



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

مَشْرِفِ
از

مؤلفین: علامہ ابن کثیر، علامہ ابن حجر، علامہ ابن کثیر

مترجم: شیخ محمد زکریا

آیت اللہ سید سعید ہاشمی

«۱-۳»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح و ترجمه صحیفه سجادیه

نویسنده:

احمد فہری

ناشر چاپی:

اسوہ - سازمان اوقاف و امور خیریه جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانہ ای قائمیہ اصفہان

فهرست

فهرست	۵
شرح و ترجمه صحیفه سجادیه	۱۸
مشخصات کتاب	۱۸
جلد ۱	۱۹
اشاره	۱۹
فهرست مطالب	۲۳
مقدمه شارح	۴۷
اشاره	۴۷
گنجی از آل محمّد در خراب	۴۸
قدیمی ترین نسخه صحیفه و امتیازات آن	۴۸
مهمترین امتیاز صحیفه قدیم، سلامت سند آن است	۵۱
امتیازی دیگر	۵۲
ابتدای دعای اول	۶۳
اشاره	۶۳
اشکال که فائده دعا چیست و پاسخ آن	۶۴
سؤال: چرا دعاهاى ما مستجاب نمى شود	۶۶
معنای حمد و اختصاص آن بخدايتعالی	۶۸
اول بودن و آخر بودن حق تعالی	۷۰
چرا خدای تعالی دیده نمی شود	۷۲
مشیت خدا را دو معنی و یا دو مرتبه است	۷۳
دو اشکال مهم برای صفت ذات بودن اراده	۷۳
بیان امام خمینی قدس سزه در اراده	۷۴
معنای صفت کمال موجود بما آته موجود	۷۵
عشق بکمال از فطریات بشر است	۷۶
معنای روح	۸۰
انبیا و اوصیا از روح القدس بهره منداند	۸۱
نکته هایی لطیف در جمله لا ینقص من زاده ناقص	۸۳
نکته نذل من تشاء	۸۴
توجیه مرگ های انتحاری و اجل معلّق	۸۶
افعال الله معلّل با غراض نیست یعنی چه؟	۸۷
قول فصل میان أشاعره و معتزله	۸۷
فطریات بشر	۹۰
راههای شناخت و عرفان شهودی	۹۳
معنای شکر	۹۴

- اشکال استلزام شکر تسلسل در شکر را و جواب آن ۹۶
- پاسخ بعضی از علماء، آخرت از اشکال تسلسل ۹۷
- تحقیق عرفانی در معنای ربّ ۹۹
- مراتب چهارگانه توحید ۱۰۰
- فائده ادبی عرفانی در معنای رضا ۱۰۲
- عالم برزخ و ارتباط اولیاء با آن عالم ۱۰۴
- سخنی حکیمانه از حکیم اسلامی شیخ بهائی قدس سزه ۱۰۷
- کلام محقق رتانی فیض کاشانی در معنای کتاب ۱۱۳
- ظهور اثر اعمال در برزخ و داستانی از سید حمیری ۱۱۵
- تشبیه معنویات به مادیات از محسنات کلام است ۱۱۷
- فرق میان رسول و نبی ۱۱۷
- عالم آخرت عالم بقا است ۱۱۹
- روایتی لطیف و زیبا در خلق لطیف و زیبا ۱۲۱
- وابستگی همه موجودات به حق متعال ۱۲۲
- ابتلاء و آزمایش الهی و حکمت آن با توجه به این که خدای تعالی از حقیقت هر فرد آگاه است. ۱۳۳
- سز ابتلاء انبیاء و اولیاء و بیانی از امام خمینی قدس سزه ۱۳۳
- روایتی لطیف تر از نسیم سحر در مواسات امیر المؤمنین علیه السلام ۱۳۶
- بیان نکته ای در دعای شریف در مورد ابتلا ۱۳۷
- صراط مستقیم یک راه بیش نیست ۱۳۸
- توحید در صفات و اختلاف میان معتزله و اشاعره ۱۴۰
- قول وسط میان اشاعره و معتزله ۱۴۲
- حقیقه الوجود عین الكمال است ۱۴۴
- توبه پیشینیان ۱۴۵
- نکته ختم دعای شریف بدو نام مبارک ولی و حمید ۱۴۷
- اشاره ۱۴۷
- معانی ولی ۱۴۸
- معنای حمید ۱۵۱
- ابتدای دعای دوم ۱۵۶
- اشاره ۱۵۶
- توجیهی برای ذکر صلوات در ادعیه ۱۵۷
- توجیهی ظریف و لطیف در وجه تکرار صلوات در ادعیه ۱۵۸
- فضایل صلوات ۱۵۸
- افضل آن است که دعا آهسته خوانده شود ۱۵۹
- دعا در صلوات به چه معنا است؟ ۱۶۰
- معنای محقق ۱۶۲

- ۱۶۲
- ۱۶۵ - اشتیاق نام علی علیه السلام از نام خدای تعالی
- ۱۶۶ - تعصب جاهلانه گروهی از سنیان
- ۱۶۷ - آرزوی موسی علیه السلام که از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشد
- ۱۶۸ - احاطه قدرت حق تعالی به چه معنا است؟
- ۱۷۱ - فرق است میان محدودیت قدرت و محدودیت مقدر و سبب اختلاف روایات در پاسخ به سؤال از قدرت
- ۱۷۲ - معنای ختم خلقت به اهل بیت
- ۱۷۳ - ائمه علیهم السلام شهداء بر خلق اند
- ۱۷۴ - معنای خیر امت
- ۱۷۵ - حقیقت شهادت و فائده آن
- ۱۷۶ - نفس انسانی از چه عالمی است؟
- ۱۷۸ - فرشتگان حفظه به چه منظور است؟
- ۱۷۹ - نکته ای لطیف در گماشتن فرشتگان بر آدمیان
- ۱۸۰ - معنی اللهم و چرا بیشتر دعاها با اللهم آغاز می شود
- ۱۸۱ - درود بر پیغمبر چه اثری می تواند داشته باشد
- ۱۸۲ - چرا در ادعیه وارده از ائمه صلوات زیاد است
- ۱۸۵ - نکته ای عرفانی در ادای امانت
- ۱۸۶ - انبیاء و اولیا متحقق به رحمت رحمانیه و رحیمیه بودند
- ۱۸۸ - سخنی از امام خمینی درباره رحمت انبیاء
- ۱۸۹ - تحمل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اذیتهای مشرکین را
- ۱۹۷ - نشانه حب راستین
- ۱۹۸ - سخنی از ابن ابی الحدید در صبر و استقامت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
- ۱۹۹ - علاقه مفرط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به هدایت مردم
- ۲۰۲ - علت تأثر رسول خدا هنگام هجرت از مکه
- ۲۰۳ - الهی بودن حرکت موجب عدم تمسک به اسباب نیست
- ۲۰۵ - غزوات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
- ۲۰۷ - دعای امت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه فایده ای دارد
- ۲۰۸ - حسن شفاعت یعنی چه؟
- ۲۱۰ - حکایتی از گلستان سعدی
- ۲۱۲ - نقدی بر سخن شهید مطهری درباره شفاعت
- ۲۱۶ - روایاتی چند درباره شفاعت
- ۲۲۱ - نکته ای عرفانی از امام خمینی در توسعه رحمت الهی
- ۲۲۴ - آیا اعتقاد به شفاعت موجب تجزی به گناه است
- ۲۲۶ - نکته ای ادبی عرفانی در معنای وعد و وعید
- ۲۳۵ - ابتدای دعای سوم

- ۲۳۵ - سخنی از مجلسی درباره فرشتگان
- ۲۳۶ - نقد یکی از دانشمندان به سخن مجلسی
- ۲۳۸ - توجیه بال فرشتگان
- ۲۳۹ - ملائکه حاملین عرش
- ۲۴۱ - چرا فرشتگان از تسبیح خسته نمی شوند
- ۲۴۳ - اسرافیل و نفخه صور
- ۲۴۴ - روایتی از امام زین العابدین علیه السلام درباره نفخه صور
- ۲۴۸ - میکائیل و جبرئیل دو فرشته مقرب الهی
- ۲۵۲ - کثرت فرشتگان
- ۲۵۵ - زنده بودن عالم آخرت
- ۲۵۶ - قبیله های مختلف فرشتگان
- ۲۵۹ - فرشتگان موکل بر کوهها و آبهای دریا
- ۲۶۲ - مکاشفه ملکوتی از مرحوم همدانی
- ۲۶۴ - امتیاز خاص ملک الموت از دیگر فرشتگان
- ۲۶۵ - وصیت نامه عارف حکیم هیدجی
- ۲۶۸ - منکر و نکیر مشر و بشیر
- ۲۷۰ - فرشته رومان
- ۲۷۵ - زیانه دوزخ
- ۲۷۷ - فرشتگان ساکن در هوا و زمین و آب
- ۲۷۸ - فرشتگان گماشته شده بر خلق
- ۲۸۷ - ابتدای دعای چهارم
- ۲۸۷ - اشاره
- ۲۸۷ - پیروان راستین پیامبر
- ۲۸۹ - مراتب تقوی از زبان یکی از بزرگان
- ۲۹۱ - آیا همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عادل بودند؟
- ۲۹۴ - رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از چه کسانی شکایت داشت؟
- ۲۹۷ - نشانه های یاران خوب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
- ۲۹۹ - سلمان و حب و نسب حقیقی او
- ۳۰۰ - مشرکین با یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه می کردند؟
- ۳۰۳ - حسن ظن به خدای تعالی و متهم نکردن بندگان خدا
- ۳۱۳ - ابتدای دعای پنجم
- ۳۱۳ - اشاره
- ۳۱۳ - معنای اهل ولایت
- ۳۱۴ - عظمت الهی قابل درک نیست

- ۳۱۶
- ۳۱۸ معنای قرب به خدا
- ۳۲۰ نکته ای در یا من تظهر عنده بواطن الاخبار
- ۳۲۲ توجیه نسبت کید به خدا
- ۳۲۶ مراتب سه گانه قرب از نظر کلی
- ۳۲۸ هدایت الهی بندگان را چهار مرتبه دارد
- ۳۲۹ دام های شیطان
- ۳۳۳ اعتراض حسن بصری به نبی الله لوط و پاسخ آن
- ۳۳۵ معنای قلب
- ۳۳۷ معنای دعاه الی الله
- ۳۳۸ داستانی به مناسبت اسم مبارک یا ارحم الراحمین
- ۳۳۹ دعاهای پایانی
- ۳۴۹ ابتدای دعای ششم
- ۳۴۹ اشاره
- ۳۴۹ معنای صبح و صباح
- ۳۵۰ معنای خلق
- ۳۵۲ حکمت کم و زیاد شدن شبانه روز
- ۳۵۳ چرا روز روشن آفریده شده
- ۳۵۶ علم خداوند حادث است یا قدیم
- ۳۵۸ نکته عدول از غیاب به حضور
- ۳۶۱ مقصود از آسمان و زمین
- ۳۶۹ روز شاهد
- ۳۷۱ معنای گناه بزرگ و کوچک
- ۳۷۲ گناهان کبیره
- ۳۷۵ شب قدر چه شمی است
- ۳۷۷ معنای کرام
- ۳۷۹ مانع از هلاکت
- ۳۸۱ روایتی از مرحوم مجلسی
- ۳۸۴ حقیقت صحیفه چیست؟
- ۳۸۶ معنی ساعت
- ۳۹۰ مقصود از محافظت از چهارسو
- ۳۹۳ درجات محبت
- ۳۹۷ بحثی اجمالی پیرامون شکر
- ۳۹۹ وجوب امر به معروف و نهی از منکر
- ۴۰۳ خواستن توفیق پاسداری از اسلام

۴۰۵	یاری ناتوانان بهترین صدقه
۴۰۸	سپاسگزاری نعمت های الهی
۴۱۰	گواه گرفتن خدا، آسمان و زمین و سایر مخلوقات
۴۱۱	یحیی پیرامون لا اله الا الله
۴۱۷	رأفت خدا به بندگان
۴۱۹	معنی رحمن و رحیم بودن
۴۲۱	شهادت به رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
۴۲۹	ابتدای دعای هفتم
۴۲۹	اشاره
۴۳۱	دعا بلا را رفع می کند
۴۳۳	همه چیز در قدرت خداست
۴۳۵	«الله» یعنی چه؟
۴۳۷	دعای امام سجاده در مناجات سحر
۴۴۰	غم و اندوه مانع انجام واجبات
۴۴۲	معنای عرش
۴۴۷	ابتدای دعای هشتم
۴۴۷	اشاره
۴۴۷	معنای حرص
۴۴۹	نظر نگارنده پیرامون چگونگی عبادت
۴۵۱	حکایتی از حکیم شیراز
۴۵۳	معنای غضب
۴۵۵	معنای حسد و غیبه
۴۵۷	داستانی از محدث قمی در این باره
۴۶۰	معنای صبر
۴۶۲	دو توجیه برای روایت صبر نیمی از ایمان است
۴۶۵	احکام صبر
۴۶۸	کج خلقی و نتیجه آن
۴۷۱	حمیت و انواع آن
۴۷۴	سخن بعضی از علما پیرامون هواهای نفس آدمی
۴۷۶	مراتب هدایت
۴۷۷	مراتب غفلت
۴۸۰	مقصود از حق و باطل
۴۸۲	پناه بردن به خدا از کوچک شمردن گناه
۴۸۳	پناه بردن به خدا از بزرگ شمردن طاعت
۴۸۴	پناه بردن به خدا از فخر فروشی توانگران

- ۴۸۶
- ۴۹۰ روایتی از میثم تقار
- ۴۹۱ حق همسر
- ۴۹۳ حق خدمتگذار
- ۴۹۴ حق فرزند
- ۴۹۸ نقل قطعه ای از مرحوم محدث قمی
- ۵۰۰ پناه به خدا بردن از کمک کردن به ستمکار
- ۵۰۱ علی بن یقظین و وزارت هارون
- ۵۰۳ پناه به خدا بردن از طلبیدن چیزی که حق ما نیست
- ۵۰۶ پناه به خدا بردن از عجب خودپسندی در کارها
- ۵۰۷ پناه به خدا بردن از داشتن آرزوی دراز
- ۵۰۹ پناه به خدا بردن از انجام گناهان صغیره
- ۵۱۱ پناه بردن به خدا از چیره شدن شیطان
- ۵۱۳ پناه بردن به خدا از برگشتن بخت
- ۵۱۵ عبد الملک پی از کشتن مصعب
- ۵۱۷ پناه بردن به خدا از دست زدن به اسراف
- ۵۱۹ پناه بردن به خدا از نداشتن روزی بقدر کفاف
- ۵۲۱ پناه بردن به خدا از سرزنش دشمنان
- ۵۲۳ پناه بردن به خدا از زندگی در سختی
- ۵۲۶ پناه بردن به خدا از حسرت روز قیامت
- ۵۲۷ پناه بردن به خدا از فرود آمدن عذاب
- ۵۳۱ ابتدای دعای نهم
- ۵۳۱ اشاره
- ۵۳۱ اشتیاق به درخواست توبه
- ۵۳۶ در دو تصمیم ما را به رضای خود رهنمون باش
- ۵۴۰ داستانی عرفانی از مثنوی در تنازع عقل و نفس
- ۵۴۳ انسان ناتوان آفریده شده
- ۵۴۵ مقصود از کوری چشم دل
- ۵۴۷ حرکت اعضا و نگاه ما را در جهت ثواب قرار ده
- ۵۵۲ ابتدای دعای دهم
- ۵۵۲ اشاره
- ۵۵۴ خدایا عفو را بر ما آسان و از عذاب در امان دار
- ۵۵۴ جبران نیازمندی ما با وسعت رحمت خدا
- ۵۵۷ حال که به درگاهت می نالیم بما رحم کن
- ۵۶۲ ابتدای دعای یازدهم

- ۵۶۲ دعای برای انجام کار که عاقبتش خیر است
- ۵۶۶ نامه از امیر المؤمنین راجع به زبیر
- ۵۷۰ بحثی پیرامون ذکر
- ۵۷۱ درجات ذکر
- ۵۷۲ شکر نعمت و معنای فوز
- ۵۸۳ درجات ذکر
- ۵۸۵ اقسام شکر
- ۵۸۶ خدایا ساعات فراغت ما را به سلامت بگذران
- ۵۸۹ فرشتگان موکل بر اعمال انسان
- ۵۹۰ چه موقع توبه قبول است
- ۵۹۲ روایتی از امام صادق علیه السلام پیرامون توبه نصوح ۵۶۰
- جلد ۲ - ۵۹۴
- ۵۹۴ مشخصات کتاب
- ۵۹۵ اشاره
- ۵۹۹ فهرست
- ۶۱۰ شرح دعای دوازدهم
- ۶۱۰ اشاره
- ۶۱۲ سه تقصیر دلیل عدم عنایت خداوند
- ۶۱۲ اول یحجینی امر امرت به فایضات عنده دستور دادی و امر فرمودی، من در انجام آن دستور کندی نمودم.
- ۶۱۳ دوم و نهمی نهیتی عنده فاسرعت الیه نهی کردی و مرا از پاره ای امور منع فرمودی، من به جای آن که باز گردم به سوی آن شتافتم.
- ۶۱۳ سوم و نهمه انعمت بها علی فقضرت فی شکرها نعمت به من ارزانی فرمودی من در ادای شکر آن نعمت تقصیر ورزیدم و کوتاهی کردم
- ۶۲۳ دو نکته ادبی و عرفانی
- ۶۳۴ نکته چرا امام علیه السلام عفو و ندمت را پیش از رضا و سخط ذکر فرموده؟
- ۶۵۶ ایقظ ایمانی
- ۶۶۵ شرح دعای سیزدهم
- ۶۶۵ اشاره
- ۶۸۶ تتمیم دعا در حال سجده
- ۶۹۳ شرح دعای چهاردهم
- ۶۹۳ اشاره
- ۶۹۳ نکته ادبی
- ۶۹۸ دو نکته قابل توجه
- ۷۰۵ شرح دعای پانزدهم
- ۷۲۱ شرح دعای شانزدهم
- ۷۲۱ اشاره

- ۷۲۶
- ۷۵۷ شرح دعای هفدهم
- ۷۵۷ اشاره
- ۷۵۷ دلایل انکار وجود شیطان
- ۷۵۷ دلیل اول اگر شیاطین وجود داشته باشند، یا اجسام لطیفه اند مانند نور، و یا غیر لطیفه و از اجسام کثیفه اند مانند سنگ و چوب و امثال آنها، و هر دو صورت باطل است
- ۷۵۸ دلیل دوم اگر شیاطین وجود داشته باشند می بایست هر کس که حس بینایی سالم داشته باشد آنان را ببیند و حال آن که دیده نمی شوند
- ۷۵۸ دلیل سوم اگر شیاطین را وجود خارجی می بود لابد با مردم آمیزش داشتند و از آنان محبت و یا عداوت دیده می شد.
- ۷۵۹ دلیل چهارم اگر شیاطین وجود داشته باشند، وجودشان موجب آن خواهد بود که نسبت به معجزات انبیا شک و تردید حاصل شود
- ۷۷۱ تتمیم و نتیجه
- ۷۷۲ ارکان استعاذه
- ۷۷۲ رکن اول در مستعید است و آن حقیقت انسانی است
- ۷۷۲ رکن دوم در مستعاذ منه است و آن ابلیس لعین و شیطان رجیم است
- ۷۷۵ رکن سوم مستعاذ به است.
- ۷۷۶ رکن چهارم در مستعاذله است یعنی غایت استعاذه.
- ۷۸۲ شرح دعای هجدهم
- ۷۸۳ اشاره
- ۷۸۳ دو نکته قابل توجه راجع به صبر:
- ۷۸۳ اشاره
- ۷۸۴ اول آن که روایات درباره این که خدای تعالی مؤمن را در این دنیا به انواع بلاهای جسمی و روحی گرفتار می کند از طریق شیعه و سنی در حدّ توازن است
- ۷۸۵ دوم آن که علما و بزرگان برای گرفتاریها و مصیبتها حکمتهایی گفته اند:
- ۷۹۱ شرح دعای نوزدهم
- ۷۹۱ اشاره
- ۷۹۴ نکته
- ۷۹۵ فایده اقوال درباره گرانی و ارزانی قیمتها
- ۸۱۱ شرح دعای بیستم
- ۸۱۱ اشاره
- ۸۱۳ مطلب اول در این دعای شریف ابتدا درود به پیامبر و خاندان او فرستاده شده است تیمنا و تبرکا
- ۸۱۳ مطلب دوم این که در معنای ایمان میان علما اختلاف است:
- ۸۱۵ ارشاد
- ۸۱۸ تذکر
- ۸۲۳ عجب از دیدگاه قرآن و اخبار اهل بیت علیهم السلام
- ۸۲۶ معنای عجب
- ۸۲۷ معنای آن در اصطلاح علمای اخلاق
- ۸۳۰ درجات و مراتب عجب
- ۸۳۱ مراتب عجب

- ۸۳۷ پیامدهای خودپسندی
- ۸۵۰ معالجهٔ بیماری عجب
- ۸۸۲ نکته مقصود از تفکر در این روایات
- ۸۸۶ تنبیه حرمت غیبت در اخبار مختص است به غیبت مؤمن
- ۹۱۸ تذکر
- ۹۳۳ شرح دعای بیست و یکم
- ۹۳۳ اشاره
- ۹۳۳ تنبیه
- ۹۴۲ تحقیق
- ۹۵۹ شرح دعای بیست و دوم
- ۹۵۹ اشاره
- ۹۶۹ سه شرط برای اینکه عمل مکلف برای دنیا و آخرت باشد
- ۹۶۹ قسم اول آن که طلب دنیا و آخرت هر دو مقصود باشد ولی طلب آخرت رجحان داشته باشد
- ۹۶۹ قسم دوم آن که طلب دنیا به قدر طلب آخرت باشد و هر دو به اندازهٔ هم باشند.
- ۹۶۹ قسم سوم آن که قصد طلب دنیا رجحان داشته باشد بر طلب آخرت؛
- ۹۷۸ و کان من دعائه علیه التلام اذا سأل الله العافیه و شکرها
- ۹۸۲ شرح دعای بیست و سوم
- ۹۸۲ اشاره
- ۹۸۴ فرق میان خوف و خشیت
- ۹۹۶ شرح دعای بیست و چهارم
- ۹۹۶ اشاره
- ۹۹۸ در قرآن احسان به پدر و مادر تالی تلو عبادت خدا آمده
- ۱۰۰۴ در بز به والدین مسلمان بودن آنها شرط نیست
- ۱۰۱۸ شرح دعای بیست و پنجم
- ۱۰۱۸ اشاره
- ۱۰۲۴ چرا شیطان دشمن آدمی است؟
- ۱۰۳۴ شرح دعای بیست و ششم
- ۱۰۵۲ شرح دعای بیست و هفتم
- ۱۰۵۲ اشاره
- ۱۰۵۸ بحثی پیرامون واقعه بدر
- ۱۰۷۷ شرح دعای بیست و هشتم
- ۱۰۸۷ شرح دعای بیست و نهم
- ۱۰۹۹ شرح دعای سی ام
- ۱۰۹۹ اشاره

۱۰۹۹
۱۰۹۹ اشاره
۱۰۹۹ مسئله اول: امر وام داشتن خیلی اهمیت دارد و حتی المقدور نباید کسی دامن خویش را به قرض آلوده نماید
۱۱۰۰ مسئله دوم اصحاب همگی فرموده اند که قرض کردن بدون ضرورت کراهت شدید دارد.
۱۱۰۲ مسئله سوم بدون خلاف در میان علما، بر کسی که قرض می کند واجب است که تبت پرداخت داشته باشد
۱۱۰۲ مسئله چهارم بر قرض دار واجب است که هر چه زودتر قرض خود را ادا کند
۱۱۰۳ مسئله پنجم اگر بدهکار از دنیا رفت و نتوانست بدهی خود را بپردازد و هیچ اندوخته ای از خود به جای نگذاشت خدای تعالی برای او کیفری مقرر نمی فرماید به شرط آن که آنچه را که قرض کرده است در گناه صرف نکرده باشد؛
۱۱۰۳ مسئله ششم اگر بدهکار از دنیا برود و تنگدست باشد مستحب است که طلبکار طلب خود را بر او گذشت کند.
۱۱۱۴ بیان مطالبی راجع به فقر
۱۱۱۴ مطلب اول فقیر و مسکین کسی را گویند که دارایی و درآمدش برای خرج خود و عائله اش کافی نباشد.
۱۱۱۵ مطلب دوم در فضیلت فقر و فقرا روایات بسیاری رسیده است.
۱۱۱۶ مطلب سوم یکی از علما گفته است: بدان که در خلق و ایجاد طایفه فقرا حکمت بزرگی است که بر بسیاری از عاقلان خوشگذران از دنیاپرستان مخفی است؛
۱۱۳۶ شرح دعای سی و یکم
۱۱۳۶ اشاره
۱۱۳۶ نکته ها
۱۱۵۰ معانی عبارت: یا من هو منتهی خوف العابدین و یا من هو غایه خشیه المتقین:
۱۱۵۰ اشاره
۱۱۵۰ معنای اول یکی آن که وقتی معرفت عابدان و پرهیزکاران به حد کمال برسد خوف و خشیتشان فقط از نوست نه از دیگری
۱۱۵۰ معنای دوم دو جمله مذکوره آن است که خوف عابدین و خشیت متقین از خدای تعالی از همه خوفها و خشیتهایی که از هر چیز دارند بالاتر و بیشتر است.
۱۱۵۱ معنای سوم آن که بعضی گفته اند که این خوف و خشیت به اعتبار صاحبان خوف و خشیت است؛
۱۱۵۱ معنای چهارم آن که بعضی از بزرگان فرموده اند که عابدین و متقین که در سیر و سلوکشان به خدای تعالی رسیدند
۱۱۶۳ فایده در جمله (فی محکم کتابک)
۱۱۶۴ تشبیه در معنای تواب
۱۱۷۳ تشبیه در جمله (فاجعل توبتی هذه توبه لا احتاج الی توبه)
۱۱۸۰ نکته در عبارت (و من علیها)
۱۱۸۴ تنقه در انواع توبه کاران
۱۱۸۵ جلد ۳
۱۱۸۵ مشخصات کتاب
۱۱۸۶ اشاره
۱۱۹۰ فهرست
۱۲۰۵ شرح دعای سی و دوم دعای بعد از فارغ شدن از نماز شب
۱۲۰۵ اشاره
۱۲۰۶ نماز شب در اخبار اهل بیت علیهم السلام
۱۲۲۹ نعمت و الطاف حق جل جلاله
۱۲۳۳ فرق بین رجا و غرور

۱۲۳۵	
۱۲۳۸	تنبیهات
۱۲۵۳	شرح دعای سی و سوم دعا برای استخاره
۱۲۶۷	شرح دعای سی و چهارم دعای هنگام مبتلا شدن یا دیدن مبتلا
۱۲۷۳	شرح دعای سی و پنجم دعای هنگام نگرستن به دنیا داران
۱۲۸۱	شرح دعای سی و ششم دعاهاى آن حضرت است هنگامی که به ابر و برق می نگریست
۱۲۹۴	شرح دعای سی و هفتم دعای اعتراف به تقصیر از ادای شکر
۱۲۹۴	اشاره
۱۲۹۴	مقدمه
۱۳۰۶	شرح دعای سی و هشتم دعاهاى آن حضرت در بوزش طلبیدن از حقوق بندگان
۱۳۲۰	شرح دعای سی و نهم دعا در طلب غفو و رحمت
۱۳۳۰	شرح دعای چهلم دعا هنگام رسیدن خبر مرگ کسی
۱۳۴۴	شرح دعای چهلم و یکم دعا برای طلب پرده پوشی و حفظ کردن
۱۳۴۴	اشاره
۱۳۴۷	نکته عرفانی
۱۳۶۰	شرح دعای چهلم و دوم دعای هنگام ختم القرآن
۱۳۶۰	اشاره
۱۳۶۰	مقدمه
۱۳۷۲	تمتة این بحث
۱۳۹۵	شرح دعای چهلم و سوم دعای هنگام نگاه کردن به نور ماه
۱۴۱۱	شرح دعای چهلم و چهارم دعای هنگام فرا رسیدن ماه مبارک رمضان
۱۴۱۱	اشاره
۱۴۱۲	نکته ای در لطافت تعبیر
۱۴۲۱	تنبیه عرفانی
۱۴۲۴	تنبیه عرفانی
۱۴۳۸	تتفه
۱۴۳۹	ختم
۱۴۴۰	تتمة خطبة شریفه
۱۴۹۳	شرح دعای چهلم و پنجم دعای وداع با ماه مبارک رمضان
۱۴۹۳	اشاره
۱۴۹۳	مقدمه
۱۵۳۷	شرح دعای چهلم و ششم دعای بعد از نماز عید فطر
۱۵۹۲	شرح دعای چهلم و هفتم از دعاهاى روز عرفه
۱۵۹۲	اشاره
۱۶۰۱	توضیح

۱۶۱۴	تمثیل
۱۶۷۵	لطیفه
۱۶۷۷	شرح دعای چهل و هشتم دعاهاى روز عید قربان و جمعه
۱۶۹۸	اشاره
۱۶۹۸	فایده ادبی و تاریخی
۱۷۰۱	توضیح
۱۷۰۸	شرح دعای چهل و نهم دعای دور کردن کید دشمنان
۱۷۱۸	شرح دعای پنجاهم دعای ترس از خدا
۱۷۲۹	اشاره
۱۷۲۹	تبصره
۱۷۲۹	شرح دعای پنجاه و یکم دعا به هنگام تضرع و زاری
۱۷۴۱	شرح دعای پنجاه و دوم دعا هنگام اصرار به خواسته خویش
۱۷۵۳	شرح دعای پنجاه و سوم دعای هنگام خضوع و فروتنی نزد خدا
۱۷۶۵	شرح دعای پنجاه و چهارم دعاهاى رفع غم و غصه
۱۷۷۱	اشاره
۱۷۷۱	توضیح
۱۷۷۲	درباره مرکز
۱۷۷۹	

سرشناسه: فهری زنجانی، احمد، 1301 - ، شارح

عنوان و نام پدیدآور: شرح و ترجمه صحیفه سجادیه [علی بن الحسین (ع)] / تالیف احمد فهری.

مشخصات نشر: تهران: سازمان اوقاف و امور خیریه، انتشارات اسوه، [13 ?] -

مشخصات ظاهری: 3ج.

شابک: (دوره): 1-009-542-964 ؛ (ج. 2): 5-007-542-964 ؛ 35000 ریال: (ج. 3): 3-008-542-964

یادداشت: فهرست نویسی براساس جلد دوم، 1385.

یادداشت: فهرست نویسی براساس اطلاعات فیفا

یادداشت: ج. 3 (چاپ اول: 1385).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: -- ج. 3. شرح و ترجمه دعای 32 تا انتهای دعای 54.

عنوان دیگر: صحیفه سجادیه. شرح.

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، 38 - 94ق. صحیفه سجادیه -- نقد و تفسیر.

موضوع: دعاها.

شناسه افزوده: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، 38 - 94ق. صحیفه سجادیه. شرح.

شناسه افزوده: سازمان اوقاف و امور خیریه. انتشارات اسوه.

رده بندی کنگره: 1/BP267/1ع 8ص 1300 304227ی

رده بندی دیویی: 297/772

شماره کتابشناسی ملی: م 84-9385

جلد 1

اشاره

شرح و ترجمه

صحیفہ سجادیہ

جلد اول

تالیف

آیت اللہ سید احمد فہری

ص: 3

مقدمه شارح 19

گنجی از آل محمد در خراب 20

قدیمی ترین نسخه صحیفه و امتیازات آن 20

مهمترین امتیاز صحیفه قدیم، سلامت سند آن است 23

اشکال که فائده دعا چیست و پاسخ آن 36

سؤال: چرا دعاهای ما مستجاب نمی شود 38

معنای حمد و اختصاص آن بخدایتعالی 40

اول بودن و آخر بودن حق تعالی 42

چرا خدای تعالی دیده نمی شود 44

مشیت خدا را دو معنی و یا دو مرتبه است 45

اختلاف میان حکما و متکلمین در اینکه اراده از صفات فعل است یا صفت ذات 45

دو اشکال مهم برای صفت ذات بودن اراده 45

بیان امام خمینی قدس سره در اراده 46

معنای صفت کمال موجود بما الله موجود 47

عشق بکمال از فطریّات بشر است 48

معانی زوج 51

ص: 5

- انبیا و اوصیا از روح القدس بهره منداند 52
- نکته هایی لطیف در جمله لاینقص من زاده ناقص 54
- نکته تذلل من تشاء 55
- توجیه مرگ های انتحاری و اجل معلّق 57
- افعال الله معلّل با غراض نیست یعنی چه؟ 58
- قول فصل میان اشاعره و معتزله 59
- فطریّات بشر 61
- راههای شناخت و عرفان شهودی 64
- معنای شکر 65
- اشکال استلزم شکر تسلسل در شکر را و جواب آن 67
- پاسخ بعضی از علماء، آخرت از اشکال تسلسل 68
- تحقیق عرفانی در معنای ربّ 70
- مراتب چهارگانه توحید 71
- فائده ادبی عرفانی در معنای رضا 73
- عالم برزخ و ارتباط اولیاء با آن عالم 75
- سخنی حکیمانه از حکیم اسلامی شیخ بهائی قدّس سرّه 78
- کتاب مرقوم در اعلا علیین و تحقیق در معنای آن 78
- کلام محقق ربّانی فیض کاشانی در معنای کتاب 84
- ظهور اثر اعمال در برزخ و داستانی از سیّد حمیری 86
- تشبیه معنویّات به مادیات از محسنات کلام است 88
- فرق میان رسول و نبیّ 88

عالم آخرت عالم بقا است 90

روایتی لطیف و زیبا در خلق لطیف و زیبا 92

وابستگی همه موجودات به حق متعال 93

ابتلاء و آزمایش الهی و حکمت آن با توجه به این که خدای تعالی از حقیقت هر فرد آگاه است. 104

سرّ ابتلاء انبیاء و اولیاء و بیانی از امام خمینی قدّس سرّه 104

روایتی لطیف تر از نسیم سحر در مواسات امیر المؤمنین علیه السّلام 107

بیان نکته ای در دعای شریف در مورد ابتلا 108

صراط مستقیم یک راه بیش نیست 109

توحید در صفات و اختلاف میان معتزله و اشاعره 111

قول وسط میان اشاعره و معتزله 113

ص: 6

حقیقه الوجود عین الکمال است 115

توبه پیشینیان 116

نکته ختم دعای شریف بدو نام مبارک ولی و حمید 118

معانی ولیّ 119

نشانه های اولیاء خدا 119

معنای حمید 122

توجهی برای ذکر صلوات در ادعیه 128

توجهی ظریف و لطیف در وجه تکرار صلوات در ادعیه 129

فضایل صلوات 129

افضل آن است که دعا آهسته خوانده شود 130

دعا در صلوات به چه معنا است؟ 131

معنای محمّد 133

اشتقاق نام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم از نام خدای تعالی 134

اشتقاق نام علی علیه السلام از نام خدای تعالی 135

تعصّب جاهلانہ گروهی از سنیان 136

آرزوی موسی علیه السلام که از امت محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم باشد 137

احاطه قدرت حق تعالی به چه معنا است؟ 138

فرق است میان محدودیت قدرت و محدودیت مقدر و سرّ اختلاف روایات در پاسخ به سؤال از قدرت 141

معنای ختم خلقت به اهل بیت 142

ائمه علیهم السلام شهداء بر خلق اند 143

معنای خیر امت 144

حقیقت شهادت و فائده آن 145

نفس انسانی از چه عالمی است؟ 146

فرشتگان حفظه به چه منظور است؟ 148

نکته ای لطیف در گماشتن فرشتگان بر آدمیان 149

معنی اللهم و چرا بیشتر دعاها با اللهم آغاز می شود 150

دروود بر پیغمبر چه اثری می تواند داشته باشد 151

چرا در ادعیه وارد از ائمه صلوات زیاد است 152

گزینش پیامبران براساس فضایل اخلاقی است 153

نکته ای عرفانی در ادای امانت 155

انبیاء و اولیا متحقق به رحمت رحمانیه و رحیمیه بودند 156

ص: 7

سخنی از امام خمینی درباره رحمت انبیاء 158

تحمل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اذیت‌های مشرکین را 159

سخن گفتن امیر المؤمنین با کشتگان جمل 162

تحقق پیشگویی قرآن درباره ابو جهل بدست ابن مسعود 163

میزان قرب و بعد به انبیاء و اولیاء اطاعت خدا و معصیت اوست 164

نشانه حب راستین 167

محکمترین دستاویز ایمان حب فی الله است 167

سخنی از ابن ابی الحدید در صبر و استقامت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم 168

علاقه مفرط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به هدایت مردم 169

معالجه امراض نفسانیه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رنج آور بود 170

اشتغال به تهذیب نفوس دیگران که موجب انصراف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از استغراق در تجلیات بود مهمترین رنج رسول

خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود 171

علت تأثر رسول خدا هنگام هجرت از مکه 172

الهی بودن حرکت موجب عدم تمسک به اسباب نیست 173

از مهمترین عوامل پیروزی شکست روحیه دشمن است 175

غزوات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم 175

پاداش به نسبت سنگینی بار مسئولیت است 177

دعای امت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه فایده ای دارد 177

حسن شفاعت یعنی چه؟ 178

حکایتی از گلستان سعدی 179

نقدی بر سخن شهید مطهری درباره شفاعت 182

روایاتی چند درباره شفاعت 186

نکته ای عرفانی از امام خمینی در توسعه رحمت الهی 191

آیا اعتقاد به شفاعت موجب تجزّی به گناه است 194

نکته ای ادبی عرفانی در معنای وعد و وعید 196

سخنی از مجلسی درباره فرشتگان 205

نقد یکی از دانشمندان به سخن مجلسی 206

توجیه بال فرشتگان 208

ملائکه حاملین عرش 209

تسبیح فرشتگان منافاتی با درود بر پیغمبر ندارد 210

چرا فرشتگان از تسبیح خسته نمی شوند 211

ص: 8

اسرافیل و نفخه صور 213

روایتی از امام زین العابدین علیه السلام درباره نفخه صور 214

میکائیل و جبرئیل دو فرشته مقرب الهی 218

فرشتگان موکل بر حجب 219

کثرت فرشتگان 222

صفات فرشتگان 223

ترس فرشتگان از جهنم 224

زنده بودن عالم آخرت 225

قبیله های مختلف فرشتگان 226

فرشتگان موکل بر باران و ابر و رعد و برق 227

فرشتگان موکل بر کوهها و آبهای دریا 229

سفیران بزرگوار 230

مکاشفه ملکوتی از مرحوم همدانی 232

ملک الموت و یارانش 233

امتیاز خاص ملک الموت از دیگر فرشتگان 234

یادی از عارف والامقام مرحوم هیدجی قدس سره 234

وصیت نامه عارف حکیم هیدجی 235

منکر و نکیر مبشر و بشیر 238

هشدار از امام زین العابدین علیه السلام 238

فرشته رومان 240

مالک دوزخ و رضوان خازن بهشت 241

حجله مؤمن در بهشت 243

زبانۀ دوزخ 245

از یاد بردن امام بعضی از فرشتگان را چه توجیہی دارد 246

فرشتگان ساکن در هوا و زمین و آب 247

فرشتگان گماشته شده بر خلق 248

پیروان راستین پیامبر 257

مراتب تقوی از زبان یکی از بزرگان 259

اصحابی که حسن صحبت داشتند 260

آیا همه اصحاب رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم عادل بودند؟ 261

رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از چه کسانی شکایت داشت؟ 264

ص: 9

خائنین به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه کسانی بودند؟ 265

نشانه های یاران خوب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم 267

سلمان و حب و نسب حقیقی او 269

زید بن حارثه 269

مشرکین با یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه می کردند؟ 270

استقامت اصحاب حقیقی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم 271

حسن ظن به خدای تعالی و متهم نکردن بندگان خدا 273

رهبت از دیدگاه محقق طوسی قدس سره 274

معنای اهل ولایت 283

عظمت الهی قابل درک نیست 284

معنای رقبه 286

بلاغتی که در انتخاب اسماء الهی بکار رفته 287

معنای قرب به خدا 288

دو نکته ادبی 289

نکته ای در یا من تظهر عنده بواطن الاخبار 290

توجیه نسبت کید به خدا 293

معنای اعوذ بک منک 294

مراتب سه گانه قرب از نظر کلی 296

هدایت الهی بندگان را چهار مرتبه دارد 298

دام های شیطان 299

مکالمه حضرت یحیی با شیطان درباره دامهایش 300

معنای لطیف برای الدعاء سلاح المؤمن 303

اعتراض حسن بصری به نبی الله لوط و پاسخ آن 303

معنای قلب 305

معنای دعاه الی الله 307

داستانی به مناسبت اسم مبارک یا ارحم الراحمین 308

دعاهای پایانی 309

معنای صبح و صباح 319

معنای خلق 320

کیفیت شب و روز 320

حکمت کم و زیاد شدن شبانه روز 322

ص: 10

کلامی از شیخ بهایی در این باره 323

چرا روز روشن آفریده شده 323

علم خداوند حادث است یا قدیم 326

نکته عدول از غیاب به حضور 328

اشعاری از جامی در این باره 328

مقصود از آسمان و زمین 331

فرشتگان مقیم و شاخص 332

سخنی از سید مدنی 334

پاسخ سخن سید 334

روز شاهد 337

معنای گناه بزرگ و کوچک 339

گناهان کبیره 340

شب قدر چه شبی است 343

معنای کرام 345

مانع از هلاکت 347

روایتی از مرحوم مجلسی 349

حقیقت صحیفه چیست؟ 352

سؤال و جوابی پیرامون محافظین 352، 353

معنی ساعت 354

تقسیم ساعات روز 354

مقصود از محافظت از چهارسو 358

محبّت بنده به خدا و محبّت خدا به بنده 360

درجات محبّت 361

بحثی اجمالی پیرامون شکر 365

معنای سنّت 366

و جوب امر به معروف و نهی از منکر 367

ذکر چند نکته در این باره 369

خواستن توفیق پاسداری از اسلام 371

خواستن توفیق راهنمایی گمراهان 371

روایتی از امام باقر علیه السّلام در این باره 372

یاری ناتوانان بهترین صدقه 373

ص: 11

روایاتی در این باره 374

سپاسگزاری نعمت های الهی 376

گواه گرفتن خدا، آسمان و زمین و سایر مخلوقات 378

سؤال و پاسخی در مراتب توحید 378

بحثی پیرامون لا اله الا الله 379

معنی قسط و عدل 380

رأفت خدا به بندگان 385

مالک اصلی خداست 386

معنی رحمن و رحیم بودن 387

تقدّم عبودیت بر رسالت 388

شهادت به رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم 389

دعا بلا را رفع می کند 399

همه چیز در قدرت خداست 401

در سختی ها پناهگاه خداست 403

«الله» یعنی چه؟ 403

دعای امام سجاده در مناجات سحر 405

غم و اندوه مانع انجام واجبات 408

بیان فرع فقهی 408

نکته ای دقیق پیرامون نوافل 408

معنای عرش 410

معنای عرش به نظر مرحوم شعرانی 411

معنای حرص 415

چگونه خدا را عبادت کنیم 416

نظر نگارنده پیرامون چگونگی عبادت 417

حکایتی از حکیم شیراز 419

سؤال و پاسخی پیرامون حرص 420

معنای غضب 421

توضیحاتی پیرامون خشم و غضب 421

معنای حسد و غبطه 423

داستانی از محدث قمی در این باره 425

داستانی راجع به شلمقانی و نتیجه حسد 425، 426

ص: 12

معنای صبر 428

فضیلت صبر 429

دو توجیه برای روایت صبر نیمی از ایمان است 431

اقسام صبر 432

احکام صبر 433

صبر بر طاعت و مراحل سه گانه آن 433

معنای قناعت 434

سخنی از محقق طوسی در این باره 435

کج خلقی و نتیجه آن 436

پی گیری شهوت 437

حمیت و انواع آن 439

پیروی از هوای نفس 440

سخن بعضی از علما پیرامون هواهای نفس آدمی 442

مراتب هدایت 444

غفلت و سستی در عبادت 445

مراتب غفلت 445

پناه بردن به خدا از مشقت زیادی 446

جمله ای از استاد حسن زاده در این باره و بیان روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم 447

مقصود از حق و باطل 448

پناه بردن به خدا از کوچک شمردن گناه 450

پناه بردن به خدا از بزرگ شمردن طاعت 451

پناه بردن به خدا از فخر فروشی توانگران 452

شرفیابی بزنی محضر امام رضا علیه السلام 452

پناه بردن به خدا از خوار شمردن تهیدستان 453

پناه بردن به خدا از بد رفتاری با زبردستان 454

حق زبردستان 455

روایتی از میثم تمار 458

حق همسر 459

داستانی از زندگی حضرت هود 460

حق خدمتگذار 461

شکایت خدمتگذار ابی ذر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم 461

ص: 13

پناه بردن به خدا از ناسپاسی منعم 465

نقل قطعه ای از مرحوم محدث قمی 466

پناه به خدا بردن از کمک کردن به ستمکار 468

نقل روایاتی در این باره 468

علی بن یقظین و وزارت هارون 469

پناه به خدا بردن از طلبیدن چیزی که حق ما نیست 471

نقل داستانی از بهرامنامه نظامی 472

پناه به خدا بردن از نیرنگ به دیگران 474

پناه به خدا بردن از عجب خودپسندی در کارها 475

پناه به خدا بردن از داشتن آرزوی دراز 476

پناه به خدا بردن از انجام دادن گناه پنهان 477

پناه به خدا بردن از انجام گناهان صغیره 479

انقلاب گناه صغیره به کبیره 479

پرهیز از گناهان کوچک 480

پناه بردن به خدا از چیره شدن شیطان 480

حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم 481

پناه بردن به خدا از برگشتن بخت 482

داستان گرفتار شدن امین 482

عبد الملک پس از کشتن مصعب 484

داستانی از مادر جعفر برمکی 485

پناه بردن به خدا از دست زدن به اسراف 486

پناه بردن به خدا از دست زدن به تقتیر 487

پناه بردن به خدا از نداشتن روزی بقدر کفاف 488

بحثی پیرامون فقر 489

پناه بردن به خدا از سرزنش دشمنان 490

پناه بردن به خدا از محتاج بودن به بستگان 491

پناه بردن به خدا از زندگی در سختی 492

پناه بردن به خدا از مرگ غافلگیرانه 493

پناه بردن به خدا از حسرت روز قیامت 495

پناه بردن به خدا از نهایت شقاوت 495

ص: 14

پناه بردن به خدا از فرود آمدن عذاب 496

اشتیاق به درخواست توبه 500

مراتب توبه 500

دوری از اصرار بر گناه 501

کاهش در دین و دنیا 501

آمدن معاویه به مدینه 502

در دو تصمیم ما را به رضای خود رهنمون باش 505

بحثی پیرامون هم و معانی آن 505

داستانی عرفانی از مثنوی در تنازع عقل و نفس 508

انسان ناتوان آفریده شده 510

حقارت مبدأ خلقت انسان 511

ضعف ما را با توفیق تأیید فرما 512

مقصود از کوری چشم دل 513

جوارح ما را راه نفوذ در معصیت قرار مده 515

حرکت اعضا و نگاه ما را در جهت ثواب قرار ده 515

خدایا عفو را بر ما آسان و از عذاب در امان دار 521

معنای مختصری برای عدل 522

جبران نیازمندی ما با وسعت رحمت خدا 522

بحثی در اَمْنِ یَجِیبِ الْمَضْطَّرِّ اِذَا دَعَا وَ یُکْشِفُ السُّوءِ 523

حال که به درگاہت می نالیم بما رحم کن 525

خدایا شیطان دشمن ماست ما را دشمن شاد مگردان 525

دعای برای انجام کار که عاقبتش خیر است 529

سخنی از غزالی در این باره 530

سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این باره 531

نامه از امیر المؤمنین راجع به زییر 533

همسایه ابو بصیر و ضمانت امام صادق علیه السلام 534

بحثی پیرامون ذکر 537

یادکنندگان الله سه دسته اند 538

درجات ذکر 538

شکر نعمت و معنای فوز 540

کلام خواجه عبد الله در معنای شکر 540

ص: 15

درجات شکر در کلام خواجه 552

کلامی از حکیم سبزواری پیرامون کلام خواجه 553

فرمانبرداری از خدا باعث نجات 548

شیعه در کلام امام باقر علیه السّلام 549

درجات ذکر 550

دو توجیه برای شکر 552

دو توجیه برای طاعت 553

خدایا ساعات فراغت ما را به سلامت بگذران 554

لطیفه ای عرفانی از رشید الدین میبدی 555

سخنی از امیر المؤمنین علیه السّلام در دعای کمیل 555، 556

فرشتگان موکل بر اعمال انسان 556

خدایا روزهای آخر عمر ما را توبه مقبول مقدر فرما 557

چه موقع توبه قبول است 558

حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این باره 558

روایتی از امام صادق علیه السّلام پیرامون توبه نصوح 559، 560

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل الدعاء مفتاحاً لرحمته ووسيله للفوز بقربه و جنته و الصلوه و السلام على اشرف بريته محمد سيد رسله و صفوته و على الائمة المعصومين من عترته، صحيفه سجادية كه بعضى زبور آل محمدش خوانند و بعضى ديگر قرآن صاعد (1) دائره المعارفى است مشتمل بر: اصول عقايد اسلاميه و رموز فضائل اخلاقيه و نکات و دقايق عرفانيه و بيانگر ادب نياش در پيشگاه الهى، در حد استعداد بنده نه در خور استحقاق حضرتش كه آن را:

ما نتوانيم حق حمد تو گفتن با همه كرويان عالم بالا

اين صحيفه مباركه، از جمله كتابهائى است كه انتسابش به امام سجاد على بن الحسين عليهما السلام، بطور تواتر نزد شيعه ثابت است. و در اجازات اصحاب ما، مخصوص بذكر است و بزرگانى از علماء بر آن شرح نوشته اند. سند صحيفه موجود و متداول در ميان علماء از على ترين اسناد و باتفاق آنان منتهى ميشود به امام باقر عليه السلام و برادر شهيدش زين بن على، كه بسال 121 شهيد و در كناسه كوفه بدار آويخته شد.

ص: 19

1- . اصطلاحى است از حضرت امام خمينى قدس سره كه از استاد خود در علوم الهى آيه الله شاه آبادى قدس سره نقل فرمودند.

چندی پیش، اطلاع حاصل شد که در مشهد رضوی علی ساکنه السلام بهنگام تخریب دیوار حرم مطهر امام رضا علیه السلام صندوقی پیدا شده که محتوی بر چند جلد کتاب بوده و از جمله آنها یک نسخه خطی از صحیفه سجادیه.

این ناچیز موضوع را پی گیری نمود، تا آنکه پس از مدت‌ها به صحت خبر مزبور پی برده شد و با توصیه و اظهار لطف و عنایت نیابت عظمای آستان قدس و بذل توجه آقای شاکری، مسئول محترم کتابخانه، نسخه مزبور بدست رسید، پس از دقت در نسخه مزبور ملاحظه شد که امتیازاتی بر نسخه متداول و معروف دارد که به بعضی از آنها اشاره میشود.

قدیمی ترین نسخه صحیفه و امتیازات آن

1. قدیمی ترین نسخه از صحیفه سجادیه است که در دسترس میباشد زیرا:

دو نسخه از نسخه های صحیفه سجادیه، معتبرترین و قدیمی ترین نسخه است.

الف: نسخه ای که بخط امام باقر علیه السلام که در نزد امام صادق علیه السلام محفوظ بوده و محتمل است که از جمله موارد امامت در نزد امام زمان ارواحنا فداه باشد.

ب: نسخه ای بخط زید بن علی علیه السلام و این دو نسخه بنابر آنچه در مقدمه صحیفه مذکور است، با یکدیگر کاملاً مطابق بوده و یک حرف باهم اختلاف نداشته اند و آیه الله آقای حاج سید موسی شبیری زنجانی از حجه الاسلام و المسلمین آقای حاج سید مرتضی نجومی دامت برکاتهما که اولی از بزرگان علماء قم و دومی از دانشمندان و علماء محترم ساکن در کرمانشاه میباشند، نقل فرمود که: یکی از آشنایان آقای نجومی که به کتابخانه واتیکان رفت و آمد داشته، برای ایشان نقل کرده که نسخه زید بن علی، هم اکنون در کتابخانه مزبور موجود و در اطاق و محل مخصوص نگهداری میشود و لکن برای کسی امکان وصول بان میسر نیست، هم چون نسخه ای که در نزد امام زمان ارواحنا فداه میباشد و از این دو نسخه که بگذریم قدیمی ترین نسخه برای آنچه حضرت آقای شبیری در

نوشته ای بحقیر مرقوم فرموده اند، نسخه هائی است که تاریخ کتابت آنها در سالهای 694 و 695 و 697 میباشد و نسخه ای که بخط شهید اول رضی الله عنه بوده و بسال 734 متولد و در 784 به درجه شهادت رسیده اند. در حالی که نسخه بدست آمده از حرم مطهر امام رضا علیه السلام که صفحه اول و آخر آن در این شرح ملاحظه میگردد در سال چهارصد و شانزده نوشته شده است.

2. دومین امتیاز نسخه قدیم، بلاغت چشم گیری است که در اکثر موارد اختلاف با نسخه معروفه، بچشم میخورد و این جانب در توفیقی که اخیرا دست داد و طبعی زیبا از صحیفه سجّادیه در دمشق انجام یافت و نمونه آن در همین طبع ملاحظه میگردد بملاحظه فصاحت و بلاغت نسخه قدیم، از طرفی دریغم میامد که طبع نشود و از سوی دیگر خوف آن داشتم که مباد نسخه معروفه خدای نکرده به انزوا کشیده شود و بر ما است که این میراث امامت را با تمام اصالتی که دارد محفوظ نگاه داریم و هر دعای منسوب به امام سجّاد علیه السلام را، بنام صحیفه سجّادیه طبع و منتشر نکنیم و تواتر کتاب را خدشه دار نکنیم. لذا هر دو نسخه را بیک جا طبع و موارد اختلاف را با خط نسخ که ممتاز از خط ثلث است و اصل صحیفه معروفه با خط ثلث نوشته شده مشخص نمودیم و در عین حال به دو نقطه غفلت، اعتراف دارم و امیدوارم بهمین زودیهها جبران شود.

اول آنکه ترتیب دعاها در نسخه قدیم مغایر با نسخه معروف است و آنچه ما طبع کردیم بترتیب نسخه قدیم است و دیگر آنکه بعضی از دعاها نسخه معروف در نسخه قدیم نبود و ما نیز از طبع آنها غفلت کردیم که هم اکنون همه آنها با همان خط ثلث نوشته شده و آماده طبع میباشد از خدای تعالی توفیق انجام آن را میطلبیم.

3. سومین اختلاف نسخه قدیمه با نسخه معروف، در ترتیب ذکر دعاها است که پاره ای از آنها پس و پیش ذکر شده است.

4. چهارمین اختلاف در شماره دعاها است که بعضی از دعاها در نسخه معروفه عنوانی مستقل دارد و در نسخه قدیمه متمم دعای پیش است چنانچه دعای اول و دوم در صحیفه مشهوره در صحیفه قدیم، یک دعا بیش نیست.

5. پنجمین اختلاف در عناوین دعاها دو نسخه است، چنانچه از فهرست آن پیدا است که بعضی از عناوین نسخه معروفه اصلاً در نسخه قدیم نیست. مانند دعای پنجم که در صحیفه مشهور عنوانش (دعائه لنفسه و خاصته) و در نسخه قدیم بدون عنوان است.

6. ششمین اختلاف دو نسخه در ذکر صلوات ها است که در نسخه قدیم بسیار کم است، برخلاف نسخه معروف، که در بسیاری از دعاهایش در سر فصول دعاها غالباً صلوات بر محمد و آل محمد مذکور است. فقط در یک مورد در دعای نسخه معروف صلوات نیست که در نسخه قدیم صلوات ذکر شده و آن دعای (یا من تحلّ به عقد المکاره) است که در آخر دعا صلوات ذکر شده است در صورتیکه در نسخه معروفه صلوات نیست هم چنانکه در آخر نسخه قدیم صلوات مفصّلی بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم هست که در نسخه معروفه نیست و این دو مورد، نشانگر آن است که نبودن صلوات در موارد دیگر نه از روی تعصّب است و نه از جهت تقیّه و احتمال می‌رود که اکثراً در ذکر صلوات از باب تیمّن و تبرک بوده که بر حسب روایات موجب استجاب دعا است. زیرا علاوه بر استشفاع از آن ذوات طیّبه چون صلوات بر آنان دعائی است مسجاب، اگر دعائی از بنده محفوف بصلوات باشد به استجاب مقرون خواهد بود که خدایتعالی اکرم از آن است که اول و آخر دعائی را مستجاب فرماید و آنچه را که در وسط آن دو قرار گرفته، ردّ فرماید. چنانچه در روایت است و همچنین اضافه کردن کلمه (آل محمد) بر صلوات بر محمد، بموجب روایاتی باشد که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حتی از طریق عامّه نقل شده است که فرمود: «لا تصلّوا علیّ صلوه بتری» و صلوه بتری را تفسیر فرموده اند بانکه: صلوات بر آل محمد بعد از صلوات بر محمد ذکر نشود، لذا در پاره ای از موارد، متعلّقات فعل تناسب با صلوات بر محمد دارد.

مانند: «اللهم فصلّ علی محمد و آله اکثر ما صلّیت علی احد من خلقک و آته عنّا افضل ما آتیت احدا من عبادک و اجزه عنّا افضل و اکرم ما جزیت احدا من انبیائک عن امّته» که در دعای (صبح و شام) وارد است که اگر کلمه و آله جزء اصل بود، مناسب تر بود که ضمائر نیز بصورت جمع باشد و جمله آخر یعنی (احدا من انبیائک عن امّته) بی تناسب مینمود و این نوع که ذکر شد در موارد بسیاری از صحیفه مشاهده میشود.

مهمترین امتیاز صحیفه قدیم، سلامت سند آن است

7. هفتمین امتیاز صحیفه قدیمه، که توان گفت مهمترین امتیاز است سلامت سند آن است توضیح اینکه:

سند صحیفه معروفه با این جمله آغاز می شود: حدّثنا السید الاجل بهاء الشرف الی آخر یعنی حدیث کرد برای ما سید اجل بهاء الشرف تا آخر، بنابراین، سئوالی مطرح است که گوینده حدّثنا... کیست؟ دانشمندان تحقیقاتی در این باره دارند.

محقق داماد قدّس سرّه فرموده است که: راوی اوّل یعنی گوینده حدّثنا: عمید الرؤساء هبه الله بن حامد بن ایوب بن علی بن ایوب: لغوی مشهور است.

و شیخ بهائی قدّس الله نفسه فرموده است: که گوینده حدّثنا: شیخ ابو الحسن علی بن محمد بن محمد بن علی بن محمد بن سکون حلّی نحوی است که بنا بنقل سیوطی در بغیه و عبد الله افندی تبریزی در ریاضی العلماء در ترجمه ابن السکون در حدود 606 وفات یافته است و چون عمید الرؤساء با ابن السکون همزمان بوده اند چنانچه سید فخّار بن معد موسوی از هردو اینها روایت میکند و هردو در یک طبقه میباشند لذا احتمال اینکه راوی حدّثنا عمید الرؤساء باشد ترجیحی بر روایت ابن السکون ندارد و شیخ علی بن احمد معروف بسیدی نسخه ای از صحیفه را داشته که بخط ابن السکون نوشته شده بوده است.

آنچه گفته شد و اقوال دیگر چنانچه ملاحظه میشود احتمالی بیش نیست.

چیزیکه بصحیفه مکشوفه در حرم حضرت رضا علیه السلام ارزش بی نظیر میدهد همین نکته است که: سند روایت صحیفه در این نسخه مذکور است و آن اینکه نویسنده این صحیفه بنام حسن بن ابراهیم بن محمد الزامی است که بسال 416 این نسخه را نوشته است او از

ابو القاسم عبد الله بن محمد بن سلمه فرهاد جردی نقل میکند که: وی بنویسنده صحیفه که حسن بن ابراهیم باشد اجازه داده است که صحیفه را از استادش ابی بکر کرمانی روایت کند و ابی بکر کرمانی نخستین راوی سند است در این صحیفه که سندی است جداگانه از سندی که در صحیفه مشهوره است و در آخر این صحیفه مذکور است برخلاف صحیفه مشهوره که سند آن در اول صحیفه ذکر شده است.

امتیازی دیگر

متن روایت این صحیفه با متن روایت صحیفه معروفه با اشتراک در اصل نقل جریان، اختلافات جزئی در الفاظ و عبارات دارد که ذکرش مهم نیست. آنچه مهم و قابل ذکر است دنباله روایت صحیفه معروفه است که پس از بیرون شدن فرزندان عبد الله بن حسن از نزد امام صادق علیه السلام در حالی که می گفتند: «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» امام صادق علیه السلام را با متوکل راوی حدیث گفتگویی است که ضمن آن خوابی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل میفرماید و جمله ای دارد که بحسب ظاهر معنای آن جمله دست آویزی بود برای مخالفان تأسیس جمهوری اسلامی ایران (با قطع نظر از توجیه صحیح آن) و جمله مزبور این است که: حضرت میفرماید: «ما خرج و لا یخرج منا اهل البيت الی قیام قائمنا احد لیدفع ظلما او ینعش حقا الا اضطلمته البلیة و کان قیامه زیاده فی مکروهنا و شیعتنا» که این قسمت از روایت تماما در صحیفه قدیمه اصلا وجود ندارد و جالب است که در آخر روایت صحیفه معروفه نیز سند دیگری را که از ابوالمفضل شروع میشود ذکر میکند که، حاوی ابواب صحیفه است. این سند نیز مانند سند سابقش گوینده حدیثا معین نشده و اجمال سند قبلی عینا در این سند نیز موجود است جز اینکه جریان قضیه در این سند هم مانند صحیفه قدیمه تا اول خواب رسول خدا است و تتمه روایت صحیفه معروفه در این سند ذکر نشده است و الله العالم بحقایق الامور، العبد المفتاق الی رحمه ربه.

السید احمد الفهری

التَّحْمِيدُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ بَلَا أَوَّلَ كَانَ قَبْلَهُ وَالْآخِرِ بَلَا آخِرَ يَكُونُ بَعْدَهُ الَّذِي قَصُرَتْ عَنْ رُؤْيَيْهِ أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ وَعَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ ابْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخَلْقَ ابْتِدَاعًا ابْتَدَعَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ ابْتِدَاعًا وَاخْتَرَعَهُمْ عَلَى مَشِيئَتِهِ اخْتِرَاعًا ثُمَّ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ ارَادَتِهِ ثُمَّ سَلَكَهُمْ فِي طَرِيقِ ارَادَتِهِ وَبَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ لَا يَمْلِكُونَ تَأْخِيرًا لَا يَمْلِكُونَ تَأْخِرًا عَمَّا قَدَّمَ لَهُمْ إِلَيْهِ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَقَدُّمًا إِلَى مَا أَخْرَجَهُمْ عَنْهُ وَجَعَلَ لِكُلِّ رُوحٍ مِنْهُمْ قُوَّةً مَعْلُومًا مَقْسُومًا مِنْ رِزْقِهِ وَجَعَلَ لِكُلِّ مِنْهُمْ قِيَّتَهُ

مقسومه من رزقه لا ينقص من زاده ناقص لا ينقص من زاده منهم ناقص و لا يزيد من نقص منهم زائد ثم ضرب له فى الحياه اجلا موقوتا ثم ضرب له فى عمره اجلا موقوتا و نصب له امدا محدودا يتخطأ اليه بايام عمره يتخطى اليه ايام شهره و بين هفه باعوام دهره حتى إذا بلغ اقصى اثره حتى إذا بلغ اقصى امده و استوعب حساب عمره قبضه الى ما ندبه اليه من موفور ثوابه او محذور عقابه من محبوب ثواب او محذور عقاب ليجزى الذين اساؤوا بما عملوا و يجزى الذين احسنوا بالحسنى عدلا منه تقدست اسماؤه و تظاهرت آلاؤه و تظاهرت نعمائه

لا يسأل عمّا يفعل و هم يسألون و الحمد لله الذى لو حبس عن عباده معرفه حمده على ما ابلاهم من مننه المتتابعه و اسبغ عليهم من نعمه المتظاهره لتصرفوا فى مننه فلم يحمدوه فى مننه فلم يشكروه و توسعوا فى رزقه فلم يشكروه فى نعمه فلم يحمدوه ولو كانوا كذلك لخرجوا من حدود الانسانيه الى حدّ البهيمة لخرجوا من حدود الانسانيه و دخلوا فى حريم البهيمة فكانوا كما وصف فى محكم كتابه ان هم الآ كالأنعام بل هم اضكّ سبيلا و الحمد لله على ما عرفنا من نفسه و الهمننا من شكره و فتح لنا من ابواب العلم بربوبيته و دلّنا عليه

من الاخلاص له فى توحيدہ و جنبنا من الالحاد و الشك فى امره حمدا نعمة به فيمن حمده من خلقه حمدا نعمة به حمد من حمده من جميع خلقه و نسبق به من سبق الى رضاه و عفوه حمدا يضىء لنا به حمدا تصضىء لنا به ظلمات البرزخ و يسهل علينا به سبيل المبعث و تسهل به علينا سبيل البعث و يشرف به منازلنا عند مواقف الاشهاد و تشرف به منازلنا عند تواقف الأشهاد يوم تجزى كل نفس بما كسبت و هم لا- يظلمون يوم لا- يغنى مولى عن مولى شيئا و لا هم ينصرون حمدا يرتفع منا الى حمدا يرتفع عنا الى اعلى عليين فى كتاب مرقوم يشهده المقربون حمدا

تقرّبه عيوننا اعيننا اذا برقت الأبصار و تبيضّ و تنضر به و جوهنا اذا اسودّت الأبخار حمدا نعتق به من اليم نار الله الى كريم جوار الله حمدا
نعبر به اليم نار الله الى كريم جواره حمدا نراحم به ملائكته المقربين و نراحم به ملائكه الله المقربين و نضامّ به و نضامّ به انبياء المرسلين
فى دار المقامه التى لا تزول و محلّ كرامته التى لا تحول و محلّ الكرامه التى لا تحول و الحمد لله الذى اختار لنا محاسن الخلق اختار لنا
محاسن الخلقه و اجرى علينا طيبات الرزق و جعل لنا الفضيله بالملكه على جميع الخلق و جعل لنا المملكه على جميع الخلق فكلّ
خليقته

منقاده لنا بقدرته فكّل خلقه منقاد لنا بقدرته و صائره الى طاعتنا بعزّته و صائر الى طاعتنا بعزّته و الحمد لله الذي اغلق عنّا باب الحاجه الاّ اليه و اغلق عنّا باب الحاجه الاّ اليه فكيف نطيع حمله امر متى نوّدى شكره لا متى او متى نوّدى شكره لا متى و الحمد لله الذي ركّب فينا آلات البسط و جعل لنا ادوات القبض و متّعنا بارواح الحياه و اثبت فينا جوارح الأعمال و غدّانا بطيبات الرّزق و اغنانا بفضله و اقنانا بمنّه ثمّ امرنا ليختبر طاعتنا و نهانا لبيتلى شكرنا و نهانا لبيتلى شكرنا و هو بنا عالم قبل الإئتمار و الإنزجار فخالفنا عن طريق امره فخالفنا طريق امره و ركبنا متون زجره

فلم يبتدرنا بعقوبته فلم يبادرنا بعقوبته و لم يعاجلنا بنقمته بل تأانا برحمته تكرّما بل تأنى برحمته كرما و انتظر مراجعتنا برأفته حلما و انتظر
فيأنا برأفته حلما و الحمد لله الذى دلّنا على التّوبه التى لم نردها الا من فضله فلو لم نعتد من فضله الا بها لقد حسن بلاؤه عندنا و جلّ
احسانه الينا و جسم فضله علينا و الحمد لله الذى دلّنا على التّوبه التى لو لم نعتد من فضله الا بها لقد كان جسم بلاؤه عندنا و جلّ
احسانه بها اليها فما هكذا كانت سنته فى التّوبه لمن كان قبلنا فما هكذا كانت سنته فى التّوبه قبلنا لقد وضع عتّا ما لا طاقه لنا به و لم
يكلّفنا الا وسعا فلم يكلّفنا الا وسعنا و لم يجشّمننا الا يسرا و لم يجشّمننا الا يسرنا و لم

يدع لأحد منّا حجّه ولا عذرا فإلها لك منّا من هلك عليه و السّعيد منّا من رغب اليه فالهالك منّا من هلك عليه و الشّقيّ من رغب الّا اليه و المحروم من اخطأه عفوه و الحمد لله بكل ما حمده به ادنى ملائكته اليه و اكرم خليقته عليه و أكرم خلقه عليه و ارضى حامديه لديه حمدا يفضل سائر الحمد كفضل ربّنا على جميع خلقه ثمّ له الحمد مكان كلّ نعمه له علينا كلّ نعمه علينا و على جميع عباده الماضين و الباقين عدد ما احاط به علمه من جميع الأشياء و مكان كلّ واحده منها عددها و مكان كلّ واحد منها عددها جميعا اضعافا مضاعفه

ابدا سرمدًا الى يوم القيمة حمدا لا منتهى لحدّه و لا حساب لعدده و لا حساب لعدّه و لا مبلغ لغايته و لا انقطاع لأمده حمدا يكون وصله الى طاعته و عفوه حمدا يكون وصله الى عفوه و سببا الى رضوانه و ذريعه الى مغفرته و طريقا الى جنّته و خفيرا من نعمته و عاندا من نقمته و امنا من غضبه و ظهيرا على طاعته و حاجزا عن معصيته و عوننا على تأديه حقّه و وظائفه و عوننا على تأديه وظائفه حمدا نسعد به في السّعداء من اوليائه و نصير به في نظم الشّهداء بسيف اعدائه.

بسم الله الرحمن الرحيم

وكان من دعائه اذا ابتدا بالدعاء بدأ بالتحميد لله عز وجل والشاء عليه فقال: روية آن حضرت در دعا چنین بود که، در آغاز دعا خدای عز و جل را حمد و ثنا میکرد. در اینکه آن حضرت دعا را با حمد خدای تعالی آغاز می کرد، هم آهنگ با کتاب خدا و قرآن کریم بود، که با سوره حمد شروع شده است و نیز مطابق با حدیثی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: «کل امر ذی بال لم یبدأ فیه بالحمد فهو اقطع» و در روایتی (بحمد الله) است، یعنی: هر کار قابل اهمیتی که با حمد الهی آغاز نشود، نافرجام خواهد بود. و نیز امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «ان المدحه قبل المسأله»: پیش از آنکه حاجتی بخواهی ستایش کن، و از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: دعائی که پیش از آن ستایش نباشد ابتر است و به پایان نمیرسد. می بایست اول حمد نمود سپس دعا «ان دعاء لا یکون قبله تحمید فهو ابتر انما لتحمید ثم الدعاء» و این خود ادبی است در دعا که مراعات آن از ضروریات آداب بندگی است.

نکته ای مهم و قابل توجه: بدون شک دعا یکی از عبادات بزرگ است و در همه ادیان آسمانی دستور دعا رسیده است و مخصوصاً در دین مقدس اسلام ترغیب فراوانی بدعا شده، تا آنجا که خدای تعالی فرماید: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي

سَيِّدُ خُلُوفِ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (1) مرا بخوانید تا اجابت کنم و هم آنچه بصلاح شما است (2) مستجاب سازم، همانا کسانی که از عبادت من سرکش می کنند بزودی با خواری و ذلت بدوزخ خواهند رفت. امام سجّاد علیه السّلام در دعای صحیفه پس از قرائت این آیه عرض می کند: «فسمیت دعائک عباده و ترکه استکبارا» بارالها تو دعا را عبادت نامیدی و ترک آن را استکبار خواندی. و در روایت زراره از امام باقر علیه السّلام نیز آمده است که آنحضرت فرمود: خدای عزّ و جلّ می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (3) فرمود: مقصود دعا است.

اشکال که فائده دعا چیست و پاسخ آن

و کوتاه سخن آنکه: آیات و اخبار در فضیلت دعا از طریق شیعه و سنی بحدّ تواتر است و در لسان عرفا و بزرگان دین، یکی از ضروریات دین شمرده شده و حضرت امام «خمینی» قدّس سرّه، ادعیه وارده از ائمه دین علیهم السّلام را به نقل از استادش در علوم و معارف الهیه، عارف کامل مرحوم «شاه آبادی» قدّس سرّه تعبیر به قرآن صاعد فرمودند. ولی شاید بعضی سؤال کنند که این همه ترغیب بدعا در آیات و اخبار به چه منظور است؟ و چه فائده ای در دعا است؟ زیرا آنچه را که ما با دعا از خدای تعالی می خواهیم اگر در علم خداوندی معلوم الوقوع است که حتما شدنی است! چه ما دعا بکنیم و چه نکنیم وگرنه، نشدنی است، زیرا مقدرات الهیه تماما تقدیر و تعیین شده و قضای الهی حتمی و جاری شدنی است، تا آنجا که گفته شده است «جفّ القلم بما هو کائن» حافظ گوید:

چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند گراندگی نه بوفق رضاست خرده مگیر

در این صورت دعا نه چیزی بر قضا و قدر الهی می افزاید و نه چیزی را از آن میکاهد، و به عبارت دیگر:

خواسته ما اگر بر مصلحت ما باشد، خدای تعالی که جواد مطلق است در عطای آن بخل نخواهد داشت و اگر بصلاح حال ما نباشد، بر حکیم مطلق روا نیست که خواسته ما را به ما

ص: 36

1- . سورة غافر، آیه 60.

2- . نکته هر آنچه به صلاح شما است از کلمه لکم استناد شده است.

3- . سورة غافر، آیه 60.

عطا کند، و گذشته از این، مگر نه این است که یکی از عالی ترین مقامات اولیاء، مقام رضا و از بین بردن خواسته های نفسانی است؟ و دعا کردن یعنی خواسته ای از خدای تعالی داشتن، منافات با مقام رضا دارد. دانشمندان اسلامی پاسخهای گوناگونی در این باره گفته اند و باید اعتراف کرد که فهم دقیق آنها و حلّ این اشکال خالی از دقت هم نیست، پس گوئیم با تأملی بیشتر و عنایتی عمیق تر به آیات و روایات در باب دعا، خواهیم دید که دعا خود یکی از مقدمات قضای الهی و در سلسله علل وقوع مقدرات و یکی از مقدمات جریان تقدیر حضرت حق است. باین معنی که: دعا دارای دو بعد است:

1. بعد صدور دعا از بنده و اینکه عمل دعا نیز همچون دیگر اعمال، از کارهایی است که بنده آن را انجام میدهد. دعا در این بعد محکوم قضا است یعنی تا قضای الهی و مشیت و تقدیر او نباشد دعا نیز همچون دیگر کارها از بنده صادر نمیشود.

2. بعد دیگر دعا، عبارت است از اینکه دعا عملی است که خدای تعالی بآن امر کرده و دستور دعا کردن را بما آموخته است و فرموده: «أَدْعُوا رَبَّكُمْ، أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (1) دعا در این بعد، از همان مبداء است که قضا نیز از آنجا است و قضا نمیتواند حاکم بر دعا باشد که هر دو عرض یکدیگر و منبعث از یک جا میباشند (دقت شود).

بنابراین، آنکه دعا میکند خود مجری قضای الهی است و بگفته حافظ:

در پس آینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم

و اگر دعا با این بعد ملحوظ شود، هیچگونه منافاتی با مقام رضا ندارد و هنگامی منافات دارد که بحکم خواهش نفس باشد، اما آنکه عارف بالله است و متمکن در مقام رضا، همانگونه که در مقام عظمت خدای تعالی پیشانی بر خاک میگذارد و او را تسبیح و تقدیس میکند، هم چنین دعا نیز می کند و حوائج خود را بر او عرضه میدارد و در نظر او دعا کردن انجام وظیفه ای بیش نیست و علامت این چنین دعا آن است که اگر تیر دعایش به هدف اجابت نرسید و حاجتش برآورده نشد زبان گله و شکایتی از خدای تعالی ندارد

ص: 37

حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس در بند آن مباش که نشنید یا شنید

و به آنچه گفتیم، شاید اشاره فرموده باشد امام صادق علیه السلام که فرمود بمیسر بن عبد العزیز: «یا میسر ادع و لا تقل ان الامر قد فرغ منه ان عند الله منزله لا تنال الا بمسئله ولو ان عبدا سدّاه و لم یسئل لم یعط شیئا فاسأل تغط یا میسرانه لیس من باب یقرع الا یوشک ان یفتح لصاحبه»:

ای میسر دعا کن و نگو که کار از کار گذشته است، همانا نزد خدای تعالی منزلت و مقامی است که به جز با دعا بآن مقام نتوان رسید و اگر بنده ای دهان خود را ببندد (دعا نکند) چیزی باو داده نمیشود، پس سؤال کن تا عطا داده شوی. ای میسر هیچ دری نیست که زده شود مگر آنکه به باز شدن بر وی زنده نزدیک میشود

گفت پیغمبر که چون کوبی دری عاقبت زان در برون آید سری

چون ز چاهی میکنی هر روز خاک عاقبت اندر رسی در آب پاک

سؤال: چرا دعاهای ما مستجاب نمی شود

در این جا سؤال دیگری نیز ممکن است پیش بیاید و آن اینکه: با وجود وعده صریحی که پروردگار عالم در آیه شریفه: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (1) برای اجابت دعا بما داده و با تاکیداتی که در قران مجید فرموده، که: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخَلِّفُ الْمِيعَادَ» (2) و «لَا يُخَلِّفُ اللَّهُ وَعْدَهُ» (3) چرا دعاهای ما مستجاب و حاجات ما روا نمی شود؟ به این اشکال نیز جوابهای چندی توان داد و از لطیف ترین آنها این که: معنی و مدلول اصلی آیه درست درک نشده است، این آیه در مقام عرض نیاز و برآمدن حوائج زندگانی و ملتسمات نفسانی نیست، که حدّ توقف ندارد و هر روز خواسته یی نو و غرض و آرزویی تازه در دعا عرضه می کنیم و توقع داریم که همه دعاهای ما مستجاب و جمیع آمال و حاجات ما برآورده شود و چه بسا که اغراض و مقاصد داعیان با یکدیگر متباین و متناقض می افتد (4). چنانکه مثلا یکی ابر و باران و

ص: 38

1- . سوره: غافر، آیه: 60.

2- . سوره: آل عمران، آیه: 9.

3- . سوره: روم، آیه: 6.

4- . در این باره روایتی است در ارشاد دیلمی.

دیگری صافی و خشکی هوا از خدا بدعا می خواهند و هر دو چشم اجابت دارند. آیه شریفه در این مقام نیست و وعده ای که در آن داده شده است، مربوط به این قبیل حوادث و مقاصد و نیاز مندیهای بی حد و حصر دنیوی نیست. بلکه در مقام ذکر خدا و مجابات و مناجات و مکالمه روحانی با خود حق تعالی است و مدلول صریح آیه این است که: مرا بخوانید تا بشما جواب بگویم. در آیات دیگر نیز داریم که می فرماید: «وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» (1) و «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» (2) و «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً» (3) و «ادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً» (4) پس نباید ما در ذکر و دعای الهی کسی یا چیزی را با او شریک کنیم، بدیهی است که اگر کسی شما را برای حاجت دنیوی خواست، شما را نخواسته، بلکه حاجت خود را خواسته و شما را آلت و نردبان پایه وصول به مقصد خود قرار داده است. اشتباه نشود، نمی گویم حاجت از خدا نباید خواست، می گویم: خدا را برای حاجت نباید خواست و علاوه می کنیم که، حاجت هم جز از خدا نباید خواست.

خود که کوبد آن در رحمت نثار که نیابد در اجابت صد بهار

توضیحا از تعبیر (ادعونی) در سیاق آیه «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» از جنبه ذوق ادبی و به قرینه آیات دیگر که نمونه آن را ذکر کردیم، مفهوم اختصاص، استنباط می شود. یعنی:

مرا بخصوص بخوانید نه غیر مرا و نه اغراض و آمال و آرزوهای قلبی دنیوی خودتان را و در این صورت است که قطعا از پروردگار خود با زبان حال، جواب لیبیک خواهید شنید.

و بالجمله، مقصود این آیه این است که: هرکس خدا را در ذکر خفی یا جلی با خلوص نیت و کمال ایمان بخواند، خداوند با زبان حال و اشارات معنوی او را جواب می گوید و غایت مطلب همانست که از گفته های مولوی نقل کردیم.

ترس و عشق تو کمند لطف ماست زیر هر یا ربّ تو لیبیک هاست

ص: 39

1- . سوره: قصص، آیه: 88.

2- . سوره: جن، آیه: 18.

3- . سوره: اعراف، آیه: 55.

4- . سوره: اعراف، آیه: 205.

یعنی اگر درست دقت کنیم، لیبیک حق را قبلاً شنیده و بعد از آن بذكر و دعای وی پرداخته ایم. انجاز وعد از این سریعتر و بهتر کجا است؟ (1)

الحمد لله الاول بلا اول کان قبله و الآخر بلا آخر یکون بعده

سپاس خدایی را که اولی است، که پیش از او اولی نبوده، و آخری است که بعد از او آخری نخواهد بود.

معنای حمد و اختصاص آن بخدایتعالی

حمد: عبارت است از ثناگویی بر کمال و جمال چیزی و مقابل آن ذم و بدگویی است و فرق میان حمد و مدح آن است که صفت کمال و جمالی که مورد توصیف قرار می گیرد، اگر صفتی باشد که در اختیار ممدوح باشد. آن را حمد گویند و اگر غیر اختیاری باشد مدحش خوانند چنانچه در تعریف حمد گفته اند:

«هو الثناء باللسان علی الجمیل الاختیاری»

و الف و لام در (الحمد) بمعنای جنس است و لام (لله) برای اختصاص است و این بدان معنی است که، جنس حمد از هرکس و برای هرکس که صادر شود مخصوص است به خدای تعالی. برای آن که همه صفات های کمال، بحق تعالی بازمی گردد، که او است آفریننده آنها و همگی به عنایت حق تعالی تحقق می یابد، که وجود و توابع و لوازم وجود همه از حق تعالی است و علم و قدرت و حیات همه موجودات، پرتوی است از علم و قدرت و حیات باری تعالی. چنانچه در حکمت متعالیه به ثبوت پیوسته و در نظر عارفان بحق بشهود رسیده است، و به بیان دیگر: چون حمد در مقابل نعمت و انعام و احسان است که کمال اختیاری است و بجز ذات حق تعالی نعمت دهنده و احسان بخشی در دار تحقق نیست، پس همه حمدها که در مقابل هر نعمت و احسانی می شود، در حقیقت حمد منعم و محسن واقعی است و چون جمال حقیقی مخصوص جمیل علی الاطلاق است و همه زیبایی که در عالم وجود مشاهده می شود، پرتوی از جمال و حسن او است و یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد، پس همه مدایح نیز، بحق تعالی بازمی گردد. و بفرموده

ص: 40

1- . از استاد مرحوم جلال الدین همائی.

امام خمینی قدس سره: هر حمد و مدحی که از هر حامد و مادحی است در ازاء آن جهت نعمت و کمال است و محلّ و مورد نعمت و کمال، که آن را تنقیص و تحدید نموده، بهیچ وجه مدخلیت در ثنا و ستایش ندارد، بلکه منافی و مضادّ است، پس جمیع محامد و مدایح بحظّ ربوبیت که کمال و جمال است رجوع کند نه بحظّ مخلوق که نقص و تحدید است.

مولانا در جلد سوم مثنوی فرماید:

در تحیات و سلام الصالحین مدح جمله انبیا آمد عجین

مدحها شد جملگی آمیخته کوزه ها در یک لگن در ریخته

ز آن که خود ممدوح جز یک، بیش نیست کیش ها زین روی جز یک کیش نیست

ز آن که هر مدحی به نود حق رود بر صور و اشخاص عاریت بود

مدحها جز مستحق را کی کنند لیک بر پنداشت گمره میشوند

همچو نوری تافته بر حایطی حائط آن انوار را چون رابطی

لاجرم چون سایه سوی اصل راند ضال، مه گم کرد و ز استایش بماند

یا ز چاهی عکس ماهی وانمود سر بچه در کرد و آنرا میستود

در حقیقت مادح ماه است او گرچه جهل او بعکسش کرد رو

مدح او مه راست نی آن عکس را کفرشد آن چون غلط شد ماجرا

کز شقاوت گشت گمره آن دلیر مه ببالا بود او پنداشت زیر

و به آن چه گفته شد، اشاره فرمود امام باقر علیه السلام در روایتی که: امام صادق علیه السلام از ایشان نقل می فرماید که فرمود: پدرم مرکبی را گم کرد فرمود: اگر خدای تعالی مرکوب مرا بمن بازگرداند، خدایا بحمدهایی بستایم که مورد رضایت او باشد. چیزی نگذشت که مرکب با زین و لجام آورده شد، پس پدرم بر آن مرکب سوار شد و لباس های خود را از اطراف خود جمع کرد، آنگاه سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت: (الحمد لله) و چیزی بر این جمله نیفزود، سپس فرمود: چیزی فروگذار نکردم و بجای نگذاشتم همه حمدها را برای خدای عزّ و جل قرار دادم و هرچه حمد است در همین است که گفتم. قال علیه السلام

«فقد ابی بغله له فقال لئن ردها الله تعالى لأحمدنه بمحامد يرضاها فمالبت ان جاء بها بسرجها و

لجامها فلما استوى عليها و ضم اليه ثيابه رفع رأسه الى السماء فقال الحمد لله و لم يزد ثم قال ما تركت و ما ابقيت شيئا جعلت كل انواع المحامد لله عز و جل ما من حمد الا هو داخل فيما قلت»

اول بودن و آخر بودن حق تعالى

نکته: اول بودن حق تعالى بدان اعتبار است که، علت ایجاد همه موجودات است و هر علتی بر معلول خود مقدم است، که نخست وجود علت می باید و سپس وجود معلول و بعضی گفته اند: تقدم هر چیزی بر چیز دیگر بیرون از پنج قسم نیست و آن اقسام عبارتند از تقدم در تأثیر و تقدم در طبع و تقدم در شرف و تقدم در مکان و تقدم در زمان و خدای سبحان مقدم است بر ماسوا بهمه اقسام تقدم. اما تقدم در تأثیر که واضح و روشن است چون هرگونه اثر از هر مؤثری از او است:

گلستان کند آتشی بر خلیل گروهی به آتش برد ز آب نیل

گر آن است منشور احسان او است و این است تویق فرمان او است

و اما تقدم طبعی، به آن لحاظ است که ذات واجب تعالی از آن جهت که واجب است، نیازی بر ممکن ندارد و حال آنکه ممکن از جهت امکانش فقیر و محتاج است به واجب «يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ» (1) و اما تقدم به شرافت نیز، معلوم و روشن است و اما تقدم به مکان و زمان از آن جهت که او تبارک و تعالی فوق مکان و زمان است و محیط است بر آن دو چنانچه فرمود: «اینما تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» (2) و در حدیث است که: «كان الله و لم يكن معه شيء»

ما نبودیم و تقاضا مان نبود لطف تو ناگفته ما می شنود

لذت هستی نمودی نیست را عاشق خود کرده بودی نیست را

و قال تعالی: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (3) و الآخر بلا آخر یکون بعده: او است پایان هر چیز و خود او را پایانی نیست، و این ممکن است بدان معنی باشد که اگر در هر چیز دقت شود خواهیم دید که او را سببی است و سبب او را نیز سببی

ص: 42

1- .سوره: فاطر، آیه: 15.

2- .سوره: بقره، آیه: 115.

3- .سوره: حدید، آیه: 3.

دیگر، تا آن که همه اسباب منتهی می شود به او، که مسبب الاسباب است. پس او است پایان هر چیز، یا آن که او است که پس از فنای همه ممکنات باقی است. «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (1) بجز وجه الله همه موجودات فانی هستند.

ما همه فانی و بقا بس تو راست ملک تعالی و تقدس تو راست

و او است آخر، به بیان دیگر، بدان معنا که غایت قصوی و آخرین مقصد موجودات است، در سیر تکاملی شان که در نزد عارفان الهی به ثبوت رسیده که: نور محبت خدا و اشتیاق حضرتش در همه موجودات سریان دارد، و همانگونه که مبدعات علوی و عرشیان در آتش شوق و محبت می سوزند و می گدازند، کاینات سفلی و فرشیان و خاک نشینان نیز در آرزوی آنند که جرعه ای از شراب محبتش در کامشان ریخته شود و به فرموده امام خمینی قدس سره و بعضی دیگر از بزرگان عرفا: بالعشق قامت السموات و الارض پس او است اول که مبدأ و اول آفرینش است، از ارواح قدسیه عالیه گرفته تا اجسام و اشباح ارضیه طبیعیه و او است آخر که نهایت مقصود کاینات و پایان سیر تکاملی موجودات است، که از مرتبه نازلتر فانی شده و ترقی به مرتبه بالاتر کنند تا به فنای کلی نایل شوند، که «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (2) چنانچه مولانا معتقد است که گوید:

از جمادی مردم و نامی شدم وز نما مردم ز حیوان سرزدم

مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

حمله دیگر بمیرم از بشر تا برآرم از ملایک بال و پر

وز ملک هم بایدم جستن ز جو کل شیء هالک الا وجهه

بار دیگر از ملک پزان شوم آنچه اندر و هم ناید آن شوم

پس عدم گردم عدم چون ارغنون گویدم کاتا الیه راجعون

پس او است اول از حیث وجود، و او است آخر از حیث وصول و شهود.

و از تفسیر نیشابوری نقل شده که در معنای هو الاول و الآخر گفته است، که: او اول

ص: 43

1- . سوره: قصص، آیه: 88.

2- . سوره: بقره، آیه: 156.

است در ترتیب وجود و آخر است در عکس ترتیب که اگر سلسله علل موجودات در قوس نزول و از اشرف به اُخس و از وحدت به کثرت ملاحظه شود اول است و اگر سلسله علل در قوس صعود ملحوظ شود آخر است و اضافه کرده است که این مطلب از اسرار مشکله بود که خدای تعالی مرا به حلّ آن موفق فرمود.

الذی قصرت عن رؤیته ابصار الناظرین

چرا خدای تعالی دیده نمی شود

خدایی که دیده های بینندگان توان دیدن او را ندارند. هرآنچه با چشم دیده شود، باید در جهتی قرار گیرد تا شعاع چشم بر او بیفتد و چشم آن را ببیند و خدای تعالی منزّه است از آنکه در جهتی باشد که لازمه اش عرض بودن و یا جوهر خارجی بودن است.

و آن درباره خدای تعالی محال است و به این معنی اشاره فرمود امام حسن عسکری علیه السلام در پاسخ نامه ای که احمد بن اسحاق به محضرش تقدیم و در آن از رؤیت خدا و اختلافی که مردم درباره آن دارند پرسیده بود، ایشان در جواب مرقوم فرمود:

«لا- تجوز الرؤیه ما لم یکن بین الرائی والمرئی هواء (لم) ینفذه البصر فاذا انقطع الهواء عن الرائی والمرئی لم تصح الرؤیه الحدیث» تا میان بیننده و دیده شده هوا نباشد، دید در منظور نفوذ نکند و اگر هوا از ناظر و منظور قطع شود رؤیت درست نباشد، حدیث شریف دنباله دارد و مورد بحث و تحلیل علماء و دانشمندان قرار گرفته است، طالبین به شروح کافی و دیگر کتب کلامیه مراجعه نمایند.

و عجزت عن نعته اوهام الواصفین

و افکار توصیف کنندگان از درک چگونگی آن ناتوان است، یا آنکه توصیف کنندگان، نمی توانند او را آنچنان که باید و شاید توصیف کنند. و هرچند پایه وصف و ثنا بالاتر رود، مقام منیع حضرتش برتر و بالاتر از آن است. چنان که سید المرسلین صلوات الله علیه عرض میکند: «لا احصى ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك».

وصف خدای را که تواند شمار کرد؟ یا کیست آنکه وصف یکی از هزار کرد؟

و سید الوصیین فرمود: «هو فوق ما یصفه الواصفون».

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم وز هرچه گفته ایم و شنیدیم و خوانده ایم

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر ما هم چنان در اول وصف تو مانده ایم

ابتدع بقدرته الخلق ابتداعا و اخترعهم علی مشیته اختراعا

با قدرت خود اشیاء را از نیستی هستی بخشید و هرگونه که خواست آنها را ساخت.

مشیت خدا را دو معنی و یا دو مرتبه است

مشیت خدا را دو معنی است و بعبارت دیگر دو مرتبه است، یکی آن که خدای تعالی ذاتا چنین است که هر آنچه را که خیر و صلاح در آن است اختیار می کند. همچنانکه ذاتا علم به اشیاء دارد، مشیت به این معنی، صفت کمال ذاتی است و همچون علم و قدرت قدیم است. و معنای دیگر مشیت آن است که: خدای تعالی هر چه را خواست ایجاد می کند، مشیت به این معنی، همزمان با حدوث موجودات است. پس مشیت و اراده در مقام فعل، غیر از مشیت در مقام ذات است و تفصیل این اجمال آن که: میان متکلمین و حکمای اسلام بحثی است درباره اراده حق تعالی، متکلمین طبق ظاهر روایاتی که در کتب اخبار و احادیث رسیده است می گویند: اراده از صفات فعل حق تعالی است و نه صفت ذات و برای تشخیص صفت فعل از صفت ذات، قاعده و میزانی الهام گرفته از روایات مقرر داشته اند و آن این که: صفت ذات، صفتی است که نتوان آن را از حضرت حق تعالی سلب کرد، برخلاف صفت فعل که می توان آن را سلب کرد. مثلا علم، صفت ذات است، زیرا نمی توانیم آن را از ذات سلب کنیم و بگوییم خدای تعالی به فلان موضوع علم نداشت. ولی خلق و رزق صفت فعل است لذا می توان آنها را از خدای تعالی سلب کرد و گفت: خدای تعالی فلان موجود را نیافریده و یا روزی فلان را نداده و طبق این قاعده ما می بینیم که اراده صفت فعل است زیرا می توانیم آن را از ذات حق تعالی سلب کنیم و بگوییم «لم یرد الله» خدای تعالی چنین چیزی را اراده نکرده که اگر صفت ذات بود، همچون «لم یعلم الله» که صحیح نیست، «لم یرد الله» نیز صحیح نبود، پس طبق این قاعده، اراده صفت فعل است نه صفت ذات.

دو اشکال مهم برای صفت ذات بودن اراده

و علاوه بر این، صفت ذات بودن اراده، دو اشکال مهم دارد:

اشکال اول آن که: اگر اراده صفت ذات باشد، لازمه اش حدوث ذات باری تعالی است. زیرا ماهیت اراده صفتی است حادث و اگر چنین صفتی که ماهیتش حدوث است

در ذات باشد، لازمه اش حدوث ذات خواهد بود.

اشکال دوم آنکه: اگر اراده را صفت ذات بدانیم، لازمه اش آن است که عالم قدیم باشد، زیرا اگر اراده صفت ذات باشد لا محاله قدیم خواهد بود و اگر اراده قدیم باشد مراد نیز قدیم خواهد گردید، زیرا انفکاک مراد از اراده محال است. چنانچه در روایت توحید است که، «عاصم بن حمید» گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: لم یزل الله مریدا؟ خدای تعالی همیشه اراده داشته است؟ حضرت فرمود: «ان المرید لا یكون الا لمراد معه، بل لم یزل عالما قادرا ثم اراد»: همانا باید مراد بهمراد مرید بوده باشد، بلکه باری تعالی همیشه عالم و قادر بوده است و سپس اراده فرموده است.

پس متکلمین به خاطر دو محذور، اراده را صفت ذات نمی دانند، یکی آن که ذات در معرض حوادث قرار می گیرد و تعالی الله عن ذلک و دیگر آنکه باید جهان حادث را قدیم بدانیم و برای فرار از این دو محذور اراده را صفت فعل دانسته اند و شاید این نظریه را از ظاهر پاره ای از روایات نیز استفاده کرده اند مانند: روایت «عاصم» که ذکر شد و روایت «کافی» شریف که، «بکیر بن اعین» می گوید: «قلت لابی عبد الله علیه السلام علم الله و مشیتة هما مختلفان أو متفقان؟ فقال: العلم ليس هو المشیهة ألا تری انک تقول سافعل کذا ان شاء الله و لا تقول سافعل کذا ان علم الله فقولک ان شاء الله دلیل علی انه لم یشاء فاذا شاء کان الذی شاء کما شاء و علم الله السابق للمشیة: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: علم خدا و مشیت او باهم اختلاف دارند یا این که متفقند؟ فرمود: علم بجز مشیت است، نمی بینی که تو می گویی چنین خواهم کرد اگر خدا بخواهد و نمی گویی چنین خواهم کرد اگر خدا بداند، پس همین که تو می گویی اگر خدا بخواهد، دلیل بر آن است که خدا نخواسته است. پس هرگاه خواست آنچه که خواست، به همان نحو که خواست واقع می شود و علم خدا پیش از مشیت باری تعالی است.

بیان امام خمینی قدس سره در اراده

حضرت امام خمینی قدس سره در بحث «طلب و اراده» شان می فرمایند: متکلمین، معنای روایاتی را که می گویند: اراده صفت فعل است، متوجه نشده اند به این معنی که اراده دارای دو مرتبه است، یکی اراده در مقام فعل است که روایات به آن اشاره کرده است. در

این مقام اراده حضرت حق عین فعل او و فعل او همان اراده او است. چنانچه در روایات آمده است و «ارادته فعله»، و مرتبه دیگری از اراده عبارت است از معنای لطیفی که آن عین ذات است و آن واقعیت اراده است که ملازم با اختیار است که اگر ما بگوئیم خدای تعالی دارای اراده نیست و اراده صفت ذات نیست، معنایش آن خواهد بود که، خدای تعالی در افعالش مانند، فواعل طبیعی باشد، و بدون اختیار باشد و همچون آتش در سوزاندن باشد که، مجبور است و نمی تواند نسوزاند، «جل جنبه تعالی ان یکون فی ذاته خلوا عن الاراده التی هی من صفات الکمال للموجود بما انه موجود» شاید توضیح این جمله حضرت امام خمینی قدس سره، که نقل شد برای دانش پژوهان خالی از فایده نباشد، که فرمودند: ساحت مقدس باری تعالی اجل از آن است که، ذاتش خالی باشد از اراده ای که یکی از صفات کمال موجود است، «بما انه موجود» یعنی از آن نقطه نظر که موجود است.

*کمال موجود بما انه موجود

یعنی چه؟

معنای صفت کمال موجود بما انه موجود

در توضیح این جمله گوئیم: که صفات کمال بر دو نوع است. بعضی از صفات کمال اختصاص به بعضی از مراتب وجود دارد، و در همه مراتب آن نیست، مانند، حرارت و برودت، که صفت جسم طبیعی است یعنی صفت موجود است اما از آن نقطه نظر که جسم طبیعی، است و بعضی از صفات کمال تعلق به نفس وجود دارد که آنها را «امور عامه» گویند و در تعریف «امور عامه» گفته اند: «نعوت کلیه تعرض للموجود من حیث هو» یعنی «امور عامه» صفاتی است، کلی که عارض بر موجود می شود از آن جهت که موجود است، و در رابطه با هویت آن موجود آن صفت تعلق به او دارد، نه در رابطه با آن که جسم طبیعی است یا غیر طبیعی مانند: «علم و قدرت» و امثال آنها که صفت کمال نفس وجود هستند. یعنی ما نمی توانیم بگوئیم «الوجود اما ساکن او متحرک» یا بگوئیم وجود یا گرم است یا سرد، که این گونه تقسیم درست نیست بجهت آنکه صفت سکون و حرکت و گرما و سرما از صفات نفس وجود نیست، بلکه از صفات مرتبه ای از مراتب وجود است

ص: 47

و لذا می بینیم که مجردات با آن که موجود هستند نه ساکنند نه متحرک نه گرم هستند و نه سرد ولی می توانیم بگوئیم، «الوجود اما عالم او غیر عالم» وجود، در کلیّه مراتبش می تواند یا متصّف به این صفت باشد و یا فاقد این صفت کمال باشد پس معلوم می شود که، علم از صفات کمال موجود بماند موجود است و از «امور عامه» است و صفت «اراده» از این قبیل است که صفت کمال نفس وجود است و تعالی الله جل جلاله که فاقد این صفت کمال باشد بیشتر از این بحث در این موضوع مناسب با این اوراق نیست علاقمندان به کتب کلامیه مراجعه فرمایند.

ثم سلک بهم طریق ارادته و بعثهم فی سبیل محبّته

سپس آنان را براهی که او می خواست برد و در راه محبّت خود برانگیخت، یعنی آنان را آنچنان مطیع و فرمان بردار خود نمود که، جرئت سرپیچی از خواسته او را نداشتند و هر آنچه را که او می خواست آنان می خواستند. «و ما تشاؤون الاّ ان یشاء الله» نه فقط می خواستند بلکه با علاقه و محبّت نیز می خواستند. «فقال لها و للارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعتین»: به آسمان و زمین با امر تکوینی فرمود: «ای آسمان و زمین همه بسوی خدا بشتابید بشوق و رغبت یا بناخواهی و کراهت آنها عرضه داشتند، ما با کمال شوق و میل بسوی تو می شتابیم».

- سؤال: ضمیر (بعثهم) ضمیر جمع است و همه مخلوقات را فرا می گیرد و این بدان معنی است که، همه مخلوقات در راه محبت خدا قدم بردارند ولی ما می بینیم که در میان خلق خدا افرادی هست که دشمن خدایند و بویی از محبت خدا به مشامشان نرسیده چگونه امام سجاد علیه السلام: سرّ محبت را در همه مخلوقات ساری میدانند. «و بعثهم فی سبیل محبّته» می گوید.

عشق بکمال از فطریات بشر است

- جواب: از فطریات الهیه که در سرشت هر فردی از افراد بشر گذاشته شده، و همه خلق بر آن مفظورند، و احدی از این امر مستثنی نیست (که معنی امر فطری همین است) عشق به خوبی و کمال و تنفّر از بدی و نقص است، ممکن است بعضی از افراد در تشخیص خوبی و بدی اشتباه کنند، ولی اگر چیزی را ولو اشتباها خوب دید و نیکی

تشخیص داد نسبت به آن علاقمند می شود. آن وحشی آدمخوار، آدمخواره گی را خوب تشخیص داده، و به مقتضای عشق به خوبی دست به آن کار می زند و چون همه خوبی ها و کمالات از رشحات کمال مطلق «حضرت حق تعالی» است و همه خیرات نمی و ترشحاتی از خیرات او است پس عشق و محبت به هر خوبی و کمال در حقیقت عشق و علاقه به اصل و مبدأ آن خوبی و کمال است و حضرت امام خمینی قدس سره را در این مجال بیاناتی بسیار شیوا و زیبا است. طالبین به کتاب های «اربعین» و «آداب الصلوه» تألیف معظم له مراجعه نمایند. و از شیخ اکبر (1) صاحب «فتوحات» نقل شده که گفته است: هیچ کس بجز خالقش را دوست نمی دارد و لیکن زینب و سعادت، هند و لیلی، درهم و دینار، و جاه و هر چه در این عالم هست حجاب میان او و خدای تعالی شده است. زیرا دو سبب باعث حب است یکی، جمال است که اصل جمال مخصوص خدای تعالی است و چون جمال، محبوب بالذات است «والله جميل يحب الجمال» پس ذات خود را دوست دارد و سبب دیگر حب، همانا احسان است و هیچ احسانی تمام نشود مگر از ناحیه خدا، و محسنی بجز خدای تعالی نیست، پس اگر جمال را دوست داری دوست نمی داری مگر خدای را که حقیقت جمال او را است و اگر احسان را دوست داری دوست نمی داری مگر خدای را که اوست محسن و بهر صورت محبت جز به خدای تعالی نمی پذیرد و به این معنی اشاره کرده است «ابن فارض» که گوید:

و کلّ ملیح حسنه من جمالها معارله بل حسن کل ملیحه (2)

«زیبائی همه زیبارویان عاریتی است از جمال و زیبایی او».

و این لطیفه در کلمات عرفای اسلام و ادبای فارسی زبان نیز فراوان به چشم می خورد حافظ گوید:

ص: 49

1- . محی الدین عربی.

2- . از قصیده تائیه کبری است که نظم السلوک نام دارد و از شاه کارهای عرفان و ادب عربی است و با این بیت آغاز می شود: سقتنی حمیّا الحب راحه مقلتیو کاسی محیّا من عن الحسن جلّت.

عکس روی تو چو در آینهٔ جام افتاد عارف از پرتو می در طمع خام افتاد

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد این همه نقش در آینه اوهام افتاد

این همه عکس می و نقش مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

جلوه ای کرد رخس روز ازل زیر نقاب عکسی از پرتو آن بر رخ افهام افتاد

و سعدی گوید:

بجهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

لا یملکون تأخیراً عمّا قدّمهم الیه و لا یستطیعون تقدّم الی ما اخرهم عنه

از آنچه خدای تعالی آن را بسوی آن پیش انداخته، نمی توانند بازپس روند و از آنچه به تاخیرشان انداخته نمی توانند قدمی بیشتر شوند یعنی هرچه از تقدم و تاخر برای آنان تعیین و تحدید شده بایستی گردن نهند.

و البته تقدیرات الهی منافاتی با استطاعت و اختیار ندارد و جبری لازم نیاید چنانچه در جای خود ثابت شده، و بحثی است علمی و دامنه دار و خلاصه ای از این مطلب را و اشاره گونه ای به آنچه از روایات و براهین فلسفی استفاده می شود در ابیات زیر از مولانا توان دید.

ما چو نائیم و نوا از ماز تو است ما چو کوهیم و صدا در ماز تو است

ما که باشیم ای تو ما را جان جان تا که ما باشیم با تو در میان

ما عدمهائیم و هستیهانما تو وجود مطلق و هستی ما

ما همه شیران ولی شیر علم حمله مان از باد باشد دمبدم

حمله مان پیدا و ناپیداست باد جان فدای آنکه ناپیداست باد

باد ما و بود ما از داد تو است هستی ما جمله از ایجاد تو است

لذّت انعام خود را و ما مگیر نقل و باد و جام خود را و ما مگیر

منگر اندر ما مکن در ما نظر اندر اکرام و سخای خود نگر

ما نبودیم و تقاضا مان نبود لطف تو ناگفته ما می شنود

توز قرآن بازخوان تفسیر بیت گفت ایزد ما رمیت اذ رمیت

گر بپرانیم تیر آن کی ز ماست ما کمان و تیراندازش خدا است

این نه جبر این معنی جبّاری است ذکر جبّاری برای زاری است

زاری ما شد دلیل اضطراب خجلت ما شد دلیل اختیار

گر نبودی اختیار این شرم چیست وین دریغ و حجت و آزرم چیست؟

زجر استادان بشاگردان چرا است؟ خاطر از تدبیرها گردان چرا است

گر ز جبرش آگهی زاریت کو جنبش زنجیر جباریت کو

در هر آن کاری که میلت نیست و خواست اندر آن جبری شوی کاین از خداست

انبیا در کار دنیا جبریند کافران در کار عقبی جبریند.

«و جعل لكلّ روح منهم قوتا معلوما مقسوما من رزقه»؛ برای هر روحی از آنان (هر یک از آنان) از روزیش خوراکی معلوم و تقسیم شده قرار داد. چنانچه فرماید: «نَحْنُ قَسَدٌ مِّنَّا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (1) ما خود معاش و روزی آنان را در زندگی دنیا تقسیم کردیم، روح به دو معنی گفته می شود یکی «بقول، حکمای قدیم» و آن بخار لطیفی است که از قلب برمی خیزد، و مایه زندگی و حرکت موجودات زنده است و همچون چراغی که در خانه باشد و در و دیوار آن را روشن می کنند، این روح نیز پرتو حیات را به هر عضوی که بر آن اشراف دارد می افکند و باعث حرکت و احساس آن عضو می شود: چشم می بیند، گوش می شنود، زبان سخن می گوید، و بدن را تر و تازه نگه می دارد وقتی از میان رفت اعضاء از حرکت باز می ایستد و بدن فاسد و بدبو می شود و اجزاء از هم گسیخته می گردد.

معانی روح

روح بدین معنی نه تنها در انسان و حیوان، بلکه در نباتات نیز وجود دارد که، نبات با داشتن آن روح رشد می کند و توالد و تزاید دارد و حقیقت آن هم چنان مجهول است و دنیای علم با پیشرفت هایی که کرده است هنوز نتوانسته است به ماهیت و حقیقت آن پی برد به مثل هسته خرمایی را در عالی ترین آزمایشگاه ها تجزیه می کنند، و همه عناصر مادی آن را که این دانه از آن تشکیل یافته با کمیّت معینی که داشته بدست می آورند و

ص: 51

اجزاء را به همان نسبت جمع و ترکیب می کنند هسته خرمایی درست می شود عینا مانند:

هسته خرمای طبیعی ولی فاقد آن روح نباتی است، و هرگز استعداد نمو و درخت خرما شدن ندارد و معلوم نیست که آن دانه طبیعی چه داشته که این هسته ساختگی آن را از دست داده است، روح در لسان اطباء و دانشمندان طبیعی، غالباً بدین معنی بکار گرفته می شود. (1)

معنای دیگر روح که، بیشتر در اصطلاح فلاسفه، و حکما از آن یاد می شود عبارت است از نفس ناطقه انسانی یعنی همان موجودی که در زبان فارسی از آن با کلمه (من) تعبیر می شود، و همان که مخاطب خطابه‌های قرآنی و بیانات انبیا است و پیدا است وقتی حقیقت روح حیوانی بلکه نباتی برای بشر مجهول و ناشناخته باشد، حقیقت این روح مجهول تر و دورتر از درک و فهم خواهد بود تا آنجا که جمعی از دانشمندان برآنند که شناخت این روح برای بشر از محالات است و روایت معروف از امیر المؤمنین علیه السلام: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» (هرکه خود را شناخت پروردگار خود را شناخته است) را چنین معنی کرده اند همانگونه که شناخت نفس محال است شناخت خدای تعالی نیز محال است و شاید اشاره به این معنی باشد. آیه شریفه: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» ای رسول ما، از تو حقیقت روح را می پرسند؟ در پاسخ بگو: که روح به فرمان خدا است (و بی واسطه جسمانیات به امر الهی به بدنها تعلق می گیرد) و آنچه از دانش به شما داده شده اندکی بیش نیست (و با این دانش اندک نمی توانید این حقیقت را دریابید) و در روایات متعددی از کافی و دیگر کتب روایات رسیده است که،

انبیا و اوصیا از روح القدس بهره منداند

روح پنج قسم است، و انبیا و اوصیا همه آن پنج روح را دارند: روح القدس، روح الایمان، روح الحیات، روح القوه روح الشهوه. انبیا و اوصیا بواسطه داشتن «روح القدس» همه چیز را میدانند از عرش الهی گرفته تا اعماق کره خاک. «کافی»، «عن جابر عن

ص: 52

1- . و شاید به این معنا اشاره باشد، آیه شریفه إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ: اگر همه آنان که خدایشان می پندارید گردهم آیند نتوانند مگسی را بیافرینند با این که نسبت به پیشرفت در علوم طبیعی به انسان وعده تسخیر کرات آسمانی داده شده است فَأَنْقُدُوا لَا تَتَّقُدُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ.

ابی جعفر علیه السلام قال: سألته عن علم العالم فقال لي يا جابر ان في الانبياء و الاوصياء خمسه ارواح روح القدس و روح الايمان و روح الحياه و روح القوه و روح الشهوه فبروح القدس يا جابر عرفوا ما تحت العرش الى ما تحت الثرى ثم قال يا جابر ان هذه الاربعه ارواح يصنيتها الحدثان الارواح القدس فانها لا تلهو و لا تلعب»

جابر گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم از مبدأ علم عالم (یعنی پیغمبر و امام) بمن فرمود:

ای جابر، در انبیاء و اوصیاء پنج روح است، روح القدس، روح ایمان، روح حیات، روح قوت، روح شهوت ای جابر بوسیله روح القدس است که، از زیر عرش تا درون فرش را می دانند سپس فرمود: ای جابر به این چهار روح اخیر آفت میرسد ولی روح القدس آفت پذیر نیست و به لهو و لعب نمی افتد.

فیض روح القدس آر باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد

و توان گفت که قوت و رزقی که، در دعای شریف آمده مقصود نه تنها غذای جسم است بلکه اعم از غذای جسمی و روحی است زیرا آدمی که مرگب از جسم و روح است همانگونه که از نظر جسم نیازمند غذا است تا در اثر تغذیه به کمال جسمی برسد روح او نیز نیازمند غذائی مناسب با او است و آن عبارت است از «علم و معرفت» و بر این گونه امور روحانی طعام و غذا گفته شده است چنانچه فرمود: «ابیت عند ربی يطعمنی و یسقینی» من نزد پروردگارم بیتوته می کنم و مرا طعام می دهد و سیرابم می کند و معلوم است که، این طعام و شراب از جنس غذاهای حیوانی و نوشیدنی های بشری نبوده است، مکاشفه ای روحانی: «از مرحوم عارف ربّانی آخوند «ملا حسینقلی همدانی» رحمه الله نقل شده است که، فرموده بود: در حرم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روز ماه رمضان مشغول خواندن زیارت امین الله بودم، همینکه به جمله و موائد المستطعمین معده رسیدم، دیدم مائده ای از آسمان نازل شد و غذاهای متنوعی در آن بود و من از آن غذاها استفاده کردم و روزه ام نیز باطل نشد» و در روایات است که، «زید شحّام»، از امام باقر علیه السلام پرسید؟ از آیه شریفه: «فَلْيَنْظُرِ

الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (1) این چه طعامی است که آدمی لازم است در آن نظر کند و دقت در آن نماید فرمود: «علمه الذی یاخذ عمّن یاخذه»: این طعام عبارت از علمی است که فرامی گیرد، باید مراقب باشد از چه کسی آن را بدست می آورد

لا ینقص من زاده ناقص و لا یزید من نقص منهم زائد

آنچه را که خدای تعالی به کسی بیشتر عطا فرموده، کسی نتواند از او کم کند و از هر کس چیزی کم شده کس نتواند بر او بیفزاید.

نکته هایی لطیف در جمله لا ینقص من زاده ناقص

نکته های لطیف: در این جمله از دعای حضرت سجّاد علیه السّلام زیادتى، عطا را صریحا بخدای تعالی نسبت داده و فرموده است (من زاده) ولی مقابل آن را که نقصان است با جمله (نقص منهم) بیان فرموده است و نقص هرچند، از افعالی است که هم معنای لازم دارد و هم معنای متعدی، «المنجد» گوید: «نقص الشیء: ذهب منه شیء بعد تمامه نقصت الشیء، صیرته ناقصا» معنای نقص الشیء: یعنی از چیزی کاسته شد این معنای لازم که نیازی به مفعول به، ندارد و معنای جمله دوم نقصت الشیء یعنی از چیزی کاستم که معنای متعدی است و لکن در این جمله از دعا، نقص در معنای لازم استعمال شده نه معنای متعدی، زیرا چنانکه ملاحظه می شود در «المنجد» نقص با کلمه (من) توضیح داده شده است به خلاف معنای دوم و گفته است ذهب منه شیء متعدی» و از این جا می توان استفاده کرد که تعبیر امام سجّاد علیه السّلام که فرمود: «لا یزید من نقص منهم زائد» و فرموده: «لا یزید من نقصهم زائد» مقصودشان معنای لازم نقص بوده نه معنای متعدی حال چرا امام سجّاد معنای لازم نقص را قصد کردند نه معنای متعدی اش را، یعنی فرمود و از هرکس چیزی کم کرده است کسی نتواند به او بیفزاید بلکه فرمود: از هرکس چیزی کم شده چنانچه ترجمه کردیم این تعبیر از امام سجّاد علیه السّلام شاید بدانجهت بوده که نخواسته اند، معنای نقص و کاستن به خدای تعالی نسبت داده شود تا تأدّب در کلام را کاملا رعایت فرموده باشند نظیر این ادب را بعضیها در آیات شریفه «سوره کهف» گفته اند: آنجا که، موسی و خضر در ملاقاتی که دارند و از

ص: 54

خضر کارهایی که برخلاف انتظار موسی است سر می زند، از سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر بچه و تعمیر مجانی، دیواری که در حال ویرانی بود و در هر سه مورد موسی برخلاف تعهد قبلی زبان اعتراض به خضر گشود و بالاخره به جدایی از یکدیگر انجامید وقتی خضر فلسفه کارهایی را که انجام داده، بیان می کند در سوراخ کردن کشتی می فرماید:

«فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا» (1) در کشتن غلام می گوید: «فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا» (2) و در ساختن دیوار می گوید: «فَارَادَ رَبُّكَ» در نکته تغییر تعبیر در فعل اراده که در اولی می گوید من خواستم و در دومی می گوید ما خواستیم و در سومی پروردگار تو خواست بعضی ها گفته اند چون در کار اول کلمه عیب بود به رعایت ادب آن را به خود نسبت داد! نه به خدای تعالی.

نکته تذلل من تشاء

نکته ای لطیفتر: پس چرا در آیه شریفه ملک، «تَذِلُّ مَنْ تَشَاءُ» گفته شده برخلاف ادب مذکور ذلیل کردن به خدا نسبت داده شده است؟

- جواب: اولاً آیه شریفه با کلمه قل شروع می شود و دستور گفتار از خود حضرت حق تعالی است نه سخنی است آغاز شده از گوینده ثانیاً به دنبال آن و بدون فاصله جمله

«بیدک الخیر» آمده است و این بدان معنا است که بخشیدن ملک به هرکس و باز گرفتن ملک از هرکس، بخشیدن عزت به هرکس و دادن ذلت به هرکس هرچند همه مرتبط به خواست تو است ولی در عین حال همه خیرات بدست تو است، اشاره به این که همه این خواسته ها و عطاها درباره هرکس که انجام پذیرد سراپا خیر است و نیکی که هرچه بدست تو است جز خیر نیست. (دقت شود.)

نکته دیگر: «المنجد» گوید: «القوت ما يأكله الانسان»: قوت آن چیزی است که، انسان آن را می خورد (خوراک) و نیز گوید: «الرزق كل ما ينتفع به»، و رزق که در فارسی به روزی ترجمه می شود عبارت است، از هر چیزی که از آن بهره برداری کنی بنابراین رزق به معنایی اعم از قوت است و آنچه فرمایش امام علیه السلام بیانگر آن است معلوم و مقسوم بودن

ص: 55

1- .سوره: كهف، آیه: 79.

2- .سوره: كهف، آیه: 81.

خوراک آدمی است که دست تصرف دیگران از کم و زیاد کردن آن کوتاه است، این منافات با آن ندارد که آدمی بتواند با سعی و کوشش بیشتر روزی بیشتری به دست آورد، از مال و منال و املاک و هرچه قابل انتفاع و بهره برداری باشد و آنچه قابل کم و بیش کردن نیست قوت مقسوم است نه رزق که معنای وسیعتری دارد و ما به چشم می بینیم که افرادی با داشتن مال فراوان از قوت محرومند و خوراکشان کمتر از خوراک یک کارگر عادی است.

ثم ضرب له فی الحیاه اجلا موقوتا

پس برای هر یک از آنان در زندگی سر رسید مشخصی تعیین کرد

و نصب له امدادا محدودا

و برای او زمان معینی قرار داد.

- سؤال: اگر چنین است که هر کس در زندگی اجل معین و مشخصی دارد و قابل تقدیم و تاخیر نیست چنانچه آیه شریفه: «اذا جاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» (1)

(هنگامیکه اجلشان فرا رسید لحظه ای پس و پیش اش نتواند کرد) گویای این حقیقت است افرادی که دست به خودکشی می زنند و عقل ما حکم می کند که اگر انتحار نمی کردند زنده می ماندند، و روشن تر از این اگر فرضا شهر «هیروشیم» بمباران نمی شد بطور قطع و یقین همه مردم آن شهر در آن ساعت نمی مردند زیرا عاداتا محال است که، همه مردم یک شهر در یک ساعت به اجل طبیعی بمیرند حال با توجه به مشخص بودن اجل این چنین مرگها چه توجیهی می تواند داشته باشد؟

- جواب: بدون تردید مرگ آدمی به یک معنی قابل تقدیم و تاخیر است و آیات و روایات نیز بدین معنی دلالت دارد، چنانچه خدای تعالی در سوره نوح از زبان نوح پیامبر نقل می فرماید: که به قوم خود فرمود: «أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا أَمْرًا يُغْفِرُ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنْ أَجَلَ اللَّهُ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ» (2) خدای را به یکتایی پرستید و

ص: 56

1- . سوره: اعراف، آیه: 34.

2- . سوره: نوح، آیه: 4 و 3.

پارسا باشید و مرا پیروی کنید تا خدا به لطف و کرم خود، از گناهان شما درگذرد و اجل شما را تا وقت معین به تأخیر اندازد که اجل الهی چون وقتش فرا رسد، دگر هیچ تأخیر نیفتد حاصل معنی آن که خدای تعالی به قوم نوح وعده می دهد که اگر ایمان آورند اجل آنان را به تأخیر خواهند انداخت تا پایان مدتی که، تقدیر فرموده است (تا اجل مسمی) و اگر ایمان نیاورند و همچنان بر کفرشان باقی بمانند اجل غیر مسمی گریبان گیر آنان خواهد شد و بهر صورت اجل الهی چه مسمی که بیشترین و دورترین است و چه غیر مسمی که نزدیکترین دو اجل است وقتی فرا می رسد تأخیرپذیر نیست (إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ) پس آیه هم وعده تأخیر اجل می دهد در صورت ایمان و هم تهدید به مرگ زودرس می کند در صورت بقاء بر کفر.

توجیه مرگ های انتحاری و اجل معلق

و با این بیان معلوم شد که هیچ گونه تهافتی در صدر و ذیل آیه نیست چنانچه بنا به بعضی از تفاسیر به ذهن می آید.

و امام باقر علیه السلام بنا به روایت کافی در تفسیر آیه شریفه «قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ»

فرمود: «هما اجلان اجل محتوم و اجل موقوف»: اجل بر دو گونه است یکی اجل حتمی و دیگر، اجل مشروط که اگر شرطش موجود باشد اجل فرا می رسد. بنابراین مرگ های زودرس و اجلهای معلق همچون دیگر کارهای اختیاری بشر مورد تقدیر و قضای الهی است و در تقدیرات حضرت حق متعال تناقض و تضاد راه ندارد و هر توجیهی که در دیگر امور اختیاری بشر در رابطه با قضا و قدر الهی بشود در مرگ انتحاری نیز مو به مو جریان خواهد داشت و بیش از این نه برای نویسنده قابل توضیح و بیان است و نه برای بیشتر خوانندگان و خود نویسنده نیز قابل درک و فهم «و الله الملمهم الموفق»

یتخطاه الیه بایام عمره و یرهقه باعوام دهره

هر روزی که از عمرش، می گذرد گامی است که به سوی مرگ بر می دارد و به هرسالی که از روزگارش سپری، می شود به مرحله جدیدی می رسد.

حتی اذا بلغ اقصى اثره و استوعب حساب عمره

همین که به پایان راه و نهایت عمر خود رسید،

قبضه الی ما ندبه الیه من موفور ثوابه او محذور عقابه

خدای تعالی جان او را می گیرد، برای رسیدن به پاداش فراوان و یا کیفری که زنده‌ار داده شده است از آن.

لیجزی الذین أسأوا بما عملوا و یجزی الذین أحسنوا بالحسنى

تا بدکاران را به کیفر کردارشان برساند و نیکوکاران را پاداش نیک عطا فرماید

قیامت که بازار مینو نهند منازل به اعمال نیکو دهند

بصاعت به چندانکه آری بری و گر مفلسی شرمساری بری

که بازار چندانکه آکنده تر نهی دست را دل پراکنده تر.

عدلا منه تقدست أسمائهن و تظاهرت آلائهن

این پاداش و کیفر به حکم عدالت حق تعالی است که منزه است نامهای او هویدا و پیوسته، است نعمت های او.

لا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ (1)

افعال الله معلل با غراض نیست یعنی چه؟

اقتباس از قرآن مجید است، یعنی کسی حق ندارد در کارهایی که خدای تعالی انجام می دهد چون و چرا کند بلکه آنانند که زیر سؤال می روند و باید جواب گو باشند و این آیه شریفه بیانگر کمال، جلال، و جبروت و نهایت عزت ذات مقدس است در ملک و ملکوت و گرنه همه ادیان آسمانی و حکمای الهی متفقند، در اینکه افعال حق تعالی همه بر مبنای عدل و حکمت است و محال است به جز حق و صواب از او صادر شود پس می بایست (زبان بریده به کنجی نشست صم بکم) برخلاف مخلوقین که کارهای زشت و زیبا دارند و بر خطا و صواب روند سزاست که مالک و خالقشان از آنان پرسد فلان کار را چرا کردی؟

قول فصل میان اشاعره و معتزله

هشدار: همه مسلمانان به همه فرقه های مختلف و گروه های گوناگون که دارند متفق و یکصدا هستند در این که چون و چرا در کار حق تعالی کسی را نشاید، ولی در این که چرا

ص: 58

نشاید اختلاف دارند «اشاعره»⁽¹⁾ گویند: «انّ افعال الله لا تعلل بالاغراض و المصالح»: یعنی در کارهای خدا غرض و مصلحتی منظور نمی شود بلکه او به حکم مالکیت حقیقی که او را است هر چه بخواهد در ملک خود انجام می دهد و مانند کسی که در خانه ملکی خود تصرف می کند آبادش بکند یا خراب، کسی حق بازپرسی از او را ندارد زیرا که ملک خودش می باشد در صورتی که این مالکیت امر اعتباری بیش نیست و حقیقتی ندارد تا چه رسد به مالک حقیقی که مالکیتش حقیقی و بالاترین مالکیت ها و نظیری برای مالکیت خدای تعالی در این عالم یافت نمی شود. و به بیان دیگر همانگونه که ذات مقدسش بدون علت موجود است اوصاف و افعالش نیز نیازی به علت ندارد، نه علت سببی و نه علت غایی، نه سببی می خواهد و نه غرضی. در مقابل این گروه، طائفه «امامیه» و «معتزله» گویند: که افعال خدای تعالی دارای، حکم و مصالحی است و بدون غرض کاری انجام دادن عملی است بیهوده و آن از خدای حکیم صادر نمی شود. و به بیان دیگر کار بیهوده عملی است زشت و ناپسند و کار زشت از هر کس سرزند یکی از دو سبب را دارد یا سبب آن کار جهل است که زشتی آن را نمی داند یا نیازمند به آن عمل است، هر چند که می داند زشت است و چون خدای تعالی عالم به قبایح است و جهل به ساحت قدس او راه ندارد و نیز غنی مطلق است و هیچگونه نیازی او را نیست پس نمی باید به جز کار حکیمانه و هدف دار از او صادر شود و چون انسان مکلف، به این معنی واقف شد دیگر چون و چرا در کار چنین خدایی برای او جایز نیست و می بایست همچون غلامان که به ملاحظه جلال و عظمت سلطان لب از اعتراض می بندند با این که سلطان مخلوقی است جایز الخطا پس چگونه توان گفت که در کار ملک و رب الارباب چون و چرا جایز است!

ص: 59

1- . اشاعره گروهی هستند از پیروان علی بن اسماعیل از اولاد ابو موسی اشعری که عقاید خاصی داشتند، از جمله آن که اگر کسی به قلب ایمان به خدا داشته باشد مؤمن است هر چند بزبان بدون هیچ عامل تقیه ای علنا کفر بگوید و بت بپرستد، یا دین یهود و نصاری را در بلد اسلامی ملتزم باشد. او بسال 334 (ه ق) وفات کرده و در بغداد مابین کرخ و باب البصره دفن شد. در روضه الناظر از ابن شحنه نقل شده که او بسال 329 (ه ق) وفات کرد. و در شرعه الزوایای بغداد دفن شد. ولی پس از چندی آثار قبرش را از میان بردند از ترس این که مبادا پیروان احمد حنبل (حنابله) که او را کافر می دانستند و خونس را مباح، بی آیند و نبش قبر کنند (الکنی و الالقاب، ج 2، ص 47).

نویسنده گوید: شاید مقصود اشاعره آن باشد که علل و اغراض در رتبه متأخره از اراده و مشیت حق قرار دارند و هرچه آن خسرو کند شیرین بود، نه این که غرض و مصلحتی اساساً در کار خدا نیست! و به نظر می رسد که جمع میان دو قول و قول فصل فرموده حضرت صادق علیه السلام باشد، که در تفسیر آیه شریفه: «لَا يُسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْتَلُونَ» (1) فرمود:

«لا يستلّ عمّا يفعل لانه لا يفعل الا ما كان حكمه و صوابا و هو المتكبر الجبار و الواحد القهار فمن وجد في نفسه حرجا في شيء مما قضى كفر، و من انكر شيئا من افعاله جحد و هم يستلون»، «قال يعنى بذلك خلقه انه يستلهم»: فرمود: از آن جهت خدای تعالی مسؤول نیست که به جز آنچه را که حکمت و صواب در آن است نمی کند و او است خدای متکبر، جبار و یگانه قهار هرکس از قضای الهی در خود ناراحتی احساس کند کافر است و هرکس یکی از کارهای او را انکار کند زیر بار حق نرفته است و آنان مسؤولند فرمود مقصود خلق می باشند که خدای تعالی از آنان سؤال می کند.

و الحمد لله الذی لو حبس عن عباده معرفه حمده علی ما ابلاهم من مننه المتتابعه و اسبغ علیهم من نعمه المتظاهره لتصرفوا فی مننه فلم یحمدوه و توسعوا فی رزقه فلم یشکروه ولو کانوا کذلک لخرجوا من حدود الانسانیة الی حدّ البهیمة فکانوا کما وصف فی محکم کتابه ان هم الا کالانعام بل هم اضلّ سبیلا

سپاس خدایی را که اگر شناخت حمدش را نسبت به منت های پیاپی اش که بر بندگانش دارد و نعمت های گوناگونی که فراگیر آنان است از آنان باز میداشت هرآینه نعمت هایش را صرف می کردند و سپاس نمی گفتند و از روزی اش بهره فراوان می بردند و شکرش را بجا نمی آوردند و اگر این چنین بودند از حدود انسان بودن خارج و تا حدّ حیوان تنزل می کردند و مصداق همان بودند که، خدای تعالی در صریح قرآن توصیف فرموده که، آنان جز به حیوان نمی مانند بلکه آنان گمراه تر از حیوان می باشند.

ص: 60

امام سجاده علیه السلام در این قسمت از دعا، اشاره به یکی از احکام فطرت فرموده اند، توضیح آن که: خدای تعالی برحسب حکمت عالیه غیر متناهی، هنگامی که با دست جمال و جلال خود خمیره وجود بشر را می ساخت و طینت اصلیه او را می آفرید در خمیره ذات او فطرت‌هایی پنهانی و صفت‌هایی درونی به ودیعت نهاد که همه افراد عائله بشری بدون استثناء حتی یک نفر بدان فطرتها مخمّرند و در جمیع سلسله بشر با اختلاف عقاید و اخلاق و طبایع و امزجه و موقعیت‌های جغرافیایی و رسوم و عادات متداوله در میان آنان یک نفر پیدا نمی شود که برحسب خلقت آن حالت را نداشته باشد، متمدن باشد یا وحشی، شهرنشین باشد یا بیابان گرد، عالم باشد یا جاهل الهی، باشد یا طبیعی همه و همه دارای آن نوع از حالات می باشند گرچه خود آنها محبوب از آنها باشند و عارف کامل «شاه آبادی» استاد معارف حضرت امام خمینی قدس سرّه از این طریق، بسیاری از معارف عالیه را اثبات فرموده طالبین به کتاب «رشحات البحار» تالیف معظم له مراجعه کنند مثلاً یکی از فطرتها که در نهاد بشر گذاشته شده است عشق به کمال و کامل است و دیگر تنفّر از نقص و ناقص است که اولی اصلی و ذاتی و دیگری تبعی و ظلّی است تمام افراد بشر بدون استثناء، عاشق کمال اند و نسبت به شخص کامل عشق می ورزند همچنانکه از نقص متنفرند و از ناقص گریزان، ممکن است در تشخیص کمال و کامل و نقص و ناقص اختلاف داشته باشند و دچار اشتباه شوند و لیکن در اصل عشق به کمال و تنفّر از نقص اختلاف ندارند فی المثل: آن وحشی خونخوار آدم کش کمال را در آن می داند که، پیروز گردد و به جان و عرض مردم مسلط شود و خونخواری و آدم کشی را کمال تشخیص داده عمر خود را در تحصیل آن یا اشتغال به آن صرف می کند و آن دنیا خواه جاه طلب، کمال را به مال و جاه و ریاست داند و عشق به آن می ورزد و بالجمله صاحب هر مقصدی، مقصد خویش را کامل و هرکه را که دارای آن مقصد باشد کامل داند و عشق به آن دارد. و از غیر آن متنفّر است و اگر کسی یافت شود که عشق به کمال در او نباشد و این نور الهی در فطرت او خاموش باشد نشاید که نامش نهند آدمی.

فطریات بشر

و یکی از فطرت‌هایی که عائله بشری را به آن فطرت سرشته اند، شکر منعم است اگر

نعمتی از کسی به کسی رسید آن که نعمت را دریافت کرده به حکم فطرت انسانی از نعمت دهنده سپاسگزار و ممنون او خواهد بود و بدیهی است که هرچه نعمت بزرگتر باشد مرتبه شکر و سپاس هم بالاتر می رود.

شما اگر به وجدان خود مراجعه کنید، خواهید دید دکتری که درباره شما عمل جراحی بسیطی انجام داده مثلاً: جراحی پلاستیکی نموده و بر زیبای چهره شما افزوده است در عین حال که از او ممنون و سپاس گزارید با دکتری که عمل جراحی چشم یا مغز و قلب در شما انجام داده و شما را از محرومیت بینایی یک عمر نجات بخشیده و یا از خطری که، حیات شما را تهدید می کرد رها کرده یقیناً در نظر شما یکسان نیستند و هم چنین آن که چنین خدمتی را یکبار نسبت به شما انجام داده و آن که، بارها و بارها درباره شما چنین احسانی نمود، به یک چشم نگاه نمی کنید به حکم آن که انسانید و شکر منعم جزو ذات شما و سرشت شما است و اگر کسی را این احساس نبود، به یقین باید دانست که از سلسله بشریت بیرون رفته و حتی وحشی ترین و جاهل ترین فرد بشر نیز حاضر نیست او را از خود بداند، زیرا چنانچه گفتیم افراد وحشی و جاهل نیز دارای فطرتند! بلکه باید گفت چنین شخصی از مرتبه حیوانات نیز پائین تر سقوط کرده و نه تنها مصداق «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ» (1) است بلکه مظهر «بل هم اضلّ» نیز می باشد، زیرا ما بالعیان می بینیم که پاره ای از حیوانات نیز از این امر فطری بی نصیب نیستند.

پس از این توضیح مختصر که، به اشاره برگزار شد معلوم گردید که، امام علیه السلام در این جمله های درخشان به چه مطلب بلندی اشاره می فرمایند که، اگر خدای تعالی معرفت حمد خودش را از بنده هایش باز می داشت، یعنی این نور فطرت حق شناسی و شکر منعم را در دل آنان خاموش می کرد آنان از حیوانات هم پست تر بودند آری این چنینند، کسانی که این نعمت الهی را ضایع کرده و این نور الهی را در جان خود خاموش کرده اند نه نعمتی می شناسند و نه شکر نعمت به جای می آورند! اینان از حدود انسانیت خارج و داخل در

ص: 62

حدود حیوانیت هستند «بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (1) در یغم آید اشعار زیبای حکیم بزرگ شیراز را در اینجا نیاورم باشد که نور فطرت خواننده عزیز را پرتوی بیشتر بخشد وی گوید:

بره در یکی پیشم آمد جوان بتک در پی اش گوسفندان دوان

بدو گفتم این ریسمان است و بند که می آید اندر پیت گوسفند

سبک طوق و زنجیر او باز کرد چپ و راست پوئیده آغاز کرد

بره در پی اش همچنان میدوید که خود خورده بود از کف او خوید

چوباز آمد از عیش بازی بجای مرا دید و گفت ای خداوند رای

نه این ریسمان می برد با منش که احسان کمندی است در گردش

به لطفی که دیده است پیل دمان نیارد همی حمله بر پیلان

بدان را نوازش کن ای نیک مرد که سگ پاس دارد چونان تو خورد

بر آن مرد کند است دندان یوز که مالد زبان بر پنیرش دو روز

و الحمد لله علی ما عرفنا من نفسه و ألهمنا من شکره

حمد و سپاس، خدایی را که خود را به ما شناساند و شکرش را به ما الهام فرمود و بهتر آنکه این چنین ترجمه شود: سپاس، خدای را بر آن معرفتی که، نسبت به ذات خودش نصیب ما فرموده و بر آن شکری که ما را الهام فرموده است.

در توضیح فرق میان این دو ترجمه گوئیم: شناسایی هر چیزی بطور کلی سه راه دارد یا از راه علت آن چیز است که در معرفت اسباب و علل معلول شناخته می شود که این را اصطلاحاً استدلال «لمّی» گویند مانند: معرفت به حرارت از وجود آتش، و یا از طریق معلول و اثر پی به مؤثر و علت می برد که آن را اصطلاحاً استدلال «اُئی» گویند مانند:

معرفت به بناء از وجود بنا و به نقاش از وجود نقش به گفته حکیم نظامی:

بلی در عقل هر داننده ای هست که با گردنده گرداننده ای هست

و یا از راه شهود و حضور که انسان شخصا چیزی را مشاهده نموده و نسبت به آن

ص: 63

معرفت پیدا کند. پرواضح است که، راه اول معرفت، نسبت به حق تعالی مسدود است زیرا او خود، عله العلیل است و معنای وجوب ذاتی آن است که در ذات خود نیازی به علت نداشته باشد باقی می ماند دوراه دیگر و آن معرفت از راه اثر، به مؤثر و معرفت شهودی، اولی از این دوراه برای عامه مردم است که از این راه معرفت به حق تعالی تحصیل می کند و دومی از این دو مخصوص انبیاء و اولیا است کسانی که با عنایت الهی و ریاضت نفسانی و تصفیة باطن دل را، آماده تجلیات الهی نموده و آینه دلشان مورد تجلیات انوار قدسیه می شود و نیز واضح است که، هریک از این دو طریق را مراتبی است، فی المثل معرفتی که یک مهندس ساختمان از مشاهده بنایی نسبت به سازنده آن پیدا می کند و اندازه ذوق و مهارت فنی او را در این اثر می یابد، غیر از شناختی است که یک فرد عادی از دیدن ساختمان همین اندازه متوجه می شود که بنایی آن را ساخته است و هم چنین شخصی را از نزدیک مشاهده می کند و به همه خصوصیات زیبایی او را، شاهد است با کسی که او را از دور می بیند و هیکلی بیش مشاهده نمی کند، فرق دارد.

و نیز چنانکه گفته شد شکر منعم بر حسب کیفیت و کمیّت نعمت فرق می کند و نعمت هرچه عظیمتر و تعدادش بیشتر باشد شکر بیشتری لازم دارد، بنابراین گوئی امام سجّاد علیه السلام خدا را سپاس می گوید به آن مرتبه از معرفتی که به آن خاندان عصمت و طهارت عطا فرموده و به آن درجه از شکر که به آنان الهام فرموده است و کوتاه سخن آن که، فرق است، میان جمله ای که در دعا است و جمله الحمد لله علی معرفتنا من نفسه و شکرنا له.

راههای شناخت و عرفان شهودی

نکته ای در جمله مورد بحث به نظر می رسد که تایید ضمنی از آنچه گفته شد نیز هست و آن این که معرفتی که، در شأن، مثل امام سجّاد علیه السلام است همان معرفت قسم سوّم، یعنی عرفان شهودی است زیرا آنانند «محالّ معرفه الله و خزّان علم الله» و این قسم معرفت هر چند تزکیه و تهذیب و ریاضت و طلب و سلوک و هزاران نکته می خواهد به غیر از حسن و زیبایی و لیکن بالاخره جزء اخیر از علت تامه همان فضل و موهبت الهی است و:

تا که از جانب معشوق نباشد کششی کوشش عاشق بیچاره بجایی نرسد

و معرفتی که حاصل تجلیات جمال محبوب است از اختیار سالک بیرون است و

سررشته کار بدست دیگری است و در روایات نیز آمده است که «المعرفه صنع الله» که حدّ ممکن نیست بتواند با پای خود به حریم کبریا راه یابد و شاید به همین نکته اشاره می فرماید امام سجّاد علیه السلام که عرض میکند: «الحمد لله على ما عرفنا من نفسه» گویی عرض می کند، بارالها این تو بودی که خود را بر ما نمودی چنانچه در دعای ابی حمزه نیز به همین معنی اشاره دارد که عرض می کند. «بک عرفتك و انت دللتنی علیک و دعوتنی الیک و لو لا- انت لم ادر ما انت» من تو را به مدد و اعانت تو شناختم و تو بودی که مرا بر وجود خودت رهبری فرمودی و بسوی خودت خواندی و اگر تو نبودی و عنایت های تو نبود من نمی دانستم تو چیستی؟

ما نبودیم و تقاضا مان نبود لطف تو ناگفته ما می شنود

باد ما و بود ما از داد توست هستی ما جمله از ایجاد توست

به هر حال نکته عرفانی که گفته شد در جمله های بعدی دعا نیز هست.

معنای شکر

تنبیه: عارف معروف خواجه «عبد الله انصاری»، گوید: «الشکر اسم لمعرفة النعمه لانهما السبیل الی معرفه المنعم»: شناخت نعمت را شکر گویند زیرا نعمت دهنده را از طریق نعمت می توان شناخت. نویسنده گوید: شکر، گرچه حالتی است نفسانی که ملازم با تعظیم مشکور است و آن تعظیم نتیجه علم به نعمت است، لکن اگر نعمت در طریق شناخت خدای تعالی که منعم است قرار گرفت و آدمی آن را از خدای تعالی دانست خود این شناخت به گفته عارف مذکور، شکر است چنانچه اگر نعمت را از خدای تعالی ندانست مرتبه ای از کفران نعمت را دارا است و با این عنایت است که در قرآن کریم شکر، همگام با اسلام و ایمان در مقابل کفر قرار گرفته است مانند آیات شریفه: «و ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُدَّهُ اللَّهُ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (1) محمد صلی الله علیه و آله و سلّم نیست مگر پیغمبری از طرف خدا که پیش از او نیز پیغمبرانی بودند و از این جهان، درگذشتند اگر او نیز به مرگ طبیعی یا شهادت درگذشت

ص: 65

باز شما به دین جاهلیت خود باز خواهید گشت پس هرکه بازگردد و مرتد شود، به خدا ضرر و زیانی نخواهد رسانید خود را به زیان انداخته و هرکس شکرگزار باشد خداوند، جزای نیک به آنان خواهد داد.

چنانچه ملاحظه می شود مرتد نشدن و بر دین اسلام باقی ماندن را شکر دانسته و وعده جزای خیر داده اند و نیز فرماید: «إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ» (1) اگر همه کافر شوید خدا از همه شما البته بی نیاز است و لکن کفر را نیز برای بندگانش نمی پسندد اگر شکرش را به جا می آورید آن را برای شما می پسندد. در این آیه نیز شکر در مقابل کفر، گفته شده است و فرموده: «وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» (2): هرکه شکر کند به نفع خودش می باشد و هرکس کافر شود خدای تعالی بی نیاز و ستوده است و فرمود: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (3): ما انسان را، راهنمایی کردیم یا شاکر می شود یا کافر و فرموده: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ» (4) مرا یاد کنید تا من نیز به یاد شما باشم و شکر مرا به جای آورید نه آن که کافر بشوید. پس آنچه از این آیات استفاده می شود آن است که (حق ناشناسی و کفر در مقابل حق شناسی سپاس است) و شاکر کسی است که حق شناس باشد و نعمت را از منعم بداند و بدین نکته اشاره است روایتی که فرمود: داوود علیه السلام عرض کرد: «یا ربّ کیف اشکرک»:

پروردگارا چگونه شکر تو را به جای آورم؟ «فأوحى الله تعالى اليه يا داوود اذا علمت ان ما بك من نعمه فمتى فقد شكرتني»: خدای تعالی به او وحی فرمود: ای داوود! هر آن گاه که دانستی نعمتی را که دارا هستی از من است شکر مرا به جای آورده ای و در روایت دیگری است که موسی علیه السلام در مناجاتش با خدا عرض کرد: «الهی کیف استطاع آدم ان یؤدی شکرا اجریت علیه من نعمتک خلقته بیدک و سجدت له ملائکتک و اسکنته جنتک فإوحی الله عزّ و جلّ الیه ان

ص: 66

- 1- . سوره: زمر، آیه: 7.
- 2- . سوره: لقمان، آیه: 12.
- 3- . سوره: انسان، آیه: 3.
- 4- . سوره: بقره، آیه: 152.

آدم علم ان ذلک کله منی فذلک شکره» و در روایت دیگر قریب به همین مضمون است که، موسی علیه السلام در مناجاتش گفت: «الهی خلقت آدم بیدک و اسکنته جنتک فقال الله تعالی علم ان ذلک منی فکانت معرفته شکرا» مضمون هردو حدیث، این که، چون آدم شناخت که نعمت خلقت و اسکان بهشت و سجده ملائکه از خدا است همین شناخت شکر او بود.

اشکال استلزام شکر تسلسل در شکر را و جواب آن

در این جا اشکالی است علمی و جالب آن که در بعضی از روایات نیز مطرح شده و جوابش بیان گردیده است و ذکرش خالی از فائده نیست.

اما اشکال، در روایتی وارد است: «ان موسی علیه السلام قال یا رب کیف اشکرک و انا لا استطیع ان اشکرک الا بنعمه ثانیه من نعمک» یعنی موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا من چگونه شکر تو گویم، در حالی که، نمی توانم شکرت را به جای آورم مگر با نعمت دیگری از نعمت هایت. و در روایت دیگری از این هم روشن تر بیان شده است در آن روایت چنین است: «یا رب کیف اشکرک و شکری لک نعمه اخری توجب علی الشکر» حاصل اشکال آن که اگر بنا است در مقابل هر نعمتی شکری انجام گیرد انجام چنین تکلیفی غیر ممکن است زیرا خود شکر نیز نعمتی است که شکری لازم دارد و شکر دوم نیز هم چنین و سوم نیز به همین منوال و به اصطلاح علماء فیتسلسل! و چون تسلسل لازم می آید و آن از محالات است پس نباید شکر نعمت واجب باشد.

و اما جواب اشکال: «فاوحی الله الیه اذا عرفت هذا فقد شکرنتی»: اگر معرفت به این پیدا کردی که شکر، خود نعمتی است شکر مرا به جا آورده ای.

ممکن است گفته شود: که محال بودن با بیانی که گفته شد قابل فهم است، ولی جواب که، به موسی داده شده که شناخت منعم شکر است خیلی روشن نیست زیرا اشکال به حال خود باقی است بدین معنی که همین شناخت منعم نیز نعمتی است از جانب خدا و باید شکر این نعمت به جای آورده شود مگر این که شکر این نعمت واجب نباشد و حاصل روایت بنابر ظاهرش این است که، شکر نکردن شکر است.

به عبارت دیگر، ما در مقام شکرگزاری دست به هر عملی بزنیم خواه شکر لسانی، یعنی حمد و ثنای الهی و خواه شکر عملی از قبیل عبادت و خضوع در پیشگاه الهی، همه

اینها با نعمت هایی انجام می گیرد که از جانب خدای تعالی است اگر زبان است یا دیگر اعضا و جوارح و حتی حرکات ما و نیرو و توان ما همه و همه از نعمت های الهی است چگونه ممکن است ما شکر نعمت را با خود نعمت انجام دهیم و این در مثل: بدان ماند که، بزرگی، مرکبی برای سواری بما عطا کند ما برای شکرگزاری از این بخشش او مرکب دیگری از آن او را گرفته و سوار شویم در صورتی که، تصاحب مرکب دیگر خود عطای دیگری است که نیاز به شکر دارد بنابراین در مورد نعمت های خدای تعالی خود شکر کردن، نعمتی است که، باید شکر آن را نمود و همچنین شکر سوّم برای دوّم و چهارم برای سوّمی و (هكذا) و این همان تسلسل محالی است که، گفته شد و شارع مقدّس هرگز تکلیف به محال نمی کند با این که ما تردیدی نداریم که به ما دستور شکر داده شده است و حتی کیفیت شکر در روایات بیان شده که از جمله شناخت منعم است و به همین نکته اشاره می فرماید امام سجّاد علیه السّلام در دعای صحیفه اش، عرض می کند: «اللهم ان احدا لا يبلغ من شكرك غايه الا حصل عليه من احسانك ما يلزمه شكرًا... فأشكر عبادك عاجز عن شكرك» بعضی از

پاسخ بعضی از علماء، آخرت از اشکال تسلسل

علماء آخرت در مقام حلّ این اشکال برآمده و می گوید: بدانکه فهم این مطلب کوبیدن دری از درهای معرفت است و بالاتر از دانشهای متعارف و متداول میان مردم است و لکن ما به گوشه هایی از آن اشاره می کنیم آنگاه از راه نظر توحیدی، وارد مسئله شده و می گوید هرکس با این دید نگاه کند می داند که خدای تعالی خود، شاکر است و خود مشکور و محبّ است و محبوب و در حقیقت بنده شاکر نیست! زیرا چنانچه گفتیم همه وجود او از خدای تعالی است بلکه خدای تعالی است که شکر خود کند و گوید از این نقطه نظر بود که «حبيب بن ابی حبيب» وقتی آیه شریفه: «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» (1) (و ما ایوب را بنده شکیبائی یافتیم چه نیکو بنده ای بود که دایم رجوع و توجّهش به درگاه ما بود) را قرائت کرد، گفت: شگفتا که خود عطا می کند و خود ثنا می گوید اشاره به این بود که وقتی خدای تعالی به عطایش ثنا گوید خود را ثنا گفته پس خود ثناگو است و خود ثنا

ص: 68

شده سپس گوید: از همین دیدگاه بود که شیخ «ابو سعید میهنی» وقتی در نزدش آیه شریفه «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (1) قرائت شد گفت: به جان خودم سوگند که دوستشان دارد و بگذار که دوستشان داشته باشد که سزاوار دوست داشتن هستند، زیرا او خود را دوست داشته است نه دیگری را. این سخن اشاره به همین است که او محب است و او محبوب سپس گوید:

این دید مرتبه بالایی است که تو ای خواننده، جز با مثالی که در حد عقل تو باشد فهمش نتوانی کرد و مثالی آورده که روشنگر حقیقت امر است و آن این که مصنف کتابی اگر کتاب تصنیف شده خود را دوست داشته باشد خودش را دوست داشته و اگر از آن کتاب تعریف و تمجید کند از خویشتن تعریف و تمجید کرده و صنعتگر اگر ساخته دست خود را دوست داشته باشد و از مصنوع خویش تصنیف کند، خود را دوست داشته و از خویشتن تعریف و توصیف نموده است و نتیجه می گیرد که همه موجودات و ما سوی الله تصنیف خدای تعالی می باشند و همه موجودات کلمات الله هستند. «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِداداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي» (2) (بگو اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار مرگب شود پیش از آن که کلمات الهی به آخر رسد دریا خشک خواهد شد هر چند دریایی دیگر باز ضمیمه آن دریا بکنیم) و همه عالم صنعت خدای تعالی است: «صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ» و سخن را در این مجال به درازا کشانده و حاصلی بدست نداده. زیرا این گونه مطالب با بیان، قابل درک نیست بلکه ضمیری می خواهد صاف و دلی پاک از آلائش به صفات ذمیمه و آراسته به اخلاق فاضله و تا آئینه دل صیقلی نگردد محل اشراق انوار غیبی الهی نشود، رموز علم ادیسی بود ذوقی نه تدریسی، و بشوی اوراق اگر همدرس مایی که درس عشق در دفتر نباشد حافظ گوید:

غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز

نویسنده گوید: به نظر این ناچیز اشکال مذکور قابل حل نیست مگر به این که بگوییم:

خدای تعالی به فضل و کرمش آنچه را که خود شکری لازم دارد به جای شکر می پذیرد و

ص: 69

1- . سوره: مائده، آیه: 54.

2- . سوره: آیه: .

در یکی از روایات که متضمن همین سؤال حضرت موسی است جمله ای است که بیانگر همین نکته است و آن روایت چنین است: «ان موسی علیه السلام قال یا ربّ کیف اشکرک و شکرى لک نعمه اخرى توجب علیّ الشکر فاوحى الله اذا عرفت ان النعم منى رضیت منک بذلک شکرا» نکته مورد نظر در جمله: «رضیت منک بذلک شکرا» است که بر مبنای تفضلی است که گفته شد وگرنه حق همان است که با اقتباس از استاد سخن «سعدی» بگوییم: در هر شکری، نعمتی موجود و بر هر نعمتی شکری واجب، از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدرآید.

و فتح لنا من ابواب العلم ربوبیته و دلنا علیه من الاخلاص له فی توحیده و جئنا من الالحد و الشک فی امره

خدایی که از درهای علم به ربوبیتش به روی ما، گشود.

تحقیق عرفانی در معنای ربّ

تحقیق عرفانی: ارباب دانش برای ربّ معانی متعدد و مختلفی گفته اند که اطلاق اسم مبارک ربّ به موجب هریک از آن معانی به نوعی است. از جمله معانی که برای ربّ شده عبارت است از: متعالی و ثابت و سید و مالک و صاحب و غالب و قاهر و مرتبی و منعم و متمم، اگر رب به معنای متعالی و ثابت و سید باشد از اسماء ذاتیه حضرت حق تعالی خواهد بود و اگر به معنای مالک و صاحب و غالب و قاهر باشد از اسمای صفتیه و اگر به معنای مرتبی و منعم و متمم باشد از اسماء افعالیه است و میزان این تقسیم چنانچه حضرت امام خمینی قدس سرّه اشاره فرموده اند، آن است که: «هرچند همه اسماء الهی اسماء آن ذات مقدّسند و همه به یک ذات واحد بسیط دلالت دارند، لکن به اعتبار ظهور ذات، اسماء ذات گویند و به اعتبار ظهور صفات و افعال، اسماء صفاتیّه و افعالیّه به آنها گویند، یعنی هر اعتبار ظاهرتر گردید اسم تابع آن است و از این جهت، گاهی در بعضی اسماء دو یا سه اعتبار جمع شود و از این جهت از اسمای ذاتیه و صفاتیّه و افعالیّه یا دو از این سه شود و اسم مبارک ربّ چنانچه اشاره شد از اسمایی است که اعتبارات سه گانه در او جمع است.

بنابراین مقصود از ربوبیت در این جمله از دعای شریف اگر همه یا بعضی از سه معنای اول باشد استفاده توان کرد که تجلیات حضرت حق بر قلب مبارک امام سجّاد علیه السلام تجلیات ذاتیه بوده که پس از فنای کلی و فناء از فنا حاصل می شود و با این نوع از تجلیات ابواب

علم به ذات به روی آن حضرت گشوده شده و اگر مقصود همه یا بعضی از چهار معنای دوّم باشد ممکن است استفاده شود که، مشاهدات آن حضرت مشاهدات اسماء صفاتیّه بوده و اگر مقصود سه معنای اخیر باشد کاشف از آن است که حضرتش را معرفتی در مقام تجلّی افعالی دست داده است و محتمل است که همه معانی رب مقصود باشد و همه تجلیات برای آن حضرت شده باشد که به فرموده حضرت امام خمینی قدّس سرّه: قلوب اولیاء نقشه تجلیات حضرت حق است و تجلیات بر حسب حالات مختلفه قلوب آنها است هر دمش با من دلسوخته لطفی دگر است فافهم و اغتنم.

مراتب چهارگانه توحید

از آنچه در شرح جمله قبلی گفته شد استفاده می شود که توحید را نیز سه مرتبه است بلکه بعضی از اهل عرفان مراتب توحید را چهار گفته است:

1. توحید آثار. بدان معنی که تمام عالم اثر یک موثر است «و لا مؤثر فی الوجود الاّ الله، ازّمه الامور طرّاً بیده و الكلّ مستمده من مدده» اسباب و مؤثرات عالم همه ظاهری هستند و مؤثر حقیقی خدای تعالی است به گفته مولانا:

دیده می خواهم سبب سوراخ کن تا سبب را بر کند از بیخ و بن

دیده می خواهم که باشد شه شناس تا شناسد شاه را در هر لباس

2. توحید افعال بدان معنی که، فاعلی جز او نیست و هر فعلی از هر فاعلی به او منتهی می شود «قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (1) و فرقی با اوّلی فرق مصدر با اسم مصدر است که در اوّلی جهت تحقق منظور است و در دوّمی جهت صدور.

بادما و بود ما از داد توست هستی ما جمله از ایجاد توست

3. توحید صفات، و مقصود از آن این است که تمام صفات وجودیّه و کمالیّه در هر موجودی به آن ذات مقدس برمی گردد

ما چونائیم و نوا از ما ز توست ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست

ما چو شطرنجیم اندر برد و مات برد و مات ما ز توست ای خوش صفات

ص: 71

1- . سوره: نساء، آیه: 78.

و لذا است که هیچ موجودی مستحق حمد نیست «و الحمد لله رب العالمین» و الّلام للاختصاص

4. و آخرین درجه توحید، توحید ذات است و معنای آن این است که، حقیقت وجود به جز او به هیچ موجودی صادق نیست و هر چه نام موجود (یعنی ذات له الوجود) بر آن گذاشته شده است سایه وجود حقیقی و شئون او و جلوه او و پرتو نور او است.

ما عدمهائیم هستی ها نما تو وجود مطلق و هستی ما

ما همه شیران ولی شیر علم حمله مان از باد باشد دمبدم

حمله مان پیدا و ناپیداست باد جان فدای آن که ناپیداست باد

نتیجه آن که اگر کسی اثری بطور استقلال برای موجودی قائل شد و یا صفت کمالی را بالاصاله برای موجودی معتقد شد و اگر کسی موجودات را مستقل در افعال دانست و معتقد به تقویض باطل شد یا برای ممکنات وجودی استقلالی نه استظلالی دید در هر مرتبه گرفتار شرک در آن مرتبه است و اخلاص در توحید وقتی حاصل می شود که از همه این شرکهای چهارگانه رهایی یافته و به جز برای خدای یگانه برای احدی نه وجودی نه صفتی و نه فعل و اثری قایل نباشد و راه وصول به جناب اقدس به جز راه اخلاص نیست «و ما أمرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءً» و یکی از القاب ائمه معصومین علیهم السلام «المخلصین فی توحید الله» است، چنانچه در زیارت جامعه وارد است لذا امام سجّاد علیه السلام سپاس می گوید خدایی را که به سبب اخلاص در توحید، او را به جناب مقدسش رهبری فرموده و غبار هرگونه شرک را از آئینه ضمیر مقدسش زدوده است که:

قبله عشق یکی باشد و بس.

حمدا نعمر به فیمن حمده من خلقه و نسبق به من سبق الی رضاه و عفوه

چنان حمدی که عمر خود را با آن در زمره کسانی از خلق خدا که حمد او را می کنند به پایان برسانیم و با آن از کسانی که پیشتازان به سوی خوشنودی و بخشایش او هستند پیشی گیریم.

ص: 72

جمله اول دعا شاید اشاره به این باشد که در قانون جذب و انجذاب که امروز به صورت قانون کلی و جاذبه عمومی مطرح است، سنخیت میان دو طرف از شرایط لازمه آن است و به حکم جلیس المرء مثله و به اصطلاح عرفی:

کبوتر با کبوتر باز با باز کند همجنس با همجنس پرواز

آن که هوس مصاحبت نیکان و حامدان حق، را دارد او را لازم است که خود را هم شکل و هم رنگ آنان سازد تا از لذت انس با آنان نه لحظاتی معدود بلکه مادام العمر و بل که در جهان دیگر نیز بهره مند باشد. «اولئک مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصَّادِقِینَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِینَ وَ حَسُنَ أُولَئِکَ رَفِیقًا» چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است و از جمله دوم دعا توان فهمید که حمد خدای تعالی تازیانۀ سلوک است و امید آن می‌رود که حامد در مسابقۀ رضوان و مغفرت الهی برنده مسابقه شناخته شود.

فائده ادبی عرفانی در معنای رضا

فائده ادبی عرفانی: رضا به معنی خوشنودی است و آن حالت انبساطی است در نفس که موجب می شود شخص راضی نسبت به کسی که از او خوشنود است عمل خیری انجام دهد و یا دستورات او را اجرا کند و مسلم است که ذات مقدس حق تعالی پاک و منزّه است از این که، محلّ عوارض گردد لذا علماء فرموده اند: که رضای حق تعالی عبارت است از ثواب و پاداش دادن. چنانچه در روایتی نیز امام صادق علیه السلام فرمود: «رضاه ثوابه و سخطه عقابه»: خوشنودی خدا ثواب او است و خشم او عذاب او و گفته شده است که رضا و خشم حق تعالی عبارت است از اراده ثواب و اراده عقاب.

بعضی از محققین پس از آن که برای رضای حق تعالی، مراتب قاتل شده که یک مرتبه آن رضای ازلی است که، عین ذات او است و به معنای صدور اشیاء مطابق علم ازلی بر وجه اتم و افضل است و مرتبه دیگر به معنای ثواب است و عفو به معنی محو گناهان است گوید: با این که علی القاعده می بایست از مرتبه پایین تر به بالا ترقی شود چنانچه خدای تعالی می فرماید: «وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ» (1) که

ص: 73

ابتدا مغفرت گفته شده و سپس بهشت برین و از این رو حکایت شده که، شخصی بر غلامش غضب کرد غلام یکی از دوستان آقای خود را به شفاعت نزد آقایش برد و او نیز شفاعت دوست را پذیرفت غلام با آن که شفاعت شفیعش مورد پذیرش شده بود صورت خود را بر خاک گذاشته و در پیشگاه آقایش اشک می ریخت شفیعش گفت: دیگر گریه از بهر چیست؟ آقایت تو را بخشید آقا گفت: او می خواهد که من از او راضی بشوم که هنوز نشده ام گریه برای این است! با توجه به این قاعده ادبی که باید از کمتر به بیشتر ترقی شود چرا حضرت سجاد علیه السلام در این جمله از دعا نخست رضا را ذکر فرموده و سپس عفو را و طبق قاعده ای که ذکر شد می بایست به عکس می شد در پاسخ گوید:

اولاً: عرب را قاعده چنین است که گاهی چیزی را با آن که باید بعداً گفته شود قبلاً می گویند تا اهمیت آن را برسانند، شاید در این جا نیز امام علیه السلام از نظر اهمیت رضا ابتدائاً آن را ذکر کرده است.

و یا نکته اش این است که عفو و بخشایش حضرت حق همچون بخشودن دیگران نیست که، تنها گذشت از جرم و گناه باشد و همراه با خشنودی نباشد و بگفته سعدی (بخشیدم اگر چه مصلحت ندیدم) بلکه عفو خدای تعالی همراه با رضا است زیرا با توجه به این که حضرتش کریم العفو است اگر عفو شامل حال کسی شد نه تنها از گناهش در گذرد بلکه گناه او را تبدیل به حسنه فرماید. چنانچه در روایت است که جبرئیل علیه السلام شنید که ابراهیم خلیل خدا را به این اسم می خواند عرض کرد: «أتدري يا ابراهيم ما كرم عفو» ای ابراهیم آیا میدانی که خداوند چگونه در عفو کریم است؟ فرمود: نه یا جبرئیل: «قال: ان عفا عن السيئه كتبها حسنه» فرمود خدای تعالی اگر گناهی را بخشید همان را حسنه محسوب می فرماید و بدین معنی در آیه شریفه نیز اشاره شده است: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً»⁽¹⁾ و ممکن است که بگوییم جمله مذکور در دعا از باب ترقی نیست بلکه از باب تتمیم است بدین معنی که اگر سبقت به

ص: 74

رضا حاصل نشد، سبقت به عفو نصیبمان بشود و بدین معنی در دعا وارد است: «ان لم ترض عنی فاعف عنی» اگر از من راضی نشدی پس عفو فرما:

بر در کعبه سائلی دیدم که همی گفت و می گریستی خوش

من نگویم که طاعتم بپذیر قلم عفو بر گناهم کش

حمدا یضیی لنا به ظلمات البرزخ و یسهل علینا به سبیل المبعث و یشرف به منازلنا الاشهار عند مواقف الأشهاد

حمدی که چراغ راه تاریک برزخ باشد و قبر ما را روشن سازد و راه گشای جاژه قیامت باشد.

بعث یا اسم مکان است، یعنی جای رستاخیز و یا مصدر میمی است به معنای رستاخیز و به هر حال معنای جمله دعا روشن است و مقصود آن است که هنگام خروج از قبر و عالم برزخ تا ورود به عرصه محشر را که وحشتها و شدت ها دارد حمد تو دستگیر من باشد و آن شادید بر من آسان شود و آن جا که شهیدان شاهد و شاهدان شهید هستند جایگاه خوبی نصیبمان سازد.

عالم برزخ و ارتباط اولیاء با آن عالم

«برزخ» عبارت است: از فاصله میان مرگ و رستاخیز چنانچه در آیه شریفه است: «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (1) پس از آن که روح از بدن خارج شد تا فرارسیدن روز رستاخیز عالمی که روح در آن عالم قرار دارد عالم برزخ است که حدّ وسط میان دنیا و آخرت است و برحسب روایات و مشاهدات اصحاب قلوب و مکاشفات ارباب کشف روح انسانی پس از آن که این بدن عنصری را ترک کرد در «عالم مثال» به اشباح مثالیّه تعلق می یابد که آن بدنهای مثالی شبیه همین بدنهای عنصری است و تا روز قیامت آن بدن مثالی مرکب روح می باشد اگر سعید باشد با آن بدن متنعم است و اگر شقی باشد در همان بدن که هست معذب است چنانچه ثقه الاسلام «کلینی» قدّس سرّه از یونس بن ظبیان روایت می کند، گوید: «كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فقال عليه السلام ما يقول الناس في ارواح المؤمنين فقلت يقولون

ص: 75

تكون في حواصل طيور خضر في قنادل تحت العرش فقال ابو عبد الله عليه السلام سبحان الله المؤمن اكرم على الله من ان يجعل روحه في حوصله طير يا يونس اذا كان ذلك اتاه محمد و علي و فاطمه و الحسن و الحسين و الملائكة المقربون فاذا قبضه الله عز و جل صير تلك الروح في قالب كقالبه في الدنيا فياكلون و يشربون فاذا قدم عليهم القادم عرفوه بتلك الصورة التي كانت في الدنيا» راوی که یونس بن ظبیان است می گوید نزد امام صادق علیه السلام بودم فرمود: مردم درباره ارواح مؤمنین چه می گویند؟ عرض کردم، می گویند، در چینه دان پرنده های سبز رنگی می باشند در قندیلهایی که در زیر عرش آویزان است، امام صادق علیه السلام فرمود: سبحان الله، مؤمن نزد خدای تعالی گرامی تر از آن است که روحش را در چینه دان پرنده ها قرار دهد ای یونس چون مرگ فرا رسید محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و فرشتگان مقرب خدا نزد او می آیند و چون خدای عز و جل روح او را قبض کرد آن روح را در قالبی همچون قالبی که در دنیا داشت قرار می دهد پس می خورند، می آشامند و اگر کسی بر آنان وارد شد او را می شناسند به همان صورتی که در دنیا بود، و روایات دیگری به همین مضمون با اندکی اختلاف در کافی و دیگر کتابهای حدیث وارد است: «و عن حبه العرنی قال خرجت مع امیر المؤمنین الی الظهر فوقف بوادی السلام کانه مخاطب لاقوام فقامت لقیامه حتی اعیبت ثم جلست حتی مللت ثم قمت حتی نالنی ما نالنی اولاً ثم جلست حتی مللت ثم قمت و جمعت ردائی فقلت یا امیر المؤمنین انی قد اشفقت علیک من طول القیام فراحه ساعه ثم طرحت الرداء لیجلس علیه فقال لی یا حبه ان هو الا محادثه مؤمن او مؤنسته قال قلت یا امیر المؤمنین و انهم لکذلک قال نعم و لو کشف لک لرأیتهم حلقتا حلقتا محبین یتحادثون فقلت اجسام ام ارواح؟ فقال ارواح و ما من مؤمن یموت فی بقعه من بقاع الارض الا قیل لروحه الحقی بوادی السلام و انھا لبقعه من جنه عدن» حبه عرنی گوید: به همراه امیر المؤمنین علیه السلام به پشت کوفه بیرون شدیم پس آن حضرت در وادی السلام ایستاد گویی با گروههایی صحبت می کند من نیز بخاطر ایستادن آن حضرت ایستادم تا خسته شدم سپس نشستم تا از نشستن ملول شدم سپس برخاستم تا مانند دفعه اول خسته شدم، سپس نشستم تا ملول شدم سپس برخاستم و عباي خود را جمع کردم و عرض کردم یا امیر المؤمنین من دلم به حال شما سوخت از بس ایستادید ساعتی

استراحت فرمایید، پس عبا را بر زمین پهن کردم تا حضرت بر آن نشیند پس حضرت به من فرمود: ای حبه آن نیست مگر صحبت کردن با مؤمنی و یا مأنوس شدن با او، گوید:

گفتم یا امیر المؤمنین آنان نیز این چنینند؟ فرمود: آری و اگر پرده برای تو برداشته میشد هرآینه می دیدی آنان را که حلقه حلقه دوستانه نشسته اند با همدیگر صحبت می کنند عرض کردم آنان پیکرها هستند یا تنها ارواحند؟ فرمود ارواحند و هیچ مؤمنی نیست که در جایی از جاهای روی زمین به میرد مگر آنکه به روح او گفته می شود ملحق بشو بوادی السلام و آن بقعه ای است از بهشت عدن.

سخنی حکیمانه از حکیم اسلامی جناب «شیخ بهایی» قدس سره ایشان می فرمایند: از آنچه در این اخبار رسیده است که بدنهایی که در عالم «مثال» مورد تعلق ارواح نفوس است و جسم هم نیستند و در عین حال می خورند و می آشامند و حلقه حلقه گردهم نشسته اند به همان صورتی که در بدنهای عنصری بودند و با یکدیگر صحبت می کنند و لذت می برند و گاهی در فضا میان آسمان و زمین همدیگر را ملاقات می کنند تا آشنایی پیدا می کنند و این قبیل مطالب که پاره ای از لوازم جسم بودن را از آنها نفی می کند و پاره ای را اثبات، چنین استفاده می شود که آن قالب نه به لطافت مجردات اند و نه به تیره گی مادیات، بلکه از هر دو جهت بهره منداند و حدّ وسط میان عالم ماده و عالم تجرّد می باشند و این روایات مؤید گفته آندسته از بزرگان حکما است که، فرموده اند: در عالم وجود، عالمی است که غیر از این عالم حسّی است و کمیت دارد و حدّ متوسط میان عالم مجردات و عالم مادیات است نه به آن لطافت و نه به این تیره گی، در آن عالم اجسام و اعراض را حرکات و سکنتات و صداها و طعم ها و دیگر چیزها است که گویی همچون جوهر قائم به ذاتند و لکن به چیزی غیر مادی تعلق دارند و این عالم عالمی است بسیار وسیع و ساکنان آن عالم با یکدیگر در لطافت و تیره گی و زیبایی صورت و زشتی منظر تفاوت فراوان دارند و بدنهای مثالی ایشان، همه حواس ظاهریه و باطنیه را دارند، از لذایذ جسمی و روحی متّعم و از آلام و دردهای نفسی و بدنی متألّم و ناراحت می شوند و علامه در شرح «حکمه الاشرق» فرموده: که، انبیا و اولیاء و خداپرستان قاتل به چنین عالمی، هستند و گرچه

برهان عقلی بر وجود چنین عالمی، قائم نشده است لکن با ظواهر روایاتی که از ائمه دین رسیده است تأیید شده و حکمای متأله به وسیلهٔ مجاهدات نفسانی آن را شناخته و در مکاشفاتی که داشته اند مشاهده کرده اند و تو می دانی که، فلکیون روحانی: (دانشمندانی که از آسمان روح اطلاعات علمی دارند) مقامشان از فلکیین جسمانی برتر و والاتر است پس همانگونه که اگر فلک شناسی از امور پنهانی فلک چیزی برای تو بگوید او را در گفتارش تصدیق می کنی سزاوار است که این فلک شناسان آسمان روحانیت را نیز در آنچه از امور پنهانی عالم قدس و جهان فرشتگان خبر می دهند تصدیق نمایی. پایان ترجمهٔ کلام شیخ بهائی قدس سره.

یوم تجزی کل نفس بما کسبت و هم لا یظلمون (1)

روزی که هرکس بی آنکه ستمی بر او رود پاداش آنچه را که، بدست آورده خواهد دید.

یوم لا یغنی مولی عن مولی شینا و لا هم ینصرون

مولی معانی متعددی دارد از قبیل: ولی امر و یار و خویش و صاحب و نعمت دهنده و همسایه و هم پیمان و تابع و آزادکننده و آزادشده و بنده و مهمان و شریک و مالک و غیره و غرض از آیه شریفه آن است که هیچ کس به درد هیچ کس به هیچوجه نمی خورد و یاری از ناحیهٔ کسی نمی شود. تحقیق بیشتری را در معنای این کلمه بیان خواهیم کرد انشاء الله.

حمدا یرتفع منا الی اعلا علیین فی کتاب مرقوم یشهده المقربون

سخنی حکیمانانه از حکیم اسلامی شیخ بهائی قدس سره

حمدی که از ما تا اعلا علیین بالا رود آن جا که کتابی است نوشته شده و مقربان حق به مشاهدهٔ آن مقام نائل شوند توضیح این اجمال آن که: باید، دانست که انسان مادامی که زندانی عالم طبیعت است عالمی که پست ترین و تنگ ترین عوالم است و در تراحم و

ص: 78

تضاد است نمی تواند حقایق عالم آخرت را آن چنان که هست درک کند به جهت آن که خدای تعالی که حواس ظاهری و باطنی به انسان عطا فرموده به موجب حکمت بالغه اش قوایی داده است که متناسب با این عالم است همچنانکه وقتی انسان در عالم رحم بود قوایی که به او عنایت شده بود متناسب با عالم رحم بود و چون طفل از عالم رحم به عالم دنیا منتقل شود قوای او نیز تبدیل یافته و کم کم رشد داشته و متناسب با این عالم می شود همچنین امروز که قوای ما متناسب با عالم دنیا است هنگامی که به عالم آخرت منتقل شدیم قوای ما نیز تبدیل یافته متناسب با آن عالم می شود تا بتواند حقایق آن عالم را درک کند و شاید آیه شریفه: «فَكشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (1) اشاره به این معنی باشد که ما پرده از کار تو برداشتیم و چشم بصیرتت، امروز تیزبین است و حقایق را درک می کند هرچند پیشرفت های علمی که امروز نصیب بشر گردیده تا حدودی جاّده امور اخروی را صاف کرده و می توان گامهای کوتاهی به آن سو برداشت و موضوعاتی از عالم آخرت را تا حدودی درک کرد.

مثلاً: همین دستگاه ضبط صوت که اکثراً دیده ایم و تمام سخن ها و حتی نفسی را که، سخنگو می کشد ضبط می کند و هم چنین دستگاه فیلم برداری که از تمام حرکات و اعمال ما فیلم تهیه می کند و سالها محفوظ می ماند و هرگاه به خواهیم صدای خودمان را بشنویم و یا اعمال و حرکات خودمان را ببینیم فوراً و عیاناً می شنویم و می بینیم با توجه به این کشف علمی و صنعتی برای ما کاملاً معقول و قابل درک خواهد بود اگر ببینیم در قرآن شریف می فرماید: «إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدًا مَا يُلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» (2) هنگامی که دو فرشته رقیب و عتید از طرف راست و چپ به مراقبت او بنشسته اند سخنی (از خیر و شر) به زبان نیاورد مگر آن که آن دو فرشته نزد او حضور دارند (و سخنان او را ضبط می کنند) و هر وقت بخواهیم در عالم برزخ یا عرصه محشر و در دادگاه الهی همان نوار و فیلم ما را بر ما عرضه می کنند و می گویند تو خود کتاب اعمال را بخوان

ص: 79

1- . سوره: ق، آیه: 22.

2- . سوره: قاف، آیه: 18.

نوار سخنرانی ات را گوش کن فیلم کارهای خود را ببین و قضاوت کن. «اِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيَّكَ حَسِيبًا» (1) و نیز ما می بینیم که امروز دانشمندانی هستند که از یک قطعه استخوانی که بدست می آید مدت عمر و خصوصیات آن صاحب استخوان که میلیونها سال پیش بوده بدست می آورند و خلاصه سخن آن که عالم با همه اجزایش در نظر صاحب نظران و تیزبینان کتابی است مدون و مرتب. چنانچه قدوه العارفین حضرت امام خمینی قدس سره می فرماید: «که عالم وجود و اقلیم کون از غیب و شهود کتاب است و آیات و کلام و کلمات و این کتاب را ابوابی ترتیب داده شده و فصولی است مفصل و هر بابی از این کتاب را کلیدهایی است که با آنها آن باب باز و آغاز می شود و مهرهایی است که با آنها کتاب ختم می شود و هر بابی را فصولی و هر فصلی را آیاتی و هر آیه را کلماتی و هر کلمه ای را حروفی و هر حرفی را زبیری و بیته ای است.

سپس در مقام تفصیل این اجمال و تطبیق کتاب تکوین و ابواب و فصول و آیات و کلمات آن بر عوالم کلیه و جزئیه با تطبیقی بدیع و بی سابقه متعرض است و لکن استفاده از این کتاب نه در حد هرکس می باشد هم چنانکه کتابهای تدوین شده در دست رس ما نیز چنین است و همه کس اهل استفاده از آنها نیست. استفاده از کتاب تکوین منحصر در اختیار کسانی است که چشم بصیرتشان باز و از زندان طبیعت رهایی یافته دلشان با نور الهی منور باشد و حضرت امام «خمینی» را در این مقام کلام لطیفی است طالبین به کتاب نفیس «شرح دعای سحر» تالیف معظم له و ترجمه این ناچیز مراجعه نمایند.

و از جمله این کتابهای تکوین که، با دست قدرت و حکمت تدوین شده است شعور باطنی انسان است که کتابی است عجیب و آدمی هرچه را ببیند یا بشنود در آن کتاب ثبت می شود و هر وقت بخواهد فوراً با یک توجه آن را ارائه می دهد و چه بسا صفحاتی از این کتاب خودبخود و بدون توجه در مقابل چشم باطنی انسان گشوده می شود و انسان در آن می خواند چیزهایی را که به کلی فراموش کرده بود. مثلاً: گاهی در خواب می بیند چیزی را

ص: 80

که همین قدر می داند که آن چیز را دیده و یا شنیده اما کی؟ و کجا؟ یادش نیست بنابراین نفس آدمی و روح انسانی و حواس آن کتاب عجیبی است که تمام صفحات آن پر از خاطره است در اشعار منسوب به امیر المؤمنین علیه السلام است:

وانت الكتاب المبین الذی بأحرفه یظهر المضمّر

بنابراین وقتی ما، کلمه کتاب می شنویم ضرورتی ندارد که به ذهن ما بیاید که آن کتاب دفتری است و صفحات کاغذی مثلاً دارد. و بر آن به زبان فارسی یا عربی گفتارها و کردارهای ما ثبت و ضبط شده است و هم چنین است آنچه در قرآن و احادیث درباره کتاب اعمال و قرائت کتاب و تطائر کتب و امثال آنها وارد است نباید محصور شود در معانی محدوده مشخصه که نزد ما معروف است خصوصاً با توجه به این که باب کنایه و استفاده و مجاز در همه زبانها و بخصوص در لسان عرب، بابی وسیع است و نوعی از بلاغت محسوب می شود تا آن جا که گفته اند: «الکنایه ابلغ من التصریح» و قرآن و احادیث از این قواعد عمومی مستثنی نیستند و بلکه با زبان مردم و لسان قوم سخن گفته اند: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ» مثلاً ممکن است کتاب بدست راست دادن چنانچه بعضی از محققین فرموده است کنایه باشد از نیرو و خیر و سعادت و دست چپ کنایه از ضعف و ضرر و مشامت و الفاظ یمن و میمنت و امثال اینها با یمین (دست راست) از یک ریشه اند و همچنین (شؤم) که ضد یمن است شأمه: اخذ به ذات الشمال یعنی از دست چپ رفت و اما اینکه دست چپ را یسار می گویند از باب تَقَالُ است و مؤید همان معنای شومی و نامبارکی و ضعف و ضرر و امثال اینها است بدین معنی که چون شمال خود معنای بدی داشته نامش را به نامی که محتوای خوبی داشته باشد تبدیل کرده اند از باب تَقَالُ یعنی فال نیک زدن و اسماء تَقَالِیَه در لسان عرب فراوان است یعنی، الفاظی را در غیر معانی اصلی خود حتی در ضد آنها بطور تَقَالُ بکار می برند و با این استعمال تَقَالُ و فال نیک میزنند (در مقابل، فال بد را تَطْیِر میگویند) چون در میان عرب اصل فال زدن بسیار مرسوم و متداول بوده است و به آن معتقد بوده اند. کنیه که این همه شیوع دارد از همین باب است که هر نوزادی را علاوه بر اسم مخصوص نامی تَقَالِی داشته که در پسر با لفظ (اب): پدر و

در دختر با لفظ (ام): مادر آغاز می شده است مانند: ابو الحسن یا ام کلثوم و با گذاشتن این نام فال نیک می زدند که این فرزند بزرگ شده و پس از ازدواج پسری به نام حسن داشته باشد و یا این دختر پس از ازدواج دختری به نام کلثوم بیاورد. بیابان را که معمولاً جای گم شدن و هلاکت بوده مفازه می گفتند یعنی جای فوز و نجات و مارگزیده را که معمولاً کارش به مرگ می کشد سلیم می گویند و باران را رجوع میگویند که رجوع کرده و مجدداً باران خواهد آمد.

بعضی از محققین معاصر می گویند: به عقیده این جانب، در قرآن و حدیث طبق معمول این زبان یک چنین استعمالی منتها موافق هدف خود دین وجود دارد به این معنی که برای اشخاص و اشیاء و معانی اَسْمَاء و اوصافی مخصوص غیر از آنها که بر حسب لغت و عرف داشته اند آورده می شود تا به مسلمین بفهماند که از امت اسلامی چنین انتظار توقّعی هست پس خود این گونه نامها و اوصاف به آنها می آموزد که اعمال و رفتارشان طوری باشد که از آنها انتظار می رود. مثلاً: ثروت را در قرآن خیر می نامد (وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ) (1) یعنی آدمی عشق شدیدی به مال دارد با این که آیه در مقام مذمت دوستی مال است باز هم آن را خیر مینامد و با این نام به مسلمین توانگر حالی می کند که ثروت باید منشأ خیر باشد نه مایه شرّ! امیر المؤمنین علیه السلام در نامه مالک وقتی طبقات مردم را نام می برد میفرماید: «فمنها جنود الله و منها قضاه العدل و منها عمال الانصاف و الرفق» و با این تعبیر می فهماند که در جامعه اسلامی قشون باید لشکریان خدا و قضات بایستی دادگر و حکام، اهل انصاف و مدارا باشند وگرنه قاعده شمردن طبقات این است که بگویند بعضی از آنها لشکری و بعضی حکامند، به نظر من اصطلاح (امر بمعروف و نهی از منکر) نیز از همین قبیل است یعنی با این نامگذاری می آموزند که کار خیر در میان مسلمین باید شناخته و رائج و شرّ و فساد ناشناس و بیگانه باشد در آیات مورد بحث نیز (2) از بدی و به دکاری بدشوارتر (عسری) و از عمل صالح و کار خیر به آسانتر (یسری) تعبیر کردن برای تعلیم

ص: 82

1- . سوره: عاریات، آیه: 8.

2- . سوره: لیل، آیه: 10 و 8، تفسیر نوین.

این نکته است که خیرات و حسنات باید، در نظر مسلمان آسان ترین کارها و شرور و معاصی دشوارترین و سخت ترین اعمال باشد و از آن ها چنین توقع می رود. پایان سخن محقق مزبور رحمت و رضوان خدا بر او باد.

و مؤید معنایی که درباره یمین و شمال گفته شد نامگذاری دو کشور، یمن و شام است به این دو نام که گفته اند چون یمن در طرف راست کعبه و شام در سمت چپ آن قرار دارد به آنها یمن و شام گفته شده است و به همین لحاظ اهل بهشت را اصحاب یمین و اصحاب المیمه گویند و دوزخیان را اصحاب شمال و اصحاب المشئمه خوانند. پس احتمال می رود که: «مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ يَمِينَهُ» (1) کنایه از راحت و سرور و سعادت و قوت باشد «و مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ شِمَالَهُ» (2) کنایه از بدبختی و بیچارگی و بنابراین بعید نیست که، مقصود از کتاب ابرار و کتاب فجّار همان نفوس و ارواحشان باشد که یا در علیین است و یا در سجّین و کلمه مرقوم اشاره به نشانی هایی باشد که در نفوس و ارواح پیدا می شود چنانچه مجمع البیان مرقوم را به علامت تفسیر کرده است و گفته:

«كأنه اعلم بعلامه يعرف بها» (گوئی علامت گزاری شده تا شناخته شود).

و مؤید این معنا که مراد از کتاب: نفوس و ارواح باشد روایاتی است که در باب طینت وارد شده و آیات کتاب را بر آن تطبیق فرموده اند از جمله روایتی است که در «کافی» شریف از امام باقر علیه السلام نقل می کند که، فرمود: «ان الله خلقنا من اعلى عليين و خلق قلوب شيعتنا مما خلقنا منه و خلق ابدانهم من دون ذلك و قلوبهم تهوى الينا لانها خلقت مما خلقنا ثم تلا هذه الاية»: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيّينَ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» (3)

خدای تعالی ما را از بالاترین مقام علیین آفرید و دلهای شیعیان ما را از همان طینتی که ما را آفریده بود آفرید و بدنهایشان را از طینتی پائین تر و این که دلهای شیعیان ما هوای ما را دارد به همین جهت است که آنها از همان آفریده شده اند که ما آفریده شده ایم سپس

ص: 83

1- . سوره: الحاقه، آیه: 19.

2- . سوره: الحاقه، آیه: 25.

3- . سوره: مطففین، آیه: 21.

حضرت، این آیه را تلاوت فرمود: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ...» و فرمود: «خلق عدونا من سجّين و خلق قلوب شيعتهم ممّا خلقهم منه و ابدانهم من دون ذلك قلوبهم تهوى اليهم لآنها خلقت ممّا خلقوا ثم تلا هذه الآية: كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ كِتَابٌ مَرْقُومٌ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» (1)

و دشمنان ما از طينت سجّين آفريده شده اند و دلهاي شيعيانشان از همان و بدنهاي آنان از طينتي پست تر از سجّين و اين كه دلهاشان در هواي آنان است. به همين جهت است كه آفرينش آنان از يك چيز است، سپس اين آيه را تلاوت فرمود: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ» (2) تا آخر آيه. محدث «بحراني» فرمايد: روايت شده كه، «عبد الله بن عباس» به نزد كعب الاحبار آمد و او را گفت معني آيه شريفه: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ» چيست؟ گفت: «انه روح الفاجر يصعد بها الى السماء فتأبى السماء ان تقبلها فيهبط بها الى الارض فتأبى الارض ان تقبلها فتنزل الى سبع ارضين حتى ينتهي بها الى سجّين و هو موضع جنود ابليس فعليهم لعنه الله و الناس اجمعين»: كتاب فجار عبارت: از روح شخص فاجر است كه آن را به آسمان بالا مي برند ولي آسمان از پذيرفتن آن خودداري مي كند بر زمينش فرود مي آورند زمين اش نمي پذيرد، پس تا طبقه هفتم زمين فرودش مي آورند تا به سجّين مي رسد كه جاگاه شيطان و لشكر شيطان است لعنت خدا و همه مردم بر آنان باد.

كلام محقق ربّاني فيض كاشاني در معنای کتاب

محدث و فيلسوف ربّاني «فيض كاشاني» قدس سرّه پس از آن كه روايت اولي را ذكر مي كند مي فرمايد، من مي گويم: كارهايي كه بطور مكرّر از آدمي سر مي زند و عقیده هايي كه در نفوس رسوخ پيدا کرده همچون نقشهاي نوشته شده بر صفحات است، پس هر آن كس كه معلوماتش امور قدسي و اخلاقش پاك و اعمالش شايسته باشد نامه او از سمت راستش مي آيد، يعني از سمت قويتر و جانب روحانيت كه همان جهت علّين است براي آن كه كتابش از جنس الواح عاليه و صحيفه هاي گرانيه و الامقام پاكيزه است كه در دست سفيراني بزرگوار و نيكوكار است و مقربين درگاه الهي حاضر و گواه بر آن مي باشند و آن كس كه معلوماتش منحصر از سنخ جرم و گناه باشد و اخلاقش زشت و كردارش ناپسند و

ص: 84

1- . سوره: مطففين، آيه: 7-8-9-10.

2- . سوره: مطففين، آيه: 7.

خیث باشد نامه عملش از جانب چپ می آید یعنی از سمتی که ناتوان است و جسمانی است که همان جهت سجّینی باشد برای این که کتابش از جنس ورقهای سفلی و صحیفه های ناپاک است که باید به آتش کشیده شود و به همین جهت عذاب او با آتش است و حقیقت جز این نیست که بازگشت ارواح به همان است که از آن آفریده شده اند، چنانچه خدایتعالی فرماید: «كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ» (1) همانگونه که شما را در آغاز آفریده، بازگشت می کنید پس هرکس که از علیین آفریده شده باشد کتاب او در علیین و آنچه از سجّین آفریده شده کتاب او در سجّین خواهد بود. (پایان ترجمه کلام «فیض» قدس سرّه) و احتمال می رود که آیات مرتبط به عالم برزخ باشد چنانچه از روایت دوم استفاده می شد.

حمدا تقرّبه عیوننا (اعیننا) اذا برقت الابصار و تبيض (و تنضر) به وجوهنا اذا اسودت الأبصار

حمدی که دیده های ما با آن روشن شود هنگامی که دیده ها خیره می ماند و چهره های ما سفید (شاداب) گردد هنگامی که رنگ چهره ها سیاه و تیره می شود.

خیره ماندن دیده ها از خصوصیات روز قیامت است، چنانچه فرماید: «فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ وَ خَسَفَ الْقَمَرُ وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَقَرُّ» (2) و سفید شدن رو اشاره است به خصوصیات دیگر روز قیامت که فرماید: «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ» روزیکه چهره هائی سفید می شود و چهره هائی سیاه می شود، سفید بودن چهره ممکن است کنایه از رسیدن به مقصود و ظهور آثار خوشحالی باشد چنانچه می فرماید: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ مُّضَاهٍ مُّضَاهٍ مُّسْتَبْشِرَةٌ» (3) که در اصطلاح و عرف ما نیز از آن تعبیر به روسفیدی می شود چنانچه از مقابل آن تعبیر به روسیاهی می شود که کنایه از ظهور آثار حزن و اندوه و یأس در صورت است، چنانچه فرماید: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ» و «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ» (4)

ص: 85

1- .سوره: اعراف، آیه: 29.

2- .سوره: قیامت، آیه: 7-8-9-10.

3- .سوره: عبس، آیه: 37-38-39.

4- .سوره: عبس، آیه: 40-41.

و ممکن است بر معنای حقیقی شان حمل شود به این نحو که نورانیت اعمال و صفات و عقاید شخص در دنیا موجب آن شود که صورت ملکوتی و آخرتی آن، نوری باشد که، در چهره های آنها بدرخشد و «نُورُهُمْ يَسَّعِي بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» گردد و در مقابل ظلمت کردارها و یا ملکات و عقایدشان در عالم آخرت که عالم ظهور حقایق است به صورت سیاهی در

ظهور اثر اعمال در برزخ و داستانی از سید حمیری

صورت جلوه کند جمعی از علماء و محدثین از «حسین بن ابی جرب» نقل کرده اند که، گوید: رفتم به عیادت سید «حمیری» (شاعر و مداح معروف اهل بیت علیهم السلام) در همان مرضی که با آن از دنیا رفت دیدم در حال نزع و جان کندن است و گروهی از همسایگانش که عثمانی مذهب بودند اطرافش را گرفته بودند و سید که از جمال منظر بهره وافری داشت و زیاروی و گشاده پیشانی و گردن فراز بود دیدم که در صورت سید نقطه سیاهی پدید آمد، مانند: نقطه مرگب و رو به افزایش گذاشت آن به آن بیشتر و سیاهتر می شد تا آنکه تمام صورت سید را سیاهی پوشاند جمعی از شیعه که در کنار بسترش بودند سخت غمناک شدند و ناصبی ها که جمع بودند شادان و خندان و شروع به شماتت و سرزنش نمودند! خواننده عزیز توجه داشته باشد که، سید در ابتدای امر کیسانی مذهب بود و معتقد به امامت محمد بن حنفیه بود (که خودش می گوید: «قد ضللت فی ذلک زمانا فمنّ اللّٰه علیّ بالصّادق جعفر بن محمّد و انقذنی به من النار») روزگاری همراه بودم تا آن که خدای تعالی بر من منت نهاد و امام جعفر بن محمد علیه السلام را شناختم و خدای تعالی مرا بواسطه آن حضرت از آتش نجات داد (لحظاتی نگذشت که در همان نقطه اولی که سیاه شده بود نوری پدید آمد (و در روایت کشی است که سید در آن حال گفت: «هكذا يفعل باولئکم یا امیر المؤمنین؟») خطاب به امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد آیا با دوستان شما این چنین رفتار می شود؟) و آن نقطه نور در افزایش بود و هرچه بزرگتر می شد درخشنده تر بود تا آن که تمام صورت آنچنان نورانی شد که، به نقل کشی: «کأنّ القمر لیلہ البدر») همچون ماه شب چهارده می درخشید، و لبهای سید به نشانی سرور خندان شد و این اشعار را سرود:

کذب الزّاعمون ان علیا لن ینجی محبّه من هنات

قد و ربّی دخلت جنه عدن و عفانی الاله عن سیئاتی

فابشروا الیوم اولیاء علی و تولّوا علیا حتی الممات بالصفات

ثم من بعد تولّوا بنیه واحدا بعد واحد

آن کس که گمان کرد علی دادرش نیست گر عشق علی داشت گمانش به خطا بود

سوگند به دادار که گشتیم بهشتی بخشید خدا هرچه ز ما جرم و جفا بود

امروز همین مژده بود در حق آن دوست کورا به علی در همه عمر وفا بود

پس دوست به دارید یکایک ز تبارش هرکو بصفت همچو علی نور خدا بود

و چون اشعار را به پایان رساند، گفت: «اشهد ان لا اله الا الله حقا حقا اشهد ان محمدا رسول الله حقا حقا اشهد ان علیا امیر المؤمنین حقا حقا اشهد ان لا اله الا الله» که دیده گانش فرو بسته شد گویی روحش شمعی بود که خاموش شد یا سنگ ریزه ای که افتاد این خبر در میان مردم منتشر شد و به خدا قسم دوست و دشمن، موافق و مفارق در تشییع جنازه او شرکت کردند.

حمدا نعتق به من الیم نار الله الی کریم جوار الله

آنچنان حمدی که، سبب شود ما از آتش دردناک خدایی آزاد شویم و در پناه کرشم قرار گیریم.

عرب را عادت بر این بود که یکدیگر را تهدید می کردند و به اصطلاح ما، برای همدیگر خط و نشان می کشیدند از این رو هرگاه یکی از آنها می خواست سفر کند برای این که تاملین از دشمن اش داشته باشد، از رئیس قبیله ای برای خود امان می گرفت اگر امانش را رئیس قبیله به عهده می گرفت تا در محدوده آن قبیله بود کسی حق تعرّض به او نداشت و می گفتند فلانی در جوار و پناه فلان رئیس قبیله است و چون از محدوده آن قبیله بیرون میرفت و داخل محدوده قبیله دیگر می شد همین امان را با بزرگ آن قبیله تجدید می کرد جمله شریفه دعا از این عادت مرسوم عرب اقتباس شده و برای آن که از زیان آتش دوزخ در امان باشد آرزوی ورود در امان و جوار الهی را دارد و ممکن است مقصود قرب الهی باشد و از باب تشبیه به قرب مکانی جوار گفته شده که به معنای همسایه

است:

حمدا نزاحم به ملائکته المقربین و نضام به انبیائه المرسلین

تشبیه معنویات به مادیات از محسنات کلام است

حمدی که آنچنان ما را به خدا نزدیک کند که جا را برای فرشتگان مقرب الهی تنگ کنیم و در جمع پیامبران مرسل درآیم این جمله نیز از باب تشبیه مکانی است. همانگونه که اگر جماعتی بخواهند نزدیک شخصیتی بنشینند چون جایگاه محدود است و تقاضا بسیار طبعاً مزاحم یکدیگرند و هرکدام جا را برای همنشین خود تنگ خواهد کرد و البته در قرب معنوی مزاحمتی نیست و لیکن اینگونه تعبیرات و تشبیهات معنویات و مجردات به مادیات و جسمانیات نه تنها در لسان عرب بلکه در همه زبانها از محسنات کلام شمرده می شود سعدی گوید:

گاهی ز صنع ما شطه بر روی خوب روز گلگونه شفق کند و ترمه دجی

گاهی سموم قهر تو همدست با خزان گاهی نسیم لطف تو همراز با صبا

و ملائکه مقربین گروهی از فرشتگانند که مستغرق در مشاهده حق و دائم در تسبیح و تقدیس می باشند و به جز خدا و یاد او به هیچ توجه ندارند قال تعالی: «يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ» .

شب و روز در بحر سودا و سوز ندانند ز آشفستگی شب ز روز

و ما انشاء الله در شرح دعای سوم ذکری از اصناف ملائکه خواهیم داشت.

فرق میان رسول و نبی

و در فرق میان رسول و نبی دانشمندان را آراء مختلفی است ضمن این که همگی متفقند در این که نبی اعم از رسول است و اختلافاتشان در جهت اعم بودن است.

بعضی گفته اند: که، نبی اعم از رسول است از آن جهت که رسول پیامبری است که کتاب آسمانی داشته باشد و اما نبی شرطش کتاب داشتن نیست بلکه همین قدر که، مقام نبوت و پیام آوری از خدا به او عطا شده باشد او را نبی گویند، خواه صاحب کتاب باشد یا نباشد ولی این سخن به نظر، ناتمام است زیرا جمعی از پیامبران الهی در قرآن مجید صریحاً از مرسلین شمرده شده اند مانند: لوط و الیاس و یونس و دیگران که ظاهراً صاحب کتاب مستقل نبوده اند، بعضی گفته اند: که، رسول کسی است که آیین تازه ای

آورده باشد و نبی اعم است از آنکه با دین جدیدی مبعوث شده باشد یا به منظور تأیید از دین پیغمبر سابق بر او باشد مانند: انبیاء بنی اسرائیل که میان موسی و عیسی بودند و شاید به این لحاظ در پاره ای از روایات عدد انبیاء را به یک صد و بیست و چهار هزار و ششمار مرسلین را سیصد و سیزده نفر تعیین کرده اند. ولی از امام باقر و حضرت صادق علیهما السلام روایت شده که، فرموده اند: رسول کسی است که فرشته برای او ظاهر می شود و با فرشته سخن می گوید و نبی آنکه فرشته را به خواب می بیند و چه بسا نبوت و رسالت در یک نفر جمع شود (یعنی هم در عالم ظاهر و هم در عالم خواب فرشته را می بیند) و از «زراره» روایت شده که گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم تفسیر آیه شریفه «وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» (1) را که رسول چیست و نبی چه؟ فرمود: «النَّبِيُّ الَّذِي يَرَى فِي مَنَامِهِ وَيَسْمَعُ الصَّوْتِ وَلَا يَعِينُ الْمَلِكُ وَالرَّسُولُ الَّذِي يَسْمَعُ الصَّوْتِ وَيَرَى فِي الْمَنَامِ وَيَعِينُ الْمَلِكُ»: نبی کسی است که، به خواب می بیند و صدا می شنود ولی خود فرشته را نمی بیند و رسول آن که صدا می شنود و در خواب و بیداری فرشته را می بیند و محتمل است این روایت معنایی غیر آنچه در معنای نبی و رسول گفتیم داشته باشد و آن این که نبی اصلاً فرشته را نبیند نه به خواب و نه به بیداری، بلکه فقط دستور را از فرشته بواسطه صدا بگیرد.

نکته قابل توجه این که آنچه در معنای رسول و نبی گفته شد، نه به آن معنا است که به جز آن دو کسی فرشته را به خواب و بیداری نمی بیند و صدای او را نمی شنود و این از مختصات نبی و رسول است، بلکه روایات خصوصیت این دو مبعوث الهی را، بیان می کند و به عبارت دیگر، این خصوصیت دلیل نبوتشان نیست که همچون معجزه همراه با تحدی در دیگری نباشد، بلکه خصوصیتی است همراه با نبی و رسول و به مثال عرفی معروف هر گردو گرد است نه هر گرد گردو است که چه بسا افراد مهذب روحانی ملکوتی که نه پیامبرند و نه رسول و لیکن همدم و همنشین فرشتگان اند در خواب و حتی در بیداری و آیه شریفه: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» (2) نیز اشاره ای

ص: 89

1- . سوره: مریم، آیه: 51.

2- . سوره: فصلت، آیه: 30.

بدین مطلب دارد و ارتباط ائمه معصومین علیهم السّلام با ملائکه از نظر روایات غیر قابل انکار است با اینکه آن حضرات دارای مقام رسالت و نبوت نبودند و هم چنین رابطه حضرت مریم و فاطمه زهرا علیهما السّلام با فرشته.

فی دار المقامه التي لا تزول و محل کرامته التي لا تحول

عالم آخرت عالم بقا است

و این مزاحمت ملائکه و همنشینی انبیاء در آن اقامتگاه ابدی و جایگاه عزت همیشگی باشد بهشت موعود را در قرآن شریف نیز «دار المقامه» گفته شده است (1) و این که در دعای شریف با قید ابدیت یاد شده است به اصطلاح قید توضیحی است نه تقییدی یعنی نه این است که بهشت بر دو نوع است ابدی و غیر ابدی بلکه اشاره به آن است که نعمت های بهشتی جاوید و همیشگی است و اصولاً عالم آخرت همچون عالم دنیا نیست که فانی و زایل باشد بلکه آن جا عالم بقا است فرقی نمی کند در جانب نعمت و یا نعوذ باللّه در جهت عذاب و در آیات قرآنی و کلمات بزرگان دین به این نکته فراوان تاکید شده است قال تعالی: «إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَالْآخِرَةُ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ» (2) و امیر المؤمنین علیه السّلام فرماید:

«إيها الناس انما الدنيا دار مجاز و الآخرة دار قرار فخذوا من ممركم لمقرکم» (3) و محتمل است که «دار المقامه» و محل کرامت عطف تفسیر نباشد بلکه هرکدام اشاره به مرتبه ای از مراتب بهشت باشد بدین معنی که «دار المقامه» به قرینه آیه شریفه 35 از سوره فاطر اشاره به بهشت جسمانی باشد که بهشت اصحاب الیمین است و در آن سخن از زینت های طلائی و لؤلؤ و لباس های حریر است و «محل الکرامه» اشاره به بهشت عقلانی باشد که مخصوص مقربین است و در سوره قمر به آن اشاره شده و آن جا صحبت از جایگاه راستین و

ص: 90

1- . سورة فاطر آیه 35 وقالوا الحمد لله الذي... بهشتیان زبان به حمد و ستایش خدا گشوده و گویند که سپاس خدایرا که حزن و اندوه ما ببرد (شادی بی حدّ عطا فرمود) همانا پروردگار ما بسیار بخشنده و پاداش ده سپاس است، شکر خدایی را که از فضل و کرم ما را در اقامتگاه و منزل همیشگی بهشت وارد کرد که در این جا هیچ رنج و المی به ما نرسد و اصلاً ضعف و خستگی نخواهیم دید.

2- . سورة: غافر، آیه: 39.

3- . خطبة 203 نهج.

حضور عند رب العالمین و لذت و انس و قرب است «فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» (1) از صاحب «عرائس البیان» نقل شده که، گوید: خدای تعالی در این آیه شریفه مقامات و منازل گروهی از متقین را توصیف می فرماید که دلشان کانون عشق و معرفت به خدا باشد و از ما سوی، بیرون شده باشند به آن منزل های عالم شهود و مقامات عندیت، باغهایشان کناره های انس و نهرهایشان انوار قدس است خدای تعالی آنان را در بساط قرب و جوار خویش نشانده است. مجلسیانی که هرگز مورد خشم و قهر قرار نمی گیرند تا تغییری پذیرد و در حجاب و ستی واقع نمی شود که زایل شود و به همین جهت آن را جایگاه راستین نامید، یعنی محل کرامت دائم و قرب قائم و پیوستگی سرمد و نزدیکی جاویدان.

پایان ترجمه مفسر مذکور.

لازم به تذکر است که این قبیل برگزیدگان الهی چون دارای نفوسی بودند که در دار دنیا به فرمان خدای تعالی و تسلیم امر او بودند از جنبه نفسانی متنعم به انواع لذایذ و نعمت های جسمانی بهشت هستند و در عین حال از جنبه عقلانی در مقام عندیت مقیم و از لذت انس با محبوبیت برخوردارند و این دو منافاتی باهم ندارند، چنانچه در همین عالم نیز چنین است با این که این عالم دار تراحم و تنگنای طبیعت است تا چه رسد به عالم آخرت که تراحمی آن جا وجود ندارد و بعضی از ارباب یقین فرموده اند که تراحم حتی در بین لذات از یک سنخ هم نیست گوارا باد بر آنان، نعمت های گوناگون پروردگارشان.

خبر داری از سالکان طریق که باشند در بحر معنا غریق

خود از باده عشق باشند مست ز کونین بر یاد او شسته دست

به سودای جانان ز جان منفعل به ذکر حبیب از جهان مشتغل

به یاد حق از خلق بگریخته چنان مست ساقی که می ریخته

نشاید به دار و دوا کردشان که کس مطلع نیست بر حالشان

الست از ازل همچنانشان بگوش به فریاد قالوا بلی در خروش

ص: 91

سحرگه بگریند چندانکه آب فرو شوید از دیدشان کحل خواب

فرس کشته از بسکه شب رانده اند سحرگه خروشان و وامانده اند

شب و روز در بحر سودا و سوز ندانند ز اشفتگی شب ز روز

سلام علی ذکرهم بما صبروا و نعم عقبی الدار

و الحمد لله الذی اختار لنا محاسن الخلق

حمد و سپاس خدایی را که آفرینش زیبا را برای ما برگزید، چنانچه فرماید: «وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ» (1) و محتمل است که مقصود تنها زیبایی صورت و هیكل انسانی نباشد، بلکه مقصود زیبایی در همه ابعاد آفرینش انسان چه زیبایی صورت و چه زیبایی سیرت که آدمی از جهت آفرینش باطنی نیز صدرنشین مسند خلقت است، زیرا ترکیب قوای ظاهری و باطنی به بهترین وجه در انسان انجام گرفته چنانچه آیه شریفه:

«ثُمَّ أَشْأَنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» که «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (2) را به دنبال دارد اشاره بدان است.

روایتی لطیف و زیبا در خلق لطیف و زیبا

(روایتی لطیف و زیبا): رئیس المحدثین «صدوق» رضی الله عنه در کتاب شریف «خصال» (3) فرماید: «حدَّثنا ابو الحسن علی بن عبد الله بن احمد الاسواری» و سند را میرساند به اینجا که «حدَّثنا ابو الحسن قال حدَّثنا ابو الحسن قال حدَّثنا ابو الحسن عن الحسن عن الحسن ان احسن الحسن الخلق الحسن» سپس فرموده ابو الحسن اولی محمد بن عبد الرحیم تستری است و ابو الحسن دوم علی بن احمد بصری تمّار است و ابو الحسن سوم علی بن محمد وامدی است و حسن اول حسن بن عرفه عبدی است و حسن دوم حسن بن ابی الحسن بصری است و حسن سوم امام حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام است و بعضی از سنّی ها همین روایت را به این صورت نقل کرده اند: «حدَّثنا الحسن عن الحسن عن ابی الحسن عن جدّ الحسن ان احسن الحسن الخلق الحسن» و از جمله کسانی که روایت را به

ص: 92

1- .سوره: غافر، آیه: 64.

2- .سوره: مؤمنون، آیه: 14.

3- . نویسنده بر این کتاب که در نوع خود بی نظیر است ترجمه و شرحی نوشته که چند سال پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به وسیله انتشارات علمیه اسلامیة طبع و منتشر شده است.

صورت اخیر نقل کرده اند «مستغفری» است در مسلسلالتش و «ابن عساکر» از حسن بصری و او از امام حسن بن علی علیهما السلام.

و اجری علینا طیبات الرزق

وابستگی همه موجودات به حق متعال

پاکیزه ترین و گواراترین روزی را بطور مستمر برای ما قرار دار نه گه گاه، بلکه بطور مداوم که مفاد کلمه (أجرى) است.

و جعل لنا الفضیله بالملکه علی جمیع الخلق

و ما را بواسطه قدرت و تسلط بر همه خلق برتری بخشید:

فکل خلیفته منقادہ لنا بقدرتہ و صائرہ الی طاعتنا بعزّته

پس همه خلق خدا به قدرت او گردن به فرمان ما دارند و به عزت او فرمانبردار ما هستند.

پیشرفت های علمی طبیعی که امروز نصیب بشر گردیده، نمایانگر این است که خدای تعالی در نهاد این جسم خاکی نیرویی عظیم به ودیعت گذاشته که اگر مورد بهره برداری قرار گیرد دست تملک به کرات آسمانی دراز می کند چنانچه آیه شریفه: «وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ» (1) و امثال آن ممکن است اشاره به این معنی داشته باشد.

و ممکن است مقصود امام علیه السلام نیروی پیشرفت معنوی و وصول به مرتبه ولایت باشد که در اثر مجاهدات و ریاضات شرعیّه و تزکیه نفس و عنایت خاص الهی برای انسان حاصل می شود که بر همه موجودات عرشی و فرشی سلطنت و ولایت پیدا می کند و این معنا با ظاهر عبارت دعا، سازگارتر است مخصوصا با توجه به این که دعا از زبان صاحب ولایت کلیّه صادر شده است و چنانچه در حدیث قدسی معروف است: «عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی» بنده من مرا اطاعت کن تا تو را مثال خودم قرار دهم و امام صادق علیه السلام فرمود:

«العبودیه جوهره کنهها الربوبیه» الحدیث.

ص: 93

سپاس خدایی را که در نیاز ما را از همه سو بسته جز به سوی خودش.

بدان ای عزیز: که ذات مقدس حضرت حق و قیوم مطلق را احاطه قیومی بر همه دار وجود است و همه ماسوا در حقیقت ذات خود محتاج به او و قائم به او هستند.

زیرنشین علمت کائنات ما به تو قائم چه تو قائم به ذات

«يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ» (1) و اگر کسی در راه معرفت قدمی راسخ داشته باشد درک می کند که قبض و بسط وجود جز به دست قدرت او نیست: «وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَ

يَبْسُطُ» (2) و از همه امور در آغاز و انجام و مبدأ و منتهی به دست مالکیت حق تعالی است واحدی را در دار وجود، قدرت آن نیست که نیازی را از کسی برطرف کند و آن چه در نظام وجود مشاهده می شود از اعانت افراد نسبت به یکدیگر صورت اعانت حق تعالی است و رفع احتیاجات و نیازمندیها بوسیله دیگران صورت فعل حق تعالی است و گرنه در حقیقت «لا مؤثر فی الوجود الا الله» و این لطیفه الهیه در سرتاسر کتاب آسمانی قرآن شریف به چشم می خورد که به فرموده حضرت امام خمینی قدس سره به جز در قرآن مجید در دیگر کتب سماویه سابقه، سابقه نداشته و برای اولین بار در این صحیفه نورانیه الهیه مطرح شده است و آن لطیفه الهیه آن است که افعال و اعمال که در دار وجود تحقق می یابد گاهی در این کتاب آسمانی مستقیماً به خدای تعالی نسبت داده شده و گاهی به اسباب و فواعل ظاهریه مادیه یا معنویه مثلاً و از باب نمونه مسئله مرگ و زندگی که مکرر در مکرر در قرآن شریف بدان اشاره شده است، گاهی به خود ذات مقدس منسوب است که فرماید: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»: (3) خدا جانها را در وقت مرگ می ستاند و گاهی به فرشته موکل بر مرگ جناب عزرائیل علیه السلام فرماید: «فُلٌ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ» (4) و گاهی بر فرشتگان

ص: 94

1- .سوره: فاطر، آیه: 15.

2- .سوره: بقره، آیه: 245.

3- .سوره: زمر، آیه: 42.

4- .سوره: سجده، آیه: 11.

و مأمورین الهی که فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا» (1) مرگ هر یک از شما که فرا می رسد مأمورین ما جاننش را می ستاند و یا فرماید: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ» (2) و دیگر آیات شریفه در جایی فرماید: «قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُم ثُمَّ يُمِيتُكُمْ» (3) بگو: ای پیغمبر الله است که شما را زنده می کند و سپس می میراند و در جایی «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (4) هر کس یک نفر را بکشد مانند آن است که همه مردم را کشته است و هر کس یک نفر را زنده کند مانند آن است که همه مردم را زنده کرده است و هم چنین درباره هدایت و ضلال و دیگر موضوعات مختلفه و این معنا یکی از رقائق عبودیت است که تا کسی به مرحله توحید افعالی نائل نشده باشد و از این اولین مرتبه توحید محروم مانده باشد درک این لطیف الهیه را نتواند نمود و تا حقیقت توحید فعلی در قلب جلوه نکند، نمی یابد که کسی مالک خیر و شرّ و سود و زیان نیست ولی آن را که خدای تعالی در این دولت به روی او گشود با امام سجّاد علیه السلام هم آهنگ شده و عرض می کند سپاس خدایی را که درها را همه به روی خلق بسته است مگر در حاجت به سوی خودش را تا بدین وسیله به شرف عرض حاجت به درگاه رب العزّه برسد و عزت عبودیت که بالاترین عزّتها است «و کفی بی عزّا ان اکون لک عبدا» در عرض نیاز نصیصش شود.

المنّه لله که در میکده باز است ما را همه شب بر در او روی نیاز است

از وی همه ناز است و غرور است و تکبر و زما همه بی چاره گی و عجز و نیاز است

شرح شکن زلف خم اندر خم جانان کوتاه نتوان کرد که این قصّه دراز است

و بنابر آنچه گفته شد معلوم گردید، که، ساده نگری است و کوتاه نظری، آن چه در توجیه این جمله از دعا گفته شده است که این نیازمندی تنها در اصل ایجاد وجود است و

ص: 95

1- . سوره: انعام، آیه: 61.

2- . سوره: نحل، آیه: 28.

3- . سوره: جاثیه، آیه: 26.

4- . سوره: مانده، آیه: 32.

انحصار احتیاج به ذات خدای تعالی تنها در پوشیدن خلعت اصل وجود است و اما در دیگر موارد احتیاج، ما به اجزاء مادی و صوری و شرایط و آلات و اسباب محتاج هستیم!! «قل ربّ زدنی علما»

فکیف نطیق حمده ام متی نوّدی شکره لامتی

چون چنین است و این همه فضل و نعمت از جانب خدای تعالی شامل حال ما است پس چگونه ما می توانیم حمد او را به جای آوریم و در چه مدّت از زمان توانایی آن خواهیم داشت؟ هرگز و هیچوقت(1)

و الحمد لله الذی ركبّ فینا آلات البسط و جعل لنا ادوات القبض

سپاس و حمد خدایی را که ابزار پهن کردن را در وجود ما ساخت و افزار جمع کردن را در ما ایجاد فرمود، که اعضا و جوارح ما به وسیله اعصاب در اختیار ما هستند و قابل انقباض و انبساط.

و متّعنا بارواح الحیاه

و ما را از ارواحی بهره مند فرمود که ما به آن ارواح زنده ایم تعبیر از جان آدمی با صیغه جمع (ارواح) یا به اعتبار مجموع آدمیان است که به این اعتبار جانها گفته شده و یا اشاره است، به تعدّد ارواح در هر فردی از افراد چنانچه در شرح جمله «و جعل لكل روح منهم» به آن اشاره شد و یا این که ارواح جمع روح (با فتحه راء) به معنای آسایش باشد چنانچه در قرآن شریف است

«فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ» (2) یعنی ما را به لذات و آسایش هایی که در زندگی هست تمتّع بخشید و بهره مند ساخت.

و اثبت فینا جوارح الاعمال

اعضاء بدن ما را که با آن ها کارها انجام می گیرد ثابت و استوار فرمود

ص: 96

1- . در معنای جمله (لامتی) وجوه چندی گفته شده است و ترجمه ای که شد ذوق شخصی نویسنده است.

2- . سوره: واقعه، آیه: 89.

و با روزیهای پاکیزه و گوارا ما را تغذیه فرمود.

و اغنانا بفضله و اقنانا بمئه

و ما را با فضل خود بی نیاز فرمود و بر ما ممت نهاد و ما را سرمایه هر سعادت بخشید پیدا است که اقتباس از آیه شریفه: (وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنَى وَ أَقْنَى) (1) می باشد.

ثم امرنا ليختبر طاعتنا و نهانا لبيتلى شكرنا

سپس ما را فرمان داد تا میزان فرمان برداری ما را بسنجد و نهی فرمود تا شکرگزاری ما را بیازماید در توضیح این دو جمله از دعای شریف بی مناسبت نیست که اشاره ای به معنای اختیار و امتحان الهی بشود پس گوئیم:

آنچه از آیات متعدده قرآن کریم و احادیث شریفه که از اهل بیت علیهم السلام رسیده استفاده می شود این است که هر فردی از افراد بشر ولو این که در عمرش برای یکبار هم که شده مورد امتحان و آزمایش قرار می گیرد از جمله آیات آیه شریفه: «أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» (2) آیا مردم چنین پنداشتند که به صرف آن که گفتند ما ایمان به خدا آورده ایم رها می شوند و بر این ادعا هیچ آزمایششان نکنند و ما امت هایی را که پیش از ایشان بودند به امتحان و آزمایش آوردیم حتی انبیاء الهی علیهم السلام در معرض آزمایش قرار گرفتند، همچون آدم و ابراهیم و موسی و سلیمان و داود که داستان آزمایش شان در قرآن شریف آمده است: درباره آدم فرمود: «يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكَمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ» (3) اشاره است به آیه شریفه: «فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لَزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ» (4) و هم چنین حضرت ابراهیم علیه السلام که فرمود: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ» (5) و درباره موسی علیه السلام فرمود: «وَ قَتَلْتَ نَفْسًا فَجَجْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَ فَتْنَاكَ فُتُونًا» 6 و درباره

ص: 97

1- . سوره: نجم، آیه: 48.

2- . سوره: عنكبوت، آیه: 3.

3- . سوره: اعراف، آیه: 27.

4- . سوره: طه، آیه: 177.

5- . سوره: بقره، آیه: 124.

سليمان عليه السلام فرمود: «وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ أَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ» (1) و درباره داود عليه السلام فرمود: «وَوَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ» (2) و هم چنین امت های پیشین همه در معرض امتحان بودند مانند: بنی اسرائیل که فرمود: «فَأِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» (3) و آیات در این باره جدا بسیار است که ذکر همه آنها بطول می انجامد و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتَبْلِبَنَّ بَلْبُهُ وَ لَتَغْرِبَنَّ غَرْبُهُ وَ لَتَسَاطُنَّ سَوَاطِنُ الْقَدْرِ حَتَّى يَعُودَ اسْفَلَكَمُ اعْلَاكُمْ وَ اعْلَاكُمْ اسْفَلَكَمُ وَ لَيَسْبِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصْرُوا وَ لَيَقْصُرَنَّ سَبَّاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا» (4) بنابراین امتحان و آزمایش افراد مسلم است و به حکم آیات و اخبار شکی در آن نیست نکته ای که باید توجه به آن داشت آن است که چنانچه قبلاً نیز اشاره شد جمعی از «اشاعره» معتقدند که در کارهای خدا غرضی و نتیجه ای منظور نیست «إِنَّ أَعْمَالَ اللَّهِ لَيْسَتْ مَعْلَلَةٌ بِالْأَعْرَاضِ» و در مقابل آنان شیعه امامیه و گروهی از سنی ها که معتزله نام دارند برخلاف نظر اشاعره قائلند که کارهای خدا عبث و بیهوده نیست، و هیچ کاری بدون حکمت از خدای حکیم صادر نمی شود و در همه افعال الله حکمت و مصلحتی هست چنانچه فرماید: «وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِأَعْيُنٍ» (5) ما آسمان و زمین و آنچه در میان آنها است برای بازیچه نیافریدیم این همه کرات لایتناهی مانند: توپ بازی نیستند که خلق و رها شده باشند در این جو «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا» (6) شما چنین گمان می کنید که ما شما را بیهوده و بدون غرض آفریدیم؟

پس بنابراین که کارهای الهی بر مبنای مصلحت و حکمت است سؤالی پیش می آید که چه حکمتی در آزمایش مردم است و برای چه مصلحتی بشر در معرض امتحان و

ص: 98

- 1- . سوره: ص، آیه: 34.
- 2- . سوره: ص، آیه: 24.
- 3- . سوره: طه، آیه: 85.
- 4- . نهج البلاغه خطبه 16 درباره پیش بینی آینده.
- 5- . سوره: دخان، آیه: 38.
- 6- . سوره: مومنون، آیه: 115.

آزمایش قرار می‌گیرد؟ آیا این آزمایش همچون آزمایش استاد از شاگرد است؟ معلمین در مدارس برای دانش آموزان امتحان دارند تا دانش آموز جدی از شاگرد تبیل تشخیص داده شود امتحان خدای تعالی نمی‌تواند از این قبیل باشد زیرا بر همه اسرار عالم است و هیچ بر او مخفی نیست تا محتاج به آزمایش باشد علاوه بر آن که همه مخلوق او هستند و خالق از خصوصیات مخلوق و مصنوع خود آگاه است مهندسی، که بنایی ساخته و میکائیکی که ماشینی اختراع کرده است از محتویات بنا و ماشین آگاهند «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ» (1)

- سؤال: بنابراین پس معنای آیه شریفه که، خدا می‌فرماید: «أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتْرُكُوا... فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ» (2) (ما آزمایش کردیم تا خدا دروغگویان را از راستگویان معلوم کند) چیست؟ علامه «طباطبائی» قدس سره فرماید: که، مقصود از علم در این آیه، علم فعلی حق تعالی است که همان واقعیت خارجی اشیاء است، زیرا امور خارجی، خود مرتبه‌ای از مراتب علم خدا است و اما علم ذاتی حق تعالی پس آن متوقف بر امتحان نیست حتما. پایان سخن علامه قدس سره.

ممکن است گفته شود که حکمت آزمایش روشن شدن حقیقت افراد است لکن نه برای خدای تعالی که او عالم است و نیازی به امتحان ندارد بلکه برای دیگران زیرا بسیار اتفاق می‌افتد که افرادی خود را در اجتماع طوری جلوه می‌دهند که مردم درباره آنان به اشتباه می‌افتند و وقتی امتحان پیش می‌آید نقاب‌ها از چهره‌ها کنار می‌رود و مردم به حقیقت آن شخص پی می‌برند تاریخ سراپا گویای، حال این گونه افراد است و این قسمت از تاریخ اگر دقیقا مورد توجه قرار گیرد گذشته از این که بسیار شیرین و انس آور است موجب عبرت دیگران نیز هست، چه افرادی در تاریخ اسلام ثبت اند که همه مرد جهاد و مبارزه و اهل جمعه و جماعت بودند، لیکن با یک امتحان که پیش آمد مردود شناخته شدند و حتی در انقلاب اسلامی ما از افرادی که پیشتاز انقلاب بودند و سرمایه‌گذاری در پیشرفت انقلاب کرده بودند، متأسفانه نتوانستند امتحان خوبی پس

ص: 99

1- .سوره: ملک، آیه: 14.

2- .سوره: عنکبوت، آیه: 3.

بدهند. و چون به ریاست مطلوب خود نرسیدند به صف مخالفین انقلاب پیوستند «عند الامتحان یکرّم الرجل او یهان».

خوش بود گر محک تجربه اید بمیان تا سیه روی شود هرکه در او غش باشد

گاهی ممکن است امتحان بدان منظور باشد که حقیقت امر بر خود امتحان دهنده روشن شود، زیرا آدمی به خاطر حبّ نفس او و علاقه ای که به خویشتن دارد و حبّ الشیء یعمی و یصمّ و محبّت چشم و گوش را کور و کر می سازد عیوب و نقایص را متوجه نمی شود لذا چه بسا که امر انسان بر خودش مشتبه شود و بگوید: «این منم طاووس علیین شدم»؟ در این موقع اگر لطف الهی شامل حال او شود او را در معرض امتحان قرار می دهد تا از اشتباهی که درباره خود کرده است بیرون بیاید.

داوود رقی از اصحاب امام صادق علیه السلام است می گوید: در محضر آن حضرت بودم که، شخصی از خراسان شرفیاب شد به نام سهل، پس از عرض سلام و اخلاص شروع کرد به اعتراض بر آن حضرت و عرض کرد: «ما آذی یمنعک ان یکون لک حق تقعد عنه و انت تجد من شیعتک ما الف یضربون بین یدیک بالسیف»؟ عرض کرد آقا چرا در خانه نشسته اید و حق مسلم خودتان را مطالبه نمی کنید با این که شما امروز از شیعیان خودتان، یکصد هزار شمشیرزن دارید که حاضرند در رکاب شما از حق شما دفاع کنند؟ حضرت بدون آن که پاسخی به اعتراض مرد خراسانی بدهد دستور فرمود که تنور خانه را روشن کنند، همین که تنور مشتعل شد و پر از آتش گردید فرمود:

«یا خراسانی قم فاجلس فی التّور» ای مرد خراسانی! برخیز و در میان تنور درآ و همانجا بر آتش تنور بنشین «خراسانی» مضطرب شد و هراسناک عرض کرد: «یا سیّدی لا تعدّبنی بالتّار اقلنی اقالک الله» ای آقای من مگر من چه جسارتی کردم که مستحق آتش شدم و اگر خطا و جرمی از من سرزده استدعا دارم از تقصیر من صرفنظر فرمایید و مرا مشمول عفو خود قرار دهید، فرمود: مانعی ندارد از دستوری که دادم تو را معاف داشتم و نمی خواهد داخل تنور بشوی «داوود» گوید: در همین اثنا یکی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام به نام هارون مکی وارد مجلس شد و نعلین خود را با انگشت سبابه اش گرفته بود حضرت

صادق علیه السلام به او فرمود: نعلین خود را بینداز و در میان تنور بنشین (فقال له الصادق علیه السلام الق النعل و اجلس فی التنور) او هم بدون تأمل گفت به چشم و بدیده منت دارم فوراً نعلین را از دست بینداخت و در میان تنور پر از آتش نشست «داوود» گوید: حضرت روی به مرد «خراسانی» کرد و شروع کرد از اوضاع و احوال خراسان صحبت کردن و گزارشاتی می فرمودند که گویی در خراسان حضور داشته اند و مدتی بدین گونه صحبت وقت مجلس سپری شد طبیعی است که مرد خراسانی چه حالت اضطرابی دارد که سرنوشت این تازه وارد در میان تنور به کجا انجامید و حضرت صادق علیه السلام گویی به کلی از حال او غفلت فرمود که چنین گرم صحبت درباره خراسان شده است پس از آن که صحبت حضرت تمام شد به «خراسانی» فرمود: «قم یا خراسانی و انظر ما فی التنور» برخیز و ببین حال تازه وارد در میان تنور چگونه است؟ «فقام الخراسانی الی التنور فشاهده متربعا» خراسانی برخاست و به کنار تنور آمد با کمال تعجب دید! هارون مکی چهار زانو در میان آتش نشسته، گویی در میان بستر حریر و پرنیان استراحت کرده است. امام صادق علیه السلام با نشان دادن این صحنه از امتحان، رو به خراسانی کرد و فرمود: در میان آن صد هزار شمشیرزن که گفتمی چند نفر از قبیل این مرد یافت می شود؟

«کم تجد بخراسان مثل هذا؟» عرض کرد: یابن رسول الله به خدا سوگند حتی یک نفر از این قبیل در تمام خراسان یافت نمی شود «فقال و الله و لا واحدا» فرمود ما در زمانی که پنج نفر هم پیدا نشود که بیاری ما برخیزند و ما را پشتیبان و یاور باشند قیام نمی کنیم. ما بهتر می دانیم که چه موقع باید خروج کرد «فقال علیه السلام أما انا لا نخرج فی زمان لا نجد فیه خمسه معاضدین لنا نحن اعلم بالوقت» غرض از نقل این حدیث که بطور خلاصه نقل شد این است، که احیانا امر بر خود شخص مشتبه می شود و خیال می کند مردی است مجاهد فی سبیل الله و در خط امام وقت و گوش به فرمان او است و این اشتباه با امتحانی که از او به عمل بیاید برطرف می شود. بنابراین که گفته شد ممکن است حکمت آزمایش یکی از دو چیز باشد و یا هر دو و آن عبارت از روشن شدن حقیقت امر بر دیگران و حتی بر خود امتحان دهنده و مؤید این دو حکمت و مصلحت روایتی است که صاحب مجمع البیان نقل می کند

و آن روایت از حضرت امیر المؤمنین و امام صادق علیهما السلام است که آن دو بزرگوار آیه شریفه: «فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لِيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ» (1) را با ضم یاء و کسره لام در یعلمن قرائت فرموده اند که در این صورت به معنای اعلام خواهد بود و شاهد بر آنچه گفته شد.

در اینجا نکته دیگری است که شاید در همه موارد آزمایش ها و یا در اکثرشان این مصلحت وجود داشته باشد و آن این که، در نتیجه آزمایش سعید از شقی و مطیع از عاصی و کامل از ناقص تمیز ذاتی پیدا کنند نه علم به تمیز که درباره حق تعالی محال باشد که تحصیل حاصل خواهد بود و این مطلب را با مثالی توضیح می دهیم: ما در خارج می بینیم که امتحان بر دو گونه است:

یک وقت از قبیل امتحان استاد از شاگرد است تا حد علمی آن دانش آموز برای استاد یا برای خود دانش آموز و یا برای دیگران معلوم گردد که گفتیم این نوع امتحان درباره حق تعالی نسبت به بندگان در بعد علم الهی معنا ندارد، لیکن در بعد علم دیگران مانعی ندارد و یک وقت امتحان و آزمایش، نه از قبیل امتحان استاد از شاگرد است بلکه از باب امتحان و آزمایش زرگر است از زر که آن را در بوتۀ آزمایش می گذارد تا عیار آن معلوم شود در این نوع امتحان هرچند عیار آن زر معلوم می شود، لیکن در عین حال خود زر نیز تصفیه می شود و از غش خالی می شود و از نقص به کمال می رود و این نوع امتحان است که به حکم رحیمیت حق تعالی و فیاض مطلق بودنش لازم است که همواره در میان خلق باشد (آزمایش تا قیامت، دائم است) و این نوع از آزمایش مضمون بسیاری از آیات و روایات است و از جمله آیات آیه شریفه: «وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ» (2) و البته ما شما را به سختی هایی از قبیل ترس و گرسنگی و کمبود در مال و جان و... آزمایش می کنیم و مژده بده کسانی را که در این سختیها صابر و شکیبیا هستند تا آن که فرماید: «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» آن گروهند که به آنان درووها است از جانب پروردگارش و رحمت خاص

ص: 102

1- . سوره: عنکبوت، آیه: 3.

2- . سوره: بقره، آیه: 155.

و آنها خود هدایت یافتگانند این که، خدای تعالی صلوات و رحمت خاص خود را برای کسانی که در گرفتاریها شکیبایی دارند قرار داده، نه از این باب است که ثوابی تعبّدی برای صبر باشد بلکه ظاهراً معنایش و اللّٰه العالم آن است که صبر و شکیبایی در این گونه آزمایش ها در انسان قابلیت و استعدادی ایجاد می کند که صلوات و رحمت خاص شامل او می شود (دقت شود).

و از این نقطه نظر است که بلاء برای مؤمنین همواره بلاء خوب و حسن است «و لیلی المؤمنین بلاء حسنا» و به آنچه گفته شد اشاره می فرماید آیه شریفه: «وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ» (1) و تا آن که اهل ایمان را از هر نقص و عیب پاک و کافران را محو و نابود گرداند و این آیات مخصوصاً آیه آخری تقریباً بطور صریح، همان را افاده می کند که ما در حکمت امتحان گفتیم و این که آزمایش خلق از قبیل آزمایش زر در بوته آزمایش باشد و اما اخبار در این باره جدّاً بیش از آن است که در این جا ذکر کنیم فقط یک روایت به عنوان نمونه و تیمّنا می آوریم و آن این که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: «لا تفرح بالغناء و الرخاء و لا تغتم بالفقر و البلاء فان الذهب يجزّب بالنار و المؤمن يجزّب بالبلاء»: بثروت و آسایش فرحناک و شادان مباش و از فقر و گرفتاری هم غمناک مشو که، طلا با آتش تجربه می شود و مؤمن با بلا.

و توجیهی که درباره امتحان و آزمایش گفته شد در اشعار و کلمات بزرگان از عرفا نیز فراوان دیده می شود مولانا گوید:

پوست از دارو بلاکش می شود چون ادیم طائفی خوش می شود

ورنه تلخ و تیز مالیدی بر او گنده گشت و ناخوش و ناپاک بو

آدمی را نیز چون آن پوست دان از رطوبتها شده زشت و گران

تلخ و تیز و مالش بسیار ده تا شود پاک و لطیف و بافره

ور نمی تانی رضا ده ای عیار که خدا رنجت دهد بی اختیار

ص: 103

که بالای دوست تطهیر شماسست علم او بالای تدبیر شماسست

چون صفا بیند بلا شیرین شود خوش شود دارو چو صحت بین شود

بُرد بیند خویش را در عین مات پس بگوید اقتلونی یا ثقات

ابتلاء و آزمایش الهی و حکمت آن با توجه به این که خدای تعالی از حقیقت هر فرد آگاه است.

و خلاصه سخن آن که در ابتلاء، مصالحتی وجود دارد که عمده اش عبارت است از امتیاز یافتن اشخاص از یکدیگر نه علم به امتیاز که آن از حق تعالی ازلی است و نیازی به آزمایش ندارد و بر مبنای همین حکمت است که در احادیث آمده است: «ان اشدّ الناس بلاء الانبياء ثم الاولياء ثم الأمثل فالأمثل»:

زین سبب بر انبیا رنج و شکست از همه خلق جهان افزونتر است

تا ز جانها جانشان شد زفت تر که ندیده آن بلا قومی دگر

سرّ ابتلاء انبیاء و اولیاء و بیانی از امام خمینی قدس سرّه

و حضرت امام خمینی قدس سرّه را کلامی، است در شرح روایتی از «کافی» شریف که امام صادق علیه السلام می فرماید: در کتاب علی علیه السلام است که: «انّ اشدّ الناس بلاء النبیون ثم الوصیون ثم الامثل فالامثل»: «گرفتارترین مردم پیامبرانند و سپس اوصیای پیامبران و سپس هرکس که بیشتر به آنان می ماند» و ما به ذکر آن در این جا متبرک می شویم ایشان می فرمایند: بدان که پیش از این مذکور شد که هر عملی که از انسان صادر می شود بلکه، هرچه در ملک بدن واقع شود و متعلّق ادراک نفس شود از آن یک نحو اثری در نفس واقع شود چه اعمال حسنه باشد یا سیئه که از اثر حاصل از آن ها در لسان اخبار (به نکتۀ بیضاء) و نکته سوداء تعبیر شده و چه از سنخ لذائذ باشد یا سنخ آلام باشد مثلاً: از هر لذّتی که از مطعومات یا مشروبات یا منکوحات و جز آن ها انسان می برد در نفس اثری از آن واقع می شود و ایجاد علاقه و محبّتی در باطن روح نسبت به آن می شود و توجّه نفس به آن افزون می شود و هرچه در لذائذ و مشتتهای بیشتر غوطه زند علاقه و حبّ نفس به این عالم شدیدتر گردد و رکون و اعتمادش بیشتر شود و نفس تربیت شود و ارتیاض پیدا کند به علاقه به دنیا و هرچه لذائذ در ذائقه اش بیشتر شود، ریشه محبّتش بیشتر گردد و هرچه اسباب عیش و عشرت و راحت فراهم تر باشد درخت محبّتش محکمتر گردد و هرچه توجه نفس به دنیا بیشتر گردد به همان اندازه از توجّه به حق و عالم آخرت غافل گردد.

چنانچه اگر رکون نفس به کَلِّی به دنیا شد و وجهه آن مادّی و دنیاوی گردید سلب توجه از حق تعالی و دار کرامت او به کَلِّی گردد «وَأُخْلِدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ» شود پس استغراق در بحر لذائذ و مشتتهیات قهرا حبّ به دنیا آورد و حبّ به دنیا تنفّر از غیر آن آورد و وجهه به ملک غفلت از ملکوت آورد چنانچه به عکس اگر انسان از چیزی بدی دید و ادراک الم و ناملایمات کرد صورت آن ادراک در نفس ایجاد تنفّر نماید و هرچه آن صورت قویتر باشد آن تنفّر باطنی بیشتر گردد چنانچه اگر کسی در شهری رود که در آن جا امراض و آلام بر او وارد شود ناملایمات خارجی و داخلی بر او رو آورد قهرا از آن جا متنفّر و منصرف شود و هرچه ناملایمات بیشتر باشد انصراف و تنفّر افزون شود و اگر شهر بهتری سراغ داشته باشد کوچ به آن جا کند و اگر نتواند به آنجا حرکت کند و علاقه به آن جا پیدا کند و دلش را به آن جا کوچ دهد، پس اگر انسان از این عالم هرچه دید بلیات و آلام و اسقام و گرفتاری و امواج فتنه ها و محنتها بر او رو آورد قهرا از آن متنفّر گردد و دل بستگی به آن کم شود و اعتماد بر آن نکند و اگر به عالم دیگری معتقد باشد و فضای وسیع خالی از هر محنت و المی سراغ داشته باشد قهرا به آن جا سفر کند و اگر سفر جسمانی نتواند کند سفر روحانی کند و دلش را به آن جا فرستد و واضح است که، تمام مفسد روحانی و اخلاقی و اعمالی از حبّ به دنیا و غفلت از حق تعالی و آخرت است و حبّ به دنیا سرمنشأ هر خطیئه است. چنانچه تمام اصلاحات روحانی، نفسانی، اخلاقی و اعمالی از توجه به حق و دار کرامت آن و از بی علاقهگی به دنیا و عدم رکون و اعتماد به زخارف آن است، پس معلوم شد از این مقدمه که حق تعالی، عنایت و الطافش به هرکس بیشتر باشد و مراحم ذات مقدس شامل حال هرکس زیادتیر باشد او را بیشتر از این عالم و زخارف آن پرهیز دهد و امواج بلیات و فتن را بر او بیشتر متوجه فرماید تا آن که روحش از این دنیا و زخارف آن منصرف و منزجر گردد و به مقدار ایمانش رو به عالم آخرت رود و وجهه قلبش متوجه به آن جا گردد و اگر نبود برای شدت ابتلاء کمل مگر همین یک جهت هرآینه کفایت می کرد و در احادیث شریفه اشاره به این معنی دارد:

«محمد بن یعقوب» باسناده عن ابی جعفر علیه السّلام قال ان اللّٰه تعالی لیتعاهد المؤمن بالبلاء کما یتعاهد الرجل

اهله بالهدیه من الغیبه و لیحمیه الدنیا کما یحیی الطیب المریض»: حضرت باقر علیه السلام فرماید: همانا خدای تعالی هر آینه تقد کند مؤمن را به بلا، چنانچه تقد کند مردی عیال خود را به هدیه از سفر و هر آینه پرهیز دهد او را از دنیا، چنانچه پرهیز دهد طیب مریض را و در حدیث دیگر نیز به همین مضمون وارد است و گمان نشود که محبت حق و شدت عنایت ذات اقدس به بعضی بندگان (نعوذ باللّه) جزاف و بی جهت است، بلکه هر قدمی که مؤمن و بنده خدا به سوی او بردارد عنایت حق، با او متوجه شود و اسباب قدم دیگری را فراهم فرماید. و در حدیث است که اگر بنده وجبی به سوی حق رود و به او نزدیک شود حق تعالی به قدر ذراعی به او نزدیک شود.

مثل مراتب ایمان و تهیه اسباب توفیق، مثل انسانی است که با چراغی در راه تاریک حرکت کند هر قدمی که بردارد جلو او روشن گردد و راهنمایی برای قدم دیگر نماید، هر قدمی که انسان به سوی عالم آخرت بردارد راه، روشنتر شود و عنایات حق به او بیشتر گردد و اسباب توجه به عالم قرب و تنفر از عالم بعد را فراهم نماید...

امام بزرگوار قدس سرّه در ادامه فرمایش شان فرمایند: دیگر از نکات شدت ابتلاء به بندگان خاص، این است که آن ها در این ابتلا و گرفتاریها به یاد حق افتند و مناجات و تضرع در، درگاه قدس ذات مقدس نمایند و مأنوس با ذکر و فکر او گردند و طبیعی این نوع بنی الانسان است که در وقت بلیات تشبث به هر رکنی که احتمال نجات در آن دهند پیدا می کنند و در وقت سلامت و راحت، غفلت از آن پیدا می کنند و چون خواص رکنی، جز حق سراغ ندارند بدان متوجه شوند و انقطاع به مقام مقدس او پیدا کنند و حق تعالی از عنایتی که به آنها دارد خود سبب انقطاع را فراهم فرماید گرچه این نکته، بلکه نکته سابقه نسبت به انبیاء و اولیای کمال درست نیاید، چه که آنها مقامشان مقدس تر از آن است و قلبشان محکمتر از آن است که به این امور علاقه به دنیا پیدا کنند یا در توجه و انقطاعشان به حق فرقی حاصل شود، و تواند بود که انبیاء و اولیای کمال چون نور باطنی و مکاشفات روحانی یافته اند که، حق تعالی به این عالم و زخارف آن نظر لطف ندارد و دنیا و هر چه در او است خوار و پست است در پیشگاه مقدس او، از این جهت اختیار کردند فقر را بر

غنا و ابتلا را به راحتی و بلیّات را به غیر آنها چنانچه در احادیث شریفه شاهد بر این معنی هست. در حدیث است که جبرئیل کلید خزاین ارض را در حضور خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلّم آورد و عرض کرد در صورت اختیار آن از مقامات اخروی شما نیز چیزی کم نشود حضرت برای تواضع از حق تعالی قبول نفرمود و فقر را اختیار فرمود... و در حدیث است که حق تعالی از وقتی که عالم اجسام را خلق فرموده، به آن نظر لطف فرموده است (پایان آنچه در نظر بود از نقل کلام امام قدّس سرّه).

روایتی لطیف تر از نسیم سحر در مواسات امیر المؤمنین علیه السلام

نویسنده گوید: نکته ای را که، حضرت امام قدّس سرّه اخیرا به آن اشاره فرمودند از اسرار محبّت است و تا کسی قدم به وادی حبّ نگذارد، درک این نکته را بطور کامل نتواند کرد که عاشق نمی تواند چیزی را که محبوب و معشوق به آن علاقه ندارد دوست داشته باشد.

در این رابطه روایتی لطیف تر از نسیم سحر، به نظر نویسنده رسیده است که، تقدیم خوانندگان اهل محبّت می شود روایت از امام صادق علیه السلام است، فرمود: امیر المؤمنین با جمعی از یارانش نشسته بود که قدحی فالوده به عنوان هدیه به ایشان تقدیم شد، حضرت به یاران فرمود: مشغول خوردن شوید یاران دست ها به طرف قدح بردند خود آن حضرت نیز دست خویش دراز کرد، که از پالوده بردارد ولی دوباره دست مبارک را پس کشید! یاران عرض کردند یا امیر المؤمنین ما را دستور فرمودید که دست ها به طرف فالوده دراز کنیم ما نیز امثال کردیم خودتان نیز دست آوردید ولی دوباره پس کشیدید؟ فرمود: این خاطره در من پدید آمد که رسول الله از این پالوده تا در دنیا بود میل نفرموده است لذا من نیز رغبت به خوردنش نکردم. متن حدیث: «بینا امیر المؤمنین فی نفر من اصحابه اذ اهدی له طست خوان فالودج، فقال لاصحابه مدّوا ایدیکم فمدّوا ایدیهم و مدّیده ثم قبضها فقالوا یا امیر المؤمنین امرتنا ان نمّد ایدینا فمددناها و مددت یدک ثم قبضتها؟ فقال علیه السلام: انّی ذکرته ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم لم یأکله فکرهت اکله».

غیر علی کس نکرد خدمت احمد غم خور موسی نبود الا هارون

صورت انسانی و صفات خدایی سبحان الله از این مرگب معجون!

محدّث (قمی) که، رحمت و رضوان خدا بر او باد، در کتاب نفیس «سفینه البحار» پس

از آنکه این روایت زیبا را، در باب زهد امیر المؤمنین نقل می‌کند می‌فرماید: این کار امیر المؤمنین مرا به یاد کاری انداخت که از فرزندش عباس علیه السلام روز عاشورا سر زد که وقتی وارد شریعه فرات شد و کفی از آب برداشت همین که نزدیک لبه‌ایش رسید «ذکر عطش الحسین و اهل بینه فرمی الماء و لم یشرب مع عطشه قطره من الماء» به یاد تشنگی برادرش حسین و اهل بیت حسین افتاد پس آب را از کف ریخت و با این که تشنه بود یک قطره آب ننوشید. سپس اشعاری بدین مناسبت ذکر می‌کند.

بیان نکته ای در دعای شریف در مورد ابتلا

و از جمله اسرار ابتلاء مؤمنین و اولیاء خدا آن است که در بعضی از اخبار بدان اشاره شده است و آن این که برای بعضی از افراد در نزد خدای تعالی مقامی است که جز با ابتلا بدان نمی‌رسند، چنانچه درباره حضرت ابی عبد الله علیه السلام رسیده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: «انّ لک عند الله درجه لا تنالها الا بالشهادة» همانا برای تو در نزد خدای تعالی درجه ای است که جز با شهادت به آن درجه نایل نتوانی شد و این اجمال را تفصیلی است که ما در جلد دوم تفسیر شرح آن را داده ایم هرکس طالب است به تفسیر آیه شریفه: «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ» (1) از سوره و الفجر نوشته این ناچیز مراجعه نماید.

- سؤال: با آنکه اطاعت عبارت است از گردن نهادن به دستورات الهی خواه امر باشد، خواه نهی و مقتضای این معنا آن است که آزمایش در هر دو مورد (امر و نهی) امکان پذیر باشد، چرا در جمله دعای شریف تنها امر خدا آزمایش در جهت اطاعت منظور شده و نهی را اختصاص به آزمون شکر داده است؟

ممکن است در پاسخ این سؤال گفته شود که چون معنای، شکر در لسان عرف آن است که آدمی هر نعمتی را که خدای تعالی به او عطا فرموده در همان مورد صرف کند که آن نعمت بدان جهت داده شده است، مثلاً: گوئیم که خدای تعالی دست را به انسان مرحمت کرده تا حوائج شخصی و نوعی را، با آن انجام دهد و گره از کار خود و دیگران بگشاید، نه آنکه حقی را غصب کند و مظلومی را آزار دهد پس شکر نعمت دست به این

ص: 108

است که در مصرف خود صرف شود و اگر خلاف کرد و تعدی به حق غیر نمود و یا سیلی بر مظلومی زد شکر نعمت، دست را به جای نیاورده است پس نهی از تعدی و از غضب مال مردم و از سیلی زدن بر مظلوم زمینه ساز شکر است که اگر امتثال آن نهی را نمود شکر نعمت به جای آورده و اگر مخالفت نهی کرد کفران نعمت نموده است. پس درست است که، بگوییم نواهی الهیه به منظور آزمایش شکر است و شاید به این معنی اشاره فرموده باشد، امام صادق علیه السلام که، فرموده است: «شکر النعمه اجتناب المحارم» (شکر نعمت عبارت است از دوری جستن از کارهای حرام)

فخالفنا عن طریق امره و رکبنا متون زجره

ولی ما به جای آن که در مقابل آن همه، نعمت های بیکران سر اطاعت فرود بیاوریم و به شکر نعمت قیام کنیم نافرمانی و ناسپاسی کردیم از راهی که پروردگار، به سلوک آن راه امر فرموده بود، اعراض کردیم و در کوره راهها که در قانون الهی ممنوع العبور اعلام شده بود قدم نهادیم.

صراط مستقیم یک راه بیش نیست

نکته ای در این قسمت از دعا هست که قابل توجه است و آن این که، راه سلوک اوامر الهیه با صیغه مفرد (طریق) آمده و راههای، قدغن شده با صیغه جمع (متون که جمع متن به معنای تپه ماهور است) (1)

شاید از آن جهت باشد که راه نجات و صراط مستقیم، یک راه بیش نیست برخلاف راههای ضلال و گمراهی، که انواع و اقسام و شعب مختلفی دارد و به همین نکته در آیه شریفه، نیز اشاره شده است: «وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» (2) این است راه راست من پیروی آن کنید و از راههای دیگر که موجب پراکندگی و پریشانی شما است و جز راه خداست متابعت نکنید. و در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که آن حضرت خطی کشیدند و فرمودند: این راه رشد و نجات است سپس از راست و چپ آن خط، خطوطی را کشیدند سپس فرمودند: اینها راههایی است که، بر سر هر راهی

ص: 109

1- . من الارض ارتقع منها و استوی: المنجد.

2- . سوره: انعام، آیه: 153.

از آنها شیطانی است، که دعوت بر آن راه می کند! آنگاه همین آیه شریفه را تلاوت فرمودند؛ «(روی ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم خط خطا ثم قال هذا سبیل الرشید ثم خط عن یمینه و شماله خطوطا ثم قال هذه سبیل علی کل سبیل منها شیطان یدعو الیه ثم تلا قوله تعالی و ان هذا صراطی مستقیما الآیه)» و شاید در آیه شریفه «(وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ)» (1) نیز اشاره ای به این مطلب باشد.

فلم یتدرنا بعقوبته و لم یعاجلنا بنقمته

ولی خدای تعالی به جزای نافرمانی ما مبادرت به عقابش نفرمود و شتابی در کیفر ما نکرد و اگر می کرد حق و عدل بود چنانچه فرماید:

«(وَ لَوْ یُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقَضَىٰ إِلَيْهِمْ أَجْلَهُمْ)» (2) اگر خدا به عقوبت کار زشت مردم به مانند کار خیر تعجیل می فرمود مردم همه محکوم به مرگ و هلاک می شدند و لکن مهر و عطوفت الهی و نیز حکمت و مصلحتش چنین اقتضا می کند که به آنان مهلت داده شود و شتابی در کار کیفرشان نشود که شتاب آن را سزد که بترسد کار از دست برود «(أَتَمَّا یُعَجِّلُ مِنْ یَخَافُ الْفُوتَ)» خدایی که بندگان همواره در قبضه قدرت او هستند چرا تعجیل فرماید بلکه تاخیر می اندازد، باشد که بازگردند و ایمان آورند و توبه کنند یا اگر افرادی مؤمن در نسل آنها هست ضایع نشود.

بل تَأْتَانَا بِرَحْمَتِهِ تَكَرُّمًا وَ انْتَظِرْ مَرَاجَعَتَنَا بِرَأْفَتِهِ حَلْمًا

بلکه به حکم رحمت بی منتهایش از رهگذر کرم و بزرگواری تائی و بی شتابی فرمود و به مقتضای رأفت و مهربانی اش حلم و بردباری ورزید و منتظر بازگشت ما شد.

نویسنده گوید: چون در این جمله از دعا، سخن از عجله نکردن حضرت حق و تائی و انتظار مراجعت بندگان رفته است بی مناسبت نیست در توضیح این که این گونه صفات چگونه به خدای تعالی نسبت داده می شود با آن که ساحت مقدسش دور از هرگونه عارض است اشاره ای بشود، پس گوئیم: یکی از مراتب اعتقادی، اعتقاد به توحید در

ص: 110

1- . سوره: انعام، آیه: 1.

2- . سوره: یونس، آیه: 11.

صفات حق تعالی است «معتزله» و «اشاعره»⁽¹⁾ که دو گروه اسلامی هستند درباره صفات حق تعالی دو عقیده مخالف هم دارند به دین معنی که «معتزله» معتقد به توحید در صفات هستند ولی «اشاعره» آن را منکرند: معتزله عقیده خود را درباره توحید این چنین توجیه می کنند: که، اعتقاد به صفات متعدّد از قبیل: علم و قدرت و حیات و اراده و دیگر صفات ثبوتیه حق تعالی لازمه اش آن است که در ذات خدای تعالی کثرت راه یابد و لازمه کثرت در ذات حق تعالی وجود ترکیب است. بنابراین برای آن که با مشکل کثرت در ذاتی که مجرد محض و بسیط علی الاطلاق است، روبرو نشویم ناچاریم همه آن صفت ها را به یک

ص: 111

1- . «حسن بصری» (21-110 ه ق) حوزه درسی در بصره تشکیل داده بود که در حوزه اش بحث و تشار علمی ادامه داشت یکی از شاگردان حوزه حسن بصری به نام «واصل بن عطا» (80-131 ه ق) به واسطه اختلافی که با استادش پیش آمد از حسن کناره گرفت و خود حوزه مستقلی تشکیل داد و به همین مناسبت آن گروه را معتزلی نامیدند (یعنی کناره گیرها) بنای این گروه بر این بود که می بایست در فهم مطالب دینی از نیروهای عقل و رأی استفاده نمود و هرچه از قرآن و حدیث که با عقل و رأی سازگار نباشد می بایست تاویل کرد و همین تاویلات معتزله برای گروه مخالف که حسن بصری و پیروان او بودند دست آویزی بود که از آن بر علیه معتزله استفاده می کردند و برای گرم شدن بازار جدال غوغا و جنجال راه می انداختند و آنان را به خاطر همین توجیها و تاویلات اهل ضلال میدانستند و می گفتند که باید قرآن و حدیث را بر ظاهر خود باقی گذاشت حتی اگر برخلاف صریح برهان عقلی باشد مانند: آیات کریمه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»: (خدای رحمان بر تخت قرار گرفت) «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ» پروردگار تو با فرشتگان آمد «(وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ)» چهره هایی آن روز شادان و خندانند و پروردگارشان را می بینند و امثال این آیات که بحسب ظاهر جسم بودن حق تعالی از آن ها فهمیده می شود و بگفته صاحب «گوهر مراد» جای تعجب است که اینان در فروع دین که جای تصرف و عقل نیست و بلکه تعبدی است و باید بدون چون و چرا و بعنوان آنکه شارع مقدس دستور داده است پذیرفت رأی و قیاس را به کار می برند و در اصول دین که میدان جولان فکر و تعقل است دست و پای عقل را می بندند این دسته و گروه که موسوم به اهل حدیث بودند در مقابل گروه معتزله نمی توانستند مقاومت علمی داشته باشند زیرا که اهل برهان و استدلال نبودند و با سلاح تعبد به ظواهر آیات و اخبار خود را از زحمت پیکار علمی راحت کرده بودند تا آن که شخصی بنام «ابو الحسن اشعری» متوفی (حدود 324 ه ق) که در اول امر معتزلی بود و از شاگردان «ابو علی جبائی» (متوفی 303 ه ق) ولی بواسطه اختلافی که در یک مسئله با استاد خود پیدا کرد از حوزه درس او خارج شد و به اهل حدیث پیوست و در مقابل معتزله علم مخالفت برافراشت و براهین و قواعد عقلی معتزله را با اصول و قواعدی که خود تاسیس کرده بود برهم ریخت. او و پیروانش به نام اشعری نامیده شدند و خود «ابو الحسن» نیز نسبش به ابو موسی اشعری معرکه گردان داستان حکمین می رسید و می نویسند که، سبب برگشتن «ابو الحسن اشعری» از استاد این شد که روزی از وی پرسید آیا رعایت صلاح بندگان بر خدا واجب است یا نه؟ «ابو علی» گفت: آری آنگاه ابو الحسن بر این مبنا سؤالی پیش کشید که استاد از پاسخش عاجز ماند و ما از ذکر سؤال صرف نظر کردیم طالبین به کتب کلامیه از جمله به کتاب «طلب و اراده» حضرت امام خمینی قدس سرّه با ترجمه و شرح این ناچیز مراجعه نمایند.

صفت برگردانیم و آن یک صفت یا علم است یا قدرت یا حیات.

و از طرفی دیدند قائل شدن به وجود، حتی یک صفت در ذات باری تعالی، هر چند ما را از محذور کثرت صفاتی رها می سازد ولی مشکل لزوم ترکیب در ذات حق (از ذات و صفت) همچنان باقی است زیرا حکم صفت این است که غیر از موصوف است و مفهوم و معنای صفت آن است که ذات، به آن صفت متّصف است، چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «لدلالة كل صفة أنها غير الموصوف» (هر صفتی با زبان ذات خود می گوید که من غیر از موصوف هستم) و همین غیریت است که ما را با مشکل ترکیب مواجه می کند و ناچاریم بگوییم که ذات با این صفت ترکیب یافته است.

بنابراین به خاطر رهایی از بند، این اشکال آن یک صفت را نیز انکار کردند و در حقیقت همه صفات حق تعالی را یکباره منکر شدند و گفتند:

معنای این که خدای تعالی دارای صفاتی است و متصف به صفاتی است آن است که ذاتش جانشین صفاتش می باشد و متمسک به مثل معروف شدند: «خذ الغایات و اترك المبادی» یعنی نتیجه و غایت را داشته باش و مقدمات و مبادی را رها کن. پس اگر می گوئیم کسی دارای صفاتی است، بدان منظور است که نتیجه آن صفت برای او حاصل است مثلاً- اگر می گوئیم، قادر است بدان معنی است که کارهای معینی را انجام می دهد و اگر می گوئیم. شنوا است بدان معنی است که از سخنان ما آگاهی دارد و امواج صدا را درک می کند و هم چنین دیگر صفات. حال اگر ما گفتیم که ذات حق تعالی بر همه اشیاء علم دارد و همه اشیاء نزد ذات مقدس مکشوف است و بر همه صداها علم دارد و همه کارها را انجام می دهد، ضرورتی ندارد که صفتی برای حق تعالی اثبات کنیم عمده نتیجه صفات است که حاصل است خواه آن صفت به عنوان صفت بودن وجود داشته باشد یا نه از این جهت شعار «معتزله» توحید صفات و بلکه نفی صفات شد درحالی که شعار «اشاعره» کثرت صفات بود و علاوه بر این، اشاعره و معتزله، در موضوع دیگری هم باهم اختلاف دارند و آن اینکه «اشاعره» با این که کثرت صفات را قائلند توحید «افعالی» را نیز معتقدند، یعنی می گویند: «لا مؤثر فی الوجود الا الله» (هیچ مؤثری در عالم وجود به جز

خدای تعالی نیست) هر اثری که مشاهده می شود از مؤثر ظاهری نیست، بلکه مؤثر حقیقی خدا است به مثل اگر ما می بینیم که آتشی چوبی را می سوزاند، آن نه آتش است که می سوزاند بلکه خدای تعالی است که، هنگام نزدیک شدن این دو موجود (یعنی آتش و چوب) به یکدیگر در چوب احتراق را ایجاد می کند و اگر این تأثیر خدایی نباشد آتش و سنگ و چوب فرقی باهم ندارد و همگی موجودات بی اثری هستند و برای توضیح این گفتار مثلاً در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام و آتش نمرودی این نبود که خدای تعالی آتش را سرد کرد و اثر سوزاندن را از آتش گرفت که آتش چنین اثری نداشت بلکه در آن حال اثر سوزاندن را که فعل خودش بود، ایجاد نکرد!!

قول وسط میان اشاعره و معتزله

پس در حقیقت دو قول درباره توحید داریم که، یکی را «معتزله» قاتل است و دیگری را «اشاعره»، معتزله به توحید در صفات قاتل است آن هم توحید به این معنی که صفات هفتگانه ثبوتیه را یکی می کند و در آن یکی هم ذات را نایب مناب آن می داند از باب (خذ الغایات و اترك المبادی) و این عقیده در توحید در جانب تقریط است چنانچه حضرت امام خمینی قدس سره فرموده است و اشاعره در صفات به فرموده حضرت امام خمینی قدس سره جانب افراط را گرفته و قاتل به تعدد صفات و کثرت شده اند و لیکن در افعال قاتل به توحید هستند و می گویند یک خالق و یک مؤثر بیش در جهان نداریم و آن خدای تعالی است و لذا تأثیر علت‌های دیگر این جهان را هم انکار دارند، چنانچه توضیح داده شد ولی معتزله می گویند لازمه این سخن اعتقاد به جبر است و آن هم باطل است چون موجب بطلان ثواب و عقاب و بیهوده بودن بعثت پیامبران و فرو فرستادن کتابهای آسمانی است به تقصیلی که در محل خود بیان شده است، بلکه معتقدند که هر فاعلی در فعل خودش مستقل است پس معلوم شد که هر دو گروه معتزله و اشاعره به دور از صواب رفته و یکی در حد افراط و دیگری در حد تقریط قرار گرفته اند و قولی که در حد متوسط قرار گرفته و دور از افراط و تقریط است، آن است که ما نه مانند معتزله از ترس لزوم ترکیب یک باره منکر صفات بشویم و نه مانند اشاعره آشفته گویی کنیم و بگوییم خداوند را صفات زائد بر ذات است و قیامش با ذات قیام حلولی است همچون علم ما که زائد بر ذات ما است،

یعنی ذات ما غیر از علم ما است و علم ما با ذات ما قائم است به قیام حلولی (1) با این تفاوت که علم ما حادث است و زائد بر ذات ما ولی علم خدای تعالی قدیم است و زائد بر ذات او، بلکه باید بگوییم که خدای تعالی همه صفات کمال و جمال را دارا است، ولی نه به نحوی که ترکیب لازم آید بلکه صفاتش عین ذات او است: «کمال التوحید نفی الصفات عنه» و این به دلیل آنکه او تعالی و تقدس صرف الوجود است و همه کمالات به وجود بازمی گردد و هر کجا وجود هست کمالات وجود از حیات و علم و قدرت، نیز وجود دارد منتهی متناسب با نحوه وجود آن موجود اگر وجود جسمانی است صفات او نیز متناسب با جسم است و اگر عقلانی است، متناسب با عقل و اگر نفسانی است، متناسب با نفس و هر چه وجود عالی تر و قوی تر، صفات کمالش نیز به همان نسبت عالی تر و قوی تر خواهد بود و از همین راه، یعنی تلازم وجود با کمال، توجیه می شود تسبیح همه موجودات و هر آنچه در آسمانها و زمین است، چنانچه در آیات متعدده قرآن به آن تصریح شده است و به فرموده عارف رومی:

سنگ، احمد را سلامی می کند کوه، یحیی را پیامی میکند

جمله ذرات عالم در نهان با تو می گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیر و باهشیم با شما نامحرمان ما خامشیم

چون شما سوی جمادی می روید محرم جان جمادان کی شوید؟

از جمادی در جهان جان شوید غلغله اجزای عالم بشنوید

فاش تسبیح جمادات آیدت و سوسه تأویلها بزادیدت

نطق آب و نطق خاک و نطق گل هست محسوس حواس اهل دل

ص: 114

1- . صفت اگر از قبیل افعال باشد قیام آن صفت با ذات را قیام صدوری گویند مانند صفت ضارب بودن و قائم یا قاعد بودن و اگر از قبیل افعال نباشد بلکه با خود نفس قائم باشد آن را قیام حلولی گویند مانند صفت بخل و شجاعت و امثال آنها و بعبارت دیگر هرگاه فعل از فاعل صادر شود قیام صدوری است ولی اگر از او صادر نشود ولی در مقام تحقق بهمراه آن باشد این چنین قیام را حلولی گویند مثلاً بیاض در جسم ایض قیام حلولی است زیرا جسم خالق سفیدی نیست بخلاف ضرب نسبت به ضارب که ضارب خالق است و آن را ایجاد می کند و از این باب گفته شده که قیام صور نفسانیه با نفس صدوری است نه حلولی دقت شود.

پس هرچند وجود، خالص تر گردد قهراً علم و حیات و بقیه کمالات در آن خالص تر و بیشتر خواهد بود تا برسد به صرف الوجود که صرف الکمال و کمال محض است و به عبارت دیگر حقیقه الوجود نه ملازم با کمال است بلکه خود، عین الکمال است زیرا طبق برهانی که حضرت امام خمینی قدس سره به آن اشاره فرموده اند کمال نمی تواند نه به ماهیت برگردد، زیرا ماهیت پیراسته از وجود و عدم است (و من حیث هی لیست الاهی) و نه می تواند به عدم برگردد که محال است عدم مبدأ کمال باشد پس قهراً مرجع همه کمالات به وجود است و وجود هر جا باشد کمال همانجاست گرچه بحث قدری طولانی شد و لیکن چون مفید بود و شیرین نتوانستم بگذرم و ناگفته اش بگذارم.

و الحمد لله الذی دلّنا علی التوبه الّتی لم نفعدها الاّ من فضله فلو لم نعتدد من فضله الا بها لقد حسن بلائه عندنا و جلّ احسانه الینا و جسم فضله علینا

سپاس خدایی را که ما را به توبه ای رهنمون شد که تنها فضل او بود که چنین توبه ای را بر ما مقرر فرمود و اگر ما در تعداد فضل او جز همین توبه را به شمار نیاوریم خواهیم دید که زیباترین آزمون را فرموده و احسان جلیلی بر ما روا داشته و فضل بزرگی در حق ما، فرموده است.

فما هکذا کانت سنّته فی التوبه لمن کان قبلنا

زیرا با پیشینیان از ما درباره توبه این رفتار نداشت

لقد وضع عبّاً ما لا طاقه لنا به و لم یکلّفنا الا وسعاً و لم یجشّمنا الا یسراً

عمل طاقت فرسا را در توبه از ما برداشت و ما را به آنچه در وسع ما است و به آسانی می توانیم آنرا انجام دهیم واداشت، شاید اشاره باشد به آنچه در آیه شریفه است: «رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا کَمَا حَمَلْتَهُ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ» (1) و نیز اشاره باشد به

ص: 115

آنچه درباره بنی اسرائیل نقل شده که اگر گناهی مرتکب می شدند توبه شان آن بود که از جان خود بگذرند و همچون قصاص خون دیگران می بایست، به کفاره گناهانشان خونشان ریخته شود، چنانچه احتمال می رود آیه شریفه نیز اشاره به همین باشد که، می فرماید: «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِيكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِيكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (1) یاد کنید وقتی را که موسی به قوم خود گفت ای قوم! من، شما محققا ظلم به نفس خود کردید که گوساله پرستی را اختیار نمودید پس توبه کنید به سوی آفریدگارتان و به کیفر جهالت خودتان را بکشید که در پیشگاه آفریدگارتان این بهترین کار است پس خدای تعالی توبه شما را پذیرفت که خداوند توبه پذیر و مهربان است. و در روایت است که چون موسی علیه السلام پیام خدای تعالی را به بنی اسرائیل ابلاغ کرد آنان پذیرفتند بامداد روز معینی همه غسل کرده و کفن پوشیده آماده از برای کفاره گناه خود شدند که توبه شان پذیرفته شود در این هنگام هارون با دوازده هزار نفر از بنی اسرائیل که گوساله پرستی نکرده بودند شمشیر به دست، حاضر شدند و پس از آن که موسی از توابین عهد و پیمان گرفت که پایداری کنند و از تصمیم توبه باز نگردند و نیز خدای تعالی ابر سیاهی را فرستاد که فضا را تاریک کرد تا کسی، کسی را نشناسد یک روز تا به شب کشتار ادامه داشت، شب هنگام موسی و هارون دست به دعا برداشتند و از خدای تعالی درخواست عفو کردند خداوند دعای آنان را مستجاب کرد و توبه بقیه را نیز پذیرفت و ابر سیاه برطرف شد. این بود، نموداری از سنت الهیه درباره توبه پیشینیان، در حالی که برای امت اسلام تنها پشیمانی از گناه را توبه قرار داده است و فرموده است به لسان پیغمبر گرامی اش (التوبه هی الندم) پشیمانی از گناه، همان توبه آن گناه است

و لم يدع لأحد منا حجه ولا عذرا

با این آسان گرفتن کار توبه برای کسی از ما دلیلی باقی نگذاشت که به آن دلیل توبه

ص: 116

نکند و عذری به جای نگذاشت که بدان عذر توبه را ترک کند

فالهالك منّا من هلك عليه و السعيد منا من رغب اليه

پس اگر کسی از ما به هلاکت برسد و نابود شود، خود کرده و خوشبخت از ما آن که میل به سوی او کرده و رو به او آورده است (که اگر به جز او مایل گردد و از او روگردان شود که بدبخت و شقی خواهد بود) (نسخه قدیم) و ما درباره توبه و شرایط آن به خواست خدای تعالی در جای خود بطور تفصیل سخن خواهیم گفت.

و الحمد لله بكل ما حمده ادنی ملائکته الیه و اکرم خلیقته علیه و ارضی حامدیه لدیه

حمد و سپاس خدای را به هر حمدی که، نزدیکترین فرشتگانش و عزیزترین مخلوقاتش و پسندیده ترین ثناگویش او را بدان حمد ثنا گفته اند، خواه از نظر کمیت و خواه از حیث کیفیت و اخلاص در حمد

حمدا یفضل سائر الحمد کفضل ربنا علی جمیع خلقه

حمد و سپاسی که فضیلتش بر دیگر حمدها همچون برتری پروردگار ما باشد بر جمله آفریدگانش.

ثم له الحمد مکان کلّ نعمه له علینا و علی جمیع عباده الماضین و الباقین

باز حمد و سپاس خدای را به جای هر نعمتی که به ما و بر همه بندگانش از گذشتگان و به جاماندگان (حاضرین و آیندگان) عطا فرموده است.

عدد ما احاط به علمه من جمیع الاشیاء

به شماره آنچه در دائره علم او قرار دارد و عملش فراگیر او است از هر چیز (بزرگ و کوچک و کلی و جزئی)

و مکان کل واحد منها عددها اضعافا مضاعفه ابدًا سرمدًا الی یوم القیامه

و به جای هر یک از نعمتهایش به اندازه همه نعمتها سپاس، نه یک برابر و دو برابر بلکه

چندین برابر و نه یک روز و دو روز، بلکه برای ابد و جاوید تا روز قیامت
حمدا لامنتها لحدّه و لا حساب لعدده و لا مبلغ لغایتها و لا انقطاع لامده

نکته ختم دعای شریف بدو نام مبارک ولی و حمید

اشاره

حمدی که حدّش بی پایان و شمارش بی حساب و آخرش ناپیدا و زمانش در تداوم حمدا یکون وصله الی طاعته و عفو و سببا الی رضوانه
و ذریعه الی مغفرتّه

حمدی که ما را به طاعت و عفو الهی پیوند دهد و سبب خوشنودی او و وسیله آمرزش او گردد

و طریقاً الی جنتّه و خفیراً من نقمته و أمناً من غضبه

حمدی که، راه گشای بهشت خداوندی باشد و پناهگاه از خشم او و موجب ایمنی از غضب او باشد.

و ظهیراً علی طاعته و حاجزاً عن معصیته و عوناً علی تأدیه حقّه و وظائفه

حمدی که پشتیبان اطاعت او گردد و مانع از گناه و نافرمانی و یآوری باشد برای به جای آوردن حق او و وظایفی که از او بر عهده ما است.

حمدا نسعد به فی السعداء من اولیائه

حمدی که ما را به سعادت اولیاء حق که خوشبختانه واقعی هستند برساند

و نصیر به فی نظم الشهداء بسیوف اعدائه

و ما را در صف شهیدانی که به تیغ دشمنان خدا شربت شهادت نوشیده اند قرار دهد.

انه ولی حمید

که او است ولیّ و بسیار پسندیده در پایان این دعای شریف به چند نکته اشاره می شود:

1. این نوع سخن گفتن که عجز از ادای مطلب مورد نظر را به طور ضمنی بیان می کند از فنون بلاغت به شمار می رود، گویی سپاسگذار
می خواهد عرض کند: چون سپاس

حقیقی و واقعی و در امکان و توان من نیست لذا آن نیز همچون دیگر نیازهایم، جزء خواسته های درونی من و مورد دعا و تقاضای من است بارالها: از تو می خواهم که همین حمد صوری و ظاهری مرا به جای آن گونه حمد که آن چنان آثار و خصوصیات دارد بپذیر. سعدی گوید:

بار خدایا مهیمنی و مدبّر و از همه عیبی منزّهی و مبرّا

ما نتوانیم حق حمد تو گفتن با همه کزّویان عالم بالا

سعدی از آن جا که فهم اوست سخن گفت ورنه کمالات و هم کی رسد آن جا؟

2. این دعای شریف که به دو نام مبارک ولیّ و حمید حسن ختام یافته است ممکن است بدان مناسبت باشد که در دو جمله اخیر دعا، یادی از اولیاء و شهداء شده است اولیا، که جمع ولی است مناسبت با ولیّ که از «اسماء اللّٰه» دارد و حمید که به معنای بسیار پسندیده است مناسبت با فوز به شهادت در راه خدا دارد که پسندیده ترین اعمال است، چنانچه فرموده اند: «فوق کلّ برّ حتّٰی یقتل فی سبیل اللّٰه فاذا قتل فی سبیل اللّٰه فلیس فوقه برّ» آخرین مرحله ترقی در مراتب نیکوکاری آن است که شخص در راه خدا کشته شود که اگر در راه خدا کشته شد بالاتر از آن کار نیکی نیست:

زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت کانکه شد کشته او نیک سرانجام افتاد

معانی ولیّ

3. برای ولی در لغت فارسی معانی بسیار شده از قبیل: یار، پشتیبان، مددکار، دولت، پیر، مرشد، صاحب، دارنده، سرپرست، زمامدار و امثال اینها و ظاهر، آن است که ریشه همه آن معانی به یک چیز برمی گردد که همان است، معنای اصلی و بقیّه مشتقات نیز از قبیل: ولی و مولا و اولی و متولّی و غیره به همان معنا است و آن بنابر نقل بعضی از محققین از «مصباح المنیر» که گفته است: (ولی) بر وزن (جشن) بمعنای قرب است که فارسی آن نزدیک بودن است و جز همین یک معنای دیگری برای آن نکرده است و هر چه جز این معنی برای آن شده است موارد استعمال می باشد و نیز مستفاد از موارد استعمال آن است که قرب در معنای ولی، عبارت است از قرب بلافصل فرق نمی کند که این قرب، حسّی باشد یا معنوی. مثلاً: می گویند در افعال نماز یا وضو، (موالات) شرط

است، یعنی اجزاء نماز یا وضو باید پشت سرهم انجام داده شود بطوری که فاصله میان آنها واقع نشود چنانچه هرگاه اخباری پی در پی و متصل به هم برسد می گویند:

(توالف الاخبار)، یعنی خبرها پشت سرهم و پی‌پی رسید، عده ای که، پس از دیگری وارد محضری می شود به عربی گفته می شود: (جاؤاولاء) اینها قرب و وصلهای مکانی یا زمانی است در قرب معنوی نیز چنین است مثلاً: دو نفر میانشان محبت هست عرب می گوید: بین این دو تن موالات است تولی که همراه تبراً دو فرع از فروع دین شمرده شده از همین باب است شاید غفلت از این معنی موجب آن شده است که، گفته اند کلمه (مولا) از اضداد است یعنی هم به معنای سیّد و آقا است و هم به معنای بنده و غلام در حالی که چنین نیست و آنچه ما می بینیم به هر دو معنا گفته می شود با این که یکی مالک است و یکی مملوک به ملاحظه اتصالی است که این دو به هم دارند، منتها این اتصال به دو نحو ملاحظه می شود و جهت اتصال فرق می کند اگر اتصال مالک به مملوک ملاحظه شد که مالک از جهت مالک بودن قرب و وصل برای او حاصل، است در این لحاظ، مولا به معنای آقا و سید است و اگر اتصال از ناحیه بنده و مملوک لحاظ گردید که بنده متصل به مولا است زیرا که مملوک او است در این صورت مولا به معنای بنده می شود، پس معنا فرق نکرده بلکه چون قرب و اتصال از دو طرف است کیفیت لحاظ فرق می کند در آقا و بنده اتصال آن به این به معنای سید است و اتصال این به آن به معنای عبد است و به تعبیر محقق مذکور، یک بند هر دو را بهم ربط داده است چیزی که هست این است که یکی سررشته و بند به دستش است و یکی به گردنش است و برای روشنتر شدن مطلب اضافه می کند که در اصطلاح عرب است که اگر کسی از چیزی یا از کسی اعراض و روگردانی کرد می گویند و تولی عن فلان و اگر اقبال به چیزی کرد و روی به او آورد می گویند (تولاه) یا (تولّی الیه) و همین موجب اشتباه شده که بگویند از اضداد است و چنین نیست آن جا که افاده اعراض می کند بواسطه کلمه (عن) است نه به خودی خود، یعنی در اصل (تولّی) قرب و نزدیکی افتاده است منتها کلمه (عن) می فهماند که از این قرب انحراف و انصراف دست داده و آن یک امر خارجی است که ربطی به ماده این کلمه ندارد وگرنه در

ماده این کلمه بجز قرب چیزی دیگری که ضد آن باشد نیست پس معلوم شد که کلمه (ولی) در دو جمله: «ولی الله» و «الله ولی الذین آمنوا» (1) به دو معنی نیست بلکه به یک معناست و آن معنای قرب و وصل است، منتهی در کلمه ولی الله آن سرریسمان که به گردن ولی بسته شده است ملحوظ است و در «الله ولی الذین آمنوا» (2) سررشته ای که، به دست خدا است پس هرچه در معنای این کلمه به عبارات مختلف بیان شده است همه از لوازم معنایی است که گفتیم، حتی آن که گفته است: «الولی من ثبت له الولایه التي توجب لصاحبها التصرف فی العالم العنصری و تدبیره باصلاح فساد و اظهار الکمالات فیہ لاختصاص صاحبها بعنايه الهیه توجب له قوه فی نفسه لا یمنعها الاشتغال بالبدن عن الاتصال بالعالم العلوی و اکتساب العلم الغیبی منه فی حال الصحه و یقظه بل یجمع بین الامرین لما فیها من القوه التي تسع الجانیین: ولی کسی است که ولایتی داشته باشد که بتواند با آن در عالم ماده تصرف کند و مدبر در این عالم باشد، اگر جایی از آن فاسد شده اصلاح نماید و کمالاتی از خود، نشان دهد به جهت آن که صاحب ولایت را عنایت مخصوص الهی شامل حال است که به حکم آن عنایت نیروی فوق العاده ای در نفس او پدید می آید که به تدبیر بدن مشغول شدن او را از اتصال به عالم بالا و کسب علم غیب در حال صحت و بیداری مانع نمی شود، بلکه میان این دو امر جمع می کند هم این را دارد و هم آن را، زیرا نیروی دارد که هر دو طرف را فراگرفته است.

ثقه الاسلام «کلینی» رضی الله عنه در کتاب شریف «کافی» سند به امام صادق علیه السلام می رساند، که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من عرف الله و عظمه منع فاه من الکلام و بطنه من الطعام و عنی نفسه بالصیام و القیام قالوا بآبائنا و امهاتنا یا رسول الله هؤلاء اولیاء الله؟ قال صلی الله علیه و آله و سلم ان اولیاء الله سکتوا فکان سکوتهم ذکرا و نظروا فکان نظرهم عبره و نطقوا فکان نطقهم حکمه و مشوا فکان مشیهم بین الناس برکه لو لا الآجال التي کتب علیهم لم تقر ارواحهم فی اجسادهم خوفا من العذاب و شوقا الی الثواب»: کسی که خدا را شناخت و خدای تعالی در نظرش بزرگ بود دهان خود را از سخن گفتن می بندد و شکمش از غذا خوردن مانع می شود و خود را با روزه و نماز به

ص: 121

1- . سوره: بقره، آیه: 257.

2- . سوره: بقره، آیه: 257.

مشقت می اندازد. اصحاب عرض کردند: پدران و مادران ما به قربانتان یا رسول الله. اینان، که توصیفشان فرمودید اولیاء خدا هستند؟

فرمود: به تحقیق که، اولیاء الله چون ساکت هستند در حال سکوت به یاد خدا می باشند و چون نگاه می کنند نگاهشان عبرت آمیز است و چون سخن گویند لب به حکمت بگشایند و چون در اجتماع قدم بردارند قدمهایشان با برکت است و اگر نبود که برای آنان، اجل معینی مقرر و ثبت شده است جانهایشان در پیکرهایشان قرار نمی گرفت و قالب تهی می کردند از ترس عذاب و شوق ثواب.

مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم طایر قدسم و از دام جهان برخیزم

به ولای تو که گر بنده خویشم خوانی از سر خواجگی کون و مکان برخیزم

سرو بالا بنما ای بت شیرین حرکات که چو حافظ ز سر جان و جهان برخیزم

«و عن الصادق علیه الصلوه و السلام اولیاء الله هم الذین یدگرون الله برؤیتهم» امام صادق علیه السلام فرمود: اولیاء الله کسانی هستند که دیدارشان، یادآور خدای تعالی است.

دیگری گوید: اولیاء خدا، ریاحین و گل‌های خوشبوی روی زمینند که چون عطرشان به مشام صدیقان رسد مشتاق مولای خود شوند: «الولی من اولیاء الله ریحان الله فی الارض یتشممه الصدیقون فیشتاقون به الی مولاهم».

ای صبا نکهتی از کوی فلانی به من آر زار و بیمار غم‌م راحت جانی به من آر

قلب بی حاصل ما را بزن اکسیر مراد یعنی از خاک در دوست نشانی به من آر

معنای حمید

و اما نام مبارک (حمید) که زینت بخش پایان دعا شده است به معنای بسیار ستوده و پسندیده است و آنکه در همه حال سزاوار حمد و سپاس است و هرچه آن خسرو کند شیرین بود. جان دادن در راه خدا که در پایان دعا خواسته دعاکننده است هرچند در نظر ظاهر بینان نامطلوب و شربتش در کام نامحرمان ناگوار است ولی آن جا که شهید می بیند خورش در راه خدا و به خواست خدای حمید ریخته می شود مطلوب و گوارا است.

به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقیست به ارادت بکشم درد که در مانم از اوست

زخم خونینم اگر به نشود به باشد خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم از اوست

الصّلاه على محمّد وآله والحمد لله الّذي منّ علينا بمحمّد نبيّه صلّى الله عليه وآله منّ علينا بنبيّه محمّد صلّى الله عليه وآله دون الأمم
الماضيه والقرون السّالفه بقدرته الّتي لا تعجز عن شيء وان عظم ولا يفوتها شيء وان لطف فختم بنا على جميع من ذرأ وجعلنا شهداء
على من جحد وكثّرنا بمنّه على من قلّ اللّهمّ فصلّ على محمّد امينك على وحيك ونجيبك من خلقك و صفيّك من عبادك امام الرّحمه
امام الرّحمه وسيدّ الأّمّه وقائد الخير ومفتاح البركه كما نصب لأمرك نفسه

وعرض فيك للمكروه بدنه وكاشف في الدعاء اليك حامته وكاشف في الدعاء اليك لحمته وقربته وحارب في رضاك اسرته وقطع في احياء دينك رحمه واقصى الأذنين على جحودهم واقصى الأذنين على عنودهم عنك وقرب الأفتسين على استجابتهم لك والى فيك الأبعدين وعادى فيك الأقربين وادأب نفسه فى تبليغ رسالتك واتعبها بالدعاء فى الدعاء الى ملتك وشغلها بالتصيح لأهل دعوتك وشغلها بالتصيح لأهل دعوتك وحملها على المعجز من خدمتك حتى عاتبتة وقلت له طه ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى الأ تذكره لمن يخشى وهاجر الى بلاد الغربه

و محلّ النَّأى عن موطن رحله و موضع رحله و محلّ النَّأى عن موطن رحله و موضع رأسه و مأنس نفسه اراده منه لإعزاز اراده
لإعزاز دينك و استنصارا على اهل الكفر بك حتّى استتبّ له ما حاول فى اعدائك و استتمّ له ما دبّر فى اوليائك فنهد اليهم مستفتحا بعونك
و متقوّيا على ضعفه بنصرک فغزاهم فى عقر ديارهم عقر دارهم و هجم عليهم فى بحبوحه قرارهم حتّى ظهر امرک و علت كلمتك و
لو كره المشركون اللّهمّ فارفعه فارفعه اللّهمّ بما كدح فيك الى الدّرجه العليا من جنتك حتّى لا

يساوى فى منزله و لا يكافأ فى مرتبه و لا يوازيه لديك ملك مقرب و لا نبي مرسل و عرفه فى اهله الطاهرين و امته المؤمنين و عرفه فى امته
من حسن الشفاعة اجل ما وعدته يا نافذ العده يا وافي القول من حسن الشفاعة اجمل ما وعدته يا ناقد العده و يا وافي القول يا مبدل السيئات
باضعافها من الحسنات انك ذو الفضل العظيم الجواد الكريم انك ذو فضل عظيم

ص:126

بسم الله الرحمن الرحيم

«وكان من دعائه عليه السلام بعد هذا التحميد في الصلوة على محمد وآله»: آنحضرت پس از این حمد بر محمد و آل او صلوات می فرستاد. (1)

در مقدمه شرح این دعای شریف به چند مطلب اشاره می شود.

1. چنانچه از مقدمه صحیفه استفاده می شود این صحیفه مبارکه تدوین شده در زمان امام سجاد علیه السلام، بلکه به وسیله خود آن حضرت و جزء ذخائر اهل بیت علیهم السلام بوده است بنابراین، ادب تألیف اقتضا می کند که پس از افتتاح این کتاب مقدس به حمد الهی چنانچه به سر آن اشاره شد با درود و صلوات بر پیغمبر خدا و اولاد طاهرینش استمرار یابد و نیز به حسب آنچه از روایات استفاده می شود رعایت ادب دعا، اقتضا می کند که پیش از عرض حاجت به خدای تعالی بر پیغمبر و آلش درود فرستاده شود، چنانچه از امام صادق علیه السلام روایت است که در کتاب علی علیه السلام آمده است که: «انّ الثناء على الله و الصلوة على رسوله قبل المسئلة»: پیش از خواستن حاجت می بایست خدای را ثنا گفت و بر رسولش درود فرستاد.

و گذشته از این نیز مستفاد از روایت آن است که صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از شرایط

ص: 127

1- . این عنوان در نسخه قدیم نیست.

استجاب دعا است، چنانچه ثقه السلام «کلینی» در کتاب شریف «کافی» از امام صادق علیه السلام حدیث می کند که، فرمود: «لا یزال الدعاء محجوبا حتی یصلی علی محمد و آل محمد»: تا صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده نشود دعا هم چنان از استجاب محجوب خواهد بود و هم از آن حضرت روایت می کند که فرمود: «من دعا و لم یذكر النبی صلی الله علیه و آله و سلم رفف الدعاء علی رأسه فاذا ذکر النبی صلی الله علیه و آله و سلم رفع الدعاء»: کسی که دعا کند و یاد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نکند دعا بالای سر او (همچون پرده ای) بر می زند آن گاه که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را یاد کرد دعا بالا برده می شود و دانشمندان دینی در توجیه این که درود بر پیغمبر و آل او علیهم السلام از شرایط استجاب دعا باشد به دو مطلب اشاره فرموده اند.

توجیهی برای ذکر صلوات در ادعیه

اول توجیهی است که بعضی از اهل معرفت کرده اند و آن این که عالم ظاهر و ملک نمونه و مثال عالم معنی و ملکوت است و امور جاریه در عالم ملک نقشه جریان آنها در عالم معنی است چنانچه فیلسوف کبیر جناب «میرفندرسکی»⁽¹⁾ در اشعار معروف خود بدین معنی اشاره می کند:

چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی

بنابراین همانگونه که در عالم ظاهر برای این که درخواستی در پیشگاه بزرگی مورد قبول واقع شود بعضی از مقربین درگاه آن بزرگ را واسطه قرار می دهند تا به احترام او حاجت مند مورد عنایت قرار گیرد در عالم معنی نیز مطلب از این قرار است و برای عرض حاجت بنده به پیشگاه احدیت از مقربین درگاه بایستی استفاده شود و پیداست که اقرب از محمد و آل محمد علیهم السلام کسی در درگاه الهی نیست و چون صلوات و درود فرستادن بر آن بزرگواران رمز آشنایی و علاقه سؤال کننده است با آنان، لذا

ص: 128

1- . سید امیر ابو القاسم فندرسکی حسینی موسوی از بزرگان حکماء امامیه است در زمان شاه عباس صفوی و شاه صفی می زیسته و در نظر آنان محترم و بزرگ بوده است و استادی بزرگ در ریاضیات و هندسه از مهارت اش در علوم هندسه نقل شده که روزی در محضرش مسئله ای هندسی از محقق طوسی نقل شد ایشان که تکیه داده بود برخاست و نشست و فوراً برهانی بر آن مسئله اقامه کرد و پرسید محقق نیز همین برهان را آورده؟ گفتند: نه. او برهان دیگری آورد و سؤال اول را تکرار کرد گفتند نه و همینطور پشت سرهم چند برهان بالبداهه بر آن مسئله اقامه کرد و در زمان شاه صفی در سن هشتاد سالگی از دنیا رفت و قبرش در فندرسک که قصبه ای است در 12 فرسخی استرآباد معروف است.

توجیهی ظریف و لطیف در وجه تکرار صلوات در ادعیه

توجیه دوم توجیهی است ظریف و لطیف که در وجه تکرار صلوات در ادعیه بزودی ذکرش خواهد آمد.

2. بزرگان و دانشمندان اهل لغت در معنای صلوات بر پیغمبر اختلاف کرده اند و بر هر یک از معانی اشکال و نقض و ابرام شده است، خصوصاً با توجه به این که در آیه شریفه خدای تعالی فرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (1) و بعضی ها معنای واحد جامعی را مانند انعطاف در نظر گرفته اند تا در هر موردی انعطافی مناسب آن باشد و نظیر این معنا در صلوات به معنی نماز نیز گفته شده است چنانچه عارف معروف «قاضی سعید قمی» رضی الله عنه می فرماید که صلوات از تصلیه است، بدان معنی که چون چوب های کج را با گرفتن به نزدیکی آتش و رساندن حرارت به آن مستقیم سازند عرب آن را تصلیه گوید، گویی نمازگزار با توجه به مبدأ اعلی در نماز و با حرارتی که در اثر حرکت صعودی و قرب به شمس حقیقت معنوی برای نفس حاصل می شود کج رفتاری های نفس را که در اثر توجه به غیر خدا و میل به باطل ایجاد شده است تعدیل می کند. بنابراین صلوات خدای تعالی بر پیغمبرش عبارت می شود از انعطاف به رحمت و صلوات ملائکه انعطاف به تزکیه و استغفار و از مؤمنین طلب رحمت الهی چنانچه مفسر کبیر «طباطبائی» قدس سره فرماید: و به همین مضمون روایتی را «صدوق» رحمه الله در «ثواب الاعمال» نقل می کند: که، راوی از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال می کند: «ما معنی صلوات الله و صلوات ملائکته و صلوات المؤمنین؟ قال علیه السلام صلوات الله رحمه من الله و صلوات الملائکه تزکیه منهم له و صلوه المؤمنین دعاء منهم له» و قریب به این مضمون از امام صادق 7 نقل شده چنانچه در معانی الاخبار است «انه سئل عن هذه الآیه فقال: الصلوه من الله عزّ و جل رحمه و من الملائکه تزکیه و من الناس الدعاء»

فضایل صلوات

3. معلوم باد که روایات در فضیلت صلوات بر محمد و آل محمد علیه السلام بیش از آن است

ص: 129

که در این اوراق بگنجد و ما به ذکر چند روایت تبرک می جوئیم:

1. امام رضا علیه السلام فرمود: «من لم يقدر على ما يكفر به ذنوبه فليكثر من الصلوه على محمد وآله فانها تهدم الذنوب هدمًا»: کسی که نتواند کاری بکند که کفاره گناهانش باشد، بسیار صلوات بر محمد و آل او بفرستد که صلوات بر آنان اساس گناهان را فرو می ریزد و ویران می سازد.

«و عن احدهما عليهما السلام قال اثقل ما يوضع في الميزان يوم القيامه الصلوه على محمد وعلى اهل بيته»:

از امام باقر و یا امام صادق علیهما السلام روایت شده که سنگین ترین چیزی که در روز قیامت در میزان اعمال گذاشته می شود صلوات بر محمد و بر اهل بیت او است. «و عن ابي الحسن العسكري عليه السلام قال: انما اتخذ الله ابراهيم خليلا لكثرة صلواته على محمد و اهل بيته صلوات الله عليه»:

خدای تعالی ابراهیم علیه السلام را فقط به خاطر این خلیل خود ساخت که بر محمد و اهل بیت او صلوات فراوان می فرستاد. «و فی الکافی عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا ذكر النبي صلى الله عليه وآله وسلم فاکثروا الصلاه عليه فانه من صلى على النبي صلوه واحده صلى الله عليه الف صلاه في الف صف من الملائكه و لم يبق شيء مما خلقه الله الا صلى على العبد لصلاه الله و صلوات ملائكته فمن لم يرغب في هذا فهو جاهل مغرور قد برء الله منه و رسوله و اهل بيته» امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه ذکر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به میان آمد بسیار صلوات بر او بفرستید که هرکس یک بار صلوات بر پیغمبر بفرستد خدای تعالی هزار صلوات بر او می فرستد، در هزار صف از فرشتگان و چیزی از آفریده حضرت حق نمی ماند مگر آن که همه بر آن بنده صلوات می فرستد، زیرا که خدا بر او صلوات فرستاد و فرشتگان خدا بر او صلوات فرستادند و کسی که بر چنین کاری راغب نباشد، پس او نادان مغروری است که خدای و رسول او و اهل بیت رسول او از او بیزارند.

بدون شک، صلوات بر پیغمبر و آل او شعاری است زنده برای زنده نگاه داشتن نام مبارک پیامبر و اولاد معصومینش و شاید بر همین مبنا است که در میان تمام دعاها (تا آن جا که به خاطر این ناچیز است) تنها دعایی است که مستحب است، بلند گفته شود که اگر دعا مجرد و خالی از جنبه شعاری می بود افضل آن بود که آهسته ادا شود چنانچه اشاره به

افضل آن است که دعا آهسته خوانده شود

این معنی است آیه شریفه: «أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً» پروردگار خود را با تضرع و زاری

و با صدای آهسته بخوانید. و در روایت اسماعیل بن همام از امام رضا علیه السلام است که، فرمود:

«دعوه العبد سرّاً دعوه واحده تعدل سبعین دعوه علانیه» یک دعای پنهانی بنده برابر است، با هفتاد دعای آشکار او. و در روایت دیگر قریب به همین مضمون فرمود: «دعوه تخفیه افضل من سبعین دعوه تظهرها» و در روایتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خیر العباده اخفاها»:

عبادت هر چه پنهان تر باشد، بهتر است و نیز فرمود:

«خیر الذکر الخفی» ذکر پنهان بهترین ذکرها است و سرّ و خفا هر چند اعم از آهسته گفتن است بلکه به یک معنا آهسته گفتن نیز اعم از سرّی و مخفی بودن است لیکن بدون شک، یکی از موارد سرّ و اخفا در آهسته گفتن تحقق تواند یافت پس لا محاله آن فرد افضل خواهد بود.

و از این روایات صریح تر در افضلیت آهسته خواندن دعا روایتی است، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که شنیدند گروههایی با صدای بلند دعا می خواندند فرمود: صداهای خود را بلند نکنید (آهسته بخوانید) که پروردگار شما کر، نیست «سمع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اقواما یجاهرون بالدعاء فقال صلی الله علیه و آله و سلم لا ترفعوا اصواتکم فان ریکم لیس باصم» و در روایتی دیگر قریب به این مضمون فرمود: «انکم لا تناجون الاصم و لا تنادون البعید و انما تدعون سمیعاً قریباً» غرض این که، اسرار در دعا مطلوب است، به جز صلوات که در روایت از امام صادق علیه السلام رسیده است که فرمود: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ارفعوا اصواتکم بالصلوه علی فاتها تذهب بالنفاق»: با صدای بلند بر من صلوات بفرستید که نفاق را از بین می برد.

دعا در صلوات به چه معنا است؟

ولی صلوات در عین حال که، شعاری است اسلامی، خالی از محتوا نیست بدین معنا که شعاری است متضمن دعا لذا این سؤال مطرح شده است که دعا در این مورد به چه معنا است؟ آیا بدان معناست که برای آن حضرت ترفیع درجه ای بشود و ثواب بیشتری خدای تعالی به آنان عطا فرماید؟ شاید که چنین باشد، زیرا مراتب قرب به حق تعالی غیر متناهی است و هر چند بنده مقرب باشد و از لذت قرب برخوردار باز بیشتر از آن متصور است.

و شاید که، ثواب صلوات عاید بر خود صلوات فرستنده باشد اگر گفتیم که نسبت به آن

ذوات مقدّسه دعا تأثیری ندارد زیرا به کمال مطلوب خود رسیده اند چنانچه در «زیارت جامعه» آمده است «و جعل صلواتنا علیکم و ما خصّنا به من ولا یتکم طیباً لخلقنا و طهاره لا نفسنا و تزکیه (برکه خ ل) لنا» و شاید که هر دو جهت مترتب بر صلوات باشد. و الله العالم

و الحمد لله الذی منّ علینا بمحمد نبیّه صلی الله علیه و آله دون الأمم الماضیه و القرون السالفه

بودن و او عاطفه در اول جمله دلالت بر آن دارد که دعای سابق پایان نیافته است و این دعا تتمه دعای سابق است، بنابراین آنچه در نسخه قدیمه ما است که عنوانی مستقل برای این دعا نوشته نشده است درست تر به نظر می رسد از آنچه در نسخه مشهوره است که عنوانی مستقل دارد: (و کان من دعائه علیه السّلام...)

علاوه بر آنکه کلمه (و آله) بطور مسلم بر عنوان دعا در مقدمه صحیفه اضافه شده است زیرا همه دعا در هر دو نسخه: (قدیمه و مشهوره) مخصوص به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم است و هم چنین اوصاف مذکوره در دعا مخصوص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم است و ذکری از آل محمد علیهم السّلام نشده است و به هر حال امام سجّاد علیه السّلام عرض می کند سپاس و ستایش خدایی را که با محمد صلی الله علیه و آله و سلّم پیامبرش بر ما منت نهاد و امت های گذشته و قرنهای پیشین، از نعمت وجود ایشان محروم بودند.

در این جمله از دعا اشاره است به آنچه خدای تعالی فرموده است «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»: (1) خدای تعالی منت نهاد بر مؤمنین که پیامبری از جنس خودشان برای آنان فرستاد تا آیات خدا را بر آنان بخواند و آنان را تزکیه کند و بر آنان کتاب و حکمت بیاموزد، هر چند که پیش از آمدن این پیامبر در گمراهی آشکاری بودند.

«محمد»، اسم مفعول است از ریشه حمد از باب تفعیل به معنای ستوده و کسیکه

ص: 132

1- . سوره: آل عمران، آیه: 164.

دارای صفات محموده باشد و لیکن از معنای وصفی به معنای علمی نقل شده و نام مبارک حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم شده است.

معنای محمد

از بعضی نقل شده که گفته است «محمد» که، نام آن حضرت شد، بدان معنا است که خدای تعالی خاندان او را الهام بخشید که چنین نامی برای او انتخاب کنند چون در علم خدا معلوم بود که دارای خصال حمیده فراوانی است.

«سهیلی» گوید: که، در معنای «محمد» مبالغه و تکرار است یعنی بارها ستوده شده، چنانچه معنای مکرم بارها اکرام شده است و شاید جهت استفاده «سهیلی» معنای مبالغه و تکرار را از «محمد» و «مکرم» براساس «کثره المبانی تدل علی کثره المعانی» باشد. و در روایات از طریق اهل بیت علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرموده اند:

خدای تعالی مرا از بالای عرش خود به این نام نامید. و این نام مرا برای من از یکی از نامهای خود مشتق کرد که نام او جلّ جلاله محمود است و مرا «محمد» نام گذاشت «سمانی الله من فوق عرشه و شقّ لی اسما من اسمائه فسّمّانی محمد و هو محمود» و در حدیث معراج است که، خدای تعالی فرمود: «یا احمد شققت اسمک من اسمی انا الله الحمید و انت احمد» ج 8 «بحار» ص 314 و «بخاری» در تاریخ صغیرش از طریق علی بن زید نقل کرده که جناب ابو طالب می فرمود:

و شق له من اسمه لیجعله فذو العرش محمود و هذا محمد

«قسطلانی» در «المواهب» گفته که، خدای تعالی دو هزار سال پیش از آفرینش، حضرتش را به این نام نامید، چنانچه در حدیث انس بن مالک از طریق ابی نعیم در مناجات حضرت موسی علیه السلام روایت شده است. البتّه که چنین است و می بایست چنین باشد که به گفته ازری رحمه الله:

لا تجل فی صفات احمد فکراهی الصورة التی لن تراها

تلک نفس عزّت علی الله قدرافارتضاها لنفسه و اصطفاها

و به گفته نظامی:

ای ختم پیمبران مرسل حلوی پسین و ملح اول

ای خاک تو توتیای بینش روشن به تو چشم آفرینش

ای سید بارگاه کونین نسابه شهر قاب قوسین

ای صدرنشین عقل و جان هم محراب زمین و آسمان هم

ای شش جهت از تو خیره مانده بر هفت فلک جنبیه رانده

سرخیل تویی و جمله خیلند مقصود تویی همه طفیلند

سلطان سریر کائناتی شاهنشاه کشور حیاتی

ای کنیت و نام تو مؤبّد بو القاسم و احمد و محمّد

و به فرموده آیه الله «غروی» اصفهانی قدّس سرّه:

ای نقطه ملتقای قوسین وی خارج از احاطه این

ای واسطه و جوب و امکان وی مبدأ و منتهای کونین

ای واسطه قدیم و حادث ای ذات تو جامع الکمالین

ای واحد بی نظیر و مانند کز بهر تو نیست ثانی اثین

جز تو که نهاد پای رفعت بر عرش فکان قاب قوسین

غیر از تو که فیض صحبت دوست؟ دریافت و لا حجاب فی البین

دیدنی و شنیدنی آنچه را لا اذن سمعت و لا رأت عین

با قدر تو وصف من بود نقص با شأن تو مدح من بود شین

فرمود به شأنت ایزد پاک لولاک لما خلقت الافلاک

اشتقاق نام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از نام خدای تعالی

نویسنده گوید: همین فضیلت، یعنی اشتقاق نام مبارک «محمد» از نام مقدس الهی برای وصی او امیر المؤمنین علیه السلام. نیز ثابت است، چنانچه در داستان ولادت آن حضرت از زبان مادر گرامی اش نقل شده که فرمود چون خواستم بیرون بیایم (یعنی از خانه کعبه زادگاه امیر المؤمنین علیه السلام) در هنگامی که فرزند برگزیده ای بر روی دست من بود هاتقی از غیب مرا ندا داد که ای فاطمه این فرزند بزرگوار را «علی» نام گذار، بدرستی که منم خداوند «علی اعلا» و او را آفریدم از قدرت و عزت و جلال خود و بهره کامل از عدالت

خویش به او بخشیده ام و نام او را از نام مقدّس خود اشتقاق نموده ام...

ص: 134

محدث «قمی» قدس سره می فرماید در بعضی روایات است که، چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام - متولد شد، ابو طالب او را بر سینه خود گرفت و دست فاطمه بنت اسد را گرفته، به سوی ابطح آمدند و ندا کرد به این اشعار:

یا رب یا ذا الغسق الدجی و القمر المبتلج المضی

بین لنافی حکمک المقضی ماذا تری فی اسم ذا لصبی

معنای اشعار این است که، ای پروردگاری که شب تار و ماه روشن و روشنی بخش را آفریده ای برای ما بیان فرما که این کودک را چه نام بگذاریم؟

ناگاه مانند ابر، چیزی از روی زمین پیدا شد نزدیک ابو طالب آمد ابو طالب او را گرفت و با «علی» به سینه خود چسبانید و به خانه برگشت چون صبح شد دید که لوح سبزی است در آن نوشته شده:

خصصتما بالولد الزکی الطاهر المنتخب الرضی

فاسمه من شامخ علی علی اشتق من العلی

اشتقاق نام علی علیه السلام از نام خدای تعالی

حاصل مضمون، آن که مخصوص گردیدید شما ای ابو طالب و فاطمه به فرزند طاهر و پاکیزه پسندیده پس نام بلند او «علی» است و خداوند علی اعلا آن را از نام خود، اشتقاق کرده است.

پس ابو طالب آن حضرت را «علی» نام کرد و آن لوح را در زاویه کعبه آویخت و هم چنان آویخته بود تا زمان «هشام بن عبد الملک» که آن را از آن جا فرود آورد و بعد از آن ناپیدا شد. پایان نقل از محدث «قمی».

شیخ جلیل «صدوق» رضی الله عنه در «عیون اخبار الرضا» آورده است که امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود:

اول ما اختار الله لنفسه العلی العظیم

اول نامی که، خدای تعالی برای خود برگزید و خود را، بدان نامید نام (العلی العظیم)

تعصب جاهلانه گروهی از سنیان

و جای تعجب و تأسف است که اهل سنت اشتقاق نام مبارک «محمد» از محمود را با این اعتزاز و افتخار نقل می کنند. و حق هم همین است ولی جمع کثیری از آنان وقتی به نام مبارک علی علیه السلام می رسند آن چنان پنجه عصیبت گلوی آنان را فشار می دهد که حاضر نیستند حتی خدای تعالی را با این نام مبارک بخوانند، گویی حرفهای (ع - ل - ی) مبعوض آنها است که حتی اسمی که از این حروف تشکیل یافته و نام خدای تعالی است بر آنان گفتش سنگین است و گویی در دل اعتراضی به خدا دارند که چرا چنین نامی را برای خود ضمن اسماء حسنی انتخاب کرد؟! شاید خواننده عزیز تعجب کند و باور نکند که مگر چنین چیزی هم ممکن است که مسلمانی تا این حد گرفتار تعصب جاهلی باشد؟ آری برادر عزیز اگر باور ندارید بردارید کتابهایی که از اهل سنت چاپ شده نگاه کنید در بناهایی که بنا کرده اند دقت کنید و نوارهایی را که از آنان ضبط شده گوش کنید شاید در یک جا نبینید و نشنوید پس از نوشتن یا قرائت آیه ای از آیات قرآن مجید «صدق الله العلیّ العظیم» بلکه همگی با حذف کلمه «علیّ» و تنها «صدق الله العظیم» است تا آن جا که امروز میزان تمییز شیعه از سنی، همین جمله است که اگر «صدق الله العلیّ العظیم» گفت معلوم می شود شیعه است وگرنه، نه با این که در سراسر قرآن نامهای مبارک العظیم و الکبیر هر جا که به عنوان اسم ذات ذکر شده است بدون نام مبارک «العلیّ» نیست و همه جا مسبوق به این نام خدا است جز در یک مورد در سوره الحاقه آیه 33 که می فرماید «إِنَّهٗ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ

ص: 136

1- . علی به معنای بلندرتبه است چه این رتبه بلند از حیث ظاهر باشد چه از جهت باطن و عظیم به معنای بزرگ است یا از جهت ظاهر و جثّه یا به اعتبار باطن و معنی و این هردو از اسماء حسنای الهی است و مراد از برگزیدن اولین نام شاید همان تجلی اول باشد که به اعتبار جهت انتسابش به حق آنرا علی گویند و به اعتبار اشراقش بر ماهیات ممکنه آنرا عظیم نامند و لذا است که گاهی دو نام اعتبار می شود و گاهی یک نام اگر دو نام اعتبار شد به ملاحظه دو جهت است و اگر یک نام اعتبار شد از جهت این است که جز یک تجلی بیش نیست و جهت باطن این تجلی را ولایت مطلقه نامند و جهت اشراقش را بر ماهیات نبوت مطلقه گویند و مظهر تام یکی علی علیه السلام و دیگری محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم است و هردو یک حقیقت اند و این که در روایت یک نام اعتبار شده شاید به رعایت همین نکته باشد. نقل از کتاب تجلی ولایت با مختصر تغییر از نویسنده

الْعَظِيمِ» (1) که آن جا هم حذف نام مقدس «العلی» از آیه شریفه یقیناً نکته ای دارد که فهم آن در شأن راسخین، در علم است (ارباب معنی و ذوق دقت کنند شاید نکته اش را دریابند).

و الحمد لله الذی منّ علینا بمحمّد نبیّه دون الامم الماضیه و القرون السالفه

چنانچه اشاره شد این جمله از دعا اقتباس شده از قرآن مجید است که می فرماید: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ...» (2) این سنت مخصوص ما امت آخر الزمان است و امت های پیشین از این نعمت الهی محروم بودند و دینی که جامع مصالح دنیا و آخرت باشد و تضمین کننده همه حقوق فردی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی انسانها باشد، تنها دین اسلام است. که، به وسیله این پیغمبر بزرگوار ابلاغ شده است و در پاره ای از روایات اشاره به این معنا شده است که بعضی از انبیاء «اولوا العزم» آرزو داشتند که این افتخار نصیب آنان شود و آنان پیام آور این تحفه آسمانی باشند و لیکن حکمت بالغه الهیه چنین اقتضا نکرد.

آرزوی موسی علیه السلام که از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشد

از جمله روایتی است که «ابو نعیم» در حلیه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که، فرمود:

چون بر موسی علیه السلام «تورات» نازل شد و آن را خواند دید که از این امت یادی در تورات شده عرض کرد: «پروردگارا من در الواح می یابم امتی را که آنان از نظر زمان متأخرند و لیکن در رتبه و مقام از همه پیش اند آنان را امت من قرار بده، خدای تعالی فرمود: آنان امت احمد می باشند باز موسی علیه السلام خصوصیتی از امت اسلام را یاد کرد و خواستار آن شد که آنان امت او باشند همان جواب اول را شنید، تا آن که بالاخره آرزو کرد که خودش از امت اسلام باشد. «فاعطی عند ذلک خصلتان: فقال تعالی یا موسی انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی و بکلامی فخذ ما آتیتک و کن من الشاکرین قال قد رضیت یا رب»:

خدا فرمود: ای موسی من تو را برای این که پیامهای مرا به مردم برسانی برگزیدم و به

ص: 137

1- . سوره: الحاقه، آیه: 33.

2- . سوره: آل عمران، آیه: 164.

سخن گفتن با تو، تو را انتخاب کردم پس آنچه را که به تو فرستادم کاملاً فراگیر و سپاسگزار باش موسی عرض کرد: براستی که راضی شدم پروردگارا.

بقدرته التي لا تعجز عن شيء وان عظم ولا يفوتها شيء وان لطف

خدایی که نه عظمت چیزی مانع از شمول قدرت او می شود و نه لطافت و کوچکی چیزی موجب فوت آن از احاطه قدرت می گردد، چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «و ما الجليل و اللطيف و الثقيل و الخفيف و القوي و الضعيف في خلقه الا سواء»: بزرگ و لطیف و سنگین و سبک و نیرومند و ناتوان همگی در مقام آفرینش مساوی هستند این چنین نیست که آفریدن بزرگ و سنگین و نیرومند برای خدای تعالی مشکلتر از آفریدن لطیف و سبک و ضعیف باشد کار خلق و امر به دست او است «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (1) حکماء و فلاسفه الهیّین را کلامی، در معنای «بقدرته التي لا تعجز عن شيء» و عباراتی نظیر این جمله که در کلمات بزرگان و ائمه معصومین و حتی در قرآن کریم مکرّر وارد شده است، مانند: «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (2) و امثال آن است و موضوع بحث این است که عاجز نبودن خدای تعالی و احاطه قدرت او بر همه چیز به چه معناست؟ آیا امور غیر ممکنه نیز در حیطه قدرت حق تعالی است؟ و آیا قدرت الهی بر محالات نیز تعلق می گیرد؟ مثلاً آیا خدای تعالی قادر است که جمع کند میان وجود و عدم در یک چیز؟ یا آن که آیا می توانند همانند خود شریکی برای خود بیافرینند و امثال این امور که وجودش در خارج محال است.

احاطه قدرت حق تعالی به چه معنا است؟

از روایات برمی آید که این مسئله از قدیم حتی در زمان ائمه معصومین مطرح بوده است و جواب هایی که به این سؤال داده شده در پاره ای از روایات ضبط شده است از جمله آنها روایتی است که ثقه الاسلام «کلینی» رحمه الله در کتاب شریف «کافی» نقل می کند که عبد الله دیصانی از هشام بن حکم پرسید که تو را خدایی هست؟ گفت: آری. پرسید

ص: 138

1- .سوره: فاطر، آیه: 1.

2- .سوره: فاطر، آیه: 1.

خدایی که بر او اعتقاد داری آیا قادر است؟ گفت: آری قادر است و قاهر. گفت: آیا این خدای قادر می تواند همه دنیا را در میان تخم مرغی جای دهد بدون آن که تخم مرغ را بزرگ کند یا دنیا را کوچک سازد؟ هشام که در پاسخ این پرسش عاجز بود مهلت طلبید و گفت: «المنظره» مهلتم بده تا جوابش را بیابم عبد الله که به مشکل بودن سؤال سخت معتقد و مغرور بود گفت: (نه یکروز و دو روز) بلکه یک سال تو را مهلت می دهم که پاسخ این را بیاوری این را گفت و از مجلس بیرون رفت هشام بدون فوت وقت سوار بر مرکب شد و عازم رسیدن به خدمت امام صادق علیه السلام گردید.

پس از آنکه اجازه شرفیابی خواست و حضرتش اجازه فرمود عرض کرد:

یا بن رسول الله عبد الله دیصانی به نزد من آمد و سؤالی کرد که جز خدا و شما ملجأ و پناهی ندارم.

حضرت فرمود: چه پرسید؟ عرض کرد به من چنین و چنان گفت امام صادق علیه السلام فرمود: ای هاشم کم حواسک؟ حواس تو چندتا است؟ عرض کرد: پنج. فرمود کدامیک از آلات و وسایل این حواس پنجگانه کوچکتر است؟ عرض کرد: مردمک چشم فرمود:

مردمک چشمت به چه بزرگی است؟ عرض کرد: به بزرگی یک دانه عدس بلکه از آن هم کوچکتر، فرمود: ای هشام نگاه کن به پیش رو و بالای سرت و به من بازگو که چه می بینی؟ عرض کرد: آسمان و زمین و خانه ها و قصرها و بیابانها و کوهها و رودها می بینم امام صادق علیه السلام به او فرمود: «ان الذی قدر ان یدخل الذی تراه العدسه او اقل منها قادر علی ان یدخل الدنیا کلها البیضه لا تصغر الدنیا و لا تکبر البیضه»: خدایی که می تواند این همه را که می بینی در مردمک چشم که به اندازه دانه عدس یا کوچک تر از آن است داخل کند توانایی آن را دارد که همه دنیا را در میان تخم مرغی داخل کند که نه دنیا کوچکتر شود و نه تخم مرغ بزرگتر گردد. هشام خود را بر قدمهای حضرت انداخت و دست و سر و پای حضرت را میبوسید و عرض می کرد یا بن رسول الله همین یک جواب مرا کافی است «حسبی یا بن رسول الله» و مانند این روایت حدیث دیگری است که، «صدوق» رحمه الله در توحیدش نقل می کند که مردی نزد امام رضا علیه السلام آمد و عرض کرد. «هل یقدر ربک ان یجعل السموات و الارض

و ما بينهما في بيضه؟ قال نعم في اصغر من البيضه قد جعلها الله في عينيك و هي اقل من البيضه لانك اذا فتحتها عينت السماء و الارض و ما بينهما و لو شاء لاعماك عنها»: آیا پروردگار تو می تواند که آسمان ها و زمین و هرچه میان آن دو است در میان تخم مرغی جای دهد؟ فرمود آری در کوچکتر از تخم مرغ خدای تعالی جای داده در چشم تو و آن کمتر از تخم مرغ است زیرا تو هرگاه چشمت را باز می کنی آسمان و زمین و هرچه مابین آنها است می بینی و اگر خدا می خواست چشم تو را از دیدن آنها کور می کرد.

پیدا است که این جوابها از حضرات ائمه علیهم السلام با ملاحظه استعداد فراگیری طرف مقابل بوده و اصطلاحاً آن را جواب اقتناعی گویند وگرنه جواب حقیقی از این سؤال آن است که قدرت حق تعالی تعلق می پذیرد به هر چیزی که امکان تعلق قدرت بر آن باشد و به عبارت دیگر قدرت متعلق می شود بر ماهیات امکانیه و اشیاء تصویری و اما امور ممتنع و محال نه ماهیتی دارد نه شیئیتی و چیزی نیستند تا متعلق قدرت قرار گیرند تنها ظرف وجودشان در واهمه است که عقل صورتی وهمی از آن امر محال اختراع می کند و آن را عنوان چیزی قرار می دهد که باطل الذات است و لاشیء محض است و حتی در وعاء امکان که اوسع اوعیه است وجود ندارد مثلاً عقل مفهوم اجتماع تقیضین را تصور می کند و آن را عنوان قرار می دهد تا حکم کند به امتناع آن و چون فهم این معنا برای عامه ناس مشکل است لذا در پاسخ جوابی که در روایت ذکر شده گفته شده است و جواب حقیقی آن است که گفته شود نقص در قدرت نیست بلکه نقص در مقدور است این نارسایی از ناحیه خود آن امر محال است که مقدور نمی باشد چون شیئیتی ندارد و چیزی نیست که متعلق قدرت شود و شاهد بر این معنا که گفته شد روایتی است که «صدوق» قدس سره در کتاب توحیدش نقل می کند که به امیر المؤمنین علیه السلام گفته شد آیا پروردگارت می تواند که دنیا را در میان تخم مرغ قرار دهد بدون آن که دنیا کوچک شود یا تخم مرغ بزرگ شود؟ فرمود به ساحت قدس خدای تعالی عجز راه ندارد و نتوان گفت که نمی تواند ولی آنچه تو خواستی نشدنی است: «فی التوحید عن ابی عبد الله علیه السلام قال قیل لامیر المؤمنین علیه السلام هل یقدر ربک ان یدخل الدنیا فی بیضه من دون ان یصغر الدنیا و یکبر البیضه؟ فقال ان الله تعالی لا ینسب الی العجز و الذی سللتنی

لا یكون» و این روایت شریفه چنانچه ملاحظه می شود بطور صراحت می گوید که، مورد سؤال ممتنع الذات و محال است و منافات با «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (1) ندارد زیرا محال را چنانچه اشاره شد شیئی نیست تا قدرت حق تعالی به آن تعلق پذیرد.

فرق است میان محدودیت قدرت و محدودیت مقدر و سر اختلاف روایات در پاسخ به سؤال از قدرت

و در روایت دیگر از امیر المؤمنین علیه السلام بیانی لطیف تر است بنابر آنچه «صدوق» رحمه الله در کتاب توحیدش نقل می فرماید: از امام صادق علیه السلام که مردی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و سؤالی که مذکور شد مطرح می کند امیر المؤمنین علیه السلام در جوابش میفرماید وای بر تو همانا خدای تعالی را نتوان به ناتوانی توصیف کرد و کیست توانا تر از کسی که زمین را لطیف کند و تخم مرغ را بزرگ کند «جاء رجل الی امیر المؤمنین...» حاصل معنی روایت آن که آنچه تو گفتی محال است و نمی تواند مجرای قدرت شود آنچه ممکن است این است زمین آن قدر لطیف شود و تخم مرغ آنقدر بزرگ که زمین در تخم مرغ جایگیر شود و اگر مقصود تو از سؤال اثبات قدرت خدای تعالی است این نهایت قدرتمندی است و چه قدرتی بالاتر از این که چنین کاری را انجام دهد پس فرق است بین این که قدرت محدود باشد که در خدای تعالی متصور نیست و به هر آنچه امکان وجود داشته باشد خدای تعالی قادر است و بین آنکه نقص و قصور در مقدر باشد نه در قدرت همچون محالات که وقوع نیافتن آنها خللی در کمال قدرت حق تعالی ایجاد نمی کند.

ناگفته نماند که اختلاف پاسخها در روایات، بر حسب اختلاف اشخاص است در استعداد و کیفیت قبول، چنانچه هشام چون سؤال کننده اصلی دیصانی ملحد بوده و کسی بوده که در مقام تحقیق حق نبوده بلکه مقصد او مجادله در کلام بوده است، لذا حضرت جوابی فرموده است که دیصانی نتواند تحلیلش کند و به مجادله خود ادامه دهد برخلاف دیگر روایات که پاسخ حقیقی در آنها به سؤال کننده داده شده است.

ص: 141

معنای ختم خلقت به اهل بیت

به وسیله ما همه مخلوقات را پایان داد و ما را شاهدان بر هرکسی که انکار کند قرار داد و ما را با منّتی که بر ما نهاد بر کسی که اندک بود فزونی بخشید.

ظاهر آن است که این سه جمله راجع به اهل بیت علیهم السلام است و دیگران را نرسد که چنین ادعایی کنند.

اما جمله اول یعنی پایان بخشیدن به مخلوقات اگر نظر به جهات ظاهری باشد که معنای درستی به نظر نمی رسد زیرا (يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ) (1) و دستگاه آفرینش روزه روز در افزایش و گسترش است. «و السَّمَاءُ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ» (2) مگر آنکه منظور جهات معنوی و کمالات نفسانی باشد که انسان کامل کاملترین موجود عالم خلقت است و توان گفت که پایان بخش آفرینش است و دایره خلقت به او تکمیل یافته است و شکی نیست که کاملترین افراد انسان کامل، همانا اهل بیت عصمت و ائمه معصومین علیهم السلام می باشند و همانگونه که نور وجودشان نخستین تجلی حضرت حق در عالم آفرینش بود لنبه خیره و مکمل ساختمان خلقت نیز ایشان بودند «بکم فتح الله و بکم یختم» و اما جمله دوم، یعنی:

«و جعلنا شهداء علی خلقه» پس اختصاصش به آن وجودهای مقدس ظاهرتر است زیرا شهود به معنای حضور در نزد عمل است و شاهد کسی است که حاضر و ناظر عملی باشد لذا قرآن کریم مقام والای شهادت را به عنوان برجسته ترین خطوط کمالی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قائل است «فکیف اذا جننا من کلّ امه بشهید و جننا بک علی هؤلاء شهیدا» چگونه خواهد بود روزی که ما از برای هر امتی یک فرد برجسته ای را که شاهد جریان اعمال آن امت بوده و ناظر عقاید و اخلاق آنان بوده بیاوریم و تو را نیز به عنوان شهید شهداء احضار می کنیم که هم شاهد بر انبیاء باشی و هم شاهد بر امم، هم گواهی دهی که انبیاء به وظیفه رسالت خود قیام کردند و هم گواه باشی که مردم در برابر انبیاء وظیفه شان را انجام

ص: 142

1- . سوره: فاطر، آیه: 1.

2- . سوره: الذاریات، آیه: 47.

ائمه عليهم السلام شهداء بر خلق اند

کسی موقعی می تواند شاهد بر دیگران باشد که اشراف وجودی بر آنان داشته باشد اگر بالاتر از دیگران نباشد اشراف نخواهد داشت و حضور و شهود نخواهد داشت و شاهد اعمال آنها نبوده و در نتیجه روز قیامت نیز شهید نخواهد بود «ائمه عليهم السلام شاهد اعمال مردم اند آنچه دیگران می کنند امامان معصوم باخبرند آنچه انسانها الآن انجام می دهند ولی الله اعظم امام العصر روحی و ارواح العالمین له الفداء باخبر است او نمونه کامل است او مجرای فیض خالقیت است او شاهد جان مردم است او شهید بر دل‌های مردم است» (1) مؤید این معنا که کردیم یعنی، اختصاص دعا به اهل بیت عليهم السلام روایتی است از امام صادق علیه السلام در کتاب شریف «کافی» در تفسیر آیه شریفه: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا» فرمود: «نزلت فی امه محمد خاصه فی کل قرن منهم امام شاهد عليهم و محمد شاهد علينا»: این آیه مخصوصا درباره امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده که در هر قرنی از آنان امامی هست که شاهد بر آن قرن است و محمد صلی الله علیه و آله و سلم شاهد بر ما امامان است و مؤید معنای این روایت که شهید در هر امت اختصاص به انسانهای کامل آن امت دارد روایاتی است که از ائمه دین در تفسیر این آیه شریفه رسیده است از آنجمله روایتی است در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام که در آن روایت حضرت، خطاب به سائل که از معنای این آیه می پرسد؟ می فرماید: به گمانت که خدای تعالی مقصودش از این آیه همه افرادی است که اهل قبله هستند و خدا را به یکتایی می پرستند؟ آیا به نظرت این درست است کسی که در دنیا گواهی او در مورد یک من خرما روا نیست خدای تعالی روز قیامت از او در محضر همه امت‌های گذشته گواهی به طلبد و گواهی اش را به پذیرد؟ هرگز مقصود خدای تعالی این گونه افراد نیست مقصودش امتی است که دعوت ابراهیم علیه السلام برای او واجب شده است (آن جا که می فرماید: شما بهترین امتی هستید که به سود مردم در آمده اید، آنان امامان وسط می باشند و آنانند بهترین امت که به نفع مردم در آمده اند: «عن

ص: 143

1- . تفسیر موضوعی قرآن استاد جوادی آملی.

الصادق علیه السلام انه قال: ظننت أنّ الله عنى بهذه الآية جميع اهل القبلة من الموحدین أفتري أنّ من لا يجوز شهادته فى الدنيا على صاع من تمر يطلب الله شهادته يوم القيامة و يقبلها منه بحضرة جميع الامم الماضيه؟ كلاً لم يعن الله مثل هذا من خلقه، يعنى الامه التى وجبت لها دعوه ابراهيم كنتم خير امه اخرجت للناس(1) هم الائمة الوسطى و هم خير امه اخرجت للناس» و مؤيد اين توجيه روايت «مجمع البيان» است كه، مى گويد: امام صادق عليه السلام اين آيه را (كنتم خير ائمه) قرائت فرموده است و روايت ديگرى كه «عياشى» نقل مى كند كه ابن ابى عمير يا زبيرى مى گويد به امام صادق عليه السلام عرض كردم اين امّتى كه خداى تعالى مى فرمايد كياند؟ فرمود: (در اين آيه) مقصود از امت «محمّد» صلّى الله عليه و آله و سلّم تنها بنى هاشم اند عرض كرد به چه دليل امت «محمّد» صلّى الله عليه و آله و سلّم فقط اهل بيت آن حضرت كه فرموديد مى باشند نه ديگران فرمود: دليل، آيه شريفه است كه ميفرمايد: «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ» (2) تا آنجا كه فرمايد: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُّسْلِمَةٌ» و هنگامى كه خداى تعالى دعای ابراهيم و اسماعيل را مستجاب فرمود و از ذريه آنان امتى را مسلمان قرار داد و در ميان آنها پيامبرى از آنان برانگيخت، يعنى از همان امت ابراهيم پيرو دعای اولى خود دعای ديگرى كرد و از خداى تعالى مسئلت كرد كه آنان را از شرک پاکيزه فرمايد تا به خاطر پاک بودنشان از شرک امر خدا درباره آنان صحيح باشد لذا عرض كرد مرا و فرزندان مرا از اين كه بت ها را به پرستيم بدور بدار اين دليل آن است كه امامان و امت مسلمانى كه خداى تعالى «محمّد» صلّى الله عليه و آله و سلّم را در آن امت مبعوث فرمود به جز از ذريه ابراهيم نخواهد بود كه آن حضرت دعا كرد: «مرا و فرزندانم را از اين كه بتها را پرستيم بدور بدار» «فى تفسير العياشى عن ابن ابى عمير او الزبيرى قال قلت للصادق عليه السلام اخبرنى عن امه محمّد من هم؟ قال امه محمّد بنو هاشم خاصه قلت فما الحجه أنّ امه محمّد اهل بيته الذين ذكرت دون غيرهم قال قول الله عزّ و جل و اذ يرفع ابراهيم القواعد من البيت و اسماعيل الى قوله تعالى و من ذريتنا امه مسلمه فلما اجاب الله دعوه ابراهيم و اسماعيل و جعل من ذريتهما امه مسلمه و بعث فيها رسولا منها يعنى: من تلك الامه ردف ابراهيم دعوته الاولى بدعوه

1- . سوره: آل عمران، آيه: 110.

2- . سوره: بقره، آيه: 127.

اخرى فسئل لهم تطهيرهم من الشرك ليصح له امره فيهم فقال و اجنبى و بنى ان نعبد الاصنام فهذا دليل على انه لا يكون الاثمه و الامه المسلمه التى بعث الله فيها محمدا الا من ذريه ابراهيم بقوله و اجنبى و بنى ان نعبد الاصنام» و صريح تر از اين روايت روايتى است كه «قمى» رحمه الله از امام صادق عليه السلام نقل مى كند كه، در محضر آن حضرت قرائت شد: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ» (1) حضرت فرمود: «خير امه يقتلون امير المومنين و الحسن و الحسين بن على»؟! بهترين امت بودند كه امير المومنين و حسن و حسين بن على عليهم السلام را كشتند؟! قارى عرض كرد فدائيت شوم، چگونه نازل شده است؟ فرمود: «نزلت كنتم خير ائمه اخرجت للناس»: بهترين امامانى بوديد كه براى اصلاح مردم مأموريت يافتيد «ألا ترى مدح الله لهم تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنكر و تؤمنون بالله» نمى بينى مدح خداى تعالى آنان را به اينكه امر به معروف و نهى از منكر مى كنيد و ايمان بخدا داريد.

حقيقت شهادت و فائده آن

و «عياشى» از امام صادق عليه السلام نقل مى كند كه فرمود: در قرائت على عليه السلام «كنتم خير ائمه اخرجت للناس» است و فرمود: «هم آل محمد» و نيز از امام صادق عليه السلام روايت کرده كه فرمود اين آيه كه به پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم نازل شد فقط درباره پيغمبر و مخصوص اوصيائى آن حضرت بود: «انما نزلت هذه الآيه على محمد فيه و فى الاوصياء خاصة فقال انتم خير ائمه اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنكر هكذا و الله نزل بها جبرئيل و ما عنى بها الا محمد و اوصيائه» و از اين روايت استفاده مى شود كه به جاي كلمه (كنتم) كلمه (انتم) بوده است و مخاطب ائمه عليهم السلام بوده اند، چنانچه در «مناقب» نيز از امام باقر عليه السلام روايت شده است كه، فرمود: «انتم خير ائمه بالألف نزل بها جبرئيل و ما عنى بها الا محمدا و عليا و الاوصياء من ولده» دامنه مطلب به درازا كشيد و خلاصه كلام آن كه مقصود از شهداء به قرينه روايات و آيات ائمه عليهم السلام مى باشند كه ايشان سزاوار شهادت بر اعمال مردمند و چنين صلاحيت را دارند نه ديگران. حقيقت شهادت و فايده آن شايد گفته شود شهادت، بدان معنا كه گفته شد در غير خداى تعالى كه همه جا حاضر و ناظر و شاهد است به چه نحو تحقق مى يابد وانگهى با

ص: 145

توجه به این که خدای تعالی عالم غیب و شهادت است و هیچ از موجودات و حوادث عالم از احاطه علمی و وجودی حضرتش بیرون نیست «وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا» (1) در اینصورت شهادت غیر خدا چه فائده ای می تواند داشته باشد؟

نفس انسانی از چه عالمی است؟

در جواب گوییم: اما حقیقت شهادت، چنانچه در فلسفه عالی مطرح است نفس انسانی که موجودی است، ملکوتی و از عالم بالا به عالم طبیعت تنزل نموده بنا به قول جمعی از فلاسفه که «ابن سینا» و «حافظ» و «مولوی» نیز از این گروه می باشند و در اشعار و کلماتشان بدین معنی تصریح کرده اند چنانچه ابن سینا در قصیده معروفه عینیه اش می گوید:

هبطت الیک من المحلّ الأرفع ورقاء ذات تعزّز و تمنّع

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب آبادم

مولانا گوید:

مرغ باغ ملکوتم نی ام از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم

ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست به هوای سر کویش پر و بالی بزدم

و دیگر کلمات بزرگان از فلاسفه و یا آن که نفس انسانی موجودی است طبیعی، لکن قابلیت و استعداد آن را دارد که در سیر تکاملی و حرکت جوهری موجودی شود ملکوتی و هم طراز با فرشتگان عالم بالا و به عبارت فلاسفه دسته اول موجودی است «روحانیه الحدوث» و «روحانیه البقاء» و به تعبیر دسته دوم. که، «صدر المتالهین» نیز از طرفداران این عقیده است «جسمانیه الحدوث» و «روحانیه البقاء» است و به هر صورت این موجود عجیب را خدای تعالی چنان استعدادی عنایت فرموده که اگر در مقام تزکیه و تجرید برآمد و حالت اولیه یا کمال خود را بدست آورد می تواند اطلاع بر عوالم غیب داشته باشد و صور همه اعمال و حوادث در ذات او نقش بندد، چنانچه پیروی از شهوات و پای بند شدن به هواهای نفس حجاب درک حقایق و موجب بی خبری از معنویات است

ص: 146

و شاید به این معنی اشاره شده است در آیه شریفه که می فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (1) که دسّ به معنای پنهان کردن است «المنجد» گوید: «دس الشیء تحت التراب و فیه: ادخله فیه و اخفاه» همانگونه که فلاح و رستگاری برای کسی است که نفس را تزکیه کند آن کس که کمالات نفسانی را پنهان کند و نگذارد که به مرحله ظهور و فعلیت برسد محرومیت و زیان کاری نصیب او است، بنابراین، نفوس مقدسه ائمه دین و اولیاء الهی علیهم السلام حتی هنگامی که در قفس بدن گرفتار و زندانی هستند می توانند از همه اعمال مردم اطلاع بیابند تا چه رسد به هنگامی که آزادانه در فضای قدس به پرواز درآیند و شاهد خیرات و شرور امت ها شوند «وَقَلِّ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ» (2)

و این چنین حضور است که مجوز شهادت آنان است در درگاه الهی از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در جواب کسی که از شهادت پرسید فرمود آفتاب را می بینی؟ اگر چیزی مانند آفتاب در نظرت روشن بود، شهادت بده وگرنه رها کن. «عن النبی صلی الله علیه و آله و سلّم وقد سئل عن الشهاده قال هل تری الشمس؟ علی مثلها فاشهد اودع» و امام صادق علیه السلام فرمود: حتما هیچ گواهی مده تا آن که مانند کف دستت آن را بشناسی: «لا تشهدنّ بشهاده حتی تعرفها کما تعرف کفک» و از این جهت خدای تعالی شهادت منافقین را بر رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم تکذیب فرمود با آن که شهادت به حق بود و مطابق واقع بود و دروغ به معنای مخالف واقع نبود ولی چون آنان شناخت حقیقی نداشتند در ادعای شهادت دروغ می گفتند. «قال تعالی إذا جاءک المنافقون قالوا نشهد إنک لرسول اللّٰه و اللّٰه یعلم إنک لرسولُهُ و اللّٰه یشهد إنّ المنافقین لکاذبون» (3)

منافقین که به نزد تو آمدند و گفتند ما گواهی می دهیم که تو رسول خدایی مطلب شان درست بود و خدا نیز می دانست که تو رسول او هستی، ولی خداوند شاهد است که اینان دروغ می گویند یعنی در شهادتشان که باید به یقین بدانند تا شهادت دهند و منافقین یقین به رسالت تو ندارند.

ص: 147

1- . سوره: شمس، آیه: 9.

2- . سوره: توبه، آیه: 105.

3- . سوره: منافقون، آیه: 1.

توان گفت که چون آدمی در دنیا با مواد عالم طبیعت و امور محسوسه آمیزش و انس دارد و حاکم در وجود او قوه واهمه است و هم نمی تواند امور معنوی و غیر محسوسه را چنانچه باید و شاید درک کند لذا می بینیم اعتقادات او در امور محسوسه اثر مطلوب را ندارد و بدین نکته اشاره می فرماید امام زین العابدین علیه السلام در دعای معروف به دعای ابی حمزه آن جا که عرض می کند: «ولو اطلع الیوم علی ذنبی غیرک ما فعلته» و شاید تنزیل ثواب ها و عقابهای اخروی به صورت ثواب ها و عقابهای دنیوی به همین منظور باشد که اثر آن در تربیت نفوس و ترغیب و تحذیر بیشتر است و از این قبیل است، آنچه درباره حافظان و کتابت آنان اعمال را رسیده است مانند آیه شریفه «وَ إِنَّ عَلَیْكُمْ لِحَافِظِیْنَ كِرَامًا كَاتِبِیْنَ یَعْلَمُونَ مَا تَعْلَمُونَ» (1) و روایاتی که متعرض حفظه اعمال و فرشتگان موکل بر انسان و حتی تعداد آنها است و این که آنان روز قیامت همگی با پرونده های منظم ایستاده اند تا به سود یا زیان افراد گواهی دهند «یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا» (2) هر چند که خدای تعالی علمش احاطه به همه اعمال بندگان دارد «یَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْیُنِ وَ مَا تُخْفِی الصُّدُورُ» (3) زیرا برای هر فرد بشری تصوّر دو یا چند موجود محدودی (هر چند غیر مرئی باشند) که کوچکترین کردار و کمترین گفتارش را بنویسد آسانتر از توجّه دائم به ذات غیر محدود لایتنهای خداوندی است و توجّه به این مأموران سرّی و مخفی بیشتر آدمی را به دقّت و مراقبت در گفتار و کردار وامی دارد و بدین معنی اشاره فرموده است امام صادق علیه السلام در جواب سؤال زندیقی که سؤالاتی داشت از جمله آنها این که، پرسید: علت این که فرشتگانی بر بندگان خدا گماشته شده اند تا هر آن چه بر سود و زیان آنهاست بنویسد چیست؟ در حالی که خدای تعالی خود راز درون را می داند و بر پنهان تر از درون نیز آگاهی دارد «سئل الزنذیق فیما سئل ابا عبد الله علیه السلام فقال ما عله الملائکه الموكلمین بعباده یکتبون علیهم و لهم و الله عالم السرّ و ما هو اخیفی» فرمود: «استعبدهم بذلک و جعلهم شهودا علی خلقه

ص: 148

1- . سوره: انفطار، آیه: 11.

2- . سوره: بناء، آیه: 38.

3- . سوره: غافر، آیه: 19.

لیکون العباد لملازمتهم ایاهم اشدّ علی طاعه اللّٰه مواظبه و عن معصیته اشدّ انقباضا»: حاصل مضمون روایت آنکه: اولاّ خدای تعالی خواست که فرشتگان به وظیفه عبودیت و بندگی خویش قیام کنند و وظیفه ای که برای آنان مقرر شده انجام دهند. و ثانیاً شاهدانی باشند بر خلق خدا تا بنده های خدا به خاطر آن که فرشتگان با آنان هستند و مراقب اعمالشان می باشند بیشتر در طاعت الهی مواظبت داشته و مراقبت بیشتری انجام دهند و از گناه و نافرمانی بیشتر خودداری کنند سپس حضرت توضیح بیشتری دادند و فرمودند: «و کم من عبدیهم بمعصیه فذکر مکانها فارعوی و کفّ فیقول: ربی یرانی و حفظتی علی ذلک تشهد»: چه بسا بنده ای که قصد گناهی می کند بیادش می آید که فرشتگان موکل به اعمال حضور دارند پس رعایت و خودداری از گناه می کند و می گوید پروردگارم مرا می بیند و فرشتگانی که محافظ من هستند به این گناه من شهادت خواهند داد.

نکته ای لطیف در گماشتن فرشتگان بر آدمیان

نکته لطیف تر از نسیم سحر. که، در روایت است این که گماشتن فرشتگان و محافظین اعمال از جانب خدای تعالی نه بمنظور مراقبت کامل و سخت گیری بر بنده است که چیزی از اعمال او فوت نشود و همه از کم و بیش ثبت و ضبط شود (همچون بازرسان دنیوی) بلکه خود برخاسته از لطف و محبت الهی است باشد که تذکر آنان مانع از گناه گردد و بنده به سعادت نزدیکتر.

و شاهد دیگر بر این لطیفه ربانیه، جمله دیگر روایت است که پس از این می فرماید:

«و انّ اللّٰه برأفته و لطفه ایضا و کلّهم بعباده یذبون عنهم مرده الشیاطین و هو امّ الارض و آفات کثیره من حیث لا یرون باذن اللّٰه الی ان یجییء امر اللّٰه عزّ و جلّ»: و همانا خدای تعالی با رأفت و لطفش نیز فرشتگان را بر بندگانش گماشته تا شیاطین گردنکش و گزندگان زمین و آفت های فراوانی را از آنان به اذن خدای تعالی دفع کنند به نحوی که آنان نبینند تا آن گاه که امر حتمی الهی برسد، نکته مذکور در کلمه (ایضا) است و بدان معناست که مطلب قبلی نیز با رأفت و لطف الهی صورت گرفته بود «و الحمد لله الرؤف المنان»

بارالها پس درود بفرست بر محمد که امین وحی تو و بزرگوارترین خلق تو و برگزیده ترین از بنده هایت بود.

معنی اللهم و چرا بیشتر دعاها با اللهم آغاز می شود

در اینکه «اللهم» به معنای یا الله است اختلافی در میان اهل ادب نیست. سخن در این است که چگونه «یا الله» به اللهم تبدیل شده است و به عبارت دیگر چرا (یا) را از اول این نام مبارک حذف نموده و به جای آن (میم) بر آخرش افزوده اند وانگهی (میم) چه خصوصیتی داشت و چرا حرف دیگر به جای (یا) که برداشتند نگذاشتند در این زمینه اقوال متعددی است که بحث در آن چندان فائده ای ندارد، آنچه شاید خالی از فایده نباشد اشاره به یک مطلب است و آن اینکه: چرا بیشتر دعاها با کلمه «اللهم» آغاز می شود؟ بدین معنی که در میان اسماء مقدسه الهی این کلمه را چه خصوصیتی است که دعاها با آن شروع می شود نه با دیگر اسماء حسنا الهیه. سرّ این مطلب چنانچه، حضرت امام خمینی قدس سرّه نیز بدان اشاره فرموده اند، آن است که انسان در عالم خلقت تنها مخلوقی است که جامع همه مراتب و کامل ترین موجود عالم است و مظهریت تامه الهیه را دارا است و به سبب همین جامعیت و مظهریت است که با تشریف خلافت الهیه مشرف گشته و استحقاق منصب و مقام خلیفه الهی را یافته است چنانچه آیه شریفه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (1) بدان اشاره می کند و انسانی این چنین تربیت شده اسم اعظم الهی است و چون «(الله) علم للذات المستجمع لجميع صفات الكمال» پس حضرت الهیه ربّ انسان جامع کامل است و سزاوار همین است انسان سالک الی الله در این سفر روحانی در ظلّ حمایت الله قرار گیرد تا از قاطعان طریق و دزدان سرگردنه در امان باشد لذا در مقام استعاذه از شیطان رجیم که بزرگترین قاطع است نیز مامور است به الله پناهنده شود که: «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (2) پس خدای تعالی با اسم جامع و محیطش او را از اسفل سافلین بدار کرامت و منزل

ص: 150

1- . سوره: بقره، آیه: 31.

2- . سوره: نحل، آیه: 98.

نور هدایت فرماید که «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (1) کسیکه بر مؤمنین ولایت دارد و آنان را از تاریکی ها به نور می برد (الله) است و به این مناسبت است که دعاکننده و سالک الی الله به حافظ و مربی و ولی خود متوسل می شود و با گفتن «یا الله» و «یا اللهم» همچون کسی که از دور حامی و حافظ خود را صدا می زند، خود را در کنف حمایت او قرار می دهد.

درود بر پیغمبر چه اثری می تواند داشته باشد

در این مقطع از دعای شریف به دو نکته اشاره می شود:

1. درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چه اثری می تواند داشته باشد

گوئیم درود فرستادن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ممکن است توجیهی نسبت به اثر دنیوی داشته باشد و نیز توجیهی نسبت به اثر اخروی، اما اثر دنیوی آن عبارت است از اعلاء کلمه آن حضرت و تجلیل و تکریم و تعظیم از مقام شامخ نبوت شان که یکی از عوامل بقاء و ثبات شریعت، زنده نگه داشتن نام آورنده آن شریعت است. امروز در مجامع متمدن دنیا استمرار خط فکری کسی را و یا کور کردن خط فکری دیگری را با فریادهای زنده باد و مرده باد انجام می دهند در این توجیه صلوات و درود بر پیغمبر اسلام یکی از شعارهای اسلامی است که باید محفوظ بماند و شاید از این جهت است که بلند صلوات فرستادن مستحب است، چون جنبه شعاریت اش قوی تر می شود (2)

و اما اثر اخروی آن عبارت است، از مضاعف شدن ثواب ها و کرامتهای الهی بر آن حضرت و ارتقاع درجه ایشان که در علوم عالییه ثابت شده است که مراتب قرب غیر متناهی است و هر قدر بنده به خدای تعالی نزدیک شود نزدیکتر از آن نیز متصور است.

و بعضی گفته اند: که فایده درود و صلوات و ثمره آن عاید بر خود صلوات فرستنده می شود زیرا اعتلاء کلمه و علو درجه و ارتقاع منزلت آنحضرت در حد کمال است و درود درود فرستندگان تأثیری در آن ندارد همچون گریه بر سید الشهداء علیه السلام که ثوابش عاید بر خود گریه کننده است.

ص: 151

1- . سوره: بقره، آیه: 257.

2- . مرحوم کلباسی در کتاب انیس اللیل: شرح دعای کمیل.

و بعضی از بزرگان سخنی از حکیم «سبزواری» نقل کرده است که به عقیده ناقل ممکن است وجه جمع میان آن دو قول که گفته شد باشد و حاصل آن این که، چون ائمه مرحومه اوراق اغصان درخت وجود مقدس آنها هستند پس عود فائده صلوات به آنها عود به آن ذوات مقدسه است و بالعکس، زیرا که اوراق از ناحیه درخت است (1).

و اما نکته دوم، این که در ادعیه وارده از ائمه معصومین علیهم السلام صلوات بر محمد و آل محمد زیاد به چشم می خورد، چرا؟

چرا در ادعیه وارده از ائمه صلوات زیاد است

در سر این مطلب مطالبی گفته شده است که به دو مطلب از آنها اشاره می کنیم.

1. چون «محمد» و آل محمد علیهم السلام وسایط فیض میان خلق و خالق و رابطه میان حادث و قدیمند، سزاوار است که توسل به ذکر آنها در ضمن دعا باشد و آداب عرفیه اجتماعی نیز مطابق این ادب شرعی است که در حاجت خواستن از مقامات عالی به کسانی که نزد آن مقامات معزز و محترم اند توسل می جویند و آنان را به شفاعت می خوانند و تفصیل این اجمال را بزودی بیان خواهیم کرد. انشاء الله تعالی

2. نکته ای است، عرفانی و لطیف و آن این که هرگاه کسی چند خواسته داشته باشد و طرف سؤال، شخص کریم بزرگواری باشد از کرم و بزرگواریش به دور است که از میان خواسته ها یکی را به پذیرد و دیگری را رد کند و یا به عبارت دیگر آنچه را که می پسندد قبول کند و آنچه را که نمی پسندد ولو به علت نقص و عیبی که دارد مردود کند و این معنای ذوقی در ظاهر شریعت مقدس اسلام نیز به امضاء رسیده و طبق آن حکمی مجعول گردیده که آن را در اصطلاح فقهی (تبعض صفاقه) می نامند و آن چنین است که متاع صحیحی اگر به ضمیمه متاع معیوبی مورد معامله قرار گرفت چه صحیح و معیوب از یک جنس باشند و یا صحیح از جنسی و معیوب از جنس دیگر و مشتری پس از معامله که متوجه معیوب بودن قسمتی از متاع شد تنها صحیح را انتخاب کرده و معیوب را به فروشنده بازگردانید شرع مقدس برای فروشنده خیار فسخ این معامله را قرار داده است به

ص: 152

1- . مرحوم کلباسی در کتاب انیس اللیل: دعای کمیل.

نام (خيار تبعض صفة) بدین معنا که فروشنده می تواند، این چنین تبعیض را نپذیرد و به خریدار بگوید یا باید همه متاع را از صحیح و معیوب بپذیری و یا باید همه اش بخودم باز پس دهی و پولت را دریافت کنی در مورد سخن ما اگر خواسته بنده ای به همراه طلب درود و رحمت بر محمد و آل او علیهم السلام به حضرت ربوبی جل شأنه عرضه شد، تبعض صفة که مقام مقدس را نشاید و ردّ جمیع نیز به ملاحظه آن که درود بر محمد و آل علیهم السلام در میان آنها است امکان ندارد «فلا یبقی الا قبول الجمیع و هو المطلوب» و به این لطیفه عرفانی تصریح فرموده است. امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام در کلمات حکمت اش چنانچه در نهج البلاغه است که فرمود: «اذا کانت لک الی الله حاجه فابدأ بمسئله الصلوة علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم ثم اسئل حاجتک فان الله اکرم من ان یسئل حاجتین فیقضی احدهما و یمنع الآخر»: (1) هرگاه حاجتی به خدا داشتی با سؤال درود بر پیغمبر آغاز کن، سپس حاجتت بخواه که همانا خدای تعالی اکرم از این است که دو حاجت از او خواسته شود یکی را روا کند و دیگری را ردّ. اللهم فصل علی محمد امینک علی و حیک مقام نبوت هر چند مقامی است انتصابی، نه انتخابی «و رَبُّكَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَ یَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِیْرَةُ» (2) و زمام امر فقط به دست خدای تعالی است تا یار که را خواهد و میلش به که باشد «ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذرّیه بعضها من بعض» و لکن هر قلمی نه زبیده این خلعت الهی است بلکه هزاران نکته می خواهد به غیر از حسن و زیبایی تا انسانی به بهترین صفات حمیده و اخلاق فاضله متّصف نباشد و در حکمت الهیه او را جایی برای چنین انتصاب نیست لذا می بینیم که تاریخ، پیغمبر بزرگوار اسلام را حتی پیش از بعثتش به طهارت و عصمت یاد می کند و او را مجموعه ای از فضائل انسانیّت معرفی می کند. امیر المؤمنین علیه السلام درباره حضرتش می فرماید: «و لقد قرن الله من لدن کان فطیما اعظم ملک من ملائکته یسلک به طریق المکارم و محاسن اخلاق العالم لیله و نهاره»: از روزی که رسول خدا از شیر مادر گرفته شد، خدای تعالی بزرگترین فرشته از فرشتگان خود را مأمور کرد که به همراه آن حضرت باشد تا او را براه

ص: 153

1- . حکمت 361 نهج البلاغه.

2- . سوره: قصص، آیه: 68.

مکارم صفات و محاسن اخلاق جهانی برد و این فرشته شبانه روز به همراه آن حضرت بود.

صفت امانت که از امتهات فضائل و اصول اخلاقیه است، در وجود مقدس رسول اکرم تجلی خاصی داشت تا آنجا که در زمان جاهلیت قریش به آن حضرت لقب امین داده بود و اموال و نفایس خود را نزد آن حضرت به امانت می سپرد و در موسم حج که عشایر عرب به مکه می آمدند مال و متاع خود را به آن حضرت می سپردند تا آنگاه که مبعوث به رسالت گردید و زمان هجرت به مدینه فرا رسید امیر المؤمنین علی علیه السلام را مأموریت داد که این اعلامیه را هر صبح و عصر در ابطح به گوش مردم برساند: «من کان له قبل محمد امانه أو ودیعه فلیأت فلتؤد الیه امانته» هر که را نزد «محمد» صلی الله علیه و آله و سلم امانت یا ودیعه ای است بیاید تا امانتش به او بازپس داده شود و فرمود: تا همه امانت ها را به صاحبانش بازپس نداده ای و در مکه به این منظور مانده ای آسیبی از مخالفین نخواهی دید.

احمد مرسل که خرد خاک اوست هر دو جهان بسته فتراک اوست

امی گویا به زبان فصیح از الف آدم و میم مسیح

همچو الف راست به عهد و وفا اول و آخر شده بر انبیاء

قابل توجه است که التزام به این فضیلت انسانی را، رسول خدا تاکید بلیغ فرموده است تا آنجا که فرمود: «من خان امانه فی الدنیا و لم یردها الی اهلها ثم ادركه الموت مات علی غیر ملتئ و یلقى الله و هو علیه غضبان»: کسی که به امانتی در دنیا خیانت کند، و به اهلش پس ندهد و بمیرد مسلمان نمرده است و خدا را ملاقات می کند، در حالی که خدا بر او غضبناک است و هم چنین اولاد طاهرینش نیز که تبعیت تامه از آن حضرت را داشتند همین تاکید را فرموده اند امام صادق علیه السلام فرماید: «انّ ضارب علیّ بالسیف و قاتله لو ائتمنی و قبلت ذلك منه لادّیت له الامانه»: اگر کسی که علی علیه السلام را با شمشیر شهید کرد (یعنی عبد الرحمن بن ملجم شقی ترین مردم از اولین و آخرین چنانچه توصیف شده) مرا امین نماید و من نیز امانت داری از او را بعهده بگیرم هر آینه ادای امانت خواهیم کرد! و امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «فو الذی بعث بالحق محمدا نبیا لو أنّ قاتل ابی الحسین علیه السلام ائتمنی علی السیف الذی قتل به

ابی لادئته الیه»: سوگند به آن که «محمد» صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را به حق برانگیخت اگر قاتل پدرم حسین علیه السّلام شمشیری را که با آن پدر مرا شهید کرد نزد من امانت بگذارد امانتش را بازپس می‌دهم.

*نکته عرفانی

نکته ای عرفانی در ادای امانت

بدان ای عزیز! که قلب انسانی که خود از عالم ملکوت و روحانیت است و خدای تعالی آن را از عالم غیب به انسان عطا فرموده و در فطرت اولیه اش پاک و منزّه از هرگونه عیب و آلودگی بوده است، بطور امانت در اختیار آدمی گذاشته شده است و پس از مدتی دوباره پس گرفته می‌شود که «إِنَّمَا لِلَّهِ وَ إِنَّمَا إِلَهُهُ رَاجِعُونَ» (1) و مقتضی امانت در حفظ، آن است که آدمی آنچه را که به امانت گرفته به همان نحو و بدون ایجاد عیب و نقص در آن به صاحبش برگرداند و در غیر این صورت خیانت در امانت نموده است، بلکه چنانچه امام خمینی قدس سرّه اشاره می‌فرماید مطلق معاصی و یا مطلق ارتکاب موانع سیر الی الله را باید از خیانت در امانت شمرد، زیرا که تکالیف الهیه امانات حق هستند، چنانچه در آیه شریفه:

«إِنَّمَا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (2) ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوه ها عرضه کردیم آنها از حمل امانت امتناع کردند و زیر بار نرفتند و انسان ظلوم جهول آن را حمل کرد به گفته حافظ:

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال به نام من دیوانه زدند

بعضی از مفسرین تکالیف الهیه را امانت الهیه دانسته اند و در تفسیر «قمی» رحمه الله از امام باقر علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: «خیانه الله و الرسول معصیتها و خیانه الامانه فكل انسان مأمون علی ما افترض الله»: خیانت بر خدا و رسول، نافرمانی کردن از دستورات آنها است و خیانت در امانت نیز یکی از افراد مطلق خیانت است پس هر انسانی امانت دار آن چیزی است که خدای تعالی آن را واجب فرموده است.

ص: 155

1- . سوره: بقره، آیه: 156.

2- . سوره: احزاب، آیه: 72.

بلکه تمام اعضا و جوارح و قوا امانات حق هستند و صرف آنها در خلاف رضای الهی خیانت است و متوجه نمودن قلب به غیر خدا از جمله خیانتها است، پس انسان باید در این عالم از نفس اماره مراقبت کامل را بنماید که خیانت در امانت نکند، زیرا حق تبارک و تعالی وجود و توابع وجود را که به رسم امانت به ما مرحمت فرموده و بسط بساط رحمت را در مملکت ظاهر و باطن ما فرموده در حالی بوده که همه این امانت ها پاک و پاکیزه و طاهر از قذارات صوریه و معنویه بودند و آنچه از عالم غیب برای ما نازل فرمود تمام آنها مطهر از آلاینده بوده اند، پس اگر ما در وقت ملاقات آن ذات مقدس که موقع ردّ امانت است و به گفته حافظ شیرازی:

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم

آن روز اگر ما امانات را بدون آلاینده به عالم طبیعت و قذارات ملک و دنیا به او ردّ کردیم امین در امانت داری بوده ایم و الا خیانت کار خواهیم بود و از اسلام حقیقی خارج و از ملت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیرون. و در حدیث مشهور است که «قلب المؤمن عرش الرحمن» و در حدیث قدسی معروف است «لا یسعی ارضی و لا سمایی و لکن یسعی قلب عبدی المؤمن»: نه زمین و نه آسمانم گنجایش مرا ندارند و لکن دل بنده مؤمن من گنجایش مرا دارد.

خدا در همه جا نیست بهر جای چه پویی مجو جای بجز در دل درویش خدا را

دل مؤمن، عرش و سریر سلطنت حق و منزلگاه آن ذات مقدس و صاحب دل آن ذات مقدس است، توجه به غیر حق تعالی خیانت به حق است و حبّ به غیر ذات مقدس و خاصان او که حب خاصان خدا حب خدا است، «من احبکم فقد احب الله» خیانت است در مشرب عرفان و چنانچه در احادیث شریفه بسیاری امانت در آیه شریفه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ...» به ولایت امیر المؤمنین و اهل بیت علیهم السلام تفسیر فرموده اند، غصب ولایت و سلطنت آن حضرت خیانت به امانت است و ترک تبعیت آن بزرگواران از مراتب خیانت است. «و نجیبک من خلقک و صفیک من عبادک» آن که نجیب آفریدگانت بود و برگزیده از بندگانت. احتمالا فرق میان نجیب و صفی آن باشد که نجیب به معنای آن است که چیزی در ذات خود خوب و نفیس باشد، چنانچه لغت می گوید: «النجیب الکریم النفس فی نوعه» و

لکن در صفتی معنایی از اختیار و گزینش دیگری نیز ملحوظ است و در نسخه ابن ادریس، بنابر نقل بعضی (نجیّک) است بدون (باء) و بنابر آن ریشه اش از (نجوی) است که به معنای آهسته و درگوشی سخن گفتن است و مناجات نیز از همین باب است گو این که در عرف عوام ما برخلاف معنای اصلی کلمه بر آوازهای بلند و گوش خراش و حتی در مناره ها و با بلندگوها نیز مناجات گفته می شود!! پس نجیّک یعنی کسی که با تو مناجات می کرد.

لذا در دعا وارد است بنابر نقل ابن اثیر:

اللّٰهُمَّ بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ وَ مُوسَى نَجِيِّكَ اِمَامِ الرَّحْمَةِ وَ قَائِدِ الْخَيْرِ وَ مُفْتاحِ الْبِرِّ كَمَا نَصَبَ لَامِرِكْ نَفْسَهُ وَ عَرَضَ فَيْكَ لِلْمَكْرُوهِ بَدَنَهُ.

پیشوا و امامی که برای همه رحمت بود. چنانچه خدای تعالی نیز فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (1) و رهبری که مردم را به خیر و نیکی رهبری می کرد و مقصود از این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیشوای رحمت بود هردو رحمت الهیه است، چه رحمت رحمانیه که جمیع دار وجود از جلوات آن است «لولاک لما خلقت الافلاک» و چه رحمت رحیمیه که هدایت همه هادیان طریق توحید و رهبران سعادت و کمال بشریت از جلوه آن رحمت است و شامل همه افراد بشر است، مگر آن که افرادی از فطرت استقامت و کمال طلبی خارج و به سوء اختیار خود، خود را از آن محروم نمایند، نه آن که رحمت شامل حال آنها نباشد حتی در عالم آخرت که روز درو کشته های زشت و زیبا است، آنان که کشته ای زشت دارند خود مقصّرند که نمی توانند از رحمت رحیمیه استفاده نمایند حافظ فرماید:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

گفتم ای بخت بخسبیدی و خورشید دمید گفت با این همه از سابقه نومید مشو

آنکه در مزرع دل تخم عمل کشت نکرد زردروی برد از حاصل خود وقت درو

ص: 157

انبیا و اولیاء که امامت و ریاست کل را، رسول ختمی صلی الله علیه و آله و سلم دارد متحقق به هردو رحمت الهیه بودند و علامت تحقق به این دو و ظهور نمونه آن در قلب، آن است که صاحب این صفت با چشم عنایت و تَلَطُّف به بندگان خدا نظر کند و خیر و صلاح همه را طالب باشد و احدی را بدبخت نخواهد و راضی به بدبختی احدی نباشد یک نفر از عرفا می گوید: پروردگارا! اگر اراده تو بر این تعلق گرفته که مرا بسوزانی و به آتش دوزخ ببری یک دعای مرا، مستجاب کن و این یک درخواست مرا اجابت فرما و آن این که پیکر مرا آنقدر بزرگ کن که قالب جهنم شود و دیگر برای کسی جا نماند اکنون که بنا است من بسوزم تنها من در عذاب باشم و دیگر بندگان تو در سایه لطف تو منتعم باشند من هم دلخوش هستم که تنها من می سوزم و فدای دیگران شده ام اگر انسانیت و سعادت را مصداقی باشد صاحبان این افکار هستند.

سخنی از امام خمینی درباره رحمت انبیاء

امام «خمینی» قدس سره می فرماید: این نظر، نظر انبیاء عظام و اولیای کمال علیهم السلام است، منتها آنها دو نظر دارند، یکی نظر به سعادت جامعه و نظام عائله و مدینه فاضله و دیگر نظر به سعادت شخصی و علاقه کامله به این دو سعادت دارند و قوانین الهیه که به دست آنها تأسیس و انفاذ و کشف و اجرا می شود. این دو سعادت را کاملاً مراعات می نماید حتی در اجرای قصاص و حدود و تعزیرات و امثال آن که به نظر می رسد با ملاحظه نظام مدینه فاضله تأسیس و تقنین شده است. هردو سعادت منظور است زیرا که این امور در اکثر برای تربیت جانی و رساندن او به سعادت دخالت کامل دارد حتی کسانی که نور ایمان و سعادت ندارند آنها را با جهاد و امثال آن به قتل می رسانند مانند یهود بنی قریظه برای خود آنها نیز این قتل صلاح و اصلاح بود و می توان گفت از رحمت کامله نبی ختمی قتل آنها است زیرا با بودن آنها در این عالم در هر روزی برای خود عذابهای گوناگون تهیه می کردند که تمام حیات این جا به یک روز عذاب و سختی های آن جا مقابله نکند. و این مطلب برای کسانی که میزان عذاب و عقاب آخرت و اسباب و مسببات آن جا را می دانند، واضح است، پس شمشیری که به گردن یهود بنی قریظه و امثال آنها زده می شد به افق رحمت نزدیکتر بوده و هست تا به افق غضب و سخط. پایان سخن معرفت آموز

پس معلوم شد که وجود آن حضرت رحمت بود، برای مؤمن و کافر و منافق و در این باره روایتی است آموزنده و تکان دهنده وقتی که این آیه نازل شد: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (1) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جبرئیل فرمود: آیا از این رحمت چیزی هم نصیب تو شد؟ «هل اصابک من هذه الرحمة شیء؟»؟ عرض کرد بلی من از سوء عاقبت خودم می ترسیدم که مبادا کارم منتهی به شقاوت شود از برکت بعثت شما و نزول قرآن کریم به خواست خدای تعالی آرامش خاطر می یافتم به واسطه آیه شریفه که بر شما نازل شد و آن آیه درباره من بود که خدای تعالی فرمود: «ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ» (2) که در حقیقت این آیه تضمینی بود که جایگاه من در بساط قرب الهی بوده و نفوذ و قدرتم همواره محفوظ خواهد ماند. «كنت اخشى سوء العاقبه فامنت ان شاء الله بقوله تعالی ذی قوه عند ذی العرش مکین» نکته تکان دهنده خوف امین وحی الهی از سوء عاقبت خودش می باشد و آموزنده آن که با وصف این که آیه شریفه بشارت، حسن عاقبت به او می دهد باز آرامش خاطر خود را با تعلیق بر مشیت الهی و به همراه (انشاء الله) بیان می کند و انصاف که هر دو مطلب شایان اهمیت و قابل توجه است.

و کاشف فی الدعای الیک حامته و حارب فی رضاک اسرته و قطع فی احیاء دینک رحمه (3)

نزدیکان و مخصوصین از خانواده خود را بطور علنی و آشکار بسوی تو دعوت کرد و با فامیل خود در راه رضا و خوشنودی تو به جنگ و ستیز برخاست و در جهت زنده کردن دین تو از خویشان خود برید.

تحمل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اذیتهای مشرکین را

هر سه جمله دعا، به یک سیاق است و یک مطلب را توضیح می دهد.

بنابراین از جمله اول چنین استفاده می شود که حتی نزدیکان مخصوص آن حضرت با

ص: 159

1- . سوره: انبیاء، آیه: 107.

2- . سوره: تکویر، آیه: 21.

3- . کاشف ه بکذا: اطلعه علیه و اظهره له. الحامه خاصه الرجل من اهله و ولده الذین یهتم لهم، المنجد.

دعوت ایشان مخالف بودند، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدون رعایت پی آمدهای مخالفت نزدیکان از دعوت ایشان دست برداشت. ناگفته پیدا است که مخالفت با کسی اگر از نزدیکان او صورت بگیرد اثر بیشتری در تبلیغ علیه آن شخص دارد که عامه مردم می گویند: اینان که از نزدیکان او هستند او را بهتر از ما می شناسند و شاید از این جهت است که با وجود مخالفین زیادی که رسول الله داشتند و اذیت ها و آزارها بر او روا داشتند، نام هیچ یک به صراحت در قرآن ذکر نشده، مگر نام «ابو لهب» که عموی پیغمبر بود و از نزدیکترین افراد بود به آن حضرت.

علامه «مجلسی» (رحمه الله) در بحار از «مناقب» ابن شهر آشوب نقل می کند که ابن عباس گوید: روزی رسول خدا وارد کعبه شد و شروع به نماز کرد ابو جهل گفت: «من يقوم الى هذا الرجل فيفسد عليه صلوته»؟ چه کسی حاضر است که برخیزد و نماز این مرد را باطل کند؟! فقام ابن الزبیری و تناول فرئا و دما و القی علیه ذلک» یکی از مشرکین به نام «ابن الزبیری» برخاست و مقداری کثافت و خون تهیه کرد و حضرتش را به آن آلوده کرد!⁽¹⁾ در این میان ابو طالب علیه السلام سر رسید از دیدن این منظره بسیار ناراحت شد و شمشیرش را از نیام کشید، مشرکین که چنین دیدند همه فرار کردند پس جناب ابو طالب به غلامانش دستور داد که پشت مبارک حضرت را از آلودگی تنظیف کنند و شستشویش دهند. و در روایت «بخاری» است که چون حضرت سلام نماز را داد عرض کرد: «اللهم عليك الملائم قريش»: بارالها! شکایت این گروه از قریش را به نزد تو می آورم. «اللهم عليك ابا جهل بن هشام و عتبه بن ربيعه و شيبه بن ربيعه و عقبه بن ابي معيط و اميّه بن خلف» راوی گوید: به خدایی که جز او خدائی نیست آن روز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از هرکس نام برد دیدم در روز بدر که کشته شده و پایش را گرفته و کشان کشان به طرف چاه می برند، مگر «امیه بن خلف» که در میان زره اش ورم کرده بود و نمی شد کشیدش «فاقرّوه و القوا عليه الحجر»: لذا جنازه اش را در همان جا که افتاده بود به جای گذاشتند و سنگ بر آن ریختند و پس از

ص: 160

1- . بعضی از نویسندگان داستان شکمبه کثیف شتر را به ابو جهل نسبت داده است تفسیر نوین مرحوم محمد تقی شریعتی.

پایان عملیات جنگی، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به کنار چاه بدر که کشته ها را در میان آن ریخته بودند ایستاد و فرمود: «بئس عشیره الرجل کنتم لنبیکم» چه فامیل بدی بودید برای پیغمبر خودتان «کذبتُمونی و صدقنی الناس»: دیگران نبوت مرا تصدیق کردند ولی شما تکذیب کردید «و اخرجتمونی و آوانی الناس»: شما مرا از وطن و خانه ام بیرون کردید و دیگران به من جا و پناه دادند: «و قاتلتُمونی و نصرنی الناس»: شما با من به ستیز و جنگ برخاستید و مردم دیگر مرا یاری کردند، سپس فرمود: «هل وجدتم ما وعد ربکم حقا فقد وجدتم ما وعدنی ربی حقا»: من که وعده پروردگارم را درباره خودم محقق یافتم آیا شما نیز آنچه را که پروردگارتان به شما وعده داده بود محقق یافتید؟

و در روایتی است که اصحاب عرض کردند: «یا رسول الله أتنادی قوما قد ماتوا»؟ مردگان را صدا می زنی؟ فرمود: «ما انتم باسمع لما اقول منهم لکنهم لا يستطيعون ان یجیبونی»: شما شنواتر از آنان به آنچه می گویم نیستید و لکن آنان قدرت پاسخ دادن را ندارند. (1) نویسنده

ص: 161

1- . و در روایت مجلسی است که اعتراض کننده عمر بود که گفت «یا رسول الله ما خطابک لهام قد صدیت» (الهام جمع الهامه رئیس القوم و صدیت ای ماتت) «فقال له مه یابن الخطاب فوالله ما انت باسمع منهم»: ساکت شو ای پسر خطاب به خدا قسم که تو شنواتر از آنان نیستی هم اکنون ملائکه عذاب منتظرند که من تا رو از آنان به گردانم آنان را با عمودهای آهنین عذاب شان کنند «و ما بینهم و بین ان تأخذهم الملائکه بمقامع الحديد الا ان اعرض بوجهی هکذا عنهم». نظیر این جریان برای وصی رسول خدا امام امیر المؤمنین علیه السلام بود چنانچه مجلسی رضی الله عنه در بحار نقل می کند که پس از پایان جنگ بصره امیر المؤمنین علیه السلام در میان صفها قدم می زد گذارش بر کعب بن سوره افتاد که قاضی بصره بود از طرف عمر بن الخطاب و در طول خلافت عمر و عثمان به شغل قضاوت ادامه می داد چون فتنه بصره پیش آمد قرآنی به گردن خود حمایل کرد و با خانواده و فرزندان به جنگ امیر المؤمنین علیه السلام آمد و همگی کشته شدند پس از جنگ، امیر المؤمنین علیه السلام بر سر جنازه اش که در میان کشتگان بود ایستاد و فرمود: اجلسوا کعب بن سوره»: کعب را بنشانید «فأجلس بین نفسین»: در وسط دو کشته او را نشانند حضرت فرمود: «یا کعب بن سوره قد وجدتم ما وعدنی ربی حقا فهل وجدتم ما وعدک ربک حقا»؟ سپس فرمود: اضجعوا کعبا»: کعب را بخوابانید چند قدمی برداشت و سار قلیلا فمرّ بطلحه بن عبد الله صریعا»: گذارش به طلحه بن عبد الله افتاد که بی جان افتاده بود فرمود: «اجلسوا طلحه فاجلسوه»: طلحه را بنشانید، نشانندش فرمود: «یا طلحه قد وجدتم ما وعدنی ربی حقا فهل وجدتم ما وعدک ربک حقا»؟ سپس فرمود: «اضجعوا طلحه»، طلحه را به خوابانید یکی از یاران آن حضرت عرض کرد: «یا امیر المؤمنین کلامک لقتیلین لا یسمعان منک»؟ با دو کشته که حرفی از شما نمی شنوند چه می گوید. «فقال: یا رجل فوالله لقد سمعنا کلامی کما سمع اهل القلیب کلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» ای مرد به خدا قسم که این دو شنیدند سخن مرا همانگونه که اهل چاه بدر کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنیدند بحار الانوار جلد 6، صفحه 255.

گوید: در آیات شریفه که در مکه نازل شده مکرر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در مقابل اذیت و استهزاء و انکار مشرکین مورد تسلی حق قرار گرفته و خدای تعالی به رسولش وعده فرموده که مشرکین و مخالفین را در دنیا به سزای کردارشان برساند پیش از عالم آخرت از جمله: آیات شریفه سورة الطارق است که می فرماید: «إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا وَأَكِيدُ كَيْدًا فَمَهْلِكُ الْكَافِرِينَ أَهْلَهُمْ رُؤِيدًا» (1) که ابن عباس گفت این آیات وعده عذاب الهی است و از کلمه رویدا استفاده می شود که زمان اندکی میان نزول این آیات و عذاب الهی خواهد بود و این چنین شد که پس از اندک زمانی واقعه بدر پیش آمد کرد که چندین نفر از صنایع قریش به دست مسلمانان کشته شدند و از جمله آنان رأس و رئیس کفر و نفاق ابو جهل بود که در آیات سورة علق نیز تهدید او آمده است آن جا که می فرماید: «كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ» (2) اگر از کارهایش باز نایستد هر آینه قطعاً و یقیناً موی جلو سرش را گرفته و سخت به کشیمش پیشانیی دروغگوی خطاکار. و از معجزات بسیار روشن قرآن تحقق یافتن، این تهدید درباره ابو جهل است که در روز بدر «ابن مسعود» که از دست او کتک سختی خورده بود و آزار بسیار دیده بود او را به سزای عملش رساند، داستان او از این قرار بود:

که در روایت است چون سورة «الرحمن» نازل شد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: چه کسی این مأموریت را می پذیرد که این سوره را بر رؤسای قریش بخواند «فتثاقلوا»، مسلمانان در پذیرش این مأموریت سنگینی ورزیدند «ابن مسعود» برخاست و عرض کرد: من آماده قبول این وظیفه هستم رسول خدا او را فرمود: که بنشین و دوباره پیشنهاد قبلی را تکرار فرمودند بجز «ابن مسعود» کسی برخاست و بالاخره بار سوم که آمادگی خود را اعلام کرد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اجازه اش فرمود و جهت این که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به او اجازه نمی داد آن بود که «ابن مسعود» بسیار ضعیف و کوچک اندام بود و پیغمبر علاقمند بود که او بماند و این نحو مأموریت سنگین را نپذیرد «و کان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بقی علیهِ لما کان یعلم من ضعفه و صغر

ص: 162

1- . سوره: طارق، آیه: 15.

2- . سوره: علق، آیه: 16.

جثته» «ابن مسعود» روانه شد تا رسید به مسجد، دید که مشرکین در گرد کعبه جمعند شروع کرد به خواندن آیات، ابو جهل برخاست چنان سیلی بر صورت «ابن مسعود» نواخت که پرده گوشش پاره شد و خون جاری شد.

«ابن مسعود» بازگشت درحالی که اشک از چشمهایش سرازیر بود و می‌گریست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چشمش به آن حالت خون آلود «ابن مسعود» افتاد قلب مبارکش بر او رقت کرد و با حالت افسردگی و غصه سر بزیر انداخت «فلما رآه صلی الله علیه و آله و سلم رق قلبه و اطرق رأسه مهموما فاذا جبرئیل جاء ضاحکا مستبشرا فقال یا جبرئیل تضحک و بیکی ابن مسعود؟ فقال سیعلم» در همان حال که رسول خدا مهموم و غمناک سر بزیر بود ناگهان دید که جبرئیل خندان و شادان ظاهر شد. فرمود: جبرئیل تو می‌خندی درحالی که ابن مسعود دارد گریه می‌کند؟ عرض کرد: بزودی سر خنده من معلوم خواهد شد.

چیزی نگذشت که روز «بدر» فرا رسید «ابن مسعود» خواهش کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اجازه بفرماید تا او نیز سهمی در این جهاد داشته باشد و خوشه‌ای از این خرمن فیض بردارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را فرمود نیزه‌ای را بردار و در میان زخمیها بگرد هرکه را دیدی که رمقی دارد و نمرده است او را بکش که با همین عمل خدای تعالی اجر و پاداش مجاهدین را به تو مرحمت می‌فرماید: «خذ رمحک و التمس فی الجرحی من کان له رمق فاقتله فانک تنال ثواب المجاهدین» «ابن مسعود» نیزه‌اش را برداشت و در میان کشتگان قدم می‌زد و آنان را بررسی می‌کرد ناگاه دید که ابو جهل افتاده و همچون گاو خرخر می‌کند با این وصف ترسید مبادا نیرویی داشته باشد که از خود دفاع کند و به ابن مسعود آزاری برساند «فخاف ان تکون به قوه فیؤذیه فوضع الرمح علی منخره من بعید فطعنه» نیزه‌اش را از دور بر گلوی او گذاشت و فشار داد دید که قدرت دفاع ندارد «فلما عرف عجزه قال فوضعت رجلی علی عنقه» همین که مطمئن شد ناتوان است گوید پایم را بر گردنش گذاشتم و گفتم دیدی که خدا ذلیلت کرد ای دشمن خدا؟ گفت: به چه ذلیلم کرد؟ مگر عار است که کسی شما را بکشد «أعار علی رجل قتلتموه» سپس گفت: اگر غیر کشاورز مرا کشته بود افتخار بیشتری نصیبم می‌شد و هیچ نقصی در کارم نبود «لو غیر أکار قتلنی لکان اعظم لسانی و لم یکن علیّ

نقص) سپس پرسید: پیروزی با که باشد؟ جنگ به نفع ما پایان یافت یا بر زیان ما؟ «ابن مسعود» گفت: به نفع خدا و رسولش، پرسید: آن اشخاص بلندقامت که ما را می کشتند و اسیر می کردند چه کسانی بودند، گفت: آنان فرشتگان بودند گفت: آنان بر ما پیروز شدند نه شما «هم الذین غلبونا لا انتم» پناه به خدا باید برد که شقاوت آدمی تا چه حد می رسد که با دیدن این آیات نیز ایمان نمی آورد و هم چنان بر کفر باقی می ماند سپس «ابن مسعود» بر روی سینه او نشست تا سرش را ببرد، گفت ای چوپانک! بر جای بلند قرار گرفته ای «لقد ارتقت یا رویعی الغنم مرتقی عظیمًا» «ابن مسعود» گوید: شمشیرم را فرود آوردم تا سرش را جدا کنم کاری انجام نداد و ابو جهل تف بر صورتم انداخت و گفت شمشیر مرا بگیر و سرم را به آن جدا کن ولی از پائین گردن ببر تا هیبت بیشتری در نظر پیغمبر داشته باشد و پیام مرا به او برسان که من در طول عمرم با تو دشمن بودم و امروز دشمن ترم، چون این پیام به همراه سر بریده اش، به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید فرمود:

همان گونه که من گرامی ترین پیامبرانم و امتم گرامی ترین امت ها است. فرعون، این امت نیز سخت ترین فرعونهاست، زیرا فرعون موسی را چون موج دریا گرفت و خواست غرق شود گفت: «أَمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ» (1) ولی فرعون این امت دم مرگ عداوت و کفرش افزونتر شد. به هر حال «ابن مسعود» وقتی سر آن خبیث را از تن جدا کرد نتوانست حمل کند گوشش را درید و نخی از آن رد کرد و سر را کشان کشان به نزد رسول خدا می آورد و جبرائیل پیشاپیش «ابن مسعود» خندان بود و می گفت: «یا محمد اذن باذن لکن الرأس ها هنا مع الأذن مقطوع» یا رسول الله! گوشی در مقابل گوشی با این تفاوت که این گوش با سر از تن جدا شده است و بعضی گفته اند: که «ابن مسعود» موی جلو سر ابو جهل را گرفته و می کشید و شاید هر دو نقل صحیح باشد و مسافتی را با نخ و مسافت دیگر را با موی پیشانی کشیده باشد تا تهدید الهی تحقق یابد «لَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ» (2)

ص: 164

1- . سوره: یونس، آیه: 90.

2- . سوره: علق، آیه: 16.

نزدیکانش را که انکار حق داشتند از خود دور کرد و بیگانگان را که پذیرای حق بودند به خود نزدیک کرد. ابو لهب که عموی پیغمبر بود در کتاب آسمانیش مورد نفرین و نفرت قرار گرفت و سلمان فارسی به افتخار «سلمان منا اهل البیت» مفتخر گردید و بر این اساس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «ان ولیّ محمد من اطاع الله و ان بعدت لحمته و ان عدو محمد من عصی الله و ان قربت قرابته»: همانا دوست محمد صلی الله علیه و آله و سلم کسی است که اطاعت خدای تعالی کند هر چند خویشاوندی دوری داشته باشد و دشمن «محمد» صلی الله علیه و آله و سلم کسی است که نافرمانی خدای تعالی کند هر چند از خویشان آن حضرت باشد و همه اولیاء و ائمه دین علیهم السلام بر این اساس دعوت داشتند و اصولاً مقام ولایت همین اقتضا را دارد که حب نفس و دعوت به نفس در کار نباشد و گرنه ولیّ حق نخواهد بود. در «زیارت جامعه» می خوانیم: «الی الله تدعون و علیه تدلون» چه بسیار روایاتی که در این زمینه از پیشوایان دین رسیده است، ولی متأسفانه هواهای نفسانی و حيله های شیطانی مانع از تدبّر در آنهاست امام محمد باقر علیه السلام بر حسب روایت «کافی» به جابر فرمود: «یا جابر اکتفی من ینتحل الشیخ ان یقول بحبنا اهل البیت»! کسانی که نام خود را شیعه گذاشته و دعوی دوستی ما کرده اند نباید به همین ادعا اکتفا کنند بله باید بدانند که دوستان و پیروان ما کسانی خواهند بود که شعار آنها تقوی بوده و فرمان بردار باشند «ولا یعرفون یا جابر الا بالتواضع...» و راه شناختن آنان فروتنی و شکسته نفسی و دوستی و امانت و به یاد خدا بودن و نماز و روزه داشتن و احسان به والدین کردن است، رعایت حقوق همسایگان، حمایت از بیچارگان، دستگیری از پافشاران همدردی دردمندان و بینوایان نوازش کردن یتیمان است، راست گفتن و قرآن شریف را خواندن و دستورات آن را بکار بستن است زبان خود را جز از خیرخواهی نگهداشتن برای بندگان خدا خیر خواستن و پناهگاه دوستان بودن است جابر گفت: یا بن رسول الله اگر اینها اوصاف شیعیان باشد پس من باید اقرار و اعتراف کنم که کسی را به این صفات نمی شناسم فرمود: جابر من هم باید بگویم و کسی را در اشتباه نگذارم هرگز گمان

نکنی که دعوی دوستی ما به این سادگی باشد که مردی بگوید، من علی را دوست می دارم و به وی ارادت می ورزم ولی هیچ اثری و عملی نشان ندهد گفتارش پذیرفته شود و سند شیعه بودن به او داده شود بالاتر از مقام علوی مقام مقدس نبوی است و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از علی علیه السلام بزرگتر و رفعت درجه اش بیشتر است اگر کسی بگوید:

من پیغمبر را دوست دارم و روش پیغمبر را نگیرد و دستورات او را پیروی نکند، هرگز سودمند نشود و این دعوی از او نشنوند از خدای بترسید و برای خدا کار کنید که خدا را با کسی خویشاوندی نیست «لیس بین الله و بین احد قرابه»: محبوب ترین بندگان و نزدیکترین مردمان در پیشگاه خداوند کسی است که تقوای او بیشتر و فرمان او را بهتر بکار، بنده ای جابر: خدا را شاهد می گیرم که تقرب خداوند جز به فرمان برداری و پرهیزکاری حاصل نخواهد شد در دست ما هرگز برات آزادی از آتش دوزخ نیست که به افراد به بخشیم و هیچ کس را بر خدا حجت نیست: «لیس معنا برائه من النار و لا لاحد علی الله حجه من اطاع الله فهو لنا ولی و من عصی الله فهو لنا عدو و لا تنال و لا یتنال الا بالتقوی» بلی هرکس مطیع و فرمانبردار خدا باشد، دوست ما خواهد بود و هرکس خدای را نافرمانی کند دشمن ما است و کوتاه سخن ولایت و محبت ما نصیب کسی خواهد بود که پرهیزکار و نیکوکار باشد.

تاقیامت صوفی ار می کند تا نیاشامد کجا مستی کند

«و والی فیک الأبعدین و عادی فیک الأقربین»: ظاهرا این دو جمله را مفهومی است به جز مفهوم دو جمله پیشین که مفهوم جمله های پیشین آن بود که میزان در قرب و بعد آن حضرت پذیرش حق و انکار آن بود و این دو جمله بدان معنا است که دوستی و دشمنی آن حضرت در راه خدای تعالی و به خاطر او بود افرادی را که ارتباط با حق تعالی داشتند و دوستدار خدا بودند و خدا ایشان را دوست می داشت آن حضرت نیز آنان را دوست می داشت، هرچند از جهات ظاهری نسبی یا سببی یا دیگر جهات با آن حضرت دور بودند و کسانی را که خدا را دشمن می داشتند و خدا آنان را دشمن می داشت او نیز دشمنشان بود هرچند از نزدیکانش باشد از حیث نسب یا از جهت سببی و یا از دیگر

جهات و در یک جمله، حب و بغضش فی الله و لله بود و این از نشانه های دوستی و لازم لاینفک آن است که دوست واقعی کسی همه دوستان او را نیز دوست می دارد و همه دشمنان او را دشمن.

مجنون را دیدند که سگ گله لیلی را نوازش می کرد و می بوسیدش داستان را از زبان مولانا بشنوید و اگر محببت لذت ببرید:

همچو مجنون کو سگی را می نواخت بوسه اش می داد و پیشش می گذاخت

... بو الفضولی گفت کای مجنون خام این چه شید است این که می آری مدام...

گفت مجنون تو همه نقشی و تن اندر آبنگر تو از چشمان من

کاین طلسم بسته مولاست این پاسبان گله لیلا است این

همتش بین و دل و جان و شناخت کاو کجا بگزید و مسکن گاه ساخت

او سگ فرخ رخ کھف من است بلکه او همدرد و هم لهف من است

آن سگی که گشت در کویش مقیم خاک پایش به ز شیران عظیم

آن سگی که باشد اندر کوی او من به شیران کی دهم یک موی او

ای که شیران مر سگانش را غلام گفتن امکان نیست خامش و السلام

لذا در منطق اسلام محکم ترین دست آویز و اصلی ترین مستمسک ایمان همانا همین حب و بغض است به این روایت توجه کنید!

نشانه حب راستین

امام صادق علیه السلام فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از اصحاب خود پرسید: «أیّ عری الايمان اوثق»: کدامیک از دست آویزهای ایمان محکمتر است؟

اصحاب اولاً در مقام ادب عرض کردند خدا و رسولش داناترند و سپس بعضی شان گفتند: محکم ترین دست آویز ایمان نماز است و بعضی شان گفتند: زکوة و بعضی شان گفتند: روزه و بعضی شان گفتند: حج و عمره و بعضی شان گفتند: جهاد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لکلّ ما قلتم فضل و لیس به»: هر یک از اینها که گفتید دارای فضیلتند ولی محکمترین دست آویز نیستند «و لکن اوثق عری الايمان الحبّ فی الله و البغض فی الله و تولی اولیاء الله و التبری من اعداء الله»: محکم ترین دست آویز ایمان، دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا و

دوست داشتن اولیاء خدا و دوری جستن از دشمنان خداست و شاید دو صفت آخری از باب ذکر خاص بعد از عام باشد و احادیث در این باب بسیار است.

و اداب نفسه فی تبلیغ رسالتک و اتعبها بالدعاء الی ملتک و شغلها بالنصح لاهل دعوتک

در رساندن مسئولیتی که به عهده اش بود پی گیری دایم داشت و در دعوت مردم به دین تو خود را به سختی و ناراحتی وامی داشت و نسبت به کسانی که اهمیت دعوت به سوی تو را داشتند از نصیحت و پندآموزی فراغت نمی یافت توضیح این جملات را از زبان جدش امیر المؤمنین علیه السلام بشنوید که: عندلیب آشفته می خواند این آواز را. «و نشهد ان محمداً صلّی الله علیه و آله و سلّم عبده و رسوله خاض الی رضوان الله کلّ عمره و تجرع فیہ کلّ غصّه و قد تلّون له الأدنون و تألّب علیه الاقصون و خلقت الیه العرب اعتتها و ضربت الی محاربتہ بطون رواحلها حتی انزلت بساحته عداوتها من ابعده الدار و اسحق المزار»: گواهی می دهم که محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم بنده او و فرستاده او است که در راه رسیدن به رضوان الله تا قعر اقیانوس، شدائد و ناملایمات فرورفت و جام های غصّه را یکی پس از دیگری نوشید نزدیکانش بوقلمون صفت هر روز به رنگی درمی آمدند و بیگانگان بر علیه او دسته بندی و توطئه ها براه انداختند طوائف و قبایل عرب همچون اسبان عنان گسیخته به جنگ او تاختند و رکاب زنان با او به مبارزه پرداختند تا آن که از شهرهای دوردست و ناهموارترین زیارتگاه خیمه و خرگاه عداوت و دشمنی در کنار او برپا داشتند و امیر المؤمنین علیه السلام با بیانی لطیف و استعاره ای بدیع توضیح داده اند که این چنین پی گیری در مبارزه امکان ندارد، مگر آن که ریشه دشمنی و عداوت خیلی عمیق و قوی باشد که چنین زحماتی را در مقابله با او و ریشه کن کردن او متحمّل گردد.

سخنی از ابن ابی الحدید در صبر و استقامت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم

«ابن ابی الحدید» در شرح کلام امیر المؤمنین علیه السلام گوید: کسی که کتابهای تاریخ را خوانده باشد می داند که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم درباره خدای تعالی چه کشید از مشقتها و از استهزاهایی که قومش در آغاز دعوت داشتند و حضرتش را سنگباران می کردند تا آن جا که پاهای آن حضرت خونین شد. بچه ها را وادار می کردند که به دنبال حضرت به راه

می افتادند و هیاهو راه می انداختند و قوم آن حضرت بود که کثافت داخل شکمبه بر سر نازنیش می ریختند و لباسش را به گردش می پیچیدند خود و خانواده اش را سال ها در شعب بنی هاشم به محاصره انداختند چه محاصره اقتصادی که معامله با آنان و دادوستد با آنان را تحریم کرده بودند و چه محاصره اجتماعی که رفت و آمد خانوادگی و زناشویی با آنان و حتی صحبت کردن با آنان تحریم شده بود تا آن جا که اگر نبود اینکه بعضی از افراد بواسطه خویشاوندی و یا به سبب دیگر دلشان به حال آنان می سوخت و شبانه اندکی آرد یا خرما مخفی به آنان می رساند، نزدیک بود از گرسنگی بمی رند این درباره آن حضرت و خویشانش و اما نسبت به اصحاب و یارانش، آنان را کتک میزدند و شکنجه می دادند، گرسنه شان نگه میداشتند دست و پایشان را می بستند و در جلو آفتاب سوزان مکه نگاهشان می داشتند و آنان را حتی از درّه هایی که به آنجا پناهنده شده بودند بیرون راندند که پاره ای از آنها به حبشه رفتند و پاره ای به عشایر و قبایل عرب پناهنده شدند گاهی به قبیله ثقیف و گاهی به بنی عامر و گاهی به ربیع و به دیگر قبایل عرب با همه اینها همگی هم رأی و هم آهنگ شدند که آن حضرت را بکشند و شب هنگام با یک حمله غافلگیرانه به قتلش برسانند که مجبور شد از دستشان فرار کند و به اوس و خزرج پناهنده شود و فرزند و هرچه داشت رها کرده و تنها جان خود را نجات بدهد تا آن که خود را به مدینه رساند آنجا نیز دست برداشتند و با او جنگیدند و سپاه ها به راه انداختند و لشکر کشی ها کردند. «و لم یزل منهم فی عناد شدید و حروب متصله حتی اکرمه الله تعالی و ائده و نصر دینه و اظهاره» و هم چنان در سخت ترین شرایط و جنگهای پی در پی بود تا آن که خدای تعالی گرامیش داشت و تأییدش فرمود و دین او را (خود را) یاری کرد و بر دیگران پیروزش ساخت پایان نقل کلام شارح معتزلی.

از مرحله صبر و استقامت آن حضرت در مقابل اذیت و آزار دشمنان که بگذریم جهات دیگری نیز وجود داشت که پی گیری دایم و به سختی و زحمت انداختن نفس مقدسش و نصیحت به امت را تأیید و تأکید می کرد.

علاقه مفراط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به هدایت مردم

از جمله آنها علاقه مفراط و حرص شدید آن حضرت به هدایت یافتن مردم بود.

حضرتش، آن چنان عشق و علاقه به این موضوع از خود نشان می داد و همچون پدر مهربان نسبت به فرزند عزیزش از اعراض مردم از ایمان و حقیقت انسانیت متأسف بود که از جانب حق تعالی مورد تسلی قرار گرفت و خطاب به حضرتش فرمود: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَىٰ ان لا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» (1) حبيب ما گویی می خواهی خود را به هلاکت اندازی که چرا این مردم ایمان نمی آورند؟ گویی خدای تعالی به حبيب خود می فرماید قدری هم به فکر نجات و سلامتی جان خود باش که تو عزیزترین فرد مخلوق مایی و ما (به عالمی نفروشیم مویی از سر دوست) «فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ» (2) این همه تأسف به ایمان نیاوردن اینان مخور، هرکه خواهد گو، بیا و هرکه خواهد گو برو «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (3): هرکه می خواهد ایمان بیاورد و هرکه می خواهد در کفرش باقی بماند، «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِبُ الشَّرَابَ وَ سَاءَتْ مُرْتَقًا» (4):

ما برای کافران ستمکار آتشی آماده کرده ایم که شعله های آن مانند خیمه های بزرگ گرداگرد آنها را فراگیرد و اگر از شدت تشنگی شربت آبی درخواست کنند آبی مانند مس گداخته سوزان به آنها داده شود که روی آنها را بسوزاند و که چه آب بدی است آن آب و چه آسایشگاه بدی خواهد بود دوزخ برای آنان «نعوذ بالله من غضب الحليم» جهت دیگری که موجب مشقت و ناراحتی آن حضرت بود خود معالجه امراض نفسانیه و تصفیه قلوب جاهلان از آثار و تاریکیهای حاصل از گناه بود، زیرا نفوس هرچند که در بدو خلقت و اصل فطرت ساده و بی آرایش آفریده شده اند و لکن در اثر گناهان کم کم تیره و آلوده می شوند و در روایات از آن به نقطه سیاه تعبیر شده است چنانچه در تفسیر آیه شریفه: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (5) از امام صادق علیه السلام «کافی» و «عیاشی» نقل می کنند که فرمود: «ما من عبد مؤمن الا وفي قلبه نكته بيضاء فاذا اذنب ذنبا خرج في تلك النكته

ص: 170

1- . سوره: شعرا، آیه: 3.

2- . سوره: فاطر، آیه: 8.

3- . سوره: كهف، آیه: 29.

4- . سوره: كهف، آیه: 29.

5- . سوره: كهف، آیه: 29.

نکته سوداء فان تاب ذهب ذلك السوداء فان تمادی فی الذنوب زاد ذلك السوداء حتی یغطی البیاض فاذا اغطی البیاض لم یرجع صاحبه الی خیر ابدًا و هو قول اللّٰه عزّ و جل: کَلَّا بَلْ رَانَ عَلٰی قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»: هیچ بنده مؤمنی نیست مگر این که نقطه سفیدی در دل او هست و چون یک گناه از او سرزند یک نقطه سیاه بر روی آن نقطه سفید می افتد پس اگر توبه کرد آن نقطه سیاه پاک می شود و اگر گناه کردن همچنان ادامه داشت آن سیاهی نیز رو به افزایش می گذارد تا آنکه سیاهی همه سفیدی را می پوشاند و چون سفیدی پوشیده شد، صاحب چنین دلی هرگز بازگشت به خیر نخواهد کرد و مقصود از رین (زنگار) در آیه مبارکه: «کَلَّا بَلْ رَانَ عَلٰی قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (1) همین سیاهی است. بگفته مولانا:

رنگ تو بر توت ای دیک سیاه کرد سیمای درونت را تباه

بر دلت زنگار بر زنگارها جمع شد تا کور شد ز اسرارها

گر زند آن دود بر دیک نوی آن اثر بنماید ار باشد جوی

ز آنچه هر چیزی بضد پیدا شود بر سپیدی آن سیه رسوا شود

چون سیه شد دیک پس تأثیر دود بعد از آن بر وی که بیندای عنود

و از همه این جهات که صرف نظر شود، یک جهت عمده تر هست که شاید در مسلک عشق و منطق محبت از همه اینها که ذکر شد سخت تر و طاقت فرساتر باشد و آن این که، اشتغال به تهذیب نفوس دیگران و معالجه امراض آنان و حتی تأسیس شریعت و تعلیم احکام ملازم با یک نوع انصراف از استغراق در تجلیات جمال و جلال و بل که تجلیات ذات است که در مسلک محبتین تحمل آن از تحمل آتش دوزخ مشکلتراست و «کلّ الذی دون الفراق لیلی» سید العارفین عرض می کند: «فهبنی یا الهی و سیدی صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک».

شد جهنم با تو رضوان نعیم بی تو شد ریحان و گل نار جحیم

از این جا است که فرمود: «صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم انه لیغان علی قلبی و اتی لاستغفر اللّٰه فی الیوم مائة مرّه» بر

ص: 171

دلم غباری می نشیند و تا غبار خواطر بزدایم هر روز یکصد بار استغفار می کنم.

و هاجر الی بلاد الغربه و محلّ النای عن موطن رحله و موضع رجله و مسقط رأسه و مأنس نفسه

به دیار غربت هجرت کرد و از محلّ خانوادگی و قرارگاه و زادگاه خود که با آنجا مأنوس بود به دور افتاد. پیدا است که انس با خانواده و زادگاه یک امر طبیعی است، گویی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم نیز از این قاعده مستثنی نبود با همه رنجها و ناراحتی ها که در مکه متوجه آن حضرت بود به هنگام هجرت که به حکم ضرورت می بایست از وطن اصلی با مزیت هم جواری کعبه و شریف ترین بقعه روی زمین انجام گیرد، سخت متأثر بود تا آن جا که وقتی تصمیم به خروج گرفته شد در وسط مسجد الحرام ایستاد و رو به کعبه کرد و فرمود: «اتّی لأعلم ما وضع الله منک و لا فی الارض بلد احبّ الیه منک و ما خرجت منه رغبه و لکن الذین کفروا اخرجونی ولو ترکت فیک لما خرجت منک!» من می دانم، که خدای تعالی خانه ای محبوبتر از تو در هیچ جا قرار نداده و در روی زمین شهری نیست که خدای تعالی آن را بیشتر از تو دوست داشته باشد و من به میل و رغبت خود بیرون شدم و لکن کافران مرا بیرون کردند، که اگر کسی با من کاری نداشت هرگز از تو بیرون نمی رفتم.

عَلَّتْ نَأْتِرُ رَسُولِ خُدا هِنْکامِ هِجْرَتِ از مِکَه

نکته جالبی که در این جریان چشم گیر است این است که تأثر رسول خدا در مفارقت مکه برحسب این روایت از این جهت بود که چون خانه خدا و زمین مکه محبوب خدا است و حبيب به حکم اضطرار از جایی که محبوب محبوب است به دور می افتد ناراحت است و متأثر و در مسلک عشق و عاشقی جز این نمی تواند بود که:

مسکن یار است و شهر شاه من پیش عاشق این بود حبّ الوطن

هر کجا باشد شه ما را بساط هست صحراگر بود سمّ الخیاط

هر کجا یوسف رخی باشد چو ماه جنّت است آن گرچه باشد قعر چاه

هر کجا تو با منی من خوشدلّم ار بود در قعر گوری منزلم

خوشتر از هر دو جهان آن جا بود که مرا با تو سر و سودا بود

سپس حرکت فرمود (با تفصیلی که در کتب تاریخ و سیره مذکور است) و چون

«بجحفه» که بین مکه و مدینه است رسید «اشتااق الی مکه فانزل الله [إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ] (1) ای الی مکه» (2) مجدداً آتش شوق زبانه کشید و دل هوای کوی یار کرد خدای تعالی به تسلی خاطر مبارکش آیه نازل فرمود که حبیب ما:

تو به خود نامدی اینجا که به خود بازروی آنکه آورده تو را باز برد در وطنت

اراده منه لاعزاز دینک و استنصارا علی اهل الکفر بک

تحمل این همه ناملایمات بدان منظور بود که دین تو را عزت بخشد و بر کسانی که بر تو کفر می ورزند پیروز شود.

حتی استتب (3) له ما حاول فی اعدائک

تا آن که آن چه را که درباره دشمنان توصیه و چاره جویی داشت مهیا و آماده شد «و استتم له مادبر فی اولیائک» و آنچه که درباره دوستانت به تدبیر می اندیشید پایان رسید.

«فنهذ الیهم مستفتحاً بعونک»: نهضتی را که به یاری تو آغاز می شد شروع کرد. «متقویا علی ضعفه بنصرک» اگر جهات ضعفی داشت با امداد و کمک رسانی تو تقویت می شد.

الهی بودن حرکت موجب عدم تمسک به اسباب نیست

جملات بسیار سنجیده و حساب شده ادا شده است و بسیار آموزنده است که انسان هر چند که الهی نیز باشد می بایست از وسایل و ابزاری که خدای تعالی در این عالم اسباب و مسببات قرار داده استفاده کند، الهی بودن حرکت موجب آن نیست که تمسک به اسباب نشود انسانهایی که تفکرشان گرایش به طبیعت دارد یا انسانهایی که الهی، فکر می کنند، هیچ کدام شان در رسیدن به مقصد و مقصودشان از استفاده از نیروهای خدادادی بی نیاز نیستند منتها دسته اول به جز سبب چیزی درک نمی کنند برخلاف دسته دوم که در وراء اسباب مسبب را می بینند و کمال بشر در همین است که اگر یار بی پرده از در و دیوار بی پرده برای همه در تجلی بود امتیازی برای اولی الابصار باقی نمی ماند و فاقد هرگونه ارزش بود به فرموده مولانا:

ص: 173

1- . سوره: قصص، آیه: 85.

2- . سیره حلبی، جلد 2، صفحه 45.

3- . استتب له الامر ای تهیا و استقام.

این سبب‌ها بر نظرها پرده‌ها است که نه هر دیدار صنعتش را سزا است

دیده‌ای باید سبب سوراخ کن تا حجب را برکنند از بیخ و بن

تا مسبب بیند اندر لامکان هرزه بیند جهد و اسباب و دکان

رسول خدا آن مقرب‌ترین بنده خدا با آن که مؤید من عند الله بود و وعده نصرت به او داده شده بود «فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفًا وَعْدِهِ رُسُلَهُ» (1) با این همه از تمام نیروی فکری و خارجی خود در پیشرفت مقصود الهی خود استفاده می‌کرد و به تدبیر و چاره‌اندیشی می‌پرداخت چه نسبت به دشمنان خدا و چه درباره‌ی دوستانش و در عین حال از نصرت الهی و مددهای غیبی نیز بهره‌مند بود به بیان شیرین قرآن توجه کنید: آنجا که وعده نصرت می‌دهد و هزار فرشته به یاری مسلمین می‌فرستد تذکر می‌دهد: «وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (2) و هم چنین در جنگ بدر که سه هزار فرشته و بلکه پنج هزار ملائکه مسلمانان را یاری می‌کردند باز این نکته ناگفته نمانده است «بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَ لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» (3) این مددها و لو غیبی و معنوی بالاخره از دایره اسباب بیرون نیستند و پیروزی حقیقی و حقیقت پیروزی از جانب خدای تعالی است.

فغزاهم فی عقر دارهم و هجم علیهم فی بحبوحه قرارهم

با دشمنان دین در میان خانه‌شان جنگید و در وسط قرارگاهشان بر آنان هجوم کرد.

امام علیه السلام در این دو جمله به نکته روانی مهمی اشاره می‌فرماید که در پیروزی، بر دشمن نقش مهمی دارد و آن شکست روحیه دشمن است، در جنگهای امروز می‌بینیم که یکی از عوامل پیروزی بالا- بردن روحیه مبارزان و جنگ‌کنندگان است افراد مبارز به هر مقدار از روحیه بالا برخوردار باشند شانس بیشتری از پیروزی دارند. افراد سپاهی اگر از

ص: 174

1- . سوره: ابراهیم، آیه: 47.

2- . سوره: آل عمران، آیه: 126 و 125.

3- . سوره: آل عمران، آیه: 126 و 125.

روحیه ای برخوردار باشند که دشمن را در خانه خود و در میان استحکامات خود مورد حمله و هجوم قرار دهند بی شبهه اثر مهمی در شکست روحیه دشمن خواهند داشت از این جاست که امیر المؤمنین آن یگانه قهرمان میدانهای جنگ و استاد در فنون جنگی وقتی اهل کوفه را توییح و سرزنش می کند که در جنگ با معاویه مسامحه کردند می فرماید: من به شما گفتم که «اغزوهم قبل ان یغزوکم فوالله ما غزی قوم فی عقر دارهم الا ذلوا»:

پیش از آن که آنان بر شما به تازند، شما بر آنان به تازید به خدا سوگند که هیچ قومی در میان خانه خود مورد تاخت و تاز قرار نگرفتند مگر این که ذلیل شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز در جنگهای خود از این نکته روانی استفاده می فرمود و چه بسیار جنگهایی که لشکر اسلام بر سر دشمن در مراکز خود تاختند و پیروز شدند و تاریخ نویسان اسلامی همه آنها را ثبت و ضبط نموده اند.

و معلوم باد که جنگ های اسلامی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اگر خود آن حضرت در آن جنگ حضور داشته، در اصطلاح تاریخ «غزوه» گویند و اگر آن حضرت به همراه لشکر اسلام نبود آن را «بعث و سریه» گویند (سریه به فتح سین و کسر راء و تشدید یاء) که به معنای گروهی از سپاه است که به جبهه اعزام می شوند و حداقل نه نفر است و حداکثر چهارصد نفر. و بعضی گفته اند: که، سریه از صد است تا پانصد، و زیادتر از پانصد، را (منس) گویند و اگر از هشتصد، زیادتر شد (جیش) گویند و اگر از چهارهزار زیادتر شد (حجفل) گویند (به تقدیم حاء بر جیم بر وزن جعفر) و در عدد غزوات آن حضرت اختلاف است از نوزده تا بیست و هفت گفته اند.

غزوات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

لکن قتال در نه غزوه واقع شده که خود آن حضرت جهاد فرموده اند: اول غزوه بدر کبری 2. غزوه احد 3. خندق 4. غزوه بنی قریظه 5. غزوه بنی المصطلق 6. غزوه خیبر 7 - غزوه فتح مکه 8 - غزوه حنین 9 - غزوه طائف و غزوه بدر کبری بزرگترین فتوحات اسلام بود و این جنگ با کفار قریش بود قضایا و پیش آمدهای قابل توجهی در جنگهای اسلامی رخ داده که سزاوار است مسلمانان و جوانانشان به خصوص آنها را مورد تحلیل و بررسی قرار دهند و سر پیشرفت مسلمانان و علل فتح پیروزی آنان و یا موجبات شکست

و عقب نشینی شان را از آن رویدادها به دست آورند و بر زندگی خودشان تطبیق دهند که این است فایده تاریخ.

حتی ظهر امرک و علت کلمتک و لو کره المشرکون

پیغمبر خدا این همه سختی را متحمل شد. تا آن که امر تو ظاهر و کلمه تو بلندی گرفت هر چند مشرکین خوش نداشتند چنین شود. «ظهر» به معنای آشکار شدن و هم پیروز شدن است، چنانچه آیه مبارکه «وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُم كَارِهُونَ» (1) به پیروزی تفسیر شده است و کلمه خدا شاید به معنای کلمه توحید باشد. چنانچه گفته شد و یا به معنای دعوت به اسلام است در مقابل دعوت به کفر که کلمه کافران است، چنانچه در تفسیر «وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى» (2) مفسران گفته اند.

اللهم فارفعه بما كدح فيك الى الدرجه العليا من جنتك حتى لا يساوى في منزله و لا يكافأ في مرتبه و لا يوازيه لديق ملك مقرب و لا نبى مرسل

بارالها رسول گرامی را، به پاداش آنچه در راه توبه سختی افتاد به بالاترین درجه در بهشتت بالا به بر تا آن جا که هیچ فرشته مقربی و هیچ پیامبر مرسلی در مقام و منزلت با او مساوی نبوده و در مرتبه همانند او نباشد از این جمله دعا استفاده می شود که بهشت را درجاتی، است متفاوت. چنانچه در علوم عالیه ثابت شده است که مراتب کمال غیر متناهی است همانگونه که مراتب نقص و هبوط غیر متناهی است و در آیات شریفه نیز بدین معنی اشاره شده است که می فرماید: «أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ» (3) «تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّسَاءٍ وَ فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ وَ دَرَجَاتٌ» (4) بهشتی بر مبنای فضل هم که باشد و هست که «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا» (5) حکمت

ص: 176

1- . سوره: توبه، آیه: 48.

2- . سوره: انفال، آیه: 74.

3- . سوره: انفال، آیه: 74.

4- . سوره: یوسف، آیه: 76.

5- . سوره: نور، آیه: 21.

الهی مقتضی، است کسی را که سنگین ترین مسئولیت را به دوش کشید و نیکو از عهده آن بیرون آمد بالاترین مقام و والاترین منزلت به او عطا فرماید و با دعایی که وعده استجابت داده بالاتر و والاتر را «وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ» (1) از این رو در روایتی که «ابی سعید خدری» نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الوسیله درجه عند الله لیس فوقها درجه فاسئلو الله لی الوسیله»: وسیله درجه ای است که بالاتر از آن درجه ای، نیست برای من از خدای تعالی وسیله را به خواهید. و در روایت دیگر است «الوسیله درجه فی الجنة لیس فی الجنة درجه اعلی منها فاسئلو الله ان یؤتینها» گویی این جمله از دعا ناظر این روایت است.

نکته: این که بالاتر از وسیله درجه ای نیست با آنچه گفتیم از عدم تناهی درجات کمال منافات ندارد، زیرا ممکن است روایت ناظر به درجات موجود در بهشت باشد. چنانچه در روایت دوم تصریح شده و به همین منظور ما روایت دوم را نقل کردیم وگرنه روایت اول در ادای مطلب کافی بود.

دعای امت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه فایده ای دارد

- سؤال: دعای امت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه فایده ای می تواند داشته باشد؟

- جواب: بعضی ها گفته اند: فائده دعای امت ممکن است آن باشد که خدای تعالی آن درجه اعلا را برای پیغمبرش مقدر فرموده و رسیدن به آن مقام را وسایل و علل و اسبابی است که از جمله آنها دعای امت باشد که از خدای تعالی به خواهند و این به شکرانه آنچه نصیب شان گردیده است، از هدایت و ایمان به وسیله این پیغمبر گرامی.

و روایتی که از «ابی سعید خدری» نقل شد و امثال آن نیز مؤید این معنا است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از امتش خواسته تا برایش دعا کنند.

و جمعی از «متکلمین» انکار این معنی را کرده و گفته اند: دعا برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از قبیل دعا بر امر واقع است و نتیجه اش بر دعاکننده برمی گردد که امر خدای تعالی را امثال کرده که می فرماید: «صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیْمًا» (2) وگرنه آنچه خدای تعالی به حبیب خود عطا فرموده است آن قدر بالا و والا است که دعای، دعاکننده را در آن اثری نیست و این

ص: 177

1- . سوره: ابراهیم، آیه: 20.

2- . سوره: احزاب، آیه: 56.

دعاکننده است که از دعا بر آن حضرت بهره مند می شود و بهره اش عبارت است از، صلوات متقابل، پروردگار. چنانچه در روایت است: «من صلی علی واحد صلی الله علیه و آله عشرًا» هرکس بر من یک بار صلوات بفرستد خدای تعالی بر او ده بار صلوات می فرستد و در «زیارت جامعه» است: «و جعل صلواتنا علیکم و ما خصنا به من ولا یتکم طیباً لخلقنا و طهاره لانفسنا و تزکیه لنا و کفاره لذنوبنا» صلوات ما بر شما و ولایت و دوستی ما از شما را خدای تعالی موجب پاکی خلقت ما و پاکیزگی جان ما و تزکیه ما و کفاره گناهان ما قرار داد و هر دو قول منافاتی باهم ندارند و مانعه الجمع نیستند چنانچه واضح است.

و عرفه فی اهله الطاهرین و امته المؤمنین من حسن الشفاعة اجل ما وعدته

حسن شفاعت یعنی چه؟

آنچه را که به او وعده داده ای از شفاعت نیکو درباره خاندان پاکیزه اش و امت با ایمانش هرچه جلیل تر معرفی فرما.

احتمال می رود که مقصود این نباشد که رسول خدا درباره اهل بیتش و مؤمنین، از امتش شفاعت فرماید گرچه این معنی نیز صحیح است، زیرا چنانچه از پاره ای از روایات استفاده می شود روز قیامت همه اهل محشر نیازمند به شفاعت رسول خدا می باشند و شفاعت آن حضرت شامل حال همه باید بشود که فرمود: «آدم و من دونه تحت لوائی» و در حدیث آمده که «لا یبقی ملک مقرب و لا نبی مرسل الا و هو محتاج الیه صلی الله علیه و آله و سلم» هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسلی، باقی نمی ماند مگر آن که نیازمند به رسول خدا خواهد بود پس اهل بیت طاهرین و مؤمنین، از امت نیز در این نیازمندی با دیگران شریکند و ممکن است این فقره از دعا ناظر به آن باشد. و لکن اظهر آن است که مقصود شفاعت اهل بیت طاهرینش و مؤمنین از امتش درباره دیگران باشد یعنی بارالها هم چنان که پیغمبرت را وعده داده ای که اگر اهل بیتش و مؤمنین، از امتش درباره دیگران شفاعت کنند شفاعتشان را به پذیری (و شاید مقصود از حسن شفاعت همین پذیرش آن باشد) این وعده را محقق فرما، تا پیغمبرت به این صفت شناخته شود که نه تنها خود شفیع است، بلکه اهل بیت و مؤمنین از امتش نیز شفعا عند الله می باشند.

باید دانست که یکی از مسائل عالیۀ اسلامی، مسئله شفاعت است که هم زمان با اوایل بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مطرح شده است.

چنانچه آیه شریفه: «فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ» (1) در سوره مبارکه المدثر است که چهارمین سوره است که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است.

و اصل شفاعت فی الجمله نه بالجمله، مورد قبول و اجماع جمیع فرق مسلمین است گرچه در حدود و کیفیت آن مباحثات و گفتگوهای در میان علماء جریان دارد. و معنای شفاعت، چنانچه از لغت آن استفاده می شود از شفیع به معنای جفت در مقابل وتر به معنای طاق است که گویی آن کس که شفیع در کاری بر می انگیزد قدرت و نیروی او را در پیشرفت مقصود با نیروی خود جفت می کند و در کنار نیروی خود می گذارد تا با زیاد شدن نیرو به مقصود خود نایل شود خواه مقصودش در نظر عقل و شرع امری مطلوب باشد، خواه مذموم. و بنابراین شفاعت بر دو نوع متصوّر است، چنانچه در قرآن کریم نوع اول را «شفاعت حسنه» و قسم دوّم را «شفاعت سیئه» نامیده است: قال تعالی: «مَنْ يَشْفَعُ لَشَفَاعَةٍ حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَ مَنْ يَشْفَعُ لَشَفَاعَةٍ سَيِّئَةٍ يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا» (2) هرکس که شفاعت نیکویی انجام دهد خود او نیز نصیبی از این کار نیکو دارد و هرکس شفاعت بد انجام دهد سهمی از آن خواهد داشت و این از آن جهت است که شفیع با اقدامش یا نقصی را جبران می کند و یا کمال و مزیتی بر آن می افزاید تا مقدمات نتیجه بخش باشد پس او در به ثمر رسیدن اقدامات سهمی خواهد داشت چه سود و چه زیان، گویی خدای تعالی به مؤمنین هشدار می دهد که با آگاهی به میدان شفاعت قدم بگذارند و متوجه باشند که در چه موردی شفاعت می کنند که اگر در مورد شفاعت، شر و فسادی هست باید از شفاعت خودداری کنند. مانند: آن که به نفع منافقین نزد مشرکین شفاعت کنند تا مشرکین با منافقین نجنگند این چنین شفاعت صحیح نیست و «شفاعت سیئه» است، زیرا در صورت وقوع جنگ از هر طرف که کشته شود، بسود اسلام است و چه بسا منافقی که مورد شفاعت قرار گرفت

ص: 179

1- . سوره: مدثر، آیه: 48.

2- . سوره: نساء، آیه: 85.

پس از مدتی رشد کند و نیروی بیشتری بیابد که دیگر قلع و قمعش خارج از عهده باشد «حکیم شیراز» را در این زمینه حکایتی است که به منظور یادآوری ادب کهن و دیرین ما و تشویق جوانان عزیز بر این کمال و فضیلت اجتماعی «کمال و فضلی که رهبر عظیم الشان انقلاب ما، حضرت امام خمینی قدس سره در کنار فضایل و کمالات دیگر بدین کمال نیز در حدّ اعلاّیی آراسته بود» عین حکایت را می آوریم گوید:

طایفه دزدان عرب بر سر کوهی نشسته بودند و منفذ کاروان بسته، رعیت بلدان از مکائد ایشان مرعوب و لشکر سلطان مغلوب به حکم آن که ملاذی منیع از قلّه کوهی بدست آورده بودند و ملجأ و مأوای خود کرده مدبران ممالک آن طرف در دفع مضرت ایشان مشورت کردند که اگر این طایفه هم بر این نسق روزگاری مداومت نمایند مقاومت با ایشان ممتنع گردد.

درختی که اکنون گرفتست پای به نیروی مردی برآید ز جای

ورش همچنان روزگاری هلی بگردانش از بیخ بر نگسلی (1)

سرچشمه شاید گرفتن به بیل چو پُر شد نشاید گذشتن به پیل

سخن بر این مقرر شد که شخصی را به تجسس ایشان برگماشتند فرصت نگاه می داشتند تا وقتی که بر سر قومی رانده بودند و بقعه خالی مانده، تنی چند از مردان واقعه دیده کارآزموده بفرستادند تا در شعب جبل پنهان شدند (2) شبانگاه که دزدان بازآمدند سفر کرده و غارت آورده سلاح از تن بگشادند و رخت غنیمت بنهادند، نخستین دشمن که بر سر ایشان تاخت خواب بود چندان که پاسی از شب بگذشت.

قرص خورشید در سیاهی شد یونس اندر دهان ماهی شد

مردان دلاور کمینگاه برجستند و دست یکان یکان بر کتف بستند و بامدادان بدرگاه ملک حاضر آوردند همه را به کشتن اشارت فرمود، اتفاقاً در آن میان جوانی بود که میوه عنفوان شبابش نورسیده و سبزه گلستان عذارش تازه دمیده یکی از وزرا، پای تخت ملک

ص: 180

1- . کرد: دلاور و شجاع.

2- . الشعب: الطريق فی الجبل.

را بوسه داد و روی شفاعت بر زمین نهاده گفت:

این پسر هنوز از باغ زندگانی برنخورده و از ریعان(1) جوانی تمتع نیافته توقع به کرم اخلاق خداوندی آنست که به بخشیدن خون او بر بنده منت نهند ملک از این سخن روی در هم کشیده و موافق رأی بلندش نیامده و گفت:

پرتو نیکان نگیرد هرکه بنیادش بد است تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است

نسل فساد اینان منقطع کردن و بیج تبارشان(2) بر آوردن اولی تر است که آتش نشاندن و اخگر گذاشتن افعی کشتن و بچه نگاه داشتن کار خردمندان نیست.

ابر اگر آب زندگی بارد هرگز از شاخ بید برنخوری

با فرومایه روزگار مبر کز نی بوریا شکر نخوری

وزیر این سخن بشنید طوعا و کرها به پسندید و بر حسن رأی ملک آفرین خواند و گفت: آنچه خداوند دام ملکه فرمود، عین صواب است و لکن اگر در سلک صحبت اینان تربیت یافتی طبیعت ایشان گرفتی اما بنده امیدوار است که در خدمت صالحان تربیت پذیرد و خوی خردمندان گیرد که هنوز طفل است و سیرت بغی و عناد آن گروه در نهاد وی متمکن نشده است و در حدیث آمده که: «ما من مولود الا و قد یولد علی الفطره فابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه».

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد

این بگفت و طایفه ای از ندمای ملک با او یار شدند تا ملک از سر خون او درگذشت و گفت: بخشیدم اگرچه مصلحت ندیدم.

دانی که چه گفت زال با رستم گرد؟ دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

دیدیم بسی که آب سرچشمه خورد چون بیشتر آمد شتر و بار ببرد

فی الجملة، پسر را به ناز و نعمت بر آوردند و استاد و ادیب به تربیت او نصیب کردند

ص: 181

1- . اول جوانی.

2- . خویشاوند.

تا حسن خطاب و ردّ جواب و سایر آداب خدمت ملوکش در آموختند و در نظر همگنان پسندیده آمد. باری، روزی وزیر از حسن شمایل او در حضرت ملک شمه ای گفت، که تربیت عاقلان در وی اثر کرده و جهل قدیم از جبلّت او بدر رفته است ملک را از این سخن تبسم آمده گفت:

عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود

سالی دو بر این بر آمد طایفه ای از اوباش محلّت با او پیوستند و عهد مراقت بستند تا به وقت فرصت وزیر را با دو پسر به کشت و نعمت بی قیاس برداشت و در مغازه دزدان به جای پدر نشست ملک را از این معنی خبر شد و دست تحیّر به دندان گزیدن گرفت و گفت:

شمشیر نیک ز آهن بد چو کند کسی؟ ناکس به تربیت نشود ای حکیم کسی

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس

زمین شوره سنبل برنیارد در او تخم عمل ضایع مگردان

نکوئی با بدان کردن چنان است که بد کردن به جای نیکمردان

پایان حکایت از محققین عالی مقامی که درباره شفاعت بحث کرده اند «علامه طباطبائی» قدّس سرّه است که، در تفسیر بسیار نفیسیش در تفسیر آیه 48 از سوره بقره بحث جالبی کرده است طالبین مراجعه نمایند.

نقدی بر سخن شهید مطهری درباره شفاعت

استاد شهید «مطهری» نیز در کتاب ارزنده اش، (عدل الهی) موضوع شفاعت را مطرح کرده است و این بحث بدان مناسبت طرح شده است که بعضی ها اشکال بر شفاعت کرده و گفته اند: که شفاعت استثناء قائل شدن و تبعیض و بی عدالتی در اجرای قانون است، در حالی که در دستگاه خدای تعالی بی عدالتی وجود ندارد و به تعبیر دیگر شفاعت، استثناء در قانون خدا است و قانون های خدا کلی و لا یتغیّر و استثناء ناپذیر است: «وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» (1) و همین اشکال است که بحث شفاعت را با عدل الهی مرتبط ساخته و در کتاب عدل الهی مطرح شده است و این اشکال دومین اشکال از اشکالاتی است که «علامه

ص: 182

طباطبائی» در بحث شفاعت «المیزان» متعرض آن شده است و جواب علمی متینی داده است و حاصلش این که: ما قبول داریم که سنت خدای تعالی تغییر پذیر نیست ولی این سنت الهیه بر مبنای تنها یک صفت از صفات الهیه نیست. مانند: صفت تشریح و حکم تا قابل تغییر نباشد بلکه بر مبنای آنچه مقتضای همه صفات علیای حضرت حق جل و علا است. توضیح این که، آنچه خدای تعالی به هر یک از موجودات افاضه فیض فرموده است از نعمت حیات و موت و روزی و دیگر نعمت های گوناگون الهی ارتباط این نعمت ها به خدای سبحان به یک رابطه و مساوی هم نیست که اگر چنین می بود معنای صحیحی برای رابطه و سببیت باقی نمی ماند همانطوری که حکما و فلاسفه در رابطه سبب و مسبب گفته اند: که سنخیتی میان سبب و مسبب لازم است تا مسبب خاصی از سبب خاصی تولید شود و اگر این سنخیت را لازم ندانیم «لصدر کل شیء عن کل شیء» هر چیزی سبب هر چیزی تواند بود و این به معنای بطلان سببیت است نظیر این سخن را در مقام گوئیم که اگر همه فیوضات الهیه در یک رابطه باشد، معنایش بطلان رابطه است مثلا اگر خدای تعالی بیماری را شفا عطا می فرماید در عین حال که بی جهت و بدون مصلحتی که مقتضای این عنایت باشد نیست. لکن رابطه این فیض با صفت رأفت و رحمت و منعم بودن و شافی و معافی بودن حق تعالی است نه صفت ممیت و منتقم و شدید البطش بودن حق تعالی و اگر ستمگر خونخواری را هلاک می کند نه به صفت رزاقیت و خالقیت است بلکه به صفت منتقم و شدید البطش بودن است و هم چنین بقیه نعمتها و فیوضات الهیه و قرآن کریم نیز بدین معنی گویا است که هر رویدادی از رویدادها با توجه به همه جهات وجودی آن رویداد با یک یا چند صفت از صفات علیای حق در ارتباط است صفاتی که میان آن ها و این رویداد تناسب و اتلافی وجود داشته باشد. و به عبارت دیگر توان گفت که هر چیزی از ناحیه خاصی از مصلحت و خیر با خدای تعالی ارتباط دارد با توجه به این نکته فلسفی عرفانی گوئیم که درست است که صراط حق تعالی مستقیم و سستش تغییرناپذیر است و اختلافی در فعل حق نیست لیکن این استقامت صراط و عدم تغیر سنه و عدم اختلاف در فعل با در نظر گرفتن همه آن صفاتی است که در صدور این فعل دخالت دارد، نه یک

صفت خاصّ و به عبارت دیگر با در نظر گرفتن حکمت ها و مصلحت های موجود در مورد فیض است، امّا پس از فعل و انفعال و کسر و انکسار در مرحله واقع نه با در نظر گرفتن یک حکمت و مصلحت بلی اگر سبب حکم یک چیز می بود با وجود آن سبب، البتّه حکم الهی تغییرپذیر نمی شد در حق هیچ کس از مؤمن و فاجر و کافر ولی این چنین نیست بلکه اسباب متعدّدی در کار است که مقتضای هر چیزی است غیر از مقتضای سبب دیگر، دقت شود.

و اما شهید «مطهری» رحمه الله در پاسخ از اشکال لزوم تبعیض بنابر قول به شفاعت و تغییر در سنت راهی را پیموده که خالی از صعوبت نیست وی پس از آن که شفاعت را بدو گونه صحیح و غیر صحیح و به عبارت دیگرش عادلانه و ظالمانه تقسیم کرده است شفاعت باطل و ظالمانه و غیر صحیح را به گونه ای تعبیر کرده است که خواننده را وادار به تصدیق می کند و تعبیراتی از قبیل این که: شفاعت غلط آن است که کسی بخواهد از راه پارتی بازی جلو اجرای قانون را بگیرد. برحسب چنین تصوّری از شفاعت، مجرم بر خلاف خواست قانون گذار و برخلاف هدف و قوانین اقدام می کند و از راه توسّل به پارتی بر اراده قانونگذار و هدف قانون چیره می گردد این گونه شفاعت در دنیا ظلم است و در آخرت غیر ممکن... تا آن که گوید نوع نادرست که به دلایل عقلی و نقلی مردود شناخته شده است این است که گناهکار که به دلایل بتواند وسیله ای برانگیزد و به توسط او از نفوذ حکم الهی جلوگیری کند درست همانطوری که در پارتی بازیهای اجتماعات منحط بشری تحقّق دارد. معلّم شهید پس از آن که از شفاعت با تعبیر پارتی و پارتی بازی معنایی را مجسم می سازد که معمولاً به واسطه سوء استفاده از آن ذهنیت تنفّرآوری نزد خواننده دارد هرچند در اصل معنای صحیحی داشته باشد ادامه می دهد که بسیاری از مردم عوام، شفاعت انبیاء و ائمه علیهم السّلام را چنین می پندارند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم و امیر المؤمنین علیه السّلام و حضرت زهرا علیها السّلام و ائمه اطهار خصوصاً امام حسین علیه السّلام متنفذهایی! هستند که در دستگاه خدا اعمال نفوذ می کنند و اراده خدا را تغییر می دهند و قانون را نقض می کنند. سپس مثالی در این باره ذکر می کند و می گوید:

اعراب زمان جاهلیت نیز دربارهٔ بت‌هایی که شریک خداوند قرار می‌دادند همین تصوّر را داشتند آنان می‌گفتند که خدا به تنهایی آفرینندهٔ جهان است ولی در اداره کردن جهان تنها با او شرکت دارند و می‌گویند که قرآن با این گونه شرکت به سختی مبارزه کرد. و مکرر اعلام نمود که خدا به تنهایی هم پدیدآورنده جهان است و هم تدبیرکنندهٔ آن است. و پس از بیاناتی نتیجه می‌گیرند که شفاعت به معنایی که عوام معتقدند. به جز شرک چیز دیگری نیست!

و اما شفاعت صحیح در نظر استاد بر دو گونه است: شفاعت رهبری یا شفاعت عمل بدین معنی که پیغمبر اکرم با آوردن دستورات نجات بخش شفیع امت است، زیرا امت با عمل کردن به دستورات او از عذاب خدا نجات و به مقامات و سعادات اخروی نایل خواهند شد.

نوع دوم: شفاعت مغفرت یا شفاعت (فضل) که تأثیر آن در از بین بردن عذاب و در مغفرت گناهان است و حدّا کثر ممکن است سبب وصول به حسنات و ثوابها هم بشود ولی بالا برندهٔ درجات شخص نخواهد بود(1)

سپس در توضیح این نوع شفاعت می‌گوید همانگونه که در قیامت اعمال انسان مجسم می‌شود روابط نیز مجسم می‌گردد روابط معنوی ای که در این جهان بین مردم برقرار است در آن جهان صورت عینی و جسمی پیدا می‌کند. زمانی که یک انسان سبب هدایت انسانی دیگر می‌شود رابطهٔ رهبری و پیروی در میان آنان در رستاخیز به صورت عینی در می‌آید و هادی به صورت پیشوا و امام و هدایت یافته بصورت پیرو و مأموم ظاهر می‌گردد و پس از بیاناتی نتیجه می‌گیرد:

ص: 185

1- . فرق میان وصول به حسنات و ثوابها با بالا رفتن درجه با توجه به تلازم آن دو و بلکه عینیت آن دو مخصوصا بنا به عقیده خود استاد دربارهٔ ثواب و عقاب در همین بحث از کتاب عدل الهی، صفحه 191 (جزای عمل) برای نویسنده نامفهوم است و به عبارت دیگر اگر غرض استاد بالا رفتن درجه در بهشت پس از دخول به بهشت است صحیح است زیرا عالم بهشت بلکه عالم آخرت بطور کلی دار جزاست نه دار عمل به فرمودهٔ علی علیه السلام «الیوم عمل و لا حساب و غذا حساب و لا عمل» و اگر مقصود این است که با شفاعت فقط حسنات و ثواب عاید شخص می‌گردد اما درجه عالی گرفتن در بهشت از عهدهٔ شفاعت خارج است معنای مفهومی برای نویسنده ندارد.

در این معنای شفاعت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شفیع امیر المؤمنین صلوات الله علیه و حضرت زهرا علیها السلام می باشد و آنها شفیع حسنین علیهما السلام و هر امامی شفیع امام دیگر و شفیع شاگردان و پیروان خویش است...

به طوریکه اشاره شد تعبیر از شفاعت پارتی بازی و از تقرب به درگاه الهی و آبرومند بودن بنده ای در اثر اطاعت و فداکاری در پیشگاه احدیت به اعمال نفوذ و از قبول شفاعت و احترام به خواسته بنده مقرب و محبوب و از جلوه غفاریت که در حقیقت سپاس گزاری حق تعالی از مقام عبودیت بنده ای است که «إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ» (1) به تغییر در اراده خدا و نقض قانون (و بدون در نظر گرفتن این که، خود شفاعت قانونی از قوانین الهیه است) و قیاس مؤمنین به شفاعت به اعراب مشرک بت پرست که بتها را در عین پرستش شریک می پنداشتند تعبیرات و بیاناتی است که هرچند معنای صحیحی از آنها در نظر گوینده و نویسنده باشد حداقل این است که انعکاس مطلوبی در ذهن شنونده و خواننده نخواهد داشت. لذا بهتر آن است که برای درک معنای شفاعت ابتداء نظری به روایات اهل بیت علیهم السلام کنیم تا با استفاده از تعبیرات ایشان و بیاناتشان بتوانیم از شفاعت که موضوعی است شرعی و بیانش به عهده صاحب شرع است ترسیم درستی به نماییم روایات از (بحار علامه مجلسی) جلد 8 نقل می شود با ذکر مصادر روایات:

روایاتی چند درباره شفاعت

1. در تفسیر آیه شریفه «وَلَا تَتَفَعَّلُ الشَّفَاعَةَ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَدْنَى لَهُ» (2) امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: هیچ یک از پیامبران خدا و رسولان خدا و رسولان او در روز قیامت شفاعت نخواهد کرد تا آن که خدای تعالی به او اجازه شفاعت بدهد مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که خداوند پیش از روز قیامت به او اجازه شفاعت داده است و شفاعت او را است و امامان از اولاد او را و سپس پیامبران را که صلوات خدا بر آنان و بر محمد و آل او باد سپس روایتی نقل می کند: مردی که مولا و آزادشده یکی از زنان امام چهارم بود به نام ابو ایمن بر امام باقر علیه السلام وارد شد و خطاب به آن حضرت گفت: مردم را مغرور می کنید و می گویند:

ص: 186

1- . سوره: فاطر، آیه: 34.

2- . سوره: سبأ، آیه: 23.

شفاعت محمد، شفاعت محمد، امام باقر آن چنان خشمگین شد که رنگ چهره مبارکشان تغییر کرد سپس فرمود: هان! ای ابو ایمن تو مغرور آن شدی که شکم و دامت با عفت ماند؟ اگر مناظر وحشتناک قیامت را ببینی به شفاعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم محتاج خواهی بود وای بر تو. مگر پیغمبر به جز کسی را که آتش بر او واجب شده باشد شفاعت خواهد کرد؟ سپس امام باقر علیه السلام فرمود: هرآینه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درباره امتش شفاعت است و ما را شفاعت است درباره شیعیان ما و شیعیان ما را شفاعت است درباره اهالی خودشان سپس فرمود به درستی که مؤمن شفاعت می کند درباره افرادی همچون قبیلۀ ربیعۀ و مضر و همانا مؤمن شفاعت می کند، حتی درباره خدمتگذارش و می گوید پروردگارا حق خدمتش را که به من نموده عطا فرما او مرا از گرما و سرما محافظت می کرد. «وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِندَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ» (1) قال لا یشفع احد من انبیاء الله و رسله یوم القیامه حتی یاذن الله له الا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فان الله قد اذن له فی الشفاعة من قبل یوم القیامه و الشفاعة له و للأئمه من ولده ثم بعد ذلك للانبياء صلوات الله علیهم و علی محمد و آله قال: حدّثنی ابی عن ابن ابی عمیر عن معاویه بن عمّار عن ابی العباس المکبّر قال دخل مولی لامرأه علی بن الحسین صلوات الله علیهما علی ابی جعفر علیه السلام یقال له ابو ایمن فقال یا ابا جعفر تغرّون الناس و تقولون شفاعة محمّد شفاعة محمّد فغضب ابو جعفر علیه السلام حتی تربّد وجهه ثم قال ویحک یا ابا ایمن اغرّک ان عف بطنک و فرجک اما لو قد رأیت افزاع یوم القیامه لقد احتجت الی شفاعة محمّد صلی الله علیه و آله و سلم ویلک فهل یشفع الا لمن وجبت له النار؟ ثم قال: ما من احد من الاولین و الاخرین الا و هو محتاج الی شفاعة محمّد صلی الله علیه و آله و سلم یوم القیامه ثم قال ابو جعفر علیه السلام ان لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الشفاعة فی امته و لنا شفاعة فی شیعتنا و لشیعتنا شفاعة فی اهلینهم ثم قال: و ان المؤمن یشفع فی مثل ربیعۀ و مضر و ان المؤمن لیشفع حتی لخدمته و یقول یا رب حق خدمتی کان یقینی الحرّ و البرد» ص 539.

2. امام رضا علیه السلام از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می فرماید که فرمود: رسول خدا چون روز قیامت شود حساب شیعیان ما به عهده ما واگذار می شود پس هرکس که

ص: 187

مظلّمه اش میان او و مردم باشد از مردم می خواهیم که آن حق را بر ما به بخشند و آنان نیز می بخشند و هرکس مظلّمه اش میان او و ما باشد سزاوارتر به عفو و گذشت خواهیم بود.

«احمد بن ابی جعفر البیهقی باسناده عن الرضا عن آبائه عن امیر المؤمنین علیهم السّلام قال قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم اذا کان یوم القیامه و لینا حساب شیعتنا فمن کان مظلّمته فیما بینہ و بین اللّٰه عزّ و جل حکمنا فیها فأجابنا و من کان مظلّمته بینہ و فیما بین الناس استوهبناها فوهبت لنا و من کان مظلّمته فیما بینہ و بیننا کنا احق من عفا و صفح» ص 219 عیون.

3. امام صادق علیه السّلام فرمود: چون روز رستاخیز شود خدای تعالی اوّلین و آخرین را در یک جا جمع می کند پس تاریکی شدیدی آنان را فرا می گیرد که ناله شان بلند می شود و می گویند پروردگارا این تاریکی را از ما بردار فرمود...

خلاصه روایت این که، گروهی می آیند که نور پیشاپیش آنان حرکت می کند که صحرائی محشر را روشن می سازد. اهل محشر می گویند اینان پیامبرانند یا فرشتگان و یا شهدا پس از جانب خدای تعالی ندا می آید که هیچ یک از این گروه نیستند از خود آنان می پرسند که شما کیانید؟ می گویند: «نحن العلویّون نحن ذرّیه محمد رسول اللّٰه نحن اولاد علیّ ولی اللّٰه نحن المخصوصون بکرامه اللّٰه نحن الآمنون المطمئنّون» پس ندا از نزد خدای تعالی به آنان می رسد: «اشفعوا فی محبّیکم و اهل مودّتکم و شیعتکم فیشفعون فیشفعون» درباره دوستان و ارادتمندان و شیعیان تان شفاعت کنید پس آنان شفاعت می کنند و شفاعتشان مورد قبول واقع می شود (1) (امالی صدوق ص 1170-171).

4. ابی بصیر از امام صادق روایت می کند که فرمود: شیعیان ما از نور خدا آفریده شده اند و به خدا باز می گردند به خدا قسم که شما به ما خواهید پیوست روز قیامت و همانا که ما شفاعت خواهیم کرد و شفاعت ما مورد قبول واقع خواهد شد به خدا سوگند شماها حتما شفاعت خواهید نمود و شفاعتتان پذیرفته خواهد گردید و هیچ شخصی از شما نیست مگر این که آتشی در جانب چپ او و بهشتی در جانب راست او ظاهر خواهد شد

ص: 188

1- . بحار الانوار، جلد 8، صفحه 36، از بشاره المصطفی و امالی صدوق.

پس دوستانش را به بهشت و دشمنانش را به آتش وارد خواهد نمود. «شيعتنا من نور الله خلقوا و اليه يعودون و الله انكم لملحقون بنا يوم القيامة و انا لنشفع فنشفع و و الله انكم لتشفعون فتشفعون و ما من رجل منكم الا و سترفع له نار عن شماله و جنبه عن يمينه فيدخل احبائه الجنة و اعدائه النار» (علل ص 421).

5. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چون در مقام محمود بایستم درباره صاحبان گناهان کبیره شفاعت خواهم کرد و خدای تعالی شفاعتم را خواهد پذیرفت به خدا قسم که درباره آنان که ذریه مرا آزرده شفاعت نخواهم کرد «جعفر بن محمد عن ابیه عن آبائه علیهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا قمت المقام المحمود تشفعت فی اصحاب الکبائر من امتی فیشفعنی الله فیهم و الله لا تشفعت فیمن اذی ذرتی» (امالی ص 177).

6. معاویه بن وهب گوید از امام صادق علیه السلام معنای آیه شریفه «لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صواباً» (1) را پرسیدم فرمود: «نحن و الله المأذون لهم فی ذلك اليوم و القائلون صواباً» به خدا قسم ما یم آنانی که آن روز اجازه دادند و سخن از روی صواب و حق گویند عرض کردم فدایت شوم چه می گوید؟ فرمود: «نمجد ربنا و نصلی علی نبینا و نشفع لشيعتنا فلا یردنا ربنا» پروردگار ما را تمجید می گویم بر پیامبران صلوات می فرستیم برای شیعیانمان شفاعت می کنیم پس پروردگار ما، ما را رد نمی کند یعنی شفاعت ما را می پذیرد (ص 183 محاسن).

7. شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: ما را همسایه ای است از خوارج که می گوید:

«محمد» روز قیامت در فکر خویش است چگونه به شفاعت کردن می رسد «انّ محمدا يوم القيامة همّه نفسه فكيف يشفع»؟ امام صادق علیه السلام فرمود: یک نفر از اولین و آخرین نیست مگر آن که روز قیامت نیازمند شفاعت «محمد» خواهد بود: «ما احد من الاولین و الاخرین الا و هو يحتاج الی شفاعة محمد صلی الله علیه و آله و سلم يوم القيامة» (ص 184 محاسن).

8. جابر بن یزید گوید امام باقر علیه السلام مرا فرمود: ای جابر در هیچ حاجتی از دشمن ما

ص: 189

کمک مگیر و از او چیزی نخواه و از وی شربت آبی سؤال مکن همانا مؤمن گذارش به او می افتد در آتش پس می گوید: ای مؤمن مگر من به تو چنین و چنان خدمت نکردم؟ پس مؤمن از او شرمنده می شود و او را از آتش نجات می دهد و مؤمن به همین جهت مؤمن نامیده شده که او بر خدا امان می دهد و خداوند امان دادن او را اجازه می فرماید. «یا جابر لا تستعن بعدونا فی حاجه و لا تستعطه و لا تسئله شربه ماء انه لیمرّ به المؤمن فی النار فیقول یا مؤمن الست فعلت بک کذا و کذا فیستحیی منه فیستنقذه من النار فأتما سمی المؤمن مؤمنا لانه یؤمن علی الله (فیجبر) فیؤمن امانه» (ص 185 محاسن).

9. امام صادق علیه السلام فرمود: روز قیامت که بشود حساب شیعیان ما به ما واگذار می شود آنچه برای خدا است از خدای تعالی می خواهیم که آن را بما به بخشد پس آن به سودی آنها می شود و آنچه برای مردم است از خدای تعالی مسئلت می کنیم که عوض آن را به صاحبانش بدهد پس آن هم به سود آن ها می شود و آنچه برای ما است پس آن هم به سود آنها می شود و سپس این آیه شریفه را قرائت فرمود: «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» (1) و چندین روایت دیگر از کنز الفوائد ص 71.

10. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: خدای تعالی به بندگانش مهربان است و از رحمتش بود که یکصد رحمت آفرید. یک رحمت از همه آن رحمتها را در میان همه خلایق قرار داد و به واسطه همان است که مردم به همدیگر مهربانند و مادر به فرزندش مهربان است و مادران حیوانات نسبت به بچه هاشان دل سوزند و چون روز قیامت شود این یک را بر آن نود و نه، رحمت اضافه می فرماید پس با آن همه رحمت امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را رحم می کند، سپس آنان را درباره هرکس که دوست داشته باشند از مسلمانان شفاعتش کنند شفیع قرار می دهد تا آن جا که یکی می آید به نزد یکی از مؤمنین شیعه و می گوید: مرا شفاعت کن او می گوید: تو چه حقی بر من داری؟ می گوید: روزی تو را از آب سیراب کردم پس او بیادش می آید پس شفاعتش می کند و شفاعتش پذیرفته می شود پس دیگری می آید و

ص: 190

می گوید مرا بر تو حقی است شفاعتم کن می گوید: چه حقی بر من داری؟ می گوید در روز گرمی تو در سایه دیوارم آرمیدی پس شفاعتش را می کند و شفاعتش پذیرفته می شود و همین طور شفاعت می کند تا آن که در حق همسایگانش دوستاش و آشنایانش شفاعت می کند پس همانا مؤمن بر خدا گرامی تر از آنست که شما گمان می کنید «قال امیر المؤمنین علیه السلام الله رحیم بعباده و من رحمته انه خلق ماء رحمه جعل منها رحمه واحده فی الخلق کلهم فیها یتراحم الناس و ترحم الوالده ولدها و تحزن الامهات من حیوانات علی اولادها فاذا کان یوم القیامه اضاف هذه الرحمه الواحده الی تسع و تسعین رحمه فیرحم بها امه محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم ثم یشفعهم فیمن یحبون له الشفاعه من اهل المله حتی ان الواحد لیجیب الی مؤمن من الشیعہ فیقول اشفع لی فیقول: و ای حق لک علی؟ فیقول: سقیتک یوما ماء فیذکر ذلک فیشفع له فیشفع فیہ و یجیئہ آخر فیقول ان لی علیک حقاً فاشفع لی فیقول و ما حقک علی؟ فیقول استظللت بظلّ جداری فیشفع له فیشفع فیہ و لا یزال یشفع حتی یشفع فی جیرانه و خلطائه و معارفه فانّ المؤمن اکرّم علی الله ممّا تظنون»: تفسیر الامام العسکری. از این روایات و دهها روایات دیگر استفاده می شود که دامنه شفاعت در روز قیامت وسیعتر از آن است که ما گمان می کنیم و اصولاً قوانین عالم آخرت چنانچه در این روایت نیز اشاره فرمود براساس رحمت و وسع است و از حساب

نکته ای عرفانی از امام خمینی در توسعه رحمت الهی

عمل و جزا بیرون است و بر این نکته عرفانی اشاره فرموده است حضرت امام خمینی قدس سره در کلماتشان از جمله در توضیح جمله ای از وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم به علی علیه السلام آن جا که فرمود: در مقابل هر قطره اشکی از خوف خدا هزار خانه برای تو در بهشت بنا می شود «بینی لک بکل دمه الف بیت فی الجنّه» می فرماید: و آنچه لازم است اشاره به آن آنست که بعضی از نفوس ضعیفه غیر مطمئنه به امثال این ثوابهای بسیار برای امور جزئی خدشه می کنند غافل از آنکه اگر چیزی در نظر ما در این عالم کوچک آمد دلیل نمی شود که صورت غیبیه و ملکوتیه آن نیز حقیر و ناچیز است چه بسا باشد که موجود کوچکی ملکوت و باطن آن در کمال عظمت و بزرگی باشد، چنانچه هیکل مقدس و صورت جسمانی رسول اکرم و نبی مکرم معظم صلی الله علیه و آله و سلّم یکی از موجودات کوچک این عالم بود و روح مقدسش محیط به ملک و ملکوت و واسطه ایجاد سماوات و ارضین بود پس حکم کردن به

حقارت و کوچکی چیزی بحسب صورت باطنی ملکوتی فرع علم به عالم ملکوت و بواطن اشیاء است و از برای امثال ماها حق این حکم نیست و ما باید چشم و گوشمان باز به فرمایشات علمای عالم آخرت یعنی انبیاء و اولیاء علیهم السّلام باشد.

و دیگر آن که بنای آن عالم بر تفضّل و بسط رحمت غیرمتناهیة حق جل و علا گذاشته شده است و تفضّلات حق تعالی را حدّ و منتهایی نیست و استبعاد از تفضّل جواد علی الاطلاق و صاحب رحمت غیرمتناهیة از کمال جهل و نادانی است، جمیع این نعمتهایی که به بندگان عنایت فرموده که از احصای آنها بلکه احصای کلیات آنها عقول عاجز و سرگردان است بدون سابقه سؤال و استحقاق بوده پس چه مانعی دارد که به مجرد تفضل و بدون هیچ سابقه اضعاف مضاعف این ثوابها را به بندگان خود عنایت فرماید؟ آیا بنای عالمی که به نفوذ ارادة انسانی قرار داده شده و درباره آن گفته شده: «فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ» (1) با آن که اشتهای انسانی حد محدودی و قدر مقدّری ندارد درباره آن می توان این استبعاد را کرد؟ خدای تبارک و تعالی آن عالم را طوری مقرر فرموده و ارادة انسانی را طوری قرار داده که به مجرد اراده هر چه را بخواهد موجود کند موجود می کند.

ای عزیز راجع به این گونه ثوابها، اخبار و احادیث شریفه یکی و دو تا و ده تا نیست که انسان را مجال انکاری بماند بلکه فوق حدّ تواتر است جمیع کتب معتبره معتمده احادیث مشحون از این نحو احادیث است مثل آن است که ما به گوش خود از معصومین علیهم السّلام شنیده باشیم و طوری نیست که باب تأویل را انسان مفتوح کند پس این مطلبی را که مطابق نصوص متواتره است و مصادم با برهان هم نیست بلکه با یک نحو از برهان نیز موافق است بی سبب انکار کردن از ضعف ایمان و کمال جهالت است انسان باید در مقابل فرموده انبیاء و اولیاء علیهم السّلام تسلیم باشد هیچ چیز برای استکمال انسانی، بهتر از تسلیم پیش اولیای حق نیست خصوصاً در اموری که عقل برای کشف آنها راهی ندارد

ص: 192

و جز از طریق وحی و رسالت برای فهم آنها راهی نیست اگر انسان بخواهد عقل کوچک و اوهام و ظنون خود را دخالت دهد در امور غیبیه اخرویّه و تعبدیه شرعیّه کارش منتهی می شود به انکار مسلمات و ضروریات و کم کم از کم زیاد و از پائین بالا منجر می شود فرضاً شما در اخبار و سند آنها خدشه داشته باشید با آن که مجال انکار نیست در کتاب کریم الهی و قرآن مجید آسمانی که خدشه ندارید در آن جا نیز امثال این ثوابها مذکور است مثل قوله تعالی: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (1) و مثل قوله تعالی «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ» (2)

بلکه گمان نویسنده آن است که یک پایه این استبعادات و انکارها بر عجب و بزرگ شمردن اعمال گذاشته شده است. مثلاً اگر یک روز روزه بگیرد یا یک شب را به عبادت احیا کند پس از آن بشنود از برای آنها ثواب بزرگی را استبعاد نمی کند با آن که عیناً اگر بنا بر خود عمل باشد این استبعاد هست، لیکن چون این عمل خود را بزرگ شمرده و اعجاب به آن نموده تصدیق ثواب آن را می کند.

ای عزیز: تمام عمر ما که پنجاه شصت سال است فرض می کنیم که در آن قیام کنیم، به جمیع وظایف شرعیّه و به ایمان صحیح و عمل صالح و توبه صحیحه از این دنیا برویم آیا این مقدار اعمال و ایمان ما را چه مقدار جزا هست؟ با آن که به حسب کتاب و سنت و اجماع جمیع ملل چنین شخصی مورد رحمت حق است و به بهشت موعود می رود بهشتی که در آن جا مخلّد در نعمت و راحت و مؤبّد در رحمت و روح و ریحان خواهد بود آیا در اینجا مجال انکاری هست با این که اگر بنای جزای عمل باشد - فرض باطل که عمل ما جزایی داشته - اینقدری که عقل از تصوّرش کما و کیفاً عاجز است نخواهد بود پس معلوم شد که مطلب براساس دیگر مبتنی است و برپایه دیگر چرخ می زند آن وقت هیچ

ص: 193

استبعادی باقی نمی ماند و برای انکار راهی باز نخواهد ماند: پایان سخن حیات بخش دل‌های افسرده و مرده از حضرت امام خمینی قدس سره

آیا اعتقاد به شفاعت موجب تجزّی به گناه است

در این جا ممکن است یک اشکال پیش بیاید و آن این که این گونه اعتقاد در مردم موجب تجزّی آنان به گناه خواهد بود. و به اعتماد شفاعت محمد و آل محمد علیهم السلام دست به هر نوع از گناه خواهند زد و این چنین عقیده و رفتار علاوه بر مفساد فردی و اجتماعی که دارد با حکمت تشریح احکام و تسنن سنن منافات دارد.

این اشکال پاسخهای چندی دارد که ما بطور اجمال به یکی از آنها اشاره می کنیم و آن این که بدون شک و تردید آیات قرآنی و روایات متعدده متواتره صراحتاً دلالت بر آن دارند که اگر کسی موقّق به توبه حقیقی شد و برآستی به سوی خدای تعالی بازگشت خدای تعالی از باب تفضّل و عده استجاب و قبولی توبه او را داده و مسلماً توبه اش پذیرفته و گناهانش آمرزیده خواهد شد هر چند بار گناهش سنگین و سنگین تر باشد.

با توجه به این مطلب گوئیم هرگاه آیات و روایات توبه موجب تجزّی مردم به گناه باشد و با حکمت تشریح منافات داشته باشد در باب شفاعت نیز ما ملتزم چنین اشکالی می شویم و شما هر جوابی که به روایات و آیات توبه دادید ما همان پاسخ را درباره شفاعت خواهیم داد. و اما آنچه شهید «مطهری» به آن استناد کرده و آن گونه شفاعت را در دنیا ظلم و در آخرت غیرممکن دانسته اگر ظلم بودنش را در دنیا بپذیریم از آن جهت است که دنیا خانه تراحم است و ترجیح حقی معارض با حق دیگری است و این معنی در آخرت که عالم وسیعی است و تراحمی آن جا وجود ندارد متصوّر نیست و قیاس آن عالم به این دنیا و اعتقاد بر این که چیزی که در این دنیا ظلم است در آن عالم غیرممکن خواهد بود قیاس نادرستی است و چون مزاحمت و تضییع حقی در آن عالم متصوّر نیست حقیقت شفاعت عبارت خواهد بود از اظهار کرامت اولیاء خدا و ارج نهادن خدای تعالی به محبت محبّین خود و این مطلب از اساسی ترین اصول محبّت است، خصوصاً از کسی که غنی بالذات است و کرمش نامتناهی و نعمتش بی پایان و نسبت شخص یا اشخاصی که در لوح دلشان جز الف قامت دوست نبود که: لأجل عین الف عین

نویسنده این بحث را با کلامی بارز از استاد بزرگ حوزه علمیه نجف اشرف آیه الله العظمی آقای حاج «سید ابو القاسم خوئی» مرجع تقلید شیعیان دام ظلّه ختم می کنم و شاید روشن گر پاسخ اشکال مذکور نیز باشد و آن این که روزی در محضرشان سخن از شفاعت می رفت و دقیقا به یاد دارم که صبح پنجشنبه، پس از ختم مجلس روضه هفتگی شان که در منزلشان تشکیل می شد بود ایشان فرمودند، اگر دو مطلب نبود ما از نظر فقهی فتوا می دادیم که به استناد روایات شفاعت هرکس هرکاری را که می خواهد انجام دهد و هر گناهی که مورد رغبت نفس است مرتکب شود و لیکن دو مطلب مانع از صدور چنین فتوا است:

1. این که روایات شفاعت به هر وسعت و شمول که باشد بطور مسلم شامل حال کفار نیست و تنها مسلمان و حتی موحد (اگر بگوییم) مشمول شفاعت خواهد بود و کسی مسلمان یا موحد محشور می شود که با عقیده اسلامی و توحید از دنیا برود و در جرأت به گناه و لابلالی بودن نسبت به معاصی الهیه این خطر وجود دارد که ایمان و عقاید حقه در اثر ظلمت گناه از آدمی به هنگام مرگ سلب شود و انسان بی دین و بی ایمان از دنیا برود چنانچه خدای تعالی می فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْاى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ» (1) آخر و سرانجام کار آنان که به اعمال زشت و کردار بد پرداختند این شد که کافر شدند و آیات خدا را تکذیب نموده و آنها را به مسخره گرفتند و در روایات نیز بدین معنی اشاره شده است.

2. مسئله برزخ و عذاب عالم قبر است که برحسب بعضی از روایات شفاعت اهل بیت علیهم السلام در عالم آخرت و روز قیامت است و فرموده اند: که برزخ به عهده خودتان است و عذاب برزخ کما و کیفا نمونه ای از عذاب آخرت است و معلوم نیست که تا چند میلیون سال طول خواهد کشید «اعاذنا الله و جميع اخواننا من عذاب القبر و رزقنا الله جميعا شفاعه محمد و

اهل بيته و الصالحين من عباده». «يا نافذ العده يا وافي القول يا مبدل السيئات باضعافها من الحسنات انك ذو الفضل العظيم»: اي آن كه وعده اش نافذ است و به قولش وفا مي كند.

نکته ای ادبی عرفانی در معنای وعد و وعید

نکته ادبی عرفانی: در زبان عرب وعده دو لغت دارد، اگر نسبت به عمل خیری درباره طرف باشد آن را وعده گویند و اگر وعده بد و تهدیدی باشد آن را وعید گویند به خلاف زبان فارسی که خیر یا شر بودن آن را باید با قرینه لفظی یا غیر لفظی فهماند مثلاً باید بگوئیم وعده خیر داد یا وعده شر داد ادبیات عرب وعده خیر را با تنها کلمه (وعده) ادا می کند و وعده شر را با تغییری در هیئت لفظ و به اصطلاح بر وزن باب افعال (ایعاد) بیان می کند (وعده) یعنی وعده نیک به او و (اوعده) یعنی وعده شر به او داد و تهدیدش کرد و از این بحث ادبی نتیجه عرفانی جالبی، گرفته شده است و آن اینکه برخلاف وعده عمل کردن را عرب نوعی دروغ میدانند که اگر کسی وعده به کسی داد و عمل نکرد در وعده اش دروغ گفته است اما مخالفت وعید را نه تنها زشت و دروغ محسوب نمی کند، بلکه نوعی کرم و بزرگواری می شمارد.

برخوردی میان دو نفر از ادبای عرب نقل شده یکی به نام ابی عمرو بن علا و دیگری عمرو بن عبید که این دو در مسجد به هم رسیدند، اولی به دومی گفت: این چیست که از تو درباره وعد و وعید بگویم می رسد؟ گفت خدای تعالی وعده هایی و وعیدهایی داده است و به هردو، عمل خواهد کرد ابو عمرو گفت: آیت ابا عثمان الا العجمه و لا اعنی عجمه لسانک و لکن فهمک: ای ابا عثمان تو از کجی، دست برنمی داری غرضم نه آن است که زیانت کج است لکن کج فهم هستی عرب پس گرفتن وعده را پستی و لثامت می داند ولی باز پس گرفتن وعید را کرم و بزرگواری می شمارد، سپس این شعر را مثال آورد که شاعر عرب می گوید:

و آئی اذا اوعده او و وعدته لمخلف ایعادی و منجز موعدی

من هرگاه وعده بد یا وعده خوب بدهم در مورد وعده بد وعده خلافم اما به وعده خوبم وفا می کنم و سرّ این مطلب آن است که وعده نیک حقی است بر عهده وعده دهنده که اگر به نفع خود بر آن وعده عمل نکند از لثامت او است ولی وعده بد تهدیدی است از صاحبش

که اگر از این حق خود صرف نظر کند دلیل بر کرامت نفس و گذشت او است از این جهت است که خدای تعالی که جامع صفات کمالیه است و از هر عیب و نقصی مبرا است مخالفت وعده خود نفرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلِفُ الْمِيعَادَ» (1) و لیکن مخالفت ایعاد از کرم و بزرگواری او است «أَنَّ فِي ذَلِكَ لِبَشْرَى لِلَّذِينَ يَخِافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ»، «یا مبدل السینات باضعافها من الحسنات»: ای آن که گناهان را به چندین برابر از حسنات تبدیل می کنی. بعضی از بزرگان فرموده اند: که این جمله از دعا اشاره است به آیه مبارکه: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» (2) سپس از ابن عباس و دیگران نقل فرموده که این تبدیل در دنیا صورت می گیرد به این معنی که خداوند شرکشان را تبدیل به ایمان می کند و کشتن مسلمانان را به کشتن مشرکین و زنا را به عفت و پاکدامنی و هکذا پس خدای تعالی به کسانی که چنین اعمال صالحه انجام دهند، بشارت داده که هرگاه توبه کنند و ایمان بیاورند این چنین تبدیلی صورت می پذیرد و لیکن ظاهر آن است که این جمله معنایی شامل از آیه مبارکه دارد که به عنوان یکی از اسماء مقدسه الهی مطرح شده است و اشاره بودن این جمله به آیه شریفه مانند آن است که بگوئیم نام مقدس رحمان یا رحیم اشاره است به آیه مبارکه: «وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ» (3)

پیدا است که کسی که دارای این صفات باشد مشمول رحمت الهی است و یکی از موارد ظهور رحمت است نه این که این اوصاف شرط مشمول رحمت است و بدون آنها از رحمت الهی نصیبی ندارد.

و مؤید این معنی است کلمه باضعافها که در آیه مبارکه نیست و نیز روایاتی از ائمه دین علیهم السلام رسیده است که بیانگر آن است که این نام مقدس خود، ظهورات و تجلیاتی دارد از جمله روایتی است از امام صادق علیه السلام که فرمود: چون روز قیامت شود خدای تعالی بر

ص: 197

1- . سوره: آل عمران، آیه: 9.

2- . سوره: مریم، آیه: 60.

3- . سوره: توبه، آیه: 71.

بنده مؤمنش تجلی می کند و یک یک گناهان او را به او گوش زد می فرماید سپس آنها را می آمرزد آنچنان که هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسلی از آن آگاه نمی شود و آنچه را که مؤمن خوش ندارد دیگری آن را بفهمد بر او پوشیده می فرماید. سپس به گناهانش می فرماید حسنات بشوید: «اذا كان يوم القيامة تجلی الله تعالی بعبده المؤمن فيقفه علی ذنوبه ذنبا ذنبا ثم يغفر له لا يطلع علی ذلک ملکا مقربا و لا نبیا مرسلا و یستر علیه ما یکره ان یقف علیه احد ثم یقول لسیئاته کونی حسنات» و بعضی از بزرگان همانگونه که اصل تبدیل سیئات به حسنات را توجیه کرده اند، به مانند آنچه از ابن عباس و دیگران نقل شد در تبدیل به اضعاف نیز توجیهاتی آورده اند که وجه وجیهی ندارد پس از آن که مبنای این تبدیل بر فضل الهی است که عبارت است از احسان ابتدایی و بدون علّت و لذا است که نامهای مقدس در دعا با جمله شریفه انک ذو الفضل العظیم پایان یافته است و الحمد لله ربّ العالمین

الصَّلَاةَ عَلَى حَمَلِهِ الْعَرْشِ اللَّهُمَّ وَحَمَلِهِ عَرْشِكَ الَّذِينَ لَا يَفْتَرُونَ مِنْ تَسْبِيحِكَ وَلَا يَسْأَمُونَ مِنْ تَقْدِيرِكَ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ وَلَا يُوَثِّرُونَ التَّقْصِيرَ عَلَى الْجَدِّ فِي أَمْرِكَ وَلَا يَغْفَلُونَ عَنِ الْوَلَةِ إِلَيْكَ.

وَأَسْرَافِيلَ صَاحِبَ الصُّورِ الشَّاهِصِ الَّذِي يَنْتَظِرُ مِنْكَ الْإِذْنَ وَحُلُولَ الْأَمْرِ فِي نَبِيِّهِ بِالتَّفْخِخِ صَرَغِي رَهَائِنَ الْقُبُورِ وَمِيكَائِيلَ ذُو الْجَاهِ عِنْدَكَ وَالْمَكَانَ الرَّفِيعَ مِنْ طَاعَتِكَ وَجَبْرِيْلَ الْأَمِينِ عَلَى وَحْيِكَ الْمَطَاعِ فِي أَهْلِ سَمَاوَاتِكَ الْمَكِينِ لَدَيْكَ

ص: 199

المقرَّب عندك و الروح الّذى هو على ملائكة الحجب و الروح الّذى هو من امرك فصلّ عليهم و على الملائكة الّذين من دونهم من سگان
سماواتک و اهل الأمانه على رسالاتک و الّذين لا تدخلهم سأمه من دؤب و لا إعياء من لغوب و لا فتور و لا تشغلهم عن تسبيحک
الشّهوات و لا يقطعهم عن تعظيمک سهو الغفلات الخشع الأبصار فلا يرومون النّظر اليک التّواكس الأذقان الّذين قد طالت رغبتهم فيما
لديک المستهترون بذكر آلائک و المتواضعون دون عظمتک

ص:200

و جلال كبريائك و الّذين يقولون اذا نظروا الى جهنّم تفرّ على اهل معصيتك سبحانك ما عبدناك حقّ عبادتك فصلّ عليهم و على الرّوحانيّين من ملائكتك و اهل الرّلفه عندك و حمّال الغيب الى رسلك و المؤمنين على وحيك و قبائل الملائكه الّذين اختصصتهم لنفسك و اغنيتهم عن الطّعام و الشّراب بتقديسك و اسكنتهم بطون اطباق سماواتك و الّذين على ارجائها اذا نزل الأمر بتمام وعدك و خزّان المطر و زواجر السّحاب و الّذى بصوت زجره يسمع زجل

ص: 201

الرّعود و اذا سبحت به حفيفه السّحاب التّمتعت صواعق البروق و مشيّي الثلج و البرد و الهابطين مع قطر المطر اذا نزل و القوام على خزائن
الرّياح و الموكّلين بالجبّال فلا تزول و الّذين عرّفتمهم مثاقيل المياہ و كيل ما تحويه لواعج الأمطار و عوالجها و رسلک من الملائکة الى اهل
الأرض بمكروه ما ينزل من البلاء و محبوب الرّخاء و السّفرة الكرام البرره و الحفظه الكرام الكاتبين و ملك الموت و اعوانه و منکر و نكير و
رومان فتّان القبور و الطّائفين بالبيت المعمور و مالک

ص: 202

و الخزنه و رضوان و سدنه الجنان و الذين لا يعصون الله ما امرهم و يفعلون ما يؤمرون و الذين يقولون سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار و الزبانيه الذين اذا قيل لهم خذوه فغلّوه ثم الجحيم صلوه ابتدروه سراعا و لم ينظروه و من اوهمنا ذكره و لم نعلم مكانه منك و باى امر و كَلْتِه و سَكَّانِ الهواء و الأَرْضِ و الماء و من منهم على الخلق فصلّ عليهم يوم يأتى كلّ نفس معها سائق و شهيد و صلّ عليهم صلوه تزيدهم كرامه على كرامتهم و طهاره

على طهارتهم اللهم و اذا صلّيت على ملائكتك و رسلك و بلّغتهم صلاتنا عليهم فصلّ عليهم بما فتحت لنا من حسن القول فيهم انك
جواد كريم

ص: 204

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم و حمله عرشك الذين لا يفترون من تسيحك

دعایی است برای فرشتگان مقرب که حاملین عرش الهی می باشند.

موضوع این دعا مورد بحث میان علمای اسلام است اعم از فلاسفه و حکماء و متشرعین که ظواهر اخبار و آیات را تعبدا می پذیرند.

سخنی از مجلسی درباره فرشتگان

رئیس المحدثین مجلسی رحمه الله در کتاب «بحار الانوار» پس از نقل روایات وارده در این باب می فرماید:

طایفه «امامیه»، بلکه همه مسلمین (به جز عده کمی از فلاسفه که خودشان را میان مسلمانان انداخته اند تا اصول آنان را تخریب کنند و عقایدشان را ضایع سازند) اجماع دارند بر این که ملائکه وجود دارند و آنان جسمهای لطیف نورانی هستند دارای دو و سه و چهار بال و بیشتر و می توانند به شکل های گوناگون ظاهر شوند و خدای تعالی آنان را با قدرت خود به هر شکل و صورتی که بخواهد و مصلحت و حکمت اقتضا کند درمی آورد و برای فرشتگان حرکتی هست در جهت بالا رفتن و فرود آمدن و پیامبران و اوصیاء پیامبران آنان را می دیدند و عقیده بر تجرد آنان و تأویل نمودن وجود فرشتگان را بعقول و نفوس فلکیه و قوا و طبایع و تأویل کردن آیات بسیار و اخبار متواتر را بر مبنای شبهه هایی سست و استبعادهای موهوم گمراهی از راه هدایت است و پیروی از جهالت و

نقد یکی از دانشمندان به سخن مجلسی

سپس از محقق «دوانی» نقل می‌کند که در «شرح عقاید» گفته است:

ملائکه اجسام لطیفه ای هستند که می‌توانند به شکلهای مختلف دربیایند و از شارح مقاصد نقل می‌کند که گفته است: ظاهر کتاب و سنت که قول اکثر ائمت اسلام نیز همان است، که ملائکه جسمهای لطیف نورانی هستند که می‌توانند به شکلهای گوناگون ظاهر شوند و کمال علم و قدرت را بر کارهای دشوار دارند، کارشان اطاعت اوامر حق است و جایگاهشان در آسمانها است آنان پیام آوران حق بر پیامبرانند و افراد امینی هستند بر وحی و شبانه روز بدون خستگی خدای را تسبیح گویند و از آنچه خدایشان امر کند سرپیچی و نافرمانی ندارند و به هرچه مأموریت یابند انجام می‌دهند.

و به این فرموده «مجلسی»، یکی از دانشمندان، پاورقی دارد که می‌فرماید: بحث از ماهیت ملائکه را گروهی از متکلمان متعرضند و گفته اند که فرشتگان جسمهای لطیفی هستند که به شکل های پاکیزه در می‌آیند و گروه کثیری از امامیه و دیگران که در این باره بحث کرده اند، همین عقیده را دارند و در این میان جمعی از فلاسفه که علاقمند بودند تا هماهنگی میان ظواهر دینی و مبانی فلسفی و نظریه های خودشان در علوم عقلی ایجاد کنند، خواسته اند که ملائکه را بر عقول مجرد و نفوس فلکیه تطبیق دهند همان گونه که هفت آسمان و کرسی و عرش را بر افلاک نه گانه، تطبیق نموده اند با این که فرضیه آسمانها را علم جدید باطل کرده است و گمان نمی‌کنم که آنان به خاطر پاره ای از تطبیقاتشان که به خطا بوده و اشتباه کرده اند خودشان را در میان مسلمانان داخل کرده باشند تا دین آنان را ضایع کنند و چگونه این گمان درباره آنان روا است در حالی که بسیاری از مبانی دینی و قواعد عقلی را بنا نهاده اند، که محور بسیاری از اصول اعتقادی مسلمانان است و شاید این گونه اشتباهات بلکه بالاتر از اینها از غیر فلاسفه نیز سرزده باشد که به خیال خودشان کار خوبی انجام داده اند. ما نباید به آنان و نه بدیگران به جز گمان خوب داشته باشیم، مگر به آن کس که نعوذ بالله دلیلی بر سوء نیت و خبث باطنش داشته باشیم و از این گذشته ما دلیلی نداریم که فلاسفه ملائکه جسمانی را بطور مطلق

انکار دارند، بلکه به عکس آن دلیل داریم که آنان معتقد به فرشتگان جسمانی هم، می باشند. و از سوی دیگر به فرض آن که اجماعی داشته باشیم، که بعضی از ملائکه جسمانی هستند از امت اسلامی یا از امامیه اجماعی قائم نشده که همه فرشتگان جسمانی هستند حتی ملائکه کرویّین و مهیمین و فرشتگان عالی مقام الهی، پس مسئله بدان گونه و بدان پایه که از کلام مؤلف به نظر میرسد نیست (پایان نقل از بحار).

و بهر حال آنچه از روایات اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود آن است که ملائکه بیشترین مخلوق خدای تعالی می باشند. در روایاتی وارد است که بنی آدم یک دهم از جن هستند و جن و بنی آدم یک دهم حیوانات بڑی هستند و همه آنها یک دهم، حیوانات دریائی هستند و همه یک دهم، ملائکه دریا هستند و همگی یک دهم، فرشتگان روی زمینند که موکل بر زمین اند و همه آنها یک دهم فرشتگان آسمان دنیا هستند و همگی اینان یک دهم آسمان دوّم می باشند و به همین ترتیب تا آسمان هفتم سپس همه اینان در مقابل فرشتگان کرسی چیز اندکی می باشند سپس همه اینان ده یک فرشتگانی هستند که در یک سرپرده از سرپرده های عرشند که از حیث طول و عرض و حجم ششصد هزار برابر آسمانها و زمین ها و آنچه در آنها و مابین آنها است و همه اینها نسبت به آن سرپرده چیز اندکی و مقدار کوچکی خواهد بود و به اندازه جای پای نیست مگر آن که آنجا فرشته ای است در حال سجده یا رکوع یا قیام و آنان را زمزمه ای است از تسبیح و تقدیس، وانگهی همه اینها نسبت به فرشتگانی که بر گرد عرش در طوافند همچون قطره ای هستند در دریا و جز خدای تعالی شماره آنها را کسی نمی داند، سپس این فرشتگان همگی با فرشتگان لوح که پیروان اسرافیل اند و فرشتگانی که سپاهیان جبرئیلند همه و همه گوش فرمان و فرمانبردار امر خدای تعالی می باشند و به عبادت خدای تعالی بدون سستی مشغولند و زبان پاکشان به یاد خدا و تعظیم او گویا است و از آغاز آفرینش شان به ذکر و تعظیم حق بر یکدیگر پیشی می گیرند و در لحظات شبانه روز از عبادت خدای تعالی استکبار نمی ورزند و ملول نمی شوند نه اختلاف اجناسشان قابل شمارش است و نه مدت عمرهایشان و نه کیفیت عبادتشان، پایان حدیث.

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام وارد است که فرمود: آفریده ای بیش از فرشتگان نیست هر شب هفتاد هزار فرشته از آسمان فرود می آید و همه شب را در بیت الله الحرام (کعبه) بطوافند و هم چنین در هر روز (1) و روایات در این باب بیش از آن است که در این رساله نوشته شود.

توجیه بال فرشتگان

وصل: چنانچه اشاره شد و قرآن شریف تصریح داد که ملائکه دارای بالهایی هستند، بعضی دو بال و بعضی سه و گروهی چهار بال و در کافی نیز روایتی به همین مضمون از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند و در بعضی از اخبار است که جبرئیل ششصد، بال دارد. بعضی از عرفا فرموده اند: که بالهای فرشتگان برای آن است که فرشتگان زیر دست خود و آنان که در مقام از آنان پائین ترند چون فرود آیند نمی توانند با آن بالها بالا بپرند، نه آن که از مقام خود ترقی کنند بلکه هنگامیکه تنزل کنند و فرود آیند بوسیله آنها دوباره به مقام اولی خود بازمی گردند نه آن که از آن بالاتر روند پس اصل بالها را خدای تعالی به فرشتگان برای فرود آمدن عطا فرموده است بعکس پرندگان که بال به آنها به منظور بالا رفتن داده شده است و اما نزول پرندگان امر طبیعی آنان است بدون بال هم می توانند فرود آیند ولی بدون بال نمی توانند بالا روند، فرشتگان بعکس این اند فرود آمدن بواسطه بال است. اما بالا رفتن شان امر طبیعی است پس بالهای فرشتگان برای فرود آمدن از مقامشان است و بال پرنده برای بالا رفتن از جایگاهش می باشد و این جلوه ای است از قدرت الهی تا هر موجودی عجز خود را بیابد و درک کند که بیش از آنچه خدای تعالی به او عنایت فرموده قدرت بر هیچ ندارد و جلال و کمال مطلق مخصوص ذات اوست «لا اله الا هو العلی الکبیر» امیر المؤمنین علیه افضل صلوات المصلین آن که می فرمود: من جاده های آسمانی را بهتر از جاده های، زمینی می شناسم. در خطبه های متعدد از «نهج البلاغه» خصوصیات و اوصاف فرشتگان را بیان فرموده اند که شایان تأمل و دقت است

و اما ملائکه حاملین عرش الهی:

ص: 208

عرش، در زبان فارسی مرادف است با تخت سلطنتی و در قرآن کریم در چند جا بکار برده شده است که مفسرین در هر جا به تناسب مورد معنایی برای آن گفته اند:

در آیه شریفه: «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» (1) یعنی بر تخت سلطنت مستقر گردید بدان معنا که سلطنت الهیه مخصوص آن ذات مقدس است و احدی را در آن شرکت نیست و به عبارت دیگر عرش در این آیه به معنای ملک است و ملک خدای تعالی عبارت است: از مخلوقات او «إِنْ كُنْ لُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا» (2) و چون ایجاد و وجود مخلوقات پس از خلقت آسمانها و زمینها شده است لذا در این آیه کلمه (ثم) آورده شده است که به معنای (سپس) در لغت فارسی است و حاصل معنی آن است که قدرت و قهر و تدبیر و حفظ خدای تعالی بر همه عالم اجسام مستولی است.

صدوق رحمه الله فرماید: عقیده ما درباره عرش، آن است که آن عبارت است از همه مخلوقات ولی به توجیه دیگری عبارت از علم است. و از امام صادق علیه السلام سؤال شد از قول خدای تعالی: «الْكَرْحَمْنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (3) فرمود: نسبت به همه چیز یکسان است و آنچنان نیست که به چیزی نزدیکتر از چیز دیگر باشد. سپس گوید:

ملائکه حاملین عرش

عرش به این معنی را هشت تن از فرشتگان حاملند آنگاه خصوصیات آنان را بیان می کند سپس گوید: و اما عرش به معنای علم پس حاملین آن چهار تن از اولین اند و چهار تن از آخرین آن چهار تن که از پیشینیانند: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی هستند. و چهار تن از آخرین محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین این چنین از ائمه علیهم السلام درباره عرش و حاملین آن با سندهای صحیح روایت شده است و جهت آن که اینان که ذکر شد حاملین عرش به معنای علم اند، آن است که، پیامبرانی که پیش از پیغمبر ما بودند تابع شریعت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بوده اند و علومشان از جانب این چهار نفر بود هم چنین علوم ائمه دین پس از حسین علیه السلام از جانب محمد صلی الله علیه و آله و سلم و

ص: 209

1- .سوره: اعراف، آیه: 54.

2- .سوره: مریم، آیه: 93.

3- .سوره: طه، آیه: 5.

اللهم و حملہ عرشک الذین لا یفترون عن تسبیحک و لا یسئمون من تقدیسک و لا یستحسرون عن عبادتک و لا یؤثرون التقصیر علی الجد فی امرک و لا یغفلون عن الولہ الیک

واو «و حملہ عرشک» ممکن است حرف عطف باشد یعنی بارالها همان گونه که به پیغمبر درود فرستادی (که در دعای پیش بود) به حاملان عرشت که چنین و چنانند نیز درود بفرست و ممکن است (واو) استینافیه باشد، که بنابراین «حملہ عرشک» مبتدا می شود که خبرش پس از چند جمله «فصل علیهم» است و به هر حال چندان تفاوتی در معنا ندارد بارالها درود بفرست به حاملان عرشت که از تسبیح تو سستی نمی ورزند و از تقدیس تو ملول نمی شوند و از عبادت تو خستگی ندارند و تقصیر در امر تو را بر کوشش و جدیت در اجرای آن مقدم نمی دارند و آنچنان شیفته و شیدای تو هستند که غفلتی بر آنان روی نمی دهند.

صاحب بصائر الدرجات روایت می کند که شخصی به امام صادق علیه السّلام عرض کرد: مرا خبر دهید از قول خدای تعالی که درباره فرشتگان می فرماید: «يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ» (2) شبانه روز خدای را پیوسته تسبیح گویند سپس فرموده: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ...» (3) همانا خدا و فرشتگانش به پیغمبر درود می فرستند...

چگونه فرشتگان پیوسته تسبیح گویند در صورتی که آنان به پیغمبر صلوات میفرستند؟ امام صادق علیه السّلام فرمود: خدای تعالی که محمد صلی الله علیه و آله و سلّم را آفرید به ملائکه دستور داد که به هر مقدار که صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم می فرستید از ذکر من کم کنید، پس کسی که در نماز صلی الله علی محمد می گوید مثل آن است که می گوید: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» و از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: نفس فرشتگان تسبیح است و از

ص: 210

1- . بحار، جلد 55، صفحه 7.

2- . سوره: انبیاء، آیه: 20.

3- . سوره: احزاب، آیه: 56.

روایات غریبه آن که از «جلال الدین سیوطی» در کتاب «الحباک» نقل شده که ابن اَبی شیبّه از ابی امامه در کتاب (الصف) نقل می کند که: «ان الملائکه الذین یحملون العرش یتکلمون بالفارسیّه»: فرشتگان حامل عرش فارسی صحبت می کنند.

چرا فرشتگان از تسبیح خسته نمی شوند

نکته: از روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شد که فرمود: انفا سهم تسبیح پاسخ پرسش روایت پیش از آن نیز معلوم می شود گویی اشاره است به آن که همان گونه که نفس کشیدن ما مانع از انجام کارهای دیگر نیست تسبیح ملائکه نیز مزاحمتی با صلوات بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نخواهد داشت و این مطلب منافاتی نیز با جواب آن حضرت ندارد که فرمود: خداوند به ملائکه دستور داد که به هر مقدار که صلوات می فرستید از ذکر من کم کنید، زیرا ممکن است که آن نوع خاصی از تسبیح بوده که به جایش صلوات آمده است و در روایت نیز ذکر وارد شده نه تسبیح.

نکته: سرّ این که فرشتگان از تسبیح خسته و ملول نمی شوند شاید آن باشد که فرشتگان همچون آدمیان نیستند که صفات مختلف و گوناگونی داشته باشند و هریک از آن صفات را تقاضایی جدا از دیگری باشد و همواره با یکدیگر در جنگ و جدال باشند به فرموده مولانا:

روز و شب در جنگ و اندر کشمکش کرده چالیش اولش با آخرش

جان گشاده سوی بالا بالها تن زده اندر زمین چنگالها

خستگی و سستی نتیجه همین تضاد و اختلاف قوای آدمی است، از این رو می بینیم به هر نسبت که هریک از دو قوه، حیوانی و روحانی که قدرتش بیشتر شود و بر حریفش پیروز گردد به همان نسبت خستگی اش در اعمال مقتضای آن قوه کمتر می شود جنایتکاران بشر از جنایت و اعمال خلاف انسانی خسته نمی شوند و مردان الهی از عبادت و اطاعت خدا تا آن جا که بعضی از آنها شبهای خود را تقسیم کرده بودند به اعمال عبادی، شبی را تا صبح در رکوع بود و آن را لیله الرکوع می خواند، و شبی را در سجده صبح می کرد که لیله السجودش نامیده بود. گوارا باد بر آنان لذت انس با محبوب و قیام به وظیفه عبودیت.

بنابراین، ملائکه که موجودات یک عنصری هستند و (نیست اندر عنصرش حرص و هوا - نور مطلق زنده از عشق خدا) نباید از عبادت حق خسته بشوند و ملالی درک کنند که شاکله ای جز این ندارند «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» (1) و به همین جهت است که «لَا يَعْبُدُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (2) نمی خواهیم بگوئیم که فرشتگان سرشت شان بر طاعت است و قدرت بر شرور و معاصی ندارند، چنانچه بعضی از (فلاسفه) و «جبریون» گفته اند: که این معنی خلاف ظاهر بعضی از آیات قرآنی است. که خدای تعالی فرماید: «وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ» (3) و هرکس از آنان (فرشتگان) بگوید که خدا منم نه آن خداوند عالم، ما او را به آتش دوزخ کیفر خواهیم کرد و نیز خدای تعالی به خاطر سرپیچی و گردنکشی دیگران از عبادت آنان را مدح فرموده است: «لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ» (4) و ثواب و عقاب از حکیم نشانه اختیار در عمل برای کسی است که مشمول عقاب و ثواب شده است، بلکه می گوئیم که مقتضای نورانیت ذاتیشان عبادت و تسبیح است. چنانچه مقتضای ذاتی شیاطین عصیان و تمرد است و در هر دو طرف اقتضایی بیش نیست که قابل تخلف است، نه علیت است که تخلف پذیر نباشد.

چنانچه خدای تعالی از لسان جنّ نقل می فرماید: «وَ أَتَا لَمَّا سَجِعْنَا إِلَهْدِي آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَ لَا زَهَقًا وَ أَنَا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقَاسِطُونَ» (5) ما چون به آیات قرآن گوش دادیم برخی هدایت یافته و ایمان آوردیم و هرکه به خدای خود ایمان بیاورد دیگر از نقصان خیر و ثواب از احاطه رنج و عذاب هیچ نترسد و از ما جنیان هم بعضی مسلمان و بعضی کافر و ستمکارند... و توجه به این نکته و اشتباه نکردن اقتضاء به علیت بسیاری از مشکلات آیات و روایات را در زمینه طینت و خلقت و هدایت و ضلالت حلّ می نماید.

ص: 212

- 1- . سوره: اسراء، آیه: 84.
- 2- . سوره: تحریم، آیه: 6.
- 3- . سوره: انبیاء، آیه: 29.
- 4- . سوره: اعراف، آیه: 206.
- 5- . سوره: جن، آیه: 14.

اسرافیل و نفخه صور

بارالها درودت بر اسرافیل که صاحب صور است و همچنان ایستاده به انتظار است که اجازه به فرمایی و دستور دهی تا به صور بدمد و آنان را که در میان گورها افتاده و در گرو اعمالشان می باشند بیدار کند که «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» (1) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز در خطبه شعبانیه فرمودند: «ایها الناس ان انفسکم مرهونه باعمالکم ففکوها باستغفارکم»؛ مردم جانهای شما، در گرو اعمال شما است پس جانهای خود را از گرو بیرون آورید، با استغفارتان یعنی از گناه توبه کنید تا جانهای شما آزاد شود.

از حقایق عالم آخرت، مسئله صور اسرافیل است که در چند مورد از قرآن کریم به طور صریح بیان شده است و در روایات نیز خصوصیات برای آن ذکر شده است که همچون دیگر حقایق مربوط به عالم آخرت حقیقتش برای ما مجهول است از مفسر کبیر علامه «طباطبائی» صاحب «المیزان» قدس سرّه بیش از این که می گوید: صور کنایه از شیپور حاضر باشی است که برای گروه همچون سپاه زده می شود به نظر این جانب نرسیده است (2)

و بهتر همان است که به اصل موضوع ایمان آورده و باور داشته باشیم و اما ایمان به خصوصیات مذکوره در روایات برای کسانی که اهل فهم آن نیستند (همچون نویسنده) لزومی ندارد.

و اما آنچه از آیات شریفه استفاده می شود آن است که اسرافیل را در صور سه بار نفخ خواهد بود اولی، «نفخه اماته» است که در آن نفخ همه افراد بشر و بلکه آنچه در آسمان و زمین است خواهند مرد.

ص: 213

1- . سوره: مدثر، آیه: 38.

2- . جالب است که مفسر مذکور قدس سرّه در تفسیر آیه یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا (سوره عمّ) می فرماید سخن در معنای نفخ صور مکررا از پیش گفته ایم و در مراجعه بایات مربوط به این موضوع معلوم شد که در اولین مورد که در قرآن این موضوع مطرح شده است سوره انعام است آیه 73 می گوید که در جای مناسب بحث از صور خواهیم کرد و پس از آن در جایی ندیدم که بحث فرموده باشد مگر در سوره نحل بهمان دو جمله ای که در متن نقل شد اکتفا کرده است.

و نفخه دیگر «نفخه احياء» است که همه مردگان دوباره زنده می شوند و نفخه سوم، «نفخه بعث» خواهد بود از جمله آیاتی که اشاره به نفخه اولی است آیه شریفه:

«و نُفِّخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ» (1) است و ذیل همین آیه اشاره به نفخه دوم است که می فرماید: «ثُمَّ نُفِّخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» (2) و از جمله آیاتی که به نفخه سوم اشاره است آیه شریفه: «و نُفِّخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا وَ نُفِّخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ» (3) و چون در صور دمیده شود به ناگاه همه از قبرها به سوی خدای خود بسرعت میشتابند و دیگر آیات شریفه.

روایتی از امام زین العابدین علیه السلام درباره نفخه صور

و از روایات وارده در این باره ما به ترجمه کامل یک روایت تبرک می جوئیم و آن روایتی است که شیخ بزرگوار «دیلمی» در «ارشاد القلوب» نقل می کند می فرماید:

روایت موثق از امام زین العابدین علیه السلام است که صور شاخ بزرگی است به شکل شیپورهای دوشاخه ای که فاصله میان شاخه ای که به طرف زمین است با شاخه ای که به طرف بالا است از زیر هفتمین، طبقه زمین تا هفتمین، طبقه آسمان است و در آن سوراخهایی به عدد ارواح خلایق است دهانه آن میان آسمان و زمین را فراگرفته است و اسرافیل در صور سه نفخه خواهد دمید: «نفخه الفزع» دمیدن ترس آور وحشتناک و «نفخه الموت» دمیدن مرگ بار و «نفخه البعث» دمیدن رستاخیز.

آنگاه که عمر دنیا به پایان رسد خدای عزّ و جل به اسرافیل دستور دهد که «نفخه فزع» را بدهد فرشتگان که می بینند اسرافیل از مقام خود فرود آمد و صور به همراه دارد گویند: که، خدای تعالی اجازه فرموده است که اهل آسمان و زمین بمیرند، پس اسرافیل در کنار بیت المقدس فرود می آید و روی به جانب کعبه کند و «نفخه فزع» را در صور می دمد. خدای تعالی فرموده است: «و يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا مَا

ص: 214

1- .سوره: زمر، آیه: 68.

2- .سوره: زمر، آیه: 68.

3- .سوره: یس، آیه: 51.

شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ» (1) تا آنجا که فرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَرْعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ» (2) روزی که صور اسرافیل دمیده شود آن روز هرکه در آسمانها و هرکه در زمین است جز آن را که خدا خواسته همه ترسان و هراسان باشند و همه منقاد و ذلیل به محشر درآیند... کسانی که در قیامت نیکوکار، آیند پاداش بهتر از آن بینند و نیز از هول و هراس آن روز ایمن باشند و زمین لرزه روی می دهد و هر زن شیرده از بچه شیرخواره اش غافل می شود همه باردارها سقط جنین می کنند و مردم گیج می خورند و بر روی یکدیگر می افتند همچون اشخاص مست و حال آنکه آنان مست نیستند و لکن از عظمت ترسی است که آنان را فراگرفته است و ریش جوانان از هول سفید می شود شیاطین به قطره های زمین فرار می کنند و اگر نه، این که خدای تعالی جانهای مردم را در پیکرهاشان نگاه می دارد همه از هول آن نفخه قالب تهی می کردند، پس به همین حال مدت زمانی را که خدا بخواهد می مانند سپس خدای تعالی به اسرافیل می فرماید: که نفخه مرگ را بر صور بدمد صدای صور از طرفی که رو به زمین است، بیرون می آید در تمام روی زمین یک نفر از آدم و پری و شیطان و دیگر جانداران نمی ماند مگر آن که صیحه می زند و می میرند و صدای صور از آن طرف آن به سوی آسمان بیرون می آید در همه آسمانها جاندارای نمی ماند، مگر آنکه می میرد خدای تعالی می فرماید: «إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» (3) مگر آن که خدای تعالی خواسته باشد که نمیرد و آن جبرئیل و میکائیل و اسرافیل است اینانند که خدای تعالی خواسته است که به مانند، پس خدای تعالی می فرماید: ای ملک الموت از خلق من کی مانده است؟ عرض می کند پروردگارا تویی آن زنده ای که نمی میرد جبرئیل و میکائیل و اسرافیل مانده اند و من مانده ام پس خدای تعالی امر می فرماید که جان آنان را بگیرد، سپس خدای تعالی می فرماید ای ملک الموت کی مانده است؟ پس ملک الموت عرض می کند: بنده ناتوان مسکین تو ملک الموت باقی مانده است

ص: 215

1- . سوره: نمل، آیه: 87.

2- . سوره: نمل، آیه: 89.

3- . سوره: اعلی، آیه: 7.

پس خدای تعالی می فرماید: بمیر ای ملک الموت به اذن من پس ملک الموت می میرد و هنگامی که روحش بیرون می آید آنچنان فریادی می کشد که اگر بنی آدم پیش از مرگشان آن صدا را می شنیدند همه شان هلاک می شدند ملک الموت می گوید:

اگر می دانستم که جان کندن بنی آدم این قدر سخت و تلخ بوده و ناراحتی داشته ارواح مؤمنین را با مهربانی می ستاندم پس چون کسی از خلق خدا در آسمان و زمین نمی ماند، خدای جبار جل جلاله ندا می فرماید: ای! دنیا کو، شاهان و شهزادگان؟ کو، ستمگران و فرزندانشان کو آن که همه روی زمین را مالک شد؟

کجایند آنان که، روزی مرا می خوردند و حق مرا از مالشان بیرون نمی کردند سپس می فرماید: امروز ملک و سلطنت از آن کیست؟ هیچ کس جوابش نمی دهد پس خود خدای تعالی جواب می فرماید: «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (1) سپس به آسمان فرمان می دهد که با افلاک و نجومش همچون آسیاب بچرخد و به کوه ها را دستور حرکت می دهد که همچون ابر در حرکت آیند سپس زمین به زمین دیگری تبدیل می شود بر زمینی که بر آن گناه نشده باشد و خونی ریخته نشده باشد کوه و نباتی بر آن نباشد همچون نخستین روز خلقتش و هم چنین آسمانها تبدیل می شود چنانچه خدای تعالی می فرماید: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (2) و سریر سلطنت الهی بر آب باز نهاده می شود همانگونه که پیش از خلقت آسمانها و زمین بود با استقلال در عظمت و قدرتش سپس خدای تعالی دستور می دهد که آسمان بر زمین بیارد آن اندازه که آب دوازده ذراع از هر چیز بالا می زند پیکرهای مردم همچون دانه از زمین می روید آن اجزایی که از آنها خاک شده به قدرت خدای عزیز حمید به یکدیگر نزدیک می شود حتی اگر در یک گودی هزار مرده به خاک شده باشد و گوشت ها و پیکرها و استخوانهای پوسیده شان همه خاک شده باشد و به همدیگر مخلوط شده باشد خاک هیچ مرده ای (به هنگام بعث) با خاک مرده دیگر، مخلوط نمی شود، زیرا در آن هم شقی و بدبخت هست و هم سعید و خوشبخت،

ص: 216

1- .سوره: غافر، آیه: 16.

2- .سوره: ابراهیم، آیه: 48.

پیکری که از نعمت بهشتی برخوردار است و پیکری که با آتش عذاب می شود پناه به خدا می بریم از آن آتش، سپس خدای تعالی می فرماید جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حاملان عرش زنده شوید همگی به اذن خدای تعالی زنده می شوند، پس خدای تعالی اسرافیل را می فرماید: که صور را بدست گیرد سپس به ارواح خلایق دستور می دهد که بیایند و به میان صور بروند، سپس خدای تعالی به اسرافیل می فرماید: که نفخه حیات به صور بدمد و چهل سال فاصله میان این دو نفخه است فرمود: ارواح همچون ملخ پراکنده از سوراخهای صور بیرون می آیند و میان زمین و آسمان را پر می کنند پس ارواح بیکرها که در میان قبرها خوابیده اند وارد می شوند، هر روحی به پیکر خودش از بینی هاشان داخل می شوند، پس همه به اذن خدای تعالی زنده می شوند پس زمین شکافته می شود و آنان بیرون می آیند چنانچه خدای تعالی می فرماید: «يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصْبٍ يُوفِضُونَ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ» (1)

آن روزی که به سرعت سر از گودالهای قبر برآورند، که گویی به سوی نشانه ای می شتابند در حالی که چشمهایشان (از وحشت و ندامت گناه) بر زمین دوخته و خواری (کفر و عصیان) بر آنان احاطه کرده این همان روزی است که به آنان وعده داده شده بود و می فرماید: «ثُمَّ نَفِخَ فِيهِ الْأُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» (2) سپس نفخه دیگری به صور دمیده می شود که ناگاه آنان برخاسته و با حیرت به اوضاع می نگرند سپس به صحرای محشر خوانده می شوند، پس خدای تعالی به آفتاب امر می فرماید: که از آسمان چهارم به آسمان دنیا فرود آید و گرمایش بر سرهای مردم بتابد از گرمای آفتاب کارشان مشکل شود و از شدت گرما آنقدر عرق می کنند که در میان عرقشان غوطه ور می شوند سپس پای برهنه و لخت و عور و تشنه مبعوث می شوند و هر یک زبانشان بر لبها می مالند و این هنگام آنقدر گریه می کنند که اشک دیدگانیشان تمام می شود، سپس به جای اشک خون می گریند.

راوی حدیث که حسن بن محبوب است و روایت را از یونس و ابی فاخته به چند

ص: 217

1- .سوره: معارج، آیه: 43.

2- .سوره: زمر، آیه: 68.

واسطه نقل می کند می گوید: امام زین العابدین علیه السلام را دیدم وقتی سخنش به اینجا رسید ناله می زد و همچون مادر فرزند مرده گریه می کرد و می فرمود: آه آه بر عمرم که چگونه در غیر عبادت خدا و غیر طاعتش ضایع کردم تا از نجات یافتگان و بهره مندشدگان باشم.

پایان حدیث شریف.

و میکائیل ذو الجاه عندک و المكان الرفیع من طاعتک

میکائیل و جبرئیل دو فرشته مقرب الهی

و درود بر میکائیل فرشته آبرومندت و آن که در مقام اطاعت تو جایگاه رفیعی دارد.

در روایت است که میکائیل، فرشته موکل بر روزیها است چه روزی جسدها و چه روزی جانها که معرفت است. و نیز از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمود: مؤذن اهل آسمان جبرئیل است و امامشان میکائیل، که در نزد بین المعمور فرشتگان به امامت او نماز می گذارند.

و جبرئیل الامین علی و حیک المطاع فی اهل سماواتک المکین لدیک المقرب عندک

درود بر جبرئیل که امین تو است بر وحیت و در میان اهل آسمانها فرمان روا است و در نزد تو مقام و منزلتی دارد و مقرب درگاه تو است و به این القاب برای جناب جبرئیل علیه السلام در آیات شریفه اشاره شده است: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ» (1) که رسول خدایش فرمود خدای تعالی چه نیکو تو را ستوده است: «ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ» توان تو تا چه پایه است و امانت چگونه؟ عرض کرد: اما توان من پس خدای تعالی مرا مبعوث کرد و مأموریت داد به شهرهای لوط که چهار شهر بود و در هر شهر چهارصد، جنگجو به جز فرزندانشان و من همه آن شهرها را از ریشه کندم و آنقدر بالا بردم که اهل آسمان صدای مرغها و پارس سگهایشان را شنیدند سپس آنان را فرود آوردم و همه را زیر و رو کردم و اما امانتم آنکه به هر چیز که مأمور شدم از آن چیز دیگر عدول نکردم.

ص: 218

درود بر روح که موکل بر ملائکه حجب است یا درود بر روحی که در ملائکه حجب است. یکی از ابوابی که «مجلسی» محدث جلیل القدر (رحمه الله) در کتاب نفیسه «بحار الانوار» منعقد فرموده است (باب الحجب و الاستار فی السراقات) است، یعنی باب حجابها و پرده ها و سرپرده ها و روایاتی را که در این باره از اهل بیت رسیده است نقل نموده است.

از جمله آنها روایتی است از توحید و «خصال» صدوق رحمه الله از امیر المؤمنین علیه السلام که از حضرتش از حجب سؤال شد فرمود: نخستین حجابها هفت حجاب است و عظمت هر یک از حجابها را بیان می فرماید، تا آن که فرماید پس از این ها سرپرده دیگر پانصد سال راه است. سپس سرپرده عزت است، سپس سرپرده کبریا است، سپس سرپرده عظمت است، سپس سرپرده قدس است، سپس سرپرده جبروت است، سپس سرپرده فخر است، سپس سرپرده نور سفید است، سپس سرپرده وحدانیت است که هفتاد هزار سال راه است، سپس حجاب اعلی است و به همین جا سخن آن حضرت پایان یافت و ساکت شد. عمر گفت یا ابا الحسن. زنده نباشم روزی که تو را نبینم.

صدوق رحمه الله پس از نقل این روایت می فرماید این حجابها بر خدا نیست، زیرا خدای تعالی توصیف به مکان نمی شود بلکه این حجابها بر بالاترین درجه عظمت مخلوق خدا است که غیر او نتواند آن را درک کند.

و نیز روایتی از معانی و خصال نقل می کند که سندش به امام صادق علیه السلام می رسد و آنحضرت بواسطه پدرانیش از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می فرماید که فرمود: خدای تعالی نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم را آفرید پیش از آن که بیافریند آسمانها و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ را و پیش از آن که بیافریند آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمان و هر که را که خدای تعالی فرموده در آیه شریفه

و «وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ» تا «وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (1) و پیش از آن که همه پیامبران را بیافریند به چهارصد و بیست و چهار هزار سال پیش و خدای تعالی با او «دوازده» حجاب آفرید: حجاب قدرت و حجاب عظمت و حجاب منت و حجاب رحمت و حجاب سعادت و حجاب کرامت و حجاب منزلت و حجاب هدایت و حجاب نبوت و حجاب رفعت و حجاب هیبت و حجاب شفاعت، سپس نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم را دوازده هزار سال در حجاب قدرت حبس کرد و او می گفت: «سبحان ربی الاعلی» و در حجاب عظمت یازده هزار سال و او می گفت: «سبحان عالم السرّ (و اخفی)» و در حجاب منت ده هزار سال و او می گفت: «سبحان من هو قائم لا یلهو» و در حجاب رحمت نه هزار سال و او می گفت:

«سبحان الرفیع الاعلی» و در حجاب سعادت هشت هزار سال و او می گفت: «سبحان من هو دائم لا یلهو» و در حجاب کرامت هفت هزار سال و او می گفت: «سبحان من هو غنی لا یفتقر» و در حجاب منزلت شش هزار سال و او می گفت: «سبحان ربی العلی الکریم» و در حجاب هدایت پنج هزار سال و او می گفت: «سبحان ذی العرش العظیم» و در حجاب نبوت چهار هزار سال و او می گفت: «سبحان رب العزّه عمّا یصفون» و در حجاب رفعت سه هزار سال و او می گفت: «سبحان ذی الملک و الملکوت» و در حجاب هیبت دو هزار سال و او می گفت:

«سبحان الله و بحمده» و در حجاب شفاعت هزار سال و او می گفت: «سبحان ربی العظیم و بحمده» سپس خدای تعالی عزّ و جل بر لوح ظاهر فرمود که چهار هزار سال بر آن می درخشید سپس آن را بر عرش ظاهر فرمود و بر پایه عرش هفت هزار سال ثابت بود تا آن که خدای عز و جل آن را در صلب آدم علیه السلام قرار داد تا آخر آنچه در «جلد ششم» گذشت پایان نقل از بحار و در این روایت اسراری است که دست آمال ما از رسیدن به آنها کوتاه است و درک این معانی در خور استعداد ما نیست.

و در حدیث معروف از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود: خدای را هفتاد هزار حجاب است از نور و ظلمت که اگر آن حجابها را بردارد سبحات وجه او تا هر جا که چشمش به

ص: 220

آن می رسد می سوزاند «انّ الله سبعین الف حجاب من نور و ظلمه لو کشفها لا حرقت سبحات وجهه ما انتهى الیه بصره» و بعضی از بزرگان فرموده اند: که علما در تاویل این حدیث سخن درازا گفته اند و اجمالش آن که حجاب در حق تعالی محال است و نمی شود آن را فرض نمود مگر نسبت بیننده و تحقیق درباره حجب آن است که طاحب خدا را مقامات است که هر یک از مقامات پیش از وصول به آن برای سالک حجابی است و مراتب مقامات بی نهایت است پس مراتب حجب نیز غیر متناهی خواهد و این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در هفتاد هزار محصورش فرموده است جز به نور نبوت قابل درک نیست یا آن که مراد از هفتاد، کثرت است که عدد هفتاد به منزله مثلی است برای فزونی، پایان.

و از این جمله دعا، استفاده می شود که روح رئیس فرشتگان موکل بر حجب و ساکنان در حجب است و ظاهر آن است که یک نفر است که سرکردگی همه را دارد و محتمل است که اسم جنس باشد بدین معنی که ملائکه هر حجابی رئیسی داشته باشند.

و الروح الذی هو من امرک

و درود بر روحی که او از امر تو است اشاره است به آیه شریفه: «و یَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» (1) از تو می پرسند که روح چیست؟ بگو روح از امر پروردگار، من است و ظاهر این جمله آن است که روح، مورد سؤال در آیه از فرشتگان است، نه روح انسانی. چنانچه در روایت کافی شریف و علی بن ابراهیم و صفار و دیگران است که به سندهای صحیح روایت کرده اند. از ابی بصیر که گوید سؤال کردم از امام صادق علیه السلام از آیه شریفه. که، خدای تعالی می فرماید: «و یَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» فرمود مخلوقی است از جبرئیل و میکائیل بزرگتر با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و او با امامان است و او از ملکوت است. و روایاتی دیگر نیز در مقام رسیده است.

ص: 221

فصلّ عليهم و علی الملائکه الذین من دونهم من سگان سمواتک و اهل الامانه علی رسالاتک

پس درود بفرست بر آنان و بر فرشتگانی که در رتبه و مقام کمتر از آنانند و از ساکنین آسمانهای تو هستند.

کثرت فرشتگان

در روایات بسیاری سخن از کثرت ملائکه رفته است تا آن جا که فرموده اند خدای تعالی خلقی بیشتر از ملائکه خلق نفرموده است و در روایت «جابر بن عبد الله» است که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در همه هفت آسمان بقدر جای پا و یک وجب و بقدر کف دستی نیست، مگر آن که فرشته ای ایستاده است و یا فرشته ای در سجده است پس چون روز قیامت شود همه یک زبان می گویند: «سبحانک ما عبدناک حق عبادتک الا انا لم نشرک بک شیئا» پاک و منزهی بارالها ما تو را آنگونه که سزاوار تو است عبادت نکردیم جز اینکه بر تو هیچ شریکی نگرفتیم. «و اهل الامانه علی رسالتک» و درود بر فرشتگانی که بر رسالت تو امین اند.

در پاره ای از احادیث قدسیه است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت می شود و ایشان از جبرئیل و او از میکائیل و او از اسرافیل و او از لوح و او از قلم و قلم از خدای تعالی عز و جلّ و ممکن است که «اهل الامانه علی رسالتک» اشاره باشد به ملائکه ای که مأمورند وظایفی انجام دهند و دستور می گیرند که عذابی یا رحمتی بر قومی نازل کنند و یا تدبیرات دیگری در عالم بوسیله آنان انجام می گیرد. «و المدبرات امرا»⁽¹⁾ فرشتگانی که از پرکاری ملالتی بر آنان وارد نمی شود و به زحمت خستگی دچار نمی شوند و سستی نمی پذیرند.

و لا تشغلهم عن تسبیحک الشّهوات و لا یقطعهم عن تعظیمک سهو الغفلات

شهوته ها و میلهای شخصی آنان را از تسبیح گویی تو مشغول نمی کند که شهوتی

ص: 222

1- . سوره: نازعات، آیه: 5.

ندارند تا مشغولشان کند (و به اصطلاح سالبه به انتفاع موضوع است) و سهوی که غفلت بار آورد ندارند تا از تعظیم تو آنان را بازدارد و یا غفلتی که سهو آورد ندارند تا از تعظیم تو بازمانند.

الخَشَعُ الْإِبْصَارِ فَلَا يَرُومُونَ النَّظَرَ الْيَكُ النَّوَكَسُ الْإِذْقَانُ الَّذِينَ قَدْ طَالَتْ رَغْبَتُهُمْ فِيمَا لَدَيْكَ

فرشتگانی که چشمانشان را از شدت خشوع بر قدمهایشان دوخته و نظر به سوی تو نیفکنند و در حدیث است که ملائکه از تابش نور، توان آن ندارند که دیده به سوی بالا باز کنند و شاید جمله «الخَشَعُ الْإِبْصَارِ فَلَا يَرُومُونَ النَّظَرَ الْيَكُ» کنایه از آن باشد که آنان آنچنان خشوع و خشیت دارند که معترفند به قصور خودشان و دیده بصیرتشان بیش از آن مقدار کمال که به آنان عطا شده درک نمی کند و طاقت تحمل انوار عظمت را ندارند سرها بزیر افکنده و از دیرزمان به امید عطایا و موهبت های تو به انتظارند.

صد هزاران همچو موسی مست در هر گوشه ای ربّ ارنی گو شده دیدار جویان آمده

المستهترون بذکر الآئک و المتواضعون دون عظمتک و جلال کبریائک

(المستهتر بصیغه اسم مفعول یعنی با فتحه تاء دوم) به معنای حرص است از جوهری نقل شده که گوید: «فلان مستهتر بالشراب ای مولع به لا-یبالی ما قیل فیه»: یعنی فلانی در خوردن شراب مستهتر است بدان معنا است که آنچنان به میخوارگی حریص است که اعتنایی به حرف مردم نمی کند و پروایی از آنان ندارد به گفته سعدی:

گو همه شهرم نظر کنند و به بینند دست در آغوش یار کرده حمایل

در حدیث است که فرمود: «سبق المفردون»: تنهاییان پیشی گرفتند گفتند تنهاییان کیانند؟ فرمود: «المستهترون بذکر الله» آنانکه به یاد خدا حریصند و در بند سخن مردم نیستند.

مردمان طعنه زندم که چرا دل به تو دادم باید اول به تو گفتن که چنین خوب چرایی

ای که گفتی مرو اندر پی خوبان زمانه ما کجائیم در این بحر تفکر تو کجایی

درود بر فرشتگانی که به یاد کردن نعمت های تو حریصند و در مقابل عظمت و جلال و بزرگی و بزرگواریت فروتنند. عظمت و جلال کبریا به یک معنا است و ممکن است عظمت، نسبت به ذات الهی باشد و کبریا نسبت به صفات مقدسه اش.

و الذین یقولون اذا نظروا الی جهنم تفر علی اهل معصیتک سبحانک ما عبدناک حق عبادتک

آنان که وقتی نگاه می کنند به دوزخ که بر گنهکارانت نعره می زند می گویند: منزهی تو (بارالها) ما تو را آنچنان که شاید عبادت نکردیم.

عالم آخرت، عالم زندگانی است و همه چیز در آن عالم حیات دارد و «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَیْوانُ لَوْ كَانُوا یَعْلَمُونَ» (1) بعضی، از اهل معرفت فرموده اند: «عالم یفور منه الحیات» جهان آخرت جهانی است جوشان از حیات و زندگی در آن عالم جزء مرده ای یافت نمی شود بهشت و همه نعمت هایش حیات دارند میوه های بهشتی با اراده مؤمن حرکت می کنند و در دسترس او قرار می گیرند. «وَدَانِیَهُ عَلَیْهِمْ ظِلَالُهَا وَ ذُلَّتْ فُطُوفُهَا تَدْلِیلاً» (2) آتش آن عالم نیز حیات دارد و مانند آتش این دنیا مرده و بی شعور نیست. «إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِیدٍ سَمِعُوا لَهَا نَغِیْظاً وَ زَفِیراً» (3) دوزخ هنگامی که دوزخیان را از دور می بیند خشمگین می شود و نعره به روی آنان می زند و در روایت است که، دوزخ نعره ای می زند که احدی نمی ماند مگر آن که اعضای بدنش بلرزه می افتد حتی ابراهیم علیه السلام به زانو در می آید و عرض می کند: «نفسی نفسی»، فرشتگان که این حالت را مشاهده می کنند بر خود می ترسند و می لرزند که مبادا در عبادتشان کوتاهی کرده باشند، لذا اعتراف به تقصیر می کنند که خود یکی از موجبات عفو و تخفیف در عذاب است و عرض می کنند بارالها! ما اعتراف می کنیم که حق پرستش تو را به جای نیاوردیم و کلمه سبحانک در این جا بدان معنی است که خدایا تو منزهی از

ص: 224

1- . سوره: عنكبوت، آیه: 64.

2- . سوره: انسان، آیه: 14.

3- . سوره: فرقان، آیه: 12.

این که عبادت‌های ما لایق پیشگاه مقدس تو باشد آری با دیدن مشاهده روز قیامت: جهنم و عقوبت‌های الهی از یکسو، عظمت و جلال کبریایی که آن روز روز ظهور تام و جلوه آن است و کوس لمن الملک آن روز نواخته می شود. از سوی دیگر فرشتگان نگاهی به خویشان و اعمال خویش می کنند می بینند که اعمالشان قاصر است با اعتراف به تقصیر به رحمت و عفو و کرمش پناهنده می شوند.

مجلسی رحمه الله از پدر بزرگوارش نقل می کند که فرموده است:

ممکن است فرشتگان این سخن را از روی تعجب بگویند تعجب از این که چگونه این جهنمیان مخالفت خدا کردند که مستحق چنین عذابی شدند یا از صدای مهیبی که برخلاف عادت می شنوند این تسبیح را می گویند که به جای توبه از مکروه باشد برای آنان و ممکن است که این سخن فرشتگان از باب شفاعت باشد بدینگونه که فرشتگان خودشان را بدوزخیان می پیوندند و گویی عرض می کنند: بارالها! ما و آنان همگی در عبادت تو مقصریم ما را و آنان را مشمول رحمت خود قرار بده و انصاف آنکه وجه آخری توجیهی است لطیف و زیبا.

فصلّ علیهم و علی الروحانیین من ملائکتک و اهل الزلفه عندک و حمّال الغیب الی رسلک و المؤمنین علی وحیک

زنده بودن عالم آخرت

پس درود به فرست بر آنان و بر روحانیین از فرشتگان و مقربین درگاهت و حاملان پیام غیبی بر پیامبرانت و امینان بر وحیت.

ممکن است که این صفات همگی راجع به یک طایفه از فرشتگان باشد و در حقیقت یک مطلب، با عبارتهای مختلف بیان شده است که از فنون بلاغت است و در دعا و خطابه و موعظه متداول و مطلوب است و ممکن است هر یک اختصاص به یک طایفه از ملائکه داشته باشد.

«بیهقی» در کتاب «شعب الایمان» از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می کند که فرمود: در آسمان هفتم مقام امنی است که آن را حظیره القدس گویند آن جا فرشتگانی هستند که به آنان روحانیون گفته می شود چون شب قدر شود از خدای تعالی اجازه می گیرند که به دنیا

فرود آیند، اجازه داده می شود به هیچ مسجدی نمی گذرند مگر آن که در آن نماز می خوانند و به هیچ کسی در راه برخورد نمی کنند مگر آن که برای او دعا می کنند پس برکت فرشتگان به آنان می رسد.

وقبائل الملائکه الذین اخصصتهم لنفسک و اغنيتهم من الطعام و الشراب بتقدیسک و اسکنتهم بطون اطباق سماواتک

قبیله های مختلف فرشتگان

قبائل: جمع قبیله به معنای طائفه و صنف است، بارالها: درود بفرست بر اصناف و طوائف گوناگون فرشتگانی که درباریان خاص خود قرارشان داده ای و آنان را با اشتغال به تقدیس از خوردن و آشامیدن بی نیاز فرموده ای.

خصوصیت این طایفه از ملائکه ممکن است از آن جهت باشد که به جز اشتغال به آداب حضور به کار دیگری نپردازند، هم چون نزول و عروج و تدبیر امور و دیگر وظایف فرشتگان یا بدان اعتبار است که اینان به اسراری آگاهند که دیگر، فرشتگان از آنها بی خبرند و همانگونه که ما با غذا نیرو می گیریم غذای نیروبخش آنان تسبیح و تقدیس و عبادت حق تعالی است و آنان را در درون آسمانهاست جا داده ای.

اگر گفته شود امروز که بشر تا کره ماه مسافرت کرده و قسمتی از فضای لایتناهی را با سفینه های فضایی زیر پا گذاشته اثری از این فرشتگان ساجد و راکع ندیده است گوییم که دانش امروز و دیروز هر دو اقرار و اعتراف دارند بر این که بسیاری از موجودات این عالم با حواس ما درک نمی شود و ضرورتی ندارد که ما جز به آنچه با چشم خود به بینیم ایمان نیاوریم بلکه گاهی حتی به آنچه با چشم خود می بینیم ایمان نتوانیم آورد که مبادا از موارد خطا در حسّ باشد. و گذشته از این، خدایی که اشیاء و اجزاء عالم را از نیستی به هستی می آورد و عدم را وجود عنایت می کند می تواند موجوداتی بیافریند که به چشم دیده نشود.

و ما مسلمانان به برکت ایمان به قرآن و وحی معتقدیم که هر انسانی را دو فرشته در راست و چپ او مراقب اعمال و رفتار او می باشند، چنانچه قرآن شریف می فرماید: «وَإِنَّ

عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ» (1)

«و الذين على آرجائها اذا نزل الامر بتمام وعدك»

و درود بر فرشتگانی که به هنگام فرا رسیدن دستور و اعلام پایان وعده الهی و این که روز رستاخیز فرا رسیده است آنان در کناره های آسمانها هستند، زیرا نظام فلکی برهم ریخته و نظم و استحکامی که هم اکنون با بودن نیروهای جاذبه و دافعه در کرات، حکم فرماست از میان رفته و رشته اتصال از هم گسیخته می شود. چنانچه خدای تعالی فرماید: «فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ وَ الْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا» (2) و محتمل است که مکان فرشتگان مزبور اساساً در کناره های آسمانها باشد و منتظرند تا کی شود که وعده الهی منجز گردد و قیامت برپا شود و معنای پایان یافتن وعده الهی یا پایان یافتن عمر دنیا است و یا به اتمام رساندن و کامل نمودن خدای تعالی است و وعده های خود را درباره ثواب و پاداش اطاعت کاران و عقاب و کیفر گناهکاران.

و خَزَانِ الْمَطَرِ وَ زَوَاجِرِ السَّحَابِ

و درود بر فرشتگانی که خزانه داران بارانند و موکلان بر آن که به هر جا بخواهندش می برند، بنابراین و زواجر السحاب عطف تفسیر خواهد بود یا موکلان بر دریاها می باشند که منشأ بارانند و رانندگان ابر به هر جا که خدای تعالی دستور فرماید و شاید اشاره باشد به آیه شریفه: «وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (3) چیزی نیست مگر این که خزینه های او نزد ما است و فرود نمی آوریم مگر به اندازه معلوم و معین و یکی از آن اشیاء باران است که در خزینه ها و بدست خزینه داران است و نزولش به اندازه معین و معلوم است. لذا امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: بنا به روایت «ابن جریر»: «لم ينزل قطره من ماء الا بكيل على يدى ملك» قطره ای از آب نازل نمی شود مگر آن که پیمانانه و اندازه ای دارد و تقدیرش بدست فرشته ای است. «الا قوم نوح فانه اذن للماء دون الخزان فطغى الماء على الخزان

ص: 227

1- . سورة: الانفطار، آیه: 11.

2- . سورة: الحاقه، آیه: 15.

3- . سورة: حجر، آیه: 21.

فخرج فذلک قوله سبحانه لَمَّا طَغَى الْمَاءُ» مگر قوم نوح که به آب اجازه داده شد بدون وساطت فرشتگان خارج شود از این جهت بود که طغیان کرد و فرشتگان نتوانستند از طغیان آن جلوگیری کنند چنانچه خدای تعالی می فرماید: «إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ» (1) چون دریا طوفان شد ما بودیم که شما را به کشتی نشانیدیم و به همین معنا تفسیر شده است آیه شریفه «فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا» (2) و سحاب جمع سحابه است بمعنای ابر.

و الذی بصوت زجره یسمع زجل الرعود

نهایه گوید: و روایت است درباره ملائکه: «لهم زجل بالتسبیح» ای صوت رفیع عال، یعنی فرشتگان را صدایی است بسیار بلند در تسبیح و رعود جمع رعد است به معنای غرّش ابر، پس معنای جمله چنین می شود: که درود بر فرشته ای که از صدای زجر و راندنش صدای غرّش ابر شنیده می شود.

و اذا سبحت به حقیقه السحاب التمعت صواعق البروق

و فرشته ای که چون ابرها برانند او به حرکت درآیند برقههای فروزان و کشنده درخشیدن گیرد در بعضی از نسخه ها «خقیقه السحاب» است (با خاء نقطه دار و فاء و یاء و قاف) که به معنای صدا است و «خفق النعال»: صوتها یعنی صدای کفش ها برخاست و در حدیث است که: «ما خفقت النعال خلف امراء الا اهلک و اهلک»: کفشها به دنبال کسی به صدا در نیامد مگر آن که هم خود به هلاکت افتاد و هم دیگران را به هلاک کشید.

و مشیعی الثلج و البرد و الهابطین مع قطر المطر اذا نزل

و بر فرشتگانی که دنبال برف و تگرگند و فرشتگانی که به هنگام بارش به همراه دانه های باران فرود می آیند.

و القوّم علی خزائن الریاح

و بر فرشتگانی که زمامدار خزانه های بادهای هستند که در هر مورد به هر اندازه که دستور باشد اجرا می کنند و ممکن است که کنایه از این باشد که اسباب وزش بادهای در

ص: 228

1- . سوره: الحاقه، آیه: 11.

2- . سوره: صافات، آیه: 2.

اختیار آن فرشتگان است. مترجم گوید: آنچه که امروز بر علمای طبیعی کشف شده که همه این رویدادهای طبیعی از قبیل: باد و باران و رعد و برق و زلزله و مانند این ها اسباب و علل طبیعی دارند منافاتی با مضامین این دعا و امثال آن از دیگر روایات ندارد زیرا که علل و اسباب طبیعی همچون اژه و تیشه در دست نجار است و جریان این امور بر طبق مصالح و حکمی است که اسباب طبیعی شعور درک آنها را ندارند و از آنها بی خبرند و می بایست با اراده حکیم و مدبری انجام گیرد.

و الموکلین بالجبال فلا تزول

فرشتگان موکل بر کوهها و آبهای دریا

و بر فرشتگانی که به کوهها گماشته شده اند تا از هم نپاشند یا آن که از جای خود حرکت نکنند. و در روایتی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت:

ای محمد پروردگارت تو را سلام می رساند و این فرشته کوه ها است که خدای تعالی او را فرستاده تا به همراه تو باشد و دستورش فرموده که هیچ کاری جز به امر شما انجام ندهد پس فرشته کوهها عرض کرد اگر به خواهی کوهها را بر سر آنان بزنم تا هلاک شوند و اگر می خواهی آنان را سنگباران کنم و اگر می خواهی دستور دهم تا زمین، آنان را به کام خود کشد فرمود: ای فرشته کوهها، من با آنان هستم، باشد که از نسل آنان گوینده: لا اله الا الله بیرون آید پس فرشته کوهها عرض کرد شما به همانگونه هستید که پروردگارتان شما را نامیده رؤف و رحیم هستید. شاید فرشته اشاره کرده باشد به آیه شریفه: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ» (1) همانا رسولی از جنس شما برای هدایت شما آمد که از فرط محبت و نودوستی هر چه که شما را به سختی افکند (مانند فقر و پریشانی و جهل) بر او سخت می آید و بر آسایش و نجات شما سخت حریص و علاقمند و بر مؤمنان دل نرم و مهربان است.

ص: 229

1- . سوره: توبه، آیه: 128.

و الذین عرّفتمهم مثاقیل المیاء و کیل ما تحویه لواعج الامطار و عوالجها

لواعج، جمع لاعج است به معنای شدید لعجه الحزن یعنی اندوه بر او سخت گرفت و عوالج، جمع عالج است به معنای توده ای از شن و معنای جمله چنین است: و درود بر فرشتگانی که سنگینی آبها و اندازه و پیمانۀ بارانهای تند و رگبارهای تند را به آنان شناسانده ای.

و رسلک من الملائکه الی اهل الارض بمکروه ما ینزل من البلاء و محبوب الرخاء

و فرشتگانی که فرستاده تو هستند بر بلاهایی که خوش آیند اهل زمین نیست بر آنان فرود می آورند و وسایل نعمت و آسایشی که زمینیان آن را دوست می دارند برای آنان فراهم آورند

و السفره الکرام البحده

و سفیرانی که بزرگوارند نه پست و لئیم اند و نیکوکارانند. و مقصود یا فرشتگان نویسندگان وحی اند و یا فرشتگان گماشته شده بر لوح محفوظ که اشاره است بر آیه شریفه: «كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ» (1) و یا آن که مقصود فرشتگان نویسندگان اعمال بندگان است و اگر این معنی مقصود باشد جمله بعدی که می فرماید:

و الحفظه الکرام الکاتبین

و بر نگهبانان بزرگوار که اعمال بندگان را می نویسند، تاکید و تفسیر جمله پیش خواهد بود و اشاره به آیه شریفه: «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَعْلَمُونَ» (2) که فرشتگان موکل به اعمال بندگان مأموران بزرگواری هستند و به اصطلاح روز پرونده سازی نمی کنند، بلکه با کرامت نفس و بزرگواری با بندگان برخورد دارند. چنانچه

ص: 230

1- . سورة: عبس، آیه: 16-11.

2- . سورة: انفطار، آیه: 11.

مضمون روایتی است که فرشته مأمور بر نوشتن حسنات و کارهای نیک که در سمت راست بنده قرار دارد بر فرشته ای که مأمور نوشتن گناهان و سیئات است و در سمت چپ است فرمان روا است، پس هنگامی که بنده ای عمل نیکی انجام می دهد فرشته سمت راست آن یک عمل را ده عمل ثبت می کند. و اگر بنده کار بد انجام دهد و گناهی مرتکب شود فرشته سمت چپ از فرشته سمت راست کسب تکلیف می کند که اجازه می دهید تا بنویسم؟ آن فرشته فرماید: نه، شاید که توبه کند پس از آن که مدتی می گذرد دوباره اذن می خواهد تا گناه گذشته را بنویسد این بار نیز فرشته مافوق، اجازه نمی دهد به بهانه این که شاید توبه کند و پس از گذشت زمانی دیگر برای بار سوم که اجازه ثبت می خواهد فرشته بزرگوار اجازه می دهد و می گوید: «اكتب اراحنا الله منه فبئس القرین ما اقل مراقبه لله و استحيائه منّا»: ثبت کن که خداوند ما را از دست این بنده آسوده کند چه هم نشین بدی است نه خدا را در نظر می گیرد و نه از ما شرم و حیا می کند (حدیث دنباله دارد) (1) و شاید در آیه شریفه اشاره ای به همین مضمون باشد که نفرموده است «يَكْتَبُونَ مَا تَعْمَلُونَ» بلکه فرموده است «يَعْلَمُونَ مَا تَعْمَلُونَ» (2) که علم، اعم از کتابت است.

و از جمله ای از روایات استفاده می شود که فرشتگان گماشته شده بر بنی آدم بیش از دو فرشته می باشند، چنانچه ظاهر آیه: «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ» (3) نیز همین است هرچند اهل ادب گفته اند: که لفظ جمع به عدد دو نیز گفته می شود ولی در کمتر موردی و لذا اراده کمتر از سه از لفظ جمع برخلاف ظاهر لفظ خواهد بود.

بلکه آنچه از روایات استفاده می شود آن است که ملائکه حفظه نه تنها وظیفه شان حفظ اعمال آدمیزاده است، بلکه آنان دو وظیفه دارند یا دو دسته هستند یکدسته موکل بر حفظ انسانها از حوادث و از شر شیاطین و ارواح شریره و مودیه می باشند حتی در بعضی از روایات از فرشتگانی نام برده شده که برای حفظ هر عضوی مأموریت دارند و

ص: 231

1- . بحار، جلد 56، صفحه 151.

2- . سوره: انفطار، آیه: 12.

3- . سوره: انفطار، آیه: 11.

براستی که اگر حفظ خدایی نباشد کمتر فردی به عمر طبیعی شصت و هفتاد سال می رسد هرکس درباره خودش و دوستان و نزدیکانش بیندیشد متوجه می شود که حوادثی برای او و آشنایانش روی داده و بطور شگفت آوری از حادثه نجات یافته است. دسته دوم ملائکه ای هستند که مأموریت آنان ثبت اعمال و اقوال آدمی است و در پاره ای از روایات است که ملائکه روزنه، چنانچه در تفسیر آیه شریفه: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً» (1) روایت از «کافی» شریف است که از امام صادق علیه السلام سؤال شد که نماز صبح در چه وقت فضیلت بیشتری را دارا است فرمود:

نمازی که با دمیدن فجر خوانده شود که خدای تعالی می فرماید: «قرآن فجر» همانا قرآن فجر مشهود است، یعنی فرشتگان شب و روز هر دو دسته هنگام فجر حاضراند و چون بنده ای نمازش را با دمیدن صبح بخواند دوبار در نامه اعمال او ثبت می شود هم فرشتگان شب آن را می نویسند و هم فرشتگان روز. «فی الکافی عن الصادق علیه السلام انه سئل عن افضل المواقیت فی صلوه الفجر فقال مع طلوع الفجر ان الله يقول وقرآن الفجر ان قرآن الفجر كان مشهودا یعنی صلوه الفجر یشهدها ملائکه اللیل و ملائکه النهار فاذا صلّى العبد الصبح مع طلوع الفجر اثبت له مرتین اثبتها ملائکه اللیل و ملائکه النهار» و روایات دیگری نیز به همین مضمون آمده است. (2)

مکاشفه ملکوتی از مرحوم همدانی

مکاشفه ملکوتی: از مرحوم عارف کامل واصل آخوند ملا «حسینقلی همدانی» نقل شده: که روزی نماز صبح را که به جماعت می خواند پس از نماز متوجه شد که بعضی از مأمومین را شبیه ای در طلوع فجر هنگام شروع در نماز بوده. ایشان می فرمایند عجب! شما از نزول فرشتگان روز متوجه نشدید که صبح طلوع کرده است!؟

و ملک الموت و اعوانه

بارالها! درود باد بر فرشته مرگ و معاونینش.

این که حضرت عزرائیل فرشته مرگ را معاونینی است مدلول آیات و اخبار است. اما

ص: 232

1- .سوره: اسراء، آیه: 78.

2- . تفسیر صافی ذیل آیه شریفه.

آیات زیرا خدای تعالی یک جا می فرماید: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» (1) خدا است که جانها را هنگام مرگ می ستاند و در جایی دیگر می فرماید: «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ» (2):

بگو ای پیغمبر که فرشته مرگ که گماشته شده است بر شما جان شما را خواهد گرفت و جای دیگر می فرماید: «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ» (3) او است خدایی که قهر و اقتدارش مافوق بندگان است و برای حفظ شما فرشتگان را به نگهبانی می فرستد تا آنگاه که هنگام مرگ یکی از شما فرا رسد رسولان او را می میرانند و در قبض روح شما هیچ تقصیری نخواهند کرد و نیز فرماید:

«وَالَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ» (4) آنان که فرشتگان جانشان را می گیرند در حالی که در دنیا به خود ستم کرده اند و نیز فرماید: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ» (5) آنان که چون فرشتگان آنان را قبض روح کنند پاک و پاکیزه اند و دیگر آیات شریفه، طبرسی قدس سره روایتی از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند که «زندیقی»، ادعا کرد که در قرآن تناقضاتی وجود دارد و از جمله موارد تناقض که مطرح کرد این آیات بود و خلاصه مضمون آن که خدای تعالی یک جا می فرماید: من خودم قبض روح می کنم و در جای دیگر فرماید: ملک الموت و در جای دیگر فرماید: رسولان ما، پس آن حضرت در جواب او فرمود: خدای تعالی بزرگوارتر و بزرگتر از آن است که خود مباشر قبض روح بندگانش شود و کار رسولان خدا و فرشتگان خدا کار خدا است، زیرا آنان به امر خدای تعالی کار می کنند، پس خدای تعالی عده ای از فرشتگان را به عنوان رسول و سفیر میان خود و خلقت برگزید و آنان همانها هستند که می فرماید: «اللَّهُ يَصِّطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَ مِنْ النَّاسِ» (6) پس هرکس که اهل طاعت باشد متولی قبض روح او فرشتگان رحمت اند و هرکس اهل معصیت و گناه

ص: 233

1- . سوره: زمر، آیه: 42.

2- . سوره: سجده، آیه: 11.

3- . سوره: انعام، آیه: 61.

4- . سوره: نحل، آیه: 28.

5- . سوره: نمل، آیه: 32.

6- . سوره: حج، آیه: 75.

است ملائکه غضب جان او را می گیرند و برای ملک الموت معاونینی است از ملائکه رحمت و ملائکه غضب که به دستور او انجام وظیفه می کنند و کار آنان کار او است و هر کاری انجام دهند به او نسبت می یابد. پس در این صورت، کار آنان کار ملک الموت است و کار ملک الموت کار خدا است، زیرا خدای تعالی جانها را بدست هرکس که بخواهد می گیرد و بدست هرکس که بخواهد عطا می کند و منع می کند و پاداش و کیفر می دهد و همانا کار امناء حق هم، کار خدا است چنانچه فرماید «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» .

امتیاز خاص ملک الموت از دیگر فرشتگان

و صدوق رحمه الله در فقیه روایت کرده است از امام صادق علیه السلام که فرمود: خدای تعالی برای ملک الموت یارانی قرار داد از ملائکه که جانها را می گیرند همچون مدیر شهربانی که یارانی از آدمیان دارد که آنان را بدنبال کار می فرستد. الحدیث (1)

از بعضی از اهل معرفت نقل شده که گفته است: ملک الموت را در میان فرشتگان الهی امتیازی است که مؤمن را می باید به خاطر آن امتیاز، او را بیش از دیگر فرشتگان دوست داشته و احترام کند، زیرا او است که باعث می شود که این زندگی پست دنیوی به زندگی اعلای اخروی و حیات طیبه تبدیل شود و از این رو دستور رسیده است که ما در دعا بگوییم: «اللهم صلّ علی جبرئیل و میکائیل و ملک الموت» که دو فرشته اولی ما را از آنچه به صلاح امور این عالم که موجوداتش رو به فسادند آشنا می سازند و لکن ملک الموت سبب آن است که ما را از این جهان رو بزوال و فساد بیرون برد و به حیات طیبه جاودان برساند پس او راست حقی عظیم و شکری لازم عرفای بزرگوار را در این مجال سخنان شیوایی است که آدمی را به یاد موطن اصلی می اندازد و هوای وصل دوست را در مشام جان تازه می سازد عارف والا مقام مرحوم ملا «محمد هیدجی» را اشعاری است به یاد آن بزرگوار در این اوراق ذکر می شود با مقدمه ای که به عنوان وصیت نامه مرقوم داشته است برای بیداری دل‌های خفته و شیفته گان به دنیا و زخارف آن مخصوصا آن جا که همه اسباب و اثاث باقیمانده را در مقابل دوازده تومان واگذار می کند شایان توجه است ای هزاران

ص: 234

آفرین بر این همت های عالی و نظرهای بلند و واقع بین و برآستی باید گفت:

نظر آنان که نکردند بر این مشتی خاک الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند(1)

*صورت وصیتنامه

وصیت نامه عارف حکیم هیدجی

بسم الله الرحمن الرحيم

«هذا ما اوصى به العبد الخائف الراجى عفوره محمد هيدجى المقر بما جاء به النبى صلى الله عليه و على آله الطاهرين» - پوشيده نماند که کتب متعلقه به این جانی فانی از قرار است که ذکر می شود. آنچه را که جداگانه ثبت و مختوم است وقف کرده ام به طلاب مدرسه منیریه واقعه در جوار معصوم زاده سید ناصر الدین علیه السلام باید به تحویل کتابدار مدرسه داده شود شرایطی که در کتب موقوفه مدرسه در وقف نامچه ذکر شده در این کتابها نیز منظور است - کتاب اشعار که به موجب صورت وقف که در پشت او نوشته شده باید در هیدج به جناب ملا محمد حسین هیدجی برسد - کتاب «زاد المعاد» را بخشیده ام به اخوی زاده «عبد الرؤف» و کتاب «مغنی اللیب» را به ملا «عبد الکریم» پسر کربلائی «عبد الرحیم» پسر عمو هبه کرده ام - کتاب «نهج البلاغه» خدمت ملا «محمد حسین» داده شود باقی مانده منتقل است به نور چشم «نور علی» - عبای زمستانی من داده شود به اخوی زاده «علی» - لباده به «محمود» علی - باغ انگوری که از برای من معین شده بود در دست

ص: 235

1- . عارف کامل آقای حاج آقا جواد انصاری رحمه الله می فرمودند که مرحوم «هیدجی» تا آخر عمر مجرد زیسته و همسر اختیار نکرده بود و لذا در مدرسه می زیسته و بسیار محبوب القلوب نزد طلاب مدرسه بوده روزی به طلاب مدرسه می فرماید که فردا شب می خواهم عروسی کنم و شب زفاف من است طلاب از این خبر بسیار خوشحال می شوند و تبریکش می گویند ولی فردا شب به جای شرکت در مجلس عروسی در تشییع پیکر پاکش شرکت می جویند (در وصیت نامه اش بدین نکته اشاره فرموده است) یکی از دوستان از مرحوم آیه الله آخوند «ملا علی همدانی» (قدس الله نفسه) نقل کرد که ایشان می فرمودند: ما سه نفر بودیم که در درس مرحوم «هیدجی» شرکت می کردیم من و مرحوم «آشتیانی» و مرحوم حاج شیخ «محمد تقی آملی» و من از آندو بزرگوار از نظر سن کوچکتر بودم روزی که مرحوم «هیدجی» مشغول درس بود در اثنای درس تاملی کرد و گفت «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» سبب استرجاع را پرسیدیم فرمود: (جلوه) از دنیا رفت و همان طور بود که فرمود، وفات این بزرگوار حدود 1314 هجری شمسی یاد شده است چنانچه در مقدمه دیوانش آمده هر چند قابل اعتماد نیست.

«حبيب الله» اخوی زاده است منتقل به او است - عباى تابستانی من از کسی است که بدن مرا غسل می دهد - کاسه و بشقاب مرغی با سینی برنجی تخم مرغی متعلق است به کتابخانه و باقی اسباب و اثاث منزل از کاسه و کوزه و پوست و پلاس و غیره منتقل است به نور علی - مبلغ دوازده تومان در عوض به اشخاص مفصله بدهد - «محمد طاهر» دو تومان - «گوهر خانم» دو تومان - «قربانعلی» دو تومان - احمد دو تومان - سه نفر همشیره های علی هرکدام یک تومان - و سلطنت خانم دختر عمویک تومان - «کرباسی» از جهت کفن خود تهیه نموده ام و اختیار جنازه من با رفیق مشفق خود جناب مستطاب آقا حاجی «سید حسین لاجوردی» است ادام الله بقاه هرگاه در تهران باشم و وصی من جناب ایشان است، همچنان که در حال حیات زحمات مرا متحمل بوده اند در ممات هم متقبل خواهند شد - نور علی را بخواهند آنچه را که به هرکس باید برسد به او تسلیم کنند او امین است میرساند آنچه ارث پدری داشتم بعد از فوت پدرم رحمه الله علیه هبه کردم به اخوان خود و حصه من از عمارت پدری منتقل است به اخوی زاده علی کسی متعرض حال او نشود. «انا عبد من عبید محمد»

من از کسی حق و طلبی ندارم و کسی از من حق و طلبی ندارد. «لله المنه علی فضله و نواله و الصلاه علی نبیه و آله انا لله و انا الیه راجعون سبحان ربک رب العزه عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین»⁽¹⁾ محل خاتم انا عبد من عبید محمد.

تمه و صایا - خواهشی که از حضرت رفقا و دوستان دارم این است که هنگام حرکت جنازه عمامه مرا بالای عماری نگذارند و در حمل جنازه به کمال اختصار کوشند - های و هو لازم نیست - از جهت این که مجلس ختمی فراهم آید موی دماغ کسی نشوند چه عمل من ختم شد به کسی زحمت ندهند دوستان شادان و خندان باشند چرا که من از زندان محنت و بلا رهایی جستم و از دار غرور به سرای سرور پیوستم و به جانب مطلوب خود شتافتم حیات جاودانی یافتم اگر جهت مفارقت از همدیگر غمگین و اندوهگین

ص: 236

1- . سوره: صافات، آیه: 182 و 181 و 180.

می باشید عن قریب تشریف آورده خدمت شما انشاء الله می رسیم هرگاه وجهی می داشتیم وصیت می کردم لیلهٔ دفن که شب وصال من است دوستان انجمن نموده سوری فراهم آورده سروری داشته باشند به یاد ایشان من شاد شوم جناب مستطاب آقای حاج «سید مهدی» (رحمه الله) بداعی و عدهٔ مهمانی داده اند البته وفا خواهند فرمود باری با این همه تجلد و اظهار دلیری به نهایت هول و ترس دارم ولی به فضل حق و شفاعت اولیاء او امیدوارم:

علی حبّهم یا ذا الجلال توقّنی و حرّم علی النیران شیبی و کبرتی

و قول النبی المرء مع من احبّه یقوی رجائی فی اقاله عثرتی

به همه دوستان سلام و التماس دعای خیر از همگان دارم همه گونه حق در ذمهٔ من دارند مرا حلال نمایند:

الا انما الانسان ضیف لاهله تقیم قلبیلا عندهم ثم یرحل

به سر باز دارم هوای وطن بر آنم که بگریزم از ملک تن

بکی مانم از کشور خویش دور گرفتار آمیزش مار و مور

ستوه است از این قفس مرغ جان ز تن عزم پرواز دارد روان

رسید آن که زین تخمهٔ پر ز خون برآید همی جوجهٔ جان برون

چو باید رهایی از این دامگاه ورا باغ مینوست آرامگاه

خوش آندم که برگردم از راه باز کنم دیده بر چهرهٔ دوست باز

بیدار یاران شوم شاد کام بیاسایم از دیدن دیو و دام

ز یزدان برد مرگ پاداش خیر که جانرا رهند از این تیره دیر

همانا رهایی از این گیردار بمرگست بهتر ز مردن چکار

ز بخشایش کردگار است مرگ کز او گلبن جان شود تازه برگ

بلی مرگ آزادی از رنجهاست نبودی پس از وی اگر بازخواست

من از کردهٔ خویش شرمنده ام گواهی دهم خود که بد بنده ام

آیا آفرینندهٔ مهر و ماه ببخشا باین بندهٔ روسیاه

منکر و نکیر مبشر و بشیر

و درود بر این چهار فرشته به نامهای منکر و نکیر و مبشر و بشیر، محتمل است که مبشر و بشیر نام دیگر دو فرشته قبلی باشد، زیرا در بیشتر روایات نامی از این دو برده نشده است و تنها منکر و نکیر یاد شده که ایندو فرشته یا این دو نوع از فرشتگان به نزد مرده در قبر می آیند، تا از عقاید او بازپرسی کنند و یا از بعضی از اعمال او نیز سؤال کنند پس اگر مرده شخص صالح مؤمنی باشد آنان در زیباترین صورت می آیند و به نامهای مبشر و بشیر خوانده می شوند و اگر کافر یا مخالف باشد در زشت ترین صورت بنزد او می آیند و به نامهای منکر و نکیر نامیده می شوند و ظاهر این اخبار آن است که یک حقیقت بیش نیستند و نامهایشان عوض می شود و لذا در بیشتر اخبار اصلا نامی از مبشر و بشیر برده نشده است بلکه همان منکر و نکیر گفته شده چه برای مؤمن و چه برای غیر مؤمن ولی با این وصف احتمال دو نوع بودن نیز هست.

و ما در این جا یک روایت از آن روایات را از فرمایشات امام چهارم سید الساجدین علیه السلام که هشداردهنده است و بلکه بیدارکننده می آوریم.

صدوق رحمه الله در امالی به سند خود از سعید بن مسیب نقل می کند که گوید: امام علی بن الحسین علیه السلام در هر روز جمعه در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مردم را با این سخنان موعظه می فرمود و آنان را به زهد در دنیا وامی داشت و «حفظ عنه و کتب» چون مکرر این کلام را می فرمودند، لذا حفظ شد و نوشته شد می فرمود: «ایها الناس اتقوا الله و اعلموا انکم الیه ترجعون فتجد کل نفس ما عملت فی هذه الدنیا من خیر محضرا و ما عملت من سوء تودّ لو انّ بینها امدا بعیدا و یحذّرکم الله نفسه» ای مردم از خدا تقوا داشته باشید و بدانید که شما به سوی او باز می گردید پس هرکس آنچه را که در این دنیا عمل کرده حاضر می یابد چه کار نیک باشد و چه کار بد که دوست دارد کاش میان او و کار بد فاصله دوری می بود و خدای تعالی شما را از خودش می ترساند. «ویحک ابن آدم الغافل و لیس بمغفول عنه» هان ای فرزند آدم که غافلی ولی از تو غفلت نشده است ای آدمیزاده «انّ اجلک اسرع شیء الیک قد اقبل نحوک حیثا یطلبک و

یوشک آن یدرکک» همانا اجل تو سریعتر چیزی است که به سراغ تو می آید و با کمال رغبت به دنبال تو است و نزدیک است که تو را بگیرد «و كأن قد اوفیت اجلك و قبض الملك روحك» گویی که مهلتت پایان یافته و ملک الموت جان تو را گرفته «و صرت الى منزل وحيدا فردّ اليك فيه روحك و اقتحم عليك فيه ملكاك منكر و نكير لمسائلتك و شديد امتحانك» و تو در خانه ای تنها مانده ای و جان تو در آن منزل بر تو بازگردانده شد، و دو فرشته منکر و نکیر گریبان تو را در آن منزل گرفته اند تا بازپرسی کنند و از تو امتحان سختی بازگیرند. «ألا و ان اول ما يسألانك عن ربك الذي كنت تعبده و عن نبيك الذي ارسل اليك و عن دينك الذي كنت به و عن كتابك الذي كنت تتلوه و عن امامك الذي كنت تتولاه» بدان که نخستین بازپرسی این است که چه خدایی می پرستیدی و کدام پیغمبری را به پیغمبری قبول داشتی و به چه دینی متدین بودی و چه کتابی را می خواندی و چه امام و پیشوایی را دوست می داشتی یا این که سؤال از کیفیت موارد سؤال است که خدای تعالی را چگونه می پرستیدی و از رسول خدا چگونه اطاعت می کردی و به دین اسلام تا چه حد پای بند بودی و قرآنی که آن را می خواندی، چگونه به دستورهايش عمل می کردی امام و رهبر و پیشوا را تا چه پایه دوست می داشتی و در اجرای اوامر او حاضر بودی؟ «ثم عن عمرک فيما افنيتہ و مالک من این اکتسبتہ و فيما اتلفته» مرحله دوم بازجویی از عمر تو است که در چه چیز مصرف کردی و از مال تو است که از کجا آوردی و در چه راهی تلفش کردی؟ «فخذ حذرک و انظر لنفسک و اعدّ للجواب قبل الامتحان و المسأله و الإختبار» پس برحذر باش و در کار خود بیندیش و پیش از امتحان و پرسش و آزمایش جواب آماده کن. «فان تک مؤمنا تقيا عارفا بدینک متبعا للصادقين مواليا لاولياء الله لقاك الله حجتک و انطق لسانک بالصواب فاحسنت الجواب فبشّرت بالجنّه و الرضوان من الله و الخيرات الحسان و استقبلتک الملائکه بالروح و الريحان و ان لم تکن كذلك تلجلج لسانک و دحضت حجتک و عييت عن الجواب و بشرت بالنار و استقبلتک ملائکه العذاب بنزل من حميم و تصليه جحيم» پس اگر مؤمن و با تقوی و عارف به دین خود و پیرو راستان و دوست اولیاء خدا بوده باشی خدای تعالی حجتت را بر تو بیاموزد و زبانت را به حق گو یا می کند، پس پاسخ نیکو می دهی و مؤذنه بهشت و رضای الهی و حوریان نکورو دریایی و فرشتگان با

روح و ریحان به استقبال تو آیند.

و اگر این چنین نباشی زیانت لکنت می یابد و دلیلت از دست می رود و از پاسخگویی عاجز می مانی و مژده آتش می گیری و فرشتگان عذاب استقبالت کنند با پذیرایی از حمیم و فرود آمدن بر دوزخ. روایت تتمه دارد که مجلسی رحمه الله فرماید تتمه اش در ابواب مواعظ خواهد آمد (1)

و رومان فتان القبور

فرشته رومان

و درود به رومان که بسیار فتنه انگیز قبرها است.

«مجلسی» فرماید: که نام این فرشته را به جز در همین جا در دیگر اخبار معتبره ندیده ام بلکه در اخبار مخالفین نامش برده شده است.

و الطائفین بالبیت المعمور

و درود بر فرشتگانی که به گرد بیت المعمور در طوافند.

با توجه به این که بیت معمور در قرآن کریم مطرح است و مورد قسم قرار گرفته در سوره طور فرماید: «وَ الطُّورِ وَ كِتَابٍ مَّسَّ طُورٍ فِي رَقٍّ مَّنشُورٍ وَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ» (2) قسم به طور سینا قسم به کتاب مسطور (قرآن) در صحیفه گشوده و قسم به بیت المعمور که خدای تعالی به ذکر و طواف بندگان و یا به طواف و تسبیح فرشتگانش معمور و آباد گردانید.

روایات بسیار در این باره وارد شده است و علت طواف هفتگانه خانه خدا را طواف ملائکه به بیت المعمور ذکر فرموده و «مجلسی» رحمه الله در جلد 55 بحار طبع جدید و 14 طبع قدیم و نیز در مجلّات دیگر «بحار الانوار» روایاتش را ذکر فرموده و از جمله روایتی است که از «کافی» شریف نقل شده: محمد بن مروان میگوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: که وقتی من در خدمت پدرم در حجر اسماعیل نشسته بودم پدرم به نماز ایستاده بود که مردی آمد و در کنار پدرم نشست چون پدرم از نماز فارغ شد سلام عرض

ص: 240

1- . بحار، جلد 6، صفحه 223 و 224.

2- . سوره: طور، آیه: 4-1.

کرد و گفت: سه سؤال دارم که پاسخ آنها را نمی دانم به جز تو یا مردی دیگر(1) فرمود چیست عرض کرد: بفرمائید تا بدانم سبب طواف کردن به این خانه چه بود؟ فرمود: خدای عز و جل وقتی که به فرشتگان دستور داد که به آدم سجده کنند به خدای تعالی در جواب گفتند: آیا در زمین کسی را قرار میدهی که فساد در آن کند و خونها بریزد در حالی که ما تسبیح گوی تو هستیم و تو را تقدیس می کنیم خدای تعالی فرمود: آنچه من می دانم شماها نمی دانید پس بر آنها غضب فرمود سپس آنان از خدای تعالی درخواست توبه کردند خدای تعالی امر فرمود که طواف کنند «ضراح» را که همان بیت المعمور است آنان هفت سال در طواف بودند و از آنچه گفته بودند استغفار می کردند سپس خدای تعالی توبه آنان را پذیرفت و از آنان راضی شد این چنین بود اصل طواف سپس خدای تعالی بیت حرام (کعبه) را مانند «ضراح» قرار داد که توبه گناهکاران از اولاد آدم باشد و پاک کننده آنان باشد عرض کرد: درست فرمودید.

و بعید نیست تعبّد به ظاهر این روایات و اینکه روایات اشاره به یک امر معنوی ملکوتی باشد که مورد احترام فرشتگان و مطاف آنان است همچون بیت الله الحرام که در زمین مورد احترام و مطاف ما است و مشهود نبودنش برای ما دلیلی بر نبودنش نیست و همانگونه که ما طائفین را نمی بینیم مطافشان را نیز نمی بینیم.

و با توجیهی که برای این روایات شد اشکال محاذات بیت المعمور با بیت الله الحرام که در روایات متعدّدی رسیده است با توجه به حرکت و گردش همه کرات آسمانی و از جمله زمین که تصورش مشکل می نمود برطرف گردید.

و مالک و الخزنه

و درود بر مالک که فرمانده و رئیس خازنان و گماشته شدگان بر آتش دوزخ است و این فرشته الهی که نامش از ملک و قدرت ریشه می گیرد آن چنان تسلّط و قدرت دارد که امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه اش می فرماید: «أعلمتم أنّ مالکا اذا غضب علی النار حطم بعضها

ص: 241

1- . ظاهر آن است که سؤال این مرد سؤال آزمایشی بوده و مقصودش از مرد دیگر کسی است که باید به جای آنحضرت بوده باشد به فرض آنکه در انتخاب اشتباه شده باشد.

بعضاً لغضبه و اذا زجرها توثبت بين ابوابها جزعا من زجرته»: هیچ می دانید که مالک دوزخ وقتی نهیب خشم آلود بر آتش می زند شعله های آتش دوزخ درهم می پیچد و از شدت خشم او یکدیگر را می شکنند و وقتی آن را می راند آتش ها در میان درهای دوزخ بروی هم انباشته می شود؟

دوزخیان گاهی به مالک متوسل می شوند که به خدای تعالی عرض کند تا خدا جانشان را بگیرد، بلکه با مرگ از این عذاب نجات یابند، ولی مالک به آنان پاسخ می گوید که در این عالم مرگی وجود ندارد و عالم حیات است. و قالوا یا مالک لیقض علینا ربک قال انکم ما کثون» (1) و گاهی به خزنه و مامورین زیردست مالک پناهنده می شوند که اگر نجاتی نیست حداقل تخفیفی در عذابشان داده شود ولو به یک روز که نفسی بکشند و استراحتی کنند.

«وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَلَيْنَا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ» (2) و لکن همین تقاضای کوچک! نیز پذیرفته نمی شود پناه به خدای تعالی می بریم از عذاب او در دنیا و آخرت.

و رضوان و سده الجنان

رضوان نام رئیس حوریان و غلمان و خادمان بهشتی است به عکس نام مالک دوزخ که از ملک و قدرت مشتق بود و تناسب با حال مستکبرین و گردنکشان گنهکار داشت این نام از رضا و خوشنودی ریشه می گیرد که بندگان بهشتی با این صفت در دنیا خو گرفته بودند «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» (3) در شأن آنان بود و در راه رضا و خوشنودی حق تعالی که بالاترین موهبت الهی بود «و رضوان من الله اکبر» از بذل جان و مال دریغ نداشتند آنان که دیروز به زبان حالشان می سرودند:

عشق تو سرنوشت من مهر رخت سرشت من خاک درت بهشت من راحت من رضای تو

امروز فرشته ای به نام رضوان و با همه سده و خادمان اش در خدمت آنان است.

ص: 242

1- . سوره: زخرف، آیه: 77.

2- . سوره: غافر، آیه: 49.

3- . سوره: مائده، آیه: 119.

و الذين لا يعصون الله ما امرهم و يفعلون ما يؤمرون

اقتباسی است از آیه شریفه: «عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ» (1): و صفت مشترکه ای است میان همه فرشتگان، چه مأمورین به دوزخ و چه موظفین در بهشت.

و الذين يقولون سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار

و درود بر فرشتگانی که می گویند به مؤمنین و به آنان بشارت میدهند که سلام و تحیت بر شما باد که صبر پیشه کردید ولی عاقبت چه منزلگاه نیکویی نصیبتان گردید و در این منزلگاه از همه آفات بدورید و جز سلامت و سعادت چیزی نیست و ظاهراً مقصود از دار در این جمله از دعا و در آیه شریفه دار دنیا است که برای مؤمنین این چنین عاقبت نیکویی در بر داشت هم چنان که مولی الموحدين علیه افضل صلوات المصلين درباره متقین فرمود: «صبروا ایاماً قلیله اعقبتهم راحه طویله» چند روز انگشت شمار صبر کردند و استراحتی دراز مدت بدنبال شان بود و نیز خطاب به کسی که از دنیا نکوهش می کرد فرمود: «ایها الذام للدنیا المغترّ بغرورها...»

تا آنکه فرمود: «ان الدنيا دار صدق لمن صدقها و دار عافیه لمن فهم عنها و دار غنی لمن تزود منها و دار موعظه لمن اتعظ بها مسجد احباء الله و مصلی ملائکه الله و مهبط وحی الله و متجر اولیاء الله اکتسبوا فیها الرحمه و ربحوا فیها الجنة» دنیا خانه صدق است برای کسی که با دنیا راست بگوید و عافیت گاه است برای کسی که دنیا را درک کرده باشد و جای ثروت اندوزی است برای آن که از دنیا زاد و توشه آخرت بگیرد و اندرزگاه است برای آن که نپندیزد باشد دوستان خدا را مسجد است و فرشتگان الهی را نمازخانه و فرودگاه وحی الهی است و تجارتخانه اولیاء خدا است که در آن به کسب رحمت پرداختند و سود این سودا بهشت بود «فمن ذا یذمها»؟ کیست که چنین دنیایی را نکوهش و مذمت کند.

زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت کانکه شد کشته او نیک سرانجام افتاد

فرمود امام باقر علیه السلام برحسب روایتی که «کلینی» در «کافی» شریف و نیز صدوق قدس سرهما به

ص: 243

1- . سوره: تحریم، آیه: 6.

سندهای معتبر نقل کرده اند در وصف حال متقین پس از ورود به بهشت: «ثم يبعث الله الف ملك يهتونه بالجنه و يزوجه الحوراء قال فينتهون الى اول باب من جنانه فيقولون للملك الموكل بابواب جنانه استأذن لنا على ولي الله فان الله بعثنا اليه نهته فيقول لهم الملك حتى اقول للحاجب فيعلمه مكانكم قال فيدخل الملك الى الحاجب و بينه و بين الحاجب ثلاث جنان حتى ينتهي الى اول باب فيقول للحاجب ان على باب العرصه الف ملك ارسلهم رب العالمين ليهتئوا ولي الله و قد سألوا ان آذن لهم عليه فيقول الحاجب انه ليعظم على ان استأذن لأحد على ولي الله و هو مع زوجته الحوراء قال و بين الحاجب و بين ولي الله جنتان قال فيدخل الحاجب الى القيم فيقول له ان على باب العرصه الف ملك ارسلهم رب العزه يهتئون ولي الله فاستأذن فيقدم القيم الى الخدام فيقول لهم ان رسل الجبار على باب العرصه و هم الف ملك ارسلهم الله يهتئون ولي الله فاعلموه بمكانهم قال فيعلمونه فيؤذن للملائكه فيدخلون على ولي الله و هو في الغرفه و لها الف باب و على كل باب من ابوابها ملك موكل به فاذا أذن للملائكه بالدخول على ولي الله فتح كل ملك بابها للموكل به قال فيدخل القيم كل ملك من باب من ابواب الغرفه قال فيبلغونه رساله الجبار جل و عز و ذلك قول الله عز و جل «و الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ» (1) ای من ابواب الغرفه سلام عليكم الى آخر الآيه. ترجمه حدیث شریف:

سپس خدای تعالی هزار فرشته را مأموریت می دهد که تبریک ورود به بهشت را به ولی خدا عرض کنند و او را به حوری بهشتی تزویج کنند (2) فرمود: فرشتگان که به اولین مدخل ورودی باغها می رسند، به فرشته ای که نگهبان درهای باغها است می گویند: برای دیدن ولی خدا اجازه بگیرد که خدای تعالی به ما مأموریت داده تا تبریکش گوییم پس آن فرشته به آنان می گوید باشید تا بدربان مخصوص اطلاع دهم فرمود: آنگاه فرشته بنزد دربان مخصوص می رود و پس از گذار از سه باغ که میان او و دربان مخصوص فاصله دارد به اولین در ورودی باغ می رسد و بدربان می گوید بر در فضای بیرون یک هزار فرشته، که

ص: 244

1- . سوره: رعد، آیه: 23.

2- . نویسنده احتمال می دهد که بجای کلمه و يزوجه (و تزویجه) باشد یعنی تبریک ورود به بهشت و تبریک عروسی با حوریه بهشتی را بولی خدا بگویند که انسجام بیشتری بروایت می دهد که در يزوجه آن انسجام نیست (دقت فرمائید)

خدای رب العالمین آنان را برای عرض تبریک فرستاده منتظرند و از من خواسته اند که برای آنان اجازه شرفیابی بگیرم دربان می گوید:

در موقعی که ولی خدا با همسر حوری خودش به خلوت نشسته بر من سنگین است که برای کسی اجازه ورود بگیرم فرمود: میان دربان مخصوص و ولی خدا دو باغ فاصله است فرمود دربان مخصوص به نزد رئیس کل تشریفات (قیم) می رود و به عرض می رساند که هزار فرشته در بیرون هستند که خدای ربّ العزّه آنان را فرستاده برای عرض تبریک به خدمت ولی خدا اجازه آنان را بگیر پس رئیس کل به نزد محافظ مخصوص (خداام) می رود و به آنان گزارش می دهد که فرستادگان خدای جبار بر در بیرونی هستند و تعدادشان هزار فرشته است که خدای تعالی مأموریت شان داده که به ولی الله تبریک گویند جریان را به حضور ولی الله عرض کنید فرمود: چون گزارش به حضور می رسد اجازه داده می شود پس آنان را به تالار مخصوص که هزار در ورودی دارد و بر هر در فرشته ای به پاسبانی است راهنمایی می کنند فرمود پس رئیس کل تشریفات (قیم) هر یک از فرشته ها را از یک در مخصوص که باز شده داخل می کنند فرمود: پس فرشتگان پیام خدای جبار جلّ و عزّ را به ولی خدا ابلاغ می کنند و به این معنی اشاره فرموده خدای تعالی که می فرماید: «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ» (1) یعنی از هر یک از درهای غرفه (تالار بزرگ) و می گویند سلام علیکم تا آخر آیه.

و الزبانية الذين اذا قيل لهم خذوه فغلّوه ثم الجحيم صلّوه ابتدروه سراعا و لم ينظروه

زبانۀ دوزخ

زبانیه گروهی از فرشتگانند که مأمور بر آتش دوزخند و شاید همان فرشتگان نوزده گانه باشند که در آیه شریفه به آنان اشاره شده «عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ» و شاید غیر آنها باشند گفته شده که زبانیه از جمع هایی است که مفرد ندارند مانند ابابیل، و از جوهری نقل شده که گفته است عرب به مأمورین پلیس زبانیه می گوید و بدان مناسبت نام گروهی از ملائکه

ص: 245

شده است که آنان دوزخیان را به سوی آتش میرانند اگر بدین معنی باشد که جوهری گفته است ریشه ای از (زبن) است که به معانی دفع است المنجد گوید: زبنه زبنا، دفعه، صدمه، نّحاه همه این معنایی با ملائکه موکل بر آتش مناسب است.

درود بر زبانیه: فرشتگانی که چون دستور به آنان می رسد که او را (دوزخی را) بگیرد و به زنجیرش درآید سپس به آتشش افکنید، بی درنگ انجام وظیفه می کنند و مهلتی به گنهکار نمی دهند.

و من اوهمنا ذکرة و لم نعلم مکانه و بآی امر وگفته

و درود بر فرشته ای که از یادش بردیم و مقامش را نزد تو نمی دانیم و از کاری که او را بدان گماشته ای خبر نداریم.

از ظاهر این جملات چنین برمی آید که آن حضرت به جمله ای از فرشتگان احاطه علمی نداشته اند و این برخلاف روایاتی است که صریحا بیان می کند ائمه علیهم السلام به همه عوالم و مخلوقات عالمند و خدای تعالی امام را به ملکوت آسمانها و زمین آگاه فرموده است، بنابراین برای این قسمت از دعا چند توجیه توان کرد.

1. مقصود آن باشد که ما از طرق معموله که ظواهر کتاب و سنت است و راه آگاهی دیگران است علم بوجود این فرشتگان نداریم و این معنی منافات با آن ندارد که ائمه علیهم السلام از طریق دیگری علم داشته باشند که مصلحت در اظهار آن نبوده.

2. گفته شود که دعا از زبان دیگران انشاء شده است و این دو توجیه وجیه نیست

3. گفته شود که حضرتش به هنگام انشاء دعا علم به این موضوعات نداشته که در روایات است «اذا شأؤوا علموا» ائمه علیهم السلام هر وقت که بخواهند علم پیدا می کنند.

4. این گونه بیانات از ائمه علیهم السلام به انگیزه تواضع در پیشگاه الهی صادر شده است، چنانچه همین توجیه نسبت به اعمالی که با توسل به اسباب عادی از ائمه صادر می شد جاری است با آن که، ما می دانیم ائمه علیهم السلام و هم چنین دیگر اولیاء خدا بطور یقین قدرت بر اجرای امور از طرق غیر عادی دارند بیاد دارم دوران اقامتم در نجف اشرف یکی از

وقتی فرمود: مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس و مشکل همین بود که ائمه و اولیا علیهم السّلام با داشتن قدرت فوق العاده بشری چرا از قدرتشان استفاده نکرده اند مقصود نه امور کلی جهان خلقت بود که منافات با مصلحت اتم داشته باشد، بلکه حتی در امور جزئی که یقیناً با مصالح عامه تماس و تراحمی نداشت و به من فرمودند که سؤال مزبور را از آقایان نجف بنمایم، آن روزها مرحوم آیه الله «آقا میرزا محمود» امام جمعه زنجان که از اعظام علمای وقت شمرده میشد اقامت موقت در نجف داشتند این بنده سؤال را در محضرشان طرح کردم فرمود همین سؤال در بعضی از روایات از امام علیه السّلام شده است و در پاسخ فرموده است: (ما تواضعا لله چنین می کنیم) وقتی جواب را به حضور آن عارف بزرگ رساندم تغییر حالتی در ایشان مشاهده شد و فرمود: ائمه علیهم السّلام مطالب را چقدر عالی بیان فرموده اند؟! «اری و انا لأمرء الکلام و فینا تشبّت عروقه و علینا تهدّلت غصونه» (ط 231 نهج)

و سکان الهواء و الارض و الماء

فرشتگان ساکن در هوا و زمین و آب

و به فرشتگان ساکن در هوا و زمین و آب از روایات استفاده می شود که فرشتگان الهی مأمورین حقند پراکنده در همه این اماکن، چنانچه شیخ رحمه الله به سند خود از امام صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمودند: نهی فرمود امیر المؤمنین علیه السّلام از این که کسی در آب جاری بول کند مگر آن که ناچار باشد و فرمود که همانا برای آب اهلی است و در وصیّت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم است به علی علیه السّلام که فرمود خدای تعالی نپسندید از برای امت من که در زیر آسمان غسل کنند مگر آن که لنگ بسته باشند و نپسندید که در میان نهرها در آیند مگر با لنگ که در آنها ساکنانی هستند از فرشتگان و در روایت دیگر که صدوق در مجالس روایت کرده فرمود در رودخانه ها فرشتگانی هستند که در آنها ساکنند و تعمیر می کنند آنها را و در کتاب علل نیز از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: همانا خدای عز و جل

ص: 247

فرشتگانی به روئیدنیهای زمین از درخت خرما و دیگر درختان برگماشته است پس هیچ درختی و نخل خرمایی نیست مگر آن که به همراهش فرشته ای است از جانب خدای عزّ و جلّ که از آن و آنچه در آن است نگهداری می کند و اگر نبود این که با او است کسی که از او دفاع می کند درندگان و جنبندگان زمین هرچه میوه در آنها بود می خوردند... حدیث دنباله دارد «بحار الانوار» ج 56 صفحه 239.

و من منهم علی الخلق

فرشتگان گماشته شده بر خلق

و فرشتگانی که گماشته خلقند با انواع مختلفی که دارند و بعضی از آن انواع ذکر شد و بعضی دیگر ذکر نشد مانند فرشتگانی که مشایعت می کنند کسی را که به عیادت بیماری برود یا مؤمنی را زیارت کند و فرشتگانی که به صورت فقیر برای آزمایش می آیند و سؤال می کنند و فرشتگانی که دست بر دل مصیبت زده می نهند تا آرامش بیابد و فرشتگانی که برای روزه داران دعا می کنند و فرشتگانی که دست به صورت روزه دار می کشند تا حرارت کمتری احساس کند و او را مؤذنه رحمت می دهند و فرشتگانی که در منی و عرفات یک یک حجاج را بررسی می کنند تا برای حاجیانی که سالهای پیش به حج می آمدند و آن سال محروم شده اند و در میان حاجیان نشان ندیدند، دعا کنند و فرشتگانی که در حریمهای مطهره جای دارند مخصوصاً فرشتگان حائر حسینی علی ساکنها السلام و فرشتگانی که به مشایعت زائران ابي عبد الله علیه السلام می روند و انواع بی شماری که موکل بر ذرات موجودات هستند و همگی جنود الله هستند «وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ» (1) آنچه ذکر شد بنابر آن است که خلق در این جمله از دعا به معنای مخلوق باشد و اما اگر به معنای مصدری اش باشد معنای جمله چنین می شود درود بر فرشتگانی که مأمور خلق و آفرینش اند و چون خدای تعالی اراده کند کسی را و یا چیزی را بیافریند به آنان دستور می دهند، چنانچه در روایات بسیاری وارد است که خدای را دو فرشته است برای خلق و آفرینش و چون بخواهد کسی را بیافریند به آن دو فرشته دستور می دهد تا از خاکی که

ص: 248

مبدأ خلقت او است بردارند همان که خدای تعالی می فرماید: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» (1) پس آن را با نطفه ای که در رحم است می آمیزند و پس از آمیخته شدن عرض می کنند پروردگارا چه می آفرینی؟ پس خدای تعالی آنچه را که اراده آفریش آن را فرموده به آن دو ملک دستور می دهد.

فصلّ علیهم یوم تأتی کلّ نفس معها سائق و شهید

پروردگارا درود بر آنان فرست روزی که هرکس می آید درحالی که فرشته ای او را به محشر کشاند و فرشته ای بر نیک و بدش گواهی دهد.

امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه فرماید: «سائق یسوقها الی محشرها و شاهد یشهد علیها بعملها» و اگر مقصود از سائق و شاهد فرشتگان باشند یا اشاره خواهد بود به فرشته خاصی و یا مقصود جنس فرشته خواهد بود، زیرا در بسیاری از اخبار رسیده است که هزاران فرشته اخیار و نیکوکاران را مشایعت خواهند کرد و همچنین با بعضی از اشرار ملائکه های عذاب همراهند تا عذابشان تشدید شود و گواهان از ملائکه نیز بیش از یک فرشته است، چنانچه در روایات متعددی وارد شده است. (و ممکن است مراد از ضمیر علیهم همان فرشتگان سائق و شهید باشند هرچند خلاف ظاهر است).

و صلّ علیهم صلوه تزیدهم کرامه علی کرامتهم و طهاره علی طهارتهم

درودی بر آنان بفرست که مقامشان را در نزد تو بالاتر و ذاتشان را پاکیزه تر سازد.

اللّهم و اذا صلّیت علی ملائکتک و رسلک و بلغّتهم صلواتنا علیهم فصلّ علینا بما فتحت لنا من حسن القول فیهم انک جواد کریم

بارالها هنگامیکه بر فرشتگانت و پیامبرانت درود فرستادی و دروهای ما را به آنان رساندی بر ما نیز درود بفرست و ما را نیز مشمول رحمت بفرما به خاطر این توفیقی که

ص: 249

به ما عنایت فرمودی و زبان ما را به گفتار نیک دربارهٔ آنان گشودی که تویی بخشاینده و بخشنده ای که بخل را بر داد و عطای تو راهی نیست و تویی بزرگوار و باگذشت.

ص: 250

الصّلاه على مصدّق الرّسل اللّهمّ واتباع الرّسل و مصدّقوهم من أهل الأرض بالغيب عند معارضه المعاندين لهم بالتكذيب و الإشتياق إلى المرسلين بحقائق الإيمان فى كلّ دهر و زمان ارسلت فيه رسولا و أقمت لأهله دليلا من لدن آدم إلى محمّد صلّى الله عليه وآله من أنمه الهدى وقاده أهل التّقى على جميعهم السّلام فاذكّهم، منك بمغفره و رضوان.

اللّهمّ و أصحاب محمّد خاصّه اللّذين احسنوا الصّحابه و اللّذين أبلوا البلاء

الحسن فى نصره و كائفوه و أسرعوا إلى وفادته و سابقوا إلى دعوته و استجابوا له حيث اسمعهم حجّه رسالته و فارقوا الأزواج و الأولاد فى إظهار كلمته و قاتلوا الآباء و الأبناء فى تثبيت نبوته و انتصروا به و من كانوا منطوين على محبته يرجون تجاره لن تبور فى مودته و الذين هجرتهم العشائر إذ تعلقوا بعروته و انتفت منهم القربات إذ سكنوا فى ظلّ قرابته فلا- تنس لهم اللهم ما تركوا لك و فيك و أرضهم من رضوانك و بما حاشوا الخلق عليك و كانوا مع رسولك دعاه لك

ص: 252

إليك واشكرهم على هجرهم فيك ديار قومهم و خروجهم من سعه المعاش الى ضيقه و من كثرت في إعزاز دينك من مظلومهم.

اللهم وأوصل إلى التابعين لهم باحسان الذين يقولون ربنا اغفر لنا وإخواننا الذين سبقونا بالإيمان خير جزائك الذين قصدوا سمتهم و تحروا وجهتهم و مضوا على شاكلتهم لم يثنهم ريب في بصيرتهم و لم يختلجهم شك في قفو آثارهم و الإتمام بهدايه منارهم مكانفين و موازين لهم يدينون بدينهم و يهتدون

ص: 253

بهديهم يتفقون عليهم ولا يتهمونهم فيما أدوا إليهم.

اللَّهُمَّ واصل على التابعين من يومنا هذا إلى يوم الدين وعلى أزواجهم وعلى ذريّاتهم وعلى من أطاعك منهم صلاه تعصمهم بها من معصيتك و تفتح لهم فى رياض جنّتك و تمنعهم بها من كيد الشّيطان و تعينهم بها على ما استعانوك عليه من برّ و تقيهم طوارق اللّيل و النّهار إلا طارقا يطرق بخير و تبعثهم بها على اعتقاد حسن الرّجاء لك و الطّمع فيما عندك و ترك التّهمه فيما تحويه أيدى العباد لتردّهم

ص: 254

إلى الرّغبه إليك و الرّهبه منك و ترهّدهم فى سعه العاجل و تحبّب إليهم العمل للآجل و الإستعداد لما بعد الموت و تهوّن عليهم كلّ
كرب يحلّ بهم يوم خروج الأنفس من أبدانها و تعافيتهم ممّا تقع به الفتنة من محذوراتها و كبّه النّار و طول الخلود فيها و تصيّرهم إلى أمن
من مقيل المتّقين.

ص: 255

بسم الله الرحمن الرحيم

«فی الصلوه علی اتباع الرسل و مصدقهم» از جمله دعاهای آنحضرت درود به کسانی است که از پیامبران پیروی کردند و آنان را تصدیق نمودند پیدا است که مقصود پیروان واقعی پیامبران الهی می باشند، نه کسانی که به حسب ظاهر منافقانه پیروی کردند و لکن در باطن و حقیقت ایمان نداشتند همانگونه که مقصود از تصدیق نه تصدیق بزبان است که شامل منافقان نیز بشود، چنانچه خدای تعالی از آنان نقل می فرماید: «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ أَنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» (1) ای رسول ما چون منافقان (ریاکار) نزد تو آیند و گویند که ما گواهی میدهیم که تو رسول خدایی (باور مکن) خدا می داند که تو رسول اوئی و خدا هم گواهی می دهد که منافقان بدروغ این سخن می گویند و به آنچه می گویند معتقد نیستند.

اللهم و أتباع الرسل و مصدقوهم من اهل الارض بالغيب

پیروان راستین پیامبر

بارالها پیروان پیغمبران را (خبر این مبتدا بعدا ذکر می شود) و کسانی که آنان را تصدیق کردند از مردم روی زمین درحالی که آنان را ندیده اند چه مسلمانانی که انبیاء پیشین را ندیده اند ولی آنان را قبول دارند به حکم «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ

ص: 257

1- . سوره: منافقون، آیه: 1.

الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» (1) و چه مسلمانانی که پیغمبر اسلام را زیارت نکردند خواه در زمان حیات آن حضرت و خواه پس از رحلت شان که در همه این موارد کلمه غیب را بکار بردند صحیح است، زیرا غیب بدان معنا است که از حواس آدمی غایب باشد ولو در مقداری از زمان چنانچه خدای تعالی از زبان یوسف نقل می فرماید: «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ» (2) یوسف گفت من این کشف حال نه برای خودنمایی کردم بلکه خواستم تا عزیز مصر بداند که من هرگز در نهان و پنهان از او اورا خیانت نکردم.

عند معارضه المعاندين لهم بالتكذيب

آنان تصدیق نمودند هنگامیکه دشمنان انبیا به تکذیب برخاستند.

و الاشتیاق الی المرسلین بحقایق الایمان

ولی آنان که برآستی ایمان آوردند بدین وسیله اشتیاق خودشان را ابراز کردند و از نسخه شهید رحمه الله نقل شده که در آن نسخه به جای کلمه اشتیاق کلمه (استباق) است و آن نیز معنای درستی دارد یعنی آنان که برای ایمان آوردن از روی صدق و حقیقت بر یکدیگر پیشی می گرفتند به مصداق آیه کریمه: «و سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ» و به حکم دستور قرآنی «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» (3) «فی کل دهر و زمان ارسلت فیه رسولا و اقامت لاهله دلیلا»:

در هر روزگار و دورانی که رسولی در آن زمان فرستادی و برای اهل آن زمان راهنمایی معین فرمودی.

من لدن آدم الی محمد صلی الله علیه و آله و سلم

از زمان آدم علیه السلام گرفته تا دوران پیغمبر آخر الزمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

ص: 258

1- . سوره: بقره، آیه: 285.

2- . سوره: یوسف، آیه: 52.

3- . سوره: آل عمران، آیه: 133.

مراتب تقوی از زبان یکی از بزرگان

پیشوایانی که هدایت مردم را به عهده گرفته و رهبرانی، راهرو و راهنمای اهل تقوی در همه ادوار و ازمنه بوده اند و به حسب روایات اگر زمین از حجت خدا خالی باشد اهلش را فرو می برد و رئیس المحدثین در کتاب علل از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: بخدا قسم از روزی که خدای تعالی آدم را قبض روح فرمود، زمین را بدون امام و پیشوایی که بواسطه او به سوی خدا رهبری شود، نگذاشته و او است حجت خدا بر بندگانش و زمین بدون حجت خدا بر بندگانش باقی نمی ماند: «عن ابی جعفر علیه السلام قال و الله ما ترک الله الارض منذ قبض الله آدم الا- و فیها امام یهدی به الی الله و هو حجه الله علی عباده و لا تبقى الارض بغير حجه الله علی عباده» و نیز «صدوق» رحمه الله در کتاب خصالش نقل فرمود: که رسول خدا فرمود:

خدای تعالی یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر، آفرید که من گرامی ترین آنان هستم و این را نه به انگیزه فخر و فروشی می گویم و خدای تعالی یکصد هزار وصی، آفرید که علی گرامی ترین آنان است، نزد خدای تعالی و افضل آنان است. «فی الخصال باسناده عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال خلق الله عزّ و جلّ مائة الف نبیّ و اربعة و عشرين الف نبی انا اکرمهم علی الله و لا فخر و خلق الله مائة الف وصیّ فعلی علیه السلام اکرمهم علی الله و افضلهم» تتمیم: اهل تقوی که خدای تعالی در هر زمانی پیشوایی رهبر برای آنان تعیین فرموده مراتب و منازل مختلفی دارند و یکی از بهترین بیاناتی که در تقریر مراتب تقوی شده است بیانی است که حضرت «امام خمینی» قدس سرّه در نامه ای که در اواخر عمر به فرزند گرامی خود نوشته است به مناسبت آیه شریفه. «یا ایّها الذین آمنوا اتقوا الله و لتنظروا نفس ما قدّمت لِعَدِی و اتقوا الله» (1) فرموده اند: و چون بعضی از مراتب یادشده در نامه شریف مناسب حال عامّه نبود از ذکر آن خودداری شد و دیگر بزرگان و علماء نیز هر یک به نوبه خود، مطالب ارزنده ای درباره مراتب تقوی گفته اند که ذکر همه آنها موجب تطویل است. و احتمالا ملال آور جهت خوانندگان و ما

در اینجا فرموده یکی از بزرگان را می آوریم که در عین و جازت خالی از لطف نیست این عالم پس از آن که می گوید: تقوی از وقایه است که به معنای حداکثر مراقبت و محافظت است و در شرع به خصوص به معنای محافظت نفس است از هر آنچه برای آخرت زیان بار باشد گوید: تقوی را سه مرتبه است مرتبه اول: محافظت نفس است از عذاب دایم و جاودانی در آخرت و آن به این است که انسان از کفر دوری کند و خود را از کافر شدن محافظت کند و به این مرتبه اشاره است فرموده خدای تعالی «الَّذِينَ كَانُوا عَلَىٰ سَبِيلِ اللَّهِ كَفَرًا فَكَرِهُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَذَقُوا عَذَابَ اللَّهِ الْعَظِيمِ» (1) مرتبه دوم: دوری از هر چه گناه است چه فعل چه ترک حتی معصیت های صغیره که تقوی در شرع بهمین معنی است و این مرتبه از تقوی است که به آن اشاره شده در آیه شریفه: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا...» (2) مرتبه سوم آن است که از هر چه دل او را از خدای تعالی مشغول می کند دوری و اجتناب کند و به تمام دل متوجه حق تعالی باشد و این است تقوای حقیقی که خدای تعالی به آن امر فرموده در آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» (3)

و این مرتبه را عرض عریضی است که صاحبان این مرتبه با یکدیگر تفاوتها دارند به حسب تفاوت استعدادهایشان که به موجب مشیت الهیه به آنان افاضه شده است، و مقصود در این جمله از دعا همه مراتب تقوا است، یعنی ائمه دین و پیشوایان الهی برای همه افراد متقین در همه مراتب تقوا، رهبر و راهنما می باشند.

فاذکرهم منک بمغفره و رضوان

بارالها اینان را که ذکر شد با آمرزش و خوشنودی از آنان یاد فرما و این یاد، تفضلی باشد که از ناحیه تو شامل حال آنان می شود و به جز آن وعده هایی که به آنان در مقابل اعمالشان وعده فرموده ای.

اللهم و اصحاب محمد خاصه الذین احسنوا الصحابه

بارالها به ویژه یاران و همراهان محمد صلی الله علیه و آله و سلم را کسانی که همراهی آن حضرت را نیکو

ص: 260

1- . سوره: فتح، آیه: 26.

2- . سوره: اعراف، آیه: 69.

3- . سوره: آل عمران، آیه: 102.

اصحاب جمع صاحب است که به معنای همراه و همنشین و رفیق است و در اصطلاح حدیث به کسی گفته می شود که پیغمبر اسلام را دیده باشد و به او ایمان آورده باشد و با ایمان به او از دنیا رفته باشد هر چند در فاصله بین ایمان و مرگ با ایمان مرتد شده باشد و بعضی ها گفته اند: که مقصود از صحابی، کسی است که رسول خدا را دیده باشد و بس، هر چند یک کلمه هم با ایشان حرف نزده باشد حتی اگر کودکی باشد که در آغوش دیگری چشمش به رسول خدا افتاده باشد که او نیز در شمار اصحاب رسول خدا است و هر چند طفل غیر ممیز باشد و بعضی به جای دیدن، کلمه ملاقات را آورده اند و گفته اند: صحابی کسی است که رسول خدا را ملاقات کرده باشد هر چند با چشم او را ندیده باشد. مانند:

کوران تا این شرافت به امثال ابن ام مکتوم که نابینا بود نیز نصیب گردد که اگر دیدن به چشم را شرط صحابی بودن بدانیم لازمه اش صحابی نبودن ابن ام مکتوم است و حال آنکه به اجماع، او از اصحاب است. ابن حجر در مقدمه الاصابه گوید: صحابی کسی است که پیغمبر را ملاقات کرده باشد با ایمان به آنحضرت و مسلمان از دنیا رفته باشد پس هر کس که حضرتش را ملاقات کرده از صحابه است خواه مجالست او با پیغمبر در زمان درازی باشد یا در مدت کوتاهی، خواه از آن حضرت حدیثی روایت کرده باشد یا نه، با آنحضرت به غزوه و جبهه جنگ رفته باشد یا نه و هر کس که یک نگاه او را دیده باشد هر چند همنشینیش نشده باشد و آنکس که به جهت رویدادی مانند: کوری او را ندیده باشد(1).

بحث در شمول و یا عدم شمول معنای صاحب مهم نیست مهم آن است که بر این اساس و مبنا بناهایی گذاشته شده که برای اطمینان به استحکام بنا لازم است در پی ریزی و اساس آن بحث و بررسی شود و مسأله از این قرار است:

آیا همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عادل بودند؟

برادران اهل سنت و سنی مذهب روایاتی در فضیلت اصحاب پیغمبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند از قبیل: «مثل صحابی فیکم کمثل النجوم بآبها اخذ اهتدی، و بای اقاویل

ص: 261

1- . مقدمه مرآت العقول، صفحه 7 الصحابی من لقی النبی صلی الله علیه و آله و سلم مؤمنا به و مات علی الاسلام فیدخل فی...

اصحابی اخذتم اهتدیتم»: مثل اصحاب من در میان شما مثل ستارگان است که هر ستاره ای راهنما گرفته شود به مقصد رهبری خواهد شد و هر گفتاری از اصحاب مرا به دست گرفتید راهرا خواهید یافت و به مقصد خواهید رسید و امثال این روایات، سپس بزرگان از علمایشان براساس همین روایات گفته اند که همه اصحاب پیغمبر، عادل اند و به هریک از آنان در فراگرفتن معالم دین می توان مراجعه کرد و نباید کمترین ایرادگیری از آنان بشود که مبادا بر دامن کبریاشان گردی بنشیند.

«ابن اثیر» در مقدمه «اسد الغابه» (1) می گوید: سنت هایی که تفصیل احکام بر آن دور می زند و حلال و حرام و دیگر چیزها از آن شناخته می شود، باید پس از شناخت کسانی باشد که در سند روایات قرار گرفته اند و راویان حدیثند که اولین شان و مقدم بر همه شان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می باشند که اگر کسی در حق آنان شناخت نداشته باشد، درباره دیگران نادانتر بوده و انکارش بیشتر خواهد بود پس باید اصحاب با نسب ها و احوالشان شناخته شوند و صحابه با دیگر راویان حدیث در همه این امور شریکند مگر در جرح و تعدیل (2) که آنان از این قاعده بیرونند، زیرا همه شان عادلند و راهی برای جرح آنان وجود ندارد!!

«ابن حجر» در فصل سوم از مقدمه «الاصابه» در بیان عدالت صحابه گوید: «اتفق اهل السنه علی ان الجمیع عدول و لم یخالف فی ذلک الا شدوذ من المبتدعه»: سنتی ها همگی بالاتفاق بر آنند که همه صحابه عادلند و خلاف این را کسی نگفته و هیچ کس با این عقیده مخالف نیست مگر افراد اندکی از بدعت گزاران و از «ابی زرعه» روایت می کند که او گفت: «اذا رأیت الرجل ینتقص احدا من اصحاب رسول الله فاعلم انه زندق»: هرگاه مردی را دیدی که از یکی از اصحاب رسول خدا انتقاد می کند و از قدر او می کاهد پس بدان که او زندق و کافر

ص: 262

1- . کتاب اسد الغابه فی معرفه الصحابه تألیف ابی الحسن عز الدین علی بن محمد بن عبد الکریم جری است که معروف به ابن اثیر میباشد.

2- . جرح و تعدیل آن است که نسبت بکسی نظر داده شود که عادل نیست و یا گفته شود که عادل است اولی را جرح و دومی را تعدیل گویند.

است و اضافه می کند: بدلیل آنکه پیغمبر حق است و قرآن حق است و هرچه پیغمبر آورده حق است و همه اینها را صحابه به ما رسانده اند اینان که انتقاد می کنند می خواهند این گواهان ما را جرح کنند و از عدالت ساقطشان کنند تا کتاب و سنت را باطل کنند در این صورت جرح انتقادکنندگان اولی تر است، زیرا که آنانند زندیقان و کافران (آفرین بر این استدلال!!) و امثال این گونه نقل ها فراوان است که اگر استقصا شود خود کتابی پر حجم خواهد شد.

ما با «ابن حجر» و امثال او مانند «ابن عبد البر» که در مقدمه (استیعاب) می گوید: «ثبتت عداله جمیعهم» و «ابن اثیر» که می گوید: هیچ کس حق جرح، هیچ یک از اصحاب را ندارد نمی خواهیم در مدرک و دلیل این عقیده بحث و بررسی کنیم و این که آیا روایت «اصحابی کالنجوم» بدانگونه که اینان نقل می کنند درست است یا نه؟ و آیا آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «نصر الله امراء سمع مقالتي فحفظها ووعاها حتى يبلغها غيره»⁽¹⁾ و در خطبه شان فرمودند: «فيلبغ الشاهد الغائب»⁽²⁾

و فرمود: «بلغوا عنّي ولو آبه و حدّثوا عنّي و لا حرج»⁽³⁾ چنانچه ابو حاتم رازی امام اهل جرح و تعدیل در مقدمه کتابش به این استدلال کرده است آیا دلالتی به مطلب او دارد یا نه؟ و اگر چنین است و رسول خدا این فرمایشات را فرموده اند چرا عمر دستور داد که همه احادیث پیغمبر را به آتش کشیدند و سوزاندند⁽⁴⁾ و چرا عمر سه نفر را که «ابن مسعود» و «ابا الدرداء» و «ابی مسعود» انصاری بودند به جرم! روایت حدیث از پیغمبر زندانی کرد؟⁽⁵⁾

و چرا ابو بکر بنا به روایت ذهبی، مردم را پس از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جمع کرد و گفت:

شما که حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کنید خودتان در نقل احادیث اختلاف دارید و

ص: 263

- 1- . خدا رو سفید کند کسی را که سخن مرا بشنود و آن را یاد گیرد و نگهدارد تا بدیگری برساند.
- 2- . حاضر در مجلس بغایب برساند.
- 3- . از من ابلاغ کنید ولو یک آیه و از من حدیث نقل کنید و حرجی نیست.
- 4- . طبقات ابن سعد 5 ز 140 در ترجمه قاسم بن محمد بن ابی بکر و مقدمه دارمی، صفحه 126.
- 5- . تذکره الحفاظ (7/1) در ترجمه عمر.

پس از شما این اختلافات در حدیث بیشتر خواهد شد. بنابراین حدیث از رسول خدا را موقوف کنید و کسی حق ندارد هیچ چیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کند و هرکس از شما چیزی پرسید بگویید: قرآن در میان ما و شما هست هرچه حلال و حرام است از قرآن بگیریید(1) و چون دوران خلیفه سوم رسید او نیز از آنچه دو خلیفه پیشین کرده بودند کوتاه نیامد و بر فراز منبر رفت و گفت: «لا یحل لأحد یروی حدیثاً لم یسمع به فی عهد ابی بکر و لا فی عهد عمر»: کسی حق ندارد حدیثی را که در زمان خلافت ابی بکر و نه در زمان خلافت عمر شنیده نشده باشد نقل کند(2).

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از چه کسانی شکایت داشت؟

ما با این مطالب کاری نداریم که اگر وارد این موضوعات شویم (مثنوی هفتاد من کاغذ شود) ما می خواهیم به امثال «ابن حجر» و «ابن عبد البر» و «ابن اثیر» بگوییم اگر مطلب از قراری است که اینان می گویند و اصحاب پیغمبر همه و همه عادل اند و پرهیزگار و متقی و کسی حق ندارد به یک نفر صحابی بگوید: بالای چشمت ابرو است و باید با همه آنان با کلماتی نازکتر از برگ گل و لطیف تر از نسیم سحر حرف زد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خود از چه کسانی شکایت داشتند و از چه کسانی خبر دادند که در عده ای از روایات به سندهای مختلف رسیده است از جمله آنها «بخاری» در صحیحش ج 4 ص 94-99 و جلد سوم ص 32 و «مسلم» در صحیحش ج 7 ص 66 روایت می کنند: که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اتی فرطکم علی الحوض من مرّ علی شرب و من شرب لم یظماً ابدا لیردنّ علی اقوام اعرفهم و یعرفونی ثمّ یحال بینی و بینهم فاقول: اصحابی! فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول سحقا سحقا لمن غیر بعدی»: من جلوتر از شما در کنار حوض کوثر خواهم بود هرکس که گزارش بر من افتد از آب حوض خواهد نوشید و هرکس نوشید هرگز تشنه نخواهد شد و حتما گروهی بر من وارد خواهند شد که آنان را می شناسم و آنان نیز مرا می شناسند، سپس میان من و آنان حایل خواهد بود (و نخواهند گذاشت که آنان به حضور من شرفیاب شوند و از آب حوض بنوشند) پس من میگویم: اینان اصحاب منند! (چرا مانع از ملاقاتشان با من

ص: 264

1- . تذکره الحفاظ ذهبی در ترجمه ابی بکر (3-2/1).

2- . منتخب الکنز در حاشیه مسند احمد (64/4).

می شوید؟) پس به من گفته می شود که تو نمیدانی پس از تو چه کردند؟! پس من می گویم: ای مرگ بر کسی که پس از من دگرگونی ایجاد کرد. مرده باد آن که پس از من تغییر داد.

و چه کسانی بودند که نسبت به حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تهمت زدند و دامن ناموس آن حضرت، همسر رسول خدا و امیر المؤمنین را که به حکم قرآن «وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ» (1) بود با ننگ تهمت، آلوده کردند تا آنکه آیاتی چند از سوره نور که از آیه 11 شروع می شود «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ...» (2) در تبرئه متهم نازل شد؟ و چه کسانی در عقبه هر شی هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از غزوه تبوک بر میگشتند یا در حجه الوداع توطئه کردند و نقشه قتل رسول خدا را کشیدند؟ ولی خداوند بوسیله وحی پیغمبرش را آگاه فرمود و عمّار یاسر و حدیفه که اولی زمان ناقه رسول خدا را گرفت و دوّمی از پس ناقه را مراقبت می کرد توطئه را خنثی کردند و در بعضی از تواریخ عدد توطئه گران را دوازده نفر گفته و واقعی گفته است که اصحاب عقبه سیزده نفر بودند و پیغمبر نام و نشان آنان را به عمّار و حدیفه به گفت و همین عدول! بودند که رسول خدا را بیاد استهزاء گرفته بودند و چون مورد مؤاخذه گرفتند گفتند ما شوخی می کردیم: «وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤْنَ» (3) «لَا تَعْتَدُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ» (4) و چه کسانی در جنگ بدر نسبت خیانت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دادند؟ با آن که خدای تعالی پیغمبرش را تبرئه فرمود و آیه نازل شد «وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَعْلُلَ وَ مَنْ يَعْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (5) هیچ پیغمبری در غنیمت هایی که در جنگ بدست می آید خیانت نکند (اصلاً کینونت و ساختمان وجودی پیغمبر سازگار با خیانت نیست که نفرمود: لا یغلّ نبی و هرکس در چیزی خیانت کند روز قیامت به کیفر آن خیانت خواهد رسید (سپس به

ص: 265

1- . سوره: احزاب، آیه: 6.

2- . سوره: نور، آیه: 11.

3- . سوره: توبه، آیه: 66 و 65.

4- . سوره: توبه، آیه: 66 و 65.

5- . سوره: بقره، آیه: 281.

حساب دیگران نیز رسیدگی خواهد شد و آنان که نسبت خیانت به رسول خدا دادند به سزای عملشان خواهد رسید و در این کیفر ستمی بر آنان نخواهد رفت، زیرا که خودشان سبب چنین عقوبتی را آماده کردند)

و چه کسانی در جنگ احد با دستور صریح و اکید پیغمبر مخالفت ورزیدند و از میدان نبرد گریختند؟ و هرچه پیغمبر صدایشان می کرد که (إِلَيَّ يَا فُلَانُ) و تیر از هر طرف به سوی پیغمبر نشانه می رفت کسی گوش نمیداد. «إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ» نه تنها گوش به فرمان حضرتش نمی دادند، بلکه حرفهای کفرآمیز می زدند و می گفتند: «لو كان لنا من الاسر شيء الامر ما قتلنا هيهنا» و بیکدیگر می گفتند برگردیم به همان دین اول تا آن جا که گفته شد کاش کسی را می فرستادیم به نزد «عبد الله ای» تا برای ما از ابو سفیان امان می گرفت (سیره دحلان - حاشیه سیره حلبیه ج 2 ص 39)

آیه شریفه آنان را تهدید فرمود، «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ...» (1) و چه کسانی انتظار می کشیدند که تا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ از دنیا رحلت فرماید زنان آن حضرت را تصاحب کنند؟ به تفسیرها مراجعه کنید تا ببینید چه کسی و با چه تعبیر و قیحانه ای که پیشانی هر مسلمان غیرتمندی را به عرق می نشاند این هوس را در سر می پروراند؟

که آیه شریفه نازل شد: «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا» (2)، فاش تر بگویم چه کسانی دل یگانه دخت عزیز پیغمبر را آزرده و چنان رنجیده خاطرش کردند که از دنیا رفت و بر آنان خشمناک بود و وصیت کرد حتی در تشییع جنازه اش حاضر نشوند و چه کسانی حرمت خانه وحی را مراعات نکردند و تصمیم گرفتند که آتش برافروزند و خانه را با هرکسی که در آن است بسوزانند و به آتش بکشند حتی اگر دختر پیغمبر در میان خانه باشد؟ اگر باور ندارید به صحیح بخاری و الامامه و السیاسه ابن قتیبه مراجعه کنید.

و ده ها مورد در قرآن و تاریخ از این گونه اشخاص سخن به میان آمده و کوس

ص: 266

1- . سوره: آل عمران، آیه: 144.

2- . سوره: احزاب، آیه: 53.

رسوایشان را بر سربازار زده اند و شما می گوید که ما باز هم بگوییم: همه آنها که درک حضور پیغمبر کرده اند و به نام اصحاب اند عدول اند.؟ و کسی حق جرح آنان را ندارد؟

نشانه های یاران خوب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

مگر دوستی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همچون دوستی با جهال مردم است که با هرگونه معصیتی سازش پذیر باشد اولیاء کسی را که با خدای تعالی مخالفت ورزد بدوستی نگیرند.

ائمه دین ما فرموده اند: «من كان لله مطيعا فهو لنا وليّ و من كان لله عاصيا فهو لنا عدوّ»، و بایستی چنین باشد که آنان را هدفی جز خدای تعالی نیست و اگر جز این باشد دعوت به نفس است که اولیاء خدا از آن منزّه اند الی الله تدعون و علیه تدلون و بالجمله، ما چگونه معتقد شویم که همه اصحاب رسول خدا عدول اند در حالی که از جمله اصحاب، حکم بن العاص است که دشمن شماره یک رسول خدا است و ولید بن عقبه فاسق به صریح قرآن و امثال «حیب بن مسلمه» که در دولت معاویه با مسلمانان چه ظلمها و جنایتها که نکرد و بسرین ارطاه دشمن خدا و رسول خدا و دهها امثال آنان، و در عین حال نتوان انکار نمود که مسلمانان فداکار عاشق رسول خدا نیز در میان اصحاب آن حضرت بودند که عدالتشان ثابت و قدمهاشان در صراط حق استوار بود البته که دوستی با آنان دوستی با رسول خدا است و اهانت بر آنان توهین بر رسول خدا است، پس سخن حق و عدل همان است که امام زین العابدین علیه السلام در این دعا عرض می کند: «الذین احسنوا الصحابه» (نه همه اصحاب بلکه) آنان که وظایف هم صحبتی پیغمبر را نیکو انجام دادند.

و ابلوا البلاء الحسن فی نصره و کافوه و اسرعوا الی وفادته و سابقوا الی دعوته

آنان که در راه یاری او بلاها متحمل شدند و از عهده ابتلا و امتحان بیرون آمدند و هر چه زودتر خود را به خدمت آن حضرت رساندند و به قبول دعوت او بر دیگران سبقت جستند.

و استجابوا له حیث اسمعهم حجه رسالاته

آنانکه چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دلیل رسالت خود را به گوش آنان رسانید و قرآن آسمانی را بر آنان خواند، پذیرفتند.

و فارقوا الازواج و الأولاد فی اظهار کلمته

و برای آنکه کلمه آن حضرت پیروز شود از زن و بچه خود دست کشیدند.

و قاتلوا الآباء و الابناء فی تثبیت نبوته و انتصروا به

و در استوار ساختن پایه های نبوت او با پدران و فرزندان خود جنگیدند و به برکت وجود آن حضرت پیروز شدند و به همین مطلب اشاره می فرماید امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه که می فرماید: «و لقد کتبا مع رسول الله نقتل آبائنا و أبنائنا و اخواننا و اعمامنا و ما یزیدنا ذلك الا ایمانا و تسلیما و مضیا علی اللقم و صبرا علی مضض الألم و جدّا فی جهاد العدو لقد کان الرجل منا و الآخر من عدونا یتصاولان تصاول الفحلین یتخالسان أنفسها ایهما یسقی صاحبه كأس المنون فمرّه لنا من عدونا و مرّه لعدونا منا فلمّا رای الله صدقنا انزل بعدونا الکبت و انزل علینا النصر حتی استقر الاسلام ملقیا جرانه و متبوء أوطانه»: به تحقیق که ما با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین بودیم که پدران و فرزندان و برادران و عموهایمان را می کشتیم و این کار نمی افزود بر ما مگر ایمان و تسلیم و پیشرفت در راه و بردباری بر سوزش درد و کوشش در مبارزه با دشمن، گاه می شد که مردی از ما با دیگری از دشمن ما همچون دو پهلوان باهم درمی آویختند و هریک میخواست که جان دیگری را بگیرد و کاسه مرگ را برطرف مقابله بنوشاند و این درگیری یکبار بنفع ما بود و بار دیگر به نفع دشمن ما، پس چون خدای تعالی دید که ما به صدق و راستی در راه او جهاد می کنیم ذلت و خواری را بر دشمن ما نازل فرمود و پیروزی را نصیب ما کرد تا آنگاه که اسلام در جایگاه خود مستقر شد.

و من کانوا منطوین علی محبته یرجون تجاره لن تبور فی مودته

و آنان که محبت آن حضرت را به دل داشتند و این معامله عاشقانه را به امید تجارتی زیان ناپذیر انجام دادند.

و الذین هجرتهم العشائر اذ تعلقوا بعروته و انتفت منهم القربات اذ سکنوا فی ظلّ قرابته

و آنان که مهاجر عشیره خود شدند و فامیلشان از آنان دوری گزید به خاطر این که

دست به دامن رسول خدا زده بودند و دست آویزشان رسول خدا بود و از خویشاوندان خود بریدند بدان سبب که در سایه قرب رسول تو آر میدند.

سلمان و حب و نسب حقیقی او

«سَدِیر صِیرَفِی» از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: جماعتی از صحابه باهم نشستند و از نیاکان خود یاد می کردند و بدان افتخار می ورزیدند و «سلمان» نیز در میان آنان بود پس عمر رو به جانب «سلمان» کرد و گفت: «ای سلمان» اصل و نسب تو چیست؟ «فقال «سلمان»: انا سلمان بن عبد الله كنت ضالاً فهداني الله بمحمد صلى الله عليه وآله وسلم و كنت عائلاً فاغتناني الله بمحمد صلى الله عليه وآله وسلم و كنت مملوكاً فاعتقني الله بمحمد صلى الله عليه وآله وسلم فهذا حسبي و نسبي يا عمر».

با تو پیوستم و از غیر تو دل بگسستم آشنای تو ندارد سر بیگانه و خویش

محدث «قمی» قدس سره در ذکر حالات «زید بن حارثه کلبی» فرماید: و او همان است که در زمان جاهلیت اسیر شد «حکیم بن حزام» او را در بازار عکاظ از نواحی مکه بخیرید از برای «خدیجه» آورد «خدیجه» علیها السلام او را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخشید حارثه چون این بدانت خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و خواست تا فدیه دهد و پسر خود را برهاند حضرت فرمود او را بخوانید و مختار کنید در آمدن با شما یا ماندن به نزد من، زید گفت هیچکس را بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم اختیار نکنم حارثه گفت ای فرزند بندگی را بر آزادی اختیار می نمایی و پدر را مهجور می گذاری؟ گفت من از آنحضرت آن دیده ام که ابداً کسی را بر آن حضرت اختیار نخواهم کرد تا آخر داستان.

هوای خواجگیم بود بندگی تو کردم امید سلطنتم بود خدمت تو گزیدم

فلا تس لهم اللهم ما ترکوا لک و فیک

بارالها آنچه اینان به خاطر تو و در راه تو از دست دادند بی پاداش مگذار.

و أرضهم من رضوانک

نه تنها پاداش فداکاری شان را عطا فرما، بلکه بالاتر از آن، بارالها از آنان راضی بشو و به رضای خودت آنان را راضی بفرما (جمله، بسیار مؤدبانه ادا شده است دقت شود)

و بما حاشوا الخلق علیک و کانوا مع رسولک

و نیز پیادارش آنکه مردم را به توجه بر تو گرد آوردند و همراه و همگام با رسولت

بودند و دعوت به سوی تو می کردند.

و اشکرهم علی هجرهم فیک دیار قومهم و خروجهم من سعه المعاش الی ضیقہ و من کثرت فی اعزاز دینک من مظلومهم

و از آنان به خاطر آنکه در راه تو از شهرهای فامیلی شان مهاجرت کردند و از گشایش در زندگی محروم ماندند و به تنگی معاش گرفتار شدند شکرگزاری فرما و نیز کسانی را که در راه عزت دین تو ستم بسیار دیدند (یا افراد بسیاری را که در راه عزت دین تو مظلوم شدند)

مشرکین با یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه می کردند؟

ابن عبد البر روایت کرده که کفار قریش یاسر و سمیه و پسران ایشان عمّار و عبد الله را با بلال و خباب و صهیب می گرفتند و ایشان را زره های آهنین بر تن می کردند و به صحرای مکه در آفتاب سوزان نگاهشان می داشتند، به نحوی که گرمای آفتاب و حرارت آهن بدن ایشان را می پخت و مغز سرشان را بجوش می آورد طاقشان تمام می شد با ایشان می گفتند: اگر می خواهید از این شکنجه آسوده شوید کلمه کفر بر زبان آورید و پیغمبر را دشنام دهید محدث قمی نقل می کند: که عمّار و پدرش یاسر و مادرش سمیه و برادرش عبد الله در مبدأ اسلام آوردند و مشرکین قریش ایشان را عذابهای سخت نمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان می گذشت ایشان را تسلی می داد و امر به شکیبایی می نمود و می فرمود: «صبرا یا آل یاسر فان موعدکم الجنّه» خاندان یاسر دامن صبر از دست مدهید که وعدگاه شما بهشت است.

مرا می بینی و هر دم زیادت می کنی دردم تو را می بینم و میلم زیادت می شود هر دم

ندارم دوستت از دامن بجز در خاک و آندم هم چو بر خاکم گذار آری بگیرد دامنم کردم

اللّٰهُمَّ وَأَوْصِلْ إِلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ خَيْرَ جَزَائِكَ

بارالها بهترین پاداشت را برسان به کسانی که در نیکوکاری دنباله رو اصحاب پیغمبراند آنان که دایم در دعایشان می گویند: ای پروردگار ما بر ما و برادران دینی ما که پیش از ما ایمان آورده اند به بخش اقتباس این جمله از آیه شریفه: «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ

يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ» (1) بدان منظور است که سبقت در ایمان فضیلتی است برای افراد که باید مسلمانان دیگر، سابقین در ایمان را فراموش نکنند و اخوت ایمانی را درباره آنان رعایت کنند، امیر المؤمنین علیه السلام شیعیان خود را به رعایت این حق درباره خودش توصیه می فرماید آن جا که خبر از آینده می دهد و شیعیان آن حضرت در زیر فشار قدرت حاکمه بناسزا گفتن به آن حضرت و تبری جستن از ایشان محکوم می شوند می فرماید: «و اما البرائه و لا تتبروا مني فإني ولدت على الفطرة و سبقت الي الايمان و الهجره»: و اما برائت، پس از من برائت و بیزاری نجوید، زیرا که من بر فطرت توحید زاییده شده ام و بر هجرت و ایمان سبقت و پیشی گرفته ام و خدای تعالی نیز می فرماید: «وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (2) یعنی سابقین در ایمان و در روایتی که از امیر المؤمنین علیه السلام است فرمود: «وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» فی نزلت: این آیه درباره من نازل شده و امام صادق علیه السلام فرمود که پدرم به گروهی از شیعه فرمود: «انتم شیعه الله و انتم انصار الله و انتم السابقون الاولون و السابقون الآخرون و السابقون فی الدنيا الي ولايتنا و السابقون فی الآخرة الي الجنة» (تفسیر بیان السعاده سوره الواقعه)

الذين قصدوا سمتهم و تحروا و جهتهم و مضوا على شاكلتهم

کسانی که راه اصحاب را پیمودند و بهترین جهتی را که آنان داشتند انتخاب کردند و به شکل آنان و با کرداری همانند آنان، روزگار خود را بسر بردند.

لم يثنهم ريب في بصيرتهم

هیچ شک و تردیدی در بینش باطنی آنها رخ نداد تا آنان را از تبعیت باز دارد.

و لم يخلجهم شك في قفو آثارهم و الائتمام بهدایه منارهم

هیچ شک و دودلی نسبت به پیروی از آثارشان و اقتداء به رهنمودهای آنان در دلشان راه نیافت:

ص: 271

1- . سوره: حشر، آیه: 10.

2- . سوره: واقع، آیه: 10.

از آنان حمایت کردند و بازوی توانای آنان بودند به اینکه:

یدینون بدینهم و یعترون بهدیهم

با آنان هم مرام و همگی در یک خط بودند.

یَتَّقُونَ عَلَيْهِمْ وَلَا يَتَّهِمُونَهُمْ فِيمَا آدَا إِلَيْهِمْ

همه باهم متفق و متحد بودند و اختلاف باهم نداشتند و به آنان در آنچه به اینان می رساندند تهمت دروغ گفتن نمی بستند از این جمله نیز استفاده می شود که روی سخن نه با هرکسی است که بدیدار یکی از اصحاب رسیده و با او طرح دوستی انداخته باشد، زیرا به حکم آیه قرآن: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» (1) اگر آورنده خبر فاسق باشد باید در صحت و یا نادرستی آن خبر بررسی کرد و تبیین نمود، بلکه دعای حضرت برای کسانی است که عادل اند و به اصطلاح، مشمول مفهوم آیه نبأ می باشند.

اللهم و صلّ علی التابعین من یومنا هذا الی یوم الدّین و علی ازواجهم و ذرّیّاتهم و علی من اطاعک منهم

بارالها از امروز که ما در آنیم تا روز قیامت بر تابعین و همسرانشان و فرزندانشان و بر هرکس از آنان که فرمانبردار تو بوده درود بفرست، (جمله من اطاعک منهم از قبیل ذکر خاص بعد از عالم است) تا اهمیّت اطاعت خدای تعالی گفته شده باشد.

صلوه تعصمهم بها من معصیتک و تقسح لهم من ریاض جنّتک

درودی که به سبب آن آنان را از اینکه نافرمانی تو را بکنند معفوظ فرمایی و جایگاه وسیع در باغهای بهشتی بر آنان عطا فرمائی.

و تمنعهم بها من کید الشیطان

و آنان را به سبب آن درود از کید شیطان باز داری.

ص: 272

و تعینهم بها علی ما استعانوک علیه من برّ

و آنانرا به سبب آن درود بر هر کار نیکی که از تو باری خواستند یاری فرمایی.

و تقیهم طوارق اللیل و النهار الا طارقا یطرق بخیر

و از پیشامدهای شب و روز به جز پیشامدهای خیر محافظت فرمایی.

و تبعثهم بها علی اعتقاد حسن الرجاء لک و الطمع فیما عندک

حسن ظن به خدای تعالی و متهم نکردن بندگان خدا

و آنانرا وادار کنی که امید نیکو بتو داشته باشند و بر آنچه نزد تو است طمع بر بندند، احتمال می رود که مقصود از حسن الرجاء آن باشد که امیدش به فضل الهی باشد که در اخبار اهل بیت علیهم السلام تعبیر از آن به حسن ظنّ به خدا شده است و تأکید بر آن گردیده است، چنانچه در کافی شریف از امام باقر علیه السلام روایت می کند از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که خدای تعالی فرموده عمل کنندگان بر اعمالی که بخاطر پاداش انجام می دهند، اعتماد و اتکال نکنند که آنان هر قدر سعی و کوشش نمایند و خود را در عبادت من به زحمت بی اندازند مقصّر خواهند بود و در عبادتشان به حقیقت عبادت من نخواهند رسید در آنچه آنها نزد من طالبند از کرامت من و نعمتهای بهشتی و درجات بالا و بلند در جوار من و لکن اعتمادشان به رحمت من باشد. و امیدشان به فضل من باشد و به حسن ظنّ بر من اطمینان بکنند که در این وقت رحمت من آنان را درک خواهد کرد و رضوان و مغفرت من به آنان خواهد رسید و عفو من آنان را خواهد پوشاند که منم خدای رحمن و رحیم و خود را بدین نام نامیده ام و از امام رضا علیه السلام روایت است که فرمود: گمان خود را به خدا نیکو گردان که خدای تعالی می فرماید: من در نزد ظنّ بنده مؤمنم هستم که چگونه ظنّی درباره من کند اگر خیر باشد خیر است و اگر گمان بد داشته باشد بد خواهد بود (1) و تفصیل بحث در این مقام موجب تطویل است.

و ترک التّهمه فیما تحویه ایدی العباد

و آنانرا وادار کنی تا نسبت به آنچه در دست بندگان است تهمت را ترک کنند.

ص: 273

1- . محجه البیضاء، ج 7، ص 255.

محتمل است این جمله از دعا دو معنی داشته باشد. اول آنکه بندگان خدا را که اموالی در دست دارند متهم نکنند که این ثروت را از غیر راه شرعی اندوخته اند، چنانچه احیانا در میان عوام متداول است که گویند این همه ثروت از راه مشروع اندوخته نمی شود!

و معنای دوم، که عمیقتر و پرمحتواتر است که وقتی اموالی را که در دست بندگان خدا است می بینند و خود را از آن اموال تهیدست، خدای را متهم نکنند که این تقصیم و تقدیر الهی نعوذ باللّه غیر عادلانه است و به گفته آن شاعر بدبین به فلسفه خلقت

اگر دستم رسد بر چرخ گردون بدو گویم که این چون است و آن چون؟

یکی را داده ای صد گونه نعمت یکی را نان جو آغشته در خون

امام صادق علیه السلام فرمود: «قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ يَا بْنَ عِمْرَانَ لَا تَحْسَدَنَّ النَّاسَ عَلَيَّ مَا آتَيْتَهُمْ مِنْ فَضْلِي وَ لَا تَمْدَنَّ عَيْنِيكَ إِلَى ذَلِكِ وَ لَا تَتَّبِعْهُ نَفْسَكَ فَإِنَّ الْحَاسِدَ سَاخِطٌ لِنَعْمِي (لِنَعْمَتِي) صَادِقٌ لِقِسْمِي الَّذِي قَسَمْتُ بَيْنَ عِبَادِي وَ مِنْ يَكُنْ كَذَلِكَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَ لَيْسَ مِنِّي»:

رسول خدا فرمود که خدای عزّ و جلّ به موسی بن عمران فرمود ای پسر عمران! البته که حسد نورز به مردم بر آنچه من از فضل خود به آنها داده ام و چشمانت خیره آن نباشد و دلت را به دنبال آن نفرست، زیرا کسی که حسد در دل او است بر نعمتهای من خشمگین است و از قسمتهایی که من میان بندگانم تقسیم کرده ام جلوگیری است و هرکه چنین باشد پس من از او نیستم و او از من نیست این حدیث شریف را که ثقة الاسلام کلینی در کافی شریف نقل کرده پنجمین حدیث است که حضرت امام خمینی قدس سرّه در کتاب «اربعین» آنرا شرح فرموده اند و موجبات حسد و مفساد آنرا بیان فرموده اند طالبین به کتاب مزبور و دیگر کتب در این زمینه مراجعه نمایند.

لتردهم الى الرّغبة اليك والرّهبه منك

(لام) لترد که برای تعلیل است متعلق است به فعل تبعثهم یعنی آنان را وادار کن که امید نیک بتو داشته باشند و... تا آنرا بازگردانی به رغبت کردن بسوی تو و رهبت و ترس از تو تا هرچه می خواهند از تو بخواهند و از تو بترسند.

محقق «طوسی» قدس سرّه در «اوصاف الاشراف» درباره رهبت گوید: «هو تألم النفس من

العقاب بسبب ارتكاب المنهيات و التقصير في الطاعات كما في اكثر الخلق وقد يحصل بمعرفة عظمه الحق و مشاهده هيئته كما في الانبياء و الاولياء»: رهبت عبارت از آن است که نفس بخاطر آنکه منهیات را مرتکب شده و در طاعات تقصیر کرده از خوف عقاب الهی متألّم و دردناک شود، چنانچه در بیشتر مردم این حالت هست و گاه شود که با معرفت عظمت حق تعالی و مشاهده هیبت او این حالت دست دهد چنانچه ترس انبیاء و اولیاء از این قبیل بوده.

و تزهدهم فی سعه العاجل، و تحبّت اليهم العمل للاجل

تا آنان را از فراخی دنیا و زیاده طلبی آن روی گردان کنی و عمل آخرت را محبوب آنان گردانی.

و الاستعداد لما بعد الموت

و برای زندگی پس از مرگ آماده شوند.

ليصيروا بذلك بعد الموت ناجين من العذاب

تا بدین وسیله از عذاب پس از مرگ نجات یابند.

فائزين بجزيل الثواب

و پاداش نیک فائز و نائل آیند.

و تهوّن عليهم كلّ كرب يحلّ بهم يوم خروج الانفس من ابدانها

و آنروز که جانها قالب تهی کنند و علاقه خود را از بدن قطع نمایند هرگونه ناراحتی و اندوه که بر آنان وارد می شود آسانشان نماید.

روز مرگ و جان دادن از سخت ترین روزهای عمر آدمی است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «و انّ للموت لغمرات هی افطع من ان تستغرق بصفه او تعتدل علی عقول اهل الدنيا»: همانا از برای مرگ سختیها و سكراتی است که هولناکتر از آن است که کاملاً توصیف شود تا بر عقلهای اهل دنیا راست بیاید. و در روایت است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم در حال جان دادن عرض می کرد: «اللّهم اعنّی علی سكرات الموت»: بارالها مرا در لحظات سخت مرگ یاری فرما. و بعضی، از محققین فرموده است: «امر يستعین علیه رسول اللّٰه مع کمال اتصاله بالعالم

الاعلیٰ فلا شکّ فی شدّته»: کاری که رسول خدا صلی اللّٰه علیہ و آلہ و سلّم با آن همه اتصال و ارتباط که با عالم اعلیٰ داشتند از خدای تعالی یاری بجویند بدون شک کاری است بس سخت و دشوار.

و تعافیهم ممّا تقع به الفتنه من محذوراتها، و کتبه النار و طول الخلود فیها

و آنانرا از هرچه موجب فتنه و گرفتاری آنها شود عافیت بخشی که دچار محذورات فتنه نشوند و از افتادن در آتش و ماندن در آن مدتهای طولانی نجات عطا فرمایی.

و تصیّرهم الی امن من مقیل المتقین

و آنان را در جایگاه امنی که آسایشگاه مردان باتقوا است قرار دهی.

ص: 276

دعاؤه لنفسه و خاصّته يا من لا تنقضى عجائب عظّمته صلّ على محمّد وآله و احجبنا عن الإلحاد يا من لا تنقضى عجائب عظّمته احجبنا
عن الإلحاد في عظمتك و يا من لا تنتهى مدّه ملكه صلّ على محمّد وآله و أعتق رقابنا من نعمتك و يا من لا تنتهى مدّه ملكه اعتق رقابنا
من نعمتك و يا من لا- تقنى خزائن رحمته صلّ على محمّد وآله و اجعل لنا نصيبا في رحمتك و يا من لا تقنى خزائن رحمته اجعل لنا
نصيبا من رحمتك و يا من تنقطع دون رؤيته الأبصار صلّ على محمّد وآله و ادنا الى قريبك و يا من تنقطع دون رؤيته الأبصار ادنا الى
قريبك و يا من تصغر عند خطره

الأخطار صلّ على محمّد وآله وكرّمنا عليك ويا من تظهره عنده بواطن الأخبار صلّ على
محمّد وآله ولا تفضحنا لذيك ويا من تنثا عنده بواطن الأخبار لا تفضحنا لذيك اللهم اغننا عن هبه الوهايين بهيتك اغننا عن الواهيين
بهيتك واكفنا وحشه القاطعين بصلتك حتّى لا نرغب الى احد مع بذلك ولا نستوحش من احد مع فضلك اللهم فصلّ على محمّد وآله
وكد لنا اللهم كدلنا ولا تكد علينا وامكر لنا ولا تمكر بنا وادل لنا ولا تدل منّا اللهم صلّ على محمّد وآله

وقنا منك واحفظنا بك واهدنا اليك ولا تباعدنا عنك اللهم قنا عذابك واهدنا بك ولا تبعدنا عنك ان من تقه يسلم و من تهده يعلم و من تقربه اليك يغنم اللهم صل على محمد و آله و اكفنا حد نوائب الزمان و شر مصائد الشيطان و مراره صوله السلطان اللهم انما يكتفى المكتفون بفضل قوتك فصل على محمد و آله و اكفنا اللهم انما تكفى الكفاه بفضل قوتك فاكفنا و انما يعطى المعطون من فضل جدتك فصل على محمد و آله و اعطنا و انما يعطى المعطون من فضل جداك فاعطنا و انما يهتدى المهتدون بنور وجهك

فصلّ على محمّد وآله واهدنا و إنّما يهتدى المهتدون بنور حكمتك فاهدنا اللّهمّ انك من واليت اللّهمّ و إنّك من واليته لم يضرره خذلان الخاذلين و من اعطيت اعطيته لم ينقصه منع المانعين و من هديت هديته لم يغوه اضلال المضلّين فصلّ على محمّد وآله و امنعنا بعزّك لم يغوه اضلال المضلّين فامنعنا بعزّك من عبادك و اغننا عن غيرك بارفادك و اغننا برفدك عن غيرك و اسلك بنا سبيل الحقّ بارشادك اللّهمّ و اكفنا حدّ نوائب الزّمان و سوء مضلّه الشّيطان و مراره صوله السّ لطان اللّهمّ صلّ على محمّد وآله و اجعل سلامه قلوبنا فى ذكر عظمتك

وفراغ ابداننا فى شكر نعمتك و انطلاق السننتنا فى وصف منتك اللهم صل على محمد و آله و اجعلنا اللهم اجعلنا من دعائك الداعين اليك و هداتك و من هدايتك الدالين عليك و من خاصتك الخاصين لديك يا ارحم الراحمين و من خاصتك الحاضرين لديك

ص:281

بسم الله الرحمن الرحيم

«وكان من دعائه لنفسه واهل ولايته»: از دعاهای آن حضرت برای خود و بستگانش این دعا بود:

معنای اهل ولایت

برای (اهل) معانی چندی در لغت شده است که شاید ریشه آنها به یک معنی باز می‌گردد و آن عبارت است از انس و علاقه - اهل به ای انس (المنجد) و اگر به همسر و یا اولاد گفته می‌شود به لحاظ انسی است که شخص با همسر و اولاد خود دارد و به همین مناسبت گفته می‌شود: اهل ادب و اهل قلم، و اگر این انس و گرایش باطنی نباشد سلب اهلیت در آن مورد صحیح می‌نماید.

چنانچه خدای تعالی به نوح علیه السلام درباره فرزندش فرماید: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» (1) و اما ولایت، از بعضی نقل شده که ولایت به کسر واو و فتح آن به معنای محبت و یاری است و بعضی گفته‌اند: که ولایت بفتح واو به معنای محبت است و اما با کسره واو به معنای امارت و فرمانروایی است. بنابراین اهل ولایت، بدان معنی است که این دعا درباره کسانی است که با محبت آن حضرت و یا امارت و ولی امر بودن ایشان انس و علاقه داشتند.

ص: 283

تعجبِ حالتی است نفسانی که به انسان دست می دهد هنگامی که با امری عظیم و یا ظریف و یا آنچه مورد انکار او است مواجه شود که به فارسی آن را شگفت گویند و عجائب، جمع عجیبه است و آن به معنای امری است که موجب تعجب آدمی گردد و عظمت به معنای بزرگی است و لکن نه بطور اختصاص به بزرگی از حیث جسم و نه از حیث کم و کیف بلکه به معنای حقیقت بزرگی و لیسیده از همه خصوصیات کمی و کیفی، بنابراین، معنی جمله چنین می شود: ای آن که شگفت انگیزیهای عظمت تو (که عبارت است از کمال ذات و صفات) پایان پذیر نیست

عظمت الهی قابل درک نیست

عظمت و جلال حضرت کبریایی نه قابل درک است و نه پذیرای توصیف «لا أحمسی ثناء علیک انت کما اثبت علی نفسک» و هیچ موجودی از موجودات را از طبیعت سافله گرفته تا عوالم علوی مجرد طاق و توان آن نیست که نور عظمت الهی را مشاهده کند، چنانچه کوه طور با یک تجلی از هم پاشید و موسی کلیم مدهوش افتاد و از آن جا که در هر جمالی جلالی مخفی است و اثر آن جلال پنهانی است که دل عاشق به هنگام دیدن جمال معشوق می طپد و بسا که قالب تهی کند و در هر جلالی جمالی پنهانی است و اثر همان جمال پنهانی است که مشاهده عظمت شاهان و بزرگان در عین حال که دحشت و وحشت دارد جاذبیت هم دارد و مردم مشتاق آند که تماشای آن کنند و نظاره گر آن باشند و اگر نبود این رحمت مخفیه در نور عظمت الهی هرگز موسی علیه السلام از صعقی که به او دست داده بود باز نمی گشت و همچنان مدهوش می ماند. «یا من لا تنقضی عجائب عظمتہ»:

ای آنکه نشانه های شگفت انگیز عظمت تو پایان نمی رسد.

امام «خمینی» قدس سره فرماید: عظیم از اسماء ذات است، بدان اعتبار که ذات مقدس دارای علو و کبریا است و معلوم است که همه موجودات را نسبت به قدر عظمت الهی قدری نیست بلکه برای عظمت حق تعالی شبیهی یافت نشود («و تواضع لعظمتہ العظماء»): همه عظیم ها در پیشگاه عظمت او حقیر و متواضعند و عظمت هر عظیمی پرتوی از عظمت او است (پس عظیم به این اعتبار از اسماء ذات است) و به اعتبار این که بر ملکوت اشیاء

قاهر است و سلطنت دارد و مفاتیح غیب و شهادت به دست او است از اسماء صفات است پس خدای تعالی عظیم است از حیث ذات و عظیم است از حیث صفت و عظیم است از حیث فعل و از عظمت فعل الهی معلوم می شود عظمت آن اسمی که مرتبی چنین فعل عظیمی است و از عظمت آن اسم پی توان برد (به قدر توانایی) به عظمت ذاتی که آن اسم از تجلیات آن ذات است سپس فرماید: (در عظمت فعل الهی همین بس که به ثبوت رسیده است که عوالم اشباح و اجساد با همه آنچه در آنها است، نسبت به عالم ملکوت مانند یک لحظه از زمان است نسبت به اصل زمان و عالم ملکوت نسبت به عالم جبروت همین نسبت را دارد بلکه اصلاً میان آن دو نسبتی نیست، سپس به عظمت عالم اجسام که کوچکترین عوالم است اشاره فرموده و شرح مختصری از عظمت منظومه های شمسی و کرات آسمانی تا آن جا که قدرت علمی بشر موفق به کشفشان شده است بیان می فرماید) و آنچه در کتب جدیده نسبت به آخرین اکتشافات علمی از عالم بالا و کرات آسمانی و منظومه ها و سحابی ها بیان شده است بیش از آن است که گفته شود و یا به تصور ما درآید.

یا من لا تنقضى عجائب عظمته صلّ علی محمد و آله

در این دعای شریفه پیش از خواستن امر حاجتی درود بر محمد و آل او آمده است و این امری است شایسته و مورد ترغیب شارع مقدّس و موجب استجاب دعا و برآمدن حاجات است، چنانچه نبودش در نسخه قدیمه نیز ضرری به اصالت دعا ندارد.

و احجبنا عن الإلحاد فی عظمتک

معنای اصلی الحاد، عبارت است از انحراف و به سوی دیگر مایل شدن و این معنی شامل هر نوع انحراف است «ألحد السهم الهدف: حلّ فی احد جانبيه» ولیکن در خصوص انحراف دینی اصطلاح خاصی پیدا کرده است و ملحد شخص کافر را گویند سعدی گوید:

ملحد گرسنه در خانه خالی پُر نان عقل باور نکند کز رمضان اندیشه

در این جمله از دعا معنی چنین است: بارالها ما را از این که در عظمت و بزرگی تو دچار اندیشه شویم و کفر و عناد بورزیم دور بدار که با بودن این همه آثار و نشانه های عظمت تو که هر یک موجب شگفتیها است و پایان پذیر نیست، بصیرت آن را نداشته

باشیم و مصداق: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى» (1) گردیم:

اینهمه نقش عجب بر در و دیوار وجود هرکه فکرت نکند نقش بود بر دیوار

آنکه امروز نبیند اثر قدرت او ظاهر آنست که فرداش نباشد دیدار

و یا من لا تتهی مده ملکه صل علی محمد و آله و اعتق رقابنا من نعمتک

معنای رقبه

ای آنکه مدت ملک و سلطنتش را پایانی نیست. رقب جمع رقبه است که به معنای گردن است و مقصود از آزاد شدن گردن، آزاد شدن خود انسان است. استعمال، حقیقی نیست یعنی حقیقتاً معنای رقبه، انسان نیست بلکه چون گردن یکی از اعضای رئیسه بدن انسان است تا آن جا که حیات آدمی وابسته به آن است و با بودن آن، آدمی وجود دارد و با نبودش آدمی معدوم می شود صحیح است که مجموعه اجزاء آدمی به نام این جزء خوانده شود. این چنین استعمال را استعمال مجازی گویند و چون در صحت استعمال مجازی شرط است که علاقه های مخصوصی که دستور زبان عربی معنی کرده است میان معنای حقیقی و مجازی باشد در این جا علاقه مصحح استعمال، علاقه جزء و کل است، که به ملاحظه آن علاقه گردن گفته می شود و مراد انسان است در زبان فارسی ما نیز از این گونه استعمالات هست، چنانچه گویم ده رأس گوسفند و گویی علاقه مالکیت و مملوکیّت فی المثل همچون ریسمانی است که یک طرف آن بگردن غلام است و طرف دیگر آن به دست مولا و صاحب غلام و وقتی آقایی بنده خود را آزاد می کند گویی آن ریسمان موصوم را از گردن بنده اش باز می کند و به این اعتبار به آزاد کردن بنده در لسان عرب، (عتق رقبه) گفته می شود و همچنین آدمی در نتیجه مخالفت اوامر الهی مستحق عقوبت و غضب خداوندی می شود و گویی این استحقاق همچون ریسمان بسته بگردن حیوان، گردن گیر آدمی است از این جهت امام علیه السلام در این دعا عرض می کند: ای آنکه مدت ملک و سلطنتش را پایانی نیست بر محمد و آلش درود بفرست و گردن ما را که به

ص: 286

خاطر نافرمانی بسته نقت و غضب تو است آزاد فرما.

تنبيه: در انتخاب اسماء الهی در این دعا بلاغت خاصی بکار رفته است:

آنجا که سؤال، اجتناب از الحاد در عظمت الهی است نام مبارک «یا من لا تنقضی عجائب عظمته» آمده و این جا که درخواست آزادی از عذاب و غضب الهی است پایان ناپذیری مالکیت حق تعالی ضمن نام شریف: «یا من لا تنتهی مده ملکه» عنوان شده است و همچنین در دیگر اسماء الله که پس از این در دعای شریف آمده است دقت شود تا مناسبت هر اسمی با مسؤول روشن گردد.

و یا من لا تفنی خزائن رحمته صلّ علی محمد و آله

خزائن، جمع است و خزانه و خزینه جایی است که چیزی را در آن نگهداری کنند تا از دستبرد و گزند حوادث در امان باشد. این کلمه را به خدای تعالی نسبت دادن یا بدان اعتبار است که کنایه است از قدرت حق تعالی که هر چیزی را بخواهد، تواند که ایجاد کند، به عبارت دیگر چون صفات علیای حضرت حق از علم و حیات و قدرت و اراده که مبدأ خیرات و رحمت است در ذات حق تعالی وجود دارد و همه موجودات عالم امکان، فیوضات رحمت رحمانیه و افاضات رحمت رحیمیه حق تعالی است گویی آن صفات خزینه های آن فیوضات می باشند. که بنابراین، معنایی است کنایی. و یا بدان اعتبار است که در بعضی از روایات بدان اشاره شده است که «فرغ ربکم من خلق الخلق و الرزق و الأجل»⁽¹⁾ و موافق است با ظاهر آیه شریفه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» و جمع بودن خزائن یا به اعتبار تعدد صفات الهی در اوعیه مظاهر و تعدد تجلیات آنها است و یا به اعتبار تکثر فیوضات و رحمت است و یا به هردو اعتبار، و به هر حال مفهوم دعا این است: ای آن که گنجینه های رحمتش فنا و زوال ندارد و عطا وجود و ایجاد، نقصی در آن ایجاد نمی کند، زیرا که قائم به وجود تو است و آن ذاتی است ازلی و ابدی و لایتناهی. از این رحمت بی منتها سهم و نصیبی نیز برای ما قرار ده که:

ص: 287

1- . التحقیق فی کلمات القرآن: جلد - ماده (خزن).

کرم نامتناهی نعمت بی پایان هیچ خواهنده از این در نرود بی مقصود

و اجعل لنا نصیبا فی رحمتک در شرح نیامن و یا من تنقطع دون رؤیته الأَبصار صلّ علی محمّد و آله و ادنا الی قریک

معنای قرب به خدا

«دون» معانی مختلف در لغت دارد که در همه آنها معنایی از پستی اشراب شده است.

مثلا: یکی از معانی آن (غیریت) است اما با همان نکته ای که گفته شد مانند و یعبدون من دون الله که به معنای و یعبدون غیر الله است و پیدا است که غیر خدا نسبت به خدا پست است و دیگر از معانی آن معنای ظرفی است که به فارسی (چیزی نزد چیز دیگر باشد) ولی با نکته ای که گفته شد، یعنی باید یکی از آن دو نسبت به دیگری پست باشد تا بدین معنی استعمال شود در این جمله از دعا به همین معنا است و به همین اعتبار که دیده سر، پست تر از آن است که قدرت دیدار حق تعالی را داشته باشد: ای آنکه چشمها در نزد دیدار او از کار می افتد بر محمد و آل او درود بفرست و ما را به آستانه قرب خود نزدیک فرما، پیداست که این قرب نه قرب مکانی است که خدای تعالی منزّه است از مکان (و لا یحویه مکان) بلکه مقصود، قرب معنوی است، «ابن اثیر» گوید: مقصود از قرب بنده، به خدای تعالی، قرب به وسیله ذکر و عمل صالح است نه قرب ذات و مکان که این گونه قرب از صفات اجسام است و خدای تعالی برتر و مقدس تر از آن است و مراد از قرب خدا به عبد، قرب نعمت ها و الطاف او و برّ و احسان او به بنده و پیاپی بودن منت های او و فیض مواهب او است.

نویسنده گوید: قرب بنده به خدا باتصاف او است به اوصاف الهیه که مفاد

(تخلّقوا بأخلاق الله) است و هر قدر که از اوصاف الهی در بنده بیشتر ظهور کند قرب او به خدای تعالی بیشتر خواهد بود و اما قرب خدای تعالی نسبت به بنده مانند دیگر صفات عالیّه از قبیل سمیع و بصیر بودن حق تعالی و بدان معنا است که خدای تعالی نتیجه سمع و بصر را دارا است از باب «خذ الغایات و اترك المبادی» چنانچه در علم کلام مقرر است و نام مبارک قریب نیز که یکی از اسماء الله است به همین اعتبار است «وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»¹ نکته بلاغتی که در فقرات پیش، بدان اشاره شد در این فقره نیز ملحوظ شده است به اعتبار آن که نزدیکی در عالم اجسام غالبا ملازم با رؤیت است به این مناسبت خدا را به اسم (یا من تنقطع دون رؤیته الابصار) مخاطب ساخته.

(تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ) است و هر قدر که از اوصاف الهی در بنده بیشتر ظهور کند قرب او به خدای تعالی بیشتر خواهد بود و اما قرب خدای تعالی نسبت به بنده مانند دیگر صفات عالیه از قبیل سمیع و بصیر بودن حق تعالی و بدان معنا است که خدای تعالی نتیجهٔ سمع و بصر را دارا است از باب «خُذِ الْغَايَاتِ وَاتْرِكِ الْمَبَادِيَ» چنانچه در علم کلام مقرر است و نام مبارک قریب نیز که یکی از اسماء اللّٰه است به همین اعتبار است «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» (1) نکتهٔ بلاغتی که در فقرات پیش، بدان اشاره شد در این فقره نیز ملحوظ شده است به اعتبار آن که نزدیکی در عالم اجسام غالباً ملازم با رؤیت است به این مناسبت خدا را به اسم (یا من تنقطع دون رؤیته الابصار) مخاطب ساخته.

و یا من تصغر عند خطره الاخطار صلّ علی محمد و آله و کرمنا علیک

خطر به معنای قدر و منزلت است و جمعش اخطار است، یعنی ای آن که در مقابل قدر و منزلت او قدر و منزلتها کوچک و ناچیزاند بر محمد و آل او درود بفرست و ما را نزد خود گرامی بدار.

دو نکتهٔ ادبی:

1. کلمه (علی) به معنی استعلا است و چون استعلا و برتری حسّی نسبت به ذات حق تعالی معنا ندارد ناچار می بایست در (کرمنا علیک) معنایی مجازی مقصود باشد مانند (کتب ربکم علی نفسه الرحمه) که استعلاء کتابت رحمت بر باری تعالی به معنای آن است که خدای تعالی رحمت را بر خود حتم و واجب فرموده است از باب تفضّل و احسان نه آن که نعوذ باللّٰه کسی را بر خدای تعالی تحکمی باشد گویی در دعا عرض می کند بارالها ما را از راه تفضّل و احسان گرامی بدار، نه آن که ما را استحقاق گرامیداشت باشد.

2. محتمل است که تکریم مورد مسئلت در دعا کرامتی باشد به جز کرامت ذاتی انسانی که موهبتی است از خدای تعالی به انسان چنانچه فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَبْرِ وَالْبَحْرِ» (2) و اگر مراد همین کرامت موهوبه باشد نیز درخواست آن از خدای تعالی توجیه پذیر است به این که در مکالمات و مخاطبات حبّی چه بسا که مقصود خود مکالمه و مصاحبه باشد تا حبیب با مکالمه با محبوب از لذّت انس بهره مند شود نه آن که غرض، برآمدن حاجت باشد. چنانچه علمای معانی همین وجه را در مکالمهٔ کلیم

ص:

1- . سوره: بقره، آیه: 186.

2- . سوره: اسراء، آیه: 70.

حق موسی بن عمران علیه السلام گفته اند آنجا که در پاسخ «وَمَا تَلْكَ بِمِیْنِكَ يَا مُوسَى» (1) ای موسی آن چیست که به دست داری موسی می توانست عرض کند: عصا است ولی به آن اکتفا نکرد بلکه سخن را بدرازا کشاند و عرض کرد: «هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِي فِيهَا مَآرِبٌ أُخْرَى» (2) و چنانچه در ادعیه قرآنیّه است: «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا» (3) با آنکه خدای تعالی فرموده است: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (4) و بحکم این آیه کریمه به دعای قبلی نیازی نیست حال: این توجیّهات در جواب موسی و دعای مذکور درست باشد یا نباشد اصل مطلب جای تردید نیست که عاشق در صحبت با معشوق لذتی می یابد که نیازهای دیگر را نزد آن قدری نمی ماند به گفته «سعدی» شاعر شیرین سخن شیراز:

گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی

باز او گوید:

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم

علی الصباح قیامت که سر ز خاک برآرم بگفتگوی تو خیزم بجستجوی تو باشم

حدیث روضه نگویم گل بهشت نبویم جمال حور نجویم دوان بسوی تو باشم

می بهشت ننوشم ز دست ساقی رضوان مرا بیاده چه حاجت که مست روی تو باشم

و یا من تظهر عنده بواطن الاخبار صلّ علی محمد و آله و لا تقضحنا لدیک

نکته ای در یا من تظهر عنده بواطن الاخبار

ظهور به معنای آشکار شدن است و بطون خلاف آنست بعضی از دانشمندان گفته اند:

که ظهور اشیاء عبارت است از آشکار و هویدا شدن آنها برای حسّ یا برای عقل به طور وضوح و چون خدای تعالی منزّه از جسمیّت و ملحقات جسم بودن است لا محاله مقصود از ظهور اشیاء در نزد او همان علم حق تعالی به آنها خواهد بود که هر چه از ممکنات هر

ص: 290

1- . سوره: طه، آیه: 17.

2- . سوره: طه، آیه: 18.

3- . سوره: بقره، آیه: 286.

4- . سوره: بقره، آیه: 286.

چند برای دیگران مخفی باشد در نزد علم خدای تعالی ظاهر است بنابراین ظهور بواطن نزد خدا بدان معنا است که خدای تعالی که به امور پنهان از دیده ها، و نهان در دلها عالم است و هیچ مانع و حجابی نتواند از نفوذ علم او جلوگیری باشد حتی عقیده های باطنی و اسرار نهانی و آنچه را که از فکر انسان خطور کند می داند لذا در پاره ای از موارد تعبیر از علم به عدم خفاء شده است مانند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ. وَ مَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ» و این تعبیرات اشاره به آن است که علم حق تعالی به اشیاء هر چند در نهایت خفا باشد آن چنان است که در هیچ بعدی از ابعاد آن شیء به وجه من الوجوه شائبه خفا نیست و برخلاف علوم مخلوقین است

- سؤال: با وجود این که علم حق تعالی احاطه بر ظواهر و بواطن دارد، چرا در این جمله از باطن به خصوص نام برده شده است؟

- جواب: چه بسا که در ما صورت، حجاب معنی گردد اما اگر باطن معلوم شد ظاهر به طریق اولی معلوم خواهد بود و لسان دعا لسان مخلوقین است گو که اشیاء به ذواتها در نزد خدای تعالی هستند و در تعلق علم حق تعالی به اشیاء ظاهر و باطنی متصور نیست و بالجمله، معنای جمله شریفه این است: ای آن که رازهای نهانی در نزد او هویدا و آشکار است پرده از کار ما برمدار و ما را مفتضح و رسوا مساز نکته بلاغتی که در دو جمله اول دعا بدان اشاره شد از تناسب میان نام مبارک خدا و خواسته بنده در دو جمله بعدی نیز روشن است.

اللهم أغننا عن هبه الوهابين بهبتك

غنا به معنی بی نیازی است و هبه عبارت است از بخشش بدون عوض و مقابل و کسی که این کار کند او را «واهب» گویند و اگر این عمل به صورتهای مکرر و متنوع از او سر بزند و هبایش خوانند پس معنای جمله این است که بارالها ما را با بخشش بدون عوض خود از بخششهای دیگر بخشندگان بی نیاز فرما در دعایی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده: «اللهم ائني اعوذ بك من الفقر الا اليك و من الذل الا لك و من الخوف الا منك» بارالها من بتو پناه میبرم از فقر و نیازمندی مگر نیاز بتو:

دلق گدای عشق را گنج بود در آستین زود به سلطنت رسد هرکه بود گدای تو

و بتو پناه می برم از ذلت و خواری مگر در پیشگاه تو:

زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت کانکه شد کشته او نیک سرانجام افتاد

و پناه می برم به تو از ترس و بیم مگر از تو:

از آن زمان که فتنه چشمت به من رسید ایمن ز شر فتنه آخر زمان شدم

و معلوم باد که هبه به معنای واقعی به جز از خدای تعالی و کملین از اولیاء او تحقق نمی یابد زیرا عطای دیگران لا محاله مشوب به غرض و در مقابل عوض است هرچند غرض و عوض، خوشنودی گیرنده عطا و یا شخص دیگر و یا حتی خوشنودی عطادهنده باشد که در وجدان خود احساس آرامش می کند که عطایی به دیگری کرده است، تنها کسی که عطایش هبه محض است و انگیزه اش عوضی نیست که به او بازگردد خدای غنی بالذات و کملین از اولیاء خداست که به قرب نوافل نایل آمده و به حکم «کنت سمعه و بصره و یده» دستشان دست خدا و عطایشان عطای الهی است و به گفته آن عارف:

چنان ز خویش تهی گشته ام ز جانان پر که گر ز پوست برآیم تمام خود اویم

و اکفنا وحشه القاطعین بصلتک

با پیوند عنایت و احسانت ما را از هراس آنان که از ما می برند بسنده باش و با پیوست لطف و عنایتت ما را کفایت فرما تا از گسستن دیگران وحشت و هراسی بدل راه ندهیم

حتی لا نرغب الی احد مع بذلک و لا نستوحش من احد مع فضلک

حتی در این جا به معنای نهایت نیست مانند «قدیم الحاجّ حتی المشاه» بلکه به معنای (کی) تعلیلیه است مانند: «اسلم حتی تدخل الجنة» مسلمان بشو تا بهشت بروی و مانند آیه کریمه «هُم الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلٰی مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتّٰی يَنْفَضُوا» (1) اینان (منافقین) همان مردم بدخواهند که می گویند بر اصحاب رسول خدا انفاق مال نکنید تا از گردش پراکنده

ص: 292

شوند پس معنای جمله دعا چنین است:

بارالها با عطا بخششت ما را از عطایای دیگران بی نیاز فرما و عنایات را بر ما پیوسته دار تا دیگر با وجود فضل و احسان تو رغبت به هیچ کس پیدا نکنیم و با فضل تو از هیچ کس بیم و هراس نداشته باشیم.

اللهم فصل علی محمد و آل اللهم کد لنا و لا تکد علینا و امکر لنا و لا تمکر بنا

توجیه نسبت کید به خدا

(کید) به معنای حيله است و (مکر) به معنای فریب و هردو لغت در قرآن شریف آمده و به خدای تعالی نیز نسبت داده شده است، چنانچه فرماید: «إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا وَأَكِيدُ كَيْدًا» (1) و نیز فرماید: «وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (2) طبرسی گوید: «الکيد السعی فی فساد الحال علی وجه الإحتیال»: کید بدان معنا است که به طور حيله گرانه در تباهی کاری اقدام شود سپس گوید: کید از مردم به همین معنا است ولی از خدای تعالی مشیته بالذی یقع به الکید یعنی آنچه را که اگر دیگری انجام می داد کید بود اگر مشیته الهی به آن تعلق پذیرد کید الهی محسوب می شود. در حقیقت همانگونه که علماء ادب گفته اند: نسبت کید به خدا از باب مشاکله است و الا حقیقتا انتقام است و جزای عمل چه در دنیا و چه در آخرت و شبیه همین معنی را طبرسی در معنای (مکر) ذکر می کند و می گوید: (مکر) از خلق به معنای فریب و خدعه است و از خدای تعالی به معنای مجازات است سپس گوید:

در دعا آمده است «اللهم امکرلی و لا تمکرلی» که مقصود از مکر خدا به نفع دعاکننده آن است که بلا بر دشمنان دعاکننده نازل فرماید نه بر دوستانش و بالجمله، معنای این جمله از دعا این است که بارالها کید تو به نفع ما باشد، نه بر ضرر ما و به تعبیر دیگر، چنانچه بعضی فرموده است تدبیر تو موافق ما باشد نه برخلاف ما «و امکر لنا و لا تمکر بنا» المنجد گوید: مکر الرجل و به خدعه بنابراین کلمه (باء) زائده است و معنی دعا این است: خدایا مکررت به دیگران به نفع ما باشد اما خود ما را از مکررت بدور بدار که اگر خود ما نیز (نعوذ

ص: 293

1- . سوره: طارق، آیه: 16 و 15.

2- . سوره: آل عمران، آیه: 54.

بالله) مضمون مکر تو شویم سبب این بدبختی و شقاوت در خود ما است.

و ادل لنا و لا تدل منا

دوله با فتحه دال و دوله با ضمه آن به معنای بازگشتن است از حالی به حال دیگر بعضی گفته اند که (دوله) با فتحه به معنای تحوّل در جنگ است و دوله با ضمه به معنای تحوّل در مال. حکومت را نیز دولت گویند به همین لحاظ است که در دست کسی نمی ماند و در تحوّل و انتقال است عرب گوید: «دالت له الدوله» یعنی دولت به او منتقل شد (اداله) که مصدر باب افعال از دولت است یعنی انتقال دادن و تحوّل بخشیدن «ادال الله زيدا من عمرو» یعنی خداوند دولت را از عمرو گرفت و به زيد داد پس معنی جمله دعا چنین است دولت و حکومت را برای ما قرار ده و از دست ما مگیر که به دیگری عطا فرمایی.

اللهم صل على محمد و آله و قنا منک و احفظنا بک و اهدنا الیک و لا تباعدنا عنک

(ق) فعل امر است از (وقی یقی) مصدرشان وقایه است به معنای محافظت کردن، در معنای جمله کلمه ای را به تقدیر گرفته اند و به اصطلاح ادبی با تقدیر مضاف است مانند:

کلمه عذاب و سخط که «وقنا منک یعنی» «من عذابک او سخطک» و لکن نظیر این مضمون در دعاهای دیگر نیز وارد شده است که در آنها جمله دیگری اضافه دارد که تقدیر مضاف آن جا برخلاف ظاهر است و آن جمله (أعوذ بک منک) است، چنانچه محدث قمی قدس سره در مفاتیح الجنان می فرماید: روایت کرده ابو یحیی صنعانی از حضرت باقر و صادق علیهما السلام و هم روایت کرده از آن دو بزرگوار سی نفر از کسانی که وثوق و اعتماد است به ایشان که آن دو بزرگوار فرمودند که هرگاه شب نیمه شعبان شد... آنگاه نمازی نقل می کند و پس از نماز دعایی که ضمن آن دعا عرض می کند: «اعوذ بعفوک من عقابک و أعوذ برحمتک من عذابک و أعوذ برضاک من سخطک و أعوذ بک منک جلّ ثناؤک انت کما اثبت علی نفسک و فوق ما یقول القائلون» پیدا است که با توجه به جمله های پیش از أعوذ بک منک که در همه آنها مضاف ها صراحتاً ذکر شده و جهی برای تقدیر مضاف در این جمله نمی ماند و گویی مطلبی است جدا از جمالات سابقه و بدون تقدیر مضاف.

از بعض عارفین توجیهی در این مقام نقل شده بدون تقدیر مضاف، و حاصل آنچه این بزرگ می فرماید آن است که در روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سجده اش می فرمود:

«اعوذ بعفوک من عقابک و اعوذ برضاک من سخطک و اعوذ بک منک» و این دعا را هنگامی می خواند که به حضرتش امر شد: «أَسْجُدُ وَ أَقْتَرِبُ»: (1) به نماز و سجده خدا پرداز و به حق تعالی هرچه بیشتر نزدیک شو. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در امثال این امر بود که در سجده این دعا را خواند و حکایت از سیر آن حضرت در مقامات قرب می کرد (چنانچه امام «خمينی» قدس سره می فرماید که عبادات اولیاء نقشه حرکت و سیر آنها است در مدارج و کتاب بی نظیر «آداب الصلوه» را بر همین اساس رقم زده و روایات نماز معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سند این گفتار است) عارف مذکور گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در مقام امثال امر (و اقترب) بود استعاذه اول را که گفت در مقام مشاهده افعالی حق تعالی بود که از بعضی افعال حق به بعضی دیگر پناه برد، زیرا مقصود از عفو در این جا، نه صفت عفو و بخشندگی حق تعالی است بلکه مقصود اثر حاصل از صفت عفو است نسبت به آن که بخشوده شده است همچون خلق که گفته می شود و مقصود اثر خلق است که مخلوق باشد و یا صنع گفته شود و مراد مصنوع است پس چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در سیر روحی مشاهده عقاب حق تعالی نمود به عفو مقام ربوبی پناه برد و چون در این مقام فانی شد و به مقام مشاهده صفات نایل گردید این جا بود که با مشاهده صفات متقابل و متضاده در حق تعالی از سخط او به رضایش پناهنده شد و پس از وصول به این مقام و تمکن در آن مشاهده کرد که توقف در این مقام نشاید و به کمال توحید باید رسید لذا با توسل به عامل قرب بیشتر که سجده بود قرب بیشتری حاصل شد و قدم از مقام صفات فراتر نهاد و در مقام تجلی ذات قرار گرفت و چون مشاهده تجلی ذات که غایه قصوی در سیر الی الله بود برای آن حضرت حاصل شد با استعاذه سوم از سطوت و هیبت تجلی جلال ذاتی در پناه انس تجلی جمال درآمد که عرض کرد. «اعوذ بک منک» و این همان معنای فرار الی الله است که در

ص: 295

آیه شریفه مأمور به است «فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ» با قطع نظر از افعال و صفات.

مراتب سه گانه قرب از نظر کلی

و حاصل کلام آن که: برای قرب از نظر کلی سه مرتبه متصور است و مرتبه سوم اولین درجه وصول به حریم عزت است که پس از آن برای سیاحت در دریای طوفانی و سیاحت موجهای بی کران در جایی است غیرمتناهی به گفته حافظ:

چو عاشق می شدم گفتم که بردم گوهر مقصود چه دانستم که این دریا، چو موجی بی کران دارد؟

و چون در این مرحله بی پایان، قرب آن حضرت افزایش یافت عرض کرد «لا أحمى ثناء عليك» زبان کجا است که تا شکر نعمت گویم و با این اعتراف به عجز و قصور از این که به صفات جلال و نعوت کمال حق جل شأنه احاطه پیدا کند به مقام کمال اخلاص و تجرید و کمال مطلق درآمد و گفت: «انت كما أثبتت على نفسك» تنها تو خود سزاواری که ثنای خود گویی و گرنه پای عقل در این مرحله، لنگ است و وهم را به این سراپرده راهی نیست:

دی شب گله زلفت با باد صبا گفتم گفتا غلطی بگذر زین فکرت سودائی

صد باد صبا اینجا با سلسله می رقصد اینست حریف ای دل تا باد نه پیمائی

فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست کفر است در این مذهب خودبینی و خودرانی

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم وز هر چه گفته ایم و شنیدیم و خوانده ایم

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

بنابراین توجیه لطیف که با توضیح بیشتری نگاشته شد نیاز به تقدیر مضاف در «اعوذ بک منک» نیست و الله اعلم.

و اگر این توجیه درست باشد در جمله های بعدی نیز همین توجیه روا است که «و احفظنا بک» یعنی تو خود نگهدار ما باش «و اهدنا الیک» و ما را به خودت راهنمایی فرما «و لا تباعدنا عنک» و ما را از خودت دور مکن و ضرورتی ندارد که بگوییم «و احفظنا بک» به معنای «و احفظنا بحفظک» است «و اهدنا الیک» به معنای «و اهدنا الی صراطک المستقیم» است که به نشانی اوامر شرعی به آن توان راه یافت «و لا تباعدنا عنک» بدان معنا است که ما را از رحمت دور مکن هر چند شمه این معانی در جای خود صحیح و درست است لیکن

توجیهی که گفته شد دقیق تر و لطیف تر است خصوصاً با توجه به حال و مقام دعاکننده که حجه العابدین و سید الساجدین حضرت علی بن الحسین صلوات الله و سلامه علیه می باشد.

إِنَّ مِنْ تَقَى يَسْلَمُ وَ مِنْ تَهْدَى يَعْلَمُ وَ مِنْ تَقَرَّبَ إِلَيْكَ يَغْنَمُ

در جمله های پیشین که خدای تعالی وقایه و حفظ و هدایت و رانده نشدن از جناب الهی را خواستار شده در این جمله ها آثار و نتایج این خواسته ها به عرض می رسد و لذا علماء فرموده اند که جمله ها تعلیلیه است که به طور لف و نشر مرتب ذکر شده (1).

و چون وقایه شامل حفظ هم بود از این رو حفظ مستقلاً ذکر نشده، معنا چنین است:

آن را که تو محافظتت فرمایی سالم می ماند که حفظ الهی مانع از هرگونه افراط و تفریط بوده و سیر بنده کاملاً در صراط مستقیم و هیچ انحرافی حاصل نشود تا گرفتار دزدان راه و قاطعان طریق گردد آنان که همواره در کناره ها به کمینند و اذن حضور در شاهراه ندارند «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» (2)

در صراط المستقیم ای دل کسی گمراه نیست.

«إِنَّمَا سَلَطْنَاهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَ» (3) و آن را که تو هدایتت فرمایی راه حق را به خوبی می داند و می شناسد و آن که شرف قرب تو را بدست آورد به غنیمت نایل آمده. چه غنیمتی برتر و بالاتر از این که همه سعادت ها و لذت ها و بهجت ها نتیجه این موهبت عظمای الهی است.

- سؤال: چه فائده ای بر ذکر این فوائد مترتب است و چرا این جملات انشاء شده و به عبارت روشن تر اگر مخاطب انسان در مورد خواسته ای که دارد شخص جاهلی باشد بیان فائده و نتیجه آن خواسته می تواند توجیهی باشد برای عرض حاجت چه از دیدگاه مخاطب و چه از نظر خواهنده و لکن در مورد خدای تعالی این توجیه درست

ص: 297

- 1- لف و نشر بر دو قسم است: مرتب و مشوش: لف و نشر مرتب آن را دان - که دو لفظ آورند و دو معنی - لفظ اول به معنی اول و لفظ ثانی به معنی ثانی - لف و نشر مشوش آن را دان - که دو لفظ آورند و دو معنی - لفظ دوم به معنی اول - لفظ اول به معنی ثانی.
- 2- . سوره: صف، آیه: 5.
- 3- . سوره: نحل، آیه: 100.

- جواب: به نظر می‌رسد که تعلیلات مذکوره عرض ادبی است در مقام عبودیت و لسان اعتذار است که مبدا تجرّی در سؤال شده باشد دقت شود.

هدایت الهی بندگان را چهار مرتبه دارد

فائده: هدایت الهی مر بندگان را چهار مرتبه است: مرتبه اولی هدایت به جلب منافع و دفع مضار است که با افاضه مشاعر ظاهری و مدارک باطنی صورت می‌پذیرد و این هدایت شامل همه افراد انسان است، بلکه غیر انسان نیز شریکند که حیوانات و همه موجودات ذی شعور کم و بیش از این هدایت برخوردارند و شاید اشاره به این هدایت باشد کریمه مبارکه «أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (1) مرتبه دوم: هدایت به حق و باطل که با نصب دلایل عقلیه و ممیزات میان حق و باطل انجام می‌گیرد و شاید به این مرتبه از هدایت اشاره فرماید در آیه، کریمه: «وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» (2)

مرتبه سوم: هدایت از طریق ارسال رسل و انزال کتب است که شاید آیه شریفه: «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ» (3) باین نوع هدایت اشاره می‌فرماید. مرتبه چهارم: هدایت به عوالم عالیه ملکوت و حضائر قدس و مقامات انس است که با اضمحلال آثار تعلقات دنیویّه و تمایلات نفسانیه و استغراق در ملاحظه اسرار جلال و مطالعة انوار جمال حاصل آید و این نوع از هدایت مخصوص اولیاء حق و مقربان درگاه و تابعین می‌باشد هرکس به مقدار تبعیتش چنانچه در آیات کریمه بدان اشارت شده است از جمله آیه شریفه: «اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ» که هدایت پس از اجتناء و اصطفا جز این قسم از هدایت نتواند بود و هم چنین هدایت‌هایی که در قرآن کریم راجع به انبیاء علیهم السلام آمده مانند: «وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَ نُوحًا هَدَيْنَا...» (4) تا آنکه پس از ذکر عدّه ای از انبیاء عظام فرماید: «وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ» و مقصود از طلب هدایت در این

ص: 298

1- .سوره: طه، آیه: 50.

2- .سوره: بلد، آیه: 10.

3- .سوره: فصلت، آیه: 17.

4- .سوره: انعام، آیه: 84.

دعا این مرتبه از هدایت است، چنانچه از جمله «و اهدنا الیک و لا تباعدنا عنک» با توجه به توجیهی که بدون حذف مضاف کردیم استفاده می شود. زیرا هدایتی این چنین است که علم به حق و شئون او را (اعم از افعالیه و صفاتیه و ذاتیه) بدنبال دارد که از آن تعبیر به حکمت شده است «و من أوتی الحکمه فقد أوتی خیرا کثیرا»

اللهم صل علی محمد و آله و اکفنا حدّ نوائب الزمان

حدّ به معنای شدّت و تندی است و نوائب، جمع نائبه است که به معنای مصیبت و پیش آمد ناگوار است: بارالها بر محمد و آل او درود بفرست و تندی مصیبت‌های زمانه را از ما کفایت فرما، اضافه مصیبت بر زمان محتمل است که به معنای (فی) باشد یعنی مصیبت‌ها در زمانه را مانند (بل مکر اللیل و النهار) که به معنای مکر فی اللیل و النهار است و مانند:

(تربص اربعه اشهر) که به معنای تربص فی اربعه اشهر میباشد و لکن این معنی خالی از ضعف نیست، زیرا هر مصیبتی بناچار در زمانی واقع می شود از این رو بهتر آن است که اضافه به معنای (لام) باشد که به معنای اختصاص است، یعنی مصیبت‌هایی که اختصاص به زمان دارد مثلا پاره ای گرفتاریها گرفتاری مکانی است فرضا مشکل مسکن است که مخصوص به مکان خاصی است که اگر تغییر مکان دهد و به شهر دیگری سفر کند گرفتاری اش رفع می شود، به همین قیاس پاره ای از گرفتاریها در زمان مخصوصی است که پس از گذشت آن زمان گرفتاری نیز می گذرد. مسؤل در دعا نجات از مصیبت‌هایی است که در زمان های مخصوصی گریبانگیر انسان می شود.

و شرّ مصائد الشیطان

دام های شیطان

مصائد جمع مصیده به معنای دام است بارالها ما را از شر دامهای شیطان نگاه دار.

دامهای شیطان عبارت از شهوات نفسانیه و لذائذ دنیویه است که شیطان بدین وسیله ها آدمی را گول می زند و بدام خویش گرفتارش می کند.

در مواظ امام صادق علیه السلام به عبد الله بن جندب است که فرمود: «أَنَّ لِلشَّيْطَانِ مَصَائِدَ يَصْطَادُ فَتَحَامُوا شَبَاكَةَ وَ مَصَائِدَهُ قَلْتَ يَا بِن رَسُولِ اللَّهِ وَ مَا هِيَ؟ قَالَ: أَمَّا مَصَائِدُهُ فَصَدٌّ عَنِ بَرِّ الْإِخْوَانِ وَ أَمَا شَبَاكَةُ فَنَوْمٌ عَنِ قِضَاءِ الصَّلَاةِ الَّتِي فَرَضَهَا اللَّهُ تَعَالَى وَ الْحَدِيثُ طَوِيلٌ أَخَذْنَا مِنْهَا

ص: 299

موضع الحاحه»: همانا که شیطان را دامهایی است که با آنها شکار می کند پس خودتان را از تورها و دام های او حفظ کنید عرض کردم: یابن رسول الله آنها چیست؟ فرمود: اما دامهایش جلوگیری از نیکی بر برادران است (مثلا کسی می خواهد عمل خیری درباره برادرش انجام دهد شیطان دام خود را می گسترد و او را وسوسه می کند که مگر او برای تو چه عملی انجام داده؟ که می خواهی تلافی کنی یا آن که تو خودت امروز بیشتر از او محتاج این پول و یا هرچه که مورد نظر انسان است هستی اینگونه اتفاقات دامهای شیطان است که می خواهد از نیکی به برادر دینی جلوگیری کند) و اما تورهایش عبارت است از خوابیدن تا نمازی را که خدای تعالی بر او واجب فرموده انجام ندهد (ظاهرا مقصود امام از قضای نماز اصطلاح فقهی نیست که توجیه بعیدی لازم دارد، بلکه مقصود قضا به معنای لغوی است چنانچه ترجمه کردیم و وسوسه شیطان در این مورد هم واضح است مخصوصا برای جوانها در شب های کوتاه بهار خصوصا اگر اول شب دیر خوابیده باشد که به هنگام صبح چگونه وسوسه می کند تا بستر نرم را ترک نکند و ادای واجب الهی از او فوت شود) صدوق رحمه الله در امالی خود از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: شیطان از زمان آدم تا زمان حضرت عیسی نزد پیامبران علیهما السلام می آمد و با آنان سخن می گفت و سؤالاتی میانشان رد و بدل می شد. و از هیچیک از انبیا آنقدر ناراحت نبود که از یحیی بن زکریا علیه السلام وقتی یحیی علیه السلام به او فرمود: ای ابا مرّه مرا به تو حاجتی است شیطان گفت: تو شأنت اجلّ از آنست که از من چیزی به خواهی نخواهم کرد یحیی فرمود: «ای ابا مرّه آرید آن تعرض علیّ مصاندک و فخوخک الّتی تصطادبها بنی آدم»: دلم می خواهد دام ها و تله هایی را که با آنها آدمیزادگان را شکار میکنی به من نشان دهی «فقال ابلیس: حبّا و کرامه و واعده لغد»:

شیطان گفت بدیده منت دارم و وعده کرد که فردا خواسته حضرت یحیی را انجام دهد.

بامداد فردا حضرت یحیی در خانه خود نشسته و در را نیز به روی خود بسته و به انتظار وعده بود که ناگاه دید شیطان از پنجره ای که به اطاقش باز می شد مجسم گردید صورتش مانند میمون و پیکرش همچون خنزیر چشمانش در درازای صورتش و دندانهایش از

یک قطعه استخوان و بدون چانه و ریش بود چهار دست داشت که دو دست در سینه و دو دست در شانه و پاشنه هایش رو به جلو و انگشتانش رو به عقب، قبایی بر تن داشت که از میان با کمربندی بسته بود که نخهای قرمز و زرد و سبز و همه رنگها را داشت و زنگ بزرگی به دست داشت و کلاه خودی بر سر نهاده بود که آهنی شبیه به چنگال از آن آویزان بود حضرت که با این منظره روبرو شد تاقلی در آن کرد و فرمودش این کمربندی که به کمر داری چیست؟ گفت «هذه المجوسیة انا الذی سننتها و زینتها لهم» این (شعار) مجوسیّت و آتش پرستی است و من بودم که راه و روش آن را ساختم و در نظر آنان آراستم فرمود: این رنگهای گوناگون چیست؟ «فقال هذه جمیع اصباغ النساء لا تزال المرأة تصبغ الصبغ حتی تقع مع لونها فافتتن الناس بها» گفت اینها مجموعه رنگهای زنان است، زن آنقدر با این رنگها خود را رنگ می کند تا یکی از آن رنگها با رنگش سازگار می افتد این موقع است که مردم گرفتار و دلباخته او می شوند یحیی علیه السلام فرمود: این زنگی که بدست گرفته ای برای چیست؟ «فقال هذا کلّ لذّة من طنبور و بربط و طبل و نای و صرنای و انّ القوم لیجلسون علی شراهم فلا یستلذّونه فأحرک الجرس فیما بینهم فاذا سمعوا استخفهم الطرب فمن بین من یرقص و من یرقع باصابعه و من بین من یشق ثیابه» گفت: این رمز همه لذت‌های آلات موسیقی است که چون مردم بر مجلس شراب نشینند و لذتی از آن نبرند من این زنگ را می جنبانم چون صدای زنگ به گوش دل آنان رسد از شادی سبک می شوند و از جای بر می خیزند پاره ای به رقص پرداخته و پاره ای با انگشتانشان بشکن می زنند و بعضی از خوشحالی جامه بر تن می درند حضرت فرمود: چه چیز بیشتر باعث روشنی چشم تو است؟ گفت: زنان آنانند دامها و تله های من و من هر آنگاه که گرفتار دعا‌های نیکان و لعنت های آنان می شوم به نزد زنها می روم و با آنان مأنوس می شوم یحیی علیه السلام فرمود: این کلاه خودی که بر سر داری چیست؟ گفت: برای دفاع از صدمه دعا‌های مؤمنین است فرمود: این چنگال های آهنین که به آن آویزان است چیست؟ گفت: «بهذه اقلّب قلوب الصالحین» گفت: با این چنگالها دل‌های نیکان را زیر و رو می کنم (شاید انقلاب درونی صالحان و جریحه دار شدن دل‌هایشان و عواطفشان نتیجه همان چنگال آهنین باشد) یحیی

فرمود: آیا لحظه ای شده که بر من چیره شوی؟ گفت: نه «و لکن فیک خصله تعجبنی» ولی تو را خصلتی است که خوش آیند من است فرمود: آن چیست؟ گفت: تو مردی هستی که بسیار می خوری پس هرگاه که به طعام دست بیابی و بخوری تو را از بعض نمازهایت و بیداری شبت باز می دارد یحیی علیه السلام فرمود: من با خدای تعالی عهد می کنم که تا به لقای او نرسیده ام هرگز از طعام سیر نشوم و شیطان به او گفت: من هم با خدا عهد می کنم که مسلمانی را هرگز نصیحت نکنم تا آنگاه که خدا را ملاقات کنم سپس از نزد یحیی بیرون شد و دیگر بازگشت (1)

دام سخت است مگر یار شود لطف خدای ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم

و مراره صوله السلطان

بارالها ما را از تلخی قهر پادشاه ایمن کن، سعدی ضمن حکایتی گوید و از اینجا گفته اند اصحاب فطنت و خبرت که از حدت و سورت پادشاهان بر حذر باید بودن...

یکی از دانشمندان معاصر (2) گوید: این جمله دعا دقیقاً کاشف از آن است که دستگاههای حاکم در زمان ائمه علیهم السلام ستمکار بوده و میان حکام و ملت ها و سلاطین و رعایا معارضه و برخورد داشته که امام علیه السلام آنرا به صورت یک دعا و مناجات عمومی درآورده تا بدین وسیله از چنگال ستم و تعدی آنان در امان باشند و در واقع افکار عمومی را بسیج می کند و عواطف آنان را بر ضد طاغوتان و ستمگران که پیش تازان در گناه و عدوان بر بندگان خدا و عیال الله بودند می شوراند خاندان پیغمبر علیهم السلام که شناسایی به اوضاع داشتند و از جور و ستم دستگاه های حاکم در امان نبودند رسمشان چنین بود که بیشتر مطالب را ضمن دعا به مردم القاء می کردند که رسول اعظم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دعا سلاح مؤمن است و امام امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: دعا سپر مؤمن است و امام صادق علیه السلام فرمود: دعا از نیزه نافذتر است و امام رضا علیه السلام فرمود: دعا سلاح انبیاء است. (3)

ص: 302

1- . قصص الانبیاء، جزائری.

2- . شیخ محمد جواد مغنیه.

3- . الدعاء سلاح المؤمن - الدعاء ترس المؤمن - الدعاء انفذ من السنان - الدعاء سلاح الأنبياء، و انصاف آنکه

اعتراض حسن بصری به نبی الله لوط و پاسخ آن

بارالها آنان که کفایت شده اند و از خطرها در امان مانده اند فقط در سایه توان و نیروی تو بوده که موجودات همه فقیر بالذات اند و نیرو و توانی از خود ندارند از منبع قدرت لایزال به هرکس آنچه لایق بود دادی پس بر محمد و آل او درود بفرست و ما را کفایت فرما و در امان بدار. از «حسن بصری» نقل شده که گفته است: «واعجبا نبی الله لوطا اذ قال لو ان لی بکم قوه او آوی الی رکن شدید»: شگفتا از پیغمبر خدا لوط که گفت: ای کاش مرا بر منبع شما قدرت و نیرویی بود و یا اگر خود قدرت ندارم از شر شما به رکن محکمی پناه می بردم «أتراه اراد رکنا اشد من الله تعالی»: مگر شدیدتر از خدای تعالی رکنی هست که او می خواست به آن پناهنده شود؟! در پاسخ اعتراض حسن به پیغمبر خدا توان گفت که محتمل است «أو آوی الی رکن شدید» عطف بر جمله قبلی نباشد که معنای تمنی داشته باشد بلکه استدراک باشد، یعنی پس از آن که تمنا کرد که ای کاش قدرتی داشتم متذکر شد که چه جای تمنای قدرت است که به جای این تمنا به رکن محکمی پناه می برم و مقصودش عنایت الهی بود.

و انما يعطى المعطون من فضل جدتك فصل على محمد وآله وأعطنا

ظاهر آن است که همان مطلب قبلی به عبارت دیگری عرض شده و مضمون واقعی یکی است و این از فنون بلاغت است: آنان که دست بخشنده ای دارند به برکت دارایی حضرتت می بخشند پس بر محمد و آل او درود بفرست و بر ما عطا و دهش فرما.

استعاره لطیفی است از باب تشبیه معقول به محسوس اگر مراد از نور، نور ظاهری باشد خصوصاً با اضافه آن به وجه که آن نیز استعاره باشد از همان باب و این همان است که ورد زبان عرفای شاعر و شاعران عارف است چه فارسی و چه تازی: روشنی طلعت تو ماه ندارد و اگر مقصود از نور، معنای عام آن یعنی مطلق روشنایی و مراد از وجه نیز معنای عام آن یعنی آنچه مورد توجه قرار می گیرد (وجه الشیء: ما يتوجه اليه) باشد نیازی به استعاره نبود، بلکه به معنای هدایت و ایصال به مطلوب خواهد بود، یعنی هرکس که راهی به حقیقت یافت با راهنمایی و روشننگری تو است چنانچه آیه کریمه فرماید: «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ» (1) پس بارالها درود بر محمد و آل او بفرست و مرا هدایت و رهبری فرما

اللهم انك من واليت لم يضره خذلان الخاذلين و من اعطيت لم ينقصه منع المانعين و من هديت لم يغوه اضلال المضللين

اعترافاتی است به تمام قدرت و کمال سلطنت الهیّه در عالم وجود و اینکه احدی را یارای آن نیست که در مقام معارضه با مشیت الهیّه برآید و فاعل مطلق در عالم هستی ذات مقدس الهی است و:

همه هرچه هستند از آن کمتراند که با هستیش نام هستی برند

أز مه الامور طراً بیده و الكلّ مستمده من مدده

و پس از این عرض عبودیت و اعتراف عرض حاجت به طریق لف و نشر مرتّب تقدیم شده است: بارالها کسی را که تو دوست باشی عزیز جهان است و اگر همه بخواهند او را خوار و ذلیل کنند نتوانند:

هزار دشمنم ار می کنند قصد هلاک گر تو دوستی از دشمنان ندارم باک

یا آنکه آن را که تو دوست داشته باشی چه غم و چه زینش اگر دیگران خوارش

ص: 304

بدارند:

گر ز چشم همه خلق بیفتم سهل است تو مینداز که مخدول تو را ناصر نیست

و آن را که تو عطا کنی منع دیگران چیزی از او نگاهد:

یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم دولت صحبت آن مونس جان ما را بس

و آنرا که تو هادی و رهبر باشی کسی نتواند او را گمراه کند:

گرچه دانم که بجائی نبرد راه غریب من ببوی خوش آن زلف پریشان بروم

فصل علی محمد و آله و امنعنا بعزک عن عبادک و اغننا عن غیرک بارفادک و اسلک بنا سبیل الحق بار شادک

پس بر محمد و آل او درود بفرست و با عزّتی که تو را است مرا از شرّ بندگان محفوظ بدار و یا عزّتی بمن عنایت فرما که در سایه آن عزّت نیازی بگرامیداشت بندگان نباشد و با (ارفاد) و عطایت ما را از جز خودت بی نیاز فرما و ما را با رهبری خودت سالک سبیل حق و راهرو جاده حقیقت قرار ده.

اللهم صل علی محمد و آله و اجعل سلامه قلوبنا فی ذکر عظمتک

معنای قلب

قلب دو معنی دارد یکی به معنای گوشت صنوبری شکل است که در سمت چپ سینه قرار دارد و با حرکت منظم آن حیات بدن محفوظ و ادامه دارد در این قلب حیوانات نیز شریک با انسانند و جای بحث و گفتگو در خصوصیات آن، علم طبّ است، معنای دیگر آن عبارت است از لطیفه ربّانی روحانی که به این قلب جسمانی تعلق دارد البتّه کیفیت تعلّقش برای ما و بیشتر مردم مجهول است هم چنانکه کیفیت تعلق روح بر بدن مجهول است و همین قلب است که مرکز عواطف است و شعور دارد و مورد خطاب و عتاب قرار می گیرد و همانگونه که قلب جسمانی ملکی را صحّت و مرضی است که علم طبّ متضمّن تشخیص و علاج آن است قلب روحانی ملکوتی را نیز صحت و مرض است، چنانچه قرآن کریم و اخبار اهل بیت و کلمات بزرگان دین ناطق بر این معنی است «قال الله تعالی فی

ص: 305

قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» (1) - «وَقَالَ تَعَالَى فَمَنْ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ إِلَيْهِ» (2)، متکفل و مسؤول معالجه این قلب ملکوتی، انبیاء الهی و علمای روحانی میباشند:

انبیا گفتند در دل علّتی است که از آن در حق شناسی آفتی است

دفع آن علّت بیاید کرد زود که شکر با آن حدث خواهد نمود

ما طیبانیم شاگردان حق بحر قلزم دید ما را فانقلق

آن طیبان طیب دیگرند که بدل از راه نبضی بنگرند

ما بدل بی واسطه خوش بنگریم کز فراست ما به عالی منظریم

این قلب هنگامی سالم از امراض است، که عاری از جهل و بری از اخلاق ذمیمه و انحرافات معنوی باشد تا آنجا که در ذیل آیه کریمه «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» امام معصوم فرمود: قلب سلیم قلبی است که خدا را ملاقات کند و هیچ بجز در آن قلب نباشد.

دو عالم را به یک بار از دل تنگ برون کردیم تا جای تو باشد

بحث در این زمینه بسیار دامنه دار و این رشته سر دراز دارد در این جمله از دعای امام علیه السلام از خدای تعالی مسئلت دارد که سلامت قلب ما را در یاد عظمت خودت قرار بده این جمله شاید بدان معنا باشد که بارالها هرچند یاد تو به هر نوع که باشد موجب سلامت دل است یاد رحمت تو یاد نعمت ها و الطاف تو یاد گذشت و ستّاریت تو.

آن سمیعی تو و آن اصغای تو و آن تبسم های جان افزای تو

آن نیوشیدن کم و بیش مرا عشوه جان بد اندیش مرا

قلب های من که آن معلوم تست بس پذیرفتی تو چون نقد درست

همه این تذکرات دل را از انحراف به اعتدال می کشاند، ولی در این میان، یاد عظمت تو را اثر خاصّی است در سلامت کامل دل که هیبت کبریا و عظمت ریشه هواهای نفسانی را می سوزاند و ابلیس و جنود او را که فرمانروای کشور دل شده اند بیرون رانده و سلطنت حقه الهیه در کشور دل حکومت برقرار می کند: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا

ص: 306

1- . سوره: بقره، آیه: 10.

2- . سوره: مائده، آیه: 52.

و فراغ ابداننا فی شکر نعمتک

بارالها فراغت بدنهای ما را در شکر نعمت قرار بده. این جمله یا بدان معنا است که ما آنچنان باشیم که به هنگام فراغت از کار و آسایش به شکر نعمت مشغول باشیم و از فرصت فراغ و بیکاری استفاده شکر نعمت کنیم یا به معنای آن است که ما آنچنان باشیم که آسایش ما، در شکر نعمت باشد و رنج و مرارت کار و اشتغال به امور دنیا را با لذت و حلاوت شکر نعمت تو از میان برداریم. نظیر آنچه در دعای ابی حمزه است (و فی مناجاتک روحی و راحتی)

و انطلاق ألسنتنا فی وصف مَنَّتک

و طلاق و گویایی زبانهایمان را در توصیف مَنَّت های تو قرار بده (که چه بسیار در خود و دیگران دیده ایم که در صحبت های روزمره و عادی و یا قصه گویی ها و افسانه سرایی ها چه بسا ساعتها مشغول سخنوری باشیم و احساس خستگی در زبان نکنیم ولی همین زبان ما در زمان کوتاهی از اشتغال به ذکر و یا قرائت قرآن خسته می شود) بدین جهت از خدای تعالی مسئلت شده است که این حالت برطرف شده و بعکس آنچه گفته شد طلاق لسان و نیروی گفتار ما در توصیف مَنَّت ها و نعمت های الهی باشد.

اللهم صل علی محمد و آله و اجعلنا من دعاتک الداعین الیک و هداتک الدالین علیک

معنای دعاه الی الله

دعوات جمع داعی به معنای دعاکننده و دعوت کننده است اگر معنای اول: (دعاکننده) مراد باشد جمله «الداعین الیک» بدان معنا است که بارالها مرا از کسانی قرار بده که بدرگاه تو در دعا و نیایش اند و به جز تو از دیگری مسئلت نکنند و دعا و تضرعشان تنها به جناب تو است و اگر به معنای دوم: (دعوت کننده) باشد معنای جمله چنین است: که مرا از آنان قرار بده که مردم را به سوی تو دعوت کنند نه به غیر تو و نه بجانب خویش که اولی شرک

ص: 307

است و دومی بت پرستی و کفر - (مادر بتها، بت نفس شما است) و از این دو دام رهایی نیست مگر برای آن کس که خدای تعالی به لطف خاص اش او را از قید نفس و هواهای آن آزاد کرده باشد که اگر چنین شد به حریم ولایت الهی بار یافته و از اخصّ خواص خواهد شد چنانچه به دنبال این خواسته عرض می کند

و من خاصّتك الخاصین لدیک

و از خاصان مقرب درگاهت قرار بده که در وصف ائمه دین علیهم السلام است در زیارت جامعه: «الی الله تدعون». و هداه نیز جمع هادی به معنای رهبر و راهنما و یا به معنای راه یافته و هدایت شده است، چنانچه از جوهری نقل شده که گفته است: «هدی و اهتدی» هردو به یک معنی است بنابراین، معنای این جمله نیز مانند «الداعین الیک» آنست که مرا از رهبران و یا راه یافته گانی قرار بده که دیگران را به تو دلالت و راهنمایی کنند نه به خویشتن و نه بغیر تو و جالب است که در «زیارت جامعه» نیز پس از «الی الله تدعون» آمده است «و علیه تدلون»

جز آستان توام در جهان پناهی نیست سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست

«و من خاصّتك الخاصین لدیک»:

البته آن را که دعوتش فقط به خداست و دلالتش به سوی او است سزا است که در مقام قرب جایگاه مخصوص داشته و در ردیف ویژهگان درگاه باشد از این رو پس از عرض آن دو حاجت عرض می کند که ما را از اخصّ خواصّ و از محرمان خاص قرار بده

یا ارحم الراحمین

داستانی به مناسبت اسم مبارک یا ارحم الراحمین

ای مهربان تر از همه مهربانان. شارح کبیر صحیفه مرحوم سید علیخان به مناسبت اسم مبارک یا ارحم الراحمین داستانی نقل می کند حاصلش آنکه در یکی از غزوات که تابستانی بود سوزان و هوا در غیت گرما بچه ای گم شده بود و اعلام می کردند تا صاحبش پیدا شود زنی چشمش به این بچه افتاد دید فرزند او است دوان دوان آمد و بچه را به آغوش کشید و خود پشت روی ریگهای داغ خوابید و بچه را روی سینه و شکم خود نگاه داشت تا از گرمای ریگها آسیب نبیند و مکرر میگفت: فرزندم فرزندم اصحاب با

دیدن این منظره همه بگریه افتادند و از کارشان دست کشیدند در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تشریف آورد و در کنارشان ایستاد اصحاب داستان مادر را برای رسول خدا نقل کردند فرمود: «أوعجبتن من رحمه هذه ابنها»: آیا شما از مهر این مادر نسبت به فرزند خویش تعجب کردید؟ «ان الله أرحم بكم جميعا من هذه بابنها»: خدای تعالی به همه شماها از این مادر به فرزندش مهربانتر است.

«فتفرّق المسلمون و هم فرحون مستبشرون»: مسلمانان با دلی شاد و چهره ای خندان پراکنده شدند «فيا ارحم الراحمين ارحمنا برحمتك التي فاقت رحمه كلّ راحم»

ای خدای با عطای باوفا رحم کن بر عمر رفته بر جفا

دعاهای پایانی

«عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم خلق الله تعالی ملکا... و يقول... یا ابناء السبعین زرع قددنا حصاده و قال صلی الله علیه و آله و سلم اکثر اعمار امتی بین الستین و السبعین و قلّ من يتجاوزها اللهم ارزقنی التجافی عن دار الغرور و الإنابه الی دار الخلود و الاستعداد للموت قبل حلول الفوت و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

العبد المفتاق الی رحمه ربّه»

دعاؤه عند الصّباح والمساء ومن دعائه اذا اصبح الحمد لله الذى خلق اللّيل والنّهار بقوّته و ميّز بينهما بقدرته و جعل لكلّ واحد منهما حدّاً محدوداً و أمدا ممدوداً يولج كلّ واحد منهما و أمدا موقوتاً يولج كلا منهما فى صاحبه و يولج صاحبه فيه بتقدير منه للعباد فيما يغذوهم به و ينشئهم عليه يغذوهم به و ينبتهم عليه فخلق لهم اللّيل ليسكنوا فيه من حركات التّعب و نهضات التّصب و جعله لباساً ليلبسوا من راحتته و منامه فيكون ذلك لهم جماماً وقوّه و لينالوا به لذّه و شهوه و لينالوا به شهوه نومه و سهره و خلق لهم النّهار مبصراً ليبتغوا

فيه من فضله و ليتسببوا ليتغوا من فضله و يتسببوا الى رزقه و يسرحوا في ارضه طلبا لما فيه نيل العاجل من دنياهم و درك الآجل في من
اخراهم بكل ذلك يصلح شأنهم و يبلو اخبارهم و ينظر كيف هم في اوقات طاعته و منازل فروضه و مواقع احكامه ليجزى الذين اساؤا بما
عملوا و يجزى الذين احسنوا بالحسنى اللهم فلك الحمد على ما فلقت لنا من الإصباح و متعتنا به من ضوء النهار و بصرتنا به
من مطالب الأوقات و وقيتنا فيه من طوارق الآفات اصبحنا مطالب الأوقات اصبحنا و أصبحت الأشياء كلها بجملتها

و اصبحت الأشياء بجملتها لك سماؤها و أرضها و ما بثت في كل واحد منهما في كل منهما ساكنه و متحركه و مقيمه و شاخصه و ما
على في الهواء و ما كن تحت الثرى و ما بطن في الثرى اصبحنا في قبضتك يحوينا ملكك و سلطانك اصبحنا في قبضتك و ملكك يحوينا
سلطانك و تضمنا مشيتك و تصرف عن على امرك و نتقلب في تدبيرك ليس و ليس لنا من الأمر الا ما قضيت و لا من الخير الا ما أعطيت
و هذا يوم حادث جديد و هو علينا شاهد عتيد ان احسننا و دعنا بحمد و دعنا بخير و إن اسأنا فارقنا بدم اللهم صل على محمد و آله و ارزقنا
اللهم فارقنا حسن مصاحبه

ص: 312

و اعصمنا من سوء مفارقتة بارتكاب جريره او اقتراف صغيره او كبيره و أجزل لنا فيه من الحسنات و اعصمنا من سوء مفارقتة اجر لنا فيه من الحسنات و أخلنا فيه من السيئات و املاً لنا ما بين طرفيه حمدا و شكرا و أجرا و ذخرا و فضلا و إحسانا اللهم يسر على الكرام الكاتبين مؤونتنا و املاً لنا من الكرام الكاتبين مؤونتنا و املاً من حسناتنا صحائفنا و لا تخزنا عندهم بسوء اعمالنا اللهم اجعل لنا في كل ساعه من ساعاته حظاً من عبادك عبادتك و نصيباً من شكرك و شاهد صدق من ملائكتك اللهم صلّ على محمد و آله و احفظنا من

اللَّهُمَّ احفظنا فيه من بين ادينا و من خلفنا و عن ايماننا و عن شمائلنا و من جميع نواحيننا و من خلفنا و من جميع نواحيننا حفظا عاصما من معصيتك هاديا الى طاعتك مستعملا لمحبتك بمحبتك اللهم صل على محمد و آله و وقفنا في يومنا هذا و ليلتنا هذه و في جميع ايامنا اللهم وقفنا في يومنا هذا و في جميع ايامنا لاستعمال الخير و هجران الشر و هجران السوء و شكر النعم النعمه و اتباع السنن و مجانبه البدع و الأمر بالمعروف و التهي عن المنكر و حياطه الإسلام و انتقاص الباطل و إذلاله و نصره الحق و إعزازه و إرشاد الضالّ و معاونه الضعيف

وإدراك اللّهيّف اللّهمّ صلّ على محمّد وآله واجعله ايمن يوم عهدناه و أفضل صاحب صحبناه وانتقاص الباطل ونصره الحقّ وإرشاد
المضللّ ومعاونه الصّ عيف اللّهمّ واجعله من افضل يوم عهدناه و أيمن صاحب صحبناه و خير وقت ظللنا فيه واجعلنا من ارضى واجعلنا
ارضى من مرّ عليه اللّيل والنّهار من جملة خلقك من خلقك اشكرهم لما اوليت من نعمك و أقومهم وأشكره لما ابلت من نعمك و
أقومه بما شرعت من شرائعك و أوقفهم عمّا حدّرت و أوقفه عمّا حدّدت من نهيك اللّهمّ اتى اشهدك و كفى بك شهيدا و أشهد سماءك
اللّهمّ اتى اشهد سماءك و أرضك و من اسكنتهما من ملائكتك و سائر

ص:315

خلقك فى يومى هذا وساعتى هذه وليلتى هذه و مستقرى هذا انى اشهد انك انت الله الذى لا اله الا انت قائم بالقسط عدل فى الحكم رؤف بالعباد مالک الملک رحيم بالخلق فى يومى هذا فى ساعتى هذه فى مستقرى هذا انى اشهد ان لا اله الا انت وحدك لا شريك لك قائم بالقسط عدلا فى الحكم رؤفا بالخلق وفيا بالحلم مالكا للملك و أن محمدا عبدك ورسولك و خيرتك من خلقك حملته رسالتك فأذاها و أمرته بالتصح لأمتة فنصح لها اللهم فصل على محمد و آله أكثر ما صليت على احد من خلقك و آتته عتافا افضل ما آتيت احدا من عبادك و اجزه عتافا افضل و أكرم ما جزيت احدا من انبيائك عن امته

انك انت المَنَّان بالجسيم الغافر للعظيم وانت ارحم من كل رحيم فصلّ على محمّد وآله الطّيبين الطّاهرين الأخيّار الأنجيين فنصح لها
اللّهم فصلّ عليه كاتّم ما صلّيت على احد من خلقك وأبله افضل ما أبلّيت احدا من خلقك و اجزه عنّا اكرم ما جزيت احدا من الأنبياء عن
أمته انك المَنَّان بالجسيم الغافر للعظيم الأرحم من كل رحيم

ص:317

بسم الله الرحمن الرحيم

وكان من دعائه عليه السلام عند الصباح والمساء: از دعای آن حضرت در بامدادان و شبانگاهان این دعا بود:

معنای صبح و صباح

صبح و صباح هنگام طلوع فجر را گویند و آن ابتداء روز است چنانچه طبرسی گوید و نیز او از ابن الجوالیقی نقل می کند که گفته است صباح در نزد عرب از نیمه شب است تا ظهر، و از ظهر ببعد را مساء گویند تا آخر نصف اول شب و از بعض دیگر نقل شده که گفته: مساء از ظهر است تا مغرب و معنای صباح و مساء هرچه باشد شارح صحیفه سید علیخان گوید که مضمون دعا دلیل است بر این که این دعا مختص به صبح است نه آن که مشترک باشد بین صبح و مساء چنانچه در عنوانش آمده و از این رو شیخ الطائفه قدس سره و غیر او این دعا را مختص به صبح دانسته اند. پایان.

نویسنده گوید: هر چند در مضمون دعا چنانچه فرموده اند شواهدی هست که مناسب است در صبح خوانده شود مانند: (اصبحنا فی قبضتک) و (هذا یوم جدید) و لیکن اختصاصش به صبح چنانچه از شارح صحیفه و شیخ نقل شد معلوم نیست زیرا بعضی از مضامینش نیز با شب مناسب است مانند: «اللهم انی اشهدک... فی یومی هذا و ساعتی هذه و لیلیتی هذه و مستقری هذا»

معنای خلق

خلق در فارسی به معنای آفرینش است و متبادر از این معنا رویدادی است که بوسیله کسی روی دهد که قبلاً نبوده خواه نمونه ای داشته باشد یا نه، از اینرو در قرآن کریم به آنچه عیسی علیه السلام از گل می ساخت و به اذن خدا در آن روح می دمید و بصورت پرنده در می آمد، خلق گفته شده است (وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ) (2) پس آنچه مفسر شرح صحیفه گفته که: الخلق احداث الشیء من غیر احتذاء علی مثال: خلق عبارت است از ایجاد چیزی بدون آن که نمونه ای داشته باشد و نتیجه گرفته که اطلاق آن بر غیر خدایتعالی جایز نیست زیرا جز او کسی نیست که ایجاد او از روی نمونه نباشد درست نیست. علاوه بر این که لازمه این تعریف آن است که اگر خدای تعالی از یک نوع دو فرد مثل هم آفرید دومی را خلق گفته نشود چون اولی نمونه بوده و این نیز درست نیست. حمد خدا را که با قوت و کمال توانایی خود شب و روز را آفرید.

شب و روز دو حالت از حالات زمین ما است که با تابش نور خورشید بر آن روی می دهد و اگر تابش نور آفتاب نباشد تاریکی بر کره زمین حکم فرماست. پس اصل در کره خاکی، ظلمت و تاریکی است که تعبیر از آن به شب توان کرد از اینرو در قرآن و کلمات فصحاء غالباً پیش از روز ذکر می شود و (شب و روز) گفته می شود. مطالب دیگری نیز در این باره گفته شده که ذکرش موجب تطویل است (3)

و میز بینهما بقدرته

و با قدرت و توانایی خود این دورا از یکدیگر جدا کرد. در این جا به دو نکته اشاره می شود:

نکته اول: چرا در جمله اولی فرموده (بقوته) و در جمله دوم (بقدرته)؟

ص: 320

1- . سوره آل عمران، آیه 49.

2- . سوره مائده، آیه 110.

3- . روایت عیاشی از امام رضا علیه السلام سؤال شود.

شاید تعبیر بقوت در جمله اول و بقدرت در دوم بدان منظور باشد که تمیز بین این دو آفریده فرع بر اصل آفرینش آن دو است و اصل آفرینش در نظر ما مشکل تر از تمیز به بعض خصوصیات پس از آفرینش است از این رو به حکم بلاغت اختلاف در تعبیر میان اصل و فرع شده است و در اصل. تعبیر به قوت شده است که مرتبه کمال قدرت است.

نکته دوم: قاعده ای است ادبی میان علماء علم اصول که می فرمایند: تعلیق الحکم علی الوصف مشعر بالعلیه بدین معنی که اگر حکمی بر صفتی وابسته شد این وابستگی اشعار و اشاره به آن دارد که آن وصف علت این حکم است مثلاً اگر مولا گفت: اکرم زیدا العالم:

زید عالم را گرامی بدار چون حکم را که اکرام است بر صفت عالم بودن مرتبط ساخته این ارتباط اشعار و اشاره ای است به آن که علت این گرامیداشت همانا علم زید است و چون عالم است مولا می گوید گرامی اش بدار بنابراین قاعده در مورد این دعا که حمد الهی با این دو صفت خلقت شب و روز و تمیز بین آن دو ربط داده شده اشاره به آن خواهد بود که علت حمد کردن این دو صفت است و همین طور است زیرا آفرینش شب و روز و تمیز میان آن دو و از برای هر یک از آن دو حدّ محدودی قرار دادن چه مصالح و حکمت ها که دربردارد و بهره ها و نعمت هایی که از این ناحیه عائد بشر می گردد و او را وادار به حمد و ستایش منعم خود می کند و از اینرو است که خدای تعالی در قرآن کریم مکرر ذات مقدس خود را بدین صفات می ستاید و بر بندگانش منت می گذارد و می فرماید: «وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (1): یکی از رحمت های خدایتعالی آن است که شب و روز را برای شما قرار داده تا در شب آرام گرفته و در روز از فضل خدا طلب روزی کنید باشد که سپاسگزار نعمت های خدا شوید و نیز فرماید: «اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ» (2): خدا است آن که شب تار را برای آسایش و استراحت شما قرار داده و روز را روشن ساخته که خدا در حق مردمان صاحب فضل و احسان است و لکن بیشترین مردم

ص: 321

1- . سوره قصص، آیه 73.

2- . سوره غافر، آیه 61.

شکر نعمتش را بجای نمی آوردند. و دیگر آیات کریمه.

و جعل لکل واحد منهما حدًا محدودا و امدا ممدودا

حکمت کم و زیاد شدن شبانه روز

و برای هر یک از این دو (شب و روز) حدّ معینی قرار داد و زمانی در امتدادی خاص.

کم و زیاد شدن شبانه روز را حکمت ها و مصالحی است برای ساکنان و موجودات کره زمین چه آن که این زیادی و کمی در اثر تغییر فصول باشد چنانچه در مناطق معتدله مشهود است که اول بهار که تفاوت نکند لیل و نهار و شب و روز تقریباً مساوی است و آنرا اعتدال ربیعی گویند کم کم روزها طولانی تر از شبها میشود تا در آخر ماه سوم بهار شب ها به آخرین حدّ کوتاهی می رسد و روز به آخرین حدّ بلندی سپس دوباره روز شروع به کوتاه شدن می کند تا اول پائیز که آن را اعتدال خریفی گویند که دوباره شب و روز مساوی می شود و سپس روزها به تدریج کوتاه و شبها طولانی تر می شود تا آخر فصل پائیز که روزها به آخرین درجه کوتاهی و شبها بحدّ اعلاّی بلندی می رسد و آخرین شب را شب یلدا گویند و سپس به تدریج از بلندی شبها می کاهد تا اول ربیع به اعتدال ربیعی برسد و البته این اختلاف نسبت به وضع زمین و حرکت انتقالی آن است که منشأ فصول اربعه است. اختلاف دیگری نسبت به عرض بلاد در علم هیئت مطرح است که به آن ملاحظه هر قدر بلاد به خط استوا نزدیک تر باشد اختلاف شب و روز کمتر و هر چه دورتر باشد اختلاف بیشتر است تا آن جا که در قطبین: (قطب شمال و قطب جنوب) شش ماه شب و شش ماه روز است و بهرحال منشأ اختلاف و میزان آن هر چه باشد بر مبنای حساب دقیقی تنظیم شده که دانشمندان متخصص این علم می توانند تقویم شبانه روزی ده ها سال های آینده را استخراج و تنظیم کنند و این نیست مگر نتیجه حکمت بالغه ای در خلقت و حرکت منظم و محدود کرات. «و جعل لکل واحد منهما حدًا محدودا و امدا ممدودا»

یولج کلّ واحد منهما فی صاحبه و یولج صاحبه فیه

ولوج به معنای دخول است: هر یک از شب و روز را در درون دیگری قرار می دهد و آن دیگر را در درون این، چنانچه ذکر شد که در زمستان شب ها بلند و روزها کوتاه است

و در تابستان به عکس آن پس هرچه از شب کوتاه می شود بر روز می افزاید و هرچه از روز کم می شود به شب اضافه می گردد چنانچه آیه کریمه نیز می فرماید: «يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ» (1) از علامه شیخ بهائی قدس سره در کتاب (مفتاح الفلاح) اش نقل شده که فرموده در این جمله از دعا مطلب دقیقی را به عنوان سؤال و جواب مطرح کرده است.

سؤال این که:

پس از گفتن «یولج کل واحد منهما فی صاحبه» چنانچه ترجمه شد بیان و یولج صاحبه فیه چه معنایی می تواند داشته باشد. بجز تکرار؟ زیرا از همان جمله اولی کم و زیاد شدن هر یک از شب و روز استفاده می شود که گاهی این و گاهی آن زیاد و کم می شود و نیازی به جمله «و یولج صاحبه فیه» نمی ماند.

مرحوم شیخ از این سؤال پاسخی لطیف و دقیق داده است و حاصلش آن که (واو) (و یولج صاحبه فیه) حرف عطف نیست که گمان تکرار مطلب برود بلکه (واو) حالیه است و این بدان معنا است که هنگامی که در بقعه ای از زمین از شب به روز اضافه می شود و یا از روز شب که مضمون جمله اولی است در همان هنگام و همان زمان در بقعه مقابل آن (از نظر شمالی و جنوبی بودن) قضیه به عکس انجام می گیرد که اگر در نقطه شمالی بروز اضافه می شود در نقطه جنوبی در همان آن شب اضافه می شود و این دقیقه ای است بسیار ارزنده که این عالم جلیل متوجه آن شده است رحمه الله.

بتقدیر منه للعباد فیما یغذوهم به و ینشئهم علیه

چرا روز روشن آفریده شده

یعنی اختلاف شب و روز و تفاوت زمان ها در روشنی و تاریکی نه امری است تصادفی بلکه تقدیر الهی چنین اقتضا کرده که از این راه رحمت های حق تعالی شامل بندگان شود نسبت به آن چه بندگان او از آن تغذیه می کنند و بر آن پرورش می یابند و این تقدیر آنچنان دقیق اندازه گیری شده است که دانشمندان می گویند اگر هر یک از اندازه ها بیشتر یا کمتر می شد زندگانی به صورتی که ما می بینیم در روی زمین غیر ممکن

ص: 323

بود هم چنین اگر کره خورشید فاصله اش با ما با تشعشعش کمتر یا زیادتر از آنچه هست می بود زندگی برای حیوانات و نباتات روی زمین ممتنع می گردید زیرا همگی یا از سرما و یا از گرما نابود می گشتند غلظت هوای زمین به اندازه ای است که اشعه کوبیه را تا میزانی که برای رشد و نمو نباتات لازم است به طرف زمین عبور می دهد و کلیه میکروبیها و جرثومه های زیان دار را در همان فضا معدوم می سازد و ویتامین های مفید را ایجاد می نماید با وجود بخارهای مختلفی که در طی قرون متمادی از اعماق زمین برآمده و در هوا منتشر شده است و غالب آنها هم گازهای سمی هستند هوای زمین آلوده گی پیدا نکرده و همیشه بهمان حالت متعادل که برای ادامه حیات مناسب باشد باقی مانده است(1)

فخلق لهم الليل ليسكنوا فيه من حركات التعب و نهضات النصب

پس از آن که به طور اجمال از آفرینش شب و روز و کم و زیاد شدن آنها ذکری به میان آمد پاره ای از منافع مخصوص شب و مصالح مخصوص به روز را تا اندازه ای بازتر عرضه می دارد و این نه از آن جهت است که مطلبی است پنهان و نیازمند به شرح و بیان تا توهم شود که بیان این گونه امور واضح چه فائده ای دارد؟ بلکه همگی اعتراف به نعمتهای الهی و اظهار ذلت و فقر در بارگاه عزت است و این خود از آداب عبودیت است فخلق لهم... پس شب را برای بندگانش آفرید تا از فعالیت خستگی آور روز بکاهند و از رنج کارهایی که قیام به آنها از روی جد و جهد برای رسیدن به اهداف زندگی لازم است بیا ساینند چنانچه در آیه شریفه نیز اشاره می فرماید: «اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا» (2): خدا است آن که شب تار را برای آسایش و استراحت شما قرار داده و روز را روشن گردانیده پیدا است که خنکی نسبی هوای شب و تاریکی آن از عوامل مؤثر در آرامش اعصاب و بهره مندی از خواب است.

ص: 324

1- از کتاب راز آفرینش انسان به نقل مرحوم استاد محمد تقی شریعتی.

2- . سوره غافر، آیه 61.

و جعله لباسا لیلبسوا من راحتته و منامه فیکون ذلک لهم جماما و قوه

شب را پوشش قرار داد تا از راحت و خوابش برای خود لباس کنند. تشبیه شب به لباس به مناسبت پوششی است که در هردو وجود دارد و همان گونه که لباس بدن را می پوشاند شب نیز به سبب تاریکی اش گویی از تاریکی پوششی برای بدن ساخته که آن را از دید دیگران پوشاند و هم چنین استراحت و خواب را تشبیه به لباس کردن به لحاظ آن است که آن دو همچون لباس فراگیر بدن است و این را استعاره تخیلیه گویند و جعله لباسا: شب را لباس و پوشش قرار داده تا از استراحت و خواب بهره مند شوند و از این راه نیروی تازه بگیرند و محتمل است که جمام اشاره باشد به تجدید نیرو و در قوای نفسانیه و قوت اشاره باشد به کسب نیرو و در قوای طبیعیّه.

و لینالوا به لذّه و شهوه

و به لذت و کام دل نائل آیند و محتمل است که مقصود از این لذت و شهوت لذت و شهوت جنسی باشد که مناسبترین وقت برای بهره مندی از آن است و در شرع نیز فی الجمله به امضاء رسیده مانند: «أَجَلٌ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِيَابِسُ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِيَابِسُ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ»: (1) حلال شد برای شما در شبهای ماه رمضان مباشرت و آمیزش با زنان خود که آنها جامه ستر و عفاف شما و شما نیز لباس عفت آنها هستید و خدا چون دانست که شما در کار مباشرت زنان بنافرمانی نفس خود را در ورطه گناه می افکنید لذا از حکم حرمت (آمیزش در شبهای ماه رمضان) درگذشت و گناه شما را بخشید از اکنون در شب ماه رمضان با زندهای خود به حلال مباشرت کنید و از خداوند آنچه مقدر فرموده (از اولاد) بخواهید. گرچه در این مورد استفاده استحباب از امر «باشروهن» و «ابتغوا» خالی از اشکال نیست که امر در مقام توهم خطر است و بیش از جواز و اباحه افاده نمی کند و لکن به

ص: 325

ضمیمه «انّ الله يحبّ ان یؤخذ برخصه کما یحبّ ان یؤخذ بعزائمہ» حکم استحباب بعید نیست برای توضیح بیشتر به شأن نزول آیه شریفه در تفاسیر مراجعه شود.

و خلق لهم النهار مبصرا لیتغوا فیه من فضله و لیتسببوا الی رزقه

و روز را برای آنان روشن آفرید تا از فضل خدای تعالی روزی طلب کنند و برای آنچه خدای تعالی روزیشان کرده سبب و وسیله ای به دست آورند. اقتباس از آیه شریفه است که منافع شب و روز را بطور لفّ و نشر بیان فرموده آنجا که فرماید: «جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ» (1): که سکون در شب است و ابتغاء فضل در روز

و یسرحوا فی ارضه طلبا لما فیه نیل العاجل من دنیاهم و درک الآجل من اخریهم

و در روی زمین به آسانی بتوانند طلب کنند آنچه را که سود زودرس این دنیاشان و دست آورد درازمدت آن جهان را تأمین کنند.

بکل ذلک یصلح شأنهم

تا کارشان را با این تکاپو به سامان برساند

و یبلو اخبارهم

و اخبار و اظهارات آنان را بیازماید

و ینظر کیف هم فی اوقات طاعته و منازل فروضه و مواقع احکامه

و تا بنگرد که آنان در اوقات اطاعت او چگونه عمل می کنند و در جاهایی که تکلیف واجبی از او بر عهده دارند و تکلیفی برای آنان تعیین شد چگونه از عهده برمی آیند

علم خداوند حادث است یا قدیم

بعضی از دانشمندان فرموده است که مواردی در قرآن کریم آمده است که موهّم آن است که علم خدای تعالی به بعضی از اشیاء علمی است حادث مانند آیه کریمه: «وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ

ص: 326

حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ» (1): و ما شما را آزمایش می کنیم تا بدانیم چه کسانی از شما مجاهد در راه خدایند و شکیبا در رنج مجاهدت و آیه شریفه: «ثُمَّ بَعَثْنَا لَهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا» (2): پس آنها را برانگیختیم تا بدانیم کدامیک از آن دو گروه مدت درنگ در آن غار را بهتر احصا خواهد نمود، و امثال این آیات. برای رهایی از این اشکال یا باید آنچه را که متکلمین گفته اند بگوییم و آن این که علم خدای تعالی قدیم است و لکن متعلق علم حادث است پس معنای حتی نعلم در این گونه موارد و نسبت به خدای تعالی آن است که تا علم قدیم ما به مجاهدین و صابریں تعلق یابد. یا آنکه بگوییم مراد از علم در این گونه موارد. مشهود است زیرا اشیاء پیش از آنکه وجود یابند معلوم خدای تعالی هستند و بعد از وجود مشهود خدای تعالی می شوند که مشهود نسبت خاصی است میان عالم و معلوم زیرا گاهی می شود که بواسطه وجود متعلق علم نسبت خاصی پدید می آید که بدان اعتبار علم را مشهود و حضور می گوییم نه آن که در مبدأ تعالی علمی حادث شده باشد پس (حتی نعلم) بمعنای (حتی نشاهد) است

لیجزی الذین اساؤا بما عملوا و یجزی الذین احسنوا بالحسنى

تا بدکاران را به کیفر کردارشان برساند و نیکوکاران را پاداش نیک عطا فرماید

نکته ای لطیف: نکته ای در آیه شریفه است که از آن استفاده می شود که کریمه مبارکه در سیاق آیه شریفه: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ نَهَ فَلَهُ عَشْرٌ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا» (3):

می باشد: (هرکس کار نیک انجام دهد او را ده برابر آن خواهد بود و هرکس کار زشت کند جز بقدر آن کار زشت مجازات نشود) به این بیان که آیه شریفه گویای آن است که سبب کیفر کار زشت خود عمل است که فرمود: بما عملوا و کیفر در مقابل عمل است و این بدان معنی است که آنان که کار بد کردند به مقدار عملشان کیفر دارند و لکن در کار نیک فرمود: کسانی که کار نیک کنند پاداش حسنی دارند و حسنی مؤث احسن است

ص: 327

1- . سوره محمد 6، آیه 31.

2- . سوره کهف، آیه 12.

3- . سوره انعام، آیه 160.

که افعال التفضیل است و معنای بهتر و نیکوتر را می‌رساند و این بدان معنی است که پاداش عمل نیک بهترین پاداش است نه پاداشی مطابق عمل.

اللهم فلك الحمد على ما فلقنا من الاصبح و متعتنا به من ضوء النهار

بارالها ترا سپاس بر این که با نور صبح سینه‌ی ظلمت را برای ما شکافتی و ما را از نور روز بهره‌مند فرمودی، تا این جا گوئی متکلم با شخص غایبی سخن می‌گفت که ضمائر همه ضمیر غایب بود: خدای تعالی چنین کرد تا بندگانش چنان کنند و او به آنها جزای خیر و یا کیفر بد بدهد ولی از این جمله ضمائر ضمیر مخاطب است که گویی متکلم با شخص حاضری سخن می‌گوید این شیوه را در فنّ بلاغت، عدول از غیبت به خطاب گویند که در این جمله اعمال شده است و فائده عمومی اش آن است که تغییر اسلوب سخن چون برای شنونده تازه‌گی دارد بیشتر جلب توجه او را می‌کند و حتی خود گوینده نیز گاهی از یکنواخت بودن سخنش احساس ملال می‌کند تا چه رسد بشنونده و این تغییر سبک سخن طبعاً در هر جا به مناسبت خود نکته‌ای دارد نکته‌ای که در دعا مانند همین جا گفته شده است. چند نکته است که ذکرش خالی از فایده برای دعاکننده نیست و شاید توجه به آنها و یا به بعضی از آنها در حالت دعا کردنش مؤثر باشد.

نکته عدول از غیاب به حضور

1 - نکته عدول از غیاب به حضور اشاره به آن باشد که حق آن بود که از آغاز سخن مکالمه بطور مخاطبه انجام گیرد که خدای تعالی در همه جا و در همه حال حاضر است و ناظر بلکه دوست نزدیکتر از من بمن است و با این وصف سخن به طریق غیاب و بعد از حضور آغاز شد تا رعایت ادب شده باشد چنانچه دأب سالکین است و شعاع محبین که احساس وحشت و دحشت در حضور می‌نمایند اشعار بسیار لطیفی در این زمینه از سبحة الابرار جامی در نظر است که دریغ است ناگفته بماند. گوید:

والی مصر ولایت ذو النون آن به اسرار حقیقت مشحون

گفت در مکه مجاور بودم در حرم حاضر و ناظر بودم

ناگه آشفته جوانی دیدم چه جوان سوخته جانی دیدم

لاغر و زرد شده همچو هلال کردم از وی ز سر مهر سؤال

که مگر عاشقی ای سوخته مرد که بدینگونه شدی لاغر و زرد

گفت آری به سرم شور کسی است کس چو من عاشق و رنجور بسی است

گفتمش یار به تو نزدیک است یا چو شب روزت از او تاریک است

گفت در خانه اویم همه عمر خاک کاشانه اویم همه عمر

گفتمش یکدل و یکرو است به تو یا ستمکار و جفا جوست به تو؟

گفت هستیم بهر شام و سحر بهم آمیخته چون شیر و شکر

گفتمش یار تو ای فرزانه با تو همواره بود همخانه؟

سازگار تو بود در همه کار بر مراد تو بود کارگذار

لاغر و زرد شده بهر چه ای؟ تن هم درد شده بهر چه ای؟

گفت رور و که عجب بی خبری به که زینگونه سخن درگذری

محنت قرب ز بعدا فزون است جگر از محنت قربم خون است

آتش قرب دل و جان سوزد شمع امید روان افروزد

هست در قرب همه بیم زوال نیست در بعد جز امید وصال

2 - اشاره باشد به آنکه دعا می بایست با حضور قلب کامل و توجّه تمام انجام گیرد آنچنان که هریک از صفات علیای حق تعالی که به زبان دعاکننده جاری می شود و معنای آن نقش سینه می گردد حق تعالی در قلب دعاکننده انکشاف و تجلّی بیشتری داشته و قرب بیشتری او را دست دهد و همین طور به تدریج در ترقّی و زیادتای قرب باشد تا آن که بدرجّه حضور برسد و به فوز عیان و شهود فائز آید و معبود را با صیغۀ خطاب مخاطب سازد.

3 - اشاره به آن باشد که در آغاز دعا که به یتّیّت تقرب به خدای تعالی شروع به دعا کرد و حمد و ثنای الهی را بجای آورد تا اندازه ای وقت و حالش مساعد بود و لیکن پس از مقداری دعا گفتن احساس کند که تیر دعایش به هدف اجابت رسیده و قربی برای او حاصل آمده از این رو از غیاب به حضور منتقل می شود.

4 - آن که در آغاز دعا فقط ذاکر بود که حمد و ثنا را با لفظ غایب گفت سپس واصل شد و با صیغه خطاب حمد خدا کرد.

5 - در آغاز دعا نظر به عظمت مخلوقات الهی داشت گویی خدا از نظرش غایب بود سپس از عظمت مخلوق متوجه به عظمت خالق شد و بطور خطاب حمد و ثنای او را ادا کرد و عرض کرد: «اللهم فلك الحمد على ما فلقت لنا من الاصباح»: بارالها تو را سپاس که صبح را برای ما شکافتی

و بصرتنا به من مطالب الاقوات و وقیتنا فیه من طوارق الافات

و از این رهگذر راههای روزی یابی را بما نمودی و ما را از پیش آمدهای ناگوار شبانه محافظت فرمودی. طوارق جمع طارق و طارق بمعنای کوبنده در است و چون طبق معمول، واردین شب در را می کوبند زیرا (هرجا که بود دری بشب می بندند) از اینرو بمهمانی که شب وارد می شود طارق گفته می شود و سپس از مهمان نیز تجاوز نموده هر رویداد ناگوار شبانه را طارق گفتند

اصبحننا و اصبحت الاشياء کلها بجملتها لک

علمای ادب هرچند برای لام معانی متعددی گفته اند و لکن شاید اظہر آن معانی، ملکیت باشد که معنای جمله چنین است ما و همه اشیاء به جملگی صبح کردیم در حالی که همه در ملک تو و مملوک توایم.

این جمله و چند جمله دیگر پس از این همگی جمله های انشائی هستند که بصورت جمله خبریه ادا شده است مانند جمله فروختم و خریدم که فروشنده و خریدار می گویند در مقام خرید و فروش که هرچند بظاهر جمله خبریه است یعنی از وقوع چیزی خبر می دهد و لیکن در حقیقت جمله انشائیه است نه خبریه در این جمله ها نیز چون معنای خبری صحیح نیست باید مقصود انشاء اقرار و اعتراف ببندگی و مملوکیت باشد. توضیح این اجمال آن که جمله خبریه اگر بخواهد از کلام لغو بودن خارج شود باید فایده خبری داشته باشد مثلاً شما به کسی که نمی داند دوستش از سفر آمده می گوئید دوست شما از سفر آمده است.

این کلام کلامی است که مفید فایده خبری است و اگر فرض کنیم که دوست شما می داند که دوستش از سفر آمده است باز شما به او می گوید دوست شما از سفر آمده است برای این که این کلام شما لغو نباشد باید فایده دیگری برای آن فرض کنیم و آن این که می خواهید بدوستتان بفهمانید که شما نیز از آمدن دوست او باخبرید باین فائده اصطلاحاً لازم فائده خبر گفته می شود که اگر چنین فائده ای نیز بر کلام شما مترتب شود باز جمله اخباریه شما از لغو بودن خارج می شود اما اگر فرض کنیم که جمله خبری نه فائده خبر را دارد و نه لازم فائده خبر را در این صورت لا محاله کلام لغو و بی فائده ای خواهد شد چنانچه در امثال مورد بحث مطلب از این قرار است یعنی نه فائده خبر بر آن مترتب است زیرا خدای تعالی می داند که اشیاء همه در ملک او است و نه لازم فائده خبر را دارد یعنی خدای تعالی علم دعاکننده را بر مملوکیّت اشیاء نیز میداند پس گفتن این که الاشیاء کلّها بجملتها لک هیچ فائده خبری را نخواهد داشت و ناچاریم که بگوییم جمله، جمله انشائیّه است و اعترافی است از بنده به مملوکیّت خود و همه موجودات از ثری تا به ثریّا.

سمائها و ارضها و ما بثت فی کل واحد منهما

آسمانش و زمینش و آنچه در هر یک از این دو پراکنده ساختی.

ساکنه و متحرکه

چه ساکنش و چه متحرکش

و مقیمه و شاخصه

و آنچه اقامت گزیده و آنچه کوچ کرده.

مقصود از آسمان و زمین

اگر مقصود از آسمان مفهوم شرعی آن و آنچه از روایات استفاده می شود باشد هر چند حقیقت آن برای ما معلوم نباشد در این صورت ظاهراً مقصود از آنهایی که در آسمان پراکنده اند چه ساکن و چه متحرک چه ایستاده و چه رونده فرشتگان آسمانی خواهند بود که مقیمین شان فرشتگانی هستند که از مقام معلوم خود حرکت نمی کنند. «و ما مّا إلاّ له مقام معلوم»¹: طبری در تفسیرش از عایشه نقل می کند که پیغمبر فرمود: «ما فی السماء الدنيا موضع قدم الاّ علیه ملک ساجد او قائم فذلک قول الله و ما مّا الاّ و له مقام معلوم و انا لنحن الصاقون و انا لنحن المسبّحون» و از دیگران نیز قریب به همین مضمون نقل شده و امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه نهج البلاغه می فرماید: «ثم فتق ما بین السموات العلی فملاهنّ اطواراً من ملائکه منهم سجود لا یرکعون و رکوع لا ینتصبون و الصاقون لا یتزایلون»: و مقصود از شاخص و رونده شان فرشتگانی باشند که مأموریت می یابند تا از جای خود حرکت کنند و بر زمین هبوط کنند برای انجام مأموریتهایی مانند محافظت از بندگان خدا «لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَیْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»²: و فرشتگانی که برکات از آسمان نازل می کنند و ارواح آدمیان و اعمالشان را بالا می برند مانند فرشتگانی که هر هفته از عصر پنجشنبه نازل می شوند و تا غروب روز جمعه هستند با قلمهای زرّین و صفحه های سیمین و تنها وظیفه شان نوشتن ثواب صلوات بر محمد است چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود و فرشتگانی که موکلند بر قبر رسول خدا و قبور ائمه علیهم السلام و طواف کنندگان دور خانه کعبه و دیگر اصناف ملائکه که بجز خدای تعالی کسی احاطه بر آنها ندارد «و ما یعلم جنود ربّک الا هو» و اگر مقصود از آسمان جهت علو باشد که در قرآن کریم بدین معنی بسیار آمده است مانند:

اگر مقصود از آسمان مفهوم شرعی آن و آنچه از روایات استفاده می شود باشد هر چند حقیقت آن برای ما معلوم نباشد در این صورت ظاهراً مقصود از آنهایی که در آسمان پراکنده اند چه ساکن و چه متحرک چه ایستاده و چه رونده فرشتگان آسمانی خواهند بود که مقیمین شان فرشتگانی هستند که از مقام معلوم خود حرکت نمی کنند. «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ» (1): طبری در تفسیرش از عایشه نقل می کند که پیغمبر فرمود: «ما فی السماء الدنیا موضع قدم الاّ علیه ملک ساجد او قائم فذلک قول الله و ما منّا الاّ و له مقام معلوم و انا لنحن الصّافّون و انا لنحن المسبّحون» و از دیگران نیز قریب به همین مضمون نقل شده و امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه نهج البلاغه می فرماید: «ثم فتق ما بین السموات العلی فملاهنّ اطوارا من ملائکه منهم سجود لا یرکعون و رکوع لا ینتصبون و الصّافّون لا یتزایلون»: و مقصود از شاخص و رونده شان فرشتگانی باشند که مأموریت می یابند تا از جای خود حرکت کنند و بر زمین هبوط کنند برای انجام مأموریتهایی مانند محافظت از بندگان خدا «لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَیْنِ يَدَيْهِ وَ مِّنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» (2): و فرشتگانی که برکات از آسمان نازل می کنند و ارواح آدمیان و اعمالشان را بالا می برند مانند فرشتگانی که هر هفته از عصر پنجشنبه نازل می شوند و تا غروب روز جمعه هستند با قلمهای زرّین و صفحه های سیمین و تنها وظیفه شان نوشتن ثواب صلوات بر محمد است چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود و فرشتگانی که موکلند بر قبر رسول خدا و قبور ائمه علیهم السلام و طواف کنندگان دور خانه کعبه و دیگر اصناف ملائکه که بجز خدای تعالی کسی احاطه بر آنها ندارد «و ما یعلم جنود ربک الا هو» و اگر مقصود از آسمان جهت علوّ باشد که در قرآن کریم بدین معنی بسیار آمده است مانند:

«وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ (3) - فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ» (4): و دیگر آیات شریفه.

در این صورت ممکن است مقصود از مقیم و شاخص در آسمان اعمّ از فرشتگان و دیگر موجودات ملکی است مانند پرندگان و ثوابت و سیارات. و بعضی از بزرگان فرموده است که: این جمله از دعا دلالت دارد بر آن که خداوند در کرات آسمانی هم حیوانات جاندار و جنبنده آفریده است و منجمان عصر ما گویند در بسیاری از ستاره ها

ص:

1- . سوره صافات، آیه 164.

2- . سوره رعد، آیه 11.

3- . سوره بقره، آیه 22.

4- . سوره فجر، آیه 22.

نشانه آب و هوا و ابر و برف دیده ایم پس شاید در این کواکب موجودات زنده باشد هر چند آلات نجومی تا امروز به آن اندازه از قدرت نرسیده است که وجود آنها را ثابت کند و نظامی گوید:

تو پنداری جهانی غیر از این نیست زمین و آسمانی غیر از این نیست

چو آن کرمی که در گندم پنهان است زمین و آسمان او همان است

و ما علا فی الهواء و ما کُنَّ تحت الثری

و آنچه که در هوا بالا رفته و آنچه زیر خاک پنهان شده

اصبَحنا فی قبضتک

همه ماها در قبضه و پنجه تو صبح کردیم یعنی همه ما محکوم حکم تو هستیم و (رأی آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی) و تعبیر از این گونه قدرت به پنجه بر اساس سنت به تمثیل است که علمای معانی بیان آن را تمثیل تخیلی گویند بدین معنا که معانی عقلیه بصورت اعیان حسیه تصور می شود و آن معنا در قالب آن مثال القاء می شود که بواسطه انس ذهن شنونده با محسوسات بهتر می تواند معنای غیر محسوس را درک کند و این گونه تمثیلهای جزء دروغ محسوب نمی شود که مثلاً گفته شود خدای تعالی که پنجه ندارد تا اگر کسی بگوید موجودات در قبضه او هستند دروغ گفته باشد زیرا مقصود تشبیه حالی است بحال آنچه آن صورت خیالی برای او فرض شده است یعنی همانگونه که یک شیء محسوس وقتی در پنجه قدرتمندی قرار می گیرد صاحب پنجه هر تصرفی که بخواهد در باره او انجام می دهد حال ممکنات نیز نسبت به حق تعالی همانگونه است پس این گونه تشبیه ربطی به این که خدا را جسم بدانیم ندارد بلکه حتی مجاز هم نیست زیرا مجاز هنگامی است که قبضه گفته شود و مقصود قدرت و ملک باشد و چنانچه گفتیم این جا از باب تشبیه غیر محسوس به محسوس است و این باب بزرگی است در علم معانی و بیان و بسیاری از متشابهات قرآن از این باب حلّ پذیر است مانند آیه شریفه: «وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» 1 و آیه کریمه: «وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ» 2

همه ماها در قبضه و پنجه تو صبح کردیم یعنی همه ما محکوم حکم تو هستیم و (رای آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی) و تعبیر از این گونه قدرت به پنجه براساس سنت به تمثیل است که علمای معانی بیان آن را تمثیل تخیلی گویند بدین معنا که معانی عقلیه بصورت اعیان حسیه تصور می شود و آن معنا در قالب آن مثال القاء می شود که بواسطه انس ذهن شنونده با محسوسات بهتر می تواند معنای غیر محسوس را درک کند و این گونه تمثیلهای جزء دروغ محسوب نمی شود که مثلاً گفته شود خدای تعالی که پنجه ندارد تا اگر کسی بگوید موجودات در قبضه او هستند دروغ گفته باشد زیرا مقصود تشبیه حالی است بحال آنچه آن صورت خیالی برای او فرض شده است یعنی همانگونه که یک شیء محسوس وقتی در پنجه قدرتمندی قرار می گیرد صاحب پنجه هر تصرفی که بخواهد در باره او انجام می دهد حال ممکنات نیز نسبت به حق تعالی همانگونه است پس این گونه تشبیه ربطی به این که خدا را جسم بدانیم ندارد بلکه حتی مجاز هم نیست زیرا مجاز هنگامی است که قبضه گفته شود و مقصود قدرت و ملک باشد و چنانچه گفتیم این جا از باب تشبیه غیر محسوس به محسوس است و این باب بزرگی است در علم معانی و بیان و بسیاری از متشابهات قرآن از این باب حل پذیر است مانند آیه شریفه: «وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» (1) و آیه کریمه: «وَ السَّمَاءُ بَنِينَهَا بَأْيْدٍ» (2)

يحيونا ملكك و سلطانك و تضمنا مشيتك و تصرف عن امرك و تنقلب في تدبيرك ليس لنا من الامر الا ما قضيت و لا من الخير الا ما اعطيت

ملک و سلطنت تو همه ما را دربر گرفته و مشیت تو، همه ما را فراگیر است و تصرفات ما از امر تو است و تحرکات ما در تدبیر تو هیچ کاری ما را نباشد مگر آنچه قضا و فرمان تو بر آن باشد و هیچ خیر بما نرسد مگر آنچه تو عطا فرمایی شیخ بهائی قدس سره در مفتاح الفلاح فرماید که مراد از امر در این مورد منفعت است (یعنی هیچ نفع و سودی ما را نباشد مگر بفرمان تو) فالمعطوفه علیها کالمفسره لها؛ و جمله بعدی که (ولا من الخير الا ما اعطيت) است و بجملة (ليس لنا من الامر) عطف شده است بمنزله تفسیر آن است. سید مدنی صاحب ترجمه صحیفه گوید: شیخ بهائی امر را به نفع تفسیر کرده از آنجهت است که اگر مراد از امر مطلق امر باشد معنایش آن است که همه افعال عباد از خیر و شر به حکم قضای الهی است و این جبر است و معلوم البطلان در نزد ما از نظر عقل و نقل پس باید تأویل کنیم و اگر امر را به نفع تاویل کردیم چون نفع رساندن فعل خدای تعالی است و فعل خدای تعالی به حکم قضای خودش می باشد محذوری پیش نمی آید و افعال عباد خارج از قضای الهی می گردد. پایان سخن سید قدس سره.

نویسنده گوید: اولاً تفسیر علامه شیخ بهائی معلوم نیست از آن جهت باشد که اگر امر را مطلق امر بدانیم جبر لازم می آید بلکه به گفته مولانا:

این نه جبر این معنی جباری است ذکر جباری برای زاری است

زاری ما شد دلیل اضطرار خجلت ما شد دلیل اختیار

گر نبودی اختیار این شرم چیست؟ وین دریغ و خجلت و آزرم چیست؟

اگر سید قدس سره می خواهد بفرماید که اگر ما گفتیم جریان همه امور بحکم قضای الهی است

ص:

1- . سورة زمر، آيه 67.

2- . سورة ذاريات، آيه 47.

معنایش مضمون حدیث معروف: جف القلم عمّا هو کائن الی یوم الدین خواهد بود. در پاسخ ایشان می‌گوییم:

معنای جف القلم این نیست که دیگر تکلیفی بر مردم نیست و خوب و بد و زشت و زیبا همه یکسان است و ممکن است خوبی کیفر بدی باشد و بدی پاداش خوبی، بلکه مراد از جف القلم که عبارتی دیگر از قضا است ظهور آثار و خواص اشیاء است که خدای تعالی در آنها قرار داده

هیچ گندم کاری و جوهر دهد؟ دیده ای اسبی که کره خر دهد؟

و این منافاتی با اختیار ندارد و خدای تعالی همانگونه که فرمود: «وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ» (1): همچنان فرمود: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ» (2):

چون قضا بیرون کند از چرخ مر عاقلان گردند جمله کور و کر

و به بیان دیگر: اگر امر را به معنای مطلق آن معنی دهد که همه افعال عباد از خیر و شرّ به حکم قضای الهی است و این جبر باشد و معلوم البطلان. امر را به معنای نفع گرفتن نیز آن معنی خواهد داد که افعال خیریه عباد به حکم قضای الهی است و این جبر در جانب ثواب الهی نیز معلوم البطلان است که برای فعل جبری همانگونه که عقاب نباید ثواب نیز نشاید و البته بحث دامنه دار است و محلّ تفصیل آن جای دیگر است و ثانیاً نویسنده را معنای دیگری بخاطر می‌رسد و آن این که لیس لنا من الامر الا ما قضیت جمله انشاء شده از زبان خود امام زین العابدین علیه السلام باشد و همچون بسیاری از مضامین وارده در ادعیه که بهرکس نرسد آن‌ها را بقصد انشاء بخواند که دروغ بین و ادعای کاذب محض خواهد بود مانند: «هبنی صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک»: و مانند: «قد تری یا الهی فیض دمی من خیفتهک و وجیب قلبی من خشیتک و انتفاض جوارحی من هیبتک کل ذلک حیاء منک لسوء عملی و لذاک خمد صوتی عن الجار الیک» (3) و مانند: «فارحم... و وجیب قلبی من خشیتک و اضطراب ارکانی

ص: 335

1- . سوره یونس، آیه 107.

2- . سوره رعد، آیه 11.

3- . دعای (16) صحیفه.

من هیبتک» (1) و مانند: «و اخلص لك التوبه فقام اليك بقلب طاهر نقى ثم دعاك... قد ارعشت خشيته رجليه و غرقت دموعه خديه» (2) و بسیاری دیگر از مضامین و بخصوص آنچه راجع به اسماء حسنی و صفات علیای حضرت حق سبحانه و تعالی است که قصد انشاء جدی در آنها مخصوص اولیاء خدا است و هر بی سروپایی همچون نویسنده را نشاید بلکه نباید تجری به خواندن آن دعا کند مگر به عنوان تعبّد به قرائت الفاظ دعا اگر دلیل تعبّد داشته باشیم همچون قرائت الفاظ قرآن که بقول معروف عوامانه: لفظ می گویم و معنی ز خدا می طلبیم و بالجمله جمله مذکوره در این دعا یعنی جمله لیس لنا من الامر الا ما قضیت نیز از آن انشائاتی است که مخصوص اولیاء و مقربان الهی است و کسانی که فانی از خود و باقی بالله اند. و آیه کریمه: «سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (3) بیان حال آنان است و به قول حافظ:

در پس آینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت بگو می گویم

و مولانا از زبان عاشق به معشوق گوید:

گفت من در تو چنان فانی شدم که پریم من از تو از سر تا قدم

بر من از هستی من جز نام نیست در وجودم جز تو ای خوش کام نیست

و شاید مؤید این معنی جمله بعدی دعا باشد که عرض می کند: «و لا من الخیر الا ما اعطیت»: و هیچ خیری بمان نرسد جز آنچه تو داده ای و هرچه تو داده ای همه خیر است که این دید توحیدی که همه خیرات را اعم از اصل وجود که خیر مطلق است و توابع وجود که خیر مقید است از خدای تعالی دانستن از مختصات اولیای الهی است و دیگران را در آن نصیبی نیست

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

به حلاوت بخورم ز هرکه شاهد ساقی است به ارادت بکشم درد که در مانم او است

ص: 336

1- . دعای (31) صحیفه.

2- . دعاء (12) صحیفه.

3- . سوره انبیاء، آیه 27.

زخم خونینم اگر به نشود به باشد خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم از اوست

غم و شادی بر عاشق چه تفاوت دارد ساقیا باده بده شادی آن کاین غم از اوست

اللهم و هذا یوم حادث جدید و هو علینا شاهد عتید

روز شاهد

بارالها امروز روزی است که تازه رویداده و شاهد آماده ای است بر ما شهود به معنای حضور است ولی اگر با حرف (لام) و یا حرف (علی) متعدی شود به معنای ادا نمودن و بازگو کردن است آنچه را که حاضر و ناظر بوده است که اگر با (لام) متعدی شد بدان معنا است که گواهی بنفع طرف مقابل و به سود او بوده و اگر با (علی) متعدی گردد بدان معنا است که گواهی به زیان و ضررش بوده چنانچه خدای تعالی فرماید: «یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (1): روزی که زبان های آنان و دستهای آنان و پاهای آنان به زیان آنها گواهی می دهند که چه کارها کرده اند و چون گواهی به زیان آنان است مورد اعتراض از صاحبان اعضاء می شوند «وَقَالُوا لَئِجْلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا» (2) که اگر بسود آنان بود جای اعتراض نمی بود و بهر حال مطابق مضمون این جمله از دعا روایتی است در کافی از امام صادق علیه السلام که فرمود: «ما من یوم یأتی علی ابن آدم الا قال له ذلک الیوم یابن آدم انا یوم جدید و انا علیک شهید فقل فی خیرا و اعمل فی خیرا اشهد لک یوم القیامه فانک لن ترانی بعدها ابدا»: روزی بر فرزند آدم فرا نمی رسد مگر آنکه به او می گوید: ای پسر آدم من روز نوی هستم و بر تو شاهد و گواهم پس سخن نیکی در من بگو و کار خیری را در من انجام بده تا روز قیامت بنفع تو گواهی بدهم که همانا پس از این دیگر مرا هرگز نخواهی دید.

سید مترجم قدس سره از بعضی از علما نقل می کند که گفته است این گفتار بزبان حال است و سزاوار است که مؤمن با گوش دل این پیام را بشنود و بمقتضای آن عمل کند سپس خود سید قدس سره اضافه می کند که این گواهی نیز بزبان حال است نه بسان قال و این بدان اعتبار است که روز ظرف وقوع فعل است پس حضور زمان و صدور فعل در علم الهی بمنزله آن است که در محضر الهی شهادت داده شده است و دلالتش مؤکدتر است. پایان سخن سید قدس سره

ص: 337

1- . سوره نور، آیه 24.

2- . سوره فصلت، آیه 21.

نویسنده گوید فرموده بعضی از علما و متمیم آن از سید برخلاف ظاهر آیات و خلاف تحقیق است بلکه چنانچه نزد ارباب. یقین و اهل کشف و شهود به ثبوت رسیده نیمه موجودات ملکی را ملکوتی است که در آن عالم جملگی دارای حیات و شعور می باشند و به همان زبان تسبیح گوی خدای تعالی هستند که «و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم»

نطق آب و نطق خاک و نطق گل هست محسوس حواس اهل دل

از جمادی در جهان جان شوید غلغله اجزاء عالم بشنوید

نکته آموزنده و بیدارکننده در روایت شریفه کافی جمله آخرین روایت است که می گوید «فانک لن ترانی بعدها ابداء» اگر دوست مهربان و سودرسانی داشته باشی و او را عزم مسافرت باشد مسافرتی که هرگز امید مراجعت در آن نباشد چه اندازه اهتمام داری که از حضور او بهره مند شوی و چه اندازه از مفارقت او متأثر و ناراحت می شوی و محبان حق را در این مقام ناله ها و حسرتها بود که در خلال صحیفه مبارکه موجود است و از نمونه های روشن آن وداع حضرت سجاد است با ماه مبارک رمضان که خواهد آمد.

حکیم شیراز را نیز در این زمینه سخنان دلنشین و جانسوزی است وی گوید:

دریغا که دور جوانی گذشت بلهو و لعلب زندگانی گذشت

دریغا چنان روح پرور زمان که بگذشت بر ما چو برق یمان

دریغا که مشغول باطل شدیم ز حق دور ماندیم و عاطل شدیم

چه خوش گفت با کودک آموزگار که کاری نکردی و شد روزگار

دریغا که بگذشت عمر عزیز بخواهد گذشت این دم چند نیز

قضا روزگاری ز من در ربود که هر روزش از پی شب قدر بود

من آن روز را قدر نشناختم بدانستم اکنون که درباختم

اگر کار نیکو انجام دهیم ستایش کنان ما را بدرود خواهد گفت و اگر بد رفتاری کنیم نکوهش کنان از ما جدا خواهد شد. سید مرحوم پیرو آنچه در جمله پیش گفت در این جمله نیز در نسبت دادن وداع و مفارقت به روز، قائل به مجاز عقلی شده و یا آن که از باب استعاره تخیلیّه باشد و یا استعاره تمثیلیّه به تفصیلی که ذکر فرموده اند ولی بر حسب آنچه ما گفتیم نیازی نه بمجاز گوئی هست و نه به هیچ قسمی از اقسام استعاره بل که حقیقت است و واقع و لکن:

تا نگردي آشنا زين پرده رازی نشنوی گوش نامحرم نباشد جای پیغام سر و ش

اللهم صل علی محمد و آله و ارزقنا حسن مصاحبتہ

بارالها بر محمد و آل او درود بفرست و ما را روزی فرما که همدم و هم صحبت خوبی برای آن باشیم و لحظات عمرمان را در این روز به اطاعت و ذکر تو بگذرانیم

و اعصمنا من سوء مفارقتہ بار تکاب جریره او اقتراف صغیره او کبیره

ما را محافظت بفرما از این که به ناخوشی از او جدا شویم به این که پایمان به گناهی کشیده شود و یا معصیتی چه کوچک و چه بزرگ دامن گیرمان شود.

دانشمندان اسلامی را در معنای گناه بزرگ و گناه کوچک و تعداد آنها اختلاف بسیار است.

معنای گناه بزرگ و کوچک

اکثر علمای شیعه بلکه به نقل بعضی از اعظام همه علماء شیعه برآنند که صغیره و کبیره را حدّ محدودی نیست و کوچکی و بزرگی از صفات متضایفه است مانند فوقیت و تحتیت که بدون اضافه و نسبت بچیز دیگر مفهومی ندارد کوچکی و بزرگی گناه نیز مانند هر خرد و کلانی نسبی است همچون شهر کوچک و شهر بزرگ چه بسا شهری که نسبت به شهری بزرگ است و نسبت به شهر دیگر کوچک است و لیکن بعضی از علما این چنین فرموده اند بلکه کوچکی و بزرگی گناه را امر واقعی دانسته اند نه نسبی بدین معنی:

گناہانی که در نفس اثری از خود باقی نمی گذارد و اگر هم اثری دارد جزئی و زودگذر

است و سریع الزوال آن را معصیت صغیره گویند و اگر ظلمت و تاریکی و اثری باقی در نفس دارد کبیره است.

بعضی دیگر از دانشمندان که اهل معرفت اند در عین حال که خردی و کلانی را در همه امور امر نسبی می دانند و غیر قابل انکار و حتی در مخالفت اوامر موالی عرفیه بدین معنی که ممکن است مولایی از مخالفت بنده اش در امر خاصی اندک ناراحت شود و در امر خاص دیگری بسیار ناراحت گردد که اولی مخالفت صغیره است و دومی مخالفت کبیره و لکن در عین حال این کوچکی و بزرگی نسبت به معصیت الهی متصوّر نیست بلکه همه معاصی کبیره اند زیرا از ناحیه خدای تعالی که غنی بالذات است و لا یضره معصیه العاصین.

گر جمله کاینات کافر گردند بر دامن کبریاش نشینند گرد

پس معصیت الهی را با موالی عرفیه که از بعضی مخالفت ها بیشتر از بعضی دیگر ناراحت می شوند مقایسه نتوان نمود پس از آنطرف کبیره و صغیره تصوّر نتوان کرد.

باقی می ماند نفس مخالفت امر و صدور آن از بنده فقیر محتاج که در همه موارد قبیح است بلکه چه بسا در موردی که موافقت امر الهی آسان باشد مخالفت آن مورد از سوی عبد قبیح تر باشد بنابراین چون ملاک معصیت. مخالفت امر ولی النعمه عظیم است و آن در همه جا موجود است پس همه گناهان، کبیره است.

گناهان کبیره

و جمعی برآنند که هر گناهی که در شرع مقدس برای مرتکب آن حدّی معین شده باشد و یا وعده صریح عذاب به آن داده است آن گناه بزرگ است و نیز گفته شده گناه کبیره گناهی است که در نصّ قرآن و یا صریح سنّت و عدّه عذاب برای آن داده شده باشد و اقوالی دیگر نیز از ابن مسعود و دیگران نقل شده.

ثقه الاسلام کلینی در کافی شریف از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: کبائر گناهانی است که خدای تبارک و تعالی عذاب دوزخ را برای آنها واجب کرده (الكبائر التي اوجب الله عليها النار) و در پاره ای از روایات گناهان کبیره بنام شمرده شده است و در روایتی از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرموده است کبائر عبارتند از: شرک بخدا و سحر و

قتل نفس محترمه بدون مجوّز شرعی و رباخواری و خوردن مال یتیم و در میدان جنگ پشت به دشمن کردن و نسبت زنا به زنه‌های مؤمنه دادن و ناامیدی از رحمت خدا و ایمنی از مکر خدا و عاق والدین شدن و زنا کردن و قسم دروغ خوردن و خیانت ورزیدن و زکات واجب را ندادن و به دروغ گواهی دادن و شراب خوردن و از روی عمد نماز نخواندن و یا هر واجبی را عمدا ترک کردن و پیمان شکستن و از خویشاوندان بریدن.

و بعضی دیگر از علماء تعداد دیگری بر این گناهان اضافه کرده اند مانند: لواط و غیبت و اکل میت و قمار و سخن چینی و دروغ و بسیاری دیگر از گناهان. مرحوم طبرسی در تفسیرش فرموده که اصحاب ما یعنی علماء شیعه همگی قائلند بر این که گناهان همگی کبیره اند از جهت قبحی که در آنها است لکن قبح بعضی بیشتر از بعضی دیگر است و گناه کوچک اصلا نداریم مگر نسبت به گناه دیگر بزرگتر از آن که استحقاق عقاب بیشتری دارد پایان سخن طبرسی. و ظاهر این فرمایش آن است که این قول مورد اتفاق همه علمای شیعه است در صورتی که شیخ شهید قدّس سرّه در شرح شرایع فرموده است که اصحاب و دیگران اختلاف کرده اند در این که گناهان آیا همه شان کبیره اند و یا اینکه بر دو گونه اند:

کوچک و بزرگ و بعضی قول اوّل را گفته اند که همه گناهان کبیره اند از آن جمله، مفید و ابن براج و ابو الصلاح و ابن ادریس و طبرسی می باشند و نظرشان بر آن است که همگی در جهت مخالفت الهی شریکند و بزرگی و کوچکی را نسبی گرفته اند مثلا بوسیدن زن اجنبیه نسبت بزنا با او صغیره است و نسبت به نگاه کردن کبیره است و یا مثلا یکدرهم غصب کردن نسبت به کمتر از آن (لقمه) کبیره است و نسبت بغصب یکدینار صغیره است و هکذا ولی مصنف (صاحب شرایع) و اکثر متأخرین بر آنند که گناهان بر دو قسمند بزرگ و کوچک تا بظاهر آیه شریفه عمل کرده باشند که می فرماید: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» (1) که مفهوم و معنای آیه آن است که اجتناب پاره ای از گناهان که کبائر باشند کفاره بعضی از گناهان دیگر است که صغایر باشند و نیز

ص: 341

خدای تعالی می فرماید: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ» (1) که خدای تعالی جمعی را بخاطر اجتناب کبائر مدح فرموده و نسبت به صغائر بر آنان سخت نگرفته و در حدیث است که اعمال صالحه کفاره گناهان کوچک می شود.

نویسنده گوید: دو دلیل گروه دوم به نظر تمام نیست اما آیه اول گرچه اجتناب از کبائر را شرط تکفیر قرار داده و لیکن تعیین نفرموده است که آنچه تکفیر می شود گناهان صغیره است که اگر از آیه معنائی که متأخرین فرموده اند استفاده بشود اذن صریح در ارتکاب معاصی صغیره خواهد بود بشرط اجتناب از معاصی کبیره و این حتما روانیست بلکه معنای آیه: «وَاللَّهُ أَعْلَمُ» آن است که سیئات شما و گناهان گذشته شما در صورتی که اجتناب از کبائر (که همه گناهان کبیره است) سیئاتی که از شما سرزده است تکفیر می شود و آیه شریفه در ردیف آیات توبه قرار می گیرد و هم چنین آیه کریمه دیگر که استدلال به آن شده: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ...» گوئی از کلمه کبائر الاثم مفهومی گرفته می شود که در مقابلش صغایری باید باشد درحالی که ممکن است اضافه بیانیه باشد و کبائر بیانگر همان اثم باشد و لزومی نداشته باشد که صغایری در مقابلش باشد بلکه همه گناهان کبیره باشد.

و مؤید این تفسیر قول کسانی است که استثناء را در ذیل آیه کریمه که «إِلَّا اللَّيْمَ» (2) است استثناء منقطع گرفته اند و لمم را معانی مختلف شده است و بهترین اش و شاید جامع بین همه معانی معنائی است که در (المنجد) است گوید: و ربّما استعملت من افعال المقاربه بمعنی کاذب نحو ألم بفعل کذا ای کاذب بنابر این مفهوم از کریمه مبارکه آن است که قصد گناه را خدای تعالی از باب تفضل گناه شمرده است و مؤید این معنی حدیثی است که مجمع نقل می کند که فرموده است «اللمم ما بین الحدین حدّ الدنيا و حدّ الاخره» سپس اضافه می کند:

«وَفَسَّرَ حَدَّ الدُّنْيَا بِمَا فِيهِ الْحُدُودُ كَالسَّرِقَةِ وَالزُّنَا وَالْقَذْفِ وَحَدَّ الْآخِرَةَ بِمَا فِيهِ الْعَذَابُ كَالْقَتْلِ وَعُقُوقِ الْوَالِدِينَ وَآكُلِ الرِّبَا فَرَادَانَ اللَّيْمَ مَا لَمْ يُوجِبْ عَلَيْهِ حَدًّا وَلَا عَذَابًا» و نتیجه این بیان آن است که

ص: 342

1- .سوره نجم، آیه 32.

2- . همان

آنچه نه در دنیا موجب حد باشد و نه در آخرت سبب عذاب آن را گناه نامیدن صحیح نیست. و الله العالم بمرادات کلامه.

سؤال: اگر بگوییم که گناه بزرگ و گناه کوچک دو دسته مشخص از گناه است و هر یک از آن دو جدولی را اشغال می کند جدول گناهان بزرگ و جدول گناهان کوچک در اینصورت اجتناب از گناهان بزرگ موجب آن باشد که گناهان کوچک تکفیر شود توجیه معقولی خواهد داشت ولی اگر بگوییم که بزرگی و کوچکی گناه امر اضافی و نسبی است معنای تکفیر این خواهد شد که اگر کسی را دو گناه پیش آمد چنانچه از گناه بزرگتر اجتناب نمود همین اجتناب کفاره گناه کوچک خواهد بود مثلاً اجتناب از بوسیدن کفاره گناه نگاه کردن و اجتناب از زنا کفاره گناه بوسیدن اجنبیه است و نتیجه این گفتار آن که اجتناب از کشتن مثلاً کفاره بریدن دست کسی است و هیچ کس این را نتواند گفت از علامه نیشاری نقل شده که در تفسیرش گفته است این اشکال در صورتی وارد است که همانگونه که فرض شد کبائر گناهان مشخصی باشد و چنانچه شخصی از همه آنها پرهیز نمود جرئت ارتکاب گناهان کوچک را بیابد و لیکن چون گناهان کبیره دقیقاً مشخص نیست هر گناهی را که آدمی می خواهد مرتکب شود احتمال خواهد داد که از جمله گناهان کبیره باشد و می بایست آن را ترک کند نظیر این سخن در طرف ثواب نیز هست مانند مخفی بودن شب قدر در میان شبهای ماه رمضان تا آدمی اهتمام به عبادت در هر شبی که احتمال قدر در آن می دهد داشته باشد چنانچه در روایت است که بحضرت عرض می کند شب قدر چه شبی است؟

شب قدر چه شبی است

می فرماید: یکی از دو شب بیست و یکم و بیست و سوم. عرض می کند: معین فرمائید می فرمایند، «السير ما، تطلب فی لیلین»: سهل کاری است که مطلوب خود را در هر دو شب بیایی و هر دو را به عبادت مشغول باشی و این مطلب منافات با آن ندارد که از طرف شارع پاره ای از گناهان نیز به عنوان معصیت کبیره معرفی شده باشد مانند روایتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن روایت می فرماید: «اجتنبوا الموبقات السبع»: از هفت گناه هلاک کننده اجتناب کنید...

نویسنده گوید مؤید این نظریه روایتی است که صاحب وسایل قدس سره در باب جهاد نفس وسایل از کنز الفوائد کراچکی نقل میکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ان الله کتم ثلاثه فی ثلاثه کتم رضاه فی طاعته و کتم سخطه فی معصيته و کتم ولیه فی خلقه فلا يستخفن احدکم شیئا من الطاعات فانه لا یدری فی ایها رضا الله و لا يستقلن احدکم شیئا من المعاصی فانه لا یدری فی ایها سخط الله و لا یزیرن احدکم باحد من خلق الله فانه لا یدری ایهم ولی الله» و این روایت شریفه از غرر روایات است میفرماید: همانا خدای تعالی سه چیز را در سه چیز پنهان فرموده است:

رضا و خوشنودی خود را در طاعت اش پنهان فرموده و سخط و خشم خود را در گناه و معصیت کردن مکتوم نموده و دوست خود را در میان خلقتش پنهان نموده است پس کسی از شما هیچ عبادتی را سبک مشمارد زیرا نمی داند که رضای الهی در کدام آنها است و هیچیک از شما هیچ گناهی را کم نپندارد که چه داند خشم در کدامین از گناهان است و هیچیک از شما به هیچ کسی از خلق خدا با چشم حقارت نگاه نکند که نمیداند ولی خدا کدامین از خلق است. «اولیائی تحت قبایی (قبائی) لا یعرفهم غیری»

و اجزل لنا فیه من الحسنات و اخلنا فیه من السيئات

در این روز حسنات فراوان بما عطا فرما و ما را در آن از بدیها و زشتیها تهی و فارغ ساز، حاصل خواسته از خدای تعالی توفیق و الطاف الهیه است که آدمی را مستعدّ و آماده انجام کارهای خیر نموده و هرچه بیشتر برای عبادت‌های فردی و اجتماعی نیرو بگیرد و وسایلی را که موجب انحراف آدمی از راه خیر است و سبب ارتکاب معاصی و موبقات است قطع فرماید

خدایا چنان کن که فرجام کار تو خوشنود باشی و من رستگار

و املاً لنا، ما بین طرفیه حمدا و شکرا و اجرا و ذخرا فضلا و احسانا

و مابین آغاز و انجام روز را یعنی همه روز را برای ما پر کن از ستایش و سپاس و خرد و اندوخته و فضل و احسان یعنی بزبان ستایش تو کنیم و بعمل از نعمت های تو در همان راه که فرموده ای بهره برداری کنیم تا شکرگزار تو باشیم و همه حرکات و سکون ما در

خلال روز پاداش آور و ذخیره روز بازپسینمان باشد و در فضل و احسان تو مستغرق باشیم

اللّٰهُمَّ يَسِّرْ عَلَيَّ الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ مُؤْتِنًا وَاَمَلًا لَنَا مِنْ حَسَنَاتِنَا صَحَائِفُنَا وَلَا تَخْزِنَا عِنْدَهُمْ بِسُوءِ اَعْمَالِنَا

بارالها زحمت ما را بر کرام کاتبین آسان فرما و نامه های اعمال ما را پر از کارهای نیک گردان و ما را نزد آنان با کارهای زشت مان بی آبرو مفرما

معنای کرام

لفظ کرام کاتبین در قرآن شریف نیز آمده است «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ» (1)

علمای تفسیر کرام را به معنای عزیز و آبرومند نزد خدای تعالی تفسیر کرده اند و لیکن به نظر نویسنده بمناسبت حکم و موضوع کرام در این جا به معنای بزرگواری است بدین معنی که این فرشتگان در مقام انجام وظیفه شان با بزرگواری رفتار می کنند و مانند بعضی از مأمورین در دستگاه های حکومتی این دنیا پرونده سازی نمی کنند و دنبال بهانه ای نیستند که آدمی را مجرم قلمداد کنند و این معنی از پاره ای از روایات نیز استفاده می شود از جمله روایتی است که مرحوم مجلسی از تفسیر رازی نقل می کند که او گفته است روایت شده که شخصی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: مرا خبر دهید که هر بنده را چند فرشته گماشته شده است؟ فرمود: فرشته ای از طرف راستت برای کارهای نیکت و این فرشته بر فرشته ای که بر سمت چپ تو است فرماندهی دارد چون کار نیکی انجام دادی آن ده مقابل می نویسد و هرگاه که کار بد انجام دادی فرشته سمت چپ به فرشته سمت راست می گوید: بنویسم؟

گوید نه که شاید توبه کند چون سه بار این پیشنهاد تکرار می شود فرشته سمت راست می گوید بنویس که خدا ما را از او راحت کند چه بدهمنشینی است چقدر کم است مراقبت او خدای تعالی را و شرمش از ما... حدیث دنباله دارد. پایان سخن رازی.

نویسنده گوید: و نیز در بحار از ابی امامه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که فرمود:

ص: 345

فرشته ای که در سمت چپ است قلم را از نوشتن عمل بنده مسلمانی که خطاکار است و یا بدکار تا شش ساعت بازمی دارد و چیزی نمی نویسد پس اگر پشیمان شد و از خدایتعالی استغفار کرد آن را حذف می کند وگرنه یک گناه برایش می نویسد و در روایت دیگری است که فرشته سمت راست بر فرشته سمت چپ امیر است پس آنگاه که انسان کار نیک انجام می دهد فرشته سمت راست آن عمل را به ده برابر برای او می نویسد و هر گاه کار زشت انجام داد فرشته سمت چپ می خواهد بنویسد فرشته سمت راست به او می گوید:

دست نگهدار، او نیز هفت ساعت دست نگاه می دارد اگر در خلال این مدت از خدا طلب مغفرت نمود هیچ بر او نوشته نمی شود و اگر از خدا استغفار نکرد یک گناه برای او نوشته می شود. از این روایات استفاده می شود که فرشتگانی که برای کتابت اعمال ما مأموریت دارند فرشتگانی کریم و بزرگواریند و نیز مجلسی قدس سره از کتاب سعد السعود نقل میکند که در آن کتاب از کتاب قصص القرآن هیضم بن محمد نیشابوری نقل کرده که عثمان بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و عرض کرد بفرمائید که هر بنده ای چند فرشته به همراهش می باشد و حدیث را بهمان نحو که از تفسیر رازی نقل کردیم ادامه داده تا آنجا که فرشته می گوید «فبئس القرین ما اقل مراقبته لله عز و جل و ما اقل استحيائه منه» سپس شماره فرشتگان را به ده می رساند بجز ملائکه شب و روز که با آنها شماره شان بیست فرشته خواهد بود سید بن طاوس رحمه الله پس از نقل این روایت می فرماید: بدانکه خدای عز و جل بهر انسانی دو فرشته گماشته که هر چه خروش از او سر می زند بنویسند و در اخبار رسیده است که دو فرشته به روز به نزد او می آیند و دو فرشته به شب و آیه شریفه (لَهُ مُعَقَّبَاتٌ)

اشاره به این فرشته ها است زیرا این فرشتگان به دنبال همدیگر در شبانه روز می آیند و دو فرشته روز به هنگام طلوع فجر صبح می آیند و تا غروب آفتاب هرکاری که بکند می نویسند و چون آفتاب غروب کرد آن دو فرشته که به نوشتن کارهای شبانه موکلند فرود می آیند و آن دو فرشته روز بالا می روند و پرونده اعمال انسان را به همراه دارند و این کار ادامه دارد تا هنگامی که اجل او فرا رسد و چون مرگ او فرا رسید به انسان صالح

می گویند:

خدا تو را که رفیق ما بودی جزای خیر دهد چه بسیار کارهای نیک که از تو مشاهده کردیم و چه سخنهای خوب که از تو شنیدیم و چه مجالس خوبی داشتی که ما در آنها شرکت کردیم ما امروز آنچه را که تو دوست داری انجام می دهیم و نزد پروردگارت شفیع تو هستیم و اگر گناه کار باشد به او می گویند خدا به تو مصاحب ما جزای بد بدهد حقیقتا که ما را آزار می دادی چه کارهای زشت که از تو دیدیم و چه سخنهای ناپسند که از تو شنیدیم و چه مجالس بدی که ما را به آن مجالس کشاندی و ما امروز ناخوش آیند توایم و گواهان به نزد پروردگاریم. پایان

و در کافی شریف با سند خود از امام موسی بن جعفر علیه السلام و او از پدرش نقل می کند که فرمود: پرسیدم از پدرم از آن دو فرشته که آیا آدمی که می خواهد گناه کند و یا کار نیکی انجام دهد آن دو فرشته می فهمند که او چنین قصدی دارد؟ فرمود بوی چاه مستراح و بوی عطر مثل هم اند؟ عرض کردم: نه. فرمود بنده به هنگامی که قصد کار خوب می کند نفسی که می کشد معطر می شود پس فرشته سمت راست به فرشته سمت چپ می گوید:

(بهوش باش) که او قصد کار نیک کرده و چون کار نیک را انجام می دهد با زبانش بجای قلم و آب دهانش بجای مرکب آن عمل را ثبت می کنند و هرگاه قصد گناه کرد نفسش بد بو می شود فرشته سمت چپ به فرشته سمت راست می گوید: بهوش، که او قصد گناه کرده پس چون گناه را بجا آورد زبانش قلم و آب دهانش مرکب می شود و آن گناه را برای او ثبت می کنند. و نیز در کافی شریف از فضیل بن عثمان مرادی نقل می کند که گفت شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

مانع از هلاکت

چهار چیز است که در هرکس باشد هلاکتی پس از آن برای او در راه خدا نیست مگر اینکه هالک باشد (یعنی مگر آنکه خود هلاک خود را بخواهد) بنده قصد کار نیک می کند سپس آن را انجام می دهد و اگر قصد کرد و انجام نداد خدای تعالی یک کار نیک در نامه عمل او می نویسد بخاطر تبت خوبی که از او سر زد و اگر آن کار را انجام داد خدای تعالی برای او ده حسنه می نویسد و بنده تصمیم گناه می گیرد اگر پس از تصمیم

ص: 347

انجام نداد هیچ بر او نوشته نمی شود و اگر او آن گناه را انجام داد هفت ساعت مهلت داده می شود فرشته سمت راست بفرشته مأمور ثبت گناه که در سمت چپ است می گوید شتاب مکن شاید کار خوبی را بدنبال این کار بد انجام دهد که این گناه را محو کند که خدای تعالی می فرماید: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» (1): کارهای نیک گناهان را از بین می برد یا آنکه شاید استغفار کند پس اگر آن شخص گفت: «استغفر الله الذي لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة العزيز الحكيم الغفور الرحيم ذو الجلال والاکرام و اتوب اليه» از گناهی که کرده بود هیچ بر او نوشته نمی شود و اگر هفت ساعت گذشت و او بدنبال کار بدی که کرده نه کار خیری کرد و نه استغفار، فرشته حسنات به فرشته سيئات می گوید بنویس بر شقی محروم. حاصل روایت آن که این چهار چیز مانع از هلاکت است اول آن که قصد کار نیک کند ولی انجام ندهد دوم آن که قصد کند و انجام دهد سوم آن که قصد گناه کند و انجام ندهد که هیچ بر او نوشته نمی شود چهارم آن که کار بد را انجام دهد ولی سپس کار نیکی بجا آورد که موجب محو آن گناه باشد و یا استغفار می کند که آمرزیده شود و علی علیه السلام فرماید: «فاتقوا الله الذي انتم بعينه و نواصيكم بیده و تقلبکم فی قبضته» (2): از خدایی بپرهیزید که در محضر او هستید و سرنوشت شما به دست او است و حرکات شما در قبضه قدرت او است اگر گناه پنهان کنید میدانند و اگر گناه آشکار کنید می نویسند «قد وكل بذلك حفظه کراما لا یسقطون حقا و لا یثبتون باطلا»: و برای این کار، محافظین بزرگواری را گماشته که نه حقی از قلمشان می افتد و نه باطلی را ثبت می کنند، و ظاهر این فرمایش آن است که فرشتگان محافظ مأمور ثبت اعمالند چنانچه ظاهر آیه شریفه: «يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ» (3) نیز همین است و اما اسرار درونی و قلبی را بجز خدای تعالی کسی بر آنها آگاه نیست چنانچه در دعای شریف کمیل به این نکته اشاره شده است که عرض می کند: «و کنت انت الرقیب علی من ورائهم و الشاهد لما خفی عنهم و برحمتک اخضیته و بفضلک سترته» و در روایت زراره از امام

ص: 348

1- . سوره هود، آیه 114.

2- . نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه 183.

3- . سوره انفطار آیه 12.

صادق و یا باقر علیهما السلام آمده است که فرمود: نمی نویسد فرشته مگر آنچه را که می شنود «لا یکتب الملک الا یسمع» خدای تعالی فرماید:

«وَ اذْکُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعًا وَ خِیْفَةً» (1) خدا را در اندرون دلت از روی تضرع و خوف متذکر باش حضرت فرمود: ثواب این ذکر قلبی را بجز خدای تعالی کسی نمی داند.

و اینجا روایت شریفه ای است که ما با ذکر آن این اوراق را متبرک می کنیم و سخن را در این موضوع پایان می دهیم.

روایتی از مرحوم مجلسی

مجلسی رحمه الله از کتاب حقوق ثواب الاعمال و رجال کشی به سندهای خودشان از اسحاق بن عمار روایت می کنند که اسحاق می گوید: چون وضع مالی من بهبود یافت و ثروتی بهم زدم در بانی بر در گذاشتم که فقراء شیعه را رد کند و به داخل خانه راه ندهد همان سال به مکه رفتم و به خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و سلام عرض کردم حضرت با قیافه ای گرفته و روگردان جواب سلام مرا داد «فرد علی بوجه قاطب مزور» عرض کردم: فدای تو شوم، «ما الّذی غیر حالی عندک»: چرا نسبت ببنده بی مهر شده اید؟ فرمود: «الذی غیرک علی المؤمنین»:

همان چیزی که تو را نسبت به مؤمنین تغییر داد و بی اعتنا کرد.

عرض کردم: فدایت شوم بخدا قسم عقیده من درباره آنان تغییر نکرده و می دانم که آنان بر دین خدایند و لکن ترسیدم که از این راه خودم مشهور شوم و دین و مذهب خودم نزد مردم فاش گردد «و الله ائی لأعلم انهم علی دین الله و لکن خشیت الشهرة علی نفسی» فرمود:

ای اسحاق مگر نمیدانی که دو مؤمن هنگامی که بهم می رسند و با یکدیگر مصافحه می کنند خدای تعالی میان انگشتان آنان صد رحمت نازل می کند که نود و نه رحمت مخصوص آن است که محبتش بر دیگری بیشتر است «اما علمت ان المؤمنین اذا التقوا فتصافحوا انزل الله بین ابهامیهما ماءً رحمه تسعه و تسعین لاشدهما حباً» و چون معانقه کنند رحمت الهی آنان را فرا می گیرد و غرق در رحمت می شوند «فاذا اعتقا عمرتهما الرحمة» و چون می ایستند و بجز رضای خداوند منظوری ندارند یعنی نه برای امور دنیوی و اغراض

ص: 349

دیگر غیر خدایی به آنان گفته می شود که گناهان شما هر دو نفر آمرزیده شد «فاذا لبثا لا یریدان بذلک الا وجه اللّٰه قیل لهما غفر کلما» و چون بنشینند تا از یکدیگر احوالپرسی کنند و پرس و جویی داشته باشند فرشتگان محافظ یکی بدیگری می گوید: بکناری برویم و از این دو دور باشیم شاید میان آنها سرّی باشد که ما نمی دانیم و خدای تعالی آن را بر آنان پوشیده نگاه داشته است و ما را به آن آگاه نرموده است: «فاذا جلسا یتساءلان قالت الحفظه بعضها لبعض اعترلوا بنا عنهما فان لهما سرّا و قد سرّه اللّٰه علیهما» اسحاق گوید: عرض کردم:

فدایت شوم پس فرشتگان محافظ سخن آنان را نمی شنوند و نمی نویسند؟ درحالی که خدای تعالی می فرماید: «ما یلفظ من قولٍ الاّ لَدَیْهِ رَقِیْبٌ عَتِیْدٌ» (1) اسحاق گوید: «فنکس ثم راسه طویلا ثم رفعه و قد فاضت دموعه علی لحيته»: چون این سؤال کردم حضرت مدتی دراز سر را بزیر افکند وقتی سر برداشت دیدم سیلاب اشک از دیدگانش بر محاسن شریفش جاری است و فرمود: «ان کانت الحفظه لا تسمعه و لا تکتبه فقد سمعه عالم السرّ و اخفی»: اگر حافظین از ملائکه نمی شنود و نمی نویسند خدای آگاه از سرّ و پنهان تر از سرّ که شنیده است. سپس امام علیه السلام به اسحاق کلامی فرمود که دل های آگاه را از جا می کند و پشت را می لرزاند و آن این که فرمود: «یا اسحاق خف اللّٰه کاتک تراه فان کنت لا تراه فانه یراک فان شککت انه یراک فقد کفرت و ان ایقنت انه یراک ثم بارزته بالمعصیه فقد جعلته اهون الناظرین الیک» این قسمت از روایت شریفه انشاء اللّٰه در مورد مناسب مورد بحث قرار خواهد گرفت.

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقت دگر

علاّمه جلیل القدر شیخ بهائی قدّس سرّه در مفتاح الفلاح فرموده است که آسان شدن زحمت بر کرام کاتبین کنایه از آن است که انسان کمتر سخن بیهوده بگوید و کمتر کار بی فایده انجام دهد سخن ها و کارهایی که نه سود دنیوی دارند و نه نفع اخروی که اگر چنین کند کرام کاتبین کمتر ثبت اقوال و افعال ما را کنند و تخفیفی است درباره آنان. پایان سخن شیخ قدّس سرّه.

ص: 350

ظاهراً مقصود شیخ اجتناب از فضول کلام است و آن بحسب آنچه علمای اخلاق تحدید فرموده اند سخنی است که نه نفع دنیا داشته باشد و نه سود آخرت که فرموده اند فضول الکلام یمیت القلب سخن بیهوده دل را می میراند و با توجه باینکه وظیفه فرشتگان ثبت اعمال و اقوال است توجیه فرموده شیخ چیست؟ و عبارت دیگر اگر شیخ می فرمود که این جمله از دعا کنایه از این است که آدمی عملی انجام ندهد و سخن نگوید تا فرشتگان بزحمت ثبت نیفتند فهمش آسانتر بود از این که بگوییم کنایه است از عصمت از سخنان و کارهای بیهوده زیرا اگر فرشتگان این اعمال و اقوال بیهوده و لغو را بنویسند انجام وظیفه ای داده اند و چه فرق است میان این اعمال و اعمال خوب و بد و این اقوال و اقوال زشت و زیبا که بهر حال باید ثبت شود مگر اینکه بگوئیم فرشتگان نیز همچون آدمیان اشتغال بکارهای بیهوده برای شان خستگی آور است که ما در خودمان ملاحظه می کنیم که اشتغال به کارهای لازم و ضروری برای یک کارمند وظیفه شناس آن خستگی را نمی آورد که کارهای بیهوده و بی ارزش و بعضی از بزرگان فرموده اند که کرام کاتبین از نوشتن حسنات خسته نمی شوند بلکه خستگی شان در نوشتن سیئات است چنانچه در بعضی از روایات نیز به این معنی اشاره شده است که فرمود: فرشتگان چون حسنات بنویسند خوشحال بالا می روند و با مسرت و شادمانی صحیفه عمل را بخدای تعالی عرضه می کنند: «صعدوا بها فرحین و عرضوها علی ربهم مسرورین» ولی چون گناهی را ثبت می کنند «صعدوا بها و جمین محزونین» آن را با قیافه درهم و غمناک بالا می برند پس خدای عز و جل می فرماید: بنده من چه کرده است؟ آنان ساکت می مانند تا آن که سؤال، دوباره و سه باره تکرار می شود در بار سوّم عرض می کنند: «الهنّا انت الستار علی عبادک و قد امرت بستر العیوب فاستر عیوبهم و انت علامّ العیوب»: بارالها تو خود از عیب ها آگاهی و نیازی بعرض ما نیست و لیکن تو عیوب بندگان را می پوشانی و دستور فرموده ای که عیب ها پوشیده بماند پس بارالها عیب بندگانت را بپوشان فرمود بدین جهت آنان کرام کاتبین نام دارند و این روایت تقریباً صراحت دارد در آن معنی که ما برای کرام کاتبین گفتیم.

«و املأ لنا من حسناتنا صحائفنا و لا تخزنا عندهم بسوء اعمالنا»: دفترهای اعمال ما را بسود ما از کارهای نیک ما پر کن تا در روز نشر صحف سرفراز باشیم و ما را نزد فرشتگان با کارهای بد ما رسوا و خوار مفرما، از قتاده در تفسیر آیه شریفه: «وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ» : نقل شده که گفته است: ای پسر آدم این صحیفه تو است که همه اعمال تو در آن ثبت است بروز مرگ این پرونده بسته می شود تا روز قیامت که پرونده ها باز و رسیدگی می شود.

پس انسان بایستی مواظب باشد که در پرونده اش چه می نویسد «هی صحیفتهک یا ابن آدم تطوی علی عملک حین موتک ثم تشر یوم القیامه فلینظر الرجل ما یملی فی صحیفته» و جمعی از حکما و فلاسفه را در حقیقت صحیفه اعمال نظری است و آن این که می فرماید همانگونه که هرچه که آدمی با حواس خود آن را درک می کند اثری و صورتی از آن در نفس او می ماند هم چنین هر کاری که انجام می دهد چه خیر باشد و چه شرّ و چه بزرگ باشد یا کوچک اثر آن کار در روح او باقی می ماند خصوصا آثاری که بواسطه تکرار عمل در دل رسوخ می کند و در نفس انسانی به عنوان ملکه و خلق و صفت درمی آید این اعمال مکرر و اعتقادهای راسخ در نفس همانند نقشی است که بر روی صفحه ای نگاشته شود چنانچه در قرآن کریم خدای تعالی فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ» (1): صحیفه اعمالی که در قرآن و روایات آمده عبارت از همین لوح نفس است که امروز از دیده ما پنهان است و لکن پس از مرگ که حجاب برداشته می شود و بفرموده امیر المؤمنین علیه السلام و عمّا قریب یطرح الحجاب اسرار، مکشوف و بواطن ظاهر می شود و مصداق اذا الصّحف نشرت تحقّق می یابد چنانچه خدای تعالی فرماید: «و کُلُّ إِنسَانٍ لِّلرَّزْمَانَةِ طَائِرَةٌ فِی عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ کِتَابًا یَلْقَاهُ مَنْشُورًا» (2)

همین کتاب نفس است چنانچه نیز فرماید: «هَذَا کِتَابُنَا یَنْطِقُ عَلَیْکُمْ بِالْحَقِّ إِنْ کُنَّا نَسِّ نَسِخٌ مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» در پایان این بحث بی تناسب نیست اشاره شود به اشکالی و یا سؤالی که شاید در ذهن بیشتر از خوانندگان و بالخصوص جوانان باشد و آن این که: مگر نه این است که

ص: 352

1- . سوره مجادله، آیه 22.

2- . سوره اسراء، آیه 13.

خدای تعالی عالم پر همه اعمال و احوال و نیات و خفایا و اسرار است بنابراین گماشتن محافظ برای نوشتن و ثبت اعمال انسان چه معنی می تواند داشته باشد؟

در پاسخ این سؤال توان گفت که برای هر فرد بشری تصوّر دو موجود محدود هرچند غیر مرئی باشد که کوچکترین گفتار و کردارش را ثبت می کنند آسان تر است از توجه دایم به ذات لا یتناهی پروردگار و توجه به این دو مأمور سرّی و مخفی بیشتر آدمی را به دقت و مراقبت در گفتار و کردار وامی دارد تا آنکه فقط سروکار خود را با خدای کریم و آمرزنده و بخشنده بداند چنانچه بهمین معنا تقریباً اشاره فرموده است امام صادق علیه السلام در روایتی که هشام بن حکم گوید: یکی از زنادقه از امام صادق علیه السلام پرسید چرا خدای تعالی فرشتگانی را بندگان گماشته که کارهای آنان را چه زشت چه زیبا بنویسند با آن که خدای تعالی عالم است به پنهان و پنهان تر؟ حضرت فرمود: خدای تعالی فرشتگان را چنین مأموریت داده و آنان را گواه بر خلق خود قرار داده تا بندگان بخاطر آن که آنان بهمراهشان هستند بیشتر مواظب اطاعت خدا باشند و از مخالفت او خودداری بیشتر کنند چه بسیار بنده ای که قصد گناه می کند ولی چون متذکر آنان می شود از گناه خودداری می کند و می گوید پروردگار من مرا می بیند و مأمورین محافظ من نیز گواه و شاهدان قضیه هستند...

«عن هشام بن حکم قال سئل الزنديق فيما سأل ابا عبد الله فقال ما علّه الملائكة الموكّلين بعباده يكتبون عليهم و لهم و الله عالم السرّ و ما هو اخفى؟ قال استعبدهم بذلك و جعلهم شهودا على خلقه ليكون لملازمتهم اياهم اشدّ على طاعه الله مواظبه و عن معصيته اشدّ انقباضا و كم من عبديهم بمعصيته فذكر مكانها فارعوى و كفّ فيقول ربّي يراني و خففتني علىّ بذلك تشهد. الحديث» نکته بسیار جالب در روایت شریفه آن است که تعیین مأموران مخفی از طرف خدای تعالی نه از آن باب است که نوعی تشدید و سخت گیری در حق بنده باشد که مبدا عملی انجام دهد که معاذ الله از قلم بیفتد و یا با وجود شاهد عینی چنین حجّت بر او تمام شود و نتواند روز جزا انکار کند بلکه از باب لطف و مرحمت است که خدای تعالی نسبت به بنده اش دارد تا شاید توجه به این که اعمالش مراقب و محافظ دارد او را از ارتکاب بگناه بازدارد و با

طاعت و عبادت تشویق و ترغیب نماید چنانچه در روایت تصریح به این معنی شده است «فسبحانه من رؤف ما احکمه»

اللهم اجعل لنا فی کل ساعه من ساعاته حظًا من عبادتک و نصیبًا من شکرک و شاهد صدق من ملائکتک

معنی ساعت

ساعت در لغت و لسان شرع به جزیی از شبانه روز گفته می شود نه اصطلاح امروز که عبارت از شصت ثانیه باشد زیرا در صدر اسلام تقسیم شبانه روز به بیست و چهار قسمت متساوی مسلم نیست. چنانچه مقصود از ساعت در آیه شریفه: «فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ» (1) همان معنای لغوی است نه معنای اصطلاحی امروز هرچند علماء رحمه الله ساعات روز را به دوازده ساعت تقسیم کرده اند و لکن نه دوازده ساعت متساوی بلکه چنانچه محدث قمی قدس سره نقل می کند ساعت ها مختلف است وی گوید:

بدانکه شیخ طوسی و سید بن باقی و شیخ کفعمی هر روز را به دوازده ساعت منقسم ساخته اند و هر ساعتی را به امامی از ائمه اثنی عشر علیهم السلام نسبت داده اند و برای هر ساعتی دعایی که مشتمل بر توسل به آن امام عالی مقام است ذکر کرده اند و اگرچه روایتش را به خصوص ایراد نکرده اند اما معلوم است که چنین امری را بدون روایت ذکر نمی کنند آنگاه برطبق مصباح المتعجل نقل می کند که فرموده است: ساعت اول از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب و منسوب است به امیر المؤمنین علیه السلام و دعای آن را ذکر می کند ساعت دوم از طلوع شمس است تا ذهاب حمره... ساعت سوم از ذهاب شعاع است تا ارتفاع نهار...

ساعت چهارم از ارتفاع نهار است تا زوال شمس... ساعت پنجم از زوال شمس است تا مقدار چهار رکعت از آن... ساعت ششم از مقدار چهار رکعت از زوال شمس گذشته تا نماز ظهر... ساعت هفتم از نماز ظهر است تا مقدار چهار رکعت قبل از نماز عصر...

ساعت هشتم و آن از مقدار چهار رکعت قبل از عصر است تا نماز عصر... ساعت نهم از نماز عصر است تا دو ساعت بعد... ساعت دهم از دو ساعت بعد از نماز عصر است تا پیش

ص: 354

از زرد شدن آفتاب... ساعت یازدهم پیش از زرد شدن آفتاب است تا زرد شدن آن...

ساعت دوازدهم از زرد شدن شمس است تا غروب آن...

نویسنده گوید:

این تقسیم خالی از اشکال نیست زیرا در ساعت نهم و ساعت دهم که همچون دیگر ساعات مقصود جزئی از زمان است تا دو ساعت بعد از نماز عصر و از نماز عصر دو ساعت بعد از نماز تا پیش از زرد شدن آفتاب ذکر شده است که اگر مقصود معنای لغوی آن باشد دو ساعت مفهوم صحیحی نخواهد داشت و اگر مقصود ساعت اصطلاحی، اصطلاحی باشد یعنی یکصد و بیست دقیقه آن هم بعید بنظر می رسد، زیرا هرچند بعضی از اقسام ساعت مانند ساعت آبی و غیره در آن زمان اختراع شده بود و لکن متداول و معمول نبود (و هارون الرشید ساعت آبی مکملی برای شارلمانی امپراطور فرانسه فرستاد و در قرن دهم میلادی ژربر نخستین بار آلت محرکه ای از نوع جدید در ساعت کار گذاشت در قرن دوازدهم چرخهای ساعت تکمیل گردید(1))

پس در زمان ائمه علیهم السلام استعمال ساعت آن رواج را نداشت که مورد نظر روایت قرار گیرد و دستور تطبیق وظایف شبانه روزی بر آن داده شود و استبعاد دیگری نیز در تقسیم است و آن این که چرا از شب چیزی در تقسیم منظور نشده با این که شب برای دعا و توسل مناسب تر از روز است و لکن جای تعجب است که در روایتی شبانه روز به بیست و چهار تقسیم شده که در صورت صحت روایت با کشف علمی امروز تطبیق می کند و آن روایت چنین است که فرمود: «یفتح للعبء یوم القیامه اربع و عشرون خزانه لساعات الیوم و اللیله فیفتح منها خزانه فیراها مملوه نورا من حسناته الی عملها فی تلک الساعه فینالہ من الفرح و الاستبشار بمشاهده تلک الانوار ما لو قسم علی اهل النار لألهاهم عن الاحساس بألمها و تفتح له خزانه اخری فیراه سوداء مظلمه یفوح ننتها و یفشاہ ظلامها و هی الساعه الی عصی اللہ تعالی فیها فینالہ من الهول و الفزع ما لو قسم علی اهل الجنة لنقص علیهم نعیمها و یفتح له خزانه اخری فارغه

ص: 355

لیس فیها ما یسونه و هی الساعه الی نام فیها او غفل (و اشتغل) فی شیء من مباحات الدنیا فیتحر علی خلّوها و یناله من الغبن الفاحش ما یناله من قدر علی ربح کثیر ثم ضیّعه و الیه الاشاره بقوله تعالی یوم یجمعکم لیوم الجمع ذلک یوم التغابن پس معنای دعا این است که: بارالها در هر لحظه ای از لحظات شبانه روز و هر جزیی از اجزاء آن از برای من حظ و نصیبی از عبادتت قرار بده و نصیب و بهره ای از شکر که هیچ لحظه بدون عبادت تو، خالی از شکرگذاری بر نعمت هایت بر من مگذرد و در بسیاری از نسخه ها بجای عبادتک (عبادت) ضبط شده یعنی بارالها در تمام ساعات شبانه روز مرا نصیبی از بندگانت قرار بده تا حضور آنان را درک کنم و یشرف صحبت شان نائل آیم و از انوارشان استصانه کنم چنانچه عارف شیراز گوید:

روضه خلدبرین خلوت درویشان است یا آن که مضافی مقدر شود مثلا نصیبا من صفات عبادک مانند صفاتی که در قرآن شریف ذکر فرموده است «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ

عشرون علی الأَرْضِ هَؤُنَا...» (1) تا آخر آیات شریفه یا آن که مضاف محذوف عبودیت باشد یعنی نصیبی از بندگی بندگانت داشته باشیم همان مقامی که بالاتر از آن برای بشر منظور نیست چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام عرض می کند: «کفی بی عزّا ان اکون لک عبدا» و حافظ گوید:

امید خواجگیم بود بندگی تو کردم هوای سلطنتم بود خدمت تو گزیدم

و این حقیقت آنگاه متحقق شود که بنده از هرچه غیر او است فانی شود و جز دوست هیچ نخواهد و نظر و منظورش مطالعه جمال و مشاهده جلال باشد حکیم شیراز را در این باره قطعه ای است درخشان دریغم آید نگفته بگذرم وی گوید:

یکی خرده بر شاه غزنین گرفت که حسنی ندارد ایازای شگفت

گلی را که نه رنگ باشد نه بوی غریب است سودای بلبل بر اوی

به محمود گفت این حکایت کسی به پیچد از اندیشه بر خود بسی

که عشق من ای خواجه بر خوی اوست نه بر قد و بالای دلجوی او است

ص: 356

شنیدم که در تنگنای شتر بیفتاد و بشکست صندوق در

به یغما ملک آستین برفشاند وز آنجا به تعجیل مرکب براند

سواران پی دُر و مرجان شدند ز سلطان به یغما پریشان شدند

نماند از و شاقان(1) گردن فراز کسی در قفای ملک جز ایاز

چو سلطان نظر کرد او را بدید ز دیدار او همچو گل بشکفید

بدو گفت کای سنبلت پیچ پیچ ز یغما چه آورده ای؟ گفت هیچ

من اندر قفای تو می تاختم ز خدمت به نعمت نپرداختم

گرت قربتی هست در بارگاه به حاجت مشو غافل از پادشاه

خلاف طریقت بود کاولیا تمنا کنند از خدا جز خدا

گر از دوست چشمت به احسان او است تو در بند خویشی نه در بند دوست

«و شاهد صدق من ملائکتک»: اضافه شاهد بصدق اضافه بیانیه است یعنی فرشتگانی که همواره گواهان صادق هستند و امکان ندارد که شهادت به دروغ بدهند آنان را گواهان عبادات من قرار بده. اینگونه تعبیرات از باب ذکر لازم و اراده ملزوم است که از فنون بلاغت است و مقصود همان توفیق یافتن بعبادات و اطاعات است که لازمه اش شهادت ملائکه است.

اللهم صلّ علی محمد و آله و احفظنا من بین ایدینا و من خلفنا و عن ایماننا و عن شمانلنا و من جمیع نواحینا

بارالها بر محمد و آل او درود بفرست و ما را از پیش رو و پشت سر و راست و چپ و از همه سو محافظت بفرما. به احتمال زیاد این قسمت از دعا اشاره است به آیه شریفه آنجا که دشمن قسم خورده انسان. شیطان لعین گفت: «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَا آتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ»(2): من حتما و حتما بر سر راه راست و صراط مستقیم که تو تعیین فرموده ای خواهم نشست تا

ص: 357

1- . و شاق بضم: خدمتکار.

2- . سوره اعراف، آیه 16.

بندگان را گمراه کنم آنگاه از پیش رو و پشت سر و راست و چپ آنان درمی آیم تا بیشترین آنان شکر نعمت بجای نیاورند.

مقصود از محافظت از چهارسو

مفسرین در تاویل آیه شریفه سخنان متعددی گفته اند از جمله، آنکه چهار سمت مذکور یعنی پیش و پس و راست و چپ سمتهای هجوم دشمن است از این رو شیطان نیز قسم خورد که به آدمی از این چهار سمت حمله کند و او را گمراه سازد بنابراین تفسیر نه شیطان می دانست و نه مفسران که زمانی خواهد آمد که هجوم از بالای سر مهمترین سمت هجوم دشمن خواهد شد و هم چنین هجوم زیر پا مانند مین های زمینی و دریایی وگرنه مناسب بود (و من فوقهم و من تحتهم) را نیز اضافه می کرد!! در میان تاویلات و توجهاتی که گفته شده بهترین تاویل و قول فصل فرموده امام باقر علیه السلام است که فرمود: در آمدن از پیش رو معنایش آن است که کار آخرت را در نظرشان بی اهمیت جلوه می دهد که آنچه در پیش روی آدمی است عالم آخرت است و در آمدن از پشت سر بدان معنی است که آنان را تشویق و ترغیب می کنم که مال دنیا گرد آورند و در ادای حقوق از مالشان بخل بورزند تا آنچه جمع کرده اند همه را پشت سر بگذارند و به وارثان و جانشینان برسد و فرموده امیر المؤمنین علیه السلام لذت و بهره مندی از مال و ثروت نصیب دیگران گردد و حساب و عقابش نصیب این و در آمدن از سمت راست بدان معنا است که کار دین را در نظر آنان مشکل می نمایانم که ضلالت و گمراهی را می پسندند و شبهه کردن در دین را نیکو بدانند. و در آمدن از چپ کنایه از آن است که لذتها را دوست می دارند و حبّ شهوات دلهای آنان را فرا می گیرد چنانچه اشخاص گنهکار و بدکار را روز قیامت نامه اعمال بدست چپشان داده می شود «عن ابی جعفر علیه السلام قال لا تینهم من بین ایدیهם معناه هون علیهم امر الاخره و من خلفهم امرهم بجمع الاموال و البخل بها عن الحقوق لتبقي لورثتهم و عن ایمانهم اشدّ علیهم امر دینهم بتزین الضلاله و تحسین الشبهه و عن شمائلهم بتجیب اللذات الیهم و تغلیب الشهوات علی قلوبهم» شقیق بلخی را نیز مکاشفه یا مصاحبه ای است که اگر صحّت داشته باشد خالی از لطف نیست وی گوید: هر روز صبح شیطان برای من چهار کمینگاه دارد پیش و پس و راست و چپ «انا من بین یدیّ فیقول لا تخف انّ الله غفور رحیم» در

روبرویم می گوید: مترس که خدای تعالی بخشنده و مهربان است و من در جوابش این آیه را می خوانم: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا» (1) آموزش و بخشش من بسیار است ولی بر آنکس که توبه کند و بخدا ایمان آورد و نیکوکار گردد و سپس براه هدایت قدم بگذارد «و اما من خلفی فیخوفنی الضیعه علی من اخلقه بعدی» و اما از کمینگاه پشت سر مرا می ترساند که بازماندگانت پس از مرگ ضایع می شوند و ذلیل و خوار می گردند و من آیه را به او می خوانم «و ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا» (2): هیچ جنبنده ای بر روی زمین نیست مگر آنکه روزی اش بر خدای تعالی است.

«و اما عن یمینی فیاتی من قبل النساء»: از کمینگاه راست که می خواهد مرا گمراه کند از راه ثنا و ستایش مردم وارد می شود یعنی مرا و سوسه می کند که کارهای نیک موجب خوشنامی تو میان مردم و ثناگوئی آنان نسبت بتو خواهد شد پس من این آیه را می خوانم: «و الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (3): تنها مردمان باتقویند که عاقبت نیک و سرانجام خوب دارند. «و انا عن شمالی فیاتی من قبل الشهوات»: و از کمینگاه چپ مرا از راه شهوتها و سوسه می کند من این آیه را می خوانم «و حِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ» (4): نه هرآنچه آدمی شهوت آن را دارد از آن کامیاب می شود بلکه چه بسا که میان او و آنچه دلخواه او است حایل و مانعی ایجاد شود چنانچه برای گذشتگان این چنین شد.

«و من جمیع نواحینا»: نواحی جمع ناحیه است بمعنی جانب و سو یعنی از همه سو و همه جوانب و دور و بر ما، ما را حفظ فرما، ذکر عام بعد از خاص است تا شامل فوق و تحت هم بشود و آدمی از همه جهات در محیط حفظ الهی قرار بگیرد که دست مکر شیطان قوی است و بجز پناه بردن بحریم حفظ الهی چاره ای نیست.

دام سخت است مگر یار شود لطف خدای ورنه انسان نبرد صرفه ز شیطان رجیم

ص: 359

1- . سوره طه، آیه 82.

2- . سوره هود، آیه 6.

3- . سوره اعراف، آیه 128.

4- . سوره سبأ، آیه 54.

بارالها ما را آنچنان حفظ فرما که ما را از گناه و معصیت تو باز دارد و به فرمانبرداری و اطاعت تو رهنمون و عامل جلب محبت تو باشد.

بنظر می رسد که در ترتیب مذکور در دعای شریف نوعی سببیت منظور شده است زیرا اجتناب از گناه باعث توفیق به عبادت و اطاعت خدای تعالی است و ارتکاب گناه موجب ضلال و سلب توفیق است که ظلمت حاصل از گناه در دل دلرا از رغبت بعبادت بازمی دارد. همانگونه که کسالت حاصل از خوردن غذاهای ناباب موجب آن می شود که معده شهوت طعام سالم را از دست بدهد و این معنی علاوه بر آن که هرکسی در وجدان خود این اثر را می یابد در روایات نیز به آن اشاره شده است مانند روایتی که راوی بخدمت امام شکایت از عدم توفیق به تهجد و نماز شب می کند حضرت می فرماید: «انت رجل قیدتک ذنوب یومک» گناهی که در روز انجام می دهی پای بند شبانه تو می شود و نمی گذارد که شب از بستر برخیزی و به عبادت و مناجات پردازی و همانگونه که محفوظ بودن از گناه آدمی را به عبادت رهنمون می گردد مواظبت بعبادات نیز بواسطه نوری که در دل ایجاد می کند عامل جلب محبت خدای تعالی است و این معنی که از جمله مستعملاً لمحبتک استفاده می شود به دو معنی تواند بود یکی آن که عبادت عامل جلب محبت بنده به خدای تعالی باشد و دیگر آن که عامل جلب محبت خدای تعالی به بنده باشد و به اصطلاح ادبی محبت که در (لمحبتک) اضافه بکاف خطاب شده است ممکن است از قبیل اضافه فعل به فاعل باشد که معنای اول را می دهد و ممکن است اضافه فعل به مفعول باشد که معنای دوم از آن استفاده می شود.

اما معنای اول یعنی محبت بنده به خدای تعالی را چنین توجیه کرده اند که آن عبارت است از محبت به طاعت و عبادت و موجبات رضای خداوندی و اجتناب از آنچه موجب سخط و غضب حق تعالی است وگرنه محبت بنده به خدای تعالی جز بدین معنی تصور ندارد زیرا بنا بقول جمهور متکلمین محبت یک نوع اراده است و اراده جز به حوادث و

رویدادها تعلق نمی‌گیرد و چون ذات خدای تعالی ثابت و ازلی و لا یتغیّر است معقول نیست که متعلق محبت یعنی اراده بشود و از این گذشته میان محبّ و محبوب بایستی یک نوع هم جنسی و سنخیت وجود داشته باشد و چه جنسیت و سنخیت میان بنده و خدا است؟ تا متعلق محبت بنده بشود.

درجات محبت

و از جانب محققین نیز پاسخهایی به این استدلال گفته شده است که ورود در آنها موجب تطویل و شاید برای بعضی کسالت آور باشد و در مقابل این گروه جمع دیگری از عارفان و محققان فرموده اند که محبت بخدای تعالی غایت قصوای مقامات و آخرین درجه از درجات سیر الی الله است که همه مقامات پیش از محبت مانند توبه و صبر و شکر و زهد و دیگر مقامات همه مقدمه مقام محبت است و همه مقامات بعد از محبت مانند شوق و انس و رضا و دیگر مقامات همگی نتیجه مقام محبت است پس محبت محور اصلی همه مقامات سالکین است این گروه را شواهد بسیاری از آیات و روایات و مشاهدات ارباب قلوب است که طالبین می‌توانند به کتابهای مخصوص این باب مراجعه نمایند.

حقیقت مطلب این است که محبت در ما یک امر وجدانی است که نیازی به تعریف ندارد بلکه عبارت است از یک کشش قلبی که انسان آن را نسبت به محبوب در خود احساس می‌کند و این محبت هرچندگاهی طبیعی است و بدون آن که علّت ظاهری داشته باشد آدمی آن کشش را در خود احساس می‌کند مانند محبت به اولاد و روشن تر از آن حبّ به نفس و لکن جای انکار نیست که یکی از عوامل مهم این کشش درک جمال و کمال در محبوب است و هرچند که این درک بیشتر باشد محبت نسبت به جمیل و کامل بیشتر می‌شود تا می‌رسد به آن درجه که آنچنان تحت سیطره و نفوذ حب قرار می‌گیرد که به هیچ جز محبوب و رضای محبوب نمی‌اندیشد و قدمی برخلاف امر او بر نمی‌دارد بلکه هیچ جز او نمی‌بیند زیرا هر جا جمال و کمال باشد جلوه و اثری از جمال و کمال او است حکیم شیراز گوید:

بجهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست عاشقم بر هم عالم که همه عالم از اوست

و عارف اکباتان می سراید:

بدریا بنگرم دریا ته وینم بصحرا بنگرم صحرا ته وینم

بهرجا بنگرم کوه و در و دشت نشان از روی زیبای ته وینم

و حکیم و عارف هیدجی گوید:

من بهرچه می گذرم بوی دوست می شنوم من بهرچه می نگرم روی او است می بینم

نی عجب اگر گویم او من است و من اویم وین عجبترست که باز او وی است و من اینم

پس محبت بنده به خدای تعالی امری است وجدانی نظیر محبت به غیر خدا و اما محبت خدای تعالی نسبت به عهد و دوست داشتن حضرتش بنده را از حقیقت آن همچون دیگر صفات الهی کسی آگاه نیست مگر محرمان راز و آنان که در مقام معرفت قدمی استوار دارند و از راسخین در علم بشمارند و بمقام تجلی صفات نائل آمده اند آنان دانند که محبت خدای تعالی بعد یعنی چه و بعید نیست که مرحله کامل محبت بنده بخدا مستلزم محبت خدای تعالی به او باشد چنانچه آیه شریفه: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (1) اشاره ای بدین مطلب دارد و روایت مورد اتفاق میان شیعه و سنی متضمن آن معنا است و عرفا و بزرگان تعبیر از آن بقرب نوافل فرموده اند که در آن روایت دارد: «لا يزال بتقرب الی عبدی بالنوافل حتی احبه فاذا احبته كنت سمعه الذی یسمع به...» و ما شرح این روایت شریفه را در رساله ای مستقل بنام (حول الولایه و اولی الامر) که در لبنان چاپ و منتشر شده است آورده ایم.

امام صادق علیه السلام در مصباح الشریعه می فرماید: هنگامیکه نور محبت خدای تعالی به باطن بنده ای تابید او را از هرچه غیر خدا است خالی می کند که نه بچیزی سرگرم می شود و نه بیاد چیزی می افتد «حبّ الله اذا اضاء علی سرّ عبد اخلاه عن کل شاغل و کل ذکر سوی الله» و دوست خدا را خلوص باطن از همه مردم بیشتر و گفتارش راست تر و در پای بندی به عهد از همه باوفاتر و در ناحیه عمل از همه پاکتر و در مقام ذکر از همه باصفا تر و جانش

ص: 362

از همه عابدتر است «والمخلص اخلص الناس سرّاً لله و اصدقهم قولاً و اوفاهم عهداً و ازکاهم عملاً و اصفاهم ذکراً و اعبدهم نفساً» محبّ خدا وقتی که مناجات می کند فرشتگان می بالند و هرکدام که به دیدارش نائل آید افتخاری نصیب خویش می داند «یتباهی به الملائکه عند مناجاته و یفتخر برؤيته» بواسطه او خدای تعالی شهرهایش را آباد می کند و به احترام او بندگان را گرامی می دارد اگر خدا را بحق او قسم دهند و حاجتی بخواهند به آنان عطا می فرماید و بلا را از آنان به رحمتش برمی گرداند پس اگر خلق بدانند که او چه مقام و منزلتی نزد خدای تعالی دارد بخاک زیر پایش تقرّب بخدا می جویند «فلو علم الخلق ما محلّه عند الله و منزلته لديه لما تقرّبوا الى الله الاّ بتراب قدميه» و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: حبّ خدا آتشی است که از نزدیک هرچه که بگذرد آتش می گیرد «حبّ الله نار لا تمّر علی شیء الاّ احترق» و نور خدا نوری است که بهرچه بتابد روشنش می سازد و آسمان خدا هرچه که از زیر آن ظاهر می شود می پوشاندش و نسیم الهی به چیزی نمی وزد مگر آن که آن را به حرکت و جنبش درمی آورد و آب حیات الهی همه چیز را زنده می کند و از زمین خداوندی همه چیز می روید پس هرکه خدای را دوست بدارد خدای تعالی همه چیز از سلطنت و قدرت و ثروت باو عطا می فرماید «فمن احبّ الله اعطاه کل شیء من الملك و الملك» و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: وقتی خدای تعالی بنده ای را دوست بدارد در دلهای اصفیایش و ارواح فرشتگانش و ساکنان عرشش محبّت او را جای می دهد که او را دوست بدانند پس دوست حقیقی چنین شخصی است خوشا بحال او باز خوشا بحال او و او را است نزد خدای تعالی شفاعتی به روز قیامت. پایان سخن امام صادق علیه السلام.

حالات و داستانهایی که از محبّان ظاهری و عاشقان جمال ظاهر زینت بخش کتابهای ادب فارسی و عربی است احیاناً به افسانه شبیه تر است تا واقع «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (1)

عاشقان را هر نفس سوزیدنی است برده ویران خراج و عشر نیست

خون شهیدان را ز آب اولیتر است این خطا از صد صواب اولی تر است

ص: 363

مولانا در کتاب بی نظیرش هرگاه که به این وادی می رسد جذبه عشق آنچنان او را فرا می گیرد که گویی از خود بیخود شده و جولانگاه سخن در اوجی بس رفیع قرار می گیرد بشنوید چه می گوید:

عاشقان را هر زمانی مردنی است مردن عشاق خود یک نوع نیست

او دو صد جان دارد از نور هدی و ان دو صد را می کند هر دم فدا

گر بریزد خون من آن دوست رو پای کوبان جان برافشانم بر او

آز مودم مرگ من در زندگی است چون رهم زین زندگی پایدگی است

اقتلونی اقتلونی یا ثقات ان فی قتلی حیاتا فی حیات

یا منیر الخدّ یا روح البقا اجتذب قلبی وجدلی باللّقا

لی حبیب حبّه یشوی الحشا لو یشاء یمشی علی عینی مشی

عاشقان را شد مدرس عشق دوست دفتر و درس و سبقشان روی او است

خامشند و نعره تکرارشان می رود تا عرش و تخت یارشان

سلسله اینقوم جعد مشکبار مسئله دور است اما دور یار

تتمیم: سید شارح قدس سرّه از بعض ارباب عرفان نقل می کند که فرموده همانگونه که محبت محبّ را مراتبی است متفاضل محبت محبوب را نیز درجاتی است متفاوت، محبتش به عوام، آن است که رحمت و غفرانش شامل حال آنان شود و بر آنان به آیات تجلّی کند و محبتش به خواص به این است که تجلّی صفات جمال را به آنان اختصاص می دهد و ظلمت صفات شان را با انوار صفات خود می پوشاند پس نخست آتش جلال تجلّی می کند و هر آنچه را که در دلشان هست می سوزاند سپس تجلّی بنور جمال می فرماید و آنان را از خودشان محو می سازد و با خودش ثابت می کند (فانی فی الله و باقی بالله می شوند) و از آنان شنوایی و بینایی و گویایی را سلب می کند چنانچه در حدیث صحیح مشهور میان عامّه و خاصّه است که فرمود چون او را دوست داشتم گوشه که با آن می شنود و چشمی که با آن می بیند و زبانی که با آن حرف می زند و دستی که با آن حمله می کند من خودکار همه اینها را انجام می دهم اگر مرا بخواند جوابش می گویم و اگر

حاجتی از من بخواهد روایش کنم سپس از علامه شیخ بهائی قدس سرّه نقل می کند که در اربعینش فرموده است: مقصود از «کنت سمعه الّذی یسمع به و بصره الذی یبصر به تا آخر...» آن است (و خدا دانا است) که من هنگامی که بنده ام را دوست داشتم او را بجایگاه انس می کشانم و بعالم قدس منصرفش می کنم و فکرش غرق در اسرار ملکوت می نمایم و حواس او را منحصر در درک انوار جبروت سازم این هنگام است که قدم او در مقام قرب ثابت و استوار می گردد و گوشت و خونس با محبت آمیخته می شود تا آن که از خویشتن غایب و از حسّ خود غافل و اغیار در نظرش متلاشی می گردد تا آن که من خودم بمنزله شنوایی و بینایی او می شوم چنانچه گوینده ای گفته است:

جنونی فیک لا یخفی و ناری منک لا تخبوفانت السمع و الابصار و الارکان و القلب(1)

دیوانه شهره شهر توام سوزم ز غم تو چه سوختنی!

تو سمع من و تو دو دیده من همه ارکان منی و تو قلب منی

اللّهم صل علی محمد و آله و وقفنا فی یومنا هذا و لیلتنا هذه و فی جمیع ایامنا لاستعمال الخیر و هجران الشرّ و شکر النعم

بارالها بر محمد و آلش درود بفرست و ما را موفق بدار در امروز و امشب و همه روزهای عمر ما که کار خیر انجام دهیم و از شرّ بدور باشیم و سپاسگوی نعمت هایت باشیم.

بحثی اجمالی پیرامون شکر

بحث درباره شکر و حقیقت آن در جای مناسب خود خواهد آمد و در اینجا اشاره ای اجمالی می کنیم که خالی از فائده نباشد و آن اینک:

شکر عملی است که هم تعلق به قلب دارد و هم به زبان و هم به عمل.

شکر قلب عبارت از آن است که انسان، منعم و صاحب نعمت را بشناسد و او را به عظمت و مجد و بزرگواری یاد کند و در آثار لطف او و وسایلی که به منظور بر خورداری به انسان مرحمت فرموده بیندیشد و امثال اینگونه تفکرات و ادراکات عقلی. و شکر به

ص: 365

زبان که به زبان خدا ایراستایش کند و تمجید و تهلیل و تسیحش گوید و شکر عملی که آدمی اعضاء و جوارحی را که خدای تعالی به او عنایت فرموده هریک را در آن مورد که رضای خدای تعالی در آن است صرف کند که اگر چنین کرد شکر آن نعمت را بجای آورده و اگر از آن عضو در موردی استفاده کرد که خدای تعالی از آن نهی فرموده است نسبت به آن عضو کفران ورزیده و ناسپاسی کرده است.

و اتباع السنن و مجانبه البدع

بارالها مرا توفیق ده که از سنتها پیروی کنم.

سنت به معنای راه و روش است سنت پیغمبر یعنی راه و روش آنحضرت که برحسب ضرورت تاریخ برای ما ثابت شده باشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم راه و روشش چنین بود چه در عبادات و چه در غیر آن از بقیه آداب معاشرت و صحبت نه هر عملی که بواسطه خبری ضعیف و یا نادرست به پیغمبر نسبت داده شود سنت تواند بود و در مقابل سنت بدعت است و آن بطوری که از لغت و موارد استعمال آن استفاده می شود به معنای تازه گی و نوظهور بودن است و بهمین مناسبت به خدای تعالی بدیع السموات و الارض گفته می شود که آسمان و زمین در عالم وجود چیز تازه و نوظهوری است که سابقه ندارد و بهمین معنا است آیه شریفه: «قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ» (1): یعنی بگو من در عالم رسالت پدیده تازه ای نیستم که پیش از من پیغمبری نیامده باشد و سابقه این کار پیش از من نبوده باشد. و برای بدعت در اصطلاح معانی مختلفی شده است که خالی از نقض و ابرام نیست و سخن به درازا گفته اند و به نظر نویسنده جامعترین معنا برای بدعت همان است که در لسان فقهای عظام قدس الله اسرارهم رایج است و آن عبارت است از (ادخال ما لیس من الدین فی الدین) یعنی آنچه را که از دین نیست جزء دین شود و بحساب دین منظور گردد و بنابراین بدعت را به دو قسم تقسیم کردن: بدعت هدایت و بدعت ضلالت که در کلمات بعضی از شراح آمده است علاوه بر این که بدعت هدایت اصلاً تبادر ذهنی ندارد اصل

ص: 366

تقسیم درست نیست و صحیح همان است که به عنوان روایت معروف است که کل بدعه ضلاله و کل ضلاله فی التّار و دقت در معنایی که برای بدعت گفته شد بسیاری از کجرویهای مسلمانان تندرو و یا جاهل را برای ما روشن می کند و تهمت های ناروایی که بطایفه حقه شیعه تحت عنوان بدعت روا می دارند ناشی از جهل بمعنای بدعت و یا از تعصبات جاهلانه است.

و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر

وجوب امر به معروف و نهی از منکر

بارالها مرا توفیق ده که دیگران را به کارهای نیک وادارم و از کارهای زشت بازدارم.

امر به معروف و نهی از منکر دو واجب از واجبات شرع و دو رکن از ارکان احکام اجتماعی و فردی دین مقدس اسلامی است و در آیات و روایات تاکیدات بلیغی در این باره شده است بلکه از آیه شریفه: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ» (1): (شما نیکوترین امتی بودید که برای اصلاح مردم پدید آمدید که مردم را به نیکوکاری وادارید و از بدکاری بازدارید) استفاده می شود که مناط در بهترین بودن امت اسلام از دیگر امتها همین سه خصلت است: امر به معروف و نهی از منکر و ایمان به خدا و جالب است که ایمان به خدا پس از آن دو ذکر شده است و این نهایت اهتمام به امر این دو را می رساند و در روایات نیز رسول اکرم و ائمه دین و اولیای الهی علیهم السلام بیانات تکان دهنده ای دارند چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حتما و حتما امر به معروف کنید و حتما و حتما نهی از منکر نمایید و اگر نکنید خدای تعالی حتما بدترین شما را به برگزیدگان شما مسلط می کند پس نیکان و برگزیدگان شما دعا می کنند ولی مستجاب نمی شود «لتأمرن بالمعروف و لتنهن عن المنکر او لیسطن الله شرارکم علی خیارکم فیدعو خیارکم و لا یتجاب لهم» امام رضا علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هرگاه که امت من امر به معروف و نهی از منکر را بگردن همدیگر انداختند بجنگ با خدا برخاسته اند و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که فرمود همانا خدای عزّ و جل دشمن می دارد

ص: 367

مؤمن ضعیفی را که دین نداشته باشد عرض شد: مؤمن ضعیف بی دین یعنی چه؟ فرمود:

کسی که نهی از منکر نمی کند و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امت من مادامی که امر به معروف و نهی از منکر می کنند و در کار نیک کمک همدیگر هستند همواره به خیر و خوبی خواهند بود پس هرگاه که این کار را نکردند برکتها از آنان گرفته می شود و یکی بر دیگری مسلط می شود و یاوری نخواهند داشت نه در زمین و نه در آسمان و از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است که خطبه خواند و حمد و ثنای الهی را بجای آورد سپس فرمود: آنان که پیش از شما هلاک و نابود شدند بخاطر آن بود که گناهای کردند و روحانیون و علما آنان را از این کار نهی نکردند و آنان چون گنهکاری را ادامه دادند و علما و روحانیون جلوگیری شان نکردند عقوبت های الهی بر آنان نازل شد پس شما امر به معروف و نهی از منکر کنید و بدانید که امر بمعروف و نهی از منکر نه مرگی را نزدیک می کند و نه روزی کسی را قطع می کند... حدیث دنباله دارد. و از امام باقر علیه السلام حدیث است که فرمود: در آخر زمان گروهی باشند که گروهی ریاکار متبوع آنان می شوند بصورت ظاهر قرائت و عبادات ریایی بجا می آورند اینان اشخاصی تازه به دوران رسیده و سبک مغزاند که نه امر به معروف را واجب می دانند و نه نهی از منکر را مگر هنگامی که کاملاً از ضرر و زیان در امان باشند بدنبال اجازه و بهانه اند که از بار این مسؤولیت شانه خالی کنند سپس فرمود اگر نماز بر دیگر فعالیتشان که درباره دارایی و جسمشان دارند ضرر برساند نماز را هم دور می اندازند همان گونه که بالاترین و شریفترین واجبات را دور انداختند همانا امر به معروف و نهی از منکر واجب الهی بزرگی است که دیگر واجبات به وسیله آن برپا می شود در آن وقت است که خشم خدای تعالی بر آنان به حد کمال می رسد و همه آنان را گرفتار شکنجه و عقاب می فرماید پس نیکوکاران و بدکاران و خرد و کلان یک جا هلاک می شوند (وسایل الشیعه باب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر ج 11 طبع جدید)

بحث در موضوع امر به معروف و نهی از منکر که یکی از ابواب نسبتاً مفصل فقه است به عهده کتب فقهیه است و این رساله مناسب با شرح و تفصیل آن نیست و لکن

اشاره به چند نکته در این باب خالی از فائده نخواهد بود

1. فقهاء شیعه اختلاف دارند در این که وجوب امر به معروف و نهی از منکر عینی است (که بهرکس مستقلاً واجب باشد خواه دیگران انجام بدهند یا نه) یا آن که وجوب کفائی است (که اگر فردی یا جماعتی به این واجب قیام کردند از عهده دیگری یا دیگران ساقط می شود) شیخ الطائفه و ابن ادریس از قدما و جمعی از متأخرین فرموده اند واجب عینی است و علم الهدی و ابو الصلاح و علامه از قدما و بعضی از متأخرین بوجوب کفائی آن قائل شده اند و حق در مسئله آن است که اگر یک نفر از موضوع اطلاع یافت متعین است که باید همان یک نفر قیام به این واجب کند و بر دیگران که از قضیه اطلاع ندارند واجب نیست اما اگر جماعتی مطلع شدند در آن صورت واجب کفائی خواهد بود.

2. برای امر به معروف و نهی از منکر شرایطی است که به چهار شرط معروف آن اشاره می کنیم:

شرط اول: کسی که امر به معروف یا نهی از منکر می کند باید خودش معروف دان و منکرشناس باشد و آن دورا از هم تمیز دهد که اگر اینکار را نداند چه بسا که امر به منکر و نهی از معروف کند

شرط دوم: باید احتمال تأثیر بدهد که اگر یقین داشته باشد که امر و نهی او هیچ گونه اثری ندارد وجوب ساقط می شود و لکن باز امر بمعروف و نهی از منکر جایز خواهد بود (یعنی مانعی نخواهد داشت که کسی قیام به این امر کند)

شرط سوم: این که شخص گنهکار می بایست اصرار در گناهِش داشته باشد که اگر انسان بداند که توبه کرده و دیگر مرتکب آن گناه نمی شود وظیفه امر بمعروف و نهی از منکر را ندارد.

شرط چهارم: آن که در انجام این وظیفه مفسده ای نباشد و ضرری بر جان و مال و ناموس خود و یا بعضی دیگر از مؤمنین در حال و یا در آینده وارد نیاید که با اجتماع همه این شرایط البته نباید ان فریضه الهیه ترک شود چنانچه تهدیدات آن را در روایات شنیدی و بعضی از علما شرط پنجمی را نیز افزوده اند و آن اینکه امر و نهی کننده خودش

باید عامل باشد به آنچه به آن امر و نهی می کند و در نتیجه این شرط گفته اند که شرط امر به معروف و نهی از منکر عدالت است و دلیل این قول، آیه شریفه است که می فرماید:

«أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» (1) آیا مردم را به نیکوکاری امر می کنید و لکن خودتان را فراموش می کنید؟ و نیز آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (2): ای کسانی که ایمان آورده اید چرا چیزی را می گوید که خودتان به آن عمل نمی کنید این عمل که سخنی بگوئید و خود خلاف آن را انجام دهید خدا را سخت به خشم و غضب در می آورد این آیه شریفه نیز بنابر تفسیری که کردیم شامل کسانی است که امر به معروف و ناهی از منکرند ولی خودشان عمل نمی کنند بقول حافظ:

مشگلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند؟

ولی هیچ یک از این آیات شاهد بر مدعی نیست بلکه آیات در مقام توبیخ و سرزنش عمل نکردن امر و ناهی است نه امر و نهی کردن او (دقت شود)

و بالجمله چنانچه اشاره شد برای اطلاع به تفصیلات این شروط باید به کتب فقهیه فقهاء عظام رحمهم الله مراجعه نمود مانند تحریر الوسیله حضرت امام خمینی قدس سره که ضمن 68 مسئله مسائل عام البلوای این باب را بیان فرموده اند و خالی از فایده نیست اشاره به این که این وظیفه الهی، را همچون بیشتر وظایف دیگر، مراتبی است که نخستین مرتبه آن یعنی کمترین درجه آن انکار قلبی است که آن عمل را از آن شخص روانداند و خشمگین شود و این یکی از مصادیق بغض فی الله است که در روایات بر آن تاکید شده است مرتبه دوم آن که این بغض و انکارش را در برخورد هایش با آن شخص اظهار کند بدون آنکه سخنی بگوید و مرتبه سوم این که به زبان او را موعظه و نصیحت کند و او را از کارهای بد باز دارد هر چند نیازمند بعکس العملی در خارج باشد مانند شکستن آلات لهو و قمار و شیشه های شراب و یا دور ریختن شراب و مانند اینها و همین طور مراتب شدت پیدا می کند البته در تصرفات مالی و یا جانی در مقام امر به معروف و نهی از منکر بایستی به اجازه حاکم شرع

ص: 370

1- . سوره بقره، آیه 44.

2- . سوره صف، آیه 3.

انجام گیرد.

و حیاطه الاسلام و انتقاص الباطل و اذلاله و نصره الحق و اعزازه

خواستن توفیق پاسداری از اسلام

بارها ما را توفیق عطا فرما که در این روز و دیگر روزها پاسدار اسلام باشیم و از باطل خرده بگیریم و عیب گویی کنیم و قدر آن را از نظرها بیندازیم و باطل را ذلیل و خوار کنیم و یار و یاور حق باشیم و آن را عزت بخشیم توان گفت که چون امر به معروف و نهی از منکر غالباً در مورد افراد انجام می گیرد و کمتر اتفاق می افتد که شرایط و جوهر آن در فسادهای اجتماعی فراهم آید امام سجاد علیه السلام پس از درخواست توفیق به انجام آن وظیفه خواستار مرتبه بالاتر و درجه ای مهمتر هستند و آن محافظت بیضه اسلام و پاسداری از حدود و ثغور آن و جلوگیری از نفوذ باطل و رواج یافتن آن است تا شیاطین و دشمنان اسلام نتوانند رخنه در آن کنند و تبدیل و تحریف در آن ایجاد نمایند و همانگونه که در امر به معروف و نهی از منکر اشاره شد که آن را مراتبی است پاسداری اسلام و سرکوب کردن باطل و ترویج حق را نیز مراتبی است از کمترین مرتبه آن که دفاع با بیان و قلم است گرفته تا آخرین درجه آن که شهادت در راه اسلام است و به گفته آن شاعر:

ترویج دین بهره زمان اقتضا کند گاهی بکشته گشتن و گاهی بکشتن است

و ارشاد الضالّ و معاونه الضعیف و ادراک اللهیف

ارشاد ضال یعنی راهنمایی گمراهان، گمراهی بهر معنایی که باشد راهنمایی نیز تناسب با آن معنا خواهد داشت از این رو بعضی ضلالت را به معنای نداشتن وسیله جهت رسیدن بمطلوب معنی کرده اند و آیه شریفه «وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» را بدین معنی تفسیر کرده اند که خدای تعالی در مقام امتنان به رسول گرامی اش می فرماید: تو وسایل رسیدن به هدف و مطلوب را که نبوت و شریعت بود نداشتی و خدای تعالی با الطاف خاصه ای که بتو داشت همه وسایل ظاهری و معنوی رسیدن به مطلوب و هدف را برای تو فراهم فرمود چنانچه یکی دیگر از معانی گمراهی و به تعبیر بهتر مصداق دیگری از گمراهی پیمودن

ص: 371

راهی است که آدمی را به مقصود نرساند خواه راه ظاهری و جاده معمولی باشد و خواه راه عقیده ای یا عملی، سعدی گوید:

ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی کاین ره که تو می روی به ترکستان است

و شاید کلمه گمراه در فارسی و عربی بیشتر در معنای اخیر استعمال شود و در آیات و روایات نیز به ارشاد این گروه اهمیت بسزایی داده شده است تا آن جا که خدای تعالی فرماید:

«وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»⁽¹⁾: کسی که یک نفر را از مرگ نجات بخشد همانند کسی است که همه مردم را از مرگ رهایی بخشیده است با توجه به شمول لفظ حیات به زندگی معنوی و حیات ابدی و بلکه انطباق آن باین به اولویت قطعیه در روایات شریفه نیز به همین معنی تفسیر شده است چنانچه شیخ مفید در امالی به سند خود از سماعه نقل می کند که گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم خدای عزّ و جل فرموده است هرکس که یک نفر را بکشد چنان است که همه مردم را کشته و هرکس یک نفر را زنده کند گویی همه مردم را زنده کرده است فرمود هرکس که یک نفر را از گمراهی به هدایت برساند بحقیقت که او را زنده کرده است و هرآنکس که یک نفر را از هدایت به ضلالت بکشانند بخدا قسم که حقیقتاً او را کشته است «عن سماعه قال قلت لا یبعبد الله علیه السلام انزل الله عزّ و جل من قتل نفسا فکأنما قتل الناس جمیعا و من احیایا فکأنما احیا الناس جمیعا قال: من اخرجها من ضلال الی هدی فقد احیایا و من اخرجها من هدی الی ضلال فقد و الله اماتها».

و مجلسی رحمه الله از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام نقل می کند که از امام باقر علیه السلام سؤال شد که مؤمنی از دوستان ما که اسیر دست غاصبی شده و می خواهد او را گمراه کند این مؤمن را بوسیله زبان و قدرت بیان از دست آن غاصب نجات دادن افضل است یا رهانیدن اسیری از دست رومیان کافر؟ امام باقر علیه السلام فرمود بگو بدانم اگر کسی ببیند که یکی از بهترین مؤمنین در آب غرق می شود و همزمان با او گنجشکی نیز در حال غرق شدن است و این

ص: 372

نمی تواند هردو را از غرق نجات دهد که هر یک را نجات دهد دیگری از دست رفته و غرق خواهد شد در چنین صورتی کدام یک از این دو را نجات دادن بهتر است؟ عرض کرد: مردی را که از بهترین مؤمنین است نجات دادن بهتر است حضرت فرمود: فاصله فضیلت یکی از آن دو که پرسیدی بر دیگری بیش از این دو است همانا این که گفتی دین او را و بهشت پروردگارش را برای او تأمین می کند و او را از آتش الهی نجات می دهد و این مظلوم راهی بهشت می شود «سئل الباقر محمد بن علی علیه السلام انقاذ الاسیر المؤمن من محببنا من ید الغاصب یریدان یضلّه بفضل لسانه و بیانه افضل ام الاسیر من ایدی اهل الروم؟ قال الباقر علیه السلام اخبرنی انت عن رای رجلا من خیار المؤمنین یغرق و عصفوره تغرق لا یقدر علی تخلیصهما بایّهما اشتغل فاته الآخر ایّهما افضل ان یخلّصه؟ قال الرجل من خیار المؤمنین قال علیه السلام فبعد ما سئلت فی الفضل اکثر من بعد ما بین هذین ان ذاک یوقّر علیه دینه و جنان ربّه و ینقذه من نیرانه و هذا المظلوم الی الجنان یصیر» علی علیه السلام فرمود: چون موسی به مقام کلیمیت با خدا رسید عرض کرد بارالها جزای کسی که نفس کافری را به اسلام دعوت کند چیست؟ فرمود: ای موسی اذن می دهم که او روز قیامت برای هرکس که بخواهد شفات کند «لَمَّا كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ بَنَ عِمْرَانَ قَالَ مُوسَىٰ الْهِيَ مَا جِزَاءُ مَنْ دَعَا نَفْسًا كَافِرَةً إِلَى الْإِسْلَامِ؟ قَالَ يَا مُوسَىٰ اذْنُ اللَّهِ فِي الشِّفَاعَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِمَنْ يَرِيدُ»⁽¹⁾ و نیز علی علیه السلام فرمود: رسول خدا که مرا به یمن می فرستاد فرمود: یا علی بخدا سوگند یاد می کنم که اگر خدای عزّ و جل بدست تو یک نفر را هدایت کند برای تو بهتر است از آنچه آفتاب بر او می تابد و غروب و می کند «وایم الله لئن یهدی الله عزّ و جل علی یدیک رجلا خیر لک ممّا طلعت علیه الشمس و غربت...».

یاری ناتوانان بهترین صدقه

«و معاونه الضعیف و ادراک اللهیف»: و ناتوانی را یاری کنیم و ستم کشیده بی چاره ای را دریابیم، از بهترین عبادات در اسلام یاری نمودن ناتوان و همدردی با دردمندان است چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «عونک الضعیف من افضل الصدقه»: از بهترین صدقات یکی آن است که ناتوانی را یاری کنی و روایات بسیاری در این زمینه

ص: 373

است که هرکس مؤمنی را یاری کند خدای تعالی 73 گرفتاری و ناراحتی او را برطرف می کند یکی در دنیا و بقیه اش بهنگام آن گرفتاری بزرگ هنگامی که مردم بگرفتاری خودشان سرگرمند و هرکس که گرفتاری مؤمنی را برطرف کند خدای تعالی گرفتاری آخرت او را برطرف می فرماید و چون از قبر بیرون می آید دلش خنک می باشد و کسی که او را از گرسنگی سیر کند خدای تعالی از میوه های بهشتی او را اطعام می کند و کسی که یک شربت آب باو بدهد خدای تعالی او را از شراب بهشتی سر به مهر سیرایش فرماید و کسی که گره از کار مؤمنی بگشاید خدای تعالی روز قیامت دل او را از غم و اندوه بگشاید:

«من اعان مؤمنا نفس الله عنه ثلاثا و سبعین کره واحده فی الدنيا و بقیتهها عند کره العظمی حیث یتشاغل الناس بانفسهم و من نفس عنه کره نفس الله عنه کرب الاخره و خرج من قبره ثلج الفؤاد و من اطعمه من جوع اطعمه الله من ثمار الجنه و من سقاه شره سقاه الله من الرحیق المختوم و من فرّج عن مؤمن فرّج الله قلبه یوم القیامه (سفینه)».

صفوان جمّال می گوید: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل مکه به خدمتش رسید نامش میمون بود شکایت داشت که کرایه ندارد حضرت بمن فرمود:

برخیز و برادرت را یاری کن من برخاستم و خدای تعالی فراهم فرمود که کرایه او تأمین شد و بازگشتم امام صادق علیه السلام فرمود نسبت بنیاز برادرت چه کردی؟ عرض کردم پدر و مادرم به قربانت خدای تعالی حاجتش را برآورد فرمود: همانا تو اگر برادر مسلمانان را یاری کنی مرا خوشتر آید که هفت طواف خانه خدا انجام بدهی «کافی عن صفوان الجمال قال کنت جالسا مع ابی عبد الله علیه السلام اذ دخل علیه رجل من اهل مکه یقال له میمون فشکی الیه تعذّر الکراء علیه فقال له قم فاعن اخاک فقامت معه فیسّر الله کراه فرجعت الی مجلسی فقال ابو عبد الله علیه السلام ما صنعت فی حاجه اخیک؟ قلت قضاها الله بابی انت و امی فقال: اما انک ان تعین اخاک المسلم احب الی من طواف اسبوع متبدء... الحدیث) و امام صادق علیه السلام فرمود هر یک از رفقای ما که یکی از برادرانش از او کمک خواهی کند نسبت به حاجتی و او همه آنچه را که در توان دارد انجام ندهد بتحقیق که به خدا و رسولش و به مؤمنین خیانت کرده است ابو بصیر گوید: به حضرتش عرض کردم مقصود شما از مؤمنین چیست؟ فرمود از امیر المؤمنین گرفته تا

آخرینشان «عن الصادق علیه السلام قال ایما رجل من اصحابنا استعان به رجل من اخوانه فی حاجه فلم یبالغ فیها بکلّ جهده فقد خان الله ورسوله و المؤمنین قال ابو بصیر قلت لا یعبد الله علیه السلام ما تعنی بقولک و المؤمنین؟ قال من لدن امیر المؤمنین الی آخرهم» ظاهراً مقصود آن حضرت ائمه علیهم السلام بوده است و بالجمله روایات در این مقام بیش از آن است که در این رساله گفته شود و اینک آخرین حدیث: «عن امیر المؤمنین علیه السلام من کفارات الذنوب العظام اغاثه الملهوف و التنفیس عن المكروب و ان لله تحت عرشه ظلاً لا یسکنه الا من اسدی لآخیه معروفاً او نفس عنه کربه او ادخل علی قلبه سروراً» (1): از جمله کارهایی که برای گناهان بزرگ کفاره است دادرسی ستمدیده و گره گشایی از کار در مانده ای است و همانا خدای را در زیر عرش اش سایه ای است که در آن سایه نمی نشیند مگر کسی که کار نیکی برای برادرش انجام دهد یا گرهی از کار او بگشاید و یا شادی و سروری بر دل او وارد کند.

اللهم صلّ علی محمد و آله و اجعله ایمن یوم عهدناه و افضل صاحب صحبناه و خیر وقت ظللنا فیه

بارالها بر محمد و اولادش درود بفرست و این روز را فرخنده ترین روز در عمر ما و بهترین همنشین که تاکنون داشته ایم و بهترین وقتی که گذرانده ایم قرار بده. مضمون دعا شاید اشاره باشد به آن که در طریق سلوک و ترقیات روحی و در مقام عبادت و اطاعت از روزهای پیشین بهتر باشیم که اگر مانند روزهای گذشته باشیم در بازار تجارت آخرت مغبون خواهیم بود چنانچه در روایت است: «من استوی یوماه فهو مغبون» و این غبن در معامله روز قیامت ظاهر می شود که یکی از نامهای آن روز یوم التغابن است: «یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لَیَوْمَ الْجَمْعِ ذَٰلِكَ یَوْمُ التَّغَابُنِ» (2)

و اجعلنا من ارضی من مرّ علیه اللیل و النهار من جمله خلقتک

و ما را از بین کسانی که روز و شب بر آنها گذشته راضی ترین فرد قرار بده اگر راضی ترین بودن از مصدر بمعنای اسم مفعول مشتق باشد یعنی پسندیده ترین فرد در

ص: 375

1- . نهج البلاغه صبحی صالح فصل 24.

2- . سوره تغابن، آیه 9.

خدمت تو باشم و تواز من راضی باشی و اگر در مصدر به معنای اسم فاعل مشتق باشد یعنی من راضی ترین فرد باشم و به مقام تسلیم و رضا نایل آیم که یکی از بالاترین مقامات اولیاء کمال است چنانچه امام حسین علیه السّلام فرمود: «رضا الله رضانا اهل البيت نصبر علی بلائه فیوفینا اجور الصابرين» عارف اکباتان نیز فرماید:

یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی هجران پسندد
من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد
مولانا فرماید:

قوم دیگر می شناسم ز اولیا که دهانشان بسته باشد از دعا
سنگ اندر راهشان گوهر بود زهر در حلقومشان شکر بود
و اشکرهم لما اولیت من نعمک

سپاسگزاری نعمت های الهی

و از همه خلق سپاسگزارتر به نعمتهایت باشم.

بحث درباره شکر در جای مناسب خودش خواهد آمد انشاء الله و لکن این جا به مناسبت این جمله از دعا بفرموده یکی از عرفا اشاره می شود که وقتی از او سؤال شد سپاسگزارترین کیست؟ فرمود: چهار طائفه اند که از همه مردم سپاسگزارترند و نه تنها سپاسگزارترین بلکه سعادت مندترین مردم نیز آنانند: کسی که از گناه پاک باشد و لیکن خود را در شمار گناهکاران بداند و کسی که بکم راضی باشد و لکن خود را از جمله راغبین و زیاده طلبان بداند و کسی که همه روزگار خود را با یاد خدا سپری کرده باشد و لکن خود را از غافلین بشمارد و کسی که خود را همواره وادار بعمل کند و لیکن خود را جزء کم کارها بداند چنین کس اشکر و افضل مؤمنین است.

و اقومهم بما شرعت من شرایعک

و در عمل کردن به آن چه از احکام و نیت مقرر فرموده ای از همه استوارتر باشم.

و اوقفهم عمّا حدّرت من نهیک

از چیزهایی که نهی فرموده ای خویشتن دارترین باشم - البتّه که خویشتن داری مراتبی است بعضی از دانشمندان گفته است که خویشتن داری را چهار مرتبه است: مرتبه

اول خودداری از محرّمات و چیزهایی که ارتکاب آنها موجب فسق است و آدمی را از درجه عدالت ساقط می کند و این کمترین درجه است دوّم خویشتن داری از چیزهای شبه ناک هرچند بحسب ظاهر شرع و فتوای فقها جایز باشد و اشاره به این درجه است روایات وارده در مورد احتیاط و جمعی از فقهاء به استناد همین روایات فتوای وجوب احتیاط داده اند و روایات را در کتب اصول متعرضند از جمله آن که فرمود: «الامور ثلاثه امر بین رشده فاتّبعه و امر بین غیّه فاجتنبه و شبهات بین ذلک فمن ترک الشبهات نجی من المحرّمات» و در پاره ای از روایات است که فرمود: «لکل ملک حمی و حمی اللّٰه المعاصی فمن رعى غنمه حول الحمی یوشک ان یقع فیها» از این رو صلحا و افراد شایسته از امور شبهه ناک پرهیز می کردند و پیرامون شبهات نمی گشتند مرتبه سوّم مرتبه متقین است که آن را ورع گویند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرمود: «لا یبلغ الرجل درجه المتقین حتی یترک ما لا بأس به مخافه ما به بأس» کسی به درجه متقین نمی رسد مگر آن که از مباحات اجتناب کند که مبادا دچار غیر مباح شود امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: «و ائّما هی نفسی اروضها بالتقوی لتأتی آمنه یوم الخوف الاکبر و تثبت علی جوانب المزیق ولو شئت لاهتدیت الطریق الی مصفّی هذا العسل و لباب هذا القمح و نسائج هذا القز و لکن هیات ان یغلبنی هوای و یقودنی جشعی الی تخیّر الاطعمه و لعلّ بالحجاز او الیمامه من لا طمع له فی القرص و لا عهد له بالشعب» بسیاری از علماء و زهّاد در این راه پیرو امیر المؤمنین علیه السّلام بودند صاحب قصص العلما در حالات مقدس اردبیلی می نویسد که از بعضی مسموع شد که مقدس در مدت چهل سال از او فعل مباح صادر نشد چه رسد به حرام و مکروه و گوید: سابقا گذشت که مقدس اردبیلی در مدت چهل سال پای خود را برای خوابیدن دراز نساخت و بعضی این را نسبت به میرداماد داده اند و شاید هر دو صواب باشد چنانکه در ترجمه میرداماد مذکور گشت، پایان سخن فاضل تنکابنی.

گواه گرفتن خدا، آسمان و زمین و سایر مخلوقات

بارالها من تورا گواه می گیرم و گواهی تنها تو کافی است و آسمان و زمینت را و هرچه از فرشتگان را که در زمین و آسمان جای داده ای و دیگر خلق تورا گواه می گیرم، بعضی از دانشمندان فرمایند: اگر گویی چون گواهی خداوند کافی است گواه گرفتن آسمان و زمین و فرشتگان برای چیست؟ گوییم کثرت گواهان در پیشگاه پروردگار مطلوب است گرچه خدای خود می داند و جمله اول از نظر توحید کامل است که همه را فانی در ذات حق بیند و گواهی آسمان و زمین را گواهی حق داند نه چیزی جدا از او و سید شارح فرماید توحید را چهار مرتبه است اول قشر مانند پوست سبز کرد و چنانکه به زبان اعتراف کند و بدل خدای را نشناسد چون ایمان منافقین و در دنیا آنان را سود دهد نه در عقبی. دوم ایمان قلبی بی معرفت پروردگار مانند ایمان عوام و مشبهه و مجس! مه و اهل تقلید گوید در آخرت نیز سودمند است اما آن نیز قشری است مانند پوست چوبی گردو.

سیم ایمان قلبی با معرفت حق به صفات او مطابق مذهب حق و تنزیه از تشبیه و تعطیل اما نه آنکه همه چیز را در او فانی بیند. چهارم ایمان آن که همه چیز را فانی بیند و جز حق بدیگری ننگرد و این است مرتبه اخلاص و توحید خالص از شائبه، (پایان نقل از دانشمند مزبور).

نویسنده گوید: ربط دادن سؤال و جواب مذکور به توحید و حصر مراتب توحید در مراتب چهارگانه نامیدن بعضی از مراتب آن به ایمان، خالی از نظر نیست و توان گفت که جملات شریفه دعا مبنی بر سریان حیات در جمیع موجودات است چنانچه جمعی از فلاسفه الهیین بر آن معتقدند و مفهوم وجود در نظرشان مساوی با علم و حیات است و موجودات هر یک به مقدار حظ و نصیب از وجود از علم و حیات نیز بهره مندند و ظواهر آیات تسبیح کلیه موجودات: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَقْهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (1)

ص: 378

«وَيُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (1) و نظائر آنها نیز دلیل بر شعور و حیات آنان است.

مولانا نیز می فرماید:

گر تو را از غیب چشمی باز شد با تو ذرات جهان همراز شد

جمله ذرات پیدا و نهان با تو می گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم با شما نامحرمان ما خامشیم

بنابراین گواه گرفتن آسمان و زمین و ساکنانشان از هر قبیل که باشد نیازی بهیچ توجیه و مجازگویی ندارد و پاسخ اصل اشکال همان است که فرمودند: کثرت گواهان مطلوب درگاه است.

فی یومی هذا و ساعتی هذه و لیلتی هذه و مستقری هذا انّی اشهد انک انت الله الذی لا اله الا انت

بحثی پیرامون لا اله الا الله

بارالها همه مخلوقات تو را گواه می گیرم: امروزم و این ساعت و امشبم و این جایگاهم همگی گواه باشند که من شهادت می دهم که تویی آن ذات مقدس جامع جمیع صفات کمال که هیچ معبود به حقی بجز تو نیست، در ترجمه لا اله الا انت می بایست کلمه الله ترجمه شود (به معبود بحق) چنانچه ما گفتیم وگرنه ترجمه آن به مطلق معبود برخلاف واقع خواهد بود که چه بسیار معبودهایی در دنیا بجز خدای تعالی عبادت شده اند از آفتاب و ماه و ستارگان و دیگر موجودات و خدای تعالی درباره آنان فرمود: «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبٌ جَهَنَّمَ» (2) در این جا اشکال معروفی در لسان ادبای عربیت است و آن این که از نظر ادبی خبر لا در جمله لا اله محذوف است و باید کلمه ای را بجای خبر به تقدیر گرفت اشکال این جا است که آن کلمه چه می تواند باشد؟

زیرا اگر (موجود) در تقدیر بگیریم و بگوییم لا- اله موجود الا- الله نفی امکان از وجود معبود بحقی غیر الله نمی کند و اگر (ممکن) در تقدیر بگیریم یعنی بگوییم (لا اله ممکن الا الله) یعنی معبود به حقی بجز الله امکان وجود ندارد دلالت بر وجود الله نمی کند در حالی

ص: 379

1- . سوره حشر، آیه 24.

2- . سوره انبیاء، آیه 98.

که علما و ضرورت دین این کلمه مبارکه کلمه توحید باجماع است.

جوابهایی از این اشکال داده شده است و از لطیفترین و دقیقترین جوابها جوابی است که سید شارح قدس سره از بعضی محققین نقل می کند و آن این که بهر تقدیر یعنی: چه (ممکن) در تقدیر بگیریم و چه (موجود) معبود به حق نمی شود مگر واجب الوجود و محال است که واجب الوجود در عالم امکان باقی بماند پس اگر گفتیم لا اله موجود الا الله لازمه اش نفی امکان خدایی غیر الله است و اگر گفتیم لا اله ممکن الا الله لازمه اش وجود الله است که محال است واجب الوجود در مرتبه امکان باقی بماند. پایان

مترجم گوید: بیان محقق مزبور در توجیه کلمه توحید مطلبی را بیادم آورد که در ایام اقامت در نجف اشرف یکی از دوستان (1) از مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ محمد حسین کمپانی که از نوابغ عصر خود بود نقل می کرد که فرموده بود در حرم مطهر کاظمین علیهما السلام به برهانی در توحید فهمیدم و آن این که: از ملحد و منکر خدا سؤال می شود که مفهوم واجب الوجود در خارج مصداق دارد یا نه؟ اگر گفت: دارد که خلاف مرتفع است و اگر گفت: ندارد سؤال می شود: چرا؟ آیا عدم وجود مصداق برای این مفهوم از ناحیه عدم وجود مقتضی است یا بخاطر وجود مانع است که خالی از این دو نتواند بود اگر از ناحیه عدم وجود مقتضی است واجب الوجود که نیازی به مقتضی ندارد والا خلف لازم آید و اگر گفته شد بواسطه وجود مانع است گوئیم باز خلف لازم می آید زیرا واجب الوجود را هیچ مانعی نتواند از وجود او ممانعت کند بنابراین نفس تصوّر این مفهوم مساوق با وجود آن است. فافهم و اغتتم.

قائم بالقسط عدل فی الحکم رؤف بالعباد مالک الملک رحیم بالخلق

قسط با فتحه قاف به معنای ظلم و جور است و قسط با کسره قاف به معنای عدالت است همچنانکه (اقسط) با الف (باب افعال) نیز به معنای عدالت است و شاید بهمین لحاظ یعنی

ص: 380

1- . ایشان جناب حجه الاسلام و المسلمین آقای شیخ ذبیح الله قوچانی بودند که فعلا از علماء و ائمه جماعت محترم مشهد مقدس می باشند.

از جهت اشتباه مصدر در صیغه فعل جمع قسط (با فتحه کاف) در قرآن کریم (قاسطون) آمده: «و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطباً» و قسط (با کسره قاف) به معنای عدل جمعش قاسطون نیامده با آن که مطابق قاعده بود تا اشتباه به قسط به معنی جور نشود بلکه جمع از باب افعال آمده و فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِدِينَ» (1) قسط و عدل این دو کلمه چه در لغت و چه در ترجمه دو کلمه مترادف گرفته شده است و اگر چنین هم باشد در این جمله شریفه از دعا: (قائم بالقسط عدل فی الحکم) ممکن است در هریک از دو کلمه خصوصیتی در نظر گرفته شده باشد توضیح این که: برای عدل معانی متعددی ذکر شده است و یکی از معانی آن موزون بودن است عدل به این معنی در لسان غالباً بالفظ تعادل و متعادل تعبیر می شود.

در مجموعه ای که اجزاء و اعضای مختلفی دارد و هدف خاصی از آن در نظر گرفته شده است برای تأمین آن هدف وجود عدل به این معنی ضرورت دارد دستگاه های الکتریکی مانند رادیو و تلویزیون و غیره را در نظر بگیرید که هرکدام برای منظور خاصی ساخته شده است اگر بخواهیم نتیجه مطلوب را بدهد باید هرکدام از اجزاء بهمان اندازه و نسبتی که در نظر مخترع آن دستگاه است باشد و بعبارت دیگر بایستی تعادل فیزیکی داشته باشد که با کم و زیاد شدن آنها و با بهم خوردن این تعادل نتیجه مطلوبه را نخواهد داد و هم چنین تعادل شیمیائی که فرمول خاصی در مرکب شیمیائی دارد و نسبت خاصی در ترکیب آن در نظر گرفته شده است که اگر آن فرمول رعایت نشود اثر مطلوب نخواهد داشت از این نقطه نظر است که فرموده اند عدل بدین معنا از شئون علم و حکمت است در ساختمان یک دستگاه فیزیکی و یا مرکب شیمیائی در همه اجزاء آن علم و حکمت متجلی است که هریک از اجزاء دارای چه اثر است و چه اندازه از آن لازم و ضروری است عدل به این معنا است که در سراسر نظام هستی حکم فرماست «سَبَّحِ اسْمَ

ص: 381

1- . و محتمل است در هر دو مورد از قسط به معنای جور گرفته شده باشد و لیکن باب افعال در مقسطين بمعنای سلب آمده است که یکی از معانی آن می باشد چنانچه در آیه شریفه و علی الذین یطیقونه گفته شده است.

رَبِّكَ الْأَعْلَى الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى» (1) تقدیر و اندازه گیری در عالم خلقت یکی از بزرگترین آیات خداشناسی است و دانشمندان الهی و طبیعی را در این زمینه سخنان بسیاری است که اگر نوشته شود (مثنوی هفتاد من کاغذ شود) جهان خلقت براساس نظم و تعادل گذاشته شده است که اگر تعادل در آن نبود برپا نبود و دوام و ثبات نداشت و از این رو در حدیث است: «و بالعدل قامت السموات و الارض» آسمان ها و زمین براساس عدل و هم آهنگی برپا است ستونهای نامرئی که در ساختمان آسمان بکار رفته شاید همین تعادل و توازن باشد: «بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» و در سوره مبارکه الرحمن نیز فرماید: «الْأَسْمَاءُ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ» (2) ظاهر آن است که آیه شریفه از دو جمله مستقل غیر مرتبط بهم ترکیب نشده است بلکه مقصود آن است که برافراشتن آسمان از روی میزان است و در ساختمان آن رعایت تعادل شده است قوای جاذبه و دافعه در میلیونها و میلیاردها کرات با عظمت آسمانی بقدری دقیق است و متعادل که در میلیونها و بلکه در میلیاردها سال هیچ یک از مدار خود خارج نمی شوند و

همه هستند سرگردان چو پرکار پدیدآورنده خود را طلبکار

عدل به این معنی مقابلش ظلم به معنای متعارف نیست بلکه مقابل آن بی تناسبی است: اگر در ساختمانی اطاق پذیرایی فرضاً در مساحتی باندازه دو متر مربع ولی دستشویی در فضای بیست متری بنا شود چنین ساختمانی براساس عدل نیست بلکه مبنی بر بی تناسبی است و اگر از روی مجاز نه حقیقت گفته شود که در بنای آن ظلم بکار رفته است مانعی ندارد.

معنای دیگر عدل آن است که حکمای الهی فرموده اند: «اعطاء كل ذي حق حقه» هرچه بهرکس داده شود استحقاق او نسبت به آن چیز رعایت شود (بهرکس آنچه لایق بود دادند)

مولانا در اشعار خود فرماید:

ص: 382

1- . سوره اعلی، آیه 1.

2- . سوره رعد، آیه 2.

عدل چبود وضع اندر موضعش ظلم چبود وضع در ناموضعش

عدل چبود آب ده اشجار را ظلم چبود آب دادن خار را

موضع رخ شه نهی ویرانی است موضع شه پیل هم نادانی است

عدل به این معنی ملازم با تساوی نیست بلکه احیانا مساوات عین ظلم خواهد بود که چه بسا حق کسی بیشتر از دیگری باشد که رعایت نکردن آن ظلم خواهد بود از این رو در جریان قضاوت حضرت داود آنجا که طرف دعوی ادعا کرد که: «إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِي نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفُلْنِيهَا وَ عَزَّيْنِي فِي الْخِطَابِ» (1): این برادر من نود و پنج رأس میش دارد و مرا فقط یک میش است و برادرم آن یک میش را هم نمی تواند در دست من ببیند و آن را از من بزور می خواهد بگیرد داود علیه السلام گفت: «لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ» (2): البته که به تو ظلم کرده است که خواسته است یک میش تو را به میشهای خود اضافه کند و بسیار معاشران و شریکان هستند که در حق یکدیگر ظلم و تعدی می کنند مگر آنان که اهل ایمان و عمل صالح هستند که آنها بسیار کم اند «فَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ» (3) داود انست که ما او را سخت امتحان کرده ایم در آن حال «فَاسْتَتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ أَنَابَ» (4) پس از خدای تعالی عفو و آمرزش طلبید سر استغفار حضرت داود و امتحان در همین بود که داود به محض این که شنید یکی از دو برادر با داشتن نود و نه میش یک میش برادر را نیز مطالبه می کند تأمل نکرده و سریع قضاوت کرد و حکم به ظالم بودن طرف مقابل نمود و توجه نکرد که زیاد داشتن دلیل بر نداشتن حق مطالبه نسبت به حق خود نیست. با این توضیحی که داده شد احتمال می رود که قسط و عدل در دعای شریف به فرض که مترادف بوده و در لغت به یک معنا باشند در این جمله از هریک از آن دو معنای خاصی اراده شده است یعنی در جمله اول از قسط عدل به معنای اول یعنی تعادل

ص: 383

1- . سوره ص، آیه 23.

2- . سوره ص، آیه 24.

3- . سوره ص، آیه 24.

4- . سوره ص، آیه 24.

مقصود است و در جمله دَوَم عدل به معنای دَوَم. و اینکه حکمهای الهی و قضا و قدر او بر اساس عدل است و تقسیمات عادلانه است و هرکس به قدر استحقاق خود از عطای الهی بهره مند است.

*روایتی شریف، روشنگر نکته ای در دعا

اما نکته در دعا آنکه امام علیه السلام پس از شهادت به توحید صفتی که برای خدای تعالی ذکر می کند قائم به قسط بودن حق تعالی است و این توصیف اولا اشاره است به آن چه در آیه شریفه ذکر شده که خدای تعالی پس از شهادت ذات مقدسش و فرشتگانش و دانشمندان به توحید ذاتش خود را بهمین صفت توصیف فرموده آنجا که فرماید: «سَدَّ هَدَى اللّٰهُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَ الْمَلٰٓئِكَةُ وَ اُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ» (1) گوی دعاکننده عرض می کند همانگونه که تو به هنگام شهادت بر وحدانیت خود را به این صفت توصیف فرموده ای من نیز به هنگام شهادت بر توحید تو را به آن صفت توصیف می کنم که تو خود فرموده ای و اما روایت را شیخ جلیل طبرسی در تفسیرش از غالب بن القَطَّان نقل می کند که گوید در سفر تجارتي وارد کوفه شدم و در محلی نزدیک به اعمش منزل (2) کردم و بخاطر نزدیکی خانه نزد او

ص: 384

1- . سوره آل عمران، آیه 18.

2- . وی ابو محمد سلیمان بن مهران اسدی کوفی است محدث قمی قدس سرّه درباره اش گوید: معروف است بفضل و ثقه و جلالت و تشیع و استقامت در دین و سینهها نیز ثنایش گویند و بر فضل و ثقه بودنش یک کلامند و بارنکه اعتراف دارند که شیعه است جلا متش را نیز اقرا دارند و او اهمردیف زهری دانسته اند و از او مطالب کمیاب فراوان نقل کرده اند و بلکه ابن طولون شامی کتابی در این باره جمع آوری نموده و نامش را (الزهر الانعش فی نوادر الاعمش) نهاده و از جمله نوادری که از او نقل شده است این است که روزی در کنار استخری از آب باران نشسته بود و پوستین کهنه ای بر دوشش بود شخص آمد و دست او را گرفت و به زور بلندش کرد که برخیز و مرا از این استخر عبور ده و سار بروی شد و گفت سبحان اندی سخر لنا هذا و ما کنا لهمقربین (آیه ای است که بهنگام سوار شدن بر مرکب خوانده می شود) اعمش نیز بناچار او را به دوش گرفت ولی چون به وسط خلیج رسید او را از پشت خود بیمان آب انداخت و این آیه را خواند (و قل رب انزلنی نزلا مبارکا و انت خیر المزلین و خود از آب بیرون آمد و آن شخص هم چنان در آب غوطه می خورد محدث قمی پس از نقل مطالبی لطیفه دیگری از او نقل می کند که ذکر آن خالی از فائده نیست گوید: جمعی بعیادت اعمش که بیمار بود آمدند و نشست طولانی کردند اعمش که از طول جلوس آنان ناراحت شده بود برخاست و نشست و رختخواب خود را جمع کرد و گفت: شفای الله مریضکم بالعافیه: خدای تعالی بیمار شما را شفا داد بفرمائید و تشریف -

رفت و آمد داشتم شبی که می خواستم از کوفه به طرف روانه شوم اعمش را دیدم که برای تهجد بپا خاست و ضمن تهجدش آیه شهد الله انه لا اله الا هو را تا آخر خواند سپس گفت:

«و انا اشهد بما شهد الله به و استودع الله هذه الشهاده و هي لي عند الله و ديعه» یعنی من بهمان که خدای تعالی گواهی داده گواهی می دهم و این گواهی را در نزد خداوند بامانت می سپارم و این امانت من است نزد خدا، چندین بار این جمله را تکرار کرد پیش خود گفتم لابد در این باره چیزی شنیده است پس با او نماز خواندم و دعا کردم سپس گفتم آیه ای را شنیدم از تو که مکرر می خواندی گفت: «لا احدثک بها الی سنه» تا یک سال حدیث آن را به تو نخواهم گفت من یک سال ماندم پس از گذشت یک سال گفتم ای ابا محمد یک سال گذشت گفت: «حدیثی ابن وائل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یجاء بصاحبها یوم القیامه فیقول الله ان لعبدی هذا عهدا عندی و انا احق ممّن و فی بالعهد ادخلوا عبدی هذا الجنّه»: ابن وائل حدیث کرد مرا از امام صادق علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کسی را که این آیه خوانده روز قیامت می آورند پس خدای تعالی فرماید این بنده مرا نزد من عهدی است و من سزاوارترین کسی هستم که به عهد وفا کنم این بنده مرا به بهشت داخل کنید.

رأفت خدا به بندگان

نکته جالب دیگری نیز که در روایت است اهتمام مسلمانان به فراگرفتن احادیث است که به خاطر شنیدن یک حدیث یک سال به انتظار مانده و از مسافرت چشم پوشیده است و نظایر این اهتمام در موارد دیگر نیز ثبت شده است. «رُؤْفٌ بِالْعِبَادِ»: رأفت در ما حالتی است نفسانی که در فارسی تعبیر از آن به دلسوزی می شود و این معنی از جهتی اخصّ از رحمت به معنای مهربانی است و به اصطلاح ادبی میان رأفت و رحمت (عموم و خصوص من وجه) است یعنی هر یک از این دو از جهتی عام است و از جهتی خاص و ماده اجتماع نیز دارند که هر دو معنی بر آن مورد منطبق است رأفت بدون رحمت مانند

دلسوزی جاهلانه پدر یا مادر در حق فرزند که مانع از تأدیب فرزند می گردد و رحمت بدون رأفت مانند عمل جراحی که طبیب جراح نسبت بمریض اجرا می کند و بدون کمترین دلسوزی و با کمال قساوت بحسب ظاهر عضو فاسد را با چاقوی جراحی می برد و به دور می اندازد و منشأ این عمل جراحی همانا رحمت و مهربانی نسبت به مریض است و از این قبیل است اجراء حدود و قصاص در شرع اسلام چنانچه خدای تعالی درباره زنا کاران می فرماید: «فَأَجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ» (1) یعنی دلسوزی بحال مجرم و زناکار مانع از اجراء حدّ الهی نشود که این خود عین رحمت است (توجه دارید که نفرموده: «وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَحْمَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ» و موجب ادامه حیات معنوی فرد و اجتماع است «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ» (2) بنابراین آنجا که به خدای تعالی نام مبارک رؤف بالعباد گفته می شود به معنای رحمت خالص و مهربانی فوق العاده و بدون رنج و درد مقصود است رنج و دردی که احیانا در موارد رحمت وجود دارد «مَالِكِ الْمُلْكِ»: اصل ملک و سلطنت خدای تعالی راست و زمام همه قدرتها و سلطنت بدست اوست. «تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ» (3) بلکه مالک ملک وجود است و وجود و توابع وجود و لوازم وجود همه در دست قدرت او است و جز او کسی را نباید و نشاید که نامی از وجود و هستی برد.

همه هرچه هستند از آن کمتراند که با هستیش نام هستی برند

مولانا فرماید:

همه شیران ولی شیر علم حمله مان از باد باشد دمبدم

حمله مان پیدا و ناپیداست باد جان فدای آن که ناپیداست باد

از بعضی اهل معرفت نقل شده که گفته است به هنگامی که بنده بدان مقام رسید که حقیقت ملک را برای خدا دید و او را مالک همه چیز دانست از هرگونه ادعایی خالی گشته

ص: 386

1- . سوره نور، آیه 2.

2- . سوره بقره، آیه 179.

3- . سوره آل عمران، آیه 26.

و حول و قوه ای برای خود نبیند و کار را یکباره به مالک امر واگذار کند و در هر گرفتاری خلاص خود را از او بخواهد نه چیزی را بخود بداند و نه از آن خود و نه از خود (فلا یقول بی و لا یقول لی و لا یقول منی) و از این رو بعضی از اهل دل گفته است التوحید اسقاط الیانات و شاید شبستری نیز همین را گوید:

نشانی داده اندت از خرابات که التوحید اسقاط الاضافات

رحیم بالخلق

معنی رحمن و رحیم بودن

رحمت چنانچه اشاره شد به معنی مهربانی است علمای ادب گفته اند که رحمن و رحیم هر دو برای مبالغه در رحمت و مهربانی است و بعضیها گفته اند که رحمت رحمانیه شامل همه موجودات است و اما رحمت رحیمیه مخصوص مؤمنین است و از بعضی ادعیه نیز شاهد آورده اند که آمده است: «یا رحمن الدنیا و رحیم الآخره» گرچه «یا رحمن الدنیا و الآخره و رحیمهما» نیز وارد است و شاید این فرق از آن جهت باشد که هیئت (فعلان) به گفته بعضی فقط دلالت بر مبالغه و زیادی دارد و نظری به بقاء و ثبات ندارد چه در امور مادی و چه در امور معنوی مانند شعبان و ریّان و عطشان و جوعان و امثال ذلک و در معنویات مانند غضبان و لهفان و اما هیئت (فعلیل) علاوه بر مبالغه و زیادی، دلالت بر ثبات و دوام نیز دارد و فرق میان (فعل و فعلیل) مانند خشن و شریف با این که هر دو برای مبالغه است در همین است که اولی تنها مبالغه را می فهماند ولی دومی علاوه بر آن ثبات و دوام را نیز و شاید بهمین جهت گفته شده است که رحمت رحیمیه مخصوص مؤمنین است در آخرت به جهت ثبات و دوامی که در نعمت های اخروی است و شاید بهمین لحاظ عرفای عظام فرموده اند که هدایت هادیان طریق توحید و انزال کتب و ارسال رسل جلوه رحمت رحیمیه حق تعالی است زیرا همه اینها از نعمت های باقیه الهیه است حضرت امام خمینی قدس سرّه قوانین الهیه را که به دست انبیاء و اولیاء الهی تأسیس و انفاذ و کشف و اجرا می شود حتی اجرای قصاص و حدود و تعزیرات و امثال آن را نیز از این باب می دانند که همه اینها برای تربیت افراد جنایت کار و رساندن آنان به سعادت تأسیس و تقنین شده و در کمال نسبی آنان دخالت کامل دارند و می فرمایند حتی کسانی که نور

ایمان و سعادت ندارند انبیاء و اولیاء الهی که مأمور هدایت خلق اند و مظاهر رحمت رحیمیه اند آنها را با جهاد و امثال آن بقتل می رسانند مثل یهود بنی قریظه که برای خود آنها نیز این قتل صلاح و اصلاح بود و می توان گفت از رحمت کامله نبی ختمی قتل آنها است زیرا با بودن آنها در این عالم در هر روزی برای خود عذابهای گوناگون تهیه می کردند که تمام حیات این جا بیک روز عذاب و سختی های آنجا مقابله نکند و این مطلب برای کسانی که میزان عذاب و عقاب آخرت و اسباب و مسببات آنجا را می دانند پرواضح است پس شمشیری که به گردن یهود بنی قریظه و امثال آنها زده می شد به افق رحمت نزدیکتر بوده و هست تا افق غضب و سخط و باب امر به معروف و نهی از منکر از وجهه رحمت رحیمیه است... (تا آخر آنچه فرموده اند قدس الله نفسه) نویسنده گوید:

لطیفهٔ ربانیه که حضرت امام خمینی بدان اشاره فرمودند از دعای حضرت نوح پیغمبر بزرگوار و نستوه الهی علیه السلام بخوبی استفاده می شود آنجا که عرض می کند: «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا إِنَّكَ إِن تَذَرْنِي يَاحْلِيكَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا».

و ان محمدا عبدك و رسولك

و گواهی دهم بر این که محمّد بندهٔ تو است و فرستاده تو است جمع میان دو صفت بندگی و رسالت شاید از آن جهت باشد که کلام از افراط و تفریط خالی باشد که انکار رسالت جانب تفریط است و انکار عبودیت جانب افراط چنانچه دربارهٔ عیسی علیه السلام چنین معتقد شدند و خدا یا پسر خدایش گفتند و در مقابل این گروه جمعی از یهود حتی در نسبش شبهه ایجاد کردند و قرآن کریم از هر دو جهت دفاع کرد «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ» (1) و تقدّم عبودیت بر رسالت یا بر حسب ذوق عوام از باب ترقی از ادنی به اعلی است و یا بر حسب مشرب احلامی عرفان است که مقامی بالاتر و شریفتر از عبودیت برای بشر نیست و شرافت بندگی است که مقدمه و بل که سبب رسیدن بهر شرافت و مقام است همانگونه که خدای تعالی در مقام بیان سیر معنوی و معراج ملکوتی، حبیب خودش

ص: 388

را به این صفت معرّفی فرمود: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا...» (1) و در تشهد نماز نیز که می گوئیم: «اشهد ان محمدا عبده و رسوله» علی علیه السّلام عرض می کند: «الهی کفی بی عزا ان اکون لک عبدا»

خسروی عالمم بچشم نیاید گر تو اشارت کنی که چاکرم این است (2)

حافظ نیز فرماید:

امید خواجگیم بود بندگی تو کردم هوای سلطنتم بود خدمت تو گزیدم

و این که غالباً شهادت به رسالت پس از شهادت به وحدانیت آمده است مانند اذان و اقامه و تشهد و دیگر اوراد وارده از ائمه علیهم السّلام بعضی فرموده اند به خاطر آن است که کلمه توحید بدون اخلاص نتیجه ای در بر ندارد و اخلاص جز به سلوک مراتب آن و طیّ درجاتش حاصل نشود و سلوک مراتب و طیّ درجات میسر نگردد مگر بشناخت کیفیت سلوک و این شناخت را راهی جز بیان پیغمبر نیست. بیانات رسول خدا است که کیفیت سلوک الی الله را برای ما تشریح و تعیین می کند پس شهادت بر رسالت و اقرار بصدق پیغمبر اکرم پس از کلمه اخلاص بالاترین و شریفترین کلمه است زیرا شهادت بر رسالت لازمه شهادت بتوحید است و ایندو قرین هم اند که هرگز از یکدیگر جداشدنی نیستند

و خیرتک من خلقک حملته رسالتک فاذاها و امرته بالنصح لامّته فنصح لها

شهادت به رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم

و شهادت می دهم که محمّد برگزیده تست از میان آفریدگانت بار رسالت را بر دوشش نهادی از عهده اش برآمد و دستورش فرمودی که نصیحت گوی امّش باشد پس او امّت را نصیحت و خیراندیشی کرد و در ادای رسالت آنچنان پای برجا بود که بزرگان قریش به ابو طالب عموی آن حضرت اتمام حجّت کردند که پسر برادرت را از این دعوی بازدار وگرنه با تو وارد در جنگ خواهیم شد نوید دادند که هرگاه محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم پیشنهاد ما را بپذیرد از همه امکاناتی که ما داریم بهره مند خواهد شد و آنچه را که بخواهد در

ص: 389

1- . سوره اسراء، آیه 1.

2- . از حکیم سبزواری.

اختیارش قرار خواهیم داد ابو طالب پیشنهاد بزرگان مکه را با پیغمبر در میان گذاشت اشک از دیدگان پیغمبر جاری شد و فرمود و الله اگر آفتاب را در دست راست و ماه را در دست چپم بگذارند محال است که دست از دعوت خود بردارم.

مادر خلوت بروی غیر بستیم از همه باز آمدیم و با تو نشستیم

آنچه نه پیوند یار بود گسستیم و آنچه نه پیمان دوست بود شکستیم

مردم هشیار از این معامله دوراند شاید اگر عیب ما کنند که مستیم

درباره خیراندیشی و نصیحت امتش در مدت بیست و سه سال به تعبیر یکی از دانشمندان معاصر چهار کارکرد که هر یک از آنها بطور عادی دویست و سیصد سال وقت لازم دارد تا صورت خارجی پابرجایی پیدا کند:

اول آن که تأسیس دین جدیدی کرد یعنی دین الهی را چنانکه در فطرت بشر است بر خلاف ادیان رایج زمان خود بیان کرد و مردم را به دین خود مؤمن ساخت بطوری که اکنون نفوذ روحانی آن همچنان در دهای صدها میلیون پیروانش مسلط است...

دوم آن که از قبیله های مختلف عرب که دشمن و خونخواه یکدیگر بودند و هیچگاه آتش جنگهای داخلی در میان آنها خاموش نمی شد یک ملت به وجود آورد که در وحدت مانند یک تن بود و اصول اخوت و مساوات و حریت و وحدت کلمه به معناهای حقیقی خود در میان آن ها حکمفرما بود. مولانا گوید:

دو قبیله که اوس و خزرج نام داشت یک ز دیگر جان خون آشام داشت

کینه های کهنه شان از مصطفی محو شد در نور اسلام و صفا

اولا اخوان شدند آن دشمنان همچو اعداد عنب در بوستان

وزدم المؤمنون اخوه به پند در شکستند و تن واحد شدند

آفرین بر عشق پاک اوستاد صد هزاران ذره را داد اتحاد

همچو خاک مفترق در رهگذر یک سبوشان کرد دست کوزه گر

سوم آنکه در میان همین قبایل متفرقه که هر یک برای خود رئیس داشتند و بیخ خودسری عادت کرده بودند و هیچگاه سابقه دولت و حکومت مرکزی نداشتند دولتی

تأسیس کرد بطوری که بعد از یک قرن یگانه دولت عالم و امپراطوری مطلق جهان شد.

چهارم آن که در مدت بیست و سه سال یک تنه قانونی وضع کرد که تمام مصالح و حوائج ملتش را دربر داشت و دارد و حقوق همه بطور کامل و عادلانه در آن رعایت شده است(1)

چه زیبا گوید مولانا:

خواند مژمل نبی رازین سبب که برون آی از گلیم ای بو الهرب

سر مکش اندر گلیم ورخ میپوش که جهان جسمی است سرگردان تو هوش

باش کشتی بان در این بحر صفا که تو نوح ثانی ای مصطفی

خیز و در دم تو به صور سهمناک تا هزاران مرده بر روید ز خاک

چو تو اسرافیل وقتی راست خیز رستخیزی ساز از این رستخیز

هرکه گوید کو قیامت ای صنم خویش بنما که قیامت نک منم

اللهم صلّ علیه اکثر ما صلّیت علی احد من خلقک

بارالها (چون پیغمبر تو در ادای رسالت کوتاهی نکرد و وظیفه اش را به نحو احسن انجام داد) پس تو نیز بیشترین درودی را که بر کسی از آفریدگانت فرستادی بر محمد و آل او بفرست

و آته عنا افضل ما آتیت احدا من عبادک

ایتاء و اعطاء به یک معنی است. و بجای ما به آن حضرت عطا فرما بهترین عطیّه ای که بهریک از بندگانت عطا فرموده ای.

و اجزه عنا افضل و اکرم ما جزیت احدا من انبیائک عن امّته

و پاداش بده او را از عوض ما والاترین و شایسته ترین پاداشی که بهریک از پیامبرانت از سوی امّتش مرحمت فرموده ای. «انک انت المّان بالجسیم الغافر للعظیم»: همانا تویی که به اعطای بزرگ بندگانت را ممنون احسانت می فرمایی و گناه بزرگ را

ص: 391

می آمیزی گویی در پایان دعا عَلتِ خواسته ذکر شده یعنی بارالها هرچند خواسته های ما بزرگ باشد در پیشگاه تو اجابت آنها بی سابقه نیست بلکه همواره فضل و احسانت این چنین است و اگر مانع از استجابت این خواسته ها گناهان بزرگ ما است تو آمرزنده گناهان بزرگی.

فصل علی محمد و آله الطیبین الطاهرین الاخیار الانجبین

اعاده صلوات و درود بخاطر اهتمام به شأن درود بر محمد و ختم دعا با درود و اضافه آل بر محمد است اگر دروهای پیشین اختصاص بر آن حضرت داشته تا به تغییر روایات (صلوه بتری) نباشد چنانچه ثقه الاسلام کلینی قدس سره در کافی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: پدرم شنید که شخصی پرده کعبه را گرفته و می گوید: اللهم صلّ علی محمد پدرم به او فرمود: لا تبترها یعنی دنباله اش را حذف نکن سپس خود امام صادق این کلمه را تفسیر فرمودند (ای تظلمنا حقنا) یعنی در حق ما ظلم روا مدار «قل اللهم صل علی محمد و اهل بینه» درود بر محمد و اهل بیت او که پاکان و پاکیزگان و برگزیدگان و نجیب تران بودند

دعاؤه فى المهمّات و من دعائه اذا نزلت به مهمّه يا من تحلّ به عقد المكاره و يا من يفتأ به حدّ به حمى الشّدائد و يا من يلتمس منه يلتمس به المخرج الى روح الى محلّ الفرج ذلّت لقدرتك بقدرتك الصّعب و تسبّبت و تشبّكت بلطفك الأسباب و جرى بقدرتك بطاعتك القضاء و مضت على ارادتك ذكرك الأشياء فهى بمشيّتك دون قولك مؤتمره و بإرادتك دون نهيك و حيك منزجره انت المدعوّ للمهمّات و أنت المفزع فى الملمات لا يندفع منها الاّ ما دفعت و لا ينكشف منها الاّ ما كشفت و قد قد نزل بى يا ربّ ما قد تكادنى ما تكا أدنى

ثقله وألمّ بي ما قد بهظني حمله ما بهظني حمله وبقدرتك اوردته عليّ وبسلطانك وجّهته اليّ فلا مصدر لما اوردت ولا صارف لما
وجّهت ولا فاتح لما اغلقت ولا مغلق لما فتحت ولا ميسّر لما عسّرت ولا ناصر لمن خذلت فصلّ عليّ محمّد وآله وافتح لي يا ربّ
باب الفرج ولا فاتح لما اغلقت فافتح لي الهى ابواب الفرج بطولك واكسر عني سلطان الهمّ بحولك وأنلني حسن النظر فيما شكوت فيما
شكوت اليك وأذقني حلاوه الصّدّنع فيما سألت فيما سألتك وهب لي من لدنك رحمه وفرجا هنيئًا وهب لي الهى من لدنك فرجا هنيئًا و
اجعل لي من

عندك مخرجا وحيا ولا تشغلني بالإهتمام عن تعاهد تعهد فروضك و استعمال سنتك سننك فقد ضقت لما نزل بي يا رب ذرعا فقد
ضقت بما نزل بي ذرعا و امتلأت بحمل ما حدث عليّ همّا و أنت القادر على كشف ما منيت به و دفع ما وقعت فيه فافعل بي ذلك و إن
فافعل ذلك بي الهى و إن لم استوجه منك يا ذا العرش العظيم يا ذا العرش العظيم اللهم صلّ على محمد و آله ازكى صلوه و أتمّها و
أنماها و أكملها يا أرحم الرّاحمين

ص: 395

بسم الله الرحمن الرحيم

«وكان من دعائه عليه السلام اذا عرضت له مهمه او نزلت به مله و عند الكرب» از دعای آن حضرت است هرگاه که حادثه غم انگیز رخ می داد و یا پیش آمدی دردناک می رسید و در هر غم و اندوه آنچه از این دعا به دست می آید و شایسته است که خواننده این دعا درس عرفانی از آن بگیرد آن است که انسان هر اندازه بار مصیبت و گرفتاری بر دوشش سنگینی کند و بر اعصاب او فشار آورد نباید فکر یأس و نومیدی بر او چیره شود بلکه به عکس شایسته است که روح رجا و امیدواری هم چنان در قلب او زنده بماند زیرا معتقد است بر خدای توانایی که زمام همه امور به دست قدرت او است و در مقابل عظمت او همه چیز ناچیز و ذلیل است و این نه مطلبی است سهل در زندگی بلکه یکی از مهمترین اساس معیشت در دنیا و سعادت در آخرت همین روح رجا و امیدواری است.

میان مؤمن و ملحد فرق های بسیار است و یکی از آنها ارتباط با دعا دارد بدین معنی که شخص ملحد و بی ایمان وقتی در میان امواج گرفتاری و محنت محاصره می شود دستش از همه بریده و بی قید و شرط تسلیم پیش آمد می شود زیرا که معتقد به امری ما فوق طبیعت نیست و در جهان طبیعت قدرتی را نمی شناسد که بتواند نظام طبیعت را شکافته و برخلاف جریان معجزه ای بیافریند، اما مؤمن بخاطر آنکه قدرت مافوق الطبیعه را باور کرده هرگز یأس به خود راه نمی دهد و در هر شرایطی چشم امید به سوی

آن قدرت حاکم بر تمام عالم وجود دارد و خدایی را می شناسد که مهربان است و دعای دردمندان را می شنود و می پذیرد چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: اگر آسمان و زمین بر بنده ای بهم دوخته شده باشد ولی آن بنده تقوا داشته باشد خدای تعالی برای او از همان محیط بهم دوخته شده راه خروجی برای او باز می کند «و لو ان السماوات و الارضین کانتا علی عبد رتقا ثم اتقی الله لجعل له منهما مخرجا» (1) و شاید این فرموده حضرت الهام گرفته از آیه شریفه باشد که فرماید: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (2) و نشأت یافته از آیه مبارکه: «وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (3) (و همانگونه که در زندگی روحی و معنوی روح امید عامل سعادت و خوشبختی است همچنین در امور مربوط به جهان طبیعت نیز دلیل رستگاری و موفقیت است و در مقابل آن، صفت یأس عامل بدبختی و خاکساری است چه مردمی که در زندگی بهر دلیل نومید باشند به سعی و عمل نمی پردازند و از این رو دشمن را در صحنه کارزار که سراسر جهان میدان جنگ است بر خود چیره و میدان را برای حصول آرزوهای او خالی می کنند) به گفته مولانا: این جهان مسجد آدم کش است که در یکی از شهرها بود و هرکس یک شب در آن مسجد می خفت صبحگاه جسد بی روح او را از مسجد بدوش می کشیدند.

هرکه دوری بی خبر چون کور رفت صبحدم چون اختران در گور رفت

و سرّ این مطلب بر کسی فاش نشده بود و هرکس به گونه ای تحلیل می کرد تا آن که مردی که از نیروی اراده به حدّ کافی برخوردار بود تصمیم گرفت که شب را در آن مسجد سحر کند و هرچند ناصحان مشفق گفتندش که قصد جان خویش مکن وی در پاسخ گفت که من اصولاً از زندگی سیرم و می خواهم کشته شوم.

گر شدید اندر نصیحت جبرئیل می نخواهد خوٹ در آتش خلیل

جبرئیل رو که من افروخته بهترم چون عود و عنبر سوخته

ص: 398

1- . نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه 130.

2- . سوره طلاق، آیه 2.

3- . یوسف آیه 87.

بهر صورت رفت و در میان مسجد خوابید صداهای ترس آور به گوشش می رسید ولی او بجای آن که بترسد و خود را ببازد.

برجهید و بانگ برزد کای کیا حاضریم اینک اگر مردی بیا

در زمان بشکست زاواز آن طلسم زرهمی ریزید هر سو قسم قسم

پُر شد آن مسجد ززر هر جایگاه مرد حیران شد ز تقدیر اله

طغرانی اصفهانی گوید:

اعلّل النفس بالأمال ارقبها ما اضيق العيش لو لا فسحة الأمل

دعا بلا را رفع می کند

سید شارح قدّس سرّه در مقدمه این دعا چند روایت آورده که به مناسبت به ذکر آنها تبرّک می جوئیم:

1 - از امیر المؤمنین علیه السلام رسیده است که هرگاه هول و وحشت شدت یافت پس پناهگاه خدای تعالی است «اذا اشتدّ المفزع فالى الله المفزع».

2 - ثقه الاسلام کلینی به سند صحیح از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

هیچ بلائی بر بنده نازل نمی شود که خدای تعالی به دل او بیندازد که دعا کند مگر این که رفع آن بلا نزدیک خواهد بود و هیچ بلائی بر بنده نازل نمی شود که آن بنده از دعا کردن خودداری بکند مگر آن که آن بلا طولانی خواهد بود پس هرگاه که بلا نازل شد بر شما باد که دعا و تضرّع بدرگاه خدای تعالی داشته باشید. «ما من بلا ینزل علی عبد مؤمن فیلهمه الله عزّ و جل الدعاء الا کان کشف ذلک البلاء و شیکا و ما من بلا ینزل علی عبد مؤمن فیمسک عن الدعاء الا کان ذلک البلاء طویلا فاذا نزل البلاء فعلیکم بالدعاء و التضرّع الی الله» و از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: آیا بلاى دراز مدت را از کوتاه مدت تشخیص می دهید؟ عرض کردیم:

نه فرمود: هرگاه به دل یکی از شما الهام شد که هنگام بلا دعا کند پس بدانید که آن بلا کوتاه مدت است «هل تعرفون طول البلاء من قصره؟ قلنا: لا قال: اذا الهم احدکم الدعاء عند البلاء

فاعلموا ان البلاء قصير» و در روایت صحیح از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که فرمود: دعای خالص برای خدا و بسوی خدا رفتن بلا را باز می گرداند در حالی که تقدیر شده و قضای الهی نیز جاری شده و نمانده مگر عملی شدن آن پس هرگاه خدای عزّ و جلّ خوانده شود و از او مسئلت شود بلا را به نحوی باز می گرداند «الدعاء لله و الطلب الى الله يرد البلاء و قد قدر و قضی و لم يبق الا الامضاء فاذا دعي الله عزّ و جلّ و سئل صرف البلاء صرفا».

یا من تحلّ به عقد المکاره

عقد جمع عقده است به معنای گره مانند غرف که جمع غرفه است و مکاره جمع مکرهه است به معنای ناخوش آیند.

ای آن که گره هرکار ناخوش آیند به دست تو باز می شود

و یا من پفتأ به حدّ الشدائد فتأ القدر

فتأ القدر یعنی دیگ را از جوشش انداخت و حدّ به معنای تندی و برّنگی است: ای آن که به لطف او محنت ها و سختی ها نرم می شود و از برش و تندی می افتد

و یا من يلتمس منه المخرج الى روح الفرج

ای آن که راه بیرون شدن از تنگناه به آسایش را از او باید التماس و درخواست کرد.

ذلت بقدرتك الصعاب

مشکلات در برابر قدرت تو ذلیل است.

و تسبّت بلطفك الاسباب

لطف تو است که سببها را ساخته و آنها را منشأ اثر قرار داده که اگر لطف تو نباشد از هیچ سببی کاری ساخته نیست.

این سبب ها بر نظرها پرده ها است که نه هر دیدار حُسنش را سزا است

دیده ای باید سبب سوراخ کن تا سبب را برکنند از بیخ و بن

تا مسبب بیند اندر لامکان هرزه بیند جهد و اسباب دکان

از مسبب می رسد هر خیر و شرّ نیست اسباب و وسایط ای پدر

در پاره ای از دعاها رسیده است «یا مسبب الاسباب من غیر سبب» و این بحث از امّهات

مباحث اسلامی و عرفانی و فلسفی است که از یک سو به مسئله بغرنج و پیچیده جبر و اختیار مربوط است و از سوی دیگر به قیومیت الهیه ارتباط می یابد و بهر حال این رشته سر دراز دارد بهتر است که از موضوع دعا خارج نشویم و بکار اصلی خود پردازیم.

شرح این هجران و این خون جگر اینزمان بگذار تا وقت دگر

و جری بقدرتک القضاء و مضت علی ارادتک الاشیاء

نیروی اجرائی قضای آسمانی قدرت تو است و همه چیز برطبق خواست و تصمیم تو می گذرد چنانچه قرآن کریم فرماید: «إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (1) و نیز فرماید:

«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ» (2) و هم در سوره یونس فرماید: «وَإِن يُرِيدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ» (3) و مولانا فرماید:

چون قضا بیرون کند از چرخ سر عاقلان گردند جمله کور و کر

چون قضا آید شود دانش به خواب مه سیه گردد بگیرد آفتاب

چشم بسته می شود وقت قضا تا نبیند چشم کحل چشم را

همه چیز در قدرت خداست

ولی باید متوجه بود این که اسباب همگی در قبضه قدرت حق است و قضای او با قدرت بی منتهای او در جریان است و اراده مقدسه اش در همه چیز نافذ است همه اینها منافات با حدّ و جهاد و کوشش ما ندارد بلکه ما با وجود این که به قضا و قدر الهی معتقدیم و معتقدیم که سبب ساز خود حضرت باری تعالی است نباید به استناد این عقیده دست از کسب و کار و جهد و کوشش برداریم و به انتظار تقدیرات آسمانی بنشینیم.

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را برون کن ز سر باد خیره سری را

تو گر خود کنی اختر خویش را بد مدارا ز فلک چشم نیک اختری را

بسوزند چوب درختان بی بر سزا خود همین است هر بی بری را

مولانا فرماید:

ص: 401

1- . سوره بقره، آیه 117.

2- . سوره رعد، آیه 11.

3- . سوره یونس، آیه 107.

بر قضا کم نه بهانه ای جوان جرم خود را چه نهی بر دیگران

بل قضا حق است و جهد بنده حق هین مباح ابله چو ابلیس خلق

همچو ابلیسی که گفت اغویتنی تو شکستی جام و ما را میزنی

تو غسل خوردی نباید تب بغیر مزد روز تو نیاید شب بغیر

فهی بمشیتک دون قولک مؤتمره و باراد تک دون نهیک منزجره

پس همه اشیاء تنها به مشیت تو بدون آن که دستوری صادر شود فرمان پذیرند و تنها به اراده تو بدون آن که نهیت را اظهار کنی بازمی ایستند شاهد این جمله اشاره باشد به معنا و مفهوم آیه شریفه: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (1): جز این نیست که امر خدای تعالی است که هرگاه اراده کند بچیزی بگوید باش پس او می شود بلکه مفادش اراده گفتن است نه خود گفتن بنابراین پس مفهوم این جمله از دعا با مفهوم آیه شریفه مطابقت دارد و حاصل معنی آن است که طاعت و فرمانبری همه موجودات هیچ حالت منتظره ای ندارد مگر فقط مشیت و اراده حق تعالی - از تو بیک اشارت از ما بسر دویدن

انت المدعو للمهمات و انت المفزع فی الملمات لا یندفع منها الا ما دفعت و لا ینکشف منها الا ما کشف

تنها تو هستی که در رویدادهای غم انگیز خوانده می شوی و تنها تو در پیش آمدهای دردناک پناه هستی آن گرفتاریها بجز با دست قدرت تو به هیچ دفع نشود و بجز آنچه را که تو بازگشایی به هیچ گشوده نشود این چهار جمله جملگی الهام یافته از قرآن کریم است:

دو جمله اولی تواند اشاره باشد به آیه شریفه: «وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا» (2): هنگامی که در چنگال طوفانهای سهمگین دریا گرفتار و بیچاره می شوید همه خدایان دروغین فراموش می شود و تنها خدای حقیقی را می خوانید. و آیات دیگر قرآن قریب بهمین مضمون مانند: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ

ص: 402

1- .سوره یس، آیه 82.

2- .سوره اسراء، آیه 67.

كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلْ اِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ اِلَيْهِ اِنْ شَاءَ وَ تَنْسَوْنَ مَا تَشْرِكُونَ» (1): بگو ای پیغمبر اگر عذاب خدا یا ساعت مرگ شما را فرارسد چه خواهید کرد آیا در آن ساعت سخت غیر خدا را می خوانید اگر راست می گوئید (که خدایی دیگر بجز الله هست) بلکه در آن هنگام تنها او را می خوانید تا اگر مشیت او قرار گرفت شما را از سختی برهاند و در آن حال آنچه را که برای خدا شریک قرار می دادید بکلی فراموش می کنید بلکه در

«الله» یعنی چه؟

روایات اهل بیت علیهم السلام رسیده است که (الله) یعنی «هو الذی یتأله الیه عند الحوائج و الشدائد کل مخلوق عند انقطاع الرجاء من کل من دونه و تقطع الاسباب من جمیع ما سواه»: الله همان است که در نیازمندیها و سختیها هر آفریده ای وقتی که امیدش از هر جا برید و اسباب و وسایل از هر چه جز او است قطع شد به او پناهنده می شود و به درگاه او روی می آورد از این جا است که مردی به خدمت امام صادق علیه السلام عرضه داشت ای پسر پیغمبر مرا به خدا رهبری فرما که خدا چه حقیقتی است که (هرکس حکایتی به تصور از او کند) و مرا حیرت زده و سرگردان کرده اند حضرت او را فرمود: ای بنده خدا هرگز به کشتی سوار شده ای؟ عرض کرد: آری، فرمود آیا کشتی ات شکسته آنجا که نه کشتی برای نجات تو باشد و نه شنا کردن توانی که به دردت بخورد؟ عرض کرد: آری، فرمود: آیا دلت در آن وقت بستگی داشت به چیزی که توانا است که قادر است بر نجات دادن آنجا که نجات دهی نباشد و به رسیدن بفریاد آنجا که فریادرسی نباشد، اینک نصّ حدیث شریف: «قال رجل للصادق علیه السلام یابن رسول الله دلنی علی الله ما هو فقد اکثر علی المجادلون و حیرونی فقال له یا عبد الله هل رکت السفینه قط قال نعم قال فهل کسرت بک حیث لا سفینه تتجیک و لا سباحه تفنیک قال نعم قال فهل تعلق قلبک هناک ان شیئا من الاشیاء قادر علی تخلصک من ورطتک قال نعم قال الصادق علیه السلام فذلک الشیء هو الله القادر علی الانجاء حیث لا- منجی و علی الاغاثه حیث لا مغیث» و سرّ این مطلب که امام علیه السلام بیان فرموده آن است که چون آدمی در دنیا که به حکمت بالغه الهیه دار اسباب است با اسباب انس گرفته و همین اسباب حجابهایی هستند که مانع از دیدن مسبب می باشند

ص: 403

آنگاه که به حکم اضطرار حجاب اسباب دریده شده و از میان برداشته شد مسبب خود نمایی می کند و آدمی مشاهده می کند آنچه را که با بودن اسباب از آن محجوب بود.

چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است آن بینی

به فرموده مولانا:

این سبب ها بر نظرها پرده ها است که نه هر دیدار صنعش را سزا است

دیده ای باید سبب سوراخ کن تا حجب را برکنند از بیخ و بن

و قد نزل بی یارب ما قد تکأدنی ثقله و الم بی ما قد بهظنی حمله تکاده الامر

صعب علیه و شقّ تکأد به معنای سختی و مشقّت است. آنچه در خطبه امیر المؤمنین علیه السلام است که: «ان امامکم عاقبه کنودا»⁽¹⁾ بهمین معنا است که به تحقیق در پیش رو گردنده سخت و پرمشقت دارید و ثقل به معنای سنگینی است و المام که مصدر (الم) است به معنای فرود آمدن و (بهظه) به معنای گران بار شد می باشد.

این جمله بمنظور مقدمه چینی برای جلب رحمت الهی است که با اظهار عجز و ناتوانی و اضطرار باشد که عنایت حق را معطوف خویش گرداند:

پروردگارا محنتی بر من روی آورده که سنگینی آن سخت به زحمتم انداخته و باری بر دوشم فرود آمده که از گرانی آن پشتم خمیده.

و بقدرتک اورده علی و بسطانک و جهته الی

هرچند بظاهر برای هر یک از گرفتاریها سببی هست و لکن من می دانم که سررشته بدست تو است و آنچه به من رسیده از ناحیه تو است. این تویی که با دست قدرتت این سیلی بمن زد و با سلطنتت این سیل را بسوی من روانه کردی.

فلا مصدر لما اوردت

آنچه را که تو وارد کنی کس نتواند بازگرداند.

ص: 404

و لا صارف لما وجّهت

و آنچه را که تو روانه سازی کس نتواند که بازدارد.

و لا فاتح لما اغلقت و لا مغلق لما فتحت

آنچه را که تو ببندی کس نتواند گشود و آنچه را که تو بگشایی کس نتواند بست. «و لا میسر لما عسرت و لا ناصر لمن خذلت»: و آنچه را که تو دشوارش کنی کس آسانش نکند و آن که را بخودش واگذاری کس یاری اش ننماید.

گر ز چشم همه خلق بیفتم سهل است تو مینداز که مخدول تو را ناصر نیست

خواننده عزیز در عالم طبیعتی که اساس آن بگونه ای است که نمی تواند پیراسته و خالی از مصائب و آلام باشد به گفته صائب تبریزی:

غبار لازمه آسیا بود صائب تو از حوادث دور زمان چه اندیشی

و بحث وجود مصائب در زندگی بحثی است فلسفی و عمیق که ورود در آن را ضرورتی نیست اگر آدمی دل بجایی نبندد و قدرتی را در این جهان نشناسد که آرام بخش اضطرابهای درونی و شفابخش رنجهای روحی او باشد در چه جهنمی از وحشت و اضطراب زندگی خواهد نمود؟ «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» (1) و بالعکس اگر مبدئی را بشناسد که نیرویی دارد لا یزال و با آن نیرو ارتباط برقرار کند و کلید مشکلات خود را بدست او بیند و در عین حال مبدئی رؤوف و مهربان و هرگاه که بخواهد می تواند مشکلات خود را با او در میان بگذارد و با وی راز و نیاز کند و از او حل آنها را التماس کند چه اطمینان و آرامش روح برای او خواهد بود تو گویی بهشت موعود در آخرت او را در همین دنیا فراهم شده است به گفته عارف شیراز:

من که امروزم بهشت نقد حاصل می شود وعده فردای زاهد را چرا باور کنم

دعای امام سجاد در مناجات سحر

امام زین العابدین علیه السلام در دیباچه ورود به مناجات سحر ماه رمضان به همین معانی اشاره می فرمایند: «الحمد لله الذي ادعوه فيجيبني و ان كنت بطيئا حين يدعوني و الحمد لله الذي

ص: 405

اسئله فیعطینی و ان کنت بخییلا حین یتقرضنی و الحمد لله الذی انادیه کَلِّمًا شئت لحاجتی و اخلوبه حیث شئت لسرّی بغیر شفیع فیقضی لی حاجتی...» و این یکی از امتیازات چشم گیر دین و فرق میان مؤمن به خدا و ملحد و لا مذهب است چه زیبا مثلی یکی از دانشمندان معاصر در این باب دارد وی گوید: دو نفر را فرض کنید که هر دو در فصل تابستان زیر آفتاب سوزان افتان و خیزان باری گران را از دامنه کوهی صعب العبور به دشت حمل می کنند و باز از دامنه کوه دیگر بالا می برند ولی یکی از آنها زندانی محکوم به اعمال شاقه است که از روی اجبار و به نفع دیگران در جلو سرنیزه تخته سنگهای سنگین را از این کوه به آن کوه می برد و دیگری در کوه گنجی شایگان بسته و بهمان وزن جواهر گرانها برای تأمین زندگی خود و خانواده و نسلهای آینده اش بر دوش کشیده و برای پنهان کردن آن به دامنه کوه دیگر حمل می کند بدیهی است در عین حال که این دو هر دو بارگران بر دوش دارند و آفتاب سوزان بر سرشان می تابد و باید از راههای ناهموار عبور کنند با وجود این، حال این دو نفر قابل مقایسه نیست و هیچ شباهت بهم ندارد و مسلماً بهمان اندازه که آن بینوای اسیر از حمل آن بار رنج می برد آن دیگر از سنگینی بار خود لذت می برد زیرا می داند که بهر نسبت که بار او سنگین تر باشد کامیابی آینده اش بیشتر خواهد بود عیناً حال مردم مادّی و بی ایمان و حال مردم مؤمن در زیر بار مصائب و بلاهای روزگار مثل حال این دو نفر است درست است که هر دو از مصائب و حوادث روزگار رنج می برند ولی تفاوت میان آن دو از زمین تا آسمان است زیرا شخص کافر مادّی خود را اسیر طبیعت و محکوم قوای ظالم و قهّار آن می داند و معتقد است که این همه بلاها فقط برای آزردن او است از این جهت با روحی خشمناک و دندانهایی برهم فشرده و قلبی مضطرب و اعصابی لرزان ناچار مصایب را تحمل می کند برخلاف شخص مؤمن که معتقد است این مصایب و بلاها از طرف آفریدگار رؤف و رحیم است و برای تهذیب روح و تطهیر قلب او تقدیر شده است و بهر نسبت که بار این بلاها سنگین تر باشد لذّات و کامیابی های روحی و اخروی آن بیشتر خواهد بود. پایان نقل سخن دانشمند معاصر

باری امام زین العابدین علیه السّلام پس از این مقدمه چینی و اظهار عبودیت و مسکنت

خواسته اش را به عرض الهی می رساند:

فصل علی محمد و آله و افتح لی یا ربّ باب الفرج بطولک و اکسر عنی سلطان الهم بحولک

پروردگارا با فضل خودت در فرج را برویم بگشا و به قدرت خودت صولت سلطنت غم و اندوه را که بر وجود من حاکم است بشکن.

و أنلی حسن النظر فیما شکوت و أذقنی حلاوه الصنع فیما سألت

و در آنچه به حضرتت شکایت آوردم عنایت خاص نصییم ساز و نیک نظر فرما و با انجام آنچه که از درگاہت تقاضا کردم کامم را شیرین گردان و محتمل است معنای جمله و أنلی... این باشد که مرا توفیق آن ده که شکایتم نه از راه بدبینی به گرفتاری باشد بلکه در عین گرفتاری پیش آمدهای ناگوار خوش بین باشم به فرموده حافظ شیراز:

از یار دلنوازم شکری است با شکایت گر نکته دان عشقی بشنو تو این حکایت

و هب لی من لدنک رحمہ و فرجا هینا و اجعل لی من عندک مخرجا و حیّا

و از پیشگاه مقدّست رحمت و گشایش گوارایی به من مرحمت فرما و راه گریزی هرچه زودتر پیش پایم قرار بده در این دو جمله به اصطلاح ادبی مفعول از جار و مجرور مؤخّر افتاده و قاعده اش آن بود که پیش افتد و گفته شود «و هب لی رحمہ من لدنک... و اجعل لی مخرجا من عندک» و گفته شده که این تقدیم ما حقّه التأخیر بدان منظور است که جلب توجه به مقدّم و تشویق مؤخّر بشود زیرا وقتی آنچه که باید اول گفته شود گفته نشد مخاطب را حالت منتظره ای برای شنیدن آن خواهد بود و این در دعا موجب حضور قلب است که اهمیّت بسزایی دارد. این خالصه سخن سید شارح است ولی بنظر نویسنده این سخن ناتمام است زیرا اگر اصل مطلب را نیز بپذیریم در این مورد که دعاکننده خود می داند که چه می خواهد بگوید حالت منتظره و تشویق نه نسبت به متکلم معنی دارد و نه نسبت به مخاطب که خدای تعالی است و عالم السرّ و اخفی است بهتر است وجه تقدیم را

همان بدانیم که علماء ادب گفته اند: تقدیم ما من حقّه التأخیر یفید الحصر و مثال معروف ایاک نعبد و ایاک نستعین را آورده اند در اینجا نیز مقصود همان حصر است یعنی بارالها من این رحمت و گره گشایی را تنها از تو می خواهم نه از کس دیگر.

و لا تشغلنی بالاہتمام عن تعاهد فروضک و استعمال سنتک

غم و اندوه مانع انجام واجبات

بارالها نکند که غم و اندوه مرا از مواظبت به انجام واجباتی که بر من مقرر فرموده ای باز دارد و از بکار بستن مستحبات و سنتهای بمانم چنانچه سعدی گوید:

غم فرزند و نان و جامه و قوت بازت آرد ز سیر در ملکوت

همه روز اتفاق می سازم که به شب با خدای پردازم

شب چو عقد نماز می بندم چه خورد بامداد فرزندم

فرع فقهی: آنچه از بعضی اخبار استفاده می شود آن است که اگر کسی در خود اقبال به عبادت ندید و خاطرش به غمی مشغول بود بهتر است که اکتفا به واجبات کند و از نوافل و مستحبات بکاهد از شهید قدس سره در ذکری نقل شده که فرموده است: «و قد ترک النافله لعذر و منه الهم و الغم»: گاهی نافلة را به عذری ترک می باید کرد و غم و اندوه یکی از عذرها است. و سند این فتوی روایت علی بن اسباط از جمعی از روات است که امام موسی بن جعفر علیه السلام هر گاه که اندوهناک می شد نافلة را ترک می کرد «انّ الکاظم علیہ السلام کان اذا اهتم ترک النافله»: و معمر بن خالد از امام رضا علیه السلام نظیر همین روایت را نقل کرده و بجای (اذا اهتم) (اذا اغتم) گفته است یعنی هرگاه که امام رضا علیه السلام غمناک می شد نافلة را ترک می کرد و گفته شده که فرق میان غم و هم آن است که اولی نسبت به گذشته است و دومی نسبت به آینده و از امیر المؤمنین روایت است که فرمود: «ان للقلوب اقبالا و ادبارا فاذا اقبلت فاحملوها علی النوافل و اذا ادبرت فاقصروا بها علی الفرائض»⁽¹⁾: همانا دلها را حالت اقبال و ادباری است به هنگام اقبال و میل باطنی، بار نوافل بر دوشش نهید و به هنگام ادبار و بی میلی تنها به فرایض و واجبات اکتفا کنید.

ص: 408

نکته عرفانی: استاد حسن زاده از بزرگی نقل می کند مضمونش این که ایتان نوافل در حال کسالت و نبودن اقبال نفس کفران نعمت تجلی است که: «لا يزال يتقرب اليّ عبدی بالنوافل حتی احبّه فاذا احبته كنت سمعه...» و نیز در نکته 442 از هزار و یک نکته دقیقه ای است که به نظر نویسنده توجه به آن مؤثر در اقبال نفس و رفع کسالت است و بهمین منظور نقل می شود: نوافل کفاره عدم قبولی فرایض است که انسان خوف عدم قبولی فرایضش دارد که:

زاهدان از گناه توبه کنند عارفان از عبادت استغفار

و آن که ترک نوافل می کند باید بسیار از خود راضی و بی باک باشد در اول جلد سوم کَشکول جناب شیخ بهائی رضی الله عنه است که: «ابو حمزه الثمالی قال رأیت علی بن الحسین علیه السلام یصلی و قد سقطت رداؤه عن منکبه فلم یسوّه حتّی فرغ من صلوته فقلت له فی ذلک فقال ویحک أتدري بین یدی من كنت انّ العبد لا تقبل منه صلوه الا ما اقبل فیها فقلت جعلت فداک هلکنا اذا فقال علیه السلام کلاً ان الله يتمّ ذلک بالنوافل»⁽¹⁾ و چه نیکو فرمود جناب عالم عارف متألّه محمّد بهاری قدّس سرّه الشریف در نامه ای که بسفیر بغداد مرقوم فرمود که: تارک الصلوه را بل تارک النوافل را دم از عرفان زدن غلط اندر غلط است. پایان نکته.

فقد ضقت لما نزل بی یارب ذرعا و امتلأت بحمل ما حدث علیّ همّا

دست من گیر که بیچارگی از حد بگذشت سر من دار که در پای تو ریزم جان را

ذرع به معنای ذراع است که قسمتی از دست است از آرنج به پائین و اصل این مثل از آنجا است که شتر به هنگام راه پیمایی دست های خود را کاملاً می کشد و دراز می کند که مسافت بیشتری در کوتاهترین مدّت طیّ شود و اگر بارش سنگین باشد این حیوان

ص: 409

1- . ابو حمزه گوید: دیدم علی بن الحسین علیه السلام که نماز می خواند و رداء از شانه شان افتاد و آن حضرت رداء را تسویه نفرمود (یعنی بهمان حالت بود) تا از نماز فارغ شد عرض کردم چرا رداء را در شانه مبارک درست نکردید؟ فرمود: وای بر تو هیچ می دانی که در برابر چه کسی بودم؟ همانا بنده را نمازی پذیرفته نمی شود مگر آنچه در آن اقبال داشته و حضور قلب عرض کردم فدایت شوم بنابراین ما هلاک شدیم فرمود: هرگز (نه چنین است) خدای تعالی این کمبود را با نوافل تتمیم می فرماید.

نمی تواند دست های خود را کاملاً دراز کند و در نتیجه فاصله قدمها کوتاهتر و تنگ تر می شود و به آن می گویند ضاق به ذرعا یعنی ذراعش کوتاه شد سپس کنایه شد از هر بار غمی که تحمّل آن بر صاحبش دشوار باشد امام علیه السلام عرض می کند که بارالها بار غم بر دوشم سنگینی کرده که طاقت از دستم گرفته و اندوه بر دوش داشتن چنین باری دلم را مالا مال نموده:

بی مهر رخت روز مرا نور نمانده است وز عمر مرا جز شب دیجور نمانده است

هنگام وداع تو ز بس گریه که کردم دور از رخ تو چشم مرا نور نمانده است

من بعد چه سود از قدمی رنجه کند دوست کز جان رمقی در تن رنجور نمانده است

می رفت خیال تو ز چشم من و می گفت هیئات از این گوشه که معمور نمانده است

صبر است مرا چاره ز هجران تو لیکن چون صبر توان کرد که مقدر نمانده است

وانت القادر علی کشف ما منیت به و دفع ما وقعت فیه

تنها تویی که می توانی گره از کار من بگشایی و آنچه را که گرفتار آن شده ام از من برگردانی.

جز آستان توام در جهان پناهی نیست سر مرا به جز این در حواله گاهی نیست

ففاعل بی ذلک و ان لم استوجبه منک

این عنایت و کرم را درباره من بفر ما گرچه شایستگی و استحقاق آن را ندارم.

یا ذالعرش العظیم

ای صاحب سریر سلطنت مطلق.

معنای عرش

مترجم گوید: کلمه عرش که به معنای تخت پادشاهی است در قرآن کریم بیش از بیست مورد با تغییرات مختلفه به خدای تعالی نسبت داده شده است گاهی رب العرش العظیم و گاهی ذو العرش المجید و گاهی ثم استوی علی العرش و گاهی و کان عرشه علی الماء و دیگر تعبیرات از این رو ائمه علیهم السلام درباره معنای آن مورد سؤال قرار گرفته اند و علماء دین نیز بیانات و تأویلات گوناگونی در این باره دارند و آنچه از مجموع کلمات بزرگان و اخبار استفاده می شود آن است که عرش را معانی مختلفی است (مشترک لفظی یا معنوی)

در بعضی از موارد به معنای آسمان ها و زمین است چنانچه شیخ طوسی قدس سره در کتاب التبیان در آیه شریفه: «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» (1): فرماید که مقصود از این آیه آسمانها و زمین است و اما عرش در آیه شریفه: «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ» (2): به معنای دیگری است که فرشتگان الهی با گرد آمدن بر اطراف آن و بزرگداشت آن خدای تعالی را عبادت می کنند.

و در بعضی از موارد عرش به معنای علم است چنانچه مجلسی رحمه الله در معنای آیه شریفه:

«الْكَرْحَمُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (3): پس از ذکر پنج معنا برای استواء فرماید: که عرش گاهی گفته می شود بر جسم عظیمی که بر دیگر جسماتیات احاطه داشته باشد و گاهی بر همه مخلوقات گفته می شود و گاهی بر علم گفته می شود چنانچه در روایات بسیاری بهمین معنی آمده است... (4).

دانشمند بزرگوار مرحوم شعرانی در معنای عرش فرماید تخت پادشاهی ترجمه عرش است و کنایه از قدرت و ملک باشد و اگر باید برای آن مصداقی یافت علم خداوند است چون همه افعال حق تابع علم عنائی او است و بعضی از وجود منبسط بعرش رحمان تعبیر کنند و گروهی فلک اطلس را که بزرگترین جسم عالم شهادت است عرش خوانده اند و هریک به وجهی صحیح است اما تفسیر آن به علم در روایات آمده است و الله اعلم.

پایان سخن دانشمند مذکور.

ص: 411

- 1- . سوره اعراف آیه 54.
- 2- . سوره غافر آیه 7.
- 3- . سوره طه، آیه 5.
- 4- . بحار الانوار، ج 3 - ص 338.

دعاؤه في الاستعاذه و من دعائه في الإستعاذه اللّهمّ اتّى اعوذ اللّهمّ أنّا نعوذ بك من هيجان الحرص و سوره الغضب و غلبه الحسد و ضعف و ضعف الصّبر و قلّه القناعه و شكاسه الخلق و الحاح الشّهوه و ملكه الحميّه و متابعه الهوى و مخالفه الهدى و سنه الغفله و تعاطى الكلفه و ايثار الباطل على الحقّ و الاصرار على المأثم المائهم و استصغار المعصيه و استكبار الطّاعه و استكثار الطّاعه و استقلال المعصيه و مباحات و مباحاه المكشرين و الازراء بالمقلّين و سوء الولايه لمن

ص:412

تحت ايدينا و ترك الشكر لمن اصطنع العارفه عندنا او ان نعصد و أن نعاصد ظالما او نخذل ملهوفاً او نروم ما ليس لنا بحق او نقول في العلم بغير علم و نعوذ بك ان ننطوي على غش احد و نعوذ بك من ان ننطوي على غش مسلم و ان نعجب باعمالنا و نمد في آمالنا او نمد في آمالنا و نعوذ بك من سوء السريه من سوء السيره و احتقار الصغيره و ان يستحوذ علينا الشيطان او ينكبنا الزمان او يتهضمنا السلطان و نعوذ بك من تناول الاسراف و من فقدان الكفاف و نعوذ بك من شماته

ص:413

الأعداء و من الفقر الى الأكفاء و من معيشه عيشه فى شدّه و ميته على غير عدّه و نعوذ بك من الحسره العظمى و المصيبه الكبرى و اشقى
الشقاء و سوء المآب و الشقاء الأشقى و من سوء المآب و حرمان الثواب و حلول العقاب

اللهم صلّ على محمد و آله و اعدنى من كلّ ذلك برحمتك و جميع المؤمنين و المؤمنات يا ارحم الراحمين

ص: 414

بسم الله الرحمن الرحيم

«وكان من دعائه عليه السلام في الاستعاذه من المكاره و سَيِّئِ الاخلاق و مذاَمِّ الافعال: از دعاهای آنحضرت در پناه جویی از ناپسندیها و خویهای بد و کارهای نکوهیده.

اللهم انى اعوذ بك من هيجان الحرص

بارالها من به تو پناهنده می شوم از انگیخته شدن حرص

معنای حرص

در معنای حرص که در فارسی به کلمه (آز) ترجمه می شود تعبیرات مختلفی شده است بعضی که از (شَجَّةٌ حارِصه) گرفته شده است و آن مرضی است که در سر پیدا می شود و پوست سر جمع می شود گویی شخصی حریص نیز بخاطر شدت علاقه اش به کار موردنظر همه قلبش متوجه آن می شود و بعضیها گفته اند که حرص عبارت از آن است که آدمی نسبت به کاری که مورد علاقه اش می باشد نهایت سعی و اهتمام خود را انجام دهد و معناهای دیگری نیز شده است و لکن ظاهر آن است که حرص حالتی است نفسانی و ارتباطی با عمل خارجی ندارد و چه بسا شخص حریص در اثر جلوگیری از بروز و ظهور آن هیچگونه عملی در خارج انجام ندهد و اگر عملی ظهور و بروز می کند از آثار حرص خواهد بود نه آن که خود آن اعمال معنای حرص باشد و بهر حال آنچه به نظر می رسد آن است که این حالت نفسانی و شدت علاقه ای که در نفس پیدا می شود و در نتیجه آن آدمی بهره چه که احتمال می دهد در رسیدن به مقصود کمک کند متوسل می شود

نتوان گفت که چنین حالت بطور مطلق حالتی است ناپسند بلکه خوبی و ناپسندی این حالت ارتباط مستقیم دارد با آن چیزی که متعلق او قرار گرفته که اگر از امور دنیوی باشد که دستور داده شده است علاقه انسان به آنها نباید حالت افراط داشته باشد، حرص در چنین کارها روا نیست و ناپسند است تا چه رسد بکارهایی که اصلا نباید به آن علاقه پیدا نمود و اما کارهایی که افراط و مبالغه در آن کارها عقلا و یا شرعا پسندیده است حرص به آن کارها نه تنها ناپسند نیست بلکه بسیار پسندیده و براق همّت و سمند وصول بان مقصد است از این رو است که می بینیم خدای تعالی رسول گرامی خود را بواسطه داشتن حرص بر هدایت مؤمنین می ستاید و می فرماید: «حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ» (1) بعضی خواسته اند بگویند حرص که همان حالت افراط در علاقه به امری است مطلقا مذموم است خواه نسبت به امور دنیایی باشد و خواه نسبت به امور دینی، و نسبت به امور دینی به بعضی از روایات استشهاد کرده اند و این گروه از روایات در کتب احادیث مانند کتاب وسایل الشیعه بابی مخصوص دارد تحت عنوان استحباب اقتصاد در عبادت، و مرحوم صاحب وسایل قدس سرّه این روایات را نقل کرده است و بعضی از روایات بدین مضمون است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «ان هذا الدين متين فأوغلوا فيه برفق ولا تكهروا عباد الله الى عباده الله فتكونوا كالراكب المنبت الذی لا سفرا قطع ولا ظهرا ابقى» یعنی: این دین متین و محکم است با مدارا در آن وارد شوید و بندگان خدا را به عبادت خدا از روی اکراه وادار نکنید که همچون سوار شتابان خواهید بود که نه سفری را می پیماید و نه پستی (برای مرکبش) باقی می گذارد و بعضی دیگر بدین مضمون است که در کافی شریف به سند صحیح از امام صادق علیه السلام رسیده است که فرمود: «اجتهدت في العباده و أنا شاب فقال لي ابي يا بني دون ما اراك فان الله عزّ وجلّ اذا احبّ عبدا رضی منه باليسير» می فرماید: من در جوانی بسیار کوشا در عبادت بودم پدرم بمن فرمود (و در بعضی از روایات است که پدرم مرا در حال طواف دید که عرق از سر و رویم می ریخت فرمود) پسرک من کمتر از این که می بینمت باش

ص: 416

(یعنی خود را زیاد به زحمت مینداز) که خدای تعالی چون بنده ای را دوست بدارد به چیز کمی از او راضی می شود با استناد به این دو دسته از روایات علما فرموده اند که افراط ورزیدن حتی در عبادات نیز پسندیده نیست ولی به نظر این ناچیز فرموده علماء رحمهم الله درست نیست و هیچ یک از دو دسته از روایات دلیل بر مطلب نیست.

نظر نگارنده پیرامون چگونگی عبادت

اما دسته اول از روایات نه تنها بیانگر مکروه بودن افراط در عبادت نیستند بلکه در حقیقت تشویق و ترغیب به افراط در عبادت دارند منتهی با دیدی عمیقتر و آن اینکه اگر کسی مراعات حال خود را در عبادت نکند ممکن است چند روزی کمیت عبادت او بالا باشد ولی در نتیجه بازده کار و کارکردش نسبت به وقتی که مراعات کند کمتر خواهد بود مثلا اگر بخواند نمازهای فوت شده خود را قضا کند این شخص اگر روزی فرضا یکماه نماز قضا بخواند این عبادت او علاوه بر این که با کارهای دیگرش منافات دارد و ممکن است او را از کسب و کار باز دارد خودش را نیز زود خسته می کند و از ادامه کار باز می ماند در صورتی که اگر هر روزی مثلا یک یا دو روز نماز قضا بخواند با هیچ کار او منافات نخواهد داشت و خودش را نیز خسته نخواهد کرد و در نتیجه ممکن است سالها به این عمل ادامه بدهد و در پایان نماز ده یا بیست سال قضا شده را بجا آورد در حالی که با طریق اول چند روزی بیش موفق نتواند بود و جالب است که همین معنی در خود روایات بگونه ای لطیف تذکر داده شده که او را تشبیه به اسب سوار شتابان کرده اند که «لا سفرا قطع و لا ظهرا ابقی» نه راهی را توانسته پیماید و نه برای مرکب خود که در سفرهای دیگر بایستی از آن استفاده کند پشت سالمی باقی گذاشته بلکه هم حیوان را خسته و مجروح نموده و هم خود بمقصد نرسیده و از همین باب است که در روایات دیگر آمده است که «قلیل یدوم خیر من کثیر لا یدوم» عمل اندکی که ادامه داشته باشد بهتر از عمل بسیاری است که ادامه نداشته باشد و از نظر عقل نیز چنین است فرضا اگر کسی صد تومان پول داشته باشد که هرچه خرجش بکند تمام نشود یقینا بهتر از هزارها تومان است که اگر خرجش کند تمام می شود و از این رو می گوئیم که اندکی از نعمت های آخرت بهتر است از تمام نعمت های دنیا که آن باقی است و این فانی و شاید به همین معنا اشاره فرمود رسول

گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آنگاه که به امیر المؤمنین فرمود یا علی: «لئن يهدى الله بك رجلاً خيراً لك ممّا طلعت عليه الشمس»: اگر خدای تعالی یک نفر را بدست تو هدایت کند بهتر است از برای تو از همه آنچه آفتاب بر آن می تابد که این همه از دنیا است و فانی و آن هدایت امری اخروی و باقی. حافظ فرماید

عرضه کردم دو جهان بر دل پس روایاتی که ظاهراً از افراط در عبادت منع می کنند نه به این معنی است که عبادت زیاد کردن مطلوب شارع نیست، نه خیر، عبادت هر چه بیشتر بهتر «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ» (1) و ذکر الله حسن فی کل حال چیزی که هست روایات شریفه راهنمایی می کند که چگونه عبادت کنیم که بیشتر باشد و راه بیشتر عبادت کردن را نشان می دهد که شتابزده گی در عبادت راهرو را از سلوک بازمی دارد بقول سعدی:

اسب نازی دو تک رود بشتاب شتر آهسته می رود شب و روز

و اما روایت دوم: به نظر حقیر نکته بسیار جالب و عرفانی در روایت است که حق آن که مورد توجه قرار گیرد و آن این که:

امام باقر فرزند عزیزش را به نکته ای متوجه فرموده که با بودن آن لطیفه در انسان عبادت کم او هم قبول حق تعالی است تا چه رسد به عبادت بیشتر و آن لطیفه حبّ الهی است نسبت به بنده اش که اگر بنده ای محبوب خدای تعالی شد اندک عبادت او بر عبادت بسیار دیگران که فاقد این امتیاز هستند ترجیح دارد که فرمود: «انّ الله اذا احبّ عبداً رضی منه بالقلیل» خدای تعالی وقتی بنده ای را دوست داشت عبادت اندک او نیز مورد رضای حق تعالی است یعنی عزیزم بکوش تا محبتّ خدای تعالی را نسبت بخود جلب کنی تا کمترین عبادت تو بزرگترین پاداش داشته باشد و این مطلب چه ارتباطی به اقتصاد در عبادت دارد و این که عبادت بیشتر نباید انجام گیرد!!

و این لطیفه ای که حضرت باقر العلوم به فرزند دلبندهش اهداء فرموده حقیقتی است

ص: 418

غیر قابل انکار حتی در سطح پائین و میان افراد عادی از ما مردمان، فرض می‌کنیم که شما در منزل دوستی که علاقه محبت میان او و شما برقرار است نان و پنیر میل کنید آن غذای ساده در کام شما بسی گوارا تر و لذیذتر از غذاهای مزعفر و رنگارنگ است که از دست منافقی بگیری که نه او بشما محبت دارد و نه شما او را دوست می‌دارید مولانا در بیان این نکته عرفانی عشقی است که می‌فرماید:

هر کجا باشد سر ما را بساط هست صحراگر بود سمّ الخیاط

هر کجا یوسف رخی باشد چو ما جنت است آن گرچه باشد قعر چاه

با تو دوزخ جنت است ای جانفزا با تو زندان گلشن است ایدلربا

شد جهنم با تو رضوان نعیم بیتو شد ریحان و گل نار جحیم

هر کجا تو با منی من خوشدلتم و ربود در قعر گوری مترلم

خوشر از هر دو جهان آنجا بود که مرا با تو سرو سودا بود

و بهر حال، حرص یکی از حالات و ملکات نفسانیه است که اگر متعلق بدنیا و توابع آن گردد آدمی را به هلاکت می‌کشاند چنانچه امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام به نقل کافی شریف روایت می‌کند که فرمود مثل حریص در دنیا مثل کرم ابریشم است که هر چند بیشتر ابریشم تولید کند بیشتر در اطراف خود پیچیده و بیرون شدنش مشگلتر می‌شود تا آن که در میان همان ابریشم‌ها که تنیده بمیرد «مثل الحریص فی الدنیا مثل دوده القزّ کلّما ازدادت من القزّ علی نفسها لفا کان ابعدها من الخروج حتی تموت غمّا» و ابو الفتح بستی این معنی را به شعر سروده و می‌گوید:

الم تران المرء طول حیاته حریص علی ما لا یزال یعالجه

کدود کدود القزّ ینسج دائما فیهلک غمّا وسط ما هو ناسجه

حکایتی از حکیم شیراز

حکیم شیرین سخن شیراز را حکایتی است گوید: بازرگانی را دیدم که صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل بنده و خدمتکار شبی در جزیره کیش مرا به حجره خویش خواند و همه شب از سخنان پریشان گفتن نیارمید که فلان انبارم به ترکستان است و فلان بضاعت به هندوستان و این قبالة فلان زمین است و فلان چیز را فلان کس چنین، گاه گفتی خاطر

اسکندریه دارم که هوایی خوش است و بازگفتی نه که دریای مغرب مشوش است سعدیا سفر دیگرم در پیش است اگر آن کرده شود بقیت عمر خویش به گوشه ای بنشینم و عزلت گزینم گفتم آن کدام است؟ گفت: گوگرد پارسی خواهم بردن به چین که شنیده ام قیمتی عظیم دارد و از آن جا کاسه چینی به روم و دیبای رومی به هند و فولاد هندی به حلب و آبگینه حلبی به یمن و برد یمانی به فارس و از آن پس ترک تجارت کنم و به دگانی بنشینم انصاف که از این مالخولیا چندان فرو خواند که طاقت گفتنش نماند پس گفت ای سعدی تو نیز سخنی بگو از آنچه دیده و شنیده ای گفتم:

آن شنیدستی که در صحرای غور بارسالاری بیفتاد از ستور

گفت چشم تنگ دنیا دار را یا قناعت پر کند یا خاک گور

سؤال: اگر حرص چنانچه گفته شد مرض نفسانی خطرناکی است چرا امام علیه السلام در این دعا از هیجان آن استفاده فرموده نه از اصل آن؟ جواب: برای این تعبیر که در دعای شریف است دو توجیه شده است یکی آن که این تعبیر اشاره به آن باشد که مطلق حرص زشت نیست آنچه ناپسند است هیجان و فوران آن است چنانچه اشاره شد که خدای تعالی پیغمبرش را به خاطر حرصش بر هدایت مؤمنین ستود پس اصل حرص، محمود است و لکن این توجیه وجیه نیست بنابر آنچه ما در معنای آن اختیار کردیم و گفتیم که متعلق حرص اگر امور دنیایی باشد ناپسند است نه امور معنوی و الهی و اخروی و توجیه دوم آن است که گفته شود که مقصود از هیجان حرص خود حرص است از باب نفی لازم و اراده ملزوم بدان معنا که خواسته دعاکننده آن است که حرصی نداشته باشد تا گرفتار هیجانش گردد مانند آنچه سعدی گوید:

چگونه شکر این نعمت گذارم که زور مردم آزاری ندارم

و ممکن است مقصود: استعاده از بدترین حالت حرص باشد و آن حالت هیجان آن است که خطرش خیلی زیاد است و سزاوار است که انسان بخصوص از آن حالت به خدای تعالی پناه برد گویی مراتب پائین تر را بنده خود می تواند جلوگیری کند اما به هنگام هیجان و طغیان اظهار عجز می کند و از خدای تعالی استمداد می نماید.

معنای غضب

و از شعله ور شدن آتش خشم یکی از علمای آخرت درباره غضب بیاناتی دارد که خلاصه ترجمه آن چنین است گوید:

غضب شعله آتشی است که افروخته شده از آتش برافروخته الهی است که بجز از دلها برافروخته نمی شود و همچون آتش زیر خاکستر در لابلاسی دل پنهان است و آنچه آن را از باطن قلب بیرون می کشد کبر و گردن فرازی است که در دل هر ستمگر سرکش مدفون است همچون آتشی که در سنگ است و با برخورد با فولاد جرقه می زند و ظاهر می شود و آنان که با نور یقین می نگرند برای آنان کشف شده که در هرکس رگی از شیطان هست و آن گاه که آتش در دل او روشن می شود بیشتر به شیطان نزدیک می شود زیرا شیطان خودش به خدا عرض کرد که مرا از آتش آفریدی و آدم را از خاک و خاصیت خاک سکون و آرامش است و خاصیت آتش شعله کشیدن و حرکت لذا است که خدای تعالی کفار را بواسطه تعصب جاهلی شان که نشأت گرفته از غضب به سبب باطل بود مذمت فرموده و مؤمنین را به خاطر سکینه و آرامش مدح فرموده است آن جا که فرماید: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (1) و چون خشم شراره ای از آتش جهنم است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ما غضب احد الا اشفى على جهنم»: هیچ کس خشمگین نشد مگر آن که در لبه جهنم قرار گرفت. و در کافی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل فرمودند که خشم ایمان را فاسد می کند همانگونه که سرکه عسل را، و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: «الغضب مفتاح كل شر»: کلید هر شری خشم است.

آری چنین است هنگامی که خشم شعله ور می شود پرده ضخیمی از آن در مقابل دیده های آدمی کشیده می شود که هیچ نمی بیند و چه جنایاتی را که در حال خشم مرتکب می شود لذا امام صادق علیه السلام می فرماید پدرم می فرمود: چه چیز از غضب بدتر است؟ مرد

ص: 421

خشمناک می شود و خون حرامی را می ریزد و آدم می کشد و زندهای پاک دامن را تهمت می زند «ای شیء اشد من الغضب؟ ان الرجل یغضب لیقتل النفس التي حرم الله و یقذف المحصنه» و بسیاری از روایات که از طریق عامه و خاصه نقل شده است و ذکرش موجب تطویل است.

و بهر حال غضب حالتی است بسیار خطرناک که انسان عاقل را می باید در مقام علاج بر آید و پیش از آن که دچار این حالت شود مراقب حال خویش باشد و عواقب بد و خطرناک آن را به نظر آورد و بخود تلقین کند تا آمادگی پیدا کند که با این حالت مقابله کند و نگذارد چنین حالتی رخ بدهد وگرنه در حال غضب نه گوش پندی را می شنود و نه موعظه ای در او اثر می کند بلکه گاهی موعظه همچون آب اندکی است که بر روی آتش فروزان ریخته شود و بیشتر باعث شعله ور شدن آن می گردد و گاهی آنقدر به صاحبش فشار می آورد که قلب از حرکت می ایستد و بزندگیش خاتمه می دهد، فراوان دیده شده است که آدمی در حال غضب اگر دستش به شخص مورد غضب نرسد شفای دل خود را در کارهایی می اندیشد که کاملاً دور از عقل و شعور است مثلاً گریبان خود را چاک می زند و لباسهای خود را تکه و پاره می کند و اگر ظرفی در دست داشته باشد آن را بر زمین میکوبد و می شکند، احیاناً حیوان زیان بسته ای را مورد انتقام قرار می دهد حتی فحش و ناسزا به آن می دهد و زبان گله و شکایت باز می کند که تا کی می خواهی مرا آزار بدهی و چنین و چنان باشی، گویی که با آدم عاقلی سروکار دارد و حرف می زند همه این کارها نمودار آن است که نور عقل در وجود او به خاموشی گراییده و همچون مطبخ دودآلود شود که فضایش را دود غلیظ گرفته باشد و در و دیوار آن را قیراندود کرده باشد و در وسط آن مطبخ شمع ضعیفی سوسو کند به یقین که از این نور ضعیف در چنان فضایی کاری ساخته نیست و به گفته بعضی از محققین اگر انسان در حال خشم و غضب قیافه و منظر خود را در آینه ببیند یقیناً از زشتی صورت خود شرمنده می شود و از حال غضب می افتد از این جا است که امام صادق علیه السلام فرمود: خشم قلب انسان حکیم را محو و نابود می کند و فرمود: کسی که نتواند مالک خشم خود شود مالک عقل خود نیز نخواهد بود «الغضب ممحقه

لقلب الحکیم و قال من لم یملک غضبه لم یملک عقله» و در روایتی است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به گروهی از جوانان گذشت که ظاهراً مسابقهٔ وزنه برداری داشتند فرمود: قهرمانترین شما کسی است که بهنگام خشم مالک و جلوگیری خود باشد «ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خرج یوما و قوم یدحرجون حجرا فقال اشدکم من ملک نفسه عند الغضب» مولانا فرماید:

وقت خشم و وقت شهوت مرد کو طالب مرد چنیم کو؟ بگو

کو؟ در ایندو حال مردی در جهان تا فدای او کنم امروز جان

و غلبه الحسد

معنای حسد و غبطه

بارالها پناه بتو می برم از این که حسد بر من چیره شود و من مغلوب حسد شوم و به اصطلاح ادبی اضافه (غلبه) بسوی (حسد) از باب اضافه به فاعل است بدان معنی که حسد بر من غالب آید و پیروز شود نه این که مقصود از غلبه حسد زیاد شدن حسد باشد که این معنی درست نیست زیرا مغلوب حسد شدن به آن معنی است که آدمی نتواند خود را کنترل کند و عکس العمل از خود نشان بدهد که این عمل مذموم است هرچند حسد اندک باشد و این عبارت دیگری است از همان که علماء فرموده اند وجود حسد در نفس انسان گناه نیست و بلکه در پاره ای از روایات آمده است که سه چیز است که هیچ کسی از آن نجات ندارد و خالی از آن سه نیست و یکی از آن سه چیز حسد است که در همه افراد کم و بیش وجود دارد آنچه گناه است مرحلهٔ ظهور و بروز آن است که سخنی دربارهٔ محسود بگوید و یا عملی دربارهٔ او انجام دهد و این همان غلبه حسد و چیره شدن آن است که کنترل را از دست آدمی می گیرد و دربارهٔ محسود عکس العمل نشان می دهد چنانچه در روایت نیز به همین معنی اشاره شده است که می فرماید: «ثلاثة لا ینجو منه احد: الظنّ و الطیره و الحسد و سأخبرکم بالمخرج من ذلک فاذا ظننت فلا- تحقق و اذا تطیّرت فامض و لا تشن و اذا حسدت فلا تبغ» که مقصود از لا تبغ بحسب ظاهر همان عکس العمل نشان دادن و در راه زوال نعمت محسود اقدام کردن است.

علماء اخلاق در معنای حسد فرموده اند که آن عبارت است از این که آدمی دوست نداشته باشد نعمتی نصیب دیگری بشود و اگر شد آرزوی زوال آن را از او بکند و اما اگر

آرزوی زوال آن را از غیر نکند بلکه آرزو کند که خودش نیز دارای آن نعمت باشد این را حسد نگویند بلکه غبطه اش گویند. راغب و دیگران به این معنی تصریح کرده اند و غبطه از نظر علماء اخلاق مذموم نیست و توان گفت که شرع مقدس نیز آن را شایسته دانسته و به آن امر فرموده آنجا که فرماید: «وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ» (1) زیرا تنافس و به اصطلاح رایج میان ما (چشم هم چشمی) است که غالباً انسان را به طلب کمالات ترغیب و تحریم می کند پس غبطه مذموم نیست و آنچه مذموم است و کاشف از خباثت نفس حسود است آن است که نتواند دید نعمتی را که به دیگری برسد و در مقام ازاله نعمت از غیر برآید و اگر بخواهیم توجیه و تفسیر بیشتری در این باره کنیم سخن به درازا می کشد و لکن به اشاره اجمالیه گوئیم که علت حسد دو چیز است یکی نقص و دیگر ضعف، آدمی که حسد می ورزد برای این است که خود را فاقد صفت کمالی می بیند که دیگری واجد آن صفت می باشد و چون از این که خود دارای آن صفت کمال باشد ضعیف است و نمی تواند آن را تحصیل کند آرزو می کند که کاش آن کمال از دیگری نیز گرفته شود پس چون ناقص است یعنی خودش دارای مقام بلند و ثروت زیاد و یا شهرت و محبوبیت نیست و از طرفی هم ضعیف است یعنی نمی تواند مردانه وارد میدان شود و عاملی را که باعث ارتقاء مقام یا ثروت زیاد یا شهرت و محبوبیت شود به دست آورد و یا اقلاً تسلط بر نفس داشته باشد و هوس خودش را کم کند و به همان که دارد قانع شود حسد می ورزد یعنی هرگاه دید کسی می خواهد یک درجه در زندگی بالا رود آرزو می کند که بیفتد و پایش بشکند تا از وی جلو نیفتد بلکه عقبتر بماند که اگر خود، قدرت جلو افتادن را داشت آرزوی افتادن و شکستن پای دیگری را نداشت، پس حسد در حقیقت با غبطه از یک ریشه اند و اصل این غریزه در وجود انسان (یعنی اگر حس پیشرفت و میل به ترقی همراه با ضعف و زبونی نباشد) عامل ترقی او خواهد بود زیرا مرد قوی هر قدر ببیند که اشخاص به مقامهای بلند برسند یا بهره های کلان ببرند شادان تر می شود زیرا می فهمد که او نیز

ص: 424

می تواند همین مقام را بدست آورد اما اگر ضعیف باشد چون در خود آن کفایت را نمی بیند یا آن قناعت را ندارد که به دنیا بی اعتنا باشد بگفته شاعر:

طبعی بهم رسان که بسازی به عالمی یا همتی که از سر عالم توان گذشت

کسی که نه آن دارد و نه این ناچار صفت غبطه مبدل به حسد می شود یعنی حالا که او پیش نمی رود اقلاً دیگران عقب بمانند و به گفته دانشمندی از معاصران: حالا که او یک چشم است پس دگران کور گردند تا در شهر کوران او که یک چشم دارد برتر از همه باشد بنابراین آنچه مذموم است و کاشف از نقص اخلاقی است همان حسد است و چه بسا حسود از زوال نعمت دیگری لذت می برد و آن را نعمتی برای خود فرض می کند و بسا که برای محرومیت دیگری خود را به زحمت و بلکه به خطر می اندازد. داستانهای شگفت و سرگذشت های عبرت انگیزی در این باره در کتب تاریخ ثبت و ضبط است از جمله آنها داستانی است که به نقل محدث قمی قدس سره در زمان موسی الهادی اتفاق افتاده و خلاصه اش این که مرد متدین محترمی مورد حسد همسایه اش قرار گرفت و هرچه این همسایه خواست که آبروی او را در میان مردم ببرد نتوانست بالاخره دست به عمل احمقانه ای زد و آن این که خود را بوسیله ای بکشد و خودش را گردن آن مرد متدین بیندازد و به همین غلامی را تربیت کرد و همه گونه نیکی درباره او نمود تا آنکه شبی از او درخواست نمود که در مقابل این همه محبت که به او کرده یک حاجت او را برآورد و آن اینکه سر مولای خود را بر پشت بام آن همسایه برود و خودش به هر جا که می خواهد مسافرت کند و کارد تیزی را که تهیه کرده به همین منظور به او داد و سه هزار درهم نیز بعنوان خرج مسافرت در اختیار او گذاشت و غلام هرچه اصرار کرد که او را از این کار منصرف کند فایده نبخشید بالاخره همین کار را کرد و او را در حالی که میان خون خود دست و پا میزد بالای پشت بام همسایه گذاشت و خود فرار کرد چون روز شد همسایه را به اتهام قتل او بازداشت کردند و لیکن پس از اندک زمانی قضیه مکشوف شد و آن مرد خدا از زندان آزاد شد.

داستانی از محدث قمی در این باره

و نیز محدث مزبور در الکنی و الالقاب ضمن بیان حال شلمقانی فرماید که وی قبلاً

مردی بود در راه راست و در میان اصحاب ما منزلتی داشت و لکن حسدی که نسبت به شیخ بزرگوار ابو القاسم حسین بن روح داشت او را واداشت که دست از دین و مذهب بر دارد و تغییر عقیده دهد و سخنان بیهوده سراید تا آن که توقیعات شریفه از ناحیه مقدسه در طرد و لعن او بیرون آمد و سلطان وقت الراضی بالله دستگیرش نمود و به دارش آویخت این مرد کتابهایی در حال استقامت عقیده اش تألیف کرد از جمله آنها کتاب (التکلیف) است که شیخ مفید قدس سرّه همه آن را نقل فرموده بجز یک حدیث در باب شهادت که مضمون آن این است که جایز است شخصی برای برادر دینی اش شهادت بدهد با داشتن یک شاهد و بدون علم. و ابن شحنه در (روضه المناظر) گوید که به سال 322 (شکب) در روزهای حکومت الراضی بالله کشته شد محمد بن علی شلمقانی که دهی است در اطراف واسط وی مذهبی ساخت که براساس حلول و تناسخ بود وزیر وقت ابن مقله دستگیرش نمود و علماء فتوا دادند که خوش هدر است پس کشته شد و بدار آویخته شد و جسدش را آتش زدند و از مذهب خبیث اش این بود که اصلاً عبادت لازم نیست و هم بستری با محارم (مادر و خواهر و دختر) مباح است و فاضل را چاره ای نیست از این که با مفضل هم بستر شود تا نور به او تزریق کند و هرکس تن باین کار ندهد دوره دوم به این دنیا بازمی گردد محدث قمی فرماید: من می گویم: بس است نکوهش حسد آنچه درباره این شخص روا داشت که در ابتداء امر سمت سفارت داشت و واسطه بین ابو القاسم حسین بن روح و دیگران بود که از همه جا مردم به زیارتش می شتافتند و از جمله کسانی که به دیدارش رفت، ابو غالب زراری است که گوید به همراه یکی از برادران به دیدارش رفتم دیدم جمعی از اصحاب ما در مجلسش حضور دارند سلام کردیم نشستیم از رفیق من پرسید این که به همراهت هست کیست؟ گفت مردی از خاندان زراره بن اعین است پس روی به من کرد و گفت از کدام زراره هستی گفتم: آقا من از فرزندان بکیر بن اعین برادر زراره بن اعین می باشم گفت: «اهل بیت جلیل عظیم القدر فی هذا الامر»: خاندانی است بزرگوار و الاقدر در امر ولایت، رفیقم گفت: خواستیم دعایی برای ما بنویسید من نیز در دلم نیت کردم که دعایی بخواهم درباره امر مهمی که نام نبردم و آن حال مادر بچه ام ابی العباس

(همسر) بود که با من بسیار سر مخالفت داشت و همیشه عصبانی و خشمناک بود و من در عین حال دوستش می داشتم حاجتم آن بود که خواستم در حق من دعایی کند که گشایشی در کارم روی دهد گوید دفتری جلو دستش بود که خواسته ها را در آن می نوشت آن را برداشت و در آن نوشت که زراری التماس دعا کرده درباره امر مهمی و دفتر را بست ما برخاستیم و از مجلس بیرون شدیم و پس از چند روز که باز بیدارش رفتیم و نشستیم دفتر را بیرون آورد و سوالات بسیاری در آن بود که جوابهایش مرقوم شده بود پس روی برفیق من کرد و پاسخ سوآلش را از دفتر برایش خواند پس روی بمن کرد و از روی دفتر چنین خواند: اما زراری و حال شوهر و همسر پس خدای تعالی میان آنان را اصلاح فرمود. من مبهوت شدم زیرا که سرّی بود که بجز خدای تعالی و خودم احدی را از آن اطلاعی نبود و چون به کوفه بازگشتیم و به خانه رفتیم مادر ابی العباس که از خانه قهر کرده بود و خانه فامیلش رفته بود بازگشت و از من دلجویی کرد و معذرت خواست و موافق میل من بود و هیچ مخالفتی نشان نداد تا آنکه مرگ میان من و او جدایی انداخت، آری مردی چنین مقرب در دربار سفارت عظمی در نتیجه حسد بچنان روزی گرفتار آمد. این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به روایت صدوق قدس سرّه همه روزه از شش چیز به خدای تعالی پناه می برد: از شک و شرک و حمیت و غضب و ظلم و حسد و شیخ کلینی از امام صادق روایت می کند که فرمود: حسد ایمان را از بین می برد همانگونه که آتش هیزم را.

اصبر علی حسد الحسود فان صبرک قاتله کالنار تأکل نفسها ان لم تجدما تأکله

توانم آنکه نیازم اندرون کسی حسود را چکنم؟ که او ز خود به رنج دراست

و ضعف الصبر

و پناه بتو می برم از ناتوانی در صبر و شکیبایی آیه ای است در قرآن شریف که از آن استفاده می شود که برای مقام والای رهبری (آنهم رهبری به اذن خدا (1)) لازم است اولاً یقین به مأموریت و هدف و پس از تحقق این شرط شرط دومی باید و آن صبر و استقامت در پیشبرد هدف است و آن آیه این است: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا

صَبْرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ» (1) ما از آنان پیشوایانی قرار دادیم که به دستور ما مردم را هدایت می کردند برای آن که آنان در راه حق صبر کردند و در آیات ما به مقام یقین رسیده بودند، ترتیب میان دو شرط که اشاره به آن شد از تغییر سیاق آنها استفاده می شود چنانچه بر اهل ادب پوشیده نیست.

اگر در این آیه شریفه درست تأمل شود برای اهمیّت و فضیلت این دو کمال نفسانی همین یک آیه کافی است.

معنای صبر

بحث درباره یقین و مراتب آن فعلا از مقصد ما خارج است و این زمان بگذار تا وقت دگر و اما صبر پس چنانچه محقق طوسی فرماید عبارت است از جلوگیری نفس از جزع و بی تابی هنگامی که واقعه مکروه و ناخوش آیند روی دهد و اثرش آن است که نمی گذارد در باطن انسان اضطرابی رخ دهد و زبانش را به شکایت بگشاید و اعضا و جوارحش حرکات نامناسب انجام دهد (الصبر حبس النفس عن الجزع عند المكروه هو يمنع الباطن عن الاضطراب و اللسان عن الشكايه و الاعضاء عن الحركات غير المعتاده) و عارف معروف خواجه عبد الله انصاری گوید: «الصبر حبس النفس علی جزع کامن عن الشکوی»: صبر عبارت است از نگهداری نفس از شکایت در مورد ناراحتی و بی تابی که در دل به وجود می آید، محقق کاشانی شارح کتاب در بیان آن گوید که مقصود از اظهار بی تابی و شکایت آن است که با وجود ناراحتی در باطن زبان به شکایت نگشاید چه اگر ناراحتی درونی نداشته باشد صبر تحقق نمی یابد و حبس نفس معنا ندارد بلکه آن رضا خواهد بود نه صبر و مقصود از شکایت که نباید بکند شکایت به غیر حق تعالی است که شکایت به حق تعالی در باب صبر مطرح است چنانچه حضرت ایوب شکایت پیروردگارش کرد: «أَنِّي مَسْنِي الشَّيْطَانُ بِئُصْبٍ وَ عَذَابٍ» (2) و آن جناب این سخن را وقتی گفت که هیجده سال در دام بلا گرفتار بود و رنج و درد می کشید و دور و نزدیک او را ترک گفته بودند با این که خدای تعالی او را به صبر توصیف فرموده و او را ستوده است به این که وی صابر بود: «إِنَّا

ص: 428

1- . سوره سجده، آیه 24.

2- . سوره ص، آیه 41.

وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» (1) و جناب یعقوب عرض کرد: «إِنَّمَا أَشَّكُّوا بَنِي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ» (2) من شکایت غم و اندوه خود را نزد خدا می برم. پس اگر شکایت به خدای تعالی ناپسند بود از پیغمبر خدا صادر نمی شد. پایان سخن کاشانی.

نویسنده گوید: صبر یکی از عالی ترین مقامات دین و شریفترین منازل سالکین است و در فضیلت آن همین بس که فرمودند: «الصبر من الايمان بمنزله الرأس من الجسد» صبر جایگاهش از ایمان به منزله سر از بدن است همانگونه که پیکر بی سر حیاتی ندارد ایمان بدون صبر نیز اثری ندارد.

علماء اخلاق فرموده اند همه اخلاق نیکو و هم چنین خویهای زشت از سه چیز تکوّن می یابد و به وجود می آید و آن سه چیز عبارت است از علم و حال و عمل. علم به منزله ریشه درخت است و حال به منزله شاخه های آن و عمل به منزله میوه آن است پس علم مبدأ حصول و روئیدن حال است و میوه حال عبارت است از عمل و در حقیقت خویهای خوب و زشت همان حال است و علم به منزله مقدمه آن و عمل به منزله نتیجه و میوه آن است و این قاعده در همه اخلاق چه خوب و چه زشت جاری است مثلاً توبه عبارت است از علم و حال و عمل علم به خطرناک بودن معاصی و ضرر گناهان حال پشیمانی از آنچه کرده و عمل قیام به وظایف توبه و جبران مافات که اصل اصیل این سه همان حال است و علم مقدمه آن و جبران نتیجه آن است از این رو در روایات همان اصل مهم را در نظر گرفته و فرموده اند (التوبه هی الندم) و آن دو دیگر را بجای مقدمه و نتیجه گرفته اند. و تفصیل مطلب در محل خود ذکر شده صبر نیز از این قاعده مستثنی نیست علمی لازم دارد و آن این که آدمی بداند که خدای تعالی او را امتیازی بخشیده است که در هیچ یک از مخلوقات آن امتیاز نیست نه در حیوان و نه در ملائکه و آن امتیاز عبارت است از صبر که این خصوصیت را هیچ یک از آن دو نوع مخلوق ندارند. اما حیوان ندارد بخاطر پستی قدر و مقامش و اما ملائکه ندارد بخاطر شرافت و کمالش و تفصیل این اجمال آن که حیوانات

ص: 429

1- . سوره ص، آیه 44.

2- . سوره یوسف، آیه 86.

مسخر در دست شهوات و غرق در هواهای حیوانی هستند و همه حرکت و سکون شان را هیچ عاملی بجز شهوت نیست و قوه و نیرویی در وجودشان نیست که با عامل شهوت معارضه کند و مانع از اعمال آن شود به قول مولانا:

او نداند جز که اصطبل و علف از شقاوت غافل است و از شغف

و چون چنین نیروی معارض ندارد پس صبر در وجودشان نیست و اما ملائکه پس آنان از عقل مجرد آفریده شده اند و اصلاً شهوتی در وجودشان نیست آنان تنها برای شوق به حضرت ربوبی و ابتهاج به قرب آن حضرت آفریده شده اند و نیروی معارضی با این شوق و عشق ندارند که نامش را صبر بگذاریم آنان به تعبیر قرآن کریم «عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (1) می باشند و چون نیروی معارض در وجودشان نیست ترقی مقام نیز ندارند («و ما منّا الاّ له مقام معلوم») امیر المؤمنین علیه السلام فرماید: «منهم سجود لا یرکعون و رکوع لا ینتصبون و صافون لا یتزایلون...» (2) شاید اشاره به همین عدم استکمال باشد و این آدمیزاد است که وجودش مجمع قوای متضاد است و هریک از آنها آدمی را بسوی مقتضای خودش می کشد و آدمی در این میان گرفتار است و دو نیروی عقلی و حیوانی وجود انسان را میدان جنگ خود ساخته اند:

تا کدامین غالب آید در نبرد زین دوگانه تا کدامین برد نرد

آن دو قوم آسوده از جنگ و حراب وین بشر با دو مخالف در عذاب

امام صادق علیه السلام در حدیثی که مجلسی در بحار و صدوق در خصالش نقل می کند متعرض به دو خلقت عقل و جهل می شوند و این که خدای تعالی به هریک از این دو سپاهانی مقرر فرمود عقل را هفتاد و پنج سپاهی و جهل را نیز هفتاد و پنج سپاهی عطا فرمود تا در میدان جنگ نابرابری به وجود نیاید و حدیث معروف است به حدیث جنود عقل و جهل و یکی از روایاتی که به قلم امام خمینی قدس سره شرح شده بود همین روایت بود و نویسنده آن را زیارت کرده بودم و اکنون نمی دانم در دست متصدیان آثار امام هست یا

ص: 430

1- . سوره انبیاء، آیه 27.

2- . نهج البلاغه خطبه 1.

آن که در هجوم عوامل طاغوت به منزل ایشان از دست رفته است؟ و الی الله المشتکی.

و بهر حال آنچه باعث پیروزی انسان در این میدان بر قوای جهل می شود همانا صبر است به معنای عام که شاید توضیحش گفته شود

وصل: در روایات آمده است که «انّ الصبر نصف الايمان»: بتحقیق که صبر نیمی از ایمان است برای این روایت دو توجیه می توان نمود:

دو توجیه برای روایت صبر نیمی از ایمان است

توجیه اول آنکه بگوییم ایمان عبارت است از مجموع اعتقادات قلبیه و اعمال ظاهریه قالبیه و در روایات نیز چنین اطلاقی وارد است چنانچه در کافی شریف از امام باقر و یا امام صادق علیهما السلام روایت کرده که فرمود: «الایمان اقرار و عمل و الاسلام اقرار بلا عمل»:

ایمان عبارت است از اقرار و عمل و اسلام اقرار است بدون عمل و روایات دیگری نیز به همین مضمون وارد شده است. بنابراین صحیح است که بگوییم صبر نیمی از ایمان است زیرا اگر به حسب روایتی که ذکر شد نیمی از ایمان اقرار باشد که اعتقاد قلبی است و نیم دیگرش عمل، پیدا است که عمل یا اطاعت است و یا معصیت و هر دو احتیاج به صبر دارد یعنی صبر بر طاعت و صبر از معصیت و بعبارت دیگر گوییم که ایمان را دور کن است یکی از دو رکن عبارت است از یقین به معارف الهیه از شناخت مبدأ و معاد و عوالمی که بین مبدأ و معاد است و رکن دیگر آن صبر است یعنی عمل کردن به مقتضای یقین بر این که اطاعت خدا لازم است و سودبخش برای زندگی دنیا و آخرت و معصیت خدا خار راه طریق آخرت است و مانع از رسیدن به کرامت های الهی و چنانچه اشاره شد فعل طاعت و ترک معصیت هر دو نیازمند به صبر است و شاید به خاطر همین ارتباط میان این دو رکن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روایتی میان این دو جمع فرموده و فرموده است:

«من اقلّ ما اوتیتم الیقین و عزیزه الصبر»: از کمترین چیزی که به شما عنایت شده یقین است و ملکه صبر.

و توجیه دوم روایت «الصبر نصف الايمان» آن است که بگوییم که ایمان هر چند امر قلبی باشد و لکن این حالت قلبی و امر نفسانی را آثاری است در خارج و آن این که دل با ایمان، حوادث عالم را ناشی از تصادف و حکم طبیعت بی شعور نمی داند بلکه همه را

نتیجه تدبیر و تقدیر مبدئی عالم و حکیم و مهربان می داند و ایمان دارد که خدای تعالی به حکم غنای ذاتی و رحمت واسعه اش بجز خیر و نیکی برای بنده اش نمی خواهد بنابراین آنچه برای بنده تقدیر فرموده و در خارج تحقق می یابد خالی از دو وجه نخواهد بود یا مطابق میل بنده و به دلخواه او است یا برخلاف میل او و مورد کراهت او در عین حال که هر دو برطبق مصلحت تامه است و بخیر و صلاح بنده است پس اگر پیش آمدها مطابق میلش باشد که جای شکر است تا خدای تعالی نعمتش را بر او بیفزاید بحکم «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» (1) و اگر مطابق میل او نباشد و برخلاف رضای نفسی او باشد باید صبر کند تا خدای تعالی جزای صابرین و پاداش صبر به او عطا فرماید پس با این توجیه ایمان در مقام خارج و تحقق دارای دو قسم است قسمی موجب شکر است و قسمی موجب صبر پس صبر نیمی از ایمان است و به همین توجیه حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرموده است: «الایمان نصفان»: نصف صبر و نصف شکر.

تنبیه:

صبر را اقسامی است و بهترینش عبارت است از صبر از خواسته های طبع حیوانی و شهوت پرستی چنانچه در بسیاری از روایات آمده است از جمله کافی شریف با سند خود از اصبع بن نباته نقل می کند که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: صبر بر دو گونه است: صبر در مصیبت که بسیار خوب و زیباست و لکن بهتر از این صبر کردن است از آنچه خدای تعالی آن را حرام فرموده و ذکرهم بر دو گونه است یکی آن که انسان به هنگام مصیبت خدایا یاد کند و لیکن افضل از این ذکر، یاد خدا است آن جا که حرامی پیش می آید که انسان به یاد خدا بیفتد و یاد خدا او را مانع از آلوده گی به آن گناه گردد «الصبر صبران صبر عند المصیبه حسن جمیل و احسن من ذلک الصبر عند ما حرّم الله عزّ و جلّ علیک و الذکر ذکران ذکر الله تعالی عند المصیبه و افضل من ذلک ذکر الله عند ما حرّم علیک فیکون حاجزا»

تنبیه دیگر:

ص: 432

صبر را از احکام خمسه تکلیفیّه چهار حکم است: وجوب. استحباب.

کراهت. حرمت: صبر واجب عبارت است از صبر بر واجبات مانند روزه واجب و نماز واجب و امثال اینها و صبر از محرّمات و چیزهایی در شرع اسلام از ارتکاب آنها جلوگیری شده است. و صبر مستحب عبارت است از صبر از مکروهات و خودداری از این که مکروهی از انسان سربرزند و صبر بر مستحبات و تحمّل زحمت آنها. و اما صبر مکروه عبارت است از صبر بر زحمت کارهایی که در شرع مکروه است مانند صبر بر عزلت و گوشه گیری که از نظر جامعیت اسلام و جهان بینی آن کاری است ناپسند و مانند صبر کردن بر ترک خوردن گوشت چهل روز بنا بر آنچه معروف است که گوشت نخوردن تا چهل روز مکروه است و امثال اینها و اما صبر حرام عبارت است از صبر کردن بر اذیتی که حرام است مانند اینکه آدمی صبر کند بر اذیت کسی که می خواهد بدون جهت دست او را ببزد و یا یکی از اعضای او را ناقص کند و یا صبر کردن بر تجاوز نامشروع کسی نسبت به مال و یا ناموس انسان و در یک جمله احکام صبر تابع احکام مقدسه شرع است در موارد صبر و اما صبر مباح هر چند تصوّرش امکان پذیر است لکن در خارج بعید است که عملی هیچ جهت مرجّحه در فعل یا ترک نداشته باشد از این رو علمای اخلاق صبر مباح ذکر نکرده اند.

نکته ها:

صبر بر طاعت را که گفته شد سه مرحله است مرحله پیش از اطاعت و مرحله در حال اطاعت و مرحله بعد از اطاعت اما صبر در مرحله اولی که پیش از طاعت است بدان معنا است که سعی کند در تصحیح نیت و تحصیل اخلاص و نگذارد که شائبه های ریا و آفاتی که ممکن است برای عمل باشد به طاعت او راه یابد و این مرحله از مراحل مشگل صبر است که برای هرکسی میسر نیست که کاملاً موفق شود زیرا مکاید نفس و شیطان بسیار است و خیلی دقت و هوشیاری لازم است تا آدمی در این مرحله بدام شیطان و نفس نیفتد.

دام سخت است مگر یار شود لطف خدای ورنه انسان نبرد حرفه ز شیطان رجیم

و روایت معروف از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به همین نکته ناظر است که فرمود: «اتّما الاعمال

بالتّيات و لكلّ امرئ ما نوى» و خدای تعالی فرمود: «وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (1) و شاید بهمین لحاظ است که خدای تعالی صبر را مقدّم بر عمل داشته آن جا که فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (2) و امّا صبر در مرحله دوّم یعنی در حال عمل و اطاعت به این است که نگذارد سستی بر او راه یابد و حال نشاط خود را تا آخر عبادت محافظت کند و شاید به این نکته اشاره باشد آیه شریفه: «نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ الَّذِينَ صَبَرُوا» (3) یعنی صبر تا پایان عمل.

و اما صبر در مرحله سوّم یعنی پس از فراغت از اطاعت بدین معنی است که آدمی صبر از افشاء آن داشته باشد و اطاعت خود را به رخ دیگران نکشد و نیز با دیده عجب و خودپسندی به آن نگاه نکند و از موجبات حبط عمل خودداری نماید قال تعالی شانه «وَلَا تُبْطَلُوا أَعْمَالَكُمْ» (4) - «وَلَا تُبْطَلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى» (5) و همه این نکات و دیگر نکات در کتاب عجب و ریا تألیف نویسنده به تفصیل بیان شده است علاقه مندان به کتاب مزبور که به عربی و فارسی (هر دو) طبع و منتشر شده است مراجعه نمایند.

وقله القناعه

قناعه به معنای به سنده بودن و قناع کسی است که به آنچه در دست او است بسنده باشد و قلت به معنای کم بود است و احیاناً نبود چیزی را با مسامحه یا مبالغه قلت گویند مثلاً کسی را که خیری از او سر نمی زند می گویند قلیل الخیر.

بنابراین معنای جمله چنین است:

پروردگارا پناه بتو می برم از قانع نبودن، و شاید نکته حسن استعمال در چنین موارد آن است که بازگشت هر دو تعبیر به یک معنا است زیرا آن را که می گوئیم قانع نیست در حقیقت مقصود ما همان کم داشتن قناعه است زیرا یک مرتبه از قناعه را به حکم

ص: 434

1- . سوره بینه، آیه 5.

2- . هود - آیه 11.

3- . العنکبوت آیه 59-60.

4- . سوره محمد صلی الله علیه و آله و سلّم آیه، 33.

5- . سوره بقره، آیه 264.

اجبار باید داشت، آدمی که نمی تواند بهره‌ر آرزوی آن را دارد دست بیابد به گفته شاعر:

ما کلّ ما يتمنى المرء يدركه تجرى الرياح بما لا تشتهي السفن

پس همه از صفت قناعت خواه و ناخواه برخوردارند و آن که می گوئیم قانع نیست یعنی قناعت بقدر کافی ندارد، قناعتی که مانع از حرص ورزیدن باشد پس قلت قناعت و قانع نبودن به یک معنا است و درست تر همان است که امام فرموده است و همین توجیه که گفته شد نسبت به کار خیر نیز هست یعنی وقتی به کسی که قلیل الخیر است بی خیر گفته می شود صحیح است زیرا مرتبه ای از خیر لا محاله در وجود هرکسی هست و محال است وجود فاقد خیر باشد و اگر می گوئیم بی خیر است یعنی کم خیر است.

نکته ادبی: قناعت را که فعل ماضی از قناعت است اگر با کسره نون (عین الفعل) بخوانیم مانند تعب بمعنای بسنده بودن است و اگر با فتحه نون خواند شود مانند منع به معنای سؤال است پس قانع را دو معنا است: یکی بسنده و دیگری خواهنده و سائل، و از این باب است آیه شریفه: «وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ» (1) از گوشت قربانی به گدای سائل به کف بدهید و هم به فقیری که گدایی نمی کند و هر دو معنای قانع در این بیت شعر آمده که می گوید:

العبد حرّ ان قنع و الحرّ عبد ان قنع فاقنع و لا تطمع فما شىء یشین سوی الطمع

که قنع اولی با کسر نون است و قنع دومی با فتح نون و در معنای لغوی قناعت بیانات مختلفی از دانشمندان شده است بعضی فرموده است: «القناعة هی الرضا بالقسمه» به قول حافظ:

رضا بداده بده و از جبین گره بگشا که بر من و تو در اختیار نگشوده است

و محقق طوسی قدس سره پس از آن که قناعت را از شاخه های عقّت دانسته و عفت عبارت است از اعتدال قوه شهویّه، فرموده است قناعت عبارت است از آن که آدمی در خوراک و پوشاک و دیگر نیازمندیهایش بهره‌ر که نیازش را برطرف کند راضی باشد از هر جنس که باشد مثلاً در خوراک آنچه سیرش کند در لباس آنچه بدن او را بپوشاند و از سرما و گرما

ص: 435

محفوظش کند اما کیفیت و نوع غذا و لباس مطرح نیست هرچه می خواهد باشد ولو از پست ترین شان و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: از جبرئیل پرسیدم که تفسیر قناعت چیست؟ گفت: «تقنع بما تصیب من الدنيا بالقلیل و تشکر علی الیسیر»: به آنچه از دنیا به دست می رسد هرچند کم باشد قانع باشی و شکرگزار، امام باقر علیه السلام فرمود: «من قنع بما رزقه الله فهو اغنی الناس» و این سخن حق است و تمام، زیرا غنا به معنای ثروت است و مال بل که بمعنای بی نیازی است و از اینرو است که خدای تعالی اغنی الاغنیاء است زیرا به هیچ نیازمند نیست در غنای به معنای مال و ثروت است که سعدی گوید:

آنانکه که غنی تراند محتاج تراند. و نیز گوید: در سیرت اردشیر بابکان آمده است که حکیم عرب را پرسید که روزی چه مایه طعام باید خوردن گفت صد درم سنگ کفایت است، گفت: «هذا المقدمار یحملک و ما زاد علی ذلک فانت حامله» یعنی این قدر ترا برپای همی دارد و هرچه بر این زیادت کنی تو حمال آئی.

خوردن برای زیستن و ذکر کردن است تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است

و شکاسه الخلق

کج خلقی و نتیجه آن

و پناه به تو می برم از کج خلقی، که زیانهای فراوان دارد نسبت به دین و دنیای انسان، آدم کج خلق هم خود در عذاب است هم دیگران لذا امام صادق علیه السلام فرمود: «من ساء خلقه عدب نفسه»: کسی که بدخوش شد خود را بعداب و شکنجه انداخته است. از سقراط حکیم نقل شده که دید کسی غلام خودش را می زند و از شدت خشم می لرزد پرسید ترا چه شده است که به این حال افتاده ای؟ گفت: بدرفتاری این غلام. سقراط گفت: «ان کان کل ما جنی علیک جنایه سلطته علی نفسک تفعل بها ما اری فما اسرع ما تذهب نفسک مبدده من هذا الفعل»: اگر بنا بشود در هر جنایتی که از غلام سر می زند تو خود را به این حالت که من در تو می بینم بیندازی به زودی خود را تلف خواهی کرد، مأمون، خلیفه دانشمند عباسی گوید: اگر در هربار که یکی از غلامان کار زشتی انجام دهد ما خلق تنگی کنیم بیم آن می رود که غلامان ما خوش خلق شوند و ما خود گرفتار بدخلقی بشویم، از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: بدخلقی عمل را فاسد می کند. و در روایتی بجای (عمل) ایمان است که بدخلقی

ص: 436

فاسد می کند ایمان را همانگونه که سرکه غسل را فاسد می کند و نیز آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می فرماید که فرمود: «ابی الله لصاحب الخلق السئی بالتوبه»: خدای تعالی نخواسته است که آدم بدخلق موقت به توبه بشود عرض شد یا رسول الله توضیحش بدهید فرمود: زیرا انسان بدخلق از گناهی توبه می کند ولی به گناه بدتر دچار می شود، شاید مقصود آن حضرت آن باشد که چون منشأ گناه در نفس موجود است توبه از گناه ثمر ندارد بلکه دوباره گرفتار می شود که توبه را بشکند و گناه پس از توبه قبحش بیشتر و عذابش شدیدتر است زیرا علاوه بر خود گناه جرم شکستن توبه را نیز دارد و اثرش در نفس و ضعیف کردن اراده بیش از گناه اول است و شاید مانع از توبه کردن هم بشود بگفته شاعر:

نه شیخ می دهم توبه و نه پیر مغان می ز بسکه توبه نمودم ز بسکه توبه شکستم

و الحاح الشهوه

الحاح به معنای اصرار و پی گیری است و شهوت یعنی میل نفس، بارالها پناه به تو می برم از پی گیری میلهای نفسانی. در میان قوای نفسانی قویترین و ریشه دارترین شان شهوت است زیرا از نخستین لحظه ای که انسان قدم به این عالم می گذارد شهوت به همراه دارد و پیش از همه قوای دیگر است که به تدریج ظهور و بروز می کنند و گذشته از این، شهوت در انسان به جنبه حیوانیت او است نه به جنبه انسانی و از این رو است که می بینیم همه حیوانات در شهوت با انسان شریکند و چه بسا بسیاری از حیوانات در این جهت از انسان پیشتر و بیشتر باشند و گر آدمی بخواهد از صف حیوانات ممتاز گردد و در ردیف انسان ها قرار گیرد می بایست خود را از اسیری و گرفتاری شهوت نجات دهد و این نه به آن معنی است که شهوت را در خود بکشد و از این نیرو تهی گردد که اگر چنین کرد علاوه بر آن که پیکر جسمانی او که مرکب روح است و باید سالم و بانشاط باشد مریض و ناتوان می گردد و وظیفه خود را در طی طریق آخرت نمی تواند به خوبی انجام دهد بلکه بدان معنا است که نفس را در پیروی از شهواتش تابع عقل کند و بدون امر او نفس نتواند از این قوه استفاده کند الا وجود اصل قوه شهوت در انسان وسیله به سعادت

رسیدن او و خوشبختی ابدی است زیرا وسیله سعادت همانا عبادات است و آن فرع حیات است و حیات وابسته بغذا خوردن است که لازم وجود شهوت است علاوه بر آن که شهوت باعث بقاء نسل انسان است پس شهوت را منافع فراوان است به شرط آن که مطیع و منقاد عقل باشد شهوت در وجود آدمی همانند دشمنی است که از جهتی بیم آسیب رساندنش می رود و از جهتی امید آن هست که فائده ای داشته باشد و با این که دشمن است در عین حال انسان بی نیاز از او نیست پس شرط عقل آن است که از منافعش بهره مند شود و لیکن خاطر جمع از آسیب اش نباشد به قول متنبی که در توصیف شهوت می گوید:

و من نکد الدنيا علی الحرّان یری عدوّا له ما من صداقة بدّ

از گرفتاریهای مردان آزاده آن است که دشمنی دارند که ناچار بایدشان با او دوست باشند بلکه باید گفت که عامّه مردم که عاشق بهشت و لذّات آن از حور و قصور و فواکه و غیره می باشند بخاطر همین شهوت است که در نفس آنها است زیرا لذّت معنوی و عقلی را همه کس نتواند درک کرد به قول عارف حکیم الهی قمشه ای قدّس سرّه:

بهشت و کوثر و رخ حور عین حلال زاهدان من و روی دوست

و حافظ گوید:

عشق تو سرنوشت من مهر رخت سرشت من

خاک درت بهشت من راحت من جفای تو

و مولانا فرماید:

هرکجا تو با منی من خوشدلتم و ربود در قعر چاهی منزلم

بهتر از هر دو جهان آنجا بود که مرا با تو سر و سودا بود

درک این گونه از معارف نه در خور هرکسی است.

دانه هر مرغ اندازه وی است طعمه هر مرغ انجیری کی است؟

«وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ» (1)

ص: 438

حمیت و انواع آن

حمیت که مشتق از حمایت است به معنای طرفداری است بزرگان گفته اند که حمیت بر دو نوع است یکی حمیت به حق و دیگری حمیت باطل نوع اول یعنی طرفداری به حق و جانبداری از حق باید در هر فرد مسلمانی باشد و یکی از مکارم اخلاق و محاسن اعمال است و هر چند شرافت ذاتی فرد بیشتر باشد این صفت در او متجلی تر خواهد بود (1) و دیگر حمیت ناپسند و جانبداری از باطل و سر فرود ناوردن در مقابل حق است که نشأت گرفته از کبر و خودپسندی و دیگر صفات زشت نفسانی است و گاهی آن را حمیت جاهلیت گویند. و جمله (و ملکه الحمیه) را دوگونه معنا توان کرد:

1 - مقصود آن باشد که پناه می برم به تو از این که من مالک حمیت باشم و حمیت در وجود من باشد که البته این معنا با توجه به آن که گفتیم حمیت بر دو گونه است محموده و غیر محموده معنای تمامی نخواهد بود زیرا استعاده هر دو نوع را شامل است در حالی که یکی از دو نوع آن پسندیده است و استعاده معنی ندارد.

2 - بگوییم که استعاده از آن است که حمیت مالک من شود نه من مالک آن و این بدان معنا است که اختیار از دست من گرفته و هر جا که مورد حمیت باشد صاحب آن را مجال آن نخواهد بود که تفکر کند و حق را از باطل تمیز دهد بلکه به حکم حمیت حاکم بر وجودش جانبداری کند که این همان بر حمیت جاهلیت منطبق خواهد بود و سزاوار است که از چنین حمیت به خدای تعالی پناه برده شود زیرا چنانچه اشاره شد ناشی از کبر و عجب و طغیان نفس است و خضوع در مقابل حق را عار شمارد و فرعونیت نفس تجلی می کند و کار این حمیت ممکن است کم کم به آن جا بکشد که طوق عبودیت و بندگی را به کلی از گردن خود بردارد و اصلاً زیر بار عبودیت نرود از اینرو در حدیث از امام صادق علیه السلام است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که در دلش به قدر یک دانه خردل از عصبیت باشد خدای تعالی او را در روز قیامت با اعراب دوران جاهلیت محشور کند: «من

ص: 439

1- . از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش از آنکه مبعوث برسالت شود در حلف ذات الفضول شرکت فرمود.

كان في قلبه حبه من خردل من عصبية بعثه الله يوم القيامة مع اعراب الجاهلية» و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: فرشتگان می پنداشتند که ابلیس از آنان است لکن در علم خدای تعالی بود که ابلیس از فرشتگان نیست پس آنچه در باطن ذاتش بود با حمیت و غضب آشکار نمود و گفت: مرا از آتش آفریدی و آدم را از خاک: «ان الملائكة كانوا يحسبون ان ابليس منهم و كان في علم الله انه ليس منهم فاستخرج ما في نفسه بالحمية و الغضب فقال خلقتني من نار و خلقتة من طين».

و متابعه الهوی

و پناه می برم به تو از پیروی هوا، آنچه که نفس اماره انسان می طلبد از لذت‌های دنیوی هوای نفسش گویند، پیروی این گونه خواسته های نفس اگر از حدود شرع تجاوز نکند حرام نیست و لکن برای قلب حجاب است و ظلمت در نفس ایجاد می کند چنانچه مخالفت آنها دل را نورانی و آئینه قلب را صفا و جلا می دهد و آماده قبول تجلیات حق می کند و اگر از حدود شرع تجاوز کرد حرام است و گناه و آیات و روایات کمرشکنی در این گونه پیروی از هوای نفس رسیده است تا آن جا که قرآن شریف این پیروی را عبادت در برابر نفس و هوای نفس را معبود دانسته که می فرماید: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (1) و فرمود: «وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (2): جاذبه هوای نفس برای گمراه کردن آدمی آنچنان قوی است که فرمود: «اعظم معبود عبد في الارض الهوى» خدای تعالی نیز در سوره جاثیه فرماید: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (3): آیا دیده ای کسی را که هوای خود را معبود خود قرار دهد خدا هم او را با علم گمراه گرداند و بر گوش و دلش مهر نهد و بر دیده اش پرده آویزد (تا دیده عبرت بین و گوش پندشنو و دل حقیقت جو و حقیقت فهم برایش نماند) نظیر همین آیه در سوره فرقان نیز هست و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سه چیز

ص: 440

1- . سوره جاثیه، آیه 23.

2- . سوره ص، آیه 26.

3- . سوره جاثیه، آیه 23.

است که انسان را به هلاکت می کشد و یکی از آن سه، هوای پیروی شده است و امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: «ان اخوف ما اخاف علیکم اثنان اتباع الهوی و طول الامل اما اتباع الهوی فیصدّ عن الحق و اما طول الامل فینسی الاخره»: از دو چیز بیش از هر چیز بر شما می ترسم یکی پیروی از هوای نفس و دیگری درازی آرزو اما پیروی هوی پس جلوگیری از حق می کند و اما درازی آرزو پس آخرت را از یاد می برد، امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که خدای تعالی فرمود: «و عزّتی و جلالی و عظمتی و کبریائی و قدری و علوی و ارتفاع مکانی لا یؤثر عبد هواه علی هوای الا شئت علیه امره و لبست علیه دنیا و شغلت قلبه بها و لم اوته منها الا ما قدرت له و عزّتی و جلالی و عظمتی و نوری و علوی و ارتفاع مکانی لا یؤثر عبد هوای علی هواه الا استحفظته ملائکتی و کفّلت السموات و الارضین رزقه و کنت له من وراء تجاره کل تاجر فاتته الدنیا و هی راغمه»: قسم بعزّت و جلال و کبریا، و علوّ و ارتفاع مکانتم که اختیار نکنند بنده ای هوای خود را بر هوای من (خواستۀ خود را بر خواستۀ من) مگر آن که به تفرقه اندازم کار او را و درهم کنم دنیایش را و مشغول فرمایم به دنیا دلش را و ندهم به او از آن مگر آنچه مقدر فرموده ام برای او و به عزّت و جلال و عظمت و نور و بزرگی و رفعت مکانتم قسم است که اختیار نکنند بنده ای خواست مرا بر خواست خود مگر آنکه فرشتگانم را به حفظ او وامی دارم و آسمانها و زمین ها را کفیل روزی او کنم و می باشم من از برای او بدنبال تجارت هر تاجر (من برای او تجارت کنم و روزی او را برسانم) و بیاید او را دنیا در حالی که منقاد و ذلیل باشد. امام خمینی قدس سرّه فرماید: این حدیث شریف از محکمات احادیث است که مضمونش شهادت دهد که از سرچشمۀ زلال علم خدای تبارک و تعالی است گو که بحسب سند مرئی بضعف باشد امام خمینی قدس سرّه پس از بیان چند روایت دیگر در باب هوای نفس فرماید: (ای عزیز بدانکه خواهش و تمّنای نفس منتهی نمی شود بجایی و به آخر نرسد انتهای آن اگر انسان یک قدم دنبال آن بردارد مجبور شود پس از آن چند قدم بردارد و اگر با یکی از هواهای آن همراهی کند ناچار شود با چندین تمّنای آن همراهی کند اگر یک در بروی خواهش نفس باز کنی لابدی که درهای بسیاری بروی آن باز کنی یک وقت به واسطۀ یک متابعت نفس به چندین مفساد و

از آن بهزاران مهالک مبتلا شوی تا آن که خدای نخواستہ در دم آخر جمیع راه حق را بر تو منسدّ کند چنانچه خدای تعالی در نصّ کتاب کریم از آن خبر داده است...).

و در کافی شریف از امام صادق علیه السّلام روایت کند که فرمود: «احذروا اهوئکم کما تحذرون اعدائکم فلیس شیء اعدی للرجال من اتّباع اهوئهم و حصاید السنّتهم»: از هواهای نفس خود بترسید آن سان که از دشمنان خود می ترسید که هیچ دشمنی گزندش به اندازه پیروی هوا و سخنان بی جا نیست.

از آیات شریفه و اخبار و احادیث استفاده می شود که هوای نفس باعث تیره گی جان گشته و آدمی را از درک حقیقت مانع می گردد و روح آلوده می شود تا حدّی که از حقیقت انسانیت منسلخ گشته از حیوان پست تر می شود.

نقطه انحراف آدمی هواپرستی است هوای نفس آدمی را از کمال شخصی باز می دارد سنائی گوید:

ای هواهای تو خدا انگیز وی خدایان تو خدا آزار

ره رها کرده ای از آنی گم عزّ ندانسته ای از آنی خوار

دِه بود آن نه دل که اندروی گاو خر باشد و ضیاع و عقار

کی درآید فرشته تا نکنی سگ ز در دور و صورت از دیوار (1)

افسری کآن نه دین نهد بر سر خواه اش افسر شمار و خواه افسار

سائق و قائد صراط اللّٰه به ز قرآن مدان و به ز اخبار

سخن بعضی از علما پیرامون هواهای نفس آدمی

بعضی از علما فرموده که آدمی را نسبت به هواهای نفس سه حالت است یکی آنکه مغلوب هوای نفس است و سلطان وجودش هواهاست و به این مرتبه اشاره است آیه شریفه: «أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا» (2).

دوم آنکه با نفس در حالت جنگ و نزاع است گاهی بر نفس غالب و چیره می شود و گاهی نفس بر او غالب و پیروز می گردد چنین کس در حال مجاهده با نفس است و آیات

ص: 442

1- . اقتباس لطیفی از روایت شده که وارد است ملائکه بخانه ای که در آن سک و یا صورت باشد وارد نشوند.

2- . سوره فرقان، آیه 43.

و روایات جهاد شامل چنین کس است چنانچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که سؤال شد از آنحضرت: کدام جهاد افضل است؟ فرمود جهاد با هواهای نفس «سئل صلی الله علیه و آله و سلم ای الجواد افضل؟ فقال جهادک هواک» و فرمود: «جاهدوا اهوائکم كما تجاهدون اعدائکم» و روایت معروف از آن حضرت که در آن جهاد با نفس را جهاد اکبر نامیده و فرموده: «مرحبا بقوم قضاوا الجهاد الاصغر و بقى عليهم الجهاد الاکبر» مولانا اشعار معروفی در بیان این حدیث دارد فرماید:

ای شهان کشتیم ما خصم درون ماند خصمی زان بتر در اندرون

کشتن این کار عقل و هوش نیست شیر باطن سخره خرگوش نیست

دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست کوبه دریاها نگرده کم و کاست

هفت دریا را درآشامد هنوز کم نگرده سوزش آن خلق سوز

تا آن که گوید:

چونکه واگشتم ز پیکار برون روی آوردم به پیکار درون

قد رجعنا من جهاد الاصغریم با نبی اندر جهاد اکبریم

قوت از حق خواهم و توفیق لاف تا به سوزن برکنم این کوه قاف

سهل شیری دان که صفها بشکند شیر آن باشد که خود را بشکند

تا شود شیر خدا از عون او وارهد از نفس و از فرعون او

سوّم آن که بر نفس و هواهایش پیروز شود و اثری از آن در تمام وجودش باقی نماند مانند انبیاء و اولیاء که نفس اماره شان مطیع و منقاد قوه عاقله آنها است و شاید بهمین معنا اشاره می فرماید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که: «ما من احد الا وله شیطان فقیل یا رسول الله و لا انت فقال صلی الله علیه و آله و سلم و لا انا الا ان الله تعالی اعاننی علی شیطانی حتی ملکته»: هیچ فردی نیست مگر آن که برای او شیطان مخصوصی است عرض شد یا رسول الله شما نیز مستثنی نیستید؟ فرمود:

من هم مستثنی نیستم چیزی که هست خدای تعالی مرا کمک کرد و شیطانم را مالک شدم.

و مخالفه الهدی

بارالها پناه به تو می برم از این که برخلاف سیر هدایت حرکت کنم: هدایت را مراتبی

است و بعید نیست که مخالفت آن برحسب اختلاف مرتبه هدایت دعاکننده باشد که به

مراتب هدایت

هر مرتبه از هدایت که نایل آمده در حرکت آن مسیر، مخالفت نورزد و اختصاصی به هدایت عامه ندارد چنانچه سید شارح فرموده است خلاف هدایت حرکت کردن ضلالت و گمراهی است، و همانگونه که هدایت را مراتبی است لا محاله ضلالت و گمراهی را نیز مراتبی خواهد بود البتّه دواعی و موجبات مخالفت مختلف است مثلاً در هدایت عامه چه بسا سرگرمی به لذتهای دنیایی و مادی موجب انحراف از مسیر هدایت گردد و لیکن در مراتب عالیّه شاید سرگرمی به لذات عقلی موجود در آن مرتبه مانع از حرکت و ترقی شود و راه هدایت به مرتبه بالاتر از دست برود و شاید به این نحو آیه مبارکه: «وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» (1) را توان توجیه و تفسیر کرد که هدایت خاصه الهی وقتی شامل حال رسول اکرم گردید از ضلال مطلق و اقتناع به مرتبه ای از کمال نجات یافت و رُفرف کمال و براق معراج و ترقی را تا آن جا راند که جبرئیل امین از همراهی اش باز ماند و گفت: «لودنوت انمله لاحترقت:»

اگر بند انگشت برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم

«ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی»

هم سفرانش سپر انداختند بال شکستند و پر انداختند

او متحیر چو غریبان راه حلقه زنان بر در آن بارگاه

پرده نشینان که رهش داشتند هودج او یک تنه بگذاشتند

رفت بدان راه که همراه نبود این قدمش زان قدم آگه نبود

هرکه جز او بر در آن راز ماند او هم از آمیزش خود باز ماند

و سنه الغفله

سنه حالتی است که پیش از خواب عارض می شود و به فارسی آن را (چرت و بنگی) گویند در این جا استعاره شده و تبلی و سستی در عبادت به سستی که در حال چرت دست

ص: 444

می دهد تشبیه شده: خدایا پناه بتو می برم - نه تنها از خواب غفلت - بلکه از مقدمه آن خواب نیز پناهنده به تو می شوم.

مراتب غفلت

و غفلت نیز دارای مراتبی است مرتبه ای از آن که غفلت تام است برای استعاذه از آن باید از واژه خواب استفاده کرد چنانچه در ترجمه اشاره شد و در استعمالات ادبا چه فارس و چه عرب جمله خواب غفلت بسیار به چشم می خورد مانند: «الناس نیام اذا ماتوا انتبهوا»: مردم در خوابند وقتی بمیروند از خواب غفلت چشم بازکنند امیر المؤمنین علیه السلام خطاب به انسان غافل فرماید: «أما من دانك بلول؟ ام لیس من نومتك یقظه؟» (1) مگر از بیماریت بهبودی نداری؟ یا از خوابت بیداری؟ و در این جمله از دعاء با آوردن کلمه سنه گویی از کمترین غفلت از یاد خدای تعالی استعاذه شده است چنانچه آیه شریفه نیز شاید ناظر به همین است که فرماید: «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ» (2) و بحسب این آیه مبارکه آن را که هوس لقاء در سر و عشق دیدار در دل است می باید دائما در حال حضور باشد و با ذکر دائم که موجب نورانیت دل و سبب آمادگی تجلی انوار غیبیه است خود را به مقام قرب عندیت برساند و از لذات معنوی عبادت و تسبیح بهره مند گردیده به آخرین درجه قرب که مقام فنا است و حالت سجده رمزی از آن است نائل آید چنانچه خدای تعالی پس از این آیه بلافاصله می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونََهُ وَ لَهُ يَسْتَجِدُونَ» (3) سید شارح از مرحوم شیخ بهایی قدس سرهما نقل می کند که فرموده است غفلت دل از حق تعالی عظیمترین عیب و بزرگترین گناه است ولو این که آنی از آنات و لحظه ای از لحظات باشد تا آنجا که ارباب قلوب، غافل را در حین غفلت از جمله کفار شمرده اند «غفله القلب عن الحق من اعظم العيوب و اكبر الذنوب ولو كانت آنا من الآنات او لمححه من اللمحات حتی ان اهل القلوب عدوا الغافل فی آن الغفله من الكفار» نویسنده گوید: شاید گفتار شیخ بزرگوار اشاره بقول عطار باشد که گوید:

ص: 445

1- . نهج البلاغه، خطبه 233.

2- . سوره اعراف، آیه 205.

3- . سوره اعراف، آیه 206.

هرآنکس غافل از حق یک زمان است در آن دم کافر است اما نهان است

و تعاطی الکلفه

آنچه از موارد استعمال کلمه تعاطی برمی آید آن است که تعاطی عبارت است از این که انسان برای رسیدن به چیزی بیش از مقداری که لازم است اقدام کند و از این روی یکی از معانی تعاطی: «القیام علی اطراف اصابع الرجلین مع رفع الیدین الی الشیء» گفته شده یعنی بر روی انگشت‌های پا به ایستد و هر دو دست را به طرف بالا بکشد تا چیزی به دست آورد که این حالت، حدّ اعلاّی قد کشیدن برای گرفتن چیزی است و آیه شریفه درباره کسی که ناقه ثمود را کشت می فرماید فتعاطی فعقر شاید به همین معنی باشد یا ظاهراً که برای نحر کردن ناقه چنان حالت را بخود گرفت و به واسطه درشتی اندام ناقه و یا احتمالاً کوتاهی قدّ عاقر می بایست که بر روی انگشتان پا به ایستد تا دست رسی به نحر کردن شتر داشته باشد و یا معنا که نهایت کوشش را در این جریحه بکار برد

و کلفت به معنای مشقّت است و به همین جهت سن بلوغ را سن تکلیف و انسان بالغ را مکلف گویند زیرا بار وظائف و عبادات که به دوش او گذاشته می شود موجب مشقّت و زحمت او است (بگذریم از کسانی مانند ابن طاووس رحمه الله که روز رسیدن به سنّ بلوغ را جشن می گرفت و به فرزندش نیز وصیت کرده است که او هم روز بلوغش را جشن بگیرد که شرف مخاطبه با حق تعالی در این روز نصیبش شده است).

پس آنچه از جمله و تعاطی الکلفه استفاده می شود آن است که آدمی نباید مشقّت زیادی را بر خود تحمیل کند حتی در عبادات که موجب کسالت و انزجار نفس از عبادت حق تعالی می شود و در این باره روایاتی نیز از ائمه دین رسیده است از جمله آنها وصیّت امیر المؤمنین علیه السلام است به حارث همدانی که فرمود: «و خادع نفسک فی العباده و ارفق بها و لا تقهرها و خذ عفوها و نشاطها الاّ ما کان مکتوباً علیک من الفریضه فانه لا بدّ من قضائها و تعاهدها عن محلّها»: خود را به نیرنگ و ادار عبادت کن و با نفس خود راه مدارا پیش گیر و آن را به زور و ادار به عبادت مکن بلکه هنگامی که مجال داری و سر حال هستی عبادت کن البته این مراعات در مستحبات است اما در واجبات بس به ناچار و در هر حال باید آن را بجا

ص: 446

(جمله ای طلائی از استاد حسن زاده در هزار و یک نکته اش دیده ام که از یکی از بزرگان نقل می کند بدین مضمون: که در حال کسالت نوافل را بجای آوردن کفران نعمت تجلی است، بسیار قابل دقت و تحسین است).

و ممکن است مقصود از تعاطی کلفت به مشقت انداختن دیگران باشد، چه بسا اتفاق می افتد که افرادی پرتوقع از دوستان خودشان توقعاتی دارند که موجب کلفت و مشقت آنان است و این از نظر اخلاق کار خوبی نیست و در بعضی از روایات به نظر رسیده است که «شرّ الاخوان من تکلف به»: بدترین برادران دینی کسی است که موجب تکلف دیگری باشد. روایتی در این مورد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیده است که از جوامع کلم است فرمود:

«من تکرّمه الرجل لآخیه آن یقبل تحفته و یتحفه بما عنده و لا یتکلف به»: ادای احترام شخص نسبت به برادرش آن است که تحفه اش را بپذیرد (یعنی هرچند اندک باشد) و از آنچه خود دارد تحفه بدهد و خود را به زحمت نیندازد. فرضاً اگر به نزد برادرش به مهمانی رفت هرچه را که بعنوان پذیرای تقدیم کرد با روی گشاده بپذیرد مثلاً غذای ساده او را با اشتها و خوشرویی میل کند نه آن که به یکی دو لقمه اکتفا کرده و اظهار بی میلی کند که مبادا برادرش از این که نتوانسته سفره رنگین تهیه کند شرمند شود. البته در عین حالی که میزبان نباید خود را در تهیه وسایل پذیرایی به زحمت بیندازد از کم توقعی میهمان نیز نباید سوء استفاده کرده و از آنچه آماده دارد و یا بی تکلف می تواند آماده کند مضایقه کند و به پذیرایی با نان خالی مثلاً اکتفا کند پس میهمان را وظیفه است که «ان یقبل تحفته» و میزبان را وظیفه که «یتحفه بما عنده»

و ایثار الباطل علی الحقّ

ایثار به معنای مقدم داشتن و اختیار نمودن چیزی بر چیز دیگر است و در این جمله از دعا به خدای تعالی پناه برده شده از این که باطل را بر حق مقدم بدارد و حق را فدای باطل کند سید شارح فرماید: مقصود از باطل آن است که سودی برای آخرت نداشته باشد و مراد از حق اطاعت خدا کردن و اوامرش را گردن نهادن و اعمال شایسته را طبق عقیده

صحیح بجا آوردن است و بطور خلاصه: اعتقاد و عمل مکلف یا مطابق است با آنچه خدای تعالی امر فرموده و یا مطابق نیست اگر مطابق باشد حق است و اگر نه باطل، پایان سخن سید رحمه الله.

مقصود از حق و باطل

نویسنده گوید: محتمل است که جمله دعای شریف محتوای بیشتر و معنای عمیقتر و وسیعتر داشته باشد به اعتبار توسعه دایره حق و باطل که بر حسب دیده‌ها فرق می‌کند تا آن جا که به دید عرفانی دقیق ذوق احلای عرفانی هر آنچه غیر خدا است باطل است و ایثار غیر خدا بر خدای تعالی مورد استفاده در دعا است چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اصدق شعر قالته العرب فی الجاهلیه قول لیبید: ألا کلّ شیء ما خلا الله باطل» عارف شیراز نیز گوید:

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد عارف از پرتومی در طمع خام افتاد

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد این همه نقش در آینه او هام افتاد

کل ما فی الکون و هم او خیال او عکوس فی مرایا او مثال

و الاصرار علی المآثم

اصرار از ریشه صرّ است که به معنای بستن و محکم کردن است و از این جهت به کیسه، صرّه گفته می‌شود چون کیسه را به منظور محافظت آنچه در میان آن است محکم می‌بندند سپس بستگی به هر چیزی را اصرار گفتند و در اصطلاح شرع اصرار در گناه آن جا گویند که گناهی مکرّر صورت بگیرد بدون آنکه گناهکار از گناهِش توبه کند. و از فرموده شیخ بهائی قدس سرّه چنین برمی‌آید که رکن اصلی در تحقق اصرار همان توبه نکردن است ولو این که گناهی دیگر انجام نداده باشد چه آن که از شهید قدس سرّه در قواعد نقل شده که فرموده است: اصرار بر دو قسم است: اصرار فعلی و اصرار حکمی اصرار فعلی آن است که انسان یک نوع از گناهان صغیره را همواره انجام دهد بدون آن که توبه کند و یا آن که گناهان صغیره به طور کلی از هر نوع که باشد بسیار مرتکب شود بدون توبه و اما اصرار حکمی آن است که پس از انجام گناه کوچک باز قصد انجام آن را داشته باشد اما اگر معصیت صغیره ای مرتکب شد و بعد از عمل توبه از آن گناه به خاطرش منظور نکرد و لکن تصمیم تکرار آن را نیز ندارد پس ظاهر آن است که این را اصرار به گناه نتوان گفت،

پایان سخن شهید قدس سره شیخ بهائی در کتاب اربعین خود فرماید: از این که شهید قدس سره اصرار حکمی را اختصاص داده به عزم بر ترک صغیره ای که مرتکب شده است استفاده می شود که اگر صغیره ای را مرتکب شد و سپس قصد ارتکاب صغیره دیگری را داشت او را مصرّ نگویند و حال آنکه ظاهر آن است که چنین کس مصرّ است و در این که شهید قدس سره مقید کرده است عزم بر ترک را در صغیره ای که مرتکب شده است چنین بر می آید که اگر کسی یکسال تصمیم بر گناه کوچک داشت مانند پوشیدن لباس حریر و لکن تصادفا نتوانست آن را تهیه کند و اصلا نپوشید مصرّش نخوانند و لکن این فرموده شهید ره محلّ نظر است.

پایان سخن شیخ قدس سره پس معلوم شد که شیخ ما تصمیم گناه را نیز گناه می داند هر چند جامه عمل نپوشد.

و در کافی شریف از امام باقر علیه السلام روایت می کند که در تفسیر آیه شریفه: «وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (1) فرمود: اصرار آن است که گناه کند و استغفار نکند و در فکر توبه هم نباشد اصرار همین است.

«الاصرار ان یذنب الذنب فلا یتستغفر الله و لا یحدّث نفسه بتوبه فذلک الاصرار» و از این روایت استفاده می شود که گناه بدون توبه ولو یک بار هم که باشد اصرار است و از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: معصیت صغیره اگر اصرار بر آن شود صغیره نخواهد بود بلکه مبدّل به کبیره می شود و معصیت کبیره اگر استغفار از آن بشود کبیره نخواهد ماند.

«لا صغیره مع الاصرار و لا کبیره مع الاستغفار» و ابی بصیر گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: نه به خدا قسم خدای تعالی هیچ عبادتی را نمی پذیرد درحالی که بر یکی از گناهانش اصرار بشود: «لا والله لا یقبل الله شیئا من طاعته علی الاصرار علی شیء من معاصیه» نویسنده گوید: مؤید این روایت، آیه شریفه است که می فرماید: «إِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (2).

ص: 449

1- . سوره آل عمران، آیه 135.

2- . سوره مائده، آیه 27.

پناه بردن به خدا از کوچک شمردن گناه

بارالها پناه به تو می برم از این که گناه را کوچک بشمارم گناه را از دو بعد می توان ملاحظه کرد یکی بعد فعلی آن است بدین معنی که عملی برخلاف مصلحت واقعی (چه مصلحت فردی و چه مصلحت اجتماعی) در خارج تحقق یافته که ضرر آن شخص با اجتماع خواهد رسید گناه در این بعد است که به دو بخش بزرگ و کوچک تقسیم می شود و پاره ای جزء معاصی کبیره اند یعنی ضرر و فساد بیشتری مترتب بر آن است و بعضی از آنها معصیت صغیره نامیده می شود یعنی ضرر کمتری را به فرد یا مجتمع دارد و به این لحاظ در باب عدالت مطرح است که عادل کسی است که معصیت کبیره از او صادر نشود و به صغیره نیز اصرار نرورد.

بعد دیگر گناه بعد فاعلی آن است بدین معنی که مورد نظر و تحلیل جنبه صدور آن است که بنده ای مخالفت امر مولای خود را نموده است کوچکی و بزرگی گناه در این بعد از لحاظ شدت مخالفت است که هر چند مخالفت شدیدتر باشد عظمت گناه بیشتر است و این برحسب موارد و اشخاص فرق می کند چه بسا مخالفت کسی در شرایط خاصی شدیدتر از مخالفت او در شرایط دیگر باشد مثلاً کسی که مقرب دربار سلطان است و محرم راز او نشاید کمترین و کوچکترین مسامحه در اجرای اوامر او داشته باشد که این انتظار از یک رعیت نیست چنانچه حدیث: «حسنات الابرار سیئات المقربین» اشاره به این نکته دارد.

گناه در بعد مخالفت است که کوچک شمردن آن کوچک دانستن امر الهی و نوعی از توهین به مقام مقدس ربوبی تلقی می شود و در این بعد گناهان همگی گناه کبیره است و صغیره ندارد و اگر در روایات معاصی تقسیم به صغیره و کبیره شده است به اعتبار مقایسه آنها با یکدیگر است چنان که اشاره شد نه به اعتبار مقایسه آنها نسبت به ساحت مقدس کبریایی حق تعالی، از اینرو است که در روایات به این نکته توجه داده شده است و یکی از عوامل بزرگ شدن گناه استصغار آن و کوچک دانستن آن است چنانچه در کافی شریف از امام صادق علیه السلام حدیث کند که فرمود: از گناهان کوچک برحذر باشید که آنها

آمرزیده نمی شوند: «اتقوا المحقرات من الذنوب فانها لا تغفر» راوی که زید شحام است گوید:

«قلت و ما المحقرات؟» عرض کردم گناهان کوچک کدامند؟ فرمود: «الرجل يذنب الذنب فيقول طوبى لى لو لم يكن لى غير ذلك»: کسی گناه کند و بگوید خوشا بحال من اگر گناهی جز این نداشتم. و صدوق قدس سره در ثواب الاعمال از ابو هاشم جعفری حدیث کند که گفت شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: از گناهی که آمرزیده نمی شود آن است که کسی بگوید کاشکی بجز این کار مؤاخذه نمی شدم «من الذنوب التى لا تغفر قول الرجل ليتنى لا اؤاخذ الا بهذا...» الحدیث و از پیغمبر روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آن کس که خندان گناه کند گریان وارد آتش می شود: «من اذنب ذنبا و هو ضاحك دخل النار و هو باك» یکی از عرفا فرموده است که هر چند گناه در دل گنهکار بزرگ شود بهمان نسبت نزد خدای تعالی کوچک می شود و هر چه قدر گناه در دل کوچک باشد بهمان نسبت نزد خدای تعالی بزرگ خواهد بود(1).

استکبار الطاعه

پناه بردن به خدا از بزرگ شمردن طاعت

و پناه می برم به تو از این که اطاعتم را بزرگ بینم.

استکبار طاعت نقطه مقابل استصغار معصیت است و حق آن است که به عکس باشد یعنی گناه را بزرگ بیند و اطاعت را کوچک که بزرگ دیدن طاعت ناشی از عجب است و خودبینی و منشأ آن بجز جهل نیست آن که همه وجودش از آن خدای تعالی است و خود در ذات خود هیچ است و هیچ، چگونه عجب به طاعت می کند جایی که صادر اول و اشرف مخلوقات اعتراف به عجز و تقصیر می کند «و ما عبدناك حق عبادتك» می گوید دیگران را چه رسد که طاعتی از خود ببینند تا چه رسد به استکبار آن و حقیقتا باید گفت:

آنجا که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد

و بگفته عارف شیراز:

فکر خود و رأی خود در عالم رندی نیست کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی

در کافی شریف از موسی بن جعفر علیه السلام روایت می کند که به بعضی از فرزندان خود

ص: 451

1- . شاید که این عارف مطلب مذکور را از روایتی که از امیر المؤمنین علیه السلام است و در آینده گفته خواهد شد اقتباس فرموده است.

فرمود: فرزندم در عین حالی که کوشش در عبادت را داشته باش مراقبت کن که خود را از حدّ تقصیر در عبادت خدا بیرون نبینی که خدای تعالی آن چنان که شاید عبادت نشده است: «یا بنی علیک بالجدّ و لا یخرجنّ نفسک عن حدّ التقصیر فی عباده الله و طاعته فان الله لا یعبد حق عبادته».

و مباهات المکثرین

پناه بردن به خدا از فخر فروشی توانگران

و پناه به تو می برم از فخر فروشی که توانگران است. فخر فروشی صفت اولیّه شیطان است و سخت طرفدار این خلق و کسانی که در خط او هستند که نخستین عامل طرد او از بارگاه، همین رذیله بود: «قالَ اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (1) از این رو اولیاء الهی و آن طبیبان شاگردان حق همواره مراقبت کامل داشتند که کسی از دوستان و پیروانشان در این دام نیفتند برای نمونه یک حدیث شریف و لطیف نقل می کنم و به همان اکتفا، که دامن سخن وسیع است.

بنظری (2) می گوید: شرفیاب محضر امام رضا علیه السلام شدم و از هر دری سخن به میان آمد تا پاسی از شب بگذشت اجازه مرخصی خواستم فرمود: احمد! می روی یا میمانی؟ عرض کردم: هر چه دستور بفرماید فرمود: شب گذشته و رفت و آمدی نیست و مردم خوابند همین جا باش این بفرمود و تشریف برد لحظاتی گذشت و من اطمینان پیدا کردم که حضرت به اندرون رسیده اند به سجده افتادم و عرض کردم بارالها سپاسگزارم که حجه الله و وارث علم پیامبران در میان برادران من با من این چنین لطف و محبت دارد.

من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم لطفها باشدت ای خاک درت تاج سرم

هنوز سر از سجده برنداشته بودم که احساس کردم حضرت پای بر من می زند سر برداشتم و برخاستم حضرت به من دست داد و دست مرا به علامت دوستی فشرد سپس فرمود: ای احمد! امیر المؤمنین علیه السلام به عیادت صعصعه بن صوحان که بیمار شده بود تشریف برد و چون از عیادت برخاست فرمود: ای صعصعه به این که من از تو عیادت

ص: 452

1- .سوره اعراف، آیه 12.

2- . احمد بن محمد بن ابی نصر کوفی از اصحاب خاصّ امام رضا و حضرت جواد علیهما السلام است و از اصحاب اجماع.

کردم بر برادران خود فخر نورز و تقوی داشته باش امام رضا علیه السلام این بفرمود و بازگشت:

«عن البزنطی قال دخلت علی ابی الحسن علیه السلام... فاقبل یحدّثنی و اسأله فیجیبنی حتی ذهب عامه اللیل فلما اردت الانصراف قال لی یا احمد تنصرف او تبتت فقلت جعلت فداک ذاک الیک ان امرت بالانصراف انصرفت و ان امرت بالمقام اقامت قال: اقم فهذا الحرس و قد هدأ الناس و باتوا قال: و انصرف علیه السلام فلما ظننت انه دخل خررت لله ساجدا فقلت الحمد لله حجه الله و وارث علم النبیین آنس بی من بین اخوتی و حبیبی و اذا انا فی سجدة الشکر فما علمت الا و قد رفسنی برجله ثم قمت فاخذ بیدی فغمزها ثم قال یا احمد ان امیر المؤمنین علیه السلام عاد صعصعه بن صوحان فی مرضه فلما قام من عنده قال یا صعصعه لا تفتخرن علی اخوانک بعیادتی ایاک و اتق الله ثم انصرف عنی»⁽¹⁾

و الازداء بالمقلین

و پناه می برم به تو از خوار شمردن تهیدستان.

در کافی شریف از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «من استدلّ مؤمنا او احتقره لقله ذات یده و لفقره شهره الله یوم القیامه علی رئوس الخلائق»: آن کس که مؤمنی را به خاطر تهیدستی و نیازمندی اش خوار و کوچک ببیند خدای تعالی روز قیامت در پیش خلائق روزگار رسوایش می فرماید. و از ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم نقل است که فرمود: «من اهان فقیرا مسلما من اجل فقره و استخفّ به فقد استخفّ بحقّ الله و لم یزل فی مقت الله عزّ و جلّ حتی یرضیه»: آن کس که فقیر مسلمان را به خاطر فقرش توهین کند و او را سبک شمارد پس برآستی که در حق خدای تعالی استخفاف کرده و خدا را سبک شمرده و تا او را از خود راضی نکند در غضب و خشم خدای تعالی خواهد بود. و صدوق قدّس سرّه در ثواب الاعمال از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «لا تحقروا فقیرا مؤمنا فان من حقّ مؤمنا فقیرا او استخفّ به حقّره الله و لم یزل ماقتا له حتی یرجع عن حقّره او یتوب»: مؤمنی را که فقیر باشد کوچک نشمرید که هرکس مؤمن فقیری را کوچک شمرد یا به او بی اعتنایی کند خدای تعالی او را کوچک می شمارد و همواره بر او غضبناک است تا این که از تحقیرش باز

ص: 453

گردد یا توبه کند. و ظاهراً مقصود از بازگشت از تحقیر در مقابل توبه کردن آن است که جبران کند تحقیرش را و او را اکرام و اعظام نماید و اگر نمی تواند یا در دسترس نیست از عمل خود توبه کند که دیگر چنین کار خطایی از او سر نزنند که مؤمن را نزد خدای تعالی احترامی است خاص تا آن جا که در روایتی امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی مؤمن را از نور عظمت خودش و جلال و کبریائش آفریده است پس هرکس طعنه بر او زند و یا سخن او را رد کند بر خدای تعالی در عرش اش رد کرده است و از ولایت خدای تعالی خارج است و شیطان در طینت و خلقت او شرکت نموده است: «عنه علیه السلام قال ان الله تبارک و تعالی خلق المؤمن من نور عظمته و جلال کبریائه فمن طعن علی المؤمن او ردّ علیه فقد رد علی الله فی عرشه و لیس هو من الله فی ولایه و انما هو شرک شیطان» و روایتی نقل شده که خدای تعالی به موسی بن عمران خطاب و عتاب فرمود که چرا به عیادت من نیامدی؟ مولانا مضمون روایت را در مثنوی اش آورده و گوید:

آمد از حق سوی موسی این عتیب کای طلوع ماه دیده توز جیب

مشرقت کردم به نور ایزدی من حقم رنجور گشتم نامدی

گفت سبحانا تو پاکی از زیان این چه رمز است هین بکن یا رب بیان

باز فرمودش که در رنجوریم چون نپرسیدی تو از روی کرم

گفت یا رب نیست نقصانی تو را عقل گم شد این گره را برگشا

گفت آری بنده خاص گزین گشت رنجور او منم نیک اش ببین

هست رنجوریش رنجوری من هست معذوریش معذوری من

آنگاه مولانا از این روایت نتیجه می گیرد و گوید:

هرکه خواهد همنشینی با خدا او نشیند در حضور اولیا... الایات

و سوء الولایه لمن تحت ایدینا

پناه بردن به خدا از بد رفتاری با زیردستان

و پناه می برم به تو بارالها از بد رفتاری با زیردستان چه عیال و فرزند باشند چه نوکر و خادم و رعیت که حقوق همه اینها لازم الرعایه است و نبایستی از قدرت و زور درباره اینان سوء استفاده نمود امام زین العابدین علیه السلام که این دعا را انشاء می کند و می خواند

رساله ای دارد به نام رساله الحقوق در آن رساله حقوق همهٔ زیردستان را بطور تفصیل بیان می فرماید که ذکرش ولو اجمالاً برای خوانندگان بهره های فراوان دارد.

امام علیه السلام در آن رساله پس از بیان حقوق نفس و اعضاء و جوارح و حقوق عبادات که هر یک باید در جای خود ادا شود نسبت بزیردستان فرماید: «و حق رعیتک بالسلطان ان تعلم انهم صاروا رعیتک لضعفهم وقوتک فیجب ان تعدل فیهم و تكون لهم کالوالد الرحیم و تغفر لهم جهلهم و لا- تعاجلهم بالعقوبه و تشکر الله علی ما آتاک من القوه علیهم»⁽¹⁾ حق آن کس که بخاطر تسلطی که بر او داری او را رعیت خود ساخته ای آن است که بدانی چون آنان ناتوان بودند و تو نیرومند زیر بار تو رفتند و رعیت تو شدند پس بر تو واجب است که با عدالت با آنان رفتار کنی و همچون پدر مهربانی باشی و نادانی آنان را ببخشی و در کیفر شتاب نکنی و خدای را بر نیرویی که تو را داده است و بر آنان مسلط شده ای سپاسگزار باشی.

حکومت در اسلام نه به آن معنی است که فردی مسلط بر مقدرات جمعی باشد و هر چه بخواهد با استفاده از نیرویی که در اختیار دارد انجام دهد بلکه حکومت در اسلام در حقیقت عقدی است میان شخص اول و دیگر افراد یک اجتماع و در تحت قانون کلی اسلام «تعاونوا علی البرّ و التقوی» است تعاونی که اساس زندگی اجتماعی بر آن است و شرط اساسی هر عقدی اختیار است و رضانه زور و قلدری و اجبار تو گویی جمعیتی فردی را از جانب خودشان وکیل می کنند که با کمال امانت زندگی سعادت مند آنان را تأمین کند بنابراین اولین شرط حاکم بر اجتماع عدالت است و لازمه عدالت مهربانی و شفقت و صبر و بردباری است و در نهایت امر شکرگزاری نعمت های الهی که نعمت قدرت و سلطنت یکی از بزرگترین آنها است از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رفق و مهربانی با هر چه همراه باشد زینت بخش آن خواهد بود و خشونت و کج خلقی با هر چه که باشد آن را معیوب خواهد کرد.

«ما کان الرفق فی شیء الا زانه و لا کان الخرق فی شیء الا شانه» و نیز فرمود هر آن کس که

ص: 455

حَظٌّ و نصیب وافر از رفق و مدارا دارد حَظٌّ و بهره خود را از همه خیرات بدست آورده است و نیز فرمود: «ما من عمل احبّ الی الله تعالی و الی رسوله من الایمان بالله و الرفق بعباده و ما من عمل ابغض الی الله تعالی من الاشراک بالله تعالی و الضغط علی عباده»: هیچ کاری خدایا خوش آیندتر از ایمان به او مدارا با بندگانش نیست و هیچ عملی در نزد خدای تعالی مبعوض تر از شریک قرار دادن برای خدا و سخت گیری بر بندگانش نیست و آخرین وصیتی که خضر به موسی علیهما السلام فرمود این بود که فرمود: هیچ کس را به گناهش سرزنش مکن و همانا محبوب ترین کارها به خدای عزّ و جل سه کار است: «القصد فی الجده و العفو فی المقدره و الرفق بعباد الله»: هنگامی که دارایی و ثروت داشته باشی اقتصاد پیشه کنی و اسراف کاری نکنی و هنگامی که قدرت و توانایی بر انتقام داری عفو و گذشت داشته باشی، و با بندگان خدا با رفق و مدارا رفتار کنی «و ما رفق احد باحد فی الدنیا الاّ رفق الله عزّ و جل به یوم القیامه»: و کسی به کسی در دنیا مدارا نمی کند مگر آن که خدای عزّ و جلّ با او در روز قیامت مدارا می کند و روایات در این باره بیش از اینهاست. سعدی گوید:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است:

با دوستان مروت با دشمنان مدارا

«و اما حق رعیتک بالعلم فان تعلم ان الله قد جعلک لهم خازنا فیما آتاک من العلم و ولاک من خزانه الحکمه فان احسنت فیما والاک الله من ذلک و قمت به لهم مقام الخازن الشفیق الناصح لمولاه فی عبیده الصابر المحتسب الذی اذا رأى ذا حاجه اخرج له من الاموال التی فی یدیه کنت راشدا و کنت لذلک آملا معتقدا و الاّ کنت له خائنا و لخلقه ظالما و کان حقا علی الله ان یسلبک العلم و بهائه و یسقط من القلوب محلّاک»: و اما حق آن کس که در علم و دانش رعیت تو است و ریزه خوار سفره علم تو است آن است که متوجه باشی که خدای تعالی تو را خزینه دار جواهر علمی فرموده که به تو مرحمت کرده است و تو را متولی خزانه حکمت قرار داده پس اگر تو نسبت به آن چه تولیت آن را داری خوب انجام وظیفه نمودی و همچون خزینه دار مهربان و ناصح مولا نسبت ببندگانش که به حساب خدای تعالی صبر می کنند بودی آن چنانکه هرگاه حاجتمندی را دیدی از اموال مولا که در اختیار تو است به او دادی درست عمل کرده ای و

امیدوارکننده و معتقد به مقام خویش هستی و گرنه خائنی و بر خلق خدا ستمکار و خدای تعالی حق دارد که علم و شکوه آن را از تو بازگیرد و جای تو را در دلها خالی کند.

امام معصوم در این قسمت از کلام دربرابرش علم را به خزینۀ جواهر تشبیه کرده و دانشمند را کلیددار آن و البتۀ ای که چنین است و چه گوهری تابناک تر و گرانباتر از علم؟ نکته ای که باید تذکر داده شود آن که امام علیه السلام می فرماید اگر عالم شخص محتاجی را دید باید از علم خود به او انفاق کند مقصود از این جمله نه آن است که تنها نیازمندی به علم موجب لزوم انفاق آن است بلکه بایستی شرایط دیگر را نیز در نظر گرفت که به گفته مولانا:

طفل را گر نان دهی بر جای شیر طفل مسکین را از آن نان مرده گیر

چونکه دندانها برآرد بعد از آن هم بخود گردد دلش جویای نان

همانطور که حیات جسم به خوراک و غذا است حیات روح به علم است و در تفسیر آیه شریفه: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (1) فرمود معصوم علیه السلام: «ای الی علمه مَمَّنْ يأخذ» و همان گونه که خوراک های جسم گوناگون و هر خوراکی نیز طعم خاص دارد و اثر مخصوص علم هم فنون زیادی دارد و هر علمی دارای مزایا و منافع خاصی است و پاره ای از علم ها است که هرکس تاب تحملش را ندارد همانطور که هر معده ای قوت هضم هر غذایی را ندارد هر دلی نیز سزاوار هر دانش و هر سری لایق هر سَرِّی نیست پاره ای از اسرار برای برخی از مردم کم حوصله خطرناک و موجب ضلالت و گمراهی است. طعمۀ هر مرغکی انجیر نیست، در حدیث است: «لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله یا لکفره»: اگر ابوذر آنچه را که در دل سلمان نهان بود می دانست هرآینه او را می کشت و یا در روایت دیگر او را تکفیر می کرد و کافرش می خواند و ممکن است ضمیر لقتله بخود ابی ذر بازگردد یعنی آنچه را که در دل سلمان از اسرار بود اگر ابوذر می دانست آن اسرار ابوذر را می کشت و یا کافرش می کرد که تاب تحملش را نداشت و بهر صورت مقصود ما از روایت فهمیده می شود که

ص: 457

هر دلی تاب تحمل هر علمی را ندارد ائمه دین دادشان بلند بود که همزبانی نداشتند امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: «ها ان هینا لعلمنا جمًا لو اصبحت له حمله بلی اصیب قنا غیر مأمون علیه مستعملا آله الدین للدنیا» (1) افسوس که در این جا (اشاره به سینه مبارک خود می کرد) علمی آکنده است و به افرادی که قدرت تحملش را داشته باشند برخورد نمی کنم هرکه را برخورد می کنم فردی است که اعتمادی بر او نیست و دین را وسیله دنیا قرار داده است.

روایتی از میثم تمار

در روایتی که محدث قمی از شیخ محمد بن مکی رحمه الله از میثم تمار روایت می کند که گفت شبی از شبها امیر المؤمنین علیه السلام مرا با خود از کوفه بیرون برد تا به مسجد جعفی (و پس از نماز و دعا و صورت به خاک گذاشتن و العفو گفتن به تفصیلی که ذکر می کند) برخاست و از مسجد بیرون رفت من هم همراه آنحضرت رفتم تا رسید بصحرا پس خطی کشید از برای من و فرمود از این خط تجاوز مکن و گذاشت مرا و رفت و آن شب، شب تاریکی بود من با خود گفتم که مولای خودت را تنها گذاشتی در این صحرا با آن که دشمن بسیار دارد پس از برای تو چه عذری خواهد بود نزد خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخدا قسم که دنبال او خواهم رفت تا از او باخبر باشم و اگرچه مخالفت امر او خواهم نمود پس به جستجوی آن حضرت رفتم تا یافتم او را که سر خود را تا نصف بدن در چاهی کرده و با چاه مخاطبه و گفتگو می کند همین که احساس کرد مرا فرمود کیستی؟ گفتم میثم فرمود: آیا امر نکردم تو را که از خط خود تجاوز نکنی؟ عرض کردم ای مولای من ترسیدم بر تو از دشمنان تو پس دلم طاقت نیاورد فرمود: آیا شنیدی چیزی از آنچه می گفتم نه ای مولای من فرمود: ای میثم

وفی الصدر لبانات اذا ضاق لها صدري

نکت الارض بالكف و ابدیت لها سری

فمهما تنبت الارض فذاک النبت من بذری

نیست وقت مشورت هین راه کن چون علی تو آه اندر چاه کن

ص: 458

هرکه را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

تا نگوید سرّ سلطان را بکس تا نریزد قند را پیش مگس

حق همسر

«و اما حق الزوجه: ان تعلم ان الله عزّ و جل جعلها لك سكنا وانسا و تعلم ان ذلك نعمه من الله تعالى عليك فتكرمها و ترفق بها و ان كان حقا عليها اوجب فان لها عليك ان ترحمها لانها اسيرك و تطعمها و تكسوها فاذا جهلت عفوت عنها»: و اما حق همسر تو آن است که بدانی خدای عز و جل او را موجب آرامش و خرمی دل تو قرار داده و متوجه باشی که این نعمتی است از خدای تعالی بر تو پس او را عزیز بداری و با او مدارا کنی هرچند که حق تو بر او واجب تر است ولی در عین حال او را نیز بر تو حقی است که رحمش کنی زیرا او اسیر تو است بایستی خوراک و لباس او را بدهی و اگر جهالتی از او سر زد عفوش کنی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حجه الوداع فرمود: «الا وحقهنّ علیکم ان تحسنوا الیهنّ فی کسوتهنّ و طعامهنّ»: آگاه باشید که حق همسران بر شما آن است که در پوشاک و خوراکشان با آنان احسان و خوش رفتاری کنید و فرمود: «اکمل المؤمنین ایمانا احسنهم خلقا و خیارکم نسائهم»:

از مؤمنین هرکس که بهر اندازه خلقت نکوتر و زن داری اش بهتر است بهمان نسبت ایمانش کاملتر است. رفتار اولیاء خدا با همسرانشان بهترین سرمشق برای دیگران است و چه بسا بخاطر تحمّل ناراحتی های زناشویی به مقاماتی از روحانیت و معنویت رسیدند نویسنده نمونه ای از این اولیاء حق را در زندگی دیدم و بسیاری از دوستان نیز او را دیده و آشنا بودند (1) این سید بزرگوار که همسری صالحه و لکن غیر موافق طبع داشت سالهای متمادی یعنی توان گفت بیشتر دوران جوانی خود را با این همسر گذراند ولی با چه عطف و مهربانی بی نظیر که اگر در قید حیات بود و اجازه می داد داستان سراسر عبرت و پند زناشویی اش را برای یادگار در تاریخ می نوشتم ولیکن می ترسم که روح مقدسش آزرده شود و سرّی فاش گردد این بزرگ مرد خدا در اثر همین مجاهده با نفس به مقاماتی از کشف و شهود نایل آمد و اخیرا مستجاب الدعوه شده بود که دوستان و آشنایانش هر

ص: 459

1- . او مرحوم آقا سید عبد الله فاطمی شیرازی بود که در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی بدرود حیات گفت و در شیراز موطن اصلی اش بخاک سپرده شد.

مشگلی داشتند با یک دعای این دوست خدا گره از کارشان باز می شد.

علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش داستانی از زندگی هود نبی الله علیه السلام نقل می کند که مناسب با مقام و درسی است آموزنده: پس از آن که قوم هود از ایمان باو سرباز زدند خدای تعالی باران را بر آنها دریغ فرمود و هفت سال خشکسالی بود و هود علیه السلام خود کشاورزی بود، گروهی از خارج شهر به در خانه او آمدند و سراغ جناب هود را گرفتند زنی میان سال و لوچ چشم در بروی آنان باز کرد و پرسید چه می خواهید؟ گفتند ما از فلان و فلان آبادی آمده ایم خشکسالی ما را بیچاره کرده آمده ایم نزد هود تا از او خواهش کنیم دعایی درباره ما کند باشد که خدای تعالی به برکت دعای او باران رحمتش را بر ما بفرستد تا زمینهای ما سرسبز شود و از قحطی نجات یابیم گفت: وی اگر دعای مستجابی داشت برای خودش دعا می کرد الآن همه کشت او بخاطر بی آبی سوخته و از بین رفته «لو استجیب لهود لدعا لنفسه احترق زرعه لقله الماء» (بقول معروف: کل اگر حکیم بودی سر خود دوا نمودی) گفتندش الآن کجا است؟ گفت در فلان جا است آنان بخدمت هود رسیدند و عرض کردند یا نبی الله گرفتار خشکسالی شده ایم دعایی کن شاید باران بیاید حضرت هود نمازی خواند و دعایشان کرد و فرمود بازگردید که باران بر شهرهای شما باریدن گرفت عرض کردند یا نبی الله پیش از ملاقات شما به در خانه شما رفتیم و امر عجیبی مشاهده کردیم زنی (شمطاء و عوراء) بیرون آمد و چنین و چنان گفت جناب هود فرمود: او همسر من است و من همیشه دعا می کنم که خدای تعالی او را برای من نگاه بدارد عرض کردند: چطور؟ (چنین زن که شایسته آن نیست که دعا برای بقای او بشود) فرمود برای آن که خدای تعالی مؤمنی نیافریده مگر آن که او را دشمنی است که او را آزار می دهد و دشمن مرا این زن قرار داده و حال که باید مرا دشمنی باشد اگر آن دشمن زبردست من باشد بهتر است از دشمنی که خارج از تسلط من باشد «فلان یكون عدوی ممن املکه خیر من ان یكون عدوی ممن یملکنی».

ص: 460

1- . شمطاء: زنی که موی سرش سیاه و سفید باشد و عوراء: زنی چشمش لوچ باشد: المنجد.

«و حق مملوکک ان تعلم انه خلق ربک و ابن ابیک و امک و لحمک و دمک لم تملکه لانک صنعته دون الله تعالی و لا خلقت شیئا من جوارحه و لا اخرجت له رزقا و لکن الله عزّ و جل کفاک ذلک ثم سخره لک و اتمنک علیه و استودعک اياه لیحفظ لک ما تأتیه من الخیر الیه فاحسن الیه کما احسن الله الیک و ان کرهته استبدلت به و لم تعذب خلق الله عزّ و جل»: و اما حق بنده تو که در ملک تو است (البته غلام و کنیز به مفهومی که در صدر اسلام بود امروز در میان ما وجود ندارد و لکن به معنایی منطبق بر خدمتگذار چه زن و چه مرد (کلفت و نوکر) می شود از این رو سزاوار است که دستورات امام سجاد علیه السلام نسبت به خدمتگذاران رعایت شود) آن است که بدانی او نیز آفریده آفریدگار تو است نه از آن جهت است که ساخته تو باشد نه ساخته خدای تعالی تو حتی یک عضو از اعضای بدن او را نیافریده ای و روزی اش نیز به دست تو نیست و لکن خدای عزّ و جل است که همه این کارها را انجام داده و سپس او را مستخر و مطیع تو گردانیده و تو را امین دانسته و او را به امانت به دست تو سپرده است تا هر نیکی که در حق او انجام دهی خدای تعالی در دیوان عمل تو ثبت کند و برای تو نگهدارد پس همانگونه که خدای تعالی بر تو احسان کرده تو نیز بر خدمتگذاران احسان و نیکی کن و اگر دوستش نداری عوضش کن و خدمتگذار دیگری برای خود بگیر و آفریده خدای عزّ و جل را عذاب مکن و شکنجه اش مده.

توصیه هایی که از رهبران و ائمه دین درباره خدمتگذاران شده تابلوی زیبایی است از دستورات عالیّه اسلام تا آنجا که می بایست پوشاک و خوراک نوکر و کلفت امتیازی از پوشاک و خوراک آقا و خانم خانه نداشته باشد. شخصی است به نام معرور بن سوسید این مرد گوید: جناب ابی ذر را ملاقات کردم جامه ای که اباذر به تن داشت همانند آن را غلامش پوشیده بود و چون به نظر این مرد عجیب بود از جناب ابی ذر علت این هم لباس شدن را پرسید ابی ذر فرمود: سبب این هم آهنگی آن است که روزی با کسی برخورد لفظی داشته (گویا به آن شخص فحش مادر داده بوده مانند یابن السوداء و کنیززاده و امثال اینها) از ذیل روایت استفاده می شود که طرف مقابل خدمتگذار ابی ذر بوده او شکایت به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم برد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم به ابوذر فرمود: «أعیرته بأمه»: او را با مادرش سرزنش

کردی؟ مادر چه گناهی دارد اگر مثلاً کنیز یا سیاه بوده این خوی دوران جاهلیت است که در تو بجای مانده «انک امرؤ فیک جاهلیه» سپس فرمود: خدمتگذاران شما برادران شما هستند که خدای تعالی آنان را زیر دست شما قرار داده پس هرکس که برادرش زیر دست او و خدمتکار او باشد از همان طعامی که خود می خورد او را بخوراند و از همانچه خود می پوشد او را بپوشاند و بار گران بر دوش او مگذارید و اگر بار سنگین بود خود شما نیز در برداشتن آن بار آنان را کمک و یاری کنید اینک متن روایت شریفه: «عن معرور بن سويد قال رایت اباذر الغفاری رضی اللہ عنہ و علیہ حلہ و علی غلامہ حلہ فسألته عن ذلك فقال انی سابت رجلا فشکانی الی النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم اعیرته بامه؟ انک امرؤ فیک جاهلیه ثم قال صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ان اخوانکم خولکم (1) جعلهم اللہ تحت ایدیکم فمن کان اخوه تحت یدہ فلیطعمه ممّا یاکل و لیلبسه ممّا یلبس و لا تکلفوهم ما یعیبهم فان کلفتموهم ما یعیبهم فأعینوهم»: امام سجاد علیه السلام سپس حقوق مادر و پدر را بیان می فرماید و چون سخن در حقوق زیردستان است از ذکر آنها صرف نظر

حق فرزند

شد و سپس می فرماید: «و حق ولدک ان تعلم انه منک و مضاف الیک فی عاجل الدنیا بخیره و شرّه و انک مسئول عمّا ولیته من حسن الادب و الدلاله علی ربّه عزّ و جل و المعونه له علی طاعته فاعمل فی امره عمل من یعلم انه مثاب علی الاحسان الیه معاقب علی الاسائه الیه» و حق فرزندت آن است که بدانی او از تو است و منسوب به تو است در دنیای زودگذر چه کار نیک از او سر بزند و چه کار شرّ و تو مسؤولیت داری که او را ادب بیاموزی و او را به پروردگارش راهنمایی کنی و بر طاعت خدا یاریش کنی پس در حق او چنان عمل کن که معتقد باشی اگر احسانش کنی ثواب داری و اگر با او بد کنی کیفر خواهی دید و رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود:

«حق الولد علی الوالد ان یعلمه الکتابه و السباحه و الرمی»: حق فرزند بر پدر آن است که او را نوشتن و شنا کردن و تیراندازی یاد بدهد. بعضی از نویسندگان می گوید: هدف اصلی رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از این دستور آن است که فرزندان اسلامی فرزندان مبارز و مجاهد و مقاوم در مقابل دشمن بیار آیند زیرا پس از آن که آیه شریفه: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ

ص: 462

1- . به قاعده متداول عربی مناسب بود که اخوانکم بعد از خولکم باشد و تقدیم ما حقه التأخیر از نظر اهمیّت به موضوع است.

قُوَّة» (1) نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه بار فرمود: «الا انّ القُوَّة الرمی»

آگاه باشید که مقصود از قُوَّة تیراندازی است و پس از آن فرمود: «حق الولد علی الوالد ان یعلّمه الکتابه و السباحه و الرمی» پس توان گفت که مقصود آن حضرت از نوشتن، سواد آموزی و تحصیل علم است چنانچه خدای تعالی نیز همین کنایه را در قرآن شریف آورده: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»: (2) و هر چند مقصود اصلی همان علم است و سوادآموزی ولی در عین حال نقش قلم در پیشرفت علم را نباید نادیده گرفت. و مقصود اصلی از شنا کردن همان ورزش و تربیت بدنی است که جوانان اسلام می بایست افرادی رشید و سالم باشند که تاب مقاومت در میدان جنگ را داشته باشند گذشته از آن که «العقل السليم في البدن السليم» اگر بخواهند دارای عقل سالم باشند لازم است که بدنی سالم داشته باشند. و خصوص شناگری را ذکر فرموده بخاطر آن است که بهترین اقسام ورزش است چنانچه دانشمندان امروز بر این اتفاق دارند زیرا مسامات بدن که به هنگام حرکت و ورزش در اثر ایجاد حرارت باز می شود اگر این حرکت در میان آب باشد آب از نفوذ میکروب های گوناگون که در هوا موجود است به داخل بدن مانع می شود علاوه بر این عرقی که کثافات بدن است و در حال ورزش از بدن خارج می شود آب آن را شستشو می دهد و بالاخره بهترین ورزش شنا کردن در آب است. و اما تیراندازی نیز روشن است که مقصود گنجشک زدن بر شاخه درخت با تیر و کمان بچه ها نیست بلکه غرض آشنایی جوانان اسلام با آلات جنگی که آن روز تیراندازی بارزترین آنها بود. با توجه به جهان بینی اسلام این سه دستور که اساس یک جامعه نیرومند بر آن استوار است شامل همه شعب علوم و انواع تربیت های جسمی و فراگیری فنون جنگی خواهد بود.

نویسنده گوید: اگر بنا است این چنین توجیه و تاویل در روایت کنیم و شاید با دید وسیعتری بدهم نباشد چرا نگوئیم مقصود از شنا، آموختن تحرکات دریایی است تا

ص: 463

1- . سوره انفال، آیه 60.

2- . سوره علق، آیه 1-4.

دستورات شامل فنون جنگی زمینی و دریایی باشد و با توجیهی وسیعتر شامل جنگهای هوایی نیز بشود. «وَكُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبُحُونَ» (1).

و ترك الشكر لمن اصطنع العارفة عندنا

بارالها پناه به تو می برم از این که ناسپاسی کنم نسبت به کسی که کار نیک برای ما انجام داده است شکر منعم از فطریات اولیه است و هر انسانی به حکم فطرت خود ناچار است از کسی که نعمتی به او داده سپاسگزاری کند بدیهی است که در درجه اول منعم حقیقی که مبدأ و مبدع همه نعمتهاست خدای تعالی است و شکر و سپاس او واجب اولی است و در درجه دوم وسایطی که خدای تعالی نعمت های خود را بوسیله آنان به انسان عطا فرموده است آنان نیز به افتخار این که مجرا و مجری فیض الهی شده اند شایسته سپاسند و این مطلب گذشته از آن که حکم وجدان و فطرت است، در دین مقدس اسلام نیز که احکامش برطبق فطرت است جعل و امضاء شده است و در بسیاری از روایات بر این معنی ترغیب شده است. ثقه الاسلام کلینی در کافی شریف روایت فرموده از عماد ذهبی که گفت شنیدم امام زین العابدین علیه السلام فرمود: خدای تعالی دوست دارد هر آن دلی را که محزون باشد و هر آن بنده ای را که شکرگزار باشد خدای تعالی بنده ای از بندگانش را بروز قیامت می فرماید از فلانی شکرگزاری کردی؟ عرض می کند: پروردگارا بلکه من تو را شکرگزاری کردم خدای تعالی می فرماید: چون او را سپاس نگفتی مرا نیز سپاس نگفته ای سپس فرمود سپاسگزارترین شما را خدا را کسی است که از مردم هرچه بیشتر سپاسگزار باشد «ان الله يحب كل قلب حزين و يحب كل عبد شكور يقول الله تبارك و تعالی لعبد من عبده يوم القيامة اشكرت فلانا فيقول بل شكرتك يا رب فيقول الله لم تشكرني اذا لم تشكره ثم قال اشكرکم لله اشكرکم للناس» لازم به یادآوری است سپاس مخلوق منافاتی با سپاس خالق ندارد و دستوراتی که رسیده و شکر را منحصر به حق تعالی می کند مانند فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: «لا يحمد حامد الا ربه» منافاتی با دستور شکرگزاری از دیگران ندارد زیرا شکر حق تعالی بعنوان

ص: 464

آن است که مبدأ همه نعمتها است و نعمت های دیگران نیز منتهی به ذات او است و به اصطلاح شکر حق تعالی اولاً و بالذات است و شکر دیگران ثانياً و بالعرض و مزاحمتی با هم ندارد و در طول یکدیگراند نه در عرض همدیگر و این معنی که گفته شد نسبت به عامه مردم است و اما نسبت به خواص و آنانی که چشم حق بین دارند و دیده معرفت آنان باز است که اصلاً دوئی نیست و استقلالی برای اسباب و وسایط فایل نیستند به گفته مولانا:

دیده می خواهم سبب سوراخ کن تا سبب را برکنند از بیخ و بن

دیده می خواهم که باشد شه شناس تا شناسد شاهرها در هر لباس

و امام سجّاد علیه السّلام نیز در این دعا بزبان عامه مردم سخن گفته است که «نحن معاشر الانبياء امرنا ان نكلّم الناس على قدر عقولهم».

تتمیم: در این جا قطعه بسیار زیبایی را از کتاب محدّث عالی مقام مرحوم حاج شیخ عباس قمی به عین الفاظش و بدون ترجمه به خوانندگان با فضیلت و اهل ادب تقدیم می کنم تا مشام جانیشان معطر و کامشان شیرین و مذاق روحشان شکرین شود ایشان در کتاب لطیف و شریف الکنی و الالقاب ج 2 ص 265 چنین می فرماید:

و ممّا يدل على تشييع ابي احمد المذكور(1) ما رواه الخطيب في الجزء العاشر من تاريخه ص 342 باسناده عن ابي عبد الله محمد بن عبيد الله بن رشيد الكاتب قال: حملني ابو الحسن على بن محمد بن الفرات في وقت من الاوقات برا واسعا الى ابي احمد عبيد الله بن عبد الله بن طاهر و اوصلته اليه و وجدته على فاقه شديد فقبله و كتب اليه:

اياديك عندي معظمت جلائل طوال المدي شكري لهنّ قصير

فان كنت عن شكر غنيّا فآتني الى شكر ما اوليتني لفقير

قال فقلت: هذا اعز الله الامير حسن قال: احسن منه ما سرقته منه فقلت: و ما هو؟ قال:

حدّيثان حدثني بهما ابو الصلت الهروي بخراسان عن ابي الحسن الرضا عليه السّلام عن آبائه عليهم السّلام

ص: 465

1- . هو ابو احمد عبيد الله بن عبد الله بن طاهر كان فاضلا شاعرا حدّث عن ابي الصلت الهروي و عن الزبير بن بكار و غيره...

قال قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اسرع الذنوب عقوبه كفران النعم و بهذا الاسناد عن رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم انه قال: «يؤتى بعبد فيوقف بين يدي الله تعالى فيأمر به الى النار فيقول: اي رب لم امرت بي الى النار؟ فيقول الله لا انك لم تشكر نعمتي فيقول اي رب انعمت عليّ بكذا فشكرت و كذا فلا يزال يحصى النعم و يعدّد الشكر فيقول فيقول الله تعالى: صدقت عبدى الا انك لم تشكر من انعمت عليك بها على يديه و قد آليت على نفسى الا اقبل شكر عبد على نعمه انعمتها عليه او يشكر من انعمت بها على يديه»

«قال فانصرف بالخبر الى ابى الحسن (اي على بن محمد بن الفرات) و هو فى مجلس اخيه ابى العباس احمد بن محمد و ذكرت ما جرى فاستحسن ابو العباس ما ذكرته و ردّنى الى عبید الله بّبر واسع اوسع من برّ اخيه فاوصلته اليه فقبله و كتب اليه»:

شكريک معقود بايمانى حکم فى سرّى و اعلانى

عقد ضمير و فم ناطق و فعل اعضاء و اركان

نقل قطعه اى از مرحوم محدث قمى

قال: فقلت هذا اعزّ الله الامير احسن من الاول فقال: احسن منه ما سرقت منه قلت و ما هو؟ قال: حدّثنى ابو الصلت الهروى بخراسان عن ابى الحسن على بن موسى الرضا عن ابى الحسن موسى بن جعفر الكاظم عن الصادق عن الباقر عن السّجاد عن السبط عن امير المؤمنين عليهم السّلام قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم «الايمان عقد بالقلب و نطق باللسان و عمل بالاركان» قال:

فعدت الى ابى العباس فحدّثته بالحديث و كان فى مجلسه ابن راهويه (1) المتفقه فقال ما هذا الاسناد؟ قال ابن رشيد: فقلت سعوط الشيلثا الذى اذا سعط به المجنون برئ و صحّ. پايان نقل از الكنى و القاب.

ص: 466

1- . وى، ابو يعقوب اسحاق بن ابى الحسن ابراهيم بن مخلد (كجعفر) بن ابراهيم الحنظلى المروزى محدثى است فقيه از احمد بن حنبل نقل است كه گفته اسحاق در نزد ما يكي از امامان مسلمين و كسى كه افضل از او باشد از جسر عبور نكرده است و اسحاق گويد: من هفتاد هزار حديث به حفظ دارم و از يكصد هزار حديث سخن توانم گفت و هر چه شنیده ام به حفظ دارم و هر چه حفظ کرده ام فراموش نكرده ام و او يكي از محدثينى است كه زمام مركب امام رضا عليه السلام را در نيشابور گرفت و تقاضا كردند كه امام عليه السلام حديثى از پدران بزرگوارش نقل كند و امام رضا عليه السلام حديث معروف سلسله الذهب را بيان فرمودند و (راهويه) لقب جدّ او است و از آن جهت به اين خوانده شد كه وى در راه مكه به دنيا آمد لذا از دو كلمه (راه) و (ويه) كه بمعناى يافته شده است ناميده شد كه گويى در راه يافته شده است: الكنى و الالقاب.

یا این که بازوی ستمکاری بشویم گفته شده که کلمه (او) در این جا به معنای تردید نیست بلکه به معنای (واو) عطف است که معنای جمع می دهد یعنی استعاده از ناسپاسی و نیز کمک به ستمکار است و لکن سید شارح می فرماید که معنای جمع برای کلمه (او) ثابت نشده است بلکه فقط به معنای تردید است و معنای جمع از قرینه فهمیده می شود زیرا معنی ندارد که گفته شود خدایا من به تو پناه می برم از یکی از این کارها مانند آیه شریفه: «وَلَا تُطْعِ أَثِمًا أَوْ كُفُورًا» (1) یعنی گنهکار و یا کافر را پیروی مکن. یعنی هیچکدام را نه آن که یکی از این دورا اطاعت مکن و اما اطاعت دیگری مانعی ندارد. پایان سخن سید.

نویسنده گوید: تحقیق آن است که بگوئیم (او) فقط برای تردید است چنانچه سید اشاره فرمود چیزی که هست متعلق تردید فرق می کند و در آیه شریفه تردید در اطاعت نیست بلکه از اطاعت بطور مطلق نهی شد و از ناحیه مطیع تردیدی نیست بلکه تردید در ناحیه مطاع است که مطاع گاهی اثم است و گاهی کفور و معروف در نزد فقها آن است که معاونت ظالم در ظلمش حرام است و یکی از معاصی کبیره است چنانچه شیخ رحمه الله از کتاب شیخ ورام بن ابی فراس روایت می کند که معصوم علیه السلام فرمود: هرکس قدمی بسوی ظالم بر دارد تا او را کمک کند و بداند که او ستمکار است به تحقیق که از اسلام خارج شده است:

«من مشی الی ظالم لیعینه و هو یعلم انه ظالم فقد خرج عن الاسلام» و نیز روایت می کند که معصوم علیه السلام فرمود: چون روز قیامت شود منادی ندا می کند: ستمکاران کجایند و کجایند یاران ستمکاران و کجایند همانندان ستمکاران حتی آن کس که قلمی برای آنان تراشیده یا لیکه مرکب برای آنان تهیه نموده پس همگی شان در تابوت آهنی جمع می شوند و سپس به دوزخ پرتاب می شوند: «اذا کان یوم القیامه ینادی مناد این الظلمه این اعوان الظلمه این اشباه الظلمه حتی من برألهم قلما اولاق لهم دواه فیجتمعون فی تابوت من حدید ثم یرمی بهم فی جهنم» و دیگر اخبار وارده در مقام که صریح اند در حرمت معاونت ظالم در ظلمش

ص: 467

اما معاونت آنان در کارهای غیر حرام حرمت آن نیز از ظاهر بسیاری از روایات استفاده می شود چنانچه امام صادق علیه السلام به یونس بن یعقوب فرمود: «لا تعنهم علی بناء مسجد»: آنان را در ساختن مسجد هم کمک مکن و روایات دیگر و لکن مشهور میان فقهاء رحمهم الله آن است که کمک کردن ظالم در کارهایی که مباح است جایز است و شیخ رحمه الله را در این مسئله نظر بر آن است که کمک کردن در کارهای مباح بر دو گونه است یک وقت به گونه ای است که جزو اعوان آنان شمرده می شود مثلا می گویند فلانی خیاط دستگاه است و یا معمار و مهندس دربار است این چنین کمک بودن که نامش در دیوان اعوان و انصار ظلمه باشد حرام است اما اگر به این گونه نیست حرام نیست و دلیل معتبری بر حرمتش در دست نیست و روایاتی که بدان استناد شده است مورد مناقشه و خدشه است و تفصیل را مقام مناسب نیست طالبین به کتاب مکاسب محرّمه شیخ قدّس سرّه مراجعه نمایند.

نویسنده گوید: حرمت جزء دستگاه ظلم بودن آن چنان که شیخ قدّس سرّه فرمودند نیز بطور اطلاق موردنظر است زیرا روایاتی در مدح کسانی که در زمان ائمه علیهم السلام در دربار خلفای جور مقام و منصبی داشتند و لیکن به وظیفه خود عمل می کردند از ائمه علیهم السلام رسیده است که بسیار چشم گیر است و از جمله آنها علی بن یقظین وزیر هارون الرشید است که از اجله اصحاب حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود و آنحضرت بهشت را برای او ضامن شده بود او وقتی در محضر امام موسی بن جعفر از حال خود شکایت کرد بجهت ابتلا بمجالست و مصاحبت و وزارت هارون الرشید حضرت فرمود: «یا علی ان الله تعالی اولیاء مع اولیاء الظلمه لیدفع بهم عن اولیائه و انت منهم یا علی»: همانا خدای تعالی را دوستانی است که با حکومت های ظالم و جابر هستند تا خداوند به دست آنان از دوستان خود دفع بلا و گرفتاری کند و تو ای علی یکی از آن دوستان خدا هستی.

و روایتی لطیف در بحار مجلسی قدّس سرّه از کتاب (حقوق المؤمنین تالیف ابی علی بن طاهر) نقل می کند که علی بن یقظین از امام موسی بن جعفر اجازه خواست که کار حکومتی را رها کند حضرتش اجازه فرمود و فرمود چنین کاری نکن و در پست و مقام خود باش که تا تو آنجا هستی خاطر جمع است و آرام و برادرانت نیز عزیز و سربلنداند و امید آن

می رود که خدای تعالی بواسطه تو خاطر شکسته ای را جبران کند و آتش غضب دشمنان و مخالفین ما را از این که دامن گیر دوستان خدا شود فرو نشاند ای علی کفاره استخدام شما در دربار خلفاء آن است که نسبت به برادران دینی خودتان احسان کنید. تو برای من یک چیز را ضامن بشو تا من در عوض آن یکی، سه چیز برای تو ضمانت کنم: تو بر من ضمانت بسپار که هیچ یک از دوستان ما را ملاقات نکنی مگر آن که حاجت او را برآوری و احترامش کنی و من برای تو ضمانت می کنم که هرگز سقف زندانی بر تو سایه نیفکند و تیزی و برش شمشیر به تو نرسد و فقر به خانه تو راه نیابد: (نه زندانی شوی و نه محکوم به اعدام و نه فقیر).

علی بن یقظین و وزارت هارون

آنگاه فرمود: ای علی هرکس که مؤمنی را شاد و مسرور کند او را خدا را مسرور کرده و ثابیا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را و ثالثا ما را «استأذن علی بن یقظین مولا سی الکاظم علیه السلام فی ترک عمل السلطان فلم یأذن له و قال علیه السلام: لا تفعل فان لنا بک أنسا و لاخوانک بک عزا و عسی ان یجبر الله بک کسرا و یکسر لک نائره المخالفین عن أولیائه یا علی کفاره اعمالکم الاحسان الی اخوانکم أضمن لی واحده أضمن لک ثلاثا: أضمن لی ان لا تلقی احدا من اولیائنا الا قضیت حاجته و اکرمته و أضمن لک ان لا یضلك سقف سجن ابد و لا ینالک حدّ سیف ابد و لا یدخل الفقر بیتک ابد یا علی من سرّ مؤمنا فبالله بدأ و بالنبی صلی الله علیه و آله و سلم ثنی و بنا ثلث»

او نخذل ملهوفاً

یا درمانده ای را رها کنیم.

جامعه رشید جامعه ای است که روح اجتماعیشان به هم مربوط و پیوسته باشد و همه افراد جامعه حس کنند که مانند پیکر واحدی باشند که روح آن پیکر شخصیتش را حفظ می کند و هر ناملامی را از خود می راند اگر ببینند کسی از پا افتاد دست او را بگیرند و از گرفتاری نجاتش دهند نه آن که بی تفاوت از کنارش بگذرند بلکه خدای نکرده لگدی نیز بر او بزنند که اگر چنین بودند آن جامعه محکوم به فنا خواهد بود. رئیس المحدثین در کافی شریف از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: هر مؤمنی که برادر خودش را رها کند و به خذلانش کشاند درحالی که توان یاری او را داشته باشد خدای تعالی او را در دنیا

و آخرت واگذاراد و یاریش نکند: «ما من مؤمن یخذل أخاه و هو یقدر علی نصرته الا خذله الله فی الدنیا و الاخره» و شیخ الطائفه به سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که فرمود: آن کس که صدای کسی را بشنود که فریاد می کند: (ای مسلمانان به دادم برسید) و پاسخ او را ندهد و به دادش نرسد مسلمان نیست «من سمع رجلاً ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم»

أونروم ما لیس لنا بحق

یا بطلبیم آنچه را که حق ما نیست و به اصطلاح عام: پا را از گلیم خود درازتر کنیم که مشأ اینکار یا ملکه دروغگویی و دروغ پردازی است آن جا که انسان می داند که شایستگی مرام خود را ندارد و یا مشأ این کار جهل مرگب است آن جا که نمی داند که چنین شایستگی را ندارد بلکه بخویشتن مغرور است و بخود می گوید: این منم طاووس علیین شدم؟ و بهر حال مذموم است و ناپسند. رحم الله امرء عرف قدره و لم یتصد طوره.

او نقول فی العلم بغیر علم

یا آن که ندانسته در موضوعات علمی اظهار نظر کنیم. این حالت نیز همچون حالت قبلی منشأش یا دروغ بافی است و یا جهل مرگب که هردو از موبقات و مهلکاتند و موجب مسئولیت شدید در پیشگاه الهی که می فرماید: «و لا تقف ما لیس لک علم إن السمع و البصر و الفؤاد کل أولئک کان عنه مسؤلاً» (1) امام صادق علیه السلام به مفضل بن یزید فرمود: «انهاک عن خصلتین فیهما هلك الرجال»: تو را از دو خصلت نهی می کنم که حتی مردان راه در این دو هلاک شدند: «ان تدين الله بالباطل و تقتی الناس بغیر علم»: یکی آن که دین ناحقی بگزینی و دیگر آن که ندانسته فتوی دهی. و امام باقر علیه السلام فرمود: کسی که نه علم داشته باشد و نه نور الهی که راهنمای او باشد و با اینحال فتوی برای مردم بدهد فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب همگی به او لعنت می کنند و گناه هرکس که به فتوای او عمل کند دامن گیر او است.

و زراره بن اعین گوید از امام باقر علیه السلام پرسیدم حقّ خدای تعالی بر بندگان چیست؟ فرمود:

«ان یقولوا ما یعلمون و یقفوا عند ما لا یعلمون»: آنچه را که می دانند بگویند و اگر نمی دانند دم

ص: 470

فرو بندند - یا سخن دانسته گویای مرد بخرد یا خموش.

سعدی گوید طایفه ای از حکمای هندوستان در فضایل بوذرجمهر سخن می گفتند به آخر جز این عیش ندانستند که در سخن گفتن بطیء است یعنی درنگ بسیار می کند و مستمع را بسی منتظر باید بودن تا تقریر سخنی کند بوذرجمهر بشیند و گفت: اندیشه کردن که چه گویم به از پشیمانی خوردن که چرا گفتم:

سخندان پرورده پیر کهن بیندیشد آنگه بگوید سخن

مزن بی تأمل بگفتار دم نکو گو اگر دیر گوئی چه غم

پناه به خدا بردن از طلبیدن چیزی که حق ما نیست

افرادی در اجتماع پیدا می شوند که با خواندن چند فرمول ریاضی و طبیعی و یا به فراگرفتن چند اصطلاح فلسفی به خود اجازه می دهند که در مسائل علمی اظهار نظر کنند و در موضوعاتی که اطلاعی از آن ندارند وارد شوند و قضاوت کنند و یا راجع به جهان و آغاز و انجامش و پیدا شدن انسان و حقیقت او نظریه هایی اظهار می کنند این گونه افراد غالباً بی چاره و سرگردان عمر خود را سپری می کنند غافل از این که حقیقت جهان خلقت از حوصله فهم بشر بیرون است

پشه کی دانی که این باغ از کی است؟ در بهاران زاد و مرگش دردی است

تنها انبیاء و اولیاء بودند که آن حقایق را به نور وحی دریافته اند و از یافته های خود آنچه بشر را به سعادت رهبری می کند بیان کرده اند وگرنه بافته های فیلسوف نماها جز سرگردانی و حیرت افزونی نتیجه دیگری ندارد.

یکی از دانشمندان داستانی در این زمینه از بهرامنامه نظامی نقل می کند که آموزنده و عبرت انگیز است و اگر مقرون به حقیقت هم نباشد مثلی است برای روشن شدن مطلب که معانی را با مثال به اذهان نزدیک نمودن شیوه همه حکما و دانشمندان بوده و مورد تأیید قرآن کریم نیز می باشد وی می گوید که مردی نیکو و پرهیزکار بود در روم بنام - بشر - که هنوز همسر اختیار نکرده بود روزی در رهگذر چشمش به پری رخی افتاد و دلش از دست برفت خواست از پی آن دلبر برود اما عقیده دینی او را مانع شد با خود گفتن رو به درگاه خدا می آورم و از او می خواهم مرا مدد کند و صبر دهد که پا از راه پاکی

بیرون نهم به بیت المقدس رفت و از درگاه حق همّت خواست تا دلش آرام شد در مراجعت همسفری داشت ملیخا نام که بسیار یاوه گو و فلسفه باف و بدبین بود او همواره با بشر سر بسر می گذاشت و نادانش می خواند مثلاً می پرسید چرا این ابر سیاه است و آن سفید؟ چرا این کوه بلند است و او کوتاه؟ چون بشر همه اینها را مستند به قدرت و تصرف حق تعالی می کرد او بشر را مسخره می کرد و برای هریک از آنها فلسفه ای می گفت تا آن که روزی در بیابانی خشک و گرم پس از آن که از گرما و تشنگی فرسوده شده بودند بدرختی رسیدند سبز که در زیر آن خمره ای در زمین فرو رفته دهانش باز و پر آب بود پس از آن که از آب آشامیدند و غذا خوردند و از رنج راه آسودند ملیخا پرسید این خمره پر آب در این جا از کجا و برای چیست؟ بشر گفت: گمان می کنم یکی از بندگان خدا برای ثواب این کار را کرده و چیزی بر آن وقف کرده باشد تا همواره پر آبش کنند و تشنگان از آن بیاشامند ملیخا باز او را مسخره کرد و گفت: کدام احمق چنین کاری می کند؟ به نظر من این خمره را شکارچیان این جا نصب کرده اند تا چون آهوان و گوزنهای این صحرا تشنه می شوند برای آشامیدن آب آهنگ این نقطه کنند شکارچیان از کمین درآمده آنها را صید کنند پس از آن ملیخا جامه اش را کند که داخل خمره شود و شستشو کند بشر گفت:

آب را آلوده مکن که گناه دارد خیرخواهی آن را برای مسافرین نهاده ما هم از آن استفاده کردیم آلوده کردنش روا نیست ملیخا گفت: این آب را باید آلوده کنم و خمره را بشکنم تا حیوانات را از شر بدخواهان خلاص سازم چون داخل خمره شد خمره نبود و چاهی بود که سرش را تنگ ساخته و سر خمره ای بر سر آن جا داده بودند در آن غرق شد و جان بر سر پندار خویش نهاد بشر بنعش او خطاب کرد و گفت: ای نگون بخت از این گونه پندارها که نامش را علم نهاده و بدان مغرور بودی من نیز می دانم ولی می دانم که همه این اسباب را چه ما بشناسیم یا نه خدا ایجاد کرده و مرتّب ساخته است از این جهت همواره نظرم بخدا است هرچیز را آیت قدرت و حکمت خدا می دانم و مقیدم بر راه رضای خدا بروم و از آن منحرف نشوم در نفهمیدن حقیقت جهان من و تو باهم شریکیم با این تفاوت که من به برکت عقاید نیک و صحیح خود از هرگونه آفت مصون می مانم و تو

بواسطه غرور بدانش خویش چاه را از خمره تشخیص ندادی و خویشتن را به هلاکت افکندی

من نه کز سرّ کار بی خبرم در همه علمی از تو بیشترم

لیک حکمت بخود نشاید گفت ره به پندار خود نباید رفت

ما که در پرده ره نمی دانیم نقش بیرون پرده چون خوانیم

ترسم این پرده چون براندازند با غلط خوانندگان غلط بازند

به که با این درخت عالی شاخ نبود دست هرکسی گستاخ

نقش این کار اگر دگرگون بود از حساب من و تو بیرون بود

تا فلک رشته را گره داده است بر سر رشته کس نیفتاده است

گرچه هرچه اندر آن نمط گفتیم هم ز اندیشه غلط گفتیم

تو بدان غرقه ای و من رستم که تو شاکر نه ای و من هستم

تو که دام بهانمش خواندی چون بهائم به دام درماندی

من به نیکی در آن گمان بردم نیک من نیک بود جان بردم

آن گاه به مقتضای امانت در پول و اثاثیه اش هیچگونه تصرف نکرد بلکه همه را به شهر برد و جستجو کرد تا به دست ورثه اش برساند خانه اش را جست و ارثش منحصر به زنی بود همین که ماترک را تسلیم زن کرد و شرح ما وقع را گفت آن زن از امانت و درستی بشر خوشش آمد و با وی تقاضای ازدواج کرد چون چهره گشود بشر دید همان سهی سرو بلندی است که مدتها دل از وی ربوده بود و او را آواره شهر و دیار ساخته تا بخدا پناه برده و از ذات مقدس صبر و مدد خواسته و این که به نتیجه عفت و تقوی و ایمان و امانت خود رسیده است.

و نعوذ بک ان نطوی علی غش احد

و پناه بتو می بریم از این که خیال نیرنگ و فریب کسی را به دل بگیریم.

شیخ انصاری قدس سرّه در مکاسب محرّمه اش می فرماید: غش (فریب کاری و نیرنگ سازی) حرام است بدون خلاف و اخبار در این مورد متواتر است و ما بعض از آن را تیمّنا

می آوریم آنگاه روایات را نقل فرموده و از جمله آنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سندهای متعدّد که فرمود: از گروه مسلمانان نیست کسی که آنان را فریب دهد «لیس من المسلمین من غشهم» و در روایت عیون به سندهای مختلف است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لیس منّا من غش مؤمنا او ضرّه او ماکره...» و فی عقاب الاعمال عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم «من غش مسلما فی بیع او شراء فلیس منّا و یحشر مع اليهود یوم القیامه لانه من غش الناس فلیس بمسلم الی ان قال و من غشنا فلیس منّا قالها ثلاثا و من غش اخاه المسلم نزع الله برکه رزقه و افسد علیه معیشته و وکلّه الی نفسه»: کسی که مؤمنی را فریب دهد و یا زبانی به او برساند و یا با او مکر کند از ما نیست - کسیکه مسلمانی را در فروشی و یا خریدی فریب دهد پس از ما نیست و روز قیامت با یهودان محشور خواهد شد بجهت آن که هرکس که مردم را فریب دهد مسلمان نیست (و چون مسلمان نیست بدیهی است که نباید در صف مسلمانان بایستد حال چرا در میان غیر مسلمانان به صف یهود می پیوندد ظاهرا برای آن است که این طایفه نمونه بارز حقه بازی و دغل کاری هستند، خذلهم الله) تا آن که رسول خدا پس از بیان مطالبی فرمود:

(کسی که با ما غش کند از ما نیست) این جمله را سه بار تکرار فرمودند و اضافه کردند:

کسی که برادر مسلمانش را فریب دهد خدای تعالی برکت را از روزی او برمی دارد و زندگی را بر او تباہ می سازد و او را بخودش وامی گذارد.

و ان نعجب باعمالنا

و پناه می بریم به تو از این که در کارهامان خودپسند باشیم.

پناه به خدا بردن از عجب خودپسندی در کارها

عجب که به معنای خویشتن بینی و خودپسندی است حالتی است قلبی و نفسانی که در اعمال انسان اثر می گذارد. کسی که چنین حالتی را داشته باشد کارهای خود را بزرگ می بیند و به آنها می نازد و می بالد و این حالت از مویقات است که خرمن اعمال انسان را به باد می دهد و در روایات نهی بلیغ از آن شده است: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «سیئه تسوئک خیر عند الله من حسنه تعجبک»⁽¹⁾: کار زشتی که تو را زشت و ناپسند آید و از آن

ص: 474

شرمنده و سرافکنده پیش خدای تعالی و وجدان خود باشی بهتر از کار نیکی است که تو به آن ببالی و شاید خواجه عبد الله انصاری از این روایت الهام گرفته که می گوید: الهی بیزارم از طاعتی که مرا بعجب آورد و بنده آن معصیتیم که مرا به عذر آورد امام صادق علیه السلام فرمود: «انّ الله تعالی علم ان الذنب خیر للمؤمن من العجب و لولا ذلك ما ابتلی مؤمن بذنوب أبدا»:

خدای تعالی دانست که گناه برای مؤمن از عجب بهتر است و اگر نه این بود هیچ مؤمنی به گناه آلوده نمی شد و روایات در این باره بسیار و نکات و دقایق این بحث و این خوی ناهنجار قابل دقت است و نویسنده رساله مستقلاً در این باب نوشته ام که به عربی و فارسی به طبع رسیده است و مطالب آموزنده ای در آن کتاب از بزرگان علماء اخلاق ارائه شده است و چون سید شارح وعده داده که در آینده بحث بیشتری درباره عجب نماید ما نیز فعلاً از تفصیل در این باره خودداری می کنیم تا بخواست خدای تعالی در مورد خود به تفصیل از آن بحث کنیم و الله الموفق و المعین

و نمود فی آمالنا

و پناه می بریم به تو از این که آرزوی دراز داشته باشیم.

پناه به خدا بردن از داشتن آرزوی دراز

آرزوی دراز ناشی از رکون به دنیا و غفلت از مرگ و آخرت است که علت العلل همه گناهان و زیانهای اخروی است امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «انّ اخوف ما اخاف علیکم اثنان اتباع الهوی و طول الامل اما اتباع الهوی فیصدّ عن الحق و اما طول الامل فیسی الآخره»: ترسناکترین چیزی که از آن بر شما می ترسم دو چیز است: پیروی هوای نفس و درازی آرزو اما پیروی هوای نفس پس مانع می شود از دیدن حق و تشخیص آن و قبول آن و اما درازی آرزو پس آخرت را بدست فراموشی می سپارد حکیم شیراز را در این باره حکایتی است که گرفتار صحبت بازرگانی شده در جزیره کیش او را به حجره خویش خوانده و برنامه دراز مدّت خود را برای حکیم شرح داده تا گوید: انصاف از این مالخولیا چندان فرو خواند که بیش طاقت گفتنش نماند گفت ای سعدی تو هم سخنی بگوی از آنچه که دیده ای و شنیده ای گفتیم:

آن شنیدستی که در صحرای غور بارسالاری بیفتاد از ستور

ص: 475

گفت چشم تنگ دنیا دار را یا قناعت پر کند یا خاک گور

و نعوذ بک من سوء السریره

سریره را به دو معنی توان گرفت:

1 - به معنای نیت و نهاد چنانچه المنجد گوید: «السریره النیه یقال طیّب السریره ای سلیم القلب صافی النیه» بنابراین معنای جمله دعا چنین است: پناه به تو می برم از بدنهادی و بد خواهی

2 - به معنای کار پنهان چنانچه نیز المنجد گوید: السریره السرّ الذی یکتّم. ما تسرّه الانسان من امره.

و بنابراین معنای جمله چنین می شود که پناه به تو می برم از این که در پنهان کار زشت انجام دهم در توضیح این جمله گوئیم: که هر چند کار بد را علنی انجام دادن جرمش بیشتر است زیرا گذشته از این که دلیل بر بی حیایی فرد بدکاره است که خود اعلام فقدان یک فضیلت نفسانی است، باعث شکستن حدود شرعی و قوانین اجتماعی است و موجب تجزّی دیگران است به گناه و تخلف و از این رو در شرع اسلام بدگویی از چنین فردی جایز است و حریم احترامش برداشته شده و یکی از مجوّزات غیبت همان تظاهر به فسق است که فرمودند: «لا غیبه لمن القی جلاباب الحیاء»: آن که پرده شرم را از میان برداشته و جامه حیا را بر تن دریده و باکی از گناه ندارد به قول سعدی:

گو همه شهرم نظر کنند و ببینند دست در آغوش یار کرده حمایل

دیگران نیز وظیفه حفظ احترام چنین شخصی را ندارند بنابراین یکی از موجبات تخفیف جرم همانا پنهان داشتن گناه است و لکن در گناه پنهانی یک نکته اخلاقی و عرفانی دقیقی است که بجز دل‌های منور بنور معرفت آن را در نمی یابد و شاید بهمین جهت از آن استعاذه شده است و آن نکته همان است که امام سجّاد علیه السّلام در چند جا از دعای شریف ابی حمزه ثمالی به آن اشارت می کند و از جمله عرض می کند: «فلو اطّلع الیوم علی ذنبی غیرک ما فعلته» و در مقام اعتذار عرض می کند: «لا لائک اهون الناظرین الیّ و اخفّ المّطّلعین علیّ بل لائک یا ربّ خیر الساترین» نکته مورد نظر هم در جمله اول و هم در جمله اعتذاریه

بیان شده است خواننده با معرفت یقیناً متوجه شده است که مقصود ما چیست، امام صادق علیه السلام نیز به اسحاق بن عمار فرمود: «یا اسحاق خف الله کأنک تراه فان لم تکن تراه فأنه یراک» بعد فرمود به هنگام ارتکاب گناه اگر عقیده بر آن داری که خدا تو را نمی بیند «فقد کفرت بالله العظیم» و اگر معتقدی که خدا تو را می بیند و باز گناه می کنی «فقد جعلته اهون الناظرین» پس خدا را از هر بیننده و تماشاگر گناه پست تر شمرده ای دیلمی در ارشاد القلوب خود می گوید یکی از مرئیان و صاحبان مکتب اخلاق را شاگردی بود که علی رغم حوادث سنّ اش در نظر استاد موقّیت و احترام بیشتری داشت بطوری که مورد اعتراض دیگر شاگردان قرار گرفت که چرا او را بر ما برتری می بخشی؟ استاد گفت: در او چیزی است که شما را آن نیست و برای اثبات گفته خود بهر یک از آنان مرغ زنده ای داد و گفت هر یک از شما مرغ خود را در جایی که کسی نباشد و هیچ کس او را نبیند سر بریده و برای من بازآورد همه شاگردان از مأوریت برگشتند و مرغ سربریده را به محضر استاد تقدیم کردند و اطمینانش دادند که هیچ کس از کار سر بریدن مرغ آگاه نشد در این میان آن جوان نیز بازآمد ولی با کمال تعجب دیدند که مرغش را همچنان زنده به دست گرفته است و از استاد عذر خواست که نتوانست شرطی را که او برای سر بریدن مرغ قرار داده بود تحصیل کند و گفت: بهر جا که رفتم دیدم خدای تعالی حاضر و ناظر است این جا بود که استاد روی به شاگردان نمود و از آنان قضاوت خواست همگی برتری جوان را بر خودشان اعتراف کردند.

و احتقار الصغیره

پناه به خدا بردن از انجام گناهان صغیره

و از این که گناه کوچک را حقیر بشمارم. نظیر این جمله در پیش گذشت: «و استصغار المعصیه» لکن آن جا به مطلق گناه نظر بود که هیچ گناهی را نباید کوچک شمرد و این جا خصوص گناهان صغیره مورد توجه است که نباید آدمی به اعتبار این که فلان گناه در طبقه بندی گناهان در ردیف گناهان صغیره است به آن بی اعتنا باشد و بی مهابا مرتکب آن گناه شود که این کار خطرهای بسیاری به دنبال دارد و یکی از خطرهایش آنکه نتیجه این بی اعتنایی تکرار آن گناه است و در اثر تکرار گناه در نفس حالت ملکه پیدا می کند و

ص: 477

باید به خدا پناه برد از چنین حالت که صورت باطنی نفس صورت گناه باشد. آنچه مؤمن را باید و شاید آن است که همواره گناهان خود را هر چند از ردیف معاصی صغیره باشد بزرگ ببیند و در مقابل آن، حسنات خود را اندک و ناچیز و بلکه نابود بداند تا از خطر تجرّی به گناه و نیز از بلای عجب به اعمال در امان باشد و به این نکته اشاره می فرماید معصوم و شاید امام موسی بن جعفر علیه السلام باشد که فرماید: «لا تستکثروا کثیر الخیر و لا تستقلوا قلیل الذنوب» خیرات و حسنات را هر چند افزون باشد افزونش ندانید و گناه را هر چند اندک باشد اندکش مشمارید که همین گناهان کوچک است که وقتی جمع شود بسیار می شود.

«فانّ قلیل الذنوب یجتمع حتی تکون کثیرا» و بلکه از بعضی روایات استفاده می شود که چند چیز باعث انقلاب معصیت صغیره بکبیره می شود یکی از آنها تکرار صغیره است لذا علماء رحمهم الله در باب عدالت نیز متعرض اند که عادل کسی است که معصیت کبیره را اصلا مرتکب نشود و بر معصیت صغیره نیز اصرار نرزد زیرا که لا صغیره مع الاصرار و دیگر آن که متجاهر به گناه صغیره نباشد که گناه را علنی و آشکارا مرتکب شدن خود گناه بزرگی است و دیگر همین موضوع استحقار است که کوچک دانستن گناه موجب آن است که گناه از ردیف معاصی صغیره خارج و در ردیف معاصی کبیره قرار گیرد و به همین نکته اشاره می فرماید امیر المؤمنین علیه السلام که می فرماید: «اذا عظمت الذنب فقد عظمت حق الله و اذا صغرت فقد صغرت حق الله» هرگاه گناه را بزرگ شمردی حق خدا را بزرگ دانسته ای و هرگاه که گناه را کوچک دانستی حق خدا را تحقیر کرده ای سپس فرمود: «ما من ذنب عظمته الا صغر عند الله و ما من ذنب صغرته الا اعظم عند الله»: هیچ گناهی نیست که تو بزرگش بدانی مگر آن که در نزد خدای تعالی کوچک می شود و هیچ گناهی نیست که تو آن را کوچک بدانی مگر آن که در نزد خدای تعالی بزرگ می شود و شاید تحلیل این فرموده امیر علیه السلام از فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم استفاده شود که به ابی ذر فرمود: «لا تنظر الی صغر الخطیئه و انظر لمن عصیت»: ای اباذر به کوچکی گناه نگاه مکن بلکه دقت در آن کن که با چه کسی مخالفت می ورزی عظمت طرف هر قدر بیشتر باشد عظمت مخالفت او بیشتر

خواهد بود مخالفت خدای عظیم که عظمتش غیرمتناهی است قبح مخالفتش نیز بهمان نسبت خواهد بود زید شحّام از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: از گناهان کوچک پرهیزید که آمرزیده نمی شود عرض کردم گناهان کوچک که آمرزیده نمی شوند کدامند؟ فرمود آدمی گناه می کند و می گوید خوشا بحال من اگر جز این گناهی نداشتم:

«اتَّقُوا المحقرات من الذنوب فانّها لا- تغفر قلت و ما المحقرات؟ قال: الرجل يذنب الذنب فيقول طوبى لى لو لم يكن لى غير ذلك» و جالب است که این اصطلاح در میان عوام ما رایج است که اگر بگناهی ملامت بشوند می گویند: ای کاش گناهم همین یکی بود و یا از همین قبیل بود و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم ضمن سفری که داشتند به زمین بی آب علفی رسیدند به یاران فرمود: هیزم جمع کنید عرض کردند یا رسول الله در این محلّ که ما هستیم هیزمی نیست و بیابان خشک و بی آب و علفی است فرمود هرکس هرچه بدستش می آید کم و یا زیاد بیاورد یاران امثال کردند و هرکس آنچه یافت از بیش و کم آورد و در مقابل آن حضرت نهادند و چون رویهم انباشته شد هیزم چشم گیری شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «هكذا تجتمع الذنوب»: گناهان نیز این گونه جمع می شوند یعنی در ابتداء به نظر اندک است ولی وقتی رویهم انباشته شد زیاد می شود سپس فرمود: «ایاکم و المحقرات من الذنوب فان لكلّ شیء طالبا و انّ طالبا یکتب ما قدّموا و آثارهم و کلّ شیء احصیناه فی امام مبین» و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «اشدّ الذنوب ما استهان به صاحبه» سخت ترین گناه گناهی است که صاحب گناه آن را سبک بشمارد، ابو هاشم جعفری از امام حسن عسکری علیه السلام نقل می کند که فرمود: «من الذنوب التي لا تغفر قول الرجل ليتيني لا اؤاخذ الاّ بهذر».

و أن يستحوذ علينا الشيطان

پناه بردن به خدا از چیره شدن شیطان

و پناه به تو می بریم از این که شیطان بر ما چیره شود، با توجه به این که هرگونه گناه که از آدمی سر می زند نتیجه تصرف شیطان و نفس اماره است و در جمله های پیشین از گناه استعاده شده است تکرار آن معنی با این عبارت یا از باب تاکید است چنانچه متعارف است یک مطلب گاهی با عبارات مختلف ادا می شود که از فنون بلاغت است و یا این که این جمله را معنایی است بجز معنای صدور گناه و شاید این چنین باشد که چه بسا آدمی

گناه می کند ولی حتی در حین گناه متوجه مخالفت خویش می باشد و در عمق جاننش ترسان است و لکن گاهی آنچنان مقهور نفس و شیطان است که به کلی از مخالفت و عصیان غافل می گردد و هیچ به یاد خدا نمی افتد چنانچه در آیه شریفه است: «إِنَّ تَحَوُّذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانَ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ» (1) و حتی پس از معصیت نیز در صدد توبه و چاره اندیشی نباشد و شاید که از چنین حالتی استفاده بشود و در پاره ای از روایات بدین معنی اشاره شده است چنانچه از امام صادق علیه السلام حدیث از رسول خدا شده است که فرمود: وقتی موسی بن عمران نشسته بود شیطان را دید که بسوی او می آید و کلاهی رنگارنگ بر سر دارد همین که نزد موسی رسید کلاه را از سر برداشت و در خدمت اش ایستاد و سلام کرد (2)

موسی به او فرمود: کیستی؟ گفت من ابلیس فرمود تویی؟ خداوند تو را از من بدور بدارد گفت آمده ام فقط عرض ادبی نموده و سلامی کرده باشم چون تو بنده مقرب خدایی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پس مرا خبر ده از گناهی که چون آدمی زاده آن گناه را انجام دهد بر او چیره می شوی گفت: آنگاه که بر خویشتن ببالد و عملش را زیاد ببیند و گناهایش در نظرش کوچک نماید «قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بینا موسی جالساً اذا اقبل ابليس و عليه برنس ذا الوان فلما دنی من موسی خلع البرنس و قام الی موسی فسلم علیه فقال موسی من انت قال انا ابليس قال:

انت فلا قرب الله دارك قال انما جئت لا سلم عليك لمكانك من الله قال له موسی فاخبرنی بالذنب الذی اذا اذنبه ابن آدم استحوذت علیه قال اذا اعجبته نفسه و استكثر عمله و صغر فی عینه ذنبه»: نویسنده گوید: به نظر می رسد که ریشه اصلی استکثار عمل و استصغار ذنب همان عجب و خود پسندی باشد که اگر انسان آگاه مراقبت آن جهت را داشته باشد که عجب او را نگیرد از دو خطر بعدی در امان خواهد بود. در حالات بزرگان نکاتی قابل توجه در این باره فراوان به چشم می خورد سعدی گوید:

شنیدم که روزی سحرگاه عید ز گر مابه آمد برون بایزید

ص: 480

- 1- . سوره مجادله، آیه 19.
- 2- . آیا مقصود روایت همین رسم فعلی خارجی ها است که برای ادای احترام به هنگام ملاقات یکدیگر کلاه از سر برمی دارند یا معنای دیگری دارد؟ خدا می داند.

یکی طشت خاکسترش بی خبر فرو ریختند از سرایی بسر

همی گفت ژولیده دستار و موی کف دست شکرانه مالان بروی

که این نفس من درخور آتشم ز خاکستری روی درهم کشم

بزرگان نکردند در خود نگاه خدا بینی از خویشتن بین مخواه

أوینکبنا الزمان

پناه بردن به خدا از برگشتن بخت

یا آن که روزگار از ما روی برگرداند و نکبت دامن گیر ما شود: از حوادث عبرت انگیز روزگار همین مسئله بخت برگشتن و گرفتار نکبت شدن است که اگر صفحات تاریخ ورق زده شود بسیاری از این تابلوهای عبرت زا و احیاناً غم انگیز مشاهده می شود.

روزگار است آن که گه عزت دهد گه خوار دارد چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد

در داستان گرفتاری امین برادر مأمون نقل شده که پس از آن که مأمورین طاهر خراته ای را که نوعی کشتی بود و امین بر آن نشسته بود بر آب واژگون کردند امین جامه های خود را از تن بیرون کرد تا سبک شود پس شنا کرد تا از آب بیرون آمد اتفاقاً و از بخت برگشته اش از آن سوی بیرون آمد که لشکر دشمن جمع بود پس بعضی او را گرفتند از او بوی مشک و رایحه طیبیه شنیدند دانستند که امین است احمد بن سلام گوید که او نیز به همراه امین در خرافه بود هنگامی که واژگونش کردند احمد نیز شنا کرد و خود را بیرون آورد بعضی از اصحاب طاهر او را گرفت و خواست تا او را بکشد وعده دو هزار درهمش داد که در صبح آن شب به او بدهد احمد گفت از کشتن من درگذشت و مرا در اطاق تاریکی داخل نمود من در آن حجره بودم ناگاه دیدم مردی را عریان و برهنه آوردند که جز سراویل و عمّامه چیزی در تن نداشت و بر کتفش خرقة ای بود او را نیز در اطاق حبس کردند و پاسبانان دور اطاق را بگرفتند که مبادا ما بگریزیم چون آن مرد در جای خود مستقر شد عمّامه را از سر و صورت خود برداشت دیدم که او محمد امین است پس بگریستم و آهسته گفتم: «إِنَّمَا لِلَّهِ وَادِّئَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» امین مرا دید و گفت تو کیستی؟ گفتم:

من یکی از غلامان تو هستم ای سید من، گفت: کدام یک از غلامان من می باشی؟ گفتم:

احمد بن سلامم گفت: ای احمد گفتم: لیبک یا سیدی گفت: نزدیک من بیا و مرا در بر بگیر که من وحشت سختی در خود می یابم نزدیک شدم و او را بغل گرفتم دیدم دلش در اضطراب و خفقان است پس گفتم: بگو بدانم برادر من مأمون زنده است؟ گفتم اگر زنده نبود برای چه این مقاتلت و کارزار می شد گفت: بمن گفتند که او مرده است گفتم: خدا زشت کند روی وزراء که تو را باین وضع رساندند گفت: الآن وقت عتاب نیست و تقصیر آنها نبود گفتم: ای سید من این خرقة را دور افکن گفت: کسی که حالش مثل حال من باشد این خرقة نیز برای او زیاد است پس گفتم: ای احمد شگئی ندارم که مرا به نزد برادرم مأمون خواهند برد آیا مأمون مرا می کشد؟ گفتم: نمی کشد چه آن که علاقه رحم دل او را بر تو مهربان خواهد کرد گفت: هیهات الملک عقیم لا رحم له گفتم: امان مرثمه امان برادرت می باشد پس او را استغفار و ذکر خدا تلقین می کردم که ناگاه در اطاق باز شد مردی با سلاح وارد شد و نگاهی به صورت محمّد کرد و بیرون رفت و در را بست من دانستم که محمد را خواهند کشت و من نماز شب خود را خوانده بودم مگر نماز وتر را ترسیدم که مرا نیز با او بکشند و نماز وتر از من فوت شود زود برخاستم برای نماز وتر محمّد گفت که نزدیک من بیا و نماز بخوان که من در وحشت سختی می باشم پس زمانی نگذشت که جمعی از اعاجم با شمشیرهای برهنه آمدند که محمّد را بکشند چون این بدید از جا برجست و گفت: انا لله و انا اليه راجعون ذهبت نفسی و الله فی سبیل الله اما من حیله؟ اما من مغیث؟ آن جماعت بیامدند تا نزدیک در و هریک به دیگری می گفت که نزدیک برو و کارش را بساز محمّد وساده ای بر دست گرفت و گفت: انا بن عم رسول الله انا بن هرون الرشید انا اخو المأمون الله الله فی دمی یکی از غلامان طاهر داخل شد و ضربتی بر پیش سر محمد زد محمد وساده را بر جلو صورت وی داد و خواست که شمشیر را از وی بگیرد که آنمرد بفارسی فریاد زد که محمّد مرا کشت آن جماعت در خانه ریختند و بر محمّد هجوم آوردند یکی شمشیر بر تهیگاه او زد که محمد بر رو در افتاد آنگاه سرش را بریدند و نزد طاهر بردند طاهر آن را برای مأمون به خراسان فرستاد چون سر امین را به نزد مأمون بردند امر کرد او را در صحن خانه بر چوبی نصب کردند و سپاه خود را طلبید و

شروع کرد به جایزه دادن و به هرکدام که جایزه می داد می گفت: که اولاً باید بر آن سر لعنت کند و جایزه خویش بستاند (تقو بر تو ای چرخ کردون تقو) و مردم نیز چنین می کردند... پس مأمون امر کرد سر را از دار بزیر آوردند و خوشبو کردند (ظاهراً به خاطر آنکه گندیده و بدبو شده بود) و فرستاد برای بغداد تا با جثّه اش دفن کنند. فاعتبروا یا اولی الابصار.

عبد الملک پس از کشتن مصعب

«کتب هرون الی ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام: عظنی و اوجز فکتب الیه»:

«و ما شىء تراه عینیک الا و فیه موعظه» محدث قمی نقل می کند عبد الملک بعد از کشتن مصعب اهل عراق را به بیعت خویش خواند مردم با او بیعت کردند آنگاه به کوفه رفت و کوفه را تسخیر کرده داخل دار الاماره گشت و بر سریر سلطنت تکیه داد و سر مصعب را در مقابل او نهاده بودند و در کمال فرح و انبساط بود که ناگاه یک تن از حاضرین را که عبد الملک بن عمیر می گفتند لرزه فرو گرفت و گفت: امیر به سلامت باشد من قضیه عجیبی از این دار الاماره بخاطر دارم و آن چنان است که من با عبید الله بن زیاد در این مجلس بودم که دیدم سر مبارک امام حسین علیه السّلام را برای او آوردند و در نزد او نهادند پس از چندی که مختار کوفه را تسخیر کرد با او در این مجلس نشستیم و سر ابن زیاد را در نزد او دیدم پس از مختار با مصعب صاحب این سر در این مجلس بودم که سر مختار را در نزد او نهاده بودند و اینک با امیر در این مجلس می باشم و سر مصعب را نزد او می بینم و من در پناه خدا درمی آورم امیر را از شرّ این مجلس، عبد الملک بن مروان تا این قضیه را شنید لرزه نیز او را فرو گرفت و امر کرد تا قصر الاماره را خراب کردند و این قضیه را یکی از شعرا به نظم آورده و چه خوب گفته، نظم:

یک سره (1) مردی ز عرب هوشمند گفت به عبد الملک از روی پند

روی همین مسند و این تکیه گاه زیر همین قبه و این بارگاه

بودم و دیدم بر ابن زیاد آه چه دیدم که دو چشمم مباد

ص: 483

تازه سری چون سپر آسمان طلعت خورشید ز رویش نهران

بعد ز چندی سر آن خیره سر بُد بر مختار بروی سپر

بعد که مصعب سر و سردار شد دست خوش او سر مختار شد

این سر مصعب به تقاضای کار با سر تو تا چه کند روزگار

سید شارح و نیز محدث قمی از عبد الله بن عبد الرحمن نقل می کنند که گوید: روز عید قربانی بود به زیارت مادرم رفتم پیره زنی را دیدم که لباسهای کهنه بر تن داشت و این به سان یکصد و نود بود پیره زن را دیدم که زبان چرب و نرم داشت و بیان زیبایی دارد به مادرم گفتم: این کیست؟ گفت خاله تو عنایه مادر جعفر بن یحیی بر مکی است سلامش کردم و اظهار تاسف کردم که او را به این حال می بینم و گفتمش روزگار تو را به این رو انداخته؟ گفت: آری پسر! «أنا كنا في عواری ارتجعتها الدهر متًا» آنچه داشتیم عاریت بود که روزار باز پس گرفت.

با شدم از گردش دوران شگفت کانچه مرا داد همه پس گرفت

گفتمش از آنچه بر تو رفته سخنی بگو گفت در یک جمله خلاصه می کنم: «لقد مضى على اضحى و على رأسى اربعمأة و صيف و انا ازعم ان ابني عاق» عید قربانی بر من گذشت که چهارصد کنیز دست به سینه گماشته من بودند و من گمان می کردم که پسر جعفر درباره من جفا کرده و حق فرزندی را ادا نکرده است و امروز هم روزی است که من این جا آمده ام بدان امید که باشد دو عدد پوست گوسفند بدست آورم تا یکی را زیرانداز و دیگری را بالاپوش خود کنم. گوید:

دلم بحالش سوخت چند درهم که بهمراهم بود به وی دادم نزدیک بود از خوشحالی قالب تهی کند. حافظ فرماید:

تکیه بر اختر شبگرد مکن کاین عیار تاج کاووس ربود و کمر کیخسرو

گوشوار دُر و لعل در چه گران دارد گوش دور خوبی گذران است نصیحت بشنو

امام حسن علیه السلام بسیار می شد که این بیت شعر را می خواندند:

یا اهل لذات دنیا لا بقاء لها ان اغترارا بظلل زائل حمق

حکیم شیراز گوید:

دنیا زنی است عشوهِ گر و دلستان ولی با کس به سر نمی برد او عهد شوهری

آبستی که این همه فرزند زاد و کشت دیگر که؟ چشم دارد از او مهر مادری

او ان یتَهَضَّمنا السلطان

یا آن که پادشاهی و صاحب قدرتی بر ما ستم کند از آن جایی که قدرت مستی آورد و صاحب قدرت اگر عدالت در وجودش نباشد بیش از دیگران درصدد شکستن اشخاص و اشباع حسّ قدرت طلبی است و نیز چون ظلم صاحب قدرت غالباً متناسب با قدرتش می باشد از این جهت به خصوص از ظلم او استفاده شده است.

و نعوذ بک من تناول الاسراف

پناه بردن به خدا از دست زدن به اسراف

و پناه به تو می بریم از این که دست به اسراف بزنیم، اسراف به معنی زیاده روی است و اختصاص به مال ندارد بلکه شامل هر عملی است که در آن از حدّش تجاوز شده باشد خواه در مال یا در غیر آن و چه در کمّیت و مقدار عمل یا در کیفیت و چگونگی آن و بهمین لحاظ است که خدای تعالی درباره قوم لوط می فرماید: «انکم لتأتون الرجال شهوه من دون النساء بل انتم قوم مسرفون» که تجاوز از جنس زن به جنس مرد را اسراف خوانده و درباره فرعون می فرماید: «انه کان عالیا من المسرفین» که از حدّ عبودیت زیاده روی کرده و دعوی خدایی نمود و چون همیشه اسراف ناشی از جهل و نادانی است که یا قدر نعمت را نمی داند و یا از عاقبت بد اسراف کاری غافل است که صاحبش را بفقر و بی چاره گی گرفتار می کند بعضی از دانشمندان فرموده: «کل اسراف جهل و کل جهل اسراف» روایت شریفی در این باب رسیده است نجاشی در تفسیرش از امام صادق علیه السلام روایت می کند راوی أبان بن تغلب است که حضرت به او فرمود: «أتری الله اعطی من اعطی من کرامته علیه و منع من منع من هوان به علیه؟»: آیا در نظر تو چنین است که خدای تعالی بهرکس آنچه داده (از مال و ثروت) بخاطر آن بوده که او را نزد خدای تعالی کرامت و منزلتی بوده؟ و بهرکس که نداده از آن جهت بوده که او را نزد خدای تعالی ارزشی نبوده است؟ «لا و لکن المال مال الله یضعه عند الرجل و دایع و جوّز لهم ان یاکلوا قصدا و یلبسوا قصدا و ینکحوا قصدا

ص: 485

و یرکبوا قصدا و یعودوا بما سوی ذلک علی فقراء المؤمنین و یلمّوا به شعثهم): نه این چنین نیست که به نظر تو می رسد بلکه مال خدا است آن را بطور امانت نزد کسی می گذارد چیزی که هست به کسانی که این امانت نزد آنها است اجازه فرموده است که بطور اقتصاد و میانه روی از مال امانتی خوراک تهیه کنند و بطور اقتصاد آشامیدنی داشته باشند و بطور اقتصاد از آن برای خود لباس تهیه کنند و بطور اقتصاد مرکب سواری داشته باشند و بجز اینها را به فقراء مؤمنین بازگردانند و پراکنندگی آنان را در زندگی جمع سازند و پریشانیشان را برطرف کنند «فمن فعل ذلک کان ما یأکل حلالا و یشرب حلالا و یرکب و ینکح حلالا و من عدا ذلک کان علیه حراما»: آن کس که این چنین یعنی مقتصدانه عمل کند و زیادی را به فقراء مؤمنین بدهد آنچه را که می خورد حلال است و آنچه می نوشد حلال است و سواری اش حلال و زناشوئی اش حلال است و اگر از این حدود تجاوز نمود همه این کارها و تصرفاتش حرام و ناروا است، «ثم قال علیه السلام: لا تسرفوا ان الله لا یحبّ المسرفین»: سپس فرمود اسراف نکنید که خدای تعالی اسراف کنندگان را دوست ندارد «أتری الله ائتمن رجلا علی مال خوّل له ان یشتری ی فرسا بعشره آلاف درهم و یجزیه بعشرین درهما و یشتری جاریه بالف دینار و یجزیه بعشرین دینارا و قال لا تسرفوا ان الله لا یحبّ المسرفین»: خدا چه دیده ای؟ که کسی را امین بر مالی قرار می دهد و آن مال را در اختیار او می گذارد و به او اجازه می دهد که اسبی به ده هزار درهم بخرد در حالی که اسب بیست درهمی او را کافی بود و کنیزی به هزار دینار بخرد و حال آن که کنیز بیست دیناری بسنده اش بود و بفرماید اسراف نکنید که خدای تعالی اسراف کارها را دوست نمی دارد؟ یعنی آن اجازه با این نهی سازگار نیست. پایان روایت شریفه

لازم به تذکر است همان گونه که اسراف از نظر شرع و عقل ناپسند است در مقابلهش تقتیر و سخت گیری نیز که بیش از اندازه باشد درست و سزاوار نیست بلکه باید حدّ وسط را در نظر گرفت چنانچه آیه شریفه در صفات عباد الرحمن می فرماید: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»: عباد الرحمن کسانی هستند (از جمله صفاتشان) که چون انفاق و بذل و بخشش کنند نه اسراف می کنند و نه تقتیر بلکه حدّ وسط میان این و آن

را دارند امام صادق علیه السلام این حدّ وسط را در یک دستور تعلیمی مجسم و محسوس فرمودند، هنگامی که این آیه را قرائت فرمودند: «اخذ قبضه من حصی و قبضها بیده فقال هذا الاقتار الذی ذکره الله عز و جل فی کتابه ثم قبض قبضه اخرى فارخی کفه کلها ثم قال هذا الاسراف ثم اخذ قبضه اخرى فارخی بعضها و امسک بعضها و قال هذا القوام»⁽¹⁾ حضرت مشتی از ریگ برداشت و مشت را محکم بست و فرمود: اختاریکه خدای عزّ و جل در قرآن فرموده است این است سپس مشت دیگری برداشت و کف دست را باز و رها کرد که همه ریگها از دست فرو ریخت سپس فرمود: این اسراف است و سپس مشت دیگری را برگرفت و قسمتی از مشت را باز کرد و قسمتی را بسته نگاه داشت (که مقداری ریگ فرو ریخت و مقداری در دست ماند) و فرمود این است قوام.

سقراط می گوید: هر فضیلتی حدّ وسطی است میان دو رذیله اخلاقی (یعنی دو طرف فضیلت که طرف افراط و طرف تفریط باشد هر دو رذیله است نه فضیلت) مانند شجاعت که حدّ وسط است میان جبن و تهوّر و مانند تواضع که حدّ وسط است میان تملّق: چاپلوسی و تکبر و دیگر فضایل نفسانیه و صفات برجسته انسانی.

نویسنده گوید: شاید مقصود از صراط مستقیم که باریکتر از مو و برنده تر از شمشیر است همین رسیدن به حدّ وسط باشد که هم تشخیص آن مشکل است و هم عمل کردن به آن.

و من فقدان الکفاف⁽²⁾

پناه بردن به خدا از نداشتن روزی بقدر کفاف

و پناه به تو می بریم از این که روزی بقدر کفاف نداشته باشیم. روزی کفاف آن است که از اندازه حاجت و نیاز نه زیادت باشد و نه کمتر و کفافش گویند چون جلو گدایی را می گیرد که اگر کسی کمتر از قدر حاجت داشته باشد فقیرش خوانند. امیر المؤمنین علیه السلام به فرزندش محمد بن الحنفیه فرمود: فرزندم من بر تو از فقر می ترسم به خدا پناه ببر از آن زیرا فقر باعث نقص در دین است و وحشت و دحشت در عقل و منشأ دشمنی و خشم

ص: 487

1- . فروع کافی، ج 4، ص 54.

2- . سوره فرقان، آیه 67.

مردم: «یا بنی اَنّی اخاف علیک الفقر فاستعد بالله منه فان الفقر منقصه للدين مدهشه للعقل داعیه للمقت» (1) این که فقر باعث نقص در دین است شاید از آن جهت باشد که صبر بر فقر کار آسانی نیست و چه بسا در اثر فشار فقر حالت رضا به قضاء الهی و تسلیم به امر او از دست برود چنانچه در حدیث است «کاد الفقر ان یکون کفرا»:

با گرسنگی قوت پرهیز نماند افلاس عنان از کف تقوی بستاند

و علماء رحمهم الله را در جمع میان ایندسته از روایات که بگونه ای از فقر و تهی دستی نکوهش می کند مانند: «الفقر سواد الوجه فی الدارين» با آن دسته از روایات که در مدح فقر رسیده است مانند «الفقر فخری» که منقول از رسول خدا است و دعای آن حضرت: «اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمره المساکین» کلمات و بیانات شیوا و سودمندی است از جمله آن که فرموده اند: فقری که از آن به خدای تعالی پناه برده شده فقر و نیازمندی به خلق است و کمتر از کفاف داشتن چنانچه اشاره شد و فقری که بدان افتخار شده است فقر الی الله است که (انتم الفقراء الی الله) حافظ گوید:

دولت فقر خدایا بمن ارزانی دار کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است

و این که رسول صلی الله علیه و آله و سلم این افتخار را بخود نسبت داد با این که در فقر به این معنی همه انبیاء و اولیاء شریکند و آن را درک می کنند شاید بخاطر آن باشد که مقام توحید و اتصال آن حضرت به حضرت ربوبی و انقطاع او الی الله بدرجه ای بود که احدی را در آن شرکت نبود.

و بعضی از عرفا فرموده است که فقر بر سه گونه است: فقر الی الله فقط بدون غیر خدا و فقر به مردم فقط بدون خدا و فقر به خدا و مردم. به فقر اولی اشاره است آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الفقر فخری» و به فقر دوّمی اشاره است: «الفقر سواد الوجه فی الدارين» و به سوّمی اشاره است: «کاد الفقر ان یکون کفرا» و به حق که بیان لطیفی است

و بالجمله کفاف در معیشت بهترین رزقی است که خدای تعالی برای بنده اش مقرر و

ص: 488

مقدّر می فرماید زیرا نه خطر فقر را دارد نه بطن غنا را از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«طوبی لمن اسلم و کان عیثه کفافاً» و در دعای آن حضرت است: «اللهم ارزق محمدا و آل محمد و من احب محمدا و آل محمدا و کفاف و ارزق من ابغض محمدا و آل محمدا و المال و الولد» و در حدیثی است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم به اصحابش عبور کردند بر چوپانی که گله گوسفندی را می چرانید حضرتش برای اصحاب از شیر گوسفندان درخواست فرمود چوپان پذیرفت حضرت دعا فرمود که خدای تعالی مال و فرزندان او را زیاد کند و به چوپان دیگری گذار کردند و درخواست شیر فرمودند چوپان بی دریغ آنچه اصحاب را لازم می بود از شیر تقدیم کرد حضرت برای او دعای کفاف فرمود اصحاب عرض کردند یا رسول الله آن را که ما را از شیر محروم کرد دعا به کثرت مال و فرزند فرمودید و این را که ما را اکرام نمود و شیر تقدیم کرد دعای کفاف، فرمود: برای این مرد چیزی از خدای تعالی خواستم که برای اهل بیت خودم از خدا آنرا خواسته ام.

و نعوذ بک من شماته الاعداء

پناه بردن به خدا از سرزنش دشمنان

و پناه می برم به تو از سرزنش دشمنان. ممکن است مقصود آن باشد که کاری نکنم که حتی دشمن سرزنشم کند، سرزنش دوست بسیار اتفاق می افتد زیرا دوست حقیقی هر نقطه ضعفی و انحرافی که از انسان ببیند اگر احساس کند که با ملامت و سرزنش می تواند از تکرار آن عمل و یا شدت آن حالت جلوگیری نماید مضایقه نمی کند اما دشمن غالباً از کارهای خلاف انسان خوشحال می شود و شاید او را تشویق نیز بکند تا هرچه بیشتر مرتکب اعمال زشت شود و در میان اجتماع رسواتر و لیکن چه بسا عملی از آدمی سر بزند که حتی دشمن اش او را سرزنش کند.

و ممکن است مقصود، خود سرزنش از دشمن باشد که برای روح تحملش بسیار سنگین و ناگوار است و احیاناً دشمن بخاطر آنکه ضربه بیشتری وارد کند دست به شماتت می زند چه بسا افراد صبور و پرتحمل که طاققت شنیدن شماتت دشمن را ندارند و غیرتشان اجازه نمی دهد شاید اشاره به این معنی باشد آیه شریفه: «يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» (1) که از آیه کریمه استیناس می شود که ملامت ملامت کنندگان گاهی اثرش در روحیه مجاهدین و مبارزین اسلامی بیش از جاذبه آیات الهی و دعوت پیغمبر اکرم است و افراد خاصی بودند که تحت تأثیر این جاذبه قرار نمی گرفتند. و از آیه شریفه:

«وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا» (2) نیز استفاده می شود که عذاب و شکنجه ملامت بحدی است که در ردیف عذاب جهنم قرار گرفته و ندانم کجا دیده ام در کتاب که روز قیامت بنده ای را در پیشگاه عدل الهی نگاه می دارند و خدای تعالی ملامتش می کند و نعمت هایی را که بنده اش ارزانی فرموده گوشزد می کند و در مقابل آنها مخالفت های او را، و آنقدر خطاب: «أما فعلت بك كذا وفعلت كذا»: (من با تو چنین کردم و تو در عوض چنان کردی) می رسد که بنده عرض می کند: بارالها تقاضایم این است که به فرشتگان عذاب دستور بده که مرا به جهنم بیفکنند باشد که از این عذاب توییخ و ملامت نجات یابم.

در آتشم بیفکن و نام گنه مبر کاتش به گرمی عرق انفعال نیست

و شاید ملامت شیطان اتباعش را بروز قیامت نیز از باب تشدید عذاب باشد آن جا که فرماید: «وقال الشيطان لما قضى الامر...» تا آنجا که گوید: «فَلَا تَلُومُونِي وَ لُومُوا أَنفُسَكُم» (3) که به گفته ابن عباس این ملامت و توییخ از شیطان پس از دخول دوزخیان به دوزخ است و به اذن خدای تعالی انجام می گردد و الاّ چنانچه ابن عباس و حسن گفته اند: «هو احقر و اذلّ من ان يخاطب لو لا ان الله اذن فيه توييخا لاهل النار» و اگر معنای عامی از اعلاء در جمله (من شماته الاعداء) در نظر بگیریم شامل شماتت شیطان نیز می شود که بزرگترین دشمن انسان است «ان الشيطان لكم عدو فاتخذوه عدوا».

و من الفقر الى الاكفاء

پناه به تو می برم از این که محتاج اقران و امثال خودم باشم، احتیاج به دیگری هرکس

ص: 490

1- . سوره مائده، آیه 54.

2- . سوره اسراء، آیه 39.

3- . سوره ابراهیم، آیه 22.

که باشد خواه و ناخواه همراه با گونه ای از ذلت و خواری می باشد و لکن اگر احتیاج به شخص بزرگتری باشد چه بسا که بزرگی طرف از رنج احتیاج بکاهد که این معنی در احتیاج به اقران و امثال نیست و محتمل است که مقصود نیازمندی به هم نوع باشد که:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

در شعر عرب نیز آمده که

الناس من جهة التمثال اکفاء ابوهم آدم و الام حواء

قرآن نیز فرماید: «وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» .

و من معیشه فی شده

پناه بردن به خدا از زندگی در سختی

و از زندگی در فشار و سختی، زندگی سخت اختصاصی به حالت فقر و نداری ندارد بلکه توان گفت که حالتی است نفسانی و چه بسا که انسانی در نهایت فقر و تنگدستی باشد و لکن بخاطر شرح صدری که خدای تعالی به او عطا فرموده زندگی اش آسان بگذرد و چه بسا افرادی که از نظر ما و ثروت بی نیاز باشند و لیکن زندگی شان در نهایت شدت باشد گاهی آنچنان زندگی سخت می شود که به تعبیر قرآن شریف: «وَ ضَاقَتْ عَلَیْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ» (1) زمین به این وسعت بر کسی تنگ می شود و از این تعبیر شیواتر تعبیر دیگر قرآن است که: «ضَاقَتْ عَلَیْهِمْ أَنْفُسُهُمْ» (2) گاهی شود که سینه آدمی برای جانش که در سینه دارد تنگی می کند و می خواهد قالب تهی کند. افرادی که احیانا دست به انتحار و خودکشی می زند اکثریت چشم گیری از آنان در ردیف اغنیاء و مترفین و خوش گذرانها هستند نه از جمع فقیران و مستمندان. ابن خلدون فیلسوف بزرگ اسلام در مقدمه اش بنا به نقل یکی از دانشمندان معاصر به همین معنی اشاره کرده و می گوید: زندگی بیابانی و دهاتی به خیر و سعادت نزدیکتر از زندگی شهری است مردم شهر در اثر شهوت پرستی ها و اعتیاد به زندگی تجملی و غوطه ور شدن در گرداب لذات مادی جامه های دل و جانیشان به پلیدیهای اخلاق زشت آلوده است ولی صحرانوردان چون توجّهان به دنیا در حدود

ص: 491

1- . سوره توبه، آیه 25.

2- . سوره توبه، آیه 118.

تأمین ضروریات زندگی است از گرفتاری بمعاصی و رذائل دورترند و روحشان به صفای فطری و پاکیزگی اولی نزدیکتر و نفوذ عادات ناستوده در روحشان کمتر است.

زندگی شهری بالاخص با تمدن مادی و اخلاق اقتصادی امروز در اثر احتیاجات روز افزونی که همراه آورده و می آورد لازمه خودپرستی و بی انصافی و دروغ و نفاق و از طرفی انتحار است و از این رو مشاهده می شود که خودکشی در شهرهای بزرگ که غوغای منفعت طلبی شدیدتر و تنور حرص و آز افروخته تر است هزاران بار بیشتر از قصبات و دهکده ها اتفاق می افتد زیرا در دهات زندگی تجملی شعله رشک و حسد را دامن نمی زند و زنان آرایش کرده نیم عریان آتش شهوت جوانان عزب را بر نمی افروزند و میخانه ها و قمارخانه ها جنون و دزدانگی آنان را تهییج نمی کند بعلاوه مردم روستایی در اثر استفاده صحیح از نور و آب و هوا و حرکت، اعصابی سالم و منظم دارند و از مشاهده مناظر زیبای طلوع و غروب شاد و مسرورند و در اثر سحرخیزی و تماشای غلبه نور فجر بر ظلمات شب می بینند و می دانند که سختی ها بهر اندازه هم که گران باشند در برابر استقامت روح مؤمن دوام نمی آورند و عاقبت سپری می شوند بعلاوه ایشان در زندگی وحوش و طیور و حکمتهایی که خدای تعالی از رهگذر غریزه برای تدبیر و اداره شئون زندگی به ایشان آموخته دقت می کنند و به حرص و آز و احتکار و جنون نفع پرستی دچار نمی شوند و در عین حال درک می کنند که آن خدایی که هر موجود را در کنف لطف و پرتو عنایت خدا حکیمانه و رحیمانه می پرورد جانب آدمی را فرو نمی گذارد و با این ترتیب هرگز مرد دهقان دست به انتحار نمی گشاید. (1)

و میته علی غیر عدّه

و از مرگ غافلگیرانه: از آنجایی که خدای تعالی به مقتضای حکمت ها و مصلحت هایی اشخاص را از ساعت مرگ شان بی خبر فرموده و در عین حال پیش آمدی است حتمی، بر مؤمن آگاه است که همواره آماده گی برای این پیش آمد را داشته باشد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

ص: 492

فرمود: «ان النور اذا دخل القلب انفسح»: دل که نورانی شد باز می شود، عرض شد آیا علامتی برای نورانیت دل هست؟ فرمود: آری: «التجافی عن دار العزور و الانابه الی دار الخلود و الاستعداد للموت قبل نزوله»: از فریبگاه دنیا دل کنند و روبه جایگاه ابدی کردن و پیش از فرا رسیدن مرگ آماده آن شدن (میزان الحکمه)

امام زین العابدین علیه السلام در شب 27 ماه رمضان از اول شب تا صبح مکرر این دعا را می خواندند: «اللهم ارزقنی التجافی عن دار الغرور و الانابه الی دار الخلود و الاستعداد للموت قبل حلول الفوت» شخصی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد وصیتی مرا بفرما فرمود: «اعد جهازک و اکثر زادک لطول سفرک»: بار سفر را آماده کن و توشه بسیار بردار که سفر درازی در پیش داری... جناده بن ابی امیّه برای عیادت امام حسن علیه السلام که مسموم شده بود شرفیاب گشت و گفت عظمی یابن رسول الله حضرت فرمود: «یا جناده استعدّ لسفرک و حصّل زادک قبل حلول اجلک...» امیر المؤمنین علیه السلام بسیار این هشدار را می داد و در میان یارانش ندا سر می داد:

«تجهزوا رحمکم الله فقد نودی فیکم بالرحیل»(1):

خیز شتربان که دمید آفتاب وقت رحیل است نه هنگام خواب

تا نگری از همه وامانده ای قافله رفته است و تو جا مانده ای

خیز و منه بار در این رهگذار کاین ره سیل است نه جای قرار

خیز شتربان که بشد قافله ما و تو ماندیم در این مرحله

هرکه از این قافله غافل شود همچو من دل شده بی دل شود

گر من و دل بکوی او جا کنیم دیگر از این به چه تمنا کنیم

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «ان العاقل ینبغی ان یحذر الموت فی هذه الدار و یحسن له التّاهب قبل ان یصل الی دار یتمّنی فیها الموت فلا یجده»:

خبر داری ای استخوان قفس که جان تو مرغی است نامش نفس

چو مرغ از قفس رفت و بگسست قید دگر ره نگردد به سعی تو صید

ص: 493

نگه دار فرصت که عالم دمی است دمی پیش دانا به از عالمی است

سکندر که بر عالمی حکم داشت در آندم که بگذشت و عالم گذاشت

میسر نبودش کز و عالمی ستانند و مهلت دهندش دمی

سر از جیب غفلت برآور کنون که فردا نماند به حسرت نگون

و نعوذ بک من الحسره العظمی و المصیبه الکبری

پناه بردن به خدا از حسرت روز قیامت

و پناه به تو می بریم از عظیمترین حسرت و بزرگترین مصیبت که حسرت روز قیامت است و آن چنان عظیم است که یکی از نامهای روز قیامت یوم الحسره است قال تعالی:

«وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ» (1) هنگامی که انسان نتیجه اعمال خود و دیگران را می بیند ناله «یا حَسْرَتِي عَلَيَّ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ» از دل برمی آورد:

قیامت که بازار مینو نهند منازل به اعمال نیکو دهند

بصاعت به چندان که اری بری وگر مفلسی شرمساری بری

که بازار چند آن که آکنده تر تهی دست را دل پراکنده تر

و اشقی الشقاء

و از نهایت بدبختی و شقاوت که جهنمی شدن است و چه بدبختی از آن بیشتر که انسان ابدالآباد در عذاب و شکنجه باشد.

«قال تعالی» (و اما الَّذِينَ شَقُوا فَعَلِيَ النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ» (2): اهل شقاوت را در آتش می افکنند در حالی که آه و ناله حسرت سر می دهند و تا آسمانها و زمین برجا است آنان در دوزخند مگر آن که خدای تعالی بخواهد آنان را نجات دهد. از امیر علیه السلام سؤال شد: «ای الخلق اشقی»: شقی ترین و بدبخت ترین مردم کیست؟ فرمود: «من باع دینه بدنیا غیره»: کسی که دین خود را به دنیای کسی دیگر بفروشد (3)

ص: 494

1- . سوره مریم، آیه 39.

2- . سوره هود، آیه 106.

3- . این چنین معامله بنا بر مبنای شیخ انصاری قدس سره که: یشرط دخول العوض فی کیس من خرج من کیسه المعوض باطل است!!

و پناه به تو می بریم از بازگشتگاه بد و محرومیت از ثواب و پاداش و از فرود آمدن عقاب و عذاب: سوء المآب اگر نگوییم که اختصاص به دوزخ دارد مسلماً واضحترین مصداق آن است و شاید اشاره به همین باشد آیه شریفه: «إِنَّ لِلطَّاعِينَ لَشَرَّ مَأْبٍ جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا فَبِسَ الْمِهَادُ» (1) چنانچه بهشت و فردوس برین روشنترین مصداق حسن المآب است قال تعالی شأنه: «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَأْبٍ جَنَّاتٍ عَدْنٍ مُمْتَحَةٌ لَهُمْ الْأَنْبَابُ» و محرومیت از ثواب نتیجه تقصیر در عامل ثواب است که یا اصل عمل را بجا نیاورده و یا شرایط قبول را نداشته که فاقد ثواب شده است وگرنه خدای تعالی اكرم از آن است که پاداش موعود به عمل را ندهد که «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ» (2).

اللهم صل على محمد و آله و اعدنى من كل ذلك و جميع المؤمنين و المؤمنات يا ارحم الراحمين

پناه بردن به خدا از فرود آمدن عذاب

بارالها بر محمد و خاندانش درود بفرست و مرا و همه مردان و زنان باایمان را از همه آنچه درخواست شد در پناه خود محافظت بفرما ای از همه مهربانها مهربانتر.

ص: 495

1- . سوره ص، آیه 56.

2- . سوره رعد آیه، 31.

دعاؤه فى الاشتياق و من دعائه فى التّوبه اللّهم صلّ على محمّد و آله و صيرنا الى محبوبك من التّوبه اللّهم صيرنا الى محبوبك من التّوبه
و ازلنا عن مكروهك من الاصرار اللّهم و متى وقفنا بين نقصين فى دين او دنيا فى دين و دنيا فاقع النّقص باسرعهما فناء و اجعل التّوبه و
اجعل المزيد فى اطولهما بقاء و اذا هممنا بهمين يرضيك احدهما عنّا و يسخطك الآخر علينا فمل بنا الى ما يرضيك عنّا و اوهن قوتنا عمّا
يسخطك علينا فمل بنا الى ما يرضيك و اوهن قوتنا عمّا يسخطك و لا تخلّ فى ذلك بين نفوسنا

و اختيارها فانها مختاره للباطل الا ما وققت اماره بالسوء الا ما رحمت انّها مختاره للباطل الا ما عصمت اماره بالسوء الا ما وقيت اللّهم و
انك من الضّعف خلقتنا اللّهم انك من الضّعف خلقتنا و على الوهن بنيتنا و من ماء مهين ابتدأتنا فلا حول لنا الا بقوتك و لا قوه لنا الا
بعونك و لا قوه عندنا الا بعزتك فايّدنا بتوفيقك و سدّدنا بتسديدك و اعم ابصار قلوبنا عمّا خالف محبّتك و لا تجعل لشيء من جوارحنا
نفوذاً في معصيتك اللّهم فصلّ على محمّد و آله و اجعل اللّهم اجعل همسات قلوبنا و حركات اعضائنا

ص: 497

و لمحات اعیننا و لهجات السنننا و لهجات السنننا و لمحات اعیننا فی موجبات ثوابک حتی لا تقوتنا حسنه نستحقّ بها جزاءک و لا تبقی لنا
سیئه نستوجب بها عقابک حتی لا تقوتنا حسنه نستحقّ بها جزاؤک و لا تتقدّمنا سیئه نستوجب بها عقابک

ص: 498

بسم الله الرحمن الرحيم

و كان من دعائه عليه السلام في الاشتياق الى طلب المغفرة من الله جل جلاله از دعاهایی که آن حضرت در اشتیاق به درخواست آمرزش از خدای جل جلاله می خواند این دعا بود:

اللهم صل على محمد و آله و صبیّنا الی محبوبک من التوبه و ازلنا عن مکروهک من الاصرار

اشتیاق به درخواست توبه

بارالها بر محمد و آل او درود بفرست و ما را به توبه که محبوب تو است بازگردان.

تحقیق در معنای توبه و شرایط صحّت و قبول آن و اهمیّت آن از نظر قرآن و روایات و دیگر جهاتش در دعای سی و یکم که بعنوان توبه است خواهد آمد ان شاء الله تعالی آنچه در این جا اشاره به آن خالی از فایده نیست آن است که جمله (صیرنی الی محبوبک من التوبه) را بدوگونه توجیه و تفسیر توان کرد:

اول آن که توبه را در مقابل دیگر اعمال ملا-حظه کنیم و از آن جا که آن عملی است محبوب الهی بازگشت به آن را از خدای تعالی بخواهیم که در این صورت ترجمه جمله چنین است: (بارالها ما را به توبه که عملی است محبوب تو بازگردان)

و دوم آن که کلمه (من) را که برای تبعیض است نسبت بخود توبه لحاظ کنیم و در این صورت ترجمه جمله چنین خواهد شد: (بارالها ما را به آن درجه از توبه که آن درجه محبوب تو است بازگردان) زیرا توبه را مراتبی است و هرچند کمترین مرتبه آن نیز

عملی است شایسته و جزء وظایف بندگی است ولی توبه ای که خدای تعالی آن را می پسندد و دوستش دارد و صاحب آن محبوب خدای تعالی است حدّ اعلای آن است و توبه از ماسوا است که شرحش را خواهیم گفت و شاید آیه شریفه: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ» (1)

اشاره به آن مرتبه باشد و نیز شاید این نکته از آیه شریفه مذکوره هم استفاده بشود بدین معنی که صیغۀ مبالغه: (تَوَّاب) نه به آن معنی باشد که آدمی فراوان توبه کند و مصداق گفته شاعر باشد که می گوید:

نه شیخ می دهم توبه و نه پیر مغان می ز بسکه توبه نمودم ز بس که توبه شکستم

بلکه به معنای آن باشد که خدای تعالی کسانی را که در حدّ اعلای توبه اند دوست می دارد و به عبارت دیگر مبالغه در کیف است نه در کم «و ازلنا عن مکروهک من الاصرار»: و ما را از اصرار بر هر چیزی که ناخوش آیند تو است برکنار بدار.

دو توجیهی که در جمله قبل گفته شد این جا نیز روا است بدین معنی که (من) در من الاصرار بیائیه باشد و معنا چنین شود: اصراری که مکروه و ناخوش آیند تو است ما را از آن برکنار بدار و طبعاً مقصود اصرار بر گناه است که تفصیلش در دعای سابق گذشت و یا آن که (من) تبعیضیه باشد که چنین استفاده شود نه هر اصراری مکروه خدای تعالی است مانند گناهی که متعقب به توبه و استغفار باشد بلکه اصراری مکروه خدای تعالی است که با غفلت متمادی و بدون توسط توبه انجام گیرد که «لا صغیره مع الاصرار و لا اصرار مع الاستغفار»

اللهمّ و متی وقفنا بین نقصین فی دین او دنیا فواقع النقص باسرعهما فناء و اجعل التوبه فی اطولهما بقاء

بارالها هرگاه بین دو کاهش قرار گرفتیم: (کاهش در دین و یا کاهش در دنیا) از آنچه ناپایدارتر است بکاه و توبه را در آنچه پایدارتر و پاینده تر است قرار بده.

کلمه (اسرع) که افعال التفضیل است و به معنای سریعتر گاهی شود که از معنای تفضیلی

ص: 500

مجرّد شود و مبالغه در خود ماده فعل را افاده کند و این در جایی است که نسبتی میان مفضّل و مفضل علیه نباشد و لکن چون متکلم می خواهد بگوید که این ماده در شخص موردنظر به حدّ وفور وجود دارد بصورت افعال التفضیل بیان می کند و به توضیح بیشتر، صیغه افعال التفضیل غالباً بدان مفهوم است که ماده فعل در هر دو طرف هست و لکن در یکی بیشتر از دیگری است مثل آن که گوئیم فلانی اعلم از فلانی است. این بدان معناست که هر دو عالم اند و لکن یکی عالمتر از دیگری است حال اگر آن ماده فعل در طرف دیگر اصلاً وجود نداشته باشد در چنین حالت برای آنکه بیان کنیم که ماده در یک طرف بدون مقایسه با دیگری نیز فراوان است صیغه افعال التفضیل استعمال می شود در کلمات فصحاء و بلغاء نمونه این گونه استعمال بسیار به چشم می خورد: مثلاً در داستان جنگ جمل هنگامی که عمّار یاسر پس از اتمام حجّت با یاران عایشه از جبهه برگشت در حالی که اصحاب جمل تیربارانش کرده بودند به خدمت امیر علیه السّلام رسید و عرض کرد یا امیر المؤمنین دیگر حالت منتظره ای نمانده و چاره ای جز جنگ نیست علی علیه السّلام از جای برخاست و به اصحابش دستورات لازم برای جنگ و حتی به هنگام شکست و عقب نشینی را داد سپس در حالی که آستین بالا زده و براستر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم سوار بود (به نشانی آن که قصد جنگ ندارد) بیرون آمد و صدا زد: یا زبیر اخرج الیّ: زبیر بیا نزد من فخرج شاکا فی سلاحه زبیر در حالی که تا دندان مسلّح بود از سپاه دشمن بیرون آمد و بخدمت امیر المؤمنین علیه السّلام رسید امیر المؤمنین فرمود: «ویحک یا زبیر ما الذی اخرجک؟» وای بر تو ای زبیر چرا به جنگ من آمدی؟ قال: دم عثمان، گفت: برای خونخواهی عثمان حضرت فرمود: «قتل الله اولینا بدم عثمان»: هر یک از ما که خون عثمان بیشتر دامن گیر او است خدا او را بکشد... داستان دنباله دارد شاهد در کلمه (اولینا) است زیرا بطور مسلّم امیر المؤمنین علیه السّلام به هیچ وجه در کشتن عثمان شرکت نفرمود تا خونی از او بگردن داشته باشد و با این وصف از صیغه افعال التفضیل: (اولینا) استفاده فرموده است و از این روشنتر روایتی است که مرحوم طبرسی در کتاب احتجاج از شعبی نقل می کند که معاویه به مدینه آمد و در خطبه اش امیر المؤمنین را ناسزا گفت امام حسن علیه السّلام برخاست و خطبه ای خواند و

فضائل اهل بیت را بیان کرد آنگاه فرمود: من فرزند علی هستم و تو ای معاویه فرزند صخری جدّ تو حرب است و جدّ من رسول خدا مادر تو هند است و مادر من فاطمه و جدّه من خدیجه است و جدّه تو نثیله سپس فرمود: «فلعن الله الأمانا حسبا واقد منا كفرا و اخملنا ذكرا و اشدنا نفاقا»⁽¹⁾ و همه اهل مجلس آمین گفتند و پیدا است که ساحت مقدس حسن بن علی از همه آنچه در هیئت افعال التفضیل بیان شده منزّه و مبرّا است غرض آن که در پاره ای از موارد صیغه افعال التفضیل از معنای تفضیل بین دو نفر تجرید می شود و اختصاص به مبالغه در یک طرف پیدا می کند.

در این جمله از دعا نیز چنین است بدان معنی که دین فنا ندارد تا در مقایسه با دنیا بگوییم که دنیا زودتر از دین فانی می شود بلکه مقصود آن است که دنیا خیلی زود فانی می شود و اصلا بقاء و ثباتی ندارد چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «ما اسرع الساعات فی الیوم و اسرع الايام فی الشهر و اسرع الشهور فی السنه و اسرع السنین فی العمر»⁽²⁾ و به گفته شاعر:

به فصل لاله و گل خواستم که می نوشم ز شیشه تا به قدح ریختم بهار گذشت

و توبه به معنای رجوع و بازگشت است و آن گاهی به بنده نسبت داده می شود و گاهی به خدای تعالی، اگر مقصود در این جمله بازگشت بنده بسوی خدا باشد یعنی بارالها توفیقی عنایت فرما که از انحرافات دینی بازگشت کنم و بصراط مستقیم درآیم که بقاء و دوام دارد و احتیاجم به استقامت در امر دین زیادت است و اما انحراف دنیوی هرچند موجب زیان من در امر دنیا است و لکن در مقایسه با زیان در دین ارزشی ندارد.

و اگر مقصود بازگشت خدای تعالی بسوی بنده باشد که علّت اصلی توبه بنده است و مفاد آیه شریفه: «ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا»⁽³⁾ است و بدون آن بازگشت بنده را اثری نیست و

تا که از جانب معشوق نباشد کششیکوشش عاشق بی چاره به جایی نرسد

و در دعای توبه امام سجّاد است: «اللّهم و ائه لا وفاء لی بالتوبه الا بعصمتک» و شرحش

ص: 502

1- . احتجارج طبرسی ج 1 - ص 282.

2- . نهج البلاغه، خطبه 188.

3- . سوره توبه، آیه 118.

کشتی تا به وصال برسم که در این راه جز این مرکب نیست

پس معنای جمله آن است که بارالها اگر اراده فرموده ای در یکی از دو امر از من دستگیری فرمایی: امر دین یا امر دنیا. پس نعمت دستگیری در امر دینم ارزانی فرما که هم در دنیا به آن محتاجم و هم در آخرت، برخلاف امر دنیایی که نیازمندی ام به آن فقط در این چند روزه عمر است و آن هم بهر نحو که باشد می گذرد.

سید شارح قدس سرّه را در مقام بیانی دیگر است و خلاصه اش این که: چون در هر گناهی اثری است خواه خسران در دنیا و خواه خسران در آخرت چنانچه به خسران در دنیا اشاره است آیه شریفه: «مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» (1) البته اگر مقصود از مصیبت تنها مصیبت دنیایی باشد چنانچه سید استفاده کرده است نه اعمّ از مصیبت دنیایی و آخرتی و از امیر المؤمنین علیه السلام نیز روایت شده که فرموده است: به خدا قسم از هیچ قوم فراوانی نعمتی زایل نمی شود مگر بواسطه گناهی که آنان مرتکب می شوند و به خسران در دین به واسطه گناه اشاره است روایتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مروی است که فرموده است همانا بنده گناهی می کند که بخاطر آن گناه علمی که فراگرفته بود از یادش می رود و بنده گناه می کند و بخاطر آن از سحرخیزی محروم می شود. و از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «ان الرجل لیذنب الذنب فیحرم صلوه اللیل» بنابراین معنای دعا این است که هرگاه از ما گناهی سر زد که اثرش یا زیان دینی است و یا زیان دنیوی تو خدایا آن زیان را در دنیای ناپایدار قرار بده نه در دین که مرتبط با آخرت پایدار و جاویدان است. و توجیهاات دیگری نیز نقل می کند با اعتراف بر این که هیچ کدام خالی از تکلف نیست.

و نکته ادبی از بعضی نقل شده که کلمه (او) در جمله (دین او دنیا) اشاره به آن است که میان رغبت به دین و رغبت به دنیا جمع نشود چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام مثال زده دنیا و آخرت را به دو همسر که خشنود ساختن هریک موجب ناخشنودی دیگری خواهد بود و

ص: 503

همچون دو کفه ترازو که سنگینی و پائین آمدن یکی از دو کفه موجب سبکی و بالا رفتن کفه دیگر است و همچون مشرق و مغرب که نزدیک شدن بهر یک از دو سو موجب دوری از سوی دیگر است.

نویسنده گوید: تردید میان دین و دنیا تنها در مورد دعا فرض شده است نه آنکه کلیت داشته باشد، و به اصطلاح منطقی میان دنیا و آخرت عموم و خصوص من وجه است بعضی از امور موجب نقص در دنیا فقط است نه در آخرت و بعضی به عکس آن و بعضی موجب نقص در هر دو و خسر الدنیا و الآخره است و مثالهایی که از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده به فرض صحّت نقل آنها نیز از قبیل موجبۀ جزئیۀ است یعنی احیانا یا غالباً چنین است و گرنه بسیاری نیز بودند که خدای تعالی خیر دنیا و آخرت به آنان عطا فرموده چنانچه آیه شریفه: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً» (1) بدان اشاره دارد. امام صادق علیه السلام وقتی اسحاق بن عمّار را که وضع دنیوی اش مرفّه بود می دید می فرمود: «و قد يجمعهما الله لا قوام»: خدای تعالی گاهی دنیا و آخرت را برای بعضی از افراد جمع می کند.

و اذا هممنا بهمّين يرضيك احدهما عتّا و يسخطك الآخر علينا فمل بنا الى ما يرضيك عتّا و اوهن قوتنا عمّا يسخطك علينا

در دو تصمیم ما را به رضای خود رهنمون باش

و هرگاه دو تصمیم گرفتیم که یکی از آن دو تو را از ما راضی و خشنود می کند و دیگری خشم تو را بر ما می انگیزد پس ما را بسوی آنچه تو را از ما خشنود می سازد بکشان و نیروی ما را نسبت به آنچه موجب سخط تو است سست بگردان سید شارح پس از آن که برای (هم) معانی مختلفی از مجمع البیان و دیگران نقل می کند از قبیل تصمیم بر فعل و خطور معنایی بر ذهن و میل داشتن به چیزی و غیر اینها سئوالی مطرح می کند که با توجه به معانی مختلف (هم) کدام یک از این معانی در این جا مناسب است که مقصود باشد؟

در جواب گوید: که مناسب همان معنای اول است یعنی قصد و عزم و توطین نفس و

ص: 504

آماده شدن برای انجام کاری و یا ترک آن زیرا این معنا از (هم) است که موجب خوشنودی خدا و یا سخط او است و اما معانی دیگر (هم) از قبیل خطور ذهنی و یا حدیث نفس اگر آنچه خطور می کند و یا حدیث نفس آن را می کند از قبیل طاعات باشد جمله اول دعا که یرضیک است درست می آید و مانعی ندارد که خدای تعالی حتی از خیال طاعتی و حدیث نفس آن نیز راضی و خوشنود باشد و اما جمله دوم دعا که یسخطک الآخر علینا است درست نمی آید زیرا امت اسلامی اجماع دارند بر این که خیال معصیت، معصیت نیست پس سخط الهی نسبت بخیال گناه و حدیث نفس آن متحقق نیست و به اجماع امت، گناهی بر آن نوشته نمی شود و جماعتی از علماء همی را که در روایت کافی از زراره نقل می کند به همین معنی حمل کرده اند، در آن روایت از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده است که فرمود: خدای تعالی از برای ذریّه آدم مقرر فرمود که هرکس تصمیم بر کار نیکی بگیرد و لکن آن را انجام ندهد یک کار نیک در نامه عمل او نوشته می شود و اگر تصمیم گرفت و انجام داد ده کار نیک در نامه عمل او نوشته می شود و هرکس که تصمیم کار بد گرفت و انجامش نداد هیچ بر او نوشته نمی شود و اگر تصمیم گرفت و انجام داد یک گناه برای او نوشته می شود و در روایت ابی بصیر این مطلب را درباره مؤمن فرموده است نه ذریّه آدم: «عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان المؤمن لیهم بالحسنه و لا یعمل بها فتکتب له حسنه فان هو عملها کتبت له عشر حسنات و ان المؤمن لیهم بالسیئه ان یعملها فلا یعملها فلا تکتب علیه» و از طریق عامه نیز در صحیح بخاری و مسلم از ابن عباس قریب به همین مضمون نقل شده است سید رحمه الله ره پس از نقل این روایات فرماید: که مقصود از (هم) در این روایات همان خطور ذهنی و حدیث نفس است که استقراری در نفس ندارد و اما عزم و تصمیم بر گناه خود گناه مستقلی است که اگر انجام داد گناه دیگری برای او ثبت خواهد شد و بر این قول اکثر محدّثین و متکلمین و همه عامّه و جماعت از اصحاب ما از جمله، امین الاسلام طبرسی در مجمع البیان متفقند و شریف مرتضی در تنزیه الانبیاء فرموده است که اراده گناه و عزم بر گناه معصیت است و بعضی از این حدّ نیز گذشته و گفته اند که عزم بر گناه کبیره خود گناه کبیره است و عزم بر کفر نیز کفر است. پایان گفتار شریف مرتضی. سپس

سید مرحوم به بعضی از آیات استدلال می کند و در استدلال خدشه می کند و بالاخره از بعضی از محققین نقل می کند که مسئله محل اشکال است.

نویسنده گوید: اگر مراتب اشخاص در نظر گرفته شود همه اشکالات برطرف می شود و (هم) بهمه معانی هم موجب رضای حق و نیز موجب سخط حق تعالی است که حسنات الابرار سیئات المقربین و امام صادق علیه السلام که شرح مراتب توبه را فرموده برای همه طبقات حتی انبیاء و اولیاء توبه ذکر فرموده اند روایت مصباح الشریفه.

بنابراین (هم) به همه معانی موجب رضا و سخط الهی است حتی آن کس که به گفته سید شارح از حد تجاوز کرده و (هم) بر کبیره را کبیره دانسته و (هم) بر کفر را کفر شمرده قابل توجیه صحیح است چیزی که هست این نه برای هرکس است بلکه افراد معدودی دارای این مقام می باشند و به گفته آن عارف:

هر آن کس غافل از حق یک زمان است در آن دم کافر است اما نهان است

فمل بنا الی ما یرضیک عنّا و اوهن قوّتنا عمّا یسخطک علینا

ما را به آن سوی بکش که تو را از ما راضی کند و نیروی ما را از آنچه تو را بر ما خشمگین سازد سست گردان.

توفیق به فرموده علماء عبارت است از (توجیه الاسباب نحو المطلوب الخیر): فراهم شدن اسباب برای رسیدن به خیری که می خواهد به آن برسد.

هنگامی که توفیق الهی شامل حال بنده ای شد وسایل انجام کارهای خیر را برای او آماده می فرماید و موانع را از پیش پای او برمی دارد چنانچه خذلان الهی به عکس این است آن کس که به سوء اعمالش دچار خذلان گردد میان او و کارهای خیر موانع پیدا می شود و قوای طبیعی اش در جهت عصیان به کار می افتد. «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَىٰ نِيَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» (1) خوشحال بنده ای که اگر بسوی گناهی قدمی بردارد پایش به سنگ بخورد و بشکند و از آن راه باز بماند که این خود بشارت آن است که هنوز

ص: 506

آن بنده مشمول رعایت و ربوبیت حضرت حق است و بدا به حال آن که اگر قدمی بسوی گناه برمی دارد چند قدم به استقبال او می آید: اگر قمار می کند می برد و نه می بازد و اگر می خواهد دامن به شهوت بیالاید طرف به او عشق می ورزد و آتش شهوت او را دامن می زند این چنین بنده گرفتار استدراج و خذلان الهی است می باید بخدای تعالی پناه برد از این حالت. آنچه بدان اشاره شد مضمون و مفهوم از این جمله از دعا است.

و سپس عرض می کند:

و لا تخلّ فی ذلک بین نفوسنا و اختیارها

در این باره کار را به خود ما وامگذار که آنچه خود می خواهیم اختیار کنیم.

فانّها مختاره للباطل الا ما وقفت و اماره بالسوء الا ما رحمت

زیرا نفس ما به خودی خود باطل را می گزیند مگر آن که تو توفیقش دهی به اختیار حق و همواره دستور بد می دهد مگر آن که مشمول رحمت تو بشود، گرایش نفس به دنیا و غیر خدا که بحکم «الا- کل شیء ما خلا- الله باطل» مظهر باطل است امری است طبیعی زیرا مخلوق از طبیعت است و اگر کشش معنوی الهی نباشد که در این دعا از آن به توفیق تعبیر شده است برای همیشه خلود در ارض می کند و پیرو هوای خود است.

جان گشاده سوی بالا بالها تن زده اندر زمین چنگالها

از داستانهای شیرین عرفان همین تنازع بین جان و تن و یا عقل و نفس است و عارف معروف ملای رومی در مثنوی در این باره داد سخن داده و قصّه را ضمن مثال ملموسی یعنی از ناقه مجنون شروع می کند که مجنون بر ناقه اش سوار بود و راه کوی لیلی می پیمود و لیکن بچه این ناقه در منزل مجنون بجای مانده بود و مجنون در این باره شعری سرود:

هوی ناقتی خلفی و قدّامی الهوی وائی و ایاها لمختلفان

هرچند اشعار و داستان معروف است ولی دریغم آید که بگذارم و بگذرم و اگر خواننده عزیز آشنا است و تکرارش برای او موجب ملال است این قطعه را نادیده و ننوشته انگارد و اگر اهل عشق و ذوق است حتی تکرارش برای او نشاط آور خواهد بود هو المسک ما کرّته
یتضوّع

ص: 507

ذکر آن دلبر چو پیران می شود این خردها جمله حیران می شود

داستانی عرفانی از مثنوی در تنازع عقل و نفس

مثنوی در توجیه و شرح حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که متضمن اصل خلقت ملائکه و حیوان و انسان است و می فرماید که ملائکه از عقل محض و حیوان از شهوت محض خلق شده اند و در وجود آدمی عقل و شهوت به هم آمیخته است گوید:

ماند یک قسم دگر اندر جهاد نیم حیوان نیم حیّ بارشاد

مقصود وجود آدمی است در مقابل ملائکه و حیوانات

روز و شب در جنگ و اندر کشمکش کرده چالیش اولش با آخرش

همچو مجنونند و چون ناقه ش یقین می کشد آن پیش و این واپس به کین

میل مجنون سوی آن لیلی روان میل ناقه پس پی کزّه دوان

یک دم ار مجنون ز خود غافل بدی ناقه گردیدی و واپس آمدی

در سه روزه ره بدین احوالها در تردّد ماند مجنون سالها

گفت ای ناقه چو هردو عاشقیم ما دو ضد بس همره نالایقیم

نیستت بر وفق من مهر و مهار کرد باید از تو عزلت اختیار

این دو همره همدگر را راهزن گمره آن جان کوفروناید ز تن

جان ز هجر عرش اندر فاقه بی تن ز عشق خاربن چون ناقه بی

جان گشاده سوی بالا بالها تن زده اندر زمین چنگالها

تا تو با من باشی ای مرده وطن بس ز لیلی دور ماند جان من

راه نزدیک و بماندم سخت دیر سیر گشتم زین سواری سیر سیر

سرنگون خود را ز اشتر درفکند گفت سوزیدم ز غم تا چند چند

آنچنان افکند خود را سخت زیر که ماخلخل گشت جسم آن دلیر

پای را بریست و گفتا گو شوم در خم چوگانش غلطان می روم

زین کند نفرین حکیم خوش دهن بر سواری کو فرو ناید ز تن

مولانا چون به این جا می رسد به اصل مسلک عرفانی خود که عشق الهی است منتقل می گردد بخوانید و لذت ببرید

ص: 508

عشق مولا کی کم از لیلی بود گوی گشتن بهر او اولای بود

گوی شو می گرد بر پهلوی صدق غلط غلطان در خم چوگان عشق

کاین سفر زین پس بود جذب خدا و آن سفر بر ناقه باشد سیر ما

این چنین سیری است مستثنی ز جنس کان فزود از اجتهاد جن و انس

اشاره است به حدیث شریف علی ما نقل: «جذبه من جذبات الرحمن توازن عمل الثقلین رزقنا الله و ایاکم»

اللهم و انک من الضعف خلقتنا و علی الوهن بنیتنا و من ماء مهین ابتدأتنا

بارها تو ما را ناتوان آفریدی و بنیاد ما بر سستی نهادی و از آبی بی ارزش و پست آفرینش ما را آغاز کردی. جملات مزبور در عین حالی که شاید الهام یافته از آیات شریفه یا مؤید به آنها است گویی بیان علّتی است برای مطلب پیشین و تمهیدی است برای خواسته های بعدی.

اما خلقت از ضعف در موارد متعدد قرآن بدان اشاره شده است مانند «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ» (1) خدای تعالی همان است که مبدأ نشو و آفرینش شما را ضعف قرار داده و اساس خلقتتان از ناتوانی است خواه مراد از این ضعف ناتوانی جسمی باشد چنانچه مشهود است که طفل در آغاز ولادت سراپا ضعف و ناتوانی است و بتدریج توان و نیرو در اعضا و جوارح او پدید می شود و خواه مقصود ضعف اخلاقی و معنوی باشد که هم طفل بالکلیه فاقد نیروی اخلاقی است و شاید آیه مبارکه: «وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا» (2) اختصاصاً اشاره به ضعف اخلاقی و روحی باشد به قرینه مقام، زیرا خدای تعالی پیش از این آیه می فرماید: «يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبينَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سَبِيلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (3): خدا می خواهد راه سعادت را برای شما بیان کند و شما را به آداب و اخلاق ستوده آنان که

ص: 509

1- . سوره روم آیه 54.

2- . سوره نسا، آیه 28.

3- . سوره نساء، آیه 26.

پیش از شما بودند (یعنی پیغمبران و نیکان امم سابقه) رهبر گردد و بر شما ببخشاید و خدا به احوال خلق دانا و به حقایق امور آگاه است. «وَاللّٰهُ يُرِيدُ اَنْ يَّتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِيْنَ يَتَّبِعُوْنَ الشَّهْوَاتِ اَنْ تَمِيْلُوْا مَيْلًا عَظِيْمًا» (1): و خدا می خواهد بر شما بازگشت به رحمت و مغفرت فرماید و مردم شهوت پرست می خواهند که شما مسلمین از راه حق بسیار دور و منحرف گردید.

انسان ناتوان آفریده شده

«يُرِيدُ اللّٰهُ اَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْاِنْسَانُ ضَعِيْفًا» (2): خدا می خواهد کار را بر شما آسان کند که انسان ضعیف خلق شده و توان تحمل تکلیف سنگین و پر مشقت را ندارد. پیدا است که مقصود از این ضعف، ضعف روحی است و به هر صورت در آیات شریفه به ضعف جسمی و روحی انسان تاکید شده است از این رو امام سجاد علیه السلام نیز عرض می کند: «اللهم وانك من الضعف خلقتنا» تو مبدأ نشو ما را ضعف قرار دادی و بنای وجود ما را بر وهن و سستی نهادی، و شاید یکی از اشارات آیه شریفه «وَبَدَأَ خَلْقَ الْاِنْسَانِ مِنْ طِيْنٍ» (3) آن باشد که ساختمان وجود انسان همچون ساختمانهای گلی است که نسبت بساختمانهای بنا شده و تراشیده از سنگ که «وَتَّحْتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا» سست و ناستوار است و آغاز خلقت انسان از خاک نیز در جاهای متعدد قرآن یاد شده است:

ز خاک آفریدت خداوند پاک تو ای بنده افتادگی کن چو خاک

و نیز آغاز خلقت آدمی از آب بی ارزش در قرآن آمده است: «ثُمَّ جَعَلْنَا مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِيْنٍ» (4).

و در سوره المرسلات فرماید: «اَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِيْنٍ» (5) حقارت و بی ارزشی مبدأ خلقت انسان تا آن حد است که دست آلوده به آن را با وسایل تطهیر و تنظیف پاک می کنند. و کوتاه سخن این که چون از خدای تعالی درخواست شد که انسان را به خودش

ص: 510

1- . سوره نساء، آیه 27.

2- . همان 28.

3- . سوره سجده، آیه 7.

4- . همان، 8.

5- . سوره مرسلات، آیه 20.

وانگذاورد و رحمتش را شامل حال او کند گویی این جملات بجای ذکر عَلت آن درخواست است که بارالها من عاجز و ناتوانم و این عجز و ناتوانی مقتضای خلقت و ساختمان وجودی من است و مخلوقی این چنین کجا تواند که خود را نگهداری کند و چگونه برای خویشتن تحصیل توان و نیرو کند

فلا حول لنا الا بقوتک ولا قوه لنا الا بعونک

هیچ تحوّل برای ما امکان پذیر نیست مگر با نیرویی که از ناحیه تو به ما افاضه بشود و هیچ نیرویی نتوانیم داشته باشیم مگر به کمک تو. دانشمند فقید استاد شعرانی قدس سرّه از این جمله ها استفاده برهانی کرده و می فرماید: برهانی است بر وجود نفس و این که مجرد و از عالم امر است چون آب و خاک و همه عناصر ماده جامدند و حس و حرکت ندارند و اگر روح حقیقت نداشته باشد و فرق میان جسم جامد و زنده نباشد چنانکه طبیعیین عصر ما پندارند باید موجود زنده هم حس نداشته و حرکت نکند چون از ترکیب چند موجود بی روح آثار حیات پدید نمی گردد پس نیروی ما و هر موجود زنده که سبب نموّ و حسّ و حرکت است از مبدأ دیگری است غیر ماده، عناصر و مبدأ همه نیروها پروردگار است این استدلال که از کلام امام مستفاد می گردد همان است که حکما و فلاسفه الهی در اثبات صور نوعیه و نفوس و مبدأ همه آن ها که واجب الوجود است آورده اند. پایان کلام دانشمند فقید.

فایدنا بتوفیقک و سدّنا بتسدیدک

پس بار خدایا ضعف ما را تأیید و تقویت فرما با توفیقی که از ناحیه تو شامل حال ما شود و وهن و سستی ما را با تسدیدت محکم و استوار فرما و البته تسدید الهی نه اختصاص به تسدیدات غیبی دارد بلکه شامل تسدیداتی است که در جهان طبیعت و عالم اسباب از مجرای اسباب تحقق می یابد از این رو گفته شده است: تسدید الهی مربنده خویش را به آن است که فهم و هوش تیزی به او عنایت فرماید و گوش شنوا و دل آگاه و معلّم ناصح و مشفق و رفیق موافق او را نصیب فرماید و از مال و ثروت دنیا آن مقدار به او عطا فرماید که نه از تنگدستی نتواند به مقصد برسد و نه از فراوانی ثروت مشغول به آن

ص: 511

گردد و از فامیل و عزّت آنقدر داشته باشد که ملاحظه فامیل و موقعیت و عزّت اجتماعی او را از کارهای سفیهانه سفیهان باز دارد و از آسیب رساندن اغنیا مصون و محفوظش بدارد و از بلندی همت و نیروی اراده آن مقدر به او عنایت فرماید که نه تن به کارهای پست بدهد و نه بلندپروازیش او را از رسیدن به مقام و منزلت لایق حالش باز دارد.

و اعم ابصار قلوبنا عمّا خالف محبتک و لا تجعل بشيء من جوارحنا نفوذاً فی معصیتک

مقصود از کوری چشم دل

و چشم دل ما را از هر چه که با محبت تو سازگار نیست کور گردان بعضی گفته است که کوری چشم دل استعاره است از کوری چشم ظاهر و لیکن این توجیه، درست نیست بلکه صدق بینایی به بینایی دل به حقیقت معنای بیش نزدیکتر است تا بینش دیده ظاهری زیرا چشم ظاهر بجز سطح اجسام و ظاهر مبصرات نمی بیند برخلاف دیده باطنی که چه بسا حقیقت اشیاء برای کسی که چشم دلش بینا است مکشوف گردد از این رو در دعای منسوب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است: «اللهم ارنی الاشیاء کما هی»: بارالها اشیاء را آن چنان که هست مرا نمایان. و ظاهر آن است که آیه شریفه: «وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا» (1) شرح حال کوران ظاهری نیست بلکه مقصود همان کور دلانند که جلوه حق را در مظاهر نمی بینند

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود هر که فکر نکند نقش بود بر دیوار

آن که امروز نبیند اثر قدرت او ظاهر آن است که فرداش نباشد دیدار

سید الشهداء و المقرّبین در دعای عرفه عرض می کند: «الغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یكون هو المظهر لک؟ متی غبت حتی تحتاج الی دلیل و متی بعدت حتی تکون الآثار هی التی تدلّنا علیک عمیت عین لا تراک»: کور باد یا کور است چشمی که تو را نبیند در این دعا نیز امام سجّاد علیه السلام عرض می کند پروردگارا چشم دل ما را از هر آنچه نه موافق محبت تو است کور فرما (2) که

ص: 512

1- . سوره اعراف، آیه 179.

2- . مکاتبه ای میان حضرت آیت الحق و التوحید حاج سید احمد کربلانی رحمه الله و حضرت آیه الله العظمی و حکیم متاله: حاج شیخ محمد حسین اصفهانی معروف به کمپانی قدس سره درباره دو بیت از عطار اتفاق افتاده است و آن دو بیت از دیوان منطق الطیر عطار است که می گوید: دائما او پادشاه مطلق استدر کمال عز خود مستغرق است -

تنها تو را ببند و هیچ نبیند عارف اکباتان فرماید:

به دریا بنگرم دریا تو وینم به صحرا بنگرم صحرا تو وینم

بهرجا بنگرم کوه و در و دشت نشان از روی زیبای تو وینم

حکیم هیدج که رحمت و رضوان خدا بر او باد در غزلی می سراید:

راز خود چه سان گویم با حضور نامحرم درد خویش چون پوشم با سرشک رنگینم

من به هرچه می گذرم ذکر دوست می شنوم من بهرچه می نگرم روی اوست می بینم

نی عجب اگر گویم او من است و من اویم وین عجب تر است که او باز او است من اینم

حضرت آیه الحق حاج سید احمد کربلائی رحمه الله در مکتوب هفتم از مکاتبات که آخرین مکاتبه است می فرماید: از تکرر بیانات و اصرار آن بزرگوار بر براهین اثبات کثرت حقیقیه بحمد الله بر این فقیر واضح و آشکار شد که: آن شخص که کلام بر طریقه ذوق المتألهین بر می داشت اشتباه کرده بود و این براهین و لزوم شناختی که فرموده بودید در او اثر نمی گذارد گویا خداوند متعال چشم او را از غیر خود کور کرده بود خداوند کورترش کند.

می گوید: توهم مفاسد شنیعه از دیدن تعدد است و عدم طلوع آفتاب حقیقت، می‌کده حتمّام نیست - جلّ جناب الحق تعالی ان یکون شریعه لکل وارد او ان یرد علیه الا واحد بعد واحد(1) و لذا اینگونه گفتگوها لا یکون الا اضحوکه للمغفل و لذا زحمت آن بزرگوار تضييع اوقات شریفه خواهد بود. و السلام علی من اتبع الهدی و السلام علیکم و رحمه الله

ص: 513

1- . این عبارت بو علی بن سناسست که در اشارات آخر نمط نهم که در مقامات عارفین است آورده است و به دنبال آن گفته است فان ما یشتمل علیه هذا الفن ضحکه للمغفل عبره للمحصّل فمن سمعه فاشمأز نفسه لعلها لا تناسبه فکل میسر لما خلق له: آنچه که در فن عرفان است برای شخص غافل خنده آور است و برای دانشجو موجب عبرت پس هرکس که از مطالب عرفانی خوشش نیاید خود را متهم نماید که شاید مناسبش نیست (هرکسی را بهر کاری ساختند).

و برکاته پایان مکتوب حضرت سید اعلی الله مقامه «و لا تجعل شیئی من جوارحنا نفوذا فی معصیتک»: و برای هیچ یک از اعضا و جوارح ما راه نفوذی در معصیت تو قرار مده، معنایی که برای توفیق بدان اشاره شد ممکن است در دو بعد تصوّر شود یکی در فراهم شدن وسایل اطاعت و رفع موانع آن و دیگری در ایجاد موانع برای انجام دادن گناه که خلاف آن چنانچه گفتیم خذلان است کسی را که توفیق الهی به همه ابعادش شامل حال است اگر قصد گناه کند و بخواهد انجام دهد ملائکه مدبرات امر و معقبات من بین یدیه و من خلفه که به امر خدای تعالی حافظ اویند موانع سر راه او ایجاد می کنند علی علیه السلام در نهج البلاغه بهر دو بعد اشاره کرده و می فرماید: «نحمده علی ما وفق له من الطاعة و ذاد عنه من المعصیه» (1) خدا را سپاس می گوئیم به اطاعتی که توفیقش را عطا فرمود و به گناهی که از ما راند و دور کرد.

اللهم صل علی محمد و آله و اجعل همسات قلوبنا و حرکات اعضائنا و لمحات أعیننا و لهجات السننتنا فی موجبات ثوابک

همس به معنای آهسته سخن گفتن است. «وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا» (2) بارالها بر محمد و آلش درود بفرست و آنچه را که به دل می گوئیم و هرگونه حرکت در اعضا ما را و نگاههای ما را هرچند به مدّت یک چشم بهم زدن باشد و سخنانی را که به زبانهای ما جاری می شود همه را در جهت قرار بده که موجب ثواب و پاداش تو باشد

حتى لا تقوتنا حسنه نستحق بها جزاءک و لا تبقي لنا سيئه نستوجب بها عقابک

حرکت اعضا و نگاه ما را در جهت ثواب قرار ده

تا هیچ کار نیکی که به خاطر آن مستوجب پاداش تو باشیم از ما فوت نشود و هیچ کار زشتی که به جهت آن سزاوار عذاب تو باشیم برای ما باقی نماند.

نکته: سیاق جمله بندی اقتضا می کرد که پس از جمله لا تقوتنا حسنه جمله ای مانند و لا نأتی بسیئه آورده شود زیرا نتیجه بکار گرفتن همه همسات و حرکات و لمحات

ص: 514

1- . نهج البلاغه، خطبه 194.

2- . سوره طه، آیه 108.

و لهجات در موجبات ثواب آن است که نه حسنه ای فوت شود و نه سیئه ای ارتکاب شود پس چرا امام علیه السلام لا تبقی فرموده است، دو توجیه به نظر می رسد: یکی آن که بر مبنای «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» (1) باشد و هنگامی که همه اعضاء و جوارح انسان در طریق ثواب باشد نورانی که از این اعمال در دل حاصل می شود اثر گناهی را که در دل بوجود آمده و در پاره ای از روایات از آن به نقطه سوداء تعبیر شده از بین می رود و دل نورانی می گردد پس تعبیر لا- تبقی لنا سیئه درست است و دیگری آن که به اعتبار سالبه به انتقاء موضوع باشد و هر چند این توجیه اندکی برخلاف ظاهر است و لکن استعمالی است صحیح و شایع در لسان عرب پس معنای لا تبقی لنا سیئه بنا به این توجیه آن است که گناهی از ما سر نزند تا اثرش باقی بماند و یا آن گناه در نامه عمل ما نوشته و ثبت شود.

ص: 515

1- . سوره هود، آیه 114.

دعاؤه في اللجوء الى الله تعالى و من دعائه في العفو اللهم ان تشأ تعف عنّا فبفضلک بفضلک و ان تشأ تعدّبنا فبعذلک و إن تشأ تعاقبنا
بعذلک فسهّل فشا لنا عفوک بمنّک و اجرنا من عذابک عدلک بتجاوزک فانه لا طاقه لنا بعذلک و لا نجاه لأحد منّا دون عفوک يا غنی يا أغنی
الأغنياءها نحن عبادک بين یدیک و انا و نحن افقر الفقراء اليک فاجبر فاقتنا بوسعک و لا تقطع رجاءنا بمنعک فتكون قد اشقيت من استسعد
بک و حرمت من استرفد فضلک فالی من حينئذ منقلبنا عنک و الی این

ص:516

مذهبننا عن بابك سبحانك نحن المضطرون الذين اوجبت اجابتهم و اهل السوء الذين وعدت الكشف عنهم و اشبه الأشياء بمشييتك
بستتك و اولى الأمور بك فى عظمتك رحمه من استرحمك و غوث من استغاث بك فارحم تضرعنا اليك و اغننا و أغننا اذ طرحنا انفسنا
بين يديك اللهم ان الشيطان قد شمت بنا اذ شايعناه على معصيتك فصل على محمد و آله و لا تشمته بنا بعد تركنا اياه لك و رغبتنا عنه
اليك اللهم ان الشيطان قد شمت بنا اذ شايعناه على معصيتك فلا تشمته بنا بعد تركنا اياه و هربنا اليك و اقبالنا عليك

ص: 517

بسم الله الرحمن الرحيم

«وكان من دعائه عليه السلام في اللجأ الى الله»: از دعای آن حضرت در پناهندگی به خدای تعالی اللهم ان تشأ تعف عَنَّا فبفضلک و ان تشأ تعذبنا فبعذلک

بارالها اگر مشیت تو به عفو ما تعلق بگیرد آن مقتضای فضل و احسان تو است و اگر بخواهی که ما را عذاب فرمایی آن نتیجه عدل و انصاف تو است.

مترجم گوید: سید شارح رحمه الله بحثی ادبی در این جمله عنوان کرده که به نظر این ناچیز به گونه ای که ما ترجمه کردیم نیازی به آن بحث نیست و چه بسا موجب ملال خواننده ها نیز بشود و لکن اشاره به دو نکته خالی از لطف نیست:

اول آن که: در این دو جمله ابتداء موضوع عفو مطرح شده است و سپس موضوع عذاب و سزاوار همین است زیرا مقتضای سبقت رحمت بر غضب تعبیری این چنین است (یا من سبقت رحمته غضبه) «قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (1)

که بدین گونه تعبیر مقام اثبات مطابق مقام ثبوت و تکوین موافق با تشریح گردد و علاوه بر این، رحمت از مقتضیات ذات است به خلاف عقاب که مقتضای سیئات اعمال

ص: 519

نکته دوم آن که: این دو جمله صریح است در این که عذاب بر مجرمان حتم نیست و تقیید عدم عذاب بتوبه در همه موارد و عذاب بعدم توبه در پاره ای از موارد منافات با این دو جمله ندارد، دقت شود.

هاتفی از گوشه میخانه دوش گفت بیخشد گنه می بنوش

عفو الهی بکند کار خویش مژده رحمت برساند سروش

عفو خدا بیشتر از جرم ما است نکته سر بسته چه گوئی خموش

عارف معروف خواجه عبد الله انصاری گوید: یحیی معاذ (یحیی بن معاذ) عجب سخنی گفته، در مناجات خویش گفت:

الهی مرا اعتماد بر گناه است نه بر طاعت زیرا که در طاعت اخلاص می باید و آن مرا نیست و در معصیت فضل می باید و آن تو را هست.

فَسَهِّلْ لَنَا عَفْوَكَ بِمَنْكَ وَأَجْرْنَا مِنْ عَذَابِكَ بِتَجَاوُزِكَ

پس بر ما منت بگذار و عفو را بر ما سهل و آسان فرما و از ما درگذر و از عذابت در امان بدار. هر چند در جمله پیش چنانچه اشاره شد به حکم فضل و احسان است که خدای تعالی عفو می فرماید و لکن در عین حال منافات ندارد که همان احسان و فضل نیز در پاره ای از موارد شرایطی داشته باشد و چه بسا شرایط اش سنگین باشد از این رو است که امام سجّاد علیه السّلام خواستار سهولت شرایط عفو است.

بنی اسرائیل هنگامی که موسی علیه السّلام به طور برای گرفتن تورات رفت گوساله پرست شدند موسی که از میقات بازگشت و دید قومش گوساله پرست شده اند عصبانی شد با برادرش هرون برخورد شدید کرد و خطاب به قوم خود فرمود: «يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ» (1) شما با گوساله پرستی ظلم به نفس گردید پس توبه کنید و به کیفر جهالت خود به کشتن یکدیگر تیغ بکشید این در پیشگاه خدا بهترین کفاره عمل شما است

ص: 520

خدای تعالی در ارتباط با این کفاره سنگین اسرائیلیان می فرماید: «ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (1)

فانه لا طاقه لنا بعدلك و لا نجاه لاحد منا دون عفوك

چرا؟ که طاقت عدل تو را نداریم و هیچ یک از ما را راه نجاتی بجز عفو و بخشش تو نیست:

خدایا عفو تو را بر ما آسان و از عذاب در امان دار

عدل معنایی است در مقابل ظلم و همانگونه که ظلم عبارت است از تجاوز به حق کسی و منع کسی از رسیدن به آنچه حق او است عدل عبارت است از رساندن هرکس به آنچه حق او است و سزاوار آن است. بنابراین روشن است که ما را طاقت آن نیست که خدای تعالی با ما به عدل رفتار فرماید و آنچه را که ما سزاوار آنیم بما جزا و کیفر بدهد و چون همه گنهکار و سیه روزگاریم بجز عفو و بخشایش حق راه نجاتی برای احدی نیست. «ولو لا فضل الله علیکم و رحمته مازکی منکم من احد ابدا» اگر فضل و رحمت الهی شامل حال شما نبود هرگز یک نفر از شما پاک و پاکیزه نمی شد.

یا غنی الاغنیاهنا نحن عبادک بین یدیک و انا افقر الفقراء الیک

ای بی نیازترین بی نیازها اینک ما بندگان توایم که در محضر تو هستیم و در میان گدایان کویت از من گداتر نیست.

فأجبر فافتنا بوسعک و لا تقطع رجائنا بمتک

جبران نیازمندی ما با وسعت رحمت خدا

پس نیازمندی و تهی دستی ما را با وسعتی که در رحمت تو است جبران فرما و کرامت را از ما دریغ مدار که ناامید شویم.

فتکون قد اشقیت من استسعد بک

که اگر چنین کنی آن را که می خواست با دستگیری تو به سعادت برسد به شقاوت و بدبختی دچار فرموده ای.

ص: 521

و کسی را که به فضل و احسان تو چشم کمک داشت محروم ساخته ای.

فالی من حینند منقلبنا

پس در چنین وقت و حالی به چه کسی بازگردیم.

و الی این مذهبنا من بابک

و اگر از درت رانده شویم به کجا برویم

چو بر در تو من بی نوای بی زر و زور بهیچ باب ندارم ره خروج و دخول

کجا روم چه کنم حال دل کرا گویم که گشته ام ز غم و جور روزگار ملول

سبحانک نحن المضطرون الذین اوجبت اجابتهم و اهل السوء الذین وعدت الکشف عنهم

بارالها تو منزهی مانیم بی چاره گانی که جوابگویی آنان را بر خود واجب و لازم فرموده ای و تیره بختانی که وعده فرموده ای تیره گی را از آنان برداری. به احتمال زیاد اشاره است به آیه شریفه: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاَهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ» (1) سؤالی که هست آن است چرا در مضطرون اجابت را لازم شمرده و اهل سوء را وعده کشف داده است در جواب این سؤال سید شارح از بعضی نقل کرده که گفته است: نسبت به مضطرّ و کسی که درهای چاره به روی او بسته شده است خدای تعالی خبر از اجابت دعای او داده و از این رو در دعای شریف امام علیه السلام تعبیر فرموده است که اجابت را بر خودت واجب فرمودی و اما جمله و یکشف السوء که به گفته بعضی از مفسرین به منزله بیان جمله اولی است و در حقیقت نتیجه اجابت است تناسب با وعده دارد این پاسخ سید مرحوم از بعضی نقل کرده است و جای دقت و تأمل است سپس داستانی از جنید نقل می کند که زنی نزد جنید آمد و گفتش که در حق من دعائی کن که فرزندم گم شده است جنید گفت: برو صبر کن این جریان چندبار تکرار شد و هر بار جنید امر به صبر می کرد تا آن که یک بار زن گفت دیگر

ص: 522

صبرم تمام شده و شروع کرد به ناله و فریاد کردن جنید گفت: برو که فرزندت باز آمد زن رفت و برگشت و از جنید سپاسگزاری کرد و دعای خیر درباره اش نمود از جنید سؤال شد از کجا دانستی که فرزند او باز آمده گفت از قول خدای تعالی «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا وَ يَكْشِفُ السُّوءَ» نویسنده گوید: در روایات نیز اشاره به این معنی شده است چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرماید.

«عند تناهی الشده تكون الفرجه و عند تضایق حلق البلاء یكون الرخاء»⁽¹⁾: هنگامی که سختی به نهایت رسید فرج خواهد بود و حلقه های بلا چون تنگ تر گردد گشایش در امر فرا خواهد رسید.

و أشبه الاشیاء بمشیتک و اولی الامور بک فی عظمتک رحمه من استرحمک و غوث من استغاث بک

مناسب ترین چیزها با مشیت تو و سزاوارترشان به عظمت و بزرگی تو رحم کردن بر کسی است که خواستار رحمت تو باشد و فریادرسی کسی است که از تو بخواهد تا به فریادش برسی.

نکته: مشیت الهیه به خلقت همه موجودات عالم تعلق گرفته «و لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ»⁽²⁾ و رحمت ذاتیه حق تعالی همه موجودات را فراگیر است «و رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ»⁽³⁾ و نسبت به همه مساوی است ولی اگر کسی خواستار آن رحمت شد و به گدایی در خانه خدا رفت چون خدای تعالی این حالت بنده را دوست دارد زمینه چنین بنده ای برای تعلق مشیت حق به خواسته او و شمول رحمت به او آماده تر است همانند این تعبیر در آیه شریفه است که می فرماید: «هُوَ الَّذِی یَبْدُؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ وَ هُوَ اَهْوَنُ عَلَیْهِ»⁽⁴⁾ خدا است آن که مخلوقات را از عالم مشیت می آفریند و سپس در عالم معاد باز می گرداند و این باز

ص: 523

1- . نهج البلاغه قصار الحکم 351.

2- . سوره شوری، آیه 49.

3- . سوره اعراف، آیه 156.

4- . سوره روم، آیه 27.

گرداندن برای او بسیار آسان است و چنانچه از پیش نیز بدین مطلب اشاره شد کلمه (اهون) را که افعال التفضیل است به دو معنی توان دانست اول آن که به معنای فعلیل باشد مانند الله اکبر که بنا به قولی به معنای کبیر است و دوم آن که در معنای خود باقی باشد و لکن نسبت به مخاطب یعنی اعاده در نظر شما آسان تر است از اصل خلقت زیرا زمینه آماده است هر چند نسبت به خدای تعالی و قدرت غیرمتناهی اش تفاوتی نمی کند.

فارحم تضرعنا الیک و اغننا اذا طرحنا انفسنا بین یدیک

پس حال که ما به درگاهت می نالیم بما رحم کن و اینک که خود را در پیشگاه تو به خاک مذلّت انداخته ایم نسبت به دیگران اولویت داریم که به فریاد ما برسی و ما را بی نیاز فرمایی

ما به مسکینی سلاح انداختیم الغیث ای مایه جان الغیث

اللهم ان الشیطان قد شمت بنا اذ شایعناه علی معصیتک

حال که به درگاهت می نالیم بما رحم کن

بارالها همانا شیطان (دشمن دیرین ما) از ما شاد و خوشحال شد که در معصیت تو پیروی او را کردیم، شماتت به معنای شادی دشمن است و چون شیطان دشمن اولاد آدم است چنانچه خدای تعالی فرمود: «وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (1): پیروی از راه و رفتار او نکنید که او دشمن آشکار شما است و فرمود: او همواره شما را به کارهای بد و رسوائی آور وادار می کند: «إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (2) و از سوی دیگر به عزت خدای تعالی سوگند یاد کرده که بنی آدم را گمراه کند و بر سر راه آنان بنشیند و از پیش رو و پشت سر و راست و چپ آنان را در محاصره خویش درآورد:

«فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» (3)

«لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَا يَنبَغِي لَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ

ص: 524

1- . سوره بقره، آیه 208.

2- . سوره بقره، آیه 169.

3- . سوره ص، آیه 82.

شَمَائِلِهِمْ» (1) چنین دشمن سوگند خورده هرگاه ببیند که آدمی به گناه آلوده شده و توطئه‌هایی که او درباره آدمی داشته چه از ناحیه و چه از حیث عقیده به نتیجه رسیده و آدمی گرفتار غضب و سخط الهی شده است بدیهی است که خوشحال خواهد شد که این حالت هر دشمنی است و با پیروزی بر طرف مقابل خوشحال می‌شود اعازنا الله بحوله و تأییده من شرّ الشیطان و کیده

دام سخت است مگر یار شود لطف خدا ورنه انسان نبرد صرفه ز شیطان رجیم

فصل علی محمد و آله و لا تشمتنه بنا بعد ترکنا ایاه لک و رغبتنا عنه الیک

پس بر محمد و خاندانش درود بفرست و پس از این که ما او را بخاطر توها کردیم و از او روگردان شده و به تو رو آوردیم ما را دشمن شاد مفر ما

با تو پیوستم و از غیر تو دل بگسستم آشنای تو ندارد سر بیگانه و خویش

به عنایت نظری کن که من دلشده را نرود بی مدد لطف تو کاری از پیش

ص: 525

دعاؤه بخواتم الخير و من دعائه فى الرحمه يا من ذكره شرف للذاكرين و يا من شكره فوز للشاكرين و يا من طاعته نجاه للمطيعين صلّ على
محمّد و آله و اشغل و يا من طاعته نجاه للمطيعين اشغل قلوبنا بذكرك عن كلّ ذكر و السنننا بشكرك عن كلّ شكر و جوارحنا بطاعتك عن
كلّ طاعه فان قدرت لنا فراغا من شغل عن شغل فاجعله فراغ سلامه لا تدركنا فيه تبعه و لا تلحقنا فيه سأمه و لا تلحقنا معه سيئه حتّى
ينصرف عتّا كتاب السيئات حتّى ينصرف كتاب السيئات عتّا بصحيفه خاليه بصحف خاليه

من ذكر سيئاتنا ويتولى كتاب الحسنات عنّا مسرورين بما كتبوا من حسناتنا و اذا فإذا انقضت أيام حياتنا و تصرّمت مدد اعمارنا و استحضرتنا دعوتك التي لا بدّ منها و من اجابتها فصلّ على محمد و آله و اجعل ختام ما تحصي و استحضرتنا دعوتك التي لا بدّ من اجابتها فاجعل ختام ما تحصي علينا كتبه اعمالنا توبه مقبوله لا توقفنا لا نوقف بعدها على ذنب اجترحناه و لا معصيه اقترفناها و لا تكشف عنّا ستر سترته و لا- يكشف لنا ستر على رؤوس الأشهاد يوم تبلو اخبار عبادك يوم تبلى اخبار العباد انك رحيم بمن دعاك و مستجيب مستجيب لمن ناداك

ص: 527

بسم الله الرحمن الرحيم

دعای برای انجام کار که عاقبتش خیر است

«و کان من دعائه علیه السلام خواتم الخیر»: سید شارح گوید: خواتم جمع خاتمه است به معنای پی آمد یا پی آمد کارها و آخر آنها و اضافه خواتم (بخیر) یا بیانیه است مانند: خاتم حدید که کلمه حدید بیان خاتم است یعنی انگشتری از آهن که در چنین اضافه درست است که مضاف الیه گفته شود و مقصود از آن مضاف باشد (بنابراین معنای جمله چنین است که آن حضرت این دعا را می خواند برای عاقبت و آخر کارها که خیر پیش بیاید) و یا اضافه بمعنای (لام) است که اختصاص را می رساند (که در این صورت معنای جمله چنین خواهد شد که این دعای حضرت برای کارهایی بود که عاقبت خیر داشت) سپس فرماید:

بدان که چون ترس از بدی عاقبت در نظر خردمندان از بزرگترین کارهای ترسناک است از این رو آنان همواره به درگاه خدای تعالی تضرع و ناله و زاری داشتند و از خدای تعالی حسن عاقبت و استقامت در پایان کار را مسئلت داشتند بعضی از دانشمندان فرموده است: که ترس از سوء خاتمه است که دلهای عارفین را لرزانده و چه محرومیتها که بخاطر بدعاقبتی نصیب اشخاص شده است و قدمهای جمعی از اهل عرفان در این میدان لغزیده و از این جهت بود که اهل حق و سعادت از رهگذر دعا و رو آوردن به درگاه الهی از خدای تعالی حسن عاقبت را می خواستند. سید شارح پس از این کلام سخنی از شیخ کمال الدین میثم بحرانی در شرح نهج البلاغه نقل می کند که خلاصه ای است از آنچه

حججه الاسلام غزالی در این باب دارد و چون هم مطلب اش ارزنده و آموزنده است و هم (الفضل لمن سبق) (1) ما ترجمه کلام غزالی را آوردیم: وی پس از مقدمه کوتاهی در سبب و منشأ خوف که گاهی از چیزی است که ذاتاً برای شخص خوش آیند نیست مانند سوختن در آتش و گاهی از چیزی است که مقدمه امر مکروه است گوید: مقام کسانی که خائف اند نسبت به ترسی که از مکروهات دارند مختلف است و هرکس از چیزی می ترسد مثلاً از مرگ پیش از توبه کردن یا اگر توبه کرده است می ترسد از این که توبه اش را بشکنند و به عهدی که با خدای تعالی کرده است عمل نکند و یا می ترسد از این که نتواند به همه حقوق الهی قیام کند و یا می ترسد از این که رقت قلب از او گرفته شود و تبدیل به قساوت قلب شود و یا می ترسد از این که از راه مستقیم میل بانحراف کند و یا می ترسد در پیروی از شهوات نفسانی عادت بر او مستولی شود و یا می ترسد از این که خدای تعالی او را واگذارد که بحسناتش اکتال کند و بخاطر آنها بر بندگان خدا فخرفروشی کند و یا می ترسد از این که از فراوانی نعمت خدا بر او سرمست شود و (بدمستی کند) و یا می ترسد از این که از خدا بغیر خدا مشغول شود و یا می ترسد از اینکه بخاطر پیایی آمدن نعمت های الهی به استدراج گرفتار شود و یا می ترسد از این که پرده از روی اطاعت ها و عبادت هایش برداشته شود و چیزی که گمان آن را نداشت آشکار شود و یا می ترسد از این که حق الناس از غیبت و خیانت و کلاهبرداری و بداندیشی بگردنش بیاید یا می ترسد از آن چه نمی داند در باقیمانده عمرش چه روی خواهد داد و یا می ترسد از این که خدای تعالی در کیفر دادن به او تعجیل فرماید و پیش از مرگ رسوایش سازد و یا می ترسد از این که به زیورهای دنیا فریفته شود و یا می ترسد از این که خدای تعالی در حال غفلت او از یاد خدا هم چنان از قلب او آگاه است و یا می ترسد از اینکه به هنگام مرگش بدعاقبت شود و یا می ترسد از این که سابقه ازل در باره اش چگونه است.

اینها همگی اسباب های خوف و ترس عارفان است و هریک از اینها را فائده مخصوصی هست که آدمی را وادار می کند تا از آنچه می ترسد برکنار رود پس آن که از

ص: 530

مستولی شدن عادت می ترسد مواظبت و مراقبت خواهد کرد تا عادتش را ترک کند و آن که از آگاه بودن خدای تعالی بر اسرار دلش می ترسد دست اندرکار تطهیر دل از وسوسه ها خواهد بود و هم چنین دیگر اقسام ترس ها و آنچه برای اشخاص باتقوا از میان همه آنچه گفته شد ترسناکتر است ترس از خاتمه است که بسیار خطرناک است و بالاتر از همه که دلیل بر کمال معرفت نیز هست ترس از سابقه است زیرا پایان امر تابع سابقه است و فرعی است که پس از وساطت اسباب بسیاری بالاخره متفرع بر سابقه است عاقبت امر ظهور همان است که قضای الهی ام الکتاب بر آن جاری شده است آن که از خاتمه می ترسد نسبت به کسی که از سابقه می ترسد به دو شخص می ماند که درباره هریک از آن دو نفر فرمانی از شاه صادر شده و آنان نمی دانند که مضمون حکم چیست؟ ممکن است دستور داده باشد که او کشته شود و ممکن است فرمان وزارت در حق او صادر شده باشد و هنوز دستور پادشاه بدست هیچکدام از آن دو نرسیده است تا از مضمونش مطلع شوند یکی از این دو نفر به انتظار رسیدن نامه است تا نامه را گشوده و ببیند که پادشاه درباره او چه حکمی صادر نموده اما دیگری دلش متوجه حالت صدور حکم است که به هنگام نوشتن حکم چه تصمیمی را شاه درباره او گرفته و آیا حالت رحمت داشته و یا حالت خشم و این توجه به سبب بالاتر از توجه به نتیجه سبب است و بدین قیاس توجه به قضای ازلی که قلم اعلی برطبق آن جاری شده بالاتر و برتر از توجه به آن چیزی است که بعدها ظاهر خواهد شد و بدین معنی اشاره فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنجا که بالای منبر بود پس مشت راست خود را برگرفت و فرمود: این کتاب خدا است که بهشتیان با نام و نام پدرشان در آن نوشته شده است نه زیاد می شوند و نه کم سپس مشت چپ را بست و فرمود این کتاب خداست که دوزخیان با نام و نسب شان در آن نوشته شده است نه زیاد می شوند و نه کم آنان که اهل سعادت اند کارهای اهل شقاوت را انجام می دهند تا آن که گفته می شود گویی از اهل شقاوتند و بلکه گفته می شود که حتما از اهل شقاوتند سپس خدای تعالی آنان را پیش از مرگ به اندک زمانی (ولو به اندازه یک بار دوشیدن شیراز پستان شتر) نجات می بخشد و اهل شقاوت کارهای سعادت‌مندان از آنها سر می زند تا آن که گفته می شود گویی اینان سعادت‌مندانند و بلکه حتما سعادت‌مندانند سپس خدای تعالی به

اندازه یک بار دوشیدن شیر شتر به مرگشان مانده آنان را از صف اهل سعادت بیرون می کشد...

نویسنده گوید این بحث، بحثی است عمیق و لغزشگاه فحول از علماء و بجز نوری از نور الانوار این ظلمات را طیّ نتوان کرد و از این جهت در روایات نیز از ورود به این بحث نهی شده لذا ما نیز دامن سخن را برچیده و از حدّ خود و بعضی از خوانندگان قدم فراتر نمی نهیم و الله الهادی الی طریق الصواب.

نویسنده گوید: کلام این دانشمند بزرگ روان شناس خواه در تنبیه به اسباب خوف و موارد دقیقی که تذکر داده است و خواه نسبت به خطرناک بودن بعضی از آنها و خطرناکتر از همه بدعاقبت بودن تذکراتی است مفید و پربها «لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ» (1)

از این رو عارف معروف خواجه عبد الله انصاری گفته است: خدایا همه از آخر می ترسند و عبد الله از اول. قال الله تعالى: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ» (2) و بزرگی دیگر فرماید من از گناهی که نکرده ام بیشتر ترسناکم تا گناهی که کرده ام زیرا دانم که چه کرده ام و ندانم که چه خواهم کرد. موضوع عاقبت بخیری و بدعاقبت بودن بقدری فراوان است که هرکس اگر تأمل کند در عمر کوتاه خودش به موارد بسیاری متذکر می شود تا چه رسد به عمر تاریخ و آنچه در صفحات تاریخ از این دو گروه ثبت و ضبط شده است چه افرادی که در انقلاب اسلامی ما سهم بسزائی داشتند و لکن در وسط راه و یا حتی پس از تحقق آرمان اسلامی و تأسیس دولت جمهوری اسلامی شیطان و نفس اماره بر آنان چیره شد و همه زحمات و مجاهدات بی نتیجه ماند و از این نمونه حتی در رجال و مسلمانان صدر اول اسلام نیز فراوان دیده می شود حدیث شریف: «ارتدّ الناس بعد رسول الله الأربعة» یا کمتر و بیشتر بهر توجیهی که در ارتداد بشود بیانگر این حقیقت است و آیه شریفه:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ...» (3) هشداردهنده همین معنا است طلحه و زبیر از پیش تازان در صفوف مسلمین و مجاهدین بودند به چه

ص: 532

1- . سوره ق، آیه 37.

2- . سوره انبیاء، آیه 101.

3- . سوره آل عمران، آیه 144.

عاقبت تأسف آوری دچار شدند مخصوصاً زبیر که امیر المؤمنین علیه السلام در نامه اش به اصحاب خود از وی به شجاعترین فرد تعبیر می فرمایند و یکی از چهار نفری است که دعوت امیر المؤمنین علیه السلام را پس از وفات رسول خدا برای بازپس گرفتن حق خود اجابت کردند و هنگامی که ابن جرموز بحیله و نیرنگ او را کشت و شمشیرش را بنزد امیر المؤمنین آورد علی علیه السلام چون شمشیر را گرفت نگاهی بر آن انداخت و فرمود: «سیف طالما جلا الكرب عن وجه رسول الله»: این شمشیر چه گردهای مصیبت و گرفتاری را از چهره مبارک رسول خدا زدوده است با همه این سوابق درخشان در اسلام عاقبت مطلوبی نداشت زجر بن قیس از یاران صمیمی علی علیه السلام بود چه سخنرانی ها که در دفاع از حق امیر المؤمنین علیه السلام داشت و مردم را به بیعت آن حضرت دعوت می کرد در روز جنگ جمل در صف یاران علی علیه السلام بود و رجز می خواند:

اضر بکم حتی تقرّوا العلی خیر قریش کلّها بعد النبی

«من زانه الله و سمّاه الوصی الی آخر» ولی همین شخص بود که آخر کارش به آنجا کشید که ابن زیاد سر مقدس امام حسین علیه السلام را به او سپرد تا به نزد یزید بن معاویه ببرد و هنگامی که وارد بر یزید شد گفت: ای امیر المؤمنین مؤدبه باد تو را که خدای تعالی فتح و پیروزی نصیبت کرد حسین بن علی با هیجده نفر از خاندانش و شصت نفر از پیروانش بر ما وارد شد ما به نزد آنان رفتیم و خواستیم که تسلیم شوند و تن به حکم امیر عبید اله بن زیاد در دهند و یا جنگ.

آنان جنگ را بر تسلیم ترجیح دادند اول آفتاب بود که بر آنان تاختیم و از هرسو آنان را به محاصره گرفتیم همین که شمشیرها بر مغز سر آنان جایگیر شد از دست ما بهر سو فرار می کردند و هیچگونه گناهی نداشتند و از ترس ما به نیزارها و گودالها پناه می بردند همانگونه که کبوتر از عقاب به پناهگاه می گریزد به خدا قسم یا امیر المؤمنین زمانی جز به اندازه کشتن یک بچه شتر و بقدر خواب قیلوله نگذشت مگر آن که همه را از دم شمشیر گذرانیدیم و اینک پیکرهاشان برهنه و عریان و لباسهاشان به غارت رفته و صورتهاشان به خاک مالیده شده آفتاب سوزان بر آنان می تابد و باد گرم بر آنان می وزد بجز لاش خورها و عقابها زواری ندارند یزید که این گزارش را شنید اندکی سر بزیر افکند

سپس

سر برداشت و گفت: من از فرمانبری شما بدون کشتن حسین هم راضی بودم. آری خواننده عزیز این چنین عاقبت کسی که روزی در پیش روی امیر المؤمنین علیه السلام شمشیر می زد و مردم را به بیعت او دعوت می کرد ولی فردای آن روز برای خوش آیند یزید این همه دروغبافی و خوش رقصی می کند خدایا به تو پناه می بریم از سوء عاقبت و در مقابل این گروه افراد بسیاری بوده و هستند که یک عمر با عیش و نوش گذرانده و همواره شاهد مقصود را در آغوش داشته اند در اواخر عمر توفیق الهی بسراغشان رفته و آنان را از منجلاب بدبختی بیرون کشیده و به اوج سعادت رسانده است.

ابو بصیر گوید: در همسایگی من جوانی بود درباری و از منسوبان دستگاه خلافت ثروتی پیدا کرده و خود را گم کرده بود.

ان الشباب و الفراغ و الجده مفسده للمرء ائی مفسده

کنیزانی نوازنده داشت هر شب رفقایش که جمعی از اوباش و الواد بودند در خانه او اجتماع می کردند عربده می کشیدند بساط می گساری و شرابخواری و قماربازی و حرامبارگی می گسترند. آرام و قرار از من سلب شده آسایش از آن محلّه رخت بر بسته بود، هر چند او را نصیحت می کردم و اندرز می دادم سودی نمی بخشید و فایده ای نداشت.

اندرز عاقلانه نگویان را چون شکر است و حالت محروری

گیتی خراب چشم بتان گردید آن که نیست در خور معموری

ای شارح کتاب جهان بر خوان در هر ورق دفاتر مسطوری

بشناس قدر خود که دل است ایدل گنجینه مرادی و گنجوری

هشیار شو که مست است آئی ای مست جام باده انگوری

ز آن پیشتر که بر سر مشگین موت دهر افکند زغالیه کافوری

ما را است شهد و نیش رقیبانرا زین خانه مسدس زنبوری

ای عندلیب گلشن جان پر زن دوری کن از خرابه تن دوری

عاقل نمی رود ره بی پایان بی مزد جاهل است به مزدوری

خوش خوی باش و با بد و نیک آسای زین به خرد نیافته دستوری

برخیز و راه وادی ایمن گیر جان کلیم و معنی و الطوری

آنکه که امر ایزد پاک آید نه آمری خرنند و نه مأموری

گیتی بروز عقل فروزان شد تو تیره روز در شب دیجوری

سالی موسم حج عازم بیت الله الحرام بودم با دوستان و آشنایان خداحافظ گفتم و به خانه آن همسایه نیز رفتم. در آن جلسه نیز گفتار سابق خود را تکرار نموده و نگرانی همه مجاوران و همسایگان را از رفتار وی اظهار کردم آهی کشید و گفت: «انا رجل مبتلی و انت رجل معافی» در این سفر که به مدینه رفتی و به خدمت آن بزرگوار مشرف شدی وضع حال مرا بگو امید است نظر مرحمتی فرماید و دعایی کنند که من از این بدبختی نجات پیدا کنم خود من گاه سخت ناراحت می شوم و از همنشینی آنان خستگی و آزدگی روحی پیدا می کنم چه فرومایه مردمی که این دوستانند.

این دغل دوستان که می بینی مگسانند گرد شیرینی

تا طعامی که هست می نوشند همچو زنبور بر تو می جوشند

چو مالت کاهد از مهر تو کاهند زیانت بهر سود خویش خواهند

این گفتار او را صمیمانه و خالصانه یافتم و دست او را دوستانه فشردم و خداحافظ گفتم و او همچنان التماس دعا می گفت. سخن کز دل بیرون آید نشیند لاجرم بر دل

در طول راه و عرض سفر پیوسته به یاد او بودم تا به مدینه وارد شدم و به خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب آمدم احوال او را گفتم فرمودند: چون به کوفه بازگشتی مردم بدیدن تو می آیند او نیز به حکم سابقه نزد تو خواهد آمد او را نگهدار تا مردم بروند چون خانه خلوت شد سلام مرا برسان و بگو: «يقول لك جعفر بن محمد: دع ما انت عليه و اضمن لك على الله الجنه» چون به وطن باز آمدم همسایگان و آشنایان به دیدن من آمدند او نیز بیامد چون خواست برود او را گفتم: که من با شما کاری دارم و چون خلوت شد گفتم: حضرت صادق به شما سلام رساند

آن جوان را گریه گرفت و گفت: ترا به خدا سوگند آیا امام بزرگوار به من بزهکار ابلاغ سلام فرمود؟ گفتم: آری.

بیشتر بگریست گفتمش: و اضافه فرمود: این اعمال خود را ترک کن و من ضمانت می کنم بهشت و سعادت جاودانی ترا. آن جوان با چشمان پر از اشک شوق از خانه من

بیرون رفت اوائل ورود من بود و سه روزی به انجام کارهای شخصی پرداختم و برحسب تصادف همسایه خود را دیدم که با کمال جوانمردی گفت: من از آنچه داشتم بیرون آمدم و دیگر چیزی ندارم

روزی چند بگذشت پیغام داد که من بیمارم چنانچه فرصتی کردید عیادتی از من بفرمائید

من بیدن او رفتم و درصدد معالجه او برآمدم و شب و روز از او غافل نبودم. ولی مفید نیفتاد و رفته رفته بحال سكرات افتاد او را غشوه ای عارض و بی حال شد پس دیده گشود و گفت: «قد وفی لنا صاحبک یا ابا بصیر» این بگفت و چشم برهم نهاد و با شادمانی جان داد تجهیز و تکفین او را بحکم وظیفه انجام دادم و همسایه سعادت مند خود را به خاک سپردم و چند ماه بعد که بخدمت حضرت صادق رسیدم هنوز در دهلیز خانه بودم که فرمود: ما خود را از ضمانت همسایه شما در آوردیم و با آنچه گفتیم وفا کردیم پایان (1).

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند آیا شود که گوشه چشمی بما کنند؟

این یک نمونه از آنچه مورد بحث ما بود (و کم له من نظیر)

خدایا چنان کن که فرجام کار تو خشنود باشی و ما رستگار

«اللهم اجعل عواقب امورنا خیرا»

یا من ذکره شرف للذاکرین

ای که یاد او فریادکنندگان را موجب شرافت و سربلندی است

ای ز دردت خستگان را بوی درمان آمده یاد تو مرعاشقان را راحت جان آمده

صد هزاران همچو موسی مست در هر گوشه ای ربّ ارنی گوشده دیدار جویان آمده

آن عزیز وقت خویش در مناجات گوید:...

بنازتر از ذاکران تو در دو گیتی کیست؟ و بنده را اولی تر از شادی تو چیست؟

و پیر طریقت گفته در مناجات: الهی چه خوش روزگاری است روزگار دوست تو با

ص: 536

تو! چه خوش بازاری است بازار عارفان در کار تو! چه آتشین است نفسهای ایشان در یاد کرد و یادداشت تو! چه خوش دردی است درد مشتاقان در سوز شوق و مهر تو! چه زیبا است گفت وگویی ایشان در نام و نشان تو

بحثی پیرامون ذکر

در بحث ذکر بیانات مختلفی از علماء رحمهم الله شده است و توان گفت که همگی متفقند در این که ذکر بر سه قسم است ذکر لسانی و ذکر قلبی و ذکر عملی سید شارح گوید: ذکر به زبان عبارت است از این که آدمی خدای تعالی را حمد و تسبیح و تمجید گوید و قرآن بخواند و امثال اینها، ذکر قلبی آن است که آدمی در دلائل بر ذات و صفات حق تعالی فکر کند و در پاسخ گویی از شبهاتی که از طرف بی دینان القاء می شود و در دلیلهایی که برای تکالیف و احکام و اوامر و نواهی و وعد و وعید آدمی رسیده است بیندیشد تا برطبق آنها عمل کند سپس در اسرار مخلوقات فکر کند تا از هر ذره ای پی به آفریننده آن ببرد. و اما ذکر عملی آن است که غرق در اعمالی باشد که به آنها مأمور شده است و از کارهایی نهی از آنها شده است بکلی دور باشد و به این اعتبار به نماز ذکر گفته شده آن جا که خدای تعالی فرماید: «فَأَسْعُوا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ» (1) پایان سخن سید.

عارف معروف خواجه عبد الله انصاری در ذیل آیه شریفه: «وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ» (2)

فرماید یادکنندگان الله سه مرداند: یکی به زبان یاد کرد دل از آن بی خبر، یکی به زبان و دل یاد کرد اما کارش بر خطر، که گفته اند: (و المخلصون علی خطر عظیم) یکی به زبان خاموش و دل در او مستغرق چنانکه پیر طریقت گفت: الهی! چه یاد کنم که خود همه یادم، من خرمن نشان خود فریاد نهادم «و کیف اذکر من لست انساها؟» ای یادگار جانها! و یاد داشته دلها و یاد کرده زبانها! به فضل خود ما را یاد کن و به یاد لطفی ما را شاد کن.

و هم او در کتاب لطیف خود منازل السائرین در باب ذکر که همین آیه را عنوان می کند شرحی بر آن دارد که به تعبیر شارح: به زبان اشارت است نه به زبان عبارت و ما خلاصه ای از آن را به قدریکه در حدّ فهم نویسنده و بیشتر خوانندگان است در این جا

ص: 537

1- . سوره جمعه، آیه 9.

2- . سوره اعراف، آیه 205.

می آوریم.

وی گوید: قال الله تعالى: «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ» (1) (بهنگام فراموشی بیاد پروردگارت باش) و این بدان معنی است که اذنا نسیت غیره و نسیت نفسک فی ذکرک ثم نسیت ذکرک فی ذکر الحق ایاک کل ذکر: یعنی بیاد پروردگارت باش هنگامی که غیر او را هرچه هست فراموش کنی و هنگامی که خودت را نیز فراموش کنی و پس از آن فراموشی ذکر را هم فراموش کنی و سپس با یاد حق تعالی مرتورا هرچه یاد است از یاد ببری و همه این که گفته شد در یک جمله خلاصه می شود: «والذکر هو التخلّص من الغفلة والنسیان: ذکر عبارت از آن است که آدمی از هرگونه غفلت و نسیان رهائی یابد، سپس

درجات ذکر

گوید: «و هو ثلاث درجات»: ذکر را سه درجه است: الدرجه الاولى: الذاکر الظاهر من ثناء و دعاء اورعاء: اولین درجه اش آن است که ظاهر و آشکار ذکر کند خواه ثناء حق باشد یا دعا و یا مراعات جانب حق تعالی ثنائی حق مانند ذکر مبارک «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوه الا بالله العلیّ العظیم» که همه کلمات آن مشتمل بر ثناخوانی حق متعال است و محقق کاشانی شارح گوید: مشایخ و اساتید فن از گذشتگان و موجودین همگی به یک سخن گفته اند که مرید را واجب است که به این ذکر مداومت داشته باشد

و اما دعاء، مانند آیاتی که در قرآن شریف به لسان دعا آمده است مانند: «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا...» (2).

«و رَبَّنَا عَلَیْكَ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَیْكَ أُنْبِئْنَا وَ إِلَیْكَ الْمَصِيرُ» (3) و نظایر اینها و دعاهایی که از رسول خدا (و ائمه اطهار) وارد شده که خواندن این گونه دعاها البتّه با رعایت حال سالک علاوه بر استحضار معانی و مضامین آنها برکت پیروی از اولیاء خدا را نیز دارد و از ارواح مقدسه شان استفاضه توان کرد

و اما مراعات مانند نماز با حضور قلب که علاوه بر آن که یاد حق تعالی است هم مراعات شرع شده و هم مراعات حقوق الله که نمازگزار را رعایت وقت و مقام ضروری

ص: 538

1- . سوره كهف، آیه 24.

2- . سوره بقره، آیه 286.

3- . سوره ممتحنه، آیه 4.

است و باید متوجه باشد که در محضر چه کسی است و چه کسی با او و مراقب او است که با این گونه تذکر است از غفلت و نسیان رهایی می یابد.

درجه دوم ذکر عبارت از ذکر خفی است «و هو الخلاص من الفتور و البقاء مع الشهود (المشهود) و لزوم المسامره»: ذکر خفی همان ذکر قلبی است که نتیجه دوام حضور و مراقبه است و ثمره اش واردات قلبیه و مشاهده تجلیات جمال و جلال است که صاحبش را فتور و سستی در ذکر دست نهد و بواسطه عادات و رسوم نفسانی و توجه به صفات و طاعات از یاد حق محجوب نگردد و دیگر آن که چون همواره در حال مشاهده است لامحاله در خدمت مشهود خواهد بود و ملازم با مسامره، مسامره در اصطلاح عرب قصه گویی و افسانه سرایی شبانه را گویند، آن را که با حق تعالی مکاشفه و مکالمه و مناجات است نه غفلتی او را عارض شود و نه فتوری رخ دهد و نه از انس و مسامره محروم ماند.

با تو دوزخ جنت است ای جان فرا با تو زندان گلشن است ای دلربا

هر کجا تو با منی من خوشدلم و ر بود در قعر گوری منزلم

بهرتر از هر دو جهان آنجا بود که مرا با تو سر و سودا بود

درجه سوم از ذکر، ذکر حقیقی است «و هو شهود ذکر الحق ایاک و التخلص من شهود ذکرک و معرفه افتراء الذاکر فی بقائه مع ذکره»: ذکر حقیقی عبارت است از آن که آدمی شاهد باشد ذکر حق مربنده را که با تمکین در این مرحله و استغراق در این گونه ذکر درک می کند که نسبت دادن مشهود به بنده افتراء و دروغ است که وجودی از عبد باقی نمانده تا شاهد باشد بلکه شاهد و مشهود و ذاکر و مذکور یکی بیش نباشد پایان سخن عارف با تلخیص از نگارنده. نویسنده گوید در این باره گفته شده است:

رقّ الزجاج و رقّت الخمر فتشاکلا و تشابه الأمر

فکانها خمر و لا قدح و کانه قدح و لا خمر:

از صفای می و لطافت جام درهم آمیخت رنگ جام و مدام

همه جام است و نیست گونی می یا که خمر است و نیست گونی جام

و یا من شکره فوز للشاکرین

شکر نعمت و معنای فوز

ای آن که سپاسگزارانش را سپاس اش رستگار کند، سید شارح گوید: (فوز) دو معنی

دارد نجات و پیروزی و هردو معنی در این مورد درست است اما فوز به معنای نجات درست است برای آن که جانها در گرو نعمت ها است و تنها شکر نعمت است که جانها را از گرو درمی آورد و از این رو است که جمله ای از دعای آن حضرت را که به خدای تعالی عرض می کند: فک رهانی و ثقل میزانی: (گروگان مرا آزاد فرما و میزان اعمال مرا سنگین) چنین تفسیر کرده اند که مقصود آن حضرت توفیق یافتن به ادای شکر است زیرا که جانهای گرو رفته در مقابل نعمتها را بجز شکر نعمت آزاد نمی کند و چون بندگان از ادای شکر عاجزند (به گفته حکیم شیراز: ما نتوانیم حق شکر تو گفتن با همه کزوبیان عالم بالا).

به خدای تعالی پناهنده شده مگر با جود و کرمش عهده دار آزادی گروگان باشد که خدای تعالی فرموده است: «لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (1): اگر کفران نعمت کردید همانا عذاب من سخت است پس بهر مقدار که بنده شکر کند از عذاب نجات می یابد و هر قدر که از عذاب نجات یافت جانش از گرو آزاد می شود... سپس گوید: و اما شکر به معنای پیروزی نیز در این جا درست است زیرا خدای تعالی می فرماید: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» (2):

اگر سپاسگزاری کردید من نعمت را بر شما افزون گردانم پس دستیابی به افزونی نعمت خود پیروزی در کار خیر است. پایان

نگارنده گوید: این که سید مرحوم فرموده است که تنها شکر نعمت است که جانها را از گرو درمی آورد تمام نیست مگر به نوعی از توجیه در معنای شکر چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه شعبانیه فرمود: «ایها الناس ان نفوسکم مرهونه باعمالکم ففکوها باستغفارکم»: مردم جانهای شما در گرو اعمال شما است آنها را آزاد کنید با استغفارتان و اما سخن در معنای شکر عارف معروف خواجه عبد الله انصاری را در کتاب لطیف منازل السائرین در باب شکر که در قسم چهارم عنوان شده است کلامی است نغز و دلنشین و حاوی نکات اخلاقی و عرفانی بسیار دقیق و ما در این باره به ترجمه فرموده ایشان اکتفا

ص: 540

1- . سوره ابراهیم، آیه 7.

2- . همان.

می کنیم که می فرماید: قال الله تعالى «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ» (1) شارح گوید خدای تعالی مقام شکر را این چنین بالا برده برای آن که حتی بندگان خاص الهی بجز اندکی از آنان قیام به شکر نمی کنند، سپس خواجه فرماید: شکر نام شناخت نعمت است که اگر کسی نعمت را شناخت شکر آن را بجا آورده است زیرا از رهگذر شناخت نعمت منعم و عطاکننده نعمت را توان شناخت و چون چنین بود خدای تعالی در قرآن کریم اسلام و ایمان را شکر نامید:

خواجه که شناخت نعمت را شکر نامید از آن رو است که نعمت اثر منعم است و ایمان حقیقی همان است که از اثر به مؤثر پی برده شود چنانچه در حدیث قدسی وارد است «كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق و تحببت اليهم بالنعم حتى عرفوني»: من گنجی بودم نهانی پس دوست داشتم که شناخته شوم خلق را آفریدم و با نعمت ها محبت آنان را بخودم جلب کردم تا آن که از طریق محبت مرا شناختند از این جهت بود که خواجه قدس سره گفت راه شناخت منعم همانا نعمت است زیرا تصور این که نعمت از منعم است و شناخت اینکه نعمت از منعم است (اشاره است به دو مرحله تصور و تصدیق) خود عین شکر است چنانچه از داود علیه السلام روایت است که به خدای تعالی عرض کرد: پروردگارا چگونه شکر تو را بجای آورم و حال آن که همین شکر نعمت خود نعمتی است که باید شکرش را بجای آورد «فاوحى الله تعالى اليه يا داود اذا علمت ان ما بك من نعمه فمتى فقد شكرتني»: پس خدای تعالی به داود وحی فرمود: آنگاه که دانستی هرچه نعمت است از من است پس به تحقیق که شکر مرا بجا آورده ای توضیح آن که:

حضرت داود علیه السلام به نکته جالبی متوجه شده است و آن این که اگر بنده وظیفه داشته باشد که در مقابل هر نعمتی که خدای تعالی به او مرحمت می فرماید شکری بجای آورد این چنین وظیفه و تکلیف لازمه اش تکلیف به محال است زیرا خود شکر نیز نعمتی است که باید شکرش را نمود و شکر سوّمی نیز نعمتی است که شکری دیگر لازم دارد و هم چنین تالایشاهی و این تسلسل است و محال، خدای تعالی پاسخ این تکلیف محال را

ص: 541

با تنازل و گذشت از حق خود داده است (دقت شود) و به بیان دیگر شکر بر سه قسم است:

شکر به قلب و آن عبارت است از درک این معنی که نعمت از منعم است و شکر به زبان و آن عبارت است از ثناگویی بر منعم و شکر با اعضا و جوارح و آن عبارت است از اطاعت منعم و گردن به فرمان او نهادن و از این رو شاعر عرب گفته است:

افادتکم النعماء منى ثلاثة يدى و لسانى و الضمير المحجبا

و اصیل ترین این سه، شکر قلبی است هر چند که شکر زبانی ظهورش بیشتر است زیرا ریشه شکرهای دیگر همین شکر قلبی است و شکر زبانی و شکر جوارحی بدون شکر قلبی اعتباری ندارند.

و اما این که گفتیم خدای تعالی اسلام و ایمان را شکر نامیده به آن دلیل است که در چند جای قرآن شکر در مقابل کفر آمده است مانند آن که فرمود است: «إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَ لَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَ إِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ» (1) اگر همه کافر شوید خدا از همه شما البته بی نیاز است و لکن کفر را هم از بندگانش نمی پسندد و در جای دیگر فرموده است: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ» (2) این توانایی از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که نعمتش را شکر می گویم یا کفران می ورزم و هر که شکر نعمت حق کند شکر بسود خویش کرده همانا خدا (از شکر خلق) بی نیاز و (بر کافر) کریم و مهربان است و در جای دیگر فرموده است: «وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» (3) و هر کس شکر کند به نفع خویش شکر کرده و هر کس کفران کند پس خدای تعالی بی نیاز و ستوده است و در مقابل کفر بجز اسلام و ایمان چیز دیگری نمی باشد «و معانى الشكر ثلاثة اشياء معرفة النعمة ثم قبول النعمة ثم الثناء بها و هو ايضا من سبل العامه»: شکر سه معنی دارد: شناخت نعمت سپس پذیرش نعمت، سپس ثناگویی بر نعمت و آن نیز راه عامه و جاده عمومی است:

شناخت نعمت عبارت است از این که آدمی نعمت را در ذهن خود تصور کند و آن را

ص: 542

1- . سوره زمر، آیه 7.

2- . سوره نمل، آیه 40.

3- . سوره لقمان، آیه 120.

بعنوان نعمت بشناسد و از غیر نعمت جدایش کند که چه بسا افراد نادان که به نعمتی می رسند و نمی دانند که آن نعمت است بدیهی است که شکر از چنین نادانی میسور نیست سپس پذیرفتن نعمت است یعنی آن نعمت را از منعم با کمال میل و رغبت و اظهار فقر و نیاز بپذیرد و بر دیده منت نهاد که این گونه پذیرش دلیل بر آن است که این فرد استعداد و آمادگی قبول نعمت را دارد.

سپس ثناگویی بر آن نعمت است که منعم را به جود و کرم بستاید و صفات جمیله کمالیه اش را ذکر کند مانند آنچه حکیم شیراز گوید:

فضل خدای را که تواند شمار کرد یا کیست آن که شکر یکی از هزار کرد

آن صانع لطیف که بر فرش کاینات چندین هزار صورت الوان نگار کرد

بحر آفرید و برّ و درختان و آدمی خورشید و ماه و انجم و لیل و نهار کرد

الوان نعمتی که نشاید سپاس گفت اسباب راحتی که ندانی شمار کرد

آثار رحمتی که جهان سربرسر گرفت احمال منّتی که فلک زیر بار کرد

اجزای خاک مرده به تشریف آفتاب بستان میوه و چمن و لاله زار کرد

توحید گوی او نه بنی آدمند و بس هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد

شکر کدام فضل بجای آورد کسی حیران بماند هرکه در این افتکار کرد

بعد از خدای هرچه پرستند هیچ نیست بی دولت آن که بر همه هیچ اختیار کرد.

و این که خواجه فرمود این گونه شکرگزاری راه عمومی و برای عامّه مردم است از این جهت گفت که شکرگزاری چنین، خالی از ادّعا نیست که این منم طاووس علیّین شدم و شکر منعم حقیقی را بجای می آورم و اگر چشم حق بین او باز بود و می دید که حق تعالی مالک و متصرف مطلق است و بهر نحو که بخواهد در ملک خویش تصرّف می فرماید هرگز در خود اهلیت این را نمی دید که به شکر او قیام کند زیرا وجود خودش نیز از جمله ملک او است او را چه رسد که شکر مالک وجود کند این بدان ماند که پادشاهی بنده درگاهش را جامه ای بپوشاند و آن بنده پادشاه بگوید: متشکرم به یقین این شکرگزاری ناشی از بی ادبی او است زیرا کمتر از آن است که جبران لطف پادشاه را بکند و شکر نوعی از جبران و عوض دادن است

این بنده و مدح چون تو شاهی؟ حاشاک از این مدیحه حاشاک

مگر آن که از جانب پادشاه مأمور به شکرگزاری باشد که در این صورت بعنوان امتثال امر آقای خود مانعی ندارد.

اما خواص و بندگان ویژه حق تعالی نتوانند شکر گویند زیرا استغراق در شهود آنان را از شکرگزاری مشغول می کند و آنان در مقام شهودشان فرقی میان اخذ و اعطاء نمی بینند

عجب داری از سالکان طریق که باشند در بحر معنی غریق

خود از ناله عشق باشند مست ز کونین بر یاد او شسته دست

سودای جانان ز جان منفعل به ذکر حبیب از جهان مشتعل

به یاد حق از خلق بگریخته چنان مست ساقی که می ریخته

شب و روز در بحر سودا و سوز ندانند ز آشفتگی شب ز روز

خواجه فرماید: ذکر را سه درجه است: «الدرجة الاولى الشکر علی المحاب و هذا شکر شارکت فیہ النصاری و الیهود و المجوس و من سعه بزّ الباری انه عدّه شکرا و وعد علیه الزیاده و اوجب له المثوبه»: نخستین درجه شکر آن است که در مقابل چیزهایی باشد که محبوب آدمی است و البته که چنین شکر مخصوص به بندگان خاص خدا نیست بلکه مسلمانها و نصاری و یهود و مجوس همگی در این گونه شکر شریکند و هرکس که به امر محبوب و مطلوبی برسد شکرگزار می شود و چنین شکر در مقابل رسیدن به محبوب خودش می باشد و هیچگونه استحقاق ثواب و یا زیادتی نعمت را ندارد و این از توسعه کرم وجود الهی است که به چنین شکری وعده ثواب و زیادتی نعمت را داده است وگرنه آن شکر منعم که عقل به وجوب آن حاکم است شکر در مقابل نعمت های سابقه و لاحق حق تعالی نیست بلکه این گونه شکر، شکر نعمت است نه شکر منعم (دقت شود).

این جا است که اشکال لزوم تسلسل که حضرت داود متوجه آن شده بود پیش می آید و جواب اشکال همان بود که اشاره شد و وسعت دامنه احسان حضرت با رحیم به چنین شکری وعده ثواب داده است حکیم شیراز گوید: هر نفسی که فرو می رود ممدّ حیات است و چون بر می آید مفرّح ذات پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدرآید

«اعملوا آل داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور»

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد

«و الدرجه الثانيه الشکر علی المکاره و هذا ممن یتوی عنده الحالات اظهار الرضا و ممن یمیز بین الاحوال کظم الغیظ و ستر الشکوی و رعایه الادب و سلوک مسلک العلم و هذا الشاکر اول من یدعی الی الجنة»: درجه دّوم شکرگزاری بر ناخوش آیندها است و این گونه شکر بحسب اختلاف حالات اشخاص فرق می کند: درباره کسی که غم و شادی و راحت و ناراحتی در نظر او یکی است و به مقام رضا و محبت رسیده است چنین کسی شکرش در ناخوشی ها با اظهار رضا و خوشنودی است.

و درباره کسی که به این مقام نرسیده و در قید خوشی و آسایش است به این است که خشم خود را فرونشاند و شکایت نکند و ادب سلوک را مراعات نماید که شکایت کردن برخلاف ادب است ز پاداش چنین شکر آن است که در روز جزا نخستین کسی خواهد بود که به بهشت خوانده می شود.

زیرا که بهشت جز او پاداش کسانی است که صبر بر مکاره داشته باشند که «حَفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمُكَارِهِ كَمَا حَفَّتِ النَّارُ بِالشَّهْوَاتِ».

«و الدرجه لثالثه: أن لا یشهد العبد الا المنعم فاذا شهد المنعم عبوده استعظم منه النعمه و اذا شهده حبا استحلی منه الشده و اذا مشهده تفریدا لم یشهد منه نعمه و لا شده»: درجه سوّم شکر آنست که غرق در مشاهده منعم گردد بدانگونه که نعمت را نتواند دیدن و این استغراق بر سه گونه است

اول آنکه استغراقش در شهود بنده وار باشد بدین معنی که همانگونه باشد که بنده در حضور سید و آقای خود حضور پیدا می کند و لازم است ادب حضور را رعایت کند و قرب و کرامت را فراموش نماید و سراپا ذلت و کوچکی و استغراق در ادب حضور باشد که مبدا اشاره ای از طرف مولا بشود و او بواسطه غفلت متوجه نشود:

یک چشم زدن غافل از آن ماه نباشید شاید که نگاهی کند آگاه نباشید

و چون خود را در جنب عظمت مولایش کوچک و حقیر دید اساساً در خود لیاقت آن را نمی بیند که مورد لطف مولا قرار گیرد و به او نعمت عطا فرماید و چون چنین حالتی به وی افزاید شد نعمت در نظرش بسیار بزرگ می شود زیرا خود را لایق آن نمی دانست و این گونه ذلت و حقیر دیدن نتیجه تجلی عظمت منعم است.

نگارنده گوید: استاد بزرگوار و عارف کامل واصل مرحوم حاج میرزا جواد انصاری قدس سره می فرمود که از آثار وصول به مقام ولایت حصول چنین ذلت در نفس است و بر این مطلب عرفانی عرشی شواهدی از حالات اولیاء و مشاهدات و مکاشفات داشتند که ذکرش مناسب نیست نویسنده گوید در پاره ای از روایات بدین معنی اشاره شده است و ندانم کجا دیده ام در کتاب که از حضرت جواد علیه السلام سؤال شد شما در مدینه بودید و پدر بزرگوارتان در طوس، چگونه متوجه شدید که پدر از دنیا رفته است فرمود: ذلتی در نفس خود احساس کردم که دانستم از خواص ولایت است.

دومین قسم استغراق آن است که استغراقش در شهود منعم از منبع حب باشد و بحکم محبت هر آنچه از محبوب صادر شود محبوب است چنانکه گفته شده است (و کل ما یفعل المحبوب محبوب)؛ هر چه آن خسرو کند شیرین بود. پس اگر خدای تعالی او را مبتلا کرد و با دچار ساختن به سختی به پای امتحانش آورد آن شدت برای او لذت بخش و در کام او شیرین خواهد بود و این نه از آن جهت که از سختی لذت می برد بلکه از آن رو که فعل محبوب است و گرنه گفتیم که شدت و راحتی در نزد او یکسان است بلکه برای آن راحت بخش است که فعل او است.

به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است به ارادت بکشم درد که در مانم از اوست

زخم خونینم اگر به نشود به باشد خنک آنزخم که هر لحظه مرا مرهم از او است

غم و شادی بر عاشق چه تفاوت دارد ساقیا باده بده شادی آن کاین غم از او است

درجه سوم استغراق در شهود آن است که شهودش تقریدی باشد و آن مقامی است که جز خدای تعالی هیچ نباشد و هیچ دیده نشود نه نعمتی از خدا می بیند و نه شدتی زیرا جلوه های شهود او را از خود و غیر خود بی خود نموده و نمی بیند مگر فقط منعم را که اگر چیز دیگری غیر حق بیند به مقام تقرید نرسیده است. پایان سخن عارف خواجه عبد الله

گویی حکیم سبزواری اعلی الله مقامه نظری به سخن خواجه داشته که در شرح اسم شریف «یا من لا تبلغ الخلاق شکره ای» آن که مخلوقات نتوانند شکرش را بجا آورند فرموده است: زیرا که شکر حق تعالی بحول و قوه ای که خدای تعالی عطا می فرماید انجام می گیرد و این عطا خود شکر دیگری می طلبد و همچنین بطور تسلسل ادامه پیدا می کند و در دعاء عرفه از سید الشهداء علیه السلام آمده است: «لو حاولت و اجتهدت مدى الأعصار و الأحقاب لو عمّرتها ان اؤدی شکر واحده من نعمک ما استطعت ذلك الا بمئکک الموجب علی شکر انفا جدیدا و ثناء طارفا عتیدا أجل ولو حرصت و العادون من انامک ان تحصی مدى انعامک سالفه و آنفه ما حصرناه عددا و لا حصیناه ابداء... الدعاء» اگر من بخوهم و کوشش کنم در طول روزگاریها و سالیان دراز که به فرض عمر داشته باشم تا شکر یکی از نعمت های را بجا آورم نخواهم توانست مگر آن که بر من منت نهی و توفیق شکر مرحمت فرمایی که این توفیق نیز شکر تازه ای می خواهد و ثناگویی نو و آماده ای را لازم دارد آری اگر من و همه کسانی که می خواهند نعمت های تو را شمارش کنند هر قدر حریص باشیم که اندازه نعمت های گذشته و حال تو را بشماریم تعداد آنها را ندانیم و هرگز شمردنشان را نتوانیم... دعا ادامه دارد.

و به بیان دیگر: شکر عبارت است از بزرگداشت منعم بخاطر انعامی که کرده است و این بزرگداشت یا به زبان اوست یا به قلب و یا به اعضاء و جوارح و این هر سه از نعمت های الهی است و قدرت بر استفاده از آنها و توفیق یافتن بر استعمال آنها دو نعمت دیگراند که اگر بخواهد در هر نعمتی شکر بکند برای هر یک شکر باید حدّاقل شکر این دو نعمت: (قدرت و توفیق) را نیز بجای آورد و همین طور ادامه خواهد یافت و آن جا که سید اولاد آدم عرض کند: «لا احصی ثناء علیک انت کما اثبتت علی نفسک» (من ثناگویی تو را نتوانم تو آن چنانی که خود ثنای خویش فرموده ای) چگونه دیگران توانند شکر او را بجای آورند و در خبری آمده است که: (ایمان نصفش صبر است و نصفش شکر) و این بدان معنی است که آدمی یا حالتی دارد که ملائم او و به دلخواه او است و یا حالتی غیر موافق طبع و برخلاف میل او است در حالت غیر موافق بایستی صبر کند و در حالت موافق شکر بلکه سالک را لازم است که بهر حالتی که هست شکر کند چنانچه معصوم علیه السلام

عرض کرد: «نحمدک علی بلائک کما نشکرک علی نعمائک» (ما بر بلائی تو حمدت گوییم همانگونه که بر نعمت هایت شکرگزاریم) و اگر نتوانست شاکر باشد باید راضی باشد و اگر نتوانست راضی باشد باید صابر باشد که اگر صبر نیز نکرد بجز بی تابی و شقاوت چیز دیگری برای او نیست. و آخرین درجه مقام شکر در نزد عارف آن است که منعم را در نعمت هایش شهود کند تا وجودش از میان رفته و به عدم تبدیل شود. پایان سخن حکیم سبزواری

عجب است با وجودت که وجود من بماند تو بگفتن اندر آئی و مرا سخن بماند؟

و یا من طاعته نجاه للمطیعین

ای آن که فرمانبرداری از او باعث نجات فرمانبران است:

در این که طاعت او امر و نواهی الهی موجب نجات دنیا و آخرت است مجالی برای شک و تردید، اما نجات دنیوی از آن جهت که اطاعت خدای تعالی آدمی از رذائل اخلاق و اعمال زشت بازمی دارد و اخلاق و اعمال زشت است که همواره موجب بدبختی و رسوایی انسان است و ویرا در اجتماع مقام ارزشی باقی نمی گذارد.

و اما در آخرت پس آیات قرآنی و روایات اهل بیت علیهم السلام همه به یک زبان بر نجات بخشی اطاعت متقند قال الله تعالی «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّالِحِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنٌ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (1): آنان که خدا و رسول اش اطاعت کنند البته با کسانی که خدا به آنها لطف و عنایت کامل فرموده یعنی با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران محشور خواهند شد و اینان (در بهشت) چقدر نیکو رفیقانی هستند

و نیز فرموده است «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَ مَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ» (2):

هرکس اطاعت خدا و رسولش را بکند او را به بهشتهایی در آورد که در زیر درختهایش

ص: 548

1- . سوره نساء، آیه 69.

2- . سوره نساء، آیه 14.

نهرها جاری است و آنجا منزل ابدی مطیعان خواهد بود و این است سعادت و فیروزی بزرگ، و هرکه نافرمانی خدا و رسولش را بکند و تجاوز از حدود احکام الهی کند او را به آتشی درافکند که همیشه در آن معذب است و همواره در عذاب و شکنجه خواری و ذلت خواهد بود.

امام محمد باقر علیه السلام به جابر فرمود: «یا جابر ایکلتنی من ینتحل التشیع ان یقول بحبنا اهل البیت...» کسان که نام خود را شیعه گذاشته و دعوی دوستی ما می کنند باید بدانند که دوستان و پیروان ما کسانی خواهند بود که شعار آنها تقوی بوده و فرمانبردار باشند و راه شناختن آنان فروتنی و تواضع و درستی و امانت و به یاد خدا بودن و نماز و روزه داشتن و احسان به پدر و مادر و رعایت حقوق همسایگان و حمایت از بیچارگان و دستگیری از پافشاران، همدردی بینوایان و یتیمان را نوازش کردن، راست گفتن، قرآن شریف را خواندن و دستورات آن را بکار بستن است زبان خود را جز از خیرخواهی نگاه داشتن و برای بندگان خدا خیر خواستن و پناهگاه دوستان بودن است.

جابر گفت: یابن رسول الله اگر اینها اوصاف شیعیان است پس من باید اقرار کنم که کسی را به این صفات نمی شناسم.

فرمود: جابر! من باید بگویم و کسی را در اشتباه نگذارم هرگز گمان نکنی که دعوی دوستی ما به این سادگی بود که مردی بگوید: من علی را دوست می دارم و به وی ارادت می ورزم ولی هیچ اثری و عملی نشان ندهد گفتارش پذیرفته شود و سند شیعه بودن به او داده شود.

بالا تر از مقام علوی مقام مقدس نبوی است و پیغمبر از علی بزرگتر و رفعت مقامش بیشتر است اگر کسی بگوید من پیغمبر را دوست دارم و روش پیغمبر را نگیرد و دستورات او را پیروی نکند هرگز سودمند نشود و این دعوی از او نشنوند از خدای بترسید و برای خدا کار کنید که خدا را با کسی خویشاوندی نیست محبوب ترین بندگان و نزدیکترین مردمان در پیشگاه خداوند کسی است که تقوای او بیشتر و اطاعت او فزونتر و فرمان او را بهتر کار ببندد.

ای جابر خدا را شاهد می گیرم و سوگند می خورم که تقرّب بخداوند جز به

فرمانبرداری و پرهیزگاری حاصل نخواهد شد در دست ما هرگز برات آزادی از آتش دوزخ نیست که به افراد ببخشیم و هیچکس را بر خدا حجت نیست جابر سخنانم را در یک جمله خلاصه می‌کنم: «من کان لله مطيعاً فهو لنا وليّ و من کان لله عاصياً فهو لنا عدوّ و الله لا تتال ولا يتنا الا بالتقوى»: هرکس مطیع خدا باشد او دوست ما خواهد بود و هرکس خدا را نافرمانی کند او دشمن ما است و ولایت و دوستی ما نصیب کسی خواهد بود که نیکوکار و پرهیزکار باشد.

و روایات در این مقام و این که میزان در نجات آخرتی اطاعت حق تعالی است بیش از آن است که در این مختصر گفته شود

صلّ علی محمد و آله و اشغل قلوبنا بذكرک عن کل ذکر

بر محمد و خاندان او درود بفرست و دل‌های ما را به یاد خود از یاد دیگران پرداز

چنان ز خویش تهی گشته ام ز جانان پر که گر ز پوست برآیم تمام خود اویم

درجات ذکر

سید شارح فرماید: ذکر را درجاتی است اولین درجه اش ذکر زبان است با غفلت دل و این درجه ضعیفترین درجات ذکر است هر چند که همین نیز در شرع انور مستحب است و راجح صاحب‌دلی فرماید: ذکر زبان با تهی بودن دل از آن هم خالی از فایده نیست زیرا اولاً انسان را مانع از آن می‌شود که به لغوگویی پردازد و ثانیاً زبان به کار خیر عادت می‌کند و احیاناً شیطان وسوسه می‌کند و می‌گوید که حرکت زبان بدون توجه قلبی عیب است و سزاوار همان است که اصلاً ترک شود در چنین حالی نباید گوش به تلقین شیطان داد بلکه علی‌رغم او باید کوشید تا حضور قلب به دست آید و اگر نتوانست حضور قلب پیدا کند باز سزاوار آن است که علی‌رغم شیطان همین ذکر ربّانی بدون حضور قلب را نیز ترک نکند و در پاسخ وسوسه شیطان بگوید که همانگونه که قلب آلتی است برای ذکر، زبان هم آلت دیگری است از برای ذکر اگر من نمی‌توانم از قلب برای ذکر استفاده کنم دلیلی ندارد که از زبان هم استفاده نکنم که هر عضوی را عبارتی است مخصوص به همان عضو.

درجه دوم ذکر عبارت است از ذکر قلبی و لیکن نه بگونه ای که ذکر در قلب مستقر شود بلکه با تکلف و کوشش قلب به ذکر مشغول شود.

درجه سوم آن است که ذکر در قلب مستقر و جایگیر شود بدان گونه که توجه به غیر ذکر نیاز به تکلف و کوشش داشته باشد.

و درجه چهارم آن است که ذکر در قلب مستقر و جایگزین شود و آن چنان ذکر بر دل مستولی گردد که هیچ چیز نتواند آن را به خود مشغول کند و این مرتبه محبت است و ذاکر در این مرتبه گاهی به مقام فنا فی الله برسد آن چنان که از خود و دیگری غافل شود و حتی از ذکر غافل گردد و بجز مذکور هیچ در خود نیابد.

عارفی گوید: بدان که یکی از نشانه های بزرگ محبت ذکر قلبی است زیرا کسی که کسی را دوست می دارد همیشه و یا بیشتر اوقات به یاد او است و ذکر اصلی آن است که به هنگام اطاعت و معصیت آدمی را سبب اطاعت و ترک گناه بشود و همین فعل طاعت و ترک معصیت دو سبب برای افزایش ذکر و نفوذ آن در قلب می باشند و بدین گونه به یکدیگر کمک می کنند تا آن که مذکور یعنی خدای سبحان بر دل مستولی شده و در قلب تجلی می کند این هنگام است که ذاکر خدای تعالی را شدیداً دوست می دارد و از هر چه جز او است غافل می شود حتی از خودش نیز غافل می شود زیرا که خاصیت حب شدید آن است که از مشاهده غیر محبوب مانع می شود و این مقام را فنا فی الله گویند و آن که بدین مقام نائل آید بجز او هیچ چیز در عالم وجود نمی بیند و وحدت وجود که گفته می شود بدین معنی است نه به آن معنی که خدای تعالی با همه چیز متحد است که این امر محال است و این گفتار کفرآمیز بلکه بدان معنی است که موجود در نظر کسی که فانی فی الله است بجز او هیچ نیست زیرا او از عالم کثرت تجاوز کرده و کثرت را پشت سر نهاده و از آن غافل شده است (دقت شود) پایان سخن عارف، و چون این مطالب را دانستی سر فرمایش امام علیه السلام بر تو ظاهر می شود که عرض می کند دلهای ما را بیاد خودت از هر یادی پرداز که در این جمله امام علیه السلام کاملترین ذکر را از خدای تعالی درخواست می کند و بالاترین مرتبه ذکر را که مرتبه محبت و مقام فنا است به دعا از خدا می طلبد. پایان سخن سید شارح رحمه الله

و السنننا بشکرک عن کل شکر

و زبانهای ما را به سپاسگزاری خودت از دیگر شکرها باز دار.

بطوری که اشاره شد ذکر را سه درجه بود قلبی و زبانی و جوارحی در مقام شکر نیز پس از درخواست شکر قلبی درخواست شکر زبانی شده که متعارفترین اقسام شکر در مقابل نعمت است و برای این جمله از دعا دو توجیه توان کرد: یکی آن که مقصود آن باشد که بارالها مرا محتاج به غیر خودت مفرما که در نتیجه احتیاج از غیر تو رفع نیازم گردد و چون انسان فطرتاً مجبور به شکر منعم است ناچار بایدم از کسی که نعمتی به من عطا کرده و رفع احتیاجم را نموده است شکرگزاری کنم و چه بسا در میان این افراد مردمانی لئیم باشند که به حکم احسان شان به من زیر بار منت آنان باید باشم و این توجّه بغیر مخصوصاً به دشمن تو مرا از توجّه به درگاهت که قبلاً حقیقی است بازمی دارد. و شاید ناظر به این معنی باشد دعایی که از امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه مروی است که عرض می کند: «اللّٰهُمَّ صِنِّ وَجْهِي بِالْيَسَارِ وَلَا تَبْدِلْ جَاهِي بِالْاِقْتَارِ فَاسْتَرْزُقْ طَالِبِي رِزْقَكَ وَاسْتَعْطِفْ شَرَارَ خَلْقِكَ وَابْتَلِي بِحَمْدِي مِنْ اِعْطَانِي وَاقْتِنِ بَدَمِّ مِنْ مَنَعْنِي وَانْتَ مِنْ وِرَاءِ ذَلِكِ كَلِّهِ وَلِيَّ الْاِعْطَاءِ وَالْمَنْعِ اِنَّكَ عَلِيٌّ كُلُّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»⁽¹⁾: بارالها آبروی مرا با گشایش و رفاه در زندگی حفظ کن و به وسیله فقر و تنگدستی آبروی مرا مریز که در اثر تهیدستی ناگزیر شوم دست نیاز بسوی کسی دراز کنم که او خود فقیر در خانه تو است و عواطف مردمان بد را بسوی خود جلب کنم و گرفتار ستایش کسی بشوم که چیزی به من عطا کرده و نکوهش کنم آن را که عطای خویش را از من دریغ داشته با این که بجز همه اینان⁽²⁾ عطا کردن و دریغ داشتن در اختیار تو است (و چه بهتر که من به آستان تو روی آورم و همه نیازمندیهایم را بتو عرضه بدارم که هیچ از این گرفتاریها که ذکر شد ندارد).

که همانا تو بر همه چیز توانایی.

توجیه دوم «و السننتنا بشکرک عن کل شکر» که به نظر نویسندگان رسیده توجیهی است عرفانی و عالی تر از توجیه اول و آن این که معنای جمله مزبور چنین باشد که زبان ما از هرکس که شکرگزار باشد شکرگزار تو باشد نظیر معنایی که در الحمد لله امام خمینی قدس سرّه و

ص: 552

1- . نهج البلاغه، خطبه 225.

2- . در این ترجمه کلمه وراء را به معنای سوی: (جز) گرفتیم چنانچه در آیه شریفه است فمن وراء ذالک: ای سوی ذلک

دیگر بزرگان فرموده اند که حمد و ستایش مختص به ذات اقدس الهی است بدان معنا که بازگشت حمد دیگران به حمد خدا است آن که ستایش صورت زیبا را می کند در حقیقت ستایش نقاش می کند و در حقیقت می گوید: بر صورت آفرین چنین صورت آفرین و آن که از کمان ابروی یار توصیف می کند در واقع می گوید:

نازم آن دست که زد طاق دو ابروی تو را این جا نیز بازگشت شکر دیگران به شکر تو باشد و این معنی را از جملات آخر دعای امیر المؤمنین علیه السلام نیز توان استفاده کرد آن جا که عرض می کند «و انت من وراء ذلك ولیّ الاعطاء و المنع» که کلمه وراء به معنای (خلف) باشد چنانچه در لغت آمده یعنی گرچه به ظاهر از دیگران نعمت به من می رسد و دیگران مرا محروم می کنند و لکن دستی که پشت پرده اسباب کار می کند دست تو است و متولّی منع و اعطاء تو هستی به گفته مولانا.

دیده می خواهم سبب سوراخ کن تا سبب را بر کند از بیخ و بن

دیده می خواهم که باشد شه شناس تا شناسد شاه را در هر لباس

در دعای جوشن کبیر وارد شده است: «یا من لا عطاء الا عطائه» و حکیم سبزواری در شرح الاسماء فرماید این اسم اشاره بتوحید افعالی است حافظ فرماید:

کار زلف تو است مشک افشانی عالم ولی مصلحت را تهمتی بر مشک ناب انداختی

و جوارحنا بطاعتک عن کل طاعه

و اعضاء ما را به سبب اشتغال به طاعت تو از هر طاعتی منصرف کن. دو توجیهی را که برای جمله قبل از این شد در این جمله نیز توان گفت اول به معنای استغراق در اطاعت خالق باشد و اطاعت مخلوق را ترک گوید و دوم آن که اشاره به توحید افعالی باشد و مقام فناء فی الله چنانچه گذشت.

فان قدرت لنا فراغا من شغل فاجعله فراغ سلامه لا یدرکنا فیه تبعه و لا تلحقنا فیه سامه

خدایا ساعات فراغت ما را به سلامت بگذران

و اگر دل‌های ما به ذکر تو و زبان‌های ما به شکر تو و اعضای ما به طاعت تو مشغول نشد و برای ما فراغتی مقدر فرمودی آن فراغت را چنان سلامت بگذران که پی آمد بدی برای ما نداشته باشد و موجب ملالت خاطر نگردد، سید شارح گوید روایات بسیاری رسیده

است که از خواب زیاد و بی کاری بی اندازه، در آن روایات نکوهش شده است از جمله آنها ثقه الاسلام کلینی قدس سره در کافی به سند خودش از بشیر دهمان روایت می کند که گفت:

شنیدم از امام موسی بن جعفر علیه السلام که می فرمود: خدای تعالی بنده ای را که بسیار بخوابد و بی کار و فارغ باشد دوست نمی دارد و باز به سند خود از ابی بصیر و او از امام صادق علیه السلام که فرمود به تحقیق که خدای تعالی عزّ و جل دوست نمی دارد زیادی خواب و فراغت زیاد را و به سند خود از سعد بن ابی خلف نقل می کند که امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: پدرم به یکی از فرزندانم فرمود مبدا کسالت بورزی و تنگ نظر باشی که این دو خصلت نمی گذارند تو نه به حظّ دنیایت برسی و نه از نصیب آخرت بهره مند شوی و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: مبدا کسالت پیشه کنی و تنگ نظر باشی که اگر کسالت ورزی از کار باز میمانی و اگر تنگ نظر باشی حق را بصاحبش نمی رسانی: «عن بشیر الدهمان قال سمعت ابا الحسن موسی علیه السلام يقول ان الله عزّ و جل یبغض العبد التّوام الفارغ» و بسنده عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال «ان الله عزّ و جل یبغض کثره النوم و کثره الفراغ» و بسنده عن سعد بن ابی خلف عن ابی الحسن موسی علیه السلام «قال قال ابی لبعض ولده: ایاک و الکسل و الضجر فانهما یمنعانک عن حظّک من الدنیا و الاخره» و عنه علیه السلام قال «ایاک و الکسل و الفجر فانک ان کسلت لم تعمل و ان ضجرت لم تعط الحق»

و در این معنی گفته شده است:

ان الشباب و الفراغ و الجده مفسده للمرء ای مفسده

حتی ینصرف عنا کتاب السیئات بصحیفه خالیه من ذکر سیئاتنا و یتولّی کتاب الحسنات مسرورین بما کتبوا من حسناتنا

ساعات فراغت ما را آن چنان سپری کن که فرشتگان موظف به نگارش گناهان ما با نامه سفید بازگردند که گناهی در آن ذکر نشده باشد و فرشتگان مأمور به نوشتن طاعات ما شادمان و خوشحال بازگردند به خاطر حسناتی که از ما ثبت کرده اند.

رشید الدین میبیدی از علمای قرن 6-5 در تفسیر کشف الاسرار لطیفه ای عرفانی دارد

وی در ذیل آیه شریفه: «إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ» (1): (فرشتگانی که ضبط می کنند از سوی راست و از سوی چپ نشسته اند) گوید: در خبر است که ایندو فرشته که بر بنده موکل اند چون بنده نشسته باشد یکی از سوی راست حسنات وی می نویسد یکی از سوی چپ سیئات وی می نویسد. چون بنده بخسبد یکی بر سر بالین وی بایستد یکی بر قدمگاه و او را نگاه می دارند، چون بنده در راه رود یکی از پیش می رود و یکی از قفا و آفات از وی دفع می کنند و گفته اند فرشته حسنات هر روز و شب ایشان را بدل کنند و دو دیگر فرستند و حکمت در این آن است که: تا فردا گواهان طاعت و حسنات وی بسیار باشد و فرشته سیئات بدل نکنند تا عیب وی جز آن یک فرشته نداند.

نظیر این در قرآن: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ» (2) اسرفوا مجمل گفت سر بسته بی تفصیل ای جبرئیل تو وحی می گذار که: (اسرفوا) و به تفصیل بدان که چه کردند ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم تو وحی می خوان که: (اسرفوا) و بدان که چه کردند.

کریم، خداوندا، رحیما، پادشاهان نخواست که جبرئیل گناه بنده بداند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم معصیت او بخواند کی روا دارد که شیطان بنده را از درگاه وی براند.

نویسنده گوید: این نکته لطیف تر از نسیم سحر و جذابتی از امواج مغناطیسی برق از لسان ناطق حق امیر المؤمنین علیه السلام نیز ظهور و بروز کرده آنجا که در دعای کمیل عرض می کند: «ان تهب لی فی هذه اللیله و فی هذه الساعه کلّ جرم اجرمته... و کل سینه امرت باثباتها الکرام الکاتبین الذین وکلتهم بحفظ ما یکون منّی و جعلتهم شهودا علیّ مع جوارحی و کنت انت الرقیب علیّ من ورائهم و الشاهد لما خفی عنهم و برحمتک احفیته و بفضلک سترته»: بیخشی و درگذری هر جرم و گناهی را که مرتکب شده ام... و هر کار بدی را که فرشتگان بزرگوار را مأمور نگارش و ثبت آن نموده ای که آن فرشتگان را به حفظ هر چه کرده ام موکل ساختی و شاهد اعمالم با جوارح و اعضایم گردانیدی و از آن فرشتگان گذشته تو خود مراقب من و شاهد و ناظر اعمالی از من بودی که از فرشتگان نیز مخفی و پنهان بود و تو

ص: 555

1- . سوره ق، آیه 17.

2- . سوره زمر، آیه 53.

آنها را به رحمت خود پنهان داشتی و به فضل خود پوشیده فرمودی. مفسّر عارف ما سپس گوید:

فرشته دست راست فرشته فضل است و فرشته دست چپ فرشته عدل و چنان که فضل بر عدل سالار است فرشته دست راست بر فرشته دست چپ سالار است.

ای فرشته دست راست تو امیر باش هر حسنه ای ده می نویس، ای فرشته دست چپ تو رعیت باش جز آنچه فرشته دست راست گوید منویس.

فرشتگان موکل بر اعمال انسان

چون بنده معصیت کند فرشته دست راست گوید: هفت روز بگذار و منویس مگر عذری بخواهد و توبه کند اینهمه چیست؟ نتیجه یک حکم که در ازل کرد که: (سبقت رحمتی غضبی) از این عجیبت شنو: بنده معصیت می کند فرمان آید که: پرده ایمان وی درکشید تا جرم و جنایت وی مغمور و مغلوب ایمان وی گردد آن گه چندان جرم و معاصی بهم آید که گویند بار خدایا جرم بسیار است پرده ایمان آنرا نمی پوشد گوید: اگر ایمان وی نمی پوشد پرده کرم من درکشید تا بپوشد.

و بحث درباره فرشتگان نویسنده اعمال گذشت

و اذا انقضت مدد اعمارنا و استحضرتنا دعوتک التی لا بدّ منها و من اجابتها فصلّ علی محمد و آله و اجعل ختام ما تحصی علینا کتبه اعمالنا توبه مقبوله لا توقنا بعدها علی ذنب اجترحناه و لا معصیه اقترفناها

و چون روزهای عمر ما سپری شود و دعوتی که چاره ای از آن و از پذیرفتن اش نیست ما را بحضور بطلبد پس بر محمد و خاندان او درود بفرست و چنین مقرر و مقدر فرما که فرشتگان مأمور به نوشتن اعمال ما آخرین عملی که از ما ثبت و ضبط می کنند توبه ای باشد مقبول درگاه تو که پس از آن ما را بر گناهی که مرتکب شده ایم مؤاخذه و توبیخ فرمایی و بر نافرمانی که از ما سرزده به موقف حساب و بازخواست نیاوری.

مترجم گوید: پایان یافتن روزهای عمر را افرادی که متوجه عالم آخرت اند غالباً متوجه می شوند خواه بخاطر بالا رفتن سنّ و فرارسیدن دوران پیری و از بین رفتن قوای طبیعی و یا به سبب عوارض خارجی از ابتلا به حوادث ناگوار و بیماریهای غیر قابل علاج

و فرضا کسی هم در حال غفلت باشد مضمون التزامی این دعا توجه پیدا کردن غافل به نزدیک شدن مرگش می باشد و در همه این موارد احتمال آن می رود که چند صباحی دیگر زنده بماند که در آن چند روز باقیمانده از عمرش قیام به وظایف توبه نماید و توبه اش نیز مقبول درگاه الهی واقع شود چنانچه در روایات متعددی وارد است که تا جان به گلوگاه نرسیده باشد (یعنی نفسی برای توبه کردن مجال باشد) خدای تعالی توبه را می پذیرد و ضرورتی ندارد که استحضار را به معنای معاینه مرگ بگیریم تا اشکال شود که صحیح نبودن توبه به هنگام معاینه مرگ اجماعی است و به آیه شریفه نیز استشهاد شود که فرماید: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ» (1):

(توبه نیست برای کسانی که کارهای بد انجام می دهند تا آن که مرگ یکی شان می رسد گوید من الآن توبه کردم...) چنانچه سید شارح متعرض است و فرضا که استحضار به معنای معاینه مرگ باشد باز نتوان گفت که حتما توبه صحیح نیست زیرا توبه ای که آیه شریفه می فرماید بهنگام مرگ پذیرفته نیست همان توبه است که در آیه پیش از این آیه آمده است و آن آیه این است: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ» (2) توبه ای که در این آیه است توبه علی الله است یعنی توبه ای که خدای تعالی بر خود لازم فرموده قبول آن را توبه ای است که گناه اش از روی جهالت و نادانی باشد و به نزدیکی هم توبه کند و مقصود از نزدیکی زمان توبه به زمان گناه چنانچه جناب فیض افاضه فرموده است یعنی «قبل ان یشرب فی قلوبهم حبه فیطبع علیها»: پیش از آن که حب گناه در دل او رسوخ کند و قلب با آن گناه خوبگیرد و اما توبه ای که قبول آن تفضل محض است هیچ شرطی ندارد و نمی تواند داشته باشد که اشتراط هر شرطی منافات با تفضل علی الاطلاق دارد (دقت شود).

چه موقع توبه قبول است

و از این رو در فقیه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که آن حضرت در آخرین خطبه ای که ایراد فرمودند چنین فرمودند: «من تاب قبل موته بسنه تاب الله علیه ثم قال و ان

ص: 557

1- . سوره نساء، آیه 18.

2- . همان آیه 17.

السنه لكثيره و من تاب قبل موته بشهر تاب الله عليه ثم قال و ان الشهر لكثير و من تاب قبل موته بيوم تاب الله عليه ثم قال و ان يوما لكثير من تاب قبل موته بساعه تاب الله عليه ثم قال و ان الساعه لكثيره من تاب و قد بلغت نفسه هذه و اهوى بيده الى حلقه تاب الله عليه: «كسى كه يك سال پيش از مرگش توبه كند خداوند توبه اش را مى پذيرد سپس فرمود: يك سال زياد است هر كس يك ماه پيش از مرگش توبه كند خداى تعالى توبه اش را قبول مى كند سپس فرمود يك ماه زياد است: هر كس يك روز پيش از فرا رسيدن مرگش توبه كند خداى تعالى توبه اش را مى پذيرد سپس فرمود يك روز زياد است هر كس پيش از مرگش به يك ساعت توبه كند خداى تعالى توبه اش را قبول مى فرمايد سپس فرمود يك ساعت زياد است هر كس توبه كند و جانش به اين جا رسيده باشد (و دست مبارك را بسوى گلويش برد) خداى تعالى توبه اش را مى پذيرد. پايان حديث شريف.

و اين بدان معنا است كه اصلا زمان در باب توبه مطرح نيست و «ثم يتوبون من قريب» اشاره به نكته لطيفى است كه از فيض رحمه الله نقل شد چنانچه مفسر عارف مذاق ميبدى نيز گويد: به زبان علم، توبه پيش از مرگ بايد و گر همه يك لحظه بود و به زبان معاملت پيش از عادت نفس بايد. از خويشتن ديدن و خود پرستيدن، هر كه خويشتن را پسنديد و به عادت در خود نگرديد در توبه بر وى فرو بستند و آب فلاح از وى باز گرفتند.

دور شو از صحبت خود پرور عادت پرست بوسه بر خاك كف پاى ز خود بيزار زن

نه هر كه در راه شريعت توبه كرد به عفو و مغفرت رسيد. و از روى حقيقت به صدق محبت رسيد.

روزگارى داود پيغمبر پيغامبر عليه السلام مى گريست و تضرع مى كرد آخر او را گفتند: «يا داود لم تبكى و قد غفرت لك و ارضيت خصمك و قبلت توبتك؟» چرا مى گريى و ترا آمرزيدم و خصمت خوشنود كردم و توبت تو قبول كردم و عذرت پذيرفتم؟

گفت: بار خدايا: مى دانم، لکن آنوقت خوش كه داشتم در صحبت و آن نفس كه مرا با تو بود در خلوت، بازده گفت: «يا داود هيها! ذاك و قد مضى»: (هرگز كه آن طومار دوستى بر چيده شد).

فحلّ سبيل العين بعدك بالبكا فليس لا يام الصفاء رجوع

دردا و دریغا که از آن خاست و نشست خاکی است مرا بر سر و بادبست به دست

پایان سخن دلنشین و جانسوز عارف میبیدی «لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ» (1).

«و اجعل ختام ما تحصی علینا کتبه اعمالنا توبه مقبوله لا توقفنا بعدها علی ذنب اجترحناه و لا معصیه اقترفناها» هنگامی که فرشتگان مأمور به نوشتن اعمال ما یک یک کارهای ما را بر ما شماره کنند آخرین عمل ما توبه ای باشد مقبول درگاه تو که دیگر پس از آن ما را در موقف گناهی که قبلا مرتکب شده ایم و نافرمانی که از ما صادر شده است نگاه نداری از علائم قبولی توبه و توبه مقبوله چنانچه ان شاء الله شرحش خواهد آمد یکی آن است که شخص تائب پس از توبه هرگز گرد آن گناه نگردد، در دعای شریف به همین نکته اشاره شده است:

و لا تکشف عنا ستر سترته علی رؤس الأشهاد یوم تبلو اخبار عبادک

روزی که به پرونده های اعمال بندگانت رسیدگی می شود پرده از روی کارهای ما که پوشانده ای در پیش حاضران بر مدار این نیز یکی از آثار توبه صحیحه و مقبوله است که خدای تعالی از بنده توبه کارش پرده دری نمی فرماید و او را مفتضح و رسوا نسازد.

روایتی از امام صادق علیه السلام پیرامون توبه نصح 560،

حتی در عالم ملکوت و محضر روحانیون چنانچه ثقه الاسلام کلینی رحمه الله در کتاب شریف کافی به سند خود از معاویه بن وهب نقل می کند که گفت شنیدم از امام صادق علیه السلام می فرمود: «اذا تاب العبد توبه نصحاً احبّه الله فستر علیه فی الدنيا و الآخرة فقلت: کیف یستر علیه؟ قال: ینسی ملکیه ما کتبا علیه من الذنوب و یوحی الی جوارحه اکتمی علیه ذنوبه و یوحی الی بقاع الارض اکتمی ما کان یعمل علیک من الذنوب فیلقى الله حین یلقاه و لیس شیء یشهد علیه بشیء من الذنوب»: وقتی که توبه کند بنده ای توبه نصح و خالص، خدای تعالی او را دوست می دارد پس بپوشاند بر او در دنیا و آخرت، عرض کردم چگونه می پوشاند بر او؟ فرمود: آن دو فرشته که گناهان او را ثبت کرده اند از یادشان می برد و به اعضاء و جوارح او وحی می فرماید که گناهان او را کتمان کنند و بقعه های زمین را وحی کند: که هر گناهی که آن

ص: 559

بنده در روی شما انجام داده بر او پوشیده بدارید پس هنگامی که خدا را ملاقات می کند چیزی نباشد که به گناهی درباره او شهادت و گواهی دهند. در این حدیث شریف لطیفی از رحمت الهی است که مشام جان عارفان را معطر می سازد و ما ان شاء الله در بحث توبه بدان لطایف اشاره خواهیم نمود و حضرت امام خمینی قدس سره در کتاب اربعین هفدهمین حدیثی که عنوان فرموده اند همین حدیث شریف است که بحث از آن در جای خود خواهد آمد ان شاء الله تعالی

انک رحیم بمن دعاک و مستجیب لمن ناداک

هرکس که تو را به خداند تو بر او مهربانی و او را می بخشایی و هرکس که تو را ندا کند تو ندای او را اجابت می فرمایی.

امام صادق علیه السلام برحسب روایت کافی فرمود: هرکس ده بار بگوید: یا الله به او خطاب می رسد: لبیک، حاجتت چیست؟: «من قال یا الله عشر مرات قیل له لبیک ما حاجتک»

خنک آندم که بگویی که بیا عاشق مسکین که تو آشفته مائی سراغیاری نداری

خنک آن دم که بگوید به تو دل کشت ندارم تو بگویی که بروید پی تو آنچه نکاری

خنک آندم که شب هجر بگوید که شبت خوش خنک آندم که سلامی کند آن نور بهاری

دخل العشق علينا بکؤوس و عقار ظهر السكر علينا لحیب متوار

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین ربیع الاول 1413 هفته وحدت

ص: 560

سرشناسه: فهری زنجانی، احمد، 1301 - ، شارح

عنوان و نام پدیدآور: شرح و ترجمه صحیفه سجادیه [علی بن الحسین (ع)] / تالیف احمد فهری.

مشخصات نشر: تهران: سازمان اوقاف و امور خیریه، انتشارات اسوه، [? 13] -

مشخصات ظاهری: 3ج.

شابک: (دوره): 1-009-542-964 ؛ (ج. 2): 5-007-542-964 ؛ 35000 ریال: (ج. 3): 3-008-542-964

یادداشت: فهرست نویسی براساس جلد دوم، 1385.

یادداشت: فهرست نویسی براساس اطلاعات فیفا

یادداشت: ج. 3 (چاپ اول: 1385).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: -- ج. 3. شرح و ترجمه دعای 32 تا انتهای دعای 54.

عنوان دیگر: صحیفه سجادیه. شرح.

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، 38 - 94ق. صحیفه سجادیه -- نقد و تفسیر.

موضوع: دعاها.

شناسه افزوده: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، 38 - 94ق. صحیفه سجادیه. شرح.

شناسه افزوده: سازمان اوقاف و امور خیریه. انتشارات اسوه.

رده بندی کنگره: 1/BP267/1ع 8ص 1300 304227ی

رده بندی دیویی: 297/772

شماره کتابشناسی ملی: م 84-9385

شرح و ترجمه صحیفه سجّادیه

جلد دوّم

تألیف

آیت الله سید احمد فہری

شرکت چاپ و انتشارات اسوہ

ص: 3

- متن دعای دوازده و شرح و ترجمه آن 7
- متن دعای سیزده و شرح و ترجمه آن 63
- متن دعای چهارده و شرح و ترجمه آن 93
- متن دعای پانزده و شرح و ترجمه آن 105
- متن دعای شانزده و شرح و ترجمه آن 115
- متن دعای هفده و شرح و ترجمه آن 156
- متن دعای هجده و شرح و ترجمه آن 186
- متن دعای نوزده و شرح و ترجمه آن 192
- متن دعای بیست و شرح و ترجمه آن 200
- متن دعای بیست و یک و شرح و ترجمه آن 328
- متن دعای بیست و دو و شرح و ترجمه آن 354
- متن دعای بیست و سه و شرح و ترجمه آن 379
- متن دعای بیست و چهار و شرح و ترجمه آن 391
- متن دعای بیست و پنج و شرح و ترجمه آن 412
- متن دعای بیست و شش و شرح و ترجمه آن 431
- متن دعای بیست و هفت و شرح و ترجمه آن 442
- متن دعای بیست و هشت و شرح و ترجمه آن 474
- متن دعای بیست و نه و شرح و ترجمه آن 484
- متن دعای سی و شرح و ترجمه آن 495
- متن دعای سی و یک و شرح و ترجمه آن 524

اللهم انه يحجبنى عن مسألتك خلال ثلاث و تحدونى و يحدونى عليها خله واحده يحجبنى امر امرت به امر امرتنى به فابطأت عنه و نهى نهيتنى عنه فاسرعت اليه و نعمه انعمت بها على فقصدت فى شكرها و نعمه اسديتها التى فقصدت عن شكرها و يحدونى على مسألتك تفصّد لك على من اقبل بوجهه اليك تفصّد لك على من توجه اليك و وفد بحسن ظنه اليك اذ جميع احسانك تفصّل و اذ كل نعمك نعمتك ابتداء فما انا ذا يا الهى واقف بباب عزك و قوف المستسلم الدليل،

وسائلك على الحياء منى سؤال وسائل على الحياء سؤال البائس المعيل ومقرّ لك بانى لم استسلم وقت احسانك الا بالاقلاع عن عصيانك ولم اخل فى الحالات كلها من امتنانك مقرّ بانى لم اخل فى الحالات كلها من احسانك وانى لم اسلم فى اوقات احسانك من عصيانك فهل ينفعنى يا الهى اقرارى عندك بسوء ما اكتسبت فهل ينفع يا الهى عبدك اقراره بسوء ما اكتسب و هل ينجينى منك اعترافى لك بقبيح ما ارتكبت ام هل ينجيه منه اعترافه بقبح ما ارتكب امر اوجبت لى فى مقامى هذا سخطك ام قد وجب له فى مقامه هذا سخطك ام لزمنى فى وقت دعائى مقتك ام لزمه فى وقت دعائه مقتك

ص:8

سبحانك لا أئس منك وقد فتحت لي باب التّوبه اليك سبحانك لا آيس منك وقد فتحت باب التّوبه اليك بل اقول مقال العبد الدليل
الظالم لنفسه بل اقول مقاله الظالم لنفسه المستخف بحرمة ربه الّذي عظمت ذنوبه فجلت و ادبرت ايامه فولت حتى اذا راي مده العمل قد
انقضت وغايه العمر قد انتهت و ايقن انه ان لا- محيص له منك و لا مهرب له عنك و ان لا مهرب له عنك تلقاك بالانابه و اخلص لك
التّوبه فقام اليك بقلب طاهر نقي ثم دعاك بصوت حائل خفي قد تطأطأ لك ثم دعاك بصوت حامل خفي تطأطأ لك

فانحنى ونكس رأسه فانثنى قد ارعشت خشيته رجليه وغرقت دموعه خديه يدعوك بيا ارحم الراحمين و يا ارحم يدعوك يا ارحم
من انتابه المسترحمون و يا اعطف من اطاف به المستغفرون و يا من عفوه اكثر اعظم من نعمته و يا من رضاه اوفر من سخطه و يا من تحمد
الى خلقه بحسن التجاوز و يا من عود عباده قبول الانابه و يا من استصلح فاسدهم بالتوبه و يا من رضى من فعلهم باليسير و يا من كافى
قليلهم بالكثير و يا من ضمن لهم اجابه الدعاء و يا من وعدهم على

نفسه بتفضّله ويا من وعدهم بتفضّله حسن الجزاء ما انا باعصى من عصاك فغفرت له و ما انا بالوم و لا بالوم من اعتذر اليك فقبلت منه و ما انا باظلم و لا باظلم من تاب اليك فعدت عليه اتوب اليك فى مقامى هذا توبه نادم على ما فرط منه مشفق ممّا اجتمع عليه خالص الحياء ممّا وقع فيه عالم بانّ العفو عن الذّنّب العظيم لا- يتعاضمك و انّ التّجاوز عن الاثم الجليل لا يستصعبك لا يتصعّدك و انّ احتمال الجنایات الفاحشه لا يتكادّك لا يتكادّك و انّ احبّ عبادك اليك من ترك

الاستكبار عليك و جانب فجانب الاصرار و لزم الاستغفار و انا فانا ابرأ اليك من ان استكبر و اعوذ بك من ان اصبرّ و استغفرک لما قصّرت
فيه و استعين بك على ما عجزت عنه اللهم صلّ على محمد و آله و هب لي اللهم فهب لي ما يجب عليّ لك و عافني ممّا استوجه منك و
اجرنى ممّا يخافه اهل الاساءه فانّك ملئ بالعمو ملئ بالعمو مرجو للمغفره معروف بالتجاوز ليس لحاجتي مطلب مطلب سواك و لا
لذنبى غافر غيرك حاشاك و لا لذنبى غاف حاشاك و لا اخاف على نفسى الا اياك

ص:12

اَنِّكَ اهل التَّقْوَى و اهل المغفره صلِّ على محمّد و آل محمّد و اقض حاجتى و انجح طلبتى و اغفر ذنبى و آمن خوف نفسى اَنِّكَ على كلّ
شئء قدير و ذلك عليك يسير آمين ربّ العالمين

ص:13

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام في الاعتراف و طلب التوبه دعای دوازدهم از دعاهای آن حضرت است در اعتراف به گناه و تقاضای توبه از خدای تعالی. اعتراف به معنای اقرار است و معانی دیگر نیز برای آن گفته شده است و لیکن مناسب تر از همه همین معناست که گفته شد و آن یکی از وسایل تقرب به خدای تعالی و آمرزش گناه است. چنان که در آیات و روایات آمده است، در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از یکی اصحاب گناهی سر زد و سپس نادم و پشیمان شد. آمد و خود را به ستون مسجد بست و با خود عهد کرد تا خدای تعالی توبه او را قبول نکند خود را از ستون باز نکند. چند روزی به همین حال بود تا خدای تعالی آیه توبه را درباره او فرستاد و توبه اش را قبول فرمود: «وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (1) و بعضی دیگر، آنان که به گناهان خود اعتراف کردند و عمل صالح و کار زشت هر دو به جای آوردند، امید باشد که خدای تعالی توبه آنان را بپذیرد که البته خدا آمرزنده و مهربان است. (2) در روایت کافی است که امام باقر علیه السلام فرمود: «لا

ص: 15

1- سورة توبه، آیه 102.

2- در شأن نزول آیه میان مفسرین عامه و خاصه اختلاف است که در مورد چه گناهی و درباره چه اشخاصی آیه شریفه نازل شده است. آنچه مفسر و محدث عالی مقام فیض قدس سره در تفسیر صافی در ذیل آیه شریفه «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ»: (ای کسانی که ایمان آورده اید! به خدا و رسول خیانت نکنید) از امام باقر و امام صادق علیهم السلام نقل می کند و طبرسی نیز در مجمع البیان همین روایت را دارد، آن است که آیه درباره ابی لبابه انصاری نازل شد، و خیانتی که از او سر زد نسبت به جریان صلحی بود که میان رسول خدا و یهود بنی قریظه بنا بود برقرار شود و آنان از ابی لبابه نظرخواهی کردند که شرایط صلح را بپذیرند یا نه؟ ابی لبابه با انگشت خود اشاره به گلو کرد یعنی همه شما را مسلمانان می کشند، زیر بار صلح نروید. ابی لبابه گوید: به خدا قسم از جایم تکان نخورده بودم که فهمیدم خطا -

والله ما اراد الله، من الناس الا خصلتين: ان يعترفوا له بالنعمة فيزيد بهم وبالذنوب فيغفرها لهم: (نه به خدا قسم خدای تعالی از مردم بیش از دو چیز نخواسته است، و آن این که اعتراف به نعمتهای الهی کنند. پس خدای تعالی نعمتهایش را بر آنها افزون فرماید، و اعتراف به گناهان کنند پس خدای تعالی آنها را بیامرزد). و نیز از آن حضرت روایت می کند که فرمود: و الله ما ینجو من الذنوب الا من اقرّبها (به خدا سوگند از گناه نجات نمی یابد مگر کسی که اعتراف به گناه کند). و از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «و الله ما خرج عبد من ذنب باصرار و ما خرج عبد من ذنب الا باقرار»: (به خدا قسم هیچ بنده ای با اصرار در گناه از گناه بیرون نمی رود و هیچ بنده ای از گناه بیرون نمی رود مگر با اقرار و اعتراف به آن).

سؤال: چرا اعتراف به گناه موجب بخشایش گناه است با آن که در محاکم دنیوی اعتراف به گناه موجب سنگینی مسؤولیت و عقاب و قصاص است؟

جواب: شاید از آن جهت باشد که اعتراف به گناه توأم با ندامت و اعتذار است که در حقیقت توبه و انابه است (و التوبه هی الندم)؛ و این معنی هر چند ممکن است احیانا در اعترافات محاکم دنیوی نیز باشد و اعتراف کننده، ضمن اعتراف، اظهار ندامت از جرم و جنایت خویش بنماید و لکن محاکم دنیوی هرگز ملتزم به عفو و آمرزش جرم نیستند و یکی از علل بخشودگی جرم اظهار ندامت نیست، گرچه ممکن است آن نیز احیانا با ماده ای از قانون انطباق یابد اما در دستگاه قضای الهی و محکمه ربوبی یکی از علل حتمی بخشودگی جرم همانا توبه و ندامت است (غافر الذنب وقابل التوب).

به عبارت دیگر: بنای محاکم دنیوی بر عدالت است با قطع نظر از این که تا چه اندازه اجرا می شود. ولیکن مبنای محکمه الهی بر اساس فضل است و نه هر چه در حکومت عدل

رواست به مقام فضل سزاست، بلکه هر چه از فضل سزاست در عدل نارواست «ان تعذبنی فبعد لک و ان تغفر لی فبفضلک.» فضل بر عدل سالار است و عدل در دست فضل گرفتار «إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». (1)

«قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا». (2)

فضل خدای را که تواند شمار کرد یا کیست آن که شکر یکی از هزار کرد

آثار رحمتی که جهان سر به سر گرفت احوال منّتی که فلک زیر بار کرد

* اللهم انه یحجبنی عن مسألتک خلال ثلاث و یحدونی علیها خله واحده نویسنده اسلامی مرحوم شیخ جواد مغنیه گوید: من همیشه صحیفه سجاده می خریدم و به بعضی از اساتید دانشگاه الأزهر و دیگر دانشمندان اهدا می کردم... تا آن که گوید: یکی از استاد های الأزهر را در بیروت دیدم و از پیش به او صحیفه سجاده ای داده بودم. وی ضمن مطالبی که اظهار کرد گفت: در طول عمرم مانند این مناجات را: «اللهم انه یحجبنی الی آخر» نه در کتابی خوانده ام و نه از کسی شنیده ام. از فنون بلاغت یکی آن است که گوینده برای بیان مطلب و عرض حاجتی که دارد مقدمه ای طرح کند که زمینه را برای سؤال آماده کند. این اسلوب بلاغت در دعاهای صحیفه سجاده رعایت شده است و در پاره ای از آنها چشمگیر است. از جمله در دعاهای ماه رمضان که با مقدمه بسیار زیبایی امام علیه السلام وارد مطلب می شود.

در این دعا نیز مقدمه جالبی را امام علیه السلام عنوان فرموده است؛ عرض می کند: بارالها! من در مقام شکرگزاری مقصرم و هیچ استحقاق آن ندارم که مورد عنایت تو قرار گیرم؛ زیرا سه تقصیر از من سر زده که با توجه به آنها روی سؤال ندارم.

سه تقصیر دلیل عدم عنایت خداوند

اول یحجبنی امر امرت به فابطات عنه دستور دادی و امر فرمودی، من در انجام آن دستور کندی نمودم.

ص: 17

1- سورة مائده، آیه 118.

2- سورة یونس، آیه 58.

دوّم و نهی نهیّتی عنه فاسرعت الیه نهی کردی و مرا از پاره ای امور منع فرمودی، من به جای آن که باز گردم به سوی آن شتافتم.

سوّم و نعمه انعمت بها علیّ فقّمّرت فی شکرها نعمت به من ارزانی فرمودی من در ادای شکر آن نعمت تقصیر ورزیدم و کوناهی کردم

، ولی با همه این تقصیرها که جرأت سؤال را از من گرفته و در پیشگاه تو خجلت زده و سرافکنده ام ساخته، یک چیز هست که مرا ترغیب به سؤال می کند و راه را برای عرض حاجت باز می کند و آن فضل بی منتهای توست.

و یحدونی علیّ مسألّتک تقدّمّ لک علیّ من اقبل بوجهه الیک و وفد بحسن ظنّه الیک و آن یک چیزی که مرا وادار می کند که با این همه سوابق سوء و پرونده سیاهی که دارم باز به در خانه تو آیم و از تو گدایی کنم تقدّمّ توست به هر کسی که رو به تو آورد و با حسن ظنّش سر بر آستان تو بگذارد.

در این جمله دعا به دو موضوع مهمّ اشاره شده است:

1. تقدّمّ خدای تعالیّ.

2. حسن ظن به حق تعالیّ.

فضل به معنای زیادی است، و تقدّمّ به حکم (زیاده المبانی تدلّ علیّ زیاده المعانی، چون دو مرتبه زیادتی در مبنی دارد فضل و تقدّمّ) معنایش بسیار بسیار زیاد خواهد بود، و شاید از این جهت است که گفته شده تقدّمّ علّت و استحقاق لازم ندارد؛ زیرا اگر پاداش در مقابل عمل باشد جزای عمل به اندازه عمل باید باشد نه بیش از آن، آن هم چندین برابر. پس پاداش بیش از جزای عمل فضل است، و همان گونه که فرموده اند استحقاق شرط تقدّمّ نیست. حال اگر با دیدی عمیق تر نظر شود خواهیم دید که ممکن یعنی فقیر بالذات عملی ندارد و از خود چیزی ندارد تا مستحق پاداش گردد. پس هر چه از طرف غنیّ بالذات و جواد مطلق به ممکن افاضه شود نعمتی است ابتدایی؛ چنان که یکی از اسماء مقدّسه: «یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها» است. و با توجه به فقر ذاتی ممکن هر چه به او افاضه شود تقدّمّ است؛ چنان که در همین دعا به آن اشاره شده است. امّا حسن ظن به خدای تعالیّ، پس آن یکی از درهای

رحمت است که خدای تعالی به روی بندگان باز فرموده و یکی از راههاست به سوی آن جناب. یکی از علمای بزرگ اخلاق فرماید: (1) دان که راهی نجات بخش تر از حسن ظن به خدا نیست؛ زیرا خدای تعالی مطابق گمان بنده مؤمن با او رفتار می کند؛ اگر گمان خوب داشته باشد با او به خوبی رفتار می کند و اگر گمان بد به خدا داشته باشد نتیجه اش برای وی بدی خواهد بود. و مردم در نتیجه گول خوردن از نفس و شیطان عادت کرده اند که به پروردگار خودشان گمان بد داشته باشند و به محض آن که آثار گرفتاری را مشاهده کنند فوراً در ذهنشان فال بد می زنند و از گشایش در کار ناامید می گردند و می ترسند که گرفتاریشان سخت تر شود، و این پندار آنان به سر حدّ یقین می رسد و از آنچه می گریزند بدان گرفتار آیند و فال بدی که می زدند بر سرشان می آید، و این (العیاذ باللّٰه) خود یک نوع سوءظنّ است. و دانستی که بنده به واسطه سوءظن سزاوار آن می شود که با او بر طبق سوءظنش رفتار شود مگر آن که خدای سبحان از او بگذرد. پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم فال نیک زدن را دوست می داشت و فال بد زدن را که (تطیّر) گویند خوش نداشت.

و فال بد همان گونه تحقق می یابد که صاحبش تطیّر کرده است اگر شدیداً فال بد بزند بدی سختی پیش می آید، و اگر خفیف و سبک تطیّر بزند پیش آمد بد نیز خفیف و سبک می شود و اگر هیچ فال بد نزند هیچ پیش آمد بد اتفاق نمی افتد؛ چنان که در روایت روضه کافی این چنین آمده است. پس هر مؤمنی که از آثار اهل بیت پیروی می کند لازم است که خویشتن را به حسن ظنّ به پروردگار عادت بدهد و از خدای تعالی در مقابل چیز اندک امید فراوان داشته باشد که خدای سبحان اندک را عوض بسیار می دهد. و هر چه را که از خدای تعالی امید داری و از انواع خیر و بخشش به خدای سبحان ظن و گمان داری او بالاتر از گمان توست که ظن تو را نهایت هست و کرم خداوند سبحان را نهایت و پایان نیست.

مترجم گوید: در کافی شریف از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «وجدنا فی کتاب علی علیه السلام ان رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم قال و هو علی منبره: و الذی لا اله الا هو ما اعطی مؤمن قط خیر الدنیا و الآخرة الا بحسن ظنّه باللّٰه تعالی و رجائه له و حسن خلقه و الکفّ عن اغتیاب المؤمنین، و الذی لا اله الا هو لا یعذب اللّٰه مؤمناً بعد التوبه و الاستغفار الا بسوء ظنّه باللّٰه و تقصیر من رجائه و سوء خلقه و اغتیابه للمؤمنین، و الذی لا اله الا هو لا یحسن ظن عبد مؤمن باللّٰه الا کان اللّٰه عند ظن عبده المؤمن،

ص: 19

لان الله كريم بيده الخيرات يستحيي ان يكون عبده المؤمن قد احسن به الظن ثم يخلف ظنه ورجاه، فاحسنوا بالله الظن و ارغبوا اليه»: رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم بالای منبرش فرمود: سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست هیچ مؤمنی را خیر دنیا و آخرت داده نشده مگر به واسطه حسن ظنش به خدای تعالی و امیدی که به او داشته و اخلاق نیکویش و خودداری از غیبت کردن از مؤمنین، و سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، خدای تعالی هیچ مؤمنی را عذاب نمی کند پس از آن که توبه و استغفار کرده باشد مگر به واسطه گمان بدی که به خدا داشته و امیدش به خدا کم بوده و کج خلق بوده و غیبت مؤمنین را می کرده؛ و سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، گمان بنده مؤمنی به خدا خوب نمی شود مگر آن که خدای تعالی در نزد گمان بنده مؤمنش می باشد؛ زیرا خدای تعالی کریم است و خیرها به دست اوست. خدای تعالی حیا می کند که بنده مؤمنش به او گمان خوب داشته باشد آن گاه خدای تعالی برخلاف گمان او رفتار کند و امیدش را ناامید فرماید؛ پس به خدای تعالی حسن ظن داشته باشید و رغبت به سوی او کنید.

و نیز در کافی از امام رضا علیه السلام نقل می کند که فرمود: «احسن الظن بالله فان الله عز و جل يقول: انا عند حسن ظن عبدي المؤمن بی ان خیرا فخیرا و ان شرّا فشرّا»: گمان را به خدا نیکو گردان که خدای تعالی می فرماید: من نزد گمان بنده ام می باشم؛ اگر گمانش به من خیر باشد من نیز با او به خیر و نیکی معامله می کنم، و اگر گمان بد در حق من بکند من نیز با او بد رفتاری می کنم. و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لا یموتن احدکم الا و هو یحسن الظن بالله و حسن الظن بالله ثمن الجنة»: هیچ کس از شما نمیرد مگر آن که حسن ظن به خدا داشته باشد که حسن ظن بهای بهشت است.

محدث قمی رحمه الله می فرماید: بعضی از علما فرموده اند که از بعضی اخبار استفاده می شود که حسن ظن به خدا در حال نزاع و جان کندن واجب است. و علامه طباطبایی در درّه در آداب محتضر فرماید:

واحسن الظن برب ذی منن فانه فی ظن عبده الحسن

* علی بن محمد سخاوی که از بزرگان علم و ادب است به هنگام مرگش این اشعار را سرود:

قالوا غدا نأتی دیار الحمی وینزل الکرکب بمغناهم

و کل من کان محبا لهم اصبح مسرورا بلقیاهم

قلت فلی ذنب و ما حیلتی بایّ وجه اتلقاهم

قالوا ایس العفو من شأنهم لا سیما عمّن ترّجّاهم

* از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: آخرین بنده ای را که دستور داده می شود به دوزخش بیندازند به پشت سرش نگاه می کند، خدای عز و جل دستور می دهد: دست نگهدارید و بحضورش آورید و چون او را می آورند می فرمایدش: بنده من چرا به پشت سر نگاه کردی؟ عرض می کند: پروردگارا! گمان من به تو این نبود. خدای جلّ جلاله می فرماید:

بنده من گمان تو بمن چه بود؟ عرض می کند: پروردگارا! گمان من به تو آن بود که قلم عفو بر خطایم بکشی و در بهشتم جای دهی. پس خدای تعالی می فرماید: فرشتگان من! به عزّت و جلالم سوگند و به نعمتها و بلاها و قدرتم قسم، حتی یک لحظه در تمام عمرش چنین گمانی در حق من نداشت و اگر در تمام عمرش یک لحظه گمان خیری در حق من داشت من او را به آتش نمی ترساندم و دلش را نمی لرزاندم، ولی با این همه دروغ او را بپذیرید و به بهشتش داخل کنید.

«عن ابی عبد الله علیه السلام قال: آخر عبد یؤمر به الی النار یتلفت فیکول الله عزّ و جلّ: اجلوه، فاذا أتى به قال له: عبدی لم التفت؟ فیکول: یا رب ما کان ظنّی بک هذا، فیکول الله جلّ جلاله: عبدی و ما کان ظنّک بی؟ فیکول: یا رب کان ظنّی بک ان تغفر لی خطیئتی و تسکننی جنتک، فیکول الله: ملائکتی و عزّتی و جلالی و آلائی و بلائی و ارتقاع مکانی ما ظنّ بی هذا ساعه حیاته قط، و لو ظنّ بی ساعه فی حیاته خیرا ما روّعته بالنار، اجیزوه کذبه و ادخلوه الجنّه».

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ بنده ای به خدا ظن خوب نمی کند مگر آن که خدای تعالی در نزد ظن او می باشد، و هیچ بنده ای به خدا ظن سوء نمی کند مگر آن که خدای تعالی در نزد ظن او خواهد بود، و این است آنچه خدای تعالی می فرماید: همین گمان باطل شما درباره خدا موجب هلاکت شما شد و امروز همه شما از زیانکاران شدید.

«ثم قال ابو عبد الله علیه السلام: ما ظنّ عبد بالله خیرا الا کان الله عند ظنّه به و لا ظنّ به سوء الا کان الله عند ظنّه به، و ذلك قوله عزّ و جلّ: وَ ذَلِکُمْ ظَنُّکُمْ الَّذِی ظَنَنْتُمْ بِرَبِّکُمْ اَرْدَاکُمْ فَاصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِیْنَ» (1).

ص: 21

رابعه عدویه را کسی گفت: من گناه فراوان کرده ام اگر توبه کنم خدای تعالی مرا می پذیرد؟ «افترینه یقبلنی ان انا تبت؟» رابعه گفت: «ویحک انه یدع المدبرین عنه فکیف لا یقبل المقبلین علیه»؛ وای بر تو! خدای تعالی آنانی را که از حضرت باری تعالی روگردان شده اند به سوی خود می خواند، چگونه می شود که روی کنندگان به جنابش را نپذیرد.

و در دعای خمس عشر است: «فیامن هو علی المقبلین علیه مقبل و بالعطف علیهم عائد مفضل و بالغافلین عن ذکره رحیم رؤف و بجذبهم الی بابه و دود عطوف»؛ ای آن که بر توجه کنندگان به خودت اقبال داری و با عطوفت بر آنها مهرورزی و تفضل فرمایی و نسبت به آنان که از ذکر تو غافلند مهربان و رؤف هستی و با دوستی و عطوفت آنان را به در خانه ات می کشانی.

اذ جمیع احسانک تفضّل و اذ کل نعمک ابتداء «اذ» برای تعلیل است و متعلق است به «تفضّل»؛ یعنی این که یک چیز مرا ترغیب به سؤال از تو می کند و آن تفضّل توست علتش آن است که همه احسان تو تفضّل است؛ یعنی آنچه توبه به من احسان فرموده ای از وجود و توابع آن همه اش تفضّل است و زیادت از استحقاق من، و نیز به علت آن که همه نعمتهای تو ابتدایی است و بدون استحقاق؛ زیرا وقتی اصل وجود ما از تو باشد لا محاله مقتضیات و توابع آن نیز از تو است و در این صورت استحقاقی برای کسی وجود نخواهد داشت. مولانا می گوید:

ما چونایم و نوا از ما ز توست ما چو کوهیم صدا از ما ز توست

ما همه شیران ولی شیر علم حمله مان از باد باشد دمبدم

حمله مان پیدا و ناپیداست باد جان فدای آن که ناپیداست باد

ما نبودیم و تقاضا مان نبود لطف تو ناگفته ما می شنود

* این جا ممکن است دو سؤال مطرح شود: اول آن که آیا این نظریه منافات با ظواهر آیات و نصوص قرآنی ندارد مانند آن که می فرماید: «أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (1) ه (باء) «بما» چه سببیه باشد و چه به معنای مقابله باشد مانند «بعث هذا بهذا» به هر حال دلالت بر آن دارد که عمل در بهشتی شدن انسان نقش دارد و اگر اعمال هیچ گونه استحقاقی نمی آورد و همه

ص: 22

مربوط به خدای تعالی است پس معنای «أَنْتِي لَا أُضِيْعُ عَمَلِ مَنْكُم مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتِي» (1) عمل هیچ یک از زنان و مردان را ضایع و بیهوده نمی گذارم، چیست؟ و همچنین آیه «إِنَّا لَا نُضِيْعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا» ما اجر و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کنیم و آیات دیگر از این قبیل، مانند:

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (2) مانند: «وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (3) امثال اینها که بسیار فراوان است.

سؤال دوم: آیا این مطلب همان گفتار اشعریها نیست که می گویند عمل سبب اجر و ثواب نیست و جایز است که خدای تعالی مؤمن مطیع را به جهنم ببرد و فاسق فاجر را به بهشت؟! (4)

ص: 23

1- سوره آل عمران، آیه 195.

2- سوره زلزله، آیه 7-8.

3- سوره نجم، آیه 39.

4- در میان دانشمندان اسلامی دو دسته ممتاز هستند: یکی به نام فلاسفه و حکما و دیگری به نام متکلمین. دانشمندانی که متکی بر عقل و استدلالند حکیم و فیلسوف، و آنان که ملتزم به مواقف شرع و متکی به اصول مأخوذه از کتاب و سنت و اجماع اند اهل کلام و متکلم گویند. و چون به مناسبت سخن از اشاعره به میان آمد بحثی در گروه اول یعنی فلاسفه و حکما نمی کنیم، بلکه اشاره ای به متکلمین که اشاعره از آنان می باشند می نماییم. یکی از محققین معاصر نقل می کند که علم کلام را در اول فقه اکبر می گفتند و بعدا بحث در فروع رافقه نامیده اند و بحث در اعتقادات و اصول را علم توحید و صفات گفتند از باب تسمیه مرگب به اشهر و اشرف اجزاء، و بعدا موسوم شد به علم کلام؛ زیرا که مباحث آن مصدر بود به جمله (الكلام فی كذا) و یا آن که چون اعظم اختلافات در آن علم در مسأله کلام خدا بود که آیا حادث است یا قدیم؟ و یا آن که مایه توانایی بر کلام و سخن و بحث در تحقیق شرعیات است مثل منطق در فلسفیات؛ و از این رو بعضی در تعریف کلام گفته اند: «علم یقتدر معه علی اثبات العقاید الدینیة بایراد الحجج علیها» (تعریف از صاحب مواقف است) و بعضی دیگر در تعریف این علم گفته اند: «صناعه نظریه یقتدر بها علی اثبات العقاید الدینیة». در هر حال علم کلام بحث از اصول معارف می کند و بیشتر مباحث آن با فلسفه به هم آمیخته است که اگر قید توافق با شرع نبود فرق نداشت. و ابتدای شروع در بحث و درس کلام از بصره شد که حسن بصری حوزه درسی فراهم آورد و تنازع و تشاجر و زدوخوردهای علمی در گرفت. اتفاقا یکی از شاگردان حسن که واصل بن عطا بود از حسن بر سر مسأله ای که از وی پرسید و حسن جواب قانع کننده ای نداد کناره گیری کرد و خود رفت و انجمنی جداگانه تشکیل داد و به این مناسبت آنها را معتزلی گفتند. دانشمند معاصر دهخدا در (معتزله) می نویسد: فرقه معتزلی از فرق اسلام هستند که از اول قرن دوم هجری در اواخر عهد بنی امیه ظهور کرده تا چند قرن در تمدن اسلامی تأثیر شدید داشته اند. مؤسس این فرقه یکی از شاگردان حسن بصری به نام واصل بن عطا بود که با استاد خود بر سر سرنوشته مرتکب معاصی کبیره و تعیین حدود کفر و ایمان اختلاف نظر یافت و از مجلس او کناره گرفت و سپس یکی از شاگردان دیگر حسن به نام عمرو بن عبید به او پیوست و این دو به یاری یکدیگر فرقه جدیدی را پدید آوردند به نام معتزله یا (اهل عدل و توحید) که در فارسی آنان را (عدلی مذهب) نیز گفته اند. علت تسمیه این فرقه به معتزله بنا بر قول مشهور اعتزال واصل و عمرو بن عبید است از مجلس درس حسن بصری بر اثر اختلاف در سرنوشته مرتکبین معاصی کبیره. برخلاف حسن بصری که مرتکب معاصی را منافق و در حکم کافر می دانست، واصل بن عطا وی را در منزلی واقع در میان

کفر و ایمان قرار داد. معروف است واصل بعد از کناره گیری از مجلس درس حسن در بصره بر ستونی تکیه کرد و شروع به القای عقاید خود نمود، و چون حسن او را بدین صورت دید گفت: «اعتزل واصل بن عطا». و به همین سبب واصل و معتقدین او را معتزله نامیدند. و سپس اقوال دیگری نیز در وجه تسمیه این گروه نقل می کند طالبین مراجعه کنند. پایان نقل از دهخدا. محقق سابق الذکر گوید: اهل حدیث در مقابل معتزلیها مرد نبرد و پیکار علمی نبودند که به قوت برهان و نیروی دلیل بتوانند در برابر آنها عرض اندام بنمایند، تا یک نفر پیدا شد موسوم به ابو الحسن اشعری که در اول معتزلی بود و از شاگردان ابو علی جبایی، ولی بعدا سر یک مسأله با استادش طرف شد و از او برگشت. او حریف زبردستی بود. در مقابل هر اصلی و قاعده ای که معتزلیها داشتند اصلی و -

اما سؤال اول در جوابش گوئیم که ضایع نکردن خدای تعالی عمل کسی و اجر و پاداش دادن به آن حتی در مقابل عمل کسی را به بهشت بردن منافاتی با تفضّل ندارد؛ یعنی خدای تعالی همان کس را که به خاطر اعمالش به بهشت می برد از باب تفضّل است نه با استحقاق.

مثال: فرض می کنیم شما کسی را برای عملی اجیر می کنید و همه وسایل عمل را برای او آماده می کنید و در مقابل عملش اجرتش را حتی چندین برابر می دهید، آیا این شخص پس از گرفتن اجرت عمل که چندین برابر گرفته است باز مستحق است که چیزی از شما مطالبه کند؟ هرگز! حال اگر به اضافه آنچه گرفته پاداشهای دیگری هم به عملش دادید آیا این تفضّل نیست؟ پس معلوم شد که پاداش دادن منافاتی با تفضّل ندارد. البته مثالی که گفته شد از باب تشبیه کامل به ناقص است، مانند آیه شریفه «مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاوٍ...» زیرا در مورد انسان همه اعمالی که موجب ثواب است همه متوقف بر وجود است و قوت و نیرو و آلات و توفیق و همه اینها از خدای تعالی است که ابتدائاً و بدون استحقاق مرحمت فرموده است. پس اگر ثوابی برای عملش مقرر فرمود آن هم از باب تفضّل است؛ و اگر عنوان مقابله باشد تمام اعمال او با کوچک ترین نعمتی از نعمتهای الهی مقابله نمی کند.

دعایی از امام علیه السلام است به عنوان: «و کان من دعائه اذا اعترف بالتقصیر» و در آن دعا امام سجاد علیه السلام کاملاً تشریح فرموده که بنده به هیچ وجه استحقاق ثواب ندارد؛ و ان شاء الله شرحش خواهد آمد. و اما سؤال دوم که فرق است میان آنچه ما می گوئیم و آنچه اشاعره می گویند؟

گوئیم که سخن اشاعره واضح البطلان است. چگونه وجدان مسلمانی می پذیرد که به

چنین خدایی معتقد باشد که بنده مطیعش را معذّب کند و بنده سرکش و عاصی را اکرام و احترام نماید و او را به بهشت ببرد. نویسنده با اعتراف بر این که فحص لازم در کلمات آنان نکرده ام گمان نمی کنم مقصودشان چنین سخن سخیفی باشد؛ شاید غرض دیگری داشته اند و سوءتفاهم شده است، و غرضشان بیان سلطنت تامه و مطلقه حضرت حق بوده است و این که هیچ کس را حق تحکّم بر خدای تعالی نیست «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ» (1) امام زین العابدین علیه السلام در دعای ابی حمزه عرض می کند: «تَعذَّبَ مِنْ تَشَاءَ بِمَا تَشَاءَ، كَيْفَ تَشَاءَ وَتَرْحَمَ مِنْ تَشَاءَ، بِمَا تَشَاءَ كَيْفَ تَشَاءَ لَا تَسْئَلُ عَنِ فِعْلِكَ وَلَا تَنْزِعَ فِي أَمْرِكَ» و این غیر آن چیزی است که به اشاعره نسبت داده شده است و الله العالم.

فها أنا ذا يا الهی واقف بباب عزّك ووقوف المستسلم الذليل و سائلک علی الحیاء منی سؤال البائس المعیل حال که تفضّل بی دریغ تو مرا به سوی تو ترغیب می کند این منم که بر در خانه عزّت تو همچون بنده فرمانبردار ذلیل ایستاده ام و با کمال شرمندگی همچون گدای عیالمند بدبخت به گدایی آمده ام.

امام زین العابدین علیه السلام در این جمله حالت اضطرار و التجای خود را با بهترین عبارت بیان فرموده است؛ چنان که در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که فقیر آن کسی است که با احتیاج و نیازی که دارد دست سؤال نزد کسی پیش نبرد، و اگر حالش پریشان تر شد مسکین اش گویند، و از هر دو سخت تر را بئس گویند: «عن الصادق علیه السلام: الفقير الذی لا یسئل و المسکین أجهد منه و البائس أجهدهم». حال اگر کسی بئس معیل هم باشد یعنی بار عائله سنگینی هم بر دوش داشته باشد چه حالی خواهد داشت؟ امام علیه السلام چنین حالتی را درباره دعا کننده ترسیم می فرمایند و علاوه بر همه آنچه گفته شد گرفتاری دیگری را نیز بیان می فرماید:

و مقرّک بائی لم استسلم وقت احسانک الاّ بالاقلاع عن عصیانک و لم اخل فی الحالات کلها من امتنانک و در همه حالات از منتهایی که بر من داشتی خالی نبوده ام. سید شارح رحمه الله در معنای جمله اول: «بائی لم استسلم...» به تکلف افتاده و می فرماید: معنای این جمله آن است که من اعتراف می کنم که به هنگام احسان تو مطیع و منقاد تو نشدم مگر به واسطه خودداری از معصیت تو بدین معنی که احسان تو درباره من آن بود که مرا از خواب غفلت بیدار کردی و توفیق توبه به من عنایت فرمودی و نتیجه این توفیق و بیداری آن بود که من فقط از معصیت

ص: 25

تو خودداری کردم و آنچه وظیفه یک مستسلم مطیع است که همه اوامر تو را امتثال کند و از همه نواهی تو اجتناب کند از من انجام نگرفت. پایان فرمایش سید رحمه الله.

خواننده عزیز متوجه است که مطلب مذکور علاوه بر آن که معنای لطیفی نیست استفاده اش از جمله مذکور در دعا محتاج به تکلف است. به نظر این ناچیز سهوی در نسخه روی داده است؛ واضح آن است که در صحیفه قدیمه مکشوفه در حرم حضرت رضا علیه السلام است؛ در آن نسخه چنین است: «مقرًا بائی لم أخل فی الحالات کلها من احسانک و آئی لم اسلم فی اوقات احسانک عن عصیانک»: من اقرار دارم که در هیچ حالی از احسان تو خالی نبوده ام و در اوقات احسانت از معصیت و نافرمانی سالم نمانده ام و این معنای بسیار لطیف و جالبی است که اولاً- احسان و نیکی تو ای خدای من در همه حال شامل من بوده و با این که جزء غرایز انسانی و بلکه حیوانی است که در مقابل احسان خاضع و فرمانبردار می شود، من آن قدر دور از انسانیت بودم که آن همه احسان تو در من اثری نکرد و من همچنان در نافرمانی تو باقی بودم.

به مناسبت مقام قطعه زیبایی را از استاد شیرین سخن شیراز بشنوید:

به ره در یکی پیشم آمد جوان به تک در پی اش گوسفندی دوان

بدو گفتم این ریسمان است و بند که می آید اندر پی ات گوسفند

سبک طوق و زنجیر از او باز کرد چپ و راست پویدن آغاز کرد

بره در پی اش همچنان می دوید که خود خورده بود از کف او خوید(1)

چوباز آمد از عیش بازی به جای مرا دید و گفت ای خداوند رای

نه این ریسمان می برد با من اش که احسان کمندی است در گردش

به لطفی که دیده است پیل دمان نیارد همی حمله بر پیلبان

بدان را نوازش کن ای نیک مرد که سگ پاس دارد چونان تو خورد

بر آن مرد کند است دندان یوز که مالد زبان بر پنیرش دو روز

* فهل ینفعنی یا الهی اقراری عندک بسوء ما اکتسبت و هل ینجینی منک اعترافی لک بقبیح ما ارتکبت بارالها! آیا اقرار من بر این که اعمال بد برای خود کسب کرده ام به حال من سودمند

خواهد بود؟ و آیا اعتراف من که کار زشت مرتکب شده ام مرا از عقاب و عتاب تو نجات خواهد بخشید؟

ام اوجبت لی فی مقامی هذا سخطک ام لزمنی فی وقت دعائی مقتک یا آن که در این مقام خشم خودت را بر من واجب فرموده و به هنگام دعای من غضب تو دامنگیرم خواهد شد.

دو نکته ادبی و عرفانی

اهل ادب در معنای «کسب و اکتساب» اختلاف دارند. بعضی گفته اند که «کسب» در تحصیل خیر است و «اکتساب» در تحصیل شر، و استشهاد شده به آیه شریفه: «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ»: (1) یعنی آدمی هر چه کار خیر کند به نفع اوست و هر چه کار شر انجام دهد بر ضرر خود اوست که در این آیه «کسب» به قرینه «لها» که لام اش به معنای سود و نفع است در خیر استعمال شده و «اکتساب» به قرینه «علیها» که «علی» به معنای ضرر است در شرّ به کار رفته است و بعضی دیگر گفته اند که «کسب» شامل خیر و شر هر دو است یعنی هم در تحصیل خیر «کسب» گفته می شود و هم در بدست آوردن شرّ به دلیل آیه شریفه: «وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا» (2) در این آیه با این که «علیها» افاده ضرر می کند از فعل «لا تکتسب» استفاده شده است پس معلوم می شود که «کسب» اختصاص به خیر ندارد و بعضی دیگر گفته اند که چون در «اکتساب» از حروف بیشتر استفاده شده است و تصرّف بیشتر در آن شده است از این جهت به جانب شر اختصاص یافته است چنان که در آیه شریفه است: «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» .

زمخشری گفته است: اگر از من سؤال شود که چرا «کسب» به خیر اختصاص یافته و اکتساب به شرّ؟ در جواب گویم چون نفس آدمی مایل به شرّ و اماره به سوء است از این رو در تحصیل شرّ کوشش و جدّیت بیشتری از خود نشان می دهد برخلاف کار خیر که نوعاً با بی علاقه گی از آدم سر می زند این است که در مورد شرّ «اکتساب» گفته می شود که دلالت بر انجذاب و جدّیت دارد ولی در مورد خیر «کسب» گفته می شود که دلالتی بر اعتمال و انجذاب ندارد (پایان سخن زمخشری).

ص: 27

1- سورة بقره، آیه 286.

2- سورة انعام، آیه 164.

و از این جهت بعضیها گفته اند که از آیه شریفه: «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» استفاده می شود که بنده در مورد گناهان مؤاخذه نمی شود مگر به گناهی که علاقه قلبی به آن داشته باشد به خلاف کارهایی که ثواب دارد و دارای اجر است که به هر نحو انجام گیرد و لو بدون دلبستگی و علاقه قلبی ثواب بر آن مترتب می شود.

2. سید شارح رحمه الله می فرماید: که سؤال و استفهام در این جمله ها از باب تجاهل عارف است و گرنه پرواضح است که اقرار و اعتراف به گناه در این دنیا بحسب روایات قطعی بسیاری که از ائمه دین علیهم السلام رسیده است سودمند و موجب نجات است چنانچه از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود: بخدا قسم نجات از گناهان میسر نیست مگر برای کسی که اقرار به گناه کند.
«و الله لا ینجو من الذنوب الا من اقر بها».

مترجم گوید: احتمال تجاهل عارف که سید فرموده است برخلاف ظاهر کلام و بنظر بعید می رسد زیرا:

اولا چه بسا کسی که این نیایش را بدرگاه الهی دارد به آن نصوص و روایات قطعی اطلاع نیافته باشد و یا در اثر بزرگ بودن و یا بزرگ دیدن گناهِش خود را مشمول آن روایات نداند و حقیقتا تردید داشته باشد در این که اقرار و اعتراف به گناه برای او نجات بخش است یا نه؟ چنان که هر کس با مراجعه به وجدان خود این معنا را تصدیق می کند.

ثانیا اگر تنها یک استفهام بود و تنها جمله «هل ینفعنی یا الهی اقراری...» بود و جملات دیگر نیز به همین عنوان می بود، احتمال تجاهل عارف می رفت، و لیکن می بینیم که جمله های: «ام اوجبت لی فی مقامی هذا سخطک، ام لزمنی فی وقت دعائی مقتک» به دنبال این استفهام آمده است که معنایی است در مقابل استفهام، و شگفت آور است که استاد الاساتذہ مرحوم شعرانی نیز در ترجمه اش چنین فرموده است:

آیا اقرار من به بدی عمل مرا سود خواهد داد؟ و اعتراف من به زشتی کردار مرا نجات خواهد بخشید؟ آیا در این مقام شایسته است خشم خود را بر من واجب شمیری؟ و در هنگام دعای من غضب تو مرا فرو گیرد؟ و خلاصه آن که دعاکننده مردد است که آیا اعتراف به حالش مفید است یا آن که مستوجب غضب خدا شده است و دیگر با اعتراف به گناه از غضب الهی نجات نمی یابد. و این مضمون در موارد متعدده ای از دعاها تکرار شده است. در دعای ابی حمزه امام سجاد علیه السلام عرض می کند: «مولای اذا رأیت ذنوبی فزعت و اذا رأیت کرمک طمعت»:

ای مولای من! هر وقت که متذکر گناهانم می شوم ترس و وحشت بر جانم می افتد، ولی در مقابل، هنگامی که به یاد کرم می افتم طمع می کنم که بار گناهانم هر قدر سنگین تر باشد در برابر کرم و بخشش تو ارزش و وزنی ندارد.

هاتمی از گوشه میخانه دوش گفت ببخشند گنه می بنوش

عفو خدا بیشتر از جرم ماست نکته سربسته چه گویی خموش

* و نیز عرض می کند: «الهی ان عفوت عنی فمن اولی منک بالعفو و ان عدبنتی فمن اعدل منک فی الحکم؟»: بار الها! اگر عفو فرمایی چه کسی از تو به عفو سزاوارتر، و اگر عقوبتم فرمایی چه کسی از تو عادل تر در حکم است؟

طالع اگر مدد کند دامنش آورم به کف گر نکشد زهی طرب ور بکشد زهی شرف

در مناجات شعبانیه که ائمه معصومین علیهم السلام مواظبت به خواندن آن داشته اند آمده است:

«الهی ان حطتی الذنوب من مکارم لطفک فقد تبهتی الیقین الی کرم عطفک، الی ان انا متنی الغفله عن الاستعداد للقائک فقد تبهتی المعرفه بکرم آلائک، الی ان دعانی الی النار عظیم عقابک فقد دعانی الی الجنه جزیل ثوابک»: بار الها! اگر گناهانم مرا از لطف و کرامتهای دور کرده مقام یقینم مرا به کرم و عطوفت تو تذکر می دهد، و اگر خواب غفلت مرا از آمادگی برای لقای تو باز داشته معرفتم به نعمتهای بزرگواری مرا از خواب بیدار کرده است. إله من! اگر عقوبت بزرگ تو مرا به آتش دوزخ می خواند و تهدیدم می کند پادشاهای بزرگت مرا به سوی بهشت جاودان دعوت می کند. اینها و ده ها امثال این مضامین هیچ یک از باب تجاهل عارف نیست، بلکه همگی حاکی از حالتی است نفسانی و وجدانی که از علامات مؤمن است و آن حالت بین خوف و رجاست که می بایست در مؤمن باشد و در روایات نیز تأیید شده است؛ از جمله آنها روایت کافی شریف است و راوی مغیره است که می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم در وصیت لقمان چه بوده؟ فرمود: «کان فیہ الاعاجیب»: «مطالب شگفت آور در آن بود و عجیب ترینش این که به فرزندش گفت: «خف الله عزّ و جلّ خیفه لو جنته ببر الثقلین لعذبک، و ارج الله رجائا لو جنته بذنوب الثقلین لرحمک. ثم قال ابو عبد الله علیه السلام: کان ابی يقول: انه يقول انه لیس من

عبد مؤمن الّا فی قلبه نوران نور خیفه و نور رجاء لو وزن هذا لم یزد علی هذا و لو وزن هذا لم یزد علی هذا: (از خدای عزّ و جلّ آن چنان بترس که اگر عمل خیر جنّ و انس را به پیشگاه مقدّسش آوری تواند تو را عذاب کند و به خدای تعالی چنان امیدی داشته باش که اگر با گناه جنّ و انس او را ملاقات کنی امکان آن هست که مشمول رحمتش گردی).

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم فرمود: هیچ بنده مؤمنی نیست مگر آن که در دلش دو نور هست. نور ترس و نور امید، که اگر این نور وزن شود بر آن نور زیاد نباشد و اگر آن نور وزن شود بر این نور فزونی نگیرد (پایان حدیث شریف).

امام خمینی قدّس سرّه را در توجیه این روایات بیان بسیار لطیفی است؛ می فرماید: بدان که انسان عارف به حقایق و مّطلع از نسبت بین ممکن و واجب جلّ و علا دارای دو نظریه است: یکی نظر به نقصان ذاتی خود و جمیع ممکنات و سیه رویی کائنات(1)ه در این نظر علما یا عینا بیابد که سرتاپای ممکن در ذلّ نقص و در بحر ظلمانی امکان و فقر و احتیاج فرورفته از لا و ابداء و به هیچ وجه از خود چیزی ندارد و ناچیز صرف و بی آبروی محض و ناقص علی الاطلاق است، بلکه این تعبیرات نیز در حق او درست نیاید و از تنگی تعبیر است و ضیق مجال سخن، و الّا نقص و فقر و احتیاج فرع شیئیت است و برای جمیع ممکنات و کافه خلایق از خود چیزی نیست. در این نظر اگر تمام عبادات و اطاعات و عوارف و معارف را در محضر قدس ربوبیت برد جز سرافکنندگی و خجالت و ذلّت و خوف چاره ای ندارد؛ چه اطاعت و عبادتی؟! از کی برای کی؟! تمام محامد راجع به خود اوست و ممکن را در او تصرّفی نیست، بلکه از تصرّف ممکن نقص عارض اظهار محامد و ثنای حق شود که اکنون عنان قلم را از او منصرف می نمایم و در این مقام فرماید: «ما أصابک من حسنه فمّن الله و ما أصابک من سیئه فمّن نفسک». (2).

چنانچه در مقام اول فرماید: «قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (3) قائل در این مقام گوید:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

*

ص: 30

1- شاید اشاره باشد به شعر معروف: سیه رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد و الله اعلم

2- سوره نساء، آیه 79.

3- سوره نساء، آیه 78.

قول پیر راجع بمقام دوّم و قول خود قائل راجع به مقام اوّل است (1).

پس در این نظر خوف و حزن و خجالت و سرافکنندگی انسان را فراگیرد.

و دیگر نظر به کمال واجب و بسط رحمت و سعۀ عنایت و لطف او می بیند، این همه بساط نعمت و رحمت‌های گوناگون که احاطه بر آن از حوصله حصر و تحدید خارج است؟

بی سابقه استعداد و قابلیت است ابواب الطاف و بخشش را به روی بندگان گشوده است بی استحقاق.

نعم او ابتدایی و غیر مسبوق به سؤال است چنانچه حضرت سید السّاجدین و زین العابدین علیه السّلام در ادعیه صحیفه و غیر آن مکرّر اشاره فرموده اند.

بدین معنا پس رجاء او قوّت گیرد و امیدوار بر رحمت حق گردد.

کریمی که تمام کرامت‌های او به محض عنایت و رحمت است و مالک الملوکی که بی سابقه سؤال و استعداد بما عنایاتی فرموده که تمام عقول از علم به شمه ای از آن عاجز و قاصر است و عصیان اهل معصیت به مملکت وسیع او خللی وارد نکند و طاعت اهل طاعت در آن افزونی نیابد بلکه هدایت آن ذات مقدس طرق طاعت را و منع آن ذات اقدس از عصیان برای عنایات کریمانه و بسط رحمت و نعمت است و برای رسیدن به مقامات کمال و مدارج کمالیه و تنزیه از نقص و زشتی و تشوّه است.

پس اگر برویم در درگاه عزّت و جلالش و پیشگاه رحمت و عنایتش و عرض کنیم بارالها ما را لباس هستی پوشانیدی و تمام وسایل حیات و راحتی ما را فوق ادراک مدرکین فراهم فرمودی و تمام طرق هدایت را بما نمودی تمام این عنایات برای صلاح خود ما و بسط رحمت و نعمت بود.

اکنون ما در دار کرامت تو و در پیشگاه عزّ و سلطنت تو آمدیم با ذنوب ثقلین در صورتی که ذنوب مذنبین در دستگاه رحمت تو نقصانی وارد نکرده و بر مملکت تو خللی وارد نیاورده با یک مشت خاک که در پیشگاه عظمت تو به چیزی نیارزد و موجودی حساب نشود چه می کنی جز رحمت و عنایت؟ آیا از درگاه تو جز امید رحمت چیز دیگر متوقع است؟

پس انسان همیشه باید بین این دو نظر متردّد باشد: نه نظر از نقص خود و تقصیر و قصور از قیام به عبودیت ببندد و نه نظر از سعۀ رحمت و احاطه عنایت و شمول نعمت و الطاف حق

ص: 31

1- این که فرمود: قول قائل راجع به مقام اوّل است، بدان معناست که قائل خطا دیده و با نظر پاکش خطاپوشی کرده است. دقت شود.

جلّ جلاله بپوشد. پایان سخن عارف بالله امام خمینی قدّس سرّه.

سبحانک لا آیس منک وقد فتحت لی باب التوبه الیک پس از آن که امام سجّاد علیه السّلام اعتراف به تقصیر در مقام عبودیت کرد و در نتیجه سؤالی پیش می آید که آیا این اعتراف سودی به حال من خواهد بخشید یا آن که گرفتار عذاب و نعمت و غضب تو خواهم بود و گذشت که سید شارح فرموده بود این سؤالات از باب تجاهل عارف است و به هر حال از مجموع اعتراف و سؤال استشمام می شد که ممکن است حالت یأس و نومیدی بر دعاکننده دست بدهد، از این رو امام علیه السّلام با این جمله ها آن حالت را استدراک می کند و عرض می کند: (بارالها من تو را تنزیه و تقدیس می کنم از آنچه سزاوار ساحت مقدس تو نیست و آن یأس و نومیدی بندگان توست از درگاه تو، و من مأیوس نمی شوم در حالی که تو در توبه را به روی من باز کردی) کنایه از آن که تو امر فرموده ای که من توبه کنم و به سوی تو باز گردم، و البته وقتی امر به بازگشت فرمودی قبول خواهی کرد.

«و لیس من صفاتک یا سیدی ان تأمر بالسؤال و تمنع العطیّه و انت المنان بالعطیّات علی اهل مملکتک و العائد علیهم بتحنّن رأفتک».

هله نومید نباشی چو تو را یار براند اگر امروز براند نه که فردات بخواند

گر به روی تو ببندد همه درها و گذرها در دیگر بگشاید که کس آن راه نداند

* بل اقول مقال العبد الذلیل الظالم لنفسه المستخفّ بحرمة ربّه بلکه سخن بنده ذلیلی را بر زبانم می رانم که بخود ستم روا داشته و احترام پروردگارش را نگاه نداشته و آن را سبک شمرده است.

گناهی که از بنده سر می زند همواره دارای دو بعد است و در این جمله از دعا به هر دو بعد اشاره شده است؛ یک بعد راجع به خود بنده است و آن عبارت است از ضرر و مفسده ای که مترتب بر گناه است، خواه ضرر دنیوی باشد و یا اخروی و یا هر دو، و از این بعد امام علیه السّلام تعبیر فرموده به ستم بر خویشان؛ و بعد دیگر راجع به خدای تعالی است. و عمده در گناه همین جهت است و آن عبارت است از استخفاف به مقام مقدس ربوبی و سبک شمردن حضور و محضر الهی؛ از این رو می بینیم گاهی اولیای الهی در مقام توبه و استغفار اهمیت بیشتری

برای این بعد قائل هستند و در مقام توجیه و اعتذار از آنند.

امام زین العابدین علیه السلام در دعای معروف به دعای ابو حمزه ثمالی عرض می کند: «فلو اطلع الیوم علی ذنبی غیرک ما فعلته، و لو خفت تعجیل العقوبه لا-جتنبته لا- لائک اهون الناظرین الیّ و اخفّ المطلعین علیّ، بل لائک یا رب خیر الساترین»: (یعنی روزی که من معصیت تو را مرتکب می شدم، اگر بر گناهم کسی غیر از تو آگاه می شد البته آن گناه را نمی کردم، و اگر بیم آن داشتم که در کیفر گناه من شتاب فرمایی البته از آن اجتناب می نمودم، و این نه از آن روست که تو در نظرم از دیگری بی مقدارتری، بلکه برای آن که تو بهترین پرده پوشانی) و در جای دیگر عرض می کند: «الهی لم اعصک حین عصیتک و انا بریو بیئتک جاهل و لا بامرک مستخفّ».

(ای خدای من! آن گاهی که من به مخالفت و معصیت تو پرداختم، عصیان من نه از روی انکار ربوبیت تو بود و نه از آن جهت که امر تو را سبک می انگاشتم. به هر حال پس از این اعتراف، امام علیه السلام پاره ای از خصوصیات گناه را بیان می کند و عرض می کند:

الذی عظمت ذنوبه فجلّت و ادبرت ایامه فولّت بنده ای هستم که گناهش بزرگ است و کلان و روزگارش سپری شده و آفتاب عمرش بر لب بام است.

حتی اذ رأی مدّه العمل قد انقضت حال که می بیند زمان عمل و دوران کار و کوشش بسر رسیده.

و غایه العمر قد انتهت و عمرش به پایان نزدیک شده.

و ایقن أنّه لا محیص له منک و لا مهرب له عنک و به یقین دانست که برای او راه نجاتی از تو نیست و گریزگاهی از تو ندارد.

یقین مرتبه ای از علم است که شک و تردید در آن راه نداشته باشد، و بعضی گفته اند که یقین عبارت از علمی است که از تفکر و استدلال به دست می آید و بهتر است که گفته شود یقین علمی است که مسبوق به شک و تردید باشد برخلاف علم که خصوصیت مسبقیت به شک و ظنّ را ندارد و از این رو به خدای تعالی نسبت داده نمی شود و گفته نمی شود «ایقن الله» ولی «علم الله» گفته می شود.

ممکن است در این جمله از دعا، سؤال مطرح شود و آن این که: چرا حضرت امام سجاد یقین به عدم امکان و فرار را وابسته به گذشت ایام عمر فرموده است؟ مگر پیش از انقضای ایام عمر یقین به عدم امکان نجات نداشت که عرض می کند حال که دید دوران عمر سپری

دلیل بر این گفتار سخن شیخ الرئیس است در قانون که گوید:

گاه باشد که لرزه در دست افتد نه در پاها، برای آن که تحرک روح در پا بیش از دست است چون پاها به حرکت و روح محتاج ترند، و چون روح محرکه در پای قوی تر است لذا از عوارض و اسباب غریبه که چندان قوی نباشد متأثر نمی شود، و هر گاه سببی عارض شد و پای از آن متأثر گردید روح قوی بر آن زود غالب می شود و اثر آن را نابود می کند، اما دست چنین نیست (پایان سخن شیخ الرئیس).

سپس، ای متأمل ببین که حضرت سجّاد علیه السّلام چگونه در این عبارت به این نکته دقیق متوجه شده، نکته ای که کسی به آن متفطن نمی شود مگر آن که از دقایق و اسرار علم طب آگاه باشد و پرده از روی اسرار آن برداشته باشد. امام علیه السّلام با آن که متوجه مناجات پروردگار بوده و در مقام اعتراف به گناه بوده و در آن مقام است که عقلها و فهمها از همه چیز بی خبر می شوند و دلها و پاها به لرزه می افتند و این نیست مگر از فیض ربّانی و امداد سبحانی، و امثال این نکته ها و اسرار در خلال کلمات آن حضرت فراوان دیده می شود و بجز کسی که چشم هدایت بین او باز شده باشد و پرده از برابر دیده اش برداشته شده باشد دیگری آن اسرار را نمی فهمد.

ففی کل معنی منه روض من المنی و فی کل لفظ منه عقد من الدرّ

* خدای تعالی ما را توفیق فهم آن اسرار عطا فرماید و ما را با ارشاد خویش به آنها هدایت کند. پایان.

استاد الاساتذہ مرحوم آیه الله شعرانی فرماید: «روح محرکه در پا قوی تر است و روح حسّاسه در دست، چون دست به حسّ محتاج تر است و پای به حرکت. و خداوند اعصاب حس را از اعصاب حرکت جدا خلق کرده است؛ جلّت قدرته و عظمت حکمته».

مترجم گوید: بعید به نظر می رسد که نکته مورد نظر ابن سینا بر این مورد منطبق گردد.

گویی سید بزرگوار ما از این معنا غفلت فرموده که لرزش پا در حال قیام که از آداب دعاست نیازی به شدت سبب خوف ندارد، بلکه با اندک خوف و هیبتی پاها تاب مقاومت را از دست می دهند؛ ولی اگر نشستہ باشد سرایت لرزش بدن به پاها سبب قوی و شدیدی لازم دارد چنان که ابن سینا به آن اشاره کرده است. و جالب است علاوه بر ادب دعا که گفته شد، خود امام

سَجَّادِ عَلَيْهِ السَّلَامِ نِزْ فِي أَوَّلِ جُمْلَةٍ عَرَضَ مِی كُنْد: «فَقَامَ الْيَكُ بِقَلْبٍ...» وَ كَاشَفَ أِزْ أُنْ أَسْتِ كِهْ دَعَايْ مِزْبُورِ رَا دَرِ حَالِ قِيَامِ مِی خَوَانْدِهْ أَسْتِ.

یَدْعُوكُ بِيَا اِرْحَمِ الرَّاحِمِينَ (تُورَا مِی خَوَانْدِ وَ مِی گُویْدِ اِی مِهْرَبَانِ تَرِینِ مِهْرَبَانَانِ).

سؤال: «یا» حرف نداست یعنی کلمه ای است که برای صدا زدن به کار می رود. کسی را که دور است یا اگر نزدیک است در حال غفلت و سهو است با این کلمه صدا می زنند تا متوجه شود. بنابراین با توجه به این که خدای تبارک و تعالی نه دور است و نه در حال غفلت، صدا زدن حضرتش چه معنایی می تواند داشته باشد؟

سید شارح رحمه الله از ابن منیر نقل می کند که وی گفته است: با توسعه ای که در معنای صدا کردن قائل شویم این کلمه در مقام اهتمام گوینده به سخن خویش استعمال می شود؛ یعنی با این که گوینده می داند که مخاطبش نزدیک است و هشیار و لکن با این وصف او را صدا می زند تا اهمیت مطلب خود را از این طریق بیان کرده باشد. و از زمخشری نقل کرده است که وی در حلّ این اشکال گفته است که: درست است که خدای تعالی نزدیک است و مبرّا از سهو و غفلت و لکن گویی دعاکننده خود را از او دور می بیند و از این جهت خدای تعالی را صدا می زند. و حقّا که سخن زمخشری خالی از لطافت نیست؛ چنان که شاعر شیرین سخن شیراز که شاید بهترین تعبیر ادبی باشد می گوید:

یَارِ نَزْدِیْكَ تَرِ اَزْ مَن بَهْ مَن اَسْتِ وَیْنِ عَجْبَتْرَ كِهْ مَن اَزْ وَی دُورِم

چِکُنْم بَا كِهْ تَوَانْ گُفْتِ كِهْ یَارِ دَرِ كِنَارِ مَن وَ مَن مِهْجُورِم

* انتخاب نام مبارک «ارحم الراحمین» مقتضای بلاغت در خطاب و مناسب با حال دعاکننده است؛ چنان که نظیرش در قرآن شریف و بالخصوص در اواخر آیات فراوان دیده می شود، و تأمل در وجه مناسبت اسماء مقدّسه با مطلبی که در آیه مربوطه عنوان شده است یکی از ابواب فهم لطایف قرآن کریم است (1) و علاوه بر مناسبتی که اشاره شد روایاتی در فضیلت این نام شریف رسیده است؛ از جمله آن که: خدای را فرشته ای است گماشته شده بر کسی که

ص: 36

1- از باب مثال در سوره مبارکه مائده از زبان حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: «إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» که چه بسا به نظر می رسد آیه شریفه با «غفور رحیم» مناسب تر است تا «عزیز حکیم» و لکن با دقت در آیه شریفه معلوم می شود که نکته ای را که «عزیز حکیم» دربر دارد «غفور رحیم» ندارد.

بگوید: «یا ارحم الراحمین». پس هر کس سه بار این نام شریف را بگوید، آن فرشته وی را گوید: همانا که «ارحم الراحمین» تو را مورد توجه خاصّ خویش قرار داد، حاجتت را بخواه.

«انّ لله ملكا بمن يقول يا ارحم الراحمين، فمن قال ثلاثا قال له الملك: انّ ارحم الراحمين قد اقبل عليك فسل». و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به کسی که می گفت «یا ارحم الراحمین» گذر کرد، به او فرمود: حاجت خود را مسئلت کن که خدای تعالی به تو نظر کرد.

«مرّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر رجل و هو يقول يا ارحم الراحمين، فقال له: سل فقد نظر الله اليك».

و یا ارحم من انتابه المسترحمون ای مهربان ترین کسی که مهرجویان هر صبح و شام به انتظار رحمت او هستند.

و یا اعطف من اطاف به المستغفرون ای با عطوفت ترین کسی که آموزش طلبان در کوی او به طوافند. سید شارح فرماید:

فعلهای تفضیلی که در امثال رحمت و عطوفت نسبت به خدای تعالی گفته می شود نظر به عادت مردم و ضعف عقولشان می باشد که اصل این افعال را فی الجملة برای غیر خدا اثبات می کنند و سپس متوجّه می شوند که این افعال و اوصاف در خدای تعالی کامل تر است و او را با وصف کامل تر یاد می کنند، وگرنه، نه نسبتی میان خالق و مخلوق هست و نه میان فعل آن دو تا معنای تفضیل جاری شود. پایان

نویسنده گوید: توجیهی که سید رحمه الله فرموده است در استعمال عامّه مردم خالی از وجه نیست، و لکن نسبت به اولیای کمال همچون ائمه طاهرین علیهم السلام که این تعبیرات در کلمات آن بزرگواران نیز آمده و حتی در قرآن کریم وارد شده است، تحلیل توجیه مذکور خالی از صعوبت نیست مگر آن که گفته شود که امثال این تعبیرات و اعتراف به گناه و خوف از عقاب و غیره که از ایشان صادر می شود با توجّه به مقام جمع الجمیع اولیای حقّ است که البته فهم این معنا بیرون از فهم امثال نویسنده است.

و یا من عفوه اکثر من نعمته و یا من رضاه اوفر من سخطه ای آن که بخشایش او بیش از خشم اوست، و ای آن که خشنودی اش زیادت از ناخشنودی اوست.

نکته چرا امام علیه السلام عفو و نقتت را پیش از رضا و سخط ذکر فرموده؟

در این دو جمله از دعا اول عفو و نقتت الهی آمده است و سپس رضا و سخط او؛ و چرا امام علیه السلام عفو و نقتت را پیش از رضا و سخط ذکر فرموده؟ در پاسخ این سؤال گفته شده که نکته تقدیم آن است که عفو و نقتت از صفات فعل است همچون زنده کردن و میراندن، ولی رضا و سخط از صفات ذاتند، و چون رتبه صفات فعلیه متأخر از صفات ذات است، نخست خدا را با صفت فعل توصیف نموده و سپس از صفات فعل تعدی کرده و به صفات ذات ستوده است.

ولی این سخن به نظر صحیح نمی رسد؛ زیرا رضا و سخط نیز همچون عفو و نقتت از صفات فعل است نه صفات ذات، به دلیل آن که میزان در تشخیص صفات فعلیه از صفات ذاتیه چنان که در روایات اهل بیت است آن است که صفات فعل را می توان از خدای تعالی سلب نمود، ولی صفات ذات را نمی توان سلب کرد. مثلاً توان گفت خدای تعالی فلان موجود را خلق کرد و فلان را خلق نکرد: «خلق و لم یخلق و رزق و لم یرزق» به خلاف صفات ذات که نمی توان آن را از خدای تعالی سلب کرد، که «ان الله علم و لم یعلم» درست نیست، و همچنین «حیّ و لیس بحیّ» و همچنین دیگر بقیّه صفات که قابل سلب از خدای تعالی نیست. بنابراین قاعده رضا و سخط از صفات فعل اند؛ زیرا می گوئیم: «انّ الله رضی و لم یرض و سخط و لم یسخط».

پس توجیهی که ذکر شد درست نیست، ولی در عین حال نکته در ترقی از ضعیف به قوی محفوظ است؛ زیرا هر چند عفو و رضا هر دو از صفات فعل اند لکن درجه عفو از رضا پایین تر است، و عفو اعم از رضا و نقتت اعم از سخط است؛ بدین معنا که ممکن است مولایی از گناه بنده اش بگذرد و او را مورد عفو قرار دهد، و این دلیل بر آن نیست که از او راضی نیز هست. و نیز ممکن است مولا از بنده اش انتقام نگیرد و لکن بر او خشمناک باشد.

پس مرتبه رضا بالاتر از عفو آن است که نه تنها از تقصیرش صرف نظر کند بلکه از او راضی هم باشد، و نه تنها از او انتقام نگیرد بلکه در دل هم بر او خشمگین نباشد. بنابراین ذکر رضا بعد از عفو، از باب ترقی از پایین به بالاست. و نکته دیگری نیز هست و آن این که اصلاً معنای زیاد بودن عفو از نقتت چیست؟ شاید آن باشد که تعلق اراده حق تعالی به رساندن رحمت بیشتر است از تعلق اراده او به رساندن عقوبت. و سرّ این مطلب آن است که رساندن رحمت مقتضای صفت رحمانیت و رحیمیت حق تعالی است و لکن عقوبت مقتضای عصیان بنده

است؛ چنان که خدای تعالی فرماید: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (1).

آنچه مصیبت به شما می رسد نتیجه دستاوردهای خودتان است در حالی که خداوند تعالی بسیاری از کارهای شما را نیز عفو می نماید و نادیده می گیرد. به عبارت دیگر، رحمت ذاتی است و غضب عرضی، که اگر معصیت و کفر نمی بود غضب و آتشی نیز نبود؛ چنان که به همین معنا اشاره می فرماید آیه شریفه: «وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي» (2) طغیان نورزید که در نتیجه طغیان غضب من نیز شما را فرامی گیرد).

و یا من تحمّد الی خلقه بحسن التّجاوز ای آن که با گذشت نیکو سزاوار حمد از خلقش می باشد.

اهل ادب گفته اند که باب تفعل به معنای استفعال می آید و استفعال به معنای طلب فعل است. بنابراین «تحمّد» به معنای «استحمد» است؛ یعنی ای کسی که به خاطر گذشت خویش طلب حمد از خلق فرموده است؛ چنان که در قرآن نیز طلب حمد و سپاس فرموده است:

«قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ» (3) بگو الحمد لله «وَأَشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ» (4) مرا شکرگزار باشید و کافر نباشید) و لکن به نظر می رسد که استفعال برای خصوص طلب ماده نباشد؛ چنان که سید شارح رحمه الله به آیه قل الحمد... استشهاد فرموده، بلکه معنایی دارد شامل مطالبه و شایستگی مانند کلمه استحقاق که بمعنای طلب حق نیست، بلکه به معنای شایستگی برای حق است هر چند مطالبه حق نکند. بنابراین معنای جمله دعا چنین می شود:

(ای کسی که به خاطر حسن تجاویزی که دارد سزاوار و شایسته حمد و سپاس است) و بدیهی است که حسن تجاویز معنایی دارد غیر از تجاویز. گرچه ممکن است اصل تجاویز عمل خوبی باشد، لکن همین عمل خوب گاهی به صورت زیباتری انجام می گیرد، و رفتار خدای تعالی با بندگانش این چنین است. لذا علی بن موسی الرضا علیه السلام از امیر المؤمنین علی علیه السلام در معنای «صفح جمیل» که عبارت دیگر حسن تجاویز است نقل می فرماید که فرمود: «انّ الصفح الجمیل هو العفو من غیر عتاب» (صفح جمیل عبارت از آن است که بدون سرزنش عفو کند.) و در بعضی از روایات است که روز قیامت نامه عمل بنده ای را بدو می دهند. وی می بیند که گناه

ص: 39

1- سوره شوری، آیه 30.

2- سوره طه، آیه 81.

3- سوره نمل، آیه 59.

4- سوره بقره، آیه 152.

بزرگی را که در زندگی اش مرتکب آن می شد در آن نامه نوشته شده است. بنده از دیدن آن گناه سخت ناراحت می شود، آن چنان که نگاه کردن بر آن نوشته برایش دشوار می آید؛ پس رحمت پروردگارش او را در می یابد و آن گناه از صحیفه عملش محو می شود و به او گفته می شود که از آن گناه بزرگ صرف نظر شد؛ زیرا او در دوران زندگی اش خدای را به نام «یا عظیم العفو و یا حسن التجاوز» می خواند.

«فی بعض الاخبار: ربما اتى العفو فى صحيفته يوم القيامة على عظيمه كان اقترفها يشق عليه النظر اليها، فتدرکه رحمه ربّه فتصدر عليه تلك العظیمه و يقال: ائما جاوزها بائنه كان دعائه ايام الحيوه: يا عظیم العفو و یا حسن التجاوز».

و یا من عود عبادہ قبول الانابه ای آن که بندگانش را به پذیرش توبه معتاد نموده است. این نام مبارک الهام یافته از آیات و روایات بسیاری است که گویای توسعه دامنه رحمت الهیه است و بنده با توجه به آنها قبول توبه را برای خود همچون عادتی احساس می کند؛ مانند آیه شریفه:

«وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَحِدِ اللَّهُ غُفُورًا رَحِيمًا» (1) کسی کار بدی انجام دهد و یا به خویشتن ستم نماید و سپس از خدای تعالی آمرزش بخواهد خدا را بخشنده و مهربان خواهد یافت.

و از رسول خدا روایت است که فرمود: خدای تعالی به خواب نمی رود و سزاوار ذات حق تعالی نیست که به خواب رود؛ دست رحمت خویش را باز کرده برای گنهکاران در روز که به شب توبه کنند و برای گنهکاران در شب که به روز توبه کنند.

«ان الله لا ینام و لا ینبغی له ان ینام، باسط یده لمسیء النهار ان یتوب باللیل، و لمسیء اللیل ان یتوب بالتهار».

و از امام باقر علیه السلام مروی است که فرمود: مؤمن هر چند که به استغفار و توبه بازگردد خدای تعالی به آمرزش بر او باز می گردد که خدا بخشنده و مهربان است.

«کلمة عاد المؤمن بالاستغفار و التوبه عاد الله علیه بالمغفرة و ان الله غفور رحیم»:

و یا من استصلح فاسدهم بالتوبه (ای آن که عمل زشت و فاسد آنها را به سبب توبه به صلاح آورده و تباهی بندگانت با توبه به صلاح رسانی. تا در توبه باز است فسادهایی که از ناحیه

ص: 40

گناهان عارض می شود رو به صلاح و اصلاح خواهد بود همچون بیماری که با معالجه و استفاده از دارو و عوارض بیماری رفع و بیمار رو به بهبودی می رود. از این رو در حدیث است که: فرمود هر چیزی را دوا و درمانی است، و دواي گناهان استغفار است: «لکلّ شیءٍ دواءٌ و دواء الذنوب الاستغفار». و ابن عباس از پیامبر روایت کرده که فرمود: من چیزی ندیدم که بهتر توان طلبش کرد و زودتر توان به وی رسید از عمل جدید و تازه برای گناه قدیم و کهنه. همانا کارهای نیک کارهای زشت را از میان می برد. یاد داران این به یاد داشته باشند: «لم اری شیئا احسن طلبا و لا اسرع ادراکا من حسنه حدیثه لذنب قدیم انّ الحسنات یذهبن السيئات ذلک ذکرى للذاکرین».

یکی از علمای آخرت می گوید: هر گناهی که از انسان سر می زند تاریکی و ظلمتی می آورد، و چون کار نیکی انجام داد، به واسطه نورانیته که در آن کار هست ظلمت توان مقاومت با آن را ندارد؛ مانند صبح صادق است که با طلوع آن بساط ظلمت شب برچیده می شود.

و یا من رضی من فعلهم بالیسیر و یا من کافی قلیلهم بالكثیر ای آن که از بندگانش به کار اندک و آسان راضی است. رضای حق تعالی به کار کم و آسان بندگان بدان معناست که تکالیف و وظایفی که برای آنان مقرر فرموده کمتر از میزان طاقت آنان است؛ مثلا یک ماه روزه مقرر فرموده و حال آن که می توانیم بیشتر از یک ماه روزه بگیریم، و یک بار حج را واجب دانسته که بیشتر از یکبار برای ما مقدور است؛ و این از کمال لطف و شمول رحمت حق تعالی است که فرمود: «ما جعل علیکم فی الدین من حرجٍ» (1) دای تعالی در احکام دین حکمی که موجب حرج و مشقت باشد جعل نفرموده است. و از این روست که فقهای ما رحمه الله قاعده ای به نام قاعده (لا حرج) در فقه دارند که مبنای بسیاری از احکام فقهیه است، و در آیه شریفه: «لا یكلف الله نفساً الاّ وُسْعاً» (2) نیز این لطیفه مندرج است؛ زیرا «وسع» در جایی گفته می شود که کمتر از حدّ طاقت باشد؛ مثلا وزنه برداری که رکوردش وزنه صد کیلویی است در برداشتن وزنه پنجاه کیلویی در وسع است و آن را به راحتی برمی دارد نه یکصد کیلوراً.

پس خدای تعالی به کمتر از آن که طاقت بنده است دستور فرموده و در مقام پاداش

ص: 41

1- سوره حج، آیه 78.

2- سوره بقره، آیه 286.

بیشترین پاداش مقرر فرموده چنان که در قرآن شریف به هر دو مرحله اشاره می فرماید.

«وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»، «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» (1) و لا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» .

و به مرحله دوم اشاره فرموده در آیه شریفه: «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ» (2).

و نیز می فرماید: «فَيُوفِّيهِمْ أَجْرَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» (3).

و آیات دیگر از این قبیل. و اگر پاداش را شامل پاداش اخروی بدانیم که هست، زیادتی مزد بر عمل قابل تغییر نخواهد بود؛ زیرا مزد اخروی باقی است و هیچ نسبتی بین فانی و باقی نتوان قائل شد و میان متناهی و غیر متناهی چه نسبت؟ عمل ناچیز بنده کجا؟ نعمتهای جاوید و ابدی خداوندی کجا؟ چه نسبت خاک را با عالم پاک؟

«و یا من کافی قلیلهم بالکثیر»: ای آن که کار اندک بندگان را با عوض بسیار جزا می بخشد.

چنان که آیه شریفه اشاره می فرماید: «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ»: برای کسانی که نیکی کنند پاداش نیک است و زیادتر و نیز فرماید: «لِيُوفِّيَهُمْ أَجْرَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» (4) مزد و پاداش آنان را تمام و کامل پردازد و از فضلش زیاده بر اجورشان نیز عطا فرماید؛ و روایات بی شماری که دلالت دارد بر زیادتی اجر و این که خدای تعالی چندین برابر اجر و پاداش عطا می فرماید که همه بر پایه فضل خداوندی است و گر نه چه نسبت خاک را با عالم پاک؟ عمل ناچیز بنده کجا و نعمت جاوید و ابدی خداوندی کجا؟ که آن محدود است و زایل و این نامحدود است و باقی، و نسبتی بین این دو متصور نیست.

و یا من ضمن لهم اجابه الدعاء ای آن که مستجاب شدن دعای بندگان را به عهده گرفته است. چنان که فرماید: «أُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (5) را بخوانید تا دعای شما را به نفع شما استجاب کنم. و نیز فرماید: «إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» (6) ن گاه که بندگان من از تو راجع به من پرسند (پاسخشان این است) که من نزدیکم و دعای دعا کننده را که مرا بخواند اجابت می کنم.

ص: 42

1- سورة بقره، آیه 185.

2- سورة يونس، آیه 26.

3- سورة نساء، آیه 173.

4- سورة فاطر، آیه 30.

5- سورة غافر، آیه 60.

6- سورة بقره، آیه 186.

و یا من وعدهم علی نفسه بتفضّله حسن الجزاء ای آن که به آنان وعده فرموده و از باب تفضّل بر عهده خود گرفته که پاداش خوب عطا فرماید؛ چنان که فرماید: «وَاللّٰهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ» (1).

بعضی در تفسیر حسن ثواب فرموده اند که حسن ثواب عبارت از آن است که هیچ نوع آلودگی به زحمت و کدورت نداشته باشد؛ چنان که در آیه شریفه اشاره به این معنی هست که فرماید: «فَاتَاهُمُ اللّٰهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَ حُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ» (2) یکی پاداش ابعاد مختلفی دارد؛ یک بعد از جهت کیفیت که پاداشهای اخروی از حیث کیفیت قابل توصیف نیست و چگونه توان توصیف نمود چیزی را که نه چشمی دیده و نه گوشی آن را شنیده و نه به دل کسی خطور کرده است؟ اعد الله لعباده الصالحین ما لا عین رأّت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر. همه نور است، بی شائبه ظلمت و همه سرور است بی شائبه اندوه. و شاید در آیه شریفه «فَاتَاهُمُ اللّٰهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَ حُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ». خدای تعالی به آنان هم ثواب دنیا عنایت فرمود و هم ثواب نیکوی آخرت را، به این لطیفه اشاره شده است، چون نعمتهای اخروی از هر گونه آلاشی پاک و منزّه است تعبیر از آن به حسن ثواب فرموده، برخلاف ثواب دنیوی که به فرموده امیر المؤمنین علیه السلام «قد اختلط حلوها بمرّها» و لذت خالص در میان لذات دنیویّه یافت نمی شود و بزرگ ترین نقص در لذات دنیویّه فنا و انقطاع آنهاست. و بعد دیگر حسن از جهت کمیت است؛ چنان که اشاره کردیم نعمت زایل هر چند زیاد باشد با نعمت باقی هر چند اندک باشد قابل مقایسه نیست. و از بعضی نقل شده که گفته حسن الثواب به معنای مصدری است، مانند «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» (3) از باب مبالغه، همچون زید عدل. و از بعضی از اهل معنا نقل شده که گفته است بدون تردید لذتهای عقلی به مراتب از لذتهای حسّی بالاتر و ارزشمندتر است و کسی که بمقام قرب الهی نایل و لذت مناجات با او را دریافته باشد، به بالاترین نعمتهای الهی متنعم شده است. و عجیب این است که خدای تعالی بنده اش را بچنین نعمت و لذت و سعادت می رساند و آن گاه برای او پاداشی نیز قرار می دهد. با این که نعمت دهنده را باید پاداش داد نه آن که از وی پاداش گرفت، و لکن سعه رحمت و فیض فضلش چنین اقتضا کرد که هم نعمت عطا فرماید و هم پاداش بر نعمت که فرمود: «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» (4) بر

ص: 43

1- سورة آل عمران، آیه 195.

2- سورة آل عمران، آیه 148.

3- سورة بقره، آیه 83.

4- سورة رحمن، آیه 60.

احسان بنده که از او تبارک و تعالی است احسانی افزود و آن را جزا نامید. از نکته ای که در آیه شریفه «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» بدان اشاره شده غفلت نشود که بسیار لطیف و دقیق است و سبحانه من کریم ما اجوده.

ما انا باعصی من عصاک فغفرت له بارالها! من نه گنهکارترین کسی هستم که معصیت تو را کرده و تو او را آمرزیده ای.

و ما انا بالوم من اعتذر الیک فقبلت منه و بیشترین ملامت شده نیستم که عذر تقصیر به پیشگاه تو آورده و تو او را پذیرفتی.

و ما انا بأظلم من تاب الیک فعدت علیه و ظالم ترین کسی نیستم که توبه کرده و توبه سوی او بازگشته ای.

حرف «فاء» که در سه مورد از سه جمله مذکوره آمده (فغفرت - فقبلت - فعدت) به معنای واو عاطفه است یعنی (و غفرت - و قبلت - و عدت). به اضافه این که معنای ترتب نیز از فاء فهمیده می شود و اگر واو بود این معنی را افاده نمی کرد. و اگر به معنای عطف نباشد و بلکه همان معنای تفریع داشته باشد، مانند: «من یأتینی فله درهم»: هر کس به نزد من بیاید یک درهم به او خواهم داد، مفهوم کلام امام آن خواهد بود که هر که معصیت کند آمرزیده خواهد شد؛ و این قطعاً باطل است و درست نیست (دقت شود). بنظر این ناچیز درست تر همان است که «فاء» تفریعی باشد تا نکته آوردن افعال التفضیل یعنی (اعصی، الوم و اظلم) ملحوظ افتد. و اشکالی را که سید شارح فرموده که اگر «فاء» برای تفریع باشد لازم می آید که غفران همیشه مترتب بر عصیان باشد می پذیریم، و معنای جمله های مزبور چنین می شود که عرض می کند:

بارالها! گناه من از دیگر گنهکاران که آمرزیده ای بزرگ تر نیست و ملامت بر من نسبت به عذری که به درگاہت دارم بیشتر از دیگران متوجه نیست؛ همچنان که عذر آنان را پذیرفته ای عذر مرا هم بپذیر و ظلمی که من بر خود کرده ام، و الان توبه کارم بیشتر نیست از ظلمی که دیگران بر خود روا داشتند و توبه کردند و تو توبه آنان را پذیرفتی.

جملاتی است بسیار زیبا و اعترافاتی است آمیخته با تواضع بزرگی و حسن ظن کامل نسبت به خدای تعالی، و تأیید شده با روایات توصیه بر حسن ظن به خدای تعالی که: «انا عند حسن ظنّ عبدی المؤمن بی»، و با آنچه بعضی از محققین در تفسیر آیه شریفه «یا ایّها الإنسان ما

عَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ» (1) رموده است که آیه شریفه از باب تلقین حجت است؛ چنان که در تفسیر مجمع البیان امین الاسلام طبرسی (قدس الله سره) است که خدای تعالی نام مبارک کریم را از میان دیگر اسماء و صفات الهیه انتخاب فرموده به خاطر آن است که گویی جواب سؤال را به بنده تعلیم می فرماید تا بنده عرض کند: «غزنی کرم الکریم». و از فضیل بن عیاض نقل شده است که گفته است اگر خدای تعالی به من بفرماید «ما عرک برّک»، من در جواب خواهم گفت:

پرده پوشی های تو مرا مغرور کرد. این سخن فضیل در دعای ابو حمزه نیز آمده است که امام سجّاد عرض می کند: «و غزنی سترک المرخی علیّ». و از یحیی بن معاذ است که گفته اگر خدای تعالی مرا در پیش گاه عدلش به پا دارد و بفرماید: «ما عرک»، عرض می کنم «غزنی بک برک سالفا و آنفا» و دیگری گفته من می گویم: «غزنی حلّمک».

عبارتاشتی و حسنک واحد و کل الی ذاک الجمال یشیر

حافظ نیز با بیان شاعرانه خود گوید:

گناه چشم سیاه تو بود بُردن دلها که من چو آهوی وحشی از آدمی برمیدم

* و در جای دیگر گوید:

کار زلف توست مشگ افشانی عالم ولی مصلحت را تهمتی بر مشگ ناب انداختی

* و مجموع این سه جمله نشأت گرفته از انس و محبت میان بنده و خدای تعالی است وگرنه لسان اعتراض خواهد داشت و موجب تجرّی و سوء ادب (بیشتر دقت شود). بشنوید مولانا چه می گوید:

هر کسی را سیرتی بنهاده ایم هر کسی را اصطلاحی داده ایم

در حق او مدح و در حق تو ذم در حق او شهد و در حق تو سمّ

در حق او نور و در حقّ تو نار در حق او ورد و در حق تو خار

ص: 45

در حق او نیک و در حق تو بد در حق او خوب و در حق تو ردّ

ما بری از پاک و ناپاکی همه از گرانجانی و چالاکی همه

ما برون را ننگریم و قال را ما درون را بنگریم و حال را

ناظر قلبیم اگر خاشع شود گرچه گفت لفظ ناخاضع بود

چند ازین الفاظ و اضمار و مجاز سوز خواهم سوز با آن سوز ساز

موسیا آداب دانان دیگرند سوخته جان و روانان دیگرند

عاشقان را هر زمان سوزیدنی است برده ویران خراج و عشر نیست

گر خطا گوید و را خاطی مگو گر شود پر خون شهیدان را مشو

خون شهیدان را ز آب اولی تر است این خطا از صد صواب اولی تر است

در درون کعبه رسم قبله نیست چه غم از غواص را پاچیله نیست

توز سرمستان قلاویزی(1) جو جامه چاکان را چه فرمایی رفو

ملت عاشق ز ملتها جداست عاشقان را مذهب و ملت خداست

* سید شارح را در تفسیر این جملات بیانی است که خالی از لطف نیست که می فرماید: عفو الهی یا عفوی است ابتدایی و بدون آن که عذرخواهی از بنده انجام گرفته باشد؛ چنان که آیه شریفه بدین معنی اشاره می فرماید: «وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ» (2) رورددگار تو مردم را می بخشد در حالی که مرتکب ظلم و گناهند. مردی از حکیمی شنید که می گفت:

گناهی که صاحبش بر آن گناه اصرار داشته باشد آمرزش را اولی تر است.

وی گفت: درست می گوید؛ زیرا آن که گناه کوچک را می آمرزد در فضیلت هم چون کسی نیست که گناه بزرگ را بیامرزد. و جمله اول این سه جمله از دعا به این قسم از عفو اشاره است که عرض می کند: «ما انا باعصی من عصاک فغفرت له»، و یا آن که آمرزش در نتیجه اعتذار و عذرخواهی بنده از خدای تعالی؛ و اقرار و اعتراف به گناه است که جمله دوم دعا بدان اشاره می فرماید که عرض می کند: «ما انا بألوم من اعتذر الیک فقبلت منه»، و یا آن که آمرزش در اثر

ص: 46

1- قلاویز (ترکی) مقدمه الجیش - دلیل - مراقب البرج: فرهنگ طلایی.

2- سوره رعد، آیه 6.

توبه و بازگشت به سوی حق تعالی است که جملهٔ سوّم دعا بدان اشاره می‌فرماید که عرض می‌کند: «و ما انا باظلم من تاب اليك فعدت عليه».

اتوب اليك في مقامي هذا توبه نادم علي ما فرط منه مشفق مما اجتمع عليه خالص الحياء ممّا وقع فيه اكنون به درگاه تو آمده ام و از آنچه پا فراتر نهاده ام پشیمانم و از بار گناهی که فراهم آمده ترسانم و از آنچه گرفتارش شده ام سخت شرمسارم. و ممکن است معنای خلوص حياء اختصاص حیا باشد از حق تعالی؛ و اما دیگران که اگر بر گناه من مطلع شوند شرمساری از آنان در جنب شرمندگی از حضرت حق تعالی اهمّیتی ندارد.

گر ز چشم همه خلق بیفتم سهل است تو میندار که مخذول تو را ناصر نیست

عالم بانّ العفو عن الذنب العظيم لا يتعاطمك و انّ التجاوز عن الاثم الجليل لا يستصعبك و انّ احتمال الجنایات الفاحشه لا يتكادك بنده ای که می‌داند که بخشش گناه بزرگ در نزد تو بزرگ ننماید و درگذشت از معصیت مهمّ برای تو دشوار نیست و اغماض از جرمهای سنگین و آشکار بر تو گران نباشد. این سه جمله یک معنا را افاده می‌کند با عبارتهای گوناگون که از فنون بلاغت است و در جایی که مخاطب علاقه مند باشد گوینده مقصد خود را به طور مشروح بیان می‌کند و نیز عظمت مخاطب و سعهٔ رحمت او را بهتر ادا کرده باشد که گناه همه بندگان در جنب اقیانوس کرم و عفو آن ذات مقدس کمتر از قطره ای است در کنار دریای بی کران.

سید رحمه الله فرماید: در حدیث مشهور از انس آمده است که گفت: شنیدم از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم که می‌فرمود: خدای تعالی فرموده است: ای پسر آدم! اگر تو با امید مرا بخوانی، هر چه را که از تو سرزده می‌آمرزم و اهمّیتی به آن نمی‌دهم. ای فرزند آدم! اگر گناهان تو تا کرانه‌های آسمان برسد و سپس از من آمرزش بخواهی من می‌آمرزم. ای آدمی زاده! اگر به پری روی زمین از گناه نزد من آیی و مرا ملاقات کنی در حالی که شریک برای من نگرفته باشی من به پری روی زمین آمرزش و مغفرت نزد تو آیم. «فی الحدیث المشهور عن انس قال: سمعت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم يقول: قال الله تعالی: یابن آدم، لو انک ما دعوتنی و رجوتنی غفرت لک ما کان منک و لا ابالی، یابن آدم لو بلغت ذنوبک عنان السماء ثم استغفرتنی غفرت لک ما کان منک، یابن آدم لو اتیتنی بقراب الارض خطایا ثم لقیتنی لا تشکر بی شینا لا یتیک بقرابها مغفره».

سید شارح به مناسبت دو سطر شعر می‌آورد:

و لَمَّا قَسَى قَلْبِي وَ ضَاقَتْ مَذَاهِبِي جَعَلْتَ رَجَائِي نَحْوَ عَفْوِكَ سَلْمًا

لِغَاظْمِنِي دِينِي فَلَمَّا قَرَنْتَهُ بِعَفْوِكَ رَبِّي كَانِ عَفْوُكَ اعْظَمًا

* حافظ در این معنا سروده است:

هاتمی از گوشه میخانه دوش گفت بینشند گنه می بنوش

عفو الهی بکند کار خویش مژده رحمت برساند سروش

عفو خدا بیشتر از جرم ماست نکته سر بسته چگونه خموش

گرچه وصالش نه به کوشش دهند آن قدر ای دل که توانی بکوش

* و ان احبّ عبادک الیک من ترک الاستکبار علیک و جانب الاصرار و لزم الاستغفار و همانا دوست ترین بندگانت نزد تو کسی است که گردنکشی نکند و از اصرار بر گناه کناره گیرد و پیوسته استغفار کند و آمرزش بخواهد. دوست داشتن خدای تعالی بنده اش را بدان معناست که رحمت خود را شامل حال او فرماید و او را مشمول کرامتهای خاصه خویش گرداند.

سخن درباره محبت الهی در دو جهت قابل بحث است: جهت اول، محبت بنده به خدای تعالی، و جهت دوم محبت خدای تعالی به بنده. در جهت اول سخن بسیار گفته شده است و میدان جولان عرفا و ادبا و ارباب ذوق و وجدان است. یکی گوید:

نار تدخل فی القلب و تحرق ما سوی المحبوب

و دیگری گوید:

گفت به مجنون صمنی در دمشق کای شده مستغرق دریای عشق

عشق چه بود مرحله عشق چیست عاشق و معشوق درین پرده کیست

داد جواب آن بُت عالی جناب مرحله عشق ندارد حساب

آه من العشق و حالاته احرق قلبی بحراراته

یک نظری کردم و جانم بسوخت آه ازین گرمی حالاته

برای وصول به این مقام الهی سه عامل در این دعا ذکر شده است:

1. ترک استکبار.

2. اصرار نورزیدن به گناه.

3. ملازمت استغفار.

و هر گاه خدای تعالی بنده ای را به این سه صفت موفق فرمود، تاج محبت الهی بر سر او می نهد و لیاقت آن می یابد که محبوبش حضرت حق تعالی باشد. در جهت دوّم یعنی محبت خدای تعالی به بنده که در این جملات مطرح است شیخ جلیل و علامه بزرگوار بهائی رحمه الله را در شرح اربعینش کلامی است نورانی که فرماید: معنای محبت خدای تعالی بر بنده آن است که از دل او پرده برمی دارد و او را اجازه می فرماید که بر بساط قرب او قدم بگذارد؛ زیرا همه آنچه در وصف خدای تعالی گفته می شود، به اعتبار غایت و نتیجه آن صفت است نه به اعتبار مقدمات و مبادی آن؛ «معنی محبه الله للعبد هو كشف الحجاب عن قلبه و تمکینه من ان یطأ بساط قربه فان ما یوصف سبحانه اّما یؤخذ باعتبار الغایات لا باعتبار المبادی. انتهى» و سخن را در این زمینه دامنه ای است وسیع، و اگر نبود مگر حدیث متفق علیه میان خاصه و عامه در قرب نوافل که فرمود: «و اذا احببته كنت سمعه الذی یسمع به» تا آخر حدیث، هر آینه کافی بود در عظمت مقام محبت حق تعالی نسبت به بنده اش. مولانا فرماید:

بوی آن دلبر چو پیران می شود این زبانها جمله حیران می شود

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقت دگر

* که ذات سبحان منزّه از همه تعلّقات و گرایشهاست. صفتهایی که به ذات سبحان نسبت داده می شود بدان معناست که غایت و نتیجه آن صفت در خارج تحقق می یابد و به حکم خذ الغایات و اترك المبادی است؛ چنان که در علم کلام تحقیق این مطلب شده است.

و چنان که بعضی گفته اند استکبار بنده نسبت به خدای تعالی کنایه از ترک سؤال و ترک خشوع است، وگرنه حقیقت معنای استکبار از بنده ای که معتقد به خدای تعالی است امکان ندارد تحقق بیابد. چگونه ممکن است بنده ای ضعیف و ناچیز به خدای قادر مقتدر بزرگی بفروشد و خود را بزرگ تر بداند؟!

ناز را رویی نباید همچو ورد تو نداری گرد بدخویی مگرد

عیب باشد روی نازیبا و ناز زشت باشد چشم نابینا و باز

* و در روایتی امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تعالی وحی فرستاد به داوود علیه السلام که ای داوود همان گونه که نزدیک ترین مردم به خدای تعالی فروتنان هستند، همچنین دورترین مردم از خدای تعالی گردنکشان می باشند.

«فیما اوحی الله تعالی الی داوود، یا داوود کما ان اقرب الناس الی الله المتواضعون، کذلک ابعده الناس من الله المتکبرون». و چون استغفار به معنای طلب غفران و آمرزش گناهان است و بنده از خدای تعالی درخواست می کند که گناهان را بر او بپوشاند و او را رسوا نکند و این موقعی تحقق می یابد که به کلی آثار گناه از صفحه دل پاک و زدوده شود و اثری از آن که در بعضی روایات از آن به نکته سوداء (نقطه سیاه) تعبیر شده در دل نماند و آن میسر نگردد مگر به این که بنده می باید دائما در حال استغفار باشد و ملازم و همراه آن باشد تا دل نورانی شود و آماده محبت الهی و افاضه رحمت حق تعالی در دنیا و رفع درجات در آخرت گردد.

«جعلنا الله من الملازمین للاستغفار و المستعدين لكرامته و الفائزين بمحبته».

و أنا ابرأ الیک من ان استکبر و اعوذ بک من ان اصبرّ و استغفرک لما قصّرت فیه و استعین بک علی ما عجزت عنه و من بیزارم از سرکشی، و پناه به تو می برم از اصرار بر گناه و از تو آمرزش می طلبم برای هر چه که تقصیر در آن کرده ام و از تو یاری می طلبم برای هر چه که از آن فرو مانده ام.

مترجم گوید: ظاهر اصرار آن است که اصرار بر گناه باشد و محتمل است که مقصود اصرار در دعا باشد؛ بدین معنا که همان گونه که استکبار و خودداری از عرض نیاز و حاجت به خدای تعالی مذموم است، اصرار در قضای حاجت نیز از آن نظر که منافات با تسلیم و رضا دارد زیاد پسندیده نباشد، بلکه بهترین حالات آن است که در بنده حالتی باشد وسط بین استکبار و اصرار و الله العالم.

*

مرو که در غم هجر تو از جهان برویم بیا که پیش تو از خویش هر زمان برویم

سخن بگوی که پیش لب تو جان بدهیم رها مکن که در این حسرت از جهان برویم

روا مدار که جان بر لب است و ما ز جهان ندیده کام دل از آن لب و دهان برویم

گدای کوی شماییم و حاجتی داریم روا مدار که محروم ز استان برویم

* اللهم صلّ علی محمد و آله و هب لی ما یجب علیّ لک و عافی ممّا استوجبه منک و اجرنی ممّا یخافه اهل الاسائه بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و هر حقّی را که تو بر من داری بر من ببخش و از آنچه من مستوجب آن هستم معافم بدار و از آنچه بدکاران از آن در هراسند در پناه خود گیر.

فائک ملئ بالعفو مرجو للمغفرة معروف بالتجاوز زیرا که تو بر عفو کردن قادری و امیدگاه آمرزشی و به گذشت معروفی.

این سه جمله هر یک دارای خصوصیتی است که از سه کلمه: عفو و مغفرت و تجاوز استفاده می شود. امّا عفو به معنای بخشودن گناه است و عذاب نکردن به خاطر آن، و مغفرت بدان معناست که پس از بخشودن گناه را بپوشاند تا صاحبش را از عذاب خزی و رسوایی نجات بخشد؛ زیرا تنها از عذاب آتش نجات یافتن کافی نیست تا هنگامی که گنهکار از عذاب رسوایی نجات نیافته باشد. و به عبارت دیگر توان گفت که عفو عبارت است از نجات از عذاب جسمانی و مغفرت عبارت است از نجات از عذاب روحانی. و امّا تجاوز شامل هر دو معنا است و بعضی فرموده اند که تجاوز بدان اعتبار گفته می شود که خدای تعالی بنده را به گناه مطالبه می کند و بنده نیز خدای تعالی را به کرم و گذشت مطالبه می کند و دست به دامن رحمتش می شود. اگر مورد عفو و رحمت قرار گرفت معنای تجاوز که از باب تفاعل و مفاعله است و نیاز به طرفین دارد محقق می شود گویی این دانشمند معنای مذکور را از کلام امام سجّاد علیه السلام الهام گرفته که در دعای شریف ابی حمزه عرض می کند: «الهی و سیدی فوعزّتک

و جلالک لئن طالبتئی بذنوبی لا طالبنک بعفوک و لئن طالبتئی بلؤمی لأطالبنک بکرمک»: ای خدای من و ای آقای من! به عزت و جلالت سوگند که اگر مرا به گناهانم بازخواست کنی من نیز تو را به عفو و گذشتت مطالبه می کنم و اگر مرا مؤاخذه فرمایی که لئیم و فرومایه ام من نیز تو را به کرمت مطالبه می کنم، (که کریمی و رحیمی و غفوری و ودود).

لیس لحاجتی مطلب سواک و لا لذنبی غافر غیرک حاجت مرا از غیر تو نتوان خواست و گناه مرا جز تو نخواهد آمرزید.

ظاهر آن است که جمله دوم تفسیر جمله اولی است بدین معنی که چون حاجت من آمرزش گناه است و آن تنها در اختیار توست و دیگری را چنین اختیاری نیست، چنان که فرمود: «وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ» (1) جز خدای تعالی چه کسی گناهان را می آمرزد؟ از موجبات نزول و شمول رحمت الهیه همین معناست که بنده بداند و بیابد که بجز خدای تعالی ملجأ و پناهی ندارد، و از صمیم قلب بگوید:

جز آستان توام در جهان پناهی نیست سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست

عدو چو تیغ کشد من سپر بیندازم که تیر ما بجز از ناله ای و آهی نیست

* و آن گاه که این انقطاع حاصل گردد سحاب رحمت الهی بارش کند و تیر دعا به هدف اجابت رسد. در دعای شریف ابی حمزه مکرر به این نکته اشاره شده است؛ مانند: «فوعز تک یا سیدی لو نهرتی ما برحت من بابک و لا کففت عن تملکک» سوگند به عزتت ای آقای من اگر مرا برانی از درگاهت برنخیزم و از تملق و چابلوسی ات دست برندارم «فالأآن من عذابک من یستقذنی و من ایدی الخصماء غدا من یخلصنی و بحبل من اتصل ان انت قطعت حبلک عنی»: و الحال کیست که مرا از عذاب تورهایی بخشد و از دست دشمنان فردای قیامت چه کسی مرا خلاص می کند؟ و اگر تو رشته خود را از من ببری به رشته چه کسی پیوند داشته باشم؟ «الی من یذهب العبد الا الی مولاه و الی من یلتجیء المخلوق الا الی خالقه»: بنده بجز درگاه مولایش کجا برود؟ و مخلوق جز به خالقش به چه کسی پناهنده شود؟ و موارد دیگر که یا به طور صریح و یا به طور کنایه به این نکته برخورد می کنیم، و همچنین در ادعیه دیگر مانند مناجات

ص: 52

التائین از مناجات خمسہ عشر کہ عرض می کند: «فوعزتک ما اجد لذنوبی سواک غافرا و لا اری لکسری غیرک جابرا»: سوگند به عزت، از برای گناہانم آمرزنده ای غیر از تو نمی یابم و از برای شکست خود شکستہ بندی غیر از تو نمی بینم و همچنین مناجات یازدہم (مناجات المفتقرین): «الہی کسری لا یجبرہ الا لطفک و حنانک» کہ تقریباً نیمی از دعا متضمن همین مضمون است.

شاعر شیرین سخن شیراز را در این زمینہ قطعہ ای است شیرین؛ وی گوید:

توان از کسی دل برداختن کہ دانی کہ بی او توان ساختن

شنیدم کہ پیری شیئی زندہ داشت سحر دست حاجت بہ حق بر فراشت

یکی هاتف انداخت در گوش پیر کہ بی حاصلی رو سر خویش گیر

در این در دعای تو مقبول نیست چو عزّت نداری بہ خواری مایست

شب دیگر از ذکر و طاعت نخفت مریدی ز حالش خبر داشت گفت

چو دیدی کز آن سوی بسته است در بہ بی حاصلی سعی چندین مبر

بہ دیباچہ بر اشک یاقوت فام بہ حسرت ببارید و گفت ای غلام

مپندار کز وی عنان برگسست کہ من باز دارم ز فتراک دست

بنومیدی آنگہ بگردیدی کہ جز این در دیگری دیدمی

چو خواهندہ محروم گشت از دری چه غم گر شناسد در دیگری

شنیدم کہ راہم در این کوی نیست و لکن در دیگری روی نیست

در این بود سر بر زمین فدا کہ دادند در گوش جاننش ندا

قبول است اگر چه هنر نیستت کہ جز ما پناہی دگر نیستت

* حاشاک و لا اخاف علی نفسی الا ایاک بارالہا! تو میرا از آنی کہ حاجت مرا کہ کلید اجابتش بہ دست توست روا مداری و من بر خود نمی ترسم بجز از عذاب تو.

اہل ادب گفته اند: کہ جملہ لا اخاف الا ایاک یا از باب حذف مضاف است کہ در معنی لا اخاف الا عذابک است و عذاب کہ مضاف است حذف شدہ و مضاف الیہ کہ ضمیر است قائم

مقام او شده است چنانچه همین احتمال را در آیه شریفه «يَخَافُونَ رَبَّهُمْ»⁽¹⁾ اده اند که به معنای «بخافون عذاب ربهم» است، بدلیل آیه دیگری که می فرماید: «يَخَافُونَ عَذَابَهُ»⁽²⁾.

و یا از باب ترقی از مقام شهود افعال و صفات است به مقام شهود ذات و توجه قلب به قبله ذات مقدس با قطع نظر از افعال و صفات، و این همان مقام است که در دعای شریف مناجات شعبانیه به آن اشاره شده است آن جا که عرض می کند: «هب لی کمال الانقطاع الیک و أنر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور و تصل الی معدن العظمه و تصیر ارواحنا معلّقه بعزّ قدسک»: ای خدای من! به من انقطاع کامل را عطا فرما و دیده های دلهای ما را به وسیله روشنی توجهشان به سوی تو روشن فرما تا دیده های دل حجابهای نور را پاره کند پس به مخزن و معدن عظمت برسد و ارواح ما به عزت مقدست آویخته گردد.

انک اهل التقوی و اهل المغفره تویی سزاوار آن که از تو بترسند و هم شایسته آن که چشم آمرزش به تو داشته باشند.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه: «هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ»⁽³⁾ فرماید: که خدای تعالی می فرماید: من سزاوار آنم که از من بترسند و بنده من شریکی برای من قرار ندهد، و من سزاوار آنم که اگر بنده من برای من شریکی قرار نداد او را به بهشت داخل کنم؛ «قال الله تبارک و تعالی: انا اهل أن یتقی و لا یشرک بی عبدی شیئا و انا اهل إن لم یشرک بی عبدی شیئا ان أدخله الجنة»: و به عبارت دیگر، تقوی مصدر به معنای اسم مفعول است مانند: خلق به معنای مخلوق و مغفرت مصدر به معنای اسم فاعل، و شاید به نکته اختلاف معنی در دو مصدر کلمه «اهل» تکرار شده و به او عاطفه اکتفا نشده است.

صل علی محمد و آل محمد و اقض حاجتی و انجح طلبتی و اغفر ذنبی و آمن خوف نفسی انک علی کل شیء قدير و ذلک علیک یسیر بارالها! بر محمد و آل او درود بفرست و حاجت مرا روا کن و مطلوب مرا برآور و گناه مرا بیامرزد و ترس مرا ایمنی بخش که تو بر هر چیز توانایی و بر آوردن حاجتهای من بر تو آسان است.

آمین سید شارح فرماید: آمین به چهار لغت خوانده شده است.

(1) آمین بر وزن فاعل مانند هابیل و قابیل.

ص: 54

1- سوره نحل، آیه 50.

2- سوره اسراء، آیه 57.

3- سوره مدثر، آیه 56.

(2) همان لغت اول با این فرق که الف متمایل به کسره باشد.

(3) آمین بر وزن قدیر.

(4) آمین با مدّ الف و تشدید میم.

و برای هر یک از این لغات شواهدی آورده است. و علمای عامه: (سنّی مذهب) گفته اند که آمین به معنای استعجب: (پذیر) است. و روایتی از ابن عباس نقل می کنند که وی گوید: از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم پرسیدم: معنای آمین چیست؟ فرمود: افعال: (انجام ده). و گفته شده است که آمین یکی از نامهای الهی است به معنای مؤمن و معنای آن «یا آمین استعجب» است. و از واحدی نقل کرده که او از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: تأویلش آن است که ما تو را قصد کردیم و تو کریم تر از آنی که قصدت را ناامید کنی. اگر این روایت درست باشد، لغت تشدید با مدّ (آمین) را تأیید می کند.

استاد الأساتذہ مرحوم شعرانی که تخصصی در لغات اجنبیه داشتند می فرمایند: آمین اسم فعل است مبنی بر فتح؛ اصل آن عبرانی است و در عربی مستعمل و معنای آن تأکید و تصدیق است مانند: چنین باد که ما در فارسی گوئیم، یا الله و حقا و یقینا و امثال آن. و به روایت ائمه علیهم السلام از کلام آدمین است هر چند مفاد آن بعد از دعا (استعجب) باشد یعنی اجابت کن. و در مذهب ما در نماز جایز نیست برای آن که در اصل برای دعا نبود، مانند «سلام علیکم» و «هنیئا مرینا» و «عافاکم الله» و «صبحک» و مانند آن، خواه بعد از حمد و خواه بعد از دعای دیگر، حتی اگر همین دعا را در نماز بخوانند. پایان سخن دانشمند مذکور.

نویسنده گوید: حق مطلب همان است که اشاره فرمودند و آن استناد به روایت ائمه علیهم السلام که کلمه مزبور را از کلام آدمین شمرده اند، و اگر مفاد آن استعجب باشد داخل در دعاست و وجهی برای مبطّلت آن نیست. و اما مثالهایی که ذکر کردند مانند «سلام علیکم» و «هنیئا مرینا» و «عافاکم الله» و «صبحک الله» و مانند آن، چون طرف خطاب در آنها آدمی است پس لا محاله کلام آدمی خواهد بود. و به عبارت دیگر میزان در دعا و یا کلام آدمی اختلاف خطاب است که اگر مخاطب خدای تعالی باشد دعاست و اگر مخاطب آدمی باشد کلام آدمی است.

پس اگر نمازگزار در نماز «عافاکم الله» و «صبحک الله» بگوید چون با آدمی مخاطب کرده نمازش باطل است و اگر همین مضمون را با خدای تعالی گفت و عرض کرد «اللهم عاف فلانا» یا «صبحه بخیر» و یا «اللهم بلغه سلامی» دعا خواهد بود. پس از روایت ائمه علیهم السلام کشف می کنیم

که این لفظ در عبرانی معنای تخاطب با غیر را دارد، و لذا فرموده اند مبطل است، و یا جهت دیگر تعبّدی دارد از قبیل تشبّه به کفار و یهود و امثال این؛ و گرنه همان گونه که «استجب» گفتن در نماز مبطل نیست، آمین به معنای «استجب» نیز نباید مبطل باشد.

رب العالمین به معنای یا رب العالمین است که حرف ندا از آن حذف شده است که نیازی به حرف ندا نبوده تا اشاره بر آن باشد که مخاطب حاضر است و سخن او را می شنود و نیازی به ندا کردن ندارد.

و در معنای ربّ العالمین و اضافه ربّ به عالمین، سید شارح و دیگران سخنها فرموده اند و به نظر می رسد که بهترین و عمیق ترین معنا آن است که حضرت امام خمینی قدّس سرّه در کتاب بی نظیر اسرار الصلوه در تفسیر سوره مبارکه حمد فرموده اند و ما عین عبارت آن امام بزرگوار را می آوریم و آن را ختام این ترجمه قرار می دهیم تا ختامه مسک شود.

امام خمینی رحمه الله می فرماید: «قوله تعالی ربّ العالمین»: رب اگر به معنای متعالی و ثابت و سیّد باشد از اسماء ذاتیه است و اگر به معنای مالک و صاحب و غالب و قاهر باشد از اسماء صفتیه و اگر به معنای مربّی و منعم و متمّم باشد از اسماء افعالیه است.

و عالم اگر ما سوی الله که شامل همه مراتب وجود و منازل غیب و شهود است باشد، رب را باید از اسماء صفات گرفت و اگر مقصود عالم ملک است که تدریجی الحصول و الکمال است مراد از آن اسم فعل است.

و در هر صورت در این جا مقصود اسم ذات نیست و شاید نکته مراد از عالمین همین عوالم ملکیه که در تحت تربیت و تمشیت الهیه به کمال لایق خود می رسند و مراد از ربّ مربّی که از اسماء افعال است باشد.

و بدان که ما در این رساله از ذکر جهات ترکیبی و لغوی و ادبی آیات شریفه خودداری می کنیم؛ زیرا که آنها را غالباً متذکر شده اند و بعضی امور که یا اصلاً تعرّض نشده یا ذکر ناقص از آن شده در این جا مذکور می گردد.

و باید دانست که اسماء ذات و صفات و افعال که اشاره به آن شد مطابق اصطلاح اهل معرفت و بعضی از مشایخ اهل معرفت در کتاب انشاء الدائرہ اسماء را تقسیم نموده به اسماء ذات و اسماء صفات و اسماء افعال، و فرموده است: «و اسماء الذات هو الله الرب الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر العلي العظيم الظاهر الباطن الاول الآخر الكبير

الجليل المجيد الحق المبين الواحد الماجد الصمد المتعالی الغنی النور الوارث ذو الجلال الرقیب».

«و اسماء الصفات و هی الحی الشکور القهار المقندر القوى القادر الرحمن الرحیم الکریم الغفار الغفور الودود الرؤف الحلیم الصبور البرّ العلیم الخیر المحصی الحکیم الشهید السمع البصیر».

«و اسماء الافعال هو المبدء الوکیل الباعث المجیب الواسع الحسیب المقیت الحفیظ الخالق الباریء المصورّ الوهاب الرزاق الفتاح القابض الباسط الرافع المعزّ المذل الحکیم العدل اللطیف المفید المحیی الممیت الوالی التّواب المنتقم المقسط الجامع المغنی المانع الضارّ النافع الهادی البدیع الرشید انتهى».

و در میزان این تقسیم گفته اند که گرچه تمام اسماء اسماء ذات است لکن به اعتبار ظهور ذات اسماء ذات گویند، و به اعتبار ظهور صفات و افعال، اسماء صفاتی و افعالیه به آنها گویند یعنی هر اعتبار ظاهرتر گردید اسم تابع آن است و از این جهت گاهی در بعضی اسماء دو یا سه اعتبار جمع شود و از این جهت از اسماء ذاتیه و صفاتیه و افعالیه یا دو از این سه شود مثل ربّ چنانچه ذکر شد و این مطلب در مذاق نویسنده درست نیاید و مطابق ذوق عرفانی شود.

بلکه آنچه در این تقسیم به نظر می رسد آن است که میزان در این اسماء آن است که سالک به قدم معرفت پس از آن که فنای برای او دست داد حق تعالی تجلیاتی که به قلب او می کند تجلیات به اسماء افعال است و پس از فنای صفاتی تجلیات صفاتیّه و پس از فنای ذاتی تجلیات به اسماء ذات برای او می شود و اگر قلب او قدرت حفظ داشت پس از محو آنچه که از مشاهدات افعالیه خبر دهد اسماء افعال است و آنچه از مشاهدات صفاتیه اسماء صفات و هکذا اسماء ذات و این مقام را تفصیلی است که در این اوراق نشاید و آنچه را که در انشاء الدائرہ مذکور شده مطابق میزانی که خود دست داده صحیح نیست چنانچه در نظر به اسماء ظاهر شود.

و می توان گفت که این تقسیم به اسماء ثلاثه در قرآن شریف نیز اشاره به آن شده و آن آیات شریفه آخر سوره حشر است «قال تعالی: هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (1)» الی آخر الآيات الشریفه» و این آیات شریفه شاید اولی آنها اشاره به اسماء

ص: 57

ذاتیه و دوّمی اشاره به اسماء صفاتیّه و سوّمی اشاره به اسماء افعالیّه باشد. و تقدیم ذاتیه بر صفاتیّه و آن بر افعالیّه به حسب ترتیب حقایق وجودیّه است و تجلیات الهیه نه به حسب ترتیب مشاهدات اصحاب مشاهده و تجلیات به قلوب ارباب قلوب. و باید دانست که آیات شریفه را رموز دیگری است که ذکر آن مناسب مقام نیست و این که آیه دوم اسماء صفاتیّه و سوّم افعالیّه است واضح است. و اما عالم الغیب و الشّهاده و رحمن و رحیم از اسماء ذاتیه بودن مبنی بر آن است که غیب و شهادت عبارت از اسماء باطنه و ظاهره باشد و رحمانیت و رحیمیت از تجلیات فیض اقدس باشد نه فیض مقدّس. و اختصاص دادن این اسماء به ذکر با این که حیّ و ثابت و ربّ و امثال آن به اسماء ذاتیه نزدیکتر به نظر می آید شاید برای احاطه آنها باشد؛ زیرا که اینها از امهات الاسماء هستند، واللّه العالم.

سپس امام خمینی قدّس سرّه کلامی در لفظ و اشتقاق و معنای عالمین دارد و اشاره ای به کلام صدر المتألّهین و ایراد وی بر کلام بیضاوی؛ و چون مطلب سنگین بود از نقل و توضیح آن صرف نظر شد. سپس می فرماید: بدان که حمد چون در مقابل جمیل است و از آیه شریفه استفاده شود که حمد و ستایش برای مقام اسم اعظم که اسم جامع است که دارای مقام ربوبیت عالمیان و رحمت رحمانیّه و رحیمیه و مالک یوم الدین است ثابت است پس این اسماء شریفه را (یعنی ربّ و رحمن و رحیم و مالک) باید در تحمید مدخلیتی بسزا باشد و ما پس از این در ذیل قول خدای تعالی (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) به بیانی تفصیلی ذکری از این مطلب می نمایم.

اکنون راجع به تناسب مقام ربوبیت عالمیان با تحمید سخن می گوئیم و آن از دو جهت متناسب است.

یکی آن که چون خود حامد از عالمیان بلکه خود گاهی عالمی برآسه است بلکه در نظر اهل معرفت هر یک از موجودات عالمی برآسه می باشد تحمید حق کند که او را با دست تربیت مقام ربوبیت از ضعف و نقص و وحشت و ظلمت و پستی هیولایی به قوّت و کمال و طمأنینه و نورانیت عالم انسانیت آورد و از منازل جسمی و عنصری و معدنی و نباتی و حیوانی در تحت نظامی مرتّب به حرکات ذاتیه و جوهریه و عشقهایی فطری و جبلی عبور داد و به منزلگاه انسانیت که اشرف منازل موجودات است رسانید و پس از این نیز تربیت کند تا آن که (آنچه اندرو هم ناید آن شود).

پس عدم گردد عدم چون ارغنون گوئیم انا الیه راجعون

و دیگر آن که چون تربیت عالم ملک از فلکیات و عنصریات و جوهریات و عرضیات آن مقدمه وجود انسان کامل است و در حقیقت، این ولیده، عصاره عالم تحقق و غایه القصوای عالمیان است و از این جهت آخر ولیده است و چون عالم ملک به حرکت جوهریه ذاتیه متحرک است و این حرکت ذاتی استکمالی است به هر جا منتهی شد آن غایت خلقت و نهایت سیر است.

و چون به طریق کلی نظر در جسم کل و طبع کل و نبات کل و حیوان کل و انسان کل افکنیم انسان آخرین ولیده ای است که پس از حرکات ذاتیه جوهریه عالم به وجود آمده و منتهی به او شده پس دست تربیت حق تعالی در تمام دار تحقق به تربیت انسان پرداخته است و «الانسان هو الاول و الآخر».

و این که ذکر شد در افعال جزئی و نظر به مراتب وجود است و الا به حسب فعل مطلق از برای فعل حق غایتی جز ذات مقدسش نیست؛ چنانچه در محال خود مبرهن است.

و نظر به افعال جزئی نیز چون کنیم غایت خلقت انسان عالم غیب مطلق است؛ چنانچه در قدسیات وارد است: «یا بن آدم خلقت الاشیاء لاجلک و خلقتک لاجلی» و در قرآن شریف خطاب به موسی بن عمران - علی نبینا و آله علیهم السلام - فرماید: «وَاصِدَّ طَنَعْتُكَ لِنَفْسِي» (1) و نیز فرماید: «وَ اَنَا اخْتَرْتُكَ» (2) پس انسان مخلوق لاجل الله و ساخته شده برای ذات مقدس اوست و از میان موجودات، او مصطفی و مختار است و غایت سیرش وصول به باب الله و فنای فی ذات الله و عکوف به فناء الله است، و معاد او الی الله و من الله و فی الله و بالله است. چنانچه در قرآن فرماید: «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ» (3) و دیگر موجودات به توسط انسانی رجوع به حق کنند بلکه مرجع و معاد آنها به انسان است؛ چنانچه در زیارت جامعه که اظهار شمه ای از مقامات ولایت را فرموده می فرماید: «و ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم».

و می فرماید: «بکم فتح الله و بکم یختم». و این که در آیه شریفه حق می فرماید: «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» و در زیارت جامعه می فرماید: «و ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم» سری از اسرار توحید و اشاره به آن است که رجوع به انسان کامل رجوع الی الله است؛ زیرا که انسان کامل فانی مطلق و باقی به بقاء الله است و از خود، یقین و اثبت و انانیتی ندارد، بلکه خود

ص: 59

1- سورة طه، آیه 41.

2- سورة طه، آیه 13.

3- سورة غاشیه، آیه 25.

از اسماء حسنی و اسم اعظم است؛ چنانچه اشاره به این معنی در قرآن و احادیث بسیار است.

و قرآن شریف به قدری جامع لطایف و حقایق و سرایر و دقایق توحید است که عقول اهل معرفت در آن حیران می ماند و این اعجاز بزرگ این صحیفه نورانیه آسمانی است نه فقط حسن ترکیب و لطف بیان و غایت فصاحت و نهایت بلاغت و کیفیت دعوت و اخبار از مغیبات و احکام احکام و اتقان تنظیم عائله و امثال آن که هر یک مستقلا اعجاز فوق طاقت و خارق عادت است. بلکه می توان گفت این که قرآن شریف معروف به فصاحت شد و این اعجاز در بین سایر معجزات مشهور آفاق شد برای این بود که در صدر اول اعراب را این تخصص بود و فقط این جهت از اعجاز را درک کردند و جهات مهم تری که در آن موجود بود و جهت اعجازش بالاتر و پایه ادراکش عالی تر بود اعراب آن زمان ادراک نکردند. الآن نیز آنهایی که هم افق آنها هستند جز ترکیبات لفظیه و محسنات بدیعیّه و بیانیّه چیزی از این لطیفه الهیه ادراک نکنند و اما آنهایی که به اسرار و دقایق معارف آشنا و از لطائف توحید و تجرید با خبرند و جهت نظرشان در این کتاب الهی و قبله آمالشان در این وحی سماوی همان معارف آن است و به جهات دیگر چندان توجهی ندارند و هر کس نظری به عرفان قرآن و عرفای اسلام که کسب معارف از قرآن نمودند کند و مقایسه ما بین آنها با علمای سایر ادیان و تصنیفات و معارف آنها کند، پایه معارف اسلام و قرآن را که اسّ اساس دین و دیانت و غایه القصوای بعث رسل و انزال کتب است می فهمد، و تصدیق به این که این کتاب وحی الهی و این معارف، معارف الهیه است برای او مؤنه ندارد.

ایفاظ ایمانی

بدان که ربوبیت حق جل شأنه از عالمیان بر دو گونه است:

یکی ربوبیت عامّه که تمام موجودات عالم در آن شرکت دارند و آن تربیتهای تکوینی است که هر موجودی را از حدّ نقص به کمال لایق خود در تحت تصرف ربوبیت می رساند و تمام ترقیات طبیعی و جوهریه و حرکات و تطورات ذاتیه و عرضیه در تحت تصرفات ربوبیت واقع می شود.

و بالجمله از منزل ماده المواد و هیولای اولی تا منزل حیوانیت و حصول قوای جسمانیّه و روحانیّه حیوانیه تربیت تکوینی و هر یک از آنها شهادت دهند به این که: «اللّه جلّ جلاله

و دوم از مراتب ربوبیت، ربوبیت تشریحی است که مختص به نوع انسانی است و دیگر موجودات را از آن نصیبی نیست و این تربیت هدایت طرق نجات و ارائه راههای سعادت و انسانیت و تحذیر از منافیات آن که به توسط انبیاء علیهم السلام اظهار فرموده و اگر کسی با قدم اختیار، خود را در تحت تربیت و تصرف رب العالمین واقع کرد و مربوط آن تربیت شد به طوری که تصرفات اعضا و قوای ظاهریه و باطنیه او تصرفات نفسانیه نشد بلکه تصرفات الهیه و ربوبیه گردید به مرتبه کمال انسانیت که مختص به این نوع انسانی است می رسد.

انسان تا منزل حیوانیت با سایر حیوانات همقدم بوده و از این منزل دوراه در پیش دارد که با قدم اختیار باید طی کند: یکی منزل سعادت که صراط مستقیم رب العالمین است (ان ربی علی صراط مستقیم)، و یکی راه شقاوت که طریق معوج شیطان رجیم است. پس اگر قوا و اعضای مملکت خود را در تصرف رب العالمین داد و مربی به تربیت او شد کم کم قلب که سلطان این مملکت است تسلیم او شود و دل که مربوط رب العالمین شد سایر جنود به او اقتدا کنند و مملکت یکسره مربوط او گردد.

در این هنگام لسان غیبی او که ظل قلب است می تواند بگوید: «اللّه جلّ جلاله ربی» در جواب ملائکه عالم قبر که گویند: «من ربک؟» و چون چنین شخصی لابد اطاعت رسول خدا و اقتدا به ائمه هدی و عمل به کتاب الهی نموده زبانش گویا شود به این که «محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم نبی و علی و اولاده المعصومون ائمتی و القرآن کتابی». و اگر دل را الهی و ربوبی ننموده و نقش «لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه، علی ولیّ اللّه» در لوح دل منتقش نشده و صورت باطن نفس نشده باشد و عمل به قرآن شریف و تفکر و تذکر و تدبّر در آن، قرآن به او منسوب، و او به قرآن ارتباط روحی معنوی پیدا نکرده باشد پس در سكرات و سختیهای مرض موت و خود موت که داهیه عظیمه است تمام معارف از خاطر او محو شود.

عزیزم! انسان با یک مرض حصبه و ضعف قوای دماغیه تمام معلوماتش را فراموش می کند مگر چیزهایی را که با شدت تذکر و انس به آنها، جزء فطریات ثانویه او شده باشد، و اگر یک حادثه بزرگی و هائله سهمناکی پیش آید انسان از بسیاری از امور خود غفلت کند و خط نسیان به روی معلومات او کشیده می شود، پس در آن احوال و شداید و سكرات موت چه خواهد شد؟

و اگر سمع و قلب باز نشده باشد و دل سمیع نباشد تلقین عقاید حین موت و بعد از موت به حال او نتیجه ای ندارد.

تلقین برای کسانی مفید است که دل آنها از عقاید حقه باخبر است و سمع و قلب آنها باز است و اگر در این سكرات و شداید فی الجمله غفلتی حاصل شده باشد این وسیله شود که ملائکه الله به گوش او برسانند، ولی اگر انسان کر باشد و گوش عالم برزخ و قبر نداشته باشد هرگز تلقین را نمی شنود و به حال او اثری نکند و در احادیث شریفه به بعض آنچه گفته شد اشاره شده است.

این همه گفتیم لیک اندر بسیج بی عنایات خدا هیچیم هیچ

ای خدا ای قادر بی چند و چون واقفی بر حال بیرون و درون

ای خدا ای فضل تو حاجت روا با تو یاد هیچ کس نبود روا

این قدر ارشاد تو بخشیده ای تا بدین، بس عیب ما پوشیده ای

قطره دانش که بخشیدی ز پیش متصل گردان به دریا های خویش

* یا ایّها العزیز مسّنا و اهلنا الصبرّ و جئنا ببضاعه مزجاء فاوف لنا الکیل و تصدّق علینا.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

*

دعاؤه فى طلب الحوائج و من دعائه فى الحوائج اللهم يا منتهى يا منتهى مطلب الحاجات و يا من عنده نيل الطلبات و يا من لا يبيع نعمه بالأثمان و يا من لا يكدر عطاياه عطاه بالإمتنان و يا من يستغنى به و لا يستغنى عنه و يا من يرغب اليه و لا يرغب عنه و يا من لا تقنى لا يفنى خزائنه المسائل و يا من لا تبدل حكمته لا يبدل حكمه الوسائل و يا من لا تتقطع عنه حوائج المحتاجين و يا من لا يعنيه لا يفوته دعاء الدّاعين تمدّحت بالغناء تمجّدت بالغنا عن خلقك و أنت اهل الغنى عنهم و نسبتهم الى الفقر و هم اهل الفقر اليك

فمن حاول سدّ خلّته من عندك ورام صرف الفقر عن نفسه بك فقد طلب حاجته في مظانّها مظنّتها و أتى طلبته من وجهها وجهتها و من
توجّه بحاجته الى احد من خلقك او جعله سبب نجاحها دونك فقد تعرّض للحرمان و استحقّق فقد تعرّض منك للهوان و الحرمان و
استوجب من عندك فوت الإحسان اللّهمّ ولى اليك حاجه قد قصّر اللّهمّ ولى حاجه قد قصر عنها جهدى و تقطّعت دونها حيلى و سوّلت
لى نفسى رفعها الى من يرفع حوائجه اليك و لا- يستغنى فى طلباته فى خاصّته عنك و هى زلّه عنك زلّه من زلل الخاطئين و عثره من
وعثره؟؟؟ من

ص:64

عثرات المذنبين ثم انتبهت بتذكيرك لى من غفلتى ونهضت بتوفيقك من زلتى ورجعت ونكصت بتسديدك عن عثرتى ثم انتهيت بتوفيقك عن زلتى ونكصت بتسديدك عن عثرتى وقلت سبحان ربى كيف يسأل محتاج محتاجا وأنى يرغب معدم الى معدم فقصدتك فقصدت اليك يا إلهى بالرغبة وأوفدت عليك رجائى بالثقة بك وعلمت بالثقة وعلمت ان كثير ما أسألك يسير فى وجدك وأن خطير ما أستوهبك حقير فى وسعك وأن كرمك لا يضيق عن سؤال احد وأن يدك بالعطايا بالعطا اعلى من كل

يد اللّهُمّ فصلّ على محمّد وآله و احملى اللّهُمّ فاحملى بكرمك على التّفصّل و لا تحملنى بعد لك على الإستحقاق فما انا بأوّل راغب
رغب اليك فأعطيته و هو يستحقّ المنع و لا بأوّل سائل سألك فأفضلت عليه فما انا بأوّل راغب اليك اعطيته و هو يستحقّ المنع و أفضلت
عليه و هو يستوجب الحرمان اللّهُمّ صلّ على محمّد وآله و كن لدعائى مجيبا و من ندائى قريبا و لتضرّعى راحما و لصوتى سامعا و لا
تقطع رجائى، عنك يستوجب الحرمان اللّهُمّ فلا تقطع رجائى فيك و لا تبتّ سببى منك و لا توجّهنى فى حاجتى هذه و غيرها الى سواك
و تولّنى بنجح طلبتى

وقضاء حاجتى ونيل سؤلى قبل زوالى عن موقفى هذا بتيسيرك لى العسير و حسن تقديرك لى فى جميع الأمور و صلّ على محمّد و آله
صلاه موقفى بتوفيقك و تيسيرك و حسن تقديرك و صلّ على محمّد صلوه دائمه ناميه لا انقطاع لأبدها لمددها و لا منتهى لأمدها و اجعل
ذلك عوناً لى و سبباً لنجاح طلبتى انك واسع كريم.

و من حاجتى يا ربّ كذا و كذا و تذكر حاجتك ثمّ تسجد و تقول فضلک آنسنى و إحسانک دلّنى فأسألك بك و بمحمّد و آله صلواتک
عليهم ان لا تردّنى خائباً و من حاجتى كذى و يذكرها و يسمّيها

ص:67

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام في طلب الحوائج از دعاهاي آن حضرت است در درخواست رفع حوائج. اللهم يا منتهى مطلب الحاجات بارالها! اي پايان مقصد نيازمنديها.

سيد شارح قدس سره مي فرمايد: اين كه خدای تعالی پايان مقصدها و نهايت نيازهاست به چند وجه قابل توجه و تقرير است:

1. در نزد اصحاب حكمت و فلسفه به ثبوت رسیده است كه به جز ذات اقدس احدیت كه كامل مطلق است در همه موجودات جهت نقصی وجود دارد و در جهتی از جهات كمال آنان از مرحله استعداد به فعلیت رسیده است نه در همه جهات؛ زیرا به اصلاح و كمال «كل ممكن زوج ترکیبی» هر موجودی از وجود و ماهیت ترکیب یافته، و ماهیت امری است عدمی، و چون هر موجودی این نقص را در ذات خود می یابد از این رو بر حسب فطرت طالب كمال است و كمال مطلق محبوب و مطلوب اوست. و رسیدن به این كمال از برای او میسر نیست مگر به واسطه كامل تر از خود كه با سلسله مراتب میان او و كامل مطلق وجود دارد؛ زیرا همان گونه كه موجودات در سلسله نزول به حكم قاعده امکان اشرف به ترتیب قرار گرفته اند در سلسله صعود نیز ناچار باید همین مسیر طی شود. پس هر موجودی طالب مافوق خویش است و چون به مافوق دست یافت طالب آن می شود كه بالاتر از اوست، و همین طور تا برسد به مطلوب حقیقی خود كه كامل تر از آن وجود ندارد؛ و آن وقت است كه اطمینان برای او حاصل می شود و شوق و علاقه ای كه داشت آرام می شود. و عشق و ابتهاجش شدیدتر

می شود پس معلوم شد که خدای تعالی نهایت مقصد نیازمندی هاست و حاجتها به او منتهی می شود و پایان می پذیرد و این سخن را رشته مفصلی است که مقام مناسب شرح آن نیست.

(پایان توجیه اول سید شارح در تفسیر این نام شریف).

مترجم گوید: مطلبی که سید شارح بیان فرمود، از اصولی است که دست خلقت در فطرت و نهاد آدمی به ودیعت گذاشته و امام خمینی قدس سره در بیانات خود مکرر به این نکته اشاره فرموده است؛ چنان که در کتاب شریف اربعینش در شرح حدیث ششم فرماید: پوشیده نیست بر هر صاحب وجدانی که انسان به حسب فطرت اصلی و جبلت ذاتی عاشق کمال تام مطلق است و شطر قلبش متوجه به جمیل علی الاطلاق و کامل من جمیع الوجوه است، و این از فطرت‌های الهیه است که خداوند تبارک و تعالی بنی نوع انسان را مفضور کرده است بر آن، و به این حب کمال وارد ملک و ملکوت گردد و اسباب وصول عشاق به کمال مطلق شود. ولی هر کس به حسب حال و مقام خود تشخیص کمال را در مقامات و درجات آخرت داده قلوبشان متوجه آنهاست و اهل الله در جمال حق کمال و در کمال او جمال را یافته، وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلذِّی فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ (1) ویند و «لی مع الله حال» فرمایند و حب وصال و عشق او را دارند. و اهل دنیا چون تشخیص داده اند که کمال در لذایذ دنیاست و جمال دنیا در چشم آنها زینت یافته فطرتا متوجه آن شدند و لکن با همه وصف چون توجه فطری و عشق ذاتی به کمال مطلق است و سایر تعلقات عرضی و از قبیل خطا در تطبیق است هر چه انسان از ملک و ملکوت دارا شود و هر چه کمالات نفسانی یا کنوز دنیایی یا سلطنت و ریاست پیدا کند اشتیاقش روز افزون گردد و آتش عشقش افروخته تر گردد؛ مثلاً نفس صاحب شهوت هر چه مشتتهای برای او زیادتر گردد تعلق قلبش به مشتتهای دیگری که در دسترس او نیست بیشتر شود و آتش اشتیاقش شعله ورتر گردد. و همین طور نفس ریاست طلب اگر قطری را در زیر پرچم اقتدار در آورد متوجه قطر دیگر گردد و اگر تمام کره زمین را تحت سلطنت آورد میل آن کند که پرواز به کروات دیگر کند و آنها را متصرف شود، ولی بیچاره نمی داند فطرت چیز دیگری را طالب است؛ عشق جبلی فطری متعلق به محبوب مطلق است؛ تمام حرکات جوهری و طبیعی و ارادی و جمیع توجهات قلبی و تمایلات نفسانی به جمال زیبای جمیل علی الاطلاق است و خود آنها نمی دانند و این محبت و اشتیاق و عشق را که براق معراج و ررف

ص: 70

وصول است در غیر مورد خود صرف می کنند و آن را تحدید و تقیید بیجا می نمایند. بالجمله از مقصود اصلی خود دور افتادیم. منظور این است که انسان چون قلباً متوجه به کمال مطلق است هر چه از زخارف آن کمال است حرصش رو به ازدیاد گذارد و عشقش افزون تر شود و احتیاجش به دنیا بیشتر گردد و فقر و نیازمندی نصب العین او گردد، لیکن اهل آخرت که توجه آنها از دنیا سلب شود و هر چه توجه به عالم آخرت بیشتر کند میل آنها و توجه قلبی آنها به این عالم کمتر گردد. از تمام دنیا بی نیاز شوند و غنا در قلب آنها ظاهر گردد و عالم دنیا و زخارف آن را ناچیز شمارند؛ چنانچه اهل الله از هر دو عالم مستغنی هستند و از هر دو نشئه وارسته اند و احتیاج آنها فقط به غنی علی الاطلاق است و جلوه غنی بالذات صورت قلب آنها شده است هنیئاً لهم...

و نیز در شرح حدیث یازدهم در بیان آن که وجود مبدأ از فطریات است می فرمایند که یکی از فطرت‌هایی که جمیع سلسله بنی الانسان مخمّر بر آن هستند و یک نفر در تمام عائله بشر پیدا نشود که برخلاف آن باشد و هیچ یک از عادات و اخلاق و مذاهب و مسالک و غیر آن، آن را تغییر ندهد و در آن خلل وارد نیابد (فطرت عشق به کمال) است که اگر در تمام دوره های زندگی بشر قدم زنی و هر یک از افراد هر یک از طوایف و ملل را استنطاق کنی، این عشق و محبت را در خمیره او می یابی، قلب او را متوجه کمال می بینی، بلکه در تمام حرکات و سکونات و زحمات و جدیتهای طاقت فرسا که هر یک از افراد این نوع در هر رشته که دارند.

عشق به کمال آنها را به آن واداشته؛ اگرچه در تشخیص کمال و آن که (کمال در چیست و محبوب و معشوق در کجاست؟) مردم کمال اختلاف را دارند؛ هر یک معشوق خود را در چیزی یافته و گمان کرده است، و کعبه آمال خود را در چیزی توهم کرده است و متوجه به آن شده از دل و جان آن را خواهان است. اهل دنیا و زخارف آن، کمال را در دارایی آن گمان کردند و معشوق خود را در آن یافتند از جان و دل در تحصیل آن خدمت عاشقانه کنند، و هر یک در هر رشته ای هستند و حبّ به هر چه دارند چون آن را کمال دانند بدان متوجهند؛ و همین طور اهل علوم و صنایع هر یک به سعه دماغ خود چیزی را کمال دانند و معشوق خود را آن پندارند، و اهل آخرت و ذکر و فکر غیر آن را... بالجمله تمام آنها متوجه به کمالند و چون آن را در موجودی یا موهومی تشخیص دادند با آن عشق‌بازی می کنند. ولی باید دانست که با همه وصف هیچ یک از آنها عشقشان و محبتشان راجع به آنچه گمان کردند نیست و معشوق

آنها و کعبهٔ آمال آنها آنچه را توهم کردند نمی باشد؛ زیرا که هر کس به فطرت خود رجوع کند می یابد که قلبش به هر چه متوجه است اگر مرتبهٔ بالاتری از آن بیابد فوراً قلب از اوّلی منصرف و به دیگری که کامل تر است متوجه گردد، و وقتی که به آن کامل تر رسید به اكمل از آن متوجه گردد، بلکه آتش عشق و سوز اشتیاق روزافزون گردد و قلب در هیچ مرتبه ای از مراتب و در هیچ حدّی از حدود رحل اقامت نیندازد. مثلاً اگر شما به جمال زیبا و رخسار دل‌فریب هستید و چون او را پیش دلبری سراغ دارید، دل را به سوی کوی او روان کردید اگر جمیل تر از آن را ببینید و بیابید که جمیل تر است قهراً متوجه به آن شوید و لااقل هر دو را خواهان شوید، و باز آتش اشتیاق فرو نشیند و زبان حال و لسان فطرت شما آن است که:

(چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم) بلکه خریدار هر جمیلی هستید، بلکه با احتمال هم اشتیاق پیدا کند؛ اگر احتمال دهید که جمیلی دل‌فریب تر از اینها که دیدید و دارید در جای دیگر است قلب شما سفر به آن بلد کند، (من در میان جمع و دلم جای دیگر است) گویند، بلکه با آرزو نیز مشتاق شوید. وصف بهشت را اگر بشنوید و آن رخساره های دلکش را، گرچه خدای نخواستہ معتقد به آن هم نباشید با اینوصف فطرت شما گوید: ای کاش چنین بهشتی بود، چنین محبوب دلربایی نصیب ما می شد. و همین طور کسانی که کمال را در سلطنت و نفوذ قدرت و بسط ملک دانسته اند و اشتیاق بآن پیدا کرده اند، اگر چنانچه سلطنت یک مملکت را دارا شوند، متوجه مملکت دیگر شوند و اگر آن مملکت را در تحت نفوذ و سلطه درآورند به بالاتر از آن متوجه شوند، و اگر یک قطری را بگیرند با قطار دیگر مایل گردند، بلکه آتش اشتیاق آنها روزافزون گردد. اگر تمام روی زمین را در تحت سلطنت بیاورند و احتمال دهند در کروات دیگر بساط سلطنتی هست قلب آنها متوجه شود که ای کاش ممکن بود پرواز کنیم به سوی آن عوالم و آنها را در تحت سلطنت درآوریم؛ و بر این قیاس است حال اهل صناعات و علوم. و بالجمله حال تمام سلسلهٔ بشر در هر طریقه و رشته که داخلند، به هر مرتبه از آن رسند اشتیاق آنها به کامل تر از آن متعلق می گردد و آتش شوق آنها فرونشیند و روزافزون گردد. پس این نور فطرت ما را هدایت کرد به این که تمام قلوب سلسلهٔ بشر از قاره نشینان اقصی بلاد آفریقا تا اهل ممالک متمدنهٔ عالم، و از طبیعین و مادّیین گرفته تا اهل ملل و نحل، بالفطره شطر قلوبشان متوجه به کمالی است که نقص ندارد، و عاشق جمال و کمالی هستند که عیب ندارد، و علمی که جهل در او نباشد، و قدرت و سلطنتی که

مجهز همراه آن نباشد، حیاتی که موت نداشته باشد و بالاخره (کمال مطلق) معشوق همه است. تمام موجودات و عائله بشری با زبان فصیح یکدل و یکجهت گویند: ما عاشق کمال مطلق هستیم؛ ما حبّ جمال و جلال مطلق داریم. آیا در جمیع سلسله موجودات در عالم تصوّر و خیال در تجویزات عقلیه و اعتباریه موجودی که کمال مطلق و مال مطلق داشته باشد جز ذات مقدّس مبدأ عالم - جلّت عظمته - سراغ دارید؟ و آیا جمیل علی الاطلاق که بی نقص باشد جز آن محبوب مطلق هست؟

ای سرگشتگان وادی حیرت، و ای گمشدگان بیابان ضلالت، نه بلکه ای پروانه های شمع جمال جمیل مطلق، و ای عاشقان محبوب بی عیب و بی زوال! قدری به کتاب فطرت رجوع کنید و صحیفه کتاب ذات خود را ورق زنید، ببینید که با قلم قدرت فطرت اللّهی در آن مرقوم است «وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» (1) یا «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (2) طرت توجّه به محبوب مطلق است؟ آیا آن فطرت غیر متبدّله «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» فطرت معرفت است؟ تا کی به خیالات باطله، این عشق خدادادی فطری و این ودیعه الهیه را صرف این و آن می کنید؟ اگر محبوب شما این جمالهای ناقص و این کمالهای محدود بود چرا به وصول به آنها آتش اشتیاق شما فرو نشست و شعله شوق شما افزون گردید؟

هان! از خواب غفلت برخیزید و مژده دهید و سرور کنید که محبوبی دارید که زوال ندارد معشوقی دارید که نقص ندارد، مطلوبی دارید بی عیب، منظوری دارید که نور طلعتش «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (3) است، محبوبی دارید که سعه احاطه اش «لو وليتم بحبل الی الارضین السفلی لهبطتم علی الله» است (4).

پس این عشق فعلی شما معشوق فعلی خواهد و نتوان آن موهوم و متخیّل باشد؛ زیرا که هر موهوم ناقص است و فطرت متوجّه به کامل است. پس عاشق فعلی و عشق فعلی بی معشوق نشود و جز ذات کامل معشوقی نیست که متوجّه الیه فطرت باشد. پس لازمه عشق به کامل مطلق وجود کامل مطلق است، و پیش تر معلوم شد که احکام فطرت و لوازم آن از جمیع بدیهیات واضح تر و روشن تر است (أفی الله شك فاطر السّماوات و الأرض). (5) ایان سخن عرشی

ص: 73

1- سورة انعام، آیه 79.

2- سورة روم، آیه 30.

3- سورة نور، آیه 35.

4- اگر با ریسمانی به زمینهای زیرین کشیده شوید هر آینه بر خدا فرود خواهید آمد: کنایه از احاطه وجودی حضرت حق تعالی است.

5- سورة ابراهیم، آیه 10.

دومین بیان سید شارح در تفسیر اسم مبارک (یا منتهی مطلب الحاجات) چنین است که نزد ارباب عرفان ثابت شده که خدای تعالی پایان مقامات عارفین است، و براق همت آنان در طی سلوک معرفت و طایر فکرشان در پرواز به سوی آن جناب چون به کوی او رسند بال بشکنند و پر بیندازند که آنان پیوسته از مقامی به مقام بالاتر و از مرتبه ای به مرتبه برتر بالا می روند تا آن جا که به آن جناب رسند، و چون رسیدند از خود فانی شوند و طور هویتشان متلاشی و مندک شود و به لسان حال گویند «انّ الی ربّک المنتهی»: (پایان این راه پروردگار توست).

سومین توجیه سید شارح در توضیح این اسم آن است که خدای تعالی امید کسانی است که در رسیدن به نیازمندیها از غیر خدا ناامید شوند و به درگاه او روی آورند. در این رابطه از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت شده که فرمود: «هو الذی یتأله الیه عند الحوائج و الشدائد کل مخلوق عند انقطاع الرجاء و من جمیع من دونه و تقطع الاسباب من کل من سواه»: (خدای تعالی کسی است که چون امید مخلوقین از هر طرف قطع شد و اسباب و وسائل از جهت منقطع شد رو به او کنند و رفع نیاز و شدت خود را از او می خواهند).

چهارمین توجیه سید شارح که خالی از دقت نیست آن که هر کس که از غیر خدای تعالی حاجت بخواهد آن فرد مسئول هر قدر هم که توانا و غنی باشد بالاخره ممکن است و فقیر بالذات، و برای قضای حاجت لا محاله باید مراجعه کند و او نیز مخلوق است و ممکن، و مراجعه به دیگری می کند تا این که منتهی بشوند به غنی بالذات که او بدون مراجعه به دیگری حاجتها را روا می فرماید. و شاید بدین معنا اشاره فرماید امیر المؤمنین علی علیه السلام که می فرماید:

«کل متراس فی هذه الدنيا و متعظم فیها و ان عظم غنائه و طغیانه و کثرت حوائج من دونه الیه فانهم سیحتاجون حوائج لا یقدر علیها هذا المتعظم و کذلک هذا المتعظم یحتاج حوائج لا یقدر علیها فینقطع الی الله عند ضرورته و فاقته»: (هر کسی که در این دنیا خود را رئیس می پندارد و اظهار بزرگی می کند هر چند غنی و طغیانش فراوان باشد و دیگران از هر طرف رو به او آورند بالاخره آنان حوایجی خواهند داشت که این مسئول از عهده اش برنخواهد آمد و او ناچار خواهد شد که در برآوردن حاجات دیگران از خدای تعالی کمک بگیرد.) سید شارح سپس فرماید که این رشته سر دراز دارد و ما به همین مقدار اکتفا کردیم.

استاد الاساتذه مرحوم آیه الله شعرانی قدس سره مطلبی از سید شارح قدس سره نقل فرموده که: هیچ کس جز آفریدگار خود را دوست ندارد لکن چیزهای دیگر پرده است بر او چون دوستی دو سبب دارد: یکی جمال است و جمال مخصوص حق است و جمال ذاتا محبوب و خدای تعالی جمیل است و جمال را دوست دارد پس خود را دوست دارد و سبب دیگر محبت احسان است، و هیچ احسانی تمام نیست مگر از جانب خدای تعالی، و محسنی جز او نیست. پس اگر جمال را دوست داری غیر او را دوست نداری، چون جمیل اوست، و اگر احسان را دوست داری غیر او را دوست نداری چون محسن اوست. و به هر حال تعلق محبت بدوست؛ و بدین معنا ابن فارض اشاره کرده است:

و کل ملیح حسنه من جمالها معادله بل حسن کل ملیحه

و این چنان است که چون کسی سوی نور آفتاب رود، گرچه آفتاب را نداند چیست باز طالب آفتاب است و محبت دوستان خدا دوستی خداست و محبت دشمنان خدا دشمنی با او و احترام سادات احترام پیغمبر است و احترام علما احترام کتاب و سنت است و هکذا. پایان سخن آیه الله شعرانی قدس سره.

مترجم گوید که ما کلام سید شارح را تماما نقل کردیم، چنین مطلبی که خود کلامی است عرشی و عرفانی در آن نبود. متحمل است که استاد را در اسناد اشتباهی رخ داده باشد.

و یا من عنده نیل الطلبات ای آن که رسیدن بخواسته ها نزد اوست. قاعده ای است ادبی که علما می گویند: «تقدیم ما حقّه التأخیر یفید الحصر»: (آنچه که باید در نظم کلام عقب بیفتد اگر جلوتر آمده افاده حصر می کند)؛ مانند: ایّاک نعبد و ایّاک نستعین، که علی القاعده می بایست «نعبدک و نستعینک» گفته می شد، ولی چون ضمیر منفصل مقدم شده است معنایش حصر عبادت و استعانت در خدای تعالی است؛ یعنی نمازگزار عرض می کند: من فقط تو را می پرستم و منحصر از تو یاری می جویم. در این جا نیز چون «عنده» که ظرف است مقدم شده و به جای آن که «یا من نیل الطلبات عنده» گفته شود، گفته شده: «یا من عنده نیل الطلبات» بدان معناست که رسیدن به حاجتها فقط از جانب خدای تعالی میسر است و این حصر منافات با آن ندارد که احیانا از کس دیگر نیز حاجتی برآورده می شود؛ زیرا آن نیز با اذن خدای تعالی و مدد اوست. پس معنای حصر در جمله مذکور درست است.

و یا من لا یبیع نعمه بالاثمان ای آن که نعمتهایی را که عطا فرمود ببها نمی فروشد. کنایه از آن که خدای تعالی در مقابل نعمت و احسانش به هیچ وجه من الوجوه عوض و پاداشی در نظر ندارد، برخلاف خلق که همواره احسانشان در مقابل عوض است، یا عوض دنیایی و یا پاداش آخرتی. و اگر هیچ یک نباشد حداقل آن که آرامش وجدانش منظور نظر است. تنها کسی که از نعمت و احسانش هیچ منظور از برای خود ندارد خدای تعالی است که به حکم غنای ذاتی از هر گونه غرض و پاداش بی نیاز است، حتی از برای اظهار نعمت نیز موجبی نیست، مگر آن که فایده اظهار به شخص منعم علیه بازگردد. و از این جهت است که یکی از اسماء مقدسه الهی خفی الالطاف است، فافهم و اغتتم.

و یا من لا یکدر عطایاه بالامتنان ای آن که صفای عطاهاى خویش را به منت گذاشتن تیره نمی سازد.

منت گذاری در مقابل عطا و احسان غالباً موجب آن می شود که طرف مقابل رنجیده خاطر شود و آن صفا و محبتی که نتیجه احسان است از بین برود. لذا خدای تعالی دستور فرمود:

«و لا تُبطلوا صدقاتکم بِالْمَنِّ وَ الْأَذَى» (1) صدقه هایی را که می دهید با منت گذاری و آزار دادن باطل نکنید. هر چند منت پذیری از برای پاره ای از نفوس ضعیفه امری است سهل و آسان و لکن نه هر انسان شرافتمندی تن به ذلت و خواری می دهد بلکه صرف نظر کردن از قبول احسان بسیار آسان تر است از رفتن زیر بار منت و ذلت؛ به قول سعدی شیراز:

به نان خشک قناعت کنیم و جامعه دلچ که بار منت خود به که بار منت خلق

سید الشهداء علیه السلام در خطبه اش فرمود: «الا انّ الدّعی ابن الدّعی قد رکض بین السّله و الدّله، و هیهات متّا الدّله ای اللّهُ ذلک و رسوله و ارحام طابت و حجور طهرت ان تؤثر اللّنام علی مصارع الکرام»: (حال که زنزاده فرزند زنزاده تصمیم گرفته است یا مرا بکشد و یا به ذلت و خواری بکشد و هرگز ما به سوی ذلت نرویم. نه خدا و رسولش و نه دامنه‌های پاک و پاکیزه به ما اجازه میدهد که مرگ شرافتمندانه را رها کرده از لثیمان و دونان اطاعت ورزیم).

و همان گونه که منت پذیری از ضعف نفس و دنات طبع ناشی می شود، منت گذاری نیز همین گونه است. تا احسان و نعمت در نظر احسان کننده و منعم بزرگ جلوه نکند منت

ص: 76

نمی‌گذارد هر چه خود نعمت و احسان بزرگ باشد. از این جاست که نعمتهای حق تعالی هر چند بسیار عظیم و ارزنده است و حَقّاً سزاوار است که آدمی در مقابل کوچک‌ترین نعمت او بزرگ‌ترین مَنّت را به جان پذیرد و لکن غنای ذاتی و عظمت حق تعالی که هر عظیمی نسبت به آن کوچک و ناچیز است مانع از آن است که نعمت و احسانی را بزرگ شمارد و انگیزه‌ای که مرجعش به آن ذات مقدّس باشد در مَنّت‌گذاری داشته باشد و اگر در قرآن کریم مواردی را یادآوری فرموده اند همه و همه برای فایده‌ای است که عاید مردم می‌شود.

«قال تعالی: وَلَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (1) به راستی که خداوند بر مؤمنین مَنّت گذاشت هنگامی که پیامبری از خود آنان در میان آنان برانگیخت.

«بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ» (2) لکه خدای تعالی بر شما منت می‌گذارد بر این که شما را به ایمان هدایت فرمود. و دیگر آیات کریمه.

و یا من یستغنی به و لا یستغنی عنه ای آن که به واسطه او بی‌نیازی دست دهد ولی بی‌نیازی از او امکان پذیر نیست. زیرا که خود جامع همه صفات کمال است و آن کس که او را بیابد همه چیز را یافته است؛ چنان که امام حسین علیه السلام در دعای عرفه عرض می‌کند: «الهی من وجدک فمن الذی فقد» و چون زمام همه امور به ید قدرت اوست و هیچ حرکت و سکونی بی‌اذن آن ذات مقدّس صورت نمی‌گیرد پس آدمی را بی‌نیازی از آن حضرت امکان ندارد که فقیر بالذات را استغنا محال است (و الا لخرج الممكن عن امکانه). جمله شریفه دعا علاوه بر محتوای کامل در اوج فصاحت و بلاغت نیز می‌باشد. جمله دوم نیز در همین سیاق است به عبارتی دیگر که عرض می‌کند:

و یا من یرغب الیه و لا یرغب عنه (ای آن که روی دلها به سوی توست و نتوان دل از تو برتافت) که اصل جمال و کمالی و حبّ ایندو جزء فطرت و سرشت انسانی است.

دل گرفتن ز دست تو مشکل سر فکندن پهای تو آسان

بندگانیم جان و دل بر کف چشم بر حکم و گوش بر فرمان

گر دل صلح داری اینک دل ور سر جنگ داری اینک جان

ص: 77

1- سوره آل عمران، آیه 164.

2- سوره حجرات، آیه 17.

و یا من لا تقنی خزائنه المسائل ای آن که اجابت خواسته های مردم گنجینه های تو را فانی نمی کند؛ که و لله خزائن السموات و الارض.
در حدیث قدسی آمده است که خدای تعالی فرماید:

ای بندگان من! اگر همه شما از اولین و آخرین و جئیان و آدمیان در یک جا گرد آید و همگی از من خواسته ای داشته باشید، من همه خواسته های شما را اعطا کنم و این همه عطا از آنچه در نزد من است چیزی نمی کاهد مگر مانند رطوبت تاری از نخ که به اقیانوس عظیمی فرورود: «یا عبادی لو انّ اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم قاموا فی صعید واحد فسألونی فاعطیت کل انسان مسئلته ما نقص ذالک ممّا عندی شیئا الاّ کما ینقص الخیط اذا دخل البحر.» و این مثل بدان معناست که اصلا چیزی از آن کاسته نمی شود؛ زیرا رطوبتی که از دریا به نخ می نشیند نسبت به دریا هیچ است.

و یا من لا تبدل حکمته الوسائل ای آن که هیچ وسیله ای حکمت تو را تغییر نمی دهد).

حکمت خواه به معنای رعایت مصالح بندگان باشد و خواه به معنای علم خدای تعالی به اشیاء آن چنان که سزاوار است و جریان امور بر طبق آن علم، به هر حال مضمون دعا آن است که ایجاد وسائل به منظور دستیابی بامری برخلاف حکمت است، و امری که برخلاف حکمت است بی نتیجه است و کارها همچنان بر طبق حکمت جریان خواهد داشت، و ازین روست که گفته شده است: «انّ العلماء باللّه لا یتوسّلون الی اللّه فی ان یدلّ لهم جریان احکامه بخلاف ما یکرهون و لا یغیّر لهم سابقوا مشیته و مقتضی حکمه و لا لیحوّل عنهم سائر سنّته الّتی قد خلت فی عباده من الابتلاء و الاختبار»: (افرادی که معرفتشان نسبت به حق تعالی کامل است هرگز از خدای تعالی خواستار نمی شوند که جریان عالم خلقت را از آنچه آنان را خوش آیند نباشد تغییر دهد بلکه آنچه را که مشیّت الهیه بر آن تعلق یافته و مقتضای حکمت اوست همان به وقوع پیوندد، و سنّت خداوندی درباره بندگانش که بر مبنای امتحان و آزمایش است تحوّل نداشته باشد.) بگفته مولانا:

قوم دیگر می شناسم ز اولیا که دهانشان بسته باشد از دعا

از قضا که هست رام آن کرام جستن رفع بلاشان شد حرام

در قضا ذوقی همین بینند خاص کفرشان آید طلب کردن خلاص

حسن ظنی بر دل ایشان گشود که نپوشند از غمی جامه کبود

هر چه آید پیش ایشان خوش بود آب حیوان گردد ار آتش بود

زهر در حلقومشان شکر بود سنگ اندر راهشان گوهر بود

کفر باشد نزدشان کردن دعا کای اله از ما بگردان این قضا

* سؤال: اگر چنین است که هیچ سببی از اسباب در رابطه با تغییر جریان امور برطبق حکمت و مصلحت مؤثر نیست، پس چرا در آیات و روایات امر به دعا شده است تا آن جا که در روایات آمده است که دعا و صدقه بلائی را که از قضای الهی گذشته است رفع می کنند؟

در جواب گوئیم: اگر قضا و بلائی به واسطه دعا و صدقه دفع شد معلوم می شود که دعا و صدقه در سلسله علل و اسباب دفع بلا قرار داشته است. و مؤید این معنی روایتی است که حمیری در قرب الاسناد از امام صادق و ایشان از پدر بزرگوارش نقل می کند که فرمود: به رسول خدا عرض شد: یا رسول الله! دعائی که بدان وسیله استشفاء می شود آیا از تقدیر الهی جلوگیری می کند؟ حضرت فرمود: استشفاء از تقدیرات الهیه است (قیل: یا رسول الله، رقی یستشفى بها هل تردّ قدر الله؟ فقال حق أنّها من قدر الله) (دقت شود).

و یا من لا تتقطع عنه حوائج المحتاجین ای آن که نیازهای نیازمندان از تو قطع نشدنی و پیوسته است که نیازمندان همه فقیر هستند و سیه روی که «الفقر سواد الوجه فی الدارین» است، از آنان جدا نشود؛ چنانکه گوینده می گوید:

سیه رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد و الله اعلم

و ممکن است اشاره به آن باشد که ذات مقدّس حق تعالی برخلاف بعضی از مراجع حاجات از اصرار نیازمند ناراحت نمی شود بلکه اصرار هر چه بیشتر را دوست دارد؛ چنان که در اسماء مقدّسه آمده است: «یا من لا بیرمه الحاح الملحّین» بسا دیده شود که عطاکننده اگر با اصرار طرف مقابل مواجه گردد از عطا خودداری کند و هر چه سائل بیشتر اصرار ورزد عطا کننده در منع محکم تر شود، لکن خدای تعالی این چنین نیست «و تنزّه عن مجانسه مخلوقات».

بحسب روایتی خدای تعالی فرماید: «فائی احبّ صوتّه و به گفته مولانا:

خوش همی آید مرا آواز او وان خدایا گفتن و آن راز او

و یا من لا یَعْنِیهِ دَعَاءُ الدَّاعِیْنَ اِیَّ اَنْ کِه دَعَاۗی خَوَاهِنْدِگَان اَو رَا بِه سِتْوِه نَمِی اَوْرِد. شاید عبارت دیگری باشد از جملهٔ ماقبل که ترجمه شد.

تَمَدَّحْتَ بِالْغِنَاءِ عَنِ خَلْقِكَ وَ اَنْتَ اَهْلُ الْغِنَى عَنْهُمْ خُود رَا بِه بِنِیَازِی اَز خَلْقِ سِتْوِدِی وَ تُو بِه بِنِیَازِی سَزَاوَارِی.

و نَسَبْتَهُمْ اِلَى الْفَقْرِ وَ هُمُ اَهْلُ الْفَقْرِ الْیَکُ وَ خَلْقَ رَا بِه فَقْرٍ وَ دَرَوِیْشِی نَسَبْتَ دَادِی وَ اَنْاَنْ سَزَاوَارِنْدَ کِه مَحْتَاَج تُو بَاشِنْد؛ «چنانچه خود فرمایی: (یا اَیُّهَا النَّاسُ اَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ اِلَى اللّٰهِ وَ اللّٰهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ)»⁽¹⁾ البته مراد از غنا در این جا غنا به معنای ثروت و دارایی نیست، بلکه مقصود از آن مطلق بی نیازی است؛ بدان معنا که استقلال ذاتی در همهٔ جهات وجودی داشته و خلق در همهٔ جهات وجودی فقیرند و تعلق به حضرت ربوبی دارند؛ چنانکه در جای خود مبرهن است که فقیر بالذات در وجهی از وجوه فقیر بالذات در همهٔ وجود می باشد.

فَمَنْ حَاوَلَ سَدَّ خَلَّتَهُ مِنْ عِنْدِكَ وَ رَامَ صَرْفَ الْفَقْرِ عَنْ نَفْسِهِ بَكَ فَقَدْ طَلَبَ حَاجَتَهُ فِي مَطَّانِهَا وَ اَتَى طَلِبَتَهُ مِنْ وَجْهٍهَا، وَ مِنْ تَوْجِهِ بِحَاجَتِهِ اِلَى اَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ اَوْ جَعَلَهُ سَبَبَ نَجْحِهَا دُونَكَ فَقَدْ تَعَرَّضَ لِلْحَرَمَانِ وَ اسْتَحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَوْتَ الْاِحْسَانِ هَر كَسٍ کِه صِلَاحِ كَارِ خُود رَا اَز تُو بَخَوَاهِد وَ رَفْعِ نِیَازِ مَنْدِی خُود اَز تُو جَوِیْد، مَسْلَمَا حَاجَتِ خُود رَا اَز جَاۗیِی کِه بَیْشْتَرِ اِحْتِمَالِ بَر اَمْدِن دَارِد خَوَاسْتِه وَ مَطْلُوبِ خَوِیْش رَا اَز رَا هِ شَاۄسْتِه طَلَبِ نَمُودِه اسْت، وَ اَنْ کِه بَرَاۄی رَفْعِ نِیَازِ خُود مَتَوْجِهِ اَحْدِی اَز خَلْقِ تُو شُودِی اَوْ رَا دَر مَقَابِلِ تُو سَبَبِ بَر اَوْرِدِه شَدِن قَرَار دِهْد، خُود رَا دَر مَعْرَضِ حَرَمَانِ قَرَار دَاوِدِه وَ شَاۄسْتِه اَنْ گَرْدِیْدِه کِه اِحْسَانِ خُود رَا اَز اَو دَرِیْغِ نَمَاۄی.

بِذَا اِی عَزِیْزِ کِه چَوْنِ خُدَاۄی تَعَالٰی مَالِکِ اَسْمَانِ وَ زَمِیْنِ وَ خَزَاۄیْنِ اَوْسْتِ وَ جِزِ اَوْ تَبَارِکِ وَ تَعَالٰی مَعْطٰی وَ مَانَعٰی نِیْسْتِ وَ خُودِ دَسْتُورِ فَرْمُودِه اسْت کِه بِه هِنْگَامِ حَاجَتِ رُوی بِه دَر گَا هِ اَوْ کُنِیْدِ وَ قَضَاۄی حَوَاۄیْجِ رَا اَز اَوْ بَخَوَاهِیْم، «اُدْعُوْنِی اَسَّ تَجِبْ لَکُمْ»⁽²⁾ دَر قُرْاَنِ کَرِیْمِ بِه اِیْنِ اَمْرِ تَرْغِیْبِ وَ تَحْرِیْصِ شُدِه اسْت وَ «سَدُّوْا اللّٰهَ مِنْ فَصْدِهِ»⁽³⁾ رَمُودِه اسْت وَ اَز طَرْفِی نِیْزِ قَدْرَتِ تَاَمَّهٔ وَ کَامَلِهٔ دَارِدِ وَ اَز اَنْجَامِ هِیْجِ مَطْلُبِی عَاجِزِ نِیْسْتِ وَ مَبْدَأ جُودِ وَ اِحْسَانِ اسْت، بِنَابِرَاۄیْنِ هَر كَسٍ کِه بَر اَوْرِدِه شَدِن حَاجَتِ خُود رَا اَز اَوْ بَخَوَاهِدِ وَ اَز بَهْتَرِیْنِ وَ سِیْلِهٔ بَرَاۄی رَسِیْدِنِ بِه مَطْلُوبِ خُودِ اسْتَفَاوِدِه کَرْدِه اسْت؛ وَ بِالْعَكْسِ اِگَر فَقِیْرِی اَز فَقِیْرِی هَمْچُو خُودِ حَاجَتِ بَطْلِبْدِ وَ یَا مَطْلَبِ

ص:80

1- سورة فاطر، آیه 5.

2- سورة غافر، آیه 60.

3- سورة نساء، آیه 32.

خود را در آستانه محتاجی مثل خود افکند مستحق حرمان و سزاوار نومییدی خواهد بود و به این معنا در روایات شریفه اشاره شده است، از جمله روایت شریفه ای است که ثقه الاسلام کلینی در کافی شریف نقل فرموده است از حسین بن الوان گوید: در مجلسی که سخن از علم و دانش می رفت بودیم، و تصادفاً خرجی من تمام شده بود، مصرف روزانه نداشتم. یکی از دوستان مرا گفت از چه کسی امیدواری که گرفتاری تو را برطرف سازد؟ گفتم: فلانی. گفت:

در این صورت به خدا قسم حاجت برآورده نشود و به آرزوی خود نرسیده و مطلوب خود را نخواهی یافت. گفتم: خدایت رحمت کند تو از کجا می دانی؟ گفتم: همانا امام صادق ابو عبد الله علیه السلام برای من حدیث فرمود که در بعضی از کتابهای آسمانی قرائت فرموده است که فرموده است به عزت و جلال و مجد و عرشی که بر فراز آن قرار دارم سوگند که حتماً و حتماً رشته امید هر کسی را که به غیر من امیدوار باشد با یأس و نومییدی خواهم برید و حتماً جامه خواری در نزد مردم را بر تن او می پوشانم و حتماً او را از بارگاه قریم به کنار و از فضل و احسانم به دور خواهم داشت. آیا بجز مرا در سختی ها آرزومندست است در حالی که سختی ها در دست من است و امید بر غیر من بسته است و با فکر خود در خانه دیگری را می زند در حالیکه کلید درهای بسته در دست من است و در خانه من بروی هر کس که مرا بخواند باز است. چه کسی در گرفتاریهای آرزویش من بودم و من وی را به آرزویش نرساندم؟ و چه کسی برای حاجت بزرگی که داشت امید بر من بست که من امیدش را ناامید کردم؟ آرزوهای بندگانم را نزد خودم به امانت نگهداری کردم؟ ولی آنان به نگهداری من راضی نشدند، و آسمانهایم را از کسانی پر کردم که بدون ملال و خستگی تسبیح گوی منند و آنان را دستور دادم که درهای میان من و بندگانم را نبندند ولی آنان به گفته من دل نبستند.

آن کس که مصیبتی از ناحیه من به او رسیده مگر نمی داند که هیچ کس مالک برطرف کردن آن مصیبت نیست الا پس از آن که من به او اجازه این کار را بدهم؟ چرا او را می بینم که از من غافل شده است؟ این من بودم که به حکم جود و کرم آنچه را که سؤال نکرده بود به او دادم اما چون از او باز گرفتم از من نخواست که باز پیشش دهم، بلکه از دیگری تقاضای پس گرفتن نمود. مگر من چنانم که پیش از سؤال کردن عطا کنم، اما پس از سؤال به سائلم پاسخ مثبت ندهم؟ مگر من بخیلیم که بنده ام مرا بخیل نسبت می دهد؟ مگر جود و کرم مخصوص من نیست؟ مگر عفو و رحمت در دست من نیست؟ مگر من محل آرزوها نیستم؟ چه کسی

جرات دارد آرزوها را از من ببرد؟ آیا آرزومندان از این که بجز مرا آرزومندند نمی هراسند؟ پس اگر همه اهل آسمانهایم و اهل و زمینم همگی آرزوهایی داشته باشند و من به هر یک از آنان باندازه همه آنان عطا بکنم به قدر ذره ای از ملک من کم نمی شود. و چگونه کم شود ملکی که من قیوم آن هستم؟ ای بدا به حال کسانی که از رحمت من مأیوسند، و بدا به حال کسی که معصیت مرا کند و احترام مرا نگاه ندارد.

«انّ ابا عبد الله عليه السلام حدّثني انه قرأ في بعض الكتب انّ الله تعالى يقول: وعزّتي و جلالتي و مجدي و ارتقاعتي على عرشى لأقطعنّ امل كل مؤمل غيري باليأس، و لا كسوته ثوب المذلّه عند الناس، و لا نحيته من قربي، و لا بعدته من فضلي، ايؤمل غيري في الشدائد و الشدائد بيدي و يرجو غيري؟ و يقرع بالفكر باب غيري و بيدي مفاتيح الابواب و هي مغلقه و بابي مفتوح لمن دعائي، فمن ذا الذي أمّلتني لنوائبه فقطعته دونها، و من ذا الذي رجا لعظيم فقطعت رجاه منّي جعلت امل عبادي عندي محفوظه فلم يرضوا بحفظي، و ملأت سمواتي ممن لا يمل من تسيحي، و امرتهم ان لا يغلّقوا الابواب بيني و بين عبادي فلم يثقوا بقولي، الم يعلم من طرقته نائبه من نوابي انه لا يملك كشفها احد غيري الا من بعد اذني؟ فمالي اراه لا هبا عتي، اعطيت بجدودي ما لم يستلني ثم انتزعه منه فلم يستلني رده فسأل غيري أتراني ابدأ بالعطاء قبل المسأله ثم اسئل فلا اجيب سائلي، أبخيل انا فيبخلني عبي، ا و ليس الجود و الكرم لي، ا و ليس العفو و الرّحمه بيدي، اولست انا محل الامال، فمن يقطعها دوني، فلا يخشى المؤمنون ان يؤملوا غيري، فلو ان اهل سمواتي و اهل ارضي أملوا جميعا ثم اعطيت كل واحد منهم مثل ما اعطيت الجميع فما انتقص من ملكي مثل عضو ذره، و كيف ينقص ملك انا قيمه، فيا بؤسا للقائنين من رحمتي و يا بؤسا لمن عصاني و لم يراقبي».

و بدین معنا روایات دیگری نیز از عامّه و خاصّه آمده است. در این جا سؤالی است که شاید به ذهن بیشتر خوانندگان آمده باشد، و آن این که مگر نه این است که این عالم، عالم اسباب است «یأبی الله الا ان یجری الامور باسبابها»، (خدای تعالی نخواسته است که کارها را بجز از رهگذار اسباب جاری فرماید) پس چرا در این روایت و امثال آن تشبّث به اسباب مذموم شناخته شده است؟

در پاسخ این سؤال گوئیم که تشبّث به اسباب بر دو گونه است: یک وقت انسان به دنبال سببی می رود و آن را مستقلا مؤثر در مقصد و مقصود خود می داند، که البته این نوع سبب جوئی منافات با توحید دارد و مذموم، است و لکن آن گاه که انسان در عین حالی که

دست به دامن اسباب می زند دلش به مسبب الاسباب بسته است. و متوجه است بدون خواست و مشیت او هیچ سببی نمی تواند مؤثر واقع شود، این چنین سبب جویی نه تنها منافات با توحید ندارد بلکه خود عین توحید و خداشناسی است. به عبارت دیگر خدای تعالی قادر بود بر این که هر که را حاجتی باشد، به محض آن که توجه به خدای تعالی بیابد حاجت روا گردد؛ گرسنه است و یا تشنه، به مجرد توجه به حق تعالی و بدون خوردن طعام و نوشیدن آب سیر و سیراب شود، و لکن خدای تعالی برای هر چیزی سببی در این عالم معین فرمود تا بندگان او بتوانند از پشت پرده اسباب مسبب را بشناسند و کمال در همین است. بگفته مولانا:

دیده می خواهم سبب سوراخ کن تا سبب را برکنند از بیخ و بن

دیده می خواهم که باشد شه شناس تا شناسد شاه را در هر لباس

* و این نکته که ذکر شد، در روایتی هم که یادآور شدیم بدان اشاره شده است که فرمود:

«ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها».

و با دقت در فعل و فاعل این روایت نکته مستور معلوم خواهد شد.

اللهم ولی الیک حاجه قد قصر عنها جهدی و تقطعت دونها حیلی و سؤلت لی نفسی رفعها الی من یرفع حوائجه الیک و لا یرفعها فی طلباته عنک و هی زله من زلل الخاطئین و عثره من عثرات المذنبین بارالها! مرا به تو حاجتی است که توان آن را ندارم و راه چاره آن ندانم، و نفسم بر من وسوسه می کند که آن را نزد کسی برم که او خود حاجت نزد تو می آورد و در رسیدن به خواسته های خویش از تویی نیاز نیست، و گوش دادن به وسوسه نفس لغزشی است که خطا کاران بدان دچار شوند و گنهکاران از این راه به هلاکت می رسند.

ثم انتبهت بتذکیرک لی من غفلتی و نهضت بتوفیقک من زلتی سپس با هشدار می که به من دادی از غفلت به خود آمدم و با توفیقی که عنایت فرمودی از لغزشم به پا خواستم.

و رجعت و نکصت بتسدیدک عن عثرتی و به حال اول بازگشتم و با دستگیری تو از سقوط باز ماندم(1).

ص: 83

1- اولیای الهی از آن جا که انقطاع الی الله دارند و همواره مراقب حضور محضر می باشند، لذا الطاف ربّانیّه شامل حال آنان بوده و در -

و قلت سبحان ربی کیف یسأل محتاج محتاجا و گفتم: سبحان الله (که معمولا به هنگام تعجب گفته می شود) منزه است پروردگار من، چگونه محتاجی از محتاج دیگری درخواست می کند.

و انّی یرغب معدم الی معدم و چگونه می شود که گدایی به گدایی دیگر روی آورد!

فقصدتک یا الهی بالرغبه و اوفدت علیک رجایی بالثقه بک پس بارالها! با رغبت قصد جناب تو کردم و بار امیدم را با اطمینان بدر خانه تو افکندم.

و علمت انّ کثیر ما اسئلک یسیر فی وجدک (و این را می دانم که هر چه درخواستم بیشتر باشد در مقابل حضرتت اندک است).

و انّ خطیر ما استوهبک حقیر فی وسعک و آنچه از تو می خواهم دریافت کنم هر چند بزرگ باشد در برابر سعۀ رحمت تو ناچیز است. در این جملات به احتمال زیاد سؤالی به ذهن خوانندگان عزیز رسیده است که چگونه امام علیه السلام اعتراف می کند بر لغزشی که مخصوص خطاکاران است، و این اعتراف با قول به عصمت آن بزرگواران چگونه سازش دارد؟ پاسخ این است که با قطع نظر از این که سرپای جملات از حیث خضوع و خشوع تبلور خاصی دارد و رکن اصلی دعا همان خضوع و خشوع است که اولیای الهی هرگز خود را از حدّ تقصیر در عبادت خارج نمی دیدند و ناله «ما عبدناک حق عبادتک» را همواره داشتند، سید شارح به مناسبت مقام انقطاع از اسباب ظاهریه و توکل به حق تعالی داستانی نقل می کند و حاصلش آن که شخصی به نام ابو حمزه خراسانی می گوید که در سفر حجّ در حال پیاده روی به چاهی اندر افتادم و نقسم مرا وسوسه می کرد که فریاد برآورم و از رهگذرها استمداد کنم، ولی عقلم هی زد که استعانت از مخلوق چه می کنی؟ پس خودداری کردم و با خود گفتم: به خدا قسم بجز به خدای تعالی به کسی متوسّل نمی شوم.

دردم نهفته به ز طیبیان مدّعی باشد که از خزانه غیث دوا کند

در این حال بود که دو تن بر آن جا گذر کردند. با خود گفتند: چه بهتر که سر این چاه را بپوشیم تا کسی اندر آن نیفتد و شروع به پوشاندن سر آن چاه کردند. خواستم فریاد برآورم، با

خود گفتم: به کسی استغاثه می‌کنم که از آنان به من نزدیک تر است. آن دوتن سر چاه را پوشاندند. چیزی نگذشت که دیدم سر چاه باز شد و رسنی آویخته شد من چنگ به آن زدم و بیرون شدم. چون به بالای چاه آمدم، شیری دیدم که بدام افتاده و در رسن پیچیده از خشم زمین می‌کاود و رشته ای از دام او از چاه آویخته، هاتقی آوازم داد: ای ابا حمزه! این بهتر نبود که تو را از تلف به وسیله تلف نجات دادیم؟ «الیس هذا احسن، نجیناک من التلف بالتلف».

از سبب سازیش من سوداییم از سبب سوزیش سوفسطاییم

و انّ کرمک لا یضیق عن سؤال احد و می دانستم که دامنه کرم تو وسیع تر از سؤال هر کس است.

و انّ یدک بالعطایا اعلی من کلّ ید و دست تو در عطاها بالاترین دستهاست که کرمت نامتناهی نعمت بی پایان است. از ابو القاسم دمشقی حکایت است که گفت در مسجد مدینه در حلقه درس شبلی ایستاده بودم که گدایی وارد حلقه شد و می گفت: یا الله یا جواد. شبلی چون سخن او را شنید آهی کشید و صیحه زد و سپس گفت: من چگونه می توانم که جود و کرم حق تعالی را توصیف کنم در حالی که مخلوقی درباره مخلوق دیگر می گوید:

تعوّد بسط الکف حتی لو أنّه ثناها بقبض لم تطعه أنامله

تراه اذا ناجیته متهللا کانک تعطیه الذی آن است آمله

و لو لم تکن فی کفه غیر روحه لجادبها فلیثق الله سائله

هو البحر من ای النواحی أتیته فلجّته المعروف و البرّ ساحله

* سپس شبلی گریست و گفت: «بلی یا جواد انت الجواد.» آری، ای جواد! تویی جواد؛ زیرا تو این جوارح را خلق فرمودی و این همّت را برانگیختی و پس از این جود و نعمت قومی را منت نهادی از دیگران که از هر آنچه در دست دیگران است بی نیاز باشند. پس تویی صاحب جود و صاحب همه جود؛ زیرا دیگران هرچه عطا کنند بالاخره محدود به حدی است ولی عطای تو حدی ندارد؛ و دیگران چون عطا کنند فقیر می شوند، این تو هستی که از عطا فقیر نشوی و از جزا و مکافات عاجز نیستی از جوادی که بالاتر از هر جواد است و هر که را

جودی است از رشحات جود توست.

*سؤال

مضمون این جملات آن است که باید همه دعاها مقرون به اجابت باشد و هیچ تقاضایی مردود نگردد؛ در حالی که می بینیم بسیاری از دعاها مستجاب نمی شود و بسیاری از امیدواران نومیدند؟

*پاسخ

این سؤال را دانشمندان اسلامی به گونه های مختلف پاسخ داده اند و هر یک مطابق مشرب خود از عرفان و حکمت و فلسفه و غیره جواب گفته اند. امیر المؤمنین علیه السلام در وصیّتی که به فرزند ارجمندش امام حسن علیه السلام فرموده به گوشه هایی از این موضوع اشاره فرموده اند، آن جا که فرماید: «و لا یقنطک إبطاء اجابتک، فانّ العطيّة علی قدر النیّة و ربما آخرت عنک الاجابة لیكون ذالک اعظم لاجر السائل و أجزل لعطاء الأمل، و ربما سئلت الشی فلا تعطاه و اوتیت خیرا منه عاجلا او آجلا او صرف عنک بما هو خیر لک، و لربّ امر قد طلبته فیه هلاک دینک لو اوتیته» دیر شدن استجاب دعای تو، تو را به نومیدی نکشاند که عطای الهی به اندازه یت صورت می گیرد و چه بسا که مستجاب شدن دعای تو به تأخیر می افتد تا پاداش سؤال کننده بیشتر گردد و عطایی که امیدش را داری فزون تر شود، و چه بسا چیزی از خدای تعالی سؤال کنی و عین سؤال تو اجابت نشود و لیکن بهتر از آن یا در دنیا و یا در آخرت به تو داده شود، و اگر اصلا اجابت نشود همان خیر تو خواهد بود. و چه بسا دعایی میکنی و چیزی از خدای تعالی می خواهی که اگر خواسته تو به تو داده شود باعث هلاک و نابودی دین تو خواهد بود.

اللّهم فصل علی محمد و آله و احملمنی بکرمک علی التفضّل و لا تحملمنی بعدلک علی الاستحقاق بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و با من به کرمت به مقتضای تفضّل رفتار کن و به مقتضای استحقاق من با من به عدالت رفتار مفرما.

فما انا باؤل راغب راغب الیک فاعطیته و هو یستحقّ المنع و لا باؤل سائل سألک فافضلت علیه و هو یستوجب الحرمان زیرا که من نخستین کس نیستم که سزاوار منع از عطا بودم و روی به تو آوردم و تو عطا و بخشش درباره اش فرمودی، و اولین سانلی نیستم که سزاوار محرومیّت

ص: 86

بود و از تو سؤال کرد و فضل تو شامل حال وی شد).

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَكُنْ لِدَعَائِيْ مُجِيْبًا وَمِنْ نِدَائِيْ قَرِيْبًا وَتَضَرَّعِيْ رَاحِمًا وَلِصَوْتِيْ سَامِعًا (بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و دعای مرا اجابت فرما و به ندای من نزدیک باش. کنایه از سرعت اجابت دعاست همچون کسی که نزدیک نداکننده باشد و فوراً اجابت می کند، وگرنه خدای تعالی منزّه است از قرب مکانی) و به ناله من رحم فرما و صدای مرا بشنو. این نیز کنایه از اجابت است؛ چه اگر کسی حاجت کسی را برنیورد گویا صدای حاجت طلبانه وی را نشنیده است. و این کنایه در زبان فارسی نیز بسیار رواج دارد. حافظ فرماید:

پند حکیم عین صواب است و محض خیر فرخنده بخت آن که به سمع رضا شنید

حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس در بند آن مباش که نشنیده یا شنید

* و لا تقطع رجائی عنک و امید مرا از خودت قطع مفرما.

و لا تبتّ سببی منک و رشته تو سلم را از خودت مبر.

و لا توجّهنی فی حاجتی هذه و غیرها الی سواک و در این حاجت و غیر آن مرا به غیر خودت متوجه مساز، که جور حییب بهتر از مدعی رعایت.

و تولّی بنجح طلبتی و قضاء حاجتی و نیل سؤلی قبل زوالی عن موقفی هذا بتیسیرک لی العسیر و حسن تقدیرک لی فی جمیع الامور و پیش از آن که از این جایگاه به جای دیگر منتقل شوم تو خود برآمدن خواسته من و روا شدن حاجت مرا به عهده بگیر تا مشکل من آسان شود و در همه کارها بهترین پیشامد نصیب من گردد.

و صلّ علی محمد و آلہ صلوه دائمه نامیه لا انقطاع لأبداها و لا منتهی لأمدھا، و اجعل ذلک عوناً لی و سبباً لنجاح طلبتی انک واسع کریم و درود بر محمد و خاندان او بفرست، درودی که پیوسته باشد و هر زمان فزونی که ابدیتش پیوسته و زمانش بی پایان باشد و آن را کمک من و سبب برآمدن خواسته من قرار بده. سید شارح فرماید: این جمله اشاره است به آنچه از امام صادق مروی است که فرمود: تا درود بر محمد و آل او فرستاده نشود، دعا محجوب و نا

مستجاب است «لا يزال الدعاء محجوبا حتى يصلى على محمد و آل محمد». و نیز از آن حضرت روایت است که فرمود: هر کس دعا کند و لم يذكر النبي رفرف الدعاء على رأسه فإذا ذكر النبي رفع الدعاء). و نیز فرمود: هر کس را حاجتی در درگاه خدا باشد در آغاز بر محمد و آل او صلوات بفرستد و سپس حاجت خود را بخواهد و دعایش را با صلوات بر محمد و آل محمد ختم کند، که اگر چنین کرد خدای تعالی کریم تر از آن است که اول و آخر دعا را مستجاب فرماید و وسط آن را مستجاب نکند، چون صلوات بر محمد و آل محمد دعایی است مستجاب «من كان له الى الله حاجة فليبدأ بصلوه على محمد و آله ثم يسأل حاجته ثم يختم بالصلوه على محمد و آل محمد، فان الله عز و جل اكرم من ان يقبل الطرفين و يدع الوسط، اذ كان الصلوه على محمد و آل محمد لا تحجب عنه». پایان نقل از سید شارح قدس سره.

نویسنده گوید: نظر به این که در جمله «و اجعل ذلك عوناً لي» کلمه ذلک در مورد مذکر استعمال می شود و اگر مقصود از این جمله صلوات باشد، چنان که سید فرموده است، مناسب بود که اسم اشاره بالفظ «تلك» و مؤنث آورده شود، محتمل است که مرجع اسم اشاره تیسیر عسیر و حسن تقدیر باشد.

آنک واسع کریم (که دامنه رحمت تو همه جا کشیده و کرم و احسان تو همه را فراگرفته است) حکیم متألّه سبزواری - اعلی مقامه - را در معنای واسع کلامی است عرشی که به آن اشاره می شود و بسط کلام را مقامی دیگر است. می فرماید: واسع اشاره به آن است که رحمتش همه چیز را فراگرفته. همان گونه که اسم مبارک مانع اشاره به جهت ضیق و غیبت مطلقه است همچنین اسم مبارک واسع عبارت است از جهت سعه و ظهور مطلق؛ اولی اشاره به مرتبه خفا و دومی مقام معروفیت، که در حدیث قدسی به هر دو اشاره شده است: «كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف».

در آیات شریفه قرآنی آیاتی که مضمونی نظیر آیه شریفه «و لا یحیطون بشیء من علمه»⁽¹⁾

دارند، رمزهایی هستند از مقام اول، و آیاتی از قبیل: «فأینما تولوا فثم وجه الله»⁽²⁾ واهدی می باشند از وجه دوم پس آن کس که از ملاحظه احادیث شریفه ای از قبیل: «احتجب عن العقول كما احتجب عن الابصار»: خدای تعالی همان گونه که از دیده ها محجوب است از دلها

ص: 88

1- سورة بقره، آیه 255.

2- سورة بقره، آیه 115.

نیز محبوب است، و از قبیل روایت شریفه «كَلَّمَا مَيَّرَ تَمُوهُ بَاوَهَامِكُمْ فِي اَدَقِّ مَعَانِيهِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مِثْلَكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ»: هر معنای دقیقی که با اوهام خودتان آن را بفهمید مخلوق شماست و در خور خود شماست و غایت فهم توست الله نیست، حالت و یأس و قنوط به او دست می دهد که ما را به آن بارگاه راه نیست، بایستی روایاتی دیگر که امیدبخش است از قبیل: «لو ادلّيتم الى الارض السفلى لهبط على الله»: اگر تا قعر زمین ریسمانی بفرستید، بر خدای تعالی فرو می آیند، و از قبیل: «ما رأيت شيئاً الاّ ورأيت الله فيه»:

من بهر چه می گذرم بوی دوست می شنوم من به هر که می نگرم روی اوست می بینم

می بایست او را امیدوار کند.

تو مگو ما را به آن شه راه نیست با کریمان کارها دشوار نیست

* لذا علی علیه السلام فرمود: «لم اعبد رباً لم اراه»: من خدایی را که ندیده باشم نپرستیده ام، «و لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً»: (اگر پرده برداشته شود یقین من زیاده نمی شود. پس به اعتبار اول، کسی بجز ذات مقدّس او از او اطلاعی ندارد، و به اعتبار دوم جز او شناخته نمی شود. پس اگر ترانه بلبل غزلخوان باغ تقدیس به گوشت رسید که می گوید:

تبارک الله وارت ذاته حجب فليس ليعرف الا الله الله

بارک الله بر ذات مقدّسی که حجابهای نور ذات مقدّسش را پنهان کرده و بجز الله کسی او را نتواند شناخت، پس به پا خیز و بشنو که کبوتر انس در حرم کعبه حبّ چه نوایی سروده است! او می خواند:

لا تقل دارها بشرقي نجد كلّ نجد للعامرّيه دار

* تو مگو که خانه محبوب من در شرق حجاز است که همه حجاز منزلگاه محبوب من است.

رواق منظر چشم من آشیانه تست کرم نما و فرو آ که خانه خانه تست

بتن مقصّر از دولت ملازمت ولی خلاصه جان خاک آستانه تست

و لها منزل علی کل ماء و علی کل دمنته آثار

* محبوب من بر سر هر چشمه ای خیمه و خرگاه زده و در هر سرزمینی جای قدم او پیداست.

بدریا بنگرم دریا ته بینم بصحرا بنگرم صحرا ته بینم

به هر جا بنگرم کوه و در و دشتت نشان از روی زیبای ته بینم

* و من حاجتی یارب کذا و کذا (و تذکر حاجتک ثم تسجد و تقول فی سجودک) و حاجت من چنین و چنان است، و حاجت خود را به زبان می آوری و سپس به سجده می روی و در سجده ات می گویی:

فضلك آنسنی و احسانک دلنی فأسئلك بک و بمحمد و آله صلواتک علیهم ان لا تردنی خائبا فضل توروی و زبان مرا باز کرده و احسان تو مرا راهنمایی کرده، پس تو را به ذات مقدّست و به حقّ محمد و آل او - که درودهای تو بر آنها باد - سوگند می دهم که مرا ناامید برنگردانی.

تتمیم دعا در حال سجده

دعا در حال سجده از هر حالی به اجابت نزدیک تر است و در روایات تأکید بر این شده است. رسول خدا فرمود: نزدیک ترین حالت بنده به پروردگارش حالت سجده است: «اقرب ما یكون عبد من ربّه فهو ساجد». و در کافی شریف نظیر همین روایت به سند صحیح از امام صادق علیه السلام است که می فرماید: نزدیک ترین حالی که بنده از خدای خود دارد هنگامی است که در حال سجده دعا کند: «اقرب ما یكون عبد من ربّه اذا دعاه فهو ساجد». محدّث قمی رضوان الله علیه در کتاب پرارزش سفینه البحار می فرماید که در روایات رسیده که سجده طولانی از دین امامان علیهم السلام است و از سنتهای اوّابین است و سخت ترین کاری است که ابلیس لعین نمی تواند

آن را در بنی آدم مشاهده کند، و سجده طولانی گناهان را می ریزد همان گونه که باد برگ درختان را فرومی ریزد، و نزدیک ترین حالت بنده است به خدای تعالی، و سجده آخرین حدّ عبادت است از بنی آدم. و رسول خدا در پاسخ کسی که از ایشان تقاضا کرد که بهشت را برای وی ضمانت کند فرمود: مرا در این ضمانت با سجده های زیادت یاری کن. و روایت در اعلام الدین از امیر المؤمنین علیه السلام است که فرمود: مردی به خدمت رسول خدا رسید و عرض کرد عملی مرا بیاموز که اگر آن کار را انجام دادم خدای تعالی مرا دوست بدارد و مردم نیز مرا دوست بدارند و مال و ثروتم زیاد شود و تنم سالم گردد: و عمرم طولانی شود و در قیامت هم خداوند مرا با تو محشور فرماید. فرمود: اینها شش خصلت است و به شش خصلت احتیاج دارد؛ اگر می خواهی که خدای تعالی تو را دوست بدارد پس بترس از خدای تعالی و تقوی داشته باش، و اگر خواستی که مردم تو را دوست بدارند پس با آنان احسان کن و چشم را بر آنچه که در دست دارند مدار، و اگر خواستی مال و ثروت زیاد شود زکات مال به در کن، و اگر خواستی خدای تعالی تنت را سالم نگهدارد صدقه بسیار بده، و اگر خواستی که خدای تعالی عمرت را طولانی فرماید صله رحم به جا آور، و اگر می خواهی خدا تو را با من محشور فرماید سجده ات را در پیشگاه واحد قهار طولانی کن: «قال جاء رجل الى النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: عَلَّمَنِي عَمَلًا يَحْبِبُنِي اللهُ تَعَالَى وَيَحْبِبُنِي الْمَخْلُوقَ وَيُثِرِي اللهُ مَالِي وَيَصَحِّحُ بَدَنِي وَيَطِيلُ عَمْرِي وَيَحْشُرُنِي مَعَكَ. قَالَ (ص): هَذِهِ سِتُّ خِصَالٍ، تَحْتَاجُ اِلَى سِتِّ خِصَالٍ اِذَا اَرَدْتَ اَنْ يَحْبِبَكَ اللهُ فَخَفِهْ وَاتَّقِهْ، وَ اِذَا اَرَدْتَ اَنْ يَحْبِبَكَ الْمَخْلُوقِينَ فَاحْسِنِ اِلَيْهِمْ وَارْفُضْ مَا فِي اَيْدِيهِمْ، وَ اِذَا اَرَدْتَ اَنْ يَثِرِي اللهُ مَالَكَ فَزَكَّهُ، وَ اِذَا اَرَدْتَ اَنْ يَصَحِّحَ اللهُ بَدَنَكَ فَاکْثِرْ مِنَ الصَّدَقَةِ، وَ اِذَا اَرَدْتَ اَنْ يَطِيلَ اللهُ عَمْرَكَ فَصَلِّ ذُوِي اِرْحَامِكَ، وَ اِذَا اَرَدْتَ اَنْ يَحْشُرَكَ اللهُ مَعِيَ فَاطْلُ السَّجْدَةِ بَيْنَ يَدِي اللهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ».

و نیز محدث بزرگوار فرماید: در کتاب خرایج از منصور نقل می کند که گوید: در سفر حج گذارم به مدینه افتاد، به زیارت مرقد مطهر رسول خدا مشرف شدم و سلام عرض کردم، سپس ملتفت شدم که امام صادق علیه السلام است که در جوار مرقد مطهر به سجده افتاده است. در کنار ایشان نشستم آن قدر که از نشستن ملول شدم. پس با خود گفتم به جای این که بیکار بنشینم من نیز مشغول تسبیح شوم. یکصد و شصت و چند بار گفتم: «سبحان ربّي العظيم و بحمده استغفر الله ربّي و اتقرب اليه» که امام صادق سر از سجده برداشت...

ابان بن تغلب گوید: به خدمت امام صادق رسیدم و آن حضرت مشغول نماز بود، شمردم در رکوع و سجود شصت بار تسبیح می گفت. و خواص از ائمه علیهم السلام نیز به امامان خود اقتدا می کردند و سجده های طولانی امام سجّاد معروف است و درباره امام موسی بن جعفر علیهم السلام است که «حلیف السجده الطویله» و روایات در این زمینه فراوان است. از جمله افرادی که اقتدا به امامان کرده اند ثقه جلیل القدر محمد بن ابی عمیر است که فضل بن شاذان می گوید: در سرزمین عراق بودم که شنیدم شخصی دیگری را ملامت می کرد و می گفت تو شخص عائله مندی هستی و بایستی برای معیشت آنان به کسب و کار مشغول باشی و این همه که تو سجده می کنی من از آن می ترسم که چشمهای تو نابینا شود و دیگر نتوانی به کسب معاش پردازی. چون ملامتش از حد گذشت آن شخص به او گفت سخن به درازا گفتمی، اگر سجده کردن چشم کسی را کور می کرد می بایست چشمهای ابن ابی عمیر نابینا می شد. چه گمان داری درباره کسی که بعد از نماز صبح سجده می رفت و سر از سجده بر نمی داشت مگر هنگام زوال ظهر؟! و امیر المؤمنین فرمود: هر گاه یکی از شماها سجده کند، هر دو کف دست خود را بر خاک زمین بگذارد باشد که خدای تعالی به واسطه این عمل دستهای او را با غلهای آتشین در روز قیامت نیندد؛ و با توجه به آنچه ذکر شد، در این دعا نیز امام علیه السلام ختم دعا را به سجده فرموده که اقرب به استجاب باشد.

*

يا من لا يخفى عليه انباء المتظلمين و يا من لا يحتاج فى قصصهم الى شهادات الشّاهدين و يا من قربت نصرته من المظلومين و يا من بعد
عونه عن الظّالمين قد علمت يا الهى ما نالى من به فلان بن فلان ممّا حضرت عنه و انتهكه منى ممّا حجزت و انتهك منى ما حجرت عليه
بطرا فى نعمتك عنده و اغترارا بنكيرك و اغترارا بترك نكيرك عليه اللهم فصلّ على محمّد و آله و خذ ظالمى و عدوى عن ظلمى بقوّتك
اللّهم فخذه عن ظلمى بقوّتك و افلل حدّه عنى بقدرتك و اجعل له شغلا فيما يليه و عجزا عمّا عمّن يناويه

اللّٰهُمَّ و صلّ على محمّد و آله و لا تسوّغ له ظلمي اللّٰهُمَّ لا تسوّغه ظلمي و أحسن عليه عوني و اعصمني من مثل افعاله و لا تجعلني في
مثل بمثل حاله اللّٰهُمَّ صلّ على محمّد و آله و أعدني اللّٰهُمَّ و أعدني عليه عدوى حاضره تكون من غيظي به شفاء من غيظي شفاء و من
حنقي و من حقي عليه و فاء اللّٰهُمَّ صلّ على محمّد و آله و عوّضني اللّٰهُمَّ عوّضني من ظلمه لي عفوك و أبدلني بسوء صنيعه بي رحمتك
فكلّ مكروه جليل دون سخطك و كلّ مرزئه سواء مع موجدتك و كلّ مرزیه شوی مع مغفرتك اللّٰهُمَّ فکما کرهت الیّ ان اظلم ففنی من ان
اظلم

اللَّهُمَّ لا- اشكو الى احد سواك و لا- استعين بحاكم غيرك حاشاك و لا استعين بحاكم حاشاك فصلّ على محمّد و آله و صل دعائي بالإجابة و اقرن شكايتي بالتّغيير حاشاك فصلّ دعائي بالإجابة و انظم شكاتي بالتّغيير اللَّهُمَّ لا تفتني بالقنوط من انصافك و لا تفتنه بالأمن من انكارك بالأمن لإنكارك فيصّر على ظلمي و يحاضرني و يحاصرني بحقّي و عرفه عمّا قليل ما اوعدت ما وعدت الظّالمين و عرفني ما وعدت من اجابه المضطّرين اللَّهُمَّ صلّ على محمّد و آله و وقّني اللَّهُمَّ وقّني لقبول ما قضيت لي و عليّ و رضّيني و أرضني بما اخذت لي و منّي و اهدني للتي هي اقوم

و استعملنى بما هو اسلم اللهم وإن اللهم ان كانت الخيره لى عندك فى تأخير الأخذ فى التأخير للأخذ لى و ترك الإنتقام الإنتقام لى ممّن
ظلمنى الى يوم الفصل و مجمع الخصم و مجمع الحفل فصلّ على محمّد و آله و أيّدى الحفل فأيدنى منك بنبيّه صادقه و صبر دائم و
أعدنى من سوء الرّغبه سوء الرّعه و هلع اهل الحرص و صور فى قلبى مثال ما ادّخرت لى من ثوابك و أعددت لخصمى من جزائك و
عقابك من عقابك و اجعل ذلك سببا لقناعتي بما قضيت و ثقّتى بما تخيّرت آمين ربّ العالمين انك ذو الفضل العظيم و أنت على كلّ
شء قدير و ثقّتى بما تخيّرت انك ذو الفضل العظيم و التّعيم المقيم

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام اذا اعتدى عليه او راي من الظالمين ما لا يحبّ از دعاهای آن حضرت است هر گاه ستمی به او می رسید و به حق او تجاوزی صورت می گرفت و یا از ستمکاران عمل ناخوشایندی می دید.

نکته ادبی

«اعتداء» تجاوز و گذشتن از حدّ است. خدای تعالی می فرماید: «وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (1) عدّی و ظلم نکنید که خدای تعالی ستمکاران را دوست نمی دارد. علمای ادب فرموده اند که در آیه شریفه: «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى» (2) هر کس به شما ستم کرد شما نیز مانند همان ظلمی که در حق شما کرده در حق او ظلم کنید) آوردن کلمه «فاعتدوا علیه» از باب مشاکله است؛ یعنی کلمه ای آورده شده که همشکل کلمه قبلی است و گرنه آنچه از مظلوم در مقابل ظلمی که به او رفته نسبت به ظالم انجام می گیرد ظلم نیست بلکه عدل است. نظیر این مشاکله را در آیه شریفه «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا» (3) پاداش کار بد مثل آن است که همانند آن کار درباره وی صورت گیرد) نیز گفته اند؛ زیرا سیئه در پاداش سیئه را سیئه نگویند و این استعمال از باب مشاکله است؛ مانند: «فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدى عليكم».

ص: 97

- 1- سورة بقره، آیه 190.
- 2- سورة بقره، آیه 194.
- 3- سورة شوری، آیه 40.

و لکن شیخ بهایی قدس الله سره در کشکول خود از یکی از دانشمندان نقل می کند که فرموده است: و جزاء سیئه سیئه مثلها از باب مشاکله نیست، بلکه مقصود آن است که کار بد را نباید با کار بد پاداش داد بلکه باید در مقابل کار بد عفو و اصلاح نمود؛ اگر کسی کار بد را با کار بد مقابله کرد، خود او نیز مرتکب کار بدی شده است و جزاء سیئه سیئه مثلها؛ و لذا پس از آن فرمود: «فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ...» (1) حَقًّا نَكْتَهُ بَسِيَارَ لَطِيفِي نَقْلَ فَرْمُودِهِ اَنْد، رَضْوَانِ اللّٰهِ عَلٰی النّٰقِلِ وَ الْمَنْقُولِ عَنْهُ. یا من لا یخفی علیہ انباء المتظلمین ای آن که اخبار شکوه کنندگان از وی پنهان نمی ماند؛ که علمش به همه چیز محیط است، و ما تسقط من ورقه الاّ یعلمها. و یا من لا یحتاج فی قصصهم الی شهادات الشّاهدین ای آن که برای تحقیق در حال ایشان نیازی به گواهی گواهان ندارد؛ که شهود ذات مقدّسه اش آن چنان است که به هیچ وجه من الوجوه شایبه خفایی در آن نیست و ظاهر و باطن اشیاء در محضر علمی آن حضرت یکسانند؛ برخلاف شهود دیگران که اگر از جهتی بر ایشان معلوم باشد از جهت یا جهات دیگری بر آنان مخفی است. و یا من قربت نصرته من المظلومین و یا من بعد عونه عن الظالمین ای آن که یاری او نسبت به مظلومین نزدیک است و به داد ستمدیدگان می رسد؛ چنان که در روایات زیادی بدین معنا اشاره شده است؛ از جمله حدیثی است از امام صادق علیه السلام که خدای تعالی به یکی از پیامبران که در کشور حاکمی ستمکار بود وحی فرمود که نزد این ستمگر برو و به او بگو که من تو را مأموریت آن ندادم که خونهای مردم را بریزی و اموال ایشان را به مصادره ببری بلکه وظیفه تو آن است که نگذاری صدای ستمدیدگان به درگاه من بلند شود؛ زیرا دادخواهی آنان را رها نمی کنم هر چند کافر باشند: انّ اللّٰه عزّ و جلّ اوحی الی نبیّ من انبیاء فی مملکه جبّار ان ات هذا الجبّار فقل له ائی لم استعملک علی سفک الدّماء و اتّخاذ الاموال و انّ ما استعملتک علی اصوات المظلومین فائی لم ادع ظلامتهم و ان کانوا کفّارا. و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم می فرمود از ستم کردن پرهیز که دعای ستمدیده به آسمان بالا می رود و تیر دعایش به هدف استجاب می رسد: «اتّقوا الظّلم فانّ دعوه المظلوم تصعد الی السّماء». و نیز آن حضرت فرمود: کسی که برای ستمگری عذری بتراشد و او را در ستمش معذور بدارد خدای تعالی کسی را به او مسلّط می کند، که بر وی ستم کند و اگر دعا کند دعایش مستجاب نشود و خدای تعالی او را در ظلمی که به او رفته است اجر و پاداش ندهد: «من عذر ظالما لظلمه سلّط اللّٰه علیه من یظلمه و ان دعا لم یستجب له و لم یأجره اللّٰه علی ظلامته»، و اخبار در این باره بیش از اینهاست. قد علمت یا الهی ما

ص: 98

نالنی من فلان بن فلان ممّا حضرت ای خدای من! دانستی که از فلان بن فلان به من چه رسیده، ستمی که او را از آن منع فرموده بودی(1) و انتهکه منی ممّا حجت علیہ بطرافی نعمتک عنده و اغترارا بنکیرک علیہ و بی حرمتی که تو آن را منع فرموده ای چون از بسیاری نعمت تو مغرور شده و از انکار تو بر وی نمی هراسد. اللّٰهُمَّ فَصِّلْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، و خذ ظالمی و عدوی عن ظلمی بقوتک بارالها! بر محمد و آل او درود بفرست و به نیروی خودت دشمن ستمکار مرا فروگیر. و افلل حدّه عنی بقدرتک و با قدرت خودت تیزی او را کند گردان. و اجعل له شغلا فیما یلیه و او را در آنچه بدان نزدیک است او می خواهد انجامش دهد، مشغول کن. و عجزا عمّا یناویه و در پیش دشمنش او را ناتوان گردان.

*سؤال

بنابراین که علمای ادب گفته اند کلمه (ما) در غیر ذوی العقول و کلمه (من) در ذوی العقول استعمال می شود این جا نیز لازم بود به جای کلمه (ما) کلمه (من) آورده می شد و «عجزا عمّن یناویه» گفته می شد.

*جواب

در مواردی که کلمه (ما) در غیر ذوی العقول به کار رفته است لابد توجیهی دارد که به آن جهت استعمال صحیح است؛ چنان که در آیه شریفه «فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ»(2)ه طبق قاعده مذکور می بایست «فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ» باشد، فرموده اند که مقصود از (ما) در این جا انسان نیست تا خلاف قاعده باشد بلکه مقصود صفت است؛ یعنی از زنان به هر صفتی که باشند می توانید برای خود همسر بگیرید. در این دعا نیز مقصود آن است که دشمن ستمکار مرا به هر صفتی که باشد ناتوان گردان. اللّٰهُمَّ وَصِّلْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، و لا تسوّغ له ظلمی و احسن علیه عونی بارالها! بر محمد و آل او درود بفرست و ستم وی را بر من روا مدار و مرا نیکویاری فرما تا بر علیه او باشم. و اعصمنی من مثل افعاله و مرا از این که کارهایی مانند کارهای او از من سر بزند حفظ فرما. و لا تجعلنی فی مثل حاله و مرا مانند او نگردان. اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، و اعدنی علیه عدوی حاضره تکون من غیظی به شفاء و من حنقی علیه و فاء بارالها! بر محمد و آل او درود بفرست و هم اکنون کیفر ظلم او را به دست من جاری کن

ص: 99

1- ترجمه عبارت به صورتی که نقل شد خالی از تکلف نیست مخصوصا در جمله بعدی آن یعنی جمله «اغترارا بنکیرک علیہ» و لکن در نسخه اصیل که در مقدمه ترجمه به آن اشاره شده چنین آمده: «و اغترارا بترک نکیرک علیہ» و از این که بر او انکار نمی کنی مغرور شده است.

2- سوره نساء، آیه 3.

آن چنان که خشم مرا فرو نشانند و کینه او را از دل من باز ستاند. اللهم صلّ علی محمد و آله و عوّضنی من ظلمه لی عفوک بارالها! بر محمد و آل او درود بفرست و در عوض سستی که به من روا داشته عفو خودت را به من ارزانی فرما. و ابدلنی بسوء صنیعه بی رحمتک و به جای بد رفتاری وی با من رحمتت را به من مرحمت فرما. فکلّ مکروه جلال دون سخطک «جلال» از اضرار است که هم به معنای کار بزرگ است و هم به معنای کار سهل و آسان، و در این جا معنای دوّم مراد است، یعنی (هر چیز ناخوش در برابر خشم تو ناچیز است). و کلّ مرزئه سواء مع موجدتک و هر مصیبتی در جنب آنچه که تو را به خشم آورد هیچ است. در نسخه قدیمه چنین است: «و کلّ مرزئه شوی مع مغفرتک» و شوی چنان که از جوهری نقل شده است به معنی ناچیز است. پس معنای جمله چنین است که هر مصیبتی با مغفرت و آمرزش تو ناچیز است؛ یعنی اگر تو مرا بیماری بار هیچ مصیبتی بر من سنگینی ندارد.

هزار دشمنم ار می کنند قصد هلاک گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک

اگر تو زخم زنی به که دیگران مرهم ورم تو زهر دهی به که دیگران تریاک

اللهم فکما کرهت الیّ ان اظلم ففنی من ان اظلم (بارالها! همچنان که خوش نداری من ستم بینم مرا از ستم کردن نیز بازدارد و اگر «کرهت» را با تشدید بخوانیم معنایش چنین است: بارالها! همچنان که ستم دیدن را بر من ناگوار فرموده ای مرا از ستم کردن نیز باز دار. و ممکن است فعل «اظلم» که در مورد اوّل به صیغه مجهول و در مورد دوّم معلوم گفته شد به عکس گفته شود، و هر دو معنای آن نیز درست است هر چند آنچه که ما اختیار کردیم لطیف تر است. اللهم لا اشکوا الی احد سواک بارالها! شکایت نزد کسی بجز تو نمی برم. و لا استعین بحاکم غیرک، حاشاک و از فرماندهی بجز تو مدد نمی جویم. و حاشاک به معنای سبجانک است؛ یعنی تو منزهی از این که کسی بتواند در محیط فرمانروایی تو نفوذ یابد تا من از او کمک بگیرم. و شکایت از مخلوق به خالق منافاتی با صبر ندارد؛ چنان که خدای تعالی از یعقوب علیه السلام یاد می فرماید که در فراق یوسف آن قدر بی تابی می کرد که فرزندانش وی را ملامت کردند که آن قدر از یوسف یاد خواهی کرد که بیمار شوی و یا خود را به هلاکت برسانی: «تالله تفتؤ تذکر یوسف حتی تکون حرصا او تکون من الهالکین». و حضرت یعقوب در جواب آنان فرمود:

این گریه و بی تابی مادامی که به مخلوق شکایت نکرده ام منافاتی با صبر ندارد و من شکایتم را

نزد خدا می برم: «إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ» (1) اشد که از جانب حق تعالی عنایتی شود و رفع هم و غم من گردد.

دردم نهفته به ز طیبیان مدعی باشد که از خزانه غیثش دوا کند

فصل علی محمد و آله، و صل دعائی بالا جابه و اقرن شکایتی بالتغییر پس درود بر محمد و آل او بفرست و دعای مرا به اجابت متصل فرما، و حالی که از آن شکایت کرده ام قرین تغیر ساز، یعنی فاصله ای میان دعا و اجابت نباشد و همچنین میان شکایت و تغیر آن. اللهم لا تقنطنی بالقنوط من انصافک و لا تقنطه بالا من من انکارک فیصبر علی ظلمی و يحاضرني بحقی بارالها! مرا به نومییدی از عدل و انصاف خود و او را به ایمنی از عتاب خود آزمایش مفرما، تا در ستم کردن بر من اصرار نوزد و حق مرا به محاصره و زور نستانند.

*سؤال

با توجه به این که محال است خدای تعالی با مظلوم به عدل و انصاف رفتار نکند این جمله از دعا را چه توجیهی است؟ پاسخهایی از این اشکال داده شده است؛ از جمله این که مقصود از قنوط در این جا یأس در دنیا است؛ یعنی در دنیا مرا از انتقام از ظالم مأیوس مفرما که انتقام موکول به آخرت نشود بلکه در همین دنیا مکافات عمل را نسبت به ظالم ببیند. و بعضی گفته اند که یأس از انتقام کنایه از طول زمان ظلم است؛ یعنی مگذار مدت ظلم ظالم آن قدر طول بکشد که من مأیوس شوم از این که او در دنیا به کیفر ظلمش خواهد رسید، بلکه مهلت ادامه ظلم به او مده. سید شارح - قدس سره - اصل اشکال را وارد نمی داند و می فرماید که یأس و نومییدی از عدل الهی در سر حد کفر است و مانعی ندارد که آدمی از خدای تعالی بخواهد که کار او را به کفر نکشاند. مگر آن که اشکال کننده بگوید با توجه به این که دعاکننده امام است و معصوم، توجیه این گونه دعا کردن چیست؟ در پاسخ گوییم که آن هم مانعی ندارد که امام یا پیغمبری از خدای تعالی درخواست کند چیزی را که می داند خدای تعالی آنکار را در حق او انجام نمی دهد درخواست کند؛ مانند آیه شریفه که می فرماید: «وَقَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ» (2) ای رسول ما بگو: پروردگارا میان من و قوم من با حق و عدالت حکم فرما؛ و مانند آن حضرت ابراهیم علیه السلام عرض می کند: «وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ» (3) را در روز قیامت رسوا مگردان. و این

ص: 101

1- سوره یوسف، آیه 86.

2- سوره انبیاء، آیه 112.

3- سوره شعراء، آیه 87.

گونه تعبیرات از رهگذر انقطاع الی اللّٰه و اظهار فقر به مسئلت و استمداد از خدای تعالی است در همه حال. مترجم گوید: ممکن است از طریق سلطنت تامّه و مطلقه الهیه حلّ اشکال شود که لا یُسْتَمَلُّ عَمَّا یَفْعَلُ وَ هُمْ یُسْتَمَلُونَ (1) و با این مطلب عرفانی دقیق تضرّعات و مناجاتهای ائمه معصومین و اولیای الهی را توجیه توان کرد، مانند آنچه امیر المؤمنین علی علیه السّلام بنا به نقل ابو درداء عرض می کرد: «آه ان انا قرأت فی الصّحف سیئه انا ناسیها و انت محصیها فتقول: خذوه، فیا لها من مأخوذ لا تنجیه عشیرته و لا تنفعه قبیلته، آه من نار تنفح الاکباد و الکلی، آه من نار نزعہ للشوی، آه من غمره من لهبات من لظی». و امثال این تضرّعات که از ائمه و اولیای الهی مأثور است. و عرفه عمّا قلیل ما اوعدت الظّالمین و عرفنی ما وعدت من اجابه المضطّرين و کفیری که ستمکاران را بدان بیم داده ای بدو برسان و بشناسان که کفر ظلم اوست، و آنچه را که به بیچارگان وعده فرموده ای در رابطه با اجابت دعای ایشان به من بشناسان تا بدانم که دعایم مستجاب شده است. اللّٰهم صلّ علی محمّد و آله و وقّنی لقبول ما قضیت لی و علیّ بارالها! بر محمّد و آل او درود بفرست و مرا توفیق آن ده که قضای تو را بپذیرم، چه به سودم باشد چه به زیانم. و رضنی بما اخذت لی و منّی و مرا بدانچه بگیری از او برای من و یا از من برای او، راضی و خشنود کن. و اهدنی للّتی هی اقوم و مرا به راست ترین راه هدایت فرما. و استعملنی بما هو اسلم و در آنچه سالمتر است مرا به کار گیر. امام سجّاد علیه السّلام در این جملات تقاضای مقام رضا و تسلیم را داد که از بالاترین مقامات سالکین الی اللّٰه است؛ چنانکه از آن حضرت روایت شده است که فرمود: زهد دارای ده جزء است و بالاترین درجه زهد پایین ترین درجه ورع است و بالاترین درجه ورع پایین ترین درجه یقین است و بالاترین درجه زهد پایین ترین درجه رضاست. عن علی بن الحسین علیه السّلام: «الزهد عشر اجزاء، اعلی درجه الزهد ادنی درجه الورع و اعلی درجه الورع ادنی درجه یقین و اعلی درجه یقین ادنی درجه الرضا». از این روایت استفاده می شود که مقام رضا بالاترین مقامات است.

دو نکته قابل توجه

اول آن که رضا و خشنودی به آنچه موافق طبع انسان است کار سهلی است و مشکل آن جاست که پیشامد برخلاف طبع و میل انسان باشد. این جاست که معلوم می شود که آیا انسان به آنچه خدای تعالی در مورد او انجام داده راضی است یا نه. و چون تحمّل نسبت به جریانات برخلاف طبع و میل کار مشکلی است بعضی گفته اند که رضا بر چنین کارهایی

ص: 102

امکان پذیر نیست، و نهایت عقل آن است که ممکن است انسان صبر کند نه آن که راضی و خشنود باشد. البتّه این سخن کسی است که بویی از عالم محبت به مشام جانش نرسیده است و در حدّی پایین تر حتّی از حیوانات قرار دارد. امّا آن که قدم به وادی محبت گذاشته باشد می داند که گاهی محبت به آن حدّ می رسد که اراده محبوب را بر اراده خویش ترجیح می دهد، بلکه اصلاً اراده ای برای خودش باقی نمی گذارد؛ زیرا فعل محبوب همچون خود محبوب، محبوب است، و هرچه آن خسرو کند شیرین بود. بلکه کار محبت به آن جا می رسد که اصلاً درد و المی احساس نمی کند؛ و این معنا حتّی در امور عادی قابل درک است. افراد عادی هنگامی که سرگرم جنگ و دعوایی باشند، زخمها و جراحاتی را که به بدن آنها می رسد احساس نمی کنند، و درباره افراد سید الشهداء آمده است که: لا یمسّهم الم الحديد. نکته دوم آن که سید شارح - قدس سره - فرموده است که رضا بر چیزی منافات با آن ندارد که برای رفع آن دعا کند. و گفته است که صوفیان بدعتگزار برخلاف آنچه گفتیم می گویند از شرایط رضا آن است که آدمی برای رفع بلا دعا نکند و از خدای تعالی نعمت نخواهد؛ زیرا آنچه را که خدای تعالی برای بنده اش خواسته و درباره او اجرا نموده است اگر غیر آن را از خدا طلب کند منافات با رضا خواهد داشت. سپس گفته آنان را ردّ می کند؛ اولاً به اصطلاح ما طلبه ها جواب نقضی می دهد که انبیا و اوصیا همگی دعا می کرده اند و دعاهای آنان در کتابهای آسمانی و غیر آن مکتوب و مسطور است، و برای احدی جای انکار نیست. و ثانیاً اصلاً قبول نداریم که دعا کردن منافات با رضا داشته باشد، بلکه آنچه منافات دارد مکروه داشتن نفس است واردات الهیه را، و آن حالتی است نفسانی؛ و از خدای تعالی چیزی خواستن دلیل آن نیست که کراهتی در نفس وجود دارد که برای رفع آن دعا می کند. ثالثاً: اصل مطلب باطل است؛ به این معنا که دعا کردن خود عبارتی است که خدای تعالی خود مکرّر به آن دستور فرموده است؛ زیرا ضمن دعاست که دل انسان می شکند و حالت تواضع و خشوع بانسان دست می دهد؛ و مخالفت امر خدای تعالی کردن منافات با رضا دارد پایان سخن سید شارح.

مترجم گوید: اگر دعا به عنوان دستوری که خدای تعالی امر فرموده است و خود عبادت و وظیفه است انجام گیرد، بودن شک منافات با هیچ مرتبه از رضا و حتّی تسلیم ندارد، و دعاهای پیشوایان دین و اولیای حقّ را لا محاله می بایست به این نحو از دعا حمل کرد؛ و الاّ اگر به عنوان آن باشد که دل در مقابل آنچه خدای تعالی برای انسان خواسته است چیز دیگری را می طلبد، شاید بدون تردید چنین دعا کردن منافی با رضا و تسلیم باشد. بگذریم از آنچه امام راحل خمینی قدّس سرّه می فرماید که حالات قلوب اولیا نقشه تجلیات الهیه است و درک آن

حالات برای غیر میسور و مقدور نیست.

مولانا فرماید:

در قضا ذوقی همی بیند خاص کفرشان آید طلب کردن خلاص

سید الشهداء علیه السلام فرمود: «رضا الله رضانا اهل البيت» نصبر على بلائه فيؤفينا اجور الصابرين».

اللهم و ان كانت الخيره لي عندك في تأخير الأخذلي و ترك الانتقام ممن ظلمني الى يوم الفصل و مجمع الخصم، فصل على محمد و آله و آيذني منك بئيه صادقه و صبر دائم «بارها! اگر خیر من در دست تو در آن است که گرفتن حق مرا تأخیر بیندازی و از آن که به من ستم کرده انتقام نگیری تا روز قیامت که همه خصماء گرد آیند و میان دعواهایشان فیصله داده شود پس درود بر محمد و آل او بفرست و مرا یاری فرما به این که تبت صادق و شکیبایی پیوسته به من عطا فرمایی. و اعذنی من سوء الرغبه و هلع اهل الحرص و مرا از خواهش بد و حرص آزمندان دور بدار. و صور فی قلبی مثال ما ادخرت لی من ثوابک و اعددت لخصمی من جزائک و عقابک و صورت ثوابی را که برای من ذخیره کرده ای و عقابی را که برای دشمن من آماده کرده ای در دل من مجسم فرما. و اجعل ذلك سببا لقناعتی بما قضیت و تقتی بما تخیرت و این تجسم صورت ثواب من و تجسم عقاب دشمن مرا سبب آن گردان که من به آنچه مقدر فرموده ای قناعت کنم و به آنچه اختیار فرموده ای آرامش خاطر بیابم. آمین رب العالمین آمین ای خدای عالمیان.

کلمه ندا از رب العالمین حذف شده تا اشاره به آن باشد که از شدت نزدیکی خدا به بنده که از رگ گردن به او نزدیک تر است نیازی به حرف ندا که برای بعید است نیست. انک ذو الفضل العظیم و انت علی کل شیء قدیر که تو صاحب فضل و احسان بزرگی و بر همه چیز توانا؛ و این هر دو علت استجاب دعاست. از زمخشری در کتاب ربیع الابرار نقل شده که شخصی به نام عامر بن بهدله بر کسی گذر کرد که حجاج او را به دار آویخته بود. از دیدن این منظره ناراحت شد و عرض کرد: پروردگارا! حلم ورزی تو درباره ستمگران کار مظلومان را به این جا کشانده: «یا رب انّ حلمک عن الظالمین قد اضر بالمظلومین». شب در عالم رؤیا دید که رستاخیز است و او داخل بهشت شد و آن شخص به دار آویخته شده را مشاهده کرد که در اعلی علیین درجات بهشتی با حور و غلمان در ناز و نعمت است و ندایی به گوشش رسید که: حلم ورزی من درباره ستمکاران مظلومین را در اعلی علیین بهشت جای داد: «حلمی عن الظالمین احلّ المظلومین فی اعلی علیین».

*

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا لَمْ أَزَلْ أَتَصَرَّفُ فِيهِ مِنْ سَلَامِهِ بَدَنِي وَ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا أَحْدَثْتَ بِي مِنْ عِلَّةٍ فِي جَسَدِي مَا أَحْدَثْتَ لِي مِنْ عِلَّةٍ
جَسَدِي فَمَا أَدْرِي يَا إِلَهِي أَيَّ الْحَالِينَ أَحَقُّ بِالشُّكْرِ لَكَ وَ أَيُّ الْوَقْتِينَ أَوْلَى بِالْحَمْدِ لَكَ أَوْ قَتِ الصَّحَّةَ الَّتِي هُنَّاتِي فِيهَا طَيِّبَاتُ رِزْقِكَ وَ
نَشَّطْتَنِي بِهَا لِابْتِغَاءِ مَرْضَاتِكَ وَ فَضْلِكَ وَ نَشَّطْتَنِي فِيهَا لِابْتِغَاءِ فَضْلِكَ وَ قَوَّيْتَنِي مَعَهَا عَلَى مَا وَقَّعْتَنِي لَهُ مِنْ قَوَّيْتَنِي عَلَى مَا ذَهَبَتْ بِي إِلَيْهِ
مِنْ طَاعَتِكَ أَمْرٌ وَقَتِ الْعِلَّةَ الَّتِي مَحَصَّنْتَنِي بِهَا وَ النَّعْمَ الَّتِي اتَّحَفْتَنِي بِهَا الْعِلَّةَ الَّتِي أَفْدَتْنِيهَا وَ السَّقَمَ الَّذِي اتَّحَفْتَنِي بِهِ تَخْفِيفًا لِمَا ثَقُلَ بِهِ عَلَى

ظهرى من تخفيفا لما ثقل على من الخطيئات و تطهيرا لما انغمست فيه من السيئات و تنبيها لتناول التوبه و تذكيرا لمحو الحوبه بقديم النعمه و فى لمحو الحوبه و فى خلال ذلك ما كتب ما يكتب لى الكاتبان من زكى الأعمال ما لا- قلب فكر فيه و لا لسان نطق به و لا جارحه تكلفته بل افضالا تكلفته افضالا منك على و إحسانا من صنيعك الى اللهم فصل على محمد و آله و حبيب اللهم فحبيب الى ما رضيت لى و يسر لى على ما أحللت بى و طهرنى من دنس ذميم ما أسلفت و امح عني شر سيئ ما قدمت و أوجدنى حلاوه العافيه

وأذقني برد السّلامه واجعل مخرجي عن من عدّتي الى عفوك و متحوّلي عن صرعتي مصرعي الى تجاوزك و خلاصى من كربى الى
روحك و سلامتى من هذه السّده الى فرجك انك المتفضّل الى تجاوزك انك المتفضّل بالإحسان المتطوّل بالإمتنان الوهاب الكريم ذو
الجلال والإكرام المتطوّل بالإمتنان الوهاب الكريم

ص:107

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام اذا مرض او نزل به كرب او بليته از دعاهاى آن حضرت هنگامى كه بيمار مى شد و يا اندوه و گرفتارى به او روى مى آورد. اللهم لك الحمد على ما لم ازل اتصّرف فيه من سلامة بدنى و لك الحمد على ما احدثت بي من علة فى جسدى بار الها! تنها تو را سپاسگزارم بر سلامتى و تندرستى كه همواره از آن برخوردار بوده ام، و تنها تو را سپاسگزارم در اين بيمارى كه در تن من پديد آورى.

فما ادرى يا الهى اى الحالين احق بالشكر لك و اى الوقتين اولى بالحمد لك بارالها! نمى دانم کدام يك از اين دو حال بر سپاسگزارى سزاوارتر است و کدام يك از اين دو وقت ستايش اولى تر.

اوقت الصّحّة الّتى هتّأتنى فيها طيّبات رزقك و نشطتني بها لابتغاء مرضاتك و فضلک آيا هنگام سلامتى و تندرستى كه روزيهای پاكيژه خودت را بر من گوارا ساختى و بر من نشاط بخشيدى تا در طلب رضایت و فضل تو باشم و به دنبال رزق و روزى بروم؟ در موارد متعددى از قرآن كريم «ابتغاء من فضل الله» كناية از تحصيل روزى آمده است، مانند سورة مبارکه جمعه كه فرمايد: «فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ: (1)» به هنگام نماز جمعه خريد و فروش را تعطيل كنيد و چون نماز تمام شد پراكنده شويد و به دنبال روزى برويد.) و در آخر سورة المزمّل كه خداى تعالى به پيروان نبى اكرم كه مى خواستند اقتدا

به آن حضرت کنند حتی در قیام لیل، می فرماید: «إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ...»

يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» (1).

وقیبتی معها علی ما وقفتنی له من طاعتک و از این رهگذر مرا نیرو بخشیدی تا به توفیق تو به پاره ای از اطاعت تو قیام کنم.

ام وقت العله التي محصنتی بها یا هنگام بیماری که مرا از آلودگیها پاک کردی.

و النعم التي اتحفتنی بها و نعمتهایی که برای من به تحفه فرستادی.

تخفیفاً لما ثقل به علی ظهري من الخطیئات تا بار گناهانی که بر پشت من سنگینی می کرد سبک گردانی.

و تطهیراً لما انغمست فيه من السيئات و مرا از چرک گناهان که در آن فرو رفته بودم پاک فرمایی. با توجه بروایات کثیره ای که در باب ابتلاء و بالخصوص نسبت به بیماری مؤمن رسیده است توان گفت که مضامین این جملات حاکی از حقایقی است که انسان با ایمان را چاره ای بجز قبول آنها نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هیچ مسلمانی نیست که مرضی گریبانگر او شود مگر آن که خدای تعالی چون برگ درختان که از درخت می ریزد گناهان او را می ریزد: «ما من مسلم عرض له مرض الا حطَّ الله به الخطایا كما يحطُّ الشجر ورقها».

امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: بیماری، گناهان را فرو می ریزد همچون برگ درختان از درخت. و از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: تب یک شب کفاره گناهان پیشین و پسین است: «حمی ليله كفارة لما قبلها و بعدها». و در روایتی است که مؤمن آن قدر به مشقتها و مصایب گرفتار می شود که همچون نقره خالص می گردد: «ما زال الاوصاب و المصائب فی المؤمن حتی تترکه كالفصه المصفاه».

و در روایت دیگری است که بیمار از گناهانش بیرون می آید پاک و پاکیزه مانند روزی که از مادرش متولد شده باشد، و گناهانش از او فرو می ریزد همچون درختان در فصل پاییز: «انَّ المريض يخرج من مرضه نقيًا من الذنوب كيوم ولدته امه، و تتساقط عنه خطايا كما يتساقط الورق من الشجرة فی الخريف».

بعضی از علما را در توجیه این گونه روایات بیان لطیفی است می فرماید: علت آنکه مرض گناهان را می ریزد آن است که: اولاً شخص بیمار در حال بیماری صولت شهوت و

ص: 110

غضب که دو عامل مهم در گناهانند، و مبدأ بیشتر گناهان می باشند می شکنند و ثانیاً شخص بیمار خواه و ناخواه متوجه به خدای تعالی می شود و حالت توبه و انابه به او دست می دهد؛ چنان که در آیه شریفه نیز به این معنا اشاره شده است که می فرماید: «وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا» (1) نگاهی که انسان گرفتار می شود خوابیده و نشسته و ایستاده به یاد ماست و به دعا مشغول است. بنابراین گناهی که در باطن نفس ریشه نکرده و صورت باطنی انسان نشده با گرفتار شدن بیماری برطرف می شود، و آنچه که در دل ریشه دوانده چه بسا با طول مرض و تداوم مرض رفع شود. و اما آن قسمت از دعا که متضمن نعمت بودن بیماری است و آن را تحفه ای از دوست می داند نیز مضمون روایات است؛ چنان که در روایتی از رسول خدا مروی است که آن حضرت از اصحاب خود سؤال فرمود: کدام یک از شما دوست دارد که سالم باشد و بیمار نشود؟ عرض کردند: یا رسول الله! همه ما را چنین آرزوست.

رسول خدا فرمود: شما دوست دارید که همچون خرهای وحشی باشید؟ آیا دوست ندارید که از گرفتاران باشید و کفاره گناهان را پردازید؟ قسم به آن که مرا به حق مبعوث فرموده است، از برای شخصی درجه ای در بهشت برین مقرر می شود و از رهگذر علم و دانش به آن درجه نایل نمی شود، خدای تعالی او را مبتلا می کند تا به درجه ای که با علم به آن نرسیده به واسطه گرفتاری به آن درجه نایل شود.

خلاصه کلام آن که فواید مرض بسیار است از قبیل پاک شدن گناهان و رسیدن به ثواب صبر و بیداری از خواب غفلت و تذکر به نعمت صحت و قدر عافیت دانستن که فرمود:

«نعمتان مجهولتان الصّحه و الامان».

مولانا فرماید:

پوست از دارو بلاکش می شود چون ادیم الطائفی خوش می شود

ورنه تلخ و تیز مالیدی بر او گنده گشت و ناخوش و ناپاک بو

آدمی را نیز چون آن پوست دان از رطوبتها شده زشت و گران

تلخ و تیز و مالش بسیار ده تا شود پاک و لطیف و بافره

ور نمیتانی رضا ده ای عیار که خدا رنجت دهد بی اختیار

ص: 111

که بالای دوست تطهیر شماسست علم او بالای تدبیر شماسست

چون صفا بیند بلا شیرین شود خوش شود دارو چو صحت بین شود

برد بیند خویش را در عین مات پس بگوید اقتلونی یا ثقات

... الایات

*

و تَبِيهَا لِتَنَاولَ التَّوْبَةَ وَ مَرَا مَتَّبَعَهُ سَازَ كَهْ بِه سَوَى تَوْبَةٍ بِرُومِ.

و تذکیرا لمحو الحوبه بقدم النعمه و به یاد نعمتهای دیرینت زنگ گناه را از خویشتن بزدایم.

و فی خلال ذلك ما كتب لی الکاتبان من زکی الاعمال ما لا قلب فکّر فیهِ و لا لسان نطق به و لا جارحه تکلفته بل إفضالا منک علیّ و احسانا من صنعیک الیّ و در این میان دو فرشته ثبت اعمال عملهای پاکیزه ای در نامه عمل من نوشتند که در اندیشه هیچ دلی نبود و هیچ زبانی به آن گویا نشده بود و هیچ یک از اعضا و جوارح من زحمتی را متحمل نشده بود، بلکه تنها از فضل و احسان تو بود بر من. مضمون این جملات نیز در روایات بسیاری وارد شده است؛ از جمله روایاتی است که کافی شریف به سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل می کند که: انّ رسول الله رفع رأسه الی السماء فتبسّم، فقیل: یا رسول الله، رأیناک رفعت رأسک الی السماء فتبسّمت، قال: نعم، عجبت لملکین هبطا من السماء الی الارض لیلتمسان عبدا صالحا مؤمنا فی مصلى کان یصلّی فیهِ لیکتبا عمله فی یومه و لیلته فلم یجداه فی مصلاه فعرجا الی السماء فقالا ربنا عبدک فلان المؤمن التمسناه فی مصلاه لنکتب له عمله لیومه و لیلته فلم نصبه فی حبالک، فقال الله عز و جل: اکتبا لعبدی مثل ما کان یعمله فی صحته من الخیر فی یومه و لیلته مادام فی حبالی. قال علیّ ان اکتب له اجر ما کان یعمله اذ حبسته عنه. و عنه (ع) قال: قال رسول حتی یقول الله عز و جل بالملک الموکل بالمؤمن اذا مرض اکتب ما کنت تکتب له فی صحته فانی انا الذی صیرته فی حبالی. و عنه (ع) اذا صعد ملکا العبد المریض الی السماء عند کل مساء یقول الرب تبارک و تعالی: ماذا کتبتما لعبدی فی مرضه؟ فیقولان الشکایه، فیقول: ما انصفت عبدی ان حبسته فی حبس ثم امنعه الشکایه، اکتبا لعبدی مثل ما کنتما تکتبان له من الخیر فی صحته و لا تکتبا علیه سیئه حتی اطلقه من حبسی، فانه فی حبسی من حبسی.

ص: 112

رسول خدا سر خود را به آسمان بلند کرد پس تبسم فرمود. عرض کردند: یا رسول الله! دیدیم که شما سر خود به طرف آسمان برداشدید پس تبسم فرمودید: فرمود: آری تعجب کردم از دو فرشته که از آسمان به زمین آمدند به دنبال بنده صالح مؤمنی بودند که همیشه در مصلايش نماز می خواند تا عمل شبانه روزی او را بنویسند، پس آن بنده را در مصلايش نیافتند. به آسمان بالا رفتند و عرض کردند: پروردگارا! فلان بنده مؤمن را در مصلايش جستجو کردیم تا عمل شبانه روزی او را بنویسیم، او را نیافتیم، پس او را یافتیم که تو گرفتارش کرده بودی. پس خدای عزّ و جلّ فرمود بنویسید برای بنده من همانند آنچه به جا می آورد در حال صحّتش از کارهای خیر در شبانه روزش، مادام که در گرفتاری من است، که بر عهده من است این که برای او بنویسم اجر آن که عمل می کرد آن را از وقتی که او را از آن عمل حبس کردم. و از آن حضرت نقل شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: خدای عزّ و جلّ به فرشته ای که موکل است بر مؤمن می فرماید: هر گاه بیمار شد بنده من، بنویس آنچه را که در حال صحّت او می نوشتی؛ این منم که او را گرفتارش کرده ام. و از آن حضرت نقل شده که فرمود: هنگامی که دو فرشته بنده بیمار هر شب به آسمان بالا می روند پروردگار تبارک و تعالی می فرماید: برای بنده من در حال بیماری چه نوشته اید؟ عرض می کنند: شکایت و ناله از بیماری. پس می فرماید: این انصاف نیست که من او را در زندان خودم زندانی کنم سپس او را در ناله کردن منع کنم؛ بنویسید برای بنده من همانند آنچه می نوشتید از کار خیر در حال صحّتش، و بنویسید بر او گناهی را تا آن گاه که او را از زندانم آزاد کنم، که او از زندانی به زندان دیگر شده است. محتمل است که مقصود از زندان اولی دنیا باشد و از زندان دوّم مرض، که دنیا زندان مؤمن است.

اللّٰهُمَّ فَصِّلْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَحَبِّبْ اِلَيَّْ مَا رَضِيَتْ لِيْ پروردگارا! بر محمد و آل او درود بفرست و آنچه برایم پسندیده ای محبوب من گردان.

و یسر لی ما احللت بی و آنچه بر من فرود آورده ای آسان فرما.

به این معنا که بر من قدرت بدنی افاضه فرما تا حمل این بار بر من آسان شود؛ و یا نیروی روحی مرا مرحمت فرما که همه مشکلات با نیروی روحی و معقول آسان می گردد؛ و یا آن که اصلا گره از کار من بگشا تا کار بسته و مشکل من باز و آسان شود.

و طهرنی من دنس ما اسلفت و امح عنی شر ما قدمت و مرا از پلیدیهای اعمال پیشینم پاک

فرما و بدی آنچه را که پیش فرستاده ام از من محو کن.

و اوجدنی حلاوه العافیه و کام مرا از عافیت شیرین فرما.

و اذقنی برد السّلامه و سردی تندرستی را به من بچشان.

و اجعل مخرجی عن علّتی الی عفوک و چنان کن که چون از بیماری بیرون شدم به حریم عفو تو راه یابم.

و متحوّلی عن صرعتی الی تجاوزک و از این افتادگی به گذشت و عفو تو نایل شوم.

و خلاصی من کربی الی روحک و از این گرفتاری که نجات یافتم به خوشی و شادی از تو برسم.

و سلامتی من هذه الشّده الی فرجک و در این سختی که به سلامت رها شدم به گشایش از جانب تو دست یابم.

انک المتفضّل بالاحسان زیرا آن تویی که احسانت براساس فضل است و بدون استحقاق عطا می فرمایی.

المتطوّل بالامتنان و نعمتهای بزرگ و سنگین عنایت می فرمایی.

الوهّاب الکریم تویی که بیدریغ نعمت می بخشی و کریم و بزرگواری.

ذو الجلال و الاکرام صاحب عظمت و احسانی. ذو الجلال و الاکرام از اسماء حسناى الهیّه و جامع صفات ثبوتیه و سلّیه است؛ چنان که گفته شده است که ذو الجلال به معنای تنزیه خدای تعالی است از صفاتی که لایق مقام مقدّسش نیست، مانند: جوهر و عرض بودن و شریک داشتن و امثال اینها. و اکرام عبارت است از صفات ثبوتیه، مانند: علم و قدرت. و گفته شده است که جلال اشاره به صفت ذات است و اکرام اشاره بصفته فعل. و بالجمله نام مبارک ذو الجلال و الاکرام از بزرگ ترین صفات الهیّه است، و لذا در روایت است که فرمود: «الطّوابیّا ذا الجلال و الاکرام»: به این اسم مبارک پناه ببرید، یعنی بسیار این نام شریف را به یاد آورید. و از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت است که آن حضرت گذشت بر کسی که در نمازش می گفت: «یا ذا الجلال و الاکرام» فرمود: دعایت مستجاب شد؛ انّ صلّی الله علیه و آله و سلّم مرّ برجل یصلّی و یقول یا ذا الجلال و الاکرام، فقال: قد استجیب لک. و لذا گفته شده است که اسم اعظم الهی نام مبارک یا ذا الجلال و الاکرام است.

*

دعاؤه فى الإستقاله و من دعائه اذا تضرّع

اللهم يا من يا من برحمته يستغيث المذنبون و يا من الى ذكر احسانه يفرح المضطرون و يا من الى ذكره يفرح المضطرون و يا من لخيفته ينتحب الخاطئون الخطاؤون يا أنس و يا أنس كل مستوحش غريب و يا فرج كل مكروب كئيب مكروب حريب و يا غوث و يا عون كل مخذول فريد و يا عضد و يا عاضد كل محتاج طريد انت الذى وسعت كل شىء رحمته و علما و أنت الذى جعلت لكل مخلوق فى نعمك نعمتك سهما و أنت انت الذى عفوه اعلى من عقابه و أنت انت الذى تسعى رحمته امام غضبه

ص:115

وَأنت أنت الذى عطاؤه اعطاؤه أكثر من منعه و أنت أنت الذى اتسع الخلائق كلهم فى وسعه و أنت أنت الذى لا يرغب فى جزاء من اعطاه
و أنت أنت الذى لا يفترط فى عقاب من عصاه و أنا يا إلهى عبدك الذى امرته أنا الذى امرته بالدعاء فقال لبيك و سعديك ها أنا ذا يا رب
مطروح فقال لبيك ها أنا ذا يا رب مطروحاً بين يديك أنا الذى اوقرت الخطايا ظهره و أنا أنا الذى افنت الذنوب عمره و أنا أنا الذى بجعله
عصاك و لم تكن اهلاً منه لذاك هل أنت يا إلهى راحم من هل أنت راحم يا إلهى من دعاك فأبلغ فى الدعاء ام أنت غافر لمن بكاك فأسرع

غافر لمن بكا اليك فأسرف في البكاء ام انت متجاوز عمّن عفر لك وجهه تذللّا ام هل انت مغن
من شكا اليك فقره توكلّا الهى يا الهى لا تخيب من لا يجد معطيا غيرك و لا تخذل من لا يستغنى عنك بأحد و لا تخذل من لا يستعين
بأحد دونك الهى فصلّ على محمّد و آله و لا تعرض عنّى و قد اقبلت دونك يا الهى لا تدبر عنّى و قد اقبلت عليك و لا تحرمنى و قد
رغبت اليك و لا تجبهنى بالرّد و قد و لا تجبهنى و قد انتصبت بين يديك انت الّذى وصفت نفسك بالرّحمة فصلّ على محمّد و آله و
ارحمنى بالرّحمة فارحمنى و أنت الّذى سمّيت نفسك بالعفو فاعف

وَأنتَ الَّذِي نَسَبْتَ نَفْسَكَ إِلَى الْعَفْوَ فاعفِ عَنِّي قَد تَرَى يَا إِلَهِي فِيضَ دَمْعِي فِيضَانَ دَمْعِي مِنْ خِيْفَتِكَ وَوَجِيبَ قَلْبِي مِنْ خَشْيَتِكَ وَ
انْتِفَاضَ جَوَارِحِي مِنْ هَيْبَتِكَ كُلَّ ذَلِكَ حِيَاءً مِنْكَ لِسُوءِ بَسْوَءِ عَمَلِي وَ لِذَاكَ خَمَدَ صَوْتِي عَنِ الْجَارِ إِلَيْكَ وَ كُلَّ لِسَانِي عَنِ مَنَاجَاتِكَ وَ
لِذَاكَ كُلَّ لِسَانِي عَنِ مَنَاجَاتِكَ وَ خَمَدَ صَوْتِي عَنِ الْجَوُّورِ إِلَيْكَ يَا إِلَهِي فَلِكَ لَكَ الْحَمْدُ فَكَمْ مِنْ عَائِبَةٍ سَتَرْتَهَا عَلَيَّ فَلَمْ تَفْضَحْنِي وَ كَمْ مِنْ
ذَنْبٍ غَطَّيْتَهُ عَلَيَّ فَلَمْ تُشْهِرْنِي وَ كَمْ مِنْ شَائِبَةٍ مِنْ فَاحِشَةِ الْمَمْتِ بِهَا فَلَمْ تَهْتِكْ عَنِّي سِتْرَهَا وَ لَمْ تَقْلُدْنِي مَكْرُوهَ سِنَارِهَا وَ لَمْ تَبْدِ سَوَاتِحَهَا لِمَنْ
يَلْتَمِسُ مَعَايِبِي

من جیرتی و حسده نعمتک عندی ثمّ لم ینهنی ذلک عن ان جریت الی سوء ما عهدت منّی ثمّ لم ینهنی ذلک عن سوء ما عهدت منّی
فمن اجهل منّی یا الہی برشدہ و من اغفل منّی عن حظّہ و من ابعد منّی من استصلاح نفسه نفسہ حین انفق ما أجریت علیّ من رزقک فیما
نہیتنی عنہ من معصیتک و من ابعد غورا فی الباطل و أشدّ اقدا ما علی السّوء منّی حین علی السّوء حین اقف بین دعوتک و دعوه الشّیطان
فأتبع دعوتہ علی غیر عمی منّی فی معرفہ بہ علی غیر عمی من معرفتی بہ و لا نسیان من حفظی له و أنا حینئذ موقن بأنّ انّ منتهی دعوتک

الى الجنة و منتهى و أنّ منتهى دعوته الى النار سبحانك ما أعجب ما أشهد به على نفسي و أعدده من مكتوم امرى و أعجب من ذلك اناتك من ذلك كله اناتك عنى و ابطاؤك عن معاجلتى و ليس ذلك من كرمى عليك بل تأتيا منك لى و تفضلا منك على لأن ارتدع عن معصيتك المسخطة و أقلع عن سيئاتى المخلقه و لأن عفوك عنى احب اليك من عقوبتى بل انا و ليس ذلك من كرمك بالبديع و لا من حلمك بالبدى انا يا إلهى اكثر ذنوبا و أفيح آثارا و أشنع افعالا فعالا و أشدّ فى الباطل تهورا و أضعف عند طاعتك و أضعف لطاعتك تيقظا و أقلّ لوعيدك

انتباها و ارتقبا من انتباها من ان احصى لك عيوبى او اقدر على ذكر ذنوبى و إنما اوبّخ بهذا نفسى طمعاً فى رأفتك التى بها صلاح امر
المذنبين و رجاء لرحمتك لعصمتك التى بها فكاك رقاب الخاطئين اللهم و هذه رقبتى قد ارتقتها الذنوب فصلّ على محمد و آله و أعتقها
بعفوك و هذا ظهري قد أثقلته الخطايا فصلّ على محمد و آله و خفف عنه بمنك ارتقتها الذنوب فأعتقها بعفوك و أثقلتها الخطايا فخفف
عنها بمنك يا إلهى لو بكيت اليك حتى تسقط اشفار عينيّ تسقط اشفارى و انتحبت حتى ينقطع صوتى و قمت لك حتى تنتشر قدمى و
قمت لك حتى يبتتر قدمى

ص: 121

وركعت لك حتّى ينخلع ينهلع صليبي وسجدت لك حتّى تتفقاً حدقتاي حدقتي وأكلت تراب الأرض طول عمري وشربت ماء الرّماد
آخر دهري وذكرتك في خلال ذلك حتّى يكلّ لساني ثمّ لم ارفع طرفي الى آفاق السّماء استحياء منك ما استوجبت بذلك محو سيئه
واحد من سيئاتي وإنّ كنت تغفر لي حين استوجب مغفرتك و تعفو عنيّ حين استحقّ عفوك فإنّ ذلك غير واجب لي باستحقاق غير
واجب بالإستحقاق ولا انا اهل له باستيحاب بالإستيحاب اذ كان جزائي منك في أوّل ما عصيتك التار فإنّ تعدّبي فأنت غير

ظالم لى اذ كان جزائى فى اول ما عصيتك ان تعذبنى وانت غير ظالم لى الهى فاذا قد تغمّدتنى اللهم فاذا تغمّدتنى بسترک فلم ولم
تفضحنى و تأيبتى بکرمک و تأيبت بى عن کرمک فلم تعاجلنى و حلمت عنى بتفضلك فلم تغير نعمتك علىّ و لم تکدر معروفک عندى
فارحم و حلمت عنى بفضلک فلم تکدر نعمک عندى فارحم طول تضرعى و شدّه مسکتى و سوء موقفى اللهم صلّ على محمد و آله
وقنى اللهم فقى من المعاصى و استعملنى بالطّاعه و ارزقنى حسن الإنابه و طهرنى بالتّوبه و ايدنى بالعصمه و استصلحنى بالعافيه و اذقنى
حلاوه المغفره و اجعلنى طليق عفوك و عتيق رحمتک

و اكتب و اجعلنى طليق عفوك و اكتب لى امانا من سخطك و بشّرنى بذلك فى العاجل دون الآجل بشرى اعرفها و عرفنى فيه فيها علامه
اتبينها انّ ذلك لا يضيق عليك فى وسعك و لا يتكادّك فى قدرتك و لا يتصعّدك فى اناتك و لا يؤودك فى جزيل هباتك التى دلّت عليها
آياتك انك تفعل ما تشاء و تحكم ما تريد انك على كلّ شىء قدير لا يضيق عليك فى وجدك و لا يتصعّدك فى اناتك و لا يؤدك فى
جزيل هباتك التى دلّت عليها آياتك و لا يتكادّك فى قدرتك و أنت على كلّ شىء قدير اللهم صلّ على محمد عبدك المجتبى و أمينك
المرتضى افضل صلواتك على الأبرار من خلقك و الأصفياء من انبيائك انك حميد مجيد

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام في الاستقالة و از دعای آن حضرت است هنگامی که از گناهانش آمرزش می طلبید و یا برای طلب عفو از عیبهای خویش تضرع و زاری می کرد.

اللهم يا من برحمته يستغيث المذنبون بارها! اي کسی که گنهكاران از رحمت او ياری می طلبند (به رحمت او پناه می برند).

و يا من الي ذكر احسانه يفزع المضطرون اي کسی که به ياد احسان او بيچارگان پناهنده می شوند.

و يا من لخيفته ينتحب الخطئون اي کسی که خطاكاران از ترس او زارزار می گریند.

يا انس كل مستوحش غريب اي آرام دل هر وحشت زده غريب.

و يا فرج كل مكروب كئيب اي گشایش بخش هر گرفتار دل شکسته.

و يا غوث كل مخذول فريد اي پناه هر تنهای بی یار و یاور.

و يا عضد كل محتاج طريد اي بازوی هر نیازمند رانده شده.

سید شارح رضوان الله عليه را در این جا بیان بسیار لطیف عرفانی است و حاصلش آن که هر آنچه در این دنیا ممکن است آرام بخش وحشت زده غریب باشد و یا گشایشی در کار گرفتاری ایجاد کند و یا پناهگاه بی یار و یآوری باشد و یا بازوی توانای نیازمندی گردد و او را یاری دهد، همه این عوامل رشحه ای از فیض رحمت الهی است و همگی مسخر اراده قاهره

حضرت حق تعالی می باشد.

جمله ذرات زمین و آسمان لشکر حقند وقت امتحان

باد را دیدی که با عادن چه کرد آب را دیدی که در طوفان چه کرد

* و لله جنود السموات والارض. پس هر عامل مؤثری در این جهان ظهور قدرت و رحمت و اراده حق تعالی است و بجز ذات حق تعالی و صفات و آثار او چیزی نیست. پس صحیح است که بگوییم: خداست که انیس کلّ مستوحش غریب و فرج کلّ مکروب کئیب و غوث کلّ مخذول فرید و عضد کلّ محتاج طرید است؛ فافهم و اغتتم و نعم ما قیل.

یا ربی پرده از در و دیوار در تجلی است یا اولی الابصار

شمع جویی و آفتاب بلند روز بس روشن و تو در شب تار

گر ز ظلمات خود رهی بینی همه عالم مشارق الانوار

چشم بگشا به گلستان و بین همه عالم مشارق الانوار

ز آب بی رنگ صد هزاران رنگ لاله و گل نگر در آن گلزار

... الایات

*

انت الّذی وسعت کلّ شیء رحمة و علما و انت الّذی جعلت لکلّ مخلوق فی نعمک سهما تویی که رحمت و علمت همه چیز را فراگرفته و تویی که برای هر کار بر هر آفریده ای از نعمتهایت سهم و نصیبی مقرر فرموده ای. جمله اول دعا، گویی الهام یافته از آیه شریفه است که می فرماید: «رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا» (1). اما نکته تقدیم رحمت بر علم در آیه شریفه و در این دعا شاید از آن جهت باشد که در این موارد مقصود اصلی توجه به رحمت الهی است، لذا در دنباله آیه می فرماید: «فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ...» .

سید شارح می فرماید: اکثر محققین برآنند که رحمت الهی در دنیا فراگیر همه است؛ از

ص: 126

مسلم و کافر و مطیع و عاصی و مکلف و غیر مکلف همه و همه غرق در دریای رحمت الهی هستند، و اما در آخرت پس رحمت الهی مختص به مؤمنین است.

مترجم گوید: مطلب مذکور در معنای رحمن و رحیم را علما نیز فرموده اند که رحمن در دنیا و رحیم در آخرت است. گویی از هیأت رحیم که صفت مشبّه است و بر ثبوت و استقرار دلالت دارد چنین استفاده شده است که چون نعمتهای اخروی دوام و ثبات دارند پس لامحاله مخصوص مؤمنین خواهد بود. و لکن فهم اصل این مطلب را هنوز قدرت علمی این ناچیز اجازه نداده است که به سر حدّ یقین برسد؛ زیرا رحمت غیر متناهی توأم با غنای ذاتی حق تعالی فهم این معنا را مشکل می نماید که چرا در آخرت تنها مؤمنین از رحمت الهی بهره مند بوده و دیگران را نصیبی از آن نخواهد بود؟ و تعمق در آیات شریفه مانند: «عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» و روایات کثیره وارده در سعه رحمت الهی حتی در آخرت مؤید آن است که غیر مؤمنین نیز در آخرت بهره مند از رحمت الهی خواهند بود؛ البته شاید نه به قدر مؤمنین «و انت الّذی جعلت لکل مخلوق سهما»: (و تویی که برای هر آفریده ای بهره و نصیبی از نعمتهایت قرار داده ای) و بزرگ ترین نعمت الهی نعمت وجود است که همه مخلوقات از آن بهره مند می باشند، و پس از نعمت وجود، نعمت هدایت به خیر و صلاح که همه موجودات از این نعمت نیز برخوردارند: «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» .

و انت الّذی عفوه اعلی من عقابه این تویی که عفو برتر از عقاب توست. در روایت است که حبیب بن الحرث به رسول خدا عرض کرد: یا رسول الله! من کسی هستم که بسیار گناه می کنم. حضرت فرمود: ای حبیب توبه کن. عرض کرد: توبه می کنم ولی باز به گناه برمی گردم و آلوده می شوم. فرمود: هر چند گناه که گناه کردی پس توبه کن. گویی این سؤال و جواب میان پیامبر و حبیب تکرار شده که در روایت گوید: تا آن که رسول خدا فرمود: عفو خدا از گناهان تو بیشتر است.

روی انّ حبیب ابن الحرث قال لرسول الله انّی رجل مقرف الذنوب فقال له: تب الی الله یا حبیب، فقال: انّی اتوب ثم اعود. قال: کلّ ما اذنبت فتاب، حتی قال صلی الله علیه و آله و سلم: عفو الله اکثر من ذنوبک یا حبیب.

سید شارح فرماید: این روایت صریح است بر این که گناهانی که مقتضی عقابند، هر چند

فراوان باشند، بر عفو خدا چیره نمی شوند، بلکه عفو خدا بر گناهان چیره می شود. پس عفو او برتر از عقاب اوست. در قرآن نیز آمده است که: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (1) مصیبتی که بر شما می رسد به سبب دستاوردهای خودتان است با این که خدای تعالی بسیاری از گناهان را عفو می فرماید. و در روایت است که خدای تعالی در روز قیامت آن چنان آمرزشی می فرماید که به دل هیچ کس خطور نکرده باشد، تا آن جا که شیطان نیز گردن می کشد و به امید آن است که از آن او را نیز نصیبی برسد «فَيَغْفِرَنَّ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَغْفِرَةً مَا خَطَرَتْ قَطُّ عَلَى قَلْبِ أَحَدٍ حَتَّىٰ أَنْ ابْلِيسَ لِيَتَطَاوَلَ لَهَا رَجَاءَ تَصِيْبِهِ».

مترجم گوید: این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بحیب فرمود: عفو خدای تعالی از گناهان تو بیشتر است، در روایات دیگر و مضامین دعاها فراوان دیده می شود؛ مانند دعای شریف مروی:

«اللهم ان مغفرتك أرجى من عملي و ان عفوك اعظم من ذنبي، اللهم ان كان ذنبي عندك عظيما فعفوك اعظم من ذنبي...» الدعاء.

و مانند روایت شریفه ای که محدث عالی مقام ملا محسن فیض (رض) در تفسیر آیه:

«وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ» (2) متقین آنها هستند که هر گاه کار ناشایسته از آنان سر بزند یا ظلمی به نفس خویش کنند خدا را به یاد آورند و از گناه خود به درگاه خدا توبه و استغفار کنند و چه کسی بجز خدا گناهان را می آمرزد؟! و بر آن کار زشتی که کرده اند اصرار نورزند در حالی که می دانند گناه کار زشتی است) در تفسیر شریف صافی نقل می فرماید بدین مضمون که روزی معاذ بن جبل گریان به خدمت رسول خدا رسید و سلام عرض کرد. رسول خدا جواب سلام فرمود و پرسید: معاذ چرا گریانی؟ عرض کرد: یا رسول الله! جوانی بر در خانه ایستاده است خوش اندام و نورانی و خوش صورت و همچون مادر فرزند از دست داده بر جوانی خود می گرید و اجازه شرفیابی می خواهد. رسول خدا فرمود: برو و جوان را با خودت بیاور. معاذ جوان را به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورد. جوان سلام عرض کرد. رسول خدا جواب سلام فرمود، سپس فرمود: چرا گریانی ای جوان؟ عرض کرد: چگونه گریان نباشم و حال آن که گناهی از من سر زده که اگر خدای تعالی به بعضی از آنها مرا مواخذه فرماید به

ص: 128

1- سوره شوری، آیه 30.

2- سوره آل عمران، آیه 135.

آتش دوزخم خواهد افکند، و می دانم که مؤاخذه و بازخواستم خواهد فرمود و هرگز مرا نخواهد آمرزید. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مگر برای خدا شریک قرار داده ای؟ عرض کرد پناه به خدا می برم از این که من برای پروردگار کسی را شریک قرار دهم. فرمود: کسی را که خدای تعالی کشتنش را حرام فرموده بوده کشته ای؟ عرض کرد: نه. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدای تعالی گناهان تو را می آمرزد هر چند مانند کوههای بزرگ باشد. جوان عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! گناهان من از کوههای بلند بزرگ تر است. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

خدای تعالی گناهان تو را می آمرزد هر چند مانند هفت طبقه زمین و دریاها روی زمین و شنهای آن و درختان آن و همه آن و همه خلائق روی زمین باشد. جوان عرض کرد: یا رسول الله! گناهان من بزرگ تر است از زمین های هفتگانه و دریاها پیش و شن های بیابانهایش و درختان روی زمین و همه مخلوقات روی زمین. پیغمبر فرمود: خدای تعالی گناهان تو را می آمرزد هر چند مانند آسمانها و ستارگانش باشد و هر چند مانند عرش و کرسی باشد.

عرض کرد از همه اینها بزرگ تر است. این جا بود که پیغمبر با حالت خشم به او نگاه کرد و فرمود: وای بر تو ای جوان! گناهان تو بزرگ تر است. یا پروردگار تو؟ پس جوان به روی خاک افتاده و می گفت: «سبحان ربی ما من شیء اعظم من ربی، ربی اعظم یا بنی الله من کل عظیم»: منزه است پروردگار من هیچ چیز از پروردگار من! بزرگتر نیست یا بنی الله! پروردگار من از هر بزرگی بزرگ تر است. پس پیغمبر فرمود: آیا گناه بزرگ را بجز پروردگار می آمرزد؟ جوان عرض کرد: نه به خدا قسم یا رسول الله! سپس جوان ساکت شد.

خواننده عزیز توجه دارد که رسول خدا در مقام احتجاج با این جوان با معرفت به نکته ای که گذشت اشاره فرموده و عفو خدا را بزرگ تر از گناهان شمرده است. سپس رسول خدا فرمود: وای بر تو ای جوان! یکی از گناهانت را برای من نمی گویی؟ عرض کرد: چرا عرض می کنم که من هفت سال گورکن بودم و کفن دزد تا آن که دختری از انصار وفات کرد، همینکه خانواده اش وی را به خاک سپرده و بازگشتند و شب فرارسید من آمدم و قبر را شکافتم و جنازه را بیرون آورده و هر چه کفن بر اندامش بود برداشتم و در کنار قبر برهنه و عریانش گذاشته و به راه افتادم. شیطان به سراغ من آمد و او را در نظر من جلوه می داد و می گفت: بین چه شکم سفیدی دارد و چه رانهای! آنقدر وسوسه کرد که بازگشتم و خودداری نتوانستم و با وی عمل جنسی انجام دادم و همانجا رهایش کردم که ناگهان صدایی از پشت سر شنیدم که

می گفت: ای جوان وای بر تو از بازخواست کننده روز جزا، روزی که میان من و تو حکم خواهد کرد که مرا لخت و عربان در میان مردگان رها کردی و مرا از قبرم بیرون کشیدی و کفنهای مرا بردی و کاری کردی که من با حال جنابت محشور شوم! پس وای بر تو از جوانی تو که گرفتار آتش دوزخ خواهی شد! یا رسول الله! گمان نمی کنم دیگر بوی بهشت به مشامم برسد، چه کنم و چه چاره سازم؟ رسول خدا فرمود: دور شو از من ای فاسق که من می ترسم به آتش تو بسوزم از بس که تو به آتش نزدیکی. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مکرر به او می فرمود: دور شو دور شو! تا به کلی از محضر آن حضرت بیرون شد.

نکته مقیاس بزرگی و کوچکی گناه در دست ما نیست

خواننده عزیز ملاحظه کن که حضرت رسول همان کس بود که لحظه ای پیش جوان را دلداری می داد که گناهان تو هر چند بزرگ باشد و بزرگ تر از زمین و آسمان و عرش و کرسی باشد خدای تعالی آنها را می آمرزد؛ چه شد که با شنیدن یک گناه این چنین برآشفت و او را از محضر خود راند؟ ممکن است نتیجه بگیریم که مقیاس عظمت گناه در دست ما نیست؛ چه بسا گناهی را که ما کوچک بشماریم ولی در واقع بزرگ باشد، به تعبیر قرآن کریم: «تَحَسُّدُ بُوْنَهُ هَيْئاً وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ»، (1) چه بسا گناهی که ما بزرگ می شماریم ولی در واقع به مراتب بزرگ تر از آن است که ما انگاشته ایم.

به هر حال جوان از خدمت رسول خدا بیرون آمد و رفت به خانه و مقداری زاد و توشه برداشت و سر به کوه و بیابان گذاشت و در یکی از کوههای مدینه به عبادت پرداخت. لباس پشمین در بر کرد و هر دو دست خود را به گردن بست (به هیئتی که گناهکاران را به پای حساب آورند) و فریاد برآورد: پروردگارا! اینک بنده تو بهلول است که بسته غل و زنجیر است پروردگارا! تو مرا خوب می شناسی و گناه لغزش مرا می دانی. ای سید من و ای پروردگار من! از کرده ام سخت پشیمانم؛ بدر خانه پیغمبرت به قصد توبه رفتم مرا راند و بیشتر باعث خوف و وحشتم شد. تو را به نام مقدّست و به جلال و عظمت سلطانت سوگند می دهم که امید مرا ناامید نکنی ای سید من و دعای مرا باطل نفرمایی و مرا از رحمت خودت نومید نگردانی. چهل شبانه روز به همین حال و دعا بود که درندگان و حیوانات وحشی بیابان به

ص: 130

حال او می گریستند. همینکه چهل شبانه روز به اتمام رسید هر دو دست بر آسمان برداشت و عرض کرد: بارالها! با حاجت من چه کردی؟ اگر دعای مرا مستجاب فرموده ای و گناه مرا آمرزیده ای به پیامبرت وحی فرما و از این رهگذر مرا آگاه ساز، و اگر دعایم را مستجاب نفرموده ای و گناهم را نیامرزیده ای و می خواهی مرا عقوبت فرمایی هر چه زودتر آتشی بفرست تا مرا بسوزاند، و عقوبتی در دنیا بر من مقرر فرما که مرا بکشد و از رسوایی روز قیامت مرا نجات بخش. پس خدای تعالی آیه مبارکه را نازل فرمود: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً

(یعنی زنا) أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ (یعنی گناه بزرگ تری را مرتکب می شوند بزرگتر از زنا و شکافتن قبرها و دزدیدن کفنهای) ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ (1) ه یاد خدا می افتند و از خداوند برای گناهانشان آمرزش می خواهند. خدای تعالی می فرماید: «خافوا الله فعجلوا التوبه و من يعفر الذنوب الا الله».

خدای تعالی می فرماید: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده توبه کار من نزد تو آمد و تو او را راندی پس کجا بروی؟ و چه کسی را قصد کند بجز من و از که بخواهد که گناه او را بیامرزد؟ سپس خدای تعالی فرمود: و اصرار نکنند بر آنچه از آنان سرزده است، چون بدی گناه را می دانند.

می فرماید در کار زنا و شکافتن قبرها و دزدیدن کفن ها نیستند. آنان پاداششان آمرزش از پروردگارشان است و باغهایی که نهرها در آنها جریان دارد و برای همیشه در آن باغ و بستانها هستند و چه نیکوست پاداش کارکنان. پس چون این آیه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که این آیات را بر زبان داشت بیرون آمد و تبسم بر لبان مبارکشان بود پس به اصحاب فرمود: از آن جوان توبه کار چه خبر دارید؟ معاذ عرض کرد: یا رسول الله شنیده ایم که در فلان جاست.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اصحابش به راه افتادند تا به آن کوه رسیدند. در طلب آن جوان از کوه بالا رفتند و رسیدند به جوان در حالی که میان دو قطعه سنگ ایستاده دستها به گردن بسته صورتش در اثر تابش آفتاب سیاه شده و مژه هایش از گریه فرو ریخته و عرض می کند: ای سید من! مرا نیکو آفریدی و صورتم را زیبا فرمودی. ای کاش می دانستم با من چه خواهی کرد؟ آیا در آتش دوزخ مرا خواهی سوزاند و یا در جوار خودت سکنا می خواهی داد؟ بارالها! تو را بر من احسان فراوانی است و نعمت بی شمار، کاش می دانستم آخر کار من چه خواهد شد؟ به بهشتم خواهی برد و یا به دوزخم خواهی راند؟ بارالها! همانا گناه من از آسمانها و

ص: 131

زمین و کرسی پهناور عرش بزرگ تو بزرگ تر است، ای کاش می دانستم خطای مرا می بخشی یا مرا روز قیامت رسوا خواهی کرد؟ و از این گونه کلمات می گفت و می گریست و خاک بر سر می ریخت. درندگان و پرندگان گرد او جمع شده و بر حالش متأثر بودند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک آمد و دستهای او را از گردنش باز کرد و خاک از سر و صورتش پاک کرد و فرمود: ای بهلول! مژده ات باد که خدای تعالی تو را از آتش آزاد کرد. سپس به اصحابش فرمود: گناهان خود را این چنین جبران کنید هم چنان که بهلول جبران کرد. سپس آیه شریفه را که درباره وی نازل شده بود قرائت فرمود و او را به بهشت مژده داد.

مترجم گوید: نکته مهمی که غرض از نقل این روایت بود همین جمله اخیر رسول خدا به اصحاب بود و توجه به این که روایات رجا و شمول عفو الهی نباید موجب غرور انسان گردد که جبران گناه کار سهل نیست و چه بسا سختیها باید تحمل شود و سالها طول بکشد تا اثر یک گناه از دل و جان زدوده شود. عصمنا الله تعالی من الذنوب بمنه و طهرنا من العیوب بفضله و بحق محمد و اهل بینه الطاهرین.

و انت الذی تسعی رحمته امام غضبه و تویی آن که رحمتت پیشاپیش غضبت در حرکت است. سید شارح و حکیم الهی سبزواری - قدس الله سرهما - در توجیه سبقت رحمت بر غضب توجیهاتی فلسفی دارند که تقریباً متقارب هم اند، ولی سید شارح را بیان ساده لطیفی است که ذکر می شود. می فرماید:

ظاهراً مقصود از سبقت رحمت بر غضب آن است که اگر کسی استحقاق رحمت و غضب هر دو را داشته باشد زودتر از آن که به غضب الهی دچار شود رحمت خداوندی شامل حالش می شود.

مترجم گوید: نکته مذکور را از بیشتر آیات شریفه که گویای عفو الهی است استیناس توان کرد، مانند: «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ» (1) «أَوْ يُوقِنَهُنَّ بِمَا كَسَبُوا وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ» (2) «هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُوا عَنِ السَّيِّئَاتِ» (3) دیگر آیات مبارکه.

و انت الذی عطائه اکثر من منعه و تویی آن که بخشش از منع بیشتر است. از آن جایی که نعمتهای الهی که از منبع جود و احسان به خلایق افاضه شده است قابل شمارش نیست،

ص: 132

1- سورة توبه، آیه 102.

2- سورة شوری، آیه 34.

3- سورة شوری، آیه 25.

همان گونه که فرموده است: «وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا» و اگر نعمتی را از کسی منع فرماید نه از روی بخل است و یا به منظور سختگیری بر وی باشد، بلکه مسلماً دارای حکمتی است، لذا عطایش از منع بیشتر است. و توضیح این مطلب آن که هر فردی از افراد هر چند در نهایت فقر و نداری باشد و در رنج و مشقت به سر برد، اگر درست دقت کند خواهد دید که غرق نعمتهای الهی است و در همه لحظات آن قدر خدای تعالی به او نعمت عطا فرموده که تصور آن از حیطة امکان خارج است.

سید شارح - رضوان الله علیه - در این مورد مثالی دارد؛ گوید: پادشاهی را فرض کن که بر تمام روی زمین سلطنت و حکومت می کند و همه قدرتها در مقابل او خاضع و همه گردنکشان عالم در برابر او دست به سینه آماده خدمت باشند و همه وسایل عیش برای او فراهم باشد و در چنین حالی نیازمند به غذایی و یا آبی باشد که جانش به خاطر آن به لب رسیده باشد، آیا در چنین حالی او همه دارای اش را تقدیم نمی کند که لقمه نانی و یا جرعه آبی بدو برسد؟ آیا اموال و ثروت خود را حفظ می کند و با تشنگی و گرسنگی جان می سپارد؟ مسلماً چنین نیست. پس معلوم شد که ساعتی زنده بودن برای انسان عزیزتر از همه ثروتهای جهان می باشد، در صورتی که همین زندگانی را خدای تعالی به رایگان در اختیار او نهاده است. پس معلوم شد که نعمتهای خدا در هر ساعت و لحظه ای فوق حد شمارش است و کرمش نامتناهی و نعمش بی پایان. و اما منع حضرت پروردگار هر چند به حسب ظاهر و در نظر ساده اندیشان منع است لکن چون در مبدأ فیاض بخل نیست پس لا محاله منعش براساس حکمت بالغه است و آن عین عطا و احسان و امتنان است. چنان که در حدیث قدسی آمده است که بعضی از بندگان مرا بجز فقر اصلاحش نمی کند که اگر ثروتش بدهم فاسد خواهد شد. «إِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يَصْلِحُهُ إِلَّا الْفَقْرُ وَ لَوْ اغْنَيْتَهُ لَافْسَدَ ذَلِكَ». و در حدیث دیگر است که: در میان بندگان مؤمن من افرادی هستند که کار دین آنان بجز با فقر و مسکنت و بیماری اصلاح نمی شود، پس من آنان را به فقر و مسکنت و بیماری مبتلا می کنم، پس امر دینشان اصلاح می پذیرد و من بهتر می دانم که دین بندگان مؤمن مرا چه چیز اصلاح می کند «أَنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لَعِبَادًا لَا يَصْلِحُ أَمْرُ دِينِهِمْ إِلَّا بِالْفَقْرِ وَ الْمَسْكِنَةِ وَ السَّقْمِ فِي أَيْدِيهِمْ فَابْلَوْهُمْ بِالْفَقْرِ وَ الْمَسْكِنَةِ وَ السَّقْمِ فَصَلِحَ إِلَيْهِ أَمْرُ دِينِهِمْ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا يَصْلِحُ عَلَيْهِ أَمْرُ دِينِ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ».

اشعار عارفانه و حکیمانه مولانا در این زمینه قبلا نقل شد که می فرماید:

این بلای دوست تطهیر شماست علم او بالای تدبیر شماست

وانت الذی اتسع الخلائق کلهم فی رحمته و تویی آن که همه مخلوقات در دریای رحمت او غوطه ورنند.

وانت الذی لا یرغب فی جزاء من اعطاه و تویی آن که به هر کس می بخشی چشمداشت پاداش نداری و این به حکم غنای ذاتی حق تعالی است که غنی مطلق است نسبت به هر چیز و از هر چیز؛ زیرا در عطا اگر هر نوع پاداش در نظر گرفته شود حکایت از احتیاجی در عطا کننده دارد. و از این جاست که حکما فرموده اند: «ان افعال الله غیر معلله بالاغراض»:

خدای تعالی هیچ کاری را به منظور غرضی انجام نمی دهد، بلکه محض جود و فیضان خیر است که هر کس را به قدر قابلیتش عطا فرماید. و اما چرا قابلیت هر کس محدود است و توسعه نمی پذیرد، از بحثهای بسیار دقیق فلسفی است که حکما و فلاسفه عظام آن را در جمله «الذاتی لا یعلل» خلاصه کرده اند و فهمش درخور هر کس نیست.

بر سماع راست هر تن چیر نیست طعمه هر مرغکی انجیر نیست

*

وانت الذی لا یفرط فی عقاب من عصاه و تویی آن که در کيفر آن کس که معصیت و نافرمانی تو را کرده افراط نمی کنی و بیش از اندازه عقابش نمی کنی؛ چنان که خدای تعالی فرماید:

«سَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ» (1) دای تعالی قائم به قسط است و عادل در حکم. و در جای دیگر فرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (2) در کس که کار نیک انجام دهد ده برابر پاداش دارد و هر کس عمل بد از او سرزند جزایش به اندازه بدی اوست و به هیچ کس ستم نمی رود. سید شارح را در این جا سؤالی است و جوابی. و اما سؤال، می فرماید: چگونه ما می گوئیم که عقاب خدای تعالی به اندازه استحقاق بنده است در صورتی که کافر چند روزی در دنیا با کفر به سر

ص: 134

1- سورة آل عمران، آیه 18.

2- سورة انعام، آیه 160.

می برد و به دنبالش به عذاب دائم گرفتار می شود؟ در پاسخ این سؤال می گوید که کافر از آن جهت به عذاب دائم گرفتار می شود که کفرش دائمی است؛ بدان معنی که اگر برای همیشه باقی می ماند در کفرش نیز باقی بود. و می گوید به روایت ادريس لا يفرط به تشديد راء خواننده شده است یعنی در عقاب بنده گنهكارش تفریط نمی کند؛ یعنی مسامحه کاری نمی کند و گنهكار بالاخره به سزای عملش می رسد، چنان که در قرآن می فرماید: «لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا» (1) آرزوهای طول و دراز شما درست است و نه آرزوهای طول و دراز اهل کتاب، حقیقت مطلب آن است که هر کس کار زشت انجام دهد جزایش را خواهد دید و بجز خدای تعالی یار و یآوری نخواهد یافت.

مترجم گوید: اختلاف قرائت «يفرط» و «يفرط» هر چند ممکن است اشکال موجود در این دعا را برطرف کند، و بگوییم که عبارت دعا يفرط با تشديد راء است (2) لکن اصل اشکال برجاست و جواب سید از این اشکال به این که کفار از آن جهت مخلصند در عذابند که در کفرشان مخلصند اطمینان بخش نیست و باید پاسخ دیگری به این اشکال داده شود. آنچه فعلاً به نظر این ناچیز می رسد یکی از دو جواب است علی سبیل منع خلو که تقدیم خوانندگان عزیز می شود تا اگر از بزرگان و اساتید محترم به مطلب قابل ذکر دسترسی یافتند به عرض خواهد رسید، و آن دو پاسخ یکی این که گفته شود که جزای اعمال آثار وضعی آنهاست و اگر چنین باشد اشکال برطرف می شود. از باب مثال گوییم: اثر وضعی رفتن سوزن در چشم این است که صاحب چشم تا ابد کور بماند و از نعمت بینایی محروم شود و به همین گونه است کیفر اعمال. و پاسخ اینگونه کیفرها از مصادیق ظهور سلطنت و قدرت تامه و مطلقه الهیه است که «لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون». امام زین العابدین علیه السلام در دعای ابو حمزه عرض می کند: «تعذب من تشاء بما تشاء كيف تشاء و ترحم من تشاء بما تشاء كيف تشاء لا تسئل من فعلک و لا تنازع فی امرک (فافهم و تدبر).

ص: 135

1- سورة نساء، آیه 123.

2- و مضمون دعا نظیر روایتی است که می فرماید: انّ الله یمهل و لا یهمل: خدای تعالی مهلت می دهد ولی اهمال نمی ورزد، و مانند آیه شریفه که می فرماید: «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ»، «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهِمْ مِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا»: اگر خدای تعالی از کردار زشت مردم مؤاخذه کند در پشت زمین هیچ جنبنده ای باقی نگذارد و لکن کیفر خلق را به تأخیر می اندازد تا وقت معین و چون هنگام اجل مردم فرا می رسد خدای تعالی به احوال بندگانش کاملاً آگاه است (و مقدار مجازات و عفو هر کس را می داند).

و انا يا الهی عبدک الذی امرته بالدعاء فقال لیبک و سعديک ها انا ذا يا ربّ مطروح بين یدیک بارالها! من همان بنده تو هستم که او را به دعا امر فرمودی و وی امر تو را اجابت کرد و این که پروردگارا در برابر تو افتاده است.

انا الذی اوقرت الخطایا ظهره من همان هستم که گناهان پشتش را گرانبار کرده است. از باب تشبیه معقول به محسوس است؛ گویی گناهان را باری تصوّر فرموده و سپس اثر آن را که بار سنگینی بر دوش است بر آن مترتب ساخته است.

و انا الذی افنت الذنوب عمره من همانم که عمرش گناهان را سپری کرده اند. اسناد نابود ساختن عمر به گناهان اسناد مجازی است و باید گفته شود که عمرم به گناه سرآمده، نه آن که گناه عمر را به سر آورده است و لکن در عبارت دعا لطف خاصی است و اشاره به آن که گناه آن چنان در وجود من نقش داشت که گویی این گذشت زمان نبود که عمرم می کاست بلکه آن گناه بود که به جای حرکت زمان و گردش روزان و شبان بر من مسلط شده و عمر مرا به نابودی می کشید.

عمر نبود آنچه غافل از تو نشستن باقی عمر ایستاده ام به غرامت

و انا الذی بجهله عصاک من همانم که به نادانی معصیت تو را کرد. مقصود نه آن است که ندانسته گناه کردم زیرا ندانسته گناه کردن عقاب ندارد، بلکه مقصود آن است که گناه از روی جهل و عدم معرفت بوده، و چه نادانی از این بیشتر که نعمتهای باقی ابدی را به لذتهای فانی از دست بدهد؟! لذا امام صادق علیه السلام بنا به روایت مجمع و عیاشی فرمود:

کلّ ذنب عمله العبد و ان کان عالما فهو جاهل حین خاطر بنفسه فی معصیه ربّه، فقد حکى الله سبحانه قول یوسف لاخوته: هل علمتم ما فعلتم بیوسف و اخیه اذا انتم جاهلون، فنسبهم الى الجهل لمخاطرهم لانفسهم فی معصیه الله عزّ و جلّ: (هر گناهی که بنده به جا می آورد هر چند عالم باشد او جاهل است آن گاه که خود را به خطر معصیت پروردگارش انداخته؛ از این رو خدای سبحان آن جا که سخن یوسف به برادرانش را نقل می کند می فرماید: آیا دانستید چه بر سر یوسف و برادرش آوردید آن گاه نادان بودید؟! پس آنها را به نادانی نسبت داده از آن جهت که خودشان را در خطر معصیت خدای عزّ و جلّ انداخته بودند.

من دیوانه چو زلف تو را می کردم هیچ لایق ترم از حلقه زنجیر نبود

و لم تكن اهلا- منه لذاک و سزاوار نبود که با تو چنین رفتاری بشود و در مقابل آن همه نعمتی که از تو به او رسیده این چنین ناشکری و کفران از او سر بزنند.

به کوی میکده گریان و سرفکنده روم چرا که شرم همی آیدم ز کرده خویش

* هل انت يا الهی راحم من دعاک فابلغ فی الدعاء ام انت غافر لمن بکاک فاسرع فی البكاء ای خدای من آیا تو بر کسی که تو را می خواند رحم خواهی کرد تا من در دعا مبالغه کنم؟ و آیا تو کسی را که در پیشگاه تو گریه کند خواهی آمرزید تا من در گریه شتاب کنم؟ سید شارح رحمه ا... علیه فرماید: این دو استفهام را نمی شود بر معنای حقیقی استفهام حمل کرد، بلکه مقصود آن است که ایجاد رحمت را طلب کند و تحقیق هر چه زودتر آن را مسئلت نماید؛ و از زمخشری نقل می کند که در تفسیر آیه شریفه: «وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ» (1) فته است که مقصود از این آیه شریفه آن است که فرعون می خواست به قوم خود بگوید هر چه زودتر اجتماع کنید؛ و آنها را تحریک و تحریص بر اجتماع می نمود، مانند آن که کسی به نوکرش می گوید: دنبال فلان کار می روی یا نه؟! که مقصودش تحریک و تحریص او به حرکت است؛ و نظیر آن که کسی به دیگری پیام می دهد که فلان مبلغ می دهی که سخت به آن نیازمندم؟ یعنی هر چه زودتر بفرست و مسامحه نکن. پایان سخن زمخشری به اختصار.

نویسنده گوید: به نظر این ناچیز این گونه تعبیر که امام می فرماید «هل انت راحم من دعاک» استفهام حقیقی است، به این معنا که گاهی کثرت گناه و عظمت آن و یا جلوه عظمت آن به حدی می رسد که برای شخص گنهکار حقیقتا تردید دست می دهد که آیا از قابلیت شمول رحمت و واسعة الهیه افتاده است یا نه، و آیا وسایل آمرزش از قبیل گریه و تضرع و دعا به حال او مفید است یا نه؟ بلکه فقط می بایست چشم امید به فضل الهی داشته باشد که شمولش بدون علت و سبب است و بستگی به مشیت الهی دارد و بس.

ام انت متجاوز عن عقر لک وجهه تذلا و آیا از آن کس که روی خود را ذلیلانه بر خاک می نهد در می گذری؟

ام انت مغن من شکا الیک فقره توگلا (آیا کسی را که از فقر و نیاز به سوی تو شکایت آرد و بر

ص: 137

تو توکل آرد بی نیازش می کنی؟ توضیحی که در جملات قبلی داده شد در این جملات نیز جاری است و نیازی به تکرار ندارد.

الهی لا تخیّب من لا یجد معطیا غیرک بارالها! کسی را که بجز تو بخشنده ای نمی یابد نومید مگردان.

و لا تخذل من لا یتغنی عنک باحد دونک و آن را که بجز تو به هیچ کس بی نیاز نتوان بود رسوا و خوار مفرما.

سید شارح را در این جا کلامی است؛ می فرماید: این دو جمله از قبیل دعایی است که می داند که پیش از آن که دعا کند مضمون آن حاصل است، همانند این جمله: «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا» (1) ورودگارا ما را به آن که از روی نسیان و خطا سر می زند مؤاخذه مفرما. و مانند «قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ» (2) گوای پیغمبر پروردگارا! به حق حکم فرما. و مانند: «رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ» (3) ورودگارا آنچه را که به پیامبرانت درباره ما وعده فرمودی به ما عطا فرما؛ که در همه این آیات مضمون دعا پیش از دعا حاصل و محقق است و نیازی به دعا ندارد.

در مورد بحث نیز چنین است، زیرا مسلم است که خدای تعالی به صریح آیه شریفه: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»: هر کس به خدا توکل کند خدای تعالی برای همه کارهای او کافی است، زیرا معبود حقیقی که بر همه چیز تواناست و از همه چیز بی نیاز است و نسبت به هر چیز جود و کرم دارد، اگر بنده اش به او امید بست و از دیگری گسست حتما او را مهمل نخواهد گذاشت. پایان سخن سید رحمه الله.

این فرموده سید خالی از غرابت نیست، زیرا در هیچ یک از موارد مذکور در کلام سید دعا برای امر حاصل نیست. اما آیه شریفه «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا» که متضمن دعا و عدم مؤاخذه در مورد نسیان و خطاست. دعا بعد از مؤاخذه دعای حقیقی است که آدمی را ممکن است با تحفظ به مقدمات نسیان و خطا دچار نسیان و خطا نشود. در این صورت اگر مؤاخذه ای از خدای تعالی صورت بگیرد، برای عدم تحفظ از مقدمات است. به عبارت دیگر همان گونه که علما فرموده اند حدیث رفع که متضمن رفع عقاب و مؤاخذه بر خطا و نسیان است که فرمود «رفع عن امتی تسع الخطا و النسیان...» از باب امتنان است نه استحقاق بنده بر

ص: 138

1- سوره بقره، آیه 286.

2- سوره انبیاء، آیه 112.

3- سوره آل عمران، آیه 194.

عدم مؤاخذه. و اما آیه شریفه «قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ» به منظور ظهور حق است برای منکرین، گویی عرض می کند پروردگارا! حق را آشکار فرما تا هیچ کس را جای انکار نماند. از این رو در مجمع البیان از قتاده نقل می کند که گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که در صحنه جنگ حاضر می شدند عرض می کردند «رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ»: کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا شهد قتالا قال رب احکم بالحق ای افضل بینی و بین المشرکین بما ینظر به الحق و به عبارت دیگر مقصود از حکم در این آیه شریفه حکم در مقام اثبات است نه در مقام ثبوت؛ چنان که گفته شده: «معناه احکم بحکمک و هو اظهار الحق علی الباطل». و اما آیه «رَبَّنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ» صاحب مجمع فرماید که مقصود نه آن است که شک و تردیدی در انجام وعده حق داشتند، بلکه یا از باب انقطاع الی الله تعالی بوده است و حالت تعبد و تضرع به خود گرفت، چنان که علی بن عیسی و جبایی این وجه را اختیار کرده اند و یا آن که آیه شریفه در ظاهر به صورت دعا آمده و در حقیقت اخبار است؛ یعنی ما را با ابرار و نیکان محشور فرما تا آنچه را که به پیامبرانت درباره ما وعده فرموده ای عطا کرده باشی، و ما را روز قیامت خوار و رسوا فرموده باشی؛ و یا آن که آنان حقیقتاً از خدای تعالی دعا و مسئلت دارند که آنچه به واسطه انبیا و رسل به آنان وعده فرموده ای عطا فرما؛ یعنی آنان را اهل و لایق آن کرامات قرار ده هر چند که می دانستند که چنین خواهد شد، لکن اگر چنین حالت دعایی نداشتند و خود را مستحق این کرامت می دانستند متضمن ترکیه نفس بود که شایسته مردان خدا نیست؛ و یا آن که مقصود پیروزی بر کفار و اعلاسی کلمه حق بود که مؤمنین خواستار تعجیل در پیروزی بودند هر چه زودتر بر دشمنان خود پیروز شوند که دیگر کاسه صبرشان لبریز شده بود. طبری گفتار خود را تأیید می کند با دنباله آیه شریفه که می فرماید: «فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَاباً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ» (1) پس پروردگار آنان دعاهای ایشان را اجابت کرد که البته من که پروردگارم عمل هیچ کسی از مرد و زن را ضایع و بیهوده نمی گذارم چه آن که مؤمنین همچون اعضای یکدیگرند؛ پس آنان که از وطن خود هجرت نمودند و از شهر و دیار خود رانده شدند و در راه من رنج و آزار دیدند و جهاد کرده و کشته شدند به طور حتم کارهای بد آنان را در پرده

ص: 139

لطف خود می پوشانم و آنان را به بهشتهایی در آورم که زیر درختانش نهرها جاری است. این پاداش است که در نزد خدا برای آنان معین شده و نزد خداست پاداش نیکو (یعنی جَنَّةُ اللَّقَاءِ).

الهی فصلّ علی محمد و آله و لا تعرض عَنّی و قد اقبلت علیک و لا تحرمنی و قد رغبت الیک و لا تجبهنی بالزّرد و قد انتصبت بین یدیک ای خدای من! پس درود بفرست بر محمد و خاندان او و از من روی بر مگردان که روی به تو آورده ام و مرا محروم مفرما که میل و خاطر من به سوی توست و مرا از نزد خود مران که در خدمت تو ایستاده ام.

انت الذی وصفت نفسک بالرّحمه تویی آن که خود را به رحمت توصیف فرموده ای.

توصیف حضرت حق خود را به صفتی از صفات بدین معناست که آن صفات را برای خود اثبات فرموده و با توجّه به بساطت مطلقه ذات حق تعالی اثبات صفتی برای ذات متعال باید به گونه ای باشد که هیچ نوع ترکیب در آن لازم نیاید؛ پس لا محاله باید مراد از اتّصاف به صفت نتیجه آن صفت باشد؛ مثلاً اتّصاف به صفت رحمت یعنی افاضه فیض که نتیجه رحمت است.

سید شارح - رحمه الله - در این جا سؤالی مطرح می فرماید و آن این که چه فرق است میان اسم و صفت در حق تعالی؟ و در جواب می گوید که فرق اسم و صفت فرق میان بسیط و مرکب است که علمای کلام تصریح کرده اند بر این که ذات، به اعتبار صفتی اسم است مثلاً ذات به اعتبار صفت رحمت، رحیم و به اعتبار صفت علم، عالم و به اعتبار صفت قدرت، قادر گفته می شود و از این رو عرض می کند:

وصفت نفسک بالرّحمه و سمیت نفسک بالعفو فاعف عَنّی رحمت را برای خود اثبات فرموده و خود را عفو و بسیار بخشاینده نامیدی. و نیز سؤال دیگری طرح می کند که افعال را به صورت غایب نیاورد، چنان که غالباً چنین می گویند: تویی آن که چنین و چنان کرد، و کمتر گفته می شود: تویی آن که چنین و چنان کردی، در جواب می گوید: آوردن فعل مخاطب به خاطر آن است که برای مخاطبه با حق تعالی لذت بیشتری برده باشد.

من از حکایت عشق تو بس کنم هیهات مگر اجل که ببندد زبان گفتارم

فصلّ علی محمد و آله و ارحمنی و انت الذی سمیت نفسک بالعفو فاعف عَنّی پس بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و آل او درود بفرست و بر من رحم فرما و تویی آن که خود را بسیار بخشنده نامیدی، پس از من درگذر.

قد تری یا الهی فیض دمعی من خیفتمک و وجیب قلبی من خشیتک و انتفاض جوارحی من هیبتک ای خدای من! می بینی که از ترس تو اشکبارم و از بیم تو دلم می تپد و از هیبت تو اعضا و جوارحم لرزان است.

محقق طوسی - رضوان الله - علیه را کلامی است نورانی در فرق میان خوف و خشیت، و حاصلش آن که خوف و خشیت هر چند در لغت به یک معناست لکن وقتی مضاف الیه خدای تعالی باشد میان آن دو در اصطلاح اندیشمندان فرق است و آن این که انسان وقتی گناهی را مرتکب می شود و دامنش به گناهی آلوده می شود در جان خود نوعی ناراحتی و اضطراب احساس می کند که مبادا به کیفر عملش گرفتار شود، و اگر عبادت و اطاعتی را به جا می آورد همان ناآرامی خاطر را دارد که مبادا در انجام آن عبادت و اطاعت کوتاهی کرده باشد و این حالت در بیشتر مردم هست هر چند مراتب آن مختلف است و (هر کس به قدر فهمش فهمید مدعا را) و مرتبه اعلای آن بجز در اندکی از بندگان خدا یافت نشود. و اما خشیت، پس هر گاه آدمی عظمت حضرت حق تعالی و هیبت او را درک کرد، در او حالتی یافت می شود و بیم آن دارد که مبادا از او محجوب شود، و دست رد به سینه او زده شود و این حالت بجز در کسی که از جلال کبریا مطلع شده و حلاوت قرب را چشیده یافت نشود، و ازین رو خدای تعالی فرمود: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»⁽¹⁾ فقط علما از خدای تعالی می ترسند. پس خشیت عبارت است از خوف و ویژه ای، هر چند گاهی به آن خوف نیز گفته می شود. پایان سخن محقق طوسی رضوان الله تعالی علیه.

مترجم گوید: دریغم آید که اشعار بسیار لطیفی را به مناسبت از عارف معروف شبستری در این جا نقل نکنم و خوانندگان خوش ذوق را از آن محروم سازم. وی گوید:

و الی ملک ولایت ذو النون آن به اسرار حقیقت مشحون

گفت در مکه مجاور بودم در حرم حاضر و ناظر بودم

ناگه آشفته جوانی دیدم چه جوان سوخته جانی دیدم

لاغر و زرد شده همچو هلال کردم از وی ز سر مهر سؤال

که مگر عاشقی ای سوخته مرد که بدین گونه شدی لاغر و زرد

گفت آری به سرم شور کسی است کش چو من عاشق و رنجور بسی است

ص: 141

گفتمش یار به تو نزدیک است؟ یا چو شب روزت ازو تاریک است

گفت در خانه اویم همه عمر خاک کاشانه اویم همه عمر

گفتمش یکدل و یک روست به تو یا ستمکار و جفاجوست به تو

گفت هستیم به هر شام و سحر به هم آمیخته چون شیر و شکر

گفتمش یار تو ای فرزانه با تو همواره بود همخانه

سازگار تو بود در هر کار بر مُراد تو بود کارگزار

لاغر و زرد شده به هر چه ای تن همدرد شده بهر چه ای

گفت رور و که عجب بی خبری به کز این گونه سخن درگذری

محنت قرب ز بعد افزون است جگر از محنت قربم خون است

هست در قرب همه بیم زوال نیست در بعد جز امید وصال

آتش قرب دل و جان سوزد شمع امید روان افروزد

* نظیر سخنی را که در فرق میان خوف و خشیت گفتیم در هیبت نیز گفته اند.

سید شارح فرماید: عرفا فرموده اند هیبت حالتی است بالاتر از ترس، و چون این حالت دست دهد دل از همه چیز غایب و غافل گردد و بلکه از احوال خود نیز غافل شود که آنچه از عالم غیب وارد می شود هیبتش ایجاب می کند که سلطان حقیقت بر دل مستولی گردد و او را از همه چیز باز دارد و فرموده اند که این حالت بجز در قلبی که شایسته اواب است و با تمام وجودش به خدای تعالی متوجه شده است یافت نشود، و بجز در کاخ تو به کاروان نزول اجلال نکنند. نکته ای که در این جا لازم به تذکر است و شاید خوانندگان عزیز خودشان متوجه باشند آن است که خواندن این مضامین از دعا در محضر مبارک حق تعالی باید مقرون به حقیقت و دور از نفاق و کذب باشد، و اگر دعاکننده حالتی در خود ندیده که این مضامین درباره او صحّت داشته باشد بهتر آن است که چنین دروغ و اضحی را نگوید و خود را در محضر اولیا و ملائکه الله رسوا و مفتضح نکند که دستور خاصی به خواندن این مضامین از معصوم علیه السلام برای عموم نرسیده تا به قصد تعبد و امثال امر خوانده شود.

کلّ ذلک حیاء منک لسوء عملی و لذاک خمد صوتی عن الجأ الیک و کلّ لسانی عن مناجاتک

همه این حالاتم به سبب شرمی است که در نتیجه کار زشتم از تو دارم و از بسیاری دعا و نیایش به درگاہت صدایم گرفته و دیگر نمی توانم فریاد بکشم و زبانی کند شده که نمی توانم با تو مناجات کنم.

یا الهی فلک الحمد فکم من عائبه سترتها علیّ فلم تفضحنی و کم من ذنب غطّيته علیّ فلم تشهرنی ای خدای من! سپاس تو را که چه بسیار عیب مرا پوشاندی و رسوایم نکردی و چه بسیار گناه را که پنهانش کردی و مرا مشهور خلق نکردی.

و کم من شائبه الممت بها فلم تهتک عنی سترها و لم تقلدنی مکروه شنارها و چه بسا آلودگیها که قصد آنها را کرده و تو پرده مرا ندریدی و ننگ آن را گردنگیر من نکردی.

و لم تبد سوءاتها لمن یلتمس معایبی من جیرتی و حسده نعمتک عندی و نزد همسایگان و عیبجویانی که از نعمت تو بر من شک می بردند آن را آشکار نمودی.

ثمّ لم ینهنی ذلک عن ان جریت الی سوء ما عهدت منّی این همه الطاف مرا باز نداشت از این که باز به سوی کارهای زشتی که از من می دانستی شتافتم.

فمن اجهل منّی یا الهی برشده و من اغفل منّی عن حظّه پس ای خدای من! کیست که به صلاح کار خویش از من نادان تر و به نصیب خود غافل تر از من باشد؟!

راغب گوید که جهل بر سه معناست: اول ندانستن، بدان معنا که ذهن انسان از چیزی خالی باشد و اطلاعی درباره آن نداشته باشد و این معنای اصلی جهل است. دوم آن که خلاف حقیقت را معتقد باشد. سوم آن که کاری را بکند که نمی بایست کرد، خواه منشأ این عمل اعتقاد صحیح باشد و یا اعتقاد نادرست، مانند کسی که نماز را عمدا ترک می کند هر چند اعتقادش آن باشد که نماز واجب است و لکن ترک نماز لامحاله به واسطه جهل خواهد بود. و از این رو خدای تعالی از زبان موسی علیه السلام نقل می کند که گفت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (1)

من پناه به خدا می برم از این که از نادانان باشم. پس استهزاء و مسخره کردن را جهل نامیده.

پایان سخن راغب.

مترجم گوید: ظاهر آن است که حضرت موسی استهزا و مسخره کردن را ناشی از جهل دانسته؛ چنان که خدای تعالی می فرماید: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ

ص: 143

يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءً مِنْ نِسَاءِ عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُمْ» (1) ی کسانی که ایمان آورده اید! هرگز نباید قومی قوم دیگر را مسخره و استهزاء کند شاید آن قوم که مسخره شان می کنند بهترین مؤمنین باشند (و یا بهتر از مسخره کنندگان باشند) و نیز هیچ زنی زن دیگر را مسخره نکند که شاید بهترینشان باشند.

و من ابعده منی عن استصلاح نفسه و کیست دورتر از من که به صلاح خود قدم بردارد.

حین انفق ما اجریت علی من رزقک فیما نهیتی عنه من معصیتک که روزی مقرّر تو را در گناهی که از آن منع کرده بودی مصرف کرده.

سید شارح - رضوان الله علیه - فرماید که جنید گوید: طفل هفت ساله ای بودم که در مقابل «سری» بازی می کردم و جمعی که نزد سری بودند درباره شکر صحبت می کردند. سری مرا گفت: ای پسر بچه معنای شکر چیست؟ گفتم: شکر آن است که با نعمت خدای تعالی معصیت او نشود. سری گفت: چیزی نمانده که حظ و نصیب تو از خدای تعالی همین زیانت باشد؛ و من هنوز از سخنی که سری به من گفته گریه می کنم (العهد علی الراوی!).

امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه فرماید: انّ اقلّ ما یلزکم الله ان لا تستعینوا بنعمه علی معصیته: (کمترین وظیفه الزامی از خدای تعالی بر شما آن است که به وسیله نعمتهای الهی مقدمات گناه کردن را فراهم نکنید). مترجم گوید: نظیر این مضمون در دعای شریف ابو حمزه آمده است آن جا که عرض می کند: «انا الذی اعطیت عن المعاصی الجلیل الرّشا» یا «علی المعاصی جلیل الرّشا»: (من آنم که برای گناه کردن رشوه های بزرگ دادم و یا برای گناهان بزرگ رشوه دادم).

اعتراف به گناه و تقصیر از ائمه دین و بزرگان تا حدودی قابل توجیه است به این که چون عظمت الهی در نظرشان جلوه گر می شد خود را سراپا تقصیر می دیدند و حتی عباداتشان را نیز نوعی گناه می شمردند. به گفته شاعر:

زاهدان از گناه توبه کنند عارفان از عبادت استغفار

و لکن به عقیده این ناچیز توجیه بعضی از تعبیرات با اعتقاد به عصمت دعاکننده از مشکلات است. خدای تعالی توفیق درک حقایق و معارف اهل بیت علیهم السلام را به ما عطا فرماید.

ص: 144

و من ابعده غورا في الباطل و اشد اقداما على السوء مني كيست که از من فرورفته تر در باطل باشد و بیشتر از من به زشتکاری اقدام نموده باشد؟!

حين اقف بين دعوتك و دعوه الشيطان فاتبع دعوته على غير عمى منى في معرفه به و لا نسيان من حفظى له هنگامى که در میان دعوت تو و دعوت شیطان قرار می گیرم و با چشم باز و با این که تسویلات شیطان را می شناسم و فراموشش نکرده ام باز دعوت او را می پذیرم.

و انا حينئذ موقن بان منتهى دعوتك الى الجنة و منتهى دعوته الى النار و من يقين دارم که سرانجام دعوت تو بهشت است و پایان دعوت شیطان دوزخ. خدای تعالی می فرماید: «أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِأَذْنِهِ» (1) ینان (مشرکین) به دوزخ دعوت می کنند و خدای تعالی به بهشت دعوت می کند. بدان معنا که هرکس که دعوت شیطان را بپذیرد و وسوسه ای را که دل آدمی به وجود می آورد پی گیری کند سرانجام داخل آتش غضب الهی خواهد شد، و هرکس که دعوت خدا را که بوسیله انبیا و اولیا و کتب آسمانی شده است بپذیرد و بر طبق آن عمل کند نتیجه کارش ورود به بهشت و در بهشت منتعم شدن به نعمتهای الهی خواهد بود.

سبحانک ما اعجب ما اشهد به على نفسى و اعدده من مکتوم امرى بارالها! تو پاک و منزهی از هر آنچه لایق کبریایی تو نیست، و این منم که با کمال تعجب به زبان خود گواهی می دهم و کارهای پنهانی خودم را می شمارم؛ چه که آدمی به واسطه حب نفسی که دارد همواره می کوشد که عیبهای خود را مستور بدارد و کارهای زشت خود را به گونه ای توجیه کند. حال اگر خود پرده از کار خود برداشت و رسواییهای خود را بیان کرد البته جای تعجب خواهد بود و لکن این گونه اعترافات به منظور جلب رحمت الهی و استتزال مغفرت خداوندی است که گفته اند: «من اقرّ فقد استوجب العفو»: هر که اعتراف کند خود را مستوجب عفو و آمرزش کرده است.

و اعجب من ذلك اناتك عنى و ابطائك عن معاجلتى و شگفت تر از من بردباری توست و شتاب نکردنت در کیفر من.

و ليس ذلك من كرمى عليك اين نه از آن روست که من نزد تو گرامی ام.

بل تأتيا منك لى و تفصلا منك على بلکه از آن جهت است که تو بر من حلم و تفصل فرمایی.

ص: 145

لان ارتدع عن معصیتک المسخطة باشد که از گناهی که موجب خشم توست باز ایستم.

واقلع عن سیئاتی المخلقه و از گناهانی که آبرویم را نزد تو می برد کنده شوم.

ولأن عفوک عتی احب الیک من عقوبتی و برای این که عفو تو از من محبوب تر است نزد تو از کیفر دادنم. ناگفته پیداست که این شگفت زدگی از جانب دعاکننده است وگرنه ذات متعال در اراده ای که دارد مختار است و همه از جهت اسباب مشخص و معلومی است.

بل انا یا الهی اکثر ذنوبا و اقیح آثارا و اشنع افعالا و اشد فی الباطل تهورا و اضعف عند طاعتک تیقظا و اقل لوعیدک انتباها و ارتقبا من ان احصی لک عیوبی او اقدر علی ذکر ذنوبی بلکه بارالها من گناهم بیشتر و آثارم زشتتر و کردارم ناپسندیده تر و در اقدام به باطل بی باک تر و در فرمانبری از تو کند هوش تر و از وعید تو غافل تر و فراموشکارترم از آن که بتوانم عیبهای خودم را بشمرم و یا بتوانم گناهانم را به زبان آورم.

و انما اویح بهذا نفسی طمعا فی رأفتک الی بها صلاح امر المذنبین و رجاء لرحمتک الی بها فکاک رقاب الخاطئین بلکه خویشان را ازین جهت سرزنش می کنم که به رأفت و مهر تو طمع بسته ام زیرا صلاح کار گناهکاران بستگی به رأفت تو دارد و امیدم به رحمتی است از تو که گردن خطاکاران را آزاد می کند.

بدان ای عزیز که توبیح و سرزنش نفس یکی از بهترین راههای سلوک الی الله و حرکت به آستان قدس تبارک و تعالی است و تازیانه سلوک است که کسالت و سستی را از مرکب نفس باز گیرد، و عارفان و دانشمندان آخرت را در این باره مطالب بسیار ارزنده و قابل اهمیت است که سید شارح - رضوان الله علیه - اندکی از بسیار را ذکر کرده و فرماید: بدان که سرزنش نمودن و او را مورد عتاب قرار دادن باب بزرگی از ابواب مجاهده فی سبیل الله است که عارفین را در سلوک سبیل الله و جهاد با نفس پنج مقام است:

1. مشارطه، 2. مراقبه، 3. محاسبه، 4. معاتبه، 5. معاقبه، و سپس به توضیح این مقامات پرداخته و چون این مقامات را در طریق سلوک الی الله اهمیت بسزایی است تا آن جایی که اگر معاقبه را تابع و متمم معاتبه بدانیم که چنین است مقامات از پنج به چهار می رسد و آن را ارکان اربعه سلوک می خوانند. و چون از چنین اهمیتی برخوردارند سزاوار است که با توضیح بیشتری نگارش یابد مگر صاحب دلی را فایده ای بخشد و به رحمت در حق نگارنده دعایی کند. مقدمتا گوئیم: بدان ای عزیز که اولین منزل از منازل راه سلوک الی الله منزل توبه

است که بدون ورود به این منزل دری به روی کسی گشوده نشود، و آداب و شرایط توبه حقیقی و صحیح را در جای خود شرح داده ایم و شاید به مناسبت در همین کتاب نیز گفته آید.

و پس از تحقق توبه صحیح سالک را لازم است به وظایفی که علمای آخرت مقرر فرموده اند عمل نماید و آن چهار چیز است: مشارطه و مراقبه و محاسبه و معاتبه یا معاقبه، چنان که از سید شارح نقل شد. اما رکن اول یعنی مشارطه، عبارت از آن است که همان طور که بازرگانی با شریک خود در کار شرکتش شرایطی می کند و سپس سرمایه ای در اختیارش می گذارد، سالک الی الله را نیز که در راه آخرت به بازرگانی مشغول است و نعمتها و سرورهای ابدی ریح و سود این تجارت است و شقاوت و عذاب و ظلمهای جاوید زیان این سود است، لازم است که با نفس و اعضای بدن خود که شریکان انجام این معامله خطیر و پرسود و زیان می باشند، لازم است که سرمایه پرارزش و گرانبهای خود را که عمر اوست بدون قید و شرط در اختیار شریکان خود قرار ندهد.

بنابراین بر سالک است که اول صبح که از بستر برخاست و فریضه صبح و وظایف عبادی خود را انجام داد ساعتی به فراغت قلب نشیند و با نفس خود به مشارطه پردازد و به او بگوید که من سرمایه ای بجز عمر ندارم و اگر این سرمایه از دست من برود و رشکست به تمام معنی می شوم و هرگز امید سودی نخواهم داشت. پس امروز را که خدای تعالی به من مهلت داد و مرگم را به تأخیر انداخت و این نعمت را بر من ارزانی فرمود که اگر مرا از این دنیا برده بود و الآن آرزو می کردم که یک روز مرا به دنیا باز گرداند تا عمل صالحی انجام دهم؛ چنان که خدای تعالی از زبان کافران نقل می فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ» (1) کنون تو چنین فرض کن که از این دنیا رفته ای و باز برگشته ای، بیا و این روز را ضایع مکن که نفسی که می کشی جوهر گرانبهایی است که قیمتی برای آن نمی توان تعیین کرد، و بدان که به روز قیامت چنان که در روایت است شبانه روز آدمی را به ساعتهایی تقسیم نموده و برای هر ساعتی صندوقی ارائه می دهند که چون یکی از آن صندوقها را باز کند ببیند که مملو از نور است و از مشاهده آن انوار آن چنان بهجت و سرور به او دست می دهد که اگر آن را در میان دوزخیان تقسیم کنند از احساس سوزش آتششان کاهیده شود؛ و آن صندوق تجسم اعمال حسنه ای است که در آن ساعت از شبانه روز به آن

ص: 147

پس آن گاه صندوق دیگری را باز می کند و می بیند که مملو از ظلمت است و آن چنان بوی تعفن آن دماغش را آزار می دهد و ظلمت و وحشت بر جاننش مستولی می گردد که اگر آن را در میان بهشتیان توزیع کنند عیش آنان را منغص خواهد کرد، و آن صندوق، تجسم ساعتی است که در آن به گناه آلوده بوده است و صندوق سوم را باز می کند و می بیند که خالی است، نه چیزی که سرور آور باشد دارد و نه چیز ناخوشایند. از دیدن آن صندوق آتش حسرت جاننش را فرامی گیرد؛ حسرتی که یکی از عذابهای روز قیامت است و شکنجه اش برای روح طاقت فرساست؛ آن چنان که در حسرتهای دنیایی با آن که طرف مقایسه با حسرت آخرت نیست چه بسا که صاحبش را وادار به خودکشی می کند باشد که به قیمت از دست دادن همه زندگی از رنج آن حسرت رهایی یابد.

قال الله تبارک و تعالی: «وَأَنْذَرُهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ» (1) قال تعالی: «يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ» (2) پس از آن که این گونه سفارشها به نفس خود کرد متوجه اعضای سبعة خود گردد یعنی چشم و گوش و زبان و شکم و دامن و دست و پا، به آنها سفارش کند که از وظایف خود تخطی نکنند، چشم از نگاه کردن به نامحرم و به مؤمنین با چشم حقارت و از دیگر محرمات خودداری کند، و مخصوصاً به زبان تأکید کند که خود را از غیبت و دروغ و تهمت و مذمت دیگران و سخن چینی و فحش و دیگر گناهانش که فراوان است و تا بیست نوع گناه برای زبان مقرر شده است باز دارد، و هم بقیة اعضا را یک یک تذکر بدهد و به اعضا بگوید که بدانید که جهنم هفت در دارد: «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ» (3) در دری از درهای جهنم نصیب یکی از این اعضای سبعة است. آن گاه وظایف هر یک را از طاعات و عبادات تعیین نماید. نکته قابل توجه این است که در این مشارطه و ادب سلوکی از اثر عمیق تلقین غفلت نکند که این گونه تلقینات که گفته شد اثر سریع و اعجاب آوری خواهد داشت.

البته این تلقینات تا آن زمان باید ادامه یابد در که نفس از حالت سرکشی باقی است، ولی هر وقت دید که مشارطه را نفس رعایت می کند و گوش به فرمان است دیگر احتیاجی به مشارطه نیست مگر آن که رویداد تازه ای در زندگی او پدید آید و احتمال تخلف نفس و اعضا را بدهد

1- سورة مریم، آیه 39.

2- سورة تغابن، آیه 9.

3- سورة حجر، آیه 44.

که آن وقت باید مجدداً تجدید عهد و شرط را بنماید و به موعظه و ارشاد نفس پردازد. عهد و شرط کند و به موعظه و ارشاد نفس پردازد که به حکم دستور الهی «وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ»⁽¹⁾ می‌دهد که منتفع و بهره مند شود. این بود اجمالی رکن اول سلوک یعنی مشارطه.

و اما رکن دوم که اصل در ارکان و عمدۀ آنهاست مراقبه است، و آن عبارت از آن است که سالک ملاحظه رقیب را داشته باشد و همت خود را مصروف او کند. (راقب فلان فلانا) وقتی گفته می‌شود که کسی کاری را به منظور رضایت دیگری و مراعات خاطر او انجام بدهد؛ و مقصود از مراقبه در این مقام عبارت از حالتی است در قلب که نتیجه نوعی از معرفت است و اثر آن در اعضا و جوارح ظاهر می‌شود. و معرفتی را که ثمره اش چنین حالت قلبی است می‌توان با تکرار توجه به علم خدای تعالی و احاطه وجودی آن حضرت بر تمام عالم وجود و اطلاع او از سرائر و ضمائر به دست آورد. و به عبارت دیگر: ایمانی را که با درک عقلی علم و حضور حضرت حق به دست آورده ایم و خطّ عقلی ماست باید به هر وسیله ای است وارد قلب کنیم، و تا قلب نیز حظّ خود را از این درک عقلی نیافته و ایمان به قلب داخل نشده حالت مراقبه به سالک دست نمی‌دهد و این چنین ایمان با تکرار تذکر علم و حضور حضرت حق و وادار نمودن قلب به عمل به آنچه عقل آن را درک نموده به دست می‌آید ان شاء الله تعالی.

در تفسیر آیه شریفه «وَهُمْ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»⁽²⁾ قوال مختلفی است که برهان ربّی که نگذاشت دامن یوسف صدیق آلوده به گناه شود چه بود؟ بعضی گفته اند که یوسف صورت پدر پیرش یعقوب را مشاهده کرد که او را از اقدام به آن عمل نهی می‌کرد، و بعضی گفته اند که زلیخا وقتی با یوسف خلوت کرد، صورت بتی را که در مجلس بود پوشاند، و این کار زلیخا یوسف را متذکر حضور و علم حضرت حق تعالی کرد، و این تذکر و مراقبه بود که مانع یوسف شد. سعدی در این باره اشعار زیبایی سروده:

زلیخا چو گشت از می عشق مست به دامان یوسف در آویخت دست

چنان دیو شهوت بر آشفته بود که چون گرگ در یوسف افتاده بود

بتی داشت بانوی مصر از زُخام بر او معتکف بامدادان و شام

ص: 149

1- سوره ذاریات، آیه 55.

2- سوره یوسف، آیه 24.

در آن لحظه رویش ببوشید و سر مبادا که زشت آیدش در نظر

دل آزرده یوسف به کنجی نشست به سر بر ز نفس بداندیش دست

زلیخا دو دستش ببوسید و پای که ای تند رفتار و سرکش درآی

به سنگین دلی روی درهم مکش به تندی پریشان مکن وقت خوش

فروریخت از دیده بر چهره خوی که برگرد و ناپاکی از من مجوی

تو از روی سنگی شدی شرمسار مرا شرم ناید ز پروردگار؟

* جوانی را گویند شب هنگام به دامن زنی درآویخت. زن گفت: خجالت نمی کشی؟ گفت:

از که خجالت بکشم که بجز ستارگان کسی ما را نمی بیند. زن گفت: «و این مکوکبها»؟ پس ستاره آفرین چه طور شد؟ مردی جنید را گفت: چه کنم تا بتوانم نگاه به نامحرم نکنم؟ گفت:

متذکر باش که پیش از آن که چشم تو به نامحرم بیفتد چشم دگری نگران توست. و هم جنید را در مراقبه کلامی است بسیار پرمعنی و آن این که می گوید: «أَتَمَّا يَتَحَقَّقُ بِالْمَرَاqَبَةِ مَنْ يَخَافُ عَلٰى فَوْتِ حَظَّةٍ مِنْ رَبِّهِ»؛ مراقبت در کسی یافت می شود که بترسد بهره و نصیبش از پروردگار متعال را از دست خواهد داد دقت شود که کلامی پر محتوایی است.

و بالجمله سالک را باید که در تمام روز حالت مراقبه از دست نرود و مراعات رقیب را بنماید که «انَّ اللّٰهَ كَانِ عَلٰىكُمْ رَقِيبًا» و اگر ساعتی از نفس غافل شود و او را سرخود رها کند سرمایه را ضایع نموده و او را به خسران و زیان خواهد کشید؛ و اگر حال مراقبه ادامه یابد بسی امید هست که درهای ملکوت به روی او گشاده گردد و کار سلوک به سهولت انجام گیرد، که بزرگی را گفتند: با چه به این مقام رسیدی؟ گفت: بر سر راه دل نشستیم و غیر او را به دل راه ندادم. و شاید مقصود حافظ نیز همین مراقبه باشد آن جا که گوید:

ساکنان حرم سرّ و عفاف و ملکوت با من راه نشین باده مستانه زدند

رکن سوّم از ارکان سلوک محاسبه است که علمای آخرت آن را از آیات و روایات استفاده کردند از آیاتی که نازل به دین دستور باشد آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتَنْظُرَ نَفْسٌ مَا

قَدَّمْتُ لِعَدِّهِ» (1) ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا بپرهیزید و هر کس باید نگاه کند که برای فردایش چه از پیش فرستاده است).

سعدی گوید:

برگ سبزی به گور خویش فرست کس نیارد ز پس تو پیش فرست

یعنی در اعمالی که انجام داده باید محاسبه کند و رسیدگی نماید. و در حدیث روضه کافی است: «حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا» به حساب خود برسید پیش از آن که به حسابتان رسیدگی شود. و بنا به نقل محدث جلیل مجلسی (رض) در بحار از رسول خدا نقل شده که پس از این جمله فرمود: «وزنوا قبل ان توزنوا» اعمال خودتان به سنجید پیش از آن که سنجیده شوید. و نیز مجلسی در جلد 15 از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که فرمود: «لا- یكون عبد من المتقين حتى يحاسب نفسه اتم من محاسبته شريكه و الشريكان اتما يتحاسبان بعد العمل» بنده از زمره متقین محسوب نمی شود تا آن که به حساب خود برسد تمام تر و دقیق تر از آن که به حساب شریکش می رسد، و دو شریک پس از انجام کار به حساب همدیگر می رسند. شاید مقصود آن باشد که بنده با تقوا نفس خود را رها نمی کند تا عملی را انجام دهد و پس از آن به حساب برسد بلکه نسبت به اعمال خود در حین عمل نیز نظارت داشته و دقیقاً محاسبه می کند. و شاید معنای تمام تر بودن محاسبه نفس از محاسبه شریک این معنا باشد. و هم در کافی از امام موسی بن جعفر روایت می کند که فرمود: لیس منّا من لم يحاسب نفسه فی کل یوم، فان عمل حسنا استزاد الله تعالی، و ان عمل سیّئاً استغفر الله منه و تاب»: علامه مجلسی روایت کرده در بحار، روایت را در بحار از رسول خدا نقل می کند که رسول خدا فرمود: در شب معراج گذارم به بهشت و دوزخ افتاد. بهشت دارای هشت در بود و بر هر در چهار کلمه نوشته بود که از دنیا و آنچه در آن است بهتر بود... تا آن که می فرماید: و دوزخ را هفت در بود و بر هر در آن نوشته شده بود که برای کسی که آنها را بداند و به آنها عمل کند و هر چه در آن است بهتر بود.

تا آن که می فرماید: بر در هفتم دوزخ نوشته بود: «حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا و بیخوا نفوسکم قبل ان توبخ و ادعوا الله عزّ و جلّ قبل ان تردوا علیه و لا تقدروا»: حساب خودتان را برسید پیش از آن که به حسابتان برسند و خود را توبیخ کنید پیش از آن که توبیخ بشوید (از این جمله

ص: 151

دستور معاتبه را می توان استفاده نمود) و خدای عزّ و جلّ را بخوانید پیش از آن که بر او وارد شوید و نتوانید دعا کنید.)

و در تحف العقول از امام صادق علیه السلام روایت می کند که در ضمن وصایایی به عبد الله بن جندب فرموده است این که: «یابن جندب، حقّ علی کلّ مسلم يعرفنا ان يعرض عمله فی کلّ یوم و ليله علی نفسه فیکون محاسب نفسه، فان رأى حسنه استزاد منها و ان رأى سيئه استغفر منها لئلا یخزی یوم القیمة» الحدیث.

ای پسر! جندب بر هر مسلمانی که ما را می شناسد لازم است که در هر شبانه روزی کار و عمل خود را بر خودش عرضه کند و خود حسابدار خودش باشد؛ پس اگر کار نیکی دید زیادترش کند و اگر کاری بدی دید از آن استغفار کند باشد که روز قیامت رسوا نشود.

محدّث کاشانی در جلد هشتم کتاب نفیس محجّه البیضاء در حقیقت مراقبه و درجات آن بیانی دارد و حاصلش آن که مراقبه حالتی است برای قلب که ثمره نوعی از معرفت است و نتیجه این حالت اعمالی است در جوارح و قلب. اما حالت عبارت است از این که دل مراعات رقیب نماید و به او مشغول گشته و به او التفات کند. اما معرفتی که این حالت ثمره آن است عبارت است از این که انسان بداند که خدای تعالی به آنچه در دلهاست آگاه است و همه عملها را مراقب است و باطن قلب در نزد او مکشوف است بیشتر از آنچه که ظاهر انسان برای دیگران مکشوف است. این علم و آگاهی آن گاه که به مرحله یقین رسیده و از هر گونه شکّی خالی شد و سپس بر قلب مستولی شد دل به سوی مراعات رقیب می کشد، و اینان بر دو قسمند: صدّیقین و اصحاب یمین، و مراقبتشان بر دو درجه است: درجه اول از مراقبت مقرّبین این است که مراقبت عظمت و جلال الهی هستند که دل غرق در ملاحظه جلال الهی می شود و هیبت الهی برای او مجالی باقی نمی گذارد که به دیگری ملتفت شود. ما درباره مراقبت سخن کوتاه می کنیم، زیرا این گونه مراقبت فقط کار دل است اما اعضا و جوارح در نتیجه این چنین مراقبت از التفات به مباحات باز می ماند تا چه رسد به محرّمات. طاعت و عبادت از چنین دلی بدون هیچ زحمت و مشقّتی صادر می شود، و این آن کسی است که یک هدف بیش ندارد و طبق روایتی که فرمود: هر کس هموم خود را همّ واحد قرار دهد خدا دیگر هموم او را کفایت می کند، آن که به این درجه رسد گاهی از خلق غافل می شود تا آن جا که چشمانش باز است و آن را که در مقابلش نشسته نمی بیند و گوشش صحیح و سالم است

ولی سخنی را که گفته می شود نمی شنود. و از این سخن تعجب نباید کرد که این گونه حالات برای افرادی که در محضر مثلاً پادشاهانی حاضر می شوند دست می دهد تا آن جا که خدمتگزاران دربار چه بسا متوجه نمی شوند که در مجالس پادشاه چه می گذرد بلکه گاهی دل به یک مطلب کوچکی از امور دنیوی آن چنان مشغول می شود و در فکر فرو می رود که چه بسا از مقصدی که به سوی او قدم بر می دارد می گذرد ولی متوجه نمی شود.

از یکی از بزرگان نقل شده است که گفته: من گذارم به جماعتی افتاد که در حال مراقبه بودند. یکی از آنان را دیدم که به کناری نشسته است، نزدیکش رفتم خواستم با او صحبت کنم گفت: یاد خدا برای قلبم لذت بخش تر است. گفتم: تنهایی؟ گفت: من تنها نیستم، پروردگار من و دو ملک موکل بر من با من هستند. گفتم: از اینان کدام یک پیشتر است؟ گفت: آن که خدا او را آمرزیده باشد. گفتم: راه چیست و از کجاست؟ اشاره به آسمان کرد و برخاست و به راه افتاد و گفت بیشتر تو: (مردم) آدمی را از تو مشغول می کنند. این گونه سخن کسی است که غرق در مشاهده خدای تعالی است. سخن نمی گوید مگر با او، و نمی شنود مگر از او. این چنین کسی نیازی به مراقبه زبان و جوارحش ندارد و از این گفته شده که: بر تو باد بر مصاحبت کسی که دیدارش تو را یاد خدا بیندازد و هیبتش در دل تو فرود آید و ترا با زبان کردار موعظه کند نه با گفتار، این درجه مراقبینی است که جلال عظمت الهی بر دل آنها غلبه کرده و جایی برای دیگری نگذاشته. پایان سخن محقق کاشانی به اختصار.

اللهم و هذه رقبتی قد ارقتها الذنوب فصل علی محمد و آله و اعتقها بعفوک و هذا ظهري قد اثقلته الخطايا فصل علی محمد و آله و خفف عنه بمنک بارها! این گردن من است که گناهان وی در قید بندگی کشیده است، پس بر محمد و خاندانش درود بفرست و آن را با عفو خود آزاد فرما، و این پشت من است که از خطاها سنگین بار شده است، پس بر محمد و خاندانش درود بفرست و به منّتی که بر من می نهی آن را سبک گردان.

یا الهی لو بکیت الیک حتی تسقط اشفار عینی اگر آن قدر بگیریم که مژه های چشمم بریزد،

و انتحبت حتی ینقطع صوتی و آن قدر زاری کنم که صدایم قطع شود،

و قمت لک حتی تتشرّ قدمای و در خدمت تو آن قدر بایستم که پاهایم آماس کرده و بترکد،

و رکعت لک حتی ینخلع صلیبی و در پیشگاه تو به تعظیم خم شوم تا آن گاه که مهره پشتم به درآید، و سجدت لک حتی تنفقا حدقتای و آن قدر سجده کنم که چشمانم از کاسه بیرون آید،

و اكلت تراب الارض طول عمرى و در همه عمرم خاک زمین بخورم،

و شربت ماء الرماد آخر دهري و تا پایان زندگی ام آب تیره به رنگ خاکستر بنوشم،

و ذکر تک فی خلال ذلك حتى يكمل لسانی و در تمام این حالات نام تو را بر زبان آورم تا آن جا که زبانم از گفتار باز بماند، ثم لم ارفع طرفی الی آفاق السماء استحياء منک و پس از این همه به خاطر شرم و حیا از تو چشم به سوی بالا و اطراف آسمان بردارم، ما استوجبت بذلك محو سيئه واحده من سيئاتي سزاوار آن نخواهم بود که یک گناه از گناهانم پاک شود.

و ان كنت تغفر لی حين استوجب مغفرتک و تعفو عني حين استحق عفوك فان ذلك غير واجب لی باستحقاق و لا انا اهل له باستیجاب و اگر مرا ببخشی آن گاه که سزاوار بخشش تو باشم و مرا عفو کنی آن گاه که مستحق عفو تو باشم، باز این شایستگی را مستحق نیستم و اهلیت چنین لطفی را ندارم.

اذ كان جزائی منک فی اول ما عصيتک النار زیرا در نخستین بار که به گناه آلوده شدم و برخلاف فرمان تو رفتم کیفر من آتش بود.

فان تعذبني فانت غير ظالم لی پس اگر مرا کیفر فرمایی، درباره من ستم ننموده ای که این کیفری است به استحقاق الهی.

الهی فاذا قد تغمدتني بسترک فلم تفضحني و تأنيتني بکرمک فلم تعاجلني و حلمت عني بتفضلک فلم تغیر نعمتک علی و لم تکدر معروفک عندي معبود! چون گناهان مرا به پرده ستاریت خودت پوشاندی و رسوایم نفرمودی و با بخشش خود با من خوشرفتاری نمودی و در کیفر من شتاب نکردی و از فضل و احسان خویش درباره من بردباری نمودی و نعمت را از من نگرفتی و احسانت را به من با غم و اندوه تیره نساختی، فارحم طول تضرعی و شده مسکنتی و سوء موقفی پس بر تضرع و زاری بسیاری که به درگاہت دارم و گرفتاری شدیدی که گریبانم را گرفته و جایگاهم سخت ناهموار گشته رحم فرما.

اللهم صل علی محمد و آله و قتی من المعاصی و استعملنی بالطاعة بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و مرا از گناهان باز دار و در فرمانبرداری به کار گیر.

و ارزقنی حسن الانابه و بازگشتی نیکو را روزی ام فرما.

و طهرنی بالتوبه و به توبه ام پاک گردان.

و ایدنی بالعصمه و با نگهداری از خطا و گناه کمکم کن.

و استصلحنی بالعافیه و با سلامت و تندرستی اصلاحم فرما.

و اذقنی حلاوه المغفره و شیرینی آمرزش را به من بچشان.

و اجعلنی طلیق عفوک و عتیق رحمتک و مرا رها شده عفو و گذشتت و آزاد شده رحمتت فرما.

و اکتب لی امانا من سخطک و امان نامه از خشمت برای من مقرر فرما.

و بشرنی بذلک فی العاجل دون الآجل و در آینده نزدیک نه در آینده دور مژده آن را به من بده.

بشری اعرفها مژده ای که آن را بشناسم.

و عرفنی فیهِ علامه اتبیینها و نشانه ای به من بنما که آشکارا آن را بشناسم.

ان ذلک لا یضیق علیک فی وسعک زیرا روا ساختن درخواست من در برابر توانایی تو دشوار نیست.

و لا یتکادک فی قدرتک و در مقابل قدرتت تو را به رنج نمی افکند.

و لا یتصعدک فی أناتک و بر حلم و بردباری ات چیره نمی گردد.

و لا یؤودک فی جزیل هباتک الّتی دلت علیها آیاتک و در برابر بخششهای بسیاری که آیه های قرآنی و نشانه های آفاقی و انفسی تو بر آن دلالت دارد تو را سنگینی نمی دهد.

انک تفعل ما تشاء و تحکم ما ترید زیرا تو آنچه را که بخواهی و به من می دهی و هر چه را اراده فرمایی حکم می کنی.

انک علی کل شیء قدیر همانا تو بر همه چیز قادر و توانایی.

*

دعاؤه على الشيطان و من دعائه حين ذكر الشيطان اللهم انا نعوذ بك من نزغات الشيطان الرجيم و كيده و مكائده و من التثقه بأمانتيه و مواعيده و غروره و مصائده نزغات الشيطان و مكائده و مصائده و التثقه بأمانتيه و غروره و مواعيده و أن يطمع نفسه في اضلالنا عن طاعتك و امتهاننا بمعصيتك او ان و أن يحسن عندنا ما حسن لنا او ان و أن يتقل علينا ما كره الينا اللهم اخسأ عتأ بعبادتك و اكبتة بدؤوبنا في محبتك و اجعل بيننا و بينه سترأ لا يهتكه و ردما مصمتا مصمتا لا يفتقه اللهم صل على محمد و آله و اشغله اللهم اشغله عتأ

ببعض اعدائك و اعصمنا منه بحسن رعايتك و اكفنا ختره رعايتك اللهم اكفنا ضيره و ولنا ظهره و اقطع عنا اثره امره اللهم صل على محمد و آله و أمتنا من الهدى بمثل ضلالتة و زودنا من التقوى ضد غوايته و اسلك بنا من التقى خلاف سبيله من الردى اللهم لا تجعل له فى قلوبنا مدخلا و لا توطنن له فيما لدينا منزلا اللهم و ما سؤل لنا من باطل فعرفناه و إذا عرفناه فقناه و بصّرنا ما نكايده به و ألهمنا ما نعدّه ما نعدّه له و أيقظنا عن سنه الغفله بالركون اليه و أيقظنا من سنه الركون اليه و أحسن بتوفيقك عوننا

عليه اللّهمّ وأشرب اللّهمّ أشرب قلوبنا انكار عمله و الطف لنا في نقض حيله اللّهمّ متّعنا بمثل ضلّالته من الهدى وزودنا ضدّ غوايته من التّقى و اسلك بنا خلاف سبيله من الرّدى اللّهمّ لا تجعل له في قلوبنا مدخلا و لا توطن له فيما لدينا منزلا اللّهمّ صلّ على محمّد و آله و حوّل منزلا- حوّل سلطانه عدّا و اقطع رجاءه منّا و ادراه عن الولوع بنا و اقطع رجاءه منّا و ازوه عن ولوعه بنا اللّهمّ صلّ على محمّد و آله و اجعل آباءنا و أمّهاتنا و أولادنا و أهاليها و ذوى ارحامنا و قراباتنا و جيراننا من المؤمنين و المؤمنات منه في حرز اللّهمّ اجعلنا و اجعل آباءنا و أمّهاتنا و أهاليها و أولادنا و ذوى ارحامنا و جيراننا منه في حرز حارز و حصن حافظ و كهف

مانع و ألبسهم منه جننا و اقيه و أعطهم عليه مانع البسنا و إياهم جننا و اقيه و أعطنا و إياهم عليه اسلحه ماضيه اللهم و اعمم بذلك من شهد لك بالربوبيه و أخلص لك بالوحدانيه الواحدانيه و عاداه لك بحقيقه العبوديه و استظهر بك عليه في معرفه العلوم الربانيه و عاداه لك و استظهر بك عليه اللهم احلل ما عقد و افتق ما رتق و افسخ ما دبّر و ثبّطه اذا عزم و انتقض ما أبرم و افسخ ما دبّر و انتقض ما أبرم و ثبّطه اذا عزم اللهم و اهزم اللهم اهزم جنده و أبطل كيده و اهدم كهفه و أرغم انفه اللهم اجعلنا في نظم اعدائه و عزلنا عن عداد اوليائه

لا نطيع له حتّى لا نطيعه اذا استهوانا ولا نستجيب و لا نستجيب له اذا دعانا نأمر و نأمر بمناواته من اطاع امرنا و نعظ عن متابعتة من اتّبع
زجرنا من اتّبع وعظنا اللهم صلّ على محمد خاتم النبيّين و سيّد المرسلين و على اهل بيته الطّيبين الطّاهرين و أعذنا و أهاليّنا و إخواننا و
جميع المؤمنين و المؤمنات ممّا استعدنا منه و أجرنا ممّا استجرنا بك من خوفه و اسمع لنا ما دعونا به اللهم اعذنا بما استعدنا منه و اسمع
لنا ما دعونا به و أعطنا ما أغفلناه و احفظ لنا ما نسيناه و صيرنا بذلك فى درجات الصّالحين و مراتب المؤمنين آمين ربّ العالمين الصّالحين
آمين ربّ العالمين

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم و من دعائه عليه السلام حين ذكر الشيطان از دعای آن حضرت در پناه بردن به خدای تعالی از شیطان و نیرنگش. شیطان موجودی است از مخلوقات خدای تعالی که کارش گمراه کردن خلق خدا و ایجاد شبهه و وسوسه در دل آنهاست؛ و چون چنین است به منظور رهایی از شرّ او و تحت تأثیر قرار نگرفتن در رابطه با وسوسه های او در اقدام به هر کار خیری، مناسب است که به خدای تعالی پناه برده شود. از این رو در قرآن مجید می فرماید: «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»⁽¹⁾ ن گاه که می خواهی قرآن بخوانی و از خیرات آن بهره مند گردی از شیطان به خدای تعالی پناهنده شو.

سیّد شارح رحمه الله در این جا مطالبی را طرح کرده است که ما حاصل مضمون آنها را نقل می کنیم.

سیّد فرماید: بعضی از علما و دانشمندان اصل وجود شیاطین را انکار کرده اند به چند دلیل:

دلایل انکار وجود شیطان

دلیل اول اگر شیاطین وجود داشته باشند، یا اجسام لطیفه اند مانند نور، و یا غیر لطیفه و از اجسام کثیفه اند مانند سنگ و چوب و امثال آنها، و هر دو صورت باطل است

و هیچ یک را نمی توان درباره شیاطین پذیرفت، زیرا اگر بگوییم که شیاطین اجسام کثیفه اند لازمه اش آن است که

ص: 161

شیاطین کارهای سنگینی را که قائلین به وجود شیاطین به آنان نسبت می دهند نتوانند انجام دهند و می بایست که به اندک فشاری که به آنان از خارج وارد می آید متلاشی شده و از هم بپاشند همانند تندباد، و این برخلاف عقیده کسانی است که قائلند به وجود شیاطین.

دلیل دوم اگر شیاطین وجود داشته باشند می بایست هر کس که حس بینایی سالم داشته باشد آنان را ببیند و حال آن که دیده نمی شوند

، و اگر بگوییم آنان اجسام کثیفه اند ولی غیر قابل رؤیت می بایست دیگر اجسام کثیفه را نیز نتوانیم دید مانند کوهها و تل ها و دیگر صداها را نیز نشنویم مانند صدای طبل و دهل. و لیکن این استدلال سفسطه ای بیش نیست و جوابش آن است که لطافت در این مورد به معنای شفاف بودن و بی رنگی است و هیچ یک از دو محذور لازم نمی آید، زیرا ممکن است از چیز شفاف بی رنگ کارهای سخت انجام پذیرد و به زودی از بین نرود و با این وصف ما آن را نبینیم؛ چنان که مشاهده می کنیم باد که سنگهای بزرگ را از فراز کوهها به حرکت در می آورد و درختهای کهن را می شکند و خانه ها را ویران می کند (باد را دیدی که با عبادان چه کرد؟) با این که موجود کاملاً لطیفی است.

دلیل سوم اگر شیاطین را وجود خارجی می بود لابد با مردم آمیزش داشتند و از آنان محبت و یا عداوت دیده می شد.

و این دلیل نیز درست نیست، زیرا آمیزش شیاطین با انسانها و اظهار محبت و یا عداوتشان به ثبوت رسیده است. خدای تعالی می فرماید: «وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِنَ الْجِنَّ» (1) نگاهی که ما جمعی از اجنه را به سوی تو متوجه نمودیم. و می فرماید: «وَمِنَ الْجِنَّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ» (2) از افراد جن کسانی هستند که در نزد او کار می کردند. و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ان الشيطان يجرى في ابن آدم مجرى الدم» شیطان همچون خونی است که در رگهای آدمیزاد در جریان است. و اخبار و روایات بسیاری رسیده است که عده ای از انبیا علیهم السلام شیطان را به صورت اصلی اش دیده اند و صدایش را شنیده اند. و نیز از سنت الهیه ثابت است که شیطان

ص: 162

1- سورة احقاف، آیه 29.

2- سورة سبا، آیه 12.

هیچ کاری را انجام نمی دهد مگر به واسطه سبب خاصی که در اختیارش گذاشته است، و از این روست که اگر دیدیم دیوارهای خانه ای روشن است و سقفش تاریک، می فهمیم که سبب روشن شدن دیوارها چیزی است و سبب تاریک ماندن سقفها چیزی دیگر. و همچنین است روشن شدن دل که به واسطه افکار و اذکاری است که در دل راه می یابد و گاهی بواسطه و افکار اذکاری دل سیاه می شود. آن جا که دل روشن می شود به واسطه فرشته ای است که خدای تعالی او را آفریده است و آن جا که تاریک می شود به واسطه شیطانی است که برای تاریک کردن دل آفریده شده است.

دلیل چهارم اگر شیاطین وجود داشته باشند، وجودشان موجب آن خواهد بود که نسبت به معجزات انبیا شک و تردید حاصل شود

، زیرا احتمال آن می رود که شیاطین آنان را کمک نموده اند؛ مثلاً آن جا که:

استن حنانه از هجر رسول گریه می کرد همچو ارباب عقول

در میان جمع نالیدی چنان کز وی آگه گشت هر پیر و جوان

* به واسطه نفوذ جنّ در میان آن بوده و آن ناله از خود ستون نبوده و هر اصلی که چنین باطلی بر آن مترتب شود دلیل بطلان آن اصل خواهد بود و نمی توان آن را پذیرفت. پاسخ این دلیل آن است که در جای خود فرق میان سحر و معجزه ثابت شده است و (سحر با معجزه پهلو نزنند دل خوش دار) و به حکم همان دلیل که بر صدق انبیا قائم است می گوئیم چون انبیا از وجود جن خبر داده اند پس اجنه وجود دارند.

مسئله دوم آن که قائلین به وجود اجنه و شیاطین، در حقیقت آنها اختلاف کرده اند که اینان چگونه موجوداتی هستند. متکلمین بر آنند که اینان جسمهای شفافیه هستند که به هر شکل بخواهند در می آیند و می توانند در باطن حیوانات داخل شوند و می توانند از جاهای تنگ عبور کنند همچون هوا؛ و ظاهر بعضی از اخبار نیز مؤید این گفتار است. و جمعی گفته اند که اینان نفوسی زمینی هستند که مدیر و مدبر عناصر زمینی می باشند. و بعضی گفته اند: اینان

نفوس ناطقه ای هستند که پس از جدا شدن از بدن به نفوس دیگری تعلق یافته اند و اگر نفس ناطقه خوبی بوده به نفوس خوب تعلق می یابند و آنان را در کارهای خوب کمک و مساعدت می کنند و اینان اجنه می باشند، و اگر نفوس ناطقه بدی بوده اند به نفوس ناطقه شرّی تعلق می یابند و آنان را در کارهای شر و فساد کمک می کنند و آنان شیاطین هستند؛ و اقوال دیگری که در این باره گفته شده است.

سید شارح رحمه الله فرماید: عموم فلاسفه برآنند که شیطان عبارت است از وهم که معارض با عقل است و جنود آن قوایی است که تابع وهم اند و معارض با عقل، و این در اشخاص کافر و فاسق است و وهم رئیس قوه هایی است که در بدن آدمی است. تا آخر آنچه فرموده است.

مطلب سوّم آن که گاهی سؤال می شود که چه حکمتی است در آفرینش شیطان و مسلط کردن او بر بنی آدم؟ و چون این سؤال مهمّی است بد نیست که جواب آن را متعرض بشویم:

شهرستانی در کتاب ملل و نحل خود گوید: نخستین شبهه ای که در میان خلق افتاد شبهه ای بود از ابلیس علیه اللعنه، و منشأ آن استبداد به رأی بود در مقابل دستور صریح الهی و پیروی از هوای نفس آن جا که خدای تعالی امری فرمود و ابلیس ماده خلقت خود را که از آتش بود بر ماده خلقت آدم که از خاک بود برتر دید، و این شبهه به هفت شبهه انشعاب یافت و به ذهن مردم افتاد تا آن که خود مذهب و بدعتی شد که مردم را به ضلالت کشید؛ و این شبهه ها در شرح چهار انجیل یک جا و در تورات به طور پراکنده ذکر شده، و شبهه به صورت مناظره و گفتگو است میان شیطان و ملائکه پس از آن که مأمور به سجده آدم شد و از سجده کردن خودداری نمود. وی به طوری که از او نقل شده گفت: من قبول دارم که خدای تعالی خدای من و خدای همه جهان و جهانیان عالم است و قادر، و هر آنی که بخواهد و هر چه اراده کند انجام می دهد و او حکیم است و کارش بی حکمت نیست، چیزی که هست سؤالاتی در رابطه با حکمت خدای تعالی پیش می آید.

فرشتگان گفتند: آن سؤالات چیست و چند سؤال است؟ آن لعین گفت:

*اول

شبهه این است که خدای تعالی پیش از آن که مرا بیافریند می دانست که من چه کاره ام و چه خواهم کرد، چرا مرا آفرید و در خلقت من چه حکمتی بود؟

ص: 164

*دوم

آن که حال که اراده کرد و مرا آفرید، چرا به من تکلیف کرد که او را بشناسم و از او اطاعت کنم با توجه به این که نه از اطاعت من او را سودی حاصل می شد و نه از معصیت من گردی بر دامن کبریایی اش می نشست.

*سوم

آن که گیرم مرا آفرید و تکلیفم کرد که او را بشناسم و اطاعتش کنم، من نیز شناختم و اطاعتش کردم دیگر چرا مرا به اطاعت آدم تکلیفم کرد و بر من امر کرد که او را سجده کنم؟ این تکلیف بالخصوص چه حکمتی داشت با این که این تکلیف نه بر معرفت و شناخت من می افزود و نه بر اطاعت و فرمانبرداریم؟

*چهارم

آن که پس از تکلیف و اطاعت نکردن من و سجده آدم نکردن چرا لعنتم کرد و مرا از بهشت بیرون کرد؟ مگر من چه کرده بودم. بجز آن که گفته بودم من به غیر تو سجده نمی کنم و فقط تو را سجده می کنم؟

*پنجم

آن که چون مرا آفرید و تکلیفم کرد و من اطاعتش نکردم و مرا ملعون و مطرود کرد چرا دوباره مرا به آدم راه داد که وارد بهشت شوم و آدم را وسوسه کنم که از درخت نهی شده بخورد و او را با من از بهشت براند؟ در حالی که اگر مرا به او راه نمی داد، آدم از دست من در راحت بود و برای همیشه در بهشت می ماند.

*ششم

آن که پس از همه اینها چرا مرا به فرزندان آدم مسلط کرد به طوری که من آنها را می بینم و آنان مرا نمی بینند و وسوسه من در دل آنان اثر می کند ولی آنان به هیچ وجه نمی توانند در من تأثیر کنند؟ این کار را چه حکمتی بود؟ با آن که اگر آنان را به فطرت خویش می گذاشت کسی

ص: 165

نمود که ایشان را از فطرتشان منحرف سازد. با طهارت و تقوا می زیستند و همگی مطیع و گوش به فرمان بودند. آیا این بهتر و لایق تر به حکمت نبوت؟

*هفتم

آن که همه اینها از تکلیف و راه یافتن به آدم و بیرون شدن و... را پذیرفتم، چرا وقتی از خدا مهلت خواستم که مرا تا روز قیامت مهلت بدهد به من گفت تا وقت معلومی تو را مهلت می دهم؟ در این کار چه حکمتی بود؟ در حالی که اگر همان وقت مرا می کشت همه خلق از من در راحت بودند مگر نه این است که اگر عالم با خیر محض باقی می ماند بهتر از آن بود که آمیخته با شر باشد؟

شیطان گفت: این است استدلالهای من بر ادعایم در هر یک از مسائل. شارح انجیل گوید:

پس خدای تعالی به فرشتگان وحی فرمود که به شیطان بگویید تو در نخستین اعترافی که کردی و مرا خدای خود و همه خلق دانستی راستگو و مخلص نیستی که اگر به راستی می گفتی که من خدای جهانیانم بر من تحکم نمی کردی. پس منم الله که خدایی بجز من نیست و هر آنچه بکنم باز خواست ندارم، و این مخلوقاتند که بازخواست می شوند «لا اسئل عمّا افعل و الخلق مسؤولون». فخر رازی گوید: اگر اولین و آخرین از مخلوقات گرد هم آیند و بخواهند پاسخ این اشکالات را بدهند بجز آنچه خدای تعالی فرموده است پاسخی ندارند، پایان سخن فخر رازی.

و بعضی از بزرگان علمای ما که پس از فخر آمده اند فرموده اند که غرض فخر رازی آن است که مذهب اصحاب خویش را اثبات کند که می گویند خدای تعالی فاعل مختار است و هر کاری که بخواهد انجام می دهد و به هیچ کار به خصوصی پای بند نیست و التزام ندارد. اگر ما این سخن را از فخر و طرفدارانش بپذیریم نتیجه اش آن خواهد بود که راه اثبات مطالب با براهین مانند اثبات صانع و صفات و افعال حق تعالی و اثبات نبوت و رسالت بسته شود، چه آن که اگر ما بگوییم که خدای تعالی چنین اراده جزاف و بیهوده ای دارد، دیگر هیچ اعتمادی بر هیچ یک از یقینات نخواهد ماند، زیرا احتمال آن خواهد بود که خدای عز و جل به حکم فاعل مختار بودن و اراده ای که اینان برای حضرتش قائلند اشیاء را به صورتی غیر آنچه دارد بر ما ارائه کند و ما را در خلاف واقع بیندازد.

سید شارح فرماید که هر یک از اشکالات مذکوره را پاسخی است برهانی و حق که صاحب قلب سلیم اگر گوش دل فرا دهد از آن پاسخ بهره مند خواهد شد؛ و آن که جانش بیمار است و از بحث و گفتگو بجز جدال و مرء در نظر ندارد سودی نخواهد برد. از این رو خدای تعالی نیز به آن لعین پاسخی داد که او را ساکت کند و زبانش بسته شود، زیرا او به حکم کفر ذاتی که داشت، جوهر ذاتش تاریک تر از آن بود که این حقیقت را دریابد؛ و غرض او از القای این شبهه ها فقط آن بود که نادانانی ناقص و یا گمراهانی را که همگی از سپاهیان شیطانند گمراه تر کند، و از این رو به او گفته شد که تو در ادعای معرفت الله و ربوبیت او دروغگو هستی و اگر براستی خدا را شناخته بودی اعتراض به کارهای او نمی کردی؛ و این پاسخی است که به منظور ساکت کردن وی گفته شده است.

و اما جواب حقیقی او برای آنان که اهل تحقیق اند آن است که بگوییم: اما نخستین شبهه اش که سؤال از حکمت و غایت خلق ابلیس است جوابش آن است که شیطان از آن حیثیت که یکی از موجودات است، آغاز و انجامش از خدای تعالی است، خدایی که ذات مقدسش اقتضای آن دارد که به هر چه امکان وجود دارد افاضه وجود کند و هر چه قابلیت قبول فیض دارد به او فیض برساند. و اما موجودی که حیث ذات او ظلمت است و جوهر ذاتش شرّ و خبیث است و حیثیت ذاتی قابل جعل نیست بلکه لازمه هویت اوست که در آخرین مرتبه نفوس قرار گرفته و جهت نارایت بر او غالب است پس به ناچار انانیت و استکبار بر او چیره شده و از خضوع و انکسار تائی خواهد نمود (دقت شود).

و اما شبهه دوم که سؤال کرده بود از حکمت تکلیف به معرفت و اطاعت، پس جوابش آن است که غرض از این تکلیف آن است که نفوس از بند اسارت به شهوات رهایی یابند و از زندان ظلمات بیرون آیند و از حدود حیوانیت و بهیمنیت به سرحد انسانیّت و فرشته شدن برسند و آنها را به نور علم و قدرت عمل از کثافت کفر و گناه و نجاست جهل و ظلمت بیرون بکشد؛ و این عموم تکلیف منافاتی با آن ندارد که در سنگدلان اثر نکند، همچون باران که خاصیتش رویانیدن گیاهان است در زمینهای قابل، و اما در سنگ و کوه و زمین شوره زار اثری ندارد، و زمین شوره سنبل برنیارد، در او تخم عمل ضایع مگردان.

باران که در لطافت طبعش خلافت نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس

و خدای تعالی بزرگ تر از آن است که در خلقت و هدایت خلق سودی برای او باشد که غنی بالذات است و فقر و نیاز را به حریم کبریایی اش راهی نیست.

و اما شبهه سوم که سؤال شده بود از حکمت و فایده تکلیف شیطان به سجده آدم، جوابش آن است که اولاً باید دانست که خدای تعالی را در هر کاری که انجام می دهد و هر امری که صادر می فرماید حکمتی بلکه حکمتهایی است، زیرا ذات متعال منزّه است از این که کار بیهوده ای انجام دهد، هر چند حکمت کارهایش به طور تفصیل برای ما مخفی باشد. پس از آن که ما این قانون کلی را در کارهای خداوند دانستیم؛ اگر پاره ای از حکمتها را ندانیم دلیل آن نخواهد بود که حکمت در کار خدای تعالی نیست؛ و این جواب برای هر شبهه ای که کسی را در کارهای خداوند پیش بیاید کافی است. ثانیاً خدای تعالی همه فرشتگان را به طور عموم مکلف به سجده بر آدم فرمود که شیطان نیز آن وقت جزء فرشتگان بود و امر عام الهی او را نیز شامل شد، و لکن چون شیطان سرپیچی کرد و خود را بزرگ تر از آن دید که به آدم خاکی سجده کند و مخالفت امر الهی نمود ملعون و مطرود گردید. ثالثاً حقیقت اشخاص با اوامر الهی و تکالیف شرعی مورد امتحان و آزمایش قرار می گیرد تا آنچه نهفته است هویدا شود و آنچه در مکنون خاطرشان از خیر و شر و شقاوت می باشد ظاهر گردد تا حجت بر مردم تمام شود «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ» (1).

و اما شبهه چهارم که می گوید: چه حکمتی است در کيفر کفار و منافقین و دور ساختن آنان از حریم قرب و کرامت؟ جوابش آن است که کيفرهای الهی به خصوص در عالم آخرت نه از آن جهت است که بخواهد انتقام بگیرد و تشفی نفس بدهد (تعالی الله عن ذلك علواً کبيراً) بلکه آن کيفرها نتیجه اعمال آنان است و آثار وضعیه گناہانی است که از آنان سرزده است و موجب سقوط آنان تا اسفل السافلین شده است و مارها و کژدمها صورت باطنی همان اعمال است که دامنگیر آنان شده است. به گفته مولانا:

آن سخنهای چو مار و کژدمت مار و کژدم گردد و گیرد دمت

چون ز خشم آتش تو در دلها زدی مایه نار جهنم آمدی

*

ص: 168

1- سورة انفال، آیه 42.

و حتی روایاتی را که بیانگر عقوباتی برای اعمال است و در کتابهای آسمانی از آنها یاد شده است می توان ناظر به آثار وضعیۀ اعمال دانست، چنانچه در مبحث معاد جسمانی و کیفیت تجسم اعمال از آنها بحث شده است، مانند آیه شریفه: «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» (1) «و بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى» (2) آیه شریفه: «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ» (3) آیه شریفه: «إِذَا بُعِثَ رَافِعٌ إِلَى الْقُبُورِ وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ» (4) گذشته از همه اینها در عذاب گنهکار مصلحت بزرگی هست، و آن این که باعث ترس دیگران می شود و کسی جرأت بر گناه نمی کند که می داند به سزایی همانند آن مجرم گرفتار خواهد شد؛ همچون طیب جراحی که عضوی از بدن را با عمل جراحی قطع می کند تا بیماری به دیگر اعضای بدن سرایت نکند.

و اما شبهه پنجم که پرسیده بود چرا خدای تعالی شیطان را دوباره اجازه داد که به بهشت درآید و آدم را وسوسه کند تا آدم از شجره منهیه بخورد و از بهشت رانده شود؟ جوابش آن است که در این کار حکمت و منفعت بزرگی بود و آن این که اگر آدم برای همیشه در بهشت می ماند، برای همیشه در فطرت اولیه اش باقی بود و هرگز ترقی نفس برای او حاصل نمی شد ولی چون بر زمین هبوط کرد از نسل او افرادی به وجود آمد که خدای را عبادت کردند و شمار فراوانی از آنان به اعلی درجه علیین رسیدند، و این رشته تولید نسل انبیا و اولیا و ائمه معصومین تا روز قیامت ادامه دارد؛ و اگر از برای هبوط آدم به زمین هیچ فایده ای نبود مگر همین یک فایده هر آینه کافی بود در بزرگی حکمت و عظمت فایده.

و اما شبهه ششم که چرا شیطان، دشمن شماره یک بنی آدم را بر آنان مسلط کرد تا آنان را وسوسه کند بدون آن که او را ببینند، در حالی که شیطان آنان را می بیند؟ جوابش آن است که نفوس افراد بشر در ابتدای خلقت ناقصند و به تدریج از قوه به فعل می رسند و استعدادات شکوفا می شوند، و اگر اغواء نبود این کمال برای آنان حاصل نمی شد. و نیز نفوسی که مایل به شرارت می باشند، به حکم ایثار شهوت و غضب به تعمیر دنیا پرداختند، چنان که در روایت به این معنی اشاره شده است و در حدیث قدسی می فرماید: «انی جعلت معصیه آدم سببا لعمار»

ص: 169

1- سوره توبه، آیه 49.

2- سوره نازعات، آیه 36.

3- سوره نکاتر، آیه 5-7.

4- سوره عادیات، آیه 9-10.

العالم...» و نیز در روایت است که: «لولا انکم تذنبون لذهب الله بکم و جاء بقوم یذنبون» اگر شما نیز گناه نمی کردید، خدای تعالی شما را می برد و جمعی را می آورد که آنان گناه کنند.

و اما شبهه هفتم که سؤال شده بود چرا خدای تعالی به شیطان تا روز معلوم مهلت داد؟ جوابش از آنچه گفته شد معلوم گردید، و گفتیم که در نتیجه و سوسه شیطان افراد صالح به وجود می آیند و تا روز قیامت وجود افراد صالح ادامه دارد. و این که گفت اگر در عالم شری نبود و خیر محض بود بهتر بود از این که خیر و شر به هم ممزوج و آمیخته شود، در جوابش گوئیم: اگر زندگی تنها در دنیا منحصر بود شاید زندگی بدون شر بهتر بود، ولی دنیا همچون پلی است برای آخرت که مردم از آن عبور می کنند و به آخرت می رسند و آن جا جهانی است که ابد در آن شر و آفتی نیست. بالجمله از آنچه گفته شد معلوم گردید که اشکالات شیطان لعین همه اش قابل حل است و پاسخ صحیح دارد، هر چند امام المشککین فخر رازی گفته بود که اگر جن و انس جمع شوند نتوانند اشکالات شیطان را پاسخگو باشند.

مطلب چهارم آن که گاهی گفته می شود که شیطان را بر عباد الله مخلصین سلطنتی نیست چنان که خدای تعالی از لسان شیطان نقل می کند: «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» .

بنابراین چرا خدای تعالی در قرآن کریم به سید انبیاء و خالص ترین اصفیایش دستور می دهد که به خدای تعالی از شیطان رجیم پناه ببرد: «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (1) می فرماید: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ... مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ» (2) نیز دیگر انبیا علیهم السلام از شیطان به خدای تعالی پناه برده اند؟ در جواب این سؤال گوئیم که دستور استعاذه پیغمبر اکرم و دیگر انبیای عظام و بزرگان الهی همانند دیگر دعاها و عبادات است که خدای تعالی آنها را سبب و واسطه حصول کمالات در دنیا و آخرت قرار داده است؛ استعاذه را نیز سبب دفع سلطنت شیطان قرار داده همان گونه که دعا و عبادت را موجب رضوان الهی قرار داده است.

مترجم گوید چون حضرت امام خمینی رحمه الله را در باب استعاذه کلام بسیار مفید و پر محتوایی بود، مناسب و بلکه لازم دیدم که این اوراق به ذکر آن متبرک شود و مورد استفاده خوانندگان عزیز و محترم قرار گیرد. معظم له چنین می فرماید:

فصل دوم در بعض آداب استعاذه است: «قال تعالی: فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ

ص: 170

1- سوره نحل، آیه 98.

2- سوره ناس، آیه 1-4.

الرَّحِيمِ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (1) از آداب مهمه قرائت خصوصاً قرائت در نماز که سفر روحانی الی الله و معراج حقیقی و مرقات وصول اهل الله است استعاذه از شیطان رجیم است که خار طریق معرفت و مانع سیر و سلوک الی الله است؛ چنان که خدای تعالی خبر دهد از قول شیطان در سوره مبارکه اعراف آن جا که می فرماید: «قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتَنِي لَأَفْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» (2) قسم خورده است که سر راه مستقیم را بر اولاد آدم بگیرد و آنها را از آن باز دارد. پس در نماز که صراط مستقیم انسانیت و معراج وصول الی الله است بی استعاذه از این راهزن صورت نگیرد و بدون پناه بردن به حصن حصین الوهیت از شر او ایمنی حاصل نشود. و این استعاذه و پناه بردن با لقلقه لسان و صورت بی روح و دنیای بی آخرت تحقق پیدا نکند؛ چنان که مشهود است که این لفظ را کسانی هستند که چهل پنجاه سال گفته و از شر این راهزن نجات نیافته و در اخلاق و اعمال بلکه عقاید قلبیه از شیطان تبعیت و تقلید نموده اند. اگر درست پناه برده بودیم از شر این پلید به ذات مقدس حق تعالی که فیاض مطلق و صاحب رحمت و وسعه و قدرت کامله و علم محیط و کرم بسیط است، ما را پناه داده بود و ایمان و اخلاق و اعمال ما اصلاح شده بود. پس باید دانست که هر چه از این سیر ملکوتی و سلوک الهی بازماندیم به واسطه اغوای شیطان و واقع شدن در تحت سلطنت شیطانیه از قصور و تقصیر خود ماست که به آداب معنوی و شرایط قلبیه آن قیام نکردیم؛ چنان که در تمام اذکار و اوراد و عبادات که به نتایج روحیه و آثار ظاهریه و باطنیه آنها نایل نمی شویم برای همین دقیقه است.

از آیات شریفه قرآنی و از احادیث شریفه معصومین علیهم السلام آداب کثیره استفاده شود که تعداد همه آنها محتاج به فحص کامل و اطاله کلام است و ما به ذکر بعضی از آنها اکتفا می کنیم.

یکی از مهمات آداب استعاذه خلوص است چنان که؛ خدای تعالی از شیطان نقل فرماید که گفت: «فِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيْتَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» (3) این اخلاص به حسب آنچه از کریمه شریفه ظاهر شود بالاتر از اخلاص عملی است؛ چه عمل جوانحی یا جوارحی؛ زیرا که به صیغه مفعول است و اگر منظور اخلاص اعمالی بود به صیغه فاعل تعبیر می شد. پس مقصود از این اخلاص خالص شدن هویت انسانیه به جمیع شئون غیبیه و ظاهریه است که

ص: 171

1- سوره نحل، آیه 98-100.

2- سوره اعراف، آیه 16.

3- سوره ص، آیه 82-83.

اخلاص عملی از رشحات آن است؛ گرچه در ابتدای سلوک برای عامه این حقیقت و لطیفه الهیه حاصل نشود مگر به شدت ریاضات عملیه و خصوصاً قلبیه که اصل آن است چنان که اشاره به آن است در حدیث مشهور که می فرماید: «من اخلص لله اربعین صباحاً جرت ینایع الحکمه من قلبه علی لسانه» کسی که چهل صباح (به مقدار تخمیر طینت آدم که چهل صباح بوده و رابطه این دو به هم پیش اهل معرفت و اصحاب قلوب معلوم است) خود را برای خدا خالص کند و عمل را قلبی و قالبش را خالص برای حق کند قلبش الهی شود و قلب الهی جز چشمه های حکمت نزاید، پس زبانش نیز که بزرگ تر ترجمان قلب است ناطق به حکمت شود. پس در اول امر اخلاص عمل باعث خلوص قلب شود و چون قلب خالص شد انوار جلال و جمال که به تخمیر الهی در طینت آدمی ودیعه بود در مرآت قلب ظاهر شود و جلوه کند و از باطن قلب به ظاهر ملک بدن سرایت کند. بالجمله آن خلوص که موجب خروج از تحت سلطنت شیطانیه است خالص شدن هویت روح و باطن قلب است برای خدای تعالی. و اشاره به این مرتبه از خلوص است کلام حضرت امیر المؤمنین در مناجات شعبانیه: «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک» و چون قلب به این مرتبه از اخلاص رسد و از ماسوا به کلی منقطع شود و در مملکت وجود او بجز حق راه نداشته باشد، شیطان را که از غیر راه حق بر انسان راه یابد بر او راه نباشد و حق تعالی او را به پناه خود بپذیرد و در حصن حصین الوهیت واقع شود و به پناه او برود. از جمیع مراتب عذاب که عذاب احتجاب از جمال حق و فراق از وصال محبوب جل و علا بالاترین آنهاست ایمن شود. و کسی را که این مقام دست داد عبد الله حقیقی است و در تحت قباب ربوبیت واقع شود و حق تعالی متصرف در مملکت او شود و از تحت ولایت طاغوت خارج شود. و این مقام از اعزّ مقامات اولیا و اخصّ مدارج اصفیاست و دیگر مردم را از آن حظی نیست بلکه شاید قلوب قاسیه جاحدین و نفوس صلبه مجادلین که از این مرحله مراحل بعیدند انکار این مقامات کنند و سخن در اطراف آن را نیز باطل شمارند بلکه و العیاذ بالله این امور را که قره العین اولیاست و کتاب و سنت از آن مشحون است به بافته های صوفیه و از احیف حشویه نسبت دهند. و ما نیز که ذکری از این مقامات که فی الحقیقه مقام کمال است پیش می آوریم نه برای آن است که خود حظی از آن داشته یا چشم طمعی به آن دوخته ایم بلکه برای آن است که انکار مقامات را نیز روا نداریم و ذکر اولیا و مقامات آنها را نیز در تصفیه قلوب و تخلیص و تعمیر آن دخیل؛ دانیم زیرا که ذکر خیر

اصحاب ولایت و معرفت موجب محبت و تواصل و تناسب شود و این تناسب باعث تجاذب شود و این تجاذب باعث تشافع شود که ظاهرش اخراج از ظلمتهای جهل به انوار هدایت و علم است و باطنش ظهور شفاعت است در عالم آخرت؛ چه که شفاعت شفعا بی تناسب و تجاذب باطنی صورت بگیرد و از روی جزاف و باطل نخواهد بود. بالجمله گرچه تخلیص به این مرتبه کامله برای غیر کمال از اولیا و اصفیا علیهم السلام صورت نگیرد بلکه مقام کمال این مرتبه از مختصات نبی ختمی و قلب خالص نورانی احدی احمدی جمعی محمدی صلی الله علیه و آله و سلم است بالاصاله و از برای کمال و خلص اهل بیت اوست بالتبعیه. ولی مؤمنان و مخلصان نیز نباید از همه مراتب آن چشم پوشیده و قناعت کنند به اخلاص صوری عملی و خلوص ظاهری فقهی؛ زیرا که وقوف در منازل از شاهکارهای ابلیس است که به سر راه انسان و انسانیت نشسته و او را با هر وسیله هست از عروج به کمالات و وصول به مدارج باز می دارد پس باید همت را بزرگ کرده و اراده را قوت داده بلکه این نور الهی و لطیفه ربانیه از صورت به باطن و از ملک به ملکوت سرایت کند و به هر مرتبه از اخلاص که انسان نایل شود به همان اندازه در پناه حق رفته و حقیقت استعاده متحقق شده و دست تصرف دیو پلید و شیطان از انسان کوتاه گردد.

پس اگر صورت ملکیه انسانیه را برای خدا خالص کردی و جیوش ظاهره دنیاویة نفس را که عبارت است از قوای متشکنه در ملک بدن به پناه حق بردی و اقالیم سبعة ارضیه را که چشم و گوش و زبان و بطن و فرج دست و پاست تطهیر از قذارات معاصی نمودی و به تصرف ملائکه الله که جیوش الهیه اند دادی، کم کم این اقالیم حقانی شود و به تصرف حق متصرف گردد تا آن جا که خود نیز ملائکه الله شود یا چون ملائکه الله «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»⁽¹⁾ردد. پس مرتبه اولای استعاده صورت گیرد و شیطان و جیوشش از مملکت کوچ کنند و به باطن رو آورند و به قوای ملکوتیه نفسانیه هجوم کنند. از این جهت کار سالک مشکل تر و سلوکش دقیق تر گردد، و باید قدم سیرش قوی تر و مراقبتش کامل تر گردد و از مهالک نفسانیه که عجب و ریا و کبر و افتخار و غیر آن است باید به خدای متعال پناه برد و کم کم به تصفیه باطن از کدورات معنویه و قذارات باطنیه اشتغال پیدا کند، و در این مقام بلکه جمیع مقامات توجه تام به توحید فعلی حق و متذکر ساختن قلب را به این لطیفه الهیه و مانده

ص: 173

آسمانی از مهمّات سلوک و ارکان عروج است و حقیقت مالکیت حق تعالی سماوات و ارض و باطن و ظاهر و ملک و ملکوت را به ذائقه قلب باید چشاند تا قلب با توحید در الوهیت و نفی شریک در تصرّف ارتیاض یافته مخمّر به تخمیر الهی گردد و مرّبا به تربیت توحیدی شود و در این صورت قلب مفرّج و ملجأ و پناه و معینی جز حق نبیند و نداند و بالطوع و الحقیقه استعاذه به حق و مقام الوهیت پیدا کند؛ و تا دل از تصرّف دیگران بر ندارد و چشم طمع از موجودات نبندد به پناه حق از روی حقیقت نرود و دعوی او کاذب و در مسلک اهل معرفت در زمره منافقان متسلک است و به خدیعت و فریب منسوب است و در این وادی هولناک و بحر عمیق خطر خیز از دم حکیمی ربّانی یا عارفی نورانی که رشته علمش متصل به اولیای کّمّل است استفاده توحیدات ثلاثه را علما کردن اعانتی بسزا از باطن قلب کند، ولی شرط این استفاده آن است که با نظر و آیه و علامت و سیر و سلوک الی اللّٰه بدان اشتغال ورزد و الاّ خود خار طریق و حجاب چهره جانان شود؛ چنان که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم این علم را در حدیث شریف کافی آیه محکمه لقب داد. بالجمله چون در قلب ریشه توحید فعلی حق محکم شد و با آب علم توأم با عمل لطیف که قرع باب قلب کند آبیاری گردید، نتیجه آن تذکر مقام الوهیت شود و قلب کم کم صافی برای تجلّی فعلی حق شود و چون خانه از خائن و آشیانه از بیگانه خالی شد صاحب خانه آن را متصرف شود و دست ولایت حق از ملکوت باطن و قلب تا ملک و ظاهر بدن قوای ملکوتیه و ملکیه را در تحت تصرف و حکومت خود در آورد و شیاطین یکسره از این مرحله نیز کوچ کنند و مملکت باطن به استقلال خود که عین استظلال برای حق است برگردد و این مرتبه دوم از لطیفه ربانیّه استعاذه است و پس از این مقام استعاذه روح و استعاذه سرّ و دیگر مراتب استعاذه است که با این اوراق تناسب ندارد و این قدر نیز از طغیان قلم عبد یا اجرای قلم مولا - جلّ و علا - صورت ترقیم گرفت، و الیه المفزع.

یکی دیگر از آداب و شرایط استعاذه آن است که در آیه شریفه که در اول فصل مذکور اشاره به آن فرموده و آن ایمان است و آن غیر از علم است ولو به برهان حکمی حاصل شود.

شیطان با آن که علم به مبدا و معاد به نص قرآن داشته در زمره کفّار محسوب شده. اگر ایمان عبارت از همین علم برهانی بود باید کسانی که این علم را دارند از تصرف شیطان دور باشند و نور هدایت قرآن در آنها تابان باشد با این که آثار را می بینیم حاصل نشود با ایمان برهانی. پس اگر بخواهیم از تصرف شیطان خارج شویم و در تحت پناه حق تعالی واقع شویم باید با شدّت

ارتیاض قلبی و دوام توجّه یا کثرت آن و شدّت مراوده و خلوت حقایق ایمانیه را به قلب رسانده تا قلب الهی شود، و چون قلب الهی شد از تصرف شیطان تهی گردد.

چنان که خدای تعالی فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (1) س مؤمنین را که حق تعالی متصرف و متولی ظاهر و باطن و سرّ و علن است از تصرفات شیطان خالص و در سلطنت رحمن داخلند و از همه مراتب ظلمات به نور مطلق آنها را خارج کند از ظلمت معصیت و طغیان و ظلمت کدورات اخلاق رذیله و ظلمت جهل و کفر و شرک و خود بینی و خودخواهی و خودپسندی به نور طاعت و عبادت و انوار اخلاق فاضله و نور علم و کمال ایمان و توحید و خدایینی و خداخواهی و خدادوستی منتقل شود. یکی از آداب آن توکل است که آن نیز از شعب ایمان و انوار حقیقی لطیفه ایمانیه است، و آن واگذار نمودن امور است به حق که از ایمان قلب به توحید فعلی حاصل شود و تفصیل آن از نطق این اوراق خارج است. و چون بنده سالک غیر حق تعالی مفزع و پناهی ندید و تصرف در امور را منحصر به ذات مقدّسش دانست حالت انقطاع و التجاء و توکل در قلب پیدا شود و استعاذه او حقیقت پیدا کند و چون از روی حقیقت به حصن حصین ربوبیت و الوهیت پناه برد ناچار او را پناه دهد با فضل و رحمت کریمانه، آنّه ذو فضل عظیم.

تتمیم و نتیجه

از مطالب فصل سابق معلوم شد که حقیقت استعاذه عبارت است از حالت و کیفیت نفسانیه که از علم کامل برهانی به مقام توحید فعلی حق و ایمان به این مقام حاصل شود؛ یعنی پس از آن که به طریق عقل منور با برهان متین حکمی و شواهد نقلیه مستفاده از نصوص قرآنی و اشارات و بدایع کتاب الهی و احادیث شریفه فهمید که سلطنت ایجادیه و استقلال در تأثیر بلکه اصل تأثیر منحصر است به ذات مقدس الهی و دیگر موجودات را شرکت در آن نیست، چنان که در محل خود مقرر است، باید دل را از آن آگاه کند و با قلم عقل به لوح قلب حقیقت «لا اله الا الله و لا مؤثر فی الوجود الا الله» را بنویسد و چون قلب به این لطیفه ایمانیه و حقیقت برهانی ایمان آورد، در آن حالت انقطاع و التجاء حاصل شود؛ و چون شیطان را قاطع طریق انسانیت و دشمن قویّ خود یافت حالت حاصل اضطراری حاصل شود که این

ص: 175

حالت قلبی حقیقت استعاده است. و چون زبان ترجمان قلب است آن حالت قلبیه را با کمال اضطراب و احتیاج به زبان آورد و «اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم» را از روی حقیقت گوید. و اگر در قلب از این حقایق اثری نباشد و شیطان متصرف قلب و سایر مملکت وجودیه او باشد، استعاده نیز از روی تصرف و تدبیر شیطان واقع شود و در لفظ استعاده باللّه من الشیطان گوید و در حقیقت چون تصرف شیطانی است استعاده به شیطان من اللّه واقع شود و خود استعاده عکس مطلوب را محقق کند و شیطان گوینده استعاده را مسخره کند و این مسخره نتیجه اش پس از کشف غطا و برچیده شدن پرده طبیعت معلوم شود. و مثل چنین شخصی که استعاده اش فقط لفظیه است مثل کسی است که از شرّ دشمن جزّاری بخواهد به قلعه محکمی پناه برد ولی خود به طرف دشمن برود و از قلعه رو برگرداند و لفظاً بگوید از شرّ این دشمن به این قلعه پناه می برم؛ چنین شخصی علاوه بر آن که به شرّ دشمن گرفتار شود به سخریه او نیز دچار گردد.

فصل سوّم در بیان ارکان استعاده است و آن چهار است: اول مستعید. دوّم مستعاذ منه.

سوّم مستعاذ. به چهارم مستعاذ لاجله.

بدان که برای این ارکان تفصیل بسیار است که از حوصله این اوراق خارج است و ما به ذکر مختصری از آن اکتفا می کنیم.

ارکان استعاده

رکن اوّل در مستعید است و آن حقیقت انسانی است

از اول منزل سلوک الی اللّه تا منتهی النهایه فنای ذاتی و اذا تم الفناء المطلق هلک الشیطان و تم الاستعاده. و تفصیل این اجمال آن که انسان تا در بیت نفس و طبیعت مقیم است و به سفر روحانی و سلوک الی اللّه اشتغال پیدا نکرده و در تحت سلطنت شیطانیه به همه شئون و مراتب است به حقیقت استعاده متلبس نشده و لقلقه لسان او بی فایده بلکه تثبیت و تحکیم سلطنت شیطانیه است مگر با تفضّل و عنایت الهی. و چون به سیر و سلوک الی اللّه متلبس گردید و سفر روحانی را شروع نمود تا در سیر و سلوک است آنچه مانع از این سفر و خار طریق است شیطان اوست چه از قوای روحانیّه شیطانیه و یا از جنّ و انس باشد؛ زیرا که جنّ و انس نیز اگر خار طریق و مانع سلوک الی اللّه باشند به دستیاری شیطان و تصرف آن باشد؛ چنان که خدای تعالی اشاره به آن فرموده در سوره مبارکه ناس آن جا

که می فرماید: «مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ» (1). شیطان اگر جنّ باشد از آیه شریفه استفاده شود که وسواس خناس که شیطان است جنّ است و انس، یکی بالاصاله و دیگر بالتبعیه. و اگر شیطان حقیقت دیگری باشد شبیه به جنّ، از آیه شریفه معلوم شود که این دو نوع یعنی جن و انس نیز تمثلات شیطانیه و مظاهر آنند. و در آیه دیگر نیز اشاره فرماید به این معنی آن جا که فرماید: «شَّيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ». و در این سوره مبارکه اشاره به ارکان استعاذه چنان که مذکور شد فرموده؛ چنان که ظاهر است. بالجمله انسان قبل از شروع به سلوک و سیر الی الله مستعید نیست، و پس از آن که سیر تمام شد و از آثار عبودیت به هیچ وجه باقی نماند و به فنای ذاتی مطلق نایل شد، از استعاذه و مستعاذ منه و مستعید اثری باقی نماند و جز حق و سلطنت الهیه در قلب عارف چیزی نیست و از قلب خود و خود نیز خبری ندارد و اعوذ بک منک نیز در این مقام نیست. و چون حالت صحو و انس و رجوع رخ داد باز استعاذه را حقیقتی باشد لکن نه چون استعاذه که سالک راست.

و لهذا به حضرت رسول ختمی صلی الله علیه و آله و سلم نیز امر به استعاذه شده چنان که خدای تعالی فرماید:

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» (2) «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» (3) «قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ» (4) س انسان در دو مقام مستعید نیست، یکی قبل از سلوک و آن حال احتجاب محض است که در تحت تصرف و سلطنت شیطان است. و یکی بعد از ختم سلوک که فنای مطلق دست دهد که از مستعید و مستعاذله و استعاذه خبری نیست. و در دو مقام مستعید است:

یکی حال سلوک الی الله که استعاذه کند از خارهای طریق وصول که قعود بر صراط مستقیم انسانیت کردند چنان که خداوند از قول شیطان حکایت فرماید: «فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» (5) یکی در حاصل صحو و رجوع از فنای مطلق که استعاذه کند از احتجابات تلویحیه و غیر آن.

رکن دوم در مستعاذ منه است و آن ابلیس لعین و شیطان رجیم است

که به واسطه دامهای گوناگون

ص: 177

1- سوره ناس، آیه 4-6.

2- سوره فلق، آیه 1.

3- سوره ناس، آیه 1.

4- سوره مؤمنون، آیه 97-98.

5- سوره اعراف، آیه 16.

انسان را از وصول به مقصد و حصول مقصود باز دارد و آنچه بعض اعظام از اهل معرفت ذکر فرموده که حقیقت شیطان عبارت است از جمیع عالم به جنبه سوائیه پیش نویسنده تمام نیست؛ زیرا که جنبه سوائیه که عبارت از یک صورت موهومه عاری از حقیقت و خالی از تحقق و واقعیتی است از دامهای ابلیس است که انسان را سرگرم به آن می کند. و شاید اشاره به این معنی باشد قول خدای تعالی: «أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» (1) الا- خود ابلیس حقیقتی است که دارای تجرد مثالی و حقیقت ابلیسیه کلیه که رئیس الأبالسه است و هم ابلیس الكل است؛ چنان که حقیقت عقلیه مجردة کلیه که آدم اول است عقل الكل است و واهمه های جزئیة ملکیه از مظاهر و شئون آن است؛ چنان که عقول جزئیة از شئون و مظاهر عقل کلی است و تفصیل و تحقیق این مقام از حوصله این رساله خارج است. بالجمله آنچه در این سلوک الهی و سیر الی الله مانع از سیر شود و خار طریق گردد آن شیطان یا مظاهر آن می باشد که اعمال آنها نیز عمل شیطان است، و آنچه از عوالم غیب و شهود و عوارض حاصله برای نفس و حالات مختلفه آن حجاب روی جانان شود، چه از عوالم ملکیه دنیاوی باشد چون فقر و غنا و صحت و مرض و قدرت و عجز و علم و جهل و آفات و عاهات و غیر آن و چه از عوالم غیبیه تجردیه و مثالی باشد چون بهشت و جهنم و علم متعلق به آن حتی علوم برهانی که راجع به توحید و تقدیس حق است، تمام اینها از دامهای ابلیس است که انسان را از حق و انس و خلوت با او باز می دارد و به آنها سرگرم می کند حتی سرگرمی به مقامات معنوی و وقوف به مدارج روحانی که ظاهرش وقوف در صراط انسانیت و باطنش وقوف در صراط حق است که جسر روحانی جهنم فراق و بعد و منتهی شود به جنت لقاء و این جسر مخصوص به یک طایفه قلیله از اهل معرفت و اصحاب قلوب است از دامهای بزرگ ابلیس الابالسه است که باید از آن پناه به ذات مقدس حق جلّ شأنه برد. بالجمله آنچه تو را از حق باز دارد و از جمال جمیل محبوب جلّ جلاله محجوب کند شیطان تو است چه در صورت انسان باشد یا جنّ. و آنچه که به آن وسیله تو را از این مقصد و مقصود باز دارند دامهای شیطانی است چه از سنخ مقامات و مدارج باشد یا علوم و کمالات یا حرف و صنایع یا عیش و راحت یا رنج و ذلت یا غیر اینها؛ و اینها عبارت از دنیای مذموم است. و به عبارت دیگر، تعلق قلب به غیر حق دنیای اوست و آن مذموم است و دام شیطان است و استعاذه از آن باید کرد. و آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که

ص: 178

می فرماید: «اعوذ بوجه الله الکریم و بکلمات الله التي لا يجاوزهن برّ ولا فاجر من شرّ ما ينزل من السماء و ما يعرج فيها و شرّ ما ينزل من الارض و ما يخرج منها و من شرّ فتن الليل و النهار و من شرّ طوارق الليل و النهار الا طارق يطرق بخير» شاید مقصود همین معنی باشد. و استعاذه به وجه الله و کلمات الله استغراق در بحر جمال و جلال است و آنچه انسان را از آن باز دارد از شرور است و مربوط به عالم شیطان و مکاید آن است و از آن باید پناه به وجه الله برد؛ چه آن از حقایق کامله سماویه باشد یا ناقصه ارضیه، مگر آن که طارق به خیر باشد که آن طارق الهی است که به خیر مطلق حق تعالی دعوت کند.

رکن سوّم مستعاذه به است.

بدان که چون حقیقت استعاذه در سالک الی الله متحقق و در سیر و سلوک به سوی حق متحصّل است، یعنی استعاذه اختصاص دارد به سالک در مراتب سلوک، پس به حسب مقامات و مراتب سائران و مدارج و منازل سالکان حقیقت استعاذه و مستعید و مستعاذ منه و مستعاذ به فرق می کند و اشاره به این تواند باشد سوره شریفه ناس که فرماید: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ» از مبادی سلوک تا حدود مقام قلب سالک به مقام ربوبیت پناه برد. و توان این ربوبیت فعلیه باشد که مطابق شود با اعوذ بکلمات الله التامات، و چون سیر سالک منتهی شد به مقام قلب مقام سلطنت الهیه در قلب ظهور کند و در این مقام به مقام ملک الناس از شرّ تصرفات قلبیه ابلیس و سلطنت باطنیه جائزانه او پناه برد، چنان که در مقام اول از شر تصرفات صدریه او پناه برد. و شاید این که فرمود: «الَّذِي يُوسُّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ»

با آن که وسوسه در قلوب و ارواح نیز از خناس است برای آن باشد که در مقام معرفتی به شأن عمومی و صفت ظاهره پیش همه مناسب است تعریف شود. و چون سالک از مقام قلب نیز تجاوز نمود به مقام روح که از نفخه الهیه است و اتصالش به حق تعالی بیشتر است از اتصال شعاع شمس به شمس و در این مقام مبادی حیرت و هیمان و جذب و عشق و شوق شروع شود و در این مقام به اله الناس پناه برد و چون از این مقام ترقی کند و ذات بی مرآت شئون نصب العین شود، و به عبارت دیگر به مقام سرّ برسد اعوذ بک منک مناسب با اوست. و در این مقامات تفصیلی است که مناسب این مقاله نیست.

و بدان که استعاذه به اسم الله به واسطه جامعیت مناسب با همه مقامات است و آن در

حقیقت استعاذه مطلقه است و دیگر استعاذه ها مقیده است.

رکن چهارم در مستعاذه است یعنی غایت استعاذه.

بدان که آنچه مطلوب بالذات است برای انسان مستعید از سنخ کمال و سعادت و خیریت است و آن به حسب مراتب و مقامات سالکان بسیار متفاوت است، چنان که سالک تا در بیت نفس و حجاب طبیعت است غایت سیرش حصول کمالات نفسانیه و سعادات طبیعیّه خسیسه است و این در مبادی سلوک است و چون از بیت نفس خارج شد و از مقامات روحانیه و کمالات تجرّديه ذوقی نمود مقصدش عالی تر و مقصودش کامل تر می شود و به مقامات نفسانیه پشت پا زند و قبله مقصودش حصول کمالات قلبیه و سعادات باطنیه شود. و چون از این مقام نیز عنان سیر را برتافت و به سر منزل سرّ روحی رسید مبادی تجلیات الهیه در باطن او بروز کند و لسان باطنش در اول امر «وَجْهَتْ وَجْهِي لَوَجْهِ اللَّهِ» و پس از آن «وَجْهَتْ وَجْهِي لِأَسْمَاءِ اللَّهِ أَوْ لِلَّهِ» و پس از آن «وَجْهَتْ وَجْهِي لَهُ» شود و شاید جهت «وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» راجع به مقام اول باشد به مناسبت فاطریت. و بالجمله سالک در هر مقامی غایت حقیقی او حصول کمال و سعادت است بالذات و چون با سعادت و کمالات در هر مقامی شیطانی قرین و دامی از دامهای او مانع حصول است ناچار سالک به حق تعالی پناه برد از آن شیطان و شر او و دامهای او برای حصول مقصود اصلی و منظور ذاتی. پس در حقیقت غایت استعاذه برای سالک حصول آن کمال مترقّب و سعادت مطلوبه است و غایه الغایات و منتهی الطلبات حق تعالی جلّت عظمته است، و استعاذه از شیطان بالتبع واقع می شود، و الحمد لله اولاً و آخراً. پایان کلام عرشی حضرت امام خمینی رحمه الله. فراغت از استنساخ لیله جمعه دوازدهم ذی الحجه الحرام 1415 قمری و مطابق با 12 اردیبهشت 1374 شمسی که در مکه معظمه در جوار بیت الله الحرام انجام گرفت.

«اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى عَبْدِكَ الْمَجَاهِدِ وَوَلِيِّكَ النَّاصِحِ قَائِدِ الثَّوْرَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَمُؤَسِّسِ جُمْهُورِيَّتِهَا الْإِمَامِ الرَّاحِلِ الْخَمِينِيِّ الْعَظِيمِ اللَّهُمَّ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ وَأَعْلِ كَلِمَتَهُ وَاحْشِرْهُ مَعَ مُحَمَّدٍ وَاهْلِ بَيْتِهِ».

نویسنده گوید: چون سخن رهبر انقلاب به پایان رسید، بدون تروی بیت شعری که گوینده اش را هم نمی شناسم بر زبانم جاری شد:

آنان که به صد زبان سخن می گفتند آیا چه شنیدند که خاموش شدند

اللهم انا نعوذ بك من نزغات الشيطان الرجيم و كيده و مكائده و من الثقه بامانيه و مواعيده و غروره و مصائده بارالها! ما به تو پناه می بریم از وسوسه های شیطان رانده شده از بارگاه قربت و از نیرنگهای او و از این که اطمینان کنیم به آرزوهای دور و نزدیک و فریبها و دامهایش.

شیطان لعین به منظور گمراه کردن آدمی وعده های دروغین به او می دهد و یکی از بزرگ ترین دامهای غرور و وعده های دروغینش تسویف آدمی است.

درباره توبه از گناه چه بسیار افرادی که به این دام شیطان دچار شده اند و تا هنگام مرگ موفق به توبه و جبران گذشته خود نشده اند؛ چنان که خدای تعالی می فرماید: «يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَذَىٰ وَ يَقُولُونَ سَيُعْفِرُ لَنَا» عوارض دنیای پست را می گیرند و می گویند که گناهان ما به زودی آمرزیده خواهد شد. پناه به خدا باید برد از شیطان و دامهایش.

و ان يطمع نفسه في اضلالنا عن طاعتك و امتهاننا بمعصيتك و پناه می بریم به تو از این که شیطان به گمراه کردن ما طمع ببندد و ما را در معصیت تو به کار گیرد.

او ان يحسن عندنا ما حسن لنا و يا چیزی را که به ما زیبا جلوه داده در نظر ما حقیقتاً زیبا باشد.

او ان يثقل علينا ما كرهنا يا بر ما سنگین آید آنچه از اعمال و عبادات مکروه ما کرده است.

اشاره به نیرنگهای شیطان است که گناه را در نظر آدمی زیبا جلوه می دهد و طاعت و عبادت را باری سنگین بر دوش آدمی.

اللهم احسنه عنا بعبادتك و اكتبه بدؤوبنا في محبتك بارالها! او را به وسیله عبادتی که تو را می کنیم از ما بران و با کوشش در محبت خودت او را دلیل و خوار فرما.

سید شارح روایتی را نقل می کند که شیطان به خدای تعالی عرض کرد: پروردگارا! این بندگان تو با آن که تو را دوست دارند معصیت تو را می کنند و با آن که مرا دشمن دارند از من اطاعت دارند. از جانب خدای تعالی به او پاسخ داده شد که من آنان را به خاطر بغض و دشمنی که با تو دارند عفو کردم در آنچه اطاعت تو را کردند، و به خاطر محبتی که به من دارند ایمانشان را قبول کردم هر چند اطاعت مرا نکنند.

«ان الشيطان قال: يا رب، ان عبادك يحبونك و يعصونك و يبغضونني و يطبعونني، فاجيب باني قد

عفوت منهم ما اطاعوك بما ابغضوك و قبلت منهم ايمانهم و ان لم يطيعوني بما احبوني». آری محبت اكسیری است که مایه قبول طاعات است همچنان که تبری از دشمنان خدا موجب جلب رحمت الهی است. از این رو تولی و تبری دو اصل مهم از ارکان ایمان است؛ چنان که در ادعیه و زیارات فراوان دیده می شود: «اوالی من والاکم و اعادی من عاداکم» محبت محبوب با محبت دشمن او جمع نمی شود.

و کیف تری لیلی بعین تری بها سواها و ما طهرتها بالمدامع

و اجعل بیننا و بینہ ستر لا یهتک و ردما مصمتا لا یفتقه و میان ما و او پرده ای قرار بده که نتواند آن را بدرد، و سد محکم و استواری که نتواند ویرانش کند. که ظاهراً مقصود حجاب تقوا و سد اجتناب از گناهان است.

اللهم صل علی محمد و آله و اشغله عنا ببعض اعدائک بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و او را به جای ما به بعضی از دشمنانت مشغول ساز. در این جمله از دعا صنعت ادماج به کار رفته که در علم بدیع آمده است، و آن عبارت از این است که گوینده مطلب خود را در ضمن کلامی بیان کند که مخاطب متوجه اصلی مقصود به طور مستقیم نشود؛ مانند آن که خدای تعالی می فرماید: «لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَ الْآخِرَةِ»⁽¹⁾ ه مقصود اصلی تفرد حق تعالی در استحقاق حمد است و لیکن به مسئله بعث و قیامت نیز اشاره شده است همچنین در این جمله از دعا مقصود دفع شر شیطان است و لیکن ضمناً به دشمنان نیز نفرین شده است.

و اعصمنا منه بحسن رعایتک و با حسن رعایتی که از ما داری ما را از شر او نگهدار.

و اکفنا ختره و ما را از مکر و نیرنگ او به دور فرما.

و ولنا ظهروه و او را از ما فراری کن.

و اقطع عنا اثره و جای پایی از وی در کار ما باقی مگذار.

اللهم صل علی محمد و آله و امتعنا من الهدی بمثل ضلالتہ و ما را از هدایت بهره مند فرما به آن مقدار که او گمراه است.

و زودنا من التقوی ضد غوایتہ و ما را بر ضد گمراه کردن او با توشه تقوا مجهز فرما.

و اسلک بنا خلاف سبیلہ من الردی و ما را برخلاف راه او که هلاکت است رهبری فرما.

ص: 182

اللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْ لَهُ فِي قَلْبِنَا مَدْخَلًا بَارِئًا! در دل ما از برای شیطان روزنه ای باز مکن.

و لا توطئن له فيما لدينا منزلا و در آنچه نزد ماست جایگاهی برای او آماده مساز. در روایتی است که عیسی علیه السلام از خدای تعالی درخواست نمود که جایگاه شیطان را از بنی آدم به او نشان دهد. پس دید که شیطان همچون ماری سر خود را در دل آدمیزاد فرو برده است، هر گاه که آدمی به یاد خدا می افتد او خود را پنهان می کند و چون از یاد خدا غافل می شود او ظاهر می گردد.

«ان عیسی علیه السلام دعا ربّه ان یریه موضع الشیطان من بنی آدم، فراه ذلک فاذا رأسه مثل رأس الحیه واضع رأسه علی قلبه فاذا ذکر اللّٰه خنس و اذا لم یذکره وضع رأسه علی جثه قلبه». و از این رو رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرمود: «لولا ان الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم نظروا الی ملکوت السموات» اگر نه این بود که شیاطین بر دلهای آدمیزادگان رفت و آمد دارند هر آینه حجاب از دیده های آنان برداشته می شد و ملکوت آسمانها را می دیدند.

اللّٰهُمَّ و ما سوّل لنا من باطل فعرفناه و اذا عرفتناه فقناه بارالها! آنچه را شیطان از باطل برای ما می آراید بر ما بشناسان و پس از شناسایی ما را از آن باز دار.

و بصّرنا ما نکائده به و راه مبارزه با نیرنگهای او را بر ما روشن فرما.

و الهمنا ما نعدّه له و بر دل ما الهام بخش که با چه وسیله ای می توانیم با شیطان مبارزه کنیم.

و ایقظنا عن سنه الغفله بالركون الیه و چشم دل ما را بیدار نگهدار تا با اعتماد به وعده های شیطان خواب غفلت بر آن آشنا شود.

و احسن بتوفیقک عوننا علیه و با حسن توفیقی که بر ما عطا می فرمایی ما را در قیام بر علیه شیطان یاری فرما.

اللّٰهُمَّ و اشرب قلوبنا انکار عمله بارالها! دل ما را آن چنان سیراب کن که هرگز بر عمل شیطانی رغبتی نداشته باشد.

و الطّف لنا فی نقض حیلہ و بر ما لطف فرما تا رشته های بافته شده شیطان را از هم بگسلیم.

اللّٰهُمَّ صلّ علی محمّد و آله و حوّل سلطانه عتّا بارالها! بر محمد و آل او درود بفرست و حکومت و سلطنت شیطانی را از ما باز گیر.

و اقطع رجائه منّا و رشته امید شیطان را از چیرگی بر ما قطع کن.

و ادراه عن الولوع بنا و شیطان را از این که بر گمراه ساختن ما حریص باشد باز دار.

اللّٰهُمَّ صل على محمد وآله واجعل آبائنا و امهاتنا و اولادنا و اهالينا و ذوى ارحامنا و قراباتنا و جيراننا من المؤمنين و المؤمنات منه فى
حرز حارز و حصن حافظ و كهف مانع بارالها! بر محمد و آل او درود بفرست و پدران و مادران و فرزندان و خانواده ها و خویشان و
نزدیکان و همسایگان مؤمن ما را از زن و مرد در جای استوار و قلعه محکم و نگهدارنده و پناهگاه باز دارنده از شر شیطان قرار بده.

و البسهم منه جننا و اقیه و زره های حفظکننده از شر او بر آنان بپوشان.

و اعطهم علیه اسلحه ماضیه و سلاحهای تیز و بزّان برای مبارزه علیه شیطان در اختیار آنان قرار بده.

اللّٰهُمَّ و اعمم بذلك من شهد لك بالربوبیه و اخلص لك بالوحدانیه و عاداه لك بحقیقه العبودیه و استظهر بك علیه فى معرفه العلوم الربانیه
بارالها! این دعای مرا شامل حال همه آنهایی فرما که شهادت به ربوبیت تو داده اند و از روی اخلاص تو را به یگانگی قبول دارند و به حکم
حقیقت بندگی شیطان را دشمن می دارند و در شناخت علوم ربّانی از اصول عقاید و احکام و اخلاقیات اسلامی بر دشمنی با شیطان از تو
کمک می گیرند و به پشتیبانی با او می جنگند.

اللّٰهُمَّ احلل ما عقد و افتق ما رتق بارالها! آنچه شیطان گره زده باز کن و آنچه را بسته بگشا.

و افسخ ما دبّر و آنچه تدبیر اوست بر هم زن.

و ثبّطه اذا عزم و چون درباره من تصمیم گیرد از تصمیمش باز دارد.

و انقض ما ابرم و آنچه را که استوار کرده بشکن.

اللّٰهُمَّ و اهزم جنده بارالها! سپاه شیطان را شکست ده.

و ابطل کیده و مکر و نیرنگش را باطل کن.

و اهدم كهفه و پناهگاهش ویران ساز.

و ارغم انفه و بینی اش را به خاک مذلت بمال.

اللّٰهُمَّ اجعلنا فى نظم اعدائه بارالها! ما را جزو دشمنان شیطان قرار بده.

و اعزلنا عن عداد اولیائه و ما را از صف دوستان شیطان بیرون کن.

لا نطیع له اذا استهوانا تا هنگامی که در کار فریب ماست فرمانش نبریم.

و لا نستجیب له اذا دعانا و گاهی که ما را دعوت می کند جوابش ندهیم.

نأمر بمنأواته من اطاع امرنا نه تنها خود ما با شیطان دشمنی کنیم بلکه هر کس که سخن ما را

می شنود و از ما اطاعت می کند او را نیز به دشمنی شیطان امر کنیم.

و نَعِظُ عَنْ مَتَابَعَتِهِ مَنْ اتَّبَعَ زَجْرَنَا وَ أَنْ رَا كَه نَهَى مَا رَا پَذِيرَا سْت بَه مَوْعِظَه اَش وى رَا از پیروی شیطان باز داریم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ عَلَى اَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ بَارِ خُدَايَا! بِرِ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ پِيَا مِيرَانِ وَ آقَاى رَسُوْلَانِ
درود بفرست و بر خانواده آن حضرت که پاک و پاکیزه اند.

وَ اَعِزَّنَا وَ اِهَالِيْنَا وَ اِخْوَانَنَا وَ جَمِيْعَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ مِمَّا اسْتَعِذْنَا مِنْهُ وَ مَا رَا وَ كَسَانِ مَا رَا وَ بَرَادِرَانِ مَا رَا وَ هَمَّةُ زَنْ وَ مَرْدِ مُؤْمِنِ پِنَاهِ دِهِ از
آنچه ما از آن پناه برده ایم.

وَ اَجْرْنَا مِمَّا اسْتَجْرْنَا بِكَ مِنْ خَوْفِهِ وَ مَا رَا از آنچه از ترس آن رهایی از تو خواستیم رهایی بخش.

وَ اسْمِعْ لَنَا مَا دَعَوْنَا بَه وَ اَنْجَه رَا كَه دَر خَوَا سْت كَرْدِيْم رُوَا فَرْمَا.

وَ اعْطِنَا مَا اَغْفَلْنَا هِ وَ اَنْجَه رَا كَه غَفَلْت كَرْدِيْم وَ دَر خَوَا سْت نَكْرَدِيْم عَطَا فَرْمَا.

وَ اِحْفَظْ لَنَا مَا نَسِيْنَا هِ وَ اَنْجَه رَا كَه فَرَا مَوْش كَرْدِيْم بَرَاى مَا نَكْهَدَار.

وَ صَيِّرْنَا بَدَلَكْ فِى دَرَجَاتِ الصَّالِحِيْنَ وَ مَرَاتِبِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ بَدِيْنِ وَسِيْلَه مَا رَا دَر دَرَجَاتِ شَايَسْتِگَانِ وَ مَرَاتِبِ مُؤْمِنِيْنَ قَرَارِ دِه.

آمین رب العالمین ای پروردگار جهانیان مستجاب فرما.

*

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى حَسَنِ قَضَائِكَ وَبِمَا صَرَفْتَ عَنِّي مِنْ بَلَائِكَ فَلَا تَجْعَلْ حَظِّي مِنْ رَحْمَتِكَ مَا عَجَّلْتَ لِي مِنْ عَافِيَتِكَ فَأَكُونَ قَدْ شَقِيتَ بِمَا أَحْبَبْتَ وَسَعَدَ غَيْرِي بِمَا كَرِهْتَ وَإِنْ فِإِنْ يَكُنْ مَا ظَلَلْتَ فِيهِ أَوْ بَتَّ فِيهِ لَدِيهِ مِنْ هَذِهِ الْعَافِيَةِ بَيْنَ يَدَيِ بَلَاءٍ لَا يَنْقَطِعُ وَوَزْرٍ لَا يَرْتَفِعُ فَقَدِّمْ لِي مَا أَخَّرْتَ وَأَخَّرْ عَنِّي مَا قَدَّمْتَ فَغَيْرِ كَثِيرٍ مَا عَاقَبْتَهُ الْفَنَاءُ وَغَيْرِ قَلِيلٍ مَا عَاقَبْتَهُ الْبَقَاءُ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَغَيْرِ قَلِيلٍ مَا عَاقَبْتَهُ الْبَقَاءُ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام اذا دفع عنه مكروه از دعاهاى آن حضرت است هنگامى كه بلايى از او دفع مى شد و يا حاجتى كه داشت زودتر انجام مى گرفت. اللهم لك الحمد على حسن قضائك و بما صرفت عني من بلائك بارالها! تورا سپاس كه قضاي تو درباره من به بهترين وجه جريان يافت، زيرا طبق حكمت و مصلحت بود و به حكم حكمت و مصلحت حاجت من روا گرديد و نيز بلايى را كه متوجه من بود از من باز گرداندى.

فلا- تجعل حظي من رحمتك ما عجلت لي من عافيتك پس بهره و نصيب مرا از رحمتت در همين قدر از عافيت كه مرحمت فرمودى منحصر مساز.

فأكون قد شقيت بما احببت و سعد غيري بما كرهت تا من به خاطر آنچه دوستش مى داشتم و به خاطر عافيتى كه خواسته من بود بدبخت شوم و ديگرى به خاطر آنچه من آن را ناخوش داشتم سعادتمند شود. حاصل فرمايش حضرت آن است كه چون بلاها و مصايب در دنيا خود نعمتى از نعمتهاى الهى است آن چنان نباشد كه من به خاطر ناتوانى و تحمّل نكردن آنها از نتايج و فوايد آنها محروم بمانم و ديگرى به خاطر تحمّل و صبر در بلاها به وعده هاى الهى كه خداى تعالى به صابرين داده فايز و نائل گردد و بشارت «و بشر الصابرين» شامل حال وى شود.

دو نکته قابل توجه راجع به صبر:

اشاره

ص: 187

اول آن که روایات درباره این که خدای تعالی مؤمن را در این دنیا به انواع بلاهای جسمی و روحی گرفتار می کند از طریق شیعه و سنی در حدّ تواتر است

، و در این روایات تصریح شده که این گرفتاری نه از آن روست که مؤمن را نزد خدای تعالی قدر و منزلتی نیست بلکه به عکس، چون مؤمن نزد خدای تعالی عزیز و محترم است خدای تعالی او را مبتلا می گرداند تا در نتیجه ابتلا گوهر وجود او از کثافات تطهیر شود و صفا و درخشندگی خود را باز یابد. به عبارت دیگر ابتلا و آزمایش خدای تعالی بندگان را نه همچون آزمایش استاد است مر شاگردان را تا گفته شود که با توجه به علم خدای تعالی به احوال بنده اش آزمایش چه نتیجه ای خواهد داشت، بلکه آزمایش خدای تعالی از بندگان همچون آزمایش زرگر است زر را که با نهادن آن در بوته و در میان آتش موادّ خارجی که زر آغشته به آن است به کناری رفته و زر خالص باقی می ماند. و از این رو در روایت معروف از طریق شیعه و سنی آمده است که فرمود: بلا در درجه اول مخصوص انبیاست و سپس مخصوص اوصیای انبیا و سپس آنانی که هرچه بیشتر به انبیا و اوصیا شباهت دارند.

«البلاء موکل بالانبياء فالأوصياء ثمّ الامثال فالامثال».

و از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود: گرفتارترین مردم انبیا هستند و سپس جانشینان انبیا و سپس کسانی که همانند ایشانند.

«اشدّ الناس بلاء الانبياء ثمّ الاوصياء ثمّ الأمثال فالأمثال».

و امام صادق علیه السلام فرمود: خدای را در روی زمین بندگان خاصی است که هر تحفه که از آسمان نازل می شود خدای تعالی آن تحفه را از آنان برمی گرداند و نصیب دیگران می کند، و هر بلایی که از آسمان فرود می آید خدای تعالی آن بلا را متوجه آن بندگان خاص می فرماید.

«انّ لله عبدا في الارض من خالص عباده ما تنزل من السماء تحفه الى الارض الا صرفها عنهم الى غيرهم و ما تنزل بليه الا صرفها اليهم».

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که فرمود: خدای تعالی از مؤمن به وسیله بلا دلجویی می کند همان گونه که شخص غایب خانواده خودش را با سوغاتی دلجویی می کند. و خدای تعالی همچون طبیب که بیمارش را دستور پرهیز می دهد مؤمن را از دنیا پرهیز می دهد.

«انّ الله ليتعاهد عبده المؤمن بالبلاء كما يتعاهد الغائب اهله بالطرف وانه ليحميه الدنيا كما يحمي الطبيب المريض».

وهم آن حضرت فرمود: وقتی خدای تعالی بنده ای را دوست داشت او را در بلا غرق می کند.

«انّ الله اذا احبّ عبدا اغتته بالبلاء ای غمسه».

و امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می فرماید که فرمود: بلای بزرگ با پاداش بزرگ جبران می شود.

«انّ عظیم البلاء یکافی به عظیم الجزاء».

پس هر گاه خدای تعالی بنده ای را دوست داشت او را به بلای بزرگ گرفتار می کند.

«فاذا احبّ الله عبدا ابتلاه بعظیم البلاء».

و از رسول خداست که فرمود: این است و جز این نیست که مؤمن به منزله کفّه ترازوست که هرچه ایمانش افزون گردد بلایش افزون تر شود.

«اتّما المؤمن بمنزله کفّه المیزان کلّما زید فی ایمانه زید فی بلائه».

و فرمود: در بهشت جایگاهی است که کسی به آن نمی رسد مگر به واسطه گرفتاری در بدنش.

«انّ فی الجنّه منزله لا یبلغها عبد الاّ بالابتلاء فی جسده».

و فرمود: اگر مؤمن می دانست چه پاداشی در مقابل مصیبتها دارد هر آینه آرزو می کرد که بدن او باقیچی ریزیز گردد.

«لو یعلم المؤمن ما له فی الأجر من المصائب [و شاید «ماله من الأجر فی المصائب» باشد] لتمنّی انه قرض بالمقاریض».

و دیگر اخبار و روایات که ذکرش موجب تطویل است.

دوم آن که علما و بزرگان برای گرفتاریها و مصیبتها حکمتهایی گفته اند؛

از جمله آن که ابتلاء کفّاره گناهان است، و دیگر آن که به منظور آزمایش درجه صبر و بردباری مؤمن است تا نامش در زمره صابران ثبت شود، و دیگر آن که تا دلش از دنیا کنده شود و دلبستگی به دنیا پیدا نکند که

دل کندن از آن به هنگام مرگ مشکل باشد، و دیگر آن که هر چه بیشتر نفسش از صفات بشریت ضعیف گشته و از دلبستگی های جسمانی بریده شود و به تمام وجودش متوجه به خدای تعالی گردد و در خوشی و ناخوشی دل به سوی او کند و همواره در خدمتش بایستد تا بدین وسیله به اعلی درجه محبتان و آخرین مرتبه مقربان نایل شود، و دیگر آن که او را به درجه ای برساند که هرگز با کسب و سعی خویش به آن جانی نمی رسد مانند شهادت که شهید هر چند کوشش کند به جز با شهادت به مقام شهیدان نائل نگردد.

مولانا در این مقام حق سخن را ادا کرده و گویی از مجموع روایات استفاده کرده است که می فرماید:

زین سبب بر انبیا رنج و شکست از همه خلق جهان افزون تر است

تا ز جانها جانشان شد زفت تر که ندیدند آن بلا قومی دگر

پوست از دارو بلاکش می شود چون ادیم طایفی خوش می شود

ورنه تلخ و تیز مالیدی بر او گنده گشت و ناخوش و ناپاک بو

آدمی را نیز چون آن پوست دان از رطوبتها شده زشت و گران

تلخ و تیز و مالش بسیار ده تا شود پاک و لطیف و بافره

ورنه میتانی رضا ده ای عیار که خدا رنجت دهد بی اختیار

که بالای دوست تطهیر شماسست علم او بالای تدبیر شماسست

چون صفا بیند بلا شیرین شود خوش شود دارو چو صحت بین شود

بُرد بیند خویش را در عین مات پس بگوید اقتلونی یا ثقات

* و ان یکن ما ظللت فیه اوبت فیه من هذه العافیة بین یدی بلاء لا ینقطع ووزر لا یرتفع فقدم لی ما اخرت و اخر عتی ما قدّمت و اگر آنچه از عافیت در شبانه روز برخوردارم در کنار بلایی است مستمرّ و ناگسستی و مستلزم باری بر دوش است که نتوان برداشت. پس آنچه را که به تأخیر انداخته ای از پیش آر و آنچه پیش آورده ای به تأخیر انداز. حاصل معنی آن که عرض می کند:

بارالها! اگر این عافیت و راحتی که نصیبم شده است مقدمه بلایی است اخروی، از آن جا که گرفتاریهای اخروی پایان ندارد و باقی و ابدی است، بارالها آن بلای اخروی را پیش تر نازل

فرما که چون در دنیاست و عاقبت دنیا فنا و زوال است آسان تر است از گرفتاری اخروی که باقی و جاودان است.

فغیر کثیر ما عاقبتہ الفناء زیرا هر چه فنا به دنبال دارد و به نیستی می انجامد هر چند افزون باشد اندک است.

و غیر قلیل ما عاقبتہ البقاء و صلّ علی محمد و آله و آنچه را که باقی و جاودانه است نتوان گفت که اندک است. پس بلای آخرت هر چند اندک باشد چون در عالم بقاست و زوال ندارد بسیار است، و بلای دنیا هر چند افزون باشد چون رو به زوال است اندک است؛ و بر محمد و آل او درود بفرست.

*

ص: 191

و كان من دعائه عليه السّلام عند الاستسقا بعد الجذب

اللّهم اسقنا الغيث و انشر علينا رحمتك بغيثك المغدق من السّحاب المنساق لنبات ارضك المونق في جميع الأفاق و امنن على عبادك
بايناع الثّمرة و احى بلادك ببلوغ الزّهره و اشهد ملائكتك الكرام السّفرة بسقى منك نافع دائم غزره واسع درره و ابل سريع عاجل تحيى به ما
قدمات و تردّ به ما قد فات و تخرج به ما هوات و توسّع به فى الأقوات

ص:192

سحاباً متراكماً هنيئاً مريئاً طبقاً مجلجلاً غير ملثّ ودقه و لا خلّب برقه اللهم اسقنا غيثاً مغيثاً مريعاً ممرعاً عريضاً واسعاً غزيراً تردّ به النهيض
و تجبر به المهيض اللهم اسقنا سقياً تسيل منه الطراب و تملأ منه الجباب و تفجّر به الأنهار و تنبت به الأشجار و ترخص به الأسعار فى
جميع الأمصار و تنعش به البهائم و الخلق و تكمل لنا به طيبات الرزق و تنبت لنا به الزرع و تدرّ به الضرع و تزيدنا به قوه الى قوتنا اللهم لا
تجعل ظلّه علينا سموماً و لا تجعل

برده علينا حسوما ولا- تجعل صوبه علينا رجوما ولا- تجعل ماءه علينا اجاجا اللهم صل على محمد و آل محمد و ارزقنا من بركات
السموات و الأرض انك على كل شيء قدير

ص: 194

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام عند الاستسقاء بعد الجذب از دعاهاى آن حضرت عليه السلام است هنگامى كه خشكسالى پيش مى آمد و حضرتش از درگاه الهى طلب باران مى كرد. اللهم اسقنا الغيث بارها! ما را به باران سيراب كن.

و انشر علينا رحمتك بغيثك المغدق من السحاب المنساق لنبات ارضك المونق فى جميع الآفاق و رحمت خویش را بر ما بگستر و باران تندى از ابرها برای گیاهان زیبا در همه جای زمینت بفرست. سید شارح فرماید: استسقاء یعنی از خدای تعالی باران خواستن انواعی دارد كه كمتريش تنها دعا كردن است بدون این كه نمازی خوانده شود و دعایی پيش از نماز یا بعد از نماز انجام گیرد؛ و بهترینش آن است كه دو ركعت نماز خوانده شود با دو خطبه به این ترتیب كه خطیب و كسى كه مى خواهد خطبه بخواند در روز جمعه (ظاهراً مقصود نماز جمعه است) مردم را دستور مى دهد كه توبه كنند و اگر حقّ الناسى بر ذمه دارند از باب مظالم ردّ كنند و خود را از اخلاق رذيله و صفات زشت تطهير كنند، آن گاه پس از جمعه سه روز روزه بدارند و روز سوم كه روز دوشنبه است از شهر بیرون شده و به صحرا روند. البته این در غیر مکه است، و اما در شهر مکه بیرون نروند، بلکه مراسم را در مسجد الحرام اجرا كنند. و مستحب است كه مردم پای برهنه باشند و كفشهای خود را به دست گیرند و لباس كهنه به تن داشته باشند با حالت خضوع و خشوع و زبانها به ذكر استغفار گویا، و امام جماعت نیز با حالت خشوع و لباس كهنه ولی پاک و پاکیزه بدون آن كه خود را خوشبو كند و عطر

استعمال نماید. و مستحب است که زاهدان و صالحان و پیران و کودکان و حتی حیوانات را از شهر بیرون برند، نه جوانان و فاسقان و لامذهبان و کفار را هر چند اهل ذمه باشند. و کودکان را از آغوش مادران بگیرند و شعاردهندگان به جای شعار اذان سه بار فریاد برآند (الصلوه). و وقت این نماز از هنگام سر زدن آفتاب است تا زوال ظهر. پس امام دو رکعت نماز به جماعت می خواند ولی با صدای بلند سپس پنج تکبیر می گوید و از پی هر تکبیر قنوت می گیرد و در قنوت استغفار می کند و از خدای تعالی می خواهد که باران نازل فرماید و آبها را بیفزاید و رحمت خود را نازل فرماید. و از دعاهایی که وارد شده است این دعاست: «اللهم اسق عبادک و امائک و بهائمک و انشر رحمتک و احی بلادک المیتة»: بارها! بندگان و کنیزان و چهارپایان را سیراب فرما و رحمت خویش را بر آنان بگستران و شهرهایت را که از بی آبی مرده اند زنده گردان. سپس تکبیر ششم را می گوید و رکوع و دو سجده را به جا می آورد. پس برای رکعت دوم بر می خیزد و پس از قرائت حمد سوره ای را قرائت می کند، سپس چهار تکبیر می گوید که به دنبال هر تکبیر قنوت می گیرد مانند رکعت اول، سپس تکبیر می گوید و رکوع و سجود و تشهد را به جای می آورد، و چون سلام نماز را گفت بر فراز منبر می رود و ردای دوش خود را بر می گرداند که طرف راست ردا بر طرف چپ و طرف چپ ردا بر طرف راست دوش او قرار گیرد، و به همین حال ردا بر دوشش می ماند تا وقتی که لباسش را از تنش خارج کند، و دو خطبه را می خواند، و چون از خواندن دو خطبه فارغ شد رو به قبله کند و یکصد بار تکبیر بگوید، سپس به سمت راست خود توجه کند و یکصد بار لا اله الا الله گوید. و سپس به سمت چپ التفات کند و یکصد بار سبحان الله گوید و سپس پشت به قبله کند و روی به مردم کند و یکصد بار الحمد لله گوید و در همه این اذکار صدای خود را بلند کند و مردم فقط در ذکرها پیروی کنند و بدون این که به این طرف و آن طرف برگردند او را پیروی کنند اگر تیر دعاشان به هدف اجابت رسید و باران آمد که به مقصود رسیده اند و گرنه دوباره و سه باره اعمال را تکرار کنند بدون آن که از رحمت خدا مأیوس باشند؛ و همان سه روز را روزه می گیرند. و اگر یکی از روزها افطار کردند و سه روز متصل روزه دار نباشند روزه را از سر گیرند. و این روزه از مسافر نیز صحیح است و در همه وقت جایز است و آدمی به تنهایی نیز می تواند در خانه خود این عمل را انجام دهد.

و امن علی عبادک بایناع الثمره و بر بندگان خود منت بگذار و میوه های آنان را به سر حدّ

کمال برسان (و از آفات ارضی و سماوی همچون سرما و تگرگ و حشرات موزیه محفوظ فرما).

و احی بلادک ببلوغ الزّهره و شهرهای مرده را به شکفتن شکوفه ها و گلها زنده گردان.

و اشهد ملائکتک الکرام السفره بسقی منک نافع و فرشتگان بزرگوار و نویسندگان را احضار فرما که شاهد جریان باشند؛ زیرا حضور روحانیون و فرشتگان معصوم و ارواح مقدّسه موجب نزول رحمت و برکات الهی است و در جایی که حضور آدمیان و صلحای از بشر موجب قبول دعا و شمول رحمت شود، فرشتگان الهی که «لا یعصون الله ما امرهم» یقیناً مؤثر خواهد بود در اجابت دعا.

دائم غزره، واسع درره و ابل سریع عاجل بارانی که سودمند و پیایی و فراگیر و تند باشد.

تحیی به ما قدمات تا آنچه را که از دست رفته زنده کنی.

و تخرج به ما هوآت و آنچه رویدنی است از زمین بیرون آوری.

و توسّع به فی الاقوات و بدین وسیله روزیها را فراخ گردانی.

سحابا متراکما هنیئا مرینا توده ابری فراهم آمده گوارا و خوش.

طبقاً مجلجلا همچون چتری که صدای غرّش رعد از آن به گوش برسد.

غیر ملتّ و دقه نه آن چنان باشد که بارانش پیایی بریزد و به ویرانی انجامد.

و لا خلب برقه و نه بارانی که برقش فریبا باشد یعنی نه آن چنان باشد که رعد و برق بی باران باشد.

اللّهم اسقنا غیثا مغیثا مریعا ممرعا عریضا واسعا غزیرا بارالها! ما را با بارانی سیراب فرما که به فریاد ما برسد و گیاهان را برویاند، پهناور و فراگیر و فراوان باشد.

تردّ به النهیض و تجبر به المهیض گیاهان پژمرده ما را تر و تازه کند و نهال شکسته را به وسیله او برومند سازد.

اللّهم اسقنا سقیّا تسیل منه الطّراب و تملأ منه الجباب بارالها! ما را با بارانی سیراب کن که آب از بلندیها جریان یابد و چاهها از آن پر شود.

و تقجّر به الانهار و نهراها را به آن بشکافی.

و تنبت به الاشجار و درختها را با آن برویانی.

و ترخص به الاسعار فی جمیع الامصار و در همه شهرها نرخها را بدان ارزان کنی.

و تتعش به البهائم و الخلق و حال چهارپایان و خلق بدان نیکو گردانی.

و تکمل لنا به طیبات الرزق و روزیهای پاکیزه ما را بدان کامل فرمایی.

و تنبت لنا به الزرع و کشت ما را بدان برویانی.

و تدّر به الصرع و پستانهای گاوان و گوسفندان را بدان پر شیر کنی.

و تزید به قوه الی قوتنا و بدین وسیله نیرویی بر نیروی ما بیفزایی.

اللهم لا تجعل ظلّه علینا سموما بارالها! مبدا که از سایه اش بر ما باد گرم وزد.

و لا تجعل برده علینا حسوما و سرماییی تیز و برنده داشته باشد.

و لا تجعل صوبه علینا رجوما و ریزش آن را بر ما موجب هلاک و عذاب مگردان.

و لا تجعل ماء علینا اجاجا و آب آن را بر کام ما تلخ و ناگوار مفرما.

اللهم صلّ علی محمد و آله و ارزقنا من برکات السموات و الارض انک علی کلّ شیء قدير بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و ما را از برکات آسمانها و زمین روزی فرما که تو بر هر چیز توانایی.

نکته

در بعضی از تواریخ آمده است که: در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم متولد شد چند روز گذشت که از برای آن حضرت شیری به هم نرسید که تناول نماید. پس ابو طالب آن حضرت را بر پستان خود می انداخت و حق تعالی در آن شیری فرستاد و چند روز از آن شیر تناول نمود. تا آن که ابو طالب حلیمه سعدیه را به هم رسانید و حضرت را به او تسلیم کرد...

ظاهرا منشأ این اشتباه تاریخی غفلت از معنای ضرع است که به معنای پستان است و کنایه از حیوانات پستاندار شیرده می باشد و این محدث عالی مقام تصوّر فرموده که به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم از پستان شیر دادن به معنای پستان خود ابو طالب است و طبعا دنبال این اشتباه، راوی حدیث جمله (و حق تعالی در آن شیری فرستاد) را نیز اضافه کرده است.

«عصمنا الله من الزلزل»

درباره گرانی و ارزانی قیمت‌ها اقوال مختلفی وجود دارد. اشاعره به حکم اصلی که به آن قائل هستند و آن عبارت از این است که همه کارها مستند به خدای تعالی است و فاعلی بجز خدای تعالی وجود ندارد و خالق همه اشیاء خدای تعالی است، بنابراین اصل گفته اند که گرانی و ارزانی نیز به دست خدای تعالی است. در مقابل اشاعره گروهی از معتزله برآنند که گرانی و ارزانی به دست خلق است و این مردمانند که در خرید و فروش چیزی را گران یا ارزان می‌کنند. گروه دیگری از معتزله برآنند که گرانی و ارزانی به دست خداست، زیرا خدای تعالی است که جنسی را کم می‌کند و رغبت مردم به آن زیاد می‌شود و قیمتش بالا می‌رود، پس گرانی و ارزانی منتسب به خدای تعالی است. و گروه امامیه فرموده‌اند: گرانی و ارزانی اگر در نتیجه اعمال بندگان نباشد لامحال استناد به خدا پیدا می‌کند، و اما اگر به واسطه کار مردم باشد، مانند این که حکومت نرخها تعیین کند و مالیات و عوارض بر اجناس قرار دهد و در نتیجه گرانی پیش آید این که این گرانی را نباید به خدا نسبت داد. و در روایتی آمده است که در مدینه گرانی شد و مسلمانان به خدمت رسول خدا صلوات الله علیه و آله آمدند و عرض کردند: یا رسول الله! شما نرخ برای اجناس معین فرمایید. آن حضرت فرمود: نرخها دست خدای تعالی است.

«وقع غلاء بالمدينه و اجتمع اهلها اليه صلى الله عليه وآله وسلم وقالوا: سَعَّرَ لَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: الْمَسْعَرُ هُوَ اللَّهُ»: این روایت بدان معناست که گرانیها اگر بدون دخالت مردم باشد بر طبق حکمت بالغه الهی است و دخالت در نظام اتم دارد. و به این معنا روایات دیگری نیز از ائمه علیهم السلام رسیده، چنان که از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است که فرمود: خدای تعالی فرشته ای را بر نرخها گذاشته که به امر خدای تعالی به کار نرخ رسیدگی می‌کند.

«انَّ اللَّهَ وَكُلَّ مَلَكًا بِالسَّعْرِ يَدْبِرُهُ بَامْرِهِ»: و به همین مضمون از امام صادق روایت شده است:

«انَّ اللَّهَ وَكُلَّ مَلَكًا بِالسَّعْرِ يَدْبِرُهُ بَامْرِهِ»: مقصود از این روایات نرخهایی است که بنده را در آن دخالتی نباشد بلکه به امر سماوی و ارضی خارج از اختیار بنده باشد.

*

دعاؤه فى مكارم الأخلاق و من دعائه اذا خصّ نفسه

اللّهُمَّ صلِّ على محمّد وآله و بلِّغ اللّهُمَّ ابلى بايمانى اكمل الإيمان و اجعل يقينى افضل اوفر اليقين و انته بنيتى الى احسن النيات و بعملى الى احسن الأعمال اللّهُمَّ وقر بلطفك نيتى و صحّح بما عندك يقينى ثقى و استصلح بقدرتك ما فسد منى اللّهُمَّ صلِّ على محمّد وآله و اكفنى اللّهُمَّ اكفنى ما يشغلنى الإهتمام به له و استعملنى بما تسألنى غدا عنه و استفرغ ايامى فيما خلقتنى له و أغنى و أوسع علىّ فى رزقك و لا تفتنى بالنظر و أعزنى و لا تبلىنى خلقتنى له و وسع علىّ و لا تفتنى

ص:200

بالبطر و أعزّزني و لا تبتلني بالكبر و عبّدي لك و لا و عبّدي و لا تقسد عبادتي بالعجب و أجر للنّاس على يدي يدىّ الخير و لا تمحقه
بالمنّ و هب لي معالى الأخلاق و اعصمني من الفخر اللّهم صلّ على محمّد و آله و لا- ترفعني اللّهم لا- ترفعني فى النّاس درجة الآ
حططتني عند نفسي مثلها و لا تحدث لي عزّا ظاهرا الآ أحدثت لي ذلّه باطنه عند نفسي بقدرها ذلّه باطنه بقدرها اللّهم صلّ على محمّد و
آله و متّعني بهدى اللّهم و متّعني بهدى صالح لا أستبدل به و طريقه حقّ لا أزيغ عنها و نيّه رشد لا أشك فيها لا انفتل منها و عمّرنى ما كان
عمري بذله فى طاعتك فإذا

ص: 201

كان عمري مرتعا للشيطان فاقبضني اليك قبل ان يسبق مقتك اليّ او يستحکم غضبك عليّ يسبق اليّ مقتك و يستحکم عليّ غضبك اللهم
لا تدع خصله تعاب مني الا اصلحتها ولا عائبه اوئب بها الا حسنتها احسنتها ولا اكرومه في ناقصه الا اتممتها و لا ناقصه في اكرومه الا
اتممتها اللهم صلّ على محمد و آل محمد و ابدلني اللهم ابدلني من بغضه اهل الشّنان المحبّه و من حسد اهل البغى المودّه و من ظنّه
اهل الصّلاح الثّمه و من عداوه الأذنين الولايه و من عقوق ذوى الأرحام المبرّه و من خذلان الأقربين النّصره و من حبّ المدارين و من خبّ
المدارين المخادعين

تصحيح المقه و من ردّ درء الملايسين كرم العشره و من مراره خوف الظالمين حلاوه الأمنة اللهم صلّ على محمّد و آله و اجعل اللهم
اجعل لى يدا على من ظلمنى و لسانا على من خاصمنى و ظفرا بمن عاندنى و هب لى مكرا على من كایدنى و قدره على من اضطهدنى و
تكذيبا لمن قصبنى و سلامه ممّن توعدنى اوعدنى و وقّنى لطاعه من سدّدنى و متابعه من ارشدنى اللهم صلّ على محمّد و آله و سدّدنى
اللهم سدّدنى لأن اعارض من غشنى بالتّصح و أجرى من هجرنى بالبرّ و أثيب من حرمنى بالبذل و أكفى من بالبذل و أتجافى

عَمَّنْ قَطَعَنِي بِالصَّلَامَةِ وَأَخَالَفَ مِنْ اغْتَابَنِي إِلَى حَسَنِ الذِّكْرِ وَأَنْ اشْكُرَ الْحَسَنَةَ وَأَغْضَى عَنْ السَّيِّئَةِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَحَلِّنِي
اللَّهُمَّ حَلِّنِي بِحَلِيهِ الصَّالِحِينَ وَأَلْبَسْنِي زِينَةَ الْمُتَّقِينَ فِي بَسْطِ الْعَدْلِ الْعَفْوِ وَكُظْمِ الْغَيْظِ وَإِطْفَاءِ النَّارِهِ وَضَمِّ أَهْلِ الْفِرْقَةِ وَإِصْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ
وَإِفْشَاءِ الْعَارِفَةِ وَسِتْرِ الْعَائِبَةِ وَلِينِ وَإِطْفَاءِ النَّارِهِ وَلِينِ الْعَرِيكَهِ وَخَفْضِ الْجَنَاحِ وَحَسَنِ السَّيْرِهِ وَسُكُونِ الرِّيحِ وَطَيْبِ الْمَخَالَفَةِ وَالْمَخَالَفَةِ
السَّبْقِ إِلَى الْفَضِيلَةِ وَإِثَارِ التَّقْضِيلِ وَتَرْكِ التَّعْيِيرِ وَالْإِفْضَالِ عَلَيَّ غَيْرِ الْمُسْتَحَقِّ وَالْقَوْلِ بِالْحَقِّ وَإِنْ عَزَّ وَاسْتَقْلَالَ الْخَيْرِ وَإِنْ

كثّر من قولى وفعلى واستكثّر وإن كثر واستكثّر الشّرّ وإن قلّ من قولى وفعلى وأكمل ذلك لى بدوام وإن قلّ وأكمل ذلك بدوام الطّاعه و لزوم الجماعه ورفض اهل البدع و مستعملى واستعمال الرأى المخترع اللّهم صلّ على محمّد وآله واجعل اوسع اللّهم وسّع رزقك علىّ اذا كبرت و أقوى قوّتك فىّ اذا نصبت و لا تبليّنى بالكسل عن عبادتك اذا كبرت وقوّنى بقوّتك اذا فنيت و لا تسدل علىّ الغفله عن عبادتك و لا العمى عن سبيلك سنتك و لا بالتّعريض و لا التّعريض لخلاف محبّتك و لا مجامعه من تفرّق عنك عليك و لا مفارقه من اجتمع اليك لك

اللَّهُمَّ اجعلني اصيل بك عند الصَّـروره و أسألک عند الحاجه و أتضرع اليک عند المسکنه و لا تقتنني بالإستعانه بغيرک اذا اضطررت و لا بالخصوع لسؤال غيرک اذا اضطررت و التَّعرض لسواک اذا افتقرت و لا بالتَّضرع و التَّضرع الي من دونک اذا رهبت دهيت فأستحقَّ بذلك خذلانک و منعک و إعراضک يا أرحم الرّاحمين اللَّهُمَّ و إعراضک اللَّهُمَّ اجعل ما يلقى الشَّيطان في روعى من التَّمنى من فکر التَّمنى و التَّظنّي و الحسد ذکرا لعظمتک و تفکرا في قدرتک و تدبيرا على عدوك و ما أجرى و ما يجرى على لسانى من لفظه لفظ

فحش او هجر او شتم عرض او شهاده باطل او اغتيا ب مؤمن غائب او اغتيا ب غائب او سب حاضر و ما اشبه ذلك نطقا بالحمد لك و إغراقا في الثناء عليك و ذهابا في تمجيدك و شكرا لنعمتك و اعترافا بإحسانك و إحصاء و شكرا لنعمك و إحصاء لمنك اللهم صل على محمد و آله و لا- اظلمن اللهم لا اظلمن و أنت مطيق للدفع عني و لا اظلمن اظلمن و أنت القادر قادر على القبض مني و لا اضلن و قد امكنتك هدايتي و لا افتقرن افتقرن و من عندك و عندك و سعي و لا اطغين و من عندك و جدى و لا اطغين و عندك رشدى اللهم الى مغفرتك و فدت

تقت و الى عفوك قصدت و الى تجاوزك اشتقت و إلى عفوك اشتقت و بفضلك وثقت و ليس عندي ما يوجب لي مغفرتك و لا في عملي ما أستحق به عفوك و ما لي بعد ان بعد ما حكمت على حكمت به على نفسي الأ فضلک فصلّ على محمد و آله و تفضّل على الأ فضلک فتفضّل على اللّهمّ و أنطقني اللّهمّ انطقني بالهدى و ألهمني التّوى و وقّني للّتي هي ازكى و استعملني بما هو ارضى اللّهمّ اسلك بي الطّريقه المثلى و اجعلني على ملّتک اموت و أحیی اللّهمّ صلّ على محمد و آله و متّعني اللّهمّ متّعني بالإقتصاد و اجعلني من اهل

السَّداد و من ادلّه الرّشاد و من صالحى العباد و ارزقنى فوز المعاد و سلامه المرصاد اللّهم خذ لنفسك اللّهم فخذ لنفسى من نفسى ما يخلّصها ما يخلصها و أبق لنفسى من نفسى ما يصلحها فإنّ نفسى هالكه او تعصمها نفسى هالكه او تصلحها و تعصمها اللّهم انت عدّتى ان حزنت حربت و أنت منتجعى و إليك نجعتى ان حرمت و بك استغاثتى ان كرثت كربت و عندك ممّافات خلف و لما فسد صلاح و فيما و لما فسد اصلاح و لما انكرت تغيير فامنن علىّ قبل البلاء البلىا بالعافيه و قبل الطّلب بالجده و قبل الضّلال بالرّشاد و اكفنى مؤونه معرّه العباد و هب لى امن يوم

المعاد وامنحنى حسن الإرشاد اللهم صل على محمد وآله وادرا عنى بلطفك و اغذنى بنعمتك وقبل الضلال بالرشاد اللهم اغذنى
بنعمك وأصلحنى بكرمك وداونى بصنعك وأظلنى فى ذراك و جللنى رضاك و وفقنى اذا اشتكلت على الأمور لأهداها و إذا تشابهت
الأعمال لأزكاها و إذا تناقضت المملل لأرضاها اللهم صل على محمد وآله و توجنى بالكفايه و سمنى حسن الولاية و هب لى صدق الهدايه
و لا تفتنى بالسعه و امنحنى حسن الدعوه و لا تجعل عيشى كذا كذا و لا ترد دعائى على ردائى لا أجعل

لك ضداً ولا ادعو معك نداء اللهم صل على محمد وآله وامنعي من السرف و حصن رزقي من التلّف و وفرّ ملكتي بالبركه فيه و أصب بي
سبيل الهدايه للبرّ فيما انفق منه اللهم صل على محمد وآله و اكفني مؤونه الإكتساب و ارزقني من غير احتساب فلا اشتغل عن عبادتك
بالطلب و لا احتمل اصبر تبعات المكسب اللهم فأطلبني بقدرتك ما أطلب و أجرني بعزّتك ممّا ارهب اللهم صل على محمد وآله و صن
و أصلحني بكرمك و داووني بصنعك و دار عني بلطفك و احللني في بحبوحه دارك و فضلك و جلّني رضاك و عفوك اللهم و قّني اذا
اشكلت الأمور لأهداها و إذا تشابهت

الأعمال لأزكاها و إذا تناقضت الملك لأرضاها اللهم قتنى بالسَّعة و سسنى بالدَّعة و هب لى حسن الرِّعه اللهم لا تجعل عيشى كدًا و لا تردّ دعائى ردًا و لا تعرّفنى منك صدًّا فإئنّى لا اجعل لك ندًا اللهم توحد لى بالكفايه و سمنى حسن الولاية و هب لى صدق الهدايه اللهم يا كافى الفرد الضَّعيف و يا واقى الأمر المخيف افردتنى الخطايا فلا صاحب معى و ضعفت عن غضبك فلا مؤيد لى و أشرفت على خوف لقائك فلا مسكّن لرهبتى و من يؤمننى و أنت اخفتنى و من يساعدنى و أنت افردتنى و من يؤيدنى و أنت ضعفتنى و لا يجير يا إلهى الأربّ على مريبوب و لا- يؤمن الا- غالب على مغلوب و لا يعين الاّ طالب على مطلوب و بيدك من جميع ذلك السَّبب و إليك المفرّ و المهرب فأطلبنى بقدرتك ما أطلب و أجرنى بقوّتك ممّا ارب اللّهم صن وجهى باليسار و لا تبذل جاهى بالإقتار فأسترزق فأرتزق

اهل رزقك وأستعطي شرار خلقك فأفتتن فأفتن بحمد من اعطاني وأبتلى بدم من منعني وأنت من دونهم وليّ الإعطاء والمنع وليّ المنع و
الإعطاء اللهم صل على محمد وآله وارزقني صحّه اللهم اكفني مؤونه الإكتساب وارزقني من غير احتساب فلا اشتغل عن عبادتك
بالطلب ولا- احتقب اصرتبعات المكتسب اللهم امنعني من السرف وحصن رزقي من التلف وقر لي وعاء ما اشتملت عليه بالبركه و
أصب بي سبيل البرّ فيما انفق منه اللهم انى اسألك صحّه في عبادته و فراغا في زهاده و علما في استعمال و ورعا في اجمال اللهم اختم
بعفوك اجلى و حقق في رجاء رحمتك املى و سهّل الى و سهّل لى الى بلوغ رضاك

سبلى و حسن فى جميع احوالى عملى اللهم صل على محمد و آله و تبهني اللهم تبهني لذكرك فى اوقات الغفله و استعملنى بطاعتك فى ايام المهله و انهج لى الى محبتك سبيلا سهله اكمل لى بها خير سهله اللهم اجمل لى خير الدنيا و الآخرة اللهم و صل على محمد و آله كأفضل ما صلّيت و الآخرة و صل على محمد كأفضل ما صلّيت على احد من خلقك قبله على احد قبله و أنت مصلى على احد بعده و آتينا و آتينا فى الدنيا حسنه و فى الآخرة حسنه و قنا برحمتك عذاب النار و قنى عذاب النار برحمتك

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام في مكارم الاخلاق و مرضى الافعال و از دعاهای آن حضرت علیه السلام است در خوبیهای نیکو و کارهای پسندیده. در معنای خلق میان علما اختلاف است. بعضی گفته اند که خلق عبارت است از ملکه ای در نفس که با بودن آن کارها به سهولت از نفس صادر می شود بدون این که فکر و تأملی بکند، و این غیر از غریزه است، که غریزه ملکه ای است که صفات ذاتی انسان از آن صادر می شود. و فرق خلق با غریزه این است که عادت در خلق نقش دارد ولی در غریزه نقشی ندارد. بعضی ها گفته اند که خلق از جنس خلقت و آفرینش است که قابل تغییر نیست چه خوب باشد چه بد، چنان که شاعر گوید:

و ما هذه الاخلاق الا غرائزه و منهن محمود و منها مذمّم

و لن تستطيع الدّهر تغییر خلقه لئیم و لا يستطيعه متکرم

* و دلیل آن که خلق آن است که قابل تغییر نباشد فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم است که فرمود:

«من اتاه الله وجها حسنا و خلقا حسنا فليشكر الله». پس معلوم می شود که خلق حسن کار خداست و محال است که انسان بتواند در کار خدا تغییری ایجاد کند. بنابراین تکلیف به تهذیب اخلاق تکلیفی است غیر قابل. و بعضی دیگر گفته اند که خلق کسبی است به دلیل آن که حضرت فرمود: «حسنوا اخلاقکم»: خلقهایتان را نیکو کنید. و اگر کسبی نبود مورد امر قرار نمی گرفت.

و علاوه بر این ما بسیاری از مردم را می بینیم که اینها در مقام ممارست به خلقی از اخلاق هستند تا آن جا که آن خلق برای آنها ملکه می شود. و بعضی ها گفته اند حقّ این است که اصل خلق غریزی است ولی کامل شدن آن کسبی است. به این بیان خدای تعالی اشیاء را به دو قسم آفریده، بعضی از اشیاء فعلیّت دارند و بنده در آن هیچ دخالتی نمی تواند داشته باشد مانند آسمان و زمین و شکل و قیافه آدمی، و دیگر آن که بالقوه است که آدمی می تواند آن قوه را کامل کند و حال خود را تغییر دهد، همچون هسته خرما که قابلیت آن را دارد که نخلی شود.

خدای تعالی برای انسان راه تربیت آن را باز کرده و در عین حال آدمی می تواند آن هسته خرما را فاسد کند که دیگر قابلیت برای نخل شدن نداشته باشد. و گوید خلق آدمی همچون هسته خرماست که انسان نمی تواند استعداد و غریزه آن را عوض کند ولی می تواند آن را فاسد کند و لذا خدای تعالی فرمود: «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا»؛ (1) به تحقیق زیانکار شد کسی که آن را به کفر و گناه پلید گردانید. و اگر چنین نبود موعظه و نصیحت و امر و وعید بی فایده می شد و در منطق عقل جایز نبود که به بنده ای گفته شود: چرا فلان عمل را انجام دادی و چرا فلان فریضه را ترک کردی؟! و چگونه می توان گفت که تغییر خلق در آدمی غیر ممکن است در صورتی که می بینیم بعضی از حیوانات وحشی در اثر تربیت به حالت انس تغییر می یابد. آری چیزی که هست مردم در غریزه هایشان اختلاف دارند بعضی ها در جبلت ذاتشان سریع القبولند و بعضی ها دیرتر تربیت می پذیرند و بعضی ها متوسطند و لکن هیچ یک از اثر تربیت بی نصیب نیستند. و از این جاست که در دعاها رسیده است که از خدای تعالی خواستار موفقیت به مکارم اخلاق و محاسن اعمال شده است.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَبَلِّغْ بَايْمَانِي اَكْمَلَ الْاِيْمَانِ، وَاجْعَلْ يَقِيْنِي اَفْضَلَ الْيَقِيْنِ وَانْتَهَ بِنِيَّتِي اِلَى اِحْسَنِ النِّيَّاتِ وَبِعَمَلِي اِلَى اِحْسَنِ الْاَعْمَالِ خُدَايَا! بِرِ مُحَمَّدٍ وَآلِ اَوْ دَرُودِ بَفَرَسْتِ وَ اِيْمَانِ مَرَا بَه كَامَلْتَرِيْنَ دَر جَهْ اِيْمَانِ بَرَسَانِ وَ يَقِيْنِ مَرَا بَهْتَرِيْنَ يَقِيْنِ گَرْدَانِ وَ نِيَّتِ مَرَا بَه بَهْتَرِيْنَ نِيَّتِ هَا وَ كَرْدَارِ مَرَا بَه بَهْتَرِيْنَ كَرْدَارِ هَا بَرَسَانِ. دَر اِيْنِ جَا بَه مَطَالِبِي اَشَارَه مِي شُود.

ص: 216

مطلب اول در این دعای شریف ابتدا درود به پیامبر و خاندان او فرستاده شده است تیمنا و تبرکا

که «عند ذکر الاولیاء تنزل الرحمه»: یاد اولیا خدا موجب نزول رحمت و برکات الهیه است، و یا از آن جهت است که چون صلوات بر پیامبر و خاندان او دعایی است مستجاب، چنان که در روایات بدان اشاره شده است و هیچ مانعی از استجاب ندارد، از این جهت به این دعای مستجاب ابتدا شده است تا راهگشای استجاب دعای بعدی بشود، زیرا خدای تعالی اکرم از آن است که دو حاجت از او خواسته شود و او یکی را قبول و یکی را ردّ کند؛ چنان که در روایتی از امیر المؤمنین علیه السلام رسیده است که فرمود: هر گاه تو را حاجتی به خدای تعالی باشد در آغاز بر پیغمبر صلوات بفرست و سپس حاجتت را بخواه که خدای تعالی بزرگوارتر از این است که دو حاجت از او خواسته شود و او یکی را روا و دیگری را ردّ فرماید.

«اذا كانت لك الى الله سبحانه حاجة فابدأ بمسأله الصلوة على النبي ثم اسئل حاجتك فان الله اكرم من ان يسأل حاجتين فيقضى احدهما ويمنع الآخر».

مطلب دوم این که در معنای ایمان میان علما اختلاف است؛

بعضی گفته اند که معنی ایمان عبارت است از معرفت وجود حضرتش با شناخت آنچه پیامبران الهی آورده اند. و بعضی گفته اند ایمان به معنای دو کلمه شهادت است؛ یعنی شهادت به وحدانیت خدا و شهادت به رسالت پیامبر اسلام صلوات الله علیه و آله. و بعضی دیگر گفته اند که ایمان عبارت از اعمال جوارح است. و جمعی گفته اند که ایمان یعنی اعمال جوارح که شامل همه طاعات گردد خواه واجبات و خواه مستحبات. و بعضی گفته اند که فقط واجب را شامل می شود نه مستحبات را.

و بعضی گفته اند که ایمان مجموع سه چیز است؛ یعنی اعتقاد قلبی و اقرار زبانی و عمل خارجی و اصطلاحاً از آن تعبیر می کنند «بالتصديق بالجنان و الاقرار باللسان و العمل بالاركان».

و بعضی گفته اند که ایمان یعنی تصدیق به خدا و رسولش و به آنچه پیغمبر از جانب خدای تعالی آورده است هر چند تصدیقش به طور اجمال باشد به اضافه ولایت و دوستی اهل ولایت. سید شارح رحمه الله فرماید حق در مطلب همین است، زیرا آیات و روایت به همین

دلالت دارد، مانند قول خدای تعالی: «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ» (1) نان در دل‌هایشان ایمان ثبت شده است. و فرمود:

«وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (2) نوز ایمان به دل‌های شما داخل نشده است. و فرمود:

«وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (3) دلش با ایمان آرام گرفته است. این آیات دلیل آن است که ایمان یک امر قلبی است و با معصیت خارجی جمع می‌شود؛ چنان که فرماید:

«وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا» (4) گر دو گروه از مؤمنین با هم جنگیدند. و فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ» (5) کسانی که ایمان آورده‌اید! حکم قصاص درباره شما ثابت است که اگر کسی را کشتید شما را به حکم قصاص می‌کشند. و فرمود:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ» (6) کسانی که ایمان آورده‌اند و ایمانشان را با ستم نیامیخته‌اند. این آیات دلالت بر آن دارد که ایمان با معصیت و گناه قرین می‌شود؛ علاوه بر آن که اصولاً عمل که یک امر خارجی است در حقیقت ایمان که یک امر قلبی است دخالتی ندارد و از این رو خدای تعالی می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»، که اگر ایمان با عمل یکی باشد در این گونه آیات لازم می‌آید که ایمان به خودش عطف شده باشد و این درست نیست.

و نیز اگر گوئیم عمل جزئی از ایمان است لازم می‌آید عطف جزء بر کل، و آن هم درست نیست و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«يا معشر من اسلم بلسانه ولم يخلص الايمان بقلبه لا تدم المسلمین»: ای گروه کسانی که به زبانشان اسلام آورده‌اند ولی ایمان خالص به دل آنها راه نیافته مسلمانان را مذمت و نکوهش نکنید. و امام صادق علیه السلام فرمود:

«الایمان وقر فی القلوب و الاسلام ما علیه المناکح»: ایمان بار سنگینی است بر دل و اسلام همان است که مجوز نکاح است و مسلمان می‌تواند با مسلمان دیگر ازدواج کند. و فرمود:

«یبتلی المؤمن علی قدر ایمانه و حسن اعماله»: مؤمن به اندازه ایمانش و نیکویی کردارش

ص: 218

1- سوره مجادله، آیه 22.

2- سوره حجرات، آیه 14.

3- سوره نحل، آیه 106.

4- سوره حجرات، آیه 9.

5- سوره بقره، آیه 178.

6- سوره انعام، آیه 82.

آزمایش می شود. همه اینها دلیل این است که ایمان جایگاهش دل است و عمل چیزی است غیر از ایمان. و بالجمله سید شارح رحمه الله سخن را در این جا به درازا کشانده که نقل همه آن موجب ملال خاطر خوانندگان عزیز بشود و اگر کسی طالب باشد به اصل مراجعه کند.

ارشاد

همان گونه که یقین مراتب مختلفی دارد، چنان که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است در محضر آن حضرت سخن از راه رفتن حضرت عیسی بر روی آب به میان آمد، حضرتش فرمود: اگر یقینش زیاده می شد بر هوا راه می رفت. «ذکر عنده صلی الله علیه و آله و سلم ان عیسی بن مریم کان یمشی علی الماء و قال صلی الله علیه و آله و سلم: لو زاد یقینه لمشی فی الهواء»، همچنین مراتب ایمان نیز در افراد به یک اندازه نیست؛ چنان که در روایت صحیحۀ کافی است از اسحاق بن عمار که گفت: شنیدم از امام صادق علیه السلام که فرمود که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز صبح را که ادا فرمودند نظر مبارکشان به جوانی افتاد که چرت می زند و سر و گردن خود را نمی توانست راست نگهدارد. رنگش زرد و پیکرش لاغر و دیدگانش به گودی افتاده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن جوان فرمود: چگونه صبح کردی؟ و (به اصطلاح) ما حالت چطور است؟ عرض کرد: یا رسول الله! صبح کردم در حالی که صاحب یقین می باشم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را سخن آن جوان خوش آمد و فرمود: هر یقینی حقیقتی دارد، حقیقت یقین تو چیست؟ عرض کرد: یا رسول الله! یقین من آن چنان است که مرا محزون و غمناک ساخته و خواب را از دیدگانم ربوده و روزهایم با تشنگی می گذرد (کنایه از شب زنده داری و روزه داشتن) از این رو نفسم از دنیا و هر چه در آن است بیزار شده تا آن جا که گویی بهشتیان را می بینم که در نعمتهای بهشتی متنعمنند و بر تختها نشسته با یکدیگر تعارف می کنند، و گویی عرش پروردگارم را می بینم که برای حساب نصب شده و مردم برای حساب محشور شده اند و من نیز در میان آنان می باشم، و دوزخیان را می بینم که جاودانه در آتش عذاب گرفتارند و فریادشان بلند است، و گویی الآن غرّش آتش دوزخ در گوشم طنین انداز است.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این بنده ای است که خدای تعالی دل او را با نور ایمان روشن و منور فرموده است؛ و سپس به جوان فرمود: بر آنچه هستی پایدار باش. جوان عرض کرد: یا رسول الله! دعا بفرمایید که خدای تعالی در رکاب شما شهادت را نصیب من بفرماید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز خواسته جوان را پذیرفت و برایش دعا کرد و به اندک زمانی در یکی از غزوات شرکت کرد و به درجه رفیعۀ شهادت رسید و این جوان دهمین نفر بود که در آن غزوه به شهادت رسید و نام این جوان حارثه بن مالک بن النعمان الانصاری بود، چنان که در روایت دیگری آمده است.

«ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صلی بالناس الصبح فنظر الی شاب فی المسجد و هو یخفق و یهوی برأسه مصفرا لونه قد نحف جسمه و غارت عیناه فی راسه، فقال رسول الله: صلی الله علیه و آله و سلم کیف اصبحت یا فلان؟ قال:

اصبحت یا رسول الله موقنا فعجب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من قوله و قال: ان لكل یقین حقیقه فما حقیقه یقینک؟ فقال: ان یقینی یا رسول الله هو الذی احزننی و اسهر لیلی و اظما هواجرى فعزفت نفسی عن الدنیا و ما فیها حتی کائی انظر الی اهل الجنة یتنعمون فی الجنة و یتعارفون علی الاراتک متکئون، و کائی انظر الی عرش ربی و قد نصب للحساب و حشر الخلائق لذلك و انا فیهم و کائی انظر الی اهل النار و هم فیها معدّبون مصطرخون، و کائی الآن اسمع زفیر النار یدور فی مسامعی. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: هذا عبد نور الله قلبه بالایمان. ثم قال له: الزم ما انت علیه، فقال الشاب: ادع یا رسول الله اتی ارزق الشهاده معک، فدعا له رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فلم یلبث ان خرج فی بعض غزوات النبی صلی الله علیه و آله و سلم فاستشهد بعد تسعه نفر و کان هو العاشر و هذا الشاب هو حارثه بن مالک بن النعمان الانصاری كما وردت به روايه اخرى (کافی ج 2 ص 53).

مولانا فرماید:

گفت پیغمبر صباحی زید را کیف اصبحت ای رفیق باصفا

گفت عبدا مؤمنا باز اوش گفت کو نشان از باغ ایمان گر شکفت(1)

گفت تشنه بوده ام من روزها شب نخفتستم ز عشق و سوزها

تا ز روز و شب جدا گشتم چنان که ز اسپر بگذرد نوک سنان

گفت از این ره کوره آوردی بیار در خور فهم و عقول این دیار

گفت خلقان چو ببینند آسمان من ببینم عرش را با عرشیان

هشت جنت هفت دوزخ پیش من هست پیدا همچو بُت پیش شمن

یک به یک و می شناسم خلق را همچو گندم من ز جو در آسیا

ص: 220

1- محتمل است اصل شعر عبدا موقنا و کو نشان از باغ ایقان باشد.

که بهشتی که و بیگانه کی است پیش من پیدا چو مار و ماهی است

جمله را چون روز رستاخیز من فاش می بینم عیان از مرد و زن

هان بگویم یا فرو بندم نفس لب گزیدش مصطفی یعنی که بس

* از داستانهای اهل یقین که به ما رسیده است حکایتی است که ابراهیم الخواص نقل می کند. گوید: جوان نوری را در بیابان دیدم همچون نقره خام، گفتم: کجا می روی؟ گفت: به مکه. گفتم: بدون توشه و مرکب سواری؟ گفت: ای که یقینت ضعیف است، آن که آسمانها و زمین را محافظت می فرماید آیا نمی تواند مرا بدون زاد و راحله به خانه اش برساند؟ و چون به مکه رسیدم او را در طواف دیدم که اشعاری می سرود و طواف می نمود. چون مرا دید صدا زد ای شیخ هنوز به همان ضعف یقین باقی هستی؟ کسی که به خدای تعالی درباره روزی اش اطمینان داشته باشد پیش از وقت روزی اش را نمی طلبد.

و از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: همانا ایمان افضل است از اسلام و همانا یقین افضل است از ایمان و کمیاب تر از یقین هیچ نیست. و از امام رضا علیه السلام با سند صحیح روایت شده که فرمود: ایمان یک درجه بالاتر از اسلام است و تقوی یک درجه بالاتر از ایمان است و یقین یک درجه بالاتر از تقوی است و چیزی در میان بندگان کمتر از یقین تقسیم نشده است (کمترین چیزی که میان بندگان تقسیم شده یقین است).

«عن الرضا علیه السلام بسند صحیح قال: الايمان فوق الاسلام بدرجة و التقوى فوق الايمان بدرجة و اليقين فوق التقوى بدرجة و لم يقسم بين العباد شيء اقل من اليقين». و از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: عمل دائم کم بهتر است نزد خدا از عمل زیادی که به غیر یقین باشد.

نویسنده گوید: در روایت اخیر احتمال می رود که نکته در دائم بودن عمل باشد نه یقین.

(دقت شود).

«و انته بنيتي الى احسن النيات»: نیت مرا به بهترین نیت ها برسان.

سید شارح در معنای نیت سخنانی از بزرگان نقل کرده که شاید بهترینش فرموده شیخ بهایی باشد که فرموده است که مقصود از نیت صادق آن است که به سوی اطاعت برانگیخته شود و جز رضای خدای تعالی هیچ نظری نداشته باشد.

ص: 221

«المراد بالنيّة الصادقة انبعاث القلب نحو الاطاعة غير ملحوظ فيه سوى وجه الله سبحانه».

بعضی بزرگان فرموده اند: بهترین چیزی که وسیله تقرب بنده به خداست این است که معلوم گردد بنده از دنیا و آخرت جز خدای تعالی چیزی را اراده نکرده است.

«قال الله تعالى وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ»⁽¹⁾ این مقام پیامبران و صدیقان و شهیدان است.

تذکر

در مصباح الشریعه از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: برای بنده چاره ای نیست از این که در همه حرکت و سکونش نیت خالصی داشته باشد، که اگر چنین نباشد جزو غافلان است و خدای تعالی درباره غافلان فرموده: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»⁽²⁾.

بعضی از علما در شرح این حدیث فرموده است واجب اند: که بنده در هر کاری که انجام می دهد نیت و اخلاص داشته باشد، حتی در خوراکش و نوشیدنی اش و لباسش و خوابش و آمیزش جنسی اش که همه اینها از احوالی است که از او سؤال می شود و پاداش داده می شود که اگر لله و فی الله باشد در میزان حسناتش ثبت می شود و اگر در راه هوای نفس و برای غیر خدا باشد بر میزان سیئاتش گذاشته می شود، و چنین کسی در دنیا همچون حیوان چرنده است و در حقیقت انسان مکلفی نخواهد بود. و از آنانی است که خدای تعالی فرموده است: «وَلَا تَطْعَمَنَّ مِنْ أَغْفَلْنَا قَلْبُهُ عَنْ ذِكْرِنَا»⁽³⁾ و پیروی از کسی نکن که دلش از یاد ما غافل است. و از این جا معلوم می شود که می توان عادات را جزو عبادات قرار داد، مانند خوردن و آشامیدن که اگر غرضش از اینها نیرو گرفتن برای اطاعت باشد عبادت خواهد بود، همچون عطر زدن که اگر مقصودش عمل کردن به سنت پیغمبر باشد عبادت است و اگر مقصودش استیفای لذات زنان باشد گناه است. و از این رو در روایت است که: «من تطيب لله جاء يوم القيامة و ريحه اطيب من ريح المسك و من تطيب لغير الله جاء يوم القيامة و ريحه اتن من الجيفة»: آن که برای خدا عطر بزند روز قیامت با بویی می آید که از مشک خوشبوتر است و هر کس که برای غیر خدا از عطر استفاده کند روز قیامت می آید در حالی که بدبوتر از مردار است. البته لازم است که آن قدر در اخلاص بکوشد تا اخلاص در نیت به صورت ملکه در نفس او حاصل شود.

ص: 222

1- سورة كهف، آية 28.

2- سورة اعراف، آية 179.

3- سورة كهف، آية 28.

و بعملی الی احسن الاعمال و عمل مرا از بهترین اعمال قرار بده.

بہتر بودن عمل ارتباط مستقیم با نیت دارد کہ ہر چند نیت خالص تر باشد عمل بہتر خواهد بود؛ چنان کہ فرمود: «انما الاعمال بالنیات».

مقوم عمل همانا نیت است و مقصود از بہتر بودن عمل آن است کہ نشأت گرفته از نیت صادقہ باشد و بجز رضای خدای تعالی در آن منظور نباشد. از این جهت امام صادق علیہ السلام در تفسیر آیہ شریفہ: «لِيَبْلُغَكُمْ اَيْكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا»: (1) دای تعالی کہ مرگ و زندگی را آفرید بدین منظور بود کہ شما را آزمایش کند تا کدام یک از شماہا بہتر عمل می کند. فرمود: مقصود خدای تعالی آن نیست کہ کدام یک از شماہا بیشتر کار می کند، بلکہ مقصود آن است کہ کدام یک از شماہا اعمالتان بہ واقع و حقیقت نزدیک تر است: «لیس یعنی اکثرکم عملاً- و لکن اصوبکم عملاً». و عمل ہنگامی بہ واقع و حقیقت نزدیک می شود کہ توأم با خشیت الہی و نیت صادقہ باشد: «و انما الاصابہ خشیہ اللہ و النیۃ الصادقہ». سپس فرمود: عمل خالص عملی است کہ انتظار نداشته باشی احدی بجز خدای تعالی تو را بر آن عمل بستاید، و این است معنای اخلاص.

«ثم قال: العمل الخالص الذی لا ترید ان یمدحک علیہ احد الا اللہ و هذا هو معنی الاخلاص».

خوانندہ عزیز در این روایت نورانی دقت بیشتری فرمایید. و دانشمندان را در معنای اخلاص بیانات مختلفی است و عالی ترین تعبیر همان است کہ امیر المؤمنین و سید العارفین علیہ السلام بدان اشارت فرمود: «ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک و لکن وجدتک اہلا للعبادہ فعبدتک»: بارالہا! تو را نہ از ترس دوزخت پرستیدم و نہ بہ طمع بہشتت، بلکہ چون تو را سزاوار بندگی دیدم عبادتت کردم. و از آن جا کہ این مرتبہ بسیار بلند و عزیز الوجود است یکی از صاحبدلان فرمودہ است: ای خوشا بہ حال آن کہ یک قدم بردارد کہ در آن یک قدم بجز خدای تعالی منظورش نباشد.

*تبصرہ

بسیاری از علما برآنند کہ اگر عبادتی بہ قصد تحصیل ثواب و یا نجات از عقاب آورده شود باطل است چون منافات با اخلاص دارد، کہ اخلاص آن است کہ فقط رضای

ص: 223

خدای تعالی منظور نظر باشد نه جلب منفعت و دفع ضرر. و از کسانی که بر این مطلب پافشاری کرده سید جلیل ابن طاووس است، بلکه از کلام شهید اول رحمه الله در قواعدش استفاده می شود که مذهب اکثر اصحاب بر این است. و فخر رازی در تفسیر کبیرش نقل کرده است که متکلمین متفقند بر این که هر کس خدای را به خاطر خوف از عقاب و یا طمع در ثوابش عبادت کند عبادتش صحیح نیست، و در اوایل تفسیر فاتحه به طور جزم گفته است که اگر نمازگزار گفت نماز می خوانم به خاطر ثواب خداوندی و یا به خاطر فرار از عقابش نمازش باطل خواهد بود. و لیکن جمعی دیگر گفته اند که قصد ثواب و یا فرار از عقاب عبادت را باطل نمی کند و منافات با اخلاص ندارد به دلیل آن که خدای تعالی جمعی از اصفیای خود را بدین گونه توصیف فرموده: «كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا»؛ (1) عنی رغبت به ثواب و رهبت از عقاب.

و نیز فرموده است: «وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا» (2) خدای تعالی را از راه خوف و طمع بخوانید. و شیخ بهایی قدس سره فرموده است بهتر آن است که در این باب به روایتی بپردازیم که ثقه الاسلام کلینی در کتاب کافی با سند خوب نقل کرده است از هارون بن خارجه و او از امام صادق علیه السلام که فرمود: عبادت کنندگان بر سه قسمند: جمعی خدای عزّ و جلّ را عبادت می کنند از راه خوف این چنین عبادت عبادت بردگان است که از ترس عقاب مولایش فرمان می برد، و قومی خدای عزّ و جلّ را عبادت می کنند و ثواب او را طالبند و این عبادت اجیران است، و جمعی خدای را از طریق حبّ عبادت می کنند و این عبادت آزادگان است و این بهترین عبادت است:

«عن ابی عبد الله: علیه السلام العباد ثلاثه: قوم عبدوا الله تبارك وتعالى خوفا فتلك عباده العبيد، و قوم عبدوا الله تبارك وتعالى للثواب فتلك عباده الاجراء، و قوم عبدوا الله عزّ و جلّ حبّاً له فتلك عباده الاحرار و هي افضل العباده».

و معنای افضل بودن آن است که عبادت عبید و اجرا خالی از فضل نیست و اگر فضل داشته باشد لا محاله صحیح خواهد بود، پس مطلوب ما که اثبات صحّت است حاصل خواهد شد. سید شارح رحمه الله سخن را در این مقام به درازا کشیده که از نقل آن صرف نظر شد، طالبین به شرح مراجعه فرمایند.

ص: 224

1- سورة انبياء، آیه 90.

2- سورة اعراف، آیه 56.

اللَّهُمَّ وَفِّرْ بِلُطْفِكَ نَيْتِي بَارِئًا لَهَا! به لطف خویش نیت مرا به کمال خلوص برسان.

وَصَحِّحْ بَمَا عِنْدَكَ يَقِينِي وَاسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّي وَيَقِينِ مَرًّا بِأَنْجَحِهِ نَزْدَ تَوْسُتِ دَرَسْتِ گِردانِ وَ أَنْجَحِهِ مِنْ بَهْ فَسَادِ كَشِيدِهِ شَدَّ بِأَقْدَرْتِ خُودَتِ إِصْلَاحِ فَرَمَّا.

یکی از عرفا فرموده است: به مقدار نیتی که بنده راست خدای تعالی کمکش می فرماید پس اگر نیتش به کمال و تمام باشد کمک الهی نیز به کمال و تمام خواهد بود. و این مطلب را از آیه شریفه استفاده کرده است که خدای تعالی می فرماید: «إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا»؛ (1) مورد نزاع و اختلاف زن و شوهر اگر آن دو بخواهند که کار به اصلاح بیانجامد خدای تعالی اصلاح می کند که سبب توفیق را اراده اصلاح فرموده است.

«وَصَحِّحْ بَمَا عِنْدَكَ يَقِينِي»: و یقین مرا به آنچه نزد توست درست و محکم و استوار گردان که هیچ گونه شک و تردیدی در آن راه نیابد.

امام صادق علیه السلام فرمود: از علائم صحت یقین شخص مسلمان آن است که با راضی کردن مردم سخط و غضب الهی را موجب نشود و آنان را به آنچه به آنان نداده است ملامت نکند.

«عن ابی عبد الله علیه السلام: من صحَّه یقین المرء المسلم الا یرضی الناس بسخط الله و لا یلومهم علی ما لم یعطه الله». حافظ گوید:

در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را

و نیز از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: حدّ یقین آن است که با وجود خدای تعالی از هیچ چیز نترسی: «حدّ الیقین الاّ تخاف مع الله شیئا».

و این مرتبه از یقین حاصل نمی شود مگر آن که انسان اعتقاد جازم داشته باشد که همه اسباب و مسببات به اراده حق تعالی باز می گردد و اوست فاعل مطلق و تامّ القدره که به هر چه اراده مقدّسه اش تعلق پذیرد و هیچ چیز در آسمان ها و زمین نمی تواند از نفوذ اراده او جلوگیری کند.

«و ان یمسک الله بضرّ فلا کاشف له الاّ هو و ان یردک بخیر فلا رادّ لفضله»: اگر از خدا به تو ضرری برسد هیچ کس جز خدا نتواند تورا از آن ضرر برهاند و هم اگر از او به تو خیر برسد هیچ کس نتواند آن را منع نماید.

ص: 225

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاكْفِنِي مَا يَشْغَلُنِي الْإِهْتِمَامُ بِهِ بَارِئًا مِنْهَا! بِرِ مُحَمَّدٍ وَخَانِدَانِشْ دَرُودِ بَفَرَسْتِ وَ هَرِ چِهْ كِهْ اَنْدُوهِ اَنْ مَرَا مَشْغُولِ مِي كَنْدِ تُو خُودِ كَفَايَتِ اَنْ بَفَرْمَا تَا تَمَامِ تَوْجِّهْمِ بِهْ تُو بَاشْدِ وَ بِهْ غَيْرِ جَنَابِ تُو اَعْتِنَا نَكْنَمِ.

وَ اسْتَعْمَلْنِي بِمَا تَسْتَلْنِي غَدَا عَنهُ وَ مَرَا بِهْ اَنْ كَارِ بَغْمَارِ كِهْ فَرْدَا اَزْ اَنْهَا بَا زُخْوَا سْتِ خُوَا هِي كَرْدِ؛ چِنَانِ كِهْ مِي فَرْمَا يَدِ:

وَ لَسْتَسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (1) حَتْمًا اَزْ كَارِهَائِي كِهْ اَنْجَامِ مِي دِهِيْدِ سْؤَالِ خُوَا هِيْدِ شَدْ.

سؤال

با این که خدای تعالی به همه آنچه که بنده آگاه است آگاهی دارد فایده این سؤال و بازخواست چیست؟

جواب

ممکن است برای اظهار عدالت الهیه باشد تا همه بدانند که خدای تعالی بر احدی ستم روا نمی دارد، و اگر کسی را عقاب فرماید نتیجه استحقاقی است که از اعمال زشت او حاصل شده است؛ و نیز تا مؤمنان به خاطر ذکر خیری که از آنان می شود خوشحال و مسرور باشند و کافران به واسطه ظهور اعمال زشتشان غمناک تر شوند؛ گذشته از آن که خدای تعالی «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ» و مصلحت فعل حضرت حق متعال در رتبه متأخره از فعل اوست جلّ جلاله و هر چه آن خسرو کند شیرین بود.

وَ اسْتَفْرَغِ اِيَّامِي فِيمَا خَلَقْتَنِي لَهُ وَ اَوْقَاتِ وَ رُوزِهَائِي عَمْرِي مَرَا فَا رَغِ گَرْدَانِ دَرِ اَنْ چِيزِي كِهْ مَرَا بَرَايِ اَنْ اَفْرِيْدِي وَ اَنْ عِبَادَتِ وَ بِنْدِگِي تُو سْتِ نِهْ اَمُورِ حَيَوَانِي وَ شَهْوَانِي؛ چِنَانِ كِهْ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِي فَرْمَا يَدِ: «فَمَا خَلَقْتَ لِي شِغْلِي اَكْلِ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيْمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمَّهَا عِلْفُهَا»؛ مَن اَفْرِيْدِهْ نَشْدَمِ بَرَايِ اَيْنِ كِهْ غِذَاهَايِ خُوشْمَزِهْ مَرَا مَشْغُولِ كَنْدِ هَمْچُونِ حَيَوَانِ سَرِ دَرِ اَخُورِ كِهْ بَجَزِ عِلْفِ خُورْدِنِ هِيچِ غَمِ وَ غَصْبِهْ اِي نِدَارْدِ.

مَحْدَّثِ قَمِّي رَحْمَهْ اللّٰهُ دَرِ حَالَاتِ اِمَامِ سَجَّادِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَقْلِ مِي كَنْدِ كِهْ دَرِ مَدِيْنَهْ شَخْصِ بَطَّالِي بُوْدِ كِهْ بِهْ هَزْلِ وَ مَزَاحِ خُودِ مَرْدَمِ مَدِيْنَهْ رَا مِي خَنْدَانْدِ. وَ قَتِي گَفْتِ اَيْنِ مَرْدِ يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَا

ص: 226

مانده و عاجز گردانیده و هیچ نتوانستم او را به خنده اندازم؛ تا آن که وقتی آن حضرت می گذشت و دو تن از غلامانش پشت سرش بودند آن مرد بطل آمد و ردای آن حضرت را از هزل و مزاح از دوش مبارک کشید و برفت. آن حضرت به هیچ وجه به او التفات نفرمود. پس از پی آن مرد رفتند و ردای مبارک باز گرفتند و آوردند و بر دوش مبارکش افکندند حضرت فرمود: کی بود آن مرد؟ عرض کردند: مردی بطل است که اهل مدینه را از کار و کردار خود می خندانند فرمود: به او بگوئید: «انَّ لِلَّهِ يَوْمًا يَخْسِرُ فِيهِ الْمَبْطُلُونَ»؛ یعنی خدای را روزی است که در آن روز آنان که عمر خود را به بطالت گذرانیده اند زیان می برند.

و اغننی و اوسع علیّ فی رزقک و مرا بی نیاز گردان و رزق و روزی را که برای من مقدر فرمودی فراخ گردان.

و لا تفتنی بالنظر و مرا به سرمستی مبتلا مکن.

و اعزنی و لا تبتلینی بالكبر و مرا عزیز گردان اما به کبر و خودپرستی مبتلا مگردان.

و عبّدنی لک و لا تقسد عبادتی بالعجب و مرا به عبادتی که خالص برای تو باشد موفق بدار و عبادت مرا با عجب و خودپسندی فاسد مکن. نویسنده گوید: چون عجب یکی از امراض مهلکه نفسانی است و آتشی است که خرمن اعمال انسان را سوزانده و به خاکستر تبدیل می کند، به جاست که سخن در این باره به گونه ای مبسوطتر و مشروح تر گفته شود، باشد که خوانندگان عزیز را سودی و نویسنده روسیاه را ثوابی حاصل آید.

عجب از دیدگاه قرآن و اخبار اهل بیت علیهم السلام

پیش از آن که به معنای عجب و مفساد و خصوصیات آن و طریق معالجه این صفت ناپسند پردازیم، شایسته است به عنوان تمهید و زمینه سازی چند کلمه در اهمیت این بیماری خطرناک از دیدگاه قرآن و اهل بیت علیهم السلام بیان شود. اما از نظر قرآن به گمان نویسنده یک آیه از قرآن در اهمیت مطلب و نکبت بار بودن این بیماری روحی کافی است و آن آیه 103 از سوره مبارکه کهف است که می فرماید: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسَبُونَ أَنَّهم يُحْسِنُونَ صُنْعًا، أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهم وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَ لَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا»؛ بگو ای رسول، آیا به شما خبر بدھیم از زیانکارترین افراد در رابطه با کارهایی که انجام داده اند؟ آنان کسانی هستند که در زندگی دنیا گمراهانه کوشیدند و گمان

می کنند که کار نیکو انجام داده اند. این گمان بیجا نتیجه آن است که آنان به آیات پروردگارشان و به لقاء الله کافر شدند، پس عملهای آنان باطل و ناچیز شد و ارزش آن که به روز قیامت میزان عمل برای آنان به پا کنیم ندارند.

و اما عجب از دیدگاه اهل بیت علیهم السلام: در کافی شریف سند به علی بن سوید می رساند: «عن ابی الحسن علیه السلام قال: سئلته عن العجب الذی یفسد العمل، فقال: العجب درجات، منها ان یزین للعبد سوء عمله فیراه حسنا فیعجبه و یحسب ان یحسن صنعا، و منها ان یؤمن العبد بربه فیمنّ علی الله تعالی و لله علیه فی المن» (1).

علی بن سوید گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم از عجبی که عمل را فاسد و تباه می کند. پس آن حضرت فرمود: عجب را درجاتی است؛ از جمله آنها این که آرایش یابد از برای بنده بدی کردارش پس آن را زیبا ببیند و او را به عجب آورد و پندارد که کردار خوبی انجام داده است. و از جمله آنها این که بنده به پروردگار خود ایمان بیاورد پس بر خدای تعالی منت نهد و حال آن که منت خدای راست بر بنده در ایمانش به خدا. و نیز در کافی شریف از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «ان الله تعالی علم ان الذنب خیر للمؤمن من العجب و لولا ذلک ما ابتلی مؤمن بذنب ابدا»؛ همانا خدای تعالی دانست که گناه مؤمن را از خودپسندی بهتر است، و اگر این نبود مؤمن هرگز گرفتار هیچ گناهی نمی شد.

و هم در کافی از امام صادق روایت می کند که فرمود: «من دخله العجب هلک»؛ هر کس که خودپسندی به او راه یافت به هلاکت افتاد.

و نیز از آن حضرت نقل می کند که فرمود: «ان الرجل لیذنب الذنب فیندم علیه و یعمل العمل فیسره ذلک فیتراخی عن حاله تلک فلان یکون علی حاله تلک خیر له مما دخل فیه»؛ همانا انسان گاهی گناهی را مرتکب می شود پس ندامت و پشیمانی آن گناه بر دل او می نشیند و آن گاه عملی را انجام می دهد که از انجام آن عمل حالت مسرت و خوشحالی به او دست می دهد و آن آتش ندامت و پشیمانی که به دل داشت به سردی می گراید پس اگر او به همان حال ندامت می ماند برای او بهتر از این حال مسرت می بود.

و هم در کافی شریف از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «أتی عالم عبدا فقال له:

ص: 228

1- وسائل مقدمه عبادات باب تحریم اعجاب بنفس. علامه مجلسی رحمه الله می فرماید: ممکن است حضرت ابو الحسن در این حدیث شریف عبارت از حضرت رضا علیه السلام باشد، زیرا که علی بن سوید از حضرت رضا و حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام هر دو روایت می کند گرچه از حضرت کاظم بیشتر حدیث می کند.

کیف صلوتک؟ فقال: مثلی یسئل عن صلوته؟ و انا اعبد الله منذ کذا و کذا، قال: کیف بکائک؟ قال: ابکی حتی تجری دموعی فقال العالم: ان ضحکک و انت خائف افضل من بکائک و انت مدلل، ان المدل لا یصعد من عمله شیء؛ دانشمندی به نزد عابدی رفت و به او گفت: نمازت چگونه است؟ گفت: کسی از نماز همچون منی می پرسد؟ و حال آن که من مدتهاست که عبادت خدا را می کنم. دانشمند گفت: گریه ات چگونه است؟ گفت آن چنان می گریم که اشکهایم جاری می شود. پس آن دانشمند گفت: اگر بخندی در حالی که دلت ترسناک باشد برتر است از این که گریه کنی در حالی که به گریه و عبادت بنازی؛ همانا نازگر را هیچ عملی بالا نمی رود.

سخن ماند از عاقلان یادگار ز سعدی همین یک سخن گوش دار

گنجهکار اندیشه ناک از خدای بسی بهتر از عابد خود نمای

که آن را جگر خون شد از سوز درد که این تکیه بر طاعت خویش کرد

ندانست در بارگاه غنی سرافکندگی به ز کبر و منی

بر این آستان عجز و مسکینی ات به از طاعت و خویشتن بینی ات

* رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ثلاث مهلکات: شح مطاع، و هوی متبع، و اعجاب المرء بنفسه»؛ سه چیز است که هر یک از آنها آدمی را به هلاکت می رساند:

1. حرص و آزی که صاحبش در اختیار حرص قرار گیرد و از فرمانش سرپیچی نکند.

2. هوای نفس و خواسته دل که آدمی از آن پیروی کند.

3. خودپسندی.

و نیز آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لو لم تذنبوا لخشیت علیکم ما هو اکبر من ذلک: العجب العجب»؛ اگر گناه نکنید، از بزرگ تر از گناه بر شما می ترسم: خودپسندی، خودپسندی.

ابن مسعود می گوید: «الهلاک فی اثنتین القنوط و العجب» در دو چیز هلاکت و نابودی است:

1. نومیدی: نومیدی از رحمت خدا، نومیدی از نجات، نومیدی از اصلاح خویشتن.

2. عجب و خودپسندی.

ابن مسعود از آن جهت این دو را قرین هم یاد کرده است که سعادت آدمی در گرو سعی و

کوشش و طلب اوست و تا انسان دامن همت به کمر نزند و به دنبال مقصد و مقصود اصلی نرود به سعادت مطلوب نایل نشود.

«وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (1) این دو صفت یعنی نومیدی و خودپسندی هر کدام به نوبه خود پای طلب را سست می کند و انسان را از سعی باز می دارد.

اما نومیدی از آن جهت که شخص ناامید به هیچ وجه آمادگی برای دنبال گیری مقصد را نخواهد داشت بلکه شخصی که از اصلاح و نجات خود ناامید است نه تنها در نجات خود نمی کوشد بلکه چه بسا دست به کاری زند که تسریع در هلاک او کند و آن که از اصلاح نفس خود ناامید است امکان دارد به هر جنایتی دست بزند؛ از این روست که قنوط من رحمه الله و نومیدی از رحمت و اسعۀ خداوندی بزرگ ترین گناه شمرده شده است.

و اما عجب و خودپسندی، از آن جایی که آدم خودپسند اعتقادش بر این است که سعادت مند است و به مقصد و مقصود خود رسیده است او نیز از سعی و کوشش باز می ایستد.

و به عبارت دیگر: انسان نه چیز موجود را طلب می کند و نه چیز محال را، و سعادت از نظر خودپسند موجود است و از دیدگاه ناامید، محال.

و چون بنا ندارم که سخن به درازا کشد به همین قدر از روایات اکتفا می نمایم و شاید بعضی از روایات نیز در اثنای بحث به مناسبت گفته شود.

معنای عجب

عجب در زبان فارسی به معنای خودبینی و خودپسندی است، و اگر معنای دیگری نیز در کتابهای لغت برای این کلمه شده است ظاهراً از لوازم این معناست نه آن که خود معنای مستقلی باشد. منتهی الارب می نویسد: عجب بالضم خویشتن بینی و ناز و گردنکشی، که ظاهراً دو معنای اخیر یعنی ناز و گردنکشی از لوازم معنای اولی است؛ و هم چنین کتابهای لغتی که به زبان عربی نوشته شده است چون معنای صریح و مرادفی برای عجب در عرب نبوده از این رو با معانی لازمه این لغت را معنی کرده اند؛ مثلاً در کتاب المنجد می نویسد:

اعجب بالشیء: سره الشیء، اعجب بنفسه: استکبر، العجب: الزهو، الکبر، انکار ما یرد علیک؛ یعنی وقتی گفته می شود: اعجب بالشیء، معنایش آن است که آن چیز موجب مسرت و

ص: 230

خوشحالی او شد؛ و اعجب بنفسه، یعنی تکبر و گردن فرازی نمود؛ و همچنین زهو که به معنای ناز است؛ چنان که منتهی الارب می گوید: زهو بالفتح... و باطل و دروغ و سهل داشتن کسی را... و کبر و گردنکشی و ناز و نازیدن.

و همچنین «انکار ما یرد علیک» یعنی انکار نمودن ایرادی که بر تو وارد است. چنان که ملاحظه می شود، همه این معانی از لوازم و آثار خودبینی است؛ پس معنای اصلی کلمه (عجب) در لغت همان خودپسندی است.

معنای آن در اصطلاح علمای اخلاق

عجب بنا به فرموده یکی از علمای آخرت: «هو استعظام النعمه و الركون اليها مع نسيان اضافتها الى المنعم».

عجب عبارت است از بزرگ شمردن نعمت و اعتماد بر آن و در عین حال از یاد بردن اضافه آن نعمت بر منعم حقیقی.

علامه مجلسی قدس سره می فرماید: «العجب استعظام العمل الصالح و استكثاره و الابتهاج له و الادلالات به و ان یری نفسه خارجا عن حد التقصیر، و اما السرور به مع التواضع له تعالی و الشکر له علی التوفیق لذلك فهو حسن ممدوح»؛ یعنی عجب عبارت است از بزرگ شمردن کردار شایسته و کثیر شمردن آن و مسرور شدن و ابراز مسرت نمودن به خاطر آن عمل صالح و به وسیله آن عمل، غنچ و دلالت و ناز کردن و این که شخص نیکوکار خود را از حد تقصیر خارج ببیند. اما مسرور شدن به عمل صالح با تواضع در پیشگاه خدای تعالی و سپاس او بر این که او را به چنین عملی موفق کرد عجب نیست بلکه زیبا و ممدوح است.

نویسنده گوید: این که محدث جلیل فرمود عجب آن است که شخص نیکوکار خود را از حد تقصیر خارج ببیند، اشاره به ادبی است که در روایات به آن اشاره شده است؛ از جمله در کافی شریف از حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیهم السلام نقل می کند: «انه علیه السلام قال لبعض ولده:

یا بنی، علیک بالجدّ و لا تخرجن نفسک عن حد التقصیر فی عبادہ اللّٰه عز و جل و طاعته فان اللّٰه لا یعبّد حق عبادته»: آن حضرت به بعضی از فرزندان فرمود: پسرکم بر توباد به کوشش و حتما خود را در عبادت خدای عز و جل و اطاعت او از حد تقصیر بیرون مبین؛ یعنی هر چند بر کوشش خود در عبادت و اطاعت خدا بیفزایی باز خود را مقصر ببین که هیچ کس نتواند

خدای تعالی را آن چنان که شایستهٔ عبادت است عبادت کند؛ چنان که رسول ختمی و افضل بنی آدم با آن همه مقام والای عبودیت عرض می‌کند: ما عبدناک حق عبادتک؛ ما تو را آن چنان که باید عبادت نکردیم. و نیز در کافی شریف از جابر نقل می‌کند که گفت: «قال لی ابو جعفر علیه السلام یا جابر، لا اخرجک الله من النقص و لا التقصیر»؛ امام باقر علیه السلام مرا فرمود: ای جابر! خدای تعالی تو را از نقص و تقصیر بیرون نیاورد؛ یعنی حالتی در توبه وجود نیاید که خود را عاری از نقص و عیب پنداری و خود را در پیشگاه باری تعالی مقصر ندانی.

و نیز جناب محدث علامه مجلسی از جناب محقق خبیر و دانشمند کبیر شیخ اجل بهاء الدین عاملی رحمه الله چنین نقل می‌فرماید که او فرموده است: «لا- ریب ان من عمل اعمالا صالحه من صیام الایام و قیام الالیالی و امثال ذلک یحصل لنفسه ابتهاج، فان کان من حیث کونها عطیه من الله و نعمه منه تعالی علیه و کان مع ذلک خائفا من زوالها طالبا من الله الازدیاد منها لم یکن ذلک الابتهاج عجبا، و ان کان من حیث کونها صفت و قائمه به و مضافه الیه فاستعظمها و رکن الیه و رای نفسه خارجا عن حد التقصیر و صار کانه یمنّ علی الله سبحانه بسببها فذلک هو العجب»؛ شکی نیست در این که کسی که اعمال صالحه انجام می‌دهد از قبیل روزه روزها و بیداری شبها و مانند اینها برای او بهجت و سروری حاصل می‌شود پس اگر این بهجت برای آن است که خدای تعالی به او عطایی فرموده و نعمت عنایت کرده که آن نعمت و عطا همین اعمال صالحه است و با این وصف ترسناک باشد از نقص آنها و بیمناک باشد از زوال نعمت و از خدای تعالی بخواهد که این نعمت را بر او زیاده کند پس چنین ابتهاج و سرور عجب نیست و اگر این ابتهاج از جهت آن است که این اعمال را از خود می‌داند و خود اوست که دارای این صفت است و اعمالش را بزرگ شمارد و بر آنها اعتماد کند و خود را از حد تقصیر خارج بداند و به جایی رسد که گویی منت گذاری کند بر خدای تعالی به واسطهٔ آن اعمال پس چنین سروری عجب است.

امام خمینی قدس سره را در این تعبیر نظر است و می‌فرماید: تفسیر عجب به طوری که فرموده اند صحیح است ولی باید عمل را اعم از عمل قلبی و قالبی دانست و کذلک اعم از عمل قبیح و حسن دانست؛ زیرا که عجب همان طور که وارد بر اعمال جوارح می‌شود وارد می‌شود بر اعمال جوانح و فاسد می‌کند آنها را، و همان طور که صاحب خصلت نیکو معجب شود به خصال خود صاحب خصال ناهنجار نیز چنان شود که معجب شود؛ به خصلت خویش چنان که در حدیث شریف تصریح به هر دو شده و این دو را مخصوص به ذکر نموده، زیرا که

از نظر غالب مخفی است... و نیز باید دانست که سروری را که از آن نفی کردند عجب را و از صفات ممدوحه شمردند به حسب حال نوع است.

پس امام را بر گفته شیخ بهاء رحمه الله سه ایراد است:

1. مرحوم شیخ عجب را اختصاص داده بر این که شخص نسبت به اعمال جوارحی عجب پیدا کند مانند روزه و بیداری شب و غیر آن که ظاهراً مقصود شیخ (از غیر آن) اعمالی است نظیر روزه و بیداری شب از قبیل عبادات و احسان و امثال اینها و نظری به اعمال قلبی ندارد در صورتی که عجب همان طور که در اعمال ظاهری و جوارحی یافت می شود به اعمال باطنی و قلبی نیز راه می یابد؛ مانند آن که آدمی به ایمانش که یک عمل قلبی است و خضوع باطنی در مقابل حق است عجب نماید و بر ایمانش به خدا و رسول بنازد؛ چنان که در روایتی که در اول بحث ذکر شد یکی از درجات عجب همین عجب در ایمان گفته شده است که فرمود: یکی از درجات عجب آن است که بنده به خدا ایمان بیاورد و بر پروردگارش در این ایمان منت بگذارد و همچنین عجب در صفات و ملکات نفسی نیز پیدا می شود؛ مانند عجب به علم و شجاعت و سخاوت و مانند آنها.

2. مرحوم شیخ عجب را نه تنها به اعمال جوارحی اختصاص داده بلکه به اعمال صالحه نیز اختصاص داده و فرموده شک نیست که کسی که اعمال صالحه کند... در نفس او بهجت و سروری حاصل شود و حال آن که عجب پیدا کردن اختصاص به اعمال صالحه ندارد بلکه گاهی انسان به اعمال ناصالح نیز عجب پیدا می کند؛ چه بسا کافران و منافقان که به کفر و نفاقشان بنازند و صاحبان ملکات رذیله کارشان به جایی برسد که به صفات رذیله خود عجب کنند. بدکرداران به کردار زشت خود تا سرحد عجب بیالند؛ چنان که خواهیم گفت و اتفاقاً همین درجه از عجب نیز در نخستین روایت که ذکر شد آمده است که فرمود: «ان یزین للعبد سوء عمله فیراه حسناً فیعجبه»؛ در اثر تدلیس ابلیس و تلبیس نفس کردار زشت انسان در نظرش زیبا جلوه می کند و نسبت به آن عجب پیدا می کند.

و بالاخره سومین نظر امام در فرمایش شیخ بزرگوار بهاء الدین این است که سروری که برای آدمی به هنگام عمل صالح دست می دهد و بهجتی که در نفس او حاصل می شود به فرموده شیخ (اگر برای آن باشد که خدای تعالی به او عطایی فرموده چنین سرور و بهجت از باب عجب نیست) این مطلب نسبت به عامه مردم و به حسب نوع گفته شده است و عمومیت

ندارد بلکه افرادی از بندگان خدا هستند که به کلی از خویشتن رها شده و از هوای نفس خارج شده اند آنان را دیده خودبینی به کلی کور و دیده خدایینی روشن است؛ اصلاً عملی برای خود نبینند تا به خاطر آن سروری داشته باشند. بندگان هستند که حقیقتاً خود را مملوک مالک حقیقی می دانند و توانی از خود ندارند و تمام اراده آنها در اراده حق فانی گشته است.

«صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ» (1) به گفته عارف شیراز:

در پس آینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت بگو می گویم

«سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ» (2) این چنین افراد را اگر خدای ناکرده غفلتی دست دهد و به عملی از خود توجه کنند و سروری در خود یابند با مقام بس والایی که دارند از گرفتاری به عجب بیمناک خواهند بود که «حسنات الابرار سینات المقربین».

درجات و مراتب عجب

همان طور که از امام خمینی قدس سره در ریا نقل شد که ریا دارای سه مقام است و هر مقام دارای دو درجه، چنان که تفصیل آن گذشت، عجب نیز دارای همان مقامات و درجات است. مقام اول عجب در عقاید، و مقام دوم عجب در ملکات، و مقام سوم عجب در اعمال. و مقام اول را دو درجه است: درجه اول عجب به ایمان و معارف حقه، و درجه دوم که در مقابل آن است عجب به کفر و شرک و عقاید باطله.

و مقام دوم را نیز دو درجه است: درجه اول عجب به ملکات فاضله و صفات پسندیده و درجه دوم که مقابل آن است عجب به اخلاق سیئه و ملکات قبیحه.

و مقام سوم را نیز دو درجه است: درجه اول عجب به اعمال صالحه و کارهای پسندیده و مقابل آن درجه دوم است که عجب به اعمال زشت و افعال ناهنجار می باشد.

ص: 234

1- سوره نحل، آیه 75.

2- سوره انبیاء، آیه 26-27.

یکی از علمای آخرت عجب را به دو مرتبه تقسیم کرده است و حاصل گفته او با توضیحی از ما این که: عجب لا محاله به خاطر صفتی که به نظر صاحبش صفت کمال است پیدا می شود و هر کس که در خود کمالی پنداشت چه در علم و چه در عمل و چه در مال و چه در دیگر کمالات حالاتی به او دست می دهد؛ یکی آن که همواره ترس آن را داشته باشد که آن کمال از او گرفته شود یا از اصل گرفته شود و به کلی فاقد آن کمال شود و یا آن که نقصی در آن راه یابد و صفایش تکدر پیدا کند؛ این چنین حالت را عجب نگویند. و دیگر آن که خوف زوال آن را نداشته باشد ولی به این کمالی که داراست از آن جهت خرسند و فرحناک است که آن را نعمتی از خدای تعالی می داند و نسبت آن را به او تعالی شانه می دهد نه به خودش؛ این فرح و انبساط به کمال نیز عجب نیست.

و لیکن او را حالت سومی هست که آن عجب است و آن این که ترسی از زوال آن نداشته بلکه به بودن آن خرسند و فرحناک و در عین حال دل بستگی به آن داشته و فرح و خوشحالی اش به آن از آن جهت باشد که کمالی است و رفعت و مقامی برای اوست نه از آن جهت که منسوب بر حق تعالی است و عطای اوست و خودش هیچ استقلال و مبدئیتی برای آن ندارد که اگر در قلب معتقد باشد بر این که آن کمال نعمتی است از خدای تعالی و هر آنی که بخواهد از او باز پس می گیرد این اعتقاد نمی گذارد عجب به دل او راه یابد و اگر هم عجبی در دلش باشد با چنین اعتقاد عجبش زایل می گردد.

بنابراین عجب عبارت است از آن که انسان نعمتی و کمالی را در خود بزرگ بیند و به آن دل ببندد و نسبت آن را به منعم حقیقی از یاد ببرد. این چنین حالت، مرتبه اول عجب است.

و اگر از این حالت بالاتر رفت و در قلب خود حالتی دید که گویی او را بر خدا حقی است و در نزد خدای تعالی قرب و مقامی دارد تا آن جا که در مقابل عمل خود از خدای تعالی توقع دارد که او را در دنیا عزیز کند و اگر ناملایمی به او رسد به نظرش بعید نماید به گونه ای که اگر همین ناملایم به شخص فاسقی می رسید به نظرش این چنین بعید نمی آمد این حالت را ادلال و (ناز) گویند.

مثلاً گاهی اتفاق می افتد که به دیگری چیزی می دهد و آن عطا در نظرش بزرگ می نماید و بر او منت می نهد. این شخص نسبت به عطایی که کرده است معجب است و اگر پس از این

عطا آن کس را که به او عطایی نموده به کار بگیرد و توقعاتی از او داشته باشد و مخالفتش را بعید بشمارد این حالت را ادلال و ناز گویند که مرتبه ای است بالاتر از عجب. پس در هر ادلالی عجب نیز هست، ولی ممکن است کسی را عجب باشد اما ادلال نباشد، زیرا در عجب بزرگ شمردن عمل و نسیان نعمت، میزان و مناط است بدون آن که توقع پاداشی داشته باشد، اما ادلال همیشه با توقع پاداشی بیشتر همراه است. پس اگر کسی توقع داشت که خدای تعالی حتما دعای او را مستجاب کند و در باطن رد شدن دعایش را انتظار نداشت و بلکه برای او تعجب آور بود که چرا دعای او مستجاب نمی شود یا آن که از مستجاب نشدن دعای فلان فاسق تعجب نکند ولی از مستجاب نشدن دعای خود تعجب کند، این بیچاره علاوه بر عجب، نازفروشی نیز به خدای تعالی می کند.

استاد بزرگ اخلاق امام خمینی قدس سره را در این مقام بیانی روشن تر و نکات و دقایقی حساس تر است که ذیلا از نظر خوانندگان عزیز می گذرد؛ می فرماید:

بدان که از برای عجب در هر یک از این درجات سابق الذکر مراتبی است که بعضی از آن مراتب واضح و روشن است که انسان به اندک تنبه و التفات پی به آن می برد، و بعضی دیگر به غایت دقیق و باریک است که انسان تا تفتیش کامل نکند و مذاقه صحیحه به عمل نیاورد ادراک آن نمی تواند کند، و نیز بعضی از مراتبش شدید و سخت تر و مهلک تر از بعضی مراتب دیگر است.

مرتبه اولی که از همه بالاتر و هلاکش بیشتر است حالتی است که در انسان به واسطه شدت عجب پیدا می شود که در قلب خود بر ولی نعمت خود و مالک الملوک به ایمان یا خصال دیگرش منت گذارد و گمان کند که به واسطه ایمان او در مملکت حق وسعتی یا در دین خدا رونقی پیدا شد یا به واسطه ترویج او از شریعت یا ارشاد و هدایت او یا امر به معروف و نهی از منکر او یا اجرای حدود یا محراب و منبرش به دین خدا رونقی به سزا داده یا به واسطه آمدن به جماعت مسلمین یا به پا کردن تعزیه حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام رونقی در دیانت حاصل شد که به سبب آن بر خدا و بر سید مظلومان و بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم منت دارد هر چند اظهار این معنی نکند در دلش منت می گذارد.

و از همین باب است منت گذاری بر بندگان خدا در امور دینی، مثل این که در دادن صدقات واجبه و مستحبه و در دستگیری از ضعفا و فقرا بر آنها منت گذاری کند گاهی این

منت گذاری مخفی است حتی بر خود انسان (شرح منت نداشتن مردم بر خدا و منت داشتن ذات مقدس حق تعالی بر آنها در بحث ریا گذشت).

مرتبه دیگر آن است که به واسطه شدت عجبی که در قلب است غنج و دلال کند بر حق تعالی، و این غیر از منت گذاری است، گرچه بعضی فرق نگذاشته اند. صاحب این مقام خود را محبوب حق می پندارد و خود را در سلک مقربین و سابقین می شمارد و اگر اسمی از اولیای حق برده شود یا از محبوبین و محبین یا سالک مجذوب سخنی پیش آید در قلب، خود را از آنها می داند، ممکن است ریانا شکسته نفسی کرده و اظهار خلاف آن کند یا برای اثبات آن مقام برای خود طوری نفی مقام از خود کند که ملازم اثبات باشد و اگر خدای او را مبتلا کند به بلایی، کوس (البلاء للولاء) زند. مدعی های ارشاد از عرفا و متصوفه و اهل سلوک و ریاضت به این خطر نزدیک ترند از سایر مردم.

درجه دیگر آن است که خود را از خدای تعالی به واسطه ایمان با ملکات یا اعمال طلبکار بداند و مستحق ثواب شمارد و لازم بداند بر خدا که او را در این عالم، عزیز و در آخرت صاحب مقامات کند و خود را مؤمن صاف پاک بداند، و هر وقت اسمی از مؤمنین به غیب آید سرش را داخل سرها کند و در دلش اندیشد که خداوند اگر با عدل هم با من رفتار کند من مستحق ثواب و اجر. بلکه بعضی بر قباحت و وقاحت افزوده تصریح به این کلام باطل می کند و اگر به او بلایی رخ دهد و برای او ناملامی پیش آید در دل اعتراض به خدا دارد و تعجب از کارهای خدای عادل کند که مؤمن پاک را مبتلا و منافق فاسق را مرزوق کند و در باطن به حق تعالی و به تقدیرات او غضبناک باشد و در ظاهر اظهار رضایت کند غضب خود را به ولی نعمت خود تحویل دهد و رضای به قضا را به مخلوق ارائه دهد، و وقتی بشنود مؤمنین را در این دنیا خداوند مبتلا می فرماید، به دل خود تسلیت می دهد، نمی داند منافق مبتلا هم بسیار است نه هر مبتلا مؤمن است.

مرتبه دیگر از عجب آن است که خود را از مردم دیگر ممتاز بداند و بهتر شمارد به اصل ایمان از غیر مؤمنین و به کمال ایمان از مؤمنین و به اوصاف نیکو از غیر متصفین و به عمل واجب و ترک محرم از مقابل آن و به اتیان به مستحبات و مواظبت به جمعه و جماعات و مناسک دیگر و ترک مکروهات از عامه مردم خود را کامل تر دانسته و امتیاز برای خود قائل باشد و اعتماد به خود و ایمان و اعمال خود کند و دیگر مخلوق را ناچیز و ناقص شمارد و به

همه مردم به نظر خواری نگاه کند و در دل یا زبان بندگان خدا را سرزنش و تعییر کند؛ هر کس را به طوری از درگاه رحمت حق دور کند و رحمت را خاص خود و یک دسته مثل خود قرار دهد. صاحب این مقام به جایی رسد که هر چه عمل صالح از مردم ببیند به آن مناقشه کند و در دل در آن به یک نحو خدشه کند و اعمال خود را از آن خدشه و مناقشه پاک بداند اعمال حسنه مردم را چیزی نشمارد و همان عمل اگر از خودش صادر شد بزرگ بداند عیوب مردم را خوب ادراک کند و از عیب خود غافل باشد. اینها علامت عجب است گرچه خود انسان از آن غافل است. و از برای عجب درجات دیگری هست که بعضی از آن را ذکر نمودم و از بعضی دیگر ناچار غافلیم (پایان کلام امام خمینی قدس سره).

وصل

این که امام خمینی قدس سره فرمود: عجب در عقاید و ملکات و اعمال اختصاصی به حسنات آنها ندارد بلکه در عقاید باطله و ملکات خبیثه و اعمال سیئه نیز عجب پیدا می شود هر چند ممکن است در نظر بعضی بعید نماید که چگونه ممکن است انسان به کفر و نفاق و ملکات زشت و به معصیت و نافرمانی خدای تعالی عجب کند، ولی باید دانست که خدای تعالی نفس انسانی را طوری آفریده است که حالت اعتیاد در آن هست و هر عملی که چند بار از او سر زد چه اعمال جوارحی و چه اعمال قلبی با آن عمل انس می گیرد و به آن خو می بندد و این حالت در نفس یکی از موهبتهای بزرگ الهی و عوامل مهم ترقی و سیر به کمال است، زیرا اعمال نیک و همچنین تحصیل ملکات و عقاید فاضله چه بسا در ابتدای امر برای اشخاص مشکل بوده و مستلزم تحمل مشقت و ریاضت است ولی همین که مدتی آن را تعقیب کرد عادت بر آن نموده و مشقت و سختی آنها برطرف می شود (الخیر عاده کما ان الشر عاده؛ و به واسطه وجود چنین حالتی در نفس، بعضی از بزرگان اهل کشف آیات عذاب و خلود در آتش را که خدای تعالی برای کفار و مشرکین مقرر فرموده به کمک بعضی مبانی عرفانی و فلسفی از قبیل اسم رحمن و رحیم و سبقت رحمت بر غضب و نیز لزوم تناسب جزاء با جرم چنین توجیه نموده است که اهل عذاب پس از آن که مدتی در عذاب به سر می برند حالت انسی و عادت با محیط خود می یابند که دیگر احساس ناراحتی نمی کنند و شاید از آیه مبارکه: «كُلَّمَا نَضِجَتْ

جُلُودُهُمْ بَدَلْنَا لَهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ» (1) ر چه پوستهای آنان پخته می شود ما آن را به پوستهای دیگری تبدیل می کنیم تا عذاب را بچشند) تأیید اصل مطلب و رد آن در مورد دوزخیان استفاده شود، مخصوصاً با توجه به جمله «لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ» و به هر حال ما از حقایق اوضاع و احوال عالم آخرت بی اطلاعیم، نمی توانیم حالات آن عالم را به این عالم قیاس کنیم، ولی آنچه مسلم است چنین حالتی را در نفس در این عالم می بینیم که (خوپذیر است نفس انسانی) و در نتیجه انسی که نفس با هر کاری پیدا می کند نسبت به آن علاقه و محبت در نفس ایجاد می شود و چون آدمی به چیزی محبت پیدا کرد آن محبت حجابی میان او و عیبهای آن چیز می شود که گفته اند:

وعین الرضا عن کل عیب کليلة و لکن عین السخط تبدی المساویا

در رابطه با همین موضوع است که امام می فرماید: اهل کفر و نفاق و مشرکین و ملحدین و صاحبان اخلاق زشت و ملکات پست و اهل معصیت و نافرمانی گاهی کارشان به جایی رسد که به آن کفر و زندقه خویش یا سیئات اخلاق و موبقات اعمال خود عجب کنند و ابتهاج نمایند و خود را به واسطه آن دارای روح آزاد خارج از تقلید و غیر معتقد به موهومات شمارند و خویشان را دارای شهامت و مردانگی دانند و ایمان به خدا را از موهومات و تعبد به شرایع را از کوچکی فکر تصور کنند و اخلاق حسنه و ملکات فاضله را از ضعف نفس و بیچارگی شمارند و اعمال حسنه و مناسک و عبادات را از ضعف ادراک و نقصان مشاعر محسوب کنند، خود را به واسطه آن روح آزاد غیر معتقد به موهومات، بی اعتنای به شرایع، مستحق مدح و ثنای دانند، خصال زشت ناهنجار در دل ریشه کرده و مانوس به آنها شده چشم و گوششان از آن پر شده در نظرشان زینت پیدا کرده آنها را کمال دانند.

چنان که در حدیث شریف کافی علی بن سواد از ابو الحسن علیه السلام روایت کرده که فرمود:

عجب را در جاتی است: «منها ان یزید للعبد سوء عمله فیراه حسناً فیعجبه و یحسب ان یحسن صنعاً»؛ یکی از درجات آن این است که کردار بد بنده در نظرش آرایش یافته و آن را نیکو ببیند و او را عجب دست دهد و از کردار بد خویش خوشش آید. و خدای تعالی نیز می فرماید:

ص: 239

«أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا»؛ (1) یا کسی که بدی کردار او برای او زینت یافته و آن را زیبا می بیند؟! و نیز می فرماید:

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَلَا يُقِيمُونَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا»؛ (2) گو آیا شما را آگاه سازم از زیانکارترین مردم؟ آنان کسانی هستند که راه زندگی دنیا را گم کرده اند و می پندارند که کار نیکو انجام می دهند. اینان کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافرند پس برای آنان در روز قیامت میزان عملی برپا نخواهیم کرد.

امام امت درباره آن گروه از معجبان که به عقاید باطل و ملکات رذیله و اعمال ناپسند عجب دارند می فرماید: این دسته از مردم که جاهل و بی خبرند و خود را عالم و مطلع می دانند بیچاره ترین مردم و بدبخت ترین خلائق اند. اطباء نفوس از علاج آنها عاجزند و دعوت و نصیحت در آنها اثر نمی کند، بلکه گاهی نتیجه به عکس می دهد. اینها به برهان گوش نمی دهند. چشم و گوش خود را از هدایت انبیا و برهان حکما و موعظه علما می بندند. باید به خدا پناه برد از شرّ نفس و مکاید آن که انسان را از معصیت به کفر می کشد و از کفر به عجب می کشد. نفس و شیطان به واسطه کوچک شمردن بعضی از معاصی انسان را مبتلا کنند به آن معصیت و پس از ریشه کردن آن در دل و خوار شمردن آن انسان به معصیت دیگر که قدری بالاتر است در نظر از اولی مبتلا شود، و پس از تکرار آن نیز از نظر افتد و در چشم انسان کوچک و خوار شود و به بزرگ تر مبتلا شود؛ همین طور قدم به قدم انسان پیش می رود و کم کم معصیتهای بزرگ در نظر انسان کوچک می شود تا آن که به کلی معاصی از نظرش افتد و شریعت و قانون الهی و پیغمبر خدا در نظرش خوار شود و کارش منجر به کفر و زندقه و اعجاب به آنها شود.

نویسنده گوید: این مطلب سازنده و آموزنده و حکمت آمیز که از استاد بزرگ اخلاق امام خمینی قدس سره نقل شد از لطایف حکمتهای عملی و دقایق درس تهذیب اخلاق است؛ عظمت گناه و نافرمانی در اثر تکرار آن در نظر گناهکار از بین می رود و وقتی گناه در نظر کسی - نعوذ بالله - عادی شد و قبحی نداشت دیگر حدی برای آن متصور نیست. دوست مورد اعتمادی برای

ص: 240

1- سورة فاطر، آیه 8.

2- سورة كهف، آیه 103-105.

نویسنده نقل کرد که بودم و دیدم که یکی از رباخواران معروف و نامی کرمانشاه به هنگام امضای اولین سفته ربا با این که به اصطلاح کلاه شرعی برایش درست کرده بود آن چنان مضطرب بود که به طور کامل محسوس دستش می لرزید، ولی همین شخص بعدها آن چنان جرأت پیدا کرد که اولین رباخوار بازار کرمانشاه گردید.

و معصیت آن جاست که این حالت تجری به گناه آن چنان ظلمت و تاریکی در دل ایجاد می کند که کم کم نور ایمان در دل منتفی گشته و نسبت به عقاید حقه خود احساس شک و تردید می کند، و اگر با توبه صحیح به درمان این درد عاقبت سوز نشتافت چه بسا که در لحظات جان کندن و فشارهای وارد در آن ساعت نور ایمان به کلی خاموش شود و با حال کفر از این عالم منتقل گردد که اگر چنین شد امید نجات به کلی منقطع و درهای سعادت از همه سو به روی او بسته خواهد بود. و به این معنی در آیات و روایات اشاره شده است؛ چنان که خدای تعالی می فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأُوا السُّؤَالَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ» (1) عاقبت کسانی که بسیار کار زشت انجام دادند آن شد که آیات الهی را تکذیب نموده و آنها را به مسخره گرفتند و در روایات نیز از اثر گناه به نقطه سیاه تعبیر شده که در دل پیدا می شود و با تکرار گناه آن نقطه بیشتر می شود تا آن که تمام صفحه دل را فرا می گیرد و آن وقت است که موعظه هیچ موعظه کننده ای به او اثر نمی کند و رین قلب که در آیه شریفه «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (2) مده معنایش همین است. و این است آنچه امام درباره نفس و مکاید آن فرمود: که انسان را از معصیت به کفر می کشد و از کفر به عجب.

پیامدهای خودپسندی

خودپسندی را پیامدهای بسیاری است و زیانهای فراوان دربر دارد که عمده آنها عبارت است از:

1. کبر، 2. فراموش کردن گناه و کوچک شمردن آن، 3. محروم شدن از فواید موعظه و ارشاد، 4. غفلت از آفات عبادات، 5. اعتماد نداشتن به رحمت و فضل الهی.

هر یک از این آفات برای هلاکت و شقاوت انسان کافی است تا چه رسد به اجتماعشان.

ص: 241

1- سوره روم، آیه 10.

2- سوره مطففین، آیه 14.

اما کبر از نتایج عجب است، برای آن که ریشه این دو صفت یکی است، به این معنی که وقتی حالت خودبینی و بزرگمنشی در نفس پیدا شد و آدمی خود را بزرگ دید و چشم دلش از مشاهده عیبها و نقصهای خود کور شد، در آن حال اگر کسی را یافت که این حالت بزرگ بینی خود را به او نشان دهد و خود را بزرگ تر از او قلمداد کند مبتلا به مرض خطرناک تکبر خواهد شد. به عبارت دیگر، حالت خودبینی و خود را برتر از دیگران دیدن، مادامی که در باطن است و در خارج ظهور و بروزی نداشته باشد نامش کبر است و آن گاه که به خارج رسید و به وسیله جوارح در خارج ظهور کرد نامش تکبر است، و در هر دو صورت یعنی کبر و تکبر هر دو احتیاج به آن دارد که شخص دیگری در مقابل باشد تا انسان خود را نسبت به او بزرگ تر بداند باطنا و قلبا، که چنین کسی دارای صفت کبر است و یا آن که نسبت به طرف مقابل اعمال بزرگی کند و بزرگی خود را به رخ او بکشد که چنین کسی دارای تکبر خواهد بود.

به هر صورت چه کبر و چه تکبر طرف مقابل لازم دارد ولی عجب چنین نیست، و فرق عجب و کبر در همین است که شخص معجب خود را و کارهای خود را بزرگ می بیند بدون آن که نظر به دیگری داشته باشد؛ یعنی اگر فرض کنیم که هیچ کس به جز شخص معجب نباشد و معجب به تنهایی آفریده شده باشد و یا به تنهایی زندگی کند تصور عجب درباره او می رود پس آدم خودپسند در کنار پرتگاه به جهنم کبر قرار دارد و به مجرد آن که طرف مقابل پیدا کرد امکان آن هست که خودپسندی او شکل خودفروشی بگیرد و مبتلا به کبر و تکبر گردد و جایگاهش به حکم صریح قرآن دوزخ باشد که می فرماید: «أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ»؛ (1) گر جایگاه متکبران جهنم نیست؟ و این یکی از بزرگ ترین خطرهایی است که در کمین افراد خودپسند است. بنابراین همه آفات و گرفتاریها که برای صفت موبقه کبر هست برای عجب نیز امکان وقوع دارد «اعاذنا الله منها».

2. پیآورد دوم از برای عجب عبارت است از نسیان گناه. خودپسندی موجب آن می شود که آدمی بسیاری از گناهان را فراموش کند و به خیال آن که نیازی به اصلاح خود ندارد در مقام جبران گذشته بر نیاید و در نتیجه این غفلت برخی از گناهان را به کلی نادیده بگیرد و آنچه را هم که از گناهان به نظرش برسد اهمیت ندهد و چه بسا موجب تجزّی به گناهان

ص: 242

تازه ای بشود و شاید به همین معنی اشاره شده است در روایتی که در وسائل از امام صادق علیه السلام و آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی حدیث: قال موسی بن عمران لابلیس اخبرنی بالذنب الذی اذا اذنبه ابن آدم استحوذت علیه، قال: اذا اعجبته نفسه و استکثر عمله و صغر فی عینه ذنبه»؛ موسی بن عمران به ابلیس فرمود: مرا خبر ده از گناهی که هر گاه آدمی زاده مرتکب آن گناه شود تو بر او چیره می شوی. گفت: هنگامی که خودپسند شود و عملش را زیاد پندارد و گناهِش در نظرش کوچک شود. و پیدا است که نتیجه چیرگی ابلیس بر انسان تجرّی بیشتر اوست بر گناه. علاوه بر این، کوچک شمردن گناه از آن نظر که اهانت به مقام عظمت الهی است خود یکی از کبایر است و چه بسا مانع از آن گردد که انسان مشمول رحمت و اسعۀ الهی گردد؛ چنان که در بعضی از روایات به آن اشاره شده است؛ چنان که در کافی شریف زید شحام از امام صادق علیه السلام حدیث می کند که: «قال ابو عبد الله علیه السلام: اتقوا المحقرات من الذنوب فانها لا تغفر. قلت: و ما المحقرات؟ قال: الرجل یذنب الذنب فیقول طوبی لی لو لم یکن لی غیر ذلک».

امام صادق علیه السلام فرمود: از گناهان کوچک بپرهیزید که آمرزیده نمی شود.

راوی گوید: عرض کردم: گناهان کوچک کدام است؟ فرمود: مرد گناه می کند و می گوید:

خوشا به حال من اگر گناهی جز این نداشتم.

و نیز ابو هاشم جعفری از امام حسن عسکری علیه السلام حدیث می کند که گفت: «سمعت ابا محمد علیه السلام یقول من الذنوب التی لا یغفر قول الرجل: لیتنی لا اؤاخذ الاّ بهذا»؛ شنیدم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می فرمود: از جمله گناهانی که آمرزیده نمی شود گفتار آن کس است که بگوید: ای کاش من مؤاخذۀ نمی شدم مگر به همین گناه.

حضرت استاد امام خمینی قدس سرّه پس از بیان آن که عجب ایمان و اعمال انسان را به باد فنا می دهد و فاسد می کند، چنان که در روایت علی بن سواد گذشت که از امام علیه السلام سؤال می کند از عجبی که عمل را فاسد می کند و امام علیه السلام یک درجه از آن را عجب در ایمان قرار داده است و بیان روایات دیگری، در این باب فرماید: عجب شجره خبیثه ای است که بار او بسیاری از کبایر و موبقات است و در دل که ریشه کرد کار انسان را به کفر و شرک و بالاتر از آنها منجر کند. یکی از مفاسد آن کوچک شمردن معاصی است. بلکه انسان معجب درصدد اصلاح نفس خویش بر نمی آید و خود را پاک و پاکیزه پندارد و هیچ گاه در فکر نمی افتد که خود را از

لوث معاصی پاک کند. پردهٔ عجب و حجاب غلیظ خودپسندی مانع شود از آن که بديهی خود را ببیند و این مصیبتی است که انسان را از جمیع کمالات باز دارد و به انواع نواقص مبتلا کند و کار انسان را منجر کند به هلاک ابد، و اطباء نفوس را عاجز کند از علاج (پایان کلام امام خمینی قدس سره).

3. گرفتاری دیگر عجب آن است که آدمی در اثر این بیماری روحی و در نتیجهٔ اعتقادی که به پاک بودن خود پیدا می کند و مقامی که از برای خود در نزد خدای تعالی قائل است به دیگران با نظر استجهال می نگرد و به نظریات آنان ارزشی نشناسد و در نتیجهٔ این حالت نصیحت هیچ ناصحی و موعظهٔ هیچ واعظی را نمی پذیرد، و کسی که از فیض موعظه محروم باشد نفس و شیطان برای اغوای او مجال و اسعی خواهند داشت.

امام خمینی قدس سره فرماید: از مفاسد دیگرش (عجب) آن که به بندگان خدا با نظر حقارت بنگرد و اعمال مردم را ناچیز شمارد گرچه از اعمال خودش بهتر باشد و این نیز یکی از طرق هلاک انسان و خار طریق اوست.

4. دیگر از آفات عجب آن است که چشم بصیرت صاحب عجب که باید عیوب خود و نواقص اعمال خود را ببیند کور می شود و در مقام تفتیش اعمال خود بر نمی آید و به عبادات خود رسیدگی نمی کند تا اگر نفس و شیطان از راههای دیگر مانند ریا و غیره در آنها راه یافته باشند تا کار از دست نرفته و فرصت فوت نشده به مقام علاج برآید. و چه بسا ممکن است به واسطهٔ این مرض حتی در مقام تصحیح شرایط ظاهری اعمال خود هم برنیامده باشد و مناسک و عباداتش از نظر ظاهر شرع و طبق فتاوی علمای شریعت نیز باطل بوده باشد، ولی به واسطهٔ عجبی که به اعمال خود داشته به مقام تفتیش برنیامده تا اقلا اجزاء و شرایط ظاهری عبادات خود را منطبق بر شرع مقدس اسلام بکند. بیچاره یک وقت متوجه می شود که پنجاه سال عبادت او باطل بوده و به اندازه ای که قضا و اعاده لازم نداشته باشد اثر نداشته است. و چه عیبی بالاتر از این که آدمی از دیدن معایب خود غافل باشد؛ چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«کفی بالمرء عیبا ان یبصر من الناس ما یعمی عنه من نفسه»؛ همین عیب مرد را بس که از دیگران عیبی ببیند که از بینش همان عیب در خویشتن کور باشد. و امام هادی علیه السلام فرمود: «من رضی عن نفسه کثر الساخون علیه»؛ آن که از خود راضی باشد خشمناکان بر او بسیار خواهند بود.

همه عیب خلق دیدن نه مروت است و مردی نظری به خویشتن کن که همه گناه داری

ره طالبان عقبی کرم است و فضل و احسان تو چه از نشان مردی بجز از کلاه داری

تو حساب خویشتن کن نه حساب خلق، سعدی که بضاعت قیامت عمل تباه داری

* بارالها! چشم دل ما را برای دیدن عیبهای خویشتن بینا فرما، باشد که این خود نشانه ای باشد از محبت تو بر ما، که فرمود: «ان الله اذا احب عبدا بصره بعيوب نفسه»؛ خدای تعالی وقتی بنده ای را دوست می دارد او را به عیبهای خودش بینا می کند.

مکن عیب خلق ای خردمند فاش به عیب خود از خلق مشغول باش

منه عیب خلق ای فرومایه پیش که چشمت فرو دوزد از عیب خویش

* 5. دیگر از مفاسد عجب آن است که اعتماد انسان را به فضل خداوند تبارک و تعالی ضعیف می کند. اشخاص معجب به واسطه اعتمادی که به اعمال خود دارند آن چنان در ظلمت و نکبت گرفتار می شوند که اگر احیانا از رحمت و فضل غیر متناهی حضرت حق جل و علا گفته شود به نحوی در مقام انکار آن برمی آیند؛ گویی میل دارند که خداوند با همه مردم به مقتضای عدل خود رفتار کند تا آنان به خیال خام خود از نجات یافتگان باشند و زحمتهایی که کشیده اند به هدر نرود.

و به عبارت دیگر، بیماری عجب در آنان بیماری حسد را نیز به وجود آورده است که به فرض آن که خودشان به عدل نجات یابند، حاضر نیستند دیگران به فضل حق تعالی نجات یابند.

این گونه افراد با این که خودشان غرق گناهند بل مجسمه و عین گناهند، اگر بشنوند که خدا اگر بخواهد بیامرزد، می آمرزد و باک ندارد، عوض این که خرسند شوند ناراحت می شوند و چه بسا به مقام انکار برآیند و اگر به زبان نیاورند در باطن به خدا ایراد دارند که چرا

می‌آمرزد؟ نباید بیامرزد، زیرا اگر بیامرزد پس ما که این همه زحمت کشیده ایم و قدس و رزیده ایم با آنان چه فرق داریم؟ و به فرموده امیر المؤمنین علیه السلام: «یخاف علی غیره بادی من ذنبه و یرجو لنفسه باکثر من عمله»؛ به دیگری بر گناهی که از گناه خودش سبک تر است می‌ترسد ولی برای خودش چشمداشت پاداشی بیش از عملش را دارد. «یستعظم من معصیه غیره ما یستقل اکثر منه من نفسه و یستکثر من طاعته ما یستقل اکثر منه من غیره»: گناهی را که از دیگری می‌بیند آن چنان بزرگ می‌بیند که اگر بیشتر از آن گناه را خودش مرتکب شود در نظرش کوچک خواهد آمد و اطاعت خودش را آن چنان زیاد می‌بیند که اگر بیشتر از آن را دیگری انجام دهد در نظر او اندک خواهد بود. و در اثر همین بیماری است که روایات امیدبخش را که از اهل بیت علیهم السلام مخصوصاً آنچه درباره شیعیان رسیده است رد و یا توجیه می‌کنند. نویسنده موارد بسیاری را در رابطه با این بیماری سراغ دارد که به یکی از آنها برای نمونه اشاره می‌کنم:

سید جلیل القدر ابن طاوس رحمه الله در کتاب اقبال روایتی از امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام در فضیلت روز غدیر نقل می‌کند که در قسمتی از آن روایت آمده است: «یأمر الله فیہ الکرام الکاتبین ان یرفعوا القلم عن محبی اهل البیت و شیعتهم ثلاثه ایام من یوم الغدیر و لا یکتبون لهم شیئا من خطایهم کرامه لمحمد و علی و الائمه صلوات الله علیهم اجمعین».

خدای تعالی به فرشتگان محترمی که اعمال آدمی را ثبت می‌کنند دستور می‌دهد که تا سه روز قلم را از دوستان اهل بیت و شیعیانشان بردارند و آغاز آن سه روز از روز عید غدیر است و فرشتگان به احترام محمد و علی و امامان علیهم السلام هیچ از خطاهای آنان نمی‌نویسند.

این روایت در جمله صدها روایت که صدور آنها از اهل بیت علیهم السلام قطعی است و تواتر معنوی دارند به ذائقه متقدسین خودپسند و عباد و نساک معجب به اعمال خودشان سنگین می‌آید و در پوشش دفاع از دین در مقام ایراد برمی‌آیند که این گونه روایات و این چنین حرفها موجب تجرّی یک عده می‌شود و به اتکای این گونه روایات، در سه روز غدیر با آسایش خاطر به ارتکاب گناه می‌پردازند. این افراد در این گونه اظهاراتشان درد دین ندارند بلکه ریشه این اعتراضات همان طور که اشاره شد از مرض عجب است و چون به اعمال خود اتکا دارند و خود را محتاج این چنین عنایتهای الهی نمی‌دانند این دلسوزی‌ها را برای دین می‌کنند؛ ولی مانند ابن طاوس آن مرد الهی و ربانی که پیوند معنویش با ملکوت اعلا مورد قبول همه علما و بزرگان اسلامی است و همچنین محدث جلیل مجلسی و دیگر بزرگان از

دانشمندان دین با آن که به یقین تعصب مذهبی شان شدیدتر و حمایتشان از حریم دین به مراتب بیش از این متقدسین بوده است این روایت و نظایر آن را در کتابهای خود نقل کرده اند و پروای تجرّی خوانندگان به معصیت نداشته اند، ولی این کاسه های داغ تر از آتش و دایه های مهربان تر از مادر به دلسوزی دین افتاده و از حریم احکام الهی دفاع می کنند.

به این مدعیان مغرور باید گفت که پرده خودپسندی و حجاب غلیظ خودپرستی است که نمی گذارد شما به این حقایق ایمان بیاورید، و گرنه چه جای وحشت است و چه مجال ایراد؟ و چه فرق است بین این که گناه نوشته شده را بیامرزند یا اصلاً ننویسند؟

مگر نه این است که طبق آیات صریحه و اخبار صحیحه متواتره خدای متعال همه گناهان حتی شرک به خدا را که بزرگ ترین گناه است با توبه می آمرزد؟ و این وعده خدا است. و «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ»⁽¹⁾ و غیر شرک را اگر بخواهد بدون توبه نیز می آمرزد هر چند گناه و شرک هفتاد ساله باشد. آن که گناه هفتاد ساله را به یک اشاره محو و نابود می کند و نه تنها محو می کند بلکه با تجلی اسم مبارک «مبدل السیئات حسنات» به جای سیئه حسنه نوشته می شود، «اولئک یتدلّل اللّهُ سیئاتهم حسنات»⁽²⁾ اگر این قبیل آیات صریحه و اخبار صحیحه موجب تجرّی مردم به گناه گردد این یک روایت نیز موجب خواهد شد و هر جوابی که در مورد آیات و روایات توبه داده شود درباره این یک روایت نیز گفته خواهد شد.

و این که گفته شد، (به اصطلاح علمی) جواب نقضی بود، و اما جواب حلی مسئله:

حقیقت مطلب آن است که آن کس که دوست علی است، در ایام عید غدیر بدون تردید در دریای سرور و شادی غوطه ور است، و همان طور که کسی که در دریاست و در میان امواج متلاطم اقیانوسی است هیچ نجاستی از خارج در او تأثیر ندارد و او را آلوده نمی سازد یعنی غلبه و احاطه آب مجال تأثیر به آن نمی دهد، ایام غدیر برای تأثیر گناه که معنای ثبت شدن و نقش بستن است مجالی باقی نمی گذارد و باعث تجری هم نمی شود، زیرا آن که دوست علی است بر حسب فطرت از گناه بیزار است و اگر گناه از او سر بزند به حکم غلبه طبیعت و عوارض و اسباب خارجی است و پس از ارتکاب گناه و حتی در حین ارتکاب آن خجل و شرم زده است و از خطایی که کرده نادم و پشیمان است که این خود یکی از عوامل بسیار مهم

ص: 247

1- سورة آل عمران، آیه 9.

2- سورة فرقان، آیه 70.

عدم تأثیر گناه است و موجب بخشایش آن نه تنها در همان سه روز بلکه در تمام عمر و همه ایام است و حقیقت توبه جز این نیست که فرمود آن که قانون توبه را جعل کرده چنین فرموده است که: «التوبه هی الندم»؛ توبه همان پشیمانی است (گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را).

بنابراین، جای هیچ تکلف و تصرف در فرموده امام نیست مانند تکلفی که بعضی به کار برده و گفته اند این روایت از قبیل سالبه به انتفای موضوع است یعنی مقصود آن است که دوست علی در آن سه روز گناهی نمی کند تا نوشته شود!! و یا مانند تصرفی که بعضی دیگر کرده اند که (بنا به نقل یکی از متبعین) میان «ذنب» و «خطیئه» فرق گذارده و گفته اند آنچه نوشته نمی شود خطیئه است نه ذنب، و بنابه همین توجیه و تصریف به علامه مجلسی رحمه الله اعتراض نموده اند که چرا در زاد المعاد «خطایا» را که در روایت است به «گناه» ترجمه کرده است؟

و خلاصه فرقی که میان خطا و ذنب قائل شده است آن است که «عصیان» به معنای گناهی است که با تعمد و قصد انجام شود و (خطیئه) گناهی را گویند که بدون عمد اراده صادر شود و آنچه را که روایت می گوید در سه روز غدیر نوشته نمی شود «خطیئه» است یعنی همان گناهی که از روی عمد و اراده نباشد، نه آن گناهی که از روی عمد است که به آن (ذنب) گفته می شود نه خطا.

ولی این فرق جدا بیهوده است زیرا در کتاب های لغت، ذنب به معنای مطلق گناه است خواه به عمد باشد یا غیر عمد، ولی خطا را بعضی گفته اند که مطلق گناه یا آن که مخصوص گناهی است که از روی عمد باشد؛ چنان که در «المنجد» می گوید: «الخطیئه: الذنب، و قیل المتعمد منه جمعه: خطایا»؛ یعنی خطیئه به معنای گناه است، و بعضی گفته اند که خطیئه به معنای گناهی است که از روی عمد باشد و خطیئه به خطایا جمع بسته می شود.

و در «منتهی الارب» می گوید: خطیئه: گناه و گناه به قصد، خطایا و خطایی جمع... خاطئی به قصد گناه کننده. و در معنای ذنب گوید: ذنب بالفتح: گناه. ملاحظه می شود که خطا همان گناه یا تعمد بر گناه است و علاوه بر معنای لغوی در قرآن کریم متجاوز از بیست مورد این ماده به کار برده شده و در بسیاری از آنها طوری است که نمی شود به معنای گناهی باشد که بدون عمد و اراده صادر شده باشد؛ مانند: «وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسَلِینٍ لَا یَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِؤُنَ»، (1) «وَجَاءَ فِرْعَوْنُ

ص: 248

وَمَنْ قَبَلَهُ وَ الْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ»، (1) «كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنْتَه لَنْسَ فَمَعَا بِالتَّاصِيَةِ نَاصِيَةٍ كَازِبِهِ خَاطِئَةٍ»، (2) «بَلَى مَنْ كَسَبَ سَدِيئَةً وَ أَحَاطَتْ بِه خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»، (3) «مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُعْرِفُوا فَاذْخُلُوا نَارًا»، (4) گونه ممکن است این گونه تهدیدهای سخت و شدید اللحن نسبت به گناهانی باشد که از روی عمد و اراده نبوده باشد و یا فرعون و قوم نوح و دیگران از جمله گناهکارانی باشند که از روی عمد و اراده گناه نکرده باشند؟! پیداست که این گونه تکلفها به قول معروف شعر گفتن و در قافیه گیر کردن است.

امام امت و رهبر انقلاب اسلامی امام خمینی قدس سره را در رابطه با این موضوع تحلیل جالبی است به مناسبت روایاتی که در فضیلت گریه رسیده است که عینا نقل می شود. می فرماید:

«آنچه لازم است اشاره به آن، آن است که بعضی از نفوس ضعیفه غیر مطمئننه به امثال این ثوابهای بسیار برای امور جزئیة خدشه می کنند، غافل از آن که اگر چیزی در نظر ما در این عالم کوچک آمد دلیل نمی شود که صورت غیبیه و ملکوتیه آن نیز حقیر و ناچیز است؛ چه بسا باشد که موجود کوچکی ملکوت و باطن آن در کمال عظمت و بزرگی باشد، چنان که هیکل مقدس و صورت جسمانی رسول اکرم خاتم و نبی مکرم معظم صلی الله علیه و آله و سلم یکی از موجودات کوچک این عالم بود و روح مقدسش محیط به ملک و ملکوت و واسطه ایجاد سموات و ارضین بود. پس حکم کردن به حقارت و کوچکی چیزی به حسب صورت باطنی ملکوتی فرع علم به عالم ملکوت و بواطن اشیاء است و از برای امثال ماها حق این حکم نیست و ما باید چشم و گوشمان باز به فرمایشات علمای عالم آخرت یعنی انبیا و اولیا علیهم السلام باشد. و دیگر آن که بنای آن عالم بر تفضل و بسط رحمت غیر متناهیة حق جل و علا گذاشته شده است و تفضلات حق تعالی را حد و منتهایی نیست و استبعاد از تفضل جواد علی الاطلاق و صاحب رحمت غیر متناهیة از کمال جهل و نادانی است. جمیع این نعمتهایی که به بندگان عنایت فرموده که از احصای آنها بلکه احصای کلیات آنها عقول عاجز و سرگردان است بدون سابقه سؤال و استحقاق بوده، پس چه مانعی دارد که به مجرد تفضل و بدون هیچ سابقه اضعاف مضاعف این ثوابها را به بندگان خود عنایت فرماید؟ آیا بنای عالمی را که به

ص: 249

1- سورة حاقه، آیه 9.

2- سورة علق، آیه 15-16.

3- سورة بقره، آیه 81.

4- سورة نوح، آیه 25.

نفوذ اراده انسانی قرار داده شده و درباره آن گفته شده: «فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ»، با آن که اشتهای انسانی حد محدودی و قدر مقدری ندارد درباره آن می توان این استبعاد را کرد؟

خدای تبارک و تعالی آن عالم را طوری مقرر فرموده و اراده انسانی را طوری قرار داده که به مجرد اراده هر چه را بخواهد موجود کند موجود می کند. ای عزیز! راجع به این گونه ثوابها اخبار و احادیث شریفه یکی و دو تا و ده تا نیست که انسان را مجال انکاری بماند بلکه فوق حد تواتر است. جمیع کتب معتبره احادیث مشحون از این نحو احادیث است؛ مثل آن است که به گوش خود از معصومین علیهم السلام شنیده باشیم، و طوری نیست که باب تأویل را انسان مفتوح کند. پس این مطلبی را که مطابق نصوص متواتره و مصادم با برهان هم نیست بلکه با یک نحو برهان نیز موافق است بی سبب انکار کردن از ضعف ایمان و کمال جهالت است انسان باید در مقابل فرموده انبیا و اولیا علیهم السلام تسلیم باشد. هیچ چیز برای استکمال انسانی بهتر از تسلیم پیش اولیای حق نیست خصوصاً اموری که عقل برای کشف آنها راهی ندارد و جز از طریق وحی و رسالت برای فهم آنها راهی نیست. اگر انسان بخواهد عقل کوچک و اوهام و ظنون خود را دخالت دهد، در امور غیبیه اخرویه و تعبدیه شرعیه کارش منتهی می شود به انکار مسلمات و ضروریات و کم از کم به زیاد و از پایین به بالا منجر می شود. فرضاً شما در اخبار و سند آنها خدشه داشته باشید - با آن که مجال انکار نیست - در کتاب کریم الهی و قرآن مجید آسمانی که خدشه ندارید؛ در آن جا نیز امثال این ثوابها مذکور است؛ مثل قوله تعالی «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (1) مثل قوله «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ» (2) لکه گمان نویسنده آن است که یک پایه این استبعادات و انکارها بر عجب و بزرگ شمردن اعمال گذشته شده است؛ مثلاً اگر یک روز روزه بگیرد یا یک شب را به عبادت احیا کند، پس از آن بشنود از برای آن ثوابهای بسیار بزرگی را، استبعاد نمی کند، با آن که عیناً اگر بنا بر مزد عمل باشد این استبعاد هست لیکن چون این عمل خود را بزرگ شمرده و اعجاب به آن نموده تصدیق ثواب آن را می کند. ای عزیز! تمام عمر ما که پنجاه شصت سال است، فرض می کنیم که در آن قیام کنیم به جمیع وظایف شرعیه و با ایمان صحیح

ص: 250

1- سورة قدر، آیه 3.

2- سورة بقره، آیه 261.

و عمل صالح و توبه صحیحه از این دنیا برویم، آیا این مقدار اعمال و ایمان ما را چه مقدار جزا هست؟ با آن که به حسب کتاب و سنت و اجماع جمیع ملل چنین شخصی مورد رحمت حق است و به بهشت موعود می رود؛ بهشتی که در آن جا مخلد در نعمت و راحت و مؤبد در رحمت و روح و ریحان خواهد بود. آیا در این جا مجال انکاری هست؟ با این که اگر بنای جزای عمل باشد، فرض باطل که عمل ما جزایی داشته این قدری که عقل از تصورش کما و کیف عاجز است نخواهد بود. پس معلوم شد که مطلب براساس دیگر مبتنی است و بر پایه دیگر چرخ می زند؛ آن وقت هیچ استبعادی باقی نمی ماند و برای انکار راهی باز نخواهد ماند.

(پایان کلام امام قدس سره).

دیگر از مفاصد عجب آن است که صاحبش را به ریا و اداری می کند، زیرا تظاهر به جمال از غرایز بشر است و صاحب جمال را خودداری از نشان دادن جمال خویش به همان اندازه سخت است که خودداری گرسنه و تشنه از خوردن غذا و آشامیدن آب. به قول سعدی:

ملحد گرسنه در خانه خالی پر نان عقل باور نکند کز رمضان اندیشد

و از این رو گفته اند:

پری رو تاب مستوری ندارد چو در بندی سر از روزن در آرد

* عرفای الهی را در این باب لطایف و دقایقی است که با مقام مناسبت ندارد.

و فرقی ندارد که کسی صاحب جمال حقیقی باشد یا آن که جمال موهوم و متوهم باشد پس شخص معجب چون اعمالش در نظرش زیبا است و عامل آن هم خود اوست، لذا شدیداً علاقه مند به جلوه دادن آنها خواهد بود و بعید است که بتواند در جلو این میل نفسانی خود بایستد، که اگر چنین اراده ای داشت از اول گرفتار خودپسندی نمی شد و به خلاف آن کس که گرفتار عجب نباشد که آن وقت اعمالش را ناچیز می شمارد و اخلاقی را فاسد انگارد و ایمانش را قابل نمایش نداند و به ذات و صفات و اعمال خویش معجب نگردد و خود را و همه لوازم وجودی خود را زشت و ناپسند ببیند، و چون چنین دید آنها را در معرض نمایش نیاورد و خودنمایی نکند که به قول مولانا:

ص: 251

ناز را روئی نباید همچو ورد تو نداری گرد بدخویی مگرد

عیب باشد خوی نازیبا و ناز زشت باشد روی نازیبا و باز

* و به فرموده امام خمینی قدس سرّه (متاع فاسد زشت را به بازار مکاره نبرند) ولی چون خود را کامل دید و اعمال را قابل عرضه کردن، درصدد جلوه دادن کمال و جمال متوهم خویش برآید. بنابراین همه مفاسدی را که برای ریا ذکر شده است باید مفاسد عجب نیز دانست.

در رابطه با آنچه ذکر شد از مفاسد عجب، استاد بزرگ اخلاق و عرفان امام خمینی قدس سرّه را با خودپسندان و خودبینان سخنی است که می خوانید:

پس شخص معجب بداند که این رذیله تخم رذایل دیگر است و منشأ اموری است که هر یک برای هلاک ابدی و خلود در عذاب، خود سبب مستقل است. و اگر این مفاسد را درست فهمید و با دقت ملاحظه کرد و رجوع به اخبار و آثار وارده از رسول اکرم و اهل بیت آن سرور - صلوات الله عليهم اجمعین - کرد، البته بر خود لازم می داند درصدد اصلاح نفس برآید و خود را از این رذیله پاک و ریشه آن را از باطن نفس براندازد که مبادا خدای نخواستہ با این صفت زشت به عالم دیگر منتقل شود.

یک وقت که چشم دنیایی ملکی بسته شد و سلطان برزخ و قیامت طلوع کرد، ببیند حال اهل معاصی کبیره از او بهتر است؛ آنها را خداوند مستغرق بحار رحمت خود فرموده به واسطه ندامتی که داشتند، یا اعتمادی که به فضل حق تعالی داشتند و این بیچاره چون خود را مستقل دیده بود و در باطن ذاتش از فضل حق بی نیاز شمرده بود، خدای تعالی نیز در حساب او مناقشه فرموده و او را چنان که خود او می خواست در تحت میزان عدل درآورده و بخود او بفهماند که هیچ عبادتی برای حق نکرده است و تمام عبادتش او را دوری و بعد از ساحت آورده، اعمالش و ایمانش باطل و ناچیز است؛ سهل است خود آنها موجب هلاکت و تخم عذاب الیم و مایه خلود در جحیم است. خدا نکند که باری تعالی با کسی با عدلش رفتار کند که اگر همچو ورقی پیش آید احدی از اولین و آخرین را نجاتی ندارند. ائمه هدی - علیهم السلام - و انبیای عظام در مناجات خود تمنای فضل تو را داشته اند و از عدل و مناقشه در حساب خوفناک بوده اند. مناجات خاصان درگاه حق و ائمه معصومین - صلوات الله عليهم -

مشحون از اعتراف به تقصیر و عجز از قیام به عبودیت است. جایی که افضل موجودات و ممکن اقرب به خدا، اعلان «ما عرفناک حق معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک» دهد، حال سایر مردم چه خواهد بود؟ آری آنها عارفند به عظمت حق تعالی و نسبت ممکن به واجب را می دانند.

آنها می دانند که اگر تمام عمر دنیا را به عبادت و اطاعت و تحمید و تسبیح بگذرانند، شکر نعمت حق نکرده اند، تا چه رسد به آن که حق ثنای ذات و صفات را به جا آورده باشند.

آنها می دانند که هیچ موجودی چیزی ندارد؛ حیات، قدرت، علم، قوت و سایر کمالات ظلّ کمال اوست و ممکن، فقیر بلکه فقر محض و مستظلّ است نه مستقل. ممکن از خود چه کمالی دارد تا کمال فروشی کند؟ چه قدرتی دارد تا عمل فروشی نماید؟ آنها عرفاء بالله هستند و عرفاء به جمال و جلال حقند. آنها از روی شهود و عیان نقص و عجز خود و کمال واجب را مشاهده کردند. ما بیچاره ها هستیم که حجاب جهل و نادانی و غفلت و خودپسندی و پرده معاصی قلب و قالب، چنان چشم و گوش و عقل و هوش و سایر مدارکمان را گرفته است که در مقابل سلطنت قاهره حق، عرض اندام می کنیم و برای خود استقلال و شیئیت قائلیم.

ای بیچاره ممکن بی خبر از خود و نسبت خود با خالق! ای بدبخت ممکن غافل از وظیفه خود با مالک الملوک! این جهل و نادانی است که اسباب این همه بدبختی ها شده و ما را مبتلای به این همه ظلمتها و کدورتها کرده. خرابی کار از سر منشأ است و آلودگی آب از سرچشمه، چشم معارف ما کور است و دل ما مرده است و این موجب همه مصیبتهاست و در صدد اصلاح هم نیستیم.

خداوندا تو به ما توفیق عنایت کن. تو ما را به وظایف خود آشنا کن. تو از انوار معارف خود که قلوب عرفا و اولیا را لبریز کردی یک نصیبی به ما عنایت فرما. تو احاطه قدرت و سلطنت خود را به ما نشان ده و نواقص ما را به ما بنما. تو معنی «الحمد لله رب العالمین» را به ما بیچاره های غافل که همه محامد را به خلق نسبت می دهیم بفهمان. تو قلوب ما را آشنا کن به این که هیچ محمده ای از مخلوق نیست. تو حقیقت «ما اصابک من حسنه فمن الله و ما اصابک من سيئه فمن نفسك»⁽¹⁾ به ما بنما. تو کلمه توحید را به قلوب قاسیه مکدره ما وارد کن. ما اهل

ص: 253

1- ما تورا آن چنان که باید نشناختیم و آن چنان که شاید عبادت نکردیم.

حجاب و ظلمتیم و اهل شرک و نفاق. ما خودخواه و خودپسندیم، تو حبّ نفس و حبّ دنیا را از دل ما بیرون کن. تو ما را خداخواه و خداپرست کن! «إِنِّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». پایان موعظه بالغة امام خمینی قدس سره.

معالجه بیماری عجب

بدان ای عزیز، همان طور که در معالجه بیماریهای جسمی، اطبای ظاهری در ابتدا می کوشند تا علت بیماری را کشف نموده و به اصطلاح میکرب بیماری را شناسایی کنند و پس از آن که در این مرحله موفق شدند، آن عامل را با ماده ای که ضد آن است از بین می برند و در نتیجه بیمار صحت و سلامت خود را باز می یابد، همچنین در معالجه بیماریهای نفسی و روحی، علمای اخلاق از همین روش استفاده کرده اند با این تفاوت که در بیماری نفسی بسا می شود که پس از شناسایی علت بیماری دیگر نیازی به معالجه عملی نبوده و همان پی بردن به عامل بیماری در صحت و سلامت بیمار کافی خواهد بود. و به عبارت دیگر چه بسیار است از امراض نفسی که علت اصلی پیدایش آن، مرض جهل است و بجز جهل و نادانی از هیچ عامل دیگری مایه نمی گیرد.

بنابراین، وقتی علل و عوامل آن مرض که بر مبنای جهل قرار گرفته پی گیری و شناسایی شد، زیربنای آن عوامل که جهل بود از بین می رود و تبدیل به علم می شود و در نتیجه خود بیماری نیز که معلول جهل بود از بین رفته و احتیاجی به برنامه عملی برای درمان پیش نمی آید؛ مثلاً کسی که مبتلا به بیماری ترس است و از جای خلوت و مکانهای تاریک می ترسد، این شخص اگر متوجه شود که منشأ این ترس قوه خیال و واهمه اوست و در خارج از ذهن او هیچ چیزی نیست و از خلوت بودن و یا تاریکی هیچ پدیده ای در خارج تحقق نمی یابد که به این شخص آسیبی برساند، اگر این معنا را درک کرد، نفس درک این مطلب کافی خواهد بود که دیگر از جای خلوت و تاریک نترسد بدون آن که نیازی به درمان عملی داشته باشد. بیماری مورد بحث ما یعنی عجب نیز از این قبیل بیماریهای روحی است که اگر تماماً متکی بر جهل نباشد قسمت عمده آن بر مبنای جهل است و با تذکرات علمی که داده خواهد شد امید است که این بیماری خطرناک دست از گریبان صاحبش بردارد و اگر خدای نکرده بقایایی هم در نفس بماند با استمداد از لطف الهی به رفع کامل آن توفیق یابد.

اکنون گفته یکی از علمای آخرت را با نقل به معنی جهت استفاده خوانندگان در این جا می آوریم: چنان که پیش از این گفتیم، عجب در انسان به خاطر مشاهده صفت کمالی در خود (هرچند کمال واقعی نباشد بلکه کمال خیالی باشد) پیدا می شود و بدیهی است که کمال را انواع مختلفی است و از جهتی به دو قسم منقسم می شود.

1. کمالاتی که تحصیل آنها به اختیار مکلف است و از امور اختیاری است.

2. کمالاتی که در اختیار مکلف نیست بلکه بدون دخالت اختیار او به او داده شده است مانند جمال و نسب و مانند آنها و چون عجب بیشتر از راه کمالات اختیاری به دل راه می یابد به بررسی عجب در آن قسم پرداخته و می گوئیم اگر کسی به فرض دارای تقوا و ورع است و اعمال عبادی از او سر می زند اگر از این جهت عجب می کند که او محل این صفت و مجرای این اعمال است و اصل عمل از طرف دیگری است یعنی خداست که او را محل این صفت قرار داده و این عمل را از دست او جاری می سازد و با داشتن این اعتقاد باز عجب می کند این جهل محض است، زیرا محل، مسخر دیگری است و هیچ مدخلیتی در ایجاد ندارد، پس چگونه نسبت به کاری که او اصلاً دخالتی ندارد عجب می کند؟

و اگر عجب او این جهت است که این صفت یا این عمل از اوست و با اختیار خودش آن را به دست آورده و با قدرت و نیروی خودش آن را تحصیل کرده لازم است اندکی فکر کند و ببیند این قدرت و اراده و اعضا و دیگر اسبابی که در تمامیت آن کار دخیلند از کجا به او رسیده است؟ اگر می داند که همه اینها از خدای تعالی و از نعمتهای اوست که بدون استحقاق به او عطا فرموده است در این صورت باید به جای عجب به نفس اعجاب به حضرت حق تعالی و کرم و فضل او داشته باشد که این چنین افاضه فیض به او فرموده و بدون آن که استحقاق داشته باشد او را بر دیگری مقدم داشته است. این مطلب دقیق عرفانی با مثالی توضیح داده می شود: فرض کنید رئیس مملکتی هنگامی که سپاهیان و سربازانش را سان می بیند در میان آنان به یک نفر از سربازان جایزه ای و یا درجه ای عطا کند بدون آن که او امتیازی بر دیگران داشته باشد و یا خدمت فوق العاده ای انجام داده باشد در این جا باید آن سرباز از فضل و عنایت رئیس خود اعجاب داشته باشد که چگونه او را بر دیگران مقدم داشته بدون آن که استحقاقی داشته باشد و نباید اعجاب به نفس نموده و خودپسند گردد. بلی ممکن است از این راه اعجاب به نفس او را دست دهد که بگوید رئیس من شخصی است حکیم و عادل و به

کسی ستم روا ندارد و تا سببی در کار نباشد بدون جهت نه کسی را درجه و مقامی می دهد و نه از کسی درجه و مقامی را می گیرد؛ پس لابد امتیازی در من دیده که این جایزه و درجه را به من عطا کرده است ولی اگر چنین خاطره ای به او دست داد باید به خود بگوید: همان امتیاز نیز از عطایای رئیس است، مانند آن که سرباز صاحب اسبی باشد و رئیس دستور دهد تا نوکری نیز به او بدهند. در این صورت همان گونه که از داشتن اسب عجیبی به خود راه نمی داد چون همان اسب نیز از عطایای رئیس بود، از دادن نوکر نیز نباید عجب کند و همان گونه که اگر اسب و نوکر را با هم به او می داد عجب نمی کرد از عطای یکی پس از دیگری نیز نباید عجب کند بلکه سزاوار است که به جود و فضل رئیس اعجاب کند، مگر این که مثلاً اسب را خودش تهیه کرده باشد و رئیس کشور نوکر را به خاطر آن که او اسب دارد به او ببخشد. ولی این فرض درباره بزرگان و رؤسای دنیایی صحیح است و اما نسبت به ملک الملوک که همه وجود و توابع و لوازم وجود از جود و عطای اوست چنین فرضی صحیح نیست، زیرا اگر مثلاً به عبادت او موفق گشتی و عجب بر آن داشتی از این راه که خدا مرا به این عبادت موفق کرد به خاطر آن است که من او را دوست می دارم و حب قلبی من باعث آن است که توفیق چنین عبادتی یافتم باید از خود بپرسد که چه کسی این حب را در دل او گذاشت؟ خواهد گفت:

خدا. باید بگوید: پس حب و عبادت هر دو نعمتهای خدایند که خدای تعالی به تو عنایت کرده بدون آن که استحقاقی به آن نعمت داشته باشی؛ پس باز باید اعجابت به بخشش او باشد که وجودت را به تو داده و صفات را به تو بخشیده و اعمال و وسایل اعمال تو را فراهم آورده است. بنابراین چه جای آن است که عابدی به عبادتش و یا عالمی به علمش و یا جمیلی به جمالش و ثروتمندی به ثروتش... عجب کند؟ که همه اینها از فضل خدای تعالی است و صاحبان این صفات فقط محل فیض قرار گرفته اند و محل شدنشان نیز از جود و فضل اوست.

خواننده عزیز! شاید هنوز حقیقت مطلب را درک نکرده باشی و با این که این مطالب را قبول داری ولی باز در دل وسوسه ای باشد که نگذارد ایمان به این مطالب داشته باشی و تا ایمان حاصل نشود مجرد علم اثر قابل توجهی نخواهد داشت و ما در بحث ریا گفتیم که ایمان غیر از علم است، چه بسا افرادی که علم دارند ولی چون ایمان به آنچه می دانند ندارند فایده ای به حال آنها ندارد. ابلیس لعین علم به مبدأ و معاد داشت و لذا «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ» و

«أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» گفت، ولی چون ایمان نداشت به صریح آیه قرآن در زمرة کافرین بود «أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (1) به لطف کلمه «کان» در آیه شریفه توجه شود که اباء و استکبار از سجده برای آدم علیه السلام نتیجه کفر سابقش بود نه آن که به واسطه سجده نکردن کافر گردید).

و به هر حال ما برای این که وسوسه ای در دل باقی نماند آن را به صورت سؤالی طرح می کنیم و ان شاء الله پس از پاسخگویی به این سؤال، شیطان لعین مأیوس گردیده و دل برای تابش نور ایمان آماده خواهد گردید و سؤال این است که:

با این که می دانیم همه این توفیقات و نعمتها از خدا است چگونه ما اعمال خود را نادیده بگیریم با این که می بینیم که ما آنها را انجام می دهیم و بر آنها انتظار اجر و پاداش داریم و اگر عمل از ما نبود منتظر پاداش هم نمی شدیم، چنان که برای عملی که دیگری انجام داده ما هرگز انتظار پاداشی برای خود نداریم.

پس اگر اعمال ما حقیقتاً از ما نیست این چه پاداشی است که خدای تعالی به ما می دهد و اگر از ماست چگونه آنها را نادیده بگیریم و اعجاب به آنها نکنیم؟

این سؤال را دو پاسخ است: یک پاسخ حقیقی و واقعی و دیگر پاسخ مسامحی. اما پاسخ حقیقی این سؤال از آن جایی که درک آن مبتنی بر مشاهده اصحاب قلوب و مکاشفه ارباب سلوک است و در حد فهم عامه مردم نیست از ذکر آن خودداری می شود و به پاسخ دوم اکتفا می شود و آن این که: فرض می کنیم که این گمان شما درباره اعمال خودتان صحیح است و عمل را شما با نیرو و قدرت خودتان انجام داده اید و هر چند که وجود شما و لوازم وجود شما همگی از خدا است ولی در عین حال اگر شما نبودید و علم و اراده و قدرتتان نبود این عمل انجام نمی گرفت بنابراین اگر عمل نتیجه قدرت شماست پس قدرت به منزله کلید آن کار است و این کلید به دست خدای تعالی است و هر آنی که بخواهد این قدرت را از شما می گیرد و این کلید را از دست شما باز می ستاند و آن وقت دیگر شما نمی توانید آن عمل را انجام دهید. پس عبادات همچون گنجینه های سعادت اند که کلید این خزانه ها عبارت است از قدرت اراده و علم که به دست خدای تعالی است.

مثلاً فرض می کنیم که خزائن دنیا در قلعه محکمی گذاشته شده و کلید آن قلعه را به دست

ص: 257

قلعه بان سپرده باشند که اگر شما هزار سال تلاش کنید که از در و دیوار آن راهی به اندرون قلعه بیابید امکان پذیر نباشد و نتوانید حتی به یک دینار از اموال آن دست یابید، ولی اگر قلعه بان کلید آن را به شما بدهد در را به آسانی باز کرده و با دراز کردن دست به اندرون آن خواهید توانست هر مقدار از پول و جواهر که بخواهید بردارید. حال اگر کلیددار کلید آن جا را به دست شما داد و شما را بر همه آن اموال و جواهرات مسلط کرد و شما نیز با کمال سهولت دست دراز کرده و هر چه خواستید برداشتید، انصاف بدهید که به دادن کلیددار کلید گنجینه را به دست شما اعجاب می کنید یا به دراز کردن دست و برداشتن پول و جواهر از خزانه؟

بدون شک شما این را نعمتی و منتی از جانب کلیددار دانسته و هیچ ارزشی برای دراز کردن دست خود و برداشتن پول قائل نخواهید شد، زیرا همه نقش در عطا وجود کلیددار است که کلید را در اختیار شما قرار داده؛ پس وقتی خدای تعالی قدرت را ایجاد فرمود و شما را بر اراده خودتان مسلط کرد و دواعی و بواعث را تحریک کرد و موانع و صوارف را برطرف فرمود و انجام عمل را برای شما کاملاً سهل و آسان کرد، آیا حقیقتاً شگفت آور نیست که شما از اعجاب به کسی که همه این امور را در اختیار شما گذاشته غفلت نموده و از جود و فضل و کرم او اعجاب نکنید ولی به همان مختصر حرکتی که به فرض از شما صادر شده اعجاب کنید؟

پس ای عزیز! چشم دلت را باز کن و مسبب واقعی را ببین و دیده ای پیدا کن سبب سوراخ کن، و گول شیطان و نفس را مخور که آنها دشمن تو هستند و در جایی که آن چنان نیرومند باشند که عقاید و صفات و اعمال زشت را در نظر تو نیکو جلوه دهند و به جای آن که از آن زشتیها شرمنده و سرافکننده باشی تو را وادار به عجب به آنها کنند، چه جای ایمنی و غفلت است از این که عبادات تو را در نظرت جلوه بدهند و وادار به عجبت کنند تا همه زحمات تو را به باد دهند و عملت را که باید در علین باشد به سچین بفرستند؟! ای عزیز! در حالات دوستان و مقربان خدا تأمل کن و ببین که چگونه خود را در پیشگاه احدیت از اعمال صالحه تهی دست می دیدند! امیر المؤمنین علیه السلام در کفن سلمان پس از آن همه عبادت و زهد و رسیدن به دهمین مرتبه از ایمان نوشت:

وفدت علی الکریم بغیر زاد من الحسنات و القلب السلیم

ای خدای کریم! به بارگاہت آمدم در حالی که هیچ ندارم؛ نه عمل خوب و نه قلب سالمی.

یکی از بزرگان را گویند که چون باد تندی می وزید و یا رعد و برقی در هوا پدید می آمد می گفت: «ما یصیب الناس ما یصیبهم الا بسببی و لو مات عطاء لاستراح الناس»: آنچه بلا به سر مردم می آید به خاطر من است و اگر (عطا) می مرد مردم راحت می شدند. بزرگ دیگری پس از بازگشت از عرفات گفت: اگر من در عرفات نبودم امید آن داشتم که رحمت الهی همه اهل عرفات را در بر گیرد، ولی با وجود من می ترسم که نه تنها خودم مورد رحمت قرار نگرفته باشم بلکه مانع فیض دیگران نیز شده باشم.

بزرگان نکردند در خود نگاه خدا بینی از خویشتن بین مخواه

ای عزیز! مبادا در این گونه معارف اسلامی که مؤید به آیات و روایات است و مستند به شهود و وجدان ارباب قلوب است تردید کنی که این خود بزرگ ترین حجاب برای درک حقیقت گردیده و با چنین حجابی این بیماری عجب اگر خدای نخواست به آن مبتلا هستی داء عضال و درد بی درمانی خواهد گشت. آری، ای عزیز! خدای را با قلوب اولیای خود تصرفات و حالاتی است که ما را از آنها اطلاعی نیست. ما بیچاره های غافل از همه چیز حالت، خضوع قلبی اولیا را حتی یک لحظه در تمام عمر ندیده ایم و نباید هم ببینیم، زیرا آن حالت، نتیجه تجلی عظمت حق تعالی بر قلب است که جبل انیت و انانیت را متلاشی و مندک می کند «فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا» و وقتی سلطان حقیقت، خیمه و خرگاه بر دل عارفی زد چطور ممکن است از خود بینی و خود پسندی اثری باقی بماند؟! «ان الملوک اذا دخلوا قریه افسدوها و جعلوا اعزّه اهلها اذله» ما گرفتاران هواهای نفس و غرق شدگان در منجلاب شهوات را با این عوالم چه مناسبتی است؟

چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است بر رخ او نظر از آینه پاک انداز

شاعر شیرین زبان سعدی شیراز را در رابطه با این حالت قلبی اولیای خدا اشعار نغز و دلنشینی است که ذیلا می خوانید:

چنین یاد دارم که سقای نیل نکرد آب بر مصر سالی سبیل

گروهی سوی کوهساران شدند به فریاد خواهان باران شدند

ص: 259

گر ستند از گریه جویی روان بیاید مگر گریه آسمان

به ذو النون خبر برد از ایشان کسی که بر خلق رنج است و سختی بسی

فرو ماندگان را دعایی بکن که مقبول را رد نباشد سخن

شنیدم که ذو النون به مدین گریخت بسی بر نیامد که باران بریخت

خبر شد به مدین پس از روز بیست که ابر سیاه دل بر ایشان گریست

سبک عزم باز آمدن کرد پیر که پر شد ز سیل بهاران غدیر

بپرسید از او عارفی در نهفت چه حکمت در این رفتنت بود گفت

شنیدم که بر مرغ و مور و ددان شود تنگ، روزی ز فعل بدان

در این کشور اندیشه کردم بسی پریشان تر از خود ندیدم کسی

برفتم مبادا که از شرّ من ببندد در خیر بر انجمن

بهی بایدت لطف کن کان مهان ندیدندی از خود بتر در جهان

* سبحان الله! چه قدر فرق است میان چنین قلوب خاشع و نفسهای خاضع و میان افرادی که آن چنان در غرقاب خودبینی و خودپسندی غرقند که اگر کسی به آنان توهینی بکند و یا اذیتی برساند به نظرشان بعید می رسد که خدا آنان را بیامزد، و شکی ندارند در این که او به خاطر این گناه مغضوب خدای تعالی است، ولی اگر همان کس به مسلمان دیگری توهین کند و یا به او اذیتی برساند این اندازه در نظرشان جلوه نمی کند و می گویند ان شاء الله خدای تعالی او را می آمرزد.

این گونه قضاوت به طور مسلم از عجب و خودپسندی ریشه می گیرد، بلکه گاهی مبتنی بر عجب و کبر و مغرور شدن به خدای تعالی است، و بلکه گاهی جهل و حماقت به حدی می رسد که تحدی می کند و می گوید: خواهید دید که به واسطه این توهین که به من کرد چه بر سر او خواهد آمد! و اگر تصادفا پای طرف به سنگی بخورد آن را به حساب خود گذاشته و گمان می کند که چون در نزد خدا مقامی داشته که خدای تعالی آن شخص را که توهین کرده مبتلا فرمود تا تشفی خاطر برای این گردد؛ با این که بیچاره می بیند که طبقات کفار و ملحدین خدا و رسول را ناسزا می گویند و دشنام می دهند و کسانی را می شناسد که اولیا و انبیا

را اذیت کردند و کتک زدند و حتی کسانی که انبیا و اولیای خدا را کشتند ولی خدای تعالی به آنان مهلت داد و آنان را مؤاخذه نفرمود و در دنیا به شکنجه شان نکشید، و حتی بعضی از آنان اسلام آوردند که نه در دنیا مؤاخذه شدند و نه در آخرت، و حتی قاتل حمزه سید الشهداء با آن که سید الشهداء را کشته بود و قلب نازنین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عزیزترین مخلوق خدا را به درد آورده بود مع ذلک موفق شد و توبه کرد و اسلام آورد. ولی این جاهل مغرور گمان می کند که نزد خدای تعالی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عزیزتر است و توهین به او از قتل حمزه سید الشهداء مهم تر است که خدای تعالی از دشمن او انتقام گرفت ولی از قتل انبیا انتقام نگرفت.

بیچاره غافل از این که نه تنها هیچ مقامی نزد خدا ندارد، بلکه به واسطه همین عجب و خودپسندی خود را هلاک نموده و خودش با تمام اعمالش سجینی است و چه بسا بسیاری از گنهکاران در نزد خدای تعالی از او مقرب ترند؛ چنان که در روایت شریفه کافی است که امام صادق علیه السلام فرمود: «ان الله علم ان الذنب خیر للمؤمن من العجب و لولا ذلك ما ابتلی مؤمن بذنب ابدا»: (خدای تعالی می دانست که گناه برای مؤمن بهتر از عجب است، و اگر این نبود هیچ مؤمنی به هیچ گناهی آلوده نمی شد).

ای بسا کس که عبادتها کند دل به رضوان و ثواب آن نهد

خود حقیقت معصیت باشد خفی بس کدر، کان را تو پنداری صفی

خواجه پندارد که طاعت می کند بی خبر کز معصیت جان می کند

* ما این بحث را ختم می کنیم به آنچه امام بزرگوار خمینی قدس سره در مقام معالجه بیماری عجب بیان فرموده اند، و امیدواریم که با دقت در مطالب استاد و بقیه مطالبی که از بزرگان علم اخلاق نقل شد نتیجه مطلوب به دست آید، و الله الموفق و المعین. استاد چنین می فرماید:

بدان که رذیله عجب از حب نفس پیدا می شود، چون که انسان مفسور به حب نفس است و سرمنشأ تمام خطاهای انسانی و رذایل اخلاقی حب نفس است، و از این جهت است که انسان اعمال کوچک خودش به نظرش بزرگ آید و خود را به واسطه آن از خوبان و خاصان درگاه حق شمارد و خود را به واسطه اعمال ناقابل مستحق ثنا و مستوجب مدح داند؛ بلکه قبايح اعمالش گاهی در نظرش نیکو جلوه کند. اگر از غیر، اعمال بهتر و بزرگ تر از اعمال

خود دید چندان اهمیت نمی دهد و همیشه انسان کارهای خوب مردم را تأویل به یک مرتبه از بدی می کند و کارهای زشت و ناهنجار خود را تأویل به یک مرتبه از خوبی می کند.

نسبت به خلق خدا بدبین است ولی نسبت به خودش خوش بین. به واسطه این حب نفس با یک عمل کوچک مخلوط به هزار کثافت و مبعذات خود را طلبکار حق تعالی و مستوجب رحمت داند. خوب است اکنون قدری در اعمال حسنه خود تفکر کنیم و افعال عبادیه که از ما صادر می شود قدری در تحت اعتبار عقل آورده با نظر انصاف به آنها نظر کنیم، ببینیم آیا به واسطه آنها ما مستوجب مدح و ثنا و مستحق ثواب و رحمت هستیم یا لایق لوم و عقاب و غضب و نقت؟! و اگر حق تعالی ما را به واسطه همین اعمال که در نظر ما حسنه است به آتش قهر و غضب بسوزاند بجاست و موافق عدل است.

من اکنون خود شما را در این سؤالی که می خواهم بکنم حکم قرار می دهم و از شما به نظر انصاف بعد از فکر و تأمل تصدیق می خواهم، و آن سؤال این است که اگر نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که صادق و مصدق است، به شما خبر دهد که در تمام عمر عبادت خدا کنید و اطاعت او امر او نمایید و ترک شهوات و خواهش نفس نمایید، یا در تمام عمر خلاف گفته او کنید و مطابق میل نفسانی و شهوات خود رفتار کنید، در درجات آخرت شما فرقی نمی کند و در هر صورت شما اهل نجات هستید و بهشت خواهید رفت و از عذاب ایمن خواهید بود؟ نماز کنید یا زنا کنید تفاوتی ندارد ولی رضای حق تعالی فقط در این است که شما عبادت او کنید و ثنا و مدح او نمایید و ترک شهوات خود و میل های نفسانی را در این عالم نمایید در مقابل این هم اجری نمی دهند و ثوابی عطا نمی کنند؟ آیا شما از اهل معصیت می شدید یا اهل عبادت؟ شما ترک شهوات می کردید و لذات نفسانی را بر خود برای رضای حق تعالی و خاطرخواهی او حرام می کردید یا نه؟ شما باز مواظبت به مستحبات و جمعه و جماعات می نمودید یا منغمر در شهوات و ملازم لهو و لعب و تغنیات و غیر ذلک می گردیدید؟ با یک نظر انصاف و بی ظاهرسازی و ریاکاری جواب دهید. بنده از خودم و کسانی که مثل خودم هستند خبر می دهم که اهل معصیت می شدیم و اطاعت را تارک و فاعل مشتبهات نفسانی می شدیم. پس، از این، این نتیجه حاصل شد که تمام کارهای ما برای لذات نفسانی و برای اداره کردن بطن و فرج است. ما شکم پرست و شهوت پرستیم.

ترک لذت برای لذت بزرگ تر می کنیم و جهت نظر ما و قبله آمال ما راه انداختن بساط

شهوآت است. نماز که معراج قرب الهی است ما به جا می آوریم برای قرب به زن های بهشت است ربطی به تقرب حق ندارد و مربوط به اطاعت امر نیست، با رضای خدا هزاران فرسنگ دورست. ای بیچاره بی خبر از معارف الهیه که جز اداره شهوت و غضب خود چیز دیگری نمی فهمی، تو مقدس مواظب به ذکر و ورد و مستحبات و واجبات و تارک مکروهات و محرمات و متخلق به اخلاق حسنه و متجنب از سیئات اخلاق در ترازوی انصاف بگذار کارهایی را که می کنی از برای رسیدن به شهوات نفسانی، و نشستن در تخت های زمردین و هم آغوش شدن با لعبت های شوخ و شنگ بهشتی و پوشیدن لباسهای حریر و استبرق و سکنی کردن در قصرهای نیکو منظر و رسیدن به آرزوهای نفسانی است، آیا باید اینها را که تمام برای خودخواهی و پرستش نفس است به خدا نسبت داد؟ و پرستش حق دانست؟ آیا شما با عمله ای که برای مزد کار می کند چه فرقی دارید که اگر او بگوید من محض صاحب کار این عمل را کردم او را تکذیب می کنید. آیا شما دروغگو نیستید که می گوید نماز می کنم برای تقرب به خدا؟ آیا این نماز شما برای نزدیکی به خداست یا برای تقرب به زن های بهشت و رسیدن به شهوات است؟

فاش بگویم: پیش عرفاء بالله و اولیای خدا تمام این عبادات ما از گناهان کبیره است.

بیچاره در حضور حضرت حق - جل جلاله - و در محضر ملائکه مقربین او برخلاف رضای حق رفتار می کنی و عبادتی که معراج قرب حق است برای نفس اماره و شیطان می کنی، آن وقت حیا نکرده در هر عبادت چندین دروغ در محضر ربوبیت و ملائکه مقربین می گویی و چندین افترا می زنی و منت گذاری هم می کنی و عجب و تدلل هم می نمایی و خجالت هم نمی کشی. این عبادت من و تو با معصیت اهل عصیان که اشد آنها ریاست چه فرقی دارد؟ زیرا که ریا شرک است و بدی و بزرگی آن از جهت آن است که عبادت را برای خدا نکردی. تمام عبادات ما شرک است و شایبه خلوص و اخلاص در آن نیست بلکه رضای خدا به طریق اشتراک هم در آن مدخلیت ندارد، فقط برای شهوات و تعمیر اداره بطن و فرج است.

ای عزیز! نمازی که برای خاطرخواهی زن باشد چه زن دنیایی یا بهشتی این نماز برای خدا نیست. نمازی که برای رسیدن به آمال دنیا باشد یا آمال آخرت به خدا ارتباط ندارد. پس چرا این قدر ناز و غمزه فروشی می کنی و عشوه و غنج و دلال می کنی؟ به بندگان خدا به نظر

حقارت نگاه می کنی؟ خود را از خاصان درگاه حق حساب می کنی؟ بیچاره تو با همین نماز مستحق عذابی و مستوجب زنجیر هفتاد ذراعی هستی، پس چرا خود را طلبکار می دانی و برای خود در همین طلبکاری و تدلل و عجب عذاب دیگر تهیه می کنی؟ تو اعمالی را که مأموری بکن و متوجه باش که از برای خدا نیست و بدان که خدای تعالی با تفضل و ترحم تو را به بهشت می برد و یک قسمت از شرک را خدای تعالی برای ضعف بندگانش به آنها تخفیف داده و به واسطه غفران و رحمتش پرده ستاریت به روی آنها پوشیده.

بگذار این پرده دریده نشود و حجاب غفران حق به روی این سیئات که اسمش را عبادات گذاشتیم افتاده باشد که خدای نخواستہ اگر این ورق برگردد ورق عدل پیش آید، گند عبادات ما کمتر از گند معصیت های موبقه اهل معصیت نیست... ثقه الاسلام کلینی در کافی سند به حضرت صادق علیه السلام رسانده:

«قال (ای رسول الله) قال الله عز و جل لداود: یا داود، بشر المذنبین و انذر الصدیقین. قال: کیف ابشر المذنبین و انذر الصدیقین؟ قال یا داود: بشر المذنبین انی اقبل التوبه و اعفو عن الذنب، و انذر الصدیقین ان لا یعجبوا باعمالهم فانه لیس عبدا نصبه للحساب الا هلك».

جناب امام صادق علیه السلام از جناب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می فرماید که گفت: خدای عز و جل به داود فرمود: ای داود! بشارت ده گناهکاران را و بترسان صدیقین را. گفت: چگونه بشارت دهم گناهکاران را و بترسانم صدیقین را؟ فرمود: ای داود! بشارت ده گناهکاران را که من همانا قبول توبه می کنم و از گناه می گذرم، و بترسان صدیقین را که عجب نکنند به اعمالشان زیرا که نیست بنده ای که من به پا دارم او را برای حساب مگر آن که هلاک گردد. بعد از آن که صدیقین در حساب هلاکند با آن که آنها از گناه و معصیت پاک اند من و تو چه می گوئیم؟ اینها همه در صورتی است که اعمال ما و شما از ریای دنیایی که از مویقات و محرمات است خالص باشد، و کم اتفاق افتد برای ما عمل خالی از ریا و نفاق، بگذار نگفته بماند.

اکنون اگر باز جای عجب است و تدلل و ناز و غمزه بکن، و اگر انصافا جای خجالت و سرافکندگی و اعتراف به تقصیر است، بعد از هر عبادتی که کردی، از روی جد و واقع از آن عبادت و از آن دروغها که در محضر حق تعالی گفתי از آن نسبتها که بی جهت به خود دادی استغفار و توبه کن. آیا توبه ندارد که در مقابل حق می گویی قبل از ورود در نماز «وجهت وجهی للذی فطر السماوات و الارض حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین ان صلاتی و نسکی و محیای

و مماتی لله رب العالمین؟ آیا وجهه قلب شما به فاطر سموات و ارض است؟ آیا شما مسلمید و از شرک خالصید؟ آیا نماز و عبادت و محیا و ممات شما برای خداست؟ آیا خجالت ندارد در نماز می گویی «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؟ آیا شما جمیع محامد را از حق می دانید یا آن که برای بندگان؟ بلکه برای دشمنان او محمده ثابت می کنید. آیا دروغ نیست قول تو که می گویی «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» با این که ربوبیت را در همین عالم برای غیر، ثابت می کنی؟ آیا توبه ندارد «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»؟ آیا تو عبادت خدا می کنی یا عبادت بطن و فرج خود؟ آیا تو خداخواهی یا حورالعین خواه؟ آیا تو استعانت از خدا فقط می طلبی یا در کارها چیزی که در نظر نیست خداست؟ آیا توبه زیارت بیت الله که می روی مقصد و مقصودت خداست و مطلب و مطلوبت صاحب خانه است و قلبت مترنم به قول شاعر: «و ما حب الدیار شغفن قلبی»؟ خداجو هستی؟ آثار جلال و جمال حق را می طلبی؟ آیا تو برای سید مظلومان اقامه عزا می کنی؟ بر سر و سینه برای او می زنی یا برای رسیدن به آمال و آرزوی خودت؟ شکمت تو را وادار می کند مجلس عزا برپا کنی؛ شهوت و قاع تو را وادار می کند نماز جماعت بروی؛ هوای نفس تو را به مناسک و عبادات می کشد.

ای برادر! در مکاید نفس و شیطان دقیق شو. بدان که نمی گذارد تو بیچاره یک عمل خالص بکنی، و همین اعمال غیر خالصانه را که خداوند به فضلش از تو قبول کرده نمی گذارند به سر منزل برسانی. کاری می کنند که به واسطه عجب و تدلل بیجا همه اعمال به باد فنا برود، این نفع هم از جیبت برود.

از خدا و رضای او که دوری، به بهشت و حورالعین هم نمی رسی سهل است، مخلد در عذاب و معذب در آتش قهر هم می شوی. تو گمان کردی به واسطه این اعمال پوسیده گندیده سر و دست شکسته مخلوط به ریا و سمعه و هزار مصیبت دیگر که هر یک مانع از قبولی اعمال است استحقاق بر حق تعالی پیدا کردی یا از محبین محبوبین شدی؟ ای بیچاره بی خبر از حال محبین! ای بدبخت بی اطلاع از دل محبین و آتش قلب آنها! ای بینوا ای غافل از سوز مخلصین و نور اعمال آنها! تو گمان کردی آنها هم اعمالشان مثل من و توست؟ تو خیال می کنی که امتیاز نماز امیر المؤمنین با ما این است که مد و لا الضالین را طولانی تر می کشد یا قرائتش صحیح تر است یا طول سجود و رکوع و اذکار و اورادش بیشتر است؟ یا امتیاز آن بزرگوار به این است که شبی چند رکعت نماز می خواند؟ یا مناجات سید الساجدین هم مثل

مناجات من و توست؟ او هم برای حور العین و گللابی و انار این قدر ناله و سوز و گداز داشت؟ به خودشان قسم است و انه لقسم عظیم که اگر بشر پشت به پشت یکدیگر دهند و بخواهند یک لا اله الا الله امیر المؤمنین را بگویند نمی توانند. خاک بر فرق من با این معرفت به مقام ولایت علی علیه السلام! به مقام علی بن ابی طالب قسم که اگر ملائکه مقربین و انبیای مرسلین غیر از رسول خاتم که مولای علی و غیر اوست بخواهند یک تکبیر او را بگویند. نتوانند حال قلب آنها را جز خود آنها نمی داند کسی.

ای عزیز! این قدر لاف خداخواهی مزن. این قدر دعوی حب خدا مکن. ای عارف! ای صوفی! ای حکیم! ای مجاهد! ای مرتاض! ای فقیه! ای مؤمن! ای مقدس! ای بیچاره های گرفتار! ای بدبخت های دچار مکاید نفس و هوای آن! ای بیچاره های گرفتار آمل و امانی و حب نفس! همه بیچاره هستیم، همه از خلوص و خداخواهی فرسنگها دورید. این قدر حسن ظن به خودتان نداشته باشید این قدر عشوه و تدلل نکنید. از قلوب خود پرسید ببینید خدا را می جوید یا خودخواه است؟ موحد است و یکی طلب یا مشرک است؟ پس این عجبها یعنی چه؟ این قدر به عمل بالیدن چه معنی دارد؟ عملی که فرضاً تمام اجزاء و شرایطش درست باشد و خالی از ریا و شرک و عجب و سایر مفسدان باشد قیمتش رسیدن به شهوات بطن و فرج است چه قابلیت دارد که این قدر تحویل ملائکه می دهید؟ این اعمال را باید مستور از چشمها داشت. این اعمال از قبیح و فجایع است باید انسان از آنها خجالت بکشد و ستر آنها را کند. خداوند! به تو پناه می بریم ما بیچاره ها از شر شیطان و نفس اماره، تو خودت ما را از مکاید آنها حفظ فرما بحق محمد و آله صلی الله علیه و آله و سلم. پایان سخن امام خمینی قدس سره با معجبان و خودپسندان.

و پایان این رساله را مزین می کنیم به کلمه جامعیه ای از امام صادق علیه السلام تا ختامش مسک گردیده و به حکم آیه مبارکه: «كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَنْتُمْ بِهِ مُتَشَابِهُونَ»⁽¹⁾ همچون رحیق مختوم بهشتی صورت معنوی این مختصر رزقی بهشتی برای خوانندگان عزیز گردد ان شاء الله تعالی. فی مصباح الشریعه قال الصادق علیه السلام: «العجب کل العجب ممن یعجب بعمله و هو لا یدری بما یختم له فمن اعجب بنفسه و فعله فقد ضل عن نهج الرشاد و ادعی ما لیس له، و المدعی من غیر حق کاذب، و ان خفی دعواه و طال دهره فانه اولی ما یفعل

ص: 266

بالمعجب نزل ما اعجب به ليعلم انه عاجز فقير و يشهد على نفسه لتكون الحجة عليه اوكد كما فعل بابلوس، و العجب نبات حبها الكفر و ارضها النفاق و ماؤها البغي و اغصانها الجهل و ورقها الضلاله و ثمرها اللعنه و الخلود في النار، فمن اختار العجب فقد بذر الكفر و زرع النفاق و لا بد من ان يثمر: «اي شگفت و همه شگفت از کسی که به عمل خود می نازد و می بالد در حالی که نمی داند خاتمه کارش چه خواهد شد. پس کسی که خودپسند باشد و به کار خود عجب کند راه پیروزی را گم کرده و مدعی چیزی شده که از آن او نیست، و آن کسی که به ناحق ادعا کند دروغگو است هر چند ادعایش پنهان و زمانش طولانی باشد.

همانا سزاوارترین کاری که درباره معجب انجام می گیرد آن است که آنچه را که به آن اعجاب نموده از او بگیرند تا بدانند که او ناتوان و بی چیز است و بر علیه خود گواه باشد تا حجت بر علیه او مؤکدتر گردد، همچنان که با ابلیس این چنین عمل شد. و عجب نوعی رویدنی است که دانه کفر در زمین نفاق کاشته شده و با آب ظلم و تعدی آبیاری می شود و شاخه ها از جهل می رویاند و برگهای ضلالت و گمراهی آن را می پوشانند و میوه لعنت و خلود در آتش را بار می آورد. پس هر کس که عجب را برگزید تخم کفر کاشت و نفاق را کشاورزی نمود و ناچار باید به انتظار میوه اش باشد.

ای خدای پاک بی انباز و یار دست گیر و جرم ما را در گذار

گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن مصلحی تو ای تو سلطان سخن

کیمیا داری که تبدیلیش کنی گرچه جوی خون بود نیلش کنی

این چنین میناگریها کار توست این چنین اکسیرها ز اسرار توست

تو عصاکش هر کرا که زندگی است بی عصا و بی عصاکش کور چیست

غیر تو هر چه خوش است و ناخوش است آدمی سوز است و عین آتش است

کل شیئی ما خلا الله باطل ان فضل الله غیم هاطل

«و لله الحمد اولاً و آخراً و له المنه ظاهراً و باطناً»

و اجر للتاس على يدى الخير و به سود مردم خیر را به دست من جاری کن.

و لا تمحقه بالمنّ و آن را با منت گذاشتن نابود مکن.

که اشاره است به آیه شریفه:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى» (1) کسانی که ایمان آورده اید صدقات خود را با منت گذاشتن و اذیت کردن باطل نکنید. زیرا این سه پیامد ناپسند را دارد:

1. دل فقیر شکسته می شود.

2. و نیازمندان از مراجعه به کسی که نیازشان را برطرف کند متنفر می شوند.

3. موجب می شود که منت گذار اعتراف بر این نکند که نعمت از جانب خداست و همه نیازمندان بندگان خدا هستند و کسی که در این حدّ از معرفت باشد سزاوار آن است که از درک وسائل الهی محروم باشد و در درجه بهائم قرار گیرد، زیرا نمی تواند از محسوس به معقول و از اسباب به مسبب پی ببرد.

و هب لی معالی الاخلاق و خوبیهای نیک را به من مرحمت فرما.

در معنای خلق نیکو دانشمندان را اختلاف است. بعضی گفته اند که خوی نیکو عبارت است از خوشرویی و آزار نرساندن بدیگران و بذل و بخشش کردن. و بعضی گفته اند که حسن خلق عبارت است از این که به راستی متجمل باشد و تجمل و خودآرایی را ترک کند و آخرت را دوست داشته باشد و به دنیا کینه ورزد. و بعضی گفته اند حسن خلق آن است که به کسی ستم روا ندارد و اگر به او ظلمی شد صرف نظر کند؛ و تعبیرات دیگری که همه اینها بیان آثار حسن خلق است؛ بلکه حسن خلق عبارت از ملکه نفسانی است؛ که صاحب این ملکه کارهای خوب را به آسانی انجام می دهد و از کارهای بد به آسانی دوری می گزیند و خوشرفتاری با مردم و صدق و دوستی و احسان و نیکی و مواسات و رفق و حلم و صبر همه اینها از آثار آن ملکه نفسانی است همچون حسن خلق که عبارت است از زیبایی صورت ظاهر با این تفاوت که زیبایی صورت ظاهر خارج از اختیار آدمی است ولی زیبایی صورت باطن که گاهی از عنایت و فیض الهی است و گاهی نتیجه زحمت و ریاضت انسان است. و لذا در ادعیه مکرر از خدای تعالی خواسته شده که به انسان حسن خلق عطا کند؛ چنان که در کافی شریف سند به امام سجّاد علیه السّلام می رساند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرموده است در میزان اعمال هیچ کس در روز قیامت بهتر از حسن خلق گذاشته نمی شود: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم: لا یوضع فی میزان امرء یوم القیمه افضل من حسن الخلق». و نیز در کافی شریف از امام صادق علیه السّلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم نقل می کند که فرمود: صاحب خلق نیکو را پاداش همانند کسی است که

ص: 268

روزها را به روزه و شبها را به عبادت بایستد: «انّ صاحب الخلق الحسن له مثل اجر الصّائم القائم».

و همان حضرت فرمود که رسول خدا فرمود: که بیشترین چیزی که امت من به سبب آن وارد بهشت می شوند تقوای خدا و حسن خلق است.

«اکثر ما تلج به امتی الجنّه تقوی الله و حسن الخلق».

و از آن حضرت مروی است که فرمود: خلق نیکو گناه را می کشد همچنان که آفتاب پوست را خشک می کند.

«انّ الخلق الحسن یمیت الخطیئه كما تمیت الشمس الجلید».

و امام باقر علیه السّلام فرمود: «انّ اکبر المؤمنین ایمانا احسنهم خلقا»: مؤمن هر چه خلقش نیکوتر باشد ایمانش کامل تر خواهد بود. و روایت در این باره بسیار است.

و اعصمونی من الفخر و مرا از بالیدن و فخر نمودن مصون بدار.

روایات بسیاری در مذمت فخر نمودن از ائمه دین علیهم السّلام رسیده است.

امیر المؤمنین علی علیه السّلام می فرماید: آدمی را چه با فخر کردن؟ که آغازش نطفه است و آخرش مردار؛ روزی خود را نتواند داد و مرگ را از خویشتن دفع نتواند کرد.

«ما لابن آدم و الفخر؟ اوّله نطفه و آخره جیفه لا یرزق نفسه و لا یدفع حتفه».

یکی از شعرا این مضمون را به شعر درآورده و گفته است:

ما بال من اوّله نطفه و جیفه آخره یفخر

اصبح لا یملک تقدیم ما یرجو و لا تأخیر ما یحذر

* و از امام صادق علیه السّلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «آفه الحسب الافتخار». و از احادیث مشهور روایتی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم که فرمود: «انا سید ولد آدم و لا فخر»: من سرور فرزندان آدم هستم (و به این سروری) نمی بالم. شاید مقصود آن باشد که این سروری از ناحیه خود من نیست بلکه به فضل الهی نصیب من شده است و این اظهار نیز نه از روی افتخار است بلکه از روی شکر و سپاس الهی است و بازگویی نعمت اوست که: «و اما بنعمه ربّک فحدّث».

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ لَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةَ إِلَّا حَطَّتْ عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا وَ هِيَ رَتْبَةٌ أَيْ مِنْ دَرَجَاتِ مَرَدَمِ بَالَا مَبْرٍ مَكْرَ أَنْ كَهْ
بِهَ هَمَانَ اَنْدَازَه پيش خُودَمِ پستَمِ گِرْدَانِي.

وَ لَا تَحَدَّثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا اِحْدَثْتَ لِي ذَلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدْرِهَا وَ عِزَّتِ ظَاهِرِي مَرَا اَفْزُونِ مَكْنِ مَكْرَ أَنْ كَهْ بَه هَمَانَ اَنْدَازَه تَوَاضِعِ بَاطِنِي
دَر مَنِ اِيْجَادِ كُنِي.

سَيِّدِ شَارِحِ فَرَمَايِدُ: غَرَضُ اَزِ اَيْنِ دُو جَمَلَةُ دَعَا چِنْدِ چِيْزِ اسْتِ:

1. اَنْ كَهْ خُودِ رَا اَزِ كِبَرِ وَ عَجَبِ مَحَافِظَتِ كَنْدِ كَهْ غَالِبًا اَيْنِ دُو صِفَتِ بَه هِنْكَامِ بَالَا رَفْتَنِ مَقَامِ دَسْتِ مِي دَهْدِ وَ اَزِ اَيْنِ رُو رَوَايَتِ شُدِهْ كَهْ
فَرَمُودُ: بَرَايِ اَمْتِحَانِ وَ گِرْفَتَارِي اِنْسَانِ هَمِيْنِ بَسِ كَهْ دَرِ دِيْنِ وَ دُنْيَايَشِ اَنْگِشْتِ نَمَا بَاشْدُ: «كُفِي بِالْمَرْءِ فَتَنَهُ اِنْ يَشَارَ اِلَيْهِ بِاَسْبَاعِ فِي دِيْنِ اَوْ
دُنْيَا».

وَ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودُ: چِيْزِي دَرِ نَظَرِ مَنِ زِيَانْبَارْتَرِ بَرِ دِلْهَائِي مَرَدَمِ اَزِ اَنْ نِيْسْتِ كَهْ صَدَايِ كَفْشِهَا اَزِ پِشْتِ سَرِشِ بَهْ گُوشِ اَوْ
بِرْسُدُ: «مَا اَرِيْ شَيْئًا اَضْرَبَ بَقَلُوبِ الرِّجَالِ مِنْ خَفَقِ النَّعَالِ وَّرَاءِ ظَهْرِهِمْ». وَ دِيْگَرِ اَنْ كَهْ بَا زِيُوْرِ تَوَاضِعِ اَرَاْسْتَهْ شُودِ هِنْكَامِي كَهْ رَفْعَتِ وَ
عِزَّتِي بَرَايِ اَوْ حَاصِلِ مِي شُودِ كَهْ:

تَوَاضِعِ زِ گِرْدَنِ فَرَازَانِ نَكُوسْتِ گِدا گِر تَوَاضِعِ كَنْدِ خُويِ اَوْسْتِ

وَ اَزِ اَيْنِ رُو رَسُوْلِ خُدا صَلَّي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمِ فَرَمُودُ: خُوشَا بَهْ حَالِ كَسِي كَهْ بِي اَنْ كَهْ نَقْصِي دَاشْتَهْ بَاشْدِ تَوَاضِعِ كَنْدِ وَ بِي اَنْ كَهْ
مَسْكِيْنِ بَاشْدِ خُودِ رَا كُوجَكِ شَمَارْدِ.

«طُوبَى لِمَنْ تَوَاضِعَ فِيْ غَيْرِ مَنْقَصِهِ وَ ذَلَّ فِيْ نَفْسِهِ عَنِ غَيْرِ مَسْكِنِهِ»

وَ دَرِ حَدِيْثِ صَحِيْحِ اَزِ رَسُوْلِ خُدا صَلَّي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمِ رَسِيْدَهْ اسْتِ كَهْ فَرَمُودُ: «مَنْ تَوَاضِعَ لِلّٰهِ رَفَعَهُ اللّٰهُ وَ مِنْ تَكَبَّرَ خَفَضَهُ اللّٰهُ»: هَرِ
كَهْ بَرَايِ خُدا تَوَاضِعِ كَنْدِ خُدا مَقَامِ اَوْ رَا بَالَا مِي بَرْدِ، وَ هَرِ كَهْ تَكَبَّرَ كَنْدِ خُدا مَنزَلَتِ اَوْ رَا پَايِيْنِ مِي اَوْرْدِ. وَ دَرِ كَافِي شَرِيْفِ دَرِ رَوَايَتِ صَحِيْحِ
اَزِ اِمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ نَقْلِ مِي كَنْدِ كَهْ فَرَمُودُ: خُدايِ رَا دُو فَرِشْتَهْ اسْتِ دَرِ اَسْمَانِ، گَمَاشْتَهْ شُدِهْ اَنْدِ بَرِ بِنْدِگَانِ، اَنْ رَا كَهْ بَرَايِ خُدا تَوَاضِعِ
كَنْدِ بَلَنْدِشِ مِي كَنْنَدِ وَ اَنْ كَهْ تَكَبَّرَ كَنْدِ پَسْتِشِ مِي كَنْنَدِ:

«اِنَّ فِي السَّمَاءِ مَلَكِيْنَ مُوَكَّلِيْنَ فِي الْعِبَادِ فَمَنْ تَوَاضِعَ لِلّٰهِ رَفَعَاهُ وَ مِنْ تَكَبَّرَ وَضَعَاهُ».

وَ اَزِ رَسُوْلِ اَكْرَمِ صَلَّي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمِ مَرُويِ اسْتِ كَهْ فَرَمُودُ: تَوَاضِعِ مَقَامِ صَاحِبِشِ رَا بَالَا مِي بَرْدِ؛ پَسِ خُدا شَمَا رَا رَحْمَتِ كَنْدِ،
تَوَاضِعِ كَنْيِدِ: «اِنَّ التَّوَاضِعَ يَزِيْدُ صَاحِبَهُ رَفَعَهُ فَتَوَاضِعُوا يَرْحَمْكُمْ اللّٰهُ».

4. اَنْ كَهْ تَا نَقْصَانِ ذَاتِي خُودِ رَا شِنَاسَايِي كَنْدِ، وَ ذَلَّتِ وَ نِيَازْمَنْدِي خُودِ رَا وَ نِيْزِ خُضُوعِ

خودش را در عرض حاجت به خدای تعالی درک کند و متوجه باشد که این فضیلت و برتری و عزّت را از خدای تعالی به استحقاق نگرفته است و با سعی و کوشش خودش نبوده بلکه همه این نعمتها از فضل و احسان خدای تعالی نصیب او شده است.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَتَمَعْنِي بِهَدْيِ صَالِحٍ لَا اسْتَبْدَلَ بِهِ وَطَرِيقَهُ حَقٌّ لَا اَزِيغُ عَنْهَا وَتَيِّبْ رَشْدِي لَا اشْكُ فِيهَا بَارِئًا بِرِجَالِ مُحَمَّدٍ وَخَانِدَانِ اَوْ دَرُودِ بَفَرَسْتِ وَمَرَا اَزْ رُوشِ پَسَنْدِيدِهِ اِي بِرِخُورْدَارِ كُنْ كِهْ غَيْرِ اَنْ نَجُوِيْمِ وَبِهْ رَاهِ حَقِّيِّ مَرَا بِيَاوَرِ كِهْ اَزْ اَنْ رُويِ بَرَنْتَابِمِ وَنَيْتِ دَرَسْتِي كِهْ دَرِ اَنْ شَكِّ نَكْنَمِ.

سید شارح فرماید: این سه فقره از دعا متضمن طلب استقامت است در اعتقاد و اعمال و شامل همه محاسن احکام اصلی و فرعی و کمالات نظری است و از اینها بیرون آمدن بسیار سخت است، و از این جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «شیبیتی سوره هود»: (سوره هود مرا پیر کرد) و مقصودش آیه شریفه: «فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتُ» بود.

امام خمینی قدس سره را در این آیه نکته ای است قابل توجه، می فرماید: آیه «فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتُ» در دو سوره از قرآن آمده است: سوره هود و سوره شوری. و این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقط سوره هود را ذکر فرموده شاید نکته اش آن باشد که در سوره هود جمله «وَمَنْ تَابَ مَعَكَ» اضافه شده است. و چون استقامت امت نیز از ایشان خواسته شده فرمود: «شیبیتی سوره هود».

امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: من با حجت خدا با شما سخن می گویم؛ خدای تعالی عزّ و جلّ می فرماید: آنان که گفته اند پروردگار ما الله است و سپس استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که نترسید و محزون نباشید و مژده باد بر شما به بهشتی که وعده داده شده بود. و شما ربنا الله گفته اید پس استقامت بورزید به کتاب خدا و رسولی که مقرر فرموده و بر راه شایسته ای از عبادت خدا، و سپس از آن راه بیرون نروید و بدعت مگذارید و مخالفت نکنید چه آنانی که از طریق خدا بیرون رفته اند روز قیامت راه بر آنان بسته است.

و عمّرنی ما کان عمری بذله فی طاعتک فاذا کان عمری مرتعا للشیطان فاقبضنی الیک قبل ان یسبق مقتک الیّ او یستحکم غضبک علیّ و تا عمر من در طاعت تو می گذرد مرا زنده نگهدار، و هر گاه می خواهد چراگاه شیطان شود، پیش از آن که خشم تو به من رسد و غضب تو بر من استوار شود مرا به سوی خود ببر.

بعضی از بزرگان فرموده اند که این قسمت از دعا دلیل است بر آن که عمر با دعا و غیر دعا زیاد و کم می شود، مانند صلۀ رحم و قطع رحم و صدقه و امثال آن. شیخ رحمه الله در امالی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: خدای تعالی برای مؤمنین وقتی برای مرگ مقرر فرموده تا مؤمن دوست دارد بماند او را ننگه می دارد، و هرگاه علم خدای تعالی تعلق بر آن گرفت که اگر بیشتر بماند به دینش صدمه می رسد مؤمن را با عزّت و احترام قبض می کند.

انّ الله تعالى لم يجعل للمؤمنين اجلا في الموت، يبقيه ما احبّ البقاء، فاذا علم منه انه سيأتي بما فيه بوار دينه قبضه اليه مكرما.

اللهم لا تدع خصله تعاب مني الا اصلحتها ولا عائبه اؤنب بها الا حسنتها، ولا اكرومه في ناقصه الا اتممتها بارها! در من هیچ خلقی که عیب من باشد مگذار مگر آن که اصلاحش کنی و هیچ صفت ناشایسته ای که من به خاطر آن مورد سرزنش قرار گیرم در من مگذار مگر نیکویش فرمایی و هیچ کرامتی در من ناتمام نباشد مگر آن که آن را تمامش کنی.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد و ابدلني من بغضه اهل الشنن المحبّه بارها! بر محمد و آل او درود بفرست و بغض و کینه دشمنان را به محبت تبدیل فرما.

و من حسد اهل البغى الموده و حسد ستمکاران را به دوستی تبدیل فرما.

و من ظنّه اهل الصّلاح الثّقه و بدگمانی شایسته کاران را به اعتماد و حسن ظنّ تبدیل فرما.

و من عداوه الادنين الولاية و دشمنی نزدیکان را به دوستی برگردان.

و من عقوق ذوی الارحام المبرّه و بدرفتاری خویشان را به خوشرفتاری تبدیل گردان.

و من خذلان الاقربین النصرة و بی یاور گذاشتن نزدیکان را به یاری،

و من حبّ المدارین تصحيح المقه و چابلوسی دوستان ظاهرساز را به دوستی حقیقی،

و من ردّ الملايسين كرم العشره و معارضه کردن همنشینان را به خوشرفتاری،

و من مراره خوف الظالمين حلاوه الامنه و تلخی ترس از ستمکاران را به شیرینی امن و ایمنی مبدل فرما.

اللهم صلّ على محمد و آلّه و اجعل لي يدا على من ظلمني خديا! بر محمد و خاندان او درود بفرست و مرا بر کسی که بر من ستم روا دارد دست توانا قرار ده.

و لسانا على من خاصمني و بر کسی که با من ستیزه جویی کند زبانی گویا، و ظفرا بمن عاندنی و پیروزی بر آن که با من دشمنی ورزد، و هب لي مكر اعلی من کایدنی و چاره سازی آن که با من

مکر و حيله کند عنایت فرما.

وقدره علی من اضطهدنی و نیز بر آن که بخواهد مرا زبون کند.

و تکذیبا لمن قصبنی و تکذیب آن که عیب مرا گوید.

و سلامه مَمَّن توعَدنی و سلامتی از کسی که مرا بترساند.

و وُقَنی لطاعه من سدّنی و مرا توفیق عنایت کن تا از کسی که به من راه راست را بنماید اطاعت کنم.

و متابعه من ارشدنی و از آن که مرا ارشاد و راهنمایی کند تبعیت کنم.

اللّهم صلّ علی محمّد و آله، و سدّنی لان اعراض من غشّنی بالنّصح بارخدایا! بر محمّد و آل او درود بفرست و مرا توفیق ده تا با کسی که مرا در لباس نصیحت و خیرخواهی فریب می دهد معارضه کنم.

و اجزی من هجرنی بالبرّ و آن را که از من دوری گزیده، به نیکی و احسان جزایش دهم.

و ائیب من حرّمنی بالبدل و آن که مرا محروم ساخته با بخشش پاداشش دهم.

و اکافی من قطعنی بالصلّه و آن را که از من بریده با پیوند با او جزایش دهم.

از شریف ترین مکارم اخلاق خواسته هایی است که در این جملات شریفه ذکر شده است؛ چنان که ثقه الاسلام کلینی رحمه الله در روایت صحیح از امام صادق علیه السلام روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در خطبه اش فرمود: آیا خبر ندهم به شما بهترین خلق در دنیا و آخرت را؟ و آن عفو نمودن از کسی که به تو ستم کرده، و پیوند کنی با آن که از تو بریده، و نیکی کنی بر آن که به تو بدی کرده، و عطا کنی به کسی که تو را محروم کرده است.

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم فی خطبه: الا اخبرکم بخیر خلائق الدنیا و الآخرة؟ العفو عمّن ظلمک و تصل من قطعک و الاحسان الی من اساء الیک و اعطاء من حرّمک».

و نیز کلینی رحمه الله به سند صحیح از ابی حمزه ثمالی نقل می کند که گفت: شنیدم از امام زین العابدین علیه السلام که می فرمود: چون روز قیامت شود، خدای تبارک و تعالی خلق اولین و آخرین را در یک جا گرد می آورد، سپس نداکننده ای ندا در می دهد: کجایند اهل فضل؟ گروهی برمی خیزند. فرشتگان با آنان ملاقات کرده و می گویند: فضل شما چه بوده است؟ می گویند: ما با کسی که از ما بریده بود پیوند می کردیم و به کسی که ما را محروم کرده بود بخشش می کردیم و از کسی که به ما ستم کرده بود عفو می نمودیم. پس به آنان گفته می شود:

راست گفتید، داخل بهشت بشوید.

«عن ابی حمزه الثمالی عن علی بن الحسین علیه السلام قال: سمعته یقول: اذا کان یوم القیامه جمع الله تبارک و تعالی الاولین و الآخرین فی صعد واحد ثم ینادی مناد این اهل الفضل؟ فیقوم عتق من الناس، فتلقّهم الملائکه فیقولون: و ما کان فضلکم؟ فیقولون: کنا نصل من قطعنا و نعطي من حرمننا و نغفو عمّن ظلمنا، فیقال لهم: صدقتم ادخلوا الجنة».

و اخبار در این زمینه خیلی فراوان است. سید شارح رحمه الله از بعضی عارفین نقل می کند که خدای تعالی در تفسیر این که کار زشت را باید با کار زشت مقابله نمود، کلام لطیفی فرموده است و آن این که مقابله به مثل را نیز اعتداء تعبیر فرموده که: «فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى». (1)

با این که مقابله به مثل اعتداء نیست، بلکه پاداش تجاوزی است که از طرف مقابل شده است، و در این تعبیر اشاره به آن است که ممکن است پاداش دهنده تجاوز خود نیز متجاوز باشد.

نویسنده گوید: لطیف تر از بیان این عارف، بیانی است که مرحوم شیخ بهایی قدس سرّه در کشکولش آورده می فرماید: یکی از علما فرموده است که بیشتر مردم در آیه شریفه «وَ جَزَاءُ سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ مِثْلُهَا» (2) ه گمانشان که از باب مقابله است همانند «من اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ» (با قطع نظر از توجیهی که از بعض عارفین ذکر شد)، در صورتی که شاید چنین نباشد و آیه شریفه می خواهد بفرماید که کار زشت را نباید با کار زشت مقابله کرد که اگر چنین کرد خود مقابله کننده نیز مرتکب کار زشت شده است، بلکه باید عفو کرد و اصلا در مقام جزا نباید بود «وَ جَزَاءُ سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ مِثْلُهَا». و انصاف را که معنای بسیار لطیفی استفاده فرموده است مخصوصا آیه شریفه به دنبال صدر می فرماید: «فَمَنْ عَفَا وَ اَصْلَحَ...»

و اخالف من اغتابنی الی حسن الذکر و به جای مخالفت با آن که غیبت مرا کرده ذکر خیر او را نمایم.

و ان اشکر الحسنه و سپاسگزار باشم آن را که بر من نیکی نموده.

و اغضی عن السیئه و چشم پوشم از کسی که با من بدی کرده است.

ص: 274

1- سوره بقره، آیه 194.

2- سوره شوری، آیه 40.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَحَلِّئِي بِحَلِيهِ الصَّالِحِينَ وَالبَسْنِي زِينَةَ الْمُتَّقِينَ بَارِئَةً بِرِئَتِهِ وَآلٍ أَوْ دَرُودٍ بِفَرَسْتٍ وَ مَرَا بِأُزْيُورِ شَائِسْتِغَانِ بِيَارَى وَزِينَتِ پارَسَايَانِ رَا بَر مَن بِيُوشَانِ.

فِي بَسْطِ الْعَدْلِ وَكُظْمِ الْغِيْظِ تَا دَادْغَسْتَرِ بَاشْمِ وَخَشْمِ خُودِ رَا فَرُوبَرِمِ.

وَاطْفَاءِ النَّائِرَةِ وَآتَشِ فَتْنَةِ رَا خَامُوشِ كَنِمِ.

وَضَمِّ اَهْلِ الْفِرْقَةِ وَآنَانِ رَا كِهْ اَزْ هَمِ جَدَا شُدِهْ اَنْدْ بِهْ هَمْدِيْغَرِ مَنْضَمِّ نَمَايِمِ.

وَاصْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ وَمِيَانِ دُوبُ نَفَرِ اصْلَاحِ دَهْمِ.

وَافْشَاءِ الْعَارِفَةِ وَسْتَرِ الْعَائِبَةِ وَمَعْرُوفِ دِيْغَرَانِ رَا افْشَا نَمُودِهْ وَعِيْشَانِ رَا بِيُوشَانِمِ.

وَ لِيْنِ الْعَرِيْكَهْ وَخَفْضِ الْجَنَاحِ نَرْمَخُوِيْ وَفَرُوتِنِ بَاشْمِ.

وَ حَسَنِ السِّيْرَةِ وَرِفْتَارِ نِيْكَوِ دَاشْتِهْ بَاشْمِ.

وَ سَكُوْنِ الرِّيْحِ وَطِيْبِ الْمَخَالِقَةِ بَاوْقَارِ وَخُوشْرِفْتَارِ بَاشْمِ.

وَ السَّبْقِ اِلَى الْفَضِيْلَةِ وَدَرِ فَضِيْلَتِ پِيْشِيْ بَغِيْرِمِ.

وَ اِيْثَارِ التَّفَضُّلِ وَبَرِ هَمْغَنَانِ بَرْتَرِيْ بَغِيْرِمِ.

وَ تَرْكِ التَّعْبِيْرِ وَسَرزَنْشِ رَا تَرْكِ بَغِيْرِمِ.

و الافضال علی غیر المستحق و آن را که مستحقّ نیست و سزاوار ايثار نیست مقدم ندارم که این گونه ايثار نوعی از اسراف و تبذیر است. به عبارت دیگر همچنان که از معروف خودداری کردن رذیله است، معروف را در غیر موردش انجام دادن نیز رذیله است که نه از نظر عقل پسندیده است و نه از دیدگاه شرع. اما از نظر عقل همان گونه که اشاره شد اسراف است و عقل اسراف و تبذیر را نمی پسندد، و اما از نظر شرع، در کافی شریف از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند که آن حضرت در ضمن کلامی که جمعی از شیعه را مخاطب ساخته بودند فرمودند: هر کس که مالی داشته باشد مبادا که فساد بکند؛ پس اگر مال را در غیر حق صرف کرد تبذیر و اسراف کرده است.

و این چنین کار هر چند موقعیت آدمی را در نزد مردم بالا می برد و لیکن در نزد خدای تعالی پایین می آورد. و هیچ کس مالی را در غیر حق و در مورد غیر اهلش صرف نکرد مگر آن که خدای تعالی او را از سپاس دیگران محروم می کند و نتیجه احسانش دوستی آنان نخواهد بود، و اگر اندکی از آنان اظهار شکر و سپاس کند و بگوید: «متشکرم» این اظهار از راه چابلوسی است و دروغ می گوید و اگر پای این رفیق لغزید و نیازمند به کمک آنان گردید

آن گاه است که در نظر آنان لئیم ترین و پست ترین دوست خواهد بود. و بدترین رفیق خواهد بود و هیچ کس مال خودش را در غیر حَقّش و در غیر اهلش صرف نکرد که چشمداشت بهره ای از مردم داشت مگر آن که ثناگویی پست فطرتان و بدکاران نصیبش خواهد گردید مادامی که به آنها انعام می کند و بذل و بخشش دارد.

«من كان له مال فياكم و الفساد، فان اعطاه في غير حقه تبيّر او اسراف و هو يرفع ذكر صاحبه في الناس و يضعه عند الله، و لم يضع امرء ماله في غير حقه و عند غير اهله الا حرم الله شكرهم و كان لغير ودهم و ان بقى معه منهم بقيه، فمن يظهر الشكر له و يريده النصيح فائما ذلك منه ملق و كذب، فان زلت لصاحبهم النعل ثم احتاج الي معونتهم و مكافاتهم فألام و تر خدين، (1) لم يضع امرؤ ماله في غير حقه و عند غير اهله لم يكن له من الحظ فيما اتى إلا محمده اللثام و ثناء الاشرار ما دام عليه منعما مفضلا».

و در روایت صحیح از امام صادق علیه السلام مروی است که فرمود: اگر خواستی بدانی که شخصی بدبخت است یا خوشبخت پس نگاه کن به رفتارش و کار نیکش که نسبت به چه کسی انجام می دهد؛ پس اگر درباره کسی است که اهل باشد برای احسان پس بدان که چنین کس روی به خیر پیش می رود، و اگر درباره نااهلان نیکی می کند پس بدان که او را در نزد خدای تعالی خیری نیست.

«اذا اردت ان تعلم أشقى الرجل ام سعيد فانظر سببه و معروفه الي من يصنعه فان كان يصنعه، الي من هو اهل فاعلم انه الي خير، و ان كان يصنعه الي غير اهله فاعلم انه ليس له عند الله خير».

و القول بالحق و ان عزّ و حقگویی هر چند اندک باشد که اندکی از حق بسیار است و یا آن که حق گویان اندکند. امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: در دنیا حقی است و باطلی، و از برای هر یک از حق و باطل اهلی است، اهل حق به دنبال حق اند و اهل باطل سرگرم باطل. اگر باطل حکومت کند تازگی ندارد و از قدیم الایام این چنین بوده است، و اگر حق اندک باشد نباید مأیوس شد که شاید همین حق اندک رشد و نمو کند و زیاد شود «حق و باطل و لكلّ اهل، فلئن امر الباطل فقدیما فعل و لئن قلّ الحق فرّبما و لعل».

و استقلال الخیر و ان کثر من قولى و فعلى و استکثار الشرّ و ان قل من قولى و فعلى در گفتار و

کردار من هر چند خیر بیش باشد من آن را کم شمارم، و در گفتار و کردارم هر چند شرّ اندک باشد من آن را بسیار بدانم.

در این دو جمله به یک نکته اخلاقی اشاره شده است و آن این که کارهایی که بنده آن را انجام می دهد اگر عمل خوبی باشد نباید به آن ببالد، بلکه لازم است خود را مقصّر بدانند و سرافکننده باشد و زبان حالش گویای این باشد که:

چگونه سر ز خجالت بر آورم بر دوست که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم

* و این حالت دو اثر نیک نفسانی دارد: یکی آن که از عجب و خودبینی در امان می ماند، و دیگر آن که دامن سعی و کوشش در زیاد کردن عمل از دست نمی دهد. و مهم تر از هر دو آن که به حقیقت عبودیت که ذلّت و خاکساری در پیشگاه معبود است نزدیک تر می گردد و اگر خدای نخواستہ کار زشتی را مرتکب شده و معصیتی را انجام داده است به مصداق: «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (1) رمسار و سرافکننده باشد و آن معصیت را بزرگ شمارد زیرا معصیت هر چند فی حدّ نفسه کوچک باشد و لکن به ملاحظه آن که مخالفت خداوند متعال شده است بسیار بزرگ خواهد بود. وانگهی اگر آدمی نسبت به گناه کوچک چنین دیدی داشته باشد نسبت به گناه بزرگ حتما انزجار بیشتری خواهد داشت و نفس به آسانی جرأت به ارتکاب آن گناه نخواهد کرد.

و به عکس اگر گناه را بزرگ نداند لامحاله در ارتکاب گناه بی مبالا گشته و در اندک زمانی خواهد دید که چه بار سنگینی از گناه به دوش دارد. و از این رو در دستورات دینی از پیشوایان رسیده است که مؤمن باید همواره به حساب خود رسیدگی کند همچون شریکی که با شریک خود به حساب می نشیند؛ گویی آدمی عمرش را که گرانبها ترین سرمایه اوست در اختیار نفس قرار داده و لازم است که از وی حساب بکشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم به اصحابش فرمود آیا شما را خبر ندهم از زیرک ترین زیرک ها و احمق ترین احمق ها؟ عرض کردند: بفرمایید یا رسول الله! فرمود: زیرک ترین زیرکان کسی است که به حساب خویش رسیدگی کند و برای پس از مرگش کاری انجام دهد، و احمق ترین احمق ها کسی است که از هوای نفس خویش

ص: 277

پیروی کند و آرزوهای دراز در ارتباط با خدای تعالی داشته باشد.

راوی عرض کرد: یا امیر المؤمنین علیه السلام⁽¹⁾ گونه شخص به حساب خود رسیدگی کند؟ فرمود: هر صبحی را که به شام می‌رساند به خویشتن مراجعه کند و بگوید: ای نفس این روزی که بر تو گذشت هرگز به تو باز نخواهد گشت و خدای تعالی از تو این روز را خواهد پرسید که در چه کاری گذراندی و چه عملی انجام دادی؟ آیا به یاد خدا بودی و خدای را حمد و ستایش کردی؟ آیا حقّ برادر دینی خود را ادا کردی؟ آیا بار غم و اندوهی را از دل او برداشتی؟ آیا آبروی او و خانواده و فرزندان او را در پشت سرش نگاه داشتی؟ آیا پس از مرگ برادر دینی ات احترام او را نسبت به بازماندگانش مراعات کردی؟ آیا از آبرویت برای برادر دینی ات مایه گذاشتی و او را کمک و یاری نمودی؟ چه کردی؟ پس همه آنچه که از وی سر زده به یاد آورد؛ اگر متذکّر شد که عمل خیر به دست او جاری شده حمد خدای عزّ و جلّ را به جای آورده و او را بر این حسن توفیق به عظمت یاد کند، و اگر متذکّر گناه یا تقصیری شد، از خدای عزّ و جلّ طلب آمرزش کند و تصمیم بگیرد که دیگر چنین کاری نکند و اثر آن گناه را از دل خود بزدايد به این که بر محمّد و خاندانش درود فرستد و بیعت امیر المؤمنین را بر خویش عرضه کند و آن را به جان و دل بپذیرد و بر مخالفین آن حضرت و کسانی که آن حضرت را از حقّش باز داشتند لعن و نفرین کند و چون چنین کند؛ خدای عزّ و جلّ فرماید چون تو دوستان مرا دوست می‌داری و دشمنان مرا دشمن می‌داری، من نیز در هیچ گناهی از تو خرده بینی نخواهم کرد: «قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم الا ائتكم باكيس الكيسين واحمق الحمقاء؟ قالوا: بلى يا رسول الله، قال: اكيس الكيسين من حاسب نفسه وعمل لما بعد الموت، واحمق الحمقاء من اتبع نفسه هواه وتمنى على الله الاماني، فقال الرجل: يا امير المؤمنين، وكيف يحاسب الرجل نفسه؟ قال: اذا اصبح ثم امسى رجع الى نفسه وقال: يا نفس ان هذا يوم مضى عليك لا يعود اليك ابدا والله يسألك عنه فيما افنيتة فما الذي عملت فيه، اذكرت الله ام حمدته، اقصيت حق اخ مؤمن انفست عنه كرتبه، اخطتته بظهر الغيب في اهله وولده، اخطتته بعد الموت في مخلقيه، اكففت عن اخ مؤمن بفضل جاهك، اعنت مسلما، ما الذي صنعت فيه، فيذكر ما كان منه، فان ذكر الله جري منه خير حمد الله عزّ و جلّ و كبره على توفيقه، وان ذكر معصيه او تقصيرا استغفر الله عزّ و جلّ عزم على تركه معاودته و محاذلك

ص: 278

1- روایت در تفسیر امام حسن عسکری از رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله وسلم است، و معلوم نیست شخصی که از امیر المؤمنین علیه السلام کیفیت محاسبه را نقل کرده چه نقشی در میان داشته است. و شاید در روایت سقطی بوده باشد که رابط میان فرمایش رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله وسلم و سؤال از امیر المؤمنین علیه السلام بوده است.

عن نفسه بتجديد الصلوة على محمد وآله الطيبين و عرض بيعه امير المؤمنين على نفسه و قبولها و اعاده لعن شائنيه و اعلاؤه و دافعيه عن حقوقه، فاذا فعل ذلك قال الله عزّ و جلّ انافشك في شيء من الذنوب مع مولاتك اوليائى و معاداتك اعدائى».

و در روایتی از امام رضا علیه السلام آمده است که فرمود: کار خیر هر چند زیاد باشد زیادش نینید و گناه اندک را اندک مپندارید، که همین گناهان اندک چون جمع شدند بسیار خواهند شد؛ «لا تستکثروا کثیر الخیر و لا تستقلّوا قلیل الذنوب، فانّ قلیل الذنوب تجتمع حتّى تکون کثیرا».

و اکمل ذلك لى بدوام الطّاعة و لزوم الجماعه و رفض اهل البدع و مستعملى الرأى المخترع و این فضایل را در من کامل فرما به این که همواره در طاعت تو بوده و ملازم جماعت باشم و اهل بدعت و رأى تازه را ترک گویم.

مترجم گوید: بهترین شارح این جملات نورانی روایتی است که ثقة الاسلام کلینی رحمه الله در کتاب شریف کافی نقل می کند و ما به نقل همان روایت در شرح این جملات اکتفا می کنیم:

جناب کلینی رحمه الله به سند خود از راوی که از قریش بوده نقل می کند که گوید: سفیان ثوری مرا گفت: بیا با هم به خدمت جعفر بن محمد علیه السلام برویم. گوید: به همراه وی به خدمت امام علیه السلام رفتیم، دیدیم آن حضرت سوار بر مرکبش شده و عازم رفتن به محلی است. سفیان عرض کرد: یا بن رسول الله! خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم را در مسجد خیف برای ما بازگو فرماید.

حضرت فرمود: «این زمان بگذار تا وقت دگر» می بینی که من سوار بر مرکب و عازم جایی هستم، چون بازگشتم آن حدیث را برای تو خواهم گفت. سفیان عرض کرد: تو را به احترام خویشاوندی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم داری سوگند می دهم که همین الآن حدیث را بیان فرماید.

گوید: آن حضرت از مرکب پیاده شد. سفیان به حضرت عرض کرد: آیا کسی در محضرتان هست که مداد و کاغذی بیاورد تا حدیث شما را بنویسم؟ حضرتش دستور داد تا کاغذ و قلم آوردند، سپس سفیان را فرمود بنویس: «بسم الله الرحمن الرحيم خطبه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم فى مسجد الخيف نصر الله (نظر الله) عبدا سمع مقالتي فوعاها و بلغها من لم تبلغه، يا ايها الناس ليبلغ الشاهد الغائب فربّ حامل فقه ليس بفقيه و ربّ حامل فقه الى من هو افقه منه، ثلاث لا يغفل عليهن قلب امرء مسلم: اخلاص عمل لله، و النصيحة لائمة المسلمين، و اللزوم لجماعتهم، فانّ دعوتهم محيطه من ورائهم، المؤمنون اخوه تتكافى دمائهم و هم يد على من سواهم يسعى بذمتهم ادنهم»: بسم الله الرحمن الرحيم، این خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم است در مسجد خیف، خدای تعالی یاری فرماید

بنده ای را که سخن مرا بشنود و آن را در حافظه اش نگهداری کند و به کسی که نشنیده است برساند. ای مردم! حاضرین به غایبین برسانند، چه بسا کسی حامل پیامی است در فقه ولی خودش فقیه نیست، و چه بسا کسی که حامل پیامی فقهی است به افرادی که آنان فقیه ترند.

سه چیز است که دل هیچ مسلمان در آنها خیانت نمی ورزد: یکی آن که عمل را خالص برای خدا انجام بدهد، و دیگر آن که از نصیحت و خیراندیشی پیشوایان مسلمانان مضایقه نکند. سوم آن که به جماعت مسلمانان پیوندد که دعای آنان همواره بدرقه راه اوست. مؤمنان با همدیگر برادرند و خونشان یکی است و نسبت به غیر مؤمنین با یکدیگر همدست اند کم ترین فرد مؤمن می تواند ضمانت هر کس را به عهده بگیرد.

سفیان حدیث مبارک را نوشت و سپس به حضرت عرضه داشت و امام صادق سوار مرکب شده و روانه مقصد خود شدند و من و سفیان آمدیم، و چون مقداری راه پیمودیم فرمود: باش تا من تأملی در این حدیث کنم. من گفتم: به خدا قسم امام ابو عبد الله علیه السلام طوقی به گردنت انداخت که هرگز از گردنت برداشته نمی شود. گفت: آن چیست؟ گفتم: جمله ای که فرمود هیچ مؤمنی در سه چیز خیانت به دل راه نمی دهد.

عمل خالص برای خدا معنایش معلوم است و اما خیراندیشی درباره پیشوایان مسلمانان، این پیشوایان کیانند که خیراندیشی برای آنان به ما واجب شده است؟ معاویه ابن سفیان و فرزندش یزید است و مروان بن حکم و همه آنان که اگر شهادت بدهند گواهی شان پذیرفته نیست و نماز جماعت با آنان درست نیست و این که فرمودند باید به جماعت آنان پیوندد کدام جماعت است؟ به جماعت مرجئه پیوندد که می گویند کسی که نماز نخواند و روزه نگیرد و غسل جنابت نکند، خانه کعبه را ویران کند و با مادرش زنا کند، چنین کسی بر دین جبرئیل و میکائیل است؟ و یا جماعت قدریه که می گویند آنچه خدای تعالی بخواهد انجام نمی گیرد اما آنچه ابلیس لعین بخواهد انجام می گیرد؟ و یا جماعت حروری است که از علی بن ابی طالب علیه السلام بیزار می جوید و گواهی می دهد که علی بن ابی طالب (نعوذ بالله) کافر بوده؟ و یا جماعت جحمی که می گوید ایمان بجز معرفت خدای تعالی چیز دیگری نیست.

سفیان گفت: وای بر تو! پس چه کسی مقصود است؟ گفتم: مقصود علی بن ابی طالب علیه السلام است، و به خدا قسم اوست امامی که خیراندیشی برای او بر ما واجب است؛ و جماعتی که می بایست به آنان پیوندد خاندان آن حضرت است. گوید: نامه را از من گرفت و پاره کرد و

گفت این جریان را به کسی بازگو مکن. (پایان حدیث).

و بالجمله ظاهراً دو جمله اهل بدع و مستعمل الرأى المخترع به یک معناست و جمله دوم شارح جمله اول است، زیرا بدعت - چنان که علما فرموده اند - عبارت است از ادخال ما لیس من الدین فی الدین (آنچه را که از دین نیست به حساب دین منظور داشتن است) و اختراع الرأى نیز همین معنا را افاده می کند. از این رو از صاحب قاموس نقل شده که گفته است: اصحاب رأى همان اصحاب قیاسند که در هر موردی چنان که روایتی نیافتند و دلیلی در دست نبود به رأى خود عمل می کند هر چند رأیشان مخالف با نصّ و معارض با آن باشد؛ چنان که ابو حنیفه قائل به قیاس بوده و آن را چنین تفسیر کرده است که قیاس دلیلی است که به نظر مجتهد می رسد و چه بسا که نمی تواند آن را با عبارتی بیان کند. زمخشری در ربیع الابرار از یوسف بن اسباط نقل کرده که وی گفته است ابو حنیفه چهارصد حدیث بلکه بیشتر برخلاف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم گفته است. از وی پرسیده شد مانند چه؟ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: اسب را در جهاد دو حصّه است، ابو حنیفه گفت: من حصّه حیوان را بیشتر از مؤمن قرار ندهم. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم و اصحابش در حجّ شتر قربانی را اشعار کردند، ابو حنیفه گفت:

اشعار شتر مثله کردن است و جایز نیست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: خریدار و فروشنده تا از هم جدا نشده اند خیار دارند و می توانند معامله را به هم بزنند، ابو حنیفه گفت: پس از آن که عقد بیع بسته شد خیاری برای کسی نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم به هنگام مسافرت در این که کدام یک از همسرانش به همراه آن حضرت باشد قرعه می زد، ابو حنیفه گفت: قرعه زدن قمار است و حرام (پایان سخن زمخشری در ربیع الابرار).

و روایات بسیاری از ائمه دین علیهم السّلام در مذمت قیاس رسیده است؛ از جمله آنها روایتی است که ثقه الاسلام کلینی در کافی شریف از امام صادق علیه السّلام نقل کرده است که فرمود: صاحبان قیاس دانش را از راه قیاس طلبیدند و جز دوری از حق بهره ای نصیبتان نشد، زیرا که دین خدای تعالی را با قیاس نتوان به دست آورد: «فی الکافی عن ابی عبد الله علیه السّلام انه قال: انّ اصحاب المقایس طلبوا العلم بالمقایس فلم تزدهم المقایس الاّ بعدا، و انّ دین الله لا یصاب بالمقایس».

و از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: هر کس به استناد رأى خود فتوا بدهد پس به تحقیق که بدون علم و دانش عبادت کرده و آن کس که بدون علم، دینی در دست گیرد، در حرام و

حلال خدا ناآگاهانه ضدیت کرده است: «من افتی الناس برأيه فقد دان الله بما لا يعلم، و من دان الله بما لا يعلم فقد ضاد الله حيث احلّ و حرّم فيما لا يعلم».

و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: کسی که در منصب قیاس نشیند همه عمر در اشتباه خواهد بود و هر کس که با رأی خود خدا را عبادت کند همواره از حقیقت بیگانه خواهد ماند: «من نصب نفسه بالقیاس لم یزل دهره فی التباس، و من دان الله بالرأی لم یزل دهره فی ارتماس».

و ابو بصیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: پیشامدهایی می شود که ما نه در کتاب خدا آن را می شناسیم و نه در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آیا اجازه می فرمایید که طبق نظر خودمان عمل کنیم؟ فرمود: نه، زیرا اگر نظرت درست باشد، اجر و پاداشی نخواهی داشت، و اگر بر خطا باشد بر خدای عزّ و جلّ دروغ نسبت داده ای: «قلت لابی عبد الله علیه السلام ترد علينا اشیاء لیس نعرفها فی کتاب الله و لا السنّه فننظر فیها؟ قال: لا اما انک ان اصبّت لم توجر، و ان اخطأت کذبت علی الله عزّ و جلّ».

و روایات در این باب بسیار است و بطلان قیاس و رأی از ضروریات مذهب اهل بیت علیهم السلام است.

اللهم صلّ علی محمد و آله، و اجعل اوسع رزقک علیّ اذا کبرت، و اقوی قوتک فیّ اذا نصبت و لا-تبتلینی بالکسل عن عبادتک و لا العمی عن سیلک و لا بالتعرض لخلاف محبتک و لا مجامعه من تفرّق عنک و لا مفارقه من اجتمع الیک (بارالها! بر محمد و خاندان او درود بفرست و فراخ ترین روزیت را بر من به هنگام پیریم قرار بده، و نیرومندترین نیرویت را هنگام خستگی و درماندگی من مرحمت فرما، و مرا به کسالت و سستی از عبادت خویش و به کوری از راه خودت مبتلا مفرما، و مبادا که کاری برخلاف محبت و دوستی تو انجام دهم و با کسی که از تو فاصله گرفته است نزدیک شوم و نه از کسی که با توست جدا شوم).

افعالی که در این جمله ها به خدای تعالی نسبت داده شده مانند «روزیت» و «نیرویت» بدان اعتبار است که مخلوق خدای تعالی است و خدای تعالی آنها را آفریده است و چون در دوران پیری آدمی غالباً از کثرت حرکت باز می ماند و کارهای پرمشقت را نمی تواند انجام دهد لذا امام علیه السلام از خدای تعالی مسئلت کرده که در این دوران وسایل استراحت او را بیشتر فراهم نماید. یکی از عرفا فرماید: کسالت در عبادت خداوند از صفات نادانی است که در زندان طبیعت زندانی گشته به زنجیرهای پیامدهای قوه شهویّه بسته شده و گرفتار پای بند عوارض قوای بدنی گردیده و آنچنان سنگین شده که نسیم های معنوی نمی تواند او را به درجه های

بالا تر رساند و وزش بادهای عبودیت و بندگی حق تعالی او را از مرتبهٔ پست دنیوی به بالا نمی کشد. گفتار این عارف اشاره به این است که اگر کسی لذت عبادت را بچشد در این مرتبهٔ پست شهوات نمی ماند؛ چنان که حکیم شیراز گوید:

اگر لذت ترک لذت بدانی دگر لذت نفس لذت ندانی

سفرهای علوی کند مرغ جانت گر از چنبر آز بازش ستانی

و لیکن تو را صبر عنقا نباشد که در دام شهوت به گنجشک مانی

* و عارف شیراز فرماید:

به سرّ جام جم آنکه نظر توانی کرد که خاک می‌کده گُحل بصر توانی کرد

مباش بی می و مطرب که زیر چرخ کبود بدین ترانه غم از دل به در توانی کرد

گل مراد تو آنکه نقاب بگشاید که خدمتش چون نسیم سحر توانی کرد

گدایی در میخانه طرفه اکسیری است گر این عمل بکنی خاک زر توانی کرد

به عزم مرحلهٔ قرب پیش نه قدمی که سودها کنی ار این سفر توانی کرد

تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون کجا به کوی ریاضت گذر توانی کرد

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

و لکن این عمل رهروان چالاک است تو نازنین جهانی کجا توانی کرد

ص: 283

گرت ز نور ریاضت خیر شوی حافظ چو شمع خنده زنان ترک سر توانی کرد

ولی تو تالاب معشوق و جام می خواهی طمع مدار که کار دگر توانی کرد

* سید شارح فرماید: مقصود از محبت خدای تعالی رضای اوست؛ رضای او به معنای بخشیدن ثواب و رحمت اوست. نویسنده گوید: این فرموده سید (ره) قابل دقت است، زیرا اگر اضافه محبت به کاف خطاب از باب اضافه فاعل به مفعول باشد، به معنای محبت خدای تعالی به بنده اش است، و اگر از باب اضافه مفعول به فاعل باشد بدان معنا خواهد بود که بنده نسبت به خدای تعالی محبت داشته باشد. در فرض اول ممکن است که محبت به معنای رضای حق تعالی باشد و رضای او به معنای بخشیدن ثواب و رحمت، و اما در فرض دوم که محبت بنده به خدای تعالی است توجیه سید شارح وجیه نگردد، زیرا محبت بنده به خدای تعالی هیچ محدودی ندارد بلکه امری است وجدانی و در احادیث و روایات و حالات دوستان الهی نمونه هایی از حبّ بندگان به خدای تعالی نقل شده که اگر گفته شود، مثنوی هفتاد من کاغذ شود. و لکن در عین حال دریغم آمد که نکته ای لطیف تر از نسیم سحر را که در کلمات حکیم بزرگوار حاجی سبزواری دیده ام از خوانندگان عزیز پنهان دارم. ایشان می فرماید این که در دعای شریف کمیل امیر المؤمنین و مولی الموحیدین علیه السلام عرض می کند:

فلئن صیرتني للعقوبات مع اعدائک و جمعت بینی و بین اهل بلائک و فرقت بینی و بین احبائک و اولیائک فهینی یا الهی و سیدی و مولای صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک:

و اگر مرا با دشمنان در عذاب افکندی و میان من و گرفتاران بلایت جمع کردی و میان من و دوستان و اولیائت جدایی انداختی ای معبود و سید و مولای من، گیرم که بر آتش عذابت صبر کردم چگونه بر فراق تو صبر توانم کرد؟!!

حضرت در این جملات نورانی که عرض می کند: اگر میان من و دوستان جدایی افکندی... مناسب آن بود: که عرض کند گیرم که به عذابت صبر کردم چگونه به فراق دوستان صبر توان کرد و لیکن به جای فراق دوستان، فراق تو فرموده است و این بدان معنی

است که فراق دوستان خدا فراق خدای تعالی است. مولانا فرماید:

ترسم ای فصّاد گر فصدم کنی بیشتر ناگاه بر لیلی زنی

زان که از لیلی وجود من پُر است وین صدف پر از صفات آن دُر است

من کیم لیلی و لیلی کیست من ما یکی روحیم اندر دو بدن

بر من از هستی من جز نام نیست در وجودم جز تو ای خوشکام نیست

* اللهم اجعلنی اصول بک عند الضروره بارالها! مرا آنچنان کن که به هنگام ناچاری به پشتیبانی تو از خود دفاع کنم.

و اسألك عند الحاجة و در وقت نیاز فقط از تو سؤال کنم و حاجت بخواهم.

و اتضرّع اليك عند المسكنه و به هنگام درماندگی فقط در پیشگاه تو تضرع کنم.

و لا تفتنی بالاستعانه بغيرك اذا اضطررت و به هنگام ناچاری و اضطرار به یاری خواستن از غیر خودت مرا آزمایش مکن.

و لا بالخصوع لسؤال غيرك اذا افتقرت و نه به این که از غیر خودت خاضعانه خواسته ای داشته باشم به هنگام فقر آزمایش مکن.

و لا بالتضرّع الي من دونك اذا رهبت و به هنگام ترس به غیر تو تضرع نکنم.

فاستحق بذلك خذلانك و منعك و اعراضك يا ارحم الراحمين تا به واسطه این عمل گرفتار و مستحق خذلان و منع و اعراض تو گردم. يا ارحم الراحمين.

چون زمام کارها و سودها و زیانها در دست قدرت حق تعالی است و غیر او کسی مالک هیچ نیست و تنها اوست که بر همه چیز تواناست از این رو امام علیه السلام حکم فرموده بر این که هر کس به غیر او توجه کند مستحق خذلان و منع است که اگر دل به غیر خدا توجه کند لیاقت آن را ندارد که مورد عنایات خاصه حق تعالی قرار گیرد.

اللهم اجعل ما يلقى الشيطان في روعي من التمني و التظني و الحسد ذكرا لعظمتك و تفكرا في قدرتك بارالها! آرزوی باطل و گمان بد و رشک بر بندگان را که شیطان در دل من می افکند به یاد بزرگی تو و اندیشه و تفکر در قدرت تو تبدیل کن. تفکر به معنای اندیشیدن در قدرت و عظمت الهی یکی از اهم ابواب معرفت است و در قرآن و روایات ترغیب و تحریص بسیاری

بر آن شده است و تربیت یافتگان مکتب اسلام حقیقی با این درس سروکار داشتند تا آن جا که درباره ابو ذر نقل شده که کان اکثر عبادہ ابی ذر التفکر. و در لسان قرآن کریم از متفکرین به اولوا الالباب تعبیر شده آن جا که فرماید: **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... (1)** شاید این تعبیر بدان جهت باشد که در اثر تفکر قشر و پوسته ظاهری اشیاء شکافته می شود و بر مغز آنها اطلاع حاصل می شود. غزالی می گوید: حقیقت تفکر عبارت است از این که آدمی بخواهد به یک مطلب مجهولی به وسیله فکر دسترسی پیدا کند، مانند این که فکر کند که آخرت باقی است، و دنیا فانی است و چون در بقای آخرت و فنای دنیا فکر کند برای او علم حاصل می شود که آخرت از دنیا بهتر است و این علم او را وادار می کند، که برای آخرت کار کند پس تفکر سبب این علم شده و این علم حالتی در نفس ایجاد می کند که آن حالت توجه به آخرت است و مقتضای این حالت آن است که انسان برای آخرت کار می کند و همین طور در سایر موارد. پس تفکر باعث می شود که قلب نورانی شده و از غفلت بیرون بیاید و از این رو تفکر اصل همه خیرات است. محقق طوسی رضوان الله تعالی علیه را سخنی در تفکر است و حاصلش آن که تفکر عبارت است از سیر باطن از مبادی به سوی مقاصد و هیچ کس از نقص به کمال نمی رسد مگر به همین سیر و مبادی این سیر آفاق و انفس است.

سیر آفاقی این است که تفکر کند در اجزای عالم و ذرات او از کهکشان تا کوچک ترین ذره و سیر انفسی به این است که تفکر کند به اجزای انسان و اعضای او از استخوان بندی و اعصاب و رگها و... گرفته تا استعدادها و قوای روحی و باطنی که قابل حدّ و حصر نیستند؛ و از این راه می تواند به حکمت باری تعالی و کمال قدرتش پی ببرد. بنابراین تفکر از اعظم و اشرف عبادات است و در جاهای متعدد قرآن مجید از تفکر تمجید شده و اخبار بسیاری از رسول خدا و ائمه معصومین علیهم السلام در این باره رسیده است، مانند: تفکر ساعه خیر من عبادہ سبعین سنه: یک ساعت فکر کردن از هفتاد سال عبادت بهتر است. و امیر المؤمنین فرمودند: **التفکر يدعو الى البرّ والعمل به: تفکر است که آدمی را به نیکی و نیکوکاری دعوت می کند. و امام صادق فرمود: افضل العبادہ ادمان التفکر فی اللّٰه و قدرته: بهترین عبادت آن است که انسان در اللّٰه و قدرت او فکر کند. و امام رضا علیه السلام فرمود: عبادت زیاد نماز خواندن و زیاد روزه گرفتن**

نیست بلکه عبادت منحصر است در تفکر در امر خدای عز و جل: لیس العباده کثره الصّٰلوه و الصّوم اّٰنما العباده التّفکر فی امر اللّٰه عز و جل. و بسیاری دیگر از روایات.

نکته مقصود از تفکر در این روایات

باید دانست که مقصود از تفکر در این روایات تفکر در حقیقت ذات حق و حقیقت قدرت او و حقیقت او و حقیقت دیگر صفات او نیست، زیرا معرفت به حقیقت اینها از طاقت بشر خارج است:

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم از هر چه گفته ایم و شنیده ایم و خوانده ایم

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

لذا روایت شده که فرموده اند: تفکروا فی الخلق و لا تتفکروا فی الخالق: تفکر در خالق نکنید بلکه تفکر در خلق کنید. و امام باقر فرموده اند: مبدا در خدا تفکر کنید، و لکن اگر خواستید که به عظمت خدا نظر کنید به مخلوقات بزرگ او نظر کنید: ایاکم و التفکر فی اللّٰه و لکن اذا اردتم ان تنظروا الی عظمته فانظروا الی عظیم خلقه.

زمخشری در ربیع الابرار گوید: وسائل وضوی امام زین العابدین را به هنگام عبادتش آوردم و آن حضرت دست در ظرف آب گذاشت تا وضو بگیرد، پس سر برداشت و به آسمان و ماه و ستارگان نگاه کرد و در خلقت آنان همچنان تفکر می کرد تا صبح شد و صدای مؤذن برخاست و دست آن حضرت هم چنان در آب بود. مترجم می گوید این حکایت زمخشری را می بایست با دیده تردید نگاه کرد.

و تدبیرا علی عدوک و چاره اندیشی در دفع دشمن را در دل من بینداز.

و ما اجری علی لسانی من لفظه فحش او هجر او شتم او شهاده باطل او اغتیاب مؤمن غائب و به جای ناسزاگویی با سخن بیهوده یا آبروریزی یا گواهی ناحق یا غیبت مؤمن غایب...

شیخ بزرگوار، شیخ مرتضی انصاری - رضوان اللّٰه علیه - درباره غیبت چنین می فرماید:

غیبت به حکم کتاب و سنت و اجماع و عقل حرام است. اما از قرآن: خدای تعالی می فرماید:

و لا یغتب بَعْضُکُمْ بَعْضاً اُیْحُبُّ اَحَدُکُمْ اَنْ یَاکُلَ لَحْمَ اَخِيهِ مِیْتًا... (1) بیت یکدیگر را نکنید، آیا

ص: 287

یکی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ در این آیه شریفه مؤمن را برادر مؤمن خوانده و آب روی او را همچون گوشت او و بازی کردن با آبروی او را به معنی خوردن گوشت و آگاه نبودن او از این غیبت را به منزله حالت مرگ دانسته. و نیز خدای تعالی می فرماید. **وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ (1)** خدای تعالی می فرماید: **لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ (2)** خدای تعالی سخن بد گفتن را دوست ندارد مگر از کسی که مظلوم واقع شده باشد. و می فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (3)** مانا کسانی که دوست دارند که کارهای زشت درباره مؤمنین شیوع پیدا کند عذاب دردناکی برای آنها آماده است.

و اما اخباری که دلالت دارد بر حرمت غیبت، از شماره بیرون است؛ از جمله روایتی است که از پیغمبر نقل شده به سندهای مختلف که فرمود: غیبت از زنا سخت تر است و به درستی که مرد عمل زنا می کند پس توبه می کند و خداوند توبه او را می پذیرد ولی غیبت کننده آمرزیده نمی شود تا کسی که غیبتش شده او را بیامرزد: «انَّ الغيبة اشدُّ من الزَّنا و انَّ الرَّجُلَ يَزْنِي و يَتُوبُ اللهُ عَلَيْهِ و انَّ صاحب الغيبة لا يغفر له حتى يغفر له صاحبه». و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم روایت شده که روزی ضمن خطبه ای که ایراد فرمودند سخنی در ربا به میان آوردند و آن را بزرگ شمرده و فرمودند یک درهم از ربا که کسی به دستش می رسد از سی و شش عمل زنا بزرگ تر است، و ربای بزرگ تر آبروی مرد مسلمان است «عنه صلی الله علیه و آله و سلّم انه خطب يوما فذكر الربا و عظم شأنه، فقال:

ان الدرهم يصيبه الرجل من الربا اعظم من ستّة و ثلاثين زنيه و انّ اربى الربا عرض الرجل المسلم». و از آن حضرت روایت است: کسی که از مرد مسلمان یا از زن مسلمان غیبت کند، خدای تعالی تا چهل روز نماز و روزه او را نمی پذیرد مگر آن که صاحب غیبت از او گذشت کند: «من اغتاب مسلما او مسلمة لم يقبل الله صلوته و لا صيامه اربعين صباحا الا ان يغفر له صاحبه».

و هم آن حضرت فرمود: کسی که از مؤمنی غیبت کند درباره آنچه آن مؤمن دارد، خدای تعالی میان او و آن مؤمن در بهشت جمع نمی فرماید، و کسی که از مؤمنی غیبت کند درباره آنچه در آن مؤمن نباشد رشته برادری میان آن دو گسسته می شود و غیبت کننده برای همیشه در آتش دوزخ خواهد بود و چه جایگاه بدی است دوزخ: «من اغتاب مؤمنا بما فيه لم

ص: 288

1- سورة همزة، آیه 1.

2- سورة نساء، آیه 148.

3- سورة نور، آیه 19.

يجمع الله بينهما في الجنة، و من اغتاب مؤمنا بما ليس فيه انقطعت العصمه بينهما و كان المغتاب خالدا في النار و بس المصير». و هم آن حضرت فرمود: دروغ می گوید کسی که گمان می کند حلال زاده است، در صورتی که گوشت های مردم را با غیبت می خورد؛ پس از غیبت کردن دوری بجو که غیبت خوراک سگهای آتش جهنم است: «كذب من زعم انه ولد من حلال و هو يأكل لحوم الناس بالغيبه، فاجتنب الغيبه فانها ادم كلاب النار». و از آن حضرت روایت شده که هر کس درباره غیبت برادرش (یا درباره عیب برادرش قدمی بردارد و بخواهد عیب او فاش کند) اولین گامی که برمی دارد در میان آتش خواهد گذاشت: «من مشى في غيبه اخيه (في عيب اخيه) و كشف عورته كانت اول خطوه خطاها وضعها في جهنم».

و روایت شده که غیبت کننده اگر توبه کند آخرین کس خواهد بود که به بهشت داخل می شود، و اگر توبه نکند نخستین کس خواهد بود که به دوزخ داخل خواهد شد: «ان المغتاب اذا تاب فهو آخر من يدخل الجنة، و ان لم يتب فهو اول من يدخل النار». و از آن حضرت روایت شده که فرمود: غیبت بر هر مسلمانی حرام است، و همانا غیبت اعمال نیک را می خورد و نابود می کند همان گونه که آتش هیزم را نابود می کند.

شیخ انصاری رضی الله عنه می فرماید نابود کردن حسنات یا بدان معناست که ثواب کارهای نیک حبط می شود و از بین می رود، و یا آن که اجر و ثواب اعمال نیک در جنب عذاب و عقاب غیبت مضمحل می شود و قابل توجه نخواهد بود، و یا از آن جهت است که حسنات غیبت کننده به حساب غیبت شده منظور می شود؛ چنان که در بیش از یک روایت این مضمون آمده است؛ از جمله آن روایات روایتی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: یکی را روز قیامت می آورند و در پیشگاه الهی باز می دارند و نامه اعمالش را به دستش می دهند و او عرض می کند: بارالها! این نامه اعمال من نیست (گویی اشتباه شده است) که از اعمال نیک من هیچ در این کتاب نیست. به او گفته می شود: پروردگار تو نه اشتباه می کند و نه فراموش؛ می فرماید عمل تو به خاطر غیبت کردن از مردم تباه شد و از میان رفت.

سپس شخص دیگری را می آورند و نامه عملش را به او می دهند پس در آن نامه اعمال و طاعتهای فراوان می بیند و عرض می کند: بارالها! این نامه عمل من نیست، چرا که من این طاعات و عبادات را به جا نیاورده ام. پس به او گفته می شود که فلانی غیبت تو را کرد پس اعمال نیکوی او را در نامه عمل تو منظور داشتیم: «يؤتى باحد يوم القيامة فيوقف بين يدي الرب

عز و جل و یدفع الیه کتابه فلا یری حسناته، فیقول: الھی لیس هذا کتابی لا اری فیه حسناتی، فیقال، له: ان ربک لا یضللّ و لا ینسی، ذهب عملک باغتیاب الناس، ثم یؤتی بآخر و یدفع الیه کتابه فیری فیه طاعات کثیره فیقول: الھی ما هذا کتابی، فائی ما عملت هذه الطاعات، فیقال له: انّ فلانا اغتابک فدفع حسناته الیک» روایت دنباله دارد. نویسندہ گوید: به استناد این گونه روایات و ایمان به آنهاست آنچه از بعض بزرگان نقل شده که شنید کسی غیبت او را کرده است، آن عالم هدیه ای تهیه کرد و برای غیبت کننده فرستاد و پیامش داد که امیدوارم این هدیه ناقابل مرا بپذیرید که بسا باشد که این هدیه نسبت به هدایایی که آن جناب از اعمال خود به من هدیه فرموده اید ناچیز باشد.

و از جمله روایات روایتی است که صاحب کاشف الریبه (رحمه الله علیه) از روایت عبد الله بن سلیمان نوفلی که روایت مفصّلی است از امام صادق علیه السلام نقل کرده و در آن روایت است که رسول خدا فرمود: کمترین درجه کافر شدن آن است که کسی از برادرش کلمه ای بشنود و آن کلمه را به خاطر بسپارد به قصد آن که او را مفتضح و رسوا کند؛ چنین افراد نصیبی از خیر ندارند: «ادنی الکفر ان یسمع الرجل من اخیه کلمه فیحفظها علیه یرید ان یفضحه بها اولئک لا خلاق لهم».

امام صادق علیه السلام در دنبال این حدیث فرماید: پدرم از پدرانش از. علی علیه السلام نقل کرده که فرمود:

کسی که آنچه را به دو چشمش دیده و به دو گوشش شنیده درباره مؤمن نقل کند که او را سرافکنده کند و جایگاهش را در اجتماع خراب کند از کسانی است که خدای تعالی درباره شان فرموده: همانا کسانی که دوست دارند که کارهای زشت درباره کسانی که ایمان آورده اند اشاعه پیدا کند برای آنها عذاب دردناکی است: «فحدثنی ابی عن آباءه عن علی علیه السلام أنّه قال: من قال فی مؤمن ما رأته عیناه او سمعت أذناه ممّا یشینه و یهدم مروّته فهو من الذین قال الله تعالی: انّ الذین یحبّون ان تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم».

تنبیه حرمت غیبت در اخبار مختصّ است به غیبت مؤمن

شیخ بزرگوار می فرماید ظاهر این اخبار آن است که حرمت غیبت مختصّ است به مؤمن، پس غیبت مخالف مذهب جایز است همان گونه که لعن او جایز است. و اگر کسی توهم کند که آیه شریفه همانند بعضی از روایات مطلق مسلمان را شامل است این توهم مردود است به

این که ما به ضرورت مذهب دانسته ایم که اینان احترامی ندارند و احکام اسلام بر آنها جاری نیست مگر اندکی از احکام که استقامت نظم معاش مؤمنین بر آن متوقف است، مانند نجس نشدن چیزی که به آنها ملاقات می کند با رطوبت، و حلال بودن گوشت حیوان حلال گوشتی که توسط آنان ذبح شده باشد، و جواز ازدواج با آنها، و حرمت ریختن خونشان که حکمتش دفع فتنه است... تا آخر آنچه شیخ فرموده.

*تنبیه دوم

کفاره غیبت آن است که غیبت کننده پشیمان شود و توبه کند و بر کاری که کرده متأسف شود، تا آولا از حقّ الله خارج شود و سپس از آن کسی که غیبتش را کرده حلال خواهی کند تا با حلال کردن او از مظلّمه او بیرون رود. و لازم به تذکر است که این استحلال باید حقیقتاً از روی ندامت و تأسف باشد، زیرا چه بسا شخص ریاکاری حلال خواهی می کند به خاطر این که خودش را پرهیزکار جلوه دهد و در باطن توبه کار نیست؛ چنین شخصی گناه دیگری را بر گناه قبلی اش افزوده است.

دلیل این گفتار روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود: کسی که برادرش بر گردن او مظلّمه داشته باشد، خواه نسبت به عرض و آبرو یا مالش، حتماً باید از او حلال خواهی کند پیش از آن که روزی بیاید که آن جا درهم و دیناری نیست، پس از حسنات او می گیرند و بر حسنات غیبت شونده افزوده می شود و بر گناهان غیبت کننده افزوده می شود: «من كان لآخيه قبله مظلّمه في عرض او مال فليستحلّها منه من قبل ان يأتي يوم ليس هناك دينار ولا درهم يؤخذ من حسناته و تزدد في حسنات صاحبه، فان لم تكن له حسنات اخذ من سيئات صاحبه فتزداد على سيئاته».

این در جایی است که غیبت کننده دسترسی به غیبت شده داشته باشد، و اگر دسترسی به او ندارد به واسطه مرگ یا دور بودن او، کفاره اش این است که برای او استغفار کند. دلیل این گفتار روایتی است که مرحوم ثقه الاسلام کلینی از امام صادق نقل می کند که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: کفاره غیبت کردن چیست؟ فرمود: هر وقت که به یاد غیبت شده افتادی از برای او استغفار کن. و مستحب است برای کسی که از او عذر می خواهند عذر را بپذیرد و اگر قبول نکند خود این اعتذار و دوستی او حسنه ای است که در نامه عمل او نوشته می شود و چه

ص: 291

بعضی از علما فرموده اند از آن جایی که شخص غیبت کننده خود گنهکار است سزاوار آن است که به عیب خود پردازد و عیب خود، او را از عیبجویی دیگران مشغول می کند؛ و به فرض آن که عیبی در او نباشد حتما باید از غیبت نیز که از بدترین عیوب است خود را پاکیزه نگاه دارد. مترجم گوید: امیر المؤمنین علی علیه السّلام را در این باره کلامی است نورانی که با تبرک نقل آن به این بحث خاتمه می دهیم: و انما ینبغی لاهل العصمه و المصنوع الیهم فی السّلامه ان یرحموا اهل الذنوب و المعصیه و یكون الشکر و هو الغالب علیهم و الحاجز لهم عنه، فکیف بالعائب الذی عاب اخاه و عیره ببلواه اما ذکر موضع ستر الله علیه من ذنوبه مما هو اعظم من الذنب الذی عابه به، و کیف یذمه، بذنب قد ركب مثله فان لم یکن ركب ذلك الذنب بعینه فقد عصی الله فیما سواه ممّا هو اعظم منه، و ایم الله لئن لم یکن عصاه فی الکبیر عصاه فی الصغیر لجرأته علی عیب الناس اکبر، یا عبد الله، لا تعجل فی عیب احد فلعله مغفور له، و لا تأمن علی نفسک صغیر معصیه فلعلک معذب علیه، فلیکف من علم منکم عیب غیره لما یعلم من عیب نفسه، و لیکن الشکر شاغلا له علی معافاته ممّا ابتلی به غیره: (کسانی که از گناه برکنار مانده اند و خدای تعالی آنان را سالم گردانیده سزاوار چنان است که گنهکارانی را دلسوز باشند، خدای را بر این عنایت که درباره آنان فرموده سپاس گزارند و به عیب دیگران نپردازند تا چه رسد بر کسی که از برادرش عیبجویی می کند و او را به آنچه گرفتارش شده سرزنش می کند، در حالی که خودش گرفتار عیب است.

مگر متذکر نیست که خدای تعالی گناهانی را بر او پرده کشیده که بزرگ تر از گناهی است که او برادرش را به آن عیب بینی می کند. اصلا چگونه دیگری را به گناهی عیبجویی می کند که خودش مانند آن گناه را مرتکب شده است و فرضا که عین همان گناه را مرتکب نشده، گناه دیگری مرتکب شده که بزرگ تر از آن گناه است. و به خدا سوگند که اگر معصیت خدای را در گناهی بزرگ نکرده و گناه کوچک از او سر زده جراتی که او در عیب بینی دیگران دارد بزرگ ترین گناه خواهد بود.

ای بنده خدا در عیب بینی هیچ کس به گناهش شتاب مکن، که شاید خدای تعالی گناه وی را آمرزیده باشد، و از گناه کوچکی که از تو سرزده ایمن مباش که شاید خدای تعالی تو را به آن

گناه عذاب فرماید. پس هر کس از شما که از عیب دیگر آگاه شد، از بازگو کردن آن خودداری کند، زیرا از عیب خویشتن آگاه است. و چون خدای تعالی او را از آن عیب در عافیت داشته و دیگری را بدان مبتلا فرموده است باید شکرگزار این عنایت الهیه باشد). حکیم شیراز را سرودی حکمت آموز در این باره است که:

چو کسی در آمد از پا و تو دستگاه داری گرت آدمیتی هست دلش نگاه داری

به ره بهشت فردا نتوان شدن ز محشر مگر از دیار دنیا که سر دوراه داری

همه عیب خلق دیدن نه مروت است و مردی نگهی به خویشتن کن که همه گناه داری

ره طالبان عقبی کرم است و فضل و احسان تو چه از نشان مردی بجز از کلاه داری

تو حساب خویشتن کن نه حساب خلق سعدی که بضاعت قیامت عمل تباه داری

* تنبیه چهارم

سید شارح فرماید: علما - رضوان الله علیهم - غیبت را در ده مورد جایز دانسته اند:

1. در مورد شهادت، که اگر گواهی دادن مستلزم تنقیص از کسی باشد روا خواهد بود.

2. در مورد نهی از منکر، بدین معنی که غیبت کردن از کسی موجب آن باشد که آن کس عمل زشت خود را ترک کند، رواست که غیبتش کنند و عیبش را گویند.

3. شکایت متظلم، بدین معنی که اگر کسی از کسی دادخواست کند، رواست که درباره شکایت خود مطالبی گوید که از قدر طرف کاسته شود.

4. نصیح مستشیر، اگر کسی مورد مشورت قرار گرفت، مثلاً شخصی می خواهد داماد انتخاب کند، با شما مشورت می کند که صلاح است یا نه، و یا آن که می خواهد با کسی شریک شود، با شما مشورت می کند، جایز است که شما او را نصیحت کنید و بگویند که به صلاح تو

ص: 293

نیست با فلانی وصلت کنی و یا با فلانی شریک شوی. به حکم آن که فرموده اند: «المستشار مؤتمن»، کسی که مورد مشورت قرار می گیرد باید با کمال امانت انجام وظیفه کند.

5. جرح شاهد، یعنی اگر کسی در محکمه شرع گواهی دهد، چون از شرایط قبول گواهی عدالت است، مدعی می تواند گواه محکمه را جرح کند یعنی در عدالت او خدشه وارد کند و اثبات کند که گواه شخص فاسقی است.

6. راوی حدیث را در مقام تحقیق سند روایت می توان تضعیف کرد و گفت که راوی این حدیث شخص دروغگویی است و قابل اعتماد نیست.

7. بعضی از دانشمندان و یا صنعتگران را بر دیگری ترجیح دادن که قهرا موجب کاستن از قدر دیگری خواهد بود.

8. غیبت متجاهر به فسق، یعنی کسی که گناه را علنی انجام می دهد و باکی از آگاه شدن دیگران ندارد. به قول سعدی:

گو همه خلقم نظر کنند و ببینند دست در آغوش یار کرده حمایل

و بعضی از علما فرموده اند غیبت متجاهر به فسق مطلقا جایز است چه در مورد فسقی که تجاهر دارد و چه در غیر آن مورد. و بعضی دیگر فرموده اند که مطلقا جایز نیست. و تفصیل مسئله در کتب مبسوطه فقهیه از جمله مکاسب مرحوم شیخ انصاری رضوان الله علیه عنوان شده است طالبین مراجعه کنند.

9. گفتن عیبی که ظاهر باشد، مانند کوری و کری و امثال اینها، نه عیبی که مستور است و مردم از آن آگاهی ندارند. البته نباید در گفتن عیوب ظاهره قصد تنقیص باشد، و گرنه هر چند ممکن است غیبت نباشد و لکن چون توهین به مؤمن است و حفظ احترام مؤمن لازم است حرام خواهد بود.

10. تنبیه به خطای عالمی در مسئله ای از مسائل علمی؛ البته باید به قصد روشن شدن مسئله باشد نه آن که قصد داشته باشد عالمی را رسوا کند و آبرویش را ببرد. به طوری که اشاره شد، در هر یک از موارد دهگانه خصوصیات است که باید توضیحش را در کتب استدلالیه ملاحظه نمود؛ و به طور کلی در همه این موارد اگر تصریح به نام کردن ضرورتی نداشته باشد جایز نیست که تصریح کند، بلکه باید با کنایه و اشاره مطلب را ادا کند «فاتقوا الله ما

استطعتم و اسمعوا و اطيعوا».

او سبّ حاضر یا دشنام دادن به کسی که حضور دارد، مانند آن که بگوید: ای شرایخوار! ای زناکار! و امثال اینها. در کافی شریف از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: فحش و ناسزا گفتن به مؤمن فسق است و جنگیدن با او کفر است و گوشت او خوردن گناه است و حفظ حرمتش لازم است همچنان که ریختن خوش حرام است: «عن ابی جعفر علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: سباب المؤمن فسوق و قتاله کفر و اکل لحمه معصیه و حرمته کحرمة دمه».

و از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند درباره دو نفر که به یکدیگر ناسزا گفته اند. فرمود:

آن که اول فحش داده ظالم تر است، و گناه خود و گناه رفیقش بر گردن اوست مادامی که از مظلوم عذرخواهی نکرده باشد: «عن ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام: رجلین يتسابان، قال: البادی منهما اظلم و وزره و وزر صاحبه علیه ما لم يعتذر الی المظلوم» امام سجاد علیه السلام پس از ذکر گناهی که از زبان صادر می شود عرض می کند.

و ما اشبه ذلك نطقاً بالحمد لك و اغراقاً فی الثناء علیك یعنی از این گونه گناهان مانند بهتان و سخن چینی و استهزا و امثال اینها چنان که قبلاً اشاره کردیم که غزالی شماره گناهان زبان را به بیست نوع گناه رسانده و هیچکدام اینها با مکارم اخلاق سازگار نیست. بارالها! به جای همه این گناهان زبان مرا به حمد و ثناگویی خودت گویا فرما تا ثنای تو را بسیار گویم.

و ذهاباً فی تمجیدك ذهاب به معنی رفتن است و در این جمله به طور استعاره به کار رفته است، یعنی در راه بزرگداشت تو قدم بردارم.

و شكراً لنعمتك و سپاسگزار نعمت تو باشم.

و اعترافاً باحسانك و به احسان تو اعتراف کنم.

و احصاءاً لمننك و منتهای تو را بشمارم هر چند شمارش نتوانم کرد. به قول حکیم شیراز:

هر نفسی که فرو میرود ممدّ حیات است و چون برآید مفرّح ذات پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و هر نعمتی را شکری واجب.

از دست و زبان که بر آید کز عهده شکرش به در آید

بدان که بیان عظمت حق تعالی همچون دیگر صفات ذات آن حضرت برای هیچ کس

ممکن نیست و به قول مولانا:

«هر کسی از ظن خود شد یار من»

و آنچه در این رابطه بیان شده و می شود، به میزان درک گوینده است و گرنه هنگامی که نور عظمت حق تعالی تجلی کند وجودی در مقابل او نمی ماند، تا چه رسد به آن که اظهار وجود کند. حکیم شیراز در این مورد از باب تمثیل معقول به محسوس اشعار زیبایی دارد که گوید:

رئیس دهی با پسر در رهی گذشتند در قلب شاهنشهی

پسر چاوشان دید و تیغ و تبر قباهای اطلس کمرهای زر

یلان کماندار نخجیر زن غلامان ترکش کش تیر زن

یکی در برش پرنیانی قباه یکی بر سرش خسروانی کلاه

پسر آن همه شوکت و پایه دید پدر را به غایت فرومایه دید

که حالش بگردید و رنگش بریخت ز هیبت به بیغوله ای در گریخت

پسر گفتش آخر بزرگ دهی به سرداری از سر بزرگان مهی

چه بودت که از جان بریدی امید بلرزیدی از تاب هیبت چو بید

پدر گفت سالار و فرماندهم ولی عزتم هست تا در دهم

بزرگان از آن دهشت آلوده اند که در بارگاه ملک بوده اند

تو ای بی خبر همچنان در دهی که بر خویشتن منصبی می نهی

نگفتند حرفی زبان آوران که سعدی نگوید مثالی بر آن

* اللهم صلّ علی محمد و آله و لا اظلمنّ و انت مطبق للدّع عتی بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و روا مدار که بر من ظلمی
برود با آن که تو می توانی آن ظلم را از من دفع فرمایی.

و لا اظلمنّ و انت القادر علی القبض متی و مگذار من بر کسی ظلم کنم با آن که تو می توانی مرا باز داری.

و لا اضلنّ و قد امکنتک هدایتی و من گمراه نشوم در حالی که امکان هدایت من تورا است.

و لا افتقرن و من عندک وسیعی و نیازمند نشوم که گشایش کارم از جانب توست.

و لا اطغین و من عندک وجدی و طغیان و سرکشی نکنم، چون هر چه دارم از توست. طغیان که به معنای سرکشی و تجاوز از حد است نتیجه آن است که آدمی از نیاز و فقر خویش به خدای تعالی غفلت می کند؛ چنان که خدای تعالی می فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ» (1) استغنی:

آدمی که خود را بی نیاز ببیند طغیان می کند و فضل خدای تعالی را فراموش می کند و چنین می پندارد آنچه دارد نتیجه سعی و کوشش خود اوست؛ همچون قارون که چون به او گفتند:

«أَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ»، همان گونه که خدای تعالی بر تو احسان فرموده تو نیز بر خلق خدا احسان کن، قارون گفت: «إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ»؛ هر چه من به دست آورده ام نتیجه دانش و کوشش خودم می باشد. و نتیجه این استغنا آن شد که خدای تعالی فرمود: «فَحَسَبْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ»؛ (2) و را و خانه اش را در کام زمین فرو بردیم.

نویسنده گوید: آنچه از داستان قارون در تواریخ اسلامی آمده بسیار عبرت انگیز و آموزنده است. می نویسند که قارون به زنی از زنان بنی اسرائیل دو هزار دینار زر داد تا فردا هنگامی که بنی اسرائیل جمعند، وی به جمع آنان درآید و موسی را متهم کند که با وی زنا کرده است. زن چون به خانه خود بازگشت، از تصمیمی که گرفته بود سخت پشیمان شد و به خود گفت مگر همین گناه مانده بود که پیغمبر خدا را متهم کنم؟ به دنبال این ندامت در وقت موعود دو کیسه زر برداشت و به میان بنی اسرائیل آمد و گفت: ایها الناس قارون این دو کیسه را که مهر او بر آنهاست به من داده تا موسی را متهم به زنا کنم.

حضرت موسی که این را شنید سخت خشمگین شد و عرض کرد: بارالها! اگر به خاطرم غضب نکنی من از مسئولیت پیامبری استعفا می کنم. خدای عزّ و جلّ به او وحی فرمود که ما زمین را در اختیار تو قرار دادیم، هر چه می خواهی بکن. موسی با حال غضب بر قارون وارد شد. چون چشم قارون بر موسی افتاد، فهمید که او با فرمان عذاب آمده است. گفت: ای موسی! تو را به پیوند خویشاوندی که میان من و توست از من بگذر. موسی گفت: ای فرزند لاوی! زیاد حرف نزن. و به زمین فرمان داد که او را بگیر! پس قصر او و هر چه در آن بود در زمین فرورفت و خود قارون نیز تا زانو به زمین فرورفت. قارون شروع کرد به گریه کردن، و دوباره او را به رحم قسم داد. موسی گفت: «یابن لاوی لا تردنی من کلامک».

ص: 297

1- سورة علق، آیه 6-7.

2- سورة قصص، آیه 81.

ای زمین! قصر و خزائن او را به کام خود فروکش! خدای تعالی موسی را سرزنش فرمود.

موسی عرض کرد: بارالها! اگر قارون مرا به تو قسم می داد رحمش می کردم، ولی چون به غیر تو مرا قسم داد رحمش نکردم. خدای تعالی او را فرمود زیاد حرف مزن، به عزت و جلال وجود و مجد و مقام والايم قسم اگر قارون به جای آن که به تو التماس می کرد، به من التماس می کرد من اجابتش می کردم، ولی چون به تو التماس کرد من نیز او را به خودش واگذاشتم.

امام باقر علیه السلام فرمود: چون یونس به واسطه اذیت امتش از میان آنان بیرون رفت و در دریا نصیب ماهی شد، در حالی که در شکم ماهی بود به بحر مسجور رسید که قارون آن جا معذب بود، قارون صدایی شنید، از فرشته پرسید: صاحب صدا کیست؟ گفت: یونس است که خدای تعالی او را در شکم ماهی زندانی فرموده است. پس سؤالاتی میان او و یونس رد و بدل شد و احوال خویشاوندان را پرسید و چون شنید که مرده اند، رقت کرد و سرشگ از دیده بریخت. خدای تعالی به فرشته موکل دستور فرمود که در باقیمانده ایام دنیا عذاب را از قارون بردارند به خاطر رقتی که به او دست داد درباره خویشاوندان خود.

بار خدا مهیمنی و مدبر از همه عیبی منزهی و مبرا

از همگان بی نیاز و بر همه مشفق از همه عالم نهران و بر همه پیدا

ما نتوانیم حق حمد تو گفتن با همه کرویایان عالم بالا

* اللهم الی مغفرتک وفدت و الی عفوک قصدت و الی تجاوزک اشتقت و بفضلک وثقت در این چهار جمله نورانی که به اصطلاح دانشمندان نحو، ظرف مقدم شده است برای افاده حصر است، به این معنی که بارالها! من فقط آمرزش تو را آمده ام و تنها تو را آهنگ کرده ام و به گذشتن تنها تو شوق دارم و تنها به فضل تو اطمینان دارم به بخشایش.

و لیس عندی ما یوجب لی مغفرتک و لا- فی عملی ما استحق به عفوک و نزدم چیزی نیست که موجب آمرزش تو بر من باشد و کاری نکرده ام که شایستگی بخشش تو را داشته باشم.

و مالی بعد ان حکمت علی نفسی الا فضلک و پس از آن که خودم را محکوم کردم چاره ای جز فضل تو ندارم.

فصل علی محمد و آله و تقصّل علیّ پس بر محمد و خاندانش درود بفرست و بر من تقصّل

بفرما که تفضّل را علتی لازم نیست و به سببی نیاز ندارد.

اللّهم وانطقني بالهدى والهمنى التقوى ووقفنى للتى هي ازكى و استعملنى بما هو ارضى بارالها! زبان مرا به هدايت گویا فرما و تقوا و پرهیزگاری را بر دلم الهام کن و مرا به هر آنچه پاکیزه تر است موفق بدار و به کاری هر چه پسندیده تر برگمار.

یکی از عرفا فرماید که همه خیرات دنیا و آخرت در یک کلمه جمع شده است و آن کلمه عبارت است از کلمه تقوا. بینیم که در قرآن شریف تا چه حد یاد از تقوا شده و چه نتایج و آثاری بر آن مترتب فرموده و چه ثوابهایی بر آن وعده فرموده و از سعادت‌های دنیوی و کرامت‌های اخروی چه وعده‌ها که داده است. سپس گوید: ما دوازده خصلت از خصلت‌های تقوا را ذکر می‌کنیم:

اولین خصلت مدح و ثنایی است که قرآن از آن فرموده که می‌فرماید: اگر صبر و تقوا پیشه کنید (البته ظفر می‌یابید) که صبر و تقوا سبب نیرومندی و پیشرفت در کارهاست.

خصلت دوم عبارت است از حراست و حفظ از کید دشمنان چنان که فرماید: اگر صبر و تقوا داشته باشید نیرنگ دشمنان بر شما زیانی نخواهد داشت: «وَإِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا لَإِصْرُكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً» (1).

خصلت سوم تأیید و نصرت خدای تعالی که می‌فرماید: خدا به همراه کسانی است که با تقوا هستند: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا» (2).

خصلت چهارم نجات از سختیها و یافتن روزی حلال که می‌فرماید: هر که از خدا بپرهیزد خدای تعالی برای او درآمدی معین می‌فرماید و از جایی که او حساب نمی‌کرد به او روزی می‌رساند: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (3).

خصلت پنجم شایستگی احوال که می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوا پیشه کنید و در سخن گفتن بی پروا نباشید و سخن راست و درست بگویید تا خدای تعالی اعمال شما را اصلاح کند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَفُولُوا قَوْلًا سَدِيداً يُصَلِّحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ» (4).

خصلت ششم آموزش گناهان که دنباله همین آیه می‌فرماید: تا گناهان شما را بیامرزد:

ص: 299

1- سورة آل عمران، آیه 120.

2- سورة نحل، آیه 128.

3- سورة طلاق، آیه 2.

4- سورة احزاب، آیه 70-71.

«يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ».

خصلت هفتم محبت خدای تعالی که فرماید: همانا خدای تعالی متقین را دوست می دارد:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (1).

خصلت هشتم قبولی اعمال که می فرماید: خدای تعالی اعمال را تنها از متقین می پذیرد:

«إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (2).

خصلت نهم گرامی و عزیز شدن نزد خدای تعالی که می فرماید: گرامی ترین شما نزد خدای تعالی باتقواترین شماست: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (3).

خصلت دهم بشارت به هنگام مرگ که می فرماید: کسانی که ایمان آوردند و تقوا پیشه کردند در زندگی دنیا و آخرت از برای آنها بشارت خواهد بود: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ» (4).

خصلت یازدهم رهایی از آتش که می فرماید: سپس ما متقین را از آتش رهایی می بخشیم:

«ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا» (5).

خصلت دوازدهم بهشت جاوید که از برای متقی آماده شده است «أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» (6).

پس معلوم می شود که سعادت هر دو دنیا در تقواست و آن گنجی است عظیم و سودی است بزرگ و خیری است فراوان و فوزی است کبیر، پایان سخن عارف مذکور.

نویسنده گوید: به هنگام نوشتن آیه شریفه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» لطیفه ای به یاد آمد که از یکی از صاحبان دلان شنیدم و برای ثبت یاد او در تاریخ این جا ذکر می کنم. ایشان می فرمود:

به حکم تقدم موضوع بر حکم، مانند ان زيدا قائم، در این آیه نیز باید بگوئیم آن کس که نزد خدا عزیزتر است باتقواتر است (7).

نویسنده گوید: شاید به این نکته لطیف تر از نسیم سحر اشاره می فرماید خدای تعالی در

ص: 300

1- سورة توبه، آیه 4.

2- سورة مائده، آیه 27.

3- سورة حجرات، آیه 13.

4- سورة يونس، آیه 63-64.

5- سورة مريم، آیه 72.

6- سورة آل عمران، آیه 133.

7- ایشان مرحوم مغفور شیخ محمود مجنون معروف به حاج ملا- آقا جان که از منبریهای بنام و بی نظیر زنجان بود و داستانها دارد که کتابی مستقل را شاید. رضوان الله تعالی علیه.

کتاب عزیزش: «إِنَّ الدِّينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِّنَ الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ» (1) عارف شیراز نیز می فرماید:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

گفتم ای بخت بخشیدی و خورشید دمید گفت با این همه از سابقه نومید مشو

* اللهم اسلك بي الطريقه المثلى بارها! مرا در بهترین راهها سالک گردان. «مثلی» صیغه مؤنث افعال التفضیل از مثل است به معنای بهترین؛ چنان که در روایت معروفه است: اشد الناس بلاء الانبياء ثم الامثل فالامثل؛ یعنی:

هر که در این بزم مقرب تر است جام بلا بیشترش می دهند

به احتمال قریب به یقین، مقصود از بهترین راه، راه ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام است، و مؤید این احتمال روایتی است که ثقه الاسلام کلینی - رضوان الله علیه - در کافی شریف نقل می کند که امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه: «وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» (2)

فرمود: لا شربنا قلوبهم الايمان و الطريقه هي ولايه علي بن ابي طالب و الاوصياء عليهم السلام: اگر بر طریق ولایت استقامت ورزند، ما دلهای آنان را با شربت شیرین ایمان سیراب می کنیم؛ که مقصود از سیراب کردن سیراب کردن دل به ایمان و طریقت همان ولایت علی بن ابی طالب و اوصیاء علیهم السلام است.

علی الصباح قیامت که سر ز خاک برآرم به جستجوی تو خیزم به گفتگوی تو باشم

می بهشت نوشم ز دست ساقی رضوان مرا به باده چه حاجت که مست روی تو باشم

* واجعلنی علی ملتک اموت و احیی و خدایا مرا بر بهترین راه سالک گردان که بر دین تو

ص: 301

1- سورة انبياء، آیه 101.

2- سورة جن، آیه 16.

بمیرم و دوران حیاتم را در دین تو سپری کنم.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَتَعَنَى بِالْاِقْتِصَادِ بَارِئًا! بر محمد و خاندان او درود بفرست و مرا از اقتصاد و میانه روی بهره مند ساز.

مترجم گوید: کلمه اقتصاد از کلماتی است که فراوان در مکالمات به کار گرفته می شود.

آنچه از موارد استعمال این کلمه به دست می آید آن است که اقتصاد عبارت است از حداکثر استفاده از کمترین سرمایه. یک تاجر مقتصد کسی است که با سرمایه کم سود بسیاری به دست آورد. یک آشپز مقتصد کسی است که با استفاده از مواد غذایی کمتر غذای مطبوعی تهیه کند. آشپزی که از علم اقتصاد بهره ندارد ممکن است مواد غذایی بسیاری مصرف کند ولی نتواند غذای مطبوعی درست کند. مشتقات کلمه قصد و اقتصاد در قرآن بیشتر به معنای رعایت اعتدال آمده است؛ چنان که خدای تعالی می فرماید: «مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءٌ مَا يَعْمَلُونَ» (1) این آیه شریفه نیز اشاره به معنایی که گفته شد می باشد، زیرا سود عمل را در مقابل اقتصاد قرار داده و این بدان معناست که اگر اصول اقتصاد رعایت نشود نتیجه مطلوب دست نخواهد داد. از این رو امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه اوصاف متقین می فرماید: «ملبسهم الاقتصاد»، پرهیزکاران کسانی هستند که در لباس پوشیدن اعتدال را رعایت می کنند و جامه های فاخر نمی پوشند تا فخر فروشی کنند.

واجعلنی من اهل السّداد و من ادلّه الرّشاد و من صالحی العباد و ارزقنی فوز المعاد و سلامه المرصاد و مرا از درست گفتاران و از آنانی که راهنمایان نجاتند و از بندگان شایسته قرار ده، و رستگاری آخرت و به سلامت گذشتن از کمینگاه را روزیم فرما.

مترجم گوید: در کمینگاه کسی بودن کنایه از این است که آن شخص نمی تواند از دست او فرار کند چنان که خدای تعالی می فرماید: «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ» (2) امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: ولئن امهل الله الظّالم فلن يفوت اخذه و هو له بالمرصاد علی مجاز طریقه و بموضع الشّجاع بمسامح ريقه: (و اگر خدای تعالی ستمکار را مهلت بدهد هرگز نمی تواند از ید قدرت او خارج شود و خدا بر سر راه او در کمین است و همچون کسی است که استخوان در گلویش گیر کرده باشد.) و حضرت امام صادق در تفسیر آیه «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ» فرمودند:

ص: 302

1- سورة مائده، آیه 66.

2- سورة فجر، آیه 14.

مرصاد پلی است بر روی صراط، هر بنده ای که حقی از بنده دیگر بر او باشد نمی تواند از آن پل عبور کند قال: قنطره علی الصراط لا یجوز عبد بمظلمه عبد. و از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: راهی بالای جهنم گذاشته می شود که از موباریکتر و از شمشیر برنده تر باشد و سه جایگاه بر آن زده می شود: جایگاه اول امانت و رحم و خویشاوندی است، و پاسگاه دوم نماز است، و جایگاه سوم خدای رب العالمین که خدایی جز او نیست: یوضع علی جهنم صراط ادق من الشعر و اقسط من السیف علیه ثلاث قناطر: الاولى و علیها الامانه و الرحم، و الثانيه علیها الصلوه، و الثالثه علیها رب العالمین لا- اله غیره. و در روایتی به جای «علیها رب العالمین»، علیها عدل رب العالمین؛ است پس اهل محشر را دستور می دهند که از آن راه عبور کنند. در پاسگاه اول امانت و خویشاوندی آنان را نگاه می دارد و اگر از آن نجات یافتند در نماز آنان را نگه می دارد و اگر از آن نیز نجات یافتند در نهایت کار به خدای رب العالمین جل ذکره می رسند. و این است مقصود از آیه مبارکه که می فرماید: پروردگار تو در کمینگاه است: فیکلفون الممرّ علیهم فتحسبهم الامانه و الرحم فان نجوا منها حبستهم الصلوه فان نجوا عنها کان المنتهی الی رب العالمین جل ذکره قوله تبارک و تعالی ان ربک لبالمرصاد. این حدیث مفصل است و آن جایی را که مناسب مطلب ما بود نقل کردیم.

اللهم خذ لنفسک من نفسی ما یخلصها و ابق لنفسی من نفسی ما یصلحها فان نفسی هالکه او تعصمها بارالها! چیزی که جان مرا آلوده کند از من بستان تا پاک شوم و آنچه را موجب صلاح حال من است برای من بگذار، زیرا که جان من در هلاکت افتد مگر تو نگاهش داری. مترجم گوید: سید شارح - قدس سره - برای این چند جمله نورانی معانی چندی از دیگران و خودش نقل کرده و ما به خاطر آن که مبادا برای خواننده عزیز ملال آور باشد از ذکر آنها صرف نظر کردیم. طالبین به شرح صحیفه سید بزرگوار مراجعه فرمایند:

اللهم انت عدتی ان حزنّت و انت منتجعی ان حرمت بارالها! تنها تو را دارم هنگامی که اندوهناک شوم، و چشم امیدم تنها به سوی توست هنگامی که محروم شوم.

و بک استغاثتی ان کرثت و اگر مصیبتی به من روی آورد فقط به تو روی آورم و از تو فریادرسی می خواهم.

و عندک مما فات خلف و لما فسد صلاح و آنچه از دستم برود عوضش تنها نزد توست، و آنچه تباه شود تو آن را اصلاح توانی فرمود:

و فیما انکرت تغییر و هر چه تو را ناپسند افتد تغییرش توانی داد.

فامنن علیّ قبل البلاء بالعافیة و قبل الطلب بالجدّه و قبل الضلال بالرشاد پس بر من منت نه و پیش از آن که گرفتاری پیش آید سلامتی بخش و پیش از طلب کردن توانگری ده و پیش از آن که گمراه شوم راه نجات بنمای.

و اکفنی مؤنه معرّه العباد و عیبجویی بندگان را از من دور کن.

و هب لی أمن یوم المعاد و به روز معاد و بازگشت به سوی تو، ایمنی از عذاب و قهرت را به من موهبت فرما.

و امنحنی حسن الارشاد و مرا راهنمایی خوب مرحمت فرما.

اللّهم صلّ علی محمّد و آله و ادرأ عنی بلطفک و اغذنی بنعمتک بارالها! بر محمّد و خاندان او درود بفرست و با لطف خود هر شری را از من دور فرما و با نعمت خودت مرا پرورش ده.

و اصلحنی بکرمک و به کرم خودت حال مرا شایستگی بخش.

و داوونی بصنعک و به چاره سازی خود درد مرا درمان کن.

و اظلّنی فی ذراک و در پناه خود بر سرم سایه ات را بیفکن.

و جلّلی رضاک و لباس خوشنودی ام را بپوشان.

و وقّنی اذا اشتکلت علیّ الامور لأهداها و چون کارها به هم مشکل افتد به بهترین راه موقم بدار.

و اذا تشابهت الأعمال لأدکاکها و چون کردارها مانند یکدیگر شود به پاکیزه ترین آنها توفیقم ده.

و اذا تناقضت الملل لأرضاها و چون مذاهب گوناگون برخلاف هم باشند مرا به آنچه پسندیده توست توفیق بخش.

مترجم گوید: سید شارح را در این جا سؤالی است و حاصلش آن که به کار بردن صیغۀ افعّل التفضیل در موردی صحیح است که دو چیز هر دو دارای فضیلت باشند و لکن فضیلت یکی بیش از دیگری باشد. با توجه به این که دین مقدس اسلام ناسخ همه ادیان است، به کار بردن جمله بهترین دین چگونه درست می آید؟ پاسخ این سؤال را چنین فرموده اند که هیچ دین از ادیان آسمانی نیست مگر آن که نوعی از انواع آن مورد پسند حق تعالی است همچون اعتراف به خدای تعالی و اعتقاد به مکارم اخلاقی و قوانین سیاسی و اجتماعی هر چند دین

مقدس اسلام کامل ترین و بهترین است. پس جمله به کار بردن دین بهتر مانعی ندارد.

نویسنده گوید: در بسیاری از موارد صیغه افعال التفضیل از معنای افضیلت منسلخ می شود و به اصل ثبوت ماده دلالت می کند، مانند: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (1) به توجه به آیات شریفه: «قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»، (2) «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ»، (3) «هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ» (4) القیت در انحصار ذات مقدس الوهی است و با این وصف «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» به کار رفته است و این بدان معناست که خالقیت خدای تعالی در عین انحصار به آن ذات مقدس بسیار زیبا و نیکوست، دقت شود.

اللهم صلّ علی محمد و اله و توجنی بالكفایه و سمنی حسن الولاية بارالها! بر محمد و خاندان او درود بفرست و تاج خودکفایی بر سرم بنه و نشان فرماندهی مرا حسن تدبیر قرار بده.

و هب لی صدق الهدایه و هدایت صادق به من موهبت فرما. یا بدان معنا که هدایتی که از حضرت تو نصیب من می شود هدایت صادق باشد، و اصطلاح مصدر به معنای اسم مفعول باشد، و یا آن که هدایتی که از من به دیگران می رسد هدایت صحیح باشد که مصدر به معنای فاعل گرفته شود.

و لا تفتنی بالسّعه و مرا به فراخی عیش امتحان مفرما که فقر و تنگدستی هر چند ابتلای سختی است «و کاد الفقر ان یكون کفرا» اگر فقیر طاقت فقر نیاورد چه بسا کارش به کفر انجامد، و لکن ابتلا و فراخی روزی و ثروت و مکنت نیز امتحان آسانی نیست. در نامه نورانی امیر المؤمنین علیه السلام به عثمان بن حنیف اشاره ای به این موضوع شده است: «و لکن هیئات ان یغلبنی هوای و یقودنی جشعی الی تخیر الاطعمه، و لعلّ بالحجاز او بالیمامه من لا طمع له فی القرص و لا عهد له بالشعب، او ابیت مبطانا و حولی بطون غرثی و اکباد حرّی، او اکون کما قال قائل:

و حسبک داء ان تبیت بیطنه و حولک اکباد تحنّ الی القدّ

* أقنع من نفسی بان یقال: هذا امیر المؤمنین و لا اشاركهم فی مکاره الدهر».

ص: 305

1- سورة مؤمنون، آیه 14.

2- سورة رعد، آیه 16.

3- سورة انعام، آیه 102.

4- سورة فاطر، آیه 3.

و لیکن هرگز هوای من بر من چیره نخواهد شد و حرص مرا به انتخاب غذاهای گوناگون نخواهد کشید، در حالی که شاید در حجاز یا در یمامه کسی باشد که امید به دست آوردن قرص نانی را نداشته و سیری خودش را به یاد نداشته باشد؛ یا من سیر بخورم در حالی که در اطرافم شکمهایی گرسنه و جگرهایی سوخته باشد، یا آنچنان باشم که گوینده سروده است:

«و این درد تو را بس که شب سیر بخوابی و گرداگردت جگرهایی باشد که در آرزوهای کاسه چرمی (که غذا در آن ریخته می شد) باشند. آیا به همین قناعت کنم که گفته بشود: این امیر المؤمنین است! و در ناخوشآیندهای روزگار با آنان شریک نگردم.

و امنحنی حسن الدّعه و مرا عیشی نیکو عطا فرما.

و لا تجعل عیشی کذا و زندگی مرا بر من سخت مگردان. تکرار کلمه «کذا» در این جمله شریفه شاید از آن جهت باشد که زندگی بدون سختی امکان پذیر نیست و برای هیچکس در این دنیا میسر؛ نه که خاصیت دنیا این است، به فرموده امیر المؤمنین علیه السلام اختلط حلوها بمرّها: شیرینی دنیا به تلخی آمیخته است. آنچه را که سزاوار است از خدای تعالی درخواست نمود، کم بودن مشکلات زندگی است.

و لا تردّ علیّ دعائی ردّ فانی لا اجعل لک ضدّا و ادعوا معک ندّا و دعای مرارد مفرما که من برای تو مانندی قرار نمی دهم و جز تو را عبادت نکنم و حاجت به سوی غیر تو نبرم. جمله «فانی لا اجعل لک ضدّا» که به منزله تعلیل درخواست می باشد گویی اشاره به آن است که اگر دعاکننده بجز درگاه باری تعالی به درگاه دیگری پناه نبرد خدای تعالی حاجت او را برآورده خواهد فرمود، و این معنا مضمون بسیاری از روایات و ادعیه است که انقطاع الی الله را در استجاب دعا نقش مهمی است. حکیم شیراز را در این معنا قطعاً زیبایی است وی می گوید:

شنیدم که پیری شبی زنده داشت سحر دست حاجت بحق بفراشت

یکی هاتف انداخت در گوش پیر که بی حاصلی رو سر خویش گیر

بر این در دعای تو مقبول نیست چو عزت نداری به خواری مایست

شب دیگر از ذکر و طاعت نخفت مریدی ز حالش خبر داشت گفت

چو دیدی کز آن روی بسته است در به بی حاصلی سعی چندین مبر

به دیباچه بر اشگ یاقوت فام به حسرت ببارید و گفت ای غلام

مپندار گروی عنان برگسست که من باز دارم ز فتراک دست

به نومیادی آنگه بگردیدمی که جز این در دیگری دیدمی

چو خواهند محروم گشت از دری چه غم گر شناسد در دیگری

شنیدم که راهی درین کوی نیست ولی هیچ راهی دگر روی نیست

درین بود سر بر زمین فدای که گفتند در گوش جانش ندای

قبول است اگر چه هنر نیستند که جز ما پناهی دگر نیستند

انقطاع الی الله را نه تنها در قضای حوایج دنیوی و معمولی تأثیر است بلکه در عروج به مقامات معنوی نیز اثر عجیبی است؛ چنان که در مناجات شعبانیه که ائمه علیهم السلام به خواندن آن مواظبت داشتند بدان اشاره شده است: «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمه و تصیر ارواحنا معلقه بعزّ قدسک». ای خدای من! به من کمال بریدگی از خلق را به سویت عنایت فرما و دیدگاه دلهایمان را به نور روشنایی نگاهش به سوی تو منور فرما، تا جایی که دیدگان دلها پرده های نور را دریده و به کان عظمت برسند و روانهایمان به عزّت مقدست تعلق یابد. اللهم صلّ علی محمد و آله و امنعنی من السرف و حصّن رزقی من التلف و وفرّ ملکتی بالبرکه فیه و اصب بی سبیل الهدایه للبر فیما انفق منه بارالها! بر محمد و خاندان او درود بفرست و مرا از اسراف نمودن باز دار که اسراف کاری از دیدگاه عقل و شرع محکوم شناخته شده است، و اگر نبود مگر آنچه خدای تعالی اسرافکار را دوست ندارد کافی بود در نکوهش و مذمت آن، آن جا که می فرماید:

«إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» (1) تحقیق که خدای تعالی اسرافکاران را دوست نمی دارد. بارالها! روزی مرا از تلف شدن محفوظ بدار و به آنچه دارم برکت عنایت بفرما و در آنچه انفاق می کنم مرا به راه خیر درانداز؛ چنان که بروز قیامت یکی از بازخواست ها این است که مال به دست آورده را در چه راهی مصرف کردی (و عن ماله من این اکتسب و فیما انفق)؟

اللهم صلّ علی محمد و آله و اکفنی مؤنه الاکتساب بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و مرا از رنج و مشقت کاسبی آسوده فرما.

و ارزقنی من غیر احتساب و از جایی که گمانم نرود روزی مرا برسان. پیداست که استجابت این جمله از دعا در گرو تقوا و پاکدامنی است؛ چنان که در صریح آیه شریفه است: «وَمَنْ يَتَّقِ

ص: 307

اللَّهِ يَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»؛ (1) سی که از خدای تعالی پرهیز داشته باشد و برخلاف اوامر او نرود، خدای تعالی او را از گرفتاریها نجات می بخشد و روزی او را از جایی که گمانش نرود به او می رساند.

فلا اشتغل عن عبادتك بالطلب تا دنبال روزی رفتن مرا از عبادت تو مشغول نکند؛ چنان که فراوان مشاهده می شود که مسلمان نمازگزار به واسطه سرگرمی به دادوستد از فیض نماز اول وقت محروم می گردد؛ و همچنین دیگر عبادات از قبیل روزه و حج، که سفرهای تجارتي مانع از اقامت و گرفتن روزه و استفاده از ضیافت خانه الهی شده و امور تجارتي مانع از ادای حج و حضور در جرگه ضیوف الرحمن می گردد. ممکن است برای این جمله شریفه از دعای شریف معنای لطیف تری در نظر گرفت و آن این که دنبال روزی رفتن که خود عبادت بزرگی است و کسب روزی برای عیال و یا دیگر مصارف خیریه مانند دستگیری مستمندان و کمک به فقیران و بنای مساجد و دیگر ابنیه خیریه و امثال اینها که در نزد خدای تعالی ثواب عظیمی دارد آنچنان نباشد که از جنبه عبادی کسب غفلت کنیم و نظرمان تنها به جمع و اندوختن مال باشد.

و لا احتمال اصر تبعات المكسب و کسب من پیامدهایی نداشته باشد که بار دوش من شود؛ یعنی کسب حلالی نصیبم بفرما. در این زمینه روایت صحیحی ای را ثقه الاسلام کلینی - رضوان الله علیه - در کافی شریف از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آخرین حجی که به جا آوردند فرمودند: آگاه باشید که جبرئیل امین بر دل من القا کرد که هیچ کس نمی میرد تا تمام روزی خود را دریافت کند.

پس تقوا داشته باشید و در طلب معیشت به راه خوب بروید و اگر چیزی از روزی شما دیر به دست شما رسید مبدا موجب آن بشود که به گناهی در راه تحصیل آن آلوده شوید، زیرا خدای تعالی در میان خلقش روزی حلال. تقسیم کرده نه روزی حرام پس هر کس تقوا پیشه کند و بردبار باشد روزی او از راه حلال به او می رسد، و هر کس که پرده دری کند و شتابزده روزی خود را از راه حرام بگیرد به همان مقدار از روزی حلالش کم می شود و روز قیامت باید حساب پس بدهد: «الا ان الروح الامین نفث فی روعی انه لا تموت نفس حتی تستكمل، رزقها فاتقوا الله و أجملوا فی الطلب، و لا یحملنکم استبطاء شیء من الرزق، ان تطلبوه بشیء من معصیته،

ص: 308

فان الله تبارك و تعالی قسم الارزاق بین خلقه حلالا و لم یقسّمها حراما، فمن اتقى الله و صبر آتاه الله برزقه من حله، و من هتك حجاب الستر و عجل فاخذه من غیر حله قص به من رزقه الحلال و حوسب علیه يوم القيامة».

و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: چه بسا افرادی که خود را به زحمت می اندازند و به خود سخت می گیرند می کنند و در طلب روزی اقتصاد می کنند یعنی کمتر دنبال روزی می روند و لکن تقدیر الهی آنان را یاری می کند و همان را که نصیبشان بود و مقدر شده بود به دست می آورند: «کم من متعب نفسه مغتر علیه و مقتصد و مقتصد فی الطلب قد ساعدته المقادیر». سید شارح (رض) فرماید: اخبار در این باره جدّا بسیار است و کسی گمان نکند که امیر المؤمنین علیه السلام مقصودشان آن است که نباید کاسبی کرد، زیرا این روا نیست و روایات بسیاری رسیده است که یکی از کسانی که دعایش مستجاب نشود کسی است که در خانه اش بنشیند و دعا کند که خدایا روزی مرا به من برسان. به چنین کس گفته می شود: مگر من به تو دستور نداده ام که باید در طلب معاش باشی: «انّ احد من لا یتستجاب له رجل جلس فی بینه و قال: یا رب ارزقنی، فیقال له: الم آمرک بالطلب». و علی بن عبد العزیز گوید: امام صادق مرا فرمود: «ما فعل عمر بن مسلم؟ قلت: جعلت فداک اقبل علی العباده و ترک التجاره»: عمر بن مسلم چکار کرد؟ عرض کردم: فدایت شوم تجارت را رها کرده و سرگرم عبادت است.

فرمود: «ویحه اما علم انّ تارک الطلب لا یتستجاب له»: وای بر او! مگر نمی داند که هر کس طلب روزی را رها کند دعایش مستجاب نگردد؟ سپس آن حضرت اضافه فرمودند که چون آیه شریفه «مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»: (هر کس تقوای الهی داشته باشد خدای تعالی راه نجاتی برای او قرار می دهد و روزی او را از جایی که گمان نرسد می رساند) نازل شد، گروهی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم درها را به روی خود بستند و روی به عبادت آوردند و گفتند: روزی ما از طرف خدای تعالی تضمین شد.

این خبر به سمع مبارک رسول خدا رسید. حضرت به آنان پیام داد که چرا این کار کردید؟ عرض کردند: یا رسول الله! خدای تعالی متکفل روزی ما شده و آن را به عهده گرفته، ازین رو ما مشغول عبادت شدیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: هر کس چنین کند دعایش مستجاب نخواهد شد؛ باید به دنبال کار و کسب خود بروید: «لما نزلت من یتق الله يجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب، اغلقوا الباب و اقبلوا علی العباده و قالوا قد کفینا، فبلغ ذلك النبی فارسل الیهم،

فقال: ما حملکم علی ما صنعتم؟ فقالوا: یا رسول اللّٰه، اللّٰه تکفّل لنا بارزاقنا فاقبلنا علی العبادہ، وقال صلّی اللّٰه علیہ وآلہ وسلّم: انه من فعل ذلک لم یستجب له، علیکم بالطلب». وروایات در این زمینه بیش از آن است که در این جا ذکر شود.

اللّٰهّم فاطلبنی بقدرتک ما اطلب و اجرنی بعزّتک ممّا اربہب بار خدایا! به قدرت و توانایی خود آنچه را درخواست می کنم بر آور، و به عزّت و تسلط خود از آنچه می ترسم پناهم ده.

اللّٰهّم صلّ علی محمّد وآلہ و صن و جہی بالیسار ولا تبذل جہی بالافتار فاسترزق اهل رزقک و استعطی شرار خلقک فافتتن بحمد من اعطانی و ابتلی بدمّ من منعی و انت من دونهم ولی الاعطاء و المنع این قطعه از دعای شریف را (اللّٰهّم صن و جہی بالیسار تا آخر...) سید رضی رضوان اللّٰه علیہ در نهج البلاغہ از امیر المؤمنین علیہ السّلام نقل کرده با مختصر اختلافی در الفاظ که مهم نیست.

بارالها! آبروی مرا با گشایش در زندگی حفظ فرما و با تنگدستی و احترام مرا به خواری و ذلت بر مگردان تا از کسی که خود جیره خوار توست روزی بطلبم و از بدطینتان خلق تو عطایی بخواهم، تا در نتیجه این سؤال به سپاسگویی کسی که به من چیزی بخشیده گرفتار شوم و به ناسزاگویی از کسی که عطایش را از من دریغ داشته مبتلا- گردم، در حالی که بخشش و منع به دست توست نه به دست آنان. در این جمله از دعا که حضرت از خدای تعالی جاه و عزت خواسته از آن روست که عامه مردم ظاهربین اند و اعتبارات دنیوی در نظر آنان ارزشمند است و اگر کسی را فاقد آن اعتبارات بینند به او بی اعتنایی می کنند و موجبات هتک او را فراهم می آورند، و مؤمن همان گونه که پیش خدا عزیز است سایه عزت الهی او را در نزد مردم نیز عزیز می خواهد که «العزہ للّٰه و لرسولہ و للمؤمنین»، تا آن جا که فقهای عظام - رضوان اللّٰه علیہم - کارهای خلاف مروت را منافی با عدالت دانسته اند. و در بعضی از آثار آمده است که فرموده اند از مال خودتان نیکو نگهداری کنید و آن را ضایع نکنید و بیهوده به مصرف نرسانید که هیچ کس در اثر مصارف بیهوده فقیر نمی شود مگر این که سه چیز گریبانگیر او می شود: پایه دینش سست می شود و عقلش ضعیف و ناتوان می شود و آبرویش نزد مردم می رود، و از همه اینها مهم تر آن که مردم به او با دیده استخفاف و تحقیر نگاه می کنند. در وصیتهای لقمان آمده است که فرمود: پسرکم من هم میوه تلخ حنظل(1) و مردم و تلخی صبر(2)

ص: 310

1- میوه ای است بیابانی که در عرف ما به آن هندوانه ابو جهل می گویند.

2- دارویی است گیاهی.

را چشیدم و هیچ کدام تلخ تر از فقر و تنگدستی نبود؛ پس اگر تنگدست شدی حال خود را به مردم بازگو مکن تا از قدر تو نگاهند. حکیم شیراز گوید: بازرگانی را هزار دینار خسارت افتاد. پسر را گفت نباید این سخن را با کسی در میان آری. گفت: ای پدر فرمان تراست، لکن خواهم که بر فایده آن مرا مطلع گردانی که مصلحت در پنهان داشتن آن چیست؟ گفت تا مصیبت دو تا نشود، یکی نقصان مایه و دیگر شماتت همسایه. امیر المؤمنین علیه السلام به فرزندش فرمود: من می ترسم که تو تنگدست شوی پس به خدا پناه ببر از تنگدستی که همانا فقر و تنگدستی باعث نقص در دین و وحشت برای عقل و موجب خشم خلق است. و امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: به هر کس از شما که خدای تعالی مالی عنایت فرمود مهمانیهای نیکو بدهد و به خویشانش برسد و در آن مال اگر مصیبتی پیشامد کرد صبر و تحمل داشته باشد، گرفتار و اسیر را از آن مال کمک کند تا راحت و آزاد شود و به درماندگان در سفر و فقرا بخشش کند که به این کارها جوانمردی اش کامل و شرافت دنیا و آخرت نصیبش خواهد شد:

«من آتی الله منکم مالا- فلیحسن فیہ الضیافه و لیصل به القرابه و لیصبر فیہ علی النائبه و لیفک منه العانی و الأسیر و لیعطه ابن السبیل و الفقیر، فتلک تمام المرؤه و شرف الدنیا و الاخره». و در حدیث نبوی است که فرمود: وقتی روز قیامت شود خدای تعالی بنده ای از بندگانش را می خواند، پس او را در محضر الهی نگاه می دارد و خداوند از او سؤال می کند درباره جاه و منزلتش همان گونه که از مالش سؤال می کند: «اذا کان یوم القیامه دعی الله عبد من عباده فیتوقف بین یدیه فیسئله عن جاهه کما یسئله عن ماله». و مؤید این معناست روایات متواتری که درباره مذمت سؤال رسیده است این که نباید در راه سؤال از مردم آدم آبروی خود را بریزد، خصوصا از کسی که معروف نباشد که در کارهای خیر قدم برمی دارد. از جمله روایتی است که کلینی - رضوان الله تعالی علیه - به سند صحیح از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدای تعالی چیزی را برای خود دوست داشته که برای خلقش مبعوض دانسته و سؤال کردن از خلق مبعوض حق تعالی نیست ولی سؤال کردن از خدای تعالی محبوب حق است و چیز نزد خدای تعالی محبوبتر از این است که از درگاه او مسئلت شود.

پس هیچ کس از شما شرم نکند که از فضل خدا سؤال کند و لو بند کفشش باشد: «ان الله تعالی احب شیئا لنفسه و ابغضه لخلقه، ابغض لخلقه المسئله و احب لنفسه ان یسئل، و لیس شیء احب الی الله عز و جل من ان یسئل، فلا یستحیی احدکم ان یسأل الله من فضله فلو بشسع نعله». و نیز از امام

صادق روایت شده که فرمود: مبادا از مردم سؤال کنید، که گدایی از مردم باعث ذلت در دنیا و فقر زودرس و حساب طولانی در روز قیامت است: «ایاکم و سؤال الناس فانه ذل فی الدنيا و فقر تعجلونه و حساب طویل یوم القیامه». حسین بن ابی العلاء گوید: امام صادق فرمود: خدای تعالی رحمت کند بنده ای را که عقیف باشد و اظهار عفت کند و از سؤال کفّ نفس کند، که اگر سؤال کند در دنیا خود را پست نموده و مردم نیز دردی از او را دوا نمی کنند: «رحم الله عبدا عفاً و تعففاً و کفّاً عن مسئله فانه یتعجل الدنیه فی الدنيا و لا یغنی الناس عنه شیئاً».

و در روایت صحیح امام باقر فرمود: اگر گدا می دانست که چه در گدایی هست هیچ کس از کس دیگری چیزی نمی خواست، و اگر بخشنده می دانست چه چیز در بخشش هست هیچ کس را رد نمی کرد: «لو یعلم السائل ما فی المسئله ما سأل احد احدا و لو یعلم المعطى ما فی العطیّه ما رد احدا احدا». و امیر المؤمنین علیه السلام در وصیتش به امام حسن علیه السلام فرمود: خود را از هر کار پستی گرامی دار هر چند تو را به هدایا و جوایز برساند که هر چه بگیری عوض آنچه داده ای نخواهد شد، و بنده مشو در حالی که خدای تعالی تو را آزاد قرار داده، و اگر توانستی بین خود و خدای تعالی صاحب نعمتی را واسطه قرار ندهی همین کار را بکن که آنچه قسمت توست به تو خواهد رسید و سهم خودت را خواهی گرفت، که کم از خدای سبحان گرامی تر و بزرگ تر از آن زیادی است که از خلق بگیری: «اکرم نفسک عن کلّ دنیه و ان ساقطک الی الرغائب، فانک لن تعترض مما تبذل من نفسک عوضاً، و لا تکن عبد غیرک فقد جعلک الله حراً، و ان استطعت ان لا یکون بینک و بین الله ذو نعمه فافعل، فانک مدرک قسمک و آخذ سهمک، فانّ الیسیر من الله سبحانه اکرم و اعظم من کثیر من خلقه...» در روایت صحیح از امام صادق علیه السلام رسیده است که فرمود:

محمد بن منکدر می گفت: همانا علی بن الحسین علیه السلام جانشینی بهتر از خود نگذاشت تا این که فرزندش محمد بن علی علیه السلام را دیدم، خواستم او را موعظه کنم او مرا موعظه کرد.

رفقایش گفتند: چه بود موعظه ایشان مر تو را؟ گفت روزی به بعضی از اطراف مدینه بیرون رفتم در ساعتی که هوا گرم بود. امام باقر علیه السلام را دیدم و ایشان مرد تنومند و سنگینی بود که بر دو نفر از ملازمانش تکیه داده بود در دل گفتم: سبحان الله! پیرمردی از پیران قریش در این ساعت با این حال در طلب دنیاست! او را موعظه خواهم کرد.

پس نزدش رفتم و سلام کردم. پس جواب سلام فرمودند در حالی که عرق از سر و روی حضرت سرازیر بود. پس گفتم: خدای تعالی کار شما را اصلاح فرماید، پیری از بزرگان

قریش در این ساعت با این حال در طلب دنیا است! اگر در این حال اجل گریبانگیر شما شود چه کار خواهی کرد؟ فرمود: اگر مرگ مرا دریابد و من به این حال باشم، مرگم در حالی رسیده است که من مشغول اطاعت خدای تعالی بوده ام تا خود و عیالم را از تو و از مردم کفایت کنم.

وقتی می ترسیدم که اگر مرگ برسد و من به گناهی از گناهان آلوده باشم. گفتم: راست فرمودید؛ خدای تعالی شما را رحمت کند؛ من خواستم شما را موعظه کنم ولی شما مرا موعظه فرمودید.

عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال: ان محمد بن المنکدر کان یقول: ما کنت اری ان علی بن الحسین علیہ السلام یدع خلفا افضل منه حتی رأیت ابنه محمد بن علی علیہ السلام فاردت ان اعظه فوعظنی، فقال له اصحابه بای شیء وعظک؟ قال: خرجت الی بعض نواحی المدینه فی ساعه حاره، فلقینی ابو جعفر بن علی علیہ السلام وکان رجلا بادنا ثقیلا و هو متکیء علی غلامین اسودین فقلت فی نفسی: سبحان اللہ شیخ من اشیاخ قریش فی هذه الساعه علی هذه الحاله فی طلب الدنیا؟ اما لاعظنه، فدنوت منه فسلمت علیه فسلم علیّ ببهر (1) هو ینصاب عرقا، فقلت: اصلحك اللہ، شیخ من اشیاخ قریش فی هذه الساعه علی هذه الحاله فی طلب الدنیا؟ رأیت لو جاء اجلک وانت علی هذه الحال ما کنت تصنع؟ فقال: لو جاءنی الموت وانا علی هذه الحال جاءنی وانا فی طاعه من طاعه اللہ عز و جل، اکفّ بها نفسی و عیالی عنک و عن الناس، و انما کنت اخاف ان لو جاءنی الموت وانا علی معصیه من معاصی اللہ. فقلت: صدقت یرحمک اللہ، اردت ان اعظک فوعظتني.

اللهم صلّ علی محمد و آله و ارزقنی صحّه فی عبادہ و فراغاً فی زهادہ و علماً فی استعمال و ورعاً فی اجمال بارالها! بر محمد و خاندان او درود بفرست و مرا صحتی عطا بفرما تا عبادت تو را کنم و دلی فارغ ببخش و موقم بدار که از آن فراغت خاطر در زهد و اعراض از دنیا بهره مند شوم که چه بسا افرادی که از فراغت و آسایش سوءاستفاده می کنند و به فساد کشیده می شوند؛ چنان که گفته شده:

انّ الشباب و الفراغ و الجده مفسده للمرء ایّ مفسده

جوانی و فراغت خاطر و داشتن امکانات، آدمی را به بدترین فسادها می کشد. و علمی نصیبم فرما که آن را به کار بندم. البته با توجه به این که علوم بر دو قسمند: بعضی از علوم جنبه

ص: 313

1- البهر انقطاع النفس من الاعیاء: القاموس.

اعتقادی دارند و ارتباط مستقیم با عمل ندارند هر چند ممکن است دخالت در کیفیت عمل آن داشته باشند، مانند علم توحید و دیگر معارف دینی، و به عالمان این علم علمای ربانی گفته می شود، و قسم دیگر از علوم، علمی هستند که مستقیماً با عمل ارتباط دارند و این گونه از علوم اگر مورد استفاده عملی قرار نگیرند نه تنها نتیجه بخش نیستند بلکه وبال گردن صاحبش بوده و باعث حسرت و ندامت او در دنیا و آخرت خواهند بود.

روایات بی شماری که در نکوهش عالم بی عمل از اولیای دین رسیده غالباً ناظر به عاملین این گونه علوم می باشد. از این رو امام علیه السلام از خدای تعالی خواستار علمی است که در عمل به کار گرفته می شود و توفیق استعمال آن را نیز از خدای تعالی مسئلت دارد. و از جمله روایات روایتی است که مرحوم کلینی رضی الله عنه در کافی شریف از صاحب دعا، امام زین العابدین نقل می کند که فرمود: در انجیل چنین ثبت شده است: مادامی که به آنچه می دانید عمل نکرده اید، آنچه را که نمی دانید طلب نکنید، زیرا اگر به علم عمل نشود برای صاحبش بجز کفر و دوری از خدای تعالی نتیجه ای ندارد: «لا تطلبوا علم ما لا تعملون و لما تعملوا بما علمتم، فان العلم اذا لم يعمل به لم یزد به صاحبه الا کفرا و لم یزد من الله الا بعدا». و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر گاه دانستید به دانش خویش عمل کنید تا هدایت یابید: «اذا علمتم فاعملوا بما علمتم لعلکم تهتدون». و نیز آن حضرت فرمود: آن که دانش را از اهلش بگیرد، و به کار بیند نجات می یابد، و کسی که هدفش از علم طلب دنیا باشد نصیبش از علم همان خواهد بود: «من اخذ العلم من اهله و عمل به نجی، و من اراد به الدنيا فهو حظه».

و امام صادق علیه السلام فرمود: دانشمندی که به دانش خود عمل نکند موعظه او در دلها همچون باران که بر روی سنگ بیبارد بی اثر خواهد بود: «ان العالم اذا لم يعمل بعلمه ضلت موعظته عن القلوب كما یضل المطر عن الصفا». و روایتی از امیر المؤمنین علیه السلام در نظرم هست بدین مضمون:

«ان ما زهد الناس فی طلب العلم لما یرون من قلّه الانتفاع بعلم بلا عمل»: (مردم که از خود علاقه ای به کسب دانش نشان نمی دهند به خاطر آن است که می بینند علم بدون عمل فایده چندانی ندارد) (مرد عمل هم که نیستند).

و اما ورع زیبا که مورد تقاضای امام علیه السلام از جناب ربوبی است پس باید دانست که ورع به معنای پاکدامنی است و آلوده نشدن به آنچه نه لایق انسان شرافتمند است. و آن را مراتبی است بی شمار که سید شارح به بعضی از آن مراتب اشاره کرده و می گوید: علما ورع را به

چهار درجه تقسیم کرده اند: درجه اول ورعی است که نداشتن آن موجب فسق است و تارک آن از درجه عدالت ساقط است و این کمترین درجه ورع می باشد.

درجه دوم ورع صالحین است و آن عبارت از این است که انسان از هر چه شبهه حرمت در آن باشد اجتناب ورزد که مبادا به حرام واقعی دچار شود، هر چند فقها ارتکاب آن را جایز می دانند. و اشاره به این درجه است آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «دع ما یریبک الی ما لا یریبک»: آنچه که موجب ریب و شک است رها کن تا به حرام مسلم و بدون ریب دچار نشوی.

درجه سوم ورع متقین است و آن ترک امور مباحه است که مبادا به حرام انجامد. و فرق این صورت با صورت دوم در آن است که در صورت دوم عمل، عملی است شبهه ناک، و در این صورت مباح است و شبهه ای ندارد و لکن خوف آن است که به حرام کشیده شود؛ همچون کسی که اصولاً درباره مردم حرف نمی زند که مبادا به غیبت انجامد. و شاید اشاره به این باشد آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: «لا یریبک الی ما لا یریبک حتی یدع ما لا بأس به مخافه ما به بأس»: (انسان به درجه متقین نمی رسد تا آن که چیزی را که مانع و ضرری ندارد رها کند از ترس آن که مبادا به آنچه مانع و ضرر دارد گرفتار گردد).

چهارم ورع صدیقین است و آن اجتناب است از هر آنچه به دست آوردن آن نه به قصد نیرو گرفتن در عبادت باشد و یا موجب آن باشد که صاحبش را به خیال گناه وادار کند، و به طوری که اشاره شده این درجه بندی به نظر سید شارح است و صاحب نظران و عارفان دیگر را نظرات دیگری است که شرح آن موجب تطویل است.

اللهم اهتم بعفوک اجلی و حقق فی رجاء رحمتک املی و سهّل الی بلوغ رضاک سبلی و حسن فی جمیع احوالی عملی بارالها! چنان کن که عمر من با عفو تو پایان پذیرد و امید و آرزوی که به رحمت تو دارم محقق گردد و راههای رسیدن به رضا و خشنودی خود را بر من آسان فرما و کردار مرا در همه حال نیکو فرما. مترجم گوید: این که امام علیه السلام از درگاه الهی تقاضا فرمود که به عمر او با عفو تو پایان بخشد شاید نظر به سوءخاتمه باشد که از موجبات شقاوت است، چون به تحقیق پیوسته است و در روایات آمده که میزان در سعادت و شقاوت هر کس پایان عمر اوست، و آدمی به هر حالی که بمیرد از آن حالت تغییر نیابد.

و این مطلب از نظر فلسفی نیز مقرون به صواب است که آن عالم همچون عالم دنیا نیست که براساس فنا و زوال باشد، بلکه جهانی است باقی، و چون عالم باقی است حالات و ملکات

نیز در آن عالم بقا و ثبات دارد. و در روایات نیز این مطلب تأیید شده است؛ چنان که در تفسیر آیه شریفه: «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ» (1) آمده است که: تعبیر از لقاء... که امری است حتمی به لفظ ظن و گمان بدان جهت است که آنان نمی دانند که عاقبت کارشان به چه منتهی خواهد شد و آیا مرجعشان به کرامات الهیه است چون مؤمنند و خاشع و یا آن که تغییر حالتی برای آنان دست خواهد داد؛ و از سعادت محروم خواهند شد چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لا- یزال المؤمن خائفا من سوء العاقبه لا یتیقن الوصول الی رضوان الله حتی یکون وقت نزع روحه و ظهور ملک الموت له»: (مؤمن همواره ترسناک است از بدی پایان کارش و یقین نمی کند که به رضوان الله خواهد رسید تا به هنگام جان کندن و ظهور ملک الموت که آن وقت یقین به نجات و یا هلاک خود می کند). و فرمود: «لکل امرء عاقبه حلوه او مرّه»، میزان برای هر کسی پایان کار است، چه شیرین باشد چه تلخ. و صفحات تاریخ پر است از افرادی که عمری در خیر و صلاح سپری کرده اند و لکن در آخر عمر بدبختی گریبانشان را گرفته، و به عکس افرادی که مدتی از عمر خود را در شهوترانی و فسق و فجور سپری کرده ولی در نهایت توفیق الهی رفیقشان شده و آنان را به سعادت کشانده است.

ابو بصیر گوید: در همسایگی من جوانی بود درباری و از منسوبان دستگاه خلافت، ثروتی پیدا کرده و خود را گم کرده بود: «انّ الشباب و الفراغ و الجده مفسده للمراء ای مفسده) کنیزانی نوازنده داشت و هر شب رفقاییش که جمعی اویاش بودند در خانه او اجتماع می کردند، عربده می کشیدند، بساط میگساری و شرابخواری و قماربازی و حرامبارگی می گسترده. آرام و قرار از من سلب شده بود، آسایش از آن محله رخت برپسته بود، هر چند او را نصیحت می کردم و اندرز می دادم سودی نمی بخشید و فایده ای نداشت.

اندرز عاقلانه نکویان را چو شکر است و حالت محرومی

ای شارح کتاب جهان برخوان در هر ورق دفاتر مسطوری

بشناس قدر خود که دل است ای دل گنجینه مرادی و گنجوری

هشیار شو که مست است آبی ای مست جام باده انگوری

زان بیشتر که بر سر مشکین موت دهر افکند زغالیه کافوری

برخیز و راه وادی ایمن گیر جان کلیم و معنی و اسطوری

ص: 316

سالی موسم حج عازم بیت الله الحرام بودم، با دوستان و آشنایان خداحافظی گفتم و به خانه آن همسایه نیز رفتم. در آن جلسه گفتار سابق خود را تکرار نموده و نگرانی همه مجاوران و همسایگان را از رفتار وی اظهار کردم. آهی کشید و گفت: «انا رجل مبتلی و انت رجل معافی»، من شخص گرفتاری هستم و تو در عافیت و سلامتی (و کجا داند حال ما سبکباران ساحلها) اگر حقیقتا دلسوز منی، در این سفر که به مدینه رفتی و به خدمت امام بزرگوار مشرف شدی وضع حال مرا بگو، امید است نظر مرحمتی فرمایند و دعایی کنند که من از این بدبختی نجات پیدا کنم. خود من نیز گاهی سخت ناراحت می شوم و از همنشینی آنان خستگی و آزرده‌گی روحی پیدا می کنم چه فرومایه مردمی که این دوستانند:

این دغل دوستان که می بینی مگسانند دور شیرینی

تا طعامی که هست می نوشند همچو زنبور بر تو می جوشند

* این گفتار او را صمیمانه و خالصانه یافتم و دست او را دوستانه فشردم و خداحافظی کردم و او همچنان التماس دعا می گفت:

سخن کز دل برون آید نشیند لاجرم بر دل

در طول راه و عرض سفر پیوسته به یاد او بودم تا به مدینه وارد شدم و به خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب آمدم، احوال او را گفتم، فرمودند: چون به کوفه بازگشتی، مردم به دیدن تو می آیند. او نیز به حکم سابقه نزد تو خواهد آمد. او را نگهدار تا مردم بروند. چون خانه خلوت شد سلام مرا برسان و بگو: «یقول لک جعفر بن محمد: دع ما انت علیه و اضمن لک علی الله الجته»: (آنچه را که بر آن هستی رها کن و در مقابله من ضمانت می کنم که بهشت را از خدای تعالی برای تو بگیریم). چون به وطن باز آمدم، همسایگان و آشنایان به دیدن من آمدند، او نیز بیامد. چون خواست برود، او را گفتم که من با شما کاری دارم. و چون خلوت شد گفتم:

حضرت صادق به شما سلام رساند. آن جوان را گریه گرفت و گفت: تو را به خدا سوگند آیا امام بزرگوار به من بزهکار ابلاغ سلام فرمود؟ گفتم: آری. بیشتر گریست: گفتمش و اضافه فرمود: این اعمال خود را ترک کن و من ضمانت می کنم بهشت و سعادت جاودانی تو را. آن

جوان با چشمان پر از اشک شوق از خانه من بیرون رفت.

اوایل ورود من بود. دو سه روزی به انجام کارهای شخصی پرداختم و برحسب تصادف همسایه خود را دیدم که با کمال جوانمردی به من گفت: از آنچه بودم بیرون آمدم و دیگر چیزی ندارم. روزی چند بگذشت. پیغام داد که من بیمارم، چنانچه فرصتی کردید عیادتی از من بفرمایید. من به دیدن او رفتم و درصدد معالجه او برآمدم و شب و روز از او غافل نبودم، ولی مفید نیفتاد و رفته رفته به حال سكرات افتاد. او را غشوه ای عارض و بی حال شد، پس دیده گشود و گفت: «قد وفی لنا صاحبک یا ابا بصیر». این بگفت و چشم بر هم نهاد و با شادمانی جان داد. تجهیز و تکفین او را به حکم وظیفه انجام دادم و همسایه سعادت‌مند خود را به خاک سپردم و چند ماه بعد که به خدمت حضرت صادق رسیدم، هنوز در دهلیز خانه بودم که فرمود: ما خود را از ضمانت همسایه تو درآوردیم و به آنچه گفتیم وفا کردیم.

محمد بن - یعقوب رضوان الله علیه - در کافی شریف از علی بن حمزه حکایت می کند که مرا دوستی بود از کارکنان بنی امیه و خدمتگزاران دولت اموی که ثروت کافی اندوخته زندگانی آبرومند و مجللی برای خود تهیه کرده بود.

روزی مرا گفت: من مایل بودم که به فیض حضور امام نایل شوم، خواهشمندم برایم تحصیل اجازه کنی که من در وقت خاصی شرفیاب شوم تا بتوانم عرایضی محرمانه به خدمتش عرضه بدارم. من برای دوست خودم وقت گرفتم. چون آمد و نشست، گفت: یابن رسول الله! من از کارکنان و منشیان این دستگاه حاکمه هستم، مالی فراوان دارم و لازم به توضیح نیست کیفیت تحصیل آن را بگویم. حضرت صادق علیه السلام فرمودند: اگر بنی امیه منشیان و مستوفیانی و عمال و کارکنانی نمی داشتند و خدمتگزارانی نظیر شما نمی یافتند کار ما به این جا نمی رسید و کشور دچار بدبختی نمی شد؛ چه آنان که موجب بدبختی مردم اند و در این باره سرسختی نشان می دهند محدودند و آنها را می توان سر جای خود نشانند، ولی سخن این جاست که افرادی مانند شما به دستگاه فساد وارد می شوند و همکاری می کنند و هر کدام خود را فردی می دانند، در صورتی که همین افراد تشکیل ملت می دهند.

آن مرد گفت: یابن رسول الله! اکنون راه چاره کدام است و آیا کار من قابل اصلاح است؟ فرمود: اگر راه اصلاح را گفتیم و چاره را نمودم قبول می کنی و به کار می بندی؟ گفت: آری.

فرمود: آنچه از دستگاه فساد به دست آورده ای باید از دست بدهی، اگر مالی است که صاحب

آن را می شناسی عینا به صاحبانش باز پس دهی و گرنه به صدقه و در راه خدا به مستحق بذل کنی و بینوایان را دهی.

آن جوان سر به زیر انداخت و مدتی تأمل کرد، پس سر بلند کرد و گفت: آری کردم.

فرمودند: من نیز برای تو ضمانت کردم بهشت را. این ابی حمزه گوید: آن جوان با ما به کوفه آمد و هر چه داشت از صامت و ناطق در راه خدا داد، حتی لباس های خود را نیز به بینوایان بخشید، که من با کمک دوستان برای او لباسی تهیه کردم و در آغاز سرمایه مختصری به او دادیم. روزی چند نگذشت، خبر بیماری او را شنیدم و به دیدار او شتافتم، بر او ترسیدم و تا ساعتی که درگذشت از حال او غفلت نکردم. در لحظات آخر عمر تبسم کنان گفت: یا علی! آن بزرگوار به وعده خویش با من وفا کرد.

بحثی است شیرین و دلچسب و این رشته سر دراز دارد ولی ما دامنه سخن را جمع و این بحث شیرین را با روایتی شیرین تر خاتمه می دهیم، و آن نامه ای است که امام صادق علیه الصلوه و السلام به بعضی از آشنایان نوشتند: «ان اردت ان یختم بخیر عملک حتی تقبض و انت فی افضل الاعمال فعظم لله حقه ان تبدل نعمائه فی معاصیه، و ان تغر بحلمه عنک، و اکرم کل من وجدته یدکرنا او ینتحل مودتنا، ثم لیس علیک صادقاً کان او کاذباً، انما لک یتیک و علیه کذب»⁽¹⁾ (اگر بخواهی که عاقبت و پایان کار تو به نیکی انجامد و آن گاه که مرگ گریبان تو را می گیرد تو به بهترین اعمال مشغول باشی می بایست حق خدای تعالی را بزرگتر از آن بدانی که نعمتهای باری تعالی را در گناهان و نافرمانیهای حضرتش صرف کنی. و مباد که به حلم حق تعالی نسبت به تو مغرور شوی! وظیفه دیگر آن که هر کس را یافتی که به یاد ماست و ذکر خیر ما را می کند و یا دوستی و محبت به ما را به خود می بندد او را عزیز و محترم بدار، و سپس بر عهده تو نیست که او در دعوی محبتش راستگو باشد و یا دروغگو، که تو به نیت خودخواهی رسید و او به مکافات دروغ خود گرفتار خواهد آمد.

و حَقِّقْ فِی رَجَاءِ رَحْمَتِکَ اَمَلِی بَارِالْهَآ چنان کن که در امیدواری به رحمت آرزویم تحقق بیابد.

طغرابی اصفهانی گوید: اعْلَلْ النَفْسَ بِالْآمَالِ اَرْقِبْهَا مَا اضِیْقُ الْعِیْشَ لَوْلَا فَتَحَهُ الْاِبْلِ: من نفس خودم را با آمال و آرزوها پرستاری می کنم که اگر صحنه وسیع آرزوها نباشد عرصه زندگی

ص: 319

بر آدمی سخت تنگ خواهد آمد. امیدواری به آینده و عشق به زندگی است که امروز بشر را این چنین در میدان صنعت و اکتشافات پیش برده و به پیشرفتهای علمی و صنعتی نایل آمده است.

تذکر

این نکته بجاست که صفت رجاء و امیدواری چنان که در زندگانی تأثیر نیکو دارد در زندگی روحی و معنوی انسان نیز دخالت تام دارد به شرط آن که رجاء صحیح باشد، زیرا لغت رجاء و کلمه امیدواری وقتی درست و بجا به کار می رود که توأم با کار و کوشش باشد و در جهان طبیعت که خدای تعالی برای تحقق هر چیزی مقدماتی قرار داده است نسبت به مقدمات هر مقصدی کوتاهی نورزند.

زارع و کشاورز، زمین لایق و مستعد پیدا می کند، شخم می زند، بذر و تخم می افشانند، آبیاری بموقع می کند، با این حال باید بگوید: امیدوارم عنایت و لطف خداوند شامل حالم شود و این مقدمات به نتیجه رسد، که اگر خدا نخواهد حاصل نمی دهد و محصول برنمی دارد و هزاران آفت زمینی و آسمانی دارد. و اگر مقدمات را تهیه نکرده و منتظر برداشتن حاصل و رسیدن محصول است، چنین کسی را مغرور گویند نه امیدوار در جهان طبیعت و عالم دنیا که عالم نظم و حساب نیست؛ غالباً پدران زحمت می کشند و رنج می برند و نتیجه زحمت آنان عاید دیگران می شود:

هر که آمد عمارتی نو ساخت رفت و منزل به دیگری پرداخت

ولی عالم قیامت عالم نظم و حساب است؛ هر کس باید از دسترنج خود بهره برداری نماید و استفاده کند: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ» (1) و قیامت فقط آسمش روز است و گرنه از هر شب تاریک تاریک تر است؛ زیرا اجرام نورانی نور خود را از دست داده اند «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» (2) هر کس باید به نور ایمان تقوا راه پیدا کند. مردم بی ایمان بی نورند، به صاحبان نور التماس می کنند: «أَنْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ» (3).

ص: 320

1- سوره آل عمران، آیه 30.

2- سوره تکویر، آیه 1-2.

3- سوره حدید، آیه 13.

گوشه چشمی به ما افکنید و یا تأمل کنید ما نیز به شما برسیم و از انوار شما استفاده کنیم، ولی به همین تقاضا نیز جواب منفی داده می شود: «إِزْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا»، (1) گر بازگشت به دنیا امکان دارد بازگردید و نور تهیه کنید که از این گونه چراغ جز در بازار دنیا جای دیگری پیدا نمی شود.

قیامت که بازار مینو نهند مراتب به اعمال نیکو دهند

که بازار چندان که آکنده تر تهیدست را دل پراکنده تر

* امام باقر علیه السلام به جابر فرمود: «یا جابر ایکتفی من ینتحل الشیع ان یقول بحبنا اهل البیت»؛ کسانی که نام خود را شیعه گذاشته و دعوی دوستی ما کرده اند نه تنها به دعوی نباید اکتفا کنند بلکه باید بدانند که شیعیان و پیران ما کسانی هستند که شعار آنها تقوا بوده و فرمانبردار ما باشند «و لا یعرفون الا بالتواضع...».

و راه شناختن آنان فروتنی و تواضع است و درستی و امانت و به یاد خدا بودن و نماز برپا نمودن و روزه داشتن و احسان به والدین کردن و رعایت حقوق همسایگان و حمایت از بیچارگان و دستگیری از پافتادگان و همدردی با بینویان و نوازش یتیمان و راست گفتن و قرآن شریف را خواندن و دستورات آن را به کار بستن است؛ زبان خود را جز از خیرخواهی نگهداشتن، برای بندگان خدا خیر خواستن و پناهگاه دوستان بودن.

جابر گفت: یا بن رسول الله! اگر اینها اوصاف شیعیان بود، پس من باید اقرار کنم که کسی را به این صفات نمی شناسم. فرمود: جابر من باید بگویم و کسی را در اشتباه نگذارم؛ هرگز گمان نکنی که دعوی دوستی ما به این سادگی است که مردی بگوید من علی را دوست می دارم و به وی ارادت می ورزم ولی هیچ اثری و عملی نشان ندهد، گفتارش پذیرفته خواهد شد و سند شیعیت به او داده می شود. بالاتر از مقام علوی مقام مقدس نبوی است و پیغمبر از علی علیه السلام بزرگ تر و رفعت درجه اش بیشتر است، اگر کسی بگوید: من پیغمبر را دوست دارم، و روش پیغمبر را نگیرد و دستورات او را پیروی نکند هرگز سودمند نشود.

و این دعوی از او نشنوند از خدای بترسید و برای خدا کار کنید که خدا را با کسی

ص: 321

خویشاوندی نیست. محبوب ترین بندگان و نزدیک ترین مردمان در پیشگاه خداوند کسی است که تقوای او بیشتر و فرمان او را بهتر کار بندد. ای جابر! خدا را شاهد می گیرم که تقرب به خداوند جز به فرمانبرداری و پرهیزگاری حاصل نخواهد شد. در دست ما هرگز برات آزادی از آتش دوزخ نیست که به افراد ببخشیم، و هیچ کس را بر خدا محبت نیست، بلی هر کسی مطیع خدا باشد دوست ما خواهد بود و هر کس خدای را نافرمانی کند دشمن ماست. و کوتاه سخن ولایت و محبت ما نصیب کسی خواهد گردید که نیکوکار و پرهیزگار باشد.

و سهل الی بلوغ رضاک سبلی و راههای رسیدن به رضای خود را برای من آسان گردان.

و حسن فی جمیع الاحوال عملی و در همه حالات و هر گونه شرایط عمل مرا نیکو فرما.

چه بسا افرادی که پرداختن شان به اعمال نیک در گرو آسایش و راحتی خود آنان است و اگر ناراحتی در زندگی برای آنان پیش بیاید از قبیل بیماری و اندوه و امثال اینها، کارهای خیر خود را ترک گویند. اینان کسانی هستند که کار نیک انجام دادن برای آنان ملکه نفسانی نشده که اگر شده بود، در همه حالات استمرار داشت؛ گویی صاحب دعا از درگاه الهی درخواست می کند که ملکه انجام کارهای خیر به او عطا گردد که گردش روزگار و تغیرات زمان را در آن تأثیری بخشد.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَنَبِيِّهِ لَذَكَرَكَ فِيْ اَوْقَاتِ الْغَفْلَةِ يَا رَاحِلًا! بر محمد و خاندانش درود بفرست و هرگاه که غفلت دامنگیر من شد مرا با یاد خودت متنبه فرما. امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه همام در اوصاف متقین می فرماید: «ان كان في الغافلین كتب في الذاکرین و ان كان في الذاکرین لم یكتب من الغافلین»؛ از خصوصیات فرد باتقوا این است که اگر در جمع غافلان باشد او به یاد خداست و جزو غافلان محسوب نمی شود و اگر در جمع کسانی باشد که به یاد خدا هستند از ذکر آنان غفلت نمی کند بلکه متوجه ذکر آنان است و اگر در جمع آنان باشد در غفلت آنان شریک نمی شود بلکه خود به یاد خدای تعالی است.

و استعملنی بطاعتک فی ایام المهله و تا مرا مهلت داده ای و مرگ گریبان مرا ننگرفته مرا به طاعت خود به کار گیر. تفسیر این اجمال را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ابی ذر فرمود: «یا ابا ذر اغتنم خمساً قبل خمس: حیاتک قبل موتک، و صحّتک قبل سقمک، و فراغک قبل شغلک، و شبابک قبل هرمک، و غناک قبل فقرک»؛ پنج چیز را قبل از پنج چیز مغتنم بشمار: زنده بودن را قبل از مرگت، و سلامتی ات را قبل از بیماریت، و آسوده خاطر بودن را پیش از مشغول شدن

خاطرت، و جوانی ات را قبل از پیری ات، و بی نیازی ات را قبل از نیازمندی.

اولین چیزی که رسول خدا به ابی ذر توصیه فرمودند، مغتنم شمردن زندگانی است پیش از این که مرگ آدمی را بگیرد، که به نصّ قرآن شریف انسان پس از آن که از این دنیا منتقل شد حسرتها دارد و آرزو می کند که کاش دوباره به این دنیا بازگردد و می گوید: «رَبِّ اِزْجَعُونِ لَعَلِّيْ اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ» (1) لی با کمال تأسف جواب «کلا» می شنود و این که این آرزو هرگز برآورده نخواهد شد و در عالم پس از مرگ که عالم برزخ نامیده می شود گرفتار اعمال خویش است تا روز قیامت «كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (2).

دومین وصیت پیامبر به ابی ذر مغتنم دانستن صحت و سلامتی است قبل از بیماری که به گفته بعضی از شریکها سلامتی تاجی است سر مردم، و نمی بیند آن را کسی مگر چشم افراد بیمار. از بهترین وسایل تذکر بیمارستانهایی است که امروزه در دسترس انسانهاست که می توانند با عیادت از بیمارانی که آن جاها هستند و از انواع بیماریها رنج می برند به نعمت سلامتی خودشان آگاه شده و سپاس خدای را به جا آورند.

سومین وصیت پیامبر به ابی ذر مغتنم شمردن فراغت آدمی است که گاه خدای نخواستہ و نعوذ باللہ چنان رشته کار در هم می پیچد که انسان دست و پای خود را گم می کند و همچون کلاف سردرگم می شود که:

نه زین رشته سر می توان تافتن نه سر رشته را می توان یافتن

و چهارمین وصیت پیامبر به دوست و شاگرد مکتبش جناب ابی ذر مغتنم شمردن جوانی است پیش از آنکه دوران پیری فرا برسد و توان انجام کاری را نداشته باشد.

شعرا و حکمای اسلامی و غیر اسلامی را در این زمینه مطالبی است بسیار ارزنده و هشداردهنده؛ برای نمونه قطعه ای از شاعره توانای قرن اخیر بانو پروین اعتصامی می آوریم:

جوانی چنین گفت روزی به پیری که چون است با پیریت زندگانی

بگفت اندرین نامه حرفی است مبهم که معنیش جز وقت پیری ندانی

تو به کز توانایی خویش گویی چه می پرسی از دوره ناتوانی

ص: 323

1- سوره مؤمنون، آیه 99-100.

2- سوره مؤمنون، آیه 100.

جوانی نکودار کاین مرغ زیبا نماند در این خانه استخوانی

متاعی که من رایگان دادم از کف تو گر می توانی مده رایگانی

هر آن سر گرانی که من کردم اول جهان کرد از آن بیشتر سر گرانی

چو سرمایه ام سوخت از کار ماندم که بازی است بی مایه بازارگانی

از آن برد گنج مرا دزد گیتی که در خواب بودم گه پاسبانی

* و بالا-خره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای اباذر! غنیمت بشمار بی نیازی ات را پیش از آن که نیازمند شوی. به طور مسلم و با توجه به سعه کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جامعیت فرمایشات آن حضرت که فرمود: «اوتیت جوامع الکلم»، نباید فقر را منحصر به فقر مادی کرد بلکه شامل همه مراتب فقر خواهد بود از اصل وجود تا توابع و لوازم وجود؛ چنان که خدای تعالی می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ». (1) کمای بزرگ اسلام فرموده اند که معنای فقیر بودن انسان نه آن است که «ذات له الفقر» بلکه ذاتش عین فقر و احتیاج است.

چنان که سید الشهداء - سلام الله علیه - در دعای روز عرفه به نقل ابن طاووس رضی الله عنه در اقبال عرض می کند: «الهی انا الفقیر فی غنای فکیف لا اکون فقیرا فی فقری، و انا الجاهل فی علمی فکیف لا اکون جهولا فی جهلی».

و انهیج لی الی محبتک سبیلا سهله اکمل لی بها خیر الدنیا و الآخره طریقی آسان به سوی محبتت فرا راه من باشد تا خیر دنیا و آخرت را برابیم از این رهگذر کامل فرمایی.

بحث در باب محبت را در دو بعد می توان طرح نمود:

1. محبت خدا به بنده.

2. محبت بنده به خدا.

بعد اول را که محبت خدا به بنده باشد، چون ذات حق متعال در معرض حوادث و عوارض قرار نمی گیرد به معنای اعطای ثواب و بهشت و نعمتهای جاودانش تفسیر کرده اند، و محبت بنده را نسبت به خدا به معنای اطاعت و امتثال اوامر و نواهی الهی گرفته اند. و لکن

ص: 324

دقت و تأمل در آیات و روایاتی که در این زمینه رسیده است معنایی بس بالاتر و والاتر از این را که ذکر شد می فهماند، و چه بسا برای امثال نویسندگان توضیح و تشریح آن میسر نباشد، و این گونه مطالب بر عهده کسانی است که از شراب شیرین محبت نوشیده اند و اینان شاید بتوانند این حالت روحانی و وجدانی را آن هم برای اهل محبت نه برای همه، ترسیم کنند.

شیخ بزرگوار بهایی رضوان الله علیه - فرماید: در کتاب خطی قدیمی دیدم که: محبت سرّی است روحانی و از عالم غیب به دل فرود می آید و از این رو آن را هوی می نامند که از (هوی یهوی) به معنای سقوط است و هنگامی که در امری به وقوع پیوست محبت همچون خون در همه رگها جریان می یابد و در هر جزئی از اجزای بدن صورت محبوب نقش می بندد چنان که از حلاج نقل شده که چون اعضای بدن او را بریدند به هر جا که خون ریخته می رسید، الله الله نقش می بست، به گفته حافظ:

کشد نقش انا الحق بر زمین خون چو منصور از کسی بردارم امشب

و در همین معنی جامی سروده است:

شنیدم که روزی کرد لیلی به قصد فصد سوی نیش میلی

چو زد لیلی بخی نیش از پی خود به هامون رفت خون از دست مجنون

* مولانا در بیان اتحاد عاشق و معشوق از روی حقیقت - اگر چه متضادند جهت آن که نیاز، ضد بی نیازی است و چنان که آینه بی صورت و ساده ضد صورت است لیکن به میان ایشان اتحادی است که شرح آن به نطق در نیاید - فرماید:

گفت مجنون من نمی ترسم ز نیش صبر من از کوه سنگینی است بیش

لیک از لیلی وجود من پُر است این صدف پُر از صفات آن دُر است

من کیم لیلی و لیلی کیست من ما یکی روحیم اندر دو بدن

بر من از هستی من جز نام نیست در وجودم جز تو ای خوشکام نیست

*

شیخ بهایی فرماید: از زلیخا حکایت شده است که روزی خون گرفت، از خونس بر زمین یوسف یوسف نقش بست. سپس از صاحب کشف نقل می کند که گفته است: مبدا از این قضیه تعجب کنی که عجایب دریای محبت بسیار است. شیخ عطار در تذکره الاولیاء می نویسد: پس اعضای او (منصور حلاج) بسوختند، از خاکستر آواز انا الحق می آمد، چنانکه در وقت کشتن بر قطره خون که می چکید الله پدید می آمد. و الله اعلم بحقایق الامور و الاحوال.

اللهم صلّ علی محمد و آله کافضل ما صلّیت علی احد من خلقک قبله و انت مصلّ علی احد بعده بارالها بر محمد و خاندانش درود بفرست همچون بهترین درودی که بر کسی از خلق پیش از وی فرستاده ای و بهترین درودی که به هر کسی پس از وی خواهی فرستاد.

و آتانی الدنیا حسنه و فی الآخره حسنه و قنا برحمتک عذاب النار و ما را در دنیا نیکی بده و در آخرت هم نیکی عطا فرما. ظاهر آن است که این جمله شریفه اقتباسی است از آیه شریفه که می فرماید: «فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»؛ (1) بعضی از مردم (کوتاه نظر) از خدا تمنای متاع دنیوی تنها کنند و آنان را از نعمت آخرت نصیبی نیست، و بعضی دیگر گویند: بار پروردگارا! ما را از نعمتهای دنیا و آخرت هر دو بهره مند فرما و ما را از عذاب آتش محفوظ فرما.

در تفسیر حسنه اقوال متعددی نقل شده و منشأ این اختلاف آن است که چون حسنه به صورت نکره آمده و تحمّل معانی مختلف را دارد از این رو هر کس آنچه را که در نظرش حسنه بوده همان را آورده است. و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: کسی که دل شکر گزار و زبانی مشغول به ذکر خدا و همسر باایمانی که او را در کار دنیا و آخرتش یاری کند نصیبش شده باشد او مصداق این آیه شریفه است که هم در دنیا حسنه دارد و هم در آخرت و از عذاب آتش نیز محفوظ مانده است. و از امیر المؤمنین روایت شده که فرمود: حسنه در دنیا زن شایسته است و در آخرت حور العین، و عذاب آتش عبارت است از زن بدرفتار. و ثقه الاسلام کلینی - رضوان الله علیه - در کافی شریف به روایت صحیح از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرموده است: مقصود از حسنه در آخرت رضوان خدای تعالی و بهشت است و در دنیا زندگی و خلق نیکوست: «فی الصحیح عن ابی عبد الله فی هذه الایه: رضوان الله و الجنة فی

ص: 326

الآخرة والمعاش و حسن الخلق فى الدنيا». و الله اعلم بمراده من كلامه.

بارالها! ما را از مكارم اخلاق برخوردار فرما و با متخلفين به مكارم اخلاق همنشين فرما، باشد كه كمال همنشين در ما اثر كند و به حكم «و للأرض من كأس الكرام نصيب» جرعه اى از آن شراب روحانى به كام ما نگویندختان ناکام برسد، تا دست افشان و پای كوبان در صحبت ياران و پاكان باشيم و خدمتشان را كمر بنديم. اللهم الحقنا بصالح من مضى، و اجعلنا من صالح من بقى، و خذ بنا سبيل الصالحين، و اعننا على انفسنا بما تعين به الصالحين على انفسهم، برحمتك يا ارحم الراحمين.

*

ص: 327

و كان من دعائه عليه السّلام اذا حزنه امس و اهمّته الخطايا

اللّهمّ يا كافي الفرد الضّعيف و واقى الأمر المخوف افردتني الخطايا فلا صاحب معي و ضعفت عن غضبك فلا مؤيّد لي و اشرفت على خوف لقائك فلا مسكّن لروعتي و من يؤمّني منك و انت اخفتني و من يساعدني و انت افردتني و من يقوّيني و انت اضعفتني لا يجير يا الهى الأربّ على مربوب و لا يؤمن الأغالِب على مغلوب

ص:328

و لا يعين الأ طالب على مطلوب و بيدك يا الهى جميع ذلك السبب و اليك المفتر و المهرب فصل على محمد و آله و اجر هربى و انجح
مطلبى اللهم انك ان صرفت عنى وجهك الكريم او منعتنى فضلك الجسيم او حظرت على رزقك او قطعت عنى سببك لم اجد السبيل
الى شئ من املى غيرك و لم اقدر على ما عندك بمعونه سواك فأتى عبدك و فى قبضتك ناصيتى بيدك لا امر لى مع امرك ماض فى
حكمتك عدل فى قضائك و لا قوه لى على الخروج من

ص:329

سلطانک و لا استطیع مجاوزہ قدرتک و لا استمیل هواک و لا ابلغ رضاک و لا انال ما عندک الا بطاعتک و بفضل رحمتک الہی اصبحت
و امسیت عبدا داخرا لک لا املک لنفسی نفعا و لا ضرا الا بک اشهد بذلك علی نفسی و اعترف بضعف قوتی و قلہ حیلتی فانجز لی ما
وعدتہ و تتم لی ما آتیتہ فاتی عبدک المسکین المستکین الصّعیف الصّیریر الذّلیل الحقییر المہین الفقیر الخائف المستجیر اللّہم صلّ
علی محمّد و آلہ و لا تجعلنی ناسیا لذکرک فیما

اوليتتى و لا غافلا لأحسانك فيما ابلتتى و لا ايسا من اجابتك لى و ان ابطات عنى فى سرّاء كنت او ضرّاء او شدّه او رخّاء او عافيه او بلاء
او بؤس او نعماء او جدّه او لأواء او فقر او غنى اللّهم صلّ على محمّد و آله و اجعل ثنائى عليك و مدحى اياك و حمدى لك فى كلّ
حالا-تى حتّى لا-افرح بما اتيتنى من الدّنيا و لا اخرن على ما منعتنى فيها و اشعر قلبى تقواك و استعمل بدنى فيما تقبله منى و اشغل
بطاعتك نفسى عن كلّ ما يرد علىّ حتّى لا احبّ شيئا من

ص:331

سخطک و لا اسخط شیئا من رضاک اللهم صلّ علی محمد و آله و فرّغ قلبی لمحبتک و اشغله بذكرک و انعشه بخوفک و بالوجل منک و
قوّه بالرّغبه الیک و امله الی طاعتک و اجر به فی احبّ السّبل الیک و ذلّله بالرّغبه فیما عندک ایام حیوتی کلّها و اجعل تقواک من الدّنیاء زادی
و الی رحمتک رحلتی و فی مرضاتک مدخلی و اجعل فی جنتک مثوای و هب لی قوّه احتمل بها جمیع مرضاتک و اجعل فراری الیک و
رغبתי فیما عندک و البس قلبی الوحشه من شرار خلقک

ص: 332

وہب لی الأنس بک و باولیانک و اهل طاعتک و لا تجعل لفاجر و لا کافر علیّ منّہ و لا له عندی یدا و لابی الیہم حاجہ بل اجعل سکون
قلبی و انس نفسی و استغنائی و کفایتی بک و بخیار خلقک اللّٰہم صلّ علی محمّد و آلہ و اجعلنی لہم قرینا و اجعلنی لہم نصیرا و امنن
علیّ بشوق الیک و بالعمل لک بما تحبّ و ترضی انک علی کلّ شیء قدير و ذلک علیک یسیر

ص: 333

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام اذا أحزنه أمر وأهَمَّتْهُ الخطايا از دعاهاى آن حضرت است چون پیشامدى او را محزون مى ساخت و گناهان او را اندوهگين مى نمود.

تبيه

عنوان مذکور در اين دعا شاهد آن است كه دعا سبب برطرف كردن گرفتارى و سختيهاست؛ چنان كه خداى تعالى در قرآن شريف صريحا فرموده است: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاً وَ يُكْشِفُ السُّوءَ»¹ (آيا چه كسى دعای مضطر را اجابت کرده و گرفتاری او را برطرف می کند)، كه در اين آیه شريفه خداى تعالى اجابت دعا و كشف سوء را متوقف بر دعا فرموده.

و در روايت صحيح از امام زين العابدين عليه السلام مروى است كه: دعا بلا را رفع مى كند، چه بلايى كه نازل شده باشد و چه بلايى كه نازل نشده باشد: «الدعاء يدفع البلاء النازل و ما لم ينزل».

و در روايت صحيح از امام صادق عليه السلام نقل شده كه فرمود: گرفتارى دراز مدت را از كوتاه مدت مى شناسى؟ عرض كرديم: نه. فرمود: هر گاه به هنگام ابتلاء و گرفتارى دعا كردن بر دلتان الهام شد پس بدانيد كه مدت بلا كوتاه است: «هل تعرفون طول البلاء من قصره؟ قلنا: لا، قال: إذا ألهم أحدكم الدعاء عند البلاء فاعلموا أن البلاء قصير». و در روايت صحيح از امام موسى بن جعفر عليه السلام قريب به اين مضمون روايتى است كه مى فرمايد: هيچ بلايى بر بنده مؤمن نازل

نمی شود که خدای عز و جل بر او الهام کند که دعا کند مگر این که برطرف شدن آن گرفتاری نزدیک خواهد بود، و هیچ بلایی بر بنده مؤمن نازل نمی شود که او از دعا کردن خودداری کند مگر آن که مدت آن بلا طولانی گردد؛ پس بر شما باد به دعا کردن و تضرع به درگاه خدای عز و جل: «عن ابی الحسن موسی علیه السلام: ما من بلاء ينزل علی عبد مؤمن فیلهم الله عزّ و جلّ الدعاء إلا کان كشف ذلك البلاء و شیکا، و ما من بلاء ينزل علی عبد مؤمن فیمسک عن الدعاء إلا کان ذلك طویلا، فعلیکم بالدعاء و التضرّع الی الله عزّ و جلّ».

و نیز از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت است که فرمود: پدرم امام صادق علیه السلام می فرمود که همانا مؤمن از خدای تعالی حاجتی می طلبد، پس دیر اجابت می شود به خاطر آن که خدای تعالی صدای او را دوست دارد و می خواهد ناله او را بشنود. سپس فرمود: به خدا قسم آنچه خدای تعالی از خواسته های مؤمنین در این دنیا به تأخیر اندازد بهتر است برای آنها از آنچه برای آنان در این دنیا عطا می شود و دنیا چه ارزشی دارد: «انّ ابی جعفر علیه السلام کان یقول: انّ المؤمن لیسئل الله حاجه فیؤخر عنه تعجیل اجابته حبّا لصوته و استماع نهیبه، ثمّ قال: و الله ما اخر الله عن المؤمنین ما یطلبون فی هذه الدنیا خیر لهم مما عجل له فیها و ایّ شیء الدنیا».

و از امام صادق روایت است که فرمود: همانا بنده ای که دوست خداست، خدا را به خاطر حاجتی که دارد می خواند. پس به فرشته ای که موکل به دعاست گفته می شود: حاجت او را بر آور، ولی شتاب مکن که من دوست دارم صدای او را بشنوم. مولانا این قسمت از روایت را شیرین بیان می کند و می گوید:

ای بسا مخلص که نالد در دعا تا رود دود خلوصش بر سما

تا رود بالای این سقف برین بوی مجمر از اینین المذنبین

پس ملائک با خدا نالند زار کای مجیب هر دعا و ای مستجار

بنده مؤمن تضرّع می کند او نمی داند بجز تو مستند

تو عطا بیگانگان را می دهی از تو دارد آرزو هر مشتھی

حق بفرماید که نز خواری اوست عین تأخیر عطا یاری اوست

ناله مؤمن همی داریم دوست گو تضرّع کن که این اعزاز اوست

حاجت آوردش ز غفلت سوی من آن کشیدش موکشان تا کوی من

گر برآرم حاجتش او وا رود هم در آن بازیچه مستغرق شود

گرچه می نالد به جان یا مستجار دل شکسته سینه خسته گو به زار

خوش همی آید مرا آواز او و آن خدایا گفتن و آن راز او

* و امام علیه السلام در ذیل روایت فرمودند: و بنده دشمن خدا دعا می کند در کاری که گرفتار است، به فرشته ای که موکل به اوست گفته می شود: حاجت بنده مرا برآور و شتاب کن که من دوست ندارم صدای او را بشنوم. فرمود: پس مردم می گویند که این شخص چون پیش خدا عزیز بود حاجتش برآورده شد و آن دیگری چون پیش خدا قدر و منزلتی نداشت حاجتش برآورده نشد: «و انَّ العبد العبد لله لیدعو الله فی الامر ینوبه، فیقال للملک الموکل به: اقض لعبدی حاجته و عجلها فائی اکره ان اسمع نداءه و صوته، قال: فیقول الناس: ما اعطی هذا الا لکرامته و ما منع هذا الا لهوانه(1)».

اللهم یا کافی الفرد الضعیف، و واقی الأمر المخوف، افردتنی الخطایا فلا صاحب معی، و ضعفتم عن غضبک فلا مؤید لی، و أشرفت علی خوف لقائک فلا- مسکن لروعی، و من یؤمّتی منک و أنت أخفتی؟ و من یساعدنی و أنت أفردتنی؟ و من یقوینی و أن أضعفتی؟ بارالها! ای کارساز شخص ناتوان و ای نگهدارنده از پیشامد امر ترسناک، گناهان مرا تنها گذاشته اند و همراهی با من نیست و توان تحمل خشم تو را ندارم پس پشتیبانی برایم نیست، و به دیدار تو نزدیک شده ام و از آن می ترسم و برای وحشتم آرام بخشی نیست. چه کسی مرا آرامش دهد و حال آن که تو مرا ترسانده ای؟ و کیست که مرا کمک رساند در حالی که تو مرا تنها گذاشته ای؟ و کیست که مرا توان بخشد در حالی که تو مرا ضعیف و ناتوان کرده ای؟

سید شارح - رضوان الله علیه - در توضیح «لا صاحب معی» احتمالاتی داده است:

1. مقصود آن است که من به خاطر خطایایی که از من سر زده با کسی همنشین نیستم و در اندیشه کار خودم هستم.

2. همچون من خطاکاری نیست.

3. گناهان مرا از همصحبتی تنها گذاشته.

4. کلمه صاحب کنایه باشد از لطف خدای تعالی که همراه شایستگان و نیکوکاران است؛

ص: 337

1- بحار الانوار، ج 90، ص 374.

گویی گناهان موجب آن شده است که توفیق الهی از او سلب شود و این چنین است؛ چنان که در روایتی است که شخصی در محضر امام علی علیه السلام از بی توفیقی خود شکایت می کند که موفق به نماز شب نمی شود، حضرت می فرماید: «انت رجل قیدتک ذنوب یومک» گناهایی که در روز از تو سر می زند شب پای بند توست و نمی گذارد از بستر خواب برخیزی (توحید صدوق). و نیز در آن کتاب از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«انّ الرجل لیکذب الکذبه فیحرم بها صلوه اللیل...» الحدیث. همانا کسی یک دروغ می گوید، به خاطر آن از نماز شب محروم می شود.

5. گناهان مرا از رفقای خوب جدا کرده، زیرا به حکم «جلیس المرء مثله» خوبان با بدان انس نگیرند و همنشینی چون خود برای خویش انتخاب می کنند، مگر افرادی که حسّ نوع دوستی آنان را به فداکاری برای نجات برادرشان وادار کند؛ چنان که حکایت شده است که دو برادر دینی بودند که حال یکی از آن دو از استقامت برگشت، به دیگری گفتند: چرا از رفاقت با وی دست بر نمی داری او دیگر به فساد کشیده شده است؟ گفت: او امروز به رفاقت من نیازمندتر است تا دیروز؛ همچون کسی که در گرداب گرفتار است و رفیق اوست که دست او را گرفته و از گرداب هلاک نجاتش بدهد که:

اگر بینی که نابینا و چاه است اگر خاموش بنشین گناه است

و نیز:

دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشانهالی و در ماندگی

* به این نکته دقیق اخلاق انسانی اشاره شده است در حدیثی که می فرماید: «انصر اخاک ظالما او مظلوما، قیل: کیف ینصره ظالما؟ قال: یمنعه من الظلم»؛ برادرت را یاری کن در همه حال، چه ستمکار باشد و چه ستمکش. عرض شد: در حالی که ستمکار است چگونه یاری کند؟ فرمود: یاری اش در دین آن است که وی را از ستم کردن باز دارد. البته - به طوری که اشاره شد - این دستوری است اخلاقی و نه برای عموم، بلکه بر عامه مردم لازم است که با افراد فاسد الاخلاق همنشین نباشند که (خوپذیر است نفس انسانی)، مبادا خود آنان گرفتار

نخست موعظه پیر می فروش این است که از مصاحب ناجنس احتراز کنید

* و لکن در میان اجتماع افرادی پیامبرگونه یافت می شوند که همچون پیامبران الهی با همه معاشر و مصاحبند، تا دست آنان را گرفته و از منجلاب بدبختی نجاتشان دهند. به عبارت روشن تر برای نجات دادن غریق بایستی گروه نجات خودشان آماده و مجهز به وسایل نجات باشند وگرنه آنان نیز در چنگال امواج گرفتار خواهند آمد. معنای ظاهر دیگری برای جمله شریفه «افردتنی الخطایا» توان کرد و آن این که تنها منم که می باید بار گناهانم را به دوش کشم و هیچ کس مرا یاری نخواهد کرد؛ چنان که در تفسیر آیه شریفه: «يَوْمَ يَقْرَأُ الْمَرْءُ مِنَ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ 1»، روز قیامت روزی است که شخص از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندان می گریزد که هر یک از آنان به کار خویشند و از دیگران غافل، محدث جلیل حسن بن محمد دیلمی در کتاب نفیس خود ارشاد القلوب فرماید:

در روایت صحیح از رسول خدا آمده است که فرمودند: مردم که روز قیامت را بالمعاینه ببینند و حساب دقیق و عذاب الیم آن را مشاهده کنند، پدر دست به دامان فرزندش می زند و می گوید: فرزندم در دنیا چگونه پدری برای تو بودم؟ آیا تو را تربیت نکردم که از دسترنج خودم تو را غذا و طعام دادم و لباس تهیه کردم و به تو حکمتها و آداب اجتماعی و آیات کتاب خدا را آموختم و دوشیزه خوبی از فامیل خودم برایت همسر انتخاب کردم و تا زنده بودم مصارف خود و همسرت را متحمل شدم و پس از مرگم نیز به جای آن که اموالم را برای خودم قرار بدهم برای تو به جای گذاشتم؟ فرزند می گوید: آری پدر، همه حرفهایت درست است، اکنون حاجتت چیست تا مگر جبران خدمات تو را کرده باشم؟ می گوید: فرزندم! میزان اعمالم سبک است و کفه گناهان بر کفه حسناتم رجحان دارد، فرشتگان گفته اند که اگر یک حسنه بر کفه حسنات اضافه شود کمبود آن کفه جبران می شود.

اکنون خواهش دارم یک حسنه به من ببخشی، باشد که کفه حسناتم سنگین شود و در این

روز خطرناک نجات یابم. فرزند در جواب پدرش می گوید: نه به خدا قسم ای پدر، من هم از همانچه تو می ترسی می ترسم و نمی توانم از حسناتم چیزی به تو بدهم. فرمود: چون پدر این پاسخ را می شنود گریان و پشیمان باز می گردد که چرا در عالم دنیا آن همه وسایل برای فرزندش فراهم نموده است. همچنین مادر، فرزندش را در آن روز ملاقات می کند و می گوید: فرزندم! آیا شکم برای تو جایگاه نبود؟ گوید: آری. مادر می گوید: مگر از پستان من شیر نوشیدی؟ می گوید چرا. پس مادر می گوید: گناهانم سنگین شده، خواهش دارم یک گناه از گناهان مرا متحمل شود. فرزند می گوید: دور شو مادر که من به درد خودم گرفتارم. پس مادر با دیده تر باز می گردد.

و این است تأویل آیه شریفه «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ 1»؛ (روز قیامت رابطه فامیلی به درد نمی خورد و از آن پرسش نمی شود). فرمود: شوهر از دامن همسرش می گیرد و او را به نام می خواند و می گوید: من در دار دنیا چگونه شوهری برای تو بودم؟ وی از او تشکر می کند و ثنایش می گوید و اضافه می کند که تو همسر خوبی برای من بودی. پس به او می گوید: من از تو یک حسنه تقاضا دارم، باشد که موجب نجات من شود؛ می بینی که چگونه حساب دقیق است و میزان اعمال سبک است و گذشتن از صراط مشکل. زن می گوید: به خدا قسم من توان چنین کاری ندارم که من نیز همانند تو ترسانم. پس مرد از کنار همسرش با دلی اندوهگین و حیران و سرگردان دور می شود. و این است تأویل آیه شریفه که می فرماید: «وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ 2»؛ آن کس که بار گناهش سنگین است، از فامیل و نزدیکانش خواهش می کند که اندکی از بار گناهانش را به دوش گیرند و آنان نمی پذیرند و آنان همه به روز قیامت به فکر خویشند و ناله «نفسی نفسی» سر می دهند؛ چنان که خدای تعالی می فرماید: «يَوْمَ يَقْرَأُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمَّهِ وَ أَبِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ».

نویسنده گوید: طبق معمول این رساله نصّ حدیث شریف را نیز نقل می کنیم:

ففي الخبر الصحيح عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ان الخلائق اذا عاينوا القيامة وَ دَقَّ الحِساب وَ اليم العذاب فانّ الاب يَوْمئذٍ يتعلق بولده فيقول: اي بنّي كنت لك في دار الدنيا الم اربك و اغذيك و اطعمك من لدی و

اکسیک و اعلمک الحکم و الآداب و أدرسک آیات الكتاب و ازوجک کریمه من قومی و أنفقت علیک و علی زوجتک فی حیاتی و آثرت علی نفسی بمالی بعد وفاتی؟ فیقول: صدقت فیما قلت یا ابی، فما حاجتک؟ فیقول: یا بنی، انّ میزانی قد خفت و رجحت سیئاتی علی حسناتی و قالت الملائکه ینتاج کفّه حسناتک الی حسنه واحده حتی ترجع بها، و انی ارید ان تهب لی حسنه واحده اتقل بها میزانی فی هذا الیوم العظیم خطرہ، قال: فیقول الولد: لا و اللّٰه، یا ابت ائی اخاف مما خفته انت و لا اطیق اعطیک من حسناتی شیئا، قال: فیذهب عنه الأب باکیا نادما علی ما کان اسدی الیه فی دار الدنیا، و كذلك قیل الأم تلقی ولدها فی ذلك الیوم فتقول: یا بنی الم یکن بطنی لک و عاء؟ فیقول: بلی یا امّاه، فتقول: الم یکن ثدی لک سقاء؟ فیقول: بلی یا امّاه، فتقول له: انّ ذنوبی اتقلتت فارید ان تحمل عتّی ذنبا واحدا، فیقول: الیک عنی یا امّاه، فأتی مشغول بنفسی، فترجع عنه باکیه، و ذلك تأویل قوله تعالی: «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ» قال: و يتعلق الزوج بزوجه فیقول: یا فلانہ، ایّ زوج کنت لک فی الدنیا؟ فثنی علیه خیرا و تقول: نعم الزوج کنت لی، فیقول لها: اطلب منک حسنه واحده لعلی انجو بها مما ترین من دقه الحساب و خفه المیزان و الجواز علی الصّراط، فتقول له: و اللّٰه ائی لا اطیق ذلك و انی لأخاف مثل ما تخافه انت، فیذهب عنها بقلب حزین حیران، و ذلك ما ورد فی تأویل قوله تعالی: «وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جِمْلِهَا لَا يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَا لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ»، یعنی ان النفس المثقله بالذنوب تسأل اهلها و قرابتها ان یحملوا عنها شیئا من حملها و ذنوبها فانهم لا یحملونه بل یكون حالهم یوم القیامه نفسی نفسی، كما قال تعالی: یَوْمَ یَقْرَأُ الْمَرْءُ مِنَ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» .

لا- یجیر یا الہی إلا ربّ علی مرہوب، و لا- یؤمن إلا غالب علی مغلوب، و لا یعین إلا طالب علی مطلوب، و بیدک یا الہی جمیع ذلك السبب، و الیک المفر و المہرب، فصلّ علی محمد و آلہ، و اجر ہری و أنجح مطلبی بارالہا پروردہ نعمتت را بجز پرورندہ اش کسی پناہ نمی دہد و مغلوب زیردست را بجز آن کہ غالب شدہ است ایمنی نبخشد و بدہکار را بجز طلبکار کسی کمک نمی کند. ای خدای من! ہمہ این اسباب بہ دست قدرت توست و تنہا تویی گریزگاہ، پس بر محمد و خاندانش درود بفرست و مرا در فرارم در پناہ خود گیر و حاجتم را برآور.

سید شارح فرماید کہ مفرّ و مہرب ہر دو مصدر میمی ہستند بہ یک معنا، مانند: «لا تری فیہا عوجا و لا امّتا». نویسنده گوید: این کہ مفرّ و مہرب بہ یک معنا می باشند و عطف یکی بر دیگری از باب عطف لفظ بر مرادف خود است سخنی است صحیح، لکن تمثیل سید شارح بہ

عوج و امت صحیح نیست، زیرا این دو به یک معنی نیستند، بلکه عوج به معنی کژی است و امت به معنای بلندی.

سپس سید (رض) کلام لطیفی از بعض عرفا نقل می فرماید که ایشان فرموده اند: بدان که فرار بنده را به سوی خدا مراتبی است؛ اولین مرتبه اش عبارت است از فرار بنده از بعض آثار حق تعالی به بعض دیگر از آثار حضرتش، مانند: از اثر غضب الهی به اثر رحمتش؛ چنانچه در دعای بعض مؤمنین اشاره بدین مطلب است آن جا که خدای تعالی از قول آنان نقل می فرماید که مؤمنین می گویند: «رَبَّنَا وَ لَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ اَرْحَمْنَا» ، (پروردگارا! باری که ما را توان برداشتن آن نیست بر دوش ما منه و از ما بگذر و ما را بیامرز و به ما ترحم فرما) که گویی این مؤمنین بجز خدای تعالی و افعالش چیزی نمی دیده اند و از این رو از بعض آثار الهی به بعض دیگر فرار می کنند. مرتبه دوم آن که بنده در مقام مشاهده به مرتبه فنا برسد و در درجات قرب معرفت بالا برود تا آن جا که به مبادی و مصادر افعال برسد که عبارت است از صفات حضرت حق تعالی؛ پس، از بعضی از صفات به بعض دیگر فرار می کند؛ چنانچه در دعای امام زین العابدین علیه السلام بدین معنا اشاره شده که عرض می کند:

اللَّهُم اجعلنی اسوه من قد انهضته بتجاوزک عن مصارع المجرمین فاصبح طریق عفوک من أسر سخطک؛ بارالها! مرا نمونه افرادی قرار بده که با گذشت و عفو خودت او را از لغزشگاه گنهکاران برداشته و با عفو تو از اسارت غضب تو آزاد گشته است. و این بدان معناست که چون سخط و عفو دو صفت از صفات حق تعالی است، حضرت از یکی از این دو به دیگری پناه برده است.

مرتبه سوم آن که از مقام صفات قدم فراتر نهاده و به مشاهده ذات نایل گردد و از صفات به ذات پناهنده شود؛ چنانچه در آیه شریفه بدان اشاره شده است که می فرماید: «لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ» ؛ (پناهگاهی از خدا جز به خدای تعالی نیست)؛ و چنانچه در دعای افتتاحیه نمازها وارد است: «منک و لک و بک و الیک»؛ یعنی آغاز وجود از توست و ملک و سلطنت مخصوص توست و برپایی وجود به توست.

زیرنشین علمت کائنات ما به تو قائم چو تو قائم به ذات

و بازگشت خلائیق به سوی توست که: «إِنَّمَا لِلَّهِ وَ إِنَّمَا إِلَٰهِي رَاجِعُونَ». سپس با جمله های: «لا ملجأ و لا منجى و لا مفر منك الا اليك»، (پناهگاه و نجاتگاه و فرارگه از تو نیست مگر به سوی تو)، مطلب سابق را تأکید فرموده و همه این مراتب در یک مأموریت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یکجا فراهم آمده آن جا که حق تعالی فرمود: «وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ 1»، (پس سجده کن و طلب قرب بنما) پس از این مأموریت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سجده عرض کرد: «اعوذ بعفوك من عقابك و اعوذ برضاك من سخطك و اعوذ بك منك».

پس اولاً از بعضی افعال الهیه به بعضی دیگر پناه برد، سپس به مصادر افعال ترقی کرد و از بعضی صفات به بعضی دیگر پناه برد و سپس به مقام مشاهده ذات رسید و از ذات به ذات پناهنده شد. اینها سه مرتبه از مراتب فرار الی الله است، و مرتبه سوم اولین مقامی است که سالک در آن مقام قدم به ساحل دریای عزت می گذارد و سپس غرق امواج وصول می شود و این جا درجاتی است غیر متناهی و بی پایان و خدا داناست.

نویسنده گوید: ما سخن این عارف را بدون اظهار نظر نقل کردیم و لکن همین قدر اشاره می کنیم که: ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است.

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند نه هر که آینه دارد سکندری داند

هزار نکته باریک تر از مو این جاست نه هر که سر تراشد قلندری داند

ولی در عین حال گوئیم:

هنيئاً لارباب النعيم نعيمهم وللعاشق المسكين ما يتجرع

اللهم إنيك إن صرفت عني وجهك الكريم أو منعتني فضلك الجسمي أو حضرت علي رزقك أو قطعت عني سبيك، لم أجد السبيل إلى شيء من أملي غيرك، و لم أقدر على ما عندك بمعونه سواك، فإني عبدك و في قبضتك، ناصيتي بيدك لا أمر لي مع امرك بارالها! اگر تو روی بزرگواریت را از من برگردانی و یا فضل عظیم خود را از من دریغ داری و یا مرا از روزیت محروم فرمایی و یا رشته ای که میان من و توست ببری، به هیچ یک از آرزوهایم بجز از رهگذر لطف تو دست نیابم و بر آنچه نزد توست به یاری غیر، دست نخواهم یافت، که من بنده تو هستم و سرنوشتم

به دست قدرت توست و با فرمان تو مرا اختیاری نیست. بعضی گفته اند که معنای «لا امر لی مع امرک» آن است که با وجود فرمان تو کاری انجام ندهم چه موافق چه مخالف و اگر دستور ده تو باشی.

گر کشتی ور جرم بخشی روی و سر بر آستانم بنده را فرمان نباشد هر چه فرمایی بر آنم

* ماض فی حکمک، عدل فی قضائک، و لا قوه لی علی الخروج من سلطانک و لا أستطیع مجاوزة قدرتک و لا أستتمیل هواک و لا ابلغ رضاک و لا أنال ما عندک الا بطاعتک و بفضل رحمتک هر دستوری که از مقام مقدست صادر گردد بدون چون و چرا درباره من اجرا می شود و آنچه در دیوان قضای تو برای من رقم بزنند همه براساس عدل و داد است و مرا توان آن نیست که از محیط سلطنت و حکومت تو بیرون روم و از دایره قدرت تو خارج گردم، و نمی توانم لطف تو را متوجه به سوی خودم کنم و نه به آنچه نزد توست نایل شوم مگر به اطاعت و بندگی و به فضلی که از رحمت تو نشأت می گیرد. گویی امام علیه السلام در مقام دستیابی به وعده های الهی ابتدا طاعت و عبادت را وسیله شمرده است و سپس با توجه به حجم ثواب و پاداشهای ابدی و دائمی که در مقابل اعمال ناچیز بنده از طرف خدای متعال اعطا می شود، ارزش اعمال را ناچیز دیده و علت آن همه لطف و انعام و بخشش را تنها فضل بی منتهای الهی دانسته است که نیاز به هیچ علتی ندارد «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ 1» .

تحقیق

استاد حکمت و فلسفه، آیه الله شعرانی را در جمله «عدل فی قضاؤک» کلامی است پر محتوا که ما بدون دخل و تصرف جهت استفاده خوانندگان و فضلالی عظام نقل می کنیم:

«یکی از مسائل اختلافی میان مسلمین عدل است. اما هیچ کس نگوید من خدای را عادل نمی دانم، بلکه جماعتی عدل را به غیر آنچه مفهوم لغت عرب است تفسیر می کنند، و گویند اگر خدای تعالی همه بندگان مؤمن و پرهیزگر را به دوزخ برد و جاودان بسوزاند باز عدل است، چون همه ملک اویند و هرکس در ملک خود هر چه کند عدل باشد.»

اما معتزله و امامیه عدل را به معنی خود گیرند و از این جهت آنان را عدلیه گویند، و عدل را از اصول دین خود شمارند و گویند: افعال پروردگار مبنی بر حکم و مصالح و بر طبق قواعد و قوانین کامل و صحیح است و همه برای غایات و فوایدی است که در عقل قبیح نباشد. و حکما گویند: احکام خدا معلل به غرض نیست، اما حسن و قبح عقلی را انکار نمی کنند و فعل مرجوح را با علم به راجح محال دانند. پس آنچه حکما گویند فعل او معلل به غرض نیست گرچه در لفظ مانند سخن اشاعره است اما هر یک معنی دیگر خواهند. و ما اگر در برابر اشعریان سخن گوئیم افعال او را معلل به اغراض گوئیم تا عبث و قبیح نباشد، و اگر در برابر حکما باشیم تصدیق قول آنان کنیم چون غرض در اصطلاح حکما آن باشد که کننده کار را کامل گرداند پس از نقص، و این معنی بر خدای تعالی روا نبود، اما هر علم که حکمت و مصلحت داشته باشد چون خداوند بدان عالم است انجام می دهد، و آن که قبیح بود چون عالم به قبح آن است و خداوند نیاز به قبیح ندارد آن را نمی کند و اشعریان گویند تقسیم فعل به نیک و بد درباره او روا نیست».

إلهی اصبحت و امسیت عبدا داخرا لک، لا أملك لنفسی نفعا و لا ضرا إلا بک، اشهد بذلک علی نفسی و أعترف بضعف قوتی و قله حیلتی، فأنجز لی ما وعدتني و تمم لی ما آتیتني، فانی عبدک المسکین المستکین الضعیف الضّریر الحقیق المهین الفقیر الخائف المستجیر بارالها! در هر صبح و شام بنده ذلیل تو هستم و هیچ از من ساخته نیست، نه سودی جلب توانم کرد و نه زیانی دفع توانم نمود مگر به مشیت و خواست تو. گویی از آیه شریفه اقتباس شده است که می فرماید:

«قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» (1) و من بر زیان خود گواهی می دهم و نیز اعتراف می کنم که ناتوان و بیچاره ام، پس آنچه را که وعده فرموده ای مرحمت بفرما و آنچه را که عطا فرموده ای کامل گردان که من تو را بنده ای هستم درمانده و بیچاره و ناتوان و بدحال و پست و خوار و ندار و ترسان و پناهنده به جناب تو.

اللهم صلّ علی محمد و آله بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست.

و لا تجعلنی ناسیا لذكرک فیما أوتیتنی و لا غافلا لاحسانک فیما أبلیتني و لا آيسا من اجابتک لی و ان ابطأت عني، فی سراء کنت أو ضراء، أو شده او رخاء، أو عافیه او بلاء، أو بؤس او نعماء، أو جده أو لأواء، أو فقر أو غنی و در نعمتهایی که مرحمت فرموده ای یاد خودت را از یاد من مبر و مرا از

ص: 345

احسانی که دربارهٔ من فرموده ای غافل مگردان و از مستجاب شدن دعاها مأیوسم مفرما در هر حالی که باشم، خوشی و ناخوشی در سختی و ناراحتی و آسایش، در عافیت باشم و یا گرفتاری، در بدحالی باشم یا در نعمت، دارا باشم یا ندار، نیازمند باشم یا توانگر.

اللهم صلّ علی محمد و آله، و اجعل ثنائی علیک و مدحی ایّاک و حمدی لک فی کل حالاتی حتی لا أفرح بما آتیتی من الدنیا و لا أحزن علی ما منعتی فیها بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و مرا توفیق ده تا در همه حال ثناگوی تو باشم و تو را بستايم و سپاس تو کنم، آن چنان که به هر چه از دنیا به من مرحمت فرمودی خوشحال نگردم و به هر چه که از من بازداشتی غمگین نباشم.

و أشعر قلبی تقواک و لباس تقوا را بر من بپوشان.

و استعمل بدنی فیما تقبله منی و بدن مرا به کاری وابدار که آن را از من بپذیری.

و اشغل بطاعتک نفسی عن کل ما یرد علیّ و مرا از همه سرگرمی ها به طاعت خودت مشغول و سرگرم کن.

حتی لا احب شیئا من سخطک و لا أسخط شیئا من رضاک آن چنان که هیچ چیزی از آنچه را که نمی پسندی دوست نداشته باشم و هیچ چیزی از آنچه را که می پسندی ناخوش نداشته باشم. سید شارح فرماید: این که امام علیه السّلام سرگرمی به طاعت خدای تعالی را سبب رضا و تسلیم می داند به خاطر آن است که چون جان آدمی در دریای اطاعت خدای سبحان غرق شد و از غیر او روی گردانید به زهد حقیقی نایل شود و به مقام قرب مشرف گردد، پس برای او مرتبهٔ یقین به وجود حق تعالی و کمالات ذات مقدسش حاصل شود و یقین می کند که هر چه آن خسرو کند شیرین بود.

و این چنین یقین محبت به همراه آورد، و چون محبت آمد رضا به کارهای محبوب که لازمهٔ محبت است و پیرو اوست حاصل گردد. و کوتاه سخن آن که سالک الی الله چون سرگرم شد به آنچه او را به کار آید و از هر چه به کارش نیاید روی برگردانید، به مقام مشاهده می رسد که مقام عین الیقین است؛ و چون به این مقام رسید محبت تام و تمام بر دل او چیره شود، و چون محبت به دل راه یافت در مقام رضا ثابت قدم گردد؛ به هر چه از ناحیهٔ خدای تعالی صادر شده و می شود راضی و خوشنود گردد؛ چنان که هر دوستی با محبوب خود چنین است و هیچ از ناخوشایندهای محبوب را انجام ندهد و هیچ از خوشایندهای او را ناخوش ندارد

بلکه همه فرامین او را به جان و دل استقبال می کند و در مقابل خواسته های الهی اصلاً خواسته ای از خود ندارد. و کسانی که اهل رضا هستند از چیزی نکوهش نکنند و عیبش ننمایند، و آنچه را که محبوب بخواهد ناخوش ندارند و در آنچه محبوب آن را ساخته و پرداخته عیب و نقصی نمی بینند، بلکه همه مصنوعات را جلوه او دیده و صانع را در مصنوع مشاهده کنند. بلکه سزاوار نیست که بگوید: امروز روز گرمی است، و یا هوا سرد است، و یا بگوید: فقر بلا و محنت است و عیالمندی زحمت و مشقت دارد، که دلش به هیچ یک از این گونه سخنان راه نمی دهد بلکه قلباً و لساناً راضی و خوشنود است و به دل حلاوت قضای الهی را می چشد و تقدیرات را زیبا می بیند.

از این جاست که انس می گوید ده سال به خدمت رسول خدا کمر بستم هرگز به کاری که کرده بودم نفرمود: چرا کردی؟ و کاری را که انجام نداده بودم نفرمود: چرا انجام ندادی؟ و هرگز چیزی که بود نفرمود کاش نمی بود، و چیزی که نبود نفرمود کاش می بود، و می فرمود اگر خدا خواسته بود می شد. پایان کلام سید شارح. مترجم گوید: سخن را درباره رضا مجال وسیعی است و هر کس آن را به گونه ای توجیه کرده است و در این میان سخنی از مولانا بشنوید که می گوید:

ز اولیا اهل دعا خود دیگرند که همی دوزند و گاهی می درند

قوم دیگر می شناسم ز اولیا که دهانشان بسته باشد از دعا

از رضا که هست رام آن کرام جستن دفع قضایشان شد حرام

در قضا ذوقی همی بینند خاص کفرشان آید طلب کردن خلاص

حسن ظنی بر دل ایشان گشود که نپوشند از غمی جامه کبود

هر چه آید پیش ایشان خوش بود آب حیوان گردد از آتش بود

زهر در حلقومشان شکر بود سنگ اندر راهشان گوهر بود

جملگی یکسان بودشان نیک و بد از چه باشد این ز حسن ظن خود

کفر باشد نزدشان کردن دعا کای إله از ما بگردان این بلا

* اللهم صلّ علی محمد و آله، و فرّغ قلبی لمحبتک و اشغله بذکرک و انعشه بخوفک و بالوجل منک

وقوه بالرَّغْبَةِ اليك وامله الى طاعتك و آجر به في احب السبل اليك و ذلله بالرَّغْبَةِ فيما عندك ايام حيوتى كلها بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و دل مرا از همه چيز تهى ساز تا جاي محبت تو باشد. مقصود آن است كه جايى براى محبت غير تو در آن نباشد و همه زواياى دل را محبت تو پر كرده باشد. به قول شاعر:

همه عالم به يكبار از دل تنگ برون كردم كه تا جاي تو باشد

و اين مضمون در ادعیه وارد است مانند: «اللَّهُمَّ اَمَلًا قَلْبِي حَبًّا وَ خَشِيَةً مِنْكَ». گویى جمله «فرغ قلبى لمحبتك» و «اللَّهُمَّ اَمَلًا قَلْبِي حَبًّا لَكَ» به يك معنا اشاره مى كند كه پر شدن قلب از محبت جايى براى غير محبوب باقى نمى گذارد و تمام كشور دل به تصرف سلطان محبت در مى آيد و اين معنا مناسب فراغت قلب از براى محبت است كه: در يك دل نمى گنجد دو دوست. بازگويى جمله بعدى يعنى «و اشغله بذكرك» از پيامدهاى جمله اولى است، زيرا دلى كه پر از محبت است همواره به ياد معشوق است و چون محبوب داراى عظمت و جلال است، شناخت چنين محبوبى ايجاد خوف و خشيت در دل مى كند؛ چنان كه مى فرمايد: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ 1» .

و دل از مشاهده عظمت مى تپد كه معنای «وجل» است و چون مشاهده جلال توأم با مشاهده جمال است دل زير و رو مى شود و خواه و ناخواه سر تسليم فرود مى آورد كه «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعْرَاجَ أَهْلِهَا آذِلَّةً 2» . و همان گونه كه معرفت به خداى تعالى مراتب متفاوت دارد، راههاى وصول به معرفت نيز متفاوت است كه «الطرق الى الله بعدد انفس الخلاق». و از اين جهت امام عليه السلام از خداى تعالى مسئلت دارد كه او را به بهترين و محبوب ترين راهها رهبرى فرمايد تا به آنچه كه در نزد خداى تعالى است هرچه بيشتر رغبت يابد. و چون هيچ كس از سوء خاتمه ايمن نيست هماهنگ با عارفان خائف كه عرض كردند: «رَبَّنَا لَا تُرْغِ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا 3» از خداى تعالى درخواست استمرار اين هدايت را دارد، باشد كه در تمام دوران حياتش گداى كوى دوست باشد فلذا عرض مى كند: «ذَلَّلَهُ بِالرَّغْبَةِ فِي مَا عِنْدَكَ أَيَّامَ حَيَاتِهِ»:

از در خویش خدا را به بهشتم مفرست که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس

یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم دولت صحبت آن مونس جان ما را بس

* و اجعل تقواک من الدنیا زادی و الی رحمتک رحلتی و فی مرضاتک مدخلی و اجعل فی جنتک مثوی امام علیه السلام در این جملات برنامه سفر الی الله را ترسیم می فرماید با الهام گرفتن از آیه شریفه: «و تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى 1». در این سفر الهی توشه راه را که تقواست از خدای تعالی خواستار و چون تعیین هدف از مسافرت ضروری است هدف این سفر الی الله را رحمت خدای تعالی قرار داده «و الی رحمتک رحلتی»، و در حال وصول به مقصد از خدای تعالی می خواهد که وی را از دروازه مرضاتش داخل و در بهشتش منزل دهد «و اجعل فی جنتک مثوی».

و هب لی قوه أحتمل بها جمیع مرضاتک و مرا توانایی بخش آن چنان که همه وسایل خشنودی تو را متحمل شود.

و اجعل فراری الیک و رغبتی فیما عندک و به سوی تو گریزم و به نعمتها و کرامتهایی که نزد توست رغبت نمایم.

یکی از عرفا می فرماید: سفر از دنیا نباید کمتر از سفر در دنیا باشد؛ همان گونه که در سفر دنیا نیاز به توشه است همچنین در سفر آخرت می بایست توشه به همراه باشد، در حالی که توشه دنیا تو را از عذاب موقت خیالی نجات می دهد اما توشه آخرت تو را از عذاب ابدی معلوم نجات بخش است. توشه دنیا تو را به متاع فریب و غرور می رساند اما توشه آخرت تو را به جایگاه سرور، توشه دنیا سبب حظوظ نفسانی است ولی توشه آخرت سبب وصول به آستان جلال سبحانی است.

مرا در منزل جانان چه امن و عیش چون هر دم جرس فریاد می دارد که بر بندید محملها

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها

و البس قلبی الوحشه من شرار خلقک و لباس وحشت از مخلوقات شرورت را به قلبم پیوشان.

بعضی از حکما گفته اند: هر کس با مرد خیرخواهی مصاحبت کند برکت مرد خیرخواه به او می رسد. پس همنشین اولیا هرگز بدبخت نمی شود، حتی اگر سگی باشد همچون سگ اصحاب کهف، که خدای تعالی فرماید: «و کَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ¹». حکیم شیراز گوید:

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد

* و از این رو حکیمان توصیه کرده اند که جوانان از همنشینی سفیهان دوری جویند.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: با آدم بد نشین که کارهای زشت خودش را برای تو زیبا جلوه می دهد؛ دوست دارد تو نیز همانند او شوی: «لا تصحب الفاجر فیزین لک فعله و یوّد لو أنّک مثله». چنان که حواریین به عیسی علیه السلام گفتند: ای آموزگار نیکی! ما با چه کسی بنشینیم؟ فرمود:

کسی که دیدار او شما را به یاد خدا بیندازد و گفتارش بر علم و دانش شما بیفزاید. و نیز گفته شده: «جالسوا من یدگرکم الله رؤیته و یزیدکم من خیر نطقه».

مبادا با بدان همنشینی کنی، زیرا طبع تو از طبع آنها ناخودآگاه می دزدد. بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: مثل همنشین شایسته مثل عطر فروش است، اگر از عطرش به تو ندهد بوی عطر به تو سرایت می کند؛ و همنشین بد مثل درخت بقس است که اگر با آتشش تو را نسوزاند دودش تو را آزار می دهد: «مثل الجلیس الصالح کمثل الدّاری⁽¹⁾ن لا یجدک من عطره یعلقک من ریحہ، و مثل الجلیس السّوء کمثل البقس⁽²⁾ن لا یحرقک بناره یؤذیک بدخانه» و فرمود: هر کس به دین دوست خودش است پس باید نگاه کند با چه کسی دوست می شود: «المرء علی دین خلیله فلینظر المرء من یخال».

و این تأثیر و تأثر از همنشین نه تنها در انسان است بلکه در حیوانات و نباتات نیز هست؛ چنان که معروف است شتر سرکش به واسطه قرین بودن با شترهای رام، رام می شود و شتر

ص: 350

1- الداری: العطار و هی فرضه فی البحرین کان یحمل الیها المسک من الھند.

2- البقس: شجر یشبه الآس خشبه صلب تعمل منه الملائعق و نحوھا.

رام با همراهی شترهای سرکش، سرکش می شود. و نیز نباتات در مجاورت با آفات آلوده می شوند که کشاورز باید آنها را پاکسازی کند تا فاسد نشوند. و معروف است که آب و هوا در مجاورت مردار آلوده می شود. وقتی این چیزها تا این اندازه تأثیرپذیر باشند، تأثیرپذیری انسان به طور یقین بیشتر خواهد بود، زیرا آفرینش انسان برای پذیرش صورتهای نیک و بد است.

و بعضی گفته اند که آدمی را از آن جهت انسان می گویند که ریشه اش از انس است و هر چه را که می بیند با آن انس می گیرد، خواه خوب باشد یا بد. روایات از پیشوایان مذهبی در این زمینه فراوان رسیده است. از حضرت عیسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - رسیده است که فرمود: مصاحبت با بدان همچون بیماریها مسری است که میکرب این بیماری به دیگران نیز سرایت می کند، و همنشین بد آدمی را به هلاکت می کشاند، پس باید دقت کنی با چه کسی همنشین می باشی: «صاحب الشر یعدی و قرین السوء یردی فانظر من تقارن».

و لقمان به فرزندش فرمود: پسرکم! هر کس که با شخص بدکار شریک باشد راههای بدکاری را از وی می آموزد و کسی که همنشین بدکار داشته باشد سالم نمی ماند: «یا بنی من یشارک الفاجر یتعلم من طرقة و من یقارن قرین السوء لم یسلم». و امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که سزاوار نیست که مرد مسلمان با شخص بدکار پیمان برادری ببندد که انسان بدکار به خاطر این که همکار داشته باشد زشتیهای خود را در نظر دیگری جلوه می دهد و نه به درد دنیا می خورد و نه به درد آخرت و اصولا رفت و آمد با شخص بدکار موجب سرافکنندگی است:

«لا ینبغی للمسلم ان یواخی الفاجر فانه یزین له فعله و یحب ان یکون مثله و لا یعینه علی امر دنیا و لا معاده و مدخله و مخرجه من عنده شین علیه».

نخست موعظه پیر می فروش این است که از معاشر ناجنس احتراز کنید

* و نیز آن حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دقت کنید که با چه کسی همصحبت می شوید که هرکس به هنگام مرگش مصاحبان و رفقاییش به صورتهای مختلف در نظر او مجسم می شود، اگر رفقای خوبی باشند به صورتهای زیبا و اگر رفیقان بدی باشند به صورتهای زشت و نازیبا: «انظروا من تحادثون فانه لیس من احد ینظر به الموت الا مثل له اصحابه

الی الله، ان كانوا خیاراً فخیاراً و ان كانوا شراراً فشراراً، و لیس احد یموت الا تمثلت له عند موته». و از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: با بدعتگذاران همصحبت نشوید و همنشین مباشید که در نزد مردم شما نیز یکی از آنان محسوب می شوید، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس دین دوست و نزدیک خود را دارد: «لا تصحبوا اهل البدع و لا تجالسوهم فتصيروا عند الناس کواحد منهم، قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المرء علی دین خلیله و قرینه».

سپس امام سجاده علیه السلام در ادامه دعا عرض می کند:

و هب لی الانس بک و باولئک و اهل طاعتک و انس با خودت و اولیای خودت و اهل طاعت را به من مرحمت فرما.

و لا تجعل لفاجر و لا کافر علی منّ و لا له عندی یدا و لا بی الیهم حاجه بل اجعل سکون قلبی و انس نفسی و استغنائی و کفایتی بک و بخیار خلقک. اللهم صلّ علی محمد و آله و اجعلنی لهم قریناً و اجعلنی لهم نصیراً آن چنان نباشد که فاجری یا کافری بر من متی گذارد و یا حقی بر من پیدا کند، و مرا محتاج آنان مفرما، بلکه چنان کن که آرامش دل من و انس جان من و بی نیازی من و کفایت امورم به تو و به نیکان از خلقت باشد. بارها! بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا همنشین آنان قرار بده و مرا یار آنان بگردان.

از آن جایی که انسان بالطبع مجذوب احسان است و اگر نعمتی را از کسی دریافت کرد خواه و ناخواه ممنون او خواهد گردید و مردان آزاده هرگز راضی نشوند که زیر بار منت فاجران و کافران باشند و از طرفی جزء دستورات دینی ماست که نباید رد احسان کنیم، از این رو امام صلی الله علیه و آله و سلم از خداوند درخواست می کند که: نکند کافر و یا فاجری به او احسان کند.

که از طرفی به حکم دستور دینی می بایست بپذیرد و رد احسان نکند؛ چنان که رسول خدا فرمود: «لو اهدی الی کراع لقبلت»؛ اگر ساق پای گوسفندی را هم به من هدیه کنند من آن را می پذیرم؛ و از سوی دیگر به حکم طبیعت انسان که مجبور احسان و نیکی است، اگر احسان کافر و یا فاجر را بپذیرد خواه و ناخواه محبت آنان در دل او جایگزین خواهد شد و این بر خلاف دستور صریح قرآن است که می فرماید: «لا- تجرّد قوماً یؤمنون بالله و الیوم الآخر یؤادون من حادّ الله و رسوله 1»؛ کسانی که ایمان به خدا و روز قیامت دارند هرگز با دشمنان خدا دوستی برقرار نمی کنند. از این رو امام علیه السلام از خدای تعالی می خواهد که وسایل احسان فاجر و کافر را

برای او فراهم نفرماید که مبادا به حکم طبیعت انسان گرفتار محبت آنان گردد. حکیم شیرین سخن شیراز را در این زمینه داستان شیرینی است، می گوید:

به ره در یکی پیشم آمد جوان به تک در پی اش گوسفندی دوان

بدو گفتم این ریسمان است و بند که می آید اندر پی ات گوسفند

سبک طوق و زنجیز ازو باز کرد چپ راست پویدن آغاز کرد

بره در پی اش همچنان می دوید که خود خورده بود از کف او خوید(1)

چوباز آمد از عیش و بازی به جای مرا دید و گفت ای خداوند رای

نه این ریسمان می برد با منش که احسان کمندی است در گردش

به لطفی که دیده است پیل دمان نیارد همی حمله بر پیلبان

* و امنن علیّ بشوق الیک و بالعمل لک بما تحبّ و ترضی انک علی کلّ شیء قدير و ذلک علیک یسیر و بر من منت بگذار که مشتاق تو باشم و آنچه را که تو دوست داری و به آن خشنودی من همان را به خاطر رضا و خشنودی تو به جا آورم که تو بر همه چیز توانایی و پذیرش خواسته های من بر تو سهل و آسان است. جمله های آخر، در اوج عبودیت و اشاره به عالی ترین درجه عبادت است که انگیزه اصلی در عبادت و عمل، اشتیاق جمال جمیل و تحصیل رضای محبوب باشد که از این گونه عبادت به عبادت احرار تعبیر شده است؛ یعنی عبادت آزاد مردان، آن جا که فرمود: «قوم عبدوا الله خوفا فتلک عباده العبيد، و قوم عبدوا الله طمعا فتلک عباده التجار، و قوم عبدوا الله حبا فتلک عباده الاحرار». و اشاره به این معنا فرماید مولی الموحدين امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله و سلم که عرض می کند: «ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا من جنتک بل وجدتک اهلا للعباده فعبدتک».

*

ص: 353

1- خوید: زرع نارس.

و كان من دعائه عليه السّلام عند الشّدّه و الجهد و تعسّر الامور

اللّهُمَّ اَنْك كَلَّفْتَنِي مِنْ نَفْسِي مَا اَنْت اَمْلِك بِهِ مِنِّي وَ قَدْرْتَك عَلَيْهِ وَ عَلَيَّ اَغْلَبَ مِنْ قَدْرْتِي فَاعْطِنِي مِنْ نَفْسِي مَا يَرْضِيكَ عَنِّي وَ خذْ لِنَفْسِكَ رِضاهَا مِنْ نَفْسِي فِي عَافِيهِ اللّهُمَّ لاَ طَاقَه لِي بِالْجَهْدِ وَ لا صَبْرَ لِي عَلَيَّ الْبَلَاءِ وَ لا قُوّه لِي عَلَيَّ الْفَقْرِ فَلا تَحْظُرْ عَلَيَّ رِزْقِي وَ لا تُكَلِّنِي اِلَى خَلْقِكَ بَل تَفَرِّدْ بِحَاجَتِي وَ تَوَلَّ كِفَايَتِي وَ اَنْظِرْ اِلَيَّ وَ اَنْظِرْ لِي فِي جَمِيعِ اَمُورِي فَانَّكَ اِنْ وَكَلْتَنِي اِلَى

ص:354

نفسى عجزت عنها ولم اقم ما فيه مصلحتها و ان وكلتني الى خلقك تجهّمونى و ان الجاتنى الى قرابتى حرمونى و ان اعطوا اعطوا قليلا
نكدا و منّوا علىّ طويلا و ذمّوا كثيرا فبفضلك اللهم فاغننى و بعظمتك فانعشنى و بسعتك فابسط يدى و بما عندك فاكفنى اللهم صلّ على
محمّد و آله و خلّصنى من الحسد و احصرنى عن الذّنوب و ورّعنى عن المحارم و لا تجرّنى على المعاصى و اجعل هواى عندك و رضاي
فيما يرد علىّ منك و بارك لى فيما رزقتنى و فيما خولتني و فيما انعمت به علىّ

ص:355

و اجعلنی فی کلّ حالاتی محفوظا مکلّوا مستورا ممنوعا معادا مجارا اللّٰهم صلّ علی محمّد وآله و اقض عنّی کلّما الزمتنیه و فرضته علیّ
لک فی وجه من وجوه طاعتک او لخلق من خلقک و ان ضعف عن ذلک بدنی و وهنت قوّتی و لم تنله مقدرتی و لم یسعه مالی و لا ذات
یدی ذکرته او نسیته هو یا ربّ ممّا قد احصیته علیّ و اغفلته انا من نفسی فاذه عنّی من جزیل عطیّتک و کثیر ما عندک فانّک واسع کریم
حتّی لا یبقی علیّ شیء منه ترید ان تقاصّنی به من حسناتی

ص: 356

او تضاعف به من سيئاتى يوم القاك يا ربّ اللّهمّ صلّ على محمّد وآله و ارزقنى الرّغبه فى العمل لك لآخرتى حتّى اعرف صدق ذلك من قلبى و حتّى يكون الغالب على الرّهد فى دنياى و حتّى اعلم الحسنات شوقا و آمن من السيئات فرقا و خوفا و هب لى نورا امشى به فى النّاس و اهتدى به فى الظّلمات و استضى به من الشّكّ و الشّبهات اللّهمّ صلّ على محمّد وآله و ارزقنى خوف غمّ الوعيد و شوق ثواب الموعود حتّى اجد لذّه ما ادعوك له و كابه ما استجير

ص:357

بک منه اللّٰهُمَّ قد تعلم ما يصلحني من امر دنياى و آخرتى فکن بحوائجى حفيًا اللّٰهُمَّ صلّ على محمّد و آل محمّد و ارزقنى الحقّ عند
تقصيرى فى الشّكر لك بما انعمت علىّ فى اليسر و العسر و الصّحّه و السّقم حتّى اتعرّف من نفسى روح الرّضا و طمانينه النّفس منّى بما
يجب لك فيما يحدث فى حال الخوف و الأمن و الرّضا و السّخط و الصّدّر و النّفع اللّٰهُمَّ صلّ على محمّد و آلّه و ارزقنى سلامه الصّدر من
الحسد حتّى لا احسد احدا من خلقك علىّ شىء من فضلك و حتّى لا ارى نعمه من نعمك علىّ

احد من خلقك في دين او دنيا او عافيه او تقوى او سعه او رخاء الأ رجوت لنفسى افضل ذلك بك و منك وحدك لا شريك لك اللهم صلّ على محمد و آله و ارزقنى التّحفظ من الخطايا و الاحتراس من الزّلل فى الدّنيا و الآخره فى حال الرّضا و الغضب حتّى اكون بما يرد علىّ منهما بمنزله سواء عاملا بطاعتك مؤثرا لرضاك على ما سواهما فى الأولياء و الأعداء حتّى يامن عدوى من ظلمى و جورى و يئس وليّى من ميلى و انحطاط هواى و اجعلنى ممّن يدعوك

ص:359

مخلصاً في الرخاء دعاء المخلصين المضطربين لك في الدعاء انك حميد مجيد

ص: 360

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام عند الشدة و الجهد و تعسر الامور از دعاهای آن حضرت است هنگامی که سختی و مشقت پیش می آمد و کارها مشکل می شد. سید شارح - رضوان الله علیه - را به مناسبت دعا بیانی است که حاوی نکته ای است عرفانی، می فرماید:

بدان که خدای تعالی - جلّ شأنه - بندگان خویش را در این دنیا در بوتۀ امتحان قرار می دهد با خیر و شرّ و سود و زیان و بی نیازی و نیازمندی، توانایی و ناتوانی، خوشی و ناخوشی، سختی و آسایش، تا بنده به یقین بداند که او بنده ای است گرفتار و ناتوان در دست مولا، باشد که از حول و قوۀ خود دوری جوید و به حول و قوۀ مولایش چنگ بزند تا اگر خیری برای وی حاصل شود ثنا و سپاس او را گوید و به احسان مولایش کمک کند و به یاد او باشد، و هرگاه شرّی به وی روی آورد با حالت اضطراب روی به درگاه او کند تا خدای تعالی دعای او را اجابت فرماید، تا بداند که او بنده ای است که مولای خود را خواند و مولایش به او جواب فرمود و از مولایش درخواست کرد و مولا خواستۀ وی را به او عطا فرمود، تا بدین وسیله همواره به تمام وجودش به خدای تعالی متوجه گردد و در همه حالات به او تبارک و تعالی اعتماد کند.

و از این جهت است که دعا اطمینان بخش ترین وسیله است که انسان از آفات در امان باشد و محکم ترین وسیله ایمنی است از نکبتها و بزرگ ترین وسیله است که صاحبان عقل و اولوالالباب به بارگاه ربّ الارباب متوسّل می شوند. و بعضی از دانشمندان فرموده اند که دعا

کلید درهای بسته نیازمندیها و وسیله آسایش نیازمندان و پناهگاه بیچارگان و راحتی بخش مصیبت زدگان است، و روش پیامبران و فرستادگان الهی و بندگان صالح و شایسته خدا چنین بوده است که هر گاه یکی از آنان را گرفتاری و اندوهی پیش می آمد به دعا پناه می بردند و به این معنا اشاره می فرماید امیر المؤمنین علیه السلام که فرماید: هر گاه گرفتاری سخت پیش آمد پس پناه به خدای تعالی باید برد: «إذا اشتدت الفزع فالی الله المفزع». و به خاطر همین نکته عرفانی است که سید العابدین و اشرف الموحدین - سلام الله علیه - این دعا را به هنگام سختی و مشقت و دشواری می خواندند و عرض می کردند:

اللهم انک کلفتی من نفسی ما أنت أملك به منی و قدرتک علیه و علیّ أغلب من قدرتی فأعطني من نفسی ما یرضیک عنی و خذ لنفسک رضاها من نفسی فی عافیة از آن جا که بنده مکلف و موظف است که خود را اصلاح کند و جان خود را از آلودگی گناهان تطهیر کند و این میسر نمی شود مگر به این که در راه اطاعت خدا و به دست آوردن رضای تعالی قدم بردارد و از آنچه موجب سخط و خشم و غضب اوست دوری جوید تا بدین وسیله خود را از هلاکت دائمی و عذاب ابدی نجات بخشد و تطهیر نفس از آلودگی باقیام به اطاعات و اجتناب از شهوات است و چون قدرت بنده در این کارها مستند است به قدرت خدای تعالی زیرا که اوست مستند همه موجودات، و همه قدرتها به قدرت ذات متعال منتهی می شود، قدرتی که فوق آن قدرت تصور نمی شود، پس خدای تعالی به اصلاح نفس بنده اش توانا تر است و قدرت او بر عبد و بر هر چه که بنده اش را به آن تکلیف فرموده غالب تر است و چگونه چنین نباشد و حال آن که بنده مالک چیزی نیست، نه سودی و نه زیانی، جز به قدرت حق تعالی، و همه موجودات در ملک حق تعالی و در ید قدرت اوست. حال که چنین است پس مرا به عملی وادار که تو را از من خشنود گرداند یعنی قدرتی به من عطا فرما که آماده شوم برای به جا آوردن آنچه که تو را از من راضی می سازد.

و خذ لنفسک رضاها من نفسی فی عافیة و مرا به کاری برگمار که تو از من خشنود باشی.

یعنی مرا وادار کن بر کاری که بجز تو الثفات نکنم تا تو راضی شوی؛ و چون استجابت این دعا ممکن بود به حدی برسد که نفس انسانی را از تدبیر بدنش باز بدارد و دیگر در مقام صلاح بدن و تدبیر آن نباشد و در نتیجه توانایی جسمی را از دست بدهد و حرکاتش مختل و بدون ضابطه عقلایی باشد که باعث فساد بدن و یا پریشانی فکر گردد؛ چنان که برای بسیاری

از اهل محبت و عرفان پیشامد کرده و حالاتشان در کتابهای عرفانی و تذکره ها مذکور است، از این رو امام علیه السلام از خدا می خواهد که این کارها همراه با عافیت باشد. و احتمال دیگری هست در معنای این جمله از دعا و آن این که امام که از خدای تعالی خواستار این شد که رضای خودش را از او تحصیل کند و این به حسب صورت عمومیت داشت و این ممکن بود در ضمن عافیت باشد یا در ضمن بلا، امام علیه السلام از این که مبادا این سؤال اظهار تجلّد باشد و اشاره به این باشد که می تواند همه آنچه را که موجب رضای خدای تعالی است تحمّل کند چه در ضمن سلامتی و عافیت چه در ضمن ابتلا و گرفتاری، لذا از خدای تعالی خواست که این تحصیل رضا با عافیت باشد نه با گرفتاری؛ چنان که از عارف معروف ابن فارض نقل شده است وقتی این شعر را گفت:

بما شئت فی هواک اختبرنی فاختباری ما کان فیه رضاک

در راه دوستی خودت هر طور که می خواهی مرا آزمایش کن، آزمایش من در آن است که رضای تو در آن باشد.

تو را خواهم، نخواهم رحمتت گر امتحان خواهی ببندم باب رحمت را درهای بلا بگشا

به حبس بول گرفتار شد و دستور داد که او را به دوش بگیرند و در مکتب خانه بچه ها بگردانند و به بچه ها می گفت: ادعوا لعمکم الکذاب؛ در حق عمومی دروغگویتان دعا کنید. و به این معنا امام صادق علیه السلام اشاره فرمود آن جا که اسحاق بن عمار را دستور استخاره می دادند فرمودند: استخاره ات به شرط عافیت باشد، زیرا چه بسا خیر آدمی در بریده شدن دستش و یا مرگ فرزندش و یا از دست دادن عقلش باشد: «لتکن استخارتک فی عافیه فانّه ربما خیر للرجل فی قطع یده و موت ولده و ذهاب عقله».

اللهم لا طاقة لی بالجهد بارالها! مرا طاقت و تحمل رنج نیست.

و لا صبر لی علی البلاء و تاب شکیبایی بر بلا را ندارم.

و لا قوه لی علی الفقر و توان تحمل تنگدستی را ندارم.

فلا تحظر علیّ رزقی پس روزیم را از من مگیر.

و لا تکلنی الی خلقک و مرا به خلق خود وامگذار.

بل تقدّر بحاجتی و تولّ کفایتی بلکه تو خود به تنهایی حاجت مرا برآور و کفایت مرا به عهده بگیر.

و انظر الیّ و انظر لی فی جمیع اموری لغت «نظر» اگر با کلمه «الی» همراه باشد به معنای دیدن است مانند: نظر الیّ (مرا دید)، و اگر با «ل» باشد به معنی رحمت است مانند: نظر لی (به من رحم کرد)، و اگر با کلمه «فی» همراه باشد به معنای فکر است مانند: نظر فیّ (درباره من اندیشه کرد)، و اگر با کلمه «بین» همراه باشد به معنای حکم است مثل: نظرت بینهم (میان آنها نظر دادم و حکم کردم).

پس اگر در جمله امام در این دعا که می فرماید: «و انظر لی فی جمیع اموری» به معنای رحمت و کمک است بدان معناست که مرا رحم کن در همه کارها و کمک کن، و اگر به معنای فکر و تدبّر باشد مقصود در این جمله لازمه فکر و تدبّر است که عبارت است از اعتنا و اهمیّت دادن به مطلب، زیرا به هر مطلبی که اهمیت می دهد در آن تدبّر می کند. پس معنای این جمله از دعا آن است که در همه کارهایم به نفع من نظر کن.

فانک ان وکلنتی الی نفسی عجزت عنها و اگر مرا به خودم واگذار کنی نفسم عاجز از انجام امور است.

و لم اقم ما فیه مصلحتها و من نتوانم آنچه را که مصلحت من در آن است برپا بدارم.

و ان وکلنتی الی خلقک تجهّمونی و اگر مرا به آفریده هایت واگذار کنی درباره من روی در کشند.

و ان الجأنتی الی قرابتی حرمونی و اگر پناهگاه مرا خویشانم قرار دهی مرا محروم خواهند کرد.

و ان اعطوا اعطوا قليلا- نکدا و متوا علی طویلا- و ذموا کثیرا و اگر چیزی بدهند اندک خواهد بود و منت زیادی بر من خواهند داشت و سرزنش فراوانم خواهند کرد.

ثقه الاسلام کلینی در کافی به سند خودش از ابن ابی یعفور نقل می کند که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام را که دستش را به طرف آسمان بلند کرده و عرض می کند: «ربّ لا تکلنی الی نفسی طرفه عین ابدآ لا اقل من ذلک و لا اکثر»؛ پروردگارا مرا به اندازه چشم به هم زدن بر خودم هرگز وامگذار، نه کمتر از این فرمود و نه بیش از این. راوی گوید که بلافاصله دیدم که اشکهایشان از اطراف محاسن مبارکشان قطره قطره فرومی ریزد. سپس متوجه من شد و

فرمود: ای پسر ابی یعفر! همانا یونس بن متی را خدای عز و جل کمتر از یک چشم به هم زدن به خود واگذاشت پس آن گناه را مرتکب شد.

عرض کردم: خدا کارهای شما را اصلاح کند، آیا به سر حد کفر رسید؟ فرمود: نه و لکن اگر به آن حال می مرد هلاک شده بود.

فی الکافی بسنده الی ابن ابی یعفر قال: سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول و هو رافع یده الی السماء: رب لا تکنلی الی نفسی طرفه عین ابدلا لا اقل من ذلک و لا اکثر. قال: فما کان باسرع من ان تخدّرت الدموع من جوانب لحيته، ثم اقبل الیّ فقال: یابن ابی یعفر، ان یونس بن متی وکله الله عز و جل الی نفسه اقل من طرفه عین فاحدث ذلک الذنب. فقلت: فبلغ به کفرا اصلحک الله؟ قال: لا و لکن الموت علی تلک الحال هلاک.

فبفضلک اللهم فاغثنی و بعظمتک فانعشنی از آن جایی که علاقه به مال دنیا از غریزه های آدمی است بنابراین آدمی بالطبع نسبت به انفاق بخل می ورزد، و بخل از صفاتی است که آدمی را به هلاکت می کشاند؛ چنان که خدای تعالی اشاره می فرماید: «وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ 1»؛ کسانی که از بخل ورزیدن که در جان آنان است محفوظ بمانند تنها آنانند که نجات می یابند یعنی اگر گرفتار بخل بشوند به هلاکت خواهند افتاد. فبفضلک اللهم فاغثنی پس بارالها! با فضل خودت مرا بی نیاز فرما.

و بعظمتک فانعشنی و به بزرگی خود مرتبه مرا بلند گردان و مرا از مهلکه نجات بخش و به داد من برس.

و بسعتک فابسط یدی و از قدرتی که بر تسبیب داری و همه در ید قدرتت دست مرا گشاده دار.

و بما عندک فاکفنی و به آنچه نزدت است که همه خیر دنیا و آخرت است مهم مرا کفایت کن.

اللهم صلّ علی محمد و آله و خلّصنی من الحسد بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و مرا از حسد رهایی بخش.

حسد، چنان که بزرگان فرموده اند، عبارت است از تمنای زوال نعمت از محسود هر چند آن نعمت به شخص حاسد نیز نرسد. و اگر انسان تمنا کرد که نعمت به او برسد بدون آن که آرزوی زوال آن را از دیگری بکند این حالت را غبطه می گویند و اشکالی ندارد. درباره حسد

روایات و حکایات عجیبی رسیده است؛ از جمله روایات روایتی است در کافی شریف از امام صادق که فرمود: همانا حسد ایمان را می خورد همان گونه که آتش هیزم را: انّ الحسد يأكل الايمان كما تأكل النار الحطب. و امام صادق فرمود: شخص حسود پیش از آن که محسود را زبانی برساند به خویشتن زیان می رساند؛ همچون ابلیس که بر آدم حسد ورزید نتیجه اش آن شد که خود را به لعنت خدای تعالی گرفتار کرد ولی آدم برگزیده خدا شد و هدایت یافت و به جایگاه حقایق عهد و گزینش رفعت مقام یافت. پس همواره محسود دیگران باش نه آن که به دیگران حسد بورزی، که ترازوی عمل حسود همیشه سبک است چون ترازوی عمل محسود سنگین است.

وانگهی حسد تأثیری در تقدیرات امور ندارد که روزی هر کس از طرف خدای تعالی مقدر و تقسیم شده است. پس حسد نه سودی به حال حسود دارد و نه زبانی به محسود می رساند. و ریشه حسد از کوری چشم دل است و انکار نمودن فضل خدای تعالی، و این دو یعنی کوری دل و انکار فضل خدای تعالی دو بال کفر می باشند. و با حسد بود که آدمیزاده گرفتار شد و آن چنان به هلاکت رسد که هرگز نجات نیابد: «الحاسد مضرّ بنفسه قبل ان يضّرّ بالمحسود کابلیس اورث بحسده لنفسه اللعنه و لآدم الاجتباء و الهدی و الرفع الی محل حقایق العهد و الاطفاء، فکن محسودا و لا تکن حاسدا، فان میزان الحسد ابدا خفیف بثقل میزان المحسود و الرزق مقسوم، فمآذا ینفع حسد الحاسد و لمآذا يضّرّ المحسود الحسد، و الحسد اصله من عمی القلب و وجود فضل اللّٰه تعالی، و هما جناحان للكفر، و بالحسد وقع ابن آدم فی حسره الابد و هلک مهلکا لا ینجو منه ابدا».

و حکایت عجیبی درباره حسد نقل شده که در زمان موسی الهادی در بغداد اتفاق داده و خلاصه اش آن که: یکی از ارباب نعمت به همسایه اش حسد ورزید و آنچه می توانست بر علیه او تبلیغات کرد ولی فایده ای نبخشید و مؤثر واقع نشد. عاقبت تدبیری اندیشید و آن این که غلام بچه ای را خرید و او را تربیت کرد تا بزرگ شد روزی به غلامش دستور داد که سر روی را بر پشت بام همسایه ببرد به خیال آن که وقتی چنین کرد لامحال همسایه را به جرم قتل دستگیر می کنند و او به آرزویش می رسد و لو بعد از مرگ خودش. برای این کار چاقوی تیزی آماده کرد و سه هزار درهم از مال خودش به غلام داد و گفت: پس از آن که مرا به قتل رساندی، با این پول به هر جای دنیا که می خواهی سفر کن، و هر چند غلام امتناع کرد و

مولای خود را نصیحت کرد که اولاً از کجا معلوم تو شد که این توطئه تو درباره همسایه ات مؤثر خواهد بود، و به فرض که مؤثر گردد، به هنگامی خواهد بود که تو زنده نیستی تا گرفتاری او را ببینی، و از این قبیل نصایح هر چند می توانست به آن حسود بدبخت گفت و لیکن سودی نداشت. بالاخره غلام چاره ای جز از امثال امر مولا ندید و همان کار را کرد و سر مولا را بر پشت بام خانه همسایه از تن جدا کرد. ابتدا چند روزی همسایه بی گناه گرفتار شد و به زندان افتاد و لیکن دیری نگذشت که حقیقت امر مکشوف شد و متهم به دستور الهادی از زندان آزاد گردید. فاعتبروا یا اولی الابصار.

و احصرنی عن الذنوب و مرا از گناهان باز دار و وسایل گناه را در دسترس من قرار مده تا به گناه آلوده نشوم.

و ورنه عن المحارم و مرا از محرمات پرهیز ده.

و لا تجرّنی علی المعاصی و مرا بر گناهان جرأت عطا مفرما.

و اجعل هوای فیما عندک و خواسته دل مرا در آن چیز قرار بده که در نزد توست از عنایات و کرامات و مقامات معنوی.

و رضای فیما یرد علی منک و رضا و خشنودی مرا در آن قرار بده که از ناحیه تو به من می رسد و من راضی و خشنود باشم به مقدراتی که درباره من جاری می شود.

یکی از اهل عرفان فرماید: ابتدای رضا از مقامات سالکین است که بایستی سالک با ریاضیات شرعیه آن را به دست بیاورد، و پایان آن از حالات است که خدای تعالی به سالک عنایت می فرماید. و کسی که به زیور رضا آراسته شود بهترین پذیرایی حق تعالی نصیب او شده و از قرب الهی بالاترین بهره را برده است. و صفت رضای حقیقی برای بنده حاصل نمی شود مگر هنگامی که خدای تعالی از او راضی باشد؛ چنان که اشاره به این معنی است آن جا که می فرماید: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ» (1).

موسی نبی الله - علی نبینا و آله علیهم السلام - عرض کرد: بارالها! مرا به کاری دلالت فرما که اگر آن کار را انجام دهم تو از من راضی باشی.

خدای تعالی فرمود: تو طاقت و توان این کار را نداری. موسی به سجده افتاد و با حال تضرع و نهایت خضوع خواسته خود را تکرار کرد. پس خدای تعالی به او وحی فرمود: ای

ص: 367

پسر عمران! رضای من در آن است که تو به قضای من راضی باشی.

«قال موسى عليه السلام: الهی دَلّنی علی عمل اذا عملته رضیت، قال: انک لا تطیق ذلک یا موسی، فخرّ موسى ساجدا متضرعا فحبت، فاوحی اللّهُ الیه: یابن عمران انّ رضای فی رضاک بقضائی». و بعضی از بزرگان فرموده اند که رضا عبارت است از این که انسان احکام الهیه را با شادی و سرور استقبال کند. و فرموده است که آخر رضا اللّهُ الاعظم است و بهشت دنیاست و قصر عارفان است، و شاید به این مقام اشاره فرماید عارف شیراز که می گوید:

من که امروزم بهشت نقد حاصل می شود وعده فردای زاهد را چرا باور کنم

* ثقة الاسلام کلینی - رضوان اللّهُ علیہ - در کتاب شریف کافی به سند صحیح روایت می کند که امام زین العابدین علیه السّلام فرمود: صبر و رضا از خدای تعالی سرآمد اطاعت الهی است و کسی که صبر کند و از خدای تعالی در آنچه قضای الهی است راضی باشد، خواه آن چیز را خوش داشته باشد و خواه ناخوش، خدای تعالی درباره او هر قضایی را که اجرا فرماید، چه خوش و چه ناخوش، خیر و صلاح او را در آن قرار خواهد داد.

به جدّ و جهد چو کاری نمی رود از پیش به کردگار رها کرده مصالح خویش

«الصبر و الرضا عن اللّهِ رأس طاعه اللّهِ و من صبر و رضی عن اللّهِ فیما قضی علیه فما احب او کره لم یفرض اللّهُ له فیما احب و کره الا ما هو خیر له».

زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت

و اجعلنی فی کلّ حالّتی محفوظا مکلوئا مستورا ممنوعا معاذا مجارا و مرا در همه حالات حفظ فرما و در رعایت خود گیر و از نظر بدخواهان پوشیده و دست دشمنان را از من کوتاه فرما و در پناه و امان خودت مرا نگاه دار.

اللّهم صلّ علی محمّد و آله، و اقض عنی کل ما الیّمتنی و فرضته علیّ لک فی وجه من وجوه طاعتک او لخلق من خلقک و ان ضعف عن ذلک بدنی و وهنت عنه قوتی و لم تنله مقدرتی و لم یسهه مالی و لا ذات یدی بارالها! درود بر محمد و خاندان او بفرست و هر چه مرا بدان مکلف و موظف فرموده ای از انواع طاعتهای خود یا نسبت به یکی از بندگان، تو خود ادای آن را از

من به عهده بگیر، هر چند بدن من از انجام آن ناتوان باشد و نیروی من از آن سست باشد و نه قدرت آن را داشته باشم و نه وضع مالی من اجازه دهد و سرمایه ام به آن وفا کند.

ذکرته او نسبت به یاد داشته باشم و یا فراموش کرده باشم.

هو یا ربّ ممّا قد احصیته علیّ و اغفلته أنا من نفسی، فادّه عنی من جزیل عطیتک و کبیر ما عندک پروردگارا! آنچه من فراموش کرده باشم تو یک یک آن را به یاد داری و این منم که آنها را از خاطر برده ام، پس آن را از بخششهای فراوانت و خزانه بی پایان خود ادا فرما.

فانک واسع کریم حتّی لا یبقی علیّ شیء منہ که تویی گشایش بخش بزرگوار. پروردگارا! چنان کن که چیزی از آن حقوق بر عهده من نماند.

ترید ان تقاصّنی به من حسناتی او تضاعف به من سیئاتی یوم القاک یا رب که بخواهی روز ملاقات تو از اعمال نیک من به عوض آنها قصاص کنی و یا بر گناهانم بیفزایی. شاید اشاره به روایاتی باشد که می فرمایند روز قیامت وقتی اعمالش را به دستش می دهند می بیند حسناتی که در دنیا به جا آورده در آن نیست و گناهیانی ثبت است که او مرتکب نشده است و چون استیضاح می کند به وی می گویند حسنات را به واسطه غیبتی که کردی به حساب مغتاب منظور شد و چون حسنات به آخر رسد از گناهان مغتاب در نامه عمل ثبت گردید.

استاد الاساتذہ علامه شعرانی - که خدایش رحمت کند - می فرماید: از این سخنان آشکار می گردد که زاری و انابت آن حضرت از گناه بدان معنی که پیش ما معروف است نبوده بلکه اعتراف به نقصان ذات اشکالی است از کمال و مقتضای بندگی و ضراعت، خاصان درگاه می گفتند: ما عرفناک حق معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک لا اُحصی ثناء علیک انت کما اثبت علی نفسک؛ چون فراموشی بدان معنی که ما می دانیم معصیت نیست تا رفع تکلیف از خدا خواهد، و نیز آنچه قدرت بدان نرسد و مال انسان گنجایش آن نداشته باشد در شریعت تکلیفی متوجه نمی گردد.

مترجم گوید: سخن علامه مذکور را پایه سخن بسی بلند است و لکن اگر نگوئیم که ادعیه صحیفه مبارکه خاص حضرات معصومین بوده بلکه از لسان رعایا نیز انشاء شده است در این گونه موارد که علامه فقید می فرمایند: در شریعت تکلیفی متوجه نمی گردد، ممکن است که تقصیر در مقدمات نسیان باشد که آن وقت مشمول قاعده الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار خواهد بود (دقت شود).

اللهم صلّ على محمد وآله و ارزقني الرغبة في العمل لك لآخرتي حتى اعرف صدق ذلك من قلبي و حتى يكون الغالب على الزهد في دنياي بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و مرا آن روزی فرما که برای آخرتم به عمل کردن در راه رضای تو کوشا باشم آن چنان که این کوشش را از اندرون قلبم احساس کنم و آن چنان که بی رغبتی به دنیا بر وجود من غالب گردد.

و حتی اعمال الحسنات شوقا هر عمل نیک را از روی شوق انجام دهم.

و آمن من السّيئات فرقا و خوفا و از کارهای زشت به واسطه ترس و بیم در امان باشم.

این که امام علیه السلام از خدای تعالی خواسته که رغبت در عمل برای آخرت را روزی فرماید ظاهرا مقصود آن است که نکند اعمال صالحه که باید فقط به منظور رسیدن به رضوان الهی انجام شود به اغراض دنیوی آلوده گردد؛ چنان که در بسیاری از مردم دیده می شود که شعار صالحین و رفتار آنان را برای رسیدن به دنیا و مقاصد دنیوی اتخاذ می کنند؛ چنان که به این معنی در این آیه شریفه اشاره شده است که: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ ۱» .

و نیز می فرماید: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصَّ لَهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَ سَعَى 2» ؛ اگر کسی با عملی که خدای تعالی واجب فرموده ثواب دنیا را بخواهد به دست آورد و آن عمل را برای تقرب به خدا و ثواب آخرت انجام ندهد خدای عز و جل از مال و منال دنیا آنچه را که مشیت الهی به آن تعلق یابد به او عطا می فرماید و لکن در عالم آخرت هیچ ثواب و پاداشی نخواهد داشت؛ و این گونه معامله با او به خاطر آن است که خدای سبحان وسایل دنیوی را در اختیار او قرار داده که با آن وسایل برای اطاعت امر پروردگار استعانت جوید، ولی او از آن وسایل در جهت معصیت و نافرمانی حق تعالی استفاده می کند و از این رو خدای تعالی او را عذاب می فرماید.

روی عن ابن عباس انّ النبی صلّی اللّٰه علیہ و آلہ و سلّم قال: معنی قوله تعالی: من کان یرید العاجله الایه من کان یرید ثواب الدنیا بعمله الذی افترضه اللّٰه علیہ لا یرید به وجه اللّٰه و الدار الآخره عجله له ما یشاء اللّٰه عز و جل من عرض الدنیا و لیس له ثواب فی الآخره، و ذلک انّه سبحانه یؤتیہ ذلک لیستعین به علی الطّاعه فیستعمله فی معصیه اللّٰه فیعاقبه علیہ.

امین الاسلام طبرسی در کتاب شریفش مجمع البیان فرماید: اگر کسی اشکال کند که آیا ممکن است شخص مکلف با عملی که انجام می دهد دنیا و آخرت را با هم منظور بدارد؟ جواب این سؤال مثبت است، به شرط این که غرض دنیوی اصل نباشد بلکه فرع و تابع غرض اخروی باشد؛ مانند کسی که در راه خدا جنگ می کند و شمشیر می زند برای این که دین عزت یابد و قیامت را تابع این غرض قرار می دهد. نظام نیشابوری در تفسیرش گفته که خدای تعالی دو طایفه از مردم را ذکر فرموده: یکی آن که قصدش از عمل، رسیدن به خیرات دنیوی باشد، و دوم آن که قصد خیرات آخرت کند؛ در حالی که سه قسم دیگر در این جا هست.

سه شرط برای اینکه عمل مکلف برای دنیا و آخرت باشد

قسم اول آن که طلب دنیا و آخرت هر دو مقصود باشد ولی طلب آخرت رجحان داشته باشد

، که بعضی گفته اند این گونه عمل مورد قبول حضرت حق تعالی واقع نمی شود، زیرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده از قول خدای عز و جل که فرمود: من از همه بی نیازها بی نیازترم از شریک، هر کس که کاری انجام دهد و جز من دیگری را در آن کار شریک کند من آن کار را به شریکم واگذار می کنم:

«انا اغنی الاغنیاء عن الشکر، من عمل عملا اشکر فیه غیری ترکته و شریکه».

قسم دوم آن که طلب دنیا به قدر طلب آخرت باشد و هر دو به اندازه هم باشند.

قسم سوم آن که قصد طلب دنیا رجحان داشته باشد بر طلب آخرت؛

و به اتفاق گفته اند که این دو قسم نیز مورد قبول واقع نمی شود، چیزی که هست بهتر از آن است که عمل به قصد ریای محض آورده شود.

مترجم گوید: شرح این مطلب را این ناچیز در رساله ای جداگانه به نام «عجب و ریا» نگاشته ام و نظرات بزرگان و محققان را که از آن جمله حضرت امام خمینی قدس سره است در آن

رساله آورده ام و بسیاری از نکات و دقایق عجب و ریا در آن رساله یادآوری شده است و به فارسی و عربی چاپ و منتشر شده است. طالبین خلوص و اخلاص در عمل را به مطالعه آن کتاب توصیه می کنیم.

این که امام علیه السلام عرض می کند: «و حتی یكون الغالب علیه الزهد فی دنیای»، گوید زهد حقیقی از لوازم رغبت به عملی است که از برای آخرت باشد و از این رو امام امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

همانا دنیا و آخرت دشمن یکدیگرند و دوراهند که با هم مختلفند، پس هر که دنیا را دوست داشته باشد و به دنبال آن باشد قهراً آخرت را دشمن خواهد داشت. و دنیا و آخرت به منزله مشرق و مغرب اند که آدمی به هر یک از این دو به هر اندازه نزدیک گردد به همان اندازه از دیگری دور می شود، و همانند دو همسر در خانه یک مرد هستند (هوو) که اگر شوهر یکی از آن دو را راضی کند دیگری ناراضی خواهد شد: «انّ الدنيا والآخرة عدوان متفاوتان و سیلان مختلفان فمن احبّ الدنيا و تولّاها ابغض الآخرة و عاداتها، و هما بمنزله المشرق و المغرب و ماش بينهما، کَلَّمَا قَرَبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعْدَ الْآخَرِ، و هما بعد ضرّتان ان رضیت احدهما سخطت الاخری».

و این مطلب روشن است که به هر اندازه دل آدمی متوجه یکی از دنیا و یا آخرت شود لا محاله از دیگری منصرف خواهد شد، و هر اندازه متذکر یکی از آن دو باشد از دیگری غفلت خواهد نمود. یکی از دانشمندان می فرماید که شوق و خوف اگر در دل آدمی ملکه شد لازمه اش آن است که همواره در عمل کوشا باشد و از دنیا روگردان گردد. و شوق و خوف از آن جا سرچشمه می گیرد که انسان عظمت وعده های الهی و وعیدهای او را درک کند که به هر اندازه این درک قوی تر باشد شوق و خوف او بیشتر خواهد بود. و شوق و خوف دو در بزرگی هستند که به بهشت باز می شوند و دو شاهراه اند که سالکش را به رضا و خشنودی پروردگار کریم می رسانند.

و هب لی نورا امشی به فی الناس و اهتدی به فی الظلمات و استضیء به من الشک و الشبهات و مراروشنایی و نوری مرحمت فرما که در میان مردم در پرتو آن نور قدم بردارم و در تاریکیهای شک و شبهه، به فروغ آن نور راه جویم و از زنگ شک و شبهه پاک و تابناک شوم.

گویی این جملات نورانی اشاره است به قول خدای تعالی در سوره انعام که می فرماید: «ا فمن كان مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا» ؛ آیا

کسی که مردهٔ جهل و ضلالت بود و ما او را زنده کردیم (و به او روشنی علم و دیانت دادیم) که با آن روشنایی میان مردم (سرافراز) راه برود، آیا مثل او مانند کسی است که در تاریکیها فرو رفته و از آن به در نتواند شد؟! گفته شده که مراد از نور در این جا ایمان است، و بعضی گفته اند که مقصود نور علم است، و دیگری گفته که مقصود ادله و براهین و آیات الهی است. و نیز گفته شده که مقصود قرآن است، و همهٔ این اقوال نزدیک همدند و اختلاف زیادی ندارند. امام باقر علیه السلام فرمود: «نورا یمشی به فی الناس اماما یؤتم به کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها قال الذی لا یعرف الامام»؛ نوری که در پرتو آن میان مردم راه برود یعنی امامی که او را پیشوای خود قرار دهد، مثل چنین کسی مثل کسی است که امامی را نمی شناسد. و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «و انما سمیت الشبهه شبهه لانها تشبه الحق فاما اولیاء الله فضیائهم فیه یقین و دلیلهم سمت الهدی و اما اعداء الله فدعائهم الضلال و دلیلهم فیها العمی»؛ این که شبهه نامیده شده برای آن است که شبیه حق است، اما اولیای خدا پس نور آنها یقین است و دلیلشان راه هدایت است، و اما دشمنان خدا پس دعوت آنها گمراهی است و دلیلشان در آن دعوت کوری است.

اللهم صلّ علی محمد و آله، و ارزقنی خوف غمّ الوعید و شوق ثواب الموعود حتی اجد لذّه ما ادعوك له و کآبه ما استجیر بک منه بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و مرا روزی فرما تا از وعده های ترسناسکی که داده ای هراسناک باشم و به پاداشی که وعده فرموده ای شوق داشته باشم تا لذت آنچه که تو را برای آن می خوانم دریابم و بیم آنچه را که از آن به تو پناه می آورم در جان خود احساس کنم.

باید دانست که لذایذ آدمی یا لذت حسی است بدان معنا که آن را با یکی از حواس خود درک می کند، چه حواس ظاهریه باشد مانند دیدن مناظر زیبا و استشمام عطرهای خوب و چشیدن طعم شیرینی ها و یا لذت عقلی، یعنی آن را به واسطهٔ عقلش ادراک می کند، زیرا بدون شک عقل را کمالاتی است که عبارت است از درک مجردات یقینی که عقل از آنها لذت می برد. و لذیذترین میوه های بهشتی معارف الهیه و نظر به وجه الله است و این از لذات عقلی صرف است.

در این قسم از دعای شریف حضرت امام علیه السلام همهٔ آنچه را که برای عقل قابل التذاذ است از خدای تعالی درخواست کرده و از هر آنچه برای عقل تحمل آن مشکل است به خدای تعالی پناه برده است و با استفاده از لغت وجدان (حتی اجد) شاید به معنایی اشاره می فرماید که

امیر المؤمنین در خطبه ای که اوصاف متقین را بیان می کند متذکر شده است آن جا می فرماید:

«فهم و الجنة کمن قد راها و هم فیها منعمون، و هم و التار کمن قد راها و هم فیها معدبون»؛ پارسایان کسانی هستند که بهشت و نعمتهای بهشتی را گویی می بینند و از نعمتهای آن برخوردارند و دوزخ و گرفتاران عذاب را مشاهده می کنند و از سختی عذاب ناراحتند. و این حالت همان مرتبه علم یقین و یا عین یقین است؛ چنان که بزرگان در تقسیم مراتب یقین متذکر شده اند، و داستان سؤال رسول خدا از یکی از اصحاب به نام زید شاهد این مدعاست و مولانا متذکر آن داستان است که می گوید:

گفت پیغمبر صباحی زید را کیف اصیحت ای رفیق باصفا

گفت عبدا مؤمنا باز اوش گفت کونشان از باغ ایمان گر شکفت

گفت تشنه بوده ام من روزها شب نخفته ام ز عشق و سوزها

تا ز روز و شب جدا گشتم چنان که ز اسپر بگذرد نوک سنان

گفت از این ره کوره آوردی؟ بیار درخور فهم و عقول این دیار

گفت خلقان چون ببینند آسمان من ببینم عرش را با عرشیان

هشت جنت هفت دوزخ پیش من هست پیدا همچو بُت پیش شَمَن

یک به یک و می شناسم خلق را همچو گندم من ز جو در آسیا

که بهشتی که و بیگانه کی است پیش من پیدا چو مار و ماهی است

جمله را چون روز رستاخیز من فاش می بینم عیان از مرد و زن

می بساید دوششان بر دوش من نعره هاشان می رسد در گوش من

اهل جنت پیش چشمم ز اختیار در کشیده یک به یک را در کنار

دست یکدیگر زیارت می کنند وز لبان هم بوسه غارت می کنند

گر شد این گوشم ز بانگ آه آه از حنین و نعره واحسرتاه

هین بگویم یا فرو بندم نفس لب گزیدش مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم یعنی که بس

* اللهم قد تعلم ما یصلحنی من امر دنیای و آخرتی فکن بحوائجی حفیاً بارالها! تو می دانی که چه چیز به صلاح من است - چه در کار

دنیایم و چه در کار آخرتم - پس نسبت به نیازهایم با

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنِي الْحَقَّ عِنْدَ تَقْصِيرِي فِي الشُّكْرِ لَكَ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فِي الْيَسْرِ وَالْعُسْرِ وَالصَّحَّةِ وَالسَّقَمِ بَارِئًا!
بر محمد و خاندانش درود بفرست و به هنگام کوتاهی در سپاس نعمتهایت که در همه حال چه در آسایش و چه در گرفتاری، در تندرستی و بیماری، به من ارزانی داشته ای عمل به حق را روزی ام کن.

حَتَّى اتَعَرَّفَ مِنْ نَفْسِي رُوحَ الرِّضَا وَ طَمَئِنَّيْنِهِ النَّفْسَ مَنِّي بِمَا يَجِبُ لَكَ فِيمَا يَحْدُثُ فِي حَالِ الْخَوْفِ وَالْأَمْنِ وَ الرِّضَا وَالسَّخَطِ وَالضَّرِّ وَ النَّفْعِ تَا خَشْنُودِي وَ أَرَامِشِ خَاطِرِ نَسَبْتِ بِهٖ أَنْجَامِ وَظِيْفِهٖ أَمْ دَرِ بِبِشْكَاهْتِ دَرِ مَوَاقِعِ تَرَسِ وَ اِيْمَنِي وَ خَشْنُودِي وَ خَشْمِ وَ سُوْدِ وَ زِيَانِ، بِيَابِمِ.

محتمل است که معنای جمله «و ارزقنی الحق عند تقصیری فی الشکر» چنین باشد که بارالها! چشم دل مرا باز کن تا به هنگام کوتاهی از ادای شکر حق را تشخیص دهم و متوجه گردم که سزاوار سپاس همانا ذات مقدس توست، باشد که همین حق شناسی جای تقصیر در شکر را پر کند؛ چنان که در روایت است که موسی علیه السلام عرض کرد که پروردگارا! چگونه شکر تو را بگزارم و حال آن که خود شکر گزاردن نعمتی است از سوی تو و شکر دیگری را لازم دارد؟ پس خدای تعالی به وی وحی فرمود: همین قدر که شناختی نعمتهایی که تو را فراگرفته از جانب من است من همین معرفت را به جای شکر می پذیرم:

«رَوِي أَنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَا رَبِّ كَيْفَ أَشْكُرُكَ وَ شُكْرِي لَكَ نِعْمَةٌ أُخْرَى تُوْجِبُ عَلَيَّ شُكْرَ لَكَ؟ فَوَحِيَ اللَّهُ إِلَيْهِ إِذَا عَرَفْتَ أَنَّ النَّعْمَ مَنِّي رَضِيْتُ مِنْكَ بِذَلِكَ شُكْرًا».

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْزُقْنِي سَلَامَةً الصِّدْرِ مِنْ الْحَسَدِ حَتَّى لَا أَحْسَدَ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ عَلٰى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِكَ وَ حَتَّى لَا أَرِي نِعْمَةً مِنْ نِعْمِكَ عَلٰى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ فِي دِينٍ أَوْ دُنْيَا أَوْ عَافِيَةٍ أَوْ تَقْوَى أَوْ سَعَةٍ أَوْ رِخَاءٍ أَلَّا رَجُوتَ لِنَفْسِي أَفْضَلَ ذَلِكَ بَكَ وَ مِنْكَ وَ حُدُكَ لَا شَرِيكَ لَكَ بَارِئًا! بِرِ مُحَمَّدٍ وَ خَانِدَانِشِ دَرُودِ بَفَرَسْتِ وَ مَرَا نَصِيْبِ فَرَمَا كِهٖ سَيْنِهٖ أَمْ اَزْ حَسَدِ سَالِمِ بَاشَدِ كِهٖ حَتِّي بِهٖ يَكُ نَفْرٍ اَزْ خَلَقْتِ حَسَدِ نُوْرُزْمِ وَ بَرِ هِيْجِ نِعْمَتِي رَشَكِ نَبْرَمِ، چِهٖ نِعْمَتِ دِيْنِي بَاشَدِ يَا دُنْيُوِي نِعْمَتِ عَافِيَتِ بَاشَدِ وَ يَا تَقْوَا وَ يَا گَشَايشِ وَ فَرَاخِي، مَگَرِ اَيْنِ كِهٖ بَرَايِ خُوِيْشْتَنِ بَهْتَرِ اَزْ اَنِّ رَا خُوَاھِمِ اَمَّا بِهٖ يَارِي تُو بِيخُوَاھِمِ وَ تَنَهَا اَزْ تُو كِهٖ بِي اِنْبَازِي بِيخُوَاھِمِ.

این جملات نورانی از امام علیه السلام اشاره است به آنچه علمای اخلاق فرموده اند که آنچه از حسد مذموم است آن است که آدمی زوال نعمتی را از دیگری آرزو کند، و اما اگر آرزو کند که

خود نیز آن را دارا باشد بدون آن که آرزوی زوال آن را از دیگری داشته باشد این چنین حالت جزو حسد مذموم نیست بلکه آن را غبطه و تنافس گویند که نه تنها حرام نیست بلکه مطلوب نیز هست، به دلیل آن که خدای تعالی می فرماید: «وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ» (1) در روایت است که فرمود: «المؤمن يغبط و المنافق يحسد»؛ مؤمن غبطه می خورد و منافق حسد می ورزد.

اللهم صلّ على محمد و آله و ارزقني التحفظ من الخطايا و الاحتراس من الزلل في الدنيا و الاخرة في حال الرضا و الغضب بارها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و مرا روزی فرما که از خطاها خویشتن را حفظ و از لغزشها خود را حراست کنم، چه در امور دنیوی و چه در اخروی چه در حال خشنودی و چه در حال خشم.

حتّی اکون بما یرد علیّی منهما بمنزله سواء آن چنان که آن دو حال خشم و رضا در من یکسان باشد.

عاملا- بطاعتک مؤثرا لرضاک علی ما سواهما فی الاولیاء و الاعداء در کار اطاعت تو باشم و خشنودی تو را بر هر چه غیر اطاعت و خشنودی توست مقدم بدارم چه نسبت به دوستان و چه نسبت به دشمنان.

حتّی یأمن عدوی من ظلمی و جوری و ییأس ولیّی من میلی و انحطاط هوای تا دشمن من از ظلم و ستم من در امان باشد و دوستم از این که به سوی خواستههای پست تمایل کنم نومید گردد.

و اجعلنی ممن یدعوک مخلصا فی الرّخاء دعاء المخلصین المضطّرين لك فی الدّعاء و مرا از کسانی قرار بده که تو را در آسایش و گشایش چنان با اخلاص بخوانم که بیچارگان در دعایشان آن گونه با اخلاص دعا می کنند.

اِنَّک حمید مجید که تو ستوده و بزرگواری. از این جمله نورانی استفاده می شود که دعا در همه حالات پسندیده و سودمند است و ضرورتی ندارد که انسان در حال اضطراب متوجه خدای تعالی گردد؛ چنان که در قرآن شریف مکرر به آن اشاره شده که آدمی وقتی که گرفتار می شود روی به خدای می آورد و چون از گرفتاری نجات یافت خدا را فراموش می کند، مانند آیه شریفه: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ

ص: 376

و در روایات نیز بدین معنا تأکید شده است؛ چنان که در کافی شریف در این زمینه بابتی منعقد شده است که از جمله روایات به سند صحیح از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود کسی که پیش از نزول بلا دعا کند و با خدای تعالی رابطه دعایی داشته باشد هنگامی که بلا نازل می شود و دعا می کند فرشتگان الهی که با صدای او آشنایی دارند مانع از بالا رفتن دعای او نمی شوند، ولی اگر در غیر حال گرفتاری دعا نکنند و فقط در حالت گرفتاری دعا کنند فرشتگان می گویند ما با این صدا آشنا نیستیم و دعایش مستجاب نمی شود: «عن ابی عبد الله علیه السلام:

من تقدّم فی الدّعاء استجیب له اذا نزل به البلاء و قیل صوت معروف و لم یحجب عن السّماء، و من لم یتقدّم فی الدّعاء لم یتستجب له ان نزل به البلاء و قالت الملائکه انّ الصّوت لا نعرفه».

و نیز به سند صحیح یا حسن روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس از بلایی می ترسد که به او برسد، اگر پیش از رسیدنش دعا کند خدای تعالی هرگز آن بلا را به او نشان نمی دهد: «من تخوّف بلاء یصیبه فتقدّم فی الدّعاء لم یره الله عز و جل ذلک البلاء ابدًا». و نیز فرمود: دعا در حال آسایش، نیازمندیها به هنگام گرفتاری را خارج می کند: «انّ الدّعاء فی الرّخاء یتخرج الحوائج فی البلاء».

و نیز فرمود: هر کس که خوشحال است از مستجاب شدن دعایش در سختی پس در حال آسایش دعا بسیار کند: «من سرّه ان یتستجاب له فی الشّدّه فلیکثر الدّعاء فی الرّخاء» و نیز آن حضرت فرمود: جدّم می فرمود: در دعا پیشدستی کنید که اگر بنده ای پیشاپیش دعا کند، چون بلایی بر او نازل شود گفته می شود که صدای آشنایی است و اگر قبلاً دعا نکنند و چون بلا نازل شد دعا کند گفته می شود پیش از امروز کجا بودی؟ «کان جدّی یقول: تقدّموا فی الدّعاء فانّ العبد اذا کان دعاء فنزل به البلاء قیل صوت معروف، و اذا لم یکن دعاء فنزل به البلاء قیل این کنت قبل الیوم؟».

و از امام موسی بن جعفر علیه السلام است که فرمود: امام زین العابدین می فرمود: دعا پس از آن که بلا نازل شد سودبخش نخواهد بود: «کان علی بن الحسین علیه السلام یقول: الدّعاء بعد ما نزل البلاء لا ینتفع به».

بلکه توان گفت آنچه از آیات و روایات استفاده می شود یکی از اسرار و حکمت‌های ابتلای

بندگان خدا آن است که به واسطهٔ ابتلاء متوجه خدای تعالی شوند: «فَأَخَذْنَا هُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ 1» .

*

ص: 378

و كان من دعائه عليه السلام اذا سأل الله العافيه و شكرها

اللّهُمَّ صلّ على محمّد وآله و البسنى عافيتك و جلّلى عافيتك و حصّنى بعافيتك و اكرمنى بعافيتك و اغننى بعافيتك و تصدّق على بعافيتك و هب لى عافيتك و افرشنى عافيتك و اصلح لى عافيتك و لا تفرّق بينى و بين عافيتك فى الدّنيا و الآخره اللّهُمَّ صلّ على محمّد و آله و عافنى عافيه كافيه شافيه عاليه ناميه تولّد فى بدنى العافيه عافيه الدّنيا و الآخره و امنن علىّ

ص:379

بالصَّحَّةِ وَالْأَمْنِ وَالسَّلَامَةِ فِي دِينِي وَبَدَنِي وَالْبَصِيرَةِ فِي قَلْبِي وَالنَّفَازِ فِي أُمُورِي وَالْخَشْيَةِ لَكَ وَالْخَوْفِ مِنْكَ وَالْقُوَّةِ عَلَيَّ مَا أَمَرْتَنِي بِهِ مِنْ طَاعَتِكَ وَالْاجْتِنَابِ لِمَا نَهَيْتَنِي عَنْهُ مِنْ مَعْصِيَتِكَ اللَّهُمَّ وَآمِنَنَّ عَلَيَّ بِالْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ وَزِيَارَةِ قَبْرِ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَرَحْمَتِكَ وَبَرَكَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَآلِ رَسُولِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي فِي عَامِي هَذَا وَفِي كُلِّ عَامٍ وَاجْعَلْ ذَلِكَ مَقْبُولًا مَشْكُورًا مَذْكُورًا لَدَيْكَ مَذْخُورًا عِنْدَكَ وَانْطِقْ بِحَمْدِكَ وَشُكْرِكَ وَذِكْرِكَ

ص: 380

و حسن الثناء عليك لسانى و اشرح لمرشد دينك قلبى و اعزنى و ذريتى من الشيطان الرجيم و من شر السمّه و الهامه و العامه و اللامه و
من شر كل شيطان مرید و من شر كل سلطان عنيد و من شر كل مترف حفيد و من شر كل ضعيف و شديد و من شر كل شريف و وضيع و
من شر كل صغير و كبير و من شر كل قريب و بعيد و من شر كل من نصب لرسولك و لأهل بيته حربا من الجنّ و الأّنس و من شر كل دابه
انت آخذ بناصيتها انك على صراط مستقيم

ص: 381

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ وَّ مِنْ ارَادَتِيْ بِسُوءِ فَاصْرِفْهُ عَنِّيْ وَّ ادْحِرْ عَنِّيْ مَكْرَهُ وَّ ادْرَا عَنِّيْ شَرَّهُ وَّ رَدِّ كَيْدِهِ فِيْ نَحْرِهِ وَّ اجْعَلْ بَيْنَ يَدِيْهِ سَدًّا حَتَّى تَعْمِيَ عَنِّيْ بَصْرُهُ وَّ تَصْمَمَ عَنِ ذِكْرِيْ سَمْعُهُ وَّ تَقْفَلَ دُونَ اِخْطَارِيْ قَلْبُهُ وَّ تَخْرُسَ عَنِّيْ لِسَانُهُ وَّ تَقْمَعَ رَاسُهُ وَّ تَذَلَّ عِزُّهُ وَّ تَكْسُرَ جَبْرُوتُهُ وَّ تَذَلَّ رَقَبَتُهُ وَّ تَفْسَخَ كِبْرَهُ وَّ تَوْمَنِّيْ مِنْ جَمِيْعِ ضَرِّهِ وَّ شَرِّهِ وَّ غَمَزِهِ وَّ هَمَزِهِ وَّ لَمَزِهِ وَّ حَسَدِهِ وَّ عِدَاوَتِهِ وَّ حِبَائِلِهِ وَّ مَصَائِدِهِ وَّ رَجُلِهِ وَّ خَيْلِهِ اِنَّكَ عَزِيْزٌ قَدِيْرٌ

ص: 382

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام اذا سأل الله العافيه و شكرها از دعاهاى آن حضرت است هنگامى كه عافيت و شكر بر عافيت را از خداى تعالى درخواست مى كرد. به گفته بعضى از علما عافيت معنای عام و شاملی دارد كه دفع همه مكروهات را دربر دارد؛ خواه در نفس يا بدن مكروه باشد يا در ظاهر و باطن و يا در دين و دنيا و آخرت؛ عافيت از همه اينها مطلوب و محبوب است؛ چنان كه در روايت است كه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم چيزى بهتر از عافيت از خداى تعالى نخواست و اين به خاطر همان معنای عام و شاملی است كه در عافيت است: «ما سأل الله شيئاً يعنى النبى صلى الله عليه و آله و سلم احب اليه من أن يسأل الله العافيه». و از اين رو در اين دعای شريف امام زين العابدين - عليه الصلوه و السلام - در مقام طلب عافيت برآمده و عرض مى كند:

اللهم صلّ على محمد و آله و البسنى عافيتك و جلّلى عافيتك و حصّنى بعافيتك و اكرمنى بعافيتك و اغننى بعافيتك و تصدّق علىّ بعافيتك و هب لى عافيتك و افرسنى عافيتك و اصلح لى عافيتك و لا تفرّق بينى و بين عافيتك فى الدنّيا و الآخرة بارها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و جامه عافيت را به من بپوشان آن چنان كه سراپای مرا فراگيرد و مرا در حصار عافيت قرار ده و مرا به عافيت گرامى بدار و به عافيت بى نیاز فرما و عافيت را به من صدقه ده و عافيت را بر من ببخش و عافيت را برايم بگستران و عافيت را شايسته ام قرار ده و میان من و عافيت جدایی ميفکن.

تکرار لفظ عافيت در جملات نورانی این دعا با این كه ممكن بود با ضمير گفته شود، به

منظور اهمیت دادن به مطلب است که گویی تکرار لفظ عافیت نیز لذت بخش است. و محتمل است که با استفاده از معنای شمولی عافیت در هر جمله معنایی مناسب با آن مقصود باشد؛ مثلاً در «الْبَسْنِي عَافِيَتَكَ» مقصود عافیت جسمی و بدنی باشد، زیرا لباس با بدن تناسب دارد، و در «جَلَّنِي عَافِيَتَكَ» مقصود عافیت از رسوایی باشد چون تجلیل به معنای پرده پوشی است، و در «حَصَّنِي بِعَافِيَتِكَ» مقصود از عافیت، عافیت از شرّ کسی باشد که به او قصد سوئی دارد همچنان که حصار قلعه آدمی را از حمله دشمن محفوظ می دارد، و در «اَكْرَمَنِي بِعَافِيَتِكَ» مقصود عافیت از ذلت و خواری باشد و یا عافیت از عیوب و قبایح که موجب آبروریزی و بی حیثیت شدن آدمی می گردد «و اغننی بعافیتک» مقصود عافیت از صدقه دادن دیگران به او باشد که اگر بناست امور من با صدقه گرفتن بگذرد، بارالها آن صدقه را از تو بگیرم نه از مخلوقیت که: جور از حبیب بهتر کز مدعی رعایت.

«وهب لی عافیتک» مقصود دریافت بخشش از خدای تعالی باشد نه از دیگران که بار منت دیگران کشیدن مشکل است. «و افرشنی عافیتک» مقصود ایمنی و عافیت از ناراحتی و اضطراب می باشد همچنان که آدمی در بستر آرامش و استراحت دارد. «و اصلح لی عافیتک» مقصود اصلاح آن باشد که مرضی آن را افساد کرده است. «و لا تفرّق بینی و بین عافیتک» مقصود همان عافیت شامل امور دنیا و آخرت باشد.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَعَافِنِي عَافِيَةَ كَافِيَةِ شَافِيَةِ عَالِيَةِ نَامِيَةِ، عَافِيَةَ تَوَلَّدَ فِي بَدَنِي الْعَافِيَةَ، عَافِيَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بَارِئًا مِنْهَا! بِرِ مُحَمَّدٍ وَخَانِدَانِش دَرُودِ بَفَرَسْتِ وَ مَرَا عَافِيَتِي عَنَايَتِ فَرَمَا كَه كَافِي وَ شَفَادَهِنْدَه، عَالِي وَ بَا نَمُو بَاشَد وَ پِيُوسْتَه افزون گردد و شامل عافیت دنیا و آخرت باشد؛ و بالجمله عافیت خواستن از بلاهاست. علامه شعرانی فرماید: عافیت محفوظ بودن از شرّ دنیا و آخرت است، و در حدیث آمده است که هیچ دعا پیش پیغمبر محبوب تر از آن نبود که از خدای تعالی عافیت خواهد. و عافیت خواستن از مرض و فقر و سایر بلاهای دنیوی مطلوب است و مخالف رضا نیست. گویند ابن فارض وقتی این شعر را گفت:

و بما شئت فی هواک اختبرنی فاختیاری ما کان فیه رضاکا(1)

*

ص: 384

1- . تو را خواهم نخواهم رحمتت گر امتحان خواهی ببند ابواب رحمت را و درهای بلا بگشا

یعنی بارالها! به هر چه خواهی مرا آزمایش فرما که هر چه رضای تو باشد من همان را می پسندم، به حصر بول مبتلا شد و فرمود وی را برداشتند و در کوچه ها می گردانیدند. او به در هر مکتب خانه می رسید به کودکان می گفت: عمّ دروغگوی خود را دعا کنید. و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام با یکی از یاران فرمود: چون استخاره کنی طلب عافیت کن چون بسا اتفاق افتد که بریدن دست و مرگ فرزند و رفتن عقل خیر انسان باشد؛ یعنی چیزی خواه که از این بلاها خالی باشد.

مترجم گوید: لابد کلام علامه فقید آیه الله شعرانی محمول به مذاق عامه مردم است و گرنه بی شبهه افرادی هستند که در مقام رضا و تسلیم در آن حدّ می باشند که از بلای دوست لذت می برند و به قول مولانا:

زهر در حلقومشان شکر بود سنگ اندر راهشان گوهر بود

و به قول حکیم شیراز:

به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است به ارادت بکشم درد که درمانم از اوست

* و البته نباید تجرّی بشود که کس را طاقت ابتلای حق تعالی نیست.

و امن علی بالصحه و الامن و السلامه فی دینی و بدنی و البصیره فی قلبی و النفاذ فی اموری و بر من منت بنه که در دینم و بدنم صحیح و در امان و سالم باشم و چشم دلم باز باشد و کارهایم پیشرفت کند.

و الخشیه لک و الخوف منک و خشیت تو را در دل داشته باشم و از تو بترسم.

و القوه علی ما امرتی به من طاعتک و الاجتناب لما نهیتنی عنه من معصیتک و به هر طاعتی که امر فرموده ای توانا باشم و هر گناهی را که نهی فرموده ای ترک کنم و دوری جویم.

فرق میان خوف و خشیت

*توضیح

بعضی گفته اند که در اصطلاح دانشمندان لغت فرقی میان خوف و خشیت نیست، حال آن که به طور یقین میان آن دو فرق هست و خشیت بالاتر از خوف است، و ریشه لغت

ص: 385

خشیت از (شجره خشیه) است که وقتی درخت کاملاً خشک شد آن را شجره خشیه می گویند؛ برخلاف لغت خوف که ریشه اش از (ناقه خوفاء) است که به معنای شتر بیمار است و از این رو در آیه شریفه خشیت به خدای تعالی نسبت داده شده است و خوف به غیر خدا مانند: «يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ 1». و مانند: «مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ 2» و «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ 3» .

و یکی از عرفا فرموده است هنگامی که همه شهوتها با آتش خوف سوخت، حالت انکسار و افسردگی در دل ظاهر می شود که همه صفات زشت مانند کینه و کبر و حسد را از دل می زداید و همه وقت همتش مصروف آن است که عاقبت امر چه خواهد شد و این غم او را مجال نمی دهد که به چیزی دیگر بیندیشد مگر به مراقبه و محاسبه و مجاهده، و همه لحظات عمر خود را مغتنم می شمارد که مبادا یک نفس از او ضایع شود، و نفس خویش را در تمام حرکات و سکناش مؤاخذه می کند.

و اما خوفی که هیچ یک از این آثار بر او مترتب نباشد نام خوف بر آن نهادن صحیح نیست بلکه خیالی بیش نیست و حدیث نفس است که معنای خوف را در دل می گذراند. و از این رو بعضی از صاحب‌دلان فرموده اند که اگر از تو سؤال شد که آیا از خدای تعالی می ترسی یا نه؟ باید جواب ندهی و ساکت بمانی، زیرا اگر جوابت منفی باشد، که از خدای تعالی نترسیدن در سر حد کفر است و اگر جواب مثبت بدهی دروغ واضحی را مرتکب شده ای.

مترجم گوید: این اشکال در قرائت بسیاری از دعاها که مضامین عالیه دارند مانند دعای کمیل و غیر آن نیز هست و می بایست توجیهی نمود مانند قصد ورود و تأسی به ائمه علیهم السلام و امثال این توجیهات اگر ممکن باشد.

اللَّهُمَّ وَاٰمِنِ عَلَيَّ بِالْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ وَزِيَارَةِ قَبْرِ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيَّ وَرَحْمَتِكَ وَبِرَكَاتِكَ عَلَيَّ وَوَالِي آلِهِ وَآلِ رَسُولِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اَبَدًا مَا اَبَقِيْتَنِي فِي عَامِي هَذَا وَفِي كُلِّ عَامٍ وَاجْعَلْ ذَلِكَ مَقْبُولًا مَشْكُورًا مَذْكُورًا لَدَيْكَ مَذْخُورًا عِنْدَكَ بَارِئًا لِي مِنْ مَنِّ بَنِي وَحُجِّ وَعُمْرَةٍ وَزِيَارَةِ مَرْقَدِ پِيْغَمْبَرْتِ رَا - كِه صَلَوَاتِ وَرَحْمَتِ وَبِرَكَاتِ تُوْبِرْ اُو وَخَانْدَانِش بَاد - هَمُوَارِه وَتَا زَنْدِه اَم دَر اَمْسَالِ وَدَر هَر سَالِ بَر مِنْ رُوْزِي فَرْمَا وَ اَن رَا بِيْذِيْرٍ وَپَادَاش دِه وَدَر دِيْوَانْتِ مَذْكُورٍ وَنَزْدْتِ بَرَايِ مِنْ

*توضیح

عمل حج و عمره دو عمل شریف اسلامی است و روایات در فضیلت این دو بیش از آن است که در این مختصر بگنجد. امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که عمل حج و عمره را به جای می آورد میهمانی است که بر خدای تعالی وارد شده است و عزت و کرامت خدای تعالی مقتضی است که میهمان نواز باشد و هر چه میهمانش بخواهد به وی عطا فرماید و آنچه دعا کند دعایش را مستجاب فرماید و اگر درباره کسی شفاعت بکند شفاعتش را بپذیرد، و اگر هیچ نگویند و نخواهند ناگفته و نخواستۀ عطایشان فرماید و به هر دره‌می که در این راه خرج کنند هزار درهم عوض دریافت دارند: «الحاج و المعتمر وفد الله ان سلوه اعطاهم و ان دعوه اجابهم و ان شفعاوا شفعمهم و ان سکتوا ابتدأهم و يعوضون بالدرهم الف درهم».

و چون از مستحبات مؤکده است که حاجی پس از انجام عمل حج به مدینه منوره مشرف شود و عمل حجش را با زیارت مرقد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کامل کند، امام سجاد علیه السلام از خدای تعالی درخواست کرده که پس از عمل حج موفق به زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بشود. علامه شعرانی فرماید: بسیاری از فقرات دعا را باید حمل بر تعلیم کرد؛ چنانچه بعضی گویند اعتراف به گناه و طلب مغفرت از آن حضرت برای تعلیم دیگران و از زبان شیعیان است، و چون حضرتش در مدینه بود زیارت قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در هر آن برای او میسر می شد؛ تخصیص به سالی یک بار برای کسانی است که از مدینه دورند. پایان.

مترجم گوید: حمل بر تعلیم حمل بعیدی است مخصوصا با توجه به این که صحیفه مبارکه از ودایع امامت بود و نزد آن بزرگواران به طور امانت نگهداری می شد؛ چنان که از مقدمه اش ظاهر است.

علاوه بر این اگر زیارت قبر پیغمبر در دسترس آن حضرت بود حج بیت الله که در ضمن دعاست میسور نبود و سزاوار دعا کردن بود. ابو حجر اسلمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که حج کند و مرا زیارت نکند به من جفا کرده است: «من حج و لم یزرنی فقد جفانی». به سند صحیح از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: «ابدؤا بمکه و اختموا بنا» نخست به مکه بروید و اعمالتان را به ما ختم کنید. و معلی بن ابی شهاب گوید که امام

حسین علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: پدرجان! کسی که شما را زیارت کند چه پاداش دارد؟ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پسرک من کسی که مرا چه در زندگی ام و چه پس از مرگم زیارت کند و یا پدرت را زیارت کند و یا برادرت را زیارت کند و یا مادرت را زیارت کند بر من حق دارد که او را به روز قیامت زیارت کنم و از گناهانش نجات دهم:

«قال الحسين عليه السلام لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا ابتاه ما لمن زارك؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا بني من زارني حيا او ميتا او زار اباك او زار اخاك او زار امك كان حقا علي ان ازوره يوم القيامة و اخلصه من ذنوبه».

شیخ بزرگوار شهید - رضوان الله علیه - در کتاب دروس می فرماید که مستحب مؤکد است برای حاجی و غیر حاجی که پیغمبر اکرم را در مدینه زیارت کند و اگر مردم زیارت آن حضرت را ترک کردند امام علیه السلام مردم را مجبور می کند به زیارت آن حضرت بروند، به دلیل آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من اتى مكة حاجا او معتمرا و لم يزرنى جفوته يوم القيامة»؛ کسی که به قصد انجام حج و یا عمره به مکه بیاید و مرا زیارت نکند من نیز روز قیامت به او جفا خواهم کرد. و حدیث دنباله دارد. سید شارح (رض) می فرماید این که در روایت شریفه ذکر شده «و رحمه الله و برکاته» از گفتار فرشتگان الهام گرفته شده که به مریم علیها السلام گفتند: «أَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمْتُ اللَّهَ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ 1». مترجم گوید: سؤال منتقل می شود به ملائکه که آنان چرا برکات را جمع آورده اند؟

و انطق بحمدك و شكرك و ذكرك و حسن الثناء عليك لسانی و زبان مرا به حمد و شكر و ذكر و ثناگویی و ستایش خود گویا فرما.

و اشرح لمرشد دینک قلبی و دل مرا برای دریافتن راههای دینت باز فرما.

امین الاسلام طبرسی - رضوان الله علیه - می فرماید: در روایت صحیحه است که چون آیه شریفه: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ 2» نازل شد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد که شرح صدر چیست؟ فرمود: نوری است که خدای تعالی در دل مؤمن می اندازد و به آن نور سینه او گشاده می شود و باز می گردد. عرض کردند: یا رسول الله! آیا علامت و نشانه ای هم دارد که به آن علامت شناخته شود؟ فرمود: آری علامتش عبارت است از بازگشت به خانه جاودانی و پهلو تهی کردن از خانه غرور و فریب و برای مرگ پیش از آن که گریبانگیر شود

آماده شدن: «لما نزل قوله تعالى: فمن يرد الله ان يهديه يشرح صدره للاسلام.. سئل رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم عن شرح الصدر ما هو؟ فقال صَلَّى الله عليه وآله وسلم: نور يقذفه الله في قلب المؤمن فيشرح له صدره و يفتح، قالوا: فهل لذلك من اماره يعرف بها؟ قال صَلَّى الله عليه وآله وسلم: نعم، الانابه الى دار الخلود و التجافي عن دار الغرور و الاستعداد للموت قبل نزول الفوت».

نیشابوری گوید: بازگشت به دار الخلود لا محاله مترتب است بر این که آدمی معتقد باشد که عمل آخرت سود فراوانی است و از دنیا پهلوی تهی کردن زائیده آن است که آدمی معتقد گردد که کارهای دنیا زیان و ضرر فراوان دارد، و چون زهد دنیا و رغبت آخرت حاصل شد آدمی لا محاله آماده مرگ می شود و توشه راه آخرت را فراهم می کند.

و اعذنی و ذریتی من الشیطان الرجیم بارالها! مرا و فرزندان مرا از شیطان رجیم پناه بده.

و من شرّ السامه و الهامه و العامه و اللامه گویی الهام یافته از قرآن کریم است که حضرت زکریا علیه السلام عرض کرد: «وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ 1». و از رسول اکرم صَلَّى الله عليه وآله وسلم روایت شده است که فرمود: هیچ مولودی ولادت نمی یابد مگر آن که به هنگام ولادتش شیطان با او تماس می گیرد و اولین گریه ای که تازه مولود سر می دهد به خاطر همان تماس است؛ مگر حضرت مریم و فرزندش علیهم السلام که خدای تعالی به برکت این استعاذه آنان را از شرّ شیطان حفظ فرمود. و سامه و هامه به معنای گزنده است و اگر سامه به تنهایی گفته شود به معنای گزنده ای است که سمّ کشنده نداشته باشد مانند زنبور، و اگر با هامه ذکر شود به معنای گزنده ای است که سمّش کشنده باشد مانند مار. معانی دیگری نیز گفته شده است.

و من شرّ کلّ شیطان مرید و از شرّ هر شیطان سرکش.

و من شرّ کلّ سلطان عنید و از شرّ هر سلطان کینه جو.

و من شرّ کلّ مترف حفید و از شرّ هر خوشگذرانی که نوکران دست به سینه و آماده به خدمت دارند.

و من شرّ کلّ ضعیف و شدید و از شرّ هر ناتوان و سخت رفتار.

و من شرّ کلّ شریف و ضعیف و از شرّ هر فرد مهتر و کهتر.

و من شرّ کلّ صغیر و کبیر و از شرّ هر خرد و کلان.

و من شرّ کلّ قریب و بعید و از شرّ هر نزدیک و دور.

و من شرّ کلّ من نصب لرسولک و لاهل بیته حربا من الجن و الانس و از شر هر جن و انسی که با پیغمبرت و خاندانش به جنگ برخیزد.

و من شر کل دابّه انت اخذ بناصیتها انک علی صراط مستقیم و از شر هر جنبنده ای که اختیارش به دست توست که همانا تو بر راه راست هستی و بر حق و عدالت حکمرانی؛ پس مگذار موجودات شریرت بر من ضرر و زیانی برسانند. پیداست که این جمله از آیه شریفه اقتباس شده است از قول پیغمبر گرامی اش: «إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ 1». ظریفی گفت اگر هو ناصیه دابه را بگیرد حاصلش «هود» می شود و آن نام سوره ای است که این آیه مبارکه در آن سوره است.

اللّهم صلّ علی محمّد و آله و من ارادنی بسوء فاصرفه عنّی و ادحر عنّی مکره و ادراً عنّی شرّه بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و هر کس که به من سوء قصد کند قصدش را از من باز گردان و کیدش را از من دور کن و شرش را از من دفع فرما.

و ردّ کیده فی نحره و مکر او را بر گلوگاه خودش باز گردان.

و اجعل بین یدیه سدّا حتی تعمی عنّی بصره و تصم عن ذکرى سمعه و تقفل دون اخطاری قلبه و تخرس عنّی لسانه و تقمع رأسه و تذلل عزه و تکسر جبروته و تذلل رقبتّه و تقسخ کبره و تؤمنّی من جمیع ضرّه و شرّه و همزه و لمزه و حسده و عداوته و حبائله و مصانده و رجله و خيله و در پیش روی او سدّی قرار ده که دیده اش را از من کور کنی و گوشش را از من کر سازی و دلش را از من غافل کنی و زبانش را لال کنی و سرش را به قهر بکویی و عزتش را به ذلت تبدیل کنی و جبروت او را بشکنی و گردن او را به طوق خواری نرم کنی و گردن فرازی او را بر هم زنی و مرا از هر گونه زیان و شر و فشار و سخن چینی و عیب جویی و حسد و کینه و دامها و کمندها و پیاده و سوارهای او در امان بداری.

انک عزیز قدیر که تویی خدای غالب و توانا و می توانی این شرور را از من دفع فرمایی).

روشن است که مقصود آن نیست که این بلاها بر او وارد شود بلکه این از باب استعاره و کنایه از دفع شرّ اوست.

*

دعاؤه لأبويه عليهما السّلام و من دعائه لأبويه

اللّهم صلّ على محمّد عبدك ورسولك و أهل بيته الطّاهرين و اخصصهم بأفضل صلواتك و رحمتك و بركاتك و سلامك و اخصص
اللّهم والديّ بالكرامه لديك و الصّلاه منك يا أرحم الرّاحمين اللّهم صلّ على محمّد و آله و ألهمني علم ما يجب لهما علىّ الهاما اللّهم
ألهمني علم ما يجب لأبويّ علىّ الهاما و اجمع لي علم ذلك كلّه تماما ثمّ استعملني بما تلهمني منه و وفّقني للتّفوذ فيما تبصّرني من علمه
حتّى لا يفوتني استعمال شيء علّمتنيه و لا تثقل و لا يتقل اركانى عن

ص: 391

الحفوف الخفوف فيما الهمتته اللهم صل على محمد وآله كما شرفتنا به وصل على محمد وآله كما اوجبت لنا الحق على الخلق بسببه
اللهم اجعلني اهابهما هيبه السلطان العسوف وابرهما بر الأم الرؤوف واجعل طاعتي لوالدي وبري بهما بر الأم الرؤوف حتى يكون بري
بهما اقر لعيني من رقدته الوسنان التعسان وثلج لصدرى من شربه الظمان حتى اوثر شربه الظمان اوثر على هواي هواهما وأقدم على
رضاي رضاهما وأستكثر استكثر برهما بي وان قل وأستقل بري بهما وان كثر اللهم

خَفِّضْ لَهُمَا صَوْتِي وَأَطْبِ لَهُمَا كَلَامِي وَأَلْنِ لَهُمَا عَرِيكَتِي وَأَعْطِفْ عَلَيْهِمَا قَلْبِي وَصَيِّرْنِي صَيِّرِنِي بِهِمَا رَفِيقًا وَعَلَيْهِمَا شَفِيقًا اللَّهُمَّ اشْكُرْ لَهُمَا تَرْبِيَّتِي وَأَثْبِتْهُمَا عَلَيَّ تَكْرِمَتِي وَاحْفَظْ لَهُمَا مَا حَفِظْتَ لِي فِي صَغُرِي، فِي صَغُرِي بِرَحْمَتِكَ اللَّهُمَّ وَمَا مَسَّهُمَا مِنِّي مِنْ إِذَى أَوْ خَلَصَ إِلَيْهِمَا عَنِّي إِلَيْهِمَا مِنْ مَكْرُوهٍ أَوْ ضَاعَ قَبْلِي لَهُمَا قَبْلِي مِنْ حَقٍّ فَاجْعَلْهُ حِطَّةً لِدُنُوبِهِمَا وَعَلِّمْنِي فِي دَرَجَاتِهِمَا وَزِيَادَةٍ فِي حَسَنَاتِهِمَا يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ بِأَضْعَافِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ اللَّهُمَّ وَمَا تَعَدَّى عَلَيَّ فِيهِ مِنْ قَوْلٍ أَوْ إِسْرَافٍ عَلَيَّ فِيهِ مِنْ فِعْلٍ

او ضيعة لى من حقّ او قصّر ابى عنه من واجب فقد وهبته لهما وجدت به عليهما و رغبت اليك فى وضع تبعته عنهما فإني لا أتمهما على
نفسى ولا استبطئهما فى برى ولا اكره ما تولّياه من امرى يا ربّ فهمما فهما يا ربّ اوجب حقّا علىّ و أقدم احسانا الىّ و أعظم منه لدىّ من
ان اقاصدّهما بعدل او اجازيهما على مثل اين اذا يا إلهى طول شغلهمما بتربيتى و أين شدّه تعبهما فى حراستى و أين اقتارهما على انفسهما
للتوسعه علىّ هيئات ما يستوفيان منى حقّهما و لا ادرك و لا يدركان ما يجب علىّ

لهما ولا وما انا بقاض وظيفه خدمتهما حرمتهما فصلّ على محمّد وآله وأعني فأعني يا خير من استعين به ووقّني يا أهدى من رغب
اليه ولا تجعلني في اهل العقوق للآباء والأمّهات يوم تجزي كلّ نفس بما كسبت وهم لا يظلمون اللّهم صلّ على محمّد وآله وذريّته و
اخصص ابويّ بأفضل ما خصصت به آباء عبادك المؤمنين وأمّهاتهم يا أرحم الرّاحمين اللّهم لا تنسني وهم لا يظلمون لا تنسني ذكرهما
في ادبار صلواتي وفي اني وفي كلّ اني من آناء ليلي وفي كلّ ساعه من ساعات و ساعه من ساعات نهاري اللّهم

صلّ على محمّد وآله و اغفر لي بدعائي لهما و اغفر لهما ببرّهما بي مغفره حتما اللّهم غفر لهما بدعائي مغفره حتما و ارض عنهما بشفاعتي
لهما رضى بشفاعتي رضى عزا و بلّغهما بالكرامه مواطن و بلّغهما الكرامه فى مواطن السّلامه اللّهم، و ان سبقت مغفرتك لهما فشفعهما
فى و ان سبقت مغفرتك لي فشفعني فيهما حتّى نجتمع برأفتك فى دار كرامتك و محلّ مغفرتك و رحمتك أنّك ذو الفضل العظيم و المنّ
القديم و انت ارحم الرّاحمين حتّى نجتمع برحمتك فى دار كرامتك أنّك ذو الفضل العظيم

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام لاجوبه عليهم السلام از دعاهای آن حضرت است برای پدر و مادرشان علیهم السلام، علامه معروف شعرانی قدس سره می گوید: بنابر روایت مشهوره مادر آن حضرت یکی از دختران خاندان ساسانی است که اسیر گشته بود و دلیل آن شعر معروفی است.

و بعضی گویند سه دختر یزدجر اسیر شدند و از آن سه یکی را حضرت سید الشهداء اختیار فرمود و دیگری را محمد بن ابی بکر و سومی را دیگری و الله العالم. و بعضی گویند این به عهد عمر بن خطاب بود، اما سخت بعید می نماید، چون محمد بن ابی بکر کودکی خرد بود و حضرت سید الشهداء نیز بسیار جوان بود.

و بعضی گویند در زمان عثمان اسیر شدند و بعضی در عهد امیر المؤمنین علی علیه السلام گویند. و شیخ مفید - علیه الرحمه - همین قول را ذکر کرده و صحیح تر به نظر می رسد، و سنّ امام زین العابدین با این قول مناسب است و با قول اول و دوم مناسب نیست. نام مادر حضرت زین العابدین علیه السلام را بعضی شاه زنان و بعضی شهربانو گفته اند و این دو هیچ یک نام خاص نیست بلکه عنوان عام به معنای ملکه است و چیز دیگر گفته اند. و از عبارت این دعا معلوم می شود که مادر آن حضرت در وقت دعا زنده بود. و بعضی گویند وی در نفاس درگذشت، و الله العالم.

سید شارح - رضوان الله علیه - می فرماید: بدان که تعظیم پدر و مادر امری است که در همه ادیان بدان توجه شده است و در منطق عقل نیز احترام آنها لازم است و در این مقام کافی است

همان که خدای تعالی در چند مورد از قرآن مجید آنان را یاد فرموده و روایات از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز بیش از آن است که به آسانی آن را توان شمرد.

و از جمله تعظیمشان به احسان آن است که آنان را از صمیم دل دوست داشته باشد و نکات دقیقه ادب را در خدمت به آنان و مهربانی نسبت به آنان رعایت کند و هر چه می تواند در جلب رضایت آنان بکوشد و عزیزترین اموال خود را از آنان دریغ ننماید و سعی و کوشش داشته باشد که اگر وصیتی دارند به آن جامه عمل ببوشاند و آنان را در دعاها شایسته به یاد آورد؛ چنان که خدای تعالی به همه این دستورات اشاره فرموده آن جا که فرماید: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا وَخَفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلَّةِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِی صَغِيرًا» .

پروردگارت چنین حکم فرموده که بجز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. اگر یکی از آن دو و یا هر دو در زمان حیات توبه پیری رسیدند به آنها اف مگو و آن دو را مران و کریمانه با آنان سخن گو و با مهربانی فروتن باش برای آنان، و بگو: پروردگارا! آن دو را رحمت فرما، همان گونه که مرا از کودکی تربیت کردند. امین الدین طبرسی - رضوان الله علیه - فرماید: معنای آیه شریفه این است که به پاداش تربیتی که تو را از کودکی کرده اند، چه زنده باشند و چه مرده، برای آنان طلب آمرزش و رحمت بکن.

و این دعا کردن به آنان وقتی است که آن دو مؤمن باشند. و از آیه شریفه استفاده می شود که دعای فرزند برای پدر و مادر فایده دارد هر چند در حال حیات نباشند، که اگر فایده نداشت امر به دعا کردن بی معنی می نمود. ابو سعید انصاری گوید: وقتی ما در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که مردی از بنی سلمه آمد و عرض کرد: یا رسول الله! آیا چیزی از نیکوکاری هست که آن را برای پدر و مادرم پس از مرگشان انجام دهم؟ فرمود: آری درود بر آنان فرستادن و برایشان استغفار کردن و وصیتشان را انجام دادن و دوستانشان را عزیز داشتن و با خویشان پدر و مادر صله رحم به جا آوردن.

«بینا نحن عند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا جاء رجل من بنی سلمه فقال: یا رسول الله، هل بقی من برّ والدی شیء ابرهما بعد موتهما؟ فقال صلی الله علیه و آله و سلم: نعم الصلوه علیهما و الاستغفار لهما و انفاذ عهدهما من بعدهما و

اکرام صدیقهما وصله الرحم التي لا توصل الا بهما».

و ثقہ الاسلام کلینی - رضوان اللہ علیہ - در کافی به سند خودش نقل کرده از امام صادق علیه السلام که فرمود: چه مانعی دارد که هر یک از شما با پدر و مادرش نیکی کند چه زنده باشند و چه مرده که از عوض آنان نماز بخواند و صدقه بدهد و برای آنان حج به جا بیاورد و روزه به نیابت آنان بدارد تا ثواب این اعمال برای پدر و مادر باشد، و برای خود او نیز همان ثواب هست و به اضافه که خدای تعالی در عوض این کارها خیر کثیری به خود آن شخص عطا خواهد فرمود:

«عن ابی عبد اللہ علیہ السلام ما یمنع الرجل منکم ان یر والدیه حیین او میتین یصلی عنهما و یتصدق عنهما و یحج عنهما و یصوم عنهما فیکون الذی صنع لهما و له مثل ذلک فیزیده اللہ عز و جل ببره و صلواته خیرا کثیرا».

و از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود: ممکن است کسی در زمان پدر و مادرش نسبت به آنان نیکوکار باشد ولی پس از مرگشان به خاطر آن که قرض آنان را ادا نکرده و برای آنان طلب مغفرت نکرده باشد خدای تعالی او را عاقق والدین می نویسد؛ و ممکن است کسی در زمان حیات پدر و مادر با آنان خوشرفتاری نکرده باشد و عاقق والدین باشد و لکن پس از مرگشان قرض آنان را ادا کند و برای آنان آموزش طلبد، پس خدای تعالی او را جزء نیکوکاران به پدر و مادر محسوب فرماید:

«عن ابی جعفر علیہ السلام: قال انّ العبد لیکون برّا بوالدیه فی حیاتهما ثم یموتان فلا یقضی عنهما دینهما و لا یرتفع لهما فیکتبه اللہ عاققا لهما فی حیاتهما غیر بارّ بهما فاذا ماتا قضی دینهما و استغفر لهما فیکتبه اللہ عزّ و جل بارّا».

در قرآن احسان به پدر و مادر تالی تلو عبادت خدا آمده

*تذکر

دانشمندان می فرمایند: این که خدای تعالی احسان به پدر و مادر را تالی تلو عبادت خود و سپاس از آنان را در ردیف سپاس خود قرار داده و فرموده است: «أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ۱» بجز خدای را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید و فرمود: «أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِيُوالِدَيْكَ ۲»

مرا و پدر و مادرت را سپاسگزار باش چند جهت دارد؛ از آن جمله این که پدر و مادر سبب

وجود فرزند هستند و نیز سبب تربیت او، در حالی که غیر پدر و مادر ممکن است سبب تربیت باشند اما سبب وجود نخواهند بود. پس بنابراین هیچ نعمتی پس از نعمت الهی مهم تر از نعمت پدر و مادر نیست. و جهت دیگر آن که نعمتهایی که از پدر و مادر نسبت به فرزند عطا می شود به نعمتهای الهی شباهت دارد از آن رو که آنان در نعمتهای خودشان اجر و پاداشی از فرزند مطالبه نمی کنند.

و جهت دیگر آن که محبت و میل میان پدر و فرزند ذاتی است که حتی به حیوانات هم سرایت کرده است و آنان نیز به فرزندانشان علاقه مندند؛ همان گونه که محبت میان واجب و ممکن ذاتی است و عرضی نیست. و جهت دیگر آن که هر کمالی را که پدر برای فرزند می خواهد به خاطر خود فرزند است و صلاح او را در نظر می گیرد؛ همان گونه که خدای تعالی هر کمالی را که برای بنده می خواهد به خاطر خود بنده است و بر همین مبنا پیامبران را فرستاد و کتابهای آسمانی نازل فرمود.

از شدت محبت پدر و مادر به فرزند است که هرگز نسبت به او حسد نمی ورزند بلکه همه خیرات را برای فرزند آرزو می کنند؛ و این صفت در دیگران کمتر دیده می شود که آنان غالباً خیر و صلاح خودشان را در نظر می گیرند. با توجه به این مقدمات معلوم شد که آنچه از بعضی به اصطلاح حکما نقل می شود درست نیست که وی پدر خود را می زد و می گفت جرمش این است که من به این عالم آمدم، عالمی که همه گرفتاری و رنج است. و ابو العلاء معری دستور داد بر سنگ قبرش بنویسند:

هذا جنات ابی علی و ما جنیت علی احد: این جنایتی است که پدرم در حق من مرتکب شده و مرا کاشته و من چنین جنایتی نکرده و تخمی نکاشته ام.

و نیز یکی از حکما گفته:

قَبِّحَ اللَّهُ لَذَّةِ قَد تَوَلَّتْ نَالَهَا الْأُمَّهَاتُ وَالْآبَاءُ

نحن لولا الوجود لم نعلم الفقد فايجداد علينا بلاء

* روی لذتی که پدر و مادر ما بردند سیاه باد که آنان لذت بردند و ما گرفتار شدیم و اگر پای بوجود نگذاشته بودیم احساس دردی نداشتیم همه این بلاها و گرفتاریها از به وجود

آمدنمان پدید آمد.

عارف شیراز با بیانی شیرین تر که از ایمان نشأت می گیرد نه از کفر همچون ابو العلاء و رفقاییش فرماید:

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد بدین دیر خراب آبادم

و نیز فرماید:

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان قیل و مقال عالمی می کشم از برای تو

خلاصه در همه شکایات و گله ها از روزگار ایمان و کفر گوینده نمودار است و فرق میان این دو گفتار در همین نکته است که یکی با دیده اعتراض می نگرد:

اگر دستم رسد بر چرخ گردون ازو پرسم که این چون است و آن چون

یکی را داده ای صد گونه نعمت یکی را نان جو آغشته در خون

* و دیگری با خوشبینی و از دریچه عشق و محبت می نگرد و می گوید:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

زخم خونینم اگر به نشود به باشد خُنک آن زخم که هر لحظه مرا مرحم از اوست

غم و شادی بر عاشق چه تفاوت دارد ساقیا باده بده شادی آن کین غم از اوست

* اللهم صلّ علی محمّد عبدک و رسولک و اهل بینه الطاهرین و اخصصهم بافضل صلواتک و رحمتک و برکاتک و سلامک بارالها! بر محمد بنده خودت و فرستاده ات و خاندانش درود بفرست و آنان را به برترین صلوات و رحمت و برکات و سلامت مخصوص فرما.

امام سجاد علیه السلام آغاز این دعای شریف را با صلوات و دعا بر پیامبر شروع فرموده است

ص: 401

ممکن است جهاتی داشته باشد: یکی آن که در گذشته گفته شد که صلوات بر پیامبر و خاندانش از بزرگ ترین وسایل استجابت دعاست، و در بعضی از روایات بود که چون صلوات دعای مستجاب است، فضل خدای تعالی چنین اقتضا می کند که اگر ابتدای دعایی را مستجاب فرمود بقیه اش را نیز مستجاب فرماید.

و در بعضی از روایات بود که خدای تعالی اکرم از این است که اول و آخر دعایی را مستجاب کند و وسط آن را مستجاب نکند. و جهت دوم ابتدا به صلوات در این دعا آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بهترین پدران آن حضرتند از جهت نسب حقیقی. سوم آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پدر معنوی است، پس دعا برای آن حضرت بر همه افراد امت لازم است. از این رو مفسران فرموده اند که در آیه شریفه: «ما كان مُحَمَّدٌ أباً أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ 1»؛ محمد صلی الله علیه و آله و سلم پدر هیچ یک از شماها نیست بلکه رسول خداست، این استدراک که با کلمه لکن بیان شده است بدان معناست که محمد صلی الله علیه و آله و سلم گرچه پدر نسبی شما نیست و لکن از جهت معنوی پدر شماست، زیرا پیامبر از جهت مهر و محبت و نصیحت و رعایت حقوق و تعظیم بیش از پدر قابل احترام است؛ و شاید برای تأکید همین معناست که خاتم النبیین پس از رسول الله آمده است که گویی اگر پیامبر بدانند که پس از وی پیامبر دیگری هست شاید پاره ای از ارشادات و رهنمودها را به عهده او واگذار کند؛ به خلاف آن که اگر بدانند که او آخرین پیامبر است و دیگر پیامبری نخواهد آمد که دلسوز این امت باشد.

و از این باب است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «یا علی انا و انت ابوا هذه الامه»؛ ای علی! من و تو دو پدر مهربان این امت هستیم.

چهارم آن که در نزد ارباب تحقیق ثابت شده است که همان گونه که آدم علیه السلام پدر اجساد این بشر است، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پدر ارواح بشر است؛ چنان که ابن فارض - رضوان الله علیه - می فرماید:

و ائی و ان كنت ابن آدم صورة فلی فیه معنا شاهد بابوتی

* مولانا فرماید:

بهر این فرموده است آن ذوفنون رمز نحن الآخرون السابقون

گر به صورت من ز آدم زاده ام من به معنی جدّ جد افتاده ام

* مترجم گوید: اگر بگوییم که مضامین اکثر دعاهای صحیفه برای تعلیم دیگران است بسیاری از اشکالات مرتفع می شود و نیازی به این گونه توجیهاات نخواهیم داشت.

و اخصص اللهم والدی بالکرامه لدیک و الصلوه منک یا ارحم الراحمین بارالها! پدر و مادر مرا به گرمی بودن نزد تو و درود از سویت اختصاص بخش، ای مهربان ترین مهربانان.

اللهم صل علی محمد و آله و الهمنی علم ما یجب لهما علی الهاما و اجمع لی علم ذلک کله تماما بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و بر دل من الهام فرما که وظایف خویش را نسبت به آنان کاملاً بشناسم و تکالیف خود را به کمال و تمام فراگیرم.

ثم استعملنی بما تلهمنی منه و وقفتی للنفوذ فیما تبصّرنی من علمه حتی لا یفوتنی استعمال شیء علمتیه سپس مرا به آنچه الهام فرمودی به کار گیر و توفیق ده که بر آنچه به صورت علم به من عطا فرموده ای عمیق باشم تا هیچ یک از آنچه مرا آموخته ای از من فوت نشود.

و لا تنقل ارکانی عن الحفوف فیما الهمتیه و اعضايم از عمل به آنچه الهام فرموده ای سنگینی نکند. ثقہ الاسلام کلینی - رضوان الله علیه - به سند صحیح از ابی ولاد حناط روایت می کند که گفت: از امام صادق صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم از معنای آیه شریفه «و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» این احسان چیست که خدای تعالی سفارش آن را فرموده است؟ فرمود: احسان آن است که با آنان به نیکی رفتار کنی و تکلیفشان کنی که هر چه می خواهند از تو درخواست کنند هر چند بی نیاز باشند؛ مگر نه این است که خدای تعالی می فرماید: به نیکوکاری هرگز نمی رسید تا آن که از آنچه دوستش دارید انفاق کنید: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ 1» .

راوی گوید: سپس آن حضرت فرمود: اما این که خدای تعالی می فرماید: اگر یکی از پدر و مادرت و یا هر دو به سن پیری رسیدند (که به ناچار پرستاری آنان مشکل تر خواهد بود) پس کوچک ترین کلمه ای که گویای ناراحتی تو باشد از دهان تو بیرون نیاید و آنها را از نزد خود دور مکن، فرمود: اگر تو را زدند باید تحمل کنی، و آنها را از خود مران بلکه با زبان

خوش با آنان صحبت کن. فرمود: اگر تو را زدند به آنان بگو خدا شما را بیامرزد (و به اصطلاح ما بگو دست شما درد نکند ممنونم). اگر چنین گفתי قول کریم است از تو. و خدا فرمود:

همچون پرنده ای که بال خود را به علامت مسکنت پایین می گیرد تو نیز با مهربانی کوچکی کن. و فرمود: با چشم پر بر صورت آنان نگاه مکن مگر از روی مهربانی و دلسوزی، و صدایت را بالای صدای آنها بلند مکن و دستت را بالای دست آنها میفراز و در راه رفتن بر آنان پیشی مگیر: «عن ابی ولاد الحنات قال: سألت ابا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز و جل: و بالوالدین احسانا، ما هذا الاحسان؟ فقال: الاحسان ان تحسن صحبتهم و ان تکلفهم ان یسألوا شیئا مما یحتاجان الیه و ان کانا مستغنین، الیس یقول الله عز و جل: لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا مما تحبون؟ قال:

ثم قال ابو عبد الله عليه السلام: و اما قول الله عز و جل اما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما اف و لا تنهرهما قال: ان اضجراک فلا تقل لهما اف و لا تنهرهما ان ضرباک، قال: و قل لهما قولا کریمًا، قال:

ان ضرباک فقل لهما غفر الله لکما فذلک منک قول کریم، قال: و اخفض لهما جناح الذل من الرحمه قال: لا تملأ عینک من النظر الیهما الا برحمه و رقه، و لا ترفع صوتک فوق اصواتهم و لا یدک فوق ایدیهم و لا تقدّم قدامهم». و از معاذ بن جبل نقل شده که گفت: به ما رسیده است که خدای تعالی سه هزار و پانصد بار با موسی سخن گفت و آخرین گفتار موسی این بود که عرض کرد:

پروردگارا مرا وصیتی فرما.

فرمود: سفارش مادرت را به تو می کنم. تا هفت بار موسی تقاضای وصیت می کرد و خدای تعالی او را به مادرش توصیه می فرمود. سپس فرمود: ای موسی! همانا رضای مادر رضای من است و خشم او خشم من است: «بلغنا ان الله تعالی کلم موسی علیه السلام ثلاثه آلاف و خمسماء مره و کان آخر کلمه یا رب اوصنی، قال: اوصیک بامک، حتی قال سبع مرّات، ثم قال: یا موسی، ان رضاها رضای و سخطها سخطی». و از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود مردی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و عرض کرد: یا رسول الله! من میل فراوان دارم که جهاد کنم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: پس جهاد کن در راه خدا که اگر کشته شوی زنده ای و در نزد خدای تعالی روزی داری، و اگر در راه جهاد مرگت فرا رسید و مردی اجر تو با خداست و اگر زنده بازگشتی باز می گردی همچون روزی که از مادر متولد شده ای و از گناهان پاک می شوی.

عرض کرد: یا رسول الله! مرا پدر و مادر پیری است که گمان می کنند من وسیله آرامش خاطر آنان می باشم و دوست ندارند من به جهاد بروم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در کنار پدر و

قسم به خدایی که جان من در قبضه قدرت اوست، اگر پدر و مادرت یک شبانه روز با تو مأنوس باشند برای تو از جهاد یک سال بهتر خواهد بود: «عن ابی عبد الله علیه السلام قال: اتی رجل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال: یا رسول الله انی راغب فی الجهاد نشیط، قال: فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: فجاهد فی سبیل الله فانک ان تقتل تکن حیا عند الله ترزق و ان تمت فقد وقع اجرک علی الله و ان رجعت رجعت من الذنوب کما ولدت، قال: یا رسول الله، ان لی والدين کبیرین یزعمان انهما یأنسان بی و یکرهان خروجی، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: فقر مع والديک، و الذی نفسی بیده لأنسهما بک یوما و ليله خیر من جهاد سنه».

و روایات بسیاری در این زمینه از اولیای دین علیهم السلام رسیده است. و بعضی از علما فرموده اند: اگر پدر و مادر فرزند را صدا بزنند باید جواب بدهد. هر چند در حال نماز مستحبی باشد، زیرا در روایت صحیح است که زنی فرزندش را که در صومعه به عبادت مشغول بود صدا کرد او چون در نماز بود پاسخ نداد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اگر جریح فقیه و مسئله دان بود می دانست که به مادر پاسخ دادن برتر از نماز خواندن است: «لو کان جریح فقیها لعلم اجابه امه افضل من صلوته».

در برّ به والدین مسلمان بودن آنها شرط نیست

تتمیم: در برّ والدین شرط نیست که پدر و مادر مسلمان باشند، زیرا خدای تعالی می فرماید: «وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» اگر پدر و مادر کوشش کنند که تو مشرک شوی و آنچه را که نمی دانی شریک من قرار دهی پس سخن آنان را اطاعت مکن و در عین حال با آنان در دنیا نیکو رفتار کن. این آیه شریفه دلالت دارد بر این که اگر امر به گناه کردند می توان مخالفت قول آنان کرد؛ چنان که در روایت نیز آمده است: «لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق» به خاطر اطاعت از مخلوق معصیت خالق را نباید کرد.

اللهم صلّ علی محمد و آله کما شرفتنا به و صلّ علی محمد و آله کما اوجبت لنا الحق علی الخلق بسببه بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست همچنان که ما را به سبب او شرافت دادی و درود بر محمد و خاندانش بفرست همچنان که به برکت او حقی برای ما بر گردن خلق واجب و ثابت فرمودی.

شاید مقصود از شرافت و حقی که به سبب رسول خدا برای ما ثابت شده است همان حقوقی است که حضرتش برای مؤمنین نسبت به یکدیگر تشریح فرموده است؛ چنان که رئیس المحدثین در کتاب فقیه می فرماید: که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مؤمن را بر گردن مؤمن هفت حق واجب از طرف خدای تعالی قرار داده شده است: با نظر تعظیم بر او نگاه کند و در دل دوستش داشته باشد و در مالش با او مواسات کند و غیبت او را حرام بداند و در بیماری عیادتش کند و جنازه اش را تشییع کند و پس از مرگش نیز بجز به نیکی یادش نکند.

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: للمؤمن على المؤمن سبع حقوق واجبه من الله تعالى: الإجلال في غيبته و الود في صدره و المواساه له في ماله و ان يحرم غيبته و ان يعود في مرضه و ان يشيع جنازته و ان لا يقول فيه بعد موته إلا خيراً». و از امام صادق علیه السلام مروی است که چقدر بزرگ است حق مسلمان بر برادر مسلمان: «ما اعظم حق المسلم على اخيه المسلم». و از آن حضرت سؤال شد از حق مسلمان نسبت به مسلمان دیگر، فرمود: مسلمان را هفت حق واجب است که یکایک بر او واجب می باشند که اگر یکی از حقوق را ضایع کند از ولایت خدای تعالی و اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون می رود و دیگر خدای تعالی با او کاری ندارد. و سپس یکایک حقوق را حضرت شرح داد که حدیث شریف در کافی مذکور است:

«و سئل صلی الله علیه و آله و سلم عن حق المسلم على المسلم فقال: له سبع حقوق واجبات ما منهن حق إلا و هو عليه واجب ان ضیع منها حقا خرج من ولايه الله و طاعته و لم یکن فيه نصیب، ثم شرحها علیه السلام. و الحدیث مذکور فی الکافی. و در روایت دیگر است که از آن حضرت در این باره سؤال شد، فرمود:

هفتاد حق است. و اخبار در این زمینه فراوان است، و اگر مقصود از شرافت و حقی که به سبب رسول خدا برای ما ثابت شده آن باشد که برای ائمه علیهم السلام ثابت شده است در این صورت معنایش آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حقوقی برای اهل بیت علیهم السلام تشریح فرموده است مانند:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ 1». و بعضی از مترجمین برآنند که مقصود از این حق همان حقی است که آیه اولی القربی متضمن آن است. و این نظریه از کوتاهی نظر است و خدا داناست.

اللهم اجعلني اهابهما هيبة السلطان العسوف و ابرهما بر الام الرؤف و اجعل طاعتي لوالدي و برى بهما اقر لعيني من رقدہ الوسنان و اثلج لصدري من شربه الظمان حتى اوثر على هواي هواهما و

اقدّم علی رضای رضاهما و استکثر برهما بی و ان قل و استقلّ برّی بهما و ان کثر بارالها! هیبت پدر و مادر را در دل من همچون هیبت پادشاه خودکام قرار بده و من با آنان همچون مادر مهربان رفتار کنم، و بارالها فرمانبرداری مرا از پدر و مادرم و نیکوکاری مرا نسبت به آنان برای چشم من روشن‌تر از خواب در چشم خسته قرار بده و گوارتر از آب در کام تشنه، تا آن جا که خواسته دل آنان را بر خواسته خودم مقدم بدارم و رضا و خوشنودی آنان را بر رضای خودم مقدم بدارم و نیکی آنان را درباره خودم هر چند اندک باشد بسیار بینم و نیکی خودم را درباره آنان هر چند بسیار باشد اندک شمارم.

اللّهم خفّض لهما صوتی و اطب لهما کلامی و الن لهما عریکتی و اعطف علیهما قلبی و صیّرنی بهما رفیقاً و علیهما شفیقاً بارالها! مرا توفیق ده که با آنان به نرمی و آهسته سخن گویم و با آنان خوش سخن (خوشخوی) باشم و دلم با آنان مهربان باشد و مرا با آنان رفیق و بر آنان شفیق و دلسوز گردان.

اللّهم اشکر لهما تربیتی و اثبهما علی تکرمتی و احفظ لهما ما حفظه منّی فی صغری بارالها! به آنان در مقابل تربیت من پاداش نیکو عطا فرما و در ازای عزیز داشتن من ثواب و اجر عطا فرما و از هر گزندی که در کودکی مرا از آن حفظ کردند آنان را از آن گزند حفظ فرما.

این جملات شریفه اشاره به آن است که فرزند از ادای شکر پدر و مادر عاجز است لذا از خدای توانا مسئلت می کند که او با قدرت و توانایی اش نیکوکاری آنان را پاداش عطا فرماید.

در حدیث است که مردی به خدمت رسول خدا رسید و عرض کرد: یا رسول الله! پدر و مادرم پیر و فرتوت شده اند و من اکنون به آنان همان خدمتی را انجام می دهم که آنان در کودکی آن خدمت را به من کرده اند، آیا با این کار توانسته ام حق آنان را عطا کنم. فرمود: نه، زیرا آنان که تو را خدمت می کردند دوست می داشتند که تو باقی بمانی و روز به روز شاداب تر شوی و تو که اکنون به آنان خدمت می کنی برای آن است که نمیرند.

اللّهم و ما مسّه منّی من اذی او خلص الیهما عنّی من مکروه اوضاع قلبی لهما من حقّ فاجعله حطّه لذنوبهما و علّوا فی درجاتهما و زیاده فی حسناتهما یا مبدّل السّیئات باضعافها من الحسنات بارالها! آنچه آنان را از من آزاری رسیده و یا کار ناپسندی از من سر زده و یا حقی از آنان را ضایع کرده ام آن را موجب ریش گناهان آنان و باعث بالا رفتن درجاتشان و افزونی حسناتشان قرار ده، ای آن که گناهان را به چندین برابر حسنات تبدیل می فرمایی.

امام علیه السلام از خدای تعالی مسئلت دارد که اگر آزاری از او به پدر و مادر رسیده با این که این کار ناپسند است و خلاف دستور الهی است درباره پدر و مادر، ولی در عین حال از خدای تعالی مسئلت می نماید که همین کار ناپسند را موجب علو درجات و مزید حسناتشان قرار دهد. پس مناسب است که به نام مبارک یا مبدل السّینات متوسل شوند که در میان اسماء حسناى الهی صفت کیمیایی دارد و مقام والایی را حایز است.

اللّٰهُمَّ و ما تعدّیا علیّ فیهِ من قول او أسرفا علیّ فیهِ من فعل او ضیّعاه لی من حقّ او قصّ را بی عنه من واجب فقد وهبته لهما وجدت به علیهما و رغبت الیک فی وضع تبعته عنهما فائی لا اّتهمهما علی نفسی و لا استبطئهما فی برّی و لا اکره ما تولّیاه من امری یا ربّ بارالها! هر چه پدر و مادرم بر من تندروی در گفتار و یا زیاده روی در کردار کردند و یا حقی از من ضایع نمودند و یا در ادای وظیفه ای نسبت به من کوتاهی روا داشته اند پس من آن را به آنان بخشیدم و از آنان درگذشتم و دلم می خواهد که پیامدهای تقصیرهای آنان را از ایشان برداری و بار مجازات آن را از دوششان برگیری، چون بدگمانی نسبت به آنان در خویش ندارم و سهل انگاری از ایشان در مهرورزی به خود ندارم و از رفتارشان پروردگارا ناراضی نیستم.

فهما اوجب حقا علیّ و اقدم احسانا الیّ و اعظم مّنه لدیّ من ان اقاصّهما بعدل او اجازیهما علی مثل پروردگارا! آنان را بر من حقی واجب تر و احسانی قدیم تر و منتهی هر چه بیشتر از آن است که بتوان با آنان عادلانه تلافی کنم و یا مقابله به مثل نمایم.

این ایا الهی طول شغلها بتربیتی و این شده تعبها فی حراستی و این اقتارهما علی انفسهما للتوسعه علیّ پس روزگار زیادی که به تربیت من گذراندند چه می شود؟ و ناراحتیهای سختی که متحمل شدند کجا می رود؟ و چه کنم با فشارهایی که به خودشان دادند به خاطر گشایش من؟

هیئات ما یستوفیان منّی حقّهما هرگز آنان حقّشان را که بر گردن من دارند به تمام و کمال به دست نخواهند آورد.

و لا ادرك ما یجب علیّ لهما و من نمی توانم از عهده آنچه بر من واجب است از حقوق آنها برآیم.

و لا انا بقاض وظیفه خدمتهما و من وظیفه خود را که نسبت به خدمت کردن به آنان دارم انجام نتوانم داد.

فصل علی محمد و آله و اعنی یا خیر من استعین به و وفقی یا اهدی من رغب الیه پس بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا یاری فرما
ای بهترین کسی که از او تقاضای کمک می شود، و مرا توفیق ده، ای راهنماترین کسی که از او راهنمایی خواسته می شود.

و لا تجعلنی فی اهل العقوق للآباء و الامهات و مرا در ردیف کسانی که با پدران و مادران خود بدرفتاری کرده اند قرار مده.

یوم تجزی کل نفس بما کسبت و هم لا یظلمون روزی که هر کس به جزای دستاوردهای خود می رسد و ستمی بر آنان نمی شود.

اللهم صل علی محمد و آله و ذرّیته بارالها! بر محمد و آلش و ذرّیه او درود بفرست.

عطف ذریه بر آل از قبیل عطف خاص بر عام است، زیرا ذریه به معنی نسل است و آل به معنی خویشان و نزدیکان است؛ پس هر کس
ذریه او باشد آل او نیز هست، و عکسش چنین نیست که هر کس آل کسی باشد ذریه او نیز خواهد بود.

و اخصص ابویّ بافضل ما خصصت به آباء عبادک المؤمنین و امهاتهم یا ارحم الراحمین و پدر مادر مرا به بهترین چیزی که پدران و
مادران بندگان مؤمن را به آن اختصاص داده ای مخصوص فرما، ای خدای ارحم الراحمین.

اللهم لا- تنسني ذکرهما فی ادبار صلواتی و فی آنا من آناء لیلی و فی کل ساعه من ساعات نهاری خدایا! یاد آنان را از خاطر من مبر در
تعقیب نمازهایم، و در هیچ لحظه ای از لحظات شبم و در هیچ ساعتی از ساعت های روزم.

مترجم می گوید: ظاهراً مقصود آن نیست که در تمام لحظات شبانه روزی به یاد پدر و مادر باشیم که این عملی است حرجی اگر نگوییم
که غیر ممکن است، بلکه مقصود همان ارتکاز است که در ابواب دیگر مطرح است، مانند قصد امساک در روزه و یا قصد اتیان عمل در
اثنا عمل، بدین معنا که اگر از نمازگزار مثلاً سؤال کنند در چه کاری؟ گوید: نماز می خوانم، هر چند پیش از سؤال غافل باشد.

اللهم صل علی محمد و آله و اغفر لی بدعائی لهما و اغفر لهما بیّهما بی مغفره حتما بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و به
خاطر آن که در مورد آنان دعا کردم مرا نیز بیامرزد و آنان را به خاطر عمل نیکی که درباره آن کرده اند به طور حتم بیامرزد.

و ارض عنهما بشفاعتی لهما رضی عرما و از آنان به خاطر شفاعت من کاملاً راضی باش.

و بلغهما بالكرامه مواطن السّلامه و آنان را با گرامیداشت به سرمنزلهای سلامت برسان.

اللّهم و ان سبقت مغفرتك لهما فشفّعهما فيّ بارالها! اگر پیش از این آنان را آمرزیده ای آنان را شفیع من گردان.

و ان سبقت مغفرتك لي فشفّعني فيهما و اگر مرا پیش از این آمرزیدی پس مرا شفیع آنان قرار ده.

حتّى نجتمع برأفتك في دار كرامتك و محلّ مغفرتك و رحمتك تا همگی به واسطه رأفت و مهربانی ات در سرای کرامتت و جایگاه آمرزش و رحمتت گرد آییم.

انك ذو الفضل العظيم و المنّ القديم و انت ارحم الرّاحمين که تویی صاحب فضل بزرگ و منتّ قدیم و تویی مهربان ترین مهربانان.

تعبیر از بهشت به محلّ مغفرت شاید اشاره به آن باشد که مؤمن هر چند عبادت کند و همه عمر در اطاعت و بندگی خدا باشد دخول در بهشت و خلود در تنعم به نعمتهای بهشتی باید به طفیل مغفرت و رحمت الهی باشد؛ چنان که شاید آیه شریفه اشاره به این معناست: «و لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيكُم وَ رَحْمَتُهُ مَا زَكِي مِنْكُم مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا» .

هرکس روی نجات دیده به واسطه فضل و رحمت الهی است. سپس عرض می کند که تویی صاحب فضل عظیم، تا علتی باشد برای آنچه که عرض شده و رشته اجابت دعا بیش از پیش تحریک نموده و اذعان و اعتراف باشد بر این که هر چه خیر به بندگان الهی می رسد در امور دنیا و یا آخرتشان همگی از لطف و کرم خدای تعالی است و هیچ کس استحقاقی برای پاداش ندارد. و این مطلب به تحقیق پیوسته است که هر چه به بنده می رسد از مراحم و الطاف الهی از وجود و توابع وجود همگی از فضل او تبارک و تعالی است و هیچ زمینه استحقاقی برای احدی موجود نمی باشد.

ما نبودیم و تقاضا مان نبود لطف تو ناگفته ما می شنود

یا مبتدئا بالنعمة قبل استحقاقها

ما که باشیم ای تو ما را جان جان تا که ما باشیم با تو در میان

ما همه شیران ولی شیر علم حمله مان از باد باشد دم به دم

حمله مان پیدا و ناپیداست باد جان فدای آن که ناپیداست باد

لذت هستی نمودی نیست را عاشق خود کرده بودی نیست را

لذت انعام خود را وا مگیر نقل و باده و جام خود را وامگیر

* لطافت بیش از حدّ اشعار موجب ذکر آنها گردید، از خوانندگان پوزش می خواهم.

*

ص: 411

و كان من دعائه عليه السّلام لأولاد عليهم السّلام

اللّهُمَّ و مَنْ عَلَيَّ بِيَقَاءِ وَلَدِي و بِأَصْلَاحِهِمْ لِي و بِأَمْتَاعِي بِهِمْ إِلَهِي أَمْدَدْ لِي فِي أَعْمَارِهِمْ و زِدْ لِي فِي آجَالِهِمْ و رَبِّ لِي صَغِيرِهِمْ و قَوْلِي
ضَعِيفِهِمْ و اصْحَحْ لِي أَبْدَانَهُمْ و أَدْيَانَهُمْ و أَخْلَاقَهُمْ و عَافِهِمْ فِي أَنْفُسِهِمْ و فِي جَوَارِحِهِمْ و فِي كُلِّ مَا عَنَيْتَ بِهِ مِنْ أَمْرِهِمْ و ادرر لِي و عَلَيَّ
يَدِيَّ ارزاقهم و اجعلهم ابرارا اتقياء بصرآء سامعين مطيعين لك و لأوليائك محبين مناصحين و لجميع اعدائك معاندين و

ص:412

مبغضين اللهم اشدد بهم عضدى واقم بهم اودى وكثر بهم عددى وزين بهم محضرى واحى بهم ذكرى واكفنى بهم فى غيبتى واعنى
بهم على حاجتى واجعلهم لى محبين وعلى حدين مقبلين مستقيمين لى مطيعين غير عاصين ولا عاقين ولا مخالفين ولا خاطئين و
اعنى على تربيتهم وتاديبهم وبرهم وهب لى من لدنك معهم اولادا ذكورا واجعل ذلك خيرا لى واجعلهم لى على ما سالتك واعذنى و
ذرئى من الشيطان الرجيم فانك خلقتنا وامرتنا و

ص:413

نهيتنا ورغبتنا في ثواب ما امرتنا ورهبتنا عقابه و جعلت لنا عدواً يكيدنا سلطته منا على ما لم تسلطنا عليه منه اسكنته صدورنا و اجرته
مجارى دمائنا لا يغفل ان غفلنا ولا ينسى ان نسينا يؤمننا عقابك و يخوفنا بغيرك ان هممنا بفاحشه شجعنا عليها و ان هممنا بعمل صالح
ثبطنا عنه يتعرض لنا بالشهوات و ينصب لنا بالشبهات ان وعدنا كذبنا و ان منانا اخلفنا و الا تصرف عنا كيده يضلنا و الا تقنا خباله يستزلنا
اللهم

ص:414

فأقهر سلطانه عَنَّا بِسلطانك حتَّى تحبسه عَنَّا بِكثرة الدَّعَاءِ لك فنصبح من كيدِه في المعصومين بِك اللَّهُمَّ اعطني كلَّ سؤلي و اقض لي حوائجي و لا تمنعني الأجابه و قد ضممتها لي و لا تحجب دعائي عنك و قد امرتني به و امنن عليّ بكلِّ ما يصلحني في دنياي و آخرتي ما ذكرت منه و ما نسيت او اظهرت او اخفيت او اعلنت او اسررت و اجعلني في جميع ذلك من المصلحين بسؤالي اياك المنجحين بالطلب اليك غير الممنوعين بالتوكّل عليك المعوّدين بالتعوّذ بك الرّابحين

ص:415

فِي التَّجَارِهِ عَلَيْكَ الْمَجَارِينَ بِعِزِّكَ الْمَوْسِعِ عَلَيْهِمُ الرِّزْقِ الْحَلَالِ مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ الْمَعَزِّينَ مِنَ الذَّلِّ بِكَ وَالْمَجَارِينَ
مِنَ الظُّلْمِ بِعَدْلِكَ وَالْمَعَايِينَ مِنَ الْبَلَاءِ بِرَحْمَتِكَ وَالْمَغْنِينَ مِنَ الْفَقْرِ بِغِنَاكَ وَالْمَعْصُومِينَ مِنَ الذُّنُوبِ وَالزَّلِّ وَالْخَطَا بِتَفْوَاكِ وَالْمَوْفَّقِينَ
لِلْخَيْرِ وَالرُّشْدِ وَالصَّوَابِ بِطَاعَتِكَ وَالْمَحَالَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الذُّنُوبِ بِقُدْرَتِكَ التَّارِكِينَ لِكُلِّ مَعْصِيَتِكَ السَّاكِنِينَ فِي جِوَارِكَ اللَّهُمَّ اعْطِنَا جَمِيعَ
ذَلِكَ بِتَوْفِيقِكَ وَرَحْمَتِكَ

ص: 416

و اعدنا من عذاب السّ عير و اعط جميع المسلمين و المسلمات و المؤمنين و المؤمنات مثل الذى سالتك لنفسى و لولدى فى عاجل الدّنيا
و آجل الآخرة انك قريب مجيب سميع عليم عفوّ غفور رؤف رحيم و آتنا فى الدّنيا حسنه و فى الآخرة حسنه و قنا عذاب النّار

ص:417

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام لولده عليه السلام از دعاهای آن حضرت است درباره فرزندانش. آنچه از روایات استفاده می شود آن است که پسندیده است پدر برای فرزندش دعا کند و برای او خیر و صلاح دنیا و آخرت را بخواهد که این خود یک نوع احسان و نیکی در حق فرزند است.

امام صادق علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا رحمت کند پدر و مادری را که یار و مددکار فرزندشان باشند تا آنان نسبت به پدر و مادر نیکوکار شوند: «رحم الله والدين اعانا ولدهما على برهما» و نیز آن حضرت فرمود: مردی از طایفه انصار به رسول خدا عرض کرد: به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: به پدر و مادرت. عرض کرد: پدر و مادرم از دنیا درگذشته اند.

فرمود: به فرزندت نیکی کن: «عن ابی عبد الله علیه السلام قال: قال له صلی الله علیه و آله و سلم رجل من الانصار: من ابر؟ قال:

والديک، قال: قد مضیا، قال: بر ولدک».

و نیز از آن حضرت مروی است که فرمود: همانا خدای تعالی به بنده اش رحم می کند به خاطر آن که فرزندش را سخت دوست می دارد: «ان الله یرحم العبد شده حبه لولده». و دعای پدر و مادر درباره فرزند از جمله دعاهایی است که رد نمی شود و حجابی بین آن و قبولی نیست؛ چنان که امام صادق علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: چهار طایفه اند که دعایشان بر نمی گردد تا آن که درهای آسمان به روی آنان باز شود و آنها به عرش الهی برسند:

دعای پدر و مادر درباره فرزند و دعای مظلوم درباره کسی که به او ستم کرده است و دعای

کسی که عمره به جا می آورد تا هنگامی که باز گردد و دعای روزه دار تا موقعی که افطار کند:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: اربعه لا تردّ لهم دعوه حتى تفتح لهم ابواب السماء و تصير الى العرش: الوالد لولده و المظلوم على من ظلمه و المعتمر حتى يرجع و الصائم حتى يفطر».

و از آن حضرت روایت شده که فرمود: پدرم می فرمود: دعای پنج نفر از پروردگار تبارک و تعالی محجوب نمی شود: 1. دعای پیشوای عادل 2. دعای مظلوم که خدای تعالی می فرماید حتماً به سود تو انتقام خواهد گرفت و لو پس از مدت زمانی 3. دعای فرزند شایسته و صالح برای پدر و مادرش 4. دعای پدر شایسته و صالح برای فرزندش 5. دعای مؤمن برای برادرش در پشت سر او که پروردگار عالم به او می فرماید دو چندان که برای برادر خود خواستی برای تو مقرر فرمودیم: «كان ابي يقول خمس دعوات لا- يحجب عن الرب تبارك و تعالی: دعوه الامام المقسط، و دعوه المظلوم يقول الله عز و جل لا تنتقم لك و لو بعد حين، و دعوه الولد الصالح لوالديه، و دعوه الوالد الصالح لولده، و دعوه المؤمن لأخيه بظهر الغيب فيقول لك و لك مثلاه».

مترجم گوید: محتمل است که کلمه «لك» در روایت زاید باشد و از سهو ناسخ باشد و ضمیر «يقول» به خدای تعالی برگردد؛ چنان که ترجمه شد. و محتمل است که کلمه «لك» زاید نباشد و معنا چنین شود که در پشت سر دعا کند و بعد به تو بگوید که من تو را دعا کردم؛ چنان که معروف است که مستحب است مؤمن به برادر خود بگوید که من تو را دعا کردم؛ هر چند عبارت تعقید پیدا می کند و خلاف ظاهر است.

و به هر صورت امام علیه السلام عرض می کند:

اللّٰهُمَّ و منّ علیّ ببقاء ولدی و باصلاحهم لی و بامتناعی بهم بارالها! بر من منت بگذار به این که فرزندان من بمانند و آنان را درباره من نیکوکار فرما و مرا از آنان بهره مند فرما.

الهی امدد لی فی اعمارهم خدای من! عمر آنان را برای من و به سود من دراز فرما.

و زد فی آجالهم و مهلت آنان را افزون فرما. کنایه از طول عمر آنان است. و بعضی احتمال داده اند که دو جمله «امدد فی اعمارهم» و «زد فی آجالهم» که به حسب ظاهر به یک معنا است برای تأکید باشد؛ چون امام علیه السلام علاقمند بودند که فرزندانشان باقی بمانند، جمله دوم را به جهت تأکید جمله اولی آورده اند.

و احتمال می رود که مقصود از اعمار که جمع عمر است آن مقدار از عمر باشد که در رفاه و آسایش گذشته باشد که در میان عرب مرسوم و متداول بوده است که به کسانی که عمرشان

در رفاه گذشته طویل العمر می گفتند هر چند عمرشان کوتاه می بوده، و آن که چنین نبود بلکه در سختی و بدبختی روزگارش گذشته وی را کوتاه عمر می نامیدند، هر چند عمر درازی کرده بود، و سالهای عمر را به مقیاس آسایش و سختی می سنجیدند؛ و از این رو بعضی گفته اند: «هل رأیتم شیخا بلا عمر» آیا پیر مردی که عمر نکرده باشد دیده اید؟ غرضشان عمر با آسایش و رفاه است. و در زبان فارسی نیز این نوع کنایه و استعاره موجود است. سعدی شیراز گوید:

عمر نبود آنچه غافل از تو نشستم باقی عمر ایستاده ام به غرامت

و حافظ می فرماید:

من پیر سال و ماه نیم یار بی وفاست بر من چه عمر می گذرد پیر از آن شدم

* سید شارح می فرماید: اگر جمله دوم تأکید نباشد بلکه به اصطلاح اهل علم تأسیس باشد بهتر است که بگوییم مقصود از تمدید عمر، برکت در عمر باشد؛ یعنی به اطاعت و عبادت خدای تعالی مشغول باشد؛ چنان که همین توجیه را در باب صله رحم که در روایات است عمر را زیاد می کند فرموده اند، و مناسب حضرت امام زین العابدین علیه السلام همین است که چنین عمر بابرکتی از خدای تعالی مسئلت نماید نه عمر در آسایش و رفاه.

و ربّ لی صغیرهم و قولی ضعیفهم و تربیت فرما خردسالانش را برایم، و ناتوانهایشان را برایم توانا گردان.

و اصحّ لی ابدانهم و ادیانهم و اخلاقهم و به بدن و دین و اخلاقشان سلامتی مرحمت فرما.

و عافهم فی انفسهم و فی جوارحهم و فی کلّ ما عنیت به من امرهم و به خودشان و اعضایشان و در هر چیز از کارشان که مورد عنایت من است عافیت عنایت فرما.

و ادرر لی و علی یدی ارزاقهم و برای من و به دست من روزی ایشان را افزون فرما.

و اجعلهم ابرارا اتقیاء بصراء سامعین مطیعین لک و لاولیائک محبّین مناصحین و لجمیع اعدائک معاندین و مبغضین آمین و آنان را نیکوکار و پرهیزکار، بینا، شنوا، فرمانبردار حضرتت بفرما و نسبت به اولیائت دوستدار و خیرخواه و نسبت به همه دشمنانت دشمن و کینه توز قرار بده و

این دعاها را به هدف اجابت برسان.

بعضی از علما فرموده اند: جهت این که امام علیه السّلام در این فقرات دعا کلمه «لی» را تکرار می فرمایند شاید اشاره به آن باشد که اوّلا این دعاها از کمال مهر و عطوفت نشأت می گیرد، و ثانیاً ممکن است این کلمه نقشی در اجابت دعا داشته باشد؛ چنان که در عرف ما چنین است و گاهی مطلبی را که از کسی خواستاریم می گوئیم به خاطر من این کار را انجام بده، و ثالثاً اشاره به آن باشد که این خواسته ها به طور کامل انجام پذیرد. و این که امام علیه السّلام خواستار آن است که خدای تعالی روزی فرزندانشان را به دست آن حضرت به آنان برساند، ممکن است اوّلا از آن جهت باشد که موجب محبت آنان گردد، زیرا که اگر فرزندان از دست پدر روزی دریافت کنند این احسان موجب مزید محبت و علاقه آنان می شود و به قول سعدی: که احسان کمندی است در گردنش.

و به فرموده بعضی از بزرگان حبّ منعم و تعظیم او از فطریات بشر است، هیچ فردی از این امر مستثنی نیست، بلکه به حیوانات نیز سرایت دارد، و ثانیاً این که واسطه بودن آدمی در جریان خیر از علائم سعادت خود آن شخص است؛ چنان که در حدیث شریف آمده است:

«خلقت الخیر و اجریته علی یدی من أحبّه فطوبی لمن اجریته علی یدیه»؛ خیر را خودم آفریدم و به دست هر کس که دوست داشتم جاری ساختم، پس خوشا به حال کسی که من خیر را به دست او جاری کنم. نکته لطیفی در روایت شریفه به نظر قاصر می رسد و آن این که طبق ترجمه ای که از روایت شریفه شد ضمیر در «احبّه» به قرینه فعل «اجریته» به جریان که مصدر فعل است برمی گردد، و اگر ضمیر را به موصول برگردانیم که اقرب است و ظاهرتر، معنا بسی بلندتر می شود و در این صورت مفهوم روایت آن است که: آن که خدای تعالی خیر را به دست او جاری می کند محبوب خدای تعالی است، و کفی بذلک فخرا و شرفاً فافهم ذلک و اغتنم.

اللّهم اشدد بهم عضدی بارالها! بازوی مرا به وسیله اولادم نیرومند فرما.

و اقم به اودی و شکست کار مرا وسیله آنان مرمت کن.

و کثر بهم عددی و شمار یاوران مرا به واسطه آنان فراوان و بسیار گردان.

و زین بهم محضری و بزم مرا به آنان زینت بخش.

و احی بهم ذکری و یاد مرا به وسیله اولادم زنده نگهدار.

و اکفنی بهم فی غیبتی و به هنگام عدم حضور من کفایت امر مرا به آنان واگذار.

و اعنی بهم علی حاجتی و به وسیله آنان بر انجام نیازم مرا یاری فرما.

و اجعلهم لی محبین و آنان را دوستدار من قرار بده.

و علی حد بین مقبلین مستقیمین لی مطیعین غیر عاصین و لا عاقین و لا مخالفین و لا خاطئین و آنان را بر من مهربان ساز که دل سوی من داشته باشند و از من رویگردان نباشند و راست کردار و فرمانبردار باشند نه نافرمان و نه بدرفتار و نه مخالف و نه خطاکار.

و اعنی علی تربیتهم و تأدیبهم و برهم و مرا یاری فرما در تربیت آنان و ادب آموزی شان و نیکی کردن در حق آنان.

و هب لی من لدنک معهم اولادا ذکورا و از خزانه عطا و بخشش علاوه بر اینان که هستند فرزندان پسر مرحمت فرما.

و اجعل ذلک خیرا لی و خیر و صلاح مرا در این کثرت اولاد قرار بده.

شاید اشاره به آیه شریفه باشد که می فرماید: «أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ 1»؛ آیا کفار و مشرکین گمان می کنند که آنچه ما از مال و اولاد به آنان داده ایم می خواهیم هر چه زودتر به آنان خیرات برسد؟ نه چنین است و مقصود ما این نیست، بلکه آنان غرض ما را متوجه نمی شوند که این نعمتها برای آنان استدراج است و بیشتر موجب عصیان و سرکشی آنان خواهد شد، و در حقیقت شری است به ظاهر خیر.

و اجعلهم لی عوناً علی ما سالتک و آنها را در آنچه از تو خواسته ام یاورم گردان.

و اعدنی و ذریتی من الشیطان الرجیم و مرا و نسل مرا از شیطان رانده شده از درگاهت در پناه خود گیر.

فانک خلقتنا و امرتنا و نهیتنا و رغبتنا فی ثواب ما امرتنا و رهبتنا عقابه که همانا تو ما را آفریدی و امر و نهی فرمودی و به پاداش آنچه ما را امر فرمودی ترغیب کردی و از عقاب مخالفت آن دستورات ما را ترسانیدی.

و جعلت لنا عدواً یکیدنا و سلطته منا علی ما لم تسلطنا علیه منه و او را بر ما مسلط کردی به نحوی که ما را بر او چنین تسلطی ندادی.

اسکنته صدورنا او را در سینه ما جای دادی.

و اجریته مجاری دماغنا و همچون خون در رگهایمان جریانش دادی.

لا یغفل ان غفلنا و لا ینسی ان نسینا اگر ما غافل شویم او غافل نمی شود، و اگر ما فراموش کنیم او فراموش نمی کند.

یؤمننا عقابک ما را از عقوبت تو آسوده خاطر می کند.

و یخوفنا بغيرک و با غیر تو ما را می ترساند. علامه شعرانی - قدس سره - فرماید: به ظاهر عبارت، شیطان یکی است و بر همه مردم مسلط و در عروق آنان جاری و شاید شیاطین بسیار باشند و ابلیس رئیس آنها و نسبت چیرگی به ابلیس به اعتبار آن است که زبردستان او بر هر آدمی مسلطند و می توان کار اعوان را به رئیس نسبت داد؛ چنان که گویند: شهر بغداد را منصور ساخت یعنی اتباع وی.

تسلط یک شیطان بر همه افراد انسان در همه اکناف عالم مانند تصرف روح است در همه اعضای بدن و مانند تسلط ملائکه موکل بر باد و آب و امثال آن. مؤمن را امثال این امور عجیب نباشد، چون می دانند کلام انبیا و اولیا صحیح است هر چند ما جهت آن را ندانیم. و سید شارح - رحمه الله - از ازهری نقل کرده است (معنی روان بودن شیطان در عروق مانند خون) آن است که تا انسان زنده است شیطان از او جدا نمی شود؛ چنان که خون تماما از او جدا نمی گردد. و جمهور مردم آن را حمل به ظاهر کردند و گفتند شیطان به لطافت هیبت خود به باطن آدمی راه دارد و می تواند مانند خون در رگها روان شود (الی آخره).

و از کرمانی در شرح بخاری روایت کرده است که شاید از این کلام معنای حقیقی آن خواهند یا به استعاره؛ یعنی چون وسوسه بسیار می کند مانند آن است که در عروق باشد. این بنده گوید حاجت به مجاز و استعاره نیست و حمل بر معنای حقیقی توان کرد، چون روان بودن و جای گرفتن، داخل رگ شدن و امثال آن در اصل لغت برای جسم مادی و عنصری وضع نشده است؛ چنان که می توان گفت جان در تن است، با آن که جان جسم مادی نیست بلکه مجرد است و علاقه به تن دارد؛ همچنین می توان گفت شیطان در همه رگها هست و همیشه صفات مجردات در احادیث و اخبار برای شیطان ثابت شده است پس جسم او مادی نیست تا به ورود در عروقی قطعه قطعه شود و چون در بدن انسان درآید از ابدان دیگر جدا ماند، بلکه شاید به صفت تجرد در یک آن در همه جا باشد. و محققان گفته اند: شیطان را درون دل مردم راهی نیست بلکه در شبکه سینه که حصار دل است داخل می شود و نزدیک دل می نشیند چون اگر دل را تصرف کند برای کسی نیروی مبارزه نمی ماند و چیزی نیست که

بدان دفاع توان کرد. عقل بنی آدم دستخوش شیطان نمی شود اما می تواند بر گرد عقل حصار بندد. و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت است: «ان الشیطان واضع خطمه علی قلب ابن آدم فاذا ذکر الله خنس و ان نسی التقم قلبه». پایان سخن دانشمند فقیه علامه شعرانی. مترجم گوید: ترجمه جمله اخیر این است که همانا شیطان خرطوم خود را بر قلب آدم نهاده است، پس هر وقت آدمیزاده به یاد خدای تعالی بیفتد شیطان در کناری می خزد، و اگر یاد خدا را فراموش کرد دل را به یک لقمه فرو برد.

ان هممنا بفاحشه شجعنا علیها و ان هممنا بعمل صالح ثبطنا عنه اگر آهنگ کار زشتی کردیم ما را دلیر می گرداند و چون قصد کار نیک کنیم ما را از آن کار باز می دارد.

یتعرض لنا بالشهوات و ینصب لنا بالشبهات خواهشهای دل را در نظر جلوه می دهد و دام شبهات را برای ما می گسترد.

ان وعدنا کذبنا و ان متانا اخلفنا اگر وعده ای به ما بدهد به دروغ وعده می دهد و اگر آرزویی در دل ما اندازد آنها را برآورده نمی سازد.

والا تصرف عنا کیده یصلنا و اگر مکر او را از ما باز نگردانی ما را گمراه خواهد کرد.

والا تقنا حباله یسترلنا و اگر از دامهای او ما را نگاه نداری ما راه خواهد لغزاند.

اللهم فاقهر سلطاننا حتی تحبسه عنا بکثره الدعاء لک فنصبح من کیده فی المعصومین بک بارالها! به قدرت و سلطنت خود تسلط او را بر ما زبون ساز تا به سبب دعای بسیار به درگاه تو او را از ما بازداشت فرمایی، باشد که ما از شر او به لطف تو در امان باشیم.

چرا شیطان دشمن آدمی است؟

*هشدار

چرا شیطان دشمن آدمی است؟ بعضی گفته اند که منشأ دشمنی شیطان با آدمی همانا حسد است، زیرا وقتی خدای تعالی آدم را با سجده فرشتگان مکرم فرمود، شیطان حسد ورزید و از همان وقت کینه آدمی را به دل گرفت. و بعضی دیگر گفته اند که عداوت شیطان با آدمی نشأت گرفته از ذات اوست؛ بدین معنی که چون این دو در اصل فطرت با همدیگر متباین اند و شیطان از آتش و آدم از خاک می باشد از این رو ابلیس دشمن آدم و آدمیزاد است.

و بدین معنی در قرآن مجید اشاره شده است که می فرماید: وقتی با ابلیس گفتیم برای آدم

سجده کن، او امتناع ورزید و گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ 1»؛ من از او بهترم چون من از آتشم و آدم از خاک؛ من روحانی لطیفم و آدم جسمانی کثیف؛ او از صلصال و مسنون است و بهتر نباید برای کمتر سجده کند. خدای تعالی به طور اشاره نه به طور صریح پاسخ او را داد که: «أَخْرَجَ مِنْهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا 2».

و این توییح از آن جهت بود که ابلیس صورت ظاهری آدم را دید نه صورت معنوی و ملکوتی او را، که اگر آن را می دید بدین قیاس غلط دچار نمی شد و از دشمنی با آدم و آدمیزاد نجات می یافت و هم آدمی از شرّ و وسوسه او در امان بود؛ چنان که خدای تعالی دستور می فرماید: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ 3». بعضی از مفسرین گفته اند این که خدای تعالی وسوسه شیطان را به سینه نسبت داده نه به قلب به خاطر آن است که شیطان را به دل مؤمن راهی نیست؛ چنان که در روایت است که دل مؤمن میان دو انگشت از انگشتان خدای رحمان است، به هر طور که بخواهد آن را زیر و رو می فرماید: «قلب المؤمن بين اصبعين من اصابع الرحمن يقلبه كيف يشاء».

و در روایتی از رسول خداست که فرمود: خرطوم شیطان بر دل آدمی است و منتظر فرصت است؛ تا آدمی به یاد خداست شیطان در کناری خزیده است و همین که غافل شد شیطان آن را لقمه خویش می سازد: «الشيطان واضع خطمه على قلب ابن آدم فاذا ذكر خنس اى رجع على عقبه و اذا غفل عن ذكر الله وسوس». و در نتیجه همین وسوسه شیطان است که دل به دنیا و زینتها کشیده می شود و لذت مناجات و انس با حق تعالی از او سلب می شود. و در روایتی است که آدم علیه السلام به خدای تعالی شکایت برد که پروردگارا! شیطان را آفریدی و دشمن منش فرمودی و وی را بر من مسلط ساختی و مرا طاقت چنین دشمنی نیست مگر تو یاریم فرمایی. پس حق تعالی فرمود: هر فرزندی که از تو متولد می شود من دو فرشته بر او می گمارم که او را از مصاحبان بد محافظت کنند. عرض کرد: پروردگارا بیشتر عنایت بفرما.

فرمود: اگر فرزندان تو کار نیکی انجام دهند ده برابر پاداششان می دهم. عرض کرد: پروردگارا بیشتر می خواهم. فرمود: در توبه را به روی هیچ یک از فرزندان نمی بندم تا روح به

گلوگاهشان برسد: «شکی آدم الی ربه فقال: یا رب خلقت ابلیس و جعلت بینی و بینة عداوه و بغضاء و سلطه علیّ و انا لا اطیقه الاّ بک، فقال الله تعالی: لا یولد لک ولد الاّ وکلت به ملکین یحفظانه من قرناء السوء، قال: رب زدنی، قال: الحسنه بعشر امثالها، قال: رب زدنی، قال: لا احجب عن احد من ولدک التوبه ما لم یغر غروا و الغر تردد الروح علی الحلق». که به همین مضمون است روایت کافی شریف به سند حسن یا صحیح از امام صادق و یا امام باقر علیهما السلام که فرمود: آدم علیه السلام عرض کرد: پروردگارا شیطان را بر من مسلط فرمودی و همچون خون در رگهای من جاری ساختی، چیزی هم به من عطا فرما.

فرمود: ای آدم! برای تو چنین مقرر فرمودم که هر یک از فرزندانت قصد گناه کردن نمود برای او چیزی نوشته نشود و اگر آن گناه را به جا آورد تنها یک گناه برای او نوشته شود. هر یک از آنان که قصد کار خیری نمود هر چند آن عمل خیر را انجام ندهد برای او یک کار خیر نوشته می شود و اگر آن کار را انجام داد ده حسنه برای او نوشته می شود. عرض کرد:

پروردگارا بیشترش فرما.

فرمود: چنین مقرر فرمودم که هر یک از فرزندانت اگر کار زشت انجام داد و سپس استغفار کرد و توبه نمود بیامرزمش. عرض کرد: پروردگارا بیشترش فرما. فرمود: توبه را برای آنان مقرر فرمودم تا جانشان به این جا (گلو) نرسیده باشد. عرض کرد: پروردگارا همین قدر کافی است: «أن آدم علیه السلام قال: یا رب سلطت علیّ الشیطان و اجریته منی مجری الدم فاجعل لی شیئا، فقال: یا آدم، جعلت لک من همّ من ولدک بسیئه لم تکتب علیه فان عملها کتبت له سیئه، و من همّ منهم بحسنه فان لم یعملها کتبت له حسنه فان هو عملها کتبت له عشا، قال: یا رب زدنی، قال:

جعلت لک ان من عمل منهم سیئه ثم استغفر غفرت له، قال: یا رب زدنی، قال: جعلت لهم التوبه حتی تبلغ النفس هذه، قال: یا رب حسبی». سید شارح فرماید که این روایت مشهور است.

اللهم اعطنی کل سؤلی و اقص لی حوائجی و لا تمنعنی الاجابه و قد ضمنتها لی و لا تحجب دعائی عنک و قد امرتني به و امنن علیّ بكل ما یصلحنی فی دنیای و آخرتی خدایا هر آنچه از درگاه تو خواستار شدم به من عطا فرما و نیازمندیهای مرا برآور و مستجاب شدن دعا را از من باز مگیر چون تو خود مرا به دعا کردن امر فرمودی، و به هر آنچه که در دنیا و آخرتم مرا اصلاح کند بر من منت بگذار.

ما ذکرت منه و ما نسیت او اظهرت او اخفیت او اعلنت او اسررت هر آنچه را که به یاد داشته

باشم و یا فراموش کرده باشم، ظاهرش کنم یا پنهان، آشکارا گویم یا به پنهانی به تو عرضه بدارم.

واجعلنی فی جمیع ذلک من المصلحین بسؤالی ایاک المنجحین بالطلب الیک غیر الممنوعین بالتوکل علیک المعوّدین بالقعود بک (المعوذین بالتعوذ بک) الربحین فی التجاره علیک المجارین بعزتک الموسع علیهم الرزق الحلال من فضلك الواسع بحدودک و کرمک المعزین من الذل بک و المجارین من الظلم بعدلک و المعافین من البلاء برحمتک و المغنین من الفقر بغناک و المعصومین من الذنوب و الزلل و الخطا بتقواک و الموفقین للخیر و الرشد و الصواب بطاعتک و المحال بینهم و بین الذنوب بقدرتک التارکین لكل معصیتک الساکنین فی جوارک و مرا در همه خواسته هایم از کسانی قرار بده که خواسته هایم در طریق اصلاح باشد و در راه طلب به مطلوب رسیده باشد و چون توکلش برتوست به مقصد برسد و از آن باز نماند و چون پناه به تو آورده پناه داده شود و در تجارته که با تو انجام داده سود برد و در سایه عزت تو بیاساید و از فضل گسترده وجود و کرم تو روزی حلال وسیعی نصیبش گردد و از کسانی باشد که به سبب تو از خواری به عزت رسیده اند و به عدالت تو از ستم در امانند و به رحمت تو از بلا در عافیت و به سبب بی نیازی تو از فقر و نیاز بی نیازند و با نگهداری تو از گناهان و لغزشها و خطاها محفوظند و به خاطر فرمانبرداری از تو به هر خیر و صلاح و صواب موفق شده اند و به قدرت تو میان آنان و گناهان حجاب و حایل قرار داده شده و هر گونه گناه را ترک کرده و در جوار تو جای گرفته اند.

اللهم اعطنا جمیع ذلک بتوفیقک و رحمتک بارالها! همه اینها را به توفیق و رحمتت به ما مرحمت فرما.

و اعذنا من عذاب السعیر و ما را از عذاب آتش فروزان در پناه گیر.

واعط جمیع المسلمین و المسلمات و المؤمنین و المؤمنات مثل الذی سألتک لنفسی و لولدی فی عاجل الدنیا و آجل الآخره و مانند آنچه را که برای خودم و فرزندانم خواستم، در دنیا و آجل به همه مرد و زن مسلمان و مؤمن مرحمت فرما.

انک قریب مجیب سمیع علیم عفو غفور رؤف رحیم که تویی خدای نزدیک و اجابت کننده و شنوای دعاها و داننده رازها و گذشت کننده از خطاها و بخشاینده و مهربان و رحم کننده.

و آتنا فی الدنیا حسنه و فی الآخره حسنه و قنا عذاب النار و ما را هم در دنیا نیکویی بخش و

هم در آخرت و ما را از عذاب آتش محفوظ فرما.

از آن جایی که یکی از حقوق مسلمه که اسلام قرار داده آن است که انسان هر چه از خیرات برای خودش می خواهد برای برادر دینی اش نیز بخواهد و روایات در این زمینه متواتر است لذا امام علیه السّلام این دعا را با دعا برای همه زن و مرد مسلمان و مؤمن ختم فرمود.

صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه و ابنائه الطیبین الطاهرین المعصومین و الحمد لله رب العالمین.

*

ص: 429

دعاؤه لجيرانه و أوليائه و من دعائه في جيرانه

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَتَوَلَّنِي اللَّهُمَّ تَوَلَّنِي فِي جِيرَانِي وَمَوَالِي الْعَارِفِينَ بِحَقِّنَا وَ الْمُنَابِذِينَ لِأَعْدَائِنَا بِأَفْضَلِ وَلايَتِكَ وَوَقِّفْهُمْ لِإِقَامَةِ
سُنَّتِكَ فِي جِيرَانِي بِإِقَامَةِ سُنَّتِكَ وَالأخْذِ بِمِحَاسِنِ ادْبِكِ فِي اِرْفَاقِ ضَعِيفِهِمْ وَ سَدِّ خَلَّتِهِمْ وَ عِيَادِهِ وَ سَدِّ خَلَّتِهِمْ وَ تَعَاهِدِ غَايِبِهِمْ وَ عِيَادِهِ
مَرِيضِهِمْ وَ هِدَايَةِ مُسْتَرشِدِهِمْ وَ مَنَاصِحِهِ مُسْتَشِيرِهِمْ وَ تَعَهَّدِ قَادِمِهِمْ وَ هِدَايَةِ مُسْتَرشِدِهِمْ وَ كِتْمَانِ اسْرَارِهِمْ وَ سِتْرِ عَوْرَاتِهِمْ وَ نَصْرِهِ
مَظْلُومِهِمْ وَ حَسَنِ مَوَاسَاتِهِمْ بِالْمَاعُونَ وَ العُودِ مَوَاسَاتِهِمْ وَ العُودِ عَلَيْهِمْ بِالنَّجْدِ

ص:431

و الإفضال و الإفضال عليهم بالتّوال و اعطاء ما يجب لهم قبل السّؤال و اجعلنى اللّهم اجزى قبل السّؤال اجزى بالإحسان مسيئهم و
أعرض بالتّجاوز عن ظالمهم و أعارض بالتّجاوز ظالمهم و أستعمل حسن الظّنّ فى كافّتهم و اتولّى بالبرّ عامّتهم و اغضّ اغضّ بصرى عنهم
عفّه و الين جانبى لهم تواضعا و ارقّ على اهل البلاء منهم رحمه و اسرّ لهم بالغيب موّدّه و احب بقاء النّعمة عندهم نصحا و اوجب لهم ما
اوجب لحامتى و ارعى لهم ما ارعى لخاصّتى اللّهم صلّ على محمّد و آله و ارزقنى اللّهم و ارزقنى مثل

ذلك منهم واجعل لى اوفى الحظوظ فيما عندهم وزدهم بصيره فى حقى و معرفه بفضلى حتى واجعل لى اوفى الحظوظ فيما عندهم
حتى يسعدوا بى و اسعد بهم آمين رب العالمين و أسعد بهم يا إله العالمين

ص:433

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام لجيرانه و اوليائه اذا ذكرهم از دعاهای آن حضرت است به همسایگان و دوستانشان هنگامی که آنان را یاد می فرمود. جیران جمع جار است که به معنای همسایه است. همسایگی در لسان شرع را جماعتی از اصحاب ما فرموده اند که تا چهل ذراع از هر یک از چهار طرف را شامل است؛ چنان که شهید اول - رضوان الله تعالی علیه - در کتاب لمعه می فرماید. و جمعی دیگر از اصحاب ما فرموده اند که تا چهل خانه از چهار جانب.

و شهید ثانی - رضوان الله تعالی علیه - در شرح لمعه فرموده است که اولی و اقوی آن است که در این باره به عرف رجوع شود، زیرا قول اول که چهل ذراع باشد اگرچه مشهود است الا - این که دلیلش ضعیف است، و قول دوم که تا چهل خانه باشد دلیلش روایتی است از طریق اهل سنت که عایشه آن را روایت کرده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود همسایه تا چهل خانه است:

«الجار الی اربعین دارا».

گویی شهید - رضوان الله تعالی علیه - از روایتی که ثقة الاسلام کلینی - رضوان الله علیه - در کافی روایت کرده است غفلت فرموده که در آن روایت به سند حسن بلکه صحیح از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: حدّ همسایگی تا چهل خانه است از هر طرف، از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ: «عن ابی جعفر علیه السلام انه قال حدّ الجوار اربعون دارا من کل جانب من بین یدیه و من خلفه و عن یمینہ و عن شمالہ». و از امام صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همه چهل خانه همسایه اند از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست

و از طرف چپ: «عن ابی عبد الله علیه السلام قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم: كل اربعين دارا جيران من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله». پس دلیل قول دوم این دو روایت است نه آنچه عایشه روایت کرده است. بنابراین نمی توان از این قول عدول کرد. و برای «جار» معانی دیگری نیز نقل شده است از قبیل یار و هم پیمان و امثال اینها.

اللهم صل على محمد و آل محمد و تولني في جيرانی و موالی العارفين بحقنا و المناذرين لاعدائنا بافضل ولايتك و وفقهم لإقامة سنتك بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و به بهترین وجهی تولیت مرا به عهده بگیر نسبت به همسایگانم و نسبت به کارمندانم، کارمندانی که حق ما را می شناسند و از دشمنان ما بریده اند، و آنان را موفق بدار که سنت تو را بر پا بدارند.

سید شارح - رضوان الله علیه - از یکی از مترجمین روایت کرده است که در روایتی «وقفنی» است برخلاف نسخه های صحیفه مبارکه که «وقفهم» می باشد، و لکن «وقفنی» درست تر می نماید و با بقیه جملات مناسب تر و از این رو ما در ترجمه همان را اختیار کردیم.

و الاخذ بمحاسن ادبک و آداب نیکوی تو را اجرا کنم.

فی ارفاق ضعيفهم که با ناتوانانشان مدارا کنم.

و سدّ خلتهم و زوایای خالی در زندگی آنان را پر کنم.

و عیاده مریضهم از بیمارانشان عیادت کنم.

و هدایه مسترشدهم طالبان هدایتشان را راهنمایی کنم.

و مناصحه مستشیرهم و مشورت کنندگانشان را اندرز دهم.

و تعهد قادمهم و به دیدار از سفر رسیدگانشان بروم.

و کتمان اسرارهم و رازهایشان را پنهان نگهدارم.

و ستر عوراتهم و عیبهایشان را بپوشانم.

و نصره مظلومهم ستمدیده هاشان را یاری کنم.

و حسن مواساتهم بالماعون و در اثاث زندگی با آنان مواسات نیکو داشته باشم.

و العود علیهم بالجده و الافضال و با جود و بخشش به آنان سود برسانم.

و اعطاء ما يجب لهم قبل السؤال و پیش از آن که سؤال کنند به آنان عطا کنم.

و اجعلنی اللهم اجزی بالاحسان مسیئهم بارالها! مرا چنان کن که اگر با من بد کردند من در عوض با آنان نیکی کنم.

و اعرض بالتجاوز عن ظالمهم و از ستمگرشان با گذشت رفتار کنم.

و استعمل حسن الظن فی کافتهم و با همه آنان خوش بینی را به کار بندم.

باید دانست که خوش بینی دربارهٔ برادر دینی از جملهٔ وظایف هر فرد مسلمان است که امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «ضع امر اخیک علی احسنه حتی یاتیک ما یقلبک منه»؛ کار برادرت را به بهترین محمل حمل کن تا آن جا که دلیل قانع کننده ای برخلاف آن داشته باشی «و لا- تظن بکلمه خرجت من اخیک سوء و انت تجدلها فی الخیر محملاً»؛ و به هر کلمه ای که از دهان برادرت بیرون آمد گمان بد مبر در حالی که محمل صحیح و نیکی برای آن داری. حمل بر صحت یکی از اصولی است که مورد قبول دانشمندان اسلامی است و مثالهای فراوانی در جریان روزمرهٔ هر مسلمان دارد. مثلاً اگر دیدی برادرت از دور به تو نگاه می کند و لبهائش حرکت می کند نباید گمان ببری که به تو ناسزا می گوید، بلکه باید حمل کنی بر این که به تو اظهار محبت می نماید و از تو احوالپرسی می کند و قس علی هذا. و اساساً گمان بد از دامهای شیطان و وسوسه های آن لعین است که دشمن آدمی است و هرگز برای او خیری در نظر نمی گیرد و لازم است که نسبت به کارهای وی بدبین بود.

و اتولی بالبرّ عامتهم و کار همه شان را به نیکی و احسان به عهده بگیرم.

و اغضّ بصری عنهم عفتّه و به عفتّ از آنان چشم پوشی کنم. مقصود از چشم پوشی به عفت نه تنها آن است که به عورت برادر دینی نگاه نکند که خود یکی از محرّمات است، بلکه مقصود اعم از عورت ظاهری و معنوی است؛ و عورت معنوی مسلمان اخلاق های زشت اوست که در باطن دارد و اگر کسی بر آنها آگاهی یافت نباید کشف کند و نباید او را رسوا کند.

فی الکافی عن حدیفه بن منصور قال: قلت لابی عبد الله علیه السلام: شیء یقول الناس عوره المؤمن علی المؤمن حرام، فقال: «لیس حیث یدهبون، انما عنی عوره المؤمن ان یزل زله او یتکلم بشیء لیآب علیه لیحفظه علیه لیعیّره به یوما».

راوی می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردم چیزی می گویند که عورت مؤمن بر مؤمن حرام است، چه معنی دارد؟ فرمود: معنایش آن نیست که آنان فهمیده اند بلکه معنایش آن است که لغزشی مؤمن بکند و یا سخنی بگوید که عیب شمرده شود پس آن شخص آن لغزش و آن سخن را نگهدار باشد که روزی وی را بدان سخن و یا آن کار سرزنش کند. و عن الشّحام عن ابی عبد الله علیه السلام فیما جاء فی الحدیث: عوره المؤمن علی المؤمن حرام، قال: «ما هو ان

ینکشف فیری منه شیئا و انما هو ان یروی علیه او یعبیه». شحام از امام صادق علیه السلام درباره حدیثی که رسیده است که عورت مؤمن بر مؤمن حرام است پرسید. حضرت فرمود: نه به آن معنی است که جامه اش کنار رود و چیزی از او دیده شود بلکه معنایش آن است که بر علیه او سخنی گوید و یا عیبجویی اش کند. و روایات بسیاری که در این باره رسیده است.

بنابراین چشم پوشی از برادر دینی کنایه از آن است که در جستجوی لغزشهای او نباشد و از آنها چشم پوشی کند. و محتمل است که کنایه از آن باشد که مؤمن بایستی از برادر دینی خود تحمل مکروه کند و او را به کار مکروه مؤاخذه نکند؛ چنان که در قاموس گوید: «غض طرفه» یعنی چشم را پوشید و مکروه را متحمل شد. پس چشم پوشی به معنای آن است که در مقام انتقام برنیاید.

و الین جانبی لهم تواضعا و با آنان از سرفروتنی نرم باشم.

و ارق علی اهل البلاء منهم رحمه و از راه مهربانی با گرفتارانشان دلسوز باشم.

و اسرّ لهم بالغیب موده و در پشت سرشان دوستی پنهانی داشته باشم.

و احبّ بقاء النعمه عندهم نصحا و از روی خیرخواهی بقای نعمتشان را دوست بدارم.

و اوجب لهم ما اوجب لحامتی و هر چه را برای خویشان خودم دوست دارم برای آنان نیز دوست داشته باشم.

و ارعی لهم ما ارعی لخاصّتی و هر چه را برای مخصوصانم رعایت می کنم برای آنان نیز رعایت کنم.

اللّهم صل علی محمد و آله و ارزقنی مثل ذلک منهم بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و مانند همین رفتار را از آنان با من روزیم فرما.

و اجعل لی اوفی الحظوظ فیما عندهم و در آنچه دارند بیشترین حفظ و بهره را از برای من قرار بده.

و زدهم بصیره فی حقی و معرفه بفضلی و بینش آنان را در حق من و نیز معرفتشان را به فضل من افزون فرما.

حتی یسعدوا بی و اسعد بهم تا آنان به واسطه من و من به وسیله آنان به سعادت برسیم.

آمین ربّ العالمین ای پروردگار جهانیان! دعاهای مرا به اجابت برسان.

مترجم گوید: آنچه در این جملات نورانی ادا شده است از دستورات عالیّه اخلاقی اسلام

است که جزای بدی به نیکی مقابله شود که:

بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی احسن الی من اساء

هر چند از نظر وظیفه شرعی اجازه داده شده است که معامله به مثل شود؛ چنان که ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند آن حضرت در تفسیر ماعون فرموده است: «هو القرض تقرضه و المعروف تصنعه و متاع البيت تعيره و منه الزكوه، قال: فقلت له: ان لنا جزاء اذا اعرناهم متاعا كسروه و افسدوه افعالنا جناح ان نمنعهم؟ فقال: لا ليس عليك جناح ان تمنعهم اذا كانوا كذلك» فرمودند:

ماعون قرضی است که به کسی می دهی و کار نیکی است که انجام می دهی و اثاثیه منزل است که عاریه می دهی و منع زکات نیز منع ماعون است. ابو بصیر گوید: به خدمتشان عرض کردم:

ما را همسایگانی است که وقتی چیزی را به آنان به عاریه می دهیم آن را می شکنند و خرابش می کنند، اگر ندهیم عیبی دارد؟ فرمود: نه، اگر چنین اند اشکالی ندارد که رخت و کالا به آنان عاریه ندهی.

*تبصره 1

به گمانم مرحوم شیخ بهایی است که در کشکول از بعضی از علما نقل می کند که ایشان در معنی آیه شریفه «و جزاء سیئه سیئه مثلها» فرموده است که مقصود آیه شریفه آن است که به بدی اصلا جزا داده نشود بلکه عفو و اغماض شود، که اگر جزا داده شود خود آن نیز سیئه ای است مانند سیئه اولی. و انصاف را که معنای بسیار لطیفی است، جزای الله علماءنا عنا خیر الجزاء.

*تبصره 2

سید شارح - رضوان الله تعالی علیه - را در این فصل از جملات نورانی دعا مطالب ارزنده ای است که جهت استفادة خوانندگان نقل می شود. می فرماید: این فصل از دعا حاوی دستوراتی است که سزاوار است شیعه متصف به آن اوصاف عالیه و اخلاق حمیده بشود و در روایات نیز به آنها اشاره شده است؛ از جمله در کافی شریف ثقه الاسلام کلینی - رضوان الله

علیه - در باب حق مؤمن بر گردن مؤمن که باید آنها را ادا کند می فرماید: راوی اسماعیل است که می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم که شیعه در میان ما زیاد شده است «قلت لابی جعفر علیه السلام ان الشیعه عندنا کثیر» فرمود: ثروتمندشان از فقیرشان دستگیری می کند؟ و نیکوکارشان از کسی که بدی کرده است گذشت می کند؟ و با همدیگر مساوات می کنند؟ عرض کردم: نه.

فرمود: اینان شیعه نیستند، شیعه کسی است که این کارها را انجام می دهد «لیس هؤلاء شیعه، الشیعه من یفعل هذا».

و محمد بن عجلان گوید: در خدمت امام صادق علیه السلام بودم که مردی وارد شد و سلام عرض کرد. حضرت از وی پرسید: برادرانی که به جا گذاشتی حالشان چگونه بود؟ عرض کرد:

بسیار خوب بود؛ و از همه شان تعریف و ستایش کرد و نیکو ثنا کرد و همه را بیش از معمول ستود. پس حضرت فرمود: ثروتمندانشان از فقرای بیمار چگونه عیادت می کنند؟ عرض کرد: کمتر به بازدید آنان می روند.

فرمود: ثروتمندانشان نسبت به فقرا چگونه حضور دارند؟ عرض کرد کمتر. سؤال فرمود: ثروتمندان با اموالی که در دست دارند با فقرا چگونه برخورد می کنند؟ عرض کرد:

شما اخلاقی را متذکر می شوید که کمتر نزد ما یافت می شود. راوی گوید: حضرت فرمود:

پس اینان چگونه گمان می کنند که شیعه هستند؟ «عن محمد بن عجلان قال: کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فدخل رجل فسلم فسأله کیف من خلفت من اخوانک؟ قال: فاحسن الثناء و زکی و اطری فقال: کیف عیاده اغنیائهم علی فقرائهم؟ فقال: قلیله، فقال: کیف مشاهده اغنیائهم بفقرائهم؟ قال:

قلیلا، فسأل کیف صله اغنیائهم بفقرائهم فی ذات ایدیهم؟ فقال: انک لتذکر اخلاقا قل ما هی فیمن عندنا، قال: فقال: کیف یزعم هؤلاء انهم شیعه؟» و در این زمینه اخبار بسیاری رسیده است، حاصل آنها این است که باید این مواسات و رسیدگی به حال برادر دینی پیش از آن باشد که وی اظهار حاجت کند؛ چنان که امام صادق علیه السلام می فرماید در حق مؤمن که اگر فهمیدی او را حاجتی است باید فوراً و هر چه زودتر نسبت به انجام آن اقدام کنی و نگذاری او به اظهار آن حاجت ناچار بشود «و اذا علمت له حاجه تبادره الی قضائها و لا تلجئه ان یسألکها و لکن تبادره مبادره».

امام علیه السلام پس از این که این اخلاق را نسبت به همسایگان و خدمتکاران بیان فرموده از خدای تعالی خواستار می شود که به ایشان نیز توفیق مرحمت فرماید تا همین دستورات

و مخفی نماند که دو جمله اخیر از دعا یعنی بدی را به خوبی پاداش دادن و از ستمگر عفو و اغماض نمودن از شریفترین مکارم اخلاق است چنانچه در روایت است وقتی جبرئیل علیه السلام آیه شریفه *حُذِرِ الْعَفْوُ وَ أُمِرَ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ* را آورد (یعنی عفو را بگیر و به معروف امر کن و از نادانان روی بگردان) عرض کرد یا محمد جنتک باکرم اخلاق الاولین و الآخِرین کریمترین اخلاق اولین و آخرین را برای تو آورده ام فصل من قطعک پس هر کسی که از تو برید تو به عوض با او بپیوند و اعط من حرّمک و هر کس که تو را محروم کرد تو در مقابل به او عطا فرما و اعف عنّک و از کسی که به تو ستم روا داشت گذشت کن و اسرّ لهم بالغیب موده و آنان را در غیابشان دوست بدار و محتمل است که مقصود از غیب، دل باشد یعنی آنان را قلباً دوست داشته باشم چنانچه در تفسیر آیه شریفه *يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ* فرموده اند که *يُؤْمِنُونَ* بقلوبهم و احتمالات دیگری نیز سید شارح رضوان الله تعالی علیه داده است طالبین به شرح مراجعه فرمایند و نیز احتمال می دهد که مقصود از غیب امور غیبیه باشد یعنی آنان را از رهگذر محبت و دوستی به امور غیبیه آگاه کنم چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام بسیاری از خواص خود را از آن آگاه می فرمود مانند جریره بن محمد عبدی و میثم تمار و عمرو بن الحمق و رشید الهجری و فرع و مالک بن ضمیره رواسی و دیگران که حکایاتشان در کتب سیره مسطور است و ذکرشان موجب تطویل است.

*

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَحَصِّنِ اللَّهُمَّ حَصِّنِ ثُغُورَ الْمُسْلِمِينَ بِعِزَّتِكَ وَأَيْدِ حِمَاةِهَا بِقُوَّتِكَ وَأَسْبِغْ عَطَايَاهُمْ مِنْ جَدَّتِكَ بِجَدَّتِكَ اللَّهُمَّ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَكَثِّرْ عِدَّتَهُمْ اللَّهُمَّ كَثِّرْ عِدَّهُمْ وَوَقِّرْ مَدَدَهُمْ وَاشْحِذْ أَسْلِحَتَهُمْ وَاحْرَسْ حُوزَتَهُمْ وَامْنَعْ حُومَتَهُمْ وَأَلْفِ جَعَهُمْ وَ
دَبِّرْ أَمْرَهُمْ وَاتْرِبْ بَيْنَ مِيرِهِمْ وَتَوَحَّدْ بِكِفَايَةِ مُؤْنِهِمْ وَأَعِضْهُمْ بِالنَّصْرِ وَأَعْنِهِمْ بِالصَّبْرِ وَالطَّفِّ لَهُمْ فِي الْمَكْرِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ
عَرِّفْهُمْ اللَّهُمَّ عَرِّفْهُمْ مَا يَجْهَلُونَ وَعَلِّمَهُمْ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَبَصِّرْهُمْ مَا لَا يَبْصُرُونَ اللَّهُمَّ

صلّ على محمّد وآله وأنسهم عند لقائهم العدو ذكر اللّهم أنسهم عند لقاءهم ذكر دنياهم الخدّاعه الغرور وامح عن قلوبهم خطرات المال
الفتون خطرات اهل الفتور واجعل الجنّه نصب اعينهم و لوّح منها لأبصارهم ما اعددت فيها من ما اعددت من مساكن الخلد و منازل
الكرامه و الحور الحسنان و الأنهار المطّرده بأنواع الأشربه و الأشجار المتدلّيه بصنوف الثمر حتّى لا يهّم احد منهم بالإدبار بإدبار و لا
يحدّث نفسه عن قرنه بفرار اللّهم افلّل بذلك عدوّهم و اقلّم و قلّم عنهم اظفارهم و فرّق بينهم

ص:443

و بين اسلحتهم و اخلع و ثائق افندتهم و باعد بينهم و بين ازودتهم و حيرهم في سبلهم و ضللهم عن وجههم و جهتهم و اقطع عنهم المدد
و انقص منهم العدد و املاً افندتهم الرعب و املاً قلوبهم من الرعب و اقبض ايديهم عن البسط و اخزم و أخرس السنتهم عن النطق و شرّد
شرّد بهم من خلفهم و نكّل بهم من وراءهم و اقطع بخزيهم اطماع من بعدهم اللهم عقم عقر ارحام نسائهم و ييس اصلاب رجالهم و
اقطع نسل دوابهم و أنعامهم لا تأذن لسمائهم في قطر و لا لأرضهم في نبات اللهم و قو

بذلك محالّ اهل اللّهمّ وفّر بذلك عدد اهل الإسلام وحصّن به ديارهم وثمر به اموالهم وفرّغهم عن محاربتهم لعبادتك وعن منابذتهم
للخلوه بك حتّى لا يعبد فى بقاع الأرض غيرك ولا تغفّر لأحد منهم جبهه دونك ولا تغفّر جبهه لأحد دونك اللّهمّ اغز بكلّ ناحيه من
المسلمين على اللّهمّ اذلّ بأهل كلّ ناحيه من المسلمين من يازائهم من المشركين وأمددهم بملائكته من عندك مردفين مردفين حتّى
يكشفوهم يحشروهم الى منقطع التراب قتلا فى ارضك فى رضاك وأسرا او يقرّوا بأنك انت الله الذى لا إله الا انت

او يقرّوا بأنك انت الله لا إله الا انت وحدك لا شريك لك اللهم و اعمم بذلك اعداءك في اقطار البلاد من الهند و الروم و التّرك و الخزر و الحبش و التّوبه و الزّنج و السّقالبه و الصّقالبه و الديالمه و سائر امم الشّرك الّذين الّتى تخفى اسماؤهم و صفاتهم تخفى اسماؤهم علينا و تغيب صفاتهم عنّا و قد احصيتهم بمعرفتك و أشرفت عليهم بقدرتك اللهم اشغل المشركين بالمشركين عن تناول اطراف المسلمين و خذهم خذهم بالتّقص عن تنقّصهم و تبطّطهم بالفرقه عن الإحتشاد عليهم اللهم اخل قلوبهم من الأمنه و أبدانهم من القوّه

و أذهل قلوبهم عن الإحتيال و أوهن أركانهم عن منازل الرجال و جبنهم عن مقارعة الأبطال و ابعث عليهم جندا من ملائكتك ببأس و بأسا من بأسك كفعلك يوم بدر تقطع به دابرههم و تحصد به و تخصد به شوكتهم و تفرق به عددهم و تفضّ به جمعهم و تقدّبه عددهم اللّهمّ و امزج اللّهمّ امزج مياههم بالوباء و أطعمتهم بالأدواء و ارم بلادهم بالخسوف و ألحّ عليها و ألحّ عليهم بالقذوف و افرعها و اقرعها بالمحول و اجعل ميرهم في احصّ ارضك و أبعدا عنهم و اجعل ميرهم في ابعده ارضك عنهم و امنع حصونها

ص: 447

منهم اصبهم بالجوع المقيم و السقم الأليم اللهم و أيما غاز غزاهم من اهل ملتك او مجاهد جاهدهم من اتباع سنتك ليكون دينك
الأعلى و حزبك الأقوى و حظك الأوفى فلقه اليسر و هيئ له الأمر و تولّه بالنجح و تخيّر له الأصحاب و استقوله و قوله الطهر و أسبغ عليه
فى التفقه و متّعه بالنشاط و أطف و أطفى عنه حراره الشوق الخوف و أجره من غم الوحشه و أنسه ذكر الأهل و الولد و أثر و آدم له حسن النية
و تولّه بالعافيه و أصحابه السلامه و اعفه من الجبن و ألهمه الجراء و ارزقه الشده

وأيده بالنصره بالنصر و علمه السّير و السنن و علمه السنن و سدده في الحكم و أعزل عنه الرّياء و خلّصه و أخلصه من السّمعه و اجعل فكره و ذكره و طعنه و إقامته فيك و لك فإذا صافّ عدوك و عدوّه فقلّلهم في عينه و صغّر شأنهم في قلبه و أدل له و أدله منهم و لا تدلهم منه فإن ختمت له بالسّعاده و قضيت له بالسّهاده فبعد ان يجتاح عدوك بالقتل الفتل و بعد ان يجهد بهم الأسر و بعد ان يديّخه الأسر و بعد ان تأمن يأمن اطراف المسلمين و بعد ان يولّى عدوك مدبرين اللّهمّ و أيما مسلم خلف اعان

غازيا او مرابطا فى داره فى دابرتة او تعهد خالفية فى غيبته او اعانه بطائفه من ماله او امده بعناد او شحذه على جهاد او اتبعه فى وجهه دعوه او رعى له من ورائه حرمه فأجر له فاجزه مثل اجره وزنا بوزن و مثلا بمثل و عوضه من فعله عوضا حاضرا يتعجل به نفع ما قدم و سرور ما أتى به الى و سرور ما اتى الى ان ينتهى به الوقت الى ما أجريت له من فضلک و أعددت له من كرامتك اللهم و أيما مسلم اهمه امر الإسلام و أجزنه اهمه امر الإسلام و أهله و حزنه و كرتة تحزب اهل الشرك عليهم فنوى غزوا او هم بجهاد

ص:450

فقعد به ضعف او ابطأت به فاقه او اخره عنه حادث او عرض له دون ارادته مانع او عرض من دون ارادته عارض فلم تنفذ له نيته و لم يقض له ارادته فاكتب اسمه في العابدين و أوجب له ثواب المجاهدين و اجعله في نظام الشهداء و الصالحين اللهم صل على محمد عبدك و رسولك و آل محمد صلاه اللهم و صل على محمد عبدك و رسولك صلوه عاليه على الصلوات مشرفه فوق التحيات صلاه لا ينتهي امدها و لا ينقطع عددها كاتم ما مضى من صلواتك على احد من اوليائك اذك الممتان انك انت الممتان الحميد المبدئ المعيد الفعال لما تريد

ص: 451

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام لا اهل الثغور از دعاهای آن حضرت برای مرزبانان این دعا بود: اللهم صلّ علی محمد و آله و حصن ثغور المسلمین بعزتک بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و مرزهای کشور مسلمانان را به عزت خودت محفوظ بدار.

و اید حمايتها بقوتک و حامیان و پشتیبانان آن را به نیروی خودت پشتیبان باش. پاسداری از حدود کشور اسلامی وظیفه هر مسلمانی است حتی اگر پاسدار اهل آن محل نباشد و اگر کسی خواست کمکی بکند پاسدار می تواند آن کمک را دریافت کند و به پاسداری اش ادامه بدهد. ثقه الاسلام کلینی رضی الله عنه به سند قوی مقبول از یونس نقل می کند که گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: فدای تو شوم، شخصی از دوستان شما شنید که مردی شمشیر و اسب در راه خدا می دهد پس او نزد آن شخص رفت و شمشیر و اسبی گرفت ولی نمی دانست چه کار کند.

سپس رفقاییش را دید، آنان به وی گفتند که دریافت کمک از این شخص روا نیست و باید باز پس بدهی.

فرمود: باز پس بدهد. عرض کرد: این شخص خواست که باز پس بدهد ولی کمک دهنده از آن محل رفته بود. فرمود: بدهد به پاسداران و خودش از آنها در جنگ استفاده نکند. عرض کرد: پاسداران مرزهایی مانند قزوین و دیلم عسقلان و شهرهایی که در آن حدود است؟ فرمود: آری.

عرض کرد: خودش می تواند از آن وسایل در جنگ استفاده کند؟ فرمود: نه، مگر آن که

افراد خانواده مسلمانان در خطر باشند. نمی بینی اگر رومیان بر مسلمانان هجوم آورند، مگر نباید مسلمانان از ورود آنان جلوگیری کنند؟ فرمود: پاسداری کند ولی جنگ نکند. و اگر متوجه اسلام و مسلمین بود آن گاه وارد جنگ می شود و برای دفاع از جان خودش جنگ می کند نه برای حکومت.

راوی گوید: عرض کردم اگر دشمن تا محلی که پاسدار آن جاست پیشروی کرد چه بکند؟ فرمود: از اسلام و از پاشیده شدن اسلام دفاع می کند «عن یونس عن ابی الحسن الرضا علیه السّلام قال:

قلت له: جعلت فداک ان رجلا من موالیک بلغه ان رجلا يعطى السيف و الفرس فى سبيل اللّٰه فاتاه فاخذهما منه و هو جاهل بوجه السبيل، ثم لقاها اصحابه فاخبروه ان السبيل مع هؤلاء لا يجوزوه و امره بردهما، فقال: فلیفعل. قال: قد طلب الرجل فلم یجده و قيل له قد شخص الرجل، قال: فلیربط و لا یقاتل. قال: ففی مثل قزوين و الدیلم و عسقلان و ما یلیه هذه الثغور؟ فقال: نعم.

فقال له: یجاهد؟ قال: لا الا ان یخاف على ذراری المسلمین. ارایتک لو ان الروم دخلوا على المسلمین الم ینبغ لهم ان یمنعوهم؟ قال: یرابط و لا یقاتل، و ان خاف على بیضه الاسلام و المسلمین قاتل فیکون قتاله لنفسه لیس للسلطان. قال: قلت: و ان جاء العدو الى الموضع الذی هو مرابط کیف یصنع؟ قال: یقاتل عن بیضه الاسلام و دروس دین محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم».

و اسبغ عطایاهم من جدتک و از آنچه داری عطاهای آنان را سرشار بفرما.

اللّٰهم صل على محمد و آله و کثر عدّتهم و اشحذ اسلحتهم و احرس حوزتهم و امنع حومتهم و الف جمعهم و دبر امرهم و واتر بین میرهم و توحّد بکفایه مؤنهم و اعضدهم بالنصر و اعنهم بالصبر و الطّف لهم فى المکر بارالها! بر محمد و دودمانش درود بفرست و شماره نگهبانان مرزها را بسیار فرما و سلاحهای آنان را برّان گردان (شاید کنایه از پیروزی آنان است بر دشمن) و حوزه های مأموریت آنان را حراست فرما و جایگاه آنان را محکم فرما که برای دشمن قابل نفوذ نباشد، و الف جمعهم و در جمع آنان الفت برقرار فرما، و دبر امرهم و کارشان را رو به راه فرما، و واتر بین میرهم و آذوقه شان را پیایی برسان، و توحّد بکفایه مؤنهم و هزینه آنان را خود به تنهایی به عهده بگیر تا ممنون منت دیگران نباشند، و اعضدهم بالنصر و بازوی آنان را به یاری خودت نیرومند فرما، و اعنهم بالصبر و به وسیله شکیبایی به ایشان کمک بفرما، و الطّف لهم فى المکر و نیرنگ جنگی آنان را لطیف گردان تا دشمن پی به نیرنگشان نبرد.

اللّٰهم صلّ على محمد و آله و عرفهم ما یجهلون بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و

آنچه را که پاسداران نمی شناسند به آنان بشناسان.

و علمهم ما لا يعلمون و بصرهم ما لا یبصرون و آنچه را که نمی دانند به آنان بیاموز و آنچه را که نمی بینند دیده بصیرت به آنان عطا بفرما.

اللهم صل علی محمد و آله و انسهم عند لقاءهم العدو ذکر دنیا هم الخداعه الغرور بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و هنگامی که پاسداران با دشمن رویه رو می شوند دنیای نیرنگ باز را از یادشان ببر.

وامح عن قلوبهم خطرات المال الفتون و از دلشان خطورات مال فتنه انگیز را محو کن.

و اجعل الجنة نصب اعینهم و بهشت را پیش چشم آنان مجسم ساز.

و لوح منها لابصارهم ما اعددت فیها من مساكن الخلد و منازل الكرامه و الحور الحسنان و الانهار المطرده بانواع الاشربه و الاشجار المتدلیه بصنوف الثمر و آنچه در بهشت آماده فرموده ای از مسکنهای جاوید و منزلهای کرامت و حوریان زیبا و جویهایی که انواع آشامیدنیها در آنها روان است. شاید اشاره باشد به آیات شریفه که متضمن نهرها و چشمه های بهشتی است «وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ» (1).

و درختانی که از انواع میوه ها شاخه های آنها پر بار است به نظر آنان بیار و به دیدگانشان بنمایان.

حتی لا یهم احد منهم بالادبار تا هیچ کس از آنان آهنگ پشت کردن به جنگ را نکند.

و لا یحدث نفسه عن قرنه بفرار و اندیشه گریز از هم آورد خود را به دل نگذرانند.

اللهم افلئ بذلک عدوهم و اقلع عنهم اظفارهم بارالها! از این رهگذر دشمن آنان را سست و ناخنهایشان را از آسیب رساندن به پاسداران بچین.

و فرق بینهم و بین اسلحتهم و میان آنان و سلاحهای جنگشان جدایی افکن.

و اخلع و ثائق افندتهم و به هر چه دلبستگی دارند برگیر.

و باعد بینهم و بین ازودتهم و میان آنان و توشه هاشان دوری افکن.

و حیرهم فی سبلهم و در راهشان سرگردانشان بفرما.

و ضللهم عن وجههم و از مقصدشان گمراهشان کن.

و اقطع عنهم المدد و کمک رسانی به آنان را قطع کن.

و انقص منهم العدد و شمارشان را کم کن.

و املاً افندتهم الرعب و دلهایشان را پر از ترس گردان.

و اقبض ایدیهم عن البسط و دستشان را از باز شدن ببند.

و اخزم السنتمهم عن النطق و زبانشان را از گفتار چاک زن که سخن گفتن نتوانند.

و شرد بهم من خلفهم بازماندگانشان را با دست خودشان پراکنده ساز.

و نکل بهم من ورائهم و آنان را وسیله عبرت دیگران قرار بده.

و اقطع بخزیههم اطماع من بعدهم و با خوار کردن آنان طمع کسانی را که پس از اینان می آیند قطع فرما.

اللهم عقم ارحام نسائهم و بیس اصلاب رجالهم بارالها! رحمهای زنانشان را نازا فرما و پشت کمر مردانشان را خشک ساز.

و اقطع نسل دوایهم و انعامهم و نسل چهارپایان و حیواناتشان را قطع کن.

لا تأذن لسمائهم فی قطر و لا لارضهم فی نبات نه آسمانشان را اجازه باران بده و نه زمینشان را اجازه رویاندن.

اللهم وقو بذلک محال اهل الاسلام بارالها! با این بلاها نیرنگهای مسلمانان را تقویت بفرما.

و حصن به دیارهم و شهرهای آنان را همچون دژ محکم و استوار فرما.

و ثمر به اموالهم و اموال آنان را پرثمر گردان.

و فرغهم عن محاربتهم لعبادتک و عن منابذتهم للخلوه بک و آنان را از جنگ با کفار فارغ ساز تا به فراغت خاطر به عبادت تو پردازند و از

درگیری با آنان راحتشان فرما تا با تو به خلوت بنشینند.

حتی لا یعبد فی بقاع الارض غیرک و لا تعفر لاحد منهم جبهه دونک تا آن جا که در جای جای روی زمین بجز تو پرستیده نشود و پیشانی

هیچ کس برای غیر تو به خاک مالیده نگردد.

صاحببدلان گویند که خلوت با خدای تعالی عبارت از آن است که بدون حضور احدی نه آدمی و نه فرشته با خدای تعالی در راز و نیاز

باشد، و چون این حالت ادامه یابد حالت انس با خدای تعالی دست می دهد، و چون به این حالت رسید از غیر او وحشت نمی کند و

هیچ کس را بر او نمی گزیند؛ چنان که در مناجات خمس عشر است: «الهی من الذی ذاق حلاوه مناجاتک فرام منک بدلا و من الذی

انس بقربک فابتغی عنک حولا».

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

* عارف شیراز فرماید:

با تو پیوستم و از غیر تو دل ببریدم آشنای تو ندارد سر بیگانه و خویش

* روایات و کلمات بزرگان درباره خلوت و انس با خدای تعالی بیش از آن است که در این دفتر گفته شود.

اللهم اغز بكل ناحیه من المسلمین علی من بازائهم من المشرکین و امددهم بملائکه من عندک مردفین بارالها! در هر ناحیه ای که مشرکان در برابر مسلمانان را بر مشرکان پیروز فرما و آنان را با فوجهایی پیایی از فرشتگانی که نزد تو هستند مدد برسان.

حتی یکشفوهم الی منقطع التراب قتلا فی ارضک و أسرا او یقروا بانک انت الله الذی لا اله الا انت وحدک لا شریک لک که آنان را تا پایان زمین خاکی تعقیب کنند و کشته و اسیرشان سازند یا آن که اقرار کنند به این که تو همان خدایی که معبودی جز تو نیست، تنهایی و بی شریک.

اللهم و اعمم بذلک اعدائک فی اقطار البلاد من الهند و الروم و الترك و الخزر و الحبش و النوبه و الزنج و السقالبه و الدیالمه و سائر امم الشرك الذین تخفی اسمائهم و صفاتهم و قد احصیتهم بمعرفتک و اشرفت علیهم بقدرتک بارالها! این سرنوشت را برای همه دشمنان در هر قطری که هستند از شهرهای هند و روم و ترکستان و کرانه های خزر و حبشه و نوبه و زنگبار و سرزمین سقالبه و دیلمیان و سایر گروههای مشرکین که نام و نشانشان پوشیده است و تو خود آنان را می شناسی و به قدرت خویش بر آنان آگاهی قرار ده.

اللهم اشغل المشرکین بالمشرکین عن تناول اطراف المسلمین بارالها! مشرکان را با مشرکان مشغول کن تا به گرد مسلمانان نگردند.

و خذهم بالنقص عن تنقصهم و آنان را گرفتار کمبود کن تا به کاهش دادن مسلمانان نپردازند.

و تُبْطِئُهُم بِالْفَرْقَةِ عَنِ الْاِحْتِشَادِ عَلَيْهِمْ وَرِشْتَهُ اتِحَادِشَانَ رَا اَز صَفْ اَرَايِي دَر بَرَابَرِ مُسْلِمَانَانَ بَگَسَلِ.

اللَّهُمَّ اخْلِ قُلُوبَهُمْ مِنَ الْاِثْمِ وَ اِبْدَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاهِ بَارِهَا! دَلْهَائِشَانَ رَا اَز اِيْمَنِي تَهِي فَرْمَا وَ بَدْنَهَائِشَانَ رَا اَز تَوَانِ.

وَ اذْهَلْ قُلُوبَهُمْ عَنِ الْاِحْتِيَالِ وَ دَلْهَائِشَانَ اَز حِيْلَهْ گَرِي وَ چَارَهْ جَوِيِي غَافِلِ فَرْمَا.

وَ اَوْهَنْ اَرْكَانَهُمْ عَنِ مَنَازِلَهْ الرِّجَالِ وَ پَايَهْ وَ اَسَاسِشَانَ سَسْتِ كُنْ تَا بَا جَوَانْمَرْدَانَ اِسْلَامِ مَبَارَزَهْ تَتَوَانَدِ وَ بَا قَهْرْمَانَانَ بَهْ زَدِ وَ خَوْرَدِ نِپْرَدَازَنْدِ.

وَ جَبَّئَهُمْ عَنِ مَقَارَعَهْ الْاِبْطَالِ وَ اَنَانَ رَا اَز زَدِ وَ خَوْرَدِ بَا قَهْرْمَانَانَ اِسْلَامِ بَتْرَسَانَ.

وَ اَبْعَثْ عَلَيْهِمْ جَنْدَا مِنْ مَلَائِكَتِكَ بِيْأَسْ مِنْ بَأْسِكِ كَفْعَلِكِ يَوْمَ بَدْرٍ وَ لَشْكْرِي اَز فَرِشْتِگَانَتِ رَا بَا نِيْرُوِيِي كِهْ اَز تُو دَارَنْدِ بَرَانْگِيْزِ هِمَانَ گُوْنَهْ كِهْ رُوْزِ بَدْرِ نَمُوْدِي.

تَقَطَّعْ بَهْ دَابْرَهُمْ وَ تَحْصِدْ بَهْ شُوْكْتَهُمْ وَ تَفَرِّقْ بَهْ عَدَدَهُمْ تَا رِيْشَهْ اَنَانَ رَا قَطَّعْ كُنِي وَ خَارِ رَاهِ مُسْلِمَانَانَ رَا دَرُو كُنِي وَ جَمْعِشَانَ رَا پْرَاكَنْدِهْ سَازِي.

بَحْثِي پِيْرَامُونِ وَاَقْعَهْ بَدْرِ

*تَوْضِيْحِ

رُوْزِ بَدْرِ يَكِي اَز رُوْزَهَايِ بَاعْظَمَتِ اِسْلَامِي اِسْتِ وَ رُوْزِي اِسْتِ كِهْ خُدَايِ تَعَالِي دَر اَنِ رُوْزِ اِسْلَامِ وَ مُسْلِمِيْنَ رَا عَزْتِ عَطَا فَرْمُوْدِ وَ شَرْكِ وَ مُشْرِكِيْنَ رَا ذَلِيْلِ وَ خَوَارِ كَرْدِ. بَدْرِ اِسْمِ مَحَلِي اِسْتِ دَر 28 فَرَسْخِي مَدِيْنَهْ اَز جَادَهْ مَكَهْ.

وَاَقْعَهْ بَدْرِ دَر هَفْدَهْمِ مَاهِ مَبَارَكِ رَمَضَانَ سَالِ دُوْمِ اَز هِجْرَتِ وَاَقْعِ گَرْدِيْدِ وَ مُشْرِكِيْنَ دَر حَالِي كِهْ هَزَارِ تَنْ بُوْدَنْدِ وَ مَكْمَلِ وَ مُسْلِحِ بَرَايِ جَنْگِ بَا رَسُوْلِ خُدَا صَلَّي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ وَ سَلَّمْ وَ دَر حَقِيْقَتِ يَكِ جَنْگِ نَابَرَابَرِ بُوْدِ اَز مَكَهْ حَرْكَتِ كَرْدَنْدِ. اَبُو جَهْلِ رَيْسِ مُشْرِكِيْنَ نِيْزِ دَر مِيَانِشَانَ بُوْدِ. يَارَانَ رَسُوْلِ خُدَا سِيْصَدِ وَ سِيْزِدَهْ تَنْ بُوْدَنْدِ بَهْ شِمَارَهْ يَارَانَ طَالُوْتِ كِهْ اَز نَهْرِ عُبُوْرِ كَرْدَنْدِ وَ دَاَسْتَانِشَ دَر قُرْآنِ مَجِيْدِ اَمْدَهْ اِسْتِ. گَفْتَهْ شُدِهْ اِسْتِ كِهْ فَقَطْ يَكِ اِسْبِ دَر مِيَانَ اَصْحَابِ رَسُوْلِ خُدَا صَلَّي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ وَ سَلَّمْ بُوْدِ وُلِي دَر اَثْرِ نَزُوْلِ مَلَائِكَهْ نَصْرَتِ اِيْنِ گِرُوْهِ اَنْدَكِ بَرِ اَنِ سِپَاهِ عَظِيْمِ پِيْرُوْزِ شُدَنْدِ؛ چِنَانَ كِهْ خُدَايِ تَعَالِي مِي فَرْمَايَدِ: «وَ لَقَدْ نَصَرْنَا اللّٰهَ بِبَدْرِ وَ اَنْتُمْ اَدْلَلْتُمْ ۱» مَحْقَقًا خُدَايِ تَعَالِي شَمَا رَا دَر بَدْرِ يَارِي فَرْمُوْدِ دَر حَالِي كِهْ شَمَا ذَلِيْلِ وَ خَوَارِ بُوْدِيْدِ. هَمَهْ اَهْلِ تَارِيْحِ وَ سِيْرَهْ نُوِيْسَانَ وَ مَفْسِرَانَ

ص: 458

متفق اند که خدای تعالی پیغمبرش و مسلمانان را روز بدر با فرشتگانش یاری فرمود؛ و در شماره فرشتگان اختلاف است؛ بعضی گفته اند که هزار فرشته بود، زیرا خدای تعالی می فرماید: «فَأَسَدٌ تَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِنْ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ 1» و بعضی گفته اند سه هزار فرشته بود چون خدای تعالی در سوره آل عمران می فرماید: «إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ 2»؛ مگر سه هزار فرشته که فرود آمدند برای یاری، شما را کافی نبود؟ و گفته شده که پنج هزار فرشته بودند، زیرا خدای تعالی دنبال آیه می فرماید: «بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمِدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ 3» .

و این اختلاف از آن روست که ابتدا با هزار فرشته یاری شدند سپس دو برابر شدند و دو هزار دیگر اضافه شد و سپس دو هزار دیگر اضافه شد که مجموع پنج هزار فرشته شد؛ و قولهای دیگر نیز هست.

محدث و مفسر عظیم الشان علی بن ابراهیم در تفسیرش آورده که چون روز بدر لشکر کفار با یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقابل شدند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستها را به دعا برداشت و عرض کرد: «یا رب ان تهلك هذه العصابة لن تعبد و ان شئت ان لا تعبد لا تعبد»؛ پروردگارا! اگر این گروه مسلمان هلاک شوند کسی تو را عبادت نخواهد کرد و اگر بخواهی معبود نشوی مشو. پس از این دعا حالت بینخودی و غش به آن حضرت عارض شد و چون به حال آمد عرق از روی مبارکش می ریخت و حضرتش در حالی که عرق از صورت مبارکش پاک می کرد فرمود: «هذا جبرئیل قد اتاكم فی الف من الملائكة مردفين»؛ اینک جبرئیل است که با هزار فرشته به صف کشیده می آید.

مسلمانان دیدند که ابری سیاه و برق درخشنده ای در فضاست و بالای سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و یارانش سایه افکنده و کسی می گوید: «اقدام حیزوم»، یعنی ای حیزوم به پیش! و شنیدند که صدای برخورد اسلحه در فضا پیچیده است. امام باقر علیه السلام برحسب روایت کافی فرمود:

فرشتگان را عمامه های سفید بر سر بود. واقدی از ابو سعید ساعدی نقل می کند که او از مردی از طایفه بنی غفار نقل می کند که گفت: من با پسر عمویم روز بدر که هنوز مسلمان

نشده بودیم و به حال شرک باقی بودیم بر فراز کوهی شدیم و تماشاگر فتح و پیروزی که نصیب کدام یک از دو طرف خواهد شد، به ناگاه دیدیم ابری به ما نزدیک شد که صدای شیئه اسبان و برخورد سلاح به گوش می رسید.

پسر عمویم از وحشت قلبش از حرکت باز ایستاد و مرد و من نیز نزدیک بود که بمیرم، ولی پس از آن که آرامشی پیدا کردم نگاه کردم که ببینم ابر به کدام سمت می رود. آن ابر آمد و بالای سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش قرار گرفت و سپس بازگشت و دیگری صدایی نمی شنیدیم. پس به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم و جریان را به عرض رساندم و اسلام آوردم. عبید بن عمیر روایت کرده که چون قریش از احد بازگشتند در محافل و مجالسشان سخن از پیروزی شان داشتند و می گفتند که ما دیگر آن اسبهای ابلق و مردان سفیدپوش را که روز بدر می دیدیم ندیدیم.

سهیل بن عمر گوید که من روز بدر مردان سفیدپوشی را دیدم که بر اسبان ابلق سوار بودند و در میان آسمان و زمین جنگ می کردند، می کشتند و اسیر می کردند. واقدی گوید: ابو سعید ساعدی پس از آن که دیدگانش را از دست داده بود می گفت: اگر چشمهایم سالم بود و با شما در بدر بودم آن شکافی را که فرشتگان از آن شکاف کوه بیرون آمدند به شما نشان می دادم که بدون هیچ شک و ریبی من آنان را دیدم.

ابی رافع آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گوید: که ابو لهب روز بدر خود نیامده بود و به جایش عاصم بن هشام را فرستاده بود. چون ابو سفیان بن حرث بن عبد المطلب آمد ابو لهب وی را گفت: پسر برادرم! بیا نزد من که خبرها نزد توست. وی نشست و مردم در گرد او ایستاده بودند. پس ابو لهب گفت: ای پسر برادرم! چه خبر بود؟ وی گفت: هیچ، به خدا قسم که ما وقتی به آنان رسیدیم دیدیم که مردانی سفیدپوش سوار بر اسبهای ابلق میان آسمان و زمین بودند و کسی قدرت مقاومت با آنان را نداشت و آنان فرشته بودند. پس ابو لهب دست بلند کرد و سیلی محکمی بر صورت من زد.

ابن انباری گوید: که خدای تعالی به فرشتگان دستور داد که: «فاضربوا فوق الاعناق» یعنی شمشیر بر سرشان بزنید «و اضربوا کلّ بنان» مفضلهایشان را بزنید. سهیلی گوید: در تفسیر آمده است که همه ضربات فرشتگان بر سر بود و بر مفضل، و کشته شدگان به دست ملائکه را با همین نشانی می شناختند. امامه بن سهل بن حنفی گوید: پدرم مرا گفت ما روز بدر می دیدیم

که هر کس از ما وقتی با شمشیر به مشرکی حمله می کرد، پیش از آن که شمشیرش به گردن مشرک برسد سر او از پیکرش جدا شده و به روی زمین می افتاد. عکرمه گوید: آن روز سر از بدن جدا می شد و معلوم نبود چه کسی او را زده است؛ و مردی از انصار کافری را دنبال می کرد که وی را بکشد، پیش از این که به او برسد صدایی شنید که می گفت: «اقدام یا حیزوم» پس دید کافری که در پیش می رفت افتاد روی زمین و مرد در حالی که سینه اش دریده و صورتش زخمی شده و بینی اش شکسته شده بود. پس آن مرد انصاری آمد نزد رسول خدا و جریان را عرض کرد.

حضرت فرمود راست می گویی، آن مدد آسمانی بود. واقدی گوید: عبد الرحمن بن عوف می گفت: من به روز بدر دو نفر را دیدم که یکی در طرف راست و دیگری در سمت چپ حضرت رسول ایستاده بودند. ابو دَرّه بن دینار گوید: روز بدر من سه سر بریده را به نزد رسول خدا آوردم و در جلو آن حضرت نهاده و عرض کردم دو نفر از اینها را من کشتم و اما سومی را پس مرد بلندقامت سفیدپوشی را دیدم که ضربه ای زد و این سر افتاد و من برداشتم.

رسول خدا فرمود آن فلان فرشته بود. واقدی گوید: موسی بن محمد از پدرش نقل می کند که گفت: سائب بن ابی حبیب اسدی در زمان حکومت عمر بن خطاب می گفت: به خدا قسم کسی مرا روز بدر اسیر نکرد. عمر گفت: پس که اسیر کرد؟ وی گفت: هنگامی که قریش شکست خورد من نیز با آنان عقب نشینی کردم؛ پس مرد سفیدپوش بلندقامتی که بر اسب ابلقی سوار بود مرا گرفت و طناب پیچم کرد.

پس عبد الرحمن بن عوف آمد و دید که من طناب پیچم. عبد الرحمن در میان لشکر فریاد می کرد: چه کسی این را اسیر کرده؟ و کسی جوابش نمی داد تا این که مرا نزد رسول خدا آورد رسول خدا فرمود: ای پسر ابی حبیب! چه کسی تو را اسیر کرد؟ عرض کردم: نمی دانم؛ و نخواستم آنچه را که دیده بودم عرض کنم. پس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: فرشته بزرگواری از فرشتگان او را اسیر کرده است. ای پسر عوف اسیرت را ببر؛ پس عبد الرحمن مرا آورد. سائل گوید همواره آن کلمه به یاد من بود و اسلام من به تأخیر افتاد تا آن که کار به آن جا کشید که کشید. و اخبار در این زمینه جَدًّا بسیار است و انکار آنها از ضعف در دین و سستی یقین است.

مترجم گوید: که غزوه بدر کبری که به سال دوم از هجرت و سلخ جمادی الآخره روی داد یکی از غزوات مهم مسلمین علیه مشرکین است؛ و چون امیر المؤمنین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را در این جنگ

فضایل و مناقبی است جریان این جنگ بزرگ را از لسان محدث جلیل القدر قمی - رضوان الله علیه - نقل می کنیم. ایشان می فرماید:

ملخصش آن است که کفار قریش مانند عتبه و شیبه و ولید بن عتبه و ابو جهل و ابو البختری و نوفل بن خویلد و سایر صناید مکه با جماعت بسیار از مردمان جنگی که مجموع ایشان به نهصد و پنجاه تن به شمار رفته اند اعداد جنگی با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کرده از مکه بیرون شدند و ادوات طرب و زنان مغنیه برای لهو و لعب با خود برداشتند و صد اسب و هفتصد شتر با ایشان بود و کار بر آن نهادند که هر روز یک تن از بزرگان قریش علف و آذوقه لشکر را کفیل باشد و ده شتر نحر کند.

و از آن طرف حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با سیصد و سیزده تن از اصحاب خود از مدینه حرکت کردند تا به اراضی بدر درآمدند، و بدر اسم چاهی است که در آن جا کشته های مشرکین را در آن چاه افکندند. و چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در اراضی بدر قرار گرفت جای به جای دست مبارک بر زمین اشاره نمود و می فرمود: هذا مصرع فلان، و کشتگاه هر یک از صناید قریش را می نمود و هیچ یک جز آن نبود که فرمود. در این وقت لشکر دشمن پدیدار گشت که از پیش روی بر سر تلی برآمدند و نظاره لشکر پیغمبر همی کردند. مسلمانان در نظر ایشان سخت حقیر و کم نمودند چنان که ایشان نیز در چشم مسلمانان کم نمودند؛ قال الله تعالی:

«وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّفَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا ۗ» .

قریش پس از نظاره لشکر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در پشت آن تل فرود شدند و از آب دور بودند و چون فرود آمدند عمیر بن وهب را با گروهی فرستادند که لشکر اسلام را احتیاط کند بلکه شمار ایشان را باز داند. پس عمیر اسب برجهاند و از هر سوی به گرد مسلمانان برآمد و بر گرد بیابان شد و نیک نظر کرد که مبادا مسلمانان کمین نهاده باشند. باز شده و گفت در حدود سیصد تن می باشند و کمینی ندارند، لکن دیدم شتران یثرب حمل کرده اند و زهر مهلک در بار دارند.

اما ترونهم خرسا لا يتكلمون يتلمظون تلمظ الافاعي ما لهم ملجأ الا سيوفهم و ما اريهم يولون حتى تقيلون حتى يقتلوا بعددهم: آیا نمی بینید که خاموشند و چون افعی زبان در دهان همی گردانند؟ پناه ایشان شمشیر ایشان است. هرگز پشت به جنگ نکنند تا کشته شوند، و کشته

نمی شوند تا به شمار خویش دشمن بکشند. پشت و روی این کار را نیک بنگرید که جنگ با ایشان کاری سهل نتواند بود.

حکیم بن حزام چون این بشنید از عتبه درخواست کرد که مردم را از جنگ باز نشاند. عتبه گفت اگر توانی ابن حنظله یعنی ابو جهل را بگو: هیچ توانی مردم را بازگردانی و با محمد صلی الله علیه و آله و سلم و مردم او که ابناء عم تواند رزم ندهی؟ حکیم نزد ابو جهل آمد و پیغام ابو جهل را بگذاشت.

ابو جهل گفت: «انتفخ سخره» یعنی پر باد شده شش او؛ کنایه از آن که ترس و بددلی عارض او شده و هم عتبه از پسر خود ابو حذیفه که مسلمانی گرفته و با محمد صلی الله علیه و آله و سلم است می ترسد.

حکیم سخنان ابو جهل را برای عتبه گفت که ناگاه ابو جهل از دنبال رسید.

عتبه روی به او کرد و گفت: «یا مصفرّ الاست» تعبیر می کنی مرا؟! معلوم خواهد شد که کیست آن کس که شش او پر باد گشته. از آن طرف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از بهر آن که مسلمانان را دل به جای آید و کمتر بیم جنگ کنند، به مفاد «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا» هر چند توانسته بود که قریش کار به صلح نکنند از بهر آن که جای سخن نماند پیام برای قریش فرستاد که ما را در خاطر نیست که در حرب شما مبادرت کنیم، چه شما عشیرت و خویشان منید، شما نیز چندان با من به معادات نروید. مرا با عرب بگذارید اگر غالب شدم هم از برای شما فخری باشد، و اگر عرب مرا کفایت کرد شما به آرزوی خود برسید بی آن که رنجی بکشید. قریش چون این کلمات را شنیدند از میانه عتبه زبان برگشود و گفت: ای جماعت قریش! هر که سخن به لجاج کند و سر از پیام محمد صلی الله علیه و آله و سلم بتابد رستگار نشود.

ای قریش! گفتار مرا بپذیرید و جانب محمد صلی الله علیه و آله و سلم را که مهتر و بهتر شماست رعایت کنید.

ابو جهل بیم کرد که مبادا مردم به فرمان عتبه باز شوند، گفت: هان ای عتبه! این چه آشوب است که افکنده ای؟! همانا از بیم عبد المطلب از بهر مراجعت حیلتی افکنده ای؟! عتبه بر آشفت و گفت: مرا به ترس نسبت می دهی و خائف خوانی؟! از شتر به زیر آمده ابو جهل را از اسب بکشید و گفت: بیا تا ما و تو با هم نبرد کنیم و بر مردمان مکشوف سازیم که جبان کیست و شجاع کدام است! اکابر قریش پیش شدند و ایشان را از هم دور کردند.

در این وقت آتش حرب زبان زدن گرفت و از دو سوی مردان کارزار به جوش و جنبش درآمدند. اول کس عتبه بود که آهنگ میدان کرد از خشم آن که ابو جهل او را به جبن نسبت

داده بود؛ پس بی توانی زره بپوشید و چون سری بزرگ داشت در همه لشکر خودی نبود که بر سر او راحت آید، لاجرم عمامه به سر بست و برادرش شیبیه و پسرش ولید را نیز فرمان داد که با من به میدان آید و رزم دهید. پس هر سه تن اسب برجهاندند و در میان دو لشکر کز و فری نموده و مبارز طلبیدند. سه نفر از طایفه انصار به جنگ ایشان آمدند. عتبه گفت: شما چه کسانیید و از کدام قبیله اید؟ گفتند: ما از جمله انصاریم.

عتبه گفت: شما کفو ما نیستید ما را با شما جنگ نباشد، و آواز برداشت که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم از بنی اعمام ما کس بیرون فرست تا با ما رزم دهد و از اقران و اکفاء ما باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز نمی خواست که نخستین انصار به مقاتله شوند. پس علی علیه السلام و حمزه بن عبد المطلب و عبیده بن الحارث بن المطلب بن عبد مناف را رخصت جنگ داد و این هر سه چون شیر آشفته به میدان شتافتند و حمزه گفت: «انا حمزه بن عبد المطلب اسد الله و اسد رسوله». عتبه گفت: «کفو کریم و انا اسد الحلفاء» و از این سخن عتبه خود را سید حلفای مطیین شمرده. بالجمله امیر المؤمنین با ولید دچار گشت و حمزه با شیبیه و عبیده با عتبه. پس امیر المؤمنین علیه السلام این رجز خواند:

انا ابن ذی الحوضین عبد المطلب و هاشم المطعم فی العام السغب

اوفی بمیثاقی و احمی عن حسب

* پس شمشیری بر دوش ولید زد که از زیر بغلش بیرون آمد و چندان ذراعش سطر و بزرگ بود که چون بلند می کرد صورتش را می پوشانید. گویند آن دست مقطوع را سخت بر سر امیر المؤمنین علیه السلام بکوفت و به جانب عتبه پدرش گریخت. حضرت از دنبالش شتافت و زخمی دیگر بر رانش بزد که در زمان جان داد.

اما حمزه و شیبیه با هم در آویختند و چندان شمشیر بر هم زدند و به گرد هم دویدند که تیغها از کار شد و سپرها در هم شکست. پس تیغ به یکسوی افکندند و یکدیگر را بچسبیدند مسلمانان از دور چون آن بدیدند، ندا در دادند که یا علی نظاره کن که این سگ چسان بر عمت غلبه کرده! علی علیه السلام به سوی او شد و از پس حمزه درآمد و چون حمزه به قامت از شیبیه بلندتر بود فرمود: ای عم! سر خویش به زیر کن. حمزه سر فرو کرد، پس علی صلی الله علیه و آله و سلم تیغ براند و یک

نیمه سر شیبه را بیفکند و او را هلاک کرد. اما عبیده چون با عتبه نزدیک شد - و این دو سخت دلاور و شجاع بودند - پس بی توانی با هم حمله بردند و عبیده تیغی بر فرق عتبه فرو کرد تا نیمه سر بدرید و همچنان عتبه در زیر تیغ شمشیری بر پای عبیده افکند چنان که ساقش را قطع کرد. از آن سوی امیر المؤمنین علیه السلام چون از کار شیبه پرداخت آهنگ عتبه نمود.

هنوز رمقی در عتبه بود که جان او را نیز بگرفت؛ پس حضرت در قتل این سه تن شرکت کرد. و از این جاست که در مصاف معاویه او را خطاب کرده می فرماید: «و عندی السیف الذی اعرضته (1) خاک و خالک و جدک یوم بدر». پس آن حضرت به اتفاق حمزه عبیده را برداشته به محضر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آورده پیغمبر سرش در کنار گرفت و چنان بگریست که آب چشم مبارکش بر روی عبیده دوید و مغز از ساق عبیده می رفت و هنگام مراجعت از بدر در ارض روحاء یا صفراء وفات یافت و در آن جا مدفون گشت و او ده سال از آن حضرت افزون بود و حق تعالی این آیه در حق آن شش تن که هر دو تن با هم مخاصمت کردند فرو فرستاد: «هذانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ» (2).

و بالجمله بعد از کشته شدن این سه نفر رعبی در دل کفار افتاد. ابو جهل قریش را تحریض بر جنگ همی کرد. شیطان به صورت سراقه بن مالک شده قریش را گفت: «اَنتی جار لکم اذفعوا الیّ رایتکم». پس رایت میسر به دست گرفته و از پیش روی صف می دوید و کفار را قویدل می کرد بر جنگ. از آن طرف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب را فرمود: «غضوا ابصارکم و عضوا علی النواجذ» و بر قلت اصحاب خویش نگریست، دست به دعا برداشت و از حق تعالی طلب نصرت کرد. حق تعالی ملائکه را به مدد ایشان فرستاد. قال الله تعالی: «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ» الی قوله «يُمِدُّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ 3». پس جنگی عظیم در پیوست. شیطان چون چشمش بر جبرئیل و صفوف فرشتگان افتاد علم را بینداخته آهنگ فرار کرد. منبه پسر حجاج گریبان او را گرفته و گفت: ای سراقه کجا می گریزی این چه ناساخته کاری است که در این هنگام می کنی و لشکر ما را در هم می شکنی؟! ابلیس دستی بر سینه او زد و گفت: دور شو از من که من چیزی می بینم که تو نمی بینی. قال تعالی: «فَلَمَّا تَرَأَتْ

ص: 465

1- اعضاض: گزاندن و به شمشیر زدن.

2- سوره حج، آیه 19.

الْفِتْنَانِ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ ۱» .

و حضرت اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام چون شیر آشفته به هر سو حمله می برد و مرد و مرکب به خاک می افکند تا آن که سی و شش تن از ابطال رجال را از حیات بی بهره فرمود. و از آن حضرت نقل است که فرمود: عجب دارم از قریش که چون مقاتلت مرا با ولید بن عتبه مشاهده کردند و دیدند که به یک ضرب من هر دو چشم حنظله بن ابی سفیان بیرون افتاد چگونه بر حرب من اقدام می نمایند! بالجمله هفتاد نفر از صنایع قریش به قتل رسیدند که از جمله آنها بود عتبه، شیبه و ولید بن عتبه و حنظله ابن ابی سفیان و طعیمه بن عدی و عاص بن سعید و نوفل بن خوید و ابو جهل و چون سر ابو جهل را برای پیغمبر بردند سجده شکر به جای آورد. پس کفار هزیمت کردند و مسلمانان از دنبال ایشان بشتافتند و هفتاد نفر اسیر کردند و این واقعه در هفدهم ماه رمضان بود.

اللَّهُمَّ و امزج میاهم بالوباء و اطعمتهم بالادواء و ارم بلادهم بالخسوف و الح علیها بالقذوف و افرعها بالمحول و اجعل میرهم فی احصّ ارضک و ابعدها عنهم و امنع حصونها منهم اصبهم بالجوع المقیم و السقم الالیم بارالها! آب آنها را آلوده ساز و خوراک آنها را به دردها آمیخته فرما و شهرهای آنان را به زمین فرو بر و بلاهای پیاپی بر زمینشان ببار و به خشکسالی مبتلاشان بفرما و آذوقه شان را در بی برکت ترین و دورترین نقاط زمین قرار ده و دژهای محکم را از آنان باز دار و ایشان را به گرسنگی دائم و بیماری دردناک دچار کن.

علامه شعرانی قدس سرّه در توضیح جمله: «و امزج میاهم بالوباء» فرماید: و با هر بیماری ساری را گویند که زود جماعت بسیار را فراگیرد، مانند طاعون و اسهال هندی. و در اصطلاح طبیبان قدیم تبهایی مانند تیفوس و تیفوئید و جدری را وحمیات و بانیه می گفتند؛ و ابو علی سینا و سایر اطباء قدیم این امراض را از عفونت هوا می دانستند و در کتاب قانون گوید: همچنان که گاهی آب عفونت می گیرد و ماهیان می میرند، همچنان گاهی که هوا عفن گردد انسان به تنفس آن مریض گردد و بیماری جماعت بسیاری را فراگیرد.

و رازی و غیر او گویند: هوای پیرامون مریض مجاورت او عفونت گیرد و به نزدیکان وی سرایت کند. و هم او گفته است: بعید نیست اندکی از مایه مرض که در هوا پراکنده می شود مزاج جماعت بسیار را از درستی بگرداند؛ چنان که اندک مایه خمیر ترش مقدار بسیار خمیر

را در اندک مدت برمی آورد؛ و اما بیشتر سرایت مرض از طعام و آب است. از این جهت حضرت زین العابدین علیه السلام آب و طعام را نام برده است، و امروز ماده اکثر امراض را میکرب یا ویروس می نامند. به هر حال کلام آن حضرت از دقایق و اسرار علم طب است و از نور ولایت و روح امامت صادر گردیده است. و در حدیث از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کنند که: «لا عدوی و لا طیره»، یعنی سرایت بیماری نیست و فال بر نیست.

و ابو هریره راوی این خبر نیز روایت کرده است که تندرست را بر بیمار وارد نکنید و چون از او پرسیدند تو روایت کردی «لا عدوی»؟ برآشفته و به زبان حبشی چیزی گفت و خاموش ماند. و قسطلانی در شرح بخاری گوید: مقصود از «لا عدوی» آن است که همه چیز به تقدیر الهی است و اسباب طبیعی بی مشیت او نیست؛ چنان که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بیمار اول را که بیمار کرد؟

اللهم و ایما غاز غزاهم من اهل ملتک او مجاهد جاهدهم من اتباع سنتک لیكون دینک الاعلی و حزبک الاقوی و حظک الا و فی فلقه الیسر و هیء له الامر و توله بالنجح بارالها! هر جنگاوری از ملت اسلام که با آنان بستیزد و یا هر مجاهدی از پیروان سنت تو که با آنان جهاد کند بدان هدف که دین تو برتر و حزب تو نیرومندتر و سهم تو بیشتر باشد پس کار او را آسان تر فرما و کارش را رو به راه بفرما و پیرویش را خود بر عهده بگیر.

و تحیر له الاصحاب و استقلو له الظهر و اسبع علیه فی النفقہ و یاران برای او برگزین و پشتش را نیرومند کن و درآمدش را سرشار فرما.

و متعه بالنشاط و اطف عنه حراره الشوق و او را با نشاط و خرمی بهره مند ساز و آتش اشتیاق خانواده را در دل او خاموش فرما.

و اجره من غم الوحشه و او را از غم تنهایی برهان.

و آنسه ذکر الاهل و الولد و اهل و عیال و زن و فرزند را از یاد او ببر.

و اثر له حسن النیة و او را حسن نیت عطا فرما.

و توله بالعافیة و سلامتی او را به عهده بگیر.

و اصحبه السلامة و تندرستی را یار و همنشین او ساز.

و اعفه من الجبن و او را از ترس محفوظ بدار.

و الهمه الجراه و جرأت در دلش بینداز.

و ارزقه الشده و اورا نیرومندی روزی فرما.

و ایده بالنصر و با نصرتت اورا تأیید فرما.

و علمه السیر و السنن و راه و روش و احکام جهاد را به او بیاموز.

و سدده فی الحکم و راه خطای در حکم را بر وی ببند.

و اعزل عنه الریا و خلّصه من السمعه و خودنمایی را از او برکنار و از شهرت طلبی خالصش فرما.

و اجعل فکره و ذکره و طعنه و اقامته فیک و لک و فکر و ذکر و سفر و اقامتش را در راه خودت و برای خودت قرار بده.

دام ریا و تزویر از دامهای مهم شیطان و نفس است و کمتر کسی را از این دام رهایی و نجات است. به گفته عارف شیراز:

دام سخت است مگر یار شود لطف خدای ورنه انسان نبرد صرفه ز شیطان رجیم

نویسنده ناچیز بحث ریا را در جزوه مستقلی نوشته و به فارسی و عربی به طبع رسانده است امید که مورد قبول حق تعالی و استفاده علاقمندان قرار گیرد. کار ریا به قدری مشکل و دقیق است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ریا پنهان تر است از حرکت مورچه در شب تار بر سنگ سیاه: «الریا اخفی من دیب النمله فی اللیله الظلماء علی المسح الاسود». و ریا آتشی است که اگر در عمل راه یابد خرمن اعمال را می سوزاند و خاکسترش می کند.

از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ترسناک ترین چیزی که بر شما می ترسم شرک اصغر است. عرض کردند: یا رسول الله! شرک اصغر چیست؟ فرمود: ریا که خدای عز و جل روز قیامت که روز جزا و پاداش اعمال است می فرماید به ریاکاران: بروید و از کسانی که در دنیا به خاطر جلب توجه آنان عمل می کردید اجر و پاداش خود را بستانید اگر داشته باشند «ان اخوف ما اخاف علیکم الشرک الاصغر، قالوا: و ما الشرک الاصغر یا رسول الله؟ قال: الریا، يقول الله عز و جل یوم القیامه اذا جازى العباد باعمالهم: اذهبوا الی الذین کنتم تراؤن فی الدنیا هل تجدون عندهم ثواب اعمالکم».

و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «اعملوا بغير رياء و لا- سمعه فان من عمل لغير الله یکله الله الی من عمل له»؛ بدون ریا و شهرت طلبی کار کنید که هر کس برای غیر خدای تعالی کار کند خدای

تعالی او را به کسی که از برای او کار کرده واگذار می کند. و از امام صادق علیه السلام مروی است که در تفسیر آیه شریفه «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»⁽¹⁾ کسی که به لقای پروردگارش امیدوار است باید عمل شایسته انجام دهد و احدی را در عبادت پروردگارش شریک نکند، فرمود: شخصی کار ثوابی انجام می دهد ولی برای خدای نیست بلکه برای آن است که مردم او را تزکیه کنند (و بگویند فلانی آدم خوبی است) و دلش می خواهد که به گوش مردم برسد، این همان کسی است که به عبادت پروردگارش شریک قرار داده «الرجل يعمل شيئاً من الثواب لا يطلب به وجه الله انما يطلب تزكية الناس يشتهي ان يسمع به الناس فهذا الذي اشرك بعباده ربه».

نکته ای بسیار دقیق و قابل توجه یکی از عرفا می گوید: من همیشه دلم می خواست که به جهاد بروم و در راه خدا جنگ کنم و به فیض شهادت برسم و لکن خودم را متهم می کردم که کشته شدن در راه خدا چیزی نیست که نفس من این همه به آن علاقه داشته باشد، و در دل می گفتم لابد نفس شیطان را در این کار دسیسه و دامی است.

وقتی کاملاً دقت و تفحص کردم دیدم نفس از این جهت به جنگ با کفار علاقه دارد که مردم بگویند فلانی در جهاد فی سبیل الله کشته شد و شهید از دنیا رفت. در این جا به یاد سرگذشت یکی از پاسداران اسلام در جنگ تحمیلی عراق افتادم. یکی از دوستان برای نویسنده تعریف می کرد که در بررسی جنازه های شهدا پیکر مقدسی را یافتیم که پلاک شناسایی که معمولاً شهدا به همراه داشتند نداشت و در جیش نامه ای بود که نوشته بود: گمان نکنید پلاک شناسایی به من داده نشده و تقصیر شده است، نه بلکه من خودم پلاک را به دور انداختم و خواستم که حتی جنازه ام ناشناخته بماند مبادا به ریای پس از مرگ دچار شوم و اجرم ضایع گردد.

آفرین و هزار آفرین بر مدرسه ای که چنین شاگردانی تربیت می کند و چنین نکات اخلاقی به آنها می آموزد که با سالها تحصیل در دانشگاهها نمی توان به آن دست یافت. سلام و درود رضوان خدای تعالی بر چنین شهیدانی باد. اللهم ان كنت غير مستأهل لما رزقت اولياءك و شهداءك فلا تحرمني شفاعتهم.

فاذا صاف عدوك و عدوه فقللهم في عينه و صغر شأنهم في قلبه و چون با دشمن تو که دشمن

ص: 469

او نیز هست رو به روشد پس ایشان را در چشمش اندک بنما و مقامشان را در دلش کوچک ساز.

و ادل له منهم و لا تدلهم منه و او را بر آنان نصرت بخش و آنان را بر او پیروز مفرما.

فان ختمت له بالسعادة و قضیت له بالشهادة فبعد ان یجتاح عدوک بالقتل و بعد ان یجهد بهم الاسر و بعد ان تأمن اطراف المسلمین پس اگر کار او را به نیکبختی پایان دادی و شهادت را برای وی مقدر فرمودی، بعد از آن باشد که دشمنت را در میدان جنگ بیچاره کرده و بعد از آن باشد که اسیری تاب و توانشان را گرفته باشد و بعد از آن که مرزهای مسلمانان را آرام گردانی.

و بعد ان یولی عدوک مدبرین و پس از آن باشد که دشمنانت پا به فرار گذارند.

اللهم و ایما مسلم خلف غازیا او مرابطا فی داره او تعهد خالفیه فی غیته بارالها! هر مسلمانی که به جای رزمنده ای و یا پاسداری به خانه او رسیدگی کند و یا در مدتی که او غایب است امور خانه او را به عهده بگیرد،

او اعانه بطائفه من ماله و یا او را به بعضی از اموال خود یاری کند،

او امده بعناد و یا او را به ساز و برگ جنگی مدد نماید،

او شحذه علی جهاد یا بر جهاد او را تشویق کند،

او اتبعه فی وجهه دعوه یا دعای خیری بدرقه راهش کند،

اورعی له من وراثه حرمه و یا در پشت سرش احترام او را نگهدارد،

فاجر له مثل اجره وزنا بوزن و مثلا بمثل پس به او نیز پاداشی هموزن پاداش رزمنده و همانند اجر او مرحمت فرما.

و عوّضه من فعله عوضا حاضرا یتعجل به نفع ما قدم و سرور ما اتی به و کار او را عوضی نقد عطا فرما تا سود کارهای پیشینش هر چه زودتر و به وی برسد و دلش به آنچه انجام داده خرسند شود.

الی ان ینتهی به الوقت الی ما اجریت له من فضلک و اعددت له من کرامتک تا هنگامی که به آنچه از فضلت برای وی مقرر فرموده ای و از گرامیداشتت برای او آماده ساخته ای برسد.

سید شارح فرماید: از جمله شریفه دعا که عرض می کند: «و عوّضه من فعله عوضا حاضرا» چنین استفاده می شود که اعمال صالحه را در دنیا ثواب داده می شود پیش از دنیای آخرت. و ظاهر بعضی آیات و اخبار نیز همین است؛ چنان که خدای تعالی فرماید: «فَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابٌ

الدُّنْيَا وَحُسْنِ ثَوَابِ الْآخِرَةِ 1»، خدای تعالی پاداش دنیا و پاداش نیک آخرت را به آنان عطا فرمود. و روایات فراوانی نیز در زمینه آثار دنیوی اعمال رسیده است، مانند آنچه در کافی شریف از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: صلۀ خویشاوندان اعمال را تزکیه و اموال را نمو و بلا را دفع و حساب را آسان می کند و مرگ را به تأخیر می اندازد: «عن ابی جعفر علیه السلام انه قال: صلۀ الارحام تزکی الاعمال و تنمی الاموال و تدفع البلوی و تیسر الحساب و تنسی فی الاجل».

و نیز آن حضرت از رسول خدا علیه السلام نقل می کند که فرمود: صلۀ رحم زودترین پاداش را در میان اعمال خیر دارد «اعجل الخیر ثوابا صلۀ الرحم».

و به سند صحیح از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: کسی که به داد برادر مؤمن بیچاره در مانده اش برسد و گرفتاری وی را برطرف سازد و او را در رسیدن به حاجتش یاری دهد خدای عز و جل در مقابل این عمل هفتاد و دو رحمت برای او مقرر می فرماید که یکی از آنها را در دنیا عطا می فرماید و با همان یکی کار زندگی او را اصلاح و هفتاد و یک رحمت را برای وحشتهای روز قیامت ذخیره می کند: «من اغاث اخاه المؤمن اللّه مان اللّه مان عند جهده فنفس کرته و اعانه علی انجاح حاجته کتب اللّه عز و جل بذلک اثنین و سبعین رحمه من اللّه یعجل له منها واحده یصلح بها امر معیشته و یدخر له احدی و سبعین رحمه لافزاع یوم القیامه و احواله».

و روایات در آثار دنیوی اعمال بیش از آن است که در این جا ذکر شود. نکته دیگری که از جمله شریفه «الی ان ینتهی به الوقت» سید بزرگوار استفاده می کند آن است که روح را پس از آن که از بدن جدا شد در عالم برزخ و پیش از حشر روز قیامت تنعمات و لذتهایی است که پاداش اعمال خیر او در دنیاست. مترجم گوید: وجود عالم برزخ پیش از عالم قیامت برای کسی مورد انکار نباید باشد و لکن استفاده اش از این جمله دعای شریف که سید استفاده نموده مشکل است (دقت شود).

اللّهم و ایما مسلم اهمّه امر الاسلام و احزنه تحزّب اهل الشکر علیهم فنوی غزوا او همّ بجهاد فقعد به ضعف او ابطات به فاقه او اخره عنه حادث او عرض له دون ارادته مانع بارالها! هر فرد مسلمانی که همش مصروف در کار اسلام است و از این که مشرکین علیه مسلمانان دسته بندی کرده اند محزون و غمگین است پس او نیت جنگ با آنان را داشته و آهنگ جهاد نموده ولی ناتوانی وی را از پا انداخته و یا تنگدستی او را از قافله عقب گذاشته و یا پیشامدی او را به

تأخیر انداخته و یا مانعی نگذاشته که او تصمیم بگیرد، فاکتب اسمہ فی العابدین پس نام او را در دفتر عبادت کنندگان ثبت بفرما.

و اوجب له ثواب المجاہدین و پاداش نیک جہادگران را برای او مقرر فرما.

و اجعلہ فی نظام الشهداء و الصالحین و او را جزو سازمان شهدا و نیکوکاران قرار بده.

ثواب بر نیت عمل خیر از مسلمات و در روایات تلویحا و یا تصریحا بیان شده است، مانند: «أثما الاعمال بالنیات» و یا «نیة المؤمن خیر من عمله»، و مانند آنچه در کافی شریف است به سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: همانا بنده مؤمن فقیر که می گوید:

پروردگارا! مرا روزی ده تا از کارهای نیک چنین و چنان کنم، اگر خدای تعالی بداند که او راست می گوید، به همین نیت وی ثوابی را که اگر آن عمل را انجام می داد می نوشت می نویسد: «انَّ العبد المؤمن الفقیر ليقول: یا ربَّ ارزقنی حتی افعل کذا و کذا من البرِّ و وجوه الخیر، فاذا علم اللّٰه عز و جل ذلك منه لصدق نيته كتب اللّٰه له من الاجر مثل ما يکتب لو عمله انّ اللّٰه واسع کریم».

و در صحیح مسلم است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که به راستی شهادت را طالب باشد پاداش شهادت به او داده می شود هر چند شهید نشود: «من طلب شهادة صادقا اعطيها و لو لم تصبه». و به سند دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که فرمود: کسی که از روی صدق نیت طالب شهادت باشد خدای تعالی او را به منازل شهدا می رساند هر چند در رختخوابش بمیرد. و در نهج البلاغه است که چون امیر المؤمنین علیه السلام بر اصحاب جمل پیروز شد، یکی از اصحاب آن حضرت به ایشان عرض کرد: دوست داشتم کاش برادرم فلانی حاضر بود تا می دید که خدای تعالی تو را بر دشمنانت چگونه پیروز فرمود.

حضرت فرمود: آیا دل برادرت با ماست؟ عرض کرد: آری، فرمود: به خدا قسم که او با ما حاضر بوده است و جمعی که هنوز در پشت پدران و رحم مادرانند در سپاه ما حضور دارند که بعدها به دنیا خواهند آمد و ایمان را تقویت خواهند نمود: «انَّ بعض اصحاب امیر المؤمنین قال له لَمَّا اظفره اللّٰه باصحاب الجمل: و ددت انّ اخی فلانا کان شاهدا لیری ما نصرک اللّٰه علی اعدائک فقال علیه السلام: اهوی اخیک معنا؟ قال: نعم. فقال: فقد شهدنا و اللّٰه فی عسکرنا هذا قوم فی اصلاب الرّجال و ارحام النّساء سیرعف بهم الزّمان و يقوی بهم الايمان».

جابر بن عبد الله انصاری اولین زائر سید الشهداء سلام الله علیه نیز در زیارتش عرض کرد:

«و الذی بعث محمداً بالحق لقد شارکناکم فما دخلتم فیہ خطاب بشهداء کربلاء علیہم السّلام». عرض کرد:

قسم به خدایی که محمد را به حق مبعوث کرد، به طور تحقیق ما با شما در امر شهادت شریکیم. عطیه که به همراه جابر بود گفت: «کیف و لم نهبط وادیا و لم نعل جبلا و لم نضرب بسیف و القوم قد فرق بین رؤسهم و ابدانهم اولادهم و ارسلت الازواج»؛ چگونه می گویی که با شما در شهادت شریکیم در حالی که ما نه در بیابانی فرود آمدیم و نه بر فراز کوهی رفتیم و نه شمشیر زدیم؟! ولی این قوم (شهداء) میان سرها و بدنهایشان جدایی افتاده و فرزندانشان یتیم و همسرانشان بیوه شدند.

پس جابر فرمود: ای عطیه! شنیدم از حبیب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که می فرمود: هر کس که قومی را دوست داشته باشد با آنان محشور می شود، و هر کس که عمل قومی را دوست داشته باشد در عمل آنان شریک می شود. قسم به خدایی که محمد را به حق مبعوث کرد که نیت من و اصحاب من بر همان است که حسین و یارانش بر آن بودند «فقال لی: یا عطیه، سمعت حبیبی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: من احب قوما حشر معهم، من احب عمل قوم اشکر فی عملهم، و الذی بعث محمداً بالحق ان نبتی و نیه اصحابی علی ما مضی علیه الحسین و اصحابه».

اللّهم صلّ علی محمّد عبدک و رسولک و آل محمّد صلوه عالیہ علی الصلوات مشرفه فوق التّحیّات صلوه لا ینتہی امدھا و لا ینقطع عددها بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست، درودی برتر از همه درودها در شرافت و مرتبت و قدر، درودی که مدت آن پایان نداشته باشد، و درودی پیوسته که شماره اش گسیخته نشود.

کاتم ما مضی من صلواتک علی احد من اولیائک همچون کامل ترین درودی که در گذشته بر هر فردی از افراد اولیائت فرستاده ای. امام علیه السّلام این دعا را با صلوات بر محمد و آل محمد ختم فرموده؛ چنان که در روایت صحیح است که دعا تا صلوات فرستاده نشود از استجاب محجوب است: «لا زال الدعاء محجوبا حتی یصلی علی محمد و آل محمد».

انک المنان الحمید المبدیء المعید الفعال لما ترید که تویی خدای صاحب منت بر بندگانت و صاحب صفات حمیده که نعمتهایت ابتدایی و بدون سابقه خدمت از بنده و بدون استحقاق وی است؛ چنان که یکی از اسماء مقدّسه «یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها» می باشد. و هر چه را که اراده فرمایی انجام می دهی و هیچ چیز مانع از نفوذ اراده تو نگردد.

دعاؤه فى التّفَرُّعِ و من دعائه فى الإِخْلَاصِ

اللّهُمَّ اِنّى اخلصت بانقطاعى انقطاعى اليك و اقبلت بكلى عليك و صرفت وجهى عمّن يحتاج احتاج الى رفقك و قلبت و فتلت مسألتى عمّن لم يستغن عن فضلك و رايت انّ طلب المحتاج الى المحتاج سفه من رأيه و ضلّه من عقله فكم قد رايت فكم رأيت يا الهى من اناس طلبوا العزّ بغيرك فذلّوا و راموا الثّروه من سواك فافتقروا و راموا الثّروه فافتقروا و حاولوا الارتفاع فاتّضعوا فصحّ بمعايينه امثالهم حازم و فقهه اعتباره بمعايينه امثالهم من حازم اعتباره و ارشده الى

ص:474

طريق صوابه اختياره اختباره فانتي يا مولاي دون فانت دون كل مسؤول موضع مسألتي و دون كل مطلوب اليه ولي حاجتي انت
المخصوص ولي حاجتي المخصوص قبل كل مدعو بدعوتي لا يشركك احد في رجائي و لا يتفق احد معك و لا يتفق معك احد في
دعائي و لا ينظمه و اياك ندائي لك يا الهي وحدانيه العدد و ملكه القدره الصمد و فضيله الحول و ملكه القدره و فضيله الحول و القوه و
درجه العلو و الرفعه و من سواك مرحوم في عمره مرحوم في امره مغلوب على امره مقهور على

ص: 475

شأنه مختلف الحالات متّقل مغلوب على رأيه مختلف فى الحالات منتقل فى الصّفات.

فتعاليت عن الأشباه و الأضداد و تكبّرت عن الأمثال و الأنداد فسبحانك لا اله الاّ أنت

ص:476

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام متفزعاً الى الله عز و جل از دعاهاى آن حضرت است هنگام راز و نیاز با خداى عز و جل. خداى تبارک و تعالى مفزع و پناهگاه همه است.

امير المؤمنين عليه السلام می فرماید: «فاذا اشتدت فزع فالى الله المفزع»، هر گاه ترس و وحشت سخت فراگرفت پس پناهگاه خداى تعالى است. امام سجاد عليه السلام نیز در این قطعه نورانى از دعا به خداى تعالى پناهنده می شود و عرض می کند.

اللهم انى اخلصت بانقطاعى اليك و اقبلت بكلى عليك بارالها! من با بریدن از غير تو تنها به تو پيوسته ام و با همه وجودم به سوى تو روى آورده ام.

با تو پيوستم و از غير تو دل ببريدم آشنای تو ندارد سر بيگانه و خویش

و صرفت وجهى عمّن يحتاج الى رفدک و از هر کس که خود محتاج عطای تو هست روى برگرداندم.

و قلبت مسألتي عمّن لم يستغن عن فضلک و دست سؤال از کسی که از فضل تو بی نیاز نیست برگرداندم.

و رأيت أنّ طلب المحتاج الى المحتاج سفه من رأيه و ضلّه من عقله و دانستم که خواستن محتاج از کسی که او خودش نیازمند است دليل آن است که خواهان، رأيش سفیه و عقلش گمراه است، که حکم عقل بر این است که فاقد شیء نمی تواند معطی آن شیء باشد. به قول

فکم قد رأیت یا الهی من اناس طلبوا العز بغيرک فذلّوا چه بسا مردمی را دیدم ای خدای من که عزت از غیر تو خواستند پس ذلیل شدند.

و راموا الثروه من سواک فافتقروا و از دیگران مال و ثروت خواستند پس فقیر شدند.

و حاولوا الارتفاع فأتضعوا و بلندی خواستند ولی پست شدند. از آن جایی که زمام امور عالم خلقت به دست قدرت حق تعالی است، بندگان خاص حضرتش را نسزد که از درگاهش روی برتابند و دست توسل به دامن دیگری زنند، که عزت کبریایی آن را نپذیرد و امیدش را قطع کند؛ چنان که در حدیث قدسی فرمود: «انّ الله سبحانه يقول: و عزتی و جلالی و مجدی و ارتفای علی عرشى لا قطعنّ امل مؤمل غیرى بالیأس و لأکسوئه ثوب المذله عند الناس و لا نحینه من قریبى و لا بعدنه من فضلى»؛ به عزت و جلالت و مجد و عرشى که بر آن مسلطم که به طور حتم امید هر کس را که به غیر من امیدوار باشد قطع و وی را مأیوس خواهم نمود و جامه خواری و ذلت در چشم مردم را به وی خواهم پوشانید و او را از بساط قریم به دور و از فضلم تبعید خواهم کرد.

و تمام حدیث در دعای سیزدهم ذکر شد. و قریب به همین منظور حدیثی است که ابو القاسم نیشابوری در مجلس پنجاه و ششم از کتاب خلق الانسان نقل کرده و می گوید: سید و آقای ما امام موسی بن جعفر از پدرش و او از جدش محمد و جدش از پدرش علی بن الحسین و ایشان از پدر بزرگوارش حسین بن علی و ایشان از پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب روایت می کند که فرمود که پیامبر اکرم فرمود: خدای جلّ جلاله فرموده است: «ما من مخلوق یعتم بمخلوق دونی الاّ قطعت اسباب السموات و الارض دونه، فان دعانی لم اجبه و ان سألنی لم اعطیه، و ما من مخلوق یعتم بی دون خلقی الاّ -ضمنت السموات و الارض رزقه، فان سألنی اعطیته و ان دعانی اجبته و ان استغفر لی غفرت له»؛ هیچ مخلوقی نیست که به مخلوقی چنگ بزند نه بر من مگر آن که اسباب آسمانها و زمین را بر روی او می بندم؛ پس اگر مرا بخواند جوابش ندهم و اگر از من سؤال کند عطایش نبخشم.

و هیچ مخلوقی نیست که به دامن من چنگ بزند نه مخلوقم مگر آن که آسمانها و زمین را ضامن روزی او کنم پس اگر از من سؤالی کند عطایش بخشم و اگر مرا بخواند اجابتش کنم و

اگر از من آمرزش بطلبد او را می آمرزم.

فصح بمعاینه امثالهم حازم وفقه اعتباره، و ارشده الی طریق صوابه اختیاره پس از دیدن این گونه اشخاص، شخص دوراندیش هشیار و بیدار شد و به خاطر عبرت گرفتنش موفق شد و پند گرفتنش سبب توفیق او شد و بگزیدن او وی را به راه صوابش رهبری کرد.

فانت یا مولای دون کلّ مسؤول موضع مسألتی پس ای ولی و مالک و آقا و نعمت بخش! من خواسته ام را فقط از تو می خواهم نه از هیچ کس.

و دون کلّ مطلوب الیه ولیّ حاجتی و تو سرپرست منی در حاجت من نه کس دیگر.

انت المخصوص قبل کلّ مدعوّ بدعوتی پیش از هر کس دعای من مخصوص توست.

لا یشرک احد فی رجایی و هیچ کس شریک تو در امید من نیست و من فقط به تو امیدوارم.

و لا یتفق احد معک فی دعائی و هیچ فردی همراه تو در دعای من نیست.

و لا ینظمه و ایّاک ندائی و کسی را با تو ندا نمی کنم.

لک یا الهی وحدائیّه العدد یگانگی، ای خدای من! مخصوص ذات مقدس توست.

*توضیح

دانشمندان را در تفسیر این جمله نورانی از دعا سخن بسیار است، زیرا که در کلمات بزرگان، خدای تعالی بیرون از دایره اعداد بوده و وحدت عددی را از ذات مقدس نفی کرده اند و این مطلب با نقل و عقل مورد تأیید قرار گرفته است. امّا نقل: پس در بسیاری از روایات که به حد استفاضه است به این مطلب اشاره شده است؛ از آن جمله فرمایشات امیر المؤمنین علیه السلام است که می فرماید: «الواحد بلا تأویل عدد»؛ خدای تعالی واحد است امّا نه واحد عددی. و در خطبه دیگر صریح تر می فرماید: «واحد لا بعدد و دائم لا بعمد»؛ او واحد است نه به شمار عدد و دائم و جاوید است نه به مقیاس زمان.

و از جمله روایات روایتی است که رئیس المحدثین صدوق رضی الله عنه در کتاب توحیدش نقل می فرماید که عربی در روز جنگ جمل برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین «اتقول انّ الله واحد»، مگر تو می گویی که خدای تعالی یکی است؟ و مردم به او حمله ور شدند و گفتند: ای مرد عرب (هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد) آخر امروز وقت این سؤال است؟ مگر

نمی بینی که امیر المؤمنین خاطر شریفش مشغول و گرفتار جنگ است؟ «فحمل الناس عليه و قالوا: يا اعرابي اما ترى ما فيه امير المؤمنين من تقسيم القلب؟» پس امیر المؤمنین فرمود: رهایش کنی «فانّ الذی یریده الاعرابی هو الذی نریده من القوم»، ما بر سر همین معنا با اینان می جنگیم و می خواهیم همین مطالب برای این مردم روشن شود. سپس فرمود: ای مرد عرب «انّ القول بأنّ الله واحد علی اربعة اقسام: فوجهان منها لا یجوزان علی الله عز و جل و وجهان مثبتان فیه».

این سخن که خدای تعالی یکی است بر چهار قسم است که دو قسم آن بر خدای تعالی گفتنش جایز نیست و اما دو قسم دیگر برای خدای تعالی ثابت است. «فاما اللذان لا یجوزان علیه فقول القائل واحد یقصد به باب الاعداد»، اما آن دو قسم که گفتنش در مورد خدای تعالی جایز نیست، یکی آن است که کسی بگوید خدا یکی است و قصدش یک عددی باشد «اما ترى انه کفر من قال ثالث ثلاثة؟» مگر نمی بینی نصاری را که گفتند خدای تعالی سومی از سه نفر است کافر شدند؟ و دیگر از آن دو قسم که جایز نیست «فقول القائل و واحد من الناس یرید به النوع من الجنس فهذا ما لا یجوز لانه تشبیه و جل ربنا عن ذلك و تعالی».

و دیگر آن که کسی بگوید خدای تعالی یکی از مردم است و مقصودش یک نوع از جنس باشد این نیز جایز نیست زیرا خدای را همانند خلق شمردن است و پروردگار ما برتر و بالاتر از آن است که مانند خلق شود. و اما آن دو قسم که بر خدای تعالی ثابت است، یکی آن است که کسی بگوید او تبارک و تعالی یکی است و شریک و نظیر در خلق ندارد «فقول القائل هو واحد لیس له من الاشياء شبيه»، آری خدای ما چنین است و قسم دیگر آن که بگوید: «انه عز و جل احدی المعنی یعنی به آنه لا ینقسم فی وجود و لا عقل و لا وهم کذلک ربنا عز و جل» خدای تعالی در معنا یکتاست و به هیچ وجه قابل تقسیم نیست نه در وجود و نه در عقل و نه در وهم، این گفتار درست است و پروردگار ما عز و جل این چنین است.

و اما از دیدگاه عقل خدای تعالی که یگانه است برای این که وحدت عددی قوام وجودش به این است که با تکرار یافتن کثرت عددی به وجود می آید و به حسب تکرر وجود صحیح گفته شود متّصف به آن کثرت یکی از اعداد وجود است، و یا یکی از اعداد موجود است، و جناب خدای سبحان عزیزتر از آن است که چنین وحدتی را دارا باشد بلکه وحدت عددی مخلوق و ساخته و پرداخته آن ذات مقدس است؛ ذات مقدسی که دارای وحدت محضی حقیقیه است و آن وحدت عین ذات قیومی است که وحدت حقّه صرفه و جوییه است که قائم

به ذات است و مقابلی ندارد و از لوازم آن وحدت نفی کثرت است؛ چنان که امیر المؤمنین علیه السلام به آن اشاره فرمود در حدیثی که از آن حضرت نقل شد که فرمود: «احدی المعنی» است و قابل تقسیم نیست نه در وجود و نه در عقل و نه در وهم.

پس روشن شد که مقصود از «لک وحدانیة العدد» وحدت عددی نیست بلکه باید معنایی باشد که اسنادش به خدای تعالی درست باشد. سید شارح رضی الله عنه می فرماید: بعضی ها گفته اند که مقصود از «لک وحدانیة العدد» نفی وحدت عددی است نه اثبات آن، و این معنا ظاهر نیست.

مترجم گوید: اگر مقصود سید رضی الله عنه از این که می فرماید: «و هو غیر ظاهر» این است که معنای کلام این بعض روشن نیست که چگونه مقصود از اثبات وحدانیت عدد نفی آن است، ممکن است چنین توجیه شود که جمله «لک وحدانیة العدد» جمله استفهامیه انکاریه باشد که طبعاً نفی وحدت عددی را خواهد کرد، مگر این که مقصود سید از جمله «و هو غیر ظاهر» مطلب دیگر باشد که برای ما معلوم نیست. (و الله اعلم).

و گفته شده که معنای جمله «لک وحدانیة العدد» آن است که خدای تعالی از جنس عدد صفت وحدت را دارد که شریک ندارد و در ربوبیت دومی ندارد. و نیز گفته شده که معنایش این است که چون موجودات شمرده شوند تنها تویی که متفرد به وحدانیت هستی و بقیة موجودات فرد وحدانی نیستند، بلکه چنان که فلاسفه گفته اند «کلّ ممکن زوج ترکیبی من مادّه و وجود». و گفته شده که مقصود آن است که تنها تویی متفرد در خلق و ایجاد، زیرا وحدت عددیه خود نیز از مصنوعات ذات باری تعالی است و فیض وجود اوست. و گفته شده است که مقصود جهت وحدت کثرات است. و نیز گفته شده است که مقصود آن است که هیچ نوع کثرت در تو نیست نه جزء داری و نه صفت زاید بر ذات. و سید شارح می فرماید: این معنا مناسب ترین معانی است سپس به شرح آن می پردازد که ذکرش شاید موجب ملال و تطویل باشد. طالبین به شرح سید مراجعه کنند.

و ملکه القدره الصمد و قدرت کامله ای که هیچ گونه عجز بر او راه نمی یابد (و صمد است یعنی توپر است و غیر قابل نفوذ) مخصوص توست. بدان که علما را در معنای صمد اختلاف است. بعضی گفته اند به معنای مقصود است، یعنی دیگران او را قصد می کنند؛ و این معنا از امام باقر علیه السلام مروی است؛ چنان که ثقة الاسلام کلینی رضی الله عنه در کتاب شریف کافی به سند خود از داوود بن قاسم جعفری گوید به امام باقر علیه السلام عرض کردم: جعلت فداک؛ من به قربانت! صمد

چیست؟ فرمود: «السید المصمود الیه فی القلیل و الكثير»؛ آقایی که در هر چیز کم و زیاد او را قصد می کنند. و هم از آن حضرت مروی است که فرمود: «الصّدّمد السید المطاع الذی لیس فوقه آمر و ناهی»؛ صمد آن آقای فرمانروایی است که برتر از او فرمانده و نهی کننده ای نیست. و همان حضرت می فرماید: پدرم امام زین العابدین علیه السلام از پدر بزرگوارش حسین بن علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: «الصّدّمد الذی لا جوف له، و الصّدّمد الذی قد انتهى سودده، و الصّممد الذی لا یأکل و لا یشرب، و الصّممد الذی لا ینام، و الصّممد الدائم و الذی لم یزل و لا یزال»؛ صمد کسی است که تو خالی نیست و صمد کسی است که سیادت و آقایی اش بی منتهاست و صمد کسی است که نه می خورد و نه می آشامد و صمد کسی است که به خواب نمی رود و صمد کسی است که ابدی و ازلی است جاوید بوده و خواهد بود. و امام باقر علیه السلام فرمود: از امام زین العابدین معنای صمد سؤال شد، فرمود: صمد کسی است که شریک نداشته باشد و نگهداری هیچ چیز برایش مشکل نباشد و هیچ چیز از حیطة قدرت و علم او خارج نباشد: «سئل علی بن الحسین علیه السلام عن الصّدّمد، فقال: الصّدّمد الذی لا شریک له و لا یعزب عنه شیء». و از آن حضرت مروی است که فرمود محمد بن حنفیه می گفت: صمد یعنی کسی که قائم به نفس باشد و از دیگری بی نیاز.

زیرنشین علمت کائنات ما به تو قائم چو تو قائم به ذات

هستی تو صورت و پیوند نه تو به کس و کس به تو مانند نه

* و اقوال و روایات دیگری نیز هست که ذکرش موجب تطویل است و شاید همه معانی صحیح باشد. طالبین به کتب حدیث مراجعه کنند.

و فضیله الحول و القوه و برتری حول و قوت مخصوص توست.

و درجه العلوّ و الرّفعة و بالاترین درجه و رفیع ترین مقام مخصوص توست.

و من سواک مرحوم فی عمره مغلوب علی امره مقهور علی شأنه و غیر تو تا زنده است قابل ترحم است که ذلت و مسکنت گریبانگیر اوست و یا آن که قابل ترحم است نسبت به عمرش که در اختیار دیگری و او مالک عمرش نیست. مغلوب علی امره ناتوان در کارش و بیچاره در حالش.

مختلف الحالات متنقل فی الصفات دارای حالات گوناگون که از حالی به حالی و از صفتی

به صفتی دیگر برمی گردد. از صفات متضاده خلقت مانند خواب و بیداری، اندوه و شادمانی، عزت و ذلت، رضا و خشم و یا خلیقیه مانند تطوراتی که از بدو خلقت دارد؛ چنان که در آیه شریفه بدان اشاره شده است: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يَتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا أَجْلاً مُّسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ 1» .

فتعالیت عن الاشباه و الاضداد بارالها! این تو هستی که شبیه و ضد نداری.

و تکبرت عن الامثال و الانداد و از امثال و اقران بالاتری و برتر از آنی که مانند و همتا داشته باشی.

فسبحانک لا اله الا انت پس تو پاک و منزهی، و معبودی سزاوار پرستش جز تو وجود ندارد.

*

دعاؤه اذا قتر عليه الرزق و من دعائه في الابتلاء

اللهم انك ابتليتنا انك قد ابتليتنا في ارزاقنا بسوء الظن بسوء الصبر و في آجالنا بطول الأمل حتى التمسنا ارزاقك من عند المرزوقين التمسنا
ارزاقنا من عند المرتزقين و طمعنا بآمالنا في اعمار المعمرين فصل على محمد و آله و هب لنا و طمعنا بآمالنا في اعمار المعمرين فهب لنا
يقينا صادقا تكفيينا به من مؤونه تكفيينا به مؤونه الطلب و الهما ثقه خالصه تعفينا بها من شدة النصب و اجعل ما صرحت به من عدتك في
وحيك و اتبعته من قسمك في كتابك قاطعا قطعا لاهتمامنا

ص:484

بالرّزق الّذى تكفّلت به و حسما للاشتغال بما ضمننت من الكفايه بما ضمننت الكفايه له فقلت و قولك الحقّ الأصدق و قولك الأصدق و
اقسمت و قسمك الأبرّ الأوفى و قسمك الأوفى و فى السّماء رزقكم و ما توعدون ثمّ قلت فوربّ و ما توعدون فوربّ السّماء و الأرض أنّه
لحقّ مثل ما انكم تنطقون

ص:485

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام اذا قتر عليه الرزق از دعاهاى آن حضرت است هنگامى كه روزى بر او تنگ مى شد. سيد شارح (رض) در مقدمه اين دعای شريف بيانى دارد و خلاصه اش اين است كه خداى تعالى انبيا و اوليا و بندگان شايسته اش را به تنگى در معيشت و روزى مبتلا- مى فرمايد از جهت حكمت و مصلحتى كه در اين كار هست؛ چنان كه در روايات صحيحه و سنت مستفيضه به اين مطلب اشاره شده است كه از جمله مصلح و حكمت ها كه در اين كار هست آن است كه آنان را از اشتغال به دنيا و خوشگذرانى هاى دنيا محفوظ بدارد، زيرا به ثبوت رسیده است كه دنيا و آخرت همچون مشرق و مغرب است كه آدمى به هر کدام نزديك شود از ديگرى دور مى شود، و انبيا و اوليا و پيروانشان هر چند صاحب نفوس كامله و كمالات نفسانى بوده اند ولى در عين حال مى بايست كه با رياضت و مجاهدت كامل و اعراض از دنيا و لذائذ آن به زهد حقيقى دست يابند و نفوس آنان با رياضت و كامل تبديل به نفس مطمئنه شود، و هر کدام در هر مرتبه اى كه هستند از آن مرتبه ترقى نموده و به مرتبه كامل تر نايل شود كه مراتب كمال غير متناهيه است و اين معنا از حالات آن بزرگواران ظاهر و هويداست؛ چنان كه مشهور است كه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم سنگ بر شكم نازينش مى بست (1).

ص: 487

1- مفهوم سنگ شبع برای نویسنده نامعلوم است كه آیا سنگ خاصى بوده كه اثرش رفع گرسنگى بوده و يا آن كه به واسطه سنگينى شكم گرسنگى كمتر احساس مى شد.

و امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «و ایم الله یمینا استثنی فیها بمشیئته الله لاروضن نفسی ریاضه تهش معها الی القرص اذا قدرت علیه مطعوما و تقنع بالملح مأدوما»؛ سوگند می خورم که ان شاء الله آنچنان ریاضتی بر خودم بدهم که به قرص نانی غذا و نمکی که خورش آن نان باشد خوشحال گردد اگر به دستش بیاید. و این ریاضت از آن حضرت برای آن بود که زاهد حقیقی گردیده و از دنیا و لذایذ آن اعراض کرده باشد و چون شرط رسیدن به درجات نبوت و رسالت و مراتب وحی و ولایت این چنین زهد بود، اگر درهای نعمتهای دنیوی به روی آنان گشوده می شد و سرگرم نعمتها و لذتها می شدند از حضرت جلال الهی منقطع گردیده و از بساط قرب ربوبی دور می شدند. دیگر از حکمتها آن بود که هر چه بیشتر صبر و قناعت می کردند و دل از دنیا و لذات آن می کنند اجر و پاداششان نزد خدای تعالی بیشتر می شد. و از جمله حکمتها آن است که خدای تعالی بدین وسیله متکبران و دنیاطلبان را می آزماید، زیرا اگر انبیا و اولیا صاحبان مال و ثروت بودند مردم به خاطر مال و ثروت دنیا از آنان اطاعت و پیروی می کردند و اساس ابتلا و امتحان خداوندی که مستکبرین را به وسیله مستضعفین آزمایش می کند متزلزل می شد؛ چنان که امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه قاصعه به این مطلب اشاره می فرماید؛ آن جا که می فرماید: «فان الله سبحانه یختبر عباده المستکبرین فی انفسهم باولیائه المستضعفین فی اعینهم و لقد دخل موسی بن عمران و معه اخوه علیهما السلام علی فرعون و علیهما مدارع الصوف و بایدهما العصی فشرطاله ان اسلم بقاء ملکه و دوام عزه فقال:

الا تعجبون من هذین یشرطان لی دوام العز و بقاء الملک و هما بما ترون من حال الفقر و الذل فهلا القی علیهما اساور من ذهب اعظاما للذهب و جمعه و احتقارا للصوف و لبسه و لو اراد الله سبحانه لانبیائه حیث بعثهم ان یفتح لهم کنوز الذهبان و معادن العقیان و مغارس الجنان و ان یحشر معهم طیر السماء و وحوش الارضین لفعل و لو فعل لسقط البلاء و بطل الجزاء»؛ خدای سبحان بندگان مستکبرش را به وسیله اولیائش که در چشم آنان مستضعف بودند آزمایش می کند؛ پس بتحقیق که موسی بن عمران به همراه برادرش به فرعون وارد شدند که جامه های پشمین پوشیده و عصایی به دست داشتند و بر فرعون شرط کردند که اگر اسلام بیاورد سلطنتش باقی و عزتش به دوام خواهد بود. فرعون گفت: کار این دو نفر شگفت آور نیست که بر من شرط می کنند عزتم دائم و سلطنتم باقی باشد و خودشان در حال فقر و ذلتی هستند که می بینید. چرا دستبندهایی از طلا ندارند؟! و این سخن از این رو بود که طلا و جمع کردن

طلا- در نزد آنان بزرگ می نمود و لباس پشمینه در نظرشان حقیر بود و اگر خدای سبحان به انبیايش هنگامی که آنان را مبعوث می کرد، گنجهای طلاها و معادن نقره و باغهای پردرخت عطا فرماید و به همراه انبیا پرنندگان آسمان و درندگان زمین را محشور کند اگر می خواست بکند می کرد، و اگر این کار کرده بود آزمایش از بین می رفت و پاداش و جزا باطل می شد.

و دیگر از حکمتها آن که انبیا عليهم السلام به واسطه فقرشان همواره گرفتار مستکبران بودند که زیر بار نمی رفتند در حالی که اگر مال و ثروت داشتند این گونه آزمایش که بر آزار مستکبران صبر کنند از بین می رفت؛ چنان که اهل مدین به حضرت شعیب علیه السلام گفتند: «يا شُعَيْبُ ما نَفَقَهُ كَثِيْرًا مِّمَّا تَقُوْلُ وَاِنَّا لَنَرَاكَ فَيٰنا ضَعِيْفًا وَاِنَّا لَنَرَاكَ لَرَهْطًا لَرَجْمٰناكَ وَا ما اَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيْزٍ 1»؛ ای شعیب ما بسیاری از حرفها که می زنی نمی فهمیم و ما تو را در میان خود ناتوان می بینیم و اگر خانواده و فامیلت نبود ما تو را سنگسار می کردیم و تو عزتی نزد ما نداری.

و دیگر از حکمتها آن است که مسلمانان و مؤمنان به انبیا و اولیا اقتدا کرده و آنان را اسوه خود قرار می دهند؛ چنان که امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «و لقد كان في رسول الله ما كان كاف لك في الأسوة و دليل على ذم الدنيا و عيبها و كثره مخازيها و مساويها اذ قبضت عنه اطرافها و طنت لغيره اكنافها و فطم من رضاعها و زوى عن زخارفها و ان شئت ثبیت بموسى كليم الله عليه السلام حيث يقول: رب ائني لما انزلت الي من خير فقير، و الله ما سئله الا خبزاً يأكله لانه كان يأكل بقله الارض، و لقد كانت خضره البقل تری من شفيف صفاق بطنه لهزاله و تشذب لحمه، و ان شئت ثلثت بداود عليه السلام صاحب المزامير و قارئ اهل الجنة و لقد كان يعمل سفائف الخوص بيده و يقول لجلسائه ايكم يكفيني بيعها و يأكل قرص الشعير من ثمنها، و ان شئت قلت في عيسى بن مريم فلقد كان يتوسد الحجر و يلبس الخشن و ياكل الجشب و كان ادامة الجوع و سراجة بالليل القمر و ظلالة في الشتاء مشارق الارض و مغاربها و فاكهته و ريحانه ما تثبت الارض للبهائم و لم تكن له زوجه تفتته و لا- ولد يحزنه و لا مال يلفته و لا طمع يذله دابته رجلاه و خادمه يداه فتأس بنبيك الا طهر فان فيه اسوه حسنه لمن تأسى و عزاء لمن تعزى و احب العباد الى الله المتأسى بنبيه و المقتص لاثره، الى ان قال عليه السلام:

و لقد كان في رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ما يد لك على مساوى الدنيا و عيوبها اذ جاع فيها مع خاصته و زويت عنه زخارفها مع عظيم زلفته فلينظر ناظر بعقله اكرم الله محمدا صلى الله عليه و آله و سلم بذلك ام اهانه فان قال اهانه فقد كذب و الله العظيم بالافك العظيم، و ان قال اكرمه فليعلم ان الله سبحانه قد اهان غيره حيث بسط الدنيا

و زواها عن اقرب الناس لله منه فتأنت متأسّ بنبيّه صلّى الله عليه وآله وسلّم و اقتصّ اثره و ولج مولجه و الأ فلا يأمن الهلكه فانّ الله جعل محمّدا صلّى الله عليه وآله وسلّم علما للسّاعه و مبشّرا بالجنّه و منذرا بالعقوبه و خرج من الدنيا خمصا و ورد الآخره سليما لم يضع حجرا على حجر حتّى مضى لسبيله و اجاب داعى ربّه فما اعظم منه الله عندنا حين انعم علينا به سلفا نتّبعه و قائدا نطأ عقبه، و الله لقد رقت مدرعتى هذه حتى استحيت من راقعها و لقد قال لى قائل: الا تنبذها عنك فقلت: اغرب عنى فعند الصبح يحمد القوم السرى».

آنچه در رسول خدا بود کافی است برای تو که اسوه خود قرار دهی و دلیلی باشد که دنیا مذموم و معیوب و سراپا رسوایی و بدی است، زیرا دنیا از هر طرف از دست آن حضرت گرفته شد و به دست دیگری سپرده شد و حضرتش از پستان دنیا شیر نخورد و از زینتهایش به کناری بود. و اگر بخواهی (یا بخواهم) دومین نمونه را که موسی کلیم الله است به تو نشان می دهیم که به خدای تعالی عرض کرد: پروردگارا! من به خیری که از تو به من برسد فقیر و محتاجم؛ و به خدا قسم بجز نانی که بخورد چیزی از خدای تعالی نخواست که آن حضرت از نباتات زمین استفاده می کرد و از بس لاغر شده بود و گوشتهای بدنش ریخته شده بود رنگ سبز سبزیجات از زیر پوست شکمش پیدا بود. و اگر بخواهی (یا بخواهم) سومین نمونه حضرت داود است که صاحب مزمارها و خواننده بهشتیان بود که کاسه های گلی درست می کرد و به هم نشینانش می فرمود: چه کسی فروش این را به عهده می گیرد؟ و گرده نان جوی از بهای آن کاسه تهیه می کرد.

و اگر بخواهی (یا بخواهم) درباره عیسی بن مریم می گویم که سنگ را بالش خود می کرد و لباس درشت می پوشید و علف صحرا میل می فرمود و خورش او گرسنگی بود و چراغ شبش مهتاب و گردشش در زمستان خاور و باختر روی زمین بود و میوه و ریحانش گیاههایی بود که از زمین جهت استفاده حیوانات می روید؛ نه همسری داشت که دلبنده او باشد و نه فرزندی که غمگین اش سازد و نه مالی که از خود به جای بگذارد و نه طمعی که او را ذلیل کند، رکبش دو پای وی بود و خدمتکارش دو دست او. پس پیغمبر اطهر را مقیاس قرار بده که او اسوه خوبی است برای هر کس که بخواهد به او تأسّی کند و تسلی خاطر است برای آن کس که بخواهد از آن حضرت تسلی بیابد، و محبوب ترین بندگان نزد خدای تعالی کسی است که به پیغمبرش تأسّی کند و پا به جای پای آن حضرت بگذارد. تا آن که آن حضرت می فرماید:

حقیقتا که در رسول خدا صلّى الله عليه وآله وسلّم آن بود که تو را بر زشتیهای دنیا و عیبهای رهبری کند به جهت

این که آن حضرت خودش با خاصّان‌ش در دنیا گرسنه ماند و زیورهای دنیا از او به دور ماند با مقام ارجمندی که داشت. پس باید با دیده عقل نگریست که آیا خدای تعالی محمد صلی الله علیه و آله و سلّم را با این کار گرامی داشته و یا او را اهانت فرموده است. اگر بگویید که اهانت فرموده محققا و سوگند به خدای بزرگ که دروغ گفته است، و اگر بگویید گرامی اش داشته پس باید بدانند که خدای سبحان دیگری را اهانت فرموده چون دنیا را به دیگری داده ولی آن را از نزدیک ترین افراد به خدای تعالی بازداشته. پس هر کس می خواهد تأسّی کند می باید به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلّم تأسّی کند و دنباله رو او باشد و هر جا او رفته وی نیز فرو برود وگرنه از ملالت ایمن نخواهد بود، زیرا خدای تعالی محمد را نشانه قیامت و مژده آور بهشت و ترساننده با عقوبت قرار داده، و از دنیا با شکم خالی بیرون رفت و سالم به عالم آخرت وارد شد و سنگی را روی سنگی گذاشت تا از دنیا رفت و داعی خدا را لیبیک گفت.

پس چه منت بزرگی خدای تعالی بر ما نهاده که چنین پیغمبری به ما مرحمت فرموده تا ما از وی پیروی کنیم و پیشوایی که باید پا جای پای او بگذاریم. به خدا قسم آن قدر به لباسم وصله زدم که از وصله کننده او خجالت کشیدم و گوینده ای به من گفت: آیا این را دور نمی افکنی؟ گفتم: از من دور شو که رهروان شب به هنگام صبح ستوده می شوند.

و دیگر از حکمتها آن که خدای تعالی او را برای درک شرف حضور مقدم بر دیگران فرموده تا در حضرت ذوالجلال به دعا و نیایش مشغول باشد و با تضرع و زاری از خدای تعالی طلب حاجت کند؛ چنان که امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «ان الله يتبلى العبد و هو يحبه ليسمع تضرعه» خدای تعالی بنده ای را مبتلا می فرماید که دوست دارد او را و می خواهد زاری او را بشنود.

خوش همی آید مرا آواز او و آن خدایا گفتن و آن راز او

* یکی از صاحب‌دلان در این باره می گوید که دعا کردن موجب حضور در پیشگاه الهی است اما عطا و بخشش دریافت کردن موجب انصراف از درگاه است، و بر درگاه ایستادن بهتر از بازگشت است. و در این باره است آنچه از طریق خاصه و عامّه روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: پروردگار من به من پیشنهاد فرمود که بطحاء مکه را برای من طلا کند عرض

کردم پروردگارا نمی خواهم تا مگر یک روز سیر باشم و روزی دیگر گرسنه تا در گرسنگی به درگاهت بنالم و به یاد تو باشم، و چون سیر باشم شکر تو را به جای آورم و سپاس تو گویم «عرض علی ربی ان يجعل لی بطحاء مکه ذهابا فقلت: لا یارب و لکن اشبع یوما و اجوع یوما فاذا جعت تضرعت الیک و ذکر تک و اذا شبعت شکر تک و حمدتک». و دعای امام زین العابدین علیه السلام از این قبیل است که عرض می کند:

اللهم انک ابتلینا فی ارزاقنا بسوء الظن بارها! حضرتت ما را امتحان فرمودی با این که درباره روزیمان گمان بد داشته باشیم.

و فی آجالنا بطول الامل و درباره فرا رسیدن هنگام مرگ به آرزوی دور و دراز دچار شویم.

حتی التمسنا ارزاقک من عند المرزوقین تا آن که روزی مرحمتی حضرتت را از کسانی خواستیم که خودشان روزی خوار تو بودند.

و طمعنا بآمالنا فی اعمار المعمرین و در آرزوهایمان عمر اشخاصی را که عمرهای دراز داشتند آرزومند شدیم.

فصل علی محمد و آله و هب لنا یقینا صادقا تکفینا به من مؤنه الطلب پس بر محمد و خاندانش درود بفرست و ما را یقین صادقی مرحمت فرما که به زحمت طلب نمودن نیفتیم.

و الهمنا ثقه خالصه تعفینا بها من شده النصب و اطمینان خالصی در دل ما افکن که به واسطه آن از شدت کوشش معافمان بداری.

و اجعل ما صرحت به من عدتک فی وحیک و اتبعته من قسمک فی کتابک قاطعا لاهتمامنا بالرزق الذی تکفلت به و حسما للاشتغال بما ضمنت الکفاله له و وعده ای که در وحی خود به صراحت فرموده ای و در کتاب خود به دنبالش سوگند یاد فرموده ای آن وعده و آن سوگندت را موجب آن قرار بده که ما درباره روزی که تو به عهده گرفته ای تشویش خاطری نداشته باشیم و آنچه را که تو کفیل و ضامن شده ای ریشه اشتغال خاطر ما را ببرد. امام صادق علیه السلام فرمود: مقصود از روزی باران است که از آسمان فرود می آید و سبب فراخی معیشت می شود «قال الصادق علیه السلام: و الرزق المطر ینزل من السماء فیخرج به اقوات العالم». سید شارح - رضوان الله علیه - در شرح این جملات نکته ای را تذکر می دهد که قابل توجه است، و توضیحش با اضافاتی از این ناچیز این که مضامین این جمله های نورانی را از خدای تعالی درخواست کردن منافاتی با توسل به اسباب ظاهری که خدای تعالی آنها را سبب قرار داده ندارد؛ چنان که

در قرآن شریف نیز اشاراتی به این معنی شده است؛ مثلاً می فرماید: «فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ 1» سفر کنید و از روزی خدای تعالی بهره مند شوید. و در سوره جمعه می فرماید:

«فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ 2»؛ پس از ادای نماز در روی زمین پراکنده شوید و به دنبال روزی باشید. اساساً فضیلت معرفت آن گاه است که آدمی در عین این که متوسل و متشبث به اسباب می شود اسباب را مستقل در تأثیر نبیند و تأثیر آنها را وابسته به اجازه حق تعالی بداند. به گفته مولانا:

دیده می خواهم که باشد شه شناس تا شناسد شاه را در هر لباس

دیده می خواهم سبب سوراخ کن تا سبب را بر کند از بیخ و بن

* و به عبارتی دیگر خدای تعالی قادر بود بر این که هر گاه کسی گرسنه یا تشنه می شود از خدای تعالی بخواهد و خدای تعالی فوراً او را سیر و سیراب فرماید و لیکن فضیلت معرفت آن جا است که در عین حالی که سیری و سیرابی خود را از نان و آب می بیند معتقد باشد که این اثر از خدای تعالی است و اگر خدای تعالی بخواهد در همین غذا و آب سیری و سیرابی ایجاد نمی کند؛ چنان که در پاره ای از موارد آثار را از مؤثرات برداشته است همچون اثر سوزاندن را از آتش که «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ 3» .

وقتی خطاب برد و سلام شدن بر آتش رسید، آتش سوزان و فروزان سرد و سلامت شد.

پس فرق مؤمن با غیر مؤمن در این نیست که غیر مؤمن به دنبال اسباب است و مؤمن منقطع از اسباب، بلکه فرق میان آن دو در آن است که غیر مؤمن دل به اسباب می بندد ولی مؤمن به خدای تعالی که مسبب الاسباب است دل بستگی دارد.

فقلت و قولك الحق الاصدق و قسمت و قسمك الابر الاوفى پس فرمودی و فرمایش تو ثابت است و راست ترین گفتار، و سوگند یاد فرمودی و سوگند تو عملی ترین و کامل ترین سوگندهاست که فرمودی:

وفي السماء رزقكم و ما توعدون روزی شما در آسمان است و آنچه وعده داده شده اید.

ثم قلت: فورب السماء و الارض انه لحق مثل ما انكم تنطقون پس به پروردگار آسمان و زمين سوگند كه اين وعده الهی حق است همانند آن كه شما سخن می گوئید. و گفته شده است كه چون این آیه نازل شد فرشتگان گفتند: «هلك بنو آدم اغضبوا الرب حتى اقسام لهم على ارزاقهم»، فرزندان آدم تباه شدند كه پروردگار را به خشم آوردند تا آن كه برای آنان درباره روزیشان سوگند یاد كرد. و جار الله در كشف از اصمعی نقل می كند كه می گوید: از مسجد بصره بیرون شدم دیدم عربی آن جا نشسته به من گفت: از کدام قبیله ای؟ گفتم: از طایفه اصمع.

گفت: از كجا می آیی؟ گفتم: از جایی كه در آن جا كلام خدای رحمن تلاوت می شود.

گفت: بخوان برای من از كلام خدای تعالی. گوید شروع به خواندن سوره و الذاریات نمودم چون به این آیه رسیدم: «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ» گفت: همین قدر كافی است. پس برخاست و شترش را نحر كرد و در میان مردم قسمت كرد و شمشیر و تیر و كمانش را شكست و به راه افتاد.

سالی كه با رشید به حج رفتیم، در حال طواف شنیدم كسی با صدای خفیفی مرا می خواند.

متوجه شدم دیدم همان شخص عرب است و لیکن اندامش لاغر و رنگش زرد شده است. بر من سلام كرد و خواهش نمود كه سوره و الذاریات را برایش تلاوت كنم. همین كه به آیه «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ» رسیدم فریادی كشید و گفت: «قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا»، آنچه كه پروردگار ما به ما وعده فرموده بود به حق دریافتم. سپس گفت: آیا جز این آیه باز هم هست؟ پس من تلاوت كردم: «فَوَزَّبَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ»، فریادی كشید و گفت: ای سبحان الله! چه كسی خدای جلیل را به خشم آورده تا آن كه سوگند یاد فرموده است؟! سخن حضرتش را باور نكردند تا آن كه سوگند یاد فرمود؟ سه بار این جمله را تکرار كرد و افتاد و مرد. و الله اعلم.

*

دعاؤه فى المعونه على قضاء الدين و من دعائه فى الطلبيه

اللهم صل على محمد و آله و هب لى العافيه اللهم انى اسألك العافيه من دين تخلق به وجهى و يحار فيه ذهنى و يتشعب له فكرى و يطول بممارسته شغلى من دين يخلق به وجهى و يتشعب له ذهنى و يطول به و بممارسته شغلى و اعوذ بك يا رب من و أعوذ بك من هم الدين و فكره و شغل الدين و سهره فصل على محمد و آله و اعذنى منه و استجير بك يا رب من ذلته فى الحياه و من تبعته بعد الوفاء فصل على محمد و آله و اجرنى و شغل الدين و سهره و أعوذ بك من ذلته فى

ص:495

الحياه و من تبعته بعد الممات فأجرني منه بوسع فاضل او كفاف واصل اللهم صل على محمد و آله و احجبنى اللهم احجبنى عن السرف و
الازدياد و قومنى بالبذل و الاقتصاد عن السرف و قومنى بالإقتصاد و علمنى حسن التقدير و اقبضنى بلطفك عن التبذير و اجر من اسباب
الحلال ارزاقى رزقى و وجه فى ابواب البر انفاقى نفقتى و ازوعنى من المال ما يحدث لى مخيله او تأديا الى بغي او يتأدى بى الى بغي او ما
اتعقب منه طغيانا او اتعقب به طغيانا اللهم حبب الى صحبه الفقراء الفقر و اعنى على صحبتهم صحبتته بحسن

الصَّبْرُ و ما زويت عني من متاع الدنيا الفانيه فاذخره فأدخره لي في خزائلك الباقيه و اجعل ما خولتني من حطامها و عجلت لي الي من متاعها بلغه الي جوارك و وصله الي قربك و ذريعه الي جنتك جننك انك ذو الفضل العظيم و انت الجواد الكريم

ص:497

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام في المعونه على قضاء الدين ان حضرت در ياری گرفتن پرداخت وام اين دعا بود:

اللهم صلّ على محمد و آله و هب لي العافيه من دين تخلق به وجهي و يحار فيه ذهني و يتشعب له فكري و يطول بممارسته شغلي بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و مرا برهان از قرضی که آبروی مرا ببرد و خاطر مرا پریشان سازد و فکرم را پراکنده نماید و کارم در علاجش به طول انجامد.

و اعوذ بك يا رب من همّ الدين و فكره و شغل الدين و سهرة و به تو پناهنده می شوم پروردگارا از اندوه وام و فکرش و مشغول شدن به او و بی خوابی کشیدن به خاطر آن

فصلّ على محمد و آله و اعدني منه و استجير بك يا ربّ من ذلّته في الحيوه و من تبعته بعد الوفاه، فصل على محمد و آله و اجرنى منه بوسع فاضل او كفاف واصل پس بر محمد و خاندانش درود بفرست و مرا از آن پناه مرحمت فرما، و به تو پناه می جویم - ای پروردگرم - از ذلت و خواری وام در زندگی و از وبال آن پس از مرگ.

پس بر محمد و خاندانش درود بفرست و مرا از آن پناه ده به این که گشایش فراوانی داشته باشم و یا به قدر کفایت روزی برسد که نه افزون باشد و نه اندک. سید شارح - رضوان الله علیه - در این جا مسائلی را مطرح کرده است که به اجمال اشاره به آنها می شود:

بیان مسائلی که سید شارح مطرح کرده اند

اشاره

1.

مسئله اول: امر وام داشتن خیلی اهمیت دارد و حتی المقدور نباید کسی دامن خویش را به قرض آلوده نماید

از این که امام علیه السلام از قرض و آشفتنگی فکر و پریشانی خیال نسبت به قرض به

خدای تعالی پناه می برد معلوم می شود که امر وام داشتن خیلی اهمیت دارد و حتی المقدور نباید کسی دامن خویش را به قرض آلوده نماید؛ چنان که در روایات نیز بدین معنی اشاره شده است؛ از جمله در کافی شریف از امام صادق علیه السلام روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

دردی به سختی درد چشم و اندوهی همچون اندوه قرض نیست: «لا وجع الا وجع العين ولا هم الا هم الدين».

و نیز به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: قرض ریسمان اسیری خداست در روی زمین، هرگاه که بخواهد بنده ای را خوار فرماید آن ریسمان را بر گردن او می نهد: «الدين ربه الله في الارض فاذا اراد ان يذل عبدا وضعه في عنقه». و نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: پناه ببرید از این که قرض بر شما چیره شود و مردان بر شما غالب آیند و زور بگویند و کانون خانواده از هم پاشیده شود: «تعوذوا من غلبه الدين و غلبه الرجال و بوار الأيم».

و به سند خودش از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: شهادت در راه خدای تعالی کفاره همه گناهان است مگر قرض که آن کفاره ندارد بجز این که پرداخت شود و یا بدهکار بدهی خود را بپردازد و یا صاحب حق از حق خویش درگذرد: «كل ذنب يكفره القتل في سبيل الله الا الدين لا- كفاره الا- ادائه او يقضى صاحبه او يعفو الذي له الحق». و امام صادق از پدران بزرگوارش و ایشان از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: مبادا زیر بار قرض بروید که موجب خواری در روز و اندوه در شب است و در دنیا باید پرداخت بشود و در عالم آخرت هم باید پرداخت شود: «إياكم و الدين فانّه مذللّه بالنهار مهمّه بالليل و قضاء في الدنيا و قضاء في الآخرة».

مسئله دوّم اصحاب همگی فرموده اند که قرض کردن بدون ضرورت کراهت شدید دارد،

مگر ابن ابی الصلاح که گفته است حرام است. و علامه شهاب الدین فهد در کتاب المهذب البارع فرموده است: «ایاک ثم ایاک و التجری علی الدین فانه مجلبه للهّم و مثقله للذمه و مشتت للفکر و هو فی الدنيا و فی الآخرة تبعه»؛ مبادا مبادا که جرأت کنی وام بگیری که وام اندوه ساز است و آدمی را مشغول الذمه می کند و فکرش را پراکنده می سازد و آن در دنیا باعث خواری و در آخرت موجب گرفتاری است. و جنازه ای را به مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بردند، رسول خدا پرسید:

این مرده شما بدهکار هم هست؟ عرض کردند: آری یا رسول الله! دو درهم بدهکار است.

حضرت فرمود: خودتان بر مرده تان نماز بخوانید. پس علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله! من قرض او را ضامن شدم. فرمود: خدای تعالی تو را از گرو اعمالت رها فرماید همان گونه که گروگان برادرت را باز کردی.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جلو تشریف آوردند و بر جنازه نماز خواندند: «و حمل الی مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم میت فقال صلی الله علیه و آله و سلم: علی میتکم دین؟ قالوا: نعم در همان یا رسول الله، قال: تقدّموا فصلّوا علی میتکم، فقال علی علیه السلام: ضممتها عنه یا رسول الله، فقال: فكّ الله رهانک كما فكکت رهان اخیک، ثم تقدّم فصلّی علیه». و اگر کسی باشد که متولّی ادای دین باشد و یا مالی داشته باشد که از آن محل قرض ادا شود اجازه داده شده است که قرض کند، ولی با این همه بهتر آن است که قرض نکند و از خدای تعالی مسئلت نماید که وسیله ای فراهم فرماید که از قرض کردن بی نیاز گردد که هم ذمه اش از حقوق دیگران فارغ و هم فکرش آسوده و هم با بندگان شایسته خدای تعالی همکاری نموده است و به ثواب کسانی که برای عیال خود زحمت نان در آوردن را متحمل اند فایز می شود، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: کسی که برای عائله خود زحمت بکشد مانند کسی است که در راه خدای تعالی جهاد می کند. و فرمود: کسی که در راه طلب روزی حلال بمیرد گناهانش آمرزیده است: «الکاذب علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله و قال ضامن مات کاذباً فی طلب الحلال غفر له»، پایان.

و علامه حلی - قدس سره - در تذکره می فرماید: کراهت قرض گرفتن کمتر است اگر نیاز به وام داشته باشد، و اگر نیازش سخت شد کراهت برطرف می شود، و اگر می ترسد که تلف شود و راهی بجز قرض گرفتن ندارد واجب است که قرض کند. امام رضا علیه السلام می فرماید: «من طلب هذا الرزق من حلّ ليعود به علی عیاله و نفسه کان کالمجاهد فی سبیل الله، فان غلب علیه فلیستدن علی الله عز و جل و علی رسوله ما یقوت به عیاله، فان مات و لم یقضه کان علی الامام قضائه، فان لم یقضه کان علیه وزره، ان الله تعالی یقول انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملين علیها و المؤلفه قلوبهم و فی الرقاب و الغارمین فهو فقیر مسکین مغرم» کسی که از راه حلال روزی بطلبد تا خرجی خود و عائله اش را تأمین کند همچون کسی است که در راه خدای تعالی جهاد کند، و اگر کار بر او سخت شد به عهده خدای عز و جل و پیغمبرش به مقداری که خرجی عائله اش تأمین بشود قرض کند، پس اگر بمیرد و قرضش ادا نشده باشد بر امام مسلمانان

است که وام او را پرداخت نماید و اگر ادا نکرد و بالش بر گردن پیشواست، زیرا خدای تعالی می فرماید: صدقات فقط مال فقرا و مساکین و کسانی است که آنها را جمع آوری می کنند و کسانی که به وسیله صدقه دل‌های آنان به دست می آید و برای آزاد ساختن بندگان و برای کسانی که ورشکست شده باشند. پس کسی که قرض کرد و نتوانست پرداخت کند و از دنیا رفت هم فقیر است و هم مسکین و هم ورشکست.

مسئله سوم بدون خلاف در میان علما، بر کسی که قرض می کند واجب است که نیت پرداخت داشته باشد

که امام صادق علیه السلام فرموده است: کسی که بدون نیت پس دادن قرضی بکند همانند دزد است «من استدان دینا فلم ینو قضائه کان بمنزله السارق».

و نیز از آن حضرت روایت شده است که هر کس قرضی داشته باشد و نیت باز پس دادن آن را بکند از جانب خدای تعالی دو نگهبان بر او گماشته می شود تا او را بر پرداخت امانتی که بر عهده دارد کمک کنند پس هر وقت که نیت پرداختش به هر اندازه کم شود کمک آن دو پاسبان نیز به همان اندازه کم می گردد: «من کان علیه دین ینوی قضائه کان معه من الله حافظان یعینانه علی الاداء عن امانته فان قصرت نیته عن الاداء قصرنا علیه من المعونه بقدر ما یقصر من نیته».

مسئله چهارم بر قرض دار واجب است که هر چه زودتر قرض خود را ادا کند

و اگر وقت پرداخت رسیده باشد و او از پرداخت متمکن باشد و طلبکار نیز مطالبه کند و او نپردازد گناه کرده است و در این حال بر حاکم شرع واجب است که او را به زندان بیندازد، زیرا امام صادق علیه السلام فرمود که علی علیه السلام مردی را که طلبکارانش او را احاطه کرده بودند به زندان می افکند و سپس دستور می داد که بدهکار دارایی اش را میان طلبکاران تقسیم کند تا هر کس به اندازه سهم خود از مال او بگیرد، و اگر بدهکار راضی به فروش اموالش نمی شد خود حضرت می فروخت و تقسیمش می فرمود: «قال الصادق علیه السلام: کان علی علیه السلام یحبس الرجل اذا التوی علی غرمائه ثم یأمر فیقسم ماله بینهم بالحصص فان ابی باعه فقسمه بینهم».

و علامه حلی - قدس الله سره - در کتاب تذکره فرموده است اگر با این شرایط که گفته شد

باز بدهکار حاضر نشد که بدهی خود را بپردازد و سرپیچی نمود فاسق خواهد بود و گواهی دادنش در محاکم اسلامی پذیرفته نمی شود و نمازش در اول وقت درست نیست، بلکه حتی در آخر وقت. و هیچ یک از واجبات که وقش وسعت دارد و با پرداخت بدهی در اول وقت منافات دارد صحیح نیست؛ و همچنین است غیر بدهی از حقوق واجبه مانند زکات و خمس هر چند حاکم مطالبه اش نکند، زیرا برحسب عادت طلبکاران طلب خود مطالبه نمی کنند.

مسئله پنجم اگر بدهکار از دنیا رفت و نتوانست بدهی خود را بپردازد و هیچ اندوخته ای از خود به جای نگذاشت خدای تعالی برای او کیفری مقرر نمی فرماید به شرط آن که آنچه را که قرض کرده است در گناه صرف نکرده باشد؛

اما اگر در گناه صرف کرد و یا آن که از اول تصمیم پرداخت قرض را نداشت گناهکار است، که عبد الغفار جازی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که کسی از دنیا رفته و بر گردنش قرضی هست حکمش چیست؟ فرمود: اگر قرضی را که گرفته در راه فساد خرج نکرده باشد خدای تعالی او را مؤاخذه نمی فرماید اگر تیت ادای قرض را داشته باشد، مگر آن که نخواهد امانتی را که بر عهده اوست بپردازد که چنین کس به منزله دزد است؛ و همچنین است زکات نیز و همچنین است کسی که از بین بردن کابین زنها را حلال بشمرد؛ قال عبد الغفار الجازی سئلت الصادق علیه السلام عن رجل مات و علیه دین قال: ان کان عطا علی یدیه من غیر فساد لم یواخذه الله عزّ و جلّ اذا علم من نفسه الاداء الاّ من کان یرید ان یؤدی من امانیه فهو بمنزله السارق و کذلک زکاه ایضا و کذلک من استحلّ ان یذهب بمهور النساء.

مسئله ششم اگر بدهکار از دنیا برود و تنگدست باشد مستحب است که طلبکار طلب خود را بر او گذشت کند،

که امام صادق علیه السلام فرمود: اگر گذشت کند، برای هر درهم ده درهم عوض می گیرد و اگر گذشت نکرد یک درهم به یک درهم عوض می گیرد: «عن الصادق علیه السلام انّ له بکلّ درهم عشره دراهم اذا حلّ له فان لم یحلّله فآتما بدرهه بدرهم» و خدای تعالی داناست.

مترجم گوید: محتمل است که مقصود از یک به ده و یک به یک عوض دنیوی باشد نه اخروی که انطباق این نوع عوض بر عوض اخروی بعید به نظر می رسد.

اللهم صل على محمد وآله واحببني عن السرف والازدياد وقومني بالبذل والاقتصاد وعلمني حسن التقدير بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و مرا از اسرافکاری و زیاده روی باز دار و با بخشش و میانه روی بر پای دار و کم خرج کردن نیکو و اندازه را به من بیاموز.

شاید مقصود از حسن تقدیر آن باشد که آنچنان نباشد تا هر چه دارم انفاق کنم و خودم محتاج بمانم، طبق آیه شریفه: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا» .

مترجم گوید: دانشمندان در تفسیر تقدیر معیشت معانی مختلفی گفته اند و در بعضی از روایات اشاره به آن معنی شده است؛ از جمله روایتی است که در کافی شریف، معتب خادم امام صادق نقل می کند که وی گفت: امام صادق علیه السلام فرمود گاهی در مدینه قیمت اجناس بالا می رود، ما چقدر آذوقه داریم؟ عرض کردم: تا چند ماه ما را بس است. فرمود ببر و بفروش.

گوید عرض کردم: در مدینه آذوقه ای نیست (که اگر فروختیم جایگزینش را بخریم). فرمود:

بفروش. و چون فروختم فرمود: آذوقه ما را روزانه مانند مردم تهیه کن، و اضافه فرمود:

هر چه فروختی نصفی از مصرف عائله مرا جو و نصف دیگر گندم بخر که خدای عز و جل می داند که من آن قدر دارم که می توانم همه آذوقه عیالم را از گندم فراهم کنم و لکن دوست دارم که خدای تعالی ببیند که تقدیر معیشت من خوب و زیباست: «عن معتب مولى الصادق عليه السلام قال ابا عبد الله عليه السلام وقد تزيد السعر بالمدينة كم عندنا من طعام؟ قال: قلت: عندنا ما يكفينا اشهرا كثيرا، قال: اخرج به وبعه، قال: قلت: و ليس بالمدينة طعام، قال: بعه، فلما بعته قال: اشتر مع الناس يوما بيوم و قال: ما بعت اجعل قوت عيالي نصفاً شعيراً و نصفاً حنطه فان الله عز و جل يعلم انى واجد ان اطعمهم الحنطه على وجهها و لكننى احب ان يرانى الله و قد احسنت تقدير المعيشه».

و به هر صورت روایات بسیاری از اهل بیت علیهم السلام در ستایش تقدیر و حسن تقدیر رسیده است؛ از جمله فرموده اند: «لا مال لمن لا تقدير له»، کسی که در زندگیش اندازه نگه ندارد مالی برای او باقی نمی ماند. و از امام صادق علیه السلام مروی است که فرمود: کمال و همه کمال در سه چیز است، و یکی از سه چیز را تقدیر معیشت بیان فرمود: «الکمال کلّ الکمال فى ثلاثه و ذکر فى الثلاثه تقدیر المعيشه».

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: سه چیز علامت مؤمن است: حسن تقدیر در زندگی

و شکیبایی در پیشامدهای ناگوار و مسائل دینی را فراگرفتن: «عن ابی جعفر علیه السلام قال: علامات المؤمن ثلاث حسن التقدير فی المعیشه و الصبر علی الثائبه و التفقه فی الدین». و داود بن سرحان گوید: دیدم امام صادق علیه السلام را که با دست خود خرما کیل می کرد (یعنی خرما را دست چین می کرد و در میان کیل می ریخت)، عرض کردم: فدایت شوم! به بعضی فرزندانان و یا غلامانان می فرمودید این کار را بکنند و شما زحمت نمی کشیدید.

فرمود: ای داوود! بجز سه چیز به صلاح فرد مسلمان نیست: مسائل دینی اش را یاد بگیرد و بر مصیبت ها بردبار باشد و در زندگیش حسن تقدیر داشته باشد «رأیت ابا عبد الله یکیل تمرأ بیده فقلت: جعلت فداک، لو امرت بعض ولدک او بعض موالیک لیکفیک، فقال: یا داود انّه لا یصلح المرء المسلم الاّ ثلاثه التفقه فی الدین و الصبر علی الثائبه و حسن التقدير فی المعیشه». پایان حدیث شریف.

و اقبضنی بلطفک عن التّبذیر و به لطف خودت مرا از تبذیر بازدار. لغت تبذیر از «بذر الحب» ریشه می گیرد که به معنای تخم پاشیدن است، و در معنای آن میان علمای لغت اختلاف است؛ بعضی گفته اند تبذیر عبارت از آن است که آدمی مال را به طور اسراف خرج کند و به اصطلاح عامیانه (ولخرجی). و بعضی گفته اند که تبذیر عبارت است از صرف کردن مال در غیر آنچه مقصد و مقصود صاحب مال است. و گفته شده است که تبذیر عبارت است از انفاق نمودن در حرام و یا در مکروه و یا به غیر مستحق دادن.

و از مجاهد نقل شده که گفته است اگر یک چارک طعام در راه باطل مصرف شود تبذیر است. و لذا بعضی ها گفته اند که فرق میان اسراف و تبذیر آن است که اسراف عبارت است از مصرف کردن بجا و لکن بیش از مقدار لازم، و تبذیر عبارت است از مصرف کردن نابجا و لو به مقدار لازم. و تبذیر به هر معنا که باشد کافی است در مذمت آن آیه شریفه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمَسْکِینَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ لَا تُبْذِرْ تَبْذِیراً إِنَّ الْمُبْذِرِینَ کَانُوا إِخْوَانَ الشَّیْطَانِ وَ کَانَ الشَّیْطَانُ لِرَبِّهِ کَفُوراً¹».

حقّ خویشان و در ماندگان و ابن سبیل را ادا کن و تبذیر مکن که تبذیرکنندگان برادران شیاطین اند و شیطان به پروردگار خود کافر است.

و اجر من اسباب الحلال ارزاقی روزیهای مرا از راههای حلال به من برسان.

و وجه فی ابواب البر انفاقی آنچه انفاق می کنم در راه نیکوکاری باز گردان.

از این دو جمله شریفه استفاده می شود که ثروتمند شدن از راه حلال و انفاقش در راه خیر امری است مطلوب شارع مقدّس؛ چنان که از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود کسی که دوست نداشته باشد که مالی از حلال فراهم کند تا آبروی خود را با آن حفظ کرده و قرض خویش را ادا کند و به خویشانش کمک برساند چنین کس خیری در وجودش نیست: «لا- خیر فیمن لا- یحبّ جمع الحلال من حلال و کفّ به وجهه و تقضی به دینه و یصل برحمه».

و نیز از آن حضرت مروی است که فرمود: «نعم العون الدنیا علی الآخرة»؛ دنیا برای تحصیل آخرت کمک خوبی است. و عبد الله بن یعفرور گوید: مردی به حضور امام صادق عرض کرد: به خدا سوگند که ما دنیا طلبیم و دوست داریم که دنیا به دست ما بیفتد. فرمود:

دوست داری که با آن چه کار کنی؟ عرض کرد: بر خود و عائله ام برسم و صلّه رحم کنم و صدقه بدهم و حجّ و عمره به جا آورم.

امام صادق علیه السلام فرمود: این که دنیا طلبی نیست این آخرت طلبیدن است: «قال رجل لابی عبد الله علیه السلام: و الله انا لطلب الدنیا و نحبّ ان نؤتیها، فقال علیه السلام: تحبّ ان تصنع بها ماذا؟ قال: اعوذ بها نفسی و عیالی و اصل بها و اتصدّق و احجّ و اعتمر. فقال ابا عبد الله علیه السلام: لیس هذا طلب الدنیا هذا طلب الآخرة». و بعضی از بزرگان فرموده اند که سلامت دین و دنیا به مال است که از راه حقّ به دست آید و به مستحقّ مصرف شود. و روایات در این زمینه بسیار است.

و از وعتی من المال ما یحدث لی مخیله او تأدیا الی بغی او ما اتعقب منه طغیاناً و مال و ثروتی که برای من تکبری بیاورد و مرا به تعجب و دارد از من دور فرما. البتّه مال و ثروت برای اولیای خدا موجب آن است که با برادران خود مواسات کنند و به آنان احسان و نیکوکاری نمایند، نه آن که العیاذ باللّٰه بر آنان فخر فروشی کنند و با دیده تحقیر بر آنان نگاه کنند. البتّه مالی که چنین پیامدی داشته باشد نبودنش بهتر است، چنانچه امام علیه السلام خواستار آن شده است. و نیز مالی که مرا به بغی و تجاوز از حدّ بکشاند و موجب طغیان گردد از من دور فرما. در این جمله شریفه اشاره است به آیه شریفه «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ»؛ آدمی که خود را بی نیاز دید دست به طغیان می زند و در همه شئون زندگی از حدّ خود تجاوز می کند.

و بعضی گفته اند که معنای آیه شریفه آن است که آدمی در حال استغنائش خدای متعال را که ولی نعمت اوست فراموش می کند و تصوّر می کند که مال و ثروتش نتیجه سعی و کوشش

خود اوست؛ چنان که قارون گفت: «إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ 1»، این همه ثروت از دانشی است که خودم داشتم؛ غافل از آن که چه بسا افرادی که زحمتهای کشیدند و تدبیرها اندیشیدند و لیکن نتیجه‌ای بجز ضرر و خسران ندیدند. قرآن شریف داستانی از سه برادر نقل می‌کند که خدا را در زندگی فراموش کردند و گرفتار عذاب شدند و می‌فرماید: «إِنَّا بَلَوْنَا هُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ وَ لَا يَسْتَتِنُونَ»؛ ما کافران را نیز به قحط و سختی مبتلا کنیم چنان که اهل آن بستان را که (شبی) قسم خوردند که صبحگاه میوه‌اش بچینند (تا فقیران آگاه نشوند) و هیچ استثنا به مشیت خدا نکردند «فطاف علیها طائف من ربک و هم نائمون»، بدین سبب (همان شب) هنوز به خواب بودند که از جانب خدای تعالی آتشی نازل شد «فاصحبت کالصریم».

و بامدادان نخلهای آن بستان چون خاکستری سیاه گردید «فَتَنَادُوا مُصَّبِحِينَ» صبحگاه یکدیگر را صدا کردند: «أَنِ اغْدُوا عَلٰی حَرْثِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَارِمِينَ» که برخیزید تا اگر میوه بستان را خواهید چید به نخلستان رویم «فَأَنْظَلُّوْا وَ هُمْ يَتَخَفَتُونَ أَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينَ» آنها سوی بستان روان شدند و آهسته سخن می‌گفتند که امروز مواظب باشید فقیری وارد نشود «وَ غَدُوا عَلٰی حَرْدٍ قَادِرِينَ» و صبحدم با شوق و عزم و توانایی به باغ رفتند «فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ» چون باغ را به آن حال دیدند (از فرط غم) با خود گفتند: ما به یقین راه را گم کرده ایم «بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ» یا بلکه باغ همان است و ما (به قهر خدا) از میوه‌اش محروم شده ایم «قَالَ أَوْسَطُ طُهُمَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تَسْتَبْجُونَ» بهترین و عادل‌ترین شان با آنها گفت: من به شما نگفتم چرا شکر نعمت و تسبیح خدا به جا نیاورید (و به فقیران احسان نکنید)؟ «قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ» ، آنان همه گفتند: خدای ما منزه است. آری ما خود در حق خویش ستم کردیم.

«فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلٰی بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ»، و رو به یکدیگر کرده به ملامت و نکوهش هم پرداختند. «قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ» با توبه و انابه گفتند: ای وای بر ما که سخت سرکش و گمراه بودیم. «عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ» امیدواریم که پروردگار ما به جای آن بستان بهتری از لطف به ما عطا فرماید که از این پس ما همیشه به خدای خود مشتاقیم.

«كَذٰلِكَ الْعَذَابُ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ اَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ 2»، این گونه است عذاب (دنیا) و البته عذاب

آخرت بسیار سخت تر است اگر مردم بدانند.

اللهم حب لي صحبه الفقراء و اعني على صحبتهم بحسن الصبر بارالها! همشینی با فقیران را در نظر من محبوب فرما و مرا یاری فرما تا با آنان شکیبایی خوبی داشته باشم. از آن جایی که حب دنیا در نهاد بشر گذاشته شده آدمی هر کس را که محبوب انسان نزد او باشد بالتبع دوست می دارد و از این روست که نفس بالطبع مایل به کسانی است که دنیا نزد آنهاست هر چند بدانند که از دنیای آنان نصیبی ندارد، و بالملازمه از کسانی که با محبوبش مخالفند متنفر است.

لذا حکیمان گفته اند که دو نفر دوست تو می باشند: 1. دوست تو 2. دشمن دشمن تو، و دو نفر دشمن تو هستند: 1. دشمن تو 2. دوست دشمن تو. و در بعضی از روایات اشاره به این معنی شده است از جمله آنها صدوق (رض) به سند خودش از جعفری نقل می کند که گفت:

از امام موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که فرمود: تو را نزد عبد الرحمن بن یعقوب دیدم آن جا چه کار داشتی؟ عرض کردم: او دایی من است.

فرمود: او درباره خدای تعالی سخن بزرگی می گوید؛ خدای تعالی را توصیف می کند و حال آن که خدای تعالی قابل توصیف نیست، پس یا با او مجالست کن و ما را ترک کن و یا با ما همنشین باش و او را ترک کن «مالی رایتک عند عبد الرحمن بن یعقوب؟ فقلت: انه خالی، فقال:

انه يقول في الله قولاً عظيماً: يصف الله و لا يوصف، فاما جلست معه و تركتنا و اما جلست معنا و تركته» محل شاهد ما همین قسمت از روایت شریفه است گرچه ذیل روایت نیز دستوری است آموزنده و اخلاقی، و لذا همه روایت شریفه نقل می شود. راوی گوید: عرض کردم او هر چه دلش می خواهد بگوید، اگر من با او همعقیده نباشم چه مانعی دارد که ما با او نشست و برخاست داشته باشیم؟ حضرت فرمود: آیا نمی ترسی اگر عذابی از جانب خدای تعالی بر او نازل شود تو را نیز دامنگیر گردد؟ داستان مرد اسرائیلی را نشنیده ای که از یاران موسی علیه السلام بوده و پدرش از اصحاب فرعون، هنگامی که سپاه فرعون به آنان رسید این مرد اسرائیلی رفت تا پدرش را موعظه کند و او را به نزد موسی بیاورد، او با پدرش در گفتگو بود که آب دریا به هم متصل شد و او نیز با پدرش غرق شد. چون این خبر به موسی علیه السلام رسید فرمود: آن مرد در رحمت خداست و لکن عذاب خدا وقتی نازل می شود کسی را که نزدیک گنهکار است نیز فرامی گیرد.

نکته مذکور را در خطبه ای نیکو ترسیم نموده، وی می گوید:

چهارده ساله بتی بر لب بام چون مه چارده در حُسن تمام

بر سر سرو کله گوشه شکست بر گل از سنبل تر سلسله بست

داد هنگامه معشوقی ساز شیوه جلوه گیری کرد آغاز

آن فروزان چو مهی در بر و بوم بر در و بامش اسیران چو نجوم

ناگهان پشت خمی همچو هلال دامن از خون چو شفق مالا مال

کرد در قلبه او روی امید ساخت فرش ره او موی سفید

گوهر اشک به مژگان می سُفت وز دو دیده گهرافشان می گفت

کی پری با همه فرزانیگیم نام رفت از تو به دیوانگیم

لاله سان سوخته داغ توام سبزه وش بی ثمر باغ توام

نظر لطف به حالم بگشای زنگ اندوه ز جانم بزداي

نوجوان حال کهن پیر چو دید بوی صدق از نفس او نشنید

گفت کای پیر پراکنده نظر رو بگردان به قفا باز نگر

که در آن منظره گل رخساری است که جهان از رخ او گلزاری است

او چو خورشید فلک من ماهم من کمین بنده او، او شاهم

عشق بازان چو جمالش نگرند من که باشم که مرا نام برند

پیر بیچاره چون آن سو نگریست تا ببیند که در آن منظره کیست

زد جوان دست و فکند از پایش داد چون سایه به خاک آرامش

کانکه با ما ره سودا سپرد نیست لایق که دگر جا نگرد

هست آیین دو بینی ز هوس قبله عشق یکی باشد و بس

* و بالجمله چون دنیا محبوب انسان و فقر مخالف با دنیا است لذا آدمی از فقر به حسب طبع متنفر است. و از این رو امام علیه السلام از

خدای تعالی مسئلت می کند که صحبت فقرا را محبوب دل او قرار دهد که در مصاحبت آنان فواید بسیاری است و از جمله آن که خود مخالف نفس و بر خلاف هوای نفس حرکت کردن صفا و نورانیت برای قلب می آورد، و دیگر آن که نفس آدمی

ص: 509

با صفت حمیده تواضع متّصف می شود و خود را خوار و ذلیل می بیند و در اثر مجالست که (خوپذیر است نفس انسانی) از آنان قناعت یاد می گیرد و به آنان تأسّی می کند و حرصش به دنیا و جمع مال و منال کمتر می شود و در نتیجه، غرق در شهوات و لذّات دنیویه نمی شود و به دنبال جاه و مقام و ریاستهای دنیوی نمی رود و طمع به مال مالداران و ثروت ثروتمندان نمی کند، و چون از اهل دنیا برید دلش با خلوت انس می گیرد و در خلوت دل به یاد مرگ و فنای دنیا و زوال نعمتهای آن می افتد و از آثار گذشتگان عبرت می گیرد و به تفکر می پردازد که از عبارت یک سال بهتر است، و بنا به بعضی از روایات از عبادات هفتاد سال و یا شصت سال بهتر است و ممکن است اختلاف روایات بر حسب اختلافات درجات و اثرات تفکر باشد که راوی سؤال می کند از معصوم علیه السلام: یا بن رسول الله! آن تفکری که از عبادت یک سال بهتر است چیست؟ امام علیه السلام می فرماید: «ان تدور علی الخربه فتقول این بانوها این ساکنوها»، به خرابه ها گذر کنی و بگویی: کجا رفتند بنیان خرابه ها و کجایند ساکنان اینها؟ دانشمندان و علما را در این زمینه مطالب ارزنده و هشداردهنده ای است؛ از جمله آنها اسفار حکمت آمیز است که می گوید:

هان ایدل عبرت بین از دیده نظر کن هان ایوان مداین را آینه عبرت دان...

و چون مصاحبت فقرا این همه سودبخش است خدای تعالی رسول گرامی خود را که بهترین خلق اوست دستور فرموده که با فقیران بنشیند و در قرآن کریم فرمود: «وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَا تُطْعَمَنْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا»؛ و همیشه خویش را با کمال شکیبایی به محبت آنان که صبح و شام خدا را می خوانند و رضای او را می طلبند و ادا کن و یک لحظه از آن فقیران چشم مپوش که به نیت های دنیا مایل شوی، و هرگز از آنان که دلهای آنها را از یاد خودمان غافل کرده ایم و تابع هوای نفس خود شدند و به تبهکاری پرداختند متابعت مکن (یعنی با اشراف و ثروتمندان ظالم هواپرست نپیوند)، که مفسّرین فرموده اند مقصود از این گروه که دستور مجالست با آنان داده شده فقرای مؤمنین هستند، مانند عمار و خباب و سلمان و ابی ذر و امثال آنان - رضوان الله علیهم - و نیز گفته شده که مقصود اصحاب صفّه هستند که

هفتصد نفر بودند و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از آنان سرپرستی می فرمود. و برحسب روایت محدث راوندی از امام صادق علیه السلام چهارصد نفر بودند که از خانه و زندگی خودشان دست کشیده و به مدینه منوره مهاجرت کرده بودند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را در صفة مسجد جای داده بود و همه روزه صبح و شام تشریف می آورد و از آنان دلجویی می فرمود و احوالپرسی می کرد.

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تشریف آورد و دید اینان نشسته اند؛ بعضی نعلین های خود را وصله می کنند و بعضی لباسشان را و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر روز به آنان یک چارک (مَد) خرما مرحمت می فرمود، پس یکی از آنان برخاست و عرض کرد: یا رسول الله «التمر الذی نرزقنا قد احرق بطوننا»؛ ای رسول خدا! این خرمایی که شما می خوراید معده ما را سوزانیده. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اما انی لو استطعت ان اطعمکم الدنیا لاطعمتکم و لکن من عاشر منکم من بعدی یغدی علیه بالجفان و یغدو احدکم فی خمیصه و یروح فی اخری و تنجدون بیوتکم کما تنجد الکعبه»؛ اگر من می توانستم که همه دنیا را به کام شما بریزم همین کار را می کردم ولی هر کس از شما که پس از مرگ من زنده باشد ظرفهای غذا به او تقدیم خواهد شد و خانه های خود را با فرشهای قیمتی فرش خواهید کرد همچنان که کعبه مکرّمه با جامه فاخر پوشیده می شود.

پس مردی از میان آن جمع برخاست و گفت: «یا رسول الله انا الی ذلک الزمان بالاشواق فمتی هو»؛ ای رسول خدا! ما با کمال شوق در انتظار آن روز هستیم، پس کی خواهد آمد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «زمانکم هذا خیر من ذلک الزمان»؛ اشتباه می کنی امروز شما از آن روز بهتر است «انکم ان ملتم بطونکم من الحلال توشکوا ان تملأها من الحرام»؛ شما اگر امروز شکمهای خود را از حلال پر کنید در خطر آن هستید که از حرام نیز پر بکنید

(تنور شکم دم به دم تافتن - مصیبت بود روز نیافتن)

. روایت شریفه دنباله دارد؛ طالبین به سفینه البحار ماده (صفف) مراجعه فرمایند و از نکات اخلاقی آن استفاده نمایند.

و گفته شده که جمعی از سران کفار قریش به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند: این غلامان و آزادشدگان یقه چرکین را که بوی برّه گرفته اند از کنار خود دور کن تا ما به گرد تو آییم «نَحْ هَوْلَاءِ الْمَوَالِی الذِّیْنَ کَانَ رِیْحُهُمْ رِیْحَ الضَّأْنِ حَتَّى نَجَالِسَکَ»، همان گونه که قوم نوح به نوح گفتند: «أَتُؤْمِنُ لَکَ وَ اتَّبَعَكَ الْأَزْدُلُونَ 1» آیا ما به تو ایمان بیاوریم در حالی که پیروان تو همه از مردمان طبقه پایین هستند؟ پس آیه شریفه «وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ...» نازل شد. و از سلمان و خباب

روایت است که فرمودند اقرع بن حابس تمیمی و عیینه بن الحصین الغراوی و عباس بن مرواس و رفقایشان از مؤلفه قلوبهم آمدند و دیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جمعی از ضعفای مؤمنین نشسته است و چون این منظره را مشاهده کردند با دیده تحقیر بر آنان نگریستند و به خدمت حضرت رسیدند و عرض کردند: «یا رسول الله جالسناک و حادثناک و اخذنا عنک»؛ اگر در صدر مجلس بنشین و اینان را که گریبانهایشان متعفن است (چون لباس پشمینه پوشیده بودند) از ما دور کنی ما در خدمت شما خواهیم بود و از فرمایشاتان استفاده خواهیم کرد.

حضرت فرمود: «ما انا بطارد المؤمنین»؛ من هرگز مؤمنین را از نزد خود نخواهم راند. گفتند:

«فإذنا نحبّ ان تجعل لنا منك مجلسا تعرف لنا فيه العرب فضلنا فان وفود العرب ياتيك فتستحيى ان ترانا مع هولاء الا عبد يعنون فقراء المسلمين فاذا نحن جئناك فأقمهم عنا فاذا سخن فرغنا فاقعد معهم إن شئت»؛ پیشنهاد ما این است که جلسه خاصی برای ما قرار دهید که عربها مزیت ما را بفهمند، زیرا وقتی دستجات عرب بر تو وارد می شوند و می بینند ما با این بردگان نشسته ایم شرمسار و سرافکنده می شویم. بنابراین وقتی ما می آییم اینان را مرخص فرما، و چون از خدمت شما مرخص شدیم اگر خواستید دوباره با اینان بنشینید.

رسول خدا پیشنهاد آنان را پذیرفت. آنان گفتند: سندی در این باره مرقوم فرماید تا نوشته ای در دست ما باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صفحه کاغذی طلبید و علی علیه السلام را طلبید تا سند مزبور را بنویسد و ما در کناری نشسته بودیم که جبرئیل نازل شد و آیه شریفه را آورد: «وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ ۗ ۱»؛ کسانی را که پروردگارشان را هر صبح و شام می خوانند از کنار خود مران... تا آخر آیه. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صفحه کاغذ را به دور انداخت و ما را صدا کرد.

پس ما آمدیم و در کنار آن حضرت نشستیم و از این پس آن قدر نزدیک حضرتش می نشستیم که زانوهای ما به زانوهای آن حضرت می خورد، و پیش از نزول این آیه شریفه هر وقت آن حضرت مایل بود از مجلس برمی خاست و تشریف می برد و لیکن پس از نزول این آیه شریفه «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ...» حضرتش در مجلس آن قدر می ماند تا ما برخیزیم برویم سپس آن حضرت برمی خاست و تشریف می برد؛ و فرمود: سپاس خدایی را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا آن که دستور فرمود که من با گروهی از ائمتم باشم؛ با شما زنده خواهم بود و با

شما خواهیم مرد «الحمد لله الذی لم یمتنی حتی امرلی ان اصبر نفسی مع قوم من امتی، معکم الحیوه و معکم الممات». و در حدیث معراج است که خدای تعالی خطاب به پیامبر عظیم الشان فرمود: ای احمد! همانا که محبت به خدا همان محبت به فقرا و نزدیک شدن به آنان است. عرض کرد: پروردگارا! فقرا کیانند؟ فرمود: آنان که به اندک چیزی خوشنودند و بر گرسنگی شکبیا و در وسعت و گشایش شکرگزارند و شکایت گرسنگی و تشنگی شان را نزد کسی نبرند و به زبانشان دروغ نگویند و بر پروردگارشان خشم نیارند و بر آنچه از دستشان رفته اندوهگین نشوند و بر آنچه به دستشان برسد خوشحال نباشند: «یا احمد، ان المحبه لله هی المحبه للفقراء و التقرب الیهم. قال: یا رب، و من الفقراء؟ قال: الذین رضوا بالقلیل و صبروا علی الجوع و شکروا علی الرخاء و لم یشکوا جوعهم و لا ظماهم و لم یکذبوا بالسنتم و لم یغضبوا علی ربهم و لم یغتموا علی ما فاتهم و لم تفرحوا بما آتاهم».

و از دعاهای آن حضرت بود که عرض می کرد: «اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی مع المساکین»؛ بارالها! مرا به مسکینی زنده بدار و به مسکینی بمیران و مرا با مسکینان محشور بفرما. حضرت سلیمان - علی نبینا و آله و علیه السلام - با آن همه ملک که خدای تعالی به او عطا فرموده بود با فقرا و مساکین می نشست و می فرمود: «مسکین جالس مسکینا»؛ یعنی مسکینی در کنار مسکین دیگر نشسته است؛ و خود امام زین العابدین علیه السلام که صاحب همین دعاست غالباً با فقرا می نشست تا آن جا که نافع بن جبیر عرض کرد شما با اشخاص درجه پایین نشست و برخاست نفرمایید. امام علیه السلام در جوابش فرمود: من با کسی که برای دینم سودمند باشد خواهم نشست: «اتی اجالس من أنتفع بمجالسته فی دینی».

سید شارح در دنباله این بحث مطالبی را عنوان فرموده است:

بیان مطالبی راجع به فقر

مطلب اول فقیر و مسکین کسی را گویند که دارایی و درآمدش برای خرج خود و عائله اش کافی نباشد.

و در این که آیا بدحال را فقیر گویند و یا مسکین، در میان علما اختلاف است. و حق مطلب آن است که مسکین بدحال تر از فقیر را گویند، زیرا در روایت صحیح از امام صادق علیه السلام رسیده است که فرمود: فقیر آن کسی است که از مردم گدایی بکند و مسکین از او ناراحت تر را گویند و بانس از همه بدحال تر را: «الفقیر لا یستل الناس و المسکین اجهد منه و البانس

اجهدهم». مترجم گوید: معنای لغوی این سه لغت نیز همین را می فهماند، زیرا فقیر یعنی نیازمند و در مقابلش غنی است که به معنای بی نیاز است «انتم الفقراء الى الله و الله هو الغنى»، و اما مسکین ریشه از سکون دارد یعنی کسی که چرخ زندگی اش ایستاده باشد و کارش متوقف باشد، و بئس از بؤس و ناراحتی و عصبانیت است؛ بنابراین صدق ولی الله علیه سلام الله.

مطلب دوم در فضیلت فقر و فقرا روایات بسیاری رسیده است.

از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: خدای تعالی در مناجات با موسی علیه السلام فرمود: ای موسی! هرگاه دیدی که فقر به تو روی می آورد پس بگو: خوش آمدی، خوش آمدی، که تو شعاع اشخاص شایسته ای؛ و هرگاه دیدی که غنا و ثروت به تو روی می آورد پس بگو: گناهی است که عقوبتش نه در آخرت بلکه زودتر و در دنیا گریبانگیرم شده است: «اذا رایت الفقر مقبلا فقل مرحبا بشعاع الصالحین و اذا رایت الغنی مقبلا فقل ذنب عجلت عقوبته». و هم از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:

مصیبتها تحفه ای از خدای تعالی و فقر در خزانه الهی در نزد خدای تعالی است: «المصائب منح من الله و الفقر مخزون عند الله».

و هم آن حضرت فرمود که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است که فقرای مؤمنین در باغهای بهشتی قدم می زنند پیش از اغنیای مؤمنین به چهل خریف: «ان فقراء المؤمنین ینقلبون فی ریاض الجنة قبل اغنیائهم باریعین خریفا». و نیز آن حضرت فرمود که خدای جل شاناه از بنده مؤمن که در دنیا محتاج زیسته عذرخواهی می فرماید همچون برادری که از برادرش پوزش می طلبد، پس می فرماید: به عزتم سوگند، من که تو را در دنیا محتاج کردم نه از آن جهت بود که تو در نظرم خوار شده بودی پس این پوشش برچین و تماشا کن به آنچه به عوض دنیا به تو داده ام.

فرمود: پس مؤمن پوشش را برمی دارد و عرض می کند با این عوض که به من مرحمت فرمودی هر چه که در دنیا از من بازداشتی و ندادی نیازی بر من ندارد «ان الله جل ثنائه ليعتذر الى العبد المحوج في الدنيا كما يعتذر الاخ الى اخيه فيقول: وعزتي ما احوجتك في الدنيا من هو ان كان بك على فارفع هذا السجف فانظر الى ما عوضتك من الدنيا، قال: فيرفع فيقول: ما ضرني ما منعني مع ما عوضتني». و نیز آن حضرت فرمود: همانا خدای عز و جل روز قیامت به فقرای

مؤمنین التفات می فرماید همچون کسی که پوزش می طلبد؛ پس می فرماید: به عزّتم سوگند، من در دنیا شما را از آن نظر فقیر نکردم که شما در نظر من قدر و ارزشی نداشتید؛ پس هر که در دنیا نسبت به شما کار خیری انجام داده دستش را بگیرد و به بهشتش داخل کنید.

حضرت فرمود: پس یکی از آنان می گوید: پروردگارا! اهل دنیا در دنیاشان به یکدیگر پیشی می گرفتند، زنها به همسری گرفتند و جامه های نرم پوشیدند و غذاهای لذیذ خوردند و در خانه های قیمتی نشستند و بر مرکبهای مشهور و معروف سوار شدند، به من نیز مانند آنان مرحمت فرما. پس خدای تبارک و تعالی می فرماید: برای تو و برای هر بنده ای از شماها هفتاد برابر آنچه به اهل دنیا دادم عطا می کنم تا آخر عمر دنیا: «ان الله عز و جل یلتفت یوم القیامه الی فقراء شبها بالمعتذر الیهم فیقول: و عزّتی ما افقرتکم فی الدنیا من هوان بکم فمن زود (رود) منکم فی دار الدنیا معروفا فخذوا بیده فادخلوه الجنّه. قال: فیقول رجل منهم: یا رب ان اهل الدنیا تنافسوا فی دیناهم فنکحوا النساء و لبسوا الثیاب اللّینه و اکلوا الطعام و سکنوا الدور و رکبوا المشهور من الدواب فاعطنی مثل ما اعطیتهم، فیقول تبارک و تعالی: لک و لکل عبد منکم مثل ما اعطیت اهل الدنیا الی ان انقضت الدنیا سبعون ضعفا».

و هم آن حضرت فرمود که پیغمبر می فرمود: خوشا به حال مساکین به خاطر صبری که می کنند و آنان کسانی هستند که ملکوت آسمانها و زمین را می بینند: «طوبی للمساکین بالصبر و هم الذین یرون ملکوت السموات و الارض». و نیز از آن حضرت روایت است که فرمود:

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: ای گروه مساکین! دل خوش دارید و به جان و دل راضی باشید تا خدای عز و جل بر فقر شما پاداش مرحمت فرماید؛ پس اگر این کار نکنید پاداش نخواهید داشت: «یا معشر المساکین، طیّبوا نفسا و اعطوا الرضا من قلوبکم یشیکم الله عزّ و جل علی فقرکم فان لم تفعلوا فلا ثواب لکم».

مطلب سوّم یکی از علما گفته است: بدان که در خلق و ایجاد طایفه فقرا حکمت بزرگی است که بر بسیاری از عاقلان خوشگذران از دنیاپرستان مخفی است؛

از آن جمله این که در حدیث آمده است که اگر فقرا نبودند ثروتمندان مستوجب بهشت نمی شدند: «لو لا الفقراء لم یستجب الاغنیاء الجنّه». و این حدیث به چند معنی اشاره می کند: یکی آن که نجات ثروتمندان منحصر

است در رعایت احوال فقرا و احسان به آنان. دیگر آن که فقرا از برای اغنیا رحمت اند و موجب تذکر تا هر یک از اغنیا که غافل باشند به فکر می افتند و از احوال فقرا عبرت می گیرند و متوجه می شوند که همان خدایی که به آنان ثروت عطا فرموده است همان خدا آنان را به فقر گرفتار فرموده و این نه برای آن است که ثروتمندان را بر خدای تعالی منّتی بود و احسانی درباره خدا کرده بودند که خدای تعالی به امکانات آن احسان و منّت این ثروت را به آنان عطا فرموده و نه آن فقیر را گناهی بود که به مجازات آن گناه گرفتار فقر شده است.

پس اگر ثروتمندان چنین تفکر داشته باشند و از احوال فقرا عبرت بگیرند قدر نعمت خدا را می دانند و هرچه بیشتر شکرگزار می شوند، و از همین رهگذر بر نعمتشان در دنیا و بر اجرشان در آخرت افزوده می شود؛ چنان که خدای تعالی فرموده: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ 1» ؛ شکر نعمت نعمت افزون کند.

سومین فایده آن که هر کدام از ثروتمندان اگر متدین باشند و ایمان به عالم آخرت داشته باشند وقتی در حال فقرا دقت کنند و به دیده اعتبار بنگرند یقینشان به علم آخرت بیشتر خواهد شد که باید پس از این دنیا عالم دیگری باشد تا این مؤمنین فقیر پاداش فقرشان و مصیبت‌های دنیا را بگیرند؛ چنان که خدای تعالی می فرماید: «إِنَّمَا يُوفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ 2» ؛ یعنی تنها شکیبایانند که بدون حساب اجر و مزد خود را بتمام و کمال دریافت می کنند. و حکمت دیگر آن که فقرا را یقین به آخرت بیش از اغنیاست و آنان زودتر از اغنیا به انبیا ایمان آورده اند و آنان بارشان سبک تر و احتیاجاتشان کمتر است که به اندکی قناعت کنند، ولی اغنیا احتیاجات بیشتری دارند (آنان که غنی ترند محتاج ترند). و دیگر آن که فقرا بیشتر به یاد خدا هستند در پنهان و آشکار، و دلهاشان به هنگام ذکر رقیق تر است و نیتشان در دعا خالص تر در خوشی و ناخوشی و خصیلت‌های دیگری که ذکرش موجب تطویل است، و این مقدار که گفتیم به خاطر آن است که مردم و خصوصاً ثروتمندان وقتی به فقرا می نگرند گمان‌های فاسدی درباره آنان می کنند. مترجم گوید: آنچه از کلام سید شارح (رض) نقل شد به حکم امانت در نقل بود و اگر نه بسیاری از آنها قابل تردید است، والله اعلم.

از بشر حافی (ره) نقل شده که گفته است فقرا بر سه گونه اند: یکی فقیری است که سؤال

نمی‌کند و اگر چیزی به او داده شود نمی‌ستاند؛ این فقیر همدرجه با روحانیان است. و فقیری که سؤال نمی‌کند ولی اگر چیزی به او داده شد می‌ستاند؛ چنین فقیر با مقرّبین در جنات نعیم است. و فقیری است که اگر نیاز پیدا کرد سؤال می‌کند؛ این فقیر با صادقین و از اصحاب یمین است. مترجم گوید: اگر اسناد صحیح باشد باید در سند فرمایش بشر (ره) تدبّر و تحقیق نمود.

*نکته

فقیری را که اثر گرسنگی و بیچارگی در چهره اش نمایان بود گفتند: چرا سؤال نمی‌کنی تا مردم کمکت کنند و از این حالت به درآیی؟ گفت: ترسم نپذیرند و هلاک شوند که حدیثی شنیده‌ام: «لو صدق السائل لم یفلح من منعه» اگر گدا راست بگوید و گدای حقیقی باشد کسی که به او چیزی نداده نجات نمی‌یابد. در کافی شریف از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

«میاسیر شیعتنا اماناونا علی محاو یجهم فاحفظوا فیهم یحفظکم الله»؛ از شیعیان کسانی که در راحتی عیش به سر می‌برند امینان ما هستند بر شیعیانی که فقیر و محتاج اند، پس ما را درباره آنان حفظ کنید تا خدای تعالی شما را حفظ فرماید. در توجیه این حدیث گفته شده که توصیه به حفظ فقیران شیعه از آن جهت است که چون آنان شیعه می‌باشند به منزله عیال ما هستند، آنان را رعایت کنید تا خدای تعالی شما و مالهای شما را در دنیا حفظ کند و از عذابش در آخرت محافظت فرماید.

بعضی از این روایت استفاده کرده اند که اگر ثروتمندان رعایت فقرا را نکنند نعمت از دست آنان گرفته می‌شود، زیرا اگر امین خیانت ورزید مال امانتی از او گرفته می‌شود؛ چنان که در کلام نورانی امیر المؤمنین علیه السلام است که می‌فرماید: «ان لله عبادا یخصّهم بالنعیم لمنافع العباد فیکرها فی ایدیهم ما بذلوا فاذا منعوا نزعها منهم ثم حوّلها الی غیرهم»؛ خدای تبارک و تعالی را بندگانی است که آنان را اختصاص به نعمت داده به خاطر این که به بندگانش سود برسانند. پس مادامی که نعمت را به دیگران می‌بخشند آن را در دست آنان باقی می‌گذارد و هر گاه که به دیگران ندادند از دست آنها می‌ستاند و به دیگری مرحمت می‌فرماید.

صدوق (رض) در امالی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «کاد الفقر ان یکون کفرا»؛ فقر و نیازمندی هم مرز با کفر است و ممکن است کار فقیر به کفر انجامد. و معنای این روایت روشن است، زیرا اگر فقیر دامن صبر از دست بدهد نسبت به تقدیرات الهی نظر اعتراض

خواهد داشت و در مرحله خطرناکی قرار خواهد گرفت که شاید همان گونه که در روایت پیش بینی شده سر از کفر در بیاورد. پس روایاتی که در مذمت فقر رسیده معارضه و منافاتی با روایت تعریف و تمجید از فقر ندارد؛ مانند آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مروی است که فرمود:

«الفقر فخری و به افتخر»؛ فقر مایه فخر من است و من به آن افتخار می کنم. معنای ظاهر این روایت آن است که همچون منی که صاحب این همه قدرت و شوکت هستم، اگر اعتنا به مال و ثروت دنیا نکنم و با فقر بسازم این دلیل عظمت روحی من بوده و موجب افتخار و سربلندی من خواهد بود. و شاید از این جهت بوده که آن حضرت به خدای تعالی عرض می کرد: «اللهم احیني مسکینا و امتی مسکینا و احشرنی فی زمره المساکین»؛ بارالها، مرا زنده بدار در حالی که مسکین باشم و بمیران در حال مسکنت و مرا در جرگه مساکین محشور فرما. حافظ فرماید:

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است

و نیز فرماید:

اگر سلطنت فقر ببخشند ای دل کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی

* و فرماید: جبین حقیر عشق را کاین قوم شهان بی کمتر و خسروان بی کلهند. بعضی فرموده اند: فقر بر چهار گونه است: اول فقر ذاتی که دامنگیر همه موجودات است: «یا ایها الناس انتم الفقراء إلى الله و الله هو الغنی الحمید 1». دوم نداشتن حاجات زندگی؛ و بدین معنی اشاره است قول خدای تعالی: «للفقراء الذین اخصیروا فی سبیل الله 2». سوم فقر نفسانی و آن عبارت است از حرص و زیاده طلبی؛ و شاید مقصود از روایت شریفه «کاد الفقر ان یكون کفرا» این معنی از فقر باشد. چهارم فقر الی الله تبارک و تعالی؛ چنان که در دعای معصوم وارد است:

«اللهم اغنی بالافتقار الیک و لا تفقرنی بالاستغناء عنک»؛ بارالها! مرا با نیازمندی به خودت بی نیاز فرما و مرا با بی نیازی از خودت نیازمند مفرما، که فقیر حقیقی کسی است که خود را از تویی نیاز بیند.

و اعنی علی صحبتهم بحسن الصبر بارالها! مرا یاری فرما تا در صحبت فقرا صبر جمیل داشته باشم. صبر نیرویی است در نفس انسانی که به واسطه او آدمی می تواند کارهای سخت و پرمشقت را متحمل شود و در مقابل هوای نفس خود مقاومت نماید و از این رو گفته اند صبر بر دو قسم است: یکی صبر بر بلاست، که رضا به قضای الهی شعبه ای از همین صبر است و بنده به خاطر این صبر مستحق ثواب و پاداش می شود، و دیگری صبر در نعمت است که آدمی از آنچه نفس او به هنگام نعمت او را بدان می خواند صبر و خودداری نماید، و به این صبر از عذاب الهی در امان می ماند و مشکلات زندگی برای وی آسان می شود.

و مقصود از حسن صبر آن است که شرح صدر داشته باشد و دلش آرام و مطمئن باشد و به محض این که نامالیمی به وی روی آورد از جای در نرود و دامن شکیبایی از دست ندهد. و چون بسیاری از خوشگذرانها فقط به تعریف و توصیف از فقرا اکتفا می کنند بدون آن که به صفات آنان متصف شوند و اخلاق آنان را در خود ایجاد کنند و ادب آنان را بیاموزند و به حق صحبت آنان قیام کنند و فقط به اسم اکتفا می کنند، امام علیه السلام در این جمله شریفه از خدای تعالی مسئلت نموده که او را در صحبت فقرا حسن صبر عطا فرماید که حق صحبت فقرا بسی سنگین است و باید با آنان با خوشرویی برخورد شود، و در کلام و سلام و مصافحه و معانقه و هم خوراک شدن با آنان آداب را رعایت نماید و نیازمندی آنان بر آورد و با مخالفینش مخالف باشد و با دوستانش دوست، و آنان را تعلیم و توقیر نماید و از لغزش های آنان چشم پوشی کند و در معاشرت با آنان مدارا نماید و روی از آنان پنهان ندارد و از آنان دوری نکند و در معاشرت با آنان دست و دل باز باشد و اگر وعده ای داد وعده خویش وفا کند و پای بند عهدی که با آنان بسته است باشد و سرّ نگهدار باشد و عذرشان را بپذیرد و آزارشان را متحمل گردد و نیکی های آنان را پخش کند و بدیهاشان را مستور بدارد که یکی از صفات حق تعالی اظهار جمیل و ستر قبیح است و بنده باید متخلّق به اخلاق الله باشد و نصیحت گو و نصیحت پذیر باشد و آنچه را که برای خودش دوست دارد برای او نیز دوست داشته باشد و هر که را به قدر استحقاقش احترام کند و اگر بیمار شد عیادتش کند و اگر از دنیا رفت جنازه اش را تشییع کند و حقوق دیگری که بسیاری از مردم نمی توانند آنها را نسبت به امثال و اقران خود انجام دهند تا چه رسد که درباره فقرا چنان کنند، و با احترام لایق به حال آنان معامله کند و مبادا کاری کند که آنان احساس اهانت کنند و دلشان بشکنند که موجب هلاک خواهد بود.

ابراهیم بن شیبان گوید: ما با کسی که در مخاطبه می گفت: «بیا» رفاقت نمی کردیم. یکی از مشایخ جنید به نام احمد قلانسی گوید: در صحبت جمعی از اهل بصره بودم، آنان مرا بیش از اندازه احترام می کردند. روزی به یکی از آنان گفتم: ازار (شلوار) من کجاست؟ از چشمشان افتادم. و ابو علی رباطی گوید: با عبد الله مروزی مصاحب شدم و پیش از آن که با او هم صحبت شوم، وقتی بیابان می رفت بدون زاد و توشه می رفت، و چون به صحبت وی رسیدم او مرا گفت کدام یک دوست تر داری تو امیر باشی یا من؟ گفتم: نه بلکه شما امیر باشید.

گفت: حرف مرا گوش خواهی داد؟ گفتم: البته که فرمانبردارم. پس کشکول خویش را برداشت و مقداری آذوقه در میان آن گذاشت و بر دوش گرفت. هر چه گفتم: اجازه بدهید من این بار را به دوش گیرم. گفت مگر من امیر نیستم و تو تعهد کردی که از من شنوایی داشته باشی؟ گوید: شی ما را باران گرفت این مرد تا صبح بر بالین من ایستاد و با عباپی که داشت نمی گذاشت که باران بر من بیارد.

در دلم می گفتم ای کاش مرده بودم و نمی گفتم تو امیر باش و من مأمور. سپس گفتم: برادر من! اگر با کسی رفیق راه شدی همانند من رفتار کن یا به تنهایی برو.

ابراهیم بن ادهم چون با کسی رفیق راه می شد با او شرط می کرد که خدمت کردن و اذان گفتن بر عهده ابراهیم باشد و در هر چه از سوی خدای تعالی برای آنان برسد دست ابراهیم همچون مال خودش باز باشد و به هر نحو که خواست در آن تصرف کند. و حکایت شده که در نزد یکی از خلفا در حق صوفیان سعایت شد، خلیفه دستور داد که گردن همه را بزنند و ابو الحسین نوری نیز در میان آنان بود. وی پیش از دیگران خود را به جلاد عرضه کرد و آمادگی خود را برای کشته شدن اعلام نمود. چون علت این پیشدستی را پرسیدم گفت:

خواستم ولو به قدر چند لحظه برادرانم از نعمت حیات برخوردار شوند؛ و همین ایثار وی سبب شد که خلیفه از تصمیم خود درباره آنان منصرف گردد. و بالجمله حق صحبت بسی سنگین است مگر آن که به یاری خدای تعالی انسان موفق به انجام وظیفه شود.

دام سخت است مگر یار شود لطف خدای ورنه انسان نبرد صرفه به شیطان رجیم

* و در روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با یکی از اصحاب به درختزاری داخل شدند رسول

خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو عدد چوب مسواک از درخت برکنند، یکی مستقیم و دیگری کج بود. پس حضرت چوب مسواک مستقیم را به رفیقش مرحمت کرد. او عرض کرد: یا رسول الله! شما به مسواک مستقیم سزاوارتر بودید تا من. حضرت فرمود: هر کس که ولو یک ساعت با کسی همصحبت شود از وی سؤال می شود که آیا حق خدا را در این صحبت انجام داده یا ضایع کرده است:

«روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه دخل غیظه مع اصحابه فاجتتا فیها مسواکین احدهما معوج و الآخر مستقیم فدفع المستقیم الی صاحبه. فقال: یا رسول الله، کنت احق بالمستقیم منی. فقال صلی الله علیه و آله و سلم: ما من صاحب یصحب صاحباً و لو ساعه من نهار الا سئل عن صحبته هل اقام فیہ حق الله ام اضاعه». صلوات و برکات و رحمت خدای تعالی بر تو باد ای رسول گرامی اسلام.

و مازویت عتی من متاع الدنیا الفانیة فادخره لی فی خزائنک الباقیه: و هر چه از وسایل عیش دنیای فانی را که از من باز داشته ای آن را از خزینه های باقی خودت از برای من ذخیره فرما.

اگر قائل به تجسم اعمال شدیم بدین معنا که اعمال آدمی در عالم آخرت به صورتی مناسب آن عمل مجسم می شود؛ چنان که ظاهر بعضی از آیات است مانند: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمَلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَّ مَا عَمَلَتْ مِنْ سُوءٍ 1»؛ روزی که هر کس آنچه را که از خیر و شر عمل کرده می یابد ظاهر آیه شریفه این است که خود آن عمل را می یابد نه پاداش و کیفرش که اگر چنین گوئیم اصطلاحاً آن را اضممار می گویند و باید در آیه شریفه قائل به اضممار باشیم.

و همچنین آیه شریفه: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَّ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ 2»؛ هر کس که به قدر ذره ای خیر مرتکب شود آن را می بیند و هر کس که به قدر ذره ای شرّ به جا بیاورد همان را می بیند، که آیه شریفه می فرماید «یره» خود آن عمل را می بیند، البته با صورتی مناسب آن عمل و آن عالم، نه به معنای «یری ثوابه او یری عقابه» که قائل به اضممار شویم.

به هر صورت چه تجسم اعمال را صحیح بدانیم و چه ندانیم در این عبارت دعا چاره ای از اضممار نیست، زیرا متاع دنیای فانی قابل ذخیره در خزاین الهی نیست (دقت شود). به هر حال آنچه با دو فقره شریفه دعا و فقره بعد از آن مناسب است روایتی است که از عمر بن خطاب است که می گوید: در مشربّه ام ابراهیم اجازه خواستم که به محضر رسول خدا برسم و اجازه فرمودند؛ پس داخل شدم، دیدم حضرتش روی خصفه دراز کشیده و جزئی از بدن شریفش

روی خاک است و زیر سر آن حضرت بالشی است که از لیف خرما انباشته شده است. پس سلام کردم و سپس نشستم و عرض کردم: یا رسول الله! تو پیغمبر خدا و مصطفی و برگزیده او از خلقش می باشی و با این وضع؟ ولی کسری و قیصر بر زر و فرشها و دیبا و حریر هستند.

پس رسول خدا (ص) فرمود: آنان کسانی هستند که اعمال پاکیزه آنان را در همین دنیا به آنان داده اند و این دنیا زودگذر است ولی اعمال پاکیزه ما برای آخرت نگه داشته شده است.

و درباره امیر المؤمنین (ع) نیز حدیثی قریب به همین مضمون است که یکی از یارانش وارد می شود و حضرتش بر حصیری نشسته بوده و وقتی سؤال می کند، می فرماید: ما خانواده ای هستیم که بهترین چیزهایمان را برای آن دنیا فرستادیم.

و اجعل لی ما خوّلتنی من حطامها و عجلت لی من متاعها بلغه الی جوارک و وصله الی قربک و ذریعه الی جنتک انک ذو الفضل العظیم و انت الجواد الکریم و هر چه از عیش زودگذر دنیا در اختیار من قرار داده ای و از متاع دنیا از برای من پیشاپیش عطا فرموده ای توشه راه وصول به جوار تو و وسیله رسیدن به بهشت قرار بده که تویی صاحب فضل عظیم و تویی خدای بخشنده بزرگوار.

بدان ای عزیز که دنیا و وسایل دنیوی همان گونه که ممکن است وسیله شقاوت و شرّ شود ممکن است وسیله خیر و سعادت گردد، و این معنا بستگی دارد به آن که آدمی با چه دیدی به آنها نگاه کند و چگونه بهره برداری نماید. بعضی آنچنانند که امیر المؤمنین می فرماید «تجاره مربحه یسرها لهم ربهم» تجارت پرسودی دارند که خدای تعالی برای آنان فراهم نموده است، و بعضی پای بند آن نیستند که از چه راهی به دست آید و در چه راهی مصرف شود.

امیر المؤمنین علیه السلام به خانه علاء بن زیاد الحارثی که از یاران آن حضرت بود و بیمار گشته بود به عیادت تشریف برد. منزل بزرگ و وسیع علاء نظر حضرت را جلب کرد.

فرمود: خانه به این وسعت را برای چه ساخته ای و حال آن که تو به این چنین خانه در آخرت محتاج تری؟ آری اگر بخواهی این خانه به درد آخرت بخورد از وسعت این خانه در جهت پذیرایی مهمانها استفاده کن و خویشاوندان خودت را دعوت کن و به آنان مهمانی بده و حقوق متعلق آن را از آن بیرون کن که اگر چنین کنی همین خانه دنیا خانه آخرت خواهد شد: «دخل علیه السلام علی العلاء بن زیاد حارثی و هو من اصحابه یعوده فلما رأى سعة داره قال: ما كنت تصنع بسعة هذه الدار فی الدنيا و انت الیها فی الآخرة احوج؟ بلی ان شئت بلّغته بها الآخرة

تقرى فيها الضيف و تصل فيها الرّحم و تطلع منها الحقوق مطالعها فاذا انت قد بلّغت بها الآخره». و بر اين اساس است كه رسول خدا
صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمود: «نعم العون على تقوى الله الغنى»؛ چه يار و معاون خوبى است بر تقواى الهى ثروتمند بودن. و از امام
صادق عليه السلام مروى است كه فرمود: «نعم العون الدّنيا على طلب الآخره»؛ چه يار و ياور نيكويى است دنيا بر طلب آخرت.

و الحمد لله ربّ العالمين.

*

ص: 523

دعاؤه بالتَّوبه و من دعائه فى التَّوبه و ذكرها

اللَّهِمَّ يا من لا يصفه نعت الواصفين يا من لا يصفه نعت النَّاعتين و يا من لا يجاوزه رجاء الرَّاجين و يا من لا يضيع لدية اجر المحسنين و يا من هو منتهى خوف العابدين و يا من هو غايه خشيه المتقين هذا مقام و يا من هو منتهى همم المتقين هذا مقام من تداولته ايدى الذنوب و قادتة ازمه الخطايا و استحوذ استحوذ عليه الشيطان فقصر عما امرت به تفریطا و تعاطى ما نهيت عنه تغريرا تعذيرا كالجاهل بقدرتك عليه او كالمنكر فضل احسانك اليه حتى اذا انفتح له بصر حتى انفتحت له عين

ص:524

الهدى و تقشّعت عنه سحائب العمى احصى ما ظلم به نفسه و فكّر فيما خالف به ربّه فرأى كبير عصيانه كبيرا و جليل مخالفته جليلا و فكّر فيما خالف فيه ربّه فوجده قد ركب جليلا و خالف جليلا فأقبل نحوك مؤمّلا لك مستحيا فأقبل نحوك مستحيا منك و وجّه رغبته اليك ثقّه بك فأمرّك بطمعه يقينا و قصدك و لقيك بخوفه اخلاصا قد خلا طمعه من كلّ مطموع فيه غيرك و أفرخ روعه من كلّ محذور منه سواك فمثل بين يديك متضرّعا و غمّض بصره الى الأرض متخشّعا تخشّعا و طأطأ رأسه لعزّتك متذلّلا لعزّك تذلّلا و أبشك من سرّه

ما انت اعلم به منه خضوعا ما أنت اعلم به خنوعا وعدد من ذنوبها انت احصى لها خشوعا أحصى له خشوعا واستغاث بك من عظيم ما وقع به في علمك وقبيح ما فضحه في حكمك من ذنوب ادبرت لذاتها فذهبت و اقامت تبعاتها فلزمت لا ينكر يا إلهي عدلك ان عاقبته و لا يستعظم عفوك ان عفوت عنه و رحمته لأنك ان عفوت عنه لأنك الربّ الكريم الذي لا يتعاضمه غفران الذنب العظيم اللهمّ فيها انا ذا قد جئتك مطيعا لأمرك فيما امرت به من الدعاء متنجزا وعدك فيما وعدت به من الإجابة مطيعا امرك فيما امرت من

الدعاء متنجزاً ما وعدت فيه من الإجابة اذ تقول ادعوني استجب لكم اللهم فصلّ على محمد وآله و القنى اللهم فالقنى بمغفرتك كما
لقيتك بإقرارى و ارفعنى عن مصارع الذنوب كما وضعت لك نفسى و استرنى بسترى بسترى كما تأيبتنى عن الانتقام تأيبتنى بالانتقام منى
اللهم و ثبت فى طاعتك نيتى و أحكم فى عبادتك بصيرتى و وفقنى من الأعمال لما تغسل به دنس لما يغسل دنس الخطايا عنى و توقنى
على ملتك و مله نبيك محمد عليه السلام و مله محمد صلى الله عليه اذا توقيتنى اللهم اتى اللهم و ائى اتوب اليك فى مقامى

ص: 527

هذا من كبائر ذنوبى وصغائرها وبواطن سيئاتى وظواهرها وسوالف زلاتى وحوادثها توبه من لا يحدث نفسه بمعصيه ولا يضمرا ان يعود فى خطيئه وقد قلت يا إلهى فى وقد قلت فى محكم كتابك انك تقبل التوبه عن عبادك وتعفو عن السيئات وتحب التوابين فاقبل توبتى كما وعدت واعف عن سيئاتى كما ضمننت وأوجب لى محبتك كما شرطت ولك يا رب شرطى الأاعود فى مكروهك وضمانى ان لا أرجع فى الى مذمومك وعهدى وعقدى ان اهجر جميع معاصيك اللهم انك وانت

ص:528

اعلم بما عملت فاغفر لى ما علمت و اصرفنى بقدرتك الى ما أحببت اللهم و علىّ تبعات قد حفظتهنّ و تبعات قد نسيتهنّ اللهم و علىّ
تبعات قد نسيت و تبعات قد حفظت و كلهنّ بعينك الّتى لا تنام و علمك الّذى لا ينسى فعوّض منها اهلها و احطط عنى وزرها و خفف
عنى ثقلها فعوّض منها اهلها و خفف عنى ثقلها و اعصمنى من ان اعارف مثلها اللهم و انه لا وفاء لى بالتّوبه الاّ بعصمتك و لا استمساك
بى لى عن الخطايا الاّ عن قوتك الاّ بقوّتك فقوّنى بقوّه كافيه و تولّنى بعصمه مانعه اللهم ايّما و ايّما عبد تاب اليك و هو فى علم

الغيب عندك فاسخ لتوبته و عائد في ذنبه و خطيئته فيّني و عائد في ذنبه فأنا اعوذ بك ان اكون كذلك فاجعل توبتي هذه توبه لا أحتاج بعدها الى توبه توبه موجب لمحو ما سلف و السلامه فيما ممّا بقى اللهم انّي و إنّى اعتذر اليك من جهلي و أستوهبك سوء فعلي فاضممني الى كنف رحمتك تطوّلا و استرني بستر عافيتك تفضّلا اللهم و إنّى اتوب اليك من كلّ ما خالف ارادتك ما خالف عن ارادتك او زال عن محبّتك من خطرات قلبي و لحظات عيني و حكايات لساني توبه تسلم بها كلّ جارحه على حيالها من تبعاتك و تأمن ممّا

ص:530

يخاف المعتدون و تأمن ما يخاف المشفقون من اليم سطواتك اللهم فارحم وحدتي بين يديك و وجيب قلبي من خشيتك و اضطراب
اركاني من هيبتك فقد اقامتني يا ربّ ذنوبي مقام الخزي بفنائك فإن سكتّ لم ينطق عنّي احد و إن شفعت تشفّعت فلست بأهل الشفاعة
اللهم صلّ على محمد و آله و شفّع في اللهم فشّفّع لي في خطاياي كرمك وعد على سيّئاتي بعفوك بمغفرتك و لا تجزني جزائي من
عقوبتك و ابسط عليّ طولك و جللني بسترک و ابسط عليّ من طولک و جللني سترک و افعل بي فعل عزيز تضرّع اليه عبد

ص: 531

ذليل فرحمه تضرع اليه دليل فرحمه او غني تعرض له عبد فقير تعرض له فقير فنعشه اللهم لا خفير لي منك فليخفني عزك ولا شفيع لي اليك فليشفع لي فضلك وقد اوجلتني خطاياي فليؤمني عفوك فما كل ما نطقت به عن جهل مني بسوء اثرى ولا نسيان لما سبق من ذميم فعلى لكن ولكن لتسمع سماؤك و من فيها و ارضك و من عليها ما اظهرت لك من التدم و لجأت اليك فيه من التوبه فلعل بعضهم برحمتك يرحمني لسوء برحمتك يرحم سوء موقفي او تدركه الرأفه على لسوء حالي تدركه الرقه لسوء حالي فينالني منه

ص: 532

بدعوه هى اسمع بدعوه اسمع لديك من دعائى او شفاعه اوكد عندك من شفاعتى تكون بها نجاتى من غضبك و فوزى برضاك اللهم ان
يكن الذم توبه اليك فانا اندم التادمين و ان يكن الترك لمعصيتك انا به فانا اول المنيين و ان يكن الاستغفار حطه للذنوب فاني لك من
المستغفرين اللهم فكما امرت بالتوبه و ضمننت القبول و حثت على الدعاء و وعدت الاجابه فصل على محمد و آله و اقبل توبتى و
ضمننت القبول فاقبل توبتى و لا ترجعنى مرجع الخيبه من رحمتك

ص:533

انك انت التّوَاب على المذنبين و الرّحيم للخاطئين المنيبين انك انت التّوَاب الرّحيم اللّهم صلّ على محمّد و آله كما هديتنا به و صلّ على
محمّد و آله كما استنقذتنا به و صلّ على محمّد و آله صلاه تشفع لنا يوم القيامة و يوم الفاقه اليك انك على كلّ شيء قدير و هو عليك
سهل يسير اللّهم و صلّ على محمّد كما هديتنا به و صلّ على محمّد صلوه تشفع لنا يوم القيامة و الفاقه اليك و صلّ على محمّد كما
اسعدتنا بالتّباعه انك على كلّ شيء قدير

ص:534

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام في ذكر التوبة و طلبها از دعاهاى آن حضرت كه ياد توبه كرده و از خداى تعالى خواستار آن شده اين دعاست؛ و اين فصل از بهترين فصول اين شرح شريف است و مطالب ارزنده و حياتبخش را متضمن است با توضيحاتى از مترجم اميد آن كه مورد استفاده اخوان الهيين قرار گيرد و اين رو سياه نامه سياه را نيز بهره اى از آن باشد، و الله هو الجواد الكريم.

نکته ها

1. ياد هر چيزى عبارت است از آن كه معنای آن چيز در قلب انسان حاضر شود؛ پس گاهى اين ياد كردن تنها به قلب است و گاهى ديگر به زبان و گاهى به زبان و دل هر دو.

2. توبه در لغت به معنای بازگشت است و در اصطلاح به معنای پشيمانى از گناه است به خاطر زشتى گناه نه به خاطر چيز ديگر؛ مثلا اگر كسى از خوردن شراب پشيمان شود به خاطر زيانى كه شراب براى جسم دارد آن را اصطلاحا تائب نگويند. و وجه مناسبت ميان دو معنا (لغوى و اصطلاحى) آن است كه چون خداى تعالى نعمتهايى كه به بنده اش عطا مى فرمايد همه نعمتهاى ابتدايى است و هيچ يك از روى استحقاق بنده نيست، چنان كه يكي از اسماء مقدسه الهيه «يا مبتداء النعم قبل استحقاقها» مى باشد، و از جمله نعمتهاى حضرتش آن است كه اطاعت و عبادتش را در فطرت و نهاد بشر قرار داده است كه «ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ

إِلَّا لِيُعْبَدُونَ» (من جنّ و انس را نیافریدم مگر برای آن که مرا پرستش و عبادت کنند) و چون گناهی از بنده صادر می شود این گناه کردن بازگشتی است از بنده و انحرافی است از فطرت او که از برای او حاصل می شود و بازگشتی است از خدای تعالی به سوی احسان بر بنده اش، پس معنای توبه از هر دو طرف قابل تصوّر است؛ از طرف بنده یعنی رجوع از گناه و از طرف خدای تعالی یعنی رجوع به احسان و فضل؛ و از آیه وافر الهدایه «ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا» سپس خدای تعالی به سوی آنان رجوع فرمود تا آنان توبه کنند استفاده می شود که رجوع حق تعالی شأنه علّت موفّق بودن بنده است به توبه و:

تا که از جانب معشوق نباشد کشتی کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد

* 3. یکی از علما گفته است: (احتمالاً مقصود سید شارح (رض) از این عالم حجه الاسلام غزالی باشد در کتاب احیاء العلوم) وی گوید: توبه از سه چیز منظم می شود:

1. علم 2. حال 3. عمل. اما علم عبارت از این است که انسان یقین به هم رساند که گناهان از برای روح سمّهای کشنده ای هستند و حجابند میان بنده و محبوبش؛ و چون این یقین را در خود ایجاد کرد از این یقین حالت دیگری به وجود می آید و آن تألم و ناراحتی است که نسبت به از دست رفتن محبوبش در او حاصل می شود، و بر گناهی که باعث این خسارت شده است تأسّف می خورد که از این حالت به ندامت و پشیمانی تعبیر می شود، و نتیجه آن پشیمانی حالت سوّمی است که به بنده دست می دهد و آن عبارت است از تصمیم گرفتن بر ترک گناه در حال و بازگشت نکردن به آن در آینده و جبران آنچه حاصل شده است. و این حالت اختصاص به گناه ندارد بلکه در دیگر امور نیز جریان دارد؛ مثلاً فرض کنید شما معامله ای کردید که صددرصد به زیان شما بود، طبیعی است که از این معامله پشیمان می شوید و اثر این پشیمانی آن است که تصمیم می گیرید که اجناس موجود را هر چه زودتر به فروش برسانید و دیگر چنین معامله ای را انجام ندهید و از ضررهایی که به شما متوجّه شده است هر مقدار که قابل جبران است جبران کنید.

بنابراین ارکان توبه عبارت است از ترک گناه در حال و بازنگشتن بر آن در آینده و تدارک

گذشته ها خواه از حقوق الهیه باشد مانند نماز و روزه و دیگر عبادات و یا از حق الناس باشد مانند خمس و زکات و ردّ مظالم مردم به صاحبانش و یا به ورثه آنها اگر صاحبانش از دنیا رفته باشند و اگر غایب اند باید از آنها بخواهد که ذمه اش را بری کنند و اگر متعلق حق قصاص است باید خود را به قصاص تسلیم کند که ولیّ دم قصاص کند و یا عفو نماید. از استاد الهی ما عارف باللّه حضرت حاج آقا جواد انصاری همدانی شنیدم که می فرمود یکی از شیوخ که به محضر بزرگ مرد اخلاق و عرفان و تربیت آخوند ملا حسینعلی همدانی - قدس اللّه نفسه الزکیه - مشرف شده و دستور توبه از ایشان دریافت کرده بود، از جمله حقوقی که به ذمه اش بوده است این بوده که وقتی دست یکی از غلامان خود را به ضرب شمشیر قطع کرده بود وقتی بنا به توبه گذاشت آن غلام را خواست و گفت هر مبلغ که بابت دیه دست از من می خواهی بخواه تا پردازم و ذمه ام فارغ شود. غلام حاضر به دریافت دیه نشد.

آن شیخ عرب دستور داد شمشیری حاضر کردند و به غلام گفت: این شمشیر و این من، اگر خواهی قصاص کن و ذمه ام ابراء کن. غلام فکری کرد و گفت: قصاص هم نمی کنم، زیرا پس از آن که دست من قطع شده و این عضو فلج گشته قطع کردن دست توبه به حال من چه سودی خواهد داشت؟ بهتر آن که محاکمه من و تو بماند به روز قیامت در دادگاه عدل الهی رسیدگی شود. می فرمود: این جا بود که حال شیخ منقلب شد و از بیچارگی شروع به گریه کردن نمود، که خدای مهربان مقلب القلوب دل غلام را نرم کرد و گفت: مولای من تو را بخشیدم و حق خود را بر تو حلال کردم. چه خوش گفت عارف شیراز:

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند دعای نیم شبی دفع صد بلا بکند

و جامع ترین سخن، فرمایش امیر الکلام و امیر المؤمنین علی علیه السلام است به کسی که در محضر ایشان استغفر اللّه گفت. حضرت فرمود: «ثکلتک امّک هل تدری ما الاستغفار؟». از لحن کلام استفاده می شود که شاید گوینده استغفار به طور استخفاف کلمه استغفار را بر زبان آورده است که حضرتش وی را عتاب فرموده؛ و سپس اصول شش گانه استغفار را بیان فرمود.

سید رضی در نهج البلاغه حکمت 417 می فرماید: «و قال علیه السلام لقائل قال بحضرته استغفر اللّه ثکلتک امّک أتدری ما الاستغفار؟ الاستغفار درجه العلیّین و هو اسم واقع علی سته معان: اولها الندم علی ما مضی، و الثانی العزم علی ترک العود الیه ابدًا، و الثالث ان توذی الی المخلوقین حقوقهم

حتى تلقى الله امس ليس عليك تبعه، و الرابع ان تعمد الى كل فريضه عليك ضيعتها فتؤدى حقها، و الخامس ان تعمد الى اللحم الذى نبت على السحت فتذيه بالاحزان حتى تلتصق الجلد بالعظم و ينشأ بينهما لحم جديد، و السادس ان تذيب الجسم الم الطاعه كما اذقته حلاوه المعصيه فعند ذلك تقول استغفر الله؛ حضرت به كسى كه در محضر ايشان گفت: «استغفر الله» فرمود: مادرت به عزایت بنشیند آیا می دانی استغفار چیست؟ استغفار درجه كسانی است كه در علین قرار دارند و آن نام شش معناست: اولش پشیمانی بر گذشته. دوم تصمیم بر ترك آن گناه برای همیشه. سوم این كه حقوق مخلوقین را به آنان باز گردانی تا هنگامی كه خدای تعالی را ملاقات می كنی پاک باشی و پیامدی بر تو نباشد. چهارم آن كه پردازی به واجباتی كه آنها را ضایع کرده ای پس حق آنها را ادا كنی. پنجم این كه پردازی به گوشتی كه در بدن تو از حرام روییده شده پس آن را با حزن و اندوه آب كنی تا آن جا كه پوست بر استخوان بچسبد و سپس گوشت تازه ای به عمل بیاید. ششم آن كه درد و ناراحتی اطاعت را به جسمت بچشانی همان گونه كه شیرینی معصیت را به او چشاندی، و چون چنین كردی آن گاه بگویی استغفر الله. بزرگان و دانشمندان را در زمینه توبه و آداب و شرایط آن سخن بسیار است كه در این رساله نگنجد و از جمله آنان غزالی صاحب احیاء العلوم است كه شرح مبسوطی در این باب دارد.

و چون سخن غزالی در این باب حاوی مطالب ارزنده و آموزنده است اجمالی از آن را در این نوشته می آوریم «الحكمه ضالّه المؤمن حیثما وجدها اخذها» و بجز در نقل روایات كه تیمنا لفظ نورانی حدیث ذكر می شود در نقل مطالب وی تنها به ترجمه اکتفا خواهیم نمود، و من الله التوفیق.

در بیان حقیقت توبه و تعریف آن: بدان كه توبه عبارت است از معنایی كه از سه چیز تشکیل می یابد: علم، حال و فعل. پس علم اول است و حال دوم و فعل سوم. و اولی موجب دوومی و دوومی موجب سوم است. اما علم عبارت است از شناختن عظمت زیان گناه و این كه گناه حجاب است میان بنده و محبوبش، كه اگر این معنا را خوب درك كرد ناچار دلش از این كه محبوبش از دستش رفته متأثر و متألم می شود؛ و همواره چنین است كه اگر آدمی متوجه شود كه مطلوبی را از دست داده متأسف می شود، و این تأسف را ندامت و پشیمانی گویند.

و چون این حالت بر دل مستولی شد حالت دیگری به وجود می آید كه آن را اراده و قصد

می گویند، و این حالت تعلق دارد به زمان حال و گذشته و آینده. اما تعلق به حال به این است که گناهی را که به آن آلوده است ترک کند، و تعلقش به آینده به این است که تصمیم بگیرد که گناهی که باعث از دست رفتن مطلوبش گردید تا آخر عمر ترکش کند، و اما تعلقش به گذشته به این است که آن را جبران کند.

پس قدم اولش علم است که مبدأ همه خیرات است و مقصود ما از این علم ایمان و یقین به این است که گناهان سمهای کشنده ای هستند که از این نور ایمان آتش ندامت حاصل می شود.

و در نور این ایمان بیند که محبوبش از او در حجاب شده همچون کسی که در تاریکی شب بوده و در اثر تابش نور آفتاب بیند که محبوبش مشرف به مرگ است؛ پس آتش حبّ در قلب او زبانه می کشد و نتیجه اش آن می شود که برای تدارک قیام کند. پس علم و ندامت و قصد سه چیزند که متعلق هستند به حال و آینده و گذشته، و توبه نام مجموع این سه چیز است. ولی غالباً توبه به همان ندامت گفته می شود و علم مقدمه او و ترک گناه ثمره و نتیجه آن می شود، و به این اعتبار فرمود: «التَّوْبَةُ تَوْبَةٌ»، توبه همان پشیمانی است؛ زیرا پشیمانی خالی نیست از علمی که موجب آن پشیمانی است و از عزمی که به دنبال پشیمانی است.

پس ندامت و پشیمانی در وسط قرار گرفته یک طرفش علت پشیمانی است و طرف دیگر نتیجه پشیمانی. و بزرگان از عرفا را در تفسیر توبه تعبیرات گوناگونی است؛ یکی گفته: توبه عبارت است از این که آدمی لباس جفا را از تن بیرون کند و بساط وفا را بگستراند، و سهل بن عبد الله تستری گفته است: توبه عبارت است از تبدیل حرکات ناپسند به حرکات پسندیده، و این معنا کامل نمی شود مگر با خلوت و سکوت و خوراک حلال؛ و بسیاری از تعریفات که برای توبه شده و قابل حصر و ذکر در این رساله نیست.

در بیان وجوب توبه و فضیلت آن: با بیانی که گذشت و گفتیم که گناهان سمهای مهلکی هستند برای قلب، وجوب توبه از نظر عقل نیازی به اثبات ندارد. و اما از دیدگاه آیات و روایات، بس است در فضیلت آن این که فلاح و نجات بستگی به آن دارد؛ چنان که فرماید: «و تُوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ 1». و نیز فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحاً... 2». و نصوص که از ریشه نصح است به معنی خالص بودن از شوائب است. و نیز کافی

است در فضیلت توبه این که خدای تبارک و تعالی توبه کنندگان را دوست دارد چنان که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» 1. و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: «التائب حبيب الله»؛ بنده توبه کار دوست خداست. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر کسی در بیابان بی آب و علفی نزول کند و مرکبی که خوراک و آبش بر آن مرکب بوده به همراه داشته باشد، پس ساعتی به خواب برود و چون از خواب بیدار شود ببیند مرکب و شراب نیست، از جای خود برخیزد و هر چه جستجو کند آن را نیابد تا مایوس شود برگردد و خود را بر زمین انداخته و منتظر مرگ باشد، در این حال ناگهان چشم خود را گشوده ببیند که خوراک و آبش دست نخورده با مرکب در کنارش می باشد، این شخص از این پیشامد چه قدر خوشحال می شود، خدای تعالی از توبه بنده گنهکار بیش از این خوشحال می شود.

پایان آنچه در نظر بود از نقل کلام غزالی به اختصار.

و امیر المؤمنین علیه السلام فرماید: «ان الندم على الشرّ يدعو الى تركه»؛ پشیمانی از کار بد بر ترک آن دعوت می کند، و کسی که از کار بد پشیمان شود بالاخره همین پشیمانی باعث می شود که آن کار بد را ترک کند؛ پس رکن اصلی توبه پشیمانی است. و این که نقل شد از غزالی که توبه معجونی است مرکب از علم و حال اختصاص به توبه تنها ندارد بلکه در دیگر مقامات دینی نیز همین ترکیب جریان دارد؛ مانند صبر و شکر و توکل و رضا و دیگر مقامات که با تأمل در آنها کیفیت ترکیب آنها از این سه عامل روشن می شود.

و سید شارح - رضوان الله علیه - از بعضی ارباب قلوب نقل می کند که گفته از برای توبه شروط و اوصافی است. اما شروطش پس چهار است: پشیمانی از گذشته و ترک آن در حال حاضر و عزم بر ترک عود به آن در آینده و گناه را نصب العین قرار دادن آنچنان که گناه را پشت سر نیندازد که فراموشش کند بلکه باید در تمام طول عمر گناه و زشتی آن را متذکر باشد؛ که بر حسب روایت یکی از عوامل پیروزی و چیرگی شیطان بر انسان فراموش کردن گناه است.

و اوصاف توبه که متمم آن و شرط کمال توبه است چهار چیز است: 1. بیداری دل از خواب غفلت 2. گوش دادن به آنچه بر دلش الهام می شود از صوارف و زواجر که آنها الهامات رحمانی است به واسطه فرشتگان گرامش و همواره بنده را در موقع ارتکاب گناه از آن نهی

می کنند تا میدان برای وسوسه شیطان لعین خالی نماند 3. دوری نمودن از همنشینان ناباب و بدکار 4. همنشینی با برادران شایسته و نیک و استفاده از انوار آنان و در سایه آنان زیستن.

عارف شیراز شرط سوّم را در لسان شعری اولین شرط شمرده که فرماید:

نخست موعظت پیر می فروش این است که از مصاحب ناجنس احتراز کنید

* مطلب سوّم

شیخ بزرگوار بهاء الدین عاملی می فرماید: هیچ شکی نیست در این که توبه کردن واجب فوری است، زیرا گناهان به منزله سمّهای کشنده اند، و همان گونه که اگر کسی سمّی را خورد باید فوراً کاری کند که آن سمّ را برگرداند و از معده خود خارج کند تا از مرگ نجات یابد همین طور آن کس که مرتکب گناهی می شود باید فوراً آن را ترک گوید و توبه کند تا خود را از هلاک نجات بخشد. و فرموده است که از دید روایات خلافی در این نیست که اصل توبه واجب است، زیرا به طور صریح در قرآن به آن امر شده و بر ترکش وعده های بد داده شده است که حتماً باید گناه ترک شود؛ چنان که خدای تبارک و تعالی می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحاً 1»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! خالصانه به سوی خدای تعالی بازگشت کنید.

و فرموده است: «وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ 2»؛ و کسانی که توبه نکرده اند آنان حتماً ستمکارانند. پس وجوب توبه از دیدگاه آیات و روایات اجماعی است. بلی گروه معتزله اند که گفته اند چون دفع ضرر واجب عقلی است پس توبه نیز عقلاً واجب است به خاطر آن که ضرر گناه که همان عقوبت الهی است با آنان دفع شود. ولی این اخص از مدعاست، زیرا شامل توبه از گناهان صغیره نمی شود، زیرا اجتناب از گناهان موجب کفاره گناهان صغیره است به حکم آیه شریفه «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكْفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ 3»؛ اگر از گناهان کبیره اجتناب کنید ما از کارهای بد شما صرف نظر می کنیم. از این رو بعضی گفته اند که وجوب

توبه از گناهان صغیره و جوب سمعی است نه عقلی. بلی اگر استدلال ما چنین باشد که پشیمانی از کار قبیح از مقتضیات عقل سالم است، این استدلال شامل گناهان کبیره و صغیره هر دو خواهد شد. و اما فوری بودن و جوب توبه، پس گروه معتزله تصریح کرده اند که توبه واجب فوری است و هر چه به تأخیر بیندازد گناه دیگری را مرتکب شده است که باید از آن نیز فوراً توبه کند.

پس اگر کسی توبه را یک لحظه به تأخیر اندازد مرتکب دو گناه شده است: گناه اول عمل خلافی است که انجام داده، و گناه دوم تأخیر، و مجموع می شود چهار گناه؛ باز با تأخیرش می شود هشت گناه و همین طور گناه بالا می رود که حالش را جز خدای تعالی کسی نتواند ضبط کند. و شیخ - رضوان الله علیه - می فرماید: اصحاب ما به اصل و جوب توبه فتوی می دهند. اما این تفضیل و تزاید تصاعدی گناه را من در کتابهای کلامیه اصحاب ندیدم. پایان کلام شیخ بهایی - قدس الله سره - با مختصر توضیحی از مترجم.

*مطلب چهارم

بعضی از صاحب‌بدلان فرموده اند مردم نسبت به توبه چند قسمند: بعضی از مردم توبه را با تسویف و امروز و فردا کردن می گذرانند و درازی آرزو او را مغرور نموده و از مرگ ناگهانی غافل است. چنین شخصی هر وقت که مرگش فرارسد گریانش را در حالی می گیرد که اصرار بر گناه دارد و در حال گناه خدای را ملاقات می کند این شخص مسلماً در هلاکت است.

نعوذ بالله من هذا الموت.

2. و دیگری کسی است که حال توبه دارد ولی تا هنگامی که وسایل گناه برایش فراهم نباشد؛ ولی همین که امکان گناه برایش فراهم شود دام صبر از دست می دهد و محاسبه نفس را که داشت فراموش می کند. این شخص نیز مستوجب عذاب خدای تعالی است، تا چه حکم فرماید از عذاب یا عفو و بخشش و رحمت.

3. کسی است که از صمیم قلب توبه نموده ولی نفسش گاهی او را به گناه دعوت می کند و در عین حال او گناه را دوست دارد. چنین کسی محتاج به این است که نفسش را تأدیب کند و به هر مقدار که مجاهده نفس نمود نتیجه می گیرد.

4. کسی است که همواره به حساب خود رسیدگی می کند و همچون دشمنی در مقابل

نفس ایستاده است. البته چنین کسی از خدای تعالی مستوجب عصمت است و خدای تعالی او را با فضلش نگهداری می کند.

5. کسی است که خوف از گناه به جانش ریشه دوانده و هیچ در فکر گناه نیست. چنین کسی به ولایت الهی نایل است. و شیخ بهایی (رض) فرموده است: کسی که در باب توبه اهمال کند و آن را از امروز به فردا بیندازد دو خطر او را تهدید می کند که اگر از یکی نجات یافت به دیگری دچار خواهد شد؛ یکی این که تا مرگش نیامده از خواب غفلت بیدار نشود و وقتی بیدار می شود که هنگام تدارک نباشد و بیداری سودی به حالش نداشته باشد و وقتی رسیده باشد که خدای تعالی بدان اشاره می فرماید: «وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ 1»؛ میان آنان و آنچه دلشان می خواست حایل قرار داده می شود و در آن ساعت یک روز و یا یک ساعت مهلت می طلبد ولی متأسفانه جوابی نمی شنود؛ چنان که خدای تعالی می فرماید: «وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنُ مِنَ الصَّادِقِينَ وَ لَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا 2»؛ از آنچه به شما داده ایم در راه خدا انفاق کنید پیش از آن که مرگ گریبانتان را بگیرد پس آنگاه بگویند پروردگار من! مرا اندکی مهلت عطا فرما تا از مالم صدقه بدهم و از صالحان باشم.

ولی وقتی اجل فرارسید خدای تعالی هرگز مرگ کسی را به تأخیر نمی اندازد. بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه فرموده اند: کسی که در حال احتضار و جان دادن است پرده از جلو چشم او برداشته می شود و به قابض الارواح فرشته مرگ می گوید: ای ملک الموت! یک روز مرگ مرا تأخیر بینداز تا عذر تقصیر به درگاه حق تعالی ببرم و به سوی او توبه و بازگشت کنم و توشه شایسته ای برای خود بردارم. ملک الموت می فرماید: «فَنيت الايام»؛ روزهای عمرت به پایان رسیده است. وی می گوید: «الآخري ساعة»؛ یک ساعت مرگ مرا به تأخیر بینداز.

می فرماید: «فَنيت الساعات»؛ ساعتها نیز تمام شده است «فَيغلق عنه باب التوبة و يعرغر بروحه الى النار و يتجرعه غصه الیأس و حسره الندامة على تضييع العمر»؛ این جاست که در توبه به رویش بسته می شود و روحش از گلوگاهش به دوزخ رهسپار می شود و کاسه غصه و یأس و ناامیدی به سر می کشد و در حسرت و پشیمانی که چرا عمرش را ضایع کرد می ماند؛ و چه بسا

اصل ایمانش در این سكرات مضطرب شود. اعاذنا الله من ذلك.

مترجم گوید: شاید به این خطر اشاره باشد آیه شریفه «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَاىَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ 1». خطر دومی که مسوقین در توبه را تهدید می کند آن است که چون گناهان روی هم انباشته شد دل را سیاهی فرا می گیرد آن چنان که قابل محو نباشد، زیرا دل آدمی در ابتدا همچون آینه صاف و روشن است و در اثر گناه تیره می شود، و اگر تیرگیها به آب توبه و اشک دیده شستشو نشود کم کم دل را زنگار می گیرد و دیگر صفا نمی پذیرد. در پاره ای از روایات از چنین دل به قلب منکوس تعبیر شده است و لذا به هیچ وجه نصیحت نمی پذیرد که منکوس است و پشت و رو شده است؛ ظرفی که پشت و رو شود هر قدر باران بیارد قطره ای از باران وارد آن ظرف نمی شود. و در بعضی از روایات از این حالت به رین و طبع تعبیر شده است و در تفسیر آیه شریفه «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَكْسِبُونَ 2» وارد شده است در روایتی که امام باقر علیه السلام می فرماید: «ما من شیء افسد للقلب من خطیئته ان القلب لیواقع الخطیئته فلا تزال به حتی تغلب علیه فیسیر اعلاه اسفله»؛ همانا دل آن قدر گناه می کند که گناه بر همه قلب چیره می شود و دل زیر و رو می شود. و نیز آن حضرت فرمود:

«ما من عبد الا و فی قلبه نقطه بیضاء فاذا اذنب ذنبا خرج فی النکتة نکتة سوداء فان تاب ذهب ذلك السواد و ان تمادی فی الذنوب زاد ذلك السواد حتی یغطی البیاض فاذا اغطی البیاض لم یرجع صاحبه الی خیر ابدا و هو قول الله عزّ و جلّ کَلَّا بَلْ رَانَ عَلٰی قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَكْسِبُونَ»؛ در دل هر بنده ای نقطه سفیدی است. هنگامی که گناهی می کند در آن نقطه نقطه سیاهی پیدا می شود، پس اگر توبه کرد آن سیاهی از میان می رود و اگر مدتی از عمرش در گناه گذشت آن سیاهی افزایش می یابد تا آن که تمام صفحه دل را فرا می گیرد، و چون چنین شد و نقطه ای نورانی در دل نماند دیگر امیدی به آن نیست و صاحبش روی نجات نمی بیند و این است آنچه خدای تعالی می فرماید: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلٰی قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَكْسِبُونَ».

مترجم گوید: شاهی از قرآن کریم به آنچه شیخ اجل بهایی (رضی) می فرماید به نظر این ناچیز رسیده است، امید است که مقبول نظر صاحب نظران افتد و آن آیه شریفه «كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللّٰهُ عَلٰی كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ 3» است، بنابر قرائت معروف که اضافه قلب به متکبر باشد نه آن که

و بالجمله یکی از خطرات عمده گناه این احتمال است که موجب شود که گنهکار به سوء خاتمه گرفتار گردد، و این خطری است که همواره مردان خدا از آن وحشت داشتند. در روایت خطبه شعبانیه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فضایل ماه مبارک رمضان را بیان فرمود امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «فعمت و قلت: یا رسول الله ما افضل الاعمال فی هذا الشهر؟ فقال صلی الله علیه و آله و سلم: یا علی افضل الاعمال فی هذا الشهر الوریع عن محارم الله». پس من برخاستم و عرض کردم: یا رسول الله! بهترین اعمال در این ماه چیست؟ فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: یا علی! بهترین اعمال در این ماه شریف پرهیز کردن از محرّمات الهیه است. سپس آن حضرت گریست. علی علیه السلام عرض کرد: «مما بکائک یا رسول الله؟» یا رسول الله! چرا گریه می کنید؟ فرمود: «لما يستحلّ منک فی هذا الشهر»؛ به خاطر حرمتی که از تو رعایت نمی شود. گویی می بینمت که تو را در حالی که برای پروردگارت مشغول نمازی شقی ترین اولین و آخرین، فرق تو را با شمشیر می شکافد.

این جا بود که علی علیه السلام عرض کرد: «افی سلامه من دینی یا رسول الله؟»؛ در آن هنگام دین من سالم خواهد بود؟ فرمود: «نعم یا علی فی سلامه من دینک». حقیقتاً نکان دهنده است «جایی که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد». در تاریخ افراد بسیاری ثبت شده است که عاقبت سوء داشته و در اثر گناه کارشان به سوء خاتمه کشیده شده است. سید شارح (رض) چند داستان در این زمینه نقل می فرماید؛ از جمله آن که مردی در حال جان دادن بود، به او گفتند بگو: لا اله الا الله، گفت:

برد اللیل و طاب الماء و القدّ الشراب و مضی عتّا حزیران و تموز

* و آب شبها خنک و آبها لذیذ و شراب خوردن لذت بخش است و ماههای حزیران و تموز و آب هم سپری شده است. این بگفت و جان داد. و مردی در بغداد که خانه اش در نزدیک حمام منجاب بود زنی را دید که سراغ حمام منجاب را از او گرفت و پرسید: «این الطریق الی حمام المنجاب؟» وی زن را به کوچه خرابی رهبری کرد و چون به آن کوچه بن بست داخل شد راه بر او گرفت و بر او تجاوز کرد. این مرد را به وقت مرگ گفتند بگو: لا اله الا الله، وی گفت:

یا ربّ قائله یوما قد تعبت این الطریق الی حمام منجاب

* و مات لوقته، این را بگفت و همان دم جان سپرد. آری برادر عزیز! پناه به خدای تبارک و تعالی باید برد از این پیامد گناه. اعاذنا الله منه و من شرور انفسنا بحق محمّد و آلّه الطّیّین الطّاهرین.

*مطلب پنجم

بیشتر علما تصریح فرموده اند که مستحب است پس از توبه کردن، توبه کننده غسل توبه کند خواه توبه از کفر باشد و یا از فسق، و خواه از معصیت صغیره باشد و یا کبیره. بلکه شهید ثانی (رض) در شرح لمعه تصریح فرموده اند که مستحب است از مطلق گناه غسل شود هر چند گناهی باشد که موجب فسق نباشد مانند معصیت صغیره که بدون اصرار باشد.

ولی مفید (رض) غسل را مخصوص گناهان کبیره فرموده است. و بعضی ها فرمایش مفید را توجیه کرده اند که شاید مقصود مفید آن است که همه گناهان کبیره است، زیرا که در جهت خروج از اطاعت خدای تعالی همه با هم شریکند و بزرگی و کوچکی گناه که گفته می شود نسبت به گناه بالاتر و پایین تر است؛ مثلاً بوسیدن زن نامحرم نسبت به زنا گناه کوچک است و نسبت به نگاه کردن بزرگ. و شیخ طبرسی (رض) این قول را به اصحاب ما - رضی الله عنهم - نسبت داده است.

*مطلب ششم

یکی از نصیحت گویان می گوید (شاید خود سید شارح «رض» باشد): هر گاه خواستی توبه کنی هر چه پیامد گناهان است از حق الناس و حق الله از خود دور کن و دلت را از گناهان پاک کن. با عزم صادق و رجاء واثق رو به درگاه علام الغیوب کن و متوجه باش که توبنده ای هستی که از مولای کریم رحیم حلیم فرار کرده ای و چاره ای نداری بجز آن که باز گردی و از عذاب او به خود او پناهنده شوی.

و او تبارک و تعالی مولایی است که چندین بار تو را دعوت کرده ولی تو اعتنا نکرده و

مدّت مدیدی بازنگشته ای یا آن که او تبارک و تعالی وعده فرموده بود که اگر بازگردی و از آنچه کرده ای پشیمان شوی از همه گذشته ها اغماض می فرماید و قلم عفو بر همه گناهانت می کشد. پس بر خیز و احتیاطاً غسل کن و لباس پاک بپوش و چند رکعت نماز فریضه به جای آور و چند رکعت نافله نیز بخوان، و این نمازها باید در کمال خضوع و خشوع و شرمندگی و با دل شکسته و چشم گریان و حالت بیچارگی بوده و در حالتی باشد که کسی ترا بجز خدای تعالی نبیند و کسی صدای تو را بجز او تبارک شأنه نشنود، و چون سلام نماز دادی با حالت حزن و دل ترسان و لرزان دعایی را که از امام زین العابدین رسیده است بخوان و اوّل آن دعا این است: «یا من برحمته یستغیث المذنبون»، و سپس روی بر خاک بگذار و خاک بر سرت بریز و صورت بر خاک بمال و با صدای حزین و چشم اشکبار صدا بزن: «عظم الذنب من عبدک لیحسن العفو من عندک»؛ بارالها! از بزرگان عفو باشد از فرودستان گناه. و هر مقدار که می توانی گناهانت را بشمار که یکی از جملات دعای توبه امام علیه السلام است: «اللهم و هذه ذنوبی و قد احصيتها».

سپس دست به دعا بردار و بگو... در این جا مضامینی سید شارح (رض) نقل می کند که به نظر این ناچیز با توجه به عدم ورود آنها از معصوم علیه السلام بهتر است هر آنچه در آن حال به زبانت جاری می شود عرضه بداری؛ چنان چه فرمود معصوم علیه السلام: «خیر الدّعاء ما یجری علی لسانک».

و سپس دعای دیگر امام سجّاد علیه السلام را بخوان که اوّلش «اللهم یا من لا یصفه نعت الواصفین» است، و با امید مغفرت و آمرزش و قبولی توبه در درگاه حضرت باری تعالی از جای خود بر خیز، و الله ولی التوفیق و هو التّوّاب الرحیم.

امام سجّاد - علیه و علی آباءه آلاف التّحیّه و الثّناء - عرض می کند:

اللهم یا من لا یصفه نعت الواصفین و یا من لا یجاوزه رجاء الرّاجین و یا من لا یضیع لده اجر المحسنین و یا من هو منتهی خوف العابدین و یا من هو غایه خشیه المتّقین بارالها! ای که توصیف کنندگان وصف او را نتوانند توصیف کرد. همان گونه که احاطه ممکن بر ذات واجب محال است احاطه بر اوصاف او نیز مستحیل است زیرا آنچه عقلاء درباره اوصاف حقّ جلّ شأنه می گویند به قدر فهم خودشان است، یعنی آنچه از اوصاف در خود می بینند همان را یا سلب تقایص ناشی از انتساب به خودشان را برای خدای تعالی اثبات می کنند و گرنه خدای تعالی برتر و بالاتر از فهم و درک دیگران است. به قول حکیم شیراز:

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم وز هر چه گفته ایم و شنیدیم و خوانده ایم

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر ما همچنان در اول صف تو مانده ایم

* و جالب ترین سخن در این مقام سخن و کلام نورانی امام باقر - علیه و علی آباءه افضل الثناء و السلام - است که می فرماید:

«هل سمیّ عالما و قادرا الاّ لآته و هب العلم للعلماء و القدره للقادرین، و کَلِّمًا مِیْزَ تموه باو هامکم فی ادقّ معانیه مخلوق مصنوع مثلکم مردود الیکم الباری تعالی، و اهب الحیوه و مقدّر الموت، و لعلّ التّمل الصغار تتوهم انّ لله زبانیتین فاتّهما کمالها و تتوهم انّ عدمهما نقصان لمن لا یکونان له، هكذا حال العقلاء فیما یصفون الله تعالی به فیما احسب و الی الله المفزع.» انتهى کلامه علیه السلام.

مگر نه این است که خدای تعالی عالم و قادر نامیده می شود از آن روست که علم را بر علما و قدرت را بر قادرین عطا فرموده و چون معطی شیء نتواند که فاقد آن شیء باشد و ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش.

بنابراین آنچه شما به خیال خودتان تشخیص می دهید هر چند معنای دقیقی باشد مخلوق ذهن شما و همچون خود شما مصنوع است و به خود شما برمی گردد و این متاع را در این بازار خریداری نیست و خداوند باری تعالی بخشنده حیوت و تقدیرکننده مرگ است و شاید که مورچه کوچک خیال کند که برای خدای تعالی نیز دو شاخک هست، زیرا مورچه کمال خویش در آن دو شاخک می بیند و نبودشان در نظر او نقصان است.

و اینچنین است حال عقلاء در توصیفی که برای خدای تعالی می کنند (و کمالات خود را برای ذات باری تعالی اثبات می کنند) و پناهگاهی بجز خدای تعالی نیست. و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «لیس لصفته حدّ محدود و لا نعت موجود». و توصیف مخلوق موجب تحدید صفت غیر محدود خواهد بود. و یا من لا یجاوزه رجا الراجین: ای آن که امید امیدواران از او در نمی گذرد که غایت هر امید و نهایت هر آرزوست و آرزویی برتر از او نیست تا امیدواران به آن امید برینند. ابن عباس گوید: «فوق کل عالم عالم الی ان ینهی العلم الی الله تعالی»؛ برتر از هر عالمی دانشمند دیگری است تا آن که علم به خدای تعالی منتهی شود که بالای او علمی نمی باشد. و یا من لا یضیع لیه اجر المحسنین: ای آن که پاداش نیکوکاران نزد او به هدر

نمی رود، زیرا به هدر دادن اجر یا از آن جهت است که پاداش دهنده عاجز باشد و یا نداند که کسی برای او عمل نیکو انجام داده و یا اگر بداند بخل مانع از پاداش دادن باشد؛ و همه این سه عامل دربارهٔ خدای تعالی محال است و شاید این جمله نورانی امام الهام یافته از آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»⁽¹⁾ اشد.

و یا من هو منتهی خوف العابدین و یا من هو غایه خشیه المتقین: ای کسی که بیم عبادت کنندگان به او پایان می پذیرد و ای آن که نهایت خشیت پرهیزکاران اوست.

معانی عبارت: یا من هو منتهی خوف العابدین و یا من هو غایه خشیه المتقین:

اشاره

این دو جمله شریفه دعا را چند معنا محتمل است:

معنای اول یکی آن که وقتی معرفت عابدان و پرهیزکاران به حد کمال برسد خوف و خشیشان فقط از توست نه از دیگری

؛ به این معنا که سالک الی الله در سلوکش به حسب احوالش درجاتی از خوف را طی می کند تا آن که به درجه خوف از جلال الهی می رسد که آن جا سیر طولی او تمام می شود، چون بالاتر از او تبارک و تعالی چیزی نیست.

بعضی گفته اند که ترس یا از عقاب حق تعالی است و این گونه خوف نصیب اهل ظاهر است؛ و اما صاحب دلان را خوف از جلال الهی است. و از جمله امتیازات این دو گونه خوف آن است که خوف از عقاب الهی زایل می شود ولی خوف از جلال قابل زوال نیست.

و از این رو محققان فرموده اند که خوف از خدای تعالی غیر از خوف از عذاب اوست؛ همانگونه که حب خدای تعالی غیر از حب ثواب الله است؛ چنان که می فرماید: «ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ»⁽²⁾.

و البته خوف از مقام الهی والاتر و مهم تر از خوف از عذاب اوست.

معنای دوم دو جمله مذکوره آن است که خوف عابدین و خشیت متقین از خدای تعالی از همه خوفها و خشیتهایی که از هر چیز دارند بالاتر و بیشتر است.

ص: 549

1- سورة توبه، آیه 120.

2- سورة ابراهيم، آیه 14.

معنای سوّم آن که بعضی گفته اند که این خوف و خشیت به اعتبار صاحبان خوف و خشیت است؛

بدین معنا که عابدان و باتقویان اگر از چیزی خوف و خشیت داشته باشند آن چیز ترسناک وسیله عبرت آنهاست که از خدای تعالی بترسند، برخلاف دیگران که اگر از چیزی بترسند از خود آن چیز می ترسند و منتهای خوفشان خدای تعالی نیست.

معنای چهارم آن که بعضی از بزرگان فرموده اند که عابدین و متقین که در سیر و سلوکشان به خدای تعالی رسیدند

و به شرف لقاء الله مشرف گردیدند خوف و خشیتشان مبدل به امن و اطمینان می شود. توضیح این مطلب آن که سالک الی الله تا در اثنای سیر است همواره ترسان و لرزان از عاقبت امر است که مبادا موانعی در طریق باشد و خارهای راه نگذارد او به مقصد و مقصود برسد، ولی وقتی به حرم حضرت کبریا نزدیک شد و نسیم های عنایت الله وزیدن گرفت و حجابهای ظلمانی را برطرف ساخته و کوه انانیت در اثر تجلیات ربوبیت مندک و از هم پاشید و دل سالک به نور مشاهده منور گردید آن حالت اضطراب از او برطرف شده و حالت امن و امان به او دست می دهد و ممکن است که در آیه وافر الهدایه «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيَتَخَفُّ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ 1» اشاره ای بس لطیف به این معنا باشد. و الله عالم.

عارف شیراز فرماید:

هر که شد محرم دل در حرم یار بماند وانکه این کار ندانست در این کار بماند

* الا انّ اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون

مقام امن و می بی غش و رفیق شفیق گرت مدام میسر شود زهی توفیق

جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق

ص: 550

دریغ و درد که تا این زمان ندانستم که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق

به مأمونی رو و فرصت شمر غنیمت وقت که در کمینگه عُمرند قاطعان طریق

کجاست اهل دلی تا کند دلالت خیر که ما به دوست نبردیم ره به هیچ طریق

حلاوتی که تو را در چه زنخدان است به گُنه او نرسد صد هزار فکر عمیق

اگر چه موی میانست به چون منی نرسد خوش است خاطر من از فکر این خیال دقیق

از آن به رنگ عقیق است اشگ من همه وقت که مُهر خاتم چشم من است همچو عقیق

* هذا مقام من تداولته ایدی الذنوب و قاده ازمه الخطایا: این مقام و جایگاه کسی است که دستخوش گناهان شده و عنان او به دست خطاهاست که به هر طرف بخواهند وی را می کشند. استحوذ علیه الشیطان: و شیطان بر او چیره شده است. فقصر عمّا امرت به تقریطا: و در نتیجه این چیرگی از آنچه دستور فرموده بودی کوتاهی کرد. و تعاطی ما نهیت عنه تغیرا: و چون فریب شیطان را خورده به آنچه تو از آن نهی فرموده بودی دست بیالود. کالجاهل بقدرتک علیه او کالمنکر فضل احسانک الیه: گویی قدرت تو را بر خود نمی داند و احسان بسیار تو را انکار می کند، زیرا کسی که از انجام اوامر الهیه کوتاهی می کند و از راه فریب شیطان دامن به منهیات خدای تعالی می آلود بجز آن که جاهل به قدرت خدای تعالی است و منکر احسان بسیار اوست نمی تواند باشد. شاید غرض امام از این تشبیه آن باشد که اعتراف کند به جرأت بر ارتکاب گناه با علم به قدرت خداوند بر او به احسان بسیاری که خدای تعالی درباره او فرموده است.

و خلاصه مطلب هر چه بیشتر اعتراف به گناه و معصیت کرده شد که خود یکی از دستورات مهم توبه است بیشتر موجب عفو و مغفرت الهی خواهد بود. و در کلام امام امیر

المؤمنین است در نهج البلاغه که می فرماید: «و انّ العالم العامل بغير علمه كالجاهل الذی لا یستفیک من جهله بل الحجّه علیه اعظم و الحسره له الزم و هو عند الله الموم»؛ و به تحقیق دانشمندی که به عملش عمل نکند مانند نادانی است که در خواب جهل فرورفته و بیدار نگردد و بلکه حجت بر علیه دانا قوی تر از نادان است و حسرت بیشتر دامنگیر اوست و در محکمه الهی نیز بیشتر سزاوار سرزنش است. حتی اذا انفتح له بصر الهدی و تقشّعت له سحائب العمی تا آن که دیده راه بین او باز شد و ابرهای تیره گمراه کننده غفلت از جلو چشم او پراکنده شد. احصی ما ظلم به نفسه و فکر فیما خالف به ربه آنچه را که بر خود ستم کرده بود برشمرد و در آنچه بواسطه آن پروردگار خود را مخالفت کرده بود نیک بیندیشید. فرأی کبیر عصیانه کبیرا و جلیل مخالفته جلیلا پس بزرگی گناه خویش و مخالفت خود را درک کرد. سید شارح (رض) فرماید در روایت ابن ادریس است: «فرأی کثیر عصیانه کثیرا». مترجم گوید: شاید این جملات نورانی الهام بخش بعضی از بزرگان طریقت بوده (1)ه در دستور توبه مرقوم فرموده است: بهتر است مقدمتا دفتری تهیه کند و آنچه از گناهان به خاطر دارد در آن دفتر بنویسد و سپس یکی یکی آنها را نام برده و اظهار ندامت و توبه نماید.

این که در فکر از نام مقدس «رب» استفاده شده: «و فکر فیما خالف ربّه» شاید به منظور بیدار کردن فطرت باشد، زیرا که احترام ربّ و ولی النعمه از فطریات است و هر کس برای کسی که او را تربیت کرده و نعمت عطا نموده است احترام قائل است.

*نکته

از حکیمی پرسیدند فرق میان فکرت و عبرت چیست؟ گفت: فکرت آن است که غایب را حاضر بینی و عبرت آن که حاضر را غایب.

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان ایوان مداین را آئینه عبرت دان

یک ره ز ره دجله منزل به مداین کن وز دیده دوم دجله بر خاک مداین ران

ص: 552

1- به نظر عارف عامل بزرگ مرحوم شیخ محمد بهاری باشد.

دندانۀ هر قصری پندی دهدت نونو پند سر دندانۀ بشنوز بن دندان

گوید که تو از خاکی ما خاک تویم اکنون گامی دو سه بر مانه اشکی دو سه هم بفشان

از ناله جند الحق ماییم به در دسر از دیده گلایی ده در دسر ما بنشان

این است همان درگه گز عکس رخ مردم خاک در او بودی ایوان نگارستان

فی الذاهبین الاولین من القرون لنا بصائر لما رایت مواردًا للموت لیس لیها مصادر

ورایت قومی نحوها تمضی الاکابر و الاصاغر لا یرجع الماضی الیّ و لا من الباقین غابر

ایقینت انّی لا محاله حیث صار القوم صائر

* (قسّ بن سعدۀ ایادی خطیب مشهور عرب متوفی 600 میلادی)

* فاقبل نحوک مؤملاً لک مستحینا منک و وجه رغبتہ الیک ثقہ بک پس روی به سوی تو آورد در حالی که به تو امیدوار بود و از تو شرمسار، و چون به تو اعتماد داشت میل قلبی اش را به سوی تو متوجه کرد. فأمّک بطمعه یقینا پس با طمع یقینی اش آهنگ تو نمود. و قصدک بخوفه اخلاصاً و با اخلاص در خوفش تو را قصد کرد. اخلاص به معنای خالص کردن است که در طاعات و عبادات خالص بودن آنها از ریاست و در اصطلاح خالص نمودن قلب است از هر گونه آمیختگی به غیر قصد قربت که باعث تیرگی قلب شود و صفای آن را از بین ببرد. و گفته شده است که اخلاص عبارت است از تصفیۀ عمل از ملاحظۀ مخلوقین حتی از ملاحظۀ تصفیہ به گونه ای که بجز خدای تعالی هیچ چیز منظور نظرش نباشد حتی اگر اخلاص خود را ببیند این چنین اخلاص نیاز به اخلاص دیگری دارد.

امام خمینی - رضوان اللہ علیہ - در کتاب بی نظیر اسرار الصلوه فصل مشبعی درباره

ص: 553

اخلاص دارد و بسیار موشکافی فرموده و مطلب بسی اوج گرفته. طالبین حقیقت به مطالعه دقیق فصل نیت کتاب شریف آداب الصلوه توصیه می شوند. قد خلا طمعه عن کل مطموع فیه غیرک طمعش از هر چه مورد طمع است بجز تو بریده شده است. و أفرخ روعه من کل محذور منه سواک و دلش را از هر چه که می بایست از او ترسید بجز تو تهی ساخته است. فمثل بین یدیک متضرعا پس با حالت تضرع و زاری در پیشگاه تو ایستاده. و غمّض بصره الی الارض متخشعا با حال خشوع و فروتنی دیده بر زمین دوخته. و طأطأ راسه لعزّتك متدلّلا در بارگاه عزّتت سر فرود آورده (تا به ذل عبودیت و عزّ ربوبیت اعتراف کند). و ابثک من سرّه ما انت اعلم به منه خضوعا و رازهای درونی خود را که تو بهتر آگاهی خاضعانه در محضر تو بازگو نمود. و عدّد من ذنوبه ما انت احصى لها خشوعا و با خشوع گناهانش را که تو بهتر به شماره آنها آگاهی برشمرد. و استغاث بک من عظیم ما وقع به فی علمک و قبیح ما فضحه فی حکمک و از گناه بزرگی که در علم تو قرار گرفته و کارهای زشتی که آبرویش را در محکمه توریخته به تو پناهنده شده است.

من ذنوب أدبرت لذّاتها فذهبت و اقامت تبعاتها فلزمت و آنها گناهایی است که لذّتهاشان پشت کرده و از بین رفته ولی پیامدهای آنها همچنان باقی است. شاید غرض از این جملات آن باشد که چه بسا گناهایی که در نظر من بی اهمیت است و لکن در محضر تو گناه بزرگ و مهمّی است؛ چنان که در روایتی فرمود: هیچ گناهی را کوچک مشمار که مبادا نزد خدا بزرگ باشد و موجب غضب الهی گردد. قال رسول الله علیه السلام: «ان الله کتم ثلاثه فی ثلاثه، کتم رضاه فی طاعته و کتم سخطه فی معصيته و کتم ولیّه فی خلقه، فلا یستخفن احدکم شیئا من الطاعات فانه لا یدری فی ایّها رضا الله و لا یستقلن احدکم شیئا من المعاصی فانه لا یدری فی ایّها سخط الله و لا یزیرن احدکم باحد من خلق الله فانه لا یدری ایّهم ولیّ الله (وسائل الشیعه، ج 6، ص 247).

رسول خدا فرمود: همانا خدای تعالی سه چیز را در سه چیز پنهان فرموده: رضای خودش را در میان طاعتها مخفی فرموده و غضب خودش را در معصیت و نافرمانی او امرش مخفی فرموده و ولی خودش را در میان مردم مخفی کرده است. پس هیچ یک از شما هیچ اطاعتی را سبک مشمارد، زیرا که نمی داند رضای خدای تعالی در کدام طاعت است، و هیچ یک از شما گناهی را کم نپندارد که نمی داند سخط و خشم خداوندی در کدام گناه است، و هیچ یک از شما احدی از خلق خدا را به چشم حقارت نگاه نکند که چه می داند ولیّ

خدای تعالی کیست؟ عارف شیراز با بیان شعری شیرین خود می فرماید:

بر آستانه میخانه گرسری بینی مزن به پای که معلوم نیست تبت او

مکن به چشم حقارت نگاه در من مست که نیست معصیت و زهد بی مشیت او

* لا-ینکر یا الهی عدلک ان عاقبتہ و لا یستعظم عفوک ان عفوتہ و رحمته لانک الربّ العظیم الذی لا یتعاضمه غفران الذنب العظیم ای خدای من اگر این بنده ات را عقاب کنی به مقتضای عدل است و او منکر عدالت تو نیست و اگر عفوش بفرمایی و رحمش کنی عفو و رحمت تو را عجیب نبیند، زیرا تویی آن پروردگار بزرگی که بخشیدن گناهان بزرگ برای او اهمیتی ندارد. درباره حجاج نوشته اند که به هنگام مرگ گفت: خدایا مرا بیامرز هر چند که این خلق گمان می کنند که تو مرا نخواهی بخشید. خبر به گوش حسن بصری رسید، با تعجب پرسید: «او قال هذا؟» آیا چنین حرفی زد؟ گفتند آری. اللهم فها انا ذاقد جنتک مطیعا لامرک فیما امرت به من الدعاء بار الها! چون امر به دعا فرموده ای من اینک به اطاعت امر تو به درگاہت روی آورده ام.

متنجزا وعدک فیما وعدت به من الاجابه اذ تقول ادعونی استجب لکم چون فرمودی مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم و وعده اجابت دادی من نیز به انتظار این اجابتیم.

اللهم فصلّ علی محمد و آله و القنی بمغفرتک کما لقیتک باقراری بارها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و همان گونه که من در پیشگاه تو اقرار و اعتراف کردم تو نیز با آمرزشت مرا بپذیر.

و ارفعنی عن مصارع الذنوب کما وضعت لک نفسی و مرا از لغزشگاه های گناه از زمین خوردگی بلند کن؛ همچنان که من خود را در مقابلت پست و ذلیل نمودم و خاکسار شدم.

و استرنی بسترک کما تأتیتنی عن الانتقام منی و همان گونه که از من انتقام نگرفتی پرده از کار من بردار.

اللهم و ثبت فی طاعتک نیتی بارها! در فرمانبرداری از تو تبت مرا ثابت فرما! و احکم فی عبادتک بصیرتی و بیش مرا در پرستش استوار فرما. و غریب است که سید شارح (رض) می فرماید: کثیری از علمای خاصه و عامه برآنند که اگر عبادت کننده از عبادتش قصد رسیدن به ثواب الهی را بکند عبادتش باطل خواهد بود، زیرا تبت ثواب باخلاص در عبادت منافات

دارد و ما منکر آن نیستیم که مرتبه ای از اخلاص با تبت رسیدن به ثواب بلکه با در نظر گرفتن هر چه غیر حق تعالی است منافات دارد و اما بطلان عبادت کسی که به تعبیر امیر المؤمنین علیه السلام عبادت تجار است «دون اثباته خرط القتاد». و وقّنی من الاعمال لما تغسل به دنس الخطایا عنی و مرا به عملی موفق فرما که آلودگیهای گناهان را از من بزداید. به طوری که در پیش اشاره شد هر گناهی یک نوع آلودگی در دل ایجاد می کند که از آن در روایت به «نکته سوداء» تعبیر شده است و این آلودگی و ظلمت با نور عبادت از صفحه دل پاک می شود. و امام علیه السلام خواستار عبادتی است که اینچنین اثری را داشته باشد.

و توفّنی علی ملتک و مله نبیک محمد اذا توفّیتی و به هنگام وفاتم مرا با اعتقاد بر دین خود و دین پیغمبرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بمیران. این که امر وفات را به خدای تعالی نسبت داده شاید به تبعیت از قرآن کریم باشد که می فرماید: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» (1) دای تعالی است که به هنگام مرگ جانها را می ستاند. و شیخ بزرگوار در فقیه روایت می کند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد از معنای آیه شریفه که می فرماید: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» و از معنای آیه شریفه «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ 2»؛ ای پیغمبر به این مردم بگو که فرشته مخصوص مرگ حضرت عزرائیل که مأموریت قبض روح شما را دارد شما را قبض روح می کند، و از آیه شریفه «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ 3»؛ کسانی که فرشتگان جان آنان را می ستاند در حالی که آنان بر خود ستم کرده اند، و از معنای آیه شریفه «تَوَفَّيْتَهُ رُسُلُنَا 4»؛ فرستادگان ما او را قبض روح می کنند، و از معنای آیه شریفه «وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ 5»؛ اگر ببینی کسانی را که کافرند و فرشتگان جان آنان را می ستاند. و خلاصه سؤال راوی این است که چرا گاهی مرگ به خدای تعالی و گاهی به فرشته مرگ و گاهی به فرشتگان نسبت داده شده است؟ و علاوه بر این گاهی اتفاق می افتد که در یک ساعت در نقاط مختلف زمین افرادی می میرند که شمارشان را بجز خدای تعالی کسی نمی داند؛ مانند وقوع زلزله ها (و بمبارانها در عصر حاضر) جان این افراد بی شمار را چه کسی می گیرد؟

پس حضرت فرمود: که خدای تعالی برای ملک الموت معاونانی قرار داده است که آنان

ص: 556

ارواح را قبض می کنند؛ مانند صاحب منصب نظامی که اعوان و انصاری دارد و آنان را به اطراف و به مأموریت می فرستد؛ مثل آن است که خودش رفته و آن کار را انجام داده است.

نسبت مرگ به خدا و فرشته مرگ و فرشتگان از این قبیل است «سئل الصادق علیه السلام عن قول الله عزّ و جل: الله يتوفى الانفس حين موتها وعن قول الله عز و جل: قل يتوفاكم ملك الموت الذی و کلّ بکم و عن قول الله تعالی: الذین تتوفاهم الملائکه، و قد یموت فی الساعه الواحده فی جمیع الافاق ما لا یحصیه الا الله عز و جل فکیف هذا؟ فقال: ان الله تبارک و تعالی جعل لملک الموت اعوانا من الملائکه یقبضون الارواح بمنزله صاحب الشرطه له اعوان من الانس یبعثهم فی حوائجهم فیتوفیهم الملائکه فیتوفیهم ملک الموت مع ما یقبض هو، و یتوفیهم الله من ملک الموت». انتهى.

و این که امام علیه السلام عرض می کند: «و توفنی علی ملتک و مله نبیک محمد اذا توفیتنی» و جمله دعا را با «اذا توفیتنی» ختم می کند شاید از آن جهت باشد که اگر آن جمله را عرض نمی کرد شاید استفاده می شد که حضرت تقاضای مرگ کرده است، و با جمله «اذا توفیتنی» این معنی منتفی می شود؛ یعنی هر گاه که مشیت تو تعلق گرفت که مرا از این دنیا ببری مرا بر دین پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله و سلّم بمیران. و این نه از آن جهت است که حضرتش مرگ را مکروه می شمرد بلکه در مقام رضا و تسلیم نمی خواست چیزی را از خدای تعالی مسئلت کند که اراده حق تعالی به آن تعلق نگرفته باشد چنان که عارف اکباتان گفته است:

یکی وصل و یکی هجران پسندد یکی درد و یکی درمان پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد

* نکته

عارف بزرگوار حضرت استاد آقای میرزا علی آقا قاضی در این شعر نظری داشت و می فرمود عاشق به همه درد و بلا حاضر می شود که تحمل کند مگر به هجران که اگر به هجران هم راضی شد معلوم می شود در عشقش صادق نیست.

اللهم انی اتوب الیک فی مقامی هذا من کبائر ذنوبی و صغائرهما و بواطن سیئاتی و ظواهرها و سوائف زلاتی و حوادثها، توبه من لا یحدّث نفسه بمعصیه و لا یضمّر ان یرجع فی خطیئه بارالها! من

ص: 557

در این مقامم بازگشت به سوی تو می کنم از گناهان بزرگم و از کوچکهایشان و گناهان باطنی و ظاهری ام و گناهان گذشته و تازه ام، همچون بازگشت کسی که در مورد گناهی حدیث نفس نکند و بازگشت به گناه را در دل نگذراند. گویی اشاره است به آیه شریفه «وَذُرُوا ظَاهِرَ الْأَثَمِ وَبَاطِنَهُ 1»؛ ظاهر و باطن گناه را ترک کنید.

در معنای ظاهر و باطن گناه اختلاف است. بعضی گفته اند مقصود گناهانی است که علنی انجام می گیرد و گناهانی که به پنهانی صورت می گیرد. و گفته شده که آنچه از گناهان جامه عمل می پوشد ظاهری است و آنچه نیت انجام آن است گناه باطنی است. و گفته شده که گناه ظاهر اعمال اعضا و جوارح است و گناه باطن اعمال قلبی است، مانند کبر و حسد و عجب و اراده شر بر مسلمانان. و داخل در همین قسم است اعتقاد و عزم و ظن و تمنای بد و پشیمانی از کارهای خیر. در تفسیر علی بن ابراهیم (رض) آمده است که گفته است: گناه ظاهر گناهان معروف است و گناه باطنی عبارت است از شرک و شک قلبی. سید شارح (رض) در این جا مسائلی را مطرح کرده است.

*مسئله اول

می فرماید در نزد امامیه توبه کردن واجب است از تمام گناهان چه کبیره و چه صغیره به دلیل آن که اولاً آیات توبه عمومیت دارد به همه گناهان. و ثانیاً آن که ترک توبه از گناه چه کوچک و چه بزرگ اصرار بر گناه است، و اصرار بر گناه قبیح است و جز با توبه نمی توان از آن خلاصی یافت؛ پس توبه از همه گناهان واجب است. مترجم گوید که سید شارح (رض) مسامحه در تعبیر فرموده اند و گرنه ترک توبه ملازمه ای با گناه ندارد تا بگوییم ترک آن اصرار بر گناه است که ممکن است کسی نه گناه کند و نه توبه از گناه.

*مسئله دوم

آن که آیا تبعیض در توبه جایز است؟ بدین معنی که انسان در بعضی از گناهان توبه کند نه از همه آنها. ابوهاشم و جماعتی گفته اند که توبه تبعیضی صحیح نیست به دلیل آن که توبه از کار بد به خاطر بدی آن کار است، پس اگر در بعضی بدیها توبه کرد و از بعضی دیگر توبه نکرد

ص: 558

کشف می کند که اصلاً توبه نکرده است.

و لکن جمهور از عامه و خاصّه گفته اند که چنین توبه ای صحیح است، زیرا کارها به حسب اختلاف دواعی مختلف می شود و ممکن است داعی قبح در کاری قوی تر از کار دیگر باشد، و لذا آنچه که داعی قبحش قوی تر است ترک شود و آنچه قبح در آن کمتر است ترک نشود. و محقق طوسی (رض) فرموده: اگر به توبه تبعیضی قائل نشویم لازمه اش آن است که بگوییم کسی که از کفر توبه کرده و معصیت صغیره را مرتکب می شود کفرش باقی است و توبه اش فایده ای ندارد. و علامه حلی فرموده: لازمه صحیح نبودن توبه تبعیضی آن است که اگر یهودی از یهودی بودن توبه کند ولی یک درهم بدزدد باید بگوییم که او همچنان یهودی است در حالی که به اجماع علما چنین کس مسلمان است.

*مسئله سوّم

بعضی از معتزله گفته اند که توبه کننده اگر گناهانش را به تفصیل بداند واجب است که از هر یک یک از گناهانش توبه کند و اگر بعضی از گناهانش را به تفصیل می داند و بعضی را به اجمال باید از آنچه به تفصیل می داند تفصیلاً توبه کند و از آنچه به اجمال می داند به اجمال توبه کند و شیخ بهائی - قدس سره - فرموده که توبه اجمالی آن است که از گناهان به طور اجمال و روی هم رفته توبه کند نه از یک یک گناهان، حتی اگر یک یک آنها را بداند. و محقق طوسی (رض) در این مسئله توقف فرموده و لیکن چون دلیلی بر تفصیل نداریم بعید نیست که توبه تفصیلی واجب نباشد.

*مسئله چهارم

آیا توبه موقت جایز است؟ مثل آن که تصمیم بگیرد تا یک سال گناه نکند. بعضی گفته اند که درست نیست، زیرا حقیقت این چنین توبه آن است که از گناه حقیقتاً پشیمان نشده است و پشیمانی رکن اصلی توبه است و لیکن جمعی دیگر گفته اند که چنین توبه صحیح است مانند واجبات که انسان می تواند واجبی را به جا آورد و واجب دیگری را به جا نیاورد. نهایت امر آن است که اگر واجب دیگر را به جا نیاورد گنهکار است ولی ارتباطی به آن واجب که انجام داده ندارد، و حق مطلب آن است که پشیمانی واقعی خالی از نیت عدم عود نمی تواند باشد.

ص: 559

شیخ بهایی (رض) در شرح اربعین فرموده است در توبه لابد باید تصمیم داشته باشد بر این که تا عمر دارد گرد آن گناه نگردد، ولی آیا شرط است که صدور آن گناه از او ممکن باشد یا آن که شرط نیست؟ مثلاً کسی زنا کرد و سپس خود را از مردی ساقط کرد توبه چنین شخصی چه صورت دارد؟ بیشتر علما فرموده اند که توبه اش صحیح است، بلکه بعضی از متکلمین گفته اند که علمای پیشین را اجماع است بر صحت چنین توبه. و او اولی تر در صحت کسی است که به بیماری سختی دچار شود که گمان قوی داشته باشد بر این که دارد می میرد. اما اگر یقین به مرگ کرد و علایم مرگ نیز آشکار شد که از آن به معاینه تعبیر می شود پس صحیح نبودن توبه در این حال علاوه بر آن که اجماعی است قرآن کریم بیان فرموده است.

آن جا که خدای تعالی می فرماید: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»؛ بدکارانی که به هنگام مرگ توبه کنند توبه شان پذیرفته نیست و نه کسانی که با حالت کفر از دنیا می روند که عذاب دردناکی از برای آنان آماده کرده ایم. و در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد است که فرمود: همانا خدای تعالی توبه بنده را می پذیرد مادامی که روح به گلوگاهش نرسیده باشد: «ان الله يقبل توبه العبد ما لم يغرغر». و محدثین امامیه روایات بسیاری از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل کرده اند که فرموده اند توبه به هنگام مشاهده علایم مرگ و حضور آن و مشاهده احوال مرگ پذیرفته نیست. و بعضی از مفسرین گفته اند که از لطف خدای تعالی به بندگان آن است که حضرت ملک الموت قبض روح را از انگشتان پا شروع می کند و کم کم بالاتر می آید تا آن که روح به سینه می رسد، سپس به گلوگاه می رسد تا بنده بتواند از این مهلت استفاده نموده و به خدای تعالی توجه کند و وصیت و توبه نماید و از دیگران حلال خواهی کند و به یاد خدا باشد، تا هنگامی که روح از بدنش مفارقت می کند یاد خدا بر زبان و لبان او باشد و از این رهگذر امید حسن عاقبت از برای او باشد.

البته این امور برای عامه مسلمانان است و اما خواص و اولیای خدا حسابشان جداست و در بعضی از آثار نیز اشاراتی بدین مطلب هست؛ مانند آن که فرموده اند: جان دادن مؤمن مانند کسی است که گلی را بو کند. عارف شیراز فرماید:

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست روزی رُخس بینم و تسلیم وی کنم

و نیز فرماید:

حجاب چهره جان می شود غبار تنم خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است روم به روضه رضوان که مرغ آن چمنم

مرا که منظر حور است به مسکن و ماوی چرا به کوی خراباتیان بود وطنم

و نیز فرماید:

خرم آن روز کز این منزل ویران بروم راحت جان طلبم وز پی جانان بروم

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت رخت بریندم و تا ملک سلیمان بروم

به هوا داری او ذره صفت رقص کنان تا به سر منزل خورشید درخشان بروم

* شعرا و ادبا و عرفای اسلامی را در این زمینه شعر و سخن فراوان است و مطالب ظریف و ذوقی بسیاری گفته اند و اما این که چه کسانی از روی حقیقت سروده اند و چه افرادی به طور مجاز و تقلید، خدای تعالی عالم السّر و الخفیّات است. و کوتاه سخن آن که اگر یافته اند نیکو یافته اند و خوشا به حالشان و اگر بافته اند نیز نیکو بافته اند؛ جزاهم الله خیرا.

وقد قلت يا الهی فی محکم کتابک اَنک تقبل التوبه عن عبادک و تعفو عن السيئات خدای من! تو در ضمن آیات محکّمات قرآن کریم فرموده ای که همانا تو توبه را از بندگان می پذیری و از کردارهای زشت گذشت می فرمایی (شاید اشاره باشد به آیه شریفه «هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ 1»). و تحبّ التوابین و آنان را که بسیار توبه می کنند دوست می داری. فاقبل توبتی کما وعدت، همان گونه که وعده فرموده ای توبه مرا بپذیر. و اعف عن سيئاتي کما ضمننت و از کارهای بد من گذشت فرما همان گونه که ضامن شدی. و اوجب لي محبتك کما

ص: 561

شرطت: و محبتت را برای من واجب فرما همان گونه که شرط فرموده ای.

فایده در جمله (فی محکم کتابک)

فی محکم کتابک یا از باب اضافه صفت به موصوف است یعنی فی کتابک المحکم؛ چنان که می فرماید: «کِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ 1»، و مقصود از محکم بودن آن است که هیچ گونه نقص و اختلالی در آن راه ندارد؛ مانند آن که گوییم ساختمان محکم، اساس محکم؛ و یا از باب اضافه نوع است به جنس، زیرا در قرآن کریم، آیات بر دو نوع است:

محکم و متشابه؛ چنان چه حق تعالی می فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ 2».

و در معنای محکم و متشابه اختلاف است. سید شارح (رض) وعده می دهد که در روضه چهل و دوم شرح مبسوطی راجع به محکم و متشابه خواهیم داد ان شاء الله و در این جا اکتفا می کنیم به آنچه از ائمه - علیهم السلام - روایت شده که محکم آن است که به آن عمل بشود و متشابه آن است که همه کس آن را نفهمند و امر بر جاهل به معنای آیه مشتبه شود. و علی بن ابراهیم فرمود: محکم آن است که تنزیلش نیازی به تأویل نداشته باشد؛ مانند آیه شریفه «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ 3»؛ حرام شده است بر شما مردار و خون و گوشت خوک. و متشابه آن است که یک لفظ داشته باشد ولی معانی مختلف باشد مانند کلمه فتنه.

پایان سخن علی بن ابراهیم.

مفسر کبیر علامه - طباطبایی رضوان الله علیه - در تفسیر قیّمش بحث مفصّلی درباره محکم و متشابه فرموده است و اقوال در معنی آن را به شانزده رسانده است و هیچ کدام در نظر ایشان بدون اشکال نیست و نتیجه می گیرد که گرفتاریها و مصایبی که دامنگیر اسلام و مسلمین شده است نتیجه این است که از متشابهات قرآن پیروی شده است، و از این جهت است که قرآن این همه در این باره اصرار دارد که از متشابهات تبعیت نشود و مسلمین ندانسته چیزی نگویند و در خط شیطان قدم برندارند، و رویه قرآن بر این است که در جایی اصرار دارد که رکنی از ارکان دین در خطر انهدام باشد مانند دوستی کفار، مودت ذوی القربی

و تأیید تعدد زوجات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و معامله ربوی و اتحاد کلمه در دین و امثال اینها که هر کدام از اینها از اهمیت خاصی برخوردارند، سپس بحثی دارد در معنای این که چگونه محکمت ام الكتاب است؟ و محکمت به معنی ام الكتاب است یعنی چه؟ و بحث دیگرشان در معنای تأویل است و بحث چهارم در این که آیا غیر از خدای سبحان کسی تعبیر تأویل قرآن را می داند؟ و بالا-خره بحث در این که چرا قرآن آیات متشابه دارد؟ و مطالب ارزنده ای در این زمینه ها دارند که نقلش موجب تطویل است طالبین به تفسیر پر ارزش المیزان مراجعه کنند.

اتک تقبل التوبه و تعفوا عن السيئات: به تحقیق که حضرتت توبه را می پذیری و از بدیها در می گذاری. شاید اشاره باشد به آیه شریفه در سوره الشوری که می فرماید: «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ 1» ؛ او همان خدایی است که توبه را از بندگانش می پذیرد و از بدیها در می گذرد و کارهای شما را می داند.

و تحب التوابين: و توبه کاران را دوست می داری.

نتیجه در معنای تواب

تواب صیغه مبالغه است یعنی بسیار توبه کار و این مبالغه یا به اعتبار کیفیت است و معنایش آن می شود که هرگز به گناه باز نمی گردد، و یا به اعتبار کمیت است و معنایش آن است که بسیار توبه می کند و هر چه گناه کرد توبه در تجدید می کند.

در حدیث است از طریق شیعه و سنی که فرمود: «ان الله يحب من عباده الممتحن التواب»؛ همانا خدای تعالی از بندگانش کسی را دوست دارد که بسیار آزمایش شده و بسیار توبه کار باشد؛ بدین معنی که با گناه آزمایش می شود و سپس توبه می کند و باز آزمایش می شود و باز توبه می کند. و معنای «ان الله يحب التوابين و يحب الممتطهرين 2» آن است که خدای تعالی دوست دارد توبه کاران از نجاسات باطنی را که گناهان است و دل انسان را آلوده می سازد و متطهران را دوست می دارد؛ یعنی کسانی که خود را از نجاسات ظاهری تطهیر می کنند. و گفته شده است که «يُحِبُّ التَّوَابِينَ» یعنی از معاصی کبیره و «يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» یعنی از معاصی

صغیره؛ چنان که در حدیث از امام صادق علیه السلام است که فرمود: «اذا تاب العبد توبه نصوحا احبّه الله فستر علیه فی الدنیا و الآخرة»؛ وقتی بنده ای توبه خالص کرد خدای تعالی او را دوست می دارد؛ پس بر او پرده می کشد در دنیا و آخرت. فاقبل توبتی كما وعدت: پس توبه مرا بپذیر همچنان که وعده فرمودی. و اعف عن سیئاتی كما ضمنت: و از گناهانم درگذر همان گونه که ضامن شده ای. و لك يا ربّ شرطی ان لا اعود فی مکروهک و ضمانی الا ارجع فی مذمومک و عهدهی ان اهجر جميع معاصیک: پروردگارا! من هم با تو شرط می کنم و قرارداد می بندم که هر آنچه تو آن را ناخوش داری به آن باز نگردم و تضمین می کنم آنچه را که در نزد تو ناپسند است دوباره انجام ندهم و پیمان می بندم که همه گناهانی را که تعیین فرموده ای یکباره ترک گویم.

*نکته

سزاوار است کسی که این جملات شریفه را قرائت می کند در ظاهر لفظ نیز و اقلا در دل خود این تصمیم را معلق بر مشیت حق تعالی بکند؛ چنان که خود حضرت حق تعالی شأنه دستور فرموده: «و لا تقولنّ لشیءٍ اِنّی فاعلٌ ذلکَ غداً اِلّا اَنْ یشاءَ اللهُ 1»، که بدون مشیت - عزّ شأنه - از هیچ مخلوقی هیچ کاری ساخته نیست «و ما تشاؤون اِلّا اَنْ یشاءَ اللهُ 2» و تصمیم گیری بدون تعلیق بر مشیت تجزّی است و نعوذ بالله اگر بواسطه فسخ عزیمت و نقض همّت مورد عتاب حق تعالی قرار گیرد.

اللهم انک اعلم بما عملت فاغفر لی ما علمت: بارها! حضرتت آنچه را که از من سر زده بهتر می دانی پس هر چه را مرتکب شده ام بر من مگیر. و اصرافی بقدرتک الی ما احببت: و مرا با قدرت ذات مقدست بر آنچه دوست داری رهبری فرما. محتمل است که منظور از «انک اعلم بما عملت» کمیّت نباشد بلکه از حیث کیفیت باشد که چه بسا اعمالی را من به حساب حسنات خود آورده ام و حضرتت بهتر می داند که آن عمل جزء حسنات نیست بلکه جزء سیئات است. و شاید از قبیل حسنات الابرار سیئات المقربین باشد و الله اعلم بمراد اولیانه.

و از عبد الله بن عباس روایت است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم که فرمود: «لم اری سیئا احسن طلبا و لا اسرع ادراکا من حسنه حدیثه لذنب قدیم ان الحسنات یذهبن السیئات ذلک ذکری للذاکرین»؛ هیچ

چیز در طلب کردن و در رسیدن سریع تر از کار خوب تازه ای نیست که برای کفّاره گناه قدیم انجام گیرد؛ چنان که خدای تعالی می فرماید: به تحقیق که کارهای نیک کارهای زشت را از بین می برد و این مطلب موجب تذکر است برای کسانی که یاد خدا هستند.

اللّٰهُمَّ وعلیّ تبعات قد حفظتهن و تبعات قد نسیتهنّ و کلهنّ بعینک التّی لا تنام و علمک الدّی لا ینسی: بارالها! بر ذمّه من از دیگران حقوقی است که آنها را به یاد دارم و حقوقی است که آنها را فراموششان کرده ام و لکن همه آنها در پیش چشم توست؛ چشمی که هرگز خواب و غفلت بر او راه ندارد و همه در علم تو حاضر است؛ علمی که فراموشی ندارد. فعوضّ منها اهلها و احطط عنی و زرها: پس عوض آنها را به صاحبانش مرحمت فرما و مسئولیت آنها را از گردن من بردار. و خفف عنی ثقلها و بار سنگین آنها را از دوش من سبک فرما. و اعصمنی من ان اقارف مثلها: و مرا نگهدار از این که دوباره مانند آن را مرتکب شوم.

*دو هشدار/هشدار اوّل

گروه معتزله گفته اند که ردّ مظالم شرط صحّت توبه است پس صحیح نیست توبه از مظلّمه و حقوق دیگران که بر ذمّه انسان است مگر به این که ذمه اش را از آن حق فارغ کند و از آن مظلّمه بیرون بیاورد؛ مثلاً اگر مظلّمه مالی است می بایست آن را بصاحبش رد کند و یا از او حلالیت بطلبد و اگر مظلّمه عرضی و آبرویی است مثل این که غیبت کسی را کرده و به گوش طرف رسیده است باید از او حلالیت بطلبد.

لکن اصحاب ما از امامیه فرموده اند و اشعری ها نیز با آنها موافقت کرده اند که حلالیت خواستن خود واجب دیگری است و ارتباطی با پشیمانی از گناه ندارد. و آمدی گفته است اگر کسی مظلّمه ای را مرتکب شد مانند قتل و ضرب دو چیز بر او واجب می شود: یکی توبه و دیگری ذمه خود را از مظلّمه فارغ ساختن به این که خود را تسلیم قصاص کند اگر قصاص ممکن باشد تا از او قصاص شود؛ و کسی که فقط توبه کند اما خود را تسلیم قصاص نکند یکی از دو واجب را به عمل آورده است و صحّت این واجب ارتباطی به آن ندارد که واجب دیگر را نیز به جا آورد؛ مانند آن که کسی دو نماز بر ذمه داشته باشد یکی از نمازها را قضا کند و دیگری همچنان بر ذمه اش باقی بماند. و شیخ بهایی - قدس الله سرّه - فرموده است: بدان که پیامدهای گناهان از قضای نمازهای فوت شده و ادای حقوق و تمکین نمودن از قصاص و

ص: 565

حدّ و امثال اینها شرط صحّت توبه نیست بلکه واجبات مستقّلی هستند و توبه بدون اینها نیز صحیح است و اگر آنها نیز منضم به توبه شود البته کامل تر و بهتر خواهد بود.

* هشدار دوّم

اصحاب ما برآنند که گناه اگر دنباله ای نداشته باشد که شرعا آن را باید به جا آورد فقط پشیمانی در توبه از آن گناه کافی است؛ مانند پوشیدن لباس حریر برای مردان و یا شرابخواری و یا گوش به غنا دادن و از این قبیل امور که در توبه اینها کافی است که آدمی پشیمان شود و تصمیم بگیرد که دیگر مرتکب آن نشود.

و اما اگر گناه چیزهایی را به دنبال داشته باشد از حقوق الهی و یا حق الناس خواه حق مالی، و خواه غیر مالی، در این گونه امور علاوه بر توبه و پشیمانی از آن باید آن حقوق را نیز پرداخت کند و تنها پشیمانی از گناه کافی نیست و چه بسا مکلف مخیر است بین این که آن حقوق را پرداخت کند و یا فقط به توبه اکتفا کند.

اما حقوق الله مالی مانند بنده آزاد کردن در کفاره، که اگر کسی داشته باشد باید آزاد کند و حق الله غیر مالی مانند قضای نمازهایی که از او فوت شده که حق الله است و مالی هم نیست و یا روزه کفاره کسی که عمدا افطار کرده باید دو ماه پی در پی روزه بگیرد و اگر مخالفت نذر و یا قسم کرد باید به کفاره اش اطعام کند و یا روزه بگیرد و امثال اینها. و اگر حق الله از قبیل حدّ باشد مکلف مخیر است که نزد حاکم اعتراف کند تا حدّ بر او جاری شود یا پیش از آن که نزد حاکم ثابت شود توبه کند که در این صورت حدّ بر او جاری نمی شود.

و اما حق الناس مالی، پس واجب است که برائت ذمه از آنها را تحصیل کند - البته به قدر امکان - و اگر صاحب حق از دنیا رفته باشد باید از وارثانش در هر طبقه ای که هستند برائت ذمه بگیرد و اگر این کار را نکرده و با اشتغال ذمه از دنیا رفت آیا حقوق به چه کسی باید برسد که در این جا چند قول است: یکی آن که این حق مال اولین کسی است که صاحب حق بود.

قول دوّم آن که مال آخرین وارث است هر چند وارث عام باشد مانند امام علیه السلام.

سوم این که این حق منتهی می شود به خدای تعالی. و قول اوّل صحیح تر است؛ چنان که روایت صحیحی از امام صادق دلالت بر آن دارد. اما حقهای غیر مالی اگر گمراه کردن مردم باشد باید آن را ارشاد کند و به راه راست باز گرداند و اگر قصاص باشد باید به مستحق اعلام

کند و آمادگی خود را نیز اعلام کند؛ مثلاً بگوید این من بودم که پدر تو را کشتم، اگر می خواهی قصاص کنی من آماده ام و اگر می خواهی عفو کن. به قول سعدی:

گر گُشی ور جرم بخشی روی و سر بر آستانم بنده را فرمان نباشد هر چه فرمایی بر آنم

* و اگر قذف کرده و نسبت زنا به کسی داده و به گوش طرف هم رسیده باید تمکین کند و آماده حدّ باشد. اما اگر به گوش طرف نرسیده آیا واجب است اعلام کند یا نه؟ دو وجه است: از آن جهت که حق الناس است و جز با اسقاط صاحب حق ساقط نمی شود باید اعلام کند، و از جهت آن که اعلام آن تجدید ادّیت طرف است و کینه او را بیشتر می کند پس نباید اعلام بشود.

و نظیر این سخن در غیبت نیز جاری است. از کلام محقق طوسی و شاگردش - رضوان الله علیهما - چنین برمی آید که اعلام واجب نیست. با توجه به این مطالب است که امام علیه السلام عرض می کند: «فَعَوِضْ مِنْهَا أَهْلِهَا وَ احْطَطْ عَنِّي وَ زُرْهَا وَ خَفِّفْ عَنِّي ثَقَلَهَا وَ اعْصِمْنِي مِنْ أَنْ يَقَارِفَ مِثْلَهَا» که ترجمه اش گذشت.

علامه شعرانی - قدس سرّه - می فرماید: فرد گناهکار را بر دل لگه می نشیند و باری بر وی می آید و او را از استقامت منحرف می کند. همه این عبارات صحیح و کنایه از قساوت قلب است، و قساوت قلب کنایه از آسان گرفتن گناه و وحشت نکردن از ارتکاب آن، دل گناه نکرده قیح معصیت را درک می کند و در می یابد و از یاد آن به خود می تپد و از ارتکاب آن هراسناک است و چون باری مرتکب شود آن را سهل می گیرد و هر گاه چند بار تکرار کند و بدان خو گیرد آن شود که خداوند فرمود: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ 1» .

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام است که هیچ بنده ای نیست مگر در دلش سفیدی است و چون گناه کند در آن جا نقطه سیاه پدید می شود و اگر توبه کند آن نقطه سیاه از بین می رود و چون در گناه اصرار ورزد سیاهی افزون گردد تا سفید را فرو پوشد و هرگاه سفیدی همه پوشیده شد صاحب این دل به خیر باز نمی گردد؛ همان است که خداوند فرمود: «كَلَّا بَلْ رَانَ...»

و شیخ بهایی - قدس سرّه - فرماید: خطر تأخیر توبه دو چیز است: یکی آن که مرگ ناگهان آید و مهلت توبه ندهد، و دیگر همان که دل سیاه شود و امید خیر از او نباشد؛ چنان که در

حدیث امام باقر است. و بسا باشد که موجب زوال عقیده او شود و به انکار آیات انجامد؛ چون هر کس می خواهد عمل خود را صحیح و عاقلانه داند و گناهکار مصرّ ناچار است انکار قیامت و دوزخ کند تا در عمل خویش ملوم نباشد. نعوذ باللّٰه من سوء خاتمه. پایان سخنان دانشمند معظمّ آیه اللّٰه شعرانی (قدس سرّه).

مترجم گوید: مؤید فرمایش ایشان آیه شریفه است که می فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ ۱» .

و در حدیثی است که اگر در ذمه کسی مظلّمه ای باشد و نتوانست آن را به صاحبش رد کند و یا از او حلالیت بخواهد و از خدای تعالی بخواهد که آن را ادا فرماید. حق تعالی شأنه آن را ادا می فرماید و یا صاحب آن را راضی می فرماید: من کان علیه مظلّمه و لم یکنه ردّها علی صاحبها و التحلّل منه و سئل اللّٰه تعالیٰ ان یقضیها عنه قضیها اللّٰه تعالیٰ عنه او رضی صاحبها عنه.

ثقه الاسلام کلینی (رض) به سند خود از معتب نقل می کند که گفت: «دخل محمد بن بشر و شاء علی ابی عبد اللّٰه فسئله ان یتکلم شهابا ان یخوف حتی ان ینقضی الموسم و کانت له علیه الف دینار و ارسل الیه ماتان، فقال له قد عرفت حال محمّد و انقطاعه الینا و قد ذکر انّ لک علیه الف دینار و لم تذهب فی بطن و لا - فرج و انما ذهب دینا علی الرّجال و وضائع وضعها و انّی احبّ ان تجعله فی حل، و قال لعلک ممن یزعم انه یقبض من حسناته فتعطاها فقال کذلک فی ایدینا، فقال ابو عبد اللّٰه: اللّٰه اکرم و اعدل من ان یتقرب الیه عبد فیقوم فی اللیله القره و یصوم فی الیوم الحار او یطوف بهذا البیت ثم یسلبه ذلک فتعطاه و لکن اللّٰه فضل کثیر یکافی المؤمن، قال: فهو فی حل».

راوی گوید: محمد بن بشر و شاء به خدمت امام صادق علیه السّلام رسید و از ایشان تقاضا کرد که درباره وی با شهاب (نام شخصی است) مذاکره فرماید، باشد که بر او سخت نگیرد تا موسم بگذرد، و محمد بن بشر به شهاب بدهکار بود.

امام علیه السّلام دویست دینار برای شهاب فرستاد و فرمود: تو می دانی که محمد وابسته به ما است و بجز ما کسی را ندارد و یک هزار دیناری که به تو بدهکار است در راه خورد و خوراک و شهوترانی مصرف نکرده است بلکه به مردم بدهکار بوده و با پول تو بدهی اش را پرداخت نموده و من مایلیم که تو او را حلال کنی و ذمه اش را بری سازی.

و حضرت اضافه فرمود که: شاید تو از کسانی هستی که گمان می کنی از حسنات محمد

برداشته می شود و بر حسنات تو افزوده می شود. وی گفت: این چنین به دست ما رسیده است. پس امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تعالی کریم تر و عادل تر از آن است که بنده ای به درگاه او نزدیک شود و در شبهای سرد به عبادت برخیزد و روزهای گرم روزه بدارد یا این خانه خدا را طواف کند سپس خدای تعالی این حسنات را از وی بستاند و به تو بدهد، و لکن فضل خدای تعالی بسیار است که مؤمن را با فضل خود مکافات می فرماید.

شهاب گفت: پس من او را حلال کردم. سید شارح فرماید: در این روایت دلالت ظاهری است بر این که اگر خدای تعالی بخواهد مکافات فرماید و عوض مرحمت فرماید بدون آن که از حسنات بنده اش که نمی تواند بدهی خود را بپردازد چیزی کم بشود عوض عنایت می فرماید، و الله اعلم. پایان سخن سید شارح - قدس الله سره -.

اللهم وانه لا وفاء بي بالتوبة الا بعصمتك ولا استمساک لی عن الخطايا الا عن قوتك فقوتی بقوه كافیة و تولنی بعصمه بارالها! من نمی توانم پیمانی را که با تو بسته ام به پایان برسانم مگر آن که تو مرا حفظ بفرمایی، و من نتوانم از خطاها خودداری کنم مگر با نیرویی که تو عطا فرمایی. پس خدایا نیرویی کافی به من عطا بفرما و با عصمتی که مانع از گناهان باشد مرا نگهداری فرما.

محور این جملات نورانی بر آن است که آدمی از مقاومت در برابر نفس و هواهایش عاجز است و نمی تواند با دواعی نفس و وسوسه های ابلیسی آن مبارزه کند مگر آن که به ذیل الطاف الهیه متمسک شود و توفیقات ربانیه شامل حالش بشود که به قول عارف شیراز:

دام سخت است مگر یار شود لطف خدای ورنه انسان نبرد صرفه ز شیطان رجیم

* مؤید این معنا روایت شریفه ای است که از کافی شریف است به سندش از امام باقر علیه السلام که فرمود: «انّ الله عزّ و جلّ اوحی الی داوود ان ائت عبدی دانیال، فقل له: انک عصیتنی فغفرت لک و عصیتنی فغفرت لک و عصیتنی فغفرت لک فان انت عصیتنی فی الرابعه لم اغفر لک. فقال له دانیال:

قد ابلغت یا نبی الله. فلما کان فی السحر قام دانیال فناجی ربه فقال: یا رب انّ داوود نبیک اخبرنی عنک اننی قد عصیتک فغفرت لی و عصیتک فغفرت لی و عصیتک فغفرت لی و اخبرنی عنک انی ان عصیتک، الرابعه لم تغفر لی، فوعزّتک لئن لم تعصمنی لاعصیک ثم لاعصیک». خدای عز و جل به

داوود علیه السّلام وحی فرمود که به نزد بنده ام دانیال برو و به او بگو که تو یک بار معصیت مرا کردی و من آمرزیدمت، دوباره گناه کردی و من بخشیدمت، بار سوم نافرمانی نمودی عفو کردم، اگر بار چهارم گناه کنی تو را نخواهم آمرزید. پس دانیال به داوود عرض کرد: یا نبی اللّٰه! شما وظیفه تبلیغی خود را انجام دادی.

پس چون شب فرارسید و سحر شد دانیال به عبادت برخاست و در مناجات با خدای تعالی عرض کرد: پروردگارا! داوود پیغمبرت مرا خبر داد که فرموده ای من یک بار تو را معصیت کردم مرا آمرزیده ای، دیگر باره گناه کردم باز مرا آمرزیدی، بار سوم معصیت کردم مورد عفو قرار دادی. داوود از تو خبر داد که فرموده ای اگر بار چهارم گناه کنم مرا نخواهی آمرزید. به عزتت سوگند که اگر مرا حفظ نکنی و عصمتت شامل حال من نشود حتماً تو را گناه خواهم کرد و باز گناه خواهم کرد.

و از این قبیل است آنچه از بعض محبّین و دوستان خدای تعالی نقل شده که جنایتی را مرتکب شد و مورد توبیخ و سرزنش حق تعالی قرار گرفت. دیگر بار جنایت از وی سر زد.

پس خدای تعالی به پیغمبر زمان وحی فرمود که به آن بنده بگو: اگر دیگر باره به چنین جنایتی دست بیایی مورد خشم من قرار گرفته و معذّب خواهی شد. پس از مدتی این دوست خدای تعالی باز آلوده به جنایت گردید و از دنیا رفت. مردم غسلش دادند و کفّش نمودند و در تابوتش نهادند و ترسیدند بر وی نماز بخوانند که مبادا رانده درگاه خدای تعالی باشد و رابطه اش با پروردگار قطع شده باشد، در حالی که این بنده خدا هرگاه که گناه می کرد پس از گناه توبه می کرد و کسی از توبه او آگاه نبود.

و چون جنازه اش را برداشتند بادی وزیدن گرفت و گوشه کفن را کنار زد، دیدند نامه ای بر روی جنازه است که بر آن نامه نوشته شده است: عتابی که از ما به این بنده شد عتاب دوستانه بود نه خصمانه. پس بر آن جنازه نماز خواندند «ان بعض المحبّین جنی جنایه فوبخه اللّٰه ثم عاد الیها فی وقت آخر فاوحی اللّٰه نبی ذلک الزمان ان قل له: ان رجعت الی تلک الجنایه اغضب علیک و تعذب علیها. فعاد الیها بعد حین و مات فیها فغسّ لموه و کفّوه و اضعوه علی الجنازه و خافوا ان یصلوا لما توهموا انه مقطوع عن الرب، و کانت له ندامه بعد ارتکابه کل جنایه و کانت تلک الحاله مستوره، فلما رفعوا الجنازه جاءت ریح و کشفّت عن بعض اکفانه فوجدوا علیه رقعه مکتوب علیها: هذا عتاب الاحبّاء لا عتاب الاعداء، فصلّوا علیه».

هر کسی را سیرتی بنهاده ایم هر کسی را اصطلاحی داده ایم

در حق او مدح و در حق تو ذم در حق او شهد و در حق تو سم

در حق او نور و در حق تو نار در حق او ورد و در حق تو خار

در حق او نیک و در حق تو بد در حق او خوب و در حق تو ردّ

ما بری از پاک و ناپاکی همه از گرانجانی و چالاکی همه

ما برون را ننگریم و قال را ما درون را بنگریم و حال را

* اللهم فاجعلنا ممن اصطفيتهم بقربك و ولايتك و اخلاصه لودك و محبتك و فرغت فواده لك يا من انوار قدسه لابصار محبيه رائعه و سبحات وجهه لقلوب عارفيه شائقه يا منى قلوب المشتاقين و يا غايه آمال المحبين اسئلك حبك و حب من يحبك و حب كل عمل يوصلني اليك و اجعلك الي احب مما سواك.

بازگشت به شرح دعای شریف: اللهم ایما عبد تاب الیک و هو فی علم الغیب عندک فاسخ لتوبته و عائد فی ذنبه و خطیئته فانی اعوذ بک ان اکون کذلک فاجعل توبتی هذه توبه لا احتاج بعدها الی توبه، توبه موجبہ لمحوما سلف و السلامه فیما بقی: بارالها هر بنده ای که به سوی تو بازگشت و تو در علم غیب می دانی که توبه اش را خواهد شکست و دوباره به گناه و خطایش ادامه خواهد داد پس من به تو پناه می برم که چنان باشم.

پس این توبه مرا توبه ای قرار بده که دیگر پس از آن به توبه دیگر محتاج نباشم؛ توبه ای باشد که گذشته را محو کند و در آینده نیز بسلامت بماند. مقصود از محو گذشته یا عفو و گذشت از گناه گذشته است بدین معنی که از دیوان عملش که فرشتگان الهی ثبت کرده اند محو شود و بسلامت ماندنش یعنی در باقیمانده عمر گناه نکنم.

و بالجمله مقصود از این جملات شریفه آن است که از خدای تعالی مسئلت می کند که بر توبه ثابت قدم بماند و موجبات شکستن آن فراهم نشود و حالتی در بنده ایجاد شود که دیگر دامن به گناه نیالاید و گذشته را جبران نماید، و البته توبه بدین سان به قبول نزدیک تر و در بارگاه الهی پذیرفته تر خواهد بود؛ چنان که در روایت شریف کافی است از امام صادق علیه السلام

که فرمود: «ان الله يحب العبد المفتن التواب» همانا خدای تعالی بنده مفتن بسیار توبه کار را دوست می دارد. و زمخشری در کتاب «الفاقی» گفته «المفتن» کسی است که در بوتۀ امتحان فراوان در شده باشد، و نظیر همین روایت را شاهد آورده و گفته است که در حدیث است:

«المؤمن خلق مفتنا توابا»؛ یعنی خدای تعالی او را مجرب اش فرموده که با گناه آزمایش می فرماید و سپس مؤمن توبه می کند و باز خدای تعالی آزمایشش می فرماید و او باز توبه می کند.

تنبیه در جمله (فاجعل توبتی هذه توبه لا احتاج الی توبه)

سید شارح (رض) می فرماید: شاید از جمله «فاجعل توبتی هذه توبه لا احتاج الی توبه» استفاده بشود که اگر توبه کار به یاد گناهش افتد دوباره توبه کردنش واجب نباشد؛ برخلاف کسانی که گفته اند: «المتذکر للذنب كالمقارب له»، کسی که به یاد گناه باشد مانند کسی است که مرتکب گناه می شود پس واجب است که توبه کند. و آمدی در رد این قول گفته است که این گفتار مسلما باطل است به دلیل این که بالضروره می دانیم که اصحاب رسول خدا علیه السلام و کسانی که کافر بودند و اسلام آوردند به طور قطع متذکر حالات زمان جاهلیت و پیش از اسلام می شدند و حال آن که تجدید اسلام بر آنان واجب نبود و چنین تکلیفی نیز از طرف رسول خدا علیه السلام بر آنان نشده بود. گناهان نیز که بنده از آنان توبه می کند از این قرار است. مترجم گوید: شاید مقصود از عدم تذکر گناه تذکر لذت گناه باشد که شخص تائب را لازم است لذت گناه را از یاد ببرد و مانند بعضی از منافقین نباشد که می گفت لذت دو گناه هنوز در کام من است و با اسلام از بین نرفته است و آن دو عبارتند از شرب خمر و زنا.

و به این نکته دقیق عرفانی اخلاقی اشاره می فرماید امیر المؤمنین علی علیه السلام آن جا که کسی در محضرش گفت: «استغفر الله» حضرت فرمود: «ثکلتک امک هل تدری ما الاستغفار»؛ مادرت به عزایت بنشیند، آیا می دانی استغفار چیست؟ از سیاق بیان استفاده می شود که گوینده استغفار شاید به طور استهزا گفته باشد؛ چنان که بسیار مشاهده می شود و در مجالس و محافل عوام به مقدسات مذهبی با دیده استخفاف نگاه می کنند؛ و در قرآن شریف به این سوء ادبها اشاره شده است آن جا که فرماید: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ قُلْ أ بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤْنَ 1»؛ و اگر از آنها بپرسند که چرا سخریه و استهزا می کنند، پاسخ دهند که به مزاح و مطایبه سخن رانیدیم. ای رسول! بگو به آنها: با خدا و آیات خدا و رسول خدا تمسخر می کنید؟

و به این نکته دقیق عرفانی اخلاقی اشاره می فرماید امیر المؤمنین علی علیه السلام آن جا که کسی در محضرش گفت: «استغفر الله» حضرت فرمود: «ثكلتك امك هل تدری ما الاستغفار»؛ مادرت به عزایت بنشیند، آیا می دانی استغفار چیست؟ از سیاق بیان استفاده می شود که گوینده استغفار شاید به طور استهزا گفته باشد؛ چنان که بسیار مشاهده می شود و در مجالس و محافل عوام به مقدسات مذهبی با دیده استخفاف نگاه می کنند؛ و در قرآن شریف به این سوء ادبها اشاره شده است آن جا که فرماید: «وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ قُلْ أ بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤْنَ 1» ؛ و اگر از آنها بپرسند که چرا سخریه و استهزا می کنند، پاسخ دهند که به مزاح و مطایبه سخن رانندیم. ای رسول! بگو به آنها: با خدا و آیات خدا و رسول خدا تمسخر می کنید؟

اللهم انی اعتذر الیک من جهلی و استوهبک سوء فعلی: بارها! من از نادانی خودم پوزش می طلبم. آری چه نادانی از این بیشتر که آدمی خود را به خطر معصیت الهی گرفتار کند. ندانم کجا دیده ام در حدیث که امام معصوم علیه السلام از یکی می پرسد که در نزد شما امیدبخش ترین آیه در قرآن کدام است: «ایه آیه ارجی فی القرآن؟» مخاطب عرض می کند: «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً2» فرمود: اما نزد ما اهل بیت امیدبخش ترین آیه در قرآن این آیه شریفه است: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ 3» ؛ توبه مختص به کسانی است که از روی جهل و نادانی گناه می کنند.

و سپس فرمود همه گناهها از روی جهل و نادانی است. صدق ولی الله علیه آلاف التحية و الثناء. چه آن که در همان آیه: «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً» بلافاصله می فرماید: «وَ أُنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَعْتَهُ وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ بَلَى قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَ اسْتَكْبَرْتَ وَ كُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ 4» ؛ و به درگاه خدای خود به توبه و انابه بازگردید و تسلیم امر او شوید پیش از آن که عذاب قهر خدا فرا رسد سپس نصرتی نیابید.

و بهترین دستور کتابی را که بر شما از جانب پروردگارتان نازل شده پیروی کنید پیش از آن که عذاب قهر خدا و کیفر گناهان ناگهان بر شما فرود آید و شما آگاه نباشید؛ آن گاه هر نفسی به خود آید و فریاد و احسرتا برآرد و گوید: ای وای بر من که جانب امر خدا فرو گذاشتم و در حق خود ظلم و تفریط کردم و وعده های خدا را مسخره و استهزا نمودم، و یا آن که از فرط پشیمانی گوید: افسوس اگر خدا مرا به لطف خاص هدایت فرمودی من نیز از اهل

ص:

تقوا بودم، یا آن که چون عذاب خدا را به چشم مشاهده کند گوید: ای فریاد! کاش بار دیگر به دنیا باز می گشتم تا (به طاعت حق پرداخته) و از نیکوکاران می شدم.

آری (ای بدبخت) آیات کتاب من که البته برای هدایت تو آمد و تو آن را تکذیب کردی و راه تکبر و سرکشی پیش گرفتی و از زمره کافران بدکیش گردیدی. پس معلوم می شود که عموم آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً» مراد نیست، و لکن در آیه ای که امام علیه السلام استشهاد فرمودند عموم محفوظ است، و سپس همه گناهان جهل و نادانی است. و مؤید این سخن حدیثی است که از قتاده نقل شده است که گفت: «اجتمع اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان كل ذنب اصابه العبد فهو بجهالة عمدا كان او خطأ»؛ اصحاب رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم روزی گرد هم جمع شدند و رایشان بر این شد که هر گناهی که از بنده سر می زند منشأش جهالت است، چه گناه عمدی باشد و یا از روی خطا.

و امین الاسلام طبرسی - قدس الله نفسه - فرموده است که همین معنی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که «كل ذنب عمله عبد و ان كان عالما فهو جاهل حين خاطرت نفسه في معصية ربّه فقد حكى الله سبحانه قول يوسف في اخوته: هل علمتم ما فعلتم بيوسف و اخيه اذ اتمم جاهلون، فنسبهم الى الجهل لمخاطرتهم بانفسهم» انتهى.

هر گناهی که از بنده سرزند هر چند آن بنده دانسته آن گناه را مرتکب شود ولی باز نادان است، زیرا خود را به خطر معصیت پروردگارش انداخته است. شاهد بر این مطلب حکایت خدای تعالی است از قول یوسف که به برادرانش فرمود: آیا می دانید که با یوسف و برادرانش چه کردید هنگامی که جاهل بودید؟! با این که او را می شناختند. پس مقصود از فرمایش حضرت یوسف جهالت به معنایی است که ذکر شد. پایان سخن امین الاسلام طبرسی.

فاضممنی الی کنف رحمتک تطوّلا و استرنی بستر عافیتک تفضلا: پس به لطف و مرحمت خویش مرا در پناه رحمت خود گیر و به تفضل خودت پرده عافیت روی من بینداز. کلینی - رضوان الله علیه - به روایت صحیح از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «اذا تاب العبد توبه نصوحا احبّه الله فستر علیه في الدنيا والآخرة، فقلت: كيف يستر عليه؟ قال: ينسى ملكيه ما كتب عليه من الذنوب و يوحى الی جوارحه اکتمی ذنوبه و یوحى الی بقاع الارض اکتمی ما کان یعمل علیک من الذنوب فیلقى الله و لیس شیء یشهد علیه من الذنوب»؛ وقتی بنده توبه خالص کند خدا او را دوست می دارد، پس در دنیا و آخرت بر او پرده پوشی می فرماید. پس گفتم: چگونه بر او

پرده می پوشانند؟ فرمود: از یاد دو فرشته اش می برد آنچه را که از گناهان بر او نوشته اند و به اعضای بدنش وحی می کند که گناهان او را مکتوم بدارید و به قطعات زمین وحی می فرماید که آنچه از گناهان بر روی تو به جا آورده مکتوم بدارید.

پس هنگامی که خدا را ملاقات می کند با حالی است که چیزی که شهادت علیه او بر گناه بدهد نباشد. امام خمینی (رض) در این روایت که یکی از روایات اربعین امام است شرح مبسوطی دارند طالبین معارف اسلامی به کتاب اربعین ایشان مراجعه نمایند.

اللَّهُمَّ وَاِنِّي اتُوبُ اِلَيْكَ مِنْ كُلِّ مَا خَالَفَ ارَادَتَكَ اَوْ زَالَ عَنْ مَحَبَّتِكَ مِنْ خَطَرَاتِ قَلْبِي وَ لِحَظَاتِ عَيْنِي وَ حِكَايَاتِ لِسَانِي تَوْبَةً تَسْلِمُ بِهَا كُلَّ جَارِحَةٍ عَلَيَّ حِيَالَهَا مِنْ تَبَعَاتِكَ وَ تَأْمِنُ مِمَّا يَخَافُ الْمَعْتَدُونَ مِنْ اِلِيمِ سَطَوَاتِكَ: بارالها! به سوی تو باز می گردم از هر آنچه مخالف اراده تو باشد و رضای تو در آن نباشد که مقصود از اراده رضای خدای تعالی است و یا محبت تو را از بین ببرد. کلمه «او» در اصل به معنای تساوی دو چیز و یا بیشتر از چند چیز است، و چون در مورد نفی قرار گیرد مفهومی پیدا می کند که اصطلاحاً مفهوم موافق گویند و گاهی از آن به اولویت نیز تعبیر می کنند؛ مانند قول خدای تعالی که می فرماید: «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ 1»؛ به پدر و مادر کلمه اف مگو. و پیداست وقتی که از گفتن چنین کلمه ای نهی شد فحش دادن و کتک زدن به مفهوم موافق منهی خواهد بود؛ نظیر آیه شریفه «وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كُفُورًا 2»؛ گناهکار و یا کافر از این قوم را اطاعت و فرمانبری مکن، که به مفهوم موافق و اولویت اطاعت کسی که هم گناهکار است و هم کافر منهی عنه خواهد بود.

من خطرات قلبی و لحظات عینی و حکایات لسانی: از اندیشه هایی که بر قلبم خطور می کند و یا چشمم به آنها می افتد و یا به زبانم جاری می شود. بعضی از علما فرموده اند که خطورات قلبیه بر چهار قسم اند: یکی خطور ربّانی است و آن در درجه اول است که هرگز خطا نمی کند و نیرومند و مسلط است بر قلب و نمی توان آن را دفع کرد، و قسم دیگر خطور ملکی است و آن خاطره ای است که آدمی را به کار مستحب و یا واجب تحریک می کند و به طور خلاصه به هر چه صلاح آدمی در آن است رهنمون است و این قسم را الهام می نامند، و قسم سوم خطور نفسانی است و آن عبارت از خطورهایی است که در آنها از برای نفس حظّ و بهره ای است که

این قسم را هاجس گویند، و قسم چهارم خطور شیطانی است که دعوت به مخالفت حق تعالی شأنه می کند چنان که خدای تعالی می فرماید: «الْشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ» (1)

شیطان شما را از فقر می ترساند و به کارهای زشت شما را امر می کند. و این را وسواس نامند.

و میزان تشخیص این که خاطره از فرشته است و یا از شیطان مطابقت آن با شرع است، که اگر موافق شرع باشد از دو قسم اول و ربانی و ملکی است و اگر مخالف شرع باشد از دو قسم آخر است. مترجم گوید: آنچه نقل شد از تمیز بین شیطانی و رحمانی بودن خاطره که اگر موافق شرع باشد رحمانی است و گرنه شیطانی است تمام نیست و مبنی بر مسامحه است، و گرنه مکاید نفس و شیطان بیش از آن است که محصور شود، و گاهی آنچنان دقیق و ماهرانه دام می گسترد که هر دیده ای نتواند دانه را از دام تشخیص بدهد، و بسا باشد که از راه شرع وارد می شود و آدمی را گمراه می کند. از بزرگی نقل شده است (2) ه می فرموده شبی تا صبح هر چه یا الله گفتم، جواب لبیک شنیدم و همه اش از شیطان بود. و قابل دقت است که این بزرگمرد از چه راهی تشخیص داده که او شیطان است! فتاقل تعرف.

داستان شریح قاضی و پیشنهاد خلیفه به او که یکی از سه کار را باید بپذیرد: یا جزء دیوان ملکی شدن و یا معلم فرزندان خلیفه بودن و یا پذیرفتن منصب قضاوت، و او ابتدا هر سه را رد کرد و لیکن پس از یک دسیسه شیطانی همه را به عنوان وظیفه شرعی پذیرفت و در کتب تاریخ مسطور است.

و لحظات عینی: لحظات جمع لحظه به معنای نگاه کردن با گوشه چشم و یا اشاره کردن با گوشه چشم (به اصطلاح چشمک زدن) است که البته مقصود در این جا لحظاتی است که بر خلاف شرع باشد، مانند نگاه کردن به نامحرم و یا به مؤمن از روی استهزا و استخفاف و اهانت.

و این جملات نورانی از امام علیه السلام هشدار است که چه بسا همین کارهای کوچک و بی اهمیت در نظر ما دارای اثر عمیقی باشد و آن ازاله محبت الهی است؛ چه مصدر به معنای اسم فاعل باشد یعنی محبت بنده مر خدای تعالی را و چه مصدر به معنای اسم مفعول باشد یعنی محبت خدای تعالی مر بنده را، که اولی زیان بزرگی است و دومی خسارت جبران ناپذیر.

ص: 576

1- سوره بقره، آیه 268.

2- عارف کامل رحیم حاج جواد انصاری همدانی قدس الله سره.

«و حکایات لسانی» و سخنانی که به زبانم جاری می شود. بحث در خطرات زبان بحثی است دامنه دار و این رشته سر دراز دارد و نتوان با اشاره و اجمال گویی حق مطلب را ادا نمود، باشد که مگر خدای تعالی توفیق عنایت فرماید و در محلی مناسب مشروحاً فواید و مضرات زبان گفته آید و هو الموفق و المعین.

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقت دگر

* اللهم فارحم وحدتی بین یدیک و وجیب قلبی من خشیتک و اضطراب ارکانی من هیبتک بار الها! به تنهایی من در پیشگاهت و به تپش قلبم از ترست و اضطراب ستونهای بدنم از هیبت تو رحم فرما. ناگفته پیداست که هنگام خواندن این جملات نورانی می بایست حال خواننده طوری باشد که خالی از کذب صریح باشد و گرنه در محضر حق تعالی و ملائکه که شارح اعمالند رسوا خواهد شد.

فقد اقامتی یا رب ذنوبی مقام الخزی بفنائک پروردگارا! گناهان مرا در آستان جلالت خوار و بی آبرو نموده. فان سکت لم ينطق عنی احد اگر ساکت بمانم کسی از من دفاع نمی کند. و ان شفعت فلست باهل الشفاعه و اگر شفاعت کنم شفاعت پذیرفته نیست و اهلیت شفاعت ندارم.

اللهم صل علی محمد آله و شفّع فی خطایای کرمک پس بارها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و بزرگواری و کرمت را شفیع گناهان من قرار بده. وعد علی سیئاتی بعفوک و بر گناهان من با عفو بازگرد. و لا تجزنی جزائی من عقوبتک و با عقوبتی که سزاوار آنم جزایم مده. و به عبارتی دیگر حضرت مسلت دارد که خدای تعالی با او به فضل و کرمش معامله فرماید نه با عدلش. و ابسط علیّ طولک و بساط فضلت را بر من بگستر. و جلّلی بسترک و مرا به پرده ستاریت خودت بپوشان. و افعّل بی فعل عزیز تصرّع الیه عبد ذلیل فرحمه او غنی تعرّض له عبد فقیر فنعشه با من همچون عزیزی رفتار فرما که بنده ذلیلی به درگاهش زاری نموده پس او رحمش فرموده و یا همچون بی نیازی که نیازمندی به او عرض حاجت کرده و او از وی دستگیری نموده است. در بعضی اخبار آمده است که: «اذا اعطی العبد صحیفه اعماله یوم القیامه یجد تحت کل سیئه مکتوبه تاب باهرا بنوره ظلمه السیئه فریما اتی الله علی عظیمه کان اقتر فیشق الیه النظر الیها فتدرکه رحمه ربه فتستر علیه تلك العظیمه و یقال له جاوزها لانه کان قد دعاه ایام الحیاه

فی الدنيا یا عظیم العفو یا حسن التجاوز فاذا انتهى الی آخر غفر له ما فیها و ستر علیه فیصیر جمیع ما فیها بیاضاً و نوراً لان حسنه التوبه قد علمته و اذہبته فینظر الخلق الی صحیفه حسناته فیقولون طوبی لهذا العبد لم یذنب قط ذنباً فعند ذلک یقول هاؤم اقرءوا کتابیه انی ظننت انی ملاق حسابیه فهو فی عیشہ راضیه فی جنتہ عالیہ»؛ چون صحیفه اعمال بنده ای را روز قیامت به او می دهند می بیند که هر گناهی که کرده نوشته شده است (توبه کرد) و این کلمه به قدری نورانی است که نورش ظلمت گناه را از بین برده، و چه بسا که بنده در صحیفه اعمالش به گناهی می رسد که از بس آن گناه بزرگ بوده بر او سخت و ناگوار آید که آن گناه را در صحیفه اعمالش ببیند، پس رحمت پروردگارش او را در می یابد و آن گناه بزرگ مستور می شود و به او گفته می شود که از این گناه صرف نظر شده زیرا این بنده در دوران زندگی اش در دار دنیا خدای تعالی را به نامهای مقدس یا عظیم العفو یا حسن التجاوز می خواند. و چون به آخر صحیفه اعمالش می رسد همه گناهانش آمرزیده و مستور می گردد، پس تمام صحیفه اعمال سفید می شود، زیرا حسنه توبه اثر گناه را از صحیفه اعمال پاک کرده و می برد. پس خلاق به صفحه اعمال این بنده نگاه می کنند و می گویند: خوشا به حال این بنده که اصلاً گناهی نکرده است. این وقت است که می گوید:

بیاپید و نامۀ عمل مرا بخوانید. من می دانستم که حساب و کتابی هست و به حساب من رسیدگی خواهد شد. پس او در زندگی رضایت بخش و در بهشت برین مستقر می شود.

اللهم لا خفیر لی منک فلیخفرنی عزک و لا شفیع لی الیک فلیشفع لی فضلک: بارالها! مرا پناه دهنده ای نیست پس باید عزت مرا پناه دهد و شفیع در درگاهت ندارم پس باید فضل تو شفیعم شود. و قد اوجلتنی خطایای فلیؤمّنی عفوک: گناهانم مرا به هراس افکنده پس باید عفو توبه من تأمین بخشد. محور این جملات نورانی عبارت است از پناهنده شدن به خدای تعالی؛ چنان که در دعای تکبیرات افتتاحیه نماز است که «لا ملجأ و لا منجأ و لا مفرّ الا الیک» پناهگاه و نجاتگاه و فرارگاهی نیست مگر به سوی خودت. فما کلّ ما نطقت به عن جهل متی بسوء اثری و لا نسیان لما سبق من ذمیم فعلی: این که اینچنین در محضر سخن گفتم هیچ کدام نه از آن روست که از کار زشت خودم بی خبرم و یا کارهای زشتی که در گذشته از من سر زده فراموشم شده. گویی عرض پوزش و توبه با سوء سابقه تناسبی ندارد که امام تعلیم و تربیت عرض می کند که با توجه به کارهای زشتی نمی بایست تجرّی به سؤال کنم بلکه سزاوار بود از خجالت سر به زیر افکنم؛ چنان که عادات و رسوم عرفی نیز چنین است؛ بنده معصیت کار و

روسیاه نزد مولی نباید جرأت کند که خواسته‌هایی از مولای خود داشته باشد، به قول مولانا:

ناز را رویی بیاید همچو ورد تو نداری گرد بدخویی مگرد

عیب باشد روی نازیبا و ناز زشت باشد چشم نابینا و باز

* و لکن آنچه مرا به سؤال واداشت این بود که شاید موجودات دیگر که مانند من روسیاه نیستند و در نزد تو قرب و منزلتی دارند ناله مرا بشنوند و دعای خیری درباره من بکنند و تو ای خدای بزرگ به خاطر دعای آنان بر من رحم فرمایی.

و لکن لتسمع سماءک و من فیها و ارضک و من علیها ما اظهرت لک من التّدم و لجأت الیک فیہ من التوبہ فلعلّ بعضہم برحمتک یرحمنی لسوء موقفی او تدرکہ الرّقہ علیّ لسوء حالی و لکن تا آسمان و هر که در آنهاست و ساکنین سموات و زمینت و هرکس بر روی زمین سکونت دارد بشنوند آنچه را که من از پشیمانی اظهار کردم و با توبه کردن به حضرتت پناه آوردم که شاید بعضی از آنان به رحمتت بر من رحم کند به خاطر موقعیت بدی که دارم و یا به حال بد من دلسوزی کند. فینالنی منه بدعوه هی اسمع لدیک من دعائی پس درباره من دعایی کند که به هدف اجابت از دعای خود من نزدیک تر باشد. او شفاعة اوکد عندک من شفاعتی: و یا شفاعتی کند که از شفاعت خود من مؤثرتر باشد. تکنون بها نجاتی من غضبک و فوزتی برضاک باشد که به خاطر آن دعا من از غضب تو نجات یابم و به رضای تو نایل شوم.

نکته در عبارت (و من علیها)

سید شارح می فرماید: در دعا «و من علیها» آمده نه «و من فیها» تا شامل مردگانی که در قبور هستند نشود و مخصوص کسانی باشد که بر روی زمینند، نه همچون مردگان که داخل زمین می باشند. مترجم گوید: این جملات نورانی از دعای شریف صریح است در این که آسمان و زمین شعور دارند و می شنوند و از خدای تعالی درخواست می کنند و در حق بعضی از بندگانش دعا می کنند. علامه شعرانی - قدس الله سره - فرماید: اگر گویی آسمان و زمین و ساکنان این دو چگونه لابه ما را می شنوند و برای ما استغفار می کنند؟ گوییم باید این دعا را کسی بخواند که همه چیز را حی و ناطق داند و سلطه روحانیات را بر جسمانیات معترف بود

اما آنها که مادی مسلک هستند، از شرح این سخن و امثالهم عاجز شوند و معنی آن را ندانند و انکار و تأویل کنند.

عقلا که مسلک روحانی دارند موجود را منحصر در جسم محسوس ندانند بلکه مجردات و اجسامی برزخی متوسط بین مجرد و مادی را اصل گیرند و این جسم محسوس عنصری را معلول و نمایش آن مجردات دانند. پس خطاب با هر چیز توان کرد و همه چیز تسبیح حق می کنند. این مردم متدین نما و مادی مسلک درباره فرشتگان در شگفت افتاده می گویند چگونه از آسمان فرود می آیند با دانه های باران و مزاحم یکدیگر نیستند و از در بسته درون می آیند و بی آن که قبر را بشکافند به سؤال مردگان می روند و ارواح مؤمنان چگونه در بهشت وادی السلام فراهم می گردند و چرا ما آنها را نمی بینیم؟ و ما را این همه عجب نباشد چون هیچ یک مادی نیستند. بالجمله همه جهان پر از موجودات زنده است نام آنها هرچه باشد بی تراحم عنصری، و این جسم صامت پرده ای است بر آن عالم، اما مردم عادی يعلمون ظاهرا من الحیوه الدنیا و هم عن الآخره هم غافلون و ما از جانب آنها جوابی نگوییم و مولوی گوید:

عالم افسرده است و نام او جماد جامد افسرده بود ای اوستاد

مُرده زین سویند زان سو زنده اند خامش این جا و آن طرف گوینده اند

سنگ احمد را سلامی می کند کوه یحیی را پیامی می کند

جمله ذرات عالم در نهان با تو می گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم با شما نامحرمان ما خامشیم

مترجم گوید: فرمایش علامه تاق و تمام است و تردیدی در آن نیست، علاوه بر آن که صاحب‌بدلان روشن ضمیر تسبیح و سخن گفتن موجودات را درک می کنند آنچنان که هیچ جای شبه و تردید برای آنها باقی نمی ماند. عارف عالی مقدار آیه الله میرزا جواد انصاری همدانی - قدس الله نفسه - می فرماید: اطلاع یافتم که یکی از طلاب مدرسه آخوند همدان وضع مادی خوبی ندارد و مخصوصا در هوای سرد زمستان بدون رختخواب می خوابد. من با آن که برایم دشوار بود دست و پایی کردم و یک دست رختخواب نو تهیه کردم و جهت آن طلبه فرستادم ولی او نپذیرفته بود و رختخواب عودت داده شد.

من از این پیشامد ناراحت شدم که آن آقا هدیه ما را قبول نکرده و این فکر خاطر مرا

مشغول کرده بود تا آن که شب خوابیدم و ساعتی داشتم که جهت بیدار کردن بالای سرم بود.

سحر که از خواب بیدار شدم باز همین خاطره به سراغم آمد که چرا آن آقا خدمت ما را قبول نکرد! من در این خیال بودم که به طور وضوح شنیدم که ساعت با تک تک خود گفت: (نکرده نکرده) بدان معنا که اهمیت مده و به کار خودت مشغول باش. به مناسبت کلام به یاد مکاشفه ای از استاد معظم آیه الله العظمی آقای خویی - قدس الله نفسه - افتادم. به یاد آن مرجع عالیقدر و به منظور ادای بعضی از حقوق استادی که بر این ناچیز دارند و برای ثبت در تاریخ آن را در این جا می آورم.

قضیه از این قرار است که معظّم له اندک زمانی به محضر عارف جلیل آقای میرزا علی آقای قاضی استاد مرحوم علامه طباطبایی و بسیاری از بزرگان تردّد داشتیم. ماه رمضان از حضرتشان دستوری خواسته بودند و ایشان دستور خواندن هر شب هزار مرتبه سوره مبارکه قدر را داده بودند و حضرت استاد مداومت بر آن داشتند و می فرمود پس از هر صد مرتبه نصف سیگار که قبلاً آماده کرده بودم می کشیدم تا آن که یکی از شبهای قدر که بنده یادم نیست کدام شب را فرمودند، در حالی که مشغول خواندن سوره مبارکه بودم دیدم اوضاع تغییر کرد و خود را در بیابانی دیدم که در وسط آن بیابان درختی بود که گفته شد این درخت شجره ولایت است و برنامه بر این بود که یک اسم افراد بر کاغذی نوشته می شد و آن کاغذ را بر آن درخت می چسباندند؛ اگر می چسبید دلیل علامت قبولی در امتحان بود و اگر نمی چسبید صاحب ورقه مردود شناخته می شد. در این میان نام کسی را نوشتند (البته نام آن شخص را نبردند و نمی بایست که می بردند) و این کاغذ را نیز مانند دیگر اسمها به نزدیک درخت آوردند که بچسباند ولی کاغذ نه تنها نچسبید بلکه مانند سنگی که از فلاخن رها شود پرتاب شد.

پس از این حادثه اوضاع عالم دگرگون شد به گونه ای که از تمام موجودات صدای لا اله الا الله شنیده می شد و حتی دیدم در آن حال گربه ای از پشت بامی بر پشت بامی دیگر جهید و غیر از خود گربه آن عرض قائم به وجود گربه یعنی جهش گربه نیز لا اله الا الله گفت. وَ إِنِّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَقْفَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ. (1) يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ (2) دیگر

ص: 581

1- سوره اسراء، آیه 44.

2- سوره جمعه، آیه 1.

اللّٰهُمَّ ان يَكُن النَّدَمُ توبه اليك فانا اندم التّادمين و ان يَكُن التّرك لمعصيتك انا به فانا اول المنيبين و ان يَكُن الاستغفار حطه للذنوب فآتي لك من المستغفرين. بارالها! اگر پشیمانی توبه و بازگشت به سوی توست پس من از هر پشیمانی پشیمان ترم، و اگر ترک گناه بازگشت به سوی توست پس اولین بازگردنده منم، و اگر استغفار نمودن سبب ریزش گناهان است پس من در پیشگاهت از استغفارکنندگانم.

اللّٰهُمَّ فکما امرت بالتوبه و ضمننت القبول و حثت علی الدّعا و وعدت الاجابه فصلّ علی محمد و آله و اقبل توبتی و لا ترجعنی مرجع الخیبه من رحمتک: بارالها! همچنان که به توبه کردن امر فرمودی و ضمانت فرمودی که آن را بپذیری و ترغیب و تحریر بر دعا کردن فرمودی و وعده پذیرش دادی پس بر محمّد و آل او درود بفرست و توبه مرا بپذیر و مرا با ناامیدی از رحمتت باز مگردان.

انک انت التواب علی المذنبین: که همانا تویی آن که بر گنهکاران و سایل توبه را بسیار فراهم می فرمایی. و الرحیم للخاطئين المنیبين: به خطاکارانی که به سوی تو باز می گردند مهربانی. اللّٰهُمَّ صلّ علی محمّد و آله کما هدیتنا به: بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست همچنان که به واسطه آن حضرت ما را هدایت فرمودی. و صلّ علی محمّد و آله کما استنقذتنا به:

و بر محمد و خاندانش درود بفرست همچنان که به واسطه او ما را نجات دادی. شاید اشاره باشد به آیه شریفه «و کُنْتُمْ عَلٰی شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا. 1» ثقه الاسلام کلینی (رض) در روضه کافی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: کان ابو عبد الله علیه السلام اذا ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم قال: بابی و امی و قومی و عشیرتی عجا لعرب کیف لا تحملنا علی رؤسها و الله عزّ و جلّ یقول فی کتابه: و کنتم علی شفا حفره من النار فانقذکم منها فیرسول الله انقذوا: امام صادق علیه السلام هر وقت که سخن از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم به میان می آمد می فرمود پدر و مادر و قوم و قبیله ام به فدایت، شگفتا که عرب چرا ما را بالای سرشان نمی نشانند در صورتی که خدای عزّ و جل در قرآنش می فرماید: شما در کنار گودال آتش بودید، خدای تعالی شما را نجات بخشید که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم نجات یافتند.

و صلّ علی محمّد و آله صلوه تشفع لنا یوم القیامه و یوم الفاقه الیک و بر محمّد و خاندانش

درود بفرست، درودی که در روز قیامت و روز نیازمندی ما به تو از ما شفاعت کند.

آنک علی کلّ شیء قدیر: که همانا تو بر همه چیز توانایی. و هو علیک یسیر و آن چیز بر تو آسان است.

تتمه در انواع توبه کاران

یکی از صاحب‌بدلان گفته است که توبه کاران به چند نوعند: قسمی از آنان از گناهان و کارهای زشت توبه می‌کنند، و قسم دیگر کسانی هستند که از لغزشها و غفلتها توبه می‌کنند، و قسمی دیگر توبه می‌کنند از این که حسنات و اعمال نیک خود را بینند و طاعتهای خود را مشاهده کنند، و لذا از یکی پرسیدند که ثواب کدام عمل خودت را بیشتر می‌بینی؟ در جواب این بیت را سرود:

إذا محاسنی اللّاتی ادلّ بها کانت الذنوبی فقل لی کیف اعتذر

* وقتی کارهای خوبم که به آن می‌نازم گناه باشد، دیگر چه عذری توانم آورد؟ مترجم گوید: سید الشهداء امام حسین علیه السلام در دعای عرفه عرض می‌کند: «الهی انا الفقیر فی غنای فکیف لا اکون فقیراً فی فقری».

*

سرشناسه: فهری زنجانی، احمد، 1301 - ، شارح

عنوان و نام پدیدآور: شرح و ترجمه صحیفه سجادیه [علی بن الحسین (ع)] / تالیف احمد فهری.

مشخصات نشر: تهران: سازمان اوقاف و امور خیریه، انتشارات اسوه، [? 13] -

مشخصات ظاهری: 3ج.

شابک: (دوره): 1-009-542-964 ؛ (ج. 2): 5-007-542-964 ؛ 35000 ریال: (ج. 3): 3-008-542-964

یادداشت: فهرست نویسی براساس جلد دوم، 1385.

یادداشت: فهرست نویسی براساس اطلاعات فیفا

یادداشت: ج. 3 (چاپ اول: 1385).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: -- ج. 3. شرح و ترجمه دعای 32 تا انتهای دعای 54.

عنوان دیگر: صحیفه سجادیه. شرح.

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، 38 - 94ق. صحیفه سجادیه -- نقد و تفسیر.

موضوع: دعاها.

شناسه افزوده: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، 38 - 94ق. صحیفه سجادیه. شرح.

شناسه افزوده: سازمان اوقاف و امور خیریه. انتشارات اسوه.

رده بندی کنگره: 1/BP267/1ع 8ص 1300 304227ی

رده بندی دیویی: 297/772

شماره کتابشناسی ملی: م 84-9385

شرح و ترجمه صحیفه سجّادیه

جلد سوم

تألیف

آیت الله سید احمد فہری

شرکت چاپ و انتشارات اسوہ

ص: 3

متن دعای سی و دو و شرح و ترجمه آن 7

متن دعای سی و سه و شرح و ترجمه آن 64

متن دعای سی و چهار و شرح و ترجمه آن 78

متن دعای سی و پنج و شرح و ترجمه آن 84

متن دعای سی و شش و شرح و ترجمه آن 92

متن دعای سی و هفت و شرح و ترجمه آن 99

متن دعای سی و هشت و شرح و ترجمه آن 117

متن دعای سی و نه و شرح و ترجمه آن 127

متن دعای چهل و شرح و ترجمه آن 140

متن دعای چهل و یک و شرح و ترجمه آن 154

متن دعای چهل و دو و شرح و ترجمه آن 161

متن دعای چهل و سه و شرح و ترجمه آن 202

متن دعای چهل و چهار و شرح و ترجمه آن 210

متن دعای چهل و پنج و شرح و ترجمه آن 281

متن دعای چهل و شش و شرح و ترجمه آن 337

متن دعای چهل و هفت و شرح و ترجمه آن 365

متن دعای چهل و هشت و شرح و ترجمه آن 493

متن دعای چهل و نه و شرح و ترجمه آن 517

متن دعای پنجاه و شرح و ترجمه آن 530

متن دعای پنجاه و یک و شرح و ترجمه آن 540

متن دعای پنجاه و دو و شرح و ترجمه آن 553

متن دعای پنجاه و سه و شرح و ترجمه آن 567

متن دعای پنجاه و چهار و شرح و ترجمه آن 573

ص:5

دعاؤه في صلوه الليل و من دعائه في التمجيد

اللهم يا ذا الملك المتأبد المتأيد بالخلود و السلطان الممتنع بغير جنود و لا اعوان الممتنع بغير عون و العز الباقي على مرّ الدهور و خوالى
الأعوام و مواضى الأزمان و الأيام عز سلطانك عزًا لا حدّ له بأوليّه و لا منتهى له بأخريّه و العز الباقي على آباء الدهور عز سلطانك عزًا
لاحدّ لأوله و لا منتهى لآخره و استعلى ملكك علوا سقطت الأشياء دون بلوغ امده و لا يبلغ لا يبلغ ادنى ماستأثرت به من ذلك اقصى
نعت الناعتين ضلّت فيك الصفات و تفسّخت دونك

ص:7

التَّعَوْتُ وَحَارَتْ فِي كِبْرِيائِكَ لَطَائِفَ الْأَوْهَامِ كَذَلِكَ أَنْتَ اللَّهُ الْأَوَّلُ فِي أَوْلِيَّتِكَ أَنْتَ اللَّهُ فِي أَوْلِيَّتِكَ وَعَلَى ذَلِكَ أَنْتَ دَائِمٌ لَا تَزُولُ وَأَنَا الْعَبْدُ الضَّعِيفُ عَمَلًا الْجَسِيمُ أَمَلًا خَرَجْتُ مِنْ يَدَيْ يَدَيَّ سَبَابَ الْوَصَلَاتِ الْأُمَّ مَا وَصَلَهُ الْأُمَّ وَصَلَهُ رَحِمَتِكَ وَرَحِمَتِكَ وَتَقَطَّعْتَ عَنِّي عَصَمَ الْأَمَالِ الْأُمَّ مَا أَنَا مَعْتَصِمٌ بِهِ مِنْ عَفْوِكَ قَلَّ عِنْدِي مَا اعْتَدَّ بِهِ مِنْ طَاعَتِكَ وَكَثُرَ عَلَيَّ مَا أَبُوءُ بِهِ مِنْ مَعْصِيَتِكَ وَلَنْ يَضِيقَ عَلَيْكَ عَفْوٌ عَنْ عَبْدِكَ وَإِنْ أَسَاءَ فَاعْفُ عَنِّي اللَّهُمَّ وَقَدْ أَشْرَفَ

على خفايا حفايا الأعمال علمك و انكشف كلّ مستور دون عند خبرك و لاتنطوي عنك دقائق فلا ينطوي عندك دفاين الأمور و لا تعزب يعزب عنك غيبات السّرائر و قد استحوذ علىّ عدوك الذي استنظرک لغوايتي لإغوائى فأنظرته و استمهلك الى يوم الدين لإضلالى فأمهلته فأوقعنى و قد هربت اليك من صغائر ذنوب فأوقعنى فى صغائر ذنوب موبقه و كبائر اعمال مرديه حتّى اذا فارقت معصيتك و استوجبت بسوء سعيى سخطتك قتل عنيّ عذار غدره قتل عذاره عنيّ و تلقّانى

ص:9

بكلّمه كفره و تولّى البراءه بالبراءه منّى و أدبر مولّيّا عنّى فأصحرني لغضبك فريدا و أخرجني الى فناء نعمتك طريدا لا شفيع يشفع لي اليك و
لا خفير يؤمنني عليك و لا حصن يحجبني عنك و لا ملاذ الجأ اليه منك فهذا مقام العائذ بك و محلّ المعترف لك فلا يضيّقنّ يضيّقن
عنّى فضلك و لا يقصرنّ يقصرنّ دوني عفوك و لا اكن اكونن اخيب عبادك التائبين و لا اقنط وفودك الآملين و اغفر لي أنّك خير الغافرين
اللّهمّ انك امرتنى فتركت و نهيتني فركبت و سوّل

لى الخطأ خاطر السوء ففرطت اللهم انك قد نهيتنى فركبت و أمرتنى فتركت و سؤل لى الخطأ فعصيت و لا استشهد على صيامى نهارا و لا استجير بتهجدى ليلا- و لا- تثنى على باحائها سنه حاشى فروضك التى من ضيعها هلك و لست اتوسل اليك بفضل نافله مع كثير ما أغفلت من وظائف فروضك و تعديت عن مقامات و تعديت من غايات حدودك الى حرامات انتهكتها و كبائر ذنوب اجترحتها كانت عافيتك لى من فى فضائنها ستر و هذا مقام من استحيا لنفسه منك و سخط عليها و رضى عنك

فتلقاك بنفس خاشعه ورقبه خاضعه و ظهر مثقل من الخطايا واقفا بين الرغبه اليك و الرهبه منك و انت اولى من رجاه و أحق و أنت اولى
من اطلب من رجاه و آمن من خشيه و اتقاه فأعطني فأطلبني يا رب ما رجوت و آمنى ما ممّا حذرت و عد على بعائده رحمتك أنك اكرم
المسؤولين اللهم و اذ سترتني بعفوك و تغمّدتني بفضلك فى دار الفناء الحياه بحضره الأكفاء فأجرنى من فضيحات فضائح دار البقاء عند
مواقف تواقف الأشهاد من الملائكه المقربين و الرسل المكرّمين و الشهداء

ص:12

و الصّالحين من جار كنت اكاتمه اكنمه سيئاتي و من ذى و ذى رحم كنت احتشم منه فى سريراتي كنت استتر منه بخفياتي لمراثق بهم ربّ
فى السّتر السّتر علىّ و وثقت بك ربّ فى و وثقت بك فى المغفره لى و أنت اولى اوفى من وثق به و اعطى من رغب اليه و أرف و أرحم من
استرحم فارحمى اللّهمّ و أنت حدرتنى ماء مهينا من صلب متضائق متطابق العظام حرج المسالك المسلك الى رحم ضيقه سترتها
بالحجب تصرّفنى حالا عن حال حتّى انتهيت بى الى تمام الصّوره و أثبتّ فىّ الجوارح كما نعتّ فى

كتابك نطفه ثم علقه ثم مضغه ثم عظاما ثم كسوت العظام لحما ثم انشأتني خلقا آخر كما شئت شيئا حتى اذا احتجت الى رزقك ولم استغن عن غياث فضلك جعلت لي قوتا من فضل طعام و شراب اجرته لأمتك التي اسكنتني جوفها و أودعتني قرار رحمها ولو تكلني يا رب في تلك الحالات الى حولى و لو تكلني فى تلك الحال الى نفسى او تضطرنى الى قوتى، لكان الحول عنى معتزلا و لكانت القوه منى بعيدة فغذوتنى بفضلك غذاء فقتنى بفضلك قيته البر اللطيف تفعل ذلك بى

تفعل بی ذلک تطوّلا علیّ الی غایتی هذه لا اعدم برّک و لا یبطئ بی حسن صنیعک و لا یبطئ عنّی حسن صنعک و لا تتأکّد مع ذلک،
ثقتی فأتفرّغ لما هو احظی لی عندک قد ملک الشّیطان عنانی فی سوء الظّنّ، و ضعف الیقین فأنا اشکو سوء اشکو الیک سوء مجاورته لی و
طاعه نفسی له و أستعصمک من ملکته و أتضرّع الیک صرف کیده عنّی و أسألك فی ان تسهّل الی رزقی سبیلا فلک الحمد علی ابتدائك
بالّعمّ الجسام و الهامک الشّکر علی الإحسان و الإنعام فصلّ علی محمّد و آله و سهّل علیّ

رزقى وأن تقنّعى بتقدیرک لى وأنصنّع الیک فى ان تسهّل الی رزقى سبیللى وأن تقنّعى بمقدورک لى وأن ترضینى بحصّتى فیما قسمت لى وأن تجعل بحصّتى وأن تجعل ما ذهب من جسمى و عمرى ما ذهب من عمرى فى سبیل طاعتک انک خیر الرّازقین الغافرین اللّهم انّی اعوذ بک من نار تغلّظت بها علی من عصاک و توعّدت بها من صدف و أوعدت بها من ضادّک و صدف عن رضاک و من نار نورها ظلمه و هیئها الیم و بعیدها قریب و من من نار یأکل بعضها بعض بعضها بعضا و یصول بعضها علی بعض و من من

نار تذر العظام رميما و تسقى اهلها حميما و من من نار لا تبقى على من تضرع اليها و لا ترحم من استعطفها و لا تقدر على التّخفيف
عمّن خشع خنع لها و استسلم اليها تلقى لها تلقى سكّانها بأحرّ ما لديها من اليم النّكال و شديد الوبال و أعوذ بك من عقاربها افاعيها
الفاغره افواهاها افواهاها و حياتها الصّالقه بأنيابها و شرابها الّذى يقطّع امعاء و أفئده سكّانها و ينزع قلوبهم و شرابها الّذى يقطّع الأمعاء و
أستهديك لما باعد منها و آخر عنها اللّهم صلّ على محمّد و آله و أجرني و آخر عنها فأجرني منها بفضل رحمتك

وأقلني عثراتي بحسن اقاتتك ولا تخذلني يا خير المجيرين اللهم انك تقى الكريهه وتعطى الحسنه وتفعل ما تريد وانت على كل شيء قدير اللهم صل على محمد وآله يا خير المجيرين اللهم وصل على محمد اذا ذكر الأبرار وصل على محمد وآله وصل على محمد ما اختلف الليل والنهار صلوه لا ينقطع مددها ولا يحصى عددها صلوه تشحن الهواء وتملأ الأرض والسماء صلى الله عليه حتى يرضى و صلى الله عليه وآله بعد الرضا صلى عليه حتى يرضى وصل عليه بعد الرضا صلوه لا حد لها ولا منتهى يا أرحم الراحمين

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام بعد الفراغ من صلوه الليل لنفسه في الاعتراف بالذنب از دعاهای امام است برای خود که پس از به جا آوردن نماز شب درباره اقرار به گناه می خواندند. بدان که نماز شب در احادیث شریفه گاهی به همان هشت رکعت نافله شب گفته می شود و گاهی به یازده رکعت، یعنی هشت رکعت به اضافه دو رکعت شفع و یک رکعت وتر، و گاهی سیزده رکعت، یعنی یازده رکعتی که گفته شد به اضافه دو رکعت نافله صبح. بنابراین محتمل است که امام علیه السلام این دعا را پس از هشت رکعت نافله شب می خواندند و یا پس از یازده رکعت. و یا پس از سیزده رکعت. و شیخ بهایی قدس سرّه این دعا را در مفتاح به پیروی از شیخ الطائفه در مصباح پس از دو رکعت نافله صبح ذکر کرده و فرموده که سزاوار است پس از آن که از نماز شب فارغ شدی یعنی پس از سیزده رکعت، بخوانی دعایی را که سید العابدین علیه السلام می خواندند که از دعاهای صحیفه است، و دعا را ذکر کرده. و کفعمی قدس سرّه پس از نماز وتر این دعا را ذکر کرده است.

و به اجماع علما اول وقت نماز شب نیمه شب است و هر قدر به صبح نزدیک تر باشد افضل است، و اگر فجر صادق طلوع کرد و نماز گزار چهار رکعت از نماز شب را خوانده بود باقی مانده را بدون سوره و فقط با حمد تنها می خواند به نیت اداء. و مشهور میان علما آن است که اگر نماز گزار عذری داشته باشد جایز است نوافل شب قبل از نیمه شب بخواند و لیکن قضا کردنش افضل است از تقدیم بر نیمه شب.

مترجم گوید: این ناچیز جزوه مختصری درباره نماز شب و آداب آن به نام شمع سحر چندی قبل نوشته و به فارسی و عربی منتشر شده است، و به مناسبت دعای شریف صحیفه مبارکه که اکنون به شرح آن پرداخته ام مناسب دیدم بعضی مطالب کتاب مزبور را در این جا بیاورم، باشد که از این ناحیه نیز فیضی به این بی بضاعت برسد:

نماز شب در اخبار اهل بیت علیهم السلام

و اما روایات، بیش از آن است که در این مختصر بگنجد و ما برای تشویق علاقمندان و مخصوصاً جوانان پرشور و عشق چند روایت ذکر می کنیم:

1. اقدم المحدثین شیخ صدوق - رضوان الله علیه - در مجالس به سند خود از ابن عباس روایت می کند که گفت: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: من رزق صلوه الليل من عبد او أمه قام لله عز وجل مخلصاً فتوضأ وضوئاً سابغاً و صلی لله عز وجل بنیة صادقه و قلب سلیم و بدن خاشع و عین دامعه جعل الله تبارک و تعالی خلفه تسعه صفوف من الملائکه فی کل صف ما لا یحصی عددهم الا الله تعالی، احد طرفی کل صف فی المشرق و الآخر بالمغرب. قال: فاذا فرغ کتب له بعددهم درجات.

الخبر:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هرکس که نماز شب نصیبتش شود - چه مرد چه زن - از سر اخلاص برخیزد و وضوی کاملی بسازد و برای خدای عز و جل با نیتی راست و قلبی سالم و بدنی خاشع و چشم گریان نماز گزارد، خدای تبارک و تعالی در پشت سر او نه صف از فرشتگان قرار می دهد که شمار هر صف را بجز خدا کسی نداند. یک طرف صف در خاور و طرف دیگرش در باختر باشد و چون از نماز فارغ شود خداوند به شمار آن فرشتگان برای او درجه مقرر فرماید. روایت دنباله دارد.

2. و نیز در مجالس صدوق - رضوان الله علیه - سند به مفضل بن عمر می رساند که او از امام صادق علیه السلام و از پدرش و پدرش از پدران بزرگوارش روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ان الله جل جلاله اوحی الی الدنيا ان اتعبی من خدمک و اخدمی من رفضک و ان العبد اذا تخلی بسیده فی جوف الليل المظلم و ناجاه اثبت الله النور فی قلبه، فاذا قال: یا رب یا رب، ناداه الجلیل جل جلاله: لیبیک عبدی سلنی اعطک و توکل علی اکفک. ثم یقول جلّ جلاله لملائکته:

ملائکتی، انظروا الی عبدی فقد تخلی بی فی جوف هذا الليل المظلم و البطلون لاهون و الغافلون

نیام اشهدوا انی قد غفرت له. الخیر.

رسول خدا فرمود: خدای تعالی به دنیا وحی کرد که هرکس در خدمت تو باشد به رنج و ناراحتی درافکن و هرکس که تو را رها کند در خدمت او باش. و هرگاه بنده ای با آقای خویش در دل شب تار، خلوت کند و با او به راز و نیاز پردازد خداوند، نور را در دل او جایگزین سازد پس چون یا رب یا رب گوید خدای جلیل جل جلاله او را لبیک گوید و ندایش کند که ای بنده من از من بطلب تا عطایت کنم و بر من توکل کن تا بسنده ات باشم.

سپس خدای جل جلاله به فرشتگانش فرماید: فرشتگان من! بنده ام را بنگرید که در دل این شب تیره با من خلوت کرده ولی بیکاران و بطالت پیشگان به لهو و لعب مشغولند و غافلان در خوابند. گواه باشید که من حتما او را آمرزیده ام.

به ولای تو که گر بنده خویشم خوانی از سر خواجگی کون و مکان برخیزم

بارها! دل‌های ظلمت زده ما را با بارقه ای از نور خود منور فرما و چشم و گوش دل ما را به عالم غیب باز کن تا از لذت انس ما را نیز نصیبی و از حلاوت کلامت کام ما را نیز بهره ای باشد.

پروردگارا! به بخت برگشتگی ما ترحم فرما که تو ارحم الراحمینی.

آخر ای پادشه حسن و ملاحظت چه شود کز لب لعل تو ریزد نمکی بر دل ریش

* 3. محدث جلیل شیخ صدوق در کتابهای معانی و خصال و مجالس از ابن عباس نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اشراف امتی حمله القرآن و اصحاب اللیل»:

شرافتمندان امت من حاملان قرآن و شب زنده دارانند.

4. محدث مزبور - رضوان الله علیه - از پدرش و او با سند خود از مفضل بن عمر نقل می کند که گفت: شنیدم مولای من امام صادق علیه السلام می فرمود:

«کان فیما ناجی الله به موسی بن عمران علیه السلام ان قال له یابن عمران کذب من زعم انه یحبنى فاذا جته اللیل نام عنی الیس کلّ محبّ یحبّ خلوه حبیبه؟ ها انا ذا یابن عمران مطلع علی اجبائی اذا جهنم اللیل حولت ابصارهم فی قلوبهم و مثلت عقوبتی (1) بین اعینهم یخاطبونی عن المشاهده و یکلمونی

ص: 21

1- در بعضی از نسخه ها به جای «عقوبتی» کلمه «نفسی» ضبط شده است.

عن الحضور، يابن عمران، هب لي من قلبك الخشوع و من بدنك الخضوع و من عينك الدموع في ظلم الليل و ادعني فانك تجدني قريبا
مجيباً):

از جمله رازها که خدای عز و جل با موسی بن عمران داشت این بود که فرمود:

ای پسر عمران! دروغ می گوید کسی که گمان می کند مرا دوست دارد ولی چون شب فرا می رسد از من چشم می پوشد و به خواب می رود. مگر نه این است که هر عاشقی خلوت با معشوق خویش را دوست می دارد؟ هان ای پسر عمران! این منم که بر دوستانم مطلعم؛ چون شب آنان را فرا گیرد چشم دل آنان را باز کنم و (شکنجه) خود را در جلو دیدگان آنان مجسم می کنم؛ با من از راه شهود و رویارویی سخن می گویند و از حضور به گفتگو می نشینند. ای پسر عمران! در دل شبهای تار از دلت خشوع و از تنت خضوع و از دو چشمت اشک نثار من کن و مرا بخوان که مرا نزدیک به خود و پاسخگوی خود خواهی یافت.

امشب آن نیست که در خواب رود چشم ندیم خواب در روضه رضوان نکنند اهل نعیم

خاک را زنده کند تربیت باد بهار سنگ باشد که دلش زنده نگردد به نسیم

بوی پیراهن گم کرده خود می شنوم گر بگویم همه گویند ضلالی است قدیم

ای رفیقان سفر دست بدارید از ما که بخواهیم نشستن به در دوست مقیم

عجب از کشته نباشد به در خیمه دوست عجب از زنده که چون جان به در آورد سلیم

*

5. عارف کامل مرحوم حاجی میرزا جواد ملکی - رضوان الله تعالی علیه - در رساله لقاء الله روایتی نقل می کند که ما به ذکر آن تیمن می جوئیم، می گوید:

روی انه تعالی اوحی الی بعض الصدیقین ان لی عبادا من عبادی یحبونی فاحبهم و یشتاقون الیّ و اشتاق الیهم و یذکرونی و اذکرهم و ینظرون الیّ و انظر الیهم و ان حدوت طریقهم احببتک و ان عدلت عنهم مقتک. قال: یا رب و ما علامتهم؟ قال: یراعون الظلال بالنهار
كما یراعی الراعی الشفیق

ص: 22

غنمه و یخون الی غروب الشمس كما یحن الطیر الی و کره عند الغروب، فاذا جهنم اللیل و اختلط الظلام و فرشت الفرش و نصبت الی الاسره و خلا۔ کل حبیب بحبیبه نصبوا الی اقدامهم و افترشوا الی وجوههم و ناجونی بکلامی و تملقوا الی بانعامی فبین صارخ و باک و متاوه و شاک و بین قاعد و قائم و راکع و ساجد بعینی ما یتحملون من اجلی و بسمعی ما یشتکون من حبی اول ما اعطیهم ثلاث:

اخذف من نوری فی قلوبهم فیخبرون عنی كما اخبر عنهم. و الثانیه: لو كانت السموات و الارض و ما فیها فی موازینهم لاستقللتها لهم. و الثالثه: اقبل بوجهی علیهم فتری من اقبلت بوجهی علیه یعلم احد ما ارید ان اعطیه؟:

خدای تعالی به یکی از صدیقین وحی کرد که در میان بندگان من بندگان خاصی هستند که آنان مرا دوست می دارند و من آنان را دوست می دارم؛ آنان به من مشتاقند و من به آنان اشتیاق دارم؛ آنان به یاد منند و من به یاد آنانم؛ آنان به من نظر دارند و من به آنان نظر دارم. تو (ای داود) اگر در راه آنان قدم نهادی تو را دوست خواهم داشت و اگر از راه آنان عدول کنی و راه دیگری انتخاب کنی دشمنت خواهم گرفت.

داود گفت: پروردگارا آنان را چه علامت است؟ فرمود: در روز چشم به سایه دوخته اند همان گونه که چوپان مهربان چشم به گله خود می دوزد، و به آرزوی غروب آفتابند همان گونه که پرنده به هنگام غروب به آرزوی بازگشت به لانه خویش است. همین که شب فرا رسید و تاریکی شب فراگیر شد و بسترها گسترده شد و تختخوابها نصب گردید و هر دوستی با دوست مورد علاقه خود خلوت کرد آنان رو به من به قدمهایشان می ایستند و صورتهای خویش را فرش زمین می کنند و با کلام من با من به راز و نیاز می پردازند و به خاطر نعمتهایی که به آنان داده ام، گاهی فریاد می زنند و گاهی آه سرد می کشند و گاهی شکایت نزد من می آورند، و این حالات را نشسته و ایستاده و در حال رکوع و در حال سجده انجام می دهند. من می بینم که به خاطر من چه تحمل می کنند و می شنوم که از محبت من (و در فراق) چه شکایتها دارند.

نخستین عطایم به آنان سه چیز است:

اول: از نور خودم در دل آنان پرتو افکنم که در پرتو آن نور از من خبر می دهند همان گونه که من از آنان خبر دارم.

دوم: اگر آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست در میزان عملشان باشد، من آن را برای آنان اندک می شمارم.

و سوّم: رو به سوی آنان کنم، و آن را که من رو به او کنم به نظر تو آیا کسی می داند که می خواهم چه چیز به او بدهم؟

از در خویش خدایا به بهشتم مفرست که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس

یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم دولت صحبت آن مونس جان ما را بس

*

پیر دلسوخته طریقت خواجه عبد الله انصاری را در رابطه با این روایت شریف سخنی است که می آورم باشد که طفل هوسباز نفس پند پذیرد و نفس گرم پیر در جان ما گیرد و آتشی از عشق در دل برافروزد.

داود علیه السلام گفت: بار خدایا، گیرم که اعضا را با آب شویم تا از حدث، طهارت پذیرد، دل را به چه شویم تا از غیر تو طهارت پذیرد؟ فرمان آمد که یا داود! دل را با آب حسرت و اندوه بشوی تا به طهارت کبری رسی. گفت: بار خدایا! این اندوه از کجا به دست آرم؟ گفت: این اندوه ما خود فرستیم، شرط آن است که دامن در دامن اندوهگنان و شکستگان بندی.

گفت: بار خدایا! ایشان را چه نشان است؟ گفت: «یراقبون الظلال و یدعوننا رغبا و رهبا» همه روزه آفتاب را می نگرند تا کی فرو شود و پرده شب فروگذارند تا ایشان در خلوتگاه (و نحن اقرب) کوفتن گیرند. «فمن بین صارخ و باک و متأوه» همه شب خروشان و سوزان و گریان، با نیاز و گداز، روی بر خاک نهاده و به آواز لهفان ما را می خوانند که یا رباه! یا رباه به زبان حال می گویند:

شبهای فراق تو کمانکش باشد صبح از بر او چو تیر آتش باشد

وان شب که مرا با تو به ناخوش باشد گویی شب را قدم بر آتش باشد

*

و از جبار عالم ندا می آید که ای جبرئیل و میکائیل! شما زجل(1) سبیح بگذارید که آواز سوخته ای می آید. هرچند بار عصیان دارد اما در دل درخت ایمان دارد. در آب و گل، مهر ما سرشته دارد، مقربان ملاً اعلی از آن روز باز که در وجود آمدند تا به رستاخیز دست در کمر

ص: 24

1- زجل به معنای فریاد است.

بندگی ما زده اند و فرمان را چشم نهاده و در آرزوی یک نظر می سوزند، انگشتان حسرت در دهان حیرت گرفته که این چیست؟ خدمت این جا و محبت آن جا! دوییدن و پوئیدن بر ما و رسیدن و دیدن ایشان را! و عزت احدیت به نعت تقدیر ایشان را جواب می دهد که: کار سوز دارد و اندوه، نهاد ایشان معدن سوز است و کان اندوه.

بی کمال سوز دردی نام دین هرگز مبر بی جمال شوق وصلی تکیه بر ایمان مکن

در خم زلفین جان آویز جانان روز وصل جز دل مسکین خون آلود را قربان مکن

*

6. و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که فرمود:

ما زال جبرئیل یوصینی بقیام اللیل حتی ظننت ان خیار امتی لن یناموا.

جبرئیل آن قدر سفارش سحرخیزی را به من کرد که گمان کردم برگزیدگان و نیکان امت من هرگز نخواهند خوابید.

7. و نیز از عبد الله بن سنان روایت می کند که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام را که می فرمود:

ثلاثة هن فخر المؤمن و زینته فی الدنيا و الآخرة: الصلوة فی آخر اللیل، و یأسه مما فی ایدی الناس، و ولایه الامام من آل محمد.

سه چیز باعث افتخار مؤمن و زینت اوست در دنیا و آخرت: نماز در آخر شب و ناامیدی اش از آنچه در دست مردم است و دوستی امام از آل محمد.

8. و از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

ما من عمل حسن یعمله العبد الا و له ثواب فی القرآن الا صلوه اللیل فان الله لم یبین ثوابها لعظیم خطرها عنده فقال: تتجا فی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا و طمعا و مما رزقناهم ینفقون فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قره اعین جزاء بما کانوا یعملون (السجده 16 و 17):

هر کار نیکی که بنده انجام دهد در قرآن از برای آن پاداشی هست بجز نماز شب که خداوند به واسطه آن که پاداش آن در نزد خدا خیلی بزرگ بوده بیان نفرموده و فرموده است:

پهلوهایشان از بسترها تهی می شود و پروردگارشان را از روی بیم و امید می خوانند و از آنچه آنان را نصیب داده ایم انفاق می کنند؛ پس هیچ کس نمی داند که به پاداش عمل آنان چه چشم روشنی ها پنهان و ذخیره شده است.

ای خدای بی نظیر ایثار کن گوش را چون حلقه دادی این سخن

گوش ما گیر و در آن مجلس کشان کز رحیقت می چشند این سرخوشان

چون به ما بویی رسانیدی از این سر میند این مشگ را ای رب دین

از تو نوشند از ذکور و از اناث بی دریغی در عطا یا مستغاث

*

9. در مجالس ابن الشیخ با سند خود از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت در تفسیر آیه مبارکه ان الحسنات یدهبین السینات (همانا کارهای نیک کارهای بد را پاکسازی می کند) فرمود:
صلوه اللیل تذهب بذنوب النهار نماز شب گناهان روز را پاک می کند.

بدان ای عزیز که همان گونه که حسنات و عبادات را در دل و نفس انسان آثاری است و دل به واسطه تأثر از آن عبادات دارای نورانیت می شود و به واسطه آن نور است که می بیند آنچه را دیگران نمی بینند و می شنوند آنچه را که دیگران نمی شنوند و چه بسا که به واسطه غلبه نورانیت در دل همچون آینه ای صاف که نمایانگر صورتهاست نمایانگر صورت مثالی از عالم مثال می گردد و مکاشفات و حالاتی برای او دست می دهد و اگر صفا و صقالت دل به حد کمال رسید مورد تجلیات انوار الهی و مظهر اسماء و صفات حق می گردد و گاهی نورانیت دل حتی به ظاهر سرایت می کند و چهره صاحبش را نورانی و درخشان می کند و این مطلب علاوه بر آن که محسوس است در روایات نیز بدان اشاره شده است؛ چنان که در علل و عیون از امام رضا علیه السلام نقل می کند که از حضرت امام زین العابدین سؤال شد:

ما بال المتهجدين باللیل من احسن الناس وجها؟ قال: لا تهم خلوا بریهم فکساهم الله من نوره:

چرا چهره و صورت شب زنده داران این چنین زیباست؟ فرمود: به جهت آن که آنان با پروردگار خویش خلوت کرده اند و خداوند به آنان جامه ای از نور خودش پوشانده است. و نیز امام صادق فرمود:

صلوه اللیل تبیض الوجه... نماز شب آدمی را روسفید می کند.

همچنین اعمال سیئه و گناهان را در نفس و دل آثاری است، و یکی از آن آثار، تاریکی دل است و در اثر همین تاریکی است که راه را از چاه نمی شناسد و روزه روز بر شقاوتش

می افزاید تا آن جا که به جهنم اعمال خویش سقوط کند و اثر همین ظلمت نیز غالباً در چهره صاحبش مشاهده می شود؛ چنان که در آیه شریفه نیز به آن اشاره شده است:

وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ ... كَانُوا مُعْرِضِينَ وَجُوهُهُمْ قَطَعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا. (1)

کسانی که بدکردارند... گویی چهره هایشان با پاره هایی از شب تیره پوشیده شده است.

و اشخاص عادی و متوسطین در ایمان چون هر دوگونه از این اعمال را مرتکب می شوند لذا دل آنان همواره مورد تأثیر متضاد اعمال نیک و بد قرار می گیرد، گاهی ظلمت بر نور غلبه می کند و گاهی نور بر ظلمت. بنابراین یکی از بزرگ ترین نتایج نماز شب برای امثال ما آن است که آثار و ظلمتی را که در نتیجه گناهان روز در دل پیدا شده می زداید و دل را شستشو می کند و نمی گذارد که زنگار معصیت تمام چهره دل را فراگیرد و به حد «رین» برسد.

چنان که در ذیل آیه شریفه «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ 2» معصوم علیه السلام می فرماید که چون بنده گناه کند نقطه سیاهی بر صفحه دل می نشیند، پس اگر توبه کرد و با آب توبه آن را شستشو داد چه بهتر، وگرنه چون گناهی دیگر کند نقطه دیگری در کنار آن نقطه می نشیند و چهره دل سیاه تر می شود، و همین طور اگر گناه ادامه یافت سیاهی بالای سیاهی می آید تا آن جا که تمام صفحه دل را سیاهی فرا می گیرد و این است آنچه خدای تعالی می فرماید:

كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ پناه به خدا باید برد از این همه طغیان و عصیان.

روایت شریفه را دوباره تکرار می کنم:

امام صادق علیه السلام فرمود:

صلوه اللیل تذهب بذنوب النهار نماز شب گناهان روز را پاک می کند.

10. در کتاب علل از جابر نقل می کند که گفت: شنیدم رسول خدا می فرمود:

ما اتخذ الله ابراهيم خلیلاً الا لا طعامه الطعام و صلوته باللیل و الناس نیام.

خداوند، ابراهیم را خلیل خود نگرفت مگر به خاطر آن که او سفره گسترده ای داشت و هنگامی که مردم به خواب بودند او به نماز بود.

زهی چنین عبادت تابناک که صاحبش را به مقام خلّت و دوستی با حضرت حق می رساند! بیچاره امثال نویسنده که از چنین فیض و نور و سرور محرومند.

ص: 27

گو برو و آستین به خون جگر شوی هر که در این آستانه راه ندارد

چقدر مغبون است کسی که خدای ارحم الراحمین این چنین برای او وسیله سعادت آماده کرده باشد و او نتواند بهره مند شود! لذا امام صادق علیه السلام بر حسب روایت صدوق در ثواب الاعمال به سلیمان دلیمی فرمود:

یا سلیمان لا تدع قیام اللیل فان المغبون من حرم قیام اللیل ای سلیمان! شب زنده داری و سحرخیزی را از دست مده که مغبون آن کس است که از قیام لیل محروم بماند.

11. در ثواب الاعمال، صدوق - رضوان الله علیه - از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:

ان البيوت التي يصلی فیها باللیل بتلاوه القرآن تضيء لاهل السماء كما يضيء نجوم السماء لاهل الارض.

خانه هایی که در آنها نماز شب خوانده می شود و در نماز شب قرآن تلاوت می شود برای اهل آسمان می درخشد همان گونه که ستاره ها برای اهل زمین می درخشند. استاد بزرگوارم عارف ربانی مرحوم آیه الله حاجی میرزا جواد انصاری همدانی - قدس الله نفسه الزکیه - بارها یکی از شاگردان مکتبش را به خاطر تشویق دیگران یاد می کرد که فلان (با این که اصلاً سواد ندارد و عوام بحت است) شبی برای تهجد به پا خاسته و در حال ادای نماز شب مشاهده کرده است که تعداد زیادی از خانه های همدان نورافشانی می کنند و متوجه شده است که در میان آن خانه ها نماز شب خوانده می شود و علاوه نوری را مشاهده نموده که از زمین تا آسمان همچون عمودی سرکشیده است و متوجه شده است که امام زمان عجل الله تعالی فرجه در آن محل به نماز شب ایستاده اند و این نور متعلق به آن حضرت است.

پاسبان حرم دل شده ام شب همه شب گو که سیری بکند آن مه ناکاسته ام

خوش بسوز از غمش ای شمع که امشب من نیز به همین کار کمر بسته و برخاسته ام

*

ص: 28

1- شاید این جمله را به آن جهت می فرمود که اگر سواد داشت ممکن بود دیدن و یا شنیدن روایت فوق در نفس او اثری بگذارد که مکاشفه مزبور اثر تلقین نفس باشد هرچند آن نیز بی ارزش نمی بود.

12. محدث جلیل القدر مجلسی از کتاب غایات از ابن ابی یعفور نقل می کند که به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:

اخبرنی جعلت فداک ایّ ساعه یكون العبد اقرب الی اللّٰه و اللّٰه منه قریب؟(1)ال: اذا قام فی آخر اللیل و العیون هادیه فیمشی الی وضوئه حتی یتوضأ باسبغ وضوئه ثم یجیء حتی یقوم فی مسجده فیوجه ووجه الی اللّٰه و یصف قدمیه و یرفع صوته و یکبّر و افتتح الصلوه فقرأ اجزاء و صلی رکعتین قام لیعید صلوته ناداه مناد من عنان السماء عن یمین العرش: ایها العبد المنادی ربّه، ان البرّ لینشر علی رأسک من عنان السماء و الملائکه محیطه بک من لدن قدمیک الی عنان السماء و اللّٰه ینادی: عبدی لو تعلم من تناجی اذا ما انفتلت...

فدایت شوم، مرا خبر ده در چه ساعتی بنده به خدا نزدیک تر است و خدا به او نزدیک است؟ فرمود: هنگامی که در آخر شب به پا می خیزد و چشمها به خواب است پس به سوی وضو ساختن به راه می افتد تا آن که وضوی کاملی می سازد سپس می آید تا آن که در نمازگاهش می ایستد و رویش را به سوی خدا می کند و هر دو پا را در کنار هم، صدایش را به الله اکبر بلند می کند و نماز را شروع می کند، پس تعدادی از آیات قرآن می خواند و دو رکعت نماز را به پایان می رساند و برمی خیزد که دو رکعت دیگر بخواند، نداکننده ای از سمت راست عرش از کرانه آسمان ندا می کند: ای بنده ای که پروردگار خویش را ندا می کنی، همانا احسان و هدیه الهی از کرانه آسمان همچنان بر سر تو افشاندن می شود و فرشتگان از قدمگاه تو تا کرانه آسمان گرداگرد تو را فراگرفته، و الله تبارک و تعالی ندا می دهد: ای بنده من! اگر می دانستی با چه کسی به راز و نیازی، روی از نماز بر نمی گردانیدی.

دانی که چیست دولت؟ دیدار یار دیدن در کوی او گدایی بر خسروی گزیدن

بوسیدن لب یار اول ز دست مگذار کاخر ملول گردی از دست و لب گزیدن

فرصت شمار صحبت کز این دو راه منزل چون بگذریم دیگر نتوان به هم رسیدن

ص: 29

1- واو در (و الله) ممکن است واو عاطفه باشد یعنی سؤال نموده باشد که: و چه ساعتی است که خدا به بنده اش نزدیک است؟ مانند جمله ماقبلش که چه ساعت است که بنده به خدا نزدیک تر می شود؟ و ممکن است واو استیناف باشد و یا واو حالیه باشد که در این صورت معنایش چنین می شود که چه ساعتی است که بنده به خدا نزدیک تر است و خدا که به هر حال به بنده اش نزدیک است (و یا) و حال آن که خدا به بنده اش نزدیک است. در رابطه با آنچه سعدی می گوید: دوست نزدیک تر از من به من استوین عجب تر که من از وی دورم چه توان با که توان گفت که یاردر کنار من و من مهجورم

13. و روى عن الصادق، قال امير المؤمنين: قال رسول الله صلى الله عليهم اجمعين: صلوه الليل مرضات الرب و حب الملائكه و سنه الانبياء و نور المعرفه و اصل الايمان و راحه الابدان و كراهيه الشيطان و سلاح على الاعداء و اجابه للدعاء و قبول الاعمال و بركه فى الرزق و شفيع بين صاحبها و بين ملك الموت و سراج فى قبره و فراش تحت جنبه و جواب مع منكر و نكير و مونس و زائر فى قبره الى يوم القيمة، فاذا كان يوم القيامة كانت الصلوه فوقه و تاجا على راسه و لباسا على بدنه و نورا يسعى بين يديه و ستر بينه و بين النار و حجه للمؤمنين بين يدى الله تعالى و ثقلا فى الميزان و جوازا على الصراط و مفتاحا للجنة...

رسول خدا فرموده است: نماز شب موجب رضای پروردگار و باعث محبت فرشتگان است و روش پیامبران و نور معرفت خدا و ریشه ایمان و راحت تن و ناخوشی شیطان و اسلحه علیه دشمنان و رسیدن دعا به هدف اجابت و پذیرش اعمال و برکت در روزی و شفیع میان صاحبش و فرشته مرگ (حضرت عزرائیل) و چراغ در قبرش و فرش زیر دو پهلویش و پاسخ منکر و نكير (دو فرشته باز پرس الهی) و مونس و زائر در قبرش تا روز قیامت؛ و همین که روز قیامت فرا رسد همین نماز سایه ای است بالای سرش و تاجی است بر تارکش و جامه ای است بر تنش و نوری است که پیشاپیش او می رود و پرده ای است میان او و آتش و حجتی است برای مؤمن در پیشگاه خدای تعالی و سنگینی میزان اعمال است و وسیله گذشتن از صراط و بالاخره کلید در بهشت است. حدیث دنباله دارد.

14. رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم به حسب روایت کافی ضمن وصیتی که به امیر المؤمنین می فرماید و تأکید در حفظ آنها می فرماید و دعا می کند که بارالها علی را در حفظ این وصیتهای یاری فرما و خلاصه آن که قرائتی در روایت هست بر این که موارد وصیت در نظر رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم بسیار اهمیت داشته است و از جمله وصیتهای آن حضرت به امیر المؤمنین علیه السلام این است که فرمود:

«و علیک بصلوه اللیل و علیک بصلوه اللیل و علیک بصلوه اللیل» سه بار تکرار این جمله از آن حضرت که مواظب نماز شب باش، مواظب نماز شب باش، مواظب نماز شب باش، کاشف از کمال اهمیت این عمل در نظر آن حضرت است.

ای عزیز! همان گونه که در اول بحث اشاره کردیم، روایات در این باره بیش از آن است که در این رساله بگنجد و ما به همین تعداد که گفته شد اکتفا می کنیم که بیش از این چه بسا موجب ملالت خاطر خوانندگان عزیز گردد.

و در همین قدر که گفتیم، لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید. و ما این بحث را ختم می کنیم به یک نکته بسیار حساس و آموزنده که ریشه آن از افاضات استاد الهی حضرت آیه الله العظمی امام خمینی - روحی فداه - است.

و آن عبارت از رفع استبعادی است که پاره ای از نفوس ضعیفه که ایمانشان به حد اطمینان نرسیده است در مقابل روایاتی که پاداش های زیاد برای اعمال و عبادات معین کرده است به شک و تردید می افتند و به نظرشان بعید می رسد که این همه ثواب و پاداش برای یک شب بیداری و یا یک درهم صدقه دادن و یا یک قطره اشک از خوف خدا ریختن و امثال اینها که در ابواب مختلف وارد شده است چگونه ممکن است؟ مگر تناسبی میان عمل و جزا نباید باشد؟ و از این رو در بسیاری از روایات وارده خدشه می کنند با آن که اهلیت و صلاحیت تشخیص روایت درست از نادرست را ندارند، بلکه علت اصلی خدشه در روایت همان استبعاد است؛ و اگر نتوانند در روایت خدشه کنند وجوه غیر موجهی می آورند که پاره ای از آنها شاید کاشف از ضعف و بلکه عدم ایمان به روز جزاست، ولی این گروه از مردم باید متوجه باشند که طبق آیات و روایات قطعی و شطری از برهان و مکاشفات اهل سلوک و یقین همه اعمال ما را که در این عالم از ما سر می زند در عالم برزخ و عالم آخرت صورتی است به غیر آن صورتی که در این عالم دارد، و تحقیق در این مطلب را مقامی دیگر است.

بنابراین اگر چیزی در این عالم در نظر ما کوچک آمد دلیل آن نمی شود که صورت غیبیه و ملکوتیه آن نیز در غیر عالم طبیعت حقیر و ناچیز است؛ همان طور که اگر چیزی در این عالم در نظر ما بزرگ بود دلیل آن نیست که صورت برزخی و اخروی آن نیز بزرگ است. تا انسان علم به باطن اشیاء و ضوابط عالم ملکوت نداشته باشد نمی تواند نسبت به حقارت و یا عظمت چیزی قضاوت کند.

چه بسا باشد که موجود کوچکی ملکوت و باطن آن در کمال عظمت و بزرگی باشد؛ چنان که هیکل مقدس و صورت جسمانی رسول اکرم خاتم و نبی مکرم معظم صلی الله علیه و آله و سلم یکی از موجودات کوچک این عالم بود و از نظر ظاهر فرقی با دیگران نداشت ولی روح مقدسش

محیط به ملک و ملکوت بود. پس حکم کردن به حقارت و کوچکی چیزی به حسب صورت باطنی ملکوتی فرع علم به عالم ملکوت و بواطن اشیاء است و از برای امثال ما حق چنین حکمی نیست بلکه ما را باید که چشم و گوش به فرمایشات علمای آخرت یعنی انبیا و اولیا علیهم السلام باشد و تسلیم فرموده های آنان باشیم و از این گونه اعتراضات که ناشی از جهل و عدم اطلاع از اوضاع عوالم ماوراء الطبیعه است خودداری کنیم.

و دیگر آن که بنای آن عالم بر تفضل و بسط رحمت غیر متناهی حضرتش جل و علا گذاشته شده است؛ چنان که در روایات نیز بدین معنا کرارا اشاره شده است، تا آن جا که در بعضی از روایات است که روز قیامت از سعه دامنه رحمت الهیه، شیطان مطرود نیز به طمع می افتد. و معلوم است که رحمت حق را نهایی نیست و تفضلات حق تعالی فوق بی نهایت است و استبعاد از تفضل جواد علی الاطلاق و غنی بالذات و صاحب رحمت غیر متناهی و فیاض مطلق از کمال جهل و نادانی است؛ فیاض مطلق که همه این نعمتهایی که به بندگان عنایت فرموده و از احصا و شماره آنها عاجزیم بلکه از احصای کلیات آنها عقول عاجز و سرگردان است بدون سابقه سؤال و بدون استحقاق قبلی بوده این همه موجودات که از کتم عدم به وجود آمده اند و از وجود و مزایای آن بهره مندند پیش از وجود چه استحقاقی داشتند؟ و یا با کدام زبان، وجود خود را از خدا خواستند؟ جز این که همه این نعمتها، ابتدایی بوده و به مقتضای تجلی اسم «یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها» که در ظل اسم رحمن و رحیم است این همه بسط بساط نعمت شده است؛ پس چه مانعی دارد که به محض تفضل و بدون هیچ سابقه حتی بدون هرگونه عملی چه بزرگ و چه کوچک اضعاف مضاعف این ثوابها را به بندگان خود عنایت فرماید، که مقتضای عنای ذات و رحمت غیر متناهی جز این نتواند بود.

مگر نشنیدی آیه مبارکه «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ»⁽¹⁾ به بهشتیان هر آنچه بخواهند در بهشت برای آنان فراهم است و بیشتر از خواسته شان نزد ما هست؛ با آن که خواسته انسان را حدی نیست.

مگر نفرموده «وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ»⁽²⁾ آن که اشتهای انسانی حد محدود و قدر مقدری ندارد؟

ص: 32

1- سوره ق، آیه 35.

2- سوره زخرف، آیه 71.

عالمی که بنای آن بر نفوذ اراده انسانی گذاشته شده است و هرچه را انسان در آن عالم اراده کند به مجرد اراده وجود پیدا می کند و خدای تبارک و تعالی اراده انسان را در آن عالم این چنین مقرر فرموده و نافذ قرار داده است، در چنین عالمی چه استبعاد دارد که چنان ثوابها نصیب انسان گردد؟!

ای عزیز! راجع به این گونه ثوابها اخبار و احادیث شریفه نه چندان است که انسان را مجال انکار و یا توان خدشه در آنها باشد بلکه فوق حد تواتر است و همه کتب معتبره معتمده احادیث مشحون از این گونه روایات است؛ مثل آن است که ما خود به گوش خود از معصومین علیهم السلام شنیده ایم؛ نه قابل انکار است و نه طوری است که انسان بتواند باب تأویل را مفتوح کند.

پس چنین مطلبی را که مطابق نصوص متواتره و محکمت آیات قرآنی است و برهانی نیز برخلاف آن نداریم بلکه با یک نحو از برهان نیز موافق است بی سبب انکار کردن از ضعف ایمان و کمال جهالت است. انسان باید در مقابل فرموده انبیا علیهم السلام تسلیم باشد. هیچ عاملی برای استکمال انسانی مؤثرتر از تسلیم پیش اولیای حق نیست خصوصاً اموری که عقل را برای کشف آنها راهی نیست و جز از طریق وحی و رسالت آنها را نمی توان فهمید. اگر انسان بخواهد عقل کوچک و اوهام و ظنون خود را در امور غیبیه دخالت دهد و امور اخروی و تعبدی را با ضوابطی که به خیال خود درست کرده تطبیق دهد کارش به انکار مسلمات و ضروریات منتهی می شود و به تدریج از کم به زیاد و از پایین به بالا منجر می شود.

فرضا که در اخبار و سند آنها خدشه کردیم که جای خدشه و مجال انکار نیست، در کتاب کریم و قرآن مجید که خدشه نمی توان کرد. در آن کتاب عزیز نیز امثال این ثوابها مذکور است مانند: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (1) ب قدر از هزار ماه بهتر است، و مانند: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ» (2)

مثل کسانی که مالشان را در راه خدا انفاق می کنند مثل یک دانه گندم است که هفت خوشه از آن بروید و در هر خوشه صد دانه گندم باشد و خدا برای هرکس که بخواهد چندین برابر می کند؛ و مانند دیگر آیاتی که ثوابهای بهشتی را متذکر است و مسئله خلود که این همه در

ص: 33

1- سورة قدر، آیه 3.

2- سورة بقره، آیه 261.

قرآن به آن تکیه شده است که بهشتیان در نعمتها و سرورهای اخروی مخلدانند، یعنی نهایت ندارد و پایانی برای آن متصور نیست. ما فرض می‌کنیم کسی تمام عمر خود را که پنجاه یا شصت یا صد سال است قیام به وظایف نموده و همه تکالیف خود را انجام داده و با ایمان کامل و عمل خالص و توبه صحیح از این دنیا رفته است، آیا ثواب و پاداشی که باید به این شخص داده شود چه مقدار است؟ صد سال عبادت بدون هیچ کوتاهی و تقصیر مگر چقدر پاداش دارد؟ با آن که به حسب کتاب و سنت و اجماع جمیع ملل و ادیان چنین شخصی مورد رحمت حق و اهل بهشت است؛ بهشتی که در آن جا مخلد به نعمت است و برای دائم و تا ابدیت در روح و ریحان است. مگر صد سال عبادت را چقدر ارزش است که میلیونها سال از تنعم به پاداش آن بگذرد؟! تازه میان گذشته و باقیمانده هیچ نسبتی نباشد.

یعنی آن میلیونها سال که از عمر بهشتیان گذشته است نه نصف باقیمانده عمرشان است و نه ثلث و نه عشر و نه صد یک و نه هزار یک و نه و نه تا بی نهایت. و به عبارت دیگر هیچ نسبتی میان محدود و غیرمحدود نمی‌توان قائل شد.

این چه جزایی است که عقل از تصورش کما و کیف عاجز است؟ پس معلوم می‌شود که مطلب براساس دیگر مبتنی است و بر محور دیگر دور می‌زند، و اگر چنین است راهی برای استبعاد و مجالی برای انکار نخواهد ماند.

اللهم یا ذا الملک المتأبّد بالخلود و السلطان الممتنع بغیر جنود و لا أعوان بارالها! ای آن که سلطنت همیشه و جاویدان است، و ای پادشاهی که بدون احتیاج به لشکر و معاونین از گزند دشمنان در امان است.

و العزّ الباقی علی مرّ الدهور و خوالی الاعوام و مواضی الازمان و الایام و ای صاحب عزّتی که پس از گذشت دهرها و سپری شدن سالیان دراز و زمانهای طولانی و روزگاریها همچنان عزّتش پایدار است. غزالی گوید: همه موجودات جهان به واسطه ارتباطی که با همدیگر دارند یک مملکت است همچون بدن انسان که با داشتن هزاران اعضا و اجزا به خاطر همبستگی که با هم دارند یک بدن است. جهان خلقت نیز به همدیگر پیوند دارد و مالک همه آنها خدای تعالی است. مترجم گوید که سیّد شارح (رض) را بحث دقیق و مفصّلی است در بیان معنای خلود و زمان و زمانیات، و چون در حدّ بالاتر از فهم عامّه مردم بود از ترجمه آن خودداری شد، طالبین به اصل شرح مراجعه فرمایند.

عزّ سلطانتك عزّا لا حدّ له باوّلّيه و لا منتهى له بأخريّه اين جملات شريفه تعبير از آن است كه قدرت باهره حضرت حق تعالى به تمام و كمال است (چون عين ذات اوست؛ پس ابدى و سرمدى است).

و استعلى ملكك علوا سقطت الاشياء دون بلوغ آمده و سلطنت تو آنچنان بالاست كه همه موجودات پيش از آن كه او را درك كنند سقوط کرده و از بين مى روند. اين جملات نورانى ممكن است ناظر به ادراك علمى بوده و كنايه از عجز و قصور ادراكات بشرى از آن مقام والا باشد؛ و ممكن است اخبار از آن باشد كه سالكان طريق حقيقت و روندگان اين مسير پر خوف و خطر تاب و توان تجليات عظمت و جلال آن حضرت را ندارند و از باب تشبيه كامل به ناقصى گفته شود كه اگر كسى بخواهد به طرف خورشيد برود مسلما پيش از آن كه به آن كانون جواله نور و انرژى برسد تمام اعضاى وجود او متلاشى شود و از بين خواهد رفت.

ماللتراب وربّ الارباب.

من گدا و تمنای وصل او هیهات مگر به خواب بينم جمال و منظر دوست

*

و لا- يبلغ ادنى ما استأثرت به من ذلك اقصى نعت الناعتين كمتريں چيزى را كه از جلوه هاى جلال و جمال و عظمت از مخلوق پنهان داشته اى هرچه توصيف كندگان بخواهند توصيفش كنند نتوانند كه صفات ذات مقدس عين ذات اوست، تبارك و تعالى شانه العزيز. و شايد تعبير به كلمه «ذلك» كه متضمن معنای بعد و دورى است براى اشاره به آن باشد كه در مراتب علو در حدّ اعلاست و زبان توصيف از وصف او عاجز است. به گفته حكيم شيراز:

عاشقان كشتگان معشوقند برنبايد ز كشتگان آواز

*

*نكته

آنچه آدمى از صفات عاليه و متعالیه - حق جلّ و علا - توصيف و تبیین كند بازگوكننده ادراك ذهنى و عقلى خود اوست نه نمودار اوصاف حقيقیه جمال محبوب؛ چنان كه امام باقر

ص: 35

العلوم علیه و علی آبائه و ابنائه آلاف التحیه و الثناء به این نکته اشاره می فرمایند آن جا که فرماید: «کل ما میزتموه باوهمکم فی ادق معانیه مصنوع مثلکم مردود الیکم»: آنچه را که شما از دقیق ترین معانی و نکات تشخیص و تمیز می دهید ساخته فکر شما و پرداخته فهم خودتان است و به خودتان بازگشت داده می شود و بضاعت مزجاتی است که یوسف ملک جمال را نشاید و آن را نپذیرد. به گفته آن عارف:

برافکن پرده تا معلوم گردد که یاران دیگری را می پرستند

*

ضَلَّتْ فیک الصفات و تفسخت دونک النعوت و حارت فی کبریائک لطائف الاوهام عقل دوراندیش در صفات تو گمراه است و در نعت تو پای خرد در گل و اندیشه های باریک و تیزبین در عظمت و کبریای تو حیران و سرگردان است.

کذلک انت الله الاول فی اولیتک و علی ذلک انت دائم لا- تزول تویی این چنین خدایی که نخستین بودی و همچنان پایدار و جاوید خواهی بود.

و انا العبد الضعیف عملا الجسیم املا خرجت من یدی اسباب الوصلات الا ما وصله رحمتک و تقطعت عنی عصم الآمال الا ما انا معتصم به من عفوک بارالها! من همان بنده تو هستم که عملم ضعیف ولی امل و آرزویم بزرگ است. باید دانست که ضعف عمل گاهی از جهت کمیّت است، مانند آن که شماره کارهای خوب کمتر از کارهای بد باشد و کفّه حسنات اعمال سبک تر از کفه سیئات گردد چنان که در آیات شریفه بدان اشاره شده است، مانند: «فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ نَارٌ حَامِيَةٌ» (1)

(اعاذنا الله منها): اما کسی که میزان عمل او سنگین است پس در زندگی رضایت بخشی است و اما کسی که میزان عمل او سبک باشد پس مسکن و مأوای او هاویه است و چه می دانی که هاویه چیست؟ آتشی است گرم و سوزان. و گاهی ضعیفی عمل از جهت کیفیت است، مانند آن که عمل انسان مشوب به ریا و عجب و امثال اینها باشد که کیفیت عمل را پایین می آورد؛ چنان که در بعضی از روایات است که روز قیامت گروهی را می آورند که اعمال حسنه آنان مانند کوههای تهامه (مکه) است ولی خدای تعالی آنها را همچون غبار پراکنده در فضا

ص: 36

می کند. قال رسول الله: «ليجاء يوم القيامة بقوم معهم حسنات مثل جبال تهامة حتى اذا جىء بهم جعل الله تعالى اعمالهم هباء ثم قذفهم فى النار» راوى حديث به نام سالم عرض کرد پدر و مادرم به قربانت يا رسول الله! اين گروه را براى ما بازگو فرما (که چگونه مردمانى هستند) قال سالم:

«بابى و امى يا رسول الله حل لنا هؤلاء القوم، قال كانوا يصلون و يصومون و ياخذون سنه من الليل و لكن كانوا اذا عرض عليهم شىء من الحرام و ثبوا عليه فادحض الله اعمالهم». رسول خدا در جواب سائل فرمود: اينان مردمانى بودند که نماز مى خواندند و روزه مى داشتند و پاسى از شب را به تهجد بر مى خاستند و لكن اگر حرامى بر آنها عرضه مى شد خويشتن دارى نمى توانستند کرد و بر آن حرام حمله ور مى شدند و چون چنين بودند خداى تعالى اعمال آنها را از بين برد. و در روايت كافى از سليمان بن خالد روايت مى کند که گويد از امام صادق عليه السلام پرسيدم که معنای آيه شريفه: «وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا»⁽¹⁾ است؟ فرمود: همانا به خدا قسم که اعمالشان از «قباطى» سفيدتر بود و لكن چون چيزى از حرام بر آنها عرضه مى شد آن را رها نمى کردند «اما و الله لقد كانت اعمالهم اشدّ بياضا من القباطى و لكن كانوا اذا عرض لهم حرام لم يدعوه».

و روايات ديگرى نيز به همين مضمون از ائمه عليهم السلام رسيده است. سيد شارح - رضوان الله عليه - مى فرمايد: در اين دو جمله شريفه: «و انا العبد الضعيف عملا الجسيم املا» اشاره به امورى است؛ يکى اقرار به تقصير در عمل که اشرف مقامات عبوديت است چون هم مبدأ شريف است و هم ثمره و نتيجه اش. اما شرافت مبدأش به خاطر آن است که اين اعتراف نتيجه شعور به عظمت خداى سبحان - عزّ جلاله - است که هرکس را دل درک کرد عظمت پروردگار و جلال کبريائى او را مى داند که هيچ کس نمى تواند به حقيقت آنچه خداى تعالى سزاوار آن است از اطاعت برسد هرچند در طلب مرضات الله حريص باشد و سعى و کوشش در عمل داشته باشد، تا آن جا که انبيا و اوصيا عليهم السلام با آن که آنچه را که از انسان خواسته شده تا آخرين حدّى که به تصوّر مى آمد از قدرت و امکان به جاى آورده اند باز به تقصير خويش اعتراف نموده و به اعمال خويش با ديده تحقير نگريسته اند. و در روايت صحيح از امام موسى بن جعفر عليه السلام رسيده است که به يکى از فرزندانشان فرمود: پسرکم! بر تو باد که جدّيت و کوشش کنى و در عين حال از حدّ تقصير در عبادت خداى عزّ و جلّ خارج ندانى که

ص: 37

خدای تعالی آنچنان که شاید و باید پرستش نشده است.

و اما ثمره و نتیجهٔ اعتراف به تقصیر آن است که عجب و خودپسندی از بین می رود که یکی از صفات مهلکه است و آدمی را به هلاکت می کشاند؛ چنان که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

«ثلاث مهلكات شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه»: سه چیز است که آدمی را به هلاکت می رساند: حرصی که صاحبش اطاعت آن را بکند و هوای نفسی که آدمی پیروی از آن کند و خودپسندی. مسلم است که هر کسی تقصیر خود و ناچیزی عملش را در برابر خدا ببیند همواره در مقام ذلت و نیاز و شکستگی خواهد بود و هیچ مقامی در عبودیت اشرف از آن نیست. علاوه بر این که ضعیف دانستن عمل که در نتیجه اتکال به آن نشود و در نجات یافتن و فوز به درجات دلبستگی به آن پیدا نشود بلکه امیدوار به فضل الهی و رحمت گردد و به منت و کرم تبارک و تعالی اطمینان یابد قوی ترین و بزرگ ترین وسیله است؛ چنان که در روایت صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم رسیده است که فرموده که خدای تبارک و تعالی فرموده است:

«لا يتكل العاملون لي على اعمالهم التي يعملونها لثوابي فانهم لو اجتهدوا و ا تعبوا انفسهم - اعمارهم - في عبادتي كانوا مقصرين غير بالغين في عبادتهم كنه عبادتي فيما يطلبون عندی من كرامتي و النعيم في جناتي و رفيع الدرجات العلی فی جوارى و لكن برحمتي فليثقوا و فضلی فليرجوا و الی حسن الظن بی فليطمئنوا فان رحمتی عند ذلك تدرکهم و منی يبلغهم رضوانی و مغفرتی تلبسهم عفوی فانی انا الله الرحمن الرحيم و بذلك تسميت»: آنان که برای رضای من عمل می کنند به اعمال خودشان که به منظور رسیدن به ثواب و پاداش من به جای می آورند متکی نباشند، زیرا آنان اگر سعی و کوشش کنند و جان خود و عمر خود را در عبادت من به مشقت بیندازند باز مقصّر خوانند بود و به کنه عبادت من در عبادتشان نخواهند رسید در مقابل آنچه از کرامت من و نعمتهایم در بهشت و درجات والا در جوار من می خواهند و لکن به رحمت من اطمینان بکنند و فضل مرا امیدوار باشند و به حسن ظن بر من مطمئن باشند که رحمت من در چنین حال به آنها خواهد رسید و رضوان و مغفرت من شامل حال آنها خواهد شد و عفو من آنها را خواهد پوشاند، زیرا منم خدای رحمان و رحیم و به این نام خودم را نامیده ام. سوّم این که ضعف عمل موجب ضعف امل و آرزو شود، بلکه سزاوار است برای کسی که عملش ضعیف است این که امل و آرزویش دربارهٔ خدای تبارک و تعالی بزرگ شود. و عقل نیز

گواهی می دهد که این امر ثابت است، زیرا هنگامی که چشم دل بنده به عنایت الهیّه باز شود می بیند که همه موجودات از کلی و جزئی به خدای مدبّر حکیم و پروردگار رئوف و رحیم استناد دارند.

پس برای او از این رهگذر ظاهر می شود که خدای تعالی او را ایجاد کرده و عهد و پیمان از او و عبادت و طاعت خود گرفته و این نیست مگر به خاطر آن که بنده به وطن اصلی خود و مبدأ اولیش جذب شود و به توحید محقق گشته و به حمد مطلق نایل شود و تا از آتشی که برافروخته و دوزخی که ساخته شده نجات یابد و اگر کوتاهی از او در اسباب این انجذاب سرزند از رحمت خدا مأیوس نشود بلکه امیدش بیشتر و دلش به شمول عنایت حق تعالی مر او را تعلق بیشتر داشته باشد، زیرا از روح و رحمت الهیّه مأیوس نشوند مگر کسانی که چشم دل آنان کور شده و نتوانند اسرار الهی را مشاهده کنند و در نتیجه این کوری همیشه در طغیان فرورفته و در زیان و خسران به سر می برند؛ چنان که خدای تعالی می فرماید: «وَمَنْ يَنْظُرْ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ»⁽¹⁾ چه کسی بجز گمراهان از رحمت پروردگارشان ناامید می شوند؟! سپس سید شارح (رض) بحثی پیرامون رجاء و تمنی و غرور دارد که دیگر علمای اخلاق نیز متعرض این بحث شده اند و مطالب آموزنده و گرانبهایی گفته اند.

سید می فرماید: بدان که چیز محبوبی که نفس آدمی به آن متوجه است و انتظار آن را در آینده دارد لابد باید سببی داشته باشد پس اگر اسباب آن چیز فراهم است آن را رجاء نامند و آرزوی آن چیز آرزوی صحیح و درستی است و اگر معلوم نباشد که آیا سبب آن چیز وجود دارد یا نه نامش تمنی و آرزوست، و اگر سببش وجود نداشته باشد و در انتظار حصول آن باشد نامش غرور و حماقت است.

و چون این را دانستی پس بدان که ارباب عرفان به حقیقت دانستند که دنیا کشتزار آخرت است و نفس آدمی زمین این کشتزار است و تخم این زمین تخم معارف الهیّه است و دیگر انواع طاعات همچون اصلاح زمین کشاورزی است که کشاورزان آن را از خار و خاشاک می کنند و آمادۀ کشت و آبیاری می سازند. و نفس آدمی اگر غرق در حبّ دنیا باشد و میل به دنیا کند همچون زمین شوره زاری است که سنبل برنیاید و تخم عمل در او ضایع می شود و روز قیامت که روز درو است بدون کاشت و بذرافشانی حاصلی برداشته نخواهد شد، و

ص: 39

همان گونه که زمین شوره زار قابل کشت نیست همچنین اعمال با خباثت نفس و سوء اخلاق که منافات با ایمان دارد سودی نخواهد بخشید. پس سزاوار است که بنده خدا عمل خویش و رجایی که به رضوان الله دارد به آرزوی همان کشاورز قیاس کند.

و مردم در این باره در سه درجه اند: سابق، لاحق، مقصّر. درجه اول که سابق است کسی است که زمین را پاکیزه کرده و بذر صحیح تهیه نموده و آن را در زمینش بکارد سپس آن را آبیاری نموده و سایر وسایل نمو بذر را آماده سازد و علفهای هرزه را که مانع رشد و نمو تخمند از زمین کنده و به دور افکند و سپس به انتظار فضل خدای تعالی بنشیند که خدای تعالی به فضل خودش آفات را از زمین او دور فرماید و نگذارد که کشت او آفت زده شود؛ این چنین کس امل و رجایش بجاست، زیرا امید رسیدن به مقصود را دارد و این درجه سابقین است. درجه دوم کسی است که در موسم کشت نکرده بلکه کشت را تأخیر انداخته و در اواخر زمان کشاورزی اقدام به کار کرده این نیز از جمله کسانی است که امل و آرزوشان درست است.

همچنین بذر ایمان اگر در نفس کاشته شود و لکن در مراقبت و وسایل نمو آن کوتاهی شود و به موقع آبیاری نشود و موجبات نمو آنچنان که شاید و باید مراعات نشود ولی در عین حال امید به فضل خدای تعالی داشته باشد این بنده نیز در درجه دوم و از لاحقین است. و قسم سوم کسی است که بذرافشانی نکرده و یا زمین را از آفات دور نگه نداشته و با این همه امید برداشت دارد؛ این چنین توقع را حماقت و غرور نامند. پس آدمی باید متوجه باشد که گرفتار دام غرور نفس و شیطان نگردد که مبادا روز قیامت بجز حسرت و ندامت حاصلی نداشته و بگوید: «يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي»⁽¹⁾ ای کاش برای امروز که روز زندگی حقیقی من است برگ عیشی تهیه کرده و از پیش فرستاده بودم. این خلاصه کلام سید شارح (رض) بود که نقل شد.

و سپس روایتی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که از آن حضرت پرسیدند: یا بن رسول الله! جماعتی هستند که گناه می کنند و می گویند ما امیدواریم که خدای تعالی ما را بیامرزد. فرمود:

اینان گروهی هستند که در آرزوهای خود به سر می برند و به آنها سرگردمند، آنان دروغ می گویند زیرا هرکس به چیزی امیدوار باشد به دنبال آن گام برمی دارد، و هرکس از چیزی بترسد از آن فرار می کند «سئل الصادق علیه السلام عن قوم يعملون بالمعاصی و يقولون نرجو، فقال: هؤلاء

ص: 40

قوم یترجحون فی الامانی کذبوا لیسوا براجین من رجا شیئا طلبه و من خاف من شیء هرب منه)).

پایان نقل از سید به طور خلاصه.

مترجم می گوید: عارف شیراز را در این زمینه سخن بلند و شیوایی است، می فرماید:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

گفتم ای بخت بخشبیدی و خورشید دمید گفت با این همه از سابقه نومید مشو

*

إِنَّ الدِّينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ (1) و البتة مؤمنان آنان که توفیق و وعده نیکوی الهی (در سرشت ازلی) بر آنان سبقت یافته از آن دوزخ به دور خواهند بود. خرجت من یدی اسباب الوصلات الا وصله رحمتک، وسایل و اسباب رحمت تو از دست به در شده مگر رحمت تو دستم را بگیرد (الا- ما وصله رحمتک) مضمون هر دو جمله یکی است. و تقطعت عنی عصم الآمال الا ما انا معتصم به من عفوک، رشته آرزوهایم گسسته شده مگر آنچه که از عفو و بخشش تو به دست دارم.

قلّ عندی ما اعتدّ به من طاعتک و کثر علی ما ابوء به من معصیتک طاعتی که قابل اعتمادم باشد اندک دارم و در مقابل آن، بار گناه سنگینی بر دوشم است.

و لن یضیق علیک عفو عن عبدک و إن أساء فاعف عنی و هرگز عفو از بنده ات بر تو دشوار نیست هرچند گنهکار باشد، پس مرا ببخش. محور جملات نورانی بر خوف و رجا است که دو بال وصول به سعادت و اوج گرفتن به مقامات است که بر حسب روایات باید هیچ یک از این دو بر دیگری زیادتی نداشته باشد؛ چنان که در روایت شریفه کافی است که امام علیه السلام می فرماید: در وصایای لقمان حکیم مطالب شگفت انگیز بسیار است و از همه شگفت آمیزتر و خوش آیندتر این است که به فرزندش وصیت کرد: «یا بنی خف الله خوفا لو اتیت بطاعه الثقلین لعذبک و ارج الله رجاء لو اتیت بذنوب الثقلین لرحمک. ثم قال: ما من عبد الا وفي قلبه نوران نور خوف و نور رجاء لو وزن هذا لم یزد علی هذا و لو وزن هذا لم یزد علی هذا»: ای پسرکم! از خدای تعالی آنچنان بترس که اگر اطاعت جن و انس را آورده باشی ترس آن داشته باشی که

ص: 41

خدای تعالی تو را عذاب کند، و به خدای تعالی آنچنان امید داشته باش که اگر گناه جنّ و انس را مرتکب شده باشی امید آن باشد که خدای تعالی تو را مشمول رحمت خود قرار بدهد. این روایت شریفه از چهل روایتی است که امام خمینی - قدس الله سره - در کتاب کم نظیر اربعینش آن را شرح فرموده است و ما برای تعمیم فایده مواردی از آن را نقل می کنیم و به کلمات شریفه ایشان تبرک می جوئیم. امام - رضوان الله علیه - می فرماید:

بدان که عارف به حقایق و مطلع از نسبت بین ممکن و واجب جلّ و علا- دارای دو نظر است: یکی نظر به نقصان ذاتی خود و جمیع ممکنات و سیئه روئی کائنات که در این نظر علما یا عینا بیابد که سر تا پای ممکن در ذل نقص و در بحر ظلمانی امکان و فقر و احتیاج فرو رفته از لا و ابداء، و به هیچ وجه از خود چیزی ندارد و ناچیز صرف و بی آبروی محض و ناقص علی الاطلاق است، بلکه این تعبیرات نیز در حق او درست نیاید و از تنگی تعبیر است و ضیق مجال سخن و الا نقص و فقر و احتیاج فرع شئیت است و برای جمیع ممکنات و کافه خلایق از خود چیزی نیست. در این نظر اگر تمام عبادات و اطاعات و عوارف و معارف را در محضر قدس ربوبیت برد جز سرافکنندگی و خجلت و ذلت و خوف چاره ای ندارد؛ چه اطاعت و عبادتی؟ از کی برای کی؟ تمام محامد راجع به خود اوست و ممکن را در آن تصرفی نیست بلکه از تصرف ممکن نقص عارض اظهار محامد و ثنای حق شود که اکنون عنان قلم را از آن منصرف می نمایم و در این مقام فرماید: «ما أصابك من حسنة نه فمن الله و ما أصابك من سيئة فمن نفسك» (1) نانچه در مقام اول فرماید: «قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (2) قائل در این مقام گوید:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

*

قول پیر راجع به مقام دوّم و قول خود قائل راجع به مقام اول است (3) پس در این نظر خوف

ص: 42

1- سورة نساء، آیه 79.

2- سورة نساء، آیه 78.

3- پیر که نظرش عالی تر و مقامش بالاتر است همه محامد را راجع به حق تعالی می دیده که مشارالیه آیه شریفه «قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» است و حسنه و سیئه همه اش از نزد خدای تعالی است و البته هرچه آن خسرو کند شیرین بود و از جمیل علی الاطلاق بجز جمیل صادر نشود، و از این جهت گفت: خطا بر قلم صنع نرفت؛ چنانچه تربیت یافته دامن پیر نیز فرمود «ما رایت الا جمیلا» در جواب کسی که منکر وحی و نبوت بوده و می گفت: «فلا خبر جاء و لا وحی نزل» چیزی نیامد و وحی نرسید. و اما قائل چنین نظر را نداشت بلکه حسنه ای می بیند و سیئه ای، و سیئه را به خود نسبت می دهد و با این که ممکن از خود چیزی ندارد پس او در حقیقت خطاپوشی کرده است.

و حزن و خجلت و سرافکنندگی انسان را فراگیرد و دیگر نظر به کمال واجب و بسط بساط رحمت و سعه عنایت او می بیند. این همه بساط نعمت و رحمت‌های گوناگون که احاطه بر آن از حوصله حصر و تحدید خارج است بی سابقه استعداد و قابلیت است.

ابواب الطاف و بخشش را به روی بندگان گشوده است بی استحقاق، و نعم او ابتدایی و غیر مسبوق به سؤال است چنانچه حضرت سید الساجدین و زین العابدین علیه السلام در ادعیه صحیفه و غیر آن مکرر اشاره فرموده اند بدین معنی، پس رجاء او قوت گیرد و امیدوار به رحمت حق گردد.

کریمی که کرامت‌های او به محض عنایت و رحمت است، و مالک الملوکی که بی سابقه سؤال و استعداد به ما عنایاتی فرموده که تمام عقول از علم به شمه ای از آن عاجز و قاصر است و عصیان اهل معصیت به مملکت وسیع او خللی وارد نکند، و طاعت اهل طاعت در آن فزونی نیاورد، بلکه هدایت آن ذات مقدس طرق طاعت را و منع آن ذات اقدس از عصیان برای عنایات کریمانه و بسط رحمت و نعمت است، و برای رسیدن به مقامات کمال و مدارج کمالیه و تنزیه از نقص و زشتی و تشوه است.

پس اگر برویم و در درگاه عزّو جلالش و پیشگاه رحمت و عنایتش و عرض کنیم: بارالها! ما را لباس هستی پوشانیدی و تمام وسائل حیات و راحتی ما را فوق ادراک مدرکین فراهم فرمودی و تمام طرق هدایت را به ما نمودی؛ تمام این عنایات بر اصلاح خود ما و بسط رحمت و نعمت بود. اکنون ما در دار کرامت تو و در پیشگاه عزّ و سلطنت تو آمدیم با ذنوب ثقلین. در صورتی که ذنوب مذنبین در دستگاه رحمت تو نقصانی وارد نکرده و بر مملکت تو خللی وارد نیاورده. با یک مشت خاک که در پیشگاه عظمت به چیزی نیرزد و موجودی حساب نشود، چه می کنی جز رحمت و عنایت؟

نعمت و الطاف حق جل جلاله

در بیان مراتب خوف و رجاء است. بدان ای عزیز که از برای خوف و رجاء مراتب و درجاتی است، حسب حالات بندگان و مراتب معرفت آنها. چنانچه خوف عامّه از عذاب است و خوف خاصّه از عتاب و خوف اخصّ خواص از احتجاب است و ما اکنون درصدد شرح آن نیستیم و آنچه راجع به مطلب سابق است با بیانی دیگر ذکر می نمایم.

پس بدان که حق تعالی را احدی از مخلوق نتواند بسزا عبادت کند، زیرا که عبادت ثنای مقام آن ذات مقدّس است و ثنای هر کسی فرع معرفت به اوست و چون دست آمال بندگان از عزّ جلال و معرفت ذات او به حقیقت کوتاه است، پس به ثنای جلال و جمال او نیز نتوانند قیام کرد. چنانچه اشرف خلائق و اعرف موجودات به مقام ربوبیت، اعتراف به قصور فرماید و عرض کند: «ما عبدناک حقّ عبادتک و ما عرفناک حقّ معرفتک» (1) جمله دوم به منزله تعلیل است برای جمله اول؛ و قال: «انت کما اثبت علی نفسک» (2) پس قصور ذاتی حق ممکن است و علوّ ذاتی مخصوص ذات مقدّس کبریایی جلّ جلاله، و چون دست بندگان از ثنا و عبادت ذات مقدّس کوتاه بود و بدون معرفت و عبودیت حق، هیچ یک از بندگان به مقامات کمالیه و مدارج اخرویه نرسند چنانچه در محل خود پیش علمای آخرت مبرهن است و عامّه از آن غفلت دارند، و مدارج اخرویه را جزاف یا شبهه جزاف دانند «تعالی اللّٰه عن ذلک علوّا کبیرا» حق تعالی به لطف شامل و رحمت واسعة خود بابتی از رحمت و دری از عنایت به روی آنها باز کرد به تعلیمات غیبیه و وحی و الهام، به توسط ملائکه و انبیا و آن باب عبادت و معرفت است.

طرق عبادت خود را بر بندگان آموخت و راهی از معارف بر آنها گشود تا رفع نقصان خویش حتّی الامکان بنمایند و تحصیل کمالات ممکن بکنند، و از پرتو بندگی هدایت شوند به عالم کرامت حق، و به روح و ریحان و جنّت نعیم بلکه به رضوان اللّٰه اکبر برسند.

پس فتح باب عبادت و عبودیت یکی از نعمتهای بزرگی است که تمام موجودات رهین آن نعمتند و شکر آن نعمت را نتوانند کنند، بلکه هر شکری فتح باب کرامتی است که از شکر آن نیز عاجزند. پس اگر انسان علم به این مشرب پیدا کرد، و قلبش از آن مطلع گردید، معترف به تقصیر شود. و اگر عبادت جنّ و انس و ملائکه مقربین را در درگاه حق جلّ و علا برده، باز خائف باشد و مقصر باشد.

و نیز بندگان عارف حق و اولیای خاص او که از سرّ قدر دری به روی آنها باز شده و دل آنها به نور معرفت روشن گردیده، قلبشان به طوری از خوف لرزان و دلشان متزلزل است که اگر تمام کمالات به آنها روی آورد و مفتاح همه معارف به دست آنها داده شود و قلوب آنها از تجلیات ملامال گردد، ذره ای خوف آنها کم نگردد و تزلزل آنها تخفیف پیدا نکند، چنانچه

ص: 44

1- سفینه البحار، ج 2، ص 180، 181.

2- همان.

یکی از آنها گوید: همه از آخر کار ترسند و من از اول می ترسم.

سبحان الله و لا حول و لا قوه الا بالله، پناه می برم به خدای تعالی.

خدا می داند باید قلب انسان از این کلام پاره پاره شود، و دل انسان از خوف ذوب شود و سر به بیابان گذارد. چقدر انسان غافل است.

و دیگر آن که ما پیش از این ذکر کردیم در شرح یکی از احادیث که تمام عبادات و اطاعات ما برای تحصیل اغراض خویش، و محرک ما حب نفس است، و فی الحقیقه زهد دنیا برای آخرت است و آن مثل زهد دنیا برای دنیاست پیش احرار. پس اگر عبادت ثقلین را در محضر ربوبیت ببریم جز بعد از ساحت مقدّس چیز دیگر استحقاق نداریم. حق تبارک و تعالی ما را دعوت فرموده به قرب خود و بارگاه انس خود («و خلقتک لاجلی») فرموده و غایت خلقت را معرفت به خود قرار داده و طرق معارف و راه عبودیت را به ما نشان داده و با این وصف ما جز به تعمیر بطن و فرج به چیز دیگر مشغول نیستیم و جز خودخواهی و خودپسندی مقصد دیگری نداریم.

پس ای انسان بیچاره که عبادات و مناسک تو بعد از ساحت قدس آورد و مستحق عتاب و عقاب کند، به چه اعتماد داری؟

و چرا خوف از شدت یأس حق تو را بی آرام نکرده و دل تو را خون نموده؟

آیا تکیه گاهی داری؟

آیا به اعمال خود وثوق و اطمینان داری؟

اگر چنین است وای به حال تو و معرفتت، به حال خود و مالک الملوک؛ و اگر اعتماد به فضل حق و رجاء به سعۀ رحمت و شمول عنایت ذات مقدّس داری، بسیار به جا و به محل وثیقی اعتماد کردی و به پناهگاه محکمی پناه بردی.

خداوندا، بارالها! ما دستمان از همه چیز کوتاه و خود می دانیم که ناقص و ناچیزیم و لایق درگاه تو و فراخور بارگاه قدس تو چیزی نداریم. سر تا پا نقص و عیب، و ظاهر و باطن ما به لوث معاصی و مهلکات و موبقات آغشته است. ما چه هستیم که اظهار ثنای تو کنیم؟ جایی که اولیای تو گویند: «افلسانی هذا الکال اشکرک» و عجز و ضعف و قصور خود را اعلان کنند، ما اهل معصیت و محجوبین از ساحت کبریا چه بگوییم جز آن که با لقلقه لسان عرض کنیم:

رجای ما به مراحم توست و امید وثقه به فضل و مغفرت توست و به جود و کرم آن ذات

مقدس است، چنانچه در لسان اولیای تو وارد است.

(کافی) باسناده عن ابی جعفر علیه السلام قال: «قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: قال الله تبارك و تعالی: لا يتكل العاملون لی علی اعمالهم التي يعملونها لثوابی، فانهم لو اجتهدوا و اتبعوا انفسهم - اعمارهم - فی عبادتی كانوا مقصّرين غیر بالغین فی عبادتهم كنه عبادتی فیما يطلبون عندی من كرامتی و التّعمیم فی جنّاتی و رفیع الدّرجات العلی فی جواری و لكن برحمتی فلیتقوا و بفضلی فلیرجوا و الی حسن الظّنّ بی فلیطمئنّوا، فانّ رحمتی عند ذلك تدرکهم، و منّی یبلغهم رضوانی، و مغفرتی تلبسهم عفوی فأتی انا الله الرحمن الرحیم و بذلك تسمّیت» (1).

یعنی: حضرت باقر علیه السلام گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت: خدای تبارک و تعالی گفت: اعتماد نکنند عمل کنندگان برای من بر اعمال خودشان که به جا می آورند آن را برای ثواب من، پس همانا آنها اگر جدیت کنند و به زحمت اندازند خودشان را در مدت عمرشان در عبادت من، می باشند مقصّر و نارسایند در عبادت خودشان، کنه عبادت مرا در آن چیزی که می طلبند نزد من از کرامت من و نعمتهای در بهشتهای من و درجات عالیّه بلند در جوار من.

ولکن به رحمت من هر آینه و ثوق کنند و به فضل من هر آینه امیدوار باشند، و اطمینان به حسن ظن به من داشته باشند. پس همانا رحمت من در این هنگام ادراک می کند آنها را و عطای من می رساند آنها را به رضوان من، و مغفرت من می پوشاند به آنها عفو مرا. پس همانا منم که هستم خدای بخشنده و مهربان و به این نام برده شدم.

و نیز از اسباب خوف، تفکّر در شدّت بأس حق و دقّت سلوک راه آخرت و خطرات متوجّه بر انسان در ایّام حیات و در حین موت و سختیهای برزخ و قیامت و مناقشات در حساب و میزان است، چنانچه ملاحظه آیات و اخباری که وعده های حق تعالی را شامل است رجای کامل آورد.

حدیث کنند که حق تعالی در قیامت به طوری بسط بساط رحمت کند که شیطان طمع مغفرت حق را کند. در این عالم که حضرت حق به حسب روایت، نظر لطف به آن نفرموده از وقتی که خلقت فرموده آن را و رحمت در آن نازل نشده مگر ذره ای نسبت به عوالم دیگر، این همه رحمت و نعمت الهی و لطف و بخشش ذات مقدّس سر تا پای همه را فرو گرفته و هر چه پیدا و ناپیدا است، سفره عطا و نعم حضرت باری تبارک و تعالی است که اگر جمیع عالم

ص: 46

بخواهند به شمه ای از نعمت و رحمت او احاطه کنند نتوانند؛ پس چه خواهد بود در عالمی که عالم کرامت و مهمانخانه عطای ربوبیت و جایگاه رحمت و بسط رحیمیت و رحمانیت است؟ شیطان حق دارد طمع به رحمت کند، و امید عطای حق نماید. پس حسن ظن خود را به حق کامل کن و اعتماد به فضل او نما. «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً» (1) دای تعالی جمیع گناهان را بیامرزد و همه را در بحر عطا و رحمت خود مستغرق نماید. تخلف در وعده حق محال است گرچه تخلف در وعید ممکن است، و چه بسا بسیار واقع شود. پس دل خوش دار به رحمت کامل او که اگر رحمت حق شامل حالت نبود، مخلوق نبود. «رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (2).

فرق بین رجاء و غرور

ولی ای عزیز! ملتفت باش که رجاء را از غرور تمیز دهی؛ ممکن است اهل غرور باشی و گمان کنی اهل رجاء هستی. و تمیز آن سهل است؛ بین این حالتی که در تو پیدا شده و بدان خود را «راجی» می دانی آیا از تهاون به اوامر حق و کوچک شمردن حق و اوامر او پیدا شده یا از اعتقاد به سعه رحمت و عظمت آن ذات مقدّس. و اگر تمیز آن نیز مشکل است، از آثار می توان تمیز داد.

اگر عظمت حق در دل باشد و قلب مؤمن به احاطه رحمت و عطای آن ذات مقدّس باشد، قیام به اطاعت و عبودیت می کند، چون تعظیم و عبادت عظیم و منعم از فطریات است و تخلف ناپذیر است. پس اگر با قیام به وظایف عبودیت و جدّ و جهد در طاعت و عبادت اعتماد به اعمال خود نداشته باشی و آنها را به چیزی نشمیری و امید به رحمت حق و فضل و عطای او داشته باشی، و خود را به واسطه اعمال خود مستوجب هر ذمّ و لوم و سخط و غضب بدانی و تکیه گاه تو رحمت و جود جواد علی الاطلاق باشد دارای مقام رجاء هستی و شکر خدای تبارک و تعالی کن و از ذات مقدّس بخواه که آن را در قلب تو محکم کند و مقام بالاتر از آن را به تو عنایت فرماید. و اگر خدای نخواستہ متهاون به اوامر حق بودی و بی اهمیت و ناچیز شمردی فرموده های ذات اقدس را، بدان که آن غرور است که در دل تو پیدا شده از مکاید شیطان و نفس اماره تو؛ اگر ایمان به سعه رحمت و عظمت داشتی اثری از آن نمایان بود

ص: 47

1- سورة زمر، آیه 53.

2- سورة اعراف، آیه 156.

در تو. مدعی که عملش مخالف با دعوایش باشد خود مکذّب خود است. شاهد براین کلام در احادیث معتبره بسیار است.

(کافی) باسناده عن ابن نجران، عمّن ذكره، عن ابي عبد الله عليه السلام قال: «قلت له: قوم يعملون بالمعاصي و يقولون نرجو، فلا يزالون كذلك حتى يأتيهم الموت، قال: هؤلاء قوم يترجّحون في الاماني، كذبوا، ليسوا براجين، انّ من رجا شيئا طلبه و من خاف من شيء هرب منه(1)».

راوی گوید: گفتم به حضرت صادق علیه السلام یک دسته از مردمند که به جای می آورند معصیت ها را و گویند: ما امیدواریم. و همیشه چنین هستند تا بیاید آنها را مرگ. فرمود: آنها قومی هستند (که) مایل شده اند از اعتدال به واسطه آرزوهای بیجا، دروغ همی گویند، راجی نیستند. همانا کسی که امید داشته باشد چیزی را، طلب نماید آن را و کسی که ترسناک باشد از چیزی، فرار کند از آن.

و قریب به این مضمون روایت دیگر است در (کافی) شریف: و باسناده عن الحسين بن ابي ساره قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول:

«لا يكون المؤمن مؤمنا حتى يكون خانفا راجيا، و لا يكون خانفا راجيا حتى يكون عاملا لما يخاف و يرجو(2)».

راوی گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: نمی باشد مؤمن، مؤمن مگر آن که ترسناک و امیدوار باشد، و نمی باشد ترسناک و امیدوار تا این که به جا آورد آنچه را که می ترسد و امیدوار است. و بعضیها گفته اند مثل کسی که عمل نکند و انتظار رجاء داشته باشد مثل کسی است که بی مهیا کردن اسباب، به امید مسبب نشیند؛ مثل زارعی که بدون افشاندن بذر یا بی مراقبت نمودن از زمین و آبیاری نمودن و بدون رفع موانع بنشیند به انتظار زراعت؛ این را نتوان گفت رجاء دارد، بلکه «حمق» دارد و ابله است؛ و مثل کسی که اصلاح اخلاق نکرده یا از معاصی اجتناب نکرده اعمالی کند، مثل کسی است که بذر را در شوره زار کشت کند؛ البته چنین زرعی نتیجه مطلوبه ندهد.

پس رجای محبوب و مستحسن آن است که انسان تمام اسبابی که در تحت تصرف اوست و حق تعالی به عنایت کامله خود به او قدرت عنایت کرده و هدایت به طرق صلاح و فساد

ص: 48

1- اصول کافی، ج 3، ص 110، 113، حدیث 5، 11.

2- همان.

فرموده و امر به تهیه آنها نموده ایجاد کند، پس از آن به انتظار و امید آن باشد که حق تعالی به عنایت سابقه خود اسبابی که در تحت اختیار او نیست فراهم فرماید و رفع موانع و مفسدات را بنماید. پس بنده اگر زمین دل را از خارهای اخلاق فاسده و سنگ و شوره های معاصی پاک نمود و بذر اعمال را در آن کشت، و با آب صافی علم نافع و ایمان خالص آن را آبیاری کرد و از مفسدات و موانع مثل عجب و ریا و امثال آنها که به منزله علفهایی است که مانع از سبز شدن زراعت است خالص نمود، پس از آن به انتظار فضل خدا نشست که حق تعالی او را ثابت نگه دارد و عاقبت او را ختم به خیر فرماید، این رجای مستحسن است؛ چنانچه حق تعالی فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ» (1)

آنان که ایمان آوردند و مهاجرت کردند و جهاد در راه خدا نمودند آنها امیدوار رحمت خداوندند.

موازنه خوف و رجاء

در ذیل این حدیث شریف مذکور است که خوف و رجاء نباید یکی از آنها بر دیگری رجحان داشته باشد؛ چنانچه در مرسله «ابن ابی عمیر» از حضرت صادق علیه السلام نیز به همین مضمون وارد است. و انسان وقتی که کمال نقص خود را از قیام به عبودیت ملاحظه کرد و دقت و ضیق راه آخرت را تفکر نمود خوف در او حادث شود به اعلی درجه، و وقتی ملاحظه ذنوب خود را نموده و تفکر در حال مردمی کرد که عاقبت امر بی ایمان و عمل صالح از دنیا رفته اند و حالشان با این که در اول امر خوب بود منجر به بدی شد و مبتلا به سوء عاقبت شدند، در او خوف شدید شود. در حدیث شریف (کافی) از حضرت صادق علیه السلام نقل کند:

قال: «المؤمن بین مخافتین: ذنب قد مضى لا یدری ما صنع الله فیہ و عمر قد بقى لا یدری ما یکتسب فیہ من المہالک، فهو لا یصبح الا خائفا و لا یصلحه الا الخوف(2)».

فرماید حضرت صادق علیه السلام که: «مؤمن بین دو خوف است: گناهی که همانا گذشته و نداند چه معامله کند خداوند در آن، و عمری که باقی مانده نداند چه کسب می کند در آن از مهلکه ها. پس او صبح نکند مگر ترسناک و اصلاح نکند او را مگر ترس».

ص: 49

1- سوره بقره، آیه 218.

2- اصول کافی، ج 3، ص 114 حدیث 12.

و در خطبه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که در حدیث (کافی) از جناب صادق علیه السلام نقل می نماید به همین مضمون است. بالجمله خود در کمال نقص و تقصیر، و حق در کمال عظمت و جلالت و سعه رحمت و عطاء است و عبد در بین این دو نظر همیشه در حد اعتدال خوف و رجاء است. و چون اسماء جلالیه و جمالیه به یکسان در قلب سالک جلوه کند، خوف و رجاء رجحان بر هم پیدا نکنند.

و بعضی گفته اند: در بعضی اوقات خوف برای انسان نافع تر است، مثل حال سلامت و صحت، تا انسان در کسب کمال و عمل صالح کوشد، و در بعضی حالات رجاء بهتر است مثل حال پیدایش امارات موت، تا انسان ملاقات کند حق را با حالتی که محبوب تر است پیش او. و این سخن مطابق گفته های سابق و احادیث مذکوره درست نیاید، زیرا که رجای محبوب نیز باعث بر عمل و کسب آخرت است، و خوف از حق همیشه محبوب و منافات با رجای واثق ندارد.

و بعضی گفته اند: خوف از فضایل نفسانیه و کمالات عقلیه نیست در دار آخرت و فقط آن در دار دنیا که دار عمل است از امور نافع است برای فعل عبادات و ترک معاصی و اما بعد از خروج از دنیا فایده ندارد، به خلاف رجاء که منقطع نشود و در دار آخرت نیز باقی است، زیرا که بنده هرچه از رحمت خدا بیشتر نایل شود طمعش به فضل حق افزون گردد، زیرا که خزاین رحمت وجود حق تناهی ندارد؛ پس خوف منقطع شود و رجاء باقی ماند.

محدث محقق «مجلسی» 4 فرماید که: «حق این است که بنده مادامی که در دار تکلیف است لابد است از خوف و رجاء و بعد از مشاهده امور آخرت یکی از آنها لابد بر دیگری رجحان پیدا می کند».

نویسنده گوید: آنچه ذکر کرده اند از غلبه خوف و رجاء در عالم آخرت مطابق آنچه ذکر شد در معنی رجاء درست نیاید، و بر فرض صحت راجع به متوسطین است که خوف و رجای آنها راجع به ثواب و عقاب است و اما حال خواص اولیاء غیر از آن است که ذکر کرده اند، زیرا که خوف و رجایی که از مشاهده عظمت و جلال و تجلی اسماء لطف و جمال در قلب حاصل شود به معاینه امور آخرت زایل نشود و رجحان بر یکدیگر پیدا نکنند، بلکه آثار جلال و عظمت و تجلیات جمال و لطف در عالم آخرت بیشتر است و خوف حاصل از عظمت حق از لذایذ روحانیه است، و منافات با آیه کریمه «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ

يَحْزُنُونَ» (1) دارد چنانچه با تأمل معلوم شود. و آنچه از آن قائل نقل شد که خوف از فضایل نفسانیه نیست، خوف از جلال و عظمت نیست، زیرا که آن کمال است و از کاملین مکملین از غیر آنها بیشتر است. و الحمد لله علی جلاله و جماله و الصلوه علی محمد و آله».

اللهم وقد اشرف علی خفایا الاعمال علمک و انکشف کل مستوردون خبرک بارالها! علم تو بر اعمال پنهانی ما اشرف است و هر پوشیده در مقابل اطلاع تو مکشوف و ظاهر است.

و لا- تنطوی عنک دقائق الأمور و لا تعزب عنک غیبات السرائر و هیچ چیز دقیق و کوچک از تو پنهان نیست و رازهای غایب از تو مخفی نمی ماند. مدار و محور این جملات شریفه بر ثنای حضرت حق است و این که علم حضرتش بر پنهان و آشکار و ریز و درشت احاطه دارد؛ بر خلاف عقیده بعضی از متفلسفین که قائلند بر این که خدای تعالی به اشیاء پیش از وجودشان عالم نیست! و یا آن که گفته اند علم حق تعالی به جزئیات تعلق نمی گیرد، تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا.

وقد استحوذ علیّ عدوّک الذی استنظرک لغوایتی فانظرته و بارالها! دشمن تو که برای گمراه کردن من از تو فرصت طلبید و تو به او فرصت مرحمت فرمودی.

و استمهلک الی یوم الدین لاضلالی فامهلته و برای گمراه ساختن من از تو تا روز قیامت فرصت طلبید و تو به او فرصت مرحمت فرمودی. فواقعنی پس این دشمن مرا بر زمین زده است.

وقد هربت الیک من صغائر ذنوب موبقه و کبائر اعمال مردیه و من از گناهان کوچک که هلاک کننده است و اعمال بزرگی که زشت و موجب ندمت توست به سوی تو فرار کردم. مترجم گوید: محتمل است که «واو» در «وقد هربت الیک» حالیه باشد، یعنی در حالی که من به سوی تو فرار می کردم شیطان مرا بر زمین زد. و جملات شریفه اشاره به آیات شریفه است که از زبان ابلیس حکایت می فرماید: «قال أنظرني إلى يوم يُبعثون قال إنك من المنظرين قال فيما أغويتني لأقعدن لهم صراطك المستقيم» (2) و در سوره مبارکه (الحجر) می فرماید: «قال رب أنظرني إلى يوم يُبعثون قال فإنك من المنظرين إلى يوم الوقت المعلوم» (3) شیطان از خدا درخواست کرد که پروردگارا! پس مرا تا روز قیامت که خلق مبعوث می شوند مهلت و طول

ص: 51

1- سوره یونس، آیه 62.

2- سوره اعراف، آیات 14-16.

3- سوره حجر، آیات 36-38.

عمر عطا فرما. خدا فرمود: آری تو را مهلت خواهد بود تا به وقت معین و روز معلوم. و در سوره «ص» می فرماید: «قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأَعُوْبَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ» (1) یطمان عرض کرد:

پروردگارا! پس مهلت ده که تا روز قیامت زنده بمانم. خدا فرمود: آری از مهلت یافتگان قرار دادیم تا روز قیامت و وقت معلوم. شیطان گفت: (حال که مهلت یافتم)، به عزت و جلال تو قسم که خلق را تمام گمراه خواهم کرد مگر خاصان از بندگان تو که دل از غیر بریدند (و برای تو خالص شدند).

دو عالم را به یک بار از دل پاک برون کردند تا جای تو باشد

*

تکرار این حکایت از زبان شیطان لعین با این که استمهال و مهلت خواستن یک بار بیشتر واقع نشده است شاید به منظور تهدید مردم از مکاید آن لعین و اظهار اهمیت مطلب باشد.

تنبیهات

تنبیه اول آن که صریح عبارت دعای شریف آن است که شیطان لعین از خدای تعالی مهلت طلبیده و خدای تعالی خواسته او را اجابت فرموده و مهلت عطا فرموده است و روایات نیز گواه همین مطلب است و اکثر مفسرین نیز همین را فرموده اند. و علامه طبرسی - رحمه الله علیه - می فرماید: جهت این که ابلیس لعین با این که می دانست ملعون و مطرود درگاه است باز از خدای تعالی تا یوم وقت معلوم مهلت خواست آن است که می دانست که خدای تعالی فضل و کرمش غیرمتناهی است، لذا با این که مرتکب معصیت شد و نافرمانی خدای تعالی نمود ولی این نافرمانی او را از سؤال و طمع در اجابت مانع نشد و خدای تعالی نیز خواسته او را اجابت فرمود. پایان سخن علامه طبرسی.

و از این جاست که سفیان بن عیینه گفت: گناهی که از خود سراغ دارید شما را مانع از دعا نگردهد، زیرا خدای تعالی دعای بدترین خلقش که ابلیس بود مستجاب کرد. و در دعاهای وارده نیز آمده است: «یا من استجاب لابغض خلقه ابلیس»: ای خدایی که دعای دشمن ترین

ص: 52

تنبيه دوّم: ظاهر دعا که عرض می کند: «استمهلک الی یوم الدین لاضلالی فامهلته» آن است که امهال تا روز قیامت بوده، و این جمله توضیح اجمالی است که در آیه شریفه است: «قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» و بیان آن است که مراد از وقت معلوم همانا روز قیامت است، و این مؤید قول صاحب کشف است که گفته: یوم الدین و یوم یبعثون و یوم الوقت معلوم، هر سه به یک معناست و اختلاف تعبیر طبق اسلوب بلاغت در کلام است. و از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «یوم الوقت معلوم» روزی است که به صور دمیده می شود که ابلیس مابین نفخه اولی و نفخه دوّم می میرد. و اما کیفیت صور و نفخه آن از متشابهات روایات است و حقیقتش برای امثال ما معلوم نیست و بغیر از راسخین در علم اطلاعی از حقیقت آن ندارند. دیلمی - رحمه الله علیه - در کتاب شریفش ارشاد القلوب روایتی در این باب از امام زین العابدین علیه السلام نقل می کند که شاید ذکرش موجب تنبّه غافلین باشد.

وقد روى الثقات عن زین العابدین علیه السلام أنّ الصّور قرن عظیم له رأس واحد و طرفان و بین الطّرف الاسفل الذی یلی الارض الی الطرف الاعلی الذی یلی السماء مثل ما بین تخوم الارضین السابعة الی فوق السماء السابعة فیہ اثقاب بعدد ارواح الخلائق و سعه فمه ما بین السماء و الارض، و له فی الصّور ثلاث نفحات: نفخه الفزع و نفخه الموت و نفخه البعث، فاذا فنیة ایام الدنیا امر الله عزّ و جلّ اسرافیل ان ینفخ فیہ نفخه الفزع، فرأت الملائکه اسرافیل و قد حبط و معه الصّور. قالوا قد اذن الله فی موت اهل السماء و الارض، فیهبط اسرافیل عند بیت المقدس مستقبل الکعبه ینفخ فی الصّور نفخه الفزع. قال الله تعالی: وَ یَوْمَ یُنْفَخُ فی الصّورِ فَنَزَعَ مَنْ فی السّماواتِ وَ مَنْ فی الْاَرْضِ اِلَّا مَنْ شاءَ اللهُ وَ کُلُّ اَنْوَهٍ داخِرینَ، الی قوله تعالی: من جاء بالحسنه فله خیر منها و هم من فزع آمنون، و ترزلت الارض و تذهل کل مرضعه عمّا ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها و یصیر الناس یمیدون و یقع بعضهم علی بعض کأنّهم سکاری و ما هم بسکاری و لکن من عظیم ما هم فیہ من الفزع، و تبیض لحي السّدّبان من الفزع و تطیر الشیاطین هاربه الی اقطار الارض و لولا ان الله تعالی یمسک ارواح الخلائق فی اجسادهم لخرجت من هول تلك النفخه فیمکثون علی هذه الحاله ما شاء الله تعالی، ثم یأمر الله تعالی اسرافیل ان ینفخ فی الصّور نفخه الصعق فیخرج الصوت من الطرف الذی یلی الارض فلا یبقی فی الارض انس و لا جنّ و لا شیطان و لا غیرهم ممن له روح الاّ صعق و مات، و یرج الصوت من الطرف الذی یلی السماء فلا یبقی فی السّماوات ذوروح الاّ مات، قال الله تعالی (إِلَّا مَا شاءَ اللهُ)

فهو جبرائيل و ميكائيل و اسرافيل و عزرائيل فاولئك الذين شاء الله فيقول الله تعالى: يا ملك الموت، من بقى من خلقى؟ فقال: يا رب انت الحى الذى لا يموت بقى جبرائيل و ميكائيل و اسرافيل و بقيت أنا، فيامر الله بقبض ارواحهم فيقبضها ثم يقول الله: يا ملك الموت، من بقى؟ فيقول ملك الموت: بقى عبدك الضعيف المسكين ملك الموت، فيقول له: مت يا ملك الموت باذنى، فيموت ملك الموت و يصبح عند خروج روحه صيحه عظيمه لو سمعها بنو آدم قبل موتهم لهلكوا، و يقول ملك الموت: لو كنت اعلم ان فى نزع ارواح بنى آدم هذه المراره و الشده و الغصص لكنت على قبض ارواح المؤمنين شفيقا، فاذا لم يبق احد من خلق الله فى السماء و الارض نادى الجبار جل جلاله: يا دنيا اين الملوک و ابناء الملوک؟ اين الجباره و ابنائهم؟ و اين من ملك الدنيا باقطارها؟ اين الذين كانوا يأكلون رزقى و لا يخرجون من اموالهم حقى؟ ثم يقول: لمن الملك؟ فلا يجيبه احد، فيجيب هو عن نفسه فيقول: لله الواحد القهار. ثم يأمر الله السماء فتمور اى تدور بافلاكها و نجومها كالرحى و يأمر الجبال فتسير كما تسير السحاب، ثم تبدل الارض بارض اخرى لم يكتسب عليها الذنوب و لا سفك عليها دم بارزه ليس عليها جبال و لا نبات كما دحاها اول مره، و كذا تبدل السماوات كما قال الله تعالى (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ، و يعيد عرشه على الماء كما كان قبل خلق السماوات و الارض مستقلا بعظمته و قدرته، ثم يأمر الله السماء ان تمطر على الارض حتى يكون الماء فوق كل شىء اثنى عشر ذراعا، فتنبت اجساد الخلاق كما ينبت البقل فتسدانى اجزائهم التى صارت ترابا بعضها الى بعض بقدره العزيز الحميد، حتى انه لو دفن فى قبر واحد الف ميّت و صارت لحومهم و اجسادهم و عظامهم النخره كلّها ترابا مختلطه بعضها فى بعض لم يختلط تراب ميّت بميّت آخر لان فى ذلك القبر شقيّا سعيدا، جسد ينعم بالجنه و جسد يعذب بالنار، نعوذ بالله منها، ثم يقول الله تعالى: لتحيى جبرائيل و ميكائيل و اسرافيل و عزرائيل و حمله العرش فيحيون باذن الله فيأمر الله اسرافيل ان يأخذ الصور بيده، ثم يأمر الله ارواح الخلاق فتأتى فتدخل فى الصور، ثم يأمر الله اسرافيل ان ينفخ فى الصور للحياه، و بين النفختين اربعين سنه، قال: فتخرج الارواح عن اثقاب الصور كانها الجراد المنتشر فتملا ما بين السماء و الارض فتدخل الارواح فى الارض الى الاجساد و هم نيام فى القبور كالموتى، فتدخل كل روح فى جسدها فتدخل فى خياشيمهم فيحيون باذن الله تعالى فتتشق الارض عنهم كما قال: يوم يخرجون من الاجداث سراعا كأنهم الى نصب يوفضون خاشعه ابصارهم ترهقهم ذلّه ذلك اليوم الذى كانوا يوعدون، و قال تعالى: ثُمَّ نَفْخُ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ، ثم يدعون الى عرصه المحشر فيأمر الله الشمس ان تنزل من السماء الرابعه الى السماء

الدنيا قریب حرّھا من رؤس الخلق فیصیبھم من حرّھا امر عظیم حتی یعرقون من شدہ حرّھا و کرہا حتی یخوضون فی عرقھم، ثمّ یبعثون علی ذلک حفاه عراہ عطاشا و کل واحد دالّ لسانہ علی شفّتیہ، قال: فییکون عند ذلک حتی ینقطع الدمع ثمّ یمکون بعد الدموع دما.

راوی این حدیث کہ حسن بن محبوب است و بہ چند واسطہ از یونس بن ابی فاختہ نقل می کند گوید: امام زین العابدین علیہ السلام را دیدم وقتی سخش بہ این جا رسید شدیدا گریہ می کرد و می فرمود: آہ آہ! کہ چگونه عمرم را در غیر عبادت خدا و طاعت او ضایع کردم تا از گروہ نجات یافتگان و فائزین می شدم.

حتّٰی اذا فارقت معصیتک و استوجبت بسوء سعیی سخطتک فتل عنّی عذار غدرہ و تلقانی بکلمہ کفرہ تا آن کہ هنگامی کہ من بہ گناہ و معصیت تو آلودہ گشتم و با بدرفتاری خویش مستوجب خشم تو شدم عنان حیلہ خود را از من برتافت و با کلمہ کفر خود با من مواجه شد.

و تولّی البرائہ منّی و از من بیزاری جست.

و ادبر مولّیا عنّی و پشت بہ من کردہ و بہ راه افتاد.

فاصحرنی لغضبک فریدا و مرا در صحرای خشم تو تنها گذاشت.

و اخرجنی الی فناء نعمتک طریدا و مرا در حالی کہ رانده شدہ از درگاہ تو بودم تا آستانہ غضب تو آورد و رھایم کرد.

لا شفیع یشفع لی الیک نہ کسی هست کہ مرا شفاعت کند.

و لا خفیر یؤمننی علیک و نہ آشنایی کہ مرا امان دھد.

و لا حصن یحجبنی عنک و نہ قلعه ای کہ مرا از دید تو بپوشاند.

و لا ملاذ الجأ الیہ منک و نہ پناہگاهی کہ از تو پناھندہ شوم.

جز آستان توام در جھان پناھی نیست سر مرا بجز این در حوالہ گاهی نیست

عدو چو تیغ کشد من سپر بیندازم کہ تیر ما بجز از نالہ و آھی نیست

*

فھذا مقام العائد بک ہم اکنون در موقعیتی قرار دارم کہ پناھندہ تو شدہ ام.

و محلّ المعترف لک و در جایگاہ اعتراف و اقرار بہ گناہ قرار گرفتم ام.

فلا یضیقنّ عنّی فضلک پس مباد فضل و احسانت از من مضایقہ شود.

و لا يقصرنّ دوني عفوك و عفو تو از شمول بر حال من کوتاه نگردد.

و لا- اكن اخيب عبادك التائبين و لا- اقنط و فودك الآملين پس مبادا كه زيانكارترين بندگان توبه كار تو باشم و نوميدترين كساني كه به آرزوي احسانت به آستان تو وارد شده اند.

و اغفر لي ائتك خير الغافرين و مرا بيامرز كه تو بهترين آمرزندگان.

اللهم ائك امرتي فتركت و نهيتني فركبت و سؤل لي الخطاء خاطر السوء فقرطت بارالها! همانا تو مرا امر فرمودی و من دستور تو را به جای نیاوردم، و مرا نهی فرمودی پس من آنچه را كه بر من قدغن فرموده بودی به جای آوردم و اندیشه بد خطا را در نظر من نيكو جلوه داد پس تقصير در آن كار كردم.

و لا استشهد على صيامي نهارا و لا استجبر بتهجدی ليلا و نه روزی را كه به روزه گذراندم به شهادت می طلبم و نه به شبی كه به شب زنده داری پرداخته ام پناهنده می شوم كه اينها ارزش آن ندارند تا من دل به آنها ببندم و مورد توجه من قرار گیرند به خاطر علل و نواقصي كه در عبادتم بوده و هست.

چگونه سر ز خجلت برآورم بر دوست كه خدمتی بسزا نیامد از دستم

*

و لا تثني عليّ باحيائها سنّه و نه سنتي را احيا کرده ام كه مرا ثنا گوید.

حاشی فروضك التي من ضييعها هلك بجز واجبات تو كه هر كس آنها را ضايع كند هلاك می شود.

و لست اتوسّل اليك بفضل نافله مع كثير ما اغفلت من وظائف فروضك و تعدّيت عن مقامات حدودك و به فضيلت هيچ نافله ای به تو متوسّل نمی شوم، زیرا كه بسياری از وظائف واجبات تو را غافل شده ام و از مقامهای حدود تو تعدّی کرده ام.

الی حرّات انتهكتها چه حرّمتهایی را كه هتكشان نمودم.

و كبائر ذنوب اجترحتها و گناهان بزرگی را كه مرتكب شدم.

كانت عافيتك لي من فضائحتها سترا و تو بودی كه پرده بر رسواييهای من كشیدی و عافيتم بخشیدی. شايد مقصود آن باشد كه واجبات نیز آنچنان كه بايد و شايد به جا نیاوردم و حدودش را رعایت نکردم و حضور قلبی را كه بايد داشته باشم نداشتم؛ حضور قلبی كه

موجب قبولی نماز است؛ چنان که در روایت صحیح وارد شده است که از نماز همان مقدار قبول می شود که نمازگزار در آن حضور قلب داشته باشد. امام باقر علیه السلام فرمود: «انَّ العبد لترفح له من صلاته نصفها او ثلثها او ربعها او خمسها فما يرفع له الا ما اقبل عليه بقلبه و اما امرنا بالتأفله لیتّم لهم ما نقصوا من الفریضه»: همانا بنده از نمازش بالا می رود نصفش و یا ثلثش یا ربعش یا خمسش؛ پس بالا برده نمی شود مگر آنچه قلبا اقبال داشته باشد. و ما که به خواندن نافله مأمور شدیم فقط برای آن است که آنچه از فریضه کم شده تمام بشود. مترجم گوید: احتمال می رود که در نقل روایت اشتباهی شده باشد و به جای «امرنا» «امروا» بوده.

و هذا مقام من استحيا لنفسه منک و سخط علیها و رضی عنک و اکنون در موقعیتی قرار دارم که در حضورت از خود شرمنده است و بر خود خشمگین و از تو راضی است.

توجه: خواننده دعای شریف باید متوجه باشد که در محضر الهی دروغ فاحش نگوید و بیش از پیش رسوایی به بار نیاورد.

فتلّاک بنفس خاشعه و رقبه خاضعه و ظهر مثقل من الخطایا پس با دلی شکسته و گردنی کج و پستی از بار گناهان خمیده با حضرتت روبه روست.

واقفا بین الرغبه الیک و الرهبه منک و در میان خوف و رجا قرار گرفته است.

و انت اولی من رجاه و أحقّ من خشیه و اتّقاء و تو سزاوارترین کسی هستی که امید بر تو بسته شود و از تو ترس و تقوا داشته باشد.

فاعطنی یا ربّ ما رجوت و آمّنی ما حذرت پس ای پروردگار! من آنچه را که امید از تو دارم به من عطا فرما و از آنچه می ترسم مرا ایمن گردان.

وعد علیّ بعانده رحمتک و رحمت خودت را بر من بازگردان.

انک اکرم المسؤلین زیرا تو کریم ترین کسی هستی که از او درخواست شود.

اللّهم و اذ سترتی بعفوک و تغمّدتی بفضلك فی دار الفناء بحضره الاکفاء فاجرنی من فضیحات دار البقاء عند مواقف الاشهاد من الملائکه المقربین و الرّسل المکرمین و الشهداء و الصالحین بارالها! اکنون که پرده عفت را بر اعمالم کشیدی و مرا غرق فضل خودت فرمودی و این همه در این دنیای فانی در معرض دید همدوشان بود پس مرا از رسواییهای عالم آخرت در پیشگاه فرشتگان مقرب شاهد و پیامبران بزرگوار و صالحان در پناه خود گیر.

من جار کنت اکاتمه سیناتی و من ذی رحم کنت احتشم منه فی سریراتی گناهایی که من آنها را

از همسایه ام پنهان می داشتم و از فامیلم که برایش احترام قائل بودم مخفی می کردم.

لم اثق بهم ربّ فی السّتر علیّ و وثقت بک ربّ فی المغفره لی پروردگارا! من به آنان اعتماد نداشتم که بر من پرده پوشی کنند ولی بر تو اعتماد داشتم که مرا خواهی آمرزید.

و انت اولی من وثق به و تو سزاوارترین کسی هستی که به او اعتماد توان کرد.

و اعطی من رغب الیه و بخشنده ترین کسی هستی که طمع در وی بسته می شود.

و ارفأ من استرحم فارحمنی و مهربان ترین کسی هستی که از او طلب رحم می شود؛ پس بر من رحم فرما.

اللّهم و انت حدرتنی ماء مهینا من صلب متضائق العظام حرج المسالک الی رحم ضیقہ سترتها بالحجب بارالها! تو مرا که آب پست بی ارزشی بودم از گذرگاه های باریک استخوانی و مجراهای تنگ فرود آوردی بر رحم تنگی که آن را با حجابها پوشانده بودی.

تصرّفنی حالا عن حال از حالی به حال دیگر مرا منتقل می کردی.

حتّی انتهیت بی الی تمام الصّوره تا مرا به جایی رساندی که صورتم تمام و کامل شد.

و اثبت (انبت) فیّ الجوارح و اعضا و جوارح را در من رویاندی و ثابت و برقرار فرمودی.

کما نعتّ فی کتابک چنان که در کتابت توصیف فرمودی:

نطفه ثم علقه ثم مضغه ثم عظاما ثم کسوت العظام لحما ثم انشأتنی خلقا آخر کما شئت از نطفه شروع شدم سپس خون بسته ای گشتم سپس همچون گوشت کوبیده و سپس استخوان و سپس بر استخوان گوشت پوشاندی، سپس آنچنان که خواستی آفرینش دیگری مرا ایجاد فرمودی.

حتّی اذا احتجت الی رزقک تا آن که به روزی تو نیازمند شدم.

و لم استغن عن غیاث فضلک و از باران فضل تو بی نیاز نبودم.

جعلت لی قوتا من فضل طعام و شراب اجریته لامتک الّتی اسکنتنی جوفها و اودعتنی قرار رحمها از مازاد خوراک و آشامیدنی کنیز خودت که مرا در اندرون او جا دادی و در نهاد رحمش به ودیعه نهادی تعیین کردی.

و لو تکلنی یاربّ فی تلک الحالات الی حولی او تضطرّنی الی قوتی لکان الحول عتّی معتزلا- و لکانت القوّه منّی بعیده و اگر مرا ای پروردگار من، در این احوال به تدبیر خودم وامی گذاشتی و به نیروی خودم ناچار می کردی هر آینه تدبیر از من برکنار و نیرو از من دور می بود.

فغدوتنی بفضلك غذاء البرّ اللطيف پس تو از فضل خود به من غذای پاکیزه و لطیف دادی.

تفعل ذلك بی تطوّلاً علیّ الی غایتی هذه تو این همه احسان درباره من تا این پایه که رسیده ام فرموده ای.

لا اعدم برک هیچ گاه احسان تو را از دست نداده.

و لا یبطئ بی حسن صنیعک و خوشرفتاری تو با من کم و کاست نداشته.

و لا- تتأکد مع ذلك ثقتی فاتقّرغ لما هو احظی لی عندک با این همه احسان، اعتماد من به تو مستحکم نشده تا با فراغت خاطر بر آنچه موجب بیشتر بهره مندی من نزد توست پردازم.

قد ملک الشیطان عنانی فی سوء الظنّ و ضعف یقین در بدگمانی و ضعف یقین لجام من به دست شیطان افتاده.

فانا اشکوا سوء مجاورته لی و طاعه نفسی له پس من شکایت بدجواری او و اطاعت نفسم را از او به پیشگاه تو عرضه می دارم. چنان که در حدیث شریف است که شیطان همچون خون در رگهای فرزندان آدم جریان دارد: «انّ الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدّم». و در خبر دیگر است: «لو لا انّ الشّیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا الی ملکوت السموات»: اگر نبود این که شیاطین اطراف دلهای آدمیان را می گیرند آدمیان ملکوت آسمانها را می دیدند.

و استعصمک من ملکته و از تو مسئلت دارم مرا از این که شیطانی مالک من شود محفوظ فرمایی.

و اتضرّع الیک فی صرف کیده عنّی و با تضرّع و زاری از تو می خواهم که کید شیطان را از من بازگردانی.

و اسئلک فی ان تسهّل الی رزقی سبیلاً و از تو مسئلت دارم که راه روزی مرا آسان فرمایی.

فلک الحمد علی ابتدائک بالنعم الجسام پس حمد و سپاس تو را برای نعمتهای بزرگی که بدون استحقاق به من عطا فرمودی.

و الهامک الشکر علی الاحسان و الانعام و بر دل من انداختی که در مقابل احسان و انعام تو شکرگزار و سپاسگزار باشم.

فصلّ علی محمّد و آله و سهّل علیّ رزقی بر محمد و خاندان او درود بفرست و روزی مرا بر من آسان فرما.

و ان تقنّعی بتقدیرک لی و مرا بر آنچه که برایم مقدر فرموده ای قانع فرما.

و ان ترضینی بحصتی فیما قسمت لی و در آنچه برایم قسمت فرمودی مرا به سهم خودم راضی فرما.

و ان تجعل ما ذهب من جسمی و عمری فی سبیل طاعتک انک خیر الرّازقین و هرچه را که از جسم من و عمر من می گذرد آن را در راه اطاعت خودت قرار بده، زیرا که تو بهترین روزی دهندگانی.

اللّهم انّی اعوذ بک من نار تغلّظت بها علی من عصاک بارالها! من به تو پناه می برم از آتشی که آن را بر گنهکارانت برافروخته ای.

و توعدت بها من صدف عن رضاک و آن را که از راه رضای تو منحرف شده با آن آتش ترسانده ای.

و من نار نورها ظلمه و پناه می برم از آتشی که نورش تاریکی است.

و هیئها الیم و آسانش دردناک است.

و بعیدها قریب و دور آن نزدیک است.

و من نار یا کُل بعضها بعض و از آتشی که بعضی از آن بعض دیگر را می بلعد.

و یصول بعضها علی بعض و پاره ای از آن بر پاره دیگر حمله می کند.

و من نار تذر العظام رمیما و از آتشی که استخوانها را می پوساند.

و تسقی اهلها حمیما و از آتش جوشانش در کام جهنّمیان می ریزد.

و من نار لا تبقى علی من تضرّع الیها و از آتشی که بر کسی که ناله و زاری کند چیزی باقی نمی گذارد.

و لا ترحم من استعطفها و برای کسی که از او دلسوزی بخواهد دلسوزی نمی کند.

و لا تقدر علی التّخفیف عمّن خشع لها و استسلم الیها و نمی تواند از عذاب کسی که نسبت به او خاشع است و تسلیم او شده است تخفیف بدهد. اینها که در جملات شریفه است خصوصیات آتش جهنّم است و مضامینش در روایات وارد شده است. از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت شده که درباره آتش جهنّم می فرماید: «اعلمتم انّ مالکا اذا غضب علی النّار حطم بعضها بعضا لغضبه»: آیا دانسته اید که مالک دوزخ وقتی بر آتش جهنّم خشمگین می شود، از غضب او شعله های آتش بر روی هم فرو می ریزد؟

تلقى سگانها باحرّ ما لدیها من الیم النّکال و شدید الوبال ساکنانش را با گرمایی هرچه بیشتر

که دارد به عذاب دردناک و وبال سنگین گرفتار می کند.

*نکته

خصوصیاتی که در این جملات شریفه برای آتش جهنم توصیف شده با این که یک آتش بیشتر نیست شاید اشاره به آن باشد که هر یک از صفات، خود صفت خطرناک و وحشتناکی است که سزاوار است که آتش با آن صفت مستقلاً توصیف شود نه آن که یک موصوف برای صفت‌های متعدّد باشد.

و اعوذ بک من عقاربها الفاغره افواهها و پناه می برم به تو از عقربهای جهنم که دهانهایشان را باز کرده اند.

و حیاتها الصّالقه بانیابها و مارهای جهنم که با نیشهایشان می گزند.

و شرابها الّذی یقطع امعاء و افنده سگانها و ینزع قلوبهم و شرابی که روده ها و دل‌های ساکنانش را پاره پاره می کند و دل‌هایشان را از جا می کند.

علامه شعرانی - قدس سرّه - می فرماید: «دل» ترجمه «افنده» است و قلب در جمله بعد به همین لفظ مذکور آمده است. گویا از فؤاد جسم صنوبری را خواسته چون پاره شدن از صفات جسم است و از قلب جان را خواسته است، زیرا که از جای کنده شدن کنایه از ترس و صفت روح است و اطلاق قلب بر روح مجازاً بسیار کنند.

و استهدیک لما بعد منها و آخر عنها و از تو مسئلت دارم که مرا به آنچه از آتش جهنم دور می کند و او را از من به تأخیر می اندازد راهنمایی فرمایی. جملات شریفه الهام گرفته از آیات شریفه است که در سوره محمد صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «سُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ» (1) در سوره حج می فرماید: «يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ يُصَّ هَرُّ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ» (2) و در روایت است که وقتی آب جوشان دوزخ بر سر اهل جهنم ریخته می شود به جوف آنها نفوذ می کند و آنها را می گدازد. و در حدیث است در تفسیر آیه شریفه «وَيَسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ» (3) در مود: «يقرب الی فیه فاذا دنی من وجهه شوی وجهه و وقعت فرو رأسه و اذا شربه قطع امعائه حتی تخرج من دبره».

ص: 61

1- سوره محمد، آیه 15.

2- سوره حج، آیه 19-20.

3- سوره ابراهیم، آیه 16-17.

و اخبار در این باره بسیار است. اعاذنا الله من عذابه بحق محمد و آله. و استهدیک لما باعد منها و آخر عنها: شاید غرض از این جملات آن باشد که از خدای تعالی مسئلت کند تا توفیق اطاعتی را به او عطا فرماید که موجب نجات از آتش دوزخ و دوری از آن باشد. گویی این جملات شریفه الهام گرفته از آیه شریفه: **إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ» (1)**

است که گفته شده است مقصود از حسنی توفیق اطاعت است، و مقصود از ابعاد از آتش دوری از عذاب آتش است نه خود آتش، زیرا به حکم آیه شریفه: **«وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا ثُمَّ نَنْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذُرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًّا» (2)** هیچ کس از شما نیست مگر آن که وارد آتش می شود و این حکمی است حتمی و جاری شده که پروردگار تو این حکم را فرموده، سپس کسانی را که تقوا داشتند نجات می دهیم و ستمکاران را در آن باقی می گذاریم؛ بعضی اشکال کرده اند که چگونه ممکن است مؤمنین وارد آتش شوند و حال آن که آیه شریفه به ظاهر آنها را نیز شامل است؟ جواب این اشکال در روایتی است که جابر بن عبد الله از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره همین آیه سؤال کرد و حضرت فرمود:

«اذا دخل اهل الجنة الجنة قال بعضهم لبعض اليس وعدنا ربنا ان نرد النار؟ فيقال لهم: قد وردتموها و هي خامدة»؛ هنگامی که بهشتیان به بهشت داخل شدند بعضی از آنها به بعضی دیگر می گویند: مگر پروردگارمان به ما وعده نفرموده بود که باید به آتش وارد شویم؟ پس به آنها گفته می شود هنگامی که آتش دوزخ خاموش بود شما وارد آن شدید. و نیز از جابر روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الورود الدخول لا يبقى بر ولا فاجر الا دخلها فتكون على المؤمنين بردا و سلاما كما كان على ابراهيم عليه السلام حتى ان للنار ضجيجا من بردها»؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ورود به معنای دخول است؛ هیچ نیکوکار و نه فاجر و نه بدکار نمی ماند مگر آن که داخل آتش بشود، پس آن آتش بر مؤمنین خنک و سلامت می شود همان طوری که بر حضرت ابراهیم علیه السلام بود، حتی این که آتش از سردی خودش ناله می زند. و در روایتی است که آتش روز قیامت به مؤمن می گوید: «جزيا مؤمن فقد أطفأ نورك لهبي»؛ ای مؤمن! از من بگذر که نور تو شعله مرا خاموش کرد.

ص: 62

1- سورة انبياء، آیه 101.

2- سورة مريم، آیه 71-72.

اگر مؤمن در آتش معذب نمی شود ورود به آتش چه فایده دارد؟

*جواب

فوایدی در آن متصور است؛ از جمله آن که وقتی که دیدند از آتش نجات یافتند فرح و سرورشان بیشتر می شود؛ و از جمله آن که کفار که می بینند مؤمنین از آتش نجات یافتند آنان مفتضح و رسوا می شوند؛ و از آن جمله آن که مؤمنین، کفار را توبیخ و مسخره می کنند به سزای مسخره ای که آنان اینان را در دنیا می نمودند؛ و از جمله آن که نعمتهای بهشتی بر کام مؤمنین لذتبخش تر می شود، که اشیاء با اصدادشان شناخته می شوند.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْرِنِي مِنْهَا بِفَضْلِ رَحْمَتِكَ وَاقْلِنِي عِشْرَاتِي بِحَسَنِ اِقَالَتِكَ وَ لَا تَخْذَلْنِي يَا خَيْرَ الْمَجْبِرِينَ اَنْتَ تَقِي الْكُرِيهَةَ وَ تَعْطِي الْحَسَنَةَ وَ تَفْعَلُ مَا تَرِيدُ وَ اَنْتَ عَلِيٌّ كُلُّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بَارِئًا لَهَا! بِرِ مُحَمَّدٍ وَ خَانِدَانِهِ دُرُودِ بَفَرَسْتِ وَ مَرَا بِرِ رَحْمَتِ فِرَاوَانِي كِه دَارِي اَز اَن اَتَش پِنَاه دِه وَ اَز لَغْزِ شِهَائِمِ بِه خُوبِي دِرْ كُنْدَرِ وَ مَرَا خُورِ وَ ذَلِيلِ مَفْرَمَا اِي اَن كِه بَهْتَرِيْنِ پِنَاه دِهَنْدِ كَانِي، زِيْرَا كِه تُو اَز كَارِهَائِي نَاخُوشَايِنْدِ بَا زَمِي دَارِي وَ پَادَاشِ خُوبِ عَطَا مِي فِرْمَايِي وَ هِرْ چِه اِرَادِه كُنِي اِنْجَام مِي دِهِي وَ تُو بَرِ هَمِه چِيْزِ تُو اِنَايِي.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ اِذَا ذَكَرَ الْاَبْرَارَ وَ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، مَا اِخْتَلَفَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ صَلْوَهُ لَا يَنْقَطِعُ مَدَدُهَا وَ لَا يَحْصِي عِدْدُهَا صَلْوَهُ تَشْحِنُ الْهَوَاءَ وَ تَمَلُّهُ الْاَرْضُ وَ السَّمَاءُ، صَلِّ اللّٰهُ عَلَيْهِ حَتَّى يَرْضَى وَ صَلِّ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَ الرِّضَا صَلْوَهُ لَا حُدُّ لَهَا وَ لَا مَنْتَهَى يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ بَارِئًا لَهَا! بِرِ مُحَمَّدٍ وَ خَانِدَانِهِ دُرُودِ بَفَرَسْتِ هِرْ كِه يَادِي اَز نِيْكَانِ مِي كُرْدِدِ، وَ بِرِ مُحَمَّدٍ وَ خَانِدَانِهِ دُرُودِ بَفَرَسْتِ تَا شَبِ وَ رُوزِ دِرْ رِفْتِ وَ اَمْدِ اسْتِ، دُرُودِي كِه هَمِيْشِه وَ جَاوِيْدِ بَاشْدِ وَ اَز شَمَارِه بِيْرُونِ بَاشْدِ، دُرُودِي كِه هُوَا وَ زَمِيْنِ وَ اَسْمَانِ رَا پَرِ كَنْدِ، وَ صَلْوَاتِ تُو بَرِ پِيْغَمْبَرِ تَا اَن جَا كِه خُشْنُودِ شُودِ وَ صَلْوَاتِ خُدا بَرِ پِيْاْمِبَرِ وَ خَانِدَانِهِ بَعْدِ اَز خُشْنُودِي، صَلْوَاتِي كِه نِه حُدِّي بَرَا اَن بَاشْدِ وَ نِه پَايَانِي، يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

*

اللَّهُمَّ اِنّى استخيرك بعلمك فصلّ على محمّد و آله و اقض لى اللّهُمَّ اقض لنا بالخيره و ألهمنا معرفه الإختيار و اجعل ذلك ذريعه الى الرّضا بما قضيت لنا و التّسليم بما قضيت و التّسليم لما حكمت فأزح و أزح عنّا ريب الإرتياب ريب اهل الإرتياب و أيدنا بيقين المخلصين و لا تسمنا عجز المعرفة عمّا تخيّرت فنعمط قدرك و نكره موضع رضاك و نكره موقع قضيتك و نجنح الى التّى هى ابعد من حسن العاقبه و أقرب الى ضدّ العافيه حبّب اليّنا ما نكره من قضائك و سهّل علينا ما نستصعب من حكمك

وَأَلْهَمْنَا الْإِنْقِيَادَ لِمَا أوردت عَلَيْنَا لِمَا أوردت فِينَا مِنْ مَشِيَّتِكَ حَتَّى لَا نَحِبَّ تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ وَلَا تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ وَلَا نَكْرَهَ مِنْ مَشِيَّتِكَ فَلَا نَكْرَهَ مَا أَحْبَبْتَ وَلَا نَتَخَيَّرَ مَا كَرِهْتَ وَاخْتَمَ لَنَا بِالَّتِي هِيَ أَحْمَدُ عَاقِبَهُ وَأَكْرَمُ مَصِيرًا إِنَّكَ تَقِيدُ الْكَرِيمَةَ وَتَعْطَى الْجَسِيمَةَ وَتَفْعَلُ مَا تُرِيدُ وَأَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ص:65

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام في الاستخاره از دعاهای آن حضرت است در استخاره. استخاره به معنای طلب خیر است، بدان معنی که آدمی از خدای تعالی درباره کاری که می خواهد انجام دهد بخواهد که خدای تعالی آنچه که خیر و صلاح او در آن است پیش بیاورد.

استخاره به همین معنا که ذکر شد از روایات بسیاری از طریق شیعه و سنی استفاده می شود. اما از طریق عامه، در صحیح بخاری از جابر بن عبد الله انصاری روایت می کند که گفت: استخاره در همه کارها را رسول خدا به ما می آموخت همان گونه که سوره ای از قرآن را، و می فرمود: هرگاه یکی از شما خواست کاری انجام دهد دو رکعت نماز مستحبی بخواند و دعایی که ذکر خواهیم کرد بخواند: کان رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلم يعلمنا الاستخاره في الامور كلّها كالسورة من القرآن يقول: اذا هم احدكم بالامر فيركع ركعتين من غير الفريضة ثم ليقل اللهم اني استخيرك تا آخر دعا... و ترمذی با سندهای خود تا ابی بکر نقل می کند که پیغمبر صلّى الله عليه وآله وسلم هرگاه کاری را می خواستند انجام دهند عرض می کردند: «اللهم خرلى و اخترلى».

و از انس روایت است که گفت: رسول خدا صلّى الله عليه وآله وسلم فرمود: ای انس! هرگاه خواستی کاری انجام دهی، هفت بار از پروردگار خود طلب خیر کن سپس بین چه چیز به دلت افتاد به همان عمل کن که خیر در آن است. و حاکم در مستدرکش با سند صحیح اش نقل کرده که رسول خدا صلّى الله عليه وآله وسلم فرمود: از خوشبختی فرزند آدم است که از خدای تعالی طلب خیر کند و از بدبختی

اوست که استخاره را ترک گوید: «من سعاده ابن آدم استخارته الله و من شقوته تركه استخاره الله».

و اما روایات استخاره از طریق شیعه بیش از حدّ شماره است، و از جمله آنها روایتی است که ثقه الاسلام کلینی در کافی شریف به سند صحیح روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: دو رکعت نماز بخوان و از خدای تعالی طلب خیر کن که به خدا قسم مسلمانی از خدای تعالی طلب خیر نکند مگر آن که خدای تعالی برای او خیر را اختیار می فرماید: «صل رکعتین و استخر الله فو الله ما استخار الله مسلم الا خار له البتّه».

و برقی در محاسن خود از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: خدای - عزّ و جلّ - می فرماید: از بدبختی بنده من است که کارها را انجام دهد و از من طلب خیر نکند:

«من شقاء عبدی ان یعمل الاعمال فلا یستخیرلی». و هم آن حضرت فرمود: من اگر استخاره کنم دیگر اهمیّت نمی دهم که به کدام جانب بیفتم؛ و پدر بزرگوام استخاره را همچون سوره قرآن به من می آموخت: «لا- ابالی اذا استخرت علی ای طرفی وقعت و کان ابی یعلّمنی الاستخاره کما یعلّمنی السوره من القرآن».

و از آن حضرت روایت است هرکس بدون استخاره قدم در کاری بگذارد و سپس گرفتاری برای وی پیش بیاید پاداشی نخواهد داشت: «من دخل فی امر بغير استخاره ثم ابتلی لم یوجر». و شیخ طوسی - رحمه الله علیه - در امالی خود از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمود:

«لَمَّا وَلَّانِي النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلِيَّ الْيَمَنَ قَالَ لِي وَهُوَ يُوَصِّينِي: يَا عَلِيُّ مَا حَارَ مِنْ اسْتِخَارٍ وَلَا نَدَمَ مِنْ اسْتِشَارٍ».

هنگامی که رسول خدا تولیت یمن را به من واگذار فرمود وصیتهایی کرد که در ضمن آنها فرمود: ای علی! هرکس استخاره کند متحیر و سرگردان نشود و هرکس مشورت کند پشیمان نمی شود. و اخبار بسیاری که به فرموده سید - رحمه الله علیه - روی هم رفته به حدّ تواتر می رسد. پس از این بیان چند مسئله را یادآور می شویم.

*مسئله اول

شیخ مفید - رحمه الله علیه - در رساله غریه فرموده که سزاوار نیست انسان در مورد چیزی که خدای تعالی از آن نهی فرموده استخاره کند و نه درباره ادای امر واجب، بلکه استخاره در مورد کاری است که مباح باشد و یا نسبت به دو امر مستحب که نتواند میان آن دو جمع کند مانند حجّ و جهاد مستحبی، و یا زیارت از دو زیارتگاه، و یا احسان به یکی از دو

*مسئله دّوم

از آداب استخاره کننده آن است که ظاهر خود را از حدث و خبث پاک کند، یعنی با وضو باشد و بدنش نجس نباشد و باطن خود را از شک و تردید پاک کند، بدین معنی که اگر استخاره او را امر یا نهی نمود بدون شک عمل کند و این که دو رکعت نماز بخواند به هر سوره ای که بخواهد و در رکعت دّوم قنوت بخواند و در حال نماز مؤدّب باشد همچون گدایی که چیزی می خواهد، و نمازش را با حضور قلب بخواند و در اثنای استخاره کردن با کسی حرف نزنند که در روایت از امام صادق علیه السّلام آمده است که فرمود: پدرم هنگامی که می خواست در مورد کاری استخاره کند وضو می ساخت و دو رکعت نماز به جا می آورد و اگر کنیزی با او صحبت می کرد سخن نمی گفت و می فرمود: سبحان الله! تا استخاره به پایان برسد.

و امام جواد علیه السّلام به علی بن اسباط فرمود: تا صد مرتبه ذکر استخاره تمام نشده با کسی حرف نزن «و لا تتکلم احدا بین اضعاف الاستخاره حتی تتمّ مائة مره». و اگر استخاره برخلاف میل او بیرون آمد ناراحت نشود بلکه شکر خدای تعالی نماید که او را برای استخاره اهل فرمود.

*مسئله سوّم

استخاره را انواعی است که در روایت آمده است و بیشتر آنچه سید شارح - رحمه الله علیه - نقل فرموده بدین مضمون است که پس از نماز و دعا از خدای تعالی می خواهد که بارالها اگر آنچه من نیت کرده ام خیر و صلاح من در آن است وسایل آن را فراهم فرما وگرنه تقدیر مفرما که انجام گیرد. به نظر نویسنده ناچیز این گونه استخاره برای عامّه مردم قابل عمل نیست، زیرا هر دل آن صفا را ندارد که القائناتش قابل اعتماد باشد؛ و در مورد روایات یا مخاطب فرد باصفایی بوده که امام علیه السّلام چنین دستوری به او فرموده و یا اجازه خاصی از طرف امام نسبت به آن شخص بوده و با دستگیری امام علیه السّلام عمل می کرده است.

و از جمله استخاره استخاره به قرآن کریم است و شاید بهترینش همان باشد که از سید جلیل القدر علی بن طاووس - رضوان الله علیه - نقل شده و فرموده است که این استخاره به منزله وحی است و ترتیبش چنین است که آیه الکرسی را تا «هُم فِيهَا خَالِدُونَ» بخواند و سپس

آیه شریفه «وَ عِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ» را (تا مبین) و پس از آن ده مرتبه صلوات بفرستد و سپس این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ اِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَيْكَ وَ تَقَالَتْ بَكْتَابِكَ فَارِنِي مَا هُوَ الْمَكْتُومُ فِي سِرِّكَ الْمَخْزُونِ فِي غَيْبِكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ، اللَّهُمَّ اِنْتَ الْحَقُّ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ اللَّهُمَّ ارْنِي الْحَقَّ حَقًّا حَتَّى اَتَّبِعَهُ وَ ارْنِي بِالْبَاطِلِ (الباطل) بِاطْلَا حَتَّى اجْتَنِبَهُ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

سپس قرآن را باز می کند و هرچه اسم مبارک (اللّه) در صفحه راست است می شمارد و به شماره اسم اللّه که در صفحه راست است از صفحه چپ ورق می زند و بعد به عدد اسم اللّه از صفحه چپ سطرها را می شمارد و به هر جا که ختم شد آن آیه مورد نظر است به آن عمل نماید که به منزله وحی است. و از جمله استخاره ها استخاره ذات الرقاع است که مشهور است بدین ترتیب که در سر قطعه کاغذ می نویسند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ خَيْرُهُ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ افْعَلْ» و در سر قطعه دیگر همین را می نویسد و به جای «افعل» «لا تفعل» می نویسد (و به جای فلان بن فلانه نام خود و مادرش را می نویسد) و سپس آن کاغذها را زیر سجاده خود می گذارد و دو رکعت نماز می خواند و پس از تمام شدن نماز به سجده می رود و یکصدبار می گوید: «استخیر الله برحمته خیره فی عافیه»، سپس می نشیند و می گوید: «اللهم خرلی و اخترلی فی جمیع اموری فی یسر منک و عافیه» و سپس آن کاغذها را به هم می زند و یکی یکی برمی دارد و نگاه می کند اگر سه عدد «افعل» پشت سر هم آمد آن کار را انجام می دهد و اگر سه «لا تفعل» پشت سر هم بود انجام نمی دهد و اگر مختلف بودند تا پنج عدد برمی دارد از «افعل» و «لا تفعل» هر کدام بیشتر بود بدان عمل می کند. و ما درباره استخاره به همین مقدار اکتفا می کنیم و به یاری خدای تعالی شروع می کنیم به شرح دعا:

اللَّهُمَّ اِنِّي اسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَ آلِهِ وَ اقْضِ لِي بِالْخَيْرِ وَ الْهَمْنَا مَعْرِفَهُ الْاِخْتِيَارِ وَ اجْعَلْ ذَلِكَ ذَرْعِي اِلَى الرِّضَا بِمَا قَضَيْتَ لَنَا وَ التَّسْلِيمِ لِمَا حَكَمْتَ بَارِئًا لَهَا! مِنْ اِزْ تَوْ قَضَايَ خَيْرِ دَارِمٍ چُونِ كِهْ مِي دَانِي وَ بِهْ خَيْرِ وَ شَرِّ مِنْ اَكَاھِي. وَ مَحْتَمَلِ اسْتِ جَمَلُهُ قِسْمِ بَاشْدِ يَعْني «بِحَقِّ عِلْمِكَ» (مانند اللهم اني استنلك من بهائك بابهاه) پس بر محمد و خاندانش درود بفرست و قضا و قدر خودت را درباره من در آنچه خیر من در آن است قرار بده و به ما الهام فرما که به آنچه تو اختیار می فرمایی معرفت بیابیم یعنی حکمت و جهت مصلحت آن را بفهمیم تا به قضای تو راضی باشیم و به حکم تو تسلیم شویم، زیرا اگر آدمی حکمت کاری را بفهمد تحمل مشقت آن کار بر وی آسان می شود، همچون بیماری که زیر عمل جراحی قرار

می گیرد که اگر حکمت آن را دریابد خود پیشقدم می شود و چه بسا مبالغی صرف کند که دکتر جراح دست او را قطع کند که می داند اگر قطع نشود بیماری به دیگر اعضا سرایت کرده و به حیات او خاتمه خواهد داد. از این رو در بعضی از روایات آمده است که فرموده اند: «نحن الصابرون و شیعتنا اصبر منّا»؛ ما در مصیبت‌های دنیا صابر و شکیبایییم ولیکن شیعیان از ما شکیباترند، زیرا ما صبر می کنیم به چیزی که می دانیم و آنان صبر می کنند به چیزی که نمی دانند.

فازح عنّا ریب الارتياب و اضطراب خاطری را که در نتیجه شک و تردید حاصل می شود از دل ما پاک فرما. و محتمل است که مقصود از ریب، تهمت و اتّهام باشد. و به هر حال مقصود آن است که آدمی تصوّر کند که کارهایی که برخلاف میل او است نعوذ باللّه برخلاف عدل و حکمت خدای تعالی است؛ چنان که به این معنی اشاره می فرماید امام صادق علیه السّلام در روایتی که برقی در محاسن خود نقل می کند که یکی از اصحاب می گوید به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:

محترم ترین فرد نزد خدای تعالی کیست؟ فرمود: کسی که بیشتر به یاد خدا باشد و بیشتر در راه اطاعت او قدم بردارد.

عرض کردم: مبعوض ترین فرد نزد خدای تعالی کیست؟ فرمود: کسی که خدای تعالی را متّهم کند. عرض کردم: چه کسی خدای تعالی را متّهم می سازد؟ فرمود: آری کسی که از خدای تعالی طلب خیر کند و استخاره به آنچه او دوست ندارد بیاید و او ناراحت شود؛ چنین کسی خدا را متّهم نموده است «قال: قلت لا- یعبد الله علیه السلام: من اكرم الخلق على الله؟ قال اكثرهم ذكر الله و اعلمهم لطاعته، قلت: من ابغض الخلق الى الله؟ قال: من يتّهم الله، قلت: وای احد تتّهم الله؟ قال: نعم من استخار الله فجاءته الخيره بما يكرهه فسخط فذلك يتّهم الله». و از فرمایشات امیر المؤمنین علیه السّلام است که فرمود: «التوحيد ان لا تتوهمه و العدل ان لا تتهمه»؛ توحید عبارت از آن است که خدای تعالی را به وهم و خیال تصوّر نکنی و اعتقاد به عدل الهی آن است که او را متّهم نکنی.

و ایدنا بیقین المخلصین و ما را با یقینی که بندگان مخلص تو دارند تأیید و یاری فرما.

مخلص کسی است که عملش را فقط برای خدای تعالی انجام دهد؛ و اخلاص را مراتبی است که علما در محل خود بیان فرموده اند؛ از جمله آنها حضرت امام خمینی قدس سرّه که در کتاب کم نظیر و یا بی نظیر آداب الصلوه حق سخن را ادا فرموده اند و حیفم می آید که قسمتهایی از آن را در

این نوشته نیاورم. ایشان در مورد اخلاص می فرمایند:

*مرتبهٔ اول

آن تصفیۀ عمل است چه عمل قلبی یا قالبی از شائبۀ رضای مخلوق و جلب قلوب آنها چه برای محمّدت یا برای منفعت یا برای غیر آن. و در مقابل این اتیان عمل است ریاء، و این ریاء فقہی از همه مراتب ریاء پست تر و صاحب آن از همه مرائی ها بی ارزش تر و خسیس تر است.

*مرتبهٔ دوم

تصفیۀ عمل است از حصول مقصودهای دنیوی و مآرب زائلۀ فانیہ گرچه داعی آن باشد که خدای تعالی به واسطۀ این عمل عنایت کند مثل خواندن نماز شب برای توسعۀ روزی و اتیان صلوة اول ماه مثلاً. برای سلامت از آفات آن ماه و دادن صدقات برای سلامتی و دیگر مقصودهای دنیوی. و این مرتبه از اخلاص را بعضی از فقہا - علیہم الرّحمہ - شرط صحّت عبادت شمرده اند در صورتی که اتیان عمل برای رسیدن به آن مقصود باشد. و این خلاف تحقیق است به حسب قواعد فقہیہ گرچه پیش اهل معرفت این نماز را به هیچ وجه ارزش نیست و مثل سایر کسبهای مشروعه است، بلکه شاید از آن نیز کمتر باشد.

*مرتبهٔ سوم

تصفیہ آن است از رسیدن به جنّات جسمانیّہ و حور و قصور و امثال آن از لذّات جسمانیہ و مقابل آن عبادت اجیران است چنانچه در روایت شریفه است و این نیز در نظر اهل اللّٰہ چون سایر کسبهاست الاّ آن که این کاسب اجرش بیشتر و بالاتر است در صورتی که قیام به امر کند و از مفسدات صوریہ عمل را تخلیص کند.

*مرتبهٔ چهارم

آن است که عمل را تصفیہ کند از خوف عقاب و عذابهای جسمانی موعود، و مقابل آن عبادت عبید است؛ چنانچه در روایت است. و این عبادت نیز در نظر اصحاب قلوب قیمتی ندارد و از نطاق عبودیت اللّٰہ خارج است و در نظر اهل معرفت فرق نکند که انسان عملی را

بکند از خوف حدود و تعزیرات در دنیا یا خوف عقاب و عذاب آخرتی یا برای رسیدن به زندهای دنیایی یا برای رسیدن به زندهای بهشتی؛ در این که هیچ یک برای خدا نیست و داعی بر داعی امر است که مطابق قواعد فقهیه عمل را از بطلان صوری خارج کند ولی در بازار اهل معرفت این متاع را ارزشی نباشد.

*مرتبه پنجم

تصفیه عمل است از رسیدن به سعادات عقلیه و لذات روحانیّه دائمه ازلیّه ابدیه و متسلک شدن در سلک کرویّین و منخرط شدن در جرگه عقول قادسه و ملائکه مفرّبین، و در مقابل آن عمل نمودن برای این مقصد است. و این درجه گرچه درجه بزرگ عالی مهمّی است و حکما و محققین به این مرتبه از سعادت خیلی اهمّیت دادند و برای آن ارزش قائل شدند ولی در مسلک اهل الله این مرتبه نیز از نقصان سلوک و سالک آن نیز کاسب و از اجیران به شمار می رود، گرچه در متجر و مکسب با سایرین فرق دارد.

*مرتبه ششم

تصفیه آن است از خوف عدم وصول به این لذات و حرمان از این سعادات و در مقابل عمل برای این مرتبه از خوف است، و این نیز گرچه مرتبه عالی ای است و از حدّ اشتهای امثال نویسنده خارج است ولی در نظر اهل الله این نیز عبادت عبید است و عبادت معلل است.

*مرتبه هفتم

تصفیه آن است از وصول به لذات جمال الهی و رسیدن به بهجت‌های انوار سبحات غیرمتناهی که عبادت از جنّت لقاء است و این مرتبه یعنی جنّت لقاء از مهمّات مقامات اهل معرفت و اصحاب قلوب است و دست آمال نوع از آن کوتاه است و اوحدی از اهل معرفت به سعادت این شرف مشرفند و اهل حبّ و جذب از کمال اهل الله و اصفیاء الله هستند، و لکن این کمال مرتبه کمال اهل الله نیست بلکه از مقامات معمولی سرشار آنهاست. و این که در ادعیه مثل مناجات شعبانیه حضرت امیر المؤمنین و اولاد طاهرینش این مرتبه را خواسته یا اشاره به داشتن آن نموده نه آن که مقامات آنها منحصر به همین مرتبه است.

که در ازاء این مرتبه است و آن عبارت است از تصفیه عمل از خوف فراق نیز از کمال مقامات کمال نیست و این که جناب امیر المؤمنین علیه السلام «کیف اصبر علی فراقک» گوید از مقامات معمولی سرشار او و مثل اوست. و بالجمله تصفیه عمل از این دو مرتبه نیز در نزد اهل الله لازم است و عمل به آن معلل، و از حظوظ نفسانیه خارج نیست و این کمال خلوص، است و پس از این مراتب دیگری است که از حدود خلوص خارج و در تحت میزان توحید و تجرید و ولایت است که بیان آن این جا مناسب نیست.

اکنون که مراتب اخلاص و مقامات عبادات را تا اندازه ای دانستی خود را مهیا کن برای تحصیل آن که علم بدون عمل را ارزشی نیست و بر عالم، حجت تمام تر و مناقشه بیشتر است. افسوس که ما از معارف الهیه و از مقامات معنویّه اهل الله و مدارج عالیّه اصحاب قلوب به کلی محرومیم. یک طایفه از ما و آنها که شاید اکثریت را تشکیل دهند به کلی مقامات را منکر و اهل آن را به خطا و باطل و عاقل دانند و کسی که ذکری از آنها کند یا دعوتی به مقامات آنها نماید او را بافنده و دعوت او را شطح محسوب دارند و این دسته از مردم را امید نیست که بتوان منتبّه به نقص و عیب خویش کرد و از خواب گران بیدار نمود «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ 1

... وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ» (1).

آری آنهایی که چون نویسنده بیچاره از همه جا بی خبر دلشان زنده به حیات معرفت و محبت الهیه نیست مردگانی اند که غلاف بدن قبور پوشیده آنها است و این غبار تن و تنگنای بدن مظلّم آنها را از همه عوالم نور و نور علی نور محجوب نموده «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» (2) این طایفه هرچه حدیث و قرآن از محبت و عشق الهی و حب لقای و انقطاع به حق بر آنها فروخوانند به تأویل و توجیه پردازند و مطابق آراء خود تفسیر کنند. آن همه آیات لقاء و حبّ الله را به لقای درخت های بهشتی و زندهای خوشگل توجیه نمایند. نمی دانم این گروه با فقرات مناجات شعبانیه چه می کنند که عرض می کنند: «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتّی تخرق ابصار القلوب حجب التور فتصل الی معدن العظمه و تصیر ارواحنا معلقه بعزّ قدسک الهی و اجعلنی ممّن نادیته فاجابک و لا حظته فصعق

ص: 74

1- سورة فاطر، آیه 22.

2- سورة نور، آیه 40.

لجلالک(1) آیا این صعق و محواز جلال یعنی از جمال زنهای بهشتی است؟ آیا این جذبه و غشوه ها که برای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در نماز معراج دست می داده و آن انوار عظمت و بالاتر از آن را که مشاهده می کرده در آن محفلی که اعظم ملائکه الله که جبرئیل امین علیه السلام است محرم سر نبود و جرأت پیشرفت انمله ای را نداشت جذبه برای یکی از زنهای خیلی خوب بوده؟ یا انواری مثل نور شمس و قمر و بالاتر از آن می دید؟ آیا آن قلب سلیمی که معصوم علیه السلام در ذیل آیه شریفه «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»(2) در مود سلیم آن است که ملاقات کند حق تعالی را در صورتی که در آن غیر حق نباشد، مقصود از آن که غیر حق نباشد یعنی غیر کرامت حق نباشد که برگشت به آن کند که غیر از گلابی و زردآلو نباشد.

خاک بر فرق من که عنان قلم از دستم رها شد و به شطحیات مشغول شد ولی لعمر الحیب که مقصودی از این کلام نیست جز آن که برای برادران ایمانی خصوصا اهل علم تبتھی حاصل آید و لا اقل منکر مقامات اهل الله نباشند که این انکار سرمنشأ تمام بدبختیها و شقاوتهاست. مقصود ما آن نیست که اهل الله کیانند؟ بلکه مقصود آن است که مقامات انکار نشود. اما صاحب این مقامات کیست خدا می داند، و این امری است که کسی را بر آن اطلاعی نیست «آن را که خبر شد خبری باز نیامد».

ما از نقل کلام نورانی امام قدس سره به همین مقدار اکتفا نموده و طالبین حقیقت و معارف اهل بیت علیهم السلام را به مطالعه کتاب آداب الصلوه به زبان فارسی به قلم حضرت امام قدس سره و ترجمه عربی آن که به وسیله این جانب تعریف و بنام «الآداب المعنویه للصلوه» طبع و نشر شده است توصیه می نمایم.

بازگشت به شرح: و بعضی گفته اند: مخلصین کسانی هستند که کارهای نیک خود را پنهان می کنند همان گونه که کارهای بد را پنهان می کنند و چون یقین را نیز همچون اخلاص مراتبی است مرتبه اول عبارت است از علم الیقین و دوم حق الیقین و سوم عین الیقین که مرتبه اول نتیجه برهان است و مرتبه دوم و سوم نتیجه ریاضتها و مجاهدات می باشد و به دو مرتبه از این مراتب در سوره مبارکه تکاثر اشاره شده است که می فرماید: «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ»

ص: 75

1- خدای من! مرا عنایت فرما که به طور کامل از غیر تو بریده و به تو بیوندم و چشم دل ما را برای دیدن جمالت آنچنان پرنور و تیزبین فرما که همه حجابهای نور را درهم دریده و به معدن عظمت برسد و جانهای ما همچون حلقه بر درگاه عزت قدس تو آویزان بماند. خدای من! مرا نیز همچون کسی قرار ده که چون او را به سوی خویش خواندی دعوت تو را پذیرفت و چون گوشه چشمی به او انداختی از هیبت جلال و عظمت تو قالب تهی کرد و جان خود را از دست داد.

2- سوره شعراء، آیه 89.

لَتَرُونَ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرُونَهَا عَيْنَ الْيَقِينِ» (1) اما به مرتبه عین الیقین در سوره مبارکه واقعه اشاره شده است که می فرماید: «إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ» (2) از این رو امام علیه السلام از خدای تعالی مسئلت دارد که او را با یقین مخلصین تأیید فرماید. و اما این سه مرتبه از یقین، چنان که علما تمثیل کرده اند چنان است که باری انسان دود را می بیند که یقین می کند آتشی روشن است و این دود از آن آتش متصاعد است و بار دیگر خود آتش را می بیند که عین الیقین است و سوم بار خود در میان آتش می افتد و می سوزد که حق الیقین اش گویند.

و لا تسمنا عجز المعرفة عما تخیرت و داغ عجز و ناتوانی را بر ما منه. علامه شعرانی می فرماید در بعضی نسخ «لا تسمنا» به کسر سین آمده است از رسم به معنای داغ نهادن و ما همان را اصح دانستیم و ترجمه کردیم و در نسخه دیگر «لا تسمنا» به ضم سین به معنای کلفت و مشقت است و تفسیر آن بی تکلف ممکن نیست، چون ناشناختن مشقت ندارد، پایان مترجم گوید: ناشناختن برای کسی که در مقام شناختن است و لکن استعداد آن را ندارد در نهایت کلفت و مشقت است.

فنعظم قدرک و نکره موضع رضا که در نتیجه قدر تو را شناسیم و سپاس تو نگوئیم و آنچه را که حضرتت بدان راضی بوده ای و اختیار فرموده ای ناخوش بداریم.

و نجنح الی التی هی ابعد من حسن العاقبه و اقرب الی ضدّ العافیه و به حالتی که از عاقبت به خیری دورتر است و به گرفتاری نزدیک تر است میل کنیم.

حَبِّبَ الْيَنَّا مَا نَكْرَهُ مِنْ قَضَائِكَ وَ سَهَّلَ عَلَيْنَا مَا نَسْتَصْعَبُ مِنْ حَكْمِكَ مِنْ قَضَائِكَ تُوَ أَنْجِئَهُ مَا رَا نَاخُوشَ آيِدْ دَر نَظَرِ مَا مَحْبُوبِشْ گِرْدَانِ وَ از حَكْمِ تُو أَنْجِئَهُ مَا دَشُوارِشْ مِي گَمَارِيمْ بَرِ مَا آسانِ فَرَمَا. شايِدِ اَيْنِ جَمَلاتِ شَرِيفَه هَامِ يافْتَه از آيَه شَرِيفَه باشد: «عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ» (3) بسا که شما چیزی را ناخوش داشته باشید و خیر شما در آن باشد و بسا که چیزی را خوش داشته باشید و آن برای شما شر باشد و خدای تعالی می داند و شما نمی دانید و به خیر و شر امور واقف نیستید.

و الهمنا الانقياد لما اوردت علينا من مشيتك و ما را توفيق گردن نهادن بر آنچه مشيت تو بر ما وارد می سازد عطا فرما.

ص: 76

1- سوره تكاثر، آيات 5-7.

2- سوره واقعه، آيه 95.

3- سوره بقره، آيه 216.

حتّی لا- نحبّ تأخیر ما عجلت و لا تعجیل ما اخرت مبادا آنچه را که تو زودترش خواسته ای ما دیرترش بخواهیم و آنچه را که تو به تأخیر انداخته ای مایل باشیم که زودتر انجام پذیرد.

و لا نکره ما احببت و لا نتخیر ما کرهت و آنچه را که تو دوستش داشته ای ما ناخوش بداریم و آنچه را که تو ناروا دانسته ای ما آن را اختیار کنیم.

و اختم لنا بالّتی هی احمد عافیه و اکرم مصیرا و آنچه را که بهترین عافیت را دارد و پایان نیکوتری دارد خاتمه کار ما قرار بده.

انک تفید الکریمه و تعطی الجسیمه و تفعل ما ترید و انت علی کل شیء قدیر زیرا تو کرامت بزرگ مرحمت می فرمایی و عطای سترگ می بخشی و هرچه را اراده فرمایی به جای می آوری و تو بر هر چیز توانایی.

*

دعاؤه اذا ابتلى او رأى مبتلى بفضيحه او بذنب و إذا رأى مبتلا بفضيحه اللهم لك الحمد على سترك بعد علمك و معافاتك و على معافاتك بعد خبرك فكلنا قد اقترف فكلنا اقترف العائبه فلم تشهره و ارتكب الفاحشه فلم تفضحه و تستر بالمساوى فلم تدلل عليه كم نهى لك قد اتينا و أمر قد وقفنا عليه فتعدينا و سيئه اكتسبناها و خطيئه ارتكبناها فلم تدلل عليه كم من حریمه على عينك قد انتهكناها و خطيئه من وراء الحجب قد ركبناها كنت المطلع عليها دون التاظرين و القادر على اعلانها فوق القادرين كانت عافيتك لنا

حجاباً دون ابصارهم وردما دون اسماعهم فاجعل ما سترت من العوره و أخفيت من الدخيله فاجعل ما كشفت من عورته و أبرزت من دخلته و أعلنت من خفيته واعظا لنا و زاجرا عن سوء الخلق و اقرار الخبيثه و سعيا الى واعظا لنا عن سوء الخلوه و إسرار الخبيأه و ذميم النيه و أنب بنا الى التوبه الماحيه و الطريق المحموده المحمود و قرب الوقت فيه و لا- تسمنا الغفله عنك انا اليك راغبون و من الذنوب تائبون و صلّ على خيرتك اللهم من خلقك محمد و عترته الصّفوفه من بريتك الطاهرين و اجعلنا لهم سامعين و مطيعين كما امرت و لا تسمنا بالغفله عنه انا اليك راغبون و بك عائذون

شرح دعای سی و چهارم دعای هنگام مبتلا شدن یا دیدن مبتلا

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام اذا بتلى او رأى مبتلى بفضيحة بذنب از دعاهای آن حضرت است هنگامی که مبتلا می شد و یا کسی را که به رسوایی گناه گرفتار شده بود مشاهده می فرمود:

اللهم لك الحمد على سترك بعد علمك و معافاتك بعد خبرك بارها! حمد و سپاس تو را که پس از علمت پرده پوشی فرمودی و پس از آگاهی عافیت بخشیدی.

فكلنا قد اقترف العائبه فلم تشهره و ارتكب الفاحشه فلم تفضحه و تستر بالمساوى فلم تدلل عليه زیرا که هر یک از ما در ارتکاب زشتیها کوشیدیم ولی تو رسوایش نفرمودی و مرتکب کار ناروا گشته و تو او را مفتضح نفرمودی و بدیها در پس پرده انجام داد و تو سرش را فاش نفرمودی.

کم نھی لک قد اتیناه و امر قد وقفنا علیه فتعدیناه و سیئه اکتسبناها و خطیئه ارتکبناها چه نواهی که ما مرتکب شدیم و چه اوامری که ما سرپیچی کردیم و چه زشتیها که به دست آوردیم و چه خطاها که مرتکبشان شدیم.

كنت المطلع علیها دون الناظرین که تنها تو بر آنها مطلع بودی نه دیگر بینندگان.

و القادر علی اعلانها فوق القادرین و تو بیش از دیگران بر افشای آنان توانا بودی.

کانت عافیتک لنا حجابا دون ابصارهم ولی عافیت تو برای ما در برابر چشمان بینندگان حجابی بود.

و ردما دون اسماعهم و در مقابل گوشه‌هایشان سدّی بود که نه می دیدند و نه می شنیدند.

فاجعل ما سترت من العوره و اخفيت من الدخيله واعظا لنا و زاجرا عن سوء الخلق و اقرار الخطيئه پس این عیب پوشی و پنهان نگاهداشتن زشتی‌ها را برای ما واعظ و بازدارنده از بدخویی و ارتکاب گناه قرار بده.

و سعيا الى التوبه الماحيه و الطريق المحموده و وسيله پيمودن راه توبه ای قرار ده که زداينده گناه و راهی پسندیده باشد.

و قرب الوقت فيه و وقت پيمودن این راه را نزدیک فرما.

و لا تسمنا الغفله عنك و داغ غفلت از تو را بر ما منه (و ما را دچار غفلت مفرما).

اَنَا اليك راغبون و من الذنوب تائبون زیرا که ما به سوی تو راغبیم و از گناهان توبه کاریم.

و صلّ علی خیرتک اللهم من خلقک محمّد و عترته الصفوه من بریتک الطاهرین بارها! بر برگزیده از مخلوقات که محمّد و عترت اوست و از دیگر خلقان ممتاز و پاکیزه ترند درود بفرست.

و اجعلنا لهم سامعین و مطیعین کما امرت و ما را فرمانبردار و گوش به فرمان ایشان قرار بده همان گونه که دستور فرموده ای. شاید دستوری که در این جمله شریفه آمده است اشاره باشد به قول خدای تعالی در سوره نساء که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»⁽¹⁾ ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت خدا کنید و اطاعت پیامبر کنید و از کسانی که از شمایند و زمام امور را به دست دارند فرمانبری کنید. امام صادق علیه السلام فرمود: آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» فقط ما را قصد کرده و به همه مؤمنین تا روز قیامت دستور به اطاعت ما داده است.

در حدیث جابر است که وقتی این آیه شریفه نازل شد عرض کردم: یا رسول الله خدا! و رسولش را شناختیم، اولوا الامر که خدای تعالی اطاعتشان را بر ما با اطاعت شما قرین هم ساخته کیانند؟ فرمود: ای جابر! آنان جانشینان منند که پس از من پیشوایان مسلمانانند؛ اول آنان علی بن ابی طالب است و سپس حسن و حسین و سپس علی بن الحسین و سپس محمد بن علی که در تورات به باقر معروف است و زود است که او را تو ای جابر دریابی؛ پس اگر او را ملاقات کردی از من به او سلام برسان؛ سپس صادق جعفر بن محمد است سپس

ص: 82

موسی بن جعفر و سپس علی بن موسی سپس محمد بن علی سپس علی بن محمد سپس حسن بن علی سپس همان من محمد صلی الله علیه و آله و سلم که حجه الله در روی زمین و بقیه الله در میان بندگان اوست فرزند حسن بن علی؛ او همان است که خدای تعالی مشرقها و مغربهای زمین را به دست او فتح می کند او همان است که از دید شیعیان و دوستانش غایب می شود آنچنان غیبتی که ثابت نمی ماند بر عقیده امام بودن او مگر کسی که خدای تعالی او را با ایمان آزمایش کرده باشد.

جابر گوید: عرض کردم یا رسول الله! آیا شیعیان آن حضرت در زمان غیبت ایشان از آن حضرت استفاده می کنند؟ فرمود: آری قسم به خدایی که مرا مبعوث فرموده، به نور آن حضرت نورانی می شوند و به ولایتش در زمان غیبت بهره مند می گردند همان گونه که مردم از آفتاب بهره مند می شوند هرچند که در زیر ابرها باشد. ای جابر! این از اسرار مکنون الهی است و از علم مخزون اوست پس آن را مکتوم بدار مگر از اهلیش.

و فی حدیث جابر بن عبد الله لما نزلت هذه الآية قلت: يا رسول الله، عرفنا الله ورسوله، فمن اولوا الامر الذين قرن الله طاعتهم بطاعتك؟ فقال صلی الله علیه و آله و سلم: هم خلفائی یا جابر، ائمه المسلمین من بعدی، اولهم علی بن ابی طالب ثم الحسن ثم الحسين ثم محمد بن علی المعروف فی التوراه بالباقر و سندرکه یا جابر، فاذا لقیته فاقرئه منی السلام، ثم الصادق جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم حسن بن علی ثم سمی محمد و کنیته حجه الله فی ارضه و بقیته فی عبادة ابن الحسن بن علی ذلك الذی یفتح الله علی یدیه مشارق الارض و مغاربه ذلك الذی یغیب عن شیعته و اولیائه غیبه لا یثبت فیها علی القول بامامته الا من استحق الله قلبه للإیمان، قال جابر: فقلت: یا رسول الله، فهل لشیعته الانتفاع منه فی غیبتة؟ فقال: ای و الّذی بعثنی بالنبوة انهم یتستضیون بنوره و ینتفعون بولایتة فی غیبتة کانتفاع الناس بالشمس و ان تجلاها السحاب؛ یا جابر، هذا من مکنون سرّ الله و مخزون علم الله فاکتمه الا عن اهله.

*

دعاؤه فى الرضا بالقضاء و من دعائه اذا نظر الى اهل الدنيا

الحمد لله رضا بحكم الله شهدت ان الله قسم معايش شهدت بان الله قسم معاش عباده بالعدل و أخذ على جميع خلقه بالفضل اللهم صل على محمد و آله و لا- تقتنى بما اعطيتهم و لا- تفتنهم بما منعتنى اللهم لا تفتنى فيما متعتهم به و لا تفتنهم فيما متعتنى به فأحسد خلقك و أغمط حكمك اللهم صل على محمد و آله و طيب بقضائك نفسى و وسع بمواقع حكمك صدرى و هب لى الثقة لأقرّ معها بأن قضاءك لم يجر إلا بالخيره

ص:84

و اجعل شكرى اللّهم طبت بقضائك نفسا و وسعت لمواقع حكمك صدرا و أيقنت انّ قضاك لم يجر للمتوكّلين الاّ بالخيره فاجعل شكرى لك على ما زويت عنيّ أوفر من شكرى اياك على ما خولتني و اعصمني من ان اظنّ بذي عدم خساسه او اظنّ بصاحب ثروه فضلا فإنّ الشّريف من شرفته طاعتك و العزيز و إنّ العزيز من اعزّته عبادتك فصلّ على محمّد و آله و متّعنا من اعزّته عبادتك فمتّعنا بثروه لا تنفد و ايّدنا بعزّ لا يفقد و اسرحنا في ملك الأبد انّك الواحد الأحد الصّمّد انّك انت الواحد الأحد الفرد الصّمّد الذي لم تلد و لم تولد و لم يكن لك كفوا احد.

شرح دعای سی و پنجم دعای هنگام نگرستن به دنیا داران

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام في الرضا اذا نظر الى اصحاب الدنيا از دعاهاى آن حضرت است در مقام رضا هنگامی که به دنیا داران می نگریست. دنیا ضد آخرت است و آن مؤث ادنی است (دقت شود). و به این جهت به آن دنیا می گویند که از دُنُو، به معنی نزدیکی مشتق است و اصلش «الدار الدنيا» است که موصوفش حذف شده و همچون اسماء از معنای وصفیت منسلخ شده است.

این فرمایش سید شارح است ولی به نظر این ناچیز این سخن تمام نیست، زیرا اگر چنین گوئیم معنای آیه شریفه «إِعْلَمُوا أَنَّهَا الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ»⁽¹⁾ توجه به این که این امور مذکوره در آیه شریفه مطلقا مذموم نیستند بلکه خیرات زیادی بر آنها مترتب است از جمله فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام خطاب به کسی که از دنیا مذمت می نمود فرمودند:

«إِيَّهَا الدَّامُ لِلدُّنْيَا، الْمَغْتَرَّ بِغُرُورِهَا، الْمَخْدُوعُ بِأَبَاطِيلِهَا: اتَغَتَّرَ بِالدُّنْيَا ثُمَّ تَذَمَّهَا؟ أَنْتَ الْمَتَجَرِّمُ عَلَيْهَا أَمْ هِيَ الْمَتَجَرِّمَةُ عَلَيْكَ؟ مَتَى اسْتَهْوَتْكَ أَمْ مَتَى غَرَّتْكَ؟ اِبْمَصَارِعَ آبَائِكَ مِنَ الْبَلْبَلِيِّ أَمْ بِمَضَاجِعِ أُمَّهَاتِكَ تَحْتَ الثَّرَى؟ كَمْ عَلَّلْتَ بِكَفِّيكِ وَ كَمْ مَرَّضْتَ بِيَدِيكَ تَبْتَغِي لَهُمُ الشِّفَاءَ وَ تَسْتَوْصِفُ لَهُمُ الْإِطْبَاءَ غَدَاهُ لَا يَغْنَى دَوَاءُكَ وَ لَا يَجْدِي عَلَيْهِمْ بَكَاءُكَ لَمْ يَنْفَعِ أَحَدَهُمْ إِشْفَاقُكَ وَ لَمْ تَسْعَفْ فِيهِ بِطَلْبَتِكَ وَ لَمْ تَدْفَعْ عَنْهُ بِقُوَّتِكَ وَ قَدْ مَثَّلْتَ لَكَ بِالدُّنْيَا نَفْسَكَ وَ بِمَصْرَعِهِ مَصْرَعَكَ، إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ

ص: 87

صدق لمن صدقها و دار عافیه لمن فهم عنها و دار غنی لمن تزود منها و دار موعظه لمن اتعظ بها، مسجد احبباء الله و مصلى ملائكة الله و مهبط وحى الله و متجر اولياء الله اکتسبوا فيها الرحمة و ربحوا فيها، الجنة، فمن ذا يذمها و قد آذنت بينها و نادت بفرافها و نعت نفسها و اهلها فمئلت لهم ببلائها البلاء و شوقتهم بسرورها الى السرور؟ راحت بعافیه و ابتکرت بفعیه ترغيبا و ترهيبا و تخويفا و تحذيرا، فذقتها رجال غداه التدامه و حمدها آخرون يوم القیامه، ذکرتم الدنيا فتذکروا و حدثتم فصدقوا و وعظتم فاتعظوا: ای کسی که دنیا را مذمت می کنی و به فریبکاری او فریفته شدی و به باطلهای او نیرنگ خورده ای! آیا به دنیا مغرور می شوی و سپس آن را مذمت می کنی؟ این گناه توست یا دنیا؟ کی تو را متحیر کرده و کی تو را مغرور کرده؟ آیا با استخوانهای پوسیده پدرانت یا به خوابگاه مادرانت که در زیر خاک خفته اند؟ چقدر با دستهای خودت بیمار پرستاری کرده ای که برای آنها شفا می خواستی و همه روزه طبیب برای آنها می آوردی و مداوای تو فایده ای برای آنها نکرد، گریه ات به حال آنها نتیجه ای نداشت، هرچه مهربانی کردی هیچ کدام فایده ای نبخشید و مطلوبت به دست نیامد و نیرویت چیزی از آنها بازنگرداند؟ دنیا دیگران را برای تو مثال قرار داده تا تو از آنها عبرت بگیری و بدانی که تو نیز چنین سرنوشتی داری.

همانا دنیا خانه صداقت است برای کسی که با دنیا به صداقت رفتار کند و خانه عافیت است برای کسی که از دنیا فهم داشته باشد و خانه بی نیازی است برای کسی که از دنیا زاد و توشه بردارد و خانه پند است از برای کسی که پندپذیر باشد. مسجد دوستان خداست و نمازخانه فرشتگان الهی است و محل نزول وحی خداست و تجارتخانه اولیای خداست که در آن رحمت را کسب نموده و بهشت را به سود بردند. پس چه کسی دنیا را مذمت می کند در صورتی که فنا و زوال خودش را اعلان کرده و با صدای بلند فراق خودش را رسانده و از مرگ خود و اهل دنیا خبر داده پس با بلایش برای مردم بلا را مجسم کرده و با سرور و شادمانی اش آنان را به شادمانی جاودانی تشویق کرده و عافیت او درگذر و هر صبح فاجعه ای به بار می آورد تا ترغیب و ترهیب و تخویف و تحذیر کرده باشد.

پس به صبح روز قیامت افرادی آن را مذمت کردند و افراد دیگری در روز قیامت او را ستایش کردند؛ کسانی که دنیا آنان را متذکر ساخت و آنان متذکر شدند و برای آنها سرگذشت پیشینیان را بازگو کرد و آنان تصدیقش کردند و پندشان داد و پندپذیر شدند.» پس آنچه

مذموم است زندگی پست است «الحيوه الدنيا»، نه منسلخ از معنای وصفی. و به عبارت دیگر صفت و موصوف است نه مضاف و مضاف الیه (فافهم و اغتتم).

الحمد لله رضا بحکم الله سپاس خدای را به عنوان خشنودی به قضای او.

شهدت ان الله قسم معایش عبادۀ بالعدل و اخذ علی جمیع خلقه بالفضل گواهی می دهد که خدای تعالی زندگی بندگان را با آیین عدل تقسیم فرموده است. سید شارح فرماید: عدل و قسط به یک معناست.

پس گاهی از او اراده می شود به معنای مساوی بودن از حیث مقدار. «وَلَنْ تَسَّ تَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ» (1) دل به معنای مقدار را می فرماید؛ یعنی نمی توانید بین زنها در مقدار محبت به عدل رفتار کنید. و گاهی به اعتبار حکمت و نظام است؛ چنانچه در روایت وارد شده: «و بالعدل قامت السموات و الارض»: آسمانها و زمین با عدل برپا شده؛ بدین معنا که به هر چیزی آنچه را لایقش بود عطا فرموده. و این جمله از دعا اشاره است به قول خدای تعالی که می فرماید: «نَحْنُ قَسَمٌ مِّنَّا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (2) معنای قسمت الهی جز با عدل امکان پذیر نیست و عدل همان حدّ وسطی است که نه افراط داشته باشد و نه تفریط.

و در حدیث قدسی است: «انّ من عبادی من لا يصلحه الاّ الفقر و لو اغنیته لافسده ذلک، و انّ من عبادی من لا يصلحه الاّ الغنی و ان افتقرته لافسده ذلک»: بعضی از بندگان هستند که صلاحشان در فقیر بودن است و اگر آنها را غنی بکنم بی نیازی فاسدشان خواهد کرد. و از بندگان من کسی هست که جز ثروتمندی به صلاحش نیست و اگر فقیر کنم، فقر او را فاسد خواهد کرد. پس تقسیم خدای تعالی بر اساس عدل است و به هرکس آنچه به صلاحش هست عطا می شود.

و اخذ علی جمیع خلقه بالفضل: و بر همه مخلوقاتش راه تفضّل و احسان پیش گرفته است.

اللهم صلّ علی محمد و آله و لا تقتتی بما اعطیتهم و لا تقتنهم بما منعتی فاحسد خلقک و اغمط حکمک بارها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و مرا به سبب آنچه بر مردم عطا کردی آزمایش مکن و آنان را به واسطه آنچه از من منع کردی آزمایش مکن که مبادا بر خلقت حسد بورزم و حکمتت را خوار شمرم.

ص: 89

1- سورة نساء، آیه 129.

2- سورة زخرف، آیه 32.

اللهم صلّ على محمد وآله وطيب بقضائك نفسي ووسع بمواقع حكمتك صدري بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و مرا به قضای خود دلخوش ساز و در موارد حکم خودت به من سعه صدر عطا فرما.

وهب لي الثقه لاقرّ معها بانّ قضائك لم يجر الا بالخيره واطميناني به من بخش که به وسيله آن اقرار کنم که قضای تو جز به آنچه خیر است جاری نمی شود.

واجعل شکری لک علی ما زویت عتی او فر من شکری ایّاک علی ما خوّلتنی و سپاسم را بر آنچه از من بازداشته ای فزون تر بر شکرم از آنچه که بر من بخشیده ای قرار بده.

واعصمنی من ان اظنّ بذی عدم خساسه و مرا از آن نگهدار که تهیدستی را به چشم حقارت و خواری بنگرم.

امام صادق علیه السلام فرمود: «من استدلّ مؤمنا او احقره لقله ذات یده و لفقره شهره الله یوم القیمه علی رؤوس الخلائق»: کسی که مؤمنی را به خاطر تهیدست بودنش و فقیر بودنش خوار و یا کوچک بشمارد خدای تعالی در روز قیامت او را در حضور مردم رسوا خواهد کرد. و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده: «من اتی غنیّا فتواضع له بغناه ذهب ثلثا دینه»: کسی که نزد ثروتمندی رود و به خاطر ثروتش برای او تواضع و شکسته نفسی کند دو سوم دینش از دستش رفته است.

او اظنّ بصاحب ثروه فضلا یا درباره ثروتمندی گمان برتری برم.

فانّ الشریف من شرفته طاعتک و العزیز من اعزّته عبادتک زیرا با شرافت کسی است که اطاعت تو او را شریف کرده باشد و عزیز کسی است که عبادت تو او را عزیز کرده باشد.

فصلّ علی محمد و آله و متّعنا بثروه لا تنفد بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و ما را از ثروتی بی پایان بهره مند فرما.

و ایدنا بعزّ لا یفقد و با عزّتی بی زوال ما را تأیید فرما.

و اسرحنا فی ملک الابد و ما را در ملک جاودانه روانه ساز.

اتک الواحد الاحد الصمد الذی لم تلد و لم تولد و لم یکن لک کفوا احد

زیرا تو آن یکتای یگانه بی نیازی که فرزند نداری و فرزند کسی نیستی و همتایی برای تو نبوده است.

امام سجّاد علیه السلام در این جملات اخیر فعلهای غایب را که در سوره مبارکه توحید است به

فعل حاضر تبدیل فرمودند، شاید به لحاظ تأکید در اقرار و اذعان و شهادت به وحدانیت و احدیت و صمدیت و بی همتایی حضرت حق بوده باشد.

*

ص: 91

دعاؤه عند سماع الرعد وإذ رأى السحاب والرعد

اللَّهُمَّ انّ هذين آيتان من آياتك و هذين عونان من اعوانك اللَّهُمَّ انّ هذين عونان من اعوانك يبتدران طاعتك برحمه بوقعه نافعاه او نقمه ضارّه فلا- تمطرنا بهما مطر السوء و لا تلبسنا بهما لباس البلاء اللَّهُمَّ صلّ على محمّد و آله و أنزل اللَّهُمَّ انزل علينا نفع هذه السحاب السحابه و بركتها و اصرف عنا اذاها و مضرّتها و لا لا تصبنا فيها منها بآفه و لا ترسل على معاشنا عاهه بها عاهه اللَّهُمَّ و إن كنت بعثتها نقمه نقمه و أرسلتها او أرسلتها سخطه فإنا نستجيرك من غضبك و نبتهل

ص:92

اليك في سؤال عفوك فممل بالغضب الى المشركين سؤال عفوك فمبيلها الى أهل حربك من المشركين و أدر رحى نقتك نقتها على
الملحدين اللهم اذهب على الملحدين اذهب محل بلادنا بسقياك و أخرج و حر صدورنا برزقك و لا تشغلنا عنك بغيرك و لا تقطع عن
كافتنا مآده برّك فإنّ الغنى من اغنيت و إنّ السالم من وقيت ما عند احد دونك دفاع و لا بأحد عن سطوتك من سطواتك امتناع تحكم بما
شئت على من شئت و تقضى بما اردت فيمن اردت و تمضى بما اردت على من اردت فلك الحمد على ما وقيتنا من البلاء و لك الشكر
الحمد

على ما خوّلتنا من التّعماء حمدا يخلف حمد الحامدين وراه حمدا يملأ ارضه و سماءه أنّك المتّان بجسيم بجسام المنن الوهاب لعظيم
لعظام النعم القابل يسير الحمد الشّاكر قليل الشّكر المحسن المجمل ذو الطّول لا إله الا انت اليك المصير الشّاكر قليل الشّكر المحسن
الحميد

ص:94

شرح دعای سی و ششم دعاهای آن حضرت است هنگامی که به ابر و برق می نگرست

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام اذا نظر الى السحاب والبرق وسمع صوت الرعد از دعاهای آن حضرت است هنگامی که به ابر و برق می نگرست و صدای رعد را می شنید. در روایت است که برق تازیانه ای است از آتش در دست فرشته ای از فرشتگان الهی که با آن تازیانه ابرها را می راند، و رعد اسم فرشته ای است که گماشته شده بر ابرهاست.

اللهم ان هذين آيتان من آياتك وهذين عونان من اعوانك يبتدران طاعتك برحمه نافعه او نقمه ضاره بارالها! اين ابر و برق دو نشان از نشانهای تو و دو خدمتگزار از خدمتگزاران تو هستند که در مقام فرمانبرداریت به رحمتی سودبخش و یا عقوبتی زیان بار می شتابند. مراد از «نقمت» در این جمله از دعا، یا مقصود خود صائقه هاست که خدای تبارک و تعالی به هر کس که اراده کند آن صائقه ها را می فرستد؛ چنان که در قرآن شریف می فرماید: «وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ»⁽¹⁾ یا مقصود از «نقمت» مطلق زیان و ضرری است که از ناحیه ابر و برق و رعد حادث می شود از سیلهای فراگیر و صائقه هایی که آتش می زند و خانه ها را خراب می کند و کشاورزی را از بین می برد و بقیه ضررها که بر اثر بارانهای نابهنگام مترتب می شود.

و این که در دعای شریف رحمت را قبل از نقمت ذکر فرموده شاید اشاره باشد به سبقت رحمت خدا بر غضبش؛ چنان که در حدیث قدسی است: «سبقت رحمتی غضبی»، و از اسماء مبارکه الهیه است: «یا من سبقت رحمته غضبه».

ص: 95

توصیف رحمت به سودبخش بودن و نعمت به زیان بخش بودن شاید از آن جهت باشد که چه بسا رحمت گرچه به صورت رحمت است ولی در حقیقت سودبخش نباشد و استدراج باشد؛ همچنان که توصیف نعمت به زیان بخش بودن شاید از آن جهت باشد که چه بسا زیان بخش نیست و چه بسا به صلاح انسان است، به مضمون آیه شریفه: «عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ» (1).

فلا تمطرنا بهما مطر السوء ولا تلبسنا بهما لباس البلاء پس به واسطه آن دو باران عذابت را بر ما مبار و لباس بلا را به واسطه آن دو بر ما میپوشان.

اللهم صلّ علی محمد و آله، و انزل علینا نفع هذه السحائب و برکتها! بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و فایده و برکت این ابرها را بر ما نازل فرما.

و اصرف عنا اذاها و مضرّتها و آزار و زیانشان را از ما برگردان.

و لا تصبنا فیها بآفه و ما را در آن آفتی مرسان.

و لا ترسل علی معاشنا عاهه و بر زندگیمان نقص و گزندی مفرست.

اللهم و ان كنت بعثتها نعمة و ارسلتها سخطه فاننا نستجيرك من غضبك و نبتهل اليك في سؤال عفوك بارالها! اگر این ابرها را برای عقوبت برانگیخته ای و از راه خشم فرستاده ای پس ما از غضبت به تو پناه می بریم و برای طلب عفو تو تضرع و زاری می کنیم.

فمل بالغضب الی المشركين و ادر رحی نعمتك علی الملحدين پس غضبت را متوجه مشرکین بفرما و آسیای عقوبتت را بر منکرین و ملحدين به گردش درآور.

اللهم اذهب محل بلادنا بسقياک بارالها! خشکی سرزمینهای ما را با آبیاری خودت برطرف ساز.

و اخرج و حر صدورنا برزقک و وسوسه دلهايمان را با روزی دادن خویش بیرون فرما.

و لا تشغلنا عنک بغيرک و ما را از خودت به غیر خودت سرگرم نما.

و لا تقطع عن کافتنا ماده برک و از هیچ یک از ما منبع احسانت را قطع مفرمای.

فان الغنى من اغنيت چه اند آن که بی نیاز کسی است که تو بی نیازش فرمایی. بعضی از علما فرموده اند که بی نیازی بر سه قسم است: یکی بی نیازی مطلق که به هیچ چیز و به هیچ وجه نیازی نباشد، و این قسم از بی نیازی مخصوص ذات مقدس حق تعالی است؛ چنان که فرمود:

ص: 96

«وَاللّٰهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (1) دَوْم بی نیازی به معنای قناعت و ساختن به آنچه هست؛ چنان که در آیه شریفه «وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنِي» (2) فته شده که مقصود غنای قلب است با قناعت؛ چنان که در روایت نیز هست که فرمود: الغنى غنى النفس: غنای حقیقی غنایی است که در نفس باشد. بسا افرادی که از نظر ثروت متمکنند ولی گداصفت اند، و بسا افرادی که به حسب ظاهر تهیدست اند ولی طبعشان عالی و بزرگوار است. و سَوْم فراهم بودن وسایل برای رفع نیاز. و در آیه شریفه «وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ» (3) اید مقصود از غنا در آیه قسم سَوْم از غنا باشد. اگر کسی از نظر انتخاب همسر غنی باشد یعنی همسری که دلخواه اوست در دسترسش باشد باید راه بی عفتی نیپماید.

وَأَنَّ السَّالِمَ مِنْ وَقِيْتٍ وَ سَالِمٍ كَسِي اسْتِ كِه تُو نِگَاه دَارِي.

مَاعِنْدِ اِحْدِ دُونِكِ دِفَاعِ كَسِي رَا دِر مِقَابِلِ تُو دِفَاعِي نِيَسْتِ.

و لَا بَا حِدِ عَنِ سَطُوْنِكِ اِمْتِنَاعِ وَ كَسِي رَا اَز نِيْرُوِيْ غَالِبِ تُو تُوَانِ سِرْپِيْجِي نِيَسْتِ.

تَحْكَمِ بِمَا سُنْتِ عَلِيٍّ مِنْ سُنْتِ دِرْبَارَةِ هِرْكَسِي هِرْ حَكْمِي كِه بَخَوَاهِي اِحْرَا مِي فِرْمَايِي.

وَ تَقْضِي بِمَا اَرْدَتْ فِيمِنْ اَرْدَتْ وَ دِرْبَارَةِ هِرْكَسِي هِرْ اَنْجِه اِرَادِه بِفِرْمَايِي فِرْمَانِ مِي دِهِي.

فَلِكِ الْحَمْدِ عَلِيٍّ مَا وَقِيْتِنَا مِنْ الْبَلَاءِ پَسِ سِتَايِشِ تُو رَاسْتِ كِه مَا رَا اَز بِلَا نِگَاه دَاشْتِه اِي.

وَ لِكِ الشُّكْرِ عَلِيٍّ مَا خَوَّلْتَنَا مِنْ التَّعْمَاءِ وَ سِپَاسِ تُو رَاسْتِ بِرِ نِعْمَتِهَائِي كِه بِه مَا عَطَا فِرْمُوْدِي.

حَمْدًا يَخْلُفُ حَمْدَ الْحَامِدِيْنَ وَ رَاثِه چِنَانِ سِپَاسِي كِه سِپَاسِ سِپَاسْگَزَارَانِ رَا پِشْتِ سِرْ بَگَزَارْدِ.

حَمْدًا يَمَلَأُ اَرْضَه وَ سَمَاثِه چِنَانِ سِپَاسِي كِه اَسْمَانِ وَ زَمِيْنِ رَا پِر سَازْدِ.

اِنَّكَ الْمَنَّانُ بِجَسِيْمِ الْمَنَنِ زِيْرَا تُوِيِي كِه بَا مَنَّتِهَائِي بَزْرَگِ بِنْدَگَانْتِ رَا مَمْنُوْنِ مِي كِنِي.

الْوَهَابِ لِعَظِيْمِ النِّعَمِ وَ نِعْمَتِهَائِي بَزْرَگِ مِي بَخْشِي.

الْقَابِلِ يَسِيْرِ الْحَمْدِ سِتَايِشِ كَمِ رَا مِي پَذِيْرِي.

الشَّاكِرِ قَلِيْلِ الشُّكْرِ سِپَاسِ اِنْدَكِ وَ مَخْتَصِرِ رَا پَا دَاشِ دِهِنْدِه اِي.

الْمُحْسِنِ الْمَجْمَلِ ذُو الطُّوْلِ تُوِيِي كِه نِيكُوْكَارِ خُوْشْرِفْتَارِ صَاْحِبِ اِحْسَانِي.

لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ هِيْجِ خُدَائِي جِزِ تُو نِيَسْتِ.

ص: 97

2- سورة ضحى، آية 8.

3- سورة نساء، آية 6.

اليك المصير بازگشت تنها به سوى توست نه به سوى ديگرى، نه به طور استقلال و نه به طور اشتراك، و به فرموده حكيم سبزوارى:

ازمه الامور طرا بیده و الكل مستمده من مدده

*

ص: 98

دعاؤه في الشكر و من دعائه في الشكر

اللَّهُمَّ اِنَّ احدا لا يبلغ من شكرک غايه الا حصل عليه من احسانک ما يلزمه شکرا لا يبلغ من شكرک غايه و ان ابعده الا حصل عليه من نعمک ما يلزمه شكرک و لا يبلغ مبلغا من طاعتک و ان اجتهد الا كان مقصّرا دون استحقاقک بفضلک فأشکر عبادک عاجز عن شكرک و اعبدهم مقصّرا عن طاعتک لا يجب لأحد لا يجب لأحد منهم ان تغفر له باستحقاقه و لا ان ترضى عنه باستجاباه فمن غفرت له فبطولک و من رضيت عنه فبفضلک تشکر يسير

ما شكرته يسير ما تشكر به و تثيب على قليل ما تطاع فيه حتى كأن شكر عبادك الذي اوجبت عليه ثوابهم و اعظمت عنه فيه جزاءهم أمر ملكوا استطاعه الامتناع منه دونك فكافيتهم فكافأتهم أو لم يكن سببه بيدك فجازيتهم بل ملكت يا الهى امرهم قبل ان يملكوا عبادتك و اعددت ثوابهم قبل ان يفيضوا فى طاعتك قبل ان يفضوا الى طاعتك و ذلك ان سنتك الافضال و عادتك الاحسان و سبيلك العفو فكل البرية معترفه كل البرية معترف بانك غير ظالم

لمن عاقبت و شاهده بأنك متفضّل على من عافيت و كل مقرر على نفسه معترف بأنك متفضّل على من عافيت و شاهد بأنك غير ظالم لمن عاقبت و كلّهم مقرر على نفسه بالتّقصير عمّا استوجبت فلو لا أنّ الشّيطان يخذلهم عن طاعتك ما عصاك عاص ما عصاك احد و لو لا أنّه صوّر أنّه يصوّر لهم الباطل في مثال الحقّ ما ضلّ عن طريقك ضالّ فسبحانك ما أئين كرمك في معاملة من اطاعك أو عصاك تشكر للمطيع ما انت تولّيته له تشكر المطيع على ما انت تولّيه و تملّى للعاصي فيما تملك معاجلته فيه اعطيت كلاًّ منهما ما لم يجب له

و أعطيت كلا منهما ما يجب و تفضّلت على كلّ منهما بما يقصر عمله عنه و لو كافأت المطيع على ما انت تولّيته توليه لأوشك ان يفتقد ثوابك و ان تزول عنه نعمتك تزول عنه نعمك و لكنك بكرمك جازيته و لكنك جازيته على المدّة القصيره الفانيه بالمدّه الطويله الخالده و على الغايه القريبه الزائله بالغايه المديده الباقيه ثمّ لم تسمه القصاص فيما اكل من رزقك الآذى يقوى به الآذى تقوى به على طاعتك و لم تحمله على المناقشات على المناقشه فى الآلات التى تسبّب التى تسلك باستعمالها الى مغفرتك و لو فعلت ذلك به لذهب

بجميع جميع ما كدح له و جمله ما سعى فيه جزاء للصغرى من اياديك و مننك ما كدح له و لصادق جمله ما سعى فيه جزاء للصغرى من مننك و لبقى رهينا رهنا بين يديك بسائر نعمك فمتى كان يستحق فمتى يستحق شيئاً من ثوابك لا متى هذا يا الهى هذه يا الهى حال من اطاعك و سبيل من تعبد لك فأما و أما العاصى امرک و المواقع نهيك فلم تعاجله بنقمتك لکی يستبدل بحاله فى معصيتك حال الانابه الى طاعتك و لقد كان يستحق يا الهى فى أول ما هم بعصيانك كل ما أعددت لجميع خلقك من عقوبتك

فجميع ما أخرجت عنه من العذاب ما أخرجت عنه من وقت العذاب وأبطأت به عليه من سطوات النّقمه و العقاب ترك من حقك وأبطأت به عليه من سطوات النّقمه فترك من حقك ورضى بدون واجبك فمن اكرم يا الهى منك و من اشقى ممّن هلك عليك لا من فتباركت تباركت ان توصف إلاّ بالاحسان و كرمت ان يخاف منك إلاّ العدل و كرمت عن ان يخاف منك إلاّ العدل لا يخشى جورك على من عصاك و لا يخاف اغفالك ثواب من ارضاك فصلّ على محمّد وآله وهب لى املى و زدنى من هداك ما اصل به الى التّوفيق فى عملى

انک منان کریم ولا یخاف اغفالک ثواب من ارضاک

ص: 105

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام اذا اعترف بالتقصير عن تأديه الشكر از دعاهاى آن حضرت هنگامى كه به تقصير از ادای شکر اعتراف می فرمود این دعاست.

مقدمه

گفته شده است كه معنای شکر عبارت است از این كه انسان شخص نيكوكار را با یادآوری احساسش ثنا گوید. و گفته شده است كه معنای شکر عبارت است از این كه كسى كه به او نعمت داده شده نعمت را تصوّر كند و آن را اظهار نماید. معنای دیگری كه برای شکر گفته شده این است كه انسان در مقابل نعمت كار نیكى انجام دهد، خواه به زبان یا به ارکان و یا به قلب. و شکر با زبان آن است كه بر كسى كه نعمت عطا کرده ثنای جمیل داشته باشد.

و شکر به ارکان آن است كه به قدر استحقاق نعمت دهنده مكافات شود. و شکر قلبی آن است كه نعمت را درك كند. و اقوال دیگری نیز هست. و بیشتر بر آنند كه شکر دو قسم است:

لغوی و عرفی.

شکر لغوی عبارت است از این كه كاری انجام دهد كه حاکی از آن باشد كه نعمت دهنده را به خاطر انعامش تعظیم کرده خواه با زبان باشد یا به اعتقاد، و یا قلباً به او محبت داشته باشد و یا عملاً در خدمت او باشد. و اما شکر عرفی عبارت است از این كه بنده همه آنچه را كه خدای تعالی به او انعام فرموده از چشم و گوش و دیگر نعمتهای الهی همه را در راهی صرف

کند که خدای تعالی برای او آفریده است.

محقق طوسی (خواجه نصیر) رحمه الله علیه فرموده: «بدان که شکر در مقابل نعمت به زبان است و به فعل است و به نیت و آن دارای سه رکن است: اول شناخت نعمت دهنده و صفاتی که لایق اوست و معرفت نعمت از آن جهت که نعمت است و این چنین معرفت کامل نمی شود مگر این که شناسی که همه نعمتهای آشکار و پنهانش از خدای سبحان است و اوست منعم حقیقی، و واسطه ها در بین همه مطیع خدای تعالی و مستخر امر او هستند.

رکن دوم: حالتی است که نتیجه این معرفت است و آن خضوع و تواضع و شادی به نعمت نه از آن جهت که با غرض نفسانی انسان موافق است که این چنین سرور متابعت هوای نفس است و همت را بر رضای نفس نهادن، بلکه از آن جهت (موجب سرور است که) هدیه ای است که دلالت بر عنایت منعم بر تو دارد. و علامت این آن است که از نعمتهای دنیا جز به آنچه موجب قرب توست در بارگاه حضرت حق خوشحال نباشی.

رکن سوم: عملی است که نتیجه این حال است، زیرا وقتی این حال در قلب حاصل شد برای عمل کردن نشاطی در قلب حاصل می شود که موجب قرب در پیشگاه خدای تعالی است و این عمل را تعلقی است به قلب و زبان و جوارح. اما عمل قلب عبارت است از قصد تعظیم منعم و تمجید و ستایش او و تفکر در مصنوعات و افعال او و آثار لطفش و تصمیم بر رساندن خیر به همه خلق و احسان بر همه آنها باشد. و اما عمل زبان پس آن اظهار آن چیزی است که قصد کرده و نیتش کرده ای از تمجید و تعظیم و تهلل و تحمید و تسبیح و ستایش خدای تعالی و ارشاد خلق به امر به معروف و نهی از منکر و دیگر چیزها.

و اما عمل جوارح عبارت است از استعمال نعمتهای ظاهری و باطنی خدای تعالی در طاعت و عبادت او و به کار نگرفتن آن نعمتها در معصیت و مخالفت امر او تبارک و تعالی؛ مثل این که از چشم در نگاه کردن به مصنوعات الهی و آیات او و نگاه کردن به کتاب خدا استفاده کنیم و از گوش در استماع دلایل و براهین توحید و گوش دادن به قرائت قرآن کریم بهره گیریم. و از این جا ظاهر شد که شکر از اشرف معارج سالکین و بالاترین درجه عارفین است و به حقیقت شکر نمی رسد مگر آن که دنیا را به پشت سر انداخته باشد و اینان اندکند و از این رو خدای عزّ من قائل فرمود: «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ»⁽¹⁾ ایان سخن محقق طوسی

ص: 108

پس ادای شکر به تفصیل کاری است که بندگان از انجام آن عاجزند هرچند سعی و اجتهاد داشته باشند؛ و به گفته حکیم شیراز: هر نفسی که فرو می رود ممد حیات است و چون بر می آید مفرح ذات، پس در هر نفسی دو نعمت موجود و بر هر نعمتی شکری واجب:

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به درآید

*

اللهم انّ احدا لا يبلغ من شکرک غایه الا حصل علیه من احسانک ما یلزمه شکر بارالها! کسی در طی مراحل شکر تو به سر منزلی نمی رسد مگر آن که آن قدر از احسانت بر او فراهم آید که او را به شکری دیگر ملزم می سازد.

و لا يبلغ مبلغا من طاعتک و ان اجتهد الا کان مقصرا دون استحقاقک بفضلک و هرچند در طاعتت کوشش کند باز در مقابل آنچه شایسته فضل توست مقصر است.

فاشکر عبادک عاجز عن شکرک پس شاکرترین بندگان از شکر تو عاجز است.

و ابعدهم مقصرا عن طاعتک و عابدترین ایشان از طاعتت مقصر است. این فصل از دعا مشتمل بر دو محور است: محور اول بیان عجز بندگان است از شکر خدای تعالی، و دوم بیان عجز از آنچه که خدای تعالی مستحق آن است از طاعت و عبادت. و اما اولی را امام علیه السلام با برهانی بیان فرموده که نتیجه آن لزوم تسلسل است؛ یعنی بی نهایت بودن؛ به این بیان که وقتی بنده ای شکری بر نعمتی نمود خود این شکر نعمت دیگری است از طرف خدای تعالی که آن نیز نیاز به شکر دارد و همین طور شکر سوّم و چهارم الی غیر نهایی، و بنده توانایی انجام چنین شکری را ندارد در صورتی که خدای تعالی در قرآن کریمش می فرماید: «وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» (1).

خدای تعالی اعلام فرمود: اگر شکرگزار شدید من حتما نعمت شما را زیاد می کنم. با این تأکیدی که در آیه شریفه است (لازیدنکم لام تأکید و نون تأکید ثقیله) جای شبهه ای باقی نمی ماند که مکلف به امری است مقدور؛ چنان که در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: هر بنده ای که خدای تعالی نعمتی به او عطا فرمود و او آن نعمت را به

قلبش شناخت و به زبانش حمد خدای تبارک و تعالی را به جا آورد، هنوز سخنش تمام نشده خدای تعالی دستور می فرماید که نعمت او بیشتر شود. و این است آنچه که خدای تعالی می فرماید: اگر شکرگزار شدید من حتما و حتما نعمت شما را بیشتر می کنم «قال ابو عبد الله عليه السلام:

ایما عبد انعم الله عليه بنعمه فعرّفها بقلبه و حمد الله عليها بلسانه لم ينفد كلامه حتى يأمر الله له بالزيادة و هو قوله: لئن شكرتم لأزيدنكم»

و ثقة الاسلام در کافی شریف به سند خودش از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

کسی که توفیق شکر به او عطا بشود زیادتی نعمت نیز به او عطا خواهد شد که خدای عزّ و جلّ می فرماید: اگر سپاسگزار بودید حتما و حتما نعمت شما را زیاد خواهیم کرد «من اعطى الشكر اعطى الزيادة يقول الله عزّ و جلّ: لئن شكرتم لأزيدنكم».

و از این روست که همه عقلا اجماع کرده اند که بندگان خدا نمی توانند شکر خدای تعالی را به تمام و کمال به جای آورند، حتی انبیا و اولیای الهی. در مناجات رسول الله با خدای تعالی آمده است که عرض کرد: پروردگارا! تو نعمتهای فراوانی بر من ارزانی داشتی و من شکر آن را به جا آوردم، پس چگونه شکر شکر را به جای آورم؟ خدای تعالی فرمود: دانشی آموختی که هیچ از آن فوت نمی شود. همین قدر که دانستی نعمت از جانب من است کافی است «انت یا ربّ اسبقت علیّ التّعّم السوائغ فشكرت علیها فكيف لی بشكر شکرک؟ فقال الله تعالی: تعلمت العلم الذی لا یفوتہ علم لحسبک ان تعلم ان ذلک من عندی».

و از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود که خدای عزّ و جلّ به موسی وحی فرمود: ای موسی! مرا آنچنان که سزاوارم شکر کن. پس موسی عرض کرد: پروردگارا! چگونه آنچنان که سزاواری شکر کنم در صورتی که هر شکری شکر دیگری لازم دارد که خود نعمتی است که به من عطا فرموده ای؟ خدای تعالی فرمود: چون دانستی که این نعمت است، اکنون شکر مرا به جای آوردی «اوحی الله عزّ و جلّ الی موسی علیه السلام: یا موسی اشکرنی حقّ شکری، فقال:

یا ربّ و کیف اشکرک حقّ شکرک و لیس من شکر اشکرک به الاّ و انت انعمت به علیّ؟ قال: یا موسی، الآن شکرتنی حین علمت انّ ذلک منّی» و در روایتی است که موسی عرض کرد که بارها! مرا به شکر بر نعمتهایت امر فرمودی و شکر من تو را خود نعمتی است از نعمتهایت.

و مضمون روایت را شاعری به شعر درآورده و گفته است:

إذا کان شکری نعمه الله نعمه علیّ له فی مثلها یجب شکر

و از این جا گفته شده است که شکر هر نعمتی را توان به جا آورد مگر نعمتی را که از جانب خدای تعالی است که نهایت شکر خدای تعالی اعتراف به عجز از شکر است.

و اما محور دوّم این دعا عبارت است از بیان عجز از طاعت و عبادت آنچنان که خدای تعالی مستحقّ آن است و شایسته فضل اوست، زیرا که فضلش نامتناهی است پس شکرش نیز غیر متناهی خواهد بود:

لا یجب لاحد ان تغفر له باستحقاقه هیچکس مستوجب آن نیست که به استحقاق او را بیامرزی.

و لا ان ترضی عنه باستیجابہ فمن غفرت له فبطولک و من رضیت عنه فبفضلک پس هر که را بیامرزی از احسان و کرم توست و از هر که خشنود شوی از تقصّر توست. این که در این دعا رضا بعد از مغفرت آمده به منظور رعایت اسلوب ترقّی از مرتبه پایین به مرتبه اعلی است، زیرا رضا بالاتر از مغفرت است، چه گاهی آقای گناه بنده اش را می آمرزد ولی از او راضی نیست، و لذا در دعا وارد شده: «اغفر لی خطیئتی و ارض عنّی فان لم ترض عنّی فاعف عنّی»:

خدایا! گناه مرا بیامرز و از من راضی شو، و اگر راضی نشوی عفوّم کن؛ که گاهی سیّد عبدش را عفو می کند ولی از او راضی نیست. و حکایت شده که مردی بر بنده اش غضب کرد.

کسی از او شفاعت کرد و شفاعتش را پذیرفت. پس از پذیرفتن شفاعت آن بنده می گریست و التماس می کرد. شفیعش گفت: اکنون که مولایت از تو عفو کرده گریه ات بهر چیست؟ سیّد گفت: او رضای مرا می خواهد که هنوز حاصل نشده، بدین جهت گریه می کند.

تشکر یسیر ما شکرته و تثیب علی قلیل ما تطاع فیه حتّی کانّ شکر عبادک الّذی اوجبت علیه ثوابهم و اعظمت عنه جزائهم امر ملکوا استطاعه الامتناع منه دونک فکافیتهم او لم یکن سببه بیدک فجازیتهم عمل کمی را که پذیری از باب تقصّل پذیرفته ای، و طاعت اندک را مزد می دهی، تا آن جا که گویی شکر بندگان که مزدشان را در برابر آن واجب کرده ای و جزای ایشان را عظیم ساخته ای، امری است که قدرت سرپیچی از آن را داشتند و از این رو پاداششان دادی، و یا گویی سبب آن به دست تو نبوده و بدین جهت به ایشان اجر بخشیدی. در نسخه شهید

- رضوان الله عليه - است: «تشکر یسیر ما تشکر به» (تشکر با صیغۀ مجهول) و معنای این ظاهرتر و با ما بعد دعا مناسب تر است.

بل ملکات یا الهی امرهم قبل ان یملکوا عبادتک و اعددت ثوابهم قبل ان یفیضوا فی طاعتک بلکه ای خدای من! مالک امر ایشان بوده ای پیش از آن که آنها مالک عبادت تو شوند، و مزدشان را آماده کرده ای پیش از آن که به طاعتت درآیند.

و ذلک ان ستّک الافضال و عادتک الاحسان و سیلک العفو این از آن جهت است که طریقه تو انعام و روش تو احسان و نیکی و راه تو عفو و گذشت است.

فکلّ البریّه معترفه بانک غیر ظالم لمن عاقبت و شاهده بانک متفضّل علی من عافیت پس همه خلق معترفند که تو هر که را عقوبت کنی ستم نکرده ای، و گواهند که هر که را ببخشی درباره اش تفضّل فرموده ای.

*سؤال

این جمله امام علیه السلام که «کلّ البریّه معترفه» الی آخر... با توجه به این که بیشتر مردم اصلاً به وجود خدا اعتراف ندارند تا چه رسد به عادل بودنش چگونه توجیه می شود؟

*جواب

ممکن است مقصود از این استغراق حقیقی باشد و مقصود از اعتراف، اعتراف صریح و یا اعتراف اضطراری باشد. اما اعتراف موحدین که واضح است، و اما اعتراف غیر موحدین، ثابت شده که آدمی هنگامی که از همه اسباب ظاهری منقطع می شود و امیدش از همه جا بریده می شود به حسب فطرت متوجه به خدای تعالی می شود؛ چنان که در آیه شریفه بدین معنا اشاره شده که می فرماید: «وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ»⁽¹⁾ و در روایتی امام صادق علیه السلام به این امر فطری تنبّه می دهند، آن جا که سائل از امام علیه السلام درباره وجود خدا سؤال می کند، امام می فرماید: آیا تاکنون سوار کشتی شده ای؟ سائل می گوید: آری. امام می پرسند:

آیا پیش آمده است که کشتی بشکند و تو هیچ وسیله نجات نیابی؟ می گوید: آری. امام می فرماید: آیا در چنان حالی دل تو متوجه کسی شده که می تواند تو را از آن ورطه نجات

ص: 112

دهد؟ می گوید: آری. امام می فرمایند: او همان خدای توانایی است که چون هیچ نجات بخش و فریادرس برای آدمی نباشد نجات بخش و فریادرس است «و فی تفسیر مولانا العسکری علیه السّلام أنّه سنل مولانا الصادق علیه السّلام عن اللّٰه فقال للسّائل: یا ابا عبد اللّٰه هل رکبت سفینه قطّ؟ قال: بلی، قال: فهل کسر بک حیث لا سفینه تنجیک و لا سباحه تغنیک؟ قال: بلی، قال الصادق: فذلک الشیء هو اللّٰه القادر علی الأنجاء حین لا منجی و علی الاغاثة حین لا مغیث (بحار الانوار ج 64).

و کلّ مقرّ علی نفسه بالتّقصیر عمّا استوجبت و همه درباره خویش معترفند که از آنچه که سزاوار آنی کوتاه آمده اند. جایی که ملائکه مقرّین و انبیای مرسلین عرض کنند: «سبحانک ما عبدناک حق عبادتک» حال دیگران چگونه خواهد بود؟!

جایی که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد

و به این معنا امیر المؤمنین علیه السّلام اشاره می فرماید: «و تالّٰه لو انماثت قلوبکم انمیثا و سالت عیونکم من رغبه الیه او رهبه منه دما ثمّ عمرتم فی الدّنیما ما الدّنیما باقیه ما جزت اعمالکم عنکم و لو لم تبّقوا شیئا من جهدکم انعمه علیکم العظام و هداه ایاکم لایمان» به خدا قسم اگر دل‌های شما به طور کامل شود و دیدگان شما از رغبت به سوی او و یا از ترس او تعالی خون بیارد سپس تا دنیا باقی است در دنیا بمانید عمل‌های شما، از شما جزای نعمت‌های بزرگ و جزای هدایت خدای تعالی و تبارک به ایمان نخواهد بود، هرچند تمام کوشش خودتان را بکنید.

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به درآید

*

فلو لا انّ الشیطان یخندعهم عن طاعتک ما عصاک عاص اگر نبود این که شیطان با نیرنگ خود مردم را از اطاعت تو باز می دارد هیچ کس عصیان تو را نمی کرد.

و لو لا انّ صوّر لهم الباطل فی مثال الحقّ ما ضلّ عن طریقک ضالّ و اگر نبود این که شیطان باطل را در قالب حق جلوه داده هیچ کس از راه تو گمراه نمی شد.

فسبحانک ما ابین کرمک فی معامله من اطاعک او عصاک پس منزّهی تو، چه آشکار است کرمت در معامله با کسی که تو را اطاعت کرده و یا عصیان نموده.

تشکر للمطیع ما انت تولّیته له مطیع را در برابر آنچه خود برایش فراهم ساخته ای پاداش

و تملی للعاصی فیما تملک معاجلته فیه و معصیت کار را در آنچه بازخواستش به دست توست مهلت می دهی.

اعطیت کلا منهما ما لم یجب له به هر کدام از آن دو عطایی نموده ای که مستوجب آن نبودند.

و تفضلت علی کلّ منهما بما یقصر عمله عنه و بر هر یک تفضلی کرده ای که عملش از آن قاصر است.

و لو کافات المطیع علی ما انت تولّیته لاوشک ان یفقد ثوابک و ان تزول عنه نعمتک و اگر مطیع را بر آنچه تو او را بر آن گماشته ای پاداش می دادی بیم آن بود که ثوابت را از دست بدهد و نعمتت از او زایل گردد.

و لکنک بکرمک جازیته علی المدّه القصیره الفانیه بالمدّه الطویلّه الخالده و علی الغایه القریبه الزّائله بالغایه المدیده الباقیه ولی تو به کرم خودت او را در برابر مدّت کوتاه تمام شدنی به مدّتی طولانی و جاودانی و در مقابل مقصد نزدیک گذرا با مقصد ادامه دار و ماندنی پاداش دادی. ثقه الاسلام کلینی رضی الله عنه در کافی شریف به سند خودش از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: دوزخیان که در دوزخ برای همیشه ماندگارند از آن روست که نیتشان آن بود که اگر در دنیا همیشه بودند خدا را همواره معصیت می کردند، و بهشتیان که در بهشت مخلدند برای آن است که نیتشان آن بود که اگر در دنیا همیشه باقی بودند خدا را برای همیشه اطاعت کنند. پس اینان و آنان به واسطه نیتهای خودشان مخلد شدند.

سپس این آیه شریفه را قرائت فرمود: «قُلْ كُلُّ يَعْمَلْ عَلٰی شَاكِلَتِهٖ» (1) فرمود: «علی نیت»، که «شاکلته» را به «نیت» تفسیر نمود: «عن ابیعبد الله علیه السلام انه قال: ائما خلّد اهل النار فی النار لأنّ نیتهم کانت فی الدنیا ان لو خلّدوا فیها ان یعصوا الله ابدًا و ائما خلّد اهل الجنة فی الجنة لأنّ نیتهم کانت فی الدنیا لو ان بقوا فیها ان یطیعوا الله ابدًا، فبالنیّات خلّد هؤلاء و هؤلاء، ثمّ تلی قوله تعالی: قُلْ كُلُّ يَعْمَلْ عَلٰی شَاكِلَتِهٖ، قال علی نیت». و الله اعلم. مترجم گوید: بنابر صحّت روایت خلود بهشتیان در بهشت به سبب نیتشان در اطاعت دائم مشکلی ایجاد نمی کند که بر مبنای تفضّل است و تفضّل معلول علّتی نیست، اما بقای دوزخیان در دوزخ و معذب بودنشان ابدًا الآباد به واسطه

تیت عصیانی که داشته اند به آسانی قابل تصدیق نیست که شبیه قصاص قبل از جنایت و برخلاف عدل الهی به نظر می رسد و روایت بنا بر صحّتش از جمله روایاتی است که باید علمش به اهلش بازگشت داده شود.

ثمّ لم تسمه القصاص فیما اکل من رزقک الذی یقوی به علی طاعتک سپس در مقابل رزقی که از خوان نعمت تو خورده تا به وسیله آن در طاعتت نیرو گیرد عوض نخواسته ای.

و لم تحمله علی المناقشات فی الآلات الّتی تسبّب باستعمالها الی مغفرتک و از او درباره ابزاری که آنها را وسیله آمرزش قرار داده بازپرسی نکردی.

و لو فعلت ذلک به لذهب بجمیع ما کدح له و جمله ما سعی فیه جزاء للصّغری من ایادیک و مننک و اگر با او چنین رفتاری می کردی، تمام حاصل دسترنج و سعی و کوشش وی در برابر کوچک ترین نعمتها و عطایایت از دست می رفت.

و لبقی رهینا بین یدیک بسائر نعمک و در پیشگاهت برای سایر نعمتهایت در گرو می ماند.

فمتی کان یتحق شیئا من ثوابک؟ لا، متی؟ پس کی شایستگی چیزی از پاداش تو را می داشت؟ هیچ وقت.

هذا یا الهی حال من اطاعک و سیبل من تعبّد لک خدای من! این حال کسی است که تو را اطاعت نموده و سرنوشت کسی که به عبادتت برخاسته.

فأمّا العاصی امرک و المواقع نهیک فلم تعاجله بنقمتک و امّا آن که نافرمانی تو نموده و نهی تو را مرتکب شده پس شتاب در انتقام وی نمودی.

لکی یتبدل بحاله فی معصیتک حال الانابه الی طاعتک باشد که به جای حال معصیت تو حالت بازگشت به اطاعتت را برگزیند.

و لقد کان یتحقّ فی اوّل ما همّ بعصیانک کلّ ما اعددت لجمیع خلقک من عقوبتک در حالی که او در اوّلین لحظه ای که بر نافرمانی تو همّت گماشت همه عقوبتهایی را که برای همه بندگان مهیا کرده ای مستوجب گشت.

فجمیع ما اخرت عنه من العذاب پس هر عذابی که از او به تأخیر انداخته ای،

و ابطأت به علیه من سطوات النّقمه و العقاب و هر سطوت انتقام عقابی که از او به تأخیر انداخته ای،

ترک من حقّک ترک بخشی از حقّ تو بوده.

و رضی بدون واجبک و راضی شدن به کمتر از استحقاق تو هست.

فمن اكرم يا الهی منک پس کیست بزرگوارتر از تو ای خدای من.

و من اشقی ممّن هلك علیک و کیست بدبخت تر از کسی که به خاطر مخالفت تو هلاک شد.

لا، من هیچ کس.

فتبارکت ان توصف الاّ بالاحسان پس والاتر از آنی که جز به احسان توصیف شوی.

و کرمّت ان یخاف منک الاّ العدل و بزرگوارتر از آنی که بجز از عدالتخواهی از تو ترسی باشد.

لا یخشی جورک علی من عصاک بیم ستم به معصیت کار از جانب تو نمی رود.

و لا یخاف اغفالک ثواب من ارضاک و ترس فروگذاری پاداش کسی که تو را خشنود ساخته در بین نیست.

فصلّ علی محمّد و آله و هب لی املی پس بر محمّد و خاندان او درود فرست و آرزویم را برآور.

و زدنی من هداک ما اصل به الی التّوفیق فی عملی و از هدایتت چندان به من بیفزای که به وسیله آن به توفیق در کار خویش دست یابم.

انک منّان کریم زیرا تویی بسیار نعمت بخش بزرگوار.

*

دعاؤه فى الاعتذار و من دعائه فى الإعتذار

اللّهُمَّ اِنّى اعْتَذِرُ اليكَ مِنْ مَظْلُومٍ ظَلَمْتُ بِحَضْرَتِي فَلَمْ اَنْصُرْهُ وَ مِنْ مَعْرُوفٍ اَسَدَى اَزَكَتْ اِلَيَّ فَلَمْ اَشْكُرْهُ وَ مِنْ مَسِيءٍ اَعْتَذِرُ اِلَيْكَ فَلَمْ اَعْذِرْهُ وَ مِنْ ذِي فَاقَةٍ سَأَلَنِي فَلَمْ اَوْثِرْهُ وَ مِنْ حَقِّ ذِي حَقٍّ لَزِمَنِي لِمَوْمَرٍ فَلَمْ اَوْفِرْهُ وَ مِنْ عَيْبٍ مَوْمَرٍ وَ مِنْ حَقِّ ذِي حَقٍّ لَزِمَنِي فَلَمْ اَوْفِرْهُ وَ مِنْ شَيْخِ اِسْلَامٍ عَاشَرَنِي فَلَمْ اَوْفِرْهُ وَ مِنْ عَيْبٍ مَسْلَمٍ ظَهَرَ لِي فَلَمْ اَسْتِرْهُ وَ مِنْ كَلِّ اِثْمٍ عَرَضَ ظَهَرَ لِي فَلَمْ اَهْجِرْهُ اَعْتَذِرُ اليكَ يَا اَلْهُيَّ مِنْهُنَّ وَ مِنْ نَظَائِرِهِنَّ اَعْتَذِرُ نِدَامَهُ يَكُونُ وَاِعْظَا لِمَا عَمَّا بَيْنَ يَدَيَّ مِنْ

ص:117

اشباههنّ فصلّ على محمّد وآله واجعل ندامتى على ما وقعت فيه من الزّلات من اشباههنّ فاجعل ندامتى على ما وقعت به من الزّلات و
إعراضى عمّا يعنّ لى من الشّبّهات وعزّمى على ترك ما يعرض لى من السيّئات توبه توجب لى محبّتك يا محبّ التّوابين

ص:118

شرح دعای سی و هشتم دعاهای آن حضرت در پوزش طلبیدن از کوتاهی در حقوق بندگان

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام في الاعتذار من تبعات العباد و من التقصير في حقوقهم و في فكاك رقبة من النار از جمله دعاهای آن حضرت در پوزش طلبیدن از کوتاهی در حقوق بندگان و طلب آزادی از آتش این دعا بود:

اللهم انى اعتذر اليك من مظلوم ظلم بحضرتي فلم انصره بارالها! در پیشگاهت پوزش می طلبم از مظلومی که در حضور من به او ستمی رفت و من یاریش نکردم.

و من معروف اسدی الی فلم اشکره و از احسانی که درباره من شده و شکر آن را به جای نیاورده ام. از آن جایی که سپاسگزاری در مقابل احسانی که به انسان شده است به حکم عقل لازم است خواه احسان کننده خالق باشد یا مخلوق، از این رو امام علیه السلام عذرخواهی می کند در پیشگاه حق از احسانی که درباره او شده و ایشان شکر آن احسان را به جا نیاورده است. از احادیث مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود: کسی را که بر تو انعام کرده شکرگزار باش و انعام کن به کسی که شکرگزار تو باشد «عن التبی صلی الله علیه و آله و سلم: اشکر لمن انعم عليك و انعم علی من شکرک». و نیز فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: کسی که احسانی به او شده باشد باید شکر او را به جا بیاورد: «من اوتی الیه معروف فلیشکره».

و ثقہ الاسلام کلینی رضی الله عنه در کافی از عمّار ذهبی روایت می کند که گفت: شنیدم از امام زین العابدین علیه السلام که می فرمود: همانا خدای تعالی دوست می دارد هر دلی را که غمناک باشد و هر بنده ای را که بسیار سپاسگزار باشد، که خدای تعالی در روز قیامت به بنده ای از بندگانش

می فرماید: آیا از فلان کس سپاسگزاری کردی؟ عرض می کند: بلکه پروردگارا سپاس تو را گفتم. پس خدای تعالی می فرماید: چون سپاسگزار او نبودی سپاسگزار من هم نبوده ای.

سپس فرمود: هر که از شما سپاسگزارتر از مردم باشد سپاسگزارترین مردم از خداست:

«سمعت علی بن الحسین علیه السلام يقول: انّ الله يحبّ كلّ قلب حزين و يحبّ كلّ عبد شكور، يقول الله تبارک و تعالی لعبد من عبیده يوم القیمه: اشکرت فلانا؟ فيقول: بل شکرتک یا ربّ، فيقول: لم تشکرنی اذ لم تشکره، ثمّ قال: اشکرکم لله اشکرهم للنّاس».

و از آن حضرت در حدیث حقوق روایت شده که فرمود: اما حقّ صاحب احسان بر تو آن است که سپاسگزارش باشی و احسان او را به یاد آوری و ذکر خیری برای او تحصیل کنی و بین خود و خدایت خالصانه به او دعا کنی که اگر چنین کردی سپاسگزار او شدی در پنهان و آشکار، و سپس اگر روزی قدرت یافتی که عوضش بدهی و تلافی کنی باید تلافی احسان او را بنمایی «و اما ذی المعروف علیک فان تشکره و تذکر معروفه و تکسبه المقاله الحسنه و تخلص له الدعاء فیما بینک و بین الله تعالی، فاذا فعلت ذلک کنت قد شکرتہ سرّاً و علانیه، ثمّ ان قدرت علی مکافاتہ یوما کافیته».

و از امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: کسی که احسانی به او شود باید جبران کند، و اگر از جبران عاجز باشد باید ثناگوی او باشد، و اگر این کار را نکرد به تحقیق که کفران نعمت نموده است.

عن ابی عبد الله علیه السلام قال: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم: من اوحی الیه معروف فلیکاف به فان عجز فلیصن علیه فان لم یفعل فقد کفر». از آن حضرت روایت شده است که فرمود: خدا لعنت کند راهزنان کارهای نیک را. عرض شد: راهزنی راه احسان چگونه است؟ (بدین گونه است) شخصی احسانی بدو می شود و او کفران آن احسان می کند، پس احسان کننده دیگر احسانی به کس دیگری نمی کند: «لعن الله قاطعی سبیل المعروف. قیل: و ما قاطعوا سبیل المعروف؟ قال: الرّجل یصنع الیه المعروف فیکفره فیمتنع صاحبه من ان تصنع ذلک الی غیره». و از آن حضرت است که فرمود: چه کم اند افرادی که سپاسگزار احسانند «ما اقلّ من شکر المعروف». و روایت در این باره بسیار است.

و من مسیّ اعتذر الیّ فلم اعذره و از بدکرداری که از من عذر خواسته و من عذرش را نپذیرفته ام. و در وصیّت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم به امیر المؤمنین علیه السلام است که فرمود: یا علی! کسی که عذر

عذرخواهی را نپذیرد، چه عذرخواه به راستی عذر خواسته باشد چه به دروغ، شفاعت من شامل حال او نمی شود: «یا علی من لم یقبل العذر من متصل صادقاً کان او کاذباً لم تنله شفاعتی».

و در روایت دیگری است که: «من اعتذر الیه اخوه بمعذره فلم یقبلها کأنّ علیّه من الخطیئه مثل صاحب مکس»: کسی که برادرش از او پوزش بطلبد و او آن را قبول نکند گناهی همانند گمرکچی بر گردن اوست. و در وصیّت امیر المؤمنین به فرزندش محمّد حنفیه است که فرمود: «اقبل من متصل عذره فتناک الشفاعه»: از عذرخواه عذرش را بپذیر تا شفاعت شامل حال تو شود.

و من ذی فاقه سنلنی فلم اؤثره و من حقّ ذی حقّ لزمی لمؤمن فلم اؤقره، و من عیب مؤمن ظهر لی فلم استره و از نیازمندی که از من درخواست نموده و من او را بر خود ترجیح نداده ام.

و از حق صاحب حق مؤمنی که بر من لازم است و آن را نداده ام، و از عیب و نقص مؤمنی که برای من آشکار شده و آن را نپوشانده ام. ثقه الاسلام کلینی - رحمه الله علیه - به سند خود از ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام روایت می کند که به آن حضرت عرض کردم: مرا از حقّ مؤمن بر مؤمن خبر دهید. فرمود: ای ابان! رهایش کن و مسئولیت خود را بیشتر مکن. عرض کردم:

نه، به فدایت شوم. و من همچنان اصرار ورزیدم.

پس آن حضرت فرمود: ای ابان! باید مالت را با او تقسیم کنی. سپس آن حضرت که دید من از این سخن تعجب کردم، فرمود: ای ابان! مگر نمی دانی که خدای عزّ و جلّ افرادی را که دیگران را بر خودشان مقدّم می دارند در قرآن یاد فرموده؟ عرض کردم: آری من به فدایت شوم. پس فرمود: اگر مالت را با او تقسیم کردی او را بر خود مقدّم نداشته ای، بلکه تو و او مساوی هستید؛ هنگامی او را بر خودت مقدّم می داری که از نصف دیگر نیز به او بدهی «عن ابی عبد الله علیه السلام قلت: اخبرنی عن حقّ المؤمن علی المؤمن، فقال: یا ابان دعه و لا تزده، قلت: بلی جعلت فداک، فلم ازل اردد علیه فقال: یا ابان تقاسمه شطر مالک. ثمّ نظر الیّ فرأی ما دخلنی فقال: یا ابان اما تعلم ان الله عزّ و جلّ قد ذکر المؤمن علی انفسهم؟ قلت: بلی جعلت فداک، فقال: اذا قاسمه فلم تؤثره بعد انما انت و هو سواء، انما تؤثر اذا اعطیته من التّصف الآخر».

و از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت است که راوی عرض کرد به آن حضرت که وصیّتی به من بفرمایید. فرمود: تو را امر می کنم به تقوای الهی، و سپس ساکت شدند. من از تهیدستی خودم به آن حضرت شکایت کردم و عرض کردم به خدا قسم که من برهنه ماندم، تا

آن جا که فلان کس دو قطعه لباسی که بر تن داشت بیرون آورد و به من پوشانید. حضرت فرمود: روزه بدار و صدقه بده. عرض کردم: از همان که برادرانم به من رسانده اند؟ فرمود: از هر چه خدای تعالی روزیت فرموده صدقه بده، هر چند که دیگران را بر خود مقدم بداری «عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال: قلت له: اوصینی، فقال: آمرک بتقوی الله، ثم سکت، فشکوت الیه قله ذات یدی و قلت: و الله لقد عريت حتى بلغ من عرای انّ ابا فلان نزع ثوبین کانا علیه و کسانیهما، فقال:

صم و تصدّق، قلت: ممّا وصلنی به اخوانی؟ قال: تصدّق بما رزقک الله و لو آثرت علی نفسک».

*سؤال

امام علیه السلام چرا ایثار نکردن حق دیگری را به مؤمن اختصاص داده با این که حق را به صاحبش رساندن واجب است خواه مؤمن باشد یا کافر؛ چنان که از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «ادوا الأمانات الی اهلها و لو کان مجوسا»؛ امانتها را به صاحبان آنها برسانید هر چند مجوسی باشند و در این معنی روایات دیگری نیز هست.

*جواب

مقصود حقی از حقوق مؤمن است به عنوان آن که برادر ایمانی است، زیرا مؤمن را حقوق فراوانی بر مؤمن است، چنان که امام صادق علیه السلام به آن اشاره می فرماید در حدیث که فرمود: «ما عبد الله بشیء افضل من اداء حق المؤمن»؛ خدای تعالی با چیزی بهتر از ادای حق مؤمن عبادت نشده است. و در کافی شریف بابی به عنوان (باب حق المؤمن علی اخیه و اداء حقه) منعقد کرده است و از جمله روایات آن باب، روایتی است از معلی بن خنیس از امام صادق علیه السلام عرض کردم مسلمان را بر مسلمان چه حقی است؟ ما حق المسلم علی المسلم؟ فرمود: هفت حق واجب بر اوست که هر یک یک آنها بر او واجب است و اگر چیزی از آنها را ضایع کرد از ولایت خدای تعالی و اطاعت او بیرون می رود و هیچ بهره ای از ولایت نخواهد داشت: قال له سبع حقوق واجبات ما منهنّ حق الاّ و هو علیه واجب ان یضیع منها شیئا خرج من ولایه الله و طاعته و لم یکن له فیه نصیب. قلت له: جعلت فداک و ما هی؟ به حضرتش عرض کردم قربانت شوم آن حقوق چیست؟ قال: یا معلی، انی علیک شفیق اخاف ان تضیع و لا تحفظ و تعلم و لا تعمل.

فرمود: ای معلی! من دلم به حال تو می سوزد می ترسم که ضایعش کنی و آن حقوق را

ص: 122

حفظ نکنی و بدانی ولی عمل نکنی. قال: قلت: لا قوه الا بالله، عرض کردم از خدای تعالی است قوه و نیرو. فرمود آسان ترین آنها آن است که هر آنچه را برای خودت دوست می داری برای او نیز دوست بداری و هر چه برای خودت ناخوش داری برای او نیز ناخوش داشته باشی:

قال ایسر حق منها ان تحب له ما تحب لنفسك. و تکره له ما تکره لنفسك. و حق دوم آن که از خشم او اجتناب کنی و در پی رضا و خشنودی او باشی و امر او را اطاعت کنی: و الحق الثانی ان تجنب سخطه و تتبع مرضاته و تطیع امره. و حق سوم آن که با جان و مال و زبان و دست و پا او را یاری کنی: و الحق الثالث ان تعیینه بنفسك و مالک و لسانک و یدک و رجلک. و حق چهارم آن که باید راهنما و دلیل و آئینه او باشی: و الحق الرابع ان تكون عینه و دلیل و مرآته. و حق پنجم آن که نباید تو سیر باشی و او گرسنه تو سیراب باشی و او تشنه، تو پوشیده باشی و او بی لباس و عریان: و الحق الخامس ان لا تشیع و یجوع و لا تروی و یظماً و لا تلبس و یعری. و حق ششم آن که اگر تو را خدمتکاری هست و برادرت خدمتکار ندارد پس واجب است بر تو که خدمتکارت را بفرستی و لباسهای او را بشوید و غذا برای وی آماده کنی و رختخواب او را پهن کنی: الحق السادس ان تكون لك خادم و لیس لاخیک خادم فواجب علیک ان تبعث خادمک فیغسل ثیابه و تصنع طعامه و تمهد فراشه. و حق هفتم آن که اگر سوگندی یاد کرده وسیله به جا آوردن سوگندش را فراهم سازی، و اگر تو را دعوت کرد دعوتش را اجابت کنی، و اگر بیماری داشته باشد از بیمارش عیادت کنی، و اگر جنازه ای دارد تشییعش کنی، و اگر اطلاع پیدا کردی که او را حاجتی است باید هر چه زودتر حاجت او را برآوری، و او را ناچار نکنی که حاجتش را از تو بخواهد، بلکه پیش از سؤال باید خواسته اش را برآوری.

و از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: حق مؤمن بر مؤمن آن است که دوستی او را در دل داشته باشد و در مالش با او مواسات کند و عائله او را سرپرستی کند، و اگر کسی به او ستم کرد از او دفاع کند، و اگر سهمی برای مسلمانان اختصاص یافته و او حاضر نیست سهمیه او را دریافت کند و نگهدارد، و اگر از دنیا رفت به زیارت قبرش برود، و به او ستم نکند و او را فریب ندهد و خیانتش نکند و خوار و ذلیلش ننماید و به او دروغ نگوید (و یا تکذیب اش نکند) و به او کلمه (اف) نگوید که اگر کلمه اف بگوید رشته ولایت میان آن دو منقطع می شود، و اگر به او گفت: تو دشمن منی، یکی از آن دو کافر خواهد شد، و اگر او را متهم نماید ایمان در دلش آب می شود، همان گونه که نمک در میان آب حل می شود: «و عن ابی عبد الله علیه السلام: من حق

المؤمن على المؤمن المودّة له في صدره و المواساه له في ماله و الخلف له في اهله و النصره على من ظلمه و ان كان نافله في المسلمين و كان غائبا اخذ له بنصيبه و اذا مات الزياره الى قبره و أن لا يظلمه و ان لا يغشّه و ان لا يخونه و ان لا يخذله و ان لا يكذبه (لا يكذبه) و ان لا- يقول له أفّ، و ان قال له اف فليس بينهما ولايه، و اذا قال له: انت عدوی کفر احدهما، و اذا اتّهمه انماث الايمان في قلبه كما ينماث الملح في الماء».

و شيخ زين المله و الدين شهيد ثانی - رضوان الله عليه - در رساله (الغيبه) به سند متصل از امير المؤمنين عليه السلام نقل می کند که فرمود: رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم فرمود: مؤمن را بر مؤمن سی حق است که جز با ادای آن حقوق ذمه اش بری نمی شود و یا آن که برادرش از او گذشت کند؛ از لغزش های او چشم پوشی کند و بر غریبی اش رحم آورد و عیبهای او را بپوشاند و لغزش او را نادیده بگیرد و پوزش او را بپذیرد و اگر غیبت او را کردند دفاع کند و همواره نصیحت گوی او باشد و دوستی او را حفظ کند و اگر از کسی چیزی بر عهده گرفته است ذمه او را مراعات کند و بیمارش را عیادت کند و به مرده اش حاضر شود و دعوتش را اجابت کند و هدیه اش را بپذیرد و جایزه او را عوض بدهد و نعمتش را سپاس گوید و یاریش نیکو انجام دهد و ناموس او را حفظ کند و حاجتش را برآورد و اگر سؤال کند به شفاعتش بر خیزد و اگر عطسه کرد برای او دعا کند و اگر گمشده ای داشته باشد ارشاد و راهنمایی اش کند و جواب سلامش را بدهد و با زبان خوش با او سخن گوید و اگر انعامی به او داد او نیز به جبرانش احسان کند و اگر سوگند یاد کرد تصدیق کند و او را دوست داشته و دشمنش ندارد و او را یاری کند چه ظالم باشد و چه مظلوم؛ اما یاریش در حالی که ظالم باشد به این است که او را از ستم کردن باز دارد و اما یاری او در حال مظلومیت پس به این است که او را در بازپس گرفتن حق خود یاری کند و رهایش نکند و او را خوار نکند، و هرچه از خیر برای خودش دوست دارد برای او نیز دوست بدارد، و هرچه از شرّ برای خودش مکروه دارد برای او نیز مکروه داشته باشد. سپس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: شنیدم که رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم می فرمود: همانا یکی از شما از حقوق برادرش چیزی فروگذار می کند پس او آن حق را در روز قیامت مطالبه می کند و به سود او و زیان کسی که حق را فرو گذاشته حکم می شود. و روایات در این باب بسیار است و به همین مقدار که ذکر شد اکتفا می شود.

سپس امام علیه السلام می فرماید: و من کل اثم عرض لی فلم اهجره بارالها! من پوزش می طلبم از هر

گناهی که برایم پیش آمده و من از آن دوری نکرده ام. سید شارح می فرماید: در بعضی از نسخه ها چنین است: «و من شیخ مؤمن عاشرته فلم اوقره» و از پیرمردی که با او معاشرت کردم و او را احترام نگذاشتم. باید دانست که احترام به پیرمردان یکی از دستورات اخلاقی و اجتماعی اسلام است که در روایات بر آن تأکید شده است؛ چنان که از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: کسی که پیری را احترام کند خدا را احترام کرده است: «من اجلال الله تعالی اجلال الشیخ».

و هم از آن حضرت مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که فضیلت پیری را بشناسد و او را احترام بگذارد، خدای تعالی او را از هول روز قیامت در امان نگه می دارد: «من عرف فضل کبیر لسنه فوقه آمنه الله من فزع یوم القیامه». و نیز آن حضرت فرمود: از احترام گذاشتن به خدای تعالی است بزرگداشت مؤمنی که محاسن سفید داشته باشد. و هر کس که مؤمنی را احترام کند پیش از او خدا را احترام گذاشته است.

و کسی که مؤمن ریشداری را سبک بشمارد خدای تعالی پیش از مرگ و پیش از روز قیامت کسی را می فرستد که او را سبک بشمارد: «من اجلال الله اجلال المؤمن ذی الشیبه، و من اکرم مؤمنا فبکرامه الله بدأ، و من استخف بمؤمن ذی شیبه ارسل الله الیه من یتستخف به قبل یوم القیامه (قبل موته)» و آن حضرت فرمود: از ما نیست کسی که بزرگ ما را احترام نکند و کوچک ما را رحم نیارد: «لیس منا من لم یوقر کبیرنا و یرحم صغیرنا». و از آن حضرت مروی است که فرمود: سه گروه اند که به حق آنها جاهل نمی شود مگر منافقی که معروف به نفاق باشد: کسی که در اسلام ریش سفید کرده باشد، و کسی که قرآن را حمل کند، و پیشوای عادل: «ثلاثه لا یجهل حقهم الا منافق معروف بالنفاق: ذو الشیبه فی الاسلام و حامل القرآن و الإمام العادل».

اعتذر الیک یا الهی منهنّ و من نظائرهن بارالها! از همه آنچه گفته شد و گفته نشد و از همه اینها و از نظایرشان عذر می خواهم.

اعتذار نداده یکنون واعظا لما بین یدی من اشباههن عذری می خواهم که روی پشیمانی بوده و مرا از آنچه پیش می آید از این گونه امور باز دارد.

فصل علی محمّد و آله و اجعل ندامتی علی ما وقعت فیه من الزلّات و عزمی علی ترک ما یرض لی من السّیئات توبه توجب لی محبتک یا محبّ التّوابعین پس بر محمد و خاندانش درود بفرست و پشیمانی ام را بر لغزشهایی که دچارشان شده ام و تصمیمم را بر ترک گناهایی که برایم پیش

آمده توبه ای قرار ده که برایم موجب محبت تو گردد ای دوستدار توبه کنندگان. شاید اشاره باشد به آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ» (1) سید شارح - رحمه الله علیه - از بعضی از علما نقل می کند که گفته است: اگر گنهکار حقیقتاً توبه کند و توبه اش توبه نصح و خالص باشد چنین گنهکار بر کسی که گناه نکرده است از سه جهت فضیلت و برتری دارد: اول آن که کسی که عیبها و گناهها را تجربه کرده باشد راههایی را که شیطان از آن راهها در آدمیزاد نفوذ می کند کاملاً شناسایی نموده و دیگر تحت تأثیر اغوای او قرار نمی گیرد، و از این رو حکیمی را گفتند: فلانی اصلاً با کار بد سروکار ندارد (فلان لا يعرف الشر)، حکیم گفت: او سزاوارتر است که در دامن شر بیفتد. جهت دوم آن که گنهکار توبه کار ترس و وحشت دل او را فرا می گیرد و به در خانه هوایش با خاطر شکسته می آید، و اما آن که گناه نکرده شاید عجب او را فرا گیرد و به خود ببالد (که این منم طاووس علیین شدم؟). جهت سوم آن که توبه کار خیر و شر دنیا را دیده و سرد و گرمش را چشیده و نسبت به گنهکاران مهربان تر و برای ریاست شایسته تر است.

و از سعید بن جبیر سؤال شد: من اعبد الناس؟ عابدترین مردم کیست؟ گفت: رجل اجترح الذنوب فكلما ذكر ذنوبه احتقر عمله: کسی که گناهی مرتکب شده باشد که هر وقت به یاد گناهانش بیفتد عمل خودش را کوچک می بیند.

مترجم گوید: این بعضی از علما که سید شارح از او کلام فوق را نقل کرده و همچنین سعید بن جبیر و هرکس که این گونه تفکر داشته باشد سخت در اشتباهند که یکی از دامهای شیطان همین است که آدمی را به این بهانه وادار به گناه می کند و انسان بیچاره غافل از این که گناه نکردن به مراتب آسان تر و مقرب تر از گناه کردن و توبه نمودن است وقتی دامن به گناه بیالود لامحاله از بارگاه قرب رانده می شود، تا کی توبه کند و چگونه توبه اش مقبول درگاه الهی گردد و نتیجه اش چه باشد؟ و به هر حال بحثی است وسیع و دامنه دار و اگر حق سخن به طور مستوفی گفته آید، مثنوی هفتاد من کاغذ شود. ما را اهل بیت ورود در این گونه مباحث عمیق نیست، بهتر است که تحقیق در این مباحث به راسخین در علم و به اهلش واگذار شود، و الله ولی التوفیق.

*

ص: 126

1- سورة بقره، آیه 222.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاكْسِرِ اللّهُمَّ اكْسِرِ شَهْوَتِي عَنْ كُلِّ مُحْرَمٍ وَازْوِ حِرْصِي عَنْ كُلِّ مَآثِمٍ وَامْنَعْنِي عَنْ اِذْي كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ وَ
مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ وَامْنَعْنِي عَنْ اِذْي كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ وَاصْرِفْ عَنِّي كَيْدَ كُلِّ ظَالِمٍ وَظَالِمَةٍ اللّهُمَّ وَ اِيْمَا عَبْدٍ نَالَ مِنِّي مَا حَظَرْتَ عَلَيْهِ عَنهُ وَ
اَنْتَهَكْتَ مِنِّي مَا حَجَرْتَ عَلَيْهِ فَمُضِي بِظِلَامَتِي مَيِّتًا اَوْ حَصَلْتُ لِي قَبْلَهُ حَيًّا فَاغْفِرْ لَهُ مَا اَلَمَّ بِهِ مِنِّي وَاعْفُ لَهُ عَمَّا اَدْبَرَ بِهِ عَنِّي وَ لَا تَقْفِهِ عَلَيَّ مَا
ارْتَكَبْتُ فِيَّ وَ لَا تَكْشِفْهُ عَمَّا اَكْتَسَبْتُ بِي وَ لَا تَقْفِهِ عَلَيَّ مَا ارْتَكَبْتُ وَ لَا تَكْشِفْهُ عَمَّا اَكْتَسَبْتُ

و اجعل ما سمحت به من العفو عنهم و تبرّعت به من الصدقه عليهم ازكى صدقات المتصدقين و اعلى صلوات و صلوات
المتقربين و عوّضني من عفوى عنهم عفوك و من دعائي لهم رحمتك حتى يسعد كل واحد منا بفضلك و ينجو كل منا بملك اللهم و ايما
عبد من عبيدك ادركه اللهم و ايما عبد ادركه مني درك او مسه من ناحيتي اذى او لحقه بي او بسببي ظلم ففتته بحقه او سبقته بمظلمته فصل
على محمد و آله و ارضه او لحقه بي او بسببي ظلم او سبقته بمظلمه فأرضه عني

من وجدك و اوفه حقه من عندك ثم قنى ما يوجب له حكمك و خلصنى مما يحكم به عدلك فان قوتى لا تستقل بنقمتك و ان طاقتى لا تنهض بسخطك فانك و انك ان تكافنى بالحق تهلكنى و الا و ان لا تغمدنى برحمتك توبقنى اللهم انى استوهبك يا الهى ما لا ينقصك استوهبك ما لا ينقصك بذله و استحملك ما لا يبھظك حملة استوهبك يا الهى نفسى التى لم تخلقها لتمتتع بها من سوء او لتطرق بها الى نفع و لكن انشأتها اثباتا لقدرتك على مثلها و احتجاجا بها على شكلها

و استحملک من ذنوبی ما قد بهظنی حملة و استعین بک علی ما قد فدحنی ثقله فصل علی محمد و آله و هب لنفسی فدحنی ثقله فهب
لی نفسی علی ظلمها نفسی و وکل رحمتک باحتمال اصبری فکم قد لحقت رحمتک بالمسیین و کم قد شمل عفوک الظالمین فصل علی
محمد و آله و اجعلنی شمل عفوک الظالمین فاجعلنی اسوه من قد انهضته بتجاوزک عن مصارع الخاطئين و خلصته بتوفیقک من ورطات
المجرمین فاصبح طلیق عفوک من اسار سخطک غضبک و عتیق صنعک من وثاق عدلک عدلک

ص:130

اذنك ان تفعل ذلك يا الهى تفعله بمن لا يجحد استحقاق عقوبتك و لا يبرئ نفسه من استيجاب نعمتك تفعل ذلك يا الهى بمن تفعل ذلك بمن خوفه منك اكثر من طمعه فيك و بمن و من يأسه من النجاه اوكد من رجائه للخلاص للتخلص لا ان يكون يأسه قنوطا او ان يكون او يكون طمعه اغترارا بل لقله حسناته بين سيئاته و ضعف و ضعف حججه فى جميع تبعاته فاما انت يا الهى فاهل ان لا يغتر بك الصديقون و لا يياس يأس منك المجرمون لأنك الرب العظيم

الَّذِي لَا يَمْنَعُ أَحَدًا فَضْلَهُ وَلَا يَسْتَقْصِي مِنْ أَحَدٍ حَقَّهُ تَعَالَى ذَكَرَكَ عَنِ الْمَذْكُورِينَ وَتَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ عَنِ الْمَنْسُوبِينَ وَفِشْتَ نِعْمَتَكَ
نِعْمَكَ فِي جَمِيعِ الْمَخْلُوقِينَ فَلِكِ الْحَمْدُ عَلَى ذَلِكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ وَإِلَهَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ

ص:132

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام في طلب العفو و الرحمة از دعاهای آن حضرت است در طلب عفو و رحمت. رحمت در زبان فارسی به معنای دلسوزی است و اگر به خدای تعالی نسبت داده شود چون خدای تبارک و تعالی از هرگونه تأثر و انفعال منزّه است مقصود نتیجه تأثر و انفعال است که تفضّل و احسان باشد، و این قاعده در همه صفاتی که منتسب به خدای تعالی و متضمّن تأثر و انفعال است جاری است، مانند حیا و غضب.

رحمت خدای تعالی به دو قسم است: رحمت عامّه که عبارت است از افاضه وجود و توابع وجود، و رحمت خاصّه و آن رحمتی است که مخصوص بعضی از بندگان خدای سبحان است به واسطه تقرب به پیشگاه الهی. در این دعا مقصود قسم دوم رحمت است.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاكْسِرْ شَهْوَتِي عَنْ كُلِّ مُحْرَمٍ بَارِئِهَا! بِرِ مُحَمَّدٍ وَخَانِدَانِشْ دَرُودِ بَفَرَسْتِ وَشَهْوَتِمِ رَا اَزْ هَرِ حَرَامِي فَرُونِشَانِ (در بعضی نسخ محرم است با ضم میم و تشدید راء و معنای هر دو یکی است).

و ازو حرصی عن کلّ مآثم و حرص و آرز مرا از هر گناهی برگردان.

و امنعنی عن اذی کلّ مؤمن و مؤمنه و مسلم و مسلمه و مرا از آزرده هر مؤمن و مؤمنه و مسلم و مسلمه بازدار.

اللّهُمَّ وَايْمَا عَبْدِ نَالِ مَنِّي مَا حَظَرْتَ عَلَيْهِ بَارِئِهَا! هَرِ بِنْدِهْ اِيْ كِهْ دَرِبَارِهْ اَمِ مَرْتَكِبِ حَرَامِي شُدِهْ، وَ اَنْتِهَكِ مَنِّيْ مَا حَجَزْتَ عَلَيْهِ وَ هَتَكِ حَرْمَتِمِ دَرِ اَنْچِهْ اَوْ رَا مَنَعِ كَرْدِهْ اِيْ نَمُودِهْ،

فمضی بظلامتی میتا پس در حالی که زیر بار ظلم بر من بود مرد،

او حصلت لی قبله حیّا یا در حال حیات بر ذمه اش هست،

فاغفر له ما المّم به متی پس او را در ظلمی که به من روا داشته بیامرزد.

و اعف له عمّا ادبر به عتّی و در حقّی که از من برده عفو کن.

و لا تقفه علی ما ارتکب فیّ و درباره آنچه با من کرده سرزنشش مفرما.

و لا تکشفه عمّا اکتسب بی و به سبب آزردهم رسوایش مساز.

و اجعل ما سمحت به من العفو عنهم و تبرّعت به من الصّدقه علیهم ازکی صدقات المتصدّقین و اعلی صلّات المتقرّبین و این گذشت را که در عفو ایشان به کار برده ام و این بخششی که نسبت به آنان داشته ام پاکیزه ترین صدقه صدقه دهندگان و بالاترین عطایای تقرّب جوین قرار ده.

و عوّضنی من عفوی عنهم عفوک و من دعائی لهم رحمتک و پاداش در مقابل عفو ایشان را عفو و در برابر دعایم درباره ایشان را رحمت مقرر فرما.

حتی یسعد کلّ واحد منّا بفضلک و ینجو کلّ منّا بمنّک تا هریک از ما به سبب فضل تو سعادت مند و نیکبخت گردد و هر کدام از ما در پرتو منّت و احسان تو نجات یابد. مقصود از سعادت در این جمله شریفه سعادت مطلقه است، و سعادت مطلقه جز در حیات اخروی ابدی یافت نشود؛ چنان که در قرآن کریم نیز به این سعادت اشاره شده آن جا که می فرماید: «وَأَمَّا الَّذِينَ سَاءَ عُدُوًّا فَفِي الْجَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا» (1) کسانی که سعادت مند شدند برای همیشه در بهشتند.

اللّهمّ و ایما عبد من عبیدک ادرکه متی درک او مسّه من ناحیتی اذی او لحقه بی او بسببی ظلم ففتّه بحقّه او سبقتّه بمظلمته بارالها! هر بنده ای از بندگانت که از من صدمه ای دیده یا از ناحیه من آزاری به وی رسیده از من و یا به واسطه من به او ظلمی رسیده پس حقش را ضایع کردم یا دادخواهی او را از بین برده ام،

فصلّ علی محمّد و آله و ارضه عتّی من وجدک پس بر محمّد و آلش درود بفرست و او را به توانگری خودت از من خشنود گردان.

و اوفه حقّه من عندک و از جانب خویش حق او را بی کم و کاست عطا فرما. کلمه «من عندک» در این جمله شریفه شاید برای آن باشد که از تقاص احتراز بشود و از حسناتش کاسته نشود؛ چنان که در حدیث است که خدای تعالی قصاص می کند از حسنات ظالم و آنها را عطا

ص: 134

می کند به مظلوم در مقابل حقی که ظالم از او گرفته است.

ثم قنی ما یوجب له حکمک و خلصنی ممّا یحکم به عدلک سپس مرا از عقوبتی که مستوجب او شده ام نگاه دار و از آنچه عدالت تو به آن حکم می کند رهایی بخش.

فانّ قوتی لا تستقلّ بنقمتک زیرا توانایی من از تحمّل انتقام تو بر نمی آید.

وانّ طاقتی لا تنهض بسخطک و طاقتم تاب مقاومت خشم تو را ندارد.

فانّک ان تکافنی بالحقّ تهلکنی پس اگر تو مرا براساس حق مکافات فرمایی هلاکم می کنی.

والآ تعمّدنّی برحمتک توبقنی و اگر رحمت مرا دربر نگیرد از بین می روم.

اللّهم انّی استوهبک یا الهی ما لا ینقصک بذله بارالها! از تو چیزی را می طلبم ای خدای من که بذل آن از تو چیزی نمی کاهد.

و استحملک ما لا یبهظک حمله و از تو می خواهم که متحمّل چیزی باشی که تحمّل آن تو را گرانبار نمی سازد.

استوهبک یا الهی نفسی التّی لم تخلقها لتمتّع بها من سوء او لتطرّق بها الی نفع از تو می خواهم ای خدای من که مرا به من ببخشی، چون آن را برای این نیافریدی که به وسیله اش از ضرری دوری جوئی و یا به کمکش راه به سودی بری، که تو غنی بالذاتی و از همه چیز و از همه کس بی نیازی. چنان که امیر المؤمنین علیه السّلام در خطبه ای که متقین را توصیف می فرمایند، مقدّمات می فرمایند: «انّ اللّهُ تعالی خلق الخلق حین خلقهم غنیّا عن طاعتهم آمنّا من معصیتهم، لانه لا یضرّه معصیه من عصاه و لا تنفعه طاعه من اطاعه»: خدای تعالی هنگامی که خلق را بیافرید از اطاعت آنها بی نیاز بود و از معصیتشان در امان، زیرا نه معصیت کنندگان به او زیانی می رساند و نه اطاعت اطاعت کنندگان بر ملک و سلطنت او می افزاید.

گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریاش ننشیند گرد

*

*دو نکته

نکته اول آن که شاید از جمله «لم تخلقها لتمتّع بها من سوء» استفاده شود که خدای تعالی کاری انجام نمی دهد که غرضش از آن کار این باشد که نفعی عایدش شود و یا مفسده ای از او

دفع شود.

و مطلب چنین است و برهان نیز موافق این است، زیرا اگر کاری را برای غرضی انجام دهد که به ذات اقدس حق برگردد لازمه اش آن است که خود را بدان غرض کامل نموده باشد.

و لازمه این امر نقصان ذات تبارک و تعالی است و آن محال است. بلکه غرضی که در کار او تبارک و تعالی متصور است اولی و اصلح بودن آن کار است نسبت به بنده. نکته دوم لازمه این که در این دعا عرض می کند.

و لکن انشأتها اثباتاً لقدرتک علی مثلها آن نیست که غرض به خدای تعالی بر می گردد، تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً، بلکه غرض آن است که بندگان ضعیف پی به قدرت خدای تعالی برده و عقیده شان به شمول قدرت او کامل شود؛ چنان که در آیات قرآنی به این نکته اشاره است که «وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» (1).

و احتجاجاً بها علی شکلها و حجت و دلیلی باشد برای آفریدن شبیه آن.

و استحتمک من ذنوبی ما قد بهظنی حمله و از تو می خواهم گناهانم را که زیر بارشان مانده ام از من برگیری.

و استعین بک علی ما قد فدحنی ثقله و از تو مدد می طلبم بر آنچه که سنگینی اش مرا به زانو درآورده.

فصل علی محمد و آله و هب لِنَفْسِي عَلِي ظَلَمَهَا نَفْسِي بَارِهَا! بر محمد و خاندانش درود بفرست و نفس مرا جهت ستم نمودن بر خویش ببخش.

و کُل رحمتک باحتمال اصری و رحمتت را به تحمّل بار گرانم بگمار.

فکم قد لحقت رحمتک بالمسیین که چه بسیار رحمت تو به گنهکاران رسیده.

و کم قد شمل عفوک الظالمین و چه بسیار فراگرفته است عفو تو ستمکاران را.

فصل علی محمد و آله و اجعلنی اسوه من قد انهضته بتجاوزک عن مصارع الخاطئين بارها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و مرا نمونه کسانی قرار بده که به عفو خودت آنها را از سقوط خطاکاران نگهداری فرموده ای.

و خلّصته بتوفیقک من ورطات المجرمین و به توفیق خویش از مهلکه های گنهکاران نجاتشان داده ای.

ص: 136

فاصبح طلیق عفوک من اسار سخطک پس در سایه عفوت از اسارت خشم و غضبت رها شده اند.

و عتیق صنعک من وثاق عدلک و از بند عدالتت به واسطه احسانت آزاد گشته اند.

اِنَّک ان تفعل ذلک یا الهی تفعله بمن لا یجحد استحقاق عقوبتک بارالها! اگر تو چنین کاری انجام دهی، درباره کسی انجام داده ای که استحقاق عقوبتت را انکار نمی کند.

و لا یبری نفسه من استیجاب نعمتک و خود را از سزاواری نکوهشت تبرئه نمی نماید.

تفعل ذلک یا الهی بمن خوفه منک اکثر من طمعه فیک با کسی آن رفتار را می کنی که ترسش از تو از طمعش به تو بیشتر است.

و بمنء یأسه من التَّجَاهِ اوکد من رجائه للخلاص و به کسی که نومیدی اش از خلاص استوارتر از امیدواری اش به نجات می باشد. بعضی از اصحاب در این جمله از دعا تأملی دارند با توجه به این که برحسب روایات نباید خوف از رجاء بیشتر باشد؛ چنان که در روایت کافی است در ضمن حدیثی که فرمود: «لیس من عبد مؤمن الا و فی قلبه نوران نور خیفه و نور رجاء لو وزن هذا لم یزد علی هذا و لو وزن هذا لم یزد علی هذا»؛ هیچ بنده مؤمنی نیست مگر آن که در دلش دو نور است: نور ترس و نور امید؛ اگر این وزن شود از آن زیادتر نیست و اگر آن وزن شود از این زیادتر نباشد. با توجه به این مطلب چگونه امام علیه السلام عرض می کند که خوف ایشان از طمعشان بیشتر است و یا نومیدی ایشان بیشتر از امیدواریشان می باشد؟ در جواب این اشکال باید گفت: یا این که مقصود افراد غیر معصوم می باشد که در آنها این حال تصوّر دارد، یا آن که امام علیه السلام در مقام تذلل و خضوع بوده، و این مقام به واسطه غلبه خضوع و خشوع مقام خاصی است که موازین عقلی در آن ملحوظ نمی شود.

بدان که خوف را اقسامی است، و بالاترین درجه اش خوف فراق و محجوب بودن از خدای تبارک و تعالی است، و این خوف عارفین باللّه می باشد. و خوف در کلام سیّد العارفین و امام زاهدین زین العابدین علیه السلام باید به این درجه از خوف حمل شود، و این غیر از خوفی است که باید با رجاء مساوی باشد، که عارفین باللّه هنگام استشعار به عظمت خدای تبارک و تعالی خوفشان شدت پیدا می کند؛ چنان که گفته شده: «ما للتراب و ربّ الارباب».

چنان که در حالات و مناجاتهای اولیای دین مذکور و مسطور است، آن غشوه های امیر المؤمنین در شبهای تار در دل نخلستانها و راز و نیازهای اولیا در گوشه زندانها شاهد بر

این مدعاست. و از این گذشته به حکم «حسنات الابرار سیئات المقرّبین» کوچک ترین غفلت در نظر آنان بزرگ ترین گناه محسوب می شود. و به این مقام، امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه ای در نهج البلاغه اشاره می فرماید که: «عباد الله، من احبّ عباد الله الیه عبدا اعانه الله علی نفسه فاستشعر الحزن و تجلبب الخوف فزهر مصباح الهدی فی قلبه»: ای بندگان خدا! همانا از محبوب ترین بنده ها نزد خدای تعالی بنده ای است که خدای تعالی او را برای جهاد با نفسش یاری کرده پس حزن را شعار و خوف را جلباب خود قرار داده (1)س نور هدایت در قلبش متلاً لاً گردیده است. که در این خطبه شریفه امیر المؤمنین علیه السلام استشعار حزن و تجلبب خوف را مسبب از اعانه و یاری خدا به بنده اش علیه نفس خود می داند و نامی از طمع و رجا در میان نیست. و فرزندش زین العابدین علیه السلام نیز همین خوف را قصد کرده است.

لا ان یکون یأسه قنوطاً، او ان یکون طمعه اغتراراً بل لقله حسناته بین سیئاته و ضعف حججه فی جمیع تبعاته این که خوفش بیشتر است و رجائش کمتر نه در آن حدّ است که یأسش نومیدی از رحمت تو باشد و یا طمعش از باب مغرور شدن و فریب خوردن باشد، بلکه به خاطر آن که کارهای خوبش در میان زشتیهایش اندک است و دلائلش در مورد گناهانش ضعیف است.

فأما انت یا الهی فاهل ان لا یغترّبک الصّدّیقون و لا ییأس منک المجرمون اما تو ای خدای من سزاواری که صدّیقان به تو مغرور نشوند تا چه رسد به گنهکاران، و گنهکاران از تو مأیوس نباشند تا چه رسد به مطیعان و بندگان صالحت.

لا ینک الرّبّ العظیم الذی لا یمنع احدا فضله چون تویی آن پروردگار عظیمی که فضل خود را از هیچ کس باز نمی دارد.

و لا یستقصی من احد حقّه و حقّ خود را به طور کامل دریافت نمی دارد.

ما نتوانیم حقّ حمد تو گفتن با همه کزو بیان عالم بالا

تعالی ذکرک عن المذکورین یاد تو از یادشدگان برتر و بالاتر است.

و تقدّست اسماءک عن المنسوبین و اسماء حسنای تو که حکایت کننده از مقام کمال و جمال توست مقدّس تر است از این که این اسماء به دیگران نسبت داده شود. عارف والا مقام شیراز فرماید:

ص: 138

1- شعار لباسی است که ملاصق بدن باشد و جلباب لباسی است که روی لباسها پوشیده می شود.

به حسن و خلق و وفا کس به یار ما نرسد تو را در این سخن انکار کار ما نرسد

اگرچه حسن فروشان به جلوه آمده اند کسی به حسن و لطافت به یار ما نرسد

هزار نقش بر آید ز کلک صنع ولی به دلپذیری نقش نگار ما نرسد

*

و فشت نعمتک فی جمیع المخلوقین و نعمت همه مخلوقین را فرا گرفته.

فلک الحمد علی ذلک یا ربّ العالمین پس سپاس تو راست بر همه آنچه که گفته شد، ای پروردگار جهانیان.

*

ص: 139

دعاؤه عند ذكر الموت و من دعائه فى الرغبه

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاكْفِنَا اللَّهُمَّ اكْفِنَا طُولَ الْأَمَلِ وَقَصْرَهُ عَنَّا بِصِدْقِ الْعَمَلِ حَتَّى لَا نُؤَمَّلَ اسْتِثْمَامَ سَاعِهِ بَعْدَ سَاعِهِ وَلَا اسْتِيفَاءَ يَوْمٍ بَعْدَ يَوْمٍ وَلَا اتِّصَالَ نَفْسٍ بِنَفْسٍ وَلَا لِحُوقِ قَدَمٍ بِقَدَمٍ وَسَلِّمْنَا بِقَدَمِ سَلِّمْنَا مِنْ غُرُورِهِ وَآمَنَّا مِنْ شُرُورِهِ وَانصَبِ الْمَوْتَ بَيْنَ أَيْدِينَا أَعِينْنَا نَصْبًا وَ لَا تَجْعَلْ ذِكْرَنَا لَهُ آيَاهُ غَبًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ صَالِحِ الْأَعْمَالِ عَمَلًا مَجْعَلًا نَسْتَبْطِئُ مَعَهُ الْمَصِيرَ إِلَيْكَ وَنَحْرُصُ لَهُ عَلَى وَشِكِّ اللَّحَاقِ بِكَ حَتَّى يَكُونَ الْمَوْتُ مَأْنَسًا لِلَّذِي نَأْنَسُ بِهِ

ص:140

و مألّفنا الّذى نشتاق نحتاج اليه و حامّتنا الّتى نحبّ الدّنوّ منها فاذا اورده عّليّنا و انزلته بنا فأسعدنا به زائرا و آنسنا به قادما و لا تشقنا بضيفته
و لا تخزنا و لا تحزنا بزيارته و اجعله بابا من ابواب مغفرتك و مفتاحا من مفاتيح رحمتك امتنا مهتدين غير ضالّين طائعين غير مستكبرين
غير مستكبرين تائبين غير عاصين و لا مصرّين تائبين غير مصرّين يا ضامن جزاء المحسنين و مستصلح عمل المفسدين و مصلح قلوب
المفسدين و يا قابل توبه التّوابين

ص: 141

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام اذا نعى اليه ميت او ذكر الموت از دعاهاى آن حضرت است هنگامى كه خبر مرگ كسى به او مى رسيد و يا از مرگ ياد مى كرد.

*فایده

موت در فارسی به معنای مرگ است و معانی دیگری نیز دارد؛ همچنان که حیات به معنی زندگی معانی مختلفی دارد. راغب در مفردات گوید: انواع موت به حسب حیات پنج نوع است: اول موت به معنای زایل کردن قوه نموی که در انسان و حیوان و نبات وجود دارد؛ چنان که خدای تعالی می فرماید: «وَ أَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَهُ مَيِّتًا» (1) ما به وسیله باران شهر مرده را زنده کردیم. دوم زایل شدن قوه حاسه و بدین معنا آیه شریفه اشاره می فرماید: «أَ إِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا» (2) آیا وقتی من مردم زنده بیرون می آیم؟! سوم زایل شدن قوه عاقله است که به معنای جهالت است مثل قول خدای تعالی «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ» (3) آیا کسی که مرده بود و ما او را زنده کردیم، یعنی قوه عاقله اش از بین رفته بود و ما به او علم دادیم... و در آیه شریفه «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى» (4) قصود همان جهالت است. چهارم اندوهی که حیات آدمی را مکدر

ص: 143

- 1- سوره ق، آیه 11.
- 2- سوره مریم، آیه 66.
- 3- سوره انعام، آیه 122.
- 4- سوره نمل، آیه 80.

می کند؛ چنان که در آیه شریفه می فرماید: «وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ» (1) مرگ از هر سو به سوی او می آید ولی او نمی میرد. پنجم خواب که گفته شده است خواب مرگ خفیف است و مرگ خواب سنگین، و به این معنا خدای تعالی مرگ را وفات نامیده آن جا که می فرماید: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا» (2) خدای تعالی جانها را در حین مرگ می گیرد و آن را که هنوز مرگش فرا نرسیده نیز در حال خواب روحش را قبض می کند، سپس آن را که حکم به مرگش کرده جانش را نگه می دارد و آن را که حکم به مرگش نکرده به بدنش می فرستد تا وقت معین مرگ.

مترجم گوید: مرگ و زندگی یک ناموس کلی الهی است که در تمام عالم وجود حکومت دارد. قیصری در شرح فصوص الحکم گوید: «ان العالم بجميع اجزائه حتى ناطق كما قال سبحانه: و ان من شيء الا يسبح بحمده و لكن لا تفقهون تسبيحهم»؛ جهان هستی با همه اجزایش زنده است و حیات دارد؛ نه تنها حیات دارد بلکه ناطق و گویا نیز می باشد، به دلیل آیات مبارکه قرآن کریم: «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» آنچه در آسمان و زمین است به تسبیح الهی اشتغال دارند.

تسبیح گوی او نه بنی آدمند و بس هر بلبللی که زمزمه بر کوهسار کرد

*

ناگفته پیداست که این تسبیح نه تسبیح تکوینی است، چنان که بعضی ها گفته اند که هر موجودی از آن جهت که مخلوق است و معلول، و هر معلولی نیازمند علت است، و معلول بدون علت از نظر عقل محال است و غیرممکن، و این مطلب آنچنان ظاهر است که پیر زال چرخ ریس نیز این معنی را درک می کرد، به گفته آن گوینده:

بلی در عقل هر داننده ای هست که با گردنده گرداننده ای هست

پس همه موجودات به زبان بی زبانی خود می گویند که ما را خالق است و علتی، و این است تسبیح موجودات. به گفته شاعر:

ص: 144

1- سورة ابراهيم، آیه 17.

2- سورة زمر، آیه 42.

هر گیاهی که از زمین روید وحده لا شریک له گوید

وفی کل شیء له آیه تدلّ علیّ أنّه واحد

*

اگر مقصود از تسبیح موجودات دلالت معلول بر علت بود این مطلب از بدیهیات و برای همه قابل درک می بود و در این صورت جمله مبارکه: «وَلِكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»⁽¹⁾ فهم صحیحی نداشت، بلکه مقصود (و الله العالم) تسبیح نطقی است؛ چنان که جمعی از عرفای شامخین فرموده اند. چیزی که هست هر گوشی لیاقت و استعداد شنیدن این تسبیح را ندارد.

از جمادی در جهان جان شوید غلغله اجزای عالم بشنوید

*

این تسبیح موجودات تسبیح ملکوتی است و گوش ملکوتی لازم دارد.

تا نگریدی آشنا زین پرده رازی نشنوی گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

*

به هر حال، مرگ و حیات همان گونه که در افراد موجودات وجود دارد، نسبت به علت و اجتماعات نیز متصور است و در قرآن کریم نیز بدین معنا اشاره شده است، و همان گونه که برای افراد مدّت محدودی از حیات مقرر شده است و هنگامی که پایان یافت باید حیات این نشأه را از دست بدهد، همچنین برای اجتماعات و قومیت ها و گروهها نیز اجلی است معین و تا عوامل حیات در آن اجتماع حکمفرماست به حیاتش ادامه می دهد و هنگامی که آن عوامل را از دست داد محکوم به مرگ است لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ⁽²⁾ «ما تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلُهَا وَ مَا يَسْتَأْخِرُونَ»⁽³⁾.

پس اجتماع نیز حیات و مرگ دارد.

روزی که لشکریان معاویه در صفین آب را بر روی اردوی امیر المؤمنین علیه السلام بستند و مشکها خالی به اردو برگشت، امیر المؤمنین علیه السلام چند جمله آتشین بیان فرمود و خطاب به

ص: 145

1- سوره اسراء، آیه 44.

2- سوره یونس، آیه 49.

3- سوره حجر، آیه 5.

لشکریان فرمود: «ان القوم قد استطعموكم القتال»، دشمن پیشقدم در جنگ شده و حمله را آغاز کرده است «فقروا علی مدله و تأخیر محله ام رووا السیوف من الدماء ترووا من الماء»، شما یا باید تن به ذلت بدهید، و محل و موقعیت خود را از دست داده عقب نشینی کنید یا آن که شمشیرها را از خون دشمن سیراب کنید هرچند به قیمت جان شما تمام شود و در این راه جان خود را از دست بدهید، و اگر از ترس مرگ تن به شکست دادید و برای چند روز زندگی، ذلت شکست را بر خود خریدید به صورت زنده آید و در حقیقت مرده. پس به تشخیص امیر المؤمنین علیه السلام ملتی که دستش از باز گرفتن حق خویش کوتاه باشد مرده است، و اگر برای طلب حق و استرداد حقوق از دست رفته اش حتی جان خود را از دست بدهد به حقیقت حیات و زندگی دست یافته است «الا ان الموت فی حیاتکم مقهورین و الحیات فی موتکم قاهرین»، اگر بخواهید زنده بمانید باید دشمن را سرکوب کنید، هرچند جان خود را در این راه از دست بدهید.

اللهم صل علی محمد و آله و اکفنا طول الأمل و قصّره عنا بصدق العمل بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و ما را از آرزوی دراز برکنار بدار و با درستکاری آن را از ما کوتاه کن.

حتّی لا نُؤمّل استتمام ساعه بعد ساعه و لا إستیفاء یوم بعد یوم و لا اتصال نفس بنفس و لا لحوق قدم بقدم تا آن که آرزو نکنیم به پایان رساندن ساعتی را پس از ساعتی و دریافتن یک روز را پس از روز دیگر و پیوستن نفسی را به نفس دیگر و ملحق شدن قدمی را به قدم دیگر.

بدان که یکی از امراض قلبیه که باعث شقاوت و بدبختی انسان در آخرت و حتّی در دنیاست طول امل و درازی آرزو می باشد. و اگر نبود جز آنچه امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: «انّ اخوف ما اخاف علیکم اثنان: اتّباع الهوی و طول الامل، اما اتّباع الهوی فیصد عن الحقّ و اما طول الامل فینسی الآخره»: من به دو چیز از هر چیز بیشتر می ترسم: یکی تبعیت هوای نفس و دیگری درازی آرزو، اما پیروی هوای نفس از حقّ جلوگیری می کند و اما درازی آرزو پس آخرت را از یاد می برد، کافی بود در خطر طول امل. و در حدیث قدسی است که خدای تعالی فرمود: «یا موسی لا تطول فی الدنیا املک فتقسوا لذلک و قاسی القلب منی بعید»: آرزویت را در دنیا طولانی نکن که قسی القلب می شوی، و سنگدل از من دور است. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در وصیتش به ابی ذر فرمود: مبادا وقتت را به امروز و فردا بگذرانی، که تو متعلّق به امروزت

پس اگر فردایی بود فردا نیز مثل امروز باش، و اگر فردایی نداشتی پشیمان نخواهی شد به آنچه امروز از دست داده ای: «ایاک و التَّسْوِيفِ بامَلِكِ فائِكِ بِيَوْمِكِ وَ لَسْتُ بِمَا بَعْدَهُ، فَانْ يَكُنْ لَكَ غَدٌ فَكُنْ فِي الْغَدِ كَمَا كُنْتَ فِي الْيَوْمِ، وَ انْ لَمْ تَكُنْ غَدًا لَمْ تَتَدَمَّ عَلَيَّ مَا قَرَّطْتَ فِي الْيَوْمِ. يَا اِبَاذِرَ، كَمْ مِنْ مَسْتَقْبَلِ يَوْمًا لَا يَسْتَكْمَلُهُ وَ مَنْتَظَرُ غَدًا لَا يَبْلُغُهُ»: ای اباذر! چه بسا آن که به امید فردا بود و امروز را به آخر نرساند و کسی منتظر فردا بود و به فردا نرسید. «یا اباذر لو نظرت الی الاجل و مصيره لانقضت الامل و غروره»: ای اباذر! اگر به اجل و سرنوشتش نگاه کنی آرزو و فریب آرزو را دشمن می داری. «یا اباذر کن کائنک فی الدنیا غریب او عابر سبیل»: ای اباذر! در دنیا همچون غریب باش و یا رهگذر «و اذ نفسک من اصحاب القبور» و خودت را از اصحاب قبور بشمار.

«یا اباذر اذا اصبحت لا تحدّث نفسک بالمساء و اذا امسیت فلا تحدّث نفسک بالصباح»: ای اباذر! چون صبح کردی به خودت وعده تا شب ماندن را نده، و چون به شب رسیدی وعده زنده ماندن تا صبح را به خود مده.

و نیز امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: بدانید که آرزو عقل را به اشتباه می اندازد و ذکر را از یاد می برد؛ پس آرزو را تکذیب کنید که او فریب است و صاحب آرزو مغرور و فریفته: «و اعلموا انّ الامل یسهی العقل و ینسی الذکر فاکذبوا الامل فانّه غرور و صاحبه مغرور»، که در این جملات مضمرات و شرور امل را بیان نموده و از آن نهی کرده اند. و در روایتی است که اسامه بن زید مالی را به صد دینار تا مدت یک ماه خریداری کرد. خبر به گوش پیامبر رسید، پس فرمود: آیا تعجب نمی کنید از اسامه که متاعی را نسیه یک ماهه خریده؟ همانا اسامه گرفتار درازی آرزوست: «انّ اسامه بن زید اشتری ولیده بمائه دینار و الی شهر، فبلغ النبی صلی الله علیه و آله و سلّم فقال: الا تعجبون من اسامه المشتري الی شهر ان اسامه لطویل الامل».

و در روایتی است که دو نفر از بندگان خدا اجتماع کردند، یکی به دیگری گفت: در کوتاه کردن آرزویت به کجا رسیده ای؟ گفت: آرزویم این است که اگر صبح کردم شب نکنم و اگر شب کردم صبح نکنم. پس دیگری گفت: تو آرزویت دراز است، اما من هنگامی که نفس فرو می برم امید آن که نفس خارج شود ندارم و وقتی خارج می شود امید آن که دوباره نفس بکشم ندارم. و مردی به بعضی از صالحین گفت: من تا بغداد می روم آیا آن جا حاجتی داری؟ گفت:

من دوست ندارم که آرزویم آن قدر دراز شود که تو تا بغداد بروی و برگردی.

و بالجمله مضرت طول امل بر کسی که خدای تعالی نور هدایت به دلش انداخته مخفی نیست. و یکی از مهم ترین ضررهای طول امل آن است که آدمی را مبتلا به حبّ دنیا می کند که رأس کل خطیئه است، و هنگامی که انسان با دنیا و لذّات آن انس گرفت مفارقت از آنها برای او دشوار می شود و دوست دارد که همیشه با آنها باشد و در نتیجه از مرگ که باعث جدایی او از آنهاست فرار می کند، زیرا طبیعی است که انسان اگر چیزی را دوست داشته باشد هر آنچه را که موجب زوال و جدایی از آن باشد ناخوش خواهد داشت و کمتر به فکر مرگ خواهد بود، و اگر روزی مرگ و توبه و روی آوردن به اعمال آخرتی به خاطرش خطور کند آن را با دفع الوقت از امروز به فردا و از این ماه به ماه دیگر و از این سال به سال دیگر به تأخیر می اندازد تا آن که دوران پیری فرا برسد، و چون دوران پیری فرا رسید آرزوهای دیگر از تعمیر خانه و تزویج اولاد و دیگر گرفتاریها دامنگیر او می شود که به ناگاه مرگ گریبان او را می گیرد در حالی که غافل از آن و مستغرق در امور دنیوی است و از دنیا به عالم آخرت منتقل می شود و جز حسرت و ندامت با خود نمی برد.

و سلّمنا من غروره و آمنّا من شروره و ما را از فریبش به سلامت بدار و از شرورش ایمن بدار.

و انصب الموت بین ایدینا نصبا و مرگ را همیشه پیش چشمان قرار ده.

و لا تجعل ذکرنا له غبّا و یاد آن را هیچ روز از خاطرمان مبر.

و اجعل لنا من صالح الاعمال عملا نستبطی معه المصیر الیک و نحرض له علی و شک اللّحاق بک و از اعمال شایسته عملی بر ایمان قرار ده که با آن عمل بازگشت به سوی تو را دیر شماریم و بر زود رسیدن به کوی تو حرص ورزیم.

حتّی یكون الموت مأنسنا الذی نأنس به تا مرگ بر ایمان آرامگاهی باشد که با آن انس گیریم.

و مألّفنا الذی نشتاق الیه و محلّ الفتی باشد که مشتاق آن باشیم.

و حاتمنا الّتی نحبّ الدنوّ منها و خویشاوند نزدیکی باشد که نزدیک شدن به او را دوست بداریم. مقصود از این جملات شریفه آن است که دائما در یاد مرگ باشد به طوری که هیچ شبانه روزی آن را ترک نکند. و اخبار درباره این که انسان باید زیاد یاد مرگ بیفتد بسیار است، از جمله می فرماید: «اکثروا ذکر هادم اللذّات»: زیاد به یاد نابودکننده لذّتها (مرگ) بیفتید.

بعضی از بزرگان فرموده اند: خردمند کسی است که بسیار یاد مرگ باشد، زیرا یاد مرگ

اجلس را نزدیک نمی کند ولی سه فایده بزرگ برای او دارد: 1. قناعت به آنچه روزیش شده 2.

مبادرت به توبه 3. نشاط در عبادت. و از این رو فرمود: نابودکننده لذات را زیاد کنید، زیرا کسی او را یاد نمی کند مگر این که اگر در تنگی معیشت باشد به وسعت می افتد و اگر در وسعت باشد یاد مرگ زندگی را بر او تنگ می کند، یعنی به آنچه دارد قناعت می کند. و گفته شده که یاد مرگ آرزوهای زیادی را طرد می کند و از تمنیات و خواهشهای نفسانی جلوگیری می کند و مصیبتها را آسان می کند و حایل می شود میان انسان و طغیان.

*تبصره

بدان که آنچه اخبار متضمن است و اعتبار نیز مساعد، این است که مرگ تغییر حالتی بیش نیست، یعنی جدا شدن روح از بدن که به منزله آلتی است برای روح، و روح پس از این جدایی باقی می ماند؛ چنان که براهین عقلی و اخبار اهل بیت عصمت و طهارت در این معنا متواتر است. و معنای جدایی آن است که روح تصرف خود را از بدن قطع می کند و لکن خودش بدون بدن منتعم است؛ چنان که در همین عالم نیز از آن روح است و سختی و مشقت مرگ به خاطر همین جدا شدن او از بدن است. و اگر کسی توانست به اختیار خود روح را از بدن جدا کند مرگ برای او هیچ ناراحتی نخواهد داشت. و شاید اشاره به این معنا باشد حدیث شریف:

«موتوا قبل ان تموتوا».

بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر عمر خواهی که ادریس از چنین گشتن بهشتی گشت پیش ما

*

و از جهتی مرگ مقدمه ای است برای رسیدن به آنچه باری تعالی برای بندگان با تقوای خودش آماده فرموده؛ از این رو آنان که چشم بصیرتشان را خدای تعالی باز کند جز با یاد خدا مأنوس نمی شوند، و هرچه که بین آنها و محبوبشان مانع شود آن را ناخوش دارند و از این رو مرگ راحت مؤمنین است و محبوب متقین؛ چنانکه سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم به آن اشاره می فرماید: «لیس للمؤمن راحة دون لقاء الله»؛ مؤمن را بجز لقای خدای تبارک و تعالی راحتی نیست، زیرا مرگ است که پلی است میان او و سعادت همیشگی حیات بی موت و غنای بی فقر و نعمت بی زوال و از همه مهم تر رسیدن به لقای خالص محبوب؛ چنان که خدای تعالی بدین

ص: 149

معنا اشاره می فرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (1).

و از این روست که امیر المؤمنین می فرمود: «و الله لابن ابيطالب انس بالموت من الطفل بشدى امه»: به خدا قسم که فرزند ابی طالب با مرگ مأنوس تر است از طفل به پستان مادرش. و در میان دو صف دشمن بی سلاح قدم می زد، فرزندش حسین علیه السلام عرض کرد: پدر جان! «ما هذا بزى المحاربين»: وضع ظاهر شما مناسب با وضع مردان جنگجو نیست. فرمود: فرزندم! پدرت باکی ندارد که او بر مرگ وارد شود و یا مرگ بر او: «یا بنی لا یبالی ابوک علی الموت سقط او سقط الموت علیه». و وقتی شمشیر ابن ملجم بر فرق نازنیش فرود آمد و احساس خطر مرگ کرد فرمود: «فزت و ربّ الکعبه»؛ به خدای کعبه قسم که رستگار شدم.

وعدۀ وصل تو کو کز سر جان بر خیزم طایر قدسم و از دام جهان بر خیزم

*

فاذا اورده علینا و انزلته بنا فاسعدنا به زائرا و آنسنا به قادما پس هرگاه مرگ را بر ما وارد فرمودی و بر ما نازل ساختی پس ما را به دیدار آن نیکبخت گردان و ما را با این میهمان نورسیده مأنوس فرما.

و لا تشقنا بضیافته و لا تحزنا بزیرارته و ما را به مهمان ساختن او بدبخت و با دیدارش خوار مفرما.

و اجعله بابا من ابواب مغفرتک و مفتاحا من مفاتیح رحمتک و آن را دری از درهای آمرزش خود و کلیدی از کلیدهای رحمت خویش قرار بده.

امتنا مهتدین غیر ضالین طاعین غیر مستکرهین تائبین غیر عاصین و لا مصرّین یا ضامن جزاء المحسنین و مستصلح عمل المفسدین ما را در حالی که هدایت شده و گمراه نباشیم بمیران، در حالی که فرمانبرانی باشیم که اکراه نداشته باشند، توبه کنندگانی باشیم که معصیت و گناه نکنند و اصرار بر گناه نوزند، ای ضامن پاداش نیکوکاران، و ای آن که می خواهد تبهکاران رو به اصلاح آورند.

البتّه خوانندگان عزیز توجه دارند که استصلاح بجز اصلاح است، و طلب اصلاح کردن

ص: 150

منافاتی با اصلاح نکردن کار تبهکاران ندارد؛ چنان که در سوره یونس می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ» (1) (دقت شود).

به مناسبت جملات نورانی آخر این دعای شریف که سخن از مرگ و انس به آن در میان است برای تغییر ذائقه روح خوانندگان عزیز و محترم سخنی از عارفی فرزانه و پیری روشن ضمیر می آوریم؛ بخوانید و لذت ببرید. وی که صاحب مکتبی است در مکتوب 93 چنین می نگارد:

بسم الله الرحمن الرحيم (2)

الا يا صبا نجد متی هجت من نجد فقد زادني سراك وجدا على وجد

أ ان هتفت ورقاء في رونق الضحى على فنن غض النبات من الرند

بکیت کما بیکی الولید و لم تکن جلیدا و ابدیت الذی لم اکن ابدی

کبوتری که دست آموز صیاد بود و به آب و دانه او خوکاره شده ناگهان بادی از آن مرغزار که موضع آشیان اصلی و محل همجنسان جبلی اوست بوزید و عهد فراموش کرده را با یاد او داد خرمن صبرش به باد رفت و از نهاد جانش فریاد برآمد. قصد آشیان و آشنایان خویش کرد هرچند دل صیاد به داغ فراق ریش کرد. حال او ما را داغی تازه ساخت که ما نیز مرغان همان آشیانیم اگرچه به نقد دریند و زندانیم. آخر چند محنت جهان بریم؟ چند غم آب و نان خوریم؟ چند زخم دشمنان چشیم؟ چند فراق دوستان کشیم؟

ندارد غیر غم بیچاره انسان براین رفته قلم بیچاره انسان

*

اما ای دوستان همنفسان چون در افتاده اید لب تازه دارید هر چند غم بی اندازه دارید:

ص: 151

1- سوره یونس، آیه 81.

2- صاحب نامه شیخ عبد الله قطب یکی از بزرگان مشایخ صوفیه است و نامه هایی که به شاگردان خود نوشته در غایت بلاغت است و اگر در آنها نیکو دقت شود اثر عمیقی در روح خواننده خواهد داشت که در کمتر کتاب نثری دیده می شود. ایشان از علمای قرن نهم و متوفی در اوایل قرن دهم می باشد. نامش محمد و معروف به قطب محیی و استاد مولا جلال الدین دوانی است. هر چند محدث قمی رضوان الله علیه وی را از مشایخ صوفیه سنی دانسته است ولیکن از مکتوب دویست و سی و شش، تشیع نامبرده استفاده می شود و تعبیرات موهم تستن او در مکاتیب را از باب حمل ظاهر بر نص و یا حمل اظهر بر ظاهر باید توجیه و تأویل و حمل بر تقیه نمود؛ گذشته از آن که الحکم ضاله المؤمن اینما و جدها اخذها. (الکنی و الالقاب، ج 3 قطب الدین الکوشکناری).

با دل خونین لب خندان بیاور همچو شمع نی گرت زخمی رسد آبی چو چنگ اندر خروش

*

مخروشید و چهره صبا به انامل جزع مخراشید که جزع جزع را در این بازار قیمتی نیست و نقد استقامت جز به صرّه صبر نتوان خرید. تا فرزند روح یوسف صفت در زندان تن بضع سنین رنج و سختی نکشد، در مصر ملکوت به پادشاهی نرسد «الدّنيا سجن المؤمن». با خود بسنجید و از زندان به رنج و سختی مرنجید که رنج و سختی طبع زندان است. آن بستان است که جای روح و ریحان است. چون به بستان خدای رسید در آسایش زیند و رنج و محنت پس پشت افکنید. تا در جهانبند در تک و پوی و جست و جوی و رفت و روی و شست و شوی می باید بود.

تک و پوی در راه خدای، و جست و جوی مرد خدا، و رفت و روی جواهر حکمت و امتعه موعظه، و شست و شوی معصیت و جریمه و اخلاق ذمیمه. ای همنفسان! هر چند در فنون سخن می زیم تا مگر شجون محن فراموش کنم، آتش فرقت فرقه احباب هر ساعت تازه شعله ای می زندم بر جگر کباب.

آن جا که دیار یاران و مجمع غمگساران است همه لذت است الم نیست، همه شادی است غم نیست، راحت است بی جهد، قرب است بی بعد، وجدان است بی فوت، حیات است بی موت؛ چه در این خراب آباد جهان ساکنم که حکایت شکایتی سر نیامده که قصه غصه دیگر بنیاد شده و یک جراحت به مرهم نرسیده که نیشی دیگر بر سر ریش آمده.

غم جدایی و غربت چو بر نمی تابم به شهر خود روم و شهریار خود باشم

*

چرا به آن جهان نروم که شب تاریک و روز سوزنده آن جا نیست و به چراغ فروزان و ستاره آویزان حاجت نه «و اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى»؟ آن جا موی مشکین مصطفی است صلی الله علیه و آله و سلّم و «وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى» روی نازنین او. خداوند! دانی که مرا در این جهان کافی نیست و دور از جوار رحمت تو آرامی نه. اما قدرت و حکمت به دست توست. هر کس از ما را که به جوار خویش بری به رحمت خود رسان، و هر کس را که مهلت دهی آن مهلت خویش گردان.

ص: 152

اِنَّكَ وَلِيُّ الْجُودِ وَالْاِحْسَانِ «سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلٰى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» . شنیده ام که چون اسکندر وفات یافت، کسی از دانایان گفت: این مرد در زندگی مدام پند مردم می داد اما هرگز چنین پند که در مردگی می دهد نداد.

امید که حق عزّ و جلّ گوشی پندش نهد تا پند مردگان بشنویم تا مگر داخل زندگان گردیم، چه مرده نه آن است که بر نعش است، مرده آن است که هر چند تذکره حق به وی رسد دلش از جای نجنبد. خداوندا! دل دانا و گوش شنوا کرامت فرما. خداوندا! بعضی از این جماعت را توفیق انابت دادی و در زمره «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» در آوردی، باقیان را نیز توفیق ده و بی توبه از دنیا بیرون مبر و ایشان را در پاکان حشر کن، اِنَّكَ وَلِيُّ الْجُودِ وَالْاِحْسَانِ، وَ بِاللّٰهِ التَّوْفِیْقُ.

*

دعاؤه في طلب السّتر و الوقايه من دعائه لنفسه

اللّهُمَّ صلِّ على محمّد وآله و افرشني اللّهُمَّ افرش لي مهّاد كرامتك و اوردني مشارع مشرع رحمتك و احللني بجبوحه جنّتك و لا تسمني بالردّ عنك و لا- تحرمني و لا- تسمني الردّ عنك و لا تخزني بالخيبه منك و لا تقاصّني بما اجترحت و لا تعارضني بما اجترمت و لا تناقشني بما اكتسبت و لا تبرز مكتومي و لا تكشف مستوري و لا تحمل علي ميزان الانصاف ميزان العدل عملي و لا تعلن علي عيون الملاّ خبري اخف عنهم ما يكون نشره عليّ اخف عليهم ما يكون عليّ عارا و اطو عنهم ما يلحقني عندك

ص:154

شئارا شرف اشرف درجتي برضوانك و اكمل كرامتي بغفرانك و انظمني في اصحاب اليمين و وجهني في مسالك الامنين و اجعلني في
فوج الفائزين و اعمر بي مجالس الصالحين آمين رب العالمين

ص: 155

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام في طلب الستّر و الوقايه از دعاهاى آن حضرت در طلب پرده پوشى و حفظ کردن، این دعا بود. مقصود از پرده پوشى در عنوان این دعا آن است که خدای تعالی اعمال بد انسان را در دنیا و آخرت مستور بفرماید. اما در دنیا به این که او را موقّق بدارد که اعمالش را از حریم آگاهی مردم به دور بدارد. و فایده این استتار آن است که مغفرت الهی را به دنبال دارد؛ چنان که روایت در کافی شریف از امام رضا علیه السلام است که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «المستتر بالحسنه تعدل سبعین حسنه و المذبح بالسيئه مخذول و المستتر بالسيئه مغفور له».

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: کسی که کار نیکش را پوشیده بدارد، معادل هفتاد کار نیک است، و کسی که کار بدش را پخش کند دچار خذلان است، و کسی که کار بد را بپوشاند آمرزیده شده است.

و اما در آخرت به این است که خدای تعالی آن عمل را از ملائکه و انبیا و همه خلق مخفی می فرماید؛ چنان که از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «اذا كان يوم القيمة تجلّى الله تعالى لعبده المؤمن فيقفه على ذنوبه ذنبا ذنبا ثم يغفر له و لا يطلع على ذلك ملكا مقربا و لا نبيا مرسلا و يستر عليه ما يكره ان يقف عليه احد ثم يقول لسيئاته كوني حسنات»: چون روز قیامت شود، خدای تعالی برای بنده مؤمنش تجلّی می کند، پس او را به تک تک گناهانش بازداشت می کند، سپس او را می آمرزد و کسی از این جریان اطلاع پیدا نمی کند، نه فرشته مقرب و نه نبی مرسل، و خدای

تعالی بر مؤمن مستور می کند هرچه را که آن بنده خوش ندارد که کسی از آن اطلاع پیدا کند، سپس به اعمال سیئه اش خطاب می فرماید: به حسنات تبدیل شو. و اخبار در این زمینه بسیار است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَافْرَشْنِي مَهَادِ كِرَامَتِكَ وَاوردنی مشارع رحمتك و احللنی بحبوحه جنتك بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و بسترهای گرامیداشت خود را بر من بگستران و مرا به شریعه های رحمت وارد کن و در وسط بهشت جایم ده

و لا تسمنی بالردّ عنك و داغ رانده شدن از درگاهت را بر من مگذار.

و لا تحرمني بالخيبه منك و به نومیدی از خودت محروم مفرما.

و لا تقاصني بما اجترحت و مرا به گناهی که مرتکب شده ام قصاص مفرما.

و لا تناقشني بما اكتسبت و به دستاوردهایم خرده مگیر.

و لا تبرز مكتومي و لا تكشف مستوري و رازم را آشکار مفرما و سرّم را فاش مساز.

و لا تحمل علي میزان الانصاف عملي و عملم را به میزان عدل و انصاف مسنج.

*تبصره

در آیات و روایات به طور مکرر از وزن و میزان در روز قیامت یاد شده است؛ چنان که در سوره اعراف می فرماید: «وَالْوِزْنُ يُوَمَّرُ بِالْحَقِّ فَمَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ» (1).

و در سوره انبیاء می فرماید: «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ» (2) و دیگر آیات راجع به میزان. و در خطبه شعبانیه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مناسبت استقبال شهر رمضان ایراد فرمودند، چنین فرمودند:

«من اکثر فیه من الصلوه علی ثقل الله میزانه یوم تخفف الموازین».

و باید دانست که در معنای «وزن» میان علمای اسلام اختلاف است که آیا آن کنایه از عدل و انصاف است یا حقیقتاً وزن و سنجشی در کار است. شیخ مفید - رحمه الله علیه - می فرماید:

وزن و موازین عبارت است از تعدیل بین اعمال و پاداششان، و وضع و گذاشتن هر پاداشی را

ص: 158

1- سوره اعراف، آیه 8-9.

2- سوره انبیاء، آیه 47.

در جای خود و رساندن هر حقی را به صاحب حق خودش. این معنی وزن اعمال است نه آنچه گروهی از حشویه برآند که ترازوی در کار است و آن ترازو دو کفه دارد که اعمال را با آن وزن می کنند، زیرا اعمال از قبیل اعراض است، عرض قابل وزن نیست و اگر به سنگینی و سبکی توصیف شده است از روی مجاز است.

و مراد از این که عملی و زنش سنگین است آن است که ثواب بیشتری را مستحق است، و از این که عملش سبک، این است که ارزش کمتری دارد و ثواب زیادی را مستحق نیست. و چون قرآن به لغت عرب نازل شده و در لغت عرب حقیقت و مجاز هر دو مورد استعمال است بنابراین در بسیاری موارد معنا را می بایست بر مجاز حمل کرد. پایان کلام شیخ مفید به اختصار.

شیخ بهایی قدس سره در شرح اربعین می فرماید که جمهور اهل اسلام برآند که مقصود از سنگینی و سبکی اعمال این است که خود عملها و صحیفه های اعمال وزن می شود، بنابر آن که آن نشئه نشئه تجسم اعمال است؛ پس اشکال این که عرض قابل وزن نیست قابل اعتنا نیست. و شیخ - رضوان الله علیه - می فرماید که بعضی از متأخرین از اصحاب ما رساله خوبی نوشته است به نام «میزان الآخره» و کلام را در آن رساله به طور مستوفی آورده است، هرکس مایل است به آن کتاب مراجعه کند. پایان سخن شیخ بهایی قدس سره.

و لا تعلن علی عیون الملاء خبری و اخبار پنهانی مرا در پیش چشم همگان آشکار مکن.

اخف عنهم ما یکون نشره علی عارا آنچه را که برملاشدنش مایه ننگ من است از ایشان مخفی مدار.

و اطو عنهم ما یلحقنی عندک شنارا و آنچه که مرا نزدت رسوا می کند از نظر آنان در پیچ.

شرف در جتی برضوانک پایه و رتبه ام را در سایه رضای خودت شرافت بخش.

و اکمل کرامتی بغفرانک و عزتم را به وسیله آمرزشت کامل فرما.

و انظمنی فی اصحاب الیمین و مرا در زمره اصحاب یمین در آور.

و وجهنی فی مسالک الامنین و اجعلنی فی فوج الفائزین و در راههای ایمان مرا توجیه کن و مرا در گروه رستگاران قرار ده.

و اعمر بی مجالس الصالحین و انجمن صالحان را به وسیله من آباد فرما.

آمین رب العالمین ای پروردگار عالمیان! دعایم را مستجاب فرما.

با این که مقام مقرّبین بالاتر از اصحاب یمین است، امام علیه السّلام انتظام در اصحاب یمین را از خدای تعالی خواستار است، چرا؟

اولیای مقرّب الهی را مقام خاصّی است که در آن مقام آنچنان خضوع و تواضع بر دل آنان مستولی می شود که همه بندگان خدا را از خودشان بهتر و بالاتر می بینند؛ بلکه به عقیده بعضی از اساتید رسیدن به مقام ولایت نشانه اش در سالک حدوث چنان حالت می باشد. و در کلمات ائمه دین علیهم السّلام اشاراتی به این مطلب دیده می شود؛ مانند آنچه از امام زین العابدین علیه السّلام نقل شده که در مناجاتش شنیده شد که عرض می کند:

أتحرقنی بالنار یا غایه المنی فاین رجائی فیک این مخافتی

أتیت باعمال قباح ردّیه و ما فی الوری عبد جنی کجنایتی

*

و مضامینی از این قبیل در ضمن ادعیه شریف مانند دعای ابی حمزه ثمالی و غیره بسیار است.

حکیم شیراز نیز در این زمینه قطعاً زیبایی دارد. وی گوید:

شنیدم که روزی سحرگاه عید ز گرمابه آمد برون بایزید

یکی طشت خاکسترش بی خبر فرو ریختند از سرائی به سر

همی گفت ژولیده دستار و موی کف دست شکرانه مالان به روی

که ای نفس من در خور آتشم ز خاکستری روی درهم کشم

بزرگان نکردند در خود نگاه خدایی از خویشتن بین مخواه

*

و كان من دعائه عليه السّلم عند ختمه القرآن

اللّهمّ انك اعنتني على ختم كتابك الّذي انزلته نورا و جعلته مهيمنا على كلّ كتاب انزلته و فضّلته على كلّ حديث قصصته و فرقانا فرقت به بين حلالك و حرامك و قرآنا اعربت به عن شرائع احكامك و كتابا فصّمته لعبادك تفصيلا و وحيا انزلته على نبيّك محمّد صلواتك عليه و آله تنزيلا و جعلته نورا نهتدي من ظلم الضّلاله و الجهاله بالتّباعه و شفاء لمن انصت بفهم التّصديق الى استماعه

ص:161

و ميزان قسط لا- يحيف عن الحق لسانه و نور هدى لا يطفأ عن الشاهدين برهانه و علم نجاه لا يضل من ام قصد سنته و لا تنال ايدى
الهلكات من تعلق بعروه عصمته اللهم فاذا افدتنا المعونه على تلاوته و سهلت جواسى السنننا بحسن عبارته فاجعلنا ممن يراعه حق رعايته
و يدين لك باعتقاد التسليم لمحكم آياته و يفرع الى الأقرار بمتشابهه و موضحات بيناته اللهم انك انزلته على نبيك محمد صلى الله عليه و
آله مجملا و الهتمه علم عجائبه مكملا

ص:162

وورثتنا علمه مفسّراً وفضّلتنا على من جهل علمه وقويتنا عليه لترفعنا فوق من لم يطق حملة اللهم فكما جعلت قلوبنا له حملة وعرّفتنا
برحمتك شرفه وفضله فصلّ على محمّد الخطيب به وعلى آله الخزان له واجعلنا ممّن يعترف بآئه من عندك حتّى لا يعارضنا الشكّ فى
تصديقه و لا- يختلجنا الزّيف عن قصد طريقه اللهم صلّ على محمّد وآله واجعلنا ممّن يعتصم بحبله وياوى من المشابهات الى حرز
معقله و يسكن فى ظلّ جناحه و يهتدى بضوء صباحه

و يقتدى بتبليج اسفاره و يستصبح بمصباحه و لا يلتمس الهدى في غيره اللهم و كما نصبت به محمدا علما للدلالة عليك و انهجت بآله
سبل الرضا اليك فصل على محمد و آله و اجعل القرآن وسيله لنا الى اشرف منازل الكرامه و سلما نخرج فيه الى محل السلامه و سببا
نجزي به التجاه في عرصه القيامه و ذريعه تقدم بها على نعيم دار المقامه اللهم صل على محمد و آله و احطط بالقرآن عنا ثقل الأوزار و
هب لنا حسن شمائل الأبرار واقف

بنا اثار الّذين قاموا لك به آناء اللّيل و اطراف النّهار حتّى تطهّرنا من كلّ دنس بتطهيره و تقفوبنا اثار الّذين استضاؤا بنوره و لم يلهمهم الأمل
عن العمل فيقطعهم بخدع غروره اللّهم صلّ على محمّد و آله و اجعل القرآن لنا فى ظلم اللّيالى مونساً و من نزغات الشّيطان و خطرات
الوساوس حارساً و لأقدامنا عن نقلها الى المعاصى حابساً و لألسنتنا عن الخوض فى الباطل من غير ما افه مخرساً و لجوارحنا عن اقتراف
الآثام زاجراً و لماطوت الغفله عنّا

ص:165

من تصفح الاعتبار ناشرا حتى توصل الى قلوبنا فهم عجائبه وزواجر امثاله التي ضعفت الجبال الرواسي على صلابتها عن احتمالها اللهم
صل على محمد وآله وادم بالقرآن صلاح ظاهرنا واحجب به خطرات الوسوس عن صحه ضمائرنا واغسل به درن قلوبنا وعلائق اوزارنا و
اجمع به منتشر امورنا وارو به في موقف العرض عليك ظما هو اجرنا واكسنا به حلل الأمان يوم الفزع الأكبر في نشورنا اللهم صل على
محمد وآله واجبر بالقران خلّتنا

من عدم الاملاق و سق الينا به رغد العيش و خصب سعه الأرزاق و جتّينا به الصّـرائب المذمومه و مدانى الأخلاق و اعصمنا به من هوّه الكفر و دواعى التّفاق حتّى يكون لنا فى القيامة الى رضوانك و جنانك قائدا و لنا فى الدّنيا عن سخطك و تعدّى حدودك ذائدا و لما عندك بتحليل حاله و تحريم حرامه شاهدا اللهم صلّ على محمّد و آله و هوّن بالقرآن عند الموت على انفسنا كرب السّـياق و جهد الأئين و ترادف الحشارج اذا بلغت النّفوس التّراقى و قيل من راق و تجلّى

ملك الموت لقبضها من حجب الغيوب و رماها عن قوس المنايا باسهم وحشه الفراق و دنا منّا الى الأخره رحيل و انطلاق و صارت
الأعمال قلاند فى الأعناق و كانت القبور هى الماوى الى ميقات يوم التّلاق اللهم صلّ على محمّد و آله و بارك لنا فى حلول دار البلى و
طول المقامه بين اطباق الثرى و اجعل القبور بعد فراق الدّنيا خير منازلنا و افسح لنا برحمتك فى ضيق ملاحدنا و لا تفضحننا فى حاضر
القيامه بموبقات ااثامنا و ارحم بالقرآن فى موقف العرض عليك ذلّ

ص:168

مقامنا و ثبت به عند اضطراب جسر جهنم يوم المجاز عليها زلل اقدمنا و نجنا به من كل كرب يوم القيامة و شدائد احوال يوم الظامة و بيض
وجوهنا يوم تسود وجوه الظلمه في يوم الحسره و الندامة و اجعل لنا في صدور المؤمنين ودا و لا تجعل الحيوه علينا نكدا اللهم صل على
محمد عبدك و رسولك كما بلغ رسالتك و صدع بامرک و نصح لعبادک اللهم اجعل نبينا صلواتک عليه و على اله يوم القيامة اقرب التبيين
منک مجلسا و امکنهم منک شفاعه و اجلهم

عندک قدر ا و اوجههم عندک جاها اللّٰهم صلّ علی محمد و آل محمد و شرف نبیانه و عظم برهانه و ثقل میزانه و تقبل شفاعته و قرب
وسیلته و بیض وجهه و اتمّ نوره و ارفع درجته و احینا علی سنته و توقنا علی ملّته و خذ بنا منهاجه و اسلک بنا سبیله و اجعلنا من اهل
طاعته و احشرنا فی زممرته و اوردنا حوضه و اسقنا بکاسه و صلّ اللّٰهم علی محمد و آلہ صلوه تبلغه بها افضل ما یامل من خیرک و فضلک و
کرامتک انک ذو رحمہ واسعہ و

فضل كريم اللهم اجزه بما بلغ من رسالاتك و ادى من آياتك و نصح لعبادك و جاهد في سبيلك افضل ما جزيت احدا من ملائكتك
المقرّبين و انبيائك المرسلين المصطفين و السّلام عليه و على آله الطّيبين الطّاهرين و رحمه الله و بركاته

ص:171

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام عند ختم القرآن از دعاهای آن حضرت به هنگام ختم قرآن این دعا بود.

قرآن همان گونه که به مجموع از اول سورة الحمد تا آخر سورة الناس گفته می شود، به بعضی از آن مجموعه نیز گفته می شود. سید شارح - رضوان الله علیه - در شرح این دعا مسائلی را عنوان می کند:

*مسئله اول

شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی قدس سره در کتاب اعتقاداتش چنین می فرماید: عقیده ما بر این است که قرآن نازل بر پیغمبر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و همین که اکنون در دست ماست بیشتر از قرآن فعلی نیست که شمار سوره های آن به یکصد و چهارده سوره است. و در نزد ما سورة والضحی و الم نشرح یک سوره می باشد و نیز سورة لایلاف و ألم تر یک سوره می باشند. و هرکس به ما نسبت دهد که ما می گوئیم قرآن بیش از این است دروغ می گوید. پایان سخن ابن بابویه قدس سره.

و امین الاسلام طبرسی فرماید: اما این که گفته شود که بر قرآن چیزی اضافه شده، پس به

اجماع باطل است. و اما کم شدن از قرآن پس بعضی از اصحاب ما و گروهی از حشویّه روایت کرده اند که در قرآن تغییر و نقصانی روی داده، و آنچه در مذهب اصحاب ما به صحّت پیوسته خلاف این است و آن همان است که سید مرتضی - رضوان الله علیه - نیز آن را تأیید کرده و گفته است که قرآن در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم جمع و تألیف شده و به همین ترتیب که الآن است بوده و به این مطلب چنین استدلال نموده که قرآن در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم تدریس می شد و همه آن را در زمان آن حضرت حفظ می کردند و از بر می نمودند، تا آن جا که عدّه ای از صحابه را حافظان قرآن می گفتند و آنان قرآن را بر پیغمبر عرضه می داشتند؛ مانند عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و دیگران که قرآن را نزد پیغمبر چندبار ختم کردند، و با کمترین تأمل معلوم می شود که این گونه امور دلیل بر آن است که قرآن مجموع و مرتّب بوده و پراکنده و غیرمنتظم نبوده.

و سید فرموده که از امامیه و حشویه هرکس به این مطلب مخالفت کند قابل اعتنا نیست، زیرا مخالفین عدّه ای از اصحاب حدیث اند که روایات ضعیفی نقل کرده اند به گمان آن که آنها روایات صحیحه است، در صورتی که چنین مطلب معلوم و محققى را نمی توان با آن اخبار ضعیف از دست داد. پایان سخن سید - رضوان الله علیه -.

و بعضی از متأخرین علمای ما گفته اند اسقاط بعض آیات قرآن و تحریف آن، از روایات ما به طور تواتر ثابت شده است؛ چنان که از تأمل در کتب احادیث از اول تا آخر آنها ظاهر می شود، و اخبار نیز دلالت دارد بر این که بجز این قرآن مشهور میان مردم، قرآن دیگری بوده که آن در نزد اهلش محفوظ است، و ظاهر این است که ما اجازه و اذن داریم در این که از روی همین قرآن قرائت کنیم و برای ما جایز نیست بر این قرآن موجود چیزی اضافه کنیم از آنچه در بعضی اخبار آمده که آنها از قرآن حذف شده است. پایان سخن ابن بابویه.

و اما سنّیان پس اخبار بسیاری روایت کرده اند که در قرآن کریم نقصانی روی داده از جمله آنها روایتی است که ابو عبیده به سند خود از ابن عمر نقل می کند که گفت: یک نفر از شما حق ندارد بگوید که از قرآن کلمه ای برداشته شده است، در صورتی که نمی داند کلمه ای که برداشته شده است چیست. شاید قرآن بسیاری برداشته شده باشد و لکن بگوید معلوم نیست چقدر از قرآن گرفته شده است: «ابو عبیده به سنده عن ابن عمر قال: لا یقولن احدکم قد اخذت القرآن کلمه و ما یدریه ما کلمه قد ذهب منه قرآن کثیر و لکن لیقل قد اخذت منه ما ظهر». و از عایشه

به سند خودش نقل می کند که سوره احزاب در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دویست آیه قرائت می شد چون عثمان مصحف ها را نوشت بیشتر از این که الآن هست دسترسی پیدا نکرد:

«كانت سوره الاحزاب تقرأ في زمان النبي صلی الله علیه و آله و سلم مأتی آیه فلما كتب عثمان المصاحف لم يقدر منها الا على ما هو الآن».

و به سند خود از رزین بن حبش نقل می کند که گفت: ابی بن کعب مرا گفت: سوره احزاب چند آیه بود؟ گفتم: شصت و دو آیه و یا شصت و سه آیه. گفت: به اندازه سوره بقره بود: «عن رزین بن حبش قال: قال لی ابی بن کعب تعدّ السوره الاحزاب، قلت: اثنتین و ستین آیه او ثلاث و ستین آیه، قال: ان كانت تعدل سوره البقره». و سیوطی در الدر المنثور گفته که ابن مردویه از ابن مسعود نقل می کند که گفت: ما در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین قرائت می کردیم: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین فان لم تفعل فما بلّغت رسالته و الله یعصمک من الناس». و روایات از طرق عامّه در این معنی جدا بسیار است و لکن آنان اجماع کرده اند بر این که قرآن همین است که الآن میان مردم است و یک کلمه نباید بر آن افزوده و یا کم کرد تا آن که به طور مستفیض ثابت شود که آن از قرآن است.

*مسئله دوم

علمای عامّه متفقند بر این که قرآن به هفت حرف نازل شد، و حدیثی در این باره نقل کرده اند که پیغمبر فرمود: «انّ القرآن نزل علی سبعة احرف کلّها شاف کاف». و ابو عبیده تصریح کرده که این حدیث متواتر است. و در معنای حدیث در حدود چهل قول است. یکی از آن اقوال این است که قرآن مشکلی است که معنایش فهمیده نمی شود، زیرا حرف به حسب لغت به حروف تهجی گفته می شود و به کلمه و به معنا و به جهت، و ابو شامّه گفته قرائت سبعة که الان موجود است همان مراد حدیث است. و این قول برخلاف اجماع همه اهل علم است.

و بعضی از نادانان چنین گفته اند: محمد بن ابی صفره گفته قرائت سبعة که مردم آن را می خوانند یک حرف از حروف هفتگانه است. ثقه الاسلام کلینی در کافی به سند حسن یا صحیح از فضیل بن یسار نقل کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردم می گویند که قرآن بر هفت حرف نازل شده است. فرمود: دروغ می گویند دشمنان خدا، و لکن قرآن نازل شده به یک حرف از نزد یک نفر: «قلت لابی عبد الله علیه السلام: انّ الناس یقولون انّ القرآن نزل علی سبعة

احرف، فقال: كذبوا اعداء الله ولكنّه نزل على حرف واحد من عند الواحد».

و از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: قرآن یکی است و از جانب یکی نازل شده و لکن اختلاف از جانب راویان می آید: «انّ القرآن واحد نزل من عند الواحد و لکن اختلاف یجیی من قبل التّواتر». بعضی از علمای ما فرموده اند که این حدیث دلیل بر آن است که آن حرف واحدی که نازل شده، به غیر آن حرف در نظر امت اشتباه شده به خاطر اختلاف راویان. و جایز است برای آنان که با هریک از این قرائات مشهوره قرائت کنند تا ظهور امر؛ چنان که حدیث سفیان بن صامت به همین معنا دلالت دارد که می گوید: «سئلت ابا عبد الله علیه السلام عن تنزیل القرآن، قال: اقرؤا کما علّمتم»: از امام صادق پرسیدم از تنزیل قرآن (که قرآن چگونه نازل شده)؟ فرمود: همان گونه که یاد گرفته اید بخوانید. و حدیث سالم بن سلمه از امام صادق علیه السلام که فرمود: «اقرء کما یقرء الناس حتّی یقوم القائم فاذا قام قرأ کتاب الله عزّ و جلّ علی حدّه»؛ قرآن را همان طور که مردم می خوانند بخوان تا قیام قائم، که چون آن حضرت قیام کند کتاب خدای عزّ و جلّ را با حدّ حقیقی اش قرائت می کند. و در روایت دیگر ابی الحسن علیه السلام فرمود: «اقرؤا کما تعلّمتم فیجئکم من یعلّمکم»؛ قرآن را همان طور که یاد گرفته اید بخوانید، پس می آید کسی که شما را تعلیم دهد.

امین الاسلام طبرسی قدّس سرّه می گوید: ظاهر از مذهب امامیه آن است که آنان اجماع دارند بر این که قرائت کردن به آنچه متداول است بین قرّاء جایز است، و لکن آنان قرائت را به آنچه میان قرّاء جریان دارد اختیار کرده اند و خوش ندارند که قرائت مفرده خوانده شود. و شایع میان امامیه آن است که قرآن به یک حرف نازل شده است. پایان سخن طبرسی - رحمه الله علیه -.

*مسئله سوّم

ثقه الاسلام کلینی در کافی به سند خود از محمّد بن عبد الله نقل می کند که گفت: به امام صادق عرض کردم: من قرآن را در یک شب می خوانم. فرمود: من خوش ندارم که کمتر از یک ماه قرآن را بخوانی (ختم کنی) «عن محمّد بن عبد الله قال: قلت لابی عبد الله علیه السلام: اقرأ القرآن فی لیله؟ قال: لا- تعجینی ان تقرأ فی اقلّ من شهر». و از علی بن ابی حمزه نقل می کند که گفت به خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم پس ابو بصیر به آن حضرت عرض کرد: فدایت شوم قرآن در ماه

ص: 176

رمضان در یک شب ختم کنم؟ فرمود: نه، عرض کردم: در دو شب؟ فرمود: نه، عرض کردم:

در سه شب؟ با دست اشاره کرد و فرمود: آری. سپس فرمود: یا ابا محمد! ماه رمضان را حق و حرمتی است که به هیچ یک از ماهها شباهت ندارد و اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را در یک ماه و یا کمتر می خواندند.

قرآن تندتند خوانده نمی شود لکن به طور ترتیل خوانده می شود، و هرگاه به آیه ای رسیدی که در آن یاد از بهشت شده پس نزد آن آیه توقف کن و از خدای تعالی بهشت را بخواه، و اگر به آیه ای رسیدی که در آن آیه سخن از آتش رفته پس توقف کن در نزد آن آیه و به خدای تعالی از آتش پناه ببر. «عن علی بن ابی حمزه قال: دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقال له ابو بصیر: جعلت فداک، اقرأ القرآن فی شهر رمضان فی ليله؟ فقال: لا، فقال: ففی لیلین؟ فقال: لا، قال: ففی ثلاث لیل، قال: ها، و اشار بیده، ثم قال: یا ابا محمد، انّ لرمضان حقاً و حرمة لا یشبهه شیء من الشهور، و کان اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم یقرؤن القرآن فی شهر او اقل، انّ القرآن لا یقرأ هذرمه و لکن یرتل ترتیلاً، و اذا مررت بآیه فیها ذکر الجنّة فقف عندها و اسئل الله الجنه، و اذا مررت بآیه فیها ذکر النار فقف عندها فتعوذ بالله من النار».

مترجم گوید: امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه ای که متضمن بیان اوصاف متّقین است نیز به همین ادب اشاره فرموده: «اما اللیل فصافون اقدامهم تالین لاجزاء القرآن یرتلونه ترتیلاً یحزنون به انفسهم و یستثیرون به دواء داءهم، فاذا مرّوا بآیه فیها تشویق رکنوا الیها طمعاً و تطلّعت الیها انفسهم شوقاً، و اذا مرّوا بآیه فیها تخویف اصغوا الیها مسامع قلوبهم و ظنّوا انّ زفیر جهنّم و شهیقها فی اصول آذانهم...» الخطبه.

*مسئله چهارم

ثقه الاسلام کلینی در کافی به سند خودش از علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده که فرموده که این حدیث از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است که آن حضرت فرمود: هرکسی که حرفی از کتاب خدای عزیز را بدون آن که خودش بخواند بشنود، خدای عزّ و جلّ یک حسنه برای او می نویسد و یک سیئه از او محو می کند و یک درجه او را بالا می برد؛ و کسی که بخواند با نگاه کردن به قرآن در غیر نماز، خدای - عزّ و جلّ - برای او به هر حرفی یک حسنه می نویسد و یک سیئه از او محو می کند و یک درجه برای او بالا می برد؛ و کسی که قرآن را از رو یاد بگیرد خدا

برای او ده حسنه می نویسد و ده سیئه از او محو می کند و ده درجه برای او بالا می برد. فرمود:

نمی گویم به هر آیه ای ولکن به هر حرفی (ب) یا (ث) و مانند اینها. و فرمود: کسی که یک حرف بخواند در حالی که او نشسته نماز می خواند، خدای تعالی برای او پنجاه حسنه می نویسد و پنجاه سیئه از او محو می کند و پنجاه درجه برای او بالا می برد؛ و کسی که یک حرف بخواند در حالی که ایستاده نماز می خواند خدای تعالی برای او صد حسنه می نویسد و صد سیئه از او محو می کند و صد درجه برای او بالا می برد؛ و کسی که قرآن را ختم بکند، برای او یک دعای مستجاب درباره آخرت باشد یا درباره دنیا.

راوی گوید: عرض کردم: فدایت شوم، همه اش را ختم بکند؟ فرمود: همه قرآن را ختم کند. «عن ابی عبد الله علیه السلام من استمع حرفاً من کتاب الله العزیز من غیر قرائه کتب الله به حسنه و محی عنه سیئه و رفع له درجه، و من قرأ نظراً من غیر صلوه کتب الله له بکلّ حرف حسنه و محی عنه سیئه و رفع له درجه، و من تعلّم منه حرفاً ظاهراً کتب الله له عشر حسنات و محی عنه عشر سیئات و رفع له عشر درجات، قال: لا اقول بکلّ آیه و لکن بکل حرف باء او تاء او شبههما، قال: و من قرأ حرفاً و هو جالس فی صلوه کتب الله له به خمسين حسنه و و محی عنه خمسين سیئه و رفع له خمسين درجه، و من قرأ حرفاً و هو قائم فی صلوته کتب الله له مائة حسنه و محی عنه مائة سیئه و رفع له مائة درجه، و من ختمه کانت له دعوه مستجابة مؤخره او مؤجله، قال: قلت: جعلت فداک، ختمه کله؟ قال: ختمه کله».

و از حسین بن علی علیه السلام روایت می کند: کسی که یک آیه از کتاب خدای عزّ و جلّ را در نماز ایستاده بخواند، برای او به هر حرفی صد حسنه نوشته می شود؛ و اگر آن را خواند در غیر نماز، خدای تعالی برای او به هر حرفی ده حسنه می نویسد و اگر به قرائت قرآن گوش داد، خدای تعالی برای او به هر حرفی یک حسنه می نویسد؛ و اگر قرآن را در شب ختم کند ملائکه به او صلوات می فرستند تا صبح؛ و اگر در روز ختم کند فرشتگان محافظ او بر او صلوات می فرستند تا شب، و برای اوست یک دعای مستجاب، و بهتر است برای او از آنچه مابین آسمان و زمین است: «و عن حسین بن علی علیه السلام من قرأ آیه من کتاب الله عزّ و جلّ فی صلوته قائماً یکتب له بکلّ حرف مائة حسنه، فان قرأها فی غیر صلوه کتب الله له بکل حرف عشر حسنات، و ان استمع القرآن کتب الله له بکلّ حرف حسنه، و ان ختم القرآن لیلاً- صلّت علیه الملائکه حتّی یصبح، و ان ختمه نهاراً صلّت علیه الحفظه حتّی یمسی و کانت له دعوه مجابه، و کان خیراً له ممّا بین السماء و

الارض». و از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: کسی که قرآن را در مکه ختم کند از جمعه ای تا جمعه دیگر یا کمتر از این مدت و یا زیادتر و در روز جمعه آن را ختم کند، خدای تعالی برای او از پاداش و حسنات می نویسد از اولین جمعه دنیا تا آخرین جمعه دنیا؛ و اگر قرآن را در دیگر روزهای هفته ختم کند آن هم همین ثواب را خواهد داشت: «من ختم القرآن بمکه من جمعه الی جمعه او اقل من ذلک او اکثر و ختمه فی یوم الجمعه کتب له من الاجر و الحسنات من اول جمعه کانت فی الدنیا الی آخر جمعه تکون فیها، و ان ختمه فی سایر الايام فکذلک».

*مسئله پنجم

ثقه الاسلام کلینی در کافی روایت می کند به سند خودش از زهری، گوید: به علی بن الحسین علیه السلام عرض کردم کدام یک از اعمال بهتر است؟ فرمود: حال مرتحل. عرض کردم: حال مرتحل چیست؟ فرمود: باز کردن قرآن و ختمش که هرچند به اولش می رسد به پایانش برساند «قلت لعلی بن الحسین علیه السلام: ایّ الاعمال افضل؟ قال: الحال المرتحل، قلت: و ما الحال المرتحل، قال: فتح القرآن و ختمه، کلّما جاء باؤله ارتحل فی آخره».

و اهل سنت این روایت را با چند طریق و لفظهای مختلف از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند. پس از ابن عباس نقل کرده اند که مردی گفت: یا رسول الله! کدام یک از اعمال بهتر است؟ فرمود: بر تو باد به حال مرتحل. عرض کرد: حال مرتحل چیست؟ فرمود: باز کردن قرآن و ختمش که صاحب قرآن از اولش شروع می کند تا آخرش و از آخرش برمی گردد به اولش که به هر جا می رسد به جای دیگر منتقل می شود: «عن ابن عباس ان رجلا قال: یا رسول الله، ایّ الاعمال افضل؟ قال: علیک بالحال المرتحل، قال: و ما الحال المرتحل؟ قال: فتح القرآن و ختمه صاحب القرآن یضرب من اوله الی آخره و من آخره الی اوله کلّما حلّ ارتحل». و بر این مضمون روایات دیگری نیز هست.

*مسئله ششم

بدون شک هنگام خواندن قرآن و ختم آن، دعا کردن مستحب است؛ چنان که در روایات اهل بیت عصمت و طهارت وارد شده است. اما دعا در وقت خواندن، پس در کتاب کافی بابی

برای آن منعقد کرده و دعای مفصّلی در آن ذکر کرده و فرموده که امام صادق علیه السلام هنگامی که قرآن می خواندند این دعا را می خواندند. و سید بزرگوار ابن طاووس در کتاب اقبال می فرماید که ما به سند خودمان از امام صادق علیه السلام روایت می کنیم که آن حضرت هنگامی که قرآن را به دست می گرفتند پیش از آن که شروع به خواندن کنند و پیش از آن که قرآن را باز کنند قرآن را به دست راست می گرفتند و این دعا را می خواندند: «بسم الله، اللهم انی اشهد ان هذا کتابک المنزل من عند رسولک محمد بن عبد الله، و کتابک الناطق علی لسان رسولک، و فیه حکمک و شرایع دینک انزلته علی نبیک، و جعلته عهدا منک الی خلقک، و حبلا متصلا فیما بینک و بین عبادک، اللهم انی نشرت عهدک و کتابک، اللهم فاجعل نظری عباده، و قرائتی تفکرا، و فکری اعتبارا، و اجعلنی ممن اتعظ ببیان مواعظک فیه و اجتنب معاصیک، و لا تطبع عند قرائتی کتابک علی قلبی و لا علی سمعی، و لا تجعل علی بصری غشاوه، و لا تجعل قرائته لا تدبّر فیها بل اجعلنی اتدبّر آیاته و احکامه آخذا بشرایع دینک، و لا تجعل نظری فیه غفله و لا قرائتی هذر مه، انک انت الرؤوف الرحیم.

و اما دعای ختم قرآن، پس روایات بسیاری از طریق شیعه و سنی وارد شده است. اما از طریق اهل سنت، پس بهترین همان است که در کتاب المناقب از زرّ بن حبیش نقل می کند که می گوید: من قرآن را از اولش تا آخر در مسجد کوفه بر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام خواندم، چون به (حم) ها رسیدم، مرا فرمود: به عروس های قرآن رسیدی، و چون به آیه بیستم سوره (حمعسق) رسیدم (وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِی رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاؤْنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ) حضرت آنچنان گریست که صدایش به گریه بلند شد، سپس سر به سوی آسمان برداشت و فرمود: ای زرّ! به دعای من آمین بگو. سپس عرض کرد:

«اللهم انی اسئلك إخبارات المحبتین و اخلاص الموقنین و مرافقه الأبرار و استحقاق حقایق الايمان و الغنیمه من کل برّ و السّلامه من کل اثم و وجوب رحمتک و عزائم مغفرتک و الفوز بالجنه و النجاه من النار»، پس فرمود: ای زرّ! چون قرآن به آخر رساندی این چنین دعا کن که حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا امر فرمود که این دعا را به هنگام ختم قرآن بخوانم.

و اما از طریق شیعه، پس مشهورترین آنها دعای صحیفه کامله سجاده است که هم اکنون ما به شرح آن مشغولیم. و سید بن طاووس نقل کرده از امام صادق علیه السلام که آن حضرت به هنگام فارغ شدن از قرائت بعضی از قرآن کریم این دعا را می خواندند: «اللهم انی قرأت ما قضیت من

کتابک الذی انزلته علی نبیک محمد صلواتک علیه ورحمتک، فلک الحمد ربنا و لک الشکر و المنه علی ما قدّرت و وقّقت، اللهم اجعلنی ممن یحلّ حلالک و یحرّم حرامک و یجتنب معاصیک و یؤمن بمحکمہ و متشابهہ و ناسخہ و منسوخہ و اجعل لی شفاء و رحمہ و حرزا و ذخرا، اللهم اجعله لی انسا فی قبری و انسا فی حشری و أنسا فی نشری، و اجعل لی برکہ بکلّ آیه قرائتہا، و ارفع لی بکل حرف درسته درجه فی اعلی علیین، آمین یا رب العالمین، اللهم صلّ علی نبیک و صفیک و نجیک و ولیک و الداعی الی سبیلک و علی علی امیر المؤمنین و ولیک و خلیفتک من بعد رسولک و علی اوصیائہما المستخلفین دینک المستودعین حقک و علیہم اجمعین السلام و رحمہ اللہ و برکاتہ».

*مسئله هفتم

از روی قرآن قرائت کردن افضل است از این که قرآن از حفظ خوانده شود، زیرا نگاه کردن به قرآن خود عبادتی است؛ چنان که در کافی شریف از اسحاق بن عمّار روایت می کند که گفت به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، من قرآن را از حفظ بخوانم بهتر است و یا از روی قرآن؟ فرمود: بلکه قرائت بکنی و به قرآن نگاه کنی بهتر است؛ مگر نمی دانی که نگاه کردن به قرآن عبادت است؟ «عن اسحاق بن عمّار عن ابی عبد اللہ قال: قلت له: جعلت فداک، انّی احفظ القرآن عن ظهر القلب فأقرأه علی ظهر قلبی افضل او انظر فی المصحف؟ قال: فقال لی: بل اقرأ و انظر فی المصحف، اما علمت ان النظر فی المصحف عبادہ؟».

و از امام صادق علیه السلام روایت است که هرکس از روی قرآن قرائت کند از بینایی اش بهره مند می شود (شاید مقصود آن باشد که به قرآن نگاه کردن نور چشم را زیاد می کند) و بر پدر و مادرش تخفیف داده می شود هرچند که کافر بوده باشند: «و من قرأ فی المصحف متع ببصره و خفف علی والدیه و ان کانا کافرین».

*مسئله هشتم

تکرار نمودن آیه مانعی ندارد، زیرا از ابی ذر - علیه الرحمہ - روایت شده که فرمود:

پیغمبر اکرم شبی تا صبح این آیه شریفه را تکرار می کرد: **إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (1).**

ص: 181

و از زهری روایت است که گفت: امام علی بن الحسین علیه السلام چون به قرائت «مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ»

می رسید آنقدر آن را تکرار می فرمود که نزدیک بود بمیرد. و روایت شده که امام صادق علیه السلام روزی نماز می خواند، در وسط نماز افتاد و غش کرد. چون علت غش کردن را پرسیدند فرمود: آنقدر این آیه را تکرار کردم تا آن که آن را از گوینده آن شنیدم «روى عن الصادق عليه السلام انه كان يصلّى فى بعض الايام فخرّ مغشياً عليه فى اثناء الصلوة فسئل عن ذلك فقال: ما زلت اكرّر هذه الآية حتى سمعتها من قائلها». و یکی از عرفا فرموده است که زبان امام صادق در آن هنگام همچون درخت طور بود که صدای «اَتَى اَنَا اللّٰهُ» از آن شنیده شد.

روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی؟

*

*مسئله نهم

مستحب است که قرائت در حدّ متوسط باشد نه بلند باشد و نه آهسته؛ چنان که خدای تعالی می فرماید: «وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُتُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» (1) امام صادق علیه السلام فرمود: الجهر رفع الصوت عالیا و المخافته ما لم تسمع نفسك؛ جهر به معنای بلند کردن صدا و فریاد زدن است و «مخافته» بدان معناست که خود شخص نیز نشنود.

و قریب به همین مضمون روایات دیگری نیز هست؛ چنان که محدّث فیض کاشانی در تفسیرش نقل می فرماید.

*مسئله دهم

مستحب است به هنگام قرائت قرآن گریه کردن و اگر نه تباکی نمودن و با حزن و خشوع خواندن؛ چنان که خدای تعالی می فرماید: «وَيَخْرُونَ لِلأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا» (2) و از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: همانا قرآن با حزن نازل شده است پس آن را با حزن بخوانید: «انّ القرآن نزل بالحزن فاقراؤه بالحزن». مترجم گوید شاید مقصود آن باشد که

ص: 182

1- سورة اسراء، آیه 110.

2- سورة اسراء، آیه 109.

جبرئیل علیه السّلام هنگامی که قرآن را می آورد، با حزن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم قرائت می کرد، و یا آن که نزول قرآن هنگامی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم محزون می شد و برای تسلی خاطر آن حضرت قرآن نازل می شد که حرف باء در «بالحزن» به معنای سببیت باشد. و از حفص بن غیاث روایت شده که گفت: هیچ کس را ندیدم که از حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام بیم و امیدش بیشتر باشد (بیم نسبت به خودش و امید نسبت به مردم) و قرآن را با حزن می خواند و گویی با کسی سخن می گوید: «ما رأیت اشدّ خوفاً علی نفسه من موسی بن جعفر ولا ارجی للناس منه و کانت قرائته حزناً فاذا قرأ فکأنه یخاطب انساناً».

*مسئله یازدهم

مستحب است که قرآن با ترتیل خوانده شود؛ چنان که خدای تعالی می فرماید: «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلاً» (1) کلینی در کافی شریف به سند خود از عبد الله بن سلیمان نقل می کند که گفت:

از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: معنای آیه شریفه «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلاً» چیست؟ فرمود: امیر المؤمنین فرموده است: یعنی روشن و واضح ادا کردن نه مانند شعر و نه همچون ریگ پراکنده باشد، و لکن دلهای سخت خودتان را به وسیله قرآن بهراسانید و همت بر آن نگمارید که به پایان سوره برسید: «عن عبد الله بن سلیمان قال: سئلت ابا عبد الله علیه السّلام عن قول الله عزّ و جلّ: وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلاً، قال: قال امیر المؤمنین علیه السّلام: بیّنه تبییناً و لا تهذّه هذّ الشعر و لا تثره نثر الرمل و لکن افزعوا به قلوبکم القاسیه و لا یکن هم احدکم آخر السوره».

*مسئله دوازدهم

مستحب است که قرآن با صدای خوش خوانده شود؛ چنان که در روایات بسیاری وارد شده است از طریق سنّی و شیعه، و سیوطی در اتقان گفته است که بزّاز و دیگران این حدیث را نقل کرده اند که: «حسن الصوت زینه القرآن»؛ آواز خوش زینت و آرایش قرآن است. و حدیثهای صحیح دیگری نیز هست. پایان سخن سیوطی. و کلینی در کافی شریف از امام صادق علیه السّلام نقل کرده است که فرمود: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: هر چیزی را زینتی هست، و زینت قرآن صدای زیباست: «لکل شیء حلیه و حلیه القرآن الصوت الحسن».

ص: 183

و نیز آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که فرمود: قرآن را با آهنگ های عرب و صدای آنان بخوانید و مبادا با آهنگهای اهل فسق و فجور بخوانید که پس از من گروههایی خواهند آمد که قرآن را با آهنگ غنا و نوحه و رهبانان می خوانند و از گلوگاهشان تجاوز نمی کند؛ دلهای آنان و دلهای کسانی که خواندن آنان را خوش دارند واژگون است: «اقرأ القرآن بالحن العرب و اصواتها، و ایاکم و لحون اهل الفسق و اهل الکبائر فانه سيجيء من بعدی اقوام یرجعون القرآن بترجیع الغناء و النوح و الرهبانیه لا یجوز تراقیهم، قلوبهم مقلوبه و قلوب من یعجبه شأنهم».

و نیز از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام از بهترین و خوش صداترین افراد بود در خواندن قرآن و هنگامی که ایشان قرآن می خواندند سقاها در خانه ایشان جمع می شدند به واسطه آواز خوشی که ایشان داشتند و به قرائت آن حضرت گوش می دادند: «کان علی بن الحسین علیه السلام احسن الناس صوتا بالقرآن و کان السقانون یمرون فیقفون ببابه یستمعون قرائته».

و علی بن محمد نوفلی از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند که در محضر آن حضرت سخن از صدای خوش به میان آمد، آن حضرت فرمود گاهی که امام زین العابدین قرائت می فرمود چه بسا بعضی از افرادی که مرور می نمودند از زیبایی صدای آن حضرت غش می کردند و بیهوش می شدند: «روی علی بن محمد النوفلی عن ابی الحسن علیه السلام قال: ذکرک الصوت عنده فقال: ان علی بن الحسین علیه السلام کان یقرأ فرّما مرّ به المار فیصعق من حسن صوته». و آن حضرت اضافه فرمود که اگر امام علیه السلام چیزی از صدای خود را اظهار می فرمود مردم نمی توانستند تحمل کنند: «ان الامام لو اظهر من ذلک شیئا لما احتمل الناس».

راوی گوید: عرض کردم: مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرآن نمی خواندند و صدای آن حضرت را مردم می شنیدند؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم افرادی را که در پشت سر ایشان به نماز ایستاده بودند به اندازه تاب و توانشان تحمیل می فرمود «قلت: و لم یکن رسول الله یصلی و یرفع صوته بالقرآن؟ فقال: ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان یحمل الناس من خلفه ما یطیقون». و امام باقر علیه السلام به ابی بصیر فرمود: «رجع بالقرآن صوتک فان الله یحبّ الصوت الحسن یرجع ترجیعا»؛ قرآن را با آواز بخوان که خدای تعالی صدای خوب ترجیع دار را دوست می دارد.

مکروه است که قرآن با طلا نوشته شود، که در حدیث محمد و زاق کوفی است که گفت:

کتابی را که قرآن در آن بود و با آب طلا مهرگذاری و عشرگزاری شده بود به امام صادق عرضه نمودم و در آخرش یک سوره قرآن با آب طلا نوشته بود که به آن حضرت نشان دادم؛ هیچ عیب و نکوهشی از آن نکرد جز از نوشتن قرآن با آب طلا، و فرمود: خوش ندارم که قرآن جز با مرکب سیاه نوشته شود که اول بار نوشته شده است.

عن محمد بن وراق قال: عرضت علی ابی عبد الله علیه السلام کتابا فیه قرآن مختّم معشّر بالذهب و کتب فی آخره سوره بالذهب و اریته ایاه فلم یعب فیه شیئا الا کتابه القرآن بالذهب و قال: لا یعجبنی ان یکتب القرآن الا بالسواد کما کتب اول مره. (کافی ج 4)

اللهم انک اعنتی علی ختم کتابک الذی انزلته نورا و جعلته مهیمناً علی کل کتاب انزلته بارالها! تو مرا بر ختم کتاب خود یاری فرمودی، همان کتابی که آن را جهت روشنگری و فروبرداری و آن را بر هر کتابی که نازل کرده ای حاکمیت بخشیدی. ممکن است این جمله شریفه اشاره باشد به آیه کریمه در سوره النساء: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا» (1) نور اقسامی دارد: قسمی از آن با چشم ظاهری دیده می شود و قسمی دیگر با چشم دل، و آن انوار الهیه ای است که خدای تعالی عنایت فرموده مانند نور عقل و نور قرآن؛ چنان که می فرماید: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ» (2) و نور ایمان؛ چنان که می فرماید: «يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»؛ مؤمنین در پرتو نور ایمانشان قدم بر می دارند، چه آن که اجرام نورانی در روز قیامت خالی از نور هستند «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» (3).

روز قیامت فقط آسمان روز است و گرنه از هر شب تاری تاریک تر است. آنان که نور دارند نور ایمانی است که در دنیا تهیه نموده اند و از این رو وقتی دیگری گرفتارند از آنان تقاضا می کنند که نگاهی به ما بکنید، اندکی منتظر ما باشید تا ما نیز بشما برسیم «يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتِسِسْ مِنْ نُورِكُمْ» (4) به حکم ارتکازی که در دنیا داشته اند و به هنگام گرفتاری در ظلمت و تاریکی اگر چراغ به دستی می دیدند از او

ص: 185

1- سوره نساء، آیه 174.

2- سوره مائده، آیه 15.

3- سوره تکویر، آیه 1-2.

4- سوره حدید، آیه 13.

تقاضا می کردند که همراهی کند تا آنها نیز در پرتو نور او راهیابی داشته باشند، از این رو از مؤمنین تقاضا می کنند: «انظرونا نقتبس من نورکم» ولیکن متأسفانه همین تقاضای کوچک نیز مورد موافقت قرار نمی گیرد.

تند مرو ای رفیق ره که مبدا خسته دلی در میان قافله باشد

*

مؤمنین در پاسخ به منافقین می گویند: «إِزْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا»⁽¹⁾ اگر می توانید برگردید به دنیا و این نور را از آن جا باید تهیه نمود.

و فضیلت علی کلّ حدیث قصصه و بر هر سخنی که فرموده ای آن را برتری داده ای.

و فرقاناً فرقت به بین حلالک و حرامک و آن را فرقان قرار دادی که به وسیله آن حلال و حرمت را از هم جدا فرمودی.

و قرآنا عبرت به عن شرائع احکامک و کتاباً فصّلته لعبادک تفصیلاً و قرآنی که آن را بیانگر شرایع احکامات ساختی و کتابی که آن را برای بندگانت تفصیل و تشریح فرموده ای.

و وحیا انزلته علی نبیک محمّد صلواتک علیه و آله تنزیلاً و وحیی که آن را بر پیامبرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم که صلوات تو بر او و خاندانش باد به نحو خاصی نازل فرمودی.

و جعلته نورا نهتدی من ظلم الضلاله و الجهاله باتّباعه و آن را نوری قرار دادی که در پرتو آن از تاریکیهای گمراهی و نادانی راه بیابیم.

و شفاء لمن انصت بفهم التصدیق الی استماعه و شفا قرار دادی برای کسی که به منظور فهمیدن از سر تصدیق به شنیدنش گوش فرا داده.

و میزان قسط لا یحیف عن الحق لسانه و ترازوی عدلی که زبانه اش از حق باز نگردد.

و نور هدی لا یطفأ عن الشّاهدین برهانه و علم نجاه لا یضلّ من امّ قصد سنّته، و لا تنال ایدی الهلکات من تعلق بعروه عصمته و نور هدایتی که برهانش از دید شهدا خاموش نمی شود و نشانه نجاتی که هرکس قصد طریقه آن کند گمراه نمی گردد، و به هر که به دستاویز عصمت آن بیاویزد تباهی ها دست نیابد. مقصود از شاهدین، یا کسانی هستند که گواهی به توحید می دهند درباره خدا و گواهی به صدق انبیا می دهند درباره آنان که قرآن بزرگ ترین برهان

ص: 186

1- سورة حدید، آیه 13.

است برای انبیا و خصوصیات انبیا به وسیله قرآن بیشتر به ثبوت رسیده است، و یا مقصود از شاهدین پیامبر اکرم و اهل بیت طاهرینش می باشند که خدای تعالی آنها را شهدا نامیده آن جا که فرمود: «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (1)

که امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: خدای تعالی از شهدا، ما را قصد کرده و رسول الله شاهد بر ماست و ما شاهدان بر خلق خدا هستیم و حجت او هستیم در روی زمین: «إِنَّ اللَّهَ آيَانَا عِنَّا بِقَوْلِهِ:

لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ، فرسول الله شاهد علينا و نحن شهداء الله على خلقه و حجته في خلقه». و بدین مضمون اخبار زیادی وارد شده است. و ابن عباس به این معنا نظر داشته که در آیه شریفه «فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ» (2) فت: یعنی با محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امتش، زیرا که آنان مخصوصند به ادای شهادت به حکم آیه شریفه «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ...»

بنابراین تخصیص ائمه علیه السلام به این که آنان شهدا می باشند از آن روست که آنان اهل این معنا می باشند که با برهان و دلیل قرآنی استدلال می کنند و به کوچک و بزرگ از قرآن دلیل می آورند. و در معنای شاهدین اقوال دیگری نیز هست که از ذکرش خودداری شد.

اللهم فاذا افدتنا المعونه على تلاوته بارالها! اکنون که ما را بر تلاوت آن یاری فرمودی،

و سهلت جواسی السننتنا بحسن عبارته و عقده های زبان ما را با عبارتهای نیکویش گشودی.

فاجعلنا ممن یرعاه حق رعایته پس ما را از کسانی قرار بده که آن را چنان که شایسته است نگهداری کنیم.

و یدین لک باعتقاد التسلیم لمحكم آیاته و با اعتقاد تسلیم در برابر آیات محکمتش بندگی تو کنیم.

و یفزع الی الاقرار بمتشابهه و موضحات بیناته به متشابهات قرآن اعتراف کنیم و دلایل روشن آن را قبول داشته باشیم.

*تنبيه

از بعضی از آیات قرآن استفاده می شود که همه آیات آن از محکمت است، به دلیل آیه شریفه «كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ» (3) و از بعضی از آیات استفاده می شود که همه آیات قرآن متشابه

ص: 187

1- سورة بقره، آیه 143.

2- سورة مائده، آیه 83.

3- سورة هود، آیه 1.

است مثل قول خدای تعالی: «كِتَابًا مُّشَابِهًا مَّثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ...»⁽¹⁾ و از بعضی آیات استفاده می شود که پاره ای از آیات محکم است و پاره دیگر متشابه، مانند آیه شریفه «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُّشَابِهَاتٌ»⁽²⁾ پس در مقام جمع بین این آیات گوئیم: مقصود از این که همه اش محکم است آن است که قرآن کلامی است متقن و حق، با الفاظ فصیح و معانی صحیح که هیچ نقص و اختلافی در آن راه ندارد، به گونه ای که هیچ کس نمی تواند نظیر آن را بیاورد در استحکام مبانی و بلاغت معنایش.

و اما این که همه قرآن متشابه است از آن جهت است که آیات هر یک به دیگری شبیه است در این که همه حق است و صدق و زیبا در حد اعجاز و از تناقض گویی مبرا است. و این که بعضی آیاتش محکم است و بعضی متشابه بدان معناست که بعضی از آیات قرآن معنایش واضح است و اشتباهی در فهم معانی آن راه ندارد، و متشابه است بدان معنا که در فهم مراد اشتباه رخ می دهد.

و گفته شده است که محکم آن است که به آن ایمان آورده شود و مورد عمل قرار گیرد و متشابه آن است که به آن ایمان آورده شود ولی مورد عمل قرار نگیرد؛ چنان که از امام صادق علیه السلام و ابن عباس و عکرمه و قتاده نقل شده است امام باقر علیه السلام فرمودند: آیات منسوخه از متشابهات است، و محکّمات از آیات ناسخه. و معانی دیگری نیز در تفسیر محکم و متشابه گفته شده که سیّد شارح از بعضی ها نقل کرده که گفته اند در این مسئله سی قول است.

اللّٰهُمَّ انك انزلت على نبيك محمد صلى الله عليه وآله وسلم مجملا و الهمة علم عجائبه مكملا بارالها! تو قرآنت را بر حضرت محمد صلى الله عليه وآله وسلم به طور اجمال و سربسته فرو فرستادی و علم به شگفتیهای آن را به طور کامل به آن حضرت الهام فرمودی.

و ورتنا علمه مفسرا و علم آن را با تفسیر و بیان به ما میراث دادی.

و فضلتنا علی من جهل علمه و ما را بر کسانی که دانش آن را ندارند برتری بخشیدی.

و قویتنا علیه لترفعنا فوق من لم یطق حمله و نیروی آگاهی آن را دادی تا بر کسانی که طاقت تحمل آن را ندارند برتری بخشی.

اللّٰهُمَّ فکما جعلت قلوبنا له حمله و عرفتنا برحمتک شرفه و فضله بارالها! همچنان که دلهای

ص: 188

1- سوره زمر، آیه 23.

2- سوره آل عمران، آیه 7.

ما را حامل قرآن ساختی و به رحمت خودت شرافت و فضل قرآن را به ما شناساندی،

فصلّ علی محمد الخطیب به و علی آله الخزان له پس بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم که مخاطب قرآن است و بر خاندانش که نگهبانان آن می باشند درود بفرست.

واجعلنا ممّن یعترف بانّه من عندک حتّی لا یعارضنا الشکّ فی تصدیقه و ما را از کسانی قرار ده که اعتراف دارند قرآن از جانب توست، تا در تصدیق قرآن شکی در دل ما روی ندهد.

و لا یختلجنا الزیغ عن قصد طریقه و انحرافی از راه مستقیم و میانه اش در خاطرمان نیاید.

اللهم صلّ علی محمد و آله و اجعلنا ممّن یعتصم بحبله بارها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و ما را از کسانی قرار ده که به ریسمان قرآن چنگ می زنند.

و یاوی من المشابهات الی حرز معقله و از آیات متشابه به پناهگاه محکم آن پناه می برند.

و یسکن فی ظلّ جناحه و در سایه بال آن آرام می گیرند.

و یهتدی بضوء صباحه و به روشنی بامدادش راه را می یابند.

و یقتدی بتبلیج اسفاره و به درخشندگی سپیده اش اقتدا می کنند.

و یستصبح بمصباحه و از چراغ آن چراغ می افروزند.

و لا یلتمس الهدی فی غیره و هدایت را در غیر آن نمی طلبند. امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

شنیدم از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم که می فرمود: به زودی فتنه هایی روی خواهد داد. عرض کردم: راه خروج از آن فتنه ها چیست یا رسول الله؟ فرمود: کتاب خداست که در آن خبر پیشینیان و خبر آیندگان است، و در آن است داوری بین شما، و اوست جداکننده حق از باطل که نباید آن را به شوخی پنداشت. هر ستمگری که او را ترک کند خدای تعالی کمر او را می شکند، و هر که هدایت را در غیر آن بخواهد خدا گمراهش می کند. و اوست ریسمان محکم خدا، و او ذکر حکیم است، و او صراط مستقیم است.

و به واسطه قرآن هواهای نفسانی به کجروی دچار نمی شود، و زبانها به واسطه قرآن به اشتباه نمی افتند، و دانشمندان از آن سیر نمی شوند، و از زیاد خواندن کهنه نمی شود، و عجایش پایان نمی پذیرد. کسی که به قرآن سخن گوید راست می گوید، و کسی که عمل به قرآن کند اجر و پاداش می برد، و کسی که از روی قرآن حکم کند به عدالت حکم می کند، و کسی که به قرآن دعوت شود به راه راست هدایت می شود.

عن علی علیه السلام قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم یقول: سیکون فتن، قلت: فما المنخرج منها یا

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ قال: كتاب الله فيه نبأ ما قبلكم و خبر ما بعدكم و حكم ما بينكم، و هو الفصل ليس بالهزل، من تركه من جبار قصمه الله و من ابتغى الهدى في غيره أضلّه الله، و هو حبل الله المتين، و هو الذّكر الحكيم، و هو الصراط المستقيم، و هو الذي لا تزيع به الا هواء و لا تلتبس به الالسنه، و لا تشيع منه العلماء، و لا يخلق من كثرة الرد، و لا تنقضى عجائبه، من قال به صدق، و من عمل به اجر، و من حكم به عدل، و من دعى اليه هدى الى صراط مستقيم.

اللّهم و كما نصبت به محمّدا علما للدّلاله عليك و انهجت بآله سبل الرضا اليك بارالها! همچنان كه به وسيله قرآن محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را نشانه اى جهت راهنمايى به سويت نصب فرمودى و به خاندان او راههاى رضاي خود را آشكار فرمودى.

فصلّ على محمّد و آله و اجعل القرآن وسيله لنا الى اشرف منازل الكرامه پس بر محمّد و آل او درود فرست و قرآن را براى ما وسيله رسيدن به والاترين جاىگاه هاى كرامت قرار ده.

و سلّمنا نعرج فيه الى محلّ السّلامه و نردبان اوج گرفتن به سر منزل سلامت.

و سببا نجزي به النّجاه فى عرصه القيمه و سببى كه جزاى آن نجات در عرصه قيامت باشد.

و ذريعه تقدم بها على نعيم دار المقامه و وسيله اى باشد كه به واسطه آن به نعمتهاى بهشت جاويدان وارد شويم.

اللّهم صلّ على محمّد و آله و احطط بالقرآن عنا ثقل الاوزار بارالها! بر محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و خاندانش درود بفرست و به وسيله قرآن سنگيني گناهان را از دوش ما بيفكن.

و هب لنا حسن شمائل الابرار و اخلاق خوب نيكوکاران را به ما ارزانى فرما.

واقف بنا آثار الّذين قاموا لك به آناء الليل و اطراف النّهار و ما را پيرو كسانى قرار ده كه در دل شب و هر صبح و شام با قرآن در پيشگاه تو ايستاده اند.

حتى تطهّرنا من كلّ دنس بتطهيره تا به واسطه پاك ساختن قرآن ما را از هرگونه آلودگى پاك فرمايى.

و تقفوا بنا آثار الّذين استضاؤا بنوره و در پى كسانى ببرى كه به نور قرآن روشنى جسته اند.

و لم يلههم الا مل عن العمل فيقطعهم بخدع غروره و آرزو آنان را از كار باز نداشته كه به فريب نيرنگهايش آنان را از بين ببرد.

اللّهم صلّ على محمد و آله و اجعل القرآن لنا فى ظلم اللّيالى مونساً بارالها! بر محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و خاندانش درود بفرست و قرآن را در تاريخى شبها آرامش بخش دل ما قرار ده.

و من نزعات الشيطان و خطرات الوسوس حارسا و از فتنه انگیزی شیطان و وسوسه هایی که بر دل ما خطور می کند نگهبان قرار ده.

و لا قدامنا عن نقلها الى المعاصی حابسا و برای گامهای ما از رفتن به سوی معاصی باز دارنده قرار بده.

و لا لستتنا عن الخوض فی الباطل من غیر ما آفه مخرسا و قرآن را برای زبانهای ما از این که به باطل فرود رود لال کننده قرار بده نه از روی مرض.

و لجوارحنا عن اقتراف الآثام زاجرا و برای اعضای تن ما از ارتکاب گناهان بازدارنده قرار بده.

و لما طوت الغفله عتّا من تصفّح الاعتبار ناشرا و برای طومار اندیشه و عبرت که دست غفلت آن را درهم پیچیده نشردهنده قرار بده.

حتّی توصل الى قلوبنا فهم عجائبه و زواجر امثاله التي ضعفت الجبال الرّواسی علی صلابتها عن احتماله تا فهم شگفتیهای آن و پندها و مثلهای بازدارنده اش را که کوههای استوار (با وجود استحکام) از حمل آن ناتوان شدند به دلهای ما برسانی.

اللهم صلّ علی محمد و آله و ادم بالقرآن صلاح ظاهرنا بارالها! بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و خاندانش درود بفرست و به وسیله قرآن شایستگی ظاهر ما را مستدام بدار.

و احجب به خطرات الوسوس عن صحّه ضمائرنا و به وسیله قرآن و وسوسه هایی را که بر دل ما خطور می کند و به سلامتی باطن ما زیان می رساند زایل فرما.

و اغسل به درن قلوبنا و علائق اوزارنا و به وسیله آن چرکهای دلهای ما را و آلودگی گناهان ما را شستشو بده.

و اجمع به منتشر امورنا و کارهای از هم پاشیده ما را به وسیله آن سامان ببخش.

و اروبه فی موقف العرض علیک ضمّاً هواجرنا و در صف محشر سوز تشنگی ما را به وسیله آن برطرف گردان (سیراب فرما).

و اکسنا به حلل الامان یوم الفزع الاکبر فی نشورنا و در روز ترس بزرگ هنگام برانگیخته شدنمان جامه های امان بر ما به وسیله آن بپوشان.

اللهم صلّ علی محمد و آله و اجر بالقرآن خلّتنا من عدم الاملاق بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و به وسیله قرآن نیاز ما را با تنگدست نشدن جبران فرما.

و سق الینا به رغد العیش و خصب سعه الارزاق و فراخی زندگانی و حاصلخیزی وسعت روزی را به وسیله قرآن به سوی ما روانه فرما.

و جتنبنا به الصّرائب المذمومه و مدانی الاخلاق و ما را به وسیله قرآن از خوبیهای ناپسند و اخلاق پست دور فرما.

و اعصمنا به من هوه الكفر و دواعی التّفاق و از دزّه عمیق کفر و موجبات نفاق ما را به وسیله قرآن حفظ فرما.

حتّی یکون لنا فی القیمه الی رضوانک و جاناک قائدا تا آن که در قیامت قرآن رهبر ما به سوی رضوان و بهشتت باشد.

و لنا فی الدنیا عن سخطک و تعدّی حدودک ذائدا و در دنیا از خشم تو و تجاوز از حدودت باز بدارد.

و لما عندک بتحلیل حلاله و تحریم حرامه شاهدها و برای ما در حلال شمردن حلالها و حرام دانستن حرامها گواه باشد.

اللّهم صلّ علی محمّد و آله و هوّن بالقرآن عند الموت علی انفسنا کرب السّیاق و جهد الانین و ترادف الحشارج اذا بلغت النّفوس التّراقی و قیل من راق بارالها! بر محمّد و خاندانش درود بفرست و به برکت قرآن هنگام مرگ دشواری جان کندن و سختی ناله کردن را بر ما آسان فرما؛ و همچنین در آن هنگام که نفسها به شماره می افتند و جانها به گلوگاه می رسند و گفته می شود: چه کسی معالجه گر است؟

و تجلّی ملک الموت لقبضها من حجب الغیوب و فرشته مرگ برای گرفتن جانها از پرده های غیب پدید آید.

و رماها عن قوس المنایا باسهم وحشه الفراق و تیرهای وحشتناک فراق را از کمانهای مرگ پرتاب کند.

و داف لها من ذعاف الموت کأسا مسمومه المذاق و تلخی مرگ را چون جامی زهرآگین به کام جانها فروریزد.

و دنامنا الی الآخره رحیل و انطلاق و کوچ کردن و روان شدن ما به جهان آخرت نزدیک شود.

و صارت الاعمال قلائد فی الاعناق و اعمال همچون طوقهایی در گردنها بشود.

و كانت القبور هي المأوى الى ميقات يوم التّلاق و گورها آرامگاهمان تا روز ملاقات (روز قیامت) باشد.

اللّهم صلّ علی محمد و آله، و بارک لنا فی حلول دار البلی و طول المقامه بین اطباق الثّری بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و وارد شدن ما را به خانه پوسیدن و از هم پاشیدن و اقامت طولانی در میان طبقات خاک را بر ما مبارک گردان.

و اجعل القبور بعد فراق الدّنيا خیر منازلنا و قبرها را بعد از مفارقت از دنیا بهترین منزلهای ما قرار بده.

و افسح لنا برحمتک فی ضیق ملاحدنا و در سایه رحمتت لحدهای تنگ ما را فراخ گردان.

و لا تفضحننا فی حاضری القیمه بموبقات آثامنا و ما را در پیش حاضران رستاخیز به گناههای هلاک کننده مان رسوا مکن.

و ارحم بالقرآن فی موقف العرض علیک ذلّ مقامنا و به برکت قرآن هنگام صف بستن در پیشگاهت بر ذلّت ما ترحم فرما.

و ثبت به عند اضطراب جسر جهنّم يوم المجاز علیها زلل اقدامنا و هنگام لرزیدن پل جهنّم در روز عبور از آن گامهای ما را از لغزش به وسیله قرآن استوار بدار. در پاره ای از روایات وارد شده است که صراط و جسر جهنّم آنچنان می لرزد و مردم را تکان می دهد که نزدیک است مفاصل آنها از هم جدا شود، و مردم همچون مورچه های ریز و ذرات هوا به آتش فرو می ریزند.

سیّد شارح فرماید: در اخبار متواتر رسیده است که در روز قیامت پلی بالای دوزخ کشیده می شود که اولش در صحرای محشر است و پایانش بر در بهشت، هرکس اخلاص به خدای تعالی داشته باشد از آن پل عبور کرده وارد بهشت می شود، و کسی که معصیت خدا کرده باشد از دو طرف این پل به آتش می افتد «و قد تواترت الاخبار بانّه یمدّ یوم القیمه علی متن جهنّم جسر اوله فی الموقف و آخره علی باب الجنّه یجوزه من اخلص لله فیدخل الجنّه و من عصاه سقط عن جنبیه الی التّار».

در توصیف صراط وارد شده است که باریک تر از مو و تیزتر از شمشیر است و مؤمن از آن همچون برق ردّ می شود. و اما اضطرابی که در این دعا وارد شده در بعضی از اخبار است که صراط در زیر پای اهل محشر می لرزد و مردم از روی آن به دوزخ می افتند. بنابراین ضرورتی

ندارد که اضطرابی را که در این دعا وارد شده بر اضطراب عبورکنندگان از صراط حمل کنیم.

و تَوْرَ به قبل البعث سدف قبورنا و نَجْنَا من کَلِّ کرب یوم القیمه و شدائد احوال یوم الطَّامَّة و پیش از برانگیخته شدن تاریکی قبرهای ما را به وسیله آن روشن فرما و از هرگونه اندوه آن روز بزرگ و دشواریهای هولناکش به وسیله قرآن ما را نجات عنایت فرما.

و یَبِضُّ وجوهنا یوم تسوّد وجوه الظّلمه فی یوم الحسره و التّدامه و در آن روز که روی ستمگران سیاه شود که روز حسرت و پشیمانی است رویهای ما را سفید فرما. مترجم گوید:

بدان که یکی از اسماء روز قیامت یوم الحسره است؛ چنان که خدای تعالی فرماید: «وَ أَنْزَلْنَاهُمْ یَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ» (1) روزی است که آدمی حسرت روزهای گذشته و فرصتهای از دست رفته را می خورد لکن فایده ای ندارد و دیگر کار از کار گذشته است؛ چنان که یکی دیگر از اسماء قیامت هم یوم التّدامه است، و بدکردارها پشیمانند که چرا خود را به کارهای زشت آلوده کردند، و نیکان پشیمانند که چرا از نعمتهای الهی در دنیا بهره برداری بیشتری نکردند.

در پاره ای از تواریخ گفته شده است که اسکندر هنگامی که در ظلمات راه می پیمود به جایی رسید که صدای پای اسبان بیشتر به گوش می رسید. اسکندر و سپاهش از خضر که دلیل راه بود سؤال کردند که چرا صدای پای اسبان بیشتر شد؟ خضر فرمود: به زمینی رسیدیم که هر کس از زمین چیزی با خود بردارد پشیمان خواهد شد و هر کس هم که بر ندارد پشیمان خواهد شد.

گروهی گفتند: ما که پشیمان خواهیم شد این چه زحمتی است که به خود بدهیم و باری با خود حمل کنیم؟ و گروهی دیگر گفتند: ما برمی داریم هرچه بادآباد. وقتی از ظلمات خارج شدند دیدند تمام سنگهایی که برداشته اند جواهرات گران قیمت است و طبیعی بود که هر دو دسته پشیمان باشند، چه آنهایی که برداشتند نادم بودند و چه آنهایی که برداشته بودند متأسّف بودند که چرا بیشتر برداشتند. ای عزیز! این است مثل آدمیان در روز جزا و عرصه قیامت.

و اجعل لنا فی صدور المؤمنین و دأ و برای ما در دلهای مؤمنین دوستی بیفکن. به احتمال زیاد استلهم از آیه شریفه ای است که می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ

ص: 194

الرَّحْمَنُ وُدًّا» (1) ظاهر این است که محبت در دل‌های مؤمنین وسیله ای است برای رسیدن خیرات از آنان به کسی که دوستش می‌دارند چه در دنیا و چه در آخرت.

و لا تجعل الحیوه علینا نکدا و زندگی را بر ما تیره و تار مفرما. در تفسیر ابی حمزه ثمالی است که گوید: امام باقر علیه السلام مرا حدیث فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود:

بگو: «اللهم اجعل لی عندک عهدا و اجعل لی فی قلوب المؤمنین وداً». پس فرمود: مقصود از این دو جمله علی علیه السلام است.

پس این آیه نازل شد «و فی تفسیر ابی حمزه ثمالی حدثنی ابو جعفر باقر علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعلی علیه السلام: قل اللهم اجعل لی عندک عهدا و اجعل لی فی قلوب المؤمنین ودا، فقال: هما علی، فنزلت هذه الآیه». و از ابن عباس روایت شده که گفته معنی این آیه شریفه این است که خدا آنان را دوست می‌دارد و محبوب خلق خودش نیز می‌فرماید. و از قتاده نقل شده که هیچ بنده ای روی به خدای عزّ و جلّ نمی‌آورد مگر این که خدای تعالی دل‌های بندگان را به سوی او متوجه می‌کند «و عن ابن عباس: یعنی یحبهم الله و یحبهم الی خلقه». «و عن قتاده ما اقبل العبد الی الله عزّ و جلّ الا اقبل الله بقلوب عباده الیه». و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که فرمود: «اذا احبّ الله عبدا یقول لجبرئیل قد احببت فلانا فاحبّه فیحبّه جبرئیل، ثم ینادی فی اهل السماء انّ الله قد احبّ فلانا فاحبّوه، فیحبّه اهل السماء ثم توضع له المحبّه و القبول فی الارض»؛ هنگامی که خدای تعالی بنده ای را دوست می‌دارد به جبرئیل می‌فرماید که همانا من فلانی را دوست گرفتم تو نیز او را دوست بدار. پس جبرئیل او را دوست می‌دارد، سپس در میان اهل آسمان ندا می‌دهد که خدای تعالی فلانی را دوست داشته پس شما نیز او را دوست بدارید. پس اهل آسمان او را دوست می‌دارند، سپس محبت و قبول برای او در زمین قرار داده می‌شود.

اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک کما بلغ رسالتک و صدع بامرک و نصح لعبادک بارالها! بر محمد بنده و پیامبرت درود بفرست همچنان که پیام تو را رساند و دستور تو را آشکار ساخت و خیرخواه بندگانت بود.

اللهم اجعل نبینا صلواتک علیه و علی آله یوم القیامه اقرب النبیین منک مجلسا بارالها! پیامبر ما را که درودت بر او و بر خاندانش باد روز قیامت نزدیک ترین پیامبران به خود قرار بده.

و امکانهم منک شفاعه و توانایی اش را بر شفاعت از همه فزون تر گردان.

ص: 195

و اجلهم عندك قدرا و اوجههم عندك جاها و مقامش را نزدت والاترين و منزلتش را ابرومندترين منزلت بفرما.

اللهم صلى على محمد و آله و شرف بنيانه و عظم برهانه بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و بنيادش را والايي عطا بفرما و برهانش را قوی و عظيم فرما.

و ثقل ميزانه و ترازويش را سنگين بفرما.

و تقبل شفاعته و شفاعتش را پذير.

و قرب وسيلته و وسيله اش را نزديك فرما.

و بيض وجهه و روسفيدش ساز.

و اتم نوره و نورش را كامل فرما.

و ارفع درجته و درجه اش را بالا ببر.

و احينا على سننه و ما را بر راه و روش او زنده بدار.

و توقنا على ملتته و بر آيين او بميران.

و خذبنا منهاجه و ما را در راه او راهرو فرما.

و اسلك بنا سبيله و به راه و طريقه اش ببر.

و اجعلنا من اهل طاعته و ما را از پيروان و فرمانبران حضرتش قرار بده.

و احشرنا في زمرة و ما را در گروه او محشور بفرما.

و اوردنا حوضه و اسقنا بكأسه و به حوض او برسان و از جامش سيراب فرما. مترجم گوید:

از موضوعاتی که در روایات شیعه و سنی مطرح است موضوع حوض کوثر است که به مناسبت‌های مختلف از آن یاد شده است؛ از جمله روایت متواتره مشهوره ثقلین که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اَنْتِ تَارِكُ فَيْكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَعِترَتِي»، بنا به نقل شیعه، (و سنی) بنابنقل سنی ها؛ من دو چیز گرانبها در میان شما به یادگار و یا به امانت می گذارم «ما ان تمسکتُم بهما لن تضلّوا من بعدی» مادامی که به این دو چیز متمسک باشید هرگز گمراه نخواهید شد «و انّهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض» و این دو از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

سید شارح فرماید: بعضی از اصحاب ما فرموده اند که به ثبوت رسیده است که از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در عالم آخرت حوضی است، و این مطلب از طریق شیعه و سنی ثابت شده

است و مسلم آن را از هفده نفر از اصحاب رسول خدا نقل کرده و غیر مسلم از ده نفر صحابی نقل کرده است که اینان بجز آنانند که مسلم از آنها نقل کرده است. و عیاض گفته که ایمان داشتن به حوض واجب است و تصدیق به آن از ایمان است، پایان سخن بعض اصحاب. و قرطبی گفته که از جمله اموری که بر هر مکلفی واجب است که آن را بداند و تصدیقش کند آن است که خدای تعالی پیغمبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را مخصوص فرموده است به حوض، و در احادیث صحیحه به نام و اوصاف آن و شرایش تصریح شده است، و آنچنان شهرتی دارد که از مجموع آنها علم قطعی به وجود آن حاصل می شود.

و این موضوع را سی و چند نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند که در صحیح مسلم و بخاری بیست و چند نفرشان گفته شده و بقیه در کتابهای دیگر؛ چنان که به طریق صحیح نقل شده و روایت آن مشهور است. و نیز قرطبی گفته است: قول درست آن است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را دو حوض است: یکی از آن دو در صحرای محشر است قبل از صراط، و دیگری در داخل بهشت است، و به هریک از این دو کوثر گفته می شود. و ابن حجر گفته است که کوثر نهری است در داخل بهشت و آب آن بر حوض می ریزد، و این که به حوض، کوثر گفته می شود از آن روست که از آن نهر مدد می گیرد، پایان سخن قرطبی.

و اما آنچه در توصیف حوض از طریق شیعه نقل شده است روایت ثقه الاسلام کلینی در کافی به سند خودش از جابر و او از امام باقر علیه السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هرکس خوشحال و مسرور است که زندگی و مرگش مانند زندگی و مرگ من باشد و به بهشتی که پروردگار من به من وعده فرموده وارد شود و به شاخه درختی که پروردگار من با دست قدرت خویش آن را کاشته متمسک شود پس بایستی علی بن ابی طالب و اوصیای او را پس از او دوست بدارد که آنان شما را بر در گمراهی وارد نمی کنند و از در هدایت بیرون نمی برند؛ پس آنان را تعلیم ندهید که آنان از شما داناترند و من از پروردگار خودم درخواست کرده ام که میان آنان و قرآن جدایی نیفکنند تا این چنین بر من در کنار حوض وارد شوند؛ و در وقت فرمودن (کلمه این چنین) میان دو انگشت پیوست فرمودند. و پهنای آن حوض به پهنای صنعا است تا ایله، و در آن کاسه های طلایی و نقره ای است به شماره ستارگان: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: من سره ان یحیی حیاتی و یموت میتتی و یدخل الجنة التی وعدنیها ربی و یتمسک بقضیب غرسها ربی بیده فلیتوال علی بن ابی طالب و اوصیائه من بعده فانهم لا یدخلونکم فی باب ضلال و لا

یخرجونکم من باب هدی، فلا تعلموهم فأنهم اعلم منکم، وانی سئلت ربی ان لا یفرق بینهم و بین الکتاب حتی یردا علیّ الحوض هکذا (و ضم بین اصبعیه) و عرضه ما بین صنعاء الی ایله، فیه قدحان ذهب و فضّه عدد النجوم».

مترجم گوید: از مواردی که موضوع حوض کوثر مطرح شده است قصیده عینیّه معروفه سید حمیری است که پس از شهادت زید بن علی آن را سرود. و مجلسی در کتاب بحار الانوار از امام رضا علیه السلام نقل می کند که آن حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به خواب دید که با امیر المؤمنین و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نشسته اند و سید حمیری در مقابل آنان این قصیده را می خواند؛ چون سید از قرائت قصیده فارغ شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امام رضا علیه السلام فرمود: این قصیده را (از بر) حفظ کن و شیعیان ما را نیز امر کن تا آن را حفظ کنند و به آنان اعلام کن که هرکس آن قصیده را از بر کند و به خواندن آن مداومت ورزد من ضامنم که خداوند تبارک و تعالی او را به بهشت ببرد: «فی البحار روی عن ابی الحسن الرضا، انه رأى النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی منامه مع علی و فاطمه و الحسن و الحسين علیهم السلام و ان السید الحمیری بین یدیه یقرأ هذه القصیده فلما فرغ منها قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم للرضا علیه السلام: احفظ هذه القصیده و مر شیعتنا بحفظها و أعلمهم أنّ من حفظها و أدمن قرائتها ضمنت له الجنة علی الله تعالی».

و ما یتیمنا و تبرکات تمام قصیده را در این نوشته می آوریم که از برکات حفظ و قرائت آن خوانندگان عزیز بهره مند شوند و ثوابی نیز عاید و واصل این ناچیز گردد. اینک متن قصیده:

لأمّ عمرو باللوی مربع طامسه اعلامها بلقع

تروح عنه الطیر وحشیّه و للاسد من خیفته تقزع

رقش (1) خاف الموت من نقثها و السمّ فی انیابها منقع

برسم دار ما بها مونس الاصلال (2) ی الثری وّقع

لما وقفن العیس (3) ی رسمها و العین من عرفانه تدمع

ذکرت من قد کنت ألهو به فبتّ و القلب شجی موجع

کان بالنار لما شقنی فی حبّ أروی کبدی تلذع

عجبت من قوم اتوا احمدا بخطبه لیس لها موضع

ص: 198

1- نوع من الحیه.

2- الصلّ الحیه الحبشیّه.

3- الابل الأبیض.

قالوا له لو شئت اعلمتتنا الى من الغايه و المفزع؟
اذا توقيت و فارقتنا و فيهم فى الملك من يطمع
فقال لو اعلمتكم مفزعا كنتم عسيتم فيه ان تصنعوا
صنيع اهل العجل اذا فارقوا هارون فالترك له اورع
و فى الذى قال بيان لمن كان اذا يعقل او يسمع
ثم اتته بعد ذا عزمه من ربه ليس لها مدفع
بلّغ و الاّ لم تكن مبلغا و الله منهم عاصم يمنع
فعتها قام النبىّ الذى كان بما يأمره يصدع
يخطب مأمورا و فى كفه كفّ علىّ ظاهر يلمع
رافعها اكرم بكفّ الذى يرفع و الكفّ الذى يرفع
يقول و الاملاك من حوله و الله فيهم شاهد يسمع
من كنت مولاه فهذا له مولى فلم يرضوا و لم يقنعوا
فاتّهموه و حنت غيّهم علىّ خلاف الصادق الاصلع
و ضلّ قوم غاضهم فعله كاتما آناهم تجدع
حتى اذا واروه فى لحدّه و انصرفوا من دفنه ضيعوا
ما قال بالامس و أوصى به و اشتروا و الصّرّ بما ينفع
و قَطّعوا ارحامه بعده فسوف يجزون بما قَطّعوا
فازمعا غدرا بمولاهم تبا لما كانوا به أزمعا
لا هم عليه يردوا حوضه غدا و لا هو فيهم يشفع
حوضا له ما بين صنعا الى اتيه ارض الشام او اوسع
ينصب فيه علم للهدى و الحوض من ماء له مترع

يفيض من رحمته كوثر ابيض كالفضّه او اسطع

حصاه ياقوت و مرجانه و لؤلؤ لم تجنه اصبع

بطحائه مسك و حماماته تهترّ منها مولق مربع

اخضر ما دون الورى ناضر و فاقع اصفر او الصع

فيه أباريق و قد حانه يذبّ عنه الرجل الاصلح

ص: 199

يذّب عنها ابن ابي طالب ذبا كجربى ابل شرّع
و العطر و الريحان انواعه ذاك و قد هبّت به زعزع
ريح من الجنّه مأموره ذاهبه ليس لها مرجع
اذا دنوا منه لكى يشربوا قيل لهم تبا لكم فارجعوا
فالتمسوا دونكم منهلا يرويكم او مطعما يشبع
هذا لمن والا بنى احمد و لم يكن غيرهم يتبع
فالفوز للشارب من حوضه و الويل و الذل لمن يمنع
و الناس يوم الحشر راياتهم خمس فمنها هالك اربع
فرايه العجل و فرعونها و سامرى الامه المشنع
و رايه يقدمها ابكم عبد لنيم لكّع اكوع
و رايه يقدمها حبتر للزور و البهتان قد ابدع
و رايه يقدمها نعثل لا برّد الله له مضجع
اربعه فى سقر او دعوا ليس لهم من دونها مطلع
و رايه يقدمها حيدر كائها الشمس اذا تطلع
غدا تلاقى المصطفى حيدر و رايه الحمد له ترفع
مولى له الجنه مأموره و النار من خيفته تفزع
امام صدق و له شيعه يروو من الحوض و لم يمنع
هذا لمن والا بنى احمد و الحبّ فى غيرهم لا ينفع
بذاك جاء الوحى من ربّنا يا شيعه الحق فلا تجزعوا
الحميرى مادحكم لا يزل و لو يقطع اصبع اصبع
الحميرى فى قوله صادق و حبكم فى قلبه مودع

و بعدها صلّوا علی المصطفی و صنوه حیدره الاصلح

*

و صل اللهم علی محمد و آله صلوه تبلّغه بها افضل ما یأمل من خیرک و فضلک و کرامتک بارالها! بر محمد و خاندانش درودی بفرست
که به وسیله آن او را به بهترین نیکیها و فضل و

ص: 200

کرامتت که امید آنها را دارد برسانی.

اتک ذورحمه واسعه و فضل کریم زیرا که تو صاحب رحمت پهناور و احسان کریمانه ای.

شاید اشاره باشد به آیه شریفه «فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ» (1) بگو ای پیامبر که پروردگار شما صاحب رحمت پهناور و فراگیری است که هیچ چیز از آن محروم نماند؛ چنان که می فرماید:

«وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (2) رحمت من همه چیز را فرا گرفته است.

اللهم اجزه بما بلغ من رسالاتك و ادى من آياتك و نصح لعبادك و جاهد في سبيلك افضل ما جزيت احدا من ملائكتك المقربين و انبيائك المرسلين المصطفين بارالها! به پاداش ابلاغ پیامهایت و رساندن آیاتت و پندآموزی بندگانت و جهاد در راهت بهترین جزا و پاداشی را که به یکی از فرشتگان مقرب درگاهت و پیامبران مرسل و برگزیده ات مرحمت فرموده ای به آن حضرت عطا بفرما.

و السلام عليه و على آله الطيبين الطاهرين و رحمه الله و برکاته و سلام و درود و رحمت و برکات حق تعالی بر او و بر خاندان پاک و پاکیزه اش باد.

*

ص: 201

1- سورة انعام، آیه 147.

2- سورة اعراف، آیه 156.

دعاؤه اذا نظر الى الهلال و من دعائه اذا رأى الهلال

أيها الخلق المطيع الدائب السريع المتردد في منازل التقدير و المتصرف المتصرف في فلک التدبير آمنت بمن نور بك الظلم و أوضح بك
البهم و جعلك آية من آيات ملكه و علامه من علامات سلطانه و امتهنتك فامتهنتك بالزياده و التقصان و الطلوع و الأفول و الإناره و
الكسوف في كل ذلك انت له مطيع و إلى ارادته سريع سبحانه ما أعجب ما دبّر في امرک و أطف ما صنع في شأنک جعلك مفتاح شهر
حادث لأمر

ص:202

حادث فأسأل الله ربّي وربّك وخالقّي وخالقك و مقدرّي و مقدرک و مصوّرّي و مصوّرک ان یصلّی علی محمّد و آله و أن یجعلک
جعلک مفتاح شهر حادث لأمر حادث جعلک الله هلال برکه لا تمحقها الأیام و طهاره لا تدنّسها الآثام هلال امن امنه من الآفات و
سلامه من السّیئات هلال سعد لا نحس فيه و یمن لا نکد معه و یسر لا یمازجه عسر و خیر لا یشوبه شر هلال امن و ایمان و نعمه و
إحسان و سلامه و إسلام اللهم صلّ علی محمّد و آله و اجعلنا و نعمه و إحسان اللهم اجعلنا من ارضی

من طلع عليه و أركى من نظر اليه و أسعد من تعبد لك فيه و وققنا فيه للتوبه و اعصمنا فيه من الحوبه و احفظنا فيه من مباشره معصيتك و
أوزعنا فيه شكر نعمتك و ألسنا فيه جنن العافيه و اعصمنا من الحوبه و أوزعنا شكر النعمه و ألسنا جنن العافيه و أتمم علينا باستكمال
طاعتك فيه المته انك المثنان الحميد و صلى الله على محمد و آله الطيبين الطاهرين انك انت المثنان الحميد

شرح دعای چهل و سوم دعای هنگام نگاه کردن به نور ماه

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام اذا نظر الى الهلال من دعاهای آن حضرت است هنگامی که به ماه نو نگاه می فرمود. هلال اسم ماه در اولین شب یا تا سه شب یا تا هفت شب، و نام آن در دو شب به آخر ماه مانده می باشد و در غیر این شبها آن را قمر می گویند. و بعضی فرموده اند: هلال اسم مخصوص شب اول ماه است و اگر آن شب دیده نشد شب دوم، و در غیر این دو شب به آن قمر گفته می شود. و اقوال دیگری نیز هست. و علما گفته اند که ریشه لغوی هلال از اهلال است که به معنای بلند کردن صداست و این معنا به آن مناسبت است که مردم به هنگام دیدن هلال صدایشان را به تکبیر بلند می کنند، و یا به معنای بلند شدن صدای بچه به گریه هنگام ولادت می باشد. و مناسبتهای دیگری نیز گفته شده است. در این مقام چند مسئله است:

*مسئله اول

دعا خواندن به هنگام رؤیت هلال مستحب است و از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیای معصومینش نقل شده است، و در مستحب بودن آن شبهه ای نیست که اجماع مسلمین بر آن است؛ ولکن ابن عقیل قائل به وجوب خواندن دعا به هنگام دیدن هلال ماه رمضان شده است و در این قول منفرد است و کسی جز او چنین فتوایی نداده است؛ و دعا این است: «اللهم اهله علينا اهلالا مبارکا، اللهم ادخله علينا بالسلامه و الاسلام و اليقين و الايمان و البر و التوفيق لما تحب

و ترضی».

*مسئله دّوم

از آداب دعا خواندن به هنگام رؤیت هلال آن است که دعا در جایی خوانده شود که هلال دیده شده؛ چنان که روایت شیخ صدوق در فقیه و شیخ الطائفه در تهذیب و در مصباح از امیر المؤمنین به این مطلب دلالت دارد که آن حضرت فرمود: هنگامی که هلال را دیدی از جای حرکت نکن و بگو: «اللّهم انی اسئلك خیر هذا الشهر و فتحه و نوره و نصره و برکته و ظهوره و رزقه و اسئلك خیر ما فیہ و خیر ما وعدہ و اعوذ بک من شرّ ما فیہ و شرّ ما بعدہ، اللّهم ادخل علینا بالامن و الایمان و السلامه و الاسلام و البرکة و التقوی و التوفیق لما تحبّ و ترضی».

*مسئله سوّم

از آداب رؤیت هلال آن است که با دستش و با سرش و با هیچ یک از جوارحش اشاره نکند؛ چنان که در روایت امام صادق علیه السّلام است که فرمود: هنگامی که هلال ماه رمضان را دیدی پس به آن اشاره نکن، و لکن رو به قبله کن و دستها را به سوی خدای عزّ و جلّ بلند کن و هلال را مخاطب قرار بده و بگو: «رَبِّی و رَبِّک اللّهُ رَبّ العالمین اللّهم اهلّ علینا بالامن و الایمان و السلامه و الاسلام و المسارعه الی ما تحبّ و ترضی، اللّهم بارک لنا فی شهرنا هذا و ارزقنا عونه و خیره و اصرف عنا ضرّه و شرّه و بلائه و فتنته». و شاید این دستور مختصّ به ماه رمضان باشد. و اما رو به قبله نمودن و دست بلند کردن اختصاص به رؤیت هلال ندارد، بلکه در هر دعایی مستحبّ است. دعای صحیفه:

ایّها الخلق المطیع الدائب السریع ای آفریده شده فرمانبردار! ای دونده باشتاب!

المتردّد فی منازل التقدیر ای رفت و آمد کننده در منزلهای مقدر شده!

المتصرّف فی فلک التدبیر ای چرخنده در فلکی که تدبیر شده!

آمنت بمن نور بک الظلم و اوضح بک البهم ایمان آوردم به کسی که به وسیله تو تاریکیها را روشن نمود و مبهمات را در پرتوت آشکار ساخت.

و جعلک آیه من آیات ملکه و علامه من علامات سلطانه و تورا نشانه ای از نشانه های فرمانروایی خود و علامتی از علامتهای قدرت خویش قرار داد.

ص: 206

و امتهنک بالزیاده و النقصان و الطلوع و الافول و الاناره و الکسوف و تورا گاهی به نقص و گاهی به کمال و گاه به طلوع و زمانی به غروب و حالتی به درخشندگی و حالتی به گرفتگی مسخر خویش فرمود.

فی کلّ ذلک انت له مطیع و الی ارادته سریع تو در همه این احوال مطیع حضرت حق بوده و شتابان به سوی اراده حق تعالی هستی.

سبحانه ما اعجب ما دبّر فی امرک و الطّف ما صنع فی شأنک منزّه است خدای تعالی! چه شگفت انگیز است تدبیری که درباره تو به کار برده، و چه لطیف و دقیق است آنچه درباره تو انجام داده! بعضی از بزرگان فرموده اند از کلمه سبحان الله سه نوع تنزیه استفاده می شود:

1. تنزیه ذات از نقص امکان، امکانی که سرچشمه همه بدیهاست و موجب روسیاهی در دنیا و آخرت است.

سیه رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد و الله اعلم

*

2. تنزیه صفات از ننگ و عار حدوث، و بلکه تنزیه صفات از این که مغایر با ذات باشد و زاید بر آن؛ چنان که در روایات اهل بیت بر این معنا تأکید شده است که فرموده اند: «رَبَّنَا عِلْمُ كَلَّةٍ وَ نُورُ كَلَّةٍ وَ قَدْرُهُ كَلَّةٌ»؛ یعنی نه چنان است که ذات ثبت له العلم و ذات ثبت له النور و ذات ثبت له القدره.

3. تنزیه افعال از این که قبیحی و یا کار بیهوده ای از حضرت متعال صادر شود؛ چنان که می فرماید: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (1) و نیز می فرماید: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ» (2).

جعلک مفتاح شهر حادث لامر حادث تورا کلید ماهی نو برای کاری نو قرار داده.

فاسئل الله ربی و ربک و خالقى و خالقک و مقدرى و مقدرک و مصورى و مصورک ان یصلی علی محمد و آله پس از خدایی که پروردگار من و توست و آفریننده من و توست و زمام مقدرات من و توبه دست اوست و صورتگر من و توست می خواهیم که بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندانش

ص: 207

1- سورة مؤمنون، آیه 115.

2- سورة انبیاء، آیه 16.

و ان يجعلك هلال برکه لا تمحقها الايام و تورا هلال برکتی قرار دهد که گذشت روزها آن را از بین نبرد.

و طهاره لا تدنّسها الاثام و هلال طهارتی قرار دهد که گناهان آن را نیالایند.

هلال امن من الآفات و سلامه من السيئات هلال ایمنی از آفتها و سلامتی از زشتیها. علامه بهایی فرموده است که ممکن است مراد از سلامت، سلامت مطلقه باشد؛ یعنی سلامت قلب از این که به غیر حق تعالی تعلقی بیابد. اما امن مطلق شاید مراد از آن طمأنینه نفس است به این که راحت انس و سکینه وصول به او دست بدهد، زیرا سالک مادامی که در طریق سیر الی الحق است در حالت اضطراب و خوف می باشد که از عاقبت کارش خائف است و نمی داند در اثنای سیر چه موانعی برای او پیش خواهد آمد و آن را از وصول به مقصد مانع خواهد شد.

ولی هنگامی که نسیم عنایت ازلی وزیدن گرفت و حجابهای ظلمانی را برداشت و جبال تعینات رسمی مندک شد، آن گاه است که دل به نور عیان منور می شود و راحت و اطمینان حاصل می شود و ترس و وحشت از بین می رود و مبشّرات امن و امان ظاهر می شود. و این دو مقام یعنی مقام امن و سلامت، از مقامات کسانی است که در اواخر سعادت که نحوستی با آن نیست و میمنتی که مشتمتی با آن نیست و یسری که با عسر ممزوج نیست و خیری که شری در آن نیست از لوازم این دو مقام است. پایان کلام شیخ بهایی به طور اختصار.

هلال سعد لا نحس فیه و یمن لا نکد معه هلال خوش طالعی باشی که نحوستی در آن نباشد و ماه میمنتی باشی که سختی و گرفتاری همراهش نباشد.

و یسر لا یمازجه عسر و ماه آسایشی باشی که هیچ دشواری در آن نیامیزد.

و خیر لا یشوبه شرّ و هلال خیری باشی که شائبه شری در آن نباشد.

هلال امن و ایمان و نعمه و احسان و سلامه و اسلام هلال ایمنی و ایمان و نعمت و احسان و سلامت و اسلام باشی. در پاره ای از روایات اهل بیت علیهم السلام برای بعضی از اعمال در بعضی از حالات هلال آثاری ذکر شده است؛ مانند آنچه کلینی در کافی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: کسی که سفر کند و یا ازدواج کند در وقتی که قمر در عقرب باشد نیکی نمی بیند «من سافر او تزوّج و القمر فی العقرب لم یر الحسنی». و نیز از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که در محاق ماه (شبهایی که ماه در محاق است و دیده نمی شود) ازدواج کند

خود را برای ساقط شدن بچه آماده کند.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْنَا مِنْ اَرْضِي مَنْ طَلَع عَلَيْهِ بَارَالِهَآ! بِرِ مُحَمَّدٍ وَخَانِدَانِش دَرُودِ بَفَرَسْتِ وَ مَا رَا از خَشْنُودْتَرِيْنَ كَسَانِيْ قَرَارِ
ده که ماه بر آنان طلوع نموده.

و ازکی من نظر الیه و پاکیزه ترین کسی که به ماه نگریسته.

و اسعد من تعبد لک فیه و سعادت مندترین کسی که در آن به عبادت تو کوشیده است.

و وقتنا فیه للتوبه و ما را در این ماه توفیق توبه عنایت فرما.

و اعصمنا فیه من الحوبه و ما را در آن از گناه نگاه دار.

و احفظنا فیه من مباشره معصیتک و ما را از انجام معصیت محفوظ بفرما.

و اوزعنا فیه شکر نعمتک و سپاس نعمتت را بر ما ارزانی فرما.

و البسنا فیه جنن العافیة و جامه های عافیت را بر ما بپوشان.

و اتمم علینا باستکمال طاعتک فیه المته و به وسیله انجام طاعتت منتت را در این ماه بر ما تمام بگردان.

انک المثنان الحمید زیرا که تو صاحب منتتهای بسیار و ستوده شده ای.

و صلی اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِيْنَ الطَّاهِرِيْنَ وَ دَرُودِ خِدا بِرِ مُحَمَّدٍ وَخَانِدَانِ پَاکِ وَ پَاکِيزه اش باد.

*

دعاؤه لدخول شهر رمضان و من دعائه لرمضان و دخول شهره

الحمد لله الذي هدانا لحمده و جعلنا من اهله لنكون لإحسانه من الشاكرين و ليجزينا على ذلك جزاء المحسنين و الحمد لله الذي حبانا بدينه الذي اجتبانا لدينه و اختصنا بمثلته و سبّلنا في و سبّل لنا سبيل احسانه لنسلكها بمنّه الى رضوانه حمدا يتقبّله يقبله منّا و يرضى به عنّا و الحمد لله الذي جعل من تلك السبيل شهره شهر رمضان شهر الصّيام الصّوم و شهر الإسلام و شهر الطّهور و شهر التّمحيص و شهر القيام

ص:210

و شهر الطهور و شهر القرآن الّذى انزل فيه القرآن هدى للنّاس و بيّنات من الهدى و الفرقان الّذى انزل فيه القرآن فأبان فضيلته على سائر الشّهور بما جعل له من الحرمات الموفوره الموسومه و الفضائل المشهوره فحرّم فيه ما احلّ فى غيره اعظاما و حجر فيه المطاعم و المشارب اكراما و جعل له وقتا بيّنا لا يجوز جلّ و عزّ ان لا يجوز فيه ان يقدم قبله و لا يقبل ان يؤخّر عنه ثمّ فضل ليله واحده من لياليه على ليالى الف على الف شهر و سمّاها ليله القدر تنزل الملائكه و الرّوح فيها ياذن ربهم من كلّ امر سلام دائم البركه

الى طلوع الفجر على من يشاء من عباده بما احكم من قضائه اللهم صل على محمد وآله و ألهمنا الى مطلع الفجر اللهم فألهمنا معرفه فضله وإجلال حرمة و التحفظ مما حظرت فيه و أعنا على صيامه بكف الجوارح عن معاصيك و استعمالها فيه بما و استعمالها فيما يرضيك حتى لا- نصغى بأسماعنا الى لغو و لا نسرع بأبصارنا الى لهو و حتى لا نبسط و لا نسرح ابصارنا فى لهو و لا نبسط ايدينا الى محظور و لا نخطو بأقدامنا الى محجور و حتى لا تعى بطوننا الا ما أحللت و لا تنطق السنتنا الا بما مثلت و لا نتكلف

الأّ ما يدنى من ثوابك ولا نتعاطى الأّ الأّذى يقى ولا نتعاطى الأّ ما يننى من عقابك ثمّ خلّص ذلك كلّ من رياء المرئين و سمعه
المسماعين المسمّعين لا نشرك فيه احدا دونك ولا نبتغى فيه مرادا سواك لا يشرك فيه احد دونك ولا يبتغى به مراد سواك اللهم صلّ
على محمّد وآله وفقنا فيه على مواقيت اللهم وفقنا فيه لمواقيت الصّلموات الخمس بحدودها التي حدّدت و فروضها التي فرضت و وظائفها
التي وظّفت و أوقاتها بحدودها التي حدّدت و أوقاتها التي وقّت و أنزلنا فيها منزله المصيبين لمنازلها الحافظين لأركانها المؤدّين لها في
اوقاتها على ما سنّه عبدك و رسولك صلواتك عليه

وآله فى ركوعها وسجودها وجميع فواضلها على اتم الطهور الحافظين لأركانها على ما سنّه رسولك محمد صلى الله عليه فى ركوعها وسجودها وخشوعها وجميع شرايعها على اتم الطهور واسبغه وأبين الخشوع وأبلغه ووقّنا فيه لأن نصل ارحامنا بالبرّ والصّله وأن نتعاهد ووقّنا فيه لأن نبلى ارحامنا بالصّله والبرّ وان نتعهد جيراننا بالإفضال والعطيّه وأن نخلّص اموالنا من التّبعات وأن نطهرها بإخراج الزّكوات وأن نراجع من هاجرنا وأن ننصف من ظلمنا وأن نسالم من عادانا حاشا من عودى فيك ولك فإثّه العدوّ الذى لا نواليه والحزب الذى لا نصافيه فإثّه العدوّ الذى لا نواليه والحرب الذى لا نسالمه ولا نقاديه

وَأَنْ نَتَقَرَّبَ إِلَيْكَ فِيهِ مِنْ وَأَنْ نَتَقَرَّبَ إِلَيْكَ مِنَ الْأَعْمَالِ الزَّكَايَةِ بِمَا تَطَهَّرْنَا بِهِ مِنَ الذُّنُوبِ وَتَعَصَمْنَا فِيهِ مِمَّا بِمَا يَطَهِّرُنَا مِنَ الذُّنُوبِ وَيَعَصَمُنَا
فِي مَا نَسْتَأْنِفُ مِنَ الْعُيُوبِ حَتَّى لَا يَوْرُدَ عَلَيْكَ أَحَدٌ مِنْ مَلَائِكَتِكَ إِلَّا دُونَ مَا نُوْرِدُ مِنْ أَبْوَابِ الْإِدْنِ مَا يُوْرِدُونَ عَنَّا مِنْ أَبْوَابِ الطَّاعَةِ لَكَ وَ
أَنْوَاعِ الْقُرْبَى إِلَيْكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الشَّهْرِ وَبِحَقِّ وَحَقِّ مِنْ تَعَبَّدَ لَكَ فِيهِ مِنْ ابْتِدَائِهِ إِلَى وَقْتِ فَنَائِهِ مِنْ مَلِكِ قُرْبَتِهِ
أَوْ نَبِيِّ أَرْسَلْتَهُ أَوْ عَبْدٍ صَالِحٍ اخْتَصَصْتَهُ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَآلِهِ وَأَهْلِنَا فِيهِ لِمَا وَعَدْتَ أَوْلِيَاءَكَ مِنْ كِرَامَتِكَ وَأَوْجِبْ لَنَا فِيهِ مَا أَوْجِبْتَ

لأهل المبالغة في طاعتك و اجعلنا في نظم من استحق الرفيع الأعلى برحمتك اللهم صل على محمد وآله و جنبنا الإلحاد في توحيدك و التخصير في تمجيدك و الشك في دينك و العمى عن سبيلك و الإغفال لحرمتك و الإندفاع لعدوك الشيطان الرجيم اللهم صل على محمد وآله و اذا كان لك في كل أو عبد صالح اختصته ان تجنبنا الإلحاد في توحيدك و التخصير في تمجيدك و الإغفال لحرمتك و العدول عن سنتك و الإندفاع لعدوك الشيطان الرجيم اللهم اهلنا فيه لما وعدت اولياءك من كرامتك و أوجب لنا ما أوجب لأهل الإستقصا في طاعتك و اجعلنا في نظم من استحق الرفيع الأعلى برحمتك اللهم و إن لك في كل

ليله من ليالى شهرنا هذا رقاب يعتقها عفوك او يهبها صفحك فاجعل رقابا يعتقها عفوك فاجعل رقابنا من تلك الرقاب و اجعلنا لشهرنا من خير اهل و أصحاب اللّهم صلّ على محمّد و آله و امحق و اجعلنا لشهرنا خير اصحاب و أهل و امحق ذنوبنا مع امحق انمحق هلاله و اسلخ عنّا تبعاتنا مع انسلاخ ايامه حتّى ينقضى عنّا و قد صفّيتنا فيه من الخطيئات و اخلصتنا فيه من السيئات اللّهم صلّ على محمّد و آله و ان ملنا فيه و خلّصتنا من السيئات اللّهم ان عندنا فيه فعدّ لنا و ان زغنا فيه فقوّمنا و ان اشتمل علينا عدوك الشيطان فاستنقذنا منه

الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ فَاسْتَنْقِذْنَا اللَّهُمَّ اشْحِنه بعبادتنا أَيَاك اشْحِنه بعبادتنا و زَيْن اوقاته بطاعتنا لك و أعْنَا بطاعتنا و أعْنَا في نهاره على صيامه و في ليله على الصَّلاه و التَّضَرُّع اليك و الخشوع لك و الذَّلَّة بين يديك على الصَّلاه لك و التَّضَرُّع اليك و الخشوع بين يديك حتَّى لا يشهد نهاره علينا بغفله و لا ليله بتفريط اللّهمَّ و اجعلنا في سائر الشَّهور و الأيام كذلك ما عمَّرتنا و اجعلنا من عبادك الصَّالحين الَّذِينَ يرثون الفردوس هم فيها خالدون و الَّذِينَ يؤتون ما آتوا و قلوبهم و جله انهم الى ربهم راجعون و من الَّذِينَ يسارعون في الخيرات و هم لها سابقون

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فِي كُلِّ وَقْتٍ وَكُلِّ أَوَانٍ وَعَلَى كُلِّ حَالٍ عَدَدَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى مَنْ صَلَّيْتَ عَلَيْهِ وَأَضْعَافَ ذَلِكَ كُلَّهُ بِالْأَضْعَافِ
الَّتِي لَا يَحْصِيهَا غَيْرُكَ إِنَّكَ فَعَّالٌ لِمَا تَرِيدُ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ فِي كُلِّ وَقْتٍ وَفِي كُلِّ أَوَانٍ وَفِي
كُلِّ حَالٍ عَدَدَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى مَنْ صَلَّيْتَ وَأَضْعَافَ ذَلِكَ كُلَّهُ بِالْأَضْعَافِ الَّتِي لَا يَحْصِيهَا غَيْرُكَ إِنَّكَ فَعَّالٌ لِمَا تَرِيدُ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم و كان في دعائه عليه السلام اذا دخل شهر رمضان از دعاهای آن حضرت است هنگامی که ماه رمضان فرا می رسد.

الحمد لله الذي هدانا لحمده و جعلنا من اهله لنكون لاحسانه من الشاكرين، و ليجزينا على ذلك جزاء المحسنين.

سپاس خداوند را که ما را به ستایش خود هدایت فرمود و ما را اهل آن قرار داد تا به احسان او از سپاسگزاران باشیم و تا ما را به سبب آن پاداش نیکوکاران بدهد.

و الحمد لله الذي حباننا بدينه، و اختصنا بملته، و سبّلنا في سبيل احسانه لنسلکها بمنه الى رضوانه حمدا يتقبله منا، و يرضى به عنا و سپاس خداوند را که دین خود را به ما هدیه داد و ما را به آیین خود اختصاص داد و ما را در راههای احسان خود راه برد تا به وسیله احسان او، آن راهها را به سوی خوشنودیش بیماییم. سپاسی که آن را از ما می پذیرد و با آن از ما خشنود می شود.

و الحمد لله الذي جعل من تلك السبل شهره شهر رمضان، شهر الصيام، و شهر الاسلام، و شهر الطهور، و شهر التّمحيص، و شهر القيام الذي انزل فيه القرآن، هدى للنّاس، و بينات من الهدى و الفرقان و سپاس خداوند را که یکی از آن راهها را ماه خودش ماه رمضان قرار داد، ماه روزه داری، ماه اسلام و ماه پاکیزگی و ماه تصفیه و ماه قیام؛ ماهی که قرآن در آن نازل شده که هدایت کننده مردم و دارای نشانه هایی از هدایت و فرقان (تشخیص حق از باطل) است.

فابان فضيلته على سائر الشهور بما جعل له من الحرمات الموفوره، و الفضائل المشهوره فحرم

فيه ما احلّ في غيره اعظاما، و حجر فيه المطاعم و المشارب اكراما، و جعل له وقتا لا يجيز - جلّ و عزّ - ان يقدم قبله، و لا يقبل ان يؤخّر عنه ثمّ فضّل ليله واحده من لياليه على ليالي الف شهر و سمّاها ليله القدر. آن ماه را بر ديگر ماهها آشكار كرد، بدین گونه که در آن، حرمت‌های فراوان و فضیلت‌های معروفی قرار داد، به سبب عظمتی که دارد. چیزی را که در غیر آن حلال بود، در آن حرام کرد و به سبب گرامیداشت آن، خوردنیها و آشامیدنیها را منع کرد و در آن، وقت معینی قرار داد که خدای بزرگ و توانا اجازه نمی دهد که از آن مقدم شود و نمی پذیرد که از آن مؤخر شود، سپس یک شب آن را بر شب های هزار ماه برتری داد و آن را شب قدر نام نهاد.

نکته ای در لطافت تعبیر

چه بسا در مورد تفضیل شب قدر بر هزار ماه سؤالی پیش بیاید و آن این که چگونه می شود یک شب در ماه رمضان بر هزار ماه که تقریبا 33 سال می شود برتری داشته باشد در حالی که در همان سالها نیز ماه رمضان هست و شب قدر دارد. بعضی برای رهایی از این اشکال گفته اند که در ماه رمضانهایی که خلال این چند سال است شب قدر نیست و خالی از ليله القدر است «لان العباده فيها خير من العباده في الف شهر ليس فيها هذه الليله» چنانچه سید شارح روایاتی در این باره نقل می فرماید و به این تعبیر امام سلام الله علیه اشکال مذکور متوجه نمی شود. زیرا می فرمایند که خدای تعالی شبی از شبهای ماه رمضان را بر شبهای هزار ماه برتری داد و سخنی از ماه رمضان در هزار ماه نیست و این فضیلت و برتری از آن روست که در ليله القدر خیرات و برکات الهی بر بندگان نازل می شود و روزیها و سودهای دنیوی و اخروی برای مردم تقدیر می شود؛ چنان که ثقة الاسلام کلینی - رضوان الله علیه - در کافی شریف سند به امام صادق علیه السلام می رساند و راوی حدیث گوید: یکی از اصحاب ما که به نظرم سعید سمان بود به حضرت عرض کرد: چگونه شب قدر از هزار ماه بهتر است؟ فرمود:

عبادت کردن در آن شب بهتر است از عبادت در هزار ماهی که شب قدر در آنها نیست «فی الکافی بسنده عن ابی عبد الله قال له بعض اصحابنا قال: و لا اعلمه الا سعید السمان: کیف تكون ليله القدر خير من الف شهر؟ قال: العمل فيها خير من العمل في الف شهر ليس فيها ليله القدر».

و نیز به سند خودش از حمران روایت می کند که او از امام باقر علیه السلام پرسید: شب قدری که از هزار ماه بهتر است به چه معنی است؟ فرمود: هر نوع کار نیک در آن شب از نماز و زکات و

انواع نیکی ها بهتر است از کار کردن در هزار ماهی که شب قدر نداشته باشد. و اگر نبود این که خدای تعالی پاداش متدینین را چندین برابر عطا می فرماید، به چنین فضیلتی دسترسی نداشتند ولیکن این خدای تبارک و تعالی است که کارهای نیک مؤمنین را چندین برابر می فرماید. «عن حمران انه سأل ابا جعفر علیه السلام قال: قلت ليله القدر خیر من الف شهر ای شیء عنی بذلک؟ فقال العمل الصالح فیها من الصلوه و الزکوه و انواع الخیر خیر من العمل فی الف شهر لیس فیها ليله القدر و لولا یضاعف الله تبارک و تعالی للمؤمنین ما للبسوا و لكن الله یضاعف لهم الحسنات» و بعضی گفته اند که هزار ماه به خصوص از آن جهت گفته شده است که بیشتر از آن نام مخصوصی ندارد بلکه تکرار همان هزار است که گفته می شود دو هزار و سه هزار الی آخر. گویی در زمان این گوینده هنوز ارقام میلیون و بیلیون و تریلیون وضع نشده بوده است!

مجاهد گوید: شخصی در بنی اسرائیل بود که شبها را تا صبح به نماز و عبادت می پرداخت و روزها نیز تا شب جهاد در راه خدا می کرد و هزار ماه این کارش ادامه داشت.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر مؤمنین از پرکاری این مرد اسرائیلی به شگفت افتادند. پس خدای تعالی سوره انا انزلناه را نازل فرمود و پاداشی برتر از پاداش آن مرد مجاهد را یکشنبه به این امت عطا فرمود. و مؤید این قول روایتی است از مالک بن انس که آمار عمرهای مردم به رسول خدا (ص) نشان داده شد، حضرت ملاحظه فرمود که عمرهاشان کوتاه است و ترسید که امتش عمرشان به درازای عمرهای دیگر امتهای نباشد، پس خدای تعالی شی را به آن حضرت عطا فرمود که از هزار ماه امتهای دیگر بهتر بود.

و کلینی قدس سره به سند خودش از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «اری رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بنی امیه یصعدون علی منبره من بعده و یصلون الناس عن الصراط القهقری فاصیح کئیبا حزینا».

بنی امیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشان داده شدند که پس از رحلت رسول خدا بر منبر آن حضرت بالا می روند و مردم را از راه به در کرده و به عقب برمی گردانند. حضرتش از مشاهده این واقعه غمناک و محزون گردید «فقال: یا جبرئیل انی رأیت بنی امیه فی لیلتی هذه یصعدون منبری من بعدی و یصلون الناس عن الصراط القهقری» پس به جبرئیل فرمود که من امشب بنی امیه را دیدم که پس از من بر منبر من بالا می روند و مردم را از راه گمراه کرده و به عقب برمی گردانند، «قال: و الذی بعثک بالحق نبیا اننی اخاف علی ذلک» جبرئیل عرض کرد:

سوگند به کسی که تو را به راستی مبعوث کرد که من از این جریان خوف دارم «فخرج الی

السماء فلم يلبث ان نزل عليه بآي من القرآن يؤنسه بها» پس جبرئیل به آسمان بالا رفت و چیزی نگذشت که آیاتی از قرآن به خاطر آرامش خاطر آن حضرت با خود فرود آورد و عرض کرد:

«أفرأيت ان متعناهم سنين ثم جائهم ما كانوا يوعدون فما اغنى عنهم ما كانوا يمتعون» ای رسول ما! چه خواهی دید اگر ما چند سالی آنها را در دنیا متنعم سازیم سپس به عذابی که بر آنان وعده داده شده یکسره هلاک شوند و بهره ای که از مال دنیا داشتند هیچ آنها را از عذاب نرهاند؟ و هم بر آن حضرت نازل فرمود: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم، و چه تو را به عظمت شب قدر آگاه تواند کرد؟ شب قدر (به مقام و مرتبه) از هزار ماه بهتر و بالاتر است، که خدای عز و جل شب قدر را از برای پیغمبرش از هزار ماهی که بنی امیه سلطنت خواهند کرد بهتر و بالاتر مقرر فرمود.

سید شارح فرماید: مضمون این حدیث در سند روایت صحیفه شریفه گذشت و ما آن را مشروحا بیان کردیم. و سماها ليله القدر، و آن شب را شب قدر نامید. بیشتر دانشمندان بر آنند که قدر به معنای تقدیر است. علی بن ابراهیم فرماید: معنای ليله القدر آن است که خدای تعالی در آن شب اندازه عمرها و روزیها و رویدادهایی را که روی می دهد از مرگ و زندگی و فراوانی نعمت و خشکسالی یا خیر و یا شرّ تقدیر می فرماید؛ چنان که خدای تعالی فرماید:

«فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» (1) در آن شب تا یک سال هر کاری از روی حکمت از یکدیگر جدا می شود. و این معنی از امام باقر علیه السلام بنابر آنچه از کافی شریف است روایت شده که ثقه الاسلام کلینی - رضوان الله علیه - به سند خودش از حمران روایت می کند که آن حضرت فرمود: در شب قدر هر چیزی تا سال آینده از خیر و شرّ و اطاعت و معصیت و زاد و ولد و مرگ و روزی مقدر می شود و آنچه که قضا و قدر بر آن جاری می شود حتمی است، و در عین حال خدای تعالی راست مشیت، تا که مشیت الهیه چه اقتضا کند.

«انه قال يقدر في ليلة القدر كل شيء يكون في تلك السنه الى مثلها من قابل خیر و شر و طاعه و معصيه و مولود و اجل و رزق، فما قدر في تلك السنه اقضى فهو المحتوم و لله عز و جل فيه المشيه» حدیث دنباله دارد.

سید شارح فرماید: مقصود آن است که تقدیرات به فرشتگان و پیغمبر و امامان علیهم السلام در شب قدر نشان داده می شود، وگرنه تقدیرات از ازل تا ابد در لوح محفوظ ثابت است. و گفته شده

ص: 224

است که قدر به معنای شرافت و عظمت است؛ شب قدر یعنی شب شرافت و عظمت؛ چنان که گویند: فلانی را نزد مردم قدری است؛ یعنی مقام و منزلتی دارد. چنان که آیه بعدی که لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ نیز با این معنا مناسبت دارد. و از وِرَاق نقل شده که گفته است: از شرافت این شب است که نازل شده در آن کتابی صاحب قدر بر زبان فرشته ای صاحب قدر بر امتی صاحب قدر.

و شاید این که لفظ قدر سه بار تکرار شده اشاره به این باشد که ما گفتیم. و گفته شده که قدر در این آیه به معنای تنگ شدن است مانند: «و من قدر علیه رزقه» و این قول از خلیل بن احمد نقل شده است که در آن شب زمین بر فرشتگانی که فرود می آیند تنگی می کند.

حضرت امام خمینی - رضوان الله علیه - را در تفسیر ليله القدر بیانی است کافی و شافی که جهت متمیم فایده این نوشته را ذکر آن متبرک می سازیم. حضرت امام «قده» می فرماید:

مطلب پنجم در بیان ليله القدر... (ص 350 آداب الصلوه)

و در آن مباحث بسیار و معارف بی شماری است که علماء اعلام - رضوان الله علیهم - به حسب مشارب و مسالک خود از آن بحث فرمودند، و ما در این اوراق بعضی از آن را به طریق اشاره بیان کنیم و بعضی از مطالب هم که ذکری از آن فرمودند ما اشاره به آن می کنیم در ضمن اموری: اول در وجه تسمیه ليله القدر علما اختلافاتی کرده اند. بعضی برآنند که چون صاحب شرف و منزلت است و قرآن صاحب قدر به توسط ملک صاحب قدر به رسول صاحب قدر برای امت صاحب قدر وارد شده است ليله القدرش گویند.

و بعضی گفته اند که برای آن ليله قدر به آن گویند که تقدیر امور و آجال و ارزاق مردم در این شب می شود. و بعضی گفته اند به واسطه آن که از کثرت ملائکه زمین تنگ شود آن را قدر گویند و آن از قبیل «و من قدر علیه رزقه» است. این حرف هایی است که در این مقام گفته شده و در هر یک از آن مقام تحقیقاتی است که اشاره به آن اجمالاً خالی از فایده نیست.

اما مطلب اول: که به معنای صاحب منزلت و قدر بودن است، پس بدان که کلامی در این مقام است که مطلق زمان و مکان که بعضی شریف و بعضی غیرشریف و بعضی سعید و بعضی نحس است آیا از خود ذات زمان یا تشخصات ذاتیه آن است و همین طور در مکان، یا آن که به واسطه وقوع وقایع و حصول امور شریفه و خسیسه بالعرض دارای آن مزیت شوند؟ و این گرچه مبحث مهم شریفی نیست و بحث در اطراف آن چندان مفید نیست، لکن

به طریق اختصار از آن یاد می‌کنیم. وجه ترجیح احتمال اول آن است که ظاهر اخبار و آیاتی که برای زمان و مکان شرافت یا نحوست اثبات نمودند آن است که صفت خود آنهاست نه صفت به حال متعلق و چون مانع عقلی ندارد حمل آنها بر ظاهر خود متعین است.

وجه ترجیح احتمال دوم آن است که حقیقت زمان و مکان حقیقت واحده بلکه شخصیت آنها نیز شخصیت واحده است و از این جهت ممکن نیست شخص واحد در حکم متجزی و مختلف شود. بنابراین آنچه وارد شده در شرافت یا نحوست، محمول بر وقایع و قضیه‌های حاصله در آنهاست و این وجه برهانی نیست، زیرا که زمان گرچه شخص واحد است ولی چون متدرج و ممتد است و حقیقت مقداریه است، مانع ندارد که بعضی اجزای آن با بعضی دیگر در حکم و اثر مختلف باشد، و برهانی قائم نشده است که هر شخص به هر طوری که هست دارای دو حکم و دو اثر نمی‌شود، بلکه خلاف آن ظاهر است؛ مثلاً افراد انسان با آن که هر یک شخص واحد هستند معذک در صورت جسمیه آنها اختلافات کثیره هست؛ مثلاً جلیدیه و قلب شریف تر و لطیف ترند از اعضای دیگر، و همین طور قوای باطنه و ظاهره آن بعضی اشرف از بعضی دیگر هستند، و این برای آن است که در این عالم انسان به نعت و حدت تامه ظاهر نیست گرچه شخص واحد است ولی چون به نعت کثرت ظاهر است احکام او نیز مختلف شود.

و اما وجه ترجیح احتمال دوم نیز وجه صحیح دلپسند نیست، زیرا که مرجع این حرف به اصاله الظهور و اصاله الحقیقه مثلاً می‌باشد و در اصول معلوم شده است که اصاله الحقیقه و اصاله الظهور برای آن است که در مورد شک در مراد تعیین مراد کند پس از معلومیت مراد اثبات حقیقت نماید، تأمل (1).

بنابراین هر دو وجه ممکن است، ولی وجه ثانی ارجح است. بنابراین شاید ليله القدر برای آن صاحب قدر شده است که شب وصال نبی ختمی و ليله وصول عاشق حقیقی به محبوب خود است و در مباحث سابقه معلوم شد که تنزل ملائکه و نزول وحی پس از حصول فنا و قرب حقیقی است.

و از اخبار کثیره و آیات شریفه نیز استفاده شود که شرف و نحوست زمانها و مکانها به

ص: 226

1- وجه تأمل آن است که در این جا از جهت دیگر می‌توان این دعوی را تقریر کرد و آن آن است که ظاهر در نسبت دادن محمولی به موضوع آن است که آن موضوع خود دارای آن حکم باشد و تمام موضوع باشد چنانچه در باب اطلاق نیز شیخ استاد ما در علوم نقلیه به این بیان با احتیاج بمقدمات اطلاق اثبات اطلاق می‌کردند. منه عفی عنه.

واسطه وقایع در آن است، و این با مراجعه معلوم شود، گرچه استفاده شرف ذاتی از بعض آنها نیز می شود. و اما احتمال دیگر که ليله القدرش گویند، برای آن که در آن تقدیر امور ایام سنه شود. پس بدان که حقیقت قضا و قدر و کیفیت آن و مراتب ظهور آن از اجل و اشرف علوم الهیه است و از باب کمال دقت و لطافت آن، غور در اطراف آن برای نوع مردم منهی و موجب حیرت و ضلالت است. و از این جهت این حقیقت را از اسرار شریعت و ودایع نبوت باید شمرد و از بحث دقیق در اطراف آن باید صرف نظر کرد، و ما اشاره به یک مبحث آن که مناسب این مقام است می کنیم، و آن آن است که با آن که تقدیر امور در عمل حق تعالی در ازل آزال شده و از امور تدریجیه نسبت به مقام منزّه علم ربوبی نیست، معنی تقدیر در هر سال در ليله معینه چیست؟

بدان که از برای قضا و قدر مراتبی است که به حسب آن مراتب و نشئات احکام آنها متفاوت شود. مرتبه اولی از آن، حقایقی است که در حضرت علم به تجلی به فیض اقدس به تبع ظهور اسماء و صفات تقدیر و اندازه گیری شود و بعد از آن در اقلام عالیّه و الواح عالیّه حسب ظهور به تجلی فعلی تقدیر و تحکیم شود، و در این مراتب تغییرات و تبدیلاتی واقع نشود، و در قضای حتم لا یتبدل حقایق مجردة واقع در حضرات اعیان و نشئه علمیّه و نازل در اقلام و الواح مجردة است و پس از آن حقایق به طور برزخیّه و مثالیّه در الواح دیگر و عوالم نازل تر ظهور کند که عالم خیال منفصل و خیال الكل است که به طریقه حکمای اشراق آن عالم را عالم مثل معلقه گویند و در این عالم تغییرات و اختلافاتی ممکن الوقوع بلکه واقع است و پس از آن تقدیرات و اندازه گیری ها به توسط ملائکه موکله به عالم طبیعت است که در این لوح قدر تغییرات دائمی و تبدیلات همیشگی است بلکه خود صورت سیّاله و حقیقت متصرمه متدرجه است و در این لوح حقایق قابل شدت و ضعف و حرکات قابل سرعت و بطؤ و زیاده و تقیصه اند و معذک و جهه یداللّهی و وجهه غیبی همین اشیاء که جهت تدلیّ بحق است و صورت ظهور فیض منبسط و ظلّ ممدود است و حقیقت علم فعلی حق است به هیچ وجه تغییر و تبدیل در آن راه ندارد.

بالجمله کلیّه تغییرات و تبدیلات و زیادی آجال و تقدیر ارزاق نزد حکما در لوح قدر علمی که عالم مثال است و نزد نویسندگان در لوح قدر عینی که محلّ خود تقدیرات است به دست ملائکه موکله به آن واقع شود.

بنابراین مانعی ندارد که چون ليله القدر ليله توجه تام ولی کامل و ظهور سلطنت ملکوتیه اوست به توسط نفس شریف ولی کامل و امام هر عصر و قطب هر زمان که امروز حضرت بقیه الله فی الارضین سیدنا و مولانا و امامنا و هادینا حجه بن الحسن العسکری ارواحنا لمقدمه الفداء است تغییرات و تبدیلات در عالم طبع واقع شود. پس هر یک از جزئیات طبیعت را خواهد بطیئ الحركه کند و هر یک را خواهد سریع کند و هر رزقی را خواهد توسعه دهد و هر یک را خواهد تضییق کند. و این اراده حق است و ظلّ و شعاع اراده از لیه و تابع فرامین الهیه است؛ چنانچه ملائکه الله نیز از خود تصرفی ندارند و تصرفات همه بلکه تمام ذرات وجود تصرف الهی و از آن لطفیه غیبیه الهیه است فاستقم كما امرت. و اما آنچه گفته شده در احتمال دیگر وجه تسمیه ليله القدر که چون زمین از ملائکه الله تنگ شود ليله القدرش گویند، این وجه گرچه بعید است، هر چند اعجوبه زمان خلیل بن احمد - رضوان الله علیه - فرموده آنچه مورد بحث توان بود آن است که ملائکه الله از سنخ عالم طبیعت و مادیت نیستند.

پس معنای تنگی زمین چیست؟

بدان که نظیر این مطلب در روایات شریفه وارد شده است، مثل قضیه تشییع سعد بن معاذ - رضی الله عنه - و مثل فرش نمودن ملائکه بالهای خود را برای طالب علم و این یا از باب تمثیل ملائکه است به صور مثالیه و تنزل آنهاست از عالم غیب به عالم مثال و تضییق ملکوت ارض است یا تمثیل ملکوت آنهاست در ملک ارض، گرچه باز تمثیل را چشمهای طبیعی حیوانی نبیند.

بالجمله تضییق به اعتبار تمثالات مثالیه یا ملکیه است.

امر دوم در حقیقت ليله القدر: بدان که از برای هر رقیقه حقیقتی و برای هر صورتی ملکوتی، باطنی ملکوتی و غیبی است و اهل معرفت گویند که مراتب نزول حقیقت وجود به اعتبار احتجاب شمس حقیقت در افق تعینات لیالی است، و مراتب صعود به اعتبار خروج شمس حقیقت از افق تعینات ایام است، و شرافت و نحوست ایام و لیالی به حسب این بیان واضح شود و به اعتبار قوس نزول ليله القدر محمدی است و قوس صعود یوم القیامه احمدی است، زیرا که این دو قوس مدّ نور منبسط است که حقیقت محمدیه است و تمام تعینات از تعین اولی اسم اعظم است پس در نظر وحدت عالم شب قدر و روز قیامت است و بیش از یک شب و روز نیست که آن تمام دار تحقق و ليله القدر محمدی و یوم القیامه احمدی است و کسی که متحقق به این حقیقت شود همیشه در ليله القدر و یوم القیامه است، و این با هم جمع شود و به

اعتبار نظر کثرت لیالی و ایام پیدا شود.

پس بعضی لیالی صاحب قدر است و بعضی نیست، و در بین همه لیالی بنیة احمدی و تعین محمّدی صلی الله علیه و آله و سلّم که نور حقیقت وجود به جمیع شئون و اسماء و صفات و با کمال نوریت و تمام حقیقت در افق آن غروب نموده است ليله القدر مطلق است؛ چنانچه یوم محمّدی یوم القیامه مطلق است، و دیگر لیالی و ایام، لیالی و ایام مقیده است، و نزول قرآن در این بنیة شریفه و قلب مطهر نزول در ليله القدر است. پس قرآن هم جمله در ليله القدر نازل شده به طریق کشف مطلق کلی، و هم نجومًا در عرض بیست و سه سال در ليله القدر نازل شده. و شیخ عارف شاه آبادی - دام ظلّه - می فرمودند که دوره محمّديه ليله القدر است و این یا به اعتبار آن است که تمام ادوار وجودیّه دوره محمّديه است و یا به اعتبار آن است که در این دوره اقطاب کمل محمّديه و ائمه هدايات معصومین علیهم السّلام لیالی قدر می باشند. و دلالت بر آنچه احتمال دادیم از حقیقت ليله القدر می کند حدیث شریف طولانی که در تفسیر برهان از کافی شریف نقل فرموده و در آن حدیث است که نصرانی گفت به حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام که تفسیر باطن «حم و الکتاب المؤمنین انا أنزلناه فی لیلته مبارکه انا کنا منذرین فیها یفرق کلّ أمر حکیم»

چیست؟

فرمود: اما حم محمد صلی الله علیه و آله و سلّم است و اما کتاب مبین امیر المؤمنین علی علیه السّلام است و اما اللیله فاطمه علیها السّلام است.

و در روایتی لیالی عشر به ائمه طاهرین علیهم السّلام از حسن تا حسن تفسیر شده است و این یکی از مراتب ليله القدر است که حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام ذکر فرموده.

و شهادت دهد بر آن که ليله القدر تمام دوره محمّديه است روایتی که در تفسیر برهان از حضرت باقر نقل می کند و این روایت، روایت شریفی است و به معارف چندی اشاره فرموده ما تیمنا عین آن حدیث را نقل می کنیم:

قال رحمه الله و عن الشيخ ابی جعفر الطوسی عن رجاله عن عبد الله بن عجلان السکونی قال:

سمعت ابا جعفر علیه السّلام يقول «بیت علی و فاطمه حجره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم و سقف بیتهم عرش رب العالمین و فی فعر بیوتیهم فرجه مکشوطه الی العرش معراج الوحی و الملائکه تنزل علیهم بالوحی صباحا و مساء و کل ساعه و طرفه عین و الملائکه لا تنقطع فوجهم فوج ینزل و فوج یصعد و ان الله تبارک و تعالی کشف لابراهیم علیه السّلام عن السموات حتی ابصر العرش و زاد الله فی قوه ناظره و ان الله زاد فی قوه

ص: 229

ناظر محمّد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين عليهم السّلام و كانوا يبصرون العرش و لا يجدون لبيوتهم سقفا غير العرش فيوتهم مسقّفه لعرش الرحمن و معارج الملائكة و الروح فيها باذن ربهم من كل امر سلام قال قلت من كل امر سلام؟ قال: بكل امر: قلت: هذا التنزيل؟ قال نعم.

صاحب تفسیر برهان از شیخ طوسی و او از رجال روایتش عبد الله بن عجلان سکونی نقل می کند که گفت شنیدم حضرت باقر علیه السّلام می فرمود: خانه علی و فاطمه حجره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم است و سقف خانه شان عرش رب العالمین است و در عمق خانه هاشان شکافی است رویاز تا عرش که معراج وحی است و فرشتگان هر صبح و شام و هر ساعت و هر چشم به هم زدن بر آنان با وحی فرود می آیند و دسته های فرشتگان از هم گسیخته نمی شود؛ دسته ای فرود می آیند و دسته ای بالا می روند. و همانا خدای تبارک و تعالی برای ابراهیم علیه السّلام از آسمانها پرده برداشت تا آن که عرش را دید و خداوند نور دیده او را نیرو بخشید و همانا خداوند به نور دیده محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین نیرو بخشید. آنان عرش را می دیدند و سقفی برای خانه خودشان بجز عرش نمی یافتند پس سقف خانه های آنان عرش رحمن است و معارجهای ملائکه و روح در آن خانه هاست با اذن پروردگارشان از هر امری سلامت است. گوید: گفتم:

از هر امری سلامت است؟ فرمود: به هر امری. گفتم: این چنین نازل شده؟ فرمود: آری.

و تدبّر در این حدیث شریف ابوابی از معرفت به روی اهلش باز کند و شمه ای از حقیقت ولایت و باطن ليله القدر به آن مکشوف شود.

امر سوّم: بدان که از برای ليله القدر چنان که حقیقت و باطنی است که به آن اشاره شد از برای آن صورت و مظهری است، بلکه مظاهری است در عالم طبع، و چون مظاهر ممکن است در نقص و کمال فرقهها کند از این جهت ممکن است بین اقوال و اخباری که در باب تعیین ليله القدر وارد شده است جمع نمود به این که: تمام آن لیالی شریفه که در روایات است از مظاهر ليله القدر است الا آن که بعضی با بعضی در شرافت و کمال مظهریت فرق دارد، و آن شب شریفی که تمام ظهور ليله القدر و شب وصل تام ختمی و وصول کامل خاتمی است در تمام سال یا در شهر مبارک رمضان یا در عشر آخر آن یا در لیالی ثلاثه مختفی است.

و در روایات عامّه و خاصه نیز اختلافاتی است. در روایات خاصه نیز به طریق تردید در شب نوزدهم و بیست و یک و بیست و سوّم مذکور شده و گاهی تردید بین شب بیست و یکم و بیست و سوم شده است. شهاب بن عبد ربّه گوید: گفتم به حضرت صادق علیه السّلام که مرا خبر ده به

لیله القدر، فرمود: شب بیست و یکم و بیست و سوم. عبد الواحد بن مختار الانصاری گوید: از حضرت باقر علیه السلام سؤال کردم از لیله القدر، فرمود: در دو شب است، شب بیست و سوم و شب بیست و یکم. گفتم: یکی از آن دورا به تنهایی ذکر کن. فرمود: چه می شود که عمل کنی در دو شب که یکی از آنها لیله القدر است.

حسدان بن ابی علی گوید: از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم از لیله القدر، فرمود: طلب کن آن را در نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم.

و سید عابد زاهد (رضی الله عنه) در اقبال فرماید: بدان که این شب بیست و سوم از شهر رمضان وارد شده است و اخبار صریحه به این که لیله القدر است به مکاشفه و بیان، از آن جمله آن است که روایت کنیم به اسناد خود تا زراره از عبد الواحد المختار گفت: سؤال کردم از حضرت باقر علیه السلام از لیله قدر، فرمود: به خدا قسم خبر می دهم به تو و تعمیه نمی کنم به تو، آن اول شب از هفت آخر است پس از آن از زراره نقل می کند که گفت آن ماهی که حضرت تعیین فرمود بیست و نه روز بود. پس از آن روایت دیگر نقل کند که لیله قدر شب بیست و سوم است که از آن جمله است قضیه جهنی که معروف است. (1)

تنبيه عرفانی

چنان که در آن دو سوره مبارکه گذشت گفته شد اظهر آن است که بسم الله در هر سوره متعلق به خود آن سوره باشد بنابراین در سوره مبارکه قدر چنین می شود که حقیقت شریفه قرآنی و لطیفه مقدسه الهیه را به اسم الله که حقیقت جمعیه اسمائیه و اسم اعظم ربوبی است و متعین به رحمت مطلقه رحمانیه و رحیمیه است در لیله القدر محمدیه صلی الله علیه و آله نازل فرمودیم یعنی ظهور قرآن تبع ظهور جمعی الهیت و قبض و بسط رحیمیت و رحمانیت است بلکه حقیقت قرآن مقام ظهور حضرت اسم الله الاعظم است به ظهور رحمانیت و رحیمیت و جامع جمع و تفصیل است از این جهت این کتاب شریف قرآن است و فرقان است، چنانچه روحانیت رسول ختمی و مقام مقدس ولایت آن سرور نیز قرآن و فرقان است

ص: 231

1- داستان جهنی بنابر آنچه سید بزرگوار ابن طاوس در کتاب شریف اقبال نقل کرده چنین است این شخص که یکی از انصار بود و نامش عبد الرحمن بن انیس الانصاری به محضر رسول خدا رسید و عرض کرد: یا رسول الله! من صاحب شتران و رمه و غلامان هستم و دلم می خواهد که دستور بفرمایی یک شب از ماه رمضان را به مدینه بیایم و در نماز شرکت کنم. پس رسول خدا او را نزدیک به خود خواند و آهسته سخنی در گوش او فرمود. پس از این جریان شب بیست و سوم که فرا می رسید جهنی خدم و حشم و اهل و عیال خود را به همراه خود به مدینه می آورد و آن شب را تا صبح در مدینه بود و سپس به جای خود باز می گشت.

و مقام احدیت جمع و تفضیل است پس ذات مقدس به حسب این احتمال گویی چنین می فرماید: ما به تجلی به مقام اسم اعظم که مقام احدیت جمع و تفضیل است به ظهور رحمت رحمانیه و رحیمیه قرآن را تنزل دادیم در لیلۀ قدر محمّدی و چون در عالم فرق بلکه فرق الفرق فرقاتی بین قرآنین یعنی قرآن مکتوب منزل و قرآن منزل علیه یعنی کتاب الهی و حقیقت محمّديه حاصل شده در لیلۀ وصال وصل بین القرآنین و جمع بین الفرقانین فرمودیم و به این اعتبار نیز این شب لیلۀ قدر است، ولی قدر آن را به آن طور که شاید جز خود حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلّم که صاحب لیلۀ القدر است بالاصاله و اوصیای معصومین او که صاحب آنند بالتبعیّه کس نداند. امام بزرگوار در این جا پس از نقل روایاتی در فضیلت لیلۀ القدر تحقیق عرفانی خویش را این چنین دنبال می فرماید:

قوله تعالی (وَ مَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ) این ترکیب برای تفخیم و تعظیم و بزرگی مطلب است و عظمت حقیقت خصوصاً به ملاحظه متکلم و مخاطب با آن که حق تعالی - جلّت قدرته - متکلم است و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم مخاطب است با این وصف به قدری گاهی مطلب با عظمت است که اظهار آن در نسج الفاظ و ترکیب حروف و کلمات ممکن نیست، کأنه می فرماید: لیلۀ القدر نمی دانی چه حقیقت با عظمتی است! عظمت آن را نتوان بیان نمود، و نسج و نظم حروف و کلمات در خور آن حقیقت نیست. و لهذا با آن که کلمه «ما» برای حقیقت است از بیان آن صرف نظر فرمود و فرمود لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ، به خواص و آثار آن معرفی آن را فرمود، چه که بیان حقیقت ممکن نیست.

و از این جا نیز می توان حدس قوی زد به این که حقیقت لیلۀ القدر و باطنش غیر از این صورت و ظاهر است، گرچه این ظاهر نیز با اهمّیت و عظمت است ولی نه به آن مثابه که نسبت به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم ولی مطلق و محیط به کل عوالم این نحو تعبیر شود.

*ان قلت

بنابراین احتمال که مذکور شد که باطن لیلۀ القدر حقیقت و بنیۀ خود رسول مکرم باشد که در آن محتجب است شمس حقیقت به تمام شئون، اشکال بالاتر شود، زیرا که به خود آن سرور نتوان گفت که تو نمی دانی که لیلۀ القدر که صورت ملکی خود توست چیست؟

ص: 232

این مطلب را و این لطیفه را باطنی است و ذلك لمن القى السمع و هو شهيد.

ای عزیز! بدان که چون در باطن ليله القدر حقیقی یعنی بنیه و صورت ملکی یا عین ثابت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم جلوه اسم اعظم و تجلی احدی جمعی الهی است از این جهت تا عبد سالک الی الله یعنی رسول ختمی صلی الله علیه و آله و سلم در حجاب خود است نتواند آن باطن را و آن حقیقت را مشاهده فرمود؛ چنانچه درباره موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام در قرآن شریف وارد شده «لَنْ تَرَانِي» با آن که تجلی ذاتی یا صفاتی برای آن سرور شد به دلیل «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا» و به دلیل فقرات دعای شریف عظیم الشان سمات؛ چنانچه پرواضح است. و این را نکته نیز آن است که ای موسی! تا در حجاب مولوی و احتجاب خودی هستی امکان مشاهده نیست. مشاهده جمال جمیل برای کسی است که از خود بیرون رود و چون از خود بیرون رفت به چشم حق بیند و چشم حق بین خواهد بود.

پس جلوه اسم اعظم را که صورت کمالیه ليله القدر است با احتجاب به خودی نتوان دید. پس این تعبیر بنا بر تحقیق صحیح و بموقع خواهد بود.

*ان قلت

لیله القدر بنیه احمدی است به اعتبار احتجاب شمس حقیقت در آن، نه نفس شمس تا این توجیه صحیح باشد.

*قلت

به لسان اهل نظر شیئیت شیء به صورت کمالیه آن شیء است و اشیاء ذوات اسباب خصوصاً سبب الهی شناخته نشود به حقیقت مگر به شناختن اسباب آنها و به لسان اهل معرفت نسبت ظاهر و باطن و جلوه و متجلی نسبت دو امر مفارق نیست بلکه یک حقیقت گاهی جلوه ظهوری کند و گاهی جلوه بطونی چنانچه عارف معروف فرماید:

ما عدمهاییم هستی ها نما تو وجود مطلق و هستی ما

*

این سخن به قول عارف رومی پایان ندارد و صرف نظر از آن اولی است. قوله تعالی «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» اگر ملاحظه صورت ظاهر ملکیه ليله القدر را کنیم خیریت آن از الف شهر یعنی هزار ماهی که در آن ليله القدر نباشد، یا ليله القدر و عبادت و طاعت در آن بهتر است از هزار ماهی که اسرائیلی ها حمل سلاح می کردند و در راه خدا جهاد می کردند.

یا آن که ليله القدر بهتر است از هزار ماه سلطنت بنی امیه - لعنهم الله - چنانچه در روایات شریفه است.

و اگر ملاحظه حقیقت ليله القدر شود، الف شهر ممکن است کنایه از جمیع موجودات باشد به اعتبار آن که الف عدد کامل است. و مراد از شهر انواع است یعنی بنیه شریفه محمدیه که انسان کامل است از هزار نوع که جمیع موجودات می باشد بهتر است؛ چنانچه بعضی اهل معرفت گفته است. و احتمال دیگری نیز به نظر نویسندگان آمده و آن آن است که ليله القدر اشاره باشد به مظهر اسم اعظم یعنی مرآت تام محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و هزار شهر عبارت باشد از مظهر اسماء دیگر. و چون از برای حق تعالی هزار و یک اسم است و یک اسم مستأثر در علم غیب است از این جهت ليله القدر نیز مستأثر است و ليله قدر بنیه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم نیز اسم مستأثر است از این جهت بر اسم مستأثر کسی جز ذات مقدس رسول ختمی صلی الله علیه و آله و سلم اطلاع پیدا نکند.

تنبيه عرفانی

باید دانست که چنانچه ولی کامل و نبی ختمی صلی الله علیه و آله و سلم ليله القدر است به اعتبار بطون اسم اعظم در او و احتجاب حق به جمیع شئون در او، همین طور یوم القدر نیز هست به اعتبار ظهور شمس حقیقت و بروز اسم جامع از افق تعین او؛ چنانچه یوم القیامه نیز خود آن سرور است.

بالجمله آن ذات مقدس شب و روز قدر است و روز قیامت نیز روز قدر است. بنابراین نکته این که از سایر مظاهر به شهر و از این مظهر مقدس تام به ليله تعبیر شده است شاید آن باشد که مبدأ شهر و سنین یوم و ليله است؛ چنانچه واحد مبدأ عدد است و آن سرور به باطن حقیقت که اسم اعظم است مبدأ سایر اسماء است و به تعین و عین ثابت خود اصل شجره طیبه و مبدأ تعینات است. تدبیر تعرف و اغتنم.

قوله تعالی «سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» نیشابوری گفته است معنای آیه شریفه آن است که

این شب بجز سلامت و خیر در آن نیست. و اما دیگر شبها پس در آنها هم سلامت هست و هم بلاء. و یا بدان معنی است که در شب قدر بجز سلام در آن نیست از بس که فرشتگان در آن شب بر مؤمنین سلام می کنند. و اقوال دیگری نیز در تفسیر آیه مبارکه هست. و از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده که فرمود: مقصود سلام فرشتگان و روح است بر پیغمبر و امام از آغاز فرود آمدن تا هنگام دمیدن صبح «هو سلام الملائکه و الروح علی الرسول و الامام من اول ما یهبطون الی مطلع الفجر».

*تنبيه

ظاهر قرآن و صریح اخباری که از اهل بیت علیهم السلام رسیده است و نیز صریح فرمایشهای علمای ما آن است که شب قدر همه ساله هست تا عمر دنیا به پایان برسد و حتی گروهی از سنّیان را نیز عقیده بر همین است؛ چنانچه از ابی هریره نقل شده که گفته است: هرکس که بگوید شب قدر از میان مردم برداشته شده است دروغ می گوید: «عن عبد الله بن محسن قال قلت لابی هریره: زعموا ان ليله القدر رفعت، قال: كذب من قال ذلك».

*تنبيه دیگر

در تعیین شب قدر نیز اختلاف است، بعضی گفته است که شب قدر در تمام سال است و اختصاصی به ماه رمضان و یا ماههای دیگر ندارد، و ابو حنیفه نیز این قول را اختیار کرده و گفته است که از ابن مسعود روایت شده که گفت: هرکس که تمام دوره سال را شب زنده داری کند ليله القدر را درک می کند: «عن ابن مسعود قال: من یقم الحول کلّه یصبها».

و عبد الله بن عمر براساس تقدّس خشکی که داشت این سخن را توجیه خنکی کرده و گفته: «رحم الله ابا عبد الرحمن اما انه علم أنّها فی شهر رمضان لکنه اراد ان لا یتکل الناس». خدا ابن مسعود را رحمت کند او می دانست که شب قدر در ماه رمضان است و لکن خواست که مردم تنبل و بی کار نباشند. و جمهور علما برآنند که شب قدر در ماه مبارک رمضان است و اجماع امامیه نیز بر همین است؛ چنانچه در این دعای شریف آمده است و لکن در تعیین آن که کدام شب از شبهای ماه رمضان است اختلاف شده تا حدّی که بنا به نقل سید شارح قدّس سرّه چهل و سه قول در مسئله است و قول صحیح آن است که در دهه آخر ماه مبارک رمضان است؛ چنانچه

ص: 235

کلینی (رض) به سند صحیح از حمران نقل می کند که او از امام باقر علیه السلام معنای آیه شریفه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ» را پرسید، فرمود: آری آن شب قدر است که در هر سال در ماه رمضان و دهه آخر آن است «عن حمران انه سأل ابا جعفر عليه السلام عن قول الله عز وجل إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ»... «قال: نعم ليلة القدر و هي في كل سنة في شهر رمضان في العشر الاواخر» روایت دنباله دارد.

و نیز کلینی (رض) به سند صحیح از حسان بن مهران نقل می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم از شب قدر، فرمود: در شب بیست و یکم و یا شب بیست و سوم «عن حسان مهران عن ابي عبد الله عليه السلام قال: سئلته عن ليلة القدر فقال: التمسها في ليلة احدى وعشرين او ثلاث وعشرين».

و شیخ الطائفه در کتاب تهذیب به سند خودش از زرارہ نقل می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام درباره شب قدر پرسیدم، پس فرمودند: شب قدر، شب بیست و یکم و یا شب بیست و سوم است. عرض کردم: مگر شب قدر یک شب نیست؟ فرمود: آری، عرض کردم:

پس همان شب را معین بفرمایید. فرمود: تو را چه زیان می رسد که در هر دو شب به کار خیر مشغول باشی؟ «عن زرارہ عن ابي جعفر عليه السلام سألته عن ليلة القدر فقال: هي ليلة احدى وعشرين او ثلاث وعشرين قلت: ليس انما هي ليلة واحدة؟ قال: بلى، قلت: فاخبرني بها فقال: و ما عليك ان تفعل خيرا في ليلتين». و نیز شیخ طوسی (رض) به سند خود از محمد بن ایوب و او از پدرش نقل می کند که گفت شنیدم که امام باقر علیه السلام می فرمود: جهنی به خدمت رسول خدا مشرف شد و عرض کرد یا رسول الله من گله دارم و شتر و گاو و گوسفند و کارگر دارم (که گویی مقصودش آن بوده که یک شب بیشتر نمی توانم به محضر شما شرفیاب شوم) و دوست دارم که یک شب از شبهای ماه رمضان را دستور فرمایی که من در همان شب به محضر شما رسیده و در نماز شما شرکت کنم پس حضرت او را طلبید و آهسته به گوش او چیزی فرمود. پس از این شرفیابی جهنی شبهای بیست و سوم با شتران و خانواده خود به مدینه می آمد.

قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول: «ان الجهني اتى رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم فقال: يا رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم ان لي ابلا و غنما و عمله فاحب ان تأمرني بليله ادخل فيها فاشهد الصلوه و ذلك في شهر رمضان فدعاه رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم فسارّه في اذنه فكان الجهني اذا كان ليلة ثلث و عشرين دخل بابل و اهله الى مكانه» و نام این جهنی عبد الله بن انيس جهنی است و کنیه اش ابو يحيى بود. با انصار هم پیمان بود و در

عقبه و احد حضور داشت و در روزهای حکومت معاویه به سال پنجاه و چهار هجری در شام از دنیا رفت.

و رئیس المحدثین در فقیه فرموده که محمد بن حمران از سفیان بن سمط نقل می کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: شبهایی که از ماه رمضان امید آن هست که ليله القدر باشد چه شبهایی است؟ فرمود: نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم. عرض کردم: اگر برای انسان سستی و یا علتی پیش آمد به کدام یک از این شبها اعتماد توان کرد؟ فرمود: بیست و سوم «عن سفیان بن السمط قال قلت لابی عبد الله اللیالی التي یرجى فیها من شهر رمضان؟ فقال تسع و عشره و احدی و عشرين و ثلاث و عشرين، قلت: فان اخذت الانسان الفتره او عله المعتمد علیه من ذلك؟ فقال: ثلاث و عشرين».

و ثقة الاسلام کلینی (رض) با سند صحیح از محمد بن مسلم روایت می کند و او از امام باقر و یا امام صادق علیه السلام روایت می کند که گفت: سؤال کردم از علامت شب قدر، پس فرمود:

علامتش آن است که هوایش لطیف می شود. اگر در فصل سرما باشد گرم می شود و اگر در موسم گرما باشد خنک و لطیف می گردد «قال: سئلته عن علامه ليله القدر فقال: علامتها ان يطيب ريحها و ان كانت في برد دخت و ان كانت في حر بردت فطابت» و در روایت دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده که درباره شب قدر فرمودند آن شبی است ملایم، نه گرم است و نه سرد، و در بامدادش آفتاب کم رنگ طلوع می کند «عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال فی ليله القدر انها ليله سلحه لا حاره و لا بارده تطلع الشمس فی صبحتها لیس لها شعاع» نویسنده ناچیز گوید: محتمل است که این گونه روایات با لسان رمز بیان فرموده و اشاره به ملکوت شب قدر و علائم معنوی آن باشد که: تا نگردي آشنا زین پرده رمزی نشنوی.

*تنبیه دیگر

علمای اسلام همگی برآنند که حکمت پنهان داشتن شب قدر (همچون پنهان بودن صلوه الوسطی در نمازهای یومیه و اسم اعظم الهی در میان اسماء حسنی و ساعت استجاب دعا در ساعتهای روز جمعه) آن است که مکلف هرچه بیشتر در عبادت بکوشد و همه شبهایی را که احتمال بودن شب قدر در آن می باشد با عبادت و دعا زنده نگه بدارد، که اگر شب مخصوصی معین می شد مردم به احیای همان یک شب اکتفا می کردند و دیگر شبها را به

بطالت می گذراندند، و الله اعلم.

تنزل الملائكة و الروح فيها باذن ربهم من كل امر سلام دائم البركة الى طلوع الفجر على من يشاء من عباده بما احكم من قضائه، که در آن شب فرشتگان و روح به فرمان پروردگارشان برای هر امری فرود می آیند که سلامی دائم و مبارک را تا سپیده دم بر هرکس از بندگانش که بخواهد و قضایش درباره او محکم گشته باشد می آورند.

اللهم صل على محمد و آله و الهمننا معرفه فضله و اجلال حرمة و التحفظ ممّا حضرت فيه.

بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و شناخت فضیلت این ماه و بزرگداشت حرمتش و خودداری از محرمات را در آن به ما الهام فرما.

و اعنا على صيامه بكفّ الجوارح عن معاصيك و استعمالها فيه بما يرضيك.

و ما را بر روزه داشتن آن با نگهداشتن اعضا از گناهان و به کار بردن در این ماه با آنچه که تو را خشنود سازد یاری مرحمت فرما.

حتى لا نصغى باسماعنا الى لغو تا با گوشهای خود به گفتار بیهوده گوش ندهیم.

و لا نسرع بابصارنا الى لهو و با دیدگان به دنبال لهو نشتاییم.

و حتى لا نبسط ايدينا الى محذور و دستهایمان را به حرامی نگشائیم.

و لا نخطو باقدامنا الى محجور و گامهایمان را به آنچه از آن منع شده پیش نگذاریم.

و حتى لا تعى بطوننا الا ما احللت و شکمهایمان جز حلال در خود جای ندهند.

و لا تنطق السننتنا الا بما مثلت و زبانهایمان بغير آنچه مقرر فرمودی گویا نشوند.

و لا نتكلف الا ما يدنى من ثوابك و جز در کاری که به ثواب تو نزدیک کند زحمت نکشیم.

و لا نتعاطى الا الذى يقى من عقابك و جز آنچه از عقاب تو نگهدارد فرا نگیریم.

ثم خلص ذلك كله من رياء المرئيين و سمعه المسمعين آنگاه همه آنچه را که گفتیم از ریای ریاکاران و شهرت طلبی شهرت طلبان خالص گردان.

لا نشرك فيه احدا دونك تا کسی را با تو در آن شریک نکنیم.

و لا تتبغى فيه مرادا سواك و مقصودی در آن غیر تو نداشته باشیم.

مترجم گوید: در این جملات نورانی نسبت به چشم تعبیر خاصی آمده و آن کلمه «و لا نسرع» است و این همان گونه که ترجمه شد بدان معناست که چشم درباره لهُویات شتابان است و آدمی علاقه عجیبی به چشم چرانی دارد، زیرا نگاه کردن مقدمه و پیشرو گناه است و

کمتر اتفاق می افتد که کسی بدون نگاه کردن دامن به گناه بیالاید. و به عبارت دیگر اگر کسی نگاه کردن خود را در اختیار داشته باشد درصد چشمگیری از موارد گناه را اجتناب می کند. و این نکته در کمال لطافت و بلاغت در آیه شریفه تذکر داده شده است، آن جا که خدای تعالی ابتدا مؤمنین را به فرو بستن چشم امر می فرماید و سپس به حفظ دامن و می فرماید: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ» (1) رسول! به مؤمنین این پیام را برسان که دیدگانشان را فرو بندند و دامنهایشان را از آلودگی نگاه دارند. و در تورات آمده است که «النظر يزرع الشهوة وربّ نظره اورثت حزنا طويلا» نگاه کردن بذرافشانی شهوت است و چه بسا که یک نگاه اندوه فراوانی را به دنبال دارد (یک نظری کردم و جانم بسوخت) عارف اکباتان نیز گرچه فریادش از دست دیده و دل بلند است ولیکن عامل اصلی را همان دیده می داند که می گوید:

ز دست دیده و دل هر دو فریاد هر آنچه دیده بیند دل کند یاد

بسازم خنجری نوکش ز فولاد زخم بر دیده تا دل گردد آزاد

*

نکته دیگری که در جملات شریفه است پرداختن به موضوع ریا و سمعه است با اینکه در محرمات غرض همان ترک آنهاست به هر عنوانی که باشد و حساب ترک محرمات از اعمال عبادی جد است که مشروط به قصد قربت است و آن با ریا و تظاهر سازگار نیست، زیرا که در محرمات عمده نظر به همان است که فعل منهی عنه در خارج تحقق نیابد ولو به هر داعی از دواعی غیر قریبی؛ مثلا اگر کسی به عنوان حفظ آبروی خود در میان اجتماع چشم چرانی نکند این عمل او محبوب خدای تعالی است، ولیکن در میان دواعی غیر قریبی ریا را اهمیت خاصی است که اگر در دل انسان رخنه کند همچون آتش سوزان خرمن اعمال را می سوزاند و نابود می کند و نویسنده ناچیز این بحث را تحت عنوان (ریا و عجب) مفصّلا مورد بحث و بررسی قرار داده و به دو زبان فارسی و عربی چاپ و منتشر گردیده است، تشنگان وادی خلوص را به مقاله آن کتاب توصیه می نمایم که عمده مطالبش فرآورده از کلمات بزرگان و اعظام علمای اسلام است و مخصوصا از بیانات روح بخش عارف قرن ما حضرت امام خمینی - قدس الله

ص: 239

نفسه - بسیار استفاده شده است. و اکنون برای تتمیم فایده مطالبی تقدیم خوانندگان گرامی می شود.

*مطلب اول

مسلمانان چه شیعه و چه سنی اجماع دارند بر این که ماه رمضان بافضیلت ترین و بهترین ماههاست. اما از طریق شیعه روایات متواتره از اهل بیت عصمت و طهارت در این باره رسیده است؛ از جمله آنها روایت معروفی است که در کافی شریف به سند خودش از امام باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: سه روز به آخر ماه شعبان مانده بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آستانه حلول ماه رمضان به بلال دستور فرمود که مردم را جمع کند و سپس به منبر تشریف برد و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم! همانا خدای تعالی شما را به این ماه اختصاص داده و این ماه که سرور ماههاست فرا رسیده است.

شبی در این ماه هست که از هزار ماه بهتر است. درهای دوزخ در آن بسته می شود و درهای بهشت باز می گردد. پس کسی که این ماه را درک کند و آمرزیده نشود از رحمت خدا دور باد. و کسی که پدر و مادرش را درک کند و آمرزیده نشود از رحمت خدا دور باد. و کسی که نام مرا بشنود و بر من صلوات نفرستد که آمرزیده شود از رحمت خدا دور باد. «عن ابی جعفر علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: لما حضر شهر رمضان و ذلك فی ثلاث بقین من شعبان قال لبلال: ناد فی الناس، فجمع الناس ثم صعد المنبر فحمد و اتنی علیه ثم قال: ایها الناس، ان هذا الشهر قد خصکم الله به و حضرکم و هو سید الشهور، ليله فيه خير من الف شهر تغلق فيه ابواب النار و تفتح فيه ابواب الجنان، فمن ادركه و لم یغفر له فابعده الله و من ادرك والديه فلم یغفر له فابعده الله و من ذکرت عنده فلم یصل علی فلم یغفر له فابعده الله».

و نیز از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: در آخرین جمعه ماه شعبان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطبه خواند، پس حمد ثنای الهی را به جای آورد و فرمود: ای مردم! ماهی بر شما سایه افکننده که شبی در آن است که از هزار ماه بهتر است و آن ماه رمضان است؛ خدای تعالی روزه آن ماه را بر شما واجب فرموده و یک شب زنده داشتن در آن را که به نماز مستحبی باشد همچون هفتاد شب زنده داری با نماز مستحبی در دیگر ماهها قرار داده، و برای هرکس که از کارهای خیر مستحبی در آن انجام دهد پاداش کسی را که واجبی از واجبات الهی را انجام داده

باشد قرار داده است و هرکس که واجبی از واجبات خدای عز و جل را انجام دهد همانند کسی است که هفتاد واجب از واجبات الهیه را در دیگر ماهها انجام داده باشد، و آن ماه صبر است خدای تعالی به روزی مؤمن در آن ماه می افزاید. و کسی که مؤمن روزه داری را افطار بدهد همچون کسی است که بنده ای را آزاد کرده باشد و گناهان گذشته او آمرزیده می شود. به خدمتش عرض شد: همه ما توانایی افطار دادن روزه داری را نداریم.

فرمود: همانا که خدای تعالی کریم و بزرگوار است همین اجر و پاداش را مرحمت می فرماید به کسی که بجز یک چشیدن شیر که روزه داری با آن روزه اش باز کند و یا نوشیدن آب شیرین و یا چند دانه خرما که بیشتر از این را توانایی نداشته باشد. «خطب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الناس فی آخر جمعه شعبان فحمد الله و اثنی علیه ثم قال: ایها الناس انه قد اظلتکم شهر فیه ليله خیر من الف شهر و هو شهر رمضان فرض الله صیامه و جعل قیام ليله فیه بتطوع صلوه کتطوع سبعین ليله فیما سواه من الشهور، و جعل لمن تطوع فیه من خصال الخیر کاجر من ادی فریضه من فرائض الله عزّ و جل، و من ادی فیه فریضه من فرائض الله عزّ و جل کان کمن ادی سبعین فریضه من فرائض الله سواه من الشهور و هو شهر الصبر یزید الله فی رزق المؤمن فیه و من فطر فیه مؤمنا صائما کان له بذلك عند الله عتق رقبه و مغفره لذنوبه فیما مضی، قیل: یا رسول الله لیس کلنا یقدر علی ان یفطر صائما فقال: ان الله کریم یعطی هذا الثواب لمن لم یقدر الاعلی مدقه من لبن یفطر بها صائما او شربه من ماء عذب او تمرات لم یقدر علی اکثر من ذلك».

و هرکس که زحمت دادن به بنده خویش را در این ماه تخفیف دهد خدای تعالی حساب کشیدن از او را تخفیف می دهد «و من خفف فیه عن مملوکه خفف الله عنه حساب» و آن ماه ماهی است که آغازش رحمت است و وسطش مغفرت و آمرزش و پایانش برآورده شدن حاجات و قبولی دعوات و آزاد شدن از آتش دوزخ «و هو شهر اوله رحمه و اوسطه مغفره و آخره الاجابه و العتق من النار» و شما از چهار چیز بی نیاز نیستید که با دوتای آنها خدای تعالی را راضی کنید و دوتای دیگر برای خودتان مورد لزوم است. اما آن دو که با آنها خدای تعالی را راضی می کنید عبارتند از شهادت به وحدانیت خدای تعالی و شهادت بر نبوت.

و اما آن دو که خودتان از آنها بی نیاز نیستید آن است که در این ماه نیازمندیهای خودتان را و بهشت را از خدای تعالی بخواهید و عافیت و سلامتی بخواهید و به خدای تعالی از آتش دوزخ پناهنده شوید «و لا غناء بکم عن اربع خصال: خصلتین ترضون الله بهما و خصلتین لا غناء

بکم عنهما فاتّما اللتان ترضون الله بهما فشاھده ان لا- الہ الا- اللہ و انّ محمدا رسول اللہ و اما اللتان لا غناء بکم عنهما فتسألون اللہ حوائجکم و الجنّہ و تسألون العافیہ و تعوّذون بہ من النار». و رئیس المحدثین شیخ صدوق محمّد بن بابویہ بہ سند طلائی خود از امام امیر المؤمنین علیہ السلام روایت می کند کہ فرمود: روزی رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلّم برای ما خطبہ خواند پس فرمود: ای مردم! همانا کہ ماہ خدا با برکت و رحمت و مغفرت بر شما روی آورده است؛ ماہی است کہ او نزد خدای عزّ و جل بہترین ماہہاست و روزہایش بہترین روزہاست و شبہایش بہترین شبہاست و ساعتہایش بہترین ساعتہاست. آن ماہ ماہی است کہ شما بہ مهمانی خدای تعالی دعوت شدہ اید و در ردیف کسانی قرار گرفتہ اید کہ مورد تکریم و احترام خدای تعالی می باشند «ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلّم خطبنا ذات یوم فقال: ایہا الناس قد اقبل الیکم شہر اللہ بالبرکہ و الرحمہ و المغفرہ، شہر ہو عند اللہ افضل الشہور و ایامہ افضل الایام و لیالیہ افضل الیالی و ساعاتہ افضل الساعات ہو شہر دعیتم فیہ الی ضیافہ اللہ و جعلتم فیہ من اهل کرامہ اللہ» (پذیرایی کہ از طرف خدای تعالی برای مهمانان عزیزش تہیہ دیدہ شدہ است آن است کہ) «انفاسکم فیہ تسبیح و نومکم فیہ عبادہ و عملکم فیہ مقبول و دعاؤکم فیہ مستجاب» نفسہای شما در این ماہ بہ جای تسبیح است و خواب شماها در این ماہ عبادت است و اعمالتان پذیرفتہ درگاہ حق و دعاہای شما مستجاب است «فاسألوا اللہ ربکم بنیات صادقہ و قلوب طاهرہ ان یوفقکم لصیامہ و تلاوہ کتابہ» پس از پروردگار خودتان خدای تعالی بخواہید با نیتہای صادق و راست و با دلہای پاک و پاکیزہ کہ شما را موفق بفرماید بہ روزہ این ماہ و تلاوت کردن قرآن کریمش «فان الشقی من حرم غفران اللہ فی هذا الشہر العظیم» همانا شقی و بدبخت و بد عاقبت کسی است کہ از آمرزش خدای تعالی در این ماہ محروم و بی نصیب باشد «و اذکروا بجوعکم و عطشکم فیہ جوع یوم القیامہ و عطشہ» بہ واسطہ گرسنگی و تشنگی تان در ماہ رمضان بہ یاد گرسنگی و تشنگی روز قیامت باشید.

این جملہ نورانی ممکن است دستور تعبّدی باشد بدین معنی کہ یکی از وظایف روزہ گیر آن است کہ بہ یاد گرسنگی و تشنگی روز قیامت باشد و خدای تعالی بہ این تذکّر ثواب و پاداش نیک عطا خواهد فرمود، و ممکن است دستور تربیتی باشد بدین معنی کہ آدمی ہرگاہ در زندگی با مشکلی مواجه گردد اگر متذکر گردد کہ تحمّل نکردن آن مشکل عواقب وخیم و پی آمدہای بدتری خواهد داشت تحمل آن مشکل بر او آسان می گردد؛ مثلا کسی کہ

می خواهد از ناحیه چشم فرضاً زیر عمل جراحی قرار گیرد و این احتیاج به آن دارد که چند روزی با چشم بسته بدون حرکت روی تخت جراحی بخوابد و طبیعی است که این عمل شاقی است ولی اگر متوجه باشد که در صورت تحمل نکردن این مشقت شاید برای همیشه از نعمت بینایی محروم خواهد ماند، با کمال میل و رضایت خاطر تسلیم دکتر معالج می شود و چه بسا حق الزحمه سنگینی نیز به دکترش تقدیم کند و در عین حال ممنون او نیز خواهد بود. این جاست که خردمندان و تیزبینان که تعبیر از آنان به اولی الالباب می شود یعنی صاحبان لب و مغز که از صورت اشیاء گذر کرده و به لب و حقیقت آن واقف شده اند با لسان حال و بلکه با لسان قال می گویند:

زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت کان که شر کشته او نیک سرانجام افتاد

و حکیم شیراز می سراید:

به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است به ارادت بکشم درد که در مانم از اوست

غم و شادی بر عاشق چه تفاوت دارد ساقیا باده بده شادی آن کاین غم از اوست

*

«و تصدقوا علی فقرائکم و مساکینکم» به افراد بی بضاعت و نیازمند و کسانی که خرج زندگی آنان از گردش افتاده است صدقه بدهید.

نویسنده گوید: صدقه دادن به فقرا و مساکین از اموری است که شارع مقدس تأکید بلیغ در باب آن فرموده است و فواید فردی و اجتماعی آن را علما و بزرگان مشروحاً بیان کرده اند و ما برای خالی نبودن عریضه چند روایت از دهها روایات آن را در این رساله ذکر می کنیم باشد که خدای تعالی با فضل بی منتهاش پاداشی به این فقیر حقیر عنایت فرماید:

1. در کافی شریف از امام زین العابدین علیه السلام روایت می کند که آن حضرت می فرمودند:

صدقه آتش خشم پروردگار را خاموش می کند. و آن حضرت صدقه را پیش از آن که به گدا مرحمت کند می بوسید «کان علی بن الحسین علیه السلام یقول: الصدقه تطفی غضب الرب، و کان یقبّل الصدقه قبل ان یعطیها السائل» و نیز روایت شده که آن حضرت آذوقه جهت فقرا در میان

ص: 243

انبان می گذاشت و آن را به دوش می کشیدند و به آنان می رساندند و معاش چندین خانواده را در مدینه متکفل بودند. و یکی از اهل مدینه می گفت تا حضرت علی بن الحسین از دنیا رفت ما صدقه پنهانی را از دست دادیم «فقدنا صدقه السر حتی مات علی بن الحسین علیه السلام» و در چندین خانواده بودند که آذوقه شان و هرچه را که نیازمند بودند به در خانه شان می آمد و نمی دانستند که آورنده کیست تا آن که امام زین العابدین از دنیا رحلت فرمود آورنده آذوقه را شناختند و در میان آن خانواده ها عزای عمومی اعلام گردید «و کان فی المدینه کذا کذا بیتا یأتیهم رزقهم و ما یحتاجون الیه لا یدرون من این یأتیهم فلما مات زین العابدین علیه السلام فقدوا ذلک فصرخوا صرخه واحده» و از حضرت امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود: نیکی و صدقه پنهان فقر را از میان می برند و عمر را زیاد می کنند و هفتاد نوع مرگ بد را دفع می کنند «البرّ و صدقه السرّ ینفیان الفقر و یزیدان فی العمر و یدفعان عن سبعین میته سوء».

حضرت امام خمینی - رضوان الله علیه - را نیز در این مقام کلامی است که ما این نوشته را با آن کلام نورانی مزین می کنیم. آن حضرت در شرح حدیث شریفی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امیر المؤمنین علیه السلام را به اموری توصیه می فرماید از جمله آنها وصیت به صدقه دادن است می فرماید: و اما سنت سوم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که آن عبارت است از صدقه و جهد نمودن در آن، پس آن نیز یکی از مستحباتی است که کمتر در اعمال مستحبّه به پایه آن می باشد و اخبار در موضوع صدقه حتی بر خارج از مذهب و بر حیوانات برّی و بحری بیش از آن است که در این مختصر بگنجد و ما به ذکر بعضی از آن اکتفا می کنیم: «محمد بن یعقوب باسناده عن عبد الله بن سنان فی حدیث قال: قال ابو عبد الله علیه السلام لیس شیء اثقل علی الشیطان من الصدقه علی المؤمن و هو یقع فی ید الرب تبارک و تعالی قبل ان تقع فی ید العبد» ابن سنان گوید: فرمود حضرت صادق علیه السلام هیچ چیز گران تر بر شیطان نیست از صدقه بر مؤمن و آن واقع شود در دست پروردگار تبارک و تعالی پیش از آن که واقع شود در دست بنده.

«و باسناده عن ابی عبد الله علیه السلام فی حدیث قال: ان الله لم یخلق شیئا الا وله خازن یخزنه الا الصدقه فان الرب یلیها بنفسه و کان ابی اذا تصدق بشیء وضعه فی ید السائل ثم ارتده منه فقبله و شمّه ثم رده فی ید السائل» فرمود حضرت صادق علیه السلام: خدای تعالی خلق نفرمود چیزی را مگر آن که از برای آن نگهبانی است که آن را نگهداری کند مگر صدقه را که خدای تعالی نگهداری آن را خود فرماید، و پدرم وقتی صدقه می داد می گذاشت آن را به دست سائل پس از آن آن را

از او پس می گرفت و می بوسید و می بوییدش سپس سائل ردّ می فرمود. و قریب به مضمون این حدیث چندین حدیث دیگر وارد است و دلالت بر بزرگی شأن و عظمت رتبه صدقه دارد که خدای تبارک و تعالی امر آن را به کس دیگر محوّل نفرموده و خود باید قدرت و احاطه قیومه خود حافظ صورت کامله غیبیه آن گردیده.

و تدبّر در این حدیث شریف و امثال آن که در ابواب متفرقه کتب اصحاب - رضوان الله علیهم اجمعین - منقول است برای اهل معرفت و اصحاب قلوب کشف توحید فعلی و تجلی قیومی حق را می نماید و اشاره به نکته مهمه ای است که توجه به آن برای کسانی که قیام به این امر مهم می کنند خیلی لازم است و آن آن است که انسان بفهمد تصدق در دست کی واقع می شود که نعوذ بالله اگر ممت و اذیتی در دادن صدقه از انسان نسبت به فقیر واقع شود اول به حق تبارک و تعالی واقع شود پس از آن به سائل؛ چنانچه اگر تواضع و فروتنی کند از روی کمال خضوع و مذلت صدقه را به سائل مؤمن تقدیم کند برای حق تعالی کرده؛ چنانچه عالم آل محمد علیه السلام و عاشق جمال حق تعالی جناب باقر العلوم علیه السلام صدقه را پس از وقوع در دست سائل می بویید و می بوسید و استشمام رائحه طیبیه محبوب از آن می کرد، و خدا می داند برای آن ذات مقدس و عاشق مجذوب چه راحت نفس و سکونت خاطری پیدا می شد و چطور آن اشتغالات قلبیه و احتراقات شوقیه باطنیه را این عشق بازی خاموش می کرد.

افسوس و هزاران افسوس که این نویسنده مستغرق در بحار هوای نفس و مخلّد بر ارض طبیعت و گرفتار شهوات و اسیر بطن و فرج و بی خبر از ملک هستی و مست خودی و خودپرستی در این عالم آمد و عن قریب خواهد رفت و از محبت اولیاء هیچ ادراک نکرد و از جذبات و جذوات و منازل و مفازلات آنها هیچ نفهمید و وقوفش در این عالم وقوف حیوانی و حرکاتش حرکات حیوانی و شیطانی بود. اگر چنین باشد مردنش نیز مردن حیوان و شیطان است «اللهم الیک المشتکی وعلیک المعوّل» خداوندا تو خود از ما به نور هدایتت دستگیری فرما و از این خواب سنگین بیدار فرما و به عالم غیب و نور و دار بهجت و سرور و خلوت انس و محفل خاص دعوت کن.

و باسناده عن ابی عبد الله علیه السلام قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم ارض القیامه نار خلا ظلّ المؤمن فانّ الصّدقه تظله» فرمود حضرت صادق علیه السلام که حضرت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: زمین قیامت آتش است مگر سایه مؤمن و جوار آن که صدقه او را سایه اندازد و حفظ نماید. و در روایت

است که صدقه را خدای تعالی تربیت فرماید مثل شما که بچه شتر را تربیت می کنید و اگر نصف خرما صدقه دهید خدای تعالی آن را تربیت می فرماید و در روز قیامت آن را می دهند به بنده در صورتی که مثل کوه احد یا بزرگ تر از آن است. و از این قبیل حدیث بسیار است. و در احادیث کثیره وارد است که صدقه مردنهای بد را دفع می نماید و روزی را نازل می کند و قرض را ادا می کند و فقر را زائل کند و عمر را زیاد کند و هفتاد طور مردن بد را دفع کند و خدای تعالی عوض آن را از ده تا صد هزار عطا فرماید و اسباب زیادت مال گردد، و در صبح هرکس صدقه دهد از بلاهای آسمانی در آن روز ایمن گردد و اگر در اول شب بدهد از بلاهای آسمانی در آن شب ایمن باشد و مداوای مریضها با صدقه شود، و اگر کسی اهل بیت مسلمی را کفایت کند گرسنگی آنها را دفع کند و بدن آنها را بپوشاند و آبروی آنها را حفظ کند از هفتاد حج محبوب تر است با آن که حج از عتق هفتاد رقبه بالاتر است با آن که در عتق رقبه وارد است که هرکس بنده ای را آزاد کند خداوند به هر عضوی از آن بنده عضوی از او را از آتش جهنم آزاد فرماید. و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هزار بنده آزاد فرمود از کدّ یمین خود، و غیر ذلک که ذکر آنها موجب تطویل است (1).

در بیان نکته دیگر: و ما ختم می کنیم این مقام را به ذکر نکته ای دانستنی و آن این است که در آیه شریفه وارد است: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» یعنی به خوبی هرگز نائل نشوید مگر آن که در راه خداوند انفاق کنید از آنچه دوست می دارید. در حدیث است که حضرت صادق علیه السلام صدقه می دادند به شکر، پرسیدند چطور به شکر صدقه می دهید؟ فرمود شکر را از هر چیز بیشتر دوست دارم و میل دارم به آن چیزی که محبوب ترین اشیاء است پیش من صدقه دهم. و در حدیث است که حضرت امیر علیه السلام جامه ای خریداری فرمود و از آن خوشش آمد و آن را صدقه داد و فرمود شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: کسی که اختیار کند غیر را بر خودش خداوند بهشت را روز قیامت برای او اختیار کند و کسی که دوست داشته باشد چیزی را پس آن را برای خدا قرار دهد خدای تعالی روز قیامت فرماید بندگان به یکدیگر جزا می دادند به معروف و من جزای تو را امروز بهشت دهم. و روایت شده که یکی از اصحاب وقتی این آیه شریفه نازل شد یک باغی داشت، بین خویشاوندانش قسمت کرد و آن را از همه اموالش بیشتر دوست می داشت پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خوشا

ص: 246

به حال تو، خوشا به حال تو که این حال سودمندی است برای تو.

و از برای جناب ابوذر مهمانی آمد، فرمود به او که من شغلی دارم و از برای من شترهایی است برو بهترین آنها را بیاور. میهمان رفت و یک شتر لاغر آورد. ابوذر فرمود به من خیانت کردی. گفت: بهترین شترها شتر فحل بود، به یادم آمد روز احتیاج شما را به سوی آن، ابوذر فرمود: روز احتیاج من به آن، روزی است که مرا در قبر می گذارند با آن که خدای تعالی فرماید: هرگز به برّ و نیکویی نرسید مگر آن که انفاق کنید آنچه را دوست می دارید.

و فرمود: در مال سه شریک است: یکی قدر است که فرقی نکند پیش آن که خوب باشد یا بد آن را ببرد به هلاک نمودن. دوّم وارث است که منتظر مردن تو است، و تو سوّمی آنهایی، پس اگر توانستی که عاجزتر از آنها نباشی نباش، خدای تعالی فرماید: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» و این شتر محبوب بود پیش من در بین اموالم پس دوست داشتم که برای خودم پیش فرستم.

باید دانست که انسان با علاقمندی و محبّت به مال و منال و زخارف دنیویّه بزرگ شده است و تربیت گردیده و این علاقه در اعماق قلب او جایگزین گردیده و منشأ بیشتر مفسد اخلاقی و اعمالی بلکه مفسد دینی همین علاقه است؛ چنان که در احادیث کثیره وارد است و ما در شرح بعضی از احادیث به آن اشاره کردیم. پس اگر انسان به واسطه صدقات و ایثار بر نفس این علاقه را بتواند سلب کند یا کم کند البته قطع ماده فساد و جرثومه قبایح را کرده و طریق نیل به حصول معارف و انقطاع به عالم غیب و ملکوت و حصول ملکات فاضله و اخلاق کامله را برای خود مفتوح نموده و این یکی از نکات بزرگ انفاقات مالیه واجبه و مستحبه است و در مستحبات این نکته کامل تر است، چنان که واضح است.

پس از مجموع آثار و اخبار این باب معلوم شد که صدقه جامع فضایل دنیویّه و اخرویّه است از ساعت اول دادن آن با انسان همراه است و دفع بلیّات می کند تا آخر امر در قیامت و سایر مراحل که انسان را به بهشت و جوار حق برساند.

تَمَمّه

باید دانست که صدقه مندوبه در سرّ و خفا افضل است از صدقه آشکار و علانیه، چنان که در کافی شریف سند به حضرت صادق علیه السلام رساند که به عمّار ساباطی فرمود:

«یا عَمَّار، الصدقه فی السرّ و اللّٰه افضل من الصدقه فی العلانیه و كذلك و اللّٰه العباده فی السرّ افضل منها فی العلانیه»: ای عَمَّار! صدقه در پنهانی به خدا قسم افضل است از صدقه آشکارا و همین طور عبادت در پنهانی افضل است از عبادت آشکارا.

و در احادیث کثیره وارد است که صدقه پنهانی غضب پروردگار را خاموش می کند. و در حدیث است که هفت طایفه است که خدای تعالی در پناه خودش آنها را حفظ فرماید در روزی که پناهی جز پناه او نیست: یکی از آنها کسی است که صدقه بدهد و پنهان کند حتی آن که دست راست او نفهمد آنچه دست چپش انفاق کند.

و شاید نکتهٔ افضلیت، یکی آن است که عبادت سرّی بعیدتر از ریا و به اخلاص نزدیک تر است، و دیگر آن که در باب صدقه حفظ آبروی فقرا و کتمان آن است. و نیز صدقه بر ارحام و اقربا افضل است از غیر آنها، و بر آن عنوان صلّه رحم که از افضل عبادات است منطبق شود چنان که در حدیث وارد است که افضل صدقات صدقه به ذی رحم است، و صلّه اخوان اجرش بیست است و صلّه رحم بیست و چهار است، بلکه در بعضی روایات است که صدقه به غیر رحم در صورتی که رحم محتاج است قبول نمی شود.

ختم

بدان که از این حدیث شریف که می فرماید: (جهد در صدقه کن تا گمان کنی که اسراف کردی با آن که اسراف نکردی) ظاهر شود که مطلوب در صدقه کثرت آن است و به هر اندازه رسد اسراف نیست. و در حدیث است که حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام سه مرتبه قسمت کرد اموال خود را با فقرا به طور تنصیف، حتی اگر دارای دو جفت نعلین بود یا دو ثوب بود تنصیف فرمود.

و در حدیث دیگر است که حضرت رضا علیه السّلام به حضرت جواد علیه السّلام مرقوم فرمود: شنیدم غلامان تو وقتی سوار می شوی تو را خارج می کنند از در کوچک، آنها بخل می کنند و می خواهند تو به کسی چیزی ندهی. به حق من بر تو که بیرون رفتن و داخل شدن نباشد مگر از در بزرگ، و وقتی سوار شدی همراه خود طلا و نقره بردار، و هیچ کس از تو سؤالی نکند مگر آن که به او عطا نمایی، و از عموهای تو هرکس از تو سؤالی کرد کمتر از پنجاه دینار به او مده و اگر بیشتر خواستی بدهی اختیار با تو است، و اگر از عمه ها سؤال نمودند کمتر از

بیست و پنج دینار مده، و اگر بیشتر خواستی بدهی اختیار با تو است، ولی اراده کردم به این امر این که خداوند مقام تو را رفیع فرماید، پس انفاق کن و ترس مکن که خداوند بر تو سختگیری فرماید.

و این احادیث منافات ندارد با احادیثی که دلالت کند بر آن که کثرت صدقه به قدری که بر عیال معیشت سخت شود از جمله اسراف است و خداوند دعای کسی را که انفاق کند و از برای معیشت خود و عیالش چیزی نگذارد قبول فرماید. و در حدیث است که افضل صدقه صدقه ای است که از زیادت کفاف باشد. وجه عدم منافات آن است که کثرت و جهد در صدقه لازم نیست به قدری باشد که موجب سختی بر عیال شود؛ چه بسا اشخاصی که نصف مال یا بیشتر آن را صدقه دهند و کفاف خود و عیال آنها محفوظ ماند به طوری که در ضیق معاش و سختی نیفتند. پایان کلام نورانی امام امت قدس الله نفسه در فضیلت صدقه و انصاف باید گفت که حق همین است سخندانی و دانایی را بخواه الله فی المقعد الصدق من جواره و جوار اولیائه و الحمد لله رب العالمین.

تَمَّةُ خُطْبَةِ شَرِيفِهِ

و وقروا کبارکم و ارحموا صغارکم سالمندان خودتان را احترام کنید و کودکانان را دلسوزی نمایید. از آداب اسلامی احترام به بزرگتران است؛ چنان که در کافی شریف از امام صادق علیه السلام روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من اجلال الله اجلال ذی الشیبه المسلم» تجلیل مسلمان سپیدموی تجلیل خدای تعالی است. و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: از ما نیست کسی که بزرگسالان ما را احترام نکند و خردسالان ما را رحمت نیابد «لیس منا من لم یوقر کبیرنا و یرحم صغیرنا».

نویسنده گوید: روایت فوق را گرچه صاحب کافی - رضوان الله تعالی علیه - در باب اجلال الکبیر آورده است ولیکن محتمل است که مقصود بزرگسالان و خردسالان از سادات عظام باشد. و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: «عظموا کبارکم و صلوا ارحامکم و لیس تصلونهم بشیء افضل من کف الأذی عنهم» سالمندان خود را تعظیم و احترام کنید و با خویشاوندان خودتان پیوند دوستی برقرار کنید و آزارشان نرساندن بهترین پیوند شماست با آنان. و روایات در باب صله رحم بیش از آن است که در این مختصر ذکر شود مخصوصا در این که صله رحم

موجب طول عمر، و قطع رحم باعث کوتاهی عمر آدمی است. علاقمندان به کتاب شریف کافی جلد 3 ص 226 مراجعه فرمایید.

«و احفظوا ألسنتکم» زبانهایتان را نگهداری کنید و مراقب آنها باشید که به کام دل در دهان به هر طرف نچرخد. در آداب دینی زبان را موقعیت ویژه ای است، زیرا با آن که حجم و جرمش کوچک است گناه و جرمش بزرگ است و شاید عضوی در بدن نباشد که به اندازه زبان در گناه و ثواب نقش داشته باشد، که به وسیله زبان آدمی از کفر نجات می یابد و هم به وسیله آن از اسلام خارج و داخل در عالم کفر می گردد. و نیز انواع گناهی که از زبان صادر می شود فراوان است تا آن جا که غزالی گناهان صادره از زبان را به بیست نوع رسانده است، از قبیل دروغ و بهتان و غیبت و سخن چینی و آشوبگری و غیره.

از این رو امام باقر علیه السلام از جناب ابی ذر نقل می فرماید که وی می فرمود: «یا مبتغی العلم ان هذا اللسان مفتاح خیر و مفتاح شرّ فاختم علی لسانک کما تختم علی ذهبک و ورقک» ای دانشجو! به راستی که این زبان کلید خیر است، و هم کلید شر است زبان خود را مهر کن چنان که بر طلا و نقره ات مهر می زنی (کافی شریف جلد 3 باب الصمت و حفظ اللسان ص 177).

«و غَضُّوا عما لا یحلّ الیه النظر ابصارکم و عما لا یحلّ الیه الاستماع اسماعکم».

از هر آنچه نگاه کردن بر آنها روا نیست چشم پوشی کنید و به هر چه گوش دادن به آنها حلال نیست گوش فرا مدهید که چشم و گوش دو دریچه از دریچه های دوزخ است و باید شدیداً مورد مراقبت قرار گیرد.

«و تحنّوا علی ایتام الناس یتحنّ علی ایتامکم» یتیمان مردم را مهربانی کنید تا با یتیمان شما مهربانی شود. همان گونه که در آثار آمده است «الدنیا مزرعه الآخرة» و همان گونه که در کشتزار، پاره ای از دانه ها رشدش سریع تر و پاره ای دیگر با رشدی آهسته تر می باشند و هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت، در کشتزار دنیا نیز پاره ای از اعمال که بذر جزاها و پاداشها هستند سریع الرشد هستند و در همین دنیا درخت آنها به بار می نشیند و مهلت نمی دهد که روز جزای اصلی برسد. نوازش یتیمان از آن جمله است و قرآن شریف نیز صحّت این اصل را امضا فرموده است، آن جا که فرماید: «و لِيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ» (1) سانی که بر بازماندگان ناتوان خود می ترسند تقوا پیشه گیرند و با یتیمان

ص: 250

ستم نکنند. حکیم شیرین سخن شیراز را در این باره قطعه زیبایی است که گوید:

یکی خار پای یتیمی بکند به خواب اندرش دید صدر خجند(1)

همی گفت و در روضه ها می چمید کز آن خار بر من چه گلها دمید

*

وی در دیباچه این شعر گوید:

مشو تا توانی ز رحمت بری که رحمت برندت چو زحمت بری

به حال دل خستگان در نگر که روزی تو دلخسته باشی مگر

پدر مرده را سایه بر سر فکن غبارش بیفشان و خارش بکن

چو بینی یتیمی سرافکنده پیش مزن بوسه بر روی فرزند خویش

یتیم ار بگرید که نازش برد؟ و گر خشم گیرد که بارش برد؟

الا تا نگرید که عرش عظیم بلرزد همی چون بگرید یتیم

به رحمت بکن آتش از دیده پاک به شفقت بیفشانش از چهره خاک

اگر باب را سایه رفت از سرش تو در سایه خویشتن پرورش

من اول سر تاجور داشتم که سر در کنار پدر داشتم

اگر بر وجودم نشستگی مگس پریشان شدی خاطر چند کس

کنون دشمنان گر برندم اسیر نباشد کس از دوستانم نصیر

مرا باشد از درد طفلان خبر که در طفلی از سر برفتم پدر

*

در کافی شریف و عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «من ظلم یتیمان سلط الله علیه من یظلمه او علی عقبه او علی عقب عقبه ثم تلا هذه الآیه»، هرکس که بر یتیمی ستم روا دارد، خدای تعالی بر او مسلط می فرماید کسی را که بر او ستم کند یا به فرزندش یا به نواده اش و سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَلْيُخْشِ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا...» .

«توبوا الی الله من ذنوبکم» و از گناهانتان توبه کنید و به سوی خدای تعالی باز گردید

ص:251

1- لقب یکی از بزرگان است و خجند بضم خاء نام شهری است در توران.

(بحث تفصیلی توبه در جای خود خواهد آمد باذن الله تبارک و تعالی).

«و ارفعوا اليه ايديكم بالدعاء في اوقات صلواتكم فانها افضل الساعات ينظر الله تعالى فيها بالرحمه الى عباده» دستهایتان را به سوی خدا برای دعا بردارید به هنگام فرا رسیدن وقت نمازها که بهترین ساعتها است و خدای تعالی با نظر رحمت در اوقات نماز بر بندگانش نظر می فرماید: «يجيبهم اذا ناجوه و يلبيههم اذا نادوه» اگر با خدای تعالی مناجات کنند اجابتشان فرماید و اگر آوازش دهند پاسخ مثبت مرحمت فرماید: «و يستجيب لهم اذا دعوه» و اگر دعایش کنند مستجاب فرماید.

«ايها الناس ان انفسكم مرهونه باعمالكم ففكوها باستغفاركم» ای مردم! همانا که جانهای شما در گرو اعمال شماست، پس با استغفارتان آنها را از گرو باز گیرید «و ظهوركم ثقيله من اوزاركم فخففوا عنها بطول سجودكم» و پشتهای شما از بار گناهان شما سنگین است پس با سجده طولانی خود را سبکبار کنید.

بدان ای عزیز که یکی از عبادات بسیار مؤثر در تحصیل قرب الهی همانا سجده است و مخصوصا سجده طولانی که در روایت است: «ان طول السجود من دين الائمة عليهم السلام» سجده طولانی از دین ائمه علیهم السلام است «و انه من سنن الاوابين» و سجده طولانی راه و روش اوابین و کسانی است که به بازگشت به سوی حق تعالی علاقه مفراطی دارند «و انه من اشد الاعمال على ابليس» و از اعمالی است که ابليس لعین را سخت ناراحت می کند «و يحط الذنوب كما يحط الريح ورق الشجر» و سجده گناهان را فرو می ریزد همچون که باد برگ خزان را از درختها فرو می ریزد «و اقرب ما يكون العبد الى الله و هو ساجد» و نزدیک ترین حالت بنده به خدای تعالی حالت سجده است «و السجود منتهى العباده من بنى آدم» و سجده آخرین درجه عبادت از فرزندان آدم است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به کسی که از آن حضرت تقاضا کرد که برای او ضامن بهشت از پروردگار شود فرمود: تو نیز مرا با سجده زیادی که خواهی کرد یاری کن «قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم لمن سألته التحمل على ربه الجنة اعنى على ذلك بكثرة السجود». از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شریفی است که می فرماید: «جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وآله و سلم فقال علمني عملا يحبني الله تعالى عليه و يحبني المخلوقون و يثري مالي و يصح بدني و يطيل عمري و يحشرنى معك» شخصی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و عرض کرد کاری به من تعلیم فرما که (اگر آن کار را کردم) خدای تعالی مرا دوست بدارد و مردم مرا دوست دارند و ثروت مرا زیاد گرداند و

تنم را صحیح و سالم فرماید و عمرم را دراز و مرا با تو محشور فرماید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این که تو خواستی شش مطلب است که نیاز به شش چیز دارد «هذه ستّ خصال تحتاج الی ستّ خصال» اگر خواستی خدای تعالی تو را دوست بدارد از او بترس و تقوا داشته باش «اذا اردت ان یحبک الله فخفه و اتقه» و اگر خواستی مردم تو را دوست داشته باشند پس درباره آنان احسان و نیکی کن و چشم طمع به آنچه در دست مردم است مدار «و اذا اردت ان یحبک المخلوقون فاحسن الیهم و ارفض ما فی ایدیهم» و اگر خواستی که خدای تعالی مال و ثروت تو را زیاد فرماید پس زکوه مال بده «و اذا اردت ان یشری الله مالک فزکّه» به گفته حکیم شیراز:

زکات مال به در کن که فضلۀ رزرا چو باغبان ببرد بیشتر دهد انگور

*

«و اذا اردت ان یصحّ الله بدنک فاکثر من الصدقه» و اگر خواستی که خدای تعالی تن تو را سالم بفرماید پس صدقه بسیار بده «و اذا اردت ان یطیل الله عمرک فصل ذوی ارحامک» و اگر خواستی خدای تعالی عمر تو را طولانی فرماید پس صلۀ رحم به جای بیاور «و اذا اردت ان یحشرک الله معی فاطل السجود بین یدی الله الواحد القهار» و اگر خواستی که خدای تعالی تو را با من محشور فرماید پس در پیشگاه خدای یگانه قهار سجده را طولانی به جای بیاور.

در خرایج از منصور الصیقل نقل می کند که گوید: پس از انجام عمل حج، گذارم به مدینه افتاد و به قصد زیارت مرقد مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حرم مشرف شدم و زیارت کردم «حججت فمررت بالمدینه فاتیت قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فسلمت علیه» پس از زیارت متوجه شدم که امام صادق علیه السلام در مسجد به عبادت مشغول است و در حال سجده است «ثم التفت فاذا انا بابی عبد الله علیه السلام ساجدا» من آن جا نشستم تا آن قدر که خسته شدم «فجلست حتی مللت» سپس با خود گفتم تا زمانی که آن حضرت در سجده است من تسبیح بگویم «ثم قلت لا سبحنّ مادام الامام ساجدا» پس شروع به تسبیح نمودم و یکصد و شصت و چند بار گفتم: «سبحان ربّی العظیم و بحمده استغفر الله ربّی و اتوب الیه ماه مره و نیفا و ستین مرّه» که آن حضرت سر از سجده برداشت و سپس برخاست... روایت دنباله دارد.

و کافی شریف از ابان بن تغلب روایت می کند که می گوید: به محضر امام صادق علیه السلام وارد شدم و آن حضرت به نماز ایستاده بود، پس شمردم و در هر رکوع و سجود شصت مرتبه

تسبیح گفتند. از ائمه دین علیهم السلام که بگذریم اصحاب و تربیت شدگان این مکتب را می بینیم که در این سنت حسنه از پیشوایان خود پیروی کرده اند. از فضل بن شاذان روایت شده که گفت:

«دخلت العراق فرأيت احدا يعاتب صاحبه ويقول انت رجل عليك عيال و تحتاج ان تكسب عليهم و ما آمن ان تسلم عيناك لطول سجودك» وارد کشور عراق شدم دیدم یکی رفیق خود را ملامت می کند و به او می گوید تو شخص عائله مندی و بار تکفل آنان را بر دوش داری و باید برای آنان کاسبی کنی و من ایمن نیستم که با این سجده های طولانی که تو داری چشمهای تو سالم بماند، می ترسم کور شوی و نتوانی نان عائله خود را تأمین کنی «فلما اكثر عليه قال اكثرث على ويحك لو ذهبت عين احد من السجود لذهبت عين ابن ابي عمير ما ظنك برجل سجد سجده الشكر بعد صلوه الفجر فما يرفع رأسه الا عند زوال الشمس» و چون از این گونه سخنان زیاد گفت، وی در پاسخ به رفیقش گفت: زیاد پرحرفی کردی، اگر چشم کسی از سجده کور می شد می بایست چشم ابن ابی عمیر کور می گشت که پس از نماز صبح به سجده می رفت و تا زوال ظهر سر از سجده بر نمی داشت.

و کشی از فضل بن شاذان نقل می کند که می گوید: بر محمد بن ابی عمیر وارد شدم دیدم در سجده است پس سجده را طول داد و چون سر برداشت گفتم: سجده ای طولانی داشتی! گفت:

چه می گفتمی اگر جمیل بن درّاج را می دیدی؟ سپس افزود که به نزد جمیل رفتم و او را در حال سجده یافتم. پس سجده اش را بسیار طول داد و چون سر از سجده برداشت محمد بن ابی عمیر به او گفت سجده ات به درازا کشید! فرمود: چه می شد اگر معروف بن خربوز را می دیدی؟

از مجموع این گفتارها چنین استفاده می شود که شاگردان مکتب اهل بیت علیهم السلام به پیروی از پیشوایان خود مراقب این سنت حسنه بوده اند.

«و اعلموا ان الله عزّ و جلّ ذكره اقسام بعزّته ان لا يعذب المصلّين و الساجدين و لا يروعهم بالنار يوم يقوم الناس لربّ العالمين» و بدانید که خدای جلّ ذكره به عزّت خویش سوگند یاد فرموده که نمازگزاران و سجده کنندگان را عذاب نفرماید و آنان را با آتش دوزخ نترساند در روزی که همه مردم در پیشگاه خدای رب العالمین می ایستند. نویسنده گوید: به قرینه مقام محتمل است که مقصود نمازگزاران و سجده کنندگان در ماه مبارک رمضان باشد هرچند ظهور اطلاق لفظ در عموم است از حیث افراد و زمان.

«ایها الناس من فطر منکم صائما مؤمنا فی هذا الشهر کان له بذلک عند اللّٰه عتق رقبة و مغفرة لما مضى من ذنوبه» ای مردم! هر یک از شما که روزه دار مؤمنی را بر سر سفره افطارش بنشانند، پاداش این عمل نزد خدای تعالی با آزاد کردن بنده ای برابری می کند و گناهان گذشته اش نیز آمرزیده خواهد شد. «فقیل یا رسول اللّٰه و لیس کلّنا تقدر علی ذلک، فقال علیه السّلام اتّقوا النار و لو بشقّ تمره اتّقوا النار و لو بشر به ماء» و به حضورشان عرض شد: ای رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم همه ما توان چنین میهمانی را نداریم پس آن حضرت فرمود از آتش پرهیزید هرچند با نیمی از یک دانه خرما باشد. از آتش پرهیزید هرچند با نوشاندن اندک آبی باشد.

ناگفته پیداست که مقصود به خطاب کسانی هستند که واقعا مسکین باشند و نتوانند سفره افطار پهن کنند نه آن که مسلمان ثروتمندی به جای دعوت به افطار و پذیرایی از مؤمنین روزه دار پاکتی از خرما به دست گرفته و در صف جماعت مثلا به هرکس یک دانه خرما بدهد و پاداش عتق رقبة و آمرزش گناهان را از خدای تعالی بطلبد!! چنان که به همین نکته در خطبه دیگری اشاره شده است و مذکور شد.

«ایها الناس من خفّف عنکم فی هذا الشهر عن ما ملکت یمینه خفّف اللّٰه علیه حساب» از آن جایی که نوع مردم به واسطه ترک عادت و تغییر برنامه غذایی در ماه رمضان حالت کسالت و تبلی به خود می گیرند و دوست دارند دیگران به حوایج آنان قیام کنند، رسول گرامی صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم هشدار می دهند که نباید چنین حالتی داشته باشند بلکه سزاوار است که خود به حوایج خویش پردازند و بارش را به دوش دیگری مگذارند تا خدای تعالی نیز بار حساب آنان را سبک تر فرماید. در همین راستا دستور انسانی دیگری می فرماید که: «من کفّ شرّه کفّ اللّٰه عنه غضبه یوم یلقاه» هرکس که شرش را از دیگران باز دارد و به عامل بی حوصلگی و ناراحتی به پروپای مردم نیچد و مزاحمت آنان را فراهم نکند خدای تعالی به پاداش این صبر و تحمل خشم خودش را از او روزی که به پیشگاه الهی می رسد باز می دارد «و من اکرّم فیه یتیم اکرّمه اللّٰه یوم یلقاه» کسی که در این ماه شریف یتیمی را نوازش کند خدای تعالی در روز دیدار با او اکرامش فرماید. اشعار زیبای سعدی درباره نوازش یتیم گفته شد، ولی دو بیت آن که در غایت جمال است تکرار می شود.

یکی خار پای یتیمی بکند به خواب اندرش دید صدر خجند

همی گفت و در روضه ها می چمید کز آن خار بر من چه گلها دمید

«و من وصل فيه رحمه وصله الله برحمته يوم يلقاه و من قطع فيه رحمه قطع الله عنه رحمته يوم يلقاه» و کسی که با خویشاوندان خود در این ماه شریف پیوند برقرار کند خدای تعالی او را به رحمت بی منتهاش می پیوندد، و کسی که پیوند خویشاوندی را در این ماه ببرد خدای تعالی نیز رحمت خود را از او می برد.

نویسنده گوید: روایات در فضیلت صلۀ رحم و این که صلۀ رحم موجب طول عمر و قطع آن موجب کوتاهی عمر آدمی است بیش از آن است که در این مختصر ذکر شود. امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل می فرماید که فرمود پدرم امام زین العابدین به من فرمود: مواظب باش که با پنج نفر نه همراه باش و نه همصحبت و نه رفیق راه. پس عرض کرد: پدرجان! آنان چه کسانی هستند؟ به من معرفی فرما.

فرمود: «ایاک و مصاحبه الکذاب فإنه بمنزله السراب یقرّب لک البعید و یبعّد لک القریب، و ایاک و مصاحبه الفاسق فإنه یبایعک بأکله او اقل من ذلک، و ایاک و مصاحبه البخیل فإنه یخذلک فی ماله احوج ما تكون الیه، و ایاک و مصاحبه الاحمق فإنه یرید ان ینفعک فیضرک، و ایاک و مصاحبه القاطع لرحمه فاتی وجدته ملعونا فی کتاب الله عز و جلّ فی ثلاثه مواضع، قال الله تعالی: فَهَلْ عَسَیْتُمْ اِنْ تَوَلَّیْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوا فِی الْاَرْضِ وَ تَقَطُّعُوا اَرْحَامَكُمْ اُولَئِکَ الَّذِیْنَ لَعَنَهُمْ (1) لِلّٰهِ الْاَیَّه، و قال عزّ و جلّ الَّذِیْنَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مِیثَاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ مَا اَمَرَ اللّٰهُ بِهٖ اَنْ یُوصَلَ لَ وَ یُفْسِدُوا فِی الْاَرْضِ اُولَئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (2) و قال فی البقره: وَ یَقْطَعُونَ مَا اَمَرَ اللّٰهُ بِهٖ اَنْ یُوصَلَ لَ وَ یُفْسِدُوا فِی الْاَرْضِ اُولَئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (3):

مبادا با دروغگو همصحبت بشوی که او همانند سراب و شوره زار است که دور را نزدیک می نمایاند و نزدیک را دور، و مبادا که با شخص بخیل همراه باشی که تو را در حالی که شدیداً به مال او نیازمندی رسوا می کند و از مالش به تو کمک نمی کند، و مبادا که با احمق همراهی کنی که او می خواهد تو را سود برساند ولی زیانت می زند (همچون مثل معروف: رفاقت خرس با صاحبش که وقتی دید مگسی بر صورت صاحبش نشسته برای کشتن مگس سنگی بر صورت صاحبش کوبید) و مبادا با کسی که رشته خویشاوندی را بریده مصاحب باشی که در سه جا در کتاب خدای عز و جل او را ملعون یافتیم.

ص: 256

1- سوره محمد، آیه 22-23.

2- سوره رعد، آیه 25.

3- سوره بقره، آیه 27.

1. خدای تعالی فرماید: شما منافقان اگر از فرمان خدا و اطاعت قرآن روی بگردانید در روی زمین فساد می کنید و قطع رحمت کنید همین منافقانند که خدا آنان را لعن فرموده...

2. خدای عز و جل فرمود: آنان که عهد خدای را پس از آن که بسته اند می شکنند و آن را که خدا امر به پیوندش فرموده قطع می کنند و در روی زمین فساد می کنند لعنت بر آنهاست و جایگاه بدی دارند. و در سوره مبارکه بقره فرمود: آنچه را که خدای تعالی امر به پیوند آن فرموده است قطع می کنند و در روی زمین فساد می کنند. اینان زیانکارانند (و زیانکاران گرفتار لعنت خدای تعالی می باشند).

*نکته

نویسنده گوید: تأمل در این روایت شریفه ابوابی از معارف را به روی انسان باز می کند. و توضیح این اجمال آن که غالباً به نظر می رسد که فزاینده های مذکوره در قرآن کریم همچون رشته مروارید به یکدیگر متصل است و هر کدام به تنهایی غرض اصلی را ایفا نمی کند؛ مثلاً در همین آیات مبارکات که امام علیه السلام ذکر می فرمایند در بادی نظر چنین مفهوم می گردد که آنچه موجب ملعون شدن است نه تنها قطع رحم است بلکه قطع رحم به ضمیمه فساد فی الارض می باشد، در صورتی که امام علیه السلام چنین استفاده را فرموده بلکه خود قطع رحم را موجب لعنت دانسته هرچند در آیات شریفه همراه با فساد فی الارض می باشد. و از جهت دیگر در آیه سوم تصریح به لعن نشده بلکه قطع رحم و فساد در ارض را موجب خسران مقرر فرموده اند و باید ملعون بودن خاسرین را از آیات دیگر استفاده کرد؛ مانند «و مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (1) پیداست که لعنت گریبانگیر کافرین خواهد بود. پس ملعون بودن خاسرین بالملازمه استفاده می شود، و این نیز باب وسیعی از علوم قرآنی است و بهره مند شدن از آن نیاز به تتبع و دقت در آیات قرآنی دارد.

«و من تطوع فيه بصلوه كتب الله له برائه من النار» ای مردم! هرکس که در این ماه مبارک نمازی مستحب به جای آورد، خدای تعالی برات آزادی از آتش دوزخ را به نام او صادر می فرماید «و من ادى فيه فرضا كان له ثواب من ادى سبعين فریضه فیما سواه من الشهور». و کسی که واجبی را در این ماه ادا کند پاداش کسی را دارد که در ماههای دیگر هفتاد واجب به جا آورده باشد «و من

ص: 257

اکثر فيه من الصلوه على ثقل الله ميزانه يوم تخفف الموازين» و کسی که در این ماه صلوات بر من بسیار بفرستد خدای تعالی میزان اعمال او را به روز قیامت سنگین می فرماید، همان روزی که میزانهای اعمال در آن روز سبک می شود. «و من تلافیه آیه من القرآن کان له اجر من ختم القرآن فی غیره من الشهور» و کسی که در این ماه یک آیه از قرآن را تلاوت کند پاداش کسی را دارد که تمام قرآن را در ماههای دیگر سال ختم کرده باشد.

سپس گویی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یک جمع بندی از همه آنچه فرموده می فرماید با این بیان که می فرماید: «ایها الناس ان ابواب الجنان فی هذا الشهر مفتحة فاسئلوا ربکم ان لا یغلقها علیکم» ای مردم! همانا درهای بهشت در این ماه باز است، از پروردگار خودتان بخواهید که این درهای باز را به روی شما نبندد. «و ابواب النیران مغلقه فاسئلوا ربکم ان لا یفتحها علیکم» و درهای آتش به روی شما بسته است، از پروردگارتان بخواهید که آنها را به روی شما باز نفرماید.

«و الشیاطین مغلوله فاسئلوا ربکم ان لا یسلطها علیکم» شیطانها در غل و زنجیر گرفتارند، از پروردگارتان بخواهید که آنها را بر شما مسلط نفرماید. «قال امیر المؤمنین علیه السلام: فقلت و قلت: یا رسول الله ما افضل الاعمال فی هذا الشهر» امیر المؤمنین می فرماید: وقتی این همه فضایل ماه رمضان را از زبان حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم برخاستم و عرض کردم: یا رسول الله! بهترین و پرفضیلت ترین عمل در این ماه کدام عمل است؟ «فقال: یا ابا الحسن افضل الاعمال فی هذا الشهر الورع عن محارم الله» پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای ابا الحسن! پرفضیلت ترین عمل در این ماه دوری کردن از محرمات الهیه است. نویسنده ناچیز گوید: این دستور نورانی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شاید مبنی بر اصلی از اصول مسلمة طیبی باشد که حضرتش طیبی حاذق برای امراض روحی بودند چنان که امیر المؤمنین علیه السلام تعبیر و توصیف می فرماید: «طیب دوار بطبه قد احکم مراهمه و احمی مواسمه یضع ذلک حیث الحاجه الیه» از آن رو که بهره مندی از داروهای طبی اگر همراه با پرهیز از غذاهای نامناسب نباشد نه تنها فایده ای ندارد بلکه چه بسا که زیانبار نیز باشد. و شاید از این جهت در روایات شریفه تأکید بلیغی بر ورع شده است و فرموده اند: «لا ینفع اجتهاد لا ورع فیهِ»⁽¹⁾ حمت و کوشش بدون ورع و پرهیز از گناه سودی ندارد. و روایات دیگری نیز به همین مضمون و یا قریب به این مضمون از ائمه علیهم السلام رسیده است، به کتاب شریف کافی ج 3 کتاب الایمان و الکفر مراجعه شود.

ص: 258

روایت شریفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ذیلی است که دریغم آید گفته نشود. امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ورع را به عنوان افضل اعمال در ماه مبارک معرفی فرمود شروع به گریه فرمود و قطرات اشک از دیده مبارکش بر محاسن شریفشان فرو ریخت. من عرض کردم: یا رسول الله علت گریه چیست؟ «ثم بکی فقلت ما یبکیک یا رسول الله فقال صلی الله علیه و آله و سلم أبکی لما یستحلّ منک فی هذا الشهر، کانی بک و انت تصلی لربک و قد انبعث اشقی الاولین و الآخین شقیق عاقر ناقه ثمود فضر بک ضربه علی قرنک تخضب منها لحیتک، فقلت: یا رسول الله و ذلک فی سلامه من دینی؟ فقال صلی الله علیه و آله و سلم فی سلامه من دینک. ثم قال: یا علی، من قتلک فقد قتلنی و من ابغضک فقد ابغضنی لانی منی کنفسی و طینتک من طینتی و انت وصیی و خلیفتی علی امتی» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ من فرمود: گریه ام به خاطر چیزی است که در این ماه از تو حلال شمرده می شود. گویی تو را می بینم در حالی که تو در محراب عبادت پروردگارت هستی و به نماز ایستاده ای شقی ترین فرد از پیشینیان و پسینیان برادر کسی که ناقه ثمود را پی کرد و کشت برانگیخته شود و چنان شمشیری بر سر تو فرود آورد که محاسنت با خون سرت رنگین گردد. پس من عرض کردم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آن وقت آیا دین من به سلامت است؟ فرمود:

دین تو سالم خواهد بود.

سپس فرمود: ای علی! آن کس که تو را بکشد به راستی که مرا کشته است. و هرکس تو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است، زیرا تو از من همچون جان منی و سرشت تو از سرشت من است و تویی وصی و جانشین من بر امتم. پایان حدیث شریف.

بازگشت به شرح دعای چهل و چهارم درباره دخول ماه رمضان.

نویسنده گوید: از دعای وداع ماه مبارک رمضان در صحیفه مبارکه استفاده می شود که سلام در آیه مبارکه «سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» متعلق است به «مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» یعنی خبر است نه مبتداء که خبرش «هی حتی مطلع الفجر» باشد، زیرا در آن دعای شریف چنین آمده است:

«السلام علیک من شهر هو من کل امر سلام، السلام علیک غیر کریه المصاحبه...» مطلب دیگر آن که از جمله نورانی «واعتنا علی صیامه بکفّ الجوارح عن معاصیک و استعمالها فیہ بما یرضیک» و ما را به روزه آن یاری فرما، روزه ای که اعضا و جوارح را از گناهان بازداریم و آنها را در آنچه رضا و خوشنودی تو در آن است به کار گیریم، تا فصل صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام همگی اشاره به آداب روزه و روزه دار است؛ چنان که روایات بسیاری نیز در این باره از ائمه

دین علیهم السلام رسیده است؛ از جمله آنها روایت صحیحیه از امام صادق علیه صلوات الرحمن است که فرمود: «اذا صمت فلیصم سمعک و بصرک و شعرک و جلدک، و عدّد اشیاء غیر هذا و قال: لا یكون یوم صومک کیوم فطرک» چون روزه گرفتی باید گوشت و چشمت و موهای بدنت و پوست اندامت و چیزهای دیگری را که آن حضرت نام برد روزه باشند.

و به طور خلاصه فرمودند نباید روزی که روزه داری همچون روزی باشد که افطار کرده ای و روزه نداری، و نیز از آن حضرت مروی است که فرمود: روزه نه تنها از خوردن و آشامیدن خودداری کردن است، به شهادت آیه شریفه قرآنی که از حضرت مریم علیها السلام بازگو می فرماید که آن حضرت کلمه صوم را در سکوت و سخن نگفتن به کار برده است آن جا که می فرماید: «إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا»⁽¹⁾ نذر کرده ام که روزه بگیرم (یعنی سخن نگویم و ساکت بنشینم) پس شما نیز با الهام گرفتن از این بانوی گرامی زبانهاتان را به هنگام روزه بودن نگهدارید و چشمهایتان از نگاه نامشروع بپوشید و حسد نورزید و با یکدیگر نزاع نکنید که همانا حسد ایمان را می خورد و نابود می کند همان سان که آتش هیزم را می خورد و نابود می کند. «فاحفظوا السننکم و غصّوا ابصارکم و لا تحاسدوا و لا تنازعوا فان الحسد یأکل الایمان کما یأکل النار الحطب».

و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود: شنید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که زنی به کنیز خود ناسزا می گفت در حالی که روزه دار بود، پس آن حضرت دستور فرمود تا طعامی حاضر کردند و به آن زن فرمود از این طعام بخور. زن عرض کرد: من روزه دارم. فرمود: چگونه روزه خواهی بود در حالی که کنیز خود را ناسزا گفتی؟ همانا که روزه داری تنها از خوراک و آشامیدن نیست «و سماع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امرأه تسبّ جاریه لها و هی صائمه، فدعا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بطعام فقال لها:

کلی، فقالت: انی صائمه، فقال: کیف تکونین صائمه و قد سببت جاریتک؟ ان الصوم لیس من الطعام و الشراب».

و نیز از آن حضرت مروی است که فرمود: «اذا صمت فلیصم سمعک و بصرک من الحرام و القبیح و دع المرء و اذی الخادم، و لیکن علیک وقار الصائم و لا تجعل یوم صومک کیوم فطرک»: هر گاه روزه داشتی باید گوشت و چشمت از حرام و کار زشت روزه دار باشند و مجادله و اذیت خدمتگزار را رها کن و می بایست وقار شخص روزه دار را داشته باشی و روز روزه داشتن را

ص: 260

و از آن حضرت روایت است که فرمود: «کان علی بن الحسین علیه السلام اذا کان شهر رمضان لم يتکلم الا بالدعاء والتسبیح والاستغفار والتکبیر و اذا افطر قال اللهم ان شئت تفعل فعلت» چون ماه مبارک رمضان فرا می رسد امام زین العابدین علیه السلام بجز به دعا و تسبیح و استغفار و تکبیر لب نمی گشود، و چون افطار می فرمود عرض می کرد: بارالها اگر بخواهی کاری انجام بدهی می دهی.

در دائرة تقدیر ما نقطه پرگاریم حکم آنچه تو اندیشی امر آنچه تو فرمایی

*

«اللهم صل علی محمد و آله وقفنا فیہ علی مواقیت الصلوات الخمس بحدودها التي حدّدت و فروضها التي فرضت و وظائفها التي وُظفت و اوقاتها التي وُقتت» بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و ما را در این ماه بر اوقات نمازهای پنجگانه واقف فرما، آن طور که حدودش را مشخص فرمودی و واجباتش را مقرر فرمودی و شروطش را تعیین و اوقاتش را مشخص فرمودی.

«و انزلنا فیها منزله المصیبین لمنازلها الحافظین لأركانها المؤدین لها فی اوقاتها علی ما سنّه عبدک و رسولک صلواتک علیه و آله فی رکوعها و سجودها و جمیع فواصلها علی اتم الطهور و اسبغہ و ابین الخشوع و ابلغه» و ما را در رتبه کسانی قرار ده که به مراتب آن دست یافته و ارکانش را حافظند و آن را در اوقات خود به پا می دارند، همان گونه که پیامبرت - که درودت بر او و خاندانش باد - تشریح فرموده در رکوع و سجود و همه فضیلتهاش با کامل ترین طهارت و سرشارترین و روشن ترین مراتب خشوع و رساترینش. امام صادق علیه السلام فرمود: «هذه الصلوات الخمس المفروضات من اقام حدود هن و حافظ علی مواقیتهن الی الله یوم القیامه و له عنده عهد یدخله الجنة و من لم یقم حدودهنّ و لم یحافظ علی مواقیتهن لقی الله و لا عهد له ان شاء عذبه و ان شاء غفر له».

این نمازهای پنجگانه واجب هرکس حدود آنها را برپا دارد و وقتهای آنها را حفظ کند روز قیامت که به پیشگاه خدای تعالی می رسد او را در نزد خدای تعالی عهدی خواهد بود که به حکم آن عهد او را به بهشت داخل می فرماید، و کسی که حدود آنها را برپا ندارد و وقتهای

آنها را محافظت ننماید خدای تعالی را ملاقات می کند در حالی که عهدی نزد خدای تعالی ندارد، اگر خواست عذابش می فرماید و اگر خواست می آمرزدش. و از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: «ایما مؤمن حافظ علی الصلوات المفروضه فصلاً لوقتها فلیس هذا من الغافلین» هر فرد مؤمنی بر نمازهای واجب محافظت کند پس آنها را در وقت خودشان انجام دهد چنین کس از زمره غافلان شمرده نخواهد شد.

و سید شارح فرماید: ظاهر آن است که مراد از محافظت بر اوقات نمازها محافظت اول وقت نمازها و یا نزدیک به اول وقت باشد (نه آن که نماز را به آخر وقت بیندازد). نویسنده گوید: وجهی برای این ظهور به نظر نمی رسد، بلکه اطلاق کلام امام علیه السلام مقتضی است که محافظت در تمام وقت مراد باشد در مقابل سهل انگاری تا حدی که نماز از او فوت شود. و مؤید این معنا جمله «ان شاء عذبه» است که در تأخیر از اول وقت عذاب نیست، دقت شود.

سید شارح قدس سره در روایت را به عنوان شاهد بر مدعای خود می آورد: یکی فرمایش امام صادق علیه السلام است که می فرماید: «لکلّ صلوه وقتان، و اول الوقت افضله، و لیس لأحد ان يجعل آخر الوقتین وقتا الا فی عذر من غیر عله» برای هر نمازی دو وقت مقرر شده است و اول وقت بهترین وقت است و کسی حق ندارد که وقت دوم را بدون عذر و بدون علت وقت نماز قرار دهد. و دیگری روایتی است از امام زین العابدین علیه السلام که فرموده است: «من اهتم بمواقیت الصلوه لم يستكمل لذه الدنیا» کسی که وقتهای نماز را مهم بشمارد لذت دنیا کاملاً به کامش نمی رسد. و هیچ یک از این دو روایت شاهد بر مدعای سید شارح قدس سره نیست، چنان که واضح است.

و وفقنا فیہ لأن نصل ارحامنا بالبر و الصله و ما را در این ماه موفق بفرما که با نیکویی کردن به خویشان و صله رحم داشته باشیم.

و ان نتعاهد جيراننا بالافضال و العطیه و همسایگان را با نیکوی و بخشش رسیدگی کنیم.

و ان نخلّص اموالنا من التبعات و اموال خود را از مظالم و پیامدهایش خالص نماییم.

و ان نظهرها باخراج الزکوات و با بیرون کردن زکاتها (از هر نوع که باشد از نقدین و یا انعام ثلاثه و یا غلات اربعه) اموال خودمان را تطهیر و پاک گردانیم.

باید دانست که در دین مقدس اسلام اهمیت بسیاری به امر زکوه داده شده است. تا آن جا که در بسیاری از آیات شریفه نماز و زکوه همچون دو عامل ترقی معنوی و تقدّم اجتماعی

مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» یعنی از دادن زکاه بخل ورزیدند. و اخبار و روایات در این زمینه بیش از آن است که در این مختصر ذکر شود. بعضی از علما فرموده اند که زکوه حق فقرا است در مال که اگر داده نشود مال آلوده به حق فقرا خواهد ماند. اگر زکاه را نداد، هم ذمه اش مشغول حق فقرا است و هم جانش آلوده به کثافت بخل است. و اگر زکاه را از مال بیرون کرد، هم مال را از حق غیر تطهیر کرده است و هم جان خود را از آلودگی به کثافت بخل. در این جملات نورانی دعا مسائلی است که به آنها اشاره می شود:

*مسئله اول

شهید رضوان الله علیه فرموده است صله همه ارحام لازم است، زیرا در قرآن و روایات و اجماع ترغیب به آن شده است. و در این زمینه مطالبی گفته می شود:

*مطلب اول

آن که معنای رحم چیست؟ ظاهر آن است که رحم عبارت است از منسوبین به شخص هر چند نسبت دوری باشد، گرچه صله رحم نسبت به بعضی از خویشاوندان تأکید بیشتری دارد تا بعض دیگر. و فرق نمی کند که زن باشد یا مرد. و بعضی از ستیان گفته اند که رحم مخصوص است به خویشاوندانی که محرم باشند، بدان معنی که ازدواج با آنان جایز نباشد، چه مرد و چه زن، و لکن حق همان است که ما گفتیم. و بعضی از اخبار نیز به این معنی اشاره می کند؛ چنان که علی بن ابراهیم از امام امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل می کند آیه شریفه «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ»⁽¹⁾ این آیه شریفه درباره بنی امیه نازل شده است و این بدان معنی است که بنی امیه خویشاوند دوری بودند رحم محسوب شده اند. نویسنده گوید:

این کلام سید قدس سره مورد تأمل است، زیرا ممکن است آیه شریفه ناظر به کسانی باشد که در طایفه بنی امیه قطع رحم کرده بودند و نسبت به خویشاوندان نزدیکشان قاطع رحم بودند.

*مطلب دوم

این که معنای صله در باب صله رحم چیست که اگر کسی آن را عمل نکرد صله رحم

ص: 264

نکرده و قاطع رحم خواهد بود؟ سید شارح قدس سره در پاسخ به این سؤال می فرمایند که لغت صله رحم نه حقیقت شرعیه دارد و نه حقیقت لغوی، پس باید در تشخیص معنای آن به عرف مراجعه شود، و در عرف به حسب اختلاف عادات و دوری و نزدیکی خانه ها مختلف می شود، چه بسا در شهری و یا قبیله ای عادت بر این جاری است که با خویشاوندان خیلی دور نیز روابط رفت و آمد و دیدوبازدید برقرار است که اگر قطع شود عرف آن شهر و یا آن قبیله آن را مصداق قطع رحم بدانند ولی در شهر دیگر و یا قبیله دیگر این چنین نباشد.

*مطلب سوم

این که صله رحم با چه چیز تحقق می یابد؟ جواب این سؤال از فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم استفاده می شود که فرمود: صله رحم بکنید هر چند با سلام دادن باشد «صلوا ارحامکم و لو بالسلام». و باید توجه داشت به این که معنای این جمله نورانی آن نیست که صله رحم منحصر به سلام دادن است، بلکه در مقام تحریم به صله رحم است که هیچ مرتبه از مراتب آن نباید ترک شود تا برسد به آن که با سلام صله رحم کند. و نظیر این تعبیر در ثواب افطار دادن به مؤمن ذکر شد که فرمود: «ایها الناس من فطر منکم صائما مؤمنا فله کذا و کذا» بعضی از اصحاب عرض کردند: «یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لیس کلنا یقدر علی ذلک» فرمود: «اتقوا النار و لو بشربه من الماء و اتقوا النار و لو بشق تمره» بنابراین در صورتی که خویشاوندان فقیر باشند مخصوصا پدر و مادر حتما باید صله رحم با مال باشد و از آنان دستگیری شود، و حداقلش آن که باید نفقه آنان تأمین بشود و اگر مستغنی هستند و نیازی به دستگیری ندارند باید به عنوان هدیه به آنان تقدیم شود و یا ضرری را از آنان دفع و یا خیری را به سوی آنان جلب کند تا آن جا که در پشت سرشان درباره آنان دعا کند و در محضرشان احترام و ادب را رعایت نماید.

*مطلب چهارم

آیا صله رحم واجب است یا مستحب است؟ پاسخ این سؤال آن است که صله رحم بر دو نوع است: یک قسم از آن واجب است و آن همان مقدار است که اگر نکند قطع رحم خواهد شد، و بیشتر از این مقدار مستحب است.

این که در دعای شریف مذکور است که «ووقفنا فيه لان نصل ارحامنا بالبرِّ و الصلّه» (ما را موفق بداد در این ماه به نیکوکاری و صلّه رحم) سؤال این است که آیا برّ و صلّه که در این جمله آمده است به یک معنا می باشند؟ جواب: ممکن است عطف صلّه بر (برّ) از باب عطف خاص بر عام باشد زیرا برّ به معنای مطلق نیکوکاری است که همه انواع طاعات و کارهای موجب قربت را فراگیر است، ولیکن بسیاری از کارهای خیر هست که صلّه رحم به آنها گفته نمی شود؛ چنان که از امام زین العابدین علیه السلام صاحب همین دعا - علیه صلوات الرحمن - روایت شده که نسبت به مادر بزرگوارشان آنقدر نیکوکار بودند و احترام قائل می شدند که با آن مخدّره در یک کاسه هم غذا نمی شدند.

وقتی از آن حضرت سؤال شد که چرا با مادر گرامی تان در یک کاسه غذا میل نمی فرمایید؟ فرمودند: می ترسم مبادا لقمه ای را بردارم که مادر عزیزم چشمش به آن افتاده و مایل باشد که آن را بردارد. چنان که ملاحظه می شود این عمل امام زین العابدین علیه السلام با والده ماجده شان عملی است نیکو و لکن عرف به آن صلّه نمی گوید.

سؤال دیگر آن که معنای جار (همسایه) چیست؟

جواب: کلمه جار معنایی در لغت دارد و معنایی در شرع، اما معنای لغوی آن عبارت است از کسی که مسکن او در نزدیکی خانه تو باشد. و اما معنای شرعی آن، در میان علما اختلاف است که جار عبارت است از کسی که خانه او چهل ذراع از خانه تو فاصله داشته باشد. و بعضی از علما فرموده اند که تا چهل خانه آن هم از یک طرف و یا از هر چهار طرف و هر چه باشد در شرع مقدس اسلام تأکید بلیغی درباره همسایه شده است، تا آن جا که در قرآن کریم خدای تعالی می فرماید: «وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْجَارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالاً فَخُوراً» (1) دای یکتا را پرستید و هیچ چیزی را شریک وی نگیرید و نسبت به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و فقیران و همسایه که بیگانه است و دوستان موافق و رهگذران و بندگان و پرستاران که زیر دست تصرف شمایند در حق همه اینها نیکی و مهربانی کنید که خدای تعالی مردم خودپسند متکبر را دوست نمی دارد.

ص: 266

و اما روایات بیش از آن است که در این جا ذکر شود. از جمله آنها رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

جبرئیل آن قدر سفارش همسایه را به من فرمود که گمان کردم که آنها را جزء ورثه قرار خواهد داد: «ما زال جبرئیل یوصینی بالجار حتی ظننت انه سیورثه» و قریب به همین مضمون را امیر المؤمنین علیه السلام در وصیتش فرمود: «اللّٰه اللّٰه فی جیرانکم فانّهم وصیہ نبیکم ما زال یوصینی بهم حتی ظننت انه سیورثهم» خدا را خدا را درباره همسایه هاتان که آنان مورد وصیت پیغمبر شما هستند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن قدر توصیه آنان را فرمود که من گمان کردم حضرتش آنان را شریک در ارث خواهد فرمود.

*مسئله چهارم

در دعای شریف آمده است: «وان تعاهد جیراننا بالافضال و العطیة و ان نخلص اموالنا من التبعات و ان نظهرها باخراج الزکوات» و به همسایگان به وسیله نیکی و بخشش رسیدگی کنیم و دارایی مان را از مظالم مبرا کنیم و با بیرون کردن زکات، آن را پاک گردانیم.

در این بخش از دعای شریف به چند نکته اشاره می شود:

*نکته اول

آن که تعاهد جیران و رسیدگی به حال همسایه از مهمات دستورات شرعیه است؛ چنان که از روایات استفاده می شود و به بعضی از آنها اشاره شد، و سیره جاریه میان علما و بزرگان بر تعاهد جیران مستقر و مستمر بوده و خواهد بود. داستان معروف سید بحر العلوم - رضوان الله علیه - درباره همسایه معروف و در کتب مسطور است.

و آن به قراری که مرحوم خاتمه المحدثین آقای حاج شیخ عباس قمی - رضوان الله علیه - نقل می فرماید چنین است: روی شیخنا الاجل صاحب المستدرک عن العالم الصالح الثقه السید محمد بن العالم السید هاشم الهمدی المجاور فی المشهد الغروی عن العبد الصالح الزاهد الورع العابد الحاج محمد الخزعلی و کان ممّن ادرك السید قال: کان العالم الجلیل السید جواد العاملی صاحب مفتاح الکرامه یتفشی لیلہ اذ طارق طرق الباب علیہ عرف انه خادم السید بحر العلوم، فقام الی الباب عجلاً فقال له: ان السید قد وضع بین یدیه عشاءه و هو ینتظرک فذهب الیه عجلاً، فلما لاح

ص: 267

له السيد قال له السيد: أما تخاف الله؟ أما تراقبه؟ أما تستحيى منه؟ فقال: ما الذى حدث؟ فقال له (1)ن رجلا من اخوانك كان يأخذ من البقال قرضا لعياله كل يوم و ليله قسبا (2)يس يجد غير ذلك! فلهم سبعة ايام لم يذوقوا الحنطة و الأرز و لا اكلوا غير القسب، و فى هذا اليوم ذهب ليأخذ قسبا لعشائهم فقال له البقال: بلغ دينك كذا و كذا و استحيى من البقال و لم يأخذ منه شيئا، و قد بات هو و عياله بغير عشاء و انت تتنعم و تأكل و هو ممن يصل الى دارك و تعرفه و هو فلان، فقال: و الله ما لي علم بحاله، فقال السيد: لو علمت بحاله و تعشيت و لم تلتفت اليه لكنت يهوديا او كافرا و انما اغضبنى عليك عدم تجسسك عن اخوانك و عدم علمك باحوالهم، فخذ هذه الصيانه يحملها لك خادمى يسلمها اليك عند باب داره و قل له احببت ان اتعشى معك الليلة وضع هذه الصّره تحت فراشه او بورائه او حصيره و ابق له الصيانه فلا ترجعها، و كانت كبيره فيها عشاء و عليها من اللحم و المطبوخ النفيس ما هو يأكل اهل التنعم و الرفاهيه.

و قال السيد (ره) اعلم انى لا اتعشى حتى ترجع الى و تخبرنى انه قد تعشى و شبع، فذهب السيد جواد و معه الخادم حتى وصلوا الى دار المؤمن فاخذ من يد الخادم ما حملة و رجع الخادم و طرق الباب و خرج الرجل، فقال له السيد احببت ان اتعشى معك الليلة، فلما اكلا قال له المؤمن ليس هذا زادك لانه مطبوخ نفيس لا يصلحه العرب و لا تأكله حتى تخبرنى بأمره فاصرّ عليه السيد جواد بالاكل و اصّر هو بالامتناع فذكر له القصه فقال: و الله ما اطلع عليه احد من جيراننا فضلا عن بعد و ان هذا السيد لشيء عجيب قال سلمه الله و حدث بهذه القضية ثقه آخر غيره و زاد فيه اسم الرجل و هو الشيخ محمد نجم العاملى و ان ما فى الصّره كان ستين شوشيا كل شوشى يزيد على قرانين بقليل.

استاد بزرگوار ما صاحب المستدرک از عالم صالح ثقه سيد محمد فرزند سيد هاشم هندی که مجاور نجف اشرف بود نقل می کند و او از عبد صالح پرهیزکار عابد حاج محمد خزعلی که سيد بحر العلوم را دیده بود نقل می کند که گفت: شبى عالم جليل صاحب مفتاح الكرامه سيد جواد عاملی مشغول شام خوردن بود که حلقه در خانه کويده شد. سيد جواد شناخت که کوبنده در خادم سيد بحر العلوم است.

پس با شتاب برخاست و آمد و در را باز کرد. خادم سيد به او گفت: سفره شام سيد بحر العلوم گسترده شده و شامش آماده است ولى ایشان دست به طرف سفره دراز نمی کند و منتظر

ص: 268

- 1- يقول المحدث القمى قد أنا اتمثل فى هذا المقام بقول الأعشى. تبيتون فى المشتى ملاء بطونكمو جاراتكم غرثى بيتن خمائصا
- 2- نوع من التمر يسمى الزاهدى.

شماست. سید جواد شتابان خدمت سید رسید، تا چشم سید به او افتاد فرمود: تو از خدا نمی ترسی؟ تو خدا را در نظر نمی گیری؟ خجالت نمی کشی؟ عرض کرد: مگر چه شده؟ فرمود: یکی از برادران تو از بقال همه روزه خرماى زاهدی نسبه می گرفت که غیر از خرما چیز دیگری نداشت، الآن یک هفته است که زن و بچه او بجز خرما چیزی نخورده اند و نان گندم و برنج نچشیده اند و خوراکشان همان خرماى زاهدی بود، آن هم امروز که رفت خرما بخرد بقال به او گفت قرض تو فلان قدر شده است. او نیز شرمند شد و هیچ نگرفت و امشب او وزن و بچه اش شام نخورده سر به بالین گذاشته اند.

*مطلب دیگر

آن که در این جمله از دعای شریف که امام علیه السلام عرض می کند: «و ان نخلص اموالنا من التبعات» (تا دارایی خودمان را از مظالم خالص و پاک گردانیم) سید شارح قدس سره می فرماید: ظاهر آن است که مقصود از تبعات در این جمله شریفه غیر از زکوه است از حقوق واجبه و یا مستحبّه، هر چند صاحب مدارک فرموده است که مشهور در بین اصحاب ما و خصوصاً متأخرین از آنها این است که حق واجب در مال بجز زکاه و خمس چیز دیگری نیست. و اگر در بعضی از موارد به آنچه واجب نیست واجب گفته شده است از باب تأکید است که ثروتمند را باید نسبت به فقرا اهتمام بیشتری باشد و قناعت به تنها زکات واجب نکنند؛ چنان که در روایت از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «أترون ان ما فی المال الزکوه وحدها؟ ما فرض الله من غیر الزکاه اکثر ممّا تعطى منه القرابه و المعترض لک ممّن یسئلك فتعطيه ما لم تعرفه بالنصب، فاذا عرفته بالنصب فلا تقطر الا أن تخاف لسانه فتشتري دینک و عرضک منه» (به نظر شما آنچه در مال واجب شده تنها زکوه است؟ آنچه خدای تعالی از غیر زکوه واجب فرموده بیشتر از آن است که بابت زکوه داده می شود که از جمله آنها خویشاوندان است و افرادی که برخورد به آنها می شود و از تو چیزی مطالبه می کنند و باید به آنها چیزی بدهی، مادامی که دشمنی آنها را با ما خانواده نشناخته ای، و چون شناختی که دشمن ما خاندان است دیگر چیزی نباید به او بدهی مگر آن که از شرّ زبان او بترسی که در چنین حال لازم است که دین و آبروی خودت را از او بخری).

و ثقہ الاسلام کلینی در کافی شریف روایت می کند از ابی بصیر که گوید: در محضر امام

صادق علیه السلام بودیم و بعضی از ثروتمندان نیز با ما بودند که سخن از زکوه به میان آمد، امام صادق علیه السلام فرمود: «ان الزکوه لیس یحمد بها صاحبها و انما هو شیء طاهر انما حقن الله بها دمه و سمی بها مسلما و لو لم تؤدّها لم تقبل له صلوه، ان علیکم فی اموالکم غیر الزکوه» (کسی که زکوه می پردازد قابل ستایش نیست زیرا که ادای زکوه وظیفه ای است که فرد مسلمان با پرداخت آن جان خود را حفظ می کند و نامش در دیوان مسلمانان ثبت می شود و اگر نپردازد نمازی از وی پذیرفته نمی شود، و همانا بر شما در مالهایتان غیر از زکوه هست «فقلت: اصلحک الله و ما علینا فی اموالنا غیر الزکوه» عرض کردم بجز زکوه چه وظیفه ای بر عهده ماست؟ و یا غیر از زکاه چیزی بر عهده ما نیست؟ و شاید این معنی با کلمه سبحان الله که در کلام امام است مناسب تر باشد، که این کلمه غالباً به هنگام تعجب گفته می شود «فقال: سبحان الله اما تسمع عز و جل یقول:

وَ الَّذِینَ فِیْ اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِّلْسَائِلِ وَ الْمَحْرُومِ» (1) فرمود: عجباً مگر نشنیده ای که خدای عزّ و جلّ می فرماید: کسانی که در اموالشان از برای گدایان و محرومان حق معلومی است. راوی گوید: عرض کردم «ماذا الحق المعلوم الّذی علینا؟» آن حق معلومی که بر عهده ماست چیست؟ فرمود: «قال: شیء یعمله الرجل فی ماله یعطیه فی الیوم او فی الجمعه او فی الشهر قل او کثر غیر انه یدوم علیه»: چیزی که شخص در مال خودش قرار می دهد که هر روز و یا هر هفته و یا در هر ماه پرداخت کند چه کم باشد و یا زیاد ولی آن را به طور دائم بپردازد. و نیز خدای تعالی می فرماید: «وَ یَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ» ، قال هو القرض یقرضاه و المعروف یصطنعه و متاع البیت یعیره و منه الزکاه»: و امی که شخص می گیرد و کار خیری که انجام می دهد و اثاثیه خانه را به عاریه می دهد، و زکوه یکی از این کارهاست ...

و نیز در کافی شریف به سند خودش روایت فرموده از امام صادق علیه السلام که فرمود: «ان الله فرض فی اموال الاغنیاء فریضه لا یحمدون بادائها و هی الزکوه حقنوا بها دمانهم و بها سمّو المسلمین و لكن الله عزّ و جلّ فرض فی اموال الاغنیاء حقوقاً غیر الزکوه فقال عزّ و جلّ: فی اموالهم حقّ معلومٌ لِّلْسَائِلِ وَ الْمَحْرُومِ ، فالحق المعلوم غیر الزکاه و هو شیء یفرضه الرجل علی نفسه فی ماله یجب علیه ان یفرضه علی قدر طاقته و سعه ماله فیؤدی الذی فرض علی نفسه اذا هو حمده علی ما انعم الله علیه فیما فضله ان شاء فی کل یوم و ان شاء فی کل جمعه و ان شاء فی کل شهر، و قد قال الله عزّ و جلّ ایضاً: اَقْرَضُوا اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا ، فهذا غیر الزکاه، و قال الله عزّ و جلّ ایضاً: یُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا

ص: 270

و علانیه و هو القرض یقرضه و المتاع یعیره و المعروف یصنعه و ممّا فرض الله عز و جل ایضا فی المال من غیر الزکوه قوله: وَ الَّذِینَ یَصَلُّونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ، و من ادّی ما فرض الله علیه فقد قضی ما علیه وادی شکر ما انعم الله علیه فی ماله»، همانا خدای تعالی در اموال ثروتمندان واجبی را مقرر فرموده است که با ادای آن واجب مستحق ستایش نیستند و آن زکوه است که جان خودشان را با پرداخت آن محافظت می کنند و به واسطه همان است که نامشان مسلمان است و لکن خدای عزّ و جلّ در اموال ثروتمندان بجز زکوه حقوقی را مقرر فرموده و در آن باره فرموده است که در مالهای آنها برای گدایان و محرومان حق معلومی است و آن حق عبارت از آن است که شخص بر خودش لازم می داند که به اندازه توانش و وسعت مالش پرداخت کند که بدین وسیله حمد و ثنای الهی را نسبت به نعمتهایی که به او ارزانی فرموده ادا نموده است و تعیین آن مقدار به دست خود اوست، اگر بخواهد در هر روز و اگر خواست در هر هفته و اگر خواست در هر ماه، که خدای تعالی فرموده است: به خدای تعالی وام بدون ربح بدهید؛ پس این غیر از زکوه است.

و هم خدای تعالی فرماید: از آنچه ما به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند در پنهان و آشکار و آن عبارت است از وام دادن و اثاث به عاریه دادن و کارهای خیر انجام دادن. و از جمله چیزهایی که خدای تعالی غیر از زکوه در مال مقرر فرموده است آن است که می فرماید:

کسانی که پیوند می کنند با کسانی که خدا فرموده است با آنان پیوند بشود، و کسی که فریضه الهی را به جای آورد آنچه برعهده اش بوده ادا کرده و شکر نعمت خدای تعالی را به جای آورده است.

و در روایت صحیحی از امام صادق علیه السلام است که فرمود: «ان صاحب النعمه علی خطرات یجب علیه حقوق الله فیها و الله انّها لتکون علیّ النعم من الله عزّ و جلّ فما ازال علی و جل و حرک یده حتی اخرج من الحقوق التي یجب لله علیّ فیها قلت: جعلت فداک، انت فی قدرک تخاف هذا؟ قال:

نعم فاحمد ربّی علی ما منّ به علیّ»: صاحب نعمت را خطرهایی است که حقوق الهی در آن نعمتها بر او واجب است. به خدا قسم که همانا نعمتهایی بر من از سوی خدای عزّ و جلّ مرحمت می شود که من همواره ترسان و لرزانم (و در این جا حضرت دست مبارک خود را به علامت ترس حرکت داد) تا آن که از عهده ادای آن حق بیرون شوم. عرض کردم: فدایت شوم، تو با مقامی که داری از این جهت می ترسی؟ فرمود: آری! پس حمد می کنم پروردگار خودم

را بر آنچه بر من منت نهاده و آن را به من مرحمت کرده است. و روایات در این باره از ائمه علیهم السلام فراوان است.

*مسئله پنجم

در دعای شریف، زکوات به صیغه جمع آمده است، یا بدان جهت است که زکوه افراد متعددی دارد مانند زکوه در نقدین و انعام ثلاثه و غلات اربعه: طلا و نقره و شتر و گاو و گوسفند و گندم و جو و خرما و مویز و چیزهایی که زکوه آنها مستحب است مانند هشت مورد که معروف است که عبارتند از آنچه به عنوان فرار از زکوه باشد و مال بچه نابالغ و مال دیوانه اگر ولی آنان با مالشان تجارت کرده باشد و آنچه مشکوک باشد که آیا به حد نصاب رسیده یا نه و مالی که بیش از دو سال غایب باشد به شرط آن که در دست غیر وکیل باشد و غیر سبزیجات از دیگر رویدنیها که با کیل و یا وزن به فروش می رسد و درآمد زمینهایی که بدین منظور تهیه شده است مانند کاروانسرا و حمام و مال التجاره.

پس به اعتبار این افراد و یا نظر به انواع زکات بوده که در دعای شریف به صیغه جمع آمده است، چنان که در روایتی از امام صادق علیه السلام است: «ان رجلا سئله فی کم تجب الزکوه من المال» مردی از امام صادق علیه السلام پرسید که زکوه واجب در چند قسم از مال است؟ حضرت فرمود:

مورد سؤالت زکوه ظاهری است یا زکوه باطنی؟ عرض کرد هر دو «فقال علیه السلام: الزکوه الظاهره ترید ام الباطنه؟ فقال اریدهما جمیعا» پس حضرت فرمود: اما زکوه ظاهری در هر هزاری بیست و پنج است «اما الظاهره ففی کل الف خمس و عشرون» و اما زکوه باطنی آن است که اگر برادرت به چیزی نیاز دارد او را بر خودت مقدم بداری «و اما الباطنه فلا تستأثر علی أخیک بما هو احوج الیه منک» بر برادرت مقدم نداری در آنچه او به آن از تو نیازمندتر است.

«و ان تراجع من هاجرنا» و به آن کس که از ما دوری جسته بازگردیم.

«و ان نصف من ظلمنا» و درباره کسی که به ما ستم نموده انصاف داشته باشیم. شاید بدان معنی باشد که خود را به جای او فرض کرده و قضاوت کنیم. و یا بدان معناست که اگر در مقام برآمدیم منصفانه انتقام بگیریم؛ چنان که امیر المؤمنین علیه السلام در وصیت خودشان به امام حسن و امام حسین علیه السلام فرمودند: «انک ولی الامر بعدی فان عفوت عن قاتلی فذاک، و ان قتلت فضربه مکان ضربه، و ایاک و المثله فان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نهی عنها و لو بکلب عقور، و اعلم ان الحسین ولی الدم معک

یجری فیه مجراک و قد جعل الله تبارک و تعالی له علی قاتلی سلطانا کما جعل لک و ان ابن ملجم ضربتی ضربه فلم تعمل فثناها فعملت فان عملت فیه ضربتک فذاک و ان لم تعمل فمر اخاک الحسین و لیضربه اخری بحق ولایته فانها ستعمل فیه» فرزندم حسن! ولی امر پس از من تو هستی، اگر از قاتل من چشم پوشیدی خود دانی و اگر خواستی او را بکشی باید یک ضربه شمشیر بیشتر به او زنی، چرا که او به من یک ضربه شمشیر زد و مبادا اعضای بدن او را ببری که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این عمل را حتی درباره سگ روا ندانسته است.

و بدان که حسین هم حق خونخواهی دارد همانند تو، و خدای تعالی به او درباره قاتل من سلطنت عطا فرموده است، و ابن ملجم یک ضربت به من زد ولی کارگر نیفتاد و ضربت دوم را زد و کاری شد. حال اگر ضربت تو بر ابن ملجم کاری بود که بود و اگر نه برادرت حسین را مأمور اجرای این کار کن که به حکم ولایتی که او دارد ضربتی بر ابن ملجم بزند که ضربت او کاری خواهد بود... (الانوار البهیة محدث قمی رضوان الله علیه).

«و ان نسالم من عادانا حاشا من عودی فیک و لک فانه العدو الذی لانوالیه و الحزب الذی لانصافیه» و درباره کسی که با ما دشمنی نموده به مسالمت رفتار کنیم مگر آن کس که دشمنی با او در راه تو بوده و به خاطر تو بوده است، زیرا در این صورت او دشمنی است که هرگز با او دوستی نکنیم و حزبی است که هرگز با او، صاف و خودی نخواهیم شد.

«و ان نتقرب الیک فیه من الاعمال الزاکیه بما تطهرنا به من الذنوب» و این توفیق را به ما مرحمت فرما که با اعمال شایسته به تو تقرب جویم؛ اعمالی که ما را با آن اعمال از گناهان پاک فرمایی.

«و تعصمنا فیه ممّا نستأنف من العیوب» و از عیبهای تازه باز داری.

«حتی لا یورد علیک احد من ملائکتک الا دون ما نورد من ابواب الطاعه لک و انواع القربه الیک» تا هیچ یک از فرشتگانت جر مرتبه ای کمتر از آنچه ما به جا آورده ایم از ابواب طاعت و انواع تقرب به سویت به پیشگاهت عرضه نکند. برای این جمله نورانی چند معنا شده است: یکی آن که تا اعمال فرشتگان و اطاعتهای آنان از اعمال و اطاعات ما کمتر باشد، و دیگر آن که فرشتگانی که مأمور ثبت اعمال ما هستند و گناهان ما را می نویسند طاعات ما در دفتر آنان بیشتر از گناهان باشد، و دیگر آن که فرشتگانی که اعمال بندگان را می نویسند طاعات ما را بیشتر ثبت کنند. و احتمالی دیگر خود سید شارح قدس سره می دهد و آن این که فرشتگانی که اعمال ما

را می نویسند اطاعات ما را بیش از آنچه ثبت کرده اند باشد، زیرا در میان اعمال و اطاعات عملهایی هست که حتی فرشتگان خدای تعالی بر آن اطلاع نمی یابند؛ چنان که در کتاب شریف کافی از زراره و او از امام باقر و یا امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «لا تکتب الملک الا ما سمع وقد قال الله عزّ وجلّ: وَادْخُلْ رِبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً، فلا يعلم ثواب ذلك الذكر في نفس الرجل غير الله عزّ وجلّ لعظمته» فرشته نمی نویسد مگر همان را که بشنود در صورتی که خدای عزّ وجلّ می فرماید: پروردگارت را در دلت با تضرّع و خوف یاد کن، پس ثواب چنین ذکری را که در دل انسان است بجز خدای عزّ وجلّ نمی داند.

نویسنده گوید: به این فرموده سید شارح قدّس سرّه در پاره ای از روایات اشاره شده است؛ از جمله در دعای شریف کمیل علیه الرحمه آن است که عرض می کند: «وکلّ سیئه امرت باثباتها الکرام الکاتبین الذین وکلتهم بحفظ ما یکون منی و جعلتہم شهودا علیّ مع جوارحی و کنت انت الرقیب علیّ من ورائهم و الشاهد لما خفی عنهم و برحمتک اخفیته و بفضلك سترته» بارالها! ببخشا بر من هر آن گناهی را که فرشتگان بزرگوارت را موظّف فرموده ای تا آن گناهان ثبت نمایند، و آنان را گواہانی قرار دادی که به همراه اعضا و جوارح من گواه بر من باشند و خود حضرتت مراقب من بودی، و بر آنچه از فرشتگان پنهان بود مخفی و پنهان بود شاهد و ناظر بودی، و این پنهان داشتن از دید فرشتگان الهام یافته از رحمتت بود و این ستاریت جلوه فضل و بزرگواری تو بود.

و این جمله نورانی اشاره به آن دارد که این احسانها و اکرامهای خداوندی محض تفضّل است و علت و موجبی دیگر ندارد، چرا که تفضّل نعمت ابتدایی است و وابسته به هیچ عملی نیست و نیازی به سابقه ندارد؛ از اسماء مقدسه الهی است «یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها»، و در صحیفه مبارکه است «نعمک ابتداء». در این جا ممکن است سؤالی برای خواننده عزیز پیش بیاید که اگر چنین است و همه نعمتها و کرامتهای الهی ابتدایی است پس معنای «أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (داخل بهشت شوید به سبب آنچه در دنیا عمل می کردید) چیست و یا در جای دیگر می فرماید: «جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» و بسیاری از آیات دیگر.

در پاسخ این سؤال گوییم که جزا و پاداش در مقابل عمل منافاتی با فضل و احسان ندارد بدین معنی که هر پاداشی که خدای تعالی برای اعمال بندگانش مقرر فرموده است براساس فضل است و احسان، خصوصا اگر ملاحظه شود که همه اعمال خیر از توابع وجود است و

اصل وجود بخشیده شده از سوی خدای متعال است، تا چه رسد به توابع آن از قدرت و اسباب و آلات و توفیق که همه از جانب خدای تعالی است و هیچ استحقاقی از برای بنده نیست.

برای توضیح، به مثل می‌گوییم: اگر مولایی وجهی را به بنده اش سپرد که به طور امانت در دست او باشد و به هرکس که او حواله بدهد پردازد، فرض کنیم که برای پرداخت کردن حواله نیز اجرتی کافی به بنده اش می‌پردازد، حال اگر آن بنده حواله‌هایی را که مولایش صادر کرده است پردازد و مزد پرداخت را نیز چندین برابر دریافت کند آیا حقی بر مولا- دارد و استحقاق پاداش بیشتری؟ پس معلوم شد که پاداش دادن حق تعالی نیز براساس تفضل است و بس «وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ».

«اللهم انی اسئلك بحق هذا الشهر وبحق من تعبد لك فيه من ابتدائه الی وقت فئائه من ملك قرّبه او نبی ارسلته او عبد صالح اختصته ان تصلی علی محمد و آله و اهلنا فيه لما وعدت اولیائک من کرامتک و اوجب لنا فيه ما اوجبت لاهل المبالغه فی طاعتک و اجعلنا فی نظم من استحق الرفیع الاعلی برحمتک» بارها! تو را به حق این ماه می‌خوانم و به حق هر فرشته مقرب یا پیامبر مرسل و یا بنده شایسته برگزیده ات که از آغاز تا انجام این ماه در عبادت حضرتت کوشیده تا بر محمد و خاندان او درود بفرستی و ما را در این ماه به کرامتی که به دوستان حضرتت وعده فرموده ای سزاوار فرما، و آنچه را که برای اهل کوشش در طاعت قرار داده ای برای ما مقرر فرما، و ما را در سایه رحمت در زمره کسانی مقرر فرما که استحقاق بلندترین پایه‌ها و مرتبه‌ها را یافته‌اند. نویسنده گوید بعید به نظر می‌رسد که امام علیه السلام درخواست بلندترین مرتبه از مراتب دنیوی را کرده باشد، زیرا که به قول لبید شاعر عرب:

الا کل شیء ما خلا الله باطل و کل نعیم لا محاله زائل

*

بجز ذات مقدس خدای تعالی همه چیز داغ بطلان بر جبین آنان زده شده است، بلکه ظاهراً مقصود امام معصوم علیه السلام مراتب و مقامات اخروی است که در علوم عالیه ثابت شده است که مراتب قرب غیرمتناهی است و به این مطلب عالی در پاره ای از روایات اشاره شده است چنان که فرمود: «انّ فی الجنّه مآه درجه بین کل درجتین منها مثل ما بین السماء و الارض

و اعلى درجاتها منها الفردوس و عليها يكون العرش و هي اوسط شئى فى الجنه و منها تفجر انهار الجنه فاذا سألتهم الله فاسئلوه الفردوس»، همانا در بهشت یکصد درجه است که فاصله دو درجه از آن درجه ها همانند فاصله آسمان است و زمین، و بالاترین درجات آن فردوس است که عرش الهی بر آن استوار است و آن در وسط بهشت است و رودهای بهشتی از آن سرچشمه می گیرد؛ پس اگر از خدای تعالی چیزی درخواست کردید فردوس را درخواست کنید.

«اللهم صل على محمد و آله و جئنا الالحاد فى توحيدك و التقصير فى تمجيدك و الشك فى دينك و العمى عن سبيلك و الاغفال لحرمتك و الانخداع لعدوك الشيطان الرجيم».

بارالها! بر محمد و خاندان آن حضرت درود بفرست و ما را دور فرما از انحراف در توحید و کوتاهی در ستایش حضرتت و شک در دینت و کوری از راهت و بی توجهی به حرمت ذات مقدّست و فریب خوردن از دشمنت شیطان رجیم.

«اللهم صل على محمد و آله و اذا كان لك فى كل ليلة من ليالى شهرنا هذا رقاب يعتقها عفوك او يهبها صفحك فاجعل رقابنا من تلك الرقاب و اجعلنا لشهرنا من خير اهل و اصحاب» بارالها! بر محمد و خاندان آن حضرت درود بفرست و چنانچه در هر شب از شبهای این ماه تو را بندگانی باشند که عفو آنان را آزاد می سازد یا گذشتت ایشان را می بخشد پس ما را از آن بندگان قرار ده و ما را برای ماه ما از بهترین اهل و یاران مقرر فرما.

نویسنده گوید: روایات بسیاری در رابطه با این جملات نورانی از اهل بیت علیهم السلام رسیده است؛ از جمله آنها روایتی است که کلینی قدس سرّه در کافی شریف از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: «كان رسول الله يقبل بوجهه الى الناس و يقول: يا معشر الناس، اذا طلع هلال شهر رمضان غلت مرده الشياطين و فتحت ابواب السماء و ابواب الجنان و ابواب الرحمه و غلقت ابواب النار و استجيب الدعاء، و كان فيه عند كل فطر عتقاء يعتقهم الله من النار و ينادى مناد كل ليلة هل من سائل هل من مستغفر...» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را عادت بر این بود که روی مبارک به سوی مردم کرده و می فرمود: ای مردم! هنگامی که ماه نو ماه مبارک رمضان سر از افق بر می آورد شیطانهای سرکش به زنجیر کشیده می شوند و درهای آسمان باز می شود و درهای بهشت و درهای رحمت الهی باز می شوند و درهای آتش بسته شود و دعا مستجاب گردد، و خدای تعالی را در ماه رمضان در هر وقت افطار آزادگانی هست که خدای تعالی آنان را از آتش آزاد می فرماید؛ همه شب نداکننده ای ندا در می دهد: آیا سؤال کننده ای هست؟ آیا استغفارکننده ای هست؟...

و هم کلینی - رضوان الله علیه - به سند خودش از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «انّ لله عزّ و جلّ فی کل ليله من شهر رمضان عتقاء و طلقاء من النار الاّ من افطر علی مسکر، فاذا کان فی آخر ليله منه اعتق فیها مثل ما اعتق فی جمیعہ»: همانا خدای عزّ و جلّ را در هر شب از ماه رمضان آزادگان و رهاشدگانی از آتش هست مگر آن کس که با مست کننده ای افطار کند؛ پس چون آخرین شب از ماه رمضان فرارسد، در آن شب به قدر همه آنچه در تمام ماه آزاد کرده آزاد می فرماید.

و شیخ الطائفه قدّس سرّه در کتاب تهذیب به سند خودش از عمر بن یزید و او از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «ان لله فی کل یوم من شهر رمضان عتقاء من النار الاّ من افطر علی مسکر او شاحن او صاحب شاهین، قال: قلت: و ایّ شیء صاحب شاهین؟ قال: الشطرنج» همانا خدای تعالی را در هر روز از ماه رمضان آزادگانی از آتش می باشد، مگر کسی که با مست کننده ای افطار کند و یا کینه جو باشد و یا شطرنج باز. و شیخ ابو محمد هرون بن موسی تلکبری به سند خودش از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت در ضمن خبری طولانی فرمود که امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام می فرمود: خدای عزّ و جلّ را در هر شب از ماه رمضان به هنگام افطار هفتاد هزارهزار (هفتاد میلیون) آزاد شده از آتش هست که همگی استحقاق آتش رفتن را دارند؛ پس وقتی که آخرین شب از ماه رمضان فرا می رسد، در آن شب به اندازه همه ماه از آتش آزاد می فرماید: «انّ علی بن الحسین علیه السلام کان یقول: ان لله فی کل ليله من شهر رمضان عند الافطار سبعین الف الف عتیق من النار کل قد استوجب النار، فاذا کان آخر ليله من شهر رمضان اعتق فیها مثل ما اعتق فی جمیعہ».

«اللهم صل علی محمد و آله و امحق ذنوبنا مع امحق هلاله و اسلخ عنّا تبعاتنا مع انسلاخ ایّامه حتی ینقضی عنّا و قد صفّیتنا فیه من الخطیئات و اخلصتنا فیه من السيئات» بارها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و همراه کاسته شدن هلال ماه رمضان گناهان ما را بکاه و با فرارسیدن روزهای پایانی اش پیامدهایش را که از برای ماست پایان ده، تا در حالی از ما بگذرد که ما را از خطاها و لغزشها پاک و خالص گردانده و از گناهان پیراسته فرموده باشی. در سه شب آخر هر ماه غالباً قرص ماه دیده نمی شود چون حالت تقابل با خورشید را ندارد و بی نور است و از این رو آن شبها را شبهای محاق گویند چون محق به معنای محو و بطلان است.

در این جمله نورانی از دو کلمه خطیئه و سیئه استفاده شده است، آیا میان این دو فرقی

هست؟ بعضی گفته اند که خطیئه به گناهان صغیره گفته می شود و سیئه به گناهان کبیره، زیرا مناسب تر با گناه کوچک کلمه خطاست و با گناه بزرگ کلمه سیئه مناسب تر است که از سوء و بدی ریشه می گیرد.

و بعضیها گفته اند: خطیئه عبارت است از کارهای زشتی که بدون عمد از ایشان صادر می شود و سیئه عبارت از کارهای زشتی است که از روی عمد انجام می گیرد. و بعضی گفته اند که خطیئه گناهانی را گویند که میان بنده و خدای تعالی است و سیئه گناهانی است که میان بنده و دیگر بندگان خداست. و راغب گفته است که سیئه و خطیئه در معنا به هم نزدیکند جز آن که خطیئه غالباً در جایی گفته می شود که خود گناه مقصود نباشد بلکه مقصود اصلی چیز دیگری باشد که این گناه مقدمه رسیدن به اوست همچون کسی که تیری به منظور شکار رها کند ولی آن تیر به انسانی بخورد، و یا شراب بخورد و در اثر مستی جنایتی را مرتکب شود.

«اللهم صل علی محمد و آله و ان ملنا فیه فعدلنا و ان زغنا فیه فقومنا و ان اشمعل علینا عدوک الشیطان فاستنقذنا منه» و چنانچه ما در آن منحرف شویم و از حق برگردیم ما را معتدل فرموده و به سوی حق بازگردان، و اگر از آن به راه کج رفتیم ما را به راه راست آور، و اگر دشمن تو شیطان ما را احاطه کرده و فراگیرد ما را از چنگ آن رهایی بخش و نجاتمان بده.

«اللهم اشحنه بعبادتنا ایاک» بارالها! ماه رمضان را از عبادت ما که برای تو باشد مملو و لبریز گردان.

«و زین اوقاتہ بطاعتنا لک» و اوقاتش را به طاعت و فرمانبری ما از تو بیارای.

«و اعتنا فی نهاره علی صیامه و فی لیلہ علی الصلوٰه و التضرع الیک و الخشوع لک و الذلہ بین یدیک» و ما را یاری فرما که در روزاش روزه بداریم و در شبش به نماز ایستیم و در پیشگاه تو خشوع کنیم و در حضور تو خوار و ذلیل باشیم.

«حتی لا یشهد نهاره علینا بغفله و لا لیلہ بتفریط» تا روزش شاهد غفلتی از ما نباشد و نه شبش شاهد کوتاهی ما باشد.

«اللهم و اجعلنا فی سائر الشهور و الايام کذلک ما عمّرتنا» بارالها! ما را در همه ماهها و روزها تا زمانی که ما را زنده بدارای این چنین قرار ده.

«و اجعلنا من عبادک الصالحین الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون» و ما را از بندگان شایسته ات قرار بده، بندگانانی که بهشت فردوس را جاودانه به میراث می برند.

«وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ» و کسانی که آنچه را می دهند در حالی می دهند که دل‌هایشان از فکر بازگشت به پروردگارشان ترسان و لرزان است.

«و من الذین یسارعون فی الخیرات و هم لها سابقون» و از کسانی که به نیکیها می شتابند در حالی که از دیگران پیش اند (ولی به همین مقدار که از دیگران پیش اند اکتفا نمی کنند بلکه می خواهند بیشتر از پیش باشند).

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فِي كُلِّ وَقْتٍ وَكُلِّ أَوَانٍ وَعَلَىٰ كُلِّ حَالٍ عَدَدَ مَا صَلَّيْتَ عَلَىٰ مَنْ صَلَّيْتَ عَلَيْهِ وَاضْعَافَ ذَلِكَ كُلَّهُ بِالْاضْعَافِ الَّتِي لَا يَحْصِيهَا غَيْرُكَ إِنَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا تَرِيدُ» بارها! بر محمد و خاندانش درود بفرست در هر وقت و هر آن و در هر حالی به اندازه درودی که بر هر کس دیگر فرستادی و چند برابر آن درودها که کسی را یارای برشمردن اضعافش نباشد، زیرا که آنچه را که حضرتت بخواهد انجام می دهد.

در دایره قسمت ما نقطه پرگاریم لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی

*

دعاؤه لوداع شهر رمضان و من دعائه في وداع شهر رمضان

اللهم يا من يا من لا يرغب في الجزاء ويا من لا يندم على العطاء ويا من لا يكافئ عبده على السواء منتك ابتداء و عفوكم تفضل و عقوبتك عدل و قضاؤك خير ان اعطيت لم تشب عطاءك عطاكم بمنّ و إن منعت لم يكن منعك تعدياً تشكر من شكرك و أنت الهمته شكرك و تكافئ من حمدك و أنت علّمته حمدك تستر على من لو شئت فضحتّه و تجود على من لو شئت منعته و كلاهما اهل منك و كلاهما منك

اهل

ص:280

للفضيحه و المنع غير اذك الا- اذك بنيت افعالك على التفضل و اجرية قدرتك على التجاوز و تلقيت من عصاك بالحلم و أمهلت من
قصدا لنفسه نفسه بالظلم تستنظروهم تستطردهم بأناتك الى الإنابه و تترك معاجلتهم الى التوبه لكيلا يهلك عليك هالكهم و لا يشقى
بنعمتك شقيهم و لئلا يشقى بنعمتك شقيهم الا عن طول الإعذار اليه و بعد ترادف و ترادف الحجه عليه كرما من عفوك يا كريم كرما من
فعلك يا كريم و عانده من عطفك عفوك يا حلیم انت الذي فتحت لعبادك بابا الى عفوك و سمّيته

سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ وَ جَعَلْتَ عَلَى ذَلِكَ الْبَابِ دَلِيلًا مِنْ وَحْيِكَ لِئَلَّا يَضَلُّوا عَنْهُ فَقُلْتَ تَبَارَكَ اسْمُكَ تَوْبُوا فَقُلْتَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَهُ نَصُوحًا عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَكْفُرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اتِّممْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فَمَا عَذْرَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَا عَذْرَ مِنْ اغْفَلَ دَخُولَ ذَلِكَ الْمَنْزِلِ اغْفَلَ دَخُولَ الْمَنْزِلِ بَعْدَ فَتْحِ الْبَابِ وَ إِقَامَهُ الدَّلِيلِ وَ إِقَامَهُ الدَّلِيلِ عَلَيْهِ وَ أَنْتَ الَّذِي زِدْتَ فِي السَّوْمِ عَلَى نَفْسِكَ لِعِبَادِكَ

ترید ثمّ ترید ربّهم فی متاجرهم لک و فوزهم بالوفاده علیک و الزّیاده منک ربّهم فی متاجرتک و فوزهم بالزّیاده علیک فقلت تبارک اسمک و تعالیت من فقلت من جاء بالحسنه فله عشر امثالها و من جاء بالسیئه فلا یجزی الاّ مثلها الاّ مثلها و هم لا یظلمون و قلت مثل اللّذین ینفقون اموالهم فی سبیل اللّهِ کمثل حبّه انبتت سبع سنابل فی کلّ سنبله مائه حبّه و اللّهُ یضاعف لمن یشاء و قلت من ذا اللّذی یقرض اللّهُ قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیره و ما انزلت فی کلّ سنبله مائه حبّه و ما انزلت من نظائرهنّ فی القرآن من تضاعیف الحسنات و أنت

الَّذِي دَلَّلْتَهُمْ بِقَوْلِكَ مِنْ غَيْبِكَ وَتَرْغِيبِكَ الَّذِي مِنْ نِظَائِرِهِمْ فِي الْقُرْآنِ وَأَنْتَ الَّذِي دَلَّلْتَهُمْ مِنْ غَيْبِكَ الَّذِي فِيهِ حَظَّهُمْ عَلَيَّ مَا لَوْ سَتَرْتَهُ عَنْهُمْ لَمْ عَلَيَّ مَا لَوْ سَتَرْتَهُ لَمْ تَدْرِكْهُ أَبْصَارُهُمْ وَلَمْ تَعَهُ وَلَمْ تَضُمَّهُ أَسْمَاعُهُمْ وَلَمْ تَلْحَقْهُ وَلَمْ تَغْصُ عَلَيْهِ أَوْهَامُهُمْ فَقُلْتُ أَذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ وَقُلْتُ لَنْ شُكِرْتُمْ لِأَزِيدَنَّكُمْ وَلَنْ كُفِرْتُمْ إِنْ عَذَابِي لَشَدِيدٌ وَقُلْتُ ادْعُونِي اسْتَجِبْ لَكُمْ إِنْ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ فَسَمَّيْتُ دَعَاءَكَ عِبَادَةً وَتَرَكْتُ اسْتِكْبَارًا وَتَوَعَّدْتُ عَلَيَّ تَرَكْتُ دَخُولَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ

فذكروك بمنك و شكروك بفضلك و دعوك بأمرک و تصدقوا لك طلبا لمزيدك و فيها كانت نجاتهم من غضبك و فوزهم برضاك فقلت اذكروني اذكرکم و قلت ادعوني استجب لكم و قلت من ذا الذي يقرض الله قرضا حسنا فيضاعفه له اضعافا كثيرة فذكروك و شكروك و دعوك و تصدقوا لك و فيها كانت نجاتهم من سخطك و فوزهم برضاك و لو دلّ مخلوق مخلوقا من نفسه على مثل الذي دللت عليه عبادك منك كان موصوفا بالإحسان و منعوتا بالإمتنان و محمودا بكلّ لسان فلک الحمد دللت عليه عبادك منك كان محمودا فلک الحمد ما وجد في حمدك مذهب و ما بقي للحمد

لفظ تحمد به و معنى ينصرف يصرف اليه يا من تحمّد الى عباده بالإحسان و الفضل و غمرهم بالمنّ و الطّول و الفضل و عاملهم بالطّول و المنّ ما أفشى فينا نعمتك نعمك و أسبغ علينا منّك مننك و أخصنا ببرّك هديتنا لدينك الذي اصطفيت و ملّتك التي ارتضيت و سبيلك الذي سهّلت و بصّرتنا الزّلفه و بصّرتنا ما يوجب الزّلفه لديك و الوصول الى كرامتك اللّهمّ و أنت جعلت من صفايا تلك جعلت من تلك الوظائف و خصائص تلك الفروض الفرائض شهر رمضان الذي اختصته من سائر الشّهور و تخيّرتّه

من جميع الأزمنه و الدهور و أثرته على كل اوقات السنه على كل الأوقات بما انزلت فيه من القرآن و التور بما انزلت فيه من القرآن و ضاعفت فيه من الإيمان و فرضت فيه من الصيام و رعبت فيه من القيام و أجلت فيه من ليله القدر من القرآن و فرضت فيه من الصيام و جعلت فيه من ليله القدر التي هي خير من الف شهر ثم آثرتنا به على سائر الأمم و اصطفيتنا بفضله دون اهل الملل فصمنا بأمرك نهاره و قمنا بعونك ليله و قمنا ليله متعرضين بصيامه و قيامه لما عرضتنا له من رحمتك و تسببنا اليه و سببت لنا من ثوبتك و أنت

الملىء بما رغب فيه اليك الجواد بما سئلت من فضلك القريب الى من حاول قربك وقد اقام فينا هذا الشهر مقام مقام حمد و صحننا
صحبته مبرور سرور و أربحنا افضل ارباح العالمين ثم قد فارقتنا عند تمام وقته و انقطاع مدته و وفاء عدده فنحن مودعوه وداع من عز فراقه
علينا و غمنا و أوحشنا انصرافه عننا عن فراقه علينا و أوحش انصرامه عننا و لزمنا له الذمام المحفوظ و الحرمة المرعيه و الحق المقضى فنحن
قائلون السلام عليك يا شهر الله الأكبر الأكرم و يا عيد اوليائه و يا عيد اوليائه الأعظم السلام عليك يا أكرم مصحوب

من الأوقات ويا خير شهر في الأيام و الساعات السلام عليك من شهر قربت قربت فيه الآمال و نشرت و يبترت فيه الأعمال السلام عليك من قرين جل قدره موجودا و أفجع فقدته مفقودا و مرجو ألم فراقه السلام و أفجع فقدته مفقودا السلام عليك من اليف أنس مقبلا فسر و أوحش منقضيا فمض، و أوحش مدبرا فأمض السلام عليك من مجاور رقت فيه القلوب و قلت فيه الذنوب السلام عليك من ناصر اعان على الشيطان و صاحب سهل سبل الإحسان سهل سبيل الإحسان السلام عليك ما اكثر عتقاء الله فيك و ما اسعد من رعى

حرمتك بك السّلام عليك ما كان امحاك للذنوب و أسترک لأنواع العيوب السّلام عليك ما كان اطولک علی المجرمین و أهیبک و أهناک فی صدور المؤمنین السّلام عليك من شهر لا تنافسه الأيام السّلام عليك من شهر لا تنافسه الأيام و من شهر هو من کلّ امر سلام السّلام عليك غير السّلام عليك من شهر غير كریه المصاحبه و لا ذمیم الملابسه السّلام عليك كما وفدت علينا بالبركات و غسلت عتّا دنس الخطیئات السّلام عليك غير موذّع برما و لا متروک صيامه سأمّا السّلام عليك من مطلوب و غسلت عتّا دنس الخطیئات السّلام عليك من مطلوب

قبل وقته و محزون عليه قبل فوته و محزون عليه بعد فوته السّلام عليك من شهر اصطفاه اللّٰه على الشّهور و فرض صيامه الى يوم النّشور
السّلام عليك كم من تائب قبلت بك توبته و زايع قوم بك زيغه السّلام عليك كما سترت فينا المعازف و أظهرت فينا المصاحف السّلام
عليك كم من سوء صرف بك عتّا و كم من خير افيض بك علينا السّلام عليك و على ليله القدر الّتي هي خير من ليله القدر الّتي جعلها
اللّٰه خيرا من الف شهر السّلام عليك ما كان احرصنا بالأمس عليك و أشدّ شوقنا غدا اليوم اليك السّلام عليك و على فضلك الّذي حرمناه
و على ماض من بركاتك سلبناه و على ما من بركتك

سلبناه السلام عليك غير مودّع برما ولا متروك صيامه سأما اللهم انا اهل هذا الشهر الذي شرفتنا به ووقفتنا بمنك له حين جهل الأشقياء
وقته و حرموا لشقائهم فضله انت ولي ما آثرنا به من معرفته و هديتنا له من، سنته و قد تولينا بتوفيقك صيامه و قد تولينا صيامه و قيامه على
تقصير و أدينا فيه و أدينا حَقَّك فيه قليلا من كثير اللهم فلک الحمد اقرارا بالإساءة و اعترافا بالإضاعة اللهم فلک اقرارنا بالإساءة و اعترافنا
بالإضاعة و لك من قلوبنا عقد عقده التدم و من السننتنا صدق تصرف كذا الإعتذار فأجرنا على ما اصابنا فيه على ما اصابنا به

من التّفريط اجرا نستدرک به الفضل المرغوب فيه و نعتاض به من انواع الذّخر و نعتاض به احراز الذّخر المحروص عليه و أوجب لنا عذرک علی ما قصّرنا فيه من حقّک و ابلغ بأعمارنا ما بين ايدينا من شهر رمضان المقبل فإذا بلّغتناه فأعنا علی تناول ما انت امله من العباده و أدنا الی القيام بما يستحقّه تستحقّه من الطّاعه و أجر لنا من صالح العمل ما يكون درکا لحقّک فی الشّهين من فی الشّهين و فی شهور الذّهر اللّهمّ و ما الممنابه فی و ما الممنابه فی شهرنا هذا من لمم او اثم او واقعا فيه من ذنب و اكتسبنا فيه

من خطيئه علي في شهرنا هذا من لمم او واقعناه من ذنب و اكتسبنا فيه من خطيئه عن تعمّد منّا او علي نسيان ظلمنا فيه به انفسنا او انتهكنا به حرمة انتهكنا حرمة من غيرنا فصلّ علي محمّد و آله و استرنا من غيرنا فاسترنا بسترنا بسترنا و اعف عنّا بعفوك و لا تنصبنا فيه لأعين و لا تنصبنا لأعين الشّامتين و لا تبسط علينا فيه السن و لا تبسط علينا السن الطّاعين و استعملنا بما يكون حطّه و كفّاره لما انكرت منّا فيه لما انكرت منه برأفتك التي لا تنفد و فضلك الذي لا ينقص اللهم صلّ علي محمّد و آله و اجبر اللهم اجبر مصيبتنا بشهرنا بشهرنا هذا و بارك لنا في يوم عيدنا

وفطرنا واجعله من خير في يوم عيدنا واجعله خير يوم مرّ علينا اجلبه اوجبه لعفو و أمحاه لذنب و اغفر لنا ما خفي و اغفر ما خفي من
ذنوبنا و ما علق اللّهم اسلخنا بانسلاخ هذا الشّهر من خطايانا و أخرجنا بخروجه من سيّئاتنا و اجعلنا من اسعد اهله به و أجزلهم قسما فيه و
أوفرهم حظا منه اللّهم و اجعلنا من اسعد اهله به و أوفرهم قسما منه اللّهم و من رعى هذا و من رعى حرمه هذا الشّهر حقّ رعايته و حفظ
حرمته حدوده حقّ حفظها و قام بحدوده حقّ قيامها و اتقى ذنوبه حقّ تقاها او تقرب حقّ حفظها او تقرب اليك بقربه اوجبت رضاك له و
عطفت

رحمتك و عطفك برحمتك عليه فهب لنا مثله من وجدك و أعطنا اضعافه من فضلك فإن فضلك لا يغيض و إن خزائنك لا تنقص بل تفيض و إن خزائنك لا تنقص و إن معادن احسانك لا تنفى و إن عطاءك للعطاء المهنا اللهم صل على محمد و آله و اكتب معادن احسانك لا تكدى اللهم و اكتب لنا مثل اجور من صامه او تعبّد صامه و تعبّد لك فيه الى يوم القيامة اللهم انا اللهم و إنا نتوب اليك في يوم فطرنا الذي جعلته للمؤمنين عيداً و سروراً و لأهل ملّتك مجمعا و محتشدا من كلّ ذنب اذنبناه او سوء اسلفناه سلفناه

او خاطر شرّ اضمرناه او خطره شرّ اضمرناها توبه من لا ينطوى على رجوع الى ذنب ولا يعود بعدها فى الى ذنب ولا يعود فى خطيئه توبه
نصوحا خلصت من الشّدك و الإرتياب فتقبّلها منّا و ارض عنّا و ارض بها عنّا و ثبتنا عليها اللّهمّ ارزقنا خوف عقاب الوعيد و شوق ثواب
الموعود حتّى نجد لآذه ما ندعوك به و كابه ما نستجيرك منه و اجعلنا عندك من التّوّابين الّذين اوجبت لهم محبّتك و قبلت منهم مراجعه
طاعتك يا عدل العادلين و ثبتنا عليها و اجعلنا عندك من التّوّابين الّذين اوجبت لهم محبّتك و قبلت منهم مراجعه طاعتك يا عدل
العدول

اللَّهُمَّ تجاوز و تجاوز عن آبائنا و أمهاتنا و أهل ديننا جميعا من و أهل ديننا من سلف منهم و من غير الى يوم القيامة اللَّهُمَّ صلّ على محمد
نبينا و آله كما صلّيت اللَّهُمَّ و صلّ على محمد نبينا كما صلّيت على ملائكتك المقربين و صلّ عليه و آله كما صلّيت على انبيائك
المرسلين و صلّ عليه و آله كما صلّيت على عبادك الصّالحين و أفضل من ذلك يا ربّ العالمين صلاه تبلغنا بركتها و ينالنا نفعها و
يستجاب لها دعاؤنا على ملائكتك المطهّرين و أنبيائك المرتضين و عبادك الصّالحين صلاه تبلغنا بركتها و ينالنا نفعها و يغمرنا يسرها و
يستجاب لها دعاؤنا انك اكرم من رغب اليه و أكفى من توكل عليه و أعطى اكرم من

رغب اليه و أعطى من سئل من فضله و أنت على كل شيء قدير

ص: 299

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام في وداع شهر رمضان از دعاهای آن حضرت در وداع و بدرود گفتن ماه مبارک رمضان این دعای شریف است.

مقدمه

سید جلیل القدر ابو القاسم رضی الدین علی بن طاووس الحسینی قدس الله روحه و نور ضریحه در کتاب اقبال چنین می فرماید: اگر کسی بپرسد با توجه به این که ماه رمضان موجود زنده و عاملی نیست که بشود آن را مخاطب قرار داد، وداع با آن به چه معنی است و چه توجیهی می تواند داشته باشد؟

در پاسخ این سؤال گوئیم که عادت عقلا، چه پیش از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و چه بعد از ایشان، بر این جاری بوده است که پاره ای از اشیاء را مخاطب قرار می دادند مانند شهر و وطن و دوران جوانی و هنگام خوش و امنیّت و صفا و سلامت و با آنها به زبان حال سخن می گفتند.

شریعت مقدّسه اسلام که آمد این رویه را امضا فرمود و قرآن کریم نیز به همین گونه بیان فرمود آن جا که فرماید: «يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَ نَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ»⁽¹⁾ روز قیامت به دوزخ می گوئیم آیا پر شدی؟ وی در پاسخ گوید: اگر بیش از این نیز باشد من آماده پذیرش هستم.

ص: 301

دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست کوبه دریاها نگرده کم و کاست

هفت دریا را درآشامد هنوز کم نگرده سوزش آن خلق سوز

سنگها و کافران سنگدل اندر آیند اندر اوزار و خجل

هم نگرده ساکن از چندین غذا تا ز حق آید مر او را این ندا

سیر گشتی سیر؟ گوید نی هنوز اینت آتش اینت تایش اینت سوز

عالمی را لقمه کرد و درکشید معده اش نعره زنان هل من مزید

حق قدم در وی نهد از لامکان آن که او ساکن شود از کن فکان

این قدم حق را بود کورا کشد غیر حق خود که کمان او کشد

*

به هر حال سید جلیل القدر ابن طاووس فرماید: این سؤال و جواب از دوزخ اشاره است که به زبان حال این گفتگو انجام می گیرد و نظیر این بیان در قرآن و کلمات ائمه علیهم السلام و کلام اهل معرفت فراوان است و خردمندان را نیازی به آن نیست که در این مقام سخن به درازا گوئیم و چون افراد بزرگی با ماه رمضان مصاحبت نمایند بهتر از آن که دیگران با شهر و دیار و منازل خود مصاحبت می کنند و سود بیشتری به آنان واصل و عاید می گردد. از این رو به هنگام سپری شدن ماه رمضان زبان حال آنان گویای این گونه سخنان می شود. پایان کلام سید بزرگوار ابن طاووس.

مترجم ناچیز گوید: این سخن از سید بزرگوار ما به سببی غریب می نماید، گویی آن

حضرت متوجه نشده اند که عالم آخرت عالم حیات است «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَیْوانُ» (1) به فرموده بعضی از بزرگان عرفا «عالم تقور منه الحیاه» همه چیز در آن عالم زنده است. آتش عالم آخرت نیز نه همچون آتش این دنیا مرده است بلکه او زنده است و دارای شعور و حیات «إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِیْظاً وَ زَفِیراً» (2) نگامی که دوزخ از دور دوزخیان را می بیند عصبانی می شود و نعره می کشد. امیر المؤمنین علیه الصلاه و السلام می فرماید: «أعلمتم ان مالکا اذا غضب علی النار حطم بعضها بعضا لغضبه و اذا زجرها توئبت بین ابوابها جزعا من زجرته» هیچ می دانید هنگامی که مالک دوزخ خشمگین می شود، آتش دوزخ از خشم مالک بر روی هم انباشته می شود و چون آن را می راند آتش دوزخ از ترس مالک در میان درهای جهنم به پا می ایستد و امام سجاده علیه السلام در مقام استعاذه از آتش دوزخ عرض می کند: «و من نار تذر العظام رسیما و تسقی اهلها حمیما و من نار لا تبقى علی من تضرع الیها و لا ترحم من استعطفها و لا تقدر علی التخفیف عمّن خضع لها» بارالها! پناه به تو می آورم از آتشی که پاره ای از آن پاره دیگر را می خورد و برخی از آن بر برخی دیگر حمله می کند و از آتشی که استخوانها را می پوساند و به ساکنین خود آب جوش می آشاماند و از آتشی که هرکس به او لابه کند اعتنا نمی کند و به کسی که از او مهربانی بطلبد رحم نمی کند.

و همچنین آیات و روایاتی که درباره نعمتهای بهشتی آمده است که چگونه آن میوه ها خود را در اختیار بهشتیان قرار می دهند «و ذللت قُطُوفُها تَدْلِیلاً» (3) بالجمله این رشته سر دراز دارد و به همان جمله پر محتوای عارف بالله که فرمود: «عالم تقور منه الحیاه» اکتفا نموده و دامن سخن را فرا می چینیم.

سید شارح قدس سره فرماید: در این مقام مسائلی قابل طرح است: یکی آن که بعضی از اصحاب ما فرموده اند وقتی که دعای وداع ماه رمضان خوانده می شود عبارت است از شب آخر ماه رمضان و هنگام سحر در شب آخر افضل است و یا در روز آخر ماه رمضان، و در توقیعات شریفه که از ناحیه مقدسه امام زمان ارواحنا فداه صادر شده است در پاسخ مسائلی که محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری سؤال کرده است و از جمله سوالات وداع ماه رمضان است که در چه وقتی باید وداع انجام بگیرد زیرا اصحاب ما در این باره اختلاف کرده اند

ص: 303

1- سوره عنكبوت، آیه 64.

2- سوره فرقان، آیه 12.

3- سوره انسان، آیه 14.

بعضی فرموده اند در آخرین شب دعای وداع خوانده می شود و بعضی فرموده اند در روز آخر ماه مبارک رمضان، پس جواب از ناحیه مقدسه بیرون آمد که فرموده اند: «العمل فی شهر رمضان فی لیالیه و الوداع فی آخر لیله منه، فان خاف ان ینقضی الشهر جعله فی لیلین انتهی» اعمال ماه رمضان می بایست در شبهای ماه رمضان انجام گیرد و وداع در آخرین شب آن ماه است پس اگر خوف آن دارد که ماه کم یک باشد در دو شب آخر وداع را انجام می دهد.

و سید جلیل ابن طاووس فرماید: به هنگام وداع ماه رمضان سعی و کوشش کن که باطن خود را اصلاح کنی، زیرا که آدمی بر باطن خود بیناست، و در شب آخر نیز بهترین ساعات را انتخاب کن چنانچه در روایتی به ما رسیده است. و اگر در شب آخر فراهم نشد و از دست رفت در پایان آخرین روز ماه وداع کن همان ساعتی که از ماه رمضان جدا می شوی. پس در هر ساعتی از روز آخر و یا آخرین شب که در خود آمادگی دیدی در همان ساعت ماه رمضان را وداع کن و داعی که اهل صفا و وفا می کنند، و حق تأسّف بر مفارقت و دوری از ماه رمضان را ادا کن و متوجّه باش که چه از دست داده ای از شرافت مهمانی خدای تعالی و اشک فراق از دیده بریز همچنان که دو دوست مهربان وقتی می خواهند از همدیگر جدا بشوند.

سید شارح قدّس سرّه فرماید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم دستوری درباره وداع ماه رمضان رسیده است و آن روایتی است که شیخ جعفر بن محمد در ویستی در کتاب الحسنی به سند خود از جابر بن عبد الله انصاری نقل می کند که می گوید: به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در آخرین جمعه ماه رمضان رسیدم، چون چشم مبارک آن حضرت بر من افتاد فرمود: ای جابر! این آخرین جمعه ماه رمضان است پس آن را وداع کن و بگو: «اللّهم لا تجعله آخر العهد من صیامنا اياه فان جعلته فاجعلنی مرحوما و لا تجعلنی محروما»: بارها! این ماه رمضان را آخرین ماه رمضان عمر من قرار مده و اگر آخرین ماه رمضانش مقرر فرمودی پس مرا مشمول رحمت خودت فرما و محروم از رحمت مفرما؛ که اگر کسی چنین گوید و این دعا را بخواند، به یکی از دو کار خوب دست می یابد: یا به ماه رمضان سال آینده می رسد و یا به مغفرت و رحمت خدای تعالی نایل می شود.

«فانه من قال ذلك ظفر باحدى الحسنین اما ببلوغ شهر رمضان من قابل او بغفران الله و رحمته» نویسنده ناچیز گوید: مصداقیت این روایت شریفه متوقف بر آن است که خواننده دعا به مقام مستجاب الدعوه بودن رسیده باشد و الا.

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری داند

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست کلاه‌داری و آیین سروری داند

هزار نکته باریک تر ز مو این جاست نه هر که سر بتراشد قلندری داند

*

*مطلب دیگر

آن که سید بزرگوار ابن طاووس فرماید: بدان که وداع شهر رمضان نیازمند توضیح بیشتری است و آن این که مردم در وداع ماه رمضان به چند طبقه تقسیم می‌شوند: یک طبقه افرادی هستند که در ماه رمضان بر طبق آنچه خدای تعالی از آنان خواسته است حرکت کرده و آداب ظاهری و معنوی آن را به جا آورده‌اند؛ اینان کسانی هستند که وداعشان با ماه رمضان وداع کسی است که با صفا و وفا مصاحبت نموده و احترام آن را کاملاً مراعات نموده‌اند همچون وداعی که امام زین العابدین علیه السلام با ماه رمضان فرمود.

و طبقه دیگر کسانی هستند که در ماه رمضان گاهی بر وفق مراد حق تعالی بودند و گاهی بر خلاف آنچه حق تعالی از آنان خواسته است؛ این گروه اگر اتفاقاً به هنگام خروج ماه رمضان در حالی باشند که حق صحبت را نداشته و حالت موافقت در آنان نباشد وداعشان را نیز در نزد خردمندان ارجی نیست زیرا وداع مختص افرادی است که موافق و مرافق باشند نه افرادی که مخالف و مکدر باشند. این طبقه اگر تصادفاً به هنگام خروج ماه رمضان حالت خوشی داشته باشند حق دارند که با ماه رمضان به مقداری که حفظ حرمت آن را داشته‌اند وداع کنند ولیکن باید توأم با ندامت و استغفار باشد و هرچه را که از شروط مصاحبت از دست داده‌اند با تأسف و تلهفی که اظهار می‌دارند جبران نمایند.

و گروه دیگر کسانی هستند که اصلاً دل به ماه رمضان نداده و آن را ناخوش می‌داشتند که آنها را از خوردن و آشامیدن باز می‌داشت و خواه و ناخواه عادت آنان را نسبت به توهین مقام مقدس ربوبی برهم میزد؛ این گروه اصلاً با ماه رمضان نبوده‌اند تا نوبت به وداع آن برسد، و از این میهمان عزیز و گرامی پذیرایی نکرده‌اند تا آن را مشایعت کنند پس به هیچ وجه وداع ماه رمضان برای این گروه معنا و مفهومی نخواهد داشت، پایان سخن سید بن طاووس قدس الله

*مطلب سوّم

این که دعاهایی که دربارهٔ وداع ماه رمضان رسیده است بسیار است؛ بعضی از آن دعاها مفصل و بعضی مختصر است. از دعاهای مختصر وداع دعایی است که ثقه الاسلام کلینی رضوان الله علیه در کافی شریف به سند خود از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: چون آخرین شب از ماه رمضان فرا رسید پس بگو: «اللهم هذا شهر رمضان الّذی انزلت فيه القرآن و قد تصرّم و اعوذ بوجهک الکریم یا ربّ ان یطلع الفجر من لیلتی هذه او یتصرّم شهر رمضان و لک قبلی تبعه او ذنب ترید ان تعدّبنی به یوم القاک»: بارها! این همان ماه رمضان است که تو قرآن را در آن نازل فرمودی و هم اکنون به پایان رسیده است و من پروردگارا پناه به تو می برم از این که سپیدهٔ صبح امشب بدمد و یا ماه رمضان بگذرد و مرا نزد تو گناهی و یا گرفتاری مانده باشد که بخواهی مرا به خاطر آن در روزی که تو را ملاقات می کنم عذاب فرمایی.

و نیز از جمله دعاهای مختصر دعایی است که ابو محمد هرون بن محمد تلکبری به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: کسی که در آخرین شب از ماه رمضان آن را وداع کند و بگوید: «اللهم لا تجعله آخر العهد من صیامی لشهر رمضان و اعوذ بک ان یطلع فجر هذه اللیله الاّ و قد غفرت لی» بارها! این ماه رمضان را آخرین ماه رمضان روزه داری من قرار مده و من به تو پناه می برم که سپیدهٔ امشب بدمد مگر آن که مرا آمرزیده باشی.

اگر چنین گوید، خدای تعالی او را پیش از دمیدن صبح می آمرزد و او را توبه و انابه روزی می فرماید. مترجم ناچیز گوید: نکته ای که قبلاً تذکر داده شد در مورد این روایت نیز موجود است و آن توقّف مصداقیّت این روایت بر مستجاب الدعوه بودن دعاکننده است، مگر آن که بر فضل بی منتهای الهی اعتماد شود فانه ذو الفضل العظیم.

و از جمله دعاهای مختصر وداع دعایی است که در نسخهٔ قدیمی به خطّ سید رضی ابی الحسن محمد بن احمد موسوی دیده شده و آن این دعا است: «اللهم انی اسئلك باحبّ ما دعیت به و ارضی ما رضیت به عن محمد و اهل بیت محمّد علیه و علیهم السلام ان تصلی علیه و علیهم و لا تجعل وداع شهري هذا وداع خروجی من الدنيا و لا وداع آخر عبادتک و وقفنی فيه للیله القدر و اجعلها لی خیرا من الف شهر مع تضاعف الأجر و العفو عن الذنب برضی الربّ».

نویسنده گوید: چون در مضمون دعا ضعفی ملاحظه می شد از ترجمه آن صرف نظر گردید و تیمنا به نقل سید شارح نقل شد فتدبر. و اما دعا‌های طولانی و داع پس در کتابهایی که به منظور انجام عبادات تألیف شده مذکور است مخصوصاً کتاب شریف اقبال ابن طاووس قدس الله نفسه.

و اکنون شروع می کنیم به شرح دعای شریف چهل و پنجم از ادعیه صحیفه سجادیّه:

«اللّٰهُمَّ يَا مَنْ لَا يَرْغَبُ فِي الْجَزَاءِ» بارالها ای آن که در برابر نعمتهای خود پاداشی انتظار ندارد، که مقتضای غنای ذاتی حضرتش همین است «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»⁽¹⁾ میر المؤمنین علیه السلام در خطبه اوصاف متقین فرمود: «أَمَّا بَعْدُ فَاِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ وَتَعَالَى خَلْقِ الْخَلْقِ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنِ طَاعَتِهِمْ آمَنَّا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ لِأَنَّهُ لَا تَصَدَّرُ مَعْصِيَتُهُ مِنْ عَصَاةٍ وَلَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مِنْ اطَاعَةٍ» خدای سبحان که خلق را آفرید از اطاعت آنان بی نیاز بود و از معصیتشان در امان، زیرا نه گناه گنهکاران او را زیانی می رساند و نه از اطاعت مطیعان سودی می برد.

گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریاش نشیند گرد

و اگر تکالیفی از جانب حق تعالی برای بندگان مقرر گردیده به منظور سودی است که بر بندگان برسد، به فرموده مولانا:

ما بری از پاک و ناپاکی همه از گرانجانی و چالاکی همه

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

*

و به فرموده عارف شیرین سخن شیراز:

غرض کرشمه حسن است ورنه حاجت نیست جمال دولت محمود را به زلف ایاز

و هم او فرماید:

این چه استغناست یا رب وین چه نادر حکمت است کاین همه زخم نهان هست و مجال آه نیست

ص: 307

«و یا من لا یندم علی العطاء» و ای آن که بر عطا و بخشش که بر بندگانش فرموده پشیمان نشود، که پشیمانی در مورد عطا و بخشش از دو عامل پدید می آید: اول آن که برای عطاکننده معلوم شود که گیرنده استحقاق عطا را نداشته و از این ناحیه ضرر و زیانی متوجه دهنده شود و این معنی درباره حق تعالی محال است زیرا:

اولاً: چنانچه گفته شد، غنای ذاتی حق تعالی مانع از توجه زیانی بر آن جناب مقدس است.

ثانیاً: مستلزم آن است که حق تعالی نسبت به حال بنده اش جاهل باشد و تعالی الله عن ذلک علماً کبیراً.

«و یا من لا یکافی عبده علی السواء» ای آن که جزاء بنده خود را مطابق عملش نمی دهد بلکه اگر عمل خوبی انجام داده باشد جزای آن را چندین برابر عطا می فرماید چنان که در قرآن کریم فرمود: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» (1) اگر کار زشتی از بنده سر زده باشد وی را می آمرزد و چنانچه فرمود: «وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ» (2).

هاتفی از گوشه میخانه دوش گفت ببخشند گنه می بنوش

لطف الهی بکند کار خویش مژده رحمت برساند سروش

عفو خدا بیشتر از جرم ماست نکته سر بسته چه گویی خموش

*

«متنک ابتداء و عفوک تفضل و عقوبتک عدل و قضائک خیره» هر متنی که بر بنده نهی بی سبب است و عفوی که شامل حال او شود از باب تفضل است که هیچ علتی لازم ندارد و عقوبتی که روا می داری براساس عدل و داد است و حکم تو همه خیر و مصلحت است هر چند جهت مصلحت را ندانیم.

«ان اعطیت لم تشب عطاءک بمنّ و ان منعت لم یکن منعک تعدّیا» اگر ببخشی و عطا فرمایی عطایی است بدون متّ و اگر عطایت را بازداری ستم نکرده ای، زیرا کسی را بر تو حقی نیست و همه خلق مرهون نعمتهای تو هستند. و بدین معنی اشاره است روایتی که از امام رضا علیه السلام رسیده است در پاسخ کسی که از آن حضرت پرسید: جواد چه معنی دارد؟ حضرت

ص: 308

1- سورة انعام، آیه 160.

2- سورة رعد، آیه 6.

فرمود: کلمهٔ جواد دو توجیه دارد: اگر این کلمه دربارهٔ مخلوق گفته شود معنایش آن است که کسی حقوق الهی را که بر او واجب است ادا کند، و اگر دربارهٔ خدای تعالی گفته شود ارتباطی با عطا و منع نخواهد داشت که خدای تعالی جواد است ببخشد یا نبخشد، زیرا اگر عطا فرماید چیزی را که تو نداشته ای به تو عطا فرموده و اگر عطا نفرماید باز چیزی را که نداشته ای از تو باز داشته «عن مولانا الرضا علیه السلام وقد سأله رجل فقال: اخبرني عن الجواد فقال: ان لكلامك وجهين، فان كنت تسأل عن المخلوق فأنّ الجواد آذی يؤدّي ما افترض الله عليه و ان كنت تسأل عن الخالق فهو الجواد ان اعطی، و هو الجواد ان منع، لانه ان اعطاک اعطاک ما ليس لك و ان منعک منعک ما ليس لك» و شاید به همین معنا اشاره فرموده باشد امیر المؤمنین علیه السلام که می فرماید: «و كل مانع مذموم ما خلاه» هر کسی که منع کند مورد نکوهش است مگر خدای تعالی».

«تشکر من شکرک و انت الهمته شکرک» هرکس که سپاس تو گوید جزای وافر مر او را عطا فرمایی با آن که تو خود شکر و سپاس نعمتهایت را به او آموخته ای.

«و تکافی من حمدک و أنت علمته حمدک» و هر که حمد تو گوید پاداش کامل به او عطا می فرمایی با آن که تو خود حمد و ستایش ذات مقدست را به او یاد داده ای.

«تستر علی من لو شئت فضحتہ و تجود علی من لو شئت منعتہ» عیب آن را می پوشی با آن که اگر می خواستی رسوایش می فرمودی، و بخشنده ای به کسی که اگر می خواستی محرومش می فرمودی.

«و کلاهما اهل منك للفضيحة و المنع» و هر دو کس سزاوار رسوایی و منع بودند.

«غیر آنک بنیت افعالک علی التفضّل و اجریت قدرتک علی التجاوز» اما تو بنای کارهای خود را بر تفضل نهاده و قدرت خویش را در گذشت و عفو به کار میبری.

«و تلقیت من عصاک بالحلم» و آن را که عصیان و نافرمانی تو کند با حلم و بردباری برخورد می کنی.

«و امهلت من قصد لنفسه بالظلم» و آن را که بخواهد به خویشتن ستم روا دارد مهلت می دهی.

«تستنظروهم بأناتک الی الانابه» مهلت می دهی که شاید به سوی تو باز گردند.

«و تترك معاجلتهم الی التوبه» و در عقوبت آنها شتاب نمی فرمایی که باشد توبه کنند.

«لکیلا یهلك علیک هالکهم» تا هلاکت آن که هلاک می شود به حساب تو منظور نگردد.

«و لا یسقی بنعمتک شقیهم» و آن کس که کارش به شقاوت می انجامد نعمت تو موجب شقاوت و بدبختی او نشود.

«الّا عن طول الاعذار الیه و بعد ترادف الحجه علیه» مگر آن که دیرزمانی او را معذور داشته و حجتها بر او تمام فرموده باشی.

«کرما من عفوک یا کریم و عانده من عطفک یا حلیم» همه این بزرگواریها نشأت گرفته از عفو توست ای خدای بزرگوار و برآمده از عطوفت توست ای خدای بردبار. این جملات نورانی شاید اشاره باشد به آیه شریفه «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِنَاسٍ لِّئَلَّا یُکُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (1) دای تعالی پیامبرانی بشارت ده و انذار کن فرستاد تا مردم را بر خدای تعالی حجتی نباشد و نگویند «رَبَّنَا لَوْ لَا اُرْسِلْتَ اِلَیْنَا رَسُوْلًا فَنَتَّبِعَ اٰیٰتِکَ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَّذِلَّ وَ نَخْزٰی» (2) رو درگارا! چرا برای ما پیام آور نفرستادی تا ما پیرو آیات تو باشیم پیش از آن که ذلیل و خوار گردیم. از این رو در حدیث است که فرمود: «ما احد احبّ الیه العذر من الله» عذر نزد هیچ کس محبوب تر از خدای تعالی نیست، و به همین منظور ارسال رسل و انزال کتب فرمود.

حکیم شیرین سخن شیراز در این زمینه گوید: در خبر است از سرور کائنات... که یکی از بندگان گنهکار پریشان روزگار دست انابت به امید اجابت به درگاه حق جل و علا بردارد، ایزد تعالی در او نظر نکند، بازش بخواند باز اعراض کند، دیگر بارش به تضرع و زاری بخواند، حق سبحانه فرماید: «یا ملائکتی قد استحیت من عبدی و لیس له غیری فقد غفرت له» دعوتش اجابت کردم و امیدش بر آوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.

کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده است و او شرمسار

*

«انت الذی فتحت لعبادک بابا الی عفوک و سمّيته التوبه و جعلت علی ذلک الباب دلیلا من وحیک لئلا یضلوا عنه» تویی آن خدایی که دری از عفو برای بندگان باز فرمودی و آن در را توبه نامیدی و از قرآن شریفیت که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وحی فرموده بودی راهنمایی بر آن در قرار دادی تا بندگان گمراه نشوند و آن در را بشناسند؛ پس تو ای خدایی که نامت مبارک

ص: 310

1- سوره نساء، آیه 165.

2- سوره طه، آیه 134.

«فقلت تبارک اسمک: توبوا الی اللّٰه توبه نصوحا عسی ربکم ان یکفّر عنکم سیئاتکم و یدخلکم جنّات تجری من تحتها الانهار یوم لا یخزی اللّٰه النبی و الذین آمنوا معہ نورهم یشعی بین ایدیہم و بایمانہم یقولون ربّنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدير فما عذر من اغفل دخول ذلک المنزل بعد فتح الباب و اقامه الدلیل؟!» به سوی خدا بازگردید بازگشتنی خالص و توبه نصوح (با خلوص و دوام) کنید باشد که خدای تعالی گناهان شما را مستور و محو گرداند و شما را در باغهای بهشتی که زیر درختانش نهرها جاری است داخل کند در آن روزی که خدای تعالی پیغمبر خود و گرویدگان به او را ذلیل و خوار نسازد بلکه عزیز و سرافراز فرماید. در آن روز نور ایمان و عبادت آنان در پیش رو و سمت راست ایشان می رود و راه به آنان می نماید و در آن حال به شوق و نشاط گویند ای پروردگار ما تو نور ما را بحدّ کمال برسان و ما را به لطف و کرم خود ببخش که تنها تو بر هر چیز توانایی. پس بعد از گشودن در و به پاداشتن راهنما عذر و بهانه کسی که از آمدن به آن منزل و جایگاه غافل باشد چیست؟!»

نویسنده گوید: ظاهراً مراد از توبه نصوح توبه ای است که توبه کننده خیال بازگشت به گناهی که از آن توبه کرده است نداشته باشد؛ چنان که در روایات متعددی وارد شده است از جمله در کتاب شریف کافی از ابی الصلاح کنانی (1) قل می کند که گفت: «سئلت ابا عبد اللّٰه علیه السلام عن قول الله عزّ و جل: یا ایّها الذین آمنوا توبوا الی اللّٰه توبه نصوحاً» (2) فرمود: «یتوب العبد من الذنب ثم لا یعود فیہ» توبه نصوح آن است که بنده از گناه توبه کند و دیگر به آن گناه باز نگردد. و نیز از محمد بن الفضیل روایت شده است که گوید از امام ابو الحسن (موسی بن جعفر علیه السلام) از این آیه سؤال نمودم فرمود: «یتوب من الذنب ثم لا یعود فیہ...» و در کتاب الدر المنثور ابن مردویه از ابن عباس نقل می کند که او از معاذ بن جبل نقل می کند که معاذ عرض کرد: یا رسول اللّٰه! ما التوبه النصوح؟ توبه نصوح چیست؟ فرمود: «ان یندم العبد علی الذنب الذی اصاب فیعتذر الی اللّٰه ثم لا یعود الیه کما لا یعود اللبن الی الضرع» توبه نصوح آن است که بنده بر گناهی که دچارش شده است پشیمان شود و عذرخواهی از خدای تعالی بنماید و سپس به آن گناه بازنگردد، همان گونه که شیر دوشیده شده از پستان به پستان باز نمی گردد. و صاحب المیزان می فرماید

ص: 311

1- بنا به نقل المیزان.

2- سورة تحریم، آیه 8.

روایات بدین معنی از شیعه و سنی فراوان است. نویسنده گوید: معانی متعددی برای نصح گفته شده است که غالباً به یک ریشه باز می‌گردد هر چند عبارتها مختلف است؛ به گفته شاعر:

عباراتنا شتی و حسنک واحد و کلّ الی ذاک الجمال یشیر

*

و بعضی گفته اند که نصح از نصح الثوب آمده است که به معنای پاره دوزی لباس است گویی توبه پارگی‌هایی را که در دین به واسطه گناه پدید می‌آید می‌دوزد. و بعضی خلوص توبه را چنین توجیه کرده اند که توبه نصح آن است که ترک گناه بشود به خاطر زشتی خود گناه، و همان گونه که حسن شکر منعم از احکام و مستقلات عقلیه است قبح کفر منعم نیز چنین است و خالص بودنش به این است که نه از جهت خوف از آتش باشد؛ چنان که محقق طوسی رضوان الله علیه در تجرید فرموده است که پشیمانی از گناه به خاطر ترس از آتش را توبه نخوانند.

و نیز گفته شده که توبه نصح آن است که زبان و دل و بدن هر سه هماهنگ باشند، بدین معنی که به زبان استغفار کند و به دل پشیمان باشد و به اعضا و جوارح نیز خودداری از گناه نماید. و رئیس المحدثین با سند خود از احمد بن هلال نقل می‌کند که گوید: از امام ابو الحسن پرسیدم که معنای توبه نصح چیست؟ فرمود: حضرتش در جواب مرقوم فرمودند: «ان یكون الباطن كالظاهر و افضل من ذلك» باید باطن همانند ظاهر باشد بلکه بهتر از ظاهر باشد.

«عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَكْفُرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» باشد که پروردگار شما گناهان شما را از شما بپوشاند «وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» و شما را به بهشتها و باغهایی وارد کند که جویها از زیر درختان آن روان است «يَوْمَ لَا يُحْزَى اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» آن روز همان روزی است که خدای تعالی پیامبر و کسانی را که به او ایمان آورده اند خوار نمی‌فرماید «نُورُهُمْ يَسَّ عَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» نورشان پیشاپیش آنان و از سمت راستشان در حرکت است.

«يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» می‌گویند: پروردگارا! نور ما را کامل فرما و ما را بیمارز که تو بر هر چیز توانایی. نویسنده ناچیز گوید: نکته ای لطیف در آیه شریفه است که سزاوار است مورد توجه قرار گیرد و آن کلمه (عنکم) بعد از کلمه (یکفر) است و شاید اشاره به آن باشد که شمول رحمت الهی آن چنان است که شخص گنهکار به

واسطه استغراق در دریای رحمت الهی از گناه خود غافل می شود آن چنان که گویی اصلاً گناهی مرتکب نشده است.

عارف شیراز فرماید:

چنان پر شد فضای سینه از دوست که فکر خویش گم شد از ضمیرم

*

و مؤید این توجیه روایتی است که امام اقدم حجّه الفرقه و رئیس الأئمه محمد بن یعقوب کلینی رضوان الله علیه به سند خود از معاویه بن وهب نقل می کند که گوید: شنیدم از امام صادق علیه السلام که می فرمود: «اذا تاب العبد توبه نصوحاً أحبه الله فستر عليه في الدنيا والآخرة، فقلت: وكيف يستر عليه؟ قال ينسى ملكيه ما كتب عليه من الذنوب ويوحى الي بقاع الارض أكتمي عليه ما كان يعمل عليك من الذنوب فيلقى الله حين يلقاه وليس شيء يشهد عليه بشيء من الذنوب»: وقتی بنده توبه نصوح کند خدای تعالی او را دوست می دارد، پس در دنیا و آخرت پرده بر روی کار او کشد. پس من عرض کردم: چگونه بر او پرده می کشد؟ فرمود: آن دو فرشته را که مأمور ثبت گناهان اویند از یادشان می برد که چه گناهایی از او نوشته اند و بر جای جای زمین وحی می فرماید که هر گناهی را این بنده من در آن انجام داده است مکتوم بدارید و در نتیجه این ستاریت الهی وقتی خدای تعالی را ملاقات می کند هیچ شاهدهی بر هیچ گناهی نخواهد داشت.

امام بزرگوار ما حضرت امام خمینی - قدس الله نفسه الزکیه - را در ذیل این روایت بیان شریف و لطیفی است می فرماید: بدان که توبه یکی از منازل مهمه و مشکله است و آن عبارت است از رجوع از طبیعت به سوی روحانیت نفس بعد از آن که به واسطه معاصی و کدورت نافرمانی نور فطرت و روحانیت محجوب به ظلمت طبیعت شده است و تفصیل این اجمال به صورت اختصار این است که نفس در بدو فطرت خالی از هر نحو کمال و جمال و نور و بهجت است چنانچه خالی از مقابلات آنها نیز هست، گویی صفحه ای است خالی از مطلق نقوش، نه دارای کمالات روحانی و نه متّصف به اضداد آن است ولی نور استعداد و لیاقت برای حصول هر مقامی در او به ودیعه گذاشته شده است و فطرت او بر استقامت و خمیره او مخمّر به انوار ذاتیه است و چون ارتکاب معاصی کند به واسطه آن در دل او کدورتی حاصل

ص: 313

شود و هرچه معاصی بیشتر شود، کدورت و ظلمت افزون گردد تا آن که یکسره قلب تاریک و ظلمانی شود و نور فطرت منتفی گردد و به شقاوت ابدی رسد؛ اگر در بین این حالات قبل از فراگرفتن ظلمت تمام صفحه قلب را از خواب غفلت بیدار شد و پس از منزل یقظه به منزل توبه وارد شد و حظوظ این منزل را به شرایطی که اجمالی از آن در این اوراق ان شاء الله ذکر می شود استیفا کرد از حالات ظلمانی و کدورات طبیعی برگشت می نماید به حال نور فطرت اصلی و روحانیت ذاتیه خود؛ گویی صفحه ای می شود باز خالی از کمالات و اضداد آن؛ چنانچه در حدیث شریف مشهور است «التائب من الذنب کمن لا ذنب له»: رجوع کننده از گناه مثل کسی است که گناه نداشته باشد. پس معلوم شد که حقیقت توبه رجوع از احکام و تبعات طبیعت است به سوی احکام روحانیت و فطرت، چنانچه حقیقت انابه رجوع از فطرت و روحانیت است به سوی خدا و سفر کردن و مهاجرت نمودن از بیت نفس است به سوی سر منزل مقصود. پس منزل توبه مقدم بر منزل انابه است و تفصیل آن در این اوراق مناسب نیست. پایان کلام نورانی امام امت قدس الله روحه، و حضرتش در پاورقی کتاب فرماید:

آنچه در باب توبه مذکور داشتیم از ارکان و شرایط قبول و شرایط کمال و دیگر امور به لسان اهل سلوک و علما اخلاق است و الا اگر با مسلک فقاهت بحث از آن شود مباحث طور دیگر عقد شود و به حسب این مسلک شاید توبه بیش از ندامت از ذنب که لازمه اش یکمرتبه از بناگذاری بر عدم عود است نباشد و چیز دیگر در صحت و قبول آن مدخلیت نداشته باشد، و استغفار غیر از توبه است، زیرا که استغفار طلبی لفظی است و دعای قولی است و توبه صفت قلبی است؛ چنانچه استغفار اسباب حط ذنوب است و با آن عدالت عود نکند ولی با توبه عدالت عود کند و تفصیل این امور موکول به محل خود است، منه عفی عنه.

امام امت - رضوان الله تعالی علیه - در این باب مطالب بسیار ارزنده و تکان دهنده و بیدار کننده دارد، علاقمندان به اصلاح قلب و تزکیه باطن به کتاب کم نظیر و بلکه بی نظیر آن حضرت در شرح اربعین حدیث مراجعه کنند و این مقدار به مناسبت توبه نصوص که در متن دعا وارد شده بود نقل شد. قال علیه الصواب والسلام: وانت الذی زدت فی السوم علی نفسک لعبادک ترید ربهم فی متاجرهم لک و فوزهم بالوفاده علیک و الزیاده منک» و تویی آن خدایی که در معامله با بندگان و تجارت آنان بهای کالای آنان را افزودی تا در تجارتی که با تو دارند سود بیشتری داشته باشند و از رسیدن به پیشگاه تورستگار شوند و از ناحیه مقدسه توفزونی یابند

«فقلت تبارک اسمک و تعالیت من جاء بالحسنه فله عشر امثالها و من جاء بالسيئه فلا يجزى الا مثلها» پس تو که نامت فرخنده و بلند باد فرمودی: هرکس عملی نیکو به جای آورد، ده برابر آن پاداش می گیرد و هرکس یک کار زشت انجام دهد جز به اندازه همان یکی کیفر نخواهد دید و فرمودی:

«و قلت: مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ»: مثل آنان که مالهای خود را در راه خدا انفاق می کنند مثل دانه ای است که هفت خوشه از آن برآید و در هر خوشه یکصد دانه باشد و خدای تعالی برای هر کس که بخواند چند برابر افزون می فرماید.

«و قلت مَنْ ذَا الَّذِي يقرضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيضاعفهُ لَهُ أَضعافاً كَثِيرَةً» کیست که به خدای تعالی وام بی بهره بدهد تا خداوند تبارک و تعالی آن را چندین برابر فرماید:

«و ما انزلت من نظائرهن في القرآن من تضاعيف الحسنات» و مانند این گونه از آیاتی که نوید چند برابر شدن کارهای نیک را می دهد در قرآن شریف نازل فرمودی.

*نکته ها

بعضی در آیه شریفه «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» گفته اند که مراد از حسنه در این آیه شریفه توحید است و مراد از سیئه شرک، که خدای جل جلاله می فرماید: هر که فردا در قیامت توحید آرد که در دنیا موحد بوده و خدای را بی گانگی شناخته و شرک نیاورده عمل وی مضاعف کنند یکی را ده نویسند و به ده جزا دهند، و هر که شرک آورد که در دنیا مشرک بوده همانند فعل خویش جزا بیند، و آن جزا آتش دوزخ است و عقوبت جاودان، یعنی که این عقوبت مثل آن عمل است که عمل اعظم الذنوب است و این آتش اعظم العقوبات و ذلک قوله تعالی «جَزَاءٌ وَفِاقًا» ای وافق الجزاء العمل.

قومی گفتند آیه شریفه عام است نسبت به حسنات و سیئات، یعنی: «من عمل من المؤمنین حسنه کتبت له عشر حسنات و من جاء بالسيئه ای الخطیئه فلا يجزى الا جزاء مثلها لا یكون اکثر منها» می فرماید: نیکوکار را نیکی مضاعف کنیم یکی ده نویسیم و بدکردار را یکی نویسیم و در آن نیفزاییم، آن گاه فرمود: «وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» نه از نیکوکار نیکی بکاهیم و نه از مزد او و نه بر بدکردار جرم افزایش ناکرده. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به این معنی اشارت

فرموده در آن خبر که فرمود: «من صام رمضان و اتبعه بست من شوال فقد صام السنه كلها فاحسنوا إن شئتم» (دقت شود).

و عن ابی ذر رحمه الله قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا

و ازید وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا او اعفو، و من تقرب منى شبرا تقرب منه ذراعا، و من تقرب منى ذراعا تقرب منه باعا، و من آتانی یمشی ایتیه هروله و من لقینی بقراب الارض خطیئه لا یشرك بی شیئا لقیته بمثلها مغفره».

و قتاده گوید: «ذکر لنا ان نبی الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قال: الاعمال ستّه فموجبه و موجبہ و مضاعفه و مضاعفه و مثل بمثل فأما الموجبتان فمن لقی الله لا یشرك به شیئا دخل الجنة و من لقی یشرك به دخل النار و اما المضاعفتان فنفقہ الرجل علی اهله عشر امثالها و نفقه الرجل فی سبیل الله سبع ماہ ضعف و اما مثل بمثل فان العبد اذا هم بحسنه لم يعملها كتبت واحده و اذا هم بسئیه ثم عملها كتب سئیه».

سفیان ثوری گفته است: چون آیه شریفه «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» نازل شد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عرض کرد: «زدنی» بارالها! بر من بیفز، پس این آیه شریفه نازل شد: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ» (1) آخر آیه شریفه، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عرض کرد «یا رب زد فی امتی» پروردگارا! برای امت من بیفز، پس این آیه نازل شد: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ» (2) (آیه) پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عرض کرد: «یا رب زد امتی» پروردگارا! برای امت من بیفز، پس این آیه شریفه نازل شد: «إِنَّمَا يُؤَفِّقِي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (3) اداش خویشتن داران بدون حساب پرداخت می شود. نویسنده گوید: اگر سفیان ثوری در روایت اش صادق باشد مضمون جالبی بیان کرده است.

و نکته آن که فرمود: «من جاء بالحسنة» و نفرمود «من عمل بالحسنة» شاید آن باشد که این لفظ شامل است بر اقوال و افعال و اسرار و لفظ عمل بجز بر اعمال گفته نشود و حسنات بنده هم قول زبان است و هم عمل ارکان و هم نیت دل و همه در تحت جاء بالحسنة باشد. و نیز نه هر که عمل کرد مقبول آمد و شایسته و به قیامت رسیده و ثواب آن یافته پس کار آن دارد که به قیامت برد شایسته و پذیرفته و به وی نجات یافته. مردی فرا شیخ الاسلام گفت خدای از تو عبادت بپذیرد شیخ الاسلام گفت: مگوی چنین که او اگر خواهد پذیرد و آن گه به خصمان

ص: 316

1- سورة بقره، آیه 261.

2- سورة بقره، آیه 245.

3- سورة زمر، آیه 10.

دهد. چنین گوی خدای تورا بپذیرد تا از رستگاران باشیم. نویسنده گوید: در محضر امام امت - رضوان الله تعالی علیه - بودیم که جمعی از قراء قرآن کریم در خارج کشور حائز رتبه اول شده بودند و برای عرض گزارش به خدمت رسیدند، یکی از آنان که هم اکنون زنده و از سرداران سپاه است چند آیه تلاوت نمود که مورد تحسین حاضران قرار گرفت امام امت به او فرمود: (خداوند شما را بپذیرد).

روایتی از جناب ابی ذر - رضوان الله تعالی علیه - رسیده است که فرمود: «حدثنی الصادق المصدّق علیه السّلام ان الله قال الحسنه عشر او ازید و السیئه واحده او اغفر فالویل لمن غلبت آحاده اعشاره» رسول صادق مصدق علیه الصلوه و السلام به من فرمود که همانا خدای تعالی فرمود: کار نیک ده است و یا بیشتر، و کار زشت یکی است یا آن که همان یکی نیز آمرزیده شده؛ پس وای بر آن که رقم احادش بر رقم عشراتش چیره شود. و هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل می کند که امام زین العابدین علیه السلام می فرمود: «ویل لمن غلبت آحاده اعشاره» وای بر کسی که یکیها او از دههای او بیشتر باشد، «فقلت له: و کیف هذا» عرض کردم: این فرمایش شما چه معنی دارد؟ «فقال علیه السلام له: اما سمعت الله عزّ و جل يقول من جاء بالحسنه فله عشر امثالها و من جاء بالسیئه فلا یجزی الا مثلها فالحسنه الواحده اذا عملها کتبت له عشر و السیئه الواحده اذا عملها کتبت له واحده نعوذ بالله ممن یرتکب فی کل یوم عشر سیئات فلا یكون حسنه واحده فتغلب حسناته سیئاته»: مگر نشنیدی که خدای تعالی عز و جل می فرماید: هرکس نیکی بیاورد ده برابر پاداش می گیرد و هر که کار زشت انجام دهد به همان اندازه کیفر خواهد دید؟! پس یک عمل خوب را اگر کسی انجام داد، ده برابر در نامه اعمال او ثبت خواهد شد، ولی یک گناه را اگر مرتکب شد همان یک گناه نوشته می شود. و پناه می بریم به خدای تعالی از کسی که هر روز ده گناه را مرتکب می شود و یک کار نیک انجام نمی دهد تا رقم کارهای نیکش از کارهای زشت وی افزون تر گردد.

و انت الذی دللتهم بقولک من غیبک و ترغیبک الذی فیه حظّهم علی ما لو سترته عنهم لم تدرکه ابصارهم و لم تعیه اسماعهم و لم تلحقه اوهامهم فقلت: اذکرونی اذکرکم و اشکروالی و لا تکفرون و قلت لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم انّ عذابی لشدید» و تویی بارها آن خدایی که از باطن علم خویش برای ترغیب آنان به چیزی که به سود آنهاست بر رازی آگاهشان فرمودی و آنان را ترغیب فرمودی به چیزی که از آن بهره مند می شدند و اگر آن راز را بر آنان آشکار نمی

فرمودی و پرده از روی آن بر نمی داشتی نه چشمشان آن را می دید و نه گوششان می رسید و نه به وهم و اندیشه آنان راه می یافت، و آن این بود که فرمودی: مرا یاد کنید تا من نیز شما را یاد کنم و مرا سپاسگزار باشید و کفران نعمت مرا نکنید؛ و فرمودی: اگر شکر کنید حتما و حتما من نعمتم را بر شما افزون تر خواهم کرد و اگر کفران نعمت کردید و قدر آن را نشناختید محققا باید بدانید که عذاب من سخت است و شما تحمل آن را نتوانید.

بزرگی فرماید: بویزید روزگاری برآمد که ذکر زبان کمتر کردی، چون او را از آن پرسیدند گفت: عجب دارم ازین یاد زبان عجبت ازین کو بیگانه است بیگانه چکند در میان که یاد او است خود در میان جان، آری در میان راز مشتاقان زبان نامحرم است.

عجبت لمن يقول ذکرت ربی فهل انسی فاذکر ما نسیت

*

اقدام المحدثین و رئیسهم در کتاب شریف کافی نقل می کند که خدای عز و جل به حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السّلام فرمود: «یا عیسی اذکرنی فی نفسک اذکرنی فی نفسی و اذکرنی فی ملاک اذکرنی فی ملائک اذکرنی فی ملائک الادمیین یا عیسی اَلن لی قلبک و اکثر ذکری فی الخلوات و اعلم ان سروری ان تبصّب الی و کن فی ذلک حیا و لا تکن میّتا»: ای عیسی! یاد کن مرا در جان خود تا یاد کنم تو را در نزد خودم و یاد کن مرا در میان جمع تا یاد کنم تو را در میان جمعی که بهتر از مجمع آدمیزادگان است.

ای عیسی! دلت را در هوای من نرم کن و در خلوتها مرا بسیار یاد کن و بدان که خوشنودی من در آن است که تبصّب کنی به سوی من (تبصّب حرکت دم سگ است از خوف یا طمع و این کنایه از شدّت التماس و مسکنت است) و در این ذکر زنده باش و نه مرده که (ظاهرا مقصود توجه و حضور قلب است) و نیز از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که خدای عز و جل می فرماید: «من شغل بذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی من سئلنی» کسی که به واسطه ذکر من از سؤال من باز بماند عطا می کنم او را بهتر از آنچه عطا می کنم به کسی که سؤال کند از من.

هواخواه توام جانا و می دانم که می دانی که هم نادیده می بینی و هم نوشته می خوانی

*

«و اشکروالی و لا تکفرون» بزرگی گوید: «شکرت له» شکر باشد بر دیدار نعمت و بر اعتبار افعال و «شکرته» شکر است بر دیدار منعم و بر مشاهده ذات. این شکر اهل نهایت است و آن شکر اصحاب بدایت. رب العالمین دانست که معظم بندگان طاقت شکر اهل نهایت ندارند.

کار بر ایشان آسان کرد و شکر مهین از ایشان فرونهاد. نگفت «و اشکرونی» بلکه گفت:

«و اشکروالی» یعنی که شکر نعمت من به جای آرید و حق آن شناسید وانگه از شناخت حق من بر مشاهده ذات من نومید شوید که آن نه کار آب و گل است و نه حدیث جان و دل است؛ گل را خود چه خطر و دل را درین حدیث چه اثر هر دورا فرا آب ده وصل جانان به خود راه ده.

تا کی از دون همتی ما منزل اندر جان کنیم رخت بر بندیم از جان قصد آن جانان کنیم

شاهد الا تخافوا از نقاب آمد برون سر بر آر ای خرقه بازان که جان افشان کنیم (1)

*

نویسنده گوید این جمله نورانی که در دعای شریف آمده است: «وانت الذی دللتهم» تا «فقلت اذکرونی اذکرکم» الی آخر، شاید بدان معنی باشد که هرگز به فهم بشر نمی رسید که جزای ذکر بشر خدای تعالی را ذکر خدای تعالی است هر نسبی را و یا نتیجه شکر نعمت افزایش آن است بلکه فقط از طریق وحی آدمی بدین معارف آشنا شده است و به طور کلی صور باطنی و اخروی اعمال که شاید همان جزای اعمال باشد چنانچه ظاهر کریمه مبارکه «و ما تُجَزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» و دیگر آیات و روایات است برای انسان تا در این عالم طبیعت است مکشوف نیست مگر از دریچه وحی الهی به واسطه پیامبران و اولیای خدا علیه السلام و گرنه به قول مولانا:

پشه کی داند که این باغ از کی است در بهاران زاد و مرگش در دی است

ص: 319

و از این راه توان به ضرورت عقلی ارسال رسل و انزال کتب پی برد و الله العالم.

و بعضی از علما در توجیه آیه شریفه «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» توجیهاً متعددی فرموده اند مانند: «اذكرونی بالطاعة اذکرکم بالثواب» یا «اذكرونی بطاعتی اذکرکم برحمتی» یا «اذكرونی بطاعتی اذکرکم بمعونتی» و یا «اذكرونی بالشکر اذکرکم بزیاده» یا «اذكرونی علی ظهر الارض اذکرکم فی بطنها» یا «اذكرونی فی النعمه و الرخاء اذکرکم فی الشده و البلاء» و یا «اذكرونی بالدعاء اذکرکم بالاجابه» و به نظر این قاصر لطیف تر از همه که تقریباً متقارب المعنی هستند یک توجیه است که فرموده اند: «اذكرونی بالعبودیه اذکرکم بالربوبیه». حکیم سبزواری گوید:

خسروی عالمم به چشم نیاید گر تو اشارت کنی که چاکرم این است

*

مولی الموحدین نیز عرض می کند: «الهی کفی بی فخرا ان تکون لی رباً و کفی بی عزاً ان اکون لک عبدا» و عارف شیراز فرماید:

امید خواجگیم بود بندگی تو کردم هوای سلطنتم بود خدمت تو گزیدم

ز غمزه بر دل ریشم چه تیرها که گشادی ز غصه بر سر کویت چه بارها که کشیدم

به خاک پای تو سوگند نور دیده حافظ که بی رخ تو فروغ از چراغ دیده ندیدم

*

*نکته

در آیه شریفه به دو چیز امر شده است: ذکر و شکر، و بعد از امر به شکر با (واو) عاطفه نهی از کفران نعمت شده است، و این شاید بدین معنی باشد که کفران نکردن خودش مستقلاً مورد نهی است همان گونه که شکر کردن مورد امر است.

نکته دیگر آیه شریفه در سوره بقره است و با حرف (فاء) است: «فاذکرونی» و سید شارح (رض) شواهدی برای جواز حذف (فا) از بعضی دانشمندان ادب عربی آورده که از نظر ما تطویل بلا طائل است و کلمه فصل همان است که در آخر فرموده است و آن حذف (فا) است در لسان به حق ناطق امام زین العابدین علیه افضل السلام و الصلواه چنانچه امیر

المؤمنين عليه السلام فرمود: «وإنا لأمرأ الكلام و فينا تنشيت عروقه و علينا تهدلت غصونه» (نهج ط 231).

و تو فرمودی: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» اگر سپاسگزار باشید حتما و حتما نعمت خود را بر شما افزون کنم و اگر کفران و ناسپاسی کنید همانا عذاب من سخت است.

و قلت أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» و گفتمی: مرا بخوانید تا من اجابت شما را بکنم و همانا کسانی که از عبادت من سرکشی می کنند و بندگی من نمی کنند زود باشد که به خواری داخل دوزخ شوند.

سید شارح فرماید: اکثر مفسران بر آنند که دعا در این آیه شریفه به معنای عبادت است و استجابت به معنای ثواب و پاداش دادن. و دعا به معنای عبادت در بسیاری از آیات شریفه قرآن آمده است مانند آیه مبارکه: «إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا»⁽¹⁾ نان به جای خدای تعالی دیگری را می خوانند یعنی عبادت می کنند، یعنی لات و عزری و مناه که نام سه بت بود و قریش برای خود ساخته و آنها را عبادت می کردند و آنها را از جنس زنان می پنداشتند.

و شاهد بر این که دعا به معنای عبادت آمده است روایت نعمان بن بشیر است از رسول خدا (ص) که فرمود: «الدعاء العبادة»: دعا همان عبادت است و همین آیه را یعنی «إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ» را قرائت فرمودند. و نیز در لسان اهل بیت علیهم السلام دعا به معنای عبادت تفسیر شده است؛ چنان که زراره از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: همانا خدای عز و جل می فرماید «إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» و فرمود: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ». و حماد بن عیسی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که گفت: شنیدم امام صادق می فرمود:

«ادع و لا تقل قد فرغ من الامر فان الدعاء هو العبادة ان الله عز و جل يقول ان الذين يستكبرون عن عبادتي سيدخلون جهنم داخرين، و قال: ادعوني استجب لكم».

دعا کردن خود یک عبادت است که خدای عز و جل می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ» تا آخر آیه ها. شاید این روایت شریفه اشاره به آن باشد که دعا کردن نباید بدان نیت باشد که مضمون دعا در خارج تحقق یابد و آنگاه این شبهه پیدا شود که قضا و قدر الهی به هر چه جریان یافته همان باید واقع شود چه دعا بکنم و چه دعا نکنم، بلکه چنین نیست، دعا کردن خود یک وظیفه و عبادت مستقلی است با قطع نظر از استجابت، به فرموده عارف بلند نظر

ص: 321

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن که خواجه خود روش بنده پروری داند

*

از این جاست که بعضی از محققین فرموده اند: «کل من دعا الله و فی قلبه مثقال ذره من المال و الجاه و غیر ذلک فدعاء لسانئ لا قلبی و لهذا قد لا یتجاب لانه اعتمد علی غیر الله» هرکس که خدای را بخواند و در دل او به قدر ذره ای از محبت مال و جاه و دیگر شئون دنیوی باشد این چنین دعا حقیقت ندارد بلکه فقط دعای زبانی است و لذاست که گاهی مستجاب نمی شود چون اعتماد به غیر خدا بوده و دل به جای دیگر بستگی داشته است.

«فسمیت دعائک عباده و ترکه استکبارا و توعدت علی ترکه دخول جهنم داخرین» پس بارالها دعا را عبادت نامیدی و ترک آن را استکبار و گردنکشی شمردی و تهدید فرمودی که اگر کسی آن را ترک کند، با ذلت و خواری وارد دوزخ می شود.

«فذكروک بمنک و شکروک بفضلک و دعوک بامرک و تصدقوا لک طلبا لمزیدک و فیها کانت نجاتهم من غضبک و فوزهم برضاک» پس بندگان تو با منی که بر آنان نهادی تو را یاد کردند و با فضلی که بر آنان فرمودی سپاسگزار تو شدند و مطابق فرمان تو به حضرتت دعا نمودند و در راه تو صدقه دادند تا نعمت هرچه بیشتر بر آنان مرحمت فرمایی. شاید این جملات نورانی اشاره باشد به دستوراتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه شعبانیه به اصحاب خود صادر فرمودند و در آن خطبه شریفه تصدق به فقرا به خصوص مورد تأکید آن حضرت قرار گرفته است.

و فیها کانت نجاتهم من غضبک و فوزهم برضاک و نجاتشان از غضب تو و نائل شدنشان به رضا و خوشنودی جناب مقدست در گرو این اعمال بود از ذکر و شکر و دعا و صدقه.

«و لو دلّ مخلوق مخلوقا من نفسه علی مثل الذی دللت علیه عبادک منک کان موصوفا بالاحسان و منعوفا بالامتنان و محمودا بکل لسان» و اگر یکی از آفریدگان تو آفریده دیگری را رهنمایی کرده بود بمانند آنچه تو بندگان را بدانها رهنمایی فرمودی سزاوار بود که به نیکی یاد شود و ممنون منت او شوند و به هر زبان ثناگویش گردند.

«فلک الحمد ما وجد فی حمدک مذهب و ما بقی للحمد لفظ تحمد به و معنی ینصرف الیه» پس سپاس مخصوص تو است به هر طریقی که می توان سپاس گفت و بهر لفظی که بیانگر حمد

تو باشد و به هر معنایی که از حمد به ذهن می آید.

«یا من تحمد الی عبادہ بالاحسان و الفضل و غمّهم بالَمَن و الطول» ای آن که با احسان و فضلی که بر بندگان داشتی و آنان را غرق نعمت و بخشش خویش فرمودی.

«ما افشی فینا نعمتک و اسبغ علینا مَنّک و اخصّنا ببرک» چه بسیار نعمتهای تو درباره ما ظاهر و هویداست و منتهای تو سراپای وجود ما را فراگرفته و ما را به احسان مخصوص سرفراز فرمودی.

«هدیتنا لدینک الذی اصطفیت» از جمله آن مَنّت و احسانهای مخصوص این بود که ما را به دین خودت همان دینی که برگزیدی راهنمون شدی و هدایت فرمودی.

«و ملّتک التی ارتضیت» و به شریعتی که آن را پسندیدی راه نمودی. نویسنده گوید: محتمل است که امام علیه السّلام اشاره به امر ولایت می فرمایند که به حکم آیه مبارک «الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» اکمال دین و اتمام نعمت و انتخاب شایسته دین اسلام با نصب امیر المؤمنین در مقام ولایت مؤمنین انجام پذیرفت، و با این انتصاب بود که راه وصول به کمالات معنوی آسان و اسباب تقرّب به آستان ربوبی روشن گردید؛ چنان که امام علیه السّلام در جملات بعدی عرض می کند:

و سبیلک الذی سهلت و بصّرتنا الزلفه لدیک و الوصول الی کرامتک» و در راه هموار سالک گردانیدی و ما را بینا فرمودی تا به تو تقرّب جوئیم و به کرامت تو برسیم.

«اللّهم و انت جعلت من صفایا تلک الوظائف و خصائص تلک الفروض شهر رمضان الذی اختصصته من سائر الشهور» بارالها! تو ماه رمضان را از پاکیزه ترین وظیفه ها و ویژه ترین واجبات قرار دادی که آن را از دیگر ماهها مخصوص فرمودی:

«و تخیرته من جمیع الأزمنه و الدهور» و آن را از همه زمانها و روزگارها برگزیدی.

«و اثرته علی کلّ اوقات السنه لما انزلت فیہ من القرآن و النور» و به سبب قرآن و نوری که در ماه رمضان نازل فرمودی آن را بر همه وقتهای دوره سال مقدم داشتی.

«و ضاعفت فیہ من الایمان» و به سبب آن که ایمان در آن ماه را چندین برابر نمودی.

«و فرضت فیہ من الصیام» و روزه را در آن واجب فرمودی.

«و رغبت فیہ من القیام» و برپا شدن برای عبادت و بندگی را در آن ترغیب فرمودی.

«و اجللت فیہ من لیلہ القدر التی هی خیر من الف شهر» و شب قدر را که از هزار ماه بهتر است

«ثم آثرتنا به على سائر الامم» سپس ما را به وسیله آن بر همه امتها مقدم داشتی.

«و اصطفيتنا بفضلہ دون اهل الملل» و به فضل و برتری آن ما را بر دیگر ملتها و کیشها برتری دادی.

نویسنده گوید: این جملات نورانی از حضرت امام سجاد با روایات متواتری که در فضیلت ماه مبارک رمضان و ثواب و پاداش روزه داشتن در آن ماه رسیده است مورد تأیید است و جای هیچ شبهه و تردیدی نیست. و بس است در فضیلت روزه آیه شریفه «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»⁽¹⁾ کسی که ایمان آورده اید! با صبر و نماز یاری بطلبید که حتماً خدای تعالی با صابران است.

و برحسب روایت، مراد از صبر در آیه مبارکه روزه است و نتیجه و پاداش آن این است که خدای تعالی با روزه داران خواهد بود «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ»⁽²⁾ رای کسی بجز اولیای کمال قابل درک نیست که نتیجه درک این معیت قیومی حضرت حق تعالی و تقدس چه نورها و بهجت ها و لذتهاست و امام صادق علیه الصلوه و السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می فرماید که آن حضرت به اصحابش فرمود: «الا خبرکم بشیء ان انتم فعلتموه تباعد الشیطان منکم كما تباعد المشرق من المغرب قالوا بلی قال الصوم یسود وجهه و الصدقه تفسر ظهره و الحب فی الله و الموارزه علی العمل الصالح یقطعان دابره و الاستغفار یقطع و تینه و لکل شیء زکوه و زکوه الابدان الصیام» آیا شما را خبر ندهم به چیزی که اگر آن کار را بکنید شیطان از شما به قدر دوری مشرق از مغرب دور می شود؟ عرض کردند: چرا یا رسول الله! بفرمایید فرمود: آن عمل عبارت از روزه است که روی شیطان را سیاه می کند و صدقه دادن است که کمر شیطان را می شکند و دوستی در راه خدا و همدستی در عمل صالح که این دو دنباله شیطان را قطع می کنند و استغفار نمودن است که رگ گردن شیطان را می برد و برای هر چیز زکاتی است و زکوه بدنها روزه داری است.

نویسنده گوید که این روایت از روایات جامعه است و مضمونش شاهد آن است که از مصدر نبوت صادر شده است، و شاید از ارزشمندترین روایت در باب روزه روایت

1- سورة بقره، آیه 153.

2- سورة سجده، آیه 17.

نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است که فرمود: خدای عز و جل فرموده است: «الصوم لی و انا أجزی به» یعنی روزه از برای من است و من خود پاداش آن را خواهم داد خصوصاً اگر کلمه «أجزی» به هیئت مجهول خوانده شود که مطلب بسیار اوج می گیرد، دقت شود.

و به هر حال این رشته سر دراز دارد، و این زمان بگذار تا وقت دگر.

«فصمنا بامرک نهاره و قمنا بعونک لیله متعرضین بصیامه و قیامه لما عرضتنا له من رحمتک و تسببنا الیه من ثوبتک» پس با فرمان تو روزهای این ماه را روزه داشته و شبهای آن را به یاری تو به نماز و عبادت برخاستیم در حالی که به روزه داشتن و برخاستن آن خود را در معرض رحمت تو قرار دادیم و سببی برای ثواب و پاداشی که تو مقرر فرموده ای به دست آوردیم.

«و انت الملئء بما رغبت الیه الیک الجواد بما سئلت من فضلک القریب الی من حاول قریبک» و حضرتت تواناست که هرچه را از تو بجویند عطا فرمایی و هرچه از فضل تو بخواهند به آنان ببخشی، و هرکس که بخواهد به بارگاه قرب تو راه یابد توبه او نزدیکی است. استاد الاساتذہ المتأخرین مرحوم شعرانی - قدس سره - فرماید: بخل در مبدأ فیض نیست؛ خداوند به همه نزدیک است و اختلاف در صفات وی نبود و تغییر در حالات او راه ندارد و محلّ حوادث واقع نشود، و این که گاهی فیض می بخشد و گاه منع می فرماید، برای تغییر استعداد و اختلاف حال بندگان است، چنان که نهالی امروز آماده شکوفه آوردن شود، خداوند هم امروز شکوفه بر او بشکفاند و آن که فردا آماده شود فردا؛ بنده عابد و فرمانبردار هم چون تقرب جوید آماده کسب فیض شود. آمادگی مردم در ماه رمضان بیشتر است و در شب قدر بیشتر و نزول برکات و ملائکه در این اوقات کامل تر، و آن که در این اوقات شریف غافل باشد و به خدا نزدیک نشود نزول ملائکه بر او نخواهد بود، و در شب قدر ملائکه و روح بر آن کس فرود می آیند که آماده پذیرایی آنها باشد. پایان.

نویسنده گوید: مؤید این کلام عرشی آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»⁽¹⁾ دیگر آیات شریفه است. و نیز در روایات اشارات فراوان بدین معنی است، مانند آن که در شب قدر و یا شب عید فطر خدای تعالی چنین و چنان می آمرزد مگر شارب خمر را:

«یغفر لمن یشاء الا شارب مسکر» چنانچه سید (رض) در اقبال روایت فرموده است و در روایت دیگر فرمود: یغفر لكل مؤمن ما خلا شارب مسکر او صارم رحم ماته مؤمنه.

ص: 325

«وقد اقام فينا هذا الشهر مقام حمد و صحننا صحبه مبرور و اربحنا افضل ارباح العالمين» و این ماه در میان ما چندی بماند و با ستودگی بماند و با ما همنشین بود و نیکو همنشینی بود و بهترین سود جهانیان را نصیب ما نمود.

«ثم قد فارقنا عند تمام وقته و انقطاع مدته و وفاء عدده» سپس هنگام پایان یافتن وقتش و به سر رسیدن زمانش و کامل شدن شماره اش از ما جدا شد.

«فنحن مودّعوه وداع من عزّ فراقه علينا و غمّنا و اوحشنا انصرافه عنّا» از این رو ما آن را وداع می کنیم و بدرود می نمایم وداع کسی که جدایی اش بر ما گران است و رفتش از میان ما، ما را اندوهگین نموده و به وحشت انداخته باشد.

«و لزمنا له الدّمام المحفوظ» و حق صحبت او بر عهده ما بماند.

«و الحرمة المرعيه و الحق المقضى» و احترام او را همچنان مراعات می کنیم و حق او را باید ادا کنیم.

«فنحن قائلون السلام عليك يا شهر الله الاكبر و يا عيد اوليائه» پس ما می گوئیم: سلام و درود بر تو ای ماه بزرگ خدا و یا (ای ماه خدای بزرگ) که بزرگی و عظمت ماه نیز از انتساب به مقام بزرگ استفاده می شود، و ای روز شادمانی دوستان خدا.

«السلام عليك يا اكرم مصحوب من الاوقات و يا خير شهر في الايام و الساعات» سلام و درود بر تو ای گرامی ترین وقتی که با ما همنشین و یار بود، ای بهترین ماه در میان روزها و ساعتها.

«السلام عليك من شهر قربت فيه الآمال و نشرت فيه الاعمال» درود بر چون تو ماهی که آرزوها در آن نزدیک و کردارهای شایسته در آن منتشر و پراکنده است.

«السلام عليك من قرين جل قدره موجودا و افجع فقده مفقودا و مرجو آلم فراقه» سلام بر همچون تو همنشینی که تا بود قدرش بزرگ و گرامی بود و هنگامی که از میان ما رخت بر بست فراقش دردناک و جایگاه امیدی که جدایی اش رنج آور بود.

«السلام عليك من اليف أنس مقبلا فسّر و اوحش منقضيا فمضّ» سلام بر تو ای همدمی که بهنگام آمدن سرور آفرین و به هنگام سپری شدن وحشت زا و دردناک بود.

«السلام عليك من مجاور رقت فيه القلوب و قلت فيه الذنوب» سلام بر تو ای همسایه ای که دلها در آن نرم و گناهان در آن کمتر گردید.

«السلام عليك من ناصر اعان على الشيطان» درود و سلام بر تو ای که ما را به پیروزی بر شیطان یاری کردی.

«وصاحب سهّل سبیل الاحسان» و مصاحبی که راههای نیکوکاری را آسان نمود.

«السلام عليك ما اكثر عتقاء الله فيك» درود بر تو که چه بسیار آزادشدگان از آتش دوزخ در تو.

«و ما اسعد من رعى حرمتك بك» و چه خوشبخت بود کسی که احترام تو را نگاه داشت.

«السلام عليك ما كان امحاك للذنوب و استرك لانواع العيوب» سلام بر تو که چه بسیار زنگ گناهان را از دلها زدودی و عیبهای گوناگون را پوشاندی.

«السلام عليك ما كان اطولك على المجرمين و أهيبك في صدور المومنين» سلام و درود بر تو که بر گناهکاران چه ماه درازی بودی ولی در سینه مومنان با هیبت و شکوه ماندی.

«السلام عليك من شهر لا تنافسه الايام» سلام بر تو چه ماهی بودی که هیچ یک از روزها دعوی برابری با تو نکند.

«السلام عليك من شهر هومن كل امر سلام» سلام بر تو ماهی بودی که از هر جهت بی گزند و موجب سلامتی بودی.

«السلام عليك غير كرية المصاحبه و لا ذميمة الملايسه» سلام بر تو ماهی بودی که مصاحبت تو ناپسند نبود و معاشرت و آمیزش با تو نکوهیده نمی بود.

«السلام عليك كما وفدت علينا بالبركات و غسلت عنا دنس الحطيات» سلام و درود به خاطر آن که با برکتها بر ما وارد شدی و چرک و تیرگی گناهان را از ما شستی.

«السلام عليك غير مودّع برما و لا متروك صيامه ساما» سلامم بر تو نه آن که از روی دلتنگی تو را وداع گوئیم و نه آن که روزه تو را به جهت به ستوه آمدن نگرفته باشیم بلکه از آن روست که امر الهی به روزه داشتن پایان پذیرفت و دستور افطار داده شد به حکم «افطر للرؤيه».

«السلام عليك من مطلوب قبل وقته و محزون عليه قبل فوته» سلام بر تو که پیش از فرارسیدن مطلوب ما بودی و پیش از بیرون رفتنش بر آن اندوهگین بودیم.

«السلام عليك كم من سوء صرف بك عتّا» درود و سلام بر تو چه بسیار پیشامدهای بد که به واسطه تو از ما بازگردانده شد.

«و كم من خيرا فيض بك علينا» و چه بسیار خیر و نیکی که به واسطه تو بر ما ریزان گشت

«السلام عليك و على اليه القدر التي هي خير من الف شهر» درود و سلام بر تو و بر شب قدری که آن از هزار ماه بهتر است.

«السلام عليك ما كان احرصنا بالامس عليك و اشد شوقنا غدا اليك» که روزهای گذشته چقدر به تو حریص و آزمند بودیم و در روزهای آینده به تو مشتاق خواهیم بود.

«السلام عليك و على فضلک الذی حرمناه و على ماض من برکاتک سلبناه» سلام و درود بر تو و بر فضیلت و برتری که داشتی و ما از آن محروم شدیم و برکتهای گذشته ات که از ما گرفته شد.

نویسنده گوید: این سوز و گداز در فراق ماه مبارک رمضان را به دو گونه توجیه توان کرد:

1. توجیهی که از حکیم شیرین سخن شیراز استفاده می شود که می گوید:

بلبلی زارزار می نالید در فراق بهار وقت خزان

گفتم اندوه مبر که باز آید روز نوروز و لاله و ریحان

گفت ترسم بقا وفا نکند ورنه هر سال گل دهد بستان

تا که در منزل حیات بود سال دیگر که در غریبستان

خاک چندان از آدمی بخورد که شود خاک و آدمی یکسان

*

ولیکن این توجیه درباره اولیای الهی که عاشق لقاء الله می باشند و

نمی دانند ز شوق لقا پا را از سر سر را از پا

*

درست نیاید بلکه نسبت به کسانی است که دل بستگی به دنیا و زخارف آن دارند و یا حدّ اکثر کسانی که آرزو دارند با بیشتر ماندن در دنیا وسایل استراحت جهان آخرت را بیشتر فراهم کنند.

پس می بایست به توجیه دوّم متوسل شد، و آن این که افرادی هستند که بار خود را بسته و آماده حرکت می باشند و منتظر ندایی از محبوب هستند تا لبیک گویان جان خود را نثار کنند و آتش شوق دیدار هر لحظه فروزان تر می شود. و اگر در کلمات اولیای کّمّل مضامینی دیده

می شود که ظهور در حبّ بقا دارد بایستی در صحّت اسناد دقت بیشتری شود و یا ردّ علم او به اهلش گردد، و الاّ اصل اشتیاق عاشق به وصل معشوق اصلی است غیر قابل انکار و تردید در نظر عقل عارف و اصل کامل مرحوم آقا سید علی قاضی طباطبایی و یا عاشق صادق مرحوم آقای حاج جواد انصاری (قدهما) در شعر معروف باباطاهر که می گوید:

یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد

*

نظری داشتند و می فرمودند عاشق حقیقی به همه چیز که از جانب محبوب باشد راضی می شود مگر به هجران که اگر به هجران نیز راضی باشد در عشقش دروغگوست اللهم اجعلنا ممن اصطفیته لقربک و ولایتک و اخلاصه لودّک و محبّتک یا منی قلوب المشتاقین.

«اللّهم انا اهل هذا الشهر الذی شرفتنا به و وقتنا بمنک له حین جهل الاشقیاء وقته و حرما لشقائهم فضله» بارالها! ما اهل این ماه هستیم که به وسیله آن ما را مقام و منزلت ارجمند دادی و با منتی که بر ما نهادی بر ما توفیق عطا فرمودی هنگامی که بدبختان و بدنهادان قدر آن را نشناختند و به خاطر بدبختیشان از فضیلت آن محروم ماندند. البته شقاوت و بدبختی نتیجه اعمال خود انسان است که به اختیار از او صادر می شوند و نمی توان گفت که چون خدای تعالی شقاوت مرا می دانست پس قابل تغییر و تبدیل نبود، همان گونه که خیّام می گوید:

من می خورم و هر که چون من اهل بود می خوردن او نزد خدا سهل بود

می خوردن من حق ز ازل می دانست گر می نخورم علم خدا جهل بود

*

گوییم آری، خدای تعالی می دانست ولکن علم همیشه تابع معلوم است و آنچه در خارج تحقق می یابد متعلق علم قرار می گیرد و متحقق در خارج معصیت بالاختر است. البته باید دقت شود که این جا از مزالّ اقدام است.

«انت ولی ما آثرتنا به من معرفته و هدیتنا له من سنّته» و در آنچه ما را به معرفت و شناسایی آن برگزیدی و به طریقه آن ما را راه نمودی حضرت متولّی آن بود.

«وقد تولينا بتوفيقك صيامه وقيامه على تقصير وادينا فيه قليلا من كثير» و ما با اعتراف به تقصير به توفيق و فراهم شدن اسباب از جانب تو روزه و نماز آن را به جا آوردیم و اندکی از بسیار انجام دادیم، و البته که حقوق حق تعالی و تقدس بیش از آن است که در حیطة تصوّر ما آید؛ چنان که فرماید: «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا»⁽¹⁾س لازم است که آدمی همواره متوجه این قصور و تقصیر خود باشد و زبان حال و قالش مترنم این سخن باشد که:

ما نتوانیم حق شکر تو گفتن با همه کز و بیان عالم بالا

*

و لذا در روایت است که فرمودند: «اکثر من ان تقول اللهم لا تخرجني من التقصير» بسیار بگو: بارها! مرا از تقصیر بیرون میار، یعنی از اعتراف به تقصیر. و امام باقر علیه السلام به بعضی از اصحاب خود فرمود: «لا اخرجك الله من النقص و التقصير» و این بدان معناست که خدای تعالی تو را از حالت دیدن نقص و تقصیر در عبادات بیرون نیاورد.

اللهم فلك الحمد اقرارا بالاساءه و اعترافا بالاضاعه، و لك من قلوبنا عقد الندم، و من السنننا صدق الاعتذار، فاجرنا على ما اصابنا فيه من التقریط اجرا نستدرک به الفضل المرغوب فيه، و نعتاض به من انواع الذخر المحروص عليه خدایا پس سپاس تو راست در حالی که به بدی اقرار و به تباه کردن (اعمال) اعتراف می کنیم و تو را از دلهایمان اعلام پشیمانی و از زبان هایمان عذرخواهی راستینی می کنیم، پس ما را در برابر آن کوتاهی که داشتیم پاداشی بده که با آن فضیلتی را که مطلوب است دریابیم و اندوخته های گوناگونی را که سخت مورد علاقه است عوض بگیریم.

و اوجب لنا عذرک علی ما قصّرنا فيه من حقّک، و ابلغ باعمارنا ما بین ایدینا من شهر رمضان المقبل، فاذا بلغتناه فاعنا علی تناول ما انت اهله من العباده، و ادنا الی القيام بما يستحقه من الطاعه، و اجر لنا من صالح العمل ما یکون درکا لحقک فی الشهرین من شهور الدهر عذرپذیری خود را در برابر کوتاهی هایی که راجع به حق تو در این ماه کردیم بر ما شامل گردان و عمرهای ما از اکنون تا ماه رمضان آینده برسان و چون ما را به آن ماه رسانیدی ما را دسترس به عبادتی که شایسته توست یاری فرما. و ما را به انجام طاعتی که شایسته توست وادار کن و برای ما از

ص: 330

اعمال شایسته آنچه را که سبب درک حق تو در این دو ماه (رمضان کنونی و رمضان آینده) از ماههای روزگار می شود، روان ساز.

اللَّهُمَّ و ما الممنا به فی شهرنا هذا من لمم أو اثم او واقعا فيه من ذنب و اكتسبنا فيه من خطيئه على تعمّد منا او على نسيان ظلمنا فيه انفسنا او انتهكنا به حرمة من غيرنا فضلّ على محمّد و آله و استرنا بسترک و اعف عنا بعفوك و لا تنصبنا فيه لأعين الشامتين و لا تبسط علينا فيه السن الطاعنين و استعملنا بما يكون حطّه و كفاره لما انكرت منا فيه برأفتك التي لا تنفذ و فضلك الذي لا يتقص.

بارالها! اگر ما در این ماه قصد گناهی نمودیم و یا دامن به گناهی آلودیم و یا خطایی را مرتکب شدیم از روی عمد و یا از فراموشی ستم بر خویشتن روا داشتیم و یا احترامی از دیگران را پایمال کردیم، پس بر محمد و خاندانش درود بفرست و ما را با پرده ستاریت بپوشان و با عفو از ما درگذر و ما را در آن گناه جلو چشم شماتت کنندگان قرار مده و زبان طعنه زنان را بر ما دراز مفرما و با مهر و رأفت بی پایانت و فضل بی نهایت ما را به کاری بگمار که سبب ریزش گناهی شود که ما را از ارتکاب آن گناه نهی فرموده بودی و کفاره آن گناهان گردد.

مفسرین را در معنای «لمم» بیاناتی است و لکن با توجه به روایاتی که «لمم» را معنا فرموده اند نیازی به نقل سخنان دیگران نیست. امام صادق علیه السلام فرمود: «المم الرجل يلّم بالذنب فيستغفر الله منه» و نیز آن حضرت فرمود: «ما من مؤمن الا وله ذنب يهجره زمانا ثم يلّم به، و ذلك قول الله عز و جل الا- اللمم» و از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام روایت است که فرمود: «هو الهنه بعد الهنه ای الذنب بعد الذنب يلّم به العبد» به نظر نویسنده ناچیز، این روایت شریفه راجع به افرادی است که در مقام عبودیت قدمی استوار دارند و احيانا در اثر غلبه نفس و جنود شیطانی میلی در آنان به گناه پیدا می شود ولیکن به حکم «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»⁽¹⁾ نایت الهیه از آنان دستگیری می فرماید و از ارتکاب آن گناه مصون و محفوظ می مانند، و الله العالم.

مطلب دیگر آن که در این جمله نورانی طلب عفو شده از گناهی که به سبب نسیان و فراموشی از آدمی سر می زند با این که به حکم حدیث رفع که فرمود: «رفع عن امتی تسع الخطا و النسيان و...» و قدر متیقن از رفع همان حکم تکلیفی است یعنی عقاب از مورد نسیان و خطا

ص: 331

برداشته شده است. بنابراین به احتمال زیاد مقصود نسیانی است که تقصیر در مقدمات حفظ نشده باشد و اگر از روی بی‌مبالاتی و اهمیت ندادن فراموشی دست داد چون در مقدماتش کوتاهی کرده است مؤاخذه خواهد شد؛ چنان که حکما فرموده اند: «الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار» (دقت شود).

اللهم صلّ علی محمد و آله و اجبر مصیبتنا بشهرنا: بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و مصیبت و غمزدگی ما را در سپری شدن این ماه جبران فرما.

«و بارک لنا فی یوم عیدنا و فطرننا» و این عید ما و روزه گشایی ما را بر ما مبارک و فرخنده بفرما.

«و اجعله من خیر یوم مرّعلینا» و آن را بهترین روزی مقرر فرما که بر ما گذشته است.

«اجلبه لعفو و امحاه لذنب» بیشتر از هر روز عفو و بخشش تو را جلب نموده و بهتر از هر زمان گناهان ما را محو و نابود سازد.

«و اغفر لنا ما خفی من ذنوبنا و ما علن» و پنهان و آشکار گناهان ما را بیامرز.

«اللهم اسلخنا بانسلاخ هذا الشهر من خطایانا» بارالها! با بیرون شدن این ماه ما را نیز از گناهان و خطاها بیرون فرما.

«و أخرجنا بخروجه من سیئاتنا» و با خروج این ماه ما را از سیئات اعمال و زشتکاری ها خارج فرما.

«و اجعلنا من اسعد اهله به» و ما را نیکبخت ترین فردی مقرر فرما که به وسیله این ماه نیکبخت شدند.

«و أجز لهم قسما فیه» و از کسانی قرار بده که نصیبشان از برکات این ماه از همه بیشتر است.

«و اوفرهم حظا منه» و بهره مندی شان از همه فراوان تر است.

«اللهم و من رعی هذا الشهر حق رعایته و حفظ حرمتها حق حفظها و قام بحدوده حق قیامها و اتقى ذنوبه حق تقااتها او تقرب الیک بقربه او جبت رضاک له و عطفت رحمتک علیه» بارالها! هرکس این ماه را آن چنان که باید رعایت کرد و حرمتش را آن چنان که شاید نگه داشت و به وظایف این ماه به طوری که می بایست عمل نمود و از گناهان در این ماه به حقیقت پرهیز نمود و یا کار نیکی انجام داد که موجب رضا و خوشنودی حضرتت گردید و عطوفت و مهر آن جناب را معطوف خویش ساخت.

«فهب لنا مثله من وجدك» پس از توانگری خود مانند پاداش او را به ما ببخش.

«و اعطنا اضعافه من فضلک» و چندین برابر آن را از فضل و احسانت بر ما عطا فرما.

«فان فضلک لا یغیض» که همانا فضل تو نقصان پذیر نیست.

«و انّ خزائنک لا تنقص بل تفیض» و گنجینه های تو کمبودی نمی پذیرد بلکه افزون می گردد.

«و انّ معادن احسانک لا تقنی» و کانهای احسان و نیکی حضرتت نابود نمی شود.

«و ان عطائک للعتاء المهنّی» و عطا و بخشش شاهانه ات بسی گواراست، زیرا که بدون زحمت و مشقت است؛ به گفته عارف شیراز:

دولت آن است که بی خون دل آید به کنار ورنه با سعی و عمل باغ جنان این همه نیست

و شاید نام مبارک «یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها» اشاره به این نکته باشد.

اللهم صلّ علی محمد و آله و اکتب لنا مثل اجور من صامه او تعبّد لک فیه الی یوم القیامه» بار الها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و برای ما مانند پاداش کسی را مقرر فرما که تا روز قیامت در آن ماه روزه گرفته یا در عبادت برای تو کوشش داشته است. و این جمله نورانی از دعای شریف دلالت بر آن دارد که دامنه فضل الهی بسی وسیع و بی منتهاست آن چنان که برای ما قابل تصوّر نیست. و چون این چنین پاداش مورد دعا قرار گرفته پس به ناچار امکان تحقق دارد وگرنه دعا در آن باره لغو بود. آری از غنی بالذات و کریم علی الاطلاق این چنین می بایست درخواست کرد.

اللهم انا نتوب الیک فی یوم فطرنا الذی جعلته للمؤمنین عیدا و سرورا و لاهل ملّتک مجمعا و محتشدا من کل ذنب اذنبناه او سوء اسلفناه او خاطر شرّ اضمرناه» بار الها! ما در روز فطرمان که آن را برای اهل ایمان روز عید و شادی و برای اهل این دین (اسلام) روز گرد آمدن و تعاون و کمک کردن به یکدیگر قرار دادی توبه می کنیم از هر گناهی که آن را به جا آورده ایم و از هر کار زشتی که پیش از این انجام داده ایم و یا هر اندیشه بدی که در دلش گرفته ایم.

«توبه من لا ینطوی علی رجوع الی ذنب و لا یعود بعدها فی خطیئه» توبه کسی که بازگشت به گناهی را در دل نمی گذراند و پس از آن توبه به گناهی باز نمی گردد.

«توبه نصوحا خصلت من الشک و الارتیاب» توبه خالصی که از هرگونه شک و دودلی پاک و

«فتقبلها منّا و ارض عنّا و ثبتنا علیها» پس آن را از ما بپذیر و از ما راضی و خوشنود باش و ما را بر آن توبه ثابت و استوار گردان.

با این که مقتضای مقام این بود که افعال به صیغه متکلم وحده بیاید، چرا امام علیه السلام با صیغه متکلم مع الغیر آورده و با کلمه (ما) ادا فرموده است؟ وجوهی ذکر شده است:

1. امام علیه السلام همه قوا و حواس ظاهری و باطنی خود را در نظر گرفته و صیغه جمع آورده است.

2. امام علیه السلام خواسته اشاره فرماید بر این که خودشان نیز جزء جمعند و یکی از توبه کنندگان می باشند تا توهم نشود که متفرد است و خود را از مجتمع جدا می داند.

3. آن که خود را داخل در جمع فرموده تا با کسانی که توبه شان مورد قبول حق تعالی است همراه باشد که خدای تعالی اکرم از آن است که در میان جمع، بعضی را بیامرزد و بعضی را از مغفرت خود محروم فرماید و این را در اصطلاح فقهی تبعض صفة گویند، و از قواعد فقهیه در معاملات است که اگر کسی جنسی و متاعی خرید و قسمتی از آن متاع معیوب و ناسالم بود خریدار حق ندارد که قسمت سالم را برای خویش برداشته و ناسالم را به فروشنده بازگرداند، بلکه می بایست یا همه را بردارد و یا همه را باز پس دهد، که اگر چنین نکند موجب خیار برای فروشنده می شود و او می تواند با خیار تبعض صفة معامله را فسخ کند، گویی توبه کننده خود را در جمعی قرار می دهد که یقیناً توبه بعضی از آنها قبول است، و قبول بعضی و رد بعضی دیگر تبعض صفة است. البته اسراء حکم فقهی به غیر آن نوعی استحسان است و نمی تواند پایه استدلال باشد، شاید بهتر آن باشد که گفته شود به حکم سبقت رحمت الهیه بر غضب همواره جانب رحمت بر غضب رجحان دارد، و شاید پیش از این نیز به این مطلب اشاره شده باشد.

4. آن که شاید اشاره به آن باشد که دیگر موحدین نیز در گرفتاری دعاکننده شریکند و شیطان دشمن قسم خورده بشر درصدد اغوای همه افراد آدمی است و آنچه دعاکننده را وادار به گناه کرده در دیگران نیز هست. پس به قول عارف اکباتان:

بیا سوته دلان گردهم آییم بیا بی حاصلان با هم بنالیم

ترازو آوریم غمها بسنجیم هر آن سوته تره سنگین تر آییم

اللهم ارزقنا خوف عقاب الوعيد و شوق ثواب الموعود حتى نجد لذّة ما ندعوك به و كابه ما نستجيرك منه» بارالها! ترس كيفرى كه مقرر فرموده اى و شوق پاداشى كه وعده داده شده به ما روزى فرما تا آن جا كه لذت آنچه را كه از تو مى خواهيم و اندوه آنچه را كه از آن به تو پناه مى بريم در خود بيايم.

«و اجعلنا عندك من التوابين الذين اوجبت لهم محبتك و قبلت منهم مراجعه طاعتك يا اعدل العادلين» و ما را نزد خود از توبه كنندگانى قرار بده كه محبت و دوستيت را براى آنها واجب و لازم فرمودى (شاید اشاره باشد به قول خداى تعالى: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ) و از ايشان بازگشت به طاعتت را پذيرفته اى.

در اين جمله نورانى نکته جالبى به نظر مى رسد و آن اين كه اثر بعضى از گناهان رانده شدن از بارگاه عزت و جلالت حق تعالى است؛ چنان كه در دعای شريف معروف به دعای ابى حمزه اشاره به اين مطلب شده است، آن جا كه عرض مى كند: «سیدی لعلك عن بابك طردتني و عن خدمتك نحيتني» بارالها! نكند مرا از در خانه ات رانده باشى و از قيام به خدمت دورم ساخته باشى! چنان كه در قوانين امروزه هست اگر خدمتگزار مرتكب خلافي شده باشد كه او را از خدمت اخراج كنند ديگرش نمى پذيرند و حق بازگشت به خدمت را ندارد و مجدداً به خدمت بازگشتن سبب پرزورى لازم دارد و شايد جمله نورانى «و قبلت منهم مراجعه طاعتك» به اين معنا اشاره باشد، و الله العالم.

«يا اعدل العادلين» اى باانصافترين انصاف دهندگان.

«اللهم تجاوز عن آبائنا و امهاتنا و اهل ديننا جمعيا من سلف منهم و من غير الی يوم القیامه» بارالها! پدران و مادران و همه همكيشان ما را چه آنهابى كه در گذشته اند و چه كسانى كه مانده اند و تا روز قيامت پيوسته مى آيند ببخش و بيامرز.

اللهم صلّ على محمد نبينا و آله كما صلّيت على ملائكتك المقربين و صلّ عليه و آله كما صلّيت على انبيائك المرسلين و صلّ عليه و آله كما صلّيت على عبادك الصالحين و افضل من ذلك يا ربّ العالمين» بارالها! بر محمد پيامبر ما و خاندانش درود بفرست همچنان كه بر فرشتگان مقرریت درود فرستاده اى، و بر آن حضرت و خاندانش درود بفرست همچنان كه بر پيامبران مرسلت درود فرستاده اى و بر آن حضرت و خاندانش درود فرست همچنان كه بر بندگان شايسته ات درود فرستاده اى و بهتر از آن اى پروردگار جهانيان.

سید شارح فرماید: از این جمله امام علیه السلام استفاده می شود که پیغمبر ما و خاندانش از همه انبیا مرسل افضلند، که صلوات بهتر مستلزم افضلیت است.

«صلوه تبلیغنا برکتها و ینالنا نفعها و یتجاب لها دعائنا» چنان درودی که برکتش به ما برسد و سودش ما را شامل گردد و از جهت آن دعای ما مستجاب شود.

«انک اکرم من رغب الیه و اکفی من توکل علیہ و اعطی من سئل من فضله و انت علی کل شیء قدیر» زیرا تو بزرگوارترین کسی هستی که به او رو آورده شده و بی نیازکننده ترین کسی هستی که بر او اعتماد و توکل شده و بخشنده ترین کسی می باشی که از فضل او درخواست شده و تو بر هر چیز توانایی.

*

يا من يرحم من لا يرحمه العباد ويا من يقبل من لا تقبله يقبله البلاد ويا من لا يحتقر اهل الحاجه اليه ويا من لا يخيب الملحين عليه ويا من لا يجبه بالرد اهل الحاجه اليه ويا من لا يجبه اهل الداله عليه يا من ويا من يجتبي صغير ما يتحرف به ويشكر يسير ما يعمل له ويا من يشكر على القليل ويجازى بالجليل ويا من يدنو ما يعمل له ويا من يدنو الى من دنا منه ويا من يدعو الى نفسه من ادبر عنه ويا من لا يغير النعمه ويا من لا يعير بالنعمه ولا يبادر بالتقمه ويا من يثمر يثمر الحسنه حتى ينميها يتمها ويتجاوز عن السيئه

حَتَّى يَعْفِيهَا انصرفت الآمال دون انصرمت دون مدى كرمك بالحاجات الحاجات و امتلأت بفيض بعض جودك اوعيه الطلّبات و
تفسّخت دون بلوغ نعمتك نعمتك الصّفات فلک العلوّ الأعلى فوق كلّ عال عالی و الجلال الأمجّد فوق كلّ جلال فوق كلّ سامی كلّ
جليل عندک صغیر و كلّ شریف فی جنب شرفک حقیر خاب الوافدون علی غیرک و خسر المتعرّضون الآلک وضاع الملمّون الآبک و
أجذب المنتجعون الآ من انتجع فضلك بابک مفتوح للراغبين و جودک و وجدک مباح للسائلين و إغاثتک

ص: 338

قريبه من المستغيثين لا يخيب منك الآملون ولا ييأس مباح للسائلين وغايتك قريب من الساعين لا يخيب عليك الآملون ولا يخفق من عطائك المتعرضون ولا يشقى بنقمتك المستغفرون رزقك مبسوط لمن عصاك و حلمك معترض معرض لمن ناواك عادتك الإحسان الى المسيين و سنتك الإبقاء على المعتدين حتى لقد غرتهم اناتك عن الرجوع التزوع و صدّهم امهالك عن التزوع و صدّهم اهمالك عن الرجوع و إنما تأتيت بهم ليفيئوا الى امرك و أمهلتهم ثقه بدوام ملكك فمن كان من اهل السعادة ختمت له بها و من كان

من اهل الشقاوه خذلتها كلهم صائرون صائر الى حكمك و أمورهم آتله آيله الى امرك لم يهن على عن طول مدتهم سلطانك و لم يدحض لترك معاجلتهم برهانك حجبتك قائمه لا تدحض و سلطانك حجبتك قائمه و سلطانك ثابت لا يزول فالويل الدائم لمن جنح عنك و الخيبه الخاذله الخالده لمن خاب منك و الشقاء و الشقا الأشقى لمن اغتربك ما أكثر تصرفه في عذابك و ما اطول تردده في عقابك و ما ابعد غايته عاقبته من الفرج و ما اقنطه من سهوله المخرج عدلا من قضائك لا تجور فيه و إنصافا من حكمك لا تحيف عليه فقد
ظاهرت الحجج

وَأَبْلِيَتِ الْأَعْدَارُ وَقَدْ تَقَدَّمَتِ الْأَعْدَارُ وَتَقَدَّمَتِ بِالْوَعِيدِ وَتَلَطَّفَتِ فِي التَّرْغِيبِ وَضَرَبَتِ الْأَمْثَالَ وَأَطَلَّتِ الْإِمْهَالَ وَأَخَّرَتِ وَأَنْتِ مُسْتَطِيعٌ
لِلْمَعَاجِلَةِ وَأَخَّرَتِ وَأَنْتِ قَادِرٌ عَلَى الْمَعَاجِلَةِ وَتَأْتَيْتِ وَأَنْتِ مَلِيٌّ بِالْمَبَادِرَةِ لَمْ تَكُنْ أَنْتِ عَجْزًا وَلَا إِمْهَالًا تَعَمَّدَكَ وَهَنَا وَلَا أَمْسَاكَ
غَفْلَةً وَلَا أَنْتِظَارًا مَدَارَاهُ بَلْ لَتَكُونِ حِجَّتُكَ ابْلَغُ الْأَبْلَغِ وَكَرَمُكَ أَكْمَلُ الْأَكْمَلِ وَإِحْسَانُكَ أَوْفَى الْأَوْفَى وَنِعْمَتُكَ أَتَمُّ الْأَتَمِّ كُلُّ ذَلِكَ كَانَ
وَلَمْ تَزَلْ وَهُوَ كَائِنٌ وَلَا تَزَالُ حِجَّتُكَ صِفَتُكَ أَجَلٌّ مِنْ أَنْ تُوصَفَ بِكُلِّهَا وَمَجْدُكَ أَرْفَعُ مِنْ أَنْ تُحَدَّ بِكُنْهِهِ وَنِعْمَتُكَ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُحْصَى

بأسرها وإحسانك أكثر من ان تشكر على أقله وقد قصّر ربي السّكوت و نعمتك اعظم من ان تحصي كلّها او تشكر عن أقلها وقصاراي
السّكوت عن تحميدك و فتهني و نهيتي الإمساك عن تمجيدك وقصاراي الإقرار بالحسور لا رغبه يا إلهي بك تمجيدك لا رغبه يا إلهي
عنه بل عجزا فها انا ذا أوّمك او مل بالوفاده و أسألك حسن الرّفاده فصلّ على محمّد و آله و اسمع نجواي حسن الرّفاده فاسمع نداي و
استجب دعائي و لا تختم يومي بخيبي و لا تجبهني بالردّ في مسألتي و استجب دعائي و لا تخيب رجائي و لا تجبهني في مسألتي و أكرم
من عندك منصرفي و إليك منقلبي أنّك غير منصرفي أنّك

غير ضائق بما تريد ولا عاجز عما تسأل تشاء وأنت على كل شيء قدير ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

ص: 343

شرح دعای چهل و ششم دعای بعد از نماز عید فطر

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام في يوم الفطر اذا انصرف من صلوته قائما ثم استقبال القبلة و في يوم الجمعة فقال از دعاهای آن حضرت که روز عید فطر از نماز عید که فارغ می شد رو به قبله می ایستادند و هم در روز جمعه و این دعا را می خواندند.

جمعه را جمعه گویند از آن جهت که مردم در این روز گرد می آیند. و در روایتی از رسول خدا علیه السلام آمده که روز جمعه را از آن جهت جمعه گفتند که آفرینش آدم علیه السلام در آن روز تمام شد.

و گفته شده که وجه تسمیه جمعه آن است که دیگر مخلوقات در روز جمعه خلقتشان کامل و تمام گردید. و گفته شده که سعد بن زراره انصار را گرد آورد و با آنها نماز خواند و به یاد خدای تعالی انداخت جمعه اش نامیدند، و بنابراین نام جمعه نامی است اسلامی. و گفته شده که کعب بن لوی قوم خود را جمع می کرد و آنان را به بزرگداشت حرم امر می کرد و به آنان خبر می داد که از فرزندان او یکی مبعوث خواهد شد که آنان را به ایمان به خدای تعالی امر کند و (تاء) در کلمه جمعه (تاء) تأنیث نیست بلکه (تاء) مبالغه است مانند علامه.

«یا من یرحم من لا یرحمه العباد و یا من یقبل من لا تقبله البلاد» ای آن که رحم می کند کسی را که بندگان به او رحم نمی کنند و ای آن که می پذیرد کسی را که اهل شهرها او را نمی پذیرند.

سید شارح (رض) در توجیه این نام مبارک با توضیحی از نویسنده می فرماید: از آن جایی که مهربانی بندگان مشوب به اغراض است و غرضی را در نظر دارند و آن عبارت از عوضی است که در مقابل مهربانی می گیرند خواه اجر و پاداش دنیوی باشد و یا حتی اجر آخرتی

مانند سپاسگزاری کسی که نسبت به او مهربانی کرده و یا غرض از رحم کردن آن باشد که خوی زشت بخل را از خود دور کند و به هر حال مهربانی در مخلوق معلول علتی است که اگر علت از بین رفت معلول نیز قهرا از میان خواهد رفت و این تنها خدای تعالی است که به واسطه غنای ذاتی حضرتش پاداشی برای مهرش منظور نیست و معلول علتی نیست که با فقدان علت معلول نیز مفقود شود، به گفته عارف شیراز:

بنده پیر خراباتم که لطفش دائم است ورنه لطف شیخ و زاهدگاه هست و گاه نیست

هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

*

پس درست است که گفته شود: «یا من یرحم من لا یرحمه العباد» (دقت شود).

و علاوه بر این با آن که بندگان حرمت حق تعالی را هتک می کنند و چنانچه می فرماید: «و ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» که اگر دیگری از مخلوقات چنین بی حرمتی از او بشود و قدرت بر انتقام داشته باشد انتقام می گیرد و رحم نمی کند ولیکن خدای تعالی با رحمت و اسعه اش رفتار می کند پس او است که یرحم من لا یرحمه العباد. و بعضی از عرفا فرموده اند از کمال رحمت حق تعالی است که عیبها را می پوشاند، عیبهایی که اگر پدر و مادر به آنها پی ببرند فرزند را از نزد خود می رانند، و اگر همسر از آن اطلاع یابد از همسرش جدا می شود، و اگر دوست و همسایه بفهمند دوری می جویند، ولی خدای تعالی از کمال رحمت همه را پرده پوشی می فرماید. پس چه رحمتی کامل تر از رحمت حق تعالی است؟

خواهندگان درگه بخشایش وی اند سلطان در سراق و درویش در عبا

این دست بر تضرع و آن روی بر زمین و آن چشم بر اشارت و این گوش بر ندا

*

از عمران الحصین نقل شده که در دوران پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جوانی خوشگذران بود. پدرش هر چند او را از کارهای زشت باز می داشت او باز نمی ایستاد، تا آن که این جوان از دنیا رفت.

پدر بر جنازه جوانش نماز نگذارد و به مراسم تجهیزش آن چنان که باید برنخاست. چون

ص: 346

شب فرا رسید فرزند خود را به خواب دید در میان کاخی بر تختی بسیار مجلل نشسته و رویش همچون ماه می درخشد. پرسیدش: حالت چون است؟ جوان گفت: در عالم دنیا چون جانم به لبم رسید بر گذشته ام پشیمان شدم و از تو نیز ناامید «فقدمت الی ربی نادما مجفوا مهجورا پیره منی و لم یرحمنی اقرب الناس منی سببا و آمنهم بی نسبا فرحمنی ربی و لم یقنطنی من رحمته فادخلنی هذه الروضه کما تری».

نویسنده گوید: مؤید این داستان حدیثی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در پایان خطبه ای در باب توبه فرمود: «من تاب قبل موته بسنه تاب الله علیه، ثم قال: و ان السنه لکثیره من تاب قبل موته یشهر تاب الله علیه، ثم قال: و ان الشهر لکثیر، من تاب قبل موته بیوم تاب الله علیه، ثم قال: و ان الیوم لکثیر، من تاب قبل موته بساعه تاب الله علیه ثم قال: ان الساعه لکثیره، من تاب و قد بلغت نفسه هذه و اهوی بیده الی حلقه تاب الله علیه»، هرکس یک سال پیش از مرگش توبه کند خدای تعالی توبه او را می پذیرد، سپس فرمود: همانا یک سال زیاد است، هرکس یک ماه پیش از فرا رسیدن مرگش توبه کند خدای تعالی توبه اش را می پذیرد، سپس فرمود: همانا یک ماه زیاد است کسی که یک روز پیش از پایان عمرش توبه کند خدای تعالی توبه اش را قبول می فرماید، سپس فرمود: به راستی که یک روز زیاد است هرکس ساعتی پیش از مرگش بازگشت به سوی خدای تعالی کند خدای تعالی او را می پذیرد، سپس فرمود: همانا یک ساعت زیاد است کسی که جاننش به این جا رسیده باشد (و اشاره به گلویش فرمود) و توبه کند خدای تعالی توبه او را قبول می فرماید:

یا رب به صدق سینه پیران راست رو یا رب به آب دیده مردان آشنا

دلهای خسته را ز کرم مرهمی فرست ای اسم اعظمت در گنجینه شفا

*

سید شارح (رض) از بعض عرفا نقل می کند حاصلش این که خدای تعالی که باب حاجت و نیازمندی را به روی بندگانش مفتوح فرموده به خاطر فوایدی است که در این احتیاج هست و از جمله آنها فتح باب مناجات است که بنده را به شرف مناجات با ملک الموت مشرف فرماید که اگر احتیاج نبود بنده رو به درگاه خدای تعالی نمی آورد.

از جمله فواید احتیاج آن که موجبات حبّ و دوستی حق تعالی در بنده فراهم آید که هر

حاجتی چو برآورده شود محبتی بیشتر بنده نسبت به حق تعالی در دل خود احساس می کند.

مولانا با استفاده از حدیثی در این باره که از امام صادق علیه السلام رسیده است که فرمود: «ان المؤمن لیدعو الله فی حاجته فبقول الله عز وجل اخروا اجابته شوقا الی صوته و دعائه» مؤمن که دعا می کند و حاجتی از خدا می خواهد، خدای عز و جل (به مدبرات امر) می فرماید: اجابت دعای این مؤمن را به تأخیر بیندازید که خدای تعالی صدا و دعای مؤمن را دوست دارد و به شنیدن آن شایق است.

مولانا در رابطه با این روایت فرماید:

ای بسا مخلص که باز در دعا تا رود آن با و خلوصش بر سما

تا رود بالای این چرخ برین بوی مجمر از انین المذنبین

پس ملایک با خدا نالند زار کای مجیب هر دعا وی مستجار

بنده مومن تضرع می کند او نمی داند بجز تو مستند

تو عطا بیگانگان را می دهی از تو دارد آرزو هر مشتھی

حق بفرماید که نزخواری اوست عین تأخیر دعا یاری اوست

نالۀ مؤمن همی داریم دوست گو تضرع کن که این اعزاز اوست

حاجت آوردش ز غفلت سوی من آن کشیدش موکشان تا کوی من

گر برآرم حاجتش او وارود هم در آن بازیچه مستغرق شود

گرچه می نالد به جان یا مستجار دلشکسته سینه خسته گو به زار

خوش همی آید مرا آواز او و آن خدایا گفتن و آن راز او (1)

*

بعضی گفته اند که نکته آوردن الف و لام جنس در کلمۀ الفقراء در آیه شریفه «یا ایها الناس ائتتم الفقراء الی الله» این است که از روی مبالغه بفرمایند که شما جنس فقراء هستید، زیرا که

ص: 348

1- روایت مذکوره را ذیلی است که در یغم آمد بگذرم و خوانندگان را از درک لطافت آن محروم سازم و آن این است که فرمود: «فاذا کان یوم القیامه قال الله تعالی: «عبدی دعوتی و آخرت اجابتک و ثوابک کذا و کذا و دعوتی فی کذا و کذا فاخرت اجابتک و ثوابک کذا قال

فیتمنی المومن انه لم يستجب له دعوه فی الدنيا ممّا یری من حسن الثواب» پس چون روز قیامت شود خدای تعالی می فرماید: ای بنده من! مرا خواندی و من پذیرش دعای تو را به تأخیر انداختم پاداش تو چنین و چنان است و در فلان مطلب دعا کردی من اجابت آن را به تأخیر انداختم اکنون ثوابش چنین است. فرمود: مؤمن آرزو می کند که ای کاش در دنیا هیچ دعایی از او مستجاب نمی شد که از بس ثواب می بیند.

احسان و عنایت به نیازمندان را دوست می دارد، پس چگونه ممکن است که از نیازمندان درگاهش تحقیر فرماید و آنان را کوچک و ناچیز شمارد؟! صدق ولی الله.

«و یا من لا یحتقر اهل الحاجه الیه» ای آن که نیازمندان را به چشم حقارت نمی نگرد.

نویسنده گوید: در اخلاقیات اسلامی رسیده است که نباید مسلمان به مسلمان دیگر با دیده حقارت بنگرد و او را کوچک انگارد؛ از جمله روایتی است که صاحب وسائل - رضوان الله علیه - در کتاب شریف وسایل الشیعه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که آن حضرت فرمود:

«ان الله کتم ثلاثه فی ثلاثه کتم رضاه فی طاعته و کتم سخطه فی معصيته و کتم ولیه فی خلقه، فلا یستخفن احدکم شیئا من الطاعات فانه لا یدری فی ایها رضا الله و لا یستقلن احدکم شیئا من المعاصی فانه لا یدری فی ایها سخط الله و لا یزرین احدکم بأحد من خلق الله فانه لا یدری ایهم ولی الله» (وسایل الشیعه، ابواب جهاد النفس، ص 247) رسول خدا می فرمود: خدای تعالی سه چیز را در سه چیز پنهان فرموده: رضای خویش را در میان طاعتها و غضب خویش را در میان گناهان و ولیّ خودش را در میان خلقش. پس هیچ یک از شما هیچ اطاعتی را کوچک نشمارد زیرا که نمی داند رضای خدای تعالی در کدامین آنهاست، و هیچ یک از شما هیچ گناهی را کوچک مپندارد زیرا نمی داند غضب خدای تعالی در کدامین است، و هیچ کس کسی را کوچک نبیند که نمی داند ولیّ خدا کدام است.

عارف غزلسرای شیراز می فرماید:

بر آستانه میخانه گر سری بینی مزین به پای که معلوم نیست تبت او

مکن به چشم حقارت نگاه در من مست که نیست معصیت و زهد بی مشیت او

*

«و یا من لا یخیب الملحین علیه» ای آن که اصرارکنندگان خود را نومید نمی سازد.

«و یا من لا یجبه بالردّ اهل الداله علیه» ای آن که دلالت کنندگان را از در خانه کرمش باز نمی گرداند. دلالت به معنای ناز کردن است و معمولاً کمتر کسانی متحمل ناز نیازمندان هستند، و این تحمل از اوصاف کمالیه حضرت حق تعالی است و آنان که به حکم «تخلّفوا باخلاق الله» مظهریتی در خود ایجاد کرده اند متصف به این صفات کمال می باشند و در دعای افتتاح که شبهای ماه مبارک رمضان خوانده می شود آمده است که: «فصرت ادعوک آمنا و اسئلک مستانسا

لا- خائفنا و لا وجلا مدلاً عليك فيما قصدت فيه اليك فان ابطأ عني عتبت بجهلي عليك و لعلّ الذی ابطأ عني هو خير لي لعلمك بعاقبه الامور فلم ارمولا کریماً اصبر علی عبد لئیم منک علیّ یا رب انک تدعونی فاولی عنک و تتحبب الیّ فاتبغض الیک و تتودّد الیّ فلا اقبل منک کانّ لی التطوّل علیک فلم یمنعک ذلک من الرّحمه لی و الاحسان الیّ و التفضّل علیّ بجدک و کرمک» بارها! کرم و فضل تو مرا واداشت که با دل مطمئن تو را بخوانم و با انس و رغبت و بی ترس و مهابت از تو حاجت بطلبم و آنچه را که می خواهم با ناز و دلال از تو تقاضا کنم و اگر حاجتم را دیر برآورده فرمایی از روی نادانی ام بر تو عتاب کنم، در صورتی که شاید خیر و صلاح من در تأخیر بوده و من نمی دانستم، و تو ای خدای من که از عواقب امور با اطلاعی، می دانستی که تأخیر این حاجت به خیر و مصلحت من است؛ پس من مولای کریمی را که صبورتر از تو باشد و بر کارهای بنده پست و لئیمی همچون من تحمّل نماید ندیده ام. و این همه ناسپاسی من از افاضه رحمت و احسان تو بر من مانع نشد و از فضل وجود و کرمت نکاست که همه از نادانی و جهالت من بود «فارحم عبدک الجاهل و جد علیه بفضل احسانک انک جواد کریم» پس بر این بنده نادانت ترحم فرما و به فضل و احسانت بر او ببخشا که تویی جواد و کریم.

و یا من یجتبی صغیر ما یتحف به و یشکر یسیر ما یعمل له: ای آن که ارمان پیشکشی را هر چند کوچک و ناچیز باشد می پذیرد و هر چه را که برای او انجام داده شود هر چند اندک باشد پاداش بسیار می دهد. بزرگی در تفسیر آیه مبارکه «وَ اشکروا لی وَ لا تکفروا» گفته است:

گفته اند «شکرت له» شکر باشد بر دیدار نعمت و بر اعتبار افعال، و «شکرته» شکر است بر دیدار منعم و بر مشاهدات ذات. این شکر اهل نهایت است و آن شکر اصحاب بدایت. سپس گوید: رب العالمین دانست که معظم بندگان طاقت شکر اهل نهایت ندارند کار برایشان آسان کرد و شکر مهین از ایشان فرو نهاد. نگفت «و اشکرونی» بلکه گفت: «وَ اشکروا لی» یعنی که شکر نعمت من به جای آرید و حق آن بشناسید و آنکه از شناخت حق من بر مشاهده ذات من نومید شوید که آن نه کار آب و گل است و نه حدیث جان و دل است، گل را خود چه خطر و دل را در این حدیث چه اثر. هر دو فرا آب ده و وصل جانان به خود راه ده.

تا کی از دون همتی ما منزل اندر جان کنیم رخت بر بندیم از جان قصد آن جانان کنیم

و یا من یشکر علی القلیل و یجازی بالجلیل ای آن که عمل اندک را می پذیرد و پاداش بزرگ می دهد. چه پاداشی بزرگ تر از این که در مقابل اعمال فانیّه دنیویه پاداشهای باقیّه اخرویه عطا می فرماید، و چه نسبتی میان فانی و باقی می توان تصوّر نمود؟ هیچ. بدین معنی که یک لذّت فانی هرچند مدتش دراز باشد فرضاً لذّتی هزار ساله نسبت به لذت دائم نه ده یک اوست و نه صد و یک و نه هزار و یک و نه میلیون یک و اصولاً مغز محدود از تفکر در نامحدود عاجز است، و شاید به این نکته اشاره باشد آنچه معصوم علیه السّلام می فرماید «کلما میّزتموه باوهمکم فی ادق معانیه فهو مخلوق مثلکم مردود الیکم» به قول مولانا:

پشه کی داند که این باغ از کی است؟ در بهاران زاد و مرگش در دی است

و شاید از این جهت فرمود: «اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رات و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر» یعنی قابل تصوّر بشر نیست و فوق تصوّر اوست که هرچه تصور کند جزء خطورات منفیه است (فافهم و اغتتم).

«و یا من یدنو الی من دنامه» ای آن که نزدیک می شود به کسی که به او نزدیک شود.

پیداست که نزدیکی به حق تعالی نزدیکی مکانی نیست که حضرتش منزّه از مکان است «و لا تحویه مکان» بلکه مقصود نزدیکی معنوی است، و آن به این است که هر قدر آدمی متصف به صفات کمالیه حضرت حق شود به همان نسبت قرب الهی برای وی حاصل می شود. بنابراین جمله نورانی امام علیه السّلام شاید اشاره به آن باشد که آدمی به هر اندازه در طریق قرب الهی قدم بردارد توفیقات الهیه که براق راه وصول است بیشتر او را درک می کند؛ چنان که فرمود. «من تقدّم الیّ شبرا أتقدم له ذراعا» و این مضمون در دعای دیگر نیز مورد توجه قرار گرفته است؛ از جمله در دعای هشتم از مناجات خمسّه عشر که به مناجات مریدین مشهور است عرض می شود: فیما من هو علی المقبلین علیه مقبل و بالعطف علیهم عائد مفضل و بالغافلین عن ذکره رحیم رؤف و بجذبهم الی ما به ودود عطوف.

من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم لطفها باشدت ای خاک درت تاج سرم

«و یا من یدعو الی نفسه من ادبر عنه» ای آن که به سوی خویشتن می خواند کسانی را که از او روگردانند.

«و یا من لا یغیر النعمه و لا یبادر بالتّمه» ای آن که نعمتهای موهوبه بر بندگان را تغییر نمی دهد و بر عقوبت آنان شتاب نمی کند.

سید شارح (رض) در این جمله نورانی امام علیه السلام اعتراضی دارد و پاسخی، اعتراضش آن که مدلول این نام مبارک آن است که خدای تعالی هرگز نعمتی را که مرحمت فرموده تغییر نمی دهد، با این که دو آیه شریفه در قرآن مدلولی دارد که به ظاهر با مدلول این اسم شریف مخالف است و آن دو آیه یکی آیه مبارکه سوره انفال است که می فرماید: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (1) دای تعالی نعمتی را که به قومی عطا فرموده تغییر نمی دهد تا آنگاه که آنان آنچه را که در خود دارند تغییر دهند.

و آیه دیگر در سوره رعد است که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (2)

همانا خدای تعالی امکانات قومی را تغییر نمی دهد تا آنگاه که آنان خویشتن را تغییر دهند و به عبارت دیگر صلاح و فساد اجتماعی هر قوم و طایفه ارتباط مستقیم با صلاح و فساد افراد آن اجتماع دارد؛ اگر افراد اجتماع صالح بودند از نعمتها و مواهب الهی بهره مند می شوند و گرنه خدای تعالی وضع آنان را تغییر می دهد. و پیداست که مخالفت ظاهری مدلول این دو آیه شریفه با نام مبارک «یا من لا یغیر النعمه» مخالفت عناوین اولیه با عناوین ثانویه است که قابل جمع است و مخالفتی در میان نیست؛ بدین معنی که اگر تغییری در نعمت روی داد منشأ آن تغییر را در خود فرد و یا اجتماع باید جستجو کرد، به فرموده عارف شیراز:

هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

امیر المؤمنین علیه صلوات المصلین می فرماید: «و لو أن الناس حين تنزل بهم النقم و تزول عنهم النعم فزعوا الى ربهم بصدق من تياتهم و وله من قلوبهم لردّ عليهم كل شارد و اصلح لهم كل فاسد» اگر مردم به هنگام فرود آمدن بدبختی ها و زوال نعمتها با نیتهای صادقانه و دلهای عاشقانه به پروردگار خودشان پناهنده می شدند حتما خدای تعالی از دست رفته های آنان را به آنان باز می گرداند و فساد کارهاشان را به صلاح تبدیل می فرمود. و نیز آن حضرت فرماید:

«و ایم الله ما کان قوم قطّ فی خفض عیش فزال عنهم الا بذنوب اجترحوها» مضمون این جملات نورانی در آیات متعدده از قرآن کریم مورد تایید قرار گرفته است، از جمله آیه مبارکه «و لو أن أهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقُوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَکَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَکِنْ کَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ» (1) چنانچه مردم شهر و دیار همه ایمان آورده و پرهیزکار می شدند همانا درهای برکات آسمان و زمین را بر روی آنها می گشودیم و لکن چون آیات ما را تکذیب کردند ما هم آنان را به کیفر کردار زشت رسانیدیم.

«و یا من یثمر الحسنه حتی ینمیها» ای آن که نیکی را به بار می نشاند تا آن را بیفزاید. مؤید این جمله نورانی حدیثی است که فرمود: «ان الصدقه تقع فی ید الرحمن فیریبها کما یری احدکم فلو هو او فصیلته» همانا صدقه در دست خدای رحمن واقع می شود پس آن را تربیت می فرماید همان گونه که یکی از شما کودک شیرخوار خود و بچه شتر یا گوساله خود را تربیت می کند

«و یتجاوز عن السئیه حتی یعفیها» و از بدی درمی گذرد آنچنان که آن را ناپدید فرماید

«انصرفت الآمال دون مدی کرمک بالحاجات» آرزومندان بیش از رسیدن به پایان کرمت با حاجتهای روا شده برگشتند. «و امتلأت بفیض جودک اوعیه الطّلبات» و جامهای خواسته ها با سرشار شدن جود تو پر و لبریز است. «و تقسّخت دون بلوغ نعتک الصفات» و اوصاف پیش از رسیدن به کنه وصف تو از هم گسیخته است.

حسن تو همیشه در فزون باد رویت همه ساله لاله گون باد

هر سرو که در چمن برآید در خدمت قامتت نگون باد

قدّ همه دلبران عالم پیش الف قدت چونون باد

*

ص: 353

فلک العلو الاعلی فوق کلّ عال» پس آن بلندی و برتری که از هر بلندی برتر و بالاتر است برای توست.

«و الجلال الامجد فوق کل جلال».

و شریف ترین جلال که مافوق هر جلال است مخصوص ذات مقدس توست.

به حسن خلق و وفا کس به یار ما نرسد تو را در این سخن انکار کار ما نرسد

اگر حسن فروشان به جلوه آمده اند کسی به حسن و ملاحظت به یار ما نرسد

هزار نقش برآید ز کلک صنع و یکی به دلپذیری نقش نگار ما نرسد

*

کلّ جلیل عندک صغیر و کل شریف فی جنب شرفک حقیر» هر بزرگی در نزد تو خرد و کوچک است «و کل شریف فی جنب شرفک حقیر» و هر ارجمندی در کنار ارجمندیت بی ارزش است.

«خاب الوافدون علی غیرک و خسر المتعرضون الّا لک وضاع الملمون الّا بک و اجذب المنتجعون الا من انتجع فضلک» آنان که در غیر خانه کرمت بار گشودند نومید گشتند و آنان که جز تو را درخواست نمودند زیان کردند و آنان که درگاه جز تو را آهنگ نمودند تباہ شدند و نعمت خواهان بجز کسی که از فضل و احسان تو نعمت طلبید دچار خشکسالی شدند.

«بابک مفتوح للراغبین» در رحمت تو به روی هرکس بخواهد باز است.

«وجودک مباح للسائلین» و بخشش تو برای درخواست کنندگان مباح و روا است.

«و اغاثتک قریبه من المستغیثین» و فریادرسی ات به کسانی که فریادرس می طلبند نزدیک است.

«لا یخیب منک الاملون» امیدواران از تو محروم نمی مانند.

«و لا ییأس من عطائک المتعرضون» و درخواست کنندگان از عطا و بخشش نومید نشوند.

«و لا یشقی بتقمتک المستغفرون» و آمرزش طلبان به عذاب و کیفرت بدبخت نمی شوند.

«رزقک مبسوط لمن عصاک»، روزی تو برای کسی که نافرمانی ات کرده گسترده.

«و حلمک معترض لمن ناواک» و بردباری تو برای کسی که با تو دشمنی نموده روآورنده است.

«عادتك الاحسان الى المسيئين» عادت تو احسان به بدکاران است.

«و سنتك الابقاء على المعتدين» و سنت تو باقی گذاشتن و مهلت دادن به تجاوزکاران است.

«حتی لقد غرتهم اناتک عن الرجوع» آنقدر به گنهکاران مهلت عطا فرمایی که از مهلت دادن تو مغرور می شوند و به سوی تو باز نمی گردند.

«و صدّهم امهالک عن النزوع» مهلت دادن تو آنان را از پشیمانی باز می دارد.

«و ائما تأتیت بهم لیفیئوا الی امرک و أمهلتهم ثقہ بدوام ملکک» و این که در کیفر آنان شتاب نفرمودی فقط برای آن است که به فرمان تو بازگردند و این که آنان را مهلت داده ای از آن جهت است که میادین ملک تو جاویدان است و همیشه هست.

«فمن کان من اهل السعاده ختمت له بها» پس هرکس سزاوار بود که سعادت مند و خوشبخت شود پایان کارش را به سعادت ختم فرمودی.

«و من کان من اهل الشقاوه خذلته لها» و هر که شایسته بدبختی بود او را وا گذاشتی تا به شقاوت رسید.

نویسنده گوید: باب سعادت و شقاوت از ابواب در بسته به روی بیشتر افراد است و برای کمتر کسی باز می شود و اجازه دخول می یابد، و برای تقریب ذهن به گفته یکی از فضلا: شما بسیار دیده اید که دو شاگرد و دانشجو با شرایط مساوی و بودجه مساوی وارد یک دانشکده می شوند، یکی از همه وسایل موجوده حسن استفاده می کند، خوب درس می خواند و خوب می فهمد و خوب تشخیص می دهد و خوش کرداری می کند و وجودی مؤثر و مفید برای خودش و ملتش و هموعش می شود و یکی برعکس، از همه شرایط و امکانات سوء استفاده می کند و وجود عاطل و باطل و زیان آوری می شود تا جایی که زیان به خود و دیگران می زند و بسا دست به خودکشی می زند؛ در صورتی که چرخ تدبیر امور کلی و جزئی و اداری نسبت به آنها یکنواخت چرخیده است.

در مقام قضاوت بین این دو هیچ کس نیک فرجامی اولی و بدفرجامی دومی را به تفاوت امکانات و نه به مقررات کلی کشور مربوط نمی داند و در عین حالی که می گویند اولی خوش شانس و دومی بدبخت بوده، سعادت مندی آن و بدبختی این را از حسن اختیار و سوء اختیار خودشان می دانند. و از این رو روایتی را که ثقة الاسلام کلینی (قده) در کافی شریف به سند

صحیح نقل می فرماید، در آن روایت امام صادق علیه افضل صلوات المصلین می فرماید: «انّ الله خلق السعاده و الشقاوه قبل ان يخلق خلقه فمن خلقه الله سعيدا لم يبغضه ابدا و ان عمل شرا ابغض عمله و لم يبغضه و ان كان شقيّا لم يحبّه و ان عمل صالحا احبّ عمله و ابغضه لما يصبر اليه فاذا احبّ الله شيئا لم يبغضه ابدا و اذا ابغض شيئا لم يحبّه ابدا»: همانا خدای تبارک و تعالی نیکبختی و بدبختی را پیش از آن که خلقش را بیافریند آفرید پس هرکس را که خدای تعالی نیکبختش آفرید هرگز او را دشمن نمی دارد و اگر عمل بدی را انجام دهد همان عمل بد او را دوست نمی دارد ولی خود او را دشمن نمی دارد، و اگر کسی بدبخت باشد خدای تعالی هرگز او را دوست نمی دارد و اگر کار نیک و شایسته ای انجام داد کارش را دوست می دارد ولی خودش را دشمن می دارد که می داند چه خواهد کرد و چه خواهد شد.

و خلاصه سخن این که خدای تعالی اگر چیزی را دوست داشته داشته باشد هرگز او را دشمن نخواهد داشت و اگر چیزی را دشمن بدارد هرگز او را دوست نخواهد داشت و این روایت شریفه از اسرار علوم آل محمد است (و درنیابد حرف پخته هیچ خام) عارف شیراز فرماید:

می خور که عاشقی نه به کسب است و اختیار این موهبت رسید ز میراث فطرتم

و هم کلینی - رضوان الله علیه - در کافی شریف از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: «انّه يسلك بالسعيد في طريق الأشقياء حتى يقول الناس ما اشبهه بهم بل هو منهم ثم تتداركه السعاده و قد يسلك بالشقى طريق السعده حتى يقول الناس ما اشبهه بهم بل هو منهم ثم تتداركه الشقاوه انّ من كتبه الله سعيدا و ان لم يبق من الدنيا الا فواق ناقه ختم له بالسعاده»: همانا نیکبخت در راه بدبختان قدم برمی دارد تا آن جا که مردم (ظاهریین) می گویند: چقدر به بدبختان می ماند بلکه از همان بدبختان است، و سپس پس از مدّتی سعادت او را درمی یابد. و گاهی شود که شخص بدبخت به راه خوشبختان می افتد تا آن جا که مردم ساده اندیش می گویند چقدر شبیه نیکبختان است بلکه از خود آنان است و پس از گذشت زمانی بدبختی گریانش را می گیرد. و حقیقت این است که هرکس که خدای تعالی نام او را در دیوان نیکبختان ثبت و ضبط فرموده باشد اگر از دنیا و عمر او جز به اندازه آب خوردن یک ناقه باقی نمانده باشد فرجام کار او به نیکبختی می انجامد.

صفحات تاریخ از شواهد صدق این روایت شریفه پر است. چه سعادت‌مندانی که در راه اشقیا بودند ولیکن به تعبیر روایت شریفه در فواق ناقه سعادت به سراغشان آمد و کشان کشان آنان را به سوی نیکبختی برد. مگر حرّ بن یزید ریاحی در مسلک اشقیا نبود که به جنگ با سید الشهداء علیه السلام اعزام شده بود ولیکن خدای تعالی - عزّ اسمه - برای وی سعادت مقدر فرموده بود و رسید به آن مقام ارجمندی که معصوم علیه السلام بفرماید «طبتم و طابت الارض التي فيها دفنتم» و داستانش در تاریخ معروف و مشهور است. شیخ صدوق - رضوان الله علیه - در امالی خود نقل می فرماید که «قال الحرّ: فلما خرجت من منزلي متوجها نحو الحسين نوديت ثلاثا يا حرّ ابشر بالجنّة فالتفت فلم أر احدا فقلت ثكلت الحرّامه يخرج الی قتال ابن رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم و يبشر بالجنه؟» حرّ می گوید: هنگامی که از خانه ام بیرون شدم و به سوی حسین علیه السلام می رفتم صدایی به گوشم رسید که سه بار گفت: ای حرّ! مژده بادت به بهشت ولی کسی را ندیدم و گوینده را نشناختم. با خود گفتم مادر حرّ به عزای حرّ بنشیند، می خواهد برود با فرزند رسول خدا بجنگد و مژده بهشت به او می دهند؟! (1)

نظیر این داستان را قطب راوندی از حسن بصری نقل می کند که: ان امیر المومنین علیه السلام اتی الحسن البصری يتوضأ فی ساقیه فقال: اسبغ وضوءک یا لفتی» امیر المومنین علیه السلام حسن بصری را دید که در کنار جویی نشسته و وضو می سازد، فرمود: ای شیطان (2) وضویت را تمام و کامل بساز (شاید حضرت مشاهده فرمود که آب وضوی حسن به همه اجزای اعضای وضو نرسید) حسن در جواب حضرت بی ادبانه گفت: «لقد قتلت بالامس رجلا كانوا يسبغون الوضوء» مردانی را که وضوی کامل می ساختند دیروز همه را کشتی (ظاهرا اشاره به جنگ نهروان بود) «قال علیه السلام و انک لحزین علیهم؟ قال: نعم، قال: فاطال الله حزینک» تو غصه آنها را می خوری؟ گفت: آری. حضرت فرمود: خدای تعالی همواره تو را غمناک سازد.

ایوب سجستانی گوید: «فما رأينا الحسن قط الا حزينا كأنه رجع من دفن حميم او خربندج ضلّ

ص: 357

- 1- موقف الحر الشهيد تجاه الامام الحسين عليه السلام نوشته محمد التقي الحسيني الجلالی.
- 2- و لفتی بالتبويه شیطان، الکنی و الالقاب، ج 2، ص 84.

حماره» از آن روز به بعد هر وقت حسن را دیدم محزون و غمگین بود که گویی از دفن دوستی باز می‌گردد و یا خربنده ای است که خرش را گم کرده «فقلت له فی ذلک فقال: عمل فی دعوه الرجل الصالح» گفتمش چرا همیشه غمگینی؟ گفت: گرفتار نفرین مرد شایسته ای شده ام. و در روایت دیگر آمده است که امیر المؤمنین علیه السلام پس از پایان جنگ بصره حسن را دید «ان امیر المؤمنین علیه السلام بعد فراغه من قتال اهل البصره مرّ بالحسن البصری و هو يتوضأ فقال: یا حسن اسبغ الوضوء» و در روایت دیگری است که حسن مبتلا به وسوسه در وضو بود «فصب علی اعضائه ماء كثيرا فقال له: أرقت ماء كثيرا یا حسن» او همانند همه وسواسیها آب فراوانی به اعضای وضو ریخت. حضرت فرمود: ای حسن! آب زیادی ریختی! وی گفت: «ما اراق امیر المؤمنین من دماء المسلمین اکثر» خونهای مسلمانان را که تو ریختی بیشتر از آب وضوی من بود «لقد قتلت بالامس اناسا یشهدون الشهادتین یصلّون الخمس و یسبغون الوضوء» دیروز مردمی را کشتی که شهادتین می‌گفتند و نمازهای پنجگانه را به جای می‌آوردند و وضوی نیکو می‌گرفتند.

حضرت فرمود: «قد کان ما رایت فما منعک أن تعین علینا عدوّنا» این رأی و عقیده من بود (یا این جریان را که دیدی) تو چرا ما را یاری نکردی؟ «فقال لقد خرجت فی اول یوم فاغتسلت و تحنطت و صببت علیّ سلاحی و انا لا اشک فی انّ التخلّف عن ام المؤمنین هو الکفر» من در روز اول جنگ از منزل بیرون آمدم غسل کرده و حنوط گرفته و خود را غرق در اسلحه جنگی کردم و تردیدی نداشتم که از یاری ام المؤمنین (عایشه) باز ماندن مساوی با کفر است «فلما انتهیت الی موضع من الخریبه⁽¹⁾ ادی مناد: یا حسن، ارجع فان القاتل و المقتول فی النار فرجعت ذعرا و کذلک فی الیوم الثانی» همینکه به خریبه رسیدم صدایی شنیدم که گفت: ای حسن! باز گرد که کشته شده و کشته شده هر دو در آتش اند. من هم وحشت زده برگشتم و همین جریان در روز دوم نیز اتفاق افتاد «قال علی علیه السلام صدقت أفتدري من ذاک المنادی؟ قال: لا قال: ذاک اخوک ابلیس و صدّک انّ القاتل و المقتول منهم فی النار» علی علیه السلام فرمود: راست می‌گویی، می‌دانی صدا کننده که بود؟ عرض کرد: نه نمی‌دانم. فرمود:

او برادر تو ابلیس بود و راست گفت ولی تو مقصود او را نفهمیدی، او گفت که قاتل و مقتول در آن جبهه ای که تو می‌خواستی به آن جبهه بروی در آتشند «فقال الحسن: الآن عرفت

ص: 358

1- جایی است در بصره که آن را بصره صغری می‌نامند.

انّ القوم هلکی» حسن گفت من تازه فهمیدم که آن مردم یاران عایشه در هلاکت بوده اند، اعاذنا الله من مضلّات الفتن.

«کلّهم صائرون الی حکمک و امورهم آئله الی امرک» همه آنان (خوبان و بدان) به حکم تو می رسند و گفتار و کردارشان به فرمان حضرتت باز می گردد.

«لم یهن علی طول مدتهم سلطانک و لم یدحض لترك معاجلتهم برهانک» طول مدت مهلت ایشان حجّت و دلیل تو را در انتقام سست نساخته و از جهت شتاب نکردن در بازخواست اینان دلیل آشکار تو باطل و نادرست نشده. شاید مقصود حضرت آن باشد که محکمه عدل الهی همیشه با کمال قدرت برپاست و همچون دادگاههای بشری نیست که اگر محاکمه شخص متهم به تأخیر افتد قدرت دفاعی طرف مقابل ضعیف می شود تا آن جا که اگر این تأخیر خیلی طولانی باشد پرونده بایگانی گردیده و سپس مشمول مرور زمان می شود که دیگر قابل طرح در محاکم صالحه نخواهد بود. ولی دادگاه الهی پس از میلیونها سال که به جرایم اعمال رسیدگی می کند آنچنان محکم و استوار است که گویی جرم در نزدیک ترین زمان واقع شده است «كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرُونَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا» (1) و آن روز بر مردم پدیدار شود گویی همه عمر دنیا شبی تا صبح یا روزی تا شام بیش نبوده است.

«حجّتک قائمه لا تدحض و سلطانک ثابت لا یزول» حجّت و دلیل تو پابرجاست که باطل نمی شود، و سلطنت تو ثابت و همیشگی است که نیست نمی گردد.

فالویل الدائم لمن جنح عنک و الخیبه الخاذله لمن خاب منک و الشقاء الأشقی لمن اغتر بک» نومیدی خوارکننده کسی راست که از تو نومید می گردد و بدبختی بدتر برای کسی است که به کرم تو مغرور شود.

نکته: در تفسیر آیه مبارکه «یا ایّها الإنسان ما عرّک ربّک الکریم» (2) فته شده است که انتخاب نام مبارک کریم از میان اسماء حسنی از آن جهت است که گویی خدای تعالی تلقین جواب به انسان می فرماید تا او در جواب عرض کند «غرّتی کرم الکریم» (فیض، قدس سره، تفسیر صافی). ولیکن از مجمع نقل می کند که رسول خدا علیه السّلام هنگامی که این آیه شریفه را تلاوت فرمود «قال غرّه جهله» منشأ این غرور جهل و نادانی بشر است.

ص: 359

1- سوره نازعات، آیه 46.

2- سوره انفطار، آیه 6.

«ما اکثر تصرّفه فی عذابک و ما اطول تردده فی عقابک و ما ابعده غایته من الفرج و ما اقلظه من سهوله المخرج» چه بسیار که در عذاب تو خواهد ماند و سرگردانی اش در کیفر تو چه طولانی خواهد بود و چه دور است پایان غم و اندوه او و چه نومید است از رهایی یافتن به آسانی

«عدلا من قضائک لا تجور فیه و انصافا من حکمک لا تحیف علیه» همه این گرفتاری از روی عدالت در حکم توست حکمی که در آن ظلم و ستم نمی فرمایی و از روی انصاف و دادگری در فرمان توست انصافی که بر او ستم نمی نمایی.

سید شارح (رض) فرماید: این که خدای تعالی در آیه شریفه خود را به کرم توصیف می فرماید چنین توصیفی مقتضی آن است که انسان به آن مغرور شود، پس چرا مورد ملامت قرار گرفته است؟ در جواب این اشکال فرماید که کرم حق تعالی منافاتی با حکمتش ندارد، بلکه مبنای کرمش حکمت است و از این روست که می بینیم اگر انعام به کسی بر مبنای حکمت نباشد آن را تبتذیر خوانند، گویی خدای تعالی فرموده است: ای انسان! چگونه به کرم من مغرور شدی در حالی که کرم من از روی حکمت است و حکمت مقتضی آن است که همه کارها از روی عدل و انصاف باشد که داد مظلوم را از ظالم بگیرد و بین شخص نیکوکار و آدم بدکردار تمیز داده شود، و گذشته از این کرم سابق موجب آن نیست که بنده هر کار زشتی را انجام داد خدای تعالی او را مشمول عفو و مغفرت خود فرماید، زیرا نهایت کرم آن است که نعمت بدون عوض و غرضی داده شود اما اگر آن که به او نعمت داده شد با نعمت دهنده خود در مقام عصیان باشد و نعمت او را با کفران نعمت پاسخ دهد و نعمت دهنده چشم پوشی کند، چه بسا این عفو و اغماض دلیل بر ضعف و ذلت او گردد. خلاصه سخن این که اشاره به کرم حق تعالی به منظور تنبیه به کفران نعمت انسان است نه برای اجازه دادن در معصیت و نافرمانی حق تعالی به امید کرم او. پایان سخن شارح (قده) به اختصار.

«فقد ظاهره الحجج و ابلیت الاعذار» زیرا به تحقیق حجتها و دلیلهای را پی در پی و به کمک یکدیگر گردانیده ای و دلیلهای را بیان کرده و آشکار ساخته ای.

«و قد تقدمت بالوعید» و تهدید و ترساندن را اعلام فرموده ای.

«و تلطفت فی الترغیب» و در ترغیب به پاداش لطف و نیکویی به جا آورده ای.

«و ضربت الامثال» و در قرآن مثلها زده و داستانها بیان فرموده ای.

استاد الاساتذه المتأخرین علامه شعرانی (قده) فرماید: مثل زدن در این جا بیان قاعده کلی

و پند و اندرز و حکمت و سخن جامع و کامل است که خدای تعالی در قرآن بیان فرمود تا مردم بر طبق آن عمل کنند، گویی نشانه ای برپا داشت که بدان راه شناسند. و مثل به معنی شاخص است و هر چیز که برپای دارند و (مثل قائما انتصب مثولا کما فی الاساس) و ضرب مثل به معنی زدن شاخص است به زمین تا فرورود و استوار گردد. و قال تعالی «وَصَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ» (1) این سخن که آن کافر گفت (کیست این استخوانها را که پوسیده است زنده کند مثلی بود که زد یعنی به گمان خود دلیلی نصب کرد یا شاخصی برپای داشت برای راهنمایی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این استعمال نظیر مثل زدن مشهور و تشبیه کردن نیست) پایان سخن علامه شعرانی.

نویسنده گوید: جمله آخر سخن علامه (قده) برای این ناچیز مفهوم نشد؛ اگر قصور در فهم نباشد، شاید اشتباهی در طبع رخ داده است و الله العالم.

«و اطلت الامهال» و مهلت های طولانی دادی.

«و اخرت و انت مستطیع للمعاجله» با این که حضرتت بر شتاب کردن توانا بودی کیفر را به تأخیر انداختی.

«و تأتیت و انت ملئ بالمبادره» و با این که می توانستی شتاب کنی نکردی.

«لم تکن اناتک عجزا و لا امهالک وهنا» حلم تو از ناتوانی نبود و مهلت تو از سستی نه.

«و لا امساکک غفله» و خودداریت از روی بی خبری نبود.

«و لا انتظارک مداراه» و به تأخیر انداختنت نه از روی مسامحه است.

«بل لتکون حجّتك ابلغ و کرمک اکمل و احسانک اوفی و نعمتک اتم» بلکه برای آن است که حجّت تو رساتر و کرم و بخشش کامل تر و نیکی تو فراوان تر و نعمت تو تمام تر باشد.

«کلّ ذلک کان و لم تزل و هو کائن و لا تزال» همه آنچه عرض شد بوده و هست و همیشه خواهد بود.

«حجّتك اجلّ من ان توصف بکلّها» حجّت و دلیل تو بالاتر از آن است که همه اش به وصف درآید.

«و مجدک ارفع من ان یحد بکنهه» و بزرگواری تو برتر از آن است که کنه و حقیقت آن به تعریف گنجد.

ص: 361

«و نعمتک اکثر من ان تحصی باسرها» و نعمت تو فزون تر از آن است که همه آن شمرده شود.

و احسانک اکثر من ان تشکر علی اقله» و نیکی تو بیشتر از آن است که بر کمترینش سپاس گزارده شوی.

«و قد قصر بی السکوت عن تمجیدک» بی زبانی مرا از سپاس تو بازداشت و ناتوان ساخت.

«و فهنی الامساک عن تمجیدک» و ناتوانی از تمجید و بزرگداشت تو زبان مرا بسته است.

«و قصارای الاقرار بالحسور لا- رغبه یا الهی بل عجزا» و نهایت کار من آن است که اقرار کنم به درماندگی نه از روی بی رغبتی و دوری گزیدن از سپاسگزاری ای خدای من بلکه از روی ناتوانی است.

«فها أنا ذا أومّك بالوفادة و اسئلک حسن الرفادة» پس اینک منم که آهنگ آمدن به درگاه تو کرده ام و از تو تقاضا دارم که از من نیکو پذیرایی فرمایی.

«فصل علی محمد و آله و اسمع نجوای» پس بر محمد و خاندانش درود بفرست و مناجات مرا بشنو.

«و استجب دعائی» و دعایم مستجاب فرما.

«و لا تختم یومی بخبیتی» و روزم را به نومیدیم پایان نبخش.

«و لا تجهنی بالردّ فی مسئلتی» و در تقاضایم دست ردّ بر پیشانیم مزن.

«و اکرم من عندک منصرفی» و بازگشتم را از نزد تو با کرامت و عزّت قرار بده «و الیک منصرفی» و باز آمدن مرا به سوی خود مقرر فرما.

«و الیک منقلبی» و برگشت مرا به سوی خودت قرار ده.

اذّک غیر ضائق بما ترید و لا عاجز عمّا تسئل و انت علی کل شیء قدير و لا حول و لا قوه الا باللّه العلیّ العظیم» زیرا تو هرچه را اراده فرمایی به سختی نمی یافتی و از آنچه از تو تقاضا شود ناتوان نیستی و تو بر هر چیز توانائی، و تحول و قدرتی جز به یاری خداوند بلندمرتبه بزرگ نیست.

رئیس المحدثین صدوق - رضوان الله علیه - در کتاب توحید از حضرت باقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرموده که حول در «لا حول و لا قوه الا باللّه» به معنای تحول یافتن و منتقل شدن است و معنای این جمله آن است که ما را تحول از معصیتها و توانایی بر اطاعت نیست مگر توفیق خدای سبحان؛ پس سزاوار آن است به هنگام گفتن این ذکر شریف همین معنا که

روایت شده است قصد شود نه معنای دیگر. و در حدیثی آمده است که «لا حول و لا قوه الا بالله» گنجی است از گنجهای بهشتی: «لا حول و لا قوه الا بالله کنز من کنوز الجنة».

و بعضی از علما فرموده اند که این کلمه شریفه متضمن تسلیم به قضا و قدر الهی و اظهار فقر به جناب اوست که از حضرتش خواستار یاری و کمک در همه امور بوده و ابراز این معنی است که بشر عاجز و ناتوان است که نه می تواند در خیرات و طاعات قدمی بردارد و نه شری را از خود بازگرداند بلکه همه اینها در دست قدرت خدای ملک علام است و دلالت بر توحید دارد، زیرا آن که هرگونه حیل و حرکت و توان و استطاعت را از دیگران سلب نموده و منحصر برای خدای تعالی اثبات می کند می گوید همه این تحرکات با ایجاد و یاری و توفیق حق تعالی است باید ملتزم باشد که هیچ چیز از دایره ملک و ملکوت حضرت حق بیرون نیست و اوست که شریکی ندارد و نیز با آوردن این کلمه مبارکه اشاره می شود به آنچه ثقه الاسلام کلینی (رض) در کافی شریف با سند صحیح از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «اذا دعا الرجل فقال بعد ما دعا: ما شاء الله لا قوه الا بالله، قال الله عزّ و جل: استسبل عبدی و استسلم لامری اقضوا حاجته» هنگامی که کسی دعا کند و پس از دعایش بگوید: ما شاء الله لا قوه الا بالله» خدای عزّ و جل می فرماید: بنده من کارهایش به من واگذاشت و تسلیم امر من گردید حاجت او را روا سازید. نویسنده گوید: تعبّد به روایت شریفه مقتضی است که پس از دعا کلمه مبارکه «ما شاء الله لا قوه الا بالله» گفته شود نه ذکر مبارک «لا حول و لا قوه الا بالله» (دقت شود).

*

وكان من دعائه عليه السلام في يوم عرفه

الحمد لله رب العالمين اللهم لك الحمد بديع السموات والأرض ذا الجلال والإكرام رب الأرباب واله كل مألوه وخالق كل مخلوق و
وارث كل شيء ليس كمثله شيء ولا يغرب عنه علم شيء وهو بكل شيء محيط وهو على كل شيء رقيب انت الله لا آله الا انت الأحد
المتوحد الفرد المتفرد وانت الله لا آله الا انت الكريم المتكرم العظيم

ص:365

المتعظّم الكبير المتكبّر وانت الله لا آله الا انت العلى المتعال الشّديد المحال وانت الله لا آله الا انت الرّحمن الرّحيم العليم الحكيم و
انت الله لا آله الا انت السّميع البصير القديم الخبير وانت الله لا آله الا انت الكريم الأكرم الدائم الأديم وانت الله لا آله الا انت الأول
قبل كلّ احد والأخر بعد كلّ عدد وانت الله لا آله الا انت الدانى فى علوّه والعالى فى دنوّه وانت الله لا اله الا انت ذو البهاء والمجد و
الكبرياء والحمد

ص:366

وانت الله لا اله الا انت الذى انشأت الأشياء من غير سنخ وصورّ ما صورّ من غير مثال وابتدعت المبتدعات بلا احتذاء انت الذى
قدّرت كلّ شىء تقديرا ويسّرت كلّ شىء تيسيرا ودبّرت ما دونك تدبيرا انت الذى لم يعنك على خلقك شريك ولم يوازرك فى امرك
وزير ولم يكن لك مشاهد ولا نظير انت الذى اردت فكان حتما ما اردت وقضيت فكان عدلا ما قضيت و حكمت فكان نصفها ما حكمت
انت الذى لا يحويك مكان

ص:367

و لم يقم لسلطانك سلطان و لم يعيك برهان و لا بيان انت الذى احصيت كل شىء عددا و جعلت لكل شىء امدا و قدرت كل شىء
تقديرا انت الذى قصرت الأوهام عن ذاتيتك و عجزت الأفهام عن كفييتك و لم تدرك الأبصار موضع اينيتك انت الذى لا تحد فتكون
محدودا و لم تمثل فتكون موجودا و لم تلد فتكون مولودا انت الذى لا ضد معك فيعانذك و لا عدل فيكاثرک و لا نذ لك فيعارضك انت
الذى ابتدا و اخترع و استحدث و ابتدع

ص: 368

واحسن صنع ما صنع سبحانك ما اجلّ شأنك واسنى في الأماكن مكانك واصدع بالحق فرقانك سبحانك من لطيف ما الطفك ورؤف
ما ارفك و حكيم ما اعرفك سبحانك من مليك ما امنعك و جواد ما اوسعك و رفيع ما ارفعك ذو البهاء و المجد و الكبرياء و الحمد
سبحانك بسطت بالخيرات يدك و عرفت الهدايه من عندك فمن التمسك لدين او دنيا وجدك سبحانك خضع لك من جرى في علمك و
خشع لعظمتك ما دون عرشك و انقاد للتسليم لك

ص:369

كَلِّ خَلْقِكَ سُبْحَانَكَ لَا- تَحْسَبْ وَلَا- تَجَسَّسْ وَلَا- تَمَسَّسْ وَلَا- تَكَادُ وَلَا- تَمَاطُ وَلَا تَنَازِعْ وَلَا تَجَارِي وَلَا تَمَارِي وَلَا تَخَادِعْ وَلَا تَمَاطِرْ
سُبْحَانَكَ سَبِيلَكَ جَدِّدْ وَامْرُكْ رَشِدْ وَأَنْتَ حَيٌّ صَمَدٌ سُبْحَانَكَ قَوْلُكَ حَكْمٌ وَقَضَاؤُكَ حَتْمٌ وَأَرَادَتُكَ عِزْمٌ سُبْحَانَكَ لَا رَاذَ لِمَشِيَّتِكَ وَلَا
مَبْدَلَ لِكَلِمَاتِكَ سُبْحَانَكَ قَاهِرَ الْأَرْبَابِ بَاهِرَ الْأَيَّاتِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ بَارِيَّ السَّمَاتِ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا يَدُومُ بَدْوَامِكَ وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا
خَالِدًا بِنِعْمَتِكَ وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا يُوَازِي صَنْعَكَ وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا يَزِيدُ

ص:370

على رضاك و لك الحمد حمدا مع حمد كلّ حامد و شكرا يقصر عنه شكر كلّ شاكر حمدا لا ينبغي الا لك و لا يتقرّب به الا اليك حمدا
يستدام به الأول و يستدعى به دوام الآخر حمدا يتضاعف على كرور الأزمنه و تيزايد اضعافا مترادفه حمدا يعجز عن احصائه الحفظه و يزيده
على ما احصته في كتابك الكتبه حمدا يوازن عرشك المجيد و يعادل كرسيك الرفيع حمدا يكمل لديك ثوابه و يستغرق كلّ جزاء جزاؤه
حمدا ظاهره وفق لباطنه

ص:371

و باطنه وفق لصدق النبیّ فيه حمدا لم یحمدک خلق مثله ولا یعرف احد سواک فضله یعان من اجتهد فی تعدیده و یؤید من اغرق نزعا فی توفیته حمدا یجمع ما خلقت من الحمد و ینتظم ما انت خالقه من بعد حمدا لا حمد اقرب الی قولک منه و لا احمد ممّن یحمدک به حمدا یوجب بکرمک المزیّد بوفوره و تصله بمزیّد بعد مزیّد طولا منک حمدا یجب لکرم و جهک و یقابل عزّ جلالک ربّ صلّ علی محمّد و آل محمّد المنتجب المصطفی المکرّم المقربّ افضل صلواتک

ص: 372

و بارک علیه اتم برکاتک و ترحم علیه امتع رحمتک رب صل علی محمد و آلہ صلاه زاکیه لا تکون صلاه ازکی منها و صل علیہ صلاه نامیه لا تکون صلوه انمی منها و صل علیہ صلوه راضیه لا تکون صلوه فوقها رب صل علی محمد و آلہ صلوه ترضیه و تزیید علی رضاه و صل علیہ صلوه ترضیک و تزیید علی رضاک له و صل علیہ صلوه لا ترضی له الا بها و لا تری غیره لها اهلا رب صل علی محمد و آلہ صلاه تجاوز رضوانک و یتصل اتصالها ببقائک و لا ینفد

کلماتک ربّ صلّ علی محمّد و آلہ صلاہ تنتظم صلوات ملائکتک و انبیائک و رسلک و اهل طاعتک و تشتمل علی صلوات عبادک من جنّک و انسک و اهل اجابتک و تجتمع علی صلوه کلّ من ذرأت و برأت من اصناف خلقک ربّ صلّ علیہ و آلہ صلاہ تحیط بکلّ صلاہ سالفہ و مستأنفہ و صلّ علیہ و علی آلہ لک و لمن دونک و تنشیء مع ذلک صلوات تضاعف معها تلک الصّلموات عندها و تزیدها علی کرور الاّیام زیاده فی تضاعیف لا یعدّها غیرک ربّ

ص:374

صلّ على اطائب اهل بيته الذين اخترتهم لأمرک و جعلتهم خزنه علمک و حفظه دينک و خلفاءک في ارضک و حججک على عبادک و
طهّرتهم من الرّجس و الدّنس تطهيرا بارادتك و جعلتهم الوسيله اليک و المسلك الي جنتک ربّ صلّ على محمّد و آله صلوه تجزل لهم
بها من تحفک و کرامتک و تکمل لهم الأشياء من عطایاک و نوافلک و توقّر عليهم الحظّ من عوايدک و فوايدک ربّ صلّ عليه و عليهم
صلاه لا امد في اولها و لا غايه لأمدها و لا نهايه لأخرها ربّ صلّ

ص: 375

عليهم زنه عرشك و مادونه و مالا سمواتك و ما فوقهنّ و عدد ارضيك و ما تحتهنّ و ما بينهنّ صلاه تقربهم منك زلفى و تكون لك و لهم
رضا و متّصله بنظائرهنّ ابداهنّ اللهم انك ايدت دينك فى كلّ اوان بأمام اقمته علما لعبادك و منارا فى بلادك بعد ان وصلت حبله بحبلك و
جعلته الذريعه الى رضوانك و افترضت طاعته و حذرت معصيته و امرت بامثال امره و الانتهاى عند نهيه و الا يتقدمه متقدّم و لا يتأخر عنه

متأخر فهو عصمه اللاتذنين و كهف المؤمنين و عروه المتمسكين و بهاء العالمين اللهم فاوزع لوليك شكر ما انعمت به عليه و اوزعنا مثله فيه و اته من لدنك سلطانا نصيرا و افتح له فتحا يسيرا و اعنه بركنك الأعز و اشدد ازره و قوّ عضده و راعه بعينك و احمه بحفظك و انصره بملائكتك و امدده بجندك الأغلب و اقم به كتابك و حدودك و شرائعك و سنن رسولك صلواتك اللهم عليه و آله و احى به ما اماته
الظالمون من

ص: 377

معالم دینک و اجل به صداء الجور عن طریقته و ابن به الضّراء من سیلک و ازل به النّاکبین عن صراطک و امحق به بغاه قصدک عوجا و
الن جانبه لأولیائک و ابسط یده علی اعدائک و هب لنا رافته و رحمته و تعطفه و تحنّنه و اجعلنا له سامعین مطیعین و فی رضاه ساعین و الی
نصرته و المدافعه عنه مکنفین و الیک و الی رسولک صلواتک اللّهمّ علیه و آله بذلک متقرّبین اللّهمّ و صلّ علی اولیائهم المعترفین بمقامهم
المتّبعین منهم المقتفین آثارهم

ص: 378

المستمسكين بعروتهم المتمسكين بولايتهم المؤتمنين باماتهم المسلمين لأمرهم المجتهدين في طاعتهم المنتظرين أيامهم الماديين اليهم
اعينهم الصلوات المباركات الزاكيات و سلم عليهم و على ارواحهم و اجمع على التقوى امرهم و اصلح لهم شؤونهم و تب عليهم انك
انت التواب الرحيم و خير الغافرين و اجعلنا معهم في دار السلام برحمتك يا ارحم الراحمين اللهم هذا يوم عرفه يوم شرفته و كرمته و
عظمته نشرت فيه رحمتك و مننت فيه بعفوك

ص: 379

و اجزلت فيه عطيتك و تقصّلت به على عبادك اللهم و انا عبدك الذي انعمت عليه قبل خلقك له اياه فجعلته ممن هديته لدينك و وفقته
لحقك و عصمته بحبلك و ادخلته في خربك و ارشدته لموالاه اوليائك و معاداه اعدائك ثم امرته فلم ياتمر و زجرته فلم ينزجر و نهيته عن
معصيتك فخالف امرك الى نهيك لا معانده لك و لا استكبارا عليك بل دعاه هواه الى ما زيلته و الى ما حذرتة و اعانه على ذلك عدوك و
عدوه فاقدّم عليه عارفا

ص: 380

بوعیدک راجیا لعفوک واثقا بتجاوزک و کان احقّ عبادک مع ما مننت علیه الاّ یفعل وها انا ذا بین یدیک صاغرا ذلیلا خاضعا خاشعا خائفما
معترفا بعظیم من الذّنوب تحمّلتہ و جلیل من الخطایا اجترمتہ مستجیرا بصفحک لانّذا برحمتک موقنا انّہ لا یجیرنی منک مجیر و لا
یمنعنی منک مانع فعد علیّ بما تعود به علی من اقترف من تغمّدک وجد علیّ بما تجودّ علی من القی بیده الیک من عفوک و امنن علیّ بما
لا تعاضمک ان تمنّ به علی من املک من غفرانک

و اجعل لى فى هذا اليوم نصيبا انال به حظًا من رضوانك و لا تردنى صفرا ممًا ينقلب به المتعبدون لك من عبادك و ائى و ان لم اقدم ما
قدموه من الصالحات فقد قدمت توحيدك و نفى الأضداد و الأنداد و الاشباه عنك و اتيتك من الأبواب التى امرت ان تؤتى منها و تقربت
اليك بما لا يقرب به احد منك الا بالتقرب به ثم اتبعت ذلك بالإنابه اليك و التذلل و الاستكانه لك و حسن الظن بك و الثقة بما عندك و
شفعته برجائك الذى

ص: 382

قلّ ما يخيب عليه راجيك وسألتك مسأله الحقيّر الدليل البائس الفقير الخائف المستجير ومع ذلك خيفه وتضرّعا وتعوّذا وتلوّذا لا
مستطيلا بتكبر المتكبرين ولا متعاليا بداله المطيعين ولا مستطيلا بشفاعه الشّافعين وانا بعد اقلّ الأقلّين واذلّ الأذليّن ومثل الذّره او
دونها فيا من لم يعاجل المسيئين ولا ينده المترفين ويا من يمنّ باقاله العاثرين ويتفضّل بانظار الخاطئين انا المسئى المعترف الخاطى
العاثر انا الذى اقدم عليك مجتريا انا الذى عصاك

متعمّدا انا الّذى استخفى من عبادك و بارزك انا الّذى هاب عبادك و امنك انا الّذى لم يرهب سطوتك و لم يخف بأسك انا الجانى على
نفسه انا المرتهن ببليّته انا القليل الحياء انا الطويل العناء بحقّ من انتجبت من خلقك و بمن اصطفيته لنفسك بحقّ من اخترت من بريّتك و
من اجتبيت لسانك بحقّ من وصلت طاعته بطاعتك و من جعلت معصيته كمعصيتك بحقّ من قرنت موالاته بموالاتك و من نطت معاداته
بمعاداتك تغمّدنى فى يومى هذا بما

ص:384

تتغمّد به من جار اليك متتصّلاً و عاذ باستغفارك تائباً و تولّني بما تتولّي به اهل طاعتك و الزّلفي لديك و المكانه منك و توجّدني بما
تتوجّد به من وفي بعهدك و اتعب نفسه في ذاتك و اجهدها في مرضاتك و لا تؤاخذني بتفريطي في جنبك و تعدّي طوري في حدودك و
مجاوزه احكامك و لا تستدرجني باملائك لي استدراج من منعني خير ما عنده و لم يشركك في حلول نعمته و تبهني من رقد الغافلين و
سنه المسرفين و نعسه المخذولين و خذ بقلبي الي

ص: 385

ما استعملت به القانتين و استعبدت به المتعبدين و استنقذت به المتهاونين و اعذنى ممّا يباعدنى عنك و يحول بينى و بين حظّى منك و
يصدّنى عمّا احاول لديك و سهّل لى مسلك الخيرات اليك و المسابقه اليها من حيث امرت و المشاحّه فيها على ما اردت و لا تمحقنى
فيمن تمحق من المستخفين بما اوعدت و لا تهلكنى مع من تهلك من المتعرضين لمقتك و لا تتبرنى فيمن تتبر من المنحرفين عن سبلك
و نجّنى من غمرات الفتنة و خلّصنى من لهوات البلوى و اجرنى

ص:386

من اخذا الأملاء و حل بينى و بين عدوّ و يضلّنى و هوى يوبقنى و منقصه ترهقنى و لا تعرض عنّى اعراض من لا ترضى عنه بعد غضبك و
لا- تؤيسنى من الأمل فيك فيغلب علىّ القنوط من رحمتك و لا تمنحنى بما لا طاقه لى به فتبهظنى ممّا تحمّلنيه من فضل محبّتك و لا
ترسلنى من يدك ارسال من لا خير فيه و لا حاجه بك اليه و لا انابه له و لا ترم بى رمى من سقط من عين رعايتك و من اشتمل عليه الخزى
من عندك بل خذ بيدي من سقطه المتردّين و وهله المتعسّفين و زلّه المغرورين

وورطه الهالكين وعافني ممّا ابتليت به طبقات عبيدك وإمائك وبلغني مبالغ من عنيت به وانعمت عليه ورضيت عنه فأعشته حميدا و
توقّيته سعيدا وطوّقني طوق الأقلاع عمّا يحبط الحسنات ويذهب بالبركات و اشعر قلبي الازدجار عن قبائح السيئات و فواضح الحوبات و لا
تشغلني بما لا ادركه الأبك عمّا لا يرضيك عنّي غيره وانزع من قلبي حبّ دنيا دنيّه تنهى عمّا عندك و تصدّ عن ابتغاء الوسيله اليك و
تذهل عن التّقرب منك و زين لي التّفرد

ص: 388

بمناجاتك بالليل والنهار وهب لي عصمه تدنيني من خشيتك و تقطعني عن ركوب محارمك و تفكّني من اسر العظائم وهب لي التّطهير
من دنس العصيان و اذهب عني درن الخطايا و سربلني بسربال عافيتك و ردّني رداء معافاتك و جلّلي سوابغ نعمائك و ظاهر لديّ فضلك
و طولك و ايديني بتوفيقك و تسديدك و اعني على صالح النّيه و مرضّي القول و مستحسن العمل و لا تكلني الى حولي و قوتي دون حولك
و قوتك و لا تخزني يوم تبعثني للقائك و لا تفضحني

ص:389

بين يدى اوليائك و لا تنسنى ذكرک و لا تذهب عني شكرک بل الزمنيه فى احوال السّه هو عند غفلات الجاهلين لألائک و اوزعنى ان اثنى
بما اوليتنيه و اعترف بما اسديته اليّ و اجعل رغبتى اليک فوق رغبه الرّاعبين و حمدى اياک فوق حمد الحامدين و لا تخذلنى عند فاقتى
اليک و لا تهلكنى بما اسديته اليک و لا تجبهنى بما جبهت به المعاندين لک فائى لک مسلّم اعلم أنّ الحجّه لک و أنّک اولى بالفضل و
اعود بالاحسان و اهل التّقوى و اهل المغفره

ص:390

وانك بان تعفو اولى منك بان تعاقب و انك بان تستر اقرب منك الى ان تشهر فاحيني حيوه طيبه تنتظم بما اريد و تبلغ ما احب من حيث
لا اتى ما تكره و لا ارتكب ما نهيت عنه و امتنى ميته من يسعى نوره بين يديه و عن يمينه و ذللى بين يديك و اعزنى عند خلقك وضعنى اذا
خلوت بك و ارفعنى بين عبادك و اغننى عمّن هو غنى عني و زدنى اليك فاقه و فقرا و اعزنى من شماته الأعداء و من حلول البلاء و من
الذلّ و العناء تغمّدني فيما اطلعت عليه

ص: 391

مَنِّي بِمَا يَتَعَمَّدُ بِهِ الْقَادِرُ عَلَى الْبَطْشِ لَوْ لَا حَلْمَهُ وَالْأَخْذَ عَلَى الْجَرِيرَةِ لَوْ لَا أَنَاتَهُ وَإِذَا أَرَدْتَ بِقَوْمٍ فِتْنَهُ أَوْ سُوءَ فَنَجَّتِي مِنْهَا لَوْ إِذَا بَكَ وَأَذْلَمَ
تَقْمَنِي مَقَامَ فَضِيحِهِ فِي دُنْيَاكَ فَلَا تَقْمَنِي مِثْلَهُ فِي آخِرَتِكَ وَأَشْفَعْ لِي أَوَائِلَ مَنَّتِكَ بِأَوَاخِرِهَا وَقَدِيمَ فَوَائِدِكَ بِحَوَادِثِهَا وَلَا تَمُدِّدْ لِي مَدًّا يَقْسُو
مَعَهُ قَلْبِي وَلَا تَقْرَعْنِي قَارِعَهُ يَذْهَبُ لَهَا بِهَائِي وَلَا تَسْمَنِي خَسِيسَهُ يَصْغُرُ لَهَا قَدْرِي وَلَا نَقِيسَهُ يَجْهَلُ مِنْ أَجْلِهَا مَكَانِي وَلَا تَزْعُنِي رُوعَهُ
أَبْلَسْ بِهَا وَلَا خَيْفَهُ أَوْجَسْ دُونَهَا اجْعَلْ هَيْبَتِي فِي وَعِيدِكَ

ص: 392

و حذرى من اعدارك و انذارك و رهبتى عند تلاوه اياتك و امر لىلى بايقاظى فيه لعبادتك و تفردى بالتَّهَجُّد لكَ و تجرّدى بسكونى اليك
و انزال حوائجى بك و منازلتى اياك فى فكاك رقبتى من نارك و اجارتى ممّا فيه اهلها من عذابك و لا تذرنى فى طغيانى عامها و لا فى
غمرتى ساهيا حتّى حين و لا- تجعلنى عظه لمن اتّعظ و لا نكالا لمن اعتبر و لا فتنه لمن نظر و لا تمكر بى فيمن تمكر به و لا تستبدل بى
غبرى و لا تغير لى اسما و لا تبدل لى جسما و لا تتخذنى هزوا لخلقك و لا سخرىّا

لك ولا- تبعا الأ لمرضاتك و لا ممتهنا الأ بالانتقام لك و اوجدنى برد عفوك و روحك و ريحانك و جنّه نعيمك و اذقنى طعم الفراغ لما
تحبّ بسعه من سعتك و الاجتهاد فيما يزلف لديك و عندك و اتحنى بتحفه من تحفاتك و اجعل تجارتي رابحه و كرتى غير خاسره و
اخفى مقامك و شوّقى لقاءك و تب علىّ توبه نصوحا لا تبق معها ذنوبا صغيره و لا كبيره و لا تذر معها علانيه و لا سريره و انزع الغلّ من
صدرى للمؤمنين و اعطف بقلبى

ص:394

على الخاشعين وكن لى كما تكون للصالحين و حلنى حليه الممتين و اجعل لى لسان صدق فى الغابرين و ذكرنا ناميا فى الآخرين و واف
بى عرصه الأولين و تتم سبوع نعمتك على و ظاهر كراماتها لدى املا من فوائدك يدى و سق كرائم مواهبك الى و جاور بى الأطيبين من
اوليائك فى الجنان التى زينتها لأصفيائك و جللنى شرائف نحلک فى المقامات المعده لأحبائك و اجعل لى عندك مقبلا اوى اليه مطمئنا
و مثابه اتبوءها و اقرّ عينا و لا تقايسنى

ص: 395

بعظيمات الجرائر و لا- تهلكنى يوم تبلى السّرائر و ازل عنى كلّ شكّ و شبهه و اجعل لى فى الحقّ طريقا من كلّ رحمه و اجزل لى قسم
المواهب من نوالك و وقرّ علىّ حظوظ الإحسان من افضالك و اجعل قلبى واثقا بما عندك و همى مستفرغا لما هو لك و استعملنى بما
تستعمل به خالصتك و اشرب قلبى عند ذهول العقول طاعتك و اجمع لى الغنى و العفاف و الدّعه و المعافاه و الصّحّه و السّعه و الطّمانينه
و العافيه و لا تحبط حسناتى بما يشوبها من معصيتك و لا خلواتى بما

يعرض لى من نرغات فتنك و صن و جهى عن الطلب الى احد من العالمين و ذبنى عن التماس ما عند الفاسقين و لا تجعلنى للظالمين
ظهيرا و لا- لهم على محو كتابك يدا و نصيرا و حطنى من حيث لا اعلم حياطه تقينى بها و افتح لى ابواب توبتك و رحمتك و رافتك و
رزقك الواسع ائى اليك من الراغبين و اتمم لى انعامك ائى خير المنعمين و اجعل باقى عمرى فى الحجّ و العمرة ابتغاء و جهك يا ربّ
العالمين و صلّى الله على محمد و آله الطّيبين الطّاهرين و السلام عليه و عليهم ابد الأبدین

ص: 397

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام في يوم عرفه از دعاهایی که آن حضرت در روز عرفه می خواندند این دعا بود. روز عرفه نهمین روز از ماه ذی الحجه است. در وجه تسمیه این کلمه و جوهی گفته شده است. بعضی گفته اند که نام محلی است در دوازده میلی مکه که عرفاتش نیز می گویند، و در قرآن کریم این نام ذکر شده که می فرماید: «فَإِذَا أَفْضُتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ» (1)

و بعضی گفته اند که عرفه نام روز است و عرفات نام محل. و در روایتی است که: «ان جبرئیل عمد بابراهیم الی تلك البقعه فقال له: اعرف بها مناسکک و اعترف بذنبک فسمیت عرفه و عرفات» جبرئیل این قطعه از زمین را به حضرت ابراهیم ارائه فرمود و عرض کرد: مناسک خود را در این بقعه از زمین بشناس و به گناهت اعتراف بکن، از این جهت عرفه و عرفات نامیده شد. و گفته شده که جبرئیل علیه السلام پیش از آن که آن را ببیند برای حضرت ابراهیم توصیف کرده بود، هنگامی که آن را دید شناخت و فهمید این همان زمین است که قبلاً توصیف آن را شنیده بود.

و گفته شده از آن جهت او را عرفه گفتند که حضرت آدم و حوا در این سرزمین به یکدیگر رسیدند و همدیگر را شناختند.

و از این عباس روایت شده که حضرت ابراهیم علیه السلام در خواب دید که فرزند خویش را سر می برد. صبح که از خواب برخاست تمام روز را در فکر و اندیشه بود که مگر خوابش امری است از جانب خدای تعالی یا نه؟ و از این رو آن روز را ترویبه نامیدند. سپس در شب دوم نیز

ص: 399

همان خواب را دید، پس شناخت و دانست که امر به سر بریدن فرزند از جانب خدای تعالی است. نویسنده گوید: مؤید این روایت ابن عباس ظاهر آیه شریفه است که می فرماید: «يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ»⁽¹⁾ رزندم! من در خواب می بینم که تو را سر می برم. و اگر خواب دیدن حضرت ابراهیم یک شب بیش نبود می بایست بفرماید «انی رایت فی المنام» ادای رؤیا با صیغه مضارع که دلالت بر استمرار دارد مؤید روایت ابن عباس است «فافهم و اغتتم».

و صاحب کافی (قده) در کافی شریف ضمن حدیثی طولانی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت می فرماید: «ان جبرئیل انطلق بآدم من منی الی عرفات فاقامه علی العرف فقال: اذا غربت الشمس فاعترف بذنبك سبع مرّات و اسئل الله المغفره و التوبه سبع مرّات ففعل ذلك آدم علیه السلام و لذلك سمی العرف لان آدم اعترف فيه بذنبه و جعل سنّه لولده يعترفون بذنوبهم كما اعترف آدم» جبرئیل حضرت آدم را از منی به عرفات برد و او را در جای بلندی نگاه داشت و عرض کرد:

هنگامی که آفتاب غروب کرد هفت بار به گناهت اعتراف کن و هفت بار از خدای تعالی آمرزش و توبه تقاضا کن، و آدم این کار را انجام داد از این رو عرف نامیده شد، زیرا آدم علیه السلام در این روز اعتراف به گناه خویش نمود و آن اعتراف را برای فرزندان خود راه و رسمی قرار داد که آنان نیز به گناهان خود اعتراف کنند همان گونه که حضرت آدم اعتراف کرد.

قال صلوات الله عليه: الحمد لله رب العالمين حمد و ستایش مخصوص خدایی است که تربیت کننده و صاحب و مالک همه جهانها و جهانیان است.

که هر کوكب در این عالم جهانی است جداگانه زمین و آسمانی است

*

«اللهم لك الحمد بديع السموات و الارض ذا الجلال و الاكرام» بارالها سپاس تنها برای تو است که پدیدآورنده آسمانها و زمینی و صاحب صفات جلال و جمالی.

صمدا مدح تو گویم که تو پاکی و خدایی نروم جز به همان ره که توام راهنمایی

لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید مگر از آتش دوزخ بودش راه رهایی

*

ص: 400

«رَبُّ الْارْبَابِ وَالْهَ كُلُّ مَالُوهُ وَخَالِقُ كُلِّ مَخْلُوقٍ» ای مالک و دارنده همه مالکان و دارندگان و خدا و معبود هر پرستیده ای و آفریننده هر آفریده ای.

«و وارث کل شیء ای میراث برنده هر چیز. چنان که فرماید: وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِه ارث بردن آسمانها و زمین مخصوص خدای تعالی است.

«لیس کمثله شیء» هیچ چیز مانند او نیست. شاید اقتباس از آیه شریفه باشد که می فرماید:

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ.

«و لا یغرب عنه علم شیء» علم چیزی از او پنهان نمی باشد. شاید اشاره باشد به ذیل آیه شریفه که می فرماید: «وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» اوست شنوا و بینا.

«و هو بکل شیء محیط» و او به هر چیزی احاطه دارد.

«و هو علی کل شیء رقیب» و او بر هر چیزی مراقب و نگهبان است.

«انت الله لا اله الا انت» تویی خدایی که معبودی جز تو نیست.

«الاحد المتوحد الفرد المتفرد» یکتای تنهای یگانه بی مانند.

«و انت الله لا اله الا انت الکریم المتکرم» تویی خدایی که معبودی جز تو نیست، کریم و بخشنده ای در منتهای کرم.

«العظیم المتعظیم الکریم المتکبر» بزرگی که در عظمت بی نظیری و بزرگواری که بزرگی لایق تو است و غیر تو را نسزد که بزرگی نماید زیرا، همگی میان تهی و فقیر بالذات هستند این تویی که صمدیت زینده توست و تکبر ردای خاص توست؛ چنان که در حدیث است:

«الکبریاء ردائی» دیگران را که ذاتا فقیر و نیازمند و بی چیز و گدایند با کبریا چه نسبت؟ به قول مولانا:

ناز را رویی بیاید همچو ورد تو نداری گر دهد خوئی بگرد

زشت باشد روی نازیبا و ناز عیب باشد چشم نابینا و باز

*

«و انت الله لا اله الا انت العلی المتعال الشدید المحال» تویی خدایی که سزاوار پرستش جز تو هیچ نیست زیرا بلندمرتبه ای در منتهای بلندی و سخت انتقام گیرنده ای.

«و انت الله لا اله الا انت الرحمن الرحیم العلیم الحکیم» تویی خدایی که معبود به حقی جز

تو نیست. تو بخشنده و مهربانی دانا و حکیمی، همه افعال تو از روی علم و حکمت است ظهور و تجلی علم و حکمت حق تعالی در تمام موجودات از ذره ارضی تا اجرام عظیم آسمانی از ثری تا ثریا برای ارباب بصیرت هویدا و آشکار است.

چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است آن بینی

گر به اقلیم عشق روی آری همه آفاق گلستان بینی

آنچه بینی دلت همان خواهد و آنچه خواهد دلت همان بینی

دل هر ذره ای که بشکافی آفتابیش در میان بینی

از مضیق حیات گر گذری وسعت ملک لا مکان بینی

آنچه نشنیده گوش آن شنوی و آنچه نادیده چشم آن بینی

تا به جایی رساندت که یکی از جهان و جهانیان بینی

با یکی عشق ورز از دل و جان تا به عین یقین عیان بینی

که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو

*

«و انت الله لا اله الا انت السميع البصير القديم الخبير» و تویی خدایی که جز تو معبود به حقی نیست شنوا و بینا و ازلی و آگاه. استاد شعرانی می گوید: حکیم آن است که همه چیز را چنان که هست بداند و هر کار را چنان که باید به جای آورد، و سمیع در خداوند علم به دیدنی ها و شنیدنی ها است نه به آلت و تأثر و انفعال؛ چنان که طبیب می داند درد بیمار در کدام عضو اوست و بهتر از بیمار می داند اما خود از درد او متأثر نشود، خداوند هم علم به مسموعات و مبصرات دارد بی چشم و گوش و بعضی عوام فلاسفه که سخن ابن سینا و امثال او را درست ادراک نکردند و مقصود آنها را در نیافتند علم خداوند را به جزئیات به سبب بی آلتی انکار کردند.

نکته: صفات در ذات حق تعالی به واسطه سبوحیت و قدوسیّت ذات مقدس به عنوان خذ الغایات و اترک المبادی است (دقت شود).

در حدیث اهل بیت علیهم السلام آمده است «سمینا ربنا سمیعا لانه لا یخفی علیه ما یدرک بالاسماع و سمیناه بصیرا لانه لا یخفی علیه ما یدرک بالابصار» ما پروردگار خود را شنوا نامیدیم از آن رو که

آنچه با گوشها درک می شود بر او مخفی نیست و او را بینا نامیدیم از آن جهت است که آنچه با دیده ها درک می شود از جناب او پنهان نیست.

«القدیم الخیر» سید شارح (رض) فرماید: قدیم موجودی را گویند که بودش از دیگری نباشد و این معنی ملازم با وجوب وجود است، پس نام قدیم به این معنی مخصوص ذات مقدس واجب تعالی است و معانی دیگری نیز نقل کرده است و نام مبارک «الخیر» بدان معناست که هیچ خبری از اخبار باطنی از جنابش پنهان نباشد. پس در ملک و ملکوت چیزی جریان نمی یابد و ذره ای متحرک و ساکن نمی شود و جانی مضطرب و آرام و مطمئن نگردد مگر آن که خبر او نزد خدای تعالی است. پس خیر به معنای علیم است با این فرق که علم اگر متعلق به امور مخفیّه باطنیه باشد آن را خبر و نیت گویند و صاحب آن علم را خیر نامند.

«و انت الله لا اله الا انت الکریم الا- کرم الدائم الا- دوم» تویی آن خدای و معبود بر حقی که معبود به حقی بجز تو نیست، بزرگوار و بزرگوارتری، همیشه ای و در نهایت همیشگی.

*نکته

هیئت افعال التفضیل اگر در مخلوق استعمال شود بدان معناست که در مبدأ اشتقاق هر دو شریکند ولیکن یکی بیشتر از دیگری دارد، ولیکن در خالق متعال این چنین نیست و هیچ مخلوقی با خالق در مبدأ اشتقاق شرکت ندارد بلکه فقط مزیت و برتری را می رساند و از این روست که در کلمات بزرگان غالباً و الله العالم آمده است نه و الله اعلم، تا این نکته ادبی رعایت شده باشد.

«و انت الله لا اله الا انت الاول قبل کل احد» و تویی خدایی که جز تو معبود به حقی نیست، پیش از هر اول و آغازی.

«و الا- خر بعد کل عدد» و پس از هر شمرده شده ای. و به عبارت دیگر اگر سلسله ممکنات را زنجیر وار قرار دهیم به طوری که هیچ واحدی از ممکنات در خارج آن سلسله نباشد خدای تعالی آخر آفرینش خواهد بود.

قوله علیه السلام الاول قبل کل احد و الاخر بعد کل عدد: پیش از هر چیز و پس از هر چیز عبارت از علیت فاعلی و غایی است؛ چنان که در اول دعا فرمود: «آفریننده هر چیز و وارث هر چیز» و مراد پیش و پس زمانی نیست چون ممکنات فانی مطلق نمی شوند، بهشت و دوزخ

جاویدانند و مردم آن دو نیز همیشه هستند و زمانی نباشد که همه فانی شوند و جز خدای هیچ نماند جز به مذهب جهم بن صفوان که گفت بهشت و دوزخ نیز فانی شوند.

و سید شارح فرماید: «هو اول بما هو آخر و آخر بما هو اول بلا تغییر فی ذاته و صفاته» و چون همه چیز طالب کمال است و کمال مطلق مختص ذات اوست پس منتهای همه حرکات و مقصود همه کائنات و غایت همه موجودات اوست.

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (1) و است آغاز و انجام و ظاهر و باطن و او است بسیار دانا به هر چیز.

«و انت الله لا اله الا انت الدانی فی علوه و العالی فی دنوه» و تویی خدایی که معبود به حقی بجز تو نیست با مقام شامخ و بلندی که تو راست، به هر چیز نزدیکی و با آن که به همه چیز نزدیکی بلند و برتری.

دوست نزدیک تر از من به من است وین عجب تر که من از وی دورم

چه کنم با که توان گفت که یار در کنار من و من مهجورم

*

«و انت الله لا اله الا انت ذو البهاء و المجد و الکبرياء و الحمد» تویی خدایی که جز تو معبود به حقی نیست، دارای عظمت و بزرگواری و بزرگی و سپاس.

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم وز هر چه گفته ایم و شنیدیم و خوانده ایم

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

*

«انت الله لا اله الا انت الذی انشأت الاشياء من غیر سنخ و صورت ما صورت من غیر مثال» تویی آن خداوندی که بجز تو خدایی نیست، خدایی که چیزها را بدون آن که از ریشه و مایه ای باشند آفریده ای «و صورت ما صورت من غیر مثال» و صورتها که نگاشتی چه صور نوعیه جسمیه یا شخصیه و عنصریه و یا فلکیه همه و همه بدون نمونه و مانند بود. قوله علیه السلام و صورت ما صورت من غیر مثال: هم ماده مخلوق است و هم صورت و اگر خداوند خلقت

ص: 404

هر چیز از ماده میگرد ماده قدیم بود و ماده بی صورت نباشد پس صورت نیز قدیم بود با آن که محتاج قدیم نباشد و ماده محتاج صورت است و صورت محتاج ماده پس هر دو مخلوقند.

«و ابتدعت المبتدعات بلا احتذاء» و پدیده ها را بدون پیروی از دیگری پدید آوردی.

«انت الّذی قدرت کلّ شیء تقدیرا» تویی آن خدایی که هر چیز را توان بخشیدی توانی سزاوار او و آن مقدار که مقتضای حکمت بود.

سید شارح (رض) از راغب نقل می کند که گفته است تقدیر الهی مر اشياء را بر دو وجه است: یکی به آن است که قدرت به او عطا فرماید، و دوم آن که آن به مقدار مخصوص و طور مخصوص قرار می دهد بر حسب آنچه حکمت اقتضا می کند و این از آن جهت است که فعل خدای تعالی بر دو قسم است: یک قسم آن است که آن بالفعل ایجاد فرموده یعنی همه استعدادات آن چیز فعلیت دارد و آن را به طور کامل خلق فرموده آنچنان که بودن و فاسد شدن را بر آن راهی نیست، و هست تا هنگامی که خدای تعالی اراده فرماید فنا و یا تبدیل آن را، مانند آسمانها و آنچه در آنهاست.

و قسم دیگر آن است که اصل آن را بالفعل وجود بخشیده و لکن اجزای آن را بالقوه عطا فرموده است و آن را آنچنان تقدیر فرموده که نمی تواند برخلاف تقدیرش حرکت کند، مانند آنچه در هسته خرما قرار داده که باید از آن قوه نخل به عمل بیاید نه درخت سیب و زیتون، و ماده منوی آدمی را آنچنان تقدیر فرموده که از آن آدمی به عمل آید نه حیوان دیگر.

پس تقدیر خدای تعالی بر دو گونه است: یکی آن که چیزی محکوم است که چنین و چنان باشد و چنین و چنان نباشد و آیه شریفه «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا»⁽¹⁾ تقدیر بدین معنی است.

دوم تقدیر به معنای قدرت بخشیدن است، چنانچه آیه شریفه «فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ»⁽²⁾ اشاره به آن دارد خصوصا بنابر قرائت با تشدید «قدرنا»، پایان سخن راغب به اختصار.

نویسنده گوید: این سخن راغب با پیشرفتهای علمی که عصر حاضر شاهد آن است درست نیاید مخصوصا با قضیه استنساخ که امروزها ذهن بشر را به خود معطوف ساخته و پاره ای از مقامات روحانی مسیحیت آن را تحریم کرده اند به واسطه مفاسدی که بر آن مترتب است و به فرض که مسئله استنساخ تحقق عملی یابد باز ابداع نمی تواند باشد بلکه دستیابی به

ص: 405

1- سورة طلاق، آیه 3.

2- سورة مرسلات، آیه 23.

قانونی از قوانین الهیه است که در مخلوقات ایداع فرموده. پس میان ابداع و ایداع تفاوت از زمین تا آسمان است (دقت شود).

«و یسرت کل شیء تیسیرا» و هر چیز را برای آنچه از آن خواسته می شود آماده فرمودی.

«و دبرت ما دونک تدبیرا» و آنچه را که جز ذات مقدس تو است (همه موجودات) نظم داده و آراسته گردانیده ای.

قوله علیه السلام و دبرت ما دونک تدبیرا: نظم و تقدیر و ترتیب حکمت است نه ایجاب طبیعت. و جاهلان گویند چون پیوسته نخل از تخم خرما روید و گندم از گندم و جو از جو و سیب از سیب با شرایط طبیعی که تخلف نپذیرد پس همه چیز کار طبیعت است نه فاعل مختار، و مختار باید کار گوناگون کند.

و امام علیه السلام فرماید: خدای تعالی برای هر چیز اندازه معین کرد و آن را آماده کاری فرمود و آن کار را بر او آسان کرد و پس این نظم آفرینش پروردگار است و مسخر اوست.

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار

هر که امروز نبیند اثر قدرت او غالب آن است که فرداش نبیند دیدار

«و من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخره اعمی و اضلّ سیبلا»

آن صانع لطیف که بر فرش کائنات چندین هزار صورت زیبا نگار کرد

بحر آفرید و بر و درختان و آدمی خورشید و ماه و انجم و لیل و نهار کرد

ایوان نعمتی که نشاید سپاس گفت اسباب راحتی که نتوان شمار کرد

آثار رحمتی که جهان سر به سر گرفت احوال منتهی که فلک زیر بار کرد

*

«انت الذی لم یعنک علی خلقک شریک و لم یوازرک فی امرک وزیر» تویی آن خدایی که در آفریدنت شریک و انبازی یاریت نکرده و در کار آفرینش وزیر و معاونی تو را یاری نکرده است زیرا غنی مطلق هستی و بر همه چیز توانا، پس نیازی به وزیر و معاون نبوده.

قوله علیه السلام: انت الذی لم یعنک علی خلقک شریک: اشاره به ردّ جماعتی از عوام

غلاهِ است که گویند خداوند کار خود را به امامها عليهم السلام تفویض کرد و عوام فلاسفه که پندارند عقول عشره و نفوس کلیه در آفرینش دخیلند و یاری حق می کنند با آن که عقول مانند ملانکه مأمورند وسایط و معدّات هیچکاره اند مانند پدر و مادر برای فرزند و آفرینش از حق است.

«و لم یکن لک مشاهد و لا نظیر» و بیننده و نظرکننده ای برای تو نبوده است (یا بیننده و ماندی برای تو نبوده است). احتمال می رود که این جمله نورانی اشاره باشد به آیه شریفه «ما اَشَدَّ هَدْيُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ اَنْفُسِهِمْ» (1) نان (ابلیس و ذریه او) نه هنگام آفرینش آسمانها و زمین حضور داشتند و نه به هنگام آفرینش خودشان. و در بعضی نسخه ها آمده «و لم یکن لک مشابه» (به جای مشاهد) و بی مناسبت نیست به قرینه (و لا نظیر).

«انت الذی اردت فکان حتما ما اردت و قضیت فکان عدلا ما قضیت و حکمت فکان نصفاً ما حکمت» تویی آن خدایی که اراده فرمودی و اراده ات واجب و لازم گردید و حکم فرمودی و حکمت براساس عدالت بود و فرمان دادی و آنچه فرمان دادی از روی انصاف و دادگری بود.

غنی مطلق و قادر علی الاطلاق را بجز عدل و داد نشاید که: انما یحتاج الی الظلم الضعیف و تعالیت عن ذلک علوا کبیرا» ظلم که به معنای پایمال کردن حقوق دیگران است ریشه اش عجز و ناتوانی از استیفای حقوق خویش است و خدای توانا عزیزتر از آن است که ظلم به ساحت کبریای او راه بیابد.

«انت الذی لا یحویک مکان و لم یقم لسلطانک سلطان و لم یعیک برهان و لا بیان» تویی آن خدایی که جایی فراگیر تو نیست و هیچ سلطنتی در برابر سلطنت تو توان مقاومت ندارد و هیچ دلیل و برهانی و هیچ سخن فصیح و روشنی تو را عاجز نتواند ساخت.

«انت الذی احصیت کل شیء عددا و جعلت لکل شیء امداً» تویی آن خداوندی که هر چیز را یکایک شمرده ای و برای هر چیز پایان معینی قرار دادی.

«و قدرت کل شیء تقدیرا» و هر چیز را به مقدار معلوم آفریدی. گفته شده است که این جمله دعا از آیه شریفه اقتباس شده است که «وَ اَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَ اَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا» (2) خداوند به آنچه نزد رسولان است احاطه کامل دارد و به شماره هر چیز در عالم به خوبی آگاه است.

ص: 407

1- سوره کهف، آیه 51.

2- سوره جن، آیه 28.

«انت الذی قصرت الاوهام عن ذاتیتک و عجزت الافهام عن کیفیتک و لم تدرک الابصار موضع اینتیک» تویی آن که وهمها و اندیشه ها از ادراک کنه و حقیقت ذات تو قاصر گشته اند و فهمها و دانشها از چگونگی تو عاجز و ناتوان مانده اند و دیده ها جایگاه تو را در نیافتند چون جسم نیستی که متحیز مکان باشی.

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم و زهر چه گفته ایم و شنیدیم و خوانده ایم

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

*

توضیح

اطلاق کیفیت بر ذات مقدس حق تعالی نه به طوری است که در ذهن ما از کیفیت وجود دارد بلکه به نحوی که لایق مقام قدس او جلّ شانه است مانند دیگر الفاظ مشترکه از قبیل ذات و موجود و عالم و قادر و سمیع و بصیر که به عقل ما درک نشود و به تصور ما نیاید؛ چنان که در کافی شریف از امام صادق علیه السلام روایت می کند در باب اطلاق القول بانه شیء که حضرت فرمود: «و لکن لا بدّ من اثبات ان له کیفیه لا- يستحقّها غیره و لا یشارک فیها و لا یحاط بها و لا یعلمها غیره» کیفیتی برای ذات اقدس اثبات می شود که دیگری را نشاید و دیگری جز او تعالی نه شریک در آن است و نه احاطه بر آن دارد و نه آن را می داند، و از این رو امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «ما وحده من کیفه».

و امام باقر علیه السلام فرمود: «لیس لکونه کیف و لاله این کان اول بلا کیف و یكون آخر بلا این». و از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «کیف اصف ربّی بالکیف و الکیف مخلوق و اللّٰه لا یوصف بخلقه». و اخبار در این زمینه فراوان رسیده است.

«و لم تدرک الابصار موضع اینتیک» دیده ها جای کجایی تو را در نیافتند.

«انت الذی لا تحد فتکون محدودا و لم تمثّل فتکون موجودا و لم تلد فتکون مولودا» تویی آن که پایانی برای تو نیست تا به آنجا محدود و پایان پذیر باشی.

حدّ وجود ماهیت است و هر ممکن محدود است یعنی خاصیت خود را دارد و کار خود را میتواند نه کار موجود دیگر را اما خداوند تعالی محدود نیست و گفته اند بسیط الحقیقه کل

الاشیاء و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود با همه چیز است نه آن که به درون آنها فرو رفته باشد و غیر از هر چیز است نه آن که جدا باشد جدایی او بعزلت نیست بلکه بصفه است و این معنی را با لفاظ مختلف تکرار فرموده است.

و لم تمثل فتكون موجودا و در عقول و اوهام مصوّر نشده ای تا موجود شده باشی و چیزی از تو خارج نشده که تو از چیزی خارج شده باشی.

صفات که بر ذات مقدس اطلاق می شود از سنخ صفاتی نیست که در مخلوق است «و تنزه عن مجانسه مخلوقات» و از این رو کیفیت حق تعالی و تقدس اگر در کلمات بعضی از بزرگان دیده شود کیفیتی است مخصوص همان ذات. از این رو در کافی شریف در باب این که آیا می توان به خدای تعالی «شیء» گفت یا نه؟ از حضرت روایت می کند که فرمود: «و لکن لا تبلة من اثبات ان له کیفیة لا یتحقها غیره» انتهی.

قوله علیه السلام: لم تمثل فتكون موجودا: موجود اسم مفعول از (وجد یجد) به معنی یافتن و حس کردن است و اطلاق موجود بر خداوند تعالی به این معنی جایز نیست، اما در اصطلاح به معنای بود و هست باشد و بدین معنی خداوند موجود است و مقابل آن معدوم باشد. و طوایف اسلام اسماء خداوند را توقیفی دانند، یعنی هر نام را بی رخصت بر خداوند تعالی اطلاق نکنند هر چند صفت و مبدأ آن در خداوند باشد، مانند «ان الله اشتری من المؤمنین اموالهم» با این حال او را مشتری نتوان گفت مگر برای بیان فعل نه تسمیه یعنی آن که مشتری از نامهای خدا باشد و «انتم ترعونه ام نحن الزارعون» خداوند خود را در مقام بیان فعل زارع خواند اما در تسمیه نمی توان او را زارع نامید و در همین دعای مبارک پس از چند سطر خداوند را به حکیم ما اعرفک وصف کرد اما او را عارف نتوان گفت، چون در مقام تسمیه هر لفظ دلالت بر مقام ذات و تعیین آن می کند مستقلا با نظر غیر مستقل به صفت.

اما در مقام توصیف و بیان افعال دلالت بر فعل وصف می کند به نظر مستقل و دلالت بر ذات می کند به نظر غیر مستقل؛ از این جهت بین تسمیه و توصیف فرق بسیار است؛ چنان که اگر وزیر یا تاجری دست خود را بسیار می شوید می توان گفت: «هو یغسل یده کثیرا» اما نمی توان گفت او غسل است و مرحوم فیض علیه الرحمه پس از (لم تمثل فتكون موجودا) گفت: «لا ین ما یقبل التمثل یقبل الایجاد» گویا تمثل را به معنای مانند داشتن و موجود را به معنی موجد اسم مفعول از باب افعال به معنای هستی یافته و موجود شده گرفته است، و

حاصل معنی این می شود: تو مانند نداری تا آن که مخلوق باشی.

و سید شارح علیه الرحمه وجود را چنان که ما گفتیم به معنای ادراک کردن آورده اما تمثیل را مانند فیض رحمه الله به معنای مانند داشتن دانسته است، و از او عجیب است، و الجواد قد یکبوه، و ممثل به معنای برپا ایستاده و تمثال از همان ماده است در نهاییه ابن اثیر گوید: «فی الحدیث فقام النبی صلی الله علیه و آله ممثلاً یروی بکسر الثاء و فتحها ای منتصباً قائماً و فیه اشدّ الناس عذاباً» ممثل ای مصور و یقال مثلت بالتثقیل و التخیف اذا صورت مثلاً و التمثیل الاسم منه و در حواشی داماد علیه الرحمه در تفسیر این کلمه چیزی نیافتیم. پایان سخن دانشمند محترم آیه الله شعرانی.

و این که فرمود: «لا یستحقها غیره» تا توهم نشود که مقصود از کیفیت همان معنای معروف آن است که عبارت است از هیئتی که نظر به اتصاف آن به صفاتی که تابع حدوث است و موجب آن می شود که از موصوفات تمیز پیدا کند و موضوعاتش از آن متأثر گردد که این معنا درباره خدای تعالی که واجب بالذات است محال می باشد. و در روایات متعدده این صفت از خدای تعالی نفی شده است چنان که امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه ای می فرماید: «لا- تقع الاوهام له علی صفة و لا تعقد القلوب منه علی ما وجده من کیفیته». و هم آن حضرت فرمود: «ما وحده من کیفه» ای وصفه بکیفیه.

و امام باقر علیه السلام فرمود: «لیس لکونه کیف و لاله این، کان اولاً بلا کیف و یکون آخراً بلا این» و از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «کیف اصف ربی بالکیف و الکیف مخلوق و الله لا- یوصف بخلقه» و نظیر این تعبیرات در اخبار بسیار به چشم می خورد. قوله علیه السلام «و لم تدرک الابصار موضع اینتیک» دیده ها جای کجایی تو را در نیافتند زیرا جسم نیستی. سپس عرض می کند:

«انت الذی لا تحدّ فتکون محدوداً و لم تمثّل فتکون موجوداً و لم تلد فتکون مولوداً» تویی آن که پایانی برای تو نیست تا به آنجا محدود و منتهی گردی و در عقول و اوهام مصور نشده ای تا به وجود آمده باشی و والد نبوده و فرزندی نیاورده ای تا مولود باشی.

فرزند از زیادتی تن پدر و مادر آفریده می شود، و هرکس فرزند آورد تنی دارد قابل کاهش و افزایش و مادّی است چون در معرض تغیر است و هر موجود مادّی محتاج به امکان استعدادی ماده است و ناچار حادث زمانی و مخلوق است و اگر خداوند تعالی فرزند داشت خود فرزند دیگری و آماده به سبب معدّات سابق بود، تعالی عن ذلک.

انت الّذی لا ضدّ معک فیعاندک، و لا عدل لک فیکاکثرک، و لا ندّ لک فیعارضک تویی آن کس که ضدّی نداری تا با تو دشمنی کند و ماندی نداری تا با تو ستیز کند و همتایی نداری تا با تو معارضه نماید.

انت الّذی ابتداء، و اختراع، و استحدث، و ابتدع، و احسن صنع ما صنع تویی آن که آغاز کرد و اختراع نمود و ایجاد کرد و پدید آورد و هرچه ساخت نیکو ساخت.

سبحانک! ما اجلّ شانک، و اسنی فی الاماکن مکانک، و اصدع بالحقّ فرقانک! منزهی تو! چقدر شأن تو والاست و در میان منزلتها منزلت تو چقدر بلند است و چقدر روشن کننده است میزانی که تو برای تشخیص حق و باطل قرار دادی.

سبحانک! من لطیف ما الطفک، و رؤف ما ارفک، و حکیم ما اعرفک! منزهی تو! نازک بینی که چقدر نازک بینی تو زیاد است و مهربانی که چقدر مهربانی تو فراوان است و فرزانه ای که چقدر شناخت تو بسیار است.

سبحانک! من ملیک ما امنعک، و جواد ما اوسعک، و رفیع ما ارفعک! ذو البهاء و المجد و الکبرياء و الحمد منزهی تو! پادشاهی که چقدر توانایی تو زیاد است و سخاوتمندی که چقدر سخاوت تو گسترده است و بلندمرتبه ای که چقدر مرتبه تو بلند است، صاحب ارزش و مجد و عظمت و ستایش.

سبحانک! بسطت بالخیرات یدک، و عرفت الهدایه من عندک، فمن التمسک لدین او دنیا وجدک! منزهی تو! دستان خود را با نیکیها گشوده ای و هدایت از جانب تو شناخته شده است، پس کسی که تو را برای دین یا دنیایش بخواهد، پیدایت می کند.

سبحانک! خضع لک من جری فی علمک، و خشع لعظمتک ما دون عرشک، و انقاد للتّسلیم لک کلّ خلقک! منزهی تو! هرکس که در علم تو گذشته، در برابر تو خاضع است و هرچه در زیر عرش توست در برابر عظمت تو خشوع دارد و همه آفریدگانت در برابر تو تسلیم و فرمانبردارند.

قوله علیه السلام و خشع لعظمتک ما دون عرشک: عرش به تفسیری علم حق است یعنی هر چه علم تو بدان تعلق گیرد پیش تو فروتنی و به تفسیر دیگر محدّد الجهات است چون به دلیل های قطعی ثابت شده است که فضا غیر متناهی نیست و هر جسمی مکان طبیعی دارد پیش از خود او آماده برای وی پس چه مانع از آن که جسمی عظیم محیط به همه فضا موجود

باشد و این که امروز فضا را نامتناهی گویند اگر غرض مبالغه نباشد ما آن را صحیح ندانیم چون هرچه مردم امروز گویند صحیح نیست و مسائل بسیار در مطاوی کتب ماست در فلسفه و نجوم و طب و علوم ریاضی که میان ایشان شایع نیست و بسا مطالب که علمای ما می دانستند اما اختراع و کشف آنها را اینها به خود نسبت می دهند. بالجمله متناهی بودن فضا ادله متقن دارد.

باید دانست که این دعا خصوصا در توحید نکات و دقایق بسیار دارد که در ذیل این صفحات نمی گنجد وفقنا الله لفهمه و نشره.

سبحانک! لا- تحسّ و لا- تجسّ و لا- تمس و لا- تکاد و لا تماط و لا تنازع و لا تجاری و لا تماری و لا تخادع و لا تماکر! منزهی تو! در محدوده حواس قرار نمی گیری و نمی توان تو را با دست لمس کرد و نمی توان با تو با اعضا تماس گرفت و نمی توان به تو نیرنگ زد و تو را دور کرد و نمی توان با تو ستیز نمود و نمی توان بر تو غلبه کرد و نمی توان با تو جدال نمود و نمی توان با تو خدعه کرد و نمی توان با تو مکر نمود.

سبحانک! سیبلیک جدد و امرک رشد، و انت حیّ صمد منزهی تو! راه تو هموار است و فرمان تو سبب راهنمایی است و تو زنده و بی نیازی.

سبحانک! قولک حکم، و قضاؤک حتم، و ارادتک عزم! منزهی تو! سخن تو دادرسی و قضای تو حتمی و اراده تو قطعی است.

سبحانک! لا راّد لمشیّتک، و لا مبدّل لکلماتک! منزهی تو! کس نتواند مشیت تو را برگرداند و کس نتواند کلمات تو را تغییر دهد.

سبحانک! باهر الایات، فاطر السموات، باری السموات! منزهی تو! ای کسی که نشانه هایش روشن است و ای پدیدآورنده آسمانها و ای آفریننده جانها.

لک الحمد حمدا یدوم بدوامک سپاس بر تو، سپاسی که با ابدیت تو ابدی باشد.

و لک الحمد حمدا خالدا بنعمتک و سپاس بر تو، سپاسی که چون جاودانگی نعمت تو جاوید باشد.

و لک الحمد حمدا یوازی صنعک و سپاس بر تو، سپاسی که برابر با صنعت تو باشد.

و لک الحمد حمدا یزید علی رضاک و سپاس بر تو، سپاسی که بر خوشنودیت بیافزاید.

و لک الحمد حمدا مع حمد کلّ حامد، و شکر ایقصر عنه شکر کلّ شاکر و سپاس بر تو، سپاسی

که همراه با سپاس هر سپاس کننده ای باشد و شکر و شکر هیج شکرکننده ای به آن نرسد.

حمدا لا ینبغی الا لک، و لا یتقرَّب به الا الیک سپاسی که جز شایسته تو نباشد و به وسیله آن جز به تو تقرب حاصل نشود.

حمدا یستدام به الاوّل، و یستدعی به دوام الاخر سپاسی که سپاس نخستین با آن ادامه یابد و جاودانگی سپاس آخرین از آن درخواست شود.

حمدا یتضاعف علی کرور الازمنه، و یتزاید اضعافا مترادفه سپاسی که با گذشت زمانها چند برابر شود و چند برابر پی در پی بیفزاید.

حمدا یعجز عن احصائه الحفظه، و یزید علی ما احصته فی کتابک الکتبه سپاسی که فرشتگان نگهبان از شمارش آن ناتوان باشند و بر آنچه فرشتگان نویسنده در کتاب تو نوشته اند افزون باشد.

حمدا یوازن عرشک المجید، و یعادل کرسیک الرفیع سپاسی که با عرش با عظمت تو برابری کند و با کرسی بلند تو معادل باشد.

حمدا یکمل لدیک ثوابه، و یستغرق کلّ جزاء جزاؤه سپاسی که ثواب آن نزد تو کامل باشد و پاداش آن همه پاداشها را فراگیرد.

حمدا ظاهره وفق لباطنه، و باطنه وفق لصدق النّیه سپاسی که ظاهر آن با باطن آن مطابق باشد و باطن آن با درستی تبت هماهنگ باشد.

حمدا لم یحمدک خلق مثله، و لا یعرف احد سواک فضله سپاسی که هیچ آفریده ای مانند آن، تو را سپاس نکرده باشد و کسی جز تو برتری آن را نداند.

حمدا یعان من اجتهد فی تعدیده، و یؤیّد من اغرق نزعا فی توفیته سپاسی که هرکس در شمارش آن بکوشد، یاری شود و کسی که در کامل به جا آوردن آن بکوشد تأیید گردد.

حمدا یجمع ما خلقت من الحمد، و ینتظم ما انت خالقه من بعد سپاسی که همه سپاسها را که آفریده ای گرد آورد و همه آنچه را که بعدا می آفرینی در برگیرد.

حمدا لا حمد اقرب الی قولک منه، و لا احمد ممّن یحمدک به سپاسی که سپاسی نزدیک تر از آن به سخن تو نباشد و سپاسگزارتر از کسی که با آن تو را سپاس می گوید نباشد.

حمدا یوجب بکرمک المزیّد بوفوره، و تصله بمزید بعد مزید بعد طولاً منک سپاسی که به سبب فراوانیش باعث کرم بسیار تو گردد و با افزونی پی در پی آن احسانی از تو به آن برسد.

حمدا یجب لکرم وجهک، و یقابل عزّ جلالک سپاسی که شایسته کرم ذات تو باشد و با عزت و جلال تو معادل باشد.

ربّ صلّ علی محمد و آل محمد، المنتجب المصطفی المکرّم المقرب، افضل صلواتک، و بارک علیه اتمّ برکاتک، و ترخّم علیه امتع رحمتک پروردگار! بهترین صلوات خود را بر محمد و آل محمد فرست آن کس که برگزیده و گرامی و مقرب توست و با کامل ترین برکتهای خود او را برکت ده. و با گواراترین رحمت هایت بر او رحمت نما.

ربّ صلّ علی محمد و اله، صلوه زاکیه لا تکون صلواه ازکی منها، و صلّ علیه صلوه نامیه لا تکون صلوه انمی منها، و صلّ علیه صلوه راضیه لا- تکون صلواه فوقها پروردگار! بر محمد و آل محمد درود فرست، درودی که پاکیزه باشد و پاکیزه تر از آن نباشد و بر او درود فرست درودی که رشدیابنده باشد و رشدیابنده تر از آن نباشد و بر او درود فرست، درودی که خوشنودکننده باشد و درودی بالاتر از آن نباشد.

ربّ صلّ علی محمد و اله، صلوه ترضیه و تزید علی رضاک له، و صلّ علیه صلوه لا ترضی له الا بها، و لا تری غیره لها اهلا پروردگار! بر محمد و آل محمد درود فرست، درودی که او را خوشحال کند و بر رضایت او بیفزاید و بر او درود فرست، درودی که تو را راضی کند و بر رضایت تو نسبت به او بیفزاید. و بر او درود فرست، درودی که جز با آن از او راضی نمی شوی و جز او کسی را شایسته آن نبینی.

ربّ صلّ علی محمد و اله صلوه تجاوز رضوانک، و یتصل اتّصالها ببقائک، و لا ینفد کما لا تنفد کلماتک پروردگار! بر محمد و آل محمد درود فرست، درودی که از خوشنودی تو بگذرد و بقای آن به بقای تو متصل شود و همان گونه که سخنان تو پایان نمی یابد، پایان نیابد.

قوله علیه السلام و لا- ینفد کما لا تنفد کلماتک: مراد از سخنان حق چنانچه شیخ طبرسی (رض) در مجمع البیان گوید معلومات و مقدمات پروردگار است که پایان ندارد و هر سخنی که بر آنها دلالت کند هم پایان ندارد.

ربّ صلّ علی محمد و آله، صلوه تنتظم صلوات ملائکتک و انبیائک و رسلک و اهل طاعتک، و تشتمل علی صلوات عبادک من جنّک و انسک و اهل اجابتک، و تجتمع علی صلوه کلّ من ذرات و برات من اصناف خلقک پروردگار! بر محمد و آل محمد درود فرست، درودی که درودهای فرشتگان و پیامبران و اهل اطاعت تو را در برگیرد و بر درودهای بندگانت از جن و انس و

کسانی که دعوت تو را پذیرفته اند، شامل گردد و با درود هر کسی از انواع آفریدگانت جمع شود.

رَبِّ صَلِّ عَلَيْهِ وَآلِهِ، صَلَوةٌ تَحِيطُ بِكُلِّ صَلَوةٍ سَالِفَةٍ وَمُسْتَأْنَفَةٍ، وَصَلِّ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِ آلِهِ، صَلَوةٌ مَرَضِيَّةٌ لَكَ وَ لِمَنْ دُونَكَ، وَ تَنْشِيءٌ مَعَ ذَلِكَ صَلَواتٍ تَضَاعَفَ مَعَهَا تِلْكَ الصَّلَواتُ عِنْدَهَا، وَ تَزِيدُهَا عَلَيَّ كَرُورِ الْإِيَّامِ زِيَادَةً فِي تَضَاعِيفِ لَا يَعِدُّهَا غَيْرُكَ بِرُورِدِ الْغَارِ! بِرِأْوٍ وَ خَانِدَانِشِ دَرُودِ فَرَسْتِ، دَرُودِي كِه بِرِ هَرِ دَرُودِ گَزِشْتَه وَ دَرُودِ تازَه احاطه كند و بر او خاندانش درود فرست، درودی که مورد رضایت تو و غیر تو باشد و با آن درودهایی بیافرینی که همراه با آن باشد و آن درودها را چند برابر کند و در گردش روزگار آن درودها را آنچنان بیفزایی که جز تو کسی نتواند آن را بشمارد.

رَبِّ صَلِّ عَلَيَّ اطَّابِ اَهْلِ بَيْتِهِ الْاَدِينِ اخترتهم لا مرك، و جعلتهم خزنة علمك، و حفظه دينك، و خلفاءك في ارضك، و حججك على عبادك، و طهرتهم من الرجس و الدنس تطهيرا بارادتك، و جعلتهم الوسيلة اليك، و المسلك الي جنتك پروردگارا! بر پاكان اهل بيت او (پيامبر) درود بفرست همان کسانی که آنها را برای فرمان خود انتخاب کرده ای و آنان را خزانه داران علم خود و نگهبانان دین خود و جانشینان خود در زمین و حجت‌های خود بر بندگانت قرار داده ای و آنان را از پلیدی و ناپاکی با اراده خود پاک ساختی و آنان را وسیله برای خود و راهی به بهشتت قرار دادی.

این همه اوصاف که در این فقره برای آل محمد ذکر شده، هر انسانی را ملزم می‌دارد به این که این خاندان را دوست بدارد و کسی که دامن اهل بیت را رها کرد و به آن متوسل نشد و اهل بیت پیغمبر را دشمن داشت پس بر ذمه رسول خداست که او را دشمن بدارد زیرا که او واجب مهمی از واجبات مهمه خدای عز و جل را ترک کرده بنابراین چه فضیلتی و چه شرافتی برتر و بالاتر از این است و چه فضیلت و شرفی همپایه با این خواهد بود؟ پس خدای عز و جل این آیه را بر پیغمبرش فر فرستاد که بگو به اینان من بر رسالت خود اجری از شما نمی‌طلبم مگر دوستی خویشاوندان من.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان اصحابش به پا خاست و حمد و ثنای الهی را به جای آورد و فرمود: ای مردم! همانا که خدای عز و جل تکلیفی را بر شما واجب فرموده است آیا شما ادای آن واجب را خواهید کرد؟ هیچ کس پاسخ نداد. پس آن حضرت فرمود این وظیفه طلا و نقره

پس اصحاب گفتند اگر چنین است بیان فرمائید پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر آنان همین آیه را قرائت فرمود پس اصحاب گفتند ما براین پیشنهاد شما پاسخ مثبت می دهیم و قبولش داریم و لیکن بیشترین آنان بر قول خود وفا نکردند و خدای عز و جل هیچ پیغمبری را برنیانگیخت مگر آن که از طریق وحی به او فرمود که از قوم خود اجر و مزدی نخواهد، زیرا خدای عز و جل خود اجر و پاداش پیامبران را به طور کامل عطا می فرماید و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را خدای عز و جل دوستی خویشاوندان پیغمبر را بر امت پیغمبر واجب فرمود و پیغمبر را دستور داد که مزد خود را در خویشاوندان قرار دهد تا مردم خویشاوندان پیغمبر را دوست بدارند، زیرا خدای عز و جل با واجب کردن مودت آنان فضیلت و برتری آنان را معرفی فرمود که هر اندازه فضیلت شناخته شود به همان نسبت محبت و مودت ایجاد می شود و چون خدای عز و جل این مودت را واجب فرمود بر مردم گران آمد که وجوب اطاعت بار سنگینی است.

پس افرادی که خدای تعالی از آنان پیمان گرفته بود که بر سر پیمان باشند دست از دامن آنان برنداشتند و همچنان بر عهد خود وفادار ماندند، ولی گروهی از تفرقه جویان و نفاق ورزان در عناد خود باقی ماندند و نفاق ورزیدند و انکار کردند و آن را از محدوده ای که خدای تعالی مقرر فرموده بود بیرون بردند و گفتند مقصود از خویشاوندان جماعت عرب است بدون استثناء، زیرا دعوت پیغمبر همگانی است و اختصاص به طایفه ای ندارد و به هر صورت ما که می دانیم مودت مخصوص خویشاوندان آن حضرت است و هرکس که از جهت خویشاوندی به پیغمبر نزدیک تر است به مودت و دوستی اولی تر خواهد بود و هر چند قرابت نزدیک تر باشد به همان اندازه هم مودت و دوستی اولی تر خواهد بود و با پیغمبر خدا در رابطه با مراعاتی که آن حضرت می فرمودند و نسبت به امت مهربانی می کردند اعراب طریق انصاف نپیمودند و منتی را که خدای تعالی بر امت پیغمبر داشت و زبانها از ادای شکر آن عاجز است درباره ذریه و اهل بیت پیغمبر ادا نکردند که می بایست آنان را همچون چشمان عزیز خودشان نگهداری می کردند و دوست می داشتند. و چگونه چنین نباشد در حالی که قرآن همین را می گوید و مردم را به آن دعوت می کند و اخبار و روایات این را ثابت کرده که اهل بیت پیغمبرند که خدای تعالی دوستی آنان را واجب فرموده و وعده پاداش بر آن داده ولی هیچ کس به آن مودت وفا نکرد، و این مودت است که هرکس با ایمان و اخلاص آن

را داشته باشد مستحق بهشت خواهد بود، زیرا خدای تعالی می فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (1) ه این آیه شریفه مفسر و بیانگر همان مودت است. سپس امام رضا علیه السلام فرمود: پدرم حدیث فرمود از جدّم و ایشان از پدرانشان و آنان از حسین بن علی علیه السلام که فرمود مهاجران و انصار دسته جمعی به حضور رسول خدا رسیدند و عرض کردند: یا رسول الله میهمانانی که از خارج برای شما می رسد خرج شما را سنگین می کنند اکنون ما به جان و مال در خدمت شما هستیم.

فکر، آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی. هرچه می خواهی به دیگران ببخش و هرچه می خواهی برای خود نگهدار. امام حسین علیه السلام فرمود: پس خدای عز و جل جبرئیل روح الامین را فرو فرستاد که عرض کرد ای محمّد! بگو به مردم که من هیچ مزدی نمی خواهم مگر مهربانی و دوستی درباره خانواده ام بعد از آن که من از میان شما رفتم. پس آنان بیرون شدند.

پس منافقین گفتند رسول خدا پیشنهاد ما را ترک نکرد مگر برای آن که نزدیکان و خویشان خود را پس از رحلتش به ما سفارش کند؛ این نبود مگر افترا و دروغ (که نعوذ بالله) گفت. و این سخن بسیار عظیم بود.

پس خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» (2) نیز آیه نازل فرمود که «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَى بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (3) کافران می گویند که محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم خود این آیات قرآن را فرابافته است. ای رسول! جواب آنها بگو: اگر این قرآن را من خود بافته باشم (خدا مرا عذاب می کند) و شما از قهر خدا هیچ قدرتی بر نجات من ندارید و او به افکاری که در آن فرو می روید داناتر است و گواه میان من و شما هم او کافی است، اوست خدای آمرزنده مهربان.

پس پیغمبر کس نزد آنان فرستاد که گفت مگر تازه ای روی داده است؟ گفتند: آری به خدا قسم یا رسول الله! بعضی از ما سخن تندی گفت که ما آن را دوست نداشتیم. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم این آیه را بر آنان تلاوت فرمود و آنان به گریه افتادند و سخت گریستند. پس خدای تعالی این آیه را

ص: 417

1- سوره شوری، آیه 22-23.

2- سوره شوری، آیه 24.

3- سوره احقاف، آیه 8.

نازل فرمود: «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ» (1) و ست همان خدایی که توبه را از بندگان می پذیرد و از گناهان عفو می فرماید و آنچه را که شما انجام می دهید می داند.

پس این آیه ششم، و اما آیه هفتم قول خدای تعالی است که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (2) راستی که خدای تعالی و فرشتگانش بر پیغمبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید شما هم بر پیغمبر درود بفرستید و با تعظیم و اجلال بر او سلام گوید و تسلیم فرمان او شوید. و کسانی از آنان که عناد می ورزیدند دانستند که چون این آیه نازل شد به رسول خدا عرض شد: یا رسول الله! سلام بر شما را فهمیدیم، درود بر شما چگونه است؟ فرمود بگوید: «اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید» (بارالها! بر محمد و خاندان محمد درود بفرست آنچنان که بر ابراهیم و آل او درود فرستادی، زیرا تویی خدای سزاوار حمد و دارای مجد و بزرگواری).

ای مردم آیا در میان شما در این سخن خلافی هست؟ گفتند: نه، و مأمون هم گفت این چیزی است که اصلاً در آن خلافی نیست و قولی است که جملگی برآند آیا در خدمت شما در ارتباط با آل در قرآن از این همه روشن تر چیزی هست؟ امام رضا علیه السلام فرمود: آری بگویند بدانم، خدای عز و جل که می فرماید «یس وَالْقُرْآنَ الْحَکِیمِ إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ عَلَی صِدْرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ» (3) دای تعالی از (یس) چه کسی را قصد کرده است؟ علما گفتند: بدون شک مقصود از (یس) محمد است و احدی در آن شک نکرده است. امام رضا علیه السلام فرمود: همانا خدای عزّ و جل از خلال این آیه بر محمد و آل محمد فضیلتی عطا فرموده است که کسی به حقیقت توصیف او نمی تواند رسید مگر آن که از عقل خود کمک بگیرد؛ به این بیان که خدای عزّ و جل بجز بر پیامبران بر هیچ کس سلام نکرده است که فرمود: «سَلَامٌ عَلَی نُوحٍ فِی الْعَالَمِینَ» (4) فرمود: «سَلَامٌ عَلَی اِبْرَاهِیمَ» (5) فرمود: «سَلَامٌ عَلَی مُوسَى وَ هَارُونَ» (6) فرمود خدای عزّ و جل:

ص: 418

1- سوره شوری، آیه 25.

2- سوره احزاب، آیه 56.

3- سوره یس، آیه 1-4.

4- سوره صافات، آیه 79.

5- سوره صافات، آیه 109.

6- سوره صافات، آیه 120.

«سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ» (1) مقصود از آل یس آل محمد علیهم السلام بود. پس مأمون گفت من می دانستم که شرح و بیان این در معدن نبوت است پس این هفتمین بود اما هشتمین آن جاست که خدای عز و جل می فرماید: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ» (2) ای مؤمنان بدانید که هرچه به شما غنیمت و فایده برسد پنج یک آن خاص خدا و رسول و خویشان اوست. پس سهم خویشان را با سهم خود و سهم رسول خدا قرین یکدیگر فرموده است این هم فاصله ای است میان آل و امت، زیرا خدای عز و جل آنان را در جای مخصوصی و مردم را در جای مخصوص دیگر قرار داد و برای آنان همان را پسندید که برای خودش پسندیده بود و آنها را برگزید و اول خود را فرمود و دوم پیغمبرش را سپس خویشاوندان را در هرچه که از مال و ثروت به رسم غنیمت و غیر آن که خدای عز و جل برای خود پسندید همان را برای خویشان آن حضرت نیز پسندید که فرمود و به حق فرمود: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ» .

پس این تاکید مؤکدی است و اثری است باقی و جاویدان برای آل محمد تا روز قیامت که در کتاب الله ناطق است، کتابی که هرگز بطلان بر او عارض نمی شود، نه در حال و نه بعد از این، و از جانب خدای حکیم حمید نازل شده است. و اما این که فرمود غنیمت مال یتیمان و مسکینان است، یتیم اگر دوران یتیمی اش به پایان رسید سهم او از غنائم قطع می شود و دیگر بهره ای از آن نخواهد داشت و مسکین هم این چنین است که اگر مسکنت و درماندگی اش قطع شد دیگر از غنیمت سهمی ندارد و غنیمت بر او حلال نیست ولیکن سهم خویشاوندان تا روز قیامت پابرجاست، چه غنی باشند و چه فقیر، زیرا هیچ کس از خدا غنی تر نیست و از رسول خدا بی نیازتر نباشد.

پس همان گونه که برای خودش سهمی و برای رسولش سهمی گذاشته است، برای آل محمد نیز همان را پسندیده است که برای خودش پسندیده بود. و همچنین در غنیمت جنگی آنچه را که برای خود و برای پیغمبرش پسندیده بود برای خویشان پیغمبر نیز همان را پسندیده و همان گونه که در غنیمت اولای سهمی برای خود و سپس برای پیغمبرش مقرر فرمود، برای ذوی القربی نیز مقرر فرمود. و همچنین در اطاعت و فرمانبری فرمود: «يَا أَيُّهَا

ص: 419

1- سوره صافات، آیه 130.

2- سوره انفال، آیه 41.

الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (1) ی کسانی که ایمان آورده اید! فرمان خدا و رسول و فرمانداران از طرف خدا و رسول را که از شما هستند اطاعت کنید؛ پس ابتدانا خودش را فرمود سپس رسولش را و سپس اهل بیت رسولش را. همچنین آیه ولایت «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» (2) لى شما فقط خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آورده اند؛ و خداوند ولایت آنها را با اطاعت پیامبر به طاعت خودش قرین کرد همچنان که سهم آنها را با سهم پیامبر قرین سهم خودش فرمود در غنیمت و فنى (غنیمت جنگی). پس بزرگ است خدای تعالی بزرگوار است خدای تعالی که چه نعمت عظیمی بر این اهل بیت عنایت فرموده.

و چون قصه صدقه آمد خدای تعالی خودش را از آن منزه فرمود و رسولش را منزه فرمود و اهل بیت پیامبر را هم از آن صدقه منزه فرمود، پس فرمود: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ» (3)

صدقه ها مخصوص این افراد است: فقرا و مساکین و کارگزاران صدقه ها و کسانی که با دادن زکات دلهایشان به دست می آید و در آزاد کردن بنده ها و ورشکستگان و در راه خدا و در راه مانده.

مصرف صدقات منحصرًا مختص این هشت طایفه است: فقیران و عاجزان و متصدیان اداره صدقات و برای تألیف قلوب (یعنی برای متمایل کردن بیگانگان به اسلام) و آزادی بردگان و قرض داران و در راه خدا و به راه درماندگان. این مصارف هشتگانه فرض و حکم خداست، آیا می یابی در یکی از این موارد این که خدای عزّ و جلّ برای خود و یا برای رسولش یا برای خویشاوندان پیامبر نامی برده باشد؟ زیرا خداوند خودش را از صدقه منزه فرمود و پیامبرش را منزه فرمود و اهل بیت پیامبرش را منزه فرمود، نه بلکه بر آنها حرام کرد، زیرا صدقه بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آل او حرام است و آن چرکهای دست مردم است و برای آنها حلال نیست زیرا آنها از هر چرک و ناپاکی تطهیر شده اند و چون خدای عز و جلّ تطهیر فرمود و آنها را برگزید آنچه برای خود می پسندید برای آنها هم پسندید و برای آنها نخواست آنچه را که برای خود نخواست. این هشتمین مورد.

ص: 420

1- سورة نساء، آیه 59.

2- سورة مائده، آیه 55.

3- سورة توبه، آیه 60.

پس ماییم همان اهل ذکری که خدای عز و جل فرمود اگر چیزی را نمی دانید از اهل ذکر پرسید. پس ماییم اهل ذکر، اگر چیزی را نمی دانید از ما پرسید. علما گفتند: خدای تعالی از این آیه یهود و نصاری مقصودش بود. امام رضا علیه السلام فرمود: سبحان الله! مگر چنین چیزی جایز است؟! که در این صورت خداوند ما را به دین آنها دعوت کرده و آنها می گویند که دین آنها برتر از دین اسلام است. مأمون گفت: آیا در این باره شرحی دارید که برخلاف گفته اینان باشد؟ حضرت فرمود: آری، مقصود از ذکر رسول خداست و ماییم اهل ذکر، و این مطلب در کتاب خدای عز و جل است آن جا که در سوره طلاق می فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ» (1) پس شما ای خردمندانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید (و راه طاعت پیش گیرید) که خدا برای (هدایت) شما قرآن را نازل کرد و رسول بزرگواری را فرستاد که برای شما آیات روشن خدا را تلاوت کند. پس ذکر رسول خداست و ما اهل بیت او هستیم. این نهمین فضیلت.

و اما دهم این است که خدای تعالی در آیه تحریم فرموده است: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ» (2) آخر آیه، مادران و دختران و خواهران شما بر شما حرام شده است.

بگویند بدانم آیا دختر من و یا دختر پسر من (نواده پسری من) و هرکس را که نسل صلبی من است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اگر زنده بود می توانست به همسری خود بگیرد؟ گفتند: نه نمی توانست. فرمود: بگویند بدانم آیا برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اگر زنده بود جایز بود که دختر یکی از شما را به همسری بگیرد؟ گفتند: آری. فرمود: این روشنگر آن است که من از آل پیغمبرم و شما نیستید، که اگر شما نیز از آل پیغمبر بودید دختران شما نیز بر پیغمبر حرام می شد همان گونه که دختران من بر آن حضرت حرام است؛ و این از آن روست که من از آل او هستم ولی شما از امت او هستید؛ و این است فرق میان آل و امت که آل از رسول خداست اما امت اگر از آل بیت نباشد از رسول خدا نیست. این هم فضیلت دهم.

و اما یازدهم آن است که خدای عز و جل در سوره غافر از زبان یکی از آل فرعون نقل می فرماید که: «وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَ

1- سوره طلاق، آیه 10-11.

2- سوره نساء، آیه 23.

«قَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ» (1) آخر آیه، و مرد باایمانی از آل فرعون که ایمانش را پنهان می داشت با فرعونیان گفت: آیا مردی را به جرم این که می گوید پروردگار من خداست می کشید در صورتی که با معجزه ادله روشن از جانب خدا برای شما آمده است؟! و این مرد پسر دایی فرعون بود، خدای تعالی او را به فرعون نسبت داده ولی به دین فرعون نسبتش نداد.

همچنین خدای تعالی ما را مخصوص فرمود چون ما از آل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودیم و از او متولد شده بودیم و با عموم مردم در دین شریکیم، و این است فرق میان آل و امت. این هم یازدهمین مورد.

و اما مورد دوازدهم آن است که خدای عز و جل می فرماید: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» (2) و اهل بیت خود را به نماز امر کن و خود نیز بر نماز و ذکر حق صبور باش. پس خدای عز و جل ما را به این خصوصیت مخصوص فرمود که ما را با امت به برپا داشتن نماز امر فرمود؛ سپس ما را نه امت را مخصوصا یاد کرد. رسول خدا پس از آن که این آیه نازل شد، نه ماه هر روز به هنگام هر نماز پنج بار به در خانه علی و فاطمه (علیهما السلام) می آمد و می فرمود: «الصلوة رحمکم الله» خدا شما را رحمت کند وقت نماز است برخیزید برای نماز، و خدای عز و جل به هیچ یک از ذریه پیامبران چنین کرامت و احترامی که برای ماست عطا نفرموده و این مخصوص ما است نه هیچ یک از اهل بیت پیغمبر. پس مأمون و همه علمای حاضر در مجلس گفتند خدا شما اهل بیت پیغمبرتان را از جانب امت جزای خیر مرحمت فرماید ما هر چیزی که بر ما مشتبه شود شرح و بیان آن را بجز نزد شما نزد هیچ کسی دیگر نمی یابیم. پایان حدیث شریف و ترجمه آن بدون توجه به اختلاف نسخه ها که معمولا در این گونه روایات مفصله وجود دارد، و علامه مجلسی (رض) را نیز بیانی در شرح حدیث است طالبین مراجعه کنند به بحار ج 25 ص 232.

و اما کیفیت استدلال به این آیه با قطع نظر از تعبّد به روایات که سیّد شارح از آن تعبیر به (استدلال درایتی می کند) به این تقریب است: با توجه به دو مقدمه مطلب روشن می شود، اول آن که مسلّم مقصود از اراده در این آیه شریفه اراده مطلقه نیست، زیرا آن اراده متوجه به عموم مردم است و اختصاصی به اهل بیت ندارد، و ثانی این که بدون شک این آیه در مقام

ص: 422

1- سوره غافر، آیه 28.

2- سوره طه، آیه 132.

تعظیم و مدح اهل بیت است و اگر مقصود آن اراده عامه باشد مدحی برای اهل بیت نیست، پس لا محاله باید وجه دوم را قبول کنیم و قبول آن ملازم با این است که مخاطبین این آیه از همه قبایح به دور باشند که همان معنای عصمت است، زیرا الف و لام «الرجس» برای جنس است و اگر بخواهیم جنس رجس را و ماهیت آن را نفی کنیم باید همه جزئیاتش نفی شود، و ما می دانیم که به هنگام نزول این آیه شریفه کسی دارای مقام عصمت به غیر از اهل بیت علیهم السلام نبود پس ثابت شد که این آیه مختص به آنهاست و دیگران را نشاید. پایان بیان سید شارح (رض) به اختصار.

اشکال دیگری در این جا شده است و آن این که اول آیه و همچنین بعد از این آیه شریفه درباره زنان پیامبر است.

*جواب

آنچه مسلم است، ترتیب فعلی آیات و سور قرآن برخلاف ترتیب نزول آیات و سور است زیرا به اجماع مفسرین اولین سوره نازله سوره علق است و آن در اول قرآن ثبت نشده و به قول بعضی از بزرگان قدر مسلم از روایاتی که می گوید قرآن تحریف شده اگر نخواهیم روایات را طرح کنیم تحریف به همین معناست که آیات قرآنی برطبق و ترتیب نزول نیست، کما این که آخرین سوره نازله نیز سوره ناس نیست که در قرآن در آخر آمده و نیز بسیاری از سوره ها مکی است و بسیاری مدنی و بلکه بعضی از سور یک قسمت از سوره مکی و قسمت دیگر آن مدنی است که در ترتیب فعلی قرآن هیچ کدام از اینها مراعات نشده است، و به علاوه درج بعضی از آیات شریفه در بعضی از موارد به طور عمد قرار گرفته، مانند آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...» (1) آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» (2) ه شرح این مطلب را مفسرین عالی مقام در جای خود بیان فرموده اند.

*اشکال دوم

این که به عقیده ما شیعیان، ائمه علیهم السلام در تمام عمر معصوم بوده اند و گرد گناه

ص: 423

1- سوره مائده، آیه 3.

2- سوره مائده، آیه 67.

نگاشته اند و ذهاب و تطهیر فرع ثبوت است که رجس بوده و رفع شده و نجس بوده و تطهیر شده. جواب: اولاً یکی از اسماء الهی طاهر است که هیچ ملازمه ای با ثبوت نجاست - نعوذ بالله - ندارد، و ثانیاً ذهاب فرع ثبوت نیست، اگر حیوانی یا دشمنی قصد حمله به شما داشته باشد و او را دفع کنند صدق ذهاب می کند قوای نفسانی در انسان اقتضاهایی دارد که قوه ایمان و تقوی از اقتضای آنها جلوگیری می کند که این در حقیقت دفع است که اصطلاحاً به آن رفع می شود و خداوند در همان عالم نورانیت ارواح این بزرگواران را پاک و پاکیزه خلق فرموده است.

هفتم از علل استحقاق آنها به صلوات الهی این است که خدای تعالی آنها را وسیله به سوی خودش قرار داده که آنها سبب هدایت و راهنمایی خلقند به سوی حق، و خدا آنها را برای دعوت به سوی خودش نصب فرموده که به خلق کیفیت سلوک الی الله را بیاموزند تا به آن حضرت قدس راه پیدا کنند و به این لحاظ آنها وسیله به سوی خدا هستند به حکم آیه شریفه «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (1).

هشتم: که خدای تعالی آنان را وسیله ای برای رسیدن بندگان به بهشت قرار داده است یعنی در استدلال هفتمین، امامان معصوم وسیله وصول مردم به خدا هستند و در استدلال هشتمین وسیله ای برای رسیدن مردم به بهشت خدا می باشند (دقت شود).

قوله عليه السلام و طهرتهم من الرجس و الدنس تطهیراً بارادتک و آنان را از هر پلیدی و ناپاکی به خواست خود پاک کردی.

اشاره به آیه تطهیر است و دلیل آن که مراد از اهل بیت اهل عصمت باشند چون خداوند به اراده تکوینی پاک بودن آنان را خواست و البته خواست خدا واقع شود. و اگر گویی شاید اراده تشریحی مراد باشد، گوئیم خداوند به اراده تشریحی طهارت همه مردم را خواست و اختصاص به اهل بیت نداشت. و به عبارت دیگر خداوند همه مردم را مکلف فرمود به پاکی و پرهیز، گروهی مخالفت کردند و گروهی فرمان بردند به اختیار خود؛ اما اهل بیت علیهم السلام را پاک خواست و در علمش گذشت که از همه معاصی عمداً و سهواً و خطاء محفوظ باشند و این مخصوص به آنهاست و روایت هم از طریق اهل سنت در این معنی بسیار است. مشافهین در زمان نزول قرآن پنج تن بودند و سایر ائمه علیهم السلام که پس از این آیه متولد گردیدند به اجماع

ص: 424

مرگب در حکم آیه داخلند. اگر گویی آیه تطهیر خطاب به زنان پیغمبر است، گوییم آن قسمت که استشهاد بدان می کنیم خطاب به زنان نیست به دلیل آن که ضمائر مؤنث را به مذکر تبدیل فرمود.

رَبِّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلَوةً تَجْزِلُ لَهُمْ بِهَا مِنْ نَحْلِكَ وَكَرَامَتِكَ وَتَكْمِلُ لَهُمُ الْأَشْيَاءَ مِنْ عَطَايَاكَ وَنُؤْفَلَكَ وَتُوَفِّرُ عَلَيْهِمُ الْحِطَّ مِنْ عَوَائِدِكَ وَفَوَائِدِكَ رَبِّ صَلِّ عَلَيْهِمْ صَلَوةً لَا أَمِدَ فِي أَوْلِيهَا وَلَا غَايَةَ لِأَمْدِهَا وَلَا نَهَايَةَ لِآخِرِهَا بِرُورِدِ الْغَارِ! بِرِ الْآنِ حَضْرَتِ وَبِرِ آلِ أَوْ دُرُودِي بِفِرْسْتِ كِهْ نِهْ أَوْلَشْ رَا حُدِّي بِأَشْدَ وَنِهْ مَدَّتَشْ رَا بِأَيَانِي وَنِهْ آخِرَشْ رَا نِهَائِي بِأَشْدَ.

رَبِّ صَلِّ عَلَيْهِمْ زَنَةَ عَرْشِكَ وَمَادُونَهُ وَمَلَىءَ سَمَوَاتِكَ وَمَا فَوْقَهُنَّ وَعَدَدَ أَرْضِيكَ وَمَا تَحْتَهُنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ صَلَوةً تَقْرِبُهُمْ مِنْكَ زَلْفِي وَتَكُونُ لَكَ وَلَهُمْ رِضَى وَمَتَّصِلَةٌ بِنِظَائِرِهِنَّ أَبَدًا. بِرُورِدِ الْغَارِ! بِرِ الْآنِ دُرُودِ بِفِرْسْتِ دُرُودِي هِمَّ وَزَنَ عَرْشْتِ أَسْتِ. وَآنِچَهْ زِيرِ عَرْشْتِ وَپَرِي أَسْمَانِهَائِي وَآنِچَهْ بَرْتَرِ ازِ أَسْمَانِهَائِي وَبِهْ شِمَارَةُ زَمِينِهَائِي وَآنِچَهْ دَرِ زِيرِ أَنِهَا وَمِيانِ أَنِهَائِي، دُرُودِي كِهْ ايشانِ رَا بِهْ كِمَالِ قَرَبِ تُو بِرِسَانْدِ وَبِرِايِ حَضْرَتِ وَآنِانِ مَوْجِبِ رِضَا وَخِشْنُودِي بِأَشْدَ وَهَمُوارَهْ بِهْ مَانْدِهَائِي آنِ دُرُودِهَائِي مَتَّصِلِ وَبِيُوسْتَهْ بِأَشْدَ.

ثقه الاسلام كليني - رضوان الله عليه - در كتاب روضه كافي به سند خود از ابي حمزه ثمالی و او از امام باقر عليه السلام نقل می کند كه شبي در محضر امام باقر عليه السلام بودم، حضرتش نگاهي به آسمان دوخت و فرمود: اي ابا حمزه اين قبه پدر ما آدم است و خدای تعالی سی و نه عدد از اين قبه ها ساخته و در آنها خلقي است كه يك چشم به هم زدن نافرمانی خدای تعالی را نكرده اند «عن ابي حمزه الثمالي عن ابي جعفر عليه السلام قال: قال لي ليله وانا عنده ونظر الي السماء: يا ابا حمزه هذه قبه ابينا آدم عليه السلام وان لله تعالی سواها تسعه و ثلاثين قبه فيها خلق ما عصوا الله طرفه عين». بعضی گفته اند كه در قرآن كريم فقط يك آيه است كه اشاره دارد بر اين كه زمین نیز همچون آسمانها هفت است و آن اين آيه شريفه است: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (1) دای تعالی آن کسی است كه هفت آسمان را آفرید و مانند آن آسمانها از (هفت طبقه) زمین خلق فرمود و امر نافذ خود را در بين هفت آسمان و زمین نازل فرماید تا بدانید كه خدای تعالی بر هر چیز توانا و به احاطه علمی بر همه امور آگاه است.

مترجم گوید: روایات درباره شماره آسمانها و زمین مختلف و متعدد است و از تشابهات

ص: 425

روایات است که باید علم او را به اهلس ردّ کرد مخصوصاً با توجه به پیشرفت علوم طبیعی در امروز که بجز فضای لایتناهی چیزی برای بشر کشف نشده است، و درباره زمین نیز روایاتی است، از جمله آن که عیاشی به سند خود از امام رضا علیه السلام روایت می کند که آن حضرت کف دست چپ خود را باز کرد و سپس کف دست راست را بر روی آن نهاد پس فرمود این زمین دنیایی است و پست ترین زمینهاست و آسمان دنیا همچون قبه ای بر روی آن است و زمین دوّم بالای آسمان دنیاست، و آسمان دوم قبه ای است بالای آن و زمین سوّم بالای آسمان دوم است، و آسمان سوّم قبه ای است بالای آن تا آن که چهارم و پنجم و ششم را فرمود.

پس فرمود: زمین هفتم بالای ششم است و آسمان هفتم قبه ای است بالای آن و عرش خدای رحمن بالای آسمان هفتم است، و به این مطلب اشاره می کند آیه شریفه «سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ» و صاحب امر پیغمبر است که در روی زمین است و امر خدای تعالی از بالای آسمانها نازل می شود میان آسمانها و زمینها «روی العیاشی باسناده عن الحسین بن خالد عن ابی الحسن علیه السلام قال: بسط كفه اليسرى ثم وضع اليمنى عليها فقال هذه الارض الدنيا و السماء الدنيا عليها قبه و الارض الثانية فوق السماء الدنيا و السماء الثانية فوقها قبه و الارض الثالثة فوق السماء الثانية و السماء الثالثة فوقها قبه حتى ذكر الرابعه و الخامسه و السادسه فقال: و الارض السابعه فوق السماء السادسه و السماء السابعه فوقها قبه و عرش الرحمن فوق السماء السابعه و هو قوله سبع سموات و من الارض مثلهن يتنزل الامر بينهن و انما صاحب الامر النبي و هو على وجه الارض و انما يتنزل الامر من فوق (من فوقهن) من بين السموات و الارضين».

و چنانچه مذکور شد بهتر ردّ فهم معانی این گونه روایات است به اهل آن و هم الراسخون فی العلم سلام علی ذکرهم. قوله علیه السلام و ملاً سمواتک و ما فوقهن و عدد ارضیک و ما تحتهن و ما بینهن سیّد شارح علیه الرحمه فرماید برای هیچ یک از حکمای پیشین و متأخران معلوم نگشت از طریق عقل و نه نقل که شمار عوالم آسمانها چند است.

و ابو حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کند که آن حضرت سوی آسمان نگریست و فرمود این قبه پدر ما آدم است و خدای تعالی را غیر از این سی و نه قبه دیگر باشد و در آنها آفریدگانی است که هرگز معصیت خدای نکرده اند. و نیز گوید آنچه فلاسفه می گفتند آسمانها به یکدیگر چسبیده اند دلیل ندارد و شاید میان آنها فرجه باشد.

و شیخ طبرسی (ره) درباره شماره زمینها گوید: بعضی گفتند هفت زمین طبقه ها هستند

روی یکدیگر مانند آسمانها و ابو صالح از ابن عباس روایت کند که هفت زمین هفت پاره از زمین است پهلوی هم و دریاها میان آنها فاصله شده است و زمینها بالای یکدیگر نیستند. و نیشابوری در تفسیر آیه «وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ» گوید: به قولی مراد از هفت زمین هفت اقلیم است و این قول به نظر نزدیک تر آید چون خداوند احتجاج به چیزی فرماید که مردم آن را بشناسند و اهل آن زمان ربع مسکون را به هفت بخش کرده و آن را هفت اقلیم می گفتند و خداوند در مقام بیان قدرت و نعمت خود به همان که میان مردم مشهور بوده احتجاج کرد، و منافی آن نیست که زمین یکی باشد. و در روایت دیگر است که زمین زیر پای ما یکی بیش نیست و شش زمین دیگر بالای سر ماست. و بعضی گویند دلیلی در قرآن نیامده که زمین هفت باشد و این که فرمود زمین را مثل آسمان آفرید، دلیل آن نیست که هفت زمین آفرید و شاید وجه شبه چیز دیگر بوده غیر عدد، و الله العالم.

اللهم انک ایتد دینک فی کل او ان بامام اقمته علما لعبادک و مناراً فی بلادک بعد ان وصلت حبله بحبلک و جعلته الذریعه الی رضوانک بارالها! تو دین خود را در هر زمان و روزگاری به وسیله امام و پیشوایی (یکی از ائمه معصومین علیهم السلام اگر مقصود از دین، اسلام باشد و یا مطلق پیشوایان دینی و الهی اگر مقصود اعم از دین اسلام باشد) تأیید فرموده ای؛ امام و پیشوایی که او را برای بندگان علامت (راهنما) و در شهرها نشانه راه حق بر پا داشته ای پس از آن که ریسمان و پیمان و دوستی آن امام را به پیمان دوستی خود پیوسته و او را سبب خوشنودی خویش گردانیده ای.

و افترضت طاعته و حذرت معصیته و اطاعت و فرمانبرداری از او را واجب فرموده و از مخالفتش بر حذر داشته ای.

و امرت بامثال او امره و الانتهاء عند نهیه و دستور فرمودی تا مردم از فرمانهایش فرمانبری نموده و هر جا که نهی فرموده بازایستند و الا یتقدمه متقدم و لا یتأخر عنه متأخر و هیچ کس از او پیشی نگیرد و از او واپس نماند که معنای امامت و پیشوایی همین را اقتضا می کند؛ چنان که امیر المؤمنین علیه السلام در مرقومه شان به استنادار بصره مرقوم فرمود: «الا و ان لكل مأموم اماما یقتدی به و یستضی بنور علمه»، همان که برای هر مأمومی ضروری است که امامی داشته باشد تا به آن اقتدا کند و از نور دانش وی نور بگیرد. حتی در فقه ما نیز این مسئله مطرح است که اگر نمازگزاری که اقتدا کرده و به جماعت نماز می گزارد، در افعال نماز عمداً بر امام پیشی گیرد

جماعتش محکوم به بطلان است.

و در صلواتی که از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است و همه روزه از ماه شعبان به هنگام زوال و در شب نیمه آن ماه خوانده می شود چنین آمده است: «اللهم صل علی محمد و آل محمد الفلک الجاریه فی اللجج الغامرہ یأمن من رکبها و یغرق من ترکها المتقدم لهم مارق و المتأخر عنهم زاهق و اللازم لهم لاحق» بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست که در گردابهای سنگین و بی پایان کشتیهای نجاتند؛ هرکس در آن کشتی ها درآید در امان است و هرکس آنها را رها کند غرق می شود؛ هرکس بر آنان پیشی گیرد از جاده حق بیرون شده است و هرکس از آنان باز ماند نابود است و هرکس همراه و ملازم آنان باشد به مقصود خویش خواهد رسید.

فهو عصمه اللائذین و کھف المؤمنین پس اوست نگهدار پناهندگان و پناه اهل ایمان.

و عروه المتمسکین و بهاء العالمین و دستاویز چنگ زدگان به ذیل عنایتش و جمال و زیبایی جهانیان. عارف شیراز فرماید:

جان فدای دهنش باد که در باغ نظر چمن آرای جهان خوشتر از این غنچه نبست

بجز آن نرگس مستانه که چشمش مرصاد زیر این طارم فیروزه کسی خوش نشست

*

اللهم فاوزع لولیک شکر ما انعمت به علیه و اوزعنا مثله فیه و آتہ من لدنک سلطانا نصیرا و افتح له فتحا یسیرا بارالها! پس به ولی خود - که ظاهرا مقصود امام زمان ارواحنا فداه است - سپاس آنچه که به او نعمت عطا فرموده ای نصیب فرما و مانند آن شکر و سپاس را به ما نیز الهام و نصیب فرما و او را از جانب خود توانایی و نیرویی که یاری دهنده است عطا فرما و مشکلات او را به آسانی بازگشا و اعنه برکنک الاعزّ و او را به تواناترین تکیه گاه خود یاری ده.

و اشدد ازره و قوّ عضده و توانایی اش را محکم و استوار فرما و بازویش نیرومند فرما.

و راعه بعینک و به دیدۀ مراقبت خودت رعایت کن.

و احمه بحفظک و با نگهداری و محافظتت.

و انصره بملائکتک و به فرشتگانت یاریش فرما.

و امدده بجندک الاغلب و با لشگر و سپاهت که پیروزترین لشگرهاست کمکش فرما.

واقم به کتابک و حدودک و شرائعک و سنن رسولک صلواتک اللهم علیه و آله و کتاب خودت را و احکام و دستورات پیغمبرت را که درودهای تو بر او و بر خاندانش باد بر پا بدار.

و اُحی به ما اماته الظالمون من معالم دینک و از علامت ها و نشانه های دینت آنچه را که ستمکاران به نابودی و نیستی کشانده اند و به آنها عمل نمی کنند به سبب آن حضرت زنده گردان.

و اجل به صدأ الجور عن طریقتک و زنگار ستم را از راه و رسم دین مقدست بزدای.

و این به الضراء من سیبک و سختی را از راهت به هدایت و راهبری او دور فرما.

و ازل به الناکبین عن صراطک و به سبب او منحرفین از راهت را از میان بردار.

و امحق به بغاه قصدک عوجا و آنان را که برای راه مستقیم تو کجی می طلبند نیست و نابود گردان.

و الن جانبه لاولیائک و قلب مبارک امام زمان را برای دوستانت نرم و مهربان گردان.

و ابسط یده علی اعدائک و دستش بر دشمنانت بگشا.

و هب لنا رافته و رحمته و تعطفه و تحننه و رحمت و عطفوت و شفقت او را به ما ببخش.

و اجعلنا له سامعین مطیعین و فی رضاه ساعین و الی نصرته و المدافعه عنه مکفین و الیک و الی رسولک صلواتک اللهم علیه و آله بذلک متقرّبین و ما را برای او شنوندگان و فرمانبران و در خوشنود ساختنش کوشایان و در یاری نمودن و دفاع و پشتیبانی از او یاری کنندگان و به وسیله آنچه درخواست شد به سوی تو و پیغمبرت - که درودهای تو بار الها بر او و خاندانش باد - تقرّب جویمان بفرما. قوله علیه السلام و الیک و الی رسولک صلواتک اللهم علیه و آله بذلک متقرّبین، آغاز سخن به سپاس پروردگار کرد، آن گاه به توحید و ذکر صفات پرداخت پس از آن تسبیح و تقدیس کرد و باز به سپاسگزاری بازگشت آن گاه به درود بر پیغمبر و ائمه و پیروان آنان ثنای خود را ختم فرمود و متوجه دعا گشت، و این جمله منطبق با اسفار اربعه اهل سلوک است که در آغاز نعم پروردگار بینند و به منعم پی برند و سپاس او را واجب بینند و سیر من الخلق الی الحق کنند و این سفر اول باشد، آن گاه به هر یک از صفات و اسمای حسنای پروردگار رسند و در هر یک محو شوند و از صفتی به صفتی روند و از صفات جمال به صفات جلال آیند و این سفر دوم و سیر فی الحق بالحق است، و سفر سوم سفر من الخلق الی الخلق بالحق باشد که آن حضرت به تحمید بازگشت و بار دیگر نعم الهی را از جهت آن که

افعال الله است ملاحظه فرمود و سپاس گفت.

و فرق سپاس اول و دوم آن است که نخستین به سبب مشاهده نعم الهی است از جهت آن که آغاز سفر است و دوم مشاهده آن است پس از انجام سیر و سفر. چهارم سیر فی الخلق بالحق است و غرض از آن تکمیل سالکین و هدایت آنهاست به صورت کمال و معرفت حق و آن منطبق بر درود و ستایش پیغمبر و ائمه علیهم السلام است که هادیان طریقند. هادانا الله الصواب بحق محمد و آله الاطیاب. پایان بیان علامه فقید شعرانی رضوان الله علیه و حق همین است سخندانی و دانایی را.

اللهم وصلّ علی اولیائهم المعترفین بمقامهم المتّبعین منهجهم المقتفین آثارهم المستمسکین بعروتهم المتمسکین بولایتهم الموثّمین باماتهم المسلمین لامرهم المجتهدین فی طاعتهم المنتظرین ایّامهم المادّین الیهم اعینهم الصلوات المبارکات الزاکیات النامیات الغادیات الرائحات و سلم علیهم و علی ارواحهم و اجمع علی التقوی امرهم و اصلح لهم شئونهم و تب علیهم انک انت الثواب الرحیم و خیر الغافرین و اجعلنا معهم فی دار السلام برحمتک یا ارحم الراحمین بارالها! درود بفرست بر دوستان ایشان، دوستانی که به مقام و منزلت آنان اقرار و اعتراف دارند و از راه و روش آنان پیروی می نمایند و دنباله رو آثار و نشانه هاشان هستند و به دستاویز آنان چنگ می زنند و دوستی شان را استوار به دست گرفته اند و بر امامت و پیشوایی شان اقتدا می نمایند و به دستورهی آنان سر تسلیم فرود آورده اند و در پیروی شان کوشا هستند و روزهای دولت و حکومت حقه شان را منتظراند و چشم به راه آنان دوخته اند و همواره به انتظار ظهورشان هستند، درودهای پاکیزه و پربرکت و فزاینده بامدادان و شامگاهان، و سلام بر آنها و بر ارواح پاکشان عاید و واصل بگردان و کارشان را براساس تقوی و پرهیزگاری فراهم ساز و همه ابعاد زندگیشان را اصلاح فرما و توبه آنان را بپذیر، زیرا توبی آن که بسیار توبه پذیر و مهربانی و بهترین آمرزندگان می باشی و ما را به سبب رحمت و مهربانیت در سرای سلامت و بدون هیچ گزند و ناراحتی در جوار ایشان قرار بده، ای مهربان ترین مهربانها. در توضیح این جملات نورانی به چند نکته اشاره می شود:

1. جمله «المسلمین لأمرهم» در این دعا آمده است، تسلیم به معنی سر فرود آوردن به دستورات اولیا و پذیرش احکام آنان است در ظاهر و باطن بدون آن که انکاری در دل و یا در زبان باشد. و بعضی از علما فرموده اند که تسلیم مرتبه ای است بالاتر از رضا، زیرا شخص

راضی برای خود وجود و اراده ای می بیند ولیکن به آنچه از موالی خود صدور یافته راضی است هرچند با طبع او مخالف و ناسازگار باشد، اما آن که در مقام تسلیم است اصلاً نظری به خویشتن ندارد و همه در مقام تحصیل رضای دوست است و گاهی شود که آنچنان در این مقام قدم راسخ دارد که حتی دعا و نیایش را منفی با حال خود می بیند؛ چنان که عارف رومی گوید:

قوم دیگر می شناسم ز اولیا که دهانشان بسته باشد از دعا

سنگ اندر راهشان گوهر بود زهر اندر کامشان شکر بود

کفر باشد نزدشان کردن دعا کای خدا از ما بگردان این بلا

*

سر حلقه اهل رضا امام ابی عبد الله علیه صلوات المصلین نیز در خطبه شریفه خود فرمود:

«رضا الله رضانا اهل البيت نصبر على بلائه فيوفينا اجور الصابرين».

عارف شیراز فرماید:

عشق تو سرنوشت من مهر رخت سرشت من خاک درت بهشت من راحت من جفای تو

از این رو سید شارح (رض) فرماید: از اصول شریعت است که باید به هرچه از ناحیه ائمه دین علیهم السلام و به طریق صحیح رسیده باشد می بایست قبول نمود هرچند حکمت و مصلحت آن حکم بر ما مخفی و پوشیده باشد. و ثقه الاسلام کلینی (رض) در کافی شریف بابی منعقد کرده که عنوان آن چنین است: «باب التسليم و فضل المسلمین» و از جمله روایات آن باب این که به سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «لو ان قوما عبدوا الله وحده لا شريك له و اقاموا الصلوه و اتوا الزكوه و حجوا البيت و صاموا شهر رمضان ثم قالوا لشيء صنع الله او صنع رسول الله الا صنع خلاف الذي صنع او وجدوا ذلك في قلوبهم لكانوا بذكر مشركين، ثم تلا هذه الآية: فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت و يسلموا تسليما ثم قال ابو عبد الله عليه السلام عليكم بالتسليم»، اگر گروهی خدای بی همتا را پرستند و نماز بگزارند و زکوه پردازند و حج خانه خدا را انجام دهند و ماه رمضان را روزه بدارند و پس از این همه عبادت به آنچه خدای تعالی آن ساخته و یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را

ساخته است بگویند چرا چیزی برخلاف این ساخت و یا در دلشان اعتراضی داشته باشند، با همین اعتراض در ردیف مشرکان قرار خواهند گرفت؛ و سپس آن حضرت این آیه شریفه را تلاوت فرمود که: نه سوگند به پروردگارت اینان ایمان نخواهند آورد و جزو مؤمنین نخواهند بود تا آن گاه که در موارد اختلاف میان خودشان تو را حکم قرار بدهند و سپس هیچ ناراحتی در خودشان احساس نکنند و کاملاً تسلیم حکم تو باشند.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: تسلیم را از دست مدهید و آن را محکم داشته باشید. و نیز کافی شریف به سند خود از سدید نقل می کند که گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: «آئی ترکت موالیک مختلفین بیرأ بعضهم من بعض، قال: فقال: و ما انت و ذاک؟ انما کلف الناس ثلاثه معرفه الائم و التسليم لهم فيما ورد عليهم و الرد اليهم فيما اختلفوا فيه»، به راستی که دوستان شما را در حالی که با یکدیگر مخالفت می ورزیدند و هر یک از دیگری دوری می جست به جای گذاشتم و آمدم.

گوید: حضرت فرمود: تو را چه به این کارها؟ مردم بیش از سه تکلیف ندارند: شناخت پیشوایان و امامان و تسلیم شدن به آنچه از امامان علیهم السلام به دست آنان می رسد و در هر چه که اختلاف پیش بیاید آن را به پیشوایان و امامان بازگردانند. و به سند خود از زید شحام روایت می کند و او از امام صادق علیه السلام که گوید: «قلت له ان عندنا رجلا يقال لها كليب فلا يجيب عنك شيء الا قال انا اسلم فسميانه كليب تسليم، قال: فترحم عليه ثم قال: اتدرون ما التسليم؟ فسكتنا، فقال: هو و الله الاخبار، قول الله عز و جل: الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ اخْبَتُوا إِلَى رَبِّهِمْ»

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: شخصی نزد ماست که کلب نام دارد و هر چه از ناحیه شما می آید او می گوید من تسلیم ام و قبول دارم، تا آن جا که ما او را کلب تسلیم نامیدیم. حضرت بر او رحمت فرستاد و سپس فرمود: آیا می دانید که تسلیم چیست؟ ما ساکت و خاموش ماندیم.

پس آن حضرت فرمود: به خدا سوگند که تسلیم همان اخبات است، خدای عز و جل فرماید: کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند و نسبت به پروردگار خودشان حالت اخبات دارند و سر تسلیم کامل در مقابل فرامین حضرتش فرود آورده اند.

مترجم گوید که از زیارت شریفه امین الله استفاده می شود که اخبات از مقامات عالیه سالکین الی الله است و موجب آن می شود که آتش عشق و محبت محبوب در دل زبانه کشیده و

صاحبش را در عظمت حق تعالی و اله و حیران کند آن جا که عرض می کند: «اللهم ان قلوب المخبئين اليك و الهه» بارالها! دل‌های بندگانی که نسبت به تو حالت اخبات و وابستگی کامل دارند و اله و شیدا است.

عشاق جمالک احترقوا فی بحر و صالک قد غرقوا

و بغیر جمالک ما نظروا و بغیر زلالک ما شربوا

گر پای نهند به جای سر در راه طلب ز ایشان بگذر

که نمی دانند ز شوق لقا پا را از سر سر را از پا

*

و نیز در کافی شریف به سند خودش از یحیی بن زکریا انصاری و او از امام صادق علیه السلام نقل می کند، وی گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: «من سرّه ان یستكمل الایمان کلّه فلیقبل القول منی قول آل محمد فیما اسرّوا و ما اعلنوا و فیما بلغنی عنهم و فیما لم یبلغنی»، هرکس شادمان است به این که ایمانش به سر حد کامل برسد باید سخن مرا بپذیرد که همان گفتار آل محمد است در آنچه پنهان داشتند و آنچه آشکار کردند و در آنچه به من رسید از آنان و در آنچه نرسید. و محتمل است کلمه «فلیقبل» به جای کلمه «فلیقبل» باشد، یعنی بایستی بگوید که گفتار من گفتار آل محمد است، تا آخر روایت.

2. از جمله صفاتی که در این دعای شریف برای اولیای آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم آمده است جمله «المنتظرین ایامهم» است که ظاهراً مقصود از ایام آنان روزگار دولت و ظهور خلافت ایشان (ایام حضرت مهدی ارواحنا فداه) را انتظار دارند و چشم به راه آن حضرت می باشند و در روایات بسیاری به این مطلب اشاره شده است تا آن جا که در بعضی موارد انتظار فرج از افضل اعمال شمرده شده است.

و در کافی شریف به سند خودش از محمد بن منصور صیقلی نقل می کند و او از پدرش که گوید: «كنت انا و الحرث بن المغیره و جماعه من اصحابها و جماعه من اصحابنا جلوسا و ابو عبد الله علیه السلام یسمع کلامنا، فقال لنا: فی ای شیء انتم؟ هیهات هیهات، لا و الله لا یكون ما تمدون الیه اعینکم حتی تغربلوا، لا و الله لا یكون ما تمدون الیه اعینکم حتی تمحصوا، لا و الله لا یكون ما تمدون الیه اعینکم حتی تمیزوا، لا و الله لا یكون ما تمدون الیه بعد ایاس، لا و الله لا یكون ما

تمدون الیه اعینکم حتی یشقی من یشقی و یسعد من یسعد» پدر محمد بن منصور صیقلی گوید:

من و حرث بن مغیره و جمعی از هم صحبت‌های ما نشسته بودیم و امام صادق علیه السلام سخنان ما را می شنید (ظاهر روایت آن است که آنان درباره ظهور و فرج شیعیان صحبت می کرده اند) که حضرت فرمود شماها در چه موضوعی بحث می کنید؟ هرگز، هرگز، نه به خدا قسم آنچه شما چشم بر آن دوخته اید نخواهد شد تا این که از توبه درآیید، نه به خدا قسم آنچه شما چشم بر آن دوخته اید به وقوع نخواهد پیوست تا آن که از یکدیگر تمییز داده شوید و خوبان از بدان مشخص شوند، نه به خدا قسم آنچه شما چشم به راه آن هستید تحقق نخواهد یافت مگر پس از آن که مأیوس و ناامید شوید، نه به خداوند سوگند آنچه که شما در انتظار آن هستید نخواهد انجام گرفت تا آن که هرکس بدبخت شدنی است بدبخت بشود و هرکس خوشبخت شدنی است سعادت‌مند شود. و ظاهر آن است که مقصود حضرت فرج آل محمد علیهم السلام بوده است، و الله العالم.

*هشدار

در آنچه ذکر شد امام علیه السلام درباره دوستان اهل بیت علیهم السلام به دو صفت تکیه فرموده است: به انتظار دولت آل محمد بودن و چشم به راه آنان دوختن و این بدان معناست که این دو صفت از جمله فضایل شیعیان است و سبب مدح و ستایش آنان، و همین هم هست؛ چنان که در روایات بسیاری آمده است که امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارشان و آنان از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می فرمایند که فرمود: «المنتظر لامرنا کالمتشحط بدمه فی سبیل الله» آن کس که به انتظار دولت و حکومت ماست همچون کسی است که در راه خدای تعالی به خون خویش غلطان است، و صدوق (رض) در اکمال الدین به سند خودش از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «من مات منکم علی هذا الامر منتظرا له کان کمن کان فی فسطاط القائم» هرکس از شما که در جاده ولایت ثابت قدم باشد و در انتظار دولت ما باشد ولیکن اجل مهلت ندهد و مرگ گریبانش را بگیرد همچون کسی خواهد بود که در خیمه خاص حضرت قائم - ارواحنا فداه - نشسته باشد.

و هم صدوق (رض) از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: «القائل منکم ان ادركت قائم آل

محمد نصرته کان کالمقارع معه بسیفه بل کالشهید معه» هرکس از شما که می گوید اگر من زمان حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را درک کنم او را یاری خواهم کرد این شخص همانند کسی است که در رکاب آن حضرت شمشیر می زند، بلکه همانند کسی است که در رکاب آن حضرت شهید شده باشد.

و نیز صدوق (رض) به سند خود از امام ابو الحسن علیه السلام (شاید مقصود حضرت موسی بن جعفر علیه السلام باشد) و ایشان از پدران بزرگوارشان نقل می فرماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: افضل اعمال امتی انتظار فرج الله: بهترین اعمال امت من آن است که به انتظار فرج و گشایشی از جانب خدای تعالی باشند. و نیز صدوق (رض) به سند خود از امام رضا علیه السلام نقل می کند که فرمود: «ما احسن الصبر و انتظار الفرج، اما سمعت قول الله عزّ و جل: و انتظروا انی معکم من المنتظرین؟ فانه انما یجیی الفرج علی الناس فقد کان الذین من قبلکم اصبر منکم» چه زیاست صبر و چشم به راه فرج بودن. مگر نشنیدی که خدای عز و جل می فرماید: به انتظار باشید که من هم با شما از منتظران هستم. پس بر شما باد صبر، و هرگز دامن صبر را از دست ندهید، زیرا که گشایش فقط پس از نومیدی است، و کسانی که پیش از شما می زیستند از شما پرتوان تر در صبر و شکیبایی بودند.

در نومیدی بسی امید است پایان شب سیه سفید است

و روایات در این زمینه بسیار است و ما برای این که سخن به درازا نکشد و موجب ملال نگردد به همین اندازه اکتفا می کنیم.

الصلوات المبارکات الزاکیات النامیات الغادیات الرائحات و سلم علیهم و علی ارواحهم و اجمع علی التقوی امرهم و اصلح لهم شئونهم و تب علیهم انک انت التواب الرحیم و خیر الغافرین و اجعلنا معهم فی دار السلام برحمتک یا ارحم الراحمین درودهای بابرکت و پاکیزه و فزاینده بامدادان و شامگاهان و بر ایشان و بر روانشان سلام بفرست و کارشان را بر تقوی و پرهیزگاری فراهم فرما و احوالشان را اصلاح فرما و تو با رحمت و مغفرت بر آنان بازگشت فرما، زیرا که تویی بسیار توبه پذیر و مهربان و بهترین آمرزندگان، و ما را به سبب مهربانیت در سرای سلامت و بی گزند بهشت موعود در جوار آنان قرار بده ای مهربان ترین مهربانان.

استفاده از صیغه مبالغه در این دعای مبارک که کلمه تَوَّاب است شاید بدان معنی باشد که

در پذیرفتن توبهٔ بندگان از نظر کیفی و کمی در حدّ اعلا و مرتبه بالایی هستی، زیرا در عین حالی که بندگان با همهٔ جنایاتی که مرتکب شده اند و استحقاق هرگونه عذاب را دارند، توای خدای بزرگ نه تنها آنان را عقاب نمی فرمایی بلکه انواع نعمتها به آنها عطا می فرمایی و بهترین بخشنده و آمرزنده ای، زیرا با آمرزش گناه پرده ستاریت را نیز بر گناه بنده می کشی و بلکه بدهیهای او را به نیکیها تبدیل می فرمایی و یکی از نامهای مبارکت «یا مبدلّ السيئات حسنات» آمد و به گفتهٔ یکی از بزرگان مظهر این اسم مبارک در عالم طبیعت کیمیاست که مس تیره را به طلای تابناک مبدل می کند.

تسمیهٔ بهشت به دار السلام در قرآن کریم نیز آمده است؛ چنان که می فرماید: «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (1) و نیز می فرماید: «وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ» (2) و در وجه تسمیهٔ بهشت به دار السلام و جوهی گفته شده است: یکی آن که بهشت از هر جهت محل سلامتی است و هیچ گونه بلا و مکروه و ناخوشایندی آن جا نیست و دیگر آن که چون یکی از اسماء مقدسه حضرت حق تعالی نام مبارک سلام است با اضافهٔ تشریفیه به حق تعالی نسبت داده شده و دار السلام اش گفته اند، و دیگر آن که به حکم آیهٔ شریفه «لَهُمْ فِيهَا فَكِهَةٌ وَاللَّهُمَّ مَا يَدْعُونَ سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» (3) دای تعالی بر بهشتیان سلام می فرستد و به مضمون «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» (4) رشتگان بر بهشتیان سلام و درود می فرستند و یا بهشتیان هر یک به دیگری سلام می دهد و یا اصلاً سخنی در بهشت بجز سلام نیست و همه سخن از سلام است و فحش و ناسزاگویی آن جا نیست؛ چنان که خدای تعالی می فرماید: «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهِمْ إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا» (5).

و لفظ (باء) در کلمه «برحمتک یا ارحم الراحمین» یا برای سببیت است که همهٔ الطاف و نعم بهشتی به سبب رحمت بی منتهای الهیه است، و یا بآء قسم است که خدای تعالی به رحمتش سوگند داده می شود تا لطف و عنایت او هرچه بیشتر جلب شود. و کلمه «ارحم» که افعال التفضیل است به منظور مبالغه در دعا و جلب نظر لطف حق تعالی است؛ چنان که در حدیث است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از کنار کسی می گذشت که می گفت: «یا ارحم الراحمین» حضرت

ص: 436

1- سورهٔ انعام، آیهٔ 127.

2- سورهٔ یونس، آیهٔ 25.

3- سورهٔ یس، آیهٔ 57-58.

4- سورهٔ رعد، آیهٔ 23.

5- سورهٔ واقعه، آیهٔ 25-26.

فرمود: «سل فقد نظر الله اليك» هر حاجت و نیازی داری از خدای تعالی بخواه که مورد توجه حضرت کبریایی قرار گرفتی. و هم در روایت است که: «ان لله ملكا موكلان بمن يقول يا ارحم الراحمين فمن قالها ثلاثا قال الملك ان ارحم الراحمين قد اقبل عليك» همانا خدای تعالی را فرشته ای است که گماشته شده بر کسی که بگوید یا ارحم الراحمین، پس هرکس سه بار این نام شریف را بر زبان جاری کند آن فرشته می گوید که به راستی خدای ارحم الراحمین رو به تو فرمود و تو مورد توجه حضرتش قرار گرفتی.

اللهم هذا يوم عرفه يوم شرفته و كرمته و عظمته و نشرت فيه برحمتك و مننت فيه بعفوك و اجزلت فيه عطيتك و تقصّلت به على عبادك بارالها! این روز عرفه روزی است که تو آن را شریف و گرامی و بزرگ داشته ای و رحمتت را در آن گسترده و با عفو در این روز منت نهاده و عطایت در آن بسیار فرموده و به سبب آن بر بندگان تفضل و احسان فرموده ای.

قوله عليه السلام: «اللهم هذا يوم عرفه» بارالها! این روز عرفه است. دعای روز عرفه چنان مؤکّد است که می توان برای حضور قلب ترک روزه آن کرد چون در این وقت همه مسلمانان دست به دعا بردارند و البته یکی از آنان مقرب بارگاه است که دعای او ردّ نمی شود و به برکت او دعای دیگران هم پذیرفته می گردد و آن افضل اعمال حج است پس از وقوف مشعر الحرام. و بعضی گویند وقوف عرفات از آن هم افضل است، و روزه گرفتن این روز برای حجاج نزد اشهر مجتهدین جایز است و به عقیده بعضی اصلا جایز نیست، و ما در حواشی وافی قول اول را ترجیح دادیم و گفتیم حضرت امام زین العابدین علیه السلام در این روز در عرفات روزه داشت و روزه مستحب در سفر توان گرفت.

این جملات نورانی که ظاهرا به صورت جمله های خبری انشاء شده است نه جمله خبریه است و نه لازم فایده خبر را دارد. توضیح این که اگر شما خبری دادید که طرف مخاطب شما از مضمون آن آگاهی و اطلاع ندارد آن را خبر گویند، و اگر طرف مخاطب از آن آگاهی دارد و باز شما آن خبر را دادید برای این که کلام شما از لغو بیهوده بودن مصون و محفوظ بماند می گویند جمله خبریه شما لازم فایده خبر را دارد بدین معنی که شما با دادن آن خبر آگاهی خود را از آن خبر اعلام می کنید و می خواهید بگویند که من هم می دانم که چنین خبری هست.

در اظهار این جملات خبریه هیچ کدام از این فایده ها نیست، نه فایده خبر و نه لازم فایده

خبر، زیرا مخاطب خدای تعالی است که بر همه چیز آگاه است «یعلم خائنه الاعمین و ما تخفی الصدور»، پس داعی بر انشای این جملات خبریّه چه بوده است؟ شاید مقصود از این جمله ها اقرار و اعتراف و تصدیق به شرافت و فضیلت این روز بوده است که امری است غیر از خبر و غیر از لازم فایده آن، فتأمل.

و تشریف و گرامیداشت و بزرگداشت این روز عبارت از آن است که شأن و مقام این روز بیان شود و دیگران بدانند که خدای تعالی امت اسلامی را به الطافی مخصوص فرموده که دیگر امّتها آنها را ندارند، و وقوف در عرفه را از ارکان حج قرار داده است تا آن جا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «الحجّ عرفه» یعنی همه حج در عرفه خلاصه می شود. و دوست نداشت که امّتش در این روز به چیزی از کارهای دنیا سرگرم بشوند و به احترام این روز همگی متوجه به خدای تعالی بوده و هرچه می توانند به ذکر حق تعالی مشغول باشند و تکبیر و حمد و لا اله الا الله و استغفار و دعا بر زبان داشته باشند که تفصیل این اعمال در کتب ادعیه مذکور است و چون غرض خدای تعالی از این اعمال و تشریفات گسترش دامن رحمت و آمرزش بود و بذل و بخشش عطایا و تفضل به آنان بود، امام علیه السلام جمله «نشرت فیه برحمتک» را عرض می کند که گویی جمله های پس از «نشرت فیه برحمتک» نتیجه نشر رحمت حق تعالی است و از آثار گسترش رحمت ذات مقدس باری تعالی در این روز می باشد؛ چنان که از صاحب دعا امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام روایت شده است: «ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم قال فی حجه الوداع لَمَّا وَقَفَ بِعَرَفَةَ وَ هَمَّتِ الشَّمْسُ أَنْ تَغِيبَ: يَا بَلَالُ، قُلْ لِلنَّاسِ فَلَیُنصِتُوا فَلَمَّا انصَتُوا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ إِنَّ رَبَّكُمْ تَطُولُ عَلَيْكُمْ فِي هَذَا الْيَوْمِ فَغْفِرْ لِمُحْسِنِكُمْ وَ شَفِّعْ مُحْسِنَكُمْ فِي مَسِيئَتِكُمْ فَافِيضُوا مَغْفُورًا لَكُمْ»، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در حجه الوداع در وقوف عرفه هنگامی که آفتاب می خواست غروب کند به بلال فرمود: به مردم بگو تا ساکت شوند.

همین که ساکت شدند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: به راستی که پروردگار شما دامنه احسانش را بر شما در این روز بر شما گسترد پس نیکوکاران شما را آمرزید و شفاعت آنان را درباره بدکاران شما پذیرفت، پس از سرزمین عرفات بازگردید در حالی که آمرزیده شده اید «و عن النبی صلی الله علیه و آله و سلّم انه قال لرجل انصاری: یوم عرفه یوم یباهی الله عزّ و جل به الملائکه فلو حضرت ذلک الیوم برمل عالج و قطر السماء و ایام العالم ذنوبا فانه تبت ذلک الیوم». و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم روایت است که آن حضرت به مردی از انصار فرمود: روز عرفه روزی است که خدای عزّ و جل به آن روز

بر فرشتگان مباحات و افتخار می فرماید، پس اگر در آن روز به شمار ریگهای بیابان و قطره های بارانی که از آسمان می آید و به روزهای جهان گنهکار باشی در این روز توبه ات پذیرفته است.

«و فی روایه اذا وقتت بعرفات الی غروب الشمس فان کان علیک من الذنوب مثل رمل عالج او بعدد نجوم السماء او قطر المطر یغفر الله لک»، هنگامی که در عرفات تا غروب آفتاب ماندی پس اگر گناهت به قدر ریگهای بیابان و ستاره های آسمان و قطره های باران باشد خدای تعالی تو را می آمرزد.

«و عن الرضا علیه السلام: ما وقف احد فی تلك الجبال الا- استجاب الله له، فاما المؤمنون فیستجاب لهم فی آخرتهم و اما الکافر فیستجاب لهم فی دنیاهم». و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده که فرموده هیچ کس در این کوهها و قوف به عمل نیاورد مگر آن که خدای تعالی دعای او مستجاب فرمود. اما مؤمنان پس دعاها را آنان نسبت به امور آخرتی شان مستجاب می شود و اما شخص کافر پس دعاها را آنان نسبت به امور دنیوی شان مستجاب خواهد شد «و عن الصادق علیه السلام: ما من رجل من اهل الکوره وقف بعرفه من المؤمنین الا- غفر الله لاهل تلك الکوره من المؤمنین و ما من رجل وقف بعرفه من اهل بیت من المؤمنین الا غفر الله لاهل ذلك البیت من المؤمنین» هرکس از چادر نشینان که در عرفات و قوف کند خدای تعالی ساکنان آن را که از مؤمنین باشند می آمرزد، و هرکس از خانواده های مؤمن در عرفات و قوف کند خدای تعالی اهل آن خانواده مؤمن را می آمرزد. «و سمع علی بن الحسین علیه السلام یوم عرفه سائلا یسئل الناس فقال له: و یحک أغیر الله تسأل فی هذا المقام انه لیرجى لما فی بطون الحبال فی هذا الیوم ان یکون سعیدا» امام زین العابدین علیه السلام گدایی را مشاهده فرمود که در روز عرفه از مردم گدایی می کرد. حضرت به او فرمود: ای وای بر تو! در چنین موقعی از غیر خدای تعالی مسئلت می کنی؟ به راستی که امید آن می رود که اطفال در شکم مادران باردار را امروز رحمت حق تعالی فراگیرد و آنان خوشبخت گردند. و بالجمله اخبار در شرافت و فضیلت این روز بسیار است و ما به همین مقدار اکتفا می کنیم.

اللهم و انا عبدک الذی انعمت علیه قبل خلقک له و بعد خلقک ایاه فجعلته ممن هدیته لدینک و وفقته لحقک و عصمته بحبلک و ادخلته فی حزبک و ارشدته لمولات اولیائک و معادات اعدائک بارالها! من همان بنده تو هستم که پیش از آن که او را بیافرینی و پس از آفرینش او او را نعمت

عطا فرمودی پس او را از کسانى قرار دادى که به دین خود راهنمایى فرمودى و به حق خویش توفیقش دادى و او را به ریسمان محکم و استوار خودت نگاه داشتى و در حزب و گروه خودت درآوردى و به دوستدارى دوستانت و دشمنى دشمنانت رهبرى فرمودى.

مترجم گوید: الطاف و عنایات و نعمتهای حضرت حق تعالی بیش از آن است که عقل بشرى بتواند آنها را درک و یا احصا کند؛ چنان که صریح آیه مبارکه بدان اشاره مى فرماید: «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا» (1) ه گفته حکیم شیراز:

فضل خدای را که تواند شمار کرد یا کیست آن که شکر یکی از هزار کرد؟

بحر آفرید و بر درختان میوه دار خورشید و ماه و انجم و لیل و نهار کرد

ابواب نعمتی که جهان سر به سر گرفت اثقال متی که فلک زیر بار کرد

تسبیح گوی او نه بنی آدمند و بس هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد

*

تا آن جا که بعضی از مفسران در تفسیر آیه مبارکه «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» (2)

گفته اند که نعمت باطنی بدان معناست که اصلا برای کسی معلوم نیست و قابل درک نیست و لکن از نعمتهای ظاهری که خدای تعالی به بندگانش عطا فرموده در توضیح این جمله نورانی دعا مختصری اشاره می کنیم.

اولین نعمت حق تعالی به بنده اش همان تعلق اراده باری تعالی به ایجاد اوست که از عنایت ازلی و رحمت واسعه اش سرچشمه می گیرد وگرنه او - تعالی شأنه - غنی بالذات است و نیازی به خلق مخلوق ندارد؛ چنان که امیر المؤمنین علیه آلاف التحية و الثناء در آغاز خطبه متقین در جواب شخصی به نام همام فرمود: «ان الله تعالى خلق الخلق حين خلقهم غنيا عن طاعتهم آمنة من معصيتهم لانه لا تنفعه طاعة من اطاعه ولا تضره معصية من عصاه» گر جمله کائنات کافر گردند، بر دامن کبریا نشینند گرد. و در دعا نیز آمده است: «یا باری خلقی رحمه بی و کان عن خلقی غنیاً» به گفته مولانا:

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

ص: 440

1- سوره ابراهیم، آیه 34.

2- سوره لقمان، آیه 20.

دومین نعمت ظاهری باری تعالی عنایتی است که نسبت به ایجاد بنده فرموده و درهای عدم را بر روی او بیست و موجبات بقای انسان را در عدم اصلی و ازلی از بین برد، چنان که آیه وافی الهدایه اشاره می فرماید: «هَلْ أُنِی عَلَی الْإِنْسَانِ حَیْنٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ یَكُنْ شَیْئاً مَّذْکُوراً»⁽¹⁾ به فرموده عارف شیراز:

رهر و منزل عشقیم و ز سر حدّ عدم تا به اقلیم وجود این همه راه آمده ایم

پس اولین نعمت ایجاد موجبات وجود و دومینش رفع موانع وجود است که با این دو نعمت با توجه به وسعت دایره موجبات وجود از پدر و مادر و ملائکه (مدبّرات امر) علت تامه وجود حاصل و معلول تحقق می پذیرد، و سرآمد همه این نعمتها نعمت عظمای هدایت است که با نبود آن نه تنها نعمتی وجود ندارد بلکه آنچه ما آن را نعمت می پنداریم از وجود و توابع وجود مبدل به نعمت خواهد گردید و شاید اشاره به همین موهبت عظمی باشد جمله شریفه «فجعلته ممّن هدیته لدینک» تا آخر جملات نورانی که تفسیر شد، مخصوصاً با توجه به آوردن فاء تفریعیّه که بیانگر نتیجه منتهای پیشین است. سید شارح (رض) در تفسیر حبل الله از علامه طبرسی در مجمع البیان نقل می کند که اقوالی گفته شده است؛ یکی از اقوال این که مراد از حبل الله قرآن کریم است؛ چنان که ابی سعید خدری و جماعتی گفته اند.

دوم این که مقصود از حبل الله دین خداست و این گفتار ابن عباس و ابن زید است. سوم آنچه ابان بن تغلب از امام جعفر صادق علیه و علی آبائه و ابنائه آلف التحیه و الثناء نقل می کند که فرمود: «نحن حبل الله الذی قال: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً» ما یم حبل اللهی که فرمود:

همگی به حبل اللهی چنگ بزنید.

و منافاتی ندارد که همه این اقوال مقصود و مراد باشد؛ چنان که مؤید این معنا روایتی است از ابو سعید خدری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم که فرمود: «ایها الناس انی قد ترکت فیکم حبلین ان اخذتم بهما لن تضلّوا بعدی: احدهما اکبر من الآخر، کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی الا و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» ای مردم! به راستی که من دوریسمان در میان شما به جا گذاشتم که اگر آنها را به دست گیرید هرگز پس از من گمراه نخواهید شد و یکی از آن دوریسمان بزرگ تر از دیگری است و آن دو عبارتند از کتاب

ص: 441

1- سورة انسان، آیه 1.

خدای تعالی که ریسمانی است از آسمان تا زمین کشیده شده است و دیگری عترت من که اهل بیت من باشند. آگاه باشید که این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

ثم امرته فلم یأتمر و زجرته فلم ینزجر و نهیته عن معصیتک فخالف امرک الی نهیک لا معانده لک و لا استکبارا علیک بل دعاه هواه الی ما زیلته و الی ما حدّرته و اعانه علی ذلک عدوک و عدوّه فاقدم علیه عارفا بوعیدک راجیا لعفوک واثقا بتجاوزک و کان احق عبادک مع ما مننت علیه الاّ یفعل

سپس او را فرمان دادی پس او فرمان نبرد و منعش فرمودی و او باز نایستاد و نافرمانی تو را کرد و این مخالفت نه از روی دشمنی با تو بود و نه از روی گردنکشی بر جناب تو بلکه هوای نفسانی او وی را به آنچه جدایش ساخته ای و نهی اش فرموده ای کشاند و به آنچه از آن برحذر داشتی خواند و دشمن تو و دشمن او (شیطان لعین) او را بر آن نافرمانی یاری کرد.

پس با این که به ترسانیدن تو شناخت داشت و امیدوار به عفو و بخشش تو بود و اعتماد به گذشت تو بود در حالی که با آن نعمتهایی که به او عطا فرموده بودی سزاوارترین بندگان تو بود که به مخالفت و نافرمانی حضرتت اقدام نکند.

و ها انا ذابین یدیک صاغرا ذلیلا خاضعا خاشعا خائفا معترفا بعظیم من الذنوب تحمّلته و جلیل من الخطایا اجرته و اینک منم در پیشگاه تو و در محضر تو با حالت زبونی و خواری و فروتنی و زاری کنان و ترسان و اقرارکننده ام به گناهان بزرگی که زیر بار آن رفته ام و به خطاهای سترگی که مرتکبش شده ام.

مستجیرا بصفحک لائذا برحمتک زنهار جویم به گذشت و عفو تو، به رحمت پناهنده ام.

موقنا انه لا یجیرنی منک مجیر و لا یمنعنی منک مانع یقین دارم که هیچ امان دهنده ای مرا از تو امان نمی دهد و هیچ بازدارنده ای مرا از تو باز نمی دارد.

فعد علیّ بما تعود به علی من اقترف من تغمّدک پس به من بازگشت به عطا فرما به آنچه بازگشت می فرمایی بر آن که آلوده به گناه شده از فرو بردن او به دریای رحمت و مغفرت.

و جد علیّ بما تجود به علی من القی بیده الیک من عفوک و جود و احسانت را شامل حال من بفرما آن چنان که شامل حال کسی می فرمایی که دست به دامن عفو تو زده باشد.

و امنن علیّ بما لا- یتعاضمک ان تمنّ به علی من أمّلك من غفرانک و بر من ممت بگذار به آنچه منت نهادن به آن برای خاطر کسی که به آرزوی آمرزش توست در نظر تو بزرگ نیست؛ چنان

که در مورد دیگر نیز رسیده است: «یا من لا یتعاضمه غفران الذنب العظیم» البته که در مقابل عظمت بی پایان و رحمت بی منتها بزرگی گناه را چه قدر و قیمتی؟

عارف شیراز فرماید:

هاتفی از گوشه میخانه دوش گفت ببخشند گنه می بنوش

عفو خدا بیشتر از جرم ماست نکته سربسته چه گویی خموش

*

و اجعل لی فی هذا الیوم نصیباً انال به حظاً من رضوانک و در این روز برای من بهره ای قرار بده که به سبب آن بهره ای از خوشنودی تو نصیبم گردد.

و لا تردنی صفرًا ممّا ینقلب به المتعبدون لک من عبادک و مرا از درگاهت از ثوابی که بندگان کوشا در پرستش و عبادت تو با آن باز می گردند تهیدست برنگردان.

و ائی و ان لم اقدم ما قدموه من الصالحات فقد قدمت توحیدک و نفی الاضداد و الانداد و الأشباه عنک و من هر چند کردارهای شایسته ای را که آن بندگان کوشا در عبادت پیش تو فرستاده اند نفرستادم و به جا نیاورده ام لیکن یگانه پرستی و این را که اضداد و امثال و ماندهایی برای تو نیست پیش فرستادم.

و ایتیک من الابواب التی امرت ان تؤتی منها و از درهایی که امر فرموده ای از آنها به سوی تو آیند به درگاهت آمده ام و به آنچه کسی جز به آن در نزدیکی به بارگاهت نزدیک نمی شود به درگاه تو آمده ام. این جمله شریفه شاید اشاره ای باشد به آیه شریفه «وَأُتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» که از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: معنای این آیه شریفه آن است که «آن یوتی الامر من وجهه» به هر کاری از راهش باید وارد شد.

و ثقة الاسلام کلینی در کافی شریف به سند خود از ابی بصیر روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «الاصیاء هم ابواب الله عزّ و جلّ التی یوتی منها و لولا هم ما عرف الله عزّ و جلّ و بهم احتج الله تبارک و تعالی علی خلقه» اوصیایند که درهای خدای عزّ و جلّ و اند؛ درهایی که از آن درها باید شرفیاب محضر گردید، و اگر آنان نبودند خدای عزّ و جلّ شناخته نمی شد، و به واسطه آنها خدای تبارک و تعالی حجّت را بر خلقش تمام فرموده است. «و عن ابی جعفر علیه السلام: آل محمد ابواب الله و سبيله و الدعاه الی الجنته و القاده الیها و الا دلاء علیها الی یوم القیامه» امام باقر علیه السلام

فرمود: آل محمد درهای الهی و راه خداوندی و دعوت کنندگان به بهشت اند و رهبری به بهشت را برعهده دارند و راهنمای بهشت اند تا روز قیامت.

سید شارح رضوان الله علیه از شیخ عارف مجد الدین بغدادی نقل می کند که در عالم رؤیا به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم و عرض کردم درباره ابن سینا چه می فرمایید؟ حضرت فرمود: «ذاک رجل اراد ان یصل الی الله تعالی بلا وساطتی فحجبتة هکذا بیدی فسقط فی النار»، او مردی بود که خواست بدون وساطت من به خدای تعالی برسد و من این چنین با دستم جلو او را گرفتم (ظاهرا حضرت با دست مبارک خود اشاره فرموده است) پس به آتش سقوط کرد و به جهنم افتاد. مترجم گوید: اولاً خواب مزبور به اتکای نقل سید شارح (ره) نقل شد وگرنه قضاوت درباره بزرگانی همچون ابن سینا با خوابی که معلوم نیست از رؤیاهای صادقانه است و یا از اضغاث احلام است صحیح نیست و خود ابن سینا نیز از این گونه شایعات در رنج بوده که گفته است:

کفر چو منی گزاف و آسان نبود محکم تر از ایمان من ایمان نبود

درد هر یکی چون من و آن هم کافر؟ پس در همه دهر یک مسلمان نبود

*

و ثانیاً چون خواب مذکور متضمن مطلبی عرفانی درباره ائمه علیهم السلام بود و این که بدون وساطت آن بزرگواران به جایی نتوان رسید؛ چنان که در زیارت جامعه کبیره آمده است «من اراد الله بدابکم و من قصدت توجه الیکم» هرکس به هر مقامی از مقامات معنوی که راه یافته لا محاله به دستگیری یکی از اولیای الهی بوده است، به فرموده عارف بزرگوار شیراز:

گو برو و آستین به خون جگر شو هر که در این آستانه راه ندارد

و از امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن حدیثی رسیده است که فرمود: «انّ الله عزّ و جلّ لو شاء لعرف العباد نفسه و لکن جعلنا ابوابه و صراطه و سبيله و الوجه الذی یؤتی منه فمن عدل عن ولايتنا او فضل علينا غیرنا فائهم عن الصراط لنا کبون» همانا خدای عزّ و جلّ اگر مشیتش بر آن قرار می گرفت که خود را بر بندگانش بشناساند می شناساند و لکن ما را درها و صراط و راه جهتی که از آن باید به حضور راه یافت قرار داد. پس هرکس که از راه ولایت ما منحرف شود و یا

دیگران را بر ما برتری دهد پس به تحقیق که آنان از پل صراط سرازیر و واژگون خواهند گردید.

و امام صادق علیه الصلوٰه و السلام در ضمن حدیثی فرمود: «من اتی البیوت من ابوابها اهتدی و من اخذ فی غیرها سلک طریق الردی وصل الله طاعه ولیّ امره بطاعه رسوله و طاعه رسوله بطاعته فمن ترک طاعه و لاه الامر لم یطع الله و لا رسوله» هرکس که به خانه ها از درهای ورودی وارد شود رهیاب می شود و هرکس که از راه دیگر برود راه هلاکت را پیموده است؛ خدای تعالی فرمانبرداری از ولی امرش را به اطاعت رسولش پیوند داده و اطاعت رسولش را به اطاعت خودش وصل فرموده؛ پس هرکس اطاعت والیان امر را ترک کند نه خدای تعالی را اطاعت کرده و نه رسول خدا را.

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی کاین ره که تو می روی به ترکستان است

و روایات در این باره بسیار است.

و تقرّب الیک بما لا یقرب احد منک الا بالتقرّب به و نزدیک شدن به درگاه تو را به وسیله آنچه کسی جز با تقرّب به او به تو نزدیک نمی شود به دست آوردم. از سیاق جمله نورانی دعا چنین استفاده می شود که ولایت ولیّ امر شرط قبولی اعمال و عبادات است اگر نگوئیم که شرط صحّت آنهاست؛ چنان که در روایات بسیاری به آن اشاره شده است بدین مضمون که اگر کسی مابین رکن و مقام در طول عمر خود مشغول عبادت باشد ولی با هدایت ولی الله نباشد اکّبه الله علی منخریه فی النار.

و بر همین مبنا فتوای تاریخی حضرت امام خمینی - قدس الله سره الشریف - صدور یافت که ذبیحه مخالفین در حج مجزی نیست و کفایت نمی کند بلکه باید ذابح شیعه باشد، زیرا که این ذبح جزء اعمال و مناسک حج است و ولایت شرط صحّت عبادات است، رضوان الله تعالی علیه و حشره مع اولیائه. و بر این معنی روایاتی از فریقین دلالت دارد چنانچه موفّق احمد معروف به فخر خوارزم به سند خود از جعفر بن عمر نقل می کند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

«من احب علیا قبل الله منه صلوته و صیامه و قیامه و استجاب دعائه، الا من احب علیا اعطاه الله بكلّ عرق فی بدنه مدینه من الجنه، الا و من احب آل محمد آمن من الحساب و النار و الصراط، ألا

و من مات علی بغض آل محمد جاء يوم القيامة مكتوب بين عينه آيس من رحمته»، کسی که علی را دوست داشته باشد خدای تعالی نماز و روزه و شب زنده داریش را می پذیرد و دعای وی را مستجاب می فرماید. هان که هرکس علی را دوست بدارد خدای تعالی به شمار رگهای بدن او شهری از بهشت را به او عطا می فرماید. هان که هرکس آل محمد را دوست بدارد از حساب و آتش و عبور از صراط در امان است. آگاه باشید که هرکس با دشمنی خاندان پیغمبر از دنیا برود روز قیامت به عرصه محشر می آید در حالی که بر پیشانی او نوشته شده است: (ناامید از رحمت حق تعالی).

و از عمر بن یقظان اسدی روایت شده که امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه مبارکه «إِلَيْهِ يَصَّ عَدُ الْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلُ الصَّالِحِ يَرْفَعُهُ» (1) لَمَهُ پاک به سوی خدای تعالی بالا می رود و کار شایسته آن کلمه پاک را بلند می کند، «قال ولا يتنا اهل البيت و اهوى بیده الی صدره فمن لم يتولنا لم يرفع الله له عملا» حضرت در حالی که با دست مبارک به سینه خودشان اشاره می فرمود، فرمودند: پس هرکس که ولایت ما را نداشته باشد خدای تعالی هیچ عمل او را بالا نمی برد. «و اخرج ابن مردويه و الموفق بن احمد و غیرهما عن زید بن علی عن ابيه عن جدّه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلّم قال: یا علی لو ان عبدا عبد الله مثل ما قام نوح فی قومه و كان له مثل احد ذهبا فانفقته فی سبیل الله و مدّ فی عمره حتی حج الف عام علی قدمیه ثم قتل بین الصفا و المروه مظلوما ثم لم یوالک یا علی لم یشم رائحه الجنة و لم یدخلها».

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: یا علی! اگر بنده ای مانند زمانی را که نوح در میان قوم خود بود (نهمصد و پنجاه سال) عبادت خدا کند و همانند کوه احد طلا داشته باشد و آن را در راه خدا انفاق کند و عمرش آن اندازه دراز باشد که هزار سال پیاده به حج مشرف شود و سپس در میان صفا و مروه مظلومانه کشته شود ولی تو را دوست نداشته باشد بوی بهشت به مشامش نمی رسد و قدم در بهشت نمی گذارد.

و در تاریخ نسائی و کتاب شرف المصطفی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «لو انّ عبدا عبد الله تعالی بین الرکن و المقام الف عام ثم الف عام ثم الف عام و لم یکن یحبنا اهل البيت لأکبه الله علی منخره فی النار» اگر بنده ای خدای تعالی را در میان رکن و مقام سه هزار سال بپرستد و لکن دوست ما اهل بیت نباشد حتما خدای تعالی او را به روی در آتش دوزخ خواهد انداخت. و

ص: 446

ابو المؤید در کتاب مناقب و ابو تراب در کتاب حدائق از انس بن مالک و دیلمی در کتاب فردوس از معاذ و جمعی دیگر از ابن عمر نقل می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «حُبَّ عَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ وَ بَغْضُهُ سَيِّئَةٌ لَا تَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ» محبت علی بن ابی طالب علیه السلام عمل نیکی است که با وجود آن هیچ گناهی زیان نمی رساند و عداوت و دشمنی آن حضرت گناهی است که هیچ عمل نیکی با وجود آن بغض و عداوت سودی به حال انسان ندارد.

نویسنده گوید: حدود و شرایط اعمال و عبادات به دست شارع مقدس است و کسی را حق دخالت در امر اختصاصی شارع نیست؛ به مثال، اگر شارع برای نماز خواندن طهارت را تشریح فرمود کسی را نرسد که بگوید من سالها نماز بی طهارت خوانده ام، چرا شارع آن همه نماز را به جای یک یا چند نماز با طهارت نمی پذیرد؟ پاسخ این سؤال همان نکته است که اشاره شد که طهارت را مشرع نماز شرط صحت آن قرار داده است. پس تعیین حدود احکام الهی به دست بندگان نیست و خدای تعالی این چنین مقرر فرموده است که نماز بدون ولایت از درجه اعتبار ساقط باشد «وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (1) ضولی در این باره به کسی نرسد «يفعل الله ما يشاء بقدرته و يحكم ما يريد بعزته ربنا آمنة بما انزلت و اتبعنا الرسول فاكتمنا مع الشاهدين».

از آنچه ذکر شد معلوم گردید که توجیه این گونه روایات با این که دوستدار علی گناه نمی کند که به اصطلاح سالبه به انتفای موضوع است توجیهی است خنک و برخلاف ظاهر و مخصوص کسانی است که کاسه های داغ تر از آش و دایه های مهربان تر از مادر می باشند. باز گردیم به اصل مطلب: اخراج غیر واحد عن عمار و معاذ و عایشه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: النظر الی علی بن ابی طالب عباد و ذکره عباد و لا یقبل ایمان عبد الا بولایته و البرائه من اعدائه» چند نفر از راویان حدیث روایت کرده اند از عمار و معاذ و عایشه که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نگاه کردن به علی بن ابی طالب علیه السلام عبادت است و یاد او کردن عبادت است و ایمان هیچ بنده ای پذیرفته نمی شود مگر به این که علی علیه السلام را دوست بدارد و از دشمنان علی علیه السلام دوری بجوید. و عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی: قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیره، یعنی بالسبیل علی بن ابی طالب و لا ینال ما عند الله الا بولایته».

و امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه: بگو ای پیغمبر که راه من این است که با بینایی کامل به

ص: 447

سوی خدای تعالی دعوت می کنم فرمود: مقصود خدای تعالی از سبیل در این آیه شریفه علی بن ابی طالب علیه السلام است و به آنچه در نزد خدای تعالی است دسترسی نیست مگر به ولایت و دوستی علی علیه السلام.

این اندکی از بسیار و قطره ای از دریاست که درباره آن حضرت ذکر شده.

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

*

ثم اتبعت ذلك بالانابه اليك و التذلل و الاستكانه لك و حسن الظن بك و الثقه بما عندك سپس در پیرو این تقرّب توبه و انابه به سوی تو نمودم و به درگاه تو زاری و خواری کردم و به حضرت تو گمان نیکو دارم و به آنچه نزد توست اعتماد و اطمینان دارم.

و شفعتہ برجائك الذی قلّ ما یخیب علیه راجیک و امید به تو را که هیچ گاه امیدوار به تو از آن نومید نمی گردد همراه آن نموده ام.

و سألتک مسئله الحقییر الذلیل البائس الفقیر الخائف المستجیر و از تو درخواست می نمایم همچون کسی که پست و خوار و نیازمند و بی چیز و ترسناک و زندها خواه باشد.

و مع ذلك خیفه و تضرعا و تعوذا و تلوذا و با این احوال درخواستم از روی ترس و زاری و پناه جویی است.

لا مستطیلا بتکبر المتکبرین و لا متعالیا بدالّه المطیعین نه از روی بلندپروازی به گردنکشی گردنکشان و نه از روی علوّ و بلندی جویی به ناز و عشوه اطاعت کنندگان.

و لا مستطیلا بشفاعه الشافعیین و نه از روی تکبر و گردن فرازی به شفاعت میانجیگری شفاعت کنندگان.

و انا بعد اقلّ الاقلّین و اذلّ الاذلیلّین و من پس از این اعتراف کمترین کمتران و خوارترین خوارتران.

و مثل الذره او دونها و همانند ذره بلکه کمتر از آنم.

فیا من لم یعاجل المسیئین و لا ینده المترفین پس ای آن که در کیفر گنهکاران و آنان که در ناز و نعمت فرو رفته و آن نعمتها را بیجا به کار می برند شتاب نمی کند.

و یا من یمنّ باقاله العاثرین و یتفضّل بانظار الخاطئین و ای آن که لغزندگان را منت نهاده و

لغزش های آنان را نادیده می انگارد از روی تقصّل و احسان مهلت می دهد.

انا المسيئ المعترف الخاطی العاثر منم گنهکار بدکار اقرارکننده به بدکاری و خطا و لغزش خویش.

انا الذی اقدم عليك مجترئا منم آن که از روی جرأت در برابر تو اقدام به مخالفت نمود.

انا الذی عصاک متعمدا منم آن که از روی عمد نافرمانی تو را کرد.

انا الذی استخفی من عبادک و بارزک منم آن که کارهای ناشایست خود را از بندگان تو پنهان کرد و برابر تو آشکار ساخت.

انا الذی هاب عبادک و امنک منم آن که از بندگان ترسید و از تو ایمن گشت.

انا الذی لم یرهب سطوتک و لم یخف بأسک منم آن که از قهر و غلبه تو نهراسید و از عذاب و سختگیری ترسید.

انا الجانی علی نفسه منم جنایتکار درباره خود.

انا المرتهن ببلیته منم در گرو بلا و گرفتاری خویش.

انا القلیل الحیاء منم بی حیا و بی شرم.

انا الطویل العناء منم گرفتار رنج و درد دراز. سید شارح - رضوان الله علیه - در ترجمه و توجیه این جملات نورانی به زحمت افتاده که ظاهر غیر متناسب با مقام عصمت دارد تا آن جا که می فرماید: و انا استغفر الله تعالی من التفوه بهذه العبارات فی شرح کلامه علیه السلام و حاشا جنبه الشریف من التفريط و النسیان فضلا عن الاثم و العصیان و لكن حل الفاظ العبارة موجب لهذا البیان و انا اشهد الله باعتقاد عصمته و الاقرار بها بالقلب و اللسان: من استغفار می کنم که چنین عبارتها را به زبان بیاورم و آن حضرت از هرگونه تفريط و فراموشی به دور است تا چه رسد به گناه و معصیت ولیکن به خاطر ترجمه الفاظ عبارت دعا به ناچار این عبارات گفته آمد، و من خدای را شاهد می گیرم که به عصمت آن حضرت معتقدم و با دل و زبان به آن معترفم.

مترجم گوید: حل این گونه اعترافات که در بسیاری از دعاها وارد شده است هرچند در پاره ای از موارد قابل توجیه است به این که مقصود حضرت تعلیم به دیگران بوده است مانند بعضی از جملات دعای کمیل که شاید مقصود تعلیم کمیل بوده است اما در پاره دیگر از موارد این توجیه به نظر وجیه نیست همچون مضامین دعای بسیار شریف معروف به دعای ابی حمزه که امام علیه السلام به حسب ظاهر روایت هر شب ماه رمضان آن دعا را به هنگام سحر قرائت

می فرمودند: «انا الذی اعطیت علی المعاصی جلیل الرشی انا الذی حین بشرت بها خرجت الیها سعی» و دیگر جملاتی که در بسیاری از ادعیه وارد شده است و خصوصا در صحیفه مبارک سجّادیه که از ودایع امامت بوده و دست به دست در میان امامان اهل بیت می گشته؛ چنان که در مقدمه صحیفه مبارکه مذکور است، چه باید کرد و چگونه توجیه توان کرد؟ اکنون که روز ولادت با سعادت امام جواد علیه السلام دهم ماه رجب به سال 1418 قمری است چیزی به نظر قاصر نمی رسد، امید است که از برکات انفاس مقدّسه بزرگان و اساتید فن علم و عرفان استفاده و این معضله حلّ و تقدیم خوانندگان محترم بشود؛ عجالتا شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقت دگر.

بحق من انتجت من خلقک و بمن اصطفیته لفسک بحق من اخترت من بریتک و من اجتبت لشانک بحق من وصلت طاعته بطاعتک و من جعلت معصیته کمعصیتک بحق من قرنت موالاته بموالاتک و من نطت معاداته بمعاداتک تو را قسم می دهم به مقام و منزلت کسی که او را از آفریدگانت برگزیده ای و به حق کسی که او را برای خودت پسندیده ای و به حق کسی که او را از آنچه آفریده ای اختیار کرده ای و به حق کسی که او را برای کار خود انتخاب فرموده ای، به حق کسی که طاعت و فرمانبری از او را به اطاعت از خود پیوسته ای و کسی که نافرمانی از او را مانند نافرمانی از خودت گردانیده ای، به حق کسی که دوستی او را به دوستی خود مقرون فرموده ای و کسی که دشمنی با او را به دشمنی با خودت منوط و مربوط ساخته ای.

تغمّدنی فی یومی هذا بما تتغمّد به من حار الیک متنصلا و عاذ باستغفارک تائبا مرا در این روزم بیوشان (از عفو خود) به آنچه می پوشانی به آن کسی را که با حال بیزاری از گناه به درگاه تو زاری می نماید و با توبه و طلب مغفرت از تو به تو پناه می آورد.

و تولّنی بما تتولّی به اهل طاعتک و الزلفی لدیک و المکانه منک و مرا سرپرستی فرما به آنچه که به آن سرپرستی می فرمایی کسی را که اطاعت و فرمانبرداری از تو نموده و نزد تو دارای قرب و منزلت می باشد.

و توّحّدنی بما تتوحد به من وفی بعهدک و اتعب نفسه فی ذاتک و اجهدها فی مرضاتک و حضرتت به تنهایی به من احسان و نیکی فرما به آنچه احسان نمودی کسی را که به عهد و پیمان تو وفا کرده و خود را درباره طاعت از تو به رنج انداخته و در به دست آوردن رضایت تو بیشتر از توان خود کوشیده.

و لا تؤاخذانی بتفریطی فی جنبک و مرا به تقصیر و کوتاهی خود در راه بندگیت مؤاخذه مفرما.

و تعدی طوری فی حدودک و مجاوزه احکامک و مرا به خاطر تجاوز از حدّ و مرز خویش نسبت به آنچه حرام فرموده ای و از احکامت تجاوز نموده ام به کیفر مرسان.

و لا تستدرجنی با ملائک لی استدراج من منعی خیر ما عنده و لم یشرکک فی حلول نعمته بی و به واسطه مهلت دادن خود به من تدریجا و کم کم سزاوار عقابم مفرما.

و نبهنی من رقدہ الغافلین و سنہ المسرفین و نعهه المخذولین و مرا از خواب بی خبران و خواب آلودگی اسراف کنندگان و چرت زدن خوارشدگان بیدار فرما.

و خذ بقلبی الی ما استعملت به القانتین و استعبدت به المتعبدین و استنقذت به المتهاونین و دلم را متوجه فرما به آنچه اطاعت کنندگان مخلص را به آن واداشته ای و کوشش کنندگان در عبادت را به واسطه آن بندگان فرمانبردار قرار داده ای و سهل انگاران را به سبب آن نجات داده ای.

قوله علیه السلام و لا تستدرجنی باملائک لی استدراج من منعی خیر ما عنده و لا یشرکک فی حلول نعمته بی: و بدان گونه که ستمگران را سرگرم نعمت کردی تا از تو غافل شدند و خیر خود را از من دریغ داشتند و در نعمتهای تو بر من شریک نبودند مرا سرگرم نعمت مساز. در تفسیر این عبارت اختلاف کردند و این که ما در ترجمه آوردیم به نظر انسب آمد.

و اعذنی ممّا یباعدنی عنک و یحول بینی و بین حظی منک و یصدنی عمّا احاول لدیک و مرا پناه ده از آنچه مرا از درگاهت دور می سازد و میان من و بهره و نصیبی که از قرب تو دارم جلوگیری می شود.

و سهل لی مسلک الخیرات الیک و المسابقه الیها من حیث امرت و المشاحه فیها علی ما اردت و برایم آسان بفرما راه نیکبها به سوی تورا و مسابقه و پیشی گرفتن به آنها را از طریقی که تو دستور فرموده ای و حریص بودن در آنها را طبق آنچه تو اراده فرموده ای.

و لا تمحّنی فیمن تمحّق من المستخفین بما اوعدت و مرا با کسانی که تهدیدهای تو را سبک می شمارند و هلاک می شوند هلاک مکن؛ یعنی از کسانی نباشم که در اثر سبک شمردن تهدیدهای تو هلاک می شوند.

و لا تهلکنی مع من تهلک من المتعرضین لمقتک و با کسانی نباشم که خود را در معرض

غضب تو قرار می دهند.

و لا تتبرنی فیمن تتبر من المنحرفین عن سبیلک و مرا با کسانی که آنان را به خاطر انحراف از راههای تقرب به تو می شکنی نشکن.

و نجتی من غمرات الفتنة و مرا از گردابهای بلا و گرفتاری نجات مرحمت فرما.

و خلصنی من لهوات البلوی و مرا از گرفتاریهایی که دل مرا به خودش مشغول می کند رهایی بخش. مترجم گوید: آنچه در دنیا آدمی به آن پای بند شود گاهی او را از وصول به مقصد اصلی و از سلوک الی الله باز می دارد هرچند به ظاهر نعمت و رفاه و آسایش باشد و لکن گاهی دیگر همین گرفتاری تازیانۀ سلوک می شود و مرکب نفس با شتابی بیشتر راه مقصد را طی می کند.

انبیا و اولیای الهی از موهبتهای الهی در این رابطه استفاده می کردند برخلاف دشمنان حق و حقیقت که موهبتهای حق تعالی را علیه خود و دیگران مورد بهره برداری قرار می دادند.

موسی علیه السلام به خدای تعالی عرض می کند: «رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ زِينَةً وَ أَمْوَالاً فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوْا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَ اشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ»⁽¹⁾ درودگارا! تو به فرعون و فرعونیان در حیات دنیا ملک و اموال و زیورهای بسیار بخشیدی که بدین وسیله بندگان را از راه تو گمراه کنند، بار خدایا! اموال آنها را نابود گردان و دلهاشان را سخت بر بند که اینان ایمان نیاورند تا هنگامی که شکنجه دردناک را مشاهده کنند. این حال دشمنان خدا و حق بود ولیکن دوستان خدا و رهروان حقیقت با ابتلائات انس داشتند، به گفته عارف رومی:

گریم و ترسم که او باور کند وز ترحم جور را کمتر کند

عاشقم بر قهر و بر لطفش بجد ای عجب من عاشق این هر دو ضد

با هوایش در تموز و دی خوشیم ماهی آیم و مرغ آتسیم

*

لذا امام علیه السلام در جمله نورانی دعا عرض می کند: «و خلصنی من لهوات البلوی» بارالها! آن چنان نباشد که گرفتاریها دل مرا به خود مشغول کند.

ص: 452

و أجرنی من أخذ الاملاء و مرا از مؤاخذه مهلت دادن پناهم ده. مترجم گوید: از ابتلائات مهم و خطرناک حق تعالی شانه مسئله املاء و مهلت دادن خدای تعالی است بنده اش را که در آیات و روایات و سیره اسلامی عنایتی بسزا به آن شده است؛ چنان که خدای تعالی می فرماید:

«و لا یحسبنّ الذّین کفّروا أنّما نُملی لهم خیرٌ لِأنفسِهِمْ إنّما نُملی لهم لِیزدادوا إثماً و لهم عذابٌ مُهِینٌ» (1)

کافران حتما نباید چنین گمان کنند که مهلت دادن ما آنان را به سود آنان است بلکه تنها به خاطر آن به آنان مهلت می دهیم که بارشان را سنگین تر و گناهشان را بیشتر کنند و عذاب اهانت باری در انتظار آنان است.

و در سوره اعراف می فرماید: «و الذّین کذبوا بآیاتنا سنّسّ تدرّجهم من حیث لا یعلمون و املی لهم انّ یدّی متینٌ» (2) سانی که آیات ما را دروغ می پندارند به زودی آنان را ناخودآگاه به استدراج خواهیم کشانید و درجه به درجه رو به شقاوت و هلاکت خواهند رفت و به آنان مهلت خواهیم داد که به راستی حیلۀ من محکم و استوار است. خدای تعالی مردم شقی و بدعاقبت را فوراً به کیفر اعمالشان نمی رساند و عجله و شتابی درباره آنان روا نمی دارد، زیرا به حکم «انّما یعجل من یشاء الفوت» کسی که از دست دادن چیزی می ترسد شتاب می کند و خدای تعالی مالک ملک وجود است و همه موجودات در قبضۀ قدرت اوست، از این رو در مؤاخذه متخلفین شتاب نمی فرماید «انّ یدّی متینٌ» به راستی که عذاب من با قوت و شدت است و هیچ چیز نتواند از آن جلوگیری کند؛ چنان که عالمۀ غیر معلّمه عقیلۀ بنی هاشم در مجلس یزید بر آن خبیث پرخاش کرد و فرمود: اظننت یا یزید.....

کشّی از حسین بن حسن روایت می کند که گوید: «قلت لابی الحسن الرضا علیه السّلام انّی ترکت ابن قیاما من اعداء خلق الله لک، قال: ذلک شرّ له، قلت: ما اعجب ما اسمک جعلت فداک، قال:

اعجب من ذلک ابلیس کان فی جوار الله عز و جل فی القرب منه فامرہ فابی و تعزز و کان من الکافرین» به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم که ابن قیام را از دشمن ترین خلق خدا نسبت به شما دیدم.

فرمود: دشمنی با من بر زیان خود او تمام خواهد شد.

عرض کردم: فدایت شوم، مطلب شگفت آوری از شما می شنوم. فرمود: از این مطلب عجیب تر و شگفت انگیزتر داستان ابلیس است که در زیر سایه حق تعالی و نزدیک بارگاه

ص: 453

1- سوره آل عمران، آیه 178.

2- سوره اعراف، آیه 182-183.

ربوبی بود، خدای تعالی دستوری به او صادر فرمود، او سرپیچی کرد و گردن فوازی نمود و در گروه کافران قرار گرفت «فاملی اللّٰه له، و اللّٰه ما عذب اللّٰه بشیء اشدّ من الاملاء و اللّٰه یا حسین ما عذبهم اللّٰه بشیء اشدّ من الاملاء»، پس از آن که ابلیس در زمرة کفار درآمد خدای تعالی او را مهلت داد. به خدا قسم خدای تعالی با چیزی شدیدتر از املاء آنان را عذاب نمی کند.

سنان بن طریف می گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «خشیت ان اکون مستدرجا» من می ترسم که گرفتار استدراج شده باشم، «قال و لم» فرمود: برای چه این وحشت تو را گرفته؟ «قلت: لائتی دعوت اللّٰه تعالی ان یرزقنی دارا فرزقنی و دعوت اللّٰه تعالی ان یرزقنی الف درهم فرزقنی و دعوته ان یرزقنی خادما فرزقنی خادما» عرض کردم: به جهت آن که از خدای تعالی خواستم که خانه ای روزیم فرماید دعایم را مستجاب فرمود و صاحب خانه شدم و از خدای تعالی خواستم که هزار درهم پول نقد به من مرحمت فرماید هزار درهم به دستم رسید و از خدای تعالی تقاضا کردم که خدمتگزاری مرا روزی فرماید روزی فرمود: «قال فای شیء تقول؟ قال:

اقول الحمد لله، قال: فما اعطيت افضل ممّا اعطيت» فرمود: تو در مقابل این الطاف الهیه چه می گویی؟ عرض کردم: می گویم الحمد لله. حضرت فرمود: توفیق شکر نعمتی که خدای به تو عنایت فرموده بهتر است از نعمتهایی که به تو ارزانی داشته است. در روایت دیگری آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «ما انعم اللّٰه علی عبد مؤمن نعمه بلغت ما بلغت فحمد اللّٰه تعالی علیها الا کان حمد اللّٰه افضل ممّا اعطيت»، خدای تعالی هیچ نعمتی را به بنده مؤمن مرحمت نمی فرماید هرچند آن نعمت در ارزش و عظمت به اعلی درجه اش برسد و سپس آن بنده حمد و سپاس خدا را به جای می آورد مگر آن که سپاس او بهتر از آن نعمتی خواهد بود که به او عطا شده است.

و حل بینی و بین عدو یضلّنی و هوی یوبقنی و منقصه ترهقنی و میان دشمنی که گمراهم می سازد و هوای نفسی که هلاکم می گرداند و خسران و زبانی که مرا فرا می گیرد حایل و مانع و جلوگیری شو.

و لا تعرض عتی اعراض من لا ترضی عنه بعد غضبک و از من رو بر مگردان روگرداندن از کسی که پس از خشم خود از او راضی نمی شوی.

و لا تؤیسنی من الامل فیک فیغلب علی القنوط من رحمتک و از امید (آمرزش) در درگاه تو نومیدم مفرما که نومیدی از رحمتت بر من غالب گردد. مترجم گوید: صفت یأس و نومیدی

از بزرگ ترین عوامل بدبختی انسان است و کسی که این حالت در او ظاهر و این صفت در دل او رسوخ کند از همه خیرات دنیا و آخرت باز می ماند. از این رو در دستورات اسلامی از این صفت و حالت شدیداً نهی شده است.

در دعای شریف ابو حمزه ثمالی که در سحرهای ماه مبارک رمضان خوانده می شود وارد شده است: «فواسوأتا علی ما احصی کتابک من عملی الذی لو لا ما ارجو من کرمک وسعه رحمتک و نهیک ایای عن القنوط تقنطت عند ما اتذکرها» ای بدا به حال من که فرشتگان مأمور به نوشتن اعمال من آن گناهان را ثبت و ضبط کرده اند و اگر امید به عفو و کرم تو نبود و اگر آن نبود که تو مرا از نومیدی نهی کرده ای من هر وقت به یاد آن گناهان می افتادم حالت نومیدی به من دست می داد. و بزرگان دین قنوط از رحمت را جزء معاصی کبیره شمرده اند و حق همین است، زیرا اگر دردمند گناه را دوابی باشد در امید است نه در نومیدی، که وقتی آدمی نومید گردید به بزرگ ترین جنایت و گناه آلوده می شود و دست به هر کاری می زند و شاید از این رو خدای تعالی می فرماید: «وَمَنْ يَقْنُطْ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ» (1).

آری قنوط است که گمراهی انسان را به دنبال دارد. در طب ظاهر نیز وقتی طیب معالج از حیات بیمار مایوس شود به نزدیکان بیمار سفارش می کند که هر غذایی را که بیمار بخواهد به او بدهند و منعش نکنند که دیگر کار از کار گذشته است. در پایان داستان حمید بن قحطبه طوسی که مرحوم محدث قمی نقل می کند بدین نکته اشاره شده است و چون موجب تنبّه است نقل می شود «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» (2).

داستان از این قرار است که بنا به نقل محدث قمی - رضوان الله علیه - شیخ صدوق علیه الرحمه به سند معتبر از عبد الله بزاز نیشابوری روایت کرده که گفت در میان من و حمید بن قحطبه طوسی معامله ای بود. در سالی به نزد او رفتم. چون خبر آمدن مرا شنید، در همان روز ورود من مرا طلبید.

پیش از آن که جامه های سفر را تغییر دهم و آن هنگام وقت زوال از ماه مبارک رمضان بود چون بر او وارد شدم دیدم حمید در خانه نشسته است که نهر آبی در میان آن خانه جاری است. چون سلام کردم و نشستم آفتابه و لگن آوردند، دستهای خود را شست و مرا نیز امر

ص: 455

1- سوره حجر، آیه 56.

2- سوره ق، آیه 37.

کرد که دستهای خود را شستم. آن گاه خوان طعام او را حاضر کردند. از خاطر من محو شده بود که ماه رمضان است و من روزه دارم چون دست به جانب طعام بردم روزه را به خاطر آوردم دست کشیدم. حمید گفت: چرا طعام نمی خوری؟ گفتم: ماه مبارک رمضان است و من بیمار نیستم و علتی ندارم که موجب افطار باشد و شاید امیر را در این باب علتی و عذری باشد که مجوز افطار او شده باشد. آن پلید گفت که من نیز علتی ندارم و بدنم صحیح است.

این بگفت و بگریست.

چون از خوردن طعام فارغ شد، گفتم: «ایها الامیر» سبب گریه شما چه بود؟ گفت: سببش آن است که در وقتی که هرون در طوس بود شبی از شبها در میان شب مرا طلبید، چون به نزد او رفتم دیدم شمعی به نزد او می سوزد و شمشیر برهنه نزد او گذاشته است و خادمی نزد او ایستاده، چون مرا دید گفت: تا چه اندازه در اطاعت من حاضری؟ گفتم: به جان و مال تو را مطیع و فرمانبردارم. پس ساعتی سر به زیر افکند، آن گاه مرا رخصت برگشتن داد چون برگشتم باز پیک او به طلب من آمد و این مرتبه ترسیدم، گفتم: «انا لله و انا الیه راجعون» گویا اراده قتل مرا داشت. چون مرا دید از روی من شرم کرد اکنون مرا می طلبد که به قتل برساند، چون بر او داخل شدم باز پرسید که چگونه است اطاعت تو مرا؟ گفتم: فرمانبرداری می کنم به جان و مال و فرزند و عیال. پس تبسمی کرد. باز مرا رخصت برگشتن داد همین که داخل خانه خود شدم دیگر باره رسول او آمد و مرا به نزد او برد، چون بر او وارد شدم سخن سابق را اعاده کرد. این دفعه من جواب گفتم که اطاعت می کنم تو را در جان و مال و زن و فرزند و دین خود.

رشید چون این جواب را شنید بخندید و گفت این شمشیر را بگیر و آنچه این خادم تو را امر می کند به عمل آور.

پس خادم شمشیر را به دست من داد و مرا به خانه ای برد که در آن خانه مقفل بود پس قفل را گشود و مرا داخل خانه کرد. چون داخل شدم چاهی دیدم که در صحن خانه کنده اند و سه حجره در اطراف آن صحن بود که درهای آنها مقفل بود پس در یکی از آنها را گشود، در آن حجره بیست نفر دیدم از پیران و جوانان و کودکان که گیسوان بر سر داشتند و دریند و زنجیر بودند و همگی از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام بودند(1) پس آن خادم گفت که خلیفه تو

ص: 456

1- ظاهرا گیسو داشتن شعار علویون بوده است و این شعار حتی تا زمان سعدی شیراز نیز بوده که می گوید: شیادی گیسوان برتافت که من علویم... تا آخر حکایت گلستان.

را امر کرده است که ایشان را گردن زنی. پس یک یک را بیرون می آورد و من در کنار آن چاه ایستاده بودم و ایشان را گردن می زدم تا آن که تمامی را بکشتم. پس سرها و تن های ایشان را در آن چاه افکند. و حجره دیگر را گشود، در آن حجره نیز بیست نفر از آل علی و فاطمه علیهما السلام مقید بودند. خادم گفت: خلیفه امر کرده که ایشان را نیز مقتول سازی. پس یک یک را من گردن می زدم و او سر و بدن ایشان را در آن چاه می افکند تا آن که ایشان را نیز به قتل رسانیدم.

پس حجره سیّم را گشود، در آن حجره نیز بیست نفر از سادات علوی و فاطمی محبوس و در قید بودند و گیسوها که علامت سیادت بود در سر داشتند. خادم گفت که خلیفه نیز امر کرده به کشتن ایشان. پس یک یک را بیرون می آورد و من گردن می زدم تا آن که از قتل نوزده تن ایشان برداختم. چون بیستم را آورد مرد پیری بود و گفت دست بریده باد میثوم(1) لعون چه عذر خواهی آورد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در وقتی که از تو پرسد برای چه شصت تن اولاد مظلوم مرا به جور و ستم کشتی؟ من چون این سخن را شنیدم بر خود بلرزیدم و مرتعش گشتم. پس خادم نزد من آمد و بانگ بر من زد. من نیز آن پیر مرد علوی را به قتل رسانیدم و بدنهای ایشان در چاه افکندم. پس هرگاه من شصت نفر از فرزندان رسول خدا را به ستم کشته باشم روزه و نماز مرا چه فایده بخشد؟ یقین دارم که پیوسته در جهنم خواهم بود. پایان نقل از محدث قمی (رض).

و ندانم کجا دیده ام در کتاب و آیا آن کتاب از کتب روایتی بود و یا از کتب اخلاقی که این جریان در محضر معصومی و یا بزرگی دیگر مطرح گردید، ایشان فرمودند که این یأس آن پلید از رحمت خدای تعالی از همه گناهانی که مرتکب شده بود بدتر و عظیم تر است حال خواه این مطلب در کتاب روایتی باشد و خواه در کتاب اخلاقی، اصل مطلب صحیح است، زیرا به طوری که اشاره شد گناهان را هر چند بزرگ باشند اگر دوايي متصوّر باشد باز در تضرّع و زاری و طلب مغفرت از خدای مهربان و آمرزنده است و گرنه از یأس و نومیدی از رحمت علاجی بر نمی آید و دردی دوا نمی شود.

و لا- تمنحني بما لا طاقة لي به فتبهظني ممّا تحملينه من فضل محبتك و به من عطا مكن آنچه را که توانایی آن را ندارم که از جهت فزونی محبت و دوستیم تو را که بر من تکلیف می فرمایی

ص: 457

1- به حکم امانت نوشته شد و گرنه میثوم غلط است و صحیح مشوم است (نویسنده)

گرانبارم سازی. مترجم گوید: همان گونه که یکی از آزمایش‌های حق تعالی بندگان خود را آزمایش به فقر است، همچنین آزمایش بندگان به غنا و ثروت است، و معلوم نیست که صبر بر فقر دشوارتر از صبر به غنا باشد؛ چه بسا افرادی که عمری را با فقر در زهد و عبادت گذرانیدند ولی همین که گشایشی در کارشان شد بساط زهد و عبادتشان برچیده شد. تاریخ از این نمونه‌ها فراوان دارد.

قوله علیه السلام: «لا تمنحنی بما لا طاقه لی به فتبهظنی ممّا تحمیلینه من فضل محبتک: در بعضی نسخ به جای «لا تمنحنی» «لا تمتحنی» از امتحان آمده و اول اصحّ است.

و لا ترسلنی من یدک ارسال من لا خیر فیه و مرا از پیش خود رها مکن رها کردن کسی که در او خیری نیست.

و لا- حاجه بک الیه و لا انا به له و تورا به طاعت و فرمانبرداری او حاجت و نیازی نباشد و برای او نیز توبه و بازگشتی نباشد. از این جمله نورانی استفاده می‌شود که خدای تبارک و تعالی مادام که در وجود کسی خیری می‌بیند او را رها نمی‌فرماید و به حال خودش وانمی‌گذارد و بدا به حال کسی که از دامن لطف و عنایت الهی به کنار افتد که همچون گوسفندی خواهد بود که از رمه و چوپانش به دور افتد و لا محاله نصیب گرگهای بیابان خواهد بود؛ چنان که در بعضی از روایات به همین مضمون اشاره شده است. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «ایاکم و الفرقه فان الشاذ من اهل الحق للشیطان کما ان الشاذ من الغنم للذئب» از اهل حق جدا نشوید که نصیب شیطان شوید همچون گوسفند جدا مانده از رمه که گرفتار گرگ بیابان است. در این جا به مناسبت جمله نورانی «و لا ترسلنی من یدک ارسال من لا خیر فیه» از استاد بزرگوارم حضرت آیه الله العظمی آقای سید جمال گلپایگانی - قدس الله نفسه - یادی می‌کنم، باشد که بعضی از حق استادی آن بزرگوار را ادا کرده باشم.

وقتی به محضرش شرفیاب شدم حضرتش را بسیار منقلب دیدم و فرمود مرگ خودم را از خدای تعالی خواسته‌ام، زیرا دیگر خیری در وجود خودم نمی‌بینم به دلیل آن که امسال نتوانستم ماه مبارک رمضان را روزه بگیرم «انّ فی ذلک لذکر لمن کان له قلب، اللهم اذقنا حلاوه ذکرک و محبتک بحق اولیائک و احبائک».

از در خویش خدا را به بهشتم مفرست که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس

و لا ترم بی رمی من سقط من عین رعایتک و مرا به دور مینداز دور انداختن کسی که از چشم حفظ و دیده مراقبت تو افتاده باشد.

و من اشتمل علیه الخزی من عندک و کسی که از جانب تو خواری و رسوایی او را فرا گرفته باشد.

بل خذ بیدی من سقطه المتردین و وهله المتعسفین و زله المغرورین و ورطه الهالکین بلکه دستم بگیر تا همچون افتادگان در عذاب نباشم و گرفتار ترس و وحشتی که گمراهان به هنگام حساب و بازرسی دارند نگردم و همچون فریب خوردگان نلغزم و به گرداب هلاک شدگان نیفتم.

و عافنی ممّا ابتلیت به طبقات عبیدک و امائک و از آن بلاهایی که اصناف غلامان و کنیزان خود را به آنها دچار فرموده ای مرا عافیت عنایت فرما.

و بلّغنی مبالغ من عنیت به و انعمت علیه و رضیت عنه فاعشته حمیدا و توفیته سعیدا و به منتهی درجات کسی برسانم که به او عنایت داشته و انعامش عطا فرموده ای و از او راضی و خوشنود شده ای؛ پس در نتیجه او را ستوده شده زنده داشته و سعادت مند میرانده ای.

و طوّقتی طوق الاقلاع عمّا یحبط الحسنات و خودداری از آنچه حسنات و کارهای پسندیده را باطل می کند و خیرات و نیکیها را از میان برمی دارد طوق و گردن بند من فرما. علامه بزرگوار استاد شعرانی - قدس سره - فرماید نابود می کند ترجمه (یحبط) است، و احباط در اصطلاح متکلمان آن است که معصیت گناهکار ارزش طاعت او را ببرد و ثواب آن را نابود کند، اما در قرآن و ادعیه و احادیث در غیر این معنی هم استعمال شده است و در مذهب امامیه احباط باطل است عقلا و نقلا، اما عقلا برای آن که چون کسی برای خداوند و در راه رضای او رنجی کشید مستحق اجر است و اگر خداوند او را بی اجر بگذارد ظلم است - نعوذ باللّه منه - و در قرآن فرمود: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» (1) ن فاسق که گناه بسیار کرد با اندک طاعت به از آن است که اندک طاعت را هم نکرد.

اما بعض اخباریان بی تأمل فریب اشتراک لفظ خورده، چون در قرآن و حدیث لفظ احباط دیدند از اصل ضروری مذهب خارج گشتند و ظلم را بر خدای تعالی جایز داشتند. حبطت اعمالهم و امثال آن یا خاص کفار است و دلیل بر بطلان عمل آنها یا مانند احباط در عبارت دعا

ص: 459

به معنای کم شدن ارزش و یا آمیزش ثواب حسنات است با عذاب معاصی که از لذت ثواب می کاهد.

و بعضی گویند: مقصود از حبط آن است که گناهان مانع می شود از آن که شرایط کار ثواب چنان که باید از بنده صادر شود، نه آن که پس از صدور با شرایط آن عمل را باطل کند. و شیخ طبرسی در تفسیر آیه: «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا»⁽¹⁾ وید: این آیه دلالت کند بر باطل بودن احباط، برای آن که هرگاه عملی بر عمل دیگر طاری شود و آن را باطل کند آن دو با هم مجتمع نشوند، و خلطوا یعنی آمیزش معنی ندارد، و در عبارت همین دعای مبارک است «و لا تحبط حسناتی بما یشوبها من معصیتک» و سخن طبرسی - رحمه الله - در این کلام نیز جاری است.

پایان سخن علامه فقید شعرانی که در کمال متانت بود، هرچند بعضی از فقراتش نیازمند تحقیق و دقت می باشد مانند آن جا که فرماید: چون کسی برای خداوند و در راه رضای او رنجی کشید مستحق اجر است و اگر خداوند او را بی اجر بگذارد ظلم است - نعوذ بالله منه - که با توجه به این که همه قوای وجودی بنده همچون اصل وجودش موهوبه از خدای تعالی است هیچ کس در مقابل عمل هرچند بزرگ باشد استحقاق اجر و پاداش ندارد تا اگر اجرش نرسد ظلم باشد بلکه اگر اجری خدای تعالی مرحمت فرمود فضل است و احسان، و فرق میان فضل و استحقاق بیش از زمین تا آسمان است.

و یذهب بالبرکات و خیرات و برکات را از میان می برد و چه بسا خیرات تبدیل به تقمات می شود چنانچه در دعای کمیل اشاره شده است «اللهم اغفر لی الذنوب الّتی تنزل النقم» اساساً همه بدبختی ها که گریبانگیر آدمی می شود نتیجه گناه است و بدین معنی در آیات و روایات تأکید بلیغ شده است. بیشتر هلاک امم سابقه نتیجه تکذیب پیامبران الهی و مخالفت با آنان بوده است، و همچنین است از نظر روایات. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «و ایم الله ما کان قوم فی خفض عیش فزال عنهم الا بذنوب اجترحوها لان الله لیس بظلام للعبید» سوگند به خدای تعالی که هیچ قومی در آسایش زندگی نبودند پس آن آسایش از آنها زوال یافت مگر نتیجه گناهی بود که آنان مرتکب شدند، زیرا خدای تعالی هرگز به بندگان ظلم و ستم روا نمی دارد.

و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «ما انعم الله علی عبد نعمه فسلبها اياه حتی یدنب ذنبا یستحق بذلک السلب» خدای تعالی هر نعمتی را که به بنده عطا فرماید از وی پس

ص: 460

نمی‌گیرد تا آن‌گاه که بنده گناهی کند که سزاوار سلب آن نعمت گردد. و نیز آن حضرت فرمود:

«كان ابی یقول ان الله قضی قضاء حتما لا ینعم علی العبد بنعمه فیسلبها ایاه حتی یحدث العبد ذنبا یرتقی بذلک النقمه» پدر بزرگوارم می‌فرمود که همانا خدای تعالی به طور حتم حکم فرموده که هر نعمتی را به بنده عطا فرماید آن را از او باز نگیرد تا آن‌گاه که بنده گناهی مرتکب شود که به خاطر گناه سزاوار خشم و نقیمت الهی باشد.

و اشعر قلبی الازدجار عن قبائح السئیات و فواضح الحوبات و دلم را با لباس تقوی و باز ایستادن از زشتیهای ناپسندیده و رسواییهای گناهان بپوشان.

و لا تشغلی بما لا ادركه الا بک عمّا لا یرضیک عنی غیره و مرا به چیزی که آن را جز از ناحیه تو آن را درک نتوانم کرد از چیزی که جز آن موجب رضای تو نیست مشغول نفرما. و بعضی این جمله شریفه را چنین معنی کرده اند که عرض می‌شود: بارالها! مرا به طلب کردن دنیا از طاعت و عبادت مشغول نفرما که آن دنیا نیز منوط به مشیت و اراده توست و بدون خواست تو به دست من نمی‌رسد. و مضمون این جمله نورانی مطابق است با روایتی که کلینی - رضوان الله تعالی علیه - در کتاب شریف کافی به سند خود از امام باقر علیه السلام نقل می‌فرماید که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که خدای سبحانه و تعالی می‌فرماید: «و عزّتی و جلالی و کبریائی و نوری و عظمتی و علوی و ارتفاع مکانی لا یؤثر عبد هواه علی هوای الا شئت علیه امره و لبست علیه دنیا و شغلت قلبه بها و لم اعطه منها الا ما قدرت له و عزّتی و جلالی و عظمتی و نوری و ارتفاع مکانی لا یؤثر عبد هوای علی هواه الا استحفظته ملائکتی و کفلت السموات و الارضین رزقه و کنت له من وراء تجاره کل تاجر و آتته الدنیا و هی راغمه» به عزت و جلال و بزرگی و بلندی مقام سوگند که هیچ بنده ای هوای خودش را بر هوای من اختیار نکند مگر آن که کار او را به هم بریزم و دنیایش آشفته کنم و دلش را به دنیا مشغول سازم و از دنیا بجز همان مقدار که برای وی مقدر ساخته ام عطا نکنم.

و به عزّت و جلال و عظمت و نور و بلندی مقام سوگند که هیچ بنده ای خواسته مرا بر خواسته خودش اختیار نکند مگر آن که فرشتگانم را مأمور حفظ و نگهداری او می‌کنم و آسمانها و زمینها را عهده دار روزی او کنم و خودم پشتیبان هر تجارتی باشم که برای او انجام می‌گیرد و دنیا روی به او آورد در حالی که خوار و ذلیل باشد و نتواند از خواسته او سرپیچی کند (یعنی با این که قلبش از آن منصرف است باز دنیا به او روی نماید).

حضرت امام خمینی استاد بزرگ عرفان و اخلاق در قرن حاضر این روایت را در کتاب کم نظیر و بلکه بی نظیر خود (اربعین) عنوان فرموده و پس از نقل و ترجمه آن می فرماید: و این حدیث از محکّمات احادیث است که مضمونش شهادت دهد که از سرچشمه زلال علم خدای تبارک و تعالی است هر چند که به حسب سند مرمیّ به ضعف باشد. سپس فرماید: ما اکنون در صدد شرح آن نیستیم. از حضرت مولا- امیر المؤمنین علیه السلام جز این حدیث که ما به شرح آن پرداختیم منقول است که فرمود: «انّ اخوف ما اخاف علیکم اثنتان اتباع الهوی و طول الامل» یعنی همانا ترسناک ترین چیزی که بر شما می ترسم دو چیز است. بقیه فرموده مطابق حدیث ابن عقیل است. و از جناب صادق علیه السلام در کافی شریف حدیث شده که فرمود: «احذروا اهوائکم کما تحذرون اعدائکم فلیس شیء اعدی للرجال من اتباع اهوائهم و حصائد السننهم» (اصول کافی ج 4، ص 31) بترسید از هوای خودتان همان طور که می ترسید از دشمنان خویش؛ پس نیست چیزی دشمن تر از برای مردم از متابعت هواهای خود و چیده های زبانهای آنها (یعنی آنچه زبان آنها برای آنها تحصیل کند).

ای عزیز! بدان که خواهش و تمنای نفس منتهی نشود به جایی و به آخر نرسد اشتهای آن.

اگر انسان یک قدم دنبال آن بردارد مجبور شود پس از آن چند قدم بردارد، و اگر با یکی از هواهای آن همراهی کند ناچار شود با چندین تمنای آن همراهی کند. اگر یک در به روی خواهش نفس باز کنی لابدی که درهای بسیاری بر روی آن باز کنی. یک وقت به واسطه یک متابعت نفس به چندین مفاسد و از آن به هزاران مهالک مبتلا شوی تا آن که خدای نخواستہ در دم آخر جمیع راه حق را بر تو منسدّ کند؛ چنانچه خدای تعالی در نصّ کتاب کریم از آن خبر داده است، و البته امیر مؤمنان و ولیّ امر و مرشد و متکفّل هدایت و راهنمایی عائله انسانیّت از این خوف دارد و ترسناک است، بلکه روح مکرم رسول اکرم و ائمه هدی صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین در اضطراب و وحشت است که مبادا برگهای درخت نبوت و ولایت ریخته شود و خزان گردد.

حضرت می فرماید: «تناکحوا تناسلوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم و لو بالقسط» (وسائل الشیعه باب 1). یعنی زناشویی کنید تا فرزند آورید؛ پس همانا من مباهات می کنم به واسطه شماها به امت های دیگر گرچه به بچه ساقط شده. و معلوم است که انسان اگر در یک همچو راه خوفناکی واقع شود بیم آن است که انسان را به پرتگاه نیستی اندازد و اسباب عقوق والد

حقیقی او یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شود و آن سرور که رحمه للعالمین است از انسان سخطناک شود. چقدر بدبخت است و چه مصیبتها و گرفتاریها در پس پرده دارد! پس اگر با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آشنایی داری و اگر محبت مولا امیر المؤمنین علیه السلام را داری و دوست اولاد طاهرین آنها هستی قلب مبارک آنها را از ترس و اضطراب و تزلزل بیرون بیاور.

در آیه شریفه سوره هود وارد است: «فَأَسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتُ وَ مِنْ تَابٍ مَعَكَ» (1) یعنی استقامت کن و بر جا ایست آن طور که مأموری با کسی که توبه کرد با تو. در حدیث وارد است که جناب رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «شبیبتی سوره هود لمکان هذه الآية» یعنی پیر کرد مرا سوره هود برای خاطر این آیه. شیخ عارف کامل شاه آبادی - روحی فدا - فرمودند این آیه شریفه در سوره شوری نیز وارد است ولی بدون «و من تاب معک». جهت این که حضرت سوره هود را اختصاص به ذکر دادند برای آن است که خدای تعالی استقامت امت را نیز از آن بزرگوار خواسته است و حضرت بیم آن داشت که مأموریت انجام نگیرد و الا خود آن بزرگوار استقامت داشت، بلکه آن حضرت مظهر اسم حکم عدل است.

پس ای برادر من! اگر تو خود را از متابعان آن حضرت می دانی و مورد مأموریت آن ذات مقدس، بیا و نگذار آن بزرگوار در این مأموریت خجل و شرمسار شود به واسطه کار زشت و عمل ناهنجار تو. تو خود ملاحظه کن اگر اولاد یا سایر بستگان تو کارهای زشت و نامناسب کنند که با شئون تو مخالف باشد چقدر پیش مردم سرشکسته و خجل می شوی! بدان که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین پدر حقیقی امت هستند به نص خود آن بزرگوار که فرمود:

«انا و علی ابوا هذه الامة» یعنی من و علی دو پدر این امت هستیم و اگر ما را در محضرت ربوبیت حاضر کنند و حساب کشند در مقابل روی آن بزرگواران و از ما جز زشتی و بدی در نامه عمل نباشد به آن بزرگوارها سخت می گذرد و آنها در محضر حق تعالی و ملائکه و انبیا شرمسار شوند. پس ما چه ظلم بزرگی کردیم به آنها و به چه مصیبتی مبتلا شدیم! خدای تعالی با ما چه معامله خواهد کرد؟ پس ای انسان ظلوم جهول که به خود ظلم کنی و به اولیای نعم خود که جان و مال و راحت خود را در راه هدایت تو فدا کردند و با اشد ابتلا و مصیبتها کشته شدند و زن و فرزند آنها دستگیر شد همه در راه هدایت و نجات تو، در عوض آن که تشکر از زحمات آنها کنی و پاس مراجع آنها را نگاهداری چنین ظلم فاحشی کنی و گمان کنی که فقط

ص: 463

ظلم به نفس کردی. قدری از خواب غفلت بیدار شود و پیش نفس خود خجالت بکش و بگذار آنها را با همان ظلمهایی که از اعدای دین دیده اند؛ دیگر تو که دعوی دوستی می کنی به آنها ظلم مکن که ظلم از دوست و مدعی دوستی ناگوارتر است و زشت تر.

*فصل

باید دانست که هواهای نفسانی بسیار مختلف و گوناگون است به حسب مراتب و متعلقات و گاهی به قدری دقیق است که انسان خود نیز از آن غافل شود که آن کید شیطانی است و هوای نفسانی است مگر آن که او را تنبّه دهند و از غفلت بیدار کنند و با همه اختلاف تمامت آنها در سدّ راه حق و منع طریق خدا شرکت دارند گرچه در مراتب آن متفاوتند؛ چنانچه اهل اهویّه باطله و اتّخاذ خدایان از طلا و غیر آن. چنانچه خدای تعالی از آنها خبر دهد: «أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (1) دیگر آیات شریفه به طوری از خدا باز مانند و اهل متابعت هواهای نفسانی و اباطیل شیطانی در سایر عقاید باطله یا اخلاق فاسده طور دیگر از حق محجوب شوند و اهل معاصی کبیره و صغیره و موبقات و مهلکات به حسب درجات آن به نوعی از سبیل حق باز مانند و اهل متابعت هوای نفس در مشتتهیات نفسانیّه می باشد و صرف همت و کثرت اشتغال به آن نوع دیگر از راه حقیقت باز مانند و اهل مناسک و اطاعات صورتیّه برای تعمیر عالم آخرت و اداره مشتتهیات نفسانیّه و رسیدن به درجات یا خوف از عذاب و رهایی از درکات به طوری دیگر محجوب از حق و سبیل آن مانند و اصحاب تهذیب نفس و ارتیاض آن برای ظهور قدرت نفس و رسیدن جنّت صفات به نوعی محجوب از حق و از لقای آن هستند و اهل معارف و سلوک و جذبات و مقامات عارفین که نظری جز لقای حق و وصول به مقام قرب ندارند نیز به نوعی دیگر محجوب از حق و از تجلیات خاصّ محرومند، چون در آنها نیز تلوین باقی و از خودی آثاری هست. پس از این مراتب دیگری است که ذکر آن مناسب مقام نیست. پس هر یک از اهل مراتب مذکوره باید تفتیش حال خود کنند و خود را از هواهای نفسانیّه پاک و پاکیزه کنند تا از سبیل حق باز نمانند و از راه سلوک حقیقت گمراه نگردند و ابواب رحمت و عواطف در هر مقامی هستند بر روی آنها مفتوح گردد، و اللّٰه ولیّ الهدایه و التوفیق.

ص: 464

پایان کلمات نورانی امام بزرگوار حضرت خمینی - رضوان الله علیه - که به عین الفاظش نقل شد.

و انزع من قلبی حبّ دنیا دنیه تنهی عمّا عندک و تصدّعن ابتغاء الوسيله الیک و تذهل عن التقرب منک و زین لی التفرد بمناجاتک باللیل و النهار و دوستی دنیای پست را که از هر آنچه نزد توست از پاداشها و درجات اخروی باز می دارد و از طلبیدن وسیله به سوی تو منع می نماید و از تقرب و نزدیک شدن به بارگاه عظمت و عزت تو غافل و بی خبر می سازد از دلم برکن و تنها به سر بردن در حال مناجات و راز و نیاز با تو را شبانه روز برای من آراسته فرما تا با مناجات تو انس بگیرم. صاحب دعا صلوات الله و سلامه علیه در مناجات محبین عرض می کند: بار الها! مرا از کسانی قرار بده که او را برای مناجات با خودت برگزیده ای و همه موانع راه را از پیش پای او برداشته ای «و اخترته لمناجاتک و قطعت عنه کل شیء یقطعه عنک».

سید شارح - رضوان الله علیه - ضمن تبصره ای فرماید: گاهی دنیا عبارت از عالمی است که سرای عمل است که امیر المؤمنین علیه السلام از آن تعبیر فرموده به دار بلا و گرفتاری و ساختن زن و فرزند (دار البلیه و تناسل الذریه) و دنیا به این معنی از زمان آدم ابو البشر شروع می شود چنان که خدای تعالی بدان اشاره فرموده در آیه شریفه «اهبطوا بعضکم لبعض عدو» (1) به روز دمیدن صور خاتمه می یابد چنان که فرمود: «و نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ» (2) و در مقابل دنیای به این معنی دار حساب و جزاست (که روز قیامت به حسابها رسیدگی می شود و پاداش هرکس به او داده شود).

و گاهی دنیا عبارت است از حالتی که آدمی پیش مرگ آن را دارد که در مقابل این دنیا عالم آخرت است، یعنی حالتی که آدمی پس از مرگ آن را دارد و به این معنی دنیا و آخرت به افراد اضافه می شود و می گویند دنیای من و آخرت من، چنان که در دعا نیز آمده است: «اللهم اصلح لی دنیای و اصلح لی آخرتی». و گاهی مقصود از دنیا متاع و زینت و شهوات دنیاست و به طور خلاصه هر آنچه پیش از مرگ متعلق به آدمی است.

و در مقابل این دنیا آخرت است یعنی ثواب و پاداش؛ چنان که در آیه شریفه است: «مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ» (3) در روایت است که «من کانت هجرته لدنیا یصیبها او

ص: 465

1- سورة بقره، آیه 36.

2- سورة زمر، آیه 68.

3- سورة آل عمران، آیه 152.

امراه ینکحها فهجرته الی ما هاجر الیه» و دنیای مذمومه این دنیاست و هرچه در قرآن و احادیث و کلمات علمای سلف از دنیا نکوهش شده است و یا ترغیب به زهد در دنیا شده است مقصود همین دنیاست. و بدیهی است که آنچه کمک کار آخرت باشد از این دنیای مذموم مستثنی است و از این رو دنیا را دو قسم فرموده اند دنیای مذموم و دنیای ممدوح؛ چنان که صاحب همین دعا - سلام الله علیه - در حدیث مفصلی می فرماید: «حبّ الدنیا رأس کل خطیئه و الدنیا دنیائان دنیا بلاغ و دنیا ملعونه» که مقصود از دنیای بلاغ همان است که یار و یاور آخرت باشد و در مقابلش دنیای ملعونه است، پایان سخن سید شارح (رض).

و از هرچه بگذری سخن دوست خوشتر است، باز می گردیم به فرموده های دلنشین امام امت - رضوان الله تعالی علیه - که در بیان و تبیین دنیای مذمومه از غیر آن می فرماید: بدان که از برای دنیا و آخرت اطلاعاتی است به حسب انظار ارباب علوم و میزان معارف و علوم آنها که بحث از حقیقت آن به حسب اصطلاح علمی مهمّ به امر ما نیست و صرف همّت در فهم اصطلاحات و ردّ و قبول و جرح و تعدیل (باز دارد پیاده را ز سیل)، آنچه در این باب مهمّ است فهم دنیای مذمومه است که انسان طالب آخرت اگر بخواهد از آن احتراز کند با خبرت احتراز نماید و آنچه اعانت انسان را در این سلوک راه نجات و ما آن را ان شاء الله در ضمن چند فصل بیان می کنیم و از خدای تعالی توفیق می طلبیم در سلوک این طریق. سپس حضرت امام (رض) کلامی از محدّث جلیل مجلسی - علیه الرحمه - در بیان دنیای مذمومه نقل می فرماید و نیز از غزالی در احیاء العلوم که دنیا و آخرت را عبارت از دو حالت از حالات دل آدمی است و آنچه نزدیک است و پیش از مردن است نامش دنیاست و آنچه پس از مردن است نامش آخرت است.

سپس فرماید: می توان گفت که دنیا گاهی گفته شود به نشئه نازله وجود که دار تصرّم و تغیر و مجاز است، و آخرت به رجوع از این نشئه به ملکوت و باطن خود که دار ثبات و خلود و قرار است، و این دو نشئه از برای هر نفسی از نفوس و شخصی از اشخاص متحقّق است. و بالجمله از برای هر موجودی مقام ظهور و ملک و شهودی است و آن مرتبه نازله دنیویّه آن است و مقام بطون و ملکوت و غیبی است و آن نشئه صاعده اخرویّه آن است و این نشئه نازله دنیاویّه گرچه خود بذاته ناقص و اخیره مراتب وجود است ولی مهد تربیت نفوس قدسیّه و دار التحصیل مقامات عالیّه و مزرعه آخرت است، از احسن مشاهد وجودیّه و اعزّ نشئات و

مغتنم ترین عوالم است پیش اولیا و اهل سلوک آخرت.

و اگر این مواد ملکّیه و تغیرات و حرکات جوهریّه طبیعیّه و ارادیّه نبود و خدای تعالی مسلّط نکرده بود بر این نشئه تبدّلات و تصرّمات را، احدی از نفوس ناقصه به حدّ کمال موعود خود و دار قرار و ثبات خود نمی رسید و نقص کلی در ملک و ملکوت وارد می شد و آنچه در لسان قرآن و احادیث وارد شده از مذمت این عالم در حقیقت به خود او رجوع نمی کند به حسب نوع و اکثریت، بلکه به توجّه به آن و به علاقه قلبیه و محبت به آن رجوع می کند.

نویسنده ناچیز گوید: بیان نورانی امام امت در تبیین دنیای مذمومه و غیر آن در حدّ تمام است و چون ضرب امثال سیره علما و حکما مورد تأیید قرآن شریف است یکی از بهترین مثالها در زمینه ای که امام امت (رض) فرمودند مثالی است که مولانا می فرماید:

آب در کشتی هلاک کشتی است لیک در بیرون کشتی پستی است

چیست دنیا از خدا غافل شدن نی قماش و نقره و فرزند زن

مال را کز بهر دین باشی حمول نعم مال صالح گفت آن رسول

چونکه مال و ملک را از دل براند ز آن سلیمان نیز خویش را مسکین بخواند

کوزه سر بسته اندر آب رفت از دل پر باد فوق آب رفت

باد درویشی چو در باطن بود بر سر آب جهان ساکن بود

آب نتواند مر او را غوطه داد کش دل از نفخه الهی گشت شاد

*

باز گردیم به بیان نورانی امام امت (رض) که چنین می فرماید: پس معلوم شد که از برای انسان دو دنیا است یکی ممدوح و یکی مذموم. آنچه ممدوح است حصول در این نشئه که دار التربیه و دار التحصیل و محل تجارت مقامات و اکتساب کمالات و تهیه زندگانی سعادت مند ابدی است که بدون ورود در این جا امکان پذیر نیست؛ چنان که حضرت مولی الموحّدین و امیر المومنین - صلوات الله علیه - در یکی از خطبه های خود می فرماید پس از آن که شنید از یک نفر که ذمّ دنیا می کند: «انّ الدنيا دار صدق لمن صدّقها و دار عافیه لمن فهم عنها و دار غنی لمن تزود منها و دار موعظه لمن اتعظ بها مسجد احباء الله و مصلی ملائکه الله و مهبط وحی

اللّٰه و متجر اولياء اللّٰه اكتسبوا فيها الرحمه و ربحوا فيها الجنّه الى آخر...» و قول خداى تعالى «وَلَنِعْمَ دَاوْرُ الْمُتَّقِينَ»⁽¹⁾ ه حسب روايت عياشى از حضرت باقر عليه السّلام تفسير به دنيا شده است.

پس عالم ملك كه مظهر جمال و جلال است و حضرت شهادت مطلقه است به يك معنى مذمتى ندارد و آنچه مذموم است دنياى خود انسان است به معنى و جهة قلب به طبيعت و دلبستگى و محبت آن است كه آن منشأ تمام مفسد و خطاهاى قلبى و قالبى است؛ چنانچه در كافى شريف از جناب صادق عليه السّلام حديث مى كند قال عليه السّلام: «رأس كل خطيئه حب الدنيا»⁽²⁾ عن ابى جعفر عليه السّلام «قال: ما ذنبان ضاريان فى غنم ليس لها راع هذا فى اولها و هذا فى آخرها باسرع فيها من حب المال و الشرف فى دين المؤمن»⁽³⁾ س تعلق قلب و محبت دنيا عبارت از دنياى مذموم است و هرچه دلبستگى به آن زيادتر باشد حجاب بين انسان و دار كرامت او و پرده مابين قلب و حق بيشتتر و غليظتر و خرق آن مشكل تر است. سپس حضرت امام - قدس اللّٰه نفسه - در بيان سبب زياد شدن حب دنيا چنين افاضه مى فرمايند:

*فصل

بدان كه انسان چون وليده همين عالم طبيعت است و مادر او همين دنياست و اولاد اين آب و خاك است، حب اين دنيا در قلبش از اول نشو و نما مغروس است و هرچه بزرگ تر شود اين محبت در دل او نمو مى كند و به واسطه آن قواى شهويّه و آلات التذاذيه كه خداوند به او مرحمت فرموده براى حفظ شخص و نوع محبت او روزافزون شود و دلبستگى او رو به ازدياد گذارد و چون اين عالم را محل التذاذات و تعيشت خود مى پندارد و مردن را اسباب انقطاع از آنها مى داند و اگر به حسب برهان حكما و يا اخبار انبيا - صلوات اللّٰه عليهم - عقيدة مند به عالم آخرت شده باشد و به كيفيات و حيات و كمالات آن، قلبش باز از آن بي خبر است و قبول ننموده چه رسد به آن كه به مقام اطمينان رسيده باشد لهذا حبش به اين عالم خيلى زياد مى شود.

و نيز چون فطرتا انسان حب بقا دارد و از فنا و زوال متنفر و گريزان است و مردن را فنا

ص: 468

1- سورة نحل، آيه 30.

2- سرآمد همه گناهان دوستى دنياست.

3- و از امام باقر عليه السّلام نقل شده است كه فرمود: دو گرگ گرسنه و درنده در گله بى چوپان كه يكي از پيش و ديگرى از پس در آن گله بيفتد زودتر در نابودى گله نيست از دوستى مال و شرف دين مؤمن را.

گمان می‌کند، گرچه عقلش هم تصدیق کند که این عالم دار فنا و گذرگاه است و آن عالم باقی و سرمدی است ولی عمده ورود در قلب است بلکه مرتبه کمال آن اطمینان است؛ چنانچه حضرت ابراهیم علیه السلام خلیل الرحمان از حق تعالی مرتبه اطمینان را طلب و به او مرحمت گردید. پس چون قلوب یا ایمان به آخرت ندارند مثل قلوب ما گرچه تصدیق عقلی داریم یا اطمینان ندارند، حبّ بقای در این عالم را دارند و از مرگ و خروج از این نشئه گریزانند. و اگر قلوب مطلع شوند که این عالم دنیا پست ترین عوالم است و دار فنا و زوال و تصرّم و تغیر است و عالم هلاک و نقص است و عوالم دیگر که بعد از موت است هر یک باقی و ابدی و دار کمال و ثبات و حیات بهجت و سرور است فطرتاً حبّ آن عالم را پیدا می‌کنند و از این عالم گریزان گردند.

و اگر از این مقام بالا روند و به مقام وجدان رسند و صورت باطنیه این عالم را و علاقه به آن را ببینند این عالم برای آنان سخت و ناگوار شود و تنفر از آن پیدا کنند و اشتیاق پیدا کنند که از این محبس ظلمانی و غل و زنجیر زمان و تصرّم خلاص شوند؛ چنانچه در کلمات اولیا اشاره به این معنی شده است. حضرت مولی الموالی می‌فرماید: «و الله لابن ابی طالب انس بالموت من الطفل بثدی امّه» به خدا قسم که پسر ابو طالب مانوس تر است به مردن از بچه به پستان مادرش؛ زیرا که آن سرور حقیقت این عالم را مشاهده کرد به چشم ولایت و جوار رحمت حق تعالی را به هر دو عالم ندهد. و اگر به واسطه مصالحتی نبود، در این مجلس ظلمانی طبیعت نفوس طاهره آنها لحظه ای توقف نمی‌کرد.

و خود وقوع در کثرت و نشئه ظهور و اشتغال به تدبیرات ملکی بلکه تأییدات ملکوتی برای محبین و مجذوبین رنج و المی است که ما تصوّر آن را نمی‌توانیم بکنیم. بیشتر ناله اولیا از درد فراق و جدایی از محبوب است و کرامت او؛ چنانچه در مناجات خود اشاره به آن کرده اند؛ با آن که آنها احتجاجات ملکی و ملکوتی را نداشته اند و از جهنم طبیعت گذشته اند و آن خامده بوده و فروزان نبوده و تعلّقات عالم در آنها نبوده و قلوب آنها خطیئه طبیعی نداشته ولی وقوع در عالم طبیعت خود حظّ طبیعی است و التذاذ قهری که در ملک حاصل می‌شد برای آنها ولو به مقدار خیلی کم هم باشد اسباب حجاب بوده؛ چنانچه از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم منقول است که می‌فرمود: «لیغان علی قلبی و ائی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مرّه (1)». و

ص: 469

1- حاصل معنی آن که گاهی دلم گرفته می‌شود و من همه روزه هفتادبار از خدا آمرزش می‌طلبم یا استغفر الله می‌گویم.

شاید خطیئه حضرت آدم ابو البشر همین توجّه قهری به تدبیر ملک و احتیاج قهری به گندم و سایر امور طبیعیّه بوده و این از برای اولیای خدا و مجذوبین خطیئه است.

و اگر به آن جذبۀ الهیّه حضرت آدم می ماند و وارد در ملک نمی شد این همه بساط رحمت در دنیا و آخرت بسط پیدا نمی کرد. از این مقام بگذرم تا این اندازه از طور این اوراق خارج بود. پایان سخن سراسر نور امام امت - رضوان الله علیه - در این فصل. سپس امام بزرگوار ما فصل جدیدی را در بیان تأثیر حظوظ دنیویّه در قلب و مفساد آن باز می کند و نورافشانی تازه ای آغاز و می فرماید:

بدان که نفس در هر حظّی که از این عالم می برد، در قلب اثری از آن واقع می شود که آن تأثر از ملک و طبیعت است و سبب تعلق آن است به دنیا، و التذاذات هرچه بیشتر باشد قلب از آن بیشتر تأثر پیدا می کند و تعلق و حبّش بیشتر می گردد، تا آن که تمام وجهه قلب به دنیا و زخارف آن گردد و این منشأ مفساد بسیاری است. تمام خطاهای انسان و گرفتاری به معاصی و سیئات برای همین محبّت و علاقه است چنانچه در حدیث کافی گذشت (1).

و از مفساد بسیار بزرگ آن چنانچه شیخ عارف ما - روحی فدا - می فرمودند آن است که اگر محبّت دنیا صورت قلب انسان گردد و انس به او شدید شود در وقت مردن که برای او کشف شود که حق تعالی او را از محبوبش جدا می کند و مابین او و محبوبش افتراق می اندازد، با سختناکی و بغض به او از دنیا برود. و این فرمایش کمرشکن باید انسان را خیلی بیدار کند که قلب خود را خیلی نگاه دارد. خدا نکند که انسان به ولی نعمت خود و مالک الملوک حقیقی سختناک باشد که صورت این غضب و دشمنی را جز خدای تعالی کسی نمی داند.

و نیز شیخ بزرگوار ما - دام ظلّه - از پدر بزرگوار خود نقل کردند که در اواخر عمر وحشتناک بود از برای محبّتی که به یکی از پسرهای خود داشت و پس از اشتغال چندی به ریاضت از آن علاقه راحت شد و خشنود گردید و به دار سرور انتقال پیدا کرد، رضوان الله علیه.

فی الکافی باسناده عن طلحه بن زید عن ابی عبد الله علیه السلام قال: مثل الدنيا كمثل ماء البحر كلما شرب منه العطشان ازداد عطشا حتى يقتله (کافی ج 3 حدیث 24) یعنی حضرت صادق علیه السلام فرمود: مثل دنیا مثل آب دریاست هرچه تشنه از او بیاشامد تشنگی را زیاد می کند تا بکشد او

ص: 470

1- رأس کل خطیئه حبّ الدنيا: سرآمد همه گناهان دوستی دنیا است.

را. محبت دنیا انسان را منتهی به هلاکت ابدی می کند و ماده تمام ابتلائات و سیئات باطنی و ظاهری است. و از جناب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که: درهم و دینار کسانی را که قبل از شما بودند کشتند و کشند شما هم آنها است.

فرضا که انسان مبتلا به معاصی دیگر نگردد گرچه بعید بلکه محال عادی است خود تعلق به دنیا و محبت به آن اسباب گرفتاری است بلکه میزان در طول کشیدن عالم قبر و برزخ، همین تعلقات است، هرچه آنها کمتر باشد برزخ و قبر انسان روشن تر و گشاده تر و مکث انسان در آن کمتر است و لهذا برای اولیای خدا بیشتر از سه روز چنانچه در بعضی روایات است عالم قبر نیست آن هم برای همان علاقه طبیعی و تعلق جبلی است.

و از مفاسد حب دنیا و تعلق به آن این است که انسان را از مردن خائف کند و این خوف که از محبت دنیا و علاقه قلبی به آن پیدا شود بسیار مذموم است و غیر از خوف از مرجع است که از صفات مؤمنین می باشد. و عمده سختی مردن همین فشار رفع تعلقات و خوف از خود مرگ است (1).

جناب محقق بارع و مدقق بزرگ اسلام سید عظیم الشان داماد - کرم الله وجهه - در قبسات که یکی از کتب کم نظیر است در باب خود، می فرماید: «لا تخافنک الموت فان مرارته فی خوفه» (قبسات میرداماد ص 72) نترساند البته تو را مرگ که تلخی آن در ترسناکی از اوست.

و از مفاسد بزرگ حب دنیا آن است که انسان را از ریاضات شرعیه و عبادات و مناسک باز دارد و جنبه طبیعت را قوت دهد و تعصی نماید طبیعت از اطاعت روح و انقیاد آن را نکند و عزم انسانی را سست کند و اراده را ضعیف نماید؛ با این که یکی از اسرار بزرگ عبادات و ریاضات شرعیه آن است که بدن و قوای طبیعی و جنبه ملک تابع و منقاد روح گردد و اراده نفس در آنها کارکن شود و ملکوت نفس بر ملک غالب شود و به طوری روح دارای سلطنت و قدرت و نفوذ امر شود که به مجرد اراده، بدن را به هر کار بخواهد وادار کند و از هر کار بخواهد باز دارد، ملک بدن و قوای ظاهره ملکیه تابع و مقهور و مسخر ملکوت گردد به نحوی که بی مشقت و تکلف هر کاری را بخواهد انجام دهد، و یکی از فضایل و اسرار عبادات شاقه و پرزحمت آن است که این مقصد از آنها بیشتر انجام گیرد و انسان به واسطه

ص: 471

1- غرض آن است که تعلقات و خوف از مرگ دو عامل قوی در سختی مرگ است که اگر کسی تعلق نداشته باشد و از مرگ هم نترسد مرگ برای او آسان خواهد بود (منه دام ظلّه).

آنها دارای عزم می شود و بر طبیعت غالب می آید و بر ملک چیره می شود، و اگر اراده تام و تمام شود و عزم قوی و محکم گردد مثل بدن و قوای ظاهره و باطنه آن مثل ملائکه الله شود که عصیان خدا نکنند به هرچه آنها را امر فرماید اطاعت کنند و از هرچه نهی فرمایند منتهی (1)

شوند بدون آن که با تکلف و زحمت باشد.

قوای ملک انسان هم اگر مسخر روح شد تکلف و زحمت از میان برخیزد و به راحتی مبدل گردد و اقالیم سبعة ملک، تسلیم ملکوت شود و همه قوا عمال آن گردند. و بدان ای عزیز که عزم و اراده قوی در آن عالم خیلی لازم است و کارکن است. میزان یکی از مراتب بهشت که از بهترین بهشت هاست اراده و عزم است که انسان تا دارای اراده نافذه و عزم قوی نباشد دارای آن بهشت و مقام عالی نشود.

در حدیث است که وقتی اهل بهشت در آن مستقر گردند یک مرقومه از ساحت قدس الهی - جلّت عظمته - صادر گردد برای آنها به این مضمون: این کتاب از زنده پایدار جاویدان است به سوی زنده پایدار جاویدان. من چنانم که به هرچه بفرمایم بشو می شود. تو را نیز امروز چنان کردم که به هرچه امر کنی بشود می شود. ملاحظه کن این چه مقامی و سلطنتی است و این چه قدرتی است الهی که اراده او مظهر اراده الله شود، معدومات را لباس وجود دهد. از تمام جنات جسمانی این قدرت و نفوذ اراده بهتر و بالاتر است. و معلوم است این مرقومه عبث و جزاف رقم نشود. کسی که اراده اش تابع شهوات حیوانی باشد و عزمش مرده و خمود باشد به این مقام نرسد.

کارهای حق تعالی از جزاف مبراست؛ در این عالم از روی نظام و ترتیب اسباب و مسببات است در آن عالم نیز همین طور است. بلکه آن عالم الیق به نظام و اسباب و مسببات تمام نظام عالم آخرت از روی تناسب و اسباب است. نفوذ اراده از این عالم باید تهیه شود. دنیا مزرعه آخرت و ماده همه نعم بهشتی و نعم جهنمی است. پس در هر یک از عبادات و مناسک شرعیّه علاوه بر آن که خودش دارای صورت اخروی ملکوتی است که به آن تعمیر بهشت جسمانی و قصور آن و تهیه غلمان و حور آن شود چنانچه مطابق برهان و احادیث است، همین طور در هر یک از عبادات اثری در نفس حاصل شود و کم کم تقویت اراده نفس کند و قدرت آن کامل

ص: 472

گردد، لهذا عبادات هرچه مشقّت داشته باشد مرغوب تر است و افضل الاعمال احمزها(1) مثلا در زمستان سرد، شب از خواب ناز گذشتن و به عبادت حق تعالی قیام کردن روح را بر قوای بدن چیره می کند و اراده را قوی می کند.

و این در اول امر اگر قدری مشکل و ناگوار باشد کم کم پس از اقدام زحمت کم می شود و اطاعت بدن از نفس زیاد می شود؛ چنان که می بینیم اهل آن بدون تکلف و زحمت قیام می کنند و این که ما تبلی می کنیم و برای ما مشکل و شاقّ است برای آن است که اقدام نمی کنیم. اگر چند مرتبه اقدام کنیم کم کم زحمت مبدّل به راحت می شود، بلکه اهل آن التذاذ از آن می برند بیشتر از آن التذاذی که ما از مشتهیات دنیایی می بریم. پس با اقدام نفس عادی می شود، و الخیر عاده.(2)

و این عبادت چندین ثمره دارد؛ یکی آن که خود صورت عمل در آن عالم به قدری زیبا و جمیل است که نظیر آن در این عالم نیست و ما از تصور آن عاجزیم، و دیگر آن که نفس، صاحب عزم و اقتدار می شود و این نتایج کثیره دارد که یکی از آنها را شنیدی، و دیگر آن که انسان را کم کم مأنوس با ذکر و فکر و عبادت می کند شاید مجاز به حقیقت نزدیک کند انسان را و توجّه قلبی به مالک الملوک شود و محبّت به جمال محبوب حقیقی پیدا شود و محبّت قلب و تعلق آن از دنیا و آخرت کم گردد.

شاید اگر جذبۀ ربوبی پیدا شود و حالتی دست دهد نکته حقیقی عبادت و سرّ واقعی تذکّر و تفکّر حاصل آید و هر دو عالم از نظر افتد و جلوه دوست غبار دویینی را از دل بزدايد و جز خدا کسی نمی داند که با همچو بنده ای خدا چه کرامت کند، و چنانچه در ریاضات شرعیّه و عبادات و مناسک و ترک مشتهیات عزم قوت گیرد و انسان صاحب عزم و اراده شود و در معاصی طبیعت غلبه کند و عزم و اراده انسان ناقص شود؛ چنانچه شمه ای از آن سابقا ذکر شد.

*فصل

پوشیده نیست بر هر صاحب وجدانی که انسان به حسب فطرت اصلی و جبّلت ذاتی عاشق کمال تام مطلق است و شطر قلبش متوجه به جمیل علی الاطلاق و کامل من جمیع

ص: 473

1- پرفضیلت ترین کارها سخت ترین آنهاست.

2- الخیر عاده کما ان الله عاده: آدمی همان گونه که به کارهای زشت عادت می کند به کارهای نیک نیز عادت پیدا می کند (خو پذیر است نفس انسانی).

الوجه است و این از فطرت‌های الهیه است که خداوند تبارک و تعالی انسان را بر آن مفطور کرده است و به این حب کمال وارد ملک و ملکوت گردد و اسباب وصول عشاق کمال مطلق شود. ولی هرکس به حسب حال و مقام خود، تشخیص کمال را در چیزی دهد و قلب او متوجه آن گردد.

اهل آخرت تشخیص کمال را در مقامات و درجات آخرت داده‌اند. دل‌بشان متوجه آنهاست و اهل الله در جمال حق، کمال و در کمال او جمال را یافته «وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض» گویند، ولی مع الله حال فرمایند و حب وصال و عشق جمال او را دارند. و اهل دنیا چون تشخیص داده‌اند که کمال در لذایذ دنیاست و جمال دنیا در چشم آنها زینت یافته فطرتاً متوجه آن شدند ولیکن با همه وصف چون توجه فطری و عشق ذاتی به کمال مطلق متعلق است و سایر تعلقات عرضی از قبیل خطا در تطبیق است هرچه انسان از ملک و ملکوت دارا شود و هرچه کمالات نفسانی یا کنوز دنیایی یا سلطنت و ریاست پیدا کند اشتیاقش روز افزون گردد و آتش عشقش افروخته تر گردد؛ مثلاً- نفس صاحب شهوت هرچه مشتهیات برای او زیادتر گردد تعلق قلبش به مشتهیات دیگری که در دسترس او نیست بیشتر شود و آتش اشتیاقش شعله و رتر گردد و همین طور نفس ریاست طلب اگر فطری را زیر پرچم اقتدار درآورد متوجه قطر دیگر گردد و اگر تمام کره زمین را در تحت سلطنت درآورد میل آن کند که پرواز به کرات دیگر کند و آنها را متصرف شود، ولی بیچاره نمی‌داند فطرت چیز دیگر را طالب است.

عشق جبلی فطری متعلق به محبوب مطلق است تمام حرکات جوهری و طبیعی و ارادی و جمیع توجهات قلبی و تمایلات نفسانی به جمال زیبای جمیل علی الاطلاق است و خود آنها نمی‌دانند و این محبت و اشتیاق و عشق را که براق معراج و ررف و وصول است در غیر مورد خود صرف می‌کنند و آن را تحدید و تقیید بیجا می‌نمایند.

بالجمله از مقصود اصلی خود دور افتادیم، منظور این است که انسان چون قلباً متوجه به کمال مطلق است هرچه از زخارف دنیا را جمع آوری کند تعلق قلبش بیشتر شود و چون تشخیص داده که دنیا و زخارف آن کمال است حرصش رو به ازدیاد گذارد و عشقش افزون تر شود و احتیاجش به دنیا بیشتر گردد و فقر و نیازمندی نصب عین او گردد. به عکس اهل آخرت که توجه آنها از دنیا سلب شود و هرچه توجه به عالم آخرت بیشتر کنند میل آنها و

توجه قلبی آنها به این عالم کمتر گردد. از تمام دنیا بی نیاز شوند و غنی در قلب آنها ظاهر گردد و عالم دنیا و زخارف آن را ناچیز شمارند؛ چنانچه اهل الله از هر دو عالم مستغنی هستند و از هر دو نشئه وارسته اند و احتیاج آنها فقط به غنی علی الاطلاق است و جلوه غنی بالذات صورت قلب آنها شده است، هنیئا لهم.

پس مضمون حدیث شریف اشاره تواند بود به این که شرح داده شد که می فرماید کسی که صبح و شام کند و دنیا بزرگ ترین هم او باشد، قرار دهد خداوند غنی را در قلب او. و معلوم است کسی که توجه قلبش به آخرت باشد امور دنیا و کارهای صعب او در نظرش حقیر و سهل شود و این دنیا را متصرّم و متغیّر و عبورگاه خود و متجر و دار التریبۀ خود داند و به هیچ یک از سختی و خوشی آن اعتنا نکند و احتیاجات او کم گردد و افتقارش به امور دنیا و مردم آن کم شود بلکه به جایی رسد که بی احتیاج شود. پس امورش جمع شود و تنظیم در کارش پیدا شود و غنای ذاتی و قلبی پیدا کند. پس هرچه به این عالم به نظر عظمت و محبت نگاه کنی و قلبت علاقمند به آن شود به حسب مراتب محبت احتیاجت زیاد شود و فقر در باطن و ظاهر تو نمایان شود و امورت متشتّت و درهم شود و قلبت متزلزل و غمناک و خائف شود و امورت بر وفق دلخواه انجام نگیرد و آرزو و حرصت روزافزون گردد و غم و حسرت بر تو چیره شود و یأس و حیرت در دلت جایگزین گردد؛ چنانچه در حدیث شریف به بعضی از این معانی اشاره فرمود:

«روی فی الکافی باسناده عن حفص بن قرط عن ابی عبد الله علیه السلام قال: من کثر اشتباکه بالدنیا کان اشدّ لحسرته عند فراقها»(1) «و عن ابی یعفر قال: سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول: من تعلق قلبه بالدنیا تعلق قلبه بثلاث خصال هم لا یفنی و امل لا یدرک و رجاء لا ینال» یعنی کسی که تعلق داشته باشد دلش به دنیا تعلق پیدا کند قلبش به سه چیز: اندوهی بی زوال و آرزویی که به او رسیده نشود و امیدی که نایل به او نشود. و اما اهل آخرت هرچه به دار کرامت حق نزدیک شوند قلبشان مسرور و مطمئن شود و از دنیا و مافیها منصرف و گریزان و متنفر گردند، و اگر خدای تعالی برای آنها آجال معینه قرار نداده بود لحظه ای در این دنیا نمی ماندند؛ چنانچه حضرت مولی الموحدین می فرماید(2) پس آنها در این عالم مثل اهل این جا در رنج و تعب نیستند و در

ص: 475

- 1- هرکس که بیشتر گرفتار و پای بند دنیا باشد حسرتش به هنگام جدایی از دنیا سخت تر خواهد بود (ناسخ).
- 2- خطبه 193 در اوصاف متقین... و لو لا الآجال التي كتب الله عليهم لم تستقر ارواحهم في اجسادهم طرفه عين شوقا الى الثواب و خوفا من العقاب... (ناسخ).

آخرت مستغرق بحار رحمت حقند جعلنا الله و اياكم منهم.

پس ای عزیز! اکنون که مفسد این علقه و محبت را متذکر شدی و دانستی که انسان را این محبت به هلاکت دچار می کند و ایمان انسان را از دست او می گیرد و دنیا و آخرت انسان را در هم و آشفته می کند دامن همت به کمر زن و هر قدر توانی بستگی دل از این دنیا کم کن و ریشه محبت را سست کن و این زندگی چند روزه را ناچیز شمار و این نعمتهای مشوب به نعمت و رنج و الم را حقیر دان و از خدای تعالی توفیق بخواه که تو را کمک کند و از این رنج و محنت خلاصی دهد و دل تو را مأنوس به دار کرامت خود کند و ما عند الله خیر و ابقی(1) پایان فرمایش سراسر نور و هدایت حضرت امام خمینی دام ظلّه.

و حق همین است سخندانی و دانایی را. نویسنده گوید: سید شارح - رضوان الله علیه - در این قسمت به مناسبت جمله شریفه دعا «و انزع من قلبی حبّ دنیا دتیه» شرح نسبتا مبسوطی در معنای دنیا و کلماتی که درباره آن گفته شده است آورده است که نویسنده بعد از نقل کلام نورانی امام امت نقل آن کلمات را برای خواننده ملال آور می دانم، از این جهت از نقل آنها صرف نظر کردم.

به فرموده عارف شیراز:

به حسن خلق و وفا کس به یار ما نرسد تو را در این سخن انکار کار ما نرسد

هزار نقش برآید ز کلک صنع ولی به دلپذیری نقش نگار ما نرسد

و فقط یک جمله لطیف را دریغم آید که نقل نکرده بگذرم و آن این که سید شارح (رض) از بعض اهل عرفان بدون ذکر نام نقل می کند که گفته است: «العزله بغیر عین العلم زله و بغیر زاء الزهد علّه» استعاره لطیفی به کار رفته که اگر از عزلت حرف عین ساقط شود (که آن رمز علم است) زلت باقی می ماند که به معنای لغزش است اشاره به آن که گوشه گیری بدون راهنمایی نور علم موجب لغزش در سلوک است.

قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی

و اگر از کلمه عزلت حرف زاء برداشته شود (که رمز زهد است) آنچه باقی می ماند لفظ

ص: 476

1- آنچه نزد خدای تعالی است بهتر و پایدارتر است (ناسخ).

عَلَّه است که به معنای بیماری است، به گفته آن شاعر:

تو علم آموختی از حرص اینک ترس کاندر شب چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا

*

وهب لی عصمه تدنینی من خشیتک و تقطعنی عن رکوب محارمک و تفکنی من اسر العظائم و مرا نگهداری و عصمتی ببخش که به ترس از عذاب تو نزدیکم کند و از مرتکب شدن آنچه حرام فرموده ای بازم بدارد و از اسیری و گرفتاری گناهان بزرگ رهایم نماید.

وهب لی التطهیر من دنس العصیان و اذهب عَنّی درن الخطایا و از چرکی و کثافت گناه و نافرمانی پاکیزه ام فرما و آلودگی به گناهان را از من ببر.

و سر بلنی بسر بال عافیتک و پیراهن سلامتی از جانب خود را بر من بپوشان.

و ردّنی رداء معافانک و ردا و لباس صحت و عافیت که از سوی توست در برم کن.

و جلّلی سوابغ نعماتک و به نعمتهای فراگیرت مرا بپوشان.

و ظاهر لدی فضلک و طولک و احسان و بخششت را پیاپی بر من برسان.

و ایدنی بتوفیقک و تسدیدک و به جور شدن وسایل کار و راهنمایی ات به راه حق تأییدم فرما.

و اعنّی علی صالح النبیّه و مرضیّ القول و مستحسن العمل و در قصد و آهنگ شایسته و گفتار پسندیده و کردار نیکو یاریم ده.

و لا تکلنی الی حولی و قوّتی دون حولک و قوّتک و به قدرت و توان خودم بدون قدرت و توانایی ات وامگذار.

و لا تخزنی یوم تبعثنی للقائک و روزی که مرا برای دیدارت برانگیختی خوار و رسوایم مفرما.

و لا تفضحنی بین یدی اولیائک و در محضر دوستانت (از انبیا و اولیا و ملائکه) مفتضح و بی آبرویم مکن.

و لا تنسنی ذکرک و یادت را فراموشم مفرما.

و لا تذهب عنی شکرک و سپاست را از من مگیر.

بل الزمّنی فی احوال السهو عند غفلات الجاهلین لآلائک بلکه آن را در حالات فراموشی

هنگام فراموشیهای نادانان به نعمتهای حضرتت همواره با من قرار ده.

و اوزعنی ان اثنی بما اولیتنبه و به من نصیب کن که بر آنچه مرا عطا فرموده ای ستایش کنم.

و اعترف بما اسدیته الیّ و به آنچه به من نیکویی فرموده ای اقرار و اعتراف کنم.

و اجعل رغبتی الیک فوق رغبه الراغبین و حمدی ایّاک فوق حمد الحامدین و توجه و روآوریم را به سوی تو بالاتر و فزون تر از روی آوری روآوران قرار بده و حمد سپاسگزاری ام را درباره تو برتر و والاتر از سپاس سپاسگزاران گردان.

و لا تخذلنی عند فاقتی الیک و به هنگام نیاز مندمیم به تو (که همواره نیاز مندم) مرا خوار مفرما.

قوله علیه السلام: و لا تخذلنی عند فاقتی الیک و لا تهلکنی بما اسدیته الیک، یعنی از آنها نباشم که به ظاهر عمل نیکو کردند اما حقیقت آن اعمال زشت بود و سبب هلاک شد.

و لا تهلکنی بما اسدیته الیک و به آنچه به درگاهت تقدیم کردم به واسطه عجب و ریا و خود پسندی و دیگر موبقات هلاکم مفرما.

و لا تجبهنی بما جبهت به المعاندین لک و دست ردّی که بر پیشانی ستیزه گرانت میزنی بر پیشانی من مزین.

فائی لک مسلمّ که من تسلیم تو هستم و بنده را فرمان نباشد، هرچه فرمایی بر آنم. و به گفته حکیم شیراز: سعدی افتاده ای است آزاده - کس نیاید به جنگ افتاده. و به فرموده عارف شیراز:

سر ارادت ما و آستان حضرت دوست هر آنچه بر سر ما می رود ارادت اوست

اعلم ان الحجّه لک و می دانم که محبت و دلیل (و هر حکمی) تو راست که تو حاکم بر حقّی. مترجم گوید: اختلاف نسخی که در دعای شریف دیده می شود و در جمله شریفه «و لک الحجّه علی» که در بسیاری از نسخه ها «و لک الحمد علی» ضبط شده است هر چند قابل توجیه است به توجیهی تقریباً بعید به واسطه کلمه (علی) که اگر فقط «فلک الحمد» بود هیچ اشکالی نداشت و توان این جمله نورانی دعای صحیفه را مؤید نسخه «فلک الحجّه علی» دانست و هیچ تعقیدی نیز در عبارت پیش نمی آید.

و آنک اولی بالفضل و تو به فضل و عطای بیش از استحقاق سزاوارتری که فضلی عظیم

داری؛ چنان که در قرآن کریم صریحا بیان فرموده ای.

واعود بالا حسان و به احسان و نیکی بازگشت کننده تری؛ چنان که در موارد دیگر از ادعیه صحیفه آمده است: عادتک الاحسان الی المسیین نیکی به بدکاران و گنهکاران عادت ذات مقدس توست.

و اهل التقوی و اهل المغفره و شایسته ای که از تو بترسند و سزاواری که گناهان را بیامرزی.

و آنک بان عفو اولی منک بان تعاقب و به عفو و گذشت کردن شایسته تری تا که عقاب نمایی.

و آنک بان تستر اقرب منک الی ان تشهر و همانا تو به پوشاندن گناه نزدیک تری که پرده از روی کار من برداری و مرا مشهور و رسوای خاص و عام گردانی.

فأحینی حیوه طیبه تنتظم بما ارید و تبلغ ما احبّ پس مرا زنده بدار به زندگی پاکیزه ای که به آنچه می خواهم پیوسته و هم آهنگ باشد و به آنچه دوست دارم پایان یابد.

من حیث لا آتی ما تکره و لا ارتکب ما نهیت عنه آن چنان که ناخوشایند تو را به جا نیاورم و آنچه را که نهی فرموده ای مرتکب نشوم.

و أمتنی میته من یسعی نوره بین یدیه و عن یمینه و مرا بمیران مردن کسی که نور و روشنایی اش در پیش رویش و از سمت راستش در حرکت است.

احتمالا چنان که سید شارح نیز اشاره کرده این جمله الهام یافته از آیه شریفه «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ» (1) اشد. به گفته یکی از دانشمندان معاصر، روز قیامت فقط آسمش روز است و گرنه از هر شب تاریک تاریک تر است «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» (2) رگس باید به نور ایمان و تقوا راه پیدا کند. مردم بی ایمان بی نورند. به صاحبان انوار التماس کنند «انظرونا نقتبس من نورکم»، چون ملکات این عالم باقی است و دیده اند گاهی در شبهای تاریک که در راهی خطرناک و باریک بوده اند اگر از دور نوری دیده و چراغی یافته به صاحب آن گفته و خواهش کرده اند که از روشنایی چراغ او استفاده کنند مضایقه نکرده و آنها را رهایی داده است؛ از این رو در تاریکی قیامت هم می گویند: تأمل کنید ما نیز به شما برسیم و از این نور چراغ استفاده کنیم.

ص: 479

1- سوره حدید، آیه 12.

2- سوره تکویر، آیه 1-2.

به همین تقاضای کوچک جواب نفی داده می شود «ارجعوا ورائکم فالتمسوا نورا» اگر بازگشت به دنیا امکان دارد به دنیا بازگردید و تهیه کنید که از این گونه چراغ در بازار دنیا در جای دیگر پیدا نمی شود. پایان (سرمایه سخن جلد سوم سید محمد باقر سبزواری). و در کافی شریف سند به امام صادق علیه السلام می رساند که در بیان این آیه شریفه «يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ» فرمود: «ائمه المؤمنین یوم القیامه تسعی بین یدی المؤمنین و بایمانهم حتی ینزلوهم منازل اهل الجنة» امامان و پیشوایان مؤمنان پیشاپیش مؤمنان و از سمت راست آنان در حرکت می باشند تا آنان را به منزلگاه بهشتیان برسانند. و از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «من کان له نور یومئذ نجا و کل مؤمن له نور» هرکس که آن روز نوری داشته باشد نجات می یابد و هر مؤمنی را نوری خواهد بود.

و ذلّنی بین یدیک و اعزّنی عند خلقک و مرا در پیشگاه مقدست خوار و در نزد آفریدگانت عزیز و ارجمند بفرما.

وضعنی اذا خلوت بک و ارفعی بین عبادک و چون با تو به خلوت بوده و تنها باشم فروتن و در میان بندگانت بلندمرتبه و سرافرازم فرما که این عزّت خدادادی و موهبتی از جناب مقدس حق تعالی بجز آن عزّتی است که خواستار آن شدن به حسب روایات مذموم شناخته شده است و فرموده اند ضرر و زیان دو گرگ گرسنه به گله گوسفند که گله را در محاصره خود گرفته باشند کمتر است از ضرر حبّ جاه و شرف دوستی بر دین انسان. چنان که در کافی شریف از ابو الحسن علیه السلام نقل می کند که راوی (معمر بن خلّاد) می گوید که سخن از کسی به میان آمد که ریاست طلب بود، حضرت فرمود: «ما ذئبان ضاریان فی غنم قد تفرّق رعائهما باضراً فی دین المسلم من الریاسه» (وسائل الشیعه ابواب جهاد النفس ص 279 باب 50). زیان دو گرگ به گله گوسفند بیشتر از ریاست طلبی به دین مسلمانان نیست.

و نیز امام صادق علیه السلام می فرماید: «من طلب الریاسه هلك» هرکس که ریاست طلب باشد هلاک خواهد شد. و نیز در کافی شریف از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «ان قدرتم ان لا تعرفوا فافعلوا و ما علیک ان لم یش الناس علیک و ما علیک ان تكون مذموما عند الناس اذا كنت عند الله محمودا» اگر بتوانید که معروف و مشهور نشوید همان کار را بکنید؛ بگذار که مردم از تو تعریف نکنند. اگر مردم از تو نکوهش کنند ولیکن نزد خدای تعالی پسندیده و ستوده باشی هیچ ضرر و زیانی نخواهی داشت.

گر ز چشم همه خلق بیفتم سهل است تو مینداز که مخدول تو را ناصر نیست

و بالجمله آنچه مذموم و ناپسند است ریاست دوستی است نه ریاستی که از جانب خدای تعالی به بنده مرحمت شود و بنده متوجه باشد که این کرامتی است از خدای تعالی نسبت به او. به فرموده عارف شیراز:

هر دمش با من دل سوخته لطفی دگر است این گدا بین که چه شایسته انعام افتاد

و شاید با توجه به این نکته است که در ادعیه ماه مبارک رمضان وارد است: «و من ثمار الجنه و لحوم الطیر فاطعمنا» که عنایت به جنبه صدوری فعل است نه به اصل فعل، وگرنه آن ذوات مقدسه و همه اولیای الهی ارزشی برای لذات دنیوی قائل نبودند تا آن را در دعا آن هم در شهبای ماه مبارک از خدای تعالی طلب کنند، و زبان حالشان مترنم این مقال بود که:

در ضمیر ما نمی گنجد بغیر از دوست کس هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس

*

و دو عالم را به یکبار از دل تنگ برون کردیم تا جای تو باشد. و اهل معنی متوجه اند که میوه ای از دست محبوب گرفتن کجا و آن میوه را از بازار خریدن کجا؟ فافهم و اغتتم.

و اغننی عمّن هو غنی عتی و مرا از کسی که از من بی نیاز است بی نیاز فرما.

و زدنای الیک فاقه و فقرا و بر فقر و نیاز مندیم به درگاہت بیفزا.

و اعذنی من شماتة الاعداء و من حلول البلاء و من الذلّ و العناء و از سرزنش دشمنان و پیشامد غم و اندوه و بلا و خواری و سختی و رنج و گرفتاری پناهم ده. گویی دعاکننده به درگاه الهی عرض می کند: بارالها! آنچه فقر و نیاز مندیم هست تنها به تو باشد نه به دیگران، که نیازمندی به تو عزت و افتخار و سربلندی است برخلاف نیازمندی به دیگران که سرزنش دشمنان و غم و اندوه و خواری به دنبال دارد. بارالها! این تو هستی که بی منت عطا می فرمایی و گدایی در خانه تو قرین عزت و شرافت است. به فرموده عارف شیراز:

هوای سلطنتم بود بندگی تو کردم امید خواجگیم بود خدمت تو گزیدم

گدایی در میخانه طرفه اکسیری است گر این عمل بکنی خاک زر توانی کرد

*

تَعْمَدَنِي فِيمَا اطَّلَعْتَ عَلَيْهِ مِنِّي بِمَا يَتَّعَمِدُ بِهِ الْقَادِرُ عَلَى الْبَطْشِ لَوْ لَا حِلْمُهُ وَالْآخِذُ عَلَى الْجَرِيرَةِ لَوْ لَا أَنَاتُهُ وَ مَرَا فِي أَنْجَحِهِ مِنْ آكَاهِي بِپوشان همچون توانا برگرفتن از روی عنف و سختی اگر حلم و بردباری اش نبود و عقاب کننده بر گناه اگر صبر و تأملش نبود.

و اذا اردت بقوم فتنه او سوء فنجني منها لو اذا بك و هرگاه به گروهی بر اثر گناه و اعمال ناپسندشان فتنه ای و یا بدی و گرفتاری بخواهی مرا از آن فتنه نجات بخش که من به تو پناهنده ام و پناه دادن به پناهندگان از اوصاف کرام است تا چه رسد به تو که اکرم الاکرمینی.

تمثیل

مثلی در میان قبایل عرب رواج دارد که می گویند: «فلان احمی من مجیر الجراد» یعنی فلان کس حمایت و پشتیبانی اش از پناهندگان به او بیشتر از مدلج بن سوید طائی است که لقب مجیر الجراد گرفته بود. و داستانش به طوری که از کلبی نقل شده از این قرار است که کلبی روزی تنها در خیمه اش نشسته بود، ناگهان دید گروهی از قبیله طیّ رو به خیمه او می آیند و معهم اوعیتهم و وسایل جمع آوری ملخ به همراه دارند.

فقال: ما خطبکم؟ گفت: چه کار دارید؟ قالوا جراد وقع بفنائک فجئنا لناخذة. گفتند: تعدادی ملخ در زمین تو نشسته اند آمده ایم تا آنها را بگیریم فرکب فرسه و اخذ رمحه و قال و الله لا يتعرض له احد منكم الا قتلته ايكون الجراد في جوارى ثم تریدون اخذه؟ مدلج سوار بر اسبش شد و نیزه خویش به دست گرفت و گفت: به خدا قسم هرکس از شما که متعرض این ملخها بشود به دست من کشته خواهد شد؛ چطور ممکن است که ملخ پناهنده من شود و شما آنها را از جوار من بگیرید؟ و به همین حال از ملخها پاسداری کرد تا آفتاب برآمد و هوا گرم شد و ملخها توان پرواز گرفتند و به پرواز درآمدند، فقال شانکم الآن به فقد تحوّل عن جوارى، گفت:

حال که از پناه من بیرون رفتند هر کار با آنان روا دارید به من ارتباط ندارد و شما آزادی در تصمیم گیری نسبت به آنها. و به خاطر این حمایتی که از پناهنده گان خود کرد مثل «احمی من

مجیر الجراد» در تاریخ عرب ثبت شد.

و اذ لم تقمنی مقام فضیحه فی دنیاک فلا تقمنی مثله فی آخرتک و چون مرا در دنیای خودت و در دنیایی که تو خالق او هستی و تو مالک حقیقی آن می باشی رسوا نفرمودی در سرای آخرت نیز رسوایم مفرما.

و اشفع لی اوائل منک بأواخرها و قدیم فوائدک بحوادثها و آغازگر نعمتهایت را به پایان بخش آنها و سودهای دیرین را با تازه های آنها برای من جفت و توأم فرما.

و لا تمدد لی مدا یقسومعه قلبی و چندان مرا مهلت مده و عمرم را بلند و طولانی مکن که در نتیجه طول عمر و به حکم «فطال علیهم الأمد فقسست قلوبهم» دلم سخت شود.

و لا تفرعنی قارعه یذهب لها بهائی و بر من پیشامد ناگواری مفرست که بر اثر آن عزّت و آبرویم برود.

و لا تسمنی خسیسه یصغر لها قدری و لا نقیصه یجهل من اجلها مکانی و مرا به کار پستی که بر اثر آن قدر و منزلتم در نظر مردم کوچک گردد و کمی و زشتی که با آن مقام و ارزش من ناشناخته شود گرفتار مفرما.

و لا ترعنی روعه ابلس بها و لا خیفه اوجس دونها و از (عذابت) آن چنان مترسانم که به آن از (عفوت) نومید گردم و چنان بیمناکم مگردان که ترس در دل افکنم.

اجعل هیبتی فی وعیدک و حذری من اعدارک و انذارک ترسم را در تهدیدت (از عذاب روز رستاخیز) و بیم مرا از مهلت دادنت و ترساندنت.

و رهبتی عند تلاوه آیاتک و هراسم را هنگام خواندن آیه های قرآنت قرار بده. در روایتی آمده است که صاحب دعا: امام زین العابدین علیه السلام در سجده بود که خانه آتش گرفت و حضرتش نماز را رها نفرمود و چون از آن حضرت سؤال شد که چگونه متوجه آتش سوزی نشدید؟ فرمود: «التهنتی النار الکبری عن هذه النار» آتش بزرگ روز قیامت مرا از این آتش منصرف کرده بود.

و اعمر لیلی بایقاظی فیه لعبادتک و تفرّدی بالتهجد لک و تجرّدی بسکونی الیک و شیم را آباد گردان به این که در آن برای بندگی درگاہت بیدار باشم و تو دل آرام من باشی.

و انزال حوائجی بک و منازلتی ایاک و من نیازمندیهای خودم را به حضرتت عرضه داشته تنها با تو به صحبت دوستانه و محبت آمیز ادامه دهم و زبان حالم مترنّم باشد که:

شیم به روی تو روز است و دیده ام به تو روشن، و آن هجرت عشیتتی و عذابی شبان تیره امیدم به صبح روی تو باشد و قد تفتش عین الحیاه فی الظلمات نه پنج روزه عمر است عشق روی تو ما را وجدت رائحه الود ان شممت رفاتی.

فی فکاک رقبتی من نارک و آزادی خودم را از آتش دوزخ از درگاهت مسئلت نمایم.

و اجارتی ممّا فیہ اهلها من عذابک و مرا از عذابی که دوزخیان گرفتار آنند نجات بخشی.

لطیفه

به مناسبت کلمه «منازلی ایاک» که در این دعای شریف است تداعی داستانی شد که به جهت تغییر ذایقه خوانندگان محترم نقل می کنم هرچند با موضوع کتاب مناسبت زیادی ندارد که تغییر موضوع بحث موقتاً به منظور رفع خستگی مخاطب شیوه متکلمان بوده و شاید در کتاب الهی نیز مواردی در این زمینه باشد و آن داستان عبارت است از جریانی که میان سید رضی - رضی الله تعالی عنه - و ابو العلاء معری مرد فوق العاده زمان سید رضی اتفاق افتاد، و آن این بود که سید بزرگوار در مجلس ادبی خود از متنبی و اشعارش انتقاد می فرمود و ابو العلاء جزء حضار مجلس نشسته بود.

وی بر سید اعتراض کرد که چرا انتقاد می کنید از کسی که اگر نبود برای او مگر قصیده (لک یا منازل فی القلوب منازل) هر آینه بس بود برای معرفی فضل و دانش او؟ سید - رضوان الله تعالی علیه - به غلامش دستور داد که: «یا غلام علی قفاه» و خلاصه ابو العلاء را با پس گردنی از مجلس بیرون کردند و چون علت ناراحتی سید بزرگوار از ایشان سؤال شد فرمود:

ابو العلاء در اعتراضش نظر سوء داشت، زیرا در میان قصاید متنبی از قصیده (لک یا منازل فی القلوب منازل) بهتر بسیار است و این که ابو العلاء این قصیده را اختیار کرد به خاطر بیت شعری بود که در آن قصیده است، و آن بیت شعر این است که می گوید:

و اذا أتتک مذمتی من ناقص فهی الشهاده لی بانّی کامل

*

آفرین بر حدّت ذهن و سرعت انتقال سید بزرگوار ما.

و لا تدرنی فی طغیانی عامها و لا فی غمرتی ساهیا حتی حین مرا در پاره ای و مدتی از زمان در

طغیان و سرکشی ام سرگردان مفرما و در گرداب نادانی ام تا هنگام مرگ یا تا هنگام عذاب غافل و بی خبر مگذار. شاید به آیه شریفه «فَذَرُهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ»⁽¹⁾ اشاره باشد.

و لا تجعلني عظه لمن اتعظ و لا نکالا لمن اعتبر و لا فتنه لمن نظر مرا بر اثر گناه موجب پند برای کسی که پندپذیر باشد قرار مده و باعث عبرت برای کسی که عبرت گیرد مفرما، و سبب فتنه و گمراهی برای کسی که مرا ببیند و بر من نظر افکند مساز.

و لا تمکر بی فیمن تمکر به و مرا جزء افرادی که با آنان مکر می ورزی قرار مده.

و لا تستبدل بی غیری و دیگری را به جای من مگزین (که از او راضی باشی).

و لا- تغییر لی اسما و نامم را تغییر مده که از دیوان سعدا محو و در دیوان اشقیا ثبت فرمایی. و شاید اشاره باشد به این که نام مرا که در جریده مسلمانان است از آن جریده محو مفرما؛ چنان که از آیه شریفه «هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ»⁽²⁾ استفاده می شود. و از امام باقر علیه السلام نیز روایت است که فرمود: «اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سَمَانَا الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلِ فِي الْكُتُبِ الَّتِي مَضَتْ وَ فِي هَذَا الْقُرْآنِ» خدای عز و جل ما را مسلمانان نامیده از دورانهای پیشین و در همین قرآن.

و حاصل معنی آن است که ما را پس از مسلمان شدن به حالت کفر باز نگردان؛ چنان که این تهدید از آیه شریفه «وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»⁽³⁾ استفاده می شود. و در روایات نیز آمده است که «کان الناس اهل ردّه بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلّم سنّته الا ثلاثه» مردم پس از وفات پیغمبر اکرم از سنّت او بازگشتند مگر سه نفر. فقلت: و ما الثلاثه؟ عرض کردم آن سه نفر چه کسانی بودند؟ فرمود: المقداد بن الاسود و ابو ذرّ الغفاری و سلمان الفارسی.

و در روایت دیگر نیز قریب به همین مضمون آمده است (سفینه باب ردد). به طور کلی وقتی امتحانی از طرف حق تعالی انجام می گیرد و حادثه غیر مترقبه پیش می آید کمتر افرادی از آزمایش الهی سربلند بیرون می آیند. در پیشامد خونین کربلا نیز از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «ارتد الناس بعد الحسين عليه السلام الا ثلاثه: ابو خالد الکابلی و یحیی بن امّ طویل و جبیر بن المطعم، ثم ان الناس لحقوا و کثروا» پس از شهادت امام حسین علیه السلام بجز سه نفر که نامشان در روایت برده شده است همه مرتد شدند و سپس مردمی که مرتد شده بودند دوباره به جمعیت

ص: 485

1- سوره مؤمنون، آیه 54.

2- سوره حج، آیه 78.

3- سوره آل عمران، آیه 144.

پیوستند. و این شاید بدان معنی باشد که در فضای آشوب زده انقلاب و موقع جوشش آن، راه را از چاه تمیز دادن مشکل است؛ بسیاری از افراد تحت تأثیر احساسات قرار می گیرند و پس از آن که انقلاب از جوش افتاد و گرد و غبار فرو نشست می توانند صراط مستقیم را بیابند؛ چنان که در انقلاب اسلامی ایران که از رویدادهای مهم تاریخ بود نمونه های فراوانی از این قبیل دیده شد که شرحش مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

و لا تبدل لی جسما و پیکرم را از (آفت) تبدیل مفر ما چه در دنیا به آفات دنیوی و چه در آخرت به عذاب اخروی؛ چنان که در دعا وارد است: «و لا تشوه خلقی بالنار» و محتمل است که مقصود تبدیل صورتهای مثالی و برزخی باشد که اهل معنی و ارباب قلوب متفقد بر تأثیر اعمال و ملکات و اخلاق در تغییر صورت برزخی آدمی و در روایات نیز اشاره به این معنی شده است، و در تفسیر آیه شریفه «فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا»⁽¹⁾ نیز وارد است که چه اشخاصی به چه شکلها محشور می شوند. پناه می بریم به خدای متعال از هتک ستر و کشف سرّ.

و لا تتخذنی هزوا لخلقک و لا سخریا لک و مرا مضحکه و سبب خنده مردم (از جهت خواری) قرار مده که شاید اشاره به آیه شریفه «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»⁽²⁾

باشد.

قوله عليه السلام: و لا تتخذنی هزوا لخلقک و لا سخریا لک، در بعض نسخ «و لا سخریا لک» و در بعض دیگر «و لا سخریا الا لک» به زیادت حرف استثناست و به نظر انساب می آید، یعنی مرا زیر دست کسی مگردان مگر زیر دست خودت.

و لا تبعا الا لمرضاتک و مرا پیرو چیزی مفر ما مگر آنچه سبب خوشنودی تو باشد.

و لا ممتھنا الا بالانتقام لک و جز برای به کیفر رساندن دشمنانت مرا به رنج و تعب مدار.

و أوجدنی برد عفوک و حلاوه رحمتک و روحک و ریحانک و جنة نعیمک و کامیاب فرما مرا از لذت و خوشی عفو و گذشتت، و شیرینی مهربانی و آسودگی خودت را روزی کن و از خوشی و بوی جانفزا و بهشت پر نعمت خود مرا برخوردار فرما.

و أذقنی طعم الفراغ لما تحبّ بسعه من سعتهک و به وسیله سعتهی که در زندگی به من عطا می فرمایی مزه فراغت و انجام دادن برای آنچه تو دوست داری.

ص: 486

1- سورة نبأ، آیه 18.

2- سورة بقره، آیه 15.

و الاجتهاد فیما یزلف لیدیک و عندک و کوشش در آنچه را که نزد تو نزدیک می گرداند به من بچشان.

و اتحفنی بتحفه من تحفاتک و ارمغانی از تحفه هایت به سوی من بفرست. چنان که در حدیثی از رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَاَسَلَّم رسید است که فرمود: «ما من یوم و لیلہ الاّ ولی فیہ تحفه من اللّٰه عزّ و جلّ» هیچ روز و شبی بر من نمی گذرد مگر آن که ارمغانی از جانب خدای عزّ و جلّ دریافت می کنم. عارف شیراز فرماید:

هر دمش با من دلسوخته لطفی دگر است این گدا بین که چه شایسته انعام افتاد

*

به قول عارف شیدای اکباتان:

خوشا آنان که هر شامان تو وین سخن واتو کنن واتو نشینن

گرم دستی نبی کایم تو وینم بشم آنان بوینم که تو وینن

*

و اجعل تجارّتی رابحه و تجارّات و بازرگانیم را سودمند فرما. شاید اشاره باشد به آنچه امیر المؤمنین درباره متقین می فرماید: «تجاره مربحه یسرها لهم ربهم» تجارت پرسودی را خدای تعالی در اختیار افراد باتقوا قرار می دهد.

و کزّتی غیر خاسره و بازگشتتم را بی زیان گردان. شاید اشاره باشد به آنچه خدای تعالی از زبان کفّار نقل می فرماید که می گویند: «تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ»⁽¹⁾ این چه بازگشت زیانباری بود.

علامه طبرسی فرموده که بازگشت زیانبار از آن جهت است که نعمتهای دنیا تبدیل به عذاب آتش سوزان شد. و خاسر کسی را گویند که سرمایه از دست داده باشد. از این جاست که یکی از بزرگان (شاید شبلی باشد) گوید: در تابستان بغداد یخ فروشی را دیدم که فریاد می زد: مردم رحم کنید به کسی که اصل سرمایه اش در معرض تلف و نابودی است. آن جا من متوجه آیه شریفه «وَ الْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»⁽²⁾ دم و معنای آن را درک کردم. آری عزیز:

ص: 487

1- سوره نازعات، آیه 12.

2- سوره عصر، آیه 1-2.

عمر برف است و آفتاب تموز اندکی مانده خواجه غره هنوز

*

و آخونی مقامک و مرا از مقام بازپرسی خود بترسان، یا از مقام عظمت و سلطنتت. چنان که خدای عزّ و جل می فرماید: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» (1) رکس از حضور در پیشگاه عزّ ربوبیت بترسد و از هوای نفس دوری جست همانا بهشت منزلگاه او است.

و شوقنی لقاءک مرا مشتاق دیدارت بفرما. در دعای شریف ابی حمزه نیز آمده است: «اللّٰهُمَّ اَمَلًا قَلْبِي حَبًّا لَكَ وَ خَشِيَةً مِنْكَ... وَ شَوْقًا إِلَيْكَ». شیخ بزرگوار بهایی - رضوان الله علیه - می فرماید:

عشاق جمالک احترقوا و بغیر زلالک ما شربوا

تا آن که فرماید:

کر پای نهند به جای سر در راه طلب ز ایشان بگذر

که نمی دانند ز شوق لقا پا را از سر سر را از پا

*

و تب علیّ توبه نصوحا لا تبق معها ذنوبا صغیره و لا کبیره و لا تذّر معها علانیه و لا سریره و به توبه خالص و پاکیزه ای توفیقم عطا فرما که گناهان کوچک و بزرگ را با آن باقی نگذاری و گناهان آشکار و پنهان را با آن وامگذاری.

و انزع الغلّ من صدري للمومنین کینه داشتن برای اهل ایمان را از سینه ام ریشه کن فرما.

و اعطف بقلبی علی الخاشعین و دلم را با فروتنان مهربان گردان.

و کن لی کما تکون للصالحین و با من آن چنان باش که با شایستگان می باشی.

و حلّنی حلیه المتقین و به زیور پرهیزگارانم بیارای.

و اجعل لی لسان صدق فی الغابرین و ذکرا نامیا فی الآخرین و برای من ذکر خیری در میان

ص: 488

گذشتگان و آوازه بلندی در آیندگان قرار بده.

و واف بی عرصه الأولین و مرا در میان سرای پیشینیان در آور.

و تمّم سبوغ نعمتک علیّ و فراخی و فراگیری نعمت را بر من تمام کن.

و ظاهر کراماتها لدیّ و گرامیهای آن را نزد من پیایی ساز.

املاً من فوائدک یدی و دستم را از سودهایی که از جانب تو می رسد پر ساز.

و سق کرائم مواهبک الیّ و بخششهای گرامیت را به سویم روان فرما.

و جاویر بی الا-طیبین من اولیائک فی الجنان الّتی زینتها لأصفیائک و در باغهایی که آنها را برای برگزیدگان آراسته ای با پاکیزه ترین دوستانت در بهشت همسایه ام فرما.

و جلّلی شرائف نحلک فی المقامات المعده لأحبائک و در جاهایی که برای دوستانت آماده شده سراپای مرا به عطاهای بزرگت ببوشان.

و اجعل لی عندک مقیلاً آوی الیه مطمئناً و برای من نزد خودت آرامگاهی که در آن آرامش گیرم قرار ده.

و مثابه اتبوّوها و جایگاهی بساز که در آن جای گزینم.

و أقرّ عینا و چشمم را با آن روشن نمایم. در روایت است که: «ارض الجنّه من ورق و ترابها مسک و اصول اشجارها ذهب و افنانها لؤلؤ و زبرجد و یاقوت و الورد و الثمر تحت ذلک» زمین بهشت از برگ درختان پوشیده است و خاکش از مشک و عنبر و ریشه درختهایش طلاست و در کناره ها مروارید و زبرجد و یاقوت که روی برگها و میوه ها را پوشانده است.

قوله علیه السّلام: و اجعل لی عندک مقیلاً آوی الیه مطمئناً: مقیل جای خواب در گرمگاه روز است، اما در بهشت نه گرماست و نه خواب؛ از این جهت مقیل تنها برای آسایش است.

قوله علیه السّلام: و لا تقایسنی بعظیمات الجرائر در بعضی نسخ به جای «لا تقایسنی»، «لا تقاتشنی» و در بعضی «لا تناقشنی» است، و تأویل گناهان در جای خود ذکر شد.

و لا تقایسنی بعظیمات الجرائر و کیفیر مرا با گناهان بزرگ مسنج.

و لا تهلکنی یوم تبلی السرائر و در روزی که پرده از روی کارهای پنهان برداشته می شود مرا به هلاکت و عذاب گرفتار مفرما.

و ازل عنی کل شک و شبهه و هرگونه شک و دودلی را از من دور کن.

و اجعل لی فی الحقّ طریقاً من کل رحمه و برای من در حق و درستی راهی به سوی هر

و اجزل لی قسم المواهب من نوالک و بهره های بخششهای از عطایت را برای من بسیار فرما.

و وفرّ علیّ حظوظ الاحسان من افضالک و نصیبهای احسان و نیکی از تفضّلاتت را بر من فراوان گردان.

و اجعل قلبی واثقا بما عندک و دلم را به آنچه نزد توست (از پاداشها) مطمئن و آرام ساز.

و همی مستفرغا لما هو لک و همّت و قصدم را یکسره برای آنچه از برای توست فراغ فرما.

و استعملنی بما تستعمل به خالصتک و مرا به چیزی که خواص و نزدیکان بارگاهت را وامی داری وابدار.

و اشرب قلبی عند ذهول العقول طاعتک و هنگام غفلت و بی خبری عقلها شربت گوارای طاعتت را به کام دل من برسان.

و اجمع لی الغنا و العفاف و الدعه و المعافات و الصحه و السعه و الطمأنینه و العافیه و بی نیازی (از خلق) و پاکدامنی (از نارواها) و

آسایش (در زندگی) و تندرستی و فراخی (در روزی) و آرامش و آسودگی و نداشتن گرفتاریها برایم فراهم فرما.

و لا تحبط حسناتی بما یشوبها من معصیتک و لا خلواتی بما یرض لی من نزغات فتنتک و کارهای نیک مرا به سبب گناه و نافرمانی که با

آن آمیخته می شود و تنهایی هایم را (با عبادت و مناجات) به تباهکاریهایی که از راه آزمایش تو پیش آید تباه مساز.

قوله علیه السّلام: «و لا تحبط حسناتی بما یشوبها من معصیتک».

مقصود کم شدن ارزش حسنات است؛ چون احباط در مذهب شیعه صحیح نیست و هر کس کار نیک کند به مقتضای حکمت و عدل

الهی پاداش یابد وگرنه ظلم است، تعالی الله عنه.

خدای تعالی فرمود: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ»، و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «لکل کبد حراء اجر» در راه خدا هرکس

رنجی بیند حتی اگر خاری به پای او فرورود و خراشی بر تن او آید اجری برد، و آن که معصیت کند و اندک طاعتی به جای نیاورد با آن که

همان معصیت کرده است و اطاعتی به جای آورده است البته در پیشگاه خداوند فرق دارد.

یکی از محدّثان در کتاب عقاید خود گوید: حق در نزد من آن است که احباط و تکفیر به بعض معانی خود صحیح است و آیات و روایات

بر آن دلالت دارد اما این سخن با قاعده

محاچه و استدلال که میان علما متداول است منطبق نیست چون مخالف در هر مسئله و با هر کس باید نخست تحریر محل نزاع کند یعنی اول معلوم کند احباط و تکفیر که علما منکرند چیست و آیا او همان معنی را صحیح می داند یا معنی دیگر را، اگر همان معنی را صحیح می داند چرا گفت احباط و تکفیر به بعض معانی خود صحیح است باید بگوید به همان معنی که آنها باطل می دانند من صحیح می دانم، و اگر احباط به معنی دیگر را صحیح می داند ممکن است آن معنی را علما نیز صحیح دانند و نزاع برخاسته شود. و در تجرید است: «و الاحباط باطل لاستلزامه الظلم و لقوله تعالى: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ... الی آخره».

و صن و جهی عن الطلب الی احد من العالمین و آبرویم از درخواست به سوی کسی از جهانیان (لثام خلق و مردمان پست فطرت) حفظ فرما.

از آن جایی که سؤال کردن از غیر خدا مستلزم خواری و ذلت نفس است، از خدای تعالی مسئلت شده است که دعاکننده را به این خواری گرفتار نکند، و از این رو در روایات بسیاری سؤال کردن از کارهای ناپسند شمرده شده است. امام صادق علیه السلام فرمود: «ایاکم و سؤال الناس فانه ذلّ فی الدنیا و فقر تستعجلونه و حساب طویل یوم القیامه». مبدا از مردم گدایی کنید که گدایی از مردم ذلت و خواری در دنیا دارد و نیازمندی زودرسی است که شما با شتابزدگی آن را برای خود آماده ساخته اید و علاوه بر این موجب آن است که روز قیامت تصفیة حساب به طول انجامد. «و عنه علیه السلام: رحم الله عبدا عفّ و تعفف و كف عن المسئلة فانه يتعجل الدنیه فی الدنیا و لا یغنی الناس عنه شیئا» رحمت خدا شامل حال بنده ای باد که عفت نفس داشته باشد و خود را به عفت وادارد و از گدایی پیش مردم خودداری کند که گدایی از مردم پستی زودرس را موجب است و مردم نیز هیچ نیازی را از وی برطرف نکنند.

و ذبّنی عن التماس ما عند الفاسقین و مرا از طلبیدن آنچه در نزد فاسقان و منحرفان است باز مدار.

و لا تجعلنی للظالمین ظهیرا و مرا پشتیبان ستمگران قرار مده.

و لا لهم علی محو کتابک یدا و نصیرا و بر نابود کردن احکام قرآن یار و همدست ستمگران مفرما.

قوله علیه السلام: «و لا تجعلنی للظالمین ظهیرا و لا لهم علی محو کتابک یدا و نصیرا» یاری ستمگران از گناهان بزرگ است و امام علیه السلام علت آن را بیان فرموده که ستمگران احکام قرآن را از

میان می برند و هرکس یاری آنها کند در این عمل با آنها شریک است. قرآن حق افراد مردم را محترم شمرده و تصرّف در مال دیگران را محرم فرموده است و آن که قدرت یابد و خواهد مقصود خویش را به هر طریق انجام دهد از ضرر و زیان مردم در جان و مال باک ندارد و مراعات احکام خدا را نخواهد کرد. ظالم اگر کار خیری کند مانند ساختن پل و مسجد و قنوات و امثال آن باز مراعات حقوق مردم نمی کند؛ مثلاً زمین را غصب می کند و قیمت مصالح را درست نمی دهد و عمال را به سخره می گیرد و آب مغصوب از آنها که ذی حقد به جبر می ستاند چون همیشه در معرض این گونه امورند. اعانت ظالم حتی در کار خیر خطرناک است مگر مطمئن باشد که نظایر این واقع نخواهد شد یا والی در تصرّف خود آزاد باشد و بتواند از ظلم و حرام اجتناب کند.

قوله علیه السلام: «بدیع السموات و الارض» امام علیه السلام آسمانها را به لفظ جمع آورده و زمین را به لفظ مفرد چون زمین یکی است و آسمانها بسیار، و در بعض عبارات که زمین نیز به لفظ جمع آمده است مراد از آن هفت قطعه یا هفت اقلیم یا هفت کره از سیارات است که هر یک مانند زمین است، و ذکر این معنی و تفصیل آن گذشت.

و حطنی من حیث لا اعلم حیاطه تقینی بها و مرا ناخودآگاه نگهبانیم فرما که به آن از هر شرّ نگهداریم فرمایی.

و افتح لی ابواب توبتک و رحمتک و رأفتک و رزقک الواسع و درهای توبه و آمرزش و مهربانی و روزی فراخت را به روی من بگشای.

انی الیک من الراغبین زیرا که من از روی آورندگان به آستان تو هستم.

و اتمم لی انعامک انک خیر المنعمین و بخشش نعمت را درباره من کامل فرما که تو بهترین نعمت دهندگانی.

و اجعل باقی عمری فی الحج و العمره ابتغاء وجهک یا رب العالمین و بازمانده عمرم را در حج و عمره ای قرار بده که فقط به خاطر رضای تو باشد (نه جلب رضا و شهرت میان مردم) ای پروردگار جهانیان.

و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و السلام علیه و علیهم ابد الآبدین و درود خدای تعالی و سلام او بر محمد و خاندان پاک و پاکیزه او باد برای همیشه و جاویدان.

وكان من دعائه عليه السلام يوم الأضحى و يوم الجمعة

اللَّهُمَّ هذا يوم مبارك و المسلمون فيه مجتمعون في اقطار ارضك يشهد السائل منهم و الطالب و الراغب و الراهب و انت الناظر في حوائجهم فاسألک بجدک و کرمک و هوان ما سألتک علیک ان تصلّی علی محمد و آله و اسالک اللّهُمَّ ربّنا بانّ لک الملك و لک الحمد لا اله الا انت الحليم الكريم الحنان المنان ذو الجلال و الإکرام بديع السموات و الأرض مهما قسمت

ص: 493

بين عبادك المؤمنين من خير او عافيه او بركه او هدى او عمل بطاعتك او خير تمنّ به عليهم تهديهم به اليك او ترفع لهم عندك درجه او تعطيهم به خيرا من خير الدنيا والآخرة اسالك اللهم بانّ لك الملك و الحمد لا اله الا انت ان تصلّي على محمّد و آل محمّد عبدك و رسولك و حبيبك و صفوتك و خيرتك من خلقك و على آل محمّد الأبرار الظاهرين الأخيار صلاه لا يقوى على احصائها الا انت و ان
تشركننا في صالح من دعاك في هذا اليوم من

ص:494

عبادک المؤمنین یا رب العالمین و ان تغفر لنا و لهم انک على کل شیء قدير اللهم اليک تعمّدت بحاجتی و بک انزلت اليوم فقری و فاقتی
و مسكنتی و انی بمغفرتک و رحمتک اوثق منی بعملی و لمغفرتک و رحمتک اوسع من ذنوبی فصلّ علی محمد و آل محمد و تولّ قضاء
کلّ حاجه هی لی بقدرتک علیها و تیسیر ذلک علیک و بفقری اليک و غناک عنی فانی لم اصب خيراً قطّ الاّ منک و لم یصرف عنی سوءاً
قطّ احد غیرک و لا ارجو لأمر آخرتی و

دنیای سواک اللّٰهمّ من تهبّياً و تعباً و اعدّ و استعدّ لوفاده الی مخلوق رجاء رفته و نوافله و طلب نیله و جائزته فالیک یا مولای کانت الیوم
تهیئتی و تعبیتی و اعدادی و استعدادی رجاء عفوک و رفدک و طلب نیلک و جائزتک اللّٰهمّ فصلّ علی محمد و آل محمد و لا تخیب الیوم
ذلک من رجائی یا من لا یحفیہ سائل و لا ینقصه نائل فائی لم آتک ثقه منّی بعمل صالح قدّمته و لا شفاعة مخلوق رجوته الا شفاعة محمد
و اهل بیته علیه و علیهم سلامک اتیتک مقراً

ص: 496

بالجرم والإساءة الى نفسى اتيتك ارجو عظيم عفوك الذى عفوت به عن الخاطئين ثم لم يمنعك طول عكوفهم على عظيم الجرم ان عدت عليهم بالرحمة والمغفرة فيا من رحمته واسعه و عفو عظيم يا عظيم يا عظيم يا كريم يا كريم صل على محمد و ال محمد و عد على برحمتك و تعطف على بفضلك و توسع على بمغفرتك اللهم ان هذا المقام لخلفائك و اصفياك و مواضع امنائك فى الدرجه الرفيعه التى اختصتهم بها قد ابتزوها و انت المقدر لذلك لا يغالب

امرک و لا یجاوز المحتوم من تدبیرک کیف شئت و ائی شئت و لما انت اعلم به غیر متّهم علی خلقک و لا لارادتک حتی عاد صفوتک و خلفاؤک مغلوبین مقهورین مبنّین یرون حکمک مبدّلاً و کتابک منبّوذا و فرائضک محرّفه عن جهات اشراعی و سنن نبیک متروکه اللّهم العن اعداءهم من الأوّلین و الآخرین و من رضی بفعالهم و اشیاعهم و اتباعهم اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد انک حمید مجید کصلواتک و برکاتک و تحیاتک علی اصفیائک

ص: 498

ابراهيم و آل ابراهيم و عجل الفرج و الروح و النصره و التمكين و التأيد لهم اللهم و اجعلني من اهل التوحيد و الإيمان بك و التصديق برسولك و الأنتمه الذين حتمت طاعتهم ممن يجرى ذلك به و على يديه أمين رب العالمين اللهم ليس يرد غضبك إلا حلمك و لا يرد سخطك إلا عفوك و لا يجير من عقابك إلا رحمتك و لا ينجيني منك إلا التضرع اليك و بين يديك فصل على محمد و آل محمد و هب لنا يا الهى من لدنك فرجا بالقدره التى بها تحيى اموات

العباد وبها تنشر ميت البلاد و لا تهلكنى يا الهى غمًا حتّى تستجيب لى و تعرّفنى الإجابة فى دعائى و اذقنى طعم العافيه الى منتهى اجلى
و لا تشمت بى عدوى و لا تمكّنه من عنقى و لا تسلّطه علىّ الهى ان رفعتنى فمن ذا الذى يضعنى و ان وضعتنى فمن ذا الذى يهيننى و ان
اهنتنى فمن ذا الذى يكرمنى و ان عدّبتنى فمن ذا الذى يرحمنى و ان اهلكتنى فمن ذا الذى يعرض لك فى عبدك او يسالك عن امره و قد
علمت أنّه ليس فى حكمك ظلم و لا فى نعمتك عجله و أنّما

ص:500

يعجل من يخاف الفوت و انما يحتاج الى الظلم الصّ عيف و قد تعاليت يا الهى عن ذلك علوا كبيرا اللهم صلّ على محمد و آل محمد و لا تجعلنى للبلاء غرضا و لا لنقمتهك نصبا و مهلنى و نفسنى و اقلنى عثرتى و لا تبليئى ببلاء على اثر بلاء فقد ترى ضعفى و قلّه حيلتى و تضرعى اليك اعوذ بك اللهم اليوم من غضبك فصلّ على محمد و آلّه و اعذنى و استجير بك اليوم من سخطك فصلّ على محمد و آلّه و اجرنى و اسالك امنا من عذابك فصلّ على محمد و آلّه و آمتى و استهديك فصلّ على

محمّد و آلّه و اهدنی و استنصرک فصلّ علی محمّد و آل محمّد و انصرنی و استرحمک فصلّ علی محمّد و آلّه و ارحمنی و استکفیک
فصلّ علی محمّد و آلّه و اکفنی و استرزقک فصلّ علی محمّد و آلّه و ارزقنی و استعینک فصلّ علی محمّد و آلّه و اعنّی و استغفرک لما
سلف من ذنوبی فصلّ علی محمّد و آلّه و اغفر لی و استعصمک فصلّ علی محمّد و آلّه و اعصمنی فإتی لن اعود لشیء کرهته منّی ان
شئت ذلک یا ربّ یا ربّ یا حنّان یا متّان یا ذا الجلال و الأکرام صلّ علی محمّد و آلّه و استجب لی جمیع

ص: 502

ما سالتك و طلبت اليك و رغبت فيه اليك و ارده و قدّره و اقضه و امضه و خر لي فيما تقضى منه و بارك لي في ذلك و تفضّل عليّ به و اسعدني بما تعطيني منه و زدني من فضلك و سعه ما عندك فانك واسع كريم و صل ذلك بخير الأخره و نعيمها يا ارحم الرّاحمين ثمّ تدعوا بما بدالك و تصلّي عليّ محمّد و آله الف مرّه هكذا كان يفعل عليه السّلام

ص:503

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام يوم الاضحى و يوم الجمعة از دعاهای امام علیه السلام در روز عید قربان (دهم ماه ذی الحجه) و در روز جمعه این دعا بود:

اللهم هذا يوم مبارك ميمون و المسلمون فيه مجتمعون في اقطار ارضك يشهد السائل منهم و الطالب و الراغب و الراهب و انت الناظر في حوائجهم بارالها! امروز روز بابرکت و نیکو و با یمن است و مسلمانان در آن (برای عبادت و اطاعت) از هر طرف زمین گرد هم آمده اند درخواست کننده (آمزش) و طلب کننده (نعمت) و خواهنده (پاداش) و ترسناک (از عذاب و عظمت تو) و تنها تویی که به نیازمندیهای آنان نظر (مهر و محبت) داری.

فاسئلك بجدك و كرمك و هوان ما سئلتك عليك پس به خاطر بخشش و بزرگواریت و آسان بودن بر تو آنچه را که می خواهم از تو درخواست کنم.

ان تصلّی علی محمد و آله این است که بر محمد و خاندانش درود بفرستی.

و اسئلك اللهم ربنا بان لك الملك و لك الحمد بارالها! از تو درخواست می کنم ای پروردگار ما که تورا ست سپاس.

لا اله الا انت الحلیم الکریم الحنّان المنّان ذو الجلال و الاکرام بدیع السموات و الارض معبود به حق بجز تو نیست که بردبار و بزرگوار و مهربان، منت نعمتهای فراوان بر خلق داری، دارای عظمت و احسانی، پدیدآورنده آسمان ها و زمینی.

مهما قسمت بین عبادک المؤمنین من خیر او عافیه او برکه او هدی او عمل بطاعتک او خیر تمنّ

به علیهم تهدیهیم به الیک او ترفع لهم عندک درجه او تعطیهیم به خیرا من خیر الدنیا و الآخره ان توفّر حظّی و نصیبی منه که هرگاه میان بندگان باایمان خودت خیر و نیکی یا سلامتی یا برکت و فراوانی یا هدایت و رستگاری یا به جای آوردن اطاعت و فرمانبرداری یا خیری که به آن بر آنان منت می نهی و آنان را به سوی خودت راهنمایی می فرمایی و یا برای آنان در بارگاہت درجه و پایه ای بلند می فرمایی یا به وسیله آن خیری از خیر دنیا و آخرت عطا می فرمایی که بهره و نصیب مرا از آن فراوان فرمایی.

و اسئلك اللهم بانّ لك الملك و الحمد لا اله الا انت بارالها! از تو درخواست می کنم که تو راست پادشاهی و سپاس، و معبود به حقّی بجز تو نیست.

ان تصلى على محمد عبدك و رسولك و حبیبك و صفوتك و خیرتك من خلقك و على آل محمد الابرار الطاهرين الاخيار صلوه لا يقوى على احصائها الا انت درود بفرست بر محمّد و خاندانش محمّدی که بنده و فرستاده و دوست و برگزیده شده توست از میان مردم و آفریدگانت، و بر آل محمد که نیکوکاران و پاکان از خطا و گناه و خوبانند، درودی که کسی جز تو بر شمارش آن توان نداشته باشد.

و ان تشرکنا فی صالح من دعاک فی هذا الیوم من عبادک المؤمنین یا رب العالمین و این که ما را در دعا و خواست شایسته هرکس از بندگان باایمانت که در این روز تو را می خواند شریک فرمایی ای پروردگار جهانیان.

و ان تغفر لنا و لهم انک علی کل شیء قدير و ما و آنان را بیامرزی زیرا تو بر هر چیز توانایی

اللهم الیک تعمّدت بحاجتی و بک انزلت الیوم فقری و فاقتی و مسکنتی بارالها! امروز با حاجتم رو به در خانه تو آوردم و نیازمندی و بی چیزی و درماندگیم را به پیشگاه تو آوردم

و اتّی بمغفرتک و رحمتک اوثق متّی بعملی و لمغفرتک و رحمتک اوسع من ذنوبی در حالی که اطمینانم به آمرزش و رحمت و مهربانیت از عمل و کردارم بیشتر است و همانا آمرزش و رحمت ذات مقدّست از گناهان من پهناورتر است.

فصل علی محمّد و آل محمّد و تولّ قضاء کل حاجه هی لی بقدرتک علیها و تیسیر ذلک علیک و بفقری الیک و غناک عتی پس بر محمد و خاندانش درود بفرست و روا کردن هر نیازی را که دارم تو خود به عهده بگیر، زیرا که تو بر آن توانایی و حاجت روا شدن من بر تو آسان است و من نیازمند آن و تواز من بی نیازی.

فانی لم اصب خیراً قط الا منک و لم یصرف عنی سوء قط احد غیرک زیرا من هرگز جز از جانب حضرتت به خیری نرسیده ام و هرگز بجز جناب مقدّست هیچ کس پیشامد بدی را از من برنگردانده است.

و لا ارجو لامر آخرتی و دنیای سواک و برای کار آخرت و دنیایم جز تورا امید نبسته ام.

اللهم من تهیّأ و تعبّأ و اعدّ و استعدّ لوفاده الی مخلوق رجاء رفته و نوافله و طلب نیله و جائزته فالیک یا مولای کانت الیوم تهیّتی و تعبیتی و اعدادی و استعدادی رجاء عفوک و رفدک و طلب نیلک و جائزتک پس ای مولا و آقای من! مهیّأ و آماده شدن من امروز به امید عفو و گذشت و درخواست احسان و بخشش به سوی توست.

اللهم فصل علی محمّد و آل محمّد و لا تخیّب الیوم ذلک من رجائی بارالها! پس بر محمد و خاندانش درود بفرست و امروز آن امید مرا نوید مفرما.

یا من لا- یحفیّه سائل و لا ینقصه نائل ای آن که درخواست کننده ای او را به رنج نمی اندازد و عطا و بخششی (توانگری) او را کم نمی گرداند.

فائی لم اتک ثقہ منّی بعمل صالح قدمته و لا شفاعة مخلوق رجوته الا شفاعة محمد و اهل بینه صلواتک علیه و علیهم و سلامک زیرا من نه به منظور اعتمادم به کردار شایسته ای که آن را از پیش فرستاده باشم و نه شفاعت مخلوقی که چشم امید به آن داشته باشم رو به درگاه تو کردم مگر شفاعت محمد و خاندانش که صلوات و سلام تو بر او و بر اهل بیتش باد.

أتیتک مقرا بالجرم و الاسائه الی نفسی آدمم به درگاهت در حالی که به گناه و بدکرداری خودم اقرار و اعتراف دارم.

أتیتک ارجو عظیم عفوک الذی عفوت به عن الخاطئین آدمم به درگاهت در حالی که عفو و گذشت بزرگ حضرتت را امیدوارم، عفوی که به سبب آن از خطاکاران گذشت فرمودی.

ثم لم یمنعک طول عکوفهم علی عظیم الجرم ان عدت علیهم بالرحمه و المغفره سپس طول و بسیاری ایستادگی شان بر گناه بزرگ تورا باز نداشته از این که بر آنان به رحمت و آمرزش و احسان بازگشت فرمایی.

فیامن رحمته واسعه و عفوه عظیم یا عظیم یا عظیم یا کریم یا کریم پس ای آن که رحمت تو فرا گیر و عفو و گذشتت بزرگ است! ای بزرگ، ای بزرگ! ای بزرگوار، ای بزرگوار!

صل علی محمّد و آل محمّد وعد علی برحمتک و تعطف علی بفضلک و توسّع علی بمغفرتک بر

محمد و خاندانش درود بفرست و باز بر من رحم فرما و به فضل و نیکی ات بر من مهربان باش و آمرزشت را بر من توسعه بخش تا مشمول آن گردم.

فایده ادبی و تاریخی

نقل شده که جایزه را از آن رو جایزه گفته اند که قطن بن عبد عوف از بنی هلال ولایت فارس را به عبد الله بن عامر واگذار نمود. احنف بن قیس با لشکریانش که برای جنگ عازم خراسان بود آنان را بر سر پلی نگاه داشت و دستور داد که هرکس باید نسب خود را بیان کند آن گاه بر حسب شأن او به او انعام عطا کنند و اجازه بدهند از پل عبور کند و به این جهت نام آن عطا را جایزه گذاشتند و شاعر نیز در این باره گفته است:

ندی للاکرمین بنی هلال علی علاّتهم اهلی و مالی

هم سنّوا الجوائز فی معدّ فصارت سنه اخری اللیالی

*

اللّهم ان هذا المقام لخلفائک و اصفیائک و مواضع امنائک فی الدرجه الرفیعه التي اختصصتهم بها قد ابتزوها و انت المقدر لذلك لا یغالب امرک و لا- یجاوز المحتوم من تدبیرک کیف شئت و انی شئت بارالها! این مقام و جایگاه (نماز عید و جمعه) برای جانشینان و برگزیدگان توست که (خلفای جور) جاهای امناء و درستکاران تو را در درجه و پایه بلندی که ایشان را به آن اختصاص و برتری داده بودی ربودند (و برای آزمایش بندگانت) تویی که تقدیرکننده برای آن (غصب خلافت) بودی در حالی که فرمان تو مغلوب نمی شود و از تدبیر (قضا و قدر) قطعی تو هرگونه خواسته باشی و هر زمان و روزگار که بخواهی درمی گذرد.

قوله علیه السلام: «اللهم ان هذا المقام لخلفائک و اصفیائک» برپاداشتن مراسم عید اضحی و جمعه از وظایف ائمه علیهم السلام است و پیوسته در هر عصر خلفا یا نایبان خاص آنها اقامت می کردند، از جمله نماز این دو روز.

و در مذهب ائمه اهل سنت نماز عید واجب نیست و در نماز جمعه خلاف است که غیر امام تواند اقامت کرد یا نه. اما در مذهب امامیه نماز عید واجب است و مانند نماز جمعه از وظایف خاص امام است، و اگر امام نباشد مردم مختارند خود اقامت جمعه کنند یا ظهر را

چهار رکعت گزارند. و به قول نادری نماز جمعه بی امام واجب معین است و این قول غیر ابی حنیفه و بعض اخباریان ماست. و به قولی از فقهای ما نماز جمعه بی امام خواندن مشروع نباشد. اما روایات در جواز آن بسیار است و اعتماد بر این اقوال نادره نیست، و فقیه متبّع از قراین مختلف یقین خواهد کرد که اجماع امامیه بر وجوب تخییری در حال غیبت و تعیینی در حضور امام است، و ما در حواشی کافی و مجمع البیان در سوره جمعه گفته ایم شبهه بعض اهل حدیث در اجماع صحیح نیست.

و لما انت اعلم به غیر متهّم علی خلقک و لا لارادتک و تویی تقدیرکننده برای آنچه (حکمت اقتضا می کند) و توبه آن از دیگران داناتری. در آفرینش و اراده ات متهّم نیستی و در مشیت تو بدگمانی راه ندارد.

حتی عاد صفوتک و خلفائک مغلوبین مقهورین مبتزین یرون حکمک مبدلاً و کتابک منبوذا و فرائضک محرّفه عن جهات اشراعک و سنن نبیک متروکه تا این که (بر اثر غضب خلافت) برگزیدگان و جانشینان تو شکست خوردند و حقشان از دست رفت. آنان می بینند حکم تو را تبدیل یافته و کتاب تو قرآن دور انداخته شده و واجباتی که تو مقرر فرموده بودی از مقاصد و راههای روشن تو تغییر یافته و روشهای پیغمبرت ترک شده.

اللهم العن اعدائهم من الاولین و الاخرین و من رضی بفعالهم و اشباعهم و اتباعهم بارالها! دشمنان ایشان را از پیشینیان و پسینیان (تا روز قیامت) و هر که را که به اعمال و کردار آنان راضی می شود و دوستان و پیروانشان لعنت فرما.

اللهم صل علی محمد و آل محمد انک حمید مجید کصلواتک و برکاتک و تحیاتک علی اصفیائک ابراهیم و آل ابراهیم و عجل الفرج و الروح و النّصره و التمکین و التأيید لهم اللهم و اجعلنی من اهل التوحید و الایمان بک و التصدیق برسولک و الائمہ الذین حتمت طاعتهم ممّن یجری ذلک به و علی یدیه آمین رب العالمین بارالها! چون حضرتت ستوده شد و بزرگواری، بر محمد و خاندانش درود بفرست مانند رحمتها و نیکیها و درودها و خوش آمدهایت به برگزیدگان که ابراهیم و خاندان ابراهیم است و هرچه زودتر و به گشایش و دور شدن غم و اندوه و آسایش و یاری کردن و تسلّط دادن و کمک کردن ایشان شتاب فرما. بارالها! مرا از یگانه پرستان و گروندگان به خودت و از اهل تصدیق و باوردارندگان به پیغمبرت و امامان و پیشوایانی که فرمانبرداری و پیروی از آنان را واجب فرموده ای قرار ده؛ از کسانی که آن

توحید و ایمان به وسیله ایشان و به دستهای آنان واقع می گردد و دعایم را بپذیر ای پروردگار جهانیان.

اللهم ليس يردّ غضبك الاّ حلمك ولا يردّ سخطك الا عفوك ولا يحير من عقابك الا رحمتك بار الها! خشم تو و اراده انتقام تو را جز حلم و بردباریت باز نمی گرداند و سخط و خشم تو را جز عفو و گذشتت بر نمی گرداند و جز رحمت و مهربانیت از عذابت زنهار نمی دهد.

و لا ینجینی منک الاّ التضرع الیک و بین یدیک و مرا از عقوبت و شکنجه تو بجز تضرع و زاری به درگاهت و در پیشگاهت نمی رهاند.

فصل علی محمد و آل محمد و هب لنا یا الهی من لدنک فرجا بالقدره الّتی بها تحیی اموات العباد و بها تنشر میت البلاد پس بر محمد و خاندانش درود بفرست و ما را ای خدای من از جانب خود به وسیله توانایی که با آن قدرت و توان، بندگان مرده ات را زنده می گردانی و شهرهای مرده (بی آب و علف را) زندگی می بخشی گشایش بخش.

و لا تهلکنی یا الهی غما حتی تستجیب لی و تعرّفنی الاجابه فی دعائی و اذقنی طعم العافیة الی منتهی اجلی و مزة عافیت و تندرستی را تا پایان عمرم به من بچشان.

و لا تشمت بی عدوی و لا تمکنه من عنقی و لا تسلطه علیّ و دشمنم را ملامت گوی من مفرما و او را بر من متمکن و توانا مگردان و او را بر من مسلط نفرما. سید شارح - رضوان الله علیه - در مقام به چند نکته اشاره فرموده است.

نکته اول این که امام علیه السلام می فرماید قد ابتزوها (این رفیعه را از آنان ربودند) صریح است در این که خلافت و ولایت و حکومت حق اختصاصی ائمه علیهم السلام السلام بوده است که از جانب خدای تعالی به ایشان عطا شده بود، ولی دشمنان دین آن را از آن بزرگواران غصب کردند.

پس عموم آیه مبارکه «تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ»⁽¹⁾ امل این مورد نمی شود؛ چنان که در روایت کافی شریف عبد الأعلی از امام صادق علیه السلام روایت می کند آن جا که راوی از امام علیه السلام سؤال می کند «قال: قلت له: قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء ایس قد اتی الله بنی امیه الملک؟ قال: لیس حیث تذهب الیه، انّ الله تعالی اتانا الملک و اخذته بنو امیه بمنزله الرجل یكون له الثوب فیاخذه الآخر فلیس هو للذی اخذه»، گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: این که خدای تعالی می فرماید حکومت را به هرکس که خدا

ص: 510

بخواهد عطا می فرماید و از هرکس بخواهد باز می ستاند، مگر نبود که خدای تعالی حکومت را به بنی امیه عطا فرمود؟ آن حضرت فرمود: آنچه تو فهمیده ای درست نیست، همانا خدای تعالی ملک و حکومت را به ما عطا فرمود ولی بنی امیه آن را از دست ما گرفتند، مانند آن که کسی لباسی پوشیده باشد دیگری بیاید و آن را از تن او بیرون کشد و برای خود بردارد، این لباس مال او نمی شود و بلکه تصرفش در آن تصرفی غاصبانه است.

نکته دوم این که در دعا وارد شده «وانت المقدر لذلک» (و تویی تقدیرکننده این) مقصود از تقدیر خدای تعالی یا عبارت از آن است که تو تعیینش فرموده ای از حیث صفات و حدود و کیفیات و زمان و مکان و دیگر خصوصیات که کم و زیاد نمی شود؛ چنان که فرمود «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا»⁽¹⁾ و یا مقصود آن باشد که در لوح محفوظ نوشته شده است. و هرچه باشد طوری است که موجب جبر و سلب اختیار نیست وگرنه با تعبیری که در همین جمله آمده است منافات داشت. و به هر حال این مطلب با مسئله جبر و اختیار ارتباط دارد که از مشکلات مسائل است و لغزشگاه قدمهاست، و الله ولی التوفیق.

نکته سوم این که دشمنان اسلام مواضع قرآن و احکام آن را تغییر و تبدیل داده اند جای هیچ شک و شبهه ای نیست و این مطلب برای کسی که در احوال آنان مطالعه کند روشن و واضح است و ما در این جا از کتابهای خود آنان اشاره ای می کنیم، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل: حمیدی در کتاب المجمع بین الصحیحین از ابی الدرداء نقل می کند که در حدیث اول صحیح بخاری چنین آمده است: «قالت ام الدرداء: دخل علی ابو الدرداء و هو مغضب، فقلت: ما اغضبک؟ فقال: و الله ما اعرف من امر محمد شیئا الا انهم یصلون جمیعا. و روی ایضا فی الحدیث الاول من صحیح البخاری من مسند انس بن مالک عن الزهری قال: دخلت علی انس بن مالک بدمشق و هو بیکی، فقلت: ما بیکیک؟ فقال: لا اعرف شیئا ممّا ادرکت الا هذه الصلوه و هذه الصلوه قد ضیعت. و فی حدیث آخر: ما اعرف شیئا مما کان علی عهد رسول الله، قیل: فالصلوه، قال: ایس صنعتم ما صنعتم فیها» این روایات تقریبا متقارب المضمون هستند که آنچه از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان امت باقی مانده است همین نماز است و آن هم به وضع کنونی درآمده است که می بینید. حال نظر انس بن مالک و ابو الدرداء چه بوده نمی دانیم و در نماز چه اشکال و نقصی می دیده که چنین سخن می گفته خدا داناست، با این که زمانی از عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

ص: 511

منقضی نشده بود. کجای نماز مردم اشکال داشته است که به فرموده سید شارح این دو صحابی این چنین ناراحت بوده اند؟ الله اعلم.

الهی ان رفعتنی فمن ذا الذی یضعنی و ان وضعتنی فمن ذا الذی یرفعنی ای خدای! من اگر تو مرا بلندمرتبه فرمایی پس کیست آن که مرا پست نماید، و اگر تو مرا پست کنی پس کیست آن که مرا بلندمرتبه کند.

و ان اکرمتنی فمن ذا الذی یهیننی و ان اهنتنی فمن ذا الذی بکرمنی و اگر تو مرا گرامی داری پس چه کسی می تواند خوارم کند و اگر تو مرا خوار فرمایی پس کیست آن که گرامیم کند.

و ان عدبتنی فمن ذا الذی یرحمنی و اگر تو مرا عذاب فرمایی پس کیست آن که بر من مهربانی کند.

و ان اهلکتنی فمن ذا الذی یرض لک فی عبدک او یسئلك عن امره و اگر تو مرا هلاک سازی پس کیست آن که درباره بنده ات مانع و جلوگیری تو شود یا درباره او از تو پرسشی نماید.

و قد علمت انه لیس فی حکمک ظلم و لا فی نعمتک عجله و من به راستی می دانم که در حکم و فرمان تو ستمی نیست و در انتقام گیریت شتاب و عجله ای نیست.

و اّما یعجل من یخاف الفوت و اّما یحتاج الی الظلم الضعیف و تنها کسی شتابزدگی می کند که از فوت شدن و گذشتن وقت کار بترسد و تنها کسی ظلم و ستم روا می دارد که ضعیف و ناتوان باشد.

و قد تعالیت یا الهی عن ذلک علوا کبیرا و حال آن که تو ای خدای من از این همه برتری، نه از فوت شدن نگرانی و نه نیازی به ستم کردن داری.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و لا تجعلنی للبلاء غرضا و لا لنعمتک نصبا بارالها! بر محمد و خاندانش درود بفرست و مرا هدف بلا و گرفتاری و نشانه انتقام و به کیفر رساندنت قرار مده.

و مهّنی و نفسنی و اقلنی عشرتی و مرا مهلت عطا فرما و اندوهم را ببر و از لغزشم درگذر

و لا تبتلینی ببلاء علی اثر بلاء و به گرفتاری های پی درپی دچارم مفرما.

فقد تری ضعفی و قلّه حیلتی و تضرعی الیک زیرا تو ناتوانی و بیچارگی و ناله و زاریم به درگاهت را می بینی.

اعوذ بک اللهم الیوم من غضبک فصل علی محمد و آله و اعذنی بارالها! من امروز از خشم تو

به تو پناه می برم، پس بر محمد و خاندانش درود بفرست و مرا در پناه گیر.

و استجیر بک الیوم من سخطک فصل علی محمد و آله و اجرنی و امروز من از خشم تو از تو زنهار می جویم، پس بر محمد و خاندانش درود بفرست و مرا زنهار ده.

و اسئلک انما من عذابک فصل علی محمد و آله و آمتی و ایمنی از عذاب و کیفیت را از تو درخواست می کنم، پس بر محمد و خاندانش درود بفرست و مرا ایمن گردان.

و استهدیک فصل علی محمد و آله و اهدنی و از تو راهنمایی می طلبم پس بر محمد و خاندانش درود بفرست و مرا راهنمایی فرما.

و استنصرک فصل علی محمد و آله و انصرنی و از تو یاری می خواهم پس بر محمد و خاندانش درود بفرست و مرا یاری فرما.

و استرحمک فصل علی محمد و آله و ارحمنی و از تو رحمت می خواهم پس بر محمد و خاندانش درود بفرست و بر من رحم کن.

و استکفیک فصل علی محمد و آله و اکفنی و از تویی نیازی می طلبم پس بر محمد و خاندان او درود بفرست و مرا بی نیاز کن.

و استرزقک فصل علی محمد و آله و ارزقنی و از تو روزی می خواهم پس بر محمد و خاندان او درود بفرست و مرا روزی عطا فرما.

و استعینک فصل علی محمد و آله و اعننی از تو کمک می طلبم پس بر محمد و خاندان او درود بفرست و مرا کمک فرما.

و استغفرک لما سلف من ذنوبی فصل علی محمد و آله و اغفرلی و از گناهان گذشته ام آمرزش می طلبم پس بر محمد و خاندان او درود بفرست و مرا بیامرزد.

و استعصمک فصل علی محمد و آله و اعصمنی و از تو می خواهم که مرا از (گناه و هرچه بر خلاف رضای توست) باز داری پس بر محمد و خاندان او درود بفرست و مرا از مخالفت رضای خود بازدار.

فائی لن اعود لشیء کرهته منی ان شئت ذلک زیرا اگر تو بخواهی من هرگز به چیزی که آن را از من نمی پسندی بر نمی گردم.

یا رب یا رب یا حتّان یا متّان یا ذا الجلال و الاکرام ای پروردگار من، ای پروردگار من، ای بسیار مهربان و ای بسیار بخشنده! و متّ گذار به نعمتهایی که ارزانی می فرمایی ای دارای

صل علی محمد و آله و استجب لی جمیع ما سئلتک و طلبت الیک و رغبت فیه الیک پس بر محمد و خاندانش درود بفرست و همه آنچه را که از درگاہت طلبیدم و خواستم و در آن به درگاه تو تضرع و زاری نمودم برایم مستجاب فرما.

و ارده و قدره و اقصه و امضه و خرلی فیما تقضی منه و بارک لی فی ذلک و آن را بخواه و مقدر فرما و حکم کن و امضا کن و تنفیذ فرما، و در آنچه حکم می کنی خیر مرا در آن قرار ده و در آن خواسته هایم برایم برکت ده.

قوله علیه السلام: «وارده و قدره و اقصه و امضه» در حدیث کافی آمده است: «علم الله و شاء و قدر و قضی و امضی ما قضی و قضی ما قدر و قدر ما اراد الخ...» خداوند هرچه کند نخست علمش به آن تعلق گیرد پس از آن مشیت و اراده و پس از آن تقدیر و پس از آن تقدیر قضا و پس از قضا امضا می فرماید، و چون ذات مقدس بی چون از تغیر منزّه است این احوال را با ملاحظه مخلوقات نسبت به باری توان داد.

در بعضی احادیث مراتب تقدیر را بیش از این فرمود و به عبارت دیگر علم پروردگار به هرچه تعلق گیرد همان واقع شود و به اعتبارات مختلف اسامی مختلف بر آن اطلاق می شود؛ از این جهت که همه چیز بر او مکشوف است علم است و از این جهت که علم او سبب وجود معلوم است اراده است، و از جهت این که زمان و مکان و اندازه و خصوصیات مخلوق را دانسته است تقدیر است و از جهت آن که «الشیء ما لم یجب لم یوجد» و خدای وجود او را حتما خواست قضاست و از جهت آن که ایجاب او از وجوب مخلوق متخلف نمی شود امضا است و این قضا و قدر اصطلاح دیگر است غیر آنچه از پیش گفتیم.

قوله علیه السلام «ثم تدعو بما بدالك» دعا کردن به هر لفظ که انسان بخواهد جایز است و هیچ یک از علما خواندن دعای غیر مأثور را حرام و بدعت نشمرده اند و گروهی در زمان ما بر خویش سخت گرفته و از خواندن دعاها بی اسناد که در کتب ادعیه است پرهیز می کنند و روایتی را دلیل آوردند که مردی از پیش خود دعایی ساخت و بر حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرضه داشت و آن حضرت او را نهی فرمود. اما نهی آن حضرت را باید حمل کرد بر اولویت دعای مأثور نه تحریم غیر مأثور. و شاید دعای آن مرد متضمن معنای ناروایی بود و آن را دلیل بر منع هر دعا نتوان قرار داد و به تواتر توان ثابت کرد که عبّاد و زهّاد سلف به نظم و نثر دعا و ثنا

بسیار کردند و کسی عمل آنان را زشت نشمرد. و شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب من لا یحضره الفقیه زیارتی برای حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها آورده و گفته است خود من این زیارت را ساختم چون زیارت مأثور برای آن حضرت نیافتم و زیارت معروف به مفععه و دعای عدیله و دوازده امام خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه و دعای صباح از این قبیل اند، بلکه خواندن دعایی که از مشایخ صوفیه و علمای اهل سنت منقول است اگر متضمن سخن باطل نباشد نیز جایز است. و اشعاری که بلغاء در مناجات حضرت باری تعالی ساختند در این حکم است و برای ثواب توان خواند. بالجمله چنان که شاعر گوید:

هیچ ترتیبی و آدابی مجوی هرچه می خواهد دل تنگت بگوی

*

با این حال دعای مأثور افضل است و دعای غیر مأثور حرام نیست و البته کسی آن را به قصد ورود نمی خواند.

و تفضّل علیّ به و به وسیله آن بر من تفضل فرما.

و اسعدنی بما تعطینی منه و مرا به آنچه از آن عطا فرمایی نیکبخت ساز.

و زدنی من فضلک وسعه ما عندک و از فضل و بخشش خود و فراخی آنچه نزد توست به من بیفزای.

فائک واسع کریم زیرا تو توانگر بخشنده ای.

وصل ذلک بخیر الآخره و نعیمها یا ارحم الراحمین و آن را به خیر و نیکی آخرت و نعمت فراوان آن مرا پیوسته فرما ای مهربان ترین مهربانان.

توضیح

کلمات نورانی آخر دعای شریف همان گونه که سید شارح - رضوان الله علیه - اشاره فرموده به ترتیب مراحل قضا و قدر الهی است؛ چنان که در ما بنی نوع بشر نیز چنین است.

مثلا فرض کنید شما می خواهید غذایی تهیه کنید اولین حالت نفسانی در شما اراده تهیه آن غذاست و سپس تقدیر و اندازه گیری مواد لازم و سپس تصمیم گیری در تهیه آن غذا و سپس مرحله تفهیم و تهیه آن است. و از باب تشبیه معقول به محسوس امام علیه السلام نیز به همین مراتب

اشاره فرموده است (و ارده و قدّره و افضنه و امضه) ثم تدعو بما بدالك و تصلّی علی محمد و آله الف مره هكذا كان يفعل علیه السلام، سپس دعا كن به آنچه به خاطرت می گذرد و هزار بار بر محمّد و خاندانش درود بفرست (بگو: اللهم صل علی محمد و آل محمد) كه امام علیه السّلام این چنین عمل می فرمود.

*

ص: 516

و كان من دعائه عليه السّلم فى دفاع كيد الأعداء وردّ بأسهم

الهى هديتنى فلهوت و وعظت فقسوت و ابلت الجميل فعصيت ثمّ عرفت ما اصدرت اذ عرفتنه فاستغفرت فاقلت فعدت فسترت فلک
الحمد الهى تقحمت اوديه الهلاك و حللت شعاب تلف تعرّضت فيها لسطواتك و بحلولها عقوباتك و وسيلتى اليك التوحيد و ذريعتى
انى لم اشرك بك شيئا و لم اتخذ معك الها و قد فررت اليك بنفسى و اليك

ص:517

مفرّ المسىء و مفرع المضيع لحظ نفسه الملنجى فكم من عدوّ انتضى على سيف عداوته و شحذ لى ظبه مديته و ارهف لى شبا حدّه و داف لى قواتل سمومه و سدّد نحوى صوائب سهامه و لم تتم عنى عين حراسته و اضمر ان يسومنى المكروه و يجرّ عنى زعاق مرارته فنظرت يا الهى الى ضعفى عن احتمال الفوادم و عجزى عن الانتصار ممّن قصدنى بمحاربتّه و وحدتى فى كثير عدد من ناوانى و ارصد لى بالبلاء فيما لم اعمل فيه فكرى فابتدأتنى بنصرک و شدت

ص:518

ازرى بقوتك ثم فللت لى حدّه و صيرته من بعد جمع عديد وحده و اعليت كعبى عليه و جعلت ما سدده مردودا عليه فرددته لم يشف
غيظه و لم يسكن غليله قد عصّ على شواه و ادبر موليا قد اخلفت سراياه و كم من باغ بغانى بمكايده و نصب لى شرك مصانده و وگل بى
تفقد رعايته و اضبا الى اضباء السبع لطريدته انتظارا لانتهاز الفرصه لفريسته و هو يظهر لى بشاشه الملق و ينظرنى على شده الحنق فلما
رايت يا الهى تباركت و تعاليت دغل سريرته

ص: 519

وقبح ما انطوى عليه اركسته لأم رأسه فى زبيته ورددته فى مهوى حفرته فانقمع بعد أستطالته ذليلا فى ربق حبالته التى كان يقدر ان يرانى فيها وقد كاد ان يحلّ بي لولا رحمتك ما حلّ بساحته وكم من حاسد قد شرق بي بغصّةته وشجى منى بغيظه و سلقنى بحدّ لسانه و حرنى بقرف عيوبه و جعل عرضى غرضا لمراميه و قلّ دنى خللا لا لم تزل فيه و حرنى بكيده و قصدنى بمكيدته فناديتك يا إلهى مستغيثا بك واثقا بسرعه اجابتك عالما انه لا يضطهد من أوى الى ظلّ

ص:520

کنفک و لا یفزع من لجأ الی معقل انتصارک فحصدتني من بأسه بقدرتک و کم من سحائب مکروه جلیتها عنی و سحایب نعم امطرتها علی و جداول رحمہ نشرتها و عافیہ البستها و اعین احداث طمستها و غواشی کربات کشفتها و کم من ظنّ حسن حققت و عدم جبرت و صرعه انعشت و مسکنه حوّلت کلّ ذلک انعاما و تطوّلا۔ منک و فی جمیعه انهماکا منی علی معاصیک لم تمنعک إساءتی عن اتمام احسانک و لا حجزنی ذلک عن ارتکاب مساخطک لا تسأل عما تفعل و لقد

ص: 521

سئلت فاعطيت و لم تسأل فابتدأت و استمبح فضلك فما أكديت ابیت یا مولای الّا إحسانا و امتنانا و تطوّلا و إنعاما و أبيت الّا تقحّما
لحرمانک و تعدّيا لحدودک و غفله عن وعيدک فلک الحمد الهی من مقتدر لا یغلب و ذی أناه لا تعجل هذا مقام من اعترف بسبوغ النعم و
قابلها بالتقصير و شهد علی نفسه بالتّضییع اللّهمّ فإتی اتقرّب الیک بالمحمّديّه الرّفيعه و العلویّه البيضا و اتوجّه الیک بهما ان تعیدنی من
شرّ کذا و کذا فإنّ ذلك لا یضيق

ص: 522

عليك في وجدك ولا يتكأذك في قدرتك وأنت على كلّ شيء قدير فهب لي يا الهى من رحمتك و دوام توفيقك ما اتخذته سلماً اعرج به
الى رضوانك و آمن به من عقابك يا ارحم الراحمين

ص: 523

شرح دعای چهل و نهم دعای دور کردن کید دشمنان

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام في دفاع كيد الاعداء وردّ باسهم از دعاهاى امام عليه السلام در دور ساختن مكر و فريب دشمنان و بازگردانيدن سختى آنان اين دعا بود:

الهي هديتي فلهوت و وعظت فقسوت و ابلت الجميل فعصيت بارالها و اى معبود من! هدايتم فرمودى پس من به كار بيهوده پرداختم و پندم دادى پس من سنگين دل شدم و نعمت نيكو عطايم فرمودى ولى من نافرمانى تو را كردم.

ثم عرفت ما اصدرت اذ عرفتنى فاستغفرت فأقلت فعدت فسترت سپس شناختم آنچه را (از من) برگردانده اى گاهى كه آن گناه را به من شناساندى، پس از حضرتت آموزش طلبيدم و تو آمرزيدى پس دوباره نافرمانى كردم و تو پرده بر كردار ناشايست من كشيدى و آن را پوشاندى.

فلك الهي الحمد پس اى خداى سپاس تو راست.

تقحمت اوديه الهلاك و حللت شعاب تلف تعرّضت فيها لسطواناتك و بحلولها عقوباتك من خود را در درّه هاى هلاكت و نابودى افكندم و در راههاى سخت مرگ زافرودم و در آن درّه ها به سختگيرى هایت دچار شدم و به فرود آمدن در آنها به عذابهايت روبرو شدم.

و وسيلتي اليك التوحيد و ذريعتي أنى لم اشرك بك شيئا و لم اتخذ معك الها و دستاويزم به سوى تو يگانه دانستن توست و وسيله ام آن است كه چيزى را با تو شريك و انباز نساختم و با تو معبودى (ديگر) فرا نگرفتم.

وقد فررت اليك بنفسي و اليك مفرّ المسىء و مفرّع المضيع لحظّ نفسه الملتجىء و با جانم به سوى رحمت تو گريخته ام و به سوى
توست گريزگاه هر بدكار (و تویی) پناهگاه کسی که بهره خویش را تباه نموده و پناهنده به حضرتت گردیده است.

فكم من عدوّ انتضى على سيف عداوته و شحذ لي ظبه مديته پس چه بسا دشمنی که بر من شمشیرش از روی دشمنی از غلاف بیرون
کشیده و دم کارد بزرگ خود را برای من تیز نموده.

و ارفه لي شبا حدّه و طرف تیزی آن را برایم نازک و برّنده ساخته.

و داف لي قواتل سمومه و زهرهای کشنده اش را برای من با آب درهم نموده و محلولی زهرآگین برایم ساخته.

و سدّد نحوی صوائب سهامه و مرا آماج تیرهایی که از هدف و نشانه نمی گذرد و خطا نمی کند قرار داده است.

و لم تنم عني عين حراسته و دیده مراقبتش از من نخفت.

و اضمر أن يسومني المكروه و يجرّ عني زعاق مرارته و در دل گرفت که شرّ و بدی به من برساند و از آب بسیار تلخ و زهرآگین آن شرّ و بدی
که نمی شود آن را (به آسانی) نوشید در کامم بریزد.

فنظرت يا الهی الى ضعفي عن احتمال الفواح پس تو ای معبود من ناتوانی مرا از زیر بار رفتن رنجهای گران ناظر بودی.

و عجزی عن الانتصار ممّن قصدنی بمحاربتہ و می دیدی که من از انتقام گرفتن از کسی که با من قصد جنگ نموده عاجز و ناتوانم.

و وحدتی فی کثیر عدد من ناوانی و ارسد لي بالبلاء فيما لم اعمل فيه فکری و در برابر بسیاری عدد و شماره کسی که قصد (سوء) درباره
من کرده و برای گرفتار ساختنم در آنچه فکرش را نکرده بودم و از آن بی خبر بودم در کمین نشسته بود.

فابتدأتی بنصرک و شدتت ازری بقوتک پس به یاری کردم آغاز فرمودی و پشتم را به نیرویت محکم و استوار گردانیدی.

ثم فللت لي حدّه و صيرته من بعد جمع عديد وحده آنگاه تیزی و برّندگی او را شکستی و پس از آن که گروهی آماده کرده بود او را تنها و
بی کس فرمودی.

و اعلیت کعبی عليه و جعلت ما سدّده مردودا عليه و مرا بر او پیروز فرمودی و آنچه از سلاح

تهیه دیده بود بر خودش برگرداندی.

فرددته لم یشف غیظه و لم یسکن غلیله پس در حالی که خشمش را بهبودی نداده و کینه اش فرو ننشسته او را بازگرداندی.

قد عصّ علی شواه و ادبر مولیّا قد اخلفت سرایاه (آنگاه از روی خشم) سر انگشتان خود را به دندان گزید و روی از من برگردانید در حالی که سپاهیانش آنچه را که به او وعده داده بودند تخلف نمودند.

و کم من باغ بغانی بمکانده و نصب لی شرک مصانده و چه بسا ستمگری که با مکرهایش بر من ستم کرد و دام شکارهایش برایم گسترده.

و وگل بی تفقد رعایته و جستجوی مراقبت و نگهبانی اش را بر من گماشت.

و أضبأ الیّ اضباء السبع لطریده انتظارا لانتهاز الفرصه لفریسته و در کمین من نشست همچون کمین گرفتن دژنده که چشم به راه گرفتن شکارش می باشد.

و هو یظهر لی بشاشه الملق و یظرنی علی شدّه الخنق در حالی که به حسب ظاهر با من خوشرویی و چاپلوسی می نمود ولی در باطن سخت خصمناک بود.

فلما رایت یا الهی تبارکت و تعالیت دغل سریره و قبح ما انطوی علیه ارکسته لأمّ راسه فی زبینه ورددته فی مهوی حضرته پس چون تو ای معبود من که منزّه و برتری، دیدی فساد و تباهی قصد او را و زشتی آنچه را که پنهان داشته بود، او را با مغز سر در گودالی که برای شکار کنده بود نگونسار کردی و در پرتگاه گودیش باز گردانیدی.

فانقمع بعد استطالته ذلیلا فی ربق حبالته الّتی کان یقدّر أن یرانی فیها تا پس از سرکشی اش با ذلت و خواری در بند دامی که می اندیشید مرا در آن دام بیند درآمد.

و قد کادان یحلّ بی لولا رحمتک ما حلّ بساحته و اگر رحمت و مهربانی تو نبود نزدیک بود آنچه بر او فرود آمد بر من فرود آید.

و کم من حاسد قد شرق بی بغصّته و شجی منی بغیظه و سلقنی بحدّ لسانه و وحرنی بقرف عیوبه و چه بسا حسودی که به سبب من غصه او گلوگیرش شد و سختی خشمش از من در گلویش گرفت و با نیش زبانش مرا گزید و با تهمت زدن و عیبجویی غضبش را بر من سخت گردانید.

و جعل عرضی غرضا لمرامیه و آبروی مرا نشانه تیرهای افترای خود قرار داد.

و قلّدنی خلالا لم تزل فیه و خواهی پست و پلید خود را بر گردن من بست که همواره آن

خوها در خودش می بود.

و وحرنی بکیده و قصدنی بمکیدته و به مکرش خشمش را بر من سخت گرفت و با فریب و مکرش قصد من کرد.

فنادیتک یا الهی مستغیثا بک واثقا بسرعه اجابتک پس تو را خداوندا صدا زدم و از تو فریادرسی طلبیدم و به هرچه زودتر پذیرفتن حضرتت اطمینان داشتم.

عالمانه لا یضطهد من آوی الی ظلّ کنفک می دانستم کسی که در سایه رحمت تو جای گرفت شکست نمی خورد.

و لا یفزع من لجأ الی معقل انتصارک و کسی که در پناهگاه انتقام تو پناهنده شود از کسی نمی ترسد.

فحصنتنی من بأسه بقدرتک پس تو مرا به قدرتت از او باز داشتی.

و کم من سحائب مکروه جلیتها عنی چه بسیار ابرهای ناخوشایندی را که از من برطرف فرمودی.

و سحائب نعم امطرتها علیّ و ابرهای نعمتهایی که آنها را بر من باراندی.

و جداول رحمه نشرتها و جویهای رحمت و مهربانی که آنها را پهن فرمودی.

و عافیه البستها و لباس عافیت و تندرستی را که بر من پوشاندی.

و اعین احداث طمستها و چشمه های پیشامدهای ناگواری که آنها را کور گردانیدی.

غواشی کربات کشفتها و پرده های اندوه هایی که آنها را برداشتی.

و کم من ظنّ حسن حَقَّقت و چه بسیار گمان نیکی را که محقق فرموده و پذیرفتی.

و عدم جبریت و فقر و نیازمندی که جبران فرمودی.

و صرعه انعشت و در افتادنی را که برداشته ایستاندی.

و مسکنه حوّلّت و درماندگی که تغییر دادی.

کلّ ذلک انعاما و تطّولا منک و همه آنها انعام و احسان از جانب تو بود.

و فی جمیعہ انهماکا منّی علی معاصیک و در همه آنها کوشش من در نافرمانی هایت بود.

لم تمنعک اسائتی عن اتمام احسانک بدکرداری من تو را از کامل فرمودن احسانت باز نداشت.

و لا حجرتنی ذلک عن ارتکاب مساخطک و مرا آن همه احسان و نیکی از آنچه تو را به خشم

لا تسئل عما تفعل تو از آنچه به کار می بندی مسؤل نمی شوی.

و لقد سئلت فاعطيت و لم تسئل فابتدأت به تحقیق که چون نعمتی از تو درخواست شد عطا فرمودی و درخواست نشده به بخشش آغاز فرمودی.

و استمیح فضلك فما اكدیت و احسانت طلبیده شد تو اندک مرحمت نفرمودی.

آیت یا مولای الا احسانا و امتنانا و تطولا و انعاما تو ای مولا و آقای من، نمی خواهی جز احسان و اکرام و نیکی کردن و نعمت بخشیدن را.

و آیت الا تقمما لحرمتك و تعدیا لحدودك و غفله عن وعیدك و من نخواستم مگر افکندن خود را بدون تأمل در محرّماتت و تجاوز از حدود و احکامت و غفلت و بی خبری از تهدیدت.

فلک الحمد یا الهی من مقتدر لا- یغلب و ذی اناه لا تعجل پس تو راست سپاس ای خدای من! توانایی که مغلوب نمی شود و مهلت بخشی که شتاب نمی کند.

هذا مقام من اعترف بسبوغ النعم و قابلها بالتقصیر و شهد علی نفسه بالتضییع این جای کسی است که به فراوانی نعمتهای (تو) اقرار نموده و با آنها با کوتاهی در شکر برخورد نموده و درباره خود به تباهی گواهی داده است.

اللهم فآئی اتقرّب الیک بالمحمدیه الرفیعه و العلو به البیضاء و اتوجّه الیک بهما بارالها! من به وسیله منزلت بلند پایه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و مقام گرامی حضرت علی علیه السلام به درگاه تو تقرّب می جویم و به سبب آنان به بارگاہت رو می آورم.

آن تعیذنی من شرّ کذا و کذا که مرا از شر چنین و چنان پناه دهی.

فانّ ذلک لا یضیق علیک فی وجدک و لا یتگادک فی قدرتك و انت علی کل شیء قدير که این همه در برابر توانگری ات بر تو دشوار نیست و تو را در برابر توانایی ات به رنج نمی اندازد و تو بر هر چیز توانایی.

فهب لی یا الهی من رحمتک و دوام توفیقک ما اتّخذہ سلماً اعرج به الی رضوانک و امن به من عقابک یا ارحم الراحمین پس ای خدای من! از رحمت و مهربانی و هموارگی توفیق و راهنمایی خود بر من ببخش آنچه را که من آن را نردبان عروج به رضا و خشنودیت سازم و بدان وسیله از عقاب و کيفرت در امان باشم ای مهربان ترین مهربانان.

و كان من دعائه عليه السلام فى الرهبه

اللهم اترك خلقتى سويا وربيتى صغيرا ورزقتى مكفيا اللهم ائى وجدت فيما أنزلت من كتابك و بشرت به عبادك ان قلت يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمه الله ان الله يغفر الذنوب جميعا وقد تقدم منى ما علمت و ما انت اعلم به منى فيا سواتا مما احصاه على كتابك فلو لا المواقف التى اوئل من عفوك الذى شمل كل شىء لالقيت بيدي و لو ان احدا استطاع الهرب من ربه

ص:530

لكنت انا احقّ بالهرب منك و انت لا تخفى عليك خافيه فى الأرض و لا فى السماء الا اتيتها و كفى بك جازيا و كفى بك حسيبا اللهم
إنيك طالبي ان أنا هربت و مدركى إن أنا فررت فيها أنا ذا بين يديك خاضع ذليل راغم إن تعذبني فاني لذلك اهل و هو يا ربّ منك عدل و
إن تعف عني فقديما شملني عفوك و البستني عافيتك فاسئلك اللهم بالمنزون من اسمائك و بما وارته الحجب من بهائك الأ رحمت
هذه النفس الجزوعه و هذه الرّمه الهلوعه التي لا تستطيع حرّ

ص:531

شمسك فكيف تستطيع حرّ نارك و التي لا تستطيع صوت رعدك فكيف تستطيع صوت غضبك فارحمني اللهم فاني امرؤ حقير و خطري يسير و ليس عذابي ممّا يزيد في ملكك مثقال ذره و لو انّ عذابي ممّا يزيد في ملكك لسألتك الصبر عليه و احببت ان يكون ذلك لك و لكنّ سلطانك اللهم اعظم و ملكك ادوم من ان تزيد فيه طاعه المطيعين او تنقص منه معصيه المذنبين فارحمني يا أرحم الراحمين و تجاوز عني يا ذا الجلال

ص:532

و الإكرام و تب على إنيك أنت التّوآب الرّحيم

ص: 533

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام في الرهبه از دعاهاى امام عليه السلام در ترس از خداى تعالى اين دعا بود.

تبصره

در روایتی از امام صادق علیه السلام رسیده است که فرمود: «الرغبه ان تستقبل بطن كفيك الى السماء و الرهبه ان تجعل ظهر كفيك الى السماء» رغبت در حال دعا عبارت از آن است که باطن دو کف دستت را به سوی آسمان برگردانی و رهبت عبارت از آن است که پشت دو کف دستت را به طرف آسمان کنی. سید شارح - رضوان الله علیه - را نقل بیانی است که خالی از لطف نیست.

گویند که شیخ بیان الحق ابو القاسم محمود بن ابی الحسن نیشابوری گفته است که دعا دارای خلوص نمی شود مگر آن که اعتراف به ذلت و نقص و اضطراب و عجز همراه باشد یا در دل و یا در زبان و هیئت و ایستادن و باید دعاکننده متوجه باشد که هیچ گشایشی در کار او نخواهد شد مگر به واسطه سید و آقايش و هیچ خیری به او نخواهد رسید مگر از ناحیه خداى تعالى و این حال دعا بایستی هم در گفتارش باشد و هم در دلش.

پس باید با زبانش به انواع اظهار بیچارگی باشد و دستهایش به طرف آسمان بگشاید و با انواع شکلها و حرکتها تضرع خود را نشان دهد چنان که از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که آن حضرت کف دستهای مبارک را به طرف آسمان گشود و فرمود: رغبت این چنین است «انه

قال هكذا الرغبه و ابرز بطن راحته الى السماء» و پشت دستهای مبارک را به طرف آسمان کردند و فرمودند: «هكذا الرهبه» رهبت این چنین است «و جعل ظاهر كفه الى السماء (وقال) هكذا التضرع» و دستها را به سوی آسمان بلند کردند فرمودند: تضرع این چنین است «و حرک اصابعه يمينا و شمالا و (قال) هكذا التبتل» و انگشتهای مبارک را به سمت راست و چپ حرکت داده و فرمودند تبتل این چنین است، و انگشتان را گاهی بالا برد و گاهی دیگر پایین آورد و فرمود:

ابتهاال این چنین است «و رفع اصابعه مره و وضعها اخرى و (قال) هكذا الابتهاال». و هر دو دست را مقابل صورت رو به قبله گرفتند... ظاهرا در روایات سقطی روی داده و کان لا یبتهل حتی یدری دموعه و یشخص بصره و آن حضرت ابتهاال نمی فرمود تا آن که اشک از دیدگان مبارک جاری می فرمود و چشم را به نقطه معینی می دوخت. مگر اخلاص در عبادت بجز این حرکات است؟ پایان سخن نیشابوری. سپس سید شارح (رض) توجیهاتی برای این حرکات کرده اند، طالبین به شرح مزبور مراجعه نمایند.

اللهم انک خلقتنی سوّیا و ربّیتی صغیرا و رزقتنی مکفّیا بارالها! تو مرا درست اندام آفریدی و در کوچکی پروراندی و بی رنج و کوشش من روزیم دادی.

اللهم انی وجدت فیما انزلت من کتابک و بشرت به عبادک ان قلت یا عبادِی الذّین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً بارالها! من در کتاب تو (قرآن مجید) که فرو فرستادی و بندگان را به وسیله آن مژده دادی یافتم که فرموده ای: ای بندگان من! ای کسانی که بر نفسهای خود با گناه کردن اسراف کرده، از رحمت خدای تعالی نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد.

و قد تقدّم منی ما قد علمت و ما انت اعلم به منی و پیش از این از من گناهانی سر زده که تو آنها را می دانی و از من به آن گناهان آگاه تری. فیاسواتا ممّا احصاه علی کتابک پس وای به بدی حال من از آنچه نامۀ تو درباره من شمرده است.

مترجم گوید: شاید کلمه کتابک با تشدید (تا) باشد یعنی کاتبین اعمال من که از طرف تو مأمور به ثبت اعمال منند؛ چنان که آیه شریفه «وَ إِنَّ عَلَیْكُمْ لِحَافِظِیْنَ کِرَامًا کَاتِبِیْنَ»⁽¹⁾ شماره به این معنی دارد.

ص: 536

فلو لا المواقف التي أوّمل من عفوك الّذي شمل كل شيء پس اگر نبود جاهایی که امید عفو و گذشت تو را دارم، عفوی که همه چیز را فرا گرفته است.

لا لقيت بیدی خود را از دست می دادم.

و لو أنّ احدا استطاع الهرب من ربّه لكنت انا احق بالهرب منك و اگر کسی می توانست از پروردگارش بگریزد من به گریختن از تو سزاوارتر بودم و انت لا تخفی عليك خافیه فی الارض و لا فی السماء الا اتیت بها و تویی که هیچ رازی در زمین و آسمان بر تو پوشیده نیست و آن را روز محشر حاضر و آشکار می فرمایی.

و کفی بک جازیا و کفی بک حسبیا و از هر پاداش دهنده و حسابگری بی نیازی.

اللّهم انک طالبی ان انا هربت و مدرکی ان انا فررت بارها! تو خواهان منی اگر من بگریزم و دریابنده منی اگر فرار کنم.

فها أنا ذا بین یدیک خاضع ذلیل راغم پس اینک منم که در پیشگاهت فروتن و خوار و بینی بر خاک مالان.

ان تعذبنی فآتی لذلک اهل و هو منك یا ربّ عدل و ان تعف عني فقد یما شملنی عفوک و البستی عافیتک اگر مرا عذاب و کیفر دهی پس من سزاوار آنم، و آن ای پروردگار من از جانب تو عدالت و دادگری است، و اگر از من درگذری پس از دیر باز گذشتت سراپای مرا فرا گرفته است و جامه تندرستی را بر من پوشانده ای.

قوله علیه السّلام فاسئلك اللّهم بالمخرون من اسمائک.

به نظر می رسد که مراد از اسماء الهی در امثال این عبارات همان است که عرفا اصطلاح کرده اند یعنی ذات باری تعالی به اعتبار صفتی از صفات او و این اسماء ملفوظ اسم الاسم است و خداوند را برای هر حاجتی به اسمی مناسب باید خواند.

و سید شارح علیه الرحمه روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که اسم اعظم هفتاد و سه حرف است یکی از آنها نزد آصف بود که به زبان آورد و به سبب آن زمین را از آن جا که بود تا پیش تخت بلقیس بشکافت تا تخت را به دست گرفت آن گاه زمین را به حال اول بازگردانید و این کار را در یک چشم به هم زدن کرد و هفتاد و دو حرف از آن نزد ماست و یک حرف را خداوند نزد خویش نگاه داشت از علم غیب و خاص پروردگار است و لا حول و لا قوه الا باللّهِ العلی العظیم. انتهى الحدیث. به معنی آن که ائمه علیهم السّلام به تأیید الهی

ص: 537

قدرت بر اظهار معجزات و کرامات داشتند به قدر قدرت آصف و هفتاد و یک بار بیش از آن پس از هفتاد و دو حرف می دانستند و خداوند یک حرف یعنی حرف هفتاد و سوم را برای خود نگاه داشت، چون ائمه علیهم السلام هرچند قدرت بر کرامت داشتند قدرشان کمتر از قدرت پروردگار بود و همان که می توانستند باز به حول و قوه الهی می توانستند و از این جهت فرمود (لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم) باز شارح فرماید: اسم اعظم جهات متعدد و وجوه مختلف دارد که از هر یک چیزی پدید می آید غیر دیگری؛ اما این که اسمی باشد مرکب از حروفی بدین شماره بسیار بعید است. انتهى.

بلکه تصوّر شدنی نیست، چون این حروف ملفوظ را مردم می شناسند و اگر هر حرف اسم اعظم باشد بر همه مکشوف است نه اختصاص به آصف برخیا دارد و نه تخصیص یکی به ذات مقدس پروردگار تصور می شود، بلکه مراد همان صفت خاص خداوند است که چون اولیای خدا فانی در آن صفت شوند کار آن صفت کنند؛ چنان که فرمود: «كنت سمعه الذی یسمع به الخ...» و خواندن خدای به اسم اعظم به فنای ذات ولی است نه لقلقه لسان و شاید هفتاد نیز کنایت از کثرت باشد. و زیاده بر هفتاد فوق ما يتصور نظیر (إِنَّ تَسَّ تَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً).

فاسئلك اللهم بالمخرون من اسمائك و بما وارته الحجب من بهائك الا رحمت هذه النفس الجزوعه و هذه الرّمه الهلوعه (1) لتي لا تستطيع حرّ شمسك فكيف تستطيع حرّ نارک پس از تو بار الها درخواست می کنم به احترام نامهای پنهانی ات و به جمال و زیبایی ات که پرده ها آن را پوشانده است که رحم و مهربانی فرمایی این جان بی تاب و این استخوان ضعیف و ناتوان را که تاب گرمی آفتاب را ندارد تا چه رسد به گرمی آتش دوزخ تو.

و التي لا تستطيع صوت رعدك فكيف تستطيع صوت غضبك و تاب شنیدن آواز رعد و غرش ابر تو را ندارد تا چه رسد به بانگ خشم تو.

فارحمني اللهم فآتي امر حقير و خطري يسير پس بر من رحم فرما بار الها، زیرا من فردی کوچک و خوارم و قدر و منزلتم اندک است.

و ليس عذابي ممّا يزيد في ملكك مثقال ذره و عذاب و كيقر فرمودنت مرا چیزی نیست که همسنگ ذره ای در پادشاهیت بیفزاید.

و لو ان عذابي ممّا يزيد في ملكك لسئلتك الصبر عليه و احببت أن يكون ذلك لك و اگر عذاب

ص: 538

1- محتمل است اشاره باشد به آیه شریفه: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً.»

من چیزی بود که در پادشاهی حضرتت می افزود هر آینه شکیبایی بر آن را از پیشگاهت درخواست می کردم و دوست داشتم که آن فزونی از آن حضرتت باشد.

و لکن سلطانتک اللهم اعظم و ملکک أودم من أن تزيد فيه طاعه المطيعين أو تنقص منه معصيه المذنبين ولی سلطنت تو بارالها بزرگ تر و ملک تو جاویدتر از آن است که فرمانبری فرمانبران در آن بیفزاید یا نافرمانی گنهکاران از آن بکاهد.

فارحمنی یا ارحم الراحمین و تجاوز عنی یا ذا الجلال و الاکرام و تب علیّ انک انت التواب الرحیم پس بر من رحم فرما ای مهربان ترین مهربانان و از گناهان من درگذر ای دارای بزرگی و احسان و نیکی و توبه مرا بپذیر، زیرا تویی توبه پذیر و مهربان. پایان پنجاهمین دعای صحیفه مبارکه. مترجم ناچیز گوید: دعاکننده را می باید که کوشش کند مبادا در محضر ربوبی سخنی عرض کند که خالی از حقیقت بوده و نعوذ باللّه دروغ پردازی باشد که فضیحت و رسوایی آن قابل جبران نیست، مانند جملات نورانی پایانی این دعای «و احببت أن یکون ذلک لک» که کس را جرأت چنین مکالمه در حضرت ربوبی نیست مگر اولیای کمال الهی را. اللهم ارزقنا حبّهم و حبّ من یحبّهم بحق حبیبک محمد و آله الطیبین الطّاهرین.

*

دعاؤه فى التضرّع والإستكانه و من دعائه فى الحمد

الهى اللّهمّ ائى احمذك و أنت للحمد اهل على حسن صنيعك الئى و سبوغ نعمائك علىّ و جزيل صنيعك الئى و جزيك عطائك عندى و على ما فضّلتنى به من ما فضّلتنى من رحمتك و أسبغت علىّ من نعمتك فقد اصطنعت عندى ما يعجز عنه شكرى و لو لا احسانك الئى و لو لا حسن صنيعك الئى و سبوغ نعمائك علىّ ما بلغت احراز حظّى و لا اصلاح نفسى و لكنك ابتدأتنى بالإحسان و رزقتنى فى امورى كلّها الكفايه و صرفت عنى جهد البلاء و منعت منى محذور القضاء الهى فكم من

ص:540

بلاء جاهد قد صرفت عنّي و كم من نعمه سابغه اقررت بها عيني و كم من صنيعه كريمه لك عندي انت الذي اجبت عند الإضطراب دعوتي
و أقلت عند العثار زلّتي و أخذت لي من الأعداء بظلامتي الهى ما الهى فما وجدتك بخيلا حين سألتك و لا منقبضا حين اردتك بل
وجدتك لدعائي سامعا و لمطالبى معطيا و وجدت نعماك نعماك على سابغه فى كلّ شأن من شأنى و كلّ زمان من زمانى فأنت عندي
محمود و صنيعك لدى مبرور تحمدك نفسى و لسانى و عقلى حمدا لسانى و نفسى و عقلى و ما أقلت

ص: 541

الأرض منى حمدا يبلغ الوفاء و حقيقه الشكر حمدا يكون مبلغ رضاك عنى فنجنى من سخطك يا كهفى حين تعيينى المذاهب و يا مقيلى
عثرتى و يا مقيل عثراتى فلو لا سترك عورتى سترك على لكنت من المفضوحين و يا مؤيدى بالنصر فلو لا نصرک نصرتک اياى لكنت من
المغلوبين و يا من وضعت له الملوک نير المذلّه على اعناقها فهم من سطواته سطوته خائفون و يا أهل التقوى و يا من له الأسماء الحسنی
اسألك خائفون اسألك ان تعفو عني و تغفر لى فلست بريئا فأعتذر و لا بدى قوه فانتصر و لا مفرّ لى فأفرّ و أستقبلک استقبلک

ص: 542

عثراتي و أتصّل اليك من ذنوبي التي قد اوقنتني و أحاطت و أتصّل اليك من خطيئاتي التي اوقنتني فأحاطت بي فأهلكتنى منها فررت اليك ربّ يا ربّ تائباً فتب عليّ متعوّذاً فأعذني مستجيراً فلا تخذلني سائلاً فلا تحرمني معتصماً فلا تسلمني داعياً فلا تردني خائباً دعوتك يا ربّ مسكيناً سائلاً فأعطني داعياً فأجبنى مسكيناً مستكيناً مشفقاً خائفاً و جلاً مشفقاً و جلاً فقيراً مضطراً اليك اشكو اليك يا إلهي ضعف اشكو يا إلهي ضعف نفسي عن المسارعة فيما وعدته اولياءك و المجانبه عمّا لما حدّته اعداءك و كثره همومي و وسوسه نفسي الهى و وسوسه

ص: 543

نفسى وقساوه قلبى و ما تعلم ممّا اكرهه من نفسى يا إلهى لم تقضحنى بسرىرتى و لم تهلكنى بجريرتى بمعاصى ادعوك فتجيبنى و إن كنت
بطيئاً حين تدعونى و أسألك كلّما شئت من حوائجى من حاجتى فتعطينى و حيث ما كنت وضعت عندك سرى عندك من سرى فلا ادعو
سواك و لا ارجو و لا انادى غيرك لبّيك لبّيك تسمع من ممّن شكا اليك و تلقى و تكفى من توكل عليك و تخلّص من اعتصم بك و تفرّح
عمّن لاذبك الهى فلا تحرمنى خير الآخره و الأولى لقلّه شكرى و اغفر لى ما شكرى و اعف عمّا تعلم من ذنوبى ان تعذب فأنا الظالم
المفترط المفطرط

المضيق الأثم المقصّر المضجع المغفل حظّ نفسى المضيق حظّ نفسى وإن تغفر فأنت ارحم الراحمين

انتها المأثور من الدعوات عن زين العابدين و حافد سيّد الخلائق اجمعين علىّ بن الحسين بن علىّ بن ابي طالب خاتم الخلفاء الراشدين و الصّلموه علىّ محمّد و آله الطّيبين و كتبه الحسن بن ابراهيم بن محمّد الزامى فى شوال سنه ستّ عشره و اربعمايه غفر الله له و لوالديه و لجميع المؤمنين و المؤمنات.

ص: 545

شرح دعای پنجاه و یکم دعا به هنگام تضرع و زاری

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام في التضرع والاستكانه از دعاهاى امام زين العابدين عليه السلام به هنگام تضرع و زاری و خضوع و فروتنی در درگاه الهی جهت عظمته این دعا بود:

الهی احمدک و انت للحمد اهل علی حسن صنیعک الیّ و سبوغ نعمانک علیّ و جزیل عطائک عندی ای معبود من! تو را سپاس می گزارم که تو برای هرگونه سپاس سزاواری، و این سپاس در برابر آن است که بر من نیکو احسان فرمودی و نعمتهایت فراگیر من گردیده است و بخشش ات درباره من بسیار و فراوان است.

و علی ما فضّلتنی به من رحمتک و اسبغت علیّ من نعمتک و بر رحمت و مهربانیت که مرا به آن بر دیگران برتری مرحمت فرمودی و بر نعمتت که سراپای مرا فرا گرفته است.

فقد اصطنعت عندی ما یعجز عنه شکری پس حقا که درباره من آن احسان فرمودی که زبان شکر من از آن عاجز است.

و لو لا احسانک الیّ و سبوغ نعمانک علیّ ما بلغت احراز حظّی و لا اصلاح نفسی و اگر احسان و نیکی تو درباره من و فراگیری نعمتهایت بر من نمی بود من نه بهره و نصیبم را فراهم می توانستم بکنم و نه به اصلاح حال خودم می رسیدم.

و لکنّک ابتدأتی بالا احسان و رزقتنی فی اموری کلّها الکفایه و لکن تو درباره من احسان و نیکی را آغاز فرمودی و در همه کارهایم بی نیازی از دیگران را روزی من ساختی.

و صرفت عنی جهد البلاء و منعت منی محذور القضاء و رنج و بلا و گرفتاری را از من بازگردانیدی و قضا و قدر (حکم و فرمان) ترسناک (خود را) از من بازداشتی.

الهی فکم من بلاء جاهد قد صرفت عنی ای معبود من! چه بسا بلا و گرفتاری رنج آوری را که از من برگرداندی.

و کم من نعمه سابغه أقررت بها عینی و چه بسا نعمتهای فراوانی را که چشمم را به آن روشن فرمودی.

و کم من صنیهه کریمه لک عندی و چه بسا احسان بزرگ که مر تو راست نزد من.

انت الّذی أجت عند الاضطرار دعوتی و اقلت عند العثار زلتی این تو بودی که هنگام بیچارگی من دعا و درخواست مرا پذیرفتی و به هنگام لغزش و افتادن (در گناه) از لغزشم درگذشتی.

و اخذت لی من الاعداء بظلامتی و از دشمنان هر آنچه به ظلم و ستم از من گرفته بودند باز ستاندی.

الهی ما وجدتك بخيلا حين سئلتك و لا منقبضا حين اردتك ای معبود من! هنگامی که از تو چیزی درخواست کردم تو را بخیل نیافتم و هنگامی که تو را اراده کردم گرفته نیافتم.

بل وجدتك لدعائی سامعا و لمطالبی معطيا بلکه تو را برای دعا و درخواستم شنونده و برای خواسته هایم بخشنده یافتم.

و وجدت نعماک علیّ سابغه فی کلّ شأن من شأنی و کلّ زمان من زمانی و در هر حال و چگونگی از حالم و هر زمان و روزگاری از زمانم نعمتهایت را درباره خودم فراوان یافتم.

فانت عندی محمود و صنيعک لدیّ مبرور از این رو تو نزد من ستوده و احسانت پیش من نیکوست.

تحمدک نفسی و لسانی و عقلی حمدا يبلغ الوفاء و حقیقه الشکر جانم و زبانم و عقلم (تمام وجودم) تو را سپاسگزارند، سپاسی که تمام و کامل باشد و به اصل سپاس برسد.

حمدا یكون مبلغ رضاک عنی سپاسی که تا پایان رضای تو از من ادامه داشته باشد.

علامه شعرانی فرماید: «یبلغ الوفاء» از عبارات بلیغه است که به هیچ تعبیر دیگر بیان معنی آن نتوان کرد و بلوغ به معنای رسیدن به غایت و منتهای حرکت و مقصد است و در قرآن کریم

است: «ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ»⁽¹⁾ عنی غایت و منتهای علم ایشان همین عالم جسمانی و ماده است و ذهنشان به غیر جسم آشنا نیست و هر لفظ را بشنوند حمل بر معنی مادی می کنند، حتی خداوند تعالی و روح را. و این گونه تبادر از ناحیه جهل حجت نیست مانند تبادر آب شور به ذهن کسی که آب شیرین ندیده است.

بیشتر اعتراض و ایراد و کفر و الحاد ملحدان از همین برخاسته است که از همه چیز معنی مادی محسوس می فهمند و به ذهنشان جسم متبادر می گردد، و چون می بینند گفتار انبیا مطابق حس نیست آنها را تکذیب می کنند؛ مثلاً عذاب قبر و سؤال نکیرین را می شنوند ذهنشان به آن می رود که باید فرشتگان دیده شوند و صدای آنها شنیده گردد وقتی ندیدند و نشنیدند گویند نیست چون منتهای علم آنها ماده محسوس است. اما متدین خردمند می داند عالم دیگر غیر محسوس نیز هست و گفتار انبیا که با عالم ماده منطبق نمی شود حکایت از آن عالم غیر محسوس می کند. پس مبلغ در آیه کریمه به معنی منتهی و غایت است، در این جا نیز «یبلغ الوفاء» به معنی غایت و منتهای حد شکر است که وافی به حق خداوند باشد در ازای نعم وی. پایان کلام علامه شعرانی «قدس سره».

فنجنی من سخطک یا کهنی حین تعینی المذاهب ای پناهگاه من! هنگامی که راهها و گرایشهای (گوناگون) مرا خسته و درمانده کرده است مرا نجات ده.

و یا مقیلی عثرتی فلو لا سترک عورتی لکنت من المفضوحین ای کسی که لغزشهای مرا نادیده انگاشته و مرا مؤاخذه نمی فرماید که اگر پرده ستاریت تو بر اعمال زشت من نبود، به طور حتم کوس رسوایی مرا بر سر بازار می زدند.

بار خدایا ما عاشقیم و زار ز ما پرده بر مدار بر زار و عاشق از کرمت پرده ای بپوش

و عارف شیراز فرماید:

در عهد پادشاه خطابخش جرم پوش حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش

صوفی ز کنج صومعه در پای خم نشست تا دید محتسب که سبو می کشد به دوش

ص: 549

و یا مؤیدی بالنصر فلو لا نصرک ایای لکنتم من المغلوبین ای توان بخش من با یاری اش، که اگر مرا یاری نمی فرمودی، به طور حتم من از شکست خوردگان می بودم.

و یا من وضعت له الملوک نیر المذلّه علی اعناقها فهم من سطواته خائفون و ای کسی که پادشاهان برای او یوغ ذلت و خواری بر گردنهایشان نهاده اند پس آنان از غلبه و اقتدارهای او ترسان اند. مترجم گوید: چون اصل جمله از باب تمثیل است بدین معنی که همان گونه که بر گردن گاوهای شخم زن یوغ می نهند تا گاوها به واسطه آن با هم یکنواخت شخم زنند و این سو و آن سو نروند، پادشاهان و جبّاران نیز سرپیچی از فرمان خداوند را نتوانند کرد که گویی بر گردنشان یوغ نهاده شده است، و شاید اشاره به همین نکته است که «علی اعناقها» فرموده است نه «علی اعناقهم». دقت شود.

و یا اهل التقوی ای سزاوار پرهیزکاری؛ یعنی سزاوار است که بندگان از معصیت و مخالفت او امر حضرتت پرهیز نمایند.

و یا من له الاسماء الحسنی و ای کسی که نامهای نیکو و زیبا از آن او است. اسماء حسنی هر صفت نیکوی کامل است. شارح از نیشابوری نقل کرده است که اسماء حسنی برای غیر خدای تعالی نیست، چون هر شرف و جلالت مستلزم واجب الوجود بودن است و هر نقص و پستی از لوازم امکان. انتهی.

اسئلک أن تعفو عني و تغفر لی از حضرتت عاجزانه می خواهم که از من درگذری و مرا بیامرزی. امام علیه السلام که در این جمله نورانی جمع فرموده میان عفو و غفران شاید نه از باب تکرار باشد بلکه فرق است میان آن دو، زیرا عفو به معنای گذشت است و نتیجه آن برداشته شدن عقوبت و عذاب است. و اما مغفرت شاید بدان معنی باشد که پس از گذشت جرم و گناه پرده غفران نیز بر من بیفکن تا گرفتار عذاب خجالت و شرمساری نگردم که شاید سوزنده تر از عذاب سوختن در آتش باشد. و ندانم کجا دیده ام در کتاب که روز قیامت خدای تعالی بنده گنهکارش را سرزنش و توبیخ می فرماید و آن قدر به او خطاب می کند «أما فعلت بک کذا و فعلت کذا» من با تو چنین کردم و تو چنان کردی و بنده گنهکار و شرمسار که به آتش شرم و خجالت گرفتار است عرض می کند: بارالها! به فرشتگان عذابت دستور بفرما که مرا در آتش بیندازند باشد که از این عذاب توبیخ و سرزنش نجات یابم.

در آتشم بیفکن و نام گنه مبر کاتش به گرمی عرق انفعال نیست

آری چنین است که آن عذاب جسمی است و این شکنجه روحی، و شاید به این نکته اشاره است کلام مولی الموحدين عليه صلوات المصلين در دعای کمیل: «هبنی صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک» بار غم هجر او را گردون نیارد تحمل کی می تواند کشیدن این پیکر لاغر من.

قوله عليه السلام: «اسألک أن تعفو عني و تغفر لی» شارح فرماید: عفو گذشتن از عقاب است و آمرزش آن که جرم او را بپوشند تا موجب شرمساری نگردد.

فلست برینا فاعتذر و لا بدی قوه فانتصر و لا مفر لی فافرّ زیرا من بی گناه نیستم که (برای گناهم) عذر آورم، و نیرومند نیستم که غالب و پیروز گردم، و گریزگاهی ام نیست تا بگریزم.

و استقیلک عثراتی و از تو می خواهم که از لغزشهایم درگذری.

و اتصل الیک من ذنوبی الّتی قد او بقتنی و احاطت بی فاهلکتی و به درگاه تو عذر و پوزش می طلبم از آن گناهانم که مرا حبس و ذلیل و گرفتار نموده و بر من احاطه نموده اند پس هلاک و تباهم ساخته اند.

منها فررت الیک ربّ تائباً فتب علی پروردگارا! از آنها به سوی تو گریخته ام توبه کار پس توبه ام را بپذیر.

متعوذا فاعذنی پناهنده ام پناهم ده.

مستجیرا فلا تخذلی زینهار جوینده ام پس خوارم مفرما.

سائلا فلا تحرمنی گدایم محرومم مساز.

معتصما فلا تسلمنی به رشته رحمت تو چنگ زده ام پس رهایم مکن.

داعیا فلا تردّنی خائبا درخواست کننده ام پس به نومیدی باز مگردان.

دعوتک یا ربّ مسکینا مستکینا مشفقاً خائفاً و جلاً فقیراً مضطراً الیک تو را خواندم ای پروردگار من، در حالی که درویشم و زارکننده ترسان هراسان بیمناک ندار و بیچاره درگاه توام.

اشکو الیک یا الهی ضعف نفسی عن المسارعه فیما وعدته اولیائک و المجانبه عمّا حدّرتّه اعدائک به سوی تو شکایت می کنم ای معبود من ناتوانیم را از شتاب به آنچه در آخرت به دوستانت وعده داده ای و از دوری نمودن از آنچه دشمنانت را به آن ترسانده ای.

و کثره همومی و وسوسه نفسی و شکایت می کنم از فراوانی اندوههایم و از وسوسه و بد

اندیشیدنم.

الهی لم تفضحنی بسریرتی و لم تهلکنی بجریرتی ای خدای من! به سبب بدی اندرونم مرا رسوا نفرمودی و به خاطر گناهانم هلاکم
نساختی.

ادعوک فتجیبینی و ان کنت بطیئا حین تدعونی تو را می خوانم پس (دعاهای) مرا می پذیری هرچند هنگامی که تو مرا می خوانی من در
طاعت کندم.

و اسئلک کَلِّما شئت من حوائجی و هر حاجت و خواسته ای که می خواهم از حضرتت درخواست می نمایم.

و حیث ما کنت وضعت عندک سرّی و هر کجا که بودم راز خود را نزد تو نهاده ام.

فلا ادعو سواک و لا ارجو غیرک از این رو جز تو را نمی خوانم و به جز تو امیدوار نیستم.

لیبک لبیک تسمع من شکا الیک و تلقی من توکل علیک آری آری در خدمت هستم (زیرا) به شکایت های رسیده عنایت داری و هرکس
که توکل به حضرتت نماید توجّهش فرمایی.

و تخلّص من اعتصم بک و می رهانی هر آن کس را که چنگ به رشته تو بزند.

و تقرّج عمّن لاذبک و غم و اندوه را برطرف می فرمایی از هرکس که پناهنده تو گردد.

الهی فلا تحرمنی خیر الآخرة و الاولی لقلّه شکری ای معبود من! پس مرا به سبب ناسپاسیم از خیر و نیکی عالم آخرت و عالم دنیا نومید
مفرما.

و اغفر لی ما تعلم من ذنوبی و هرچه از گناهانم را که می دانی ببخش و بیامرز.

ان تعذب فانا الظالم المفرط المضیع الآثم المقصّر المغفل حظّ نفسی و ان تغفر فانت ارحم الراحمین اگر عذاب کنی سزاوارم،
زیرا این منم که به سبب نافرمانی ستمکار، مقصّر، تبهکار، گنهکار، کوتاهی کننده و واگذارنده و اهمال کننده بهره خویشم. پس اگر
بیامرزی از راه تقصّل و احسان تو مهربان ترین مهربانانی (احتمالا حرف فاء در کلمه «فان تغفر» به جای حرف واو آمده باشد).

و الحمد لله رب العالمین

*

و كان من دعائه عليه السّلام فى الأّلحاح على اللّٰه تعالى

يا اللّٰه الّذى لا يخفى عليه شىء فى الأرض و لا فى السّماء و كيف يخفى عليك يا الهى ما أنت خلقتّه و كيف لا تحصى ما أنت صنعتّه او كيف يغيب عنك ما أنت تدبّره او كيف يستطيع ان يهرب منك من لا- حيوه له الّا برزقك او كيف ينجو منك من لا مذهب له فى غير ملكك سبحانك اخشى خلقك لك اعلمهم بك و اخضعهم لك اعمالهم

ص:553

بطاعتك واهونهم عليك من انت ترزقه و هو يعبد غيرك سبحانك لا ينقص سلطانك من اشرك بك و كذب رسلك و ليس يستطيع من كره
قضاءك ان يرد امرك و لا يمتنع منك من كذب بقدرتك و لا يفوتك من عبد غيرك و لا يعمر في الدنيا من كره لقاءك سبحانك ما اعظم
شأنك و اقهر سلطانك و اشد قوتك و انفذ امرك سبحانك قضيت على جميع خلقك الموت من وحدك و من كفر بك و كل ذائق الموت و
كل صائر اليك فتباركت

ص:554

و تعالیت لا اله الا انت وحدک لا شریک لک امنت بک و صدقت رسلک و قبلت کتابک و کفرت بکلّ معبود غیرک و برئت ممّن سواک
اللّهم انّی اصبح و امسی مستقلاًّ لعملی معترفاً بذنبی مقراً بخطایای أنا باسرافی علی نفسی ذلیل عملي اهلکنی و هوای اردانی و شهواتی
حرمتی فاسالک یا مولای سؤاک من نفسه لاهیة لطول امله و بدنه غافل لسکون عروقه و قلبه مفتون بکثره النعم علیه و فکره قليل لما هو
صائر الیه سؤال من قد غلب علیه الأمل

ص: 555

وفتنه الهوى واستمكنت منه الدنيا و اظله الأجل سؤال من استكثر ذنوبه و اعترف بخطيئته سؤال من لا رب له غيرك و لا ولي له دونك و لا منقذ له منك و لا ملجأ له منك الا الالهى أسألك بحقك الواجب على جميع خلقك و باسمك العظيم الذى امرت رسولك ان يسبحك به و بجلال وجهك الكريم الذى لا يبلى و لا يتغير و لا يحول و لا يفنى ان تصلى على محمد و آل محمد و ان تغننى عن كل شىء بعبادتك و ان تسلى نفسى عن الدنيا بمخافتك

ص:556

وان تثبيني بالكثير من كرامتك برحمتك فإليك افّر و منك اخاف و بك استغيث و إياك ارجو لك ادعو و إليك ألبأ و بك اثق و إياك
استعين و بك أومن و عليك اتوكل و على جودك و كرمك اتكل

ص: 557

شرح دعای پنجاه و دوم دعا هنگام اصرار به خواسته خویش

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ کَانَ مِنْ دَعَاةِ عَلَیْهِ السَّلَامِ فِی الْاِلْحَاحِ عَلٰی اللّٰهِ تَعَالٰی اِزْ جَمَلِهٖ دَعَاہَاۤیْ اِمَامِ عَلَیْهِ السَّلَامُ کَہْ دَر مَقَامِ اِصْرَارِ بِہِ خَوَاسْتِہٖ خَوِیْشِ مٰی خَوَانَدَنْدِ اِیْنِ دَعَا بِوَد:

یا اللّٰہ الذی لا یخفی علیہ شیء فی الارض و لا فی السماء و کیف یخفی علیک یا الہی ما انت خلقتہ ای خدایی کہ هیچ چیز در زمین و آسمان از او پوشیده نمی باشد. شاید مراد از زمین و آسمان همه دایره امکان و وجود باشد و محتمل است کہ جملہ شریفہ از آیہ مبارکہ «إِنَّ اللّٰهَ لَا یَخْفٰی عَلَیْہِ شَیْءٌ فِی الْاَرْضِ وَ لَا فِی السَّمَاۗءِ»⁽¹⁾ اقتباس شدہ باشد، و کیف یخفی علیک یا الہی ما انت خلقتہ و چگونه بر تو پنهان می ماند ای معبود من چیزی کہ تو خود آن را آفریدہ ای؛ چنان کہ در آیہ شریفہ می فرماید: «أَلَا- یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللّٰطِیْفُ الْخَیْرِ»⁽²⁾ زیرا روشن است کہ آفرینش و صنعت و تدبیر ہر چیزی بستگی دارد کہ آفرینندہ تفصیل اجزاء و کیفیت و کمیت آنها را بداند.

و کیف لا تحصی ما انت صنعتہ او کیف یغیب عنک ما انت تدبّرہ و چگونه ندانی آنچه را کہ تو خود محکم و استوار انجام دادہ ای.

علامہ شعرانی می فرماید: دلیلی است کہ علمای کلام و حکمای اسلام برای علم پروردگار آورده اند، سازندہ ہر چیز علم بہ مصنوع خود دارد و مؤثر طبیعی کہ از فعل

ص: 559

1- سورة آل عمران، آیه 5.

2- سورة ملک، آیه 14.

خویش غافل است در حقیقت فاعل نیست. گویند: یکی از طبیعی مسلکان پاره گوستی در ظرفی گذاشت و چندان ماند تا کرم افتاد و آن را پیش عالمی آورد و گفت این کرمها را من آفریده ام. گفت: بازگویی کدام یک را نر آفریده ای و کدام یک را ماده؟ و آن ملحد مفهم گشت و ندانست در جواب چه گوید.

همه اسباب طبیعی از باد و آب و آفتاب و حرارت و برودت که اهل طبایع مؤثر می پندارند همه معدّاتند یعنی آماده کننده، و آن که فاعل است خداوند تعالی است، و علم پروردگار به هر چیز بدان سبب است که آن اشیاء خود پیش او ظاهرند نه به صورت احتیاج و بستگی معلول به علّت بیش از احتیاج صورت ذهنی ماست به ذهن ما، همچنان که ما به صورت ذهنی خود علم داریم خداوند به صورت خارجی، و خداوند در همین معنی فرمود: «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» پایان فرمایش علامه شعرانی قدس الله سره.

و کیف لا تحصی ما انت صنعته او کیف یغیب عنک ما انت تدبّره و چگونه شماره آن را ندانی که تو خود آن را ساخته و محکم و استوار فرموده ای یا چگونه از تو پنهان شود چیزی که حضرتت آن را تدبیر می فرمایی.

او کیف یستطیع ان یهرب منک من لا حیوه له الا برزقک یا چگونه می تواند از تو بگریزد کسی که جز به وسیله روزی تو حیات و زندگی برای او نیست.

قوله علیه السلام: او کیف یستطیع ان یهرب منک من لا حیوه له الا برزقک، اگر گویی همه چیز محتاج به غذا و روزی نیست مانند سنگ و جمادات دیگر، گوئیم: وجود امکانی همچنان که در آغاز وجود محتاج به خداست در بقا نیز محتاج است، مانند نور خورشید به خورشید که اگر لحظه ای نور خورشید قطع شود جهان در ظلمت فرو می رود. همچنین اگر فیض خداوند یک لحظه به عالم نرسد هر بودی نابود می شود؛ و این است معنی روزی هر موجود.

او کیف ینجو منک من لا مذهب له فی غیر ملکک یا چگونه از تو نجات و رهایی یابد کسی که جز در مملکت تو راهی برای او نمی باشد.

سبحانک اخی خشی خلقک لک اعلمهم بک منزّه و پاکی. داناترین آفریده شدگانت به تو ترسنده ترین آنها هستند. ترسنده ترین مخلوقات کسانی هستند که نسبت به ذات مقدّست داناترند؛ چنان که در روایت شریفه است که فرمود: «اعلمکم باللّه اشدّ کم خشیه له». و در روایتی دیگر فرمود: «اعلمکم باللّه اخوفکم لله». امام صادق علیه السلام فرمود در ذیل آیه شریفه «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ»

«عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (1) قصود از علما کسی است که گفتارش را کردارش تصدیق کند؛ «یعنی بالعلماء من صدق قوله فعله و من لم يصدق فعله قوله فليس بعالم»، کسی که گفتارش را کردارش تصدیق و تأیید نکند عالم نیست.

و اخضعهم لك اعمالهم بطاعتك: افتاده ترین آنها در پیشگاهت کسانی هستند که بیشتر به فرمان تو عمل می کنند.

و اهوئهم عليك من انت ترزقه و هو يعبد غيرك و خوارترین مخلوقات کسانی هستند که حضرتت او را روزی می دهی و او جز تو را می پرستد.

سبحانك لا ينقص سلطانك من اشرك بك و كذب رسلك: منزه و پاکی تو! کسی که به تو شرک آورد و پیغمبرانت را دروغ پندارد از پادشاهیت نمی کاهد امیر المؤمنین علی علیه السلام در مقدمه خطبه متقین که برای همام انشاء فرمودند فرمود: «ان الله تعالى خلق الخلق حين خلقهم غنيا عن طاعتهم آمنة من معصيتهم لانه لا يضروه معصيه من عصاه و لا تنفعه طاعه من اطاعه».

گر جمله کاینات کافر گردند بر دامن کبریايش ننشیند گرد

و عارف شیراز فرماید:

به هوش باش که هنگام بار استغناء هزار خرمن طاعت به نیم جو نخرند

*

و لیس یستطیع من کره قضائک ان یرد امرک و کسی که حکم تو را نپسندد توان آن ندارد که فرمانت را بازگرداند.

سر ارادت ما و آستان حضرت دوست که هرچه بر سر ما می رود ارادت اوست

*

و لا یمتنع منک من کذب بقدرتک و لا یفوتک من عبد غیرک و لا یعمّر فی الدنیا من کره لقائک: و کسی که قدرت و توانایی ات را تکذیب نماید نتواند خود را از تو باز بدارد، و کسی که جز تو را پرستد از سلطه و حکومت تو در نمی گذرد و کسی که دیدار تو را نپسندد در دنیا طول عمر

ص: 561

نمی یابد. شاید توان گفت که غم و اندوه در زندگی از عوامل پیری زودرس است و پیری از عوامل نزدیک شدن به مرگ. و نشاط روحی جسم را که مرکب روح است سالم و شاداب نگه می دارد و در نتیجه سلامت جسم و روح آدمی می تواند عمر طبیعی خود را به پایان برساند.

اشاره لطیفی به این موضوع در قرآن کریم است آن جا که برادران یوسف صدیق به آن گم گشته فرزند و آن روشن روان پیر خردمند گفتند: «تَاللَّهِ تَقْتَوًا تَذْكُرُ يَوْسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ» (1) خدا سوگند که تو آن قدر دائم یوسف یوسف گویی تا از غصه فراقش بیمار شوی و یا خود را به دست هلاک بسپاری و نابود شوی. و اما شعرا و عرفای ما در این باره داد سخن داده اند:

حکیم شیرین سخن شیراز می گوید:

گر بیایی دهمت جان و بیایی کشدم غم من که بایست بمیرم چه بیایی چه نیایی

و عارف شیراز فرماید:

اگرچه خرمن عمرم غم تو داد به باد به خاک پای عزیزت که عهد نشکستم

و نیز فرماید:

من از دست غمت مشکل برم جان ولی جان را تو آسان بردی از من

*

و اشعار لطیف دیگری که ذکرش به طول می انجامد و ممکن است معنای جمله شریفه آن باشد که هرکس ملاقات تو را ناخوش دارد نیز خواهد مرد و کراحت مرگ به حالش سودی نخواهد داشت، به مضمون آیه شریفه «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ» (2).

عجب است اگر توانم که سفر کنم ز کویت به کجا رود کبوتر که اسیر باز باشد

*

ص: 562

1- سوره یوسف، آیه 85.

2- سوره جمعه، آیه 8.

سبحانک ما اعظم شأنک و افهر سلطانتک و اشد قوتک و أنفذ امرک: منزه و پاکی تو! چه بزرگ است مرتبه تو و چه غالب است پادشاهی تو و چه سخت است نیروی تو و چه جاری و روان است فرمان تو.

سبحانک قضیت علی جمیع خلقک الموت من و حدک و من کفر بک و کلّ ذائق الموت و کلّ صائر الیک منزّه و پاکی تو! مرگ را بر همه آفریدگانت مقدر فرموده ای، آن که تو را یگانه دانست و آن که به تو کافر شد، و همه طعم مرگ را چشیده اند و همگی به سوی تو بازگردند. شاید اشاره به آیه شریفه باشد «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (1).

مولانا فرماید:

بار دیگر از ملک پران شوم آنچه اندر وهم ناید آن شوم

پس عدم کردم عدم چون ارغنون گویدم کاتا الیه راجعون

*

فتبارکت و تعالیت لا اله الا انت و حدک لا شریک لک فرخنده و بلند است نام تو، و تو جاوید و برتری، جز تو معبود به حقی نیست، یگانه ای که برای تو شریک نباشد.

آمنت بک و صدقت رسلک و قبلت کتابک و کفرت بکل معبود غیرک و برئت ممّن عبد سواک به هستی و یگانگی تو ایمان آوردم و پیامبرانت را تصدیق نمودم و کتاب تو قرآن را پذیرا شدم و به هر معبودی جز تو کافر گشتم و از هر که جز تو را پرستید بیزار شدم.

اللّهم ائی اصبح و امسی مستقلا لعملی معترفا بذنبی مقرا بخطایای بارالها! من صبح و شام می کنم در حالی که کردار (خوب) خود را اندک می بینم، به گناهم اعتراف دارم و به خطایای خودم اقرار می کنم.

أنا باسرافی علی نفسی ذلیل من به سبب اسراف و تجاوز از حدّ خودم خوار و ذلیل درگاه تو هستم.

عملی اهلکنی و هوای آردانی و شهواتی حرمتی کردم مرا هلاک ساخته و هوای نفسم تباهم نموده و شهوتهای من مرا (از همه خیرات) محروم کرده است.

فاسئلک یا مولای سؤال من نفسه لاهیه لطول امله و بدنه غافل لسکون عروقه.

ص: 563

پس (عاجزانه) از تو می خواهم ای مولای من همچون کسی که بر اثر آرزوی درازش به کار بیهوده مشغول و بدن او از جهت آرامش رگهایش غافل است.

و قلبه مفتون بکثره النعم علیه و دلش به سبب بسیاری نعمتها بر او گرفتار است.

و فکرة قليل لما هو صائر اليه و اندیشه اش برای آنچه به سوی آن (سرای آخرت) اندک است.

سؤال من غلب عليه الأمل و فتنه الهوى و استمكنت منه الدنيا و اظله الاجل درخواست کسی که آرزو بر او چیره گشته و خواهش نفس گرفتارش کرده و دنیا بر او تسلط یافته و مرگ بر او سایه افکنده است.

سؤال من استكثر ذنوبه و اعترف بخطيئة درخواست عاجزانه کسی که گناهانش را بسیار دانسته و به خطا و کار بیجای خود اقرار کرده است.

سؤال من لا رب له غيرك و لا ولي له دونك و لا منقذ له منك و لا ملجأ له منك الا اليك درخواست کسی که پروردگاری و دوستی برای او جز تو نیست و رهاننده ای برای او از تو و پناهگاهی برای او از تو جز به سوی تو نمی باشد.

الهي اسئلك بحقك الواجب على جميع خلقك اي معبود من! به حق خودت که بر همه آفریدگانت واجب و لازم است.

و باسمك العظيم الذي امرت رسولك ان يسبحك به و به نام بزرگت که پیغمبرت را فرمان دادی تا تو را به آن نام تسبیح کند.

و بجلال وجهك الكريم الذي لا يبلى و لا يتغير و لا يحول و لا يفنى و به حق بزرگی ذات بزرگواری که کهنه و دگرگون نمی شود و تغییر حال نمی یابد و فنا و نیستی نمی پذیرد.

ان تصلي على محمد و آل محمد و ان تغنيني عن كل شيء بعبادتك و ان تسلي نفسي عن الدنيا بمخافتك و ان تثنيني بالكثير من كرامتك برحمتك که بر محمد و خاندانش درود بفرستی و مرا به وسیله عبادت و بندگی از هر چیز بی نیاز فرمایی و به ترس از حضرتت دوستی دنیا را از من زایل گردانی و به رحمت و مهربانیت مرا به فراوانی کرامت و بخشش خود بازگردانی.

فاليك أفرّ و منك اخاف و بك استغيث و اياك ارجو و لك ادعو و اليك ألتجأ و بك اثق و اياك استعين و بك اومن و عليك أتوكل و على جودك و كرمك اتكل.

پس من از این رو به سوی تو می گریزم و از تو می ترسم و از تو فریادرسی می طلبم و به تو امیدوارم و تو را می خوانم و به سوی تو پناه می برم و به تو اطمینان دارم و از تو یاری می طلبم

و به تو ایمان دارم و بر تو و بر جود و بخشش تو توکل و اعتماد می نمایم. پایان دعای پنجاه و دوم از صحیفه مبارکه. مترجم ناچیز گوید:
خوانندگان عزیز و محترم لازم است که متوجه باشند که این جملات نورانی دعا از جمله «فألیک افّر» تا آخر دعای شریف به حکم قاعده
تقدیم ما حقّه التأخیر یفید الحصر، در همه جمله ها این قاعده عمل شده است و بنابراین باید خواننده دعا مراقب حال و دل خود باشد که
- نعوذ باللّه - در محضر ربوبی دروغ واضح و روشن نگوید که بسی موجب شرمساری و رسوایی خواهد بود.

عصمنا اللّٰه و ایاکم من الزلزل بحق محمد و آله المعصومین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین.

*

ص: 565

و كان من دعائه عليه السلام فى التذلل لله عزّ و جلّ

ربّ افحمتى ذنوبى و انقطعت مقالتي فلا حجه لى فأنا الأسير ببلّيتى المرتهن بعملى المتردّد فى خطيئتي المتحيّر عن قصدى المنقطع بى
قد اوقفت نفسى موقف الأذلاء المذنبين موقف الأشقياء المتجرّين عليك المستخفين بوعدك سبحانك اىّ جرأه اجترأت عليك و اىّ تغرير
غرّرت بنفسى مولاي ارحم كبوتى لحرّ وجهى و زلّه قدمى وعد بحلمك على جهلى و يا احسانك على إساءتى فأنا

ص:567

المقرّ بذنبى المعترف بخطيئتي و هذه يدي و ناصيتي استكين بالقود من نفسي ارحم شيبتي و نفاذ أيامي و اقتراب اجلى و ضعفى و مسكنتى
وقلّه حيلتى مولاي و ارحمنى إذا انقطع من الدنيا أثرى و امحى من المخلوقين ذكرى و كنت فى المنسيين كمن قد نسى مولاي و ارحمنى
عند تغير صورتي و حالى اذا بلى جسمى و تفرقت اعضائى و تقطعت أوصالى يا غفلتى عمّا يراد بى مولاي و ارحمنى فى حشرى و نشرى و
اجعل فى ذلك اليوم مع اوليائك موقفى و فى أحبائك مصدرى و فى

ص:568

شرح دعای پنجاه و سوم دعای هنگام خضوع و فروتنی نزد خدا

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام في التذلل لله عز وجل از جمله دعاهاى امام سجاد عليه السلام در خضوع و فروتنى
برای خدای عزّ و جل این دعا بود:

ربّ افحمتى ذنوبى و انقطعت مقالتي پروردگارا! گناهانم مرا خاموش کرده و گفتارم گسیخته شد. یا آن که گفته شود: پروردگارا! گناهانم
دل مرا سیاه کرده؛ چنان که گفته می شود:

«الفحومه السواد و فحمه الليل اشد سواده و فحّم الشىء: سوّده» (المنجد).

و زبانم بریده شد؛ چنان که گویند: «لسان المقصر قصير» گنهگار زبانش کوتاه است.

فلا حجه لى از این رو برایم حجت و برهانی نیست.

فانا الاسير ببلّيتى المرتهن بعملى المتردد فى خطيئتي المتحير عن قصدى المنقطع بى پس این منم که گرفتار بلای خودم هستم و به سبب
کرده ام در گرو کردار خودم می باشم و در خطا و گناهم حیران و سرگردانم و مقصد و مقصودم را از دست داده ام.

قد اوقفت نفسى موقف الأذلاء المذنبين خودم را در جایگاه خواران گنهگار واداشته ام.

موقف الاشقياء المتجرّين عليك المستخفين بوعدك در جایگاه بدبختانی که بر تو (با نافرمانی) جرأت نموده اند آنان که وعده پاداش و کیفر
تو را سبک شمرده و به آنها بی اعتنایی ورزیده اند.

سبحانك أيّ جرأه اجترأت عليك و ائّ تغرير غررت بنفسى منزه و پاکی! به کدام جرأت و دلیری بر تو جرأت کردم و به کدام هلاکت و
تباهی خودم را هلاک نمودم.

مولای ارحم کبوتی لحرّ وجهی و زله قدمی ای مولا و سرور من! بر افتادتم با تمام رخسارم و بر لغزش پایم (در خطاها) رحم فرما.

وعد بحلمک علی جهلی و باحسانک علی اسائتی و با احسان و نیکی ات بر بدکرداریم ببخش.

فانا المقرّ بذنبی المعترف بخطیئتی زیرا من به گناه خود اقرارکننده و به خطای خویش اعتراف کننده ام.

و هذه یدی و ناصیتی استکین بالقود من نفسی و این دست من و این موی جلو سر من است که به زاری خود را برای قصاص و کیفر کردارم تسلیم نموده ام.

ارحم شیبتی و نفاذ ایّامی و اقتراب اجلی و ضعفی و مسکنتی و قلّه حیلتی بر پیریم و به پایان رسیدن روزهایم و نزدیک شدن مرگم و ناتوانیم و نیازمندیم و بیچارگی ام رحم و مهربانی فرما.

مولای و ارحمنی اذا انقطع من الدنیا اثری و امّحی من المخلوقین ذکری و کنت من المنسیّین کمن قدنسی ای آقای من! مرا رحم فرما هنگامی که نام و نشانی از من در دنیا نماند و یادم از خاطر آفریدگار محو شود و مانند کسانی که فراموش شده اند فراموش شوم.

مولای و ارحمنی عند تغیر صورتی و حالی اذا بلی جسمی و تفرّقت اعضائی و تقطّعت اوصالی یا غفلتی عمّا یراد بی ای مولای من! و مرا رحم فرما هنگام دگرگون شدن صورتم و حالم هنگامی که تنم پوسیده و اعضای بدنم از یکدیگر جدا و بند بندم از هم بریده شود. وه! که چه غافلیم از آنچه بر سرم خواهد آمد.

مولای و ارحمنی فی حشری و نشری ای مولای من! مرا در روز برانگیخته شدن و زنده شدنم رحم فرما.

و اجعل فی ذلک الیوم مع اولیائک موقفی و فی احبائک مصدری و فی جوارک مسکنی یا رب العالمین و جایگاهم را در آن روز با دوستانت قرار بده و بازگشتم را در میان دوستانانت و منزل و جایم را در همسایگی رحمت خودت قرار بده ای پروردگار جهانیان.

وكان من دعائه عليه السّلم في استكشاف الهموم

يا فارج الهمّ وكاشف الغمّ يا رحمن الدّنيا والأخره ورحيمهما صلّ على محمّد وآل محمّد وافرّج همّي واكشف غمّي يا واحد يا احد يا صمد يا من لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوءا احد اعصمني وطهرني واذهب ببلّيتي وقرأ آيه الكرسي والمعوذتين وقل هو الله احد وقل اللهم اني اسألك سؤال من اشتدّت فاقته وضعفت قوّته وكثرت ذنوبه سؤال من لا يجد لفاقته مغيثا ولا لضعفه مقوّيا ولا لذنبه غافرا

ص:573

غيرك يا ذا الجلال و الأكرام أسألك عملاً تحبّ به من عمل به و يقينا تنفع به من استيقن به حقّ اليقين في نفاذ امرك اللهم صلّ على محمد
و ال محمد و اقبض على الصّدق نفسى و اقطع من الدّنيا حاجتى و اجعل فيما عندك رغبتى شوقا الى لقائك و هب لى صدق التّوكّل عليك
اسئلك من خير كتاب قد خلا و اعوذ بك من شرّ كتاب قد خلا أسألك خوف العابدين لك و عباده الخاشعين لك و يقين المتوكّلين عليك
و توكّل المؤمنين عليك اللهم اجعل

ص:574

رغبتي في مسألتى مثل رغبة اوليائك في مسائلهم ورهبتى مثل رهبه اوليائك و استعملنى في مرضاتك عملا لا اترك معه شيئا من دينك
مخافه أحد من خلقك اللهم هذه حاجتى فاعظم فيها رغبتي و اظهر فيها عذرى و لقنى فيها حجّتى و عاف فيها جسدى اللهم من اصبح له
ثقه او رجاء غيرك فقد اصبحت و انت ثقتى و رجائى فى الأمور كلّها فاقض لى بخيرها عاقبه و نجّنى من مضالّات الفتن برحمتك يا ارحم
الرحمين

ص: 575

بسم الله الرحمن الرحيم و كان من دعائه عليه السلام في استكشاف الهموم از دعاهای امام سجاد عليه السلام است در طلب رفع غمها و غصه ها: يا فارح الهم و كاشف الغم يا رحمن الدنيا و الآخرة و رحيمهما اي بردارنده غم و دورکننده اندوه! اي بي اندازه بخشاینده در دنیا و آخرت و بسيار مهربان در دو سرا.

صل علی محمد و آل محمد و افرج همی و اکشف غمی بر محمد و خاندانش درود بفرست و غم مرا بازگشا و اندوه مرا بردار.

يا واحد يا احد يا صمد يا من لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد اعصمني و طهرني و اذهب ببلیتي اي یگانه، اي یکتا، اي بی نیاز، اي آن که نزاییده و زاییده نشده و کسی همتای او نبوده، مرا از پیشامدهای ناگوار نگهدار و مرا پاک فرما و گرفتاریم را برطرف ساز.

قوله عليه السلام: «يا واحد يا احد»، واحد به یک اصطلاح آن است که در ذات شریک ندارد و آن را یکتا ترجمه کردیم، و معنی احد این که در صفات شریک ندارد و آن را یگانه ترجمه کردیم و گاهی احد آن را گویند که ذات او مرکب نیست.

و اقرأ آیه الكرسي و المعوذتين و قل هو الله احد و قل: و آیه الكرسي و معوذتين (قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و قل هو الله احد) را بخوان و بگو:

اللهم اني اسئلك سؤال من اشتدت فاقته و ضعف قوته و كثرت ذنوبه بار خدایا! من از تو عاجزانه درخواست می کنم درخواست کسی که نیازمندیش سخت و توانش سست و

گناهانش بسیار است.

سؤال من لا يجد لفاخته مغیثا و لا لضعفه مقویا و لا لذنبه غافرا غیرک یا ذا الجلال و الاکرام درخواست کسی که برای نیازمندیش فریادرسی و برای ناتوانیش توان بخشی و برای گناهانش آمرزنده ای جز تو نمی یابد، ای دارای عظمت و بزرگی و احسان.

توضیح

آیه الکرسی از قول خدای تعالی: **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ** شروع می شود تا **وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ** و مشهور میان متأخرین از علما همین است، و ظاهر روایتی که از امام سجاده علیه السلام نقل شده نیز همین است که در آن روایت امام سجاده علیه السلام می فرماید: «قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ قَرَأَ أَرْبَعَ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِ الْبَقْرَةِ وَآيَةَ الْكُرْسِيِّ وَآيَتَيْنِ بَعْدَهَا وَثَلَاثَ آيَاتٍ مِنْ آخِرِهَا لَمْ يَرْفِئْ نَفْسَهُ وَ مَالَهُ شَيْئًا يَكْرَهُهُ وَ لَا يَقْرِبُهُ شَيْطَانٌ وَ لَا يَنْسَى الْقُرْآنَ» رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: هرکس که چهار آیه را از اول سوره بقره و آیه الکرسی و دو آیه بعد از آن و سه آیه از آخر بقره را بخواند در جان و مالش چیز ناخوشایند را نمی بیند و شیطان به او نزدیک نشود و قرآن را فراموش نمی کند.

و بدان که روایات در فضیلت آیه الکرسی از طریق شیعه و سنی بسیار است؛ از جمله آنها این که از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت است که به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: **يا علي! آية الكرسي را به فرزندان و خانواده ات و همسایه هایت بیاموز که آیه ای بزرگ تر از آن نازل نشده است.** و در روایتی است که اصحاب رسول خدا درباره پرفضیلت ترین آیه قرآنی مذاکره می کردند علی علیه السلام فرمود: «این انتم عن آیه الکرسی» چرا از آیه الکرسی سخن نمی گوید؟ سپس فرمود که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «یا علی سید البشر آدم و سید العرب محمد و لا فخر و سید الکلام القرآن و سید القرآن البقره و سید البقره آیه الکرسی».

غزالی گوید: آیه الکرسی از آن رو سید آیات شده است که مضمونش مشتمل بر توصیف ذات و صفات و افعال خدای تعالی است و معرفت این سه مقصد اقصای علوم است.

و عن ابی عبد الله علیه السلام: «ان لكل شیء ذروه و ذروه القرآن آیه الکرسی» برای هر چیز قله ای است و قله قرآن آیه الکرسی است (و عن ابی جعفر علیه السلام: من قرأ آیه الکرسی مرّه صرف الله عنه الف مکروه من مکاره الدنيا و الف مکروه من مکاره الآخرة ایسر مکروه الدنيا الفقر و ایسر مکروه الآخرة عذاب

القبر» هرکس آیه الکرسی را بخواند خدای تعالی هزار کار ناخوشایند دنیوی و هزار کار ناخوشایند اخروی را از او باز می گرداند که آسان ترین مکروه دنیوی فقر و نیازمندی است و آسان ترین مکروه عالم آخرت عذاب قبر است. و روایت دیگری که سید شارح و دیگران نقل کرده اند و ذکرشان موجب تطویل است. نام مقدس ذوالجلال و الاکرام از اسماء جلیله حق تعالی است؛ چنان که در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: «الدّوا بیا ذالجلال و الاکرام» به نام مقدس یا ذالجلال و الاکرام پناهنده شوید. «و عنه علیه السلام انه مرّ برجل و هو یصلّی و یقول یا ذالجلال و الاکرام فقال: قد استجیب لک». و از آن حضرت روایت شده است که گذر فرمود بر کسی که نماز می گذاشت و می گفت: «یا ذالجلال و الاکرام»، حضرتش فرمودند:

به طور حتم دعای تو مستجاب گردید. و در روایتی است که این نام مبارک یا ذالجلال و الاکرام اسم اعظم الهی است.

اسئلك عملا- تحبّ به من عمل به و یقینا تنفع به من استیقن به حق الیقین فی نفاذ امرک از تو درخواست می کنم عمل و کرداری را که به آن دوست می داری هر که را که آن را انجام دهد و یقین و باوری را که به وسیله آن سود می دهی کسی را که در جریان امر تو حقیقت یقین را به دست آورد.

سید شارح - رضوان الله علیه - در شرح جمله مبارکه «اسئلك عملا تحبّ به من عمل به» به نکته بسیار لطیفی متوجه شده است و خلاصه اش این که چرا حضرت عرض نکرده است «عملا تحبّه یا عملا ترضاه» و متعلق محبویت را شخص قرار داده نه عمل، شاید این تعبیر الهام یافته از روایتی باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ان الله یحب العبد و یبغض عمله و یحبّ العمل و یبغض بدنه» خدای تعالی بنده را دوست می دارد ولی کردار وی را دشمن می دارد و کردار را دوست می دارد ولی بدن آن را که عمل به جای آورده دشمن می دارد. و روشنگر این روایت حدیث دیگری است از امام صادق علیه السلام که فرمود: «من خلقه الله سعیدا لم یبغضه ابدا و ان عمل شرا ابغض عمله و ان کان شقیا لم یحبّه ابدا و ان عمل صالحا احبّ عمله و ابغضه لما یصیر الیه». و این روایت شریفه از اسرار ولایت و مکنون علم آل محمد است لذا از شرحش صرف نظر شد که:

من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش.

در فضل آیه الکرسی احادیث بسیار از عامه و خاصه روایت است و مراد از آن آیتی است در سوره بقره مشتمل بر کلمه کرسی از (الله لا إله إلا هو تا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ) و گاه در بعض

روایات آمده است «و آیتین بعدها» و مراد از آن تا هُم فیها خالی دُونَ است و چون این آیت دلیل بر قیومیت و حفظ پروردگار است از خواص آن برای خواننده محفوظ ماندن از هر شری است. و معوذتین به صیغه اسم فاعل دو سوره «قل اعوذ» است در آخر قرآن، یکی متصدّ من استعاذه از شرّ دنیوی و بدنی و دیگری متضمن استعاذه از شرّ روحی و وساوس باطنی. و مراد از کرسی چنان که در اعتقادات صدوق علیه الرحمه آمده دو چیز است یکی ظرف همه آفریدگان یعنی آن که همه اجسام در اوست و به اصطلاح حکما محدد الجهات گویند، و دیگر علم پروردگار که محیط به همه چیز است. و به اصطلاح بعضی عرش بزرگ تر از کرسی و حاوی آن است؛ پس محدد الجهات اصلی عرش است، و الله العالم.

و در عهد ما جماعتی حمق‌اند که هرچه طبیعیان فرنگ گویند راست پندارند و آن را باور دارند از جمله فضا را غیر متناهی گویند و عرش و کرسی را انکار کنند و مکان طبیعی برای هیچ جسم ثابت نکنند. ابو علی بن سینا و دیگران به دلیل عقل ثابت کردند فضا غیر متناهی نیست و جسم محیط به کل یعنی عرش یا کرسی موجود است تا برای هر جسم مکان طبیعی باشد و وجود جسم بی مکان طبیعی محال است؛ و این مذهب که فرنگیان نسبت به یکی از بزرگان خود اسحاق نیوتن می دهند و اجزای عالم را جاذب و مجذوب یکدیگر می شمردند سخن تازه و اختراع او نیست؛ ثابت بن قره در هزار و یکصد سال پیش همین مذهب داشت.

حاجی ملا هادی سبزواری (ره) در شرح «یا من استقرت الأرضون باذنه» از دعای جوشن گوید نزد ثابت بن قره میل کلوخ به زمین نه برای آن است که ذاتا طالب مرکز باشد بلکه جنسیت سبب انضمام است.

و گوید اگر فرض کنیم زمین پراکنده و متلاشی شود و اجزای آن را رها کنند همه میل به سوی یکدیگر می کنند و هر جا به یکدیگر رسیدند می ایستند، انتهی. پس مذهب نیوتن چیزی نبود که حکمای ما ندانند. چه زشت باشد کسی نان بر سر خوان کسان خورد و شکر بیگانگان و ناکسان گوید! پس آنچه درباره عرش و کرسی و سایر امور در شرع آمده مخالف هیچ دلیل عقلی نیست و آنچه حکمای ما در این باب گفتند از جهت عدم وقوف بر تجاذب عام نبوده است.

اللهم صل علی محمد و آله و اقبض علی الصّدق نفسی و اقطع من الدنیا حاجتی و اجعل فیما عندک رغبتی شوقاً الی لقائک و هب لی صدق التوکل علیک بارالها! بر محمد و خاندانش درود

بفرست و جان مرا در راه صدق و راستی از من باز گیر و رشته‌ی نیاز مرا از دنیا قطع فرما و رغبت و دلخواه مرا در آنچه نزد توست قرار بده تا شوق دیدار تو را داشته باشم و توکل راستین بر من عطا فرما.

اسئلك من خير كتاب قد خلا و اعوذ بك من شرّ كتاب قد خلا از تو به عجز و التماس می خواهم آنچه سرنوشت من است خیر و نیکی باشد، و به تو پناه می برم از این که سرنوشت من بد باشد.

اسئلك خوف العابدین لك و عباده الخاشعین لك و یقین المتوكلین علیك و توکل المؤمنین علیك از جنابت مسئلت دارم که ترس عبادت کنندگان مر تو را به من عنایت فرمایی و پرستش فروتنان و یقین و باور اعتمادکنندگان را نصیب من گردانی و توکل و اعتمادی را که مؤمنان بر تو دارند داشته باشم.

اللهم اجعل رغبتی فی مسئلتی مثل رغبه اولیائک فی مسائلهم و رهبتی مثل رهبه اولیائک بار الها! رغبت و دلخواه مرا در مطلب و خواسته ام مانند رغبت دوستانت در خواسته هاشان قرار بده و ترسم را همانند ترس دوستانت گردان.

و استعملنی فی مرضاتک عملا لا اترک معه شیئا من دینک مخافه أحد من خلقک و مرا در رضا و خوشنودیت به کاری وابداری که با آن چیزی از (احکام) دین تو را بر اثر ترس از کسی از آفریدگانت رها نکنم.

اللهم هذه حاجتی فاعظم فیها رغبتی و اظهر فیها عذری و لثقی فیها حجّتی و عاف فیها جسدی بار الها! اینها که عرض شد نیازمندیهای من است، پس رغبتم را در آنها بزرگ گردان و عذرم در آنها روشن فرما و حجت و برهانم را در آن به من تلقین کن و تنم را در آن عافیت بخش.

اللهم من اصبح له ثقه او رجاء غیرک فقد اصبح و انت ثقتی و رجائی فی الامور کلّها بار الها! هر که صبح کرد در حالی که اعتماد یا امید او به جز تو باشد، پس داخل در صبح شدم در حالی که اعتماد و امیدم در همه کارها تویی.

فاقض لی بخیرها عاقبه و نجّنی من مضلات الفتن برحمتک یا ارحم الراحمین از این رو خوش عاقبت ترین آن کارها را برای من مقدر فرما و مرا به وسیله رحمت و مهربانیت از فتنه ها و آزمایشهای گمراه کننده نجات مرحمت فرما، ای مهربان ترین مهربانان.

وصلّى اللّٰه علی سیدنا محمد رسول اللّٰه المصطفى و علی آله الطاهیرین و درود خدای تعالی بر

آقا و بزرگ ما محمد رسول خدای تعالی که برگزیده اوست و بر اولاد و خاندان پاکش باد.

پایان دعای پنجاه و چهارم از صحیفه مبارکه روز دوشنبه هیجدهم ذی القعدة الحرام 1376

*

شماره دعاهای صحیفه مبارکه که امروز در دست ماست پنجاه و چهار است اما به روایتی که در مقدمه گذشت همه ادعیه هفتاد و پنج بوده، چند باب از راوی اصل مفقود گردید شصت و چند باب نزد او بماند و پس از آن هم چند باب در دست دیگران مفقود شد و اکنون همین پنجاه و چهار مانده است. و بعضی علمای متأخر کوشیده اند از نسخه های غیر متداول صحیفه و کتب دیگر ادعیه که از صحیفه دعاهایی نقل کرده اند آنچه مفقود شده است بیابند؛ از جمله شیخ حرّ عاملی (ره) چند دعا فراهم کرده است و آن را صحیفه ثانیه نامیده و میرزا عبد الله افندی صاحب ریاض العلماء معاصر مجلسی نیز ادعیه ای فراهم کرده است و آن را صحیفه ثالثه نامیده است و کتاب او دو قسم است، قسمت اول بیست و یک دعا که به عقیده خود او از اصل صحیفه مبارکه است و همانهاست که مفقود گردیده و قسمت دوم ادعیه دیگری است از غیر صحیفه معروفه.

او گوید: در سفرهای بسیار که در خشکی و دریا کردم مخصوصاً در صحیفه مبارکه نسخه های کهن به اسنادهای بسیار غیر از اسناد معروف به دست آوردم، زواید هر یک را جمع کردم، از جمله از نسخه به روایت فقیه ابی الحسن محمد بن احمد بن علی بن حسن بن شاذان که در مجموعه کهنه در شهر اردبیل دیده است دعای سی و هفتم صحیفه معروفه را با زیادتی در آخر آن آورده است و آن را یکی از دعاهای مفقود شمرده است.

و هم به روایت ابن شاذان مذکور دعای معروف «یا من تحلّ به عقد المکاره» را که دعای هفتم صحیفه معروفه است به زیادتی در آخر آن آورده و آن را دعای مستقلی دانسته است و دعای بیست و ششم صحیفه معروفه را به روایت ابن اشکیب و خطّ ابن مقله خطاط مشهور که اول آن «و تولّی فی جیرانی» است تا اواسط دعا آورده است و آن را هم دعای دیگر شمرده است چون در پاره ای الفاظ با نسخه معروف مخالفت دارد و عنوانش غیر عنوان نسخه معروف است و دعای چهل و نهم را نیز با اندک زیادتی در آخر دعای مستقلی شمرده است هم در مقدمه کتاب خود گوید: در نسخی که دیدم به طریق دیگر روایت شده اسانیدی به

ص: 582

دست آوردم از ده طریق متجاوز مانند روایت محمد بن وارث از حسین بن اشکیب خراسانی از عمیر بن هارون بن متوکل بلخی که نسخه کهنه ای از آن ملاحظه شد به خط ابن مقله خطاط مشهور که در عهد بنی عباس می زیست و او واضح خط نسخ است پیش از او خط کوفی بود.

او خط کوفی را به صورت خط نسخ بازگردانید و دیگر روایت ابن رشناس بزار عالم مشهور است و روایت شیخ فقیه ابو الحسن محمد بن احمد بن علی بن حسن بن شاذان از ابن عیاش جوهری ابی عبد الله احمد بن محمد بن عیبید الله بن حسن بن ایوب بن عیاش جوهری حافظ در بغداد از ابی محمد حسن بن محمد بن یحیی بن حسن بن جعفر بن عیبید الله بن حسین بن علی بن الحسن علیهما السلام ابن اخی طاهر از ابی الحسن محمد بن مطهر کاتب از محمد بن شلقان مصری از علی بن نعمان اعلم تا آخر سند معروف دیگر از روایات و طرق صحیفه روایت تلعهکبری است و دیگر روایت وزیر ابو القاسم حسین بن علی مغربی و روایت رهنی کرمانی نرماشیری بالجمله ادعیه از این نسخ و چند دعا هم از کتاب البلد الامین و مصباح و کتاب ادعیه میرداماد و دخترزاده او میرزا عبد الحسیب جمع آورده و معتقد بود که چون ایشان این دعاها را نسبت به صحیفه دادند و در صحیفه معروفه نیست ناچار در نسخی آن را یافتند که ما ندیده ایم و به این تقریب بیست و یک دعا تلفیق نموده است.

دعای دوم و چهارم (اللهم و آدم بدیع فطرتک) و دعای پنجم از ملحقات این نسخه هم از آن ادعیه است. به گمان این بنده آن چند دعا که از راوی اصل کتاب مفقود گردید دیگر نتوان یافت، هرگاه صاحب اصل نسخه چیزی از آن را گم کرده و خود نداشت دیگران که نسخه را از او گرفتند و مأخذی غیر او نداشتند از کجا گم کرده او را باز یابند، و اگر کسی در نسخ نادره صحیفه چیزی یابد که به قراین معتبره از صحیفه باشد بقیه از آن شصت و چند باب است که در دست راوی اصل ماند و آن از ده متجاوز نیست و اختلاف عبارات و زیادتی جمل و فقرات را نتوان دلیل استقلال دعا دانست و اسانید و طرق مختلفه که یافته است همه به یک تن منتهی می شود و روایات نسبت به جزئیات کلمات و عبارات صحیفه متواتر نیست و ما راجع به تواتر و نقل صحیفه مختصری در مقدمه ایراد کردیم، و الله العالم بحقایق الامور.

*

*اعتذار

از خوانندگان محترم تقاضا دارم چنانچه به تکرار و یا سقط و یا هر نقص دیگر در این نوشته برخورد نمودند با دیده اغماض نگریسته و کریمانه گذشت فرمایند.

این همه گفتیم لیک اندر بسیج بی عنایات خدا هیچیم هیچ

بی عنایات حق و خاصان حق گر ملک باشد سیاهست اش ورق

ای خدا ای قادر بی چند و چون واقفی بر حال بیرون و درون

ای خدا ای فضل تو حاجت روا با تو یاد هیچ کس نبود روا

این قدر ارشاد تو بخشیده ای تا بدین بس عیب ما پوشیده ای

قطره دانش که بخشیدی ز پیش متصل گردان به دریا های خویش

*

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

*

ص: 584

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

